UNIVERSAL
LIBRARY

هو

جلد سوم
حبیب السیر فی
اخبار افراد البشر تالیف
غیاث الدین بن همام
الدین الحسینی المدعو
بخواندامیر علیه الرحمه

ان الله علی کل شیء حفیظ

هو الغنی

بسم الله الرحمن الرحیم

یارب به ثنای خود زبان سخن سازم کن　در گلشن حمد نغمه پردازم کن　با نعت حبیب خویش همرازم کن　در عالم سخن وری سرافرازم کن　بر ضمیر خورشید اقتباس هوشمندان سخن شناس در نقاب اشتباه والتباس مخفی نخواهد بود که این صحایف موفور اللطایف مجلد سیم است از کتاب افادت اثر حبیب السیر مشتمل بر تبیین وقایع ایام سلطنت خانان ترکستان و پادشاهانی که لوای سلطنت بر افراشته اند پس از انقضاء زمان عباسیان و ایضا محتوی است بر ذکر طلوع آفتاب اقبال شاهی از مطلع تاییدات نامتناهی الهی و این مجلد نیز بطریقه مجلدات سابقه مبنی است بر چهار جزو جزو اول در ذکر خانان ترکستان و بیان حکومت چنگیز خان و اولاد او در بلاد ایران و توران عنوان نامه نامداری مبنی بر سیر ملوک جهانگشای و طغرای صحیفه کامکاری مبنی از خبر حکام گیتی آرای سپاس و ستایش مالک الملکی است که بمقتضاء حکمت شامله اش نظام مهام عالم و انتظام امور بنی آدم بوجود فایض الجود سلاطین عدالت آیین منوط و مربوط گردید کلام صدق انجام لولا السلطان لاکل الناس بعضهم بعضا موکد این معنی است بر حسب مشیت کامله اش رایت هدایت آیت مبارزان جهاد و فارسان معرکه اجتهاد بدرجه رفعت و استعلاء رسید و آیت والی عنایت فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجة مؤید این دعوی است همیشه بمقام وجعلناکم خلایف فی الارض در بارگاه جلالش کلمه همایون و نحن له عابدون ورد زبان دارند لاجرم منشور اقتدارشان بتوقیع وقیع تؤتی الملک من تشاء صفت تکمیل می یابد و همگنان بمکان ولقد مکناهم فی الارض بر درگاه لایزالش نقش و ما النصر الا من عند الله بر لوح دل مینگارند بنابر آن انوار عنایت آثار ان ینصرکم الله فلا غالب لکم بر وجنات احوالشان هویدا بد

رباعی

ای خاص بتو منصب شاهنشاهی　موجود بحکم تو ز مه تا ماهی
چون هست ترا از همه کس آگاهی　شاهی تو کرم کنی بهر کس خواهی

و فهرست اوراق سخن رانی مخبر از آثار مالکان ممالک جاه و جلال و دیباچه مجموعه نکته دانی مشتمل بر اخبار سالکان مسالک دولت و اقبال صلوات صلوات عالی مقداریست که نظام تواریخ نبوتش از فحوای کنت نبیا و آدم بین الماء والطین پیداست و نفاد مناشیر رسالتش از مقتضای وما ارسلناک الا رحمة للعالمین هویدا از خوان دعوت کریمش بر وفق کلمه بعثت الی الاسود والاحمر جمیع جن و انس و معشر بشر محظوظ و از متابعت ملت قویمش بر طبق کریمه ان الله یغفر الذنوب جمیعا تمامی اصحاب معصیت بعین عنایت ملحوظ

رباعی ای بر سر خلق سایه گستر کرمت کونین نواله خوار خوان نعمت انسان و ملک داخل خیل و حشمت افلاک و جهان طفیل خاک قدمت

اللهم صل علی سید الکونین محمد المصطفی و امام الثقلین علی المرتضی و علی السبطین الحسن المجتبی والحسین الشهید بکربلا وصل علی سایر الائمة البررة الاتقیاء وسلم علیهم تسلیما کثیرا طیبا مبارکا ناظم جواهر این اخبار و راقم نوادر این آثار بندهٔ خاکسار و ذرهٔ بی مقدار غیاث الدین بن همام الدین المشتهر بخواندامیر رب یسر علیه کل عسیر بعرض فضلا نحریر و بلغا ضمایر منیر میرساند که فروغ اشعهٔ هدایت و پرتو آفتاب عنایت از سراج القرآنی و نیر باهر فرقانی حیث اوحی سبحانه ما اعظم شانه وکتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة وتفصیلا لکل شیء فخذها بقوة وامر قومک یاخذوا باحسنها بدان سان بر پیشگاه خواطر تیقظ و انتباه میتابد که از مطالعهٔ احوال و اوضاع ترتیب یافتگان مهد امکان و کد تشکان (?) بنی نوع انسان بموارد خیر و شر و لواحق نفع و ضر وقوف و اطلاع کامل حاصل میگردد و سزاوار اطوار عقل تجنب بر حقیقت که چون بحسن سیرت و یمن سریرت هوشمند ملایک شعار اهتدا یابد اقتدا بدو نموده قصر آمال و امانی را از چراغ مبرات و احسان نورانی دارد و هرگاه بر وخامت مآل و کیفیت حال بیدادگر ستمکار مطلع شود از شیوهٔ ناستودهٔ ظلم و اعتساف اجتناب فرموده بجادهٔ پسندیدهٔ عدل و انصاف میل نماید نظم مشو ناپسندیده پیش باز که در پردهٔ کج نیابند ساز پسندیده گی کن که باشی عزیز پسندیدگانند پسندیده نیز و لله الحمد والمنة که انوار فیض آثار این معانی مشکوة باطن خجسته میامن دولتمندی را که باعث بر ترتیب این اجزا توجه خاطر خورشید مآثر اوست باکمل وجهی روشن چنانچه انعطاف اعنه مرام بصوب سنن سنیه ابرار اتمام مستلزم حصول سعادات دینی و دنیوی و مستوجب وصول مرادات صوری و معنوی شناخته از شمایم مکارم اخلاق مشام جان ساکنان آفاق را معطر گردانیده و از نسایم محاسن آداب ریاض آمال قاطنان اکناف امصار بکمال خضرت و نضارت رسانیده و از کحل الجواهر احسان بی پایانش چشم آز زر و بر بستر استراحت نعرا (?) خفته و از رشحات سحاب سخاوت بیغایتش در گلزار امید یاسمن مراد شکفته نظم مدار مملکت آصف مکانی که معمور است از عدلش جهانی جهان از نکهت خلقش معطر خجل از طبع پاکش آب کوثر آرایش رخسار عروس ملک و ملت باقتضای رای صواب نمایش میسر و آسایش قلوب صنوف سپاهی و رعیت باصابت تدبیر عالم آرایش مقرر غبار اقدام خدامش منور حدقهٔ مرادات و قطرات اقلام فیض انجامش مثمر حدیقهٔ سعادات رباعی ای ذات تو بر سپهر دولت خورشید محتاج بتدبیر تو ملک جمشید روشن ز غبار کوی تو دیدهٔ بخت پر نور ز رای روشنت چشم امید طبع کامل کیاستش بوفور فضیلت موصوف و ضمیر وافر فراستش بصفت لطف معروف آفتاب اقبالش چون اقبال آفتاب بی زوال و کرایم اخلاقش مانند اخلاق کرام در مرتبهٔ کمال نظم سپهر فضل و مهر اوج افضال نهال مثمر گلزار اقبال بعدل و بذل در عالم علم اوست پناه اهل شمشیر و قلم اوست بود ذاتش در اقلیم چهارم چو در چرخ چهارم شاه انجم عمام انعامش چون انعام عمام شامل احوال خاص و عام و سحاب مواهبش بسان مواهب سحاب نضارت بخش بساتین مراد و مرام نظم نسیم لطف او هر که وزیده بجسم مرده جان نو دمیده شرار قهر او چون بر فروزد لباس عمر اعدا را بسوزد یعنی حضرت عالی منزلت ممالک مدار متعالی منقبت معالی دثار ناظم مناظم العدالة والرافة صاعد مصاعد المرحمة و الشفقة مطلع انوار جاه و جلال مخزن اسرار فضل و کمال آفتاب رحمت قمر تسخیر کیوان منزلت مشتری ضمیر ناهید بهجت سپهر احتشام عطارد حشمت بهرام انتقام ملاذ هنرمندان آگاه پناه اصحاب تیقظ و انتباه بیت کریم دولت و دین آصف سلیمان جاه جهان لطف و سپهر کرم حبیب الله مد الله تعالی ظلال افضاله و ثبت قوایم سریر اقباله و چون ضمیر آفتاب اشراق این ملاذ کافهٔ آفاق با تمام ارقام این کتاب افادت ارتسام میل تمام و رغبت لا کلام اظهار فرمود خامهٔ بلاغت انجام بعد از اختتام مجلد ثانی بیشائبه توقف و تاخیر در تحریر مجلد ثالث شروع نمود نظم از فضل فیض ایزد اقسام این مؤلف روزی که بشد مثنی گفتم شود مثلث زانرو که هست مشهور نزد جمهور الشیء لا یتثنی الا وقد تثلث رجا واثق و وثوق صادق که بر طبق الحدیث المشهور بلکه بمحض توفیق و تایید مهیمن عفو این مجلد سمت ترتیب عنقریب اتمام گیرد و زلات خامهٔ بدایع نگار باقلام اشفاق مستعدان مجلس عالی لا زال مرجعا للاعالی صفت اصلاح پذیرد والمسئول

من الله الکریم المتعال حسن وثوق من اصحاب الفضل والکمال که ممتاز در بیان ائمه انتقال آباء سلاطین ترک و اجداد
خواقین سترگ بحکم سخندان حدایق اخبار و نغمه سنجان بساتین اسمار گذشته حکایت را باین روایت زیب و زینت داده اند که نسب تمامی
خاقانان بلاد مشرق و ترکستان بیافث بن نوح علیه السلام اتصال می یابد در جامع التواریخ رشیدی مسطور است که یافث را ابوالجه خان میگفته اند
و یافث بقول اکثر مورخان پیغمبر مرسل بوده و در آن اوان که کشتی نوح علیه السلام بر جودی سلامت قرار گرفت بموجب وحی سماوی یا باقتضای رای
خود بلاد مشرق و شمال را نامزد یافث علیه السلام کرد و یافث از سوق الثمانین عازم آن سرزمین شده از پدر بزرگوار التماس نمود که او را دعای
آموزد که هرگاه خواهد باران بارد و نوح علیه السلام اسم اعظم بیافث آموخته ایضا آن اسم را بر سنگی نقش فرموده بدو ارزانی داشت و یافث با اهل
و عیال بجانب مشرق شتافته بطریقه صحرانشینان ساکن گشت و رسوم نیکو پدید آورد و هرگاه باران میخواست بوسیله آن سنگ سحاب عنایت الهی در
فیضان می آمد و اعراب آن سنگ را حجر المطر و عجمیان سنگ یده و ترکان جده تاش گویند و حالا نیز سنگ یده در میان مغولان و اوزبکان
بسیار پیدا میشود و بسبب آن باران میبارد القصه چون اولاد و احفاد یافث علیه [السلام] شدند از سرای ناپایدار بدار القرار انتقال نمود و بروایتی که
اشرف الفضلاء المتاخرین مولانا شرف الدین علی الیزدی در مقدمه ظفرنامه مرقوم خامه مشکین شمامه فرموده اند ازوی هشت پسر یادگار ماند
بدین ترتیب ترک خزر صقلاب روس منسک چین کماری که او را کیمال نیز گویند تارج و بقول که مولف جامع اعظم بقلم مانی رقم نقل نموده
یافث را یازده پسر بوده و سه پسر دیگر اوخلج و سدسان و غز نام داشته اند و چون بعد وفات یافث پسر بزرگترش ترک که او را ترکان
یافث اغلان گویند قایم مقام پدر شد و ترک بغایت عاقل و مردانه و مودب و فرزانه بود و در منزلی که آنرا ایسیکول و یا سکلای میگفتند و چشمهای
آب سرد و گرم داشت علم اقامت برافراشت و نخست از چوب و گیاه خانها ساخت و آخر الامر باختراع خرگاه پرداخت و از پوست
حیوانات قبا و طاقیه ترتیب کرد و در میان رعیت لوازم معدلت بجای آورد و یافث اغلان اول پادشاهان ترکست همچنانکه کیومرث
نخستین سلاطین فرس است و او را پنج پسر بود المجه توتک چکل برسجار املاق و توتک که بعضی از متاخرین ازوی بیقودک تعبیر کرده اند روزی در
شکارگاه طعام میخورد ناگاه لقمه از دستش بیفتاد چون زمین شوره زار بود نمکین شد و توتک آن لقمه را بدهان برده او را بسیار خوش آمد بنابران
رسم نمک در طعام پدید آورد و اما خزر بن یافث بعد از فوت پدر در کنار آب اتل منزل گزید و رسم روباه گرفتن و از پوست آن لباس
دوختن را اختراع نمود و اولاد او تتبع زنبور نحل کرده در مغارهای کوه عسل یافتند و از آن حلوا پختند و اما صقلاب چون بعد از کثرت اولاد
و احفاد گرفتار شد بجانب دیار روس که در جوار خزر بود در رفته التماس موضعی کرد که جهت خود تعمیر نماید و روس دست رد بر سینه ملتمس او در نهاده
صقلاب از کاری نیز یورت طلبید موافق مدعای خود جواب نشنید بنابران میان ایشان محاربه واقع شده صقلابیه منهزم گشتند و در انطرف اقلیم هفتم
افتاده بجهة شدت برودت هوا در زیر زمین خانها ساختند و ساکن شدند و در روضة الصفا مسطور است که نوبتی صقلاب را پسری در وجود آمد
و مقارن وضع حمل مادر پسر بعالم دیگر رفته صقلاب آنفرزند را بشیر بعضی از سگان شکاری پرورش داد و او چون بزرگ شد مانند کلاب در مردم می خست
اما روس بغایت آزرم بود و رسم ریغو پرسیدن او اختراع نمود و اما منسک که او را منسج نیز گویند بصفت مکر و تزویر اتصاف داشت و در کنار
دیار بلغار علم اقامت می افراشت و بروایتی که در مقدمه ظفرنامه مسطور است منسک را پسری بود غز نام و تمامی حشم غز که بدترین اقوام مغولند از نسل این
اشده اند و بقول مولف جامع اعظم چنانچه سابقا مذکور گشت غز پسر بواسطه یافث بوده و باتفاق مورخان میان غز و ترک بن یافث اغلان بسبب سنگ
یده محاربه روی نمود زیرا که آن سنگ پس از فوت یافث بدست غز افتاده و چون ترک آنرا طلب کرد غز حجری مشابه جده تاش پیدا کرده و آنرا منقور
ساخته بوی داد و بعد از چند گاه که ترک بباران محتاج شد هر چند آن سنگ را وسیله گردانید قطره باران نبارید لاجرم بر مکر غز مطلع گشته لشکر بسرش کشید و بینهما جنگی صعب
اتفاق افتاده و لد بزرگتر غز ییغو نام در آن جنگ بقتل رسید و هنوز نزاع و خصومت میان اولاد ایشان باقیست اما چین بن یافث در موضعی که حالا بلده چین در آنسرزمین است ساکن
و او بدقت طبع و حدت ذهن موصوف بود صنعت نگری و نقاشی و بافتن جامه ملون اختراع نمود و ابریشم از کرم پیله حاصل فرمود و اکثر صناعاتی که تا اکنون میان مردم چین متعارفست از مخترعات او
و چین را ایزد تعالی فرزندی کرامت کرد ماچین نام و ماچین در زمان حیات پدر خود شهری ساخته باسم خود موسوم گردانید و رسم پر زدن را بر سر دستار خود جا [داد]

ماچین پدید آورد و مشک از نافهٔ آهو حاصل کرد اما بکاری بعیش و شکار میل داشت و در جائیکه حالا شهر بلغار است علم اقامت برافراشت و او را دو پسر بود
بلغار و برطاس پوستین سمور و سنجاب برطاس بدست آورد و چون ترک بن یافث دویست و چهل سال عمر یافت عنان عزیمت بصوب عالم عقبی تافت
و پسرش النجه خان قایم مقام گشت اما النجه خان پادشاهی معدلت آثار خجسته اطوار بود و بر قواعد و رسوم پدر چیزی چند در افزود و بعد از آنکه بکبر سن رسید امر سلطنت به پسر خود
دیب باقوی تفویض نمود و عزلت گزید دیب باقوی معنی دیب تخت و جاه و منصب است و باقوی بزرگ را گویند و دیب باقوی یعنی بزرگوار فلک اقتدار بود
و در وقت عزیمت عالم آخرت پسر خود کیوک را بسلطنت تعیین کرد کیوک خان بعد از فوت پدر مدتی بر سریر خانی نشست و در آخر عمر پسر خود النجه را ولیعهد
کرده رخت سفر عقبی بربست النجه خان پادشاهی عدالت شعار و فراحسان بود و در ایام دولت او اتراک بکثرت نعمت مغرور گشته از طریق مستقیم
انحراف جستند و در کفر و ضلالت افتادند و النجه خان را در زمان جهانبانی دو پسر بیک شکم متولد گشت یکی را تاتار نام کرد و دیگری را مغول و چون این پسران بسن رشد رسیدند النجه
مملکت را بر ایشان تقسیم فرمود تاتار و مغول پس از فوت پدر هر یک در ولایت خود بلوازم رعیت و سپاه مشغول شدند و از طبقهٔ تاتار هشت نفر بر سریر سروری نشستند
بر موجب تاتار خان بن النجه خان بوقا خان بن تاتار ملنجه خان بن بوقا السلی خان بن ملنجه اتسز خان بن السلی اردو خان بن اتسز بایدو خان بن اردو خان و ایشان پادشاهان
عالیشان بودند در ایام دولت او سپاه مغولان لشکر کشیده بدان سبب میان قوم تاتار و مغول منازعت روی نمود سونج خان بن اردو خان که آخرین ملوک تاتار است
و در زمان سلطنت او نایرهٔ عداوت میان جانبین بمرتبه افروخته گشت که دیگر بآب صلاح انطفا نپذیرفت اما طبقهٔ مغول نه نفر بودند و مغولان تقوز را از این عدد گرفته اند
و لفظ مغول در اصل مونک اول بوده یعنی فرومانده و ساده دل و نخستین این طبقه مغول خان بود و او را ایزد تعالی چهار پسر کرامت فرمود قرا خان و اوز خان و کر خان و اور خان
و چون مغول خان از جهان گذران رحلت کرد پسر بزرگترش قرا خان روی بتمشیت مهمات سلطنت آورد ذکر قرا خان چون قرا خان در مملکت ترکستان
جهانبان شد در قراقرم [illegible] و کوه که آنرا ارتاق و کرتاق خوانند جهة یورت ییلاق و قشلاق تعیین نمود و در ایام دولت او مغولان در کفر و شرک بمرتبه
غلو میکردند که اگر پسری از آن طریقهٔ مذمومه اجتناب فرمودی البته به تیغ نامهربانی پدر کشته شدی و قرا خان را در زمان ایالت پسری بوجود آمد بغایت خوب
صورت و آن طفل سه شبانه روز پستان مادر نگرفت و هر شب مادرش در خواب میدید که طفل با و میگفت ای مادر تا تو بوحدانیت ایزدی نگروی من
شیر ترا نخواهم خورد و آن خاتون چون از خوف شوهر بظاهر ایمان نمیتوانست آورد در نهان مسلمان شد آنگاه کودک بپستانش میکید و در آن زمان رسم مغولان چنان بود
که تا یکسال از عمر فرزندان نمیگذشت او را نام نمی نهادند و پس از آنکه آن پسر یکساله گشت قرا خان جشنی ترتیب کرده با حضار اشراف و اعیان فرمان داد و
بر سبیل مشورت بر زبان آورد که این فرزند ما بیکسالگی رسید او را چه نام نهیم ولد اعز بزبان صریح و لغت فصیح گفت که نامم اغوز است بیت یکی ساله طفل آمد اندر سخن که باید
نهادن اغوز نام من و حاضران از استماع این سخن متعجب شده نام او را بهمان قرار دادند و بعد از آن که اغوز بسن بلوغ ترقی نمود قرا خان دختر برادر خود کر خان را با او در سلک ازدواج
کشید و میان اغوز خان و آن دختر بواسطهٔ مخالفت در مذهب موافقت دست نداد و قرا خان دختر برادر دیگر اوز خان را با پسر عقد فرمود و اغوز بدین منکوحه نیز
بهمان واسطه التفات نکرد و در آن ایام اغوز روزی از شکار بازگشته گذرش بر در خانهٔ اور خان که عم سیمش بود افتاد و دخترش را در میان کنیزکان که جامه میشستند
دیده او را نزدیک خود طلبیده گفت اگر تو بخدا ایمان آوری ترا بعقد خود در آورم و از جان دوستدارم نظم چو بشنید زن گفتهٔ فرخش چنین داد در زیب
پاسخش که فرمان برم چون شوم آن تو نه پیچم سر از حکم فرمان تو و اغوز از پدر اجازت حاصل کرده آن مخدره را خطبه نمود و میان ایشان الفتی عظیم وقوع
یافته خواتین دیگر رشک بردند و در روزی که اغوز خان بشکار رفته بود کیفیت خداپرستی او و دختر اور خان را بعرض قرا خان رسانیدند قرا خان از استماع این حدیث
برآشفت و با فوجی از سپاه بقصد پسر متوجه صیدگاه گشت و زن مؤمنه مسرعی نزد شوهر فرستاده او را از توجه پدر آگاه ساخت اغوز مستعد کارزار شده
چون قرا خان بشکارگاه رسید بعد از وقوع محاربه در دام اجل افتاد و مردم او جنگ از جنگ باز داشته اغوز تاج شاهی بر سر نهاد ذکر اغوز خان باتفاق
مورخان اغوز خان پادشاهی عالیشان کامیاب و خاقانی نافذ فرمان بلند جناب بود جمال حالش بانوار ایمان و اسلام منور و بسطت مملکتش از هر چه تصور
توان کرد بیشتر ذات شریفش در میان قبایل ترک مانند جمشید در ملک عجم و رای صواب نمایش پیوسته مقصور بر رعایت خیل و حشم بود نظم جهان کرم بود و بحر سخا
نکوکار و دین دار و فرخ لقا ز ابر کفش تازه بستان جود ز رایش منور سپهر وجود و اغوز خان را در مدت سلطنت با اعمام و اقربا و دیگر مخالفان محاربات
فراوان دست داد و در جمیع معارک بظفر و نصرت اختصاص یافته ابواب لطف و احسان بر روی طبقات انسان برگشاد و تمامت ولایت

مغولستان و ترکستان را تا سمرقند و بخارا مفتوح ساخت و برهنمایی از آب آمویه عبور کرده بهر بلاد و دیار ایران نیز رایت استیلا برافراخت اکثر القاب که بر افواه مغول تا
غایت اطلاق می یابد اغوزخان اختراع کرده و او مدت هفتاد و سه سال به دولت و اقبال گذرانیده لوازم جهانبانی بجای آورد و اولاد ذکور اغوزخان شش نفر
بودند و از آنجمله دو نفر پادشاهی نمودند گفتار در بیان ایراد کیفیت القابی که اغوزخان مغولان را بدان سرفراز گردانید و صیتی که در
شان اولاد امجاد خود بتقدیم رسانید در آن اوان که اغوزخان با اعمام خود در مقام خلاف و نزاع بود بعضی از برادرزادگان از مخالفان دوری جسته
بوی پیوستند و اغوز آن جماعت را ایغور لقب داد زیرا که معنی این لفظ چنانکه در مقدمه ظفرنامه مسطور است بهم پیوستن است و بایکدیگر عهد بستن و در یکی از معارک که
اغوزخان بر ارباب طغیان ظفر یافته غنیمت بسیار گرفت طایفه از لشکریان جهة نقل غنایم بمقتضای رای صایب خود گردون ساختند اغوز ایشان را ملقب بقانقلی گردانید
زیرا که ترکان گردون را قانقلی گویند در روضه الصفا مسطور است که در وقتی که اغوزخان را با ایت براق که داخل سلاطین ترکستان بود محاربه اتفاق افتاد و خان
شکست یافته روی بصوب فرار نهاده در میان دو رودخانه فرود آمد و ضعیفه حامله که شوهرش در آن جنگ کشته شده بود در میان درختی مجوف وضع حمل نموده
پسری آورد و اغوزخان از آن حال خبر یافته بر آن عورت ترحم کرد و آن پسر را بفرزندی قبول کرده قبچاق نام نهاد و لفظ قبچاق از قبوق سمت اشتقاق پذیرفته و قبوق
درخت میان تهی را گویند کنون قوم قبچاق را سر بسر از نسل آن یک پسر شمارند و اغوزخان بعد از این واقعه بهفده سال بر ایت براق غالب گردید
و لوازم انتقام بتقدیم رسانید و در آن زمان که اغوزخان از ایران بتوران مراجعت فرمود و هوا در کمال برودت بود و پیوسته برف میبارید بنابر آن بعضی
از سپاهیان در عقب اردو مانده با موکب خانی همعنانی نتوانستند کرد و چون اغوزخان بر حال آن جماعت اطلاع یافت ایشان را قارلق لقب نهاد یعنی خداوند
برف در مقدمه ظفرنامه مذکور است که نوبتی اغوزخان جهة تسخیر بعضی از ممالک آغاز طی مسالک فرموده حکم نمود که از لشکریان هیچکس تخلف ننمایند و در اثنای راه
از منکوحه سپاهی فرزندی متولد گشت و آن ضعیفه را بسبب فقدان قوت قوت رفتار فوت شد لاجرم مرد سپاهی توقف کرده تا که شغالی دید که تذروی بگرفت
و آن شخص چوب بجانب شغال انداخته تذرو را از وی بازستد و کباب ساخته بزن خود داد تا سیر خورده شیر پدید آورد و بدین کار یکچند مرد آمیند اغوز چون
سخنهای ایشان شنید برنجید و گفتا کسی را که زن نزاید چرا باز ماند ز من مراد از خلج خواند شاه زمان که بعضیش نیست کای زن بمان اما در تاریخی که
یکی از افاضل زمان پادشاه عالی مکان شاهرخ سلطان بنام نامی میرزا الغ بیک گورکان نوشته است بنظر این ذره احقر در آمده که خلج در اصل قلج بوده زیرا
که چون اغوزخان بر کیفیت واقعه مذکوره مطلع شد گفت قال آج یعنی بمان گرسنه و لفظ قال آج بنابر کثرت استعمال مغولان بخلج تبدیل یافت و بر این تقدیر
نسب تمام قوم قلج بآن شخص اتصال مییابد در روضه الصفا مسطور است که بعد از توالد و تناسل اولاد و احفاد اغوزخان به بیست و چهار شعبه منشعب گشتند
بعضی از ایشان که در ولایت ماوراءالنهر و خراسان متوطن شدند بنابر اقتضای آب و هوا بلکه بسبب مشیت ایزد سبحانه اشکال اطفال ایشان از صرافت
ترکیت بیرون آمد و مردم آن طایفه را ترکمان گفتند یعنی ترک مانند و از سید جلال الدین عرب که در سلک علماء فن اخبار منتظم بود در این علم کتابی بنام میرزا
اسکندر بن میرزا عمرشیخ بن امیر تیمور گورکان تالیف نموده منقولست که ترکمان قومی علیحده اند و با ترکان نسبت قرابتی ندارند و سیاق کلام مقدمه ظفر
نامه دلالت بر آن میکند که ترکمان طایفه را گویند که از نسل منسک بن یافث پدید آمده اند زیرا که در آخر قصه محاربه ترک بن یافث و غز بن منسک مسطور است
که از آن روز باز که یعقوب بن غز در آن جنگ بقتل رسید کینه میان ترکمانان و ترکان باقیست والعلم عند الله تعالی نقلست که چون اغوزخان از تسخیر ممالک
ایران و توران فراغت یافت و بموطن اصلی بازگشته بر مسند دولت نشست بزمی خسروانه و جشنی پادشاهانه ترتیب نمود و خرگاهی زرین در غایت
بزرگی نصب فرمود زرخرگهی زد که در طول و عرض فراوان فزون از سما بود و ارض و تمامی بزرگان و اشراف و اعیان و امرا و سرداران را در آن
طلبید و بروایت مقدمه ظفرنامه نه تومان گوسفند و نهصد مادیان بکشت و فراخور آن شراب و قمیز و سایر اسباب جشن و سور و لهو و سرور در میان آورد
و اختراع شیره کرد تا طعام و شراب بر آن نهادند و در آن طوی تقوز اولاد امجاد خود را نوازش نموده بتعیین مناصب و مراتب ایشان پرداخت و هر یک را
بعنایت خاص اختصاص داده مباهی و سرافراز ساخت گویند نوبتی اولاد اغوزخان در شکارگاه کمانی و سه تیر زرین یافتند و آنها را پیش پدر بردند اغوز
کمان را بسه پسر بزرگتر که کن و آی و یلدز نام داشتند ارزانی داشت و ایشان کمان را بسه پاره منقسم ساختند بنابر آن بوزوق ملقب گشتند و تیرها را بسه پسر
کوچک که کوک و تاق و تنگز موسوم بودند بخشید بدان جهة ایشان را اوچوق یعنی سه اوق لقب دادند و نزد ترکان مرتبه بوزوق از اوجوق بلند تر باشد زیرا که

زیرا که کمان را حکم پادشاه دهند و تیر را ایلچی گویند و در آن جشن اغوز همین قاعده مرعی داشته وصیت نمود که دست راست لشکر که اعراب آن را میمنه نامند و اتراک برنغار
متعلق ببوزوق باشد و دست چپ که بعربی میسره و بترکی جوانغار عبارت از آنست مفوض باوچوق بود و ایضاً ولایت عهد را باولاد بوزوق مخصوص گردانید
فرمود که فرزندان اوچوق تابع ایشان باشند و چون اغوزخان از امثال این وصایا فراغبال حاصل کرد سلطنت مجازی را بدرود نموده روی بملک جاودانی آورد
ذکر کون بن اغوزخان کون بلغت ترکی مرادف آفتابست و آفتاب دولت کون خان بعد از فوت اغوزخان بر اطراف بلاد ترکستان تافته رعیت را در سایه عدل و
احسان و پناه لطف و امتنان جای داد و بموجب استصواب وزیر پدر خویش ایرقیل خواجه متروکات اغوزخان را در میان برادران و برادرزادگان تقسیم
نموده جهة هر یک منصب مناسب تعیین نمود و تمغا ایشان را مقرر ساخت و بیمن تدبیر آن وزیر صافی ضمیر میان آن طایفه قواعد مودت و محبت مؤکد و موطد
گشته در مجالس طوی و محل کشیدن شیلان هر یک منیچه و ساری خود را میدانستند و بجای نشستن خویش عارف بودند و بدین واسطه سالهای بسیار طریقه
موافقت در میان اولاد اغوز مرعی بود و ایام سلطنت آن خاندان قرنهای فراوان امتداد یافت و چون کون خان مدت هفتاد سال باقبال گذرانید
از دار ملال بملک دیگر منتقل گردید ذکر آی خان بن اغوزخان آی و ماه بلغت ترکی یک معنی دارد و ماهچه رایات کشورگشائی آی خان پس از غروب
آفتاب حیات برادرش کون خان پرتو معدلت بر مفارق سپاهی و رعیت انداخت و چند گاه در عین سعادت و کامرانی جهانبانی کرده بهنگام حلول
اجل طبیعی در عالم جاودانی منزل ساخت ذکر یلدز خان بن آی خان ترکان ستاره را یلدز گویند و اختر طالع یلدز خان بعد از فوت پدرش بدرجه
شرف رسید چند گاه بجای آبا و اجداد خود پادشاه بود آخر الامر او نیز بملک باقی انتقال نمود ذکر منکلی خان بن یلدز خان منکلی ولیعهد و قائم
مقام پدر بود و در زمان دولت بدستور اسلاف خویش در میان رعیت سلوک فرمود ذکر تنکز خان تنکز بلغت ترکی مرادف دریاست و کشتی
دولت تنکز خان پس از فوت منکلی در بحر آرام و مراد جاری گشته چون بکبر سن رسید امر سلطنت را به پسر خود ایلخان مفوض گردانید و خود بگوشه عزلت نشسته
بتدارک مافات مشغول گردید ایلخان معاصر تور بن فریدون بود و تور با سونج خان که سلطنت قوم تاتار تعلق بوی میداشت موافقت کرده با ایلخان
مخالفت بنمود گفتار در بیان شکست یافتن ایلخان از تور بن فریدون و گریختن پسرش قیان در مصاحبت یلدز با ارکنه قون
سخنان بلاغت نشان و سخنگویان فصاحت بیان آورده اند که بعد از فوت اغوزخان مدت هزار سال اولاد و امجاد او بدولت و اقبال گذرانیده
آنگاه سپهر ستمکار بمقتضای عادت خویش آفتاب سلطنت ایشان را بسرحد زوال رسانید و تور بن فریدون بر ایلخان غلبه کرده اکثر ذریت اغوزخان را بتیغ
بیدریغ بگذرانید و کیفیت این واقعه چنان بود که چون تور بر بلاد ماوراءالنهر و ترکستان استیلا یافت با سونج خان تاتار متفق شده عنان عزیمت بمحاربه
ایلخان تافت و بعد از تلاقی فریقین و غبار جنگ و هیجان شدن تور و سونج بپای مکر و فریب گریزان شده در دو فرسخی معسکر ایلخان منزل گزیدند و روز
دیگر بیک ناگاه بر سر مغولان تاخته رایت نصرت برافراختند و ایلخان را مغلوب ساخته در کشش و کوشش و قتل و خونریزش بمرتبه مبالغه نمودند که غیر از قیان
بن ایلخان و پسر خالش تکوز و دو همسر حلال ایشان متنفسی از آن قوم زنده نماند و این چهار کس خود را در میان کشتگان افکنده چون شب درآمد بر اسبان باد
رفتار سوار شدند و راه گریز پیش گرفتند و بهنگام دمیدن صبح بموضعی رسیدند که کوه انبوه باطراف و جوانب آن محیط بود و بکرات صعب بشدت و ازجمله
آن جبال یکی کوه بد گرد چون باره تو گفتی که بود از فلک پاره برونش خدا آفرین چنان درونش ز آب و علف چون جنان و آنچهار سوار بزحمت
و مشقت بسیار بر قله آن جبل برآمده دران طرف مرغزاری دیدند مشتمل بر چشمهای خوشگوار و اشجاری بافته مشحون بانمار حلاوت آثار و نخجیر و سایر جانوران
شکاری در اطراف و جوانب آن بیشمار بود لاجرم بدان مرغزار رحل اقامت انداختند و ترکان آن منزل را ارکنه قون گویند یعنی کمربند القصه قیان و تکوز مدتی
مدید در ارکنه قون بسر برده از نسل ایشان خلقی نامعدود در وجود آمدند و قبایلی که از ذریه قیان بوجود آمدند موسوم بقیات گشتند در جامع التواریخ رشیدی
مسطور است که بلغت مغولی قیان عبارتست از سیل قوی که از فراز کوه روی بنشیب آورد و قیان بسبب کمال شجاعت و دلاوری باین اسم موسوم شده بود
و قیات جمع قیانست و اقوامی که از صلب تکوز بظهور رسیدند درلکین خوانند ذکر خروج قوم قیات و درلکین بمحض تأیید حضرت رب العالمین
اشراف مورخین چنین آورده اند که چون کثرت قوم قیات و درلکین بمرتبه رسید که ارکنه قون گنجایش ایشان نماند همگی همت بر آن مصروف داشتند
که از آنجا بیرون آیند و در منازل آبا و اجداد خود توطن نمایند و حال آنکه راه ایشان از کوهی که معدن آهن بود مسدود گشته و اتباع ایشان بعد از تأمل و اندیشه

هیمه بسیار جمع آوردند و انگشت فراوان با آن منضم ساخته از چرم گوزن هفتاد دم ترتیب دادند و آتش در آن هیمه نهاده و هفتاد دم را دمیدند چو آتش زبانه بر آمد تاب • روان گشت بر خاک آهن چو آب و بدین طریقه بعضی از آن کوه را گداخته و راه پیدا ساخته از ارکنه قون بیرون خرامیدند و بجانب دیار مغول شتافته وطن اصلی خود را بضرب شمشیر و خنجر از تصرف قوم تاتار و قبایل دیگر بیرون آوردند و ساکن شدند آنگاه جماعتی که در بیرون ارکنه قون بوده اند خود را داخل مغولان گردانیده مدتها بیشان پیوستند و چنانچه جناب اشرف المتاخرین علی الیزدی در مقدمهٔ ظفرنامه مرقوم خامهٔ مشکین عامه گردانیده اند یورت مغولان در طرف مشرق است از آبادانی دور و دوران بعض هشت ماهه راه شرقیش پیوسته بسر حد ختای و غربی آن متصل بزمین ایغور شمالیش ملتصق باراضی قرقز و سکای و جنوبیش ملیم بجده و تبت و قوت آن جماعت در اکثر اوقات گوشت شکاری بوده و لباس ایشان پوست سباع و بهایم و العلم عند الله المکرم المنعم **ذکر یلدز خان بن منکلی خواجه بن تیموز تاش که از نسل قیان بود و بیان آنکه الان قوا صورت حمل بچه طریق روی نمود** مورخان بزرگ و متتبعان احوال تازیک و ترک چنین آورده اند که بعد از خروج اقوام قیات و درلکین از ارکنه قون سلطنت مغولان بر یلدز خان بن منکلی خواجه بن تیمورتاش که از نسل قیان بود قرار گرفت و او بصفت شوکت و عظمت اتصاف داشت و بحسن تدبیر الوس را معمور گردانید و نزد قوم مغول انتساب کسی بخانیت صحیح باشد که نسب خود را بیلدز خان رساند و آلانقوا که مادر بوزنجر خان است و نسب چنگیز خان و امیر تیمور گورکان بدو می پیوندد نبیرهٔ یلدز خان است زیرا که آلانقوا بروایتی که در مقدمهٔ ظفرنامه مسطور است دختر جوینه بود و جوینه بنت یلدز خان و این آلانقوا دختری بود در غایت حسن و جمال و نهایت عفت و کمال بیت نه دختر اختری از برج خانی گرامی گوهری از درج خانی و آن عفیفهٔ خورشید لقا در اوایل حال در سلک ازدواج پسر عم خویش دوبون بیان که در آن اوان حاکم مغولان بود انتظام داشت و یورت دوبون بیان و اجداد او بان و کلوران و طوغلا بود و این سه رود از کوه برغار و برمیخیزد و آلانقوا را از آن شوهر دو پسر در وجود آمد بلکدای و بکجدای و چون دوبون وفات یافت آلانقوا بسرداری ایل و الوس و پرورش اولاد و امجاد اشتغال نمود در آن اثنا شبی آن بانوی ماه سیما پهلو بر بستر استراحت نهاده بود که ناگاه نوری از روزنهٔ خرگاه در آمد و بکام و دهان او فرو رفت و بدان واسطه آن ضعیفه حامله شد بیت حکایات مریم اگر بشنوی با آلانقو همچنان بگروی قوم چون از آن مبطن خبر یافتند زبان طعن و تشنیع بر آلانقوا دراز کردند و جناب عفت مآب اکابر و اصول مغول را مجتمع ساخته در باب ابراء ذمهٔ خویش از آنچه در خاطر مردم گذشته بود سخنان فرمود و برواية صاحب جامع التواریخ گفت که سبب حمل من آنست که هر شب بخواب می بینم که شخصی اشقر اشهل نورانی نرم نرم نزدیک من می آید و آهسته آهسته باز میگردد و گفت اگر شما را قول من باور نمی آید چند شبانه روز در گرد خرگاه من پاس برید تا حقیقت این سر ظاهر شود و جمعی از اشراف مغول چند شب مترصد کشف این مبهم بودند تا مشاهده نمودند که نوری از بالای خرگاه در می آید و بیرون میرود آنگاه صدق مقال آن پسندیده خصال کالشمس فی رابعة النهار روشن و آشکار گشته بدگویان عیب جو زبان در کام خاموشی کشیدند و آلانقوا را از آن نور موفور السرور سه پسر خورشید منظر در وجود آمد یکی را بوقون قیقی نام نهاد و قوم قبقین از نسل او پیدا شدند و پسر دوم را موسوم به بوسقین سالجی گردانید و قبایل سالجیوت بوی منسوب اند و سیوم را بوزنجر مونقاق خواندند و مجموع خانان مغولستان از ذریت بوزنجر اند و اولاد و احفاد این سه پسر را که بزعم ترکان از نور پدید آمدند نیرون خوانند و مراد از لفظ نیرون آنست که از نسل طاهر ظاهر شده اند و ایشان را بزرگ ترین اقوام مغول دانند **ذکر بوزنجر قاآن** چون بوزنجر بن آلانقوا بحد بلوغ رسید باتفاق اشراف و اعیان تخت خانیت را بوجود خود مشرف گردانید و او با ابومسلم مروزی معاصر بود و مدتی بلوازم عدل و انصاف قیام نمود و چون از دنیا رحلت کرد دو پسر یادگار گذاشت یکی بوقا که جد هشتم چنگیز خان و قراچار نویان است و دیگری توقیا که فرزندی داشت ماچین نام بوقا خان قایم مقام پدر بود و در وقت رحلت ولایت عهد را به پسر خود دوتومنن تفویض نمود **دوتومنن خان** بعد از انتقال بوقا خان از جهان گذران بر سریر سلطنت قرار گرفت و طریقهٔ مرضیهٔ عدل و احسان شایع گردانید و او را خاتونی بود بغایت عاقله منولون نام و ایزد بیچون منولون را از دوتومنن خان نه پسر کرامت فرمود و پس از فوت دوتومنن آن شیرزن بر بالای کوهی که آنرا نوش ارکی میگفتند ساکن گشته همت بر تربیت اولاد مصروف داشت و او را اغنام و مواشی بسیار جمع آمد و در آن اثنا هفتاد گورن که هر گورنی هزار خانه وار بودند از قوم جلایر که از جملهٔ قبایل درلکین بودند و در رودخانهٔ کلوران اقامت داشتند از مردم ختای گریزان گشته نزدیک بیورت منولون ساکن گشتند و بیازکوهی از زیر زمین کنده میخوردند منولون ایشان را از آن امر مانع آمده گفت نظم که نه یادگار گرامی من که هستند فرزند نامی من برین دشت هر وقت بازی کنند برو زانشاط اسب تازی کنند چو پر رخنه گردید میدانشان چگونه بود حال یکرانشان جلایریان بدین جهت فرصت جسته

مولانا شرف الدین

جسته رشته حیات منولون را از هم گسستند آنگاه سر راه بر اولادش گرفته از آن نه پسر کشته گشتند هشت و پسر نهم منولون که قایدو نام داشت در آن وقت
بخواست کاری دختری از خویشان پیش عم خویش ناچین رفته بود و چون ناچین از حرکت شنیع جلایر وقوف یافت ایلچی پیش کلانتران ایشان فرستاده و باز خواست
بلیغ نمود آن جماعت در مقام اعتذار آمده گفتند این قضیه بی استصواب ما بوقوع انجامیده و هفتاد کس از طایفه را که خون منولون و اولاد او را ریخته
بودند بقتل رسانیدند و عیال و اطفال ایشان را اسیر کرده نزد قایدو فرستادند و قایدو داغ عبودیت بر جبین ایشان نهاده بتمهید بساط عیش و عشرت مشغول شد
قایدو خان پس از وقایع مذکوره و احوال مسطوره بمساعی جمیله ناچین سردار ایل و الوس خود شده و در ایام دولت و اقبال از رودخانه جوئی بیرون آورد
و آنرا اجرالوم نام نهاده و بآب آن جوی قری و قصبات معمور ساخت و باری سبحانه و تعالی قایدو خان را سه پسر ارزانی داشت بایسنقر که جد چنگیز خان و قراچار نویان است
و جرقه لنکوم که قوم تایجوت از نسل او پیدا شده‌اند و جارچین که قبیله نجوت بوی منسوب اند و جرقه لنکوم را پسری بود سرقدنام و سرقد فرزندی داشت
موسوم به همیقا و همیقا در ایام جوانی بدست اهل ختای افتاده او را پیش التان خان بردند و التان فرمود تا شاه زاده را بمیخ آهنین بر خرچوبین دوختند
چنانش بچوبین خری بر بدوخت که مسمار پولاد را دل بسوخت و چون ایام حیات قایدو خان بنهایت رسید پسر ارشدش بایسنقر بر مسند سلطنت نشست
ایسنقر بعد از آنکه مدتی بامر ایالت پرداخت پسر خود تومنه را ولیعهد کرده عالم آخرت را منزل ساخت **تومنه خان** پادشاهی عالیشان دولتمند
بود و چند ولایت از مملکت ترکستان و مغولستان گرفته با ممالک موروث منضم فرمود و او دو منکوحه داشت از یکی هفت پسر در وجود آمد و از دیگری دو
پسر بیک شکم متولد شد و از توامان یکی را قبل نام بود و دیگری را قاجولی و قبل جد سیم چنگیز خانست و قاجولی پدر هشتم امیر تیمور گورکان **گفتار در**
بیان خوابی که قاجولی دید و تعبیری که تومنه خان را بخاطر رسید در کتب معتبره مرقوم گشته که قاجولی در زمان حیات تومنه شبی در عالم رؤیا مشاهده فرمود
که سه ستاره متعاقب یکدیگر از جیب او طلوع کرد و اوج گرفته غروب نمود و نوبت چهارم کوکبی بغایت نورانی هم از جیب او طالع شد که اقطار آفاق را
منور گردانید و از آن اختر چند ستاره دیگر منشعب گشت که هر یک پرتوی بر مملکتی انداخت و چون آن کوکب نورانی غروب نمود اطراف جهان همچنان روشن
بود و بعد از آنکه از خواب در آمد لحظه در تعبیر تامل کرده باز بخواب رفت و چنان مشاهده نمود که از گریبان او هفت ستاره در پی طالع گشته غارب شد
و در کرت هشتم کوکبی بزرگ طلوع فرموده اطراف عالم را نورانی ساخت و از و چند ستاره پدید آمد هر یک بر خطه پرتو انداخت و چون ستاره بزرگ
غروب کرد شعبهایش همچنان روشنی داشتند آنگاه قاجولی بیدار شد دید که صبح صادق دمیده همان لحظه نزد تومنه خان رفته بتقریر آن دو خواب
زبان گشاد و تومنه از استماع آن وقایع مبتهج و مسرور گشته باحضار قبل فرمان داد و زبان الهام بیان بتعبیر آن خوابها گردان ساخته گفت خواب اول
دلالت بر آن میکند که از نسل قبل بترتیب سه کس بر سریر خانی نشینند بعد از آن هم از اولاد او شخصی بر مسند پادشاهی قرار گیرد که بیشتر معموره عالم را
بحیطه تصرف در آورد و بلاد جهان را بر فرزندان خود قسمت نماید و چون آنخان گیتی ستان فوت شود مدتی سلطنت در میان اولاد و احفادش بماند و
مدلول خواب دوم آنست که از فرزندان قاجولی هفت نفر بتبعیت حکومت کنند و یکی از اولاد او که در مرتبه هشتم باشد بجهانگیری اشتغال نموده بیشتر ممالک ربع
مسکون را بتصرف در آید و اورا فرزندان باشند که هر یک والی ولایتی گردند چون تومنه خان از تعبیر باز پرداخت برادران باشارت پدر عالیشان
با یکدیگر عهد و پیمان در میان آوردند که سریر خانی بر قبل و اولاد او بطنا بعد بطن مسلم باشد و قاجولی و ذریات او بامر لشکرکشی و امارت قیام نمایند و
درین باب وثیقه ملی کرده بالتمغا تومنه خان رسانیدند و چون تومنه خان عالم را بدرود نمود بمقتضای عهدنامه مذکوره قبل بر تخت خانی صعود فرمود
قبل خان ملقب بایلنجیک بود یعنی رعیت پرور و ایلنجیک خان بصفت نصفت و رأفت و سمت شجاعت و سخاوت اتصاف داشت و بوفور
عدالت و ابهت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی مینمود و بنابر آن خان ختا چنان خواست که راه مهر و وفا میان ایشان بود و دوستی و صفا و بتمهید
بساط دوستی و محبت پرداخته ایلچی فرستاد و استدعا حضور قبل خان نمود و قبل خان برادر خود قاجولی را قایم مقام گردانیده بختا می رفت
و التان بتعظیم و تبجیل و قیام نموده بترتیب مجلس بزم اشارت کرد و در آن طوی با قبل خان شراب خورد و چون قبل خان را آنگه نه در شراب کند می اندیشید
هر زمان از صحبت برخواسته و بکنار رودی که در آن نزدیکی بود رفته سر در آب فرو میبرد و قی کرده باز بمجلس می آمد و شراب می آشامید مردمیکه
حقیقت آن حال نمیدانستند متعجب شدند که کسی را چگونه این قوت مزاج تواند بود که این همه شراب خورد و دست نشود و بعد از چند روز از این صورت

کذا بجملی از احوال و آثار چنگیز خان سمت تحریر گرفت عنان بیان بصوب تفصیل بعضی از کلیات وقایع ایام دولتش صفت انعطاف خواهد پذیرفت انه هو الموفق والمعین

گفتار در بیان رفتن چنگیز خان نزد اونگ خان و ذکر شمه از اسباب موافقت و مخالفت ایشان

در ازمان که آبا و اجداد چنگیز خان فرمانفرمای اقوام مذکور بودند تمامی قبایل مغول و تاتار مطاوعت و متابعت یک پادشاه نمی‌نمودند بلکه هر یک قبیله و دو قبیله حاکمی علیحده داشتند و پیوسته سالک طریق نزاع و خصومت بوده همت بر افنا و اعدام یکدیگر می‌گماشتند و چون چنگیز خان خورد سال از پدر باز ماند اکثر قبایل که متابع پیسوکا بهادر بودند از وی برگشته بقوم تایجوت پیوستند و بدین واسطه او را مهمات بسیار دشوار دست داد و چندین نوبت در مهلکها افتاد و بالاخره کارش بنهایت اضطرار رسیده باستصواب قراچار نویان بن سوغوچچن با اونگ خان که حکومت قبیلهٔ کرایت متعلق بوی بود و از سایر خانان ترکستان بمزید جاه و حشمت و وسعت ولایت و بسطت مملکت ممتاز و مستثنی بود پناه برد در جامع التواریخ رشیدی بنظر رسیده که در قدیم الایام در میان ترکان پادشاهی بود و هشت پسر سیاه فام داشته بجهة سواد لون ایشان را قرایت میگفتند یعنی گوشت سیاه و تمامی قوم قرایت که اونگ خان حاکم ایشان بود از ذریت آن جماعت اند و معنی اونگ خان والی یک ولایتست و نام اونگ طغرل بود و هم پدرش قورچاقوز بن مرغوز و سالهای فراوان میان اونگ خان و پیسوکا بهادر قاعدهٔ محبت و اتحاد سمت استحکام داشت و چنگیز خان بعد از فوت پدر نسبت بدو در مقام اخلاص بوده بهنگام حدوث وقایع رایت هواداری می‌افراشت القصه چون چنگیز خان بمنزل قوم قرایت رسید اونگ خان بچشم شفقت و احسان و احترام در وی نگریست و نسبت بملازمانش در کمال مرحمت و عاطفت زیست و چنگیز خان بسبب وفور عقل و کیاست و فهم و فراست و لطف گفتار و حسن کردار باندک زمانی امور ملک و مال اونگ خان را بقبضهٔ اقتدار در آورد و اونگ خان بنای سرانجام اکثر مهام بر اقتضای رای صواب‌نمایش نهاده از سخن او تجاوز نمیکرد و در آن اوقات که چنگیز خان در مصاحبت اونگ خان اوقات میگذرانید برادر اونگ خان جاکمبو با وی در مقام مقابله و مقاتله آمده اونگ خان بیمن جلادت و شجاعت چنگیز خان بر وی ظفر یافت و در سنهٔ ثمان و تسعین و خمسمائه بر بورکین و حاکم قوم کریت توقتاسکی نیز غلبه کرد و هم در آن ایام اقوام تایجوت و سالجوت و قنقرات و جلایر در وادی عصیان سلوک نموده اند اونگ خان و چنگیز خان متوجه ایشان شدند و در موضع کوی تن آن سپاه صف شکن بهم رسیده آن اقوام شقاوت فرجام آغاز استعمال سنگ یده کردند ناپدید آمد از کثرت باد و برف

شد از برف صحرا چو دریای ژرف * ولیکن همان کس که سکار بود
بفعل بد خود گرفتار بود * بسی کشت بسیار کس زان گروه
بسی گمره افتاد از تیغ کوه * نکرد و کسی جنگ بگریختند
از ایشان دو با هم نیاویختند

و چون چنگیز خان مدت هشت سال در پناه دولت اونگ خان بسعادت و اقبال بگذرانید و روز بروز جاه و حشمت او بیشتر از بیشتر گردید نایرهٔ رشک و حسد در باطن بعضی بداندیشان در اشتعال آمده همت بر استیصال او گماشتند و در خلوت نزد اونگ خان او را بداعیهٔ مخالفت و خیال استقلال متهم داشتند و از جملهٔ آن طایفه جاموقه که مهتر قوم جاجرات بود و بیشتر از دیگران مبالغه نمود اما اونگ خان آن سخنان را بسمع قبول نشنود و جاموقه سنکوم ولد اونگ خان را که بعضی از مورخان از وی بسنکوم تعبیر کرده اند در قصد چنگیز خان با خود موافق ساخت و سنکوم با چنگیز خان دل دگر کرده و چند نوبت پدر را بر اغوا و تحریض و ترغیب نمود و بالاخره تیر قصد اعدا بر هدف مقصود آمده اونگ خان خاطر بر آن قرار داد که سحرگاهی که چنگیز خان در خواب غفلت باشد بر سرش تازد و مهم او را بر طبق دلخواه حساد بسازد قضا را در آن روز یکی از امرا صورت آن اندیشه را در خلوتی پیش خاتون خود حکایت میکرد و دو کودک که از رمه شیر آورده بودند و بادای و قیشلیق نام داشتند از بیرون خرگاه آن سخن را شنیده علی الفور متوجه اردوی چنگیز خان گشتند و کماهی حالات را بعرض رسانیدند چنگیز خان از استماع آن خبر متغیر شده و با قراچار نویان طریق مشورت مسلوک داشته در آن شب خیام معسکر خود را بر جای بگذاشت و در موضع قلاجین که از حدود ولایت ختاییست بدامن کوهی گریخته بنشست و هم آن شب اونگ خان با سپاهی فراوان باردوی چنگیز خان شتافته چون خیمها را بر جای دید تعرض نمود تا تیرباران کنند و بعد از آنکه دانستند که در آن خیام هیچکس نیست منفعل گشتند و از عقب چنگیز خان در حرکت آمدند و بدامن آن کوه رسیده چنگیز خان با وجود قلت اتباع پای ثبات بفشرده و نوکران از صبح تا شام باستعمال آلات پیکار اشتغال نمودند و در وقت ظلام لیل که هر یک از آن دو خیل بمنزل خویش فرود آمدند چنگیز خان پشت بمعرکه کرده بسمت بالجونه شتافت و در انتقام نام کسانی را که در آن جنگ در ملازمتش بودند در دفتر نوشته هر یک را منصبی مناسب مقرر فرمود و آن دو کودک را که

و در آن بلده چهل فرسنگ است و سه بار رود دارد و در یک طرفش دو بیست عرض در بند که از صبح تا شام ببی تمام کشتی یک نوبت از یک طرف بدان
طرف میرود و می آید و از آن شهر میوه سردسیری و گرمسیری می باشد القصه بعد از رفتن التان خان بدان مکان اختلال تمام باحوال مملکت او راه یافت
و جمعی کثیر از امرا و لشکریان اعلام عصیان و طغیان ارتفاع داده شرار شور و شر باطراف آن کشور تافت و کار بجائی رسید که پسر التان خان حکومت جونگدو را
بازگذاشته نزد پدر رفت و حاکم جورجه که او را ابوکه میگفتند ایلچیان بمنان برق و باورجی نزد چنگیزخان فرستاده و اظهار ایلی و اطاعت نموده و او را از طمع دار الملک خبر داد
بنا بر آن چنگیزخان امیر توقان ملکان و ساموقه را با لشکر فراوان به تسخیر ختا نامزد کرد و ایشان بجونگدو رفته چندگاه بمحاصره اشتغال نمودند و بعد از امتداد زمان
قوت محصوران باتمام رسیده بیت بجونگدو خورش آنچنان تنگ گشت که نانی بجائی نیامد بدست و التان از اضطرار مردم خود [illegible] امرا
توقان و بوبکتشا را با سه امیر دیگر مقرر کرد که تغار جونگدو برند و حکم فرمود که امرا با تمامی نوکران و لشکریان خود هریک سه قفیز غله بردارند و ایشان حسب الفرموده
عمل نموده چون بمنزل سنگ سی رسیدند جمعی از امرای چنگیزی باز خوردند و چنگیزخانیان ایشان را گریزانیده و غلات را متصرف گردیدند و این خبر در جونگدو
شیوع یافت و فوکینک چنکسانک از غایت غصه زهر خورد و بمرد و سونک جونک گریخته روی به یک آورد و آنگاه تختگاه ختا بتصرف امرای پادشاه کشور
گشا درآمد و چون چنگیزخان بر فتح مطلع شده قتقو نویان را با دو امیر دیگر بدار الملک التان خان فرستاد و بنقل خزاین و دفاین فرمان داد و ایشان تمامی
نقود نامعدود و اجناس بی قیاس را با خازن التان خان که هدا نام داشت بنظر چنگیزخان رسانیدند و خان مبتهج و مسرور گشته بیت بلشکر ببخشید
آن جمله مال که او را نبود هیچ بخشش ملال و در پیچقان ئیل موافق سنه ۶۱۰ هجری چنگیزخان ضبط ولایت ختای را بعهده مقلی گویانک جلایر کرده از سرحد [illegible]
مراجعت بجانب اردوی خود برافراشت و چون بمقصد رسید روزی چند بفراغت گذرانید متوجه دفع کشلوک و تسخیر قوم قراختای گردید گفتار در بیان

شمه از حال قراختائیان که گورخان لقب حاکم ایشانست و ذکر آنچه میان کوشلوک و آخرین ملوک آن قوم بوقوع پیوست

مولد و منشا قبیله قراختای است و ایشان از جمله معتبران آن ولایت بوده اند و پادشاه خود را گورخان میگفته اند چنانکه ختائیان التان خان می نامیده اند
و قبل از ولادت چنگیزخان بهشتاد سال اکابر آن قوم با اقربا و عشیرت خود بروایتی با گروهی انبوه از ختای بیرون آمده بحدود قرقز رفتند و میان ایشان و قرقزیان
منازعت اتفاق افتاد از آنجا بایمیل شتافتند و در آن سرزمین شهری بنا نموده قرب هزار خانه وار از اتراک الیاک در نواحی آن شهر مجتمع گشتند و در آن
وقت در بلده بلاساغون که مغولان آنرا غوبالیغ گویند یعنی شهر خوب خانی بود از نسل افراسیاب اما چندان مکنتی نداشت و مردم قرلق و قنقلی بر حوالی
ولایت او زده غارت و تاراج میکردند بنابر آن ایلچی نزد گورخان فرستاد و التماس نمود که بدان جانب شتابد و بلاساغون را متصرف گشته شر قرلق و قنقلی
را کفایت نماید و گورخان ببلاساغون رفته و بر تخت سلطنت نشسته نام خانی از نبیره افراسیاب انداخت و او را ایلک ترکمان موسوم ساخت و اقوامی
را که مخالف او بودند مطیع و منقاد گردانیده فوجی از مردان صف شکن بکاشغر و ختن فرستاده و آن ولایات را نیز در سلک سایر ممالک خویش انتظام
داد و آنگاه حکام ممالک ماوراءالنهر و فرغانه را نیز ایل و منقاد گردانید چنانچه در مجلد ثانی سبق ذکر یافته در شهور سنه ۵۳۶ با سلطان سنجر حرب نموده او را منهزم
ساخت بعد از آن گورخان فوت شده خاتونش کوینک قایم مقام گشت و قراختائیان مادام که کوینک میل فسق و زنا نکرده بود متابعتش می نمودند
و چون هوای نفس بر وی غلبه کرد او را با معشوقش از میان برداشتند و لقب گورخانی را ببرادر گورخان سابق اطلاق نموده نقش اطاعتش بر لوح خاطر
نگاشتند و میان این گورخان و سلاطین خوارزمشاهی گاهی صلح اتفاق افتاد و گاهی صورت جنگ دست میداد چنانچه شمه از این حکایات در اواخر مجلد
ثانی مرقوم کلک بیان گشت و کوشلوک بن تایانک خان بعد از کشته شدن عم خود بویروق و بقتل رسیدن توقتا بیکی پناه باین گورخان آورد
و گورخان او را منظور نظر شفقت گردانیده بفرزندی خویش سرافراز کرد نظم و را گورخان خواند فرزند خویش بیفزود جاهش بفرزندی خویش
دلش کرد خرم بدختی چو ماه تنش را بامید داشت از بد نگاه و در آن اوان که چنگیزخان بجانب ختای رفته بود کوشلوک خیال استقلال نموده روزی
بعرض گورخان رسانید که در پیش بالیغ و قیالیغ مدتی شد که سپاه ما پایمال مانند رمه بی شبان گردانند و حالا بیت که چنگیزخان در دیار ختا
بهمکاری ایشان توان کرد راست اگر رای صواب نمای اقتضا نماید بنده بدانجانب رفته قوم و قبیله خود را جمع کرده [illegible] ایشان را استمالت داده
بمدد میرسانم بیت رساده دلی گورخان گفتنش شنید و ندید در رفتنش و قامت قابلیت کوشلوک را بخلعت نفیسه

ستانشه

ولایت ختای

قبل از دو

آرایش داد و لقب خانی ارزانی داشته اجازت فرمود و چون کوشلوک بیورت قدیم آبا و اجداد خود رسید و آوازه وصول او در آن دیار شایع گردید
مصراع بر وی جمع شد لشکر نمایان و حاکم قوم کریت توقتقان نیز بکوشلوک پیوسته او را جمعیتی عظیم دست داد و کوشلوک باستظهار لشکر بسیار با کورخان
آغاز مخالفت کرده آتش نهب و تاراج در اطراف ولایتش زد و رسولی پیش سلطان محمد خوارزمشاه فرستاده پیغام داد که مناسب چنانست
که سلطان از آنجانب متوجه استقبال کورخان شود و من از اینجانب مقرر آنکه اگر سلطان پیشتر کورخان را مغلوب گرداند کاشغر و ختن او را باشد و اگر من
درین امر پیش دستی نمایم سلطان تا آب فناکت بمن مسلم دارد آنگاه آن دو پادشاه از طرفین متوجه کورخان گشته کوشلوک پیشتر رسید و محاربه نموده منهزم
گردید بعد از آن بوجهی که در اواخر مجلد ثانی مذکور گشت میان سلطان محمد و کورخان قتال اتفاق افتاده بسبب غدر سپهبد کبود جامه میمنه سلطان پشت بر
مخالفان کردند و برانغار کورخان نیز انهزام یافته قلب هر دو لشکر تیغ و خنجر در یکدیگر نهادند و کثرت هیجان گرد و غبار مانع رویت ابصار شده غالب از
مغلوب متمیز نشده و مبارزان هر طرف تاراج کنان روی بوادی فرار نهادند و چون کورخان ببالاساغون رسید اهالی آن ولایت که از تعدی
قراختاییان به تنگ آمده بودند و می پنداشتند که خوارزمشاه از عقب خواهد رسید دروازها بسته کورخان را در شهر نگذاشتند و بانداختن تیر و سنگ و فروختن
آتش حرب و جنگ اشتغال نمودند و کورخان نیز آغاز محاصره و محاربه کرده بعد از شانزده روز قهرا و قسرا بالاساغون را بگرفت و بقتل عام فرمان داده در یک
شبانروز چهل و هفت هزار مرد نامدار کشته شدند و چون خزاین کورخان در وقت تهیه اسباب سپاه از درم و دینار خالی شده بود و همواره بامیری که مال
بسیار داشت و می ترسید که کورخان از وی چیزی طمع نماید بعرض رسانید که مناسب آنست که عوض اموال که از خزانه تلف شده غنایمی که امرا درین
وقایع گرفته اند ازیشان بستانند و کورخان این سخن را بسمع رضا جای داده چون امرا بر آن اندیشه مطلع گشتند هر یک ببهانه بطرفی رفته دم از عصیان زدند
و کوشلوک ازین حال خبر یافته و فرصت غنیمت دانسته بدانجانب ایلغار کرد **بیت** چنان با سپاه آمد از روی شرق که گویی همی آمد از میغ برق
مانند بلای ناگهان بحیز بالاساغون آمد کورخان بغیر از تواضع و فروتنی چاره ندانست و قصد کرد که در پیش سریر کوشلوک بپای خدمت بایستد اما کوشلوک
باین معنی راضی نشد و او را بحسب ظاهر تعظیم نموده تمامت ناطق و صامت مملکتش را بگرفت و کورخان بعد ازین واقعه مدت دو سال زندگانی یافت و چون
سنش بنود و پنج رسید بعالم باقی منزل گزید و او هشتاد و یکسال بسلطنت و اقبال گذرانید **ذکر شمه از تسلط و تغلب کوشلوک
خان و بیان مندفع شدن شر او بسبب توجه جبه نویان** بعد از فوت کورخان کوشلوک در سلطنت استقلال یافته باندک زمانی
المالیغ و کاشغر و ختن را تسخیر کرده باشتعال آتش ظلم و ضلال پرداخته دود از دودمان برآورد و آن بدبخت بت پرست بود و زنش متابعت ملت نصاری
می نمود لاجرم هر دو پیوسته در تعذیب مسلمانان میکوشیدند و هر کس از رجحان شریعت غرا دم میزد او را بقتل میرسانیدند و در وقتی که ولایت ختن بحیز تسخیر
آن لعین درآمد خواست که از روی حجت و برهان علما را ملزم گرداند و هذیانات که با خود مخمر کرده بود بمسامع معتقدان دین قویم رساند بنابرآن فرمود
که در شهر منادی نمودند که هر که در زی اهل علم و صلاح است بصحرا شتابد و سه هزار کس از آن طایفه مجتمع گشته کوشلوک روی بدیشان کرد و گفت کیست
از شما که از غیر خدا نترسد و از سخن حق باز نگردد و در باب رجحان دین و ملت از صدق نیت مناظره نماید قدوة العلما المتورعین علاء الملة والدین محمد ختنی کمر
تقویت شریعت محمدی بر میان بسته زبان الهام بیان بگشاد و با کوشلوک لعین آغاز مباحثه و مناظره فرمود و در باب ترجیح ملت بیضا حجج و براهین
اقامت نمود و کوشلوک را ملزم ساخت و آن بدبخت از خبث عاجز گشته آغاز سفاهت کرده نسبت بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم کلمات بی
ادبانه بر زبان آورد **بیت** چو عاجز شد آن بی ادب در جواب ببد کرد حاشا نبی را خطاب و آن عالم ربانی از غایت بیداری بی تحمل گشته گفت
خاک بدهانت باد ای دشمن دین و آن سرخیل اهل کفر و ظلم از شنیدن این دشنام برآشفت و فرمود که آنجناب را بگیرند و ایذا نمایند تا از دین اسلام برگردد و فرمان
او را بموجب فرموده عمل نمودند چون از ارتداد آن عالم پاک اعتقاد مایوس گشتند در مدرسه که خود ساخته بود او را چهار میخ کردند تا بجوار مغفرت الهی
واصل شد و بعد از شهادت مولانا علاء الدین محمد رسم بانگ نماز و قامت و اقامت نماز جمعه و جماعت از آن دیار برافتاده و دست تقدیر ملک قدیر
ابواب فتنه و فساد و ظلم و بیداد بر روی مسلمانان بگشاد و در خلال این احوال حاکم قوم مکریت توقتقان از کوشلوک جدا گشته بطرف قم کمک رفت و چنگیز خان
این اخبار را استماع نموده فرمان فرمود که جبه نویان با چند تومان از سپاه ظفر نشان متوجه دفع کوشلوک گردد و جبه بموجب فرمان بجانب کاشغر روان شده

روان شده چون بحدود آن ولایت رسید کوشلوک روی بهزیمت نهاد و جبه بکاشغر درآمده فرمود که در کوچه و بازار ندا کردند که همه کس باید که بر کیش آبا و
اجداد خویش باشند و متعرض یکدیگر نشوند و از اتباع کوشلوک هر کرا هر جا یابند بکشند لاجرم اهل اسلام از ظلم و تعدی آن بدنام نجات یافته فوجی از مغولان
کوشلوک را تعاقب نمودند و هر کس از قوم نایان رسیدند سفها المحال بقتل رسانیدند و کوشلوک بکوهستان بدخشان گریخته از غایت سراسیمگی
رفت که آن راه را سارق قول میگفتند و راه بیرون شدن نداشت و در آن حین جمعی از صیادان در آن کوه بشکار اشتغال مینمودند مغولان ایشانرا گفتند که
اگر این جماعت را که از ما گریخته اند گرفته بما سپارید بجان امان یابید صیادان اطراف و جوانب کوشلوک و اتباع او درآمده همه را بدست آوردند
و بمغولان سپردند و ایشان کوشلوک را گردن زده سرش پیش جبه نویان بردند و جبه آن سر را نزد چنگیزخان فرستاد آنگاه جوجی خان بدفع توقتان که
بطرف قبچاق رفته بود نامزد فرمود و جوجی بروجهی که در آخر ذکر سلطان محمد خوارزمشاه نوشته شده مهم توقتان و قوم او را ساخته مراجعت
کرد آنگاه چنگیزخان بنابر اسباب مذکوره روی توجه بما وراء النهر آورد گفتار در بیان توجه چنگیزخان بجانب ما وراء النهر و کشته
شدن اکثر متوطنان آن بلاد به تیغ خشم و قهر چون خاطر خطیر چنگیزخان از ضبط ممالک شرقی و شمالی فراغت یافت و آتش سیاستش بر
کانون درون مخالفان آن حدود تافت تسخیر ممالک سلطان محمد خوارزمشاه را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخته با سپاهی افزون از قطره در عدد
و ذره در شمار بجانب ما وراء النهر روان شد و چون بنواحی اترار نزول اجلال فرمود اوکدای و جغتای را بمحاصره آن شهر باز داشت و جوجی
خانرا بجانب جند فرستاد و الاق نویانرا بفناکت و خجند ارسال نمود و بنفس خویش با تولی خان متوجه بخارا گشت و ناگاه بقصبه زرنوق رسیدند
و اهالی آنجا نخست دروازها برکشیده خواستند که در مقام محاربت آیند و آخر الامر بموجب نصیحت دانشمند حاجب که مردی مسلمان بود و ملازمت
چنگیزخان می نمود ابواب صلح و صفا گشاده ترک جنگ و عناد کردند و ترکان آن قلعه را با زمین هموار ساخته جوانانرا همراه خود گردانیدند و روی
بجانب حصار نور آوردند و مردم نور نیز طوعا و کرها اطاعت و انقیاد کرده حکم شد که ساکنان آن مکان بجز بلا بد معاش و مصالح زراعت و تخم و گاو
قناعت کنند و خانهای خود را با سایر اشیا باز گذارند تا مغولان غارت نمایند و آن بیچارگان بموجب فرموده بتقدیم رسانیدند آنگاه
بعد از نهب و تاراج بجانب بخارا روان شدند در اوایل ماه محرم سنه سبع عشر و ستمایه موافق بیلان ییل چنگیزخان در نواحی آن بلده که در آن
زمان مجمع اهالی علم و کمال و مرجع اصحاب فضل و افضال بود نزول اجلال فرمود و اشتقاق لفظ بخارا از بخار است و معنی بخار بلغت مغان
مجمع علم باشد القصه چون سپاه بیشمار چنگیزخان در اطراف و جوانب بخارا فرود آمدند و آن بلده را مانند نگین در انگشتری احاطه نمودند در شب
اول امرای خوارزمشاهی کوک خان و سونج خان و کشلیخان با بیست هزار یا سی هزار از شجاعان خنجر گذار برسم شبخون بر سر مغولان تاختند اما چون
طلایه آن سپاه خونخوار بپاسبان بخت خویش بیدار بودند بقدم مقاتلت پیش آمده اکثر بخاریان را برخاک هلاک انداختند روز دیگر که بواسطه
ظهور جمشید خورشید ثوابت و سیار در حصار سپهر دوار مفقود و نابود گشت اهالی بخارا در روب خلاف بسته ابواب شهر باز گشادند و سادات
و علما و اشراف و اعیان بخدمت خان شتافته امان طلبیدند و چنگیزخان همان زمان سوار شده با آن بلده فاخره درآمد و چون بمسجد جامع رسید
پرسید که این سرای سلطانست گفتند نی بلکه خانه یزدانست و او همچنان سواره بمسجد درآمده تا مقصوره عنان باز نکشید آنگاه از اسب پیاده
شده بر منبر رفت و نشست و [illegible] خود را گفت در صحرا علف نیست شکم اسبانرا سیر سازید مغولان بموجب فرموده کار بند گشته در انبارها گشادند
و از صنادیق مصاحیف و اجزا را دور انداختند و آخور اسبان ساختند و افسار چهارپایان بدست علما و مشایخ داده بایاغ داشتن
مشغولی کردند و آهنگ مغولی برکشیدند بعد از آن چنگیزخان بعیدگاه رفته و باجتماع خلایق بخارا فرمان داده بر منبر برآمد و نخست
زبان بحمد و ثنای الهی بگشاد آنگاه در باب معایب سلطان محمد خوارزمشاه سخنان بر زبان رانده در آخر گفت که ای قوم از شما گناهان
بزرگ در وجود آمده است بنابر آن خشم ایزدی مرا که از جمله بلاهای آسمانی ام بسوی شما فرستاد اکنون هر چه درین شهر از دفینه هست حاجت بتقریر
نیست آنچه از اموال مخفی دارید تسلیم نمائید لاجرم متمولان آغاز فرود آوردن مال کرده هر چه دادند مغولان از ایشان بستدند و بتعذیب
و شکنجه کسی را نرنجانیدند اما چون یرلیغ صادر شده بود که نوکران خوارزمشاه را از شهر بیرون کنند و بسیاری از آن طبقه پناه بمردم

برده بودند و این معنی بر چنگیزخان ظاهر گشت نائرهٔ خشم او اشتعال یافته فرمود تا آتش در خانهٔ بخاریان زدند و حال آنکه اکثر محلات با چوب پوش بود و بنا
بر آن بیکروز بیشتر شهر سوخته شد بلکه غیر از مسجد جامع و بعضی سراها که از خشت پخته بود عمارتی سالم نماند و بعد از آن چنگیزخان جوانان بخارا را به
جنگ قلعه مور گردانید و از جانبین منجنیقها مرتب ساخته باندک زمانی مغولان قهرا آن حصن حصین را بگرفتند و مجموع مردانرا که در قلعه بودند کشته عیال
و اطفال ایشانرا اسیر کردند و حصار را مانند زمین هموار گردانیدند نقلست که بعد ازین واقعه یکی از بخارائیان بخراسان رفت شخصی از وی پرسید
که حال شما بچه انجامید جواب داد که آمدند و کندند و سوختند و کشتند و بردند و فی الواقع در کلام فارسی عبارتی مختصرتر ازین در بیان آنچه از لشکر مغولان
در بخارا بوقوع انجامیده بود نتوان یافت اما جغتای و اوکدای که بفتح اترار مامور بودند چون بظاهر آن دیار رسیدند غایرخان با آنکه شصت هزار
سوار جرار داشت در شهر متحصن شد و محافظان هشیار بر دروازها بنشاند و شاهزادگان مدت پنج ماه آن بلد را محاصره نموده کار محصوران با
ضطرار انجامید آنگاه قراجه حاجب که بحکم سلطان محمد خوارزمشاه بکومک غایرخان متعین بود با مغولان ایل شده شبی از دروازهٔ صوفی خانه بیرون
رفت و همان شب چریک مغول در شهر ریخته غایرخان با بیست هزار کس از شجاعان پناه بحصار برده و روز دیگر جغتای و اوکدای قراجه حاجب را
بکفران نعمت خوارزمشاه مخاطب ساخته بکشتند و تمامی مردم اترار را بصحرا رانده به تیغ تیز بگذرانیدند و آغاز محاصرهٔ قلعه نمودند و غایرخان از آن
حصار هر روز پنجاه مرد بمیدان نبرد میفرستاد تا کشش و کوشش نموده بعز شهادت میرسیدند و برین منوال مدت یکماه زمان محاصره و محاربه
امتداد یافته در آن ایام بسیاری از کفار بر خاک هلاک افتادند و چون از سپاه غایر زیاده از دو کس نماند مغولان بحصار درآمدند و غایر با آن
دو یار پناه ببام برده بر قرار تجلد می نمود و بزخم سنگ و خشت مخالفان را از خود باز میداشت و چون فرمان چنگیزخان چنان بود که او را
زنده بدست آورند لشکر مغول تیر بطرف او نمی انداختند القصه بعد از آنکه آن دو کس نیز کشته شدند مغولان غایرخان را گرفته و بند
کرده قلعه را با زمین یکسان ساختند و غیر از ارباب صناعت تمامی متوطنان آن مکان را بکشتند آنگاه جغتای و اوکدای عازم اردوی
اعظم گشته در حدود سمرقند غایرخان را گرفته بنظر چنگیزخان رسانیده در کوک سرا او را شربت شهادت چشانیدند اما جوجی خان که بموجب فرمان
بجانب جند رفته بود چون بسغناق رسید حسن حاجی را که در سلک تجار انتظام داشت و در آن اوان ملازمت چنگیزخان می نمود آنجا فرستاد
تا مردم را نصیحت کرده از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نماید و چون حسن بشهر درآمد پیش از آنکه باداء رسالت پردازد رنود و اوباش تکبیرگویان
او را بکشتند و جوجی برین جسارت اطلاع یافت فی الحال بشهر خشمناک روان شد و بظاهر سغناق شتافته لشکریانرا گفت دست از جنگ باز ندارند
تا آن بلده را مسخر نسازند و مغولان نهایت سعی و اهتمام بجای آورده بیت بدو روز زیر و زبر گشت شهر همه خلق آن کشته گشته بقهر و امارت
آن ولایت بپسر حسن حاجی متعلق شد و جوجی خان روی باوزکند نهاد و اوزکند بصلح مفتوح گشت از آنجا باشناس رفت و اوباش اشناس آغاز
پرخاش کرده اکثر کشته شدند این خبر بسمع قتلغ خان که از قبل سلطان محمد خوارزمشاه حاکم جند بود رسید بنای ثبات و قرارش سمت تزلزل پذیرفته
راه خوارزم پیش گرفت و جوجی خان چنتمور را برسالت نزد جندیان فرستاده بعضی از عوام قصد جانش کردند و چنتمور بلطایف الحیل خود را نگاه
داشته بخدمت جوجی مراجعت کرد و جوجی خان چهارم صفر سنهٔ ۶۱۷ بظاهر شهر شتافته و جندیان دروازها را ببستند و بسان نظارگیان بر زبر فصیل نشسته و مغولان
پلها بر خندق ترتیب کرده و نردبانها نهاده ببالای باره بر آمدند و از آنجانب بزیر رفته دروازها بگشادند و تمامت خلق را بصحرا رانده جند را
بجاروب غارت و تاراج پاک ساختند چو مردم نکردند در جند جنگ بکشتن مغول نیز نگشاد چنگ نشد کشته غیر از دو سه شور بخت
که با چنتمور گفته بودند سخت و جوجی خان امارت جند را بعلی خواجه غجدوانی عنایت کرده روی باردوی پدر آورد و اما الاق نویان
که بگرفتن فناکت و خجند مامور بود چون بظاهر فناکت رسید والی آنجا ایلنکو ملک باتفاق قنقلیان که ملازمان او بودند در حصار تحصن نمود
نظم به پیکار سه روز برخاستند بروز چهارم امان خواستند ز شهر فناکت برون آمدند همه غرقه در موج خون آمدند و الاق نویان شعر
بشهر خجند آنگهی رو نهاد ندا را و آزرم یکسو نهاد و بعد از آنکه بآن بلده رسید والی آنجا تیمور ملک که در ملک سلطان محمد خوارزمشاه از مردانگی
ممتاز بود با هزار مرد نامدار که هریک خود را ثالث رستم و اسفندیار میدانستند در قلعه که بمیان آب خجند ساخته بودند پناه برده مدتی با مغولان

و چون

مغولان کوشش نموده بسیاری از ایشان را بقعر جهنم فرستادند و چون کارش باضطرار انجامید خواص و متعلقان را در سفینها و کشتی سرپوشیده که بیرون نمد
بگل و سرکه اندوده بود نشاند و خود نیز بسفینه در آمده مانند باد بر روی آب روان گشت و لشکر مغول بر فرار تیمور ملک مطلع شده جنگ کنان کنار
آب میرفتند و تیمور ملک تیر دلدوز که هرگز خطا نمی کرد گشاد را باز میداشت تا آنکه بساحل رسید از آب بیرون آمد و مغولان در پی او بودند و تیمور ملک هر ساعت
می ایستاد و جنگ میکرد تا احمال و اثقالش پیشی میگرفتند آخر الامر جز اتباع او کشته گشته اموال را اعدا باز ستاخند و او با سه چوبه تیر که یکی از آنها پیکان
نداشت سپاه میراند و سه مغول از عقب می شتافتند تیمور ملک عطف عنان کرده تیر بی پیکان را بر چشم یک مغول زد که کور شد و دو نفر دیگر سر خویش
گرفتند تیمور ملک بخوارزم رفته از آنجا بعراق شتافت و از عراق عنان عزیمت بشام تافت چون فیها آرام یافت او را حب وطن بر مراجعت باعث
گشت و بفرغانه خرامید گاهی بخجند میرفت و استکشاف احوال مینمود و در اثنا شنود که پسرش بحکم باتو بن جوجی خان بن چنگیز خان بخجند آمده و متصرف
املاک و اسبابش شده لاجرم با پسر ملاقات نموده گفت اگر پدر خود را ببینی می شناسی جواب داد که طفل شیرخواره بودم که از پدر دور افتادم
اما غلامی هست که او را بجا می آورد و آنگاه غلام را حاضر ساخته و غلام تیمور ملک را شناخته خبر وصولش در ترکستان شیوع یافت و او بامید لطف و مرحمت
بجانب اردوی اوکدای قاآن که بعد از چنگیز خان بر تخت سلطنت نشسته بود روان شد و در اثنای راه قدقان اوغلان بدو چار خورده فرمود تا دستهای او را
بستند و از محاربات که کرده بود آغاز تفتیش و تفحص نمود و تیمور ملک سخنان او را جواب میگفت در آن حین بحسب تقدیر مغولی که بزخم تیر بی پیکان تیمور ملک
کور شده بود بآن مجلس رسیده و از وی سخنان پرسید و تیمور ملک دلیر در مقام گفت و شنود بر آمده قدقان در غضب رفت و تیری جان گزای بر تیمور ملک زد
که دیگر نفس از وی بر نیامد القصه الاق نویان چون از مهم خجندیان فراغت یافت بجانب سمرقند که مضرب خیام اردوی اعظم بود شتافت اما قصهٔ
سمرقند چنان بود که در آن زمان که سلطان محمد خوارزمشاه از توهم سپاه تاتار و مغول متفرق ساختن حریفان مجلس رزم و پیکار می پرداخت صد و ده هزار
سوار جرار در سمرقند گذاشت و غلبهٔ خواص و عوام در آن بلده بمثابه بود که محاسب وهم خیال از تعداد آن بعجز و قصور اعتراف می نمود و سمرقندیان جهت احتیاط
چند فصیل برگرد شهر کشیده بودند و خندق را بآب رسانیده بنابر آن چنگیز خان نخست به تسخیر بخارا و سایر بلدان ما وراء النهر و ترکستان پرداخت و
چون خاطر از آن امور فارغ ساخت در اواخر ذی حجه سنه ۶۱۷ علم نهضت بصوب آن بلدهٔ فاخره برافراخت و در ظاهر سمرقند جمعی از شاهزادگان
و لشکرها که بفتح امصار ترکستان مامور گشته بودند با مردم حشری بوی پیوستند چنگیز خان در کوک سرای فرود آمده دو روز آسایش نمود و روز سیم طایفه از
سرداران لشکر خوارزمشاهی بپای جلادت در میدان مبارزت تاختند و از جنود مغول فوجی کشته جمعی کثیر اسیر و دستگیر ساختند و روز چهارم چنگیز خان
بنفس خویش سوار شده روی بشهر آورد و مغولان بمرتبه هجوم نموده تند راندند که مردم شهر را مجال نماند که سر از دروازه بیرون کنند و شب پنجم آرای
ساکنان سمرقند مختلف گشته بعضی مایل بصلح شدند و زمرهٔ ملاحظهٔ حقوق سلطانی نموده بر مخالفت مصر بودند و چون دروازهٔ افق مشرق بسبب ظهور
تباشیر صبح صادق مفتوح گشت قاضی و شیخ الاسلام سمرقند با فوجی از اشراف انام از شهر بیرون رفته بملازمت خان شتافتند و امان طلبیدند و چنگیز خان
ایشان را از قهر و سخط خود ایمن ساخته اجازت مراجعت ارزانی داشت و ایشان بسمرقند بازگشته دروازهٔ نمازگاه باز کردند و لشکر مغول در شهر
ریخته قاضی و شیخ الاسلام و پنجاه هزار کس از اتباع آن دو بزرگ را از مردم علم گردانیدند و باقی خلایق را بصحرا راندند و دست بغارت و تاراج برآوردند
و روز دیگر همت بر تسخیر قلعه گماشته از جملهٔ محصوران الب خان با هزار کس از شجاعان دل از جان برگرفته خود را بر میان لشکر مغول زدند و بسلامت
بیرون رفته در حدود عراق بسلطان محمد رسیدند و او را از اخبار حالات ما وراء النهر مکدر و سراسیمه گردانیدند و در همان روز که الب خان از قلعهٔ سمرقند بدر رفت
چنگیز خانیان بر آن حصار استیلا یافته قرب سی نفر از امرای خوارزمشاهی را با تمامی لشکریان بقتل رسانیدند و از سایر مردم سی هزار کس که پیشه ور
بودند جدا ساخته چنگیز خان ایشان را بر اولاد و اقربای خویش تقسیم کرد و از بقیهٔ متمولان مبلغ دویست هزار دینار خون بها بستاندند و زیاده
از این تعرض نرساندند ذکر رفتن جبه نویان و سوبدای بهادر از عقب خوارزمشاه بموجب فرمودهٔ چنگیز خان و بیان شمهٔ از قتل و
غارت ایشان در اطراف ولایات و ممالک ایران در آن زمان که چنگیز خان در ظاهر سمرقند نشسته بود استماع نمود که سلطان محمد
خوارزمشاه با عدهٔ اندک و خوف بسیار از راه خراسان بطرف عراق گریخته و نظام سلسلهٔ جمعیت او بدست بیداد دوران از هم گسیخته بنابر آن

بواسطه

جبه نویان و سویدای بهادر و توقجار را با سی هزار سوار خنجر گذار از عقب سلطان روان فرمود و ایشان را گفت که در طی مسافت سرعت نمایند و تا خصم را
بدست نیارند از پای ننشینند و اگر طاقت مقاومت نداشته باشند در هر موضع که مناسب دانند توقف کرده کیفیت را عرضه داشت نمایند و امرا ایلغار
فرموده بجانب خراسان روان شدند و در اواخر ربیع الاخر سنه ۶۱۷ موافق ییلان ئیل متعاقب یکدیگر از آب آمویه عبور نمودند و بصوب هرات رفته و
چون ملک هراة پیشتر کس فرستاده اظهار انقیاد کرده بود جبه و سویدای متعرض آن بلده نشدند اما توقجار از عقب بهراة رسیده متابعت ملک را مسموع
نداشت و آغاز محاصره کرده از شست قضا تیری عمر فرسا بر مقتل آن کافر خورد و شر او مندفع گردید و اتباع اش از عقب جبه و سویدای شتافته در
نواحی زاوه بدیشان پیوستند و امرا از اهالی آن قصبه نزل و علوفه طلبیده مردم زاوه دروازها ببستند و چیزی بدیشان ندادند و چون مغولان
بر جناح استعجال بودند متعرض آن جماعت نشدند و بگذشتند و از بالای باره اهل زاوه آغاز فحش و بد کردند امرا از غایت غضب باز گشتند و در عرض سه
روز زاوه را مسخر ساخته قتل عام نمودند چنانچه در آن دیار دیار نماند و احمال و اثقال کشتگان را بشکستند و بسوختند و بعد از آن به نیشابور رفته مهم مردم
آنجا نیز بصلح از هم برگذشت و از آنجا جبه نویان براه جوین عزیمت مازندران نمود و سویدای بطوس شتافته خلقی بی نهایت بکشت و از طوس برادکان شتافته مرغزار و جریان
انهار آن ولایت او را خوش آمد بنابر آن متعرض رادکانیان نشد اما در خبوشان و اسفراین قصور راست کرد و از اسفراین بدامغان رفته رنود و اوباش
آن خطه را پایمال حوادث گردانید و جبه نویان در مازندران بسیاری از طوایف انسان را کشته فوجی از سپاه بی باک بمحاصره قلاعی که مقر متعلقان خوارزم
شاه بود باز داشت و بجانب ری روان شد و سویدای آمده بوی پیوست و در آن اوقات پیوسته در میان مردم ری جهت مخالفت مذهب تعصب بود و بنابر آن
شافعی مذهبان چون خبر قرب وصول مغولان شنیدند باستقبال شتافتند و جبه و سویدای را بر قتل نصف شهر که حنفی مذهب بودند تحریص نمودند و ایشان
سخت حنفیه را به تیغ بیدریغ گذرانیده بعد از آن با خود گفتند که از مردمی که در خون متوطنان مولد و منشاء خویش سعی نمایند چه نیکوئی توقع توان داشت
آنگاه شافعیه را نیز از عقب حنفیان روان کردند و از ری سویدای بقزوین رفته جبه بجانب همدان توجه نمود و چون بقم رسید تمامت مردم آنجا را با عوام
بعضی از سنی مذهبان بقتل رسانیدند و بعد از قرب وصول بهمدان با والی آنجا مجدالدین علاء الدوله علوی صلح کرده روی بگزرود و خرم آباد نهادند و دو
از گزرود و خرم آباد در اندک مدت ساخت و مردم نهاوند را بسته کمند گزند گردانیده در سایر ولایات بی خداوند همین عمل بجای آوردند و سویدای در قزوین
قرب پنجاه هزار مسلمان را به تیغ کین کشته بعد از آن آن دو ضال مضل بهم پیوستند و آن زمستان در حدود ری نشستند و در اول فصل بهار که بسبب
وفور قتل سرو قدان گل رخسار لاله عذار در اطراف دشت و کوهسار ارغوان بجای سبزه از بستر خاک برخاست و بنفشه کبود پوشیده سوسن ده زبان جهت تعزیه جوانان از
بی رحمان امان خواست جبه و سویدای عزیمت آذربیجان کردند و در زنجان و اردبیل و سراة مراسم قتل و غارت بجا آوردند و از سراة جلو ریز روی بسوی
تبریز نهادند اتابک ازبک که در آن زمان والی آن خطه بود صلاح در صلح دیده مال فراوان نزد مغولان فرستاده ایشان را از قتل و غارت تبریز در
گذرانید و چون نوبت دیگر سپاه برد و سرما هجوم نمود جبه و سویدای در موغان قشلاق کردند و در آن زمستان بگرجستان شتافته بسیاری از
گرجیان بقتل آوردند و در سنه ۶۱۸ در مراغه و همدان و خوی و سلماس و نخجوان و بیلقان و شماخی و بعضی از بلاد شروان آنچه مقدور ایشان
بود از قتل و اسیر و غارت بتقدیم رسانیدند آنگاه خاطر شوم آن طایفه گمراه مایل بآن شد که از جانب دربند شروان بمغولستان روند اما راه پدید نشد و تدبیری
اندیشیده قاصدی سخندان پیش شروان شاه که در حصن حصین تحصن جسته بود فرستادند که ما را داعیه چنان است که دیگر متعرض قلمرو تو نشویم و مناسب آنکه
جمعی از مردم نیک نفس نزد ما فرستی تا تمهید معذرت کرده قواعد عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانیم شروان شاه از استماع این سخنان شادمان شده ده نفر از اعیان
و معتبران نزد مغولان فرستاد امرا از آن ده نفر یکی را گردن زده با نه تن گفتند که اگر شما قراولی کرده راه نمائید که از دربند بگذریم بجان امان یابید والا مانند
یار خود براه عدم شتابید و آن بیچارگان از بیم جان چرخچی گشته آن ظالمان را بدربند رسانیدند و مغولان آنجا نیز دربند را به قتل و خون و گرفتن مال بندگان
خدا اشد بطرف مغولستان گذشتند و در اثنای راه مهم مردم الان و قبچاق را با سایر اکناف عراق و خراسان ساخته در ولایت اروس بهمان شیوه ستوده
خویش پرداختند آنگاه بچنگیز خان که در آن زمان بحضرت قدیم مغولان رسیده بود پیوسته سرگذشت خود معروض داشتند و از مضمون این وقایع کمال
قوت و سطوت مغولان بر همگنان ظاهر گردید بلکه غایت قهر و غضب منتقم جبار نسبت باهالی آن روزگار بوضوح می پیوندد زیرا که با وجود آنکه در آن ایام جب

با هم ترکب شده حاکم صاحب بوده با جنود نامحدود و اسباب نامعدود و هر روز به خراسان بود و هیچکدام تاشید نیافتند که در صدد مدافعت و مقاومت
فوجی از لشکر مغول آیند تا آن ولایات که از غایت معموری رشک نگارخانه چین بلکه غیرت افزای بهشت برین بود ویران گشته فهم چندین هزار کس
از اهل اسلام بضرب تیغ بیداد از اهل کفر و ظلام از هم گذشت سبحان الله الواحد القهار و صلی الله علی محمد و آله الاطهار گفتار در بیان توجه

اولاد چنگیز خان بجانب خوارزم و ذکر تسخیر آن خطه بعد از وقوع جنگ خوارزمیان

چون چنگیز خان از مهم سمرقند فارغ گشته روزی
چند در نواحی آن بلده فردوس مانند توقف نموده جوجی و جغتای و اوکتای را بفتح مملکت خوارزم مامور گردانید و در آن زمان جرجانیه که بهترین بلاد آن
ولایت است و ترکان آنرا اورکنج گویند دار الملک سلاطین خوارزمشاهی بود و از علما و فضلا و ارباب شمشیر و اصحاب قلم و ارباب حرف و صنایع
و سایر طوایف بنی آدم آنمقدار در جرجانیه جمع آمده بودند که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و شاهزادگان موجب فرمان چنگیز خان با سپاهی چون خود
آسمان بی پایان بدانجانب روان شدند و در آن وقت حاکم خوارزم خمارتکین نامی بود که با والده سلطان محمد خوارزمشاه خویشی داشت و چون
منقلای سپاه جهانگشای چنگیز خان بخوارزم نزدیک رسیدند جمعی بیشتر بظاهر جرجانیه خرامیدند و براندن چارپایان مشغول گردیدند خوارزمیان
ایشان را اندک دیده خلقی بسیار از پیاده و سوار پای از دروازه بیرون نهادند و عنان عزیمت بمحاربه آن جماعت انعطاف دادند و مغولان طریق کرّ
و فریب کاهی چون صید وحشی از ایشان میرمیدند و احیانا اندک توقف نموده جنگ میکردند تا بباغ خرم که در یک فرسخی شهر است رسیدند ناگاه
سایر سواران منقلای که در کمینگاه بودند تیغ جلادت آخته بجانب خوارزمیان تاختند و آغاز کشش و خونریزی کرده از وقت طلوع آفتاب
تا هنگام زوال قرب صد هزار کس بقتل آوردند و از عقب گریختگان رانده خود را در شهر انداختند و تا محلی که آنرا تنوره گویند شتافته تنور حرب
گرم ساختند و بهنگام غروب خورشید باز گشتند و بعد از دو روز از این واقعه شاهزادگان جوجی و جغتای و اوکتای با تمامی لشکر قیامت اثر بگرد
خوارزم رسیده نخست قاصدان بدان بلدان فرستادند و مردم را بایلی و انقیاد دعوت نمودند و چون فایده بر ارسال رسل و رسایل مترتب
نگشت بترتیب اسباب قلعه گیری اشتغال شده دست بانداختن تیر و سنگ بر آوردند و ساکنان خوارزم نیز بقدر مقدور در مدافعه و محاربه کوشیده
از بام تا شام در محافظت برج و باره اهتمام میکردند و بعد از آنکه مدت محاصره امتداد یافت و بسیاری از محلات خوارزم از قاروره های
نفط و زخم سنگ رعد بسوخت و منهدم گشت مغولان قصد نمودند که آب جیحون را که بشهر برده بودند بطرف دیگر اندازند و سه هزار کس از ایشان
متعهد این خدمت شد و خوارزمیان بر کیفیت حال اطلاع یافتند و جمعی کثیر بدانجانب شتافته بر سر آب آتش قتال اشتعال پذیرفت و باد
ظفر از جانب اهل خوارزم شاهیا وزیدن آغاز آمده تمامی آن سه هزار کس بر خاک هلاک افتادند و بواسطه این فتح جد خوارزمشاهیان در محافظت
شهر بیشتر بیشتر شد و در آن اثنا میان جوجی و جغتای غبار نقار ارتفاع یافته تا مدت پنج ماه مغولان را تسخیر خوارزم میسر نگشت و این خبر بسمع
چنگیز خان رسیده یرلیغ داد که سرور آن لشکر اوکتای باشد و جوجی و جغتای و امرا و سرداران از حکم و فرمان او تجاوز ننمایند و اوکتای برادران
را با هم در مقام صلح و صفا آورده و مهام سپاه را منتظم گردانید باتفاق جنگ پیش بردند و یکبارگی بتسخیر اهل خوارزم گشته مغولان خانه
بخانه و محله بمحله از ایشان میگرفتند تا تمامی جرجانیه مستخلص شد آنگاه خلایق را بصحرا راندند و قرب صد هزار نفر از مردم پیشه ور جدا ساختند و زنان و
جوانان و کودکان را به بندگی گرفته و باقی مردم را تقسیم نموده بقتل رسانیدند گویند که هر قاتلی را بیست و چهار مقتول رسید و عدد قاتلان از صد
هزار متجاوز بود و یکی از شهدای خوارزم شیخ نجم الدین کبری است و چون آنحضرت از اکابر مشایخ عالم و مقتدای کبرای طوایف بنی آدم بود قلم
مشکین رقم بتفصیل بعضی از حالاتش شروع نمود

ذکر شیخ نجم الدین کبری و شهید شدن آنحضرت بتقدیر ایزد تعالی

نام شیخ نجم الدین احمد بن عمر الخیوقی است و لقبش کبری و بدان جهت ملقب باین لقب گشت که در وقت تحصیل با هر طالب علمی که بحث میکرد
بروی غالب می آمد و بدین سبب او را طامة الکبری لقب داده اند بعد از آن از کثرت استعمال طامه را انداخته کبری گفتند و بعضی بر آنند که لقب
آنحضرت جناب کبری بود ای هو نجم الکبری جمع تکسیر للکبر و الصحیح هو الاول کذا فی تاریخ الامام الیافعی و شیخ ولی تراش نیز از القاب آنجناب است و سبب
آن این لقب را بروی اطلاق کرده اند که نظرش بهر که افتادی بمرتبه ولایت رسیدی مصراع سگ که شد منظور نجم الدین سگان را سرور است

ذکر شیخ نجم الدین

و کنیت شیخ نجم الدین ابو الجناب بود و امیر اقبال سیستانی در رساله که مشتمل است بر سخنان شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی آورده است که در ایام
جوانی جهت سماع حدیث از خوارزم بهمدان رفت و چون از علماء آنجا نیز رخصت حدیث یافت باسکندریه شتافت و از محدث اسکندریه نیز اجازت حاصل
کرده در وقت مراجعت شبی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دید و از آنحضرت استدعاء کنیتی نمود و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
که ابو الجناب آنجناب پرسید که ابو الجناب بمخففه حضرت فرمود که لا مشدده شیخ چون از خواب در آمد معنی آن کنیت چنان فهم کرد که از دنیا اجتناب می باید
نمود لاجرم همانجا خود را از علایق دنیوی مجرد ساخته در طلب مرشدی که دست ارادت بوی دهد آغاز مسافرت فرمود و چون بخوزستان رسید در خانقاه
شیخ اسمعیل قصری پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و بیمن توجه خاطر شیخ از آن مرض نجات یافت و مرید وی گشته بسلوک مشغول شد و چندگاه آنجا بود و بعد از آن در خاطرش
خطور نمود که علم ظاهری من از شیخ اسمعیل زیاده است و از علم باطن نیز حظی تمام یافته ام و این معنی بر شیخ اسماعیل ظاهر گشته بامداد آنجناب را طلبید
و گفت برخیز و سفر کن که ترا بخدمت شیخ عمار یاسر می باید رفت شیخ نجم الدین دانست که شیخ اسماعیل بر آنچه در خاطرش خطور نموده بود اطلاع یافته
اما هیچ نگفت و بملازمت شیخ عمار شتافته بعد از مدتی که آنجا بسلوک مشغولی کرد چندگاه آنجا بود و شبی همان حدیث بر ضمیرش گذشت و صباح شیخ عمار او را
گفت که نجم الدین برخیز و بمصر و پیش شیخ روزبهان رو تا این هستی را بضرب سیلی از سر تو بیرون برد و در نفحات از شیخ نجم الدین منقول است که گفت چون بمصر
رسیدم شیخ روزبهان را در بیرون خانقاه او دیدم که باب اندک وضوی می ساخت بخاطرم گذشت که ظاهرا شیخ نمیداند که باین قدر آب وضو جایز
نیست و چون شیخ از وضو فارغ گشت دست بر روی من افشاند و بسبب قطرات آب وضوی شیخ که بروی من رسید بیخود شدم شیخ بخانقاه در آمد
من نیز در رفتم و آنجناب بشکر وضو مشغول گشت من بر پای ایستادم و از خود غایب شده دیدم که قیامت قایم است و مردم را میگیرند و بآتش می
اندازند و بر ممر آتش پشته بر زبر پشته نشسته و هر کس که میگوید که من تعلق بوی میدارم او را میگذارند تا کار مرا گرفتند و بجانب آتش کشیدند و چون
گفتم که از جمله متعلقان ویشانم رها کردند لاجرم بر آن پشته بالا رفتم و مشاهده نمودم که شیخ روزبهان است پیش وی شتافتم و در پایش افتادم سیلی
سخت بر قفایم زد چنانکه بروی در افتادم و گفت بیش از این اهل حق را انکار مکن بعد از آن از غیبت باز آمدم دیدم که شیخ از نماز فارغ شده پیش رفتم
و روی بر پایش نهادم و شیخ در شهادت نیز همچنان سیلی بر پس سر من زد و همان لفظ بر زبان راند و بدان سبب علت از طبیعت من زایل گشت شیخ روزبهان
مرا بخدمت شیخ عمار یاسر باز گردانید و بوی نوشت که هر چند مس داری بفرست تا من زر خالص ساخته باز پیش تو فرستم شیخ نجم الدین مدتی دیگر در خدمت
شیخ عمار بسر برد و چون بدرجه کمال رسید رخصت یافت و بخوارزم شتافته بنیاد ارشاد کرد و نقل است که در آن زمان که سپاه بجانب خوارزم توجه نمودند

مقتول

چنگیز خان و اولادش که بر علو مرتبه شیخ نجم الدین وقوف یافته بودند چند نوبت کس نزد آنجناب فرستاده التماس کردند که از خوارزم بیرون رود تا آسیبی
بذات بابرکاتش نرسد اما شیخ آن ملتمس را اجابت نفرمود و فرمود که ما در وقت آسایش و فراغت با این مردم بسر برده ایم چگونه جایز باشد که در زمان
نزول رنج و عنا و حلول محنت و بلا از ایشان مفارقت اختیار کنیم و چون آن لشکر قیامت اثر نزدیک بخوارزم رسیدند شیخ نجم الدین و شیخ سعد الدین حموی
و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ سیف الدین باخرزی و بعضی دیگر از اعاظم اصحاب را که زیاده بر شصت نفر بودند رخصت داد که از آن ولایت بیرون
روند ایشان گفتند چه شود اگر حضرت شیخ دعا کند تا این بلا از اسلام مندفع گردد شیخ فرمود که این قضائیست مبرم و بدعا علاج نمی پذیرد اصحاب
گفتند پس مناسب آنست که شیخ با ما درین سفر مرافقت نماید جواب داد که مرا اذن خروج نیست و هم اینجا شهید خواهم شد و اصحاب آنجناب را وداع کرده
بهر طرف رفتند و در روزی که کفار مغول بشهر در آمدند شیخ نجم الدین جمعی را که در خدمتش باقی مانده بودند طلبیده گفت قوموا علی اسم الله نقاتل فی سبیل الله
آنگاه برخاسته خرقه خود را در بر افکنده و میان محکم بست و بغل پر سنگ ساخته نیزه بدست گرفت و روی بجنگ مغولان آورد و بر ایشان سنگ میزد
تا سنگهائی که در بغل داشت تمام شد و لشکر چنگیز خان آنجناب را تیرباران کرده یک تیر بر سینه مبارکش آمد و چون آن تیر را بیرون کشید مرغ روح
مطهرش بریاض بهشت ماوی گزید گویند که شیخ نجم الدین در وقت شهادت پرچم کافری را گرفته بود و پس از آنکه از پای در افتاد ده کس نتوانستند که آن کافر را
از دستش خلاص سازند و عاقبت کاکل کافر را بریدند و نظر باین معنی مولانا جلال الدین رومی گفته است رباعی ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند
نی از آن مفلسکان که بز لاغر گیرند بیکی دست می خالص ایمان نوشند بیکی دست دگر پرچم کافر گیرند و کانت شهادته قدس سره فی شهور سنه ثمان

تا آن عشرت و شادمانی به بلیّه و النوبه

ذکر توجه چنگیز خان بجانب ترمذ و بلخ و رسیدن بشهر و حیات مردم آنجا و تسخیر بلخ خانه‌ها

راویان قصّه پرغصّه چنین بزبان قلم آورده اند که چون چنگیز خان اولاد و لشکر را از اسباب جانب خوارزم فرستاد و بهار آن سال در حدود سمرقند بگذرانید انگاه
خیال تخریب ترمذ نمود و نخست نخشب بضرب خیام عساکر ظفر سلب گشت و بحسب مقتضای وقت تابستان آنجا بسر برده بعد از آن روی بترمذ آورد و
ساکنان آن مکان **بیت** به پشتی باروی شهر و حصار که میکرد جیحون بگردش گذار پای همّت از دامان استغنا کشید بعد از وصول لشکر مغول
دست بانداختن تیر و سنگ دراز کردند مغولان بجد هرچه تمامتر در تسخیر آن بلده کوشش نموده **بیت** بده روز کردند ترمذ خراب فکندند باروی
ترمذ در آب و ساکنان آن بلده را از صغیر و کبیر و غنی و فقیر بکشتند گویند در ترمذ عورتی را جمعی از لشکریان چنگیز خان گرفته خواستند که بقتل رسانند
آن بیچاره گفت مرا مکشید تا مروارید بزرگ بشما دهم پرسیدند که آن مروارید را کجا نهاده جواب داد که فرو برده ام مغولان در حال شکم او را
شکافته مروارید را بیرون آوردند **بیت** از آن پس همه کشتگان را شکم بامید گوهر دریدند هم و چنگیز خان از ترمذ بجد و لنگرت و سامان
رفته زمستان آنجا بود و فوجی از سپاه را ببدخشان فرستاد تا آن مملکت را نیز مانند سایر ولایات خراب کردند و در اول بهار از معبر ترمذ گذشته
روی به بلخ نهاد و آن بلده در معموری بمثابه بود که در نفس شهر قریب هزار و دویست جامع جمعه میگذاردند و هزار و دویست حمّام راحت انجام
در آن امکنه و مقام موجود بود و زبدة الاولیا خواجه ناصر الدین ابو حفص پارسا قدس سرّه تقریر نموده اند که در وقت استیلای چنگیز خان پنجاه هزار کس از سادات
و مشایخ و علما و موالی در بلخ اقامت داشتند القصه چون اشراف و اعیان از قرب وصول چنگیز خان وقوف یافتند با ساوری و پیشکش باستقبال
شتافتند بنابر آن که در آن ایام سلطان جلال الدین در ولایت غزنین لشکری پرخشم و کین جمع آورده در میدان خلاف و عناد جولان می نمود بلخیان را
اظهار اطاعت و انقیاد فایده نداد و هر که در آن ولایت بود بضرب تیغ مغولان غرقه بخون گشته از پای در افتاد **بیت** همه بلخ را چون کف
دست کرد عمارات عالیش را پست کرد و آنجا خان بهرام انتقام سپهر احتشام بعد از تخریب قبة الاسلام تولی خان را بولایات خراسان نامزد کرده خود
بطالقان رفته و اهالی طالقان در حصار برکشیده بقدم جنگ و جدال پیش آمدند و بنابر استحکام آن مقام مدّت محاصره امتداد یافته پس از مراجعت
تولی از خراسان و اجتماع لشکرها صورت تسخیر روی نموده هر کس در آنجا بود کشته گشت آنگاه چنگیز خان جهت دفع سلطان جلال الدین منکبرنی بطرف
غزنین در حرکت آمده بهر شهر که رسیدی از آبادانی اثر نگذاشتی و در بامیان تیغ از هیچ ذی حیاتی دریغ نداشت زیرا که یکی از اولاد جغتای خان بزخم
تیغ اهالی آن مکان کشته بود و چون چنگیز خان در کنار آب سند بسلطان جلال الدین رسید و مهم او را بوجهی که در ضمن وقایع خوارزمشاهیان سمت
تحریر یافت بتفصیل رسانید بلا نویان را با دو تومان لشکر بصوب هندوستان فرستاد و آن بلای ناگهان در اعمال و مضافات لاهور و ملتان
غارت اقدام نموده بازگشت و بچنگیز خان پیوست

تفصیل

ذکر توجه تولی خان بجانب خراسان و بیان خرابی بعضی دیگر از ولایات ایران

در آن اوان که چنگیز خان از قتل و غارت قبة الاسلام بلخ باز پرداخت پسر خورد خود تولی خان را بطرف خراسان روان ساخت
و تولی با هشتاد هزار سوار که عشر لشکر چنگیز خان بود نخست بمرو شاهجان رفت و در آن وقت مجیر الملک شرف الدین مظفر که در سلک ارکان دولت
سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود در آن بلده حکومت می نمود و جمعی کثیر از ابطال رجال در ملازمتش بسر می بردند و آلات و ادوات حرب و قتال
بسیار داشتند و چون تولی خان بظاهر آن بلده معموره رسید مجیر الملک بغرور مغرور در مقام مقاتلت و ممانعت آمد و بروایتی در روز اول گروهی از
از شهر بیرون تاخته در عرض یکساعت هزار نفر از لشکر مغول برخاک هلاک انداختند و تولی از تهوّر آن سپاه متغیّر شده بغضب هرچه تمامتر بنا بر آن
بنفس خود با طایفه از شجاعان حمله کرده جمعی کثیر بقتل رسانید و بقیة السیف را بشهر گریزانید و تا مدّت بیست و دو روز میان محاصران و محصوران
نیران قتال اشتعال داشت و قولی که مختار صاحب تاریخ جهانگشای و مؤلف مقدمه ظفرنامه است آنکه چون تولی خان بظاهر مرو نزول فرمود
تا شش روز در جنگ تاخیر نموده در روز هفتم **بیت** چو خورشید تابان که آمد بلند بیفکند بر چرخ رخشان کمند سپاه مغول مجتمع گشته بدر دروازه
شهرستان آمدند و جنگ آغاز نمودند و از مرویان مقدار دویست کس از دروازه بیرون آمدند و در مقام دفع ایشان شدند و تولی بنفس
خویش **بیت** یکی برمز خورشید چون پیل مست سپر بر سر آورده بنمود دست و پیاده بر شهریان حمله کرده مغولان متعاقب او بطرف دروازه شتافتند و

حوالی جوی را منهدم گردانیدند و چون ثلثه ماه در مصیبت کشتگان کسوت سوگواری پوشیدند مغولان تا ده روز گرد شهر ایستاده جاسوس داشتند روز دیگر که شاه ز
حبش از جیش روم انهزام یافت و زنگی تیغ زن از دنده خورشید فرق شب شکافت مجیر الملک نیز از طاعت و انقیاد چاره ندید عالی کمال الدین نام که
از تمام دانشمندان و متقیان مرو بمزید علم و عمل ممتاز و مستثنی بود نزد تولی خان فرستاده امان خواست و چون تولی خان مجیر الملک را بمواعید دلپذیر
مستظهر و مطمئن خاطر ساخت چنگیز بقیاس انواع نقود و امتعه و نفایس اجناس ترتیب داده بیارگاه سپهر اساس شتافت و تولی مفصل متمولان شهر را طلبیده
فی الحال دویست کس را نام نویس کرده و محصلان آن تحصیل بایشان رسانیده بشهر خرامیدند و آن مردم را گرفته مطالبه مال نمودند آنگاه لشکریان بموجب اشارت
تولی خان چهار روز متصل متوطنان مرو را از شهر بصحرا راندند و چهار صد نفر از محترفه و بعضی از پسران و دختران اتباع را امان داده بقیه را از نساء و رجال
و پیران و اطفال به لشکریان قسمت نمودند و هر مغولی را سیصد یا چهار صد کس حصه رسید هر یک رسد خود را بقتل رسانید گویند که سید عز الدین
نسابه با چند نویسنده سیزده شبانه روز تعداد کشتگان مرو کرد از مردم نفس شهر هزار هزار و سیصد هزار و کسری در شمار آمد سید حیرت نموده زبان بادای
این رباعی عمر خیام گردان ساخت **رباعی** ترکیب پیاله که در هم پیوست بشکستن آن روا نمیدارد دست چندین سر و پای نازنین از سر دست
از مهر که پیوست و بکین که شکست و چون مغولان خاطر از کشتن ساکنان مرو فارغ ساختند بتخریب مساکن ایشان پرداختند بعد از آن تولی خان
فرمان داد که امیر ضیاء الدین علی که از اشراف مرو بود بواسطه عزلت و انزوا از قتل بدو نرسیده حاکم آن ویرانه باشد و جمعی را که از هر طرف پیدا
شوند سرداری کند و بارماس بداروغگی آن دیار قیام نماید و چون تولی از مرو بجانب نیشابور برید آن کشت بقیة السیف از نقبها
و سوراخها بیرون خرامیده فی الجمله جمعیتی دست داد ناگاه بعضی مغولان سفاک از عقب بدانجا رسیدند و حصه مردم کشی خود طلبیدند گفتند تا هر کس
جهت ایشان یکدامن غله از شهر بصحرا برد و بوسیله این حیله خرمن زندگانی ایشان را بباد فنا دادند پس از آن تاسی نویان که از چه نویان ایچ اشده
بود بمرو رسیده مرهمی بر جراحتها نهاد و مقارن آنحال امیر ضیاء الدین علی جهت دفع شر پهلوان ابوبکر دیوانه که در سر هوس فتنه برانگیخت متوجه
آنجانب شد و بارماس روی بصوب بخارا آورد و خون گرفته چند که در مرو بودند این معنی را بر آن حمل کردند که از خوارزمشاه خبری بدیشان
رسیده که شهر باز می گذارند بی تامل طبل کوفته یاغی شدند و بارماس اگرچه مراجعت نموده در بیرون شهر هر کس را یافت بقتل رسانید و بجانب بخارا رفت
در این اثنا کوشتکین با زمره از ملازمان سلطان محمد خوارزمشاه بمرو رسیده بر آن بلده استیلا یافت و امیر ضیاء الدین علی را که از سر هوس باز گشته
بود بکشت و این خبر بچنگیز خان رسیده و سردار با پنج هزار مغول خونخوار از نخشب بمرو شتافتند و در حمله اول شهر را گرفته قرب صد هزار مسلمان را
که مجتمع گشته بودند بکشتند و بطرف دیگر روان شده اق ملک نامی را در مرو گذاشتند تا اگر مستمندی از گوشه بیرون آید ابواب بلا بر وی بگشاید
و اق ملک بهر حیله که توانست طایفه دیگر را بکشت و آخر شخصی را گفت که بانگ نماز گوید معدودی چند که در نقبها خزیده بودند چون آواز
اذان شنیدند قامت راست کرده بیرون آمدند و فی الحال بیاران سابق لاحق شدند القصه صورت قتل در مرو بمرتبه روی نمود که از تمامی
ساکنان آن بلده و توابع زیاده از چهار کس زنده نماندند لا راد لقضاء الله و لا معقب لحکمه **ذکر واقعه نیشابور** و آن چنان بود که تولی خان
داعیه نمود که بلده مرو عبور نماید اما چنگیز خان تغاجار کورکان را که بروایت امیر زیرک نجندی برادر خورد قراچار نویان بود با ده هزار سوار از طرف
نیشابور فرستاد و مجیر الملک کافی و ضیاء الملک زوزنی که در سلک وزرای سلطان و اکابر خراسان انتظام داشتند بکثرت مردان جرار و وفور آلات
کارزار مغرور گشته عراده و منجنیق در بروج منصوب گردانیدند و خاطر بمقابله قرار دادند و تغاجار شهر را مرکز وار در میان گرفته آغاز محاصره فرمود
و در روز سیم از شست قضا تیری بر تغاجار خورده در حال بمرد و سپاه مغول دست از حرب نیشابوریان باز داشته طایفه بسبزوار شتافتند و
عنان عزیمت بدان صوب معطوف گردانیدند و در مقدمه فوجی از سپاه با منجنیق و اسباب قلعه گیری ارسال داشته با آنکه حوالی نیشابور
سنگلاخ بود لشکریان از چند منزل سنگ پاره جمع کرده با خود بنیشابور بردند چنانکه از آن سنگها پشتها پدید آمد و مجیر الملک و سایر اهالی شهر چون
اهتمام لشکر مغول بدین مثابه مشاهده کردند و دانستند که این جماعت مانند جمعی که همراه تغاجار بودند زود باز نخواهند گشت با وجود آنکه
آلات و ادوات قلعه داری بسیار داشتند بهراسیدند و قاضی ممالک رکن الدین علی بن ابراهیم المغیثی را پیش تولی خان فرستادند تا شفاعت

تا شکست شد و جهت نیشابوریان امان طلبید اما تولی سخن قاضی را بسمع قبول جای نداد و بکرّات او را بشهر باز فرستاد و صباح روز چهارشنبه دوازدهم صفر
ازین جانب حرب و جنگ و تیر و سنگ پران کردند تا روز جمعه زمان مقابله و مقاتله امتداد یافت در آن وقت مغولان چند موضع از خندق انباشته
و خاکریز برآمده رخنه در دیوار شهر انداختند و شب شنبه مجموع بارو از مغولان پر شد و روز شنبه لشکر تاتار بیکبار در آن بلده ریخته بقتل و غارت مشغول
گشتند و مردم پناه بکوشکها و سراها برده جنگ میکردند و مجیر الملک که حاکم نیشابور بود بکوشکی گریخته مغولان او را از آنجا بیرون کشیدند و انواع سخنان درشت شنیده
بصعوبت هرچه تمامتر بقتلش آوردند بعد از آن مردم نیشابور را بصحرا راندند و چهل نفر از پیشه‌وران را جدا ساختند و بنیاد حیات سایر خلایق را برانداختند و دختر
چنگیزخان بشهر درآمده بانتقام شوهر خویش از جنبنده اثر نگذاشت و هفت شبانروز آب در شهر بسته تمام عمارات را هموار ساختند و جو کاشتند و در
تاریخ خراسان [illegible] آمده که دوازده روز شمار کشتگان نیشابور کردند سوای عورات و اطفال هزار هزار و هفتصد و چهل و هفت هزار در قلم آمد آنگاه تولی
عازم هراة گشته مغولی چند آنجا بگذاشت تا اگر کسی از زنده‌ها پیدا شود بقتل رسانند **ذکر واقعهٔ هراة حرسها الله عن الحادثات** جمهور
مورخان آورده‌اند که چون تولی خان از تخریب نیشابور فراغت یافت عنان عزیمت بصوب دار السلطنه هراة تافت و بعد از طی منازل و قطع مراحل در
مرغزار شهر نزول فرموده ایلچی زنبور نام نزد کلانتران آن بلدهٔ فاخره فرستاد و پیغام داد که ملک و قاضی و خطیب و معارف و مشاهیر شهر باید که باستقبال
رایات ظفر مآل اقبال نمایند تا در ظلال افضال پادشاهانه از تاب آفتاب حوادث ایمن مانند ملک شمس الدین محمد جورجانی که در آن زمان از قبل سلطان
جلال الدین در هراة حاکم بود قریب صد هزار مرد سپاهی داشت چون سخن زنبور شنید فی الحال او را پایمال غضب گردانیده بکشت و گفت آن روز
مباد که من مطیع و منقاد کفار شوم و چون خبر قتل زنبور در اردوی تولی شایع شد مغولان بسان زنبوران خاک آلود در خشم رفته بموجب فرمان تولی خان
باطراف و جوانب شهر درآمدند و هر کس را که یافتند بقتل رسانیدند و ملک شمس الدین محمد مستعد جنگ و پیکار گشته مدت هفت روز از هر دو طرف نهایت
مردانگی و جلادت بجای آوردند و از اهل اسلام و اصحاب کفر و ظلام خلقی بدرجات نعیم و درکات جحیم پیوستند از آنجمله هزار و هفتصد نفر از مغولان معتبر
سفر سقر پیش گرفتند و در روز هشتم ملک شمس الدین محمد با جمعی کثیر متشمر استعمال آلات کارزار گشته در اثنای گیر و دار تیری بدو رسید و شهید گردید آنگاه هرویان
متفرق بدو فرقه شدند اتباع سلطان جلال الدین منکبرنی و طارمان ملک محمد جورجانی گفتند که تا ما را رمقی از حیات باقی باشد دست از مقابله و مقاتله باز
نداریم و قضات و علما و اشراف و اعیان شهر بصلح مایل گشتند و چون تولی خان را عذوبت آب و لطافت هوا و نزاهت بساتین و طراوت سبزه و ریاحین
آن سرزمین بسی موافق مزاج افتاده بود نمیخواست که بلدهٔ هرات مانند سایر ولایات ویران شود بنابر آن روزی که هرویان بمصالحه میل نموده بودند
با دویست سوار متوجه لب خندق دروازهٔ فیروزآباد شتافت و خود از سر برگرفته گفت ای مردم بدانید که من تولی خان بن چنگیزخانم اگر میخواهید که بجان
امان یابید دست از محاربت باز دارید و بپای متابعت پیش آیید و نصف آنچه از خراج و مال سالیانه بخوارزمشاه میداده‌اید بنواب ما برسانید تا ملطف
و مرحمت پادشاهانه اختصاص یابید و سوگندان عظیم یاد کرد که اگر ابواب مخالفت مسدود گردانیده دروازه بگشایید نسبت بشما طریق عدل و احسان مسلوک
نماید و اهالی شهر که از زبان تولی خان امثال این سخنان بشنودند ترک عناد و لجاج داده نخست امیر عز الدین مقدم هروی که پیشوای جامه‌بافان بود و آن
جامه‌بافان که هریکی زر جامهٔ قیمتی در دست داشتند بخدمت تولی خان مبادرت نمودند بعد از آن اکابر و اعیان از شهر بیرون آمده مشمول نظر عاطفت
پادشاهانه گشتند و تولی خان از مردم هرات دوازده هزار کس را که از اتباع سلطان جلال الدین بودند کشته متعرض سایر خلایق نشده ملک ابوبکر را بحکومت
و منکتای را بشحنگی باز داشته علم عزیمت بصوب طالقان که معسکر پدرش بود برافراشت و ملک ابوبکر و منکتای در هرات برعیت‌پروری و مرمت کسر خرابی
مشغول گشته خلایق در رفاهیت و فراغت بعمارات و زراعت پرداختند اما چون خامهٔ تقدیر بتخریب آن بلده نیز جاری شده بود در آن اوان امری
بوقوع انجامید که هرات نیز مانند سایر بلدان خراسان خراب گشت و در این باب در کتب علما و بلاغت مآب دو روایت بنظر رسیده قول اول که مختار جمهور فضلا
کبار مولانا شرف الدین علی یزدی است آنکه چون روزی چند ملک ابوبکر و منکتای در آن بلدهٔ دلگشای بحکومت و دارایی قیام نمودند ناگاه خبر
غلبهٔ سلطان جلال الدین منکبرنی بر امرای چنگیزخانی در ولایت خراسان شیوع یافت و مردم کوته‌نظر تصور کردند که دیگر سپاه چنگیزخان با سلطان
مقاومت نخواهند توانست و مغولان فرار بر قرار اختیار نموده بترکستان خواهند رفت و بدین خیال محال در تمامی بلدان خراسان مردم بی سر و سامان حکام

خاتم

حکیم

و عمال چنگیزخان را بقتل رسانیدند و هرویان نیز ملک ابوبکر مسکتانی را از پای در آوردند و روایت دیگر که حضرت مخدومی نوئینی مرحومی در روضة الصفا ثبت آن
حکم نموده اند آنست که در آن زمان که تولی خان بقتل و غارت بلاد و قلاع خراسان اشتغال داشت مغولان هر چند سعی نمودند قلعه کالیون را که حالا فیروز
کوه اشتهار یافته نتوانستند که مسخر گردانند و بعد از رفتن تولی خان بطالقان ساکنان آن حصار استوار استماع نمودند که هرویان بترتیب اسلحه و آلات
گرفتن قلعه قیام می نمایند و میگویند که هرگاه ما را پادشاه گیتی ستان بتسخیر تیره تو اشارت فرماید بیت بکوشیم بر بیابان زنده پیل بجوشیم مانند دریای
نیل ه تا بدست همت کند استیلا بر کنگرهٔ آن قلعه سنگین از پای ننشینیم و متوطنان کالیون از استماع امثال این سخنان در وهم افتاده با هم گفتند مناسب
آنست که تدبیری اندیشیم که مواد مخالفت و نزاع میان مغولان و هرویان بر وجهی در هیجان آید که اصلاح پذیر نباشد و بعد از تأمل و تدبیر صاحب نامی را
که در جلادت و تهور بی مثل بود با هشتاد فدائی بدار السلطنه هرات فرستادند تا بهر نوع توانند ملک ابوبکر مسکتانی را از پای در آورند و صاحب
با مصاحبان خود در زی تجار بشهر در آمده در کوچه و بازار به بیع و شری اشتغال می نمودند روزی ملک ابوبکر مسکتانی را در پای حصار سوار دیده
بیکبار بزخم کارد و خنجر هر دو را بقتل رسانیدند و هرویان بمقتضای این مصراع که عشاق را بهانه بس باشد شمشیرها کشیده در جوش و خروش آمدند و دست تعدی
تمامی اتباع حاکم و شحنه را از عقب ایشان فرستادند آنگاه ملک مبارز الدین سبزواری را حاکم خود ساخته امر کلانتری و ریاست را بخواجه فخر الدین عبد الرحمن
غیرانی تفویض نمودند و چون این خبر بچنگیزخان رسید بغایت خشمناک گردید و تولی خان را مخاطب ساخته گفت اگر تو مردم هرات را میکشتی این صورت وقوع نمی یافت ایلچیکدای
نویان را با هشتاد هزار مرد خنجر گذار بجانب هرات فرستاد و او را وصیت نمود که بعد از تسخیر آن بلده متنفسی زنده نگذارد و ایلچیکدای بعد از طی مسافت در کنار هرات رود فرود
آمده لشکریان را مدت یکماه مهلت داده تا بترتیب جنگ حصار پرداختند و از بعضی بلاد خراسان که داروغه نشین بودند بفرمان چنگیزخان و طلبیده پنجاه هزار نفر دیگر در ظل رایت آن امیر
جمع آمدند و ملک مبارز الدین و خواجه فخر الدین با اعیان و اشراف و ارذال و اوباش عهد و پیمان در میان آوردند که در هنگام جنگ و پرخاش اصلا از خود تقصیر راضی نشوند و مانند کر
اول و دوم رنگی نکنند و بعد از مدت یکماه ایلچیکدای دروازه های هرات را تقسیم نموده بهر جانب شهر سی هزار مرد فرستاد و گفت هر کس در جنگ سستی کند بسیاست خواهد رسید
و هر که باظهار مبارزت مبادرت نماید بغایت عنایت مخصوص خواهد گردید آنگاه از چهار طرف جنگ در انداخت و هرویان بمضمون من یتوکل
علی الله فهو حسبه را بر خاطر گذرانیده در مقام مدافعه و محاربه ثبات قدم نمودند و مدت شش ماه و هفده روز از جانبین غایت سعی و کوشش و نهایت جلادت
و خونریزی بتقدیم رسانیدند و در شهور سنه تسع عشر و ستمائه چند روزی ایلچیکدای سخت پیش برده در هر حربی قریب پنجهزار کس از لشکر او کشته و خسته میشدند
سنگ منجنیق جدار باره سوراخ سوراخ گشت و از نقبها که در زیر خاکریزها زدند قواعد بروج بانهدام نزدیک رسید و روزی پنجاه گز
دیوار افتاد و بر خاکریزها آمده چهارصد مرد نامدار از سپاه تاتار را چهره گردانیدند و بعد از این واقعه بسبب قلت ذخیره کار هرویان بانجامید
و اختلاف در آرای ایشان پدید آمد و صبح روز جمعه از جمعات ماه جمادی الآخر سنه مذکور ایلچیکدای نویان از برج خاکبر که اکنون بخاکستر اشتهار یافته
قهرا شهر هرات را بگرفت و خاک ادبار بر مفارق متوطنان آن دیار بیخته بزخم شمشیر آبدار رشته حیات مرد و زن و پیر و جوان را بگسیخت و مدت هفت شبانروز
آن لشکر عالم سوز بغیر از کشتن و بردن و سوختن و کندن بکاری نپرداختند و مقدار هزار هزار و ششصد هزار و کسری از هرویان بدرجه شهادت رسانیدند
آنگاه ایلچیکدای بجانب ولایت هرات رفت و چون بقصبهٔ اوبه رسید دو هزار مغول را بهرات باز گردانید تا اگر کسی از گوشه بیرون آمده باشد بیاران سابق
لاحق گردانند آن دو هزار کافر بار دیگر بآن بلده شتافته قریب سه هزار کس را که مجتمع گشته بودند قتل نمودند و بغیر شانزده نفر که یکی از آنجمله مولانا
شرف الدین خطیب قریه چغرتان بود که در نقب گنبد مسجد جامع پنهان شده بود و هیچ کس زنده نماند در تاریخ هرات آورده اند که چون آن بلده از وجود
شوم لشکر مغول خالی گشت یکی از آن شانزده کس از مسجد بیرون آمده در بازار بر پیش خوان دکان حلواگری نشست و مدتی در اطراف و جوانب نگریست هیچ
کس ندید آنگاه دست بریش فرود آورده گفت الحمد لله که دمی بفراغت زدیم بعد از آن بیست و چهار کس دیگر از بلوکات و ولایات نزدیک بآن
شانزده کس پیوستند و مدت پانزده سال غیر این چهل نفر احدی در آن بلده فاخره و توابع موجود نبود و ایشان در جنب مسجد جامع که مقبره سلطان غیاث
الدین است بسر می بردند و مدتی معدود بکشت قلیل اشتغال نموده تغذی میکردند و در انبار خانها و طویله اسبان گشته از گندم و جو آنچه بنظر ایشان در می آمد یک
بیک چیده تا چند من غله جمع ساختند و اندک تخمی را ایلچیکدای توانستند شد یا در کرده از آن غله کاشتند تا سال دیگر در وقت ادراک محصول هر یک را چند مشت

جنگ ایلچیکدای

با … هرات

نشسته گندم و جو بسیده و آن جاهل کین مولانا اشرف الدین خطیب را بجوع گفت ساخته باین سخن گند انبیه‌اند تا آن زمان که اوکتای قاآن بن چنگیزخان متوجه تعمیر بلده‌ها
هرات گشته امیر عز الدین مقدم را بعضی دیگر از مردم را بدانجا فرستاد و بسعی او آبادانی آن خطه شال داد

ذکر مراجعت چنگیزخان بجانب توران زمین و بیان محاربه او با شیدرقو حاکم قاشین

چون پادشاه چشم و کین تمامت مملکت سلطان ایران و توران زمین اوجی که مرقوم خامه فصاحت آئین شد زیر و زبر گردانید و خبر فوت خوارزمشاه و عجز اولاد وی شنید با قراجار نویان و سایر امراء عالیمکان طریق جانبی مسلوک داشته آرای جمهور برآن قرار گرفت که از شاهزادگان جغتای حدود مکران و هندوستان بجاروب غارت و تاراج پاک سازد و اوکتای نشیب آب سند روان گشته تا غزنین بتازد و این و شاهزاده آن ولایات را بر وجهی ویران گردانند که اگر سلطان جلال الدین بآن نواحی شتابد اصلا ماده معاش و انتعاش نیابد و فرمان واجب الاذعان بدین جمله نفاذ یافته جغتای و اوکتای هر یکی با جمعی کثیر از سپاه جهانگشای روی بصوب آن ولایات آورده در اول فصل بهار که خسرو ثوابت و سیار از زمستان خانه حوت عنان عزیمت بمنزل شرف انعطاف داد و جنود نصرت ورود ریاحین از بار روی توجه بصباتین مرغزار نهاد چنگیزخان عزم نهضت بیورت اصلی خویش جزم کرده براهی که آمده بود بازگشت و در بقلان باغرق خود پیوسته تابستان در آن حدود توقف نمود و در اول فصل خریف از جیحون عبور کرده بسمرقند رفت و زمستان در نواحی آن بلده رحل اقامت انداخت اما جغتای و اوکتای که بتاخت ولایات مکران و سرحد هندوستان و غزنین رفته بودند اکثر آن مواضع را مراسم غارت و قتل بجای آورده شهر و ولایات خصوصا غزنین را خراب کرده هر یک براهی متوجه اردوی پدر گشتند و آن زمستان در بخارا قشلاق فرموده اکثر ایام بجانور پرانیدن و شکار کردن اشتغال می نمودند هر هفته تیغاه عرادقو نزد چنگیزخان می فرستادند والعهدة علی الراوی چون فصل زمستان بپایان رسید و سپاه سبزه و لاله بار دیگر متوجه دشت و کوه گردید **بیت** برخاست بعزم گشت لاله شه عازم کوه و دشت لاله

چنگیزخان از سمرقند بصوب مغولستان روان شد و فرمود تا ترکان خاتون مادر سلطان محمد خوارزمشاه و حرمهای آن پادشاه عالیجاه پیش پیش لشکر بروند و باواز بلند **بیت** بر ایام سلطان تاج و سریر همه وقت نوحه کنند و نفیر و ترکان خاتون خیل ترکان در تمامی آن راه **بیت** همی ریخت آب و همی کند موی جهانی از آن قصه در گفت و گوی و در کنار آب سیحون جغتای و اوکتای باردو پیوستند و چون از آن آب عبور کرده بصحرای قلان باردو رسیدند جوجی خان که بعد از فتح خوارزم بنابر نقاری که از برادران بخاطر داشت بجانب دشت قبچاق رفته بود بموجب طلب با وصیه از یورت خود در حرکت آمده بعزم شکار جرگه کرد از این جانب چنگیزخان و اولاد و امرا نیز جرگه انداختند و در موضع قاریر که بهم رسیدند چنگیزخان بنشاط صید و شکار سوار شده در میان جرگه تاخته آهو و نخچیر فراوان بینداخت و پس از وی شاهزادگان و امرا نیز بدان امر پرداختند و چون از کشتن شکار ملول گشتند آنچه زنده مانده بود داغهای خود نهاده بگذاشتند آنگاه جوجی خان زانو زده بشرف دست بوس پدر مشرف شد و پیشکش بسیار کشید از آنجمله صد هزار اسب بود که بیست هزار از آن اسبان خنگ یکرنگ بودند چنگیزخان آن تابستان در همانجا بسر برده قوریلتای بزرگ کرد و جمعی از امرا و ایغور را سیاست فرموده آنگاه جوجی خان را بدشت قبچاق فرستاد و خود بجانب یورت اصلی شتافت و در ماه ذوالحجه سنه ۶۲۱ موافق لوی ییل باردو فرود آمد **نظم** جهاندار ایران و توران زمین که داد این جهانش جهان آفرین باردوی فرخنده آمد فرود بدلخواه او گشت چرخ کبود خواتین توران و ایران ابوش زده حلقه لشکر بگرد اندرش بدین گونه یکچند با کلر خان بشادی بسر برد چنگیزخان

و در میان زمستان که بسبب هجوم لشکر برد و سرما دست و پای تا فرق برایا می فسرد خبر متواتر شد که شیدرقو حاکم تنگت که آنرا قاشین نیز گویند سر از گریبان عصیان برآورده و جنود نامحدود جمع کرده مستعد قتال گشته است لاجرم چنگیزخان ترک مجلس بزم نموده با سپاه ترک عزم آن ناحیت فرمود و شیدرقو با پانصد هزار مرد جرار در برابر آمده **نظم** بمیدان مردان کشیدند صف برآمد غریوی ز هر دو طرف برآن هر دو لشکر زمین تنگ بود که پهنای شان بیست فرسنگ بود بفرمان شه سرکشیدن ز پشت کمانها روان گشت تیر ز تیر نده پیکان بران روی یخ شد سپاهی چو جوی ... ولشکر شیدرقو نیز در آن معرکه بقدر امکان ثبات قدم نموده لوازم جلادت و مردانگی بجای آوردند اما چون مشیت ازلی مقتضی عظم شان چنگیزخان بود شکست یافتند و اکثر ایشان کشته گشتند و بقیه السیف روی بوادی فرار آوردند و در کتب معتبره مسطور است که اعتقاد مغولان چنان است که از هر لشکری که صد هزار کس بقتل آید یک قتیل بفرق سر بایستد و در آن روز از سپاه شیدرقو سه کشته بفرق سر ایستاده بود و شیدرقو بار دیگر قیا گریخته **بیت** باز آن نامجو شکر کامیاب ولایا

شیلریغه

ماشین شده آب چنگیز خان چون از قتل و غارت شکست فراغت یافت بطرف جورجه و تنکاش شتافت و حاکم جورجه ابواب طاعت و انقیاد مفتوح ساخته
پیشکشهای لایق ارسال داشت از آنجمله بیت از اجناس تنسق یکی هیدر فرستاده بود و از شب فرود در چنگیز خان فرمود که این مرواریدها را بر می‌ریزند که گوش
ایشان سوراخ داشته باشد و خدام بارگاه سلطنت بدین موجب بتقدیم رسانیدند بعضی از مغولان که گوش ایشان سوراخ نداشت فی الحال بکارد و جوالدوز گوشهای خود را
سوراخ کرده مروارید ستاندند مع ذلک بسیاری از آن لآلی فاضل آمد مقارن این حال شیدرقو ازرتاقیا مصر با ایلچیان سخندان پیشکش فراوان فرستاد پیغام
داد که اگر خان مرا بجان امان دهد و عهد و پیمان در میان آید نظم شتابم بر آن بارگه شاه خوش بیک ماه با تحفه و پیشکش بیایم به خدمت بهبندم کمر بهم چون قلم رخ شاه بر
جهانجوی سوگندها یاد کرد دل اندیشه را ایمن و شاد کرد چو ایلچی به تنکت ز در دور شد چو چشم بتان شاه رنجور شد ذکر انتقال چنگیز خان از جهان گذران
چون قوت مزاج چنگیز خان بضعف تبدیل یافت و دانست که محل رحلت نزدیکست فرزندان و برادران و خویشان و قراجارنویان را طلب فرموده شرایط
وصیت بتقدیم رسانید و در باب تشیید بنای موافقت و عدم سلوک در طریق مخالفت سخنان سنجیده بر زبان گذرانید آنگاه جغتای و اوکدای و تولی را که حاضر
بودند مخاطب ساخته گفت که مصلحت چنین می‌بینم که ولی عهد و قایم مقام من باشد و آن سه برادر باتفاق زانو زده گفتند بیت پدر شهریارست و ما بنده ایم
بفرمان و رایش سر افکنده ایم و چنگیز خان منصب ولایت عهد و سریر خانی را باوکدای مسلم داشت و فرمان داد تا در آن باب وثیقه نوشتند و سایر اولاد
و اخوان او بر آن خط نهادند که از متابعت اوکدای گردن نپیچند و سر از خط فرمان او ننهند و بلاد ماوراء النهر و ترکستان را بجغتای خان عنایت کرده او را
بقراجارنویان سپرد و گفت تا عهدنامه قبل خان و قاجولی بهادر را که بالتمنا و تومنه خان رسیده بود بمجلس آوردند و آنرا بجغتای تسلیم کرده فرمود که باید بمقتضای
این وثیقه عمل نموده از استصواب قراجارنویان تجاوز جایز نداری و او را در ملک و مال شریک خود شماری و جغتای متقبل آن وصیت گشته چون
خاطر چنگیز خان از این وصایا فارغ گشت گفت نظم چو مدت تمام حیات مرا نهان داشت باید ممات مرا نباید که از کس برآید خروش همان به
که باشد همه کس خموش چو از شهر شیدرقو آید برون مر او را همانجا مریزید خون برآرید از لشکر او دمار که تا بر شما ملک گیرد قرار بگفت این و دیده بهم بر نهاد
تو گفتی که چنگیز خان خود نزاد و این واقعه در چهارم ماه رمضان سنه اربع و عشرین و ستمائه موافق تنگوز ئیل که هم سال ولادت و هم سال فوت پدر و هم
سال جلوسش بر تخت سلطنت بود اتفاق افتاد و هم در آن ایام شیدرقو ازرتاقیا بلسان صیدی که بپای خود بدام آید بمعسکر چنگیز خان رسیده شاهزادگان
و امرا وصیت چنگیز خان را بجای آورده حاکم تنکت را با هر کس که همراه داشت بقتل رسانیدند و بعد از آن بطرف اردو بازگشتند و چنگیز خان را در پای
درختی که روزی در اثنای شکار بجهت مقبره خود تعیین کرده بود مدفون ساختند و باندک فرصتی چندان درخت در آن موضع و نواحی آن پیدا شد که باد را
از آنجا مجال گذار محال نمود و قبر چنگیز خان از نظرها پنهان شد و هیچ کس پی بدان سرزمین نبرد و ذلک تقدیر العزیز العلیم ذکر طایفه‌ای از اولاد چنگیز خان
که بعد از فوت او در الغ یورت پادشاهی کرده اند خواقینی که در الغ یورت چنگیز خان که عبارت از کلوران و قراقرم است و باردو
بالیغ مشهور بر مسند خانی نشسته اند بروایتی که اشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی الیزدی رحمه الله تعالی در مقدمه ظفرنامه نوشته یازده نفر بوده اند
و بقول پادشاه عالیشان میرزا الغ بیک گورکان انار الله برهانه در الوس اربعه قلمی نموده اند نه نفر اول ایشان باتفاق مورخان اوکتای قاآن
است و آخرین ایشان بروایت اول یازنی اوغلان و بقول ثانی ادای بن اکتمور و چون راقم حروف در باب عدد اسامی سلاطین چنگیز خانی
اعتماد بر روایت الغ بیکی بیشتر بود نامهای ایشان را موافق آنچه در الوس اربعه مسطور است تعداد خواهد نمود و العلم عند الله الموصل الی طریق المطلب
و المقصود ذکر اوکدای قاآن بن چنگیز خان اوکدای قاآن که بصفات حمیده و سمات پسندیده و محاسن کردار و احاسن اطوار موصوف
بود و باحسان و شمول بذل و امتنان از سایر پادشاهان نامدار امتیاز و استثنا داشت پسر سیم چنگیز خان بوده بعد از فوت پدر به دو سال
در شهور سنه ست و عشرین و ستمائه موافق اود ئیل بر تخت جهانبانی نشسته بانتظام مهام عالم و عالمیان بقدر امکان اهتمام فرموده و دین اسلام را بر سایر
ادیان ترجیح داشت و همواره همت عالی نهمت بر ترفیه حال مسلمانان می‌گماشت باران انعام و عطایش بنا بر مفارق فرق برایا بارید که آوازه
آن باقصای دیار مشرق و انتهای بلاد مغرب رسیده هرگز هیچ زایر از خوان احسانش بی حظی تمام باز نگشته و در جواب سؤال هیچ سایل کلمه لا و لم
بر زبانش نگذشت رفتن جرماغون نوئین بجانب عراق و آذربیجان و شکست یافتن سلطان جلال الدین منکبرنی و [illegible] بلده فاخره هرات

بر ایشان

هرات و فوت تولی خان بن چنگیز خان ایام دولت اوکتای قاآن کامران بوقوع پیوست چون او چهارده سال بدولت و اقبال گذرانید فی شهور سنه تسع و ثلثین و ستمائه
رخت سفر آخرت بربست و اوکدای قاآن را چهار خاتون معتبر و شصت قما بود و بخشنده بی منت هفت پسر بوی کرامت فرمود خاتون اول بوراقچین نام داشت
و زوجه دوم توراکینا و سیم موکا خاتون و نام چهارم معلوم نیست اما اسامی پسران اوکدای قاآن بدین موجبست کیوک کوتان کوچو قراچار قاشی قدان ملک
مادر قدان و ملک در سلک سراری انتظام داشت و والده پنج پسر بزرگتر توراکینا خاتون بود والله تعالی اعلم بالصواب الیه المرجع والمآب گفتار در بیان

کیفیت جلوس اوکدای قاآن بر مسند خانی و ذکر بعضی از وقایع ایام سلطنت آن بانی مبانی جهانبانی

راویان اخبار قاآنی و حاویان اسباب سخندانی آورده اند که چون مشیت جناب جلال سبحانی متعلق بآن شد که در اطراف عالم تفرقه و پریشانی بجمعیت آبادانی
تبدیل یابد و نوبت دیگر آفتاب عدالت و احسان و نیر عاطفت و امتنان بر وجنات احوال سالکان مسالک مسلمانی تابد چنگیز خان در وقت سکرات موت
اوکدای قاآن را ولی عهد ساخته و بعد از آنکه شاهزادگان و امرا و نوئینان از لوازم تعزیتش باز پرداختند بی از آنکه در مهم سلطنت سخنی گویند هر یک علم
عزیمت بطرف یورت خود برافراختند اما بعد از انقضاء دو سال در اوایل فصل بهار که از فیض پروردگار سلطان گل پرده زمردین رجال بر روی شاهد
بر اورنگ فیروزه رنگ قرار گرفت و فضای باغ و بستان و صحن چمن و گلستان از رشحات سحاب نیسان صفت خضرت و نضارت پذیرفت کلوران
اولوس چنگیز خان از اطراف و جوانب مغولستان برسم قوریلتای متوجه اردو گشتند از طرف دشت قبچاق اولاد جوجی باتو و شیبان و تنقوت و برکه
و بر کچار و از جانب شرق برادران چنگیز خان او تکین و بلکوتی و ایلچدای نوئین و از پیش بالیغ جغتای خان از اردوی خود و قراچار نویان و اوکدای قاآن و تولی
خان و سایر اولاد و اصغار چنگیز خان حاضر شدند بعد از اجتماع تمامی شاهزادگان و امرا و نوئینان و تقدیم مراسم جشن و سور و لهو و سرور در باب وصایای
چنگیز خان و نشستن اوکدای بر مسند حکم و فرمان سخنان در میان آوردند و او را بتکفل مهام سلطنت و تعهد امور مملکت ترغیب و تحریض کردند و اوکدای
زبان عذر گشاده گفت لایق سریر پادشاهی برادر بزرگتر من جغتای خانست و اعمام من شرفا بلیت این امر دارند و مدت چهل روز این قیل و قال
امتداد یافته در روز چهل و یکم که خسرو خاوری بر مسند نیلوفری برآمد مجموع شاهزادگان و خواتین و نوئینان نزد اوکدای قاآن بر زبان آوردند که خلاف
فرموده چنگیز خان مقدور ما نیست ناچار تراجناح مرحمت و اشفاق بر مفارق خلایق آفاق مبسوط می باید ساخت و اوکدای سر رضا جنبانیده
بنا بر آیین مغولانست شاهزادگان کمرها از میان بگشادند و جغتای دست راست اوکدای و او تکین دست چپش را گرفته باختیار سبحان و فاقان
آن مظهر امن و امان را بر تخت خانی نشاندند و لوازم نیاز و نثار بجای آوردند و تولی کوزه بر سرش افشاندند و تمامی شاهزادگان کامکار و امرا نامدار
سه بار زانو زدند آنگاه بنابر عادت آبا و اسلاف خویش از اردو بیرون رفته سه نوبت پیش آفتاب زانو در آمدند و بدرگاه عالم پناه بازگشته بسط بساط
عیش و نشاط و ترتیب موجبات فرح و انبساط قیام و اقدام نمودند و خدام آستان سلطنت آشیان بفرمان قاآن درهای خزاین گشاده حاضران را بانعام
نقود نامعدود و اجناس بی قیاس متنعم و سرافراز ساختند چون پادشاه و امرا از امثال این امور باز پرداختند رای ممالک آرای قاآنی متوجه تدارک
اندک اختلالی که حدوث یافته بود شده لشکرها باطراف و جوانب ایران و توران ارسال داشت از آنجمله جرماغون نوئین با سه تومان لشکر ظفر آیین
جهت دفع سلطان جلال الدین علم نهضت بصوب عراق و آذربیجان برافراشت و از آن جنود هر کس بهر طرف رفت مظفر و منصور با غنایم نامحصور
مراجعت نمود و در ماه ربیع الاول سنه ۶۲۷ اوکدای قاآن باتفاق جغتای خان و تولی خان بجانب ختای نهضت فرمود زیرا که التان خان تا آن زمان
در شهر نمک بر سریر سلطنت تمکین داشت و بقلم تدبیر تسخیر سایر ممالک موروث بر لوح خاطر می نگاشت و اوکدای قاآن چون چند منزل قطع فرمود
تولی خان را با دو تومان لشکر برسم منقلای از مغولان ارسال نمود و بنفس نفیس براه راست روان شد و تولی خان نخست بلده که بر کنار رودخانه قراموران
بود رسیده بعد از آنکه چهل روز آن شهر را محاصره کرد فتح میسر گشت و سپاه مغول بتیغ خشم و کین جمعی کثیر قتیل گردانیدند آنگاه تولی خان روی بنمک آورد و
التان خان صد هزار سوار جلادت نشان بدفع و ممانعت مأمور ساخت و آن لشکر قیامت اثر در عقبه تونگقان قهلقه تولی خان و متابعان آشکارا
و پنهان گرفته بجانب ختای می راندند و تولی بنابر استعمال سنگ یده و پدید آمدن برف و باران سرما بر ایشان غالب گشته اکثر ختائیان را بقتل آورد و
بعضی را اسیر ساخت با ایشان عمل قوم لوط کرد پس از آن سالما غانما عنان عزیمت بطرف اردوی اوکدای قاآن انعطاف داد و چون بپایه سریر

اوکتای

نقش

سلطنت بمصیر رسید قاآن برادر جلادت سیر را نوازش بسیار کرده از اعاظم امرا قوتولقو جربی را با سپاه بلا انتها بفتح بقیهٔ ممالک و فیصل مهم التان خان مامور گردانید
و خود بطرف یورت اصلی باز گردید و در اثنای راه تولی خان بمرض موت گرفتار شده وفات یافت و او پسر چهارم چنگیز خان بود و مانع نویان لقب داشت
و پیوسته در ملازمت پدر بسر می برد و چنگیز خان در سوانح امور مملکت با وی مشورت می کرد و از تولی خان هشت پسر ماند منکو قاآن و قوبلای و اریق بوکا
و هلاکو خان از سورقوقتی بیکی بنت جاگمبو که برادر اونک خان بود و قوتوقتو و موکا و بوجک و شبوکتای از خواتین دیگر اما قوتولقو جربی چون بنواحی پکین
رسید لشکری عظیم از شهر بیرون آمده او را منهزم گردانید و قوتولقو کیفیت حال را بقاآن عرضه داشت کرده مدد طلبید و قاآن سپاهی بعدد ریگ بیابان
بمدد وی فرستاد و در این کرت قوتولقو بدین لشکر بفتح و ظفر فایز شد و ختائیان بیکبار گریخته مغولان برگرد شهر فرود آمدند در آن اثنا هرس بیتاس پسر التان
خان استیلا یافته در کشتی نشسته از آنجا بشهر دیگر گریخت و لشکر مغول او را تعاقب نمود و التان خان از آن بلده نیز روی بگریز نهاد و امرای چنگیزی اطراف
آن شهر را فرو گرفته التان را راه نجات مسدود یافت و یکی از قورچیان را بر تخت پادشاهی نشانده بروایتی خویشتن را با عیال و اطفال در آتش افکند
و بقولی خود را بحلق آویخت تا طناب عمرش از هم بگسیخت لاجرم تمامی ممالک ختای بحیز تسخیر قوتولقو در آمد و اموال فراوان و نفایس بی پایان بدست
مغولان افتاد و چون خبر فتح باوکدای قاآن رسید محمود یلواج را باسم حکومت متوجه آن مملکت گردانید و استیلاء چنگیز خانیان بر ممالک التان خان
در جمادی الاول سنه ... وقوع یافت و هم درین سال اوکدای قاآن فرمان داد تا معماران چین و ختا که باردو آمده بودند در قراقورم قصری سپهر انتما بنا نمودند
و نقاشان و مصوران مانی آسا سقف و جدار آن کوشک را بنقوش گوناگون تزیین فرمودند و هر یک از شاهزادگان و امرا نیز در حوالی آن قصر عالی
ابنیهٔ رفیعه ساختند و بفراغ بال متمکن گشته اعلام عیش و عشرت افراختند و در سنه ثلث و ثلثین و ستمائه اوکدای قاآن باتو پسر جوجی و کیوک پسر خود و منکو
ولد تولی و موکا و بوری و بایدار ولد جغتای را با سپاهی کشورگشای باستخلاص بلاد اروس و چرکس و بلغار و کاشغر فرستاد و ایشان بمدت
هفت سال آن ولایات را مسخر گردانیده سالماً غانماً باز گردیدند و در سنهٔ مذکوره ارغون آقا از قبیلهٔ اویرات که بخشی گری آموخته در سلک بتکچیان
انتظام داشت بحکومت ولایات خراسان سرافراز گشته روی بدان جانب آورد و بعد از آن بنا بر تقریبی شمه از کمال معموری و نهایت ویرانی دار السلطنه
هرات بعرض آن پادشاه پسندیده صفات رسید و بکلی همت متوجه تعمیر آن بلدهٔ جنت صفت گشته حکم فرمود که امیر عز الدین مقدم جامه باف که تولی خان
او را با پانصد نفر از جامه بافان از هرات بترکستان کوچانیده بود با پنجاه کس از اسیران بجانب روی بوطن مالوف آورده در باب عمارت و زراعت
آن بلده مساعی جمیله مبذول دارد و قرلق نامی را بداروغگی هرات تعیین کرده مثالی باسم خراسانیان صدور یافت که در باب تعمیر آن بلدهٔ فاخره
از خود تقصیر راضی نشوند و در سنهٔ ... قرلق و امیر عز الدین مقدم آن بلده را بیمن مقدم مشرف ساخته در امر زراعت و عمارت سعی و اهتمام نمودند
و باندک روزگاری بار دیگر هرات معمور و آبادان گشت چنانچه در تاریخ آن بلده مسطور است ذکر بعضی از نوادر حکایات و غرایب
روایات که دلالت دارد بر حسن کردار و جود بسیار قاآن پسندیده اطوار اکابر مورخین آورده اند که روزی شخصی از منکران
دین سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطاهرین نزد اوکدای رفته گفت دوش چنگیز خان را در خواب دیدم که گفت اوکدای را بگوی که در قتل مسلمانان
تقصیر جایز ندارد قاآن لحظه تامل نموده فرمود که این سخن را چنگیز خان بزبان خویش با تو گفت یا ترجمانی از قبل خان با تو این پیغام رسانید آن شخص جواب
گفت که خان بی واسطه این راز با من در میان نهاد قاآن فرمود که تو زبان مغولی میدانی جواب داد که نی قاآن گفت ظاهرا تو از جملهٔ دروغ گویانی زیرا
که چنگیز خان غیر لغت مغولی هیچ زبانی نمیدانست آنگاه اشارت کرد تا آن کذاب را معذب گردانیدند و مضمون من حفر بئراً لاخیه وقع فیه بوضوح پیوست
حکایت دیگر یاسای مغولان چنانست که در موسم بهار و فصل تابستان هیچ کس در آب ننشیند و دست در جوی نشوید و ظروف زر و نقره برندارد
و جامهٔ شسته در صحرا نیندازند و سایر خلایق را نیز از این امر منع نمایند چه بنابر زعم آن طایفه این افعال موجب باد و رعد و برق می شود و در منازل
ایشان ابتدای بهار تا اواخر تابستان تصادم رعد و برق بسیار است غرض ازین مقدمه آنکه روزی اوکدای قاآن و جغتای خان بمعیت
یکدیگر از شکارگاه باز گشته در اثنای راه مسلمانی را دیدند که در آب درآمده غسل میکرد و جغتای متوجه سیاست آن بیچاره شده خواست که بضرب
شمشیر آتش فعل خونش را بخاک ریزد اما نسیم مهربانی قاآن در اهتزاز آمده برادر را گفت که روز بیگاه است و حالا مجال پرسش جریمهٔ این شخص

شخص نمائیم فمناسب آنکه امشب با دانشمند حاجب در آنجا نگاه داریم تا فردا بمقتضای یاساء جغتای دست از آن بیچاره بازداشتند دانشمند سپردند تا او را بخانه
نبرد قاآن در آن شب یکی از معتمدان را فرمود تا بالشی نقره در موضع غسل آن مسلمان انداخت و دیگری را فرمود که با او آموخت که در وقت پرسش بگوید که
من مردی مفلسم بضاعتم زیاده از یک بالش نقره سرمایه ندارم و چون گرد سواران دیدم ترسیدم که جمعی باشند که آنرا از من بستانند لاجرم باب درآمده آنرا پنهان
ساختم و صباح روز دیگر دانشمند بموجب اشارت جغتای آن شخص را ببارگاه قاآن رسانید بعد از آن از وی پرسیدند که بچه سبب خلاف نموده و یاسا کرده
باب درآمده بودی آنچه بدو تعلیم نموده بودند عرض کرد و قاآن جمعی از ملازمان را فرمود که بروید و در آن آب احتیاط نمایید تا صدق و کذب مقال این شخص
ظاهر گردد و آنجماعت بدانجا شتافتند و بالشی نقره یافته بحضرت قاآن رسانیدند آنگاه قاآن فرمود که هیچ آفریده را زهره نیست که از مقتضای حکم و یاسای ما تجاوز جایز
دارد و این مسکین از غایت فقر و احتیاج نقد حیات را فدای این محقر کرده بود پس ده بالش دیگر اضافه آن یک بالش کرده بآن مسلمان داد و او را مبالغه
فرمود که دیگر بر امثال این حرکات اقدام ننماید دیگر آنکه در ابتدای ایام سلطنت فرمان قاآن بر این جمله نفاذ یافته بود که هیچکس کارد بر حلق گوسفند و دیگر حیوانات
نزند بلکه بعادت مغولان سینهٔ ذبایح را بشکافند روزی مسلمانی گوسفندی خریده بخانه برده و در را محکم بسته کارد بر حلقش کشید قضا را قبچاقی که در بام کمین کرده
بود و کیفیت آن حال بدید و ساعت پایان دوید و دست او را گرفته بدرگاه قاآن رسانید و بوسیلهٔ بعضی از نواب جریمهٔ او را معروض داشت قاآن فرمود
که این مسلمان رعایت حکم ما کرده و این ترک یاساء ما جایز داشته که بیام خانه او برآمده مسلمان را بگذارید و قبچاقی را بیاسا رسانید دیگر آنکه
عادت قاآن چنان بود که در سالی سه ماه زمستان بکار شکار اشتغال نمودی و نه ماه دیگر هر روز بعد از شیلان بیرون خرگاه بر صندلی نشستی و اجناس عجایب
و امتعهٔ نفیسه خرمن خرمن پیش خود نهادی و بهمکس خواستی چیزی از آن بخشیدی و گاه بودی که شخصی را گفتی آنچه توانی ازین اشیا بردار و بخانه خود بر روزی مثل این
انعام نسبت بکسی فرمود آن شخص بقدر طاقت و توان متاع فراوان برگرفت و در راه یک وصله قماش از دستش افتاد چون سایر قماشها را بخانه خود رسانید
باز آمد که آن وصله را که افتاده بود بردارد قاآن فرمود که مناسب نیست که از برای یک جامه این عزیز قدم رنجه کند آنگاه او را گفت باز بهر مقدار که توانی بگیر
و ببر دیگر آنکه شخصی در شکارگاه سه خربزه نزد قاآن برد و بنابر آنکه از جنس زر و جامه چیزی همراه نبود قاآن بموکا خاتون را اشارت فرمود که دو دانه که در گوش داری
باین درویش بده جمعی گفتند که درویش قدر این دو شاهوار نداند مناسب آنکه بدرگاه عالم‌پناه حاضر گردد تا آنچه مدعا داشته باشد از زر و جامه بستاند قاآن فرمود
که این درویش را حوصله نیست که تا فردا انتظار کشد و نیز سیرت کریمان آن تقاضا میکند که آنچه عنایت نمایند مقارن زحمت مشقت باشد و این مرواریدها باز
بدست ما افتد آنگاه درها را تسلیم درویش نمود و درویش فرحناک بازگشته آنها را ببهای اندک بفروخت مشتری با خود اندیشید که امثال این جواهر گرانمایه لایق
پادشاهانست روز دیگر برده و را پیش قاآن برد قاآن فرمود که نگفتم که این درها عاقبت با ما خواهد رسید آنها را بموکا خاتون باز داده آن شخص را باصناف
عطایا خوشحال و مسرور گردانید دیگر آنکه در دو فرسخی قراقرم پادشاه مکرم بر زبر پشته کوشکی بنا کرده از آن جو بالیق نام نهاد شخصی در حوالی آن پشته نهالی چند
بید و بادام بنشاند طالع او مدد نموده آن نهالها سبز گشت و حال آنکه قبل از آن کسی در آن نواحی درخت ندیده بود و چون قاآن را نظر بر آن درختان افتاد
فرمود تا بعدد هر درختی بالشی بزر بآن شخص دادند پوشیده نماند که بالش زر عبارت از هشت مثقال و دو دانگ است و بالش نقره کنایت از هشت درم و دو
دانگ دیگر آنکه در روزی که قاآن بمجلس بزم نشسته تست گشته بود شخصی جهت او طاقیه آورد بهیات طاقیهای اهل خراسان قاآن حکم فرمود که در وجه انعام
آن شخص را الی مبلغ دویست بالش نوشتند نواب بتصور آنکه مبالغه در این باب از خاصیت شرابست التماس برات را موقوف داشتند و روز دیگر آن شخص
را به پادشاه عرض کرد حکم فرمود که دویست بالش را سیصد کردند و بهمین التماس آنرا در تأخیر می‌انداختند و قاآن بالش بر آن می‌افزود تا بششصد رسید
بعد از آن قاآن نویسندگان را طلبیده پرسید که چه چیز در دنیا مؤبد خواهد ماند جواب دادند که هیچ چیز قاآن فرمود که این حدیث غلط است چه نام نیک و ذکر جمیل
ابدی خواهد بود و شما بحقیقت با من عداوت می‌ورزید زیرا که نمیخواهید که نام من بنیکوئی در عالم باقی بماند و بتصور آنکه از سرمستی بخشندگی میکنم انعام مرا در تعویق
می‌افکنید و ارباب حاجات را انتظار میدهید باید که کس از شما را بردار احتیاط نکشم تا ترک این فعل مذموم نخواهید داد دیگر آنکه روزی قاآن از بازار قراقرم میگذشت
نظرش بر عناب افتاد و بخوردن آن مایل شد و چون ببارگاه رسید یک بالش بدانشمند حاجب داد که از آن عناب بخرد و بیاورد دانشمند ببازار شتافته و بربع
بالش یک خوان عناب خریده پیش قاآن آورد پادشاه فرمود که بهای این قدر عناب بیک بالش کم است دانشمند تتمهٔ بالش را بجای آن نمود و گفت این عناب بها

بربع بالش خریده‌ام و ربع بالش اضعاف ثمن این عنابست قاآن او را بنجابانیده فرمود که مثل من خریداری مدة العمر از در دکان او نگذشته و ده بالش
دیگر بعناب فروش عنایت کرد و دیگر آنکه نوبتی صد بالش بمستحقی انعام فرمود نویسندگان با هم گفتند که ظاهرا قاآن صد بالش را صد درم پنداشته دو بالش را بر سر
راه او بجستند تا چون نظر آن حاتم دوران بر آن افتاد پرسید که این چه چیزست جواب دادند که بالشهائیست که بفلان درویش عنایت فرموده اید
گفت صد بالش اندک چیزی بود این را مضاعف سازید و بوی دهید دیگر آنکه در قراقرم کمانگری بود که هیچ کس کمانهای او را از غایت ردائت
نمی‌خرید روزی بیست کمان بر سر چوبی بسته بر رهگذر قاآن بایستاد قاآن را نظر بروی افتاده پرسید که این کیست و غرضش چیست کمانگر عرض کرد که من
غیر از ساختن کمان هنری ندارم و چنان مشهور شده که کمان نیک نمی‌سازم بآن جهة هیچ کس با من سودا نمیکند لاجرم پریشان حال گشته‌ام و این بیست
قبضه کمان را برسم پیشکش آورده‌ام قاآن فرمود که آن کمانها از وی ستانند و بعدد هر یک بالشی بوی انعام فرمودند دیگر آنکه شخصی از برای قاآن
اناری آورده و قاآن دانهای رمان را شمرده بعدد هر یک بالشی بوی بخشید و برین قیاس آن پادشاه حق شناس در زمان حکومت و کامرانی و اوان سلطنت
و جهانبانی همواره بایثار درم و دینار خواطر بیگانه و خویش و ضمایر غنی و درویش را خرم و مسرور میگردانید و پیوسته بساط عیش و نشاط مبسوط داشته بتجرع شراب
ارغوانی و استماع الحان اغانی صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح میرسانید که بیکبار ناگاه هادم اللذات دو اسبه بر سرش تاخت و از شست تقدیر تیر اجل
گشاد یافته او را از پای درانداخت **بیت** اینست همیشه عادت چرخ کبود چون سبز نمی‌دید زوال آرد زود در روضة الصفا مسطور است که گرگی شبی
خود را برمه گوسفند مغولی زده بیشتر اغنام او را تلف کرد روز دیگر صاحب رمه پیش قاآن رفته شکستی که باو رسیده بود معروض داشت قاآن گفت
که گرگ پیدا خواهد شد اتفاقا جمعی از کشتی گیران که در آن اوان از خراسان بپایه سریر اعلا می‌آمدند گرگی گرفته بدرگاه آوردند قاآن آن گرگ را از ایشان
بهزار بالش بخرید و آن مغول را طلبیده گفت ترا از کشتن این گرگ نفعی نباشد و فرمود تا هزار گوسفند بوی دادند و گرگ را آزاد کردند فی الحال سگان شکاری
که در کمین بودند در گرگ افتاده پاره پاره اش کردند قاآن از مشاهده این حالت متغیر شده فرمان داد تا کلاب را بالقصاص گرگ کشتند و غمین ببارگاه
درآمده ارکان دولت را گفت که غرض من از استخلاص گرگ آن بود که در مزاج خود احساس ضعفی میکردم اندیشیدم که چون ذی حیوانی را از هلاک خلاص
سازم شاید خدای جل و علا مرا صحت کرامت فرماید و چون گرگ از این جهان نبرد ظاهر است که مرا نیز می‌باید مرد و بعد ازان ایام پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و رخت
هستی بباد فنا داد **رباعی** می خوار اگر کل میسر بودی هر دم بجهان لذت دیگر بودی این کهنه سرای جاودانی ما را خوش بودی اگر نه مرگ بر در
بودی **ذکر کیوک خان که پادشاه دوم است از خواقین کلوران** کیوک خان بن اوکتای قاآن در زمان حیات پدر بصحوب
بعضی دیگر از شاهزادگان بجهة دفع دیار اروس و چرکس و بلغار توجه نموده بود و بعد از وفات قاآن بسه چهار سال باردو رسیده در ماه ربیع الاخر سنه ثلث و
اربعین و ستمائه باتفاق آقا و اینی بر مسند جهانبانی صعود نمود و در اشاعه عدل و رعیت پروری و افاضه فضل و مرحمت گستری بتقلید اوکتای قاآن فرمود اما
باغواء قداق که اتابک او بود و جینقای که در سلک امرای کشورکشای انتظام داشت ملت عیسوی را بر دین محمدی ترجیح مینهاد و در اواخر ایام حیات مایل بسیر بلاد غربی
گشته با لشکر بسیار بدان جانب روان شد و چون بسمرقند رسید باجل طبیعی درگذشت مدت سلطنتش یکسال بود و مهمات ملک و مال را قداق باتفاق جینقای
سرانجام می‌نمود از اولاد کیوک خان اسامی سه نفر بنظر درآمده برین موجب خواجه اغول ناقو و هورقو و ازین سه هیچ یک بسلطنت نرسیدند **گفتار در بیان
تسلطی که توراکینا خاتون را دست داد و ذکر وقایعی که در ایام دولت کیوک خان اتفاق افتاد** مورخان سخن دان چنین
آورده‌اند که اوکتای قاآن در اوان جهانبانی پسر بزرگتر خود کوچو را که مادرش توراکینا خاتون بود بولایت عهد مقرر ساخت اما [illegible] کوچو در زمان
حیات پدر بسر آمد و پسرش شیرامون که در سن طفولیت بود بجای پدر ولیعهد شد و چون قاآن وفات یافت بنابر صغر سن شیرامون و غیبت کیوک خان
بن قاآن توراکینا خاتون که والده کیوک و دیگر اولاد قاآن بود بر مسند حکومت نشسته بضبط و ربط امور جمهور پرداخت و برای رزین عقل و بدین
و ارسال تحف و هدایا و استمالت سپاهی و رعایا اکثر اعیان و اشراف را بمطاوعت خویش مایل و راغب ساخت و عورتی فاطمه خاتون نام که از
جمله اسیران مشهد مقدسه بود نزد توراکینا تقرب تام پیدا کرده محرم اسرار اندرونی و کارپرداز مهمات نهانی گشت و بدین سبب در امور ملک و مال نیز
دخل نموده افراد و حشم بچشم دیگر در آن عورت نگریستند و این معنی بر خاطر بعضی از امراء و نوئینان گران آمد و بعد از سه سال که توراکینا با مردمی الوس چنگیز خانی

چنگیزخانی پرداخت کیوک خان از آن سفر مراجعت نموده باردو رسید و با وجود کمال اقتدار بدستور معهود زمام مهام پادشاهی را بقبضهٔ اختیار مادر گذاشته تورا
کینا خاتون سرجاری اطراف و اقطار ولایات و امصار ارسال داشته فرمان داد که سلاطین و حکام ایران و توران بقوریلتای حاضر گردند و از حدود روم و شام و
بغداد تا اقصای ولایات دشت قبچاق و چین و ختای ملوک و اشراف و اعیان باندک زمانی در اردو مجتمع گشتند و غیر از باتو جوچی که بحکومت کیوک راضی نبود
و به بهانهٔ درد پا تخلف نمود تمامی متعینان ایل و الوس مغول باردو بالیغ آمده کثرت خلایق بمرتبه رسید که دو هزار خرگاه جهت مهمانان مرتب گردانیده بودند و ماکول
و مشروب بنهایت عزیز الوجود گشت و بعد از کنکاج شاهزادگان در باب تعیین پادشاهی که از نسل قاآن باشد قرعهٔ مشورت در میان انداختند
و چون کوتان بن قاآن مریض بود و شیرامون از عهدهٔ آن امر بیرون نمی توانست آمد و توراکینا خاتون و الغ خان و سیورقوقتی بیکی بجانب کیوک خان مایل بودند (و خاتون)
و نوئینان را این امر با ایشان متفق گشته منصب قاآنی بروی مسلم داشتند و در ساعتی که قامان اختیار نموده بودند تمامت شاهزادگان و معتبران در کریاس کرده
اساس جمع آمده افسر از سر برداشتند و کمرها از میان بگشادند و دست راست کیوک خان را منکو قاآن و الغ خان دست چپش و یکی بازوی او دامن چنگیز خان گرفته
بتخت نشاندند چنانچه در ذکر جلوس اوکدای قاآن مذکور شد بسایر رسوم و آداب آن مهم پرداختند و کیوک خان تفقد حال صغار و کبار شاهزادگان کما کان
و امرا و نامداران و حکام ولایات و ممالک و ولات امصار و مسالک پرداخته تمامی حاضران اردوی عالی را علی اختلاف مراتبهم بانعام و احسان فراوان ارزانی نمود
و بساط نشاط گسترده چند روز بجرع اقداح ارغوانی و استماع الحان اغانی اهتمام نمود آنگاه بتفحص و تفتیش اموری که بعد از فوت قاآن سانح گشته بود پرداخت و نخست (فرمود)
فاطمه خاتون را که ببعضی از جرایم متهم شده بود برانداخت تبیین این مقال آنکه چنانچه سابقا تحریر یافت فاطمه خاتون بسبب تقربی که نزد توراکینا خاتون پیدا کرده
بود چندگاه در سرانجام امور ملک و مال دخل می نمود و این معنی بر خاطر امرا و اعیان گران آمده آن ضعیفه را بامور نالایق متهم داشتند و مقارن جلوس کیوک خان
برادرش کوتان بیمار شده یکی از اتباع خاطر نشان او نمود که این مرض نتیجهٔ سحر فاطمه خاتون است و کوتان ساده لوح این سخن باور کرده در وقت توجه بولایت
خود بکیوک خان پیغام فرستاد که بجهت سحر فاطمه خاتون ضعفی تام بر مزاج من استیلا دارد اگر مرا واقعه پیش آید امید آنکه آن برادر ساحره را بقصاص رساند متعاقب
این پیغام خبر فوت کوتان شایع گشت و چیغای که در دولت کیوک استیلای تمام داشت در باب رسیدن آن سخن مبالغه تمام نموده کیوک قاصدی پیش مادر
فرستاده فاطمه خاتون را طلبید و توراکینا خاتون نخست بعذری تمسک جست چون الحاح پسر از حد اعتدال تجاوز نمود طوعا و کرها فاطمه خاتون را تسلیم کسان
کیوک خان کرده در همان چند روز توراکینا خاتون وفات یافت و چیغای در مقام استکشاف احوال فاطمه خاتون آمده چند روز او را گرسنه و برهنه داشته
لوازم تهدید و تعنیف بجای آوردند تا آن بیچاره بگناه ناکرده اعتراف نمود و بقصاص رسید آنگاه کیوک خان شنید که پیش از وصول او باردو برادر چنگیز خان او
تچگین نویان که هشتاد پسر و نبیره داشت بخیال جلوس بر مسند قاآنی متوجه اردوی چنگیزخانی گشته بود منکو قاآن و دیگر شاهزادگان بازپرسش این مهم مکرر نموده
اوتچگین بگناه خود معترف گشت لاجرم چند نفر از امرایش بیاسا اختصاص یافتند آنگاه کیوک خان امرا و حکام ولایات را رخصت انصراف ارزانی داشت و نسبت
ببعضی از ایلچیان سلاطین ایران و توران مراسم انعام و احسان بتقدیم رسانید و برخی را مقارن اهانت و اذلال بازگردانید چنانچه برادر پادشاه روم و حاکم حلب را
یرلیغ و پایزه داده و بخلیفهٔ بغداد خطاب خشم آمیز پیغام فرستاد و ذکر که پیشتر اسماعیلیه از جرماغون نوئین اندوهی شکایت کرده بودند نسبت بایلچی علاء الدین محمد طریق
کم التفاتی مسلوک داشته سخنان درشت ناخوش گفت و چون از مهمات جهات سلطنت فراغت یافت عنان توجه بصوب مجلس عیش و نشاط و تمهید بساط
عشرت و انبساط تافته بنابر آنکه اتابک کیوک خان قداق و امیر الامرایش چیغای بر ملت نصاری بودند پیوسته صورت آن مذهب را در نظرش جلوه
میدادند تا کیوک دین عیسوی را بر شریعت محمدی مرجح پنداشته همت بر ترتیب نصاری گماشت لاجرم جمعی کثیر از ترسایان در اردوی او مجتمع گشتند و دین
اسلام ضعفی تمام یافته در آن ایام هیچ مسلمانی را زهره و یارا نبود که با ترسائی بلند سخن کند و نوبتی جمعی از نصرانیان بامداد قداق و چیغای نشانی حاصل کرده
که تمامی مسلمانان ممالک کیوک خان را خصی سازند و یکی از ایشان آن نشان را بدست گرفته از بارگاه بیرون آمد تا مژده بسایر ترسایان رساند و
همان لحظه سگان بیکان در تنده بروی افتادند و خصیتین او را کنده یک لقمه ساختند بعد از آن نصاری را از اعجاز ملت مصطفوی ترسید و دیگر نام نشان نبردند
و کیوک خان در اواخر ایام حیات با جنود ظفر مسلک و قوافل عیش و طرب از اردو بالیغ در حرکت آمده عزیمت ولایات مغرب نمود و بهر شهر و قصبه که عبور فرمود
ساکنان آنجا بانعام و مزید احترام خوشدل و مسرور ساخت و چون از هیچ رایت نصرت آیتش یک هفته ره سمرقند پرتو انداخت تا کار بیرکچی اجلش رسید و روح

او را نیز مانند دیگران مقبوض گردانیدند بلکم درین مخاصمه سلطان خواه درویش باخر عقبه مرگ آید شکی پیش درین بستان که جای خرمی نیست گیاهی بی عمارت زاد می

ذکر منکو قاآن که پادشاه سیم است از خواقین الغ یورت چنگیز خان بعد از فوت کیوک خان منکو قاآن بن تولی خان بن چنگیز خان

بن جوچی خان که مقتدیا بعضا بین خان بود در شهور سنه ثمان و اربعین و ستمائه بر مسند جهانبانی و سریر قاآنی صعود نمود و او بصفت عدل و انصاف اتصاف داشت و پیوسته همت عالی نهمت بر تقویت ارکان ملت بیضا و تشیید امور شریعت غرا میگماشت بجود و سخاوت موصوف بود و بتهور و شجاعت معروف در ایام دولت خود سادات عظام و علماء اعلام و مشایخ کرام را از مؤنات و تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم ساخته و بهمین منوال بحال دانشمندان نصاری و پیران هر طایفه و مجوزه هر طبقه پرداخته اما از جماعت یهود کسی را سیورغال نداد و بسبب اهتمام او احوال اکثر خلایق انتظام یافته ممالک روی بابادانی نهاد و رفتن هلاکو خان از ایران بتوران و استیصال ملاحده بی ایمان و واقعه بغداد در ایام سلطنت منکو قاآن روی نمود و وفاتش در وقت توجه بطرف چین و ماچین فی شهور سنه خمس و خمسین و ستمائه واقع بوده مدت سلطنتش هفت سال و کسری رسید و هم مدار تقش ام امیر عماد الملک ختی باتفاق امیر بولغای متعلم گردانید در جامع رشیدی مسطور است که منکو قاآن را چهار پسر بود برین موجب بالکتو و تنک تاش از بزرگتر یخ انتیت او تورقبی نسبت او کدای بن بیجاکو بکان از قوم ایکراس و اساس حیات این دو پسر در جوانی باندراس یافت شیرکی از بابا و چین که در سلک تمکان قاآن بانتظام استو یابی از کوبنی که او نیز از اجل قبیکان قاآن بود والعلم عند الله المعبود

گفتار در بیان کیفیت انتقال سلطنت قراقرم و کلوران از اولاد او کدای قاآن بمنکو قاآن ابن تولی خان

چون مدت حیات کیوک خان در حدود سمرقند بنهایت رسید اختلال بقواعد توره چنگیز خان راه یافته هر یک از شاهزادگان بخیالی متوجه یورت خود گردید و بنابران که در آن زمان باتو بن جوچی خان که او را صاین خان میگفتند از سایر شاهزادگان الوس چنگیز خان بمزید شوکت و ابتهاج امتیاز تمام داشت ایلچیان باطراف و اکناف مملکت فرستاده فرمان داد که جمیع اولاد چنگیز خان و امرا و نوئینان بدشت قبچاق حاضر شوند تا باتفاق هر یک از شاهزادگان که شایسته سلطنت دانیم بر مسند کامرانی بنشانیم و بعضی از آن طایفه در مقام تردد و عصیان آمده گفتند که اوروغ چنگیز خان موضع قراقرم است و کلوران ما را هیچ ضرورتی نیست که بدشت قبچاق رویم و منگوه بدان جانب رفته جمعی از قبل خود کسان فرستادند و سرقویتی بیکی که خاتون تولی خان و بعهد جمال حالش باوصاف پسندیده اتصاف داشت و پیوسته تخم انعام و احسان در فضای دل اشراف و اعیان میکاشت و طمع آن داشت پسر رشید خود منکو قاآن را گفت که چون اکثر بنی اعمام تو از فرمان باتو آقا تخلف ورزیده اند انسب چنان می نماید که تو با برادران بدانجا روی و بشرف ملازمت دریابی و منکو قاآن سخن مادر را عمل نموده خود را ببارگاه باتو رسانید و لوازم خدمت بجای آورده پیشکش کشید باتو آثار اقبال و ناصیه احوال او مشاهده کرده گفت که از میان شاهزادگان قابلیت سلطنت این جوان دارد و اکثر حاضران را با خود متفق ساخته در ساعت مناسب کلاه از سر برداشته کمر از میان کشاده کمر را زانو زد و کاسه داشت و چنان مقرر ساخت که در سال آینده در الغ یورت قوریلتای سازند و منکو را بار دیگر باتفاق همه بر مسند قاآنی نشانند آنگاه طایفه که از اطراف و جوانب بدشت قبچاق جمع آمده بودند بمنازل خود مراجعت نمودند و باتو برادران خود برکه اغول و بوقا تیمور را با سپاه گران و مصاحبت منکو قاآن بموضع کلوران فرستاد تا بتشیید بناء دولت او قیام نمایند و چون ایشان بمقصد رسیدند باحضار شاهزادگان و امرا و نوئینان فرمان دادند و جمعی از آن طبقه مانند یسو منکا ولد جغتای خان و شیرامون بن کوجی و هوقا توا غول ولد کیوک خان از امتثال آن مثال سر باز زده گفتند که شایسته سریر خانی کسی است که از نسل او کدای قاآن باشد و رسولان پیش صاین خان فرستاده پیغام دادند که ما بسلطنت منکو راضی نیستیم بنابرین قضیه انعقاد قوریلتای جهانی سال قوریلتای متحیر تأخیر افتاده برکه از طول مکث ملول شده کسی نزد باتو ارسال داشته استفسار نمود که صلاح مهم منکو قاآن چیست باتو جواب داد که اگر شاهزادگان راضی شوند و اگر نشوند منکو قاآن را بر سریر دولت می باید نشاند هر کس خلاف ورزد سرش از تن جدا می باید داشت و چون این پیغام بمسامع برکه اغول رسید جماعتی که در این امر موافق بودند حاضر ساخته چنانچه مسطور هست منکو قاآن را بر تخت خانی اجلاس فرمودند تمهید اسباب جشن و نشاط و تهیه موجبات فرح و انبساط اشتغال نمودند و منکو قاآن در روز جلوس بر مسند جهانبانی فرمود که مناسب آنست که چنانچه طبقات بنی آدم امروز بعیش و طرب میگذرانند صامت حیوانات نیز از فراغت بال نصیب بستانند حکم کرد که در آن روز مراکب را از رکوب و حمل و قید معاف داشتند و خون گوسفند و هیچ ذی حیاتی را نریزند و صید نکنند و انگوشت طعام را از آسی که در روز پیشتر کشته بودند طعمه و اغذیه مرتب ساختند فرمان بیکه برین موجب عمل نمودند منکو قاآن با امرا و شاهزادگان

قراقورم نسخه
توره نسخه
یسو منکا نسخه

شراب

و ستایش از تشریف و احیای مدت یکهفته همیشه سور گذرانیدند و در آن ایام هر روز را بجهت صرف شیلان دو هزار گردون قمیز بار بود و سیصد سر اسپ و گاو
و ده هزار گوسفند و چون طایفه از اهل اسلام و بعضی از آن مجلس تشریف حضور ارزانی میداشتند حکم شده بود که هر روز چند سر اسب و گوسفند موافق شرع
شریف ذبح کنند و بعد از اتمام آن جشن سور و تفرق زمره مردم نزدیک ده روز اولاد اوکدای قاآن و شاهزادگان که بسلطنت منکو قاآن اتفاق نداشتند با امرا
خود جا نعی کرده عذرها اندیشیدند و گردونهای اسلحه همراه گردانیده بجانب اردو حرکت آمدند و از ملازمان منکو قاآن یورداری که شتری گم کرده بود
وجهه طلب باردوی شاهزادگان رفته بر کیفیت حال مطلع گشت و در ساعت مراجعت نموده پادشاه را از آن واقعه اعلام داد و منکو قاآن منکسار نویان
را جهت تحقیق آن امر باستقبال شاهزادگان ارسال داشته منکسار با دو هزار سوار سحری کرد اردوی مخالفان را فرو گرفت و بدیشان پیام کرد که از شما
مثل این سخنی نقل نموده اند انسب آنست که بی توقف و تعلل باردوی اعلی شتابید تا از تهمت این تهمت نجات یابید شیرامون و برادران متحیر شده گفتند ما
بدل راست متوجه درگاه شده بودیم فی الحال سوار گشته بعنان منکسار باردو شتافتند و چون باستان منکو قاآن سه روز ایشانرا طوی داده روز
چهارم بتفحص آن حال پرسیده پس از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش گناه بر شاهزادگان ثابت گشته قداق که یکی از امرای بزرگ اوکدای قاآن و کیوک خان بود
با هفتاد نفر از بدآموزان بیاسا رسید و چون خاطر منکو قاآن از جانب منازعان فارغ شد برکه اغول و بوقا تیمور را با تحفهای شایسته و تنسوقات لایقه
بخدمت باتو نامزد گردانید و حکومت دیار مشرق را بدستور سابق بصاحب محمود یلواج عنایت کرده پسرش مسعود بیک را بولایات ماوراءالنهر فرستاد و دیار
خراسان و عراق و آذربیجان را بنابر قاعده مستمره بارغون آقا داده شرف الدین خوارزمی را که نویسنده بود در کمال شرارت نفس جهت حصول اموال آن ولایات
صاحب ارغون ساخت و شرف الدین در آن ممالک آغاز ظلم و بیداد کرده بر هر کس که یکدینار از وی حاصل بوده دینار تحمیل نمود زیرا که از منکو قاآن [illegible]
بود که مبلغ چهار هزار بالش از بقایای سنوات گذشته بحصول موصول گرداند و بدین واسطه در تبریز و قزوین و ری و اصفهان و قم و کاشان و همدان و دامغان و
جرجان و استرآباد و جاجرم و سبزوار و مشهد مقدس و طوس تفرقه و تشویش بسیار بحال ارباب ناموس راه یافت و در وقتی که آن منحوس در طوس بود دعای مظلومان
بهدف اجابت رسیده مرضی مهلک بر ذات نامبارکش عارض گشت و چند روز در بستر ناتوانی افتاده بموجب کلمه کما تعیشون تموتون در آن ایام بر سخن تحصیل و رد
و گرفتن بر زبان شومش میگذشت تا آنکه بقبض روح ناپاکش پرداخت و در درک اسفل جهنم منزلی معد و مهیا ساخت القصه چون امر سلطنت بر منکو قاآن
قرار گرفت و مهم ترکستان و مغولستان و ماوراءالنهر بر حسب دلخواه دوستان سرانجام پذیرفت بنابر حکایتی که از قاضی القضاة شمس الدین احمد الکافی القزوینی
در باب تسلط و استیلای ملاحده شنود و شکایتی که از غرور و تعظم و تجبر مستعصم خلیفه استماع نمود برادر خود هلاکو خان را نامزد ضبط بلاد ایران کرده و هلاکو خان با صد و بیست
هزار کس روی بدان طرف آورده آنگاه منکو قاآن برادر دیگر خود قبلای قاآن را بصوب ختای فرستاده فتح ولایات چین را پیش نهاد همت ساخته بنفس
خویش روی بدان جانب نهاد و نخست ایلچی نزد فغفور که موسوم بجوکان بود ارسال نمود و پیغام فرمود که صلاح دولت تو در آنست که مال و خراج قبول کرده
سر از چوگان حکم و فرمان ما نپیچی تا گوی صفت بضربات صولت عساکر منصوره گرفتار نگردی و چون ایلچی ببدرگاه پادشاه چین رسید و از رسالت فارغ گردید نایره
غضب فغفور در اشتعال آمده بر زبان راند که اگر در مذهب سلاطین قتل ایلچی جایز بودی بصولجان قهر سرت را مانند گوی در میدان گردان میساختم و
ترا بخواری هر چه تمامتر در پیش کلاب می انداختم اکنون با قاآن خود بگوی که طول و عرض مملکت چین از احاطه افهام و اوهام بیرون است و کثرت جنود ظفر ورود
این ولایات از حد قطرات باران افزون اگر بقای عمر و دولت خود میخواهی باید که پای در دامن قناعت کشیده و سازی چشم تا از دخول در دو طریق عناد
منیدازی و چون این پیغام بعرض منکو قاآن رسید در شهور سنه ثلاث و خمسین و ستمائه موافق تنقعان ئیل با شصت تومان از سپاه ظفر نشان متوجه خطه چین گردید
و بعد از وصول بکنار نهر قراموران فرمود تا شیرامون نبیره اوکدای قاآن و خواجه اغول با توابع کیوک خان را در آب انداختند و چون [illegible] اعلام نصرت
بحدود ولایت [illegible] توانستند بعضی از قلاع و قصبات آن ولایات را مفتوح گردانیده آثار کمال تسلط و اقتدار بحیز ظهور رسانید و در آن اثنا **بیت**
یکی سهمگین کوه آمد بپیش که روی هوا تیغ آن بود ریش و بر فراز آن کوه قلعه منیع ساخته بودند که با برج سپهر دعوی برابری کردی و با منازل ماه و مهر [illegible]
[illegible] از رفعت شرفات آن متعجب و قاصد [illegible] از رشک متانت اساس آن مضطرب با آلات حرب و ذخایر و آذوقه [illegible]
[illegible] ملازمان منکو قاآن در گرد آن نشسته آغاز محاصره کردند [illegible] میان [illegible] لوازم مجاهده بجای آوردند

رسیدن قاآن

اما فتح میسر نگشت و فصل تیرماه و زمستان بپایان آمده بهار نیز بگذشت و هوا گرم شد بسیاری از مغولان در بستر ناتوانی افتادند بلکه طاعون پدید آورده مقدمهٔ فنا را بپای
فناء او مزاج منکو قاآن تصور دفع وبا بکشیدن ساغر صهبا اشتغال نموده بتقدیر ایزد تعالی مریض گشت و هشت روز صاحب فراش بوده نقد زندگانی بقابض
ارواح سپرد و در مقدمهٔ ظفرنامه مسطور است که در بدایت ایام جلوس منکو قاآن ایدی قوت که سرور بت‌پرستان بود با جمعی کثیر از هم‌کیشان خویش اتفاق نموده قرار
ساخته که در وقتی که اهل اسلام بادای نماز جمعه مشغول باشند شمشیر غدر از نیام انتقام کشیده بقتل عام اقدام نمایند و پیش از آن روز غلامی از میان آن جماعت
بهدایت عنایت الهی بدین حضرت رسالت‌پناهی گرویده بدرگاه پادشاه دوید و کیفیت خیال ارباب ضلال را معروض گردانید منکو قاآن علی الفور باحضار
ایدی قوت و پرسش این مهم فرمان فرمود و ایدی قوت بجریمهٔ خویش اعتراف نموده قاآن اشارت کرد تا او را روز جمعه بعد نماز در مسجد جامع بحضور مسلمانان
بردار اعتبار کشیدند و از جملهٔ مشایخ اسلام مقتدای پیروان ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام شیخ ابوالمعالی سیف الدین سعید بن مطهر باخرزی که ملقب است
بشیخ العالم و در سلک خلفاء شیخ نجم الدین کبری انتظام داشت با منکو قاآن معاصر بود و سورقوقتی بیکی والدهٔ منکو قاآن با آنکه متابعت ملت مسیحا علیه السلام
مینمود در ایام دولت پسر هزار بالش نقره به بخارا که مسکن شیخ سیف الدین بود فرستاد تا مدرسه ساخته مستغلات خریدند و بر آن بقعه وقف کردند و تولیت
آن مدرسه و موقوفات را بشیخ تفویض فرمود و در نفحات مسطور است که روزی شیخ سیف الدین بسر جنازهٔ درویشی حاضر گشت گفتند شیخنا تلقین فرمائید در پیش
روی میت بایستاد و زبان بادای این رباعی بگشاد رباعی گر من گنه جمله جهان کردستم لطف تو امیدست که گیرد دستم گفتی که بوقت عجز دستت گیرم عاجزتر ازین
مخواه کاکنون هستم وفات شیخ سیف الدین بعد از فوت منکو قاآن بسه سال فی شهور سنه ثمان و خمسین و ستمائه بوقوع پیوست و مرقد منورش در بخارا مشهور است

(قوبلا نوئن)

ذکر قبلا قاآن بن تولی خان که پادشاه چهارم است از خانان قراقرم و کلوران چون قبلا قاآن در مملکت ختای بر فوت
برادر اطلاع یافت فی سنه ثمان و خمسین و ستمائه موافق سیچقان ئیل بر تخت پادشاهی نشست و در ایام دولت او اختلال بقواعد تورهٔ چنگیزخانی راه یافته میان اولاد
مخالفت بوقوع پیوست و مؤید این مقال آنکه در آن اوان که منکو قاآن بجانب چین توجه می‌نمود برادر خود اریق بوکا را در قراقرم بمحافظت اردوها تعیین فرمود و اریق بعد از
فوت برادر داعیهٔ استقلال پیدا کرده رایت مخالفت برادر دیگر برافراشت و سه نوبت بین الجانبین مقابله و مقاتله اتفاق افتاده دو کرت متعاقب قبلا قاآن
ظفر یافت و سیم بار اریق بوکا بدین پیکر سرافراز گشته قبلا عنان بصوب ختای تافته اما بالاخره بنا بر عدم مساعدت دولت اختلال باحوال اریق بوکا راه
یافته سلطنت قراقرم و کلوران بلکه تمامی مملکت چنگیزخان بر قبلا قاآن مسلم گشت و اریق بپای اضطرار نزد برادر صاحب اقتدار شتافته و چهار دیواری که از خار
مغیلان ترتیب داده بودند محبوس گشت و بعد از انقضای یکسال درگذشت چون کار مملکت قبلا قاآن از خار نزاع معاندان پیراسته شد چند نوبت لشکر بچین کشیده
آن بلاد را در سلک سایر ممالک محروسه انتظام داد و نزدیک بدار الملک خانان ختا که آنرا جنکدو میگفتند بنای شهری که بسی عهد رفیع فرمان فرمود نظم اساسها
بیکبار تیز چنگیره نهاد مر آن خطه را نام دیده نهاد ده آن کنگره را یکی قصر ساخت ز خاکش بسقف فلک برفراخت چو فردوس شد آن خجسته مقام ستونهاش سیم و زمینش

(خان بالیغ)

رخام گویند که آن شهر را مربع بنا نهادند و طول هر دیواری از آن چهار فرسنگ بود و مغولان آن بلده را خان بالیق گویند و ایضا قبلا قاآن فرمان داد که از دیار
زیتون که بندر هندوستان است جوئی که طول آن چهل روزه راه بود حفر کرده آب بمیان شهر خان بالیق آوردند تا تجار در سفینها نشسته از هندوستان و ختای
آمد شدی نمودند و نفایس اجناس می‌آوردند و می‌بردند بنا علی هذا باندک زمانی خان بالیق بکمال معموری و آبادانی رسید و قبلا در ایام دولت خود چند نوبت با
علماء اسلام معارضات فرموده گاهی با ایشان بمقام عداوت و احیانا در طریق عنایت سلوک می‌نمود وفات قبلا قاآن در شهور سنه ثلث و تسعین و ستمائه موافق
قویلان ئیل دست داده و مدت عمرش هشتاد و سه سال بود و زمان سلطنتش سی و پنج سال و قبلا قاآن پیوسته چهار وزیر می‌داشت یکی از جمله وزرایش امیر احمد
بناکتی است و دیگری سنکه ایغوری و قبلا قاآن را دوازده پسر بود و اسامی یازده از ایشان بنظر رسیده بدین موجب تورجی جیم کیم مسکقر تقوسو قوقا انجابو نانکدانی تن
بنت ایلچی نویان قیقرات قوریدای از تورقجین خاتون که از قوم مرکیت بود و هوکاجی که نسب مادرش بقوم ... ربان می‌پیوست قورجی که مادرش ... دورباچین
خاتون سیکتنه باجی کوکو که نسب مادر ایشان به تجین بنت تورقولغوریان بود از قوم هوشین تقتیمه که در بیست سالگی وفات یافت تقاقی که مادرش با
خاتون بنت توداجین بود و مادر پسر دوازدهم قبلا ذبتبوخاتون بنت امین کورکان بوده والله اعلم و احکم گفتار در ذکر اختلال احوال اریق بوکا
و بیان تحقق انجام اتباع قبلا در آن اوان که قبلا قاآن از اریق بوکا انجام یافته بدار الملک خود شتافت حکم فرمود که هیچکس دیگر از ممالک ختای ...

طعام بجانب اردوی ارتق بوکا و قراقرم و کلوران نبردند و بدین جهت قحط و غلائی عظیم در میان ساکنان ارتق بوکا اتفاق افتاد و ارتق ایلچیان نزد الغو خان
که در الوس جغتای باهتمام او پادشاه شده بود فرستاده پیغام داد که از جنس غله و زر آنچه میسر شود بدین جانب ارسال دارند تا ملازمان درگاه را بواسطه
فقدان قوت قوت فوت نشود و الغو نخست شرط اطاعت بجای آورده آخر الامر بکنتیار و یکمین بار بدانجانب نفرستاد و ایلچیان را کشته قاصدی بدرگاه
قبلا قاان روان کرد و باظهار مخالصت مبادرت جست و قبلا ایلچی الغو را بواجبی نواخته یرلیغ و پایزه عنایت فرمود و ارتق از استماع مخالفت الغو
خشمناک شده متوجه دفع او گشت و قرا بوقا را که در سلک امرای معتبر انتظام داشت منقلای لشکر گردانید و الغو تیزتر روی بمیدان قتال نهاده بر مقدمه
سپاه ارتق بوکا ظفر یافت و قرا بوقا در معرکه کشته گشته سایر مغولان بوادی فرار شتافتند و الغو بجهت این فتح مغرور شده باردوی خود مراجعت
نمود و بفراغت در مجلس عیش و عشرت بنشست که ناگاه لشکریان ارتق بوکا بر سرش ریختند و خون بسیاری از متابعانش را با خاک بر آمیختند و الغو بکاشغر
گریخته از آنجا بسمرقند رفت و ارتق بوکا در المالیق قشلاق کرده دست بکشتن جمعی از امرا که فی الجمله آشنائی قبلا قاان داشتند بر آورده در فصل بهار باز
قحط و غلا در المالیق شیوع یافت و اکثر چهارپایان لشکریان ارتق تلف شد و او در شراب افتاده پروای ضبط امور مملکت نداشت در آن اثنا روزی بادی
تند برخاسته طنابهای خیمه هزار میخ ارتق بوکا را که بیت العشرة او بود بگسلانید و ستون خیمه شکسته امرا این معنی را بفال بد داشتند و اکثر متفرق گشته
ارتق را تنها گذاشتند و الغو بر اختلال احوال او مطلع شده با سپاه فراوان بجانب المالیق توجه نمود و ارتق چاره منحصر در آن دانست که نزد برادر خود
قبلا قاان رود و بقیه ایام حیات را بفراغت بگذراند آنگاه روی بصوب ختای آورده پیشتر از خود ایلچی بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاده از جرایم سابقه عذر خواست
و قبلا قاان ایلچی را نوازش کرده برادر را بعواطف و مراحم امیدوار ساخت و چون ارتق بوکا بختا رسید قوبلا قاان در کمال عظمت و حشمت بر تخت
سلطنت قرار یافته بارگاه عالم پناه را بسرداران جوشن پوش و بهادران کینه کوش بیاراست و برادر را مدتی مانند حلقه بر در بداشت آنگاه فرمود که ارتق
را براهی که گناهکاران را در می آوردند بمجلس رسانیدند و در جائی که ایلچیان می ایستادند او را بر پای کردند و در آن اثنا قبلا از ارتق پرسید که در این جست
و جوی و تک و پوی حق بجانب ما بود یا از تو ارتق بی تامل جواب داد که آن روز سلطنت حق ما بود و امروز نصیب قبلا قاان است بعد از آن قبلا چار
نویان را نوزده رخصت جلوس ارتق بوکا حاصل نمود و بتمهید بساط نشاط پرداخته آن روز برادران در بزم عشرت و انبساط بتجرع اقداح می ارغوان
و استماع الحان اغانی اشتغال نمودند و روز دیگر قبلا باحضار اشراف و اعیان فرمان داده قوریلتای کرد و در باب پرسش یرغوی ارتق بوکا و امرا و ارکان
دولت او لوازم اهتمام بجای آورد و یرغوچیان در مقام استفسار آمده ارتق بوکا گفت مصدر جمیع جرایم و جنایات منم و نوئینان مرا در این گناهی نیست
این سخن مقبول نیفتاد و بعد از تفتیش و تفحص اکثر امرا و مقربان ارتق بوکا بیاسا رسیدند آنگاه پادشاه از حکماء ختا که در پایه سریر اعلی حاضر بودند پرسید که هرگز
در دیار شما مثل این مهمی که اینجا تیغ در روی آقا کشند و جمعی از بی گناهان را بکشند واقع شده است یا نی ایشان جواب دادند که در تواریخ قدیم مسطور هست که دو برادر
در ازمنه سابقه بر سر ملک با هم منازعت کردند مهتر بر کهتر غالب آمده او را بگرفت و پیرامون منزل برادر از خارهای تیز چهار دیواری کشید و او در آنجا مقید بود
تا اوقات حیاتش بنهایت رسید قبلا بر وفق تقریر اهل ختا فرمان داد تا چهار دیواری از خار مغیلان ترتیب دادند و ارتق را با زمره از خواص مقربان که باقی مانده
بودند و خواتین و فرزندان بآن وحشت آباد فرستاد و طایفه از غلاظ اتراک بر ایشان موکل ساخت و ارتق بوکا قرین محنت و اندوه بی انتها آنجا بسر می
برد و مطلقا بیرون نمی آمد مگر در ایام جشن و سور و چون مدت یکسال روزگار تیره بدین شیوه بگذرانید رخت بزندان آخرت کشید و ارتق بوکا چهار سال پادشاهی
نموده او را چهار پسر بود بدین موجب یوبوقور ملک تیمور تابرا بوقا تماجی و هیچیک از این چهار پسر افسر سلطنت بر سر ننهادند

ذکر بعضی از مناظرات قبلا با متابعان ملت بیضا

در روضة الصفا مسطور است که نوبتی طایفه از تجار مسلمانان جهت قاآن شنقاری سفید که پایها و منقارش سرخ
بود آوردند و دو عقاب سفید نیز پیشکش کردند و پادشاه را آن تحفها مقبول افتاده الوش خاصه خویش بدان جماعت فرستاد بازرگانان دست از آن
طعام کشیده قاآن سنکه ایغوری را که وزیرش بود فرمود که از تجار بپرس که چرا چیزی نمیخورید و سنکه این سخن را از آن جماعت پرسید جواب دادند که در ملت ما تا گوسفند
را ذبح نکنند خوردن گوشتش جایز نیست سنکه بنا بر عداوتی که با اهل اسلام داشت این جواب را بدین عبارت عرض کرد که این جماعت می گویند که آش پادشاه
با اعتقاد ما حکم مردار دارد و قبلا از استماع این حدیث برآشفته حکم فرمود که من بعد ارباب اسلام و اصحاب کتاب تیغ بر حلق گوسفند نکشند و بطریق مغولان

سفینه شکافتند در این باب مبالغه بجائی رسید که مدت چهار سال هیچ مسلمانی بذبح گوسفندی اقدام نتوانست نمود و پسر خود را ختنه نتوانست کرد لاجرم بسیاری
از اهل اسلام جلاء وطن اختیار فرموده از خان بالیق بیرون رفتند قبلا قاآن بواسطه سعایت بعضی از مفسدان مولانا برهان الدین بخاری را که از جمله مریدان
شیخ سیف الدین باخرزی بود و در خان بالیق بنصیحت طوایف خلایق اشتغال می نمود بجمعی سپرد که تا بماچین برند و آن بزرگ دین در آن سرزمین از تعفن هوا
مریض گشته وفات یافت بعد از آن شهاب الدین قندزی و عمر قرقزی و ناصر الدین ملک کاشغری و غیرهم از سالکان مسالک پروری نزد آن وزیر بی تزویر رفته
مبلغی رشوت قبول نمودند تا بعرض قاآن رسانید که بواسطه منع ذبح آمد شد تجار که متضمن آبادانی بلاد و امصار است از ممالک انقطاع یافته و قماش نفیسه مفقود
و اموال تمغا نابود گشته اگر قاآن عادل مردم را اذن بسمل دهد یمکن بار دیگر سوداگران باین ولایت آیند و ابواب ورود تحف
و تنسوقات بر روی سلطان انجابی بگشایند قاآن گفت که اگر من بخلاف یاسای خود فرمان دهم دیگر خلایق را بر قول من اعتماد نماند اما تو التمغاها باطراف و جوانب
ممالک روان گردان که اگر من بعد کسی بغیر سعایت اهل اسلام و اصحاب کتاب قیام نماید بسیاست رسد و بواسطه صدور این حکم مسلمانان شاد شدند و صدقات
بارباب حاجات دادند و در خلال این احوال جهودی مطرود قاصد جان مسلمانان گشته بعرض اباقاخان بن هلاکوخان رسانید که در قرآن وارد است که اقتلوا
المشرکین کافة و بعقیده متابعان ملت محمدی هر کس که بر دین ایشان نیست کشتنی است اباقاخان گفت بر حقیقت امثال این مقال قاآن از من داناتر است
اباقاخان آیه را نوشته مصحوب قاصدی نزد قبلا قاآن فرستاد و قبلا باحضار یکی از علماء اسلام فرمان داده مولانا بهاء الدین بهاوری را بپایه سریر
اعلی بردند و قاآن از وی پرسید که اقتلوا المشرکین کافة چه معنی دارد مولانا جواب داد که جمیع مشرکان را بکشید قاآن گفت پس چرا بموجب فرموده عمل نمی نمائید
مولانا فرمود که هنوز وقت آن کار در نیامده است و ما قادر بر اجرای این حکم نیستیم قاآن گفت اگر شما را قدرت نیست مرا هست و بقتل آن دانشمند
فرمان داد و خواست که سایر اهل اسلام را سیاست کند امیر دانشمند و بعضی دیگر از امت خیر البشر صلی الله علیه و سلم که راه سخن داشتند معروض گردانیدند
که پادشاه را در این باب تامل باید نمود تا علماء اسلام را مجتمع ساخته از معنی آیه مذکوره استفسار نمائیم و روز دیگر از آن جماعت هر کس در خان بالیق بود به بارگاه
حاضر گردانیدند و قاآن از ایشان پرسید که اقتلوا المشرکین کافة داخل کلام خدای بزرگ هست یا نی گفتند بلی گفت بگوئید که مقصود از این کلمه چیست جواب دادند
که از فحوای آیه مذکوره چنان فهم می شود که تمامی مشرکان را می باید کشت قاآن گفت چون فرمان حق بر این موجب است چرا شما تخلف می ورزید و چون مشرکان را
نمی زنید قاضی علاء الدین طوسی گفت انتظار وقت میکشیم قاآن عدم اهتمام و استحسان فرموده گفت اکنون باید که ما جانبین تعصب و عناد بگذاریم و نه شما کشتن ما را واجب
دانید و نه ما خون شما را مباح اعتقاد نمائیم و جهة استفاده با یکدیگر مباحثه فرمائیم آنگاه پرسید که آفریدگار محمد کیست جواب دادند خدای بزرگ گفت محمد را خدا
بود دانسته که داد گفتند خداوند تبارک و تعالی باز سوال کرد که چنگیزخان را که آفرید جواب دادند که او نیز از جمله مخلوقات الهی است گفت شمشیر قوت و قدرت در
قبضه اختیار او که نهاد گفتند که خالق عباد و بلاد قاآن گفت قادر مختار می تواند که توفیق و هدایتی که بمحمد صلی الله علیه و سلم عنایت کرد بچنگیزخان هم علما
گفتند این قضیه را خدای بهتر داند قاآن گفت از این مباحثه و مناظره چنان معلوم شد که باری تعالی به بندگان دو نظر دارد یکی نظر لطف و یکی نظر قهر محمد صلی الله علیه
و سلم را بنظر لطف آفرید و چنگیزخان را بنظر قهر و نسبت هر دو صفت نظر با وی مساوی است پس چگونه شما طرف لطف او را بر قهر ترجیح می نهید علما این سخن را جواب
ندادند قاآن گفت نه در کتاب شما مسطور است که هر که فرمان اولوا الامر را خلاف کند مجرم باشد گفتند بلی گفت چگونه است که شما از فرمان چنگیزخان که پادشاه جبار
صاحب اقتدار بود و از حکم من تجاوز جایز می دارید علما جواب دادند که از احکام شما آنچه موافق کتاب خدا و سنت مصطفی صلی الله علیه و سلم باشد قبول داریم و هر چه خلاف
بود قبول نمی نمائیم قاآن از شنیدن این سخن در خشم شده فرمان داد که تمامی قضات ولایات معزول باشند و دیگر وعاظ بمنبر نروند و مؤذنان بانگ نماز نگویند
و سایر خلایق بذبح اغنام اقدام ننمایند و باین مضمون قدغن بکر و یرلیغ نوشتند تا روز دیگر ایلچیان قمرسیر آن مناشیر را باطراف ممالک برند علما ختا آن شب را
در زیر سلمان قاآن رفته او را بغایت متغیر و متفکر یافتند و از سبب ملال خاطرش پرسیدند جواب داد که می ترسم که فردا خون سایر مسلمانان ریخته گردد و مولانا بدر الدین
بیهقی که فاضل کامل و فصیحی نکته شمایل بود با وزیر گفت که مرا نزد قاآن بر تا جواب شبهه او را بر وجهی عرض نمایم که این فتنه تسکین یابد و قولی آنکه مولانا حمید الدین ساتی
سمرقندی این التماس کرد و جناب وزارت ماب یکی از این دو عزیز را روز دیگر بپایه سریر سلطنت مصیر برده قاآن باز سخن در میان آورده گفت مشرکان را می کشتید یا
فاضل گفت این خطاب مخصوص بحضرت رسالت ماب و اصحاب او است که مشرکان عرب و عجم را بکشند و چون قاآن او و پدر چنگیزخان سر یرلیغها نام خدای

خدائی را می نویسند چگونه مشرک باشند این سخن موافق مزاج قبلا افتاده آن عالم عاقل را تحسین بسیار کرد و نسبت به او مراسم انعام و اکرام بتقدیم رسانیده فرمان
داد تا نشانهائی که جهت زجر مسلمانان نوشته بودند باطل گردانیدند نقلست که بعد از آن قبلا قاآن هر روز از وقت طلوع آفتاب تا هنگام چاشت بمهمات
سلطنت پرداخته آنگاه علماء اسلام و احبار یهود و رهبانان ترسا و دانایان ختا در مجلس او مجتمع گشته بمباحثه و مجادله قیام می نمودند و او باستماع مسایل عقلی
و نقلی رغبتی تمام می نمود و در زمان دولت خود فرمان فرمود که قرآن مجید و توریت و انجیل و کتاب شاکمونی را بزبان مغولی ترجمه کردند و شاکمونی شخصی است
که در بعضی از بلاد هند دعوی نبوت نموده بود و امت او را اعتقاد چنانست که در وقت ولادتش از آسمان گل بارید و همان ساعت که شاکمونی متولد شد هفت
قدم رفته و در هر قدم او گنجی ظاهر گشته والله اعلم بحقایق الامور و هو علیم بذات الصدور ذکر بعضی از امرا و وزرای قبلا در دفاتر فضلای قلم بلاغت رقم مرقوم
گشته که قبلا قاآن زمام اختیار ملک و مال را در قبضهٔ اقتدار چهار کس از امرا نهاده ایشان را چنگسانگ لقب داده بود و اسامی آن جماعت اینست هنتون نویان
او چاچار و لجای ترخان و اشمن مرتبهٔ این چهار امیر از تمامی ارکان دولتش بلندتر بود و بعد از ایشان امیر لشکر اعتبار داشت و او را طایفوی می گفتند و جمعی را که بامارت دیوان
و وزارت مقرر بود فنچان میخواندند و عادت قبلا قاآن چنان بود که پیوسته منصب وزارت را بچهار کس که دینش موافق یکدیگر نبود تفویض می نمود
تا بواسطهٔ اختلاف در اعتقاد صورت وفاق میان ایشان روی ننماید و اموال دیوانی از خیانت مصون و محروس ماند و از جملهٔ وزرایش یک پسرزادهٔ سید
اجل بخاری است در جامع التواریخ سمت تحریر یافته که در آن وقت که قبلا قاآن بنا بر فرمان منکو قاآن متوجه ولایت ختای بود چون بمملکت قراجانگ رسید
پسرزادهٔ سید اجل که حکومت آن سرزمین تعلق بوی میداشت در طریق اخلاص سلوک نموده باحسن وجهی لوازم خدمتکاری بجا آورد بنا بر آن قبلا در همان سال که بر مسند
استقلال نشست او را بپایهٔ سریر اعلی طلبیده بمنصب وزارت منصوب گردانید و پسرش ناصر الدین ابوبکر را بایالت قراجانگ فرستاد و نبیرهٔ سید اجل کا او را
نیز سید اجل می گفتند چون قریب بیست و پنج سال در کمال دولت و اقبال بسرانجام مهام مال پرداخت باجل طبیعی عالم آخرت را منزل ساخت و عوض او
امیر احمد بناکتی رایت وزارت برافراخت و امیر احمد بوفور کفایت و کیاست از سایر وزرای قبلا امتیاز و استثنا داشت بنا بر علیه قاآن بنظر اعزاز در روی
نگریسته بصورت مزید تربیت و رعایتش برلوح خاطر نگاشت و این معنی موجب اشتعال نایرهٔ حسد وزیران دیگر شده کاوفنجان که از اهل ختای بود و او
نیز بوزارت قاآن اشتغال داشت با خود قرار داد که بهر حیله که تواند امیر احمد را بقتل رساند و نوبتی قبلا قاآن از خان بالیغ بیرون رفته امیر احمد و وزیر ختائی جهت سرانجام مهم
مملکت در شهر گذاشت و وزیر ختائی با اتباع خویش قرار داد که شبی بخانهٔ امیر احمد رفته او را از میان بردارند و رکابدار امیر احمد زین سگالش آگاهی یافته ولی نعمت
خود را بکید بد اندیشان مطلع گردانید و امیر احمد همان شب جبل بر اسب سوار شده از طولیقا قاآن که سه منزل بود بر رو شتافت و طبقی سیاه که بر موی ریش سفید بود کاوی
بر زبر آن نهاده زعفرانی سرخ بر آن پوشیده بود بنظر قبلا رسانید پادشاه پرسید که غرض ازین ترتیب چیست وزیر جواب داد که در بدایت حال که من بخدمت قاآن
رسیدم ریش من مانند این طبق سیاه بود در ملازمت آستان سلطنت آشیان بسان موی ریش سفید گشت و اکنون کاوفنجان میخواهد که بکارد حلق مرا بهمچو زعفران سرخ
گرداند قاآن از استماع این سخنان غضبناک شده باحضار کاوفنجان مثال داد و وزیر ختائی از کیفیت واقعه وقوف یافته بقلعه که در تصرف کاشتکان حاکم ماچین
بود شتافت اهالی حصار بوصولش مستبشر و بقدوم او مستظهر گشتند و قاآن فرمان داد که جمعی از امرا بمحاصرهٔ آن قلعه توجه نموده طالب تحقیقی که از آن ولایت
آمده بود همراه بردند و چون امرا بظاهر آن حصن حصین شتافته آغاز محاصره و محاربه کردند کاوفنجان خفیه بایشان پیغام داد که من زیاده گناهی ندارم جز آنکه با
عداوتی که در میان ارباب مناصب می باشد من و امیر احمد پیوسته قاصد جان یکدیگر بوده ایم و او فرصت یافته مزاج صاحب تخت و تاج با من متغیر گردانید حالا گر قاآن
مرا بجان امان بخشد نوعی سازم که این قلعه بتصرف شما درآید امرا رسولی بساعت فرستاده او را نزد قاآن روان ساختند و قاآن امان نامه و شمشیر بجهت وزیر ختائی ارسال داشت
و وزیر بیرون آمده خاطر جمع کرده فرصت جسته سر دیوار حصار انداخت حاکم قلعه برین مکیدت اطلاع یافته بصوب هزیمت شتافت و آن قلعه بحوزهٔ تصرف قاآن درآمد و
وزیر بپایهٔ سریر سلطنت مصیر پیوست دیگر منصب وزارت بشرکت امیر احمد بوی مفوض گردید و بعد از انقضای اندک زمانی از حال اکرت دیگر باره
ختائی و زن البنات آمده با یکی از سرداران ختائی در قتل امیر احمد اتفاق نموده بدان مهم رشتهٔ حیات خود را نیز منقطع رسانیدند تفصیل این مقال آنکه در آن اوان در ولایت
ختا زراقی متشید پیدا شد بانواع مکر و شعبده خوارق عادات بطبقات خلایق نموده و بدین سبب جمعی کثیر از اشراف و اعیان مملکت را مرید و معتقد خود گردانید
و وزیر ختائی رفع امیر احمد خلوتی از وی استعانت جسته شیخ زراق با وی هم از وفاق زده و در وقتی که قاآن بییلاق رفته بود چنانچه مواضعه کرده بودند

می‌پرداخت
بکامرانی
بهنگام

کرده هزار کس از مریدان او بشعبده بدرهٔ که در چهار فرسخی خان بالیق بود رفته در کمین نشستند و هزار کس متعاقب یکدیگر بشهر آمده آوازه در انداختند که شاهزاده جکیم با قاآن
همین زمان می رسد چون امیر احمد باستقبال بیرون آمده نزدیک آن دره رسید او را ذره ذره کردانند بعد از آن وزیر ختائی پوشیده و پنهان با تاج و هزار رجال با او
بدرهٔ مذکوره شتافت و جمعی را متواتر بشهر فرستاد تا آوازه وصول شاهزاده جکیم در اندازند و بعضی از آن جمع با امیر احمد گفتند که قاآن فوت شده و اینک شاهزاده
جکیم میرسد ما را نزد شما روان کرده که تهیهٔ اسباب تعزیت پردازید اما این راز سربسته را پیش هیچکس نکشائید و امیر احمد بترتیب ما یحتاج عزا مشغول گشته چند
کسان می فرستاد که از ساعت وصول جکیم آگاهی یافته باستقبال آن ختائیان ایشان را می کشتند و چون زمانه لباس سوکواری در بر افکنده پاسی از شب بگذشت
شموع و مشاعل پیدا شد مردم خبر آوردند که اینک جکیم در محفه نشسته رسید و حال آنکه وزیر ختائی بعادت سالکان طریق کشورستانی در محفه نشسته می آمد و امیر احمد
باستقبال استعجال نمود چون نزدیک ختائیان رسید او را درمیان گرفته بتیغ شهادت رسانیدند و نوکران امیر احمد که مسلح بودند متعاقب آمده کشندگان
سرور خود را تیرباران کردند از آن جمله تیری بر مقتل وزیر ختائی خورده او نیز بمرد چون قاآن از کیفیت حادثه وقوف یافت جمعی بخان بالیق فرستاد تا نعش
وزیر ختائی را بردار اعتبار کشیدند و چهار هزار بالش انعام فرمود تا امیر احمد را تجهیز و تکفین کرده در موضعی مناسب مدفون کردانیدند و بعد از آنکه چهل روز بر این
قضیه بگذشت جهة ترصیع تاج قاآن جوهری بزرگ محتاج الیه گشت و بعضی از تجار بعرض نواب مدار فلک اقتدار رسانیدند که پیش از این چندگاه لعلی که بیست و دو
مثقال وزن داشت جهة خزانهٔ عامره بامیر احمد فروخته بودیم قاآن این سخن شنیده گفت من از این معامله خبر ندارم و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش تنکوجا امیر احمد اینجو
خاتون آن لعل را نزد قاآن فرستاد و این معنی سبب اشتعال نایرهٔ غضب پادشاه گشت و بروایتی موجب ظهور لعل مذکور آن شد که میان ورثهٔ امیر احمد در
وقت قسمت ترکه نزاع بوقوع انجامید و پادشاه بتحقیق متروکات او اشتغال فرموده در آن اثنا آن لعل پدید آمد آنگاه قاآن فرمان داد که جسد امیر احمد را از قبر بیرون
کشیده رسنی بر پایش بستند و تا چهار بازار کشیدند و گردونها بروی راندند تا گوشت و استخوانش با خاک یکسان گشت و اینجو خاتون را نیز کشته و پسر
منطرش را پوست کندند و چهار صد قبای آن وزیر مرحوم را بر لشکریان تقسیم نمود و تمام اختصاص املاک و اسبابش کشیدند فاعتبروا یا اولی الابصار نظم زمانه
چو باد است و باد از نخست نقاب از رخ گل بیغرت کشد پس از هفته در میان چمن تنش را بخاک مذلت کشد در جامع رشیدی مسطور است که بعد از واقعهٔ
مذکوره سنکه ایغوری که با سالکان مسالک شریعت عداوت می ورزید بمرتبهٔ وزارت رسید و چون مدت هفت سال بدولت و اقبال اوقات گذرانید
روزی قبلا قاآن از وی چیزی از مروارید طلبید جواب داد که ندارم مسلمانی از اعقاب که مبارکشاه نام داشت نزد قاآن بغایت مقرب بود آهسته بعرض رسانید
که سنکه نزدیک بیکوار جواهر و طلا آلات در خانه دارد اگر پادشاه او را بسخن مشغول گردانند بنده همین لحظه آن اشیا نفیسه را بپایهٔ سریر اعلی آورم قاآن با سنکه آغاز
تکلم کرد و مبارکشاه فی الحال بخانهٔ او رفته دو صندوق مملو از جواهر زواهر مرصعات تا دربارگاه پادشاه آورد لاجرم همان لحظه سنکه مواخذ گشته بسیاست رسید
و بجای او اولجای جنکسانک وزیر گردید و قبلا قاآن بهمرا آن او ناصر الدین ابوبکر را از قراچایک طلب فرموده با اولجای جنکسانک شریک ساخت نقلست
که چون ناصر الدین مدت دو سال بامر وزارت پرداخت بعضی از مقربان بعرض قاآن رسانیدند که ناصر الدین از اموال دیوان شصت تومان بالش فوت کرده
است قبلا او را می طلب ساخته حقیقت آن سوال نمود او جواب داد که چون سه سال متعاقب محصولات ممالک بواسطهٔ آفت سماوی نیکو نیامد مبلغ مذکور را نزد رعایا
گذاشته ام تا مستاصل نشوند قاآن را این جواب موافق مزاج افتاده فرمود که تمامی ارکان دولت تا غرفه خویش شمع زنند و ناصر الدین عمخواری ملک و رعیت می نماید آنگاه او را
خلعت زردوزی پوشانیده ما یان قنجان لقب داد و زمام اختیار جزئی و کلی مهام وزارت را در کف درایت او نهاده و ما یان قنجان تا آخر ایام حیات قبلا قاآن وزیر
بوده و در ایام دولت تیمور قاآن نیز بسر انجام مصاحب دیوانی مشغولی می نمود ذکر خان پنجم از آن پادشاهان عالیشان که موسوم بود به تیمور قاآن
قبلا قاآن در ایام سلطنت پسر خویش جکیم را ولی عهد کرده بود و بحسب تقدیر عزیز علیم شاهزاده جکیم پیش از پدر از عالم انتقال نمود و قبلا قاآن پسر او تیمور را که بصفت
عدالت و نهور انصاف داشت قایم مقام پدر ساخت و در آن اوان که قبلا قاآن وفات یافت تیمور قاآن در حدود ترکستان بترتیب و تجهیز لشکر قیام می نمود
که بجنگ شاهزاده قیدو رود لاجرم مادرش کوکجین خاتون متصدی سرانجام امور سلطنت شده مایان قنجان را بطلب پسر فرستاد و تیمور قاآن بعد از استماع
این خبر بجانب دار الملک ختائی مراجعت کرده در سنه اربع و تسعین و ستمائه بمقصد رسید و از شاهزادگان کمکو و توقان پسران قبلا قاآن و کلاویسون تیمور اولاد جکیم و فرزند
اغول عله و تومو خان بن قبلا و از نوئینان بیان جنکسانک و اوجاجار و الجای جنکسانک و التون جنکسانک و غیرهم مجتمع گشته تیمور قاآن را بر سریر پادشاهی

شتابد

حال

جکیم

پادشاهی نشاندند و مابین او و اولجای توقاآن گردانیدند چون اولجای توقاآن بر سریر خانی برآمد بسط بساط عشرت و انبساط قیام نموده ابواب انعام و احسان
بر روی خواص و عوام بگشود و مراتب ارباب مناصب را بدستور زمان قبلا قاآن مقرر ساخت و بیان قبجان بشیر را بیشتر تربیت کرده رایت اختیار و
اعتبارش برافراخت و فرمود که او را بلقب پدر و جد ملقب دانسته سید اجل خوانند و فرمان او را در امور مالی از جزئی و کلی معتبر دانند حکومت قراقرم و مغولستان
اصل چنگیز خان ایراوسبدوک که از خویش کلان عنایت فرموده و پسر عم خود اننده اغول ولد تومغان بن قبلا را ایالت ولایت تنگقوت نصب فرمود و کونجو بن کوکو
کورکان را در دفع شاهزاده قیدو نامزد کرده و در تمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم جور و اعتساف شرایط مبالغه بجای آورد و بصحت پیوسته که تیمور قاآن
از مبادی ایام جوانی و عنفوان اوان زندگانی بشرب راح ریحانی و تجرع باده ارغوانی بغایت مشعوف بود و هرچند جد نامدارش قبلا قاآن او را از ادمان
مدام منع مینمود اصلا مقبول نمی فرمود آخر الامر قبلا چند کس از اهل اعتماد را بر آن فرزند ارجمند موکل ساخت تا نگذارند که دست بجانب صراحی برد و بر لب جام نهد
و چون شاهزاده روزی چند بقول اصحاب وعظ و پند شراب ننوشید بی تحمل شده بتعلیم مولانا رضی الدین بخاری که بواسطهٔ قرب مشرب نزد او مقرب بود
حمامی را گفت که بجای آب در یکی از آخورهای حمام شراب بریزد و هر روز باتفاق خدمت مولوی بحمام رفته پنهان از اغیار دفع خمار می نمود آخر الامر موکلان
بر آن سر وقوف یافته کیفیت حال بعرض قبلا رسانیدند قاآن در غضب رفته مولانا رضی بخاری را ببهانه از صحبت شاهزاده دور انداخت و چون پیمانهٔ حیاتش
را ساقی اجل پر کرده بود بطریق خفیه در اهلاک او ساخت غرض از عرض این حکایت آنکه بنابر اسباب مذکوره تیمور قاآن در زمان زندگانی قبلا قاآن نمی توانست
که بموجب دلخواه در مجلس عیش و عشرت قرار گیرد اما بعد از جلوس بر تخت سلطنت صبح و شام غیر شرب می گلفام کاری نداشت و شب و روز همدم قدح و
جام بوده و قبول نصیحت نیک اندیشان را پیرامن خاطر نمی گذاشت پس از آنکه شش سال در کمال اقبال باین طریق اوقات گذرانید بخار شراب در مزاج موفور
الابتهاج او تاثیر کرده بمرض صرع و لقوه گرفتار گردید و شش سال زمان رنجوری او امتداد یافته در آن اوقات خاتونش بمشورت امرا امور ملک و مال را
بفیصل میرسانید و بعقیدهٔ صاحب ظفرنامه نام پدر قیدو غازی اغول بود

گفتار در بیان بدایت حال شاهزاده قیدو و ذکر نهایت ایام اقبال او

شاهزاده قیدو که بروایت اصح ولد قاشین بن اوکدای قاآن بود در اوایل ایام رشد و تمیز ملازمت اریق بوکا می نمود و در آن ج قا
که آثار نکبت و ادبار بر صفحات احوال اریق ظاهر گشت قیدو بمقتضای این مصراع که مصراع ز بی دولت گریزان باش چون تیر عمل کرده روی ببعضی از
بلاد مغولستان آورده و نزد برکه اغول که در دشت قبچاق بجای صاین خان پادشاه شده بود قاصدی سخن دان ارسال داشت و التماس فرمود که
او را بمال و لشکر مدد دهد تا بعضی از ممالک موروث را تسخیر نماید برکه اغول که بصفت عقل و فراست و فهم و کیاست موصوف و معروف بود و منجمان طلبیده
فرمان داد که بر زایچهٔ طالع قیدو نظر انداخته سعادت و شقاوتش را از سیر نجوم معلوم نموده کیفیت عرض کنید و اهل تنجیم بعد از تامل و تفکر معروض گردانیدند
که از امارات سماوی چنان بوضوح می پیوندد که طالع قیدو در غایت قوتست و بر خصوم و اعادی ظفر یافته سالها بر تخت بخت تمکین خواهد داشت بنابر آن
برکه خان قیدو را بلشکر مدد کرده و قیدو باستظهار آن سپاه جرار بمحاربهٔ الغو خان که در الوس جغتای پادشاه بود مبادرت نموده بر وی ظفر یافت
و بلاش و کنجک و بعضی دیگر از ولایت ترکستان و مغولستان را بحیز تسخیر درآورده و در آن وقت که خاطر قبلا قاآن از مهم مخالفت برادرش اریق بوکا فراغت
یافت فی سنهٔ ثمان و ستین و ستمائه ایلچیان نزد تمامی خواتین و شاهزادگان الوس چنگیز خان فرستاده بطلب قوریلتای فرمان داد و مجموع ایشان روی بجانب
بالیغ نهادند مگر اولاد باتو و شاهزاده قیدو و قبلا از تخلف قیدو غدغه بخاطر راه داد و خواست که او را در قید بلا اندازد لاجرم چند کرت
قاصدان چرب زبان پیش وی روان کرده پیغام فرمود که مناسب چنان می نماید که آن عزیز فرزند مانند سایر شاهزادگان خود متوجه بدین جانب شتابد تا دیده
بدیدار یکدیگر روشن کنیم و باتفاق یکدیگر باهتمام مهام بر انتظام امور ملک و دولت پردازیم قیدو خان بمساعدت بخت بیدار جواب داد که امسال الاغان
حشم و خدم ما از لاغری مجال رفتار ندارند اگر توقیف کرده و سالی دیگر بشرف ملازمت دریابیم و تا مدت سه سال بامثال این بهانها تمسک جسته بدرگاه
قاآن نرفت و هر سال طایفه از ابطال رجال را باطراف ممالک مغولستان و ترکستان میفرستاده باخذ غنایم و گوشمال ارباب جرایم می پرداخت بنابر آن
و غدغه خاطر قبلا قاآن از جانب قیدو خان نومید گشته فوجی از شاهزادگان و نوئینان را با سپاهی گران بمحاربهٔ او نامزد فرموده ایشان در کنار آب
المالیغ ییلاق کرده میخواستند که در اوایل فصل ربیع مبادرت نمایند و در آن اثنا بعضی از آن شاهزادگان بنابر افساد زمرهٔ مفسدان نسبت

بسیار زشت حریف

به قبلا قاآن در مقام عصیان آمده سرداران لشکر او را مواخذه و مقید گردانیدند و جمعی را نزد اولاد باتو و فرقه را پیش قیدو فرستادند و این معنی موجب ازدیاد
علو مرتبه قیدو خان گشته بعد از آن هرچند قاآن سپاه بمحاربه او ارسال داشت منهزم باز آمدند چون قبلا وفات یافت و پرتو معدلت تیمور قاآن بر
اطراف و نواحی ولایات تافت در سنه ثمانمایه موافق [illegible] و دنبیل توقمان لشکر مرتب ساخته بمقابله و مقاتله قیدو نامزد فرمود و قیدو از صورت حادثه خبر یافته
ایلچیان نزد دوا خان که در آن زمان پادشاه الوس جغتای خان بود فرستاد و پیغام داد که مناسب آنست که بسرعت هرچه تمامتر با لشکر ظفراثر بدین جانب
ملحق شوی تا باتفاق شر سپاه تیمور قاآن را از سر باز کنیم و دوا بعد از وی و قیدو خان بپرداخته بمعاونت او دل بر بستگی جست و قیدو بالضروره با جنود
خلاصه خود بصوب سپاه خصم حرکت کرده با آهستگی طی مسافت می نمود تا در برابر صد توقمان لشکر تیمور قاآن رسید و با آنکه جیش او صد یک آن سپاه زیاده
نبود دل بر محاربه نهاده مدت سه شبانروز جنگهای مردانه کرد و آخر الامر زخم دار شده نزدیک بود که گرفتار گردد لاجرم در شب چهارم فرمان فرمود که هر یک
از لشکریان در چند موضع آتش افروزند و سپاه تیمور قاآن شعلات نیران فراوان دیده تصور کردند که قیدو را از جائی مدد رسیده و خود همان شب کوچ
کرده باز پس نشست و امرای ختائی بتوهم آنکه قیدو حیله اندیشیده میخواهد که ایشان را از دنبال خود کشد و بدام بلا مقید گرداند او را تعاقب ننمودند و مقارن آن
حال دوا خان با شجاعان ایل و الوس جغتای خان بقیدو پیوست و هر دو شاهزاده بعد از تقدیم مشورت همعنان یکدیگر روی بسپاه تیمور قاآن نهادند و
در کنار آب رود پیش بدیشان رسیده هر دو گروه چندان کوشش نمودند که از جوی خون تبسته آمدند و ساق پای دوا زخم خورد و چند نفر از خویشان او
از پای درافتادند اما عاقبت قیدو غالب گشته ختائیان عنان بصوب فرار گردانیدند و در اثنای راه **مصراع** آتش تدبیر برافروختند و علف زارها
را بسوختند تا کسی ایشان را تعاقب نتواند نمود و بعد ازین فتح نامدار قیدو خان بمرض قولنج گرفتار گشت و بعضی از جاهلان ختائی که خود را طبیب می پنداشتند
بیست و پنج حب بدو دادند و مرض منجر باسهال دموی شده قیدو خان فی سنه اثنی و ستمایه بماه رجب رخت بسرای عقبی کشید در روضة الصفا مسطور است
که قیدو خان زیاده از نه موی متفرق بر عذار و حوالی رخسار نداشته و هرگز شراب و قمیز و نمک نمیخورد و ملت اسلام را بر سایر ادیان و ملل ترجیح کرده پیوسته
با علما و حکما مصاحبت می نمود و ایشان را بمناظره و مباحثه امر می فرمود و هر شب قبل از طلوع صبح از خواب برخاسته سر بجیب تفکر فرو می برد و بلطف طبع
وجودت ذهن موصوف بوده با رعیت و زیردستان بکمال عدالت سلوک میکرد گویند نوبتی بعضی از لشکریان او بی رخصت ولایتی از ولایات یاغی
را غارت نمود و جمعی را کشتند قیدو ایشان را بازخواست بلیغ فرمود و کمر از میان بکشاد و در گردن انداخته سه کرت آفتاب را زانو زده آنگاه مناجات
کرده گفت ای خدای بزرگ مرا بدین گناه که بخلاف رضای من واقع شده مواخذه منمای و از جمله حکایات که بر مکارم اخلاق قیدو خان دلالت دارد
یکی آنکه داماد شهوت پرست بجانب کنیزکی دراز ساخت و دختر قیدو که حامله بود ازین معنی وقوف یافته موی شوهر را بگرفت و آغاز غوغا نمود و شوهر لگدی
بر شکمش زد که فی الحال افتاد و برادر پسران قیدو در مقام انتقام شوهر خواهر آمده او را بر آن داشتند که او را در طلب اردو بسیاست رسانند و پدر داماد پسر
خود را دست و پای بسته پیش قیدو فرستاد آنگاه قیدو از پسران پرسید که در حق این شخص چه اندیشه دارید گفتند که میخواهیم بقصاص خواهر خویش خونش
بریزیم قیدو گفت خواهر شما را از قتل او چه فایده خواهد رسید گفتند هیچ فایده نه قیدو گفت پس مصلحت آنست که متعرض او نگردیم چه پدرش سالها مارا کوچ
داده و حالا جهة طلب رضای ما پسر خود را مقید بدرگاه فرستاده پسران در مقام مناقشه آمده بالاخره مقرر شد که داماد را صد چوب زنند و بگذارند
و قیدو پنهان از اولاد جلاد را گفت که ده شاخ چوب بر هم بسته ده بار آهسته بروی فرود آورد و بعد از آنکه روزی چند برین قضیه بگذشت و خشم پسران
کمتر گشت قیدو خان ایشان را طلبیده گفت ای فرزندان شما چگونه روا دارید که بیگانه بر جای خواهر شما بنشیند گفتند این مصلحت را خان بهتر میداند آنگاه
پادشاه دختر دیگر خود را بآن شخص داد و او را خوشدل و مسرور نزد پدر فرستاد و از جمله افاضل مولانا زین الدین قدسی ملازم قیدو خان بوده نظم
این رباعی را بوی باستادی می نموده اند **رباعی** اندر ره حق که بنده و شاه یکیست محبوب و مقربان درگاه یکیست بتخانه خم و دیر و بت را دیدم انگشت
برآورده که الله یکیست

ذکر اسامی سایر پادشاهانی که بعد از فوت تیمور قاآن در الغ یورت بر مسند خانی نشستند چنانچه در شرح

خاقانان قراقرم و کلوران مرقوم کلک بیان گشت بروایت میرزا الغ بیگ گورکان عدد آن سلاطین تا قدر نام نوزده نفر است و ازین جمله پنج نفر که مذکور شدند و ایشان
و بنابر آنکه احوال چهارده نفر دیگر نامعلوم است کلک سخن گذار بمجرد تعداد اسامی ایشان اختصار نموده در سلک تحریر میکشد که قاآن ششم توقشلای بن چنگیسک

خلیلک بن ترمه بلا بن جکیم ست که قایم مقام تیمور قاآن بود هفتم توقتا بن قوشیلای هشتم تاقیحی بن تولک که در زمان حکومت اورا بیلکو خواندند نهم اوشیرلان
بن ... که باخلاق حمیده آراسته بود و فتور در منصب قاآنی در زمان دولت او روی نمود دهم توقتیمور بن تیمور قاآن یازدهم بیسوردار دوازدهم اینکه بن بیسوردار
سیزدهم ایلتیک قاآن چهاردهم کنتیمور پانزدهم ارکتمور شانزدهم ایلچی تیمور قاآن که بملازمت امیر تیمور گورکان رسید و بعد از فوت آنحضرت مالغ یورت رفته بر مسند
قاآنی نشست هفدهم والتای که از نسل ارتق بوکا بود هیجدهم اورداي بن ملک تیمور نوزدهم اداي بن ارکتمور و این دو کس نیز در سلک اعضاد ارتق بوکا بر
انتظام داشتند و از مقدمه ظفرنامه چنان معلوم می شود که قاآنی که بآستان امیر تیمور گورکان رسیده بعد از فوت آنحضرت بقراقرم رفته قاآن کرد بید تایزی آ
تنقور نامی در ختای خروج کرده آن مملکت را بدست آورده بود و غیر یورت اصلی که عبارت از قلماق و قراقرم است موضعی بتصرف تایزی در نیامد و بعد از
اندک زمانی تایزی کشته گشته امرا و دیرات بر قراقرم و قلماق مستولی شدند و الله تعالی اعلم بحقیقة الحال **ذکر شمه از حال جوجی خان بن چنگیز خان و اولاد
او که در دشت قبچاق پادشاهی نمودند** مستحفظان اخبار آورده اند که نوبتی قوم مرکیت که ایشان را کریت گویند فرصت یافته اردوی چنگیز خان را غارت
نمودند و خاتونش را که حامله بود اسیر گرفته پیش اونک خان فرستادند و اونک خان بحکم شفقت در آن حینه بکریسته نسبت بوی در مقام حرمت نیست
تا وقتی که چنگیز خان بصورت خود معاودت نمود آنگاه او را نزد شوهر فرستاده و بعد از روزی چند پسری از وی متولد گشت و موسوم بجوجی شد یعنی مهمان
نو رسیده و چون جوجی که اسن اولاد ذکور چنگیز خان بود بمرتبه جوانی و عنفوان ایام زندگانی ترقی نمود چنگیز خان ایالت خوارزم و دشت قبچاق و آلان و اس
و روس و بلغار و توابع را بوی تفویض فرمود و پیوسته میان جوجی و جغتای و اوکدای غبار نقار ارتفاع داشت زیرا که برادران بنا بر قضیه مذکور در نسبش
طعن می کردند و جوجی پیش از چنگیز خان شش ماه وفات یافته چهارده پسر یادگار گذاشت بر این موجب اول اورده که مادرش سرقان بود ازقوم قنقرات دوم
باتو که مادرش ارکی قوچین بنت ایلچی نویان قنقرات بود سیم برکه خان چهارم برکجار پنجم شیبان ششم تنکقوت هفتم بوال هشتم جیلاوقون نهم شینقور دهم جیمپای
یازدهم محمد دوازدهم اودور سیزدهم بوقا تیمور چهاردهم سینکوم و از جمله این چهارده پسر باتو که او را صاین خان میگفتند بحکم وصیت قایم مقام پدر شد و اوکدای
قاآن در ایام دولت باتو را منظور نظر تربیت ساخته پسر خود کیوک خان را با منکو ولد تولی و بعضی از اولاد جغتای بصوب او گردانید تا تمامت ولایت
اس و روس و چرکس و آن حدود را مستخلص سازد و باتو بمعیت شاهزادگان و لشکر فراوان بدانجانب شتافته باندک زمانی مواضع بسیار در حیز تسخیر کشید
و شهر مکس را بعد از محاصره قهرا و قسرا گرفته بقتل عام فرمان داد و گفت قاتلان گوشهای راست را بریده بعرض رسانند دویست هفتاد هزار شمار در آمد و چون
باتو از آن مهم باز پرداخت بصوب کلار و باشقرد که متصل بلاد فرنگ بود و متوطنان آن دین نصاری داشتند رایت عزیمت برافراخت و پس از آنکه
ترسایان از توجه سپاه مغول آگاهی یافتند مقابله و مقاتله ایشان را پیش نهاد همت ساخته چهارصد هزار مرد بمیدان نبرد شتافتند و باتو از کثرت عدد و عدد
خصم واقف شده از اهل اسلام هر که در معسکرش بود فرمود که یکجا جمع گشته بدعا و زاری از حضرت باری ظفر و نصرت مسألت نمایند و خود تنها بر پشته رفته
یک شبانه روز بغیر مناجات و عرض حاجات هیچ سخن نگفت آنگاه از پشته پایان آمده بتعبیه سپاه پرداخت و در شب جمعی از شیبان را از آبی که میان او و مخالفان
واسطه بود گذرانید که در وقت اشتعال آتش قتال از پس پشت ایشان در آیند و روز دیگر بهادران هر دو کشور آغاز استعمال تیر و خنجر کرده باتو بنفس خویش
روی بایشان آورد و در آن اثنا جماعتی که شب از آب گذشته بودند از عقب نصاری در آمدند و از هر دو طرف ایشان را در میان گرفته منهزم گردانیدند و
باتو آن ممالک را نیز مسخر کرده بدشت قبچاق باز گشته و بر مسند خانی نشسته شاهزادگان را اجازت معاودت ارزانی داشت و شهر سرای را بنا کرده دار الملک
ساخت و وفاتش در سنه اربع و خمسین و ستمائه موافق تولی ئیل روی نمود و او تابع هیچ دین و ملت نبود و غیر خداپرستی شیوه نمیدانست و بمسلمانان می بخشید
هر چیز که میتوانست باسم سلاطین روم و شام احکام و بروات می نوشت و همواره تخم انعام و احسان در مزرع ضمایر طوایف انسان میکشت و بعد از فوت
باتو برادرش برکه خان قایم مقام شد و از آن زمان تا غایت که تاریخ هجری بسنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده سلطنت دشت قبچاق متعلق باولاد
جوجی خان است و در مقدمه ظفرنامه اسامی سی و دو نفر از ایشان مسطور گشته و در الوس اربعه که بعد از فوت مؤلف مقدمه ظفرنامه تالیف یافته
نامهای سی و نه نفر نوشته شده بر این موجب که سمت تحریر می یابد و چون تفصیل بر این اجمال می باید اول جوجی خان بن چنگیز خان دوم باتو بن جوجی که
مجملی از حال او در حیز بیان آمد سیم برکه خان بن جوجی خان که مردی موحد و مسلمان بود و پیوسته بر افعالی که از هلاکو خان در بغداد صدور یافت اعتراض

ترجمه شیخ

رشته نام ... قبل از سلطنت تایزی

مقتولان

می‌نمود چهارم تیمور بن جوخان بن باتو که در زمان پادشاهی ملقب بملک شد پنجم تومنکا بن جوجی خان ششم توقتا خان بن منکوتیمور که مادرش اولجای خاتون
نبیرهٔ کلمش آغا بود هفتم اوزبک خان بن طغرل بن منکوتیمور که جمیع الوس اوزبک بوی منسوب اند هشتم جانی بیک خان بن اوزبک خان که پادشاهی
عدالت شعار مرحمت آثار دین‌دار رعیت‌دثار بود و در ایام دولت او اشرف بن تیمورتاش بن چوپان بر آران و آذربیجان استیلا یافته آغاز ظلم
و تعدی نموده چنانچه اکثر اشراف و اعیان آن بلدان جلای وطن اختیار کردند از آنجمله قاضی محیی الدین بردعی بسرای که دار الملک جانی بیک خان بود
رفته بنصیحت و موعظه مشغولی فرمود و روزی که پادشاه و ارکان دولت در مجلس وعظ تشریف داشتند حکایت مظالم اشرف را بعبارتی تقریر کرد
که همه در گریه افتادند و گفت که چون بندگان این آستان را استطاعت دفع آن ظالم میسر است اگر درین باب غفلت ورزند در قیامت مواخذ خواهند گشت
و این سخن تاثیر تمام کرده جانی بیک خان با سپاه فراوان فی سنه ثمان و خمسین و سبعمائه متوجه آذربیجان گشت و ملک اشرف از قرب وصول پادشاه
آگاه شده از تبریز بگریخت و سپاه آن پادشاه معدلت دستگاه از عقب رفته او را در خانهٔ شیخ محمد باتنجی که از نزدیک بخوی بود دستگیر کرده بتبریز برده بقتل
رسانیدند و جانی بیک خان باوجود آنکه سپاه فراوان همراه داشت اصلا بحبهٔ علف و علوفه متعرض ساکنان آذربیجان نشده خرابی اشرف را تلف
کرده پسر خود بردی بیک را در تبریز حاکم ساخت آنگاه رایت مراجعت بجانب یورت خود برافراخت و بعد از وصول بدشت قبچاق هم در آن سال
درگذشت مختصر تلخیص از مؤلفات جامع کمالات نفسانی مولانا سعد الملة والدین التفتازانی بنام نامی جانی بیک خان مزین است و کمال نصفت و وفور
لطف و مکرمت آن پادشاه عالی همت در مصنفات سایر ارباب فضیلت مبین نهم بردی بیک خان بن جانی بیک خان که چون از وفات پدر خبر
یافت از تبریز بدشت قبچاق رفته بر مسند پادشاهی نشست دهم کلیدی بیک خان یازدهم نوروز که نیز وی خود را از اولاد جانی بیک خان می‌شمرد
دوازدهم چرکس خان که امرا او را بنابر مصلحت وقت بفرزندی جانی بیک خان منسوب میداشتند سیزدهم خضر خان چهاردهم مرود بن خضر خان پانزدهم
بازارچی شانزدهم توقای بن سباشی هفدهم تغلقتمور خان که برادرزاده توقای بود هژدهم مراد خواجه برادر تغلقتمور خان نوزدهم قتلق خواجه برادر توقا
بیستم اروس خان که در اوایل زمان امیر تیمور گورکان در دشت قبچاق پادشاهی میکرد و نسبت با آنحضرت لوازم مخالفت بجای می‌آورد بیست و یکم
توقتا بن اروس خان بیست و دویم تیمور ملک بیست و سیوم توقتمش خان که بواسطهٔ امداد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان پادشاه دشت قبچاق شده
مرتبهٔ او از مراتب آبا و اجداد درگذشته بالاخره با آنحضرت مخالفت نموده دو نوبت بمقابله و مقاتله اقدام فرموده چنانچه در جزو سیم ازین مجلد مذکور خواهد گشت
انشاء الله تعالی بیست و چهارم تیمور قتلق بن تیمور بیک که او نیز بملازمت امیر تیمور گورکان رسید بیست و پنجم شادی بیک بیست و ششم پولاد بن شادی بیک
بیست و هفتم تیمور بن تیمور قتلق بیست و هشتم جلال الدین بن توقتمش خان بیست و نهم کریم بردی بن توقتمش خان سیم کپک خان بن توقتمش خان
سی و یکم جکره سی و دویم جبار بردی بن توقتمش خان سی و سیوم سیدی احمد سی و چهارم درویش بن الهی سی و پنجم محمد خان سی و ششم دولت بردی بن تاشی
تیمور سی و هفتم براق که میان او و میرزا الغ بیک گورکان محاربه وقوع یافت چنانچه در حیز بیان خواهد آمد انشاء الله تعالی سی و هشتم غیاث الدین بن شادی
بیک سی و نهم محمد بن تیمور خان و چون احوال این سلاطین نامعلوم بود بمجرد تعداد اسامی ایشان اکتفا رفت و دیگری از خانان دشت قبچاق ابو الخیر خان است
که سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه گورکان بن امیر تیمور گورکان بامداد او فتح سمرقند نمود و ابو الفتح محمد خان شیبانی
در سنه ست و تسعمائه بر سمرقند استیلا یافت و بعد از فوت پادشاه عالیجاه ابو الغازی سلطان حسین میرزا بخراسان شتافت ولد بداق سلطان بن
ابو الخیر خان بود و بیان شمهٔ از حالات محمد خان شیبانی و سایر اولاد ابو الخیر خان که تا غایت در دیار ترکستان و ماوراء النهر بر مسند جهانبانی تمکین دارند
در ضمن وقایع آتیه از مساعدت وقت مامول است

ذکر سلطنت جغتای خان بن چنگیز خان در ولایت توران

جغتای خان که پسر دوم چنگیز خان بود بوفور هیبت و سیاست و اطلاع بر دقایق امور یاسا و توره از سایر برادران امتیاز تمام داشت و چنگیز خان هنگام قسمت ممالک
حکومت ماوراء النهر و بعضی از ایغور و خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین را تا کنار آب سند بوی تفویض فرمود و در وقت وفات [illegible]
ساخت که قراچار نویان بن سوغو جیجن بن ایردمجی برلاس که جد پنجم حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان است مدبر امور مملکت او باشد و جغتای بعد
از فوت پدر بر بیش بالیغ که دار الملک ساخته بود عنان اختیار مهمات سپاهی و رعیت را بقبضهٔ اقتدار امیر قراچار گذاشت و خود بیشتر اوقات در خدمت

موزکا

باتنجی

که در اوایل

بالیغ

در خدمت او کدامی پای آن بسر می برد با آنکه او کدامی بسال از وی خردتر بود در باب تعظیم و تکریم و اطاعت حکم و فرمان و شرط مبالغه بجای می آورد و چون
چنگیز خان رعایت رسوم یاسای شوم و توره مذموم خود را بعهدهٔ جغتای کرده بود در خدمتش و تمشیت آن امور مبالغه و الحاح بسیار می نمود و بتکالیفی
که از شرع و عقل بعیدی تمام داشت نسبت بفرق انام از وی صدور می یافت چنانچه خلایق را باکل مردار الزام میکرد و نمیگذاشت که در روز در آب روان
در آیند و گوسفند را ذبح شرعی نمایند و در قضیهٔ کشتن گوسفند مرتبهٔ مبالغه نموده بود که در ایام دولتش هیچ آفریده در خراسان بعلانیه کار در حلق اغنام نمی
توانست کشید تا بما وراء النهر و ترکستان چه رسد و همچنین حکم کرده بود که هر که لقمه در آب کند یا خلط بینی در آب افکند او را بسیاست رسانند و خروج محمود تارابی
و قتل او در ایام سلطنت جغتای خان دست داد و فوتش در شهور سنهٔ ثمان و ثلثین و ستمائه اتفاق افتاد از جملهٔ افاضل ابو یعقوب السکاکی صاحب مفتاح چندگاهی
در مصاحبتش بسر می برد و مهمات وزارتش را حبش عمید سرانجام می کرد در جامع رشیدی مسطور است که جغتای خان هشت پسر داشت بدین تفصیل
و ترتیب اول موجی سوم ما دراین پسر کنیزک بود خدمتکار بیسولون خاتون بنت قبا نویان قنقرات و بیسولون خاتون بر سایر خواتین جغتای خان تقدم داشت
دوم میتوکان که از بیسولون خاتون بوجود آمده بود و در ظاهر قلعهٔ طالقان بزخم تیری از عالم رحلت نمود سیم بلکشی که ایضا در زمان حیات پدر در سیزده
سالگی فوت شد چهارم ساربان پنجم مبیتوکا ششم بایدار هفتم قداقی هشتم تابجو چنانچه عنقریب در قلم خواهد آمد بعد از فوت جغتای خان بسی نفر از اولاد و اقربای
او در ولایات توران سعادت سلطنت دست داد و بانقراض ایام دولت ایشان در زمان استعلاء لوا و اقبال امیر تیمور گورکان اتفاق افتاد

گفتار در بیان خروج محمود تارابی در بخارا و کشته شدن او بزخم تیر عمر فرسا در شهور سنهٔ ثلثین و ستمائه در قریهٔ تاراب که از آنجا تا بخارا سه

فرسخ مسافت است شخصی محمود نام اغاز نشو و نما کرده بتزویر مسالک طریق زهد و عبادت شد و دعوی کرد که جنیان پیوسته با من ملاقات می نمایند و مرا
از مغیبات اخبار می فرمایند و بواسطهٔ استماع امثال این مزخرفات جمعی کثیر از جملهٔ عوام الناس بپای ارادت نزد تارابی آمد شد نمودند و بعضی از
مرضی بنفس آن بدنفس بمین و تبرک می جستند و بحسب اتفاق در آن ایام چند کس شفا یافتند و این معنی سبب ازدیاد اعتقاد مردم شده از اطراف و جوانب خلقی
کثیر جمع گشتند و شخصی از دانشمندان بخارا که شمس الدین محبوبی لقب داشت بنابر تعصبی که با اشراف و اعیان آن بلده می ورزید دست ارادت بآن جاهل داد
گفت که پدرم در بعضی از مؤلفات خود آورده است که از تاراب بخارا صاحب دولتی موصوف بصفات کذا بیرون خواهد آمد
و معمورهٔ عالم را مسخر خواهد ساخت و آن اوصاف بر ذات شریف تو صادق می آید عجب محمود از شنیدن این سخن روی در تزاید نهاده هوس پادشاهی
در خاطرش قرار یافت و زمرهٔ از امرای مغول که در بخارا اقامت داشتند از وی متوهم شده بهیات اجتماعی نزد تارابی رفتند و بعد از اظهار ارادت و اعتقاد گفتند
مناسب آنست که حضرت شیخ بشهر تشریف آورند تا آن بلده از یمن قدم شریف خدام بی نصیب نماند و تارابی این ملتمس را اجابت فرموده متوجه شهر گشت
و داروغه و اعیان بخارا با هم قرار داده بودند که چون اسب بلی که در آن راه است برسند تارابی را بکشند و شیخ زرّاق را توقف یافته پیش از وصول بدان موضع
داروغهٔ شهر را کف تا از اندیشهٔ فاسد باز کرده الا انکه دست مردمی در میان باشد اشارت نمایم که چشمهای ترا از کاسهٔ سر بیرون کشند داروغه بمهلکه
امرا از اظهار این سر اندیشناک شده متعرض محمود نشدند و او در بخارا بخانهٔ مناسب فرود آمده ازدحام خاص و عام در آن منزل بمرتبهٔ رسید که باد را
مجال عبور نبود و داروغه و امرا فرصتی می جستند که شیخ زراق را از میان بردارند اما بسبب کثرت آمد شد خلق بمقصود فایز نمی گشتند در آن اثنا یکی از مریدان
او را از قصد امرا آگاه ساخت و تارابی از در غیر ظاهر از سرا بیرون رفته پای در رکاب آورد و بسرعت هر چه تمامتر خود را بتل ابا حفص رسانید و عوام بخارا
چون شیخ را آنجا دیدند اغاز غوغا کرده گفتند خواجه از خانه بیرون پرید و بطرفة العینی بتل ابا حفص رسید آنگاه وضیع و شریف عنان شکیبائی از دست
داده روی بتارابی نهادند و چون شب در آمد تارابی مردم را مخاطب ساخته گفت ای طالبان حق تا کی اهمال و اغفال توان نمود روی زمین را
از لوث وجود کفار خاکسار پاک می باید ساخت و کاملی متقویت مذهب مبین می باید پرداخت جهال عوام الناس که از شیخ این رخصت یافتند آلات
حرب بر داشته بدر رکاب محمود بجانب شهر شتافتند و داروغه و امرای مغول گریز به ستیز اختیار کرده تارابی در غایت عظمت در بخارا استقرار یافت و روز
جمعه خطبه بنام خود خواند و از هر کس توقع بهی داشت حکم فرمود دست او بود و او باش با قوتی که داشتند تا بمنازل اغنیا در آمده هر چه می خواستند بر
می داشتند و در آن ایام بر زبانش گذشت که عنقریب از غیب اسلحه با خواهد رسید قضا را در آن نزدیکی جمعی از تجار شیراز در بخارا بار گشاده

چهار هزار از تیغ شمشیر بنظر آوردند و این اتفاق بسبب ازدیاد ارادت خلایق شد و بعد از چند روز از سلطنت محمود و اتباع او امرای که از بخارا بیرون رفته بودند با لشکر بسیار مراجعت نموده روی بمیدان قتال نهادند و تارابی ایشان را استقبال فرموده چون بمغولان نزدیک رسید صف لشکر بیاراست و خود در مصاحبت شمس الدین محبوبی در قلب بایستاد و بنابر آنکه در میان خلق شهرت یافته بود که بعضی جنود ظاهری تارابی از جنیان سپاهی دارد که در میان زمین و آسمان طیران می نماید و هر کس تیغ و تیر بروی او میکشد دستش خشک میشود مغولان ترسان ترسان دست بتیر و کمان و تیغ و سنان می بردند و عاقبت تیری از قبضه عمر و سنان از دست قضا کشاد یافته بر مقتل محمود تارابی و محبوبی خورد چنانچه هر دو بر خاک هلاک افتادند اما بسبب گردی باد و غبار هیجان کرد و غبار هیچکس برین حال اطلاع نیافت و لشکر جغتای خان از طوفان کرامت شیخ حمل کردند و بوادی فرار شتافتند و مریدان شیخ ایشان را تعاقب نموده قریب ده هزار کس بقتل آوردند و چون بعسکر باز گشتند و تارابی را زنده ندیدند گفتند خواجه غیبتی فرموده اند و برادرانش محمد و علی را بر تخت حکومت نشاندند و کمر مطاوعت بر میان بستند و این اخبار بعرض امیر قراچار رسید و نوئین شجاعت آئین را با سپاهی سنگین مامور بدفع آن فتنه کرد و ایشان بعد از قتل تارابی بیک هفته خود را بآنجا رسانیده برادران تارابی در برابر مغولان صف آرای گشتند و جنگی سخت اتفاق افتاد و قریب بیست هزار کس از جانبین کشته شدند و برادران تارابی نیز از پای در آمده مردم بخارا بیغولها گریختند آنگاه مغولان بخیال قتل و غارت بخارا بجانب شهر توجه نمودند و طایفه از اهل اعتبار با تحف و پیشکش ایشان را استقبال کرده التماس فرمودند که چندانی بتخریب آن بلده مبادرت نماید که صورت قضیه بعرض امیر قراچار رسد و خبر باز آید و امرا این ملتمس را قبول نموده چون آن نوئین معدلت آئین برین حال اطلاع یافت حکم فرمود که امرا و لشکریان باز گردند و متعرض بخاریان نشوند از مساعی توجه خاطر قراچار نوئین بخاریان هم از شر فتنه تارابیان هم از قتل و تاراج لشکریان نجات یافتند

ذکر ابو یعقوب السکاکی و حبش عمید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید

عالم فاضل ابو یعقوب السکاکی که کتاب مفتاح در علم معانی بیان از جمله مؤلفات بلاغت نشان اوست از علوم غریبه و فنون عجیبه و تسخیر جن و نیرنجات و دعوت کواکب و طلسمات و فن سحر و سیمیا و خاصیت اجسام ارضی و اجرام سماوی وقوف تمام داشت و این معنی از تقریر حبش عمید وزیر و دیگری از نواب پایه سریر سلطنت مصیر جغتای خان ظاهر گشته آنجناب را طلبید و انیس و جلیس خویش گردانید و سکاکی پیوسته غرایب اشیا بپادشاه می نمود و آن معنی موجب مزید اعزاز و احترامش میگردید از جمله آنکه در روزی که جغتای خان بر صندلی نشسته بود دید که کلنگی چند در فضای هوا طیران می نمایند و دست به تیر و کمان برد سکاکی پرسید که پادشاه کدام یک ازین کلنگها را میخواهد که بر زمین افتد جغتای بانگشت گفت اولین و آخرین و یکی از آنها که در میان بود سکاکی خطی مدور بر زمین کشید و فسونی خواند و بانگشت اشارت کرد فی الحال آن سه کلنگ بر زمین افتاد و جغتای انگشت تعجب بدندان گرفته بمرتبه مرید و معتقد ابو یعقوب شد که پیش او بدو زانو ادب می نشست و در آن ایام نوبتی سکاکی بعرض جغتای رسانید که مصراع در آن فرصت که در بغداد بودم از وزیر خلیفه رنجیده آتش را ببستم چنانچه هر چند سعی می کردند افروخته نمی شد و بعد از سه شبانروز فریاد از نهاد خلایق بر آمد خلیفه دانست که این معنی از نتایج طبیعت منست لاجرم مرا طلبیده گفت که آتش را بگشای گفتم وقتی میگشایم که در بغداد ندا کنند که این فعل از سکاکی صدور یافته و وزیر بوسه بر کون سگ دهد همچنین کردند تا آتش را بگشودم القصه تقرب سکاکی نزد جغتای بدان مرتبه رسید که آتش رشک و حسد در ضمیر وزیر مشتعل گردید و همت بر استیصال آن زبده اهل فضل و کمال ببست و سکاکی برین قضیه وقوف یافته بروی مسابقت جست و با جغتای خان گفت که از دلایل نجوم چنان معلوم میشود که کوکب دولت و اقبال حبش عمید بدرجه هبوط و حضیض نحوست رسیده و از آن می ترسم که شقاوت و ادبار او بسعادت و اقبال تو سرایت کند جغتای این سخن باور کرده فی الحال حبش را از وزارت معزول ساخت و چون یکسال از عزل وزیر بگذشت و اختلال در احوال ملک و مال ظاهر گشت جغتای با سکاکی گفت که ضعف و نحوست طالع مردم دوام ندارد شاید که کوکب بخت حبش عمید قوت گرفته باشد سکاکی از وخامت عاقبت غفلت اندیشیده گفت می تواند بود جغتای بار دیگر منصب وزارت را بحبش تفویض فرموده او کمر قصد ابو یعقوب بر میان بسته با آن بیعیب یکتا دو تا شد و در آن اثنا سکاکی تسخیر ریح کرده لشکری آتش وش که ساز و سلاح آن نیز آتشین بود در خرگاه جغتای ظاهر گردانید جغتای از مشاهده آن حال اندیشناک شد و حبش مجال سعایت یافته گفت چون سکاکی بر ایجاد امثال این امور قدرت دارد می تواند بود که خیال سلطنت نموده بقصد پادشاه لشکری آتشین کشد این سخن

سخن مهیمن تو افتاد جغتای خان سکاکی را محبوس گردانید و او سه سال در زندان بسر برده بعد از آن روی بعالم آخرت آورد **ذکر سلطنت قرا هلاکو و مبسو منکا** در مقدمه ظفرنامه مسطور است که چون جغتای خان وفات یافت قراچار نویان که مدبر امور مملکتش بود قرا هلاکو ولد میتوکان بن جغتای خان را بپادشاهی اختیار نمود و در وقتی که کیوک خان بر مسند قاآنی نشست رقم عزل بر ناصیه حال قرا هلاکو کشیده مبسو منکا بن جغتای خان را در آن الوس والی گردانید و گفت **بیت** پسر تا بود چون نبیره کلاه بسر بر نهد تا نشیند بگاه و روزگار اقبال مبسو منکا باندک زمانی سپری شده

زیایی

از جهان پرملال انتقال کرد و قراچار نویان بار دیگر قرا هلاکو را بر تخت خانی نشاند **بیت** آب اقبالش بجوی بخت باز آمد که بر سر پادشاهی سرفراز آمد که و در ایام دولت قرا هلاکو امیر قراچار بتاریخ سنه اثنی و خمسین و ستمایه موافق توشقان ییل بدار القرار خرامید و از وی نوزده پسر و ده پسر یادگار ماند مدت عمرش هشتاد و نه سال بود و بعد از فوت قراچار بچند گاهی قرا هلاکو نیز از عقب رفته خاتونش ارغنه متصدی ضبط ایل و الوس گشت ارغنه خاتون بمولیت صاحب مقدمه ظفرنامه دختر ارتق بوکا بن تولی خان بود و بقول مؤلف الوس اربعه بنت نورایلچی کورکان و باتفاق مورخان ارغنه خاتون که از قرا هلاکو پسری صغیر داشت مبارکشاه نام بعد از فوت شوهر تاج خانی بر سر نهاد و برعایت حال مسلمانان پرداخته ایل و الوس را استمالت داد و کما ینبغی بلوازم امور پادشاهی قیام می نمود تا آن زمان که الغو بر الوس جغتای خان استیلا یافت و او را باخود همعقد فرمود **ذکر الغو خان** الغو ولد بایدار بن جغتای خان است و نامش در اصل بالیغو بود بنا بر کثرت استعمال این لفظ با لغو تبدیل یافت و الغو بصفت شجاعت و جلادت اتصاف داشته در ایام عنفوان جوانی همواره در ملازمت منکو قاآن بود و از آیات اخلاص همواره ادای افراشت لاجرم بمزید عنایت و التفات قاآن از بسیاری شاهزادگان الوس چنگیزخان امتیاز یافت و چون منکو قاآن بعالم آخرت شتافت ارتق بوکا او را از مصاحبان خویش گردانید و در وقتی که میان قبلا قاآن و ارتق مخالفت و نزاع بوقوع انجامید ارتق اندیشناک شد که مبادا هلاکو خان هوا داری قبلا قاآن نماید و از ماوراء النهر و ترکستان آید و ابواب جنگ و جدل بر روی روزگارش بگشاید و در این باب با امرا اتفاق نموده رای جلیه بر آن قرار گرفت که یکی از شاهزادگان را بسلطنت آن ولایات فرستند تا میان ایشان و مخالفان سدی باشد بنا بر آن ارتق بوکا حکومت الوس جغتای را بالغو تفویض نمود

بایشغ

و الغو بخشمی بر چه تمامتر بصوب مقصد روان شده چون نزدیک به بیش رسید ارغنه خاتون طوعا او کرها امر سلطنت را بوی باز گذاشت و الغو از المالیغ تا کنار جیحون بحیز تسخیر درآورده باندک زمانی صد و پنجاه هزار سوار جرار جمع آورد و در آن ولا که در اردوی ارتق بوکا بلا قحط و غلا شیوع یافت ایلچیان نزد الغو فرستاده غله طلبید و الغو اگرچه خیال مخالفت داشت اما بواسطه آنکه مردم او را بکفران نعمت منسوب نکردانند نخست محصلان تعیین فرمود که همراه فرستادگان ارتق بوکا بولایات رفته اجناس بی قیاس جمع آورند و باردوی او رسانند و بعد از سرانجام اموال و اطعمه فراوان الغو خان طالب بهانه شد که دست تصرف بدان دراز کند در آن اثنا شنود که یکی از ایلچیان میگفته که ما این جهات را بفرمان ارتق بوکا از رعایا ستانیدیم الغو را آن چکار دارد و الغو همین سخن را بهانه ساخته بحبس و قید ایلچیان و قسمت اموال بر لشکریان اقدام نمود و قاصدی نزد قبلا قاآن ارسال داشت و آن ولایات را بتصرف او مخصوص گشت و چون ارتق بر کیفیت حادثه وقوف یافته از قراقوم بخیال قتال عازم ترکستان شد و الغو نیز باتفاق حبل بن قراچار

انجمع

نویان که امیر الامرائش بود روی بمیدان نبرد آورد و مقدمه سپاه ارتق بوکا را منهزم کرد اما بعد از آن ارتق بسر وقتش رسیده غالب آمد و الغو کاشغر گریخته در وقتی که ارتق بطرف ختای شتافت بار دیگر بدار الملک خود باز گشت و ارغنه خاتون را در حباله نکاح کشید و بنا بر استصواب او امور وزارت را بمسعود بیک بن محمود یلواج مفوض گردانید و در خلال این احوال قیدو خان باعداد برکه خان مستظهر گشته علم مخالفت الغو مرتفع ساخت و دو نوبت بین الجانبین محاربه دست داده کرت اول الغو مغلوب شد اما در نوبت دوم ظفر یافت و بعد از آن واقعه بیکسال از جهان بمرض طبیعی انتقال نمود مدت سلطنتش چهار سال بود **ذکر مبارکشاه بن قرا هلاکو** چون الغو رخت بعالم آخرت کشید مبارکشاه بسعی مادر خود ارغنه خاتون و بمین اهتمام امیر انجل فی سنه اثنی و ستین و ستمایه موافق او دییل پادشاه الوس جغتای گردید و مبارکشاه پادشاهی مؤمن حلیم کم آزار بود و همواره مغولان را از حیف و تعدی منع می نمود بنا بر آن بعضی از آن طایفه طالب بهانه گشتند که آن شاهزاده عادل را از میان بردارند و تهمت بر تکاور دیگری کار رانند در آن اثنا براق اغلان بن یسونتوا بن میتوکان بن جغتای خان بنظر عنایت قبلا قاآن گشته منشور سلطنت الوس جغتای حاصل

کردانید بدار الملک بتخت شتافت اما از وهم مبارکشاه مجال اظهار آن حکم نیافت و روزی چند بتواضع و چاپلوسی گذرانیده جمعی از ملازمان مبارکشاه را با خود متفق ساخت و در وقتی که آن شاهزاده مبارک نام نیکو سرانجام در حمام بود با ده هزار سوار خروج کرده بیک ناگاه او را اسیر و دستگیر گردانید و جمیع خزاین و دفاین و اسب و شتر و گله و رمه جوشن جبه مبارکشاه را بحیطه ضبط در آورد اما بجانش آسیبی نرسانید **ذکر براق خان بن یسون تقا** مورخان براق خان پادشاهی بود بصفت ظلم و جور موصوف و باخذ اموال رعایا و زیردستان مشعوف بشجاعت و تهور مشهور و بجلادت و تکبر مذکور و در اوایل شهور سنه ثلث و ستین و ستمایه موافق پارس ئیل جلایر بامی را که بمزید جلادت از سایر امرای الوس جغتای امتیاز داشت بمنصب امیر الامرائی رسانید و امر وزارت را بمسعود بیک یلواج مفوض گردانید و در اوایل ایام پادشاهی میان او و شاهزاده قیدو دو نوبت مخالفت و محاربت اتفاق افتاده آخر الامر بسعی قبچاق قاغول بن قدان بن اوکدای موافقت و مصالحت دست داد و بعد از آن براق خان لشکر فراوان جمع آورده فتح خراسان بلکه تسخیر عراق و آذربیجان را پیش نهاد همت ساخته از آب آمویه عبور نموده و با اباقاخان که در آن زمان قایم مقام هلاکو خان بود محاربه کرده منهزم بازگشت و چون بنجارا رسید مسلمان شده سلطان غیاث الدین لقب یافت و بعد از چند روز بمرض فالج گرفتار شده در اواخر شهور سنه ثمان و ستین و ستمایه موافق توی ئیل نزد قیدو خان رفت و شربتی مسموم خورده راه سفر آخرت پیش گرفت مدت سلطنتش شش سال بود **گفتار در بیان بعضی از احوال براق و بیان منهزم شدن او از لشکر آذربایجان و عراق** در روضة الصفا مسطور است که چون براق خان در الوس جغتای بر مسند ایالت تکیه زد از جاده مستقیم عدل و انصاف انحراف نموده لشکریان را از ظلم و اعتساف منع نکرد و مغولان کافرکیش در بلاد ما وراء النهر و ترکستان شیوه ناستوده خویش پیش گرفته رعایای بیچاره پایمال رنج و عناد و دستخوش مشقت و بلا گشتند و براق در اوایل ایام دولت خود سپاهی درهم کشیده بجانب ختن تاختن کرد و نکاشته قبلاقا آن را از آنجا گریزانیده دست بأسر و نهب برآورد و در آن ولایت مغولی لبرائی در رفته اشیانه خطای منظورش در آمد و بی تقریب تیری بر آن زده دری شاهوار از آنجا نازل گشت و در چاه مستراح که در برابر آن اشیانه بود افتاد و مغولی با آن چاه فرو رفته صد و پنجاه بالش زر سرخ یافت و همچنین جمعی از لشکریان براق بشبی باغی بوده اسبان خود را بر درختی میان تهی بستند ناگاه اسبان از چیزی رمیده آن درخت پوسیده بشکست و از میان آن شش هزار بالش نقره ظاهر گشت و سپاه براق از آن غنایم براق تمام بدست آورده این معنی را از امارات قوت و دولت خود دانستند و چون براق از ختن بدار الملک خود بازگشت بیشتر از پیشتر بجور و طغیان اشتغال نمود و این اخبار بسمع قیدو خان رسید دفع شر او را بر ذمت همت واجب دانست و با لشکر فراوان متوجه او گشت و براق نیز بیراق تمام مستعد جنگ و پیکار شده در کنار آب سیحون بهادران حمله مبارزان هر دو گروه آتش قتال التهاب یافته از بسیاری تیغ و سنان خون چون رود جیحون در فضای معرکه سیلان نمود و از جانبین بسیاری بر خاک هلاک افتاد آخر الامر براق ظفر یافت و با غنایم نامحصور عنان بدار الملک خویش تافت و بعد ازین واقعه نوبت دیگر در کنار آب خجند میان آن دو شاهزاده دولتمند مقابله و مقاتله دست داده درین کرت قیدو خان بدیدن عروس فتح و نصرت فایز گردید و براق منهزم شده تا سمرقند عنان یکران باز کشید و قصد نمود که بجاروب غارت و تاراج بلاد ما وراء النهر را پاک سازد و براق لشکر کرده بار دیگر علم جنگ و جدال برافرازد اما قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوة بفعل آید قبچاق قاغول که در سلک نبایر اوکدای قاآن انتظام داشت از نزد قیدو خان برسالت آمده بزلال نصایح سودمند و مواعظ دلپسند آتش قهر او را منطفی گردانید تا از مقام غارت ما وراء النهر و عداوت قیدو درگذشته بین الجانبین بساط صلح و صفا ممهد گردید و برین جمله مقرر گشت که قیدو براق را با لشکر مدد داد و از آب آمویه عبور نموده دل بر تسخیر عراق و خراسان نهد بعد از آن سلک احوال براق خان نظم گشته در شهور سنه ست و ستین و ستمایه موافق تیلان ئیل مسعود بیک یلواج را برسم رسالت نزد اباقاخان بن هلاکو خان فرستاد تا بحسب ظاهر اظهار مخالصت و اتحاد کرده ضمناً تخمین کمیت لشکر عراق و آذربیجان نماید و بر کیفیت مسالک آن ممالک اطلاع حاصل نماید مسعود بیک مصلحت بعزمی لسان عقیدت درست و دلی چون طالع مقبلان قوی از آب آمویه گذشت و بسرعت هر چه تمامتر طی منازل نموده جهت رعایت حزم در هر منزلی دو سه اسب مسبار رفتار معتمدی خدمتکار گذاشت و چون بمقصد نزدیک رسید خواجه شمس الدین محمد جوینی که صاحب دیوان اباقاخان بود باتفاق تمام امرا و نوئینان او را استقبال نمود و خواجه هر چند که مرکب سرکشی در زیر ران داشت اما در حین ملاقات وظایف انسانیه بتقدیم رسانیده پیاده شد مسعود بیک

بیک بغیان سواجناب صاحبی را درکنار کشیده بزبان استخفاف گفت که صاحب دیوان تو بی نامت زنشان خوشتر خواجه شمس الدین محمد که یکی از عمال
خود را توبیه آصف برخیا می‌پنداشت ازین معنی بغایت آزرده خاطر گشت اما بنابر آنکه محل مقتضی بازخواست نبود دم درکشید و چون مسعود بیک ببارگاه
اباقاخان در آمد منظور نظر عنایت شده بر جمیع امرا مقدم نشست و بعبارت خوب و اشارت مرغوب ادای رسالت نموده بمزید عوارف خسروانه و عواطف
پادشاهانه اختصاص یافت و بنابر آنکه مهم او بر حیله و فریب مبتنی بود بعد از چند روز از بدگمانی در حق خود مشاهده کرده در طلب رخصت سرعت فرموده
اباقاخان شرف اجازت ارزانی داشت و مسعود بیک بی توقف و اهمال بر تکاور برق مثال سوار گشته چون فلک الافلاک لحظهٔ دو سه مرحله را حرکت تا یک
روز دیگر از جانب خراسان خبر آمد که براق باستعداد جنگ و قتال اشتغال دارد و رسالت مسعود بیک جهت تجسس بوده لاجرم اباقاخان ایلچی فرستاد تا باز
گردانیدن وی ارسال داشت هیهات هیهات مسعود بیک را کسی چگونه در تواند یافت او مردی عاقل کار افتاده و منزل بمنزل اسبان [illegible]
در عرض چهار روز از تبریز بکنار جیحون رسید و چون از رود بار در آب گذشت و بخدمت براق پیوست هرچه مشاهده نموده بود معروض گشت و براق عزیمت فتح
خراسان و عراق تصمیم داده قصد کرد که جهت ما یحتاج لشکر و ضروریات سفر بخارا و سمرقند را غارت و تاراج کند مسعود بیک عرضه داشت کرد که تخریب ولایتی
که در حیطهٔ تصرف پادشاه است بتصور تسخیر مملکت موهوم از مقتضای خرد دور است دور می‌نماید باری آن مقدار رعایت باید نمود که اگر عیاذاً بالله چشم
زخمی رسد رعایا بترتیب نزول و ساوری قادر باشند براق از شنیدن این سخن خشمناک شده فرمود تا مسعود بیک را هفت چوب زدند لیکن از عزیمت نهب
و تاراج متقاعد گشته قیدوخان و قپچاق بن قداق بن اوکدای قاآن را با یکی از اولاد کیوک خان و چند هزار نفر لشکریان بمعاونت براق نامزد کرده در خفیه
با شاهزادگان گفت که باید که شما قبل از ملاقات اباقا و براق مراجعت نمایید و چون ایشان بماوراءالنهر رسیدند براق با صد هزار سوار آراسته در سنهٔ سبع و
ستین و ستمائه موافق ایت ییل از آب آمویه گذشته غبار فتنه و آشوب در تمامی بلاد خراسان ارتفاع یافت و ملک شمس الدین محمد کرت که در آن وقت والی هرات
بود با براق دم از ایلی و انقیاد زده شهزاده تبشین اغول و ارغون آقا که در نیشابور اقامت داشتند از مقاومت با سپاه ماوراءالنهر عاجز گشتند و انهزام یافته
روی بصوب عراق آوردند و براق بر اکثر بلاد خراسان مستولی شده اباقاخان بعد از استماع این اخبار با سپاهی بعدد قطرات امطار از عراق و آذربیجان
بجانب مخالفان نهضت فرمود و چون بحدود ری رسید تبشین اغول و ارغون آقا بموکب اعلی پیوستند حقیقت حال و کثرت ابطال رجال براق را عرض کرده
باتفاق متوجه جلکای هرات شدند و خبر توجه اباقاخان باردوی براق خان متواتر پیوسته شاهزادگان که بفرمان قیدوخان کمر معاونت براقیان بر میان
بسته بودند بهنگام فرصت عنان بکران بصوب ماوراءالنهر تافتند و این معنی موجب دل شکستگی سپاه جغتای گشت و براق شخصی را برسم جاسوسی بمعسکر
اباقاخان فرستاد تا تحقیق نماید که خان بنفس خویش متوجه میدان قتال شده یا بعضی از شاهزادگان استفسار یکی از ایشان موجب آمدن خود را بر سبیل
راستی تقریر کرده اباقاخان آوازه در انداخت که بسبب تاخت سپاه دشت قبچاق بلاد آذربیجان زیر و زبر گشت و بر علانیه فرمود که مصلحت دولت ما در
مراجعت است آنگاه کوچ کرده و در وقت سوار شدن باواز بلند گفت که جاسوس را از القتل رسانید و آهسته اشارت نمود که آن شخص که موجب آمدن
خود را بر زبان آورد بگریزانید و دیگر را بکشید و فرمان بران بموجب فرموده عمل کرده آن جاسوس بسرعت برق و باد نزد براق خان رفت و آنچه
دیده و شنیده بود باز گفت و گفت حالا صحرا از خیمه و خرگاه و مفروش ملبوس آراسته است و از سپاه عراق و آذربیجان در آن دیار نمانده
از استماع این خبر مبتهج و مسرور گشته مرغاول و جلایرتای که کلانتران امرای ماوراءالنهر بودند خرامان و خندان ببارگاه پادشاه در آمدند و برسم
تهنیت بجای آوردند نظم سرافراز مرغاول جنگجوی بیامد بیانی پر از گفت و گوی که اقبالتای شاه پاینده باد سپهرت چو ما بندگان
بنده باد نگفتم که نبود کسی مرد تو نیارد کسی تاب ناورد تو شنیدی که بی کوشش جنگ و کین گریزنده شد پادشاه زمین القصه براق
و امرا بمجرد استماع آن خبر کاذب پیش از طلوع صبح صادق تبکامیشی اباقاخان پای در رکاب آوردند و تا صحرای هزار جریب عنان بازنکشیدند
و آن سرزمین را از خیمه و خرگاه مالامال یافته شب در غایت عیش و طرب بروز رسانیدند علی الصباح که خسرو شرقی انتساب آفتاب بمیدان سپهر تاخته
رایت نهضت از عقب مواکب کواکب برافراخت براق خان بسان سیل غران بتکامیشی اباقاخان در حرکت آمد و چون بنزدیک تلقه یسکید یا ان رسید
فضای صحرا و بیابان از لمعان اسلحهٔ مبارزان عراق و آذربایجان مانند عرصهٔ آسمان درخشان یافت لاجرم شادی بغم و سور بماتم مبدل شد و براق

اسود... ایستاده کرده بهیچ وجه ... و توانی کرده چاق تحمل نماند که بر بد فلک از سرعت آن حیران اند ... صاحب ۳

را با امراء و لشکریان بمحاربه نامزد کرده قراولان سپاه آذربیجان جاسوس را گرفته پیش اباقاخان بردند و بعد از ... براق ۳

خان آه سرد از دل پر درد برکشیده گفت ظن ما خطا بود امرا و مقربان او خصوصا مرغاول جلایر پای زبان تسلی خاطر پادشاه گشاده در آن شب دل
بر تهیهٔ اسباب جنگ بستند روز دیگر از جانب مشرق و مغرب غریو کوس و افغان سورن برخاست و جمشید خورشید معرکهٔ سپهر را با سنان خطوط زر فحوهٔ بیاض مشحون
سپاه پرداخته از صدای کورکه و کوس گوش گردون کر گردید و از آواز نفیر و کرنای زمین و زمان بخود بلرزید و از غمام کمان سهام اجل بسان باران
نیسان باریدن گرفت و از میغ سنان و تیغ خون در سیلان آمده روی زمین صفت رود جیحون پذیرفت در آن اثنا برق عزم براق خان از سحاب تهور
آغاز درخشیدن کرد و از طرف برانغار لشکر خویش همچو رعد غران بجوانغار مخالف تاخت و هر کس را که در برابرش بود بزخم شمشیر و خنجر منهدم ساخت و نزدیک
بآن رسید که جیش اباقاخان از هم فرو ریزد و آن پادشاه کشورگشای از دست برد لشکر جغتای بگریزد اما سو بیای بهادر همت بر دفع آن واقعهٔ هایله
گماشته در آن حین از اسپ پیاده شد و بر صندلی نشسته عراقیان را بر محاربه و ستیز تحریض کرد و اباقاخان بنفس خویش با فوجی از دلیران پیش راند حمله فرمود و
از سپاه براق مرغاول در برابر آمده کشته شد و در آن ساعت کوشش مردان هر دو لشکر و خونریزی دلاوران هر دو کشور بمرتبه رسید که تا بهرام شدید الانتقام
بخنجرگذاری موسوم است چنان پیکاری ندیده و تا سپهر بدمهر در گرد عالم و عالمیان گردیده مانند آن کارزاری نشنیده و چون پادشاه چرخ چهارم
از مهابت آن معرکه ترسیده روی بدیار مغرب نهاد و از عکس خون سالکان مسالک پهلوانی دامان افق را رنگ شقایق نعمانی داد براق خان امارات
عجز و انکسار بر وجنات احوال مردم خویش مشاهده نموده روی بصوب ماوراءالنهر آورد و بعد از وصول بخارا نور توحید در دلش برافروخته مسلمان شد و سلطان
غیاث الدین لقب یافت و هم در آن ایام بمرض فالج گرفتار گشته سلک جمعیتش از هم بگسیخت و مسعود بیک بلواج از وی جدا شده باردوی قیدو خان گریخت
و براق نیز بامید مرحمت و اشفاق نزد شاهزاده قیدو رفته دو سه روزی بفراغت گذرانید و آخر الامر از دست ساقی مکر و غدر قیدو شربت سموم در کشید

رباعی
در گردش این سپهر ناپید اغور جامیست که جمله را چشانند بدور
نوبت چو رسد عربده نتوان کردن با ساقی این بزم که دور هست زجور

نقلست که از براق خان چهار پسر ماند و بزرگترین ایشان بیکی تمور نام داشت و بیکی تمور باتفاق برادران خود و اولاد الغو خان با قیدو آغاز مخالفت کرده از
سرحد خجند تا بخارا آتش ظلم و بیداد برافروختند و خان و مان جماعتی را که بسعی مسعود بیک بلواج در آن بلاد جمع آمده بودند بباد قتل و غارت بسوختند
و چند نوبت میان اولاد براق و قیدو محاربه دست داده هر بار که ریح انهزام بجانب اولاد براق افتاد و بدین واسطه رعایای بیچاره بمصادره و مطالبه گرفتار
شدند در آن اثنا آق بیک ترکمان که کوتوال قلعهٔ آموییه بود نزد اباقاخان رفته بتحریک خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان شمهٔ از وقایع مذکوره بعرض
داشت و گفت که هر کس که والی سمرقند و بخارا می شود مانند براق بخار پندار بکاخ دماغ او تصاعد نموده متعرض خراسان می گردد مناسب آنست که حالا
که بسهولت تیسیر می پذیرد فوجی از سپاه ظفر پناه بدان جانب شتابند و نوعی سازند که در آن دیار دیار نمانند اباقاخان را این سخن معقول افتاد و بیکی
بهادر را با یک تومان لشکر در مرافقت آق بیک باین مهم نامزد کرد و ایشان بعد از طی منازل و مراحل بحوالی بخارا رسیده بر آن بلده استیلا یافتند و قتل
عام نموده آتش در مدرسهٔ مسعود بیک بلواج که معمورترین مدارس آن بلده بود زدند و از آن بقعه و کتب نفیسه که در آنجا بود جز خاکستری نماند و چون آق
بیک سیاه روزگار و بیکی شوم قدم از لوازم فتنه و فساد هیچ باقی نگذاشتند پنجاه هزار پسر و دختر ماه پیکر را که باسیری گرفته بودند در پیش انداخته علم مراجعت
برافراشتند و مدت هفت سال بخارا از آدمیان خالی بود و بعد از آن مسعود بیک بحکم قیدو خان بار دیگر بتعمیر آن خطه پرداخت و بدستور پیشتر بخارا و توابع
را مجمع اشراف و اعیان طبقات انسان ساخت ذکر نیکبی خان بعد از وقوع فراق براق خان امرا و کلانتران الوس جغتای خان بنابر اشارت
قیدو خان نیکبی خان را که پسرزادهٔ جغتای خان بود و بروایتی پدرش شیرامون و بقولی سارمان نام داشت بپادشاهی برگرفتند و چون نیکبی روزی
بمعرکه پیش آمده علم متابعت بوقاتیمور بن قداعی بن بوری بن متیوکان برافراشتند و پس از آنکه بوقاتیمور نیز وفات یافت پسر براق خان که بقولی دوا
و بروایتی دوجین نام داشت در ماوراءالنهر و ترکستان پادشاه گردید و امیر الامرا و لشکرکش دوا هیرلیلیکر بن ایخل نویان بود و او مدت سی سال سلطنت
نمود گفتار در بیان مخالفت دوا خان بن براق خان با پادشاه الغ یورت و ختای یعنی تیمور قاآن دوا خان باتفاق متور خان
پادشاهی کامکار بلند مقدار بود و بمزید شجاعت و مردانگی از تمامی امثال و اقران ممتاز و مستثنی می نمود و در ایام دولت او بهمین تدبیر امیر ایلیکر خلقی کثیر در
ظل رایتش جمع آمده بود القصه بعضی از شاهزادگان که بمحافظت حدود ممالک تیمور قاآن مأمور بودند گر نسبت بجانب ایشان ایلغار کرده شبیخون کامی که بعهد

شجاعی سیارست اندو پادشاه ۴

همه بجرع اقداح دوستکامی اشتغال داشتند شنیدند که یاغی رسید بغیر از کورکوز کورکان که داماد تیمور قاآن بود هیچکس از سرداران نتوانست که در برابر دوا خان
آید و کورکوز با شش هزار سوار باستقبال شتافته بعد از وقوع قتال گرفتار شد و دوا خان او را مقید و محبوس گردانید و غنایم بسیار گرفته مراجعت نمود و در
قراقرم بفراغت بساط عشرت مبسوط ساخت و چون گریختگان به تیمور قاآن پیوستند برآشفته بعضی از امرا سرحد را بند کرد و روی بتدارک اختلال احوال
سپاه آورد و درین اثنا الوس بوقا و دوردقای با دوازده هزار مرد جرار از دوا خان گریخته نزد تیمور قاآن رفتند و گفتند که ما بر بد و نیک سپاه جغتای اطلاع
داریم و نهایت شجاعت او را میدانیم اگر اشارت قاآن نافذ گردد بر رزم ایشان کمر بندیم و دوا و اتباع او را بمرض هلاک و خرابی ملک گرفتار سازیم تیمور
قاآن آن دو امیر را بانعام کلاه و کمر سرافراز و متفوق ساخته دوا عارضه دست برد و از انهر در آن دانست که فوجی از امرا و لشکریان مصحوب ایشان بمحاربه
اورند و برین موجب حکم فرموده الوس بوقا و دوردقای آن سپاه را سر کردند و در وقتی که دوا خان بمقصد شبیخون الوس بعضی از شاهزادگان که متابع
تیمور قاآن بود ایلغار نموده بیک ناگاه بوی رسیدند و تیغ انتقام از نیام کشیده جمعی کثیر از لشکریان جغتای بکشتند و دوا خان عنان بصوب فرار گردانید
و امادش اسیر شد و چون دوا خان بدار الملک خود رسید ایلچیان سخن دان نزد تیمور قاآن فرستاده پیغام داد که اگر ما بی ادبی کردیم بجزا و سزا رسیدیم اکنون مناسب
آنکه داماد ما را بدینجانب ارسال فرمایند تا ما نیز کورکوز را اطلاق نمائیم و تیمور قاآن داماد دوا خان را امیرغامیشی کرده شرف رخصت ارزانی داشت
اما قبل از وصول او دوا خان کار کورکوز را ساخته بود و با جمعی که از نزد قاآن بطلب او آمده بودند گفتند که ما کورکوز کورکان را بجانب اردوی شاهزاده
قیدو فرستاده بودیم و او در اثنای راه وفات یافته و بعد از این واقعه چنانچه در ضمن وقایع قیدو خان گذشت کرت دیگر میان دوا خان و لشکر تیمور قاآن محاربه
روی نمود و در آن نوبت ظفر و نصرت قیدو خان و دوا خان را بود و چون دوا خان بمرض موت گرفتار گشته طبیب طبیعتش از دوای آن عارضه عاجز شد پسرش
کونجک خان بر مسند شهریاری نشست و او در ایام دولت خود ولایتی را که اولاد قیدو خان متصرف بودند در حیز تسخیر آورده داخل الوس جغتای گردانید و بعد
آنکه کونجک خان نیز رخت بکنج لحد کشید تالیغو خان بن قداعی بن بوری بن مبتوکان پادشاه گردید و تالیغو نیز بوقت حلول اجل تخت و تاج را وداع کرده
ایسنبوقا خان بن دوا خان رایت سلطنت برافراشت **ذکر سلطنت ایسنبوقا خان و لشکر فرستادن او بجانب خراسان** چون ایسنبوقا
در الوس جغتای لوای خانی و علم جهانبانی مرتفع گردانید خیال تسخیر خراسان بخاطر گذرانیده برادر خود کبک خان و شاهزاده یسور بن اوکتیمور بن بوقا تیمور
بن بوری را نامزد آن مهم فرمود و شاهزادگان با سپاه جرار از آب آمویه عبور نموده بقتل و غارت و خرابی شهرها و ولایات مشغول گشتند امیر یساول و بوجای
ولد دانشمند بهادر که در آن زمان از قبل سلطان محمد خدابنده در حدود خراسان اقامت داشتند چون این خبر شنیدند بیکدیگر پیوسته بکنار آب مرغاب شتافتند
و در آن مقام میان سپاه ایران و توران حربی صعب دست داده کبک خان و یسور ظفر یافتند و لشکریان خراسان عنان عزیمت بصوب عراق و آذربایجان
تافته امیر یساول و بوجای با هزار سوار ساعتی پای ثبات و قرار استوار داشتند و کمال جلادت و مردانگی بجای آورده آخر الامر امیر یساول با هفتاد جوان
از آن گرداب فنا بساحل نجات کشید و بوجای با چهل سوار آهن خای مبارزت می‌نمود تا وقتی که آن سواران تمام کشته شدند آنگاه از غایت سراسیمگی
خود را در آب انداخت و یکی از بهادران ماوراءالنهر زخم تیری جان گذای آن زود را از خون بوجای گلگون ساخت و شاهزاده کبک و یسور آن روز تا شب
از عقب خراسانیان می‌تاختند و بر تل گرفته مردمی انداختند و کبک خان بنحوی است که در ظلام لیل بر غنان باز گشتند اما شاهزاده یسور مانع آمده
گفت بیت چو فیروز گشتی مشو دستگیر مکن بسته بر خصم راه گریز بنابر آن کبک خان ترک تکامیشی ساز گریختگان داد و شاهزاده یسور جمعی از اسیران را
زاد و راحله عنایت کرده بمنزل ایشان فرستاد و چون خبر استیلاء شاهزادگان و فرار امراء خراسان بعرض اولجایتو سلطان رسید با لشکرهای عراق
و آذربایجان متوجه دفع دشمنان گردید کبک و یسور از توجه او واقف شدند عنان بصوب ماوراءالنهر و ترکستان تافتند و بخدمت ایسنبوقا رفته تیسور(?) قاآن(?)
والتفات یافتند و ایسنبوقا در آن ممالک بکام دل اوقات میگذرانید تا آن زمان که اوقات حیاتش بسر رسید متوجه عالم عقبی گردید **ذکر کبک خان بن
دوا خان** باتفاق مورخان کبک خان مظهر آثار عدل و احسان و مطلع انوار لطف و امتنان بود و او بعد از فوت ایسنبوقا بر تخت سلطانی
و مسند جهانبانی صعود فرموده از نوادر وقایع که از آن خان ستوده مآثر نقل کرده اند یکی آنکه روزی بعزم گشت با جمعی از خواص خدم سوار شده
در کوه و دشت میگشت ناگاه استخوان آدمیان بنظرش درآمد که در مغاکی بر زبر خاک ریخته بودند عنان کشیده لحظه در آن عظام پوسیده نگریست پس

رومی بلا زمان آورده گفت میدانید که این استخوانها با من چه میگویند و ایشان هنوز در پیش انداخته کپک خان فرمود که مظلومی چند بوده‌اند و داد میخواهند انگاه بهمت
بر استکشاف احوال آن اموات گماشته امیرشاهزاده را که آن سرزمین تعلق بوی میداشت طلب کرد و از وی حال آن استخوانها پرسید آن شخص سر در اندیشه
رجوع نموده سر دراصدره دست و روی بهم زد و بعد از تفحص بلیغ بظهور پیوست که قبل از آن تاریخ بسه سال کاروانی از جانب خراسان بدانجا رسیده
بود و آن جماعت ایشان را کشته اند و مال ایشان را برده و بعضی از آن اموال موجود است قهرمان جلالت کپک خان چون برین حال وقوف یافت بجمع اموال و قید خونیان فرمان
داد و کس نزد والی خراسان فرستاده حکم کرد که از ورثهٔ آن کشتگان هرکس باقی مانده باشد ارسال دارد چون آن جماعت بدرگاه معدلت پناه رسیدند
کپک خان خونیان را با اموال بدیشان سپرد بیت عدل بین کز غایت انصاف و داد استخوان مردگان را داد داد و در سنهٔ احدی و عشرین و سبعمایه بسبب
حلول اجل طبیعی کپک کنک و لال کشته برادرش ایلچیکدای خان و دوا تیمور خان بنوبت متصدی امر سلطنت بودند و چون ایشان نیز بر بستر هلاکت غنودند
پادشاهی الوس جغتای خان برادر دیگر ایشان ترمشیرین خان رسید و او نیز پادشاهی عادل کامکار و جهانداری مقبل مرحمت شعار بود و چهرهٔ دولت خانی
را بگلگونهٔ سعادت مسلمانی برافروخت و بتوفیق سبحانی در عالم فانی اسباب سلطنت جاودانی اندوخت اکثر الوس جغتای خان در زمان جهانبانی او بدین
اسلام فایز گشتند و در تمهید قواعد شریعت غرا و تشیید ارکان ملت بیضا سعی بپیوستند نظم چو از نور دل شمع دین برفروخت در آن بوم بیخ ضلالت بسوخت
الوس میل کردند بکیش بدین بدین شاه بیدار کیش آفرین و ترمشیرین در زمان دولت لشکر بهندوستان کشیده حدود دهلی و گجرات را تاخته سالماً
غانماً بترکستان باز گردید و بتاریخ سنهٔ ثمان و عشرین و سبعمایه موافق لوی ئیل برادر زادهٔ ترمشیرین خان بن بودان بن دوا و ایتمور بن دوا خان که جمال
حالش بحلیهٔ اسلام تزیین نداشت از آن جهت لشکر بماوراءالنهر کشید و در منزل قوزی سنداق با ترمشیرین خان حرب کرده او را بعز شهادت رسانید و بوران
اگرچه در الوس جغتای متمکن گشت اما جمعی کثیر از شاهزادگان و امرا و اعیان را به تیغ ستم بگذرانید و از مطلع سعدین چنان بوضوح می پیوندد که ترمشیرین
خان در سنهٔ تسع و عشرین و سبعمایه بنخشب مریض گشت و آن عارضه اشتداد یافته درگذشت جنکشی بن ابوکان بن دوا خان بعد از مراجعت بوران بجای
جنه متصدی امر ایالت شد و چون روزی چند بدولت بگذرانید برادرش بیسو تیمور خروج کرده او را بقتل رسانید و بیسو تیمور شهریاری دیوانه سار بود و چنانچه
هر دو پستان مادر خود را ببرید بتهمت آنکه باغی شدن مر ایلکتشی تو گفته بودی بنا بر آن اشراف و اعیان از سلطنتش متنفر گشته در آن اثنا علی سلطان که نسبش
باوکدای قاآن می پیوست خروج کرده بر الوس جغتای استیلا یافت و عهدنامهٔ قبل خان و قاجولی بهادر را که با تمغاء تومنه خان موشح بود و چنگیز خان
و قراجار نویان نیز خط بر آن نهاده بودند ضایع ساخت و چندگاهی پادشاهی کرده او نیز مانند دیگران بعالم آخرت شتافت محمد خان بن پولاد خان
بن کوبک خان بعد از فوت علی سلطان بر تخت پادشاهی نشسته برد مظالم پرداخت و نوبت دیگر بیمن معدلت ملک جغتای را معمور ساخت نظم
جهاندار شاهی که از عدل او درآمد گر آب دولت بجو خللهای پیشین تدارک نمود شب فتنه را عهد او صبح بود

ذکر قزان سلطان خان

قزان سلطان ولد بیسور بن اوکتیمور بن بوقا تیمور بن میتوکان بن جغتای خان بود و او در شهور سنهٔ ثلث و ثلثین و سبعمایه موافق قوی ئیل بر تخت سلطنت
صعود نمود و لوای ظلم و بیداد افراخته بنیاد حیات بسیاری از امرا و نویانان برانداخت و از هر کس اندک جریمه در وجود آمد مصراع مطموره خاک منزلش
ساخت سیاستش بمرتبه بود که اکابر و اعیان هر صباح که متوجه ملازمتش بودند از غایت وهم کفن در زیر جامه می پوشیدند و اهل و عیال را وداع می نمودند
و هیبتش بمثابه که مقربان و ایلچیان هر شام که از قید خدمتش نجات یافته بصحت نزد فرزندان میرسیدند سجدات شکر الهی بجا می آوردند و نذور و صدقات
بمستحقان میرسانیدند آخرالامر بنقیبه اشراف الوس جغتای در مخالفت قزان سلطان با امیر قزغن که در سلک اعاظم امرا انتظام داشت موافقت نمودند
و امیر قزغن بهالی سرای معسکر ساخته سپاهی صف شکن فراهم آورد و چون قزان سلطان ازین حادثه آگاهی یافت با لشکر فراوان بجانب مخالفان نهضت
کرد در شهور سنهٔ ست و اربعین و سبعمایه در دشت قریه دره زنگی آن دو گروه جنگی را ملاقات اتفاق افتاد و در میدان داروگیر تیری بچشم امیر قزغن رسید قزان سلطان
را ظفر و نصرت دست داده و در آن زمستان قزان سلطان در قرشی قشلاق کرد و از شدت سرما و کثرت بارندگی اکثر الاغان لشکریانش روی بچراگاه عدم
آوردند و امیر قزغن چون از ضعف دشمن آگاهی یافت کرت دیگر علم جلادت مرتفع ساخته بسر وقتش شتافت و بار دیگر میان آن دو سپاه رزم ساز محاربه
روی نموده و درین جنگ قزان سلطان بقتل رسید و امیر قزغن سپاه را از غارت و تاراج مانع آمد جناح مرحمت و احسان بمفارق بازماندگان قزان

بن یسوری

سلطان

قزان سلطان مبسوط گردانیده و در مقدمهٔ ظفرنامه مسطور است که از زمان جلوس جغتای خان در ماوراءالنهر و ترکستان تا اوان کشته شدن قزان صد و نه سال بوده
بعد از قتل قزان سلطان امیر قزغن دانشمندچه را که نسبش باوکدای قاآن میرسید بخانی الوس جغتای اختیار نمود و چون دو سال از زمان اقبال دانشمندچه خان
بگذشت امیر قزغن او را نیز کشته بیان قلی خان را در آن ملک پادشاه گشت و بیان قلی پسر سورغدو اغول بن دوا خان بود و در ایام دولت امیر قزغن بساط
عدل و کرم گسترده بدانهٔ انعام و احسان مرغ دل طوائف انسان را صید نمود و در سنهٔ ستین و سبعمائه قتلق تیمور نامی که خواهر امیر قزغن را در حبالهٔ نکاح داشت
نسبت با امیر قزغن رایت مخالفت برافراشت و در شکارگاه آن امیر معدلت پناه را در دام بلا انداخته بعز شهادت رسانید و بطرف قندز گریخت
مقربان امیر شهید با ملازمان خود از عقبش روان گردیده در بلدهٔ قندز بوی رسیده بضرب شمشیر تیز او را پاره پاره ساختند و حکام باز گشته علم
عهد و وفا برافراختند آنگاه نبیرهٔ امیرزاده عبدالله قایم مقام پدر شد سمرقند را دارالملک خود گردانید و بنابر طمعی که نسبت بخاتون بیان قلی داشت

امیر قزغن

او را بقتل رسانید تیمور شاه خان پس از کشته شدن بیان قلی بنابر اشارت امیرزاده عبدالله بر سریر پادشاهی صعود نمود و او پسر یسون تیمور بن ابوکان
بن دوا خان بوده در ایام دولت امیرزاده عبدالله امیر بیان سلدوز طریق خلاف مسلوک داشته باتفاق امیر حاجی برلاس که از اولاد یسونتکا قراجار
نویان بود لشکری در هم کشیده متوجه سمرقند گشتند تیمور شاه و امیرزاده عبدالله او را استقبال کردند و بین الجانبین جنگی صعب دست داده تیمور شاه
و عبدالله در معرکه بقتل رسیدند و امیر بیان سلدوز بار دیگر ماوراءالنهر را بحیز تسخیر در آورده لوای پادشاهی مرتفع گردانید و چون او مردی سلیم النفس کم آزار
بود و در شرب مدام و مصاحبت سرو قدان سیم اندام افراطی می نمود اختلال باحوال ممالک توران راه یافت و در هر سری سودائی و در هر دلی تمنائی

بن امیر مسلا

پدید آمد و امیر حاجی برلاس در کش و امیر بایزید جلایر در خجند و اولجایتو سلدوز در بلخ و محمد خواجه اپردی در شبرغان بودند لوای استقلال برافراشتند و امیر حسین
بن امیر قزغن و امیر خضر یسوری لشکری جمع آورده و پیوسته در صدد آن بودند که ولایات را تاخته نقش سروری بر صحایف ضمایر می نگاشتند **ذکر تغلق تیمور
خان** بعد از شهادت امیر قزغن تغلق تیمور بن ایمل خواجه بن دوا خان در الوس جته بر مسند پادشاهی نشست و چون اخبار پریشانی ماوراءالنهر بسمع او رسید
همت بر استخلاص آن ولایات بست و در شهور سنهٔ احدی و ستین و سبعمائه بطرف سمرقند نهضت نموده گردن اکثر امرا سرکش را بحیز اطاعت در آورد
و در هر بلده حاکمی و داروغهٔ تعیین کرده بازگشت و پس از مراجعت او آتش خصومت و نزاع در میان حکام ولایات ارتفاع یافته رعایا بیچاره
پایمال فتنه شدند بنابر آن تغلق تیمور خان در سنهٔ ثلث و ستین و سبعمائه نوبت دیگر لشکر بدان دیار کشید و امیر بیان سلدوز و بایزید جلایر را بقتل
رسانیده پسر خود الیاس خواجه خان را بحکومت ماوراءالنهر باز داشت و رایت معاودت برافراشت الیاس خواجه خان بن تغلق تیمور خان بعد از مراجعت
پدر از سمرقند چندگاهی بلوازم امر پادشاهی پرداخته در شهور سنهٔ خمس و ستین و سبعمائه امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن و حضرت صاحبقران امیر تیمور
گورکان بر وی خروج کردند و بین الجانبین محاربه وقوع یافته الیاس خواجه خان بصوب جته گریخت و در آن دیار قمرالدین دوغلات رشتهٔ حیاتش را
از هم بگسیخت عادل سلطان بن محمد پولاد بن کونجک خان پس از فرار الیاس خواجه باستصواب امیر حسین بر مسند خانی قرار گرفت و چون چند روز بفراغ
بگذرانید خیال استقلال نموده این معنی بر امیر حسین ظاهر شد و او را گرفته در آب چگا انداخت آنگاه قبول سلطان بن دورجی ایلچیکدای را بخانی تعیین
نمود و قبول سلطان را امیر تیمور گورکان بعد از استیلا بر امیر حسین قتل فرمود و سیورغتمش خان بن دانشمندچه خان حضرت صاحبقران در وقتی که علم مخالفت
امیر حسین مرتفع گردانید سیورغتمش خان را با آنکه از نسل اوکدای قاآن بود بسلطنت الوس جغتای برداشت و چون او وفات یافت پسرش سلطان
محمود خان را قایم مقامش ساخت و فرمود تا علی الرسم اسم او را بر اوایل مناشیر تحریر نمایند و سلطان محمود خان در شهور سنهٔ ست و ثمانمائه در بعضی
از بلاد روم وفات یافت چنانچه در ضمن بیان احوال امیر تیمور گورکان پرتو اهتمام بر ذکر آن واقعه خواهد تافت انشاء الله تعالی **ذکر طبقهٔ از اولاد
چنگیز خان که در ممالک ایران علم اقبال افراشته اند و همت بر تمشیت امور سلطنت و استقلال گماشته اند** طایفهٔ از چنگیز خانیان
که در ولایات ایران بر مسند جهانبانی نشسته اند هفده نفر بوده اند و از آنجمله نه نفر در کمال اعتبار و اقتدار پادشاهی نموده و هشت کس دیگر اختیار

بن تولی خان

و استقلال نداشته اند و بموجب تعیین و تبعیت امرا خود را پادشاه و فرمان ده می پنداشته اند و اول این طبقه هلاکو خان بن چنگیز خان است
و آخر ایشان نوشیروان که ملک اشرف بن تیمورتاش بن چوپان او را بالسلطنت موسوم گردانیده بود و هلاکو خان در اوایل ایام دولت :

برادر خود منکوقاآن فی شهور سنه ثلث و خمسین و ستمائه از آب آمویه گذشته قدم بر اراضی ایران نهاد و نوشیروان باتفاق ملک اشرف در سنه ثمان
و خمسین و سبعمائه رخت بقا بباد فنا داد و پس زمان اقبال این طایفه نزدیک بصد و پنج سال امتداد یافته باشد چنانچه بدین تفصیل سمت تحریر می‌یابد

و هو الموفق و المعین **گفتار در بیان تسلط هلاکوخان بر ولایات ایران و ایراد بعضی از وقایع زمان و حوادث دوران**

شهریاران ممالک سخنوری و شهسواران مسالک هنرپروری رایات این حکایات را بدین عبارات آراسته‌اند که چون منکوقاآن بن تولی
خان در منزل قراقرم و کلوران بر مسند سلطنت و کامرانی قرار گرفت نخست تاجو نویان را بضبط ولایات ایران نامزد فرمود و تاجو بعد از وصول
بحدود عراق و آذربایجان ایلچی بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاده از مستعصم خلیفه شکایت بسیار عرضه داشت کرد و همدران ایام قاضی القضاة شمس
الدین احمد الکافی القزوینی که از خوف فدائیان اسمعیلیه پیوسته مانند ماهی جوشن پوش بود در باب دفع وجود ملاحده مبالغه بجای آورد بنابر آن
منکوقاآن خاطر بر آن قرار داد که یکی از شاهزادگان را با سپاه فراوان صاحب عهده جمیع مهمات ایران گرداند و بعد از تقدیم لوازم مشورت
قرعه اختیار از برای این کار بر هلاکوخان افتاد و منکوقاآن او را منظور نظر عنایت گردانید و گفت بلیت زتوران گذر کن بایران حرم برادر
نحو رشید خشنده نام و باید که بیمن جلادت و پهلوانی و ضرب شمشیر جهانگیری و کشورستانی از کنار جیحون تا اقصای ولایات مصر تحت تصرف درآوری
و ملاحظه رسوم و یاسای چنگیزخان نموده هر که بقدم اطاعت و فرمان برداری پیش آید او را رعایت نمایی و هر که تمرد و سرکشی کند ابواب قتل و عار
بر روی او و عیال و اطفال و اقربا بیش بگشایی و هلاکو انگشت قبول بر دیده نهاد و مدت یکماه منکوقاآن و خواتین و شاهزادگان و امرا و اعیان او را
بنوبت طوی دادند و بعد از آن هلاکوخان با خمسی از لشکر چنگیزخان که صد و بیست هزار سوار بود رخصت یافته در ماه ربیع الاول سنه احدی و خمسین
و ستمائه موافق او دییل از اردوی قاآن بقشلاق خود شتافت و ترتیب اسباب قلعه‌گیری و تجهیز دلیران میدان نام آوری مشغولی نمود و هزار
خانوار منجنیق‌ساز و نفط‌انداز که از ختای آمده بودند با خود همراه ساخت و در ماه رمضان سال مذکور بجانب ایران روان شده در سنه ثلاث و
خمسین و ستمائه موافق توشقان ییل در ظاهر سمرقند بمرغزار کان گل منزل گزید و مسعود بیک یلواج که در آن زمان صاحب اختیار ماوراءالنهر بود ترتیب
اسباب طوی قیام نمود و هلاکوخان مدت چهل روز در آن مقام دلفروز بعیش و عشرت گذرانید آنگاه از آنجا بشهر کش خرامید حاکم خراسان امیر ارغون
و ملک شمس الدین محمد کرت با بعضی از اکابر و اعیان در آن مقام بخدمت رسیدند و پیشکش کشیده باصناف الطاف سرافراز گردیدند و برین قیاس
موکب گردون اساس با آهستگی طی مسافت نموده و در هر منزلی جمعی از متعینان ایران بکریاس فلک التباس می‌شتافتند و بعنایت و سیورغامیشی
اختصاص می‌یافتند و هلاکو در دی جغبکور راه از جیحون عبور نموده در آن زمستان در حدود شبرغان قشلاق فرمود و در اوایل فصل بهار و هنگام ظهور
سپاه ریاحین از بهار از شبرغان بصوب ولایت خواف نهضت کرد ارغون آقا بموجب فرمان بدردی بجانب اردوی منکوقاآن آورده پسر خود کرای
ملک و احمد بتکچی و صاحب تاریخ جهانگشای خواجه عطا ملک جوینی را نزد هلاکوخان که او را و اولاد او را مورخان ایلخان گویند بگذاشت و چون ایلخان
براه رسید کیتبوقا نویان را بفتح قهستان فرستاده خود بطوس شتافت و در طوس خواتین امیر ارغون و خواجه عزالدین طاهر که نایبش بود هلاکو را طوی
دادند و در خلال این احوال ملک شمس الدین محمد کرت برسم رسالت نزد ناصرالدین محتشم که از قبل رکن الدین خورشاه الموتی حاکم قلعه سرتخت بود رفت
و بعد از ادای پیغام ناصرالدین بمقام فرمان برداری آمده در مصاحبت ملک راه اردوی هلاکو پیش گرفت و چون بآستان سلطنت آشیان
رسید بانواع التفات سرافراز گردید و هلاکوخان پس از طی منازل و قطع مراحل بحدود ولایت رودبار رخ نزول اجلال فرمود چنانچه در ضمن قضایای ملاحده
سبق ذکر یافت در روز یکشنبه اول ذی قعده سنه اربع و خمسین و ستمائه رکن الدین خورشاه بملازمتش شتافت و چون فتح قلاع و بقاع ملاحده بتفصیل انجامید
رایات حشمت و عظمت افراخته متوجه دارالسلام بغداد گردید و بروجهی که در اواخر جزو سیم از مجلد دوم مذکور شد فتح بغداد بعد از محاصره و محاربه
سمت تیسیر پذیرفت هلاکوخان در روز جمعه نهم ماه صفر سنه ست و خمسین و ستمائه بدارالخلافه درآمد امرا و اعیان اطراف را طوی داد و مستعصم خلیفه را که هنوز
مقید بود در آن مجلس طلبیده گفت که تو میزبانی و ما میهمان آنچه دست گیرت تو بدان رسد و درخور ما باشد بیاور و مستعصم این سخن را بر حقیقت حمل کرده
دو هزار جامه نفیس و ده هزار دینار زر سرخ و بعضی از ظروف و اوانی طلا و نقره که بجواهر زواهر مرصع بود از خزانه بیرون آورد و بر طبق عرض نهاد

نهاد ایلخان بچشم التفات در آن اشیا نظر نینداخت و مجموع را بحاضران انعام فرمود و باز خلیفه را گفت که اموال ظاهر تو و بغدادیان در تصرف
بندگان ماست احتیاج بتسلیم نیست خلیفه آنکه از مخفیات و دفاین چیزی بگوی مستعصم اشارت بصحن دار الخلافه کرد و چون آن زمین را حفر نمودند
حوضی مملو از شکیات طلا یافتند که هر یک صد مثقال وزن داشت و در بعضی از روایات آمده است که در آن ایام که خلیفه انام در دست مغولان
بی اسلام اسیر بود روزی چند بفرمان ایلخان او را طعام ندادند مستعصم از گرسنگی بی تحمل شده از موکلان خوردنی طلبید ایشان التماس خلیفه را بهلاکو
خان عرض کردند حکم شد که طبقی مملو از زر احمر و جواهر زواهر پیش خلیفه بردند و او را بتناول آن اشیا تکلیف نمایند و چون آن طبق بنظر مستعصم رسید
گفت زر و جواهر چگونه توان خورد ترجمان از زبان ایلخان جواب داد که چیزی را که نتوان خورد چرا فدای جان خود و چندین هزار مسلمان نکردی
و بسپاه نه دادی تا ملک موروث ترا از تعرض لشکر بیگانه محفوظ دارند خلیفه چون در این باب عذری بقبول مقرون نداشت با دلی چون کوره زرگران گرم
آه سرد برکشید و از بوته دیده لآلی اشک بر رخساره روان گردانید القصه هم در آن چند روز خرمن عمر مستعصم بآتش غضب ایلخان سوخته اولاد
و اخوان و اقربا و امرا و نواب او مانند سلیمان شاه که ممدوح اثیر الدین اومانی است و دواتیان صغیر و کبیر و شرابی بتمام کشته شدند بلکه حکم قتل عام
صدور یافته نبات حیات هشتصد هزار کس در دار السلام سمت انهدام پذیرفت و در آن دیار از نقود نامعدود و نفایس اجناس و جواهر ثمین و ظروف
و اوانی زرین و سیمین و خیول عربی و بغال قیمتی و غلمان رومی و روسی آن مقدار بدست مغولان افتاد که مهره حساب از حساب آن عاجز آمدند و چون
لشکر ایلخان از قتل و غارت فراغت یافتند عنان بتخریب برج و باره آن بلده تافتند بعد از آن نایره غضب ایلخان تسکین گرفته بر بقایا برایا که
در نقبها و سوراخها خزیده بودند ترحم فرمود که کشتگان را از شوارع بر داشته ابواب دکاکین بگشایند و دیگر هیچ آفریده را مزاحم نشوند و تعرض نرسانند
و چون قهر دار السلام و متوطنان آن مقام بدین مرتبه رسید ابن علقمی وزیر امید بسیار داشت که بنا بر اهتمامی که در باب انهدام اساس دولت بنی
عباس بظهور رسانیده بود حکومت بغداد بوی تفویض یابد و پرتو آفتاب عنایت هلاکو خان بر وجنات احوالش تابد اما ایلخان او را منظور نظر
شفقت نگردانید و بر زبان گذرانید که از کسی که با ولی نعمت خود وفا نکند چه طمع توان داشت و باسقاقی بغداد را بعلی بهادر که نخست او بیاروی
بغداد رفته بود ارزانی فرمود و حکومت دار الخلافه را با بن عمران تفویض نمود و چون حکایت ابن عمران خالی از غرابتی نیست قلم مشکین رقم بتحریر
آن مبادرت می نماید در تاریخ وصاف مسطور است که ابن عمران در سلک احاد الناس بغداد انتظام داشت و فی الجمله سوادی از بیاض معلوم کرده
بخدمت عامل یعقوبیه قیام می نمود و قبل از رسیدن ایلخان بیکسال عامل یعقوبیه در وقت حرارت هوا بر بستر استراحت خفته بود و پایها در کنار ابن
عمران نهاده و شرایط دلک بجای می آورد ناگاه خواب بر ابن عمران غلبه کرده اهمالی در خدمت از وی واقع شد عامل پرسید که چرا دست از پای
من کشیده داشتی جواب داد که در خواب بودم عامل گفت در خواب چه دیدی گفت چنان مشاهده نمودم که بساط خلافت آل عباس در نوردیدند
و زمام ایالت دار السلام را در قبضه اختیار من نهادند از شنیدن این سخن عامل خندان شده چنان لگدی بر سینه ابن عمران زد که پشتش بر زمین آمد و وقتی
که هلاکو خان بغداد را محاصره میکرد ابن عمران بر تیری نوشت که مرا که ابن عمرانم از خلیفه طلب فرمایید شاید که لشکر پادشاه را بکار آیم و مضمون آن نوشته
بعرض ایلخان رسیده ایلچی نزد مستعصم فرستاده ابن عمران را طلبید و خلیفه بمضمون این مصراع که مصراع کم گیر ز بغداد کهن زنبیلی بخاطر گذرانیده ابن
عمران را اجازت داد و او نزد ایلخان رفته عرض کرد که اگر یرلیغ شرف نفاذ یابد من لشکر پادشاه را بقدر احتیاج تغار و علوفه دهم هر چند این
سخن بعدی تمام داشت اما هلاکو شحنه جهة این کار تعیین نمود و چون ابن عمران صاحب وقوف بود که مردم یعقوبیه و توابع آن غلات خود را در کدام موضع
و در زیر زمین ستر ساخته اند باتفاق شحنه بیعقوبیه رفته بترتیب سر چاهها می گشاد و غله بمغولان می داد و بدین واسطه مدت پانزده روز لشکر از آن
کثرت را بغله احتیاج نشد و این خدمت موقع قبول یافته تیر تدبیر ابن عمران بهدف مقصود رسید و ایلخان بعد از فتح بغداد او را در دار السلام حاکم گردانید
و حکم فرمود که ابن علقمی مامور و محکوم ابن عمران باشد و وزیر از این غصه بیمار گشته در همان چند روز در گذشت ذکر مراجعت هلاکو خان از
دار السلام و بیان تسخیر بعضی از ولایات شام چون خاطر ایلخان از مهم بغداد فراغت یافت عنان مراجعت بجانب آذربایجان
تافت و بعد از وصول بمراغه در اواخر سنه ست و خمسین و ستمایه سلطان بدر الدین لؤلؤ که بسبب استیلا او بر ولایت موصل در اثناء

نسخه: نموده

نسخه: از وی

نسخه: [illegible]

ذکر آخرین سلاطین آن مملکت که از اولاد عماد الدین زنکی بن آق سنقر بود مسطور شده بدرکاه کیتی پناه رسید و بنا بر آنکه مدت نود سال از عمر عزیزش کذشته بود مشمول
الطاف و اعطاف ایلخان کردید و در ششم شهر شعبان رخصت یافته عنان مراجعت بموصل تافت بعد از آن هلاکوخان ایلچیان بولایت شام فرستاد و حکام
آن دیار را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و در آن زمان ایالت بعضی از بلاد آن مملکت تعلق بکاشتکان پادشاه مصر داشت و در چند موضع ملک ناصر
داود بن ملک معظم و ملک مغیث عمر بن عادل که ذکر ایشان در ضمن قضایای آل ایوب کذشت حکومت میکردند و ایشان ایلچیان ایلخان را بر وفق مدعا باز کردانیدند
بنا بر آن هلاکوخان عزم تسخیر ولایات شام کرده نخست قاصدی نزد بدر الدین لؤلؤ فرستاد و پیغام داد که ما ترا بواسطه کبر سن از یورش معاف داشتیم اما
باید که پسر خود ملک صالح را همراه لوای کشورکشای کردانی بدر الدین لؤلؤ بموجب فرموده عمل نموده ایلخان ترکان خاتون دختر سلطان جلال الدین منکبرنی را
بوی ارزانی داشت و در بیست و دوم شهر رمضان سنه سبع و خمسین و ستمائه بصوب مقصد نهضت نموده چون بدیاربکر رسید پسر خود یشمت را با طایفه
از امرا و بسیاری از سپاه شجاعت انتما بتسخیر میافارقین و ماردین نامزد فرمود و ملک صالح را باستخلاص آمد که آنرا حامد نیز کویند فرستاد و بنفس خویش
بروها رفته و آن بلده را بصلح کرفته از آنجا بطرف نصیبین و حران در حرکت آمد و آن دو شهر را بجنک فتح نموده در قتل و غارت از خود تقصیر راضی نشد آنکاه
بحلب رفته در باب الانطاکیه نزول فرموده دیکر دروازهای اطراف شهر را بر امرا و نوئینان قسمت کرده بمحاربه و محاصره مشغول شد و باندک زمانی ارباب
العراق بشهر حلب درآمده بقتل و غارت پرداختند بعد از آن محاصره قلعه را پیش نهاد همت ساختند و آنرا نیز در عرض چند روز مسخر کردانیده ضیاع و محترفه
را اسیر کرفتند و سایر خلایق را بکشتند و ایلخان چون از مهم حلب فارغ کشت کمند همت بر کنکره تسخیر حصار حارم که از مضافات آن ولایت بود انداخت
و اغاز محاصره و محاربه کرد کارسازکنان آن مکان باضطرار از انجا امید و پیغام فرستادند که اکر فخر الدین ساقی بدینجا آمده سوکند خورد که لشکریان متعرض
مال و جان ما نخواهند شد بیرون آمده قلعه را تسلیم مینمائیم و فخر الدین ساقی شخصی بود که با آن مردم سابقه معرفتی داشت و در آن ایام بملازمت هلاکوخان قیام
می نمود و فخر الدین بعد از وصول پیغام بموجب فرموده ایلخان بقلعه رفته عهد و پیمان در میان آورده آن طایفه نادان پایان آمدند و هلاکوخان فرمان
داد که مجموع ایشان را حتی اطفال شیرخواره و کودکان کهواره بقتل آوردند و هیچکس از آن جماعت نجات نیافت مکر ارمنی زرکری که در آن فن ماهر بود آنکاه
ایلخان فخر الدین ساقی را حاکم حلب ساخته توکل بخشی بشحنکی آن ولایت منصوب شد اما بعد از چند روز حلبیان از فخر الدین شکایت کرده هلاکو بقتلش فرمان
داد و زمام ریاست آن ولایت را در قبضه اختیار زین الدین حافظی نهاد و چون اهل دمشق از واقعه قلاع و بقاع مذکوره وقوف یافتند اصناف تحف و هدایا
بصحبت طایفه از بلغاء باستان سلطنت آشیان ایلخان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و ایلخان کیتوقا نوئین را با تمامی ضبط دار الملک
شام کرده اشراف و اعیان آن مملکت باستقبال کیتوقا شتافتند و ملتمسات ایشان باجابت مقرون شده بانواع سیورغامیشی و نوازش اختصاص
یافتند و مقارن این حال از جانب مشرق ایلچی رسیده خبر فوت منکوقاآن رسانید و هلاکوخان محزون کشته بجانب آذربیجان بازکردید و کیتوقا بفراغ بال در
دمشق بر مسند اقبال تکیه زده ناکاه پادشاه مصر سیف الدین قطز در برسرش تاخت و او را اسیر ساخته بنیاد حیات بسیاری از مغولان را برانداخت و ذکر
سیف الدین قطز و سایر سلاطین مصر عنقریب مسطور خواهد کشت انشاء الله تعالی و تقدس **ذکر تخریب میافارقین و ماردین** بسبب استیلاء
مغولان پرخشم و کین چنانچه سابقا مذکور شد ایلخان در وقت وصول بدیاربکر پسر خود یشمت را باستخلاص میافارقین مامور کردانید و چون شاهزاده
روی بدانجانب آورد ایلچی نزد ملک کامل که حکومت آن ولایت تعلق بوی میداشت ارسال نمود و او را بایلی و انقیاد دعوت فرمود ملک جواب داد
که بر عهد و پیمان شما اعتماد نیست زیرا که مستعصم خلیفه و رکن الدین خورشاه اسمعیلی و جمعی دیکر از حکام بلاد در الحث بامان مطمئن کردانیدید و آخر الامر
جمیع بقتل رسانیدید لاجرم من با خود قرار داده ام که تا جان در تن و رمقی در بدن داشته باشم از این حصار دیوار بیرون نیایم و چون این پیغام بیشموت
رسید مستعد محاصره میافارقین کردید و ملک کامل مردم خویش را استمالت داده کفت از جنس سیم و زر و غله و اجناس دیکر آنچه در خزانه و انبارخانه
موجود هست از سپاهی و رعیت دریغ نیست و لله الحمد و المنه که من مانند مستعصم بخیل نیستم که دینار و درم را فدای نفس و عرض خود نکردانم آنچه ضرورت
دارید بستانید و در محافظت این بلده از خود تقصیر راضی مشوید و متوطنان آن بلده از استماع این سخنان امیدوار کشته منتظر بیکار لشکر تاتار شدند و از جانبین
عراده و منجنیق بر کار داشته آغاز انداختن تیر و سنک کردند و هر روز از شهر فوجی از شجعان بیرون آمده نایره قتال می افروختند و خرمن حیات جمعی

جمعی از مغولان نامی سوختند از جمله دو جوان بودند که بملک کامل اختصاص تمام داشتند و ایشان و سائر ایام بمیدان جهاد خرامیده نوعی آثار جلادت ظاهر میکردانیدند که داستان شجاعت رستم و دستان و اسفندیار روئین تن منسوخ میگشت نقلست که ملک کامل را منجنیقی بود که بزخم سنگ او چندین بنا زندگانی سپاه ایلخان می افتاد و مغولان در دفع او چاره جوی گشته منجنیق بدرالدین لؤلؤ را که او نیز مهارت کامل حاصل داشت طلب نمودند و چون آن شخص بار دوی یشموت رسید منجنیقی در برابر منجنیق شهر نصب کرده و آن دو استاد بیکبار سنگها از منجنیق گشاده داده هر دو سنگ در فضای هوا بهم باز خورده ریزه ریزه شد مردم اندرون و بیرون از حذاقت آن دو هنرمند حیران و متعجب گشتند القصه میافارقین مدت دو سال امتداد یافت عاقبت در شهر قحط و غلائی عظیم روی نمود و سپاهیان اسپان خود را کشته خوردند و بعضی از قوتها از گوشت صنفی بنی نوع تغذی میکردند و در اواخر الامر هفتاد و هشتاد صعلوک در خدمت ملک کامل مانده کس نزد یشموت فرستاده امان طلبیدند و شاهزاده ارقیو نویان را نامزد فرمود که بمیافارقین رفته ملک کامل را دست و گردن بسته بیاورد و در ساعت سایر مردم را به تیغ کین بگذرانند و ارقیو بشهر درآمده آن دو جوان جلادت نشان چون حال بر آن نوع دیدند بر بام خانه برآمده به تیر انداختن مشغول شدند و پس از آنکه سهام ایشان باتمام رسید سپرها در سر کشیده چندان شمشیر زدند که بدرجه شهادت فائز گشتند و همان ...

قضیه

نامی بسوطمان آن ممکان کشته شده یشموت ملک کامل را پیش هلاکو فرستاد و چون ایلخان او را دید حکم فرمود که قطعه قطعه گوشت از بدن آن حاکم عادل مسلمان بریده در دهانش می نهادند تا در گذشت گویند که زهد ملک کامل بمرتبه بود که با وجود سلطنت بحرفت خیاطت مشغولی نموده روزگار میگذرانید و هرگز خیال ظلم و عدوان پیرامن خاطر عاطرش نمیگردید و چون مغولان میافارقین و اعمال و مضافات آنرا ابستان مهار برلبدان و ویران کردند روی بصوب ماردین آوردند و ملک سعید نامی که حاکم آن سرزمین بود در قلعه متحصن گشته یشموت سپاه را بمحاصره و محاربه مامور گردانید و در باب تسخیر ماردین و نهایت کار ملک سعید دو روایت وارد است قول اول آنکه چون مدت محاصره بدور و دراز کشید در شهر علت وبا و بلاء غلا شیوع یافت و پسر ملک سعید ملک مظفر از عناد و لجاج پدر بتنگ آمده او را زهر داد و با یشموت صلح کرده ابواب شهر باز گشاد و قول ثانی آنکه چون امرای ایلخان ایلچی نزد ملک سعید فرستاده او را بایلی دعوت نمودند بعهد و پیمان بیرون آمد و شاهزاده یشموت او را باردوی پدر ارسال داشت ایلخان بقتلش رسانید و پسر ملک سعید ملک مظفر را که بحکم پدر در محبس اوقات میگذرانید منظور نظر تربیت ساخته والی ماردین گردانید

ذکر فوت والی موصل و کشته شدن اولاد او بر دست مغولان ظالم جاهل

چون عمر بدرالدین لؤلؤ به نود و شش سال رسید و ازین جمله قریب پنجاه سال بدولت و اقبال بگذرانید بقول امام یافعی در شهور سنه سبع و خمسین و ستمائه وفات یافت و بروایت روضة الصفا فی سنه تسع و خمسین و ستمائه بجهان جاودان شتافت و ایلخان پسرش ملک صالح را منظور نظر عاطفت گردانیده قایم مقام پدر ساخت و صالح روزی چند طریق اطاعت مسلوک داشته بعد از آن علم مخالفت برافراخت و موصل را بیکی از معتمدان خود سپرده متوجه مصر گردید و از سلطان مصر بندقدار عنایت و التفات دیده آنگاه با هزار سوار بموطن خود مراجعت نمود و تا خزاین و دفاین موصل را بمصر برد و ایلخان از وصول او واقف شده با امرای آن دیار پیغام فرستاد که محافظت طرق نمایند تا اگر ملک صالح بار دیگر پای در طریق مصر نهد دست بردی بوی نمایند و سنداغو نویان را با لشکری گران بموصل ارسال داشت تا بهر کیفیتی که تواند ملک صالح را بچنگ آورد و در روزی که ملک صالح مانند مردم صالح در دار الملک خود بنا می و نوش اشتغال می نمود بیکبار آواز کورکه و کوس بگوش او رسید لاجرم از آمدن سنداغو خبر یافته دروازها بربست و ابواب خزاین گشاده لشکر شول و کرد و ترکمان را که در شهر بودند بمال بسیار خوشنود ساخت و سنداغو آغاز محاصره و محاربه نموده روزی هشتاد نفر از دلیران لشکر مغول ببالای سور برآمدند و موصلیان ایشان را در میان گرفته همه را کشتند و سرهای کشتگان را بزیر انداختند بدین جهت در منازعت بجدتر شدند و چون پادشاه مصر بندقدار از هجوم سپاه تاتار و اضطرار ملک صالح خبر یافت یکی از امرای عظام را با جنود شام بامداد موصلیان نامزد فرمود و ایشان بسنجار رسیده نامه در قلم آوردند مضمون آنکه ملک صالح و اهل موصل باید که هیچ دغدغه بخاطر راه ندهند که سپاه شام بمعاونت اهل اسلام بسنجار رسیده اند و آن نوشته را بر بال کبوتری بسته بطرف موصل پرواز دادند قضا را کبوتر غلط کرده بر منجنیق مغولان نشست و استاد منجنیقی کبوتر را گرفته نامه را از بال او باز کرده تر سنداغو برد و سنداغو ابن مضمون را از زبان ملک صالح و ملک الموصل... بیک تومان سپاه بدفع شامیان نامزد نمود و مغولان بعد از قطع منازل بنواحی سنجار رسیده منقسم بسه قسم شدند و دو قسم در کمینگاه نشستند و در وقت وصول لشکر

وشواهد

بر دو شد
اعنو

شام بیکبار بیرون تاخته باستعمال تیر و شمشیر پرداختند و شامیان بمدافعه مشغول گشته در آن اثنا نسیم فیروزی از جانب مغولان در اهتزاز آمده باد صعوبت
جنبید چشمهای اهل شام را از خاک پر ساخت لاجرم اکثر ایشان کشته شدند و سپاه سنداغو جامهای آن طایفه را پوشیده و در اسبان عربی نشسته
سوار گشته روی بطرف موصل آوردند مردم شهر را چون چشم بر ایشان افتاد تصور کردند که لشکر شیدقار بمدد می آید لاجرم جمعی کثیر برسم استقبال از دروازه
بیرون خرامیدند و مغولان ایشان را در میان گرفته همه را شهید گردانیدند و بعد از این واقعه ضعفی تمام باحوال ملک صالح راه یافته کس نزد سنداغو
فرستاده امان طلبید و سنداغو متقبل شفاعت جرایم ملک موصل گشته صالح از شهر بیرون آمد و سنداغو او را بجمعی سپرد تا نزد ایلخان بردند هلاکو خان
چون از وی بغایت خشمناک بود فرمود تا اعضایش را در دنبه گرفتند و نمدی بروی پیچیده بریسمان محکم ببستند و در آفتاب انداختند گاهی اندک غذائی بوی
میدادند و پس از چند روز آن دنبها استحاله بکرمان شده اعضاء ملک را آغاز خوردن کردند و صالح مدت یکماه باین عقوبت مبتلا بوده وفات یافت آنگاه
پسر سه ساله او را که علاء الملک نام داشت بر کنار رودخانه موصل بضرب تیغ جان گسل دو نیم زدند و هر نیمه او را بیک جانب رودخانه بیاویختند لا راد لقضائه
و لا معقب لحکمه **گفتار در بیان مخالفت هلاکو خان و برکه اغول و تلف شدن جمعی کثیر از خیل مغول** چون برکه اغول بن جوجی خان
بموجب فرموده برادر بزرگتر خود در باب تمشیت مهم سلطنت منکو قاآن سعی بسیار نموده بود خود را از هلاکو خان برتر میدانست و پیوسته بهر گونه
محکمات مشوش و قاتش گشته بر وی تفوق میجست هلاکو از این معنی بتنگ آمده روزی بر زبان آورد که هرچند برکه آقاست و من اینی اما از بس که طریق
عنف مسلوک داشته و همواره مرا تکلیفات نامناسب می نماید بعد از این با وی قاعده یگانگی تبدیل خواهم داد و این سخنان بسمع برکه خان رسیده بر آشفت
و گفت هلاکو در هلاک اهل اسلام کوشیده بلاد مسلمانان را با خاک یکسان ساخت و خلیفه بغداد را بی مشورت آقا و اینی بکشت اگر خدای جاوید تائید
دهد خون بی گناهان را از وی خواهم خواست و در خلال این احوال بتاریخ هفدهم صفر سنه ثمان و خمسین و ستمائه هلاکو توتار اغول را که خویش برکه خان بود
متهم گردانیده بیاسا رسانید و این معنی ضمیمه آزار خاطر برکه شده دفع هلاکو را پیش نهاد همت ساخت و نوقای را که لشکرکش او بود با نوتار قراچی
در دشت با سی هزار سوار بر سبیل مقدمه روان کرد و هلاکو از توجه سپاه دشت واقف گشته در شوال ششصد و شصت از الاتاق در حرکت آمد و شیرامون
نویان را برسم منقلای بفرستاد و چون شیرامون بحدود شماخی رسید نوقای بیکبار ناگاه بر وی تاخته از اعیان امراء سلطان جوق را با بسیاری از دلیران
ایران بر خاک هلاک انداختند و این خبر بهلاکو خان رسیده اباتای نویان را نامزد دفع شر نوقای گردانید و اباتای در ذی حجه مذکوره در یک
فرسخی شابران خود را بر سپاه برکه خان زده در این نوبت نوقای انهزام یافته در اوایل محرم سنه احدی و ستین و ستمائه ایلخان بنفس خویش بحدود شماخی گذشته
عازم رزم برکه خان گشت و روز بیست و سیم همین ماه نزدیک بچاشتگاه بدربند شیروان رسیده گروهی از مردم باغی بر زبر دربند دیده لشکریان
ایران بزخم پیکان ایشان را بر انداختند و از دربند گذشته آغاز حرب کردند و هزیمت بر جنود دشت قبچاق افتاد و ایرانیان دست بقتل عام بر آوردند
و در غره صفر از نوقای و سپاه برکه خان در آن حدود اثری نماند آنگاه اباقاخان و شیرامون و اباتای نویان که منقلای ایلخان بودند بر جناح
استعجال عازم دشت گشتند و از آب ترک عبور نموده منازل الوس برکه خان را از خیمه و خرگاه و بغال و جمال و اغنام و مواشی مملو یافتند و از مردم
سپاهی بسیاهی ندیدند زیرا که همه گریخته بودند و عیال و اطفال را بی تحاشی در خانهای قبچاقیان فرود آمدند و با دختران گلعذار ماه رخسار دست
در آغوش کرده بنای عیش و نوش مشغول شدند و بعد از سه شبانه روز بیک ناگاه برکه خان با لشکری چون مور و ملخ بی پایان در آن زمین دشت پیدا
گشته از وقت طلوع آفتاب تا هنگام غروب با اباقاخان و امراء بمقابله و مقاتله قیام نموده برکه خان غالب آمد و ترکان ایلی ترک محاربه کرده
بگریختند و در زمان عبور از آب ترک یخ شکسته خلقی کثیر غریق دریای فنا شدند و از این جهت زخم حزن تمام و اندوه لا کلام بر ضمیر هلاکو خان استیلا
یافته فرمان داد که در تمامت ممالک محروسه بترتیب اسلحه و آلات نبرد قیام نمایند بخیال آنکه بعد از تهیه اسباب جدال و استمالت ابطال رجال عازم انتقام
برکه خان گردد اما فرصت نیافته و از ییلاق مراغه عنان عزیمت بقشلاق جغتو تافته در ماه ربیع الاول سنه ثلث و ستین و ستمائه موافق ایت ئیل
روزی بحمام رفت و چون از آن مقام راحت انجام بیرون آمد مریض گشته باتفاق اطبا مسهلی خورد و آن دوا موجب غش شده مرض بسکته انجامید
در آن لیالی نجم ذو ذوابه مهیب هر شب پدید می آمد و بعد از چند شب که آن نجم ذو ذوابه غیبت نمود هلاکو خان نیز گلشن حیات را بدرود فرمود و امرا و ارکان

قبچاق
نوقای

قبچاق
گذشته
لاجرم
همیران

وارکان دولت جنازه‌اش سردابه ساختند و چند دختر ماه‌پیکر با انواع زیب و زیور آراسته با آن سردابه فرستادند تا ایلخان از وحشت تنهائی و مشقت
جدائی متألم نگردد و این عمل بدعتی بود از بدعتهای اشراف و اعیان مغول که همت بر امثال این افعال بی‌حاصل می‌گماشتند و آن را سبب مسرت و حضور
اموات خود می‌پنداشتند خواجه نصیر الدین طوسی در تاریخ هلاکو گوید قطعه چون هلاکو ز مرغزارستان که شد کرد تقدیر ازل نوبت او در آخر سال
بر ششصد و شصت و سه شب یکشنبه که شب نوزدهم بد ز ربیع الآخر مدت عمر هلاکو خان چهل و هشت سال بود و دوره زمان سلطنتش نزدیک به ده سال
و هلاکو خان چهارده پسر داشت اول اباقاخان از یسونجین خاتون که از قوم سلدوز بود دوم جومغور از کویک خاتون بنت تورالچی کورکان
از قبیله اویرات سیم یشموت که مادرش قتائی بود و قاجین ایکچی نام داشت چهارم تکسین که از قوتوی خاتون قنقرات در وجود آمده بود و در خورد سالی
بعلت استرخاء مثانه از عالم انتقال نموده پنجم طرغای مادرش و نیز قتا بود و بورقجین نام داشت ششم تبشین که برادر اعیانی یشموت بود هفتم
تکودار که ایضا از قوتی خاتون تولد نموده بود هشتم اجای که مادرش ارققاق ایکچی بود بنت نکز کورکان نهم قنقرتای که مادرش کنیزک ختائیه بود نام
او اجوجه ایکچی دهم بیسودار که مادرش یسچین بود از قوم کورلوت یازدهم منکوتیمور که مادرش اولجای خاتون بود بنت تورالچی کورکان دوازدهم هولاجو
که مادرش ایل ایکاجی بود از قوم قنقرات سیزدهم شیاوجی که برادر اعیانی هولاجو بود چهاردهم طغاتیمور که مادرش در سلک قمکان انتظام داشت
و از این جمله اباقاخان و تکودار بسلطنت رسیدند **گفتار در بیان بعضی از آثار ایلخانی و ذکر شمه از احوال وزرا و عمال آن ممالک**
مسالک طریق جهانبانی چون منکوقاآن بجودت ذهن و دقت طبع از سایر سلاطین مغول امتیاز داشت و گاهی خاطر بدیع مآثر بحل بعضی
از اشکال اقلیدس می‌گماشت هوس بستن رصد در ضمیرش پیدا شد و جهت تمشیت آن مهم جمال الدین محمد بن طاهر بن محمد الزیدی البخاری را بپایه سریر
سلطنت مصیر طلبیده فرمود که ببناء رصد پردازد و جمال الدین محمد از سرانجام آن امر خطیر عاجز گشته منکوقاآن پیوسته در اندیشه آن کار روزگار
میگذرانید تا آنکه آوازه فضایل و کمالات خواجه نصیر الدین محمد الطوسی بسمع او رسید و در وقتی که هلاکو خان را با ایران می‌فرستاد با وی گفت که چون
قلاع ملاحده مستخلص گردد باید که خواجه نصیر الدین را بدینجانب روانه گردانی تا رصد بندد و بعد از فتح میمون دز خواجه بخدمت ایلخان شتافته هلاکو بمفارقتش
رضا نداده در زمانی که از تسخیر و تخریب بغداد فراغت یافت بنابر ترغیب خواجه بترتیب اسباب رصد و بناء زیج فرمان فرمود خواجه نصیر الدین
مراغه تبریز را جهت بناء رصد اختیار کرده حکم شد که هرچه محتاج الیه آن مهم باشد دیوانیان و خزانچیان تسلیم نمایند خواجه هر کس و هر چیز که در بایست بود
طلب فرموده و بدست آورده در طرف شمالی مراغه بر زبر پشته رفیع به بناء رصدخانه اشتغال نمود مشتمل بر تماثیل اشکال افلاک و تدویرات و حوامل
و دوایر موهومه و صور بروج دوازده گانه و آن رصد بروجهی ساخته و پرداخته شد که هر صباح پرتو نیر اعظم از ثقبه قبه بالا بر سطح عتبه می‌افتاد و درج
و دقایق حرکت وسط آفتاب و کیفیت ارتفاع در فصول اربعه و مقادیر ساعات از آنجا معلوم میگشت و صورت کره زمین و تقسیم ربع مسکون
بر اقالیم سبعه و طول ایام و عرض بلد و هیأت جزایر و بحار چنان روشن و مبرهن کرده بود که هیچ چیز مشتبه نماند و بواسطه اختلاف حرکت اوج آفتاب میان
زیج ایلخانی و زیجات پیشین در طالع سال تفاوتی فاحش ظاهر گشت و هنوز عمارت رصد ناتمام بود که کوکب طالع هلاکو خان بقاطعی سیده اجل
مرصود از مرصد تقدیر کمین بگشاد و چون هلاکو خان را بعمارت میل بسیار بود در ایام دولت خود در آلاتاق قصری رفیع ساخت و در حوالی اران
و آذربایجان بتخانه‌های بزرگ طرح انداخت و در اواخر اوقات حیات بیشتر از پیشتر خود را بتعمیر مواضع مشغول میداشت اما از تمشیت امور مملکت
نیز غافل نبود و چون آثار رشد و نجابت در ناصیه پسر بزرگتر خویش اباقاخان مشاهده نمود نام حکومت ممالک عراق و مازندران و خراسان را
تا کنار جیحون در کف کفایت او نهاد و منصب ولایت دربند را نیز باو داد و ضبط و ربط دیار اران و آذربایجان را بولد دیگر خود یشموت بجوع
و ایالت دیار بکر و دیار ربیعه را در عهده امیر تودان کرد و مملکت روم را بمعین الدین پروانه سپرد و وزارت هلاکو خان در بیشتر اوقات تعلق
بخواجه سیف الدین بیتکچی میداشت و در اوایل محرم سنه احدی و ستین و ستمائه که هلاکو خان متوجه رزم برکه خان بود در منزل شاباران جمعی از
مفتریان نسبت بخواجه سیف الدین و خواجه عزیز که عامل گرجستان بود و خواجه مجد الدین تبریزی سخنان بعرض نواب ایلخان رسانیدند هلاکو به پرسش
آن نهج فرمان فرموده بعد از ثبوت گناه هر سه خواجه بیاسا رسیدند آنگاه منصب وزارت من حیث الاستقلال بقدوة اصحاب علم و ملاذ ارباب

یشموت صح

ارباب کمال خواجه شمس الدین محمد جوینی تعلق گرفت و ایالت دار السلام بغداد ببرادر خواجه شمس الدین محمد خواجه علاء الدین عطا ملک جوینی که تاریخ جهانگشا
تصنیف اوست سمت انتساب پذیرفت و خواجه شمس الدین محمد از اولاد امجاد و زبدهٔ احفاد و اعیان کمالات نفسانی عبد الملک جوینی بود و با علو همت مناصب
بلند و مستقل مراتب ارجمند مخصوص بود جد مادریش که او نیز شمس الدین نام داشت مستوفی دیوان سلطان محمد خوارزمشاه بود و در زمان سلطان جلال الدین
منکبرنی نیز بهمان کار مشغولی می نمود و پدر بزرگوارش خواجه بهاء الدین محمد در ملازمت سلاطین مغول بهمان منصب منصوب گشت و مشکور المساعی والآثار
درگذشت و چون هلاکو خان منصب وزارت را بخواجه شمس الدین محمد که نزد مورخان مشهور است بصاحب دیوان تفویض نمود بنابر کمال مکارم اخلاق
و محاسن شیم ابواب ظلم و ستم مسدود گردانیده درهای عدل و کرم بر روی روزگار خلایق ایران برگشود و در تمشیت مهم وزارت و رواج و رونق
در کار سلطنت بنوعی سعی و اهتمام کرد که اگر آصف برخیا زنده می بود شرط متابعتش بجای می آورد با وجود کفر حکام و سلاطین در محافظت دین متین و تقویت
شرع سید المرسلین صلی الله علیه وسلم کمر جد و اجتهاد بر میان بست و از رعایت اصحاب علم و کمال و ارباب فضل و افضال لحظهٔ فارغ ننشست
و چون هلاکو خان وفات یافت و پرتو انوار استقلال بر صفحات احوال اباقاخان تافت در بارهٔ آن وزیر صافی ضمیر عنایت و التفات بیشتر فرمود
و او در تمامت مملکت ایلخان نواب کافی و عمال امین تعیین نمود و آن طایفه را بانفتاح ابواب صلات و صدقات و ارباب استحقاق و اصحاب
حاجات مامور گردانید لاجرم از رشحات سحاب انعام آن خواجه عالی مقام مخدرات آمال اهالی زهد و تقوی و متصدیان درس و فتوی در چمن اقبال شکفته گردید
امتیاز افاضل از اراذل و دانا از جاهل در زمان وزارتش پیدا و ظاهر گشت و بیمن اعتنا و حسن اهتمامش سپهر لاجوردی از سر ایذای فضلا و قصد جفای علما
بتمامی درگذشت بیت نهال باغ دولت در بر آمد * جفا خار محنت بر سر آمد و برادر عالی گهر خواجه شمس الدین محمد خواجه عطا ملک چون بدار السلام بغداد
رسید بساط عدل و احسان مبسوط ساخته باندک زمانی آن بلده را که در غایت ویرانی بود بنهایت معموری رسانید و در زمین نجف نهری حفر کرده
زیاده از صد هزار دینار سرخ در آن جوی صرف نمود و آب فرات را در حوالی مشهد مقدسه اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب جاری
فرمود پسران خواجه شمس الدین محمد خواجه بهاء الدین محمد و خواجه شرف الدین هارون در مبادی احوال و عنفوان اوان شباب در تحصیل کمالات
نفسانی و تکمیل فضایل انسانی سعی و کوشش میکردند تا خواجه شرف الدین هارون از برادر در سبقت گرفته در صنوف علوم ماهر و در فنون
دانش متبحر شد و علم موسیقی از استاد صفی الدین عبد المؤمن تعلیم گرفته آنجناب رسالهٔ شرفیه بنام نامی او تالیف کرد و خواجه بهاء الدین محمد در
زمان اباقاخان در خطهٔ اصفهان رایت حکومت برافراخت و از غایت سیاست و نهایت سطوت اطراف آن مملکت را محفوظ و مضبوط
ساخت مآل حال خواجه شمس الدین محمد و برادر و پسرش عنقریب بصفت تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام بر ذکر ارتفاع اساس دولت و انخفاض
لوای حشمت ایشان خواهد تافت ان شاء الله تعالی

ذکر بعضی از افاضل زمان هلاکو خان

از جملهٔ مواهب سنیه عطایای جلیله
که هلاکو خان را میسر شد یکی آنکه افضل المتقدمین و اعلم المتاخرین افتخار الحکماء العظام استظهار العلماء الکرام خواجه نصیر الدنیا و الدین الطوسی در آن عهد بود
و با وی مصاحبت می نمود کنیت آنجناب ابو جعفر است و نامش محمد بن حسن خواجه نصیر در اصل از ساوه است اما چون در طوس متولد شد نشو و نما یافت
بطوسی مشهور گشت و آنجناب در تمامی اقسام حکمت بر حکمای اعصار و علمای ادوار رتبهٔ تقدم داشت و در سایر علوم معقول و منقول بقلم جودت طبع و حدت
ذهن نقش کمال مهارت بر لوح خاطر نگاشت و کیفیت افتادن خواجه بقلعهٔ میمون دز و رسیدن بدرگاه ایلخان چنان بود که در زمان مستعصم خلیفه جناب
خواجه روزی چند در ولایت قهستان ساکن شد و حاکم آن خطه ناصر الدین محتشم ابواب لطف و کرم بر روی روزگار آن علامهٔ عالیمقدار گشاده ۞
آنجناب در آن ایام کتاب اخلاق ناصری بنام او تالیف نمود و قصیدهٔ عربیه در مدح مستعصم خلیفه در سلک نظم کشیده ببغداد فرستاد و ابن علقمی را این صورت
موافق مزاج نازک نیفتاد در پشت همان قصیده بناصر الدین محتشم نوشت که مولانا نصیر الدین با خلیفهٔ روی زمین آغاز مکاتبات و مراسلات فرموده از چنین
اندیشه غافل نباید بود و این امر بزرگ را خوار نتوان شمرد و چون آن نوشته بنظر ناصر الدین رسید خواجه را حبس فرمود و وقتی که نزد علاء الدین محمد
ملحد الموت بمیمون دز رفت آنجناب را همراه برده باو سپرد بنابر آن آن علامهٔ زمان چند گاه بسبب ضرورت در میان ملاحده اقامت نمود و چون اساس دولت
آن طایفه بسبب هجوم لشکر مغول منهدم گشت خواجه از میمون دز بیرون آمده بخدمت ایلخان پیوست و باصناف الطاف خسروانه اختصاص یافت

در سلک خواص و مقربان منتظم شد بنابر آنکه وفور تعصب مستعصم در مذهب نزد خواجه نصیر ظاهر بود هلاکو خان را بر آن داشت که بصوب بغداد لشکر کشید تا مهم بغداد بپایان برد بآنجا انجامید که سابقاً مذکور گردید از جمله مؤلفات خواجه شرح اشارات و متن تجرید و نقد محصل و زبده و تذکره در حکمت و معینیه و اوصاف الاشراف و سلوک و اخلاق ناصری و تنسوق نامه ایلخانی مشهور است و نکات و دقایق آن کتب بر السنه و افواه جمهور علما و فضلا مذکور و تاریخ وفات آن علامه پسندیده صفات ازین قطعه معلوم میشود که قطعه نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل یگانه‌ای که چو او مادر زمانه نزاد بسال ششصد و هفتاد و دو بذوالحجه بروز هیجدهم درگذشت در بغداد و در جامع رشیدی مسطور است که خواجه نصیر الدین وصیت فرمود که او را در جوار مزار فیض آثار امام بزرگوار موسی الکاظم علیه السلام دفن کنند لاجرم در پایان آن مرقد عطرافشان جهت او آغاز حفر گور کردند ناگاه سردابه کاشی کاری ظاهر شد و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوست که آن مضجع را ناصر خلیفه برای خود ساخته بود و پسرش ظاهر بخلاف وصیت پدر او را در رصافه دفن فرموده از غرایب حالات آنکه سردابه در روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه چهارصد و نود و هفت تمام شده بود و در همان روز خواجه نصیر الدین تولد نموده و مدت عمر خواجه هفتاد و پنج سال و هفت ماه و هفت روز بوده والعلم عند الله المعبود و دیگری از افاضل آن زمان اثیر الدین اومانی است و اومان قریه ایست در نواحی اعلم از ولایت همدان و اثیر الدین قبل از استیلاء هلاکو خان بر بغداد در مصاحبت سلیمانشاه که در سلک نواب مستعصم بسر می برد و در مدح او اشعار آبدار نظم میکرد در تاریخ گزیده مسطور است که اثیر الدین اومانی در اواخر ایام زندگانی از قاضی همدان که موسوم و ملقب بمجد الدین طویل بود برنجید و این قطعه در هجو او منظوم گردانید قطعه ای آنکه از آن داشت قضا مرگ ترا اندر تأخیر که برید اجلش می ننماید تعجیل نیک در تیه ضلالت چنان گم گشتست که بصد سال برد ره بسرش عزرائیل و مضمون این قطعه در مزاج قاضی که مردی متقی بود تأثیر نمود چهل نوبت سوره انعام خواند و بر اثیر الدین نفرین کرد و همدران نزدیکی به تیر بیداد چرخ اثیر درگذشت و از آنجمله دیگری خواجه صفی الدین عبدالمؤمن است که در فن ادوار موسیقی در عرصه گنبد دوار بی بدل بود و مانند فیثاغورس وقوف بر شعبات اصول و مقامات ضرب المثل و استاد صفی الدین نیز در زمان مستعصم در بغداد می بود و در وقت قتل و غارت آن بلده در گوشه خزیده و نیم روزی خود را بنواحی خرگاه هلاکو خان رسانید و بر پای ایستاده آغاز بربط نواختن کرد و بنابر آنکه آن نوای روح افزای اصلا در مغولان بی سر و پا تأثیر نمیکرد تا وقت غروب هیچکس بحالش نپرداخت آخر الامر یکی از اهل هوش شمه از فضایل آن استاد ماهر بگوش پادشاه قاهر رسانید و ایلخان آنجناب را بخوشتر از بربطش نواخته مالی خطیر از ارتفاعات و مستغلات بغداد مقرر ساخت که هر ساله بوی رسانند و آن عارفه مدتی مدید بخواجه صفی الدین و اولادش میرسید و در زمان اباقا خان که رایت دولت خواجه شمس الدین محمد ارتفاع یافت خواجه بملازمت آستان وزارت آشیان شتافته وزیر صافی ضمیر ولد ارشد خود خواجه شرف الدین هارون را شاگردش ساخت و استاد صفی الدین در آن اوقات بتصنیف رساله شرفیه پرداخت و از آنجمله دیگری حسام الدین منجم است و در آن ایام که ایلخان بقتل مستعصم فرمان داد حسام الدین بملازمت پادشاه رفته گفت اگر خلیفه کشته گردد عالم سیاه و تاریک شود و علامت قیامت مشاهده افتد و امثال این کلمات مهابت آمیز چندان عرض نمود که هلاکو خان در کشتن خلیفه تردد پیدا کرده در آن باب با خواجه نصیر الدین طوسی مشورت فرمود خواجه گفت که زکریا پیغامبر و یحیی معصوم را سلام الله علیهما بقتل آوردند هیچ یک ازین حالات بوقوع نپیوست و اگر حسام الدین دعوی مینماید که این احوال بجز نزول آل عباس مترتب میشود غلط است زیرا که چندین تن از ایشان پیش ازین کشته اند نه آفتاب منکسف شده و نه قمر منخسف آنگاه ایلخان از حسام الدین مچلکا بستاند که بعد از قتل خلیفه تا مدت معین اگر آنچه گفته بظهور نپیوندد او را بکشند و چون آن مدت انقضا یافت در شب پنجشنبه بیستم محرم سنه ستین و ستمایه حسام الدین تیغ مغولان از خشم و کین کشته شد و دیگری از آنجمله نجم الدین دبیران است و هو ابوالحسن علی ابن عمر بن علی القزوینی و نجم الدین در میدان علم و کمال از فضلاء زمان گوی مسابقت می ربوده و در وقتی که خواجه نصیر طوسی برصد مشغولی میکرد او را بمراغه طلبید تا در آن باب شرایط امداد بجای آورد و نجم الدین متن شمسیه را در زمان وزارت خواجه شمس الدین محمد تصنیف نمود و آن رساله را بنام نامی آن وزیر صافی ضمیر موشح ساخته شمسیه نام فرمود و شرح حکمة العین و جامع الدقایق نیز از جمله تصانیف نجم الدین است و مؤید الدین عرضی دمشقی و فخر الدین مراغی موصلی و محیی الدین اخلاطی نیز با هلاکو خان

در هیئات

منتظم بود

کشف

مشغول بوده‌اند و در وقت بناء رصد خواجه نصیر الدین را امداد می‌نموده‌اند و دیگری از جمله فضلاء زمان هلاکو خان صدر الدین ساوجی است و او بحدت
ذهن سلیم و جودت طبع مستقیم و وفور قوت حافظه و وقوف بر علم عروض و قافیه اتصاف داشته و در تاریخ گزیده مسطور است که صدر الدین ساوجی
یک جزو کتابت را بیک خواندن یاد می‌گرفت و در زمان هلاکو خان بسحر متهم گشته شربت شهادت چشید و قصیده حسنا در علم عروض و قوافی از جمله منظومات
اوست و دیگری از آنجمله محیی الدین مغربی است و او در اوایل زمان هلاکو خان در شام مقیم بوده و در رصد آلچ تنجیم از منجمان جدید و قدیم قصب
السبق می‌ربود و بعضی از مصنفات او در میان منجمان مشهور است و احکام او که مطابق واقع افتاده بر السنه و افواه مذکور ذکر اباقاخان
بن هلاکو خان در جامع رشیدی مسطور است که در آن وقت که هلاکو خان بجهان جاودان شتافت اباقاخان در قشلاق مازندران بود
امرا و ارکان دولت مانند ایلکان نویان و سونجاق بهادر و غیرهما سرعان بطلب او فرستادند و اباقاخان بسرعت برق و باد متوجه اردو گشت
و در نوزدهم جمادی الاولی سنه ثلث و ستین و ستمائه بمقصد رسید و نخست باقامت تعزیت قیام نموده در ماه رمضان سنه مذکوره موافق ماتوییل
باتفاق شاهزادگان و امراء و اعیان در موضع جغان ناور از حدود فراهان بر سریر خانی نشست و بتمهید بساط عدالت و تشیید قواعد رحمت
پرداخت در ایام دولت او سپاهی و رعیت را رفاهیت بوقوع پیوست زمام منصب امیر الامرائی را در قبضه اختیار سونجاق نویان نهاد و حکومت
ولایت خراسان را ببرادر خویش تبشین اغول داد و تمشیت مهم وزارت را بدستور زمان پدر بخواجه شمس الدین محمد باز گذاشت و خواجه علاء الدین
عطا ملک بهمان منوال همت بر تعمیر بغداد گماشت و ایالت اصفهان را بخواجه بهاء الدین محمد تفویض نمود و در سایر بلاد و امصار حکام معدلت
شعار تعیین فرمود و در اوایل ایام دولت اباقاخان شاهزاده نوقای بفرمان برکه خان از راه دربند متوجه آذربایجان گردید و اباقاخان
ازین معنی وقوف یافته برادر خود یشموت را بدفع مخالفان نامزد گردانید در بیستم صفر سنه اربع و ستین و ستمائه بین الجانبین محاربه دست داد
و در اثناء دار و گیر تیری بچشم نوقای رسیده هزیمت بجانب سپاهش افتاد چون برکه خان خبر این چشم زخم شنود با سیصد هزار سوار متوجه آذربایجان
گشته در کنار آب کر نزول نمود و اباقاخان نیز با سپاهی بیکران بدانجانب شتافته در این طرف آب نزول اختیار فرمود و بعد از روزی چند برکه خان
بجانب تفلیس رفته بخیال آنکه از آنجا از آب بگذرد و روی بجنگ ایلخانیان آرد و آماده در اثناء راه بمرض قولنج گرفتار گشته و پادشاه حبیبش دست از رزم
شهرستان بدن کوتاه کرده درگذشت بالضروره سپاهش بساط محاربه درنوشتند و سر خود گرفته بپای استعجال متوجه دشت گشتند در ذی حجه
سنه ششصد و شصت و هشت در پنج شش فرسخی هراه بر وجهی که سابقا مسطور شد میان اباقاخان و براق اغلان محاربه بوقوع انجامید و براق
منهزم گشته اباقاخان بدستور پیشین تبشین را در خراسان حاکم گردانید و در سنه ششصد و هفتاد و سه موافق تیسقان ئیل ارغون آقا که قریب سی سال
بفرمان چنگیزخانیان ایالت بعضی از بلاد خراسان تعلق بوی میداشت بجوار رسیده و طوس علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشته و در سنه
ششصد و هفتاد و پنج اباقاخان برادر خود منکو تیمور را بتسخیر بلاد شام مامور ساخت و منکو تیمور با سپاهی پر تهور رایت توجه بصوب آن ولایت
برافراخت و در ماه رجب سنه مذکوره او را با سلطان مصر سیف الدین قلاوون که مشهور است بالفی در حدود حمص محاربه دست داد و پادشاه
مصر ظفر یافته بروایتی منکو تیمور با اکثر مغولان بر خاک هلاک افتاد و قولی آنکه منکو تیمور از آن معرکه عنان بوادی هزیمت تافت و ببغداد رفته بود
همان سال بسبب حلول اجل طبیعی وفات یافت و اباقاخان در دار السلام از شکست سپاه خود خبر یافته قصد کرد که جهت انتقام بجانب
مصر و شام توجه نماید اما مصلحت ندید و از بغداد بهمدان رفته بتاریخ ذی حجه سنه ثمانین و ستمائه متوجه ملک عقبی گردید مدت سلطنتش هفده
سال بود و بعد از فوتش نکودار بن هلاکو پادشاهی نمود ذکر حکومت خواجه بهاء الدین محمد بن صاحب دیوان در مملکت اصفهان
خواجه بهاء الدین محمد که قوت غضبی و صفت سبعی بر مزاجش استیلا داشت چون بفرمان اباقاخان در بلده اصفهان رایت حکومت برافراشت
طبایع اشراف و اعیان آن ولایت را بر انگیختن غبار فتنه و فساد و افروختن نیران آشوب و بیداد مجبول یافت بنا بر آن ابواب عفو و اغماض
بیکباره بر بست و چون بر مسند مملکت نهاد دلهای اصفهانیان را بتحمیل بار گران شکست و در اظهار قدرت و اجراء سیاست قاعده چند
وضع نمود که ناسخ حکایات زیاد بن ابیه و حجاج بن یوسف بود اگر سخنی نه بر وفق مزاج شنیدی تا بجریمه صغیر و کبیر چه رسد خاندانها بر باد دادی

در شام مقیم بود

اتفاق

ستم

مغولی را

عشرین

دامن مال و جان مسلمانان را به انواع مشهور گردانیدی و ارکان دولت و نواب دیوان و اشراف و اعیان اصفهان اگر شب یک لحظه بر بستر استراحت
می غنودند هنگام وزیدن نسیم سحر مانند برگ بید از باد صرصر بر سر جان خود ترسان و لرزان بودند که آیا امروز از چنین قهر او به چه تدبیر نجات توان یافت
و بار شرار خشم آتش بارش بر سر کدام خاکسار از اهالی این دیار خواهد تافت و اوباش و سراق که شبها هیچ آفریده از بیم ایشان در اسواق
تردد نمی توانست نمود در اندک زمانی چنان مطیع و منقاد وی گشتند که زیاده از آن متصور نتواند بود و ارباب دهقنت و فلاحت پیوسته اسباب حرث
و زراعت به وکیل سیاستش می سپردند و اگر چه صبی در نهایت نفاست در راهی افتاده بودی آینده و رونده از هیبت سیاستش دست بدان جانب دراز
نمی کردند محافظت محلات و اسواق اصفهان را به یکی از سپهسالاران مفوض گردانیده بود که دکانداران به موجب اشارت او شبها ابواب دکاکین
را باز گذاشته به خانه رفتندی و آسیبی بامتعه ایشان نرسیدی گویند شبی عسسی قرصی نان از دکانی که صاحبش حاضر نبود برداشت و ضعف بها آن بجا
گذاشت صباح که خباز بجای خویش معاودت نمود و صورت حال مشاهده فرمود از کمال دغدغه خاطر اخفا آن حال نتوانست کرد و مضطرب شد
روی به درگاه خواجه آورد چون کیفیت واقعه به عرض رسید فی الساعت عسس را در دهان دکان مصلوب کردند نقل است که خواجه بهاء الدین غلامی داشت
نیک پی نام که محرم اسرارش بود شبی او را فرمود که گرد شهر برآمده تفحص احوال حافظان محلات و اسواق نموده خبری بجهت تمامی نیک پی شرایط احتیاط
بجای آورده چون باز آمد به عرض رسانید که فلانکس از اهل پاسبانی مستعد کار و بیدار دل و هوشیار بوده و دیده بان غرفش حصار حزم اطراف و جوانب اسواق
و محلات را ملاحظه می نمود و فلان شخص در مقام حراست تمکن داشت اما سلطان منام بر شهرستان دماغش غلبه کرده علاوه حواس ظاهری او را از اعمال معهود
معزول می داشت و فلان عزیز از موضع حراست غایب بود و سزاوار عتاب از جانب روز دیگر که از بیم سیاست جمشید خورشید جهان
شبستان آسمان از عیون اعیان غیبت نموده شحنه قهر خواجه بهاء الدین اشارت فرمود تا هر یک از آن سه شخص را هفتاد چوب زدند شیخ جمال الدین گوید
که من در وقت صدور آن حکم نزد خواجه بهاء الدین حاضر بودم و از وی پرسیدم که اگر این دو شخص بسبب عدم احتیاط یا غیبت مستحق عقوبت شدند اما
این عزیز که بمقتضی لوازم مهم خود قیام می نمود چرا در زمره ارباب جرایم انتظام می یابد خواجه جواب داد که مؤاخذه این شخص جهت آنست که نیک پی را که در تاریکی
شب دزدیده به سر وقتش رسید چرا نگرفت و نپرسید که درین وقت به چه سبب از خانه بیرون آمده القصه چون سیاست و کشش و عقوبت و خونریزی
خواجه بهاء الدین از حد اعتدال متجاوز گشت خواجه شمس الدین محمد از روی دلسوزی و شفقت ابوت چند نوبت مکتوبات نوشته و قاصدان ارسال
داشته ولد امجد را از کثرت قتل و احراق و اغراق منع نمود و وخامت عاقبت آن حرکات نالایق را بعبارات مختلف پیغام فرمود اما خواجه بهاء الدین
اصلا متنبه نگشت و از سر ارتکاب افعال ناهنجار خود درنگذشت مصراع پند پدر مانع نشد رسوائی او را زاد را آخرالامر زبردستی روزگار در استرداد
مواهب خویش سعی در پیوست و عروض امراض متضاده سورت قوت غضبی خواجه بهاء الدین را بشکست و هنوز سنین اوقات حیاتش به ثلثین
نرسیده بود که از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نمود قطعه فغان ز آفت این پنج ساز راحت سوز فغان ز گردش این چرخ نابکار جور سرشت
که صورتی که بعمری نگاشت خود بسترد که گوهری که بسی سال سفت خود بشکست در روضة الصفا مسطور است که خواجه بهاء الدین محمد هر چند
در شیوه سیاست و عقوبت سعی تمام و مبالغه لا کلام داشت با اضعاف آن در طریقه جود و سخاوت اهتمام فرمودی هرگز در باب تعظیم فضلا و علما
و علادقیقه مهمل و نامرعی نگذاشت اوقات خود را منقسم گردانیده از صباح تا چاشتگاه در صفه بار نشستی آنگاه با طایفه از اصدقا و اخوان الصفا بساط
صحبت و ملاطفت مبسوط داشتی بعد از پیشین با افاضل ندما ساعتی به ترح اقداح می ارغوانی مستانس بودی و در هیچ وقت از سر انجام مهام ملک و مال
و استکشاف احوال تغافل نمودی و چون خبر وفات خواجه بهاء الدین محمد بصاحب دیوان رسید در فراق قرة العین خویش محزون شده این رباعی
در سلک نظم کشیده رباعی فرزند مرا ای فلک هندو بیت بازار زمانه را بها یکسو بیت تو پشت پدر بودی و از آن پشت پدر خم گشت چو ابروی
بتان ای هندو بیت

گفتار در بیان وصول اختر طالع مجد الملک یزدی باوج اقبال و رجعت کوکب دولت خواجه شمس الدین
محمد بحدود وبال چون در گلشن سپهر مهر گل دولت بدست کرا افتاد که از صعب خار ناکامی و پا بسی شکسته و در تشریح خانه عالم پر بها پیمانه اقبال
بکام که رسید که از درد سر خمار دلش نخست مثنوی سر سبز نگشت بوستانی کازار نیافت از خزانی سروی بچمن نخاست جایی کافر تر

از ثمرات -

نمود بر پای بهار زمانه را نیاز نیست هر شمع مراد را که از نیست در دهر کجاست صبحگاهی کش نیست زپی شب سیاهی موید این مقال صورت
حال مهر سپهر فضل و افضال خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان است که چون در زمان سلطنت هلاکو خان و اباقاخان چند سال بکمال استقلال بسرانجام
امور ملک و مال قیام نمود بعد از فوت خواجه بهاء الدین محمد بسبب تقریر مجد الملک یزدی انفصالی تمام بجاه و جلالش راه یافته دست تقدیر ابواب
تعب بر روی روزگار برادرش خواجه عطا ملک برگشود تفصیل این اجمال آنکه مجد الملک که ولد صفی الملک ابو المکارم بود در سلک وزرای اتابکان یزد
انتظام داشت بواسطه حدوث بعضی از وقایع از اتابک یوسف شاه یزدی رنجیده باصفهان شتافت و ملازمت خواجه شمس الدین محمد اختیار
کرده چون او را لیاقت درست خوی یافت بخدمت صاحب سعید خواجه شمس الدین محمد تبادرت نمود و جناب صاحب شغلی از اشغال دیوانی
در عهده او کرده مجد الملک کما ینبغی از عهده سرانجام آن مهم بیرون آمد اما در آن اثنا امارات نفاق در ناصیه احوال او ظاهر گشت و سعایت اهل حسد
در عملت شد تعد اعتماد و خلوص اعتقاد وزیر نیکو نهاد نسبت بمجد الملک مغشوش گشت و بعضا دو حرمان بروزگار میگذرانید و تردد امرا تردد و نموده مساس
معرفت مستحکم میگردانید در اثنای آن اوقات روزی مجد الدین اثیر که نایب خواجه عطا ملک بود بتقریبی شمه از عظمت پادشاه مصر و کثرت لشکر آن
دیار با بعضی از همنشینان خود میگفت و مجد الملک آن سخنان را شنوده آغاز خباثت کرده بوسیله یکی از معتبران بعرض اباقاخان رسانید که مجد الدین اثیر
که از جمله مخصوصان برادر صاحب دیوانست بنابر اشارت و استصواب مخدومین با مصریان زبان یکی دارد و پیوسته در مجالس زبان بمدح سلطان
مصر میگشاید از استماع این حدیث نائره خشم اباقا اشتعال یافته فرمان داد تا مجد الدین اثیر را گرفته در شکنجه کشیدند و او را ایذا بسیار نمودند تا
بدعای مجد الملک اقرار نماید و چون آن سخن که نه بمحض افترای صریح بود مجد الدین معترف نشد پادشاه او را بصاحب سعید سپرد و جناب صاحبی چون عنان
مجد الملک را باین مثابه مشاهده فرمود او را بامر ضبط اموال سیواس که مبلغی کرامند تردد می فرستاد مجد الملک بنابر آنکه همچنان بهتانی گفته
بود و بمجد الدین انعام بر جانب صاحب اعتماد نفرموده و انتظار فرصت کشیده با دشمنان صاحب دیوان دوستی ورزید تا در زمانی که اباقاخان
متوجه خراسان گشته بعز قربین سعید و پسرش ارغون خان بسعادت ملازمت پدر خود فایز گردید مجد الملک بتوسط اباجی که در سلک نواب شاهزاده
انتظام داشت در مجلس ارغون خان راه یافته بعرض رسانید که هر سال این مقدار مال که از مجموع ممالک محروسه بخزانه عامره میرسد حاصل املاک خاصه
صاحب دیوانست که بر سبیل خیانت از اموال پادشاه خریده مع ذلک در کفران نعمت می کوشد و با ملوک مصر و شام شراب اتحاد می نوشد
و برادرش عطا ملک ملک بغداد را ملک خود تصور کرده بدستور ملوک قوی الاقتدار تاج مرصع جهت خویش ترتیب داده و اگر خان گیتی ستان مرا
بر بیت تربیت سرافراز سازد بر شمس الدین محمد ثابت می سازم که قرب چهار هزار تومان از اموال پادشاهی املاک بنام خود خریده و از نقود و جواهر
و کلاه و رمه قرب دو هزار تومان دیگر در تحت تصرف دارد و بنابر آنکه دانسته که مرا بر معایبش اطلاع حاصل است اینک منشور ضبط و حکومت اموال
سیواس بنام من نوشته و مبلغی کرامند بطریق رشوه فرستاده و ارغون این سخنان پریشان را استماع فرموده در خلوتی بعرض پدر رسانید اباقاخان
بر زبان آورد که حالا با مفسدان این سرها درت منهای ما بهنگام فرصت شرط پرسش بجای آوریم و بعد از اندک زمانی از این قیل و قال در وقتی که صاحب
دیوان حاضر نبود مجد الملک در مجلس پادشاه باستقلال راه یافته بواسطه سخنان مذکوره را بعرض رسانید و تقریر مجد الملک در ضمیر صاحب تاج
و سریر تاثیر نموده نسبت بخواجه شمس الدین محمد متغیر مزاج شد و مجد الملک را بعد از آن مجلس بدست خود کاسه داشت و از احوال تمامی ممالک و خرابی
و آبادانی آن بلاد و دیار استفسار فرمود و او بعبارت دلکش کیفیت آن حالات خاطر نشان خان کرده یرلیغ شرف نفاذ یافت که مجد الملک مشرف
جمیع و خرج ممالک و ایلخان باشد و محاسبات چند ساله مفروغ سازد و از شاهزادگان و امرا و مقربان هیچکس متعرض او نشود و علاوه این احکام
پایزه سر شیر که پیش از این هیچ یک از سلاطین نداده بود عنایت فرمود و مهم مجد الملک در یک لحظه پرتو انوار عاطفت پادشاهی بسوی افق شبنم
صفت [illegible] انحطاط بدرجه ارتفاع نهاد و اقبال امان پری وش با جامهای بند کش بر اسبان تازی چو باد پا پایان بشامی و حجازی سوار ساخت
و خرگاه چهل سری و بارگاه اطلس ششتری با ذروه آسمان و ایوان کیوان برافراخته جبه استحضار و کلاه و قواب صاحب دیوان که در تبریز بود بنام
تعیین نموده این یاجی در سلک نظم کشیده نزد آنجناب روان فرمود رباعی [illegible]

قطعه تو پس تو بیت خواهم کردن یا سرخ کنم روی بدان یا کردن چون آن رقعه بنظر صاحب سعید رسید این دو بیت در جواب نوشته روان کرد
رباعی بی غور بشا چون نشاید بردن پس غصه روزگار باید خوردن این کار که پای درمیانش داری هم سرخ کنی روی بدان هم کردن القصه
چون صاحب دیوان قرین وحشت و دهشت ببارگاه اباقاخان درآمد پادشاه بزبان عتاب گفت که سالها کمر خدمت برمیان بسته بودی بارا کوچ
دادی و منظور نظر عنایت گشتی و چون تخت سلطنت بوجود ما تزیین گرفت بیشتر از بیشتر درباره تو عاطفت بظهور رسانید و ضبط اموال تمیع ممالک
محروسه را برای و رویت تو منوط گردانیدیم و حالا مجد الملک تقریر میکند که تصرف و تقصیر تو بسیار است و از اموال سلطانی آنچه در معرض تضییع
افتاده بیشمار ضمیر صاحب دیوان که جام جهان نمای اقبال بود از خشونت مقال بر صعوبت احوال استدلال نمود و مجال تکذیب را محال دانسته [illegible]
ملهم سعادت و تائید مرشد عقل و هدایت فسیح جنان و فصیح بیان زبان برگشاد که سر و مال و تن و جان و خان و مان فدای جان خان باد و وفور
نعم و ایادی پادشاهی را چه سان پنهان توان داشت و انوار ذره بود و رخورشید ضیا گستر را نا بود که تواند انگاشت هر آینه در دولت ابد پیوند
من و برادر و فرزند ستدیم و دادیم و برداشتیم و خوردیم و بردیم و چیزی در خدمت درگاه سلطنت و چیزی جهة صدقات ثبات دولت
صرف کردیم و آنچه امروز در تحت تصرف است از ضیاع و عقار و املاک و اسباب و نقود و دواب و آماء و عبید نواله از خوان انعام پادشاه است
و هرچه خاطر خواه بندگان درگاه عالم پناه باشد بنده بصمیم القلب بآن همراه است بیت خواه صلای خوف ده خواه بشارت امان هرچه
بود مراد تو هست مراد من همان هرگاه فرمان شود هر وقت مصلحت باشد بهر که اشارت نافذ گردد تسلیم رود و بهیچ وجه در هیچ حال توقف و
اهمال ننماید و تا از زلال حیات قطره در جام زندگانی باقی باشد بیک قبا میان خدمت بسته زبان دعا گشاید بیت تا جام اجل درندهد ساقی
عمر دست من و دامان تو تا باقی عمر اباخاقان سخن دان چون این سخنان دلنشان استماع فرمود نسیم عنایت از گلشن مرحمت وزیده غبار نفاق
از خاطر دریا آثار محو نمود و باصناف الطاف خسروانه درباره خواجه شمس الدین محمد تازه گردانید و منصب وزارت بدستور معهود بدو مفوض
داشته نوبت دیگر جناب صاحبی بدرجه اعتبار رسید و صاحب سعید سجدات شکر آورده بایفاء نذور و صدقات قیام نمود و رسولان باطراف
و جوانب فرستاد و انچه بد عنایت اباقاخان اعلام فرمود و رقعه را که در آن باب ببرادر خود عطاملک نوشته مصدر باین آیه ساخته که یالیت
قومی یعلمون بما غفر لی ربی وجعلنی من المکرمین و این بیت را ردیف آیه شریفه کرد بیت امروز بحمد الله فارغ دلم از دشمن کاندر دل شک
من جز دوست نمی گنجد در روضة الصفا مسطور است که صاحب سعید هرچند از سخط پادشاه ایمن شد و نوبت دیگر رایت وزارت برافراخت
اما مجد الملک بنابر کمال اعتبار و اختیار در قصد آنجناب همچنان مجد بود و صاحب بقوت نفس و علو همت از ملازمت اباقاخان لحظه تقاعد نمی نمود
روزی اباقاخان جناب صاحبی و مجد الملک نزد خود را احضار فرموده فرمود که مشافهة بایکدیگر سخن کنند و چنانچه رسم است هر دو پهلوی
یکدیگر زانو زدند اباقاخان فرمان داد که خواجه شمس الدین محمد فرود تر زانو زند و صاحب سعید در حضور دشمن از دست کم عنایتی پادشاه
آن جام تلخ مذاق را درکشید و سخنان او را بنهج صواب جواب در رشته بیان منتظم گردانید و همچنین روایت کنند که روزی در اثنای
مجلس بزم جناب صاحبی سه نوبت زانو زده اباقاخان را کاسه داشت و هر بار پادشاه کامکار از قبول آن کاسه احتراز فرمود
و صاحب کرت چهارم همان امر اقدام نموده پادشاه از گوشتی که بنابر نص کلام حضرت عزت حرمت آن ثابت گشته تبرکا لقمه بصاحب
داد و صاحب سعید آن لقمه را خورده زمین خدمت ببوسید بعد از آن ایلخان جام شراب از جناب صاحبی ستانده درکشید و اباقاخان
گفت این تازیک عجب جرأتی دارد چند نوبت از قبول کاسه او اعراض کردم و او همچنان در کاسه داشتن مبالغه نمود و بخاطر چنان بود که
اگر آن لقمه را رد کند دیده او راهم بسر این کاسه از چشم خانه بیرون کشم القصه چون مجد الملک دید که حکایات در شان صاحب آصف نشان
چندان تاثیری نکرد در غمز و سعایت برادرش علاء الدین عطاملک سعی نمودن گرفت و نایبان مجد الدین اثیر از بغداد بتعریف آمده برابر صاحب
علاء الدین آمده و تقریر کرده و فرمان اباقاخان ببند و قید عطاملک صادر گشت چون خواجه شمس الدین محمد تا نکی این مهم مشاهده نمود برادر
پیغام داد که هرچه مقرران گویند قبول کن و بهیچ وجه بر سخنان ایشان انکار منمای و بعد از آن گفت و گوی بسیار صاحب علاء الدین مبلغ

سیصد تومان متقبل شد که فرود آورد و مع ذلک معاندان خرسند نگشتند و مهم بجائی رسید که محصلان او را بسلاسل و اغلال در کرد بغداد میگردانیدند
و بانواع شکنجه و عذاب معذب میداشتند تا هرچه داشت وقایه جان خود ساخته بفروخت و بها تسلیم نمود و اعدا بعجز و مطالبه اکتفا نکرده صاحب
بمصادقت و موافقت حکام مصر و شام متهم گردانیدند و بیکبارگی آن عزیز در خواری افتاد و در اواخر ایام حیات که اباقاخان در همدان بود
مجد الملک از غایت اختیار و اعتبار کس ببغداد فرستاد تا صاحب علاء الدین را باردو آرند و محصلان او را با نیکران همراه داشته متوجه
گشتند اما در آن اثنا اباقاخان فوت شد و ایزد تعالی خواجه علاء الدین را از آن شدت فرج داد ذکر وفات اباقاخان در روضة الصفا
مسطور است که در آن اوان که شاهزاده منکوتیمور بن هلاکوخان از دست بر و لشکر مصر و شام انهدام یافت اباقاخان در سنجار بود و بعد از استماع
آن خبر عنان بطرف بغداد تافته در ذی قعده سنه ثمانین و ستمائه بدار السلام رسید و روزی چند آنجا توقف کرده متوجه همدان گردید و
در روز چهارشنبه ششم ذی الحجه در آن بلده نزول فرموده بترتیب مجلس عیش و طرب اشارت نمود و بسبب دوام شراب ملالم عارضه قوی بر
مزاجش طاری گشت و ضعف قوت پذیرفته روز بستم ماه مذکور فی الجمله خفتی احساس فرموده بر صندلی نشسته ناگاه غرابی در برابر او
آمده بانگ کردن گرفت و ملازمان او را پرانیده در آن حین پادشاه را غشی عارض شد و همان زمان مرغ روحش قفص قالب تهی
ساخت شاهزادگان و خواتین و نوئینان برسم و آئین مغول چند روز عزا داشتند آنگاه قوریلتای کرده نقش اطاعت تکودار بن هلاکو
بر لوح ضمیر نگاشتند و از اباقاخان دو پسر ماند ارغون از قتمش خاتون و کیخاتو از توقدان خاتون و این هر دو پسر بمرتبه سلطنت رسیدند

ذکر بعضی از اکابر زمان اباقاخان از جمله اجله مشایخ عظام و اعاظم عرفاء لازم الاحترام مولانا جلال الدین محمد البلخی الرومی
با اباقاخان معاصر بود و در ایام دولت او از عالم انتقال نمود در نفحات مسطور است که پدر مولانا جلال الدین شیخ بهاء الدین محمد بن حسین
بن احمد الخطیبی البکری است و مادر شیخ بهاء الدین محمد که ملقب بود بولد دختر زاده سلطان محمد خوارزمشاه است و سلطان محمد بنابر خوابی که
دیده بود دختر خود را با حسین بن احمد نکاح بسته بود و مولانا بهاء الدین ولد در علوم ظاهری و باطنی درجه بلند و مرتبه ارجمند داشت و پیوسته
همت عالی نهمت بر اداء وظائف طاعات و عبادات میگماشت و تولد مولانا جلال الدین محمد در ششم ماه ربیع الاول سنه اربع و ستمائه
اتفاق افتاد و آنجناب در صغر سن بود که مولانا بهاء الدین ولد عزیمت گذاردن حج اسلام کرد و چون از مکه مبارکه بازگشت بروم رفته
متوطن شد و در بلده لارنده مولانا جلال الدین محمد را که سن شریفش بهژده رسیده بود کدخدا ساخت و در سنه ثلث و عشرین و ستمائه
آنجناب را پسری متولد شد آن مولود را عاقبت محمود را سلطان ولد نام نهادند و مولانا بهاء الدین محمد با ولد الاعظام از لارنده بقونیه
رفته در آن شهر وفات یافت و همان روز این معنی در ترمذ بسید برهان الدین محقق که مریدش بود ظاهر گشته بقونیه شتافت و مولانا
جلال الدین محمد را در ظل تربیت خویش جای داد و جناب مولوی مدت نه سال در خدمت سید بسر برده و ترقی تمام کرده در خامس
جمادی الآخری سنه اثنی و سبعین و ستمائه روی بریاض جنان آورد و شیخ صدر الدین محمد قونیوی بر وی نماز کرد و از مولانا جلال الدین
رومی غیر از سلطان ولد ولدی نماند و او نیز از سید برهان الدین محقق و شیخ شمس الدین تبریزی تربیت یافت و در عاشر ماه رجب سنه
اثنی عشر و سبعمائه بجنات عدن شتافت از نتایج طبع شریف مولانا جلال الدین رومی مثنوی و دیوان غزلیات بغایت مشهور است و سلطان
ولد را نیز بر وزن حدیقه شیخ سنائی غزنوی نظمی است مشتمل بر اسرار مواجید معنوی و از جمله مشایخ آن زمان یکی جامع سعادات دنیوی
و اخروی شیخ صدر الدین محمد بن اسحق القونیوی است و شیخ صدر الدین در میدان کسب علوم ظاهری و باطنی و فنون
عقلی و نقلی قصب السبق از امثال و اقران میربوده و مولانا قطب الدین علامه شیرازی علم حدیث نزد آن جناب تحصیل نموده بود و در
نفحات مسطور است که شیخ صدر الدین پسر زن شیخ محی الدین العربی است و تربیت از وی یافته و او را نیز مؤلفات است چون تفسیر فاتحة
الکتاب و مفتاح الغیب و نصوص و فکوک و شرح حدیث و نفحات الهیه و دیگری از جمله مشایخ آن زمان شیخ محمد کججانی است و کججان
قریه ایست در یک فرسخی تبریز و شیخ محمد بغایت متقی و پرهیزگار بود و هم در ایام اباقاخان از عالم انتقال نمود و از آنجمله دیگری شیخ

شیخ اوحد الدین حامد کرمانی است و او مرید شیخ رکن الدین سنجاسی بود و بصحبت شیخ محیی الدین عربی رسیده و شیخ در فتوحات و
رسایل دیگر از وی حکایات نقل نموده و شیخ اوحد الدین بدیدار جوانان ساده عذار میل بسیار داشت بنابران وقتی شیخ شمس الدین تبریزی
از وی پرسید که در چه کاری جواب داد که ماه را در طشت آب می‌بینم شیخ شمس الدین گفت اگر بر پس گردن دنبل نداری چرا بر آسمان نمی‌بینی
نقل است که نوبتی پیش مولانا جلال الدین محمد رومی گفتند که شیخ اوحد شاهدباز است اما پاکباز است فرمود که کاش کردی و بگذشتی و
از جمله منظومات شیخ اوحد این رباعی که نوشته میشود دلالت بر آن دارد که بشاهد صورت بغایت مقید بوده رباعی زان مینگرم بچشم سر در صورت
زیرا که ز معنی است اثر در صورت   این عالم صورتست و ما در صوریم   معنی نتوان دید مگر در صورت   و کتاب مصباح الارواح از جمله
منظومات بلاغت آیات شیخ اوحد الدین است و از آنجمله دیگری شیخ عز الدین نظری است که شارح یکی از قصاید ابن فارض است
و از جملهٔ علمای زمان اباقاخان یکی مولانا قطب الدین علامهٔ شیرازی است و آنجناب در اکثر علوم شاگرد خواجه نصیر الدین طوسی
بود و در فضل و کمال بدرجهٔ بلند و مرتبهٔ ارجمند ترقی فرمود و بر مزاج او مزاح غلبه داشت و همواره نکات رنگین و کلمات شیرین بر لوح
بیان مینگاشت نقل است که روزی مولانا قطب الدین در خدمت خواجه نصیر الدین بمجلس هلاکوخان در آمد و ایلخان بنابر آنکه در آن
ایام از خواجه رنجیده بود آغاز اعراض و خشونت کرده در آن اثنا آنجناب را گفت که اگر رصد را تمام نمی‌نمائی ترا میکشم مولانا پیش رفته
گفت من رصد را تمام کنم چون خواجه از بارگاه پادشاه بیرون آمد مولانا قطب الدین را مخاطب ساخته گفت روا باشد که در پیش
همچنین مغولی نااعتقادی مثل این سخن میگوئی شاید که او نداند که تو هزل میکنی جناب مولوی جواب داد که من هزل نمیکردم و از روی جد
آن سخن بر زبان می‌آوردم از جملهٔ مؤلفات مولانا قطب الدین شرح کلیات قانون مشهور است و نکات و دقایق آن کتاب بافادت
انتساب بر السنهٔ اطبای عظام مذکور و دیگری از آنجمله حافظ علی بن انجب بن عثمان بن الساعی البغدادی المورخ بود
و او در سنهٔ اربع و سبعین و ستمایه از عالم انتقال نمود و از جملهٔ شعرای زمان اباقاخان یکی قاضی نظام الدین اصفهانی است و خدمت
قاضی در نظم اشعار عربی و فارسی بغایت ماهر بود و او قصیدهٔ الفیه ملمع در مدح خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و این دو
بیت از غزلی است که در آن قصیده مندرج گردانیده نظم   بدیدم خود سر و صلحم نداری   ندارد عهد تو هیچ استواری   ز تو جز
سرکشی کاری نیاید   نه از خوی نرم و سازکاری   و دیگری از آنجمله جمال الدین رشیق القطنی است و رشیق القطن اسم محله ایست
از محلات قزوین و جمال الدین در زمان اباقاخان در وقتی که مدت نود سال از عمرش گذشته بود وفات یافت این رباعی مشهور
از منظومات اوست که رباعی   ای زر توئی آنکه جامع لذاتی   محبوب خلایق بهمه اوقاتی   بی شک نه خدائی تو ولیکن چو خدا
ستار عیوب و قاضی الحاجاتی   و دیگری از شعرای زمان اباقاخان سید جمال الدین کاشی است و او را اشعار لطافت آثار
بسیار است از آن جمله ترجیعی است که در جواب فارس میدان سخن سازی شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی نظم نموده و مطلع آن ابیات
اینست که مطلع   من مستم و رند و لاابالی   وین شیوه مراست لایزالی   و بند ترجیع اینکه   برخیزم و دست یار گیرم   بی یار چرا قرار
گیرم   و دیگری از شعرای آن زمان ملک رضی الدین است و ملک رضی الدین در زمان اباقاخان چندگاه حاکم دیار بکر بود
و چون از آن منصب معزول شد و جلال الدین نامی که بعلت نظربیت اتهام داشت قایم مقام گشت این رباعی نظم نموده نزد
خواجه شمس الدین محمد فرستاد که رباعی   شاها ستدی کشورت از همچو منی   دادی بمخنثی نه مردی نه زنی   زین کار چو آفتاب
روشن گردید   پیش تو چه دف زنی چه شمشیر زنی   و از آنجمله دیگری عماد الدین فضولی است که مشهور بود بعماد لر و
عماد لر در سلک ندیمان و مصاحبان صاحب دیوان انتظام داشت و گاهی که خواجه با وی شطرنج می باخت در آن اثنا بر سبیل
مطایبه میگفت که ای کون زنت فراخ و عماد این رباعی در آن باب نظم کرد که رباعی   هر چند سخنهای چو دُر میگوئی   هشدار که با عماد
لر میگوئی   عیب تو همین است که اندر شطرنج   ای کون زنت فراخ بر میگوئی   و دیگری از آنجمله فاضلی است سخنور مشهور

مجد همگر و او سرآمد افاضل زمان خود بوده و در اوایل حال از یزد باصفهان رفته چند گاهی ملازمت خواجه بهاء الدین محمد نمود نقلست که
در آن ایام که مجد همگر از یزد عزیمت اصفهان فرمود منکوحهٔ خود را که بغایت مسنه بود در یزد گذاشت و بعد از چند گاه خاتون از عقب شوهر
باصفهان رفته در وقتی که مجد در خانه نبود بدانجا رسید و یکی از تلامذهٔ مجد را از قدوم خاتون خبر داده مژدگانی طلبید مجد گفت مژدگانی
وقتی میدادم که خاتون بعالم آخرت رفتی و این سخن را بزن رسانیدند چون شوهر را بدید آغاز عتاب کرد و در آن اثنا گفت مصراع پیش از
من و تو لیل و نهاری بوده همگر گفت پیش از من بلی اما پیش از تو حاشا که لیل و نهاری بوده باشد در تاریخ گزیده مسطور است که در زمان
اباقاخان میان فضلای کاشان در باب ترجیح و تفضیل شعر انوری و ظهیر منازعت بوقوع پیوست و همگر را حکم ساخته این قطعه بدو فرستادند
قطعه ای آن زمین وقار که بر آسمان فضل ماه مجسّه منظر و خورشید انوری جمعی ز ناقدان سخن گفتهٔ ظهیر ترجیح می نهند بر اشعار
انوری جمعی دگر برین سخن انکار میکنند فی الجمله در محل نزاعند و داوری رجحان یکطرف تو بدیشان نما که هست زیر نگین طبع تو
ملک سخنوری همگر در جواب نوشت که قطعه جمعی ز اهل خطهٔ کاشان که برده اند ز ارباب فضل و دانش گوی سخنوری کردند
بحث در سخن منشیان نظم تا خود که سفت به ز دُرّ دری دری در انوری مناظره شان رفت و در ظهیر تا مرکراست پایه برتر ز شاعری
از آب خار یا یکی عرصه داد در وز خاک خاوران دگری زر جعفری ترجیح مینهاد یکی مهر بر قمر تفضیل می نمود یکی حور بر پری
انصاف چون نیافت گروه از دگر گروه من بنده را گزیده نظر شان بداوری در کان طبع این چو بجستم گران گران در قعر بحر آن
چو نمودم شناوری شعری که تر آمد چون دُرّ شاهوار نظم دگر برآمد چون مهر خاوری شعر ظهیر اگرچه سرآمد ز جنس نظم با طرز
انوری نزند لاف همسری بر اوج مشتری برسد تیر نظم او خاصه که شاگردی و مدح گستری طبع رطب اگرچه لذیذ است و
خوش مذاق کی به بود بخاصیت از قند عسکری بید ارچه سبز و نغز و لطیف است و ابداً چون در چمن بجلوه کند بید عرعری
هرچند لاله صحن چمن را دهد فروغ پهلو کجا زند به بهی با گل طری اینست اعتقاد رهی خوش قبول کن گر تو معتقد سخن مجد همگری ز
این نتیجه منشعب از خر جب در خا و عین و دال ز هجر همبری دو یکی از آنجمله امامی هروی است و هو ابوعبدالله محمد بن
ابی بکر بن عثمان و امامی در کرمان ساکن بود و در مدح سلاطین آنجا اشعار نظم مینمود و این قطعه در جواب سؤال مذکور از جملهٔ منظومات
اوست قطعه ای سالک مسالک فکرت درین سؤال معذور نیستی بحقیقت چو بنگری تمییز را ز بهر تناسب درین دو طور هیچ
احتیاج نیست باین شرح گستری کاین معجز است وان سحر آین شمع و آن چراغ این ماه وان ستاره این حور و آن پری

ذکر نکودار بن هلاکو خان

بعد از وفات اباقا و تقدیم لوازم عزا بتاریخ یکشنبه سیزدهم ربیع الاولی سنه احدی و ثمانین
و ستمائه باتفاق اعاظم امرا نکودار پای عزت بر مسند سلطنت نهاده ابواب عدل و داد بر روی متوطنان ولایات عراق و آذربایجان
برگشاده و چون او معتقد دین مبین احمد مختار صلی الله علیه و آله الاطهار بود فرمانی متضمن بعقیدهٔ پاک سلطان احمد تحریر نموده زمام وزارت را در دست
معهود هست خواجه شمس الدین محمد داد و مجد الملک یزدی را بقتل رسانیده خواجه عطاملک را بار دیگر بحکومت بغداد فرستاد و شیخ
کمال الدین عبدالرحمن الرافعی را بمرتبت ترتیب سرافراز ساخته تولیت موقوفات تمامی ممالک محروسه را بکاشکش آن جناب مفوض
گردانید و وظایف اطبا و منجمان نصاری و یهود را که پیش ازین از اوقاف میدادند منقطع کرده موازی آن مبلغ از دیوان بدیشان
رسانید و بتجهیز قوافل حاج و ترتیب مؤنات جلیل بیت الله الحرام تاکید تمام مبالغه یافت و در باب جمع و وصول حاصلات
موقوفات حرمین شریفین اهتمام نموده پرتو اجتهاد بر تقویت سایر ارکان شریعت تافت مواضع اصنام و بتخانها و کنایس صفت
انهدام گرفت و بجای آنها مساجد و معابد اهل اسلام سمت ارتفاع پذیرفت و چون وقوع این صور موافق مزاج بعضی از امرا و کارکنش
نبود با برادر سلطان احمد قنقورتای اتفاق کرده خواستند که بهنگام فرصت پادشاه اسلامیان بردارند و بار دیگر در مملکت ایران
مراسم خانی گوشیده و رسوم عبادت اوثان و سایر ادیان باطله را معتبر شمارند و سلطان از کید بد اندیشان وقوف یافته امرای مفسد تا بسیار

بیاسا رسانید و پشت قنقورتای شکسته مسلمانان را از ظلم و عدوان او باز رهانید شهادت سلطان احمد بر دست ورثهٔ قنقورتای بحکم ارغون خان بن اباقا خان فی شهور سنهٔ ثلث و ثمانین و ستمائه روی نمود مدت سلطنتش دو سال و سه ماه بود

گفتار در بیان نجات یافتن صاحب علاء الدین و کشته شدن مجد الملک بحکم پادشاه عدالت آئین

چون سلطان احمد بتائید سرمد بر تخت بخت قرار گرفت و از اشعهٔ ضمیر منیرش اقطار دیار اسلام صفت روشنی پذیرفت اول حکمی که فرمود آن بود که ایلچیان بهمدان فرستاد تا خواجه علاء الدین عطاملک را بار دیگر آوردند و زمام امور ملک و مال را من حیث الاستقلال در کف کفایت خواجه شمس الدین محمد نهاد و کرت دیگر نائرهٔ بغض و حسد در کانون درون مجد الملک اشتعال یافته بارغون خان که حاکم خراسان بود عرضه داشت نمود که صاحب دیوان پدر بزرگوار شاهزاده را بزهر هلاک ساخت و چون میشنید که بر آن سر توقف فرمایم فقیه سر بر دار دست سعد الدین برادرزاده مجد الملک بر مضمون این عریضه واقف گشته بنا بر آنکه مجد الملک او را از منصب خزینه داری عزل کرده بود بخدمت خواجه شمس الدین محمد رفته صورت حال باز نمود و این حدیث بعرض سلطان احمد رسید حکم فرمود که مجد الملک را مقید و مغلول گردانیدند و بتفحص بلیغ نامزد گشت که آنچه در زمان اباقا خان بر جرائم علاء الدین عطاملک گرفته بودند باز دادند خواجه علاء الدین عطاملک بسمع اشرف اعلی رسانید که هر نعمتی که پیرا درین دولت ملازمت یافته ایم از فواضل صدقات حضرت سلطانی است و حالا من بنده همه او درین قربیانی ایثار میکنم و اشارت شد تا آن اموال بقیاس که باوره کرد حضار درگاه پادشاه از یکدیگر ربودند آنگاه از موقف جلال حکم لازم الامتثال صدور یافت که امرای عظام به پرسش مهم مجد الملک اشتغال نمایند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده در آن اثنا از میان امتعه و اقمشهٔ مجد الملک مقداری پوست شیر بیرون آمد که بزعفران و شنجرف سطری چند نامفهوم بر آن نوشته بودند و چون اتراک منکر سحر می باشند و از آن نوشته خائف گشته در آن باب قیل و قال بسیار واقع شد آخر الامر باستصواب قامان و بخشیان مقرر گشت که آن پوست شیر را شسته غساله از آن مجد الملک بیاشامد تا هیچ سحر بدو عاید گردد و مجد الملک از قبول این معنی ابا و امتناع نموده گمان برد که آن نوشته را شیخ عبد الرحمن که دوست صاحب دیوان بود در میان متاع او پنهان کرده در ضمن آن مکیدتی و گناه مجد الملک به ثبوت پیوست اتاسونجاق نویان بقتل او رضا نداد و مقارن این حال سونجاق پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و شیخ عبد الرحمن بعیادت او رفت و مبالغه نمود تا سونجاق بکشتن مجد الملک راضی شد آنگاه او را با ملازمان خواجه علاء الدین عطاملک سپردند و خواجه علاء الدین از غایت سلامت نفس و حسن خلق میخواست که بموجب کلمهٔ العفو عند الاقتدار من علو الاقدار عمل نموده در زمان قدرت میخواست که قامت مجد الملک را بخلعت عفو بیاراید اما جمعی از مخلصان حقیقی و انصار و اعوان صاحبی گفتند بر همگنان روشن است که این مدبر مدبر در ایام اختیار هیچ دقیقه از ایذای او فرو نگذاشت و در روزگار عنفوان مطلقا جانب حق و خلق را رعایت نداشت امروز اگر مخلص او صورت بندد هر آینه باز عالمی را در سرپنجهٔ ظلم و شکنجهٔ جور گرفتار سازند و فرصت فوت نباید ساخت و بنای حیات دشمن را از بنیاد بر انداخت بیت سنگ در دست و مار بر سر سنگ ❊ نز دانش بود فسوس و درنگ آنگاه اعوان صاحبی مجد الملک یزدی را از مجلس بیرون آوردند و بیک طرفة العین او را پاره پاره کردند هر عضوی از اعضای او را بمملکتی فرستادند و قلوب رعایا و عجزه را که از دست ظلم او بجان آمده بودند تسلی دادند سرش ببغداد رسیده مدتی بر دار اعتبار بود و پای آن شوم قدم بشیراز و دستش بعراق برده یکی از فضلا این بیت نظم نمود بیت میخواست که او دست رساند بعراق ❊ دستش نرسید لیک دستش برسید نقل است که شخصی زبان مجد الملک را بصد دینار از جلاد خریده بتبریز برد و این رباعی را یکی از اهل طبع در باب قضیهٔ مجد الملک انشا کرد رباعی روزی دو سه سرو فتنه زیر شدی ❊ جوینده ملک و مال و توفیر شدی ❊ اعضای تو هر یکی گرفت اقلیمی ❊ فی الجمله بیک هفته جهانگیر شدی القصه چون مجد الملک رخت هستی بباد فنا داد سلطان احمد نوبت دیگر صاحب علاء الدین را بحکومت بغداد فرستاد خواجه عطاملک هر چند با خود مقرر ساخته بود که بقیهٔ عمر در گوشهٔ منزوی بوده پیرامون امور سلطنت نگردد و عذر ایام گذشته را بجای آورد اما چون عواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه او را از دو غرقاب یکی شماتت اعدا و دیگری هلاکت نفس بی همتا نجات داد و خلاص ساخت و خصم معانده و دشمن حاسد را با هر چه از اموال او گرفته بود و آنچه در مدت حکومت حاصل کرده با و عنایت نموده از بنیاد بر انداخت هر آینه در مذهب مروت و شریعت فتوت رد فرموده و منع آن جایز نبود بنا بران از اعتناق آن امر خطیر و خطب کبیر احتراز و اجتناب نتوانست نمود و چون بدار السلام رسیده

روزی چند بتمهید بساط معدلت پرداخت ناگاه هادم اللذات از کمین گاه بیرون تاخته آن خواجهٔ فاضل عادل را از تخت بخت بر تختهٔ هلاک انداخت
واین واقعه در شب شنبه چهارم ذی حجه سنه احدی وثمانین وستمائه روی نمود و صاحب دیوان بعد از استماع خبر فوت برادر چنانچه رسم است
بلوازم امر تعزیت قیام نمود قطعه علاء دولت ودین آن وزیری که حاکم بود اندر ملک بغداد چو مخفی گشت زیر پردهٔ خاک خفا از سال
تاریخش خبر داد

گفتار در مخالفت شاهزاده ارغون و پیوستن سلطان احمد بجوار مغفرت حضرت بیچون در آن ایام
که بحسن سعی واهتمام خواجه شمس الدین محمد دین و دولت پادشاه اسلام سلطان احمد ملت نبوی قوت گرفت آتش حقد و حسد در کانون سینهٔ
بعضی از شاهزادگان و امرای ایلخانی اشتعال پذیرفت و ارغون خان بن اباقاخان خاطر بر مخالفت سلطان احمد قرار داده تغاجار نویان را
منظور نظر تربیت گردانید و لشکر قراونه را که بی باک ترین اقوام مغول بودند در تابین او کرد و سلطان احمد از فساد نیت و تغییر عقیدت
ارغون خبر یافته علی ایناق را که در میان مورخان بالیناق شهرت دارد نزد شاهزاده فرستاد و جهت امتحان باحضار او فرمان داد
الیناق چون بمجلس ارغون رسید شاهزاده بعنوان عواطف و احسان او را از جادهٔ موافقت سلطان منحرف گردانیده با خود متفق ساخت
و الیناق مبانی عهد و میثاق را بغلاظ ایمان استحکام داد و بپایهٔ سریر پادشاه اسلام بازگشته در باب تخلف ارغون عذری سقیم عرض کرد
و صاحب دیوان بر مواضعهٔ شاهزاده و الیناق مطلع شده کیفیت واقعه را بسمع اشرف اعلی رسانید و سلطان همت بر استمالت الیناق
گماشته او را بازدواج دختر خود سلطان کوچک سرافراز گردانید تا شجرهٔ مخالفت از فضای سینه بر کنده متفق گردید و چون ارغون
خان این خبر استماع نمود قاصد جان صاحب دیوان شده جوشی بدرگاه سلطان فرستاد و قصهٔ تقریر مجد الملک و اشتعال نایرهٔ غضب
اباقاخان و رجعت کوکب دولت صاحب دیوان یاد داده پیغام فرمود که در آن اوان خواجه شمس الدین محمد اقرار کرده بود که از نقد و جنس و
ضیاع و عقار هرچه در قبضهٔ تملک و اقتدار اوست همه تعلق بایلخان دارد هر وقت فرمان شود بدرگاه مصلحت باشد بهر که اشارت نافذ گردد
بی مجال تاخیر و اهمال سپارد اکنون التماس از مخصوصان آستان سلطنت آشیان آنست که صاحب دیوان را مصاحب جوشی بدینجانب
ارسال فرمایند تا آن سخن پرسیده و صلاح و یراق دیده تنکچیان از حقیقت حال بواجبی استفسار نمایند سلطان از استماع این سخنان دانست
که غرض ارغون خان مال صاحب دیوان نیست بلکه قصد جان او دارد در جواب فرمود که مهمات مملکت را حسن تدبیر و رای صافی ضمیر صاحب
کفایت و توفیر می آرد اگر او از درگاه عالم پناه غیبت نماید مصالح ملک و مال در محل اهمال و معرض اختلال می آید و برسول نامه مطلق العنان
نفرمود و جوشی قرین ناخوشی باستانهٔ ارغون مراجعت نمود و این حکایت موجب شکایت گشت و صورت عداوت ارغونی از پرده بیرون
در گذشت شاهزاده ایلچیان باطراف ممالک فرستاد که اسباب شمس الدین محمد را متصرف نواب اینجانب گذارند و گماشتگان او را
از شروع در مهمات و معاملات باز دارند و بنا بر آنکه ارغون خان در حدود عراق اقامت داشت عراقیان هراسان گشته هر کس
از وکلای صاحب دیوان آنچه در قبضهٔ اختیار او بود بتصرف گماشتگان شاهزاده بازگذاشت و ارغون بجانب دار السلام بغداد حرکت نمود
و عمال متصرفان اموال آن دیار را از چاشنی انتقام جرعهٔ چشانید و در اوایل سنه اثنی وثمانین وستمائه با لشکر حاضر عازم بلاد [illegible]
گشت و بسرعت تندباد و داعیهٔ فتنه و فساد بر آن بلاد گذشته همه وقت در این اندیشه که سریر سلطنت پادشاه را از قبضهٔ اقتدار عم نامدار
بچه تدبیر بیرون آرد و شب و روز در این فکرت جان سوز بسر میبرد که سلطان احمد را از میان چسان بردارد و در آن اثنا ایلچی بپایهٔ سریر اعلی
فرستاده التماس تومانات عراق و فارس که اکثر بدیوان خاص اختصاص داشت نمود و پیغام فرمود که چون سریر دولت پدر نامدار
محل جلوس سلطانی را میشاید هر آینه ما را نیز طرفی باید که حاصل آن بمصالح سپاهی که در ظل رایات فتح آیات مجتمع اند صرف نموده آید اگر
این ملتمس بشرف اجابت پیوندد انوار اتفاق بر صفحات احوال اقا و اینی تابد و الا بعد الیوم بیت مرا تخت زین باشد و تاج ترک قبا جوشن و
دل نهاده بمرگ ‖ سلطان احمد چون این پیغام درشت استماع نمود در جواب فرمود که یورت اصلی و مملکت اولوس ارغون خطهٔ خراسان است
و ما از روی شفقت آن ولایت را با او مسلم داشته ایم اگر توقع دارد که موضعی دیگر اضافه نمائیم باید که بقوریلتای حاضر شود تا التماس او

او مهر جهت اجابت یابد و اگر نعوذ بالله در طریق خلاف سلوک نماید فرمان فرمائیم که موجی از دریای زخار یعنی فوجی از سپاه جرار بخراسان رود و ارغون را دست و گردن بسته بدرگاه آورد. ایلچی بازگشته امرا و قراوناس که دم محبت ارغون میزدند مواخذه شدند و ابواب صلح و صلاح از جانبین مسدود گشت و اختلال آن حال از حد و تدارک درگذشته صاحب دیوان بکارسازی جنود نصرت نشان مشغولی فرموده و بسیاری از اسباب و ادوات جنگ و حرب و آلات طعن و ضرب ترتیب نمود و بعد از استعداد لشکر الیناق با پانزده هزار از مبارزان صف شکن در مقدمه توجه فرمود و از آن جانب ارغون خان بصوب آذربایجان در حرکت آمده در غره صفر سنه ثلث و ثمانین و ستمائه در صحرای آق خواجه میان او و الیناق حرب روی نمود و شاهزاده شکست یافته گریز بر ستیز اختیار کرد و سلطان احمد ازین معنی خبر یافته بسرعت برق و باد روی بخراسان نهاد و ارغون جهت دفع حوادث زمان شکسته رکاب و گسسته عنان بقلعه کلات شتافت و متعاقب الیناق با ده هزار سوار بپای آن حصار رسیده و شاهزاده بغیر از تسلیم راهی و بجز توکل پناهی نیافت و جهت ملاقات الیناق از قلعه پایین آمده الیناق ابواب پیشکش کرده و در ملازمت شاهزاده بقلعه رفته شرایط نصیحت بجای آورد و ارغون بکلمات واهی الیناق فریفته شده همراه او بطرف اردوی سلطان احمد و بعد از قطع منازل و طی مراحل در خرجان بآستان سلطنت آشیان رسید سلطان احمد مدتی در برابر شاهزاده سرافراز را در آفتاب باز داشت آنگاه بار داد و او را در آغوش مهربانی کشیده روی بر روی او نهاد و بتفویض مملکت خراسان امیدوار ساخته جهت سکنی برادرزاده خرگاهی تعیین فرمود و برادر بوقا آروق را با چهار هزار کس بمحافظت آن خرگاه امر نمود و روز دیگر که شهریار ثوابت و سیار از جانب مشرق بطرف دیار مغرب رایت عزیمت برافراخت سلطان احمد بصحبت حرم خود توقتی خاتون که در اردو گذاشته بود مایل شده الیناق را بمصلحت کوچ دادن اردو و حیات شاهزاده ارغون معین ساخت بیت بیخبر از آنکه نقش بند قضا ... در پس پرده نقشها دارد و چون سلطان از غایت خفت و طیش بجانب عشرت و عیش روان گشت بوقا و بعضی دیگر از نوئینان را هوس مخالفت بر خاطر گذشت و بوقا یقوت برادر خود که رتبت تقرب داشت بر بعضی شاهزادگان و امرا نگاشت که احمد الوس چنگیز خان را ویران ساخته از بنیاد بر انداخت و رایت غوث سلطانان بتعلیم صاحب دیوان تا ایوان کیوان برافراخت مصلحت الوس آنست که بولاجو را نجانی و احمد را از سریر سلطانی بردارند و این مهم وقتی تمشیت یابد که ارغون را از حبس چون در از صدف بیرون آرند همه را این رای صواب نموده مقرر شد که چون زمانه مانند دل اهل عصیان تاریک گردد این اندیشه از حیز قوت بفعل رسد و برین قرار در شب سه شنبه هژدهم ربیع الآخر سنه ثلث و ثمانین و ستمائه بوقا نزدیک بخوابگاه ارغون خان رفته دامن خیمه را چون حجاب شرم و نقاب آزرم برداشت ارغون از بستر استراحت باضطراب بی نهایت برجست چه تصور نمود که موسم وداع حیات زندگانی است و بوقا دست او را گرفته قضیه موضوعه را بر نهج مسطور عرض کرد و همان لحظه موافقان ایشان جمع آمده بر بادپایان برق رفتار سوار شدند و بجانب اردوی الیناق تاخته او را در پشته خانه خفته یافتند و میر علی تمغاچی از ملازمان بوقا بسر بالینش رفته سرش از بدن جدا کرد و افغان دشت محشر و فزع روز اکبر آن شب دست داد و خروش و زلزال در منازل افتاد اکثر مقربان و خواص سلطان احمد کشته گشتند یکی از آن جماعت بر مرکب فرار سوار شده و از عقب سلطان شتافته در وقتی که چهار فرسخ از اسفراین گذشته بود رسید و از خروج ارغون و حادثه شبخون و انقلاب روزگار و قتل اعوان و انصار شمه بعرض رسانید سلطان ازین خبر موحش مضطرب و مشوش خاطر شده روی بجانب اردوی مادر خود قوتی خاتون که در سراب بود نهاد امرا و سرداران و ایچکیان و مقربان که در ملازمتش بودند در هر منزل جمعی از رکاب سلطنت انتساب جدائی اختیار نمودند بیت هر کامی زکامی دور می ماند ... ز محنت آیتی مسطور میخواند صاحب دیوان چون بجاجرم رسید الاغی چند بدست آورده عازم اصفهان گردید و بعد از آنکه ارغون از عون مشیت ایزدی کار دشمن بساخت در تمام آن شب مانند بخت خویش بیدار بود و در آن زمان که صبح صادق آغاز دمیدن کرده مواکب کواکب را بخدمت جمشید خورشید رسانید شاهزادگان و امرا بملازمت ارغون خان رسیده زبان بتهنیت بقاء زندگانی و وصول برتبه جهانبانی گردان ساختند و بوقا جانزه سواری فرستاد تا لشکر قراوناس راه

بر سلطان احمد گرفته اساس دولتش را پست گردانند و سرعتی دیگر نزد توشچیان روان کرد که باز بهمت در هوای سید نوکران آن پادشاه
بی سامان پرانند و ارغون نیز متعاقب بدان جانب نهضت فرمود و چون سلطان باردوی والده رسید و او را از آن حادثه آگاه گردانید
توقی خاتون گفت انسب است که در همین منزل توقف کنی و جمعی که در ملازمت اند با خود متفق گردانی تا ببینیم که از پرده غیب کدام صورت
روی می نماید و دو سه روز هنوز حقیقت حال بر مردم اردوی توقی خاتون در لباس التباس محتجب بوده هر کس بحسب غلبه ظن سخنی بر زبان
میراند و صباحی قرابوقای و شیکتور نویان علی الرسم بخدمت سلطان شتافته از سبب وصول پادشاه بی خیل و سپاه استعلام
نمودند سلطان احمد گفت ارغون را گرفته بمحافظان هوشیار سپردیم و ما جهة سرانجام ازوق و مایحتاج لشکر عزیمت اینجانب کردیم شخصی از
اعیان که در بیرون خرگاه نشسته بود آواز برکشید که صورت واقعه برین وجه نیست بلکه جمعی کثیر از شاهزادگان و امرا ارغون را پادشاه
برداشته اند و بهم حالیه برانند و قتل سلطان احمد کاشته اگر انتظام احوال ایل و الوس میخواهید او را حراست نموده مجال فرار مدهید امراء
بعد از استماع این مقال از خرگاه پادشاه بیرون آمده راه آمد شد سلطان را مسدود ساختند و مقارن آن حال سپاه قتلغ ناس
دراز دست صدای غارت و تاراج در عالم انداختند و هم در آن دو سه روز ارغون بدانجا رسید قرابوقا و شیکتور سلطان احمد را
دست بسته باستقبال ارغون بردند ارغون خان را چون چشم بروی افتاد چنانچه در آن زمان عادت مغولان بود که هرگاه دشمن مغلوب را
ببینند دست و پای افشانده لفظ مریو بر زبان راندند ارغون در آن گرمی از سر شماتت مریو گفت و همانجا کاسه در دست گرفته لوا عشرت
برافراشت بیت چنین عجایب حالی بسالهای دراز نه گوش دهر شنید و نه چشم دولت دید و چون ارغون خان بتجربه معلوم نموده
بود که ابقاء دشمن فایده غیر ندامت مترتب نمی گردد بی توقف و تاخیر سلطان احمد را با اولاد قنقورتای سپرد تا در شب پنجشنبه بیست و
ششم جمادی الاول سنه ثلث و ثمانین و ستمایه پشت او را بقصاص پدر خود مانند اهل اسلام بشکستند قطعه سپهر عدل نکو داد مشتری
دیدار که بود سرور جانان خطه ایران ز دست برد قضا پشت او شکست و لیک نمود سال شکستن ظهور از لب خان و از
احمد خان سه پسر ماند قبلانجی و ارسلانجی از ارمنه خاتون و بوقاجی از قورقوچین و ازین پسران هیچیک بسلطنت نرسیدند **ذکر
ارغون خان بن اباقا خان** هر چند که در وقت استخلاص ارغون خان و اتفاق امرا بر خلاف سلطان احمد مقرر چنان بود
که شاهزاده هولاجو ولد هلاکو خان را بپادشاهی بردارند در آن اوان که ارغون خان سلطان احمد را بعالم مخلد فرستاد دوباره دوست
خواتین امراء شاهزادگانی که در آذربایجان بودند در مقام فرمان برداری و اطاعتش اجتماع نمودند و او را روز بیست و هفتم جمادی الاولی
سنه ثلث و ثمانین و ستمایه در منزل آب شور از حدود بوز یغاج بر تخت خانی نشاندند و ابواب عیش و سرور بر روی جمهور نزدیک و دور
گشودند و مدت یکماه خورد و بزرگ تازیک و ترک بشرب شراب ارغوانی و استماع الحان و اغانی قیام نموده بیت گهی بربط
زدند و گاه طنبور گهی مستان بدند و گاه مخمور و چون ارغون خان از لوازم جشن و سور باز پرداخت عطایا اموال اشراف و اعیان را
از عطایای خویش گران بار ساخت زمام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد امور ملک و مال را در قبضه اختیار بوقا که مجد در پایان
زندگانی و مرتب اسباب کامرانی او بود نهاد و برادرش اروق را که بحکم سلطان احمد چند روزی در خوجان بمحافظتش قیام نموده
بود بحکومت بغداد فرستاد مرغ دل هولاجو را که حسب المقرر خیال استقلال داشت بدانه انعام و احسان رام گردانید و رقبه سایر
شاهزادگان بالمطلف و عنف در ربقه اطاعت کشید شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و صعود سعد الدوله یهود بر رتبت تربیت
در ایام دولت ارغون خان بوقوع پیوست و بدان واسطه تزلزل بمبانی عظمت بوقا راه یافته بنای حیاتش درهم شکست مدت
سلطنت ارغون هفت سال بود و قبل از تقرب سعد الدوله خواجه جلال الدین مخلص سمنانی بامر وزارتش قیام می نمود **گفتار در
ذکر شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و بیان مجملی از سایر وقایع ایام سلطنت ارغون
خان** . چون صاحب سعید در جاجرم از سلطان احمد جدا شده باصفهان رسید بعد از اندک زمانی خبر استیلای ارغون خان و کشته شدن

وکشتن سلطان استماع نمود لاجرم تیر خاطرش کذشت که از اصفهان بشیراز رود و از شیراز متوجه هرمز شده از راه دریا خود را بدیار هند رساند اگر چند روزی
از حیات باقی باشد در آن مملکت بفراغت بکذراند باز از شدت قهر مغول اندیشیده بر ضمیر منیر کذرانید که اکر نفس خود را ازین غرقاب فنا بساحل نجات توانم
انداخت فرزندان و متعلقان و نواب و کماشتکان را در آتش خطاب و عتاب و بوتهٔ ایذا و عذاب نتوان کداخت مدت سی سال در کمال عظمت و استقلال
کذرانیده و صبح نشاط ایام شباب بشام غم انجام شیب رسانیده اکر سپهر بدمهر بموجب عادت خویش آغاز بیوفائی و میل جفاکاری نماید پیداست که تا
متانت تدبیر و فروغ رای منیر چه بندد و چه کشاید انسب آنست که دست امید در دامان توکل استوار داشته بر کرم پادشاه اعتماد نمایم و التجا بدرگاه
عالم پناه برده از اندیشهٔ انواع اندوه و ملال و نزول و ارتحال باز آیم اکر نسیم عنایت از مهب الطاف پادشاهانه وزیدن کیرد و ارغون خان از سر جریمهٔ
ناکردهٔ بنده درکذرد ع زمشک بوی و زخورشید نور نیست بدیع و الا باری چندین کس را از محنت شکنجه و تعذیب خلاص داده باشم آنکاه کلمهٔ شریفهٔ
و افوض امری الی الله بر زبان کذرانید بصوب اردوی ارغون خان روان کشت در اثنای راه امیر حماری و اتابک یوسف شاه و ملک امام الدین قزوینی
که ارغون خان باتفاق آقا و اینی ایشان را جهت استمالت صاحب دیوان ارسال داشته بود بدان جانب رسیدند و کفتند پادشاه جهانیان میکوید که چون
خدای جاوید مرا بر دشمنان ظفر داد و تاج خانی و افسر جهانبانی بر فرق مبارک من نهاد کناه جمیع ارباب جرایم را بخشیدم و رقم عفو و اغماض بر جراید خطایای
همکنان کشیدم اکر صاحب دیوان بخدمت آید هر آینه باصناف الطاف اختصاص یابد و نشانی مشتمل بر امثال این سخنان بخط بر کردانیدند و خاطر شریف
صاحبی از استماع این کلمات اطمینان یافته بسرعت برق و باد قطع مسافت مینمود تا در روز جمعه دهم ماه رجب سنه ثلث و ثمانین و ستمائه باردو رسیده
در وثاق بوقا نزول فرمود و روز دیکر بوقا او را بپایهٔ سریر اعلی برده ارغون خان صاحب سعید را بنواخت و بتفویض منصب وزارت امیدوار ساخت
و صاحب زمین خدمت بوسیده وظایف دعا و دوام دولت بادا رسانیده بمنزل خود بازکشت و چون چند روزی برین قضیه کذشت و نزد اهل حسد بوضوح
انجامید که خواجه شمس الدین محمد بدستور معهود مباشر سرانجام مهام وزارت خواهد بود فخر الدین مستوفی و حسام الدین حاجب ببوقا کفتند که با وجود
وزارت صاحب دیوان ریاض حکومت تو صفت نضارت نخواهد کرفت و اکرچه خواجه روزی چند طریق تواضع سلوک دارد هر کاه متمکن کردد تو را
نیز مثل سایر امرا بی اختیار خواهد ساخت رباعی دشمن چو بدست آمد و فرصت داری زنهار که از دست خودش نکذاری ور بکذاری و دست یابد روزی
سودی نکند ندامت و غمخواری بنابر علی هذا بوقا در خلوتی زبان ملامت بر ارغون خان دراز کرده کفت کسی که در بارهٔ پدر نیک نهاد پادشاه بد اندیشی
و برکفران نعمت اقدام نموده او را از هر در بد از و خدمت پسندیده چکونه توقع توان داشت ثبات دولت صاحب تاج و سریر و بقاء وزیر پیر مکر دیکر
قرین یکدیکر است او را زنده نباید کذاشت بیت چو قدرت یافتی بر خصم غدار مکن تقصیر و مغزش را بر آر بنابر آن ارغون خان حکم فرمود که صاحب
دیوان را بموقف یرغو آرند و امرا و نوئینان همت بر تحقیق آن مهم کماشتند آنکاه جناب صاحبی را بموجب فرمان دستها بسته بسر دیوان حاضر کردانیدند
و جهانیان فریاد و فغان باوج آسمان رسانیدند که در ارزاق خلایق را چرا بسته اند و خواطر بی نوایان و مسکینان را چون دل بی هنرمند بی جهت شکسته اند خواجه
شمس الدین محمد در جواب اصحاب حسد کفت تقصیرات و تصرفات بنده که ارباب اغراض عرض کردند یکی را صد اعتراف می آرم اما از تهمت اندیشهٔ غدر
و خیانت نسبت بولی نعمت اصلا علم و خبر ندارم بیت نه بر زبان کذرانیده ام نه بر خاطر نه در عقیدهٔ این بنده هرکز آن بوده است طلاقت لسان
و فصاحت بیان هیچ فایده نداد ع با حکم قضا دم مسیحا چکند حکم شد که مبانی فضایل و معالی را خراب کنند و سرچشمهٔ جود و احسان را سراب کردانند
خواجه شمس الدین محمد چون دانست که نجات ممکن نیست غسلی بجا آورد و دوکانه از برای یکانهٔ حقیقی بکذارد و مصحفی را که همراه داشت برسم تفأل بکشاد این
آیه بر آمد که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ان لا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون لاجرم خاطر از علایق
فارغ ساخته در مقام تسلیم آمده کفت ع هرچه از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم و نماز دیکر دوشنبه چهارم شعبان سنه مذکوره در موضع اهر
از سرپنجهٔ جلاد قهر شربت شهادت چشید و ساقی تقدیر اولاد آن وزیر صافی ضمیر یحیی و فرج الله و مسعود و اتابک را نیز همان شربت چشانید نظم
تیغی کشیده بر همه این چرخ کوژپشت کو صد هزار شاه و کدا را بقهر کشت چون عاقبت فناست جهان دو رنک را یکسانست خوب و زشت اکر نرم
یا درشت و بعد از شهادت جناب صاحبی ارکان دولت ارغون خان تمامت املاک و اسباب او را که در ممالک عراق و آذربایجان بود در تحت تصرف

بر سلطان احمد گرفته اساس دولتش را پست گردانند مصرع دیگر نزد قوشچیان روان کرد که با زحمت در هوای صید نوکران آن پادشاه
بی سامان را رانند و ارغون نیز متعاقب بدان جانب نهضت فرمود و چون سلطان باردوی والده رسید و او را از آن حادثه آگاه گردانید
توقی خاتون گفت انسب آنست که در همین منزل توقف کنی و جمعی که در ملازمت اند با خود متفق گردانی تا ببینیم که از پرده غیب کدام صورت
روی نماید و دو سه روز حقیقت حال بر مردم اردوی توقی خاتون در لباس التباس محتجب بوده هر کس بحسب غلبه ظن سخنی بر زبان
میراند و صباحی قرابوقای و شیکتور نویان علی الرسم بخدمت سلطان شتافته از سبب وصول پادشاه بی خیل و سپاه استعلام
نمودند سلطان احمد گفت ارغون را گرفته بمحافظان هوشیار سپردیم و ما جهة سر انجام ارو و ما یحتاج لشکر عزیمت این جانب کردیم شخصی از
اعیان که در بیرون خرگاه نشسته بود آواز برکشید که صورت واقعه برین وجه نیست بلکه جمعی کثیر از شاهزادگان و امرا ارغون را پادشاهی
بر داشته اند و همت عالیه بر اخذ و قتل سلطان احمد گماشته اگر انتظام احوال ایل و الوس میخواهید او را حراست نموده مجال فرار مدهید امرا
بعد از استماع این مقال از خرگاه پادشاه بیرون آمده راه آمد شد سلطان را مسدود ساختند و مقارن آن حال سپاه قولوناس
در اردو ریخته صدای غارت و تاراج در عالم انداختند و هم در آن دو سه روز ارغون بدانجا رسید قرابوقا و شیکتور سلطان احمد را
دست بسته باستقبال ارغون بردند ارغون خان را چون چشم بروی افتاد چنانچه در آن زمان عادت مغولان بود که هرگاه دشمن مغلوب را
بهبینند دست و پای افشانده لفظ مریو بر زبان رانند ارغون در او نگریسته از سر شماتت مریو گفت و همانجا کاسه داشته لوای عشرت
بر افراشت بیت چنین عجایب حالی بسالهای دراز نه گوش دهر شنیده و نه چشم دولت دید و چون ارغون خان بتجربه معلوم نموده
بود که بر ابقاء دشمن فایده غیر ندامت مترتب نمی گردد بی توقف و تاخیر سلطان احمد را باولاد قنقورتای سپرد تا در شب پنجشنبه بیست و
ششم جمادی الاول سنه ثلث و ثمانین و ستمایه پشت او را القصاص پدر خود مانند اهل اسلام بشکستند قطعه سپهر عدل نکو داشت مشتری
دیدار که بود سرور جانان خطه ایران ز دست برد قضا پشت او شکست ولیک نمود سال شکستن ظهور از لب خان و از
احمد خان سه پسر ماند قبلانچی و ارسلانچی از ارمنه خاتون و بوقاجی از قورقوچین و ازین پسران هیچیک بسلطنت نرسیدند **ذکر
ارغون خان بن اباقا خان** هر چند که در وقت استخلاص ارغون خان و اتفاق امرا بر خلاف سلطان احمد مقرر چنان بود
که شاهزاده هولاجو ولد هلاکو خان را بپادشاهی بردارند در آن اوان که ارغون خان سلطان احمد را بعالم مخلد فرستاد و بار دیگر
خواتین و امرا و شاهزادگانی که در آذربایجان بودند در مقام فرمانبرداری و اطاعتش اجتماع نمودند و او را در بیست و هفتم جمادی الاول
سنه ثلث و ثمانین و ستمایه در منزل آب شور از حدود بوزیناج بر تخت خانی نشاندند ابواب عیش و سرور بر روی جمهور نزدیک و دور
گشودند و مدت یکماه خورد و بزرگ تازیک و ترک بشرب شراب ارغوانی و استماع الحان و اغانی قیام نموده بیت گهی بربط
زدند و گاه طنبور گهی مستان بدند و گاه مخمور و چون ارغون خان از لوازم جشن و سور باز پرداخت عطایا اموال اشراف و اعیان
از عطایای خویش گران بار ساخت زمام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد امور ملک و مال را در قبضه اختیار بوقا که مجدد آیین
زندگانی و مرتب اسباب کامرانی او بود نهاد و برادرش اروق را که بحکم سلطان احمد چند روزی در خوجان بمحافظتش قیام نموده
بود بحکومت بغداد فرستاد مرغ دل هولاجو را که حسب المقرر خیال استقلال داشت بدانه انعام و احسان رام گردانید و رقبه سایر
شاهزادگان را باللطف و عنف در ربقه اطاعت کشید شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و صعود سعد الدوله یهود بمرتبت تربیت
در ایام دولت ارغون خان بوقوع پیوست و بدان واسطه تزلزل بمبانی عظمت بوقا راه یافته بنای حیاتش درهم شکست مدت
سلطنت ارغون هفت سال بود و قبل از تقرب سعد الدوله خواجه جلال الدین مخلص سمنانی بامر وزارتش قیام می نمود **گفتار در
ذکر شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و بیان مجملی از سایر وقایع ایام سلطنت ارغون
خان** . چون صاحب سعید در جاجرم از سلطان احمد جدا شده باصفهان رسید بعد از اندک زمانی خبر استیلای ارغون خان شنید

و کشتن سلطان استماع نمود لاجرم از خاطرش گذشت که از اصفهان بشیراز رود و از شیراز متوجه هرمز شده از راه دریا خود را بدیار هند رساند اگر چند روزی
حیات باقی باشد در آن مملکت بفراغت بگذراند باز از شدت قهر مغول اندیشیده بر ضمیر منیر گذرانید که اگر نفس خود را ازین غرقاب فنا بساحل نجات تواند
انداخت فرزندان و متعلقان و نواب و گماشتگان را در آتش خطاب و عتاب و بوتهٔ ایذاء و عذاب نتوان گداخت مدت سی سال در کمال عظمت و استقلال
گذرانیده و صبح مشاهد ایام شباب بشام مغم انجام مشیب رسانیده اگر سپهر بدمهر بموجب عادت خویش آغاز بیوفائی و میل جفاکاری نماید پیداست که لمعهٔ
امانت تدبیر و فروغ رای منیر چه بند و چه گشاید انسب آنست که دست امید در دامان توکل استوار داشته بر کرم پادشاه اعتماد نمایم و التجا بدرگاه
عالم پناه برده از اندیشهٔ انواع اندوه و ملال و نزول و ارتحال باز آیم اگر نسیم عنایت از مهب الطاف پادشاهانه وزیدن گیرد و ارغون خان از سر جریمهٔ
گذشته بنده درگذرد ع ز مشک بوی و ز خورشید نور نیست بدیع و الا باری چندین کس را از محنت شکنجه و تعذیب خلاص داده باشم آنگاه کلمهٔ شریفه
و افوض امری الی الله بر زبان گذرانیده بصوب اردوی ارغون خان روان گشت در اثنا راه امیر بغاری و اتابک یوسف شاه و ملک امام الدین قزوینی
که ارغون خان باتفاق آقا و اینی ایشان را جهة استمالت صاحب دیوان ارسال داشته بود بدانجانب رسیدند و گفتند پادشاه جهانیان میگوید که چون
خدای جاوید مرا بر دشمنان ظفر داد و تاج خانی و افسر جهانبانی بر فرق مبارک من نهاد گناه جمیع ارباب جرایم را بخشیدم و رقم عفو و اغماض بر جرایم خطایا
ایشان کشیدم اگر صاحب دیوان بخدمت آید هر آینه باصناف الطاف اختصاص یابد و نشانی مشتمل بر امثال این سخنان عطا برگردانیدند و خاطر شریف
خواجه از استماع این کلمات اطمینان یافته بسرعت برق و باد قطع مسافت مینمود تا در روز جمعه دهم ماه رجب سنه ثلث و ثمانین و ستمائه باردو رسیده
در وثاق بوقا نزول فرمود و روز دیگر بوقا او را بپایهٔ سریر اعلی برده ارغون خان صاحب سعید را بنواخت و تفویض منصب وزارت امیدوار ساخت
صاحب زمین خدمت بوسیده دعا و دوام دولت پادشاه رسانیده بمنزل خود بازگشت و چون چند روزی برین قضیه گذشت و نزد اهل حسد بوضوح
انجامید که خواجه شمس الدین محمد بدستور معهود مباشر سرانجام مهام وزارت خواهد بود فخر الدین مستوفی و حسام الدین حاجب ببوقا گفتند که با وجود
وزارت صاحب دیوان ریاض حکومت تو صفت نضارت نخواهد گرفت و اگرچه خواجه روزی چند طریق تواضع سلوک دارد هرگاه متمکن گردد تو را
مثل سایر امرا بی اختیار خواهد ساخت رباعی دشمن چو بدست آمد و فرصت داری زنهار که از دست خودش نگذاری ور بگذاری و دست یابد روزی
دردی کشی ندامت و غمخواری بنا برین بوقا در خلوت زبان ملامت بر ارغون خان دراز کرده گفت کسی که در بارهٔ پدر نیک نهاد پادشاه بدانش
کفران نعمت اقدام نموده او را زهر داده از و خدمت پسندیده چگونه توقع توان داشت ثبات دولت صاحب تاج و سریر و فناء وزیر بیکدیگر
منوط یکدیگر است او را زنده نباید گذاشت بیت چو قدرت یافتی بر خصم غدار مکن تقصیر و مغزش را برون آر بنا بر آن ارغون خان حکم فرمود که صاحب
دیوان را بموقف یرغو آرند و امرا و نوئینان همت بر تحقیق آن مهم گمارند آنگاه جناب صاحبی را بموجب فرمان دستها بسته بسر دیوان حاضر گردانیدند
جهانیان فریاد و فغان باوج آسمان رسانیدند که در ارزاق خلایق را چرا بسته اند و خاطر بینوایان و مسکینان را چون دل هنرمند ابلق جهه شکسته اند خواجه
شمس الدین محمد در جواب اصحاب حسد گفت تقصیرات و تصرفات بنده که ارباب غرض عرض کردند یکی را صد اعتراف می آرم اما از تهمت اندیشه غدر
و خیانت نسبت بولی نعمت اصلا علم و خبر ندارم بیت نه بر زبان گذرانیده ام نه بر خاطر نه در عقیدهٔ این بنده هرگز آن بوده است طلاقت لسان
و فصاحت بیان هیچ فایده نداد ع با حکم قضا دم مسیحا چکند حکم شد که مبانی فضایل و معالی را خراب کنند و سرچشمهٔ جود و احسان را سراب گردانند
خواجه شمس الدین محمد چون دانست که نجات ممکن نیست غسلی بجا آورده دوگانه از برای یگانهٔ حقیقی بگذارد و مصحفی را که همراه داشت برسم تفال بگشاد این
آیه برآمد که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ان لا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون لاجرم خاطر از علایق
فارغ ساخته در مقام تسلیم آمده گفت ع هر چه از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم و نماز دیگر دوشنبه چهارم شعبان سنه مذکوره در موضع اهر
بسیف جلاد قهر شربت شهادت چشید و ساقی تقدیر اولاد آن وزیر صافی ضمیر یحیی و فرج الله و مسعود و اتابک را نیز جام شربت چشانید نظم
نالشید بر همه این چرخ کوژپشت کو صد هزار شاه و گدا را بقهر کشت چون عاقبت فناست جهان دو رنگ را یکسانست خوب و زشت اگر رزم
و بهشت و بعد از شهادت جناب صاحبی ارکان دولت ارغون خان تمامت املاک و اسباب او را که در ممالک عراق و آذربایجان بود بتحت تصرف

در آوردند و اساس خیرات و مبرّات او را مندرس و منهدم کردند نقلست که هر روز حاصل املاک خواجه شمس الدین محمد بصد تومان میرسید و اکثر آن توجه در امور خیر مصروف میکرد و یکی از فضلا در مرثیه آن صاحب سعادت انتما این رباعی منظوم گردانید رباعی از رفتن شمس از شفق خون بچکید مه روی بکند و زهره گیسو ببرید شب جامه سیه کرد در آن ماتم و صبح بر زد نفس سرد و گریبان بدرید و دیگری در تاریخ وفات الخواجه پسندیده صفات این قطعه در سلک نظم کشید قطعه نظام عرصه آفاق صاحب دیوان محمد بن جوینی در یگانه دهر بسال ششصد و هشتاد و سه ز شعبان چهار بوقت عصر دوشنبه برود خانه اهر ز دست ظلم نراند وی اختیار بجبر ز جام تیغ لبالب چشید شربت قهر و یکی از دوستان مجد الملک یزدی در آن واقعه گفت که قطعه چو مجد الملک از تقدیر ایزد شهادت یافت بر صحرای تو شهر بقصد صاحب دیوان محمد که دستور ممالک بود در دهر پس از دو سال و دو ماه و دو هفته چشید او هم ز دوران شربت قهر بود در دنیا مشو بدر اعمال که دارد در ترازو نوش با زهر و بعد از انتقال خواجه شمس الدین محمد بجنت مخلد بوقا در حکومت تمامت مملکت ایلخانی استقلال تمام یافته ارغون خان او را جنکسانک لقب داد و فرمان فرمود که تا نه گناه بزرگ ارتکاب ننماید در یرغو عیر پادشاه کسی گناهش را نپرسد و بی التمغاء او احکام یرلیغ مسموع ندارند و فرامین او را در فیصل مهمات بدون یرلیغ اطاعت نمایند و بوقا جنکسانک فی نفس الامر ترکی مهیب عاقل بود و در فیصل مهمات ملک و دولت بنهج عدالت ید بیضا مینمود روایتست که در ایام حکومت او یکی از سایسان اصطبل خاص سیبی از دکان بقال برداشت، و کان دار بمقتضای عادت جبلی خود در مقام مناقشه آمده سایس مشتی بر وی زد و بازاری بزد بوقا رفته صورت حال بعرض رسانید بوقا فرمود تا هر بنده را بدو نیم زدند و با حاضران گفت که اگر با امثال این مردم بر محقرات افعال مؤاخذه ننمائیم دیگران در صدد ارتکاب عظایم امور آیند و سلک مهام جمهور از هم گسیخته ضبط مملکت بسهولت میسر نگردد و چون استبداد و استقلال بوقا از نهج اعتدال تجاوز نمود ارغون خان را از سلطنت جز نامی نماند رشک و حسد در باطن سایر امرا و ارکان دولت در التهاب و اشتعال آمده آغاز رنگ آمیزی و فتنه انگیزی کردند اما با وجود جنبه لطف و عنایت ارغون تیر تدبیر ایشان بهدف مراد نمیرسید لاجرم بمدارا و مواسا اوقات میگذرانیدند و سر در گریبان تفکر فرو برده خون جگر میخوردند و منتهز فرصت میبودند در خلال این احوال کوکب طالع سعد الدوله یهود باوج تقرب و نیابت صعود نمود و سپهر غدار چنانکه عادت اوست در استرداد مواهبی که بوقا جنکسانک داده بود سعی فرمود و تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه سعد الدوله ولد صفی الدوله هبة الله بن مهذب الدوله ابهری بود و متابعت ملت موسوی مینمود در زمان ارغون خان خود را داخل اطبای ایلخانی ساخته در دار السلام بغداد رحل اقامت انداخت و بازرگان و تا یک هر بلاد و بار آغاز اختلاط و انبساط کرده ببهانه لغات دانا شد و بر حقیقت حال عمال و متصرفان اموال بغداد و تصرفات و تقصیرات ایشان اطلاع حاصل فرمود در آن اثنا جمعی از ایلچیان او که پیوسته ملازمت آستان ارغون خان مینمودند فرصت یافته بعرض رسانیدند که سعد الدوله در خطه بغداد دست در دامان فراغت استوار گردانیده و خدمت درگاه عالم پناه را پشت پا زده چون او نیز با جد علوفه و انعام مدام بارگاه سپهر احتشام مبادرت مینماید باید که مانند ما صبح و شام در خدمت بوده در سفر و حضر از اردوی همایون غیبت نفرماید این سعایت سعی در تحصیل آمال سعد الدوله گشته بموجب فرمان ارغون خان ملازمت درگاه عالم پناه اختیار کرد و بیت هر نیک و بدی که در شمار است تا درنگری صلاح کار است و بحسب اتفاق بعد از آن اوقات پادشاه مریض شده سعد الدوله در معالجه شرایط اهتمام بجای آورد و ارغون را مسهلی داده نافع افتاد و از آن یاد مرض روی در انحطاط نهاد و در ایام نقاهت روزی ارغون خان حکایتی که دافع ملالت تواند بود از سعد الدوله استنطاق نمود و چون او میل خاطر ایلخان را بجمع آوردن اموال فراوان معلوم داشت صورت اتلاف و اسراف نواب و کتاب هر بلاد و دیار خصوصاً خطه بغداد بقرار دلپذیر بر لوح ضمیر ارغون خان نگاشت و گفت تمامت اموال مملکت بوقا و خویشان او به قبضه تصرف در می آرند و جهة خزانه عامره پادشاه چیزی معتدبه در هیچ جا نمیگذارند و آروق که برادر اوست در خطه بغداد ابواب ظلم و تعدی بر روی رعیت گشاده و در آن ولایت صورت عدل و رفاهیت مانند رونق مهام اهل هنر در کم و کاست افتاده نظم گشاده بر خلایق دست بیداد ز دست ظلم او عالم بفریاد بچرخ از ناله مبدا دش آهنگ ز بارش قامت مظلوم چون چنگ بنابرین مقدمه حکم شد که سعد الدوله در مصاحبت اردوقیا و بیان سکورچی بطرف بغداد توجه نماید و در تحصیل اموال و تحقیق احوال عمال و استخراج وجوه دیوانی و دفع ویرانی اهتمام تمام فرماید و سعد الدوله باتفاق ایشان ایلچیان اواخر سنه ست و ثمانین و ستمائه بدار السلام رفته در مدت اندک اموال بسیار از بقایا رسال گذشته و متوجهات سال نو فراهم آورد و بجانب

بجانب اردو بازگشته چون آن نقود را معدود و اجناس معیّن بنظر ارغون خان رسانید در باره او اصناف الطاف مبذول داشته منصب اشراف جمیع
وجوه بغداد متعلق بوی گرفت و سعد الدوله بار دیگر ببغداد رفته از هر جنبه که توانست خزانه باضعاف کرّت اولی بهم رسانید در قفقور الکت که حالا بلدهٔ سلطانیه
در آن موضع است ببساط ایلخان سرافراز شده آن اموال را گذرانید و ارغون خان او را منظور نظر تربیت و ملحوظ عین عنایت کرده بر خاطرش گذشت که هر
سال همین مقدار مال را آروق از حاصلات بغداد میبرده و باین واسطه اعتماد ارغون خان بر صدق درایت و حسن کفایت سعد الدوله درجهٔ اعلی یافت و اردو قیا
نیز از کمال اخلاص و کاردانی او سخنان بعرض رسانیده عنان اهتمام بسوی انتظام احوالش تافت و گفت سعد الدوله از یک ولایت در مدت اندک
دو نوبت این مبلغ مال بخزانهٔ عامره واصل گردانید و محاسبات و معاملات از روی راستی مفروغ و مشخص ساخته آن مملکت را معمور کرد اگر ضبط
اموال جمیع ممالک محروسه در عهدهٔ او باشد کار خزانه و ملک را بجائی رساند که در نظام و انتظام مهام رعیت و رفاهیت اهالی هر شهر و ولایت
عقل هر دانا انگشت تعجب بدندان گرفته حیران ماند ایلخان بتصدیق این معنی نموده حکم شد که طغاچار نویان و اردو قیا و جوشی را بمنصب امارت معین
دارند و سعد الدوله را وزیر و حاکم ملک و مال شناخته بی استصواب او امر سخنی بموقف عرض نرسانند اما سعد الدوله هر وقت و هر جا که خواهد اگر مهمی داشته باشد
بمشورت موقوف نداشته عرضه داشت کند آنگاه سعد الدوله از روی قدرت و اغتنام متصدی ضبط و ربط امور جمهور گشته بدین واسطه اعتبار بوقا
روی در نقصان نهاد و جمعی که منتهز فرصت بودند در خلوت نزد ارغون زبان بغیبتش گشادند و طوغانچو نویان نوبتی بعرض رسانید که سلطان احمد بوقا را مشفق
دولت و محرم سر سلطنت میشمرد مع ذلک سالک طریق خیانت گشته آن نوع کاری از پیش برد و حال آنکه در آن زمان چندانی قدرت و مکنت نداشت
امروز که خزاین محصور و عساکر موفور دارد و شاهزادگان بنظر احترام در روی او نگریسته هر چه میگوید بسمع رضا اصغا مینمایند باید که مرد عاقل از وی غافل نباشد
و دست تسلط او را بوجهی از وجوه کوتاه سازد و خواجه صدر الدین احمد زنجانی که نائب طغاچار نویان بود جهت آنکه بوقا از وی بقایا اموال فارس
میطلبید در مجالس آغاز خباثت کرده بر زبان میگذرانید که بوقا پادشاهیست در کمال استقلال زیرا که پیوسته بی مشورت امرا مهمات فیصل میدهد و اموال
ممالک ایلخانی را بر وفق ارادهٔ خود صرف مینماید و کار بجائی رسیده که هر ایلچی که با یرلیغ و پایزه به تبریز میرود اگر التمغا بوقا همراه نداشته باشد ملحوظ عین
عنایت میر علی تمغاچی نمیگردد و بنا بر استماع امثال این حکایات مزاج ارغون بر بوقا متغیر گشته در آن اثنا در مجلس شراب بوقا و یکی از امرا یکدیگر را سخنان
خشونت آمیز گفتند و پادشاه آن امیر را باز خواست نکرد و بدین جهت بوقا از ارغون برنجید و متعاقب این قضیه بر حسام الدین قزوینی که از راه نیابت
بوقا بتبریز رفته بود در سر دیوان ایلخان مقرّران صدر و پنجاه تومان ثابت ساختند و بوقا بالکل از درجهٔ اعتبار افتاده بهانهٔ وجع المفاصل در کنج خانه
خود نشست و ارغون خان تمارض او را دانسته یرلیغ داد که عمال و متعلقان بوقا دفترها بسپارند و از اعمال معزول باشند بنا علی هذا خاطر بوقا بر مخالفت
ارغون قرار گرفته قاصدی نزد شاهزاده جوشکاب بن جومغار بن هلاکو خان که در کنار آب فرات میبود ارسال نمود و پیغام فرمود که ارغون بنا بر سخن اهل حسد
از من برنجیده است و جمعی را که در سلک نوکران من انتظام داشتند بر تبت تربیت سرافراز گردانید لاجرم فوجی از امرا و اعیان را با خود متفق ساخته ام و رایت
هواداری تو افراخته باید که خاطر انور بر استخلاص مملکت موروث قرار دهی تا من کلّ سلطنت را از خار تعرض معاندان مصفی گردانم شاهزاده جوشکاب
چون این حدیث عجیب شنید انگشت حیرت بدندان گزیده لحظه تأمل کرد آنگاه ایلچی را گفت که مرا بر سخن تو زیاده اعتمادی نیست اگر میخواهی که وثوق کلی حاصل شود
اسامی آن جماعت را که با بوقا موافق اند مفصل کرده با چلکا بیاور ایلچی بازگشته التماس جوشکاب را بعرض بوقا رسانید و آن خاین آنچه شاهزاده طلبیده بود
ارسال نمود و جوشکاب ایلچی را گفت که من در فلان شب باردو خواهم رسید باید که بوقا با موافقان خود متکفل باشد تا مهم ارغون را فیصل دهیم و ایلچی مراجعت
نموده جوشکاب خواست که صورت واقعه را علی اسرع الحال بارغون رساند تا وخامت خیانت بوقا بروزگار او سرایت کند لاجرم بر جناح استعجال بجانب
اردو روان شد اما در شب موعود نرسید و صباح روز دیگر بملاقات ارغون خان فایز شده کیفیت حال را مشروح معروض داشت ارغون نخست آن حدیث را
بسمع قبول راه نداد و جوشکاب خطی را که مشتمل بر اسامی موافقان بوقا و چلکا و ایشان بود بوی نمود ارغون بر آشفت و همان لحظه گفت که سلطان انداجی
و طولادامی و طوغان با لشکر فراوان بصورت بوقا روند و دست و گردنش را بسته در پایهٔ سریر اعلی حاضر گردانند امرا بموجب فرموده متوجه آنجانب
گشته بوقا از کیفیت حادثه خبر یافت و فرار بر قرار اختیار کرد و باردوی ایلجای خاتون گریخت و امرا پی بدانجا برده و او را گرفته بدرگاه رسانیدند

و در روایتی آنکه ارغون خان بعضی نفیس جهت انعام قتلبوقا متوجه اردوی او گشت و آن کافر نعمت را در یورت اولجای خاتون یافته بر عقوبت رسید و بر هر تقدیر بعد از بوقا کشته شد شاهزاده چون سگ کاب در مجلس شمشیری چون قطره آب بر دست گرفته بوقا را کردن زد و لشکریان اردوی او را بحاره و به غارت و تاراج پاک ساختند هر کس که بوئی اندک تعلقی داشت بیاسا رسید بفضل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

ذکر شمه از عظمت و حشمت سعد الدوله یهود و بیان آنکه سبب قتل او و موجب فوت ارغون خان چه بود

چون ارغون از عون صانع بیچون خاطر از دغدغه غدر و مکر بوقا فارغ ساخت کما یجب و ینبغی به تربیت و رعایت سعد الدوله پرداخت تمامی مصالح ممالک و مهمات عالمیان را بحسن درایت و کاردانی او تفویض فرمود و کوکب اقبال آن سر دفتر اهل ضلال باوج استعلا و استقلال صعود نمود و سرافرازی رایت ایالتش بر فراز فلک فرق فرقدین بشکست و کمین کشای عزم نافذش بر مسافر سریع السیر صبا و دبور راه آمد شد بربست منصب جهان وزارت او را بطوع داده غنان فلک سعادت او را تبع گشته ضمان و سعد الدوله حکومت اکثر ممالک ارغون خان را بمقربان خود داد از آنجمله فخر الدوله را که برادرش بود و در جهل مرکب مانند افلاطون در حکمت بی بدل می‌نمود ببغداد فرستاد و برادر دیگر را حاکم دیار بکر و ربیعه ساخت و ولید بن ابی ربیعه در بعضی از بلاد آذربایجان رایت ریاست برافراخت و دیگری از خویشان او شمس الدوله نام روی بحکومت ولایت فارس آورد و اگر شاهزاده غازان و کیخاتو خان در خطه خراسان و روم والی نمی‌بودند سعد الدوله آن ولایات را نیز بمقربان خود تفویض میکرد و حقیقت حال آنکه در زمان وزارت سعد الدوله تمامت مملکت در غایت معموری و آبادانی بود و هیچکس از امرا و علازمان ارغون خان بر رعایا و مزارعان در هیچ باب ظلم و تعدی نمی‌توانست نمود و بیت

تکردی هیچ آب از باد فریاد / قبای کل گشتی پاره از باد

مدت دو سال که سعد الدوله در کمال استقلال بدان شغل اشتغال داشت مبلغ هزار تومان زر نقد در خزانه عامره مخزون ساخته همت بر تدارک ملکهای چندساله گماشت لاجرم نزد تحسین پادشاه حشمت آئین زمان زمان بروجنات احوالش می‌تافت و هر روز در کمال دولت و نفاذ امر و حکومت رفعت و ترقی زیاده می‌یافت تا کار بجائی رسید که روزی در خلوت با ایلخان نرد میباخت و از غایت تقرب و عظمت پا دراز کرده بی‌ادبانه کعبتین می‌انداخت درین حال قجقبال درآمده بران ترک ادب بازخواست بلیغ نمود و فرمود که هرچند پادشاه عواطف بیکرانه مبذول دارد در چنین حضرتی این نوع بی‌ادبی چگونه جایز تواند بود بیت

شاه اگر لطف بی‌حد دراند / بنده باید که حد خود داند

سعد الدوله در جواب همین قدر گفت که سبب ترک ادب وجع المفاصل است و خلاف سخن پادشاه عادل کار مردم جاهل و چون کمال اعتبار و اختیار سعد الدوله بدین درجه انجامید نایره عداوت در کانون درون امرا و ارکان دولت مشتعل گردیده و طوغان که از وی رنجش بیشتر داشت جمیع اعیان حضرت را بر دفع او متفق ساخت و با نوئینان مواضعها کرده اساس اندراس او را طرح انداخت اما بنابر مصلحت وقت آن سر در گنجینه سینه مخفی میداشت تا آنزمان که فرصت یافته سرچشمه حیات او را بخاک و خاشاک ممات انباشت و سعد الدوله در ایام اعتبار نخست بحسب ظاهر در باب ترویج شریعت سید ابرار صلی الله علیه و آله الاطهار سعی می‌نمود و در ماه رمضان سنه ثمان و ثمانین و ستمائه جهت رعایت و معاونت حجاج کتابتی بمدار السلام بغداد ارسال فرمود اما آخر الامر بکمال دولت و اقبال و غایت عظمت و استقلال مغرور گشت و نخوت و جبروت و ابهت و بادبروت او از حد در گذشت بیدولتان قوم یهود نیز از دهم الله تنکیلا پای بر مدارج استیلا و استعلا نهادند و زبان استهزا و استهانت نسبت با امت حضرت رسالت علیه السلام والتحیه گشادند و سعد الدوله از غایت شقاوت چند کرت بعرض ارغون خان رسانید که نبوت از چنگیز خان بحسب ارث و استحقاق بخسرو آفاق رسیده و بعنایت الهی جناب پادشاهی را تمهید قواعد ملک و ملت و تشیید مبانی دین و دولت بالکل وجهی میسر گردیده چنانکه نبی عربی صلوات الرحمن علیه و اصحابه و انصاره او دست و بازوی نصرت شعار گشادند و بسیاری از مخالفان و معاندان را بقتل آورده قلاده انقیاد و قبول ارکان اسلام بر گردن خواص و عوام نهادند اگر ایلخان عالمستان بمقتضای همت عالیشان کار فرماید و لطف موفور و عنف غیر محصور نسبت با ارباب موافقت و اصحاب مخالفت بازنماید ملتی جدید در روزگار پایدار پدید آمدن تواند ساخت و رسوم و عادات پیشینه و قواعد و اطوار دیرینه را از عرصه جهان بر انداخت ارغون خان که بسبب حب مال دشمن جان مسلمانان بود بعد از استماع این سخنان پریشان بهر بهانه در قتل ایشان اقدام می‌نمود و حکم کرد که هیچ مسلمانی را در دیوان کار نفرمایند و آن طایفه را از آمد شد اردو مانع آیند و سعد الدوله با ارغون خان قرار داد که کعبه را معبد اصنام بدنام گرداند و اهل اسلام و سایر فرق انام را از عبودیت رحیم رحمان بعبادت اوثان رساند و بدین اندیشه با اعراب یهود پیشه مراسلات و مکاتبات روان داشت و در ساختن اسباب توجه بجانب مکه

نسخه: قیتمال

بجانب مکه اعلام ضلالت اعلام برافراشت درین اثنا نجیب کحال را که هم کیش آن بد اندیش بود بجانب مملکت خراسان فرستاد و اسامی دویست نفر از اعیان
و متمولان آن دیار را مفصل کرده بوی داد که ایشان را از فضای عالم بقا و حیات بسر حد منزل فنا و ممات رساند و اموال و جهات و سایر متملکات همه را واصل
دیوان ایلخان گرداند و همچنین شمس الدوله بکشتن هفده تن از علما و بزرگان شیراز تعیین نموده جماعت را غیر شهرت در جهان و قدمت خاندان و حرمت نیز
در خان و مان گناهی نبود و چون حرکات ناشایست و افعال ناپسندیده سعد الدوله بیحد و از حد اعتدال درگذشت ناگاه از شست قضا ناوک بلا گشاد یافته
متوجه جان او گشت بیت یکی تیر زد آتش که خلقی بداغ و ارغون خان را بسبب مداومت بر خوردن معجونی که بعضی از اجزاء آن زیبق و گوگرد بود مرضی در نهایت صعوبت
روی نمود و خواجه امین الدین طبیب در معالجه مساعی مشکوره بجای آورده مرض روی در انحطاط نهاد و در آن اثنا جوگی که مرتب معجون مذکور بود سه جام شراب
باو داد علت نکس کرده مرض مزمن گشت و کار از معالجه و مداوا اطبا و حکماء درگذشت مثنوی از قضا سکنجبین صفرا فزود روغن بادام خشکی مینمود امرا و مقربان
از صعوبت این حالت حیران مانده صلات و صدقات بمستحقان و فقیران رسانیدند و بسیاری از محبوسان و زندانیان را از محنت قید و حبس خلاص کرده مطلق العنان
گردانیدند سعد الدوله از دیگران زیاده بر آتش محنت میجوشید و از بیمهای خطا بیشمار گشته آه از جگر پرسوز میکشید از مشاهده صورت صحت ایلخان بغایت نومید
و از وخامت عاقبت اندیشها نارو ترسان ولرزان بسان برگ بید بیت منم امروز دلی زانده گیتی بدو نیم بیم آنست همی نوزم که بجان باشد بیم جهت رفاهیت
رعیت و استمالت مردم هر ولایت فرمانها مزین بالتمغا بهر طرف ارسال نمود و در یکروز بهفتاد نشان فتنه نشان مشتمل بر اظهار عدل و داد و رفع ظلم و فساد بهر مملکت
فرمود و چون بمقتضای اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون محالست که حکم محکم قضا سر مو سمت تقدیم و تاخیر گیرد دعاء او بمآل و ما دعاء الکافرین
الا فی ضلال شرف قبول و اجابت نپذیرد و بعطایای فراوان و اظهار عدل و احسان فایده مترتب نگشت و مرض ارغون خان اشتداد یافته کار از حیز تدبیر پیر و
صغیر و کبیر درگذشت غیر از سعد الدوله و جوشی کسی را بخرگاه پادشاه راه نمیدادند و ایشان بطریق نهانی ایلچیان نزد شاهزاده غازان بخراسان فرستادند که
بر سبیل سرعت رایت عزیمت بجانب مستقر سریر سلطنت برافرازد مقصود اصلی آنکه قبل از حدوث واقعه خود در آنجا رسانیده ایشان را از ضرب تیغ امرا خلاص
سازد امرا و نوئینان برین مکیدت اطلاع یافته در خانه طغاجار نوئیان اجتماع نمودند و نخست جمعی از ایلچیان و اعوان سعد الدوله را گرفته بعالم دیگر روان
فرمودند و چون اختر بخت سعد الدوله نیز رجعت نمود گرفتار شده دو سه روز در خانه طغاجار محبوس بود و بعد از آنکه فنا خودش بعین الیقین مشاهده افتاده بکشتنش
درخواست انداده و بعضی رقعه باین عبارت پیش کسی فرستاد که بخدای لم یزل و لایزال که این بیچاره تا بوده با دوستان ایشان دوست و با دشمن دشمن بوده
والله علی ما نقول وکیل یعنی اگر در عمر مهلتی افتد هم برین نمط طریقه اخلاص مسلوک خواهد بود المعلق بالشیء المحال محال و در دیگر سعد الدوله منحوس طالع منکوس اختر را از آب
تیغ آتشبار شربت فنا دادند و مغول و مسلمان گلدسته صلوات طیبات بروضه ضیابخش ساکن خاک یثرب فرستادند و لیاردین احمدی از خزانه لطف احدی قبای
بقا پوشیدند و اعدا ملت محمدی از جام قهر انجام قضا صمدی شربت فنا نوشیدند ارغون خان که در آن اوان بغایت ضعیف و ناتوان بود چشم باز کرده از سبب
غیبت سعد الدوله و ایناقان استفسار نمود یکی از حاضران عذری ناسموع بعرض رسانید و ایلخان حقیقت حال دانسته در روز شنبه هفتم ربیع الاول سنه تسعین و ستمائة
در باغچه اران متوجه عالم آخرت گردید بیت چنین است آیین چرخ بلند گهی با نشاط و گهی با گزند و ارغون خان چهار پسر داشت باین ترتیب غازان که مادرش
قتلق ایکاچی بود و سیوتمور و اولجایتو سلطان که از اروک خاتون که خواهرزاده امیر ایرنجین والده ایشان بود و ختای اوغول که مادرش را قتلق خاتون بنت
قوتیوق بوقا می گفتند و از جمله این چهار پسر غازان و اولجایتو سلطان بسلطنت رسیدند

ذکر بعضی از افاضل دانشمندان و فضلاء زمان ارغون خان

یکی از جمله علماء دوران ارغون خان رضی الدین محمد بن علی بن یوسف الشاطبی است و او در علم لغة عدیل و نظیر نداشت و در سنه اربع و
ثمانین وستمائة علم توجه بجانب عالم آخرت برافراشت و دیگری از آنجمله محدث مجید یوسف بن محمد الکاتب المورخ المجود است و او در سنه خمس و ثمانین
وستمائة بجهان جاودان پیوست و دیگری از جمله اعیان علماء اعلام و اشراف فضلاء لازم الاحترام قاضی القضاة ابوسعید ناصر الدین عبد الله البیضاوی
با ارغون خان معاصر بود و همواره بدرس علوم معقول و منقول و تحقیق مسائل فروع و اصول مشغولی مینمود و پدر قاضی بیضاوی امام الدین عمر بن فخر الدین محمد
بن صدر الدین علی الشافعی است و آنجناب نزد والد خود امام الدین بتحصیل علوم دین فرموده بود و سند امام الدین بدو واسطه بحجة الاسلام ابی حامد الغزالی
میرسد قاضی ناصر الدین بیضاوی را مولفات مفیده و مصنفات پسندیده بسیار است تفسیر قرآن و غایة القصوی و شرح مصابیح و منهاج و طوالع

و مطالع و مصباح و مرصاد و نظام التواریخ از آنجمله است انتقال قاضی ناصر الدین بیضاوی بمنزلات عالم اخروی بروایت شیخ جزری در سنهٔ خمس و ثمانین و ستمائه اتفاق
افتاده و بقول امام یافعی آن صورت در سنهٔ اثنی و تسعین و ستمائه دست داده و دیگری از آنجمله علامهٔ کبیر قاضی القضاة **شهاب الدین محمد بن احمد الخلیلی** الخویی
و او در تکمیل علوم بی مثل زمان خود بود و در ایام حیات تصنیفات افادت آیات تحریر نمود نظم علوم الحدیث از نتایج اقلام پسندیده ارقام اوست وفات
او در سنهٔ ثلث و تسعین و ستمائه واقع شد و از آنجمله دیگری فاضل مفسر جمال الدین **محمد بن سلیمان بن النقیب المقدسی** است و او را تفسیری است در صد مجلد فوتش
در سنهٔ ثمان و تسعین و ستمائه اتفاق افتاده و دیگری از آنجمله عالم عابد زاهد **زین الدین علی بن الصاعد** است و آنجناب دمشقی الاصل بود و بوعظ و نصیحت
خلایق مشغولی مینمود و چون خبر واقعهٔ سعد الدوله یهود و ارغون خان اشنود قصیده نظم فرمود که مطلعش اینست شعر یحمد من دار باسمه الفلک بدا الیهود
العزو و قد هلکت و از جملهٔ شعرای آن زمان یکی **نجم الدین زرکوب** است و این قطعه از ابیات اوست که قطعه منم زرکوب و محصول من صنعت
بجز فریادی و بانگی نباشد همیشه در میان زر نشینم ولیکن هرگزم دانگی نباشد

ذکر کیخاتو خان بن اباقا خان

کیخاتو بخط اکثر مورخان بیاء
آخر حروف و خاء معجمه مشاهده افتاده و بعضی از کتاب آن نام را بنون و جیم نوشته اند و میرزا الغ بیک گورکان در الوس اربعه باین عبارت قلمی فرموده
که غالبا نام کیخاتو ایقاتو باشد چه مغولی معنی دارد و بعضی در عجب اند از کیخاتو در زمان سلطنت ارغون خان در ولایت روم حاکم بود و چون صورت فوت
ارغون روی نمود جمهور امرا اتفق [illegible] والمعنی لکزی گورکان را بدان مرز و بوم فرستاده از حدوث واقعهٔ ایلخانی و وصول نوبت سلطنت بآن بانی مبانی
جهانبانی اعلام کردند و استدعای حضور فرمودند و بعد از توجه لکزی اختلاف در آرای امرا پیدا شده طغاجار و طوغان و قنچقبال بپادشاهی بایدو اغول
که حاکم بغداد بود مایل گشتند و مکتوبی مبنی از این معنی مصحوب معتمدی نزد او فرستادند اما بایدو ملاحظه جانب کیخاتو فرموده ملتمس آنجماعت را اجابت نکرد
و چون لکزی بروم رسید و کیخاتو را از حقیقت حال مطلع گردانید فی الحال بر جناح استعجال متوجه آذربایجان گردید و بعضی از خواتین و شاهزادگان تا آلاتاق او را
استقبال نموده تهنیت سلطنت گفتند و در حدود خلاط قوریلتای اتفاق افتاده بتاریخ یکشنبه بیست و چهارم رجب سنهٔ تسعین و ستمائه کیخاتو بر سریر جهانبانی
نشست و لوازم آن امر خطیر چنانچه معهود است بوقوع پیوست بعضی از امرا از سبیل طوع و رغبت و زمرهٔ از سر ضرورت و کراهت پای در دایرهٔ متابعتش
نهادند و کیخاتو بعد از چند روز که مجلس عیش و نشاط بصفهٔ بارگاه [illegible] امرای بد اندیش را پرسید هر یک از طغاجار و قنچقبال را سه چوب یاساق زده
تومان قنچقبال را بشکتور نوئین عنایت کرد و تومان طغاجار را بدیگری از امرا بخشیده طوغان را با ولاد اردوقیا سپرد تا بقصاص پدر خویش بقتل آوردند و منشیان
باطراف و ولایات فرستاده خلایق را بعدل و احسان و رفع ظلم و طغیان بشارت داد و مقارن آن حال از جانب روم اخبار پریشان شنوده ساه و رسم نیابت
خود را بشکتور نوئین تفویض نمود و در روز جمعه چهارم ماه مبارک رمضان بجانب روم نهضت فرمود و در غیبت رایت فتح آیت بعضی از شاهزادگان
و امرا خیال خلاف کرده روی بترتیب اسباب فتنه و فساد آوردند اما کیخاتو در جمادی الاخری سنهٔ احدی و تسعین و ستمائه از آن سفر منصور و مظفر باز آمده بتجدید
پرتو التفات بر سر انجام مهام سلطنت انداخت و بخلاف تصور جمعی را که اندیشهٔ مخالفت داشتند بانواع مراحم و الطاف بنواخت منصب امیر الامرائی به
آقبوقا بهادر داد و زمام امور وزارت را بتاریخ ششم ذی حجهٔ سنهٔ مذکوره در کف کفایت خواجه صدر الدین احمد خالدی زنجانی نهاد و او را ملقب بصدر
جهان گردانید و برادرش صدر جهان قطب الدین احمد خالدی متصدی مهم قاضی القضاتی و تولیت موقوفات ممالک محروسه گردید و کیخاتو خان باتفاق مورخان
سخی ترین اولاد هلاکو خان بود چنانچه در اندک زمانی تمامی خزاین آبا و اجداد خود را بر شاهزادگان و خواتین و امرا تقسیم فرمود و چون نظرش بر جواهر زواهر
که سلاطین سابق آنها را مانند گوهر دل در گنجینهٔ سینه محفوظ میداشتند افتاد تمامت را بحرمها و بنات بخشید و گفت امثال این امتعهٔ نفیسه لایق بحال این جماعت است
که خود را بدان بیارایند و الا آنچه در خزانه محبوس داشتن و چه در قعر دریا و صمیم کان گذاشتن و آن پادشاه صاحب کرم هم در اوایل ایام دولت در باب اضعاف
صحف ادرارات و اشاعهٔ بر و صدقات اهتمام تمام ظاهر ساخته سادات و علما و مشایخ و فضلا را احکام ترخانی ارزانی داشت و بتخلیص محبوسان و زندانیان
حکم فرموده مهما امکن همت بر ترفیه احوال عامهٔ برایا گماشت و کیخاتو بالطبع از ریختن خون افراد انسانی متنفر بود و لاجرم در مدت سلطنت اصلا بر قتل کسی اقدام
ننمود و در ایام دولتش غیر جام و صراحی هیچ آفریده خونریزی نمیکرد و در روزگار سلطنتش بجز دف و چنگ هیچ فردی طپانچه و گوشمال نخورد و الحق با وجود
این صفات پسندیده به لذت مباشرت شغف تمام داشت و همواره رایت عیش و عشرت می افراشت متصل دست تصرف ببنین و بنات خود

رعایا

فرود و بزرگ و ترک و تازیک را در میان ساخت و بهتک پرده عصمت مستورات امرا و ارکان دولت قیام نموده اساس بی شرمی طرح می انداخت بنا بر این جمعی از نوئینان
و امرا سلطنت بایدو اغول متفق گشتند و مسرعان به بغداد فرستاده او را با آذربایجان طلبیده بیکبارگی از مقام هوا داری کیخاتو در گذشتند قتل کیخاتو در موغان
بفرمان بایدو خان در ماه صفر سنه اربع و تسعین و ستمائه روی نمود مدت سلطنتش سه سال و چند ماه بود و وضع چاو و ابطال آن در ایام فرمانفرمائی کیخاتو
اتفاق افتاد چنانچه خامه عنبرین شمامه ابواب تحریر آن حکایات باز خواهد کشاد

گفتار در بیان شمه از اعتبار و اختیار صدر جهان و ذکر وضع چاو و سبب ابطال آن

در جامع التواریخ جلالی مسطور است که خواجه صدر الدین احمد خالدی از قاضی زادگان ولایت زنجان بود و در
اوایل حال چندگاه ملازمت طغاچار نویان مینمود و او هم در عنفوان جوانی در کرم و سماحت و جود و سخاوت رقم نسخ بر مکارم صاحب ری و حاتم طی کشید
و هر چه از هر ممر پیشش آمد در وجه انعام سادات و علما و مشایخ و فضلا مصروف گردانید و پیوسته همت بر اشاعه خیرات و مبرات میگماشت و یکی از شعرا
ایران و لا این قطعه در مدح او بر لوح بیان نگاشت **قطعه** کسبینه صدر نتوان شد در آفاق که صدر ماموره هفت کشور کسی باشد که باشد پیش جودش چو خاک
راه یکسان گوهر و زر اگر صدری همی باید کردن بیاموزید از صدر طغاچار سپهر مکرمت احمد که بر بود کلاه سروری از چرخ اخضر القصه چون کیخاتو خان
بر سریر دولت نشست امرا و نوئینان در باب تعیین وزیر قرعه مشورت در میان انداختند و اسامی جمعی از اکابر و اعیان را که ملازم اردوی اعلای
حضرات خواتین و امرا بودند مطمح ساختند هر چند که در آن محفل نام صدر الدین احمد مسطور نبود اما چون منشی تقدیر منشور وزارت بنام نامی او تحریر نموده
هنگام عرض محضر در آئینه خاطر نورانی ایلخانی بی سابقه اندیشه این صورت پرتو انداخت که جهت سرانجام مهام سلطانی و تمشیت معاملات دیوانی صدر الدین
احمد زنجانی را وزیر میباید ساخت شاهزادگان و خواتین و امرا شرط موافقت بجای آورده این خیال ایلخان را مستحسن نمودند و کیخاتو خان خواجه صدر الدین
احمد زنجانی را بعالی منصب صاحب دیوانی و مشرف لقب صدر جهانی مخصوص فرمود و انعام التمغا و زرین و توق و کورکه و یک تومان لشکر بر آن منصب افزوده
صاحب را جمع میان وزارت و امارت دست داد و کوکب اقبال صدر جهان در نفاذ امر و علو شان و مزید اقتدار و کمال اختیار روی باوج شرف و
رفعت نهاد ابر از شرم ایثار دست گهربارش غرق عرق خجلت بود و کوه از اندوه دل گوهر بخشش چون در درون بسته کان لعل و یاقوت ظاهر مینمود **نظم**
هیچ سایل بخوش دلی و بخشم لا در ابروی او ندیده بچشم تا نیاید بر سایلان تشویر همه پیش از سوال گوید گیر و صدر جهان هم در بدایت حال دست امرا و نوئینان را
از تصرف در امور ملک و مال کوتاه گردانید و بی استصواب ایشان مهام مملکت و مصالح سپاهی و رعیت بتفصیل میرسانید بنا بر آن چون تایجو در ماه ذیقعده
سنه اثنی و تسعین و ستمائه جمعی از معارف تبریز را بر آن داشتند که تیر مکر در کمان غدر نهاده و تا گوش کشیده بر لوح خاطر ایلخان نگاشتند که صاحب دیوان
اموال جهان بمقتضای رای خود بمصارف میرساند و بدین جهت مصلحت لشکر و یراق اردوها مهمل و مختل میماند پادشاه فلک همت آفتاب عظمت آن
شنوده ناشنوده را ناشنوده انگاشت و تبارکی حکم یرلیغ نفاذ یافته از کنار آب آموی تا مصر و مصر بنظر بصیرت و کف کفایت صدر جهان گذاشت
و زمام اختیار جماعت دشمنان را بقبضه اقتدار او داد و صدر جهان زمین خدمت بوسیده و از مجلس بیرون آمده بندهای گران بر پای ایشان نهاد و بعد از
چند روزی که اعدا را تنبیهی حاصل گشت عفو و مرحمت شعار خود ساخته از سر جرایم ایشان در گذشت و چون بواسطه اسراف کیخاتو خان در انعام امرا
و اعیان و کثرت احسان و اتلاف صاحب دیوان از جنس درم و دینار چیزی در خزانه نماند و بحسب اتفاق در آن سنوات وبا در میان گله و رمه مغولان افتاده
بسیاری از چهارپایان ایشان را بچراگاه عدم رسانید و پادشاه بدستور در خرج و بذل طریق اعتدال مرعی نمیداشت صدر جهان از سرانجام اخراجات ضروریه
ایلخان عاجز شده هر کس در آن باب نقشی بر لوح خاطر میگماشت در آن اثنا عز الدین مظفر بن محمد بن عمید که عمله داری شهر تبریز بود بعرض صاحب دیوان رسانید
که مصلحت در آنست که بدستور ولایت ختا و مملکت قاآن چاو در عوض زر در ممالک ایلخان روان گردد و بیع و شری بدان نمایند تا جنس سیم و زر تمام
داخل خزانه عامره شود و پادشاه را دست کابی پیدا شده هیچ آفریده در زیان نیفتد و بنابر آنکه در آن زمان صدر جهان را پانصد تومان قرض شده بود
و مطلقا توجه از دیوان میسر نمیشد و هر لحظه غریمی دیگر روی مینمود سخن عز الدین مظفر را بسمع قبول راه داد و باتفاق بولاد چینکسانک که ایلچی قاآن بود این
خیال محال را بعرض پادشاه با استعجال رسانید و کیخاتو خان حکم فرمود که من بعد در ممالک محروسه مطلقا زر و نقره بکار نبرند و معامله نکنند و رقم نسخ بر نسج ثیاب نقده
کشند مگر جهت خاصه پادشاه و زرگران و زر دوزان دیگر بحرفه خود مشغولی ننمایند و در هر شهری از بلاد آذربایجان و عراق عرب و عجم و فارس و خوزستان

و دیار بکر و خراسان چاو خانه بنیاد نهند و عمال جهت تمشیت آن کار تعیین نمودند و مقرر شد که تجار و سوداگران ولایات یاغی را در وقت سفر عوض چاو زر دهند
و در وجه علوفات جماعه زرگران و صرافان و زردوزان هر سال مبلغی معین از چاو خانه مجری دارند تا دیگر بآن صنعت نپردازند و در هر بلده مبلغی کلی در تمشیت
چاو خانه مصروف گشت و چاو کاغذ پاره مربع مستطیل بود چند کلمه بخط ختائی بر آن نوشته و بر دو طرف آن کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله و لفظ ایر
دورجی که قاآن ختا آن عبارت پادشاه را لقب گردانیده بودند مثبت ساخته و در میان کاغذ دایره کشیده بودند و از نیم درم تا ده درم بنابر اصطلاح
چاو رقم زده و ایضاً سطری چند بر آن کاغذ مسطور بود مضمون آنکه بتاریخ سنه ثلث و تسعین و ستمائه پادشاه جهان این چاو مبارک را در ممالک روان گردانید تغییر
و تبدیل کننده با زن و فرزند و خویش و پیوند بیاسا خواهد رسید از اشتهار این حکایت مردم در بحر تفکر و حیرت افتادند و بعضی از شعرا جهت میلان خاطر پادشاه و
صاحب دیوان در آن باب ابیات گفتند از آن جمله یک بیت بخاطر بود نوشته شد بیت چاو اگر در جهان روان باشد رونق ملک جاودان باشد القصه
در ماه ذیقعده سنه مذکوره در تبریز چاو روان گشت و بازاریان دو سه روزی بحسب ضرورة به بیع و شری اشتغال نمودند بعد از آن طایفهٔ از تبریزیان از نشان
این زیان بی تحمل شده روی بسفر آوردند و در مره اگرچه از وهم ابواب دکاکین باز میکردند اما اقمشه و امتعه و اغذیه و اشربه را پنهان میساختند بنابران در روز
جمعه عوام الناس زبان بفریاد و فغان گشاده بر عزالدین مظفر لعنت نمودند و نزدیک بود که اوباش قاصد جان آن شریر گشتند و بروایتی او را کشتند و آمد شد کاروان
و سوداگران و معاملهٔ طبقات انسان منقطع شده امرا و نوئینان باتفاق صاحب دیوان بعرض پادشاه رسانیدند که وضع چاو مستلزم خرابی رعایا و موجب
فقدان حاصل معاشست و اگر چند روز دیگر این بدعت برقرار ماند اختلال تمام باحوال ملک و مال راه یابد کیخاتو خان چون این سخنان بشنود با بطال چاو حکم فرمود و مردم
جلا گشته بودند به تبریز بازآمده آبادانی آن بلده بحالت اصلی معاودت نمود **ذکر مخالفت بایدو و بقتل رسیدن کیخاتو** در آن ایام که امرا
و نوئینان بواسطهٔ شرب مدام کیخاتو خان و دست رسانیدنش به بنین و بنات مسلمانان بر خود می‌پیچیدند و خاطر بر خلاف او قرار داده انتظار لطیفهٔ غیبی میکشیدند
شبی در آلاتاق پادشاه با بایدو اغول بن ترغای بن هلاکو خان آغاز بدمستی کرده ابتچی را فرمود تا مشتی چند بروی زد و صباح که از خواب خمار بیدار شد
از حرکت شبانه پشیمان گشته مجلس پادشاهانه بیاراست و بایدو را طلبیده افسر خاصه بر سرش نهاد و عذر باز خواست بایدو اغول هر چند عیار اخلاص را مغشوش
گردانیده بود مصلحت وقت در اظهار غبار نقار ندیده آن روز بعیش و طرب گذرانید امرا و اعیان که منتظر فرصت بودند بتحریک خاطر بایدو را دانسته نهانی بالان
رفتند و مواضعه کردند که سال دیگر بایدو از بغداد بجانب اردوی کیخاتو نهضت نماید تا ایشان کمر معاونتش بر میان بندند و ابواب خلاف بر روی ایلخان
بگشایند بعد از آن شاهزادگان که در اردو بودند بیورتهای خویش مراجعت نمودند و در میان زمستان منهی بر آن اتفاق اطلاع یافته از بغداد عرضه داشتی
مشتمل بر اسامی بداندیشان و مواضعهٔ ایشان نزد کیخاتو خان فرستاد و ایلخان ایلدار و قنجقبال و طولادای را مؤاخذه کرده مقید ساخت و طغاجار که خمیر مایهٔ
آن فتنه بود قاصدی همعنان برق و باد ببغداد ارسال داشته بایدو پیغام داد که بر جناح استعجال بدانجانب ایلغار باید نمود تا مقصود بحصول پیوندد و بایدو در
جنبش آمده چون این خبر بسمع کیخاتو خان رسید از اران به تبریز خرامید و تیتاق را با پنج هزار سوار منقلای ساخته آقبوقا و طغاجار را با دو تومان لشکر از عقب روان
گردانید و بنفس خود در اوایل سنه اربع و تسعین و ستمائه از رودخانهٔ اهر بعزم حرب و قهر متوجه گشت و میان تیتاق و قراولان بایدو محاربه روی نموده فوجی از سپاه
بایدو بقتل رسیدند اما آقبوقا و طغاجار چون دو روزه راه رفتند سحرگه که صبح صادق در دمیدن بود طغاجار بی‌مشورت آقبوقا طبل کوچ کوفته روان شد و
آقبوقا از تقدم و عدم التفات طغاجار متعجب گشته چون در منزل نزول نمود کس فرستاد و سبب آن معنی را استفسار نمود طغاجار جواب داد که موجب تعجیل در نهضت
قلت علف و تنگی یورت بود آقبوقا این سخن باور کرده سحر دیگر باز طغاجار بر آقبوقا سبقت گرفت و مانند روز گذشته پیشتر روان گشت و بدین واسطه آقبوقا
در دغدغه افتاده پیغام داد که چرا طغاجار بخلاف یاسا درین دو روز پیش از ما کوچ مینماید طغاجار نقاب ارتیاب از چهرهٔ اندیشه برگرفته در جواب گفت
که تا امروز بحکم کیخاتو خان آقبوقا منصب امیر الامرائی و رتبهٔ تقدم داشت و حالا بفرمان بایدو خان آن امر بمن تعلق گرفته چون این جواب بگوش هوش آقبوقا رسید
متوهم گشته سپاهیان فوج فوج مانند سیل در وقت انحدار روی بمنزل طغاجار آوردند و آقبوقا با معدودی چند عنان بسوی اردوی کیخاتو خان انعطاف داد
و بعد از وصول کیفیت حال عرض کرده کیخاتو خواست که بطرف روم گریزد اما بعضی از مردم کوته اندیش مصلحت ندیدند و ایلخان بطرف اهر گشته در اثنا توکل
نویان که بلشکر گرجستان رفته بود مراجعت نمود و جمعی از امرا که در تبریز مقید بودند گریخته بوی پیوستند و باتفاق متوجه اردوی کیخاتو شدند و هزاره

تا این بهانه پرکین درساخته ناگاه پادشاه را گرفتند و بامرای جاصی سپردند و ایشان او را در روز پنجشنبه ششم جمادی الآخر سنه اربع وتسعین وستمائه هلاک کردند و کیخاتو
خان را سه پسر بود آلافرنک و ایرانشاه از دندی خاتون بنت اقبوقه جلایر و چینک پولاد از بولغان خاتون و هیچیک ازین پسران بسلطنت نرسیدند و از جمله مشاهیر
زمان کیخاتو خان یکی **شیخ احمد قزوینی** است و او در زهد و عبادت درجه اعلی داشت و در سنه تسعین وستمائه علم عزیمت بعالم آخرت افراشت و از شعرا آن زمان
یکی **نظام الدین عثمان قزوینی** است و او اشعار نیک دارد و این مطلع از انجمله است که مطلع صبح دمی که از جهت برکنی کلاه چشم و رخت عمل کند نرگس مست و
لاله را **ذکر بایدو خان** چون مهم کیخاتو خان بضرب تیغ تونبیان تحصیل یافت طغاجار و سایر امرا از صغار و کبار به بایدو پیوسته در ماه جمادی الاخری
سنه اربع وتسعین وستمائه در حدود همدان او را بر تخت سلطنت نشاندند و مجلس بزم و نشاط و بساط عیش و انبساط آراسته ع زر و گوهرش بر سر افشاندند
و بایدو بعد از چند روز که بشرب می ارغوانی و استماع الحان و اغانی قیام نمود روی بسرانجام مهام سلطنت آورده منصب امیرالامرائی را بطغاجار داد
و خواجه صدرالدین احمد را از وزارت معاف داشته زمام آن مهم را در کف کفایت خواجه جمال الدین دستجردانی نهاد و ایضاً حکومت روم و دیاربکر را
بطغاجار ارزانی داشته حکم فرمود که صدرجهان متوجه ضبط آن مملکت گردد و قومانات عراق عجم را بطولادای عنایت کرده قتقبال را حاکم شبانکاره ساخت
و اوقاف ممالک محروسه را از مؤنات و دیوانی ترخان گردانیده و در آن باب نشانها باطراف و ولایات فرستاد و از نواب کیخاتو آقبوقا و تایجو را بیاسا
رسانید و حسن بایجان امان داد و ایت علی را که در مجلس الاتاق بفرمان کیخاتو او را در مستی مشتی زده بود بحضور طلبیده مخاطب گردانید ایت علی جواب داد که
چون در زمان کیخاتو خان بر مسند سلطنت تمکن داشت اگر مرا بقتل پدر یا پسر خود مأمور ساختی شرایط اطاعت بجای می آوردم تا بضرب و شتم چه رسد امروز
نیز بنده و خدمتکار پادشاهم اگر گناه بنده عفو فرماید بهمان دستور امتثال احکام او را بر ذمه همت خود لازم دانم بایدو این جواب را پسندیده ایت علی
را در سلک مقربان منتظم گردانید و هم در اوایل ایام پادشاهی بایدو غازان خان بن ارغون خان باتفاق امیر نوروز غازی رایت خلاف افراخته متوجه آذربایجان
گردید و بایدو مغلوب شده از شربتی که کیخاتو چشانیده بود جامی لبالب درکشید مدت حکومتش هشت ماه بود و قتلش نیز در حدود تبریز روی نمود **ذکر
مبادی احوال شهزاده غازان که نهالی بود در چمن سرافرازی و بیان وقایعی که روی نمود میان آنجناب و امیر
نوروز غازی** خامه پاکیزه تقریر وزیر ارسطو ضمیر خواجه رشیدالدین فضل الله در جامع التواریخ چنین تحریر فرموده که ولادت همایون شاهزاده غازان
بن ارغون خان در شب جمعه بیست و نهم ربیع الآخر سنه سبعین وستمائه در سلطان دوین مازندران بطالع عقرب اتفاق افتاد و چون آثار دولت و شهریاری از بشره
آن دری اوج کامکاری ظاهر و هویدا بود ارغون خان مبتهج و مسرور گشته بترتیب اسباب جشن و سور فرمان داد و مدتی یکی جشن فرمود با زیب و ساز که در وصف
آن قصه گردد دراز و غازان تا سه سالگی در حجر عطوفت مادر و پدر بسر برد آنگاه اباقاخان آن نبیره دولتمند را طلبیده به بولغان خاتون سپرد و در سنه ثمان
وسبعین وستمائه که اباقاخان جهت دفع شر لشکر قراوناس متوجه خراسان بود در میان سمنان و دامغان طرح شکار انداخته در آن صیدگاه غازان آهوئی را بتیر
زد و چون در آن زمان شهزاده هشت ساله بود این معنی موجب تعجب شاه و سپاه گشته اباقاخان چنانچه رسم مغولانست برای یاغلامیشی [illegible]
در دامغان توقف نمود و بطوی و جرغامیشی اشتغال فرمود و در سنه ثمانین وستمائه که سن غازان بده سالگی رسید اباقاخان وفات یافت و شاهزاده بپدر خود
ارغون خان پیوست و چون ارغون سلطان احمد را کشته بر تخت سلطنت نشست ایالت ولایات خراسان را بغازان خان تفویض نمود و امیر نوروز را در ملازمتش
مقرر فرمود امیر نوروز پسر ارشد ارغون آقاست که سی و نه سال در زمان چنگیزخانیان حکومت بعضی از بلاد ایران تعلق بوی میداشت و جمال حال امیر نوروز
بزیور ایمان و اسلام و حلیه متابعت سنت حضرت خیرالانام علیه الصلوة والسلام قرین و محلی بود و همواره در تقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام
سنت بیضا مساعی جمیله بذل میفرمود و در میدان شجاعت و مردانگی از امثال اقران امتیاز تمام داشت و از غایت جلادت و فرزانگی همواره در معرکه نبرد گوی
ستاره اعلام جد و اجتهاد می افراشت و در آن اوان که ارغون خان اغنا [?] بوقا را بر بغا ترجیح کرد امیر نوروز بنابر اتحاد و صداقت بوقا مستشعر گشته در ذی الحجه
سنه سبع و ثمانین وستمائه بدر جمشرو که جای قشلاق او بود رفت و شوهر خواهر خود شهزاده کنشو و بعضی امرا خراسان را با خود متفق ساخته
رایت عصیان برافراخت و در روز پنجشنبه هشتم ربیع الاول سنه ثمان و ثمانین وستمائه که شهزاده در کشف رود نزدیک پل معین منزل گزیده بود امیر نوروز با
سپاهی عالم سوز ناگهان بکردار درآمده غازان را بجانب مازندران گریزانید و چون شاهزاده بدان ولایت رسید بولاجو را که امیر نوروز بدوم او [?]

دبیت

او میز دکرفته نزد ارغون خان فرستاد و لشکر پراکنده را مجتمع گردانیده روی بنوروز نهاد و در پانزدهم ربیع الآخر سنهٔ مذکوره در نواحی رادکان بین الجانبین مقابله و مقاتله
اتفاق افتاده این کرّت نیز غازان منهزم گشت و نوروز غنیمت بسیار گرفته صیت شجاعت و پهلوانی او از ایوان کیوان درگذشت و شهزاده غازان در آن
انهزام بکالیوش استرآباد رفته چهل روز در آن مقام آرام گرفت و بعد از آنکه از نزد ارغون خان بایدو اغول و نورین نویان با سپاه فراوان بمدد رسیدند بار
دیگر بعزم رزم متوجه نوروز شد و امیر نوروز نیز از رادکان در حرکت آمده چون بحدود دامغان نزول نمود دانست که با آن لشکر دست در کمر نمیتواند زد لاجرم
عنان عزیمت بصوب ترکستان انعطاف داد و شاه زاده غازان تا نواحی دار السلطنه هراة او را تعاقب فرموده هر یک منصور غنیمت موفور بدست
آورده و از صحرای هزار جریب جبل مراجعت کوفته غازان خان آن زمستان در نیشاپور قشلاق کرد و در بهار سنهٔ تسع و ثمانین و ستمائه در فضای جان فزای رادکان
ییلاق نموده در فصل شتا بطرف خراسان خرامید و بایدو اغول را با سپاه عراق رخصت معاودت فرموده در اوایل زمستان بقرابتپه سرخس که آن را شیر سیل نیز گویند منزل گزید
و هنوز در آن مقام بود که خبر توجه سپاه قیدو خان متواتر پیوست کیفیت واقعه آنکه نوروز بیک بعد از انهزام نزد قیدو خان رفته صورت تسخیر خراسان
را در نظر او آسان نمود و قیدو خان داماد خود اتکیمور را با سی هزار سوار بر سبیل مدد نوروز نامزد یورش خراسان کرده مصحوب نوروز روان گردانید و ایشان در شهور
سنهٔ تسعین و ستمائه از آب آمویه گذشته آنخبر در اردوی غازان خان شایع گشت شاه زاده غازان و امرا مجال قتال آن سپاه محال دانسته تا ولایت
سمنان عنان بکران باز کشیدند و اتکیمور و نوروز تا جوربد ایشان را تعاقب نموده لشکریان قیدو خان در ولایت خراسان لوازم قتل و غارت بتقدیم
رسانیدند اما در وقت مراجعت بهر دیار که میگذشتند پهلوانان خراسان دزدیده بروز و پوشیده بشب مغولان بی ایمان را می کشتند بمثابه که چون آن
سپاه بما وراء النهر رسیدند قریب پنجهزار سوار از ایشان ناپیدا بود و بدین جهة اتکیمور در خشم رفته نوروز را بچوب یاساق تادیب فرمود در خلال این احوال خبر
فوت ارغون خان و سلطنت کیخاتو خان شیوع یافت و غازان در ولایت سمنان از کیفیت حادثه وقوف یافته بعد از اقامت مراسم تعزیت عنان
عزیمت بطرف دماوند تافت و از آنجا بسلطان دوین رفته در آن منزل شاه زاده انبارجی و طولادای و قنجقبال با طایفهٔ از ابطال رجال برسم کومک از
نزد کیخاتو خان آمدند و غازان بوصول آن سپاه مستظهر گشته چندگاه بفراغبال اوقات گذرانید و در بهار سنهٔ اثنی و تسعین و ستمائه بعزم ملاقات کیخاتو خان و
عرض حالات خراسان متوجه آذربایجان گشت و کیخاتو خان وصول شاه زاده را از دوار دور و از صلاح ملک دور دانسته جمعی از نوئینان را بارسال داشت تا او را
بطرف خراسان باز گردانیدند و غازان خان نوبت دیگر بمازندران شتافته در اواخر سنهٔ ثلث و تسعین و ستمائه عنان عزیمت بصوب نیشاپور تافت و در آن
ولایت میان آنحضرت و امیر نوروز جنگ و مخالفت بصلح و موافقت تبدیل یافت مفصل این مجمل آنکه چون نوروز در مصاحبت اتکیمور از یورش خراسان
بجانب مغولستان مراجعت نمود و در کنار آب آمویه از وی متوهم گشته سلوک طریق مفارقت اختیار فرمود پادشاه زاده خویش طغان خاتون که ضعیفهٔ
عاقله بود کرّت دیگر بملازمت غازان کرده از خواص ملازمان سالتمش و ایسنبوقا را نزد شاه زاده فرستاد و سخن صلح در میان انداخت ملخص پیغام آنکه
تا کی از جانبین طریق مخاصمت پیمائیم و قصد جان و عرض یکدیگر نمائیم اکنون وقت است که شاه زاده جرایم این کمینه را به آب عفو و اغماض بشوید و من
بعد بقدم الطاف طریق عنایت و انعطاف پوید و عذر تقصیراتی که تا غایت بحسب تقدیر واقع شده بپذیرد تا بنده بدرگاه عالم پناه آمده طریقهٔ عبودیت
و اخلاص پیش گیرد غازان خان از شنیدن این سخنان بغایت مبتهج و شادمان شده اطاعت نوروز را از جملهٔ مقدمات سرسبزی نهال اقبال خود شمرد و ریاض آمال
ایلچیان را برشحات سحاب عواطف و مراحم خضرت و نضارت داده بین الجانبین مبانی عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافت و انوار مرحمت غازانی از مطلع
مهربانی طلوع نموده در عقب زمستان عنان باستقبال نوروز تافت و بر سر حشم مرو مرور فرموده در حدود شبرغان بعز قبول نوروز رسید و او در ساعت سجدهٔ
مبادرت کرده سر بر سپ صبا رفتار پیشکش کشید و زبان اخلاص و نیاز بعذر جسارتی که تا غایت ازوی صدور یافته بود بگشاد و دست امید در ذیل
عاطفت شاه زاده زده چون سایه در پایش افتاد غازان خان بحکایات محبت آمیز و کلمات شفقت انگیز او را بنواخت و همت بر تربیت و رعایتش گماشته
رایت مراجعت بصوب سلطان دوین برافراخت **ذکر سلوک شهزاده غازان نسبت با بایدو خان در طریق خلاف و بیان ملاقات ایشان با یکدیگر بعد از وقوع مصاف** در اوایل سنهٔ اربع و تسعین و ستمائه که غازان خان بهمعنانی امیر نوروز متوجه سلطان دوین شد و
بود در اثنا در راه خبر قتل کیخاتو و جلوس بایدو متواتر گشت و همعنی بر خاطر شاه زاده گران آمد بعد از وصول بسلطان دوین در باب دفع بایدو و تسخیر ممالک

نسخه: سمن

ممالک موروث با اعاظم ارکان دولت طریقهٔ مشورت مرعی داشت نوروز گفت امید چنانست که عنقریب شاهزادهٔ عالمیان را بر سریر سلطنت
و جهانبانی بنشانیم و بایدو را مانند حجاب کفر از میان برگرفته تمامی امرا و اعیان را مسخر فرمان گردانیم بشرط آنکه شاهزاده باطن خجسته میامن را بانوار ایمان و
عرفان منور سازد و سالک طریق مسلمانی گشته لوای متابعت ملت نبی آخر زمانی برافرازد و غازان خان بقبول این ملتمس زبان گشاده رایت نهضت بصوب
آذربایجان برافراخت و چون قطع منازل و مراحل کرده طهران ری را معسکر ظفر اثر ساخت بنابر صواب دید نوروز بیک مولای نعمتی را برسم رسالت نزد بایدو
فرستاد و پیغام داد که هرگز دستور نبوده که امرا قراجو متعرض اروغ چنگیزخانی گردند لاجرم توقع چنانست که جمعی را که متصدی قتل کیخاتو خان بوده اند
بحضور فرستند تا نواب درگاه ما بعد از آن قضیه رسیده زمره که کفران نعمت اندیشیده باشند بقصاص رسند و ایلچیان در هشترود مراغه بپایهٔ سریر بایدو
رسیده سخنی که داشتند بعرض رسانیدند و برین موجب جواب یافتند که امرا بموجب فرمودهٔ ما کیخاتو را کشته اند و حالا تمامی آیین و آثار سلطنت بما متعلق گشته
بنابران مناسب چنان مینماید که غازان خود را رنجه ندارد و بجانب خراسان مراجعت نماید و مولای نعمتی برفق مدعا معاودت کرده در قصور الملک
بملازمت غازان خان رسیده و سخنان بایدو را معروض گردانید غازان خان از آن جواب برآشفت و بجانب هشترود روان گشت و بایدو از این
حال آگاه شده عنان عزیمت باستقبال اهل عداوت انعطاف داد و در روز پنجشنبه پنجم رجب سنه اربع و تسعین و ستمائه در نواحی قربان شیره نزدیک به
رودخانهٔ قریهٔ شیرکیران هر دو لشکر در برابر یکدیگر صف کشیده و پیش از آنکه آهنگ طبل جنگ بگوش طالبان نام و ننگ رسد امیر قتلغشاه از یغار غازان
خان بر توکل و ایلدار که در جرانغار بایدو بودند حمله نمود و توکل عنان ادبار بوادی فرار گردانیده ایلدار با قرب دویست سوار تا مدار القتل رسید بنابرآن
بایدو متوهم شده بوغدای اختاجی را نزد غازان فرستاد و پیغام داد که چون قواعد مواخات و موالات همواره میان ما صفت استحکام داشته مرا در ملک
و مال با تو مضایقه نیست مناسب آنکه شمشیر در غلاف کرده بر وجهی که رضای جانبین و مصلحت ایل و الوس در آن مقرون باشد با یکدیگر صلح نماییم و برغم
روزگار ناسازگار ابواب موافقت و مرافقت برگشاییم و غازان خان بمصالحه راغب گشته مقرر شد که هر دو پادشاه باهم ملاقات نمایند و سخنی که داشته
باشند بی توسط غیری گفت و شنید فرمایند پس روز دیگر بایدو خان و شهزاده غازان هریک با معدودی چند از لشکر پیش رانده بوعده گاه شتافتند
و از روی اعزاز و احترام یکدیگر را دریافتند شهزاده غازان التماس اینجوی فارس و کرمان و عراق که تعلق بارغون خان میداشت نمود و بایدو خان این ملتمس را
بحسن قبول تلقی فرمود و قرار بر آن افتاد که روز دیگر طوی کرده هریک از آن دو پادشاه متوجه اردوی خود گردند اما بایدو و امرا او بخیال آنکه فردا در حین
آتش کشیدن مهم غازان را فیصل دهند روی بمنازل خویش آوردند و بعضی از ضمیر عالم افروز شاهزاده غازان پرتو انداخته امیر نوروز و توقمتور و لیه بوقا و
یرغوجی را جهت اطلاع بر سرایر ضمایر امرا و ستاندن یرلیغ اینجوی فارس و کرمان و عراق همانجا بگذاشت و بنفس نفیس در شب سه شنبه دهم ماه مذکور بجانب مازندران
روانه شد و بتعجیل هرچه تمامتر طی مسافت کرده چون در منزل مسلم نزول اجلال فرمود اتکمتور را برسالت باز فرستاد و بایدو پیغام داد که من تا قاسم یکدلی داشتم
لیکن از حرکات و سکنات امرا امارات عصیان مشاهده نموده بر سرعت رایت مراجعت افراشتم باید که بوعده وفا کرده مناشیر اینجوی ارغون خان را مصحوب
نوروز بیک نزد وی ارسال نماید تا انهدام مبانی عهد و پیمان راه نیابد و بایدو آغاز تواضع فرموده یرلیغ داد که ملک اسلام جمال الدین که حاکم فارس بود
محصولات اینجو آن ولایات را بگماشتگان غازان تسلیم نماید اما اجازت امیر نوروز در رفتن تاخیر گذاشته او را تکلیف ملازمت خود نمود و نوروز در خفیه با طغاجار
عهد و پیمان در میان آورد که بمعاونت یکدیگر بساط سلطنت بایدو را در نوردند و شاهزاده غازان را مطیع و منقاد گردند و بشیوهٔ مکر و خدیعت نزد
بایدو سوگند خورد که اگر حال مرا باز گردانید غازان را بسته بملازمت سپارم بایدو بدین افسون فریب یافته تا یازدهم ماه مذکور نوروز و توقمتور را رخصت
داد و ایشان بسان تیر از خانهٔ کمان بیرون جسته در بیست و هفتم همان ماه در فیروزکوه بخدمت شاهزاده کوه شکوه رسیدند و گفت و شنیدی که با بایدو کرده بودند
مشروح معروض گردانیدند آنگاه امیر نوروز غازانی یعنی دیگی را بسته پیش بایدو خان فرستاد پادشاه و امرا از مشاهدهٔ این حیله در حیرت افتاده از کذب سخن
نوروز پشیمان گشتند و بتاریخ چهارم شعبان سنه مذکوره غازان خان بموجب وعده که سابقا با امیر نوروز کرده بود در حضور شیخ صدرالدین ابراهیم بن شیخ
سعدالدین حموی کلمهٔ توحید بر زبان رانده از روی اخلاص دین مبین نبوی را پذیرفت و انقیاد احکام شریعت غرا کرده ترک شرک و ملت مذموم اعیان
گرفته و در آن روز در فیروزکوه قرب صد هزار مشرک متمرد مؤمن و موحد گردیدند و از ظلمت کفر و عبادت اوثان نجات یافته بانوار توحید و عرفان

رسیده در این اثنا ایلچی که فرمان اینجوی فارس را بشیراز برده بود باز آمده بعرض رسانید که حاکم فارس منشور تعیین مدعای ایلچی را بر ساخت و طریق عناد مسلوک داشته
با نقیاد فرمان شاه زاده سر بر تافت و این معنی موجب اشتعال نیران غضب غازان شده بار دیگر خیال یورش آذربایجان نمود و امرا و نوئینان را بتهیه اسباب مقابله
و مقاتله امر فرمود مقارن آن حال صدر جهان خواجه صدر الدین احمد زنجانی که مامور ضبط ولایت روم بود از راه عنان بصوب گیلان انعطاف داده متوجه
اردوی غازان خان شد و در منتصف شوال بموکب عالی پیوسته عنایت بی‌نهایت یافت و بهنگام فرصت معروض داشت که اگر خسرو سکندر آیین آیینه دل بصیقل
توکل روشن ساخته نیت کند که چون بر دشمن ظفر یابد در تقویت دین نبوی و ترویج ملت مصطفوی باقصی الغایه سعی نماید و ادرارات و صدقات که سلاطین ماضیه
در ممالک مقرر داشته اند از شوائب تغییر مصون دارد و املاک طایفه را که گذشته اند بورثه ایشان گذارد من متکفل میشوم که نوروز بیک را با شلامشی گرفته
از راه گیلان مضافه به بدرگاه رسانم و غازان خان متقبل این امور شده در روز جمعه پانزدهم شوال متوجه آذربایجان گشت و امیر نوروز را با صدر جهان در عقب
بفرستاد و امیر نوروز ایلغار کرده در سرعت رفتار سعی بسیار نموده بمیشی بموضعی رسید که از آنجا تا اردوی بایدو دو روزه راه بود و آنخبر را طغاجار و بعضی دیگر از
امرا که بشنیده بیکبار از اقبال و ادبار بایدو روی برتافتند و مانند بخت و دولت بخدمت نوروز بیک شتافتند و بایدو در روز جمعه یازدهم ذی‌القعده از کنار
سفید رود که معسکرش بود فرار بر قرار اختیار کرده براه مرند و اوجان عازم گرجستان شد و نوروز بجهت رسانیدن این خبر نزد غازان
روان ساخته خود بسرعت باد صرصر از عقب بایدو در آمد و تولمشی که مقدمه سپاه نوروز بود در حدود نخجوان آن جوان بی سر و سامان رسیده او را
گرفته در تبریز بنظر نوروز رسانید و نوروز بایدو را بخدمت غازان خان که در آن زمان باوجان آمده بود ارسال نمود و غازان خان بنابر احتیاجی در استعجال
فرستاده در روز چهارشنبه بیست و سیم ذی‌القعده سنه اربع و تسعین و ستمائه عرق بقای بایدو را بباد فنا داد بیت بپنج آدمی اجل ابقا نمیکند سلطان برکت بهیچ
محابای کند از بایدو سه پسر ماند قبچاق و علی و محمد و از ایشان هیچیک بسلطنت نرسید

ذکر جلوس سلطان محمود غازان و بیان مجملی از وقایع آن دوران

چون نهال دولت بایدو از تندباد اجتهاد نوروز بیک منقطع گردید و نسیم شوکت غازانی بهار زندگانی آن سالک طریق جهانبانی را
بخزان مرگ مبدل گردانید در ذوالحجه سنه اربع و تسعین و ستمائه غازان خان بروز عید اضحی طلعت روح افزا بمردم نموده تخت خانی و سریر کامرانی را بوجود
همایون خود زیب و زینت در افزود و در همان روز یرلیغ همایون نفاذ یافت که تمامی مغولان مسلمان شده باظهار شعار شرع شریف پردازند و بنیاد
کفر و خذلان را مانند ظلم و طغیان از جهان براندازند و هر کس از انقیاد ارکان دین قویم گردن پیچیده سرکشی بردارند و اهل کتاب را اگر جزیه دهند بخلاف حکم
متقن قوانین شریعت نیازارند و همدران ایام پادشاه اسلام بقراباغ اران رفته قوریلتای فرمود و چون جمیع شاه‌زادگان و خواتین و نوئینان بر سلطنتش
مچلکا دادند نوبتی دیگر بر سریر خانی نشسته چنانچه معهود مغولان است طوی نمود و غازان خان هم در مبداء جلوس میمنت انجام بجهت تیمن و تفأل آن نقشها
که مروج بود در سکه مستدیر که افضل اشکال است تغییر فرمود و در میان آن سکه لا اله الا الله محمد رسول الله نقش نمود و اشارت کرد که بر سر مکاتیب و مناشیر
بسم الله الرحمن الرحیم قلمی گردانند و فرامین ادرارات و سیورغالات اهل اسلام را با مضا مقرون دارند منصب امیر الامرائی و یاسامیشی سپاه را بجناب
نوروز بیک تفویض نمود و صدر جهان خواجه صدر الدین احمد زنجانی را بتقلد امر وزارت تعیین فرمود و هم در اوایل ایام سلطنت غازانی قبچبال و ایلدکر
و طغاجار و بعضی دیگر از امرا منافق شیوه غدار بسیاسات ایلخانی اختصاص یافتند و جمعی دیگر که زنده ماندند سالک طریق مکر و تزویر گشته ایشان نیز بیمن عداوت
امیر نوروز عنان بعالم آخرت تافتند و در سنه ست و تسعین و ستمائه امیر نوروز بدوستی سلطان مصر متهم شده در خراسان بحکم غازان خان شربت شهادت
چشید و در سنه سبع و تسعین و ستمائه صدر جهان نیز از همان شربت جام لبالب درکشید و در همین سال میان غازان خان و سلطان مصر در نواحی حمص مقاتله دست داد
غازان خان را صورت نصرت روی نمود و حکومت هر بلده از بلاد شام را در عهده یکی از امرا کرده مراجعت فرمود و امّا امرا بواسطه خونریزی و فتنه
انگیزی متوطنان بقاع شام از محافظت آن بلاد عاجز گشتند و متعاقب غازان خان بصوب آذربایجان در حرکت آمده بساط مملکت داری در نوشتند
و در شهور سنه اثنی و سبعمائه کرت دیگر غازان خان بشام شتافته روزی چند در نواحی حلب بعیش و طرب بگذرانید آنگاه استخلاص آن ولایات را بعهده جلادت
و کاردانی امیر قتلقشاه و چوپان بیک گذاشته باز گردید مقارن آن حال پادشاه مصر ملک ناصر بر سر آن نوئینان جلادت آیین تاخت و بسیاری از سپاهیان
غازانی را کشته رایت ظفر و نصرت برافراخت وفات غازان خان در روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ثلث و سبعمائه اتفاق افتاد و او مدت هشت سال

در تبریز

هشت سال و نه ماه تاج اقبال بر سر نهاد زمان حیاتش سی و سه سال بود و بعد از وی برادرش سلطان محمد بامر سلطنت قیام نمود **گفتار در بیان بعضی از**

وقایع ایام دولت غازان خان تا زمان شهید شدن امیر نوروز غازی در خراسان در سال اول از جلوس غازان خان انتشار

خراسان خبر آمد که اجای ولد براق خان و دوا و ساربان با فوجی از سپاه توران از آب آمویه عبور نموده اند و امرا و لشکریان آن حدود تاب مقاومت بجماعت

ندارند و باعتصام موکب غازانی امیدوارند چون غازان خان میدانست که دفع آن فتنه جز ببازوی اقتدار امیر نوروز تیسیر نخواهد پذیرفت او را با سپاه بلا

انتها بجانب خراسان روان فرمود و در آن زمان لشکر ماوراء النهر تا حدود مازندران رانده بودند و قتل و غارت مینمودند اما چون از وصول نوروز بیگ

خبر یافتند عنان بصوب فرار تافتند و امیر نوروز با جنود دشمن سوز شب و روز از عقب ایشان بسرعت طی مسافت کرده در حدود هراة بدیشان رسیده و بضرب

تیغ و سنان خلقی را بر خاک هلاک افکنده بقیة السیف را گریزانید و متعاقب در حرکت آمده و بکامشی قیام نموده تا وقتی که مخالفان از آب آمویه گذشتند

بازگشت آنگاه مظفر و منصور بآستان غازان خان شتافته بشیر از پیشتر بسیورغامشی یافت و مقارن آن حال صدر جهان بتصرف در اموال دیوان متهم گشته امیر نوروز

رقم عزل بر ورق حالش کشید و منصب وزارت را بخواجه جمال الدین دستجردانی مفوض گردانید در خلال این احوال طایفه از شاهزادگان و نوئینان مانند

سوکا و برلا و ایسن تیمور بن قنقورتای و ارسلان که ارتفاع اعلام اسلام مخالف مزاج ایشان بود با یکدیگر اتفاق کرده قواعد پیمان را بغلاظ ایمان مؤکد گردانیدند

که غازان خان و امیر نوروز را بهر نوع که توانند شربت شهادت چشانند و مساجد و معابد امت خیر الانام علیه الصلوة والسلام را کنایس و بیت الاصنام

گردانند و قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوه بفعل رسد امیر نوروز نوبت دیگر جهة بعضی از مصالح ملکی روی توجه بخراسان نهاد و غازان فرمان داد که سوکا و برلا

در آن سفر مرافقت نوروز بیگ نمایند لاجرم بداندیشان باهم قرار دادند که سوکا و برلا در حدود خراسان بوقت تعیین خاطر از نوروز فارغ گردانند و ایسن تیمور

و ارسلان غازان خان را در آذربایجان بقتل رسانند و قبل از وصول امیر نوروز بخراسان سوکا و برلا معتمدی پیش شاهزاده تایجو فرستاده او را از اندیشه

خویش وقوف دادند تا با ایشان موافقت نماید و تایجو بحسب ظاهر سر رضا جنبانیده خفیه قاصدی نزد نوروز بیگ ارسال داشته از باب مواضعه گونه

آنچه معلوم نموده بود پیغام فرمود لاجرم امیر نوروز در شب موعود از اردوی خود بیرون رفته در کمین گاه بایستاد و سوکا و برلا با موافقان بنیت صلح و

متکفل گشته بخیم او شتافتند و چون تمامی خیام را از ساکنان سراچهٔ دل خود از نور ایمان خالی یافتند وهم نموده عزم گریز کردند در آن حین امیر بعادت از کمین گشاده

را بنجات بر القوم بی دین بربست و جمعی را بتیغ بیدریغ گذرانیده زمرهٔ را اسیر ساخت و سوکا مجال فرار یافته برلا در سلک اسیران منتظم گشت و نوروز بیگ

نتیجهٔ بار قهر امیر نوروز بساط حیاتش در نوشت و ایلچی بدرگاه عالم پناه ارسال داشته کیفیت مواضعهٔ دشمنان را مشروح پیغام داد و در آن اوان ایسن تیمور

و ارسلان با سپاه فراوان متوجه محاربهٔ غازان شده بودند و پادشاه نیز با لشکر پیشتر بجانب ایشان نهضت نموده در نواحی پل تغان بین الجانبین مهم به

استعمال تیغ و سنان سرایت کرد و ایسن تیمور با چندکس از شجاعان پرتهور کشته بقیهٔ معاندان راه گریز پیش گرفتند و آخر الامر اکثر ایشان بدست افتاده

رخت زندگانی بباد فنا دادند چنانچه در مدت یکماه پنج شاهزاده و سی و هفت کس از امرا از منازل انجهانی رخت بساحل جهنم کشیدند و بدین فتح مبین

مقربان دین متین مبتهج و مسرور گشته صدقات بمستحقین رسانیدند از غرایب وقایع آنکه در اثنای ظهور این امور بعضی از مباشران اعمال دیوانی خواجه

صدر الدین احمد زنجانی را بموافقت مخالفان دولت غازانی متهم داشتند و او را بجلادان بهرام صولت سپرده بعد از تعذیب و شکنجه بی ثبوت جرم

حکم سیاستش حاصل نمودند اما هرقداق نوئین بر کیفیت بیگناهی صدر جهان اطلاع یافته و قصد و غرض بداندیشان را بغازان خان عرض کرده فرمان واجب

الاذعان باطلاق آن وزیر باستحقاق شرف اصدار یافت و در روضة الصفا از صدر جهان منقولست که گفت در آن اوقات گرفتاری شبی مرا خواب ربود

دیدهٔ بصیرت من در واقعه چنان مشاهده کرد که روز جمعه مرا بسیاستگاه بردند و در میان بیشهٔ بغایت مخوف موقوف داشتند تا که شخصی نورانی از میان

بیشه با شمعی افروخته بیرون خرامید و مرا از چنگ محصلان خلاص گردانید و گفت بهر جانب که خواهی توجه نمای و پیش هفت کس از محرمان خود زبان بافشای

این راز مگشای روز دیگر این واقعه را با هفت نفر از مخلصان حقیقی در میان نهادم و منتظر لطیفهٔ غیبی بوده سر رشتهٔ اختیار بدست عنایت پروردگار

بیت در دست ما چو نیست عنان ارادتی بگذاشتیم تا کرم او کجا برد و چون روز جمعه شد موکلان مرا بر اسپ پالانی سوار کرده به بیشه بردند و چنان

بود که در عهد گیخاتو خان در بارهٔ ایشان صنوف الطاف بظهور رسانیده بودم در اجرای حکم تأخیر میکردند و در آن اثنا بیبات شخصی که در واقعه [illegible]

از تشام یافته بود نظر من درآمده وازغایت دهشت مرا غشی روی نمود ودر آن حال برقداق نوئین از شکارگاه مراجعت فرموده بدان موضع رسید وحقیقت حکمی که در حق من
صدور یافته بود معلوم کرده دو شخص را بمحافظت من مأمور گردانید وچون از آن غشی افاقت یافتم آن دو عزیز بشارت راحت رسانیدند ومحصلان را از قبل من
مانع آمده تا صباح شرط حراست بجای آوردند وروز دیگر برقداق صورت بیگناهی مرا برای انور ایلخانی نگاشت وحکم نجات حاصل کرده مرا مطلق العنان گذاشت
ودر بیست هشتم ذی الحجه سنه خمس وتسعین وستمائه که غازان خان متوجه بغداد بود خواجه جمال الدین دستجردانی بیاسا رسید ایلخانی اختصاص یافته ودر اوایل محرم سنه ست
وتسعین وستمائه نوبت دیگر انوار عنایت غازانی بر وجنات احوال صدر جهان تافت وبکام دوستان بار دیگر بر مسند وزارت نشست یکی از فضلا این رباعی را در
سلک نظم کشید رباعی با صدر جهان فلک چو دمساز آمد شهباز سعادتش بپرواز آمد تا تهنیت روز دمه سال کند اقبال ز در صلح کنان باز آمد طوایف
انام بار احرام ملازمت آصف جم احتشام بستند وازین مبادی مشعیت جمعیت خواطر ورفاهیت ضمایر در کنج فراغت نشستند ودرهمین سال امیر نوروز
غازی بغضب ایلخانی گرفتار گشته رخت زندگانی بباد فنا داد وتفصیل این اجمال آنکه چون خواجه صدرالدین احمد زنجانی کرت ثانی بر مسند وزارت غازانی متمکن
شد بنابر آنکه سابقاً نوروز بیک در عزل او دخل داشت همت بر انحطاط مرتبه اش گماشت وباجمعی از امرا اتفاق نموده در بهار سنه مذکوره که غازان خان
در ییلاق همدان بود بقلم تدبیر بر لوح خاطر خطیر همایون نگاشتند که نوروز بیک با پادشاه مصر راه یکجهتی میدارد ومیخواهد که باتفاق مصریان خسرو جهانبان را
از میان بردارد واززبان سلطان مصر بنوروز بیک مکتوبات مزور جعلی کرده آن نوشتهها را در مجلس شراب در کیسه قیصر نامی از ملازمان امیر نوروز بیک
که بمصر آمد شد مینمود وگذرد اول میان حاجی بیک که برادر نوروز بیک بود نهادند وچون پادشاه این سخن را شنید ومتوجه تحقیق آن گردید علی الفور قیصر وحاجی
بیک را بیارگاه طلبیده نامههای مزور را از موضعی که نهاده بودند بیرون آوردند وغازان خان بر مضمون آن مراسلات اطلاع معلوم نموده بی توقف حکم فرمود
که اساس وجود قیصر را بضرب چماق نابود گردانند وبرادران ونواب نوروز را که در عراق بودند بیاسا رسانند وامیر سوتای وبرقداق نوئین تعیین کرد
که با دو تومان لشکر بخراسان روند وتا جان نوروز را بآتش قهر نسوزند مراجعت ننمایند ومتعاقب آن دو امیر امیر قتلغشاه را با طایفه از سپاه بکومک ایشان
نامزد فرمود وامیر نوروز در نیشاپور از کیفیت حادثه وقوف یافته با امرا وارکان دولت قرعه مشورت در میان انداخت وگفت مرا مصلحت چنان
مینماید که بهراة رفته پناه بملک فخرالدین کرت برم زیرا که دامادمنست وحقوق تربیت در ذمه وی ثابت دارم طایفه از اهل عقل وتدبیر بزبان آوردند
که مقتضه معقول فضای صحراست انسب آنست که امیر خود را در چهار دیوار هراة مقید نگرداند وبر جانب ملک فخرالدین اعتماد ننماید ولیکن نوروز
بیک بر صواب دید خود اصرار نموده اکثر لشکریان وی جدا شدند واو با چهارصد کس بهراة شتافته ملک فخرالدین که برادرزاده امیر نوروز را در حبالهٔ نکاح
داشت بقدوم او اظهار بشاشت فرموده آنجناب را در قلعه اختیارالدین فرود آورد وبعد از چند روز قتلغشاه نوئین با سپاه جلادت آئین در ظاهر
آن بلده فاخره نزول نموده بجد هر چه تمامتر آغاز محاصره ومحاربه کرد وامیر نوروز بمتانت وحصانت حصار وکثرت غوریان حرام مغرور شده روزی با رمضان
وبعضی دیگر از معتبران خود گفت که ما را هیچ پناهی وآرامگاهی بهتر ازین شهر نیست ومقرر است که قتلغشاه هرچند سعی نماید تسخیر این قلعه او را میسر نخواهد گشت رمضان
گفت از جانب قتلغشاه دغدغه بخاطر خطور نمیکند اما بر غوریان اعتماد نمیتوان کرد تدبیر آنست که حضرت امیر ملک فخرالدین را مواخذ ومقید گردانیده بنفس
نفیس متصدی محافظت شهر گردد وهرگاه ضمیر منیر از جانب معاندان فارغ سازد بار دیگر بتربیت ملک پردازد امیر نوروز گفت معاذالله که من غدر اندیشم
ودر مقام قصد داماد خود باشم یکی از سرهنگان سیستان که در بیرون خرگاه گوش میکشید این سخنان را شنیده فی الحال بعرض ملک فخرالدین رسانید وملک با خواص
خویش طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بران قرار داد که امیر نوروز را بدست خصم سپارد آنگاه نزد او رفته گفت درین شهر از هر صنف مردم هستند مبادا
که جمعی اتفاق نموده دروازه بر روی دشمنان بگشایند اگر رای عالم آرا مصلحت داند جهت محافظت دروازها معتمدان خود بازدارند تا این دغدغه از خاطر
مرتفع گردد امیر نوروز این سخن را بر کمال شفقت حمل نموده در ساعت ملازمان خود را بدروازها فرستاد وچون اندک مردمی پیش او ماندند ملک فخرالدین
تاج الدین یلدز وجمال الدین محمد سام وسراج الدین عمر مرون ومحمد نعمان را با طایفه از مبارزان غور بگرفتن امیر نوروز نامزد فرمود وایشان دبها وچیزها
بردست گرفته در وقتی که زیاده بر چهار کس در ملازمت نوروز بیک نبود واو بجانب سپاه قتلغشاه تیر می انداخت بالا رفتند ودر آن زمان بحسب تقدیر
زه کمانش بگسیخت وبدست حشم نعمان را بر زمین زده در آن اثنا چشمش بر غوریان افتاد پرسید که بچه مهم رنجه شده اید یلدز جواب داد که ملک ما را فرستاده

تا فرستاده که با این ولد یا در پیش امیر چوپان بدیم تا از زخم تیر اعدا آسیبی بذات مبارکش نرسد امیر نوروز گفت نیکو باشد و کمان را برداشته بزه بستن مشغول شد و ملک
قدم پیش نهاده کریزی بر شقیقه او زد و دیگران آن امیر ستم‌کیش را فرو گرفته با دست بسته و سر و روی درهم شکسته در خانه باز داشتند و همان لحظه ملک فخرالدین
با دویست سوار مکمل بدر قلعه آمده هر یک از نوکران نوروز بیک را که بمحافظت دروازه‌ها مشغول بودند بهانه طلب نمود و سی و چند نوکر از آن جماعت کشته
و اسیر ساخته نوروز را با دو نفر نزد قتلغشاه فرستاد و قتلغشاه در بیست و دوم شوال سال مذکور بدست خویش او را گردن زده سرش را بدرگاه ارسال
داشت و غازان فرمود تا آن سر را بر دار اعتبار آویختند یکی از فضلا در آن باب گفته رباعی بادا بعیش شها طبع تو آمیخته باد و از خنجر تو خون عدو ریخته باد
هر سر که نه همسر مرادت باشد همچون سر نوروز در آویخته باد و چون خاطر قتلغشاه از جانب نوروز بیک فراغت یافت عنان مراجعت منعطف
گردانیده بآستان سلطنت آشیان شتافت

گفتار در بیان بعضی دیگر از حوادث آن ایام و ذکر توجه غازان خان مکرر بجانب شام

در زمان سلطان محمود غازان ییلاق و قشلاق جماعت نکودریان مملکت عراق بود و چون ایشان بمقتضای عادت قدیم گاهی بقطع طریق اقدام
مینمودند پادشاه فرمود تا ازان طایفه خلقی شنوا سند که اگر باین فعل مذموم قیام نمایند مال و خون ایشان دیوانی باشد بعد ازان هر کس در آن ولایت راه میزد یا چیزی
میبرد زود بدار و عکان نکودریان رای کرفتند که این کار را تمام کرده و این جماعت ازین معنی به تنگ آمده بی استجازه از عراق بقهستان رفتند و ازانجا بهراة شتافته
سپاه ملک فخرالدین کرت بر وی زدند و ملک آن قوم بی باک را با اسب و سلاح مستظهر گردانیده پیوسته تاخت بعضی از حدود خراسان مامور میساخت و آتش
نهب و تاراج در دودمان مسلمانان می انداخت و باین واسطه دود از خاندانها بر آمده فوجی از خراسانیان برسم دادخواهی بدرگاه پادشاه عالمیان
رفتند و غازان خان متوجه دفع نکودریان شده فی سنه تسع و تسعین و ستمائه برادر خود خربنده اغول را که اولجایتو سلطان و سلطان محمد خدابنده عبارت
ازوست و در آن زمان در مازندران حکومت مینمود نامزد یورش خراسان فرمود و مکتوبی نزد او ارسال داشت مضمون آنکه چون بدان ملک رسی
نکودریان را از ملک فخرالدین طلب نمای و اگر ملک در تسلیم آن جماعت اهمال ورزد بمحاصره هراة پرداخته بعد از مشاهده صورت فتح و ظفر از وجود قوم
نکودر اثر باقی نگذار و رعایا و سایر فرق برایا را میازار و چون اولجایتو سلطان بنیشاپور رسید ایلچی پیش ملک فخرالدین فرستاده بسبب آمدن خود را پیغام
فرموده ملک در ارسال نمودن نکودریان اهمال نموده بین الجانبین مجادلات و محاربات اتفاق افتاد و بالاخره بوساطت شیخ الاسلامی شیخ شهاب
الدین جامی مصالحه بوقوع انجامید و نکودریان بمبلغ صد هزار دینار کپکی بدل صلح بیرون فرستاده سلطان محمد عنان معاودت انعطاف داد و در سنه
مذکوره یکی از جهله انام که دعوی تصفیه باطن و اطلاع بر مغیبات میکرد بشاهزاده تایجو گفت چهل روز دیگر سریر پادشاهی بوجود تو تزئین خواهد گرفت
و بمجرد شنیدن این سخن بخار پندار بکاخ دماغ تایجو تصاعد نموده در همان ایام آن خبر بگوش غازان خان رسیده تایجو را با امرا و مقربان و کرامات گوی
نادان بیاسا رسانید و در جمادی الاخری همین سال سید قطب الدین و معین الدین خراسانی بامداد بعضی از امرای غازانی انتهاز فرصت نموده شمه از
تعرف و تقصیر خواجه صدرالدین احمد زنجانی بعرض پادشاه رسانیدند و آن تقریر در ضمیر صاحب تاج و سریر جایگیر شده مقارن آن حال قتلغشاه نویان
که جهة استخلاص اموال بگرجستان رفته بود در موضع والان تاور باردو رسید و از صدر جهان جواب سخنان مغرضان پرسید صاحب دیوان متوهم شده
در خلوتی بر رای ایلخانی عرضه داشت که نوکران قتلغشاه در گرجستان ویرانی بسیار نموده اند و پادشاه قتلغشاه را معاتب ساخته جناب امارت پناه
از خدمت وزارت دستگاه سؤال کرد که آیا حکایت شکایت مرا بسمع حضرت اعلی که رسانیده صدر جهان جواب داد که رشید طبیب زیرا که خیال گمان برده
بود که سید قطب الدین و معین الدین بانگیز خواجه رشید برو تقریر نمایند القصه امیر قتلغشاه چون این سخن را استماع نمود خواجه رشیدالدین فضل الله را طلبیده
از موجب غیبت پرسید و آنجناب انکار بلیغ نموده در شکارگاه کیفیت آن بهتان را بعرض پادشاه رسانید و غازان خان قتلغشاه نویان را حاضر ساخته
فرمود که راست بگوی که خواجه رشید را غیبت تو که تهمت نموده گفت که صدرالدین احمد زنجانی و پادشاه بغضب رفته روز چهارشنبه نهم رجب باغدوقید
صاحب دیوان فرمان داد و در جمعه نوروز هم او را در موقف یرغو احضار نموده حکم شد که بنیاد فضایل و معالی را خراب گردانند و سرچشمه جود و احسان را
نمودار سراب سازند و در روز یکشنبه بیست و یکم در جوی جاندار بیکدست صدر جهان را امیر سوتای و دست دیگرش را پهلوان ملک غوری گرفته قتلغشاه
او را از میان دو نیم زد و برادر صدر جهان قطب جهان که بغیر از شرف اخوت صاحب سعید شهید هیچ حیثیت نداشت در روز دوشنبه بیست

نهم شعبان در تبریز از عقب آنجناب روان گردید و در اواخر همین سال در وقتی که آن پادشاه با استقلال بعزم قشلاق بغداد از دار الملک تبریز بجانب دجله
نهضت فرمود رتبت نیابت امور جهانبانی و منصب وزارت و صاحب دیوانی بحسن درایت و یمن کفایت خواجه رشید الحق والدنیا والدین که در اقسام
علوم عقلی و نقلی سیما فن حکمت و طبابت سرآمد حکماء عالم بود و خواجه سعد الملة والدین ساوجی که در علم استیفا و سیاقت ید بیضا مینمود مفوض گشت و آن
دو وزیر صاحب حشمت صایب تدبیر کماینبغی بسرانجام امور دین و دولت و انتظام مهام ملک و ملت قیام و اقدام فرمودند بواسطه تدبیر پیر و بخت جوان
ایشان جهان کهن سال جوانی از سر گرفت و مآرب و مطالب اقارب و اجانب بکفایت اقتران یافته سلک احوال اهل فضل و افضال بهمت نظام پذیرفت
اما بهمدران اوقات بسبب اصابه عین الکمال قران نحسین در برج سرطان که طالع عالم است اتفاق افتاده رشحات سحاب عنایت الهی چند گاه انقطاع یافت
چنانچه در آب جیحون و دجله و نیل تفاوت فاحش ظاهر گشته شرار قحط و غلا کانون درون بی نوایان را فروتافت و از عقب عسرت بلا و وبا شایع شده در
بلده شیراز از مرض حصبه زیاده از پنجاه هزار کس نقاب تراب بر عذار گلفام کشیدند و عالمیان را در فراق خویش قرین ناله و زاری و گریه و بیقراری گردانیدند
در خلال این احوال وقایع مسطوره بعرض غازان خان رسید که سلطان مصر ملک ناصر چهار هزار سوار بدیار بکر فرستاده تا انتهاز فرصت نموده و بیلغار تا حدود
ماردین و راس العین تاخته دست بغارت و تاراج برآورده اند و بسیاری از عیال و اطفال مسلمانان را اسیر برده اند این معنی موجب اشتعال آتش
غضب غازانی گشته بتاریخ نوزدهم محرم سنه تسع و تسعین و ستمائه روز جمعه با نود هزار سوار اسفهبد یار آثار که هریک آزوقه ششماهه همراه داشتند از دار الملک
تبریز رایت نهضت بجانب بلاد شام برافراخت و چون حدود نصیبین محل نزول جنود ظفر آیین گشت سلطان ماردین نجم الدین بموکب عالی پیوسته پادشاه
را طوی داد که مثل آن از سلاطین حشمت قرین معهود نبود و غازان خان از دیار بکر بجانب حلب شتافته محاصره آنشهر را تا زمان فیصل مهم مصریان موقوف ساخت
و در نواحی آن بلده بعرض سپاه نصرت پناه پرداخت و تمامی امرا و سرداران و لشکریان و بهادران جبه پوشیده و با اهبت تمام و مهابت لا کلام در
فضای صحرا صف کشیدند و پادشاه سپهر احتشام برابرش گردون خرام سوار شده از میمنه تا میسره بنظر احتیاط درآورد و در وقتی که بقوم سنقور رسید
امیر چوپان که راعی ایشان بود از صف خویش پیش رانده و دعای دولت ابد پیوند پادشاه رسانیده زانو زد و گفت چون چشم همایون پادشاه درین روز بر
مراکب ما می افتد اگر اجازت باشد اسپی باد رفتار پیشکش نمایم و این سخن گفته اسپی کوه پیکر هامون گذار پیش کشید و اینمعنی موافق مزاج صاحب تخت و تاج افتاد
سایر امرا درین امر با امیر چوپان اتفاق نمودند و اسپان گردن توان پیشکش کردند بعد از آن رایات ظفر آیات از آن منزل نهضت فرموده در نواحی بلده
حمص روز چهارشنبه بیست و هشتم ربیع الاول میان غازان خان و ملک ناصر اتفاق ملاقات افتاد و بباد حمله دلیران میدان نبرد نیران شمشیر تیز گشته خرمن
حیات بسیاری از مبارزان طرفین سوخته شد و آخر الامر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم غازان خان وزیده برلای و قورمشی بحملات متواتر قریب پنجهزار سوار لشکر
ملک ناصر بر خاک هلاک انداختند و سلطان مصر را آب رو گشته پشت بمعرکه گردانید و در وقت فرار در یکمرتبه سرعت نمود که چون بدار الملک رسید
زیاده از هفت سوار با او نبود و غازان خان دو روز در حمص توقف کرده مراسم قسمت غنایم بجای آورد و بعد از آن علم عزیمت بصوب دمشق برافراخت اعیان
و اشراف آن بلده بعد از آنکه از قرب وصول موکب غازانی خبر یافتند با تحف لایقه باستقبال شتافتند غازان خان ایشان را بعواطف بیکران مخصوص
گردانید و متوطنان آن بلده را شربت امن و امان چشانید و قتلق قیا بشحنگی آنشهر موسوم شده بلارغو بضبط تغارات منصوب گشت و امر حکومت بقبچاق که سابقا
از ملک ناصر گریخته التجا بدولت غازانی کرده بود تعلق گرفت و اهالی دمشق بشکرانه امان مبلغ صد تومان قبول نموده جهة تحصیل آن توجه سید قطب الدین
و خواجه صدر الدین ابهری بشهر رفتند آنگاه غازان خان عزم مراجعت جزم کرده قتلقشاه نوئین را بفتح قلعه دمشق نامزد فرمود و ریاست حمص و طرابلس و عکه
و سلامیه و معرة النعمان که شام وسطی عبارتست از آنها بایلکی مفوض شد و ایالت حلب و حماه و قناب و جبل السماق و سپره تا رحبة الشام که آنرا شام سفلی
گویند به بکتمور مقرر گشت و برلای روی بحکومت غزه آورد و بیت خوش گرفتند مرغان سر زلف ساقی گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند و بعد از مراجعت
غازان خان قتلقشاه نوئین بمحاصره قلعه دمشق پرداخته یکی از استادان منجنیقی دعوی کرد که من این حصار را بضرب سنگ منجنیق مسخر گردانم قتلقشاه بسرانجام تجهیز
استاد اشارت فرمود کوتوال قلعه دانست که اگر منجنیقی فرصت یابد بواسطه کمال مهارت در فن خود اجزای آن کوه را متلاشی گرداند لاجرم بابعضی
از دلیران قوم گفت که هرکس شر این شخص را از ما مندفع سازد ده هزار دینار روی سپید هم یکی از عیاران مشهور آن خدمت را متقبل شده بتغییر لباس کرده و از قلعه

و از قلعه پایان شتافته نماز شامی که استاد چمچی از وثاق خویش غایب بود ناگاه از در آمده در گوشهٔ تاریک نشست و چون استاد معاودت نموده پای در منزل نهاد آن
بیمار بود و زخم خورده از آن بیجان و آن مهتور سر استاد را از بدن جدا گردانید و کارد برهنه بدست گرفته از خانه بیرون دوید و مانند برق لامع خود را بقلعه رسانید
بانواع آفرین و تحسین سرافراز گردید بنا علی هذا قلعهٔ دمشق در توقف افتاد و قبچاق با مصریان در ساخته با اهالی قلاع نهانی بروز دزدیده در شب از مواضع خویش
بیرون می‌آمدند و اسپان مغولان را دزدیده بشب بر کوه ایشان می‌کشیدند لاجرم قتلغشاه مصلحت در مراجعت دانسته با سایر امرا و ارکان و حکام شام همراه او روانه شدند
و در وقت عبور از آب فرات جمعی کثیر گرداب فنا فرو رفته شعلهٔ حیات ایشان انطفا پذیرفت و یکشنبه پنجم رجب امرا مقرون باصناف تعب در ولایت موصل بخدمت
غازان رسیدند و از آن بکنار غبار بسیار بر حاشیهٔ خاطر دریا مقاطر نشسته رایات منصور جمعه غرهٔ شعبان از دجله عبور فرموده بصوب آذربایجان نهضت نمود
پانزدهم ماه مبارک رمضان در مراغه نزول اجلال دست داد و تا دوم ذی حجهٔ مذکوره آنجا توقف کرده بعد از آن روی بتبریز آورد و چون خیال وصال
عروس مملکت شام همواره بمرآت ضمیر منیر غازانی می‌نمود در غرهٔ محرم سنه احدی و سبعمائه بار دیگر علم ظفر پیکر افراخته عازم استخلاص آن بلاد شد و بعد از وصول بحوالی
حلب چنان معلوم گشت که سلطان مصر در آن سال بقدم قتال از مقر خود حرکت نخواهد کرد و غازان خان بنابر استصواب امرا در بیست و دوم جمادی الاولی
مراجعت فرمود و در بیست و چهارم ماه رمضان در بهراوجان نزول اجلال نمود و در آن مقام صاین قاضی و سید قطب الدین شیرازی و شیخ محمود و معین الدین
خراسانی و امین الدین اباجی و سعد الدین حبش با یکدیگر اتفاق کرده قصد تقریر وزرای عظام خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد ساوجی نمودند و در
مجلس شراب سید قطب الدین شمهٔ ازین معنی ظاهر ساخته غازان خان برآشفت و در دیگر ایام تمامی نامبردگان مؤاخذ گشته در بیست و دوم ذی حجه قاضی صاین و سید
قطب الدین بیاسا رسیدند و بقیهٔ مقرّان بشفاعت بعضی از خواتین از این خلاص گردیدند و بتجدید عنایت غازانی شامل حال وزرا شده خواجه سعد الدین
بانعام التمغا امتیاز و استغنا یافت و در غرهٔ محرم سنه اثنی و سبعمائه غازان خان از بلدهٔ اوجان لوای نصرت نشان بعزم تسخیر ممالک شام مرتفع ساخته قاضی نظام الدین
تبریزی و قاضی قطب الدین موصلی را برسم رسالت نزد ملک ناصر فرستاده پیغام داد که اگر در آن باب خطبه و سکه بنام غازان خان نمایند و خراج قبول فرمایند از تعرض لشکر
قیامت اثر ایمن گردند و الا بمصریان آن رسد که بمتوطنان بلاد خوارزم از سپاهیان چنگیز خان رسید و ایلچیان بعد از وصول بمصر ادای سفارت ملک ناصر فرمود
که جواب ایلچیان را معتمدان ما نزد غازان خان خواهند برد و قاضیان را بانعام و خلعت و نعمت مستظهر ساخته رخصت معاودت ارزانی داشت و ایشان
در وقتی که حدود حله معسکر ظفر اثر بود بخدمت غازان خان رسیده آنچه دیده بودند و شنیده معروض گردانیدند و در جمادی الاولی مذکوره رسولان مصر
بشرف ملازمت فایز گردیدند و مکتوبی که ملک ناصر بغازان خان نوشته بود رسانیدند و در آن کتابت نام ملک ناصر بآب طلا محرر گشته بود و نسبت بایلخان طریقه
ادب رعایت نیافته و جواب سخن خطبه و سکه و قبول خراج آن بود که حاصلات این ممالک در مصالح جهاد و غزا و محافظت بلاد اسلام مصروف میگردد
و از آن چیزی فاضل نمی‌آید که ادای آن را التزام توان نمود اما قضیهٔ استدعای سکه چنان بخاطر رسید که بر نقودی که درین دیار جاریست بر یک جانب نام امیر المؤمنین و
سلطان محمود غازان نقش کنند و بر طرف دیگر بعد از ذکر لا اله الا الله محمد رسول الله اسم سلطان مصر را رقم زنند و چون غازان خان از تحقیق مضمون آن نامه باز پرداخت
ایلچیان صندوق مقفل مختوم بنظر پادشاه رسانیدند غازان خان از ایشان پرسید که درین صندوق چیست گفتند ما را برین امر اطلاع حاصل نشده و ملازمان سر آن
صندوق را گشاده در آنجا انواع اسلحه یافتند و غازان خان از مشاهدهٔ آن غضبناک گشته پس از آنکه ایلچیان را طوی داد دیگرباره علم ظفر پیکر بصوب دیار مصر برافراخت
و فرمان داد که ایلچیان تا زمان مراجعت موکب نصرت نشان در همدان توقف نمایند آنگاه براه عانات که از مستحدثات ایام دولت روزافزون بود توجه فرمود
و بشرف زیارت مشهد جنت رتبت حایریه علی ساکنها افضل السلام و التحیه مشرف گشته نقبا و مجاوران آن مکان فردوس نشان را بانعامات فراوان نوازش نمود
و روز دوشنبه دوازدهم رجب پادشاه ظفر سلب بعانه رسیده آغروق را بموصل ارسال داشت و خود برحبة الشام شتافت و بیست و ششم ماه مذکور لوای منصور
پرتو وصول بر نواحی آن قلعه انداخت و بموجب فرمان واجب الاذعان خواجه رشید الدین و خواجه سعد الدین نزدیک حصار رفته حاکم رحبه امیر علم الدین را
باطاعت و انقیاد ترغیب نمودند و امیر علم الدین لشکر ظفر قرین را بعلف و نعل بها مدد کرده در تسلیم حصار باین عذر تمسک جست که چون این قلعه سرحد بلاد شام است
مناسب نمی‌نماید که قبل از آنکه پادشاه عالیجاه آن مملکت را در حیز تسخیر کشد این بنده سبقت نموده بواسطهٔ سپردن رحبه رخنه در ارکان بنیان این مملکت پدید آورد
هرگاه که خاطر خطیر از مهمات شام فراغت یابد بنده مفاتیح شهر و قلعه را تسلیم خدام پایهٔ سریر اعلی خواهم نمود و جبین اخلاص بر فرمان گذاری بر خاک آستان

سلطنت ایشان خواهم بود و غازان خان را این عذر معقول افتاده بی آنکه متعرض رحبه گردد در روز سه شنبه ششم شعبان بطرف حلب کوچ فرمود و چند روز در آن حدود
بعیش و طرب گذرانید قتلغشاه نویین و سونتای و الغو و چوپان و قبچاق را بفتح بلاد شام مامور ساخت و بنفس نفیس براه موصل و سنجار لوای مراجعت برافراخت
و از جانب ملک ناصر با عساکر سود دو نائره تجدد و دمشق شتافته انتظار وصول مغولان میکشید و قتلغشاه نویین چون از آب فرات بگذشت و اثری از مصریان ظاهر
نگشت بحمص رفت و آغاز محاصره و محاربه نمود در آن اثنا شنود که ملک ناصر هنوز بدمشق نیامده بلکه دمشقیان بغو دو احباس و احمال و اثقال خود را فراهم آورده
میخواهند که بمصر روند لاجرم بطمع اخذ اموال فتح بلده حمص را در حیز اهمال گذاشته بجانب دمشق در حرکت آمد و بر جناح استعجال طی مسافت نموده در دوم رمضان بموضع
مرج الصُّفَّر بر سر پشته بلند رسید و بهامون نگاه کرده فضای صحرا را از افواج سپاه مصر و شام مانند بحر پر امواج دید زیرا که بهمان لحظه ملک ناصر در آن منزل نزول
فرموده بود و لشکریان با فراختن خیام و تعیین یورت و مقام قیام و اقدام مینمودند صرصر رعب و هراس اساس ثبات و قرار قتلغشاه را متزلزل گردانیده عزم
مراجعت کرد اما امیر چوپان او را ازین حرکت مانع آمده خواطر باشتعال نائره حرب و قتال قرار گرفت و قتلغشاه بر لای باده تومان لشکر آهن خای بر سر پشته متوقف
گشته امیر چوپان و قبچاق با سایر امرا و لشکریان روی بمیدان آوردند و ملک ناصر نیز مستعد پیکار شده غبار معرکه بجایی رتبه در هیجان آمد که چشم روشنان فلک
تیره گردید و خونریزی تیغ و سنان بمثابه رسید که خون کشتگان فضای دشت را غیرت لاله زار گردانید و امیر چوپان و قبچاق بیاد بر جمعی دیگر انداختند لیران پر تهور آن
مقدار کارزار نمودند که میسره ملک ناصر منهزم شد و بنا بر حیات بسیاری از مصریان منهدم گشت و ملک ناصر ده هزار سوار بطرف جوانغار ارسال داشته در آن
اثنا لشکر غازان از عراق و طغا تیمور بی جهتی روی گردانیدند و سپاه بهم برآمده هر چند چوپان خواست که بار دیگر سالک جمعیت ایشان را منتظم گرداند تیسیر
نپذیرفت و هر کس بطرفی راه گریز پیش گرفت لشکر مصر مانند گرگ که از عقب رمه بوید کنند مغولان را تعاقب نمودند و چوپان بهیکت جان بسلامت بیرون
برده در تخلیص رنجکان سعی فراوان کرد اما قبچاق با زمره از امرا اسیر پنجه تقدیر گردیدند و قتلغشاه و چوپان و سایر نوئینان آنشب با نواع تعب در آن پشته گذرانیدند
و چون خسرو زرین سلب از افق مشرق سر برزده بانوار اقتدار آثار حوالی پشته فلک را احاطه نمود سلطان مصر با لشکر افزون از حد حصر گرد آن پشته درآمده
لشکر غازان بر پشته در مقام دفع دشمنان و ثبات قدم ورزیدند ملک ناصر گفت که ایشان را از یکطرف راه دهید سپاه مصر حسب فرموده بتقدیم رسانیدند قتلغشاه نویین
با موافقان از آنجا پایان رانده و دشمنان از عقب روان گشته ناگاه مغولان بشورستانی رسیدند که آب مرج الصفر بآن راه یافته بود و اکثر رنجکان با اسب و سلاح
در آن گل منزل گزیدند و سوای از کشتگان معرکه هیجا ده هزار مغول با بیست هزار اسب بقبضه تصرف مصریان درآمد و ملک ناصر بدین قانع نشده امیر دمشق را بتعاقب
سایر رنجکان مامور گردانید و او تا حلب تاخته رخنه در بنای حیات جمعی دیگر انداخت و ملک ناصر بدین فتح نامدار اظهار فرح و سرور بسیار فرموده فتح نامها باطراف بلاد
و امصار ارسال داشت تیغ ظفر همعنان نصرت اندر رکاب درایت معاودت بصوب دار الملک خود برافراشت و امرای مغول مغلوک و بدحال در
نوزدهم رمضان بموکب ایلخان پیوستند غازان روز دیگر بصوب بلده اوجان روان شد و پنجشنبه دهم ذیقعده بمقصد رسیده بعد از دو روز قوریلتای ساخت
و قتلغشاه نویین و چوپان بهیکت و سایر سرداران را در موقف یرغو بازداشت و هر یک را علی اختلاف مراتبهم بچوب یاسا تادیب نموده چند روز بعیک را
در راه نداد و امیر چوپان با وجود آنکه در آن معرکه غایت جلادت بتقدیم رسانیده بود بآقا و اینی موافقت کرده بخوردن سه چوب مادب گردید اما بعد
باصناف عنایت غازانی سرافراز گشته بانعام خلعت خاص مخصوص شد و غازان خان در محرم الحرام سنه ثلث و سبعمایه از اوجان بدار الملک تبریز خرامیده
یکدو ماه بفراغت اوقات گذرانید آنگاه عازم یورت قشلاق گردید

ذکر توجه غازان خان بیورت قشلاق و بقتل رسیدن جمعی از اهل شید و نفاق

غازان خان در روز جمعه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه ثلاث و سبعمایه بعزم قشلاق بغداد از دار السلطنه تبریز لوای کشورگشا ارتفاع داد
و در اواسط ربیع الآخر بحدود حومه سرای رسیده بواسطه ظهور شدت برد و فور باریدن برف عزیمت بغداد فسخ فرمود و در کنار هولان موران توقف نمود
و در آن منزل امری در نهایت غرابت ظاهر گشت و دست تقدیر ملک قدر رقم بر نامه حیات جمعی از اصحاب خدعیت را در نوشت خامه بدیع مقال کیفیت
آن احوال بدین تقریر مینماید که در آن زمستان که غازان خان در قشلاق هولان موران رحل اقامت انداخته بود دبیر یعقوب باغستانی که بواسطه شید و زرق جمعی از
تبریزیان را مرید و معتقد خود ساخته بود شهزاده آلافرنگ را بافسر و اورنگ بشارت داد و یکی از مریدان خود را که محمود نام داشت باردو فرستاد
تا بطریق خفیه بعضی از ملازمان آستان ایلخان را بسلطنت آلافرنگ دعوت نماید و محمود در اردوی کیهان پوی با فوجی از مردم فتنه جوی گفت که شخصی که

شخصی که جهل کز بلندی قامت او پست و هیچ نوع بهای بدن او از جمال مرند نزد شیخ یعقوب می آید و چنان فرا می نماید که اولیاء الله شهزاده آلافرنگ را بپادشاهی برداشته اند و رایت دولت او را تا اوج ثریا افراشته اند و این هذیان بسمع خواجه سعد الدین صاحب دیوان رسید و در ساعت کیفیت حال بعرض سایهٔ خاقانی انها حسب الحکم جهت احضار مردم فتنه انگیز به تبریز شتافته در عرض ده روز آلافرنگ و پیر یعقوب و ناصر الدین ایلچی و شیخ حبیب و سید کمال الدین را بدرگاه پادشاه آورد و غازان بنفس خود بپرسش آن قضیهٔ غریبه نموده جریمهٔ آن جماعت به ثبوت پیوست لاجرم فرمان واجب الاذعان از موقف غضب صدور یافته پیر یعقوب را از کوهی که معبدش بود پایان انداختند و کار مریدانش را به تیغ تیز آخر ساختند و شهزاده آلافرنگ اگرچه دو سه روزی امان یافت اما آخر او نیز مغضوب گشته بعالم آخرت شتافت و چون رای صواب نمای غازانی از مهم دشمنان باز پرداخت همت عالی نهمت بر تربیت دوستان معقود ساخت و خواجه سعد الدین محمد را که بسبب مساعی جمیلهٔ او اسرار بداندیشان ظاهر شده بود باعلی مدارج اختیار و اعتبار رسانید و طبل و علم ارزانی داشته یک هزاره لشکر مغول را تابع او مقرر گردانید و آن جناب را جمع میان امارت و وزارت دست داد و در وقت مراجعت غازان خان از قشلاق در ساوه آن تحفه طوی کرده و پادشاه کاسه گرفته پای بر مدارج عظمت نهاد

ذکر انتقال غازان خان از جهان گذران و بیان بعضی از آثار آن پادشاه عالیشان

غازان خان که بواسطهٔ غلبهٔ بحران الم فراوان در خاطر داشت در قشلاق حومه سرای مریض شده پهلو بر بستر ناتوانی گذاشت اصناف مواد فاسده بر شهرستان بدن ایلخانی استیلا یافت و لشکر امن و سلامت از کشور طبیعت غازانی روی برتافت نه انواع معالجه نافع افتاد و نه صدقه و دعا فایده داد در اول فصل بهار که سبزهٔ جوان اول عمر دگان از جای برخواست و لالهٔ خونین کفن اطراف دشت و صحرا را بیاراست غازان خان عازم ییلاق شده در اثنای راه اشتداد مرض بجائی رسید که قوت ماسکه از امساک عنان عاجز گشته پادشاه در محفه منزل گزید و بعد از وصول بحدود قزوین خسرو معدلت آیین بتیغ توکل قطع رشتهٔ علایق کرده خواتین و نوئینان و فرزندان و مقربان را جمع ساخت و شرایط وصیت بجای آورده رایت دولت برادر خود سلطان محمد خدابنده را بتفویض منصب ولایت عهد برافراخت و در روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ثلث و سبعمایه در وقتی که زبان الهام بیانش بادای کلمهٔ طیبهٔ توحید گردان داشت قوت محرکهٔ انسانی از تحریک باز ایستاد و لوای توجه بعالم عقبی برافراشت امرا و ارکان و وزرا و اعیان حضرت بلباس تعزیت ملتبس نموده جسد شریفش را بدار الملک تبریز بردند و در گنبدی که در شنب تبریز بنا کرده معمار همت عالی نهمتش بود بر نهج شریعت بخاک سپردند و ذکر غایت رفعت و نهایت زیب و زینت آن قبهٔ عالی و سایر عمارات غازانی عنقریب سمت تحریر خواهد یافت ان شاء الله تعالی

ذکر شمهٔ از محاسن اوصاف و محامد آثار غازانی و بیان قوانین پسندیدهٔ آن بانی مبانی جهانبانی

واقفان اخبار اخیار سلاطین و عارفان آثار اشرف خواقین عذار صحایف را بخط مشکین چنین زینت داده اند که سلطان محمود غازان پادشاهی بود بصفت عقل و فراست موصوف و بسمت فهم و کیاست معروف از مصطلحات علوم با خبر و از مخفیات فنون بهره ور طبع پاکش دراک غوامض مسایل و ذهن دراکش حاوی صنوف فضایل از انواع اصناف حرف صاحب وقوف و همت عالی نهمتش بتشیید قواعد ملک و ملت مصروف خصلت صبر و ثبات در جبلت بی حیلتش موجود و همواره نظر خجسته اثرش مضمون کلمهٔ یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود در میدان رزم مانند شیر پر ستیز و در ایوان بزم بسان ابر بنیان گوهر ریز تکلم بلغات مختلفه نیکو دانستی و در رعایت سادات و علما مبالغه نمودی بدان مقدار که توانستی بکیفیت انساب و آداب سلاطین اقوام مغول بغایت دانا بود چنانچه خواجه رشید در وقت تالیف جامع منتشر وقایع را از تقریر آن پادشاه روشن ضمیر تحریر نمود و آن خسرو مؤید عادل از شیوهٔ فصاحت و بلاغت نصیبی کامل حاصل داشت و هرگاه افاضل علما و اعاظم فضلا در مجلس شریفش حاضر شدندی نقوش نصیحت و موعظت بر الواح ضمایر ایشان مینگاشت و در تقویت ارکان دین نبوی و تمشیت امور ملت مصطفوی بقدر مقدور سعی و اجتهاد نمود و در تاسیس مبانی سلطنت و سروری و تمهید مراسم عدالت و رعیت پروری هرگز از خود بتقصیر راضی نبود دلایل صدق این معانی و شواهد عدل این دعاوی حکایتی چند است که خامهٔ بلاغت مآب از کتاب جامع نقل می نماید و امید میدارد که مستحسن طبایع ارباب دولت و اقبال آید

حکایت اول در باب اخلاص آن پادشاه عالیجاه نسبت بعترهٔ طاهرهٔ حضرت رسالت پناه

نقلست که غازان خان بعد از تحلی بحلیهٔ اسلام و ایمان دو نوبت حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم در عالم رؤیا مشاهده نمود و در هر دو کرت امیر المؤمنین علی و سبطین علیهم السلام در خدمت آنحضرت بودند و رسول صلوات الله و سلامه علیه بتعریف عترت طاهره کرده فرمود که میباید که نسبت با ایشان در طریق اخلاص سلوک نمائی و ابواب نیکوئی و احسان بر روی روزگار سادات بزرگوار برگشائی لاجرم

محبت اهل بیت پیغمبر آخر الزمان در ضمیر منیر غازانی جایگیر شد. نقبا و سادات را تعظیم و احترام تمام نمود و جهت آن زمرهٔ عظیم الشان در اطراف بلدان چند دار السیادة
بنا کرده وظایف کرامند تعیین فرموده و گاهی بر زبان می‌آورد که من منکر هیچ یک از صحابه نیستم و به بزرگی ایشان معترفم اما چون در خواب حضرت رسالت
میان من و اولاد امجاد خود قواعد محبت و اتحاد موکد گردانیده هر آینه با سادات صاحب سعادات اخلاص بیشتر دارم و بدانچه معتقد و است سنت
با این طبقهٔ کریمه لوازم نیازمندی بجای می‌آرم و آن بانی مبانی جهانبانی چندان جلوس بر تخت کشورستانی فرمان فرمود تا از آب فرات نهری جاری نموده به مشهد
مقدسه حایریه آوردند و اراضی کربلا را ناضر و سیراب گردانیده مزروع و معمور کردند **حکایت ثانی در باب نصایح غازانی** سلطان
محمود غازان در اوایل جلوس همایون در روزی که قوریلتای بزرگ فرموده اکابر دانشور و سروران سپاه و لشکر را مجتمع ساخته طوی نمود روی با اصحاب علم و عمل
و ارباب زهد و تقوی آورده بر زبان الهام بیان گذرانید که شما که لباس دانش و عبادت را شعار خود ساخته اید و اعلام دعوی امانت و دیانت برافراخته
باید که نیکو ببینید تا اگر از عهدهٔ لوازم این دعوی و مراسم این معنی کما ینبغی بیرون میتوانید آمد نهایت مستحسن است و تفوق درجهٔ شما نزد خالق بر سایر خلایق مقرر و معین
و الا نتیجهٔ افعال و اعمال شما خجالت و انفعال خواهد بود و پیش خدا و خلق معاتب و ملوم خواهید گشت و بتحقیق بدانید که ایزد تعالی از آن جهت مرا بر مسند سلطنت نشانیده
که امتثال فرمان ان الله یامر بالعدل و الاحسان نمایم و ابواب عدل و انصاف بر روی رعایا که ودایع خالق البرایا اند برگشایم و بر من واجبست که حق
گویم و طریق حق پویم مجرمان را بجزای اعمال ایشان رسانم و مخلصان را بمزید انعام و احسان شاد گردانم و بدانید که در بارگاه کبریای سبحانی نزدیکان را پیش بود
حیرانی لاجرم من نیز که بمرتبهٔ ظل اللهی رسیده ام تخت از چگونگی احوال شما تفتیش مینمایم و گمان مبرید که بلباس و صور شما نظر فرمایم بلکه پیوسته کردار و گفتار
شما را منظور دارم که بواسطهٔ صلاح و فساد آن نسبت بشما نیکی و بدی بجای آرم پس انسب آنست که از سنت سنیهٔ خیر البریه علیه السلام و التحیه اصلا تجاوز جایز
ندارید و مردم را براه راست دلالت نموده احتراز از فریب و تزویر واجب شمارید طریق صدق و صفا مسلوک داشته گرد حیله و تاویل نگردید و نیت
خود را نیکو گردانید بجهل و حمیت و متابعت هوای نفس در نورزید و با یکدیگر در مقام تعصب مباشید و در زمین دل معشر بشر تخم شفقت و مکرمت پاشید
هرگاه از من امری که مخالف شرع و عقل باشد صادر یابید شرف تنبیه ارزانی دارید و در گفتن کلمة الحق از ملامت هیچ ملامت کننده اندیشه جایز مشمارید و
بدانید که سخن شما وقتی تاثیر تواند کرد که دعوی شما با معنی مطابق باشد و اگر قضیه برعکس بود سخن شما در من اثر نکند و آتش غضب من شعله کشیده خرمن جمعیت شما را المحترق گرداند
باید که این سخنان که گفتم بسمع قبول راه دهید و قواعد محبت مرا در خواطر مستحکم گردانید که اگر پروای این اقوال ننمایید و مرا دشمن دارید بر طبق فرموده ان القلوب
علی القلوب شواهد صورت عداوت شما در آینهٔ دل من عکس انداز و شما را مبغوض بلکه مغضوب من سازد و بدین واسطه اختلال در امور دین و دنیا پدید
آید و پیکر فتنه و فساد در امور عباد و بلاد چهره گشاید آن طبقهٔ عظیم الشان که از زبان حکمت بیان آن پادشاه عالی مکان این سخنان شنودند از کمال کیاست و فطانت متنبه
متعجب گشته لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و تمامت آن کلمات را کالنقش فی الحجر بر الواح خواطر ارتسام داده ظاهر و باطن خود را مطابق یکدیگر گردانیدند
حکایت سیم در ذکر اهتمام حضرت غازانیه در فیصل قضایای دینیه و تقویت امور شرعیه از سیاق کلام قدوة وزرا الافاق خواجه
رشید الدین فضل الله طاب ثراه بمسامع هوشمندان آگاهی میرسد که در اوایل حال که سلاطین چنگیزخانی بر ممالک ایران استیلا یافتند بسبب عدم وقوف عالم
از جاهل تمیز نمیتوانستند و هرکس را در زی اهل علم و صلاح میدیدند تعظیم کرده دانشمند میدانستند و این معنی بر طایفه از جهال و سفها ظاهر شده در راحت و کاهلی
بر روی خود افکندند و امرا و مغول را ملازمت نموده ابواب تواضع و تملق باز گشادند و در سر نهادن منشور قضا و دیگر مناصب شرعی دست کردند و در محاکم
مرتبهٔ احکام علما کوشیده کار بجائی رسانیدند که بزرگان صاحب ناموس دست از اشغال شرعیه کوتاه گردانیدند و چون چندگاه مردم جاهل متصدی فیصل
قضایا و فرق بیابایه جستند میان ایشان مخالفت اتفاق افتاده معارضهٔ یکدیگر برخاستند و امتداد منازعت نمودند که مستولان [illegible]
مطلع ایشان بعلوم نگشته حسن عقیده که نسبت با آن طایفه داشتند فاسد شده و احوال اصحاب علوم را بر ایشان قیاس کرده بکرام احترام هیچ یک از علما قیام
ننموده و نهایت آنکار بدانجا رسید که بعضی از عالم صورتان بی دیانت منصب قضا را اجارت کردند لاجرم ابواب دعاوی باطله مفتوح گشته [illegible]
گواهان دروغ سمت شیوع پذیرفت و سفهای محتال و مزوران بدفعال کهنه قبالها بدست آورده اسباب املاک [illegible] دعاوی میکردند
و قاضی [illegible] رشوت داده [illegible] استمام [illegible]

مسجلات متقدمین قبالجات می‌نوشتند و تاریخ را صد سال یا صد و پنجاه سال باز پس می‌بردند و آن مدعیان بدان وسیله مزاحم اشراف و اعاظم می‌شدند و هر یک
از مدعی و مدعی علیه بقبولی صاحب اختیاری توسل جسته مخاصمت بین الجانبین بتطویل می‌انجامید و هر یک را مبلغها خرج شده و آن قضیه بمقطع نمی‌انجامید و گاهی
عیان حامیان مهم از تیغ زبان باستعمال سیف و سنان سرایت کرده روز بروز خصومت می‌افزود و قاضی را خود در عین اشتغال بدان مهم غیر گرفتن
رشوت کاری نبود بنابراین مقدمات چند سال اصحاب علم و کمال در کمال اختلال حال بودند و رواج و رونق امور شریعت را از قانعی الحاجات سؤال
می‌نمودند تا آنکه تخت سلطنت و جهانبانی بذات میمنت صفات غازانی سمت زیب و زینت پذیرفت و تیر دعای مظلومان بهدف اجابت رسید همت عمیم
نهمتش بر تقویت دین مسلمانی قرار گرفت و بعد از تفحص و تفتیش کیفیت ظهور تزویر آن مفسد و حقیقت بطلان کاتبان متقلب برای عالم آرایش ظاهر گشته
جمعی از مردم بد اعتقاد را که فتنه و فساد ایشان نزد عالمیان مقرر بود سیاست فرمود و منهیان دیانت پیشه و معتمدان نیکو اندیشه برگماشت تا هر کس
از اهل تزویر در هر جا یابند عرضه داشت ایستادگان پایه سریر اعلی نمایند و بدین جهت بسیاری از زراویر مفسدان شر بتحقیق انجامید و قبالجات مدعیان
ایشان باطل شده دیگر کسی پیرامون دعوی بی‌معنی نگردید آنگاه پادشاه اسلام پناه بهمگی همت متوجه ترویج احکام شریعت شده در آن باب چهار مثال
لازم الامتثال اصدار فرمود **اول** در باب تفویض منصب جلیل المراتب قضا **دوم** در باب آنکه چون مدت سی سال از وقوع قضیه بگذرد قضاة مرافعه
آن نپذیرند **سیم** در باب اثبات ملکیه بایع قبل البیع **چهارم** در باب تاکید احکام سابقه و تمهید شرایط لاحقه و طغرای هر یک از این فرامین مطاع بدین
موجب بود که بسم الله الرحمن الرحیم بقوة الله تعالی و میامن الملة المحمدیه فرمان سلطان محمود غازان و در یرلیغ منصب قضا بعد از قیود و شروطی که
متعارف و معهود است مذکور بود که باید که قاضی را هیچ آفریده از حکام و امرا و وزرا بخانه خود نطلبد و همه کس جهت فیصل قضایا بدار القضا روند و قاضی
بهیچ علت و بهانه از مردم چیزی نگیرد و هر گاه حجتی نو نویسد قبالهٔ کهنه را در طاس عدل بشوید و ایضا هر قباله که تاریخ کتابت آن از سی سال زیاده باشد
هم در آن طاس نابود گرداند و از هر کس تلبیه و تزویری ظاهر شود ریش او را تراشیده بر گاو نشانده گرد شهر برآرد و مردم را از نوشتن محضر منع کند
و محضر هیچکس را اعتبار ننماید و اگر مدعی علیه جماعتی از اهل اختیار را جهت حمایت بدار القضا حاضر سازد تا وقتی که حامیان از محکمه بیرون نروند بمرافعه آن
قضیه نپردازد دیگر باید که جهت قضیه که میان دو مغول یا یک ترک و یک تازیک باشد در ماهی دو روز حکام و بتکچیان و قضاة و علویان و
دانشمندان بمسجد جامع مجتمع شده در دیوان مظالم نشینند و آن دعاوی را باتفاق پرسیده منقطع دهند و در جمیع دعاوی مشکله برین موجب عمل نمایند
و کیفیت را سجل ساخته خطوط خود را بر آن نهند دیگر هر ملکی که در ملکیت آن گفت و گوی باشد مادران و پیرکان و خاتونان و فرزندان و دختران و دامادان
و امیران تومان و هزاره و صده و دهه و سایر مغولان و بتکچیان دیوان بزرگ و قاضیان و علویان و دانشمندان و مشایخ و پارسایان در میان
نباشند نخرند و قاضی باید که احتیاط بلیغ نموده قباله بنام طوایف مذکوره ننویسد و اگر بداند که دیگری می‌نویسد مانع شود دیگر باید که قاضی متصدی تعیین
منصب کند تا تاریخ قبالجات را نویسد و روزنامه نگاه دارد و نیکو ملاحظه نماید که اگر کسی ملکی را یکبار فروخته باشد یا رهن کرده باشد دیگر نفروشد یا
بگرو ننهد و اگر ظاهر شود که شخصی بدین فعل اقدام نموده باشد ریش او را تراشیده گرد شهر برآورد و اگر تاریخ نویس نیز از آن قضیه واقف بوده پنهان
داشته باشد گناهکار و کشتنی باشد والسلام علی من اتبع الهدی و مضمون یرلیغ دوم آن بود که چون همگی همت ما مقصور بر آنست که امور جمهور رعایا
بعدالت فیصل پذیرد و مواد نزاع از میان خلایق ارتفاع یابد و حقوق در مراکز خویش قرار گرفته ابواب تلبیه و تزویر مسدود گردد چند کرت بحضور
قضاة و علما یرلیغ فرمودیم که در فصل و قطع قضایا برای بر وجهی که مقتضای شریعت غرا باشد و از شوایب تزویر و مداهنه معرا بود امعان نظر کنند
و قبالجات را که در مدت سی سال دعوی نکرده باشند و مزوری آن را دستور ساخته خواهد که بحمایت قوی دستی مدعای باطل خود را به ثبوت رساند اصلا
مسموع ندارند و مرافعه آن قضیه نکنند و هیچ آفریده در اجمال تمرد ننهند و اگر یکی از اهل اقتدار بر ایشان الحاح نماید و از مقتضای یرلیغ تجاوز نماید
کیفیت عرضه داشت کنند تا بروجهی او را سیاست فرمائیم که موجب عبرت عالمیان گردد و این نشان را غازان خان در منزل کشاف از حدود
موصل در سیم رجب سنه تسع و تسعین و ستمایه بالتمغا موشح ساخته فرمود تا سوادها نزد جمیع قضاة ممالک فرستادند و از تمامی قاضیان وثیقه بخط و مهر ایشان
گرفتند که در فیصل قضایای شرعیه از میل و مداهنه و تزویر و تلبیه مجتنب و محترز بوده از مضمون فرامین مطاعه تجاوز جایز ندارند و اگر خلاف نموده

و دعاوی هیچ سال را مرافعه کنند مستحق تعذیب و تادیب و مستوجب صرف و عزل شوند و حاصل الغرض منشور رسیم آن یرلیغ که از جمله معضلات امور که در میان
عالمیان وقوع می‌یابد یکی دعوی باطل است بعلت قبالجات کهنه و سجلات قدیمه و کیفیت این قضیه برین وجه می‌تواند بود که بعضی از مردم مزور قبالات
ملکی خود را اکثر میسپارند و گاهی بعضی از آن قبالجات مکرره را بنام اولاد خود درست میکنند و بعد از فروختن آن ملک یک قباله را بمشتری میدهند و دیگرها
نگاه میدارند و پس از آنکه آن ملک بچند کس انتقال می‌یابد بایع اول یا شخصی از ورثهٔ آن قبالهٔ دیگر را ظاهر ساخته دعوی میکنند و بگواهان در وقوع ملکیت
خود را به ثبوت میرسانند و چون بطبق شرع که مشهور است قاضی بدو گواه عادل جایز است بصحت آن قضیه حکم میکنند و ما درین ولا همت عالی نهمت بر دفع امثال
این دعاوی باطله گماشته حکم فرمودیم که هرکس در صدد مبایعهٔ ملکی آید نخست بدار القضا رفته و مرافعه نموده و بشهود عدول ملکیت خود را ثابت سازد و تمام
آن ملک را بمشتری بیع کرده و اگر تمسکی داشته باشد تسلیم نماید و نزد قاضی اقرار کند که بعد ازین هر قباله که درین باب ظاهر شود باطل و نامسموع باشد
پس از آن قاضی کیفیت این مرافعه را سجل ساخته مشروح بنویسد و تمسک بیع را در تحت آن سجل قلمی نماید و اگر صاحب ملکی خواهد که در حق کسی اقرار بکند هم بدان
موجب بتقدیم رسانند و درین نشان چند قید دیگر مذکور بود دیگر آنکه باید که غیر کتاب دار القضا هیچ کاتبی بکتابت قبالجات قیام ننماید و قضاة نیز کاتبان خود
مشخص سازند و دیگری را اجازت آن کار ندهند و هر کاتبی که حجتی نویسد که داد و ستد آن صد دینار باشد یک درم حق الکتابه بستانند و اگر معامله از صد دینار
زیاده بود یک دینار اجرت گیرد و بیشتر نطلبد دیگر آنکه چون قاضی در محکمه نشیند طاسی پر آب بر کرسی پیش خود بنهند و هر دعوی که منقطع باید حکوک قدیمه
آنرا در آن طاس که موسوم است بطاس عدل بشویند دیگر آنکه اگر ظاهر شود که وکیل از متخاصمین چیزی گرفته او را ریش تراشیده و تعزیر و تشهیر کنند و هر قاضی
که بخلاف این فرمان واجب الاذعان عمل نماید بعقاب بلیغ معاقب گشته معزول باشد اما نشان چهارم اشتمال داشت بر تاکید احکامی که در فرامین مذکوره
اشارتی بدان رفت و چند حکم دیگر نیز اضافه شده بود دیگر آنکه قضاة ممالک از کنار آب آموی تا حد مصر در باب تعدیل و تزکیهٔ شهود زیاده بر معهود
اهتمام نمایند و بمجرد آنکه کسی را ظاهر العداله بپسندند قناعت نفرمایند و در هر قضیه گواهان را تفریق نموده مادام که صدق مقال ایشان بتحقیق نینجامد بر ثبوت
مدعا حکم نکنند دیگر آنکه در باب مهر کردن سجلات و قبالجات نهایت رویت کار فرموده مادام که مضمون آن صحایف را از شائبهٔ بطلان و تزویر مبرا
نگردانند بختام شهادت مختوم نسازند دیگر آنکه اگر دو وثیقهٔ مخالف یکدیگر در دست دو کس که باهم منافقهٔ شرعیه داشته باشند ظاهر گردد ائمه و علماء
دار العدل ساخته کما ینبغی تحقیق آن قضیه نمایند و حقیقت هر یک از آن دو تمسک که بظهور پیوندد بصاحبش داده قبالهٔ باطل را در طاس عدل بشویند
و اگر در یک مجلس آن قضیه فیصل نیابد هر دو وثیقه را بامینی سپارند و بخصمان باز ندهند تا وقتی که شبهه و التباس بالکل مرفوع شود و حق در مرکز
خود قرار گیرد دیگر آنکه اگر بظهور پیوندد که کسی ملکی را فروخته و پنهانی در باب وقفیت آن ملک وقفیه نوشته یا بحسب تلجیه اقرار بملکیت دیگری نموده و
بعد از فوت وی ورثهٔ آن بایع آن وقفیه یا حجت اقرار بملکیت را ظاهر ساخته و داعیه دعوی کرده باید که چنانچه سلطان ملکشاه سلجوقی حکم فرموده بود
قضاة اصلا آن قضیه را مرافعه ننمایند و آن ملک را بملکیت همانکس که متصرف باشد بازگذارند و چون این نشان بالتمغا همایون رسید غازان خان
فرمان داد تا از آن سوادها گرفته تمامی بلاد و امصار ارسال داشتند و بدین واسطه رواج و رونق تمام در امور ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة
والسلام پیدا شد و متکفلان مناصب شرعیه نقش امانت و دیانت بر لوح دل نگاشتند **حکایت چهارم در بیان زیانی که از ممر زر بسودان واقع بود و**
غازان خان آن رسم را منسوخ ساخت مصنفین پیرایه از جامع رشیدی این سرمایه بمگ آورده که سبب شیوع قرض بسود در ایام ارتفاع اعلام سلطنت
خواقین چنگیزی آن بود که در زمان اوقاغان بعضی از مردم تجارت پیشه چند دست سلاح از جوشن و برگستوان و شمشیر و تیر و کمان ترتیب کرده و بتوسط امرا
قورچی نزد اوقاغان آوردند و بهای آنرا بر وجهی ستاندند که مزید بر تمام تحصیل پیوست و آن حال را جمعی از مفلسان مشاهده کرده زر بسود قرض نمودند
و مانند آن اشیا مرتب ساخته نزد ایلچیان بردند و بدان وسیله سرمایه پیدا کردند و کار بجایی رسانیدند که اوقاغان فرمان فرمود که هرکس از مردم سوداگر
سند قورچیان و دیوان بر وثیقه اسلحه را که بقورخانه سپرده باشد دیوانیان بمحل التمغا براة نویسند و بسبب این حکم آنجماعت از نفعی تمام بحصول پیوسته
شد لاجرم جمعی کثیر از ترکان و تاجیکان بدان مهم پرداخته پیوسته زر بسود میستدند و اسلحه ساخته بقورچیان میسپردند و ایشان [illegible]
[illegible] میدادند و چون آن [illegible] بنظر دیوانیان میرسید کیفیت [illegible] آن وقوف یافته نوشتن براة [illegible]

سوداگران صینی و ... بایشان میدادند تا غیر کفایت بشد و آهسته آهسته این معامله ... بجائی رسید که ... از سوداگران بعضی ...
که بها مستولی می‌توانستند نوشت خدمتی کرده التماس مینمودند تا از نزد بان امراء توجیهی بستانند ... بتدریج ... برکت ...
آن مقدار بستدند و برات جمع شد که اکر اموال تمامی ممالک را بدیشان میدادند وفا نمیکرد و عشر عشیر آنچه یافته بودند داشتند سلاح و قورخانه موجود نبود و
آنجماعت بهره وزه ببرد دیوان رفته وجوه نابود خود را می‌طلبیدند و اصحاب دیوان نداده عاجز بوده در فیصل آن قضیه متحیر میکردیدند آخر الامر صاحب سعید خواجه
شمس الدین محمد جوینی بر حقیقت این معامله وقوف یافته سوداگران را طلب فرمود و فرمود که این مبلغ مال که شما از دیوان می‌طلبید در عالم موجود نیست و نزد ما
بتحقیق پیوسته که شما را در جمع کردن این اسناد غیر خدمتی که امراء قورخانه و بتکچیان را کرده اید چیزی صرف نشده اکنون من می‌توانم که در عوض هر هزار دینار
که برات بدست دارید دویست دینار بشما رسانم مشروط بآنکه از آن دویست دینار صد دینار از شما باشد و صد دینار از من و یکی از قرض خواهان آن معامله
مضایقه کرد صاحب سعید از وی می‌پرسید که ترا از دیوان چه مبلغ میباید کرفت جواب داد که پانصد تومان خواجه شمس الدین محمد کفت که اسباب و املاک تو
در تبریز چه مقدار باشد کفت که هیچ مقدار فرمود که ترا درین شهر سرائی هست کفت بلی مختصر حجره دارم صاحب دیوان باز سؤال کرد که مسکن تو آن قدر وسعت
دارد که اکر بها پانصد تومان را در آنجا ریزند چیزی فاضل نباید جواب داد که خانهٔ من کنجایش آن مبلغ ندارد خواجه کفت قطع نظر از سایر جهات کسی اکر سهل
نباشد که پانصد تومان زر در آن کنجد چکونه باور توان کرد که مالک پانصد تومان مسلم بوده و آنرا بتمام بسر کار پادشاهی فروخته و بعد از این قیل و قال
و جواب و سؤال سوداگران بشرط مذکور صلح نموده خواجه وجوهی اکه بتمسک در دست داشتند از هزار دینار دویست دینار بر مواضع مرجوالسؤال
برات نوشت و آنچه نقد میشد در وجه حق الاهتمام خود کرفته حصه سوداگران از جنس بدیشان میداد تا آن مهم بفیصل انجامید **حکایت دیگر** درین باب که در زمان
سلطنت کیخاتو خان و وزارت صدر جهان متقاطعان ولایات مردم خسیس دون همت بودند و هرگاه که بدرکاه پادشاه می‌آمدند و صاحب دیوان ازیشان
مال میطلبید می‌گفتند که اینجا چیزی میسر نمیشود مکر آنکه زر یا جنس بسود قرض کنیم و برین تقدیر ما را زیان کلی می‌افتد خواجه صدرالدین احمد بواسطهٔ اخراجات
ضروریه فرمودی که بهر طریقه قرض باید بسع مرابحه در حساب مجری داریم تا شما را نقصان نباید کشید و متقاطعان جنسی را که بده دینار می‌ارزید بسی دینار خرج
میکردند و بچهل دینار بصدر جهان میدادند و نواب دیوان آن جنس را بده دینار که ثمن عدل آن بود فروخته چهار دینار جهة خود بر میکرفتند و نصف
میکفتند که از این جنس زیاده از شش دینار حاصل نشد برین تقدیر از هر چهل دینار اصل المال شش دینار در وجه براة دار پادشاه می‌نشست لاجرم
تمامی اموال ولایات بالایعنی مصروف کشت و اختلال بامور ملک و مال راه یافته مهم کیخاتو خان چنانچه نوشته شد از هم کذشت و همچنین از معاملات صدر
جهان حکایت کنند که نوبتی یکی از ملازمانش از بازرکانان چند هزار کوسفند جهة خاصه صاحب دیوان بخرید کوسفندی به پنج دینار مقرر آنکه بعد از انقضا
دو ماه از روی بیع زر جواب کوید چون میعاد در رسید و زر موجود نبود صاحب دیوان فرمود که کوسفندان را فروخته بتاجران دهند و حال آنکه بعضی
از آن تلف شده بود و باقی لاغر کشته چنانچه از ثمن آنها زیاده از مرابحه دو ماه چیزی حاصل نشد و بازرکانان آن وجه را ستاندند بطریقه که سهو دو
... اصل را تازه کرد القصه چون غازان خان بر سریر سلطنت قرار کرفت و امثال این حکایات استماع نمود فرمود که موجب این همه فساد آنست که ...
... و بخلاف شریعت مطهره زر بسود میدهند و در شعبان سنهٔ ثمان و تسعین و ستمایه یرلیغ واجب الاذعان بتمامی بلدان ارسال داشت که من بعد هیچ
آفریده زر بسود ندهد و نستاند و هر کس که بخلاف شرع شریف و حکم همایون عمل نماید حکام و داروغکان او را تادیب بلیغ نموده بجزا رسانند و بدین
واسطه آن بدعت سیئه در ایام دولت آن پادشاه عالیجاه برافتاد و زربسوادان از سیاست ایلخانی ترسیده دیگر کسی قدم در وادی آن امر
محدث ننهاد **حکایت پنجم در منع تکلم بکلمات کفرآمیز و زجر مردم از ارتکاب امور ناپسندیده** از جامع رشیدی مسطور است که در اوان که غازان خان
بانهدام آثار کفر و ظلام و ابتداع اعلام اسلام می‌پرداخت چند کرت بسمع اشرف اعلی رسید که بعضی از امرا و لشکریان و غیر ایشان هر کاه در مجالس
... پیش می‌برند ... لاف و کزاف کشاده میکویند که بواسطهٔ شجاعت و دلاوری ما و تدبیرات صائبه ... این مهم ...
... [illegible] ... آوردیم ... قرآن آلهی برین موجب ... بود که ...
[illegible]

آمده و فرمود که گفتن این سخنان بغایت ناپسندیده است و منجر بکفر میشود و میباید که هر بیلکی که با سنا آمدا از عنایت پادشاه دلتنگی آمده بهر جانب که دلخواه او باشد تیر اقبال ستیزه خود شناسند آنگاه حکم فرمود که من بعد هیچ آفریده بستهی که منشاء آن عجب و کبر باشد تکلم ننماید و هر کس امور خیر را بفضل حق سبحانه و تعالی نسبت کرده هر شر که پیش آید نتیجه گناهان خویش داند و منشیان آستان ایلخانی در این باب یرلیغها نوشته باطراف ممالک محروسه فرستادند و همدر اوقات آن پادشاه خجسته صفات حکم فرمود که هر آفریده که در شوارع و اسواق مست یابند گرفته برهنه سازند و در میان بازار بر درختی ببندند تا هر کس که می‌گذرد زبان ملامت و سرزنش برگشاید و بواسطه صدور این فرمان طوایف خلایق که از دهم جرعه نوسفولان مست مهمل تره دریا داشتند در منتهی آرمیدند و بفراغ بال در کوچه و بازار آغاز آمد شد کرده دعای دوام دولت غازانی بتقدیم رسانیدند و همدران ایام آن خسرو پرویز احتشام فرمان داد که هیچ شکوحه را زیاده از نوزده دینار و نیم کابین نکنند و چون از سبب این حکم سؤال نمودند جواب داد که اگر میان زن و شوهر طریق محبت و مواقفت مرعی باشد هیچ کس ایشان را از یکدیگر جدا نتواند کرد و هیچ چیز از یکدیگر دریغ ندارند پس در گرانی کابین شکوحه را نفعی نباشد و ناکح را از آن مرضی متصور نیست و اگر بین الجانبین اتفاق و اتحاد وقوع نیابد چون کابین بسیار باشد شوهر از خوف طلب زن زن را طلاق نتواند داد و این معنی بخشم و غضب سرایت نموده پیوسته میان ایشان خصومت و نزاع قایم بود و هر دو در محنت اوقات گذرانند اما چون کابین اندک باشد و بگفتن لفظ طلاق مرافقت بمفارقت انجامد هر یکی از زن و شوهر از جنگ و عربده نجات یابند و جفت خویش حسبی مناسب پیدا کنند لهذا در زمان خجسته نشان خاتم الانبیاء علیه من الصلوة اتمها و انماها مهر اندکی می‌بود چنانچه در کتب مشهوره مسطور است و مذکور والله اعلم بحقیقة الاحوال والامور و همدران اوان فرمان آن پادشاه عالیشان بنفاذ انجامید که زنان و کنیزان را باکراه در خرابات ننشانند و جمیع اصناف خلایق احتراز و اجتناب از ارتکاب این فعل منکر واجب و لازم دانند

حکایت ششم در دفع انواع جور و اعتساف و وضع قوانین عدل و انصاف اشراف مورخین با قلام بلاغت آیین بر اوراق روزگار و دفاتر لیل و نهار نگاشته‌اند که قبل از ارتفاع رایات اقتدار غازان خان سلاطین چنگیزخانی مال وجهات هر یک از ولایات را بمبلغی معین مقطع کرده عنان داد و ستد هر بلده را در قبضه اختیار حاکمی می‌نهادند و سیورغالات و ادرارات ارباب عمایم و سایر اخراجات ضروریه را بر وی مجری داشته جهت تحصیل تتمه وجوه ایلچیان و براة داران متعاقب و متواتر بدان ولایت می‌فرستادند و حاکم در اول سال مال وجهات دستوری را از رعیت مستخلص میگردانید و آنرا نتیجه ساخته هر گاه ایلچی یا براة داری بآنجا میرسید گاهی بهانه ضیافت ایلچی و احیانا بعلت علفه و علوفه برات داران مبلغهای کلی توجیه میکرده بعضی از آن وجه را صرف آن طایفه نموده تتمه را برای خود میبرد و بدین سبب در سالی دو مال بلکه زیاده از رعیت مستخلص گشتی و عجزه و ضعفا در دست محصلان گرفتار بوده فریاد مظلومان از اوج آسمان درگذشتی و در اکثر احوال براة داران بحصول مقصود بازگشته براة بدیوان آوردندی و عوض طلب نمودندی و دیوانیان گفتندی که مال در ولایات باقیست بی قاعده کرده‌اند که وجه براة شما را نداده‌اند و کرت دیگر نشانی بتاکید تمام نوشته که وجوه ایشان را نزد دیع وصول دهند و عذر نگویند و باین بهانه حاکم کرة بعد اخری مبلغی توجیه کردی و هر براة داری بیچاره را در تعذیب کشیده بنهایت تشدد بجای آوردی بنابر آنکه حکام و وزرا و اصحاب دیوان اعلی را پیوسته بهدایات لایقه و تبرکات رایقه ممنون میساختند اگر مظلومی بدرگاه رفته دادخواهی نمودی سخنش از هیچ آفریده بسمع قبول نشنودی بنابراین جهات ویرانی ولایات بدرجه کمال یافته بود و شرار آتش ظلم و بیداد بهر شهر و کشور تافته و رعایای بیچاره از کثرت حواله و مطالبه بغایت منهزم و مستأصل گشته از وصول ادرار و سیورغال محروم چون در اوایل سال مستحق نزد حاکمی رفته طلب سیورغال نمودی جواب گفتی که چندین برات دار دیوان در ولایت نشسته تعالی چون مهم ایشان ساخته شود فکر شما خواهیم کرد و بعد از آنکه چند گاه آن فقیر بکمال تباه اوقات گذرانیدی بار دیگر طلب حق خود نمودی حاکم [illegible] رعایا نوشتی و بنا بر آنکه تا آنزمان [illegible] اضعاف مضاعف مال وجهات دستوری [illegible] بیرون آمده بودی هیچ [illegible] حاصل گشتی [illegible] زراعت [illegible] شده و مردم جلاء وطن اختیار نموده [illegible]

[illegible]

و مدت سه شبانه روز هر چند سعی نمود هیچ آفریده ندید مگر محصلی را که در میان ده نشسته و دشتبانی و دو رعیت را چوب میزد و قلقه میطلبید و یک حبه تحصیل
موصول نمیگردید بالقصه چون انوار عدالت غازانی از افق عنایت و مرحمت یزدانی طالع گشت و حیات خائفین را طراوت و نضارت بخشید آن پادشاه جهانپناه متوجه
تدارک اختلال احوال رعایا و رفع ظلم و بدعتها شده فرمان فرمود که وزرا هیچ ولایتی را بمقاطعه ندهند و دست حکام را از داد و ستد کوتاه ساخته عنان استیلا
انکار را در قبضه اقتدار ایشان ننهند آنگاه وزرای عظام برحسب یرلیغ مطاع هر مملکتی از ممالک محروسه نویسنده را مستعلم ارسال داشتند که تمامی قری و
مزروعات آن ملک رسیده املاک و اسباب رعیت را نام بنام مفصل نماید و واجبی هر یک را علاحده بر سبیل عدالت قرار دهد و املاک اینجو و اوقاف را نام
بنام مفصل مثبت سازد تا معلوم شود که در هر ولایتی کدام اراضی ملک است و کدام خالصه و کدام اینجو و کدام وقف و بعد الیوم اگر کسی خواهد که وقفی را بملکیت
تصرف نماید یا ملک کسی را دیگری دعوی کند هر گاه که بآن دفتر رجوع فرمایند حقیقت حال ظاهر گردد و چون بر موجب دفتری منقح گشت قانون مال و جهات هر ولایت
مقرر شد بمقتضای فرمان غازانی جهت داد و ستد هر مملکتی نویسنده معین نمودند که در آن ده باشد و در اول سال مال آن ولایت را چنانچه بنام هر کسی بر دفتر مثبت
باشد مفصلا در وجه ارباب حوالات براة نویسند و بر ظهر آن نشان نوشته بالتون تمغا موشح گردانند و بولایت فرستند تا رعایا واجبی خود را مع ده دیم
و حق خزانه بدو قسط بصاحب جمع آن ولایت جواب گویند و او حصه براة داران را وصول داده تتمه را بخزانه عامره رساند و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت
که حکام و باسقاقان و بتکچیان آن ولایت اصلا بر رعایا براة ننویسند و اگر بخلاف حکم قلم بر کاغذ نهند حاکمی را که پروانه داده باشد سیاست کرده نویسنده را دست
برند و بعد از این حکم بجهت کاه و دار و هیمه رود اور (?) از اعمال همدان پروانه داد و بتکچی برات بر آن ولایت نوشت و کیفیت این حال بعرض رسیده ایلچی متوجه
همدان گشت تا بدستور مذکور عمل نماید داروغه و بتکچی به وصول ایلچی اطلاع یافته گریختند پس ارسال حاکم در راوند (?) که محققی از عالم انتقال نمود اما نویسنده در
نهاوند گرفتار گشته مقطوع الید شد بعد از آن در تمامی ممالک محروسه هیچ آفریده را زهره و یارا نبود که بخلاف حکم یک دینار و یک من بار بر رعیتی حواله نماید و وجه
علفه و علوفه و ساوری و دست توجیه بر آورده ابواب تحصیل بر گشاید و چون دو سه سال از وضع این قاعده و قانون در گذشت و معموری ولایات
سمت ازدیاد گرفته اموال خزانه تمام واصل گشت رای صوابنمای غازان خان چنان اقتضا کرد که آن قاعده پسندیده را بر وجهی موکد گرداند که بسبب تبدل
زمان و تغیر دوران و حدوث وقایع و وقوع حوادث هیچ آفریده طریق خلاف نتواند نمود و بدستور سوابق ایام ابواب توجیه و تحصیل بر روی رعایا نتواند
گشود بنابران فرمان لازم الانقیاد نفاذ یافت که از تمامت ولایات دفاتر قانون مذکور را در الکتابخانه که در تبریز بنا کرده بود جمع سازند و
بمعتمدان سپرده ایشان را از اوقاف بقعه مذکوره وظیفه دهند تا در محافظت آن تقصیر و احمال (?) ننمایند و قانون هر موضعی از ممالک محروسه را بر تخته پاره یا
سنگی یا صفحه از معدنیات باشد مرتسم و منقش گردانند و در یکی از بقاع آن موضع منصوب سازند و صیت موکد کنند که بمرور شهور و ایام و تمادی دهور و اعوام
هیچکس از فرق انام تغییر و تبدیل این قانون راه ندهد و هر گاه که نسخه منصوبه ضایع شود رعایا رجوع بکتابخانه مذکوره نموده نسخه مخزون را کتب نقل نمایند
و در این باب یرلیغ مطاع موشح بالتون تمغا صادر گردید و سواد آن را باطراف ولایات فرستادند و در آن نشان مذکور بود که حکام و داروغگان بلدان
باید که بمقتضای قانون آلتون تمغا از دفتر واجبی که مقرر شده بی زیاده و نقصان بحضور سادات و قضاة و ائمه و عدول [illegible] بر نسخها بر رعایا
هر قریه و مزرعه دهند و ایشان را الزام نمایند که در عرض بیست روز آن نسخه را بر لوح نقش کرده در موضعی معین مستحکم گردانند تا سالهای بسیار باقی
و پایدار باشد و از صفت تغییر و تبدیل محروس و مصون ماند و هر کس را از وجوه العین و اجناس برحسب مقرر چیزی بدیوان اعلی باید داد چنانچه میعاد معین
گردد ادا نماید و همچنین ماخوذات تمغا را نیز بر تخته مرتسم گردانند و باید که هر گاه محصلی بشهری یا قصبه بتحصیل آید جهت او خیمه در میان آن موضع نصب کنند
و رعایا از روز اول تا آخر میعاد هر روز آنچه نقد شود با خرج و خزانه داری بوی رسانند و او را بعد از آن باسم علوفه و قلقه چیزی ندهند و نگذارند که
نوکران خود را به محصلی بهیچ طرف فرستد و اگر [illegible] و در رعایا طریق اهمال و تغافل مسلوک داشته میعاد مقرر واجب خود را وصول ندهند محصل
ایشان را گرفته جریمانه ستاند و هر کس که بتقصیر متهم باشد [illegible] چوب زند میعاد وجوه العین و اجناس ولایات بر این موجب که از جامع رشیدی بعینه نقل کرده
میشود مقرر بود میعاد وجوه العین هر ولایتی که اقسام آن مختلف است تا بهر موضع از آن نوع بر وجهی که معین گشته بر لوح نویسند و بر آن موجب جواب
گویند قبچور و متوجهات رعایای ده نشین که عادت آنست که در هر سالی بدو قسط رسانند و متوجهات صحرانشینان مقرر آنکه در اول سال بیکدفعه جواب گویند

اموال

ماخوذات تمغا بموجبی که مناسب هر ولایتی بر حجر علمی شده بر لوح ثبت کنند و لوح را در موضعش استوار کردانند تا بران موجب بقسط وصول دهند و زیاده و نقصان
خلاف ننمایند حرف از جمله متوجهات یکساله بموضعی از نوروز جلالی تا بیست روز نصفی رسانند حرف از وقت تحویل آفتاب بمیزان تا مدت بیست روز
نصفی دیگر جواب کویند خراج و مالی که از قدیم الایام بوجوه العین مقرر بوده از اول نوروز جلالی تا مدت بیست روز بدهند خراج و وجوه العینی که مقرر بوده که
بوقت ارتفاعات صیفی جواب کویند از اول تابستان تا مدت بیست روز بدهند مسعا و کیفیت قبض و تسلیم انواع ارتفاعات کرمسیری و سردسیری
شتوی و صیفی و از بعض مواضع که صیفی ندارد هم بموجب دفعه ولایت کرمسیرات از شتوی و صیفی شتویه از کندم و غیره آنچه مقرری هر موضعی باشد بیرون از موضعها
بچهارپای خود نقل انباری کنند که در آنحدود معین شده و بقابض تسلیم نمایند و غایه مهلت آن هشت روز است صیفیه از اجناسی که بموجب قانون بیرون از موضعها
مقرر شده بچهارپای خود نقل انباری کنند که در آنحدود معین کشته و بقابض رسانند و غایت مهلت آن چهل روز است دفعه سردسیرهای صیفی و آنچه صیفی
باشد شتویه بموجب قانون مقرر تمام و کمال بچهارپای خود نقل انباری کنند که در آنحدود معین است در مدت بیست روز صیفیه بموجب قانون مقرر بعد از
موضوعات تمام و کمال نقل کنند با نباری که در آنحدود معین است و غایت مهلت آن هشت روز است **حکایت هشتم در کیفیت آمد شد
ایلچیان و بیان رفع جور و تعدی ایشان** در زمان چنگیز خانیان جهت سرانجام مهمات سرکار سلطنت و رسانیدن اخبار هر شهر و ولایت آمد شد
ایلچیان با طراف و اکناف بلدان بسیار وقوع مییافته و تمامت خواتین و شاهزادگان و امرا و تومان و هزاره و صده و شحنگان ممالک و قوشچیان و پارسچیان
و قورچیان جهت جزوی مصلحتی نوکران خود را ایلچی نام نهاده بولایت میفرستادند و هر کس که در شهری با شخصی خصومتی داشت و حاکم بغور قضیه او نمیرسید رجوع
بدرکاه پادشاه کرده و بعضی از مقربان توسل جسته تا بولایت میبرد تا خصمش را کفایت میکرد و با آنکه در هر یامخانه قرب پانصد سر اسب بستند کاهی کثرت
ایلچیان بجائی میرسید که آن الاغان بسواری ایشان وفا نمی‌نمود لاجرم هر ایلچی که در اثنای راه بجماعتی رسیدی یا بکاروانی بانقیاد الاغ کرفته سوار شدی
و بسیار بودی که ایلچیان در صحرا و بیابان اسبان سادات و قضاة و علما را که متوجه بودندی بکرفتندی و آن زمره واجب التعظیم در مواضع مخوفه پیاده
و تنها ماندندی و این مهم بدانجا انجامید که طبقه از راه‌زنان خود را بصورت ایلچیان بمباخران نموده الاغان ایشان را بازخوت میگرفتند و بهر طرف میخواستند
میرفتند و کاهی ایلچیان حقیقی نیز بمجرد کرفتن الاغان قانع نمیشدند و بهر قریه و ایل خانه که میرسیدند با ضعاف آنچه علفه و ستوری ایشان بود از مردم ملوفه میستاندند
و تقولیقها و ایشان جامه و عمامه چهارکان میبردند و چون هرکس از ایلچیان نوکر بیشتر میداشت مهم او در ولایت زودتر کفایت میشد آن خرمن بسی
جماعتی کثیر از نوکر او باش با خود میبردند بحیثیتی که بعضی از ایلچیان که ملچیان و نوکیان او را امی ساختند و مصلحت جزوی مهمی بجائی میرفت دویست سیصد
سوار همراه داشت و معارف اقطاعیه را قرب هزار سوار لازم میبودند و احیانا چنان واقع میشد که در شهری بر سر دیوان نزدیک به دویست جهت دیکی
جهت جوش ایلچیان مینهادند و حاکم میکفت که جهت شما که در سرانجام آن قدر عوض بیشتر است بیشتر بسازیم هر یک از ایلچیان میکفتند که بغایت ضرورتست و بدین سبب
میان ایشان نیز نزاع ملتهب کشته هر کس غالب می آمد داروغه را از تشنه و دیکران نجات میداد و اکثر ایلچیان بی آنکه کار ایشان سامان یابد باز میکشتند
و بدین جهة اختلال در امور ملک و مال پدید می آمد بزرکترین ضررها که از ممر ایلچیان بمردم میرسید آن بود که در میان ولایات ایشان را در خانهای مزارعان
و محترفات فرود می آوردند و آن بی‌عقولان مسلمان هرچه در آن خانها میدیدند از فروش و اوانی و خوردنی و پوشیدنی ملک خود تصور کرده تصرف مینمودند
و کاهی دست بزن و فرزند ستمدیدان دراز کرده ابواب فسق و فساد میکشودند نقلست که نوبتی پیری صاحب ناموس بسر دیوان حاکمی رفته بزبان عجز
و نیاز کفت که ای امرا و خداوندان من مردی پیرم و عورتی جوان دارم و پسران من کدخدا اند جمله دارند بسفر رفته اند و عیال خود را در منزل من کذاشته اند و مرا
دختران نیز هستند و چند کاه شد که جماعتی از ایلچیان خوب صورت در خانه من فرود آمده اند و آن نسوان را می‌بینند و مرا میسر نمیشود که پیوسته در خانه
بوده محافظت احوال ایشان نمایم و بعضی دیگر از مسلمانان را نیز همین بلیه واقع است اکر چند سال دیکر حال بر همین منوال باشد حلال زاده درین مملکت کم پیدا شود و
بدانید که در عهد یکی از سلاطین سلجوقی در نیشاپور بهمین دستور اتراک بیابانک در سرایهای رعایا فرود آمده بودند روزی ترکی طمع در نوعروس صاحب خانه کرده
او را کفت که اسب مرا آب ده آن مرد چون بر غرض آن مفسد مطلع بود بدان سخن التفات ننمود و ترک با نیز او مشغول کشته آخر الامر نوعروس جمیله که اثواب نفیسه
در بر داشت اسب را کرفته بکنار آب برد و درانحین سلطان بدانجا رسید و آن عورت را بدانصورت دیده پرسید که سبب چیست که تو بدین جمال لطیف

ولعزیب و لباس پر زینت و زیب اسب باب آورده جواب داد که ظلم و بیداد تو و پادشاه از حقیقت این سخن استفسار نمود و پس از وقوف بر کیفیت واقعه حکم فرمود که بعد ازین هیچکس از لشکریان در خانهٔ شهریان نزول ننماید اکنون شما نیز اقتدا بآن پادشاه عادل نمائید و بفریاد بیچاره گان رسید آن پیر فقیر هر چند ازین نوع سخنان بدو آورد هیچکس جوابش نداد و تا زمان فرخنده نشان غازان خان آن رسم محدث بر مزید باد القصه چون آن پادشاه مؤید منصور بر وقایع مذکور اطلاع یافت عنان توجه همت بصوب دفع آن بدعت معطوف گردانیده اول حکم فرمود که جهة ایلچیان خاصهٔ ایلخانی که بمصلحت مهمات جهانبانی بسرعت آمد شد مینمایند در شوارع بزرگ در سه فرسنگ یامخانه بنا نهند و در هر یامی پانزده سر اسب فربه نگاه دارند و هر ایلچی که نشانی موشح بآلتون تمغا داشته باشد از آن یام خانها الاغ دهند و یامخانها را بعهدهٔ یکی از اعاظم امرا کرده وجه اخراجات آن مواضع معموره تعیین فرمود و چون ضرورت بود که امراء سرحد باعلام احوال ملک و مال ایلچی از آن شوارع بدرگاه سلطنت پناه فرستند هر یک از آن نوئینان را چند کاغذ سفید موشح بآلتون تمغا عنایت کرد تا بوقت احتیاج فرمان الاغ نویسند و مقرر ساخت که هیچ ایلچی را زیاده از چهار الاغ ندهند و فرمود که اگر چیزی باشد که در وصول آن تعجیل بیشتر باید کرد در آن باب مکتوبی نوشته مهر کنند و بیامچی رسانند تا او بر اسب یام نشسته بیام خانهٔ دیگر برد و از آنجا یامچی دیگر تاخته بیامخانهٔ دیگر آورد تا آن مکتوب بپای تخت رسد و چون این حکم بعمل آمد بتجربه معلوم شد که یامچیان در شبانه روزی بهشت فرسنگ مسافت میتازند و اخباری که در وصول آن قدغن بود در آن زمان بسه چهار روز از خراسان به تبریز میرسید و اگر ایلچی خود متوجه میبود در کمتر از شش روز آن مسافت قطع نمی توانست نمود و همچنین در هر یامخانه دو پیک مقرر فرمود که بعضی اخبار ایشان از یامخانه بیامخانه رسانند و آن پیکان در شبانه روزی سی فرسنگ راه میرفتند و چون یامخانها خاصهٔ ایلخانی بموجبی که مسطور گشت ترتیب یافت غازان خان بابطال تمامی یامهای تومان فرمان فرمود و اموالی که صرف آن میشد بخزانهٔ عامره فرود آمد و همه را ان اوان یرلیغ واجب الاذعان نافذ گشت که بغیر از نواب درگاه پادشاه هیچ آفریده بهیچ طرف ایلچی ارسال ندارد و اگر کسی بخلاف حکم عمل نماید آن ایلچی را علفه و علوفه ندهند و چون بمقصد رسد او را مقید و محبوس گردانند بعد از آن فرمان داد که ایلچیان خاصهٔ ایلخانی را بحسب تخمین مدت رفتن از خزانهٔ عامره علوفه دهند تا در اثناء راه مزاحم رعایا نشوند و چیزی نطلبند و هم در آن ایام آن پادشاه جمشید احتشام حکم فرمود که در هر شهری ایلچی خانه ساخته در آن منزل فرش و اوانی و سایر ما یحتاج ترتیب نمایند تا دیگر هیچ ایلچی در خانهٔ رعیت فرود نیاید و ابواب تفرقه و تشویش بر روی فقرا نگشاید و چون باستظهار این احکام مطاعه عموم خلایق در مهاد آسایش و فراغت آرمیدند و بیشتر از پیشتر در زراعت و عمارت کوشیده دعای دوام دولت بتقدیم رسانیدند

حکایت هشتم در دفع شر دزدان مفسد و تقاولان متمرد

پیش از آنکه همای دولت غازان خان جناح امن و امان بر مفارق عالمیان مبسوط سازد بسیاری از اشرار سر بدزدی و قطع طریق بر آورده بودند و در شوارع خود را بر تجار و مسافران زده اموال ایشان را میربودند و جمعی از آن طایفه در میان روستائیان و صحرانشینان دوستان داشتند که در وقت عبور کاروان کس فرستاده ایشان را بر چگونگی حال مطلع میساختند و اگر ازان اطلاع میدادند مرهٔ بتقاولان و راهداران طرح محبت و اتحاد افکنده بودند بنابران چون مسافران بمنزل ایشان میرسیدند نخست آنچه مدد داشته بهانه بمدارای اهالی بیچاره کان میگرفتند بعد از آنکه چند روز از جهت همراه شناخت یا آنکه راه مخوف است از کوچ کردن مانع میشدند تا وقتی که قطاع الطریق متنبه گشته بکمین گاه می آمدند و هیچ کاروانی از راهزنی نقد و جنس بیرون نمی آمد و مراکب از تقاولان نیز اکه قطاع الطریق گاهی بکاروانی بازنخوردند تقاولان در هر سفری در چند موضع مردم را گرفته بهر بهانه مال ایشان را میبردند و چون غازان خان بر کیفیت اینحال وقوف یافت همگی همت متوجه امنیت طرق گشته نخست حکم فرمود که هنگام هجوم قطاع الطریق باید که هیچ آفریده از مردم کاروان راه انهزام پیش نگیرند و همگنان در دفع دزدان متفق بوده هر کس خلاف نماید از عهدهٔ خون و مال رفیقان بیرون آید دیگر فرمود که هر قریه و قصبه و خیل خانه که بموضع راهزنی نزدیکتر باشد باید که ساکنان آن موضع دزدان را تعاقب نموده بدست آورند و بحکم فرمان داد که اگر ظاهر شود که شخصی از خیل ترکت با دزدی و طریق محبت مسلوک میدارد در حال او را بسیاست رسانند آنگاه امیرت علی را که از شیوهٔ ریا مبرا بود بدفع شر آن طایفه نامزد فرموده او در آن باب غایت اجتها و تقدیم رسانیده در اندک زمانی جمعی کثیر از قطاع الطریق بتیغ سیاست بگذرانید و زمرهٔ را دوشاخه بر گردن نهاده بدرگاه پادشاه اورده محبوس گردانید بعد از آن خان عالی مکان یرلیغ فرمود که در تمامی شوارع ممالک محروسه در هر موضع که مخوف باشد راهداران امین بنشینند و نه هر چهارپائی که رخت تجارت بار داشته باشد نیم آقچه گیرند و از هر دو نفر شتر نیم آقچه و از چهارپایان خالی و آنچه ماکول علف بار داشته باشند اصلا چیزی

نستانند و اگر قطع طریق اتفاق افتد بهر راهدار که بآن نزدیکتر بود دزد را پیدا کند و اگر نه از عهده آن بیرون آید و جمیع راهداران را با امیر تونالغی و الدمغو پیک
که در زمان ارغون خان سرور تتقاولان بود سپرد و او در باب تمشیت آن مهم تاکیدی تمام کرده فرمود که شوارع را بمردم معتبر سپارد و در هر راه میلها سنگ
و گچ بسازند و لوحی که عدد راهداران و آنکه از هر چهارپایی چه چیز گیرند بران مثبت باشد در آن میل محکم کنند تا هر گاه که کاروانی بدانجا رسد و بر مضمون آن اطلاع
یابد زیاده از آنچه مقرر گشته چیزی براهداران ندهد و امیر تونالغی حسب الحکم بتقدیم رسانیده مسافران از قطع طریق و جور تتقاول فراغت یافتند و آغاز آمد
شد نموده جهة تجارت بهر شهر و ولایت که مدعا بود شتافتند **حکایت نهم در خالص ساختن عیار زر و سیم و گداختن قلابان در
بوته خوف و بیم** در روزگار قدیم هر یکی از حکام روم و آذربایجان و فارس و کرمان و دیار بکر و گرجستان و مازندران و خراسان بعیارهای مختلف زر
میزدند و این معنی موجب نقصان و پریشانی حال سوداگران میشد بنابران ارغون خان در ایام فرمانفرمائی خود یرلیغ فرمود که در تمامی ممالک باید عیار نقره
ده نه باشد و گیخاتو خان نیز موافق این حکم عمل نمود اما چندان فایده بران مترتب نگشت و در هیچ موضع عیار نقره زیاده از ده هشت نبود و از زر روم از
هر ده دینار بیش از دو دینار نقره حاصل نمیشد و چون نقد وجود فایض الجود غازانی بعنایت صانع کارخانه آفرینش از غل و غش عاری بود و در نظر اهل دانش
درخشان مانند طلای تمام عیار مینمود در آن اوان که سکه پادشاهی بنام همایون ارتسامش مزین و محلی شد صیرفی طبع نقاد بر سرانجام آن مهم گماشته سکه وضع
فرمود که دیگری را ساختن آن میسر نبود و فرمود که در تمامت ممالک محروسه بآن سکه که کلمه توحید در آن منقوش بود زر زنند و هر زری که آن سکه نداشته
باشد رایج ندانند و اصلا تنگچات طلا و نقره را مغشوش نگردانند و فرمود که نیم مثقال نقره خالص مضروب مسکوک را یکدرم خرج کنند و تنگچات جمیع ولایات
را شکسته بخلاص برده تمام عیار سازند و بهمان وزن و سکه موزون و مسکوک گردانند چون بفرمان آن مظهر امن و امان در ولایت روم و اران و آذربایجان
و عراقین و فارس و کرمان و گرجستان و کردستان و مازندران و خراسان وزن و عیار زر مساوی گشت از بیم سیاست و فرط مهابتش ضرابان و قلابان را
مجال آن نماند که طلا و نقره مغشوش را سکه زنند فرقه برایا خصوصا تجار بغایت مرفه الحال شدند و بفراغبال آغاز سوداگری و معامله نمودند و همدران ایام غازان
خان فرمان داد تا از طلا مهری تنگچات صد مثقالی مضروب گردانیدند و در سکه آن تنگچات آیات کلام ملک علام و اسامی سامی ائمه اثنا عشر علیهم السلام و نام
آن پادشاه جم احتشام مثبت بود و هر یک از آن که بدست مفلسی می افتاد چندگاه بفراغت میغنود **حکایت دهم در تعدیل مکاییل و اوزان
و تعیین سنجات ولایات بر یک میزان** قبل از زمان فرخنده نشان غازان خان اوزان سنگ زر و باره و پیمانه و کیل و قفیز و تغار اختلاف
بسیار داشت چنانچه در یک ولایت بحسب قرب و بعد قری و قصبات از شهر تفاوت در وزن سنجات و کیلها یافته میشد و بدین واسطه خلل و تشعیرات
بوقوع می پیوست و هر کسی را از مردم روستا غیر تقیری میبانیست و ادچون بکیل و پیمانه بر و بمودی البته بر صد من نهتاد من یا شصت من بودی اما مردم
قوی دست آنچه ایشان را ادیتی کردند بضرب چوب در هر صد من سی چهل من زیاده میستاندند و بدین واسطه پیوسته در میان براة و اربان و مزارعان
خصومت و منازعت بوقوع می پیوست و چون کیفیت حال بر آن خان ستوده خصال ظاهر گشت خاطر بتعدیل سنگها و کیلها متوجه داشته در آن باب یرلیغ مطاع
بنفاذ رسانیده و بهر ولایت امرای آن نشان سواد فرستاد تا مقصود و محصول پیوسته اختلاف از میان طوایف انسان برافتاد و حاصل فحوای آن یرلیغ این بود
که درین اوقات که نواب پادشاه سریر اعلی بوضع قوانین سرکار شهریاری اشتغال مینمودند چنان معلوم شد که در اطراف بلاد و ایرد و بازار با هر کس جهة
مصلحت و منفعت خود وزنی از سنگ و کلوخ و آهن ساخته بدان خرید و فروخت مینماید و بدان سبب رعیت پریشان نقصان مینمایند بنابران فرمان واجب
الانقیاد غازان نفاذ یافت که در تمامت ممالک از کنار آب آموی تا مصر سنگ زر و نقره و بار و کیل و تغار را مساوی گردانیده از آهن بسازند و مهر بران
نهاده خلاف آنچه در حضور مقرر فرموده ایم جایز ندارند و بقوانینی که تفصیل مییابد عمل نمایند اول بدانند که استاد فخرالدین و بهاءالدین خراسانی بتعیین ما
که سنگهای زر و نقره را موازی وزن تبریز بشکل مثمن ترتیب کنند و در هر ولایتی دو معتمد از قبل خود نصب نمایند مقرر آنکه امینی از هر بلده بحضور ایشان آمده سنجات را
با آن وزن و شکل از آهن ساخته نزد معتمدان مشار الیهما برند تا مهر بران زنند و هیچکس دیگر بآن مهم نپردازد و هر آفریده که خلاف نموده بی وقوف امین و معتمدین
مهر مشار الیهما سنگ سازد و سکه بر آن نهد مجرم و گشتنی باشد دیگر مقرر فرمودیم که هر کس سنگ مسکوک دهند نام او را بدفتر نویسند تا دیگری سکت نتواند
ساخت و در هر ماهی نوبت تمامت سنجات مردم را بنظر احتیاط در آورده موازنه کنند تا اگر شخصی بخلاف حکم عمل نموده باشد و کیفیت ظاهر گردد بسیاست

رسند دیگر فرمان داد تا که وزن سنگ بار در هر موضع که کمتر از وزن تبریز بوده باشد موازی وزن تبریز سازند و در هر ولایت که آن وزن زیاده بوده باشد همان
مستعمل و مقرر دارند لیکن باید که تمامت آن سنجات را بشکل مثمن از آهن ساخته و تعدیل نموده معتمدان شحنه بسمها سکه بر آن نهند تا اعتماد را شاید و باید که وزن بار را از ده من
تا یک درم پانزده قطعه سازند بدین تفصیل ده من پنج من دو من یک من نیم من چهاریکی نیم چهاریک ده درم پنج درم دو درم یک درم دیگر حکم شد که جهة بار باکران یکسان
که آن را میزان خوانند سنجیده متقاچیان بلاد قپان نصب نمایند و بار بدان کشند بر وجهی که در وزن تفاوت ظاهر نگردد و دیگر مقرر فرمودیم که در تمامی ممالک
محروسه کیلها مساوی سازند بر وجهی که دو من تبریزی که دویست و شصت درم است در کیله گنجد و ده کیل از آن یک غرواره باشد و بغیر از این کیل هیچ پیمانه
و اصطلاح در میان طبقات انسان معتبر نبود تا مردم نتوانند که بحیله زیاده و کم کیله یکدیگر را فریب دهند و چون در وزن حبوبات از گندم و جو و برنج و نخود و ماش
و باقلا و گنجد و جاورس و غیره با تفاوت ظاهر است باید که جهة هر یک از حبوبات مذکوره کیلی علاحده سازند چنانچه ده من تبریزی از جنسی که آن کیله را برای آن ساخته
باشند در آن گنجد و بر چهار جانب کیله ثبت کنند که کیله فلان دانه مقرر ساختیم که همان معتمدان بوفق نواب دار القضا و محتسب احتیاط کیلها نموده آن را از نشانها
گذرانند و در هر ماهی یکنوبت آن علامات را بنظر در آورند تا هیچ مزوری زیاده و کم نتواند کرد و اگر در دست کسی کیله بی نشان یابند او را شحنه بیارند تا دست برند
جریمانه ستانند دیگر باید که پیمانه شیره و سرکه و روغن علاحده سازند بر وجهی که در هر پیمانه بوزن تبریز ده من گنجد و اگر نیم پیمانه سازند چنانچه گنجایش پنج من تبریزی داشته
باشد لائق نیست و باید که خیک شیره که جهة آش آرد و ساوری آورند پنج پیمانه باشد بوزن پنجاه من و آنچه برای حلوی آورند چهار پیمانه باشد چهل من دیگر باید که
تمامت ذراع که اقمشه بدان گز کنند با گز تبریزی مساوی باشد مگر گز روم که آن تفاوت بسیار دارد و مقرر آنکه بر هر دو سر جمیع چوب گزها نمودار استاد فخر الدین
و بهاء الدین خراسانی باشد تا اعتماد را شاید والسلام علی من اتبع الهدی

حکایت یازدهم در باب تخم و زراعت در مزارع بر افتاده و محصول سعادت جاوید بحصول رسانیدن

چون بواسطه قتل و غارت عام و ظلم و تعدی بر دوام در ایام استیلاء مغولان بسیاری از قری
و قصبات ایران نامزروع و ویران گشته بود و در آن اوان که از رشحات سحاب معدلت غازان خان فضای جهان چون بوستان جنان با نضرت و ریان [illegible]
آن پادشاه عالی مکان بضمیر آفتاب تاثیر متوجه معموری ولایات گردانیده امرا و ارکان دولت و اعیان و اشراف مملکت را جمع آورده در باب فواید زراعت
نکات سنجیده و کلمات پسندیده تقریر کرد آنگاه یرلیغ همایون مزین بالتون تمغا عنایت فرمود مشتمل بر آنکه هر کس مزرعه را که بایر بوده باشد مزروع گرداند دیوانیان
با او چگونه معامله کنند و آن تحقیق بود از این معنی که اراضی نامزروع سه نوع میتواند بود نوع اول آنکه نهری جاری متصل باراضی بایر باشد و بی ارتکاب مشقتی آب بزراعت
رسد مقرر آنکه هر آفریده که در مثل این موضعی زراعت کند در سال اول چیزی بدیوان ندهد و در سنه ثانیه از آنچه واجبی او شود چهار دانگ دهد و در سال سیم
مال خود را بموجب راستی جواب گوید نوع دوم آنکه مزارعی را فی الجمله خرجی باید کرد تا آب جوی بر زمین نشیند مقرر آنکه کسی که مثل این زمینی را زراعت کند بدستور
نوع اول در سال نخست از مال و جهات معاف باشد و در سنه ثانیه از آنچه واجبی او باشد نصفی بدیوان دهد و بعد از آن بدستور سایر رعایا مال جواب گوید
نوع سیم آنکه بواسطه حفر نهر یا بیرون آوردن آب کاریز مزارع را زحمت بسیار باید کشید تا زمین مزروع گردد مقرر آنکه مزارعی که مثل این مزرعه را مزروع سازد بدستور
دو نوع مذکور سال اول یکدینار و یکمن بار بدیوان ندهد و در سنه ثانیه دو دانگ بوصول رساند و در سایر سنوات از آنچه حقوق دیوانی باشد نصفی را جواب گوید
و نصفی دیگر را در وجه حق الاهتمام خود بردارد و آن مزرعه هر چند دیوانی باشد در ازاء ملکیت آن مزارع مقرر دانسته چنانچه اگر خواهد آن را بفروشد کسی منع
ننماید و بعد از صدور این حکم خاص و عام در اراضی بایره آغاز زراعت کرده در اندک زمانی بسیاری از آن مواضع معمور و آبادان گشت و خلایق در رفاهیت
افتاده خصب و سعت معیشت از حد در گذشت و بعد از آن بمسامع نواب غازان خان رسید که مزروعات خاصه اینجانی که در ولایات بوده اکثر
روی بویرانی آورده بلکه بعضی از حکام بدست اندازی عوامل بذر پادشاهی را تلف کرده اند بنا بر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که وزرا از دار [illegible]
هر ولایتی مبلغی معین در وجه عوامل و بذر زراعت خاصه سلطانی مجری دارند و سال بسال بوقت ادراک محصول حاصل آن را از حاکم آن ولایت طلب دارند
تا او ضرورة در باب زراعت مواضع اینجو اهتمام نماید و چون برین موجب عمل نمودند در سال اول بعضی از حکام ببهانه آفت ارضی یا سماوی و عدم حصول
محصول اینجو استدعا کردند که بذر غازانی را بوی جواب نگویند و این عذر بسمع قبول راه نیافته املاک اینجو غاصب در عوض تعلق بدیوان گرفت لاجرم بعد از آن حکام
و ولات ولایات در باب آبادانی مزروعات اینجو طریق سعی و اهتمام مسلوک داشتند و هر سال مبلغ و مقداری کلی از آن ممر بحصول موصول گردانیدند

بحکم نیکنامی کاشتند **حکایت دوازدهم در باب رعایت خلایق و ممنوع شدن یکان و خرسندگان از ارتکاب امور نالایق**
در جامع التواریخ رشیدی بنظر در آمده که غازان خان ملاحظهٔ حال رعایا و زیردستان بمرتبهٔ مبالغه داشت که هرگاه بروی ظاهر میشد که یکی از امرا و مقربان بخلاف فرمان
از رعیتی چیزی گرفته فی الحال میفرمود تا بضرب چماق آن وجه را استرداد نموده بآن بیچاره رسانند و هرگاه که در اثنای شکار یا اسفار بعرض میرسید میفرمود تا کاه
و مرغ و سایر مایحتاج را بتسعیر وقت از مردم آنجا میخریدند و بهای آن اشیا را نقدا ادا کرده بزیاده و کم مزاحم و متعرض هیچکس نمیگردیدند و در اثنای آن اوقات
بعرض رسید که جمعی کثیر از یکان و استربانان و ساربانان خاصه و ملازمان خواتین و شاهزادگان و نوئینان فوج فوج در محلات و اسواق سر راه بر مردم
میگیرند و بلطف یا عنف میگویند که امروز جهت خرج صحبت ما این مبلغ سرانجام میباید کرد و اگر آن شخص در ادای آن اندکی اهمال مینماید او را بلیغا موذی میسازند
و بسیار بچنان واقع میشود که یک کس در یک روز بسه چهار طایفه از آن جماعت دو چار میخورد و هر کرت مبلغی فرود می‌آورد و بای عرض میشود و همچنین از مردم
جیباک در ایام عید و نوروز بدر خانهٔ بزرگان رفته چیزی میطلبند و اگر آن بزرگ خود را بایشان نمینماید انواع اهانت کشیده ضرورة آنچه میخواهند
و الا هر چه در خانهٔ او مییابند برگرفته در خرابات بگرو مینهند و چون آن عزیز زر برده متاع خود در طلب مینماید او را انقدر ایذا میرسانند که قابل شرح نیست
و این معانی در نظر عدالت غازانی بغایت ناپسند نموده فرمان داد تا در اسواق منادی کردند که هیچ آفریده یکدینار و یکمن بار بجماعت یکان و ساربانان
و استربانان ندهد و هرکس ازین طایفه از مردم چیزی طلبد او را در حال سیاست کنند لاجرم آن قوم ترسیده دست انتزاع از خلایق باز کشیدند و دیگر
از آن معشر بتفرقه و پریشانی ندیدند **حکایت سیزدهم در باب اقطاع سپاه و رعایت ملازمان درگاه** پیش از ایام دولت
آن پادشاه عالیجاه عموم لشکر مغول را مرسوم و جامگی و تغار مقرر نبود و گر بعضی از سران سپاه را که فی الجمله غله از دیوان میستاندند و چون سریر جهانبانی بفر
وجود غازانی زیب و زینت پذیرفت جهت لشکریانی که خدمت نزدیک میکردند تغار تعیین فرمود و بتدریج هر سال چیزی بر آن می‌افزود و بنا بر آنکه برات
غله را بر ولایات می‌نوشتند بواسطه سرانجام علوفه رعایا تشویش بسیار میرسید و گاهی برات برات رابع شده لشکری بی حصول مقصود باز میگردید و چون این معنی
بر ضمیر منیر غازانی روشن گشت فرمان داد که در هر ولایتی از قشلاق و ییلاق بهنگام ارتفاع محصول غلات دیوانی را انبار کرده بشحنه بسپارند تا هرگاه که برات بآنجا
رسد آنچه او را باید گرفت بی مزاحمت رعیت بستانند بعد از آن در اوایل شهور سنه ثلث و سبعمائه فرمود که اکنون مقدار تغار که ما جهت سپاه ظفر شعار مقرر فرموده‌ایم
از هر ده نفر زیاده نمیرسد و مناسب چنانست که انعام ما عموم یافته همگنان را شامل گردد و هیچکس در وقت توجه بهیچ از افلاس و عدم یراق
شکایت نتواند کرد آنگاه در عرض دو سه ماه تمامت سپاه را مفصل نموده اقطاعات تعیین فرمود و در آن باب یرلیغ داده قیود مفیده در آن نشان مندرج
گردانید ملخص مضمون یرلیغ آنکه بر همگنان پوشیده نیست که پیش ازین پدران ما بعضی از چریک مغول را اندک تغاری میدادند و اکثر ایشان از
مواجب و انعام بی نصیب و محروم میگذاشته‌اند و ما درین وقت تمامت چریک را مشمول عواطف و عطایا گردانیده در یک سلک انتظام دادیم
و مقرر فرمودیم که از کنار آب آموبه تا حدود مصر از قری و مزارع هر یک بهویت هر کدام از هزاره‌ها خیل مغول نزدیک باشد بهم اقطاع بر ایشان مسلم داشته
تا متصرف شوند و احکام و شروط آن اقطاعات برین موجبست که مشروح میگردد اول آنکه از آن مواضع آنچه بانجو و دیوان تعلق داشته باشد هر طایفه
از رعایا که از قدیم الایام در آن اراضی زراعت میکرده‌اند هم بآن قاعده عمل نمایند و اجرای آن را از روی راستی بچریک رسانند دیگر آنکه باید
که لشکریان در املاک و آب و زمین ملاک و اوقاف اصلا دخل نکنند و از آنجا مال و جهات طلب ندارند دیگر آنکه آنچه از قری و مزارع دیوانی
بایر باشد داخل بهویت هر یک از هزاره‌ها باشد از آنجمله هر چه صالح زراعت ساخته باشد ملکی یا متولی پیدا شود حقیت خود را به ملکیت یا وقفیت اثبات
سازد باید که آن مالک یا متولی ده یک از محصول آن بدیوان جواب گوید و تتمه را با مزارعان مناصفه تقسیم نماید دیگر باید که اصحاب اقطاع رعایا و مزارعان
مواضع بایر را در هر جا باشند باز گردانند تا مزرعهٔ قدیمهٔ خود را بدستور سوابق ایام مزروع سازند و رعایای مواضع دیگر را نزد خود راه ندهند و حمایت
نکنند و بدانند که ایشان را بر رعیت زیاده از آن حکم نیست که مزارعان را بر مزروع ساختن مواضع معهوده باعث گردند و مال و متوجهات دیوانی را براستی
بستانند و رعیتی که استطاعت زراعت نداشته باشد باید که او را تکلیف نکنند و رعایت حال مزارعان واجب دانند دیگر باید که چریک منصوبه
در قری و مزارعی که در جوار اراضی ایشان باشد اصلا مدخل ننمایند و زراعت نکنند و آن مقدار علفزار که چراگاه اغنام و عوامل مواشی مردم آن مواضع

گردانیده مزروع سازند و مجموع اقطاعات آنچه جهت ما ضبط شود تصرف نمایند و دیگر آنکه اگر زمینی تا که هر یک متعلق زراعت

آن مواضع را واقف باشد باز گذارند دیگر باید که از هر ناحیه که باقطاع مقرر شده جماعتی از اهل حضرت باتفاق بتکچی که تعیین یافته آن اقطاع را بقرعه در میان صدجات
هزاره بالتمام تقسیم نمایند و آن بتکچی حصهٔ هر صده و ده را از اراضی معموره و بایره مفرد ساخته نام بنام بر دفتر نویسد و یک نسخه بدیوان اعلی آورده دیگری بامیر هزاره
سپارد و دفاتر صدجات را بامرا صده دهد بعد از آن بتکچی عارض هر سال بنوبت حال مردمی را که نام ایشان بر دفتر مثبت باشد تفحص نماید تا آنکس که در
زراعت اجتهاد نموده باشد رعایت یافته هر کس تقصیر ورزیده باشد مؤاخذه کرده دیگر باید که هر یک این اقطاع را که با ایشان عنایت فرموده ایم نفروشند
و نبخشند و باندا قودانی و اقامی تکلف نکنند و الا بجرم و کشتنی خواهند بود دیگر چون کسی که اقطاع بنام او مقرر ساخته ایم وفات یابد از پسران و برادران
او یکی را قائم مقام او سازند و نامش را بر دفتر ثبت کنند و اگر پسر و برادر نداشته باشد آن اقطاع را بنام غلام قدیم او نویسند و اگر او را غلام نیز نبود
در میان صده هر کس قابلیت داشته باشد آن اقطاع را بوی دهند و کسی که یاساق را دیگرگون کند امرا هزاره و صده او را گناه کار گردانید اقطاع
او را بکسی دهند که کوچ تواند داد و نامش را بر دفتر نویسند و هر سال بدفتر العرض رسانند و حکم فرمودیم که اگر مردم هر یک از آنچه در دفتر قانون قرار یافته
چیزی زیاده از رعیت طلبند عارض مانع آید و اگر ممتنع نشوند نام آنکس را نوشته عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی نماید دیگر چون اقطاع امیر هزاره و عارض
علاحده مقرر شده باید که در اقطاع هر یک تصرف نکنند و براة ننویسند و هر یک نیز باید که بشرح مسطور عمل نموده از مضمون یرلیغ تجاوز ننمایند و بر رعایا
و مزارعان زور و زیادتی جایز ندارند فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه پوشیده نماند که بعد از وقوع این اقطاع غازان خان فرمان داد که لشکر
تواجی بسیار سپاه ساز یاده کرده در خانه واری یکی و نفر بر افزایند و مجموع الطایفه را اقطاع علاحده مقرر ساخته ایشان را بمحافظت سرحد ولایات
باز داشت و لشکریان تازیک نیز جامگی و اقطاع شفقت نموده فرمان داد تا اسامی ایشان را بر دفاتر مثبت گردانند و در هر سه ماه بنوبت عرض
کرده یراق آن جماعت را ملاحظه نمایند نقل است که در اواسط ایام سلطنت آن پادشاه عالی همت را معلوم شد که بواسطهٔ منازعت و مخالفتی که در میان
الوس جوجی خان و جغتای و اوکدای واقع است بهر وقت ایلچیان ایشان یکدیگر را غارتیده عیال و اطفال را اسیر میگیرند و بتجار و مردم تازیک میفروشند
عرق غیرت و عصبیتش در حرکت آمده فرمود که چگونه جایز باشد که اولاد جماعتی که از نسل اقوام مغول بوده باشند و چندین کار چنگیز خان را کوچ داده در پیش
تازیکان خدمت کنند حکم فرمود که هر مغول بچه که معرض بیع در آورند جهت خاصهٔ ایلخانی بخرند و ایشان را بخدمت آستان سلطنت آشیان باز دارند
و در عرض دو سال نزدیک بیک تومان مغول بچه خریده شد و ولایت مراغه در وجه اقطاع آن لشکر زر خرید تعیین یافته امارت آن تومان بپولاد
چینگسانگ مفوض گشت

حکایت چهار دهم در تدبیر تکثیر اسباب جنگ و حرب و توفیر آلات طعن و ضرب

قبل از جلوس غازان خان در هر ولایتی جمعی کثیر از کمانگر و تیرتراش و ترکش دوز و شمشیرگر و جیباجی را علوفه تعیین کرده بودند که جهت خاصهٔ ایلخانی اسلحه
ترتیب نمایند و آن جماعت احیاناً بواسطهٔ عدم وصول مواجب و گاهی بسبب قلت اهتمام امرا قورخانه در سرانجام آن مهم طریق اهمال مسلوک میداشتند
و آنچه از اسلحه قبول نموده بودند بقورخانه نمیرسانیدند و نوبتی یکی از سلاطین چنگیزی بتحقیق احوال آن جماعت اشتغال فرموده بوضوح پیوست که هر سال مبلغی
کلی در وجه علوفهٔ ایشان بر متصرفان ممالک مجری شده و عشر آنچه متقبل گشته بودند اسلحه موجود نیست بنا بر آن جمعی از بتکچیان بتویات را بقتل رسانید و
امرا قورچی را نیز مخاطب و معاقب گردانید مع ذلک فایده بر آن ترتب نپذیرفت و اسلحه که مقرر بود از آن طایفه وجود نگرفت و در آن ایام
که غازان خان همت بر ضبط و ربط امور سریر کامگار سلطنت مصروف میداشت در باب توفیر و تکثیر اسلحه تدبیر صایب کرده حکم فرمود که هیچ یک از زمرهٔ
مذکوره را جامگی و علوفه ندهند و تعیین نمایند که هر کس از جماعت کمانگر و تیرتراش و شمشیرگر و جیباجی و غیرهم هر سال صد دست سلاح جهت خاصه و
سایر بقورخانه آورد بنرخ روز بها ستانند و بر سر هر طایفه از آن جماعت امینی نصب فرمود تا سال بسال اسلحهٔ مقرر از ایشان بوصول رسانند و
بافتجه از تحویلدار قورخانه گرفته بها دهد و در وجه ثمن اسلحه و اخراجات قورخانه مال یک ولایت را معین گردانید تا حاجت نباشد که جهت تحصیل آن
براة دار بولایت رود و موجب تفرقهٔ رعیت شود و باین تدبیر در سالی ده هزار مرده سلاح مکمل و مرتب گشت و پیش از آن دو هزار مرده بوصول
نمیانجامید حال آنکه در آن سال زیاده از نصف آن مبلغ که سابقاً در وجه علوفات مردم اسلحه ساز مجری میشد در بهای آن ده هزار مرده سلاح مصروف
گشت لاجرم آن قاعده سمت استمرار گرفت و از کثرت اجتماع آلات حرب قورخانه عالی صفت مضایق پذیرفت حکایت پانزدهم

در تدارک مهم قوشچیان و پارسچیان و صید شدن مرغ دل خلایق بسبب دفع دام مضرت ایشان در زمان
اکثر سلاطین چنگیزخانی جانوردار بسیار مقرر بود که هر یک در موضعی معین ساکن شده جانور گیرند و با امرا قوشچی سپارند و جهة هر یک از آن طایفه در ولایات
مبلغی باسم علفه و علوفه و جای کی و طعمهٔ جانور تعیین کرده بودند و ایشان هرساله توجیه را مع ده یازده و قوللقه از نقد و جو تحصیل می‌نمودند و اندک جانوری
بدست آورده متوجه درگاه شده در اثنا راه بهر شهر و قریه که میرسیدند الاغان مردم جهة سواری و پرتل میگرفتند و مبلغهای کلی بعلوفه و طعمهٔ جانور می‌ستاندند و چون
آن طایفه را استیلاء تمام بود بهر معقولی گرسنه که از سر انجام وجه معاش عاجز شدی بهر حیله که متیسر گشتی جانوری بدست آوردی و نزد ایلچیان برده یرلیغ ستاندی
که در سلک جانورداران منتظم باشد و از فلان ولایت علوفه گیرد بنا بر آن عدد آن جماعت بغایت کثرت انجامیده بود و در هر ظلم و زیادتی که از ایشان نسبت
بطوایف انسان وقوع یافت هیچکس بازخواست نمی‌نمود و بسیاری از مردم اوباش و فتان بحمایت جانورداران به بندگان خدای ظلم و تعدی میکردند و
اگر کسی بسهو از نواحی قرق جانور میگذشت از وی اسپ و جامه و زر گرفته انواع حیف و جور بجای می‌آوردند و با وجود این همه استیلا که آن جماعت را داده
بودند هرسال چند جانور معدود بنظر امرا قوش میرسانیدند و پری چند از قیچوغه و اوحیه و حکیمه بر میان زده بهر نوع میخواستند میراندند و مهم یوزبانان نیز
همین صورت داشت و هیچ آفریده نقش منع و زجر این طایفه را بقلم اندیشه بر لوح دل نمیتوانست نگاشت تا آنکه غازان خان برای پیر و بخت جوان در آن
باب فکری بصواب اندیشیده فرمود که در سرکار سلطنت سالی هزار دست جانور و سعید قلاده یوز کافی است و اشارت کرد تا امرا قوش و پارس
اسامی کسانی را که قابلیت آن مهم داشته باشند مفصل کنند و حکم شد که بعد ما عی که نام ایشان را در مفصل نویسند هیچکس بگرفتن جانور و یوز قیام نماید و مقرر کرد
که جهة علوفه و علفه و طعمهٔ جانوران و خرج الاغ جانورداران و یوزبانان هرساله چه مبلغ از کدام ولایت دهند و در آن باب یرلیغ بالتون تمغا موشح گشته
و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که سوای آنچه در یرلیغ مثبت بود جانورداران و یوزبانان هیچ علف و شلتاق چیزی از رعیت نگیرند و مراحم
و متعرض الاغان مردم نشوند و باین تدبیر برنا و پیر و صغیر و کبیر از مضرت آن جماعت خلاص یافته حسب المقرر هرسال هزار دست جانور و سعید قلاده یوز
وصول یافت و آنچه سابقا در وجه علوفات صیادان مجری میشد بنصف رسید والتائید من الله الحمید المجید **حکایت شانزدهم در ضبط سرکار غنمات
و سپردن اغنام و مواشی باصحاب امانات** قبل از نضارت مرغزار مملکت از سحاب معدلت غازانی شتران و گوسفندان ایلخانی بتحویل غانچیان
میبود و هیچکس سر گریبان فراغ محاسبه و طلب نتاج با ایشان گفت و شنود نمی‌نمود و چون غازان خان بر سریر سروری نشسته بتفحص حال آن جماعت و تحقیق آنچه بدیشان سپرده
بودند مشغول گشت معلوم شد که عین المال نیز موجود نیست تا نتاج چه رسد و از سبب فقدان شتران و گوسفندان پرسید جواب دادند که امسال هرما بوت موجب
اتلاف اغنام و مواشی بود غازان خان فرمود که تفحص نمایید که غانچیان را شتر و گوسفند خاصه هست یا نی و بعد از تقدیم لوازم تفتیش بتحقیق انجامید که هر یک
از آن قوم شتر و گوسفند بسیار دارند لاجرم ایلخان بر زبان راند که بچه جهت برودت بوت در جمال اغنام ایلخانی تاثیر نموده مواشی خاصهٔ شما را سالم گذاشته
آن جماعت بگناه معترف شده غازان خان امانات را از ایشان باز گرفت و بمردم معتمد امین سپرده فرمود که هرسال از نتاج چند راس بر اصل افزایند و حظوظ و قبول
از آن طایفه ستانده ایشان را از تکالیف دیوانی رخصان گردانید و بدین واسطه در اندک زمانی آن مقدار شتر و گوسفند در مواشی ایلخانی افزود که قبل از آن هیچ یک
از چنگیزخانیان را عشر آن میسر نبود **حکایت هفدهم در بیان قوانین پایزه و احکام در ابطال فرامین مکرر خاص و عام**
در ایام دولت اکثر سلاطین چنگیزخانی مهم عنایت کردن پایزه و یرلیغ بغایت نامضبوط بود و هرکس مهمی داشت بیکی از امرا یا وزرا التجا کرده حسب المدعا
نشان درست مینمود بنا بر آن در آن اوان طوایف انسان خصوصا امرا و اعیان یرلیغها نقیض یکدیگر بسیار داشتند و همچنین پایزها مکرر بدست آورده
بدان واسطه همواره نقش خیالات باطل بر لوح دل مینگاشتند و چون نشان عالیشان انا جعلناک خلیفه بنام نامی غازان خان امضا یافت فرمان فرمود که هیچ
از امرا و وزرا و مقربان پایهٔ سریر اعلی در مجلس شراب از مهمات ملکی و مالی جزئی و کلی چیزی بعرض نرسانند و هرگاه حکمی در باب مهمی صادر گردد و یرلیغ مطابق آن
حکم سواد کرده معروض دارند و بمسامع جلال رسانند که این سواد فلان نشان است که در فلان روز عرضه داشت شده بود تا رخصت یرلیغ نوشتن حاصل
گردد و غازان کلید صندوقچه را که تمغا بزرگ در آنجا بود بخلاف سلاطین ماضیه خود نگاه میداشت و هرگاه چند یرلیغ مجتمع میگشت کلید را به تکچیان معتمد میسپرد
تا تمغا را بیرون آورده بر نشان زنند و بار بسیار بدو آن پادشاه عالیجاه چهار کس از نوئینان بزرگ برگزیده هر یک را تمغای عنایت کرده بود که

کرده بود که بر پشت نشان بنهند تا بخوانند گفت که فلان نشان بی وقوف و اتفاق داینه و ایلچیان غازان بنویسند که آن معتمد فرموده بود که بر نشانی که با مشاهد بید
سواد آن را بلفظ مغلی بر وقت تبت نمایند و ذکر کنند که آن نشان در کدام روز بخط کدام یک از بیتکچیان ختم شده و مضمون آن که بعرض رسانیده‌اند در هر
باب دفتری جداگانه طرح نهاده تا نموده مهر کار یرلیغ منتظم بوده و در آن باب ضبط و حیاطت تمام بجا آرند و غازان خان جهت نشان حکومت سلاطین و ملوک معظم و امرا
گرزم تمغا بزرگ از سنگ یشب مرتب ساخته بوده و برای فرامین قضاة و مشایخ و علما نیز تمغا یشب ترتیب فرموده بود و اما این تمغا از تمغا اول
در قطر کوچک تر می‌بود و جهت متوسطات امور سلطنت تمغائی بزرگ زرین داشت و نشانهای مهمات جزویه را تمغای دیگر که یشب بود همچنان داشت
و برای یرلیغ بر نشستن چریک و فرود آمدن لشکر ترک و تاژیک تمغائی مخصوص از زر تعیین کرده بود و بر حواشی این تمغا صورت کمان و چماق و شمشیر منقش
می‌نمود و مقرر چنان بود که تا لشکریان آن تمغا را بر یرلیغ نبینند سخن بیتکچیان و امرا و نوئینان متوجه طرفی نشوند و همچنین در وقت شاهد تمغا مذکور را معه
بازگشته بصورت خود در وند و بر این قیاس آن پادشاه نکته دان جهت بروات خزانه عامره و متوجهات ولایات و یاقچه و مفاوضات و مکتوبات و مفاصلات
دیوانی آلتون تمغا کوچک نگاه می‌داشت و مقرر بود که مضمون آن نوشتها را نیز بر دفتر علی حده ثبت نمایند آنگاه بنظر انور در آورند تا آلتون تمغا رسانند
بعد از چند گاه که این قواعد مضبوط گشت بر ضمیر انور غازانی گذشت که چون مهمات سرکار ایلخانی و حاجات طبقات انسانی بسیار است و موجب محل
آن می‌نیست که سواد احکام را بعرض رسانند هر آینه مهام فرق انام در عقده تعویق و اهمال خواهد ماند و بدین واسطه فقیران و محتاجان تفحص و تشویش می‌بینند
یافت بنا بر آن فرمان واجب الاذعان صادر شد که جهت هر یک از مناصب و مهمات ممکن الوقوع که بخاطر گذرد بتحریر ضبط در آید نشانی مشتمل بر شرایط
و دقایق و قیود مناسبه سواد کرده امرا و وزرا آن را مطالعه نمایند و اصلاح نموده معروض دارند و مجموع آن مسودات را بر دفتری نوشته آن را
قانون الامور نام نهند تا هر گاه در باب هر یک از آن مهمات حکم شود که یرلیغ دهند بیتکچیان قانون الامور را در پیش نهاده آن نشان را بی زیاده و نقصان
از آنجا نقل نمایند و اگر احیانا بحسب تفاوت اشخاص مردم و تباین مواضع و مقتضیات حالات و ازمنه اندک تغییر بزیاده و کم در آن نشان باید کرد
آن الفاظ و عبارات معین را الحسنت بر کاغذ پاره نوشته عرضه داشت کنند بعد از آن در یرلیغ نویسند و چون این ضابطه و قانون بعمل در آمد اختلاف
عبارات که جهت اغراض در نشانها وقوع می‌یافت منسوخ گشت و ارباب ملتمسات از سرگردانی و انتظار خلاص شدند اما ترتیب و تدبیر پایزه درین
وجه صفت انتظام پذیرفت که جهت سلاطین و ملوک و حکام معظم پایزه بزرگ ساختند بصورت سر شیر و نام آنکس را بر آن ثبت کردند و بهر کس
پایزه از آن میدادند نامش را بر دفتری نوشتند و مدت العمر از او وا نمیگذاشتند و بعد از عزل بستاندند و در ازمنه سابقه رسم بازستاندن پایزه نبود
لاجرم حکام معزول در خفیه بوسیله آن پایزه بخلاف حکم مهمات می‌ساختند و کسی بر آن اطلاع نمی‌یافت و همچنین برای ولات متوسط الحال پایزه کوچکتر
از آن بنقشی مخصوص مقرر شد بهمان شرط و منصب ساختن پایزه بیک زرگر معتمد که پیوسته ملازم اردو بود مفوض گشت و او سکه که نقش عزیب آن معهود بود
ترتیب نمود و هر گاه پایزه بکسی میدادند در حضور نواب بارگاه غازانی آن سکه را بر آن پایزه میزد تا کسی تزویر پایزه نتواند ساخت و جهت ایلچیانی که بالاغ
بهر طرف میرفتند پایزه علیحده ترتیب کرده بودند مقرر آنکه هر کس ایلچی گری رود آن را بوی دهند و چون باز آید بستانند و پایزه‌هائی که پیش از آن
در تصرف شاهزادگان و خواتین و امرا میبود تمام ابطال یافت و بر این قیاس غازان خان همه را از اوان احکام واجب الاذعان باطراف ولایات
و بلدان فرستاد حاصل الفحوای مجموع آنکه هر یرلیغ و پایزه قدیم و جدید که در دست مردم باشد مادام که بامضاء همایون نرسد هیچ آفریده مضمون آن را اعتبار
نکنند و با این بد پر مناشیر مزوره و احکام مخالف مکرر که در تصرف فرق بشر بود تمام باطل و ممنوع شده و پایزه‌هائی که در مدت هفتاد سال هر کس بهر علت
و بهانه گرفته بدان واسطه بر خلایق زور و زیادتی می‌نمود منسوخ گشت

حکایت هژدهم در بیان ترتیب شیلان خاصه و خاتونان

در ازمنه سابقه در بارگاه سلاطین جهت ما یحتاج شیلان و خرج مجلس بزم وجوهی مبلغ کلی جمع نسبته بودند و در ابنیه خواتین و شاهزادگان و صدقات
معلمیان و طعمه جانوران را اضافه کرده بر مال وجهات و ولایات حواله می‌نمودند و ایلچیانی که بتحصیل آن می‌رفتند حکام را بیشتر تعذیب می‌کردند و مهلتانه
[illegible] می‌ساختند و در بسیاری اوقات بحصول مقصود نمیرسیدند [illegible] بنا بر آن مصالح شیلان بوقت حاجت ترتیب
[illegible]

که خرواری به بیست دینار و زیاده میخریدند لاجرم هر وقت که ایلچی چیزی از وجوه آش بوصول میرسانید صرف مراجعه قرض انداچیان میشد و بدین واسطه
بهنگام فراغ محاسبات میان بتکچیان انداچی و دیوانیان منازعت افتادی و امرا برسیدن بدعوی ایشان مدتها اوقات گذرانیدندی و آن مهم فیصل نیافتی
و احیاناً چنان واقع شدی که انداچیان از قصاب گوسفند و از شراب فروش شراب قرض کردندی و بها بدیشان نرسانیدندی و ایشان بجماعت پیوسته بسبب
دیوان آمده دادخواهی نمودندی و هیچکس بعذر نرسیدی و چون صفاد این معانی بر خاطر انور غازانی روشن شد فرمان فرمود که اخراجات شیلان ضروری را
برآورد کنند که در مدت ششماه چه مبلغ میتواند بود و در هر ششماه آن مبلغ را نقد از خزانه تسلیم انداچیان نمایند که آنچه محتاج الیه باشد بخرند و بر دفتر
مثبت نمایند که در فلان تاریخ جهت مصالح آش و صحبت این مقدار اجناس و گوسفند بدین تسعیر خریده شد تا هیچ آفریده نتواند که بعلت تفاوت تسعیر
چیزی از میان ببرد و بسبب نفاذ این حکم اسباب شیلان و مصالح طویها و جشنهای ایلخانی بأحسن وجهی مهیا و آماده شد و از آنچه در اوقات گذشته جهت این
اخراجات در ولایات مجری میداشتند در مدت دو سال آنقدر فاضل آمد که پانصد سر شتر و پانصد سر استر از آن وجه خریدند و بساربانان و آخور
سالاران سپردند تا جهت حمل جویخانه و سوچیخانه محافظت نمایند و چون غازان خان از ضبط و نسق شیلان خاطر فارغ ساخت بتعیین وجوه آش و ما یحتاج خواتین
پرداخت و مقرر فرمود که جهت شیلان هر یک از اردوها از انجو و ولایات موضعی معین گردانیده آن را از سرکار دیوان مستثنی کنند و بتصرف دیوانیان
ایشان گذارند و وجه اعظام ضروریات شیلان و ما یحتاج ملبوس و مرکوب و جامگی دختران و فراشان و بتکچیان و ساربانان و سایر خدم و حشم
هر یک از خواتین بتعیین آن مفصل نمایند که در سالی چه مبلغ و مقدار میشود و آن را از موضع مذکوره بخواه نموده اگر چیزی فاضل آید جهت ایشان مخزون سازند
تا بهنگام حدوث اخراجات ضروریه صرف نمایند و فرمود که هر موضع از انجو که در وجه اخراجات خواتین تعیین کنند ملک آن خاتون بود و بعد از
وفاتش بر اولاد ذکور وی وقف باشد و دیگری در آن تصرف ننماید بناء علی هذا در سرکار بیوتات خواتین نیز نظام تمام پیدا شد و ضروریات ایشان
صفت سرانجام پذیرفت و هر سال مبلغی کلی در خزانه هر یک مخزون گشته امور جمهور خدام اردو با سمت انتظام گرفت

حکایت نوزدهم

در بیان ضابطه سرکار خزانه غازانی و کیفیت بخشش و سخاوت آن مزین سریر سلطنت جهانبانی

در جامع رشیدی مسطور است
که در زمان استیلاء سلاطین مغول مهمات خزانه بغایت نامضبوط بود و هر یک از امرا و مقربان بوقت حاجت نقد و جنس خزاین را تصرف می نمود لاجرم هرگز
بتکچیان را فراغ محاسبه خازنان میسر نشدی و در وقت کوچ فراشان صنادیق خزانه را بار کرده بدان وسیله مهم خود میساختند و هرگاه از ولایتی مال خزانه
نزد خازنان آوردندی سوچیان و باورچیان و اختاچیان و فراشان از ایشان سوغات طلبیده هر یک از نقد یا جنس چیزی اخذ کردندی و چون نوبت
دولت بغازان خان رسید و احوال خزانه را بدین مرتبه مختل دید فرمان داد تا خزاین نقد و جنس و طلا آلات و مرصعات از یکدیگر جدا گردانیدند و یکی از
اشیاء مرصعه مفصل کرده غازان خان آنها را بدست خود در صندوق نهاد و در صندوق را مهر و قفل نموده بخواجه سرائی و خازنی معتمد سپرد و فرمود که دیگر
خازنان و فراشان مطلقا پیرامن آن صندوق نگردند و بهمین منوال محافظت زر سرخ و جامهای خاصه را در عهده همان دو شخص مقرر فرمود و خزانه زر سفید
و اثواب تشریفی را بتحویل خازن و خواجه سرای دیگر باز گذاشت و گفت که آنچه از خزانه خرج باید کرد وزیر حکم حاصل نموده پروانه نویسد و بنظر انور رساند
که بقلم همایون جاری یابد آنگاه نایب وزیر آن پروانه را بر دفتر مثبت کند تا بتمغا موشح گشته سند تحویلدار شود و حکم عالی صادر شد که وزرا در هر ششماه یکبار
عرض خزانه کنند تا معلوم گردد که آنچه بنام تحویلداران در دفتر مثبت است موجود هست یا نی و اگر خیانتی بظهور پیوندد کیفیت معروض دارند و همچنین یرلیغ
نفاذ یافت که مهری ترتیب نمایند تا هر جامه که بخزانه آرند فی الحال آن مهر را بر آن زنند بمصلحت آنکه خزانچی جامه را بجامه مبدل نتواند گردانید و مقرر شد
که هر صد دینار که از ولایات بخزانه آورند دو دینار تسلیم خزانچی کنند تا در وجه مواجب خویش تصرف نماید و بعد از آن هیچکس چیزی طمع نکند و همدران اوان
خان خواجه سرائی تعیین کرده فرمان داد که از هر ده دینار و ده دست جامه که بخزانه آورند یکدینار و یکثوب بآن خواجه سرا بسپارند تا در وجه تصدقات
مصروف گردد و بنابرین قواعد حمیده و ضوابط پسندیده چندان نقد و جنس در خزانه عامره غازانیه مجتمع گشت که هر چند بدست گوهربار
اجناس با امرا و خدام بارگاه سپهر اساس می بخشید نقصان در آن خزاین محسوس نمیگردید کیفیت بذل و جود آن پادشاه عاقبت محمود
بمرتبه ای بود که چنان فرمان داد که بارگاهی بزرگ نصب کردند و نقود و نفایس خزاین موجود در جمع آوردند و انواع اثواب را

الواب را حبس جلیس و دفعه دفعه ترتیب دادند و صرّها بنقود احمر و ابیض را جدا جدا نهاده بر هر یک نوشتند که چه مبلغ و مقدار است آنگاه بعضی بعضی با چند
نفر از مقربان بارگاه در آمده آغاز بخشش کرده مردم بزرگتر و جماعتی را که خدمات پسندیده بجای آورده بودند مقدم داشت بعد از آن طایفه را که در
مرتبه پدری یا فرزندی بودند چیزی داد آنگاه بنسبت با امرا و منزله با برانغار و جوانغار لوازم انعام تقدیم رسانید و مدت پانزده روز باین قاعده سخاوت
ورزید و در آن ایام مبلغ سیصد تومان زر نقد و بیست هزار جامه و پنجاه عدد کمر مرصع و سیصد عدد کمر طلا ساده با امرا و لشکریان بخشید و بدین قیاس همواره
انعام آن پادشاه سپهر احتشام تقدیم نمود و هرگز رسم بخشش چیزی بر ولایات حواله نمی‌نمود و روزی در حضور جمهور امرا و ارکان دولت فرمود که بهترین صفات
بشری خصوصاً سالکان مسالک سروری تخلق باخلاق الهی است و شیوه ستوده بذل وجود از جمله اخلاق حضرت معبود است پس مناسب است که پادشاهان در
سخاوت و احسان کوشند اما باید که طریق اعتدال مسلوک دارند و از اسراف اجتناب واجب شمارند تا پیوسته بر بخشش قدرت داشته باشند نه آنکه روزی
چند هرچه بدست افتد ببخشند و چندگاهی دیگر نه وجه انعام یابند و نه مایحتاج طعام و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط و ایضاً فرمود
که پادشاه باید که بسان آفتاب تابان نور جود و احسان بتمامی طبقات انسان رساند و هیچکس را از نوایه لطف و عطیه خویش محروم و بی نصیب نگرداند
و بخشش سلاطین باید که همچون آب چاه و چشمه باشد که چندانکه از آن برگیرند دیگر برجوشد و نقصان در آن پدید نیاید و این معنی میسر نشود مگر بتعمیر ملک و عدل و
سیاست پس لایق آنکه از طریقه مرضیه عدالت تجاوز جایز نداریم و در جمیع امور شرایط اعتدال بجای آوریم و از هرچه بدست افتد چیزی باصحاب استحقاق
دهیم نه آنکه زر و جامه بر زبر یکدیگر نهیم و بدانید که خاصیت مال آنست که چون اندک سرمایه باشد زر و چیزی اضافه آن گردد مثال مرغی که صیاد از برا
در دامگاه گذارد تا مرغان هم جنس او صید شوند و اگر آن مرغ نبود صید کردن میسر نشود و حضار مجلس چون این سخنان حکمت آمیز و کلمات دانش انگیز شنودند
مراسم دعا و ثنا بجای آورده لوازم اخلاص و عبودیت افزودند **حکایت بیستم در تعداد عمارات و بقعات آن بانی مبانی**
خیرات چنانچه از ضمن قضایای سابقه مستفاد گشت در سلاطین مغول را دقتی معین بود و هرکس از ایشان فوت میشد جسدش را در موضعی که از عمارت و
زراعت بعدی داشت دفن مینمودند و نواحی آن را قرق میکردند و چون جمال حال غازان خان بحلیه اسلام و ایمان مزین گشت و بشرف طواف عتبات ائمه
کرام و مشایخ عظام مشرف گردید روزی بر زبان الهام بیان گذرانید که مشهد و مرقد کسی که این قدر رواج و رونق داشته باشد او را چگونه از زمره اموات
توان شمرد و هرچند ما را درجه صلحا حاصل نیست اما خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافته که بمقتضای کلمه من تشبه بقوم فهو منهم عمل نماییم و ابواب البر ساخته
درهای صدقات جاریه بر گشاییم تا انوار منافع خیرات بر وجنات حال سادات و علما و فقرا تابد و ببرکت آن رحمت بینهایت حضرت ایزد تعالی ما را
دریابد آنگاه فرمان داد تا معماران مدقق و استادان مهندس در شنب تبریز که حالا بشنب غازان اشتهار یافته قبه عالی جهت مدفن همایون بنا نهادند از ثقات
استماع افتاده که پهنای دیوار آن گنبد سپهر آثار هژده گز است و در تاریخ وصاف مسطور گشته که هشتاد عدد قندیل زرین و سیمین که وزن هر یک از آنها
پانزده من بود از آن بقعه منوره آویخته بودند و سیصد من لاجورد در نقش سقف و جدار آن صرف نموده و غازان خان همراه آن و آن متصل باین بقعه رفیعه
دیگر بقاع بقاع تعمیر نمود بدین موجب مسجد جامع مدرسه شافعیه مدرسه حنفیه خانقاه دارالسیاده رصدخانه دارالشفا بیت الکتب بیت القانون
و آن خانه بود که دفاتر قوانین امور ملک و مال را که غازان خان جهت رفاهیت سپاهی و رعیت وضع کرده بود در آنجا نهاده بودند بیت المتولی حوضخانه سقایه
حمام السبیل بعد از آن آن پادشاه عالیشان از املاک خاصه آنچه بحسب شریعت مطهره در تحت تصرف داشت بر این بقاع سپهر ارتفاع وقف فرمود چنانچه
تمامت قضاة و علما بصحت آن حکم کردند و هیچ طاعن را مجال اعتراض نبود و در جنب قبه چند حافظ مقرر کرد که هر روزه بتلاوه کلام مجید اشتغال نمایند و از
اوقاف آن جماعت را وظیفه دهند و در هر شب جمعه نان و حلوا ضیافت فرمایند و در مسجد جامع خطیب و پیش نماز و واعظ و مؤذن و مکبر و فراش و در
هر یک از مدرسه شافعیه و حنفیه مدرسان و معیدان و طلبه و خادمان و در خانقاه شیخ و پیش نماز و باورچی و خادم و در دارالسیاده نقیب و خدام
و باورچی که جهت سادات آینده و رونده طبخ نماید و در رصدخانه مدرسی که درس علوم حکمی تواند گفت و معید و طلبه و فراش و در دارالشفا طبیب و کحال
و جراح و باورچی و فراش و بیمار دار و در بیت الکتب خازن و فراش و در بیت القانون کاتب و خازن و فراش و در بیت المتولی دربان و در
حوضخانه و سقایه فراش و در حمام السبیل حمامی و دلاک و سرتراش و فوطه دار و گلخن تاب تعیین کرد و مجموع ارباب وظیفه و عمله را بوظایف کرامند نواخت

نمود و جهة فرش و روشنائی بقاع مذکوره مبلغی مقرر فرمود و شرط کرد که در خانقاه هر بامداد و شبانگاه فقرا و مساکین را آش دهند و در ماهی دو نوبت مشعبذ
و خوانندگان جمع آمده خوانندگی و سماع کنند و در آن روز جهة ایشان اطعمه و حلوا واپزند و فرمود که برای مرمت آلات و ادوات رصدخانه واشتربها
و ادویه و سایر مایحتاج دارالشفا و اصلاح و مرمت کتبی که در کتابخانه باشد و خرج احیاء نسج بیت القانون و جهة بهای ابریق و سبو و خم و کوزه و حوض خانه و سقایه
و اخراجات حمام السبیل آنچه ضرورت باشد متولی و عمله او قاف سال بسال ماه بماه مشاهره تفتیش سامان نمایند و چند شرط دیگر ضمیمه شروط مذکوره فرمود اول
آنکه هر جماعت از سادات و علما و حکما که افضل و اکمل عصر باشند در بقاع مذکوره صاحب منصب و موظف کرده و همواره متوطن بوده بی ضرورت شرعی غیبت
ننمایند دیگر آنکه هر جماعت که بعد از فوت واقف هر کس از امرا و معارف اشراف تازیک او را زیارت کنند خدام معبره منوره آنکس را گوشتک حلاویه که بر دیگ
بقعه مذکوره بود برده از حاصل موقوفات ضیافت نمایند دیگر آنکه هر سال در روزی که واقف وفات یافته باشد آشی بزرگ ترتیب نموده علما و اعیان
تبریز و مجاوران بقاع مذکوره و ارباب استحقاق را جمع کرده تا ختم قرآن نمایند دیگر آنکه در لیالی جمعه در مسجد جامع و مدارس و خانقاه حلوا آنچه بساکنان
آن بقاع دهند و همچنین در عیدین و سایر ایام و لیالی متبرکه حلوا و اطعمه لذیذه ترتیب نموده بمجاوران و مسافران بخشش کنند دیگر آنکه پنج نفر معلم و پنج نفر
معید بتعیین فرمود که در مکتب نشسته یکصد نفر کودک یتیم را قرآن تعلیم دهند و وجه معیشت معلم و متعلمان را از اوقاف واصل کرده اند و مقرر کرد که
هر کودکی که قرآن تمام کند چه مبلغ بمعلم هدیه دهند و چه مبلغ خرج ختان او نمایند و فرمود که جهة مکتبخانه هر سال صد مجلد مصحف مجدد بخرند و پنج ضعیفه را جهة
غمخواری صبیان مواجب دهند دیگر آنکه هر سال دو هزار پوستین از پوست گوسفند خریده بمستحقان رسانند دیگر آنکه اطفالی را که بعضی از ضعفا بر درهای بقاع
و سرهای راهها اندازند بردارند و دایه باجرت گیرند که تعهد حال ایشان نماید و سایر مایحتاج طفل را تا وقت وصول بسن رشد و تمیز سرانجام کنند دیگر
آنکه هر غریبی که در تبریز بمیرد و از وی چیزی نماند تجهیز و تکفین نمایند دیگر آنکه در سالی شش ماه که هوا سرد باشد چند خروار گندم و ارزن بر بامهای بقاع مذکوره ریزند
تا طیور برچینند و همچنین آن مرغان را نگیرد و هر که قصد نماید بلعنت الهی گرفتار باشد دیگر آنکه هر سال پانصد بیوه زن عاجزه را دو هزار من پنبه محلوج دهند
چنانچه حصه هر یک چهار من باشد دیگر آنکه متولی امینی در تبریز نصب کند تا هرگاه غلامی یا کنیزکی ظرفی را که جهة آب کشیدن برداشته باشد بشکنند و از مالک
خود بترسد آن عوض خریده بوی دهد دیگر آنکه از هر جانب تبریز تا هشت فرسخ شوارع را از سنگ پاک کنند و بر انهار کوچک پل بندند تا فقیران بسهولت
عبور توانند کرد و بعضی وقفیه مشتمل بر شروط مذکوره قلمی فرموده امهار الحجلوط قضاة و علما بسجل ساخت و یکی را بمتولی موقوفات سپرده دیگری را بکعبه معظمه زادها الله
تعظیما ارسال داشت و وقفیه سیم را در دارالقضاة تبریز نهاده بمحافظت آن امر نمود و چهارم متعلق بقاضی بغداد گرفت و سه وقفیه دیگر را نزد اشراف اطراف
فرستاد تا نگاه دارند مصلحت آنکه اگر یکی غایب یا مندرس گردد دیگری باشد که مضمون معلوم توان کرد و مقرر فرمود که هر چند گاه قضاة بغداد و تبریز در ضمن
مرافعه شریفه شرعیه بر وقفیت آن املاک و صحت شروط آن وقف حکمی مجدد نمایند و بر حکم خود گواهان تازه گیرند و نیز فرمود که بعد الیوم هر کس بمنصب قضا منصوب
شود در اول شروع بتسجیل آن وقفیه پردازد آنگاه بفیصل قضایا پیش نهاد همت سازد و پوشیده نماند که عمارات آن پادشاه خجسته صفات منحصر در بقاع مذکوره نبود
بلکه در اطراف ممالک محروسه مواضع دیگر تعمیر نموده شهراوجان و خانقاه همدان از آنجمله است و در ایام دولت آن پادشاه عالی همت بموجب فرمان او در
جمیع قری و قصبات و ولایات عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان حمامات و مساجد و خوانق ساختند و در گرد بلده فاخره شیراز باره و بی رفیع با اوج
فلک منیع برافراختند اکنون وقت آنست که قلم فرخنده شیم طناب اطناب درین باب کوتاه سازد و بنا بر بیان شمه از حالات مشایخ و فضلاء زمان غازان
خان طرح اندازد **ذکر شمه از حال صلحا و افاضل آن ایام علیهم الرحمة من الله العلام** یکی از اهل علم و تقوی که بمجلس آن پادشاه سعادت
انتما میرسید و از موائد انعام و احسانش محظوظ و بهره ور میگردید مولانا [illegible] الله است و او مردی بود بمحاسن اخلاق موصوف و بوفور علم و صلاح معروف
بلغت سریانی و ترکی عارف و از اصطلاحات متصوفه و مشایخ واقف امثال و حکایات بسیار بر خاطر داشت و همواره بصحبت امرا و حکام رسیده نقش
نصیحت و موعظه بر لوح دل ایشان مینگاشت و مولانا [illegible] الله ترکستانی الاصل بوده و در آن اوان که غازان خان در خراسان حکومت مینمود از بلاد توران
بایران آمده بشرف ملازمت پادشاه رسید و بانواع انعام و احسان مفتخر و مباهی گردید و در وقتی که غازان خان قصد تسخیر عراق و آذربایجان فرموده بمحل

در جامع التواریخ چنین تحریر نموده که چون مولانا رحمه الله بدرگاه عالم پناه رسید غازان خان او را بمعارف مزید علم کرد که رعایت جانبش واجب دانم و آنچه [illegible]
با شما بدو رسانم و من حسب الحکم احتیاج او را مرتب ساختم و بقدر مقدور باستمالت خاطرش پرداختم بعد از آن پیوسته مولانا رحمه الله بملازمت پادشاه مشرف میگشت و
بین الجانبین در باب حکمت و عرفان سخنان بحث میکذشت و من در اکثر مباحثات غازان خان را بر وی فایق مییافتم و تعجب می‌نمودم که حضرت ایلخانی با وجود تعمق
در سخن دانی بچه سبب بصحبت او شعوفست و مجال استفسار این معنی نداشتم تا روزی که در صحبت مولوی پادشاه سخنی در رعایت دقت بر زبان گذرانید و فرمود که این مسئله ایست
که فهم هر کس بکنه آن نرسد زیرا که عموم خلایق در خزانه اسرار سلاطین راه نیابند بلکه خواص اصحاب اختصاص پی بدان سر سر نزل شریف نبرند و عوام از در دیوان
نگذرند مانند شیخ رحمه الله که او را آن مرتبه نیست که خود را اندرون خزانه رساند لاجرم هرچه در سر در آن خانه باشد داند من که این سخن را از خان استماع نمودم فرصت
یافته معروض گردانیدم که چون این معنی بر ضمیر نورانی ایلخانی واضح است بچه سبب شیخ رحمه الله را این مقدار تعظیم مینمایند و بصحبت او اظهار میل و رغبت میفرمایند غازان
خان جواب داد که ما حکم فولاد داریم و امثال این مردم حکم سنگ فسان و فولاد اگرچه از سنگ فسان صلب‌تر مینماید اما فسان در حدت و جوهرش می‌افزاید پس
فسان هرچند که مرآت خاطر خطیر ما عکس پذیر صوری گردد که انوار آن هرگز در فضای ضمیر شیخ رحمه الله پرتو نیفکند لیکن بسبب مصاحبت او طبع ما را حدت و صفا
از [illegible] بیشتر میشود گویند که مولانا رحمه الله هم در زمان غازان خان درگذشت و در نواحی دار الملک تبریز مدفون گشت مولانا محیی الدین [illegible] در زمان
لشکر خانیان قاضی القضاة ممالک آذربایجان بود و بصفت علم و عمل اتصاف داشته بزیور امانت و دیانت بفصل قضایا برایا اقدام مینمود شیخ عثمان
در زهد و تقوی درجه کمال حاصل کرده بود و در بیستم رجب سنه خمس و سبعین و ستمائه در بلده ساوه از عالم انتقال فرمود شمس الدین تبریزی در سلک اعاظم
علما انتظام داشت و همواره نقش افاده و تالیف بر صحایف روزگار مینگاشت از مؤلفاتش متن اقلیدس و رساله حساب مشهور است و نکات و دقایق آن
کتب بر الواح خواطر افاضل مسطور رفیع الدین بکرانی در اصل از ابهر بود اما در کرمان اقامت مینمود این رباعی از اشعار اوست که رباعی با چرخ ستیزه
با فلک تنگ مکن ور زخم زمانه ناله چون چنگ مکن در خاک زر و آب دریا گوهر ضایع نگذارند تو دل تنگ مکن رفیع الدین را پسری بود در کمال
علم و تقوی رکن الدین نام و او نیز اشعار دلفریب بر اوراق روزگار مینگاشت و تا زمان سلطان ابوسعید بهادر خان در گلشن حیات نشیمن داشت شمس الدین
کاشی ناظم تاریخ غازان خان بود و او را قصیده ایست مصنوع در مدح خواجه بهاء الدین محمد بن خواجه رشید وفات شمس الدین در زمان سلطان ابوسعید روی نمود
انجامید لا بقاء الا لله الحمید المجید

ذکر سلطان محمد بن ارغون خان که موسوم بود باولجایتو سلطان

ولادت باسعادت سلطان محمد خدابنده
در دوازدهم ذی حجه سنه ثمانین و ستمائه اتفاق افتاد و چون قامت قابلیتش بر جویبار اقبال بالا کشید بفرمان برادر عالی گهر خود غازان خان روی توجه بحکومت
خراسان نهاد و بعد از آنکه خبر فوت غازان خان رسید بعضی از شاهزادگان و سرداران نویان که مخالف داشتند [illegible] رسانیده متوجه تبریز گردید
و در [illegible] ذی حجه سنه ثلث و سبعمائه در آن بلده [illegible] بر سریر سلطنت نشسته و در تشیید قواعد اسلام و تمهید مبانی ملت خیر الانام
علیه الصلوة والسلام ابواب [illegible] گشاده [illegible] و بمنصب وزارت [illegible] برادر خود خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه
سعد الدین محمد مسلم داشت و لوح ضمیر منیرش از نقوش غلامی عترت حضرت رسالت علیه السلام و التحیه [illegible] اسامی سامی ائمه معصومین را بر وجوه سکه نگاشت
و او اول پادشاهی است از چنگیزخانیان که بسعادت متابعت مذهب علیه امامیه رسید و نامهای ائمه اثنی عشر علیهم السلام در خطبه و سکه مندرج گردانید و ضبط
ممالک محروسه را در عهده [illegible] بهادر [illegible] کرد و ایشان را بر سبیل [illegible] بر حاشیت [illegible] العدل [illegible]
و در [illegible] سنه اربع و سبعمائه اولجایتو سلطان در [illegible] شهر سلطانیه را طرح انداخت [illegible] آن بلده اهتمام کرده چون
تمام شد دار الملک ساخت و در [illegible] اولجایتو سلطان بعزم تسخیر بلاد گیلان توجه فرموده [illegible] محاربات دست داده در بعضی
معارک [illegible] از عالم انتقال نمود اما اکثر امرای گیلان [illegible] لوازم اطاعت بجای آوردند و خطبه بنام پادشاه اسلام خواندند
[illegible] خراج [illegible] سال [illegible] گردند و در ایام دولت سلطان محمد [illegible] شهزاده [illegible] خان بالاتفاق [illegible] آب آمویه گذشته در
بلاد خراسان [illegible] غارت و تاراج نمودند [illegible]
و بعضی از امرای خراسان بجنگ ایشان مبادرت نموده بوجای کشته شدند [illegible] اولجایتو سلطان از این معنی واقف گشته

سنه ستة و سبعمائه

حکم فرمود که امیر علی قوشچی بدان جانب شتافته شاهباز همت در هوای صید مرغ روح مخالفان پرانند و هرکس از آن جماعت در خراسان یابد بمنقار عذاب معذب و معاقب و چنگال عتاب
گرداند و امیر علی با جمعی کثیر از شیران بیشهٔ تجلد بدان طرف در حرکت آمده اولجایتو سلطان نیز از عقب نهضت کرد و چون این خبر بمسامع شاهزادگان الوس
جغتای خان رسید عنان بصوب مراجعت منعطف ساخته هر یک روی بهزیمت بوطن خویش آورد بیت هنوز خسرو خورشید روی ننموده ستارگان بگذاشتند
جای و گریزند رفتن امیر دانشمند بدار السلطنه هراة و کشته شدن در قلعه اختیار الدین در زمان سلطنت سلطان محمد خدابنده بوقوع انجامید چنانچه
تفصیل این حکایت در اثنای قضایای ملوک کرت مذکور خواهد گردید وفات اولجایتو سلطان در بلدهٔ سلطانیه در شب اول از ماه شوال سال هفتصد
شانزده اتفاق افتاد و حمد الله مستوفی در تاریخ آن واقعه این رباعی در سلک نظم انتظام داد رباعی از هفتصد و شانزده چو نه ماه گذشت از گاه
و کلاه سروری شاه گذشت بگذشت و جهان بیوفا را بگذاشت آگاه زحال خویش ناگاه گذشت مدت سلطنتش دوازده سال و نه ماه بود و
اوقات حیاتش سی و شش سال **گفتار در بیان مجملی از احوال وزرای سلطان محمد خدابنده و ذکر بعضی دیگر از سوانح و وقایع
ایام دولت آن آفتاب تابنده** خواجه سعد الدین محمد ساوجی تا آن زمان که نسبت بخواجه رشید الدین طبیب در مقام وفاق و اتحاد بود
آفتاب اقبالش از عقبت وبال و زوال محروس و مصون می‌نمود بیت تا گل شکست عهد گلزار شکست زمانه در دلش خار و در شیشهٔ اعادی عقد و سعایت خواجه
سعد الدین محمد بواسطه مستولیات شیطانی و تخیلات نفسانی سید تاج الدین ساوجی و جمعی از نواب خود را بر آن داشت که نسبت بخواجه رشید الدین در مقام
تقریر آمدند و مبلغ پانصد تومان از توفیر اموال ممالک سؤال کردند و امرای عظام بموجب اشارهٔ پادشاه کوه دو ان غلام مقرران را با وزرای کرام در موقف
پرخاش ساختند گناه بر خواجه سعد الدین ثابت شد و حکم سلطانی از مکمن غضب صدور یافته خواجه سعد الدین با امیر ناصر الدین یحیی و خواجه زین الدین کیمیا
گر و خواجه شهاب الدین مبارکشاه و بعضی دیگر از اهل تقریر بتاریخ دهم شوال سال مذکوره در منزل محول از توابع بغداد بیاسا رسید و حمد الله مستوفی در تاریخ
آن قضیه این دو بیت در سلک نظم کشید رباعی عشر اول شنبه از شوال گشته منصرف رفته از تاریخ هجری سال ذال و یا و الف در محول شد بفرمان خداوند جهان
بدر عمر خواجه سعد الدین محمد منخسف و مبلغ پانصد تومان که مقرران ملتزم کفایت آن شده بودند از جهات و متملکات ایشان بحصول موصول گشت و سید تاج
الدین که قبایح افعالش بر بطلان دعوی سیادت دلالت میکرد هم در آن ایام در قید مصادره و مواخذه افتاده در حضور قاضی القضاة ممالک و سادات
و علما بوضوح پیوست که آن شریر زیاده بر سیصد هزار دینار از اموال النقابه مشاهد ائمه معصومین و سایر اشراف مسلمین بغضب و شلتاق گرفته بود بنابر آن اورا
بسادات صاحب سعادات سپردند تا حقوق خود را از وی ستانند و بجزای کردارش رسانند و آن زمرهٔ واجب التعظیم تاج الدین را گرفتار ساخته برده بضربات
متعاقب بقتل رسانیدند و چون سید عماد الدین سمنانی در آن امر با نواب خواجه سعد الدین شرکت داشت جهان بین او را میل کشیدند تا نور باصره‌اش تمام
زایل گشت و چون دهرهٔ قهر اولجایتو سلطان بستان مملکت را باغبان آسا از نهال وجود اهل شرارت پیراست جهة تعیین وزیری صایب تدبیر که
باتفاق خواجه رشید الدین فضل الله بسرانجام مهام پادشاهی قیام نماید با امرای عظام مشورت فرموده خاطر انور بر آن قرار یافت که خواجه تاج الدین
علیشاه جیلان را بتشریف آن منصب شریف سرافراز گرداند و بموجب حکم قضا امضا خواجه تاج الدین علیشاه با خواجه رشید الدین فضل الله در امر وزارت
شریک شد و در وقتی که نورسیدگان انجمن چمن در نظر سلطان گل جلوه گر گشته از اوراق شکوفه درم و دینار بسیار بصورت نثار کردند خواجه علیشاه
پادشاه و نوئینان و اینافان را در دار السلام بغداد طوی داد و در آن جشن دکلهٔ مرصع بجواهر نفیسه که چهارده رطل وزن داشت و افسری مکلل که قطعهٔ لعل
بیست و چهار مثقالی در آن تعبیه کرده بودند و نه غلام سیم اندام گلعذار با کمرهای زرنگار و نه اسب عربی نژاد که زین و لجام آنها از زر بود پیشکش کرد و آن
و بعین عنایت ملحوظ گشته هر دو وزیر صاحب تدبیر بموافقت یکدیگر بتمشیت مهام رعیت و لشکر مشغول شدند بعد از آن اولجایتو سلطان داعیه نمود که
بدستور غازان خان همت بر فتح بلاد مصر و شام گمارد اما در آن اثنا بخاطرش رسید که چون اهل گیلان با وجود قرب جوار اطاعت فرمان نمی‌نمایند لشکر بدیار
دور دست بردن مناسب نخواهد بود و در باب توجه بصوب گیلان با امرا و اعیان مراسم جانفشانی مرعی داشته آرای همگنان بر آن قرار یافت که نخست
ایلچی بدان ولایت فرستند و گیلانیان را باطاعت و انقیاد دعوت فرمایند اگر بقدم قبول پیش آیند فهو المطلوب و الا جهة تادیب ایشان توجه نمایند
و در آن ایام در گیلان حکام متعدد بامر ایالت قیام می‌نمودند و تا آن غایت هیچیک از اولاد هلاکو خان را اطاعت ننموده بودند و امیر دباج اصفهسالار

از سایر ولاة آنولایات معظم تر بسبب بنابران اولجایتو سلطان نخست ایلچی پیش او فرستاده امیره پیشکشهای لایق ترتیب کرده باردوی همایون شتافت
و باصناف الطاف ایلخانی اختصاص یافت اما باندک زمانی از بسیاری تکالیف و توقعات امرا تنگ آمده نیم شبی بی رخصت عنان عزیمت بطرف وطن
خود تافت و سلطان محمد ازین حرکت رنجیده بعد از اجتماع سپاه فرمان داد که امیر چوپان از راه اردبیل بجانب کسکر رود و امیر قتلقشاه از طریق حلوان متوجه
فومن و رشت و تولم گردد و امیر طغان و امیر مومن از راه رستمدار و کلاره دشت بدان ولایت درآیند و اولجایتو سلطان بعد از رفتن امرا بیک هفته از ییلاق
سلطانیه متوجه لاهیجان گشت و امیر چوپان حدود کسکر را غارتیده قبل از وصول سلطان بلاهیجان سالما غانما باردوی نصرت نشان ملحق شد اما امیر قتلقشاه
چون بخلخال رسید حاکم آن موضع شرف الدین خلخالی بخدمت مبادرت نموده بزبان دولتخواهی معروض جناب امارت پناهی گردانید که درهای تنگ
و راههای صعب در پیش است و هنوز مهابت سپاه پادشاه در دل گیلانیان جایگیر نشده مناسب آنکه در کمال حزم و تانی طی مسافت کرده شود امیر قتلقشاه چون دندان
طمع باموال ملوک جیلانات تیز ساخته بود و بحشمت و شوکت خویش مغرور شده آن سخن را بسمع رضا اصغا ننمود و امیر فولادقیا را منقلا گردانیده بر سبیل سرعت
رایت نهضت برافراخت و اتباع امیره دباج در عقبهٔ تنگ سر راه بر فولادقیا گرفته آغاز جنگ کردند و سه نوبت بین الجانبین زد و خورد واقع شد
بعاقبة فولادقیا غالب آمد و امیره دباج قاصدی نزد او فرستاده طلب مصالحه نموده فولادقیا این التماس را عرضه داشت امیر قتلقشاه کرده امیر باغوا پسر خود
از قبول صلح سر باز زد و پسر را نیز پیشتر فرستاده امیره دباج راه داده متوجه گیلانیان گشت و بعد از وقوع مقاتله انهزام یافته اکثر لشکریانش
در گل فرو رفتند و چون بعقبهٔ گرگکان قتلقشاه نویان رسیدند ملازمان موکب او نیز روی بفرار آوردند و امیر قتلقشاه ساعتی پای ثبات بفشرد و زخم پیکان
یکی از شجعان گیلان بمقدحان بقابض ارواح سپرد و گیلانیان غنیمت فراوان گرفته بمواطن خویش رفتند اما امیر طغان و امیر مومن چون بحدود آن ولایت رسیدند
امیر هندوشاه که حاکم سرحد بود بقدم اطاعت امرای پادشاه را استقبال نمود و ایشان او را مصحوب خود گردانیده باردوی اعلی پیوستند و بعد از آنکه سایهٔ رایات عالیات
اولجایتو سلطان پرتو وصول بر ولایت لاهیجان انداخت والی آنجا غاشیهٔ فرمان برداری بر دوش گرفته بخدمت شتافت و سلطان نماز عید اضحی در آن بلده
گذارده ناگاه خبر قتل امیر قتلقشاه شنید و بغایت غمناک شده امیر شیخ بهلول و امیر ابابکر را با سه هزار سوار بلیاک جهت کشیدن انتقام ارسال نمود و متعاقب
ایشان امیر حسین و امیر سونج را مدد فرستاد و امرا بعد از کشش و کوشش فراوان بر گیلانیان غالب آمده جمعی کثیر از ایشان کشتند و رشت و فومن و تولم را غارت
کرده بازگشتند آنگاه حکام گیلان خراج قبول فرموده سلطان محمد علم مراجعت برافراخت و پسر امیر قتلقشاه را بسبب فرار از معرکهٔ گیلانیان چوب یاساق زده
چوپان نویان را قایم مقام قتلقشاه ساخت و در سنهٔ اثنی عشر و سبعمائه حاکم دمشق قراسنقر و صاحب حلب جمال الدین افرم که از اعاظم امرای مصر و شام بودند
از سیاست ملک ناصر توهم نموده با پانصد سوار از فرات گذشته بخدمت اولجایتو سلطان شتافتند و در حدود سلطانیه بتقبیل بساط جلالت مناط سرافراز گشته
باصناف انعام و نوازش اختصاص یافتند و ایلخان بسبب ترغیب و تحریض ایشان عزیمت تسخیر بلاد شام را که در خاطر داشت تجدید فرموده علم نهضت
بدان جانب برافراشت و بمبادی اهتمام وزرا و عظام اسباب آن یورش و آلات گرفتن قلعه و حصار بر اکمل وجهی مرتب گشت از الجمله هزار و پانصد زره
و بکتر از مستعملات استادان فرنگ بهم رسید و دویست و شصت سر اسپ کوه پیکر با مون نورد با جلهای گوناگون از اطلس و اکسون و زینهای مرصع آراسته
گردید و دو هزار و پانصد شتر از سیر زر بختی جهت حمل سلاح و اوری در قطار کشیدند و نود چرخ دورانداز و یازده هزار و کسری تیر پولاد و صد قاروره نفط دشمن سوز
و صد هزار کوس رعدآواز و صد علم رفعت مرتب گردانیدند و سی و شصت نقاب تیز چنگ با بیل و کلنگ همراه بودند و آن پادشاه عالیجاه و کام
و سپاه باین ترتیب و آیین در سلخ رجب سنهٔ مذکوره از موصل بر راه سنجار عزیمت فرمودند و در روز جمعهٔ ششم ماه مبارک رمضان برحبة الشام رسیده متوجه
فتح آن گردیدند و آن قلعهٔ متین دوازده برج داشت و خندقی در عمق سی گز و در عرض یازده گز در گرد آن فرو برده بودند و اساس جدارش را بسنگ
استوار کرده و بسیاری از ابطال رجال در حدمت کوتوال آن حصار که بدرالدین موسی کرد نام داشت بسر میبردند و ذخایر وافر و اسلحه و اسباب جنگ حصار
بسیار داشتند القصه چون سپاه عراق و آذربایجان بظاهر آن قلعهٔ آسمان بنیان رسیدند بدرالدین موسی پای در دامان استغنا کشیده ابواب قلعه را مسدود ساخت
و آغاز انداختن تیر و سنگ نموده از اینجانب نیز دلیران آهنین چنگ آغاز حرب و جنگ کردند و نقابان دست بنقب زدن برآوردند و لشکریان بر انباشتن
خندق رسم نقطه همت گردانیدند و چون نقبچیان کار بجائی رسانیدند که آواز ساکنان قلعه را شنیدند و سپاهیان بعزم فراوان در خندق انداختند مردم

قلعه از حجارت خویش با دم گردیدند و بواسطهٔ آنکه شد قاضی نجم الدین و مساعی جمیلهٔ خواجه رشید الدین سلطان ظفرقرین بصلح و صفا مایل شده آن مهم بر وجهی که مشیت پذیرفت
که مقرون برضای جانبین بود آنگاه پادشاه عالم پناه بتاریخ بیست و چهارم ماه مبارک مذکور عزم انصراف جزم گردانیده مراکب از فرات عبور نمود و بعد از طی منازل
و مراحل قرین صحت و عافیت در دار الملک سلطانیه نزول اجلال فرمود و در سنه ثلث عشر و سبعمایه اولجایتو سلطان پسر بزرگ خود سلطان ابوسعید را حاکم ولایات
خراسان ساخته بدانجانب روان فرمود و امیر سونج را اتابکی شاهزاده تعیین نمود و جمعی کثیر از ابنای امرا و عظام را ملازم آن دری اوج سلطنت گردانید و چون
خبر رسیدن شاهزاده کامکار بسایهٔ وصول بر آن مملکت انداخت امیر یساول و ملوک فراه و سیستان و سایر اعیان و اشراف خراسان بملازمت مبادرت
نموده رعایا و زیردستان در پناه امن و امان غنودند و ریاض ملک و دولت از رشحات سحاب عدل و مکرمت حضرت و نضارت یافت و در خلال این احوال
میان کبک خان و شاهزاده یسور که شمه از حال ایشان در اثنای قضایای اولاد جغتای خان مذکور شده غبار نقار ارتفاع گشت و یسور صلاح در آن دید که از آب
آمویه گذشته در متنزهات دیار خراسان ساکن گردد و بنابر آن یکی از مخصوصان خود را با تحف و تنسوقات فراوان بدرگاه اولجایتو سلطان فرستاده داعیه که نموده
بود پیغام داد و سلطان محمد ایلچی او را بعواطف بیحد بنواخت و جهت یسور تبرکات لایقه ارسال فرموده شاهزاده را مخیر ساخت که در هر موضع از آن ولایات
خواهد توطن نماید و یسور [illegible] شتافته در صحرا [illegible] کوس علم اقامت مرتفع گردانید **گفتار در بیان وفات اولجایتو سلطان و ذکر بعضی
از اکابر زمان آن پادشاه عالیشان** سلطان محمد خدابنده در اواخر ایام حیات روزی بشکار سوار شد و بعد از اقامت مراسم صید بسلطانیه
بازگشته چون دو هفته بر آن قضیه بگذشت مزاج شریفش از نهج اعتدال انحراف یافت و مرضی صعب روی نموده اطبا در معالجه سعی موفور بظهور رسانیدند ولی
عارضه روی بانحطاط آورده و در آن اثنا پادشاه بحمام رفت و خود را صحیح تصور فرموده باکل اغذیهٔ غلیظه مبادرت نمود و مرض نکس کرده درین کرت مهم از [illegible]
اطبا درگذشت و ارکان دولت از صحت مایوس گشته رسولان جهت طلب شاهزاده ابوسعید ارسال داشتند تا قبل از حلول واقعه ناگزیر بدار الملک پدر خویش
رسیده مالک تاج و سریر گردد اما این مدعا بحصول نپیوست و فی سنه ست عشر و سبعمایه در شب عید فطر سلطان محمد خدابنده رخت سفر آخرت بربست
امرا و ارکان دولت بعد از تقدیم تجهیز و تکفین بر نهج شرع سید المرسلین آن پادشاه دادودین پناه را در بلدهٔ سلطانیه بگنبدی که از مستحدثاتش بود دفن
کردند و باطعام فقرا و مساکین پرداخته جهت ترویح روح شریفش ختمات کلام ملک علام بجای آوردند از جملهٔ آثار آن خسرو جمشید اقتدار یکی بلدهٔ سلطانیه است
و آن شهر را مربع وضع نموده بود و طول هر دیواری از ارکانش پانصد گز بود و یک دروازه و شانزده برج داشت و دیوار قلعه از سنگ تراشیده مرتب شده
بمرتبه پهنا و آمده که بر زبر آن چهار سوار پهلوی هم اسپ میراندند و گنبدی که مقبرهٔ آن پادشاه عالیجاه است و در درون آن شهر ساخته شده قطر آن
شصت گز و ارتفاعش صد و بیست گز است و ایضا باهتمام اولجایتو سلطان در سلطانیه مسجد و خوانق و دار القراة و دار الحدیث و دار السیاده و مدرسه
بتکلف ساخته و پرداخته آمده و در آن بقعهٔ شریفه شانزده مدرس و معید و دویست طالب علم موظف بودند و ایضا شهر سلطان آباد در پای کوه بیستون
و شهر اولجایتو آباد در موغان بر کنار دریا از مستحدثات آن پادشاه سعادت انتماست و چون سلطان محمد بصحبت علما و مباحثهٔ مسایل شرعیه بغایت مایل
در ایام دولت خود فرمان فرمود تا طرح مدرسه از کرباس چهار ایوان و خانها ترتیب دادند و در اسفار آن را همراه خویش میگردانیدند و مولانا بدر الدین
تستری و مولانا عضد الدین ایجی از جملهٔ دانشمندانی که در آن مدرسهٔ کرباس مدرس بوده اند و پیوسته قریب صد طالب علم در آن مدرسه اقامت داشتند
و ماکول و ملبوس و الاغ و سایر مایحتاج ایشان را از نواب دیوان اعلی سرانجام مینمودند و از جملهٔ اعاظم اهل علم و اجتهاد و اکابر اصحاب زهد و ارشاد مظهر فیض
جلی **شیخ جمال الدین مطهر حلی** با سلطان محمد خدابنده معاصر بود و آن پادشاه سعادت پناه بارشاد آن جناب متابعت مذهب علیهٔ امامیه نمود و فضایل
و کمالات و محاسن ذات و کرایم صفات شیخ جمال الدین مشهور عالمیانست و تصنیفات افادت آیاتش در علوم دینیه و فنون نقلیه بسیار و کتاب نهج الحق
که مشتمل است بر ادلهٔ صحت ملت ائمهٔ اثنی عشر علیهم السلام و التحیه از آن جمله است و قواعد و شرح تجرید در سلک مؤلفات آن فاضل امجد انتظام دارد قدس الله
علیه رحمته و [illegible] و از زمرهٔ مشایخ آن زمان دیگری **شیخ عبد الرحمن خراسانی** است و او بدقت طلب و کثرت عبادت از ابنای زمان ممتاز بود و در سنه
ست عشر و سبعمایه در بغداد از عالم انتقال نمود و از جملهٔ افاضل آن عصر یکی قدوة العلماء المتبحرین **مولانا قطب الدین محمود** است که ولد مولانا مسعود
بن مصلح بود و او در هفدهم ماه رمضان سنه عشر و سبعمایه در تبریز از عالم انتقال نمود و در چرنداب مدفون گشت شرح اصول ابن حاجب و شرح حکمة الاشراق

اشراق و شرح مطالع از تصانیف اوست و از جمله مورخان طابعت انتما مولانا شهاب الدین عبد الله الشیرازی صاحب تاریخ وصاف معاصر آن
پادشاه خجسته اوصاف بود و در ایام دولتش آن کتاب فادت انتساب را تالیف نمود و از جمله دیگری ابو سلیمان فخر الدین داود بناکتی است و غزلیات
شعرا بود و بنام آن پادشاه عدالت انجام تاریخی در غایت اختصار و جامعیت تالیف کرده آنرا روضه اولو الالباب نام نهاده و همان کتابست که بین المورخین بتاریخ بناکتی اشتهار
یافته و دیگری از آنجمله محمد بن سعد بن عبد الله الحنفی التستری است که منتخب جامع الحکایات از مؤلفات اوست از جمله شعرا از زمان خجسته نشان یکی
سعد بهاست و این مطلع از منظومات اوست که مطلع حاش لله که مرا مهر تو از دل برود یا خود از خاطرم آن شکل و شمایل برود و از جمله خوش نویسان آن
یکی سید شرف الدین خطاط شیرازی است و اولجایتو سلطان در آن اوان که سلطان ابو سعید بهادر خان را بحکومت خراسان میفرستاد آنجناب را بمعلمی ولد خود
تعیین فرمود و شاهزاده بقدر امکان در تعظیم و احترام آنجناب مبالغه مینمود چنانچه پیاده بمکتب میرفت و استاد را از قیام مانع آمده در پیش او بدو زانوی ادب
می نشست **ذکر سلطان علاء الدین ابو سعید خان بن اولجایتو سلطان** ولادت آن پادشاه صاحب سعادت در شب چهارشنبه هشتم ماه
ذی قعده سنه اربع و سبعمائه بمقام تورقوی از بلاد آذربایجان روی نمود و چون هفت روز از عمر شریفش درگذشت بحکم اولجایتو سلطان امیر سونج بمنصب اتابکی
آن قرة العین سلطنت مقرر گشت و در سنه ثلث عشر و سبعمائه که شاهزاده نه ساله بود بحکومت مملکت خراسان سرافراز شده بدان صوب توجه نمود و سه سال و
کسری در آن بلاد بتمهید قواعد عدل و داد پرداخته در اواخر سنه ست عشر و سبعمائه که در مازندران تشریف داشت از فوت پدر خبر یافت و آنمقدار توقف فرمود که
امیر سونج از خراسان آمده بموکب عالی پیوست آنگاه بجانب عراق شتافت و چون بسلطانیه نزدیک رسید چوپان نویان و سایر امرا و اعیان آن مظهر عدل و احسان را استقبال
نموده بعد از اقامت مراسم تعزیت در قرق سلطانیه قوریلتای فرمودند و در غره ماه صفر سنه سبع عشر و سبعمائه باتفاق جمهور نزدیک و دور امیر چوپان یک بازوی
شاهزاده و امیر سونج کتف دیگر را گرفته او را بر مسند پادشاهی نشاندند و زر و جواهر بسیار نثار کرده بر فرق همایونش افشاندند و چون سلطان ابو سعید بر سریر پادشاهی
متمکن گردید زمام امور حکومت مملکت را در کف کفایت امیر چوپان سلدوز نهاد و خواجه رشید الدین و خواجه علیشاه را بدستور زمان پدر منصب وزارت داد و امارت
دیار بکر با امیر ایرنجین بسمت تعلق پذیرفت و امیر تیمورتاش بن چوپان بایالت روم مباهی گشته راه آن مرز و بوم پیش گرفت و در مبادی ایام سلطنت سلطان ابو سعید خان
بواسطه صغر سن آن پادشاه عالیشان و کمال استیلاء امیر چوپان بسیاری از شاهزادگان و نوئینان در اطراف دیار عراق و آذربایجان و خراسان آغاز مخالفت
کرده فتنها انگیختند و در آن ولایات محاربات و مکافحات دست داده دلیران میدان کارزار خون جمعی کثیر از اشرار در روز کارزار بر خاک هلاک ریختند و در جمیع آن
معارک بسبب قوت دولت و شجاعت سلطان ابو سعید ظفر و نصرت طراز آن آستان اقبال آشیان را روی می نمود و لاجرم باندک زمانی تمامی فتن تسکین یافته دست
عنایت ایزدی ابواب فراغت و رفاهیت بر روی عالمیان برگشود **شهادت خواجه رشید طبیب وزیر و قتل شاهزاده میسور و انهدام بنا حیات**
چوپان نویان و اکثر اولاد او در ایام دولت سلطان ابو سعید خان بوقوع پیوست و ایضا هم در آن اوقات خواجه علیشاه جیلانی وفات یافته صاحب
سعید خواجه غیاث الدین محمد بن رشید بر مسند وزارت نشست و بتاریخ سیزدهم ربیع الآخر سنه ست و ثلثین و سبعمائه در نواحی قراباغ اران وفات سلطان
ابو سعید بهادر خان بوقوع انجامید و در مدفنی که در حوالی سلطانیه بنا نهاده بودند مدفون گردید اوقات حیاتش سی و دو سال بوده مدت سلطنتش نوزده
سال **گفتار در بیان شمه از حال خواجه رشید و ذکر شهادت آنجناب بسعی خواجه علیشاه و حکم سلطان ابو سعید**
جناب فضایل مآب خواجه رشید الدین فضل الله بفطنت ارسطو و حکمت افلاطون اتصاف داشت و بتکمیل فنون عقلی و نقلی متصف بوده پیوسته نقش تالیف و تصنیف
بر لوح خاطر نگاشت از نفحات خامه که سرمایه ریاض فضل و فصاحت ناضر و ریان بود و از قطرات خامه دررسته در ریاض حدایق انشا و بلاغت از زواهر ابر نیسان
پر میشود بیت خامه او چون گهرافشان شدی نظم سخن لؤلؤ و مرجان شدی از جمله مصنفات آن وزیر آصف صفات جامع التواریخ رشیدی و توضیحات
در میان مورخان معروف و مشهور است و حکایات غرابت آیات و مسائل فرخنده سمات آن اوراق بر الواح خواطر خواص مسطور و چنانچه سبق ذکر یافت
خواجه رشید در زمان غازان خان بر مسند وزارت نشسته رای صواب نمایش ناظم مصالح امم گشت و فکر مشکل گشایش مرتب امور جمهور بنی آدم شد بیت ز بیم قهر او
دل بد دشمن هراسان شد دلی ز امید لطفش دوستان را کامران شد و آنجناب تا آخر ایام حیات جناب خاقانی در غایت اقبال و کامرانی بسر برده چون
اولجایتو سلطان زمام مهام کشورستانی بقبضه اقتدار درآورد بدستور پدر و برادر درباره آن دستور ستوده سیر لطف و مرحمت مبذول داشته در تربیه او باز فرمود و علیشاه

گردوان وزیر نیک صفت نهاد با نامل کریمت ابواب عدل و انصاف بر روی خواص و عوام بگشاد و اهل علم و فضیلت را مشمول نظر عاطفت گردانیده جهت ایشان
مدارس و بقاع خیر بنا نهاد و مزارع مرغوب و مستغلات بقاع وقف نموده پیوسته خوان انعام و احسانش بر فرق اصحاب رشد و رشاد میبارید و هیچ آفریده
از خوان نعمت و انعام بیکرانش مأیوس و محروم نمیگردید آثار خیرات آن مظهر الطاف واهب العطیات هنوز در ولایات عراق و آذربایجان باقی و پایدار است
و در زبان ارباب فضل و هنر مشمول مراحم و عواطفش هیچ کوی و شکر گذار شعر ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار و در اوایل ایام دولت اولجایتو سلطان
خواجه علیشاه جیلانی بعنایت مقرب شده بعضی مهمات را بی وقوف خواجه رشید فیصل میداد ازین جهت حزن و ملال بخاطر وزیر حمیده خصال رسیده نزد پادشاه زبان
شکایت بگشاد و بعرض رسانید که اگر در منصب وزارت بنده بر علیشاه تقدیم دارد او را متابعت من باید کرد و اگر او در تمشیت این امر استقلال یابد بنده را روی
بسرانجام مهام دیگر باید آورد و حالا خواجه علیشاه و مهلکیت ازین سه صورت اختیار نماید بنده تقدم اتفاق پیش آید اول آنکه متعهد سرانجام جمیع امور دیوانی
شود و تا من بجواب محاسبات سنوات سابقه قیام نمایم دوم آنکه تمامی مهامی که متعلق بوی باشد به بنده بازگذارد و تا من بعنایت سلطانی مستظهر بوده از عهده
آن امر بیرون آیم سیوم آنکه بلاد و ممالک محروسه را منقسم بدو قسم ساخته هریک در سر کار خود دخل کنیم و بقدر مقدور آثار کفایت بحیز ظهور رسانیم اولجایتو سلطان
در جواب فرمود که خواجه رشید و خواجه علیشاه دو خدمتکار شایسته اند رشید مردی پیر و دانشمند است و علیشاه جوانی کاردان بی مانند صلاح مملکت در آنست
که هردو باتفاق یکدیگر مهمات را فیصل دهند و آن یکی در مقام شفقت و این یکی در صدد تعظیم و حرمت بوده قدم از دایره موافقت بیرون ننهند و بر حسب
فرمان آن دو وزیر عالیشان بمصالحه راضی گشته ترک آشتی کردند و بار دیگر بسبیل مشارکت و مساهمت روی بسرانجام مهام آوردند اما چون سلطان ابوسعید
مسند سلطنت را بوجود خود مشرف گردانید نوبت دیگر میان آن دو وزیر مخالفت اتفاق افتاد و هرچند خواجه علیشاه خواست که تصرفی بر خواجه رشید ثابت
کند ابواب حصول این معنی بر روی او نگشاد در بین اثنا جمعی از اعلاء دیوان چنانچه عادت ایشان است از خواجه رشید رفته بعرض رسانیدند که اگر اجازت فرمایید ما
با خواجه علیشاه در مقام گفت و شنید آییم تا مبلغی از تصرفات بر وی ثابت کرده خواجه رشید از غایت سلامت نفس بدان امر همداستان نشد و گفت من خواجه
علیشاه را بگویم که شما را استرضا نماید و اتحاد جماعت از خواجه رشید مایوس گشته نزد خواجه علیشاه آغاز تردد کردند و باتفاق تقریر وزیر صافی ضمیر آوردند خواجه
علیشاه نواب سلطان ابوسعید خان را تشویه داده تا مزاج سلطان را بر خواجه متغیر گردانیدند و در خدمت پادشاه آنخواجه افضل پناه را العیوب مسبب ساخته
در اواخر ماه رجب سنه سبع عشر و سبعمائه رقم عزل بر ناصیه حالش کشیدند و امیر سونج اگرچه بعزل صاحب سعید راضی نبود اما در آن اوان مرضی صعب یافت و سلطان
ابوسعید خان در آن زمستان علم عزیمت بصوب دار السلام بغداد برافراشت و امیر سونج در عشرین ذیقعده سنه مذکوره در منزل محول العالم آخرت انتقال نمود
و در وقت نقل خسرو ثوابت و سیار ببرج حمل سلطان عالی محل بصوب سلطانیه نهضت فرمود و امیر چوپان در حدود آذربایجان بمراسم شکار پرداخته در آن اثنا
خواجه رشید را که بعد از عزل در تبریز اقامت داشت پیش خود طلبید و گفت وجود تو بر درگاه پادشاه مانند نمک در طعام مطلوبست و مهام سپاهی
و رعیت بی دخل رای صواب نمای تو نهایت معیوب البته کرت دیگر ملازمت اختیار میباید کرد و روی بفیصل مهمات مملکت میباید آورد خواجه در جواب گفت که عمری
در ملازمت گذرانیدم و شام اوقات شباب بصبح ایام شیب رسانیده روزگار شباب که موسم جمع کردن اسباب کامرانی است بنهایت پذیرفت و
نهال آمال و امانی بهار جوانی از هبوب صرصر خریف ضعف و ناتوانی سمت انحنا گرفت قطعه میان پشت کمان گشت پشت من زان روی که تیر عمر گرانمایه بر
گذشت از شست بپای حادثه ام شکست و میگوید زمانه خیز که این خانه نیست جای نشست و آنچه مرا در وزارت دست داده هیچ وزیر را اتفاق
نیفتاده اکنون سیزده نفر از اولاد رشید برشد رسیده اند اولی آنست که حالا ایشان عوض من در خدمت باشند و بنده بتدارک مافات قیام نموده ایام
ستم بنیان بر ورق حال من کشند بیت رسمست که مالکان تحریر آزاد کنند بنده پیر خواجه رشید هرچند در باب استعفا مبالغه نمود امیر چوپان در تکلیف
قبول منصب وزارت افزود آخر الامر خواجه سر رضا جنبانید و چون این خبر بخواجه علیشاه و جمعی که قصد جناب آصف پناه نموده بودند رسید آغاز اضطراب کردند
ابوبکر آقا را که بعضی متعلقه امیر چوپان بود با پیشکش درم و دینار فریفتند تا مزاج امیر را بر وزیر صافی ضمیر متغیر گردانید و چوپان نویان اگرچه با خواجه نیک بود اما
لوح دل ساده داشت که هرکس هر چیز خواست مطلوب خود را بر طبق مدعا بر آن مینگاشت و کار بجایی رسید که اعدای خواجه رشید بعرض امیر چوپان رسانیدند که خواجه
ابراهیم ولد خواجه رشید که شربت دار اولجایتو سلطان بود باغوای پدر خود پادشاه را زهر داده و بدان واسطه سلطان محمد روی بعالم عقبی نهاده و ایشان

نقاع برآن

محمد خدابنده رحلت بعالم باقی کشید و سلطان

و امیر چوپان ایشانرا بعرض سلطان ابوسعید رسانیده دو امیر دیگر که رشوت گرفته بودند ادای شهادت نمودند و حکم قتل آن وزیر فاضل عالی اصل نمودند و در
هفدهم جمادی الاولی سنه ثمان عشر و سبعمائه در حوالی ابهر تبریز چنگدر جلاد اول خواجه ابراهیم را که نظر بر گردن زد آنگاه پیش خواجه رشید رفت خواجه او را گفت با علیشاه
بگوی که بی جرم مرا متهم ساختی کردی بزودی باشد که روزگار این کینه از تو باز خواهد خواست و تفاوت بین الجانبین همین قدر خواهد بود که گور من کهنه و قبر تو
نو خواهد بود بعد از آن جلاد خواجه عالی نژاد را از میان بدو نیم زد و لشکریان ربع رشیدی را که متعلق بدان جناب بود تاراج نمودند و امرا املاک خواجه
و اولاد و غلامانش را دیوانی ساختند مولانا جلال الدین عتیقی در تاریخ فوت خواجه رشید این بیت در سلک نظم کشید بیت رشید ملت و دین چون رحیل کرد بعقبی
بنوشت منشی تاریخ او که طاب ثراه ۞

ذکر مخالفت شاهزاده یسور و بیان قتل آنخسرو پر تهور

شهزاده یسور که در اواخر ایام زندگانی
اولجایتو سلطان از آب آمویه عبور نموده در بادغیس علم اقامت بر افراشته بود بعد از استماع خبر فوت سلطان محمد طمع در مملکت خراسان کرد و این راز را با امیر
بکتوت ولد امیر العبد نویان در میان نهاد بکتوت گفت که چنین می باید اندیشید که امیر یساول بقتل آید چه بعد از دفع شوکت او درین ولایت کسی نمی ماند که
با ما مقاتله نماید و روزی چند درین فکر بسر برده در آن اثنا یساول بهانه آنکه شاهزاده یسور را طوی میدهیم مالی خطیر در بلاد خراسان توجیه کرد از آنجمله
پنجاه هزار دینار کپکی بر دار السلطنه هراة رقم فرموده در اواخر سنه ست عشر و سبعمائه پنجاه سوار خونخوار آن تحصیل را بهراة آورده بضرب لت و شکنجه در
عرض دو روز وجه مذکور را نقد فرمودند و برین قیاس در تمام بلدان محصلان بیداد فراوان تقدیم رسانیدند رعایا زبان بنفرین یساول گشادند و تیر
دعای مظلومان بهدف اجابت رسیده شهزاده یسور و بکتوت باهم گفتند میتواند بود که طوی یساول مشتمل بر مکری باشد مناسب آنکه قبل از آنکه بی اختیار
شویم مهم او را تفصیل دهیم و امیر یساول ارد و جوبی که بتعظیم جمع کرده بود و اوانی زرین و سیمین و اسپان تازی نژاد و غلامان پری زاد و مهوشان عذار از جنس کولات
و چند خیک شراب بدو هزار کو بعضد بهم رسانیده متوجه اردوی یسور گشت و نخست بجلیل خانه بکتوت رسیده بساط نشاط بگسترد و بشراب خوردن مشغول شد بیکبار
ناگاه شخصی او را گفت که کسان بکتوت جمعی از متابعان ترا گرفته قصد تو دارند لاجرم بر جناح استعجال پای در رکاب آورده مانند برق و باد روی بطرف عراق نهاد
و هنوز نیم فرسنگ نرفته بود که شاهزاده یسور تمامی جهات او را غارت فرمود و چون یساول بحدود جام رسید مبارکشاه بن بوجای که از وی کینه دیرینه
در سینه داشت با پنجاه سوار سر راه بروی گرفت و در آن وقت با یساول زیاده از سی کس نبود ناچار آغاز پیکار کرده کشته شد یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه گوید قطعه
ز هفتصد و هفده دهم ماه محرم سال و مه تاریخ نه نقصان نه زیادت شد امیر یساول سحری پیش اجل باز نهاد سر آنجا که قضا بود و ارادت چرخ فلک از
کبر افراخته بر انداخت این است مراد از صنعت و سیرت و عادت ۞ سلطان ابوسعید خان بعد از استماع این اخبار امیر ایسن قتلغ را جهة انتظام مهام
خراسان بدان صوب روان فرمود و چون ایسن قتلغ در حدود آن مملکت نزول فرمود امیر بکتوت از جانب شاهزاده یسور پیش او رفت و گفت یساول
بی جهتی قصد شاهزاده یسور کرده بود لاجرم بقتل رسید و ایسن قتلغ بخلاف تصور مردم بکتوت را بانواع نوازش اختصاص داده گفت باید که سایر امرای خراسان
مطیع و منقاد او باشند و یسور عهدنامه در باب اطاعت سلطان ابوسعید نزد ایسن قتلغ فرستاد و آن مغول ساده دل بهمین مقدار قناعت کرده روی بصوب سلطانیه
آورد و از آنجا بحکم سلطان ابوسعید خان متوجه اران شده در اثنای راه بعلت فجاه در گذشت اما شاهزاده یسور بعد از آنکه خاطر از جانب ایسن قتلغ جمع کرد بکتوت
را بتشریف پیشتر منظور نظر تربیت گردانیده قامت قابلیتش را بخلع گرانمایه بیاراست و هزار مرد مسلح مکمل در تابین او مقرر فرمود و فرمود که در بادغیس متوطن گردد
و خود روی بطرف گرمسیر آورد زیرا که پیش ازین بنابر رعایت غایت حزم آغروق خود را بدان طرف فرستاده بود و چون بگرمسیر رسید در روزی چند بعراقت
بکند اینده عزم مخالفت سلطان ابوسعید جزم کرد و نخست بسیستان رفته خواست که حاکم آن دیار ملک نصیر الدین را ایل سازد لاجرم مکتوبی مشتمل بر وعد و وعید
پیش او روان گردانید و ملک در مبادی حال از سطوت او اندیشیده قصد نمود که چیزی مال برسم پیشکش ارسال نماید در آن اثنا شنید که تیمور نکودری با یسور
داعیه سرکشی دارد و ملک غیاث الدین کرت نیز سر بحلقه متابعتش در نمی آورد لاجرم فرستادگان شاهزاده را بقتل رسانید و باعلان کلمه عصیان مبادرت نمود
و یسور بحدود آن ولایت دست بغارت و تاراج بر آورده از توابع ملک جمعی را بتیغ بیدریغ گذرانید و عنان مراجعت انعطاف داده بر سر نکودریان
تاخت و تیمور را که کلانتر ایشان بود در خاک هلاک انداخت آنگاه بکارسازی یورش خراسان مشغول شد و ملک غیاث الدین کرت ازین حال آگاهی یافته قاصدی
نزد بعضی از امرای ابوسعیدی که در بادکان اقامت داشتند فرستاد و از عزیمت یسور اعلام داد و امرا باهم گفتند که این نازک هیچ نباید که ما ابتر بمانند

شاه‌زاده و سید هرگز در مقام مخالفت پادشاه نیامده و بر تقدیری که این اندیشه در خاطر او قرار گیرد آن مقدار لشکر ندارد که باستظهار ایشان سعی بجز اسپان آید و یسور

جمع ساختن لشکر بهتر است و روی توجه بجوکی که پسرش بود و پسر دوم او واسطه جمالی لا فرستاد تا در سنه تسع عشر و سبعمائه متوجه خراسان گشت و چون بحدود مشهد رسید جمعی از

امرا که در بادغیس اقامت داشتند بوی پیوستند و خواطر بر یورش مازندران قرار داده نخست مکتوبی نزد ملک غیاث الدین کرت فرستاده بود و اعدا ایلی و انقیاد دعوت

و ملک بسخنان خشونت آمیز در جواب نوشته یسور از اطاعت میرزایان نومید شده در ماه رجب با جلکای هراة گذشته بسرعت برق و باد بصوب ... روان

امرای ابوسعیدی بود و مخالفت نمود و بیکبار برایشان تاخته تمامی یراق و کله و رمه آن الغان را متصرف گشت و کجوبت تا دامغان راند و یسور تا وسط مازندران

بار کشید و خرابی بسیار کرده قرب ده هزار از سادات و اشراف آن ولایات اسیر گردانید و چون این خبر بسمع شریف سلطان ابوسعید خان رسید امیر حسین گورکان

و امیر قوتلق جلایر را با سپاه و افر بصوب خراسان فرستاد و شاه‌زاده و یسور از توجه امیر حسین گورکان خبر یافته در عقب زمستان عنان مراجعت انعطاف داده امیر

حسین بسرعت تمام از عقب در حرکت آمده چون یسور به نیشاپور درآمده آغاز مطالبه و مؤاخذه مسلمانان کردند تا پیش از آنکه چیزی معتد به حاصل کرده بخبر

وصول امیر حسین شوند پر یلهای خود که اشتند و چون یسور بنواحی مشهد مقدسه رضویه علی راقدها التحف السلام و التحیه نزول نمود استماع فرمود که ملک غیاث الدین کرت

فوجی از مشهوران خود را بجانب بادغیس فرستاده و جهات کجوبت و اتباع او را بباد غارت و تاراج داده لاجرم بغایت پریشان خاطر گشت در این حین سید بدرالدین

با سایر سادات مشهد اندک ساوری ترتیب نموده بملازمت شاه‌زاده شتافتند و بطریقه سنت زبان بسلام گشادند و چون آتش غضب یسور مشتعل بود ...

و سادات را رخصت جلوس میسر نبود ایشان از نماز پیشین تا نماز دیگر برپای ایستاده بعد از آن شاه‌زاده از زمین سر برآورد و گفت سپاه را اتفاق افتاده

گوسفند قربانی میر بدرالدین فرمود که منت داریم محصلان تعیین فرمایید تا زودی این مهم ساخته شود یسور سیصد کس همراه سادات کرد تا پانصد سر گوسفند

و سیصد خروار ارد و پانصد خروار جو با سایر مایحتاج ستانده باردو رسانند و خود متوجه جام شد و عقب آن سیصد کس را همراه بشهر برده هر جماعتی را در محله فرود

آورد و همان شب همه را با جمعی دیگر از یسوریان که جهت سودا و معامله بدانجا رفته بودند بقتل رسانیده و از اسپان و اسلحه ایشان پیکش منکبین مرتب ساخته چون

بدان حدود رسید باستقبال برد و امیر حسین زبان تحسین گشاده سادات را بمواطف بیکرانه بنواخت و شاه‌زاده یسور بعد از وصول بنواحی جام خواست که شیخ الاسلام

شهاب الدین اسمعیل جامی را بمجلس خود حاضر ساخته از وی اخذی نماید اما بر چند کسان بطلب آنجناب فرستاده التماس حضور نمود بجائی نرسید و شیخ در گوشه‌ای متحصن گشته

فرستادگان را بغیر تیر دلدوز چیزی نداد و بنابر آنکه الاغ امیر حسین بغایت لاغر بود در روزی چند جهت آسایش در اینکت ارکان توقف نمود و در آن ایام بکرات

یسور و کجوبت نواحی دارالسلطنه هراة را تاخته در باب محاصره آن بلده و تضییق ملک غیاث الدین کوشیدند و چند نوبت خواجه ابو احمد چشتی را بشهر فرستاده طلب

مردم و جهاتی که ملک در غیبت ایشان از بادغیس بهراة برده بود نمودند تا بدان وسیله مصالحه نمایند اما ملک اصلا بدان سخنان ملتفت نشده هیچ چیز بکسی بیرون نفرستاد

و یسور و کجوبت عاجز گشته در آن اثنا خبر وصول امیر حسین متواتر انجامید و شاه‌زاده تاب مقاومت نیاورده بار دیگر بطرف گرمسیر خرامید و امیر حسین در اواخر سنه

تسع عشر و سبعمائه در آن بلده فاخره نزول اجلال فرموده ملک غیاث الدین را باصناف انعام و احسان بنواخت و باتفاق او از عقب یسوریان در حرکت آمده جمعی از

ایشان را گرفته و کشته رایت مراجعت برافراخت و در سنه عشرین و سبعمائه کبک خان بن دوا خان در ماوراء النهر از پریشانی حال یسور خبر یافت و بنابر کینه

که از وی در خاطر داشت شاه‌زادگان عظام ایلچیکدای و رستم و منکلی خواجه و نولادرا با چهل هزار مرد جرار از آب آمویه گذرانیده و با ایشان مقرر کرد که تا مهم

یسور و کجوبت بالتمام نرسانند باز نگردند و ایلچی نزد امیر حسین فرستاده پیغام داد که مناسب آنست که شما نیز فوجی از سپاه خراسان را بامداد لشکر ماوراء النهر تعیین نمایید

تا علی اسرع الحال امر یسور منفصل یابد و امیر حسین بیست هزار کس یراق کرده از عقب مردم کبک خان ارسال داشت و چون این لشکر به نزدیک رسیده

شنیدند که سپاه جغتای یسور و کجوبت را بدست آورده کشته‌اند و کیفیت آن واقعه چنان بود که امرای کبک خان بعد از طی منازل به فرسنگی اردوی یسور رسیده

منهیان پیش سر داده ایشان بیاسش فرستادند و ایشان را باصناف انعام و اکرام وعده دادند و آن بیوفایان قبول کردند که چون تلاقی فریقین روی نماید بلشکر ماوراء النهر

پیوندند و بعد از آنکه شاه‌زاده یسور از وصول اعدا خبر یافت مردم خود را از کلاه داده روی بمیدان قتال نهاد و در وقت تسویه صفوف امرا و ارکان دولتش بموجب

مواضعه جلو ریخته بشاه‌زادگان جغتای پیوستند و اول کجوبت رسیده سرش از تن دور ساختند و یسور چاره بجز فرار ندید و فئه ایلچیکدای خبر یافته او را تعقیب

نموده در ساحل اشترآباد و آن سواران سه روز طی مسافت نموده بدو رسیدند و دست باستعمال تیغ و تیر برده بقتلش رسانیدند و سپاه ماوراء النهر واده شاه‌زاده

رسید دو هزار کس تعیین نمود که مال فراوان از مسلمانان ستانده بدو رسانند و آن مردم بنیشاپور

شاه زاده تیمور جوکی و قران سلطان بها با سایر فرزندان و خواتین او اسیر گرفته و غنیمت بی‌نهایت تحت تصرف در آورده روی به بادغیس نهادند و فتنها آرام و خواطر خراسانیان به اطمینان دادند

گفتار در بیان وقوع انواع فتن در ممالک عراق و آذربایجان و بقتل رسیدن جمعی کثیر از دشمنان سلطان ابوسعید بهادرخان

در اوانی که خبر ویرانی ولایت خراسان و وصول شاه زاده تیمور بعرض سلطان ابوسعید خان رسید و امیر حسین حسب الحکم جهت دفع شاه زاده روان گردید بعد از چند روز امیر چوپان نیز بعزم امداد امیر حسین از قراباغ اران نهضت فرموده به بیلقان شتافت در آن اثنا پادشاه اوزبک از جانب دشت بدربند آمده جمعی از امراء بزرگ را که آنجا بودند بزخم تیغ و سنان بگریزانید و چون گریختگان بسلطان عالی‌شان پیوستند پادشاه با یکه و هزار سوار که در آن زمان در ملازمت موکب همایون بودند متوجه دفع اعدا گشته بکنار آب کر رفت و فرمود که مجموع لشکریان و شاگرد پیشگان مانند خط مستقیم بر لب آب فرود آیند تا در نظر باغی بسیار نمایند و در آن طرف آب سپاه اوزبک یک یک از ولایات را غنیمت کنند و هر چه بیابند ببرند و امیر چوپان آن خبر را در بیلقان شنوده دفع اوزبکان را از توجه بجز راه اهم و اولی دانست و با ده تومان سوار بطریق ایلغار کرده بار دوی همایون پیوست لشکر اوزبک چون حال بدین منوال دیدند بمضمون کلمه العود احمد عمل نموده باز گردیدند و امیر چوپان از آب بگذشت و از عقب ایشان شتافته جمعی را بقتل رسانید و فوجی را اسیر گرفته بنظر صاحب تاج و سریر آورد و سلطان بیش از پیشتر در تربیت چوپان نویان کوشیده پایه قدر و منزلتش بلند گردانید آنگاه امیر چوپان بعضی از امرا و نوئینان را که در وقت وصول سپاه اوزبک بدربند گریخته بودند بموقف یرغو باز داشته قورمیشی پسر ایلباق را با زمره دیگر چوب یاساق زد و طایفه را از مناصب معزول ساخت و ایشان کینه چوپان در دل گرفته خواطر بر آن قرار دادند که هنگام فرصت دست بردی نمایند بعد از آن سلطان بمقر عز خویش بازگشته چوپان روی بگرجستان آورد و پسر خود حسن را بر سر آغروق گذاشته بجانب کوچه تنکیز توجه فرمود و بدخواهان فرصت غنیمت شمرده مانند گرگ از عقب رمه چوپان پویان شدند و منهی این خبر بچوپان نویان رسانیده او را باور نیامد و بنا بر رفع ظنه ابوبکر و ایسنبوقا را جهة تحقیق آن قضیه بازگردانید و آن دو کس بدست مخالفان افتاده کشته گشتند و چوپان بعد از رفتن ابوبکر و ایسنبوقا قبقول خود باز گذاشته به پسر خویش حسن پیوست و دشمنان هم شب بدانجا رسیده او را هر چند جستند نیافتند و یورت را غارتیده روی بار دوی حسن نهادند و چوپان از وصول ایشان آگاهی یافته مستعد پیکار گشت و جنگی صعب دست داده هزیمت بر جانب چوپان افتاد و او با پسر خود حسن جان از آن ورطه بکنار کشیده به تبریز رفت و خواجه علیشاه جیلان که آنجا بود چوپان بیک را استقبال نموده خدمات پسندیده بجای آورد و امیر و وزیر بموافقت یکدیگر متوجه ملازمت صاحب تاج و سریر گشتند و چون امرا مخالف نشانی بتزویر مبنی از صدور حکم سلطان بر قتل چوپان در قلم آورده بودند و بمردم مینمودند آن حدیث را چوپان شنیده خاطرش در غدغه تمام پیدا کرد بنا بر آن تنهائی طی مسافت مینمود و خواجه علیشاه پیشتر بخدمت شتافته و از وفور عنایت پادشاه خبر یافته قاصدی نزد امیر چوپان فرستاد تا زود خود را بسلطانیه رساند و امیر چوپان بسان برق خاطف بدار الملک رفته شرف دستبوس پادشاه حاصل کرد و آنچه از امرا دیده بود و شنیده بر زبان آورد و از آن جانب امیر ایرنجین که پدر یکی از حرمهای سلطان بود و قورمیشی و تغماق و ایسنبوقا و بوقا و ایلدورجی و غیرهم از امرای مخالف سپاه بلا انتها از حدود آذربایجان فراهم کشیده و از سفید رود گذشته مستعد پیکار گشتند و سلطان ابوسعید و امیر چوپان باستقبال ایشان از سلطانیه بیرون رفته روی بمیدان کارزار آوردند و در آن اثنا حرم سلطان چند نوبت ایلچیان نزد پدر ارسال داشته او را بعنایت پادشاه امیدوار گردانیده و بسلوک طریق مصالحه ترغیب نموده از وخامت عاقبت مخالفت بترسانید ایرنجین بدختر خبر فرستاد که اگر سلطان با ما در مقام عنایت است باید که فردا علمهای سفید برافرازند و این ملتمس مبذول افتاده چون مخالفان رایات سفید را دیدند در جنگ دلیر گشته با هم گفتند که ابوسعیدیان از ما ترسیده اند و بغرور موفور دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده از این جانب نیز سپاه پادشاه بر ایشان حمله نمودند و در آن اثنا سلطان فرمود تا پسر ایرنجین امیر شیخ علی را گردن زده سرش را بر سر نیزه کردند و فریاد بر آوردند

بیت

که هر کس بود دشمن شاه را
بدین گونه بیند سر انجام کار

و نایره خشم و کین سپاه ایرنجین از مشاهده سیاست آن جوان نازنین اشتعال یافته باتفاق منکوحه خویش شاه زاده کنجیک مانند سیل خروشان و دریای جوشان عنان بکران بمیدان تافت و خون بسیاری از ملازمان موکب همایون را برخاک ریخته نزدیک بآن رسید که چشم زخمی رو نماید درین حال پادشاه ستوده خصال بنفس نفیس بر دشمنان تاخته سمند براق مانند را نهنگ آسا در بحر کارزار انداخت و امرا و سران سپاه از ملاحظه جرات پادشاه عنان تماسک از دست داده بیکبار بر مخالفان حمله کردند تیر تقدیر با جرات شیران آن پهلوانان مقارن بود و تیغ و سنان ایشان با روان دشمنان مصاحبت مینمود

نظم

تیغها در مغز با کرده مقر همچون خرد
تیرها در سینه ها گشته روان همچون روان
حلقه بند اجل در پای عداران رکاب
رشته دام فنا در دست مکاران عنان

در خلال آن احوال نسیم عنایت الهی بوزید و موافقت دولت ابوسعیدی بادی برخواست که چشمهای مخالفان را از رؤیت معزول گردانید مبین یکی باد برخواست از آن کوهسار بر دیده و روی دشمن جفاپیشه و امرای عاصی دیده دولت خیره و چشم بخت تیره گشته بعضی در معرکه بقتل رسیدند و ایرنجین و تغاق و سینبغا در پنجه تقدیر اسیر گردیدند و سلطان فرمود تا ایشان را بسلطانیه برده از دار بیاویختند و در زیر دار آتش افروختند و باین طریق خرمن حیات آن بدبختان را بسوختند و قورمیشی پسر عبدالرحمن و بوقا ایلدرجی و چوپان قراوناس که از آن دریای خونخوار جان بکنار کشیده بودند بدست امیر سوتای که از دیار بکر متوجه سلطانیه بود افتاده سوتای عبدالرحمن و بوقا و چوپان قراوناس را بتیغ تیز بگذرانید و قورمیشی را زنده بدرگاه پادشاه فرستاد و او نیز حسب الحکم رخت هستی بباد فنا داد و چون سلطان در آن محاربه بنفس نفیس مباشر امر حرب گشته بود مقرر شد که منشیان بلاغت نشان لفظ بهادر را اضافه القاب همایون نمایند باین عنوان السلطان العادل ابوسعید بهادرخان و فتحنامها نوشته باطراف و ولایات ارسال فرمایند الحمد لله علی ترادف نعمائه و تواتر آلائه

ذکر بعضی دیگر از وقایع ایام دولت سلطان ابوسعید بهادرخان و بیان انتقال خواجه علیشاه جیلان از جهان گذران

در سنه احدی و عشرین و سبعمائه امیر چوپان خواهر سلطان ابوسعید بهادرخان شاهزاده ساتی‌بیک بنت اولجایتو سلطان را خواستگاری نموده پادشاه ملتمس جناب امارت پناه را مبذول داشته کوکب اقبالش بخانه شرف انتقال فرمود و در سنه اثنی و عشرین و سبعمائه امیر حسین بن امیر اقبوقا که حاکم خراسان بود از عالم فانی انتقال نمود و هم درین سال امیر تیمورتاش بن امیر چوپان باغوای جمعی از مردم نادان بخار پندار بکاخ دماغ راه داده در ملک روم خطبه و سکه بنام خود گردانید و بدعوی آنکه مهدی آخر الزمان است الب گشوده از حکام مصر و شام مدد طلبید تا ممالک عراقین و آذربایجان را بتحت تصرف درآورده با ایشان طریق اتفاق و اتحاد مسلوک دارد و امیر چوپان از حرکت پسر واقف شده شمهٔ ازین معنی با سلطان در میان نهاد و با سپاه فراوان عنان عزیمت بصوب روم انعطاف داد و تیمورتاش چون از توجه پدر خبر یافت از کرده پشیمان شده تحف بسیار فرستاد و چوپان نویان امیر تیمور کاجی و قاضی نجم الدین طبسی را که خمیرمایه آن فتنه بودند کشته تیمورتاش را بند فرموده بدرگاه پادشاه رسانید و سلطان ابوسعید بملاحظه خاطر امیر چوپان گناه تیمورتاش را بخشیده او را بار دیگر بحکومت روم روان گردانید و در سنه ثلث و عشرین و سبعمائه شلتاق اسباب نارخاتون در ولایات سلطانی مرتفع شد مفصل این مجمل آنکه در اواخر ایام دولت اولجایتو سلطان قاضی محمد نامی که خطیب همدان بود بنابر غرضی که داشت قباله کهنه بنام نارخاتون بنت امیر کردستان بدست آورده و آن را بنزد امیر چوپان برده عرض کرد که پدر شما ملک بهادر بن تودان نویان در زمان هلاکوخان نارخاتون را اسیر گرفته بود و بحکم بیع اسباب و املاک نارخاتون ملک ملک بهادر بوده و حالا بحسب ارث بشما میرسد و در مملکت عراق ضیاع و عقار نارخاتون بسیار است و امیر چوپان این سخن را کالنقش فی الحجر بر لوح دل نگاشته جمعی از نوکران خود را بصحوب القاضی مشار الیه بولایات فرستاد تا چند موضع در قزوین و خرقان و همدان بحیطه تصرف درآوردند و این حدیث غریب در میان خلق شهرت یافته بیشتر بزرگی که از مالک مزرعه مختصری داشت میگفت این موضع داخل املاک نارخاتون است لاجرم فریاد از نهاد خلایق برآمد و امیر ایسن قتلغ و خواجه رشید زبان بنصیحت امیر چوپان گشاده طوعاً و کرهاً او را از مقام مخرخشه در گذرانیدند تا بهمان چند موضع که گرفته بود قناعت نمود و در زمان سلطان ابوسعید بهادرخان که اختیار و اعتبار امیر چوپان بمرتبه کمال رسید قاضی محمد باتفاق دیگری از اهل دیانت خریطه کهنه که دویست سک مشتمل بر اسباب و املاک دو سه ولایت در آن نهاده بودند نزد امیر چوپان برده گفتند که ما در فلان موضع خانه میساختیم ناگاه این قبالجات را که بنام نارخاتون است یافتیم و امیر چوپان حاصل آن موضع را از شیر مادر حلال تر تصور کرده وکلای او دست تصرف بمزارع و املاک رعایا دراز کردند و کار بجایی رسید که اسبابی را که بدویست هزار دینار رایج می ارزید مردم از بیم آنکه نگویند ملک نارخاتون بوده بده دینار میفروختند لاجرم آتش در خرمن فراغت اصحاب زراعت افتاد و خواجه علیشاه جیلان در آن مهم با چوپان نویان گفت و شنید کرده ولایتی در مملکت روم در عوض اسباب نارخاتون از سلطان گرفته بتصرف وکلای امیر چوپان گذاشت و از خاصه خود بیست هزار دینار نقد تسلیم نمود تا امیر چوپان از مقام دعوی آن اسباب در گذشت و نشانی نوشت که لعنت نامه در قلم آورده القضیه بالکلیه از مسلمانان مندفع گشت و در سنه اربع و عشرین و سبعمائه خواجه تاج الدین علیشاه بیمار شده دست اطبای حاذق بدامن علاج آن عارضه نرسید و سلطان صاحب سعادت از غایت عنایت بعیادت وزیر تشریف برده آن صورت نیز نافع نیفتاد و خواجه در اوجان جان بجان آفرین بجوار مغفرت رب العالمین پیوست نعش او را بآئین شریعت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطیبین برداشته بخطه تبریز بردند و در جوار مسجدی که بنا کرده همتش بود دفن کردند و از وزرای هلاکوخان و اولاد او غیر خواجه علیشاه هیچیک باجل طبیعی فوت نشده و خواجه علیشاه با صابت رای و تدبیر و غایت وقوف و کاردانی در سرانجام امور سلطنت

سلطنت و جهانبانی اتصاف داشت و در ایام دولت در مملکت عراق و آذربایجان ابنیهٔ رفیعه مانند مدارس و خوانق و اربطه و مساجد تعمیر فرمود و مستغلات خوب
و مزارع مرغوب بر آن بقاع وقف نمود و سلطان ابوسعید اولاد و قرابتان خواجه علیشاه را باصناف الطاف نوازش کرده میخواست که منصب وزارت را بیکی
از دو پسر او دهد در آن اثنا میان برادران نزاع دست داده بر یکدیگر تعرض نمودند و مهم بدانجا انجامید که هر چه پدرشان در مدة العمر اندوخته بود بدیوان [illegible]
و منکوب و مخذول در کنج خانه نشسته بصد رنگ سرانجام قوت لایموت روز میگذرانیدند و منصب وزارت سلطان ابوسعید بهادرخان بعد از فوت خواجه تاج
الدین علیشاه جیلان تعلق برکن الدین صاین گرفت و رکن الدین صاین از اولاد ضیاء الملک محمد بن مودود است و ضیاء الملک در زمان سلطان محمد خوارزمشاه منصب
عارضی سپاه داشت و رکن الدین صاین چون بمبادی سن رشد و تمیز رسید خود را در سلک ملازمان امیر چوپان منتظم گردانید و امیر چوپان نوبتی فرمود تا در تفتیش امور فرو[illegible]
تا او را بوزارت سلطان نصب فرمود

گفتار در بیان اسباب تغییر مزاج سلطان ابوسعید نسبت با امیر چوپان سلدوز و ذکر سوختن خرمن عمر او و اولادش بآتش خشم جهان سوز

خوانندگان عجایب حکایات و دانندگان غرایب روایات آورده اند که امیر چوپان را دختری
بود که طراوت عذارش طعنه بر گلبرگ طری زدی و صباحت رخسارش از ماه و مشتری گرو بردی بغداد خاتون نام و امیر چوپان آن حور پری نژاد را در شهور
سنه ثلث و عشرین و سبعمایه در سلک ازدواج امیر شیخ حسن بن امیر حسین کورکان بن امیر اقبوقا جلایر که امیر شیخ حسن ایلکانی و امیر شیخ حسن بزرگ عبارت از وست
انتظام داد و در سنه خمس و عشرین و سبعمایه سلطان ابوسعید را که در سن بیست سالگی بود نسبت ببغداد خاتون تعشقی پیدا شد و عنان صبر و قرار یکبار از دست
اقتدار شهریار کامکار بیرون رفت بیت چو دل در سر نرگس مست رفت اگر شاه اگر بنده از دست رفت و این بیت که مثبت می افتد از خامهٔ عزت نسبت
که جناب سلطانی در آن اوقات در سلک نظم کشیده بیت سیا بمصر دلم تا دمشق جان بینی که آرزوی دلم در هوای بغداد است و چون یاسا چنگیز خانی چنان است
که هر عورتی که مطلوب خان باشد باید که شوهر او را اطلاق داده بحرم پادشاه فرستد سلطان ابوسعید بعد از کمال اضطرار محرمی نزد چوپان روان ساخته
شمه از ما فی الضمیر خویش اعلام نمود چوپان از استماع این سخن در بحر حیرت افتاده آتش غیرت در کانون درونش زبانه زدن گرفت و جوابی نه بر وفق مراد پادشاه
گفت و سلطان لب از آن گفت و شنید بربست اما از جانب چوپان غباری بر حاشیهٔ ضمیر منیرش نشست و این قیل و قال در اواخر تابستان در ییلاق اوجان
واقع شد و چون زمستان نزدیک رسید امیر چوپان بملاحظه آنکه هر گاه بعدی میان محب و محبوب حاصل گردد شاید سورت عشق انکسار یابد امیر شیخ حسن را با بغداد خاتون
بقراباغ اران فرستاد و سلطان را طوعا و کرها بقشلاق بغداد برد و بعد از آنکه خسرو عالی مقام بمدینة السلام رسید سلطان عشق بغداد خاتون بیشتر از پیشتر بر شهرستان
ضمیرش مستولی گردید بیت دوای عشق گو بیدار سفر خیز و چه دانستم که در دل مهر آن مه خواهد افزون شد بهر منزل و چون صاین وزیر که ملک نصرة الدین عادل
لقب یافته بود تغییر مزاج پادشاه را نسبت بچوپان نویان معلوم نمود بهنگام مجال شمه از افعال و اعمال چوپان و اتباع او معروض گردانید و فرمود که اختیار
داد و ستد تمامی حاصلات و ولایات در قبضهٔ اقتدار چوپانیان است و با وجود او هیچکس از امرا و وزرا و ارکان دولت را اعتباری نیست بیت زر و زور دارند فرمان
و بس ندارند اندیشه از هیچکس سخنان وزیر در ضمیر صاحب تاج و سریر جایگیر آمده این هم ضمیمهٔ الم عشق بغداد خاتون گشت بنا بر آن از خرگاه کم بیرون می آمد
و کسی را بار نمیداد بیت جهاندار در کنج ایوان خویش منگر دمی جز بدیدار جانان خویش و چون امیر چوپان حال پادشاه را بدین منوال دید در خلوتی بعرض رسانید که
اکثر معمورهٔ ربع مسکون مسخر حکم سلطان است و سبب ملال خاطر آفتاب اشراق معلوم نیست بیت چرا خوش نخندی نگویی سخن بکن هر چه خواهی که گوید مکن
سلطان جواب داد که من زمام اختیار تمام ممالک را بکف کفایت تو گذاشته ام باید که بر وجهی سلوک نمایی که من بفراغت توانم بود و تا اکنون باری روزی
بدلخواه نگذرانیده ام و از دمشق خواجه که در آن اوان نیابت و سرانجام مهام خاصهٔ سلطانی تعلق بوی میداشت شکایت گونه کرد و چوپان متفکر و حیران
از خرگاه سلطان بیرون آمد و دمشق خواجه را طلبیده و آنچه از پادشاه شنیده بود با وی در میان نهاد و گفت باید که تو در تنگ خلوتی بمثابهٔ مساعی جمیله مبذول
داری که اگر از من جریمه در وجود آید سلطان بجهت خاطر تو آن را بر روی من نیارد نه آنکه جان ما بسبب افعال ناهنجار تو در معرض خطر باشد دمشق خواجه
جواب داد که من روز و شب پای خدمت در آستان سلطنت آشیان استاده ام و چشم و گوش با بشارت و فرمان شهریاری نهاده از هوای نفس خود گذشته ام
و بخلاف رای او مرتکب امری نگشته ام اما چندگاه شد که مزاج پادشاه را نسبت بخود متغیر می یابم و سبب این معنی را غیر مباشرت صاین وزیر امری نمیدانم چوپان نویان
بعد از شنیدن این سخنان مصلحت در آن دانست که روزی چند خود را از خرگاه پادشاه دور اندازد و صاین وزیر را همراه خود برده بوقت فرصت

کردنش را از بار سار سبکت ساز و بنابران در وقت دمیدن گل و ریحان در فضای باغ و بستان بهانهٔ ضبط و ربط مهمات ولایات خراسان از سلطان ابوسعید
بهادرخان اجازت طلبیده بدان صوب نهضت کرد و امیر ارکرنج و امیر محمود و امین قتلغ و امیر محمد بیک و صاین وزیر را مصحوب خویش برد و دمشق خواجه را بدستور
در خانه بگذاشت و سلطان بهمراه او آن از بغداد بجانب سلطانیه علم عزیمت برافراشت و امیر چوپان چون بخراسان رسید شنید که ترمشیرین خان در حدود کابل
نزول گزیده و خیال تسخیر خراسان بخاطرش گردیده بنابران پسر خود امیر حسن را با سپاه صف شکن بدفع مخالفان فرستاد و ترمشیرین خان از توجه ولد چوپان خبر یافته جمعی
از لشکریان خود را باستقبال او روان فرمود تلاقی فریقین در حدود غزنین دست داد و از کر و فر بهادران پرخشم و کین زلزله در زمان و زمین افتاد آخر الامر امیر
حسن غالب آمده سپاه ترمشیرین فرار کردند و جنود خراسان بغزنین شتافته لوازم قتل و نهب بجای آوردند مجاوران تربت سلطان محمود غزنوی را اسیر ساختند و
اوراق مصاحف و صحف مزار را زیر دست و پای انداختند و حسن در اواخر شهور سنه ست و عشرین و سبعمایه از آن ولایت مراجعت فرمود و بخدمت پدر پیوسته
کیفیت حال بازنمود اما دمشق خواجه بن چوپان بعد از توجه پدر بصوب خراسان جمیع کلیات و جزئیات امور سلطانی را از پیش خود گرفت و در غایت استقلال
بسرانجام مهام ملک و مال پرداخته سلطان ابوسعید را از سلطنت جز نامی نماند و این معنی بر خاطر همایون گران آمده در خلوتی تتمهٔ از ما فی الضمیر خویش با بعضی از نزدیکان
در میان نهاد یکی از ایشان مجال خباثت یافته گفت دمشق خواجه با یکی از کنیزکان اولجایتو سلطان که در قلعهٔ سلطانیه می باشد تعلق می ورزد سلطان فرمود که هرگاه
دمشق خواجه نزد محبوبه بقلعه رود مرا آگاه سازید و بهمدران ایام که داخل شهور سنه سبع و عشرین و سبعمایه بود علاقهٔ عشق دمشق را بر آن داشت که بحصار رفت
و سلطان واقف گشته حکم همایون بقتل او صدور یافت اما هیچکس را زهره نبود که بدین فعل اقدام نماید بحسب اتفاق در آن روز سری چند از قطاع الطریق گردنشان
آوردند سلطان فرمود که آوازه دراندازند که این سر چوپان و اتباع اوست که در خراسان بر دست امرا کشته شده اند و دمشق خواجه از شنیدن این خبر
عنان شکیبائی از دست داده با ده کس از قلعه بیرون تاخت و روی بوادی فرار نهاد سلطان مصر خواجه و آقا لولو را بتکامیشی او فرستاد و با آنکه دمشق خواجه در آن
روز اسپی را که بهترین اسپان الوس هلاکو خان بود در زیر ران داشت مصر خواجه و آقا لولو بوی رسیدند و آن اسپ تیزتک مانند اسپ چوبین در بساط شطرنج
از رفتار باز ایستاده هرچند دمشق خواجه خواست که بتازیانهٔ سیاست آن را برانگیزد میسر نشد لاجرم خیال جنگ نمود و قبضهٔ شمشیر را گرفت تا برکشد تیغ از
نیام بیرون نیامده مصر خواجه بوی رسیده خواست که مهمش را باخر رساند آقا لولو گفت دمشق اندک کسی نیست که او را بی حکم سلطان توان کشت و مصر خواجه
پیش پادشاه رفته کیفیت حال بازگفت سلطان جهت نشانی انگشتری بوی داد و مصر خواجه خاتم را با آقا لولو نموده بضرب شمشیر مصری روز عمر دمشق را بشام اجل رسانیدند و در آن
روز که ششم ماه شوال سال هفتصد و بیست و هفت بود تمامت خزاین و اسباب تجمل و حشمت دمشق خواجه بباد غارت و تاراج رفت بنوعی که بامداد آن روز
نان چاشت نداشت بوقت شام از مال دمشق غنی گشت و چون آن مهم از هم بگذشت سلطان ابوسعید بهادرخان نشانی مصحوب یکی از معتمدان نزد امرای خراسان
فرستاد که در گرفتن و کشتن چوپان و اتباع او مراسم اهتمام بجای آورند و همچنین باطراف دیگر ولایات فرامین مطاعه ارسال فرمود که از ذریات چوپان و چوپانیان
اثر نگذارند و بنفس نفیس از سلطانیه نهضت فرموده بقزوین شتافت و در باب اجتماع جنود ظفر ورود احکام بتاکید تمام نفاذ یافت و قاصد سلطان در تابستان
همراه باردوی چوپان رسید و نشان واجب الاذعان را پنهان بامرا رسانید ایشان را علی الفور مخالفت چوپان محال نمود لاجرم باتفاق پیش او رفته کیفیت
حال بازگفتند و از رضا بقتل دمشق خواجه ابراء ذمه کردند و در اظهار موافقت و اتحاد مراسم مبالغه بجای آوردند و چوپان در فوت پسر جزع و فزع نموده چون
مجلس شکست ولد بزرگترش امیر حسن بعرض پدر رسانید که من بعد صحبت ما و سلطان ابوسعید در نگیرد و بر عهد و پیمان امرا اصلا اعتماد نتوان کرد مصلحت
دولت در آنست که هر کس که سلطان ابوسعید را پادشاه ساخته بکشیم و از سلاطین الوس جغتای مدد طلبیده تمامی ممالک خراسان را بحیطهٔ ضبط درآوریم اگر سلطان
ابوسعید بدین جانب آید با وی مقاتله نمائیم و الا هرگاه ما را مکنت و شوکت بیشتر شود روی بعراق نهاده داد دل خود از وی بستانیم چوپان این حسن سخن نداشت
و بکثرت لشکر و زور بازوی خویش غره شده گفت حالا در ایران کیست که در برابر من صف تواند کشید بلکه خیال قتال بخاطر تواند گذرانید آنگاه صاین وزیر را
که خمیرمایهٔ آن فتنه سید اوست بحضور طلبید و جلاد را گفت که با تمام مهم این ناتمام پردازد و وزیر متحیر شده مجال قیل و قال نیافت و از جلاد التماس نمود که مرا از
میان بدو نیم زن جلاد پرسید که سبب این تمنا چیست ملک نصرة الدین بجانب چوپان نگریسته نظم بدو گفت زیرا که بنی که آن کند بشما اعتماد
از جان نباشد بجز تیغ فرجام آن همین است آخر سرانجام آن بعد از آن امیر چوپان با هفتاد هزار سوار که در آن زمان همراه داشت رایت عزیمت

سخن پرداز ۲

عزیمت بجانب عراق و آذربایجان برافراشت و امرا و نوئینان با سوگند یاد کرده که با وی مخالفت نکنند و چون منازل و مراحل قطع کرده بسمنان رسید بخانقاه معارف پناه شیخ رکن الدین علاء الدوله رحمة الله نزول نموده بمجلس شریف شیخ با امرا و اعیان عهد و پیمان درمیان آورد که از وی تجاوز نکرده ان نشوند و از آنحضرت التماس نمود که بار دیگر پادشاه را ملاقات نموده بزلال موعظت و نصیحت نایره غضب سلطانی را فرونشاند تا بار دیگر نسبت باو در مقام عنایت در آید و جمعی را که در کشتن دمشق خواجه اهتمام نموده اند بوی سپارد و شیخ کمال الدین علاء الدوله ملتمس چوپان نویان را بشرف اجابت اقتران داده متوجه اردوی پادشاه جهانیان گشت و بعد از وصول سلطان عالی مقام بتعظیم و احترام شیخ قیام نموده و او را در پهلوی خویش نشانده بدو زانوی ادب بنشست و شیخ در باب اصلاح جانبین و انطفاء نایره نزاع و شین سخنان بر زبان آورده سعی موفور بتقدیم رسانید تا بار دیگر میان سلطان و چوپان صورت موافقت روی نماید اما پادشاه و امرا آن نصایح را بسمع رضا نشنودند و در مقام مخالفت و محاربت راسخ دام و ثابت قدم بودند لاجرم شیخ بقدم ندم بازگشته آنچه گفته بود و شنیده بسمع چوپان رسانید و او را از کشیدن شمشیر در روی ولی نعمت خود تحذیر فرمود و چوپان بغم و رنج موفور از سمنان روان شد و چون بمنزل قوتار رسید در میان او و اردوی سلطان یکروزه راه بیش نماند امیر محمد بیک جهکت که خال سلطان بود و امیر سیکرور و غیر هما از امرا با سی هزار سوار نقض عهد و پیمان چوپان را بر طاق نسیان نهاده بسلطان پیوستند و چوپان بر باقی امرا و لشکریان بی اعتقاد شده از راه بیابان روی بولایت خراسان آورد و سایر امیران و متابعان او پریشان گشته چوپان شاهزاده ساتی بیک را که زوجه او و خواهر سلطان بود اجازت داد که پیش برادر رود و خود بخیال ملازمت قاآن تا کنار آب مرغاب عنان بازنکشید و در آن منزل از آن عزیمت پشیمان شده عازم هراة گشت که جوار ملک غیاث الدین کرت که مربی او بود در روزی چند بسر برد بیکی دولتی فریاد برآورد که این چه رای ناصواب است ملوک هراة با که وفا کردند که با ما کنند

بیت
صحبت کیتی که تمنا کند
با که وفا کرد که با ما کند

دانشمند بهادر را بشمشیر غدر قتل نمودند و امیر نوروز را گرفته تسلیم قتلغشاه فرمودند چون نامه چوپان بعنوان رسیده بود سخن آن مشفق را نشنود و بهراة رفت و ملک غیاث الدین بحسب ظاهر لوازم انسانیت بجای آورد و چوپان را در منزل مناسب جای داد اظهار اخلاص و نیازمندی کرد و هم در آن ایام نشان سلطان بملک رسید مضمون آنکه اگر چوپان را بیاسا رساند بمواصلت حرمش گرد و چنین وعده اعمال آل اتابک فارس مفخر و سرافراز کرد و ملک حقوق تربیت و رعایت چوپان را نابوده انگاشته جلاد در انجمن تعش فرستاد چوپان آغاز قلق و اضطراب نموده درخواست کرد که ملک با وی ملاقات کند و این التماس مبذول نیفتاد آنگاه دل بر واقعه ناگزیر نهاده سه وصیت فرمود اول آنکه سرش را از تن جدا نسازند و انگشت نشانی باردو فرستند یک انگشت او را که موسر داشت روانه گردانند دوم آنکه پسر او جلاو خان که جوانی بود در کمال قابلیت و جمال و از خواهر سلطان ابوسعید دولتی بنت اولجایتو سلطان تولد نموده بود زنده بعراق ارسال نمایند شاید که چون سلطان را چشم بروی افتد عرق خویشی در حرکت آمده خونش بخشد سیوم آنکه کالبد او را بمدینه رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم برده در عمارتی که در آن بلده طیبه ساخته بود مدفون سازند ملک غیاث الدین زبان بقبول این ملتمسات گشوده اشاره نمود تا جلاد چوپان را بخنجه هلاک ساخت و انگشت او را بعراق روانه داشت آن نشانه در ماه محرم سنه ثمان و عشرین و سبعمایة باردو رسید و حکم شد که آن را در سر اردو بازار آویختند و در زمستان همین سال ملک غیاث الدین عزم ملاقات سلطان ظفرقرین کرده در اثنای راه شنود که بغداد خاتون در حرم پادشاه در آمده و اختیار و اعتبار بسیار دارد لاجرم دغدغه بخاطرش راه یافته کسی بخراسان بازگردانید تا جلاو خان را بقتل رسانید و خود بآستان سلطنت آشیان شتافته در قراباغ اران بشرف ملازمت فایز شد اما بواسطه اعتبار بغداد خاتون مهمش از پیش نرفت بلکه ملک در اردو موقوف گردانیدند تا کسان بخراسان فرستاد که تابوت امیر چوپان و جلاو خان را باردو آوردند آنگاه سلطان ابوسعید مبلغ چهل هزار دینار در وجه محمل افزوده حاجیان را فرمود که آن دو تابوت را همراه بمکه برند و از آنجا بمدینه رسانیده بخاک سپارند و آن جماعت بموجب فرموده عمل نموده در سایر مناسک حج تابوتها با محمل بود و در روز عید اضحی حاجیان بر آن جنازه نماز گذاردند و همراه خود بمدینه طیبه برده در جوار مزار فیض آثار امام عالی مقدار حسن بن امیر المومنین علی علیه السلام دفن کردند زیرا که عمارت امیر چوپان در قبله مسجد رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم بود و کندن قبر در آن موضع مستلزم سوء ادب مینمود در مطلع سعدین مذکور است که امیر چوپان بصفاء نیت و نقاء طویت اتصاف داشت و پیوسته همت بر ادای وظایف طاعات و عبادات میگماشت و در ایام ... و شام عمارات عالیه که ماحی آثار قیاصره و اکاسره است طرح انداخت و آب جاری بمکه معظمه آورده بان واسطه آن بلده مکرمه را معمور ساخت

ذکر اولاد امیر چوپان چوپان نویان را نه پسر بود بزرگتر از همه امیر حسن و او سه پسر داشت که از آنجمله یکی موسوم است بتالش و تالش در ایام دولت سلطان

ابوسعید بهادرخان در اصفهان و فارس و کرمان حکومت مینمود و در آن اوان که امیر چوپان از سلطان گریزان گشت حسن و تالش بمازندران افتادند و از آنجا بخوارزم رفتند
قتلغ تیمور که از قبل پادشاه اوزبک در آن ولایت حکومت میکرد پدر و پسر را رعایت فرموده نزد خان خود فرستاد و خان ایشان را بتربیت ترتیب سرافراز ساخت
با سپاهی بحرب چرکس روان ساخت و امیر حسن از آن جنگ زخمی یافته بازآمده درگذشت و بعد از او تالش بمرض طبیعی عازم عالم آخرت گشت و دو پسر دیگر امیر حسن
که حاجی بیک و اغوج حسین نام داشتند حاجی بیک را پسر عمش شیخ حسن کوچک زهر داد و اغوج حسین سلیمان خان بجهان جاودان فرستاد و پسر دوم امیر چوپان تیمور
تاش بود و او خبر اندراس اساس حیات پدر و برادر در دیواس شنود و روزی چند در یکی از قلاع بلاد روم تحصن نمود و آخر الامر با اموال فراوان بمصر شتافت
و الملک ناصر کرد و مرغ دل اشراف و اعیان آن مملکت را بدانه انعام و احسان صید فرمود و ملک ناصر چند روزی نسبت به تیمورتاش در مقام عنایت
و التفات سلوک نمود و چون دید که بیشتر از عالم آن ولایت معتقد او شده اند ترسید که مبادا خروج نماید بهنگام فرصت سر تیمورتاش را از بدن جدا ساخته
نزد سلطان ابوسعید فرستاد و آن در شوال سال هفتصد و بیست و هشت در ییلاق اوجان بدو رسید و تیمورتاش را چهار پسر بود امیر شیخ حسن کوچک و ملک اشرف
و ملک اشتر و مصر و ذکر ایشان در داستانهای آینده از مساعدت وقت مامول است و پسر سیم امیر چوپان دمشق خواجه بود که کیفیت کشته شدن او در خبر بیان
آید و دمشق چهار دختر داشت یکی از آنجمله دلشاد خاتون است که خواجه سلمان ساوجی از جمله مداحان او است و پسر چهارم امیر چوپان محمود بود که در کرجستان حکومت
مینمود و محمود هم در سال قتل پدر بدست لشکریان سلطان افتاده رخت بقا بباد فنا داد و از وی چهار پسر ماند و هر چهار بدست امیر شیخ حسن بزرگ و امیر شیخ حسن
کوچک مسموم و مقتول گشتند این چهار پسر امیر چوپان با بغداد خاتون از یک مادر بودند و پسر پنجم چوپان جلاد خان است که ذکر شهادت او سابقا
مسطور شد و پسر ششم امیر چوپان سیورغان بود و مادر این پسر ساتیبک است دختر اولجایتو سلطان و سه پسر امیر چوپان که سیوکشاده و یاغی باستی و نوروز
نام داشتند از یک مادر بودند و ذکر ایشان ممکن که من بعد بتقریب در حیز بیان آید انشاء الله تعالی و تقدس **ذکر مشرف شدن بغداد خاتون
بمناکحت سلطان ربع مسکون** نظم عشقست که شیر ازو زبون آید ازو وز هر چه گمان بری فزون آید ازو گه دوستی کند که جان آساید گه دشمنی کند که
خون آید ازو مشاطگان عرایس اخبار چهره بکر سخن را بدین گونه آراسته اند که با وجود وقوع حالات مذکوره و حکایات مسطوره و کشته شدن چوپان و اولاد
و اشتعال و انطفاء نیران شر و فساد مهر بغداد خاتون بنت چوپان بهمان دستور در ضمیر منیر صاحب تاج و سریر متمکن بود و بهیچ وجه پادشاه روی زمین بدولت وصلت
آن زهره جبین شکیبائی نمی توانست نمود بیت هر کسی در پی کاری و غم یار همان دل ایشان ورد همان عهد همان یار همان آخر الامر قاضی مبارکشاه را طلبیده
گفت که پیش امیر شیخ حسن رو و بهر حیله که توانی او را از سر بغداد خاتون بگذران قاضی برحسب فرمان نزد امیر شیخ حسن رفته بعبارتی که دانست شمه از میلان
خاطر پادشاه بدان مفارقت و مرافقت عرض کرد شیخ حسن از ترس خان و خوف جان و مال بار برداخته مساعدت جانان اختیار نمود و چون زمان عدت
منقضی شد و غلبه شهوت مقتضی گشت سلطان او را بحباله نکاح در آورد و بغداد خاتون پای بر مسند عزت و فراش قربت نهاده در امور ملکی و مالی دخل کردن
گرفت و بار دیگر مهمات چوپانیان صفت سامان پذیرفت بیت بلی عشقست پر افسون و نیرنگ گهی صلحست کار او گهی جنگ و در شهور سنه اثنی و ثلثین
سبعمائه جمعی از حاسدان بسمع اشرف سلطان رسانیدند که میان امیر شیخ حسن و بغداد خاتون مراسلات پنهانی واقع است و سلطان را این سخن باور آمده از
موقف سیاست حکم بقتل شیخ حسن صدور یافت و مادر شیخ حسن که عمه سلطان بود خون او را درخواست کرده پادشاه بخشید او را بقلعه کماخ فرستاده بغداد
خاتون را از نظر اعتبار بینداخت و بعد از چندگاه کذب مفتریان نزد پادشاه جهانیان بتحقیق پیوسته بار دیگر با بغداد خاتون در مقام عنایت و التفات آمد
و حکومت روم را بامیر شیخ حسن تفویض فرمود **گفتار در بیان شمه از حال صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد بن رشید و ذکر
سایر وقایعی که در زمان دولت سلطان ابوسعید بحیز ظهور رسید** خواجه غیاث الدین محمد که ارشد اولاد خواجه رشید الدین
فضل الله بود مبادی عنفوان اوان جوانی را که خلاصه اوقات زندگانی است باکتساب فضایل نفسانی و تحصیل کمالات انسانی صرف نمود و باندک زمانی حقایق اکثر
علوم معقول و دقایق بیشتر فنون منقول را بر لوح خاطر نگاشت و جمال حالش بحلیه اصناف فضل و هنر آراسته گشته رایت سخاوت برافراشت بطلاقت لسان و فصاحت
بیان و حسن خلق و لطف طبع و سلامت نفس و استقامت ذهن مشهور گشت و هم در ایام شباب بگذاردن حج اسلام و طواف روضه مقدسه خیر الانام علیه الصلوة و السلام
مشرف شده از ارتکاب منهیات درگذشت و در آن اوقات که سلطان ابوسعید بهادرخان امیر دمشق خواجه بن چوپان را بعالم بقا فرستاده عنان توجه بجانب

بجانب قزوین انعطاف داد باستصواب امرا و ارکان دولت مقالید رتق و فتق و مفاتیح قبض و بسط مهام ملک و مال را در قبضهٔ اقتدار خواجه غیاث الدین محمد
نهاد و از اعیان خراسان خواجه علاء الدین محمد را در امر وزارت باآنجناب شریک گردانید اما بعد از انقضاء هشت ماه خواجه علاء الدین محمد بسر منزل استیفا
رفته صاحب سعید مستقل گردید و آن وزیر صافی ضمیر بحسب ارث و استحقاق بر مسند فرماندهی نشسته باحیاء مراسم عدل و احسان و اعلاء معالم امن و امان و
استمالت سپاهی و رعیت و تکثیر عمارت و زراعت قیام و اقدام نمود و در تمهید ارکان دین مبین و تشیید قواعد شرع سید المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین جد
و جهد تمام فرمود و نهال آمال اهل فضل و کمال از رشحات سحاب افضالش نشو و نما پذیرفت و ریاض امانی علما و ارباب از قطرات احسان بی پایانش صفت طراوت
و نضارت گرفت نظم · تا هاتف دولت نو در داد آواز · بر عالمیان گشت در رحمت باز · پیرانه سر این کهن جهان کرد طمع · کز بخت جوان نوجوان
گردد باز · و چون رایت اعتبار و اختیار خواجه غیاث الدین محمد در غایت ابهت و اقتدار سر بفلک دوار کشید جمعی که نسبت بخاندان رشیدی
بی ادبیها کرده بودند متوهم شدند و آن خواجه نیکو سیرت بخلاف معتقد ایشان جمیع آن جماعت را منظور نظر مکرمت و احسان گردانید بیت دوستان را کجا کنی محروم
تو که با دشمنان نظر داری · از فروغ ضمیر دانش پذیر قدوهٔ فضلاء آفاق مولانا کمال الدین عبد الرزاق لمعات این حکایت بر صفحات مطلع سعدین تافته که
نارین طغای ایلدکوچ لقب که در اوایل سن رشد و تمیز در ملازمت سلطان ابوسعید بود و امیر دمشق خواجه بن امیر چوپان امارات ظلم و ضلال در ناصیهٔ احوال
او مشاهده فرموده چنان ساخت که مانند نکبت و ادبار از آمد شد اردوی سلطان کامکار مهجور گشت و نارین طغای استغاثه نزد امیر چوپان برده چوپان
از غایت نیک نفسی دمشق را از قصد آن بداندیش منع کرد و او بار دیگر ملازمت پادشاه بر میان بسته مترصد فرصت بود تا تغییر مزاج صاحب تخت و تاج
نسبت بچوپانیان فهم نمود آنگاه آغاز شرارت و خباثت کرده در استیصال ایشان سعی بسیار بجای آورد و چون آن مهم بر حسب مدعای او پیش رفت
و اموال و جهات فراوان از متروکات امیر چوپان و اولاد او گرفت رایت نخوت برافراخت و بحکم یرلیغ ضبط ولایات خراسان را پیش نهاد همت
ساخت و پس از آنکه بآن ولایت رسید نسبت بملک غیاث الدین کرت آغاز عناد و لجاج کرده میخواست که تومان هراة را نیز تحت تصرف در آورد اما چون
خواجه غیاث الدین محمد وزیر حامی ملک بود آن مهم را از پیش نتوانست برد و وقتی که ملک غیاث الدین از اردوی ظفر قرین بجانب هراة مراجعت نارین طغای
یکی از نوکران خود را با فوجی از لشکر بسبزوار فرستاد تا ایراق و جهات ملک را بجاروب غارت و تاراج برفت و در ولایات خراسان دست بظلم و بیداد
بر آورده اموال مسلمانان بناحق میستاندند هر چند روز بطمع اخذ مال بطرف ولایت دیگر میراندند چون خبر این افعال ناهنجار بعرض سلطان کامکار رسید در
غضب رفته تاشتیمور را جهة کسر سورت شوکت او بجانب خراسان روان گردانید و نارین طغای قبل از وصول تاشتیمور خبر خشم سلطان را نسبت بخود شنیده
بود جهة تدارک متوجه اردو گردید و در اثناء راه آن دو امیر نیز بیکدیگر رسیدند و با هم خلوت کرده و مراسم اتحاد و اتفاق بجای آورده خواطر با مبارکت بر آن
قرار دادند که بغداد خاتون و خواجه غیاث الدین محمد را بقتل رسانند بعد از آن در مقام خدمتکاری آمده مزاج جناب شهریاری را با خود رام گردانند و چون
میدانستند که امیر علی پادشاه نیز با ایشان درین امر موافقت خواهد نمود معتمدی نزد او فرستاده کیفیت اندیشهٔ خود را اعلام فرمودند و چنان مواضعه کردند
که نارین طغای بسلطانیه رود اگر تواند که پادشاه را در قصد آن دو عزیز با خویش موافق سازد فهو المطلوب و الا کمر باهتمام اخراجات سلطان بر بندد و کار
او را مدد باید و دیگران را اعلام نماید آنگاه تاشتیمور در قزوین متوقف شده نارین طغای بسلطانیه رفت و سلطان بواسطهٔ ظلم و بیدادی که از وی معلوم نموده
بود او را ببارگاه راه نداد و بغداد خاتون که قتل پدر و برادران را بشآمت سعایت او میدانست با وی کم التفاتی آغاز نهاد لاجرم نارین طغای سراسیمه شده با امیر
وخباثتش
تورین ملاقات کرده حقیقت اتفاق خود و تاشتیمور و علی پادشاه را بر زبان آورد و از وی موافقت طمع داشت تورین او را بوعده فریفته صورت حال
با خواجه غیاث الدین محمد باز گفت و سلطان ابوسعید نیز از بعضی ایناقان شمهٔ ازین حدیث استماع فرموده در اندیشه بود که آن عقدهٔ مشکل را با نامل تأمل بچه نوع
بگشاید در آن اثنا نارین طغای جمعی از ملازمان خود را مکمل و مسلح ساخته در مدرسهٔ که متصل سرای خواجه غیاث الدین محمد بود باز داشت و ایشان را گفت
هر گاه جناب وزارت مآب پای از خانه بیرون نهد دست بردی نمایند و خود سلاح بسته بدار الوزارت شتافت و گفت میخواهم که خواجه را در
خلوت ببینم برادر وزیر با او گفت که حکم یرلیغ نفاذ یافته که هیچ آفریده با سلاح نزد وزیر نرود و اسلحهٔ او را باز ستاندند و نوکرانش را نیز از دخول منع
نارین طغای تنها بخانه در رفته نسبت بخواجه آغاز تواضع و چاپلوسی کرد و گفت نوعی میباید ساخت که نوبت دیگر پادشاه با من ابواب الطاف مفتوح

گردانند و خواجه این معنی را قبول فرموده فرمود که شما سوار شوید که من نیز بیرون آمده بخدمت پادشاه روم و سخن شما را عرض نمایم نارین طغای بیرون رفته و نوکران خود را نیز
همان خیال بمدرسه منتظر بایستاد و چون سرای خواجه غیاث الدین محمد در دیگر نیز داشت خواجه از آن در سوار شده بخدمت سلطان شتافت و معروض گردانید
که چند روز شد که نارین طغای بامید عنایت سلطانی آمده انتظار ادراک سعادت بساط بوس میکشید پادشاه از غایت سلامت نفس بدین سخن متعجب شده فرمود که هیچ
میدانی که نارین طغای در حق تو چه اندیشه دارد خواجه عرضه داشت که من بنده این درگاهم و منظور نظر التفات پادشاه هر کس جهتی در باره من اندیشد بمقتضای و لا
یحیق المکر السیئ الا باهله باو عاید گردد و سلطان همان لحظه باخذ و قتل نارین طغای فرمان داد و آن حرام نمک از آن حکم خبر یافت و بصوب خراسان شتافت بخیال
آنکه خود را بخراسان رساند و دوستان و لشکریان آن جانب را جمع گرداند و سلطان خواجه لولو را از عقبش فرستاد و لیکن خواجه بوی نتوانست رسید لاجرم
ایلچیان با امثله واجب الاذعان بهر طرف روان ساخت که هر جا نارین طغای را یابند بند کرده بپای تخت رسانند و آن بدبخت بجد و دوری در کوه
رود فرود آمده یکی از نوکران را جهة آوردن طعام بیورت حاجی ایتمیش ایغور که در آن حدود بود فرستاد و حاجی ایتمیش کیفیت واقعه را دانسته با جمعی سوار
شد و او را گرفته و دست و گردن بسته بسلطانیه برد بعد از آن سلطان حشمت آیین کسان بقزوین فرستاد تا تاشتیمور را نیز بدار الملک رسانیدند و در روز
غره شوال سنه سبع و عشرین و سبعمائه که عید فطر مسلمانان بود آن دو نامسلمان قربان شدند و در سنه ثلثین و سبعمائه امیر شیخ علی بامارت خراسان و خواجه
علاء الدین محمد بوزارت آن مملکت جنت نشان متعین گشتند و بعد از وصول جراحات جارحات ظلم و بیداد نارین طغای را بمراهم مراحم مندمل گردانیدند
و باندک زمانی بار دیگر آن بلد را بسر حد معموری و آبادانی رسانیدند و در سنه اربع و ثلثین و سبعمائه امیر محمود شاه اینجو که سالها در ملازمت سلطان بسر
برده بغایت مقرب و گستاخ بود و در فارس حکومت مینمود از آن منصب معزول شده منشور ایالت آن ولایت بنام امیر مسافر اینانق در قلم آمد و چون امیر
محمود شاه در شیراز و توابع آن مقدار اسباب و املاک داشت که هر سال صد تومان حاصل آن بود از عزل خویش بغایت محزون گشته امیر محمود ایسن قتلغ و امیر
سلطان شاه بن نیکروز و امیر محمد بیک و امیر محمد بیل تن را که از جانب مسافر اینانق نقاری تمام در خواطر داشتند با خود متفق ساخت و با جمعی کثیر سوار شده
ناگاه بدر خانه مسافر شتافت و مسافر گرداب بلا را بحر محیط دیده بهر حیله که توانست گریخته خود را بخانه سلطان رسانید و امرا تا درگاه پادشاه رفته
تیری چند بدر و دیوار زدند و مسافر را طلبیدند و حال بر سلطان تنگ شده نزدیک بدان رسید که مسافر را بدشمنان سپارد و در آن اثنا امیر سونجاق بن
چوپان و خواجه لولو با غلبه تمام بمدد سلطان عالی مقام آمدند و امرا و اعیان عنان مراجعت انعطاف داده پادشاه یکیک ایشان را گرفت و حکم قتل فرمود
اما خواجه غیاث الدین محمد خون آن جماعت را در خواست کرد و امیر محمود ایسن قتلغ را بخراسان پیش امیر علی قوشچی فرستاد تا مقید نگاهدارد و سلطان شاه
بن نیکروز در قلعه سیرجان محبوس شد و محمد بیل تن در بم و محمد قوشچی در نطنز و محمود شاه اینجو در تبرک اصفهان و مسعود شاه بن محمود شاه را بروم پیش امیر شیخ حسن
فرستادند و تمامی این طایفه در مواضع مذکوره بودند تا وقتی که سلطان ابوسعید درگذشت مگر محمود شاه که بعد از آن او از جرایم او بعفو و اغماض مقابل گشت

ذکر وفات پادشاه صاحب تایید سلطان ابوسعید در تابستان سنه ست و ثلثین و سبعمائه که از غایت حرارت هوا جوشن در تن مبارزان
صف شکن سیماب سان در اضطراب و ذوبان بود سلطان ابوسعید بهادرخان خبر توجه سپاه دشت قبچاق استماع نموده بجد و در اران نهضت فرمود و در اثنای
سفر مزاج پادشاه بحرور از نهج استقامت انحراف یافته بسر حد سقم و علت شتافت و بعد از دو هفته اندک صحتی دست داده سلطان عالی مقام بحمام رفت
و مرض نکس کرده بعضی از اطبا گمان بردند که پادشاه زهر خورده و در معالجه سعی موفور بظهور رسانیدند اما فایده بر آن استعمال دوا و غذا مترتب نگشت و سلطان
در سکرات افتاده کار از تدبیر بازو پیر درگذشت مصراع بر خیز ای طبیب که بگذشت کار از آن در مقدمه ظفرنامه مسطور است که سلطان ابوسعید هنگام
وفات حیات دلشاد خاتون بنت دمشق خواجه بن چوپان در سلک خواتین حریم انتظام داده بود و با بغداد خاتون کم التفاتی آغاز نهاد بنابر آن بغداد
خاتون بزهر دادن پادشاه جسارت نمود و بدان سبب طایر روح شریفش بمتنزهات آنجهانی پرواز نمود عجب آنکه تمامی مورخان باتفاق بغداد خاتون بنت چوپان
و دلشاد خاتون بنت دمشق خواجه بن چوپان را از جمله ازواج سلطان ابوسعید بهادرخان شمرده اند و حال آنکه بحسب شرع شریف اجتماع عمه و برادرزاده در
نکاح جایز نیست و سلطان ابوسعید در سلک اهل اسلام انتظام داشت پس این معنی قایل میباید شد که سلطان ابوسعید نخست بغداد خاتون را مطلقه کرده باشد
بعد از آن دلشاد خاتون را در سلک ازدواج کشید القصه در سیزدهم ماه ربیع الآخر سنه مذکوره مدبر طبیعت سلطان ابوسعید دست از تمشیت امور بدن کوتاه

کوتاه کرد و روح شهریش روی بجانب ریاض قدس آورد افسر پر نور سلطانی که سر بسر قیصر فرود نمی‌آورد در روی بر زبر خاک نهاد و تخت فیروز بخت خاقانی که از وجه
مسکندر عار میداشت خوار و زار در گوشه افتاد بیت گر بگردید تاج و سوزد تخت کی بپاشد بعید برزوال دولت سلطان اعظم ابوسعید امرا و ارکان دولت
در لباس سوگواری بمقام فریاد و افغان و زاری جسد مطهر شهریاری را تجهیز و تکفین کرده بسلطانیه بردند و در منزلی که در نواحی آن بلده جهت همین مصلحت بنا فرموده
بوده بخاک سپردند بیت روانش بمینو بر انباز باد بباغ جنان شاد و مغفور باد

ذکر بعضی از مشایخ عظام و فضلاء کرام که معاصر بوده‌اند با آن پادشاه عالی مقام

از جملهٔ عطیات عظمی و سعادات کبری که شامل روزگار فرخنده آثار شهریار عالیشان سلطان ابوسعید بهادرخان
بود یکی آنکه زمان فرخنده نشانش بشرف وجود فایض الجود صافی طویتی اقتران داشت که باطن خجسته میامنش مطرح اشعهٔ لمعات فیوضات الهی بود و ضمیر فیض
پذیرش مهبط انوار حقایق نامتناهی مسعود دیدهٔ بصیرتش مشاهد اسرار عالم بالا و ذات هدایت صفاتش برگزیدهٔ دست قدرت ایزد تعالی مثنوی امامت
نژاد کرامت سیر علاء تمام کرام بشر زبطن بطول و زپشت امام ز نسل محمد علیه السلام یعنی سلطان نقباء معارف شعار مقتدای اولیا مواهب و آثار قطب
اصحاب علم و عرفان قدوهٔ ارباب تحقیق و ایقان مخصوص سعادات ازلی و تاییدات لم یزلی **شیخ صفی الحق و الحقیقة و الدین الاردبیلی** روح الله
تعالی روحه و زاد بین الصدیقین فتوحه و در آن اوقات ترک و تاجیک و دور و نزدیک آستان ملایک آشیان آنحضرت را کعبهٔ حاجات میدانستند
و پیوسته نقش ارادت و اخلاص خدام عتبهٔ لازم الاحترامش را بر الواح خواطر مینگاشتند طبقهٔ اتراک با وجود کمال ابا کی هرگز از فرمودهٔ آن مهر سپهر ولایت
تجاوز نمیکردند و بقدر مقدور در اطاعت فرمان واجب الاذعانش شرایط اهتمام بجای می‌آوردند و چون در وقت ذکر نسب همایون فرمانفرمای
ربع مسکون اعنی حضرت شاه دین پناه خلد الله سبحانه و تعالی ملکه و سلطانه شمه‌ای از احوال آن قدوهٔ اولیا مسوده خصال که پدر ششم آنحضرت است مرقوم کلک بیان
خواهد گشت درین مقام خامهٔ مشکین شمامه از سطر اطناب در آن باب در گذشت و دیگری از مشایخ آن زمان **شیخ شرف الدین طویل قزوینی** است
و او بشرف علم و عمل اتصاف داشت و پیوسته در باب رفع اخراجات و تکالیف دیوانی از رعایای قزوین سخنان بعرض سلطان ظفر قرین میرسانید
و پادشاه سخنان را بسمع رضا میشنید وفاتش در سنهٔ اثنی و عشرین و سبعمائه در بلدهٔ مذکوره اتفاق افتاد و همانجا مدفون شد و دیگری از آن جمله **شیخ سعد الدین
قتلق خواجه خالدی قزوینی** است که در سلک اخفاء شیخ نورالدین کیل انتظام داشت و شیخ سعد الدین عالمی متبحر بود و بر خصم حمد الله مستوفی غازان
خان و امرا و لشکریان او بر دست او مسلمان شدند وفاتش در ماه محرم الحرام سنهٔ ثمان و عشرین و سبعمائه در قزوین روی نمود مدت عمر عزیزش هشتاد و چند سال
بود و از آن جمله یکی عارف اسرار سبحانی **شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی** است حمد الله مستوفی که معاصر آنجناب بوده در تاریخ گزیده قلمی نموده
که شیخ علاء الدوله پسر ملک شرف الدین سمنانی است و در زمان ارغون خان عمل میشه بود و پدرش در مرتبهٔ وزارت بعد از آن تایب شد و در عبادت درجهٔ
عالی یافت در نفحات مسطور است که ابو المکارم رکن الدین علاء الدوله احمد بن محمد البیابانکی در اصل از ملوک سمنان بود و در سن پانزده سالگی بخدمت
سلطان وقت شغل گرفت و در یکی از حروب جذبه بوی رسید و در سنهٔ سبع و ثمانین و ستمائه بوقت مراجعت از حجاز در بغداد بصحبت شیخ نورالدین عبدالرحمن
کسرقی رسید و در سنهٔ تسع و ثمانین و ستمائه اجازت ارشاد یافت و بعد از سنهٔ عشرین و سبعمائه در خانقاه سکاکیه در مدت شانزده سال صد و چهل اربعین برآورد
و گویند در سایر اوقات صد و سی اربعین دیگر برآورده بود وفات شیخ رکن الدین علاء الدوله در شب جمعه بیست و دوم رجب سنهٔ ست و ثلثین و سبعمائه
در برج احرار صوفی آباد اتفاق افتاد و در حظیرهٔ قطب زمان عماد الدین عبدالوهاب مدفون گشت مدت عمر عزیزش هفتاد و هفت سال بود از نتایج
طبع فیاض شیخ رکن الدین علاء الدوله کتاب مکاشفات مشهور است و دیگری از آن جمله **شیخ اوحدی اصفهانی** است در نفحات سمت تحریر
یافته که چنان استماع افتاده که شیخ اوحدی از اصحاب شیخ اوحد الدین کرمانیست و این نسبت مبنی از آنست و شیخ اوحدی را دیوان شعریست در غایت
لطافت و عذوبت و ترجیعاتی مشتمل بر حقایق و معارف و مثنوی بروزن و اسلوب حدیقهٔ شیخ سنائی جام جم نام و در آنجا بسی لطایف درج کرده است
و در سنهٔ ثلث و ثلثین و سبعمائه آن کتاب را باتمام رسانیده وفات شیخ اوحدی در سنهٔ ثمان و ثلثین و سبعمائه اتفاق افتاد و در مراغهٔ تبریز مدفون شد
رحمه الله و غفر له علیه و از جملهٔ اعاظم علماء آن زمان یکی **قاضی عضد الدین عبدالرحمن بن رکن الدین بن احمد بن عبدالغفار الایجی** است
و آنجناب سرآمد فضلاء محققین و افضل علماء مدققین بوده و در مبادی ایام شباب بتکمیل فنون معقول و منقول و تحصیل فروع و اصول موفق گشته بافاده مشغولی مینمود

همواره با صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید طریق مصاحبت مسلوک میداشت پیوسته مدح و ثنای جناب صاحبی را بر دیباچه مصنفات خود مینگاشت شرح مختصر ابن حاجب در اصول فقه و متن مواقف در علم کلام و فواید غیاثیه در فن معانی و بیان از جمله مؤلفات آن فاضل بحجسته صفاتست که بنام نامی خواجه غیاث الدین محمد در سلک تحریر کشیده و الحق بکمال علم و دانش خود را از آن رسایل بر فواید بالغ عبارتی ظاهر گردانیده وفات قاضی عضد الدین در شهور سنه ست و خمسین و سبعمایه روی نمود علیه الرحمة و الرضوان من الملک الرحیم المعبود و دیگری از آنجمله واقف مواقف نکته پردازی **مولانا قطب الدین رازی** است و آنجناب را نیز نسبت بخواجه غیاث الدین محمد اخلاص تمام بود و شرح مطالع و شرح شمسیه را باسم شریفش تألیف نمود و از آنجمله دیگری **حافظ عبد الرزاق العوطی** است که در علم حدیث و فن تاریخ مهارت کامل حاصل داشت و فاتش در بغداد فی سنه ثلث و عشرین و سبعمایه اتفاق افتاد و از جمله شعرای آن زمان یکی **مولانا جلال الدین** عتیقی است و این مطلع در سلک منظومات او انتظام دارد که مطلع از خاک کف پایت هر گرد که برخیزد جانها ش فرو بارد دلهاش فرو ریزد و از آنجمله دیگری **فخر الدین فتح الله** بن ابی بکر بن حمد الله المستوفی القزوینی است و این مطلع از جمله منظومات اوست که مطلع صد گره بازبران زلف معنبر زنه عالی را چو سر زلف بهم بر زده و از جمله مورخان آن زمان یکی برادر فخر الدین فتح الله حمد الله المستوفی است که در سلک نویسندگان خواجه رشید الدین فضل الله و پسرش خواجه غیاث الدین محمد انتظام داشت و تاریخ گزیده را بنام نامی آنصاحب زاده سعید تصنیف کرد و از جمله مؤلفات حمد الله دیگری نزهة القلوبست و از آن کتاب کمال فضیلت و جامعیت حمد الله بوضوح می پیوندد و بسیاری از غرایب و عجایب عالم و خواص اشیا ظاهر میگردد **ذکر ارپاخان**[۲] که او را قبل از وصول بمرتبه سلطنت ارپاکاون میگفتند بارتق بوکا بن تولی خان می پیوندد بدین موجب که ارپاکاون بن بوسه بن منکقان بن ملک تیمور بن ارتق بوکا و سلطان ابوسعید بهادر خان روزی بر زبان آورده بود که چون از فرزندان هلاکو خان کسی که شایسته امر پادشاهی باشد نمانده این کار بارپاکاون میرسد و در آن وقت که سلطان بسکرات موت گرفتار بود خواجه غیاث الدین محمد رشید قاصدی بتعجیل خانه از جان فرستاده او را بازدو طلب نمود و چون سلطان درگذشت روز دیگر امرا و اعیان چنانچه رسم و آیین ایشانست ارپاکاون را بر تخت خانیت نشانده تاج مرصع بر سرش نهادند و امرا جوز او ار کمر خدمت بسته هر یک بجای خود ایستادند و آن روز تا شب بحضور و سرور گذرانیدند و نوای عیش و عشرت به بزمگاه ناهید رسانیدند و روز دیگر ارپاخان زبان باستمالت سرداران و نوئینان گشاده گفت من مانند سلاطین سابق بتجمل و تنعم معتاد نیستم عوض تاج زرنگار کلاه نمد روسی و بجای کمر قره کار میان بند پشمینه مرا کفایتست از لشکر متابعت و موافقت و از من مرحمت و شفقت و مناصب امرا و ارکان دولت را بدستور زمان سلطان ابوسعید مقرر ساخت و روز جمعه بمسجد رفته در خطبه او را بلقب معز الدین و الدنیا خواندند و بی شائبه تکلف و غایله تصلف شیوه سلطانی قبائی بود بر بالای او زیبنده و شیمه جهانبانی خلعتی بود قامت قابلیتش را برازنده بیت ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو تاج شاهی را فروغ از لؤلؤ لالای تو اما چون رسانه دولت افتاده بود و روزگار ناسازگار آن شهریار عدالت شعار را امان نداد و هم در اوایل ایام اقبال اختلال باحوال ملک و مالش راه یافت و امیر علی پادشاه خروج نموده در سابع عشر رمضان سنه ست و ثلاثین و سبعمایه بین الجانبین محاربه بوقوع پیوست و ارپاخان منهزم شده و زیر بی نظیر فی کر بخت و بخت خواجه غیاث الدین محمد بدست نوکران امیر علی پادشاه گرفتار گشته در بیست و یکم ماه مذکور شربت شهادت چشید بعد از آن ارپاخان نیز بچنگ دشمنان افتاده در سیم شوال همان سال در مقام او جان از عقب وزیر روان کردید **گفتار در بیان مجملی از وقایع ایام دولت ارپاخان و ذکر بعضی از اسباب طغیان مخالفان** چون ارپاخان بر سریر سلطنت متمکن گردید با خود اندیشید که تا جماعتی که در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان معتبر بوده اند معدوم نشوند زمام امور مملکت در قبضه اقتدار من قرار نخواهد یافت بنابر آن اغوای بعضی از امرا و اعیان دولت را پیش نهاد همت ساخت و بخت بغداد خاتون را که بنظر استخفاف در روی می نگریست بدوستی پادشاه اوزبک و زهر دادن سلطان ابوسعید بهادر خان متهم داشته در اواخر ربیع الاول سنه ست و ثلثین و سبعمایه بقتلش فرمان داد و خواجه لؤلؤ در حمام آن سیم اندام را شربت شهادت چشانید آنگاه ارپاخان در میان زمستان لشکر بجانب دربند شروان کشید زیرا که پادشاه اوزبکان بکنار آب کر آمده قصد آذربایجان داشت و بعد از تقارب فریقین ارپاخان طایفه از سپاهیان را از آب گذرانید تا از عقب اوزبکان در آمدند و خود از پیش رو در برابر ایشان بایستاد و این معنی موجب انهزام مخالفان شده ارپاخان مظفر و منصور بدار الملک تبریز مراجعت فرمود و شاهزاده ساتی بیک بنت اولجایتو سلطان را که سابقا در نکاح امیر چوپان بود بعقد خویش در آورده و در روز استفتاح همان سال امیر محمود شاه اینجو را بتهمت آنکه یکی از

نسب ارپاخان ۲

یکی از اولاد هلاکو خان را در خانهٔ خود پنهان کرده داعیهٔ خروج دارد بقتل رسانید و اولاد امیر محمود شاه امیر مسعود شاه و امیر شیخ ابو اسحق از تبریز پای در وادی گریز نهادند مسعود شاه بروم پیش امیر شیخ حسن رفت و امیر شیخ ابو اسحق بدیار بکر شتافته با میرعلی پادشاه که خال سلطان ابوسعید بهادرخان بود و از مخالفت ارپاخان دم میزد ملحق گشت و همدران اوان ارپاخان توکل قتلغ را که نسبش باوکدای قاآن می پیوست با دو پسر خورشید منظر بی جهتی سیاست کرد مقارن آنحال زمرهٔ از امرا مانند امیر محمود ایسن قتلغ و سلطانشاه بن نیکروز و محمد بیک که بحکم سلطان ابوسعید بهادرخان مقید بودند از بند نجات یافته بملازمت ارپاخان شتافتند اما بمقتضای عادت جبلی ضمناً در اشتعال نیران فتنه سعی مینمودند و درآن اثنا دلشاد خاتون که از سلطان ابوسعید بهادرخان حامله بود از اردو گریخته نزد امیرعلی پادشاه رفت و مادر پادشاه مغفور حاجی خاتون که بسلطنت ارپاخان رضا نداشت خواجه لؤلؤ را نزد امیرعلی پادشاه فرستاده برادر را بر مخالفت ارپاخان تحریض نمود و حال آنکه امیرعلی پادشاه از قوم اویرات بود از نسل تنکز و تنکز در زمان قوبلا قاآن پیوسته با ارتق بوکا که جد اعلی ارپاخانست مقابله و مقاتله مینمود لاجرم بمقتضای الحب یتوارث والبغض یتوارث امیرعلی عداوت ارپاخان را پیش نهاد همت ساخته موسی خان بن علی بن بایدو خان را بپادشاهی برگرفت

ذکر ارتفاع رایت دولت موسی خان و امیرعلی پادشاه و بیان انجام روزگار ارپاخان و جناب وزارت مآب

چون امیرعلی پادشاه باجتماع خیل و سپاه مستظهر گشته موسی خان را بسلطنت برداشت و همت بر دفع ارپاخان مقصور گردانیده علم نهضت برافراشت و ارپاخان رسیده بنابر استصواب صاحب رشید سعید خواجه غیاث الدین محمد روی بمیدان قتال آورد و پیش از تلاقی فریقین بعضی از امرای مخالف ایلچیان نزد خواجه غیاث الدین محمد فرستاده پیغام دادند که مناسب آنست که منصب امارت و سرداری سپاه با میرعلی پادشاه تفویض باید تا این فتنه تسکین گیرد وزیر باین سخن التفات نکرده و بر زبان آورد که قطعه نشوم خاضع عدو هرگز گرچه بر آسمان کند مسکن باز گنجشک را برد فرمان شیر روباه را نهد گردن در خلال این احوال ارپاخان قصد کرد که زمرهٔ از امرا و قشون را که بهواداری امیرعلی پادشاه متهم بودند از میان بردارد خواجه غیاث الدین محمد از غایت غرور وجود و عدم ایشان را یکسان انگاشت و گفت ع چه جای قصد که اندیشه هم کری نکند و در روز چهار شنبه سابع عشر شهر رمضان سنه ست وثلثین وسبعمائه در حدود جغتو و تغتو آن دو لشکر را با یکدیگر ملاقات افتاد و حربی در غایت صعوبت دست داد و در اثنای استعمال تیر دلدوز و سنان شعله افروز محمود ایسن قتلغ و سلطانشاه بن نیکروز از ارپاخان روی گردانیده با میرعلی پادشاه پیوستند لاجرم موسی خان بدین پیکر ظفر فایز گشته پادشاه و وزیر هر یک بطرفی گریختند و مخالفان از عقب شتافته خواجه غیاث الدین محمد را در سه گنبدان مراغه دستگیر کردند و نزد امیرعلی پادشاه بردند امیرعلی پادشاه اگرچه از آن وزیر صافی ضمیر آزار بسیار در خاطر داشت مراسم اعزاز و احترام بجای آورده میخواست که بجان عزیزش آسیبی نرساند اما سایر امرا در شهادت آن صاحب سعادت لوازم اهتمام بتقدیم رسانیدند و در بیست و یکم ماه مذکور آنخواجهٔ عادل عالم فاضل نواز را شهید گردانیدند و ارپاخان نیز در همان چند روز در ولایت سجاس گرفته باوجان بردند و بحکم موسی خان باولاد امیر محمود شاه اینجو سپردند و ایشان در ثالث شوال سال مذکور قصاص پدر او را بقتل آوردند و معنی آیهٔ کریمهٔ من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا ظاهر گردید و بعد ازین وقایع بایله ربع رشیدی و منازل خواجه غیاث الدین محمد و اتباع و ملازمانش بغارت و تاراج رفته چندان کتب نفیسه و اوانی مرصع و نقود نامعدود و امتعه و اقمشه بظهور آمد که شرح آن نوشتن و گفتن راست نیاید و از صعوبت مصیبت آن وزیر وافر منقبت علمای اعلام را تاج مکرمت از سر بیفتاد و فضلای کرام را مهجوری از خلعت شکیبائی دست داد و یکی از ایشان بیتی چند در مرثیهٔ آن وزیر پادشاه نشان در سلک بیان کشید چند بیت از آن بخاطر بود در سلک تحریر منتظم گردید قطعه جای آنست کاختران امروز بر سر از دست چرخ خاک کنند دردمندان مهر از سر درد جامه در بر چو صبح چاک کنند الغیاث الغیاث درگیرند ناله و آه دردناک کنند که وزیری بآن عزیزی را بچنین خواری هلاک کنند در باب وفور جود و سخاوت و تربیت و رعایت علما ثقات رواة حکایات از آن وزیر فضیلت سمات نقل نموده اند از جمله یکی آنکه در آن اوقات که پادشاه سرافراز امیر شیخ ابو اسحق در شیراز بر مسند فرمان دهی نشست روزی قدوة المحققین قاضی عضد الدین بمجلس شریفش رسید و در اثنای محاوره امیر شیخ از آنجناب پرسید که اهل فضل و هنر در ایام سلطنت سلطان ابوسعید بهادرخان رعایت و عنایت بیشتر یافتند یا در اوان دولت من قاضی عضد الدین تبسم نموده جواب داد که صورت حال این فقیر آنست که نوبتی خواجه غیاث الدین محمد رشید که وزیر آن پادشاه سعید بود در یک مجلس سه نوبت بدست عطابخش بجانب من اشاره کرد و بمجرد آن التفات مرا آن مقدار اسباب و املاک بحصول پیوست که هر سالی

دیوان شما عشر حاصلات آنرا سی هزار دینار عراقی حساب نموده از من میستانند و امیر شیخ ابو اسحق از تفصیل این اجمال سؤال نمود قاضی گفت که یکی از عادات
آن وزیر حمیده صفات آن بود که در هر شب جمعه با علما و موالی طرح صحبت انداخته در چهار صفه که از صفای باطن فرخنده مبانیش حکایت کردی می نشست و آنجناب
را با علی اختلاف مراتبهم در آن مجلس جای میداد و بعد از وقوع مباحثه علمی از هر کس سخنی سنجیده میشنید و در آنجود زر دیگر میگردانید و اول نوبت که من بدان انجمن رسیدم
در صفه که آن وزیر صافی ضمیر منزل گزیده بود جا یافتم و در وسط صفه دیگر نشسته در اثنای قیل و قال بر بعضی از افاضل که بر من تقدیم نموده بودند غالب آمدم
و آنمعنی بر آن مربی اهل فضل و کمال ظاهر گشته اشارت کرد که بالاتر نشین لاجرم بر مقامی که در آن صفه جای داشتند مقدم نشستم و بار دیگر بحثی در میان افتاده بار دیگر مرا
غلبه دست داد وزیر اشارت فرمود که نزدیکتر بصفه بنشین و من بصفه که آنجناب نشسته بود در رفتم و چون سیم نوبت در بحث بر علمای آن مجلس فایق آمدم اشارت نمود
تا مرا بپهلوی خود نشاندند و فرش و اوانی آن صحبت را بمن انعام فرمود و خواص و مقربان آن وزیر پادشاه نشان چون التفات آنجناب را در باره من بدین
مرتبه مشاهده کردند مرا آن مقدار که عرض نمودم رعایت فرمودند امیر شیخ ابو اسحق بعد از استماع این حکایت مبلغ سی هزار دینار عراقی را که دیوانیان او هر سال
برسم مال و جهات از قاضی میگرفتند بوی بخشید و بر طبق کلمه هذا من برکات البرامکه بسبب نقل یکی از آثار آن وزیر مکرمت شعار آن فاضل افادت دثار بابن عطیه
بهره ور گردید رباعی ای گشته ترا مسند اقبال مقام رای تو امور ملک را داده نظام خواهی که شوی در دو جهان نیکو نام در تربیت اهل هنر کوش مدام

ذکر جلوس موسی خان بن علی بن بایدو و بیان مخالفت امیر شیخ حسن ایلکانی با او

در شوال سال مذکور که امیر علی پادشاه از
مهم اربا خان باز پرداخت در موضع اوجان موسی خان را بر سریر جهانبانی نشانده سرانجام تمام مهام کامرانی را من حیث الاستقلال پیش نهاد همت ساخت
زمام منصب وزارت را در کف کفایت امیر جمال الدین حاجی و تاج الدین علی شروانی نهاد و لوای استغنا برافراشته بی استصواب امرا امور ملکی و مالی را فیصل
میداد بنابران نوئینان از متابعتش تنفر نموده پای از دامان آرزو اپیچیدند و مخالفتش را با خود مخمر ساخته انتظار وقت میکشیدند و چون استیلای علی پادشاه و قوم
او برات در اطراف و ولایات شیوع یافت امیر حاجی طغای از دیار بکر متوجه روم شده بخدمت امیر شیخ حسن که پسر عمه سلطان ابوسعید بود شتافت
و اورا بمخالفت موسی خان و امیر علی پادشاه تحریض نمود و امیر شیخ حسن محمد بن یول قتلغ بن ایلتیمور بن انبارجی بن منکوتیمور بن هلاکو خان را بپادشاهی برداشت
و تسخیر ملک ایران را با خود قرار داده علم نهضت بجانب آذربایجان برافراشت و موسی خان و علی پادشاه باستقبال روان شده در چهاردهم ذی حجه سنه
مذکوره در موضع نوشهر با قرا دره التقای آن دو سپاه دست داد و امیر علی پادشاه حیله اندیشیده قاصدی پیش امیر شیخ حسن فرستاد و پیغام داد که
دو پادشاه بر سر ملک باهم نزاع دارند چه ضرورت است که ما و تو درین خونریزی با ایشان شریک باشیم مصلحت چنان مینماید که هر یک با اتباع بر سر پشته برآییم
ایشانرا بهم گذاریم هر کدام از این دو خان که ظفر یابد تابع او شویم امیر شیخ حسن این سخن قبول فرمود با دو هزار مرد صف شکن بر فراز پشته برآمد و آتش قتال
با دحمله ابطال رجال اشتعال یافته محمد خان عنان بصوب هزیمت تافت و امیر علی پادشاه از دست برد فلک ستیزه کار غافل گشته خود را غالب مطلق تصور
نموده بقدم اعتبار در کنار آبی نزول نمود و بتجدید وضو مشغول شد در آن حال امیر شیخ حسن با آن دو هزار مرد شمشیر زن از پشته فرو تاخت و بر جسم جسد علی تیغ تیز امیر
پادشاه دار را تیر بر ساخت موسی خان بعد از استماع آن خبر فرار بر قرار اختیار کرد و محمد خان عنان مراجعت انعطاف داده روی با میر شیخ حسن آورد

ذکر جلوس محمد خان در اوجان و توجه طغاتیمور خان از جانب خراسان

چون امیر علی پادشاه بقتل رسید و موسی خان
منهزم گردید امیر شیخ حسن ایلکانی محمد خان را بر مسند جهانبانی نشانده و بضبط امور مملکت پرداخته باز ماندگان خواجه غیاث الدین محمد را منظور نظر عاطفت ساخت
و دلشاد خاتون را بمکافات بغداد خاتون که سلطان ابوسعید بهادر خان بعنف از وی ستانده بود در حباله نکاح در آورد و نوای عیش و عشرت و صدای
فرح و مسرت بایوان کیوان رسانید اما بعد از آن ایام بعضی از امرا بمقتضای شیوه ناستوده خویش چنگ مخالفت ساز داده و هر یک خیالی کرده روی
بطرفی نهادند از آنجمله امیر محمود بن ... بخورستان شتافت و امیر علی جعفر عنان عزیمت بصوب خراسان تافت و بعد از وصول بدان ولایت با امیر شیخ علی
ولد امیر علی قوشچی و بعضی دیگر از امرا که بحکومت و ولایات خراسان اشتغال داشتند ملاقات نموده خاطرنشان ایشان کرد که مملکت عراق و آذربایجان
از امیر شیخ حسن آسان میتوان گرفت و امرا عازم آن طرف شده طغاتیمور بن سودای بن بابا بهادر بن ابوکای بن ایمکان بن توری بن جوجی قسار بن یسوکا
بهادر را بخانی برداشتند و با لشکری عظیم متوجه آذربایجان گشته رایت عظمت برافراشتند و در ماه شعبان سنه سبع و ثلثین و سبعمائه بسلطانیه رسیده

آن ولایت را متصرف کردند امیر شیخ حسن چوپانی بخیال خروج از تبریز بجلو ریز باران شتافت و شاهزاده ساتی بیک و پسرش سیورغان را بعهود و مواثیق
بخود مشغول کردانیده مستعد قتال و جدال گشت و خراسانیان در ولایات عراق عجم خرابی بسیار کرده موسی خان نیز بایشان پیوست آنگاه روی بطرف امیر شیخ حسن آوردند
و امیر شیخ حسن باتفاق محمد خان مخالفان را استقبال نموده در منتصف ذی قعده سنه مذکوره بولایت مراغه تلاقی فریقین دست داد و طغاتیمور خان پیش از اشتعال
سیف و سنان عنان بکردانیده بجانب خراسان منعطف ساخت و موسی خان ساعتی رایت قتال برافراشت و بسیاری از خراسانیان و قوم اویرات بدست
امیر شیخ حسن کشته گشتند موسی خان با یک هزار و کریت و جمعی از امرا و لشکریانش بیکی از قلاع تحصن جستند و بعد از روزی چند موسی خان بدست افتاده در روز
عید اضحی بیاسا رسید و طایفه که در آن قلعه بودند متفرق شدند اما طغاتیمور خان چون بحدود بسطام نزول نمود امیر ارغونشاه بن امیر نوروز و غازی که در سلک
امرای خراسان انتظام داشت و در آن یورش تخلف نموده بود بوی پیوست و امیر شیخ علی را در روز عید اضحی بی جهتی بشمشیر غدر بگذرانیدند و دیگر دو دشمن
امیر شیخ حسن بعالم آخرت رفتند و مملکت عراق و آذربایجان او را مسلم شده رایت استقلال برافراخت و منصب وزارت را بخواجه شمس الدین زکریا که خواهرزاده
و داماد صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید بود عنایت فرمود و در شهور سنه ثمان و ثلاثین و سبعمائه امیر محمود ایسن قتلغ و امیر اکرنج را که سرمایه انواع
فتنه و فساد بودند و در آن ایام از توهم وی در زی اهل تصوف سلوک مینمودند در قشلاق موغان بیاسا رسانیدند

ذکر خروج امیر شیخ حسن بن تیمورتاش و کشته شدن محمد خان بعد از وقوع پرخاش

امیر شیخ حسن بن تیمورتاش بن چوپان که بشیخ حسن کوچک عبارت از وست بعد از
توجه پدر بطرف مصر در بعضی از بلاد روم بسر میبرد و در شهور سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه هوس جهانگیری بر خواطرش استیلا یافته در باب تمشیت مهم خود حیله اندیشید
و غلامی ترک نژاد قراجری نام را که به پدرش مشابهتی داشت و مملوک حاجی حمزه بود نزد خود برده و جامهای نفیس در وی پوشانیده آوازه در انداخت
که پدرم تیمورتاش بیک از جانب مصر تشریف آورده و تا مردم این سخن باور دارند در آنجا نه قراجری فرستاده در رکاب او پیاده میرفت و چون این خبر
در ولایات عراق و آذربایجان شیوع یافت امرا اویرات و بعضی دیگر از لشکریان که با شیخ حسن بزرگ صفائی نداشتند بشیخ حسن کوچک پیوستند و او اسباب
قتال و جدال بهم رسانیده با لشکر بسیار عازم آذربایجان گردید و امیر شیخ حسن ایلکانی مصحوب محمد خان دشمنان را استقبال کرده در بیست و نهم ذی حجه مذکوره
در حدود آلاتاق لشکر روم و عراق بیکدیگر رسیدند و چون جبلت امیر شیخ حسن چوپانی بحیله و تزویر مفطور بود در حین تسویه صفوف آتشی بلند برافروخت
مردم تصور نمودند که جمعی با وی مواضعه کرده اند که در حین اشتعال نیران قتال بجانب آن آتش روند و فی الحال امیر پیر حسین بن امیر شیخ محمود بن چوپان از
شیخ حسن بزرگ روی گردان شده بعمزاده پیوست و بدین جهت امیر شیخ حسن بزرگ عنان فرار بصوب تبریز انعطاف داده محمد خان بدست امیر شیخ حسن چوپانی افتاد
و در کسوت صبی رخت هستی بباد فنا داد و امیر شیخ حسن کوچک و اتباع او در بلاد عراق و آذربایجان دست تطاول و بیداد برآورده در آن اثنا قراجری تیمورتاش
را بخاطر خطور نمود که تا بنیاد زندگانی امیر شیخ حسن چوپانی منهدم نشود او را از روی استقلال جلوس بر مسند تیمورتاشی میسر نگردد و منتظر فرصت بوده بیک
ناگاه کاردی بر امیر شیخ حسن زد اما کارگر نیامد و امیر شیخ حسن بطرف گرجستان گریخته بشاهزاده ساتی بیک و امیر سیورغان پیوست و مال اندیه بدرکت را
اظهار نمود و تیمورتاش مجعول منهزم شده امیر شیخ حسن ایلکانی متوجه تبریز گشته بعد از تلاقی فریقین سلک جمعیت او از هم بگسیخت و باتفاق اقوام اویرات بجانب
بغداد گریخت

گفتار در بیان جلوس شاهزاده ساتی بیک بر تخت سلطنت بموجب استصواب امیر شیخ حسن چوپانی و آمدن طغاتیمور خان بطرف عراق و آذربایجان بسبب استدعاء امیر شیخ حسن ایلکانی

چون مهم امیر شیخ حسن کوچک از
تمهید مقدمات تمشیت نپذیرفت بجانب گرجستان رفته در سنه تسع و ثلثین و سبعمائه ساتی بیک بنت اولجایتو سلطان را بپادشاهی برگرفت و نام او را در خطبه
و سکه مندرج گردانیده عزم رزم امیر شیخ حسن بزرگ جزم کرده و امیر شیخ حسن که در آن زمان از تبریز بسلطانیه شتافته بود این خبر شنوده عازم قزوین گشت و ساتی بیک
و شیخ حسن کوچک بسلطانیه و آذربایجان مستولی شده رکن الدین شیخی رشیدی بن غیاث الدین محمد صیناهی را بوزارت سرافراز ساختند و علم توجه بطرف قزوین
برافراختند امیر شیخ حسن بزرگ نیز از قزوین بیرون آمده قبل از ملاقات میانه ایشان صلح کونه واقع شد و شاهزاده ساتی بیک و شیخ حسن کوچک بار دیگر
بآذربایجان شتافتند امیر شیخ حسن بزرگ بسلطانیه رفت و بنابر آنکه بمصالحه ایشان اعتماد نداشت اتابک خود تاش تیمور را که یکی از خواص او بود نزد طغاتیمور خان
فرستاد [illegible] بعضی از ولایت خراسان [illegible] بجانب [illegible] سعید [illegible] طغاتیمور خان باتفاق امیر ارغونشاه

علاء الدین محمد وزیر متوجه آن صوب شده در ماه رجب سنهٔ مذکوره بسبزوار رسیدند و امیر شیخ حسن بدیشان ملحق گردیده خدمات پسندیده بظهور رسانید اما چندان
فایده بر آن مترتب نگشت زیرا که طغاتیمور خان و امراء خراسان تابع رای خواجه علاء الدین محمد بودند و او در مملکتی که هنوز بر ایشان قرار نیافته بود آغاز کفایت
کرده بتغییر و تبدیل مناصب اقدام مینمود چنانچه بعضی از املاک امیر شیخ حسن بزرگ که در زمان دولت غازان خان تا آن زمان از مال و جهات معاف بود در خراج حواله داشت
لاجرم امیر شیخ حسن از کرده پشیمان گشت ولیکن غیر اطاعت چاره نمیدانست و امیر شیخ حسن چوپانی بعد از تحقق این اخبار بعزم رزم و پیکار باتفاق ساتی بیک و سورغان
از آذربایجان آمده مقارن وصول ایشان مردم اویرات قراچری تیمورتاش شده را بند کرده باردو رسانیدند و همان لحظه بحکم ساتی بیک مقتول گردانیدند
بعد از آن امیر شیخ حسن چوپانی درباب ویرانی سپاه طغاتیمور خان و امیر شیخ حسن ایلکانی تدبیری صایب اندیشیده بحسب ظاهر قاصدان نزد ایشان فرستاد و طلب مصالحه نمود
و ضمنا بطغاتیمور خان پیغام فرمود که اگر پادشاه در قصد شیخ حسن ایلکانی با ما اتفاق نماید من شهزاده ساتی بیک را بعقد آنحضرت در آورم و بنده وار طریق خدمت
مسلوک دارم آن مغول ساده لوح فی الحال العجول این سخن اقبال نموده بعد از آمد شد سفرا وثیقه مبنی از آنکه چوپانیان در قصد ایلکانیان اهتمام نمایند تا امارت الوس
بر ایشان مسلم گردد و جهانیان از تفرقه نجات یابند بخط خویش در قلم آورده نزد امیر شیخ حسن کوچک فرستاد و او فرحناک شده نیم شبی باتفاق جمعی از خواص بکنار اردوی
امیر شیخ حسن بزرگ رفت و یکی از نوابش را طلب داشته گفت هر چند شیخ حسن آقا با دشمنانی که درباره او این نوع خیالات فاسده دارند دم از دوستی میزند ما
نمیخواهیم که مضرتی بوی رسد و آن خط را تسلیم نموده بازگشت و چون امیر شیخ حسن آن سخنان استماع نمود و آن نوشته را دید دود حیرت بکاخ دماغ او متصاعد گردید فی الحال یکی
از مخصوصان طغاتیمور خان را طلبیده و آن عهدنامه را بمطالعه وی رسانید آن شخص سر خجالت در پیش انداخته نزد پادشاه رفت و کیفیت واقعه را باز گفت طغاتیمور
از حیلهٔ شیخ حسن چوپانی انگشت تعجب بدندان گرفته از غایت انفعال بی مناسبت عنان بطرف خراسان گردانید و شیخ حسن ایلکانی بالاتاق رفته در حدود دلمیار نزول
گزید

ذکر برداشتن امیر شیخ حسن ایلکانی جهان تیمور بن آلافرنگ را بخانی و نشستن سلیمان خان بموجب اشارت امیر شیخ حسن چوپانی بر سریر جهانبانی

چون مهم امیر شیخ حسن بزرگ و طغاتیمور خان چنانچه در خبر بیان آمد فیصل یافت امیر شیخ حسن تدبیری دیگر کرده جهان تیمور بن آلافرنگ
را بپادشاهی برداشت و بجانب الوغ عرب رفته بغداد و دیار بکر را مع توابع و لواحق تحت تصرف درآورد و در اواخر شهور سنهٔ تسع و ثلثین و سبعمائه بخاطر امیر شیخ
حسن کوچک خطور نمود که سلطنت ایران از پیش صفحه تمشیت نخواهد پذیرفت بنابراین سلیمان خان را که از احفاد یشمت بن هلاکو خان بود بپادشاهی برگزید و
ساتی بیک را طوعا او کرها در سلک ازدواجش کشید و در ماه شوال سال هفتصد و چهل در اوجان منزل گزید سپاهی یکدل در ظل رایتش جمع آمدند و مقارن آن حال
امیر شیخ حسن بزرگ باتفاق جهان تیمور بن آلافرنگ آهنگ جنگ کرده از بغداد روی بآذربایجان آورد و سلیمان خان و امیر شیخ حسن کوچک خصم را استقبال
نموده در روز چهارشنبه آخر ذی حجه مذکوره در نواحی نغتو مقابله بوقوع انجامید و در آن معرکه از جانب سلیمان خان امیر پیر حسین چوپانی و امیر ابراهیم شاه سونتای
وارد و بوقا، نوریمنی و حاجی یعقوب شاه و محمود شاه زکریا کمال جلادت و پهلوانی بتقدیم رسانیده امیر محمد بن قتلغ و امیر مسافر ایناق را که در میمنهٔ سپاه
جهان تیمور بودند تیغ بیدریغ گذرانیدند و جهان تیمور و امیر شیخ حسن تاب مقاومت نیاورده عنان هزیمت بصوب بغداد تافتند و امیر شیخ حسن چوپانی مظفر و منصور
به تبریز شتافته امیر سورغان بن چوپان را با برادر خود ملک اشرف بن تیمورتاش بامارت عراق عجم تعیین فرمود و پسر عم خویش امیر پیر حسین بن امیر شیخ محمود بن چوپان
را نامزد حکومت فارس نمود و چون امیر شیخ حسن بزرگ از آن معرکه گریخته بدار السلام بغداد رسید بواسطه عدم قابلیت جهان تیمور رقم عزل بر صحیفه حالش کشید
و خواجه سلمان ساوجی که در آن اوان ملازم شیخ حسن ایلکانی بود در باب اعتذار از آن انهزام قصیده بنظم فرمود که چند بیت از آن این است قصیده

خسروا لشکر منصور اگر رجعت کرد نیست بر دامن جاه تو از آن هیچ غبار
عقل داند که در ادوار فلک بعد رجعت استقامت پذیرند نجوم سیار
این یقین است که در عرصهٔ ملک شطرنج برتر از شاه یکی نیست بتمکین و وقار
دیده باشی که چو رخ بر طرف شاه نهد بیدق بی خرد کم هنر بی مقدار
وقت باشد که نظر بر سلیت مصلحتی فرزند شاه هش و بکسو شود از راهگذار
نه از آن عزم بود پایه بیدق را قدر نه از این حزم بود منصب شاهی را عار
آخر او دست برآرد و اثر دولت شاه نهادش بسم اسب و پی پیل و مار

و در بهار سنه احدی و اربعین و سبعمائه بار دیگر امیر شیخ حسن بزرگ لشکری از خیل عرب و قوم ترک فراهم آورده باذربایجان
در آمد و در ذی حجه مذکوره سلیمان خان باتفاق امرا و نوئینان جهت دفع دشمنان باوجان رفته در آن ایام امیر یاغی باستی ولد چوپان بنابر توهمی که از امیر شیخ
حسن کوچک داشت از اردوی سلیمان خان روی گردانیده شش هزار اسب را که در سهند بعلف گذاشته بودند در پیش افکنده میراند بحسب اتفاق گذر او بر

سولاغشی

بر جانی افتاد که بنه و بنگاه عسکر امیر شیخ حسن بزرگ بود بغدادیان گرد و غبار فراوان مشاهده نموده تصور کردند که لشکر بسیار بر سر ایشان رسید متوهم شده منازل خویش
بازگذاشتند و هم درآن حال برادر طغاتیمور خان امیر شیخ علی کاوان باستصواب طغاتیمور خان عازم تسخیر عراق و آذربایجان گشت و از جانب ملک اشرف بن تیمورتاش یاغی باستی
برادر خویش امیر شیخ حسن کوچک مخالفان را استقبال کرده در حدود ابهر من الجانبین مقاتله دست داد و شیخ علی کاوان انهزام یافته بخدمت طغاتیمور خان پیوست
و بموجب فرمان او عنان بجانب سربداران تافته در جنگ آن طایفه کشته شد و در شهور سنه ثلث و خمسین و سبعمائه طغاتیمور خان نیز بر دست خواجه یحیی کراوی سربدار
بقتل آمد چنانچه کیفیت آن حادثه در اثناء ذکر سربداریه مشروح خواهد گردید **ذکر لشکر کشیدن امیر شیخ حسن چوپانی بجانب دیار بکر و روم و بقتل رسیدن**
او بعد از مراجعت بنابر اقتضاء قضاء حی قیوم امیر شیخ حسن کوچک بعد از وقایع مذکوره و حالات مزبوره در خدمت سلیمان خان لشکر بجانب
دیار بکر کشید و در ولایت موش خرابی بسیار کرد و آتش بیداد برافروخت و خانهای مسلمانان و خرمنهای مزارعان را بسوخت و چون بحدود ماردین رسید حاکم آنجا
بملازمت مبادرت نموده بسیورغامشی اختصاص یافت و از آنجا حاجی بیک بن امیر حسن بن چوپان را با سپاه فراوان بجانب بغداد فرستاد و امیر شیخ حسن ایلکانی
امیر یحیی جعفر و قراحسن را با طایفه از مردان شمشیرزن در برابر ارسال داشته شکست بر چوپانیان افتاد و چون لشکر ایلکانی بماردین رسیدند امیر شیخ حسن کوچک بجانب روم
رفته در آن مرز و بوم هر موضع که تعلق بامیر شیخ حسن بزرگ میداشت ویران ساخت و از متمولان ارزالروم زر بیشمار گرفته علم معاودت برافراخت و در تبریز
مدرسه و خانقاهی در غایت وسعت و رفعت طرح انداخته در اندک زمانی آن عمارات را باتمام رسانید و در سنه اربع و اربعین و سبعمائه نوبت دیگر سلیمان
خان و امیر یعقوب شاه را بتخریب بعضی از بلاد روم فرستاد و ایشان از آن سفر بازآمده امیر شیخ حسن یعقوب شاه را ببعضی تهم متهم داشته مقید و محبوس گردانید خاتون
امیر شیخ حسن عزت ملک که با یعقوب شاه تعشق میورزید تصور آنکه شوهرش بر آن امر اطلاع یافته و بدان سبب یعقوب شاه را در زندان انداخته
متوهم گشت و همت بر قتل امیر شیخ حسن گماشته دو سه زن را با خود متفق ساخت و در شب سه شنبه بیست و هفتم رجب سنه مذکوره شوهر را بفشردن خصیه بعالم
آخرت فرستاد و خواجه سلمان ساوجی در آن باب این قطعه در سلک انشا انتظام داد **قطعه** زهجرت نبوی رفته هفتصد و چهل و چهار در آخر رجب افتاد
اتفاق حسن زنی چگونه زنی خیر خیرات حسان بزور بازوی خود خصیتین شیخ حسن گرفت محکم و میداشت تا برد و برفت زهی خجسته زنی خایه دار مرد افکن
و چون از آن قحبه نابکار این حرکت شنیع صدور یافت صباح از دارالاماره گریخته با همپیکان خود بحمام رفت و بنا بر آنکه از بیم سیاست امیر شیخ حسن هیچکس را
یارا نبود که پیرامن حرم سرای او گردد دو روز این قضیه غریبه در پرده اختفا مستور ماند و در روز سیم امرا کنیزکی پیدا کرده بدارالاماره فرستادند تا معلوم نماید که
بچه سبب امیر از خانه در این دو سه روز بیرون نیامده و آن کنیزک بخوابگاه امیر شیخ حسن شتافته او را مرده یافت و از محرمان حرم سرا هیچکس ندید لاجرم علی الفور
بازگشته کیفیت واقعه بعرض امرا رسانید و ایشان بصورت حال پی برده بعد از جست و جوی عزت ملک و دست یاران او را بدست آوردند و بخواری
هرچه تمامتر همه را هلاک ساخته گوشت ایشان را طعمه کلاب کردند **ذکر بعضی از حاویان فضایل النفسانی که معاصر بودند با امیر شیخ**
حسن چوپانی مورخان سخن ور آورده اند که از طبقه افاضل انس اثر خاتمة الحفاظ جمال الدین یوسف بن الزکی در زمان شیخ حسن چوپانیان را از نتایج
طبع خویش بهره ور داشت و مهارت جمال الدین یوسف در علوم دینی تا فن حدیث برتبه که شیخ جزری در وصف او نوشته که بعد از وی مثل او دانشمندی دیده
نشده و له تهذیب الکمال فی اسماء الرجال لم یعد عشر علی تالیف مثله و انتقال جمال الدین از دار ملال در سنه اثنی و اربعین و سبعمائه دست داد و از جمله
اعاظم علماء آن زمان دیگری قاضی القضاة **عبید الله بن محمد العبیدی الفرغانی** است و او صاحب منصب قضا و ولایت تبریز بود و تا آخر عمر بدان
امر قیام مینمود و در فقه امام شافعی و حنفی مهارت تمام داشت و پیوسته نقش تالیف و تصنیف بر لوح ضمیر مینگاشت شرح الغایه در مذهب امام شافعی
و شرح طوالع و شرح مصباح و شرح منهاج قاضی ناصرالدین بیضاوی داخل مؤلفات اوست و فاتش در سنه ثلث و اربعین و سبعمائه اتفاق افتاد و از جمله
دانشمندان آن زمان دیگری ابو المکارم فخرالدین احمد بن الحسن الجاربردی است و او در زمان خود اعلم علماء تبریز بود و پیوسته اوقات شریف را
بتدریس و تالیف علوم عقلی و نقلی صرف مینمود و از غرایب حکایات آنکه در روزیکه منتهی بشب رحلت امیر شیخ حسن چوپانی میشد مولانا فخرالدین بحسب اتفاق با امیر
شیخ حسن ملاقات کرده امیر در اثناء محاوره از آن عالم نحریر پرسید که اگر جمعی از دشمنان ناگاه شخصی را فروگیرند و بکشند و او را مجال نشود که کلمه توحید بر زبان
راند و معنی آن را نیز بر دل نگذرانده باشد حکم بر اسلام او توان کرد یا نی مولانا جواب داد که چون در ایام زندگانی سالک طریق مسلمانی بوده باشد معتقدانه

والتفات

حدیث انما الاعمال بالنیات محکم او و سایر مسلمانان کلمه گوی یکی باشد و چنانچه مذکور شد بهمانشب امیر شیخ حسن بر دست آن زن بآن طریقه کشته گشت و در تاریخ امام یافعی
مسطور است که احمد بن حسن را تصانیف بدیعه است منها الحواشی علی الکشاف فی مشکلات و شرح المنهاج للبیضاوی فی اصول الفقه الشافعیه و شرح الغایه
و شرح التصریف لابن الحاجب و فات مولانا فخر الدین در سنه ست و اربعین و سبعمائه بوقوع انجامید و دیگری از جمله افاضل آن عصر مولانا شمس الدین محمود
بن ابی القاسم احمد الاصفهانی است و او نیز در سلک اکابر علما انتظام داشت و مدتی در تبریز و اصفهان و بلاد شام و مصر بدرس و افاده قیام نمود و ذکر
الیافعی من تصانیفه شرح المختصر لابن الحاجب و شرح المطالع و ناظر العین فی المنطق صنفه فی یوم واحد و شرح التجرید فی اصول الدین و غیره من التصانیف و شرح
منهاج البیضاوی و شرح الطوالع و فصول النسفی و الف کتابا فی المنطق و کتابا مختصرا فی اصول الدین مع شرحه و شمس الدین محمود در نوبت بغداد در حج اسلام
فایز گشت و در شهور سنه ست و اربعین و سبعمائه درگذشت و از جمله افاضل زمان شیخ حسن چوپانی دیگری قاضی مظفر الدین شاه قزوینی است و این رباعی در
تاریخ فوت امیر شیخ حسن چوپانی از نتایج طبع اوست رباعی نویان زمان شیخ حسن چوپانی از حکم قضا و قدر یزدانی در سال ذ مد ه شب روز معراج بر دست
زنش تباه شد پنهانی **ذکر ملک اشرف بن تیمورتاش** ملک اشرف حاکمی بود با فروختن آتش ظلم و بیداد معروف و بانگیختن غبار فتنه و فنا
موصوف دوست و دشمن ازو هراسان و خویش و بیگانه نزد او یکسان بر عهد و پیمانش اصلا اعتماد نبودی و از هر کس اندک دغدغه بخاطرش راه یافتی در
ساعت بقتلش حکم فرمودی نظم چو اشرف در ظلم و طغیان گشود بخون ریز مردم دلیری نمود برافروخت نیران شر و فساد برافراخت اعلام جور و عناد
و ملک اشرف در زمان جهانبانی برادر خویش امیر شیخ حسن چوپانی گاهی بادی طریق موافقت سلوک میداشت و گاهی سالک سبیل مخالفت شده رایت
منازعت می افراشت و در اوایل سنه ثلث و اربعین و سبعمائه لشکر بطرف شیراز کشید و بی آنکه مهمی سازد بسلطانیه بازگردید و در آن بلده با عم خویش امیر یاغی
باستی طرح محبت و مودت انداخته باتفاق نزد امیر شیخ حسن ایلکانی ببغداد شتافتند و باصناف الطاف اختصاص یافتند و امیر شیخ حسن کوچک نهانی قاصدی
بدار السلام فرستاد و یکی از اعیان آنجائی را فریب داد تا بعرض امیر شیخ حسن بزرگ رسانید که شیخ حسن چوپانی با ملک اشرف و یاغی باستی پیغام نموده که شمار العقد
اعداء بدانجانب ارسال داشته انتظار میکشیم که مهمی را که متکفل شده اید بتقدیم رسانید تا غایت اثری ظاهر نگشت اگر فرصت انکار نمی یابید اعلام نمائید تا تدبیر
دیگر کنیم امیر شیخ حسن بعد از شنیدن این سخن قصد گرفتن ملک اشرف و یاغی باستی کرده مهمی ایشان را از آن حال خبر داد و آن دو امیر مانند تیر از خانه کمان گریزان شده
جان تنگ پا بیرون بردند و بهزار مشقت خود را بابهر رسانیدند و در آن قصبه شنیدند که رای ملک بن ایسن قتلغ با احشام بسیار در آن نواحی منزل دارد
و با مغولی چند که همراه داشتند بسر رای ملک شبیخون برده او را بقتل آوردند و اموال و جهات حشمیان را غارت کرده غنیمت بینهایت گرفتند و باصفهان
شتافته بر متولان آن ولایت مال فراوان حواله نمودند و لشکری جمع ساخته علم عزیمت بصوب شیراز که در تصرف امیر شیخ ابو اسحق بود برافراختند چون بیک
منزلی آن بلده رسیدند خبر واقعه امیر شیخ حسن چوپانی استماع نموده بسرعت هر چه تمامتر بجانب عراق و آذربایجان بازگردیدند و بعد از وصول آن مملکت سلیمان خان
بطرفی بیرون رفته بعد از آن ایام میان ملک اشرف و یاغی باستی مخالفت بوقوع پیوست و بین الجانبین مقاتله دست داده ظفر و نصرت ملک اشرف را روی
نموده اکثر بلاد اران و آذربایجان و عراق عجم در تحت تصرفش قرار گرفته نوشیروان نامی را بخانی برگزیده و مدت سیزده سال بظلم و بیداد پرداخته دود از
دودمانها برآورد و چون خبر کثرت حیف و تعدی او بعرض جانی بیک خان رسید لشکر بآذربایجان کشیده اشرف را اسیر گردانیده و بتیغ بیدریغ بگذرانید و این قضیه
در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمائه روی نمود و وزیر ملک اشرف در اکثر احوال خواجه عبد الحی بود **گفتار در بیان وصول کوکب طالع ملک
اشرف بدرجه شرف و اقبال و ذکر شمه از صادرات افعال آن سالک طریق ظلم و ضلال** ارباب اخبار آورده اند که بعد از
واقعه امیر شیخ حسن چوپانی سلیمان خان و قوچ حسین بن امیر حسین بن امیر چوپان از آن کشته عازم قراباغ گشت و حاجی حمزه موکای و چوپانیان اجتماع نموده بمصلحت یکدیگر
یعقوب شاه را از قید خلاص گردانیدند و یعقوب شاه چون بکثرت عدد و عدد از سایر امرا ممتاز بود در دولت سلیمان خان استیلا یافته بر امثال و اقران تفوق
جست و سلیمان خان از نتیجه امور ملک و مال عاجز آمده کس باستدعاء ملک اشرف و یاغی باستی فرستاد و چون قاصد بدیشان رسید بتسخیر شیراز اقدام ... توقف داشته
عنان عزیمت بطرف عراق و آذربایجان انعطاف دادند و در روز ... بسلطانیه آمده از آنجا به تبریز رفتند مقارن آن حال امیر پیر حسین خان که برادرزاده
امیر شیخ حسن کوچک ... بهم رسانیده بجانب تبریز حرکت آمده یاغی باستی و ملک اشرف از قصد ... آگاه ... بآذربایجان ...

بعد از واقعه امیر شیخ حسن چوپانی بدو سال

که در آن زمان پادشاه اوزبکان ملک اشرف

محبوس ... کوتوال القلعه را که ... نام داشت کشته از ذخایر ... یراق

آورده بودند و در حمورتیه میان ایشان ملاقات واقع شده از آنجا بقصبۀ ارق و کوکچه تنگیز که ییلاق امیر چوپان بود رفتند و قرب دو ماه بعیش و خرمی گذرانیده ایشان را
بجمعیتی دست داد و سلیمان خان که تا آن زمان در قراباغ بود و بپیدا داشت که امرا غاشیۀ اطاعت او بر دوش خواهند گرفت چون هیچکس پروای او نکرد بطرف
دیار بکر رفت و حاجی حمزه مولانای و غیاث الدین محمد علیشاهی وزیر و عماد الدین سراوی مستوفی از وی جدا گشته بملک اشرف پیوستند در اثنای این حال عماد الدین
سراوی را خیال نکبت بر آن داشت که خیمه و یراق خود را بر جای گذاشته پیش سیورغان و یاغی باستی که یکدو فرسنگ از ملک اشرف دور نشسته بودند رفت
گفت که ملک اشرف نوکران خود را جبه پوشانیده قصد شما دارد و بنابر آن یاغی باستی و سیورغان با اتباع مکمل و مسلح شده منتظر بایستادند و نیم شب خبر بملک اشرف
رسید که اعمام تو سلاح پوشیده خیال غدری نموده‌اند لاجرم او نیز سوار گشته مردم خود را مستعد قتال ساخت و چون روز شد کس نزد یاغی باستی و سیورغان فرستاده
پیغام داد که ما هنوز مملکتی نگرفته‌ایم که بسبب قسمت آن مخالفت دست دهد موجب این شور و شغب چیست ایشان جواب دادند که عماد الدین سراوی مثل این سخنی
گفته ملک اشرف سوگند یاد کرد که من از این معنی خبری ندارم و اصلا خیال اضرار شما بخاطر نگذرانیده‌ام اکنون باید که عماد الدین سراوی را بحضور فرستید
تا طریق موافقت بدستور مرعی باشد و ایشان عماد الدین را تسلیم نموده چون او بقبول ملک اشرف رسید مقتول شد آنگاه امرا بموافقت یکدیگر به تبریز شتافتند
و بنابر آنکه یاغی باستی و سیورغان پسران بی‌واسطه چوپان بودند تبریزیان ایشان را بیشتر از ملک اشرف تعظیم میکردند و از این جهة ملک اشرف در حرکت آمده از
تبریز بسهند رفت و در آن منزل شنید که یاغی باستی و سیورغان داعیه دارند که شبخون بر وی زنند لاجرم باتفاق برادر خود مصر مکمل شده متوجه شهر گشت در اثنای
راه استماع نمود که سیورغان و یاغی باستی شب کوچ کرده بطرف خوی رفته‌اند و ملک اشرف ایشان را تعاقب نموده در صحرای اغتا با تلاقی فریقین دست داد و
و بعد از کشش و کوشش ملک اشرف ظفر یافته یاغی باستی و سیورغان گریز بر ستیز اختیار کردند و اشرف در ناتیل نزول نموده نوشیروان نامی را که قپچاقی ابو
بجای برداشت و او را انوشیروان عادل خوانده در آذربایجان و اران رایت استقلال برافراشت و یاغی باستی و سیورغان چون بموضع بانی رسیدند
قاضی محیی الدین بردعی و فخر الدین عیسی را نزد برادرزاده فرستاده طالب مصالحه شدند و ملک اشرف سخن ایشان را قبول نموده گفت که مناسب آنست که امرا
تشریف آورند تا باتفاق مهمات ملکی را فیصل دهیم و چون فرستادگان بازگشتند سیورغان بر آن سخن اعتماد نکرده به دیاربکر شتافت و در آن دیار بر دست امیر ایلکان
امیر شیخ حسن بزرگ بقتل رسید و یاغی باستی بملک اشرف پیوسته باتفاق روی به تبریز آوردند و ملک اشرف بهمدران اوقات یاغی باستی را بوجهی هلاک
ساخت که هیچکس از کیفیت این اطلاع نیافت آنگاه بعز اعمال و بست بظلم و ضلال برآورده در سنه ست و اربعین و سبعمائه برادر خود مصر ملک را بگرفت و در قفص
آهنین محبوس گردانید و یحیی جاندار و خواجه علی و النکیز بهادر را بقتل رسانید و در سنه سبع و اربعین در تبریز بانی عظیم هلاک و بیداد ملک اشرف گشت و بدان
جهة هر کس که توانست از آذربایجان جلا شده بجانبی رفت و در بهار سنه ثمان و اربعین و سبعمائه ملک اشرف با سپاهی جلادت آیین عزم رزم امیر شیخ حسن
ایلکانی کرده روی به بغداد آورد و بنابر آنکه امیر شیخ حسن قوت مقاومت نداشت در شهر متحصن شد و ملک اشرف مدت دو ماه بمحاصره پرداخته چون
حرارت بر جوهر هوا استیلا یافت و دانست که کاری از پیش نمی‌تواند برد مراجعت کرد و بدستور پیشتر در آذربایجان و اران و عراق عجم بمؤاخذه رعایا
و فقرا قیام نموده از هر کس هر چه توانست بستاند و در بهار سنه احدی و خمسین و سبعمائه نجیب الدین برادر امیر زکریا وزیر و خواجه عماد الدین محمود کرده
که در آن زمان از قبل امیر شیخ ابو اسحق اینجو حاکم شهر بودند اطراف آن بلده را مضبوط ساخته تحصن نمودند و ملک اشرف مدت پنجاه روز بمحاصره و محاربه پرداخته
بعد از آن بمصالحه اتفاق افتاد و اصفهانیان خطبه بنام نوشیروان عادل خوانده دو هزار دینار زر سرخ با موازی صد هزار دینار اجناس بیرون فرستادند و
ملک اشرف از ایشان بمقدار راضی گشته بآذربایجان مراجعت نمود بعد از آن ترک جهانگیری کرده در ربع رشیدی ساکن شد و خندقی در گرد آن منزل حفر
کرده فصیلی ساخت و حکم نمود که متوطنان تبریز را اکابر و اشراف تا مزارعان و محترفات در آن مکان رحل اقامت انداخته هر کس تواند جهة خود عمارتی بنا نهد
و هر کس استطاعت نداشته باشد در بقاع خیر مقیم شود و ازدحام خاص و عام در ربع رشیدی بمرتبه انجامید که زیاده بر آن نتواند بود و چون ملک اشرف
از خویشان و قرابات و امرا آنکسان کشته اموال ایشان را گرفته بود و در آن اوقات هراس عجایب بر ضمیرش مستولی شده در خانه تاریک نشست و مأکول
و مشروب غایت احتیاط بجای می‌آورد چنانچه مرغ و گوسفند در برابر او میکشتند و سقا در نظر او آب آورده و حسب تعیین پیر بخت پنج هزار مرد را امر
بتشیر داده مقرر ساخت که پیوسته بر در بارگاه حاضر باشند و زنجیری که زنگها را اطراف آن بسته بودند از در گریبان گشت اساس خویش جاوید بخت

باردو

و سبعمائه

پنجاه هزار مرد و جوار متوجه تسخیر اصفهان گشت امیر

و ظالمان

و آن را زنجیر عدل نام نهاد و هر کس بداد خواهی می‌آمد آن زنجیر را می‌جنبانید تا ملک اشرف وقوف یافته احوالش میپرسید و هر سال امرا و وزرا را چند نوبت مواخذه کرده
جمعی دیگر را بآن مناصب سرافراز میساخت و در سنهٔ اثنی و خمسین و سبعمائه دختر تاج‌الدین را خواسته به تبریز آورد و در ربع رشیدی را آیین بسته طوی سنگین کرد اما بعد از ملاقات
آن دختر را ناپسندیده و زیاده از یکشب او را ندید **گفتار در بیان کیفیت قتل ملک اشرف بن تیمورتاش بن چوپان و ذکر بعضی از**
وزرا و آن سردفتر اصحاب ظلم و عصیان چنانچه در ضمن حکایات اولاد جوجی خان گذشت در شهور سنهٔ ثمان و خمسین و سبعمائه جانی بیک خان بسبب
وفور جور و تعدی ملک اشرف را از قاضی محیی‌الدین بردعی شنیده متوجه آذربایجان گشت و چون این خبر بدان اشرف تحقیق انجامید بعد از چند سال از ربع رشیدی
بیرون آمده در شنب غازان نزول نمود و چهارصد قطار استر و هزار قطار شتر زر و جواهر و اجناس نفیسه بار کرده با سپاه بسیار بصوب اوجان روان ساخت چون
جانی بیک خان نزدیکتر رسید مضطرب گردید خواجه لؤلؤ و خواجه سنگر خازن را گفت که شما خزاین و خواتین را سر کرده در کریوه مرند بر سر چشمهٔ خواجه رشید توقف
نمائید تا من باوجان روم اگر خبر غلبه من بشنوید به تبریز باز گردید و الا روی بخوی نهید و آن دو خواجه آن اموال بعقب سر انجانب برده ملک اشرف در کنار
مهران رود فرود آمد و اخی جوق و امرا و لشکریان را زر و سلاح داده بجانب اوجان روان ساخت و خود با دو هزار کس از مخصوصان و شاگرد پیشگان
بر بالای پشته بر آمده بایستاد و بعد از اجتماع امرا بشهر و درا اوجان جانی بیک خان از راه سراو رسید و فرمود تا عساکر منصور جرگه کرده ایشان را در میان
گیرند امرا چون کثرت و عظمت آن پادشاه عالیجاه را مشاهده نمودند مجال توقف محال دانستند و هر طایفه بطرفی گریختند و ملک اشرف بر بالای آن پشته از آن
حال واقف گشته بشنب غازان مراجعت کرد بحیث آنجا بود ناگاه از عقب خواتین و خزاین در حرکت آمد و جمعی که با او بودند متفرق شده خدمتش با دو غلام
گرجی در مرند با غرق سو پیوست و مردم آنجائی بر کیفیت شکست آن خاین وقوف یافته دست بغارت خزاین دراز کردند و خواتین نیز صلات متفرقه درداده
ملک اشرف بجانب خوی روان شد و در خانهٔ شیخ محمد بایعجی که در راه بود فرود آمد و شیخ محمد در مقام خدمت بایستاد و اما جهة اعلام آن حال قاصدی بعنان
برق و باد باردوی جانی بیک خان فرستاد و امیر یاسین بحکم پادشاه بآن منزل شتافته و اشرف را گرفته به تبریز آورد و مردم از بامها خاکستر بر سر آن
بداختر میپاشیدند و او را دشنام داده بلوازم شکر تقدیم میرسانیدند و امیر یاسین آن شب اشرف را در خانهٔ والدهٔ خواجه شیخ کججانی نگاه داشته
روز دیگر باوجان برد و چون چشم جانی بیک خان بروی افتاد پرسید که چرا این مملکت را ویران کردی جواب داد که نوکران بخلاف رضای من خرابی کرده‌اند
و جانی بیک خان از اوجان بهشت رود رفته در آن موضع کشتی عمر اشرف بگرداب فنا افتاد و سر او را به تبریز برده بر در مسجد مراغیان آویختند آنگاه
جانی بیک خان با ده هزار کس از سپاه به تبریز شتافته در دولتخانه نزول فرمود و صباح در مسجد خواجه علیشاه نماز بامداد بگذارد و حکومت آن مملکت را به پسر خود
بیردی بیک خان باز گذاشته علم مراجعت برافراشت و پسر ملک اشرف تیمورتاش و دخترش سلطان بخت را با خزاین همراه خویش برد بیت دیدی که
چه کرد اشرف خر او مظلمه برد و جانی بیک زر و چون آن پادشاه عادل مسلمان سالما غانما بدشت قبچاق رسید بعد از اندک زمانی متوجه فضای عالم
قدس گردید و بیردی بیک خان این خبر شنیده از آذربایجان بمملکت آبا و اجداد خود نهضت کرد و اخی جوق باستظهار توابع و لواحق ملک اشرف به تبریز شتافته
روی بضبط ولایت آورد و خواجه عمادالدین محمود کرمانی و امیر ابوبکر بن خواجه علیشاه جیلان را وزیر گردانید و در افروختن آتش ظلم و بیداد شیوه ناستودهٔ
ملک اشرف را بظهور رسانید ثقات رواة آورده‌اند که در آن اوان که ملک اشرف در بلاد اران و آذربایجان فرمانفرما بود خواجه عبدالحی بمنصب وزارت
تعیین نمود و بعد از چند سال که خواجه شرایط نیکخدمتی بجای آورد ملک اشرف او را گرفته و جهاتش را ستانده بقلعهٔ الموت فرستاد تا کوتوال آنحصار کیا اسمعیل
رودباری جناب وزارت شعاری را مقید نگاه دارد اما کیا اسمعیل بچشم اعزاز و احترام در خواجه عبدالحی نگریسته از خویشان خود دختری بوی داد و خواجه
عبدالحی بملوک گیلانات آغاز مراسلات کرده بملک اشرف پیغام فرستاد که عنقریب حکام گیلان را مطیع تو خواهم ساخت و چون ملک اشرف شنید
که وزیر بفراغت روزگار میگذراند از ارسال او بالموت پشیمان شده اندیشید که اگر عبدالحی را طلب دارد کیا اسمعیل دست رد بر سینهٔ ملتمس او نهد لاجرم
آغاز حیله و تزویر کرده فرزندان و متعلقان خواجه عبدالحی که گرفته بود مطلق العنان گردانید بلکه ایشان را مشمول انعام و احسان ساخت تا بخواجه پیغام فرستاد
که پادشاه با او در مقام عنایت و التفات است مراجعت میباید نمود بعد از آن ملک اشرف مصحوب یکی فراش نوازش نامه نزد وزیر فرستاد و التماس حضور
کرد خواجه عبدالحی چون آن نوشته را دید از هوس جلوس بر مسند وزارت نزدیک بود که مرغ روحش از طیران نماید لاجرم همراه یکی عازم تبریز گشت و هرچند کیا اسمعیل

کیا اسمعیل گفت مرا قول و فعل ملک اشرف اعتماد نیست بهمدرین ولایت بفراغت اقامت نامی یکجائی رسید و چون خواجه نزدیک به تبریز منزل گزید بجری بشتر
بخدمت ملک اشرف رفته از صید کردن مرغ دل عبدالحی آوردن او اعلام نمود اشرف گفت امشب او را در نشیمن خود فرود آر و بگوی که فردا امیر ترا البته
خلعت وزارت خواهد پوشانید و بجری بموجب فرموده عمل نموده روز دیگر ملک اشرف او را گفت عبدالحی را بقلعه النجق برده مقید ساز و بجری خواجه منتظر
الوزاره را بر اسپی لاغر سوار ساخته بآن قلعه برد و بکوتوالش سپرد و بعد از چند گاه ملک اشرف عادل آغا جی را بالنجق ارسال نمود تا عبدالحی را از آنجا بیرون آورده
بیکی از قلاع کردستان که کوتوال آن موسی خنجی بود برد و موسی عبدالحی را احترام تمام کرده ابواب لطف و احسان بر رویش بگشاد و در آن اثنا وزیری تدبیر عرضه
داشتی پیش ملک اشرف فرستاد مضمون آنکه موسی در محافظت این قلعه تغافل مینماید پیش از آنکه کردان استیلا یابند درین باب فکری میباید نمود بیت چو تیره
شود مرد را روزگار همه آن کند کش نباید بکار و ملک اشرف بعد از وقوف بر مضمون عرضه موسی را طلبیده در شکنجه عقوبت کشیده و چون آن بیچاره از بیم
خود پرسید عرضه داشت عبدالحی را اظهار کردانید و موسی بدلایل معقوله خاطر نشان ملک اشرف کرد که در حراست حصار اصلا تقصیر ننموده و نشان کوتوالی باو
رسانیده بدانجا بازگشت و خواجه کامل العقل را در خانه تنگ و تاریک مقید ساخته در آن دو بنگ و گچ بر آورد و سقف خانه را سوراخ کرده هر روز دو
نان جهت خواجه نادان از آن سوراخ پایان می انداخت و حال عبدالحی برین منوال جاری بود تا از عالم انتقال نمود خواجه مسعود دامغانی داماد خواجه
عبدالحی بود و بعد از عزل او بمنصب وزارت ملک اشرف مشغولی فرمود و خواجه مسعود خط خوب و انشاء مرغوب داشت و چون چندگاهی رایت وزارت
برافراشت ملک اشرف در اوایل سنه احدی و خمسین و سبعمائه او را گرفته در قلعه رویین دژ مقید گردانید مآل احوال خواجه مسعود از کتب تاریخ بوضوح نه انجامید
والعلم عند الله الحمید المجید **ذکر وفات امیر شیخ حسن ایلکانی و نشستن پسرش سلطان اویس بر مسند جهانبانی** چون امیر شیخ حسن بزرگ
در دار السلام بغداد چند سال بتمشیت مهام تازیک و ترک قیام نمود در شهور سنه سبع و خمسین و سبعمائه مریض شده برياض بهشت انتقال فرمود امرا و ارکان
دولت بعد از تقدیم لوازم تعزیت افسر پادشاهی بر سر پسر ارشدش سلطان اویس که از دلشاد خاتون بنت تیمور تاش بن امیر چوپان در وجود آمده بود نهادند
و کمر خدمتگاری بر میان بسته زبان دعا و ثنا گشادند و خواجه سلمان ساوجی در تهنیت جلوس آن پادشاه صاحب سعادت قصیده در غایت جودت بنظم آورد
و مطلع ظهیر فاریابی را تضمین کرد چهار بیت اول آن قصیده بیت قصیده مبشران سعادت برین بلند رواق همی کنند ندا در ممالک آفاق که سال هفتصد و
پنجاه و هفت ماه رجب باتفاق خلایق بپای خلاق نشست خسرو روی زمین باستحقاق فراز تخت سلاطین مدار ملک عراق خدایگان سلاطین معز شیخ
اویس پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق و بنیاد بی تکلف و بحضور آن مهر سپهر سروری پادشاهی بود در کمال نصفت و رعیت پروری و نهایت
معدلت و مرحمت گستری نسبت باهل فضل و هنر التفات بسیار داشت و همواره همت عالی همت بر انتظام حال علما و شعرا میگماشت عنایت رایت امن
و امان اندر ممالک مرتفع داشت بر در و دیوار گیتی نقش نیکویی نگاشت و بواسطه اطوار حمیده و آثار پسندیده باندک زمانی تمامی مملکت عراقین
و اران و آذربایجان مسخر فرمان او گشت و پایه قدر و منزلتش از مراتب آبا و اجداد درگذشت سلطنتش بیست سال امتداد یافت و در شب دوم
جمادی الاول سنه ست و سبعین و سبعمائه بفردوس برین شتافت **گفتار در بیان کیفیت ارتفاع رایت سلطنت سلطان اویس بن شیخ
حسن و ذکر شمه از وقایع ایام دولت آن مظهر لطف حضرت ذو المنن** در بهار سنه تسع و خمسین و سبعمائه که خبر مراجعت بردی بیگ خان
بجانب دشت و تسلط اخی جوق بر اخذ آذربایجان محقق گشت سلطان اویس از بغداد با سپاه بسیار روی به تبریز نهاد و اخی جوق تا کوه سهند پای لوای جهانگشا را
استقبال کرده بین الجانبین قتال اتفاق افتاد در روز اول غالب از مغلوب تمیز نیافت آنا روز دوم اخی جوق از معرکه ستیز عنان هزیمت بطرف تبریز تافت و
سلطان اویس نیز عنان ریز بدان صوب توجه نمود و اخی جوق چون بر وصول آنجناب واقف گردید بطرف نخجوان گریخت و سلطان اویس در عمارت رشیدی
نزول اجلال فرموده امرا اشرفی بشرف بساط بوسی رسیدند و بتشریفات مشرف شده بعد از چند روز غدری اندیشیدند لاجرم سلطان در ماه مبارک
رمضان چهل و هفت تن از ایشان را بیاسا رسانید و بقیة السیف با اخی جوق پیوسته از نخجوان بقراباغ اران رفت و سلطان اویس امیر علی پیل تن را بتعاقب اعدا
نامزد کرده خدمتش بنابر نقاری که از سلطان در خاطر داشت در حرب تکاسل ورزید و منهزم بازگردید و سلطان بنابر پریشانی سپاه آذربایجان را با اخی جوق
بازگذاشته علم عزیمت بصوب بغداد برافراشت و اخی جوق کرت دیگر بران ولایات استیلا یافته بقدر مقدور نیران ظلم و عدوان مشتعل گردانید و در بهار سنه

نزد ارباب عرف

جلال الدین

بیت

نسخه تکاتش

ستین وسبعمائه امیر مبارز الدین محمد مظفر از شیراز لشکر به تبریز کشیده اخی جوق را گریزانید مقارن آن حال خبر توجه سلطان اویس شنیده بمملکت خود باز گردید و سلطان
به تبریز در آمده خانه خواجه شیخ کجج را بیمن مقدم شریف مشرف ساخت و اخی جوق با جوقی از اهل فساد پناه بصدر الدین قتابی که پدرخوانده او بود برد و سلطان
اویس محبان بعتبات فرستاده او را بعواطف خویش امیدوار ساخت تا بملازمت مبادرت نمود و چون روزی چند در ظل عنایت سلطانی آسود باتفاق علیشاه
پیل تن و جلال الدین قزوینی قصد غدر کرده خواجه شیخ پادشاه را از آن حال واقف گردانید و شحنه قهر آن جمع مفتن را بر خاک هلاک انداخت و در سنه احدی
وستین وسبعمائه بیرام شاه که محبوب سلطان عالیجاه بود در مجلس شراب با بعضی از همنشینان جنگ کرده خشم نمود و ببغداد رفت و خواجه سلمان ساوجی کتاب فراق
نامه را در آن اوقات نظم فرمود و چون سلطان تحمل هجران بیرام شاه نداشت کسان فرستاد تا او را به تبریز آوردند و در سنه اثنی وستین وسبعمائه سلیمان بیک
والده سلطان را که امرا عظیم الشان در تفصیل مهمات باو احتیاج داشتند در حباله نکاح کشیده و نایره دولت بمنصب امارت رسید و هم در آن ایام خواجه نجیب الدین برادر امیر
شمس الدین زکریا وزیر گردید و مولانا الیاس قلندر که با آن امیر و وزیر صفائی نداشت این قطعه نظم کرده بر لوح بیان نگاشت قطعه امارت بسلیمان شد مقرر وزارت
بر نجیب ذکک حیران فلک زار و همی گوید جهان را که آنک آصف و اینک سلیمان و در سنه خمس وستین وسبعمائه خواجه مرجان که از قبل سلطان در بغداد حکومت
مینمود لواء خلاف عصیان ارتفاع داد و سلطان بدان جانب نهضت فرموده خواجه مرجان بمیدان قتال خرامید اما چون چشمش بر علم ظفر پیکر افتاد هزیمت غنیمت شمرده بجانب
شهر گریخت و جسر دجله را ویران کرد و در روز دیگر عنایت لطف و مرحمت پادشاهی را شفیع ساخته ابواب دار السلام باز گشاد و سادات و علما و مشایخ و معارف
را باستقبال موکب همایون فرستاد و سلطان ببغداد در آمده از جریمه خواجه مرجان درگذشت و این لآلی آبدار بنابر توجه طبع پاک خواجه سلمان منظوم گشت
نظم باز بگشادند گیسو در دار السلام در طواف آرید غلمان را بکاس من مدام زاده خار است گل زان منتش بوی وفا خود کسی بوی وفا نشنیده زابنای لئام
لا اله الا سیه روی و زبان در کام دل زان سیه روئی سر اندر پیش چون اهل عزام بر درخت آمد برون گل لاجرم بر باد رفت اینچنین باشد چو بر مولی
برون آید غلام و سلطان اویس یازده ماه در دار السلام بعیش و کامرانی بسر برده سلطان شاه خازن را بحکومت آن ولایت نصب کرد و روی توجه بصوب
موصل آورد و آن ملک را از برادر بیرام خواجه ترکمان بگرفت و این ابیات از نتیجه فکر سلمان بسمت اشتهار پذیرفت قصیده موصل سید گر آورد اخبار فتح موصل
باد این خبر مبارک بر پادشاه عادل رسید که از قدومت امروز نیل و مصر بش چون آب دجله افتد در پای شهر موصل و سلطان اویس از انجا موصل بصحرای موش
رفته با بیرام خواجه ترکمان که عم امیر قرا یوسف بود محاربه نمود و جهات ایل و الوس او را بباد غارت و تاراج داده از آنجا براه قرا کلیسا به تبریز رفت
و چون در غیبت موکب همایون ملک کاوس بن ملک کیقباد که ابا عن جد حکومت شروان تعلق بوی میداشت و ظاهرا تا غایت اولاد او در آن ولایت
بایالت اشتغال دارند دو نوبت بقراباغ اران شتافته مردم آن موضع را بشروان کوچانیده بود درین فرصت که سلطان اویس باذربایجان رسید و این خبر شنید
بیرام بیک را با فوجی از امرا بتسخیر شروان و تادیب ملک کاوس نامزد فرمود و امرا با سپاه لا تعد و لا تحصی بجانب شروان روان شده ملک کاوس در بعضی از
قلاع تحصن جست و امرا در آن بلاد مدت سه ماه رحل اقامت انداخته چون ملک کاوس مشاهده نمود که اگر طریق اطاعت مسلوک نمیدارد ملک موروث بکلی ویران
میشود مشایخ و علما را وسیله ساخته نزد بیرام بیک رفت و بیرام بیک او را بند کرده پیش سلطان اویس برد سه ماه پادشاه شروان را نگاه داشته بار دیگر سلطنت
آن مملکت را بوی عنایت فرمود و در سنه تسع وستین وسبعمائه امیر قاسم برادر سلطان اویس بمرض دق وفات یافت و خواجه سلمان مرثیه گفت که بیت اولش
اینست دریغا که خورشید روز جوانی چو صبح دوم بود کم زندگانی و هم درین سال والی بغداد سلطان شاه خازن فوت شد و بار دیگر خواجه مرجان حاکم
دار السلام گشت و در همین سال بیرام شاه که سلطان اویس لحظه از صحبت او شکیب نداشت علم عزیمت بصوب عالم آخرت بر افراشت و سلطان در آن مصیبت نمد
سیاه پوشیده خواص و امرا پلاسها در گردن انداختند و تعزیتی داشتند که مثل آن در هیچ زمان وقوع نیافته و خواجه سلمان در مرثیه بیرام شاه قصیده نظم نمود
بیت اولش در خاطر بود ثبت افتاد مطلع آسمان با سینه پر آتش و پشت دو تاه شد بهایا های گریان بر سریر امشاه و در سنه احدی وسبعین وسبعمائه در تبریز
وبائی صعب دست داد و قریب بسی صد هزار کس بر خاک هلاک افتادند و در سنه اثنی وسبعین وسبعمائه امیر ولی که بعد از قتل طغاتیمور خان بر ولایت جرجان
استیلا یافته بود نسبت بسلطان اویس اظهار خلاف نمود و سلطان متوجه حرب او گشته در حدود ری بوی رسید و جنگی صعب اتفاق افتاد امیر ولی منهزم
گردید و سلطان تا سمنان او را تعاقب نموده جمعی کثیر از لشکریان جرجان بقتل رسانید و حکومت ری را بقتلغشاه ارزانی داشته عنان مراجعت معطوف داشت

ولد سلطان شاه

سلطان ... نسخه

مصروف داشت و بعد از انقضاء دو سال قتلغشاه از ری باصفهان رفته آن منصب بعادل آقا تعلق گرفت و این عادل آقا که بعضی از مورخان او را سارق عادل گویند در مبادی احوال شحنهٔ دار السلام بغداد بود و بعد از آن نوکر سلیمان بیک شده روز بروز مهم او ترقی می نمود تا بر حکومت ری مشروع فرمود و در سنهٔ ثلث و سبعین و سبعمائه امیرزاده که برادر سلطان اویس بود از بام کوشک او جان بدست افتاده جان بهاد فنا داد و از مرثیه که خواجه سلمان جهة او گفته بیت بخاطر بود خامهٔ تقریر ان زبان گشاد مرثیه دریغا که بار بهار جوانی فرو ریخت از تندباد خزانی دریغ آن سهی سرو بالا که او را ز بالا فتاد این بلا ناگهانی تو دانی چه افتاده است ای زمانه فتاده است قصر کرم را مبانی و در شهور سنهٔ اربع و سبعین و سبعمائه امیر ولی لشکر بساوه کشیده آن بلده را بقهر و غلبه بگرفت و مبارکشاه که حاکم آنجا بود در روزی چند خود را پنهان کرده آخر الامر نزد امیر ولی رفت و دختر خود را که در غایت حسن و جمال بود بوی داد و امیر ولی او را منظور نظر شفقت گردانیده بازگشت و هم درین سال گنبد کانی ملک کاوس شروانی انهدام یافت و سلطان اویس پسرش ملک هوشنک را که ملازم او بود بجای پدر نصب کرد و در اواخر سنهٔ خمس و سبعین و سبعمائه والی بغداد خواجه مرجان جان بقابض ارواح تسلیم کرد و بموجب فرمان سلطان خواجه سرور روی بسر انجام مهام آن مملکت آورد و در سنهٔ ست و سبعین و سبعمائه آب دجله طغیان نمود و عمارات عالیات بغداد منهدم شد و قرب چهل هزار کس در زیر دیوار ماند و وفات یافتند خواجه ناصر بخاری در آن واقعه گوید بیت دجله امسال برفتاری عجب مستانه بود پای در زنجیر و کف بر لب مگر دیوانه بود و خواجه سرور از الم ویرانی دار السلام رنجور گشته غریق بحر فنا شد و حکومت عراق عرب تعلق بامیر وجیه الدین اسمعیل ولد امیر زکریا وزیر گرفت

ذکر انهدام بنای زندگانی سلطان اویس بن شیخ حسن ایلکانی

در اواخر ربیع الآخر سنهٔ ست و سبعین و سبعمائه مرضی صعب بر ذات سلطان اویس عارض شد و بروایت حافظ ابرو قبل از آن تاریخ بسه ماه آن پادشاه عالیجاه بر زمان فوت خویش اطلاع یافته کفن و تابوت و سایر ضروریات سفر آخرت را ترتیب کرده بود و چون آثار نزع بر ناصیهٔ احوال سلطان ظهور نمود ارکان دولت برافقت قاضی شیخ علی و خواجه شیخ کججانی بر سر بالین آن بانی مبانی جهانبانی حاضر شده طلب وصیت فرمودند سلطان گفت ولایت عهد تعلق بحسین میدارد و ایالت بغداد بشیخ حسن گفتند که شیخ حسن برادر بزرگتر است تحمل نخواهد فرمود فرمود که شما دانید امرا این سخن را اجازت حمل نموده شیخ حسن را معتقد ساختند و در شب دوم جمادی الاولی سنهٔ مذکوره سلطان اویس بریاض رضوان منتقل گردید و در همان شب شیخ حسن شهد شهادت چشید سلطان را در پیران شروان در شیخ حسن در عمارت دمشقیه بخاک سپردند و چنانچه معهود بود لوازم تعزیت و سوگواری بجای آوردند سلمان در مرثیهٔ آن پادشاه عالیشان گوید قطعه ای فلک آهسته رو کاری نه آسان کرده ملک ایران را بمرگ شاه ویران کرده آسمانی را فرود آورده از اوج خویش بر زمین افکنده با خاک یکسان کرده آفتابی را که خلق عالمش در سایه بود زیر مشتی گل بصد خواریش پنهان کرده نیست کاری مختصر گر با حقیقت میروی قصد خون و مال و عرض هر مسلمان کرده زین مصیبت در زمین واقع نگشت از دور تو آسمانا زان زمان کاغاز دوران کرده روزگارا روزگار دولت سلطان اویس یاد کن وان بر خلایق رحمت سلطان اویس

ذکر سلطان حسین بن سلطان اویس

سلطان حسین پادشاهی بود طراوت عذارش غیرت گلبرگ طری و لوامع رخسارش رشک ماه و مشتری از رفتار قامت رعنایش سرو سهی پای در گل و از گفتار لعل روح افزایش غنچهٔ سوری منفعل با بچه لوای کشورکشایش ثالث ماه و مهر و غبار موکب گردون سایش با سن خفتم سپهر بیت خدیو جهان بخت فرخ لقا معلی سریر مظفر لوا بفرق قدم زیب تاج و سریر ز دست و دلش بحر و کان در نفیر سلطان حسین همدران ایام که پدرش وفات یافت باتفاق امرا و ارکان دولت در دار الملک تبریز قدم بر مسند سلطنت نهاد و خواجه سلمان قصیده در غایت لطافت در باب تهنیت جلوسش نظم کرده سه بیت از آن ثبت افتاد قصیده ای در پناه چتر تو خورشید پادشاهی محکوم امر و نهیت از ماه تا بماهی هم ملکت ایمن از صدمهٔ تزلزل هم دولت فارغ از صدمهٔ تباهی افراخته است عالی رایات کامکاری در شان تست منزل آیات پادشاهی و سلطان حسین بتوا اهتمام بر انتظام امور مملکت انداخته مناصب امرا و ارکان دولت را بدستور زمان پدر مقرر ساخت و در اوایل بهار سنهٔ سبع و سبعین و سبعمائه برات ظفر بیکی بقصد سرام خواجه و قرا محمد ترکمان بر افراخت و بعضی از قلاع که در تصرف ایشان بود فتح فرموده آخر الامر بصلح انجامید و امرای ترکمان بر رسم پیشکش بر ساله بیست هزار گوسفند قبول نموده سلطان باز گردید و در همین سال شاه شجاع بن امیر محمد مظفر بالشکر ظفر اثر بصوب آذربایجان شتافت و سلطان حسین او را استقبال نموده بعد از وقوع قتال عنان بوادی انهزام تافت و شاه شجاع در تبریز چون چهار ماه بعیش و نشاط بگذرانید خبر مخالفت شاه یحیی شنیده عازم شیراز گردید لاجرم بار دیگر سلطان حسین از بغداد روی به تبریز نهاد و بر مسند سلطنت متمکن گشته ابواب عشرت و انبساط برگشاد و شهادت امیر اسمعیل بن زکریا

مرثیه

در بغداد در ایام سلطنت سلطان حسین بوقوع پیوست و بدان سبب شاهزاده شیخ علی بن اویس در عراق عرب بر مسند حکومت نشست و میان برادران یکدو نوبت محاربه و مصالحه اتفاق افتاد و هنوز غبار نزاع ارتفاع داشت که قتل سلطان حسین بر دست برادر دیگرش سلطان احمد دست داد و این واقعه در شهور سنه اربع و ثمانین و سبعمائه در تبریز بوقوع انجامید و سلطان حسین در عمارت دمشقیه مدفون گردید **گفتار در بیان مخالفت زمرهٔ از امرا بسبب کمال اعتبار عادل آقا** در بهار سنه ثمان و سبعین و سبعمائه که خسرو ثوابت و سیاره از زمستان خانه حوت جهة اظهار عین برج حمل انتقال کرد و جان نو در قالب عالم کهن دمیده فضای باغ و بستان روی بخضرت و نضارت آورد سلطان حسین از تبریز باوجان شتافت و عادل آقا از سلطانیه باردوی همایون رفته کلیات و جزئیات مهمات را از پیش خود گرفت طایفه از امرا مانند اسرائیل و عبدالقادر و رحمن شاه و درویش قاصد جان عادل گشته قاضی شیخعلی را که بحکم پادشاه از آذربایجان بشام شتافته بود که مدت العمر آنجا باشد باز آورده روزی با عادل آقا در سر دیوان آغاز گفت و شنید نموده بزبان گذرانیدند که تا غایت منصب پیشوائی مانعلق بتو میداشت دیگر را قبول نداریم آقا جواب داد که اختیار پیش شماست و فی الحال برخاسته بقبول خود رفت و روی بسلطانیه آورد امرا از گذاشتن آن گرگ کهن پشیمان شده جهة عذر خواهی کس از عقب جناب امارت پناهی فرستادند و التماس مراجعت کردند عادل آقا بآن سخنان ملتفت نشده و تا قرق سلطانیه عنان باز نکشید متعاقب نکال شاه منصور بن شاه مظفر بن امیر محمد مظفر از شاه شجاع گریخته پناه بعادل آقا برد و آقا او را در همدان حاکم کرده باندک زمانی سپاه بسیار روی بدیشان آورده بعد از رفتن عادل آقا سلطان حسین از امرا متوهم شده برسم سیر و شکار سوار گشته و از اوجان بیرون تاخته عنان عزیمت به تبریز شتافت و شهر را کوچه بند کرد امرا همین انجال را مشاهده نمودند خزانه و جبه خانه را بر ملازمان خود تقسیم نموده روی ببغداد نهادند و سلطان حسین قاصدی نزد عادل آقا فرستاده از عزیمت مخالفان خبر داد و آقا باتفاق شاه منصور با چهار هزار سوار جرار از عقب ایشان ایلغار نموده شاه منصور منقلای روانشد و در نواحی التون کوپروک بدشمنان رسید بعضی از ایشان گریز بر ستیز اختیار کردند و طایفه پناه بشاه منصور برده گفتند ما بندگان پادشاهیم و شاه منصور قاضی شیخعلی و امرا عاصی را بجان امان داده بقبول عادل آقا رسانید آنگاه باتفاق عازم تبریز گشتند و چون بمراغه رسیدند بموجب حکم که سلطان حسین بخط خویش ثبت کرده بود عادل آقا حکم بقتل امرا فرمود و هر چند شاه منصور زبان بدرخواست گشود نشنود اما قاضی شیخعلی را زنده گذاشته از روی صد تومان خون بها بستانند و شاه منصور کوفته خاطر بهمدان رفته عادل آقا در تبریز بملازمت سلطان حسین رسید و بیش از پیشتر بعواطف خسروانه سرافراز گردید **ذکر کشته شدن امیر اسمعیل بن امیر زکریا وزیر و بیان مخالفت شاهزاده شیخ علی با صاحب تاج و سریر** چون امیر اسمعیل بن امیر زکریا در دار السلام بغداد لوای ایالت برافراخت جمعی از مردم فرومایه را تربیت کرده معتبر ساخت و شاهزاده شیخعلی بن سلطان اویس که در آن اوقات بی اختیار و بی اعتبار بسر میبرد آن جماعت را اضلال نمود تا در جمعه از جمعات سنه ثمانین و سبعمائه که امیر اسمعیل با کس اندک بمسجد جامع میرفت مبارکشاه نام که ترکش او را برداشته بود پیش دویده شمشیری بر رویش زد چنانچه از پای در افتاد و امیر مسعود برادر امیر زکریا از خانه بیرون آمده امیر اسمعیل آواز برآورد که ایشان مرا دریاب و امیر مسعود بجانب برادرزاده دوانشده مبارکشاه بخش و بخشی دیگر که قراتحمد نام داشت او را نیز بسعادت شهادت رسانیدند و نزد شاهزاده شیخعلی رفته کیفیت واقعه باز گفتند والده شاهزاده بقاتلان گفت که اگر راست میگوئید سر اسمعیل را پیش ما بیارید و ایشان در ساعت سر او بریده پیش او بردند و از عمارتی که بنا کرده امیر اسمعیل بود آویختند از غرایب آنکه در وقتی که امیر اسمعیل بر سر آن عمارت نشسته بود و استادان بکار میکردند معماری خواست که سر چوبی را که از دیوار بیرون مانده بود قطع کند امیر اسمعیل او را منع نموده گفت بگذار شاید سر کسی را از اینجا بیاویزند و عاقبت سرش را از آنجا آویختند القصه چون این خبر به تبریز رسید امیر زکریا که در کبر سن بود در فوت پسر و برادر ناله و زاری آغاز نهاد و سلطان حسین عهد سلطنت بغداد را بنام شاهزاده شیخعلی در قلم آورده نزد برادر فرستاد و پیغام داد که ما در ایالت ولایت بغداد با تو مضایقه نداریم اما مناسب چنان مینماید که یکی از امرا را نزد خود نگاهداری تا با او مصاحبت و سپاهی قیام نماید اکنون هر یک از نوئینان را طلب کنی بدانجانب فرستیم و شاهزاده شیخعلی فرستاده برادر را خوشدل و مسرور باز گردانیده بر سریر پادشاهی متمکن گشت و منصب وزارت را بعبدالملک نخجوانی تفویض فرموده قاتلان میر اسمعیل را باوج عظمت و اقتدار رسانید و چون دید که مشتت امور مملکت از ایشان نمی آید قاصدی نزد پیر علی بادک که از ملازمان قدیم آبا او بود و در آن زمان از قبل شاه شجاع در شوشتر حکومت مینمود فرستاده او را ببغداد طلبید و پیر علی بدار السلام شتافته سرانجام تمام مهام را از پیش خود گرفت و سایر بلاد عراق عرب را تحت تصرف آورد و چون این خبر

انجمن بمسامع علیه سلطان حسین و عادل آقا رسید بعد از اجتماع سپاه در پاییز سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه از تبریز متوجه بغداد گشتند و شاه زاده شیخعلی و پیر علی تاب مقاومت
نیاورده بغداد را بازگذاشتند و علم توجه بجانب شوشتر افراشتند و پادشاه بهوای عیش و طرب عازم بغداد گشته هرچند عادل آقا گفت مناسب آنست که بمهمات
اجتماعی بشوشتر رویم و مهم شیخعلی و پیر علی را بفیصل رسانیم بسمع قبول نشنود و عادل آقا کوفته خاطر با فوجی از سپاه بشوشتر شتافت و با مخالفان صلح کرد برانجمله که شیخعلی بشوشتر
قناعت نماید و دیگر در حکومت بغداد دخل و تعرض ننماید و از آنجا ببغداد در رفته روز عید اضحی بخدمت سلطان حسین رسید و بنابر رنجش مذکور پادشاه را هم آنجا گذاشته
با اکثر لشکر بسلطانیه خرامید و در غایت استقلال بسر انجام امور ملک و مال مشغول گردید و در همان زمستان عبدالملک اتغاچی و بعضی از اعیان بغداد مبلغ بالغ
نوکران نزد شاه زاده شیخعلی و پیر علی فرستاده استدعاء حضور نمودند و ایشان متوجه دار السلام گشته سلطان حسین محمود دوانی و عمر قپچاقی را بمقابله مخالفان
نامزد فرمود و آن دو امیر بر دست پیر علی بادک اسیر شده جمعی کثیر از لشکریان بقتل آمدند و سلطان حسین بعد از استماع این خبر عنان عزیمت بلکه هزیمت بصوب
تبریز انعطاف داده در راه مشقت بسیار کشیده بصد هزار حیله بمقصد رسید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

ذکر ارتفاع غبار تفرقه و شین و کشته شدن سلطان حسین

در ان اوان که سلطان حسین بمد کمال پریشانی بدار الملک آذربایجان نزول اجلال فرمود عادل آقا از سلطانیه بجانب ری رفته فتح
بعضی از قلاع آن ولایت را که امیر ولی در تصرف داشت پیش نهاد همت ساخت و سلطان اکثر امرا و لشکریان را جهت استمالت خاطر آقا بکومک نامزد
کرد چنانچه اندک مردمی در خدمتش ماندند در خلال آن احوال در اوایل سنه اربع و ثمانین و سبعمایه سلطان احمد بن سلطان اویس که مانند او حیاکی در خطه خاک
پیدا نشده خیال استقلال کرده از تبریز بیرون رفت و راه اردبیل که محور غال او بود در پیش گرفت سلطان حسین هرچند کسان از عقب او فرستاده و التماس
مراجعت نمود بجائی نرسید و سلطان احمد از اردبیل باران و موغان شتافته لشکری فراهم کشیده عازم تبریز شده در یازدهم صفر سنه مذکوره بیک ناگاه
بآن بلده در آمده و سلطان حسین متحیر و سراسیمه گشته در گوشه گریخت تا بهمدر آنشب بدست برادر نامهربان افتاده بزخم تیغ تیز شربت شهادت چشید بیت
تیغ نیلوفری آخر چکید بر تن او که ملالش بدی از رایحه نیلوفر و بعضی از مورخان گفته اند که سلطان حسین بعیش و عشرت بسیار مشغولی مینمود و گاهی برافعالی
که مناسب مرتبه سلطنت بلکه لایق حالت رجولیت نبود اقدام مینمود و امیر شمس الدین زکریا و خواجه جمال الدین لغز بوزارت سلطان حسین اشتغال داشتند و در باب کفایت
و معموری مهمو ولایت نقش سعی و اهتمام بر لوح دل مینگاشتند نقلست که خواجه جمال الدین بلغز معتقد بود و با آنکه بعبارات لغز تکلم نماید و دو پسر داشت موسوم بعبدالله
و فیض الله نوبتی امیر شمس الدین زکریا یکی از نوکران ترک را جهت مطلب کاه بخدمت خواجه جمال الدین فرستاد و چون آنشخص پیغام بگذارد خواجه جواب داد که بسر عبدالله
و جان فیض الله که در منبن ما چندان تبن موجود نیست که عصا فر منباقیر مسطوح کشند نوکر بیچاره معنی این کلمات را ندانسته بار دیگر گفت بیک سمان تیلای دو دس
خواجه فرمود که اعادات عبارات از عادات اولو الالباب بعیداست و آن ترک چون دید که هرچند میایستد سخنی مفهوم نمیشود بازگشت و امیر شمس الدین زکریا را
گفت هرچند من از خواجه کاه طلبیدم او قرآن میخواند

ذکر شمه از احوال سلطان احمد و رسیدن سوق سخن باختتام جزو اول ازین مجلد

سلطان احمد شهریاری بود بغایت سفاک و خونریز و بسیار بیباک و فتنه انگیز بقساوت قلب و قلت رحم موصوف و بشدت قهر و عدم حلم معروف از بعضی
اقسام فضایل بهره ور بود و در علم موسیقی پیش و ارباب هنر تعلم ز خونریز مرکز نمیداشت هم زبیمش دل چرخ بودی دو نیم بدی زهر و تریاق در کین و مهر بدیدار و
مقدار مهر و سپهر و چون آن پادشاه کیوان قدر بهرام قهر در دولتخانه تبریز تیغ بر تهم سلطان حسین را بقتل رسانید برادر دیگرش سلطان بایزید پیاده گریخته
بعد از ارتکاب مشقت فراوان در سهند اسپ گله بانی بدستش افتاد و پای در رکاب آورده تا زمان وصول سلطانیه هیچ جانیه نیستاد و عادل آقا او را پادشاه
برداشته شاه منصور را در قلعه گراوو معتقد گردانید و با سپاهی جنگجوی تندخوی عازم تبریز گردید و در موضع میانه باغی باستی ولد شیخ علی ایناق و ابو سعید ولد
پیر ملک از عادل گریخته بسلطان احمد پیوستند و او را از کیفیت وصول سلطان بایزید و عادل آقا اعلام دادند چون سلطان احمد هنوز تمکنی پیدا نکرده بود
شهر را بازگذاشته هزیمت غنیمت شمرد و عادل آقا به تبریز رسیده عباس آقا سپاهی و ابوداجی را حاکم ساخته بر ندر رفت و محمد دوانی و قرا بسطام را بکنار آب اند
فرستاد و ایشان پل ضیاء الملک را محکم کرده در محل اقامت انداختند و سلطان احمد در خفیه قاصدی نزد دوانی و عباس و مسافر روان گردانید و پیغام داد که
شما نوکران منید بچه جهة خدمت عادل میکنید و ایشان بجانب سلطان مایل شده چون بهمین بر عادل آقا ظاهر گشت بسلطانیه شتافت و سلطان احمد از مراجعت آقا
خبر یافته حمزه و باغی باستی و ابو سعید را به تبریز برسالت داشت و چون ایشان نزدیک بآن بلده رسیدند از دور سپاهی عباس و مسافر را دیدند که متوجه اردو

سلطان آمده باهم گفتند که بر کاه عباس و مسافر بخدمت سلطان احمد جلایر رسند لیکن که از ما بیشتر اعتبار یابند اولی آنکه هم اینجا خاطر از دغدغهٔ ایشان فارغ
کردانیم و در مسند ملاقات پیش از تکلم بی توقف و تلعثم شمشیر در هم بستند و عباس و مسافر کشته گشته حمزه و باقی با بستی سرهای ایشان را نزد سلطان احمد روان کردند
اینمعنی موافق مزاج سلطان نیفتاد اما چون کار از دست رفته بود چاره نداشت و به تبریز خرامیده متوجه ضبط مملکت و استمالت سپاهی و رعیت گشت ناگاه خبر
متواتر شد که شاهزاده شیخعلی و پیر علی بادوک باغوای عادل آقا عزم رزم جزم کرده نزدیک رسیده‌اند بنابر آن سلطان باستقبال ایشان روان شد و در حوالی
هفت رود محاربه دست داده عمر قپچاقی از جوانغار سلطان احمد صف دیران کرده و شاهزاده شیخعلی بوی پیوست لاجرم شکست بر جانب سلطان احمد افتاده از راه
خوی نخچوان رفت و در مرند پیر عمر نخجوانی بقرا محمد ترکمان ملحق گشته از او استمداد نمود قرا محمد گفت این ملتمس وقتی مبذول افتد که چون ما در برابر مخالفان صف کشیم تو
با نوکران خویش در موضعی که تعیین نمائیم توقف نموده قدم پیش و پس ننهی و بعد از مشاهده صورت فتح و ظفر در غنیمت طمع نکنی سلطان احمد قبول این دو شرط نموده قرا
محمد پنج هزار مرد ترتیب داد و بر سه صد کس را یک قشون ساخت و هر قشونی راسی دسته کرد مقرر آنکه از هر قشونی ده مرد پیش رفته تیر اندازی کنند و چون خصم قصد
ایشان نماید گریزان گشته ده نفر دیگر قدم پیش نهند تا سیال اعدا از هم فرو ریزد و باین منوال قرا محمد با شاهزاده شیخعلی و پیر علی بادک حرب کرده شاهزاده و پیر علی
در آن معرکه بقتل رسیدند و ترکمانان غنیمت فراوان گرفته روی بمنازل خویش آوردند بعد از آن سلطان احمد به تبریز شتافت و سر پیر علی را بر سبیل استهزا نزد عادل
آقا فرستاد و آقا متوجه تبریز گشته درین اثنا بین الجانبین سخن صلح در میان افتاد و سلطان احمد خواجه شیخ کججی و مولانا شمس الدین ابهری را نزد آقا فرستاد تا مبانی پیمان را
بایمان موکد سازند و منتظر مراجعت ایشان میبود که ناگاه استماع نمود که عادل آقا نزدیک رسید بنابر آن متوهم شده از راه نخجوان بطرف اران و موغان رفت و عادل آقا
شیخعلی را بطلب هوشنگ که حاکم ابخاز بود فرستاد و عادل آقا در اوجان نزول کرده امرا بخدمتش شتافتند و نوازش و عواطف اختصاص یافتند آنگاه امیر هوشنگ واسطه
شده بین الجانبین صلح گونه اتفاق افتاد بر موجب که آذربایجان مستقلا تعلق بسلطان احمد داشته باشد و عراق عجم بسلطان بایزید و عادل آقا در عراق عرب شریک سلطان
احمد بود و آقا برین قرار بسلطانیه بازگشته امرا بغداد بوی گفتند معتمدی بفرست تا ما از قبل تو دار السلام را ضبط کنیم و عادل آقا تورسون را که برادری صاحب
وجود و پسر خاله او بود بحکومت و قوام الدین النخجی را بوزارت بغداد نصب نموده همراه امرا بدان صوب نمود و چون تورسون در دار السلام بغداد فرود آمد عبد الملک
تمغاچی که صاحب اختیار آنجا بود با طایفه که امیر اسمعیل را بشمشیر غدر کشته بودند بدیدن او رفت و فی الحال با مصاحبان بقتل رسید و مبلغ دو هزار تومان از منزل او
واصل مغلسان شد و بغداد پر فتنه و آشوب گشته خزینه که جهت عادل آقا فراهم آورده بودند بباد غارت و تاراج رفت و این اخبار در تبریز بعرض سلطان
احمد رسیده بر جناح استعجال روی ببغداد نهاد و در اثنا راه شاه منصور از حبس قلعه گراد تو خلاص شده بموکب سلطانی پیوست و چون تورسون از قرب وصول سلطان
خبر یافت اندا یعقوبه بهوای فرار شتافت و جمعی از عقب او رفته و او را گرفته بخدمت سلطان آوردند و فرمان بران پس از روزی چند تورسون را با قوام الدین
النخجی بیاسا رسانیدند و سلطان احمد همدران ایام امیر علی و هندوی قورچی و سلطان عرب را که اندیشه غدری داشتند به تیغ بیدریغ گذرانیده و شاه منصور
را حاکم حویزه و شوشتر گردانید و شاه منصور در آن ولایت متمکن شده دیگر او را ندید و سلطان احمد آن زمستان در بغداد قشلاق فرموده در بهار سنه خمس و
ثمانین و سبعمائه خواجه یحیی سمنانی را بحکومت دار السلام نصب کرده خود روی به تبریز آورد و امیر عادل در نواحی مراغه پیش آمده از هر دو جانب دلیران قدم
آویختند و جمعی کثیر کشته بهر طایفه بطرفی گریختند و آقا بسلطانیه مراجعت نموده سلطان از مراغه باوجان رفت و از آنجا بنخجوان شتافت و چون عادل از قرب
وصول سلطان بردل اطلاع یافت سلطانیه را بهمدان درگاه سپرده روی بهمدان نهاد و آنگاه ایلچی پیش شاه شجاع که پادشاه فارس بود فرستاده استمداد نموده و شاه
شجاع بهوس تسخیر آذربایجان در حرکت آمده چون بجربادقان رسید سلطان بایزید و عادل آقا بوی پیوستند و مصاحبان یکدیگر بهمدان رفتند و سلطان احمد ایلچیان نزد شاه
شجاع فرستاده پیغام داد که سلطان بایزید آقا و مخدوم منست و مرا ملک و مال از او دریغ نیست و برچه شاه در آن باب بفرماید باطاعت پیمائیم اما عادل بنده
ماست که روی بآن درگاه آورده بطمع آنکه او را تقویت کنند و مجال التسلط دهند شاه شجاع با خود اندیشید که سلطانیه را بنام سلطان بایزید بستاند و نواب
خویش بدو و عادل آقا را مغلوک سازد و آنچه مکنون ضمیر او بود با ایلچیان در میان نهاده هم برین جمله قرار یافت و شاه شجاع حکم کرد که امرا به تبریز ملازم سلطان
بایزید بوده دیگر بخدمت عادل نروند و سلطان احمد به تبریز رفته سلطان بایزید با امرا خود و ابراهیم شاه و عبد الکریم از ملازمان شاه شجاع بسلطانیه آورد
و شاه شجاع با وی شرط کرد که زمام اختیار امرا فارس گذارد و خود بجانب شوشتر شتافت و چون ایشان بسلطانیه رسیدند از امرا سلطان بایزید عمر قپچاقی و

آوردن عادل آقا بسلطانیه در سال ... وجود

مملکت ... در قبضه اختیار

عمر قچاقی و محمد جمشید با هم گفتند که چگونه اختیار شهر و قلعه را بدست امرا شاه شجاع توان داد و ابراهیم شاه و عبد الکریم را در شهر فرود آورده اندک زری بایشان دادند و جمع بحصار در آمده و دیگر التفات بدیشان نکردند و عبد الکریم و ابراهیم شاه بقوت لایموت محتاج شده در میان زمستان بشیراز باز گشتند و سلطان بایزید قریب بپنجاه روز در سلطانیه حکومت نموده ناگاه بی جهتی عمر قچاقی را بقتل آورد و امرا دیگر از وی متوهم شده بگریختند و سلطان احمد خبر ضعف برادر شنیده بسلطانیه رفت و قلعه را بصلح گرفته مضبوط ساخت و پسر خود آق بوقا را که ده ساله بود بحکومت نصب فرمود و زمام اختیار آن ولایت را در کف کفایت شیخ محمود جاندار نهاده چوپان قورچی را کوتوال قلعه ساخت و سلطان بایزید را مصحوب خویش به تبریز برد و درین اثنا خبر توجه حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بطرف عراق و آذربایجان شایع شده جمعی ایلچیان آنحضرت به تبریز رسیدند و سلطان احمد مقرر فرمود که ایلچیان را در بغداد ببینید و ایشان را بدانجانب فرستاده خود نیز از عقب در حرکت آمده عادل آقا سلطان را از حدود سلطانیه دور دیده نوبت دیگر آن بلده را بحیطه تصرف در آورده و دو هزار کس بحد متش پیوسته اطراف آن قلعه را مضبوط ساخت و بار دیگر میان او و سلطان غبار نزاع در هیجان آمده هنوز طرفین از جانبین مخالفت می نمودند که ناگاه رایات آفتاب اشراق صاحب قران آفاق پرتو وصول بر حدود و ولایات فارس و عراق انداخت و کار ایشان بجائی رسید که بعد از آن هیچیک از آن دو سردار بدیگری نپرداخت و سلطان احمد مدتی بمسند سلطنت بصاحبقران و اقر منقبت نیز در مقام خلاف و نزاع بوده آخر الامر بروم گریخت و روزی چند در پناه دولت پادشاه آن مرز و بوم ایلدرم بایزید بسر برد و کار هیکذرانید بجانب مصر و شام شتافت و سلطان مصر چند روزی در مقام تربیت ایشان بر آمده بالاخره سر در امحبوس گردانید و بخواست که بند کرده نزد حضرت صاحبقران فرستد در آن اثنا خبر فوت آنحضرت تحقیق پیوست و سلطان مصر ایشان را مطلق العنان ساخته سلطان و قرا یوسف ترکمان روی بصوب عراق و آذربایجان آوردند و سلطان احمد بعراق عرب استیلا یافته امیر قرا یوسف آذربایجان را در حیطه تسخیر کشیده و در وقتی که بجانب روم رفته بود سلطان با عهدی که میان او و قرا یوسف بود منهدم تصور کرده به تبریز خرامید و بر آن خطه مستولی گردید چون امیر قرا یوسف از آن یورش باز گشت روز جمعه بیست و ششم ربیع الآخر سنه ثلث عشر و ثمانمائه در دو فرسخی تبریز فیمابین الجانبین محاربه دست داد و فرار بر جانب سلطان افتاد و در تبریز مختفی شده و بهمدران روز امیر قرا یوسف آنجناب را بدست آورده بقتل رسانید چنانچه تفصیل این وقایع بعد قضاء الهی در ضمن قضایای حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بعرض خواهد رسید و چون جواد خوشخرام خامه از جولان در میدان احوال چنگیز خانیان باز پرداخت بموجب وعده که در دیباچه کتاب کرده شده عنان بیان بصوب احوال پادشاهانی که معاصر چنگیز خانیان بوده اند معطوف خواهد ساخت

(حاشیه: بسر برده در اثنا او قات که امیر تیمور گورکان عازم روم شد سلطان احمد بر اتفاق قرا یوسف ترکمان که او نیز در ظل حمایت ایلدرم بایزید ...)

مثنوی

شکر ایزد را که بر وفق مرام
قصه شاهان چنگیزی نژاد
تا نماید از سرافت لطفه
مشتری کردار خورشید اقتدار
ترک خونریز فلک روز ستیز
می نویسد مدحتش از روی مهر
در کرم بی مثل آمد زان سبب
جز حبیب الله نارد بر زبان
تا کند کلک سخن در گفتگوی
مرجع اهل فضیلت بر دوام

جزو اول زین مجلد شد تمام
بلکه از بحر ضمیر خرده بین
جانبش آصف پناه داد کر
روشن از دیدار او چشم امل
میزند بر فرق خصمش تیغ تیز
زهره در بزمش بود خنیاگری
ذات او را شد کریم الدین لقب
هست بیحد چون ثنای ذات او
تا بود طبع سخندان نکته جوی
خامه دایم در ثنایش نکته زای

گرد کلکم از سر دانش سواد
گشت این اوراق پر در ثمین
سرور دریا دل عالی تبار
دیده بان قصر اقبالش زحل
کلک زرین عطارد بر سپهر
ماه بر فرق لوایش پیکری
هر کرا دادند از نامش نشان
ختم بهتر بر دعای ذات او
باد یارب آصف عالی مقام
نام او هر نامه را زینت فزای

تمام شد جزو اول از مجلد سیم تاریخ
غره شهر ربیع الاول سنه ۱۲۷۳ هجریه
علی ید اقل خلق الله میرزا محمد علی شیرازی

جزو دوم از مجلد سوم حبیب السیر

بسم الله الرحمن الرحیم

جزو دوم از مجلد سوم در ذکر بعضی از طبقات ولات که معاصر چنگیزخانیان بوده اند و لباس پادشاهی پوشیده و کاس عنایت نامتناهی الهی نوشیده

یارب سخن قدر مرا عالی ساز / وز غیر حدیث خود دلم خالی ساز
پیوسته چو از ثبات ملکت گویم / در ملک سخن همی مرا والی ساز

بعد از تقدیم سپاس و ستایش پادشاهی که بحکم مشیت تقدیرش منشور اقتدار سلاطین کامکار بتوقیع وقیع والله یؤتی ملکه من یشاء موقع میگردد جل جلاله و پس از تبلیغ صلوات صلوات دین پناهی که بهدایت هدایت ملت مستقیمش سرگشتگان بادیه ضلالت راه وصول بدرجه بلند من یهد الله فلا مضل له بحصول می پیوندد صلی الله علیه و آله نموده میشود که از پادشاهانی که معاصر چنگیزخانیان سلطنت نموده اند حالات هشت طبقه مطمح نظر این ذره حقیر درآمده بدین تفصیل ملوک مصر قراختائیان والی کرمان آل مظفر اتابکان لرستان ملوک رستمدار ملوک طبرستان ملوک سربدار ملوک کرت و کلک سخن گذار شمه از احوال این ملوک نامدار را درین جزو در سلک بیان خواهد کشید و بدستور معهود اندکی از حالات اکابر و افاضل زمان هر یک ازین پادشاهان گیتی ستان مذکور خواهد گردید و من الله العصمة و التأیید

گفتار در بیان کیفیت وقایع زمان ملوک مصر از وقت انقراض ایام اقبال آل ایوب تا این عصر

بر الواح ضمایر مستخبران احوال اوایل و اواخر مخفی و مستتر نخواهد بود که چنانچه در مجلد ثانی در ذکر آل ایوب گذشت پادشاه مصر ملک معظم غیاث الدین بن ملک صالح بن ملک کامل بن ملک عادل سیف الدین محمد بن نجم الدین ایوب در شهور سنه ثمان و اربعین و ستمائه بر دست غلامان خود کشته گشت آنگاه ممالیک ملک صالح که زمام اختیار در قبضه اقتدار ایشان بود سرداری سپاه را بعز الدین که او نیز در سلک غلامان ملک صالح انتظام داشت تفویض نمودند و خطبه بنام والده ملک معظم که ملقبه بشجرة الدر بود و ام خلیل کنیت داشت خواندند و شجرة الدر ضعیفه عاقله جمیله بود و قرب دو ماه آن مملکت به احسن تدبیر ضبط فرمود و در سنه اثنین و خمسین و ستمائه امر سلطنت بعز الدین متعلق شده او را ملک معز لقب نهادند و از آن روز پادشاهی مصر بغلامان قرار گرفت و آن قاعده چنانچه حالا نیز مرعی است سمت استمرار پذیرفت ملک معز الترکی الصالحی پادشاهی شجاع خردمند بود و کما ینبغی رعایت احکام شریعت مینمود و چون بر سریر سلطنت متمکن گردید ام خلیل را در سلک ازدواج کشید و بعد از آنکه سه سال به دولت و اقبال بسر برد در سنه خمس و خمسین و ستمائه دختر حاکم موصل را بعقد نکاح خویش درآورد و ام خلیل از غایت رشک جمعی را فرمود که ملک معز را در حمام جام شهادت چشانیدند ملک منصور علی بن ملک معز بعد از قتل پدر باتفاق امرا و ارکان دولت بر تخت سلطنت نشست و ام خلیل را گرفته در پایان قلعه مصر بحلق برکشید و چون دو سال بکامکاری گذرانید غلامان او را خلع نموده سیف الدین که اتابکش بود بر تخت نشاندند و او را ملک مظفر خواندند

ذکر سلطنت ملک سیف الدین مظفر و کشتن او کیبوقا را بضرب تیغ ظفر پیکر

نام سیف الدین که در زمان پادشاهی ملک مظفر لقب یافت بروایتی قطز بود. بالقاف و الطاء المهملة و الزاء و در بعضی از کتب تواریخ نام او قطو دو نوشته اند و بر هر تقدیر چون ملک مظفر بر سلطنت تمکن یافت اتفاق افتاد که هلاکو خان بر بلاد شام استیلا تمام یافته کیتبوقا نویان را در دمشق حاکم ساخته و عنان بصوب آذربایجان تافته بنابراین دفع مغول را از اهم مطالب نظر همت ساخته علم توجه بصوب دمشق برافراشت و کیبوقا نیز عازم میدان قتال گشته در اواخر

در اواخر ماه مبارک رمضان سنه ۶۵۸ در عین جالوت تقارب فریقین دست داده ملک مظفر طایفهٔ از ابطال رجال را در کمین گاه باز داشته با سایر سپاه نزدیک بیشه با کیتبوقا بغور موفور بر آن بیشه تاخته ملک مظفر بموجب کلمهٔ الحرب خدعه پشت بجانب او کردانید و روی بوادی فرار آورد و کیتبوقا بی اندیشه مصریان را تعاقب نموده چون بکمینگاه رسید بیکبارگاه سپاه مصر از اطراف و جوانب او را فرو گرفتند و آتش قتال اشتعال یافته خرمن حیات بسیاری از مغولان بحرق گشت و از وقت طلوع آفتاب تا هنگام استوا غبار معرکهٔ هیجا در هیجان بوده آخر الامر ملک مظفر بر طبق نام خویش مظفر گشت و کیتبوقا در جنگ اسیر گرفتار شده و هم بجا بقتل رسید و ملک مظفر اگرچه منصور و مظفر باز گردید اما بعد از آن ایام بعضی از امرا قبچاق اتفاق نمودند بهادر معزی در موضع غطیفه بزخم تیری جان گرامی او را از پای درآوردند و بعد از آن عنان زمام پادشاهی را بدست ابو الفتوح بیبرس الترکی الصالحی دادند و او را ملک ظاهر لقب نهادند **ذکر ملک ظاهر** نامش بقول امام یافعی بیبرس بود و بروایت صاحب تاریخ وصاف بندقدار و او در اوایل حال در سلک ممالیک امیر علاء الدین که از جملهٔ ارکان دولت ملک صالح بود انتظام داشت و ملک صالح آثار اقبال از ناصیهٔ حالش مشاهده کرده او را از امیر علاء الدین بخرید و منظور نظر شفقت گردانید و روز بروز کار ملک ظاهر در ترقی بود تا در ذی قعده سنه ۶۵۸ بر سریر سلطنت مصر صعود نمود بصفت شجاعت و جلادت و دیانت و امانت اتصاف داشت و در حمایت حوزهٔ اسلام مساعی مشکوره تقدیم رسانید همواره همت عالی نهمت بر غزا و جهاد میگماشت و در ایام دولت خود با احمد بن الظاهر بالله بن الناصر لدین الله العباسی بخلافت بیعت کرده او را المستنصر بالله خواند و بعد از قتل المستنصر الحاکم بامر الله ابو العباس احمد بن یحیی بن علی را که از احفاد المسترشد بالله بود بجایش نشاندند و چون ظاهر هفده سال و کسری بدولت و اقبال گذرانید در ۲۷ محرم الحرام سنه ۶۷۶ بعالم آخرت منزل گزید **گفتار در بیان بعضی از وقایع زمان سلطنت بندقدار و ذکر شمهٔ از احوال علما و افاضل آن روزگار** در تاریخ امام یافعی مسطور است که در سنه ستین و ستمایه که ملک ظاهر در مصر لواء سلطنت بر افراخته بود احمد بن الظاهر بالله العباسی که اسود لقب داشت بآن سرزمین رسید و صحت نسب خود را بثبوت رسانید و طالب جلوس بر سریر خلافت گردید و ملک ظاهر ملتمس او را بعز قبول مقرون داده اشراف و اعیان مصر را مجتمع ساخت و شرط متابعت بجای آورده دیگران نیز متابعت کردند و احمد را ملقب بالمستنصر بالله گردانیدند و بعد از آن مجلس مستنصر بدست خویش خلعت سلطنت در قامت ملک ظاهر پوشانید و در آن باب منشوری در سلک تحریر کشید و ملک ظاهر قاهره معزیه را آذین بسته با خلعت خلیفه سوار شد و گرد شهر برآمد آنگاه جهت مستنصر اتابک و حاجب و استاد الدار و منشی تعیین نمود و صد سر اسب و سی استر و شصت شتر و چند غلام بملازمتش باز داشت و مستنصر بمجرد این قدر جمعیت خود را خلیفهٔ اسلام تصور نموده بجانب بغداد روانشد تا آن دیار را از تصرف تتار بیرون آورده بدستور آبا و اجداد خویش بر مسند استقلال منشیند و چون بهیت رسید فوجی از سپاه هلاکو خان از اطراف و جوانبش برآمده آغاز قتال نمودند و طایفهٔ از اعراب و تراکمه که در موکب مستنصر جمع گشته بودند فرار بر قرار اختیار کرده مستنصر با فوجی از خواص کشته شد و از جمله مردمی که از آن غرقاب بلا خود را بساحل نجات رسانید یکی ابو العباس الحاکم بامر الله بود که در سلک احفاد المسترشد بالله انتظام داشت و چون او بمصر رسید بموجب صوابدید بندقدار قائم مقام المستنصر بالله گشت و بعد از آنکه چهل سال و چند ماه اسم خلافت بر وی اطلاق کردند درگذشت و در سنه ثلث و ستین و ستمایه ملک ظاهر بعمارت مسجد رسول صلی الله علیه و سلم که روی بویرانی آورده بود امر نمود و در عرض چهار سال آن بقعهٔ منبرکه بکمال معموری رسید و در سنه ۶۶۶ ملک ظاهر قلعهٔ اکراد و اعمال طرابلس و انطاکیه را مفتوح و مسخر گردانید و در سنه ۶۶۸ حصن عکه نیز تحت تصرفش قرار گرفت آنگاه بندقدار بهوس تسخیر ملک روم کرده یکی از ارکان دولت را در مصر به نیابت خویش باز داشت و با دو سه کس از خواص در لباس خشغاء بروم شتافته مداخل و مخارج آن مملکت را بنظر احتیاط درآورد و بدار الملک خود بازگشته ایلچی نزد اباقا خان فرستاد و پیغام داد که ما بجهت نظاره و تماشا بولایت روم رفتیم و در دکان فلان طباخ خاتم خود را رهن مقدار طعام کردیم مطلوع آنکه پادشاه بارسال آن حکم فرماید اباقا خان از کمال تهور و جرات ملک ظاهر تعجب نمود قاصدی جهت اعلام این حال نزد معین الدین پروانه که در آن دیار بحکومت اشتغال داشت فرستاد و معین الدین انگشتری بندقدار را از آن طباخ ستانده روان فرمود و بعد از آن بندقدار با لشکر بسیار بجانب بلاد روم نهضت نمود و بروایت تاریخ وصاف آنکه تحرکت از روی بنا بر استدعاء معین الدین پروانه بوقوع پیوست لاجرم بی کلفت محاربت بر آن مملکت مستولی گشت و قول امام یافعی آنکه میان بندقدار و لشکر تتار

ملقب

بنظام

سنه ۶۶۱

و روم محاربات اتفاق افتاد و صورت ظفر و نصرت او را دست داد و روزی چند بدولت و اقبال گذرانیده با غنایم بسیار بمصر بازگشت و چون اباقا
خان از کیفیت این حادثه خبر یافت عنان عزیمت بصوب روم تافت و بقول امام یافعی تیغ سیاست از نیام انتقام برکشیده معین الدین پروانه را
با دویست هزار مسلمان بی گناه شهید گردانید و چون از آن ولایت بدار الملک خود باز گردید طایفهٔ از ابطال رجال را بدیار شام ارسال داشت و آن
جماعت بمحاصرهٔ قلعهٔ بیره مشغول شده نزدیک بآن رسید که آن حصن حصین را بغلبه و قهر مسخر گردانند و ساکنان بیره حال تیرهٔ خود را قلمی نموده آن نامه را بر بال
کبوتری بستند و بوقت پرواز شاهباز زرین بال خورشید از افق شرقی آن کبوتر را بجانب مصر پرانیدند و در نصف النهار همان روز آن برید پرنده
مکتوب را بقاهره رسانید و چون بندقدار بر مضمون نامهٔ حمامه وقوف یافت فرمود تا بر فور جواب نوشتند که ساکنان قلعهٔ بیره باید که مطمئن
خاطر و مستظهر باشند که صبح رایت دولت ما در روز هفتم ازین تاریخ بر افق حوالی بیره طالع خواهد گشت و اگر درین وعده خلاف واقع شود ایشان
در تسلیم حصار مرخص اند و سیاح فضاء هوا الطیر بقلعه آمده بود باز گشته بندقدار با دوازده هزار سوار بجانب بیره در حرکت آمد و نفس نفیس با هفت غلام
بر مراکب یام نشسته بر لشکر سبقت گرفت و چون در آن وقت از قاهره تا بیره بیست و هفت موضع یام بسته بودند در چهار شبانه روز آن مسافت دور
و دراز را قطع کرده بعد از قرب وصول بمقصد دویست سوار از لشکریان هم بموکب ظفر انتما پیوستند و در وقتی که خسرو انجم بر قلعهٔ چرخ چهارم
بر آمد کنار آب فرات و بیره حایل بود بر زبر پشته رفته علامت سلطنت ظاهر ساخت و متوطنان قلعه غلغلهٔ فرح و انبساط بایوان کیوان
رسانیده مغولان اگرچه حقیقت حال را ندانستند اما پریشان خاطر شدند و بعد از پانزده روز از ارسال کبوتر لشکر مصر بتجمل هرچه تمامتر رسیدند و تا
از آب فرات گذشته مغولان چون آن حال مشاهده کردند روی بوادی فرار نهادند و مصریان ایشان را تعاقب نموده غنیمت فراوان گرفتند
وفات بندقدار بروایتی که در روضة الصفا مسطور است در ذی الحجه سنه ۶۷۶ در دمشق اتفاق افتاد و بقول امام یافعی در یازدهم محرم الحرام سنهٔ
مذکوره مریض گشت و سیزده روز بر بستر ناتوانی افتاده در ۲۷ ماه درگذشت و از وی سه پسر و هفت دختر ماند پسران محمد و خضر و سلامش نام
داشتند و از مشایخ زمان بندقدار یکی فخر الدین ابراهیم است که بشیخ عراقی اشتهار دارد و شیخ عراقی از نواحی همدان بوده و در صغر سن از حفظ قرآن فراغت
یافته بتحصیل علوم اشتغال نمود و در اندک زمانی آن جناب را آن مقدار ترقی دست داد که در سن هفده سالگی در یکی از مدارس همدان بافاده مشغول
گشت روزی جمعی از قلندران بهمدان رسیدند و با ایشان پسری خورشید منظر بود و چون چشم شیخ عراقی بر آن پسر افتاد بواسطهٔ غلبهٔ مشرب عشق گرفتار
شد آنگاه ع بباد داده ورقهای درس و فتوی را   سر در پی قلندران نهاده همراه ایشان بمولتان رفت و در آن بلده بصحبت شیخ بهاء الدین
زکریا مولتانی رسیده دست ارادت بوی داد و چندگاه در خلوت نشست و ریاضتها کشیده بدرجهٔ کمال صعود نمود و شیخ بهاء الدین یکی
از بنات خود را بعقد شیخ عراقی درآورد و شیخ عراقی را از آن دختر پسری در وجود آمد و او را کبیر الدین لقب داد و شیخ عراقی بعد از فوت شیخ بهاء الدین
بزیارت حرمین شریفین زادهما الله تشریفا و تعظیما رفته از حجاز بروم شتافت و بدرس شیخ صدر الدین قونیوی مشرف شده استماع فصوص نمود
و کتاب لمعات را در آن ایام تألیف نموده بنظر شیخ رسانید و تحسین یافت و معین الدین پروانه که در آن زمان حاکم روم بود شیفتهٔ جمال شیخ
عراقی گشته جهت آن جناب در توقات خانقاهی ساخت و هر روز بملاقات شریفش میپرداخت روزی مبلغی زر بسبیل نذر بشیخ برد شیخ فرمود که ما
بزر نتوان فریفت بعرست و حسن قوال را بما رسان و حسن قوال در آن وقت در غایت حسن و جمال بود و چون امیر معین الدین میل خاطر شیخ را بوی معلوم
نمود فی الحال کس فرستاده حسن را طلبید و شیخ با امیر معین الدین و سایر اکابر باستقبال آن زهره جبین شتافته چون شیخ بحسن نزدیک رسید
پیش رفته و سلام گفته او را در آغوش کشید و شربت طلبیده بوی داد آنگاه باتفاق بخانقاه خرامیدند و صحبتها داشته سماعها کردند و شیخ
در آن ایام غزلها گفت و یکی از آنجمله غزلیست که مطلعش اینست نظم ساز طرب عشق که داند که چه ساز است   کز زخمهٔ او نه فلک اندر تک
و تاز است   و شیخ بعد از قتل معین الدین از روم بمصر شتافته سلطان نسبت باو ارادت تمام پیدا کرد و شیخ بی تکلف در مصر گرد کوچه و بازار سیر میفرمود
روزی شیفتهٔ پسر کفشگری شد و پدرش را گفت که حیف است که لب و دندان این پسر مصاحب چرم خر باشد کفشگر گفت که ما مردم فقیریم و غیر این
حرفه نداریم اگر چرم خر بدندان نگیریم نان بدست نیاید شیخ پرسید که این پسر هر روز چه مقدار کار میکند جواب داد که هر روز چهار درم شیخ فرمود که من

که میان اد

که من هر روز هشت درم میدهم باید که دیگر این کار نکند بعد از آن هر روز شیخ عراقی بدکان کفشگر رفتی و اشعار خواندی و اشک افشاندی حسودان این خبر بسلطان
رسانیدند از ایشان پرسید که شیخ هرگز این پسر را با خود بجائی میبرد گفتند نی گفت در دکان با وی در خلوت می نشیند گفتند نی آنگاه دوات و قلم خواست
و بنوشت که هر روز پنج دینار بر وظیفه خادمان شیخ بیفزایند و شیخ عراقی پس از چندگاه از مصر بشام شتافته در دمشق مقام ساخت و پسرش کبیر الدین که در
مولتان مانده بود در آن بلده بملازمت پدر رسید و مقارن آن حال شیخ مریض شده شرط وصیت بجای آورد و در اوقات مرض این رباعی نظم کرد نظم
در سابقه چون قرار عالم دادند ... مانا که نه بر مراد آدم دادند ... زان قاعده و قرار کان روز افتاد ... نی بیش بکس وعده و نی کم دادند وفات شیخ عراقی در هشتم
ذوالقعده سنه ثمان و ثمانین و ستمائه اتفاق افتاد و در صالحیه دمشق در قفاء قبر شیخ محی الدین العربی مدفون شد و مرقد ولدش کبیر الدین هم آنجاست و از
علماء زمان ملک مظفر یکی **حافظ نجم الدین علی بن عبد الکافی** است در تصحیح المصابیح مسطور است که حافظ نجم الدین قبل از آنکه سنین ایام حیاتش
بعقد ثلثین رسید فوت شد و اگر او را اجل امان دادی در حفظ حدیث بمرتبه میرسید که بر تمامی محدثان متقدمین فایق میگردید غروب کوکب زندگانی
نجم الدین در شهور سنه اثنی و سبعین و ستمائه دست داد و دیگری از آنجمله صاحب تصانیف محمد بن عبد الله بن مالک الجیانی بود و او نیز در سنه ۶۷۲ از عالم
انتقال نمود و ایضا صاحب تاریخ اسکندریه حافظ منصور بن سلیم بن وجیه الدین العمادیه الاسکندریه در زمان سلطنت بندقدار
در سنه ۶۷۳ از لباس حیات عاری گشت و از جمله دانشمندان عالیمکان آن زمان دیگری امام شیخ محی الدین النوویست و نام امام محی الدین یحیی بود و اسم
شریف پدرش شرف بن حسن ولادتش در عشر اواسط از ماه محرم الحرام سنه ۶۳۱ دست داد و در سنه تسع و اربعین جهة تحصیل بدمشق شتافت و در مدرسه
رواحیه قرب دو سال ساکن بوده تمامی اوقات خود را بمطالعه مصروف داشت چنانچه در آن مدت اصلا پهلو بر زمین ننهاد و در سنه ۶۵۱ بصحوب والد
بمکه رفته بگذاردن حج اسلام فایز شد و در سنه ۶۶۰ آغاز تصنیف نموده تا سنه ست و سبعین و ستمائه که وفات یافت بان کار مشغول بود روضه منهاج المنا
سکین و تهذیب الاسماء واللغات و شرح صحیح مسلم و شرح المهذب و کتاب التبیان و کتاب الارشاد و کتاب التفسیر والتقریب و کتاب ریاض
الصالحین و کتاب الاذکار و کتاب الاربعین و کتاب طبقات الفقهاء الشافعیه از جمله مؤلفات امام نووی است **ذکر ملک سعید محمد
بن ملک ظاهر محمد بن بندقدار** بعد از انتقال پدر بدار القرار باتفاق امراء کبار در مصر تاج سلطنت بر سر نهاد و ملک سعید لقب
یافت و چون قرب دو سال بتمشیت امور مملکت پرداخت چیزی از مواجب و مرسومات سپاهیان کم کرد بنا بر آن اشراف و اعیان قصد خلع او نمودند
و ملک سعید این معنی را دانسته برادر خود سلامش را که در سن هفت سالگی بود بر تخت سلطنت نشاند و او را ملک عادل لقب داد سیف الدین قلاوون که در
سلک غلامان صالحی انتظام داشت اتابک وی ساخت و بنفس نفیس با برادر خود خضر و بعضی از خواص بقلعه کرک شتافت و در سنه ۶۷۸ در آن حصار وفات
یافت و خضر زمام حکومت کرک را بدست آورده بملک مسعود ملقب شد و تا شهور سنه ۶۸۰ در آن دیار شهریار بود و بعد از آن سیف الدین قلاوون او را
طوعا و کرها از آن قلعه بیرون آورده دیگری بجایش نشاند **ذکر سیف الدین قلاوون** چون ملک سعید از مصر بکرک رفته عزلت گزید اشراف
و اعیان آن مملکت بعد از انقضاء سه ماه سلامش را از حکومت معاف داشته سیف الدین قلاوون را که مشهور بود بالفی در ماه رجب سنه ۶۷۸ پادشاه
گردانیدند و او را ملک منصور لقب دادند اما سنقر اشقر صالحی که ملک الامراء دمشق بود اظهار خلاف نموده ملقب بملک کامل شمس الدین گشت و در
سنه ۶۷۹ سیف الدین قلاوون لشکر بجانب شام کشیده میان او و سنقر مقاتله اتفاق افتاد و سیف الدین ظفر یافته سنقر بسواحل شام شتافت و بر بعضی
از آن بلدان مستولی شد و در همین سال میان سیف الدین قلاوون و شاه زاده منکوتیمور بن هلاکو خان که بفرمان برادر خویش اباقا بحدود حمص آمده بود قتال
روی نمود و کفار تتار منهزم گشته ملک منصور بر طبق لقب خویش نصرت یافت و در سنه ثمانین و ستمائه میان سنقر اشقر و سیف الدین قلاوون صلح وقوع
انجامید و سیف الدین حکومت انطاکیه و چند موضع دیگر بوی بازگذاشت و در چهارم ماه ربیع الآخر سنه ۶۸۸ سیف الدین قلاوون بلده طرابلس را
بجنگ از کفار فرنگ گرفته اهل اسلام غنیمت فراوان بحیطه تصرف در آوردند و در سادس ذی القعده سنه ۶۸۹ در ظاهر قاهره معزیه آن پادشاه عازی
از عالم مجازی رحلت نمود مدت سلطنتش یازده سال و چند ماه بود **ذکر بعضی از افاضل مشهور که معاصر بودند با ملک منصور**
از جمله فضلاء زمان سیف الدین قلاوون یکی قاضی القضاة ابن خلکان مورخ است و هو شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد الاربلی در تاریخ امام یافعی مسطور است

نسخه سنه ۶۷۷

که ابن خلکان در سنه ثمان و ستمائه تولد نموده و در موصل تحصیل علم کرده بمصر شتافت چند گاه در آن مملکت ساکن شده بعد از آن بقضاء بلاد شام منصوب
گشت و مدت ده سال بآن امر اشتغال فرموده بفیصل قضایا بشرایط دیانت و امانت بتقدیم رسانید و چون سلطان رقم عزل بر صحیفهٔ حالش کشید
در مدرسهٔ امینیه و نجیبیه بتدریس و افاده مبپرداخت تا در سنه احدی و ثمانین و ستمائه عالم آخرت را منزل ساخت و از جملهٔ مصنفات ابن خلکان کتاب
وفیات الاعیانست و آن بهترین کتبی است که متقدمین در فن تاریخ تصنیف نموده اند و از جملهٔ مشایخ آن زمان یکی شیخ ابو اسحق ابراهیم بن معضاد
الجعبری است و شیخ ابو اسحق بزعم امام یافعی صاحب کرامات بود و در سنه ۶۸۷ در مصر از عالم انتقال نمود و در ماه ربیع الاول همین سال شیخ یاسین المغربی
وفات یافت و شیخ یاسین در سلک اکابر مشایخ انتظام داشت و بواسطهٔ آنکه احوال خود را در پردهٔ خفا مستور میگردانید بامر حجامت اشتغال مینمود
و شیخ محیی الدین امام نووی را نسبت بشیخ یاسین ارادت ... قریب بهشتاد سال بود و هم درین سال ابن النفیس العلامه علاء الدین علی بن ابی الحزم القرشی الدمشقی که در
دیار مصر بلکه در سایر امصار مثل او طبیبی نبود از عالم رحلت نمود و از تصانیف آنجناب موجز مشهور است و بسیاری از اکابر علما آن کتاب را شرح
نوشته اند و دیگری از افاضل زمان سیف الدین قلاوون ابن البخاری المحدث است و ابن البخاری در سنه ۵۹۵ تولد نموده بود و در بغداد تحصیل نموده
و از مشایخ آن بلده اجازت روایت و حدیث یافته و او بصفت صلاح و دیانت و تقوی و امانت موصوف بود و در صالحیهٔ دمشق فی
سنه تسعین و ستمائه بجهان جاوید انتقال نموده سبب شهرتش بابن بخاری آنکه پدرش چند گاهی در بخارا بسر برده بود و هم درین سال شیخ عفیف الدین
سلیمان بن علی تلمسانی از عالم فانی بمنزل باقی انتقال فرمود و آنجناب منازل السایرین را که مؤلف مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری است
شرحی نیکو نوشته است و دیوان اشعارش در غایت سلاست و عذوبت واقع شده و آنکه بعضی فقها شیخ عفیف الدین را بزندقه و الحاد نسبت
مینمودند ظاهرا بنابر کمال حسد بوده و الله اعلم

ذکر ملک اشرف صلاح الدین خلیل بن ملک منصور سیف الدین قلاوون

بعد از فوت ملک منصور جمهور اشراف مصر ولد رشیدش ملک اشرف را در ذیقعده سنه ۶۸۹ بر تخت سلطنت نشاندند و او پادشاهی
صائب رای گیتی آرای بود و چون افسر جهانبانی بر سر نهاد امر وزارت را بشمس الدین سلعوس تفویض نمود و منصب سرداری سپاه را ببدر الدین
متعلق گردانید و باستخلاص طرابلس که بار دیگر بتصرف کفار فرنگ درآمده بود آورد و پس از وصول بظاهر الحصار در امر محاصره و پیکار غایت سعی
و اهتمام بتقدیم رسانید و در کمتر از یکماه آن بلده را مسخر گردانید و بسیاری از کفرهٔ فجره را بتیغ بیدریغ بگذرانید و اساس قلعه را انهدام داده متصل بآن
شهری نو بنا کرد و آنرا نیز طرابلس نام نهاد و بعد از آن بهمت بر تسخیر عکه گماشته با عساکر موفور و جنود غیر محصور که از آنجمله هژده هزار غلام زر خرید او بود
متوجه آن حصار شد و در چهارم ربیع الآخر سنه تسعین و ستمائه بمقصد رسیده آغاز محاصره و محاربه نمود و مخالفان دین مبین که در آن قلعهٔ متین مسکن داشتند
در مقام دفع و منع آمده از جانبین تیر جرح و سنگ منجنیق پران گشت و در آن اوان روزی کفار یکی از مسلمانانرا که باسیری گرفته بودند عوض
سنگ در منجنیق نهاده بطرف سپاه اسلام انداختند و جسد آن بیچاره در فضاء هوا متلاشی گشته از مشاهدهٔ آن حالت آتش غضب ملک اشرف
در اشتعال آمده سوگند خورد که تا شهر عکه را بخاک راه یکسان نسازد و خرمن حیات متوطنان آنجا را بباد قهر نابود نگرداند دست از جنگ باز
ندارد و نقابان تیز چنگ را فرمود تا در مسام زمین آغاز راه بریدن کردند و از خندق گذشته ستون نهادند و زیر برج و باره نصب نمودند و تمامی شب
قلعه را مجوف ساخته بکبریت آتش در آن ستون نهادند لاجرم باد ادبار بر مفارق کفار وزید و بعضی از جدار حصار بیفتاد و در صباح روز جمعه هفدهم جمادی
الاولی سنهٔ مذکوره اهل اسلام تیغ انتقام از نیام کشیده در عکه ریختند و خون اکثر آن بی دینان از خاک هلاک ریختند و بعد از دور رسیدن خبر وقوع
این صورت مدینهٔ صور نیز در حیز تسخیر ملک اشرف درآمد زیرا که حکام و لشکریان آن بلده چون از صعوبت قضیهٔ مردم عکه خبر یافتند فرار بر قرار اختیار نمودند و
رعیت کس نزد ملک اشرف فرستاده و اظهار اطاعت و انقیاد کرده داروغه طلبیدند و هم در آن سال ملک اشرف بتایید ایزد متعال حصار
صیدا و عثلیث و طرسوس و طباخی را نیز مفتوح ساخته نصاری فرنگ را بتمام از آن دیار اخراج فرمود و ابواب فتح و سرور بر روی روزگار اهل
اسلام گشود و در همین سال ملک عادل سلامش بن ملک ظاهر بیبرس وفات یافت و چون مدت سه سال روز بازار معدلت ملک اشرف بر مفارق
اهل اسلام تافت سپیده بروی خروج نموده در سابع محرم الحرام سنه ثلاث و تسعین و ستمائه نقش وجود آن سلطان عادل را بدر ابنوک شمشیر تیز از لوح

الحجام

ارادت تمام بود و پیوسته بزیارت او در رفتی طریق تلمذ سلوک میداشت عمر شیخ یاسین

رومی

عصبیت

از لوح زندگانی بسترد و برادرش ملک محمد بن ملک منصور سیف الدین قلاوون را پادشاه کرد و ابن سلعوس وزیر را مؤاخذه کرده آنقدر اشکنجه نمود که از عالم انتقال فرمود

ذکر اقبال و ادبار بیدره و کیبوقا و لاچین و رسیدن ملک ناصر بسلطنت آن سرزمین

چون بیدره بقتل ملک اشرف مبادرت نمود و اسم پادشاهی بر محمد بن سیف الدین قلاوون که در سن نه سالگی بود اطلاق کرده سرانجام مهمات را از پیش برگرفت و ملقب بملک قاهر شد چون یکسال برین منوال بگذشت در محرم الحرام سنه اربع وتسعین وستمائه کیبوقا که در زمان غلبه ملک ظفر بر کیبوقا نویان باسیری در دست مصریان افتاده بود بواسطه کثرت قابلیت بتدریج پای بر مسند امارت نهاده باتفاق لاچین و غلامان اشرفی خروج کرده بیدره را بکشت و ملک عادل لقب یافته متصدی سلطنت مصر گشت و او در آن وقت که بر سریر سلطنت مصر صعود نمود پنجاه ساله بود و بعد از دو سال از پادشاهی کیبوقا در سنه ست وتسعین وستمائه اعاظم امرا بنیاد دولتش را بسرپنجه بیوفائی درهم شکستند و عروس آن مملکت را بحسام الدین عقد بستند و کیبوقا با چهار کس از غلامان خاصه خویش بصوب دمشق گریخته لاچین که ملک منصور لقب یافته بود فوجی از سپاه را بدان جانب فرستاد تا او را گرفته در قلعه سرخد ساکن گردانیدند و اسباب فراغتش را بهم رسانیدند و در سنه ثمان وتسعین وستمائه اعیان مصر نسبت بلاچین نیز طریق بیوفائی پیش گرفتند و بعد از اداء نماز خفتن در وقتی که لاچین بلعب شطرنج اشتغال داشت و غیر از قاضی حسام الدین طنغی و امیر عبد الله و یزید البدوی و امام ابن العسال کسی نزد او نبود هفت کس از اعاظم امرا با شمشیرهای کشیده بر سر لاچین رفتند و قفس قالبش را شکسته مرغ روح او را بطرف آشیانه عقبی پرواز دادند و روز دیگر کس بطلب محمد بن سیف الدین قلاوون که در قلعه کرک بود فرستاده او را بمصر آوردند و پادشاه ساخته ملک ناصر لقب نهادند و منصب سرداری سپاه را بسالار تفویض کردند و در سنه اثنی وسبعمائه حافظ تقی الدین ابو الفتح محمد بن علی بن دقیق القشیری در مصر فوت شد در تصحیح المصابیح مسطور است که تقی الدین را مصنفاتی است که مانند آنها تألیف کرده نشده و در همین سال کیبوقا که بعد از خلع از سلطنت مصر در سرخد میبود از عالم انتقال نمود

گفتار در ذکر سلطنت ملک ناصر و آنچه شد در زمان او ظاهر

چون ملک ناصر بر سریر سلطنت مصر متمکن گشت چنانچه در ضمن وقایع ایام دولت غازان خان گذشت چهار هزار سوار بماردین و رأس العین که حکام آنجا خراج گذار غازان بودند فرستاد و اموال و جهات ساکنان آن موضع را بباد غارت و تاراج داد و بنابران میان او و سلطان محمود غازان نزاع در هیجان آمده غازان در اوایل سنه ۶۹۹ لشکر بصوب شام کشیده و در نواحی حمص با ملک ناصر مقاتله نموده او را منهزم گردانید و ایالت آن بلاد را ببعضی از امرا تفویض کرده رایت مراجعت برافراخت و امراء عظام از محافظت ثغور شام عاجز شده هر یک از ایشان عنان عزیمت بجانب اردوی غازان خان معطوف ساختند بنابران غازان خان ثانیا سپاه فراوان بدان بلدان برد و بعد از وصول بحلب فتح شام را بعهده قتلغشاه نوئین و چوپان بیک کرده روی بصوب دار الملک خود آورد و ملک ناصر باعساکر ظفر مآثر در موضع مرج الصفر بر سر غازانیان تاخته مهم ایشان را حسب المراد فیصل داد و غنیمت بی نهایت گرفته قدم بر مسند حشمت و عظمت نهاد و امر خطیر نیابت و لشکرکشی را به بیکتمور تفویض نمود و منصب وزارت فخر الدین عمر الحنبلی مشغولی فرمود و قراسنقر را در دمشق حاکم کرد و جمال الدین اقرم در حلب روی بتمشیت امور سپاهی و رعیت آورد و صیت کمال قدرت و استقامت امور مملکتش در اطراف آفاق سمت اشتهار گرفت و لشکری و رعیت مطیع و منقاد او گشته تمامی بلاد مصر و شام صفت معموری پذیرفت در سنه احدی وسبعمائه الحاکم بامر الله العباسی که در ممالک مصر و شام اسم خلافت داشت مریض شده رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت ملک ناصر و امرا و اکابر پسرش المستکفی بالله را بجایش بر تخت خلافت نشاندند و بر منابر اسلام در دیار مصر و شام خطبه بنامش خواندند چون تا هشت سال از شمات سحاب عنایت الهی ریاض مملکت ملک ناصر ناضر و ریان بود ناگاه چشم بد روزگار در کار آمده بصرصر خلاف امرا او در زمین چند بهار دولتش را بخریف حرمان تبدیل نمود تبیین این مقال آنکه سیف الدین سالار و حسام الدین بدر چاشنی گیر که از اکابر امرا بمزید جاه و جلال ممتاز و مستثنی بودند بهوس استقلال انجا خاطر گردانیده در سنه سبع وسبعمائه قصد ملک ناصر نمودند و سلطان از اندیشه غدر دشمنان وقوف یافته با هفتاد خروار زر و جواهر و حرم و دختر و پسر و صد و هفتاد نفر از غلامان جلادت اثر بشتی از قلعه قاهره بیرون آمده بجانب حصار کرک که در حصانت با سد سکندر برابر بود نهضت نمود و بعد از وصول برج و باره آنرا استحکام داده مطمئن خاطر سکون بر حرکت اختیار نمود سالار و چاشنی گیر چون عرصه مملکت مصر را خالی دیدند المستکفی بالله و اشراف و اعیان را مجتمع ساخته در تعیین پادشاهی که از عهده ضبط حوزه اسلام بیرون تواند آمد از ایشان مشورت طلبیدند و جواهر

حایل

لاچین

نسخه بیکتمور

همگنان بر سلطنت چاشنی‌گیر قرار یافته او را بر سریر عزت نشاندند و لقبش را مظفر ساخته خطبه بنامش خواندند و چاشنی‌گیر زمام حل و عقد مهام
بکفایت سالار داده منصب نیابت را به پیر علی قبچاق تفویض نمود و قتال السبع از ممالیک سیف الدین قلاون و جمال الدین موصلی غلام بدر الدین
لؤلؤ و علاء الدین بغدادی را با سی کس از سرداران سپاه فراوان جهت محافظت حلب بحدود آن ولایت فرستاد و دمشق بجمال الدین اقرم و حماة
و حلب را بقراسنقور و طرابلس را باسیتمور داد و چون از جانب ملک ناصر خوف و خشیت بنهایت داشت بنا بر استصواب امرا قاصدی بحضرت
او ان نزد او ارسال نموده پیغام فرمود که چون سلطان بموجبی طریق اعتزال ورزیده اختیار کرده مملکت را بازگذاشتند اشراف و اعیان مسلمانان
این کمینه را بر تخت سلطنت نشانده ملک مظفر لقب دادند اکنون مبلغی کلی از خزانه مصحوب سلطان است و ما را جهت تجهیز لشکر اسلام و اخراجات رایت
المرام بدان وجه احتیاج تمام و همچنین قرب دویست غلام شجاع در ملازمت آستان سپهر ارتفاع بسر میبرند توقع آنکه معدودی چند که از عهده خدمات
ضروریه آنحضرت بیرون آیند نگاه دارند و سایر آن جماعت را بمصر فرستند تا باتفاق دیگر تهمتان در انجا بامر غزو و جهاد بپردازند ملک ناصر جواب داد که
مخفی وجهی که از خزانه همراه آورده شده عشر خزاین موروث و مکتسب منست که در مصر گذاشته‌ایم و اگر آنرا باز فرستم هر آینه جهت احتیاج وجه معاش دریوزه
باید کرد و طلب فوجی از غلامان که رعایت حق نمک نموده مصحوب اینجانب اند غایت نا انصافی است چه امروز زیاده از دوازده هزار بنده و بنده
زاده اشرفی و منصوری و ناصری در طریق عصیان بندگان این آستان سلوک نموده چشم و گوش باشارت و فرمان ملک مظفر نهاده اند و ما بر سبیل
اضطرار یا اختیار دل از ملازمت آن جماعت برداشته‌ایم و وجود و عدم ایشان را یکسان و نابوده انگاشته مناسب آنکه ملک مظفر و اتباع او جهت این
جزئیات خود را رنجه ندارند و سلطنت و امارت را غنیمت شمرند چون این پیغام بچاشنی‌گیر و ملازمان او رسید دم درکشیدند و دیگر از ملک ناصر
چیزی نطلبیدند بعد از آن ملک مظفر از غلامان اشرفی و ناصری توهم فرموده شتر و علاقه پا بهدام نهاده زندگانی ایشان حسبارت نمود و سنکوتمور
از ممالیک ملک اشرف که در میدان شجاعت بر امثال و اقران فایق بود از قصد ملک مظفر اندیشیده از مصر بگریخت و بقلعه کرک رفته
بدست اخلاص در دامن دولت ملک ناصر آویخت دیگر غلامان که آن حال مشاهده کردند یک یک و دو دو تقلید سنکوتمور نموده بملازمت ملک
ناصر شتافتند لاجرم باندک زمانی جمعی کثیر در کرک مجتمع گشتند و چون این خبر بشام رسید حاکم حلب قراسنقور نیز قاصدی نزدیک ملک ناصر
فرستاده اظهار هواخواهی فرمود و قتال السبع و جمال الدین موصلی و علاء الدین بغدادی که در راه بوده بودند از تغییر عقیده قراسنقور نسبت بملک
مظفر وقوف یافته عنان بصوب مصر تافتند و این خبر را ملک ناصر شنوده جمعی از شجاعان بسر راه مخالفان فرستاد تا تمامی یراق و جهات ایشان را
گرفته بکرک بردند و چون صاحب دمشق جمال الدین اقرم بر جمعیت ملک ناصر وقوف یافته هراس بیقیاس بخود راه داده عنان بصوب مصر تافت
و ملک ناصر بلطف پادشاهانه در وثوق گشته با سپاهی بیشمار از کرک بدمشق رفت و در آن بلده اکثر امرا و حکام بظل رایت آفتاب اعتشام
التجا کرده ملک ناصر همه ایشان را باصناف اعطاف و الطاف خسروانه بنواخت و قواعد عهد و پیمان را بغلاظ ایمان مشید گردانیده لوای
توجه بصوب مصر برافراخت و بتاریخ دوازدهم ماه رمضان سنه ۷۰۸ باعظمتی و شوکتی که زبان بیان از تعریف آن عاجز است از دمشق در حرکت آمد
و چون چاشنی‌گیر نیل بلا را بمصر جاه و جلال خود محیط دید بعبد در دو داغ وداع پادشاهی نموده باتفاق سالار پنجاه هزار از خزانه برگرفت و با چهار صد
غلام خاص براه صعید طریقه فرار گزید و سلطان بر گریز خصم اطلاع یافته قراسنقور و سنکوتمور را با طایفه از دلیران روان فرمود تا بجانب غزه دلیل
شتافته راه بیرون شد او را مسدود گردانیده بنفس نفیس در طی مسافت مسارعت نموده در شب عید فطر بقاهره معزیه رسید و همان شب بقلعه
خرامید و روز دیگر مصر را بزاد و عید روی نموده بنشاط و انبساط بساط عیش و عشرت گستردند و یک دو روز بسرور و سرور بسر بردند و روز دوم عید
خبر آمد که قراسنقور و سنکوتمور در منزل چاپ تابک بسر وقت چاشنی‌گیر رسیده او را دستگیر کرده می‌آورند ملک ناصر منشور حکومت دمشق را نزد قراسنقور
فرستاده حکم فرمود که هم از آن راه بدار الملک شام رود و چاشنی‌گیر را بپایه سریر سلطنت مصیر ارسال نماید و قراسنقور بموجب فرموده عمل نموده چون
چاشنی‌گیر در غایت خجالت بمجلس همایون درآمد سلطان او را مخاطب ساخته گفت ای بی حمیت با وجود آنکه من در باره تو از غایت رعایت و عنایت تقدیم
رسانیدم از مروت چگونه رخصت یافتی که حقوق نعمت مرا بکفران بدل ساختی چاشنی‌گیر از آن خطاب زهرآمیز مضطرب شده گفت که سالار مرا

مرا برین حرکت باعث شد ملک ناصر با امرا گفت که من بواسطهٔ سوگندی که خورده ام باحترام نمک رانمی کشتم اما دیدهٔ شخصی که بصر بصیرتش بدیدن نعم منعم
بینا نباشد کور بهتر و امر بقصد میل کشیدن چاشنی گیر کرده خدمتش بتضرع وزاری التماس قبیل نمود امرا و ارکان دولت این ملتمس را مبذول داشته او را بزه
کمان از میان برداشتند و چون نوبت سیاست بسالار رسید حکم شد که بقلعهٔ شوبک فرستند تا بقیهٔ عمر آنجا بگذراند و همچنین مقرر گشت که جمال الدین آقوش ترک
سپاهی گری کرده دیگر بر اسپ سوار نشود و اگر بمرکب احتیاج داشته باشد بر خر نشیند و در سنه ۷۱۱ ملک ناصر قراسنقور را از حکومت دمشق عزل کرد
این معنی موجب آن شد که مشار الیه باتفاق جمال الدین آقوش با پانصد کس از اهل ملادت باستان دولت آشیان اولجایتو سلطان شتافتند و انعام و اکرام
بسیار یافتند و سلطان بنابر اغواء ایشان بجانب شام لشکر کشید و چنانچه در ضمن وقایع آن پادشاه عالیشان گذشت بر اهل رحبه صلح
کرده بازگردید و در سنه ۷۱۲ ملک ناصر بمکهٔ مبارکه شتافته بگذاردن حج اسلام فایز گشت و در غرهٔ محرم سنه ثلث عشر از آن سفر بقاهره معزیه بازآمد و در
سنه ۷۱۹ نوبت دیگر بحج رفت و کرت بعد اخری بآن سعادت عظمی استسعاد یافت و بدار الملک خویش بازگشته پرتو انوار معدلتش بر صفحات احوال
متوطنان مصر و شام تافت

اختتام کلام در ذکر ملوک مصر و شام

بر خواطر واقفان احوال ملوک عظام و عارفان اخبار شهور
و ایام پوشیده و پنهان نخواهد بود که در تاریخ مرآت الجنان حالات ملک ناصر تا این مقام که مرقوم کلک اهتمام گشت در سلک بیان سمت انتظام
دارد و نزد راقم حروف کیفیت انجام روزگار آن پادشاه ذوالاقتدار و آنکه بعد از وی سلطنت آن دیار بکدام یک از غلامان آن روزگار رسید
بوضوح نه پیوست بنابر آن پیرامن ذکران نگردید و آنچه از السنه و افواه مسافران اگاه استماع افتاده آنست که از آن زمان باز همواره ممالیک زرخرید
سلطان مصر بوده اند و در باب متمشیت امور مملکت و مهم غزو جهاد سعی و اهتمام نموده اند چنانچه از ظفرنامه و مطلع السعدین تحقیق می انجامد
در زمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان آن امر تعلق ببرقوق نامی گرفته بود و چون او فوت شد پسرش ملک فرج بر سریر پادشاهی صعود نمود
ملک فرج را در دمشق با حضرت صاحبقرانی محاربه اتفاق افتاد و شکست یافته عنان عزیمت بصوب مصر انعطاف داد اما بعد از فتح رزم الحیان
بدرگاه صاحبقران گردون توان فرستاده اظهار طاعت و انقیاد نمود و چند تنکچه بنام نامی آنحضرت سکه زده ارسال فرمود و در اوایل زمان
فرخنده نشان خاقان سعید میرزا شاهرخ ملک اشرف نامی بحکومت بلاد مصر و شام اشتغال داشت و چون او فوت شد سلطان شیخی علم
سلطنت برافراشت و مظفر و تاتار که در سلک اعیان امرا رکنا منتظم بودند صاحب اختیار شده برتق و فتق و حل و عقد امور آن ملک
قیام نمودند و بعد از فوت سلطان شیخی جقماق بیک که میرآخورش بود سلطان مصر شده میان او و میرزا شاهرخ رسل و رسایل آمد شد نموده در طریق
اتحاد و موافقت رعایت یافت چنانچه در جزو سیم ازین مجلد پرتو اهتمام بر تفصیل آن حکایت خواهد تافت انشاء الله تعالی و از جملهٔ ملوک مصر
دیگری سلطان قایتبای است که معاصر سلاطین آق قویونلو بود و از آنجمله دیگری ملک قانصوه است که در ایام طلوع آفتاب اقبال نواب درگاه
عالمپناه شاهی سلطنت نمود و چون چند سال از حکومت قانصوه درگذشت ملک الامراء حلب خیربک نام باوی یاغی گشت و پادشاه روم سلطان
سلیم بنابر تحریض و ترغیب خیربک لشکر بمصر کشید و قانصوه را شربت شهادت چشانیده خیربک را قایم مقام گردانید و ظاهراً تا غایت که تاریخ سنین هجرت
بجمادی الاولی سنه تسع عشرین و تسعمائه رسیده خیربک در آن ملک پادشاه است چنانچه تفصیل آن حکایت انشاء الله تعالی در جزو چهارم ازین مجلد بوضوح خواهد پیوست

ذکر بعضی از علما و اکابر که در ایام دولت ملک ناصر و بعد از وی در ولایات مصر و شام بوده اند و بامر شریف درس و قضا و تصنیف مشغولی می نموده اند

در تصحیح المصابیح سمت توضیح پذیرفته که در زمان سلطنت ملک ناصر
در شهور سنه ۷۱۱ حافظ علامه سعد بن احمد الحارثی که حنبلی مذهب بود بقضاء ولایت مصر اشتغال مینمود از عالم رحلت فرمود و در همان سال جمال
الدین محمد بن مکرم الانصاری که تصانیف مفیده در سلک انشا کشیده متوجه عالم آخرت گردید و در سنه ۷۱۱ محدث علامه سلیمان بن حمزة المقدسی
که قاضی بلاد شام بود صبح زندگانی را وداع فرمود و هم درین سال سید فاضل و عامل کامل رکن الدین حسن بن محمد الحسینی در موصل بجهان جاودان شتافت
و آنجناب حافظ قرآن مجید بود و در علوم مختلفه تصانیف نمود و در سنه ۷۳۲ صاحب مؤلفات برهان الدین ابراهیم بن عمر الجعبری از لباس حیات عاری
گشت و در سنه ثلث و ثلثین قاضی القضاة مصر بدر الدین محمد بن ابراهیم که در علم حدیث و دیگر علوم تصانیف دارد درگذشت و در سنه اربع

و سبعمائه

و ثمانی

و سبعمائه

وثلثین [وسبعمائه] صاحب تصانیف ابو الفتح محمد بن محمد بن محمد سید الناس الیعمری در مصر وفات یافت و در سنه خمس وثلاثین مؤلف تاریخ مصر و شرح صحیح [بخاری]
قطب الدین عبد الکریم بن عبد النور الحلبی المصری بعالم جاودان شتافت و در سنه ثمان وثلثین وسبعمائه قاضی حماة شرف الدین هبة الله بن
القاضی نجم الدین عبد الرحیم بن القاضی شمس الدین ابراهیم البارزی الجهنی جهان جاودانی را منزل ساخت و قاضی هبة الله در سلک اعاظم ائمه
حدیث منتظم بود و از جد خود کمال ضریر و جمعی دیگر از محدثان اجازت روایت داشت و از تصانیف آنجناب یکی شرح حاویست در دو
مجلد و مصنف دیگر نیز دارد موسوم بحل الحاوی مدت اقامت هبة الله در منازل دنیوی هفتاد و شش سال بود و در سنه قاضی القضاة دمشق
جلال الدین محمود القزوینی بعالم اخروی انتقال نمود و او پسر مولانا عبد الرحمن بود و هو ابن قاضی القضاة سعد الدین بن قاضی القضاة امام الدین
و قاضی جلال الدین محمود نخست بخطابت بلدهٔ دمشق اشتغال داشت بعد از آن ملک ناصر او را طلبیده تکلیف منصب قضا فرمود و قاضی جلال
الدین محمود باستقلال هر چه تمامتر بتفصیل قضایا و فرق برایا پرداخته در اعتبار و اعتبار بدرجه رسید که امثال و اقرانش بآن مرتبه میسر نشده
بود و در تاریخ امام یافعی مسطور است که وکان فصیحا حلو العبارة یعرف العربی و العجمی و الترکی ملیح الصورة وله من التصانیف المفیدة الکتابان
المشهوران فی علم المعانی و البیان المسمیان بالتلخیص و الایضاح مدت عمر او هفتاد و سه سال بود و هم درین سال صاحب تاریخ کبیر محمد بن ابراهیم
الجزری الشافعی الدمشقی در هشتاد و یک سالگی از عالم انتقال نموده و درهمین سال حافظ کبیر علم الدین ابو القاسم بن محمد بن یوسف البرزالی بجهان
جاودانی پیوست و او را کتابیست در غایت تفصیل در علم حدیث مشتمل بر بیست مجلد و در سنه ۷۴۰ در مصر ابو بکر بن اسمعیل بن عبد العزیز بن مجد
الدین السنکلونی فوت شد و ابو بکر در وقتی که بسر حد بلوغ نزدیک رسیده بود بقاهرهٔ معزیه شتافته از شیخ محی الدین عبد الرحیم العنائی اخذ
علم حدیث و فقه نمود و آغاز تالیف فرمود منها التحفة الکافیة التلسیه فی اربع مجلدات و منها الملح العارضة فیما بین الرافعی و النووی من المعارضة
فی مجلد واحد و منهاج النووی و منها شرح مختصر التبریزی و قال الامام الیافعی قلت و بلغنی ان له بعض کرامات و ذکر ان عمره نیف علی ستین و در سنه
۷۴۸ محدث شام و مورخ اسلام شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی نقد حیات بقابض ارواح سپرد و او را تصانیف مفیده است و
در سنه تسع و اربعین شمس الدین عبد الله محمد بن احمد المعروف بابن اللبان بجهان جاودان خرامید و لادتش در سنه ۶۷۹ در دمشق اتفاق افتاده بود
و بعد از وصول بسن رشد و تمیز بمصر شتافته تا آخر ایام زندگانی در آن بلده اقامت نمود و او هفتاد سال عمر داشت و در مدت حیات مصنفات
جلیله بر اوراق روزگار نگاشته منها کتاب ازالة الشبهات عن الآیات و الاحادیث و المشتبهات و منها ترتیب الام فی مسائل الروضة فی
اربع مجلدات و منها مختصر الروضة و منها رسالة فی النحو وضع لها شرح بین فیه مجملها و مفصلها و له دیوان خطب یوم الجمعة و له فی علم الحدیث
مصنف مفید و در سنه خمسین وسبعمائه نجم الدین عبد الرحمن بن یوسف الدین الاصفونی در مکهٔ مبارکه در آخر ایام تشریق بعالم اخروی پیوست
و او در سنه ۶۷۷ متولد شده بود و از مصنفاتش یکی مختصر روضه است در دو مجلد و در سنه ۷۶۴ خطیب مسجد جامع دمشق صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی
که بصفت علم و صلاح اتصاف داشت رایت عزیمت بعالم آخرت برافراشت و او در فن تاریخ و علم آداب مصنفات مفیده دارد
و در سنه ۷۶۸ عفیف الدین عبد الله بن اسعد الیافعی بجهان جاودانی انتقال نمود کنیت آنجناب که در تصحیح مصابیح صریح یافته ابو محمد بوده اما در نفحات
ابو السعادات مکتوبست و امام یافعی از اصناف علم ظاهری و باطنی بهرهٔ تمام داشته و همواره همت عالی نهمت بر تالیف و تصنیف میگماشت
منها کتاب روض الریاحین فی حکایات الصالحین و منها کتاب الدر النظیم فی فضائل القرآن العظیم و منها تاریخ مرآة الجنان و عبرة الیقظان
فی معرفة حوادث الزمان و بنای این کتاب افاده انتساب را بر تاریخ سنین هجری نهاده است و از سال اول هجرت تا سنه خمسین وسبعمائه کلیات
وقایع حجاز و یمن و مصر و شام و عراقین را در سلک تحریر کشیده و آنجناب در مکهٔ مبارکه ساکن میبوده و در آن بلدهٔ طیبه از عالم انتقال نموده
و در سنه قاضی شام تاج الدین ابو النصر عبد الوهاب بن تقی الدین علی از عالم محنت انجام رحلت کرد و در ایام حیات تصنیفات که یکی از آن
جمله جمع الجوامع است در حیز تحریر آورد و در سنه ۷۷۲ جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی که شیخ فقهاء مصر بود از عالم انتقال نمود و هم درین
سال بهاء الدین تمام که ملقب باحمد بود و مکنی بابو حامد از جهان فانی رحلت نمود و هو ابن العلامة تقی الدین علی بن عبد الکافی و من مؤلفاته شرح

وسبعمائه

المصابیح

شرح التلخیص و ده ماه صفر سنه ۷۷۸ ابوحفص عمر بن الحسن بن مزید بن امیلة المراغی الحلبی المزی در دمشق بمنزل جاودانی پیوست وکان صالحا خیرا ثقة حافظا
للقرآن ذاکرا للحدیث و در سنه ۷۹۹ برهان الدین ابراهیم بن احمد الشامی که در علم قراءت و حدیث در دیار مصر و شام نظیر نداشت علم عزیمت بصوب عالم
آخرت برافراشت و در سنه خمس وثمانمائه سراج الدین عمر بن علی الانصاری که مشهور بابن ملقن و تصانیف کثیر و کتب بسیار دارد وفات یافت و در شهور سنه ۸۰۶
در مصر زین الدین عبدالرحیم بن الحسین العراقی بعالم آخرت شتافت قال الجزری وهو آخر حفاظ الحدیث وحملته وجامع انواعه والمؤلف فیه و به ختم
هذا العلم فی تلک الدیار علیه الرحمة من الله الغفار گفتار در ذکر حکومت قراختاییان در مملکت کرمان نزد جمهور مورخان سخن سنج
بتحقیق پیوسته که بعد از انقضاء ایام دولت خوارزمشاهیان از قوم قراختای ده نفر در خطه کرمان بر مسند حکومت نشستند و اوقات اقبال ایشان
هشتاد و سال امتداد یافت و نخستین کسی که ازین طبقه افسر سروری بر سر نهاد براق بن کلدوز است و آخرین ایشان قطب الدین شاه جهان براق بن کلدوز
در مبادی حال ملازمت پادشاه قراختای گورخان قیام مینمود و در زمان سلطنت تکش خان جهت تحصیل مال مواضعه بخوارزم آمده سلطان تکش
او را اجازت مراجعت نداد و چون اورنگ خوارزمشاهی بوجود سلطان محمد زیب و زینت یافت براق را اولا بتفویض منصب حجابت
مخصوص ساخت ثانیا امر پرسیدن یرغو و پرسیدن دیوان مظالم را بدو مفوض داشت و اتابکی پسر خود غیاث الدین پیرشاه را علاوه این
منصب گردانید و دران وقت که سلطان محمد سلطان غیاث الدین را بحکومت عراق منصوب ساخت شحنگی اصفهان را ببراق حاجب
داد و مقارن اتحال اختر جاه و جلال خوارزمشاهیان بسبب طلوع ماهچه رایت چنگیزخانیان در مغرب زوال مختفی گشته براق اجتناب از ملازمت
ایشان واجب دانست و براه کرمان عازم هندوستان شد شجاع الدین ابوالقاسم زوزنی که دران زمان حاکم کرمان بود بطمع اموال و ... براق سر
بروی گرفت و بین الجانبین محاربه اتفاق افتاده علم دولت براق سمت ارتفاع یافت و ابوالقاسم گریخته در سنه تسع عشر وستمائه براق بکرمان
درآمد و تاج ایالت بر سر نهاد و در زمانیکه اوکدای قاآن در قراقرم و کلوران قائم مقام پدر شد براق ایلچی سخندان با پیشکش فراوان بآستان سعادت
آشیان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و قتلغ سلطان لقب یافته بتفویض ایالت ولایت کرمان سرافراز گشت و او پادشاهی قاهر سائس بود
و قرب یازده سال باقبال گذرانیده در سنه ۶۳۲ وفات یافت و در مدرسه که خود بنا کرده بود بظاهر کرمان در محله ترک آباد مدفون گشت و
ازو یک پسر و چهار دختر ماند پسر رکن الدین خواجه جق نام داشت و اسامی دختران اینست سونج ترکان یاقوت ترکان خان ترکان مریم ترکان
و بعد از فوت براق برادرزاده اش قطب الدین محمد سلطان بن حمیتیر تانیکو روزی چند در کرمان بر تخت حکومت نشست زیرا که رکن الدین خواجه
جق دران زمان در اردوی اوکدای قاآن بود و وزارت براق تعلق بخواجه مکین الدین ضیاء الملک الطالبی میداشت و خواجه مکین الدین در اوایل حال
در سلک نویسندگان دیوان سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود و در ایام وزارت علم نصفت و نیکنامی برافراشت سلطان رکن الدین
خواجه جق بن براق حاجب بعد از استماع خبر فوت پدر منشور حکومت کرمان حاصل نموده روی بدانجانب آورد و قطب الدین محمد سلطان از
مقاومت عاجز گشته براه سیستان متوجه اردوی قاآن شد و سلطان رکن الدین در روز دوشنبه ۲ شعبان سنه ۶۳۳ بلده کرمان را بیمن مقدم شریف
مشرف گردانیده قرب شانزده سال بدولت و اقبال گذرانید دران اوقات قطب الدین در ولایت مغولستان در ظل تربیت صاحب محمود
یلواج بسر میبرد و چون منکو قاآن بر تخت سلطنت نشست محمود قطب الدین را بنظر قاآن رسانیده منشور ایالت کرمان جهت او حاصل کرد و رکن الدین
ازین معنی خبر یافته جهت استمداد روی ببغداد آورد و اما او را از آنجا کاری نگشاد لاجرم بازگشته بدرگاه منکو قاآن رفت و قطب الدین از عقبش شتافته قاآن
رکن الدین را بوی سپرد تا بقتل آورد و از رکن الدین یک پسر و سه دختر ماند اسامی ایشان معلوم نیست وزیر رکن الدین در اوایل حال وزیر پدرش خواجه مکین
الدین بود و آخر الامر خواجه مکین الدین بواسطه قصد و غرض بعضی از اهل حسد مواخذ گشته آنگاه فخرالدین ظهیرالملک متصدی منصب وزارت گشت
و بعد از انقضاء دو سال قلم قضا رقم عزل بر صفحه حالش کشیده شرف الملک معین الدین زوزنی متعهد آن مهم گردید اما بسبب ضعف رای و سوء تدبیر
از عهده سرانجام مهام وزارت بیرون نتوانست آمد تا اندک زمانی معزول شده خواجه نظام الملک احمد بن تاج الدوله قائم مقام گشت و او
نیز در سال اول بلای مصادره گرفتار آمده رضی الملک تاج الدین عثمان بر مسند وزارت کرمان نشست و او نیز مانند یاران باندک زمانی از آن

کار معاف شده بار دیگر خواجه ظافرالدین ظهیرالملک در آن امر شروع نمود تا آخر ایام حیات رکن الدین وزیر بود قطب الدین محمد سلطان بن حمید تا
ینکو در منتصف شوال سال ششصد و پنجاه بکرمان رسید و تاج ایالت بر سر نهاد و قتلغ ترکان که از محرمان سلطان غیاث الدین خوارزمشاه بود و در آن
اوقات در حرم قطب الدین جای داشت باصابت رای و تدبیر مملکت را معمور و آبادان ساخت و قطب الدین قرب چهار سال بعز و اقبال سلطنت
کرده در ماه رجب سنه ۶۵۵ مریض گشت و در شهر رمضان همان سال درگذشت با مر وزارتش خواجه ظافرالدین ظهیرالملک و فخرالدین شمس الملک محمد شاه
بن حاجی زوزنی بمشارکت یکدیگر قیام مینمودند و آن هر دو خواجه در غایت عدل و انصاف بودند از قطب الدین دو پسر و چهار دختر ماند پسران حجاج
سلطان و سیورغتمش سلطان نام داشتند و اسامی دختران تیمورخان حسینی نگاشته اند پادشاه خاتون بی بی ترکان ارد و قتلغ و تول قتلغ پادشاه
خاتون و بی بی ترکان از قتلغ ترکان در وجود آمده بودند و باقی فرزندان از خواتین دیگر و پادشاه خاتون را اباقاخان در حرم خویش جای داد بدین
سبب مادرش بعد از فوت شوهر پای بر مسند رفعت نهاد و قتلغ ترکان بعد از وفات قطب الدین محمد ایلچی بدرگاه هلاکوخان ارسال داشته کیفیت واقعه را
عرضه داشت کرد هلاکوخان فرمود که چون قطب الدین نسبت بملازمان آستان شرایط نیکوبندگی بجای آورده بود مملکت کرمان را بفرزندان او ارزانی
داشتیم و چون ایشان خورد سال اند باید که قتلغ ترکان بضبط امور ملک و مال قیام نماید بنابراین قتلغ ترکان اسم سلطنت بر حجاج سلطان
اطلاق نموده سرانجام کلیات و جزئیات مهمات را پیش خود گرفت و در تعمیر ولایت و ترفیه رعیت و تمهید بساط عدل و احسان و تشیید قواعد
بر و امتنان سعی تمام نمود و در افاضه خیرات و اشاعه حسنات و انعام علما و اکرام فضلا بمرتبهٔ اهتمام فرمود که تا غایت عشر آن از هیچ پادشاه ذو
شوکت بوقوع نپیوسته بود و در ایام اختیار خود خوانق و مدارس و مساجد بنا کرد و گرد ستم و پریشانی از چهرهٔ احوال حاویان فضایل نفسانی
بسترد و در آن اوقات که اباقاخان جهت دفع براق اغلان متوجه خراسان گشت ترکان حجاج سلطان را با سپاه فراوان همراه اردوی عالی روان ساخت و
حجاج سلطان در آن سفر منظور نظر عاطفت اباقاخان شده بعد از مراجعت بکرمان نسبت بترکان بی حرمتی آغاز نهاد و نوبتی در مجلس بزم التماس نمود که ملکه
رقص نماید و خواص و ندمای آن محفل این بیت ترنم نمودند بیت چه خوشست پیر و اختر بخت تو نوجوان آن به که پیر نوبت خود با جوان دهد
و ترکان خاتون ازین حرکت ناپسندیده متوجه اردو گشت و حجاج سلطان هراس بیقیاس بخود راه داده روی بهندوستان نهاد و مدت
ده سال در غربت مصابرت نمود و بعد از آن سلاطین هند لشکری همراه او ساختند تا ملک موروث را تحت تصرف درآورد و حجاج سلطان
با جمعی کثیر از هندیان بصوب کرمان روان گشته چون بمنزل بکر رسید مریض گردید و در شب پنجشنبه سابع ذی حجه سنه سبعین وستمائه وفات یافت او را چهار
پسر و هفت دختر بود اسامی پسران اینست سلطان مظفرالدین محمد شاه قطب الدین طغی شاه رکن الدین محمود شاه علاءالدین حسن شاه و اسامی دختران
معلوم نیست و بعد از فوت اباقاخان در سنه احدی و ثمانین وستمائه پسر دیگر قطب الدین محمد سلطان که سیورغتمش نام داشت باردوی احمدخان
رفته نشان سلطنت کرمان و عزل ترکان حاصل نمود و بر مرکب مراد سوار گشته روی بملک موروث آورد و چون بسیاه کوه رسید دید که ترکان بجانب
اردو میرود با وی ملاقات کرده آن نشان را برخواند و ملکه از وقوف بمضمون آن چنان متأثر گشت که غش کرد و بعد از افاقت در غایت
سرعت باردو شتافت اما هیچ نتوانست ساخت و آن زمستان در بردع گذرانیده تابستان به تبریز رفت و از غایت حزن و اندوه مریض
شده وفات یافت و نخست همانجا مدفون گشت و آخر الامر دخترش بی بی ترکان نعش او را بکرمان برده در مدرسه که ساخته و پرداخته اش
بود دفن نمود زمان اختیار و اعتبار ترکان خاتون در کرمان نزدیک به بیست و شش سال امتداد داشت خواجه قوام الملک فخرالدین یحیی و
عمدة الملک منتجب الدین و مجد الملک تاج الدین ابوبکر شاه و قوام الدین بهاء الملک بنوبت وزارت قتلغ ترکان و حجاج سلطان مینمودند و
خواجه منتجب الدین را پسری بود ناصرالدین نام تاریخ کرمان که بنام این قتلغ نوشته شده تصنیف ناصرالدین است سلطان جلال الدین
سیورغتمش بن قطب الدین محمد سلطان در شهور سنه احدی و ثمانین وستمائه بکرمان رسیده بی مانعی و منازعی بر سریر حکومت تکیه زد و در آن
اوقات که ارغون خان احمد خان را که مربی سیورغتمش بود بقتل رسانیده در ممالک ایران لوای کامکاری برافراخت و باستحضار سیورغتمش فرمان داد
و سیورغتمش با خوف و هراس تمام بدرگاه شتافته امرا او را در موقف یرغو بازداشتند آخر الامر بوقا جنکسانک خاطر بر سرانجام مهمش گماشت و

بکره نسخه

بود و خواهرش پادشاه خاتون را که منکوحه‌اش بود در سلک ازدواج کیخاتو کشیده بجانب روم فرستاد و خانزاده کرد و همچنین را با سیورغتمش داد و منشور
حکومت کرمان بنامش نوشته اجازت مراجعت ارزانی داشت و جلال الدین سیورغتمش در مرافقت حرم محترم بمملکت موروث خرامیده بر مسند
دولت و اقبال صعود نمود خانزاده کرد و همچنین دختر شاهزاده منکوتیمور بن هلاکو خان بود و مادرش ابش خاتون بنت اتابک سعد بن ابوبکر است
و کرد و همچنین با وجود علو نسب بحسن صورت و صفای اعتقاد و وفور انصاف اتصاف داشت و در باب اشاعهٔ خیرات و مبرات و ارتکاب
طاعات و عبادات و تعمیر و ترویج بقاع نفاع پیوسته سعی و اهتمام تمام مینمود القصه چون مدت ده سال از زمان اقبال سلطان سیورغتمش در
گذشت ارغون فوت شد و کیخاتو عزم انتقام را در جزم کرده نشان سلطنت کرمان بنام خود بستاند و بعضی برخی تا منز بجانب کرمان در حرکت آمده
در شهور سنه ٦٩١ سیورغتمش را نزد او گرفته در قلعهٔ شهر محبوس گردانید و شاهزاده کرد و همچنین و بعضی دیگر از هواخواهان در مقام استخلاص سلطان شده
طنابی در میان مشک سقائی که آب بقلعه میبرد پنهان ساختند تا سیورغتمش بآن وسیله از دیوار قلعه پایان آمده بگریخت اما چون رشتهٔ
عمرش باتمام پیوسته بود بار دیگر بدست خواهر نامهربان افتاد و در شب بیست و نهم ماه رمضان سنه ٦٩٣ در وقت افطار شربت شهادت چشید
و از وی یک پسر و یک دختر ماند پسر سلطان قطب الدین شاه جهان و دختر عصمة الدین شاه عالم نام داشت و وزارت سلطان جلال الدین سیورغتمش بخواجه
نظام الدین و سپس به یمین الملک قوام الدین مسعود بن ضیاء الدین متعلق بود اما خواجه نظام الدین هم در اوایل حال معزول شده یمین الملک از روی
استقلال بتمشیت امور ملک و مال قیام نمود **صفوة الدین پادشاه خاتون بنت قطب الدین محمد سلطان** ملکهٔ فاضلهٔ زیبا
صورت نیکوسیرت بود و در ایام دولتش به تمهید بساط عدالت و نصفت اقدام مینمود و بحسن خط و لطف طبع اتصاف داشت و همواره اشعار
آبدار بر ورق روزگار مینگاشت و چون بر مسند سلطنت کرمان تمکن یافت پرتو آفتاب انعام و احسانش بر وجنات احوال اهل فضل و کمال تافت
و در نوروز سنه اربع و تسعین و ستمائه که کیخاتو خان کشته باید و اغول بر سریر فرماندهی نشست حزن و ملال بسیار قرین روزگار پادشاه خاتون
شد زیرا که شاه عالم بنت جلال الدین سیورغتمش در حبالهٔ بایدو بود و از استماع آن خبر شاهزاده کرد و همچنین در غایت فرح و سرور با اتباع و ملازمان
از کرمان بیرون رفت و بعد از آنکه بشیر رسید لشکر اطراف و جوانب آن ولایات بوی پیوستند و کرد و همچنین بقصد پادشاه خاتون مراجعت
نمود بمحاصرهٔ کرمان مشغول گشت و اکثر امرا و متابعان طریق بیوفائی مسلوک داشته از پادشاه خاتون روی گردان شدند و او در ضبط آن بلده
عاجز آمده بقضا رضا داده دروازه باز گشاد و کرد و همچنین بشهر خرامیده او را با خواص مقید گردانید و در شعبان سال مذکور بنابر فرمان بایدو
خان و اشارت شاه عالم بنت سیورغتمش سلطان پادشاه خاتون از همان شربت که برادر را چشانیده بود جرعه درکشید ع چو بد کردی
مباش ایمن ز آفات این رباعی نتیجهٔ فکر آن خاتون فاضله است رباعی بر لعل که دید هرگز از مشک رقم یا غالیه بر نوش کجا کرد ستم جانا
خال سیه بر لب تو تاریکی و آب زندگانیست بهم و این قطعه نیز از اشعار آبدار اوست **قطعه** درون پردهٔ عصمت که تکیه گاه منست
مسافران هوا را گذر بدشواریست همیشه باد سر زن بزیر مقنعه که تار و پود وی از عصمت و نکوکاریست فخر الملک خواجه نظام الدین
محمود وزیر پادشاه خاتون بود **سلطان مظفر الدین محمد شاه بن حجاج سلطان بن قطب الدین محمد سلطان** در اواخر
ذی الحجه سنه اربع و تسعین و ستمائه بفرمان غازان حاکم ولایت کرمان گشت و آن خسرو خورشید طلعت گردون همت وافر سخاوت بود و وزارت قاضی
فخر الدین و شهادت او در کرمان در زمان سلطنتش روی نمود و محمد شاه بشرب مدام و تجرع اقداح فرح انجام شعف تمام داشت و در ایام
جوانی حرارت می ارغوانی در مزاج آن سالک طریق جهانبانی اثر کرده در سنه احدی و سبعمائه بعالم جاودانی انتقال نمود مدت حیاتش بیست
و نه سال بود در اوایل حال بوزارتش محمد شاه یمین الملک خواجه ظهیر الدین قیام مینمود و در اواخر خواجه نصیر الدین حسن کعشار **در بیان
وزارت قاضی فخر الدین هروی و ذکر انتقال او از منازل دنیوی بمنتزهات اخروی** قاضی فخر الدین ناظم عقود علوم و حکم
فنون محسوس و مفهوم بود و در جمیع فضایل نفسانی و کسب کمالات انسانی از سایر افاضل زمان ممتاز و مستثنی مینمود و آنجناب در سنه خمس و تسعین
و ستمائه منظور نظر تربیت سلطان محمود غازان گشته منشور وزارت مملکت کرمان حاصل کرد و با یرلیغ و پایزه بآن خطه رفته بر پهلوی تخت سلطان

از روم آمدن پادشاه خاتون بکرمان شده پادشاه گشتن پادشاه خاتون

قتل سیورغتمش

محمد شاه بر کرسی نشست و روی به تنظیم امور وزارت آورد و بعد از اندک زمانی میان سلطان محمد شاه و جناب فضیلت مآب وزارت دستگاه
عنبار نقار ارتفاع یافته بدرگاه عالمپناه شتافتند و قبایح اعمال یکدیگر را بعرض نواب بارگاه پادشاه رسانیدند و چون وزراء عظام خواجه
رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد ساوجی که در آن زمان متکفل سرانجام عظایم امور غازانی بودند خود را در سلک تلامذه قاضی فخر الدین منسلک
رعایت جانب مولوی نموده احکام حکومت کرمان بنام آنجناب حاصل کردند و محمد شاه مصحوب اردوی همایون بطرف شام در حرکت آمد
قاضی فخر الدین در غایت حشمت و تمکین در سنه ست و تسعین و ستمائه بکرمان رفت و در اشاعت عدل و احسان و دفع مواد جور و طغیان سعی موفور
و جهد نامحصور مبذول داشت اما پس از انقضاء اندک زمانی روزگار جفا کار در استرداد مواهب خویش کوشیده محمود شاه برادر سلطان محمد شاه
باتفاق جمعی از مردم ترا کمه و اوباش بنیم شبی خروج نمود و قصد قتل قاضی فخر الدین کرده آنجناب روی بوادی فرار آورد و در خانهٔ یکی از کرمانیان پنهان
شد و محمود شاه در آن شب دیجور آتش ظلم افروخته جمیع جهات و اموال قاضی فخر الدین را بباد غارت و تاراج و فنا برداد و چون صبح صادق
دمید غمازی آن غار بهادلی بسر منزل جناب مولوی برد و او را شهید کرد و من حیث الاستقلال روی بتمشیت مهمات کرمان آورد و چون حاکم
شیراز ساداق بیک از کیفیت حادثه خبر یافت سپاه فارس و عراق فراهم کشیده بظاهر کرمان شتافت و محمود شاه در شهر متحصن گشت سا
داق بیک آغاز محاصره فرمود و بعد از آنکه مدت سه ماه در تضییق کرمانیان کوشید قحط و غلای عظیم بوقوع پیوسته کار بجائی رسید که مردم گو
سگ و گربه میخوردند و بالاخره از آن نیز نشان نماند لاجرم ساداق بیک را فتح میسر شد محمود شاه با اهل فتنه بیاساق رسید و چون غازان
خان خبر این واقعه شنید نوبت دیگر سلطان محمد شاه را بحکومت آن مملکت روان گردانید چنانچه مسطور گشت محمود شاه در شهور سنه احدی
و سبعمائه متوجه ملک آخرت گردید **قطب الدین شاه جهان بن جلال الدین سیورغتمش** بعد از وفات محمد شاه بحکم غازان خان پای بر
سریر ایالت کرمان نهاد و او حاکمی دلیر جاهل بیک سوار بود اما از تجربهٔ روزگار عاری مینمود و در ادای مال مقرر اهمال کرده ایلچیان را که بتعجیل
رعایت میفرمود بنا بر آن چون الجایتو سلطان پادشاه ممالک ایران شد شاه جهان را از حکومت کرمان معزول گردانید و شاه جهان بشیراز رفته
در زاویهٔ ساکن گشت و بفراغت روزگار میگذرانید تا دست قضا بساط حیاتش درنوشت و از وی یک دختر ماند مسمی بخان قتلق که او را محمد
شاه نیز میگفتند و مخدوم شاه را امیر محمد بن مظفر در حبالهٔ نکاح آورده شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد از وی متولد گشتند اما حکومت کرمان بعد از
عزل شاه جهان بحکم الجایتو سلطان بتعلق بملک ناصر الدین محمد برهان گرفت و او در سنه سبع و سبعمائه بدان ولایت رفت و مدت سی
و چهار سال زمام ایالت او و پسرش قطب الدین نیکروز بسمت امتداد پذیرفت و در سنه احدی و اربعین و سبعمائه آن مملکت در حوزهٔ تصرف
امیر محمد مظفر در آمد چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس آغاز گفتار خامهٔ سخنور
در ذکر احوال آل مظفر مبارزان معرکهٔ اخبار در میدان اخبار از مبادی احوال آل مظفر کمیت قلم را بدین منوال جولان داده اند که جد اعلی امیر
مبارز الدین محمد که نخستین سلاطین مظفریست موسوم بود بغیاث الدین حاجی خراسانی و طلوع اختر وجود امیر غیاث الدین حاجی از افق ولادت
بروایت مطلع سعدین در نشتغان خواف روی نمود و بقولی آنجناب از سجاوند خواف بود و باتفاق مورخان امیر حاجی در زمان استیلای
چنگیز خانیان بر ولایت خراسان از مولد و منشاء خویش بخطهٔ یزد رفت و او بمرتبهٔ عظیم ملقب بود که در یزد مورخه که گنجایش پایش داشته باشد پیدا
نشد و شمشیر که بر میان می بست بسنگ یزد سه من و نیم وزن داشت و دیدهٔ بخت امیر حاجی بدیدار سه پسر منور بود ابو بکر و محمد ملازمت علاء
الدوله که در یزد رایت حکومت می افراشت اختیار کردند و در آن اوان که هلاکو خان عازم بغداد بود علاء الدوله ابو بکر را با سیصد سوار بار دوی
ایلخان روان ساخت و هلاکو خان بعد از فتح دار السلام او را با فوجی از سپاه بسر حد مصر فرستاد و ابو بکر در آن دیار آثار اقتدار بظهور رسانیده
در جنگ اعراب خفاجه بقتل آمد و محمد تا وقت حلول اجل طبیعی در سلک نوکران علاء الدوله انتظام داشت و ازین دو برادر اصلا نسل نماند اما منصور
بن حاجی خراسانی که همواره در ملازمت پدر بسر میبرد او را سه پسر بود امیر محمد و امیر علی و امیر مظفر امیر علی فرزند نداشت و امیر محمد را یک پسر بود
که پدر شاه سلطان است و امیر مظفر اگرچه بحسب سن از هر دو برادر کهتر بود اما در میدان پهلوانی گوی مسابقت از امثال و اقران میربود و او در سپاه داری

ایلچیان

نشتغان

ابوبکر و محمد و منصور

او در مبادی سن رشد و تمیز خوابی دیده و بجهت تعبیر آن بوصول مراتب علیه امیدوار گردید کیفیت واقعه آنکه امیر مظفر شبی در عالم رؤیا مشاهده کرد که آفتاب از خانهٔ اتابک علاء الدوله بر آمده بگریبان او فرو رفتی و او برپای خاسته و آفتاب قریب بهجاه پاره شده از دامنش بیفتاد و امیر مظفر این خواب را بعرض شیخ داود رسانید شیخ چنین تعبیر نمود که بشارت باد ترا که آفتاب باقبال از دودمان اتابکان بخاندان تو انتقال نماید بعدد هر قطعه که دیده سالی بماند و بعد از این واقعه امیر مظفر منظور نظر تربیت اتابک یوسف شاه ولد اتابک علاء الدوله که قایم مقام پدر گشته بود شده روز بروز مهمش در ترقی نمود و در آن اوقات جماعتی از قطاع الطریق در کوه یونان که در بیابان قهستان و یزد واقع است متحصن گشته بقطع طریق اقدام مینمودند اتابک یوسف شاه امیر مظفر را بدفع آن جماعت نامزد کرد و چون او نزدیک بدزدان رسید آتش محاربه مشتعل گردید و اعدا بقلهٔ جبل گریخته امیر مظفر از باره جهان نورد پیاده شد و بپای جلادت بمصاعد آن ذروهٔ رفیع تصاعد نمود جمعی از ایشان را به تیغ بیدریغ بگذرانید و فوجی را بر سن آسیر مقید گردانید و او اولین شجاعتی که از وی در وجود آمد این بود و مقارن آن احوال اتابک یوسف شاه بعضی از ایلچیان ارغون خان را کشته از عاقبت وهم متوجه سیستان شد و امیر مظفر از وی مفارقت کرده بکرمان رفت و از کرمان بمشهد شتافته از آنجا باردوی ارغون خان خرامید بوسیلهٔ امیر محمد جوشی منظور نظر تربیت ارغونی شده بمنصب یساولی منصوب گشت و چون مسند خانی بوجود کیخاتو خان زیب و زینت گرفت مرتبهٔ امیر مظفر سمت تزاید پذیرفت و در زمان غازان خان بامارت هزاره و انعام طبل و علم مفتخر و مباهی شد و در اواسط جمادی الآخر سنه سبعمائه امیر مبارز الدین محمد تولد نمود و از یمن مقدم آن مولود عاقبت محمود امیر مظفر را دولت و مسرت افزود و پس از وفات غازان خان اولجایتو سلطان بیشتر از پیشتر در تربیت امیر مظفر کاهی در زمرهٔ پادشاه اوقات میگذرانید و احیاناً بدو میبد مراسم نصفت و رعیت پروری بتقدیم میرسانید تا در شهور سنه ثلث عشر و سبعمائه مریض گشته قرب سه ماه صاحب فراش بود و چون اندک صحتی روی نمود بعضی اضداد قهوه نیاد در نخود آب کرده بخورد او دادند لاجرم مرض نکس کرده وفات یافت و در مدرسهٔ که از جملهٔ مستحدثاتش بود در میبد مدفون شد و از امیر مظفر سه پسر باماند و دختری دختر را به برادرزادهٔ خود امیر بدر الدین ابوبکر داده بود و شاه سلطان و امیر حاجی و امیر مبارز الدین از وی در وجود آمدند اما پسر امیر مظفر امیر مبارز الدین محمد است که نخستین سلطان آل مظفر است و از آل مظفر هفت نفر بمرتبهٔ حکومت رسیدند و اکثر ایشان بصفت نصفت و فضیلت و سمت حسن خلق و مکرمت اتصاف داشتند تا چون بقطع صله رحم و کشتن و میل کشیدن یکدیگر قیام مینمودند زمان اقبال ایشان زیاده از چهل و پنج سال امتداد نیافت چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید والتأیید من الله الحمید المجید

ذکر امیر مبارز الدین محمد بن مظفر

چنانچه سابقاً کلک سخن آرا ادا نمود امیر محمد بن مظفر در اواسط جمادی الآخر سنه سبعمائه از کتم عدم قدم در عالم وجود نهاد و آثار جلادت و سروری از ناصیهٔ حالش ظاهر گشته امیر مظفر را فرح و سرور موفور دست داد و در سنه ۷۱۳ که امیر مظفر بجهان دیگر منزل گزید امیر محمد بملازمت پادشاه سعید سلطان ابوسعید شتافته ملحوظ عین عنایت گردید و برجوع مناصب پدر بزرگوار سرافراز شد و در سنه ۷۱۹ حکومت ولایت یزد ضمیمهٔ مناصبش گشت و در سنه ۷۳۶ که سلطان ابوسعید بهادر خان بریاض رضوان انتقال کرده در ممالک ایران از نسل چنگیز خان پادشاهی نافذ فرمان نماند و در هر سری سودائی و در هر دلی تمنائی پدید آمد امیر مبارز الدین محمد نیز خیال استقلال کرده بوسیلهٔ کمال جلادت و پهلوانی بر زین ملکستانی نشست و بعد از تهیهٔ اسباب قتال و اجتماع ابطال رجال در محرم الحرام سنه ۷۵۰ زمام ایالت مملکت کرمان بکف کفایتش قرار گرفت و در سیم شوال سنه اربع و خمسین و سبعمائه دست عنایت پادشاه ملک بخش ابواب تسخیر اصفهان بر روی روزگارش برگشود و کوکب اقبال آن پادشاه ستوده خصال باوج شرف رسیده پای بر ذروهٔ کمال استقلال نهاد و بعد از آن در تقویت ارکان شریعت کوشیده برفع رسوم بدعت و ضلالت فرمان داد و بی شایبهٔ تکلف و تخوئی امیر محمد مظفر پادشاهی بود در کمال هدایت و دین پروری از شرب شراب و سایر ارتکاب مناهی از هر باب مجتنب و از کثرت مبالغه در امر معروف و نهی منکر زبان ظرفای شیراز بلقب محتسب موسوم و در رعایت جانب سادات عظام و علمای اعلام حسب الامکان میکوشید و در تمهید بساط عدل و انصاف و دفع مواد ظلم و اعتساف از خود تقصیر راضی نمیگردید و در میدان مبارزت بچوگان جستی و چالاکی گوی مسابقت از رستم دستان میربود و در نظم امور مملکت و سرانجام مهام سپاهی و رعیت از عقلاء زمان و مدبران دوران در پیش بود اما بغایت سفاهت و درشت گوئی و قساوت قلب و قلت رحم اتصاف داشت

نسخه داد

پرداخت و اورا بمحافظت شوارع ابرقوه و یزد و ایالت میبد منصوب ساخت و امیر مظفر ۱۲

و بر فلک دوار ریختن خون برایا حریص و مشعوف بود و هیچ مجرمی را لحظه زنده نمی‌گذاشت از مولانا لطف الله ولد مولانا صدر الدین عراقی که از جمله مخصوصان
امیر مبارز الدین محمد بود منقولست که گفت من مشاهده نموده ام در وقتی که جناب مبارزی قرآن میخواند جمعی از عاصیان را بدر خرگاه آن پادشاه عالیجاه آوردند
و او ترک تلاوت کلام حضرت عزت کرده بر حسب و بدست خویش آن جماعت را بکشت و باز بجای خود نشسته بقراءت کلام مجید مشغول گشت از عماد
الدین سلطان احمد ولد امیر مبارز الدین محمد روایتست که گفت آقا ام شاه شجاع روزی از پدرم پرسید که شما هزار کس بدست خود کشته باشید
گفت نی ولیکن ظن من آنست که عدد مردمی که بتیغ من مقتول شده آمده بهشتصد میرسد و امیر محمد مظفر از کمال خشونت خلق اولاد عظام خود شاه
شجاع و شاه محمود را که هر یک سپهر مملکت را خورشید انور و ریاض سلطنت را سرو سایه گستر بودند پیوسته بی جهتی بزبان سرزنش میرنجانید و از شاه شجاع
بکرات بمنظری تعبیر کرده در مجالس آن شاهزاده عالم عادل را بدشنامهای صریح متاذی میگردانید بالاخره برادران از ایذاء و اضرار پدر نامهربان
بجان رسیده باتفاق جمعی از امراء و اعیان جناب مبارزی را مواخذه و مقید گردانیدند و محبوس کرده در شب جمعه نوزدهم رمضان سنه ۷٦۰ جهان
بینش را میل کشیدند رباعی یکچند شکوه تیغش پیل کشید یکچند سپه ز بند تا نیل کشید پیمانه دولتش چو شد مالامال هم روشنی چشم خودش میل کشید
و امیر محمد مظفر بعد از آنکه مکفوف البصر گشت چهار سال و هفت ماه زنده ماند و در اواخر ربیع الآخر سنه ۷٦۵ درگذشت خواجه تاج الدین عراقی
و امیر ظهیر الدین ابراهیم و خواجه برهان الدین در سلک وزراء امیر مبارز الدین محمد منتظم بودند و همواره کما ینبغی بلوازم کفایت و کاردانی قیام می
نمودند

گفتار در بیان ظفر یافتن امیر محمد بن مظفر بر مخالفان نکودری و ذکر بعضی از حالات آن سپهر سروری

در سنه تسع عشر و سبعمائه که بحکم سلطان ابوسعید بهادر خان ایالت خطه یزد تعلق بامیر محمد مظفر گرفت جمعی از نکودریان که در حدود سیستان
بودند بسر راه یزد آمده دست بفتنه و فساد و قطع طریق برآوردند و امیر مبارز الدین محمد خبر شده با شصت نفر از دلیران شجاعت سیر
عنان یکران بجانب منازل نکودریان معطوف ساخت و در سر حوض عبد الملک بمخالفان رسیده با آنکه هنوز بیست ساله نشده بود هم از گرد راه
بر ایشان حمله فرمود و نکودریان در مقام مقاومت ثبات قدم نموده تیرباران کردند و هفتاد تیر بجوشن جناب مبارزی رسید اما چون در پناه
جنّه عنایت الهی بود ذات مبارکش مجروح نگردید بیت گر از گردون ببارد خنجر و تیر نیاید کارگر بی حکم تقدیر و در اثناء اشتعال نیران
قتال بار دیگر امیر محمد را زخم تیری از پای در آمد و میرآخوران اسپی دیگر کشیدند آن نیز به تیر دیگر سقط شد و در آن اثنا جمعی دیگر از عساکر مظفر لوا از عقب
جناب مبارزی بمعرکه رسیدند و اقدام قرار نکودریان متزلزل شده روی بوادی فرار آوردند و امیر محمد از عقب ایشان اسپ برانگیخته
نوروز را که از اکابر آن قوم بود و از بزرگیه پهلوانی ممتاز بود بقتل رسانید و کربه را که یکی از رؤسای ایشان بود اسیر گردانید و مظفر و منصور از میدان
نبرد بازگشته کربه را در قفص آهنین کرده و سر نوروز را از گردنش آویخته باردوی سلطان ابوسعید بهادر خان فرستاد و سلطان محمد دایره التفات
بر حال جناب مبارزی انداخته انواع الطاف و اصناف اعطاف ارزانی داشت اما نکودریان چون شکسته رکاب و گسسته عنان در قبیلو
خویش نزول نمودند بار دیگر جمعیتی ساخته و عزم انتقام جزم کرده با چهار صد سوار شمشیرزن نیزه گذار تا نواحی میبد تاختند و خبر وصول آن قوم بدکردار
بسمع جناب مبارزی رسید با هفتاد مرد از دلیران صف شکن روی بجنگ ایشان آورد و درین نوبت نیز بعد از وقوع محاربت نکبا نکبت
گرد ادبار بر چهره روزگار اشرار پاشید و نسیم نصرت از مهب گلشن اقبال بر پرچم علم جناب مبارزی وزید و نوروزمن که سرخیل نکودریان بود با فوجی
از لشکر دشمن کشته بقیه ایشان گریز بر ستیز اختیار کردند و امیر محمد مظفر قرین فتح و ظفر عنان بمستقر دولت معطوف ساخته روس نامبارک
قطاع الطریق را باردوی همایون فرستاد و بیشتر از پیشتر بعواطف خسروانه اختصاص یافته قدم بر مسند جلالت نهاد و بعد از این واقعه چند کرت
دیگر امیر محمد مظفر را با نکودریان محاربات بوقوع انجامید و ماده فساد آن جماعت در مدت سیزده چهارده سال به بیست و یک مصاف منقطع
گردید و در سنه خمس و عشرین و سبعمائه جناب مبارزی را پسری خورشید منظر تولد نمود و بشاه شرف الدین مظفر موسوم گشت و در سنه تسع و عشرین
و سبعمائه امیر محمد مخدومشاه جهان را در حباله نکاح کشید و در سنه ۷۳۳ شاه شجاع الدین از آن منکوحه تولد کرد و در سنه اربع و ثلثین جناب مبارزی شاه
مظفر را مصحوب خویش گردانیده بملازمت سلطان ابوسعید بهادر خان رفت و شهریار ایران پدر و پسر را منظور نظر تربیت و عنایت ساخت که

ساخت که موجب رشک و حسد امرا و ارکان دولت شده و در آن سال سلطان ابوسعید بقشلاق بغداد شتافته امیر محمد نیز از قبال آن سامی ملازمت موکب علا اختیار نموده و از بغداد بنجف رفت و بشرف زیارت مرقد معطر و مشهد منور امیر المؤمنین حیدر سلام الله علیه مشرف گشت و از آن مقام لازم الاحترام بدار العباده یزد مراجعت فرموده و در سنه ۷۳۶ آفتاب حیات سلطان ابوسعید بهادرخان روی بمغرب فنا آورده و در جمادی الاولی سنه سبع و ثلاثین کوکب وجود قطب الدین شاه محمود بن امیر محمد مظفر از کتم عدم طالع شده بر افق ظهور جلوه کرد

ذکر شمه از احوال ممالک فارس و عراق و ملاقات کردن امیر محمد مظفر با امیر شیخ ابو اسحاق

بعد از وفات سلطان ابوسعید بهادرخان و فقدان پادشاهی نافذ فرمان در ولایت ایران بهر بلده از بلاد عراق عجم و فارس متغلبی رایت انا و لا غیری برافراشت و در هر گوشه یی توشه سر حکومت بر آورده خیال سروری با خود مخمر داشت هر کس می خواست که امیری کرده و هر فقیری در فکر آن شد که آیا نعمت ثروت او چگونه بحصول پیوندد اولاد امیر محمود شاه اینجو بواسطه وفور تعلق ملکی و استعداد ملکی که در شیراز داشتند تمامت آن مملکت را ملک خود پنداشتند امیر مسعود شاه که از برادران بود اطراف آن بلاد را بواجبی ضبط کرد و امیر شیخ ابو اسحق بمزید مکارم اخلاق استثنا داشت روی بجانب دار العباده یزد آورده و امیر محمد با اکثر ملازمان او را استقبال کرده در حین ملاقات از خوف انفعال بر ناصیه حال امیر شیخ ابو اسحق ظهور نموده و بر زبان آورد که ما بواسطه متابعت امیر مسعود شاه بدینجانب آمدیم و الا همگی همت بر کسب فضایل نفسانی مقصورست و جملگی نهمت بر حصول کمالات انسانی محصور

بیت

حدیث من ز مفاعیل و فاعلات بود
من از کجا سخن سر مملکت ز کجا

و مبارزی بصیقل کلام محبت آمیز زنگ اندوه از مرآت خاطرش بزدود و کما ینبغی بلوازم ضیافت پرداخته آن مهمان عزیز را گسیل کرد و امیر شیخ بطرف کرمان رفته چون آنجا نیز کاری پیش نتوانست برد بار دیگر روی بمملکت یزد آورد بخیال آنکه بمکر و حیله و تنبیر آمده بعصوبه انگیزد و بدست مکر و فریب در دامان عروس آن ولایت آویزد و جناب مبارزی این معنی را دانسته دروازهای یزد مضبوط ساخت و اعلام ظفر اعلام بقصد جنگ و جدال برافراخت و بعد از تساوی صفین و تقابل مبارزان طرفین شیخ شهاب الدین علی با عمران که امیر مظفر هرگز از صواب دید او تجاوز جایز نمیداشت قدم در میدان مصالحه نهاد و صورت وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما بر لوح خاطر نگاشته بزلال موعظت و نصیحت آتش غضب جانبین را تسکین داده و امیر شیخ بصلح راضی گشته بلکه منت دار شده روی بطرف شیراز نهاد

گفتار در بیان بسط بساط موافقت میان امیر پیر حسین چوپانی و امیر مبارز الدین محمد مظفر و ذکر تسخیر مملکت شیراز و کرمان بعنایت مالک الملک اکبر

در سنه اربعین و سبعمایه امیر پیر حسین چوپانی عازم استخلاص شیراز گشته از امیر محمد مظفر استمداد نموده و جناب مبارزی ملتمس او را مبذول داشته بعد از تأکید مراسم عهد و پیمان با سپاه فراوان از یزد روان شدند و در صحرای فارس اجتماع سعدین دست داد چون امیر مسعود شاه بر وفور عدد اعدا اطلاع یافت بصوب کازرون شتافت و جناب مبارزی بنابر صواب دید امیر پیر حسین او را تعاقب نموده امیر مسعود شاه بجهت تفرق خیل و سپاه بدار السلام بغداد خرامیده و روزی چند در پناه امیر شیخ حسن بزرگ آرمید و امیر محمد مظفر قرین فتح و ظفر بار دوی امیر پیر حسین مراجعت کرده آن دو نیک اختر باتفاق یکدیگر ظاهر شهر شیراز را مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردانیدند و در امر محاصره و محاربه طریق سعی و اهتمام مسلوک داشته مردم شهر از بیم حسام خون آشام جناب مبارزی مجال آن نداشتند که باقدام تهور سر از دروازه بیرون کنند و نعیچیان تیر آغاز جنگ کار کرده چون مبانی سور روی بانهدام آورد قاضی مجد الدین اسمعیل بن یحیی فالی که از جمله اکابر زهاد و فضلا بود پای در میدان مصالحه نهاد و این بیت را مثبت نموده بنظر امیر محمد فرستاد

بیت

مبارزان جهان قلب دشمنان شکنند
ترا چه شد که همه قلب دوستان شکنی

و بواسطه مساعی جمیله آن بزرگ دین قواعد عهد و پیمان استحکام یافته شهریان ابواب دروازها باز گشادند و امیر پیر حسین چوپانی در غایت اقبال و کامرانی بشهر درآمد ایالت ولایت کرمان را بامیر محمد داد و او را با عساکر ظفر مآثر بدانجانب فرستاد و جناب مبارزی در محرم الحرام سنه احدی و اربعین و سبعمایه بکرمان رفته ملک قطب الدین نیکروز که در آن وقت حاکم آن مملکت بود گریز بر ستیز اختیار نموده بجانب هرات توجه فرمود و جناب مبارزی بلده کرمان را بیمن مقدم شریف مظهر امن و امان ساخته جهت آسایش رعیت اکثر سپاه را متفرق گردانید چون ملک قطب الدین نیکروز در هرات اقامت فرمود و تسخیر ملک کرمان را در نظر ملک معز الدین حسین کرت که در آن زمان والی هرات بود آسان نمود و ملک ...

که از سایر سرداران آفاق

با فوجی از سپاه غور بمدد او تعیین کرد و نیکروز با آن لشکر متوجه کرمان گشته روز مختفی میشد و شب مسافت می‌پیمود تا بچهار فرسخی آن بلده رسید و جناب مبارزی از وصول مخالفان وقوف یافته بنابر تفرق سپاه در جوف لیل بجانب انار سرمد رفت و روز دیگر قطب الدین نیکروز با همعنان ملک داود بشهر درآمده ضبط مملکت را پیش نهاد همت ساخت و امیر محمد در انار سرمد سپاه بجمع ساخته نوبت دیگر لوا توجه بصوب کرمان برافراخت و تا دروازه چهار طاق رانده دران موضع میان جناب مبارزی و قطب الدین نیکروز آتش قتال التهاب یافت و شاه شرف الدین مظفر و شاه سلطان بکمال جلادت و پهلوانی ظاهر کرده غوریان روی بوادی فرار نهادند و امیر مبارز الدین پیشگاه محکمه مردکان را محل نزول زنده دلان ساخته در محاصره شهر بان نقد امکان باتمام فرمود در خلال آن احوال از پیش امیر پیر حسین چوپانی فوجی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بمدد رسیدند و ملک قطب الدین نیکروز خود را بدروز دیده دیده بخشش تیره گشت و بار دیگر بهانه آوردن سپاه راه خراسان پیش گرفت و ملک داود چند روزی در شهر توقف نموده ناگاه خواجه تاج الدین عراقی که مدبر امور کرمانیان بود از شهر بیرون رفت و خود را بنظر کیمیا اثر امیر محمد مظفر رسانید بمنصب وزارت یافت و باصناف عواطف مخصوص گردید و بعد از خروج او هر روز طایفه از مشاهیر رجال و جماهیر ابطال از ملک داود روی گردانیده بامیر محمد می پیوستند لاجرم آثار عجز و انکسار بر صفحات احوالش لایح گشت و قاصدی نزد جناب مبارزی فرستاده التماس نمود که عساکر منصوره متعرض او نگردند تا شهر بازگذارد و روی بصوب وطن مألوف آورد و جناب مبارزی این ملتمس را بحسن قبول تلقی فرموده ملک داود از همان راه که آمده بود بازگشت و امیر محمد در جمادی الآخر سنه احدی و اربعین و سبعمائه بار دیگر بکرمان درآمده بدست مرحمت بساط ظلم و عدوان درنوشت آنگاه امیر مبارز الدین محمد مظفر کمند همت عالی نهمت بر کنگره تسخیر قلعه بم انداخت و آن حصار از دور سلطان ابوسعید بهادرخان تا آن زمان در تحت تصرف اخی شجاع الدین بود جناب مبارزی چند نوبت بپای آن قلعه آسمان کردار لشکر کشیده لوازم محاربه و محاصره بتقدیم رسانید و بعد از کشش و کوشش بسیار اخی شجاع الدین با تیغ و کفن بدرگاه خسرو صف شکن شتافت و مفاتیح قلعه بم و توابع را تسلیم نموده روی مسکنت بر زمین سود و امیر محمد نخست طریق عفو و اغماض مسلوک داشت اما بعد از آن از روی خیال مخالفتی فهم کرده چشمه حیاتش را بخاشاک ممات بینباشت

ذکر مآل حال امیر پیر حسین چوپانی و رسیدن امیر شیخ ابو اسحق بمرتبه علیه جهانبانی

در سنه اثنی و اربعین و سبعمائه میان امیر پیر حسین چوپانی و امیر محمد مظفر بواسطه افساد اهل فتنه و شر غبار نقار ارتفاع یافت و جناب مبارزی از امیر پیر حسین متوهم شده هر چند امیر بجهت دفع مواد نزاع وشین او را بشیراز طلبید اجابت نفرمود و هم درین سال امیر پیر حسین قصد تربیت امیر شیخ ابو اسحق بن امیر محمود شاه اینجو کرده زمام ایالت صفاهان را در کف کفایتش نهاد و چون امیر شیخ در اصفهان بر مسند حکومت نشست ملک اشرف روی به تسخیر مملکت عراق و فارس آورد و امیر شیخ حقوق رعایت امیر پیر حسین را نابوده انگاشته بملک اشرف پیوست امیر پیر حسین متوجه میدان مقابله گشته در قصر زرد منزل کرد و از احشام و صحرا نشینان خلقی کثیر روی بدو آوردند ناگاه مولانا شمس صاین قاضی سمنانی و امیر طیب شاه و امیرزاده علی پلتین از وی گریخته بملک اشرف ملحق شدند و ازین جهت اختلال باحوال امیر پیر حسین راه یافته بصوب تبریز شتافت تا از پسر عم خویش امیر شیخ حسن کوچک استمداد نماید و شیخ حسن بخلاف متوقع او را در سلطانیه زهر داد و ملک اشرف بی کلفت حرب و مشقت طعن و ضرب مالک ممالک عراق گشته بجانب شیراز آمد و قبل از وصول معتمد امیر شیخ تدبیری انگیخته بشعبده و نیرنگ صاحب افسر و اورنگ شد بیان این سخن آنکه چون امیر شیخ ابو اسحق را بملک شیراز اختصاص تمام بود دران هنگام که ملک اشرف بسرحد آن ولایت رسید بعرض رسانید که اگر اجازت باشد بنده پیشتر بشهر درآمده بترتیب نزل و ساوری بپردازد و ملک اشرف رخصت فرموده امیر شیخ ابو اسحق بشیراز خرامید و بمعاونت کلویان و اشراف و اعیان شهر را مضبوط ساخته صدای مخالفت باوج عیوق رسانید چون این خبر در اردوی ملک اشرف شیوع یافت جمعی که از ثریا صفت فراهم آمده بودند بسان بنات النعش متفرق شدند و ملک اشرف متحیر شده بعضی از مواضع فارس و عراق را باتش قهر و غضب بسوخت و روی بجانب آذربایجان آورد و امیر شیخ ابو اسحق بر سریر حکومت فارس صعود نمود و چون کیفیت این واقعه بسمع امیر شیخ حسن بزرگ رسید امیر مسعود شاه و باغی باستی را بدانجانب گسیل فرمود و امیر شیخ ابو اسحق حل و عقد مهام سلطنت به برادر بزرگ باز گذاشته شیراز را بپایان آستان جلالت آشیانش ملاذ و مرجع خود دانسته

دانستند یاغی باستی از مشاهدهٔ این معنی در تاب شده فرصتی جست و ناگاه کاردی بر پهلوی محمود شاه فرو برده او را بکشت و مردم شهر دو فرقه گشته جمعی با میر شیخ ابو اسحق پیوستند و طایفه جانب یاغی باستی گرفتند و چند روز بین الجانبین غبار نزاع و شین مرتفع بوده بالاخره یاغی باستی بجانب آذربایجان گریخت و امیر شیخ در سلطنت استقلال یافته پرتو اهتمامش بر ضبط امور ملک و مال تافت و خطبه و سکه را باسم و لقب خویش زیب و زینت داده ابواب لطف و احسان بر روی روزگار طوایف انسان بگشاد بیت راستی خاتم فیروزهٔ بو اسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

ذکر وصول طایفهٔ از اشرفیه بحدود نائین و رسیدن مولانا شمس الدین صاین بخدمت امیر مبارز الدین

و در محرم الحرام سنهٔ اربع و اربعین و سبعمائه ملک اشرف چوپانی با فوجی از لشکریان جهة تاراج و غارت بجانب قصبهٔ نائین فرستاد و چون آن قصبه از توابع ولایت یزد است امیر مبارز الدین محمد مظفر شاه سلطان را بدفع اضرار اشرف نامزد فرمود و ایشان از راه غیر معهود قطع مسالک نموده خود را در حصار نائین انداختند و روز دیگر اشرفیان دست بافکندن تیر و سنگ بر آورده بیک حمله چند رخنه در فصیل ظاهر ساختند و طوفان بلا بالا گرفته شاه سلطان با جمعی از بهادران از دروازه بیرون تاخته برق شمشیر آبدار آتش طغیان مخالفان را بر وجهی منطفی گردانید که ایشان را یقین شد که آن قلعه نتوانند گرفت بنابران در وقت وصول خورشید بسر حد غرب ترک حرب کرده بازگشتند در خلال آن احوال ملک اشرف بار دیگر عازم شیراز شد و قاصدی نزد امیر محمد مظفر فرستاده مدد طلبید جناب مبارزی جواب داد که خاطر شریف حضرت اشرفی مایل بآن است که بین الجانبین طریق موافقت و مرافقت مسلوک باشد باید که مولانا شمس الدین صاین قاضی را که پیوسته در مجلس عالی زبان بغیبت مخلصان حقیقی میگشاید ماخوذ و مقید بدین جانب فرستند و ملک اشرف بنابر استمالت خاطر امیر محمد مولانا شمس الدین را گرفته بیزد که در آن زمان مسکن جناب مبارزی بود ارسال داشت و چون خدمت مولوی بدانجا رسید شفقتا منظور نظر عاطفت و احسان گشت و مقارن این حال خبر متواتر شد که شیخ حسن چوپانی وفات یافت و ملک اشرف عنان بصوب آذربایجان تافته امرای جناب مبارزی چمن مملکت را از خار تسلط اعدا پیراسته دیده فارغ البال از یزد بکرمان رفت و میان آنجناب و مولانا شمس الدین قاضی عهود و مواثیق بقسم موکد شده بر این جمله قرار گرفت که مولانا صاین قلعهٔ سیرجان را که در تصرف گماشتگانش بود بتسلیم ملازمان امیر محمد مظفر نماید و صاحب اختیار امور ملک و مال بوده هر سال مبلغ صد هزار دینار کپکی علوفه گیرد بعد از آن خدمت مولوی از جناب مبارزی التماس نمود که او را برسم رسالت نزد شیخ ابو اسحق فرستد تا بزلال نصیحت غبار کدورت از حاشیهٔ ضمیرش فرو شوید و او بر قوهٔ شبانکاره را داخل دیوان امیر محمد مظفر سازد و جناب مبارزی این التماس را بعز قبول اقتران داده مولانا چون بمقصد رسید امیر شیخ ابو اسحق وزارت مملکت خود را بشرکت سید غیاث الدین علی یزدی بوی مفوض گردانید و خدمت مولوی ذکر عهد و پیمان امیر مبارز الدین محمد را بر طاق نسیان نهاده از آنچه تقبل فرموده بود تغافل نمود ع ای سید من و عهد تو سراسر همه باد و چون کیفیت بیوفائی مولانا شمس الدین بامیر محمد رسید خواجه تاج الدین عراقی را که خدمت مولوی باغواء او متقبل رسالت شیراز گشته بود مخاطب ساخت بلکه از موقف سیاست حکم بقتلش صدور یافت و خواجه تاج الدین در آنحین این بیت بر زبان آورد بیت بر تاج عراقی زن لطف بخش تا خسرو تاج بخش خوانند ترا و جناب مبارزی او را ترحم فرموده بخشید و بدستور معهود وزیر گردانید اما بعد از چندگاه دیگر خواجه بجرمی متهم شده شهید گردید و الحکم لله العلی الملک الحمید

گفتار در بیان لشکر کشیدن امیر شیخ ابو اسحق بدار الامان کرمان و ذکر کشته شدن امیر ظهیر الدین ابراهیم و مولانا شمس الدین صاین بتقدیر حی مهیمن

چون امیر شیخ ابو اسحق از ضبط ولایت شیراز فراغت یافت تسخیر کرمان پیش نهاد همت ساخت در سنهٔ ۷۴۵ عنان عزیمت بصوب سیرجان تافت و در راه خرابی بسیار کرده بیگناه در ظاهر آن بلده نزول نمود و پهلوان علی داری که از قبل امیر محمد مظفر کوتوال سیرجان بود از بیم جان در قلعه تحصن فرمود امیر شیخ دانست که دست امید بدامن خاکریز آن حصار نمیرسد بنابران آتش قتل و غارت در محلات بیرون شهر زده روی بجانب کرمان آورد و چون در قریهٔ بهرام جرد نزول کرد شنید که امیر محمد مظفر تمامی لشکر اوغانی و جرمانی و اعراب و احشام عراق را با خود متفق گردانیده مستعد قتال و جدال است و از این جهة اندیشناک شده قاصدی بطلب امیر ابراهیم صواب فرستاد تا بتوسط او با جناب مبارزی مصالحه نماید و امیر ابراهیم که نسبت با امیر شیخ سبق معرفتی داشت از امیر مبارز الدین محمد استجازه نموده باردوی شیخ ابو اسحق شتافت و او را بر سلوک طریق مخالفت ملامت کرده بصوب شیراز مانع گردانید و او فرمود که من نیز عنقریب بدان صوب خواهم آمد آنگاه امیر ابراهیم صواب از بهرام جرد بکرمان رفته بلطایف الحیل از جناب مبارزی اجازت

مظفر شاه

بر کوه

رفتن بشیراز طلبید و مرخص شده متوجه مقصد گردید بعد از وصول امیر شیخ غیاث الدین و مولانا شمس صاین را از وزارت معزول ساخته آن منصب را من حیث الاستقلال با امیر ابراهیم صواب تفویض فرمود و امیر ابراهیم چون از رای صواب بی‌بهره بود آغاز سفاهت کرده ابواب منافع از ارکان دولت بر یکی از بود را در طمع انداختند تا فرصت نگاه داشته بر خم تیر جناب وزارت مآب را بقتل رسانیدند و دیگر باره امیر غیاث الدین بشرکت مولانا شمس الدین وزیر گردید و چون هرگاه در میان آن دو وزیر منازعت روی مینمود سید غالب می‌آمد مولانا بهانه استخراج اموال ولایت هرمز رفت و آتش ظلم و بیداد در سواحل زد و فصل بهار عازم سردسیر کرمان شد و هزاره اوغانی و جرمانی را بوعده و وعید مطیع گردانیده بکار بیدار بکاخ و باغ راه داد و خود در اسرار شجاعت آثار تصور نمود و در آن اثنا پسر شیخ عمید الملک از شیراز مکتوبی بنظر پدر فرستاد مضمون آنکه سید غیاث الدین اعتبار تمام یافته مصلحت چنان مینماید که آنحضرت در مراجعت مسارعت نمایند بلکه سعی در تسخیر کرمان فرمایند و جناب مولوی با هزار سوار از ملازمان شیخ ابواسحق و دو هزار از مغولان اوغانی و جرمانی و جمعی کثیر از مردم هر جائی روی توجه بجانب کرمان نهاد و جناب مبارزی از استماع این خبر برآشفته با وجود عارضه درد پای با هزار مرد رزم آزما متوجه ایشان گشت و بعد از تلاقی فریقین در حمله نخستین مولانا شمس الدین پشت بر معرکه گریز کرده روی بوادی گریز نهاد و جناب مبارزی از عقب شتافته اکثر امرا و عظماء آن سپاه را اسیر و دستگیر ساخت و نفس نفیس بازگشته جمعی از عساکر نصرت مآثر اینکامیشی مولانا شمس الدین فرستاد و جناب مولوی بدست جماعت گرفتار شده رخت بقا بباد فنا داد و چون خبر این شکست نزد امیر شیخ ابواسحق رسید بتحقیق پیوست سپاهی مانند اوراق اشجار بسیار و بسان قطرات امطار بیشمار همچون کوه آهن سنگدل و پولادپوش و چون سیل تند و با فغان و خروش مجتمع ساخته رایت عزیمت بصوب کرمان برافراخت و امیر مبارز الدین محمد در شهر متحصن گشته شیخ بعد از وصول آغاز محاربه و محاصره فرمود و جناب مبارزی روزی مانند شیری خشمناک و هژبری بیباک از دار الامان کرمان بیرون تاخته در حمله اول بوبکر اختاجی را که پشت و پناه سپاه شیراز بود بشمشیر کین از پشت زین بر روی زمین انداخت و این معنی موجب دل‌شکستگی مخالفان شده چند روز از جانبین بانگیختن غبار جنگ و شین پرداختند و چون امیر شیخ دید که کاری از پیش نمیتواند برد از ظاهر کرمان کوچ کرده براه یزد روی بصوب شیراز نهاد

ذکر شمه‌ای از حال هزاره اوغانی و جرمانی و بیان غلبه ایشان بر جناب مبارزی کشورگشائی

در زمان جهانبانی ارغون خان هزاره جرمانی و اوغانی که در سلک مغول انتظام داشتند بموجب التماس جلال الدین سیورغتمش قراختائی بمحافظت حدود کرمان آمده بودند و در مواضع و مراتع آن ولایت ساکن گشته اموال و توابع بسیار پیدا کردند و چون شجاع تیغ ظفر پیکر امیر محمد مظفر پرتو تسخیر بر کرمان انداخت ایشان را بشرف ملاطفت و مواصلت مشرف ساخت اما القوم که صورت یکدیگری داشتند و آن را بتعظیم منمود ندید بواسطه عداوت ملی و شرارت جبلی در هر چند گاه قدم در وادی عصیان و طغیان نهاده متعرض نهب و تاراج اموال مسلمانان میشدند و جناب مبارزی در صدد محاربت آن بدکیشان درآمده بزخم تیغ آبدار بنیان فساد ایشان را متزلزل میداد و در سنه سبع و اربعین و سبعمائه که امیر شیخ ابواسحق در مملکت عراق ویرانی بسیار کرده بشیراز بازگشت نوبت دیگر هزاره جرمانی و اوغانی آغاز طغیان نموده بتعرض بجانب آینده و رونده دراز ساختند و باعلان شعار عصیان مبادرت جسته لواء مخالفت افراختند و چون فتنه و فساد اصحاب عناد بعرض جناب مبارزی رسید بخیال آنکه دفع بیداد ایشان بسهل وجهی میسر خواهد گردید از یکار اهل دیار چندان حسابی برنداشت ولی آنکه یراق سپاه نماید علم توجه بجانب خصم برافراشت و صحرا را خاوران بر سر ایشان تاخت و در حمله اول اکثر ایشان را پریشان ساخت اوغانیان بعد از هزیمت مراجعت کردند و بهیأت اجتماعی روی توجه بجناب مبارزی آوردند و چون در آن زمان عساکر نصرت نشان بغارت و تاراج مشغول بودند شکست یافته هر قومی بطرفی فرار نمودند و جناب مبارزی مانند آفتاب بلند تنها روی بمواکب کواکب آورد فرداً وحیداً با اعداء کارزار میکرد تا هفت زخم بید نفس رسیده از اسپ خطا شد و در آن حال پهلوانی علیشاه از سر جان که متابعت بس گران برخواسته اسپ خویش پیش کشید و امیر مبارز الدین بران بارگیر بادرفتار سوار شده جان از عرقاب بلا بیرون برد و مخالفان پهلوان علیشاه را با قریب ششصد دلاور نامدار بقتل رسانیدند بیت زمانه بنیک و بد آبستن است ستاره گهی دوست گه دشمنست

و این خبر بعبارتی که از آن بدتر نتواند بود بعد از سه روز بکرمان رسیده شاه شجاع باتفاق خواجه برهان الدین وزیر جهة تحقیق خبر عمال بهر طرف دوانید و دروازهای شهر را مضبوط گردانیدند و روز دیگر مژده سلامتی ذات جناب مبارزی بصحت پیوسته خواجه برهان الدین چند قطار شتر و استر داد

و اوانی و ظروف نقره و زر از خاصهٔ خویش سرانجام نموده همعنان اعیان شهر باستقبال جناب مبارزی شتافت و آن نیکو خدمتی موقع قبول یافت

گفتار در بیان اقدام امیر شیخ ابو اسحق کرهٔ بعد اخری بر نقض قواعد میثاق پیش از تسلط هزاره اوغانی و جرمانی بوساطت مرتضی

سعید سید صدر الدین مجتبی و حاکم ابرقوه ملک نصیر الدین میان امیر شیخ ابو اسحق و امیر محمد مظفر مبانی عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافته بود و ابواب محبت

و اتحاد مفتوح شده بنابران چون جناب مبارزی منهزم بکرمان رسید از کمال مکارم شیخ ابو اسحق توقع میداشت که او را بلشکر و یراق مستظهر گرداند تا از

دشمنان انتقام کشد و امیر شیخ بخلاف مقصود سرداران هزارهٔ اوغان و جرمان را مشمول انعام و احسان گردانید و همت بر استیصال نهال اقبال آل

محمد مصروف داشته در سنهٔ ثمان و اربعین و سبعمائه امیر سلطان شاه جاندار را با دو هزار سوار جرار مدد او غانیان بدکردار ارسال داشت و بنفس خویش با لشکری

از قطرات امطار بیش بطرف یزد در حرکت آمد و سلطان شاه با آن طایفهٔ گمراه پیوسته باتفاق غلبه بر کرمان نزدیک آمده اقامت ساختند و بمحاصره و محاربه پرداختند

و امیر شیخ نیز بیزد رسیده بنابر آنکه حاکم آنجا شاه مظفر در ملازمت پدر بود آن خطه را تحت تصرف درآورد و شاه مظفر بعد از استماع این خبر جهة محافظت اهل و عیال

خود که در میبد بودند بر جناح استعجال از کرمان بدانجانب شتافت و مقارن آن حال امیر شیخ ابو اسحق محمدی وزیر دار اصفهان را روانهٔ میبد گردانید

[چون] وآن دو سردار بظاهر آن حصار رسیدند آغاز محاصره و محاربه نمودند شاه مظفر با معدودی از دلیران غضنفر اثر از دروازه بیرون تاخت و در حملهٔ اول

بعضی از نامداران را اسیر گردانید و جمعی کثیر را شربت مرگ چشانید و این خبر بشیخ ابو اسحق شنوده با بیست هزار سوار بظاهر آن قلعه شتافت و میان

جنگ و حرب التهاب یافته چند روز از جانبین غایت کوشش بتقدیم رسانیدند و امیر شیخ ابو اسحق از امتداد ایام محاصره ملول شد چون دانست

که مشاهدهٔ پیکر فتح و ظفر متیسر نیست قاصدی بطلب صلح فرستاد و سخنان صلح آمیز پیغام داد و بنابر آنکه شاه مظفر از جانب پدر اجازت مصالحه نیافته بود

آن ملتمس را بسمع اجابت نشنود آخر الامر امیر شیخ روزی یکسواره بدر قلعه رفته و از اسب پیاده گشته گفت بیت بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت

بشرط آنکه نگوئیم از آنچه رفت حکایت آنگاه شاه مظفر از حصار بیرون آمده آن دو سردار یکدیگر را در کنار گرفتند و هر یک بمنزل خود باز گشتند

بعد از آن امیر شیخ عنان عزیمت بطرف یزد تافت و چون بدانجا رسید شنید که سلطان شاه جاندار و هزارهٔ اوغان و جرمان مهم کرمان را فیصل نمی

توانند داد بار دیگر بتوسط سید صدر الدین مجتبی و خواجه عماد الدین محمود که بوفور استعداد و قابلیت محمود برنا و پیر بودند و در شیوهٔ تقریر و تحریر

مقتدای پیر و دبیر با جناب مبارزی صلح نمود و سلطان شاه را باز طلبیده بجانب شیراز نهضت فرمود و چون هزارهٔ جرمان و اوغان تنها ماندند

رسولان چرب زبان باعتذار و استغفار بکشادند و امیر مبارز الدین رقم عفو بر جراید جرائم آن طایفه کشید و با ایشان طریق اختلاط و انبساط مسلوک داشت

در یک روز هزار جامه باعیان آن قوم بخشید تا بعد از چند روز بار دیگر مخالفتی از آن جوق گرفتکاران سر بر زد و امیر محمد در مقام انتقام آمده در اندک

زمانی بسیاری از رؤسای ایشان را بقتل رسانید و در سنهٔ تسع و اربعین و سبعمائه بسمع شریف جناب مبارزی رسید که طائفه از بقیة السیف جرمان و اوغان

در گرمسیرات کرمان خرابی فراوان میکنند بنابران شاه شجاع را که در آن زمان شانزده ساله بود با لشکری نصرت نشان بجانب جرفه و رودبار روان

فرمود و اوغانیان بقلعهٔ سلیمانی تحصن جستند شاه شجاع اموال و اثقال ایشان را بباد غارت و تاراج برداد و آغاز محاصرهٔ آن قلعه کرد و مقارن آن حال بار

دیگر امیر شیخ ابو اسحق بانهدام مبانی عهد و پیمان اقدام نموده امیر سلطان شاه را با فوجی از لشکر جرار بکرمان و حدود آن فرستاد و با او مقرر ساخت

که بعد از فراغ از آن مهم بامداد هزاره جرمان و اوغان قیام نماید و امیر سلطان شاه که از کثرت تهتک و نقض میثاق امیر شیخ ابو اسحق بتنگ

آمده بود خط بطلان بر ورق اخلاص او کشید و بخدمت جناب مبارزی شتافت و بعین عنایت ملحوظ گشته در سلک خواص مرتبهٔ انتظام یافت در آن

اثنا شاه شجاع سالماً غانماً از ظاهر قلعهٔ سلیمانی بازگشته بپدر پیوست و در سنهٔ ۷۵۱ امیر شیخ ابو اسحق نوبت دیگر با جمعی کثیر از اهل شیراز به یزد رفت و شاه

شرف الدین مظفر اطراف شهر و قلعه را مضبوط و محفوظ ساخته رایت مدافعت و ممانعت برافراخت و لشکر شیراز در امر محاصره و محاربه هر چند

سعی نمودند کمند تسخیر بر کنگرهٔ آن حصار نتوانستند انداخت لاجرم بعد از هجوم سپاه برد از یزد برخواسته بشیراز شتافتند و در سنهٔ ۷۵۲ امیر شیخ ابو

اسحق امیر پیلتن را که از امرای معتبر مملکت روم بود با جنود نامعدود بجنگ امیر محمد مظفر روان فرمود و جناب مبارزی بر توجه مخالفان اطلاع یافته با اولاد

امجاد و سپاه جلادت نهاد از دار الامان کرمان باستقبال دشمنان توجه فرمود و در موضع پنج انگشت هر دو فریق بهم رسیده از جانبین جمعی غرق

کشش و

باستان آقبال آشیان جناب مبارزی فرستا زبان

و در آن اوقات از ملک اشرف چوپانی گریخته بوی پیوسته

شاه مظفر

در پای بیجا کشتند و آخر الامر بهمین مقدم شجاعت و مردانگی شاه شجاع حریف نصرت و ظفر رفیق امیر محمد مظفر شد و بنکجا ناچار طریق فرار پیش گرفته قرین نکبت و انکسار با امیر شیخ ابو اسحق پیوست **گفتار در بیان نهضت امیر مبارز الدین محمد مظفر بجانب شیراز و پیوستن شاه مظفر بجوار مغفرت پادشاه بی نیاز** در اوائل سنه اربع و خمسین و سبعمائه همت بلند نهمت ارجمند امیر مبارز الدین محمد را بر انداشت که کمند اندیشه بر کنگره تسخیر مملکت شیراز انداخت و سپاهی که از غبار سم سمندشان آئینه سپهر تیره میشد و از رؤیت اشعه اسلحه ایشان دیده ماه و مهر خیره میگشت علم نهضت بدانجانب افراخت و امیر شیخ ابو اسحق از توجه جنود عراق واقف شده بعد از تقدیم شوری عمدة المتأخرین قاضی عضد الدین الایجی را که شمه از حال خجسته مآلش در جزو اول صفحه تحریر یافت برسم رسالت نزد امیر مبارز الدین محمد فرستاد و التماس مصالحه نمود و خدمت قاضی در صحرای دشت جه بموکب امیر محمد پیوسته جناب مبارزی در تعظیم و تکریم علامه زمان بعد امکان مبالغه فرمود و مبلغ پنجاه هزار دینار جهة خاصه آنجناب و ده هزار دینار برای خدام و ملازمان عنایت کرد شاه شجاع مفصل ابن حاجب پیش قاضی بنیاد نموده بانواع فوائد مستفید گردید و قاضی بعد از چند روز که از رنج راه براسود در تمهید قواعد صلح و صفا آغاز گفت و شنود نمود اما فایده بران مترتب نگشت و جناب مبارزی جواب داد که بر عهد و پیمان شیخ ابو اسحق مطلقا اعتماد نیست زیرا که هشت نوبت با من مصالحه نموده و باز راه منازعت پیموده و قاضی رخصت یافته بشیراز شتافت و آنچه گفته بود و شنوده بعرض امیر شیخ ابو اسحق رسانید و امیر شیخ از صلح نومید شده با لشکری چون سیل پر جوش همه خنجر گذار و جوشن پوش پنج فرسخی شیراز را محل نزول ساخت لیکن بعد از قرب وصول جناب مبارزی وهم برو غالب گشته بشیراز در آمد و روز دیگر امیر محمد مظفر ظاهر آن بلده فرخنده را معسکر ظفر اثر گردانیده بعد الامکان در تضییق محصوران کوشید و از هر دو طرف نیران جنگ اشتعال یافته تیر و سنگ متصاعد و متواتر گردید چند ماه هر روز از وقتی که از افق مشرق علم نورانی صبح صادق نمایان میشد تا زمانی که تیغ آفتاب از حجاب غروب بنیام میساخت شمشیر کینه و جدال آخته بود و رایات جنگ و قتال افراخته در خلال آن احوال مرضی عارض ذات امیر مبارز الدین محمد شد و آنجناب از غایت شعف بجنگ و حرب با وجود شدة الآلام صبح و شام در محفه نشسته بدستور ایام صحت در امر محاصره و محاربه اهتمام مینمود تا آنکه از شربت خانه و اذا مرضت فهو یشفین شربتی نافع نوشید اما همدران اوقات شاه شرف الدین مظفر مریض گشته در جمادی الآخر سنه مذکوره بجهان جاودان منتقل گردید و جناب مبارزی با وجود ابتلا بمصیبتی چنین بملاحظه آنکه مبادا دشمنان شماتت نموده دلیر شوند اصلا اظهار جزع و فزع نکرد و از غایت تهور و تجلد سوار شده روی بمیدان مردان می آورد و نعش شاهزاده را بمیبد ارسال فرمود و اولاد امجاد او را بتسلی و خاطر جوئی فرمود و شاه مظفر چهار پسر داشت باین ترتیب شاه یحیی شاه منصور شاه حسین شاه علی **ذکر فتح دار الملک سلیمانی و افتادن امیر شیخ بوادی سرگردانی** چون مدت شش ماه زمان محاصره شیراز امتداد یافت در سیم شوال سنه هفتصد و پنجاه و چهار امیر محمد را فتح میسر شده امیر شیخ ابو اسحق بوادی فرار شتافت مفصل این مجمل آنکه در آن اوان که جناب مبارزی در تضییق محصوران سعی مینمود چند واقعه دست داد که دلیل اقبال او بود اول آنکه امیر شیخ بی سببی خطا به امیر حاجی ضراب و حاجی شمس را که با رئیس ناصر الدین عمر خویشی داشتند و پیوسته بحکم انعام و احسان دانه رضای دل شیرازیان میکاشتند بقتل رسانید و بدین جهة رئیس ناصر الدین که از اعیان کلویان بود از وی برنجید و خاطر سایر مردم آندیار از موافقتش متنفر گردید دیگر آنکه مجد الدین سربندی که از اعیان سرداران شیراز بود از شهر بگریخت و دست نیاز در دامن دولت امیر محمد مظفر آویخت و جناب مبارزی او را بایالت قلعه سربند میر سرافراز ساخت و مجد الدین یاغی شده و جناب مبارز الدین بر سرش تاخت و فتح واقع شده مجد الدین بدست افتاد و جناب مبارزی حصار حیاتش با انهدام داد دیگر آنکه قاضی عضد الدین از طول ایام محاصره ملول گشته بحیله که توانست خود را از شهر بیرون انداخت و جناب مبارزی کما یجب و ینبغی باعزاز و احترام آن قدوه علماء اعلام پرداخت دیگر آنکه خواجه حاجی قوام الدین حسن که جهة مبالغه در اشاعه خیر و احسان انگشت نمای مرد و زن بود در روز جمعه ششم ماه ربیع الاول سنه مذکوره بباغ جنان توجه فرمود و در شیراز آنمقدار اعتبار داشت که در ایام محاصره روزی امیر شیخ ابو اسحق از وی پرسید که آیا خصم ما محمد مظفر بکجا خواهد رسید خواجه حاجی فرمود که تا من زنده باشم انهدام بقواعد قصر جلال تو راه نخواهد یافت و این بیت سلطان الشعرا خواجه شمس الدین محمد حافظ در مدح حاجی قوام کافی است **بیت** دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما دیگر آنکه در آن ایام که امیر محمد مظفر هر روز صبح تا شام روی بجنگ آورده باستعمال تیر و حسام قیام و اقدام مینمود و امیر شیخ پیوسته بساط عیش و نشاط

ازین مجلد

و نشاط گسترده بتجرع اقداح گلفام و مشاهده رخسار خوبان سیم اندام مشغولی میفرمود و در ارتکاب شرب مدام مرتبه مبالغه میکرد که در اثنا آن روز که امیر محمد مظفر
بشهر در آمد امیر شیخ در علو مستی آواز طبل شنید گفت این چه غوغا و آشوبست جواب دادند که صدای کوس امیر محمد مظفر است فرمود که این مردک گران جان هنوز
روی هنوز اینجاست و دیگر آنکه امیر شیخ قصد قتل ناصرالدین عمر فرموده و کلو عمر این معنی را معلوم نموده در محله موردستان که مسکنش بود جوزبر محکم ساخت قاصدی
نزد جناب مبارزی فرستاده قبول کرد که هرگاه جنگ سلطانی در اندازند دروازه موردستان را بگشاید القصه چون این اسباب که موجب نکبت امیر شیخ
ابو اسحق و جهت دولت امیر محمد بود دست درهم داد در سیم شوال سنه مذکوره امیر محمد بن مظفر بن منصور از اطراف و جوانب شیراز جنگ در انداخت کلو
عمر بموجب مواضعه مذکوره میان خدمت بسته دروازه را بگشاد و جناب مبارزی با سالکان طریق جانبازی بشهر در آمده امیر شیخ بطرف شولستان گریخت
و از آنجا بقلعه سپید که در زیر چرخ کبود نظیر بدان در رفعت محکم شده قاصدی ببغداد نزد امیر شیخ حسن ایلکانی مدد طلبید امیر شیخ حسن دو هزار مرد شمشیر زن
بامداد او نامزد فرمود و چون آن لشکر بامیر شیخ پیوست عازم شیراز گشت و جناب مبارزی شاه شجاع را بدفع مخالفان ارسال داشته قبل از تلاقی فریقین
امیر شیخ ابو اسحق بنفس نفیس باصفهان رفته شاه شجاع بشیراز بازگشت و مقارن آن حال امیر علی سهل ولد امیر شیخ که در سن ده سالگی بود و بحسن خط و جودت
طبع اشتهار داشت بدست ملازمان جناب مبارزی افتاد و با جمعی از ارکان دولت پدر خود مثل سکجار و رئیس تاج الدین و کلو فخرالدین مقید شد و هم
در آن ایام شاه شجاع بایالت ولایت کرمان سرافراز گشته امیر علی سهل را همراه برد و در منزل رودان رونقجان آن گل نو شکفته بصرصر بیداد بخاک
هلاک انداخت و گفت که باجل طبیعی فوت گشت و سایر گرفتاران هم بحکم مبارزی راه سفر آخرت پیش گرفتند و چون امیر محمد مظفر بعنایت پادشاه اکبر
در دار الملک فارس متمکن شد سادات و علما و فضلا را اعزاز و احترام تمام فرموده در تقویت ارکان شریعت غرا سعی موفور مبذول داشت و در
امر معروف و نهی منکر بمثابه مبالغه کرد که ظرفاء شیراز او را محتسب لقب نهادند و خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در آن ایام غزلی فرمود که
مطلعش اینست بیت اگرچه باده فرح بخش و باد گل بیز است * به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است

ذکر بعضی دیگر از احوال ممالک فارس و عراق و بیان فتح اصفهان و نهایت کار امیر شیخ ابو اسحق

در شهور سنه [illegible] امیر محمد مظفر
خواهرزاده خود شاه سلطان را در شیراز حاکم ساخته رایت ظفر آیت بعزم تسخیر اصفهان برافراخت و شاه شجاع از کرمان بدر آمده در قصر زرد
بپدر پیوست در خلال این احوال خبر باردوی نصرت مآل رسید که ایمتور که از جمله امراء امیر شیخ ابو اسحق بود بیزد هنوز ممتاز بود بشولستان شتافته
با داماد امیر شیخ امیر غیاث الدین منصور که در آن ولایت حکومت مینمود اتفاق نموده متوجه شیراز است بنابر آن جناب مبارزی شاه شجاع را
بدان صوب تعجیل فرمود تا قبل از وصول شاه زاده مخالفان بشیراز رسیده بنابر موافقت بعضی از هواداران امیر شیخ ابو اسحق بر آن بلده استیلا یافته
و آتش در محله موردستان زدند و شاه سلطان فرار بر قرار اختیار نموده در اثنای راه بشاه شجاع پیوست و کیفیت حادثه را عرض کرد و شاه شجاع
بر سبیل استعجال ایلغار فرموده بیکناگاه با سپاه ظفر پناه بشهر در آمد و مخالفان قدم در میدان قتال و جدال نهاده در حین اشتعال نایره پیکار ایمتور
خاکسار بزخم تیری کشته گشت و سایر دشمنان با وی همسر خویش گرفتند و راه گریز در پیش و امیر محمد مظفر بعد از استماع خبر فتح و ظفر لشکر بدر اصفهان برده بمحاصره امیر
شیخ ابو اسحق و جلال الدین میرمیران که از کلانتران اصفهان بود اشتغال فرمود و در آن مقام وکیل المعتضد بالله ابو بکر المستعصمی العباسی که در مصر دعوی خلافت
میکرد بخدمت امیر محمد شتافته آن جناب با وی بیعت نمود و بنام معتضد خطبه خوانده سکه زد و چون ایام محاصره اصفهان امتداد یافت و لشکر برد
دست به بیداد برآورد امیر محمد بشیراز بازگشته اصفهانیان از تنگنای حصار خلاص یافتند و امیر شیخ ابو اسحق از اصفهان بلرستان رفته هنگام هجوم
لشکر بهار و ایام ظهور سپاه ازهار شاه شجاع بفرموده پدر بزرگوار با جنود نصرت شعار بظاهر اصفهان شتافت و آغاز محاصره کرده در آن ایام شنود که امیر
شیخ ابو اسحق در لرستان با اتابک نورالورد بن سلیمان شاه بن احمد پیوسته است و لشکری بر ایشان جمع گشته و شاه شجاع دفع آن فتنه را از تسخیر اصفهان اهم دانسته
بجانب کندمان در حرکت آمد و جناب مبارزی که از اجتماع مخالفان خبر یافته متوجه ایشان بود در منزل فیروزان به پسر نیک اختر ملحق شد و امیر شیخ
توجه سپاه شیراز را شنوده از آنجا بشوشتر خرامید و نورالورد نیز از رهگذر سیل برخاست و شاه شجاع بظاهر اصفهان معاودت کرده امیر مبارز الدین محمد در
نواحی ماروانان لوای اقامت برافراشت و چون شاه شجاع روزی چند بمحاصره پرداخت جلال الدین میرمیران مبلغی فراوان برسم نعل بها بیرون

پرسید

اسباب حکومت امیر شیخ ویران گردید و هر یک از متابعان او سلوک طریق دیگر گزیدند

فرستاد تا از در شهر برخواسته علم عزیمت بجانب شیراز برافراخت و در سنه ست وخمسین وسبعمائه ملک اردشیر که از قبل محمد حکومت آنجا تعلق
بوی میداشت سبقت بدودمان مظفری در مقام مخالفت آمد و قطب الدین شاه محمود باشارت جناب مبارزی باجنود نامعدود متوجه تسخیر شبانکاره
گشته قهراً و قسراً آن ولایت را تحت تصرف درآورد و ملک اردشیر فرار برقرار اختیار کرد و در سنه سبع وخمسین وسبعمائه امیر محمد شنود که امیر شیخ ابواسحق
کرت دیگر باصفهان آمده ساکن گشته است بنابران با سپاه فراوان ظاهر آن بلده را مضرب سرادقات جاه و جلال گردانید و بعد از چند ماه که در
تضییق اهل شهر کوشید و برودت بر جو بر هوا مستولی گردید آن مهم را بشاه سلطان بازگذاشته خود باتفاق اولاد امجاد علم توجه بصوب لرستان برافراشت
تا مواد انتعاش نورالورد را از آن دیار منقطع گرداند و شاه سلطان بجد هرچه تمامتر در تسخیر اصفهان سعی نموده در آن زمستان امیر شیخ و میر میران در
مضیق حصار بمحنت روزگار میگذرانیدند و چون خسرو انجم بمنزل کوتوال حصار چرخ خرامید و قلعه طبری بسبب هبوب نسیم سحری مفتوح گردیده کار
محصوران اصفهان بجان رسیده فوج فوج از شهر بیرون میگریختند و دست اخلاص در دامن شاه سلطان آویختند دران اثنا پیشوای قلعه طبرک قاصدی
نزد شاه سلطان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و از استماع این آشوب تمام در اصفهان روی نموده هرکس روی بامنی آورد از جمله میر میران
فرزندان و متعلقان را گذاشته از دروازه بیرون تاخت و تا کاشان عنان بگریز بازنکشید اما امیر شیخ بواسطه قرب اجل راه فرار مسدود یافته در
خانه مولانا اصیل الدین که شیخ الاسلام شهر بود پنهان شد و شاه سلطان باصفهان درآمد چون دانست که امیر شیخ بیرون نرفته است جاسوسان
برگماشت تا پی بمقر او برند و مولانا اصیل الدین خائف و هراسان گشته در خلوتی طایفه از اهل اعتماد بگرفتن امیر شیخ فرستاده ناگاه مردم بوثاق
شیخ الاسلامی درآمدند و امیر شیخ ابواسحق از انطفاء نایره حیات ترسیده در تنوری مختفی گردید و دشمنان آن پادشاه بی استحقاق را از آنجا بیرون کشیده
از دهم هجوم اصفهانیان در غراره پنهان کردند و بقلعه طبرک بردند در آن ایام محمد مظفر از مهم لرستان فراغت یافته بشیراز رفته بود و چون خبر گرفتاری
امیر شیخ را شنود کس باصفهان فرستاده او را طلب نمود و شاه سلطان با صد نفر معتمدان آن خسرو بی سامان را بدانجانب روان ساخته ایشان
او را در روز پنجشنبه از ایام اواخر جمادی الآخر سنه ۷۵۸ از راه مجهول بتختگاهی که در ظاهر دروازه سعادت بود رسانیدند و حال آنکه امیر محمد مظفر با سادات
و قضاة و علماء و اعیان فارس در آن مقام تشریف داشت و چون امیر شیخ را در منزلی که جهت شوکت و استکبار ساخته بود در تذلل و انکسار دیده
روی بدو آورده پرسید که امیر حاج ضراب تو کشتی جواب داد که بلی موجب فرموده ما او را بقتل رسانیدند و جناب مبارزی حکم بقصاص کرده آن
پادشاه عالیجاه را باولاد امیر حاج سپرد و پسر خود امیر حاج در همان ساعت نایره زندگانی او را بضرب شمشیر آبدار منطفی گردانید و آتش حیاتش را بصرصر
تیغ شعله کردار منطفی آری سرپنجه تقدیر بدست تدبیر نتوان تافت و از قضای نازل هیچ وجه نجات نتوان یافت این دو رباعی زاده طبع امیر شیخ
ابواسحق است که در وقت قتل در سلک نظم کشیده رباعی افسوس که مرغ عمر را دانه نماند امید بهیچ خویش و بیگانه نماند دردا و دریغا
که درین مدت عمر از هرچه بگفتیم جز افسانه نماند با چرخ ستیزه کار مستیز و برو با گردش دهر درمیامیز و برو یک کاسه زهر است که
مرگش خوانند خوش درکش و جرعه بر جهان ریز و برو خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در مدح شیخ ابواسحق و اکابر زمان خجسته نشان
گوید بعهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق بپنج شخص عجب ملک فارس بود آباد نخست پادشهی همچو او ولایت بخش که جان خویش
بپرورد و داد عیش بداد دگر مربی اسلام شیخ مجد الدین که قاضی به ازان آسمان ندارد یاد دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین که یمن همت او
کارهای بسته گشاد دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف بنای کار مواقف بنام شاه نهاد دگر کریم چو حاجی قوام دریادل
که نام نیک ببرد از جهان ببخشش و داد نظیر خویش نه بگذاشتند و بگذشتند خدای عزوجل جمله را بیامرزاد و از جمله افاضل آن زمان
دیگری مولانا عبید زاکانی است که بعضی از رسائل هزل آمیز و سخنان فرح انگیز او در میان مردم اشتهار دارد و این قطعه در مرثیه شیخ ابواسحق
از منظومات اوست قطعه سلطان تاج بخش جهاندار امیر شیخ کاوازه سخاوت و جودش جهان گرفت [3] در عیش و ساز عادت جمشید
بنا نهاد در عدل رسم شیوه نوشیروان گرفت ناگه چه روزگار مشعبد نمود نکبت چگونه دولت او را عنان گرفت در کار
روزگار و ثبات جهان عبید عبرت هزار بار ازین میتوان گرفت بیچاره آدمی که ندارد بهیچ حال نه بر ستاره دست و نه بر آسمان

کیفیت حال بقبض شاه سلطان رسانیدن او

مجدد دولت و دین

[3] [illegible]

آسمان گرفت واز مشاهیر شعراء آن اوقات خواجه کرمانی است واو ملقب وموسوم بکمال الدین محمود بود وخواجه را فضلاء سخن آرا نخل بند شعر لقب داده اند زیرا که در تزیین الفاظ وتحسین عبارات جهد بلیغ مینمود و دیوان خواجه مشهور است وخمسه که در برابر پنج گنج شیخ نظامی در سلک نظم انتظام داده بغایت نیکو واقع شده وآن کتاب را در سنهٔ اربع واربعین وسبعمائه باتمام رسانیده چنانچه خود نظم فرموده شد بتاریخ هفتصد وچهل وچار کاین نقش آذری چون کار علیه الرحمة من الله الغفار

گفتار در بیان رفتن امیر محمد مظفر بجانب آذربایجان ومیل کشیدن اولاد آنجناب را در بلدهٔ اصفهان

در شهور سنهٔ سبع وسبعین وسبعمائه جناب مبارزی خیال تسخیر آذربایجان نموده نخست بجانب اصفهان نهضت نمود تا در آن شهر ما یحتاج سپاه مرتب سازد آنگاه اعلام ظفر پناه بصوب مقصد برافرازد بعد از آنکه بحدود اصفهان رسید شاه سلطان شرط استقبال بجای آورد وچون مانند شیخ ابو اسحق دشمنی را گرفته لوازم خدمتکاری واخلاص تقدیم رسانیده بود چشم میداشت که بانواع اصطناع یابد وپرتو عنایت خال برجنار حال او تابد اما چون امیر محمد از خواجه برهان شنیده بود که شاه سلطان مبلغ معتقد تومان از مال عراق تصرف نموده بنظر شفقت در وی ننگریست شاه سلطان پس از روزی چند طوئی کرامند مرتب ساخته جناب مبارزی را بخانه برد وچون چشم او بر اسباب ضیافت افتاد نایرهٔ حسد اورا اشتعال آمده با خواهرزاده آغاز سفاهت کرد وفرمود تا هرچه بهم رسانیده بود تاراج نمودند وبسبب این حرکت ناپسندیده شاه سلطان نهال کینه خال در فضای سینه نشاند ودر مقارن آن حال قاصدی سوار از نزد جانی بیک خان که به تبریز آمده وملک اشرف را کشته بود در اصفهان رسیدند وامیر محمد را نزد خان برده بسا ولی سازند وجناب مبارزی سخنان درشت در جواب گفته اخراجات ایلچیان را بر شاه سلطان حواله کرد واورا ازین جهت تنقیص بسیار رسید وچون اوزبکان به آذربایجان معاودت نمودند خبر فوت جانی بیک خان ورفتن سپهسالار بردی بیک بطرف دشت قبچاق واستیلای اخی جوق بر تبریز شیوع یافت وجناب مبارزی تصمیم عزیمت فرموده با دوازده هزار سوار جنگ گذار بدانجانب در حرکت آمد واخی جوق با سی هزار سوار از دلیران نامدار آنجناب را استقبال کرده در موضع میانه کردان هر دو کشور با یکدیگر دست در کمر زدند وحربی در غایت صعوبت روی نمود ونسیم فتح وفیروزی بر پرچم علم جناب مبارزی وزید واخی جوق روی بوادی گریز آورده شاه شجاع وشاه محمود بموجب اشارت پدر تا نخجوان از عقبش رفتند آنگاه عنان تکاور بازکشیده سه شبانه روز در آن مکان بعیش وطرب پرداختند وبخدمت امیر مبارز الدین محمد بازگشتند وآنجناب سپهر از سخنان درشت ودشنامهای ناخوش تکدیر وتشویش گردانیده جلدوی فتح بنام شاه یحیی نوشت وازین جهت شاهزادگان از پدر نامهربان آزرده خاطر شدند وچون جناب مبارزی مدت دو ماه در تبریز بسر برده شنید که سلطان اویس ایلکانی عازم آذربایجان است وبنابر آنکه منجمان با امیر محمد گفته بودند که ترا از جوانی ترک چهره بلند بالا ملالتی روی خواهد نمود وآنجناب مصداق این مفهوم سلطان اویس را میدانست وگمان نمیبرد که آن آفت بجهت مخالفت شاه شجاع بروی خواهد رسید تبریز را بازگذاشته روی باصفهان آورد ودر اثناء راه بیشتر از پیشتر اولاد را رنجانیده بکشتن ومیل کشیدن تهدید کرد بلکه گاهی سخنان نسبت بانجوانان عالیشان بر زبان میآورد که استماع آن از تلفظ بامثال آن شرم دارند بنابرعلی هذا شاه شجاع وشاه محمود خاطر بر گرفتن پدر قرار داده سیم را ازین معنی با شاه سلطان در میان نهادند شاه سلطان چون از جناب مبارزی بغایت آزرده خاطر بود گفت که امیر محمد میخواهد که شما را بگیرد و سلطان بایزید را بر تخت نشانده خود لشکرکش باشد آنگاه آن سه سرکش با هم عهد وپیمان نمودند که چون باصفهان رسند جناب مبارزی را گرفته معتقد سازند وبعد از وصول آن بلده نمشی شاه سلطان پیاده بمنزل شاه شجاع آمده رخصت فرار طلبید شاهزاده از سبب استجازه پرسید جواب داد که چنین شنیده ام که امیر محمد از عهد ومیثاق خبر یافته اگر این سخن راست است فردا همه را میباید کشت شاه شجاع در تسکین او کوشیده مقرر فرمود که صباح خاطر از مهم پدر فارغ گردانند ودر روز دیگر شاه شجاع شاه محمود وشاه سلطان را با خود متفق گردانیده بدر وثاق امیر محمد رفت وجناب مبارزی در آن وقت در بالاخانه بود وبتلاوت کلام الله اشتغال مینمود شاه محمود با نوکران خاصه بر در بیرون بنشست وشاه شجاع با جمعی از دلیران در پای نردبان بایستاد ومسافر ایناقی با شش نفر ببالا رفت امیر محمد مظفر از ایشان پرسید که کجا بوده اید جواب دادند که شاه شجاع عرضی دارد وجناب مبارزی غضبناک دست بشمشیر برد ومسافر ایناقی خود را بر بالایش افکند آنجناب از زیر آن برجست وبجنگ ومشت مشغول گشت وشاه

سپر بازه پا بپهایش را گرفته بکشید تا بیفتاد و فی الحال آن جماعت شیر بیشهٔ شجاعت را در هم بسته در خانهٔ مضبوط ساختند و او زبان بدشنام گشاده
تا هنگام غروب لب از هرزه گویی نبست، و چون شب شد نوکران شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان جبه پوش گشته جناب امیر را بقلعهٔ طبرک
بردند و در شب جمعه نوزدهم رمضان سنه ستین و سبعمایه شاه سلطان بموجب اشارهٔ شاه شجاع بدان حصار شتافته جهان بین آنحضرت را حسرت اندیش میل کشید
و شاه شجاع بر سریر پادشاهی نشسته پدر مکفوف البصر را بقلعهٔ سفید فرستاد و خواجه برهان الدین وزیر نیز در آن ایام بحکم شاه شجاع گرفتار گشته بعد از دو ماه
اوراق هستی را بباد فنا داد و امیر محمد بعد از آن بیست روز در آن حصار بسر برد و با کوتوال قلعه اتفاق کرده طبل مخالفت فرو کوفت و بنابر آنکه
اولاد و احفاد از کردار خویش پشیمان بودند از سر رضا خاطر پدر کوشیده رسل و رسایل فرستادند و مراسم عذرخواهی تقدیم رسانیده مهم بر آن جمله قرار
دادند که امیر محمد بشیراز آید و خطبه و سکه بدستور سابق باسم و لقبش مزین باشد و شاه شجاع بی استصواب پدر در هیچ کار دخل ننماید و جناب امیر
بشیراز رفته شاه شجاع بوعده وفا ننمود و بعد از چندگاه امیر محمد مظفر باغوای طایفه از مردم بدگو همت بر آن گماشت که شاه شجاع را گرفته سلطان
بایزید را بر تخت سلطنت نشاند و شاه یحیی را لشکرکش گرداند شاه شجاع از این معنی وقوف یافته معتمدان را بسیاست رسانید و پدر را بقلعهٔ
گرمسیر فرستاد و آنجناب در آن حصار مریض گشته بیماری امتداد یافت شاه شجاع بتصور آنکه شاید بواسطهٔ نقل مکان صحتی روی نماید فرمود تا او را
ببم بردند اما هیچ فایده بر آن مترتب نشد و در اواخر ربیع الآخر سنه خمس و ستین و سبعمایه مدت حیات جناب مبارزی بپایان رسید نعشش را به میبد
نقل کرده در مدرسهٔ مظفریه بخاک سپردند و جهت ترویح روحش ختمات کلام مجید و اطعام فقرا و ایتام بجا آوردند و از امیر محمد مظفر چهار پسر ماند شاه
شجاع شاه محمود سلطان احمد سلطان بایزید و از جملهٔ اعاظم فضلا و محدثان شیخ سعید الدین محمد بن مسعود الکازرونی معاصر امیر محمد مظفر بود
و در بلدهٔ فاخرهٔ شیراز بلوازم افاده و نشر علوم دینیه اشتغال مینمود و از مصنفات آنجناب شرح مشارق الانوار و سیر سید الابرار صلی الله علیه
و آله الاخیار مشهور است و آن سیر بزبان اهل خبر بسیر کازرونی مذکور و وفات شیخ سعید در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمایه بوقوع انجامید و از شعرای آن زمان
یکی مولانا رکن الدین هروی است در میان شاعران برکن صاین شهرت گرفته در روضة الصفا مسطور است که در آن روز که شاه شجاع و شاه محمود قصد
گرفتن امیر محمد مظفر کردند غیر از رکن صاین هیچکس پیش جناب مبارزی نبود و چون آن فتنه روی نمود مولانا رکن الدین خود را از بالاخانه پایان انداخته زبان
بدشنام و سفاهت بگشاد و در وی بگریز آورد و در آن اثنا شاه شجاع شمشیری بر کشیده در خدمت مولوی از پای در آمده احشا و امعاء
وی ظاهر گشت آنگاه شاه را شناخته گفت از برای خدا ترحمی فرمای شاه شجاع در خنده شد گفت معذور دار که این امر ندانسته واقع شد و جراحان
را طلبید تا زخم او را دوخته بمعالجه مشغول شدند و رکن صاین در اندک زمانی صحت یافته ملازمت شاه شجاع اختیار کرد و در آن اوان که شاه
شجاع به یزد میرفت در یکی از منازل با رکن صاین آغاز مطایبه فرموده کیفیت آن واقعه را بیادش داد و پرسید که چند سال دیگر میخواهی که زنده باشی
مولانا گفت ده سال دیگر همان ساعت مزاجش متغیر گشته از خرگاه بیرون رفت و چون بخیمه رسید جان بقابض ارواح سپرد

ذکر پادشاه جهان مطاع جلال الدین شاه شجاع

صبح آفتاب شعاع مرآت صور حقایق معانی بود و همای همت آن پادشاه واجب الاتباع
بر فراز آشیانهٔ سدره پرواز مینمود و طینت طیبه اش بصفت کرم و تواضع موصوف و ذات خجسته اش بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف
و وفور شجاعتش ماحی آثار اسفندیار و رستم دستان و کمال سخاوتش ناسخ اطوار معن بن زایده و حاتم و در احیاء مراسم عدل و انصاف با کسری
معادل در تحصیل مسایل محسوس و معقول سرخیل ارباب فضایل قوت حافظه اش برتبهٔ بود که هفت هشت بیت عربی را بیک خواندن از بر میکرد و جودت
افکار صایبه اش بمثابهٔ که سرادق مهارت علما را از معضلات عبارات بمجرد ادنی توجهی بر زبان می آورد و شاه شجاع در سن نه سالگی از حفظ کلام الله
فراغت یافته بکسب کمالات انسانی پرداخت و باندک زمانی بذروهٔ مهارت علوم دینیه و معارف یقینیه مرتقی شده در اکثر فنون
عقلی و نقلی بهرهٔ کامل حاصل ساخت رباعی ذات او کامل در ادراک علوم و ز کمال عقل ادراک علوم پیش طبعش انجوان مرده دل
فهم تیزش کرده آتش را خجل اشعار آبدارش غیرت صفوف جواهر شاهوار و منشآت بلاغت شعارش رشک افزای عقود لآلی آبدار بیت
نظم و نثر در عالم علم بود پناه اهل شمشیر و قلم بود و چنانچه سابقاً بتوا اشارت رفت ولادت با سعادتش در سنه ۷۳۳ وقوع یافته

رکن الدین

برشاه شجاع بگذشت و از زخمها خوف و حیرت شاه را نشناخته همچنان ناسزا میگفت ۲

شاه شجاع ۲

یافت و در سنه ستین و سبعمائه پدر خود را گرفته میل کشید و من حیث الاستقلال پای بر مسند اقبال نهاده ضبط مملکت را پیش نهاد همت گردانید و در سنه ۷۶۴ میان او
و برادرش شاه محمود مخالفت دست داده و در سنه خمس و ستین شاه شجاع شکست یافته شیراز بدست شاه محمود افتاد و در سنه سبع و ستین بار دیگر صورت نصرت
شاه شجاع را روی نمود و شاه محمود باصفهان رفته بحکومت آن مملکت قناعت فرمود و در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه شاه محمود را سفر آخرت پیش گرفت و بلده
اصفهان در سلک سایر قلمرو شاه شجاع سمت انتظام پذیرفت و در سنه ۷۸۶ شاه شجاع نیز بعارضه قوی ضعیف گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در شب یکشنبه ۲۱
شعبان سال مذکور رخت هستی بباد فنا داد و اوقات حیاتش پنجاه و سه سال و دو ماه بود و مدت بیست و هفت سال و دو ماه سلطنت نمود پرتو اهتمام خواجه
قطب الدین صاحب عیار و امیر کمال الدین حسین رشیدی و خواجه جلال الدین تورانشاه و خواجه قطب الدین سلیمانشاه بن خواجه محمود کمال و شاه برهان الدین
الدین حسن بن سید معین الدین اشرف بنوبت بر منصب وزارتش میتافت چنانچه شمه از احوال ایشان در ضمن وقایع آینده سمت تفصیل خواهد یافت والتوفیق
من الله تعالی انه هو القادر علی ما یشاء **گفتار در بیان وقایع ایام سلطنت شاه شجاع و ذکر سلوک شاه محمود و شاه یحیی در طریق
خلاف و نزاع** چون شاه شجاع پدر را گرفته افسر دولت و اقبال بر سر نهاد در استمالت خواطر کوشیده عنان عزیمت بصوب شیراز انعطاف داد
و زمام ایالت اصفهان و ابرقوه در قبضه اقتدار شاه محمود قرار گرفت و حکومت کرمان بجناب سلطان عماد الدین احمد اختصاص پذیرفت و حبس شاه یحیی
در قلعه قهندز بوقوع پیوست و خواجه قوام الدین صاحب عیار بر زیلوچه وزارت نشست بعد از روزی چند که حال بفراغت بگذشت بار دیگر خبر عصیان
و طغیان هزاره جرما و اوغان و تحصن در قلعه منوجان شایع گشت شاه شجاع دفع شر آن جماعت را اهم مهمات دانسته لوای نهضت برافراخت و با سپاهی
بیکران منازل و مراحل قطع کرده ظاهر آن قلعه را مضرب خیام ظفر انجام ساخت و مدتی بین الجانبین غبار جنگ و شین در هیجان بوده بالاخره اعیان جرما
و اوغان از مقابله عاجز گشتند و طالب مصالحه و مهادنه شده بساط جدال در نوشتند و جناب شیخ الاسلامی مولانا عبد العزیز را که از اولاد شیخ شهاب
الدین توران پشتی بود شفیع جرایم خود ساخته بدرگاه پادشاه شتافتند و شرف بساط بوس حاصل کرده باصناف الطاف اختصاص یافتند آنگاه لوای ظفر پناه
بصوب شیراز توجه نمود و مدتی میان شاه شجاع و شاه محمود طریق موافقت مسلوک بود و در سنه ۷۶۴ بنابر بعضی از ضروریات ملکی گماشتگان شاه شجاع
مال ابرقوه را بحیطه ضبط در آوردند و این معنی سبب مخالفت برادران گشته آن دو پادشاه کامران قصد مملکت یکدیگر کردند نخست شاه محمود تیغ عداوت
آخته خطبه بر در اصطخر ساخت و نام برادر بزرگتر را از خطبه افکنده رایت مخالفت برافراخت شاه شجاع بعد از استماع این خبر با لشکر قیامت اثر بصوب
اصفهان شتافت و شاه محمود بقدم مقابله پیش آمده آخر الامر عنان بجانب دیوار اصفهان تافت و شاه شجاع در ظاهر آن بلده منزل گزیده آغاز محاصره کرد
و شاه محمود گاهی از شهر بیرون تاخته لوازم شجاعت بظهور می آورد و در اثنای آن روزی جمعی در کمین گاه نشانده از دروازه بیرون خرامید از جانب شاه
شجاع شاه سلطان سلاح بر خود راست کرده مستعد قتال گردید در حمله نخست شاه محمود پشت بر معرکه کرده روی بشهر نهاد و شاه سلطان از فریب او غافل
بوده عنان بجانب اصفهان انعطاف داد چون بکمین گاه عبور نمود شاه محمود بازگشته آغاز حرب فرمود و آن جماعت که در کمین نشسته بودند مانند شیر خشمناک
بر سر شاه سلطان تاختند و او را باین روبه بازی بدست آورده اسیر ساختند شاه محمود پسر عمه را منظور نظر عنایت نگردانید و از همان شربت که بامیر
محمد مظفر داده بود جرعه بوی چشانید مولانا صدر الدین عراقی که از جمله هواخواهان امیر محمد بود در واقعه شاه سلطان این رباعی نظم فرمود رباعی گر دست
قضا چشم ترا میل کشید در ذات شریف تو نشد نقص پدید آن کس که بدان چشم تو آسیب رساند او نیز بعینه مکافاتش دید بعد از آن میان برادران
صلح گونه اتفاق افتاد و شاه محمود خطبه بنام برادر بزرگتر خواند شاه شجاع عنان بصوب شیراز انعطاف داد و در خلال این احوال شاه یحیی در قلعه
قهندز جمعی را با خود متفق ساخت و بمانجا متحصن شده رایت مخالفت برافراخت و شاه شجاع فوجی از سپاه بمحاصره تعیین کرد شاه یحیی وسیلها انگیخت
و بدست تضرع و نیاز در دامن عم بزرگوار آویخت شاه شجاع بنابر کرم جبلی از سر جریمه برادرزاده درگذشت و شاه یحیی بخدمت مبادرت نمود و حسب الحکم بجانب
یزد روان گشت بعد از وصول بظاهر آن بلده و وقوع محاربه و محاصره بر یزد استیلا یافت خواجه بهاء الدین را که گماشته شاه محمود گریزانیده بار دیگر
عنان بوادی مخالفت تافت چون این خبر بشاه شجاع رسید با لشکر بسیار متوجه ابرقوه گردید بعد از نزول در آن منزل خواجه قوام الدین وزیر را بمحاصره
یزد روان فرمود و خواجه بظاهر آن بلده رفته بامر محاصره و محاربه اقدام نمود باندک زمانی کار بر شاه یحیی تنگ گشت و بار دیگر شفعا انگیخت تا

شاه شجاع از سر جریمهٔ او درگذشت حقیقت حال آنکه در آن ایام که شاه یحیی در قلعهٔ قهندز محبوس بود شاه شجاع برادر خود شاه مظفر را در عالم رؤیا مشاهده نمود که با وی
میگوید که ملتمس چنانست که اولاد مرا مستأصل نگردانی بلکه نسبت بدیشان طریقهٔ لطف و رحمت بظهور رسانی بنابران شاه شجاع در استقبال شاه یحیی سعی نکرد
و بمجرد علامتی که از آنجناب واقع شد. خواجه قوام الدین را طلبیده روی بشیراز آورد و در ذیقعده همین سال یعنی هفتصد و شصت و چهار خواجه قوام الدین
صاحب عیار که اعتبار بسیار پیدا کرده بود و نسبت بامرا و اعیان تعظّم و تکبّر مینمود بلکه گاهی بی مشورت پادشاه نیز بتفصیل مهمات اقدام میفرمود مواخذ
و معاقب گشت و بعد از تعذیب فراوان دست سیاست شاه شجاع بساط حیاتش در نوشت آنگاه امیر کمال الدین حسین رشیدی بمنصب وزارت رسید
و از سر وقوف و اهتمام بتمشیت امور ملک و مال مشغول گردید

ذکر مخالفت شاه محمود کرّت ثانی و تسخیر کردن تختگاه سلیمانی

در سنه خمس و ستین و سبعمائه شاه محمود ایلچیان سخندان نزد سلطان اویس ایلکانی فرستاده استمداد فرمود و سلطان اویس طمع در تسخیر مملکت فارس و عراق
کرده اشارت نمود تا از امرا خاصه وی اقچه باشی و ساتی و مبارکشاه دولی و از ارکان دولت امیر شیخ ابو اسحق و امیر غیاث الدین منصور شول
و سلغرشاه ترکمان در صحبت امیر شیخ علی اناق روی باصفهان آوردند و شاه محمود بوجود ایشان استظهار تمام پیدا کرده بجانب شیراز در اهتزاز
آمد و شاه یحیی را بطمع ابرقوه از راه یزد باشعار خلاف شاه شجاع اظهار نمود و در قصر زرد بوی پیوست و سرداران لر کوچک و قم و ری و کاشان
و آوه و ساوه نیز بشاه محمود پیوستند و چون آوازهٔ عدد و عُدد آن سپاه بسمع شاه شجاع رسید با خواص و مقربان طریق مشورت مسلوک داشته
منشی آستان سلطنت آشیان را پیش خود طلبید و گفت مکتوبی بمحمود بنویس که ای ارجمند رسانیده بر دولت خود گزند نه محمود دیدیم بجنگ آمدن
مرا و ترا تیغ برهم زدن تصور کن ای نامور شهریار که گر زانکه هر دو برابر شیم یار که یار دگر کشیدن سپه پیش ما چرا کشود از کلابش ما اویس ار بتارک
تازی کند مگر با سر خویش بازی کند ز فرزند سپه پاک دین یاد کن نگر تا چه گوید در این جا سخن که گر دو برادر بهم داوری تن کوه را باد دانا
بهشت و چون این مکتوب بشاه محمود رسید بعد از تقدیم استشاره در جواب نوشت که بندگان پادشاه لشکر باصفهان آورده مملکت را خراب
کرده و هنوز از مزاج ایشان ایمن نیستم بناچار استعانت بسلطان اویس بردم که شاید ایمن توان بود و شاه شجاع از مطالعهٔ این مکتوب دانست که آتش فتنهٔ
شاه محمود جز باستعمال شمشیر آبدار بسمت انطفا نپذیرد و سیلاب طغیان لشکر آذربایجان از غیر صرصر حملهٔ مردان دلاور صفت انقطاع نگیرد بنابران
سپاه فراوان جمع ساخته از شیراز بجانب اصفهان در اهتزاز آمد و این قطعه گفته نزد برادر فرستاد قطعه ابو الفوارس دوران منم شجاع زمان که نعل
مرکب من تاج قیصر است و قباد منم که نوبت آوازهٔ صلابت من چو صیت همت من در بسیط خاک افتاد چو مهر تیغ گذار و چو صبح عالمگیر چو عقل
راهنمای چو شرع نیک نهاد بحمد الله از خیل کسان نیم بنای همتم از منت خسان آزاد نبرده مجد پدر گاه هیچ مخلوقی که بر بنا توکل نهاده ام
بنیاد به هیچ کار جهان روی دل نیاوردم که آسمان در دولت بروی من نگشاد تو رسم و خوی پدر گیر ای برادر من که شوهر نیاید ز دختر لشان
مکن مکن که پشیمان شوی بآخر کار ز مکر و به پیروز لشکر بغداد القصه هر دو فریق بعد از قطع طریق در منزل دشت رس با صحرای خانسار و سر چاه بهم رسید
دست بآراستن سپاه صف شکن بر آوردند شاه شجاع قرة العین سلطنت شاه اویس را به میمنه فرستاد و میسره را بوجود سلطان عماد الدین احمد استحکام داد و بنفس
نفیس در قلب جای گرفت و شاه محمود شیخ علی اناق و امیر غیاث الدین منصور شول و بوکم ترکمان را در میمنه بازداشت و ضبط میسره را بامیر ساتی و سلغرشاه
ترکمان باز گذاشت و خود در قلب مقام گرفت آنگاه از هر دو جانب طالبان نام و ننگ چنگ در جنگ زده آتش کشش و کوشش بنوعی برافروخت که
تا اثیر دخان آن کرهٔ زمهریر را بجوش آورد و شرار شعلهٔ آن خرمن ماه را سوخته در حرم فلک اثر کرد هر خدنگی که از شست زرین چنگی گشاد یافت آهنگ جان پهلوانی
نمود و هر تیری که از ترکش سدهٔ ضمیری در پرواز آمد در فضای سینهٔ میری گشود بیت چکا چاک خنجر ز میدان کین بهفتم فلک شد ز روی زمین عاقبت شاه
محمود غالب آمد چون خسرو ثوابت و سیار بجانب دیار مغرب شتافت شاه شجاع عنان انهزام بصوب شیراز تافت و سلطان عماد الدین احمد رقم هوا خواهی
بر چهرهٔ حال خویش کشیده از برادر بزرگتر جدا شد و بشاه محمود پیوست و در روایتی آنکه قبل از تلاقی فریقین نزد شاه محمود رفته بود و شاه شجاع پس از وصول شیراز
در رتق و فتق امور عسکر ساخته پسر خود سلطان شبلی را بکرمان ارسال داشت و شاه محمود با امرای عراق و آذربایجان متعاقب بظاهر آن بلدهٔ فاخره نزول اجلال
فرمود و شاه شجاع در شهر متحصن شد و زمان محاصره بتطویل انجامید و آثار عجز و انکسار بر صحایف روزگار شیرازیان ظاهر گشت و شاه شجاع جهة طلب محاصره جمعی

کثرت

اشراف و اعیان از متعاقب یکدیگر نزد شاه محمود فرستاد و شاه محمود بر وفق مطلوب ایشان را جواب نداد آخر الامر مؤلف تاریخ آل مظفر یعنی قدوه اهل فضل و هنر مولانا معین الدین یزدی جهت سر انجام آن مهم از شهر بیرون رفت و شاه محمود جناب مولوی را تعظیم نموده گفت بنابر استیلاء امرا و سلطان اویس مرا چندان اختیار نمانده اکنون مناسب چنانست که آقا ام شاه شجاع با برقوه روند و انقدار تحمل نماید که من امراء بیگانه را بوطن ایشان بازگردانم آنگاه ممالک موروثی بر سبیل باستی قسمت نمائیم و چون مولانا معین الدین بازگشت و این پیغام بشاه شجاع رسانید شاه عالی گهر رقعه به برادر نوشته التماس نمود که بپای قلعه فهندز آید تا مشافهه گفت و شنود کرده شود و این بیت را در آن مکتوب ثبت کرد که بیت اگرچه دل بکسی داده ایم و یار است هنوز بجان او که دلم بر سر وفاست هنوز و شاه محمود ملتمس برادر را بعز اجابت اقتران داده این بیت را از همان غزل در جواب قلمی نمود بیت جنایت از طرف آن شکسته پیمان است و گرنه از طرف ما همان صفاست هنوز و روز دیگر در پای قلعه فهندز قران سعدین دست داد و مقرر شد که شاه شجاع از راه حصار سر بند امیر بجانب ابرقوه رود و آنجناب در وقتی مناسب با جمعی از خواص طریقه حزم مرعی داشته از طریق معهود عنان براه قصر زرد تافت و قرین صحت و سلامت با برقوه شتافت و حال آنکه سلطان احمد و شاه یحیی با فوجی از بهادران آذربایجان بکاهش شاه شجاع روی براه سر بند امیر آورده بودند چون در آن طریق از وی اثری ندیدند رفیق یأس و حرمان بازگردیدند و شاه محمود بعد از رفتن برادر در عین تنعم و ناز بدار الملک شیراز درآمد و اخبار این فتح نامدار را با تحف و هدایای بسیار نزد سلطان اویس فرستاد و شاه شجاع چون بمرحله خانگشت رسید پهلوان خرم که حاکم ابرقوه بود اسباب خدمت مرتب ساخته باستقبال موکب همایون شتافت و شاه بنظر عاطفت در روی نگریسته آن زمستان در ابرقوه بفراغت و عشرت بگذرانید و بعد از انقضاء دو سه ماه اسفندارمذ عازم کرمان گردید

ذکر عصیان دولتشاه در کرمان و کشته شدن او بحکم پادشاه عالی مکان

در آن اوان که شاه شجاع در شیراز متحصن بود و شاه محمود بلوازم محاصره قیام می‌نمود بخاطر سوده‌ای تأثر شاه شجاع گذشت که امکان دارد که بعضی از توابع خواجه قوام الدین وزیر بنابر کینه قبلش در سینه دارند درین محل بمعبر اضلال کرده فتنه انگیزند بنابران هر یک از آن جماعت را بهانه از شهر بیرون فرستاد از الجمله ملک محمد و دولتشاه بمحصلی مال کرمان روان ساخت و بعد از توجه آن دو عزیز شاه شجاع اندیشید که چون عرصه کرمان از والی صاحب وجود خالیست امکان دارد که محصلان بین التحصیل اموال خیال استقلال نمایند بنابران مقرر ساخت که خواجه مجد الدین قائم باتفاق امیر ماکو افغانی با دو هزار از سالکان مسالک پهلوانی بدار الامان کرمان رفته از محافظت آن مملکت غافل نباشند اما دولتشاه و ملک محمد چون بدان ولایت رسیدند و احوال فارس و عراق را مشوش دیدند طمع در حکومت کرمان کرده امیر غیاث الدین حاجی میرآخور را که در کرمان حاکم دیوان بزرگ بود و خواجه بدر الدین بلال را که باتابکی سلطان شبلی قیام می‌نمود ببهانه بدیوان خانه طلبیده فی الحال احتراز نکانی هر دو را باحتراق هلاک مبتلا ساختند و سرهای ایشان را بیرون انداختند و نوکران امیر غیاث الدین و خواجه بلال فرار نمودند امیر بهلول که او نیز منصب حکومت داشت با سیصد سوار بگریخت و دولتشاه سلطان شبلی را در قصر حسنگر محبوس گردانید و رسولی از عقب امیر بهلول فرستاده پیغام نمود که آنچه واقع شد بنابر حکم پادشاه بود و انسب بحال شما آنست که بازگشته در کرمان بمهم خود مشغول باشید و امیر بهلول قبول کرده مراجعت فرمود و دولتشاه ابواب خزاین و انبار گشاده نقد و جنس بسیار بمردم داد و از روی استقلال در کرمان پای بر مسند حکومت نهاد و چون خواجه مجد الدین و امیر ماکو بظاهر آن بلده رسیدند و حال بر آن منوال دیدند امیر ماکو بازگردید و خواجه مجد الدین وسیله انگیخته بشهر خرامید و این اخبار را متعاقب و متواتر شاه شجاع در شیراز می‌شنود و بنابر آنکه بسبب تسلط اعدا مجال تدارک آن اختلال نداشت تحمل می‌نمود و چون از شیراز با برقوه رفت و هجوم لشکر سرما کمتر گشته سلطان گل روی بدار الامان باغ و بستان آورد در شهور سنه ۷۶۲ شاه شجاع با سیصد سوار جرار که هر یک در میدان جلادت ثالث رستم و اسفندیار بودند از ابرقوه بجانب کرمان روان شد و در اثنای راه شاه سلیمان برادر شاه سلطان با دویست سوار و بعضی از امراء عرب با پانصد سوار بموکب نصرت شعار پیوستند و چون بنواحی کرمان از غبار سم سمند سپاه نصرت نشان عنبر افشان گشت دولتشاه با چهار هزار مرد خنجر گذار در برابر آمده اما تاب یک حمله نیاورده بحصار دیوار کرمان گریخت و بسیاری از لشکریان او التجا باستان خسرو گیتی ستان کردند و بعد از آنکه ماهچه رایت آفتاب اشراق پرتو وصول بر ظاهر کرمان انداخت امیر مبارز الدین رمضان اختاجی و خواجه جلال الدین توران شاه وزیر متعاقب یکدیگر بشهر درآمده دولتشاه را نصیحت نمودند تا از مقام قلعه داری درگذشت و غاشیه اطاعت بر دوش گرفته

اختیار

واضح باد که در تاریخ الفی و روضة الصفا کوشک سیرجان مرقوم است حرره محمد تقی الشوشتری ۱۲

الدین

لطائف ۳

باشراف و اعیان دار الامان متوجه اردوی همایون گشت و پادشاه در باره او اصناف مبذول داشته آن طبقه فاخره را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید و خواجه علاء الدین اتابک این قطعه بر بدیهه گفته بعرض رسانید قطعه تو آن سلطان دینی کز سر صدق دعا گویند بعد از هر نمازت اجل را دست کوته باد یا رب ز عطف دامن عمر درازت برودی باد در ملکت سلیمان سلیمان آصف و محمود ایازت و همدران ایام که شاه گردون احتشام بکرمان در آمده دو لشکر گمراه قصد فتنه کرده با جمعی اتفاق نمود که شب بخوابگاه پادشاه در آید و تیغ تیز را بخون ولی نعمت بیالاید امیر ریسون از این مکر واقف شده کیفیت حال بعرض رسانید و شاه شجاع آن حرام نمک را با جمعی از موافقانش به شمشیر سیاست بگذرانید و در آن باب این سه بیت نظم فرمود نظم امان چون خواست فرمودم امانش چو عفو او را بخشیدم بجانش دگر چون غدر در دل داشت غدار سر انداز ان شد این شمشیر خونخوار سگ مکار و دون بی وفا بود مکافات جفا کاران جفا بود گفتار

در بیان ارتفاع رایت دولت شاه شجاع کرت دیگر و گریختن شاه محمود از شیراز بعد از استعمال شمشیر و خنجر

چون خسرو عالی مکان از تنسیق مهمات دار الامان کرمان باز پرداخت متوجه گرمسیر گشته گوشمال هزاره جرماو و غان از و همت ساخت در اثنا طی مسافت در هر منزلی معقلی بشرف ملازمت میرسید و بهر کامی کام شاه میسر گردید و چون امیر سوغنچیش و اعیان هزاره جرماو و غان از توجه پادشاه گیتی ستان آگاه شدند در قلاع سپهر ارتفاع و قلل جبال آسمان مثال تحصن جستند و عساکر منصوره در گرد آن منازل حصن حصین نشسته دلیران جرماو و غان بهنگام مجال پای در میدان جدال نهادند و متانت و حصانت آن مواضع از آن گروه ضلال آشیان آسان تسخیر نمی پذیرفت و زمان محاصره امتداد گرفته او غانیان از شاه محمود استمداد نمودند و شاه یحیی را بمعاونت نامزد کرده چون مدتی بعد و دگر میسر رسید مکتوبی نزد عم بزرگتر فرستاده و اظهار اطاعت فرموده بر طبق دلخواه جواب یافت و ترک امداد او غانیان کرده بدار العباد یزد شتافت نعمان اتکال عارضه در پای بر شاه شجاع مستولی شده یکدو کوچ پس نشست و دشمنان دلیر گشته پیش آمدند در آن اثنا جمعی از مسافران علمی بر سبیل تحفه از مدینه طیبه بپادگاه پادشاه آوردند و التجا و اعتصام بذیل آن رایت مبارکه و مانا کرده عنان مراجعت انعطاف داد و ایلغار فرموده بر سر او غانیان رسید چنانچه مجال فرار بذروه جبال نیافتند و ناچار حلقه اطاعت در گوش کشیده امیر سوغنچیش با سایر روسا آن طایفه بملازمت مبادرت نمود و شاه شجاع مظفر و منصور مراجعت فرمود و مقارن آن حال شاه یحیی رسل و رسایل بکرمان فرستاده دختر بزرگ پادشاه پادشاه سلطان را خواستگاری کرد و شاه شجاع ملتمس برادر زاده مبذول داشته حجله نشین تتق عصمت و جلال را با تجملات پادشاهانه بجانب یزد روان فرمود و بعد از وقوع این امور استقامت تمام مهام خسرو سپهر احتشام پیدا شده فوج فوج از لشکریان شیراز روی امید بدرگاه عالم پناه آوردند و در مدت اندک لشکر بسیار در ظل رایت حضرت شجاع جمع آمد در آن اثنا اصول و اعیان فارس از تحکمات تبریزیان بجان آمدند و کلو حسین را جهت استدعاء لوای کشور گشا بکرمان فرستادند و شاه شجاع بعد از ملاقات با کلو حسین بدیدن پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته بجانب شیراز در اهتزاز آمد و چون موضع چهار گنبد از نزول همایون غیرت افزای هفت گنبد گردون شد شاه منصور بن شاه مظفر از یزد رسیده بموکب عالی پیوست و خبر توجه لشکر نصرت اثر در شیراز شایع گشته شاه محمود با جنود نامعدود باستقبال او در توجه فرمود و شاه شجاع از قرب وصول شیرازیان وقوف یافته از دیگر عنان بطرف مقصد تافت و شاه محمود بمعنی دانسته و شیر روی بسوی شیراز آورد و شاه محمود در ظاهر شهر و شاه شجاع در سر پل فسا منزل گزید بیت برابر نشستند دو گیتی فروز چنین تا بر آمد برین چند روز آنگاه آن دو پادشاه گیتی پناه بلکه دو شیر کینه خواه بعزم رزم برخاسته صف قتال بیاراستند باد حمله ابطال رجال آتش حرب را در طعن و ضرب شعله زدن گرفت و از هیجان غبار معرکه پیکار چهره نورانی خورشید فایض الانوار صفت تیرگی پذیرفت و شاه محمود شکست یافته عنان بجانب شهر تافت و شاه شجاع بنصرت و ظفر مخصوص شده در نزدیکی شیراز فرود آمد و بعد از سه چهار روز بعضی از اعیان فارس نهانی قاصدی بآستان اقبال آشیان فرستاده پیام دادند که هرگاه اعلام ظفر پناه پرتو وصول بر ظاهر شهر اندازد ما دروازه را بگشائیم ابواب دولت و سعادت بر روی روزگار همایون آثار خواهیم گشود و شاه محمود این مواضعه را شنوده در اواخر ذیقعده سنه ۷۶۶ که پرده ظلام نور باصره از رویت اشباح مانع بود با طایفه از خواص بصوب صفاهان نهضت فرمود در اثنا راه سلطان احمد از روی تکلف جبه برادر بزرگتر پوشید و روز دیگر که خسرو ثوابت و سیار بر اورنگ فیروزه رنگ سپهر قرار گرفت شاه شجاع بحشمت و عظمت بسیار بدار الملک فارس در آمد و تخت سلطنت را بوجود همایون زیب و زینت داد و بشارت امن و امان بمسامع طوایف انام رسانید و ابواب نصفت و احسان بر گشاده در امر معروف و نهی منکر و تقویت ارکان شریعت خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم مبالغه بسیار نمود و در تعمیر مساجد و مدارس و خوانق مساعی جمیله مبذول داشته قضا شیراز و توابع را بمولانا بهاء الدین عثمان کوه کیلوئی مفوض داشت و خواجه قطب الدین سلیمان شاه را با خواجه محمود کمال رایت وزارت بر افراشت و شاه شجاع در سنه سبعین و سبعمائه بالمعتضد بالله محمد بن ابی بکر عباسی که در مصر دعوی خلافت میکرد شرط مبایعت بجای آورد و در همین سال بنیت تسخیر اصفهان بجانب ابرقوه توجه فرمود و شاه محمود

ملازمت مجلس علماء کرام اعتبار او در مورد منصب ۱۳

و شاه محمود ایلچیان فرستاده که من شیراز را بحیطهٔ تصرف پادشاه گذاشتم اگر آنحضرت نیز اصفهان با بنده مصالحه نفرمایند از کرم بدیع نمینمود
بود شاه شجاع این ملتمس را اجابت فرموده بصوب شیراز مراجعت فرمود و بعد از انقضاء فصل عازم یزد شده شاه یحیی مراسم استقبال بجای آورد
و شاه شجاع بشهر در آمده و چند روز بعیش و عشرت گذرانیده بشیراز معاودت فرمود

ذکر فتنهٔ خان سلطان بنت امیر مسعود شاه اینجو و بیان اسباب فتنه و قتل او

خان سلطان بنت امیر مسعود شاه که صبیهٔ سلیطهٔ حیله بود و در حبالهٔ نکاح شاه محمود
بسر میبرد جهت انتقام عم خویش امیر شیخ ابو اسحق در طریق مکر و فریب سلوک نموده پیوسته حیله می‌انگیخت که بدان واسطه میان آل مظفر مواد
جنگ و نزاع در هیجان می‌آمد در شهور سنهٔ ۷۶۸ مکتوبات مهرانگیز و مراسلات محبت آمیز پنهانی نزد شاه شجاع فرستاده پیغام داد که اگر موکب
همایون بظاهر اصفهان آید من شاه محمود را دست و گردن بسته تسلیم خدام نمایم شاه شجاع این معنی را فوزی عظیم دانسته بجانب اصفهان روان شد
و شاه محمود رسولان چرب زبان روان گردانیده بوسیلهٔ ایشان سخنان نیازمندانه بعرض رسانیده و شاه شجاع بر بیچارگی برادر ترحم فرموده او را
طلب نمود و شاه محمود باردوی آنجناب شتافته اخوین یکدیگر را در کنار گرفتند و شاه محمود لوازم اطاعت و فرمان برداری بتقدیم رسانید
قبول فرمود که دیگر از حکم برادر بزرگتر تجاوز جایز ندارد آنگاه روی بولایت خود آوردند چون شاه شجاع بشیراز رسید خواجه قطب الدین سلیمان
شاه وزیر را گرفته محبوس گردانید و پسرش غیاث الدین محمود را میل کشید و شاه رکن الدین حسین را که بشرف حسب و علو نسب مشرف و معروف
بود بمرتبهٔ وزارت رسانید هم در آن ایام خواجه قطب الدین سلیمان شاه از حبس گریخته باصفهان رفت و شاه محمود علی رغم برادر او را بر مسند
وزارت نشاند در آن اثنا بار دیگر خان سلطان مکاتبات عاشقانه نزد شاه شجاع فرستاد و او را بر تسخیر اصفهان باعث و محرض گشت و شاه شجاع
طالب بهانه شده بشاه محمود پیغام داد که ما را انواع اخراجات ضروریه پیش آمده و دخل بخرج وفا نمیکند طریقه آنکه برادر امسال از مال اصفهان
مددی فرماید شاه محمود جواب داد که تمامی ولایت فارس و معظم بلاد عراق در تحت تصرف آنحضرتست و بواسطهٔ عبور لشکرها ویرانی اصفهان
بمرتبهٔ رسیده که این برادر بخرج الیوم احتیاج دارد چگونه حملی که لایق خزانهٔ آنحضرت باشد ترتیب تواند داد شاه شجاع چون این جواب شنید
گفت ما بآن شرط با شاه محمود صلح کرده بودیم که از فرمان واجب الاذعان تجاوز جایز نماید اکنون که خلاف حکم جایز میدارد لشکر باصفهان
باید کشید و سپاهی مرتب ساخته بآنجانب روان شد در آن اثنا شاه محمود از مهنی استماع نمود که مهیج آن فتنه کیست و منشاء خیال از
چیست بنابر آن خان سلطان را بقتل رسانید و رسولی پیش برادر فرستاده پیغام داد که چون مادهٔ وحشت و نزاع ارتفاع یافت اگر پادشاه
بر سر عنایت آید شاید که بار دیگر میان برادران رسم آشتی وجود گیرد شاه شجاع بشیراز بازگشت و شاه محمود از قتل خان سلطان پشیمان شده
شب و روز از حرمان طلعتش در کانون درون آتش حزن و الم می‌افروخت و از اشتعال نایرهٔ مهاجرتش بر اعضاء خویش داغهای سوخت

گفتار در بیان مواصلت شاه محمود با سلطان اویس بن شیخ حسن و ذکر مقاتلهٔ او با شاه شجاع بمعاونت مردان شمشیرزن

در سنهٔ سبعین و سبعمایه شاه شجاع شنید که شاه محمود خاطر بران قرار داده که نوبت دیگر از سلطان
اویس استمداد نماید و ازین جهت اندیشناک شده بعد از تقدیم مشورت امیر اختیار الدین حسن قورچی را به تبریز فرستاد تا مخدره از مخدرات
سلطان اویس خطبه کند و شاه محمود نیز جهت همین مهم خواجه تاج الدین مشیری را که مشیر و وزیرش بود و باصابت رای و تدبیر محتاج الیه برنا و پیر نزد
آنجناب ارسال داشت و چون این دو قاصد بپایهٔ سریر سلطان اویس رسیدند بنابر آنکه شاه محمود باستصواب خواجه تاج الدین در
کتابتی که بسلطان اویس نوشته بود غایت تعظیم بجای آورده مکتوب را بطرز باین دو مصراع کرده بود که شعر العبد و ما فی یده کان لمولاه
ما آن توایم و هر چه داریم و شاه شجاع در نامهٔ خود سلطان اویس را برادر خوانده بود ملتمس شاه محمود مبذول افتاد و امیر اختیار الدین
حسن هم عنان یاس و حرمان بشیراز بازگشته خواجه تاج الدین بحسن تدبیر مخدره نشین تتق ایلکانی را در حبالهٔ نکاح شاه محمود کشید و قرین انواع تجمل
و حشمت باصفهان رسانید خواجه سلمان در تهنیت این قضیه قصیدهٔ گفته که چند بیت از آن ابیات نظم آسمان ساخت در
آفاق یکی سور چه سور ‖ که از آن سور شد اطراف ممالک مسرور ‖ چند اسوار و سروری که اگر در نگری ‖ خانهٔ زهره بود حجرهٔ زان عالی سور

اجتماعیست منور قمری با شمسی اتصالی است مقرر ملکی را جور عهد بلقیس مان داشته است ارزانی سپرا پرده عجم دولت تشریف حضور
قطب دین شاه فلک مرتبه محمود که اوست بهمه سیرت محمود محامد مذکور ای به پیش نظرت گشته ملازم هر بکر کو هست در پرده عصمت
از همه عالم مستور خواجه تاج الحق والدین محمد الحق سعیها کرد درین باب بغایت مشکور دری از بهر بزرگی بکنار آورد که چنان در نشود
یافت در اطراف دهور و چون این مواصلت دست درهم داد سلطان اویس لشکری بامداد داماد فرستاد و شاه شجاع این خبر استماع نموده
درهم شکست و میسره شاه محمود نیز بر میمنه شاه شجاع غالب گشته و هر دو سپاه از ستیز و آویز عاجز آمده بساط مقابله را بلقائی برچیدند
و هر یک بطرف مملکت خود گریختند

ذکر حیله شاه رکن الدین حسن وزیر و کشته شدن او بحکم صاحب تاج و سریر

شاه رکن الدین حسن با وجود آنکه بدودمان واجب التعظیم رسول کریم الذی نزل فی شانه وانک لعلی خلق عظیم و علیه التحیة و التسلیم انتساب
داشت از حسن خلق بی بهره بود و در ایام وزارت در شیوه تکبر و نخوت سلوک کرده بهیچکس از اشراف و اعیان مملکت و سلاطین نافذ فرمان را اعتنا نمی
نمود و چون آنجناب بعد از حبس خواجه قطب الدین سلیمان شاه روزی چند بتمشیت امور ملک و مال پرداخت بواسطه توهمی که از خواجه جلال الدین
تورانشاه و خواجه همام الدین محمود داشت مکتوبی بشاه شجاع نموده بعرض رسانید که مشار الیهما این عریضه را بشاه محمود نوشته اند مضمون
کتابت آنکه هرگاه رایت نصرت پناه پادشاه بنواحی شیراز رسد ما بندگان دروازه گشاده ملازمان را بشهر در می آوریم و التماس نموده
بودند که جواب بر ظهر قلمی شود و شاه محمود بر ظهر نوشته بود که فلان روز موکب عالی انظار بشیراز خواهد رسید باید که ایشان بعاطفت ما
امیدوار بوده در سرانجام مهامی که وعده کرده اند لوازم اهتمام بتقدیم رسانند شاه شجاع فی الحال خواجه تورانشاه و خواجه همام الدین
را طلب نموده در موقف عتاب باز داشت آن دو بیگناه روی بر خاک نهاده سوگند خوردند که ما ازین مکتوب خبر نداریم شاه
شجاع پرسید که این رقعه خط شما هست یا نی جواب دادند که مرتبه مشابه بخط ماست که انکار نمیتوانیم کرد اما ازین واقعه بیخبریم پادشاه
در غضب شده گفت چون اقرار مینمائید که خط شماست چگونه بیخبر باشید ایشان بعرض رسانیدند که ما خاطر بر قتل خود قرار داده ایم لیکن امید
واریم که پادشاه بتفحص بتحقیق صورت نماید و دران روز شاه حسن جهة درد پا مسهل خورده بود و در خانه نشسته شاه شجاع کسی نزد او
فرستاده پرسید که این کتابت از کجا بدست تو افتاده شاه حسن جواب داد که دو هزار دینار بدواتدار خواجه تورانشاه تسلیم کرده این مکتوب را ازو
گرفتم فی الحال دواتدار را در لت و شکنجه کشیدند اما هرچند درین امر مبالغه نمودند مقر نیامد شاه شجاع دیگر باره کس نزد شاه حسن ارسال داشته
فرمود هر آینه آنکه مقصود بود نسبت بدواتدار از حیز قوت بفعل آمد اقرار نکرد شاه حسن در جواب گفت که خواجگان را شکنجه می باید نمود تا بجرم
خود اعتراف نمایند غلام را چه گناه باشد شاه شجاع فرمود که در ضمن این قضیه حیله مندرج است این سخن معقولیت ندارد که کسی مکتوبی چنین را بغلامی دهد
تا در مدرج دفتر نهد آنگاه حکم شد که امیر غیاث الدین حسن قورچی بخانه شاه حسن رفته از روی زجر و تکلیف اقرار کشد که حقیقت آن مهم چگونه است
و امیر حسن نسبت بشاه حسن در مقام تشدد در آمده چون جناب وزارت مآب مضطرب گشت گفت که من محمود حاجی عمر منشی را بدان داشتم
که بر سبیل تقلید این رقعه را در قلم آورد زیرا که ازین دو شخص پیوسته اندیشناک بودم و میخواستم که ایشان را مستاصل ساخته فراغبال حاصل
نمایم باقی رای عالی حاکم است و چون صورت مکر و تزویر وزیر بی تدبیر بعرض پادشاه صافی ضمیر رسید نایره غضبش اشتعال یافته فرمود تا او را
بزه کمان برداشتند و متملکاتش را دیوانی ساختند در روضة الصفا مسطور است که چون این خبر مسموع پدر شاه حسن سید معین الدین شد بنماز
جنازه پسر حاضر نگشت و گفت که هر کس سخن پدر خود نشنود و متابعت جد بزرگوار ننماید هر آینه بامثال این بلاء مبتلا گردد و سادات را با ظلم و عدوان
چه کار جد ما را جهة رحمت عالمیان مبعوث گردانیده اند فرزندی که سبب محنت جهانیان باشد مقرر است که بعذاب و عقاب دنیوی و اخروی
معذب و معاقب شود بیت فرزند خوش است اگر خلف زاد ور ناخلفی بود تلف باد و بعد از قتل شاه رکن الدین حسن نوبت دیگر خواجه جلال
الدین تورانشاه پای بر مسند وزارت نهاد

ذکر عصیان پهلوان اسد خراسانی و کشته شدن او بهمن اهتمام علیشاه مرتیانی

شاه شجاع از جمله سپاهیان خراسان پهلوان اسد که صورت خوب و سیرت مرغوب داشت بنظر التفات می نمود و بحسب اتفاق

با سپاه جرار از شیراز بیرون خرامید شاه محمود نیز عازم میدان قتال گشته در کمهری (؟) چاشت خوار غبار معرکه پیکار ارتفاع یافت و شاه منصور از میسره لشکر شیراز حمله کرده میمنه شاه محمود را

خطاب به

رکن الدین

اشرف

وثیق (؟)

اتفاق صبحی که هوا در غایت برودت بود پادشاه پهلوان را دید که بر کنار جوی نشسته یخ میشکند تا وضو سازد و بواسطهٔ مشاهدهٔ این معنی اعتقاد شاه
شجاع نسبت باسد مضاعف شد و فاضلی در آن باب گوید رباعی از کرمی که هست شاه شجاع مهر این مرد در دلش رسته است زانکه در فصل
دی بوقت سحر یخ شکست و دست شست و در آن وقت که شاه شجاع از کرمان بصوب شیراز در اهتزاز آمد زمام ایالت آن ولایت در
کف کفایت پهلوان اسد نهاده و اسد در اندک زمانی خوی حال گشته امیر سیورغتمش و غانی برادر زن شاه شجاع و شاه یحیی بنا بر اغراض فاسد خود

در کرمان

پیوسته عروس مملکت را در نظر اسد جلوه میدادند و بادی نوشتند که بر مزاج شاه شجاع اصلا اعتماد نیست بطریق حزم سلوک میباید نمود
و از خویشتن غافل نمیباید بود بنابران پهلوان اسد بجانب غرور و استکبار بدماغ راه داد اما چون والدهٔ شاه شجاع مخدوم شاه در کرمان اقامت
داشت اظهار عصیان نمیتوانست کرد و در آن اثنا بسبب تعصب دو کشتی گیر که یکی کرمانی و دیگری خراسانی بود میان ملازمان مخدوم شاه و نوکران
اسد نزاع واقع شده مخدوم شاه بمرتبهٔ آزرده خاطر گشت که از کرمان بشیراز شتافت و از امارات طغیان اسد شمهٔ بسمع سپهر سایند شاه شجاع آن
سخنان را نخست حمل بر غرض فرمود و پهلوان اسد چون کرمان را خالی یافت بمرمت برج و باره پرداخته اهالی خطیر از متمولان بستاند و خبر فساد اعتقاد
او بتواتر پیوسته شاه شجاع یورش کرمان را پیش نهاد همت ساخت و قبل از آنکه این عزیمت از حیز قوت بفعل آید سلطان قطب الدین اویس بن شاه
شجاع نام اسد نوشته مضمون آنکه بلدهٔ کرمان را بفرزند سلطان اویس سپارد و خود ملازم باشد پهلوان در جواب گفت که میان من و پادشاه
نشانیست هرگاه آن نشان ظاهر شود بیبهانه کلید شهر تسلیم خواهم کرد و لاّ فلا و سلطان اویس با طایفهٔ از سپاه جرمانی و اوغان بنواحی کرمان رفته
چون دید که کاری پیش نمیتواند برد باصفهان رفت و بشاه محمود پیوست و باین سبب نخوت و استکبار اسد یکی هزار شده خیال استقلال او بتحقیق

شجاع از پدر متوهم شده بیان نیز ازره گریخت و مکتوبی مزور از زبان شاه

انجامید بنابران شاه شجاع در شهور سنهٔ اربع و خمسین و سبعمائه بآنجانب خرامید و پهلوان اسد روبه وار در حصار خزیده عساکر شیراز آغاز محاربه
و محاصره کردند و چون کار بر اهل شهر تنگ شد اسد از شاه یحیی که محرک آن فتنه بود مدد طلب نمود و شاه یحیی بحسب ظاهر هر وقت امداد اسد نداشت اما
پهلوان خرم خراسانی را که در فارس قایم مقام بود چندان اغوا کرد که بهانهٔ توهم از غدر شاه یحیی بترتیب اسباب حرب مشغول شد و این خبر بعرض شاه

شاه شجاع

شجاع رسیده بر سبیل جزم دانست که خرم چنیال ذوالاجرام طریقهٔ حزم مرعی داشته سلطان عماد الدین احمد و شهزاده زین العابدین را بمحاصرهٔ کرمان
تعیین نمود و خود بجانب شیراز بازگشته این رباعی انشا نمود رباعی من جرعهٔ صبر میکشیم فرزانه وین غصهٔ دهر میخوریم مردانه تو میدانیم که
عاقبت حق زفلک روزی ببرد او پر کند پیمانه و سلطان احمد در محاصرهٔ اسد بقدر مقدور لوازم اهتمام بجای آورده شوارع و طرق
کرمان را چنان مضبوط ساخت که هیچکس نتوانست که یک من بار بشهر برد بنابران قحط و غلای عظیم نصیب محصوران شد و کار اسد باضطرار
انجامیده فرمود تا هرکس آذوقه نداشته باشد از شهر بیرون کنند و بدان جهت قرب صد و بیست هزار کس بچند دفعه از کرمان بیرون آمده طایفهٔ
باصفهان و زمرهٔ بآذربایجان رفتند و بعضی بر دوی سلطان احمد پیوستند و چون سلطان احمد مهم کرمان را نزدیک باتمام رسانید که تفصیل داد
و میخواست که بعد از فتح ایالت آن ولایت تعلق باو گیرد در ضمن عریضهٔ شمهٔ از مکنون ضمیر خویش بپادشاه نوشت و شاه شجاع در جواب عریضه
داشت برادر مکتوبی باین عبارت در قلم آورد که قصهٔ جلادت و مردانگی و شجاعت و فرزانگی برادر عزیز معلوم گشت ع همین میکن که جاوید باد
مدد باد از توفیقات صوری که بواسطهٔ برادر اسد فی جیده حبل من مسد نموده من کل الوجوه حق بجانب خوی است آثار سعی که از آن برادر
یوما فیوما ظاهر میشود موجب ازدیاد اعتقاد میگردد هرآینه چون از سر اهتمام امری خطیر باتمام رسانند آن را بانعام و اکرام مقابل و مماثل دارد
و اگر تقدیر امنصب حکومت کرمان نباشد بر مواجب و سلوک و اقطاع او بیفزاید ع مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد سلطان

اضافی گرامند

احمد ازین جواب در تاب بلکه بیتاب شده در تسخیر کرمان تغافل و اهمال ورزید و بشاه شجاع نوشت که بنده را اشتیاق ملازمت سدهٔ سلطنت
بر مقاصد و مآرب دارین مرجح است و بیش ازین تحمل مفارقت ندارد امید آنکه محاصرهٔ کرمان بدیگری حواله رود تا قدم از سر ساخته بخدمت
شتابد شاه شجاع ملتمس برادر را مبذول داشته پهلوان علیشاه مزینانی و پهلوان خرم خراسانی را امر نمود تا یراق یکساله برداشته بجانب کرمان
روند و سلطان احمد را بدرگاه عالم پناه طلبید و در آن وقت که پهلوانان بجد و بکرمان رسیدند مهم اسد باضطرار انجامیده بود و اگر

مردم شهر همه مینه دانه و تخم سپیوش و سپستان و امثال آن اوقات میگذرانیدند لاجرم پهلوان اسد طالب مصالحه گشته بعد از آمد و شد پهلوان علیشاه
و پهلوان فخر خراسانی مهم بر آن قرار گرفت که اسد خطبه و سکه بنام پادشاه کند و قلعه میان شهر را بخدّام درگاه سلطان سپارد و برادر و پسر خود را
بفارس روان سازد و پهلوان علیشاه بضبط حصار قیام نمود و پهلوان خرم برادر اسد که موسوم به محمّد بود و پسرش بشیراز رفت و سپاه علیشاه
با کرمانیان آغاز خرید و فروخت کرده گلیم نمک میدادند و دومن روینه می‌ستاندند و اسد در قلعه کوه ساکن شده بی اختیار روزگار میگذرانید و هر لحظه
اندیشه غدری بخاطرش میگذشت و پهلوان علیشاه نیز متوجه اتمام مهام اسد گشته خاتون او را بوعده مناکحت شاه شجاع فریب داد تا در
دفع شوهر با او طریق موافقت مسلوک داشته مولانا جلال الاسلام طبیب را نیز درین امر با خود متفق گردانید و خاتون اسد با جناب حکمت مآبی
مشورت نموده صواب در آن دانستند که اسد را زهر دهند و مقداری سم قاتل پیدا کرده باهم گفتند مصلحت آنست که نخست این زهر را
امتحان کنیم اگر بشتابیه تأخیر تأثیر نماید بخورد او دهیم آنگاه اندکی از آن در خوشیره کرده پیش پهلوان علی سرخ که در سلک مقربان اسد منتظم بود فرستادند
و علی سرخ آن طعام را بکار برده بعد از یک شبانه روز بمرد و بنابر آن که پهلوان اسد زردفام بود مولانا صدر الدین شاعر این بیت نظم فرمود
بیت زر نیسان که گل سرخ فرو ریخت ز باد یارب که گل زرد فرو ریخته باد پس از فوت علی سرخ خاتون پهلوان اسد و مولانا جلال الاسلام اندیشیدند
که اگر او را زهر دهند و یک شبانه روز زنده ماند مجموع تبع ملازمان را به تیغ بیدریغ هلاک گرداند زیرا که اسد در آن اوقات بغایت تندخوی
و سفاک شده بود و بمجرد وقوع اندک امری که مخالف مزاجش بودی می‌نمود زیردستان خود را تعذیب میفرمود چنانچه حکایت کنند که روزی حلواگری را
طلبیده گفت که در نظر او حلوا پزد و پیش از حضار حلواگر شخصی گفت که فلان نوکر شما شراب خورده پهلوان گفت او را حاضر سازید در آن
اثنا ملازمی که بطلب حلواگر رفته بود به مجلس درآمده گفت آورد پهلوان بی تأمل گفت برهنه اش سازید و حلواگر بیگناه را برهنه ساخته چندان
چوب زدند که بیهوش گشت و درین حال نوکر مست را آوردند پهلوان بصورت او نگریسته پرسید که این چه کس است گفتند فلان ملازم شماست
که شراب خورده گفت پس این چه کس بود که چوب خورد گفتند حلواگر پهلوان کامل عقل آهی کشیده فرمود که حلواگر را من مست پنداشتم آنگاه دویست
دینار بحلواگر بیچاره داد و اشارت کرد تا او را برداشته بمنزلش بردند القصه چون دشمنان پهلوان مصلحت در آن ندیدند که او را زهر دهند را بهانه بر آن
قرار گرفت که در روز جمعه که پهلوان اسد تنها بحمام میرفت از نقبی که قدیم الایام از شهر بجانب حمام قلعه زده بودند جمعی بر سرش روند و کار او را بسازند
کیفیت این اندیشه را بپهلوان علیشاه پیغام داده پهلوان نقبچیان را فرمود که تا آن نقب را که مسدود گشته بود باز گردند و بمعهود تنها بشصت
مرد مصلح و مکمل ازان راه بطرف قلعه فرستاد و در محلی که پهلوان اسد از قصر عمارت بیرون می‌آمد که بحمام رود یکبار آن جماعت بسر وقتش رسیدند
و بیمان لحظه او را قطعه قطعه ساخته از قصر بپایان انداختند و گرسنگان کرمان که از تعدی اسد بجان آمده بودند از گوشت او تغذی نمودند چنانچه در مطلع سعدین
مذکور است که قصابی ششتری در صدد فروختن گوشت اسد درآمده مبلغ دویست دینار از بهای آن حاصل کرد و این واقعه در چهاردهم رمضان
سنه بوقوع انجامید و روز دیگر حسام الدین که خواهرزاده پهلوان اسد و کوتوال قلعه بود با پهلوان علیشاه قواعد عهد و پیمان استحکام داده مقالید
حصار تسلیم نمود و پهلوان علیشاه سر اسد را بشیراز فرستاد و کیفیت حال عرضه داشت کرد و امیر اختیار الدین حسن قورچی جهت ایالت کرمان حسب
الحکم روی بولایت آورد

ذکر انتقال شاه محمود از جهان گذران و رفتن شاه شجاع بجانب بلده فاخره اصفهان

چون بمقتضای کلام معجز نظام کل من علیها فان وصول آفتاب اقبال جمیع مرتقیان درجات جاه و جلال بسر حد زوال امریست لازم و غروب
کوکب حیات تمامی ناصبان رایات سلطنت و استقلال بمغرب وبال قضیه‌ایست متحتم در شهور سنه سبعین و سبعمائه دو پادشاه عالیجاه از فضای عالم فنا
بریاض راحت فضای عقبی انتقال نمودند اول سلطان اویس بن امیر شیخ حسن ایلکانی که در شب دوم جمادی الاول سنه مذکوره تاج و تخت سلطنت را
وداع کرد دوم قطب الدین شاه محمود بن محمد بن مظفر که در نهم شوال سال مذکوره روی بجوار مهیمن غفور آورد و این اخبار متعاقب یکدیگر بشیراز رسیده
شاه شجاع بر فوت برادر و بیگانگی اظهار حزن و ملال نمود و بمراسم تعزیت پرداخته این رباعی نظم فرمود رباعی محمود برادرم شه شیرکمین
میکرد خصومت از پی تاج و نگین کردیم دو بخش تا برآساید خلق او زیر زمین گرفت و من روی زمین وچون طایفه از اشراف و اعیان

واعیان اصفهان بموجب وصیت شاه محمود سلطان اویس بن شاه شجاع را به پادشاهی برداشته بودند و زمرهٔ مایل بطغیان بهواداری شاه شجاع گشته با ایشان
مخالفت مینمودند پادشاه بعد از فراغ از لوازم غزا لواء کشورگشائی بصوب صفاهان برافراشت و در هر منزلی جمعی از مردم یکدل بشرف ملازمت میرسیدند و در
مقام جوقی از اشراف انام تحفه و پیشکش بموقف عرض میرسانیدند و چون قرب وصول موکب کواکب مراتب نزد اصفهانیان تحقق انجامید سلطان اویس از
کردار خود پشیمان شده عریضهٔ مبنی از اعتذار و استغفار نزد والد نامدار فرستاد و شاه شجاع در برابر آن کلمات مشفقانه نوشته فرمود که هرچند قرة العین از جادهٔ
مستقیم اطاعت انحراف ورزیده اما محبت پدری و عطوفت غریزی ذیل عفو بر جریمهٔ او پوشیده باید که متوجه ملازمت گردد و شاهزاده بعنایت پدر بزرگوار مستظهر
گشته با اصول و اعیان صفاهان رکاب نصرت انتساب را چند میل استقبال نمود و شاه شجاع فرزند خود را ملحوظ عین عنایت گردانیده بکلمهٔ بعضی با بعضی
تکلم فرمود و سلطان اویس در سلک سایر شاهزادگان شرف انتظام یافت و بروایتی بعد از ایام شربتی مسموم خورده بریاض رضوان شتافت و شاه
شجاع بدولت و استقلال در صفاهان تاج اقبال بر سر نهاده امرا و احشام و صحرانشینان و حکام جربادقان و قم و کاشان با تحف و پیلاکات و نزلها
روی بآستان سلطنت آشیان نهادند و کمر خدمتکاری بر میان بسته زبان بدعا و ثنا گشادند مثنوی ببستند نام آوران سر بسر باخلاص در پای تختش کمر
گشادند بهر دعایش زبان شدند از عنایات او کامران

ذکر مراسلهٔ شاه شجاع و سلطان حسین وارتفاع غبار نزاع بین الجانبین

در آن اوان که در بلدهٔ اصفهان سپاه فراوان در ظل اعلام
نصرت نشان جمع آمده بود خبر تواتر پیوست که اشراف و اعیان آذربایجان از حرکات بی سامان سلطان حسین بن سلطان اویس ملول و متنفرند
و وصول موکب کواکب را بدان جانب انتظار میبرند بنابران شاه شجاع عزیمت تسخیر آن مملکت نموده بیراق لشکر پرداخت و سلطان از این واقعه وقوف
یافته مکتوبی باین عبارت نزد پادشاه فارس و اصفهان روان ساخت بیت جناب قصر جلالت بلند باد چنان که اوج ذروهٔ افلاکش آستان
باشد رفعت و دولت تا دامن قیامت مستمر و مکنت و ملکت بر سنن استقامت بروزگار آن یگانهٔ روزگار برگزیده و در سلک تحقیق پادشاه و بختیار
جل الله ظل معدلته متواصل و متواتر باد فضایل و کمالات که مطلوب ارباب ملک و مغبوط اهالی ملکوت است ذات ملکی صفات را حاصل و دست
تمنی بگردن مرادات و مرامات حایل مصرع چنین خود هست و تا باد چنین باد درود و ثنا و ادعیه و محامد و دعا که مهب نسیم آن ریاض و نفحات
الهی باشد مصفی از کدورات جسمانی مبرا از ظلمات این جهانی بجناب شجاعت پناهی ابلاغ میگرداند و در شرح لواعج اشتیاق و بیان نوایر فراق که شیوهٔ
ارباب تکلف و عادات اصحاب تصلف است شروع نمیرود که آن حوالهٔ الطاف تو بی پایان است که محققان اخوان صفا و خوانده بنیان بغمزه سوی یکدیگر
اشارتهای پنهانی معقود آنکه تا کی دیوار رده لباس ملک آئین دادن و ماه جامقنع در معرض مه ملک آراستن و چشمه خورشید را بگل تلبیس اندوده و انباشتن و در
محاصره نوادی بجواهر و نوادی لاف انا خیر منه زدن چرا نباید که درج خزانهٔ حکمت و انصاف و نقد خزانه را بر محک صراف عقل زد تا آن چه از غل و غش و از
رذایل مشوش آمیخته بود در بوتهٔ مصابرت گداخته شود تا عیار المیتان آن پیدا گردد و اگر بر خلاف این رود و فرمان هوس نافذ الحکم دارد و بر زبان قلم
و دو زبان مقول آید انچه نتیجهٔ آن باشد و العاقل یکفیه الاشاره مختصر آنکه امروز از حکم و فرمان مخاطب و معاتب و فردا بعذاب و عقاب ابدی ماخذ گردد و
سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون والسلام و چون سلطان حسین در کمال حسن و جمال بود و با مردم عاشق پیشه در طریق التفات سلوک مینمود شاه
شجاع این مکتوب را باین اسلوب جواب نوشت که بیت بجز از عاشقان داری دلبری مکن جانا که عاشق هم شجاع است بندهٔ مخلص ترین بندگان و معتقد
صادق ترین چاکران بیت آنکه تا بود و بود و بندهٔ تو و آنکه تا باشد آنچنین باشد عبودیتی که مبنی از خلوص طویت و مبنی بر صفای عقیدت باشد معر
عرض و موقف انهای میرساند اشتیاق بمطالعهٔ طلعت دلارا که در همه عمر سودای آن داشته و تخم تمنای آن کاشته و رای آنست که بر بدیهٔ کام و اوهام وهم
بسر حد عدم بادیهٔ آن رسد یا شاه باز بلند پرواز فکر ارباب عقول بر شرفات قلهٔ قاف آن تواند نشست سعادات ملاقات حضرت خداوندی
سلطانی که زبدهٔ آمال و امانی است میسر و مقدر باد بالنبی الهاشمی خیر البشر غرض آنکه این عنایات نامتناهی انگیز هیچ بار غباری بر خاطر عاطر نانشست
چرا که بنا بر مدعای آنحضرت و رجوعا عن الغرور بورا در لباس ملک آئین دادن و ماه جامقنع را در معرض بدر فلک آراستن بهتر که مقنعهٔ دخترانه بر فرق شاهانه
انداختن و پیراهن و ازاره والا پوشیدن بیت نه میست آئین شاهنشهی شهنشه نه این است آئین این حمد الله تعالی که بقوت عاف توفیق

چه محقق است
خلان وفا
بنظر بصیرت و بین
بعبارت بهم رسیکه
منشی تقدیر بر ناصیه
احوال کائنات کشیده
بدانند تا نوشته
نخوانند بیت برون
از عالم حسن است جان
خورده بینان را
۴

ابدی و عین عنایت سرمدی کلاه سلطنت بر تارک مبارک و دراعهٔ فضیلت بر دوش و تیغ بدیع شجاعت و حسام انتقام سیاست بر میان جان بست و همواره بیت بجای می سرخ کین آوریم کمان و کمند و کمین آوریم و عرصهٔ مملکت بمعاونت رجال که بیت قلم زن که دارد شمشیر زن نه مطرب کمر بر نیاید ز زن و پاشیدن مال که لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال در قبضهٔ اقتدار در آورد و همی گوید که بیت مرا در حملهٔ دشمن ز رفتن پای از جای که شیر و کوه نباشد ز جای جنبیدن آنچه در باب تخویف و تحویل الحبانی فرموده اند از آن روزبار که انقاشان تقدیر و قلم زنان تصویر نقش نیکی و بدی با مرایزدی بلبت فرموده اند کس چه داند که پس پرده که خوبست و که زشت لا یعلم الغیب الا الله جف القلم بما هو کائن بیت ما ئیم که از منزل مهوات آیات عز و علم و شجاعت نشان ما بر ذروهٔ معارج دولت کند قیام هر طایری که بر پر دار آشیان ما و آنچه در باب ما ساق مشاق و یرلیغ همایون و توجه لشکر میمون بر زبان خامهٔ دو زبان باستحقاق و محذوم علی الاطلاق رفته بود دهر چه آن خسرو کند شیرین بود بیت چه حاجتست به لشکر بهر کشتن عاشق بیا که از صف خوبان بسنده است سواری والسلام چون مضمون این مکتوب بعرض سلطان حسین رسید دانست که شاه شجاع لشکر بمصاف خواهد کشید لاجرم او نیز بترتیب سپاه و استعداد مردان رزم خواه مشغول گردید شاه شجاع بفال فرخ و روز همایون فی سنه سبع و ستین و سبعمائه با دوازده هزار مرد جوشن پوش خنجر گذار از اصفهان بصوب آذربایجان روان شد و سلطان حسین با سی هزار نفر از لشکر جلادت آثار او را استقبال نموده در صحراء جرماخوران بیت خروش کوس و بانگ نای برخاست زمین چون آسمان از جای برخاست غبار معرکه یکبار بالا گرفت و آتش قتال اشتعال پذیرفت عاقبت لطف ابدی و عنایت سرمدی شامل حال شاه شجاع گشته از مهب کرم داور نسیم فتح و ظفر بر علم همایونش وزید و دبور ادبار و نکبت تکبار خاک خست و خسار در دیده بخت تبریزیان پاشید احمال و اثقال با سیوانان کوه مثال در عرصهٔ قتال گذاشتند و مضمون من نجا برأسه فقد ربح را غنیمت پنداشتند و سر خود گرفته بهر دیار رفتند و گروهی در قید اسار گرفتار آمدند از آن جمله پهلوان حاجی خربنده و امیر عبدالقادر دستگیر شدند شاه شجاع بتیسیر این فتح سجدهٔ شکر بجای آورده و امرا و ارکان دولت را که آثار شجاعت بظهور رسانیده بودند باصناف الطاف نوازش فرموده و اسیران را از آذربایجان امان داده بصوب تبریز نهضت فرموده در نواحی آن بلده خواجه شیخ کججانی با سادات و قضات و موالی و اشراف و اعیان بشرف بساط بوسی استسعاد یافتند و پادشاه بر تخت آذربایجان مقام و آرام گرفته بعیش و عشرت مشغول گشت و حافظ یوسف شاه که صیت حسن صوتش زهرهٔ خنیاگر را برقص می آورد مجلس همایون را بنغمات دلگشای و الحان فرح افزای زیب و زینت بخشید و بلبل طبع خواجه سلمان همدرانی او آن در مدح پادشاه کامران قصیده سرائید که مطلعش اینست شعر ز بی دولت که اقبال همای چتر سلطانی همایون فال شد بومی که بوموش رو بویرانی شاه شجاع را این مطلع بلکه تمام ابیات این قصیده مستحسن بنظر آمد و سلمان قصیدهٔ دیگر که مطلعش نوشته میشود در سلک انشا انتظام داد شعر سخن بوصف خوش چون ز خاطرم سر زد مطلع نجم آفتاب سر بر زد و بسبب این قصیده شاه شجاع را بسلمان اعتقادی عظیم پیدا شد بر زبان خجسته بیان گذرانید که ما آوازهٔ سه کس از مشاهیر این ولایت را شنیده بودیم و ایشان را مختلف الاحوال مشاهده فرمودیم سلمان از آنچه در وصف او میگفتند زیاده بود و یوسف شاه خوانندهٔ مساوی و خواجه شیخ کججانی ناقص چون مدت سه چهار ماه شاه عالیجاه بدولت و کامرانی بگذرانید مسمعش رسید که شاه یحیی اظهار خلاف نموده خیال استخلاص شیراز دارد و این معنی بر خاطر عاطر شهریار گران آمده بمفارقت آن محال و سروار از ملازمان سلطان حسین که در کنار آب جغتو بودند یکی از ایشان شبلی داد نام داشت و دیگری تغا عمر چوبکشی و بعضی اطرب جوب دستی صبحگاه بر سر امیر اصفهان شاه که در او جان بود تاختند و او را اسیر کرده آوازهٔ وصول سلطان حسین در انداختند و چون در آن زمان لشکر فارس و عراق پریشان بودند و شاه شجاع در دیار داشت با وجود غایت برودت هوا عزم مراجعت برافراشت و بعد از رفتن شاه بدو ماه سلطان حسین به تبریز رسیده ایلچی بشیراز فرستاده پیغام داد که دو امیر از امراء ما در آن جانب گرفتار اند اگر ایشان را بفرستند ما امیر اصفهان شاه را مطلق العنان گردانیم و شاه شجاع امیر عبدالقادر و پهلوان حاجی خربنده را خلعت داده به تبریز ارسال داشت و سلطان حسین نیز امیر اصفهان شاه را بشیراز رسانیده اجازت فرمود

ذکر سلوک شاه یحیی در طریق خلاف و تزویر و بیان بعضی دیگر از حوادث

شرح این اخبار چون شاه شجاع از یورش آذربایجان بفارس رسید و بتحقیق انجامید که در غیبت موکب همایون شاه یحیی خیال استقلال نموده بود و طایفه از ابطال جال را بمحاصرهٔ یزد مأمور فرمود شاه یحیی باستقبال آن سپاه شتافت و بعد از وقوع محاربه بشهر بازگشت و متحصن شد و لشکر شیراز در گرد یزد نشسته آغاز انداختن سنگ و تیر کردند و شاه

بر دوش
سلطان
بیرسیند

و شاه یحیی قاصدی بیرون فرستاده پیغام داد که شما در جنگ مسارعت ننمایید که من ایلچی بشیراز میفرستم تا هرچه حکم شود از جانبین بدان عمل نماییم امرا و لشکریان
اعتماد برین سخن نموده تیغ انتقام در نیام کردند و در خیام خویش آرام گرفتند ناگاه شاه یحیی لشکری آراسته از دروازه بیرون خرامید و شیرازیان سراسیمه
شده هزیمت غنیمت شمردند و بعضی از جهات ایشان بدست یزدیان افتاد و چون شاه شجاع بر غدر برادرزاده اطلاع یافت قصد فرمود که بنفس نفیس
لشکر بدر یزد برد اما شاه منصور متعهد تسخیر آن بلده گشته شاه شجاع سپاه مصحوب او گردانید و شاه منصور بعد از وصول مقصد آغاز محاربه کرد و آن ضعیفه
پسر را چندان وسوسه کرده از مخالفت تحذیر نمود که شاه منصور تن بصلح در داد لاجرم جنود ظفرورود فوج فوج روی بشیراز نهادند و شاه منصور قصد
فرمود که به یزد رفته روزی چند بیاساید شاه یحیی باین همداستان نشد و شاه منصور در غرقاب تحیر افتاده روی بجانب سلطانیه آورده چنانچه
در آخر جزو اول ازین مجلد مذکور شد با عادل آقا طرح مصاحبت و مصادقت کرد و چون شاه برین قضیه اطلاع یافت باتیه علم آفتاب شعاع بصوب
یزد برافراخت و شاه یحیی مضطرب گشته پادشاه خاتون دختر شاه شجاع را که زوجه اش بود با خواهر خویش و دیگر قرابتان جهة اظهار اعتذار و استغفار بیرون
فرستاد و آن جماعت بملاقات پادشاه سرافراز گشته بتضرع و زاری جناب شهریاری را بار دیگر از مقام استیصال شاه یحیی گذرانیدند اما سوگندان بزبان
راندند که اگر نوبت دیگر از شاه یحیی جریمه در وجود آید بقدر امکان در قلع نهال اقبال او کوشش نماید و این واقعه در شهور سنه سبع و سبعین و سبعمایه روی نمود
و در سنه ۷۷۸ بسمع شاه شجاع رسید که عادل آقا که از قبل سلطان حسین در سلطانیه حکومت مینماید لشکر بسیار جمع آورده و داعیه دارد که ابواب تعرض
بر روی متوطنان ممالک فارس بگشاید بنابران با سپاه فراوان متوجه سلطانیه گشته در نواحی آن بلده میان عادل آقا و شاه کشورگشا حربی صعب دست
داد و نکهت هزیمت بر مشام شیرازیان افتاد ناگاه نسیم عنایت الهی از مهب و ما النصر الا من عند الله بر پرچم علم شاه شجاع وزیده و سارق عادل روی از معرکه برتافته
در قلعه سلطانیه تحصن جست و آخر الامر مهم بمصالحه انجامید و بشرف دستبوسی شاه شجاع استسعاد یافت آنگاه پادشاه جهان مطاع عنان عزیمت بمستقر کرامت
تافت و در سنه ۷۸۴ سلطان اویس خروج کرده برادر خویش سلطان حسین را بکشت چنانچه در آخر جزو اول مذکور شد عادل آقا سلطان بایزید بن سلطان
اویس را پادشاهی برداشته میان او و سلطان احمد منازعت قایم گشت و در اوایل سنه خمس و ثمانین و سبعمایه شاه شجاع بموجب استدعاء عادل آقا نوبت
دیگر عازم سلطانیه شد در اثنای راه بواسطه سعایت مفسدان و خیانت مفتنان از ولد رشید خویش سلطان شبلی اندیشه مند گشته آن نازنین را
بقلعه اقلید و سرمق فرستاد و بعد از سه روز در وقت بیشعوری حکم فرمود که رمضان اختاجی بآن حصار شتافته چشم شاهزاده را میل کشید و چون اثر
خواب مستی در آمد بنابر التماس خواجه تورانشاه وزیر مسرعی از عقب رمضان ارسال داشت که بچشم قرة العین سلطنت آسیب نرسانند اما قبل از وصول
مستعجل قضا کار خود کرده بود بیت قضا چون ز گردون فرو هشت پر همه عاقلان کور گشتند و کر القصه چنانچه سبق ذکر یافت شاه شجاع درین
سفر بنواحی سلطانیه رسید و آن بلده را بنام سلطان بایزید از سلطان احمد ستانده روی بطرف ششتر آورد و شاه منصور که در آن اوان حاکم ششتر بود
نسبت بعم بزرگوار در مقام نیازمندی آمده ایلچیان با تبرکات فراوان بملازمت فرستاده و شاه شجاع از برادرزاده راضی گشته عنان عزیمت
بطرف شیراز انعطاف داد

ذکر وفات خسرو لازم الاتباع جلال الدین شاه شجاع

چون شاه شجاع از سفر ششتر قرین فتح و ظفر
بمستقر دولت خرامید بساط نشاط گسترده صبح و شام از دست ساقیان گل اندام شراب لعل فام کشید و پیوسته در بزم عشرت ساغر کامرانی بر
کف گرفته لحظه لب از لب جام دور نگردانید و در آن ایام غذا بسیار اندک شد و ضعف قوت گرفته دست تصرف اطبا از دامن معالجه و مداوا
قاصر آمد و فایده که باستعمال شربت و دوا مترتب نشد و شاه شجاع چون دانست که وقت ارتحال بجوار مغفرت ایزد متعال نزدیکست زلاتی را که
بقلم تقدیر در جریده اعمالش مثبت گشته بود بمقتضای فحوای و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفوا عن السیئات تدارک نمود و از ارتکاب سیئات ایام
شباب و اوان گیتی ستانی را باستمالت خاطر ضعفا و نوازش فقرا تلافی نمود اسباب سفر آخرت در نظر انور ترتیب داده حافظ را بانعام گرامند مسرور
ساخت و ابواب لطف و کرم بر روی ایشان بگشاد و گفت که پیوسته بملازمت دولتخانه اقدام نمایند و هر روز یکنوبت ختم کلام ملک عزت قیام
فرمایند درین اثنا امرا و اعیان متفرق بدو فرقه شده بعضی با سلطان عماد الدین احمد بیعت کردند و برخی روی بمتابعت سلطان مجاهد الدین زین العا
بدین آوردند و شاه شجاع سلطان زین العابدین را طلبیده نصایح سودمند فرمود و منصب ولایت عهد را بوی تفویض نمود و اصفهان را ببرادر

نسخه: محاصره کرده شاه یحیی را در یزد والده شاه منصور نیز بود جهة تمهید بساط مصالحه نزد برادر فرستاد

نسخه: فلک ارتفاع

نسخه: میخورد و بنابر آن حرارت باده در مزاج پادشاه استیلا یافته تاثیر کرد و علل متضاده در عنصر لطیفش مجتمع گشته قوت ضعیف

خورد تر خویش سلطان بایزید عنایت کرد آنگاه سلطان احمد را طلبید داشت و چون چشم اخوین بر یکدیگر افتاد بمرتبه گریه بر ایشان غالب شد که هیچکدام را مجال
تکلم نماند و سلطان احمد از مجلس بیرون رفت تا وقت شاه شجاع تسکین یافت و پسر شاه را که نوکر سلطان احمد بود طلبیده و گفت از زبان من سلطان
احمد بگوی که دنیا بمثابه است بظل غمام و حلم نیام نه آن سایه بر یک جا قرار گیرد و نه از آن خواب جهمی تمشیت پذیرد و من درین شهر فتنه بسیاری بینم و مقام اهلی
دار الامان کرمان است امید آنکه همین ساعت بآن ولایت روی و درین بلده پر آشوب توقف ننمائی و در تهییج فتنه سعی نفرمائی و سلطان احمد این نصیحت را
قبول کرده همان روز روی بکرمان آورد و چون خاطر شاه شجاع از امر وصیت و تقسیم ولایت فراغت یافت دو مکتوب فصاحت اسلوب یکی بحضرت صاحبقران
امیر تیمور گورکان و دیگر بسلطان احمد جلایر در باب سفارش فرزندان و توجه بجوار مغفرت ملک منان در قلم آورده هر یک مصحوب معتمدی روانه کرد
و یکی از علمای متقی را جهة غسل تعیین نمود و فرمود که امیر اختیار الدین حسین قورچی را از کرمان طلبدارند تا نعش او را بمدینه طیبه نقل کند و از برای مجاوران حرمین
شریفین تحف گرامند تعیین فرمود و در شب یکشنبه بیست و دوم شعبان سالی که از عدد حروف حیف از شاه شجاع (۷۸۶) بوضوح می پیوندد از این خارستان
پر اذیت بگلستان استراحت رحلت نمود و همان شب جسد مطهرش را بامانت در پای کوه چهل مقام دفن کردند و امرا و ارکان دولت بعد از
اقامت مراسم تعزیت روی بتمشیت امور مملکت آوردند و از جمله علمای اعلام و فضلاء لازم الاحترام جناب افادت پناه مولانا قوام الدین عبدالله
فقیه با شاه شجاع معاصر بود و آن پادشاه شوده ما ترشرح مختصر ابن حاجب که تصنیف قدوة المتأخرین قاضی عضد الدین است نزد آنجناب مطالعه نمود
و از شعراء زمان شاه شجاع یکی خواجه عماد فقیه کرمانیست و آنجناب شیخ خانقاه دار بوده است و شاه شجاع نسبت با و اعتقادی عظیم داشته گویند
خواجه عماد هرگاه نماز گذاردی گربه او شرط متابعت بجای آوردی و شاه شجاع این معنی را بر کرامت حمل میفرمود و پیوسته بقدم اخلاص ملازمت آنجناب
مینمود خواجه حافظ که برین معنی رشک میبرد این غزل بنظم آورد غزل صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد   آغاز مکر با فلک حقه باز کرد   بازی
چرخ بشکندش بیضه در کلاه   زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد   ساقی بیا که شاهد رعنای صوفیان   آمد دگر بجلوت و آهنگ ناز کرد   این مطرب از
کجاست که ساز عراق ساخت   و آهنگ بازگشت براه حجاز کرد   ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم   زانچه آستین کوته و دست دراز
کرد   صنعت مکن که هر که محبت نه راست باخت   عشقش بروی دل در معنی فراز کرد   ای کبک خوش خرام کجا میروی بایست   غره مشو که
گربه عابد نماز کرد   فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید   شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد   حافظ مکن ملامت رندان که در ازل   ما را
خدا ز زهد ریا بی نیاز کرد   کلیات خواجه عماد فقیه از قصاید و غزلیات و مثنویات مشهور است و ابیات بلاغت آیات آن کاتب بر السنه
و افواه مذکور دیگری از آنجمله خواجه حافظ شیرازیست که بواسطه بلاغت و فصاحت و غایت شهرت بجودت لفظ و عبارت احتیاج بتعریف ناظمان
مناظم سخنوری ندارد ع بماهتاب چه حاجت شب تجلی را در نفحات مسطور است که شعر خواجه حافظ لسان الغیب و ترجمان الاسرارست غیبیه
و معانی حقیقیه در کسوت صورت و لباس مجاز در آن اشعار معارف شعار مندرجست روزی شاه شجاع بزبان اعتراض خواجه حافظ را
مخاطب ساخته گفت ابیات هیچ یک از غزلیات شما از مطلع تا مقطع بر یک منوال واقع نشده بلکه از هر غزلی سه چهار بیت در تعریف شرابست
و دو سه بیت در تصوف و یک دو بیت در صفت محبوب و تلون در یک غزل خلاف طریقه بلغاست خواجه گفت آنچه بر زبان مبارک شاه
میگذرد عین صدق و محض صوابست اما مع ذلک شعر حافظ در اطراف آفاق اشتهار تمام یافته و نظم حریفان دیگر پای از دروازه شیراز بیرون
نمی نهد بنابرین کنایت شاه شجاع در مقام ایذاء حافظ شده حسب الاتفاق در آن ایام آنجناب غزلی در سلک نظم کشید که مقطعش این است
شعر گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد   وای اگر از پی امروز بود فردائی   و شاه شجاع این بیت را شنیده گفت از مضمون این نظم چنان
معلوم میشود که حافظ بقیام قیامت قائل نیست و بعضی از فقها حسد نموده قصد نمودند که فتوی نویسند که شک در وقوع روز جزا کفر است و از
این بیت این معنی مستفاد میگردد خواجه حافظ مضطرب گشته نزد مولانا زین الدین ابو بکر تایبادی که در آن اوان عازم حجاز بود و در شیراز تشریف
داشت رفت و کیفیت قصد بداندیشان را عرض نمود مولانا فرمود که مناسب آنست که بیتی دیگر مقدم بر این مقطع درج کنی مشعر بر معنی که فلان
چنین میگفت تا بمقتضاء آن مثل که نقل کفر کفر نیست از این تهمت نجات یابی بنابرین خواجه حافظ این بیت را گفته پیش از مقطع در آن غزل

که اشیراز

غزل مندرج ساخت بیت این مدیحم چو خوش آمد که سحرگه میگفت بر در میکدهٔ با دف و نی ترسائی و باین واسطه از آن ورطه نجات یافت و خواجه
حافظ در سنهٔ اثنی و تسعین و سبعمایه بریاض رضوان شتافت **ذکر ایالت سلطان زین العابدین و مخالفت شاه یحیی و بیان بعضی
از وقایع که بوقوع پیوست در آن ولا** چون امرا و ارکان دولت از تعزیت شاه شجاع باز پرداختند بموجب وصیت سلطان
زین العابدین را که از جانب مادر شرف سیادت داشت در شیراز پادشاه ساختند و امیر معز الدین اصفهانشاه اختیار تمام پیدا کرده سلطان
بایزید از رفتن اصفهان مانع آمد و اشراف و اعیان اصفهان کس بیزد فرستاده شاه یحیی را آن بلده طلبیدند و حاکم خود گردانیدند و امیر اصفهان
شاه سر انجام کلیات و جزئیات امور مملکت فارس را از پیش خود گرفته امیر علاء الدین اینانق و خواجه نوران شاه را معذب و معاقب ساخته و بترتیب
آلات و ادوات سلطنت پرداخته داعیه نمود که والدهٔ سلطان مهدی بن شاه شجاع را در حبالهٔ نکاح کشد و سلطان مهدی را بپادشاهی بردارد
و سلطان زین العابدین برین معنی اطلاع یافته منکوحهٔ یکی از نوکران معتمد اصفهانشاه را بفریفت تا در ماه رمضان سنهٔ ۷۸۶ او را از میان برداشتند و امیر اصفهان
شاه امیر حسیب و نسیب بود و با رعایا و فضلا با حسن وجهی سلوک مینمود اما شاه یحیی چون باصفهان در آمد روزی چند بکامرانی بگذرانید خیال تسخیر شیراز
کرده با سپاه عراق بروی بآنجانب آورد و سلطان زین العابدین با لشکر شجاعت آیین او را استقبال نموده در اثنای راه سلطان بایزید باتفاق
بعضی امرا گریخته بشاه یحیی پیوست و از آنجانب نیز طایفهٔ از سرداران روگردان شده بخدمت سلطان زین العابدین پیوستند و نواحی پل نو تلاقی
فریقین دست داده بی آنکه غبار جنگ و شین ارتفاع یابد بموجب استدعای شاه یحیی صورت مصالحه جلوه گر گشت و در میان میدان بارگاهی
زده دو آفتاب در یک برج و دو گوهر در یک درج مجتمع شدند و شاه یحیی سلطان زین العابدین را عذرخواهی نموده التماس فرمود که حکومت
ابرقوه را از پهلوان مهذب بستانند و سلطان بایزید را در آن ملک حاکم گردانند و سلطان زین العابدین با وجود آنکه عمو بایزید در وقتی
عجب از وی برگشته بود این ملتمس مبذول فرمود و منشور ایالت ابرقوه بنامش نوشته مقرر ساخت که امیر سیف الدین رمضان در مصاحبت سلطان
بایزید بابرقوه رود و منصور از ششتر لشکر بدان حدود کشیده خرابی میکرد چون شاه منصور از وصول سلطان زین العابدین واقف شده روی بوادی
فرار آورد و سلطان زین العابدین در خان فتح و اقبال متوجه مستقر عزت و جلال گشته در آن ایام خواجه حافظ غزلی نظم فرمود که مطلعش اینست بیت
خوش کرد یاوری فلکت روز داوری . تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری اما سلطان بایزید که نامزد حکومت ابرقوه شده بود چون بدانجا رسید
پهلوان مهذب او را بشهر راه نداد و بنشان و پروانهٔ سلطان زین العابدین و رسالت امیر رمضان التفات ننمود لاجرم عمو بایزید نومید
و حیران باصفهان بازگشت و در سنهٔ ۷۸۷ سلطان زین العابدین خال خود سید مجد الدین مظفر را امیر الامرا ساخت و امیر غیاث الدین منصور را
این معنی موافق مزاج نیفتاد و بهانهٔ استخلاص اموال سربستان رفته از آنجا باصفهان شتافت و چندان شیطنت نمود که شاه یحیی نقض عهد و میثاق
جایز شمرده روی بشیراز آورد و سلطان زین العابدین بجانب مخالفان روان شده هر منزلی که پیش رفت شاه یحیی مرحله باز پس نشست تا باصفهان
آمد و چون سلطان زین العابدین ظاهر اصفهان را مضرب خیام عساکر نصرت نشان گردانید بعد از سه چهار روز شاه یحیی لوای محاربت افراخته
از شهر بیرون تاخت و سپاه شیراز نیز کرّ را ابتدا آمده از نصف النهار تا وقت عصر بلوازم پیکار اقدام نمودند و چند روز حال بر همین منوال گذران بود
فتح تیسیر نپذیرفت و برودت بر هوا استیلا یافته سلطان زین العابدین بنابر التماس امرا کوچ کرده بدار الملک خود شتافت و هم درین سال
اشراف و اعیان اصفهان بواسطهٔ بخل و امساک شاه یحیی از اطاعت و فرمان برداری او پشیمان شده بمقام هواداری سلطان زین العابدین که در غایت
کرم و سخاوت بود آمدند و بیکبارگی قریب بیست هزار پیاده تمام سلاح کرده قصر شاه یحیی را فرو گرفتند شاه یحیی کس بیرون فرستاده از سبب
انحراف پرسید جواب دادند که چون شاه بنابر التماس ما باین ولایت تشریف آورده بود و ندا میدهد چنانست که حالا نیز سخن ما قبول کرده ازین
شهر بیرون روند که بعد ازین اصفهانیان طریقهٔ خدمتکاری بجای نخواهند آورد و شاه یحیی از روی اضطرار زبان بقبول ملتمس گشاده همان شب
رخت بیزد بست و مردم اصفهان جهت ایصال این مژده امیر علی میر میرزا بشیراز فرستادند سلطان زین العابدین او را بانعام خلعت فاخره
و کمر مرصع سرافراز گردانید و بسرعت هر چه تمامتر متوجه اصفهان گردید و چون بمقصد نزدیک رسید امرا و وزرا و اکابر و اعیان اصفهان مراسم

و نسیب

اتفاق میان سلطان زین العابدین و شاه یحیی عهود و مواثیق در میان آمده سلطان زین العابدین متوجه کازرون گشت زیرا که شاه

استقبال بجای آوردند و پیشکشها کشیدند و سلطان زین العابدین همه را بعواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه نوازش فرمود و بعد از چند روز خال خود
سید مجد الدین مظفر را قایم مقام گذاشته عازم تستر شد زیرا که عمو بایزید از قبل شاه یحیی در آن دیار بحکومت اشتغال داشت و خیال تعرض مملکت خاین
بر لوح خاطر مینگاشت و سلطان زین العابدین بیک ناگاه بر سر سلطان بایزید رسیده خدمتش بطرف لرستان گریخت و روزی چند در پناه دولت
اتابک که تربیت یافته پیش او بود اوقات گذرانید و سلطان زین العابدین مظفر و منصور بشیراز رفته بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید ذکر شمهٔ
از احوال سلطان احمد و سلطان بایزید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید سلطان احمد پادشاهی بود بوفور
لطف و کرم معروف و بصفاء اعتقاد و رقت قلب موصوف مربی ارباب عمایم و فضلا و مقوی ارکان شریعت مطهره غرا و چنانچه سابقا
مرقوم قلم بلاغت انتما گشت شاه شجاع در مرض موت حکومت کرمان را نامزد سلطان احمد کرده او را بدان جانب گسیل فرمود و چون سلطان احمد
نزدیک بدار الامان رسید امیر اختیار الدین حسن قورچی با آنکه قوت مقاومت و قدرت مقاتلت داشت بقدم مطاوعت او را استقبال نمود
مقالید خزاین و مفاتیح قلاع و دفاین تسلیم نمود و عزیمت شیراز فرمود و سلطان احمد مانع آمد گفت چندان توقف نمای که خبر صحت پادشاه برسد
آنگاه باتفاق عازم آن صوب شویم و اگر مهم نوعی دیگر باشد تو مارا بجای پدر از ملک و مال هیچ چیز دریغ نیست و بعد از ده روز از وصول سلطان
احمد بکرمان خبر فوت شاه شجاع شایع شد و امیر اختیار الدین حسین معزز و مکرم همانجا توقف کرد در اوایل سلطنت سلطان عماد الدین احمد سیور
غتمش اوغانی که بحکم سلطان زین العابدین سردار قوم جرماوغان بود با سلطان احمد در مقام مخالفت آمد و یک دو نوبت بین الجانبین ستیزه واقع
نموده در معرکه آخر سیورغتمش نشانه تیر تقدیر شد و غنیمت بسیار بدست سپاه سلطان احمد افتاده منصب پیشوایی جرماوغان بتعلق بپهلوان علی
گرفته و در سنه ثمان وثمانین وسبعمائه سلطان بایزید در لرستان از مقدم خویش اعلام داد و سلطان فرمان فرمود که مهتر حسن فراش که در
سلک ملازمان قدیمی انتظام داشت سلطان بایزید را استقبال نمود و مایحتاج نوکرانش مرتب دارد و چون سلطان بایزید در شهر بابک
فرود آمد لشکریان او که چند مردک گرسنه برهنه بودند دست تعدی بمال رعیت دراز کرده و آن ولایت را برهم زدند و این خبر بسلطان احمد
رسیده آزرده خاطر گشت و پیغام فرمود که برادر بایزید باید که از سرحد کرمان بیرون رود لاجرم سلطان بایزید متوجه ولایت شد و سلطان احمد نیز بدان
جانب توجه نموده چون سلطان بایزید مرد رفت ملازمت شاه یحیی پیش گرفت گفتار در بیان وصول رایت آفتاب
اشراق حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان ببلاد فارس و عراق و ذکر کشته شدن جمعی کثیر از اصفهانیان
بواسطهٔ عناد و شقاق در سنه ثمان وسبعین وسبعمائه که صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان همت عالی نهمت بر استخلاص ولایت
آذربایجان و عراق گماشت ایلچی بشیراز فرستاد و بسلطان زین العابدین پیغام داد که پدر مرحوم تو با ما در مقام دولتخواهی و اتحاد بود و بنابر آن
در وقت وفات با فاتن مکتوبی در باب سفارش تو ارسال نمود میباید که بدرگاه عالم پناه آیی تا تو را بنوعی منظور نظر گردانیم که علم مفاخرت
و مباهات مرتفع سازی و در کمال دولت و اقبال بحکومت آن مملکت پردازی سلطان زین العابدین بسبب عدم مساعدت بخت و طالع دون
توجه آستانه جاه و جلال طریق اهمال و اهمال مسلوک داشت بلکه ایلچی را اجازت مراجعت نداده اندیشهٔ بعید و خیال محال بخاطر گذرانید و چون این خبر بخاقان
عالی گهر رسید در شهور سنه تسع وثمانین وسبعمائه اغرق را در ری گذاشته از راه همدان علم عزیمت بصوب اصفهان برافراشت بعد از نزول
بحدود آن ولایت سادات و قضات و علما و اکابر مراسم استقبال استعجال نموده باصناف الطاف اختصاص یافتند و مال امان قبول کرده
بعضی از ایشان عنان بطرف شهر تافتند و امیر ایکو تیمور برلاس جهت تحصیل آن وجه بقلعه طبرک درآمد و امیر ملکت تیمور ولد آقبوقا بهادر و امیر محمد
سلطان شاه بشهر در رفتند و محصلان و نوکران امرا بر رعایا آغاز تشدد کرده و مغولان بیباک متعرض اهل و عیال اصفهانیان شدند و چون طبیعت
آن مردم بر اشتعال نایره فتنه مجبول بود بمطاوعت کشته در اواخر شوال سال مذکور خروج نمودند آواز طبل و بوق بعیوق رسانیدند و نوکران امرا
و محصلان بحوالی هر چه تمامتر بقتل رسانیدند زیر تیغ شمشیر خون ریز آشفتگان شبیخون در آمدند آشفتگان در اول شب بهجوم عام اخروج لیام پادرو
سپهر احتشام رسیده صاحبقران گردون غلام برابرش تیز خرام سوار گشت و بدروازهٔ توقچی شتافت و طالبان نام و ننگ از اطراف و

مغلوبی چند در هم کشیده بحدود کرمان در آمده و خواجه تاج الدین سلمانی را پیش سلطان احمد فرستاد
نبرد نبود و یزد
تربیت
و توجیه

اطراف و جوانب روی باصفهان آوردند تا وقت طلوع جمشید خورشید از طرفین باستعمال آلات قتال قیام و اقدام نمودند و چون از اصفهان زن و مرد
بیرون ریختند بیگیدان بنبرد آمدند نظم هراسنده ترکان بی ساز و برگ سراسیمه گشتند از ترس مرگ بسی نامور باز و شاهین شاه ز تیغ
[illegible] و زمین شد تباه ز ترکان جنگ آور نامدار بکشتند آن شب سه باره هزار امّا علی الصباح که حشر کواکب تاب دیدار آفتاب نیاوردند
خفاش وار فرار بر قرار اختیار کردند اصفهانیان ترک ستیز کرده روی بگریز آوردند و شهر مسخر شده صاحبقران فریدون فر از غایت غضب سپاه را
بقتل عام فرمان داد و فرمود که هر کس در اردوی همایون است از وضیع و شریف و صغیر و کبیر سری بیاورد و تیغ یمانی آغاز سرافشانی کرده در آن روز هفتاد
هزار کس در اصفهان کشته شد گویند که بعضی از اهل علم و تقوی که در ملازمت صاحبقران بودند نمیخواستند که بقتل کسی اقدام نمایند سر از سپاهیان میخریدند
و نزد خدام بارگاه سلطنت میسپردند و در اوّل و ز سری به پنجاه دینار بود و در آخر تنگه نیاز میفروختند و هیچکس نمیخرید القصه در اصفهان غیر از زنده رود
و سادات و قضات و علما و جماعتی که محصلان خود را حمایت کرده بودند کسی زنده نماند صاحبقران مظفرلوا حاجی بیک جونی قربانی و یوسف شاه را
بمحافظت شهر گذاشته عازم شیراز گشت و سلطان زین العابدین از واقعه اصفهان و توجه موکب نصرت نشان خبر یافته بجانب ششتر که تحت
شاه منصور که حاکم آن دیار بود و خاطر او را بامداد امیدوار ساخته ضمناً نوکرانش را بمتابعت خویش دعوت نمود و اکثر بجماعت خاک بیشرمی
در دیده مروّت پاشیده حلقه اطاعت شاه منصور در گوش کشیدند و شاه منصور سلطان زین العابدین را گرفته در قلعه سلاسل محبوس گردانید و چون
صاحبقران بی مانعی و منازعی بشیراز در آمد سایر حکام آل مظفر مانند شاه یحیی و سلطان احمد و سلطان ابو اسحق بن سلطان اویس بن شاه شجاع باستانش
شتافتند در آن اثنا از جانب ماوراء النهر خبر ایلچی رسیده خبر رسانید که توقتمش خان لشکر بجدّ و سمرقند و بخارا کشیده و در آن بلاد آتش نهب و تاراج
مشتعل گردیده بنابرآن حضرت صاحبقران عنان عزم مراجعت جزم کرده حکومت شیراز بشاه نصیر الدین عنایت نمود و کرمان را بدستور سابق بسلطان
عماد الدین احمد تفویض فرمود و ایالت سیرجان را بسلطان ابو اسحق مفوض ساخت و پهلوان مهذّب در ابرقوه رایت حکومت برافراخت امّا
سلطان بایزید در وقتی که سلطان احمد از اردوی همایون بکرمان رسید از یزد بیرون آمده بصوب گرمسیر دار الامان شتافت و در آن موضع همراه
اوغلان توی پیوسته چون سلطان احمد این خبر شنود با وجود ویرانی مملکت و پریشانی سپاه و رعیت خاطر بر محاربت قرار داده بعد از نماز
عصر برسم تفال مصحف مجید گشاده آیه بشارت برآمد و سلطان همچنان روی بقبله کرده گفت الهی بحرمت این کلام کریم که به پیغمبر واجب التعظیم علیه
التحیة و التسلیم نازل گردانیده ، بایزید برادر مرا بدست من گرفتار ساز تا در برابر بدی که در حق من اندیشیده بنسبت بوی نیکوئی کنم و همان
باران مقدار لشکر که حاضر بود روی بسلطان بایزید آورد و بین الجانبین محاربه روی نموده اجابت دعای سلطان احمد بظهور پیوست و لشکر یزد
گریخته سلطان بایزید دستگیر گشت و سلطان احمد بموجب نذری که کرده بود از سر جرایم برادر درگذشت و مشمول رحمت و مکرمت گردانید بعد از مراجعت
بکرمان بنوجان فرستاد و سلطان بایزید بدانجانب رفت و قلعه نوجان را بصلح گرفته از ساکنان آنجا مبلغی کرامند بستاند و بخدمت برادر
فرستاد و سلطان احمد بسط بساط عیش و نشاط اشارت نمود و این ابیات نظم فرمود نظم باز آمدیم و باز نهادیم اساس عیش کردیم از اقتباس
قدح اقتباس عیش ساقی بیار در قدح عشرت بت ریز بر عاشقان غمزده پیماز کاس عیش بنشین بخرّمی که برآریم بیخ غم از سبزه زار گلشن گردون
بداس عیش پیدا چشم بخت کسی کو زمان گل دارد بجام باده گلرنگ پاس عیش هر کس قیاس کار بمایه‌ی کند باری بسنگ دل ما جز قیاس عیش
احمد بملک دینی و عقبی بلطف دوست دارد بقدر همت خود التماس عیش یارب بفضل خویش که در کارگاه عمر خالی مدار از قد بختم لباس عیش

ذکر در آمدن شیراز بتصرف شاه منصور و بیان بعضی دیگر از وقایع و امور شاه منصور که از سایر سلاطین دودمان مظفری بمزید
شجاعت و کینه وری ممتاز و مستثنی بود و از عنفوان اوان شباب همواره ارتکاب مقاصات و محاربات مینمود در آن ایام که سلطان زین
العابدین را مقید و محبوس ساخت و خبر مراجعت حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان استماع فرمود علم عزیمت بصوب شیراز برافراخت و شاه یحیی تاب
مقاومت برادر خود در نیاورده دار الملک فارس را بازگذاشت و شاه منصور با سامان تزیین وجهی بآن بلده فاخره در آمده رایت عدالت
برافراشت و خواجه حافظ در تهنیت مقدم آن پادشاه صاحب کرم غزلی در سلک انشا انتظام داد و بیت از آن بخاطر

مظفر لوا

سپهر شجاع

مناجات

داور را

بود بیت افتاد بیت بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت کمال عدل
بفریاد دادخواه رسید و در آن ایام که شاه منصور در شیراز باستقلال بنظم امور اصاغر و اکابر می پرداخت یکی از وزرا دست همت از ادرارات وظایف ارباب عمایم
باز کشید مبلغ هفتاد تومان بود جهت اظهار کفایت مناصفه ساخت و چون شعور شاه منصور بر حرکت ناپسندیده وی اطلاع یافت بروی غضب فرمود و گفت که چگونه
سهو رفت که آبا و اجداد ما مقرر ساخته اند ناقص گردانیم فرمود تا ادرارات یومیه را صد تومان ساخته بتسویت در میان سادات و علما
تقسیم نمودند از وقوع این عنایت ابواب سرور و بهجت بر روی روزگار شیرازیان مفتوح شده بار دیگر بلبل طبع نغمه پرداز خواجه حافظ این نوا آغاز
نهاد که بیت جوزا سحر نهاد حمایل برابرم یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم ساقی بیا که از مدد بخت کارساز کامی که خواستم ز خدا شد میسرم
و چون روزی چند شاه منصور در دار الملک شیراز محترم و سرافراز بگذرانید ناگاه خبر تخلص سلطان زین العابدین بسمع شریفش رسید و واقعه چنان بود
که پس از آنکه شاه منصور از شوشتر بشیراز رفت کوتوالان قلعه سلاسل باهم گفتند که غدار و انداد که پادشاهی با این همه تجمل و حشمت بنا بر سیر عم خویش
آورده و او سالک طریق عدم انسانیت گشته اسباب سلطنتش را بگیرد و او را مقید و محبوس کرد اند آنگاه بجماعت متفق اللفظ والمعنی شعار خلاف
شاه منصور ظاهر کرده سلطان زین العابدین را مطلق العنان ساختند و او متوجه عراق گشته در اثنای راه امیر مجد الدین مظفر کاشی که خال جمال حالش بود
و از اردوی حضرت صاحبقران باتفاق تومکالان گریخته بعبدا میرفت با وی دوچار خورد و خال و خواهرزاده برافقت یکدیگر روی باصفهان
آورده بی کلفتی بر آن بلده استیلا یافتند زیرا که حاجی بیک و یوسف شاه که گماشتگان امیر تیمور گورکان بودند شهر را گذاشته بخراسان رفته
بودند و شاه منصور خبر تخلص سلطان زین العابدین را شنیده لشکر باصفهان کشید و روزی چند بمحاصره پرداخته بازگردید اما شاه یحیی چون
از شیراز فرار نمود نواحی ابرقوه را غارتیده بیزد رفت و سلطان ابو اسحق حاکم سیرجان را با خود متفق ساخته بعزم تسخیر کرمان روان شد و میان او
و سلطان احمد محاربتی در غایت شدت اتفاق افتاده در آن معرکه سلطان بایزید از طرفین را در مردانگیها نمود و شاه یحیی شکست یافته سلطان
ابو اسحق گرفتار گشت و سلطان احمد رقم عفو بر جریده جریمه او کشیده سیرجان را بار دیگر بوی داد و مظفر و منصور روی بکرمان نهاد و در سنه ۷۹۱
سلطان زین العابدین با عم خویش میرزاپان بقتال اشتغال یافت و بعد از کشش و کوشش موفور شاه منصور بر طبق نام خویش بدین پیکر بنصرت فائز گشته
سلطان احمد روی بکرمان آورد و سلطان زین العابدین بری گریخت و موسی جوکار که مهتوری بود عذار او را گرفته نزد شاه منصور فرستاد و منصور ان
عذاب قیامت بنیند کشیده در شهور سنه ۷۹۲ جهان بین آن خسرو حشمت آئین را میل کشیده و همدرین سال لشکر بیزد برده دست بغارت و تاراج برآورد
و بتوسط بعضی از خویشان شاه یحیی صلح گونه کرده مانند بلای ناگهان بطرف کرمان رفت و ایلچی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که من از شما امین نسیم
والا تجربه کرمان با عم خویش چگونه مضایقه کنم مصلحت آنست که خویشان با یکدیگر طریق مصادقت سلوک نموده دفتر عهد و پیمان امیر تیمور گورکان را بر طاق
نسیان نهند و مرا بمال و لشکر مدد دهند تا بکنار جیحون رفته نگذارم که سپاه جغتای از آب عبور نمایند سلطان احمد جواب داد که این سخن نتیجه خبط دماغ
و علامت اختلال قوت متخیله است زیرا که امیر تیمور گورکان را ده هزار چاکرست که بعدد و عدد از من و منصور زیاده و سپاه کشورگشای آنحضرت از ری
تا سرحد ختا در غایت عظمت و کامرانی نشسته اند امثال ما فقالیک بکدام استطاعت با چنین پادشاهی شوکت در مقام مقاومت توانند
آمد چون شاه منصور این جواب استماع نمود حدود کرمان را بجاروب نهب و تاراج پاک ساخته علم معاودت بصوب شیراز برافراخت و در شوال
آن سال سلطان بایزید بن محمد بن مظفر در کرمان از جهان گذران انتقال نمود و او پادشاهی نیکو طلعت پسندیده بود مدت سی و شش سال و هفت
ماه در عالم اقامت داشت و از اشعار آبدارش این رباعی یادگار گذاشت رباعی از واقعه ترا خبر خواهم کرد و آنرا بدو حرف مختصر خواهم کرد
با عشق تو در خاک فرو خواهم رفت وز مهر تو سر ز خاک بر خواهم کرد

گفتار در بیان انقضاء ایام دولت و اقبال آل مظفر و ذکر انتقال ایشان از دار ملال بعالم دیگر

فضلاء سخنور باقلام صحت اثر بر صحایف روزگار و اوراق لیل و نهار نگاشته اند
که در کرت ثانی که ماهچه رایت فتح آیت حضرت صاحبقرانی یعنی امیر تیمور گورکان پرتو وصول بحدود عراق و آذربایجان انداخت و قتل استماع
کرد در غیبت موکب همایون شاه منصور خیال استقلال داشته و پیوسته تخم مخالفت و عداوت در زمین دل خویشان متکاشته دفع شر او را برذمت

سلطان احمد اتفاق کرده عازم استخلاص شیراز شد و شاه منصور ایشان را استقبال نموده در موضع خفرک عیان لشکر خویشان ۴

۷ بطرف اصفهان رفت و شاه منصور استیلا بحدود اصفهان رسید سلطان زین العابدین بطرف ۴

شهور سنه

قلعه

بر ذمت همت عالی نهمت واجب داشت و در همچو قشون تعیین و سپاهی با عساکر ظفر مآثر از راه شوشتر متوجه شیراز گشت و علی کوتوال که از قبل شاه منصور بضبط آن ولایت
اشتغال مینمود دکر بخته بشوشتر رفت و سادات و مشایخ و علما باستقبال موکب همایون استعجال کرده منظور نظر التفات شدند و آن سالک طریق نامداری خواجه مسعود
سبزواری را با هزار مرد کاری بمحافظت شوشتر مقرر ساخته از راه بهبهان متوجه قلعه سفید گردید و آن حصنی است حصین بر قله کوهی رفیع واقع و حصانت غایت
متانتش در اطراف عالم شایع طول و عرض آن موازی چهار فرسنگ و بروج متین آن مستحکم بگچ و سنگ در جوانب آن آب روان بی‌پایان و در درون آن
قصور خوب و عمارات مرغوب فراوان بیت از جبالش بشدت آمده سنگ و ز سپهرش برفعت آمده عار و پیش ازین به پنج سال شاه منصور سعادت نامی شقاوت
فرجام را کوتوال آنحصار کرده بود و سلطان زین العابدین را بعد از میل کشیدن بوی سپرده و چون نواحی آن قلعه مضرب سرادقات سلطنت و جلال شد بموجب فرموده
صاحبقران گردون غلام عساکر بهرام انتقام روی بتسخیر آن حصار آوردند و قریب صد هزار آدمی در جوش و خروش آمده زلزله در زمین و زمان افتاد و صدای
نفیر و نقاره دل کوه را پاره پاره ساخت اهل قلعه سراسیمه شده از هول جان تیر و سنگ انداختند و بهادران موکب ظفر نشان سپر جلادت در سر کشیده
دلهای دشمنان را بهر پیکان دریده دوز میدوختند و سه روز برین منوال آتش قتال در اشتعال بوده قهرا و قسرا قلعه مسخر گشت و سعادت با اتباع بر تیغ انتقام
درگذشت و سلطان زین العابدین بمحول پایه سریر گردون مصیر شتافته صاحبقران گیتی نواز او را منظور نظر عاطفت گردانید و فرمود که بعنایت الله
تعالی داد تو از منصور مقهور خواهیم ستاند آنگاه ملک محمد اوبهی بمحافظت آن قلعه مقرر گشته رایات ظفر پیکر بپنج منزل از آنجا بحوالی شیراز رسید و در آن ایام
هر چند صاحبقران سعادتمند از احوال شاه منصور میپرسید جواب همچنین می شنید که موقوف بخبر محقق است که مملکت باز گذارد و روی براه فرار آورد و فی الواقع
معقول آن بود و در روضة الصفا مسطور است که چون شاه منصور خبر قرب وصول صاحبقران سرافراز استماع نمود از شیراز با جمعی از اهل ستیز بطریق گریز بیرون
رفت و در پل فسا منزل گزید و در آن مقام جمعی از مردم شیراز بوی پیوستند شاه منصور از ایشان پرسید که شیرازیان در شان ما چه میگویند بعرض رسانیدند که در
وقتی که از شهر بیرون می آمدیم جمعی با هم میگفتند که آنان که ترکش هفده من و چماق ده من داشتند اکنون مانند بز که از پیش گرگ بگریزد میگریزند عرق حمیت شاه منصور
از شنیدن این سخن در حرکت آمده و حلول اجل موعود او را بر آن داشت که علی الفور بشیراز بازگشته باستعداد پیکار اشتغال نمود و با سه هزار مرد شمشیرزن یا چهار
هزار بهادر صف شکن قدم در میدان نبرد نهاد و در روز جمعه در سه فرسخی شیراز بصاحبقران دشمن گداز رسیده از جانبین تعبیه لشکر پرداختند امیر تیمور گورکان
دو قول ترتیب داد و یک قول را بفر وجود همایون آرایش بخشیده دیگری را با میرزاده محمد سلطان که نبیره پسری آنحضرت بود تفویض نمود و میرزا شاه رخ را
هراول و عثمان عباس را قراول گردانید و شاه منصور سپاه شیراز را سه بخش کرده میمنه و میسره مرتب ساخت و خود با هزار سوار در قلب جای گرفته چون
چشمش بر لوای کشورگشای افتاد مانند شیری خشمناک که از هیچ چیز ترس و باک نداشته باشد بر سی هزار سوار نامدار که در ملازمت موکب نصرت شعار بودند حمله
کرد و صفوف سپاهی بدان کثرت و ابهت را بر هم زده کاری نمود که دوست و دشمن بر آن میدان داری و خنجر گذاری آفرین کردند و جمعی که در پیش صاحب
قران نیک اندیش باستعمال تیغ و سنان اشتغال داشتند گریزان شده شاه منصور در آن حین سپاهیان خود را دلداری میداد و زبان بخواندن این ابیات
میگشاد نظم برانم که گردن فرازی کنم بشمشیر با شیر بازی کنم من امروز کاری کنم بیگمان که بر نامداران سرآید جهان و دلیران ستیز در آن ستیز
و آویز با شاه منصور اتفاق کرده آثار رستخیز ظاهر ساختند چنانچه نزد حضرت صاحبقران بروایتی زیاده از پنج کس نماند و شاه منصور دو نوبت شمشیر بخود
آنحضرت رسانید و چون حمایت الهی نگهبان بود مضرتی روی ننمود بیت اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای و عادل آغاچی سپر بر سر
آنسرور گرفته ضرابی یساول و محمود شاه و محمد آزادی و توکل باورچی جنگهای مردانه پیش بردند و حملهای بهادرانه کردند تا شاه منصور عاجز شد و عثمان بطرف
تومانات میرزا شاه رخ شتافت و اولاد امیر غیاث الدین ترخان که اخوان آن شاهزاده سعادت خصال بودند باتفاق خواجه راستی و جلال حمید و غیرهم از
اهل تایید اعدا را شبه کرده از زخم پیکان فضای معرکه را بخون پردلان رنگین ساختند و امیرزاده شاه رخ با آنکه هفده ساله بود در برابر شاه منصور چندان
ثبات قدم نمود که لشکریان ظفر نشان علم تسلط افراختند و منصور مقهور شده در اثنای گریز و ستیز از اسب در افتاد و از دستبرد بهادران شهرخی
مات گشته بر بساط تیره خاک سر نهاد و یکی از لشکریان از اسب پیاده شده سرش از تن جدا ساخت و میرزا شاه رخ آنسر را پیش پدر برده
در پایش انداخت بیت هر که سر در قدم او بارادت ننهاد تیغ بیداد فلک داد سرش را بر باد امیر علاء الدین اناق در واقعه شاه منصور

گوید نظم شهریار عصر منصور آنکه او / در زمین ملک تخم داد کشت
ملک هشت از دار دنیا چون برفت / لاجرم تاریخ او شد ملک هشت القصه

چون قضیه شاه منصور بر نهج مسطور فیصل یافت بقیه آل مظفر مانند سلطان احمد و سلطان مهدی بن شاه شجاع از کرمان و شاه نصیر الدین یحیی با فرزندان معز الدین جهانگیر و سلطان محمد از یزد و سلطان ابو اسحق از سیرجان باردوی اعلی شتافتند و در سلک سایر ملازمان انخراط و انتظام یافتند و صاحب قران بهرام انتقام بموجب استصواب امرا و ارکان دولت و اتفاق اشراف و اعیان آن ولایت همدران روز تمامی آن جماعت را مقید و محبوس گردانید جهات و یراق ایشان را بباد غارت و تاراج برداد اما سلطان شبلی و سلطان زین العابدین که آن یک بحکم پدر و این از جور شاه منصور مکفوف البصر شده بودند بسمرقند کوچانید و جهة ایشان وجه معاش تعیین نمود آنگاه ایالت مملکت فارس را با میرزاده عمر شیخ تفویض فرموده بجانب اصفهان در حرکت آمد و بعد از دوازده منزل در موضع قومشه یا ماهیار بتاریخ دهم ماه رجب سنه خمس و تسعین و سبعمائه خرد و بزرگ و صغیر و کبیر آل مظفر را بیاسا رسانید و نهال اقبال آن ملوک ستوده خصال بیکبار مستاصل و نابود گردانید نظم بعبرت نظر کن بآل مظفر / شهانی که گوی از سلاطین ربودند
که در هفصد و خمس و تسعین ز هجرت / دهم شب ز ماه رجب چون غنودند
چو خرمابنان در زمانها برستند / چو تره باندک زمانی درودند

داستان اتابکان لرستان

در کتب راستان مرقوم خامه بلاغت نشان گشته که لرستان منقسم بدو قسم است لر بزرگ و لر کوچک و منشاء این قسم و وجه تسمیه آنکه در قدیم الایام دو برادر که بزرگ بدر نام داشته و کوچک ابو منصور معاصر یکدیگر در دو موضع از آن ولایت ایالت مینمودند علتست که چون برادران از جهان گذران انتقال کردند محمد بن هلال بن بدر در آن مملکت تاج ایالت بر سر نهاد و منصب وزارت را به محمد بن خورشید داد و در شهور سنه خمسمائه صد خانه وار کرد از جبل السماق شام بسببی از اسباب جلاء وطن اختیار کرده بلرستان در آمدند و یکی از احفاد محمد بن خورشید که وزیر مملکت بود جمعی از کردان را ضیافت نموده در وقت کشیدن آش کلکاوی پیش ابو الحسن فضلوی که رئیس ایشان بود نهاد و ابو الحسن باین معنی تفاءل نموده گفت ما سردار این قوم خواهیم شد و ابو الحسن پسری داشت علی نام روزی علی بشکار رفته سگی همراه برد و جمعی در راه بدو بازخورده میان ایشان مناقشه دست داد و آن جماعت علی را چندان لت زدند که بیهوش گشت و دشمنان بتصور آنکه مرده است پایش را کشیده در غاری انداختند و سگ از عقب آن زمره شتافته چون شب در آمد و همه بخواب رفتند خایه مهتر قوم را بخایید تا بمرد و سگ بخانه خویش بازگشته چون نوکران علی دهان سگ را خون آلوده دیدند دانستند که او را واقعه پیش آمده و سگ روی براه آورده ایشان از پی او روان شدند تا بآن غار رسیدند که علی افتاده بود او را بخانه برده علاج کردند تا صحت یافت و چون علی در گذشت پسرش محمد بخدمت سنقریان شتافت و بواسطه شجاعت معتبر گشت و بعد از فوت وی ولدش ابو طاهر که جوانی بود شجاعت آثار ملازمت اتابک سنقر اختیار کرد و در آن وقت که اتابک سنقر با حکام شبانکاره مخالفت مینمود ابو طاهر را با سپاهی گران بجنگ ایشان فرستاد و ابو طاهر بر مخالفان ظفر یافته دوست کام بفارس بازگشت و اتابک سنقر او را تحسین نموده گفت از من چیزی طلب نمای ابو طاهر یک سر اسب خاصه التماس نمود اتابک اسپی نیک بوی داد و گفت دیگر چیزی بخواه ابو طاهر دراغ اتابکی خواست و این ملتمس نیز مبذول افتاده اتابک فرمود که التماس دیگر نمای ابو طاهر گفت اگر اجازت باشد لرستان را از روم و آن ولایت را جهة اتابک مستخلص گردانم و سنقر لشکری مصحوب ابو طاهر گردانیده او را بدان جانب گسیل فرمود

ابو طاهر بن محمد بن علی بن ابو الحسن فضلوی

چون بامداد اتابک سنقر مستظهر گشته بجهة لرستان رسید بصلح و جنگ و لطف و عنف بر آن دیار مستولی گردید و هوس استقلال در دماغش جای گرفته حکم کرد که مردم او را اتابک گویند و فرزندانش همین سنت مرعی داشتند و بر این تقدیر ابو طاهر و اولاد او اتابکان جعلی باشند نه واقعی چه اتابکان حقیقی جمعی از امرای سرمد بوده اند که سلاطین سلجوقی فرزندان خویش را بدیشان میسپرده اند و آن شاهزادگان ایشان را اتابک یعنی اتابیک میگفته اند چنانچه در مجلد ثانی مذکور شد القصه چون لرستان بحیز تسخیر ابو طاهر در آمد با اتابک سنقر مخالفت کرده مدتی از روی استقلال حکومت فرموده روی بعالم عقبی آورد و از وی پنج پسر ماند و بزرگترین همه نصرة الدین هزار اسپ بود

اتابک نصرة الدین هزار اسپ

بعد از فوت پدر باتفاق برادران حاکم لرستان گشت و با رعیت در غایت عدالت زندگانی نموده بدان واسطه شولستان نیز بحیطه تصرفش در آمده خلیفه بغداد جهة او منشور و خلعت فرستاد و چون پیک اجل در رسید روی بجهان جاودان

جاودان نهاد   اتابک تکله بن هزاراسپ   که نسب مادرش بسنقریان می پیوست پس از وفات پدر بر مسند شهریاری نشست و اتابک
سعد بن زنگی بنابر کدورتی که از وی و پدرش در خاطر داشت سه نوبت لشکر بدان دیار فرستاده در تمامی آن معارک تکله ظفر یافت و در سنه خمس و
خمسین و ستمائه تکله بطریق مطاوعت نزد هلاکو خان رفته داخل تومان کیتوقا نویان گشت و بعد از فتح بغداد بسمع ایلخان رسید که تکله بر قتل خلیفه و شکست
اهل اسلام تحسر و تاسف میخورد و هلاکو ازین معنی رنجیده قصد تکله کرد و او از اندیشه پادشاه خبر یافته بی رخصت عنان بلرستان تافت و هلاکو کیتو
قانویان را با دیگری از امرا بدان جانب ارسال داشت و ایشان برادر تکله البارغون را که متوجه اردو بود در اثنای راه دیده بند کردند و در آن
ولایت در آمدند و تکله در قلعه تحصن نموده امرا هرچند از وعده و وعید سخن گفتند و او را پایان طلبیدند مفید نیفتاد و آخر الامر هلاکو انگشتری خود را
بنشانی امان نزد او فرستاد و تکله بران اعتماد کرده از حصار بیرون آمد و امرا او را به تبریز بردند بعد از پرسیدن یرغو و ثبوت گناه بقتل رسید
اتابک شمس الدین البارغون بن هزاراسب   چون برادرش بشهادت رسید بموجب حکم هلاکو خان حاکم لرستان گردید و
مدت پانزده سال بعدل و داد پرداخته امور ولایت را معمور ساخت و بوقت حلول اجل طبیعی علم عزیمت بصوب آخرت برافراخت و از وی دو
پسر ماند عماد الدین پهلوان و یوسف شاه.   اتابک یوسف شاه بن البارغون   بعد از فوت پدر بفرمان اباقا خان بن هلاکو خان
حاکم لرستان شد و او پیوسته با دویست سوار ملازم درگاه ایلخان بودی و نوابش بحکومت مملکت قیام مینمودند و اتابک یوسف شاه
در بعضی از معارک و اسفار نسبت با باقا خان خدمات پسندیده بجای آورده منظور نظر عنایت و التفات گشت و ایالت خوزستان و
کوه کیلویه و شهر فیروزان و جربادقان نیز تعلق بوی گرفت و چون اباقا خان وفات یافت اتابک در ملازمت احمد خان می بود و بعد از
شهادت احمد خان ارغون خان نیز نسبت بیوسف شاه طریق التفات مسلوک داشت و او را باصفهان فرستاد تا خواجه شمس الدین محمد صاحب
دیوان را باردو آورد و اتابک در اواخر ایام حیات باجازت ارغون بلرستان شتافت و از آنجا آهنگ کوه کیلویه کرد و در اثنای راه
خواب هولناک دیده بازگشت و هم دران ایام درگذشت و از وی دو پسر ماند افراسیاب و احمد   اتابک افراسیاب
بن یوسف شاه   بحکم یرلیغ ارغون خان قایم مقام پدر شد و برادر خود احمد را در اردو گذاشته بلرستان رفت و طریقه ناپسندیده
ظلم پیش گرفته هر یک از نواب اسلاف خویش را ببهانه مواخذه و مصادره نمود و عاقبت آن جماعت را بتیغ ستم بگذرانید و طایفه از اقربا و منتسبان
ایشان پناه باصفهان بردند اتابک عمزاده خویش قزل را باصفهان روان ساخت تا هر کس گریخته بود بدست آورد و در آن اثنا خبر وفات
ارغون خان شیوع یافت و قزل باتفاق سلغرشاه نامی خروج کرده شحنه اصفهان را بکشت و خطبه بنام افراسیاب خواند و اتابک خود را پادشاهی
باستقلال پنداشته طایفه از خواص را بحکومت بلاد عراق نامزد فرمود و پسر تکله بدربند کره رود ارسال داشت لران در آن سرحد با صدها
مغول دوچار خورده دست بجنگ یازیدند و مغولان انهزام یافته لران در خانهای ایشان فرود آمدند و بعشرت مشغول گشتند ناگاه لشکر مغول
از غایت غیرت مراجعت کرده دمار از روزگار سپاه لر بر آوردند گویند که در آن جنگ یک زن مغول ده مرد از لران بکشت و چون کیخاتو خان
بر طغیان افراسیاب وقوف یافت طولادای نویان را با ده هزار سوار بدفع اتابک فرستاد و طولادای بعد از محاربه افراسیاب را گرفته پیش
ایلخان برد و کیخاتو بشفاعت بعضی از خواتین محتشم رقم عفو بر جراید جرایم افراسیاب کشیده نوبت دیگر لرستان را بوی داد و افراسیاب
بدان جانب شتافته بی جهتی پسر عم خویش قزل و طایفه از امرا و اعیان را بقتل رسانید و چون غازان خان فرمانفرمای جهانیان شد افراسیاب بشرف
بساط بوسی استسعاد یافته بدستور معهود حکومت لرستان باو مفوض گشت و در سنه ۶۹۵ که غازان خان ببغداد میرفت اتابک در حدود همدان کرت
دیگر بشرف ملازمت رسید و التفات یافته عنان بطرف لرستان تافت اما در اثنای راه بهرقداق نویین که از فارس متوجه اردو بود دوچار
خورده هرقداق او را طوعا و کرها باز گردانید و بعد از وصول بپایگاه غازان اطوار ناپسندیده او را بتفصیل عرضه داشت کرد و در آن باب
امعان در مبالغه نمود که افراسیاب بن یوسف شاه بیاسا رسید   اتابک نصرت الدین احمد بن البارغون   بعد از قتل برادر بموجب فرمان
غازان خان بلرستان رفته بر مسند ایالت نشست و آب معدلت و انصاف گرد ظلم و اعتساف از چهره اهالی آن حوالی فرو شست و در ترویج امور

شریعت غرّا مساعی جمیله بتقدیم رسانید و مدّت سی و هشت سال در مملکت موروثی بدولت و اقبال گذرانید و در سنهٔ ۷۳۳ باجل طبیعی درگذشت و پسرش

یوسف شاه در لرستان پادشاه گشت **اتابک رکن الدّین یوسف شاه** مدّت شش سال در لرستان حکومت نمود و عدل و داد ورزید

بار رعایا بر وجه احسن تعاش فرمود و وفاتش در ششم شهر جمادی الاوّل سنهٔ اربعین و سبعمائه اتّفاق افتاد و ملازمانش تابوتش را بایدج برده در مدرسهٔ که رکن آباد مشهور

بود مدفون گردانیدند **اتابک مظفّر الدّین افراسیاب بن یوسف شاه** بعد از فوت پدر در لرستان مسند حکومت بر سر نهاد

و در ایّام دولت او ماهچهٔ رایت فتح آیت امیر تیمور گورکان پرتو تسخیر بر معمورهٔ جهان انداخت و لرستان را نیز مانند سایر بلاد مسخّر و مفتوح ساخت و تلک

الایّام نداولها بین النّاس تعالی بقای خدائیست و ملک ملک خدا **ذکر ملوک رستمدار** بر ضمایر آفتاب آثار واقفان اخبار بلاد

و امصار ظاهر و آشکار خواهد بود که سلطنت دیار رستمدار بموجبی که در مجلّد ثانی سبق ذکر یافت سالها بسیار تعلّق باولاد عظام کاوباره میداشت

و نسب کاوباره که موسوم بجیل بن جیلانشاه بود بجاماسپ که عم انوشیروان عادل است می پیوست تا در اثنای سلطنت طایفهٔ کاهی نوّاب خلفای

بغداد و خدّام سادات عالی نژاد در آن مملکت استیلا یافتند و آخر کسی از دودمان رسالت که در آن ولایت بر مسند جلالت نشست الثّائر

بالله ابو الفضل جعفر بن محمّد بن الحسین المحدّث بن علی بن الحسین بن علی بن عمر الاشرف بن الامام زین العابدین بن الامام حسین بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السّلام

بود و سلطنت الثّائر بالله در بلاد رستمدار در زمان حکومت ابو الفضل محمّد بن شهریار بن جمشید بن دیوبند بن شیرزاد بن افریدون بن قارن بن

سهراب بن نام آور بن بادوسبان بن کاوباره اتّفاق افتاد و کاوباره عبارتست از جیل بن جیلانشاه بن فیروز بن نرسی بن جاماسپ بن فیروز الملک

و چنانچه کلک دوزبان در مجلّد دوم بیان کرد الثّائر بالله روزی چند در رستمدار و مازندران حکومت فرمود میان او و ابو الفضل بن محمّد بن شهریار صورت مخالفت روی نموده الثّائر

بالله عنان عزیمت بجانب گیلان انعطاف داد و دیگر باره در ایالت رستمدار استقلال یافتند بعد از فوت محمّد بن شهریار اصپهبد حسام الدّوله زرّین کمر بن فرامرز بن شهریار

بن جمشید سی و پنج سال رایت اقبال برافراشت آنگاه پسرش سیف الدّوله باحرب بیست و هفت سال پادشاه بود و ولدش حسام الدّوله اردشیر بیست و پنج سال سلطنت

نمود پس برادرزاده اش فخر الدّوله نامور بن نصیر الدّوله بن سیف الدّوله سی و دو سال حکومت کرد آنگاه پسرش عزّ الدّین هزاراسب چهل سال روی

بتمشیت مملکت آورد و بعد از فوت هزاراسب پسرش شهرنوش بر مرکب سروری و شوکت سوار گشت و این شهرنوش پادشاهی عالی همّت صاحب

حشمت بود و با پادشاه غازی که حکومت مازندران باو تعلّق میداشت در طریق اتّحاد سلوک نموده خواهرش را در حبالهٔ نکاح کشید و بدین

جهة هر دو مملکت صفت مشارکت گرفته طبرستان بکمال معموری رسید و مظفّری شاعر در آن اوان قصیده نظم آورد که مطلعش اینست **بیت**

جنّت عدن است گوئی کشور مازندران در حریم حرمت اصپهبد اصپهبدان مدّت سلطنت شهرنوش سیزده سال بود بعد از وی برادرش استندار

کیکاوس بامر سلطنت اشتغال نمود و چون روزی چند استندار کیکاوس بلوازم منصب جهانبانی پرداخت بر اسپ جلادت سوار شده مخالفت

شاه غازی را پیش نهاد همّت ساخت و چند نوبت بین الجانبین محاربت دست داد و بالاخره مصالحه اتّفاق افتاد و هر یک از آن دو سردار

روی بمملکت خود نهاد و در سنهٔ ثمان و خمسین و خمسمائه شاه غازی بعلّت نقرس از عالم مجازی انتقال نمود و پسرش علاء الدّین حسن قائم مقام شد و زمان

اقبال علاء الدّین حسن بزودی بسر آمده کشته ملک اردشیر بر مسند سروری نشست و کیکاوس را پسری بود جستان نام که منصب ولایت عهد تعلّق بوی میداشت

اما بحسب تقدیر جستان پیش از پدر وفات یافته از وی پسری یکساله ماند زرّین کمر نام و کیکاوس در سنهٔ ستّین و خمسمائه بملک عقبی توجّه نمود مدّت دولتش

سی و هفت سال بود و استندار هزاراسب بن شهرنوش بن هزاراسب بعد از فوت عم در رستمدار شهریار شد و او در فن نیزه گذاری و تیراندازی ید بیضا می نمود اما بخلاف عم

پدر در تقویت شریعت نداشت و با ملاحده روی بصلح کرده همّت بر شرب مدام و مصاحبت گلرخان سیم اندام میگماشت بنابر آن اعیان از وی گردانیده بملک اردشیر نوشته

و کیفیت حال او را بازگفتند ملک مازندران قاصدی سخن دان نزد استندار فرستاده او را بر دوستی ملاحده و دوام ارتکاب ملامت کرده بطریق سلوک رشد و شناعت ترغیب نمود

هزاراسب همچنان بر مرکب غرور سوار شده آن نصایح سودمند را بقبول تلقّی ننمود بنابر آن ملک اردشیر لشکر برستمدار کشید و میان او و هزاراسب جنگ و جدال روی داد و در آخر الامر هزاراسب

شیر آویز عاجز گشته بپای اضطرار نزد اردشیر رفت و اردشیر او را باعزاز و احترام تمام نموده بمنزل مناسب فرود آورد و در آن اثنا برادر هزاراسب امیر جلیل درگذشت پسرش هزاراسب را فرستاده و بنزد او تعزیت

سر تشریف برد اما فرود نیامد و همچنان سواره بازگردید بتعظیم و احترام هزاراسب آن مرد خیال کرده ما فی الضّمیر را بعرض ملک اردشیر رسید فی الحال او را مقیّد گردانید

الاشرف بن

بعد از آنکه

بعلت خناق و ملک اردشیر امرا و ارکان دولت

۱۲

گردانید و خواست که در قلعهٔ محبوس سازد اما هزبر الدین خورشید که یکی از اعمام او بحکم هزار اسپ از مرکب زندگانی پیاده شده بود در صدد انتقام آمده بیک ضربت
هزار اسپ را بقتل رسانید مدت ملک هزار اسپ بیست و شش سال بود

ذکر عصیان اعیان رویان و رسیدن سلطنت رستمدار بزرین کمر بن جستان

در تاریخ سید ظهیر مسطور است که ملک اردشیر بعد از قتل هزار اسپ در ولایت رستمدار پادشاه علی نامی را بر مسند
جهانبانی نشاند و بعد از روزی چند مشخص شد که زرین کمر بن جستان بن کیکاوس بسن شباب رسیده و انوار اقبال از ناصیهٔ احوال او لایح گردیده خاطر
بر آن قرار داد که یکی از مخدرات شبستان خود را با زرین کمر در سلک ازدواج کشد و زمام سلطنت مملکت موروث را در قبضهٔ اختیار او نهد و اعیان
رویان بر مافی الضمیر اردشیر وقوف یافته این معنی موافق مزاج نازک ایشان نیفتاد و بخلاف پادشاه بیعت بیکدیگر داده بیستون نامی را بحکومت برگزیدند
و پادشاه علی را بزخم زوبین از میان برداشته و بیب زرین کمر را سر بریدند و زرین کمر بگوشهٔ گریخته چون این خبر بعرض ملک اردشیر رسید با سپاه
فراوان متوجه رویان گردید و بسیاری از مخالفان را بتیغ بیدریغ گذرانید و بیستون بقلاع رودبار گریخت آنگاه ملک اردشیر افسر سروری بر سر زرین
کمر نهاده او را بمقداری تقویت کرد که بمراتب آبا و اجداد بزرگوار خود رسید و زرین کمر بیست و چهار سال باقبال گذرانیده در سنهٔ عشر و
ستمایه وفات یافت **بیستون بن زرین کمر** بعد از فوت پدر کمر سروری بر میان بست و در زمان دولت او ملک اردشیر بآخرت پیوست
و مملکت مازندران بگماشتگان خوارزمشاهیان تعلق گرفت و بیستون بصفت شجاعت موصوف بود بضرب شمشیر ولایت خود را از مخالفان محافظت
مینمود و در سنهٔ عشرین و ستمایه فوت شد مدت سلطنتش ده سال بود **فخر الدوله نامآور بن بیستون** بعد از پدر بر تخت حکومت نشست
و در ایام ایالت او آفتاب اقبال خوارزمشاهیان بسرحد زوال رسید و ماه جاه و حشمت چنگیزخانیان از افق ولایت ایران طالع گردید
و چون نامآور هشت سال مالک تخت و افسر بود بعالم عقبی توجه نمود پسر بزرگترش **حسام الدوله اردشیر** در حدود گیلان لواء
حکومت افراشته ولد خوردترش اسکندر که نسبش از جانب مادر بخوارزمشاهیان می پیوست در آمل پادشاه شد و چون استندار اردشیر وفات
یافت استندار شهراکیم که برادرش بود قایم مقام گشت و مدت سی و یکسال بعدل و انصاف اوقات گذرانیده در سال یازدهم از سلطنتش
در الوس چنگیزخان منکوقاآن بر تخت سلطنت نشست و هلاکوخان را متوجه ایران گردانید و هلاکو همت بر فتح قلاع ملاحده گماشته استندار
شهراکیم باتفاق شمس الملوک اردشیر که در آن زمان حاکم مازندران بود بمحاصرهٔ گردکوه رفتند اما قبل از آنکه تسخیر حصار تیسیر پذیرد هر یک متوجه
ولایت خود گشتند و چون این خبر بهلاکوخان رسید یکی از امراء بزرگ را که مشهور بغازان بهادر بود بتادیب شمس الملوک و استندار شهراکیم نامزد فرمود
و چون غازان بهادر بمازندران در آمد شمس الملوک مرکز دولت خالی گذاشت و شهراکیم نیز خیال گریز کرده بالاخره نزد غازان رفت و از تقصیرات
لوازم اعتذار و استغفار بتقدیم رسانید و غازان او را مشمول نظر اشفاق گردانیده چون این معنی بر ضمیر شمس الملوک واضح گشت او نیز بخدمت غازان
رفت و از جانب دیوان خان منشور حکومت ایشان را امضا فرموده خود در آمل ساکن گشت و بعد از چندگاه میان شمس الملوک و شهراکیم مخالفت وقوع یافته شمس
الملوک منهزم باردوی قاآن گریخت و از آنجا رخت هستی بباد فنا داد و حکومت مازندران تعلق ببرادرش علاء الدوله علی گرفت و وفات استندار شهرا
کیم در سنهٔ ۶۷۱ اتفاق افتاد و پس از وی پسرش فخر الدوله نامآور بن شهراکیم که شاه غازی لقب داشت در رستمدار تاج ایالت بر سر نهاد و او
پادشاهی عادل شریعت پرور رحمت گستر بود پیوسته مردم را باداء طاعات و عبادات ترغیب و تحریض مینمود مرتبه که اشارت فرمود تا در ممالکش
منادی کردند که فرق انام بمقتضای آیهٔ کریمهٔ یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع عمل نموده در وقت
نماز جمعه هیچ آفریده به بیع و شرا و سایر مهمات دنیوی نپردازد و همه کس بمسجد جامع رفته بگذاردن نماز و عرض نیاز قیام نماید جمعی از ضعفا صناع
و محترفه بدرگاه پادشاه شتافته معروض داشتند که بجهة کثرت عیال و اطفال ما را در تمام روز بمهم خود مشغول میباید بود تا وجه معیشت بهم رسد و اگر
حسب الحکم بمسجد جمعه حاضر میشویم از خدام سلطنت آشیان ایذائی یا بیم حکم حیثیت شاه غازی فرمود جهة مردم ضعیف شهر و بازار وظیفه معین سازند تا هر
ساله از دیوان اعلی بگیرند و جهة کسب نفقه و عیال از ادای نماز تقاعد ننمایند دیوانیان حسب الفرموده بتقدیم رسانیدند بعد از آن محتسبی را
معلوم شد که شخصی بی وضو نماز میگذارد بتادیب آن مشغول گردید آن شخص گفت آنچه ملک ابن عنایت فرموده اجرت گذاردن نماز است و اگر

میخواهند که وضو سازم چیزی دیگران کار مقرر نمایید و این گفت و شنود بسمع شاه غازی رسیده در خنده شده[۳] شاه غازی مدت سی سال در اقبال
گذرانیده در سنه احدی و سبعمایه متوجه عالم باقی گردید و از وی پسری ماند اسکندر نام مؤلف تاریخ طبرستان گوید که این اسکندر چند با دری ملوک
زمان است ملکت شاه کیخسرو بن شهراکیم بعد از برادر خود شاه غازی یازده سال بر مسند سرافرازی نشست و برادر دیگرش اغش کمر خدمتش
بربست و شاه کیخسرو را ایزد تعالی قرب صد فرزند کرامت فرموده فوتش در سنه احدی عشر و سبعمایه روی نمود آنگاه آفتاب دولت
شمس الملوک محمد بن کیخسرو از افق اقبال طالع گشت و او پادشاه دین دار عدالت شعار بود و پیوسته با علما و فضلا و صلحا مصاحبت میفرمود
و در ایام کامرانی مساجد و خانقاه و بقاع خیر طرح انداخت و قری معمور و مستغلات مرغوب بران مواضع وقف ساخت و اوقات ایالتش
بحبال امتداد یافته و در سنه سبع عشر و سبعمایه عنان بعالم جاودان تافت نصیر الدوله شهریار بن کیخسرو بعد از فوت برادر افسر سروری بر سر
نهاد و مدت هشت سال با قبال بگذرانیده و چون حیاتش نزدیک باتمام رسید برادرش تاج الدوله بن جلال الدوله اسکندر بیک ضرب
تیغ آبدار او را متوجه عالم عقبی گردانید تاج الدوله زیاد در زمان شهریاری برادر در کلارستاق مقیم بود و بعد از قتلش مدة سه سال باستقلال
حکومت نمود و فاتش در موضع کویر در سنه ۷۳۴ اتفاق افتاد جلال الدوله اسکندر بن تاج الدوله زیاد پس از فوت پدر تاج اقبال بر سر نهاد و ولایت
ناتان و رستاق را به برادر خود فخر الدوله شاه غازی عنایت فرمود و در ایام دولت جلال الدوله سلطان ابوسعید بهادر خان وفات
یافت و امیر مسعود سربدار در سبزوار قوی حال شده در اواخر سنه ۷۴۳ لشکری بمازندران کشید و چنانچه در ذکر حکومت او مذکور خواهد گشت
بقتل رسید و غنیمت بسیار بینهایت از جهات و یراق سربداران بدست اهالی مازندران و رستمدار افتاد و تجمل و حشمت و مکنت و عظمت جلال
الدوله اسکندر بدرجه کمال رسید و لشکر بحدود ری کشیده چند قلعه معتبر مفتوح گردانید در ظهیر سمت تحریر یافته که عادت اکثر مردم رستمدار و گیلان
و مازندران چنان بود که موی سر میگذاشتند و دستارها میبستند تا بعد از قتل امیر مسعود سربدار جلال الدوله و برادران او سر تراشیدند و دستار
پیچیدند جلال الدوله در صباح روز شنبه ۲ ذوالحجه سنه ۷۴۴ قلعه و شهر کجور را طرح انداخت و باندک زمانی العمارت عالی ساخت و چون
مدت ملکش به بیست و هفت سال رسید ناگاه بحسب اقتضا قضا در سنه احدی و ستین و سبعمایه بزخم خنجر سیاولی متوجه عالم عقبی گردید مفصل این مجمل آنکه
جلال الدوله مسخره را که قزوینی الاصل بود پیوسته در مجلس عیش و طرب طلب مینمود و بصیقل سخنان هزل آمیزش زنگ ملال از آئینه خاطر میزدود
و در اثنای یکی از اهل صحبت آن مسخره را سخنی درشت گفت و قزوینی را کمال نادانی بران داشت که کاردی از میان کشیده برخواست که بآن شخص زند
و بدین جهت مردم بهم برآمده چراغ فرونشست و خوف بر ملکت جلال الدوله غلبه کرده برجست که از خانه بیرون رود قضارا کارد مسخره بی اختیار
بر دستش خورد و رستمداری فریاد برآورد که ملکت را بزدند یعنی ملکت را بزدند و در آنحال ملکت پای از خانه بیرون نهاد و سیاولی که حاضر بود تصور نمود
که او شخصی است که جلال الدوله را کارد زده است و میخواهد که بگریزد و بنابران خنجری به پهلویش فرو برد و جلال الدوله در ساعت افتاد و بمرد
فخر الدوله شاه غازی بن تاج الدوله بعد از شهادت برادر نزدیک به بیست سال در رستمدار بر مسند سرافرازی نشست و در سنه ثمانین و سبعمایه
بملکت عقبی پیوست عضد الدوله قباد بن فخر الدوله قایم مقام بود و بیست و یکسال در آن ولایت حکومت نمود و چون اجل موعود در رسید در وقت
محاربه کلنور بر دست سید فخر الدین بن سید قوام الدین کشته گردید سعد الدوله طوس بن تاج الدوله زیاد پس از قتل قباد در رستمدار تاج حکومت
بر سر نهاد و او بعدل و انصاف وجود و سخا و سایر محاسن و صفات آراسته بود و بعد از وصول حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بمازندران
بملازمتش مبادرت نمود

گفتار در بیان شمه از حال ملکت کیومرث بن بیستون و ذکر ارتفاع بنای دولت او بمحض قدرت صانع کن فیکون

ملکت بیستون که ولد گستهم بن تاج الدوله زیاد بود در سنه سبع و ثمانین و سبعمایه در طالقان بدست جمعی از ملاحده
افتاده عالم را بدرود نمود و از وی پسری ماند کیومرث در وقت استیلاء امیر تیمور گورکان بر مازندران خود را در نظر آفتاب آثار
پادشاه کامکار گردانیده بکوتوالی قلعه نور منصوب گشت و چند سال در آن حصار باقبال گذرانیده در آن اوان که اسکندر شیخی ولد افراسیاب چلاوی
با حضرت صاحبقران آغاز مخالفت کرد و امیرزاده رستم بن عمر شیخ و امیر سلیمان شاه بدفع فتنه او مامور گشتند ملکت کیومرث بنابر نزاعی که

نسخه: برای مزد ۲

نسخه: فرمود تا ملکت تحجره جهت گذاردن نماز برای شخص معین ساخته بودند در وظیفه او افزودند

دیجون ۲

نسخه: زیاد

نسخه: تاریخ رشید

نسخه: کلیور

نسخه: گستهم

که با اسکندر شیخی داشت از قلعه بیرون آمده بدیشان پیوست و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه این معنی را فوزی عظیم دانسته یکی از معتمدان را بکوتوالی
قلعهٔ نور مقرر ساختند و خواهر کیومرث را بوی داده او را بگرفتند و نزد اسکندر شیخی که در آمل بود فرستادند و پیغام نمودند که اتابک دشمن
تو را گرفته ارسال داشتیم تا غایت عنایت ما را در بارهٔ خود معلوم نمائی و من بعد بادیهٔ مخالفت نه پیمائی اسکندر شیخی باین سخن اصلا التفات نکرده
ملک کیومرث را اسپ و خلعت داده گفت بهر طرف که میخواهی توجه نمای که مرا با تو کاری نیست و کیومرث بشیراز شتافته تعدی که از امیرزاده
رستم بنسبت باو واقع شده بود بعرض برادرش امیرزاده پیر محمد که در فارس حکومت مینمود رسانید و امیرزاده پیر محمد او را استمالت داده بزبان بلا
میرزا رستم و سلیمانشاه نکشاد و کیومرث را بایالت ولایت موروث وعده داد اما بعد از فوت امیر تیمور گورکان بعضی از اهل غرض بعرض پیر محمد
رسانیدند که کیومرث داعیهٔ خروج دارد بنابران ملک محبوس گردید و چند ماه در زندان بسر برده بگریخت و در زی قلندران با جمعی از آن
طایفه خود را بنواحی قلعهٔ نور رسانید و در هر چند روز یکبار بهانهٔ دریوزه بآن قلعه میرفت و گاهی نزد دربان نشسته با او حکایت میکرد تا میان
الجانبین الفت و موانست پیدا شد و روز تا شب در صحبت دربان بسر برده در وقتی که ببستن دروازه مشغول گشت کیومرث در گوشهٔ خزید
و چون جای خواب کوتوال را معلوم داشت در همان شب بدانجا رفت و دید که چراغ میسوزد و کوتوال دست در گردن خواهرش که منکوحهٔ او بود
کرده بخواب رفته و حربه نزدیک خود نهاده کیومرث بقدم جرأت ببالین آن دو غافل رفته حربه را برداشت و کوتوال و همشیره را
کشته و سرهای ایشانرا برداشته ببرجی از بروج حصار بالا رفت و فریاد برآورد که ای متوطنان قلعهٔ نور بدانید که منم کیومرث بن بیستون که
بقلعهٔ نور درآمده سر کوتوال و زن او را از تن جدا کردم و حالا هر دو سر را بدست دارم باید که هر کس درین حصار نوکرزادهٔ من و پدران منست
تیغ انتقام از نیام کشیده در قتل و غارت مغولان از خود بتقصیر راضی نشود و این کلمات را تکرار کرده بهمان ساعت فوجی از ملازمان
قدیمی ملوک رستمدار خود را بوی رسانیدند و دیدند که در قول خویش صادق است و فی الحال بسر دربان دویده او را بقتل آوردند و بعد از آن
شورش و غوغای عظیم در قلعه افتاده رستمداریان بسیاری از نوکران کوتوال را کشتند و فوجی را از حصار بیرون کردند و آن ولایت نوبت دیگر
بحیطهٔ تصرف کیومرث درآمده باندک زمانی بلدهٔ رویان بلکه تمامی ملک رستمدار را تسخیر نمود و چند کرت تاختن بحدود ری و دماوند و قومس
برد گویند که رستمداریان تا آن غایت سنی مذهب بودند و کیومرث در محبس شیراز نذر کرده بود که اگر کرت دیگر در ولایت موروث حاکم
گردد بمذهب علیهٔ امامیه درآید بنابران درین وقت که آن مملکت را مسخر ساخت شعار شیعهٔ علویه ظاهر گردانید و سایر رستمداریان بموجب
کلمهٔ الناس علی دین ملوکهم آن مذهب را قبول نمودند و ملک کیومرث را در ایام دولت یکدو نوبت با میر الیاس خواجه که از قبل شاهرخ
میرزا چند گاهی حاکم عراق بود جنگ روی نمود و ظفر و نصرت کیومرث را بود و آخر الامر کیومرث ایلچیان باستان شاهرخی فرستاده از
خویش عذرخواهی فرمود و مقبول افتاد فوت ملک کیومرث در سر راه بالو در ماه رجب سنه سبع و خمسین و ثمانمائه دست داد و او را هشت پسر
بود باین ترتیب ملک اویس ملک کاوس ملک اشرف ملک کیخسرو ملک اسکندر ملک بهمن ملک ایرج ملک مظفر و ازین جمله ملک
اویس و ملک کیخسرو و ملک اشرف در حین حیات پدر وفات کرده بودند و از ایشان فرزندان مانده بودند **اختتام حکایات
ملوک رستمدار** چنانچه در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان گشته بعد از فوت ملک کیومرث قلعهٔ نور و توابع آن را پسر بزرگترش
ملک کاوس متصرف شده سایر مواضع را ملک اسکندر و چون کاوس بظلم نفس و سفک دما موصوف بود بیشتر مردم مایل سلطنت اسکندر
شدند و مدتی مدید میان برادران طریق مخالفت و محاربت مسلوک بود و در اکثر معارک ملک اسکندر را صورت نصرت روی مینمود
بالاخره بین الجانبین مصالحه دست داد و وفات کاوس در سنه ۸۷۱ اتفاق افتاد و پسرش ملک جهانگیر قایم مقام پدر گشته روزی چند
با عم خویش طریقهٔ اطاعت مسلوک داشت و عاقبت بواسطهٔ افساد اهل فتنه و فساد میان عم و برادرزاده غبار نزاع ارتفاع یافت
و در آن سال که امیر حسن بیک از رفع میرزا جهانشاه فراغت یافته در قم نزول اجلال فرمود عم و برادرزاده باردوی اعلی رفتند
و کیفیت حال خود بعرض رسانیدند امیر حسن بیک حکم فرمود که جهانگیر بهمان مواضع که در تصرف پدرش بوده قانع گشته نسبت بملک

دربان

از اندازه جرات

اسکندر در مقام متابعت باشد و درین باب مناشیر نوشته ایشان را اجازت انصراف ارزانی داشت و چون چند سال برین منوال بگذشت باز دیگر نایرهٔ خلاف مشتعل گشت مؤلف تاریخ طبرستان سید ظهیر گوید که درین کرت که میان اسکندر و جهانگیر مخالفت افتاد ملک اسکندر از حضرت سیادت پناهی خلافت دستگاهی سید سلطان محمد که در گیلان بر مسند سلطنت متمکن بود استمداد فرمود و آنجناب مرا با هزار کس بدانجانب فرستاد و من بکجور شتافته و مدت دو ماه در آن مقام اقامت نموده ملک اسکندر و جهانگیر گردیدم تا بایکدیگر طریق صلح و صفا مسلوک داشتند و تا غایت که تاریخ هجری بماه شعبان سنه ۸۸۱ رسیده بنا بر مصالحه بین الجانبین انهدام نیافته و بدین واسطه بر توامیت بر وجوه احوال متوطنان آن ولایت تا جامع این اوراق بعرض خدام آستانی که ملاذ فضلاء آفاق است میرساند که آنچه از حالات ملوک رستمدار تا سال تحقیق پیوسته این بود که خامهٔ بلاغت شعار در سلک تحریر کشید و من بعد آنچه از آن باب معلوم شود در ضمن اخبار آینده معلوم خواهد گردید ان شاء الله وحده **ذکر ارتفاع طبقهٔ سیم از ملوک باوند بعنایت بی غایت حضرت خداوند** مورخان خردمند بعبارات دلپسند بیان کرده اند که بتاریخ سنه خمس وثلثین وستمایه که معمورهٔ جهان سیما بلاد ماوراء النهر و ایران بسبب تسلط و بیداد سپاه توران خراب و ویران گشته بود حسام الدوله اردشیر بن کینخوار بن رستم بن دارا بن شهریار بن قارن بن سرخاب بن دارا بن رستم بن سرخاب بن قارن بن شهریار بن قارن بن شیرویه بن سرخاب بن مهرمردان بن سرخاب بن باو بن شاپور بن کیوس بن قباد بن فیروز الملک عجم جد انوشیروان العادل خروج کرده بدستور اجداد خود مملکت مازندران را ضبط نمود و بعد از وی هفت نفر از اولاد و احفادش در آن دیار بر مسند اقبال نشستند و مدت دولت ایشان صد و پانزده سال امتداد یافته در شهر محرم سنه خمسین وسبعمایه بنهایت انجامید چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد رسید **حسام الدوله اردشیر** ابو الملوک لقب داشت و او در سنه خمس وثلثین وستمایه خروج کرده در مازندران علم تسلط برافراشت و هرچند بواسطهٔ قتل و غارت خیل مغول رواج و رونق از آن مملکت مهجور گشته بود بقدر امکان در تعمیر آن کوشید و چون آمد شد امراء چنگیزی در ساری که دار الملک سلاطین ماضیه بود بسیار روی مینمود آمل را رفته آن خطه را تختگاه ساخت و در سنه سبع واربعین وستمایه هادم اللذات دو اسبه بر سرش تاخت مدة دولتش دوازده سال بود و بعد از وی پسر کلانترش **شمس الملوک محمد** بامر ایالت مشغولی نمود و در ایام سلطنت او هلاکوخان همت بر تخریب قلاع ملاحده گماشته شمس الملوک را باتفاق حاکم رستمدار شهر گیسم بمحاصرهٔ گردکوه باز داشت و ایشان قبل از فتح بولایت خود بازگشته بنابرین جرم در سنه ۶۶۵ شمس الملوک بضرب تیغ مغولان شهید گردید و او مدت هژده سال لواء ایالت مرتفع میگردانید **علاء الدین علی بن حسام الدوله اردشیر** بعد از برادر باتفاق امراء مغول حاکم مازندران گشت و چون ده سال از سلطنتش بگذشت در سنه خمس وسبعین وستمایه دست قضا روزنامهٔ دولتش در نوشت **تاج الدوله یزدجرد بن شهریار بن اردشیر** قایم مقام عم خویش علاء الدوله بود و او در مازندران اقتدار تمام پیدا شده نوبت دیگر آن مملکت را معمور ساخت چنانچه بروایت سید ظهیر در ایام دولتش در آمل هفتاد مدرسه معمور گشت و در هر مدرسه عالمی بدرس و افاده اشتغال میفرمود و چون تاج الدوله بیست و سه سال مسند اقبال بر سر نهاد و فاتش در سنه ۶۹۸ دست داد و پسرش **نصیر الدوله شهریار** قایم مقام شد شانزده سال بر مسند ایالت متمکن بود فوتش در سنه اربع عشر وسبعمایه روی نمود و بعد از پسر تاج الدوله **رکن الدوله شاه کیخسرو** بر مسند حکومت نشست و بجهت تردد و آمد شد امراء ترک اهل و عیال و اطفال و اموال خود را برستمدار فرستاد و در آن ولایت قریه خرید مسکن جماعت گردانید و وفات رکن الدوله در سنه ۷۲۸ دست داد و مدت دولتش چهارده سال بود و پس از وی ولدش **شرف الملوک بن شاه کیخسرو** شش سال صاحب افسر بوده در سنه اربع وثلثین وسبعمایه رخت هستی بباد فنا داد آنگاه برادرش **فخر الدوله حسن** که خاتم ملوک باوند است بر تخت حکومت نشست و قضیهٔ میر مسعود سربدار در ایام دولت او بوقوع پیوست و بعارضه انگال بلا و وبا در مازندران شایع شده بسیاری از آل باوند بدان علت فوت شدند چنانچه غیر از فخر الدوله حسن و بعضی از اولاد صغار او از آن قوم شخصی متعین زنده نماند در آن اثنا بسبب سعایت زمرهٔ از مردم مفسد حسن کیا جلالی را که از عظماء ارکان دولت او بود بقتل رسانید و بدین واسطه تفرقهٔ بسیار باهالی مازندران رسیده کیا بیان جلالی بر ملک فخر الدوله استیلا یافته کیا افراسیاب که خواهرش در حبالهٔ ملک بود سرانجام

[illegible] سنه ۸۸۱

سنه مذکور

سرانجام امور ایالت را از پیش خود گرفت و آن ضعیفه را از شوهر دیگر دختری بود و افراسیاب باتفاق خواهر فخر الدوله حسن را بمباشرت ربیبه نسبت کرد از علما و فقها در باب قتل او فتوی حاصل نمود و در روز شنبه بیست و هفتم ماه محرم سنه خمس و سبعمائه فخر الدوله بحمام رفته چون از آنجا بیرون آمد پسران افراسیاب جلالی کیا علی و کیا محمد را که دو جوان خوش آواز بودند و ملک فخر الدوله از غایت اهتمام بحال الحوان تغنی خود شاهنامه بر ایشان میخواند در سر حمام بحضور طلبید و شاهنامه را گشاده خنجر خویش را بر بالای کتاب نهاد و بیت بیت ایشان را تعلیم میداد که ناگاه یکی از آن دو غدار خنجر برداشته بر سینه ملک زد چنانچه فی الحال بملک باقی انتقال نمود آنگاه جلابیان بر مازندران مسلط تمام یافتند و چندین هزار خون ریخته اکثر خاندان قدیم را برانداختند و فرزندان ملک الدوله با سایر متعلقانش رجوع بملک جلال الدوله اسکندر که حاکم رستمدار بود نمودند و در ظل شفقت و عاطفت اسکندری روزی چند برآسودند و اولاد ذکور فخر الدوله چهار نفر بودند شرف الملوک شاه غازی شمس الملوک کاوس که از همه بزرگتر بود در وقت شهادت پدر ده سال عمر داشت و بعد از فخر الدوله هیچکس رایت ایالت نیفراشت کفتار در

مجملی از حال قدوه اولاد رسول قرشی سید قوام الدین مرعشی و ذکر انقضاء دولت و زندگانی افراسیاب جلابی بسبب مخالفت جناب سیادت مآبی سعادت انتسابی

چنانچه سید ظهیر در تاریخ طبرستان تحریر فرموده سید قوام الدین ولد سید صادق عبد الله بن حسین المرعشی است و نسب سید حسین مرعشی بامام زین العابدین بن الحسین بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام منتهی میشود و سید قوام الدین از اوایل ایام صبی و ابتداء اوان نشو و نما تتبع سنن سنیه آباء بزرگوار و اجداد نامدار خود نموده بسلوک طریق زهد و سداد و لزوم طریقه صلاح و رشاد مشغولی فرمود و بعد از تحصیل علوم دینیه و تکمیل معارف یقینیه از وطن مألوف که ولایت آمل بود سفر کرده در خراسان بمجلس سید عز الدین سوغندی که مقتدای روزگار و پیشوای مشایخ عالیمقدار بود رسید و دست ارادت بآنجناب داده یک اربعین در خدمتش گذرانید آنگاه اجازت مراجعت یافته بآمل شتافت و چندگاهی بطاعت و عبادت بسر برد و نوبت دیگر توجه جاذبه سید عز الدین آن قدوه اولاد سید المرسلین را بخود کشید و سید قوام الدین باز بخراسان رفته بشرف طواف روضه منوره رضویه علیه الصلوة و التحیه مشرف گشته اربعینی دیگر در خانقاه پیر خود بسر آورد و بعد از آن بوطن اصلی معاودت نموده بارشاد و فرقه عباد مشغولی فرمود و در آن زمان افراسیاب جلابی حاکم مازندران فخر الدوله حسن را بخنجر غدر کشته بود و هرج و مرج باحوال طبرستان راه یافته در هر بلده متغلبی بظلم و تعدی مشغولی میکرد هیچیک باطاعت دیگری اعتراف نمی آورد و افراسیاب باوجود آنکه اکثر مازندران بحیطه تصرف داشت دفع طایفه که در دو ولایت آتش فتنه و فساد برافروخته بودند نمیتوانست نمود و در آن اثنا کیا حسن صمانداری که همشیره افراسیاب در حباله نکاح داشت و از قبل ملک فخر الدوله حسن در لارجان حکومت میکرد با افراسیاب پیغام داد که تو پای از حد خود بیرون نهاده بخلاف شرع شریف مانند ملک فخر الدوله ملکی را کشتی و مع ذلک پیوسته مرتکب انواع ملاهی و مناهی میشوی بنابر آن مرا و سایر امرا و ولایات را شرعا و عرفا متابعت تو جایز نیست باید که دست در دامن توبه و انابت زنی و من بعد بر جاده شریعت مطهره ثابت قدم بوده پیرامن معاصی نگردی تا مهم استقامت پذیرد افراسیاب چون این سخن استماع نمود بحسب ظاهر قبول فرمود و بپای نیازمندی خود را بزاویه سید قوام الدین رسانیده دست در دامن متابعت آنجناب زده زبان بگفتن کلمه استغفر الله گردان ساخته از ارتکاب شراب و سایر منهیات توبه کرد رباعی

از شرب مدام و لاف مشرب توبه
وز عشق بتان سیم غبغب توبه
در دل هوس گناه و بر لب توبه
زین توبه نادرست یا رب توبه

و جناب سیادت مآبی آثار سکینت و انابت در بشره افراسیاب جلابی مشاهده نموده بحکم نحن نحکم بالظاهر ابواب شفقت بر رویش مفتوح گردانید و سر او را بدست مبارک خود تراشید و طاقیه درویشانه بر فرقش نهاده مردم چنان پنداشتند که افراسیاب عن صمیم القلب مرید جناب سیادت مآب گردیده سلوک طریق زهد و تقوی اختیار نموده بهمان سبب اولاد او را شیخی ملقب ساختند و یکی از آنجمله اسکندر شیخی است که چندگاه در ملازمت حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بسر برد و آخر الامر مخالفت کرد القصه چون افراسیاب نسبت بسید قوام الدین اظهار ارادت نمود متوطنان آن دیار هر روز فوج فوج بعتبه علیه سیادت می شتافتند و بدست نیازمندی در دامن متابعت آنجناب آویخته مرید میگشتند و درویشان چون افراسیاب را داخل سلسله خود میپنداشتند گاهی بخانه اش رفته بزبان

و اربعین

از آن قدم

فایده چنان بود که سپاهیان مازندران ... بر سر کنده ... الملک خواندی ... و خود را ... الملک ... و ارکفتند ... مفاخرت ... دیگر

باری از روی احتیاج خود مطلبیدند و بدست گستاخی جامه او را بر داشتند و بپوشیدند و میگفتند تو پادشاه دیگری را برای خود ترتیب نمای و چون
افراسیاب ازین معنی تنگ آمده ترسید که سید قوام الدین نیز بدستور ساداتی که قبل از آن در طبرستان خروج نموده بودند هوس ایالت فرماید و ابواب
تفرقه بر روی روزگار او بگشاید جمعی از فقها و علماء آمل را که بر آن سید ستوده خصال رشک میبردند طلبیده ما فی الضمیر خود را اظهار کرد آن جماعت گفتند
که اگر حال سید قوام الدین برین منوال جاری باشد باندک زمانی اختلال بامور ملک و مال تو راه یابد و پرتو دولت و اقبال بر ناصیه احوال او تابد
مناسب آنست که از تتبع روش سید احتراز و اجتناب نمائی و او را بمجلس ما حاضر گردانی تا بحسب شرع شریف بروی ثابت سازیم که مبتدع است
و اطوار مریدانش مخالف مسائل شرایع آنگاه خود ملتمس را از گوشه نشینی و ارشاد منع نمائی و اگر قبول نکند اخراج فرمائی افراسیاب این سخنان را بسمع
رضا اصغا فرموده در ساعت باحضار جناب سیادت شعار فرمان داد و چون آنجناب بتشریف حضور ارزانی داشت هرچند فقهاء جهود سعی
نمودند که آنچه مخالف شریعت مطهره باشد بروی ثابت نمایند نتوانستند ساخت مگر آنکه گفتند تو ذکر جهر میگوئی و این حرکت نامشروع است و افراسیاب
بهمین سخن تمسک جسته سید قوام الدین را بفقها سپرد که با او بمقتضای شرع عمل نمایند و آن جماعت در میان بازار دستار از سر آن زبده ابرار برداشته
بند بر پایش نهادند و بزندان فرستادند و افراسیاب از لباس فقر بیرون آمده توبه بشکست و آغاز شرب شراب کرده بمجلس عیش و نشاط نشست

بیت
اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود
ببین که جام زجاجی چگونه اش بشکست

اما بحسب اقتضاء قضا همان شب که سید سعادت انتما بزندان
رفت کیا سیف الدین ابن افراسیاب را که ولیعهد پدر بود از درد قولنج بمرد و مردم این معنی را بر کرامت سید هدایت منزلت حمل کرده خاص و عام
بزندان شتافتند و آنجناب را بیرون آورده بمنزل شریفش که قریه دابو بود رسانیدند بعد ازین واقعه مازندرانیان بیشتر از پیشتر کمر متابعت سید
قوام الدین بر میان بستند و ابواب محبت آنجناب بر روی خود گشادند و در مقام فرمان بری نشستند و افراسیاب از مشاهده این حال بی تحمل شد
در شهور سنه ستین و سبعمائه که مدت ده سال از طلوع اختر دولتش در گذشته بود و آفتاب اقبالش بسر حد زوال انتقال نموده با اکثر فرزندان و جمعی
کثیر از لشکریان بقصد گرفتن سید قوام الدین متوجه قریه دابو شد و سید از این حال خبر یافته فرزندان و مریدان و معتقدان خود را جمع ساخت و در صدد
مدافعه آمده با سیصد کس در غوزه زاری که عورتی اطراف آنرا شاخهای درخت استوار ساخته بود بایستاد و آب در حوالی آن موضع سر داد و چون
زمین آن منزل در غایت لینت بود لای و گل بمرتبه رسید که سواران را بر آن عبور متعسر بلکه متعذر گشت و بعد از آنکه افراسیاب بدان موضع رسید [illegible] نمود
تا اصحاب قبضه بر سید و یاران تیرباران کردند و از آنجانب نیز درویشان دست تیر و کمان برده بحسب تقدیر ملک قدیر تیر اول بر هدف مراد یعنی
سینه افراسیاب خورد چنانچه از اسب در گذشته جان بقابض ارواح سپرد لاجرم اتباع سید قوام الدین دلیر شده بر جلابیان یکبار حمله کردند و سه
پسر افراسیاب کیا حسین و کیا سهراب و کیا علی را همدران معرکه از عقب پدر فرستادند و دشمنان را منهزم گردانیده تا دروازه آمل در عقب
گریختگان تافتند بسیاری از ایشان به تیغ بیدریغ بگذرانیدند اسکندر شیخی و سایر اولاد و نبایر و اقارب و عشایر افراسیاب چون آن حال مشاهده نمودند
بر اسپان تیز رفتار سوار شده روی بوادی فرار آوردند و از آمل جان بلب رسان کشیده از آنجا برستمدار شتافتند و آن زمستان را در پناه دولت ملوک
کاو پاره گذرانیدند از رستمدار بشیراز رفتند و از شیراز بخراسان خرامیده تا زمان استیلاء امیر تیمور گورکان در دار السلطنه هرات متوطن بودند

ذکر سلطنت جناب سیادت مآب بعنایت حضرت مسبب الاسباب

چون افراسیاب بجزاء سیئه اعمال خود گرفتار
گشت و سپهر ستیزه کار از مقام رعایت جلابیان در گذشت قدوهٔ اولاد ائمه هادین سید قوام الدین با اولاد عظام و احباب کرام بآمل
تشریف برده پرتو التفات بر انتظام احوال رعایا انداخت و رسم فسق و عناد و شیوه ظلم و فساد منسوخ گردانیده مبانی دین مبین و قواعد شرع متین
مشید و مستحکم ساخت و آستان هدایت آشیانش پناه اشراف و اعیان مازندران شد و درگاه خلایق پناهش آرامگاه اکابر و اعاظم طبرستان گشت
و بعد از فتح آمل باندک زمانی ساری و کوهستان مازندران بضرب تیغ درویشان در حیطه تسخیر آورد و قلعه فیروزکوه را بعد از محاصره بمصالحه گرفته
آبادان کرد آنگاه پسرش سید فخر الدین با لشکر جرار برستمدار شتافته بعد از جنگ و پیکار آن مملکت را مفتوح ساخت و قلعه نور و کجور و سایر
قلاع آن دیار را تسخیر نموده رایت اقتدار برافراخت و چون آفتاب اقبال سید قوام الدین بدرجه کمال رسید مایل بزوال شده آن سید ستوده خصال

چیزی که

حصار در ولایت بارفروش ده پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در ماه محرم الحرام سنه احدی و ثمانین و سبعمائه رخت هستی بباد فنا داد و بعد از وی سلطنت
آن دیار باولاد امجاد و احفاد عالی نژادش تعلق گرفت و بعنایت واهب العطیات علم دولت آن سادات سعادت صاحب سالها فراوان
رفعت ارتفاع پذیرفت ابتداء سلطنت سید قوام الدین در سنه ستین و سبعمائه بود و چون بیست سال باقبال گذرانید وفاتش روی نمود و تا سنه
احدی و ثمانین و ثمانمائه که سید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین بن سید کمال الدین بن سید قوام الدین تألیف تاریخ طبرستان را باتمام رسانیده سلطنت
مازندران در آن خاندان بود بلکه تا غایت که تاریخ هجرت بجمادی الاخری سنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده انتزاع ملک از آن دودمان بالکلیه روی
ننموده و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **گفتار در بیان بعضی از وقایع که در زمان سلطنت سید قوام
الدین اتفاق افتاد و ذکر صور فتوحاتی که آنجناب را در ایام کامرانی دست داد** چون خازنان قدر و قضا از جانب تؤتی الملک
من تشاء خلعت سلطنت ولایت آمل را در قامت قابلیت سید قوام الدین پوشانیدند و افسر پر نور انا جعلناک خلیفة فی الارض بر فرق
مبارکش نهاده فرمان واجب الاذعانش را در آن ملک نافذ گردانیدند اولاد عظام خود را جمع آورده نصایح سودمند و مواعظ دلپسند فرمود
و فرمود که مناسب چنانست که یکی از شما باسم سپهسالاری موسوم باشد و دیگران اطاعت نمایند تا امور ملک و ملت رونق پذیرد ایشان فرمودند که ما همه
بنده و فرمان برداریم و از مقتضای رای صواب نمای تو تجاوز جایز نمی شماریم سید قوام الدین پسر بزرگتر خود سید عبدالله را بریاست نامزد کرده آنجناب
جواب داد که نزد من محراب طاعت و عبادت و زاویه فقر و قناعت بر سریر پادشاهی و سلطنت ترجیح دارد مناسب آنکه دیگری از برادران
متعهد این امر گردد آنگاه پسر دیگر سید قوام الدین که موسوم بود بکمال الدین تقدم و پیشوائی برادران را متکفل گشته در شهور سنه ثلث و ستین و سبعمائه
ریاست آمل را ببرادر خود سید رضی الدین تفویض فرمود و جهت سایر برادران از ممالک مازندران مواضع تعیین کرده ایالت ساری را باسم خود رقم
زد و چون کیا فخرالدین جلال که در آن زمان در ساری بر مسند حکومت متمکن بود و کیا وشتاسف که در قلعه توجی ایالت مینمود از استقلال سادات در دولت
آمل و قسمت مملکت مازندران خبر یافتند لشکری جمع آورده مستعد مقاتله و مقابله گشته از ساری بیرون آمدند و منزل اول را معسکر ساختند و از آن
جانب سید قوام الدین با اولاد هدایت قرین و سپاه ظفر آیین بسر جلابیان شتافته از جانبین مردان مرد بمیدان نبرد تاختند و از خون یکدیگر خاک عرصه
رزمگاه را گل ساختند و نسیم نصرت بر پرچم علم سادات وزیده کیا فخرالدین جلالی بجانب ساری گریخت و کیا وشتاسف بقلعه توجی رفته سلسله جمعیت ایشان
از هم گسیخت و سید قوام الدین مظفر و منصور در بارفروش ده فرود آمده در آن مقام خلقی بسیار در ظل رایت هدایت شعار جمع آمدند و کیا وشتاسف
جلال آغاز مکر و تزویر کرده بی دولتی را که موسوم بحسن دولت بود با دو سه نفر از فدائیان جلالی بوعده زر و خلعت فریب داد تا متعهد قتل سید زاده
عبدالله شدند و بآمل رفته بدر خانه آنجناب شتافتند و پیغام دادند که ما جماعتی ایم از اهل صلاح و بپای ارادت باستان سیادت آشیان آمده ایم تا
که بشرف ملاقات مشرف گردیم و سید زاده عبدالله ردا بر دوش و تسبیح در دست از خانه بیرون خرامیده حسن دولت چماقی بر سر آن زبده اولاد
خیرالبشر زد و دیگران بضربات متعاقبه آنجناب را شربت شهادت چشانیدند و ملازمان سید سعید از این حال خبر یافتند سلاح برداشته و از عقب
آن بدبختان شتافته همه را بر خاک هلاک انداختند و بدستیاری تیغ آبدار ارواح خبیثه ایشان را بجانب دوزخ تاختند و این خبر بعرض
سید قوام الدین رسیده اولاد و ملازمان را از جزع و فزع مانع آمد و تیغ انتقام از نیام برکشیده متوجه ساری گردید و کیا فخرالدین جلال و کیا وشتاسف
آنجناب را استقبال نموده کیا فخرالدین جلال در میدان قتال با چهار پسر و بعضی از ابطال جلال بقتل رسید و کیا وشتاسف منهزم گردیده و در دره
محکم که عبور سپاه بران دشوار بود تحصن جسته بار دیگر جمع آوردن لشکر گشت و سید قوام الدین در همان منزل نزول اجلال فرموده سید فخرالدین را
بجانب ساری فرستاد تا بضبط خزاین کیا فخرالدین جلال پردازد و سید عزالدین حسن رکابی را با معدودی چند از لشکریان بر سر کیا وشتاسف ارسال
داشت و سید عزالدین شبی بیگناه بر سر مخالفان زده و کیا وشتاسف را بقلعه گریزانیده سالما غانما مراجعت نمود و بموکب عالی قوامی پیوست
آنگاه جناب سیادت شعار با سپاه جلادت آثار بپای حصار توجی رفته آن قلعه را مرکز وار در میان گرفت و کیا وشتاسف با هفت نفر از اولاد و قریب
سیصد کس از اهل اعتماد اطراف حصار را استوار کرده بمدافعه مشغول شد و از جانبین تیر و سنگ مانند دعای مستجاب و رشحات سحاب صاعد و هابط گشته

نظام

روان

بحسب تقدیر هفت پسر کیا وشتاسف بضرب تیر قتیل کردیدند و آخر الامر حلقوم او نیز تیری رسیده از پای درافتاد و شخصی علی کرماوه رودی نام خود را
از بارو انداخته کیفیت حال بمعروض سید ستوده خصال کردانیده لاجرم اشارت فرمود تا بیکبار عساکر نصرت شعار از اطراف بحصار درآمده خندق را انباشته
و بدر قلعه رانده در را بزخم دهره پاره پاره کردند و فتح میسر شده سید کمال الدین بخانهٔ کیا وشتاسف در رفت منکوحهٔ کیا وشتاسف که همشیرهٔ ملک
فخر الدین حسن بود چادری بسر کشیده بسید بهشت بر سیدزاده سلام کرد و گفت چون کیا بیان جلالی قدم از حدّ خود فراتر نهاده بدست عذر برادر تو را از پای
درآوردند جبار شدید الانتقام ایشان را استیصال کردانید اکنون کیا وشتاسف و هفت پسر من درین خانه افتاده است و من از وجه حلال چند گز
کرباس خریده در فلان موضع نهاده ام امید آنکه اشارت فرمائی تا ایشان را بطریقهٔ سنت تجهیز و تکفین کرده مدفون کردانند و سیدزاده کمال الدین
از کمال تهوّر آن عورت تعجب نموده جمیع متملکات او و دخترانش را بوی مسلم داشت و فرمود تا کیا وشتاسف و اولاد او را غسل داده از آن کرباس کفن کردند و
بخاک سپردند بعد از فتح توجی از فرزندان و قرابتان کیا جلالی هر کس مانده بود کریخته در اطراف امصار متفرق گشتند و بعضی از ایشان بگیلان رفته در کو
حمول ساکن شدند و چون خاطر سادات ستوده مآثر از جانب دشمنان مدبر فراغت یافت حسب المقرر سید کمال الدین بساری شتافت و در سنهٔ ۷۶۹
از ولایات آمل و ساری مردم مدد طلبیده فرمود تا خندقی عمیق دور کرد بلدهٔ ساری کندند و در درون شهر قصری عالی و حمّامی و دیگر عمارات طرح انداخته
و استادان بنا بنیاد کار کرده در سنهٔ ۷۷۰ آن ابنیه باختتام انجامید و چون دشت مازندران تمام در حیطهٔ تصرف سادات عظام قرار گرفت
سید کمال الدین از پدر استجازه نموده متوجه تسخیر قلاع و جبال آن ولایت گشت و بهر قلعه که رسید ساکنان آن بقدم اطاعت و اذعان پیش آمدند و
کلید حصار با ذخایر و اموال بخدام سید ستوده خصال سپردند مگر متوطنان قلعهٔ فیروزکوه که کوتوال آن کیا جلال متمر بود دم از استقلال زد و چون در آن
اوان بواسطهٔ دم سردی محاصرهٔ آن حصار متعذر بود سید کمال الدین بساری مراجعت نمود و در اوائل فصل بهار باتفاق برادران نوبت دیگر بفیروز
کوه شتافت و درین نوبت نیز آن مهم فیصل نیافت و کرت سیوم سید قوام الدین باتفاق اولاد سعادت قرین بپای قلعهٔ فیروزکوه تشریف برده
آغاز محاصره کرد و کیا جلال متمر مضطر گشته سید علی کیلانی را که جامع اصناف کمالات نفسانی بود و آن اردو را بیمن مقدم شریف مشرف داشت
شفیع جرایم خود کردانیده طلب عهد و پیمان نمود تا ابواب صلح و صفا بر کشاید و از مضیق حصار بپای خدمتکاری بیرون آید و سید علی کیلانی
مدعای او را بسمع سید قوام الدین رسانیده جناب سیادت پناهی ایالت دستگاهی مواعید میثاق و پیمان را بایمان موکد کردانید و سید علی کیلانی
این خبر بحصار فرستاده کیا جلال بیرون آمده و شرف ملازمت سادات دریافته با عیال و اطفال و اموال و جهات خاصهٔ خود متوجه ساری گشت
و ایالت فیروزکوه تعلق بدیگری گرفته سید قوام الدین و اولاد بمنازل خویش مراجعت کردند

ذکر فتح ممالک رستمدار و انتقال سید قوام الدین بجوار رحمت و مغفرت پروردگار

چون خاطر سادات نصرت شعار از ضبط حدود مازندران فراغت یافت
سید فخر الدین بن سید قوام الدین بموجب اشارت برادران خود سید کمال الدین و سید رضی الدین از پدر بزرگوار اجازت طلبیده با سپاه بسیار
عنان عزیمت بصوب رستمدار تافت و ملک قباد که درآن زمان حاکم رویان بود بمقابله اقدام نموده در منزل سیرا دشت تلاقی فریقین واقع
گشت و نسیم نصرت بر پرچم علم سید فخر الدین وزیده ملک قباد بهزیمه گنس کریخت و از آنجا بکجور نقل کرده در فصل بهار وقت خروج عسکر سبزه و ازهار
سید فخر الدین با سپاه جلادت آثار متوجه کجور گشت و ملک قباد با جنود کوهستان رستمدار روی بمیدان قتال نهاده در منزل الکیران دو لشکر بهم رسیده
و حربی صعب روی نموده نزدیک بود که جنود مازندران منهزم کردند تا در آن حین از شست قضا تیری جان کزا بر کردن قباد خورده از اسب درافتاد
و رخت بقا بباد فنا داد آنگاه جناب سیادت پناه با سپاه نصرت دستگاه بپای قلعهٔ کجور تشریف برد و چون کوتوال آن حصار دانست که ملک
قباد را چه پیش آمده امان طلبیده و بپایان شتافته مقالید ذخایر و خزاین تسلیم کرد و بدین قیاس تمامی قلاع و بلاد و دشت رستمدار باندک زمانی بحیطهٔ
تصرف سید فخر الدین بن سید قوام الدین قرار گرفت و در آن ولایات قاعدهٔ عدل و داد ممهد گشته اعلام شعار اسلام صفت استعلا پذیرفت و سید
فخر الدین موضع واناشان را دار الملک خویش ساخت و بر کرد آن منزل خندقی عمیق فرو برده قصر و حمّام و بقاع خیر طرح انداخت و چون دوام
و ثبات جمیع ممکنات از مقولهٔ محالاتست و فنا و زوال تمامی مخلوقات از قبیل واجبات مقارن آن حال که کوکب سعادت و اقبال سادات ستوده

ومقاتله

ستوده خصال بدرجهٔ کمال رسید آفتاب حیات سید قوام الدین بحضیض وبال تحویل نموده مریض گردید و اولاد کرام و احفاد عظام آن سید عالی مقام که این خبر استماع نموده بودند از مقر عزت خود نهضت کرده بیابار فروشده که مسکن پدر بزرگوار ایشان بود تشریف حضور ارزانی داشتند و سید ایشان را منظور نظر اشفاق گردانیده و بسلوک طریق زهد و تقویت شریعت غرا و ملت بیضا ترغیب نموده لوازم نصیحت و وصیت بتقدیم رسانید و سید کمال الدین را وصی ساخته در محرم الحرام سنهٔ ۷۸۱ بریاض رضوان خرامید فرزندان عالیمکان آن سید عظیم الشان بعد از آنکه بلوازم گریه و زاری و مراسم تعزیت و سوگواری اقدام فرمودند نعش آنجناب را از بار فروشده بر دوش گرفته بآمل بردند و بمقتضای سنن سنیهٔ حضرت خیر البریه علیه و آله تحف السلام والتحیه بخاک سپردند و بر سر مرقد منورش قبهٔ عالی بنا کردند ذکر تعداد اولاد امجاد آن سید عالی نژاد باتفاق جمهور اولاد ذکور سید مرحوم مغفور چهارده نفر بودند باین ترتیب سید عبد الله که بخنجر غدر جلابیان شهید گشت سید کمال الدین که والی ساری و وصی پدر بود سید رضی الدین که در آمل حکومت مینمود سید فخر الدین که در رستمدار کامکار گشت سید نصیر الدین که بعضی از قصبات و ولایات آمل تعلق بوی میداشت سید ظهیر الدین که در ولایت میان رود و توابع که داخل آمل است رایت ایالت می افراشت سید زین العابدین سید علی سید یحیی که در زمان حیات پدر بعضی از قصبات ساری بایشان متعلق بود سید شرف الدین که در قراطوغان که داخل ساریست ریاست مینمود و چهار پسر دیگر سید قوام الدین در صغر سن وفات یافتند و اسامی ایشان معلوم نیست

ذکر پریشانی احوال اولاد سید قوام الدین بسبب استعلاء لواء دولت صاحبقران ظفر قرین

چون سادات عظام از تعزیت والد بزرگوار خود باز پرداختند بدستور سابق سید رضی الدین در آمل توقف کرده سید کمال الدین بساری رفت و سید فخر الدین برستمدار مراجعت نمود و سایر برادران بمقر عزت خود شتافته تا زمان توجه حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بجانب مازندران ایالت آن ولایات بر ایشان مسلم بود و در سنهٔ اربع و تسعین و سبعمایه آنحضرت باغواء اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی که پدر و اقربای او در دست اتباع سادات کشته شده بودند بجانب مازندران توجه فرمود و سید کمال الدین این معنی وقوف یافته پسر خود سید غیاث الدین را با تحف و تبرکات بملازمت آستان صاحبقران کشورستان فرستاده در باب اطاعت و انقیاد خود سخنان نیازمندانه پیغام داد چون آنحضرت را توقع چنان بود که سید کمال الدین با سایر اخوان بملازمت شتابند بنظر شفقت در سید غیاث الدین ننگریست بلکه او را معتقد ساخته کوچ بر کوچ بجانب مازندران نهضت فرمود و در آن زمان سعد الدوله طوس بن تاج الدوله زیار که از اولاد ملوک کاو پاره بود در حدود رستمدار میگشت شاید آن سادات اندیشیدند که مبادا او نیز بملازمت امیر تیمور گورکان رود و مانند اسکندر شیخی در تهییج غبار فتنه و فساد سعی نماید لاجرم قاصدان سخندان پیش سعد الدوله فرستاده حکومت ولایت رستمدار را باو بازگذاشتند و او سوگند داد که بر این خلاف نکرد و اما چون حضرت صاحبقران بجرجان رسید سعد الدوله دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده باردوی همایون ملحق گردید و سادات در بحر اندیشه فرو رفته چاره جز آن نداشتند که بقلعهٔ ماهانه سر که داخل ولایت آمل است مضبوط ساختند و تمامی اموال و ذخایر را از ساری و آمل بدانجا نقل کردند و لشکریان ولایت را جمع گردانیده دل بر محاربه نهادند و در روز دوشنبه ۲۳ شهر ذی قعده بصحرای قراطوغان قراولان سپاه حضرت صاحبقران و سادات عالیمکان بهم رسیده لشکر مازندران منهزم و پریشان گردیدند و بسادات پیوستند و ایشان با تمامی جنود بقراطوغان رفته روز دیگر متعاقب بمقابله و پادشاه شرق و غرب قیام نمودند و بسیاری از سپاهیان مازندران کشته گشته شب سیم بقلعهٔ ماهانه سر گریختند و روز دیگر اسکندر شیخی که قراول صاحبقران ظفر قرین بود سادات را تعاقب نموده در برابر حصار ماهانه سر فرود آمد و اولاد سید قوام الدین نوبت دیگر قدم جلادت از قلعه بیرون نهاده جمعی کثیر از اتباع اسکندر شیخی را بتیغ بگذرانیدند و جمعی خواجه ولد شیخ علی بهادر که از عظماء امراء صاحبقران ظفر لوا بود گرفته بقتل رسانیدند و صاحبقران هفت کشور همان روز بظاهر ماهانه سر رسیده مازندرانیان را منهزم گردانید و قلعه را مرکز وار در میان گرفته مدت محاصره بدو ماه و شش روز کشید آنگاه سید کمال الدین و برادران مضطر شده طالب مصالحه گشته سید کمال طویل و سید عماد را که در سلک علما انتظام داشتند با تحف و هدایا بیرون فرستادند و امان طلبیدند و حضرت صاحبقران آن دو سید عالم را مشمول عواطف و مکارم ساخته سید غیاث الدین ولد سید کمال الدین را از بند نجات داد و فرمود که همراه ایلچیان بقلعه رفته پدر و اعمام خود را بعنایات پادشاهانه امیدوار گرداند و بمجلس همایون رساند

بیست و سیم ذی قعده

بیست ربیع

و سید غیاث الدین بموجب فرموده عمل نمود و در ششم ذی حجه مذکوره سادات صاحب سعادت بپای اضطرار از نهانه سر بیرون آمدند و میان خوف و رجا ببارگاه صاحبقران مظفرلوا شتافتند و آنحضرت بتعظیم ایشان قیام فرمود همه را رخصت جلوس ارزانی داشت آنگاه سید کمال الدین را بسوء مذهب و فساد اعتقاد سرزنش کرده سید در برابر سخنان درشت بر زبان آورده و امیر تیمور گورکان در غضب شده فرمود تا سادات را با اتباع از مجلس بدر بردند و در بارگاه بنشاندند در آن حال اسکندر شیخی زانو زده عرض کرد که ایشان جماعت پدر مرا کشته‌اند بمن سپارند تا قصاص نمایم صاحبقران عالیجناب جواب داد که ملک طوس نیز حاضر می‌باید کرد تا ازین طائفه هر کس خونی تو باشد باو سپاریم و هر کس خونی تو باشد بتو تسلیم نمائیم و چون سعد الدوله بملازمت رسید و حضرت صاحبقران از روی کیفیت حال پرسید جواب داد که ما با هیچیک ازین مخادیم بحسب شرع شریف ثابت نتوانیم ساخت که خون آبای ما را ریخته‌اند تا دعوی قصاص نمائیم دیگر آنکه این فرقه واجب التعظیم بشرف سیادت مشرف‌اند و هر کس در قتل ایشان سعی نماید با یزید لعین محشور خواهد شد امیر تیمور گورکان چون این سخن شنید ملک سعد الدوله را گفت رحمت بر تو باد که مرا و خود را از آتش دوزخ نجات دادی لعنت بر اسکندر شیخی که میخواست مرا همعنان خویش بنار جحیم سازد آنگاه سادات را بجان امان دادند و از اتباع ایشان قریب هزار کس کشته و بنقل خزاین و اموال فرمان فرمود و لشکر فیروزی اثر بخانه سر شتافته بیک لحظه تمامی جهات سادات و سپاهیان و رعایا و بازاریان بباد غارت و تاراج رفت سید ظهیر الدین در تاریخ خود نوشته که من از پدر خود سید نصیر الدین که در آنوقت دوازده ساله بود شنیدم که فرمود که از اموال خاصه پدرم سید کمال الدین آنچه بخزانه عامره امیر تیمور گورکان انتقال یافت ششصد هزار تنکه سفید و دویست هزار تنکه سرخ بود و از طلا آلات صد و بیست هزار مثقال و از نقره آلات و سیم خام صد شتر و سایر اشیا برین قیاس باید کرد و چون حضرت صاحبقران خاطر خطیر از این امور جمع کردانید بجانب ساری کوچ فرمود و سادات را همراه برده از آنجا ایشان با جمعی از معتمدان از راه دریا بما وراء النهر و ترکستان فرستاد و از جمله اولاد سید قوام الدین و سید رضی الدین و سید نصیر الدین و سید ظهیر الدین و بعضی از بلاد ماوراء النهر وفات یافتند و سید فخر الدین در کاشغر بجوار مغفرت ملک اکبر پیوست و سید زین الدین در شیراز از جهان محنت فرجام انتقال نمود و هو العفو الودود **گفتار در بیان بعضی از حوادث فلک زنگاری و ذکر ایالت سید علی ساری** چون امیر تیمور گورکان از روی غلبه و قهر سادات مازندران را بماوراء النهر کوچانید مملکت ساری را بجمشید قارن بخشید و ملک سعد الدوله طوس بایالت رستمدار سرافراز شده اسکندر شیخی در ولایت آمل حاکم گردید و در سنه خمس و ثمانمائه جمشید قارن رایت عزیمت بعالم آخرت برافراشت و حکومت ساری را به شمس الدین غوری باز گذاشت و در سنه سبع و ثمانمائه که حضرت صاحبقران از یورش هفت ساله بصوب سمرقند توجه فرمود اسکندر شیخی یاغی گشته در وادی عصیان سلوک نمود و بعد از آنکه مهم اسکندر شیخی بر وجهی که در ضمن قضایای صاحبقران مظفرلوا مذکور خواهد گشت بتفصیل انجامید ایالت ولایت آمل بسید علی بن سید کمال الدین بن سید قوام الدین معوض گردید و سید علی باتفاق برادر خود سید غیاث الدین بآمل شتافته پرتو عنایتش بر وجنات احوال ساکنان آن مملکت تافت و در همان سال آفتاب اقبال صاحبقران بی همال بسر حد زوال رسید و از احفاد سید قوام الدین هر کس در ماوراء النهر بود عنان عزیمت بدار السلطنه هرات تافت و بعد از وصول بملازمت حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا اجازت مراجعت بجانب مازندران حاصل کرده روی براه آوردند و چون باسترآباد رسیدند پیرک پادشاه که حاکم آن خطه بود سادات را بند فرمود و این خبر بساری رسیده اشراف و اعیان آن ولایت بحمایت سادات هجوم نمودند و بیکناگاه بسر دیوان شتافته شمس الدین غوری را بقتل رسانیدند جهت مخلص مخادیم خود خاطر بر سفر استرآباد قرار دادند و کیفیت حال به سید کمال الدین که در آمل بود عرضه داشت کرده روان شدند و از مردم آمل نیز بساری باهل ساری پیوسته چون این خبر بسمع پیرک پادشاه رسید بترسید و سادات را از حبس و قید بیرون آورده و جامه پوشانیده بجانب مازندران روان گردانید مردم ساری بیاری حضرت باری در اثنای راه باولاد سید قوام الدین رسیده دست و پای ایشان بوسیده مضمون این بیت بعرض رسانیدند بیت المنة لله که نمردیم و بدیدیم دیدار عزیزان مخادیم و مقصود رسیدیم و آن فرقه واجب التعظیم در شهور سنه تسع و ثمانمائه بساری درآمدند و بعد از روزی چند اولاد سید رضی الدین بن سید قوام الدین بآمل شتافتند و بسید علی بن سید کمال الدین پیغام دادند که در وقت قسمت ولایات بموجب صوابدید پدر ما مدار شما آمل تعلق بپدر ما گرفته بود و سید کمال الدین در ساری حکومت مینمود اکنون انسب آنست که همان دستور مرعی باشد سید علی جواب داد که مرا درین باب مضایقه نیست اما چندان صبر می‌باید کرد که

آمدن سید علی

سید علی

که خبر قتل شمس الدین غوری بشاهرخ میرزا رسد و معلوم شود که آنحضرت از سر این جریمه که بی اختیار ما واقع شده درمیگذرد یا نی و من کس همراه فرستاده ام تمکین
که عنقریب باز آید و همدران ایام قاصد سید علی باز آمده نشان واجب الاذعان آورد مضمون آنکه باعنان اختیار ساری و آمل الصقبه اختیار سادات
بزرگوار باز گذاشتیم و جریمه قتل شمس الدین غوری را که بواسطه هجوم عوام اتفاق افتاده نابوده انگاشتیم آنگاه سید علی ساری دیگر بار فرصت یافته برادر خود سید
غیاث الدین مسلم داشت و ریاست آمل را بسید قوام الدین بن سید رضی الدین علی باز گذاشت و چون مدت یکسال ازین قضیه درگذشت آملیان از
سید قوام الدین که بصفت خست و امساک موصوف بود و از غایت کم آزاری از هر کس گناهی در وجود می آمد سیاست نمیفرمود متنفر گشته بر حکومت سید
علی بن سید قوام الدین که بجود و عطا و زهد و تقوی اتصاف داشت اتفاق کردند و شمه ازین معنی بسید علی ساری عرضه داشت فرموده سید قوام الدین را از آمل
عذر خواستند و سید علی را که در جنگل آمل میگردید بشهر طلبیده کمر مطاوعت بر میان بستند و سید علی در آمل ابواب عدل و انصاف برگشاده با سید رضی
که حاکم بعضی از بلاد گیلان بود اظهار اتحاد فرموده و در سنه ۸۱۲ دختر برادر او را بعقد خود درآورد و بعد از آن سید علی آملی بنابر اغوای سید غیاث الدین بن
سید کمال الدین نسبت بسید علی ساری در مقام مخالفت و یاغیگری آمد و از سید عز الدین هزارجریبی و ملک کیومرث رستمداری استمداد کرده از آمل بیرون
خرامید و در موضع سروکل منزل گزیده اکثر ذریت سید قوام الدین و قریب ده هزار مرد جلادت قرین در ظل رایتش جمع گشتند سید علی ساری چون
ازین معنی خبر یافت مانند شیری خشمناک با هزار سوار بیباک از جنگل ساری بیرون آمده بر سپاه سید علی آملی تاخت و جمعی را به تیغ بیدریغ گذرانیده بر خاک
هلاک انداخت اما چون اعدا بسیار بودند کاری از پیش نتوانست برد منهزم گشته روی باستراباد آورد و سید غیاث الدین سید مرتضی ولد سید کمال
الدین را در ساری بر ریاست بنشاندند و هر یک بمقر عز خود باز گشتند اما سید علی ساری چون باستراباد رسید برادر خود سید نصیر الدین را که جد مؤلف
تاریخ طبرستان است برسم رسالت نزد خاقان سعید شاهرخ میرزا فرستاد و تحف و تبرکات مصحوب او ارسال داشته لشکر طلبید و سید نصیر الدین ملازمت
آستان سلطنت آشیان شتافته و کیفیت حال واقعه بمعروض گردانیده حکم همایون شرف نفاذ یافت که بعضی از لشکر خراسان با تمامی سپاه جرجان
متوجه مازندران گردند و در دفع مخالفان مراسم سعی و اهتمام بجای آورند اما قبل از آنکه این لشکر بملازمت سید علی ساری رسد عمش سید شرف الدین از
برادر خود سید علی آملی جدا گشته باستراباد آمد و بسمع شریفش رسانید که سید علی آملی و سید غیاث الدین بمواضع خویش رفته اند و سید مرتضی با اندک مردی
در ساری نشسته و شب و روز بشرب مدام اشتغال دارد و بمجرد استماع خبر توجه شما از ساری میگریزد بی آنکه سپاه بیگانه را دخل دهید مقصود بحصول می پیوندد
بنابر آن سید علی با دویست کس از سالکان مسالک یکدلی روی بساری نهاد و چون نزدیک بشهر رسید سید مرتضی در تمام خبر وصول برادر شنیده
از غایت وهم سراسیمه بیرون دویده به توی پیراهن منهزم گردید و با یک برادر خود سید عبدالله نام بسواد کوه رفته از آنجا بشیراز شتافت و همدران
ولایت وفات یافت و سید علی مظفر و منصور بساری درآمده استمالت نامها نزد برادر خود سید غیاث الدین و سایر قرابتان ارسال داشت و رقم
عفو بر جریده جریمه مخالفان کشیده بواسطه وفور حسن خلق بار دیگر همه را موافق گردانید اما نسبت بسید علی آملی در مقام مخالفت بود و در سنه اربع
عشر و ثمانمائه در رودبار یا قلایزان بار دیگر میان آن دو سید علی نام مقابله واقع شده سید علی ساری ظفر یافت و سید علی آملی فرار نموده برستمدار
شتافت و سید علی ساری بآمل درآمده بار حکومت آن ولایت را بسید قوام الدین بن سید رضی الدین داد و بنفس نفیس روی توجه بساری نهاد و در سنه ست
عشر و ثمانمائه سید علی آملی بمدد ملک کیومرث رستمداری نوبت دیگر علم عزیمت بجانب آمل برافراشت و چون این خبر بسید قوام الدین رسید بی شائبه توقف
فرار نموده شهر و ولایت باز گذاشت و سید علی بآمل درآمده بنابر آنکه در آن زمان سید علی ساری بیمار بود نتوانست که علی الفور متعرض او گردد اما
بعد از آنکه صحت یافت بار دیگر بمقام امداد سید قوام الدین درآمد و ایلچی نزد سید علی آملی فرستاده التماس حضور نمود و سید علی رفتن ساری را قبول
نفرموده از وی بترسید و بار دیگر آمل را گذاشته متوجه حدود گیلان گردید و سید قوام الدین باشارت سید علی ساری باز بآمل شتافته بر مسند حکومت
نشست و بعد از انقضای شش ماه سید علی ساری بعلت نقرس گرفتار گشته چون این خبر بعرض سید علی آملی رسید با پنجاه سوار از منزل زاغ سرا بجانب آمل
ایلغار فرموده و مانیچه علم او بر موضع میان رود پرتو انداخت سید قوام الدین از غایت پردلی و پهلوانی پای در رکاب فرار آورده و تا بلده ساری
بر هیچ مکان قرار نگرفت و سید علی آملی بمقر عز خود آمده بواسطه یمن قدوم او امور ملک و ملت سمت رواج و رونق پذیرفت و در اواخر سنه ۸۲۰ بتقدیر

بن سید قوام الدین صح

حضرت باری مرض سید علی ساری روی در ازدیاد نهاده دانست که وقت رحلت است پسر خود سید مرتضی را ولیعهد کرده بنابر دغدغه که از جانب
سید غیاث الدین داشت خاطر بر قید و حبس او قرار داد و برادر دیگر خود سید نصیرالدین را با فوجی از سپاه بکیناکاه بنابر فرموده فرستاد تا سید غیاث
الدین را با عیال و اطفال گرفته بساری آوردند و محبوس کردند و بعد از آن دو سه روز سید علی بجوار مغفرت ایزدی انتقال فرمود مدت سلطنتش یازده سال

ذکر حکومت سید مرتضی و مخالفت سید نصیر و آنچه در آن ایام بوقوع پیوست از گردش چرخ اثیر

سید نصیرالدین بن
سید کمال الدین بعد از فوت برادرزاده خود سید مرتضی را بر مسند ایالت ساری نشاندند و با آمل رفته از سید علی آملی و سایر سادات آنجا جهة او بیعت
بستاند و مقضی المرام مراجعت کرده از روی اخلاص در مقام موافقتش بود و اصلا شایبه مخالفت در خاطرش خطور نمی نمود اما در آن ولا سید مرتضی
اسکندر روزافزون را که سابقاً نوکر سید غیاث الدین بود تربیت فرموده زمام امور ملک و مال را در قبضه اختیار او نهاد و اسکندر بنابر
توهمی که از سید غیاث الدین داشت در غلوی خاطر نشان جناب مرتضوی کرد که مصلحت دولت در قتل سید غیاث الدین است و سید نصیرالدین را
بارتکاب این مهم مامور میباید کردانید و اگر قبول نماید او را نیز بقتل میباید رسانید و سید مرتضی سخن اسکندر را با مادر در میان نهاده آن ضعیفه برین
حرکت انکاری بلیغ نمود و کیفیت حال را بوالده سید نصیر پیغام فرمود و آن مستوره آن قیل و قال را با پسر در میان نهاده سید نصیر علی الفور ببازار
کاکاولکا را او بود رفت بنا بر علی هذا میان سید نصیر و سید مرتضی مخالفت واقع شده سه نوبت با یکدیگر حرب کردند و در جمیع معارک سید نصیر
شکست یافت و در کرت سیم از موضع لبور که محل اشتعال نیران قتال بود منهزم بصوب گیلان شتافت و چون بولایت سپاکرود رسید سید محمود کیا
که حاکم آن دیار بود سید نصیرالدین را استقبال نموده آنچه از لوازم ضیافت و غریب نوازی توانند بود بتقدیم رسانید و سید نصیر روزی چند آنجا بسر
برده داعیه داشت که نزد سید رضی کیا که کلانتر حکام گیلان بود بلاهیجان رود اما در آن اثنا شنود که میان سید مرتضی و سید علی آملی غبار نفاق ارتفاع
یافته و سید علی را از آمل بیرون تاخته و بار دیگر سید قوام الدین را در آن ولایت حاکم ساخته و حالا سید علی در قریه زاغ سر نشیمن دارد و در انتظار
لطیفه غیبی روز میشمارد بنابران سید نصیر خیال فرمود که بسید علی پیوندد و باتفاق او نوبت دیگر متوجه مازندران گردد عیال و اطفال و اثقال را
همانجا گذاشته رایت مراجعت برافراشت و در قریه مذکوره بسید علی آملی پیوسته و بین الجانبین عهد و پیمان در میان آمده متوجه آمل گشتند
وچون سید قوام الدین ازین اتفاق آگاه شد سرعی همعنان برق و باد بساری فرستاد و قضیه توجه سید نصیر و سید علی را پیغام داد و سید مرتضی
از ساری شب در میان بآمل آمده سید علی و سید نصیر بعد از استماع این خبر متوجه فری کنار شدند و در آن موضع لشکر ساری و آمل بدیشان رسیده بار دیگر
هزیمت بطرف سید علی و سید نصیر افتاد و هر یک از آن دو سید در حدود گیلان باغرق خود پیوستند و پس ازین واقعه در سنه ۸۲۵ نوبت دیگر
سید علی باندک مردمی از تنکابن که نشیمن او بود بدروازه آمل تاخت اما تیری خورده باز رایت هزیمت برافراخت و چون باغرق خود پیوست همدران
ایام بوقتی که وضو ساخته میخواست که بنماز مشغول شود از پای درافتاد و روی بریاض رضوان نهاد در ماه صفر سنه سبع و ثلثین و ثمانمایه سید مرتضی
ساری نیز دعوت حق را اجابت نموده تخت حکومت بدرود کرد و در شوال سنه ثمان و ثلثین سید نصیر نیز بهشت برین خرامید مدت سلطنت
سید مرتضی هفده سال کشید

گفتار در بیان سلطنت سید محمد بن سید مرتضی و ذکر حالاتی که در آن ایام واقع شد بنا بر اقتضاء قضا

چون از سید مرتضی غیر سید محمد ولدی نماند مردم ساری بر سلطنتش اتفاق نمودند و سید محمد بمکارم اخلاق و محاسن آداب آراسته
بود و در ایام دولت خویش ابواب عدل بر روی خلایق بگشود و از سفک دماء و اخذ اموال رعایا بقدر امکان احتراز و اجتناب میکرد و باشنا و بیگانه
مراسم عواطف و مراحم بجای آورد اما بشرب خمر حرصی تمام داشت و پیوسته همت بر بسط بساط عیش و نشاط میگماشت و در اوائل ایام اقبال سید
محمد سید غیاث الدین بن سید کمال الدین در محبس وفات یافته آنجناب اولادش را مطلق العنان گردانید و همدران اوقات والی آمل سید قوام الدین
بهشت برین خرامیده پسرش سید کمال الدین در آمل حاکم گردیده و سید محمد را از غایت الهی پنج پسر که هر یک شایسته مسند پادشاهی بودند در
وجود آمدند و دخل ولایت ساری بخرج ایشان وفا نمی نمود بنابران بهرام ولد اسکندر روزافزون بعرض همایون رسانید که مناسب آنکه سید کمال
الدین بن سید قوام الدین را از ایالت آمل عزل نمائی و یکی از مخدوم زادگان را بجایش نصب فرمائی تا توسعه در سرکار تو پیدا شود و سید محمد بامر

سید مرتضی

در آتیت نمود سید کمال الدین

باین امر همداستان شده قاصدی بطلب سید کمال الدین فرستاد و چون او میدانست که سبب طلب چیست باین بهانه متمسک جست که عم من سید مرتضی خیال فتنه انگیزی میدارد و اگر من بملازمت می شتابم خروج نموده بر آمل استیلا می یابد لاجرم صلاح دولت که مرا بحال خود بگذارید سید محمد بعد از شنیدن این سخن سید مرتضی را طلبیده محبوس گردانید و بار دیگر کس بآمل فرستاده التماس حضور سید کمال الدین نمود این نوبت ما فی الضمیر خود ظاهر ساخته گفت تا کنون از اولاد سید رضی الدین در حیات باشند آملیان راضی نخواهند شد که دیگری درین ولایت حاکم گردد مناسب آنکه از سر این خیال فاسد درگذرند و یقین دانند که حیلهٔ بهرام از پیش نخواهد رفت چون این خبر بسید محمد رسید با لشکر ساری متوجه آمل گردید و سید کمال الدین بعد از محاربه انهزام یافته بتنکابن شتافته و در پناه سید ناصر کیا که حاکم آن حدود بود بعرصهٔ تنکرو مقیم شد و سید محمد آمل را بپسر بزرگتر خود سید عبد الکریم ارزانی داشته بساری بازگشت بعد از آن بعضی از مریدان سید قوام الدین و اشراف و اعیان آن سرزمین ملاحظهٔ رعایت عهد ننموده طالب حکومت سید کمال الدین گشتند و جهت اعلام این معنی کس بتنکابن رود فرستادند و سید کمال الدین با سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین که مؤلف تاریخ طبرستان است اتفاق نموده متوجه آمل گشت و در سنهٔ اربعین و ثمانمائه سید کمال الدین نزدیک بآمل رسیده سید عبد الکریم روی بساری نهاد و آنجناب بمقرّ عزّ خویش درآمده بعد از ان ایام سید ظهیر را با سپاهی جرار بجانب ساری فرستاد و چون سید محمد از توجه سید ظهیر واقف گردید سید مرتضی را از بند بیرون آورده حکومت آمل را نامزد او کرد و او را لشکر داده بدفع برادرزاده مأمور گردانید و سید کمال الدین در آن زمان در موضعی که بقارن آباد دشت مشهور است نشسته بود که بیک ناگاه سید مرتضی بدانجا رسیده بین الجانبین نایرهٔ قتال اشتعال یافته در آن حین سید ظهیر که از کیفیت حادثه خبر داشت از عقب سپاه سید مرتضی درآمد بنابر آن سید مرتضی منهزم گشته بساری رفت و هیچ مقام آرام نگرفت بعد از آن سید محمد یکی از اولاد خود را با تحف لایقه نزد امیر هندوکه که حاکم جرجان بود فرستاده مدد طلبید و امیر هندوکه با لشکر جرجان و قومس بساری شتافته از آنجا در موافقت سید محمد روی بآمل نهاد و در موضع مرزناک میان ایشان و سید کمال الدین جنگی مهیب واقع شد بسیاری از آملیان بر خاک هلاک افتادند و نخست سید کمال الدین منهزم گشته سید ظهیر الدین لحظه ثبات قدم نمود و بعد از آنکه چند زخم باو رسید بسنت سید کمال الدین عمل کرده بجانب آمل گریخت و چون امیر هندوکه و سید محمد نزدیک بآن بلده رسیدند آن دو سید مصلحت توقف ندیده برستمدار شتافتند و در مقام میرانالو اقامت افراشتند و سید محمد و امیر هندوکه سید مرتضی را در آمل بر مسند حکومت نشانده هر یک بمستقر دولت خود بازگشتند آنگاه سید کمال الدین قاصدی نزد سید مرتضی فرستاده پیغام داد که شما عم و مخدوم منید و آنچه بین الجانبین واقع شده بواسطهٔ آن بود که سید محمد میخواست ملک آمل را از اولاد سید رضی الدین انتزاع نماید اکنون آنکه رخصت فرمائید تا بخدمت شتابم و در سلک خدام آنجناب انتظام یابم و سید مرتضی این معنی را قبول نموده سید کمال الدین بآمل رفت و سید مرتضی با او در کمال مرحمت و شفقت سلوک فرمود اما چون مردم آمل بالطبع مایل بسلطنت سید کمال الدین بودند بمرور ایام بر وی جمع شده قصد سید مرتضی نمودند سید مرتضی بر ما فی الضمیر آملیان اطلاع یافته بگیلان گریخت و در قریهٔ لنگرود ساکن شد و سید کمال الدین با سید محمد ساری صلح فرموده باستمالت سپاهی و رعیت مشغول گشت و بعد از چند گاه سید مرتضی با ملک کیومرث رستمداری اتفاق نموده لشکر بآمل کشید اگرچه نخست او را غلبه دست داد اما بالآخره منهزم گردید و سید کمال الدین گریختگان را تعاقب فرموده قریب هفتصد کس از مردم رستمدار به تیغ بیدریغ بگذرانید و در سنهٔ خمس و خمسین و ثمانمائه سید کمال الدین وفات یافت و سید مرتضی بنابر استدعاء آملیان از رستمدار بدانجانب شتافت و بعد از وصول بر مسند ایالت متمکن گشته بر دفع بدعتهای نامشروع قیام نمود و مردم را از ارتکاب ملاهی و مناهی زجر فرمود و در سنهٔ ست و خمسین و ثمانمائه سید محمد ساری بجوار مغفرت حضرت باری انتقال کرد و او هژده سال در تمشیت مهام سلطنت شرایط اهتمام بجای آورد

ذکر سید عبد الکریم بن سید محمد

سید عبد الکریم در زمان وفات پدر خویش در اردوی میرزا جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان بود و چون آن خبر شنود از برق باد سرعت شیر انشعان کرده بعد از یکماه از فوت سید محمد بساری رسید و افسر ایالت بر سر نهاده بلبط بساط عیش و نشاط مشغول گردید و در اوایل حکومت او سید مرتضی در آمل فوت شده پسرش سید شمس الدین قایم مقام گشت و او نیز در شرب مدام تقلید سید عبد الکریم کرده روز نامهٔ زهد و تقوی در نوشت لاجرم هرج و مرج باحوال مازندران راه یافت و قافلهٔ امن و امان و سلامت از آن دیار سفر کرده شر و شور بناصیهٔ احوال آن مکان تافت و تعاظم

این احوال سید شمس الدین فوت شده سید اسد الله ولد سید حسن بن سید رضی الدین بن سید قوام الدین در آمل مالک تاج و نگین گشت و چون سید عبد الکریم
نه سال باقبال بگذرانید او نیز مانند دیگران بعالم آخرت منزل گزید و پسرش سید عبد الله قائم مقام گردید و در زمان ایالت سید عبد الله علی
بن بهرام بن اسکندر روز افزون صاحب اختیار امور ملک و مال مازندران بود و بر خلایق ظلم و تعدّی بسیار می‌نمود بنابران سادات بابلکانی که
بکثرت تبع از امثال و اقران امتیاز داشتند بهجوم روزی در نیم فرسخی ساری علی بن بهرام را بگرفتند و گردن زده ریسمانی در پایش بستند و تا بلده ساری
جسدش را بر زمین کشیده انجا از داری آویختند و سید عبد الله از غایت شعف بشرب شراب و ارتکاب ملاهی و مناهی از هر باب پروای امتثال
این امور نداشت و علی بن بهرام را نابوده انگاشت لاجرم پریشانی مردم مازندرانی از پیشتر بیشتر گردید و در آن اثنا سید عبد الله از پسر عم خود سید مرتضی
متوهم شده بدست خود میل آتشین در چشم آن قرة العین سیادت کشید و عم خود سید کمال الدین بن سید محمد را گرفته حبس کرد و او در زندان بیمار شده بمرد بنا
بران سید زین العابدین بن سید کمال الدین در روز پنجم ربیع الاول سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه با دو کس اتفاق نموده در وقتی که سید عبد الله در حمام
بود قدم جلادت پیش نهاده خون او را در میان آب و آتش ریخته رخت بقایش بباد فنا بر داد مدت دولت سید عبد الله مقتول هفت سال بود
و در سال شهادتش میرزا سلطان ابوسعید بجانب آذربایجان شتافته پسر سید عبد الله سید عبد الکریم در سن چهار سالگی ملازمت موکب همایون می‌نمود

ذکر ایالت سید زین العابدین و بیان بعضی از حوادث زمانه ستم آیین چون سید زین العابدین کار سید عبد الله را بر نهج دلخواه
بساخت و بر مسند ایالت ساری متمکن گردید علم اقتدار برافراخت اکثر مردم مازندران با وی بیعت کردند اما سادات بازواری طریق
مخالفت سپردند و این اخبار بسمع شریف کارکیا سید سلطان محمد که در آن زمان بزرگترین سلطان گیلان بود رسیده بغایت متغیر گردید و کیا
جلال شغادل را با تحف و هدایا بدرگاه سلطان سعید روانه ساخته سید زاده عبد الکریم را طلبید و میرزا ابوسعید ملتمس سید سلطان محمد را اجابت نموده
سید زاده را بدانجانب ارسال نمود و پس از آنکه سید عبد الکریم بگیلان آمد جمعی کثیر از قبیله روز افزونی و سادات بازواری بر وی جمع گشتند و بتوقع

عبد الکریم ۲

امداد سید اسد الله آملی تا سر حد ولایت او رفتند و چون دیدند که او نیز با زمانه در ساخته و دفتر حقوق سید عبد الله مقتول را بیکطرف انداخته
در رستمدار توقف نمودند در خلال این احوال آفتاب حیات میرزا سلطان ابوسعید بمغرب فنا غروب کرد و ابو النصر حسن بیک ممالک عراقین
و آذربایجان را تحت تصرف در آورد والده سید عبد الله مقتول باردوی امیر حسن بیک رفته کیفیت شهید شدن سید عبد الله و اضطرار
پسرش سید عبد الکریم را بموقف عرض رسانید و امیر حسن بیک بحال آن ضعیفه ترحم نموده ترکمانی شبلی نام را مصحوب او بطبرستان فرستاد و نشان
واجب الاذعان عنایت کرد که سپاه گیلان و رستمدار بمعاونت سید زاده عبد الکریم قیام نمایند و او را بملک موروث رسانند بعد از
وصول نشان بگیلان سید کارکیا سلطان محمد پارساکیا نامی را که بشرف سیادت مشرف بود با فوجی از سپاه گیل نامزد امیر عبد الکریم گردانید و
ملک اسکندر بن کیومرث رستمداری نیز برادرزاده خود را با جمعی از رستمداریان همراه ایشان ساخت و سید زاده عبد الکریم متوجه ساری گشته سید
زین العابدین در برابر آمده و اندک محاربه کرده بطرف هزارجریب سید عبد الکریم بگذشت هیبت الله بابلکانی از ساری فرار نموده بسید زین

گریخت و سید عبد الکریم بدار الملک با امن خود در رفته رستمداریان را رخصت مراجعت ارزانی داشت و چون روزی چند از سلطنت ۳

العابدین پیوست و میر زین العابدین استظهار تمام یافته در موضع نجاه بمیان جنگل قلعه ساخت و اطراف آن را بشاخهای درخت استوار
گردانید و مستعد طعن و ضرب گردید اشراف و اعیان ساری این خبر شنیده باتفاق سادات بازواری و پارساکیا گیلانی و شبلی ترکمان بطرف آن قلعه
و بین الجانبین مقاتله روی نمود سید زین العابدین و سید هیبت الله زخم تیر دشمنان مخالفان را منهزم ساختند و سادات بازواری بساری رفته
سید عبد الکریم را از آنجا بیار فرو شده بردند و پارساکیا در قلعه ساری بتحصن جست و سید زین العابدین بدر قلعه رفته بپارساکیا پیغام فرستاد که در
حصار بگشایید تا شما را بسلامت رخصت گیلان دهیم و پارساکیا بیرون آمده با سید ملاقات کرده و باز بقلعه رفته روز دیگر سید هیبت الله بابلکانی
بحصار در آمد و لشکر گیلان را بغارت برد و در مذمت پارساکیا بگیلان روان گردانید و چون پارساکیا برستمدار رسید بنابر قضیه مذکوره بدوستی
سید زین العابدین متهم شده بحکم کارکیا سلطان محمد در قلعه لامیر مقید گشت در خلال این احوال برادرزاده سید اسد الله آملی سید ابراهیم بن سید
رضی الدین بن سید حسن بن سید رضی الدین با عم خود یاغی شده و با سید زین العابدین موافقت کرده سید اسد الله را از آمل بیرون تاخت و سید اسد الله

اسد الله برستمدار گریخته سادات بازواری سید زاده عبد الکریم را نیز از آن ولایت بردند و از ملک زادگان رستمدار ملک جهانگیر با لشکری در مقام امداد سید
اسد الله آمده ایلچی بساری فرستاده میان او و میر زین العابدین طرح مصالحه انداخت آنگاه متوجه آمل گشته از طرف ساری سید زین العابدین نیز در حرکت
آمده آملیان چون از دو جانب لشکر بسیار متوجه خود دیدند دست از دامن متابعت میر ابراهیم کوتاه کرده نزد سید اسد الله رفتند لاجرم سید ابراهیم از
آمل برویان رفته بملک اسکندر بن کیومرث پناه برد و میر اسد الله بآمل در آمده نسبت بمیر زین العابدین مراسم اخلاص و دولتخواهی بجای آورد و سید
ابراهیم بسید عبد الکریم ملحق گشته بمرافقت یکدیگر راه گیلان پیش گرفتند و بعد از وصول سید کارکیا سلطان محمد ایشان را نوازش نموده و یراق داده بملازمت
امیر حسن بیک که در بلده قم تشریف داشت فرستاد و حسام الدین نامی را از امرا خود همراه کرد و ایشان نزد آن پادشاه عالیجاه رفته و عرض
ملتمسات خود نموده امیر حسن بیک جواب داد که میر زین العابدین هر ساله صد و بیست خروار ابریشم از مال مازندران بخزانه عامره میرساند اکنون اگر سید
کارکیا سلطان محمد متعهد این مال میشود منشور سلطنت آن مملکت را بنام سید زاده عبد الکریم مسمی مینویسیم والا فلا و چون قبول آن مقدار ابریشم مقدور نبود مشار
الیهم بگیلان بازگشتند و سید زاده عبد الکریم همانجا توقف نموده سید ابراهیم برستمدار شتافت **ذکر گرفتاری و شهادت سید اسد الله
و بیان تتمه احوال سادات ایالت پناه جلادت دستگاه** سید ظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بلاغت نشان
گردانیده که سید اسد الله آملی را دو پسر بود حسن و حسین نام و چون آن اسد الله حسین را دوست تر میداشت او را پیوسته بر برادر بزرگتر تقدیم مینمود بنا
بر آن حسن از پدر رنجیده بخدمت سید زین العابدین رفت و بحکم من سمع تحمل مزاج نازنین میر زین العابدین بر سید اسد الله متغیر شده ضمنا نامه بسید
هیبت الله بابلکانی که صاحب اختیار آمل بود فرستاده و او را بگرفتن سید اسد الله مامور ساخت و هیبت الله بموجب فرمان عمل نموده روزی بمزار سید
قوام الدین رفته سید اسد الله ببهانه طلبید و اسد الله که از دو رنگی زمانه غافل بود بدان جا شتافته فی الحال نوکران هیبت الله گرگ صفت
در او آویختند و مقیدش ساختند و این خبر بسید زین العابدین رسید بآمل تاخت و خزاین اسد الله را تصرف نموده ایالت آن ولایت را بسید حسین
بازگذاشت و خود به بارفروشده رفته سید اسد الله را همراه برد و بعد از سه چهار ماه ازین واقعه سید هیبت الله که در پنجاه جریب بود بجهتی آغاز
مخالفت نموده و کسان بگیلان فرستاده استدعا حضور سید عبد الکریم فرمود لاجرم میر زین العابدین سید اسد الله را در بارفروشده بمعتمدی
سپرده عزیمت ساری کرد و در غیبت او مردم بارفروشده هجوم نموده سید اسد الله را از حبس بیرون آوردند و در رکاب او متوجه آمل گشته آملیان مقدم
شریفش را مغتنم دانستند و سید حسن این حال مشاهده کرده بطرف جلاو گریخت و سید اسد الله بآمل در آمده قاصدی بگیلان و دیگری برستمدار فرستاد و سید
ابراهیم و میر عبد الکریم را بمبالغه تمام طلبید و سید ابراهیم بی توقف بخدمت عم بزرگوار شتافته مردم بسیار در آمل جمع آمدند و سید اسد الله قبل از
آنکه سید عبد الکریم نیز بآمل رسد بجانب ساری در حرکت آمد و میر زین العابدین مرکز دولت خالی گذاشته بطرف هزار جریب گریخت و سید
اسد الله بعز و ظفر در یک فرسخی ساری نشسته انتظار سید عبد الکریم میکشید که او را بر مسند سلطنت نشاند و بطرف آمل مراجعت نماید که یک
ناگاه سید زین العابدین بدان جانب تاخت و نایره قتال اشتعال یافته سید اسد الله در اثناء کر و فر اسیر سرپنجه تقدیر شد و همان ساعت بحکم سید
زین العابدین شربت شهادت چشید و این واقعه در ذی القعده سنه دست داد و سید ابراهیم چون حال بر آن منوال دید بجانب آمل بازگردید و
مقارن وصول او سید عبد الکریم نیز بآنجا رسیده و سید ابراهیم لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانیده اهالی مازندران از اطراف و جوانب بملازمت سید
عبد الکریم رفتند و سید هیبت الله نیز بخدمت مبادرت نموده باتفاق روی بساری آوردند و چون از بارفروشده بگذشتند نوبت دیگر سید
زین العابدین مرکز دولت خالی ساخته بهزار جریب شتافت و سید عبد الکریم بساری در آمده پرتو دولتش بر وجنات احوال ساکنان آن دیار تافت
مولف تاریخ طبرستان گوید که تا اکنون که تاریخ هجری بجمادی الاخری سنه احدی و ثمانین و ثمانمائه رسیده سید عبد الکریم در ساری بر مسند ایالت متمکن است
و سید ابراهیم در آمل بمقام ریاست متوطن و سید زین العابدین در هزار جریب بسر میبرد و از اولاد سید اسد الله سید حسین در ساری مقام دارد
و سید حسن در هزار جریب نسبت بمیر زین العابدین شرط موافقت بجای می آورد و آنچه نزد راقم حروف در وقت تحریر این اوراق بتحقیق پیوسته
آنکه تا غایت که سنین هجرت سید المرسلین صلوة الله علیه و آله اجمعین سنه ۹۲۹ سید عبد الکریم در قید حیات است و در بارفروشده تا مرکز حکومت

مشغولی دارد و نسبت بخدام اعلی مقام درگاه شاهی لازال ایام اقبالهم مصونة عن وصمة التناهی شرایط اطاعت و دولتخواهی بجای می آورد و سایر مواضع
مازندران از حیطهٔ تصرف آنجناب بیرون رفته تا آقا محمد ولد آقا رستم روزافزون بر ولایت ساری مستولیست و او نیز خود را در سلک بندگان آستان
ملایک آشیان میشمارد و کیفیت مآل حال سید زین العابدین و سبب استیلاء آقا رستم و پسرش آقا محمد اگر محقق شود در ضمن حکایات آینده مسطور خواهد گردید
والتوفیق من الله الحمید المجید

ذکر تسلط ملوک سربدار بر ولایت سبزوار

اکابر مورخین چنین آورده اند که در باشتین که قریه ایست
از قری بیهق خواجه بود در غایت مکنت ملقب و موسوم بشهاب الدین فضل الله و نسبش از جانب پدر با مام عالیمقام حسین بن علی المرتضی صلوات الله علیه
منتهی میباشد و از طرف مادر بیحیی بن خالد برمکی و خواجه شهاب الدین فضل الله پنج پسر داشت بدین ترتیب امیر امین الدین امیر عبد الرزاق امیر وجیه
الدین مسعود امیر نصر الله امیر شمس الدین فضل الله و امیر امین الدین در ملازمت سلطان ابوسعید بهادرخان اوقات میگذرانید و منظور نظر عنایت
آن پادشاه صاحب تایید بود و در آن زمان علی سرخ خوافی که ابومسلم کنیت داشت در فن کشتی گیری و تیراندازی مهارت کامل حاصل نموده
بود ملازمت سلطان ابوسعید میکرد روزی بر زبان سلطان گذشت که آیا در قلمرو ما کسی باشد که با ابومسلم کشتی تواند گرفت و تیر تواند انداخت
امیر امین الدین عرض کرد که بنده را برادریست در خراسان عبد الرزاق نام که با ابومسلم مقاومت میتواند کرد سلطان فی الحال مسرعی بجهة
آوردن عبد الرزاق بصوب خراسان فرستاد و آن قاصد بعد از انقضاء دو ماه او را بپایهٔ سریر اعلی رسانید شکل و شمایلش مطبوع پادشاه
عادل افتاد و همدران دو سه روز امیر عبد الرزاق ببازار سلطانیه درآمده دید که کمانی و بدرهٔ زر از طاقی آویخته اند و از حقیقت آن امر استفسار
نموده گفتند فلان پهلوان این کمان را آویخته است و وصیت کرده که هرکس آن را بکشد صرهٔ زر از وی باشد امیر عبد الرزاق کمان را فرود آورده
چنانچه شرط است بکشید و زرها را بستد و این حدیث بعرض سلطان ابوسعید رسیده عنایتش نسبت بامیر عبد الرزاق از پیشتر بیشتر گشت و
فرمود تا با ابومسلم تیر اندازد و ایشان بصحرا رفته در نظر پادشاه تیراندازی کردند و چون تیر عبد الرزاق ده قدم از تیر ابومسلم بگذشت ابومسلم خجل
شد و سلطان فرمود که عبد الرزاق را بمهمی نامزد فرمایند و دیوانیان تحصیل مال وجهات کرمان را که مبلغ صد و بیست هزار دینار کپکی بود بوی
دادند مقرر آنکه بیست هزار دینار را جهة خاصهٔ خود تصرف نماید و صد هزار دینار را بخزانهٔ عامره فرود آورد و امیر عبد الرزاق تمامی آن وجوه
در کرمان بعیش و عشرت صرف کرده چون از خواب مستی و غفلت بیدار شد یک دینار از آن اموال موجود ندید لاجرم در بحر اندیشه فرو رفت بحسب
اتفاق در همان ایام خبر فوت سلطان ابوسعید بهادرخان شایع شد و امیر عبد الرزاق روی بوطن معهود آورده چون بباشتین رسید مشاهده فرمود
که فتنه حادث شده است کیفیت واقعه آنکه در آن اوقات ایلچی بباشتین فرود آمد از حسن حمزه و حسین حمزه که برادران بودند شراب و شاهد
طلبید حسن و حسین در باب شاهد عذری گفته ایلچی نشنید و خواست که متعرض عورات ایشان گردد برادران شمشیرها کشیده گفتند ما
سربداریم و تحمل این رسوائی نداریم و ایلچی را بقتل رسانیدند خواجه علاء الدین محمد که در آن اوان وزیر خراسان بود و در قریهٔ فریومد اقامت
داشت کسان بطلب حسن و حسین فرستاد و ایشان در رفتن تعلل کرده در آن اثنا امیر عبد الرزاق از کرمان تشریف آورد و چون بر حقیقت واقعه
اطلاع یافت جمعی را با خود متفق ساخته نوکران وزیر را نه بر وفق مرام باز گردانیدند و خواجه علاء الدین محمد نوبت دیگر زیاده از پنجاه کس جهة همان مهم
بباشتین روانه کرده امیر عبد الرزاق در مقام خلاف آمد و بین الجانبین مصاف واقع شد دو سه کس از نوکران جناب وزارت مآب کشته گشتند
و باقی منکوب و مخذول مراجعت نمودند بعد از آن عبد الرزاق مردم آن قریه را جمع آورده گفت فتنهٔ عظیم درین دیار بوقوع پیوست و اگر ما سهل
کنیم کشته شویم و بروی سر خود بر دار دیدن هزار بار بهتر که بنامردی بقتل رسیدن و بجهة این سخن و قول سابق آن طایفه ملقب بسربدار شدند القصه
رایت اقبال امیر عبد الرزاق بالا گرفته باندک زمانی جمعی کثیر در صدد متابعت او آمدند و خواجه علاء الدین محمد جهة حفظ ناموس از فریومد متوجه
استراباد شد و امیر عبد الرزاق از عزیمت وزیر خبر یافته از عقبش بشتافت و در درهٔ شهرک نوبوی رسیده از جانبین دست به تیر و کمان و سیف
و سنان بردند و خواجه علاء الدین محمد در معرکه کشته گشته پسر و متعلقانش بطرف ساری گریختند و امیر عبد الرزاق سالماً غانماً به باشتین مراجعت
کرده بعضی مردم جرار بجهة تسخیر کمر بستند و سربداران در شهور سنهٔ ثمان و ثلثین و سبعمائه بسبزوار شتافته چون در آن ولایت کسیکه با ایشان مقاومت

مقاومت تواند نمود و بنود و سبزوار را بحیطه تصرف در آورد و چند امیر عبد الرزاق بر مسند حکومت تکیه زده قصد کرد که دختر خواجه علاء الدین هندو را بحباله
نکاح در آورد و آن دختر چون میدانست که غرض عبد الرزاق ازین وصلت آنست که با پسرش که صاحب جمال بود اختلاط نماید راضی نشد و شبی از سبزوار
گریخته بجانب نیشابور توجه نمود و امیر عبد الرزاق برادر خود امیر وجیه الدین مسعود را ببازگردانیدن آن مستوره مامور ساخت و امیر مسعود در شکلیب
بدختر رسیده خواست که او را بسبزوار برد آن ضعیفه بزبان تضرع و زاری امیر مسعود را گفت تو مرد مسلمانی و غرض برادر خود را از بازگردانیدن من میدانی
بدوستی حیدر کرار که طریقه مروت پیش گیر و از سر من درگذر امیر وجیه الدین مسعود را از شنیدن این سخن رقت دست
داده فرمود برو بسلامت که مرا با تو کاری نیست و بخدمت برادر بازگشته گفت هر چند اسپ تاختم دختر علاء الدین هندو را نیافتم و امیر عبد الرزاق
زبان بدشنام او گشاده گفت از تو بوی مردانگی نمی آید امیر مسعود جواب داد که کسی از صفت مردانگی بی بهره است که بنیاد کار خود را بر فساد نهاده
عبد الرزاق خشمناک برجست که برادر را بزند امیر مسعود شمشیر حواله او کرده عبد الرزاق خود را از دریچه بالاخانه بپایان انداخت و امیر مسعود خویشتن را
بر زبر برادر افکنده شر او را از سر خلق باز کرد و این واقعه در ذی حجه سنه مذکوره دست داده امیر مسعود روی بتمشیت مهمات سربداریه آورد **ذکر امیر
وجیه الدین مسعود** امیر مسعود سربدار سرداری بود شجاع و مردانه و با جرات و فرزانه از غایت تهور جوشن بلباک پوشیده و مانند سیل
تند رو از فراز و نشیب نمی اندیشید چون زمام حکومت سربداریه بدست آورد شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخته بدان وسیله قاعده دولت
مستحکم کرد و در اوایل ایام ایالت میان او و ارغونشاه جونی قربانی که حاکم نیشابور بود مقاتله روی نمود و امیر مسعود ظفر یافته آن ولایت را ضمیمه قلمرو خود
در سیزدهم صفر سنه ثلث و اربعین و سبعمائه میان امیر مسعود و ملک معز الدین حسین کرت در دو فرسخی زاوه حربی صعب دست داده نخست امیر مسعود ظفر یافت و در
اثنا شیخ حسن جوری کشته امیر مسعود گریخته بطرف سبزوار تافت و در اواخر همین سال میان شیخ علی کاون برادر طغا تیمور خان و سربداران اتفاق
قتال افتاده نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم امیر مسعود وزیده شیخ علی در معرکه کشته گشته غنیمت موفور نصیب سبزواریان گردید امیر مسعود بغرور موفور باستراباد در آمده
طغا تیمور خان بلارقصران شتافت و امیر مسعود خطه جرجان را ضبط کرده عنان بطرف مازندران تافت و در آن ولایت شکست یافته اسیر سرپنجه تقدیر گشت و در
اوایل ذی حجه سنه مذکوره جلال الدوله اسکندر او را بکشت مدت سلطنتش بدین روایت که اصح روایات است پنجسال بود و بعد از وی محمد آی تیمور چند روز حکومت
سبزوار نمود

گفتار در مبادی احوال شیخ حسن جوری و ذکر نجات یافتن او از زاویه مهجوری

واقفان اخبار نو و کهن عارفان
غث و ثمین سخن آورده اند که شیخ حسن جوانی بود از قریه جور و در عنفوان اوان شباب باکتساب فضایل و کمالات پرداخته آغاز درس و افاده فرمود و در ان
اثنا شنود که درویشی پاکیزه روزگار خلیفه نام در سبزوار ظاهر شده و کرامات و خوارق عادات اظهار میفرماید بهوس ملاقات شیخ خلیفه بر ضمیرش استیلا یافته
از جور بسبزوار شتافت و چون صحبت شیخ خلیفه را دریافت مرید گشته ع بباد داد ورقهای درس و فتوی را و شیخ خلیفه در اوایل حال بمازندران دست
ارادت شیخ بالوی آملی داده بود و بعد از چندگاه در عقیده که بشیخ بالو داشت نقصانی پیدا شده بسمنان رفت و بخدمت مقرب بارگاه سبحانی شیخ رکن
الدین علاء الدوله سمنانی قدس الله سره شتافته روزی چند در خانقاه معارف پناهش بسر برد و از سمنان بقصبه بحرآباد رفته با خواجه غیاث الدین
هبة الله حموی ملاقات فرمود و از انجا بسبزوار خرامیده در مسجدی ساکن شد و بآواز بلند قرآن میخواند و لوازم طاعت و عبادت بجای می آورد بنا
بر آن جمعی کثیر مرید و معتقد او شدند و فقها در مقام انکار آمده او را از نشستن در بیت الله منع میکردند و شیخ خلیفه بسخن ایشان التفات نمینمود آخر الامر
جمعی از اهل حسد فتوی نوشتند که شخصی در مسجد ساکن گشته سخن دنیا میگوید و منع اصحاب علم نمیشنود و اصرار مینورزد آیا چنین کس مستحق کشتن باشد یا نی
اکثر فقها نوشتند که باشد و آن فتوی را با عرضه داشتی بدرگاه سلطان ابو سعید بهادر خان فرستادند سلطان فرمود که من حکم قتل درویشان نمیکنم آنچه
مصلحت باشد حکام خراسان بجای آورند فقهای سبزوار متوجه اضرار شیخ خلیفه شده میان ایشان نزاع کلی روی نمود و هنوز منازعت قایم بود که شیخ
حسن بسبزوار شتافته دست ارادت بشیخ خلیفه داد و بدین جهت مهم او ترقی کرد تا مقارن آنحال در صباح روز بیست و دوم ربیع الاول سنه ۷۳۶ مریدان
شیخ خلیفه را در همان مسجد از ستونی بحلق آویخته دیدند و بعد از تجهیز و تکفین شیخ حسن را مقتدای خود ساخته از سبزوار سفر کردند و شیخ حسن ببلده نیشابور
و ابیورد و خبوشان و مشهد مقدسه رضویه رفته اهالی آن بلاد را بطریق شیخ خلیفه دعوت مینمود و هر کس مرید میشد نامش را نوشته میگفت حالا وقت

اخفاست و میفرمود که آلت کارزار ترتیب کرده منتظر اشارت باشند و چون شیخ حسن مردی شیرین سخن بود و کلمات عام فریب با مردم میگفت در مدت اندک
خلق بسیار بمرتبهٔ مرید و معتقد او گشتند که مزیدی بران تصور نتوان نمود بنابران امراء خراسان ازوی توهم کرده امیر ارغونشاه جونی قربانی که پدر محمد بیک و علی
بیک بود و نیشاپور را در تحت تصرف داشت شیخ حسن را گرفته بولایت یازر در قلعهٔ تاک که آنرا طاق نیز گویند محبوس گردانید چون امیر وجیه الدین
مسعود بر مسند ایالت صعود نمود جوریان سندی شد که بآن وسیله قصر دولت خود را مشید گردانید و بعد از تامل و اندیشه خاطر بآن قرار داد که شیخ حسن
جوری را که اکثر مردم آن ولایت مخلص او بیند از محبس بیرون آورده مقتدای خود سازد بنابران چند سوار از سبزوار ایلغار کرده بیازر شتافت و شیخ حسن
را از محبس نجات داده بمقر عز خود رسانیدند و در روایتی آنکه خواجه اسد نامی از مریدان شیخ حسن با بعضی دیگر از اهل ارادت متفق گشته بحیله گر توانستند شیخ حسن
را از قلعهٔ طاق بیرون آورده بسبزوار بردند و بهر تقدیر چون بنای موافقت میان شیخ حسن جوری و امیر مسعود سبزواری محکم گشت خلق بسیار در
ظل رایت نصرت شعار ایشان جمع آمدند و ساعت بساعت وسعت مملکت ایشان صفت وسعت میگرفت و روز بروز آثار جاه و جلال
و علامات دولت و اقبال ایشان سمت تضاعف می پذیرفت و کار بجائی رسید که امیر ارغونشاه نیشاپور را بازگذاشته نزد طغاتیمور خان بجرجان
رفت و پسرش محمد بیک در بعضی از ولایت خراسان خود را محکم ساخته بخوف و بیم روزگار میگذرانید **ذکر توجه امیر وجیه الدین مسعود
بعزم تسخیر هراة و گرفتار شدن شیخ حسن بمعظم ترین آفات و بلیات** چون مجاری امور امیر مسعود و شیخ حسن جوری در سبزوار و
نیشاپور انتظام یافت تسخیر تمامت مملکت خراسان در نظر همت ایشان سهل و آسان نمود ده هزار مرد شمشیر زن هر یکی کوه شکوه و تهمتن فراهم آورده بجانب
دار السلطنه هراة که در آن زمان مستقر ایالت مملکت معز الدین حسین کرت بود نهضت کردند و ملک حسین سپاهی خونخوار از غور و ساخر و غرجستان
مجتمع ساخته باستقبال مخالفان در حرکت آمد و در دو فرسخی زاوه تلاقی فریقین اتفاق افتاد و صدای نفیر و کرنای و خروش کوس رعد آوای گوش
گردون را کر ساخت و آواز غریو و سورن و افغان دلیران صف شکن زلزله در زمین و زمان انداخت **نظم** چنان شد بانگ کوس و نعرهٔ جوش
که گردون پنبه محکم کرد در گوش غبار خاک زیر پای باره شده چون سرمه در چشم ستاره بهادران تیز چنگ بی لبث و درنگ در هم آویختند
و برقم سهام و ضرب حسام خاک راه با خون برآمیختند **نظم** زمین از خون مردم موج زن گشت سپر با خشت و جوشنها کفن گشت تن از اسپ و سر از
تن سرنگون شد زمین دریا فلک صحرای خون شد در ابتدا حال سربداران غالب آمده بسیاری از مردیان کشته و خسته گشتند و ملک حسین با
اندک مردمی بر سر پشته رانده و تدبیری اندیشیده اشارت فرمود تا علمها برپای کردند نقارها فرو کوفتند بعضی از گریختگان چون آن صدا شنیدند
و رایات را برپای دیدند روی بملک آوردند [7] امیر مسعود با بعضی خود زخمی بر شیخ حسن زده او را هلاک ساخت و شیخ حسن امیر مسعود را گفته بود که اگر من کشته شوم
زنهار در معرکه توقف ننمائی و بجانب سبزوار توجه فرمائی بنابران امیر مسعود فرمود که جسد شیخ حسن را برگرفتند و عنان بجانب دار الملک خویش معطوف
ساخت و ملک معز الدین حسین بعد از آنکه مغلوب شده بود لواء فتح و ظفر برافراشت و دشمنان را تعاقب نموده طایفهٔ از ایشان را بتیغ بیدریغ
بگذرانید و زمرهٔ را اسیر گردانید یکی از شعراء در آن باب گوید **رباعی** کز خسرو کرت بر دلیران نزدی و ز تیغ یلی گردن شیران نزدی از بیم سنان
سربداران حشر یکبارگی ترک دگر خیمه بایران نزدی **ذکر محاربهٔ امیر شیخ علی کاون با امیر مسعود سربدار و کشته شدن شیخ علی
در معرکهٔ پیکار و انجام روزگار امیر مسعود در ولایت رستمدار** چون خبر استیلاء سربداران کرت اخری در ولایت مازندران
بگوش طغاتیمور خان رسید لشکری ترتیب داده برادر خود شیخ علی کاون را بدفع امیر مسعود نامزد گردانید و امیر مسعود از توجه آن سپاه آگاه گشته با طایفهٔ
از مردان یکدل و گردان جوشن گسل باستقبال عدا روان شد چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید و میمنه و میسره هر دو لشکر مرتب گردید سنان دلیران یکان
ستانی زبان دمار کرده و ناوک بهادران روی بدلربائی آورده خنجر خیجر بسیاری از جوانان ماه پیکر بر بدو گرز گردن جمعی از پهلوانان صف شکن خورد کرد
امیر شیخ علی بنفس خویش حملهای مردانه نمود اما چون سعادت بود کوشش مردانه چه سود در اثنای کر و فر تیری جان بر بر مقتل او خورد و از اسپ در افتاد
از ضربت آن زخم عزم ملک جاوید کرد و سپاه جرجان انهزام یافته سربداران از عقب شتافتند و غنیمت بینهایت گرفته عنان بطرف جرجان تافتند
طغاتیمور خان چون مجال ستیز نداشت رایت فرار بجانب لار [2] برافراشت و امیر مسعود بعد از سه روز باسترآباد درآمده منشوری باسم اهالی و اعیان مازندران

[7] آورده اند که سیصد کس جمع آمدند امیر مسعود و شیخ حسن بر آن جماعت حمله کردند در آن اثنا شخصی از سربداران نیزه بقتل رسانید [illegible]

[2] قصران

مازندران در قلم آمده و ایشان را باطاعت و انقیاد خویش دعوت کرد کیا جلال الدین احمد جلال که پیری کاردیده بود و گرم و سرد روزگار چشیده
و در آن ولایت بر مسند امارت تمکن داشت و از خود کسی را کلانتری نپنداشت چون خبر شوکت و عظمت امیر مسعود شنید که بیک ناگاه در ولایت
مازندران دست بیداد برآورده بنیاد حیات صغیر و کبیر آن خطه را براندازد بنابران با دو برادرزاده کیا تاج الدین و کیا جلال بملازمت امیر مسعود
شتافت و منظور نظر التفات شده نوازش یافت و امیر مسعود بوجود ایشان مستظهر گشته مطمئن خاطر بمازندران توجه نمود و بحاکم آندیار جلال الدوله
اسکندر که سابقاً شمه از حال او مذکور شد نوشت که محل ملاقات کجا خواهد بود و جلال الدوله با برادر خویش فخر الدوله شاه غازی مشورت
کرده مصلحت چنان دیدند که بعضی از ولایات را بسربداران بازگذارند و چون ایشان دلیر برستمدار درآیند ع روبه بمیدان کارزار آرند و بر نهج
بتقدیم رسانیده امیر مسعود در سیزدهم ذیقعده سنه ثلث و اربعین و سبعمایه بآمل نزول نمود و صحرای توران را معسکر ساخته در گرد لشکرگاه از چوبها
و درها دیوار کوتهی بنا فرمود و سپاهیان سکندر و شاه غازی شبها بر اسپان تازی نژاد نشسته حوالی اردوی امیر مسعود را تاخت میکردند و مراسم
قتل و غارت بجای آوردند چون این صورت چند نوبت بوقوع انجامید بنای ثبات امیر مسعود متزلزل گردید و کیا احمد جلال بقرابتان خود و سایر
مازندرانیان پیغام فرستاد که بسبب آنکه من در ملازمت امیر مسعودم اندیشه بخاطر راه نباید داد و جمال حال خود در آئینه مردانگی بیارایید و در دفع سر
بداران بقدر امکان کوشش نمایند از شنیدن امثال این سخنان اکثر مردم مازندران کمر سعی و اجتهاد در میان بسته هر شب فوجی از ایشان حوالی معسکر امیر مسعود را
غارت میکردند و فریاد و نعره بر زبان می آوردند که ای خراسانیان مازندران بیشه شیر ژیان است و مسکن هژبران گردون توان شما بدست خویش
ابواب بلا بر روی خود گشاده اید و پای در دام رنج و عنا نهاده همه عنان بمرغزار عدم خواهید تافت و هیچکدام ازین مهلکه نجات نخواهید یافت
امیر مسعود از شنیدن امثال این مقال مانند ماهی در شبکه مضطرب گشته نه حرکت میتوانست کرد و نه روی بطرفی میتوانست آورد ع نی رای سفر
کردن و نی روی اقامت و بعد از آنکه نه روز در آن مقام ساکن بود کوچ کرده بطرف رستمدار توجه نمود و چون بقریه یاسمین کلاته رسید از پیش دلیران
رستمدار و از پس شیران بیشه مازندران دست جلادت از آستین تهور بیرون آوردند و خود را از اطراف و جوانب سربداران زده در کشش و
کوشش تقصیر و اهمال نمیکردند امیر مسعود چون حال بر آن منوال دید کیا احمد جلال را با برادرزادگان بقتل رسانید و براه لاویج روی بوادی گریز نهاد خورد
و بزرگ و خاص و عام آندیار آغاز قتل و غارت کرده در هر گوشه کشته افتاد و سربداران بسیار در دست رنود و اوباش اسیر گردیدند امیر مسعود با چند
نوکر معدود براه رودبار بالو روان شد چون نزدیک بدربار بالو رسید شنید که فوجی از سپاه شرف الدوله کستهم بن تاج الدوله زیار در آن موضع
بهم پیوسته اند و در انتظار مقدم شریفش مکمل و مسلح نشسته لاجرم عنان فرار بطرف دیگر انعطاف داد و لشکریان کستهم او را تعاقب نموده امیر مسعود در
قریه باذور بدست ایشان افتاد و آن جماعت او را مضبوط ساخته بنظر اسکندر بردند و دو روز محبوس نگاه داشتند بروز سیم حسب الحکم بقتل آوردند
در تاریخ سید ظهیر مسطور است که خواجه نیک روز سمنانی که مستوفی دیوان امیر مسعود بود بر سر راه یاسمین کلاته زخم خورده بیفتاد و شخصی او را برداشته
نزد ملک فخر الدوله برد و خواجه بهاء الدین را منظور نظر مرحمت ساخته از کمیت لشکر امیر مسعود سؤال کرد جواب داد که در مازندران دواب خاصه امیر مسعود
چهارده هزار اسپ بود و ششصد سر استر و چهارصد شتر که هر شب بعلم من علیق آنها مقرر میشد عدد سپاه را برین قیاس باید نمود

ذکر محمد آیتمور

در آن اوان که امیر وجیه الدین مسعود علم عزیمت بجنگ امیر شیخ علی کاون برافراشت محمد آیتمور را که یکی از بندگان پدرش بود و بصفت
شجاعت و سخاوت اتصاف داشت در سبزوار به نیابت خود تعیین نمود و چون محمد آیتمور خبر قتل مسعود شنود در استمالت خاطرها کوشیده از روی
استقلال بسرانجام امور ملک و مال قیام نمود بعد از آنکه مدت دو سال بر آن منوال بگذشت خواجه شمس الدین علی که بصفت اصالت و جلالت
اتصاف داشت متوجه قلع نهال حیات او گشت و جمعی از درویشان و مریدان شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخته ناگاه بمجلس محمد آیتمور در آمده او را
مخاطب گردانیده گفت عجب حالی است که درویشان را پیش تو اصلا قدر و قیمت نمانده با وجود آنکه تهم تو و خواجه تو همین تقویت این فرقه و آداب
التعظیم بمشیت پذیرفته پیوسته اراذل و اوباش را بر درویشان تقدیم مینمائی و موافقان خواجه شمس الدین علی نیز امثال این سخنان بر زبان آوردند محمد آیتمور
متحیر مانده و چون سلاحی با خود نداشت و کسی پیش او نبود آغاز ملایمت کرده گفت من تا غایت هیچ درویشی را نرنجانیده ام و در ضبط این مملکت لوازم

برد و فخر الدوله

سعی و اهتمام بتقدیم رسانیده ام آنچه عین صلاح باشد آنچنان حکم ایشان کنند برخیزید بدین خانه درآئید که ما حکومت تورا نخواهیم محمد آی تیمور بالضروره بخانه
درآمده مخالفان در بروی ببستند و خواجه شمس الدین علی را گفتند که بهتر و مهتر ما توئی مسند حکومت را بوجود خود مشرف گردان تا همگنان در خدمت تو کمر
میان جان بندیم خواجه شمس الدین علی هرچند که ضمنا طالب ریاست بود اما بواسطهٔ آنکه مردم قتل محمد آی تیمور را حمل بر غرض دنیوی نمایند گفت من درویشی و
گوشه نشینی را بر سلطنت ربع مسکون برابر نسنجم مناسب آنکه کلو اسفندیار را بحکومت اختیار نمائید و محمد آی تیمور را بقتل رسانید تا از شر او ایمن باشید و
آن جماعت در ساعت بر موجب عمل نمودند **کلو اسفندیار** بعد از قتل محمد آی تیمور در شهر سبزوار شهریار شد و او نه اصلی داشت و نه نسب و نه
فضل و نه ادب بنابر آن چون بر مسند ریاست بنشست طریقهٔ ناستوده تکبر پیش گرفته بی جهتی مردم را سیاست میکرد و شیوهٔ ظلم و تعدی بجای می آورد لا
جرم سربداران از حکومتش متنفر گشتند و چنانچه محمد آی تیمور را کشته بودند او را نیز از میان برداشتند و همت بر اطاعت امیر شمس الدین فضل الله که برادرزادهٔ امیر
وجیه الدین مسعود بود گماشتند **امیر شمس الدین فضل الله** بعیش و عشرت بغایت راغب بود و در ضبط امور مملکت اهتمام نمی نمود بنابران خبر
فتور ملک سربداران بطغاتیمور خان رسیده لشکری فراهم کشید تا متوجه محاربهٔ ایشان شود و کیفیت حال را امیر فضل الله شنیده با خود گفت بیت
دلا گدائی و رندی به از پادشاهی به … دمی فراغت خاطر ز هرچه خواهی به … و زمام امور ایالت را بطوع و رغبت در کف کفایت خواجه شمس الدین
علی نهاده به بسط بساط فراغت و انبساط مشغولی می نمود زمان حکومتش هفت ماه بود **خواجه شمس الدین علی** بعضی از مورخان از وی بخواجه علی
شمس الدین تعبیر کرده اند و راقم حروف آن مثل را که چه خواجه علی و چه علی خواجه بخاطر گذرانیده که خواجه شمس الدین بصفت شجاعت و فراست اتصاف
داشت و در زمان دولت همت بر اجرای سیاست و تمشیت امور مملکت گماشت ظاهر شریعت را مرتبهٔ رعایت می نمود که خوردن بنگ و شراب را
از قلمرو خویش بالکلیه برانداخت و قریب پانصد زن فاحشه کشته دفین چاه ساخت شبها تنها گرد محلات طواف می نمودی و اخبار کلی و جزئی را معلوم
فرمودی و چون طغاتیمور خان از ایالت خواجه شمس الدین علی و شجاعت و سیاست او خبر یافت ترک لشکرکشی گفته عنان بگوشهٔ فراغت تافت نقلست
که خواجه شمس الدین علی را ملازمی بود موسوم بحیدر قصاب که شغلی تعلق بوی داشت و در اواخر ایام حیات خواجه محاسبهٔ حیدر را نوشته مبلغی بروی باقی شد
و خواجه محصلان تعیین کرده تا هرچه حیدر اندوخته بود از وی بستانند و چون حیدر را چیزی در دست نماند و تشدد محصلان کم نشد روزی فرصت
یافته شمهٔ از عجز و اضطرار خویش بعرض خواجه رسانید خواجه شمس الدین علی بروی فحاش و دشنام دهنده بود در جواب گفت زن خود را در خرابات
نشان و از آن ممر وجه دیوان بهم رسان حیدر از شنیدن این سخن اشک از دیده روان ساخته قتل خواجه شمس الدین علی را با خود مقرر گردانید و در این
باب شمهٔ با خواجه یحیی کراوی ظاهر ساخته رخصت یافت و نماز شام بقلعه بالا رفته در وقتی که خواجه یحیی در مجلس خواجه شمس الدین علی بود زبان دادخواهی
برگشاد و گفت ای خواجه بحال من ترحم نمای و پیش دویده خنجری بر سینهٔ خواجه شمس الدین علی زد که از پشتش بیرون آمد حسن دامغانی قصد کرد که حیدر قصاب را
زخمی زند خواجه یحیی آواز برآورد که پهلوان حسن دست نگاهدار حسن گفت ای خواجه ندانستم که این امر بنابر استصواب شماست و یکی از فضلا که با خواجه شمس الدین
علی صفائی نداشت این بیت بر حیدر خواند که بیت ای در بر حیدر کرار روزگار … وی کرده راست خنجر تو کار روزگار … قتل خواجه شمس الدین
علی در شهور سنه … بوقوع انجامید و بعد از وی خواجه یحیی کراوی والی گردید **خواجه یحیی کراوی** بصفت شجاعت و اصالت و پرهیز
کاری و عدالت موصوف بود و در زمان دولت در باب فراغبال و رفاه حال علما و فضلا سعی موفور فرمود و از خوان انعام و احسانش غنی و فقیر
محظوظ و بهره ور گشتند و از مواجب و مرسوم کامل او نوکران و سرهنگان بساط احتیاج در نوشتند در مطلع سعدین مذکور است که چون حکومت
سربدار بر خواجه یحیی کراوی قرار گرفت طغاتیمور خان از جرجان ایلچی بسبزوار فرستاده او را بایلی و انقیاد دعوت کرد خواجه یحیی نخست از قبول این التماس
ابا فرمود و آخر الامر بحسب ظاهر سر در اطاعت فرمان خان بجای آورده در اواخر سنه ثلث و خمسین و سبعمائه با سیصد مرد بهادر متوجه اردوی عالی گشت و بعد از
وصول صلاح بسته در وقتی که خواجه غیاث الدین کرابادی و یکی دو طالب علم پیش پادشاه بودند و بر در خانه غیر از فراش و خواجه سرا کسی نبود ببارگاه
درآمدند و خواجه یحیی آغاز گفت و شنود نموده ناگاه حافظ شغانی تبری بر فرق پادشاه زد چنانچه بروی درافتاد و خواجه یحیی سرش از تن جدا کرده منع
از محشر در میان مغولان برخاست و مضمون آیت یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه ظاهر شد سربداران شمشیر کشیده بر مجلسیان ابقا نکردند و با اموال بسیار

راکشتند

واقعهٔ یحیی

بسیار و یراق بیشمار نزدیک بسبزوار آورده‌اند و در روایت روضة الصفا آنکه چون سربداران بار دوم بطغا تیمور خان رسیدند سه روز بشرط ملازمت بجا آورده در روز
چهارم بوقتی که خان با ایشان از طوی بسیار و قدم جرأت پیش نهادند و خرمن زندگانی طغا تیمور خان بباد فنا دادند و علی کل التقدیرین سربداران جلادت آثار کاری
از پیش بردند که تا انقراض عالم از صفحات روزگار محو نخواهد گردید و هرکس بر کیفیت این تهور و مردانگی ایشان وقوف یابد انگشت تحیر بدندان تعجب خواهد گزید
و چون مدت چهار سال و هشت ماه از حکومت خواجه یحیی بگذشت و مملکتش معمور و آباد ان گشت در سنه ست و خمسین و سبعمایه برادرزنش علاء الدین فرصت
نگاهداشته در وقتی که خواجه سواره بدهلیز سرای خود در آمد برجست و بر پس اسب او نشست و خنجری بر پهلویش فرو برده خواجه هم در آن گرمی دست پس برد
او را بگرفت و هر دو راکب از مرکب افتاده خواجه یحیی قاتل و مقتول از عالم انتقال کردند **خواجه ظهیر الدین کراوی** بروایت مطلع سعدین خواهر
زادهٔ خواجه یحیی کراوی بود و بقول صاحب تاریخ سربداران برادرش و بهر تقدیر خواجه ظهیر بعد از قتل خواجه یحیی باتفاق حیدر قصاب سردار جماعت سربدار
شد و او مردی حلیم کم آزار بود و بهمواره و نرد و شطرنج اشتغال مینمود و حیدر بسرانجام مهام فرق انام اشتغال داشت و بعد از انقضاء چهل روز حیدر خواجه را
معزول گردانیده خود متعهد آن مهم گردید **پهلوان حیدر قصاب** چون چهار ماه برتق و فتق امور سربداران پرداخت غلام پهلوان
حسن دامغانی قتلق بوغا نام بنا بر اشارت خواجهٔ خویش در ربیع الآخر سنهٔ ۷۵۷ او را بقتل رسانید **امیر لطف الله ولد امیر وجیه
الدین مسعود** بسبب اهتمام حسن دامغانی که اتابک او بود بعد از قتل حیدر قصاب یکسال و سه ماه در سبزوار حکومت نمود و بعد از آن
میان او و پهلوان حسن وحشتی دست داده پهلوان امیر لطف الله را بگرفت و بقلعهٔ دستجردان فرستاده بقتلش حکم فرمود و سربداران امیر لطف الله
را میرزا میگفتند و معلوم نیست که پیش از وی این لفظ را بر کسی اطلاق کرده باشند **پهلوان حسن دامغانی** در شهور سنهٔ ۷۶۲ در سبزوار بر مسند
ایالت نشست و در ایام دولت او درویش عزیز از مریدان شیخ حسن جوری در مشهد مقدسه بطاعت و عبادت اشتغال نموده خلق بسیار بر وی جمع آمدند
و درویش بمعاونت آن جماعت خروج کرده قلعهٔ طوس را مسخر ساخت و پهلوان حسن بعد از شنیدن این خبر لشکر بدان جانب کشید و طوس را گرفته چند خروار
ابریشم بدرویش داده گفت دیگر درین شهر اقامت منمای و درویش باصفهان رفته ساکن گشت و پس از چند گاه از این قضیه خواجه علی مؤید سبزواری
در دامغان خروج کرده امیر نصر الله را که گماشتهٔ پهلوان حسن بود از شهر اخراج فرمود و محمود رضا را گفت که تا باصفهان میباید رفت و درویش
عزیز را آورده محمود گفت این خدمت را بتقدیم میرسانم مشروط آنکه چون پادشاه شوی منصب وزارت بمن مفوض باشد خواجه این معنی را قبول فرموده
محمود باصفهان رفت و درویش بو الفضول را بدامغان رسانید و خواجه علی دست ارادت بدرویش داده بدان جهة بسیاری از مردم آمده و کمر
خدمتش بستند و در خلال این احوال جمعی در قلعهٔ شغان زبان باظهار خلاف پهلوان حسن گشادند و پهلوان دفع ایشان را اولی دانسته و سبزوار را
خالی گذاشته بدان جانب شتافت و بمحاصرهٔ مخالفان مشغول شد و چون خبر خلو عرصهٔ سبزوار بعرض خواجه علی و درویش عزیز رسید بدان جهة توجه نمودند
و بی مشقتی بشهر در آمده بدارائی رعیت و سپاهی اشتغال فرمودند و خواجه یوسف سمنانی را که وزیر پهلوان حسن بود گرفته بقصاص امیر لطف الله بقتل
رسانیدند و پهلوان حسن چون این خبر بشنید غیر از اطاعت چاره ندید بحبال مریدی درویش و نوکری خواجه متوجه سبزوار گردید اما خواجه علی مؤید بسرداران
سپاه مکتوبات نوشت که نخست حسن را بکشید آنگاه رخت بوطن کشید و چون اهل و عیال آن مردم در سبزوار بودند با زمانه یار گشتند و بیکبار کاه در
اثناء راه دست در عنان پهلوان زده او را از اسپ پیاده ساختند و سرش از تن جدا کرده نزد خواجه علی فرستادند زمان حکومت پهلوان حسن
چهار سال و چهار ماه بود **خواجه علی مؤید** چون بتائید الهی در سبزوار بر مسند شهریاری نشست در اظهار شعار مذهب علیه امامیه مبالغه نموده با
النهایة در تعظیم سادات عظام کوشید و بامید ظهور صاحب الزمان سلام الله علیه هر صباح و مساء انتظار میکشید لطف و کرم آن خواجه محتشم را نهایت نبود
و جهة رعایت شرع شریف هرگز بارتکاب بنگ و شراب اقدام ننمود و بعد از نه ماه که بامر حکومت پرداخت لشکری بدرویش عزیز داده او را
بحرب ملک معز الدین حسین کرت فرستاد و چون درویش به نیشاپور رسید خواجه تغییر عقیده نموده بمکتوبات نزد اعیان سپاهیان روان ساخت که
درویش عزیز را تنها گذاشته مراجعت نمایند آن جماعت این معنی را فوزی عظیم دانسته بسبزوار بازگشتند و درویش با زمرهٔ از مریدان عزیمت عراق فرموده
خواجه طائفهٔ از عقب ارسال داشت تا همه را بقتل رسانیدند و در سنهٔ سبع و سبعین و سبعمایه ملک غیاث الدین پیر علی نیشاپور را که داخل قلمرو

خود را زخمی زده و فی الحال قاتل

خواجه علی مؤید بود تسخیر کرده امارت آن بلده را باسکندر شیخی ولد افراسیاب چلابی داد و در سنه ثمان و سبعین درویش رکن الدین که از جمله مریدان شیخ حسن
جوری و درویش عزیز بود بفارس رفته از شاه شجاع استمداد نمود و با لشکر و استعداد فراوان بخراسان درآمده اسکندر شیخی دست ارادت بوی داد
باتفاق متوجه سبزوار گشتند خواجه علی چون قوت مقاومت نداشت علم عزیمت بصوب مازندران برافراشت و درویش رکن الدین در سبزوار تمکن
یافته در سنه تسع و سبعین خطبه بنام خود خواند و در سنه ثمانین و سبعمایه امیر ولی که بعد از قتل طغاتیمور خان بر مازندران مستولی شده بود در مقام امداد خواجه
علی آمده بموافقت یکدیگر روی بسبزوار آوردند و درویش رکن الدین فرار بر قرار اختیار کرده خواجه علی نوبت دیگر در سبزوار زمام امر ایالت بقبضه
اقتدار درآورد و در سنه ثلث و سبعین و سبعمایه که پرتو اعلام ظفر اعلام صاحبقران گردون غلام امیر تیمور گورکان بر ممالک خراسان افتاد خواجه
علی مؤید براسم استقبال استعجال نموده در نواحی نیشاپور بموکب منصور پیوست و باصناف الطاف سرافراز گشته تتمه ایام حیات در ظل دولت آنحضرت
بفراغت و رفاهیت گذرانید **ذکر تسلط امیر ولی بر ولایت جرجان** پدر امیر ولی که شیخ علی هندو نام داشت از امرای معتبر طغاتیمور
خان بود و امیر ولی در حجر تربیت خان نشو و نما یافته آثار اقبال در بشره او مشاهده می افتاد و در آن روز که طغاتیمور خان بغدر سربداران جهان گذران
بدرود نمود امیر ولی با چند نوکر معدود به نیشاپور شتافت و امیر شبلی جاونی قربانی که حاکم آن دیار بود خواهر او را در حباله نکاح کشیده امیر ولی بعد از
چند روزی با سپه بسیار و عدد اندک روی بصوب جرجان آورده چون بدهستان رسید از هزاره امیر علی شیخ هندو قریب دویست سوار و پیاده
کمر خدمتش بستند و سربداری که بموجب تعیین حسن دامغانی حاکم استراباد بود با غرور بسیار و پانصد سوار تیغ گذار بر سر امیر ولی راند و امیر ولی
پای ثبات فشرده بر سربداران ظفر یافت و اکثر ایشان را بشمشیر تیز بگذرانید و لشکریان امیر ولی از اسپ و سلاح و آنچه محتاج الیه بود بی نیاز گشتند
و انهزام و انعدام سربداریه در آن دیار اشتهار یافته اتباع خاندان طغاتیمور خان که در زوایا مختفی بودند در ظل رایت امیر ولی جمع آمدند
و ابوبکر شاسمانی که از قبل حسن دامغانی در شاسمان حکومت مینمود با دو هزار سوار و پیاده سربدار بجنگ امیر ولی رفته و از معرکه گریخته بسبزوار
شتافت و پهلوان حسن بخبرار مرد شمشیر زن بوی داده نوبت دیگر ابوبکر متوجه استراباد گشت و چون در سلطان دوین فرود آمد امیر ولی با طایفه
از شیران بیشه یکدلی از جنگل جرجان بیرون شتافته در برابر ابوبکر صف قتال بیاراست و بحسب تقدیر خوفی در دل سربداران افتاده مردم
امیر ولی بیکبار فریاد برآوردند که تات قاشتی یعنی تاژیک بگریخت و سربداریه روی بگریز آورده ابوبکر شاسمانی خود را در آب گرگان زد اما
بیرون نتوانست رفت و مردم امیر ولی از عقب رسیده سرش از تن جدا کردند و خلقی کثیر از سبزوار کشته بقیة السیف راه خراسان پیش گرفتند
و امیر ولی در استراباد قوی حال شده بتدریج بسطام و دامغان و سمنان و فیروزکوه را نیز بحیطه تصرف درآورد و تا زمان رسیدن حضرت صاحبقران
امیر تیمور گورکان در آن بلده حکومت میکرد **گفتار در ذکر ملوک کرت و بیان شمه از حال اجداد آن حکام عالی نژاد**
بروایت بعضی از مورخان نسب آن ملوک نامدار بسلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی می پیوندد و مؤید این مقال آنکه ربیعی پسر قاضی فوشنجی در حق
ملک فخرالدین گفته که بیت ای قاعده دودۀ سنجر توئی واسطه ملک سکندر توئی دودۀ سنجر تو خواهد نوید ملک سکندر بتو دارد امید
و مولانا صدر الشریعه در وصف ملک معزالدین حسین کرت گوید که شعر ابوالفتح سلطان السلاطین کلهم به نال فخر آل کرت بن سنجر و ملک
شمس الدین محمد که نخستین ملوک کرت است دخترزاده ملک رکن الدین بود و نسب ملک رکن الدین بعزالدین عمر مرغنی می پیوست و عزالدین عمر از بنی اعمام
سلطان غیاث الدین محمد سام است که ذکر سلطنت او در مجلد ثانی گذشت و او بمکارم اخلاق و محاسن آداب اتصاف داشت و در ایام دولت
سلطان غیاث الدین اکثر اوقات در دار السلطنه هراة علم ایالت می افراشت و در اوان دولت مساجد و مدارس و خوانق و رباطات بنا
نهاد و بدست دریا عطا ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار علما و فضلا گشاد و از جمله اهل فضل و ارباب انشا مولانا شهاب الدین
عبدالله فامی که مؤلف تاریخ قدیم هراة است با عزالدین عمر معاصر بود و نوبتی در مدح او قصیده نظم نموده که پنج بیت اول آن این است بیت
در عهد عزالدین عمر آن شاه مرغنی فرخنده خسروی که ز کحل سخای او دارد همیشه دیده حاجات روشنی خورشید با ترفع و گردون با علو
با جاه او محقر و با قدر او دنی از هفت چرخ همتش ارچه بلند تر است هستش صفت تواضع و حلم و فروتنی بی هیچ شبهه روز سخا و که عطا

او راست بزم جامی و رزم پیشرانی و در آنوقت که عز الدین عمر بر حکومت دار السلطنه هراة رقم اختصاص کشید کوتوالی قلعه خیسار را برادر خویش تاج الدین عثمان مرغنی ارزانی داشت و چون تاج الدین عثمان فوت شد حکومت خیسار و بعضی از بلاد غور به سپهر او ملک رکن الدین مرغنی تعلق گرفت و ملک رکن الدین که جد مادری ملک شمس الدین کرت است چون آثار اقبال در ناصیهٔ حال آن نبیرهٔ دولتمند مشاهده فرمود همگی همت بر تربیت او مقصور گردانید و ملک شمس الدین در اندک زمانی بوفور فضل و دانش و شجاعت و سخاوت و سایر محاسن اخلاق از حکام آفاق منفرد و ممتاز گشت و چون ملک رکن الدین در وقت تسلط چنگیزخان بر ولایات ایران اظهار اطاعت و انقیاد نموده نسبت بایلچیان آن پادشاه گیتی ستان خدمات پسندیده بجای آورد چنگیزخان بر لیغ شمس الدین محمد را همراه میبرد و ملک شمس الدین محمد بواسطهٔ حدت فهم و وقوف بر یاسا و توره مغولان نزد امرا و ارکان دولت چنگیزخانی اعتبار تمام یافت و ملک رکن الدین در شهور سنهٔ ثلث و اربعین و ستمایه بجهان جاودان شتافت و ملک شمس الدین محمد را بعد از فوت جد بزرگوار در دیار خراسان و سایر بلاد جهان وقایع و حالات روی نموده در زمان سلطنت منکو قاآن بترکستان رفت و در یکی از معارک که قاآن را با جغالغان دست داد آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده ملحوظ عین عنایت پادشاهانه گردید و امارت مملکت هراة و غور و غرجستان و اسفزار و فراه و سیستان بوی مفوض گشته ملک بمسکن معهود مراجعت نمود و در باب عمارت و زراعت و معموری شهر و ولایت اهتمام فرمود و از اولاد ابی بکر کرت هشت نفر در دار السلطنهٔ هرات حکومت کردند و ایام اقبال ایشان از زمان منکو قاآن تا محرم الحرام سنهٔ ثلث و ثمانین و سبعمائه که امیر تیمور گورکان آن بلده را مفتوح ساخت امتداد داشت و اول ایشان ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت است و آخر ایشان ملک غیاث الدین پیر علی ولد ملک معز الدین حسین

ذکر سلطنت ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت

چون ملک شمس الدین محمد دوستکام و مقضی المرام از اردوی منکو قاآن بخراسان بازگشت بلدهٔ هرات را مرکز دولت ساخت و ملک غرجستان سیف الدین و حاکم سیستان نصیر الدین را که با وی در مقام وفاق زندگانی نمی نمودند بدست آورده بکشت و قلعهٔ تکیر را که در غایت حصانت و متانت بود فتح فرمود و بعد از فوت هلاکو خان باردوی اباقاخان شتافته در معرکهٔ برکه خان بنوعی لوازم جلادت و مردی بتقدیم رسانید که اباقاخان او را منظور نظر عاطفت گردانید و تشریفات فاخره و طبل و علم عنایت کرده اجازت مراجعت داد و ملک بمقر عز خود معاودت نموده بحکومت مشغول گردید و در شهور سنهٔ ۶۶۷ که براق خان از آب آمویه عبور نموده بخراسان درآمد ملک شمس الدین محمد طوعاً او کرهاً بملازمت شاهزاده رفت و بسیور غامشی و نوازش یافت اما اطوار براقیان در نظرش ناپسند نموده بعد از روزی چند عنان بجانب قلعهٔ خیسار تافت و چون براق از دست بد لشکر عراق و آذربایجان منهزم گردید جمعی از اهل فتنه و حسد بعرض اباقاخان رسانیدند که اگر هراة آبادان بودی و ملک شمس الدین محمد براق را اطاعت ننمودی لشکر جغتای در آن ولایات این قدر اقامت نفرمودی بنابران اباقاخان قصد تخریب هراة کرد و شهزاده تبشین اغول و خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان او را ازین مقام گذرانیدند که مناسب آنکه نخست ملک شمس الدین محمد را بجنگ آوریم بعد از آن فکر هراة کنیم و پادشاه نصیحت نیک اندیشان شنیده جمعی از امرا و لشکریان را بمحافظت هراة بازداشت و رایت مراجعت بصوب آذربایجان برافراشت آنگاه خواجه شمس الدین محمد مکتوبی بملک شمس الدین محمد در قلم آورد و آن نوشته را مصدر باین قطعه گردانید قطعه

فروغ ملک شمس الدین محمد کرت توئی که همچو ملک سر بسر همه جانی مشققی که زهجرت رسید بر دل بکنه آن نرسد فهم انسی و جانی بچشم من که در و هر دو کون در ناید غبار موکب تو هست کحل انسانی زرای روشن باریک بین تو الحق چنان سزد که چو این شوق نامه برخوانی زباد پای برانگیزی آتش عزمت باب حزم غباری که هست بنشانی چه رنجها که رسد بر دل غمین ضعیف اگر تو هیچ بدین سو قدم نرنجانی چه فتنها که زروی زمانه برخیزد نعوذ بالله اگر عزم را بگردانی

و چون این نامه بملک شمس الدین محمد رسید در جواب صحیفه نوشت که بعضی از عبارات آن این است که سالها بنماز و روزه و استمداد همم و دریوزه محبت مخلص خواسته تا بار لقای صاحب اعظم دستور اعدل اکرم شمس الحق و الدین زید قدره به بیند و عنان نوو کهن بازگوید فاما رباعی

با دشمن من دوست چو بسیار نشست با دوست نشایدم دگر بار نشست پرهیز از آن عسل که با زهر آمیخت بگریز از آن مگس که با مار نشست

و این رباعی را نیز قلمی کرد که رباعی

آن به که خردمند کناری گیرد یا گوشهٔ قلعه و حصاری گیرد می مویزد و لعل لبان میبوسد تا عالم شوریده

فرستاده حکومت خیسار و غور و توابع را بروی مسلم داشت و ملک بر گاه باردوی سلطان سلاطین چنگیزخان میرفت

و بعرض رسانیدند

قراری گیرد و در شهور سنه اربع وسبعین وستمائه اباقا خان نوبت دیگر منشور ایالت هراة و ولایات نزد ملک شمس الدین فرستاد و استمالت نامه نیز
ارسال داشت و در اینجا سوگند یاد کرد که هرگز گزندی بوی نخواهیم رسانید بنابران ملک از قلعه خیسار بیرون آمده بهراة شتافت و بعد از چندگاه
بسبب سعایت امرا و ارکان دولت اباقا خان خاطر بر ملازمت پادشاه قرار داده از هراة باصفهان رفت و از انجا بموافقت خواجه بهاء
الدین محمد صاحب دیوان باذربایجان خرامید تا منظور نظر التفات اباقا خان شد و پادشاه او را در تبریز نگاه داشته پسر و برادرش را بجانب
هند و سند و شیروان فرستاده ملک در تبریز میان خوف و رجا روزگار میگذرانید تا در ماه شعبان سنه ۶۷۶ بسبب شرب شربت مسموم رخت
ملک بعقبی کشید و بعضی از مورخان گفته اند که زهر در هندوانه تعبیه کرده در حمام بملک شمس الدین محمد دادند تا بریاض قدس خرامید از جمله فضلا
مولانا وجیه الدین نسفی با ملک شمس الدین محمد معاصر بود در تاریخ وفات ملک این قطعه نظم نمود قطعه بسال ششصد و هفتاد و شش بشعبان
قضا ز مصحف دوران چو بنگریست بفال بنام صفدر ایرانیان محمد کرت برآمد آیت و الشمس کورت در حال

ذکر ملک رکن الدین بن ملک شمس الدین که مشهور است بملک شمس الدین کهین

ملک رکن الدین محمد بعد از رحلت پدر بداعیه در
اردوی اباقا خان بسر میبرد و در آن اثنا تبشین اغول بویرانی بلده فاخره هراة اطلاع یافته شمه از آن معنی بعرض برادر رسانید و سعی نمود که اباقا خان
در شهور سنه سبع وسبعین وستمائه ملک رکن الدین محمد را منظور شفقت و اعتنا گردانیده با طبل و علم بجانب دار السلطنه هراة فرستاد و فرمان
داد که او را بلقب پدر ملقب گردانند بنابران بعد از آن ملک رکن الدین را ملک شمس الدین کهین خواندند و ملک شمس الدین کهین باندک زمانی
آن بلده فاخره را معمور و مزروع ساخته در شهور سنه تسع وسبعین وستمائه بولایت غور شتافت و حصون و قلاع آن دیار را بکوتوالان اعتمادی سپرده چند
ماه در قلعه خیسار ساکن گشت و رعیت را بر زراعت و عمارت ترغیب کرد و در سنه ۶۸۰ لشکر بقصد ها کشیده آن مملکت را نهب کردانیدند و سالها
خانها بدار الملک خویش باز گردید و چون اباقا خان وفات یافت ملک شمس الدین بنابر اقتضای روزگار پسر خود علاء الدین را در هراة بحکومت باز داشته
بقلعه خیسار شتافت و در زمان ارغون خان هندو نویان یکی از معتبران را کشته بپناه بملک شمس الدین برد و ملک او را گرفته نزد ارغون خان روان
ساخت و اگرچه پادشاه این خدمت موافق مزاج افتاده جهت ملک خلعت و طبل و علم فرستاد اما موافق مزاج امرا نیفتاده زبان غمز و سعایت
گشادند و چون این حدیث بسمع ملک شمس الدین رسید بر خاطر قرار داد که مدت العمر از قلعه خیسار بپایان نیاید و همانجا روزگار میگذرانید
تا در شهور سنه خمس وسبعمائه متوجه جهان جاودان گردید از جمله فضلا مولانا حکیم الدین غوری با ملک شمس الدین محمد کهین معاصر بود در تاریخ وفاتش
این قطعه نظم نمود قطعه روز پنجشنبه از صفر ده و دو سال هجرت رسیده هفتصد و پنج شمس دین کرت خسرو آفاق شد بفردوس ازین سرای سپنج

ذکر ملک فخر الدین بن ملک شمس الدین کهین

از ریعان اوان صبی و عنفوان جوانی ملک فخر الدین محمد بهنر و کاردانی موصوف
بود و بشجاعت و پهلوانی معروف و در انشا و ابداع نظم و نثر از ابنای ملوک سمت امتیاز داشت و پدر همواره او را مشمول عطوفت گردانیده
بهمت بر تربیتش میگماشت اما در آن اوقات که ملک شمس الدین در قلعه خیسار پای در دامن انزوا کشیده بود ملک فخر الدین بر ترک ادبی
جسارت نمود و پدر از پسر آزرده خاطر گشته او را حبس فرمود و ملک با طایفه از خواص مدت هفت سال در محبس ماند در شهور سنه ثلث و تسعین
وستمائه فرصت یافت و بند خود را درهم شکسته بقلعه بالا رفت و متحصن شد و هر چند ملک شمس الدین قاصدان و استمالت نامها فرستاد و او را
بپایان طلبید بر قول پدر اعتماد نکرد و امیر نوروز که در آن زمان بیمن دولت غازان رتق و فتق ممالک ایران بود ایلچیان پیش ملک شمس الدین
ارسال داشته زبان بشفاعت ملک زاده بگشاد و نوشت که او را بدینجانب میباید فرستاد و ملک شمس الدین در جواب امیر نوروز بقلم آورد
که از ناصیه حال فرزند فخر الدین چنان تفرس مینماید که او را نه قابلیت ملازمت آنجناب است و نه صلاحیت مصاحبت اینجانب امید آنکه از سر عنایت
در گذرند و او را هم بر اینحال بگذارند و امیر نوروز کرت دیگر قاصدی ارسال داشته درین باب چندان مبالغه نمود که ملک شمس الدین ملک
فخر الدین را بعهد و ایمان از جانب خود ایمن گردانید تا از قلعه بپایان آمده متوجه خدمت امیر نوروز گردید و چون بصحبت آن امیر دوست نواز
رسید بانواع اعزاز سرافراز گشته امیر نوروز برادر زاده خود را باوی در سلک ازدواج کشید و کیفیت کمال قابلیتش را بعرض غازان رسانیده او را

او را با طبل و علم و منشور حکومت بصوب دار السلطنه هراة روان گردانید و ملک فخر الدین بعظمتی هر چه تمامتر بآن بلده فاخره درآمده باستمالت سپاهی و رعیت پرداخت
و در عدل و انصاف کوشیده مملکت را معمور و آبادان ساخت اما چنانچه در جزو اول ازین مجلد مذکور شد در سنه ۶۹۹ که امیر نوروز از غازان گریخته پناه بدو برد و حقوق
تربیت امیر نوروز را نابود انگاشته بقتلقشاه نویان سپرد و ما تقدم آورد و لشکر کشیدن دانشمند بهادر در زمان اولجایتو سلطان بدار السلطنه هراة و کشته شدن او
در قلعه اختیار الدین بشمشیر غدر جمال الدین محمد سام در زمان ملک فخر الدین روی نمود و هم در آن ایام در شهور سنه ۷۰۶ ملک فخر الدین در حصار اشکلچه بعالم آخرت توجه نمود و قلعه
اختیار الدین و خانقاهی که در درون دار السلطنه هراة بنا فرموده از ملک و قیعت از جمله بناهای ملک فخر الدین است و ربیعی شاعر باوی معاصر بود و کرتنامه بنام
او نظم نمود و ملک فخر الدین بهنر و کاردانی موصوف و بشجاعت و بهادری معروف بود و در طریق بزم و رزم از رستم و حاتم راجح نمود بیت دست رستم ببست
کوشش او نام حاتم ببرد بخشش او و در ایام ایالت خود حکم فرمود که هر زنیکه روز از خانه بیرون آید چادر او را سیاه کنند و سر برهنه گرد بازارها برآورند و سر و ریش
مقامران را فرمود که بتراشند و شرابخواران را بعد از اجرای شرع در زنجیر کشیده بگشت و ناوه کشیدن تکلیف نمایند و در انشاء و اختراع نظم و نثر از ابناء ملوک
سمت امتیاز داشت و بجوز دن ورق الخیال گاهی باشتغال مینمود و در وصف آن ابیات بر صفحه روزگار یادگار گذاشته این رباعی از آن جمله است رباعی هر که
که من از سبزه طربناک شوم شایسته سبز خنگ افلاک شوم یا سبز خطان سبزه خورم بر سبزه زان پیش که همچو سبزه در خاک شوم **گفتار در بیان وصول
دانشمند بهادر بدار السلطنه هراة و ذکر بعضی از حوادث آن بلده جنت صفات** چنانچه در ضمن وقایع ایام دولت غازان خان سمت ذکر یافت
در زمان آن پادشاه عالیشان جماعت نکودریان از ممالک عراق و آذربایجان بخراسان گریخته پناه بملک فخر الدین محمد کرت بردند و اولجایتو سلطان
بنابر فرمان برادر جهة طلب آن طایفه لشکر بهراة کشیده میان او و ملک محاربات دست داد و بالاخره بر مبلغ صد هزار دینار کپکی صلح اتفاق افتاد و چون
غازان خان از جهان گذران بعالم جاودان انتقال فرمود و سلطان محمد خدابنده بجای برادر بر مسند خانیت صعود نمود ملک فخر الدین پای در دامان
استغنا کشیده باردو نرفت و بلوازم تهنیت نپرداخت بنابرآن اولجایتو سلطان دانشمند بهادر را باده هزار سوار جوشن پوش نیزه گذار بجانب هراة
روان ساخت که ملک فخر الدین و نکودریان را بلطف یا بعنف بدرگاه عالمپناه رسانند و چون دانشمند بهادر بحوالی هراة درآمد و مهم او و ملک فخر الدین
بصلح و فیصل نیافت حکام فراه و اوق و قلعه کاه و اسفزار و سایر ولایات نزدیک را طلبیده بمحاصره شهر شتافت و مولانا وجیه الدین نسفی که منصب قضای بلده هراة تعلق بوی
داشت و قبل از رسیدن امیر دانشمند بخراسان جهة مهمی بنشاپور رفته بود و در آن بلده بر سبیل اختیار یا اضطرار بدانشمند بهادر پیوسته در این ایام از غایت دیانت
بعرض رسانید که هراة را آسان میتوان گرفت مشروط بآنکه شوارع را چنان مضبوط سازند که هیچکس غله بشهر نتواند برد و بتعلیم قاضی دانشمند بهادر سواران هشیار بر هر طرف گماشت
و چون در شهر محصول کهنه تمام شده بود و نو نرسیده قحطی عظیم روی نمود بعد از آنکه ده دوازده روز از جانبین بحرب و ستیز پرداختند بوساطت شیخ قطب الدین چشتی میان امیر دانشمند
و ملک فخر الدین بساط مصالحه ممهد یافت بر موجب که ملک فخر الدین بقلعه اشکلچه که آنرا امان کوه میگفتند رود و مغولان در اثنای راه متعرض ملک نشوند و از ابنا
دانشمند بهادر لاغری با وی همراهی نماید و طغای ببلده فاخره هراة درآید و چون ملک بحصار رسد لاغری را باز فرستد و بر موجب عهد و پیمان در میان آورده عهدنامها
نوشتند و بغلاظ ایمان تاکید یافت آنگاه با معدودی چند بشهر درآمد و ملک فخر الدین قلعه اختیار الدین بجمال الدین محمد سام که از نوکران قدیم او بود و بصفت شجاعت
و تهور اتصاف داشت سپرده در محافظت حصار و نگاهداشتن عنان اختیار وصیتها فرمود و شمشیر خاصه خویش بوی داده گفت هر کس از ساکنان قلعه و شهر از فرمان تو گردن
سرکشد باین تیغ بیندازد جمال الدین محمد زمین خدمت بوسیده گفت بقدر مقدور لوازم جانسپاری بتقدیم خواهم رسانید و ملک هزار جوشن و تیغ و کمان بر سپاهیان
قلعه بخش کرده با دویست و پنجاه سوار نامدار و امیرزاده لاغری که ده کس همراه داشت روی بامان کوه آورد و چون ثلثی از شب بگذشت بقلعه درآمده روز دیگر لاغری را
قرین انعام و اکرام بازگردانید و بدانشمند بهادر پیغام فرمود که ما بعهد خویش وفا کردیم باید که آنجناب نیز از اقتضای پیمان تجاوز جایز ندارند و چون لاغری بپدر پیوست دانشمند عازم شهر گشته
فرمود تا نائبین در دروازه کوه که پی فیروزکوه گشودند رایات را برافراختند و بغروری هر چه تمامتر سوار شده روی بشهر آوردند و بعد از وصول از شکوه خاکریز و رفعت فصیل در
تعجب افتاده بتجربه سعید فرمان داد او دروازه را بمعتمد خویش سپرده و دیگر کس نزد محمد سام فرستاده پیغام داد که بملازمت مبادرت نمای و از فرموده تجاوز جایز مدار محمد سام در برابر کلمات
خشونت آمیز بر زبان رانده و امیر دانشمند قصد کرد که بمحاصره قلعه پردازد اما بتعلیم مولانا وجیه الدین نسفی شیخ الاسلام خواجه قطب الدین چشتی را
باطلب ملک فخر الدین بامان کوه روان ساخت تا از زبان او بگوش ملک رسانند که چنان اعتبار دارم که فرزند لاغری باردوی همایون فرستم تا عرضه

طغای

دارد که ملک اطاعت فرمان واجب الاذعان نموده بلدهٔ هراة را بدیوان اعلی باز گذاشت و از آن می اندیشیم که پادشاه بپرسد که ملک قلعهٔ اختیار
الدین را تسلیم کرد یا نی و این سخن را لاغری جواب نتواند گفت اکنون صلاح چنان می‌نماید که ملک رقعهٔ به محمد سام بنویسد که مر الحظه بقلعه راه دهد مقرر آنکه آن
مقام را نظاره کرده بیرون آییم و بپادشاه عرضه داشت کنیم که ملک شهر و قلعه را بخدام درگاه عالم پناه سپرد و چون همین بر رای انوسلطانی واضح
کرد البته یرلیغ جهان کشای نفاذ یافته بار دیگر حکومت این مملکت تعلق بملک خواهد گرفت و جناب شیخ الاسلامی و طوطک بلا این ملتمس را بعرض
ملک فخر الدین رسانیده آنجناب بغایت رنجیده گفت من میدانستم که این معقول بدکیش بعهد خویش وفا نخواهد کرد و خواجه قطب الدین چشتی زبان بنصیحت
گشاده و طوطک بلا مبالغه نموده و بالاخره ملک فخر الدین رقعهٔ به محمد سام نوشت مضمون آنکه پدرم امیر دانشمند بتماشای حصار خواهد آمد
باید که در استرضاء خاطرش سعی نمائی و این نوشته را خواجه قطب الدین بجمال الدین محمد سام رسانیده محمد سام گفت بموجب فرموده ولی نعمت عمل
خواهم نمود و بعضی از مورخان گفته اند که ملک فخر الدین نهانی رقعهٔ دیگر بمحمد سام فرستاده او را برعایت حزم و محافظت حصار امر کرده بود العصمة
چون خبر اطاعت محمد سام بامیر دانشمند رسید عزیمت قلعه نموده در خفیه با والا د خویش طغای و لاغری گفت که در حصار مترصد من باشید و هر گاه
که گمان خود را فوچی طلب دارم محمد سام و اتباع او را بگیرید آنگاه هندوی منجم را طلبیده گفت رمل بکش و ببین که صلاح ما در رفتن قلعه هست
یا نی هندوی رمل کشیده بعرض رسانید که اولی آنست که امیر بقلعه تشریف نبرند زیرا که اشکالی که متعلق بدولت ابد پیوند است بوی خون می‌آید دانشمند
بهادر از شنیدن این سخن اندیشه مند گشت و بالاخره بنا بر اغواء مولانا وجیه الدین متوجه حصار اختیار الدین شده نخست پسر خود لاغری را با بیست
کس بدانجا فرستاد و جمال الدین محمد سام امیرزاده را استقبال نموده در خرگاه ملک فخر الدین فرود آورد و مجلسی در غایت آراستگی ترتیب داده
کاسه داشت و همچنین یکیک و دو دو از معتمدان دانشمند بهادر بقلعه در می آمدند تا عدد ایشان بهشتاد رسید آنگاه جناب امارت پناه
با صد و هشتاد کس که جیبه در زیر جامه پوشیده بودند پای در حصار نهاد و محمد سام پیش دویده لوازم زمین بوسی بجای آورده امیر دانشمند
گفت که ای تازیک بوالفضول تو بکدام استطاعت از اطاعت من تقاعد نمودی و با این چند روستای مجهول درین قلعه خزیدی و خود را در
سلک منازعان اولجایتو سلطان منخرط گردانیدی اگر خواهی بفرمایم تا همین لحظه سرت از تن جدا زنند و این قلعه را با خاک راه یکسان سازند
محمد سام گفت بر ضمیر انور حضرت امیر مخفی نخواهد بود که مدتیکار شایسته آنست که با وامر و نواهی مخدوم خود قیام نماید و پیمان نشکند و در امانت
خیانت نشود و سبب تاخیر در احتراز شرف پابوس آنست که ملک بنده را سوگند داده بود که بی اجازت او از حصار بیرون نیایم و بملازمت
هیچ آفریده نروم مقدر محمد سام قبول افتاده و دانشمند او را پیش طلبیده در آغوش کشیده گفت ترا بفرزندی قبول کردم و جرات و جسارت ترا
بعفو و اغماض مقابل گردانیدم و همچنان سوار تا صحن حصار براند چون فرود آمد پائی بر نردبان نهاد تاج الدین که یکی از سرهنگان غور بود و پیش آمده دست
او را ببوسید و دانشمند گفت پیش رو و ما را دلیل باش تا ببارگاه ملک فخر الدین رسیم ملک زاده گفت راه نزدیک است و تاریک نیست امیر دانشمند
بخندید و روانشد و همانجا بلند ریکدست کریبانش را گرفته بدست دیگر تیغی بر سرش زد و ابوبکر سعید که در سلک خواص فخر الدین انتظام داشت
از جانب بالا در رسید شمشیری بر گردن دانشمند بهادر زد چنانچه در صحن قلعه افتاد و اتباع امیر دانشمند چون حال بر این منوال دیدند باز پس جستند
خواستند که از حصار بیرون روند اما ابواب قلعه و طرق نجات مسدود یافتند و تیغ یمانی غوریان آغاز سرافشانی کرده آن مقدار از مغولان کشتند
که صحن حصار از خون در تموج آمد و جمال الدین محمد سام و نوکران او چندان غنیمت گرفتند که عشر عشیر آن بخزانه خیال ایشان نگذشته بود و آشوب
تمام در شهر افتاده جمال الدین محمد سام با متهوران غور از قلعه بیرون تاختند و شمشیر انتقام آخته از چاشت تا نماز پیشین بقتل و غارت خیل مغول
پرداختند و بعد از آن حسام خون ریز در نیام کرده روی باستحکام برج و باره و فصیل دروازه آوردند و از حکام و ولایات خراسان و لشکر
اولجایتو سلطان هر کس از تیغ هرویان نجات یافت قدم در وادی گریز نهاده عنان بجانب یورت خویش انعطاف داد و یکی از افاضل در
تاریخ آن واقعه گوید قطعه بسال هفتصد و شش در صفر بشهر هراة بحکم لم یزلی کرد کار بی مانند ز دست بر د قضا از کف محمد سام کشید جام
شهادت امیر دانشمند و چون خبر این واقعه بسمع ملک فخر الدین رسید بحسب ظاهر بر کار محمد سام انکار نموده زبان ملامت و سرزنش بگشاد

بگشاد و ضمنا مبتهج و مسرور شده مکتوبی بمحمد سام نوشت مضمون آنکه بایستی که این جسارت از تو صادر نگشتی امّا حالا که آنچه مقدور بود بوقوع انجامید
باید که در محافظت شهر و قلعه از خود تقصیری راضی نشوی و ظهور این فتنه را بمن حواله نکنی و از مبارزان تمان کوه صد کس مسلّح و مکمّل بهراة فرستاده ایشانرا
بمطاوعت و فرمان برداری محمد سام وصیّت کرد و چون این خبر بعرض اولجایتو سلطان رسید آتش غضب پادشاهانه اشتعال یافته حکم فرمود که بوجای
ولد دانشمند با لشکری افزون از چون و چند بهراة رفته از قاتلان پدر خویش انتقام کشد و زمام ایالت خراسان را بقبضهٔ اختیار امیر یساول
داد و بوجای بجانب خراسان شتافته چون بطوس رسید برادرش طوغان با بقیّهٔ سپاه دانشمند بهادر بوی پیوست و بوجای ایلچی بتمان کوه
ارسال داشته بملک فخر الدین پیغام کرد که اگر پدر و برادر و اقربا و اعیان لشکر ما را بغدر [illegible] کشته اند اعلام نمای و الّا نامه بمردم هراة
نویس که قاتلان ایشان را بمن سپارند ملک فخر الدین سوگندان بر زبان آورد که من محمد سام [illegible] را بقتل امیر دانشمند امر نکرده ام
و مردم هراة قادر نیستم که اطاعت فرمان من کرده محمد سام را با میرزاده تسلیم کنند چه مقدار دو هزار مرد جرّار مطیع و منقاد محمد سام اند و اکثر سکّان
درین قضیّه با او شریکند و سهیم چون این جواب ببوجای رسید در خشم رفته خاطر را بر محاصره قرار داد و در غرّهٔ شعبان سنه ست و سبعمائه با سی هزار
کس از لشکر عراق و آذربایجان و خراسان بظاهر هراة شتافته در پای برج خاک بر سر که حالا بخاکستر اشتهار یافته صف کشیده بایستادند و از شهر هراة
و بعضی مردم مانند شیران آشفته بیرون تاخته دو فریق در هم افتادند و داد قتال و جدال دادند تا سه روز بین الجانبین آتش حرب اشتعال مییافت
و بسیاری از مردم کشته میشدند بنابران از در شهر برخاسته در پل مالان نشست و مداخل و مخارج آن بلدهٔ فاخره را چنان مضبوط ساخت که هیچ
کس یکمن بار بشهر نمیتوانست برد در خلال این احوال ملک فخر الدین مریض شده درگذشت و این خبر ببوجای رسیده مسرور گشت و بار دیگر بنظاره
شهر هراة خرامیده آغاز محاصره و محاربه نمود و در آن ایّام پهلوان یار احمد که بیمن تربیت ملک فخر الدین از مرتبهٔ کشتی گیری بدرجهٔ جانداری ترقّی
نموده بود و قرب دویست نوکر داشت با محمود و فها و نیک پی تیزگر متفق گشته اندیشید که خنجر غدر کشیده روز عمر محمد سام را بشام اجل رساند
و قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوّة بفعل رسد نیک پی تیزگر از آن اتّفاق پشیمان گشته کیفیّت حال را با محمد سام در میان نهاد و محمد سام یار احمد
و محمود و فها را گرفته بچارسو فرستاد تا گردن زنند و قرب دویست کس از نوکران مقتولان خود را از باره و افکنده ببوجای پیوستند القصّه
چون زمان محاصره امتداد یافت در شهر قحط و غلای عظیم روی نمود و قرب صد هزار کس از فقدان نان جان دادند و در شوارع افتادند
و افغان و شیون مرد و زن بلند شده نفیر صغیر و کبیر باوج اثیر رسید و در روز جمعه طایفهٔ از سکّان در مسجد جامع تحت مقربان برآمده گفتند ای
محمد سام از جبّار شدید الانتقام بترس و بر عجزه و رعایا ترحّم فرموده دروازه بگشای لاجرم محمد سام طالب مصالحه گشته بند از پای ملک قطب
الدّین تولکی که در وقت قتل دانشمند بهادر او را دستگیر کرده بود برداشته نزد بوجای فرستاد تا بتمهید بساط عهد و پیمان اقدام نماید و ملک
قطب الدین پیش بوجای رفته در آن باب گفت و شنود نمود بوجای چون خبر یافته بود که عنقریب امیر یساول بحدود خراسان [illegible]
و میخواست که پیش از وصول او فتح میسّر گردد بصلح راضی شده در آن باب عهد نامه نوشته بمحصوران فرستاد لاجرم محمد سام با دویست کس از نوکران
بقلعه رفته شهر را بازگذاشت و در روز یکشنبه ۱۲ ذی الحجه سنه ست و سبعمائه لشکر بوجای بهراة درآمده دست بتخریب برج و باره برآوردند و خلایق
از شهر بیرون کرده گفتند که در کار و بار اقامت نمایند و محمد سام روز دیگر با ده کس پیش بوجای رفت و بوجای او را در آغوش کشیده گفت
از سر انتقام تو درگذشتم و بساط جرایم ترا بدست عفو و اغماض در نوشتم باید که در حصار بگشائی تا جمعی از نوکران من بانجا روند و محمد سام سر قبول
جنبانیده بوجای او را خلعتی فاخر پوشانید و رخصت انصراف ارزانی داشت و محمد سام نماز شام بقلعه رفته روز دیگر شاه اسمعیل با ده کس از
سرهنگان سیستان بخدمت بوجای شتافته و بطریق محمد سام بازگشت و روز سیم تاج الدین یلدز بیاره کاهس خرامیده و آنگاه قرین اعزاز و احترام
بازگردید بدین قیاس سیزده روز سرهنگان یکان یکان پیش بوجای میرفتند و اسپ و خلعت گرفته باز میگشتند مقارن اینحال امیر یساول که
بحکم اولجایتو سلطان در خراسان حاکم مطلق العنان شده بود در سواد هراة نزول اجلال نمود و ایلچی نزد محمد سام فرستاد که بی دغدغه بدین جانب
توجّه نمای تا تربیت یافته از شر بوجای امان یابی و محمد سام بر او اعتماد نموده با جمیع سکّان حصار پیش او رفت و امیر یساول تمامی آن جماعت را

بوجای

گرفته بوجای را بسپرده گفت حکم اولجایتو سلطان چنان است که خونبهای پدر خود را کشته از جملهٔ هراة بیرون روی و بوجای تاج الدین یلدز و پهلوان
لقمان را با بیست نفر از مبارزان غور در سر پل مالان گردن زده محمد سام را با بندهای گران بجانب اردوی اولجایتو سلطان روان ساخت و بطرف
مرغاب کوچ فرموده امیر یساول این خبر شنوده جمعی فرستاد تا محمد سام را گرفته بازگردانیدند و او را مقید نگاه میداشت تا وقتی که بوجای از مرغاب
بازگشت آنگاه بوجای را تکلیف کرد تا آن خون گرفته را بقتل آورد و امیر یساول بهراة درآمده مردم را بزراعت و عمارت ترغیب فرمود و آنجای بود
تا زمانیکه اولجایتو سلطان غیاث الدین محمد را بحکومت آن بلده تعیین نمود

ذکر صدر الدین خطیب که شاعری بود لبیب

مولانا صدر الدین که ربیعی تخلص مینمود و در قصبهٔ فوشنج بامر خطابت مشغولی میفرمود بواسطهٔ جودت طبع و حدت ذهن در سلک ندما و خواص
ملک فخر الدین محمد کرت انتظام یافته بود و بنا بر اشارهٔ ملک کرت نامه بروزن شاه نامه در سلک ملک غور بسلک نظم درآورد و در آن
مدت که بانشاء این کتاب مشغولی میکرد ملک نسبت باو ابواب انعام و احسان مفتوح میداشت و هر ماه هزار درم زر نقد از خزانه باو میداد
اما ربیعی بغایت عیاش و بوالفضول و معربد بود و هرچه بدستش می افتاد بشراب و شاهد صرف مینمود و مزاحم اوقات ملک شدی و چیزی مطالبه
و حال آنکه ملک فخر الدین ورق الخیال میخورد و همواره ربیعی باده صاف میل میکرد و بنا بر مبالغت شراب آخر الامر ملک از صحبت ربیعی متنفر گشته
قدمش بر رخصت بقهستان رفت و ملازمت شاه علی بن ملک نصیر الدین سیستانی پیش گرفت و در آن اثنا روزی در پیش شاه علی زبان بغیبت
ملک فخر الدین بگشاد و باین جهة شاه علی از وی رنجیده دویست دینار بوی داده گفت ازین ولایت بیرون رو که حریف صحبت ما نمیتوانی
بود و بعضی نواب شاه علی باوی گفتند که از کمال خردمندی ملک عجب مینماید که چنین شاعری را که در عراق و خراسان نظیر ندارد بی سببی از درگاه
میراند شاه علی جواب داد که هرچند ربیعی خوش سخنی بلطف طبع موصوفست اما بیوفاست و حق ناشناس چه بعد از ده سال که مشمول انعام و اکرام
ملک فخر الدین بوده بدینجا آمده عیبش مینماید و هیچ شک نیست که هرگاه از ما نیز بجای دیگر رفته زبان خباثت خواهد گشاد بیت هر که
عیب دگری پیش تو آورد و شمرد   بیقین عیب تو پیش دگری خواهد برد   القصه ربیعی از قهستان به نیشاپور رفت و از آنجا عزیمت عراق
کرد ملک فخر الدین برین حالات اطلاع یافته اندیشید که چون ربیعی بعراق رسد در مجلس ارکان دولت اولجایتو سلطان او را غیبت یاد
بنابران مکتوبی بر ربیعی نوشته اظهار اشتیاق نمود و وعدهای جمیل فرمود و ربیعی از مطالعهٔ آن نامه مسرور گشت اما جهة رعایت حزم عزم جزم نکرد
که بهراة رود و عریضه مصدر بقطعه که بیت اول و آخرش اینست نزد ملک فرستاد قطعه سلامی که بر قصر ادراک او   نیفکند فکرت کمند گمان
بان شهریار جهان کز علو   چو صد سپهر است و چه صدار دوان   و پیغام داد که اگر جواب عرضه داشت بخط ید ملک وصول یابد بهراة
میشتابم و الا فلا و چون نوشتهٔ ربیعی بملک فخر الدین رسید فی الحال سطری چند در قلم آورده مبنی از آنکه قصد جان او نکند و دیگری را نیز نفرماید ربیعی
از مطالعهٔ نوازش نامه مستظهر و مطمئن خاطر بهراة رفت و ملک او را پرسش کرم کرده در سلک ندما انتظام داد اما طالب بهانه میبود که بها
حیاتش را از صرصر بیداد بخزان ممات رساند و در آن اثنا شبی ربیعی با جمعی از اصحاب ارتکاب شراب نموده چون مست گشت زبان بدعوی بیمعنی
گشاده و هر یک از حریفان او نیز آغاز خودستائی کردند بیت یکی گفت من پیل شیر افکنم   بیک حمله کوه از زمین برکنم   دگر گفت چون
من خروش آورم   زمین و زمان را بجوش آورم   یکی گفت خورشید رای منست   سر آسمان زیر پای منست   دگر گفت کو رستم زابلی که بیند
نکند آوران پردلی   و خطیب لاف بسیار زده در آخر گفت که اگر شما با من موافق باشید باندک روزگاری ولایتی ضبط کنم و خلقی را مطیع فرمان
گردانم حاضران با ربیعی بیعت کرده او هر یک از ایشان را نامی نهاد سهسوار اعظم و سام دیوبند و پهلوان مشت زن و معین تیغ کش
از جمله با مهمائیست که در آن شب بر آن مردم اطلاق نمود و روز دیگر یکی از شاگردان ربیعی از وی رنجیده بود نزد ملک فخر الدین رفته کیفیت
واقعه را بتفصیل باز گفت ملک متغیر گشته تاج الدین یلدز و لقمان را بگرفتن فضولان مأمور گردانید و ربیعی با هفتاد نفر از یاران گرفتار شده چون
ملک فخر الدین به پرسیدن دعوی ایشان پرداخت همه انکار نمودند مگر ربیعی که گفت از غایت مستی امثال این مقال بر زبان میگذشت آنگاه ملک حکم
فرمود که بعضی از آن قوم را پوست کندند و فوجی را گوش و بینی بریدند و ربیعی را بزندان برده محبوس گردانیدند و در آن حبس قصیدهٔ در مدح ملک گفت

نسخه: بیگکان

نسخه: بعد از

ملک گفت که مذیل باین دو بیت بود نظم تو همان گیر که این یوم یقوم الروح است آفریننده میان من و تو خصم و حکم در پناه تو گریزیم بتوبه
از آنکه گوشه امنست از روز بگیرم محکم و ملک آن ابیات را مطالعه نموده هیچ جواب نداد و ایضاً چند بیت مثنوی بعده وصف ملک و نهایت عجز
خویش بنظم آورده ارسال داشت و بر آن نیز فایده مترتب نگشت و مدت حیات ربیعی در آن محبس بپایان رسید و هیچ آفریده بکیفیت آن اطلاع نیافت

ذکر ملک غیاث الدین محمد بن ملک شمس الدین محمد کهین در آن اوان که دانشمند بهادر بولایات خراسان در آمده بموجب
دار السلطنهٔ هراة بود و ملک غیاث الدین محمد بنابر آزاری که از برادر در خاطر داشت باردوی الجایتو سلطان شتافت و منظور نظر عنایت شده در
وقتیکه قتل محمد سام و سایر قتلهٔ دانشمند بهادر بعرض الجایتو سلطان رسید بموجب فرمان واجب الاذعان ایالت هراة و اسفزار و فراه و غور
و غرجستان بملک غیاث الدین تعلق گرفت و ملک با طبل و علم و خیل و حشم در شهور سنه سبع و سبعمایه بدار السلطنهٔ هراة شتافته پرتو انوار معدلتش
بر وجنات احوال رعایا تافت و ایالت ملک بر خواطر امراء خراسان گران آمده عرضه داشتی بپایهٔ سریر اعلی فرستادند و او را بمخالفت و عصیان
متهم داشتند بنابرین الجایتو سلطان ملک غیاث الدین طلب فرمود و او باردو رفته چند سال رخصت مراجعت نیافت و در سنه خمس
عشر و سبعمایه مرخص گشته بهراة معاودت نمود و در رواج شریعت غرا کوشیده بتعمیر بقاع خیر امر فرمود و در شهور سنه عشرین و سبعمایه قلعهٔ نده را
فتح کرد و همدران اوقات حصار تولک را نیز تحت تصرف در آورده در سنه احدی و عشرین با دویست مرد جلادت آیین بمکهٔ شریفه و مدینهٔ منیفه زادهما الله
تعظیماً و تکریماً رفته بگذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ مکرمهٔ خیر الانام صلی الله علیه و آله العظام فایز و سرافراز گشت و در ضمان عافیت بمستقر دولت
مراجعت فرمود و در سنه سبع و عشرین و سبعمایه چنانچه در ذکر سلطان ابوسعید بهادر خان سبق ذکر یافت امیر چوپان پناه بملک غیاث الدین
برده از دست بیوفائی ملک کشته گردید و در سنه ثمان و عشرین ملک غیاث الدین بملازمت سلطان ابوسعید شتافته بنابر کمال اعتنا بغداد
خاتون بنت امیر چوپان نویان چندان التفاتی نیافت و بدار السلطنهٔ هراة بازگشت و در سنه تسع و عشرین و سبعمایه مریض شده درگذشت و ملک
غیاث الدین محمد در ایام دولت خود مسجد جامع هراة را که فی الحقیقه جامع فیوض و برکات است و روی بویرانی آورده بود تجدید عمارت فرمود
بنابران در آن بقعهٔ متبرکه بپهلوی سلطان غیاث الدین محمد سام مدفون شد و ایضاً مدرسهٔ غیاثیه که در شمال مسجد مذکور است بنا کرده معمار همت
آن پادشاه والا فکرت است از جملهٔ مشایخ عظام و فضلاء کرام قدوة السادات والنقباء امیر حسینی قدس سره معاصر ملک غیاث الدین بود و نام آن
جناب حسین بن عالم بن ابی الحسین است و امیر حسینی در اصل از گزیو بود و در علوم ظاهری و باطنی تبحر داشت و در نفحات مسطور است که سبب توبهٔ امیر
حسینی آن شد که روزی بشکار بیرون رفت و با آهوئی رسیده خواست که تیری بروی زند آهو بسخن در آمده گفت حسینی تیر بر ما میزنی خدای تعالی ترا
برای معرفت و بندگی آفریده است نه جهة شکار بنابران آتش طلب در نهاد امیر حسینی شعله زد و مجرد شده با جماعتی از جوالقیان بمولتان رفت
شیخ رکن الدین ابو الفتح بن شیخ صدر الدین زکریا آن طایفه را ضیافت کرد و همان شب رسول عرب را صلی الله علیه و سلم بخواب دید که گفت فرزند
مرا از میان این جماعت بیرون آر و بکار مشغول کن و روز دیگر شیخ رکن الدین پرسید که در میان شما فرزند رسول کیست اشارت بامیر حسینی کردند و شیخ
رکن الدین آنجناب را از ایشان جدا ساخته تربیت فرمود تا بدرجات عالیه رسید پس بجانب هراة روان گردانید چون امیر حسینی در آن بلدهٔ
فاخره بارشاد مشغول گشت باندک زمانی بسیاری از هرویان مرید و معتقدش شدند و آنجناب را مصنفات منظوم و منثور موفورست کنز الرموز
و زاد المسافرین از جملهٔ منظومات اوست و نزهة الارواح و روح الارواح و صراط المستقیم از جملهٔ منثورات اوست و امیر حسینی در شانزدهم شوال سال هفتصد
و هیجده درگذشت و در مصرع هراة در بیرون گنبد عبد الله بن معاویة بن عبد الله بن جعفر طیار رضی الله عنهم مدفون گشت **ذکر ملک شمس
الدین محمد بن ملک غیاث الدین محمد** ملک شمس الدین بعد از فوت پدر باتفاق اشراف و اعیان هراة بر مسند ایالت نشست
و از غرایب اتفاقات آنکه تاریخ جلوس او لفظ خلد ملکه بود و مولانا جمال الدین بن حسام هروی در آن باب این قطعه نظم نمود شعر اضاءت
بشمس الدین کرت زماننا واجری فی بحر المرادات فلکه ومن عجب تاریخ مبدا ملکه یوافق قول الناس خلد ملکه و ملک شمس الدین بر ادمان
شراب شغف تمام داشت چنانچه در مدت ده ماه که زمان حکومتش بود روزی هشیار نبود و وفاتش در شهور سنه ثلثین و سبعمایه روی نمود

بهادر خان ص

ذکر ملک حافظ بن ملک غیاث الدین ملک حافظ که جوانی خوش صورت بود و خط خوب مینوشت بعد از فوت برادر خویش ملک شمس الدین والی هراة گردید و در زمان ایالت او غوریان بر ملک استیلا یافته بی استصواب ملک مهمات را فیصل میدادند و در شهور سنة ۷۳۲ در حجر حصار او را بقتل رسانیدند

ذکر ملک معز الدین حسین بن ملک غیاث الدین ملک حسین خلاصهٔ دودمان ملوک هراة بود و نقاوهٔ سلاطین فرخنده صفات بصفت نصفت و رعیت نوازی موصوف و بوفور جلادت و سرفرازی معروف بتقویت ارکان شریعت غرا بغایت راغب و مایل و همگی همتش مقصور بر تربیت مشایخ و افاضل نجابت حوا اعلام دین پروری برافراخت باحسان دل خلق را شاد ساخت بعدلش نبودی رشا بان کسی رعیت نوازی نمودی بسی و ملک حسین بعد از شهادت ملک حافظ باتفاق اشراف و اعیان غور و هراة حافظ ملک موروث گشت و با وجود صغر سن تکلف پیر و بخت جوان مزاج غوریه را که از جادهٔ مستقیمهٔ اطاعت انحراف یافته بود بکمال اعتدال باز آورد و در شهور سنة ۷۳۶ که سلطان ابوسعید بهادرخان بعالم جاوید انتقال نمود و اختلال باحوال بلاد خراسان و عراق راه یافت اکابر و اعیان جهان باوازهٔ عدل و احسان ملک معز الدین حسین روی ببلدهٔ فاخرهٔ هراة آوردند و ملک همه را در ظل عنایت خویش جای داد و ابواب انعام و احسان و اکرام بر روی همگنان بگشاد و بعد از آنکه امرای خراسان طغا تیمور خان را بر سریر سلطنت نشاندند ملک حسین ایشان را در سرانجام امور و مهام هراة و مضافات دخل نداد و خطبه بنام فرخنده فرجام خویش خواند اما نسبت بخان در مقام اتحاد آمده دختر سلطان خاتون را بحبالهٔ نکاح در آورد و ملک حسین را چنانچه در ذکر سربداران مرقوم کلک بیان گشت در صفر سنه ۷۴۲ با امیر مسعود مقابله روی نمود و در آن حرب ظفر و نصرت ملک را بود و در ایام دولت آن پادشاه عالیمقام قزغن برلاس با سپاه بیقیاس از ماوراء النهر لشکر بهراة کشید چهل روز هراة را محاصره کرده بمصالحه باز گردید و در سنه تسع و خمسین و سبعمائه میان ملک معز الدین حسین و تیلمش بیک و محمد خواجه ایردی محاربه دست داد و در آن جنگ تیلمش کشته گشته لوای دولت ملک معز الدین حسین روی بارتفاع نهاد و ملک حسین در سنه احدی و سبعین و سبعمائه بعالم عقبی انتقال نمود و مدت سلطنتش سی و نه سال بود خانقاه جدیدی که متصل مسجد جامع دار السلطنهٔ هراة واقع است و مدرسهٔ سبز فیروزآباد و خانقاه سلطان و خانقاه سر خیابان از جملهٔ ابنیهٔ ملک معز الدین حسین است و آن پادشاه خیر در ولایت جام و قصبهٔ کاریز که داخل ولایت باخرزست و دیگر ولایات خراسان بقاع خیر بنا نمود و مسجد جامع هرات را نیز مرمت و عمارت فرمود

ذکر لشکر کشیدن امیر قزغن بجانب دار السلطنهٔ هراة و بیان کیفیت مصالحهٔ او و ملک حسین بعد از وقوع محاربات مستحفظان وقایع اخبار و سخنوران حوادث و آثار آورده‌اند که ملک حسین کرت بعد از ظفر یافتن بر جماعت سربدار عجب و پندار بکاخ دماغ راه داد و ترفع چتر سلطنت و نجکش نوبت جسارت نموده چند کرت لشکر بتاخت حدود اندخود و شبرغان فرستاد و امرا الات و ایردی که در آن ولایات اقامت داشتند از جرات غوریان بجان رسیده علم نهضت بجانب بادغیس برافراشتند و ملک حسین با سپاه رزم خواه جهة دفع آن جماعت در حرکت آمده بعد از وصول بقتل مخالفان چندان از ایشان بقتل آورد که از رؤس قتیلان دو منار در برابر یکدیگر در کوچهٔ خیابان بلند گردانید و چون در آن اوان شهریاری الوس جغتای و ایالت بلاد ماوراء النهر بامیر قزغن قرار گرفته بود و بیمن دولت حسن معدلتش مهام خاص و عام آن دیار بسمت انتظام پذیرفته بعضی از مشایخ عظام جام که خواجه رضی الدین احمد بن شیخ شهاب الدین اسمعیل بود و با ملک حسین عرق خویشی و نسبی داشتند و رفعت لوای عظمتش موافق امزجهٔ ایشان نبود نزد امیر قزغن رفته از ملک شکایت کردند و امراء الات و ایردی نیز درین باب مبالغه نموده بر زبان آوردند بیت

مگر نسل چنگیز خان برفتاد | که کس گوهر شاه نارد بیاد
خیابان عزه شد غوری بدگهر | که جز خود نیارد کسی در نظر

امیر قزغن فرمود که تازیک را چه حد آن باشد که خیال استقلال نماید انشاء الله تعالی بضرب تیغ آبدار آتش بلغیان او را فرو نشانم و از صرصر حملهٔ مبارزان جنگی قصر اقبال او را با خاک یکسان گردانم آنگاه سی هزار مرد دلیر خنجر گذار مجتمع ساخته باتفاق اولجایتو ایردی و امیر سیاول ملدوز و امیر تیلمش و شاهان بدخشان در سنه اثنی و خمسین و سبعمائه موافق توشقان ئیل بصوب خراسان روان شد و ملک حسین بعد از تحقیق این خبر با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته فرمان داد که از قریهٔ موی مرغ تا السنک کهدستان دیواری هیمها وار کشیدند و مخارج شرقی هراة مسدود گردانیدند و آلات حرب و ادوات طعن و ضرب تهیه

وکنیت و لقب ملک حسین معز الدین محمد است اما شهرت ملک معز الدین حسین یافته

و خواجه

از جملهٔ انها

دمه اغل

از شهر بدانجا نقل کردند و با چهار هزار سوار و پانزده هزار پیاده جرار تشمر جنگ و کارزار گشته ایستادند و از آنجانب امیر قزغن با مردان صف شکن از راه دره پاشتان درآمده بالنگ کهدستان نزول فرمود و روز دیگر همعنان بیان علی و طائفه از سرداران سوار شده در دامن کارزرگاه بربالای پشته بلند برآمد و معسکر ملک حسین را بنظر احتیاط درآورده گفت که این تازیک شیوهٔ مقابله و مقاتله بنیاد نهاده زیرا که این موضع که جهت کارزار اختیار کرده از دو حیثیت موجب فرار خواهد گشت اول آنکه بهنگام ستیز سپاه او راسربالا باید آمد عکس لشکر ما دیگر صباح که وقت استعمال آلات حرب است آفتاب از پس پشت ما طالع شده بر پیشانی شهریان خواهد تافت چنانچه چشمهای ایشان خیره گشته غنیم خود را در برابر نتوانند دید و از آنجا مراجعت نموده در معسکر خویش نزول نمود و در آن شب هر دو سردار متابعان خود را استمالت داده بصبر و ثبات وصیت نمودند و روز دیگر که خسرو کواکب مواکب از افق شرق طلوع نمود گروهی بمحاربه قاطعان شهرستان آسمان آورد و امیر قزغن با مردان شمشیرزن سوار گشته عنان بادپایان آتش نعل را بجانب قتال هرویان انعطاف دادند و ملک حسین و سپاه او نیز مستعد پیکار شده دل بر جنگ و جدال نهادند بیت دو لشکر بیکدیگر آمیختند زکین رشتهٔ مهر بگسیختند از غمام شمشیر آتشگون سیلاب خون در فضای معرکه جریان پذیرفت و از برق شعلهٔ سنان جان ستان خرمن زندگانی سالکان میدان پهلوانی سمت احتراق گرفت سپاه ملک تا نیم قوت در جگر توانائی داشتند کوشش کردند و بالآخره عاجز گشته روی بطرف شهر آوردند و بواسطه آنکه جهة اضطرار مغولان در ظاهر شهر انداخته بودند بسیاری در عرصهٔ تلف آمدند و ملک در ضمان سلامت بشهر شتافته لشکریان در سر کوچه با اعدا جنگهای مردانه کردند و سپاه جغتائی نگذاشته که بدیوار بست درآیند و ملک دروازه‌ها را مضبوط ساخته هر روز از طرفین باندا ختن تیر و سنگ سپر داختند بدین گونه چهل روز پیکار بود و چون امیر قزغن دانست که تسخیر شهر تیسیر پذیر نیست مایل بصلح شد و امرا عرضه داشتند که اگر مصلحت باشد امسال بماوراء النهر مراجعت نمائیم و بسال دیگر یکباره جهة گرفتن هرات بیائیم امیر قزغن که فی الواقع حاکم عادل رحیم دل بود گفت ما بر قول سخنان اصحاب غرض مرتکب این یورش گشتیم و بدین واسطه مردم نیک از جانبین تلف شدند و رعایا بیچاره در مشقت افتادند و اگرنه مرا با ملک حسین عداوتی قدیم و خصومتی جدید نبود آنگاه سفرا در تردد آمده ملک معز الدین حسین فی الجمله پیشکشی بیرون فرستاد و قبول نمود که بسال دیگر به ماوراء النهر رفته امیر قزغن را ملازمت نماید و امیر قزغن بر قول او اعتماد نموده طبل رحیل فرو کوفت و راه دیار خویش گرفت و بعد از معاودت امیر قزغن کار ملک حسین روی بتراجع نهاد و شکوه او در دلها کم شد و امرا غور بلو استیلا یافته در تمشیت امور مملکت بمقتضای رای خود عمل مینمودند و کار بجائی رسید که بعضی از آن طایفه اتفاق کردند که ملک حسین را گرفته برادرش ملک باقر را بر سریر سلطنة نشانند و ملک این معنی را دانسته یارای دفع اهل طغیان نداشت و غوریان روزی باهم قرار دادند که چون ملک سوار شود او را بگیرند و ملک هنگام سواری از سگالش آن قوم بد اندیش واقف گشته در آن اثنا نظرش بر جمعی از بادغیسیان افتاد که چند سر اسپ ببازار آورده میفروختند غوریان را گفت که این مردم را غارت کنید غوریان بسبب حرص غارت از گرفتن ملک فراموش کرده متعرض اهل بادغیس گشتند و ملک فرصت غنیمت شمرده بقلعهٔ اشکلچه رفت و در شهور سنه ۷۵۳ برحسب وعده که با امیر قزغن کرده بود با پنجاه نفر از معتمدان خویش بماوراء النهر در وقتی که امیر قزغن با معدودی از نوکران بشکار اشتغال داشت بوی رسید و اسلحه از خود جدا ساخته با دو نفر پیش رفت و سلام کرد امیر قزغن ملک را در آغوش کشیده لوازم پرسش بجای آورده گفت اگر توفیق رفیق گردد ملک هراة را از منازعان انتزاع نموده بتو سپارم و روز بروز آثار التفات امیر قزغن درباره ملک حسین از پیشتر بیشتر میشد اما امرا الوس که بطمع ملک با ملک صفائی نداشتند قصد قتل او نمودند و امیر قزغن بر کنه بداندیشان اطلاع یافته در خلوتی صورت قضیه را با ملک حسین در میان نهاد و فرمود که میترسم که بی اختیار من کزندی بتو رسد صلاح در آنست که هم امشب بجانب دیار خود ایلغار نمائی و ملک امیر قزغن را وداع نموده بهنگام شام که نور باصره از مشاهدهٔ اجسام عاطل ماند بر پسی سیاه بادپیمائی که همراه داشت سوار شده روی بدار السلطنة هراة آورد و بعد از طی منازل و قطع مراحل بمقصد رسیده بی تحاشی بقلعه رفت و بر سریر نشسته اشارت فرمود تا برادرش را که غوریان بپادشاهی برداشته بودند بگرفتند و در یکی از قلاع محبوس کردند و ملک باقر بعد از چند گاه از حبس نجات یافته بشیراز شتافت و همانجا بسر میبرد تا وفات یافت

ذکر محاربه ملک حسین با محمد خواجه ایرزی

سنه ۷۵۳ شتافته

وتلمش بیک بن عبدالله مولای و بیان کشته شدن آن دو امیر بزخم پیکان عمر فرسای چون بعنایت پادشاه ملک
بخش تعالی شانه وعظم سلطانه ملک معزالدین حسین کرت کرت دیگر در دار السلطنهٔ هرات بر سریر دولت متمکن گشت و بتمهید قواعد عدل و
انصاف پرداخته بساط ظلم و اعتساف در نوشت نایرهٔ رشک و حسد در کانون درون امیر تلمش که حاکم قهستان بود و محمد خواجه اپردی که در
اندخود و شبرغان حکومت مینمود اشتعال یافته رسل و رسایل بیکدیگر فرستادند و بر حرب ملک حسین اتفاق کرده روی بجانب دار السلطنهٔ
هراة نهادند در آن اوان شیخ محمود نامی که در خیابان اقامت داشت بلشید و زرق تلمش بیک را مرید و معتقد خود ساخته بود و تلمش در وقت
توجه بجنگ ملک نزد آن شیخ زراق رفته در باب مهمی که پیش گرفته بود مشورت نمود محمود نامحمود گفت هر گاه تو با ملک در مقام مقاتله آئی
من دوازده هزار مرد سبز پوش از لشکر غیب بامداد تو خواهم فرستاد و آن ترک بی خرد بامید آن مدد مستظهر گشته در ولایت خواف با میر محمد
خواجه پیوست و بمرافقت یکدیگر بعضی از قلاع ولایت خواف و باخرز را تسخیر کردند و چون ملک معزالدین حسین از طغیان مخالفان خبر یافت با فوجی
از ابطال رجال بمیدان قتال شتافت و چنانچه در روضة الصفا مسطور شده در صحرای زره با میر تلمش و محمد خواجه رسید و بعد از تسویهٔ صفوف پیش از
همه کس تلمش و محمد خواجه شمشیرها کشیدند و در میدان تاختند بعزم آنکه تا سر ملک را از تن جدا نسازند باز نگردند و چون نزدیک بقلب
سپاه ملک رسیدند از شصت تقدیر دو تیر بر مقتل آن دو امیر بی تدبیر خورد چنانچه در ساعت از مرکب عزت بر خاک مذلت افتادند و
هیچکس دیگر را آسیبی نرسید بیت نه خاکی بخون کس آغشته شد نه یک مور در زیر پی کشته شد ملک معزالدین حسین بی ارتکاب شقی بدین
چهرهٔ فتح و ظفر فایز گشته سالماً غانماً بدار الملک خویش مراجعت فرمود و یکی از شعرا در تاریخ آن واقعه این قطعه نظم نمود قطعه بهجرت هفتصد و پنجاه و
نه بود ربیع الاول انما مجتبته که شد روز دوشنبه نیمه ماه تلمش با محمد خواجه کشته

ذکر فوت ملک معزالدین حسین کرت

چون ثبات و دوام در عالم محنت فرجام هیچ فردی را از طوایف انام میسر نیست در شهور سنه احدی و سبعین ملک معزالدین حسین کرت را مرضی
روی نمود که دست تدبیر اطبای حاذق بدامان آن نرسید و ملک دل بر امری که لازمهٔ ذات امیر و وزیر و صغیر و کبیر است نهاده ولد ارشد خود
ملک غیاث الدین پیر علی را منصب ولایت عهد داد و پسر خورد تر ملک محمد را که مشهور بامیر خورد بود و در آن زمان بفرمان پدر در سرخس
حکومت مینمود همان دستور مقرر داشت و گوش هوش ملک غیاث الدین پیر علی را بدرر نصایح سودمند و مواعظ دل پسند گران بار گردانید
بیت بدو گفت ملکی چنین نامدار که هست از ملوک جهان یادگار نگهدار نیکی کردم و داوری درانگشت تو همچو انگشتری تو نیز آنچه آئین
حزم است و رای بجای آر تا دیر مانی بجای و در بیستم ذیقعدهٔ سنه مذکوره وفات ملک حسین اتفاق افتاده در جنب مقبرهٔ سلطان
غیاث الدین محمد سام پهلوی پدر خویش ملک غیاث الدین مدفون شد بیت تو گفتی که آن شاه والا نژاد خود از مادر دهر هرگز نزاد

ذکر بعضی از مشایخ و افاضل که معاصر بودند با آن ملک عادل

از جملهٔ علماء تقوی شعار زبدة المتورعین مولانا نظام الدین عبد الرحیم الخوافی در عصر ملک معزالدین حسین در دار السلطنهٔ هراة اقامت داشت و پیوسته بامر معروف و نهی منکر میپرداخت
و سالار را که در سلک امراء کبار منتظم بود و در تقویت و تمشیت امور و مهمات مولوی اهتمام مینمود و ملک حسین نیز آن جناب را حرمت بسیار
میداشت بلکه فرمودهٔ او را نص قاطع می پنداشت و مولانا نظام الدین ایمان را که علماء متقدمین و متاخرین بتصدیق تعبیر کرده اند بتسلیم
تعبیر نمود و بدین سبب او را در هراة پیر تسلیم گویند و در آن باب میان مولانا و خاوند صدر الشریعة بخاری معارضات بوقوع پیوست
و مولانا نظام الدین پیر تسلیم در سنه ۷۳۶ در هراة طبلخانهٔ جهاد بست و آن امر محدث تا سنه ۸۷ باقی بود از ثقات استماع افتاده که در اوایل ایام دولت
ملک معزالدین حسین کرت جمعی کثیر از اتراک غز و دیگر احشام ترک اقامت داشتند و از رعایت احکام شریعت گردن پیچیده نقش ارتکاب
در بادغیس
ظلم و ضلال بر لوح خاطر می نگاشتند بنا بر آن مولانا نظام الدین بر کفر ایشان فتوی نوشت و سردار آن جماعت برین معنی مطلع شده در شهور سنه
ثمان و ثلثین و سبعمائه بمبادرت اجتماعی لشکر بدار السلطنهٔ هراة کشیدند و چون ملک در آن ایام طاقت مقاومت آن سپاه نداشت در
شهر تحصن نمود و مخالفان پیغام فرستادند که غرض ما از اشتعال آتش قتال قتل کسی است که ما را کافر اعتقاد کرده اکنون اگر مردم هراة میخواهند که مال و

که اموال و جان ایشان در عرصهٔ هلاک نیفتد باید که آن شخص را بیرون فرستند و چون کار بیرون آمدن باضطرار انجامیده بود فتوی نوشتند که ضرر خاص برای نفع عام جایز است و در محلی که حضرت مولوی وعظ میگفت آن نوشته را بدستش دادند و مولانا بصورت حال پی برده علی الفور از منبر فرود آمده غسل کرده و جامهٔ پاک پوشیده از شهر بیرون رفت و در بیرون درب ملک او را دشمنان گرفته کشتند و در خیابان دفن کردند و ترک محاصرهٔ هراة کرده روی بمساکن خود نهادند و دیگری از آنجمله خواجه قطب الدین یحیی بوده و آنجناب جامی الاصل و نیشاپوری المقام است و ابو الفضل کنیت داشت بوفور علوم ظاهری و باطنی از سالکان مسالک طریق تقوی و ناظمان مناظم درس و فتوی ممتاز و مستثنی میبود و خال مانند شیخ الاسلامی شیخ شهاب الدین اسمعیل جامی در هراة وقت جمال حالش می افزود و بشرف صحبت حضرت عارف محقق حقانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره و عمدة الاصفیا شیخ صفی الدین اردبیلی مشرف گشته و هفت نوبت طواف حرمین نموده وفاتش در شب یکشنبه بیست و یکم جمادی الآخر سنه اربعین و سبعمائه روی نمود در بلدهٔ فاخرهٔ هراة در بیرون درب فیروزآباد مدفون گشت و دیگری از آنجمله قاضی القضات **قاضی جلال الدین محمود امامی** بوده آنجناب بواسطهٔ عظم شان و قدم دودمان و کمال زهد و تقوی ملوک کرت تعظیم بسیار می نمودند چنانچه ملک معز الدین حسین کرت هرگاه بآنجناب [illegible] بفتوی رقعه نوشتی بخط خود بر حاشیه ثبت نمودی که بندهٔ مخلص دولتخواه حسین کرت و وفات قاضی جلال الدین محمود در سنه اثنی و ثمانین و سبعمائه روی نمود و دیگری از آنجمله مقبول درگاه حضرت سبحانی **امیر نصر الله سبحانی** بود و آنجناب از احفاد عظیم الشان رکن الدین محمود شاه سنجان است و در آن ایام طوایف انام باو ارادت تمام داشتند و پیوسته تخم ارادت و اخلاص آنجناب در زمین دل میکاشتند در روضة الصفا مسطور است که در آن زمان که شلمش بیک مولای متوجه حرب ملک معز الدین حسین بود و چون بخواف رسید جهت دریوزهٔ همت بملازمت امیر نصر الله رفت و در مجلس آنجناب زبان بلاف و گزاف گشاده این بیت را خواند که بیت هری را بتازیم و تالان کنیم ملک را بگیریم و بالان کنیم امیر ناصر الدین نصر الله را این داعیه ناخوش آمده فرمود که التغوری کافرکیش را میگوئی و این بیت بر زبان راند بیت شهری که در آن شحنه شلمش باشد دانی که در آن شهر چه شورش باشد و شلمش از سخن امیر بهم برآمده خواست که متعرض آنجناب گردد نوابش مانع آمدند و چون از مجلس بیرون رفت گفت این مرد زراقی است که خلق را گمراه میسازد و این معنی بر وی مبارک نیامده چنانچه نوشته شد در آن جنگ بقتل رسید **خواجه معین الدین محمد جامی** نسب سامی آن قدوهٔ اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلامی بچهار واسطه بآنحضرت میرسد بدین موجب که معین الدین محمد بن شمس الدین مطهر بن شهاب الدین اسمعیل بن قطب الدین محمد بن شمس الدین مطهر بن شیخ الاسلام ابو نصر معین الحق و الدین احمد الجامی النامقی قدس سره و والدهٔ آنجناب صبیهٔ ملک شمس الدین محمد کهین بن ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت بود و خواجه معین الدین از جملهٔ اعاظم مشایخ و اکابر علماء خراسان بوفور فضل و کمال و ازدیاد جاه و جلال و علو همت و شمول لطف و مکرمت امتیاز فراوان داشت و ملاذ اکابر و اشراف بوده بقلم سخاوت نقش بر و احسان بر الواح خواطر طوایف انسان میگاشت و در مصاحبت خال خود ملک غیاث الدین محمد بگذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ نبویه علیه الصلوة و السلام فایز گشت و منشآت نظم و نثرش بفصاحت و بلاغت از نظمان و منظومات افاضل سخندان در گذشت فوت آنحضرت در ولایت جام در شهور سنه هفتصد و هشتاد و سه واقع بود مدفنش متصل بقبر مطهر حضرت شیخ الاسلامی روی نمود از منظومات آن بزرگ فرخنده صفات این رباعی مشهور است

رباعی ای باد صبا دلم چو بوی تو گرفت بگذاشت مرا و جست و جوی تو گرفت اکنون ز من خسته نمی آرد یاد بوی تو گرفته بود خوی تو گرفت

از خواجه معین الدین سه پسر فضیلت قرین یادگار ماند و بزرگترین ایشان بحسب سن و کسب فضایل و کمالات **خواجه ضیاء الدین یوسف** و مادر آنجناب دختر ملک غیاث الدین محمد است که خال پدر صاحب کمالش بود و خواجه یوسف در درس علامهٔ تفتازانی باکتساب کمالات انسانی فایز گشت و بواسطهٔ تبحر در علوم معقول و منقول علو شانش از امثال و اقران در گذشت انتقال آنجناب در شهور سنه سبع و تسعین و سبعمائه بواسطهٔ ناسازگاری فلک پر تیز در دار الملک تبریز روی نمود و نعش مطهرش را از آن دیار بتربت مقدسه جام آورده در برابر سر پدر عالی گهرش بخاک سپردند و روح شریفش بنفحات کلام و اطعام فقرا و انعام شاد گردانیدند و از جملهٔ شعرای آنزمان امیر فخر الدین محمود مستوفی است که باین مقطعات بلاغت آیاتش بر الواح ضمایر اکابر و اصاغر مسطور است این ابیات در وقت توجه امیر مسعود سربدار و شیخ حسن جوری بجنگ ملک معز الدین

در گازرگاه مدفون گشته

مشهور است

حسین با ایشان مرافقت نمود و بدست لشکر هراة گرفتار گشته چون او را پیش ملک بردند منظور نظر تربیت گردانیدند و بنا بر آنکه دیوان ابن یمین در آن مصاف تلف گشته بود قطعه در آن باب گفته مذیل بمدح ملک معز الدین حسین ساخت این پنج بیت از آن قطعه است قطعه

گر بدستان بستد از دستم فلک دیوان من — شکر ایزد آنکه او میساخت دیوان با من است
ور ربود از من زمانه سلک در شاهوار — زان چه غم دارم که طبع گوهر افشان با من است
ور ز شاخ گلبن فضلم گلی بر باد داد — گلشن پر لاله و نسرین و ریحان با من است
ور تهی شد کیسه از لؤلؤ لالای من — پر ز گوهر خاطری چون بحر عمان با من است
بی عنایت گر بود گردون دون با من چه باک — چون عنایتهای شاهنشاه ایران با من است

امامی هروی از نادرهٔ زمان ملوک کرت است در علم فصاحت و بلاغت از بی نظیران زمان خود بوده بزرگواری او بمرتبه ایست که او را در برابر شیخ سعدی در آورده بلکه ترجیح نموده اند خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و ملک معین الدین محمد پروانه رومی و مولانا نور الدین رصدی و ملک افتخار الدین زوزنی این استفسار از مجد الدین همگر نموده ملک پروانه گفته شمع فارس مجد ملت و دین سوالی میکند پروانهٔ روم مولانا نور الدین رصدی شاگردان تو هستند حاضر رهی و افتخار و صاحب روم صاحب دیوان چو دولت حضرتت را هست لازم دعاگو صاحب دیوان ملزوم ملک افتخار ز اشعار تو و سعدی امامی کدامین بر پسندند اندرین بوم تو کن تفضیل این چو ملک انصاف بوده در دست تو چون مهرهٔ موم جواب خواجه مجد همگر اگرچه بنطق طوطی خوش نفسیم بر شکر گفتهای سعدی مگسیم در شیوهٔ شاعری باجماع امم هرگز من و سعدی بامامی نرسیم

ذکر سلطنت ملک غیاث الدین پیر علی و منازعت او با برادرش ملک پیر محمد و بیان نهایت کار ملوک کرت و اختتام جزو ثانی ازین مجلد

ملک غیاث الدین پیر علی بعد از فوت ملک معز الدین حسین بر سریر سلطنت نشسته خطهٔ سرخس را بموجب وصیت پدر برادر خوردتر ملک پیر محمد مسلم داشت و چندگاه مشرب عذب موافقت میان اخوین از خاشاک منازعت مصفی بود و آخر الامر ملک پیر محمد بنا بر افساد اهل فساد نسبت بملک غیاث الدین پیر علی در مقام عناد آمد نام او را از خطبه بیفکند چون این خبر بهراة رسید ملک غیاث الدین با سپاهی جلادت آیین بصوب سرخس نهضت فرمود و ملک پیر محمد اسباب حصارداری مرتب داشته در قلعه متحصن شد و ملک غیاث الدین بمحاصرهٔ برادر مشغولی کرده یکبار لشکر دست به بیداد برآورده شدت سرما بمرتبه رسید که آفتابه همچنین تیر کشید لاجرم ملک غیاث الدین پیر علی میل مراجعت کرده مصلحان در میان آمدند و بین الجانبین کرت آشتی واقع شد ملک پیر محمد از سرخس بیرون رفته پیش برادر بزرگتر سر خدمت فرود آورد و هر یک بمقام خود بازگشتند و چون در زمان سلطنت ملک غیاث الدین پیر علی خواجه علی مؤید سبزوار قوی گشته شعار مذهب تشیع ائمه اثنا عشر ظاهر گردانید فقهای حنفی فتوی نوشته بعرض ملک غیاث الدین رسانیدند که دفع شیعه بر ملوک اسلام واجب است و بآن واسطه ملک چند سال متعاقب لشکر به نیشابور که در تصرف کسان خواجه علی مؤید بود کشیده از مراسم قتل و غارت و تخریب شهر و ولایت دقیقهٔ نامرعی نگذاشت و در کرت سیم در ویرانی نیشابور مبالغه نمود و غلات مسلمانان را چرانیده و باغات را با زمین هموار کرده درختان صد ساله را از بیخ برکند و کاریزها انباشت عجب آنکه این حرکات از فقهای آن زمان که ملک غیاث الدین بفتوی ایشان متعرض ولایت خواجه علی مؤید بود دید و نامشروع نمی نمود در مطلع سعدین مذکور است که در آن ایام که ملک غیاث الدین در ظاهر نیشابور نشسته بامثال این امور ناهنجار حکم میفرمود روزی از اهل ساتین نیشابور شخصی بنظرش در آمد او را پیش طلبیده گفت ای مردک بنای مسلمانی بر چند چیز است آن شخص بی تامل جواب داد که بمذهب خلافت ملک بر سه چیز غلات مسلمانان چرانیدن و کاریز انباشتن و درخت انداختن ملک غیاث الدین از شنیدن این سخن منفعل گشته مراجعت نمود اما در شهور سنهٔ سبع و سبعین و سبعمائه نوبت دیگر لشکر بدان جانب کشیده درین کرت او را فتح نیشابور دست داد و زمام حکومت آن خطه در قبضهٔ اقتدار اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی نهاد و در سنهٔ ۷۸۲ ایلچی از حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بهراة رسید و از زبان آنحضرت ملک غیاث الدین را گفت که چون میان ما و پدر تو طریقهٔ دوستی مرعی بود حالا مناسب چنانست که مودت زیادت کرده و بیگانگی بیگانگی بپیوندد ملک جواب داد که من در مقام اخلاص خدام آنحضرت رسوخی تمام دارم امید آنکه فرزند پیر محمد را بفرزندی قبول فرمایند تا موجب سرافرازی شود و چون این پیغام بصاحب قران گردون غلام رسید خواهرزادهٔ خود سونج قتلق آغا را دختر شیرین بیگ آغا نامزد ملک زاده کرد و در

ذکر خواجه علی مؤید در بلده عظا خرد هراة

سر منبر و درود زرا باسامی ائمهٔ معصومین رضی الله عنهم اجمعین بیارات از سر

و در شهور سنه ۷۸۱ ملک پیر محمد بماوراء النهر شتافته امیر تیمور گورکان او را منظور نظر عواطف و مراحم ساخت و چندگاه در اردو نگاهداشته بانعام اسپان رهوار و افسر زرنگار و کمر مرصع و خلعت طلا دوز مفتخر و سرافراز گردانید و رخصت معاودت ارزانی فرمود و سونج قتلغ آغا را بتجمل و زینتی که گردون پیر مانند آن ندیده بود متعاقب بخراسان فرستاد و ملک غیاث الدین پیر علی از کنار جوی نو تا چهارسوق درون شهر هرات چهار طاقها برافراخته چندروز بتمهید بساط جشن و سور پرداخت و امیر داود و امیر مؤید ارلات را که مصحوب مهد علیا آمده بودند خدمات شائسته کرده خوشدل و مسرور اجازت مراجعت داد و در سنه ۷۸۲ که صاحبقران گیتی ستان همت عالی نهمت بر فتح ولایات خراسان گماشت سیلاب رعب و هراس اساس اخلاص ملک غیاث الدین پیر علی را اندراس داده بملازمت موکب همایون مبادرت نمود و حضرت صاحبقرانی با سپاه بیقیاس ظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هرات مضرب سرادقات سلطنت و استقلال ساخته ملک سه چهار روز بمدافعه پرداخت چون دانست که لشکر ظفر اثر آن بلده را قهراً قسراً مسخر خواهند گردانید در ماه محرم الحرام سنه ۷۸۳ بپای تضرع و نیاز از شهر بیرون خرامیده در باغ زاغان بعز دستبوس فایز شده بعنایات پادشاهانه اختصاص یافت چند روز ملازم درگاه عالمپناه بود در وقتی که اعلام ظفر اعلام بصوب سمرقند معاودت نمود نوبت دیگر ایالت هراة بوی مفوض گشت و در سنه اربع و ثمانین و سبعمائه که بار صاحبقران سرافراز از ایران بتوران شتافت بشرف عرض رسید که در غیبت موکب همایون حرکات نالایق از ملک غیاث الدین پیر علی صدور یافته بنابران در وقت معاودت امیرکه سپیر توکه توچین را بداروغکی هراة تعیین کرد و ملک غیاث الدین پیر علی را با اولاد و اقربا مقید ساخت و همراه خود بماوراء النهر برد و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه بنا بر سببی که در ضمن وقایع حضرت صاحبقران مبین خواهد گشت دست قضا رقم نامهٔ حیات ملک غیاث الدین پیر علی و سایر اولاد ذکور او را که در سمرقند در بند بودند در نوشت آری سلطنت ابد و ملک مخلد خاصهٔ مالک الملک علی الاطلاق است تعالی و تقدس و ثبات حیات و زندگانی و بقاء اعزاز جاودانی مخصوص بخطاب کبریای سبحانی است و بس کارپردازان قضا هر روز لوای اقبال بر درگاه پادشاهی منصوب میگردانند و خطبا بتقدیر ایزد تعالی هر هفته بر منبر نه پایهٔ گردون خطبهٔ استقلال بنام کشورگیری میخوانند بیت

صدای خطبه درین گنبد است هر هفته ... بنام شاه دگر گوش کن چو داری هوش

و لله الحمد و المنة که بتایید ابدی و توفیق سرمدی جزو ثانی از مجلد ثالث باتمام رسید و فارس واسطی نژاد خامه عنان بیان بصوب وقایع ایام دولت امیر تیمور گورکان معطوف گردانید

نسخه: و بعیش بهره

نسخه: تموکه چین

مثنوی

چون قلم خوش رقم مشک سای ... گشت درین جزو بلاغت فزای
کرد باقدام بصیرت سلوک ... در ره اخبار و حدیث ملوک
قصهٔ ایشان همه پایان رساند ... رخش سوی ذکر تمرخان دواند
تا شود این نامه بزودی تمام ... در نظر آصف جم احتشام
سرور دین پرور عالی گهر ... از شرف فضل و هنر بهره ور
در شب افروز دل عادلش ... ابر دررבار کف باذلش
طبع منیرش بود آئینه سان ... عکس پذیر صور بیکران
لیک در آئینه بچشم خرد ... هست نمایان صور نیک و بد
هست در آئینهٔ طبعش پدید ... خرّ صور نیک بخت سعید
چون ز کرم مرجع اهل وفاست ... اسم شریفش لقب مصطفی است
ای ز شرف سرور اهل سخن ... واقف اسرار جهان کهن
خامهٔ نیکو روش نکته دان ... کرد درین نظم چو نامت بیان
هر که درین جزو همایون اثر ... عیب و عنایت نویسد وگر
تا ز قلم نامه مزین شود ... تا سخن از خامه مبین شود
نامهٔ ارباب فضیلت تمام ... نامور از نام تو بادا مدام
کوکب آمال تو تابنده باد ... دولت و اقبال تو پاینده باد

تمام شد جزو دوم از جلد سیم حبیب السیر

بسم الله الرحمن الرحیم

جزو سیم از مجلد ثالث در ذکر صادرات افعال و واردات احوال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و بیان شمهٔ از وقایع اقبال اولاد و احفاد آن پادشاه گیتی ستان تا این زمان

ای نام تو زیب نامهٔ فتح و ظفر وی ذکر تو عنوان سخن را زیور هرگز نشود کسی بافسر سرور تا دست عنایتت نیاید بر سر حمداً کثیراً مبارکا للملک القدوس السلام و صلوة وافرة کاملة علی المبعوث خیر الانام ای فرق تو را تاج لعمرک زیور وی خیل ترا افسر دولت بر سر بگشاده زبان بنعت تو نوع بشر بربسته کمر بخدمتت هفت اختر و تحیة طیبة شاملة علی آله البررة الکرام سیما الامام الهمام سلطان اولیاء الله العظام شاه ولی سید اشراف سلف و امام دینی جامع اسباب شرف دری که چو او نبود در هیچ صدف یعنی امیر نجل و سلطان نجف سلام الله المهیمن العلام علیه و علیهم الی یوم القیام اما بعد بر ضمایر مالکان ممالک عقل و دانائی و خواطر سالکان مسالک فضل و بینائی در نقاب ارتیاب مستور نخواهد بود که طایفه ارشه سواران مضمار انشاء و بلاغت و سرداران مملکت انشاء و براعت که در ملک سخن رانی صاحبقرانی نموده اند و بنیرهٔ خطی علم اقلیم نکته دانی گشوده اند جواد خوش خرام خامه در میدان بیان احوال خسرو گیتی ستان امیر تیمور گورکان جولان داده اند با تامل فضایل جواهر زواهر آن بدایع وقایع را با حسن عبارات و امین استعارات بر منصهٔ عرض نهاده و الحق آن صحایف لطایف نگار و منشآت غرابت آثار در رقت معانی و سلاست الفاظ بمرتبه ایست که نوا سازان چمن املاء و نغمه پردازان گلشن انشاء اعتراف دارند که تا خامهٔ تیر دبیر بر صحیفه زر افشان مهر منیر حالات کائنات تحریر مینماید و دست تقدیر صانع قدیر اوراق لاجوردی سپهر مستدیر بنقوش کواکب ثواقب می آراید در هیچ تاریخ عذار اجزاء تالیف را مثل آن خطی مشکین زینت نبخشیده اند و در هیچ زمان حجله نشین عرایس تصنیف بچنین لعل عنبر آگین تزیین نگردانیده سیما کتاب ظفر نامه که عبارات عهد بش چون وصال دلبران ماه سیما فرح افزا آمده و استعارات مستعد لش مانند عتاب نوش لبان حور لقا دلکشا گشته سلاست الفاظش رشک سلسلهٔ زلف خسرو پرویز و عذوبت معانیش چون کرشمهٔ شیرین شور انگیز سواد آن که بحقیقت کحل الجواهر معاینست بر بیاض دیده جای توان داد و بیاضش را که بی تکلف غرهٔ صبح شادمانیست بر سواد بیاض چشم جهان بین توان نهاد

مثنوی

سوادش نور بخش دیدهٔ حور بیاضش چون رخ خورشید پر نور
جهان افروز چون روز جوانی نشاط افزا چو زلف زندگانی
چو زلف مهوشان نثرش دلاویز چو لعل دلبران نظمش شکر ریز
حروفش منتظم چون عقد گوهر عروسان سخن را گشته زیور

بنابرین مقدمه نسب آن بود و اولی چنان مینمود که این بعیر قلیل البضاعة و حقیر عدیم الاستطاعة در مقام تحریر احوال صاحبقران جهانگیر در نیاید و مطالعهٔ بدایع وقایع آنحضرت را آن کتاب [illegible]

بهیچ هنگامه

افادت آیات حواله نماید زیرا که سها در پرتو آفتاب فروغ ننماید و هیچ عاقل خزف در برابر در مکنون ننهد نقد مغشوش در جنب طلای تمام عیار رواج نپذیرد و با وجود
ظهور گنج زر صراف عقل درم را بهم باسره برنگیرد بیت چه دستان سرایم من بوالهوس که با عندلیبان شوم هم نفس اما تا سالک سخن از یکدیگر انفصال نیابد
و انوار بدایع اخبار صاحبقران کامکار برین اوراق تتابع نتابد بلطف الهی واثق بوده و بفیض فضل نامتناهی اعتماد نموده طایر همت بر هوا داد این حکایات پروا
داده و این روایات را بیت بالفاظ بلیغ روح پرور که هر سطرش بود چون عقد گوهر بر طبق عرض نهاد بیت فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد و چون تفصیل تمامی احوال که در ظفرنامه مسطور است مفضی باطناب و املال بود اختصار بر تبیین مجملی از کلیات وقایع و بدایع
سزاوار نمود و التوفیق من الله الودود و بیده ازمة المراد و المقصود گفتار در ذکر نسب صاحبقران جمشید روش و بیان ولادت
با سعادتش در شهر دلکش کش هرچند که بسبب شرف نفس و کرم ذات و وفور حشمت و علو همت صاحبقران را فر مکرمت از شرح فضایل
آبای کرام و نشر مناقب اجداد عظام استغنای تمام دارد اما چون بمقتضای آیت کریمه و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا امرای مغول پیوسته سلسله نسب
آبا و اجداد را محفوظ داشته باولاد و احفاد تعلیم میکرده و در بطون اوراق و متون دفاتر در قلم آورده معروض میشود که نسب صاحبقران عالی حسب
امیر تیمور گورکان را مورخان عالیشان برین منوال مسطور گردانیده اند که قطب السلطنة و الخلافة امیر تیمور گورکان بن امیر ترغای بن امیر برکل بن ایلنگیر
نویان بن امیر ایجل بن قراچار نویان بن امیر سوغوچیجن بن ایردمچی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنقر خان بن قیدو خان بن دوتومنین خان
بن بوقا خان بن بوزنجر قاآن بن آلانقوا و چنانچه در جزو اول ازین مجلد مرقوم قلم صحت رقم گشت آلانقوا از نسل قیان بیافث بن نوح علیه السلام
می پیوست و چون شمه از حالات امیر ایلنگیر و آبا و اجداد او در ضمن وقایع خانان ترکستان و چنگیزخانیان ثبت افتاده میگردد تکرار آن مبادرت
نمینماید و مرقوم میشود که امیر برکل عافیت طلب بوده و باختیار خویش از سرداری سپاه تقاعد نموده بیت بغیر از حدود نواحی کش نگردید از ممالک
دگر جای خوش و به نسیم عنایت خداوند جزو کل امیر برکل را در چمن وجود دو گل شکفت امیر ترغای و امیر بلتیه و امیر ترغای که پدر صاحبقران
کشورگشاست بیت جهان کرم بود و بحر سخا نکوکار و دین دار و فرخ لقا و همواره بمجلس شریف شیخ بزرگوار شمس الدین کلال تشریف میبرد و نسبت
بسایر صلحا و فقرا طریقه اخلاص و ارادت بجای می آورد مثنوی نشستی با اهل عبادت همه سرانجام کارش سعادت همه فرو ماندش سر بچرخ کبود همین
بجوابش آمد فرود و در سنه ست و ثلثین و سبعمائه که سلطان ابوسعید بهادرخان فوت شده زمان اقبال و اوان استقلال سلاطین چنگیزی در مملکت ایران
بنهایت رسید بر طبق کلام معجز نظام ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها امیر تیمور گورکان در ولایت توران از تکینه خاتون که بآیین شریعت
غرا در حباله امیر ترغای بسر میبرد متولد گردید چه در ربیع الاول سال مذکور وفات پادشاه سعید سلطان ابوسعید واقع بوده و در بیست و پنجم شعبان المعظم صورت ولادت
حضرت صاحبقران در قبة الخضرای کش روی نمود بیت یکی گر رود دیگر آید بجای جهان را نمانند بی کدخدای و از طلوع آن نیر سعادت پرتو صدق
خواب قاچولی بهادر و تعبیر که تومنه خان کرده بود بوضوح انجامید چنانچه کیفیت این حکایت در جزو اول ازین مجلد مسطور گردید و چون مضمون
و جعلناکم خلائف فی الارض پرتو آنچه برحمتنا من نشاء بر منشور دولت آن مولود عاقبت محمود را بطغرای عز انا جعلناک خلیفة فی الارض موشح
گردانیده بودند هم از اوایل ایام صبا و مبادی اوان نشو و نما از ریاض محاسن اطوارش شمیم سلطنت و جهانداری چون نکهت ریاحین از نسیم بهاری
میدمید و از مجاری لطایف گفتارش فروغ ابهت و کامکاری همچو شعشعه برق از سحاب آذاری میدرخشید مثنوی بلی در سحر بر جبین سپهر نمایان
بود نور اقبال مهر دمد چون نهالی بطرف چمن شود ظاهر از صورتش بی سخن که روزی ببار آورد کام دل شود حاصل از بارش آرام دل و
حضرت صاحبقرانی در عنفوان اوان جوانی همواره باسب تاختن و صید انداختن مایل و مشغوف بوده و بآموختن رسوم رزم و پیکار توجه مینمود تا از زمان
که بر سریر سلطنت عروج فرمود چنانچه بر سبیل اجمال و تفصیل در سلک تحریر انتظام خواهد یافت انشاء الله تعالی ذکر شمه از سیر مسعوده صا
حبقران کامکار و بیان تاریخ تسخیر بعضی از بلاد و امصار صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان در ایام شباب حرم و دلخوش
در بلده کش که آن را شهر سبز گویند روزگار همایون آثار میگذرانید و در مصاحبت بعضی از امرای برلاس که قرابتان آنحضرت بودند روزی بشب و
شبی بروز میرسانید و در آن اثنا نوبتی با سه چهار کس از خویشان عالیشان بمجلس شریف شیخ شمس الدین کلال تشریف برد و در آن روز شیخ سر از جیب

تومنین
بود و نسب قیان
تکینه
در شب سه شنبه
نصیب

بیان آورده که شیخ گفت در صحبت ما کسی است که به مرتبه بلند پادشاهی خواهد رسید هر یک را از امرا حاضر که بوفور شوکت و مکنت مغرور بودند بخاطر
گذشت که مقصود ... سلطنت ما ... خواهد بود اما بخاطر ... نامی صاحبقران سعادت انتما خطور نمود که با وجود این نوئینان عظیم الشان و عقلا
جمعیت اسباب پیکر این دولت در نظر من چگونه جلوه گر آید و جناب شیخ نوبت دیگر آغاز سخن کرده فرمود که در آن زمان که طنطنه ظهور خلیفه اعظم یعنی حضرت
آدم در گنبد فیروزه معترس گردون افتاده و از اهتزاز نسیم عنایت قادر کن فیکون مضمون همایون انی جاعل فی الارض خلیفه گوش هوش نشینان عالم
علوی و سفلی رسید زمره که بعلت حرز الصاف داشتند با خود تحکم کردند که خمیر مایه طینت جناب خلافت مآب ایشان خواهند بود و بخار ایشان
بکاخ دماغ آتش و باد و آب صعود نموده آتش متنادر کانون درونشان اشتعال یافت و هر یک در باب ترجیح و تفضیل خویش باقامت دلایل پرداخته
سخنان باد انگیز بر زبان آوردند و ابواب معارضه و نزاع بر روی یکدیگر باز کردند اما خاک پاک آدم دم از حلم و فروتنی زده با خود گفت مصرع
من خود چه کسم ز من که گوید باوجود پستی این سرفرازی مرا کی دست دهد و با این همه پستی و افتقار هستی خلیفه پروردگار چگونه صورت بندد تواضع
خاک مقبول درگاه صانع افلاک افتاده برطبق حدیث من تواضع لله رفعه الله آدم علیه السلام از وی مخلوق شد بیت خاک شو خاک تا
بروید گل که بجز خاک نیست مظهر گل اکنون در مجلس ما نیز هر کس امروز دم از فقر و مسکنت زند فرمانفرمائی او را میسر خواهد گشت قطعه چون خاک
باش در همه احوال بردبار تا چون هوات بر همه کس قادری رسد چون آب نفع خویش بهر کس همی رسان تا همچو آتشت ز جهان برتری رسد امیر
صاحبقران از استماع این سخنان امیدوار شده که کوکب جاه و جلالش از برج شرف و اقبال طلوع خواهد نمود و بجد تمام و جهد لاکلام بترتیب
مقدمات جهان گیری مشغولی فرمود و بعنایت الهی و عاطفت شهنشاهی در طلب هر مراد که رخش همت جولان داد و پیکر مطلوب دو اسپه او را
استقبال کرد و در تحصیل هر غرض که سالک طریق گردید چهره مقصود چون دولت و اقبال علی اسرع الحال روی بجانبش آورد گوئیا هر عضو از ذات شریف
عقلی بود مصور و هر موی بر عنصر لطیفش لشکری بود جوشن در بر و در شب دیجور حوادث هر گاه رای عالم آرایش در لمعان آمدی همچون ماه چهارده عرصه
گیتی را منور گردانیدی و در روز ظهور وقایع هر وقت فروغ شمشیر بهرام تاثیرش هر کجا پرتو انداختی انوار آفتاب ظفر از افق مراد و مرام طالع گردید
بیت ز رای روشن و شمشیر خونبار بیکدم عالمی را ساختی کار لاجرم در اندک زمانی سپاهی بیشمار با عدت و اهبت بسیار در ظل رایت نصرت
شعارش مجتمع گشتند و بمظاهرت بازوی خنجر گذار و معاضدت افکار اصابت آثارش بساط ابهت حکام زمان و سلاطین نافذ فرمان را بر
طبق دلخواه در نوشتند مثنوی بگردش نگردان هر کشوری باندک زمان جمع شد لشکری بگسترد سرخیل کار آگهان بساط بزرگی برسم مهان و
آن پادشاه کامیاب باستصواب اعاظم سادات و اکابر و اتفاق اعیان نوئینان مسعود ماثر در قبة الاسلام بلخ در سنه احدی و سبعین
و سبعمائه قدم بر سریر پادشاهی نهاد و سرپنجه قدرت قادر کن فیکون مقالید ایالت ربع مسکون بمقتضای ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده بقبضه
درایت او داد و ماهچه رایت ظفر آیتش از مشرق عظمت طلوع کرده آفتاب کردار تا اقصی مغرب پرتو انداخت و آفتاب بامی کشورگشائیش از افق حشمت
نورافشان شد ولات شرق و غرب را کواکب آسا معدوم و ناپیدا ساخت بیت چو خورشید بر دارد از رخ نقاب ستاره
نهان گردد اندر حجاب از ابتدا زمان اقبال تا انتهاء اوان استقلال در هیچ معرکه شکست بر لشکر آن خسرو فریدون فر نیفتاد و همواره یمن دولت شوکتش علامان
موکب همایون را فیروزی و ظفر دست داد و قلاع و حصونی که از غایت رفعت سر شرفاتش بر آسمان سودی و کنگره هاین از فراز فصیل آن کمتر از ذره نمودی
به تیر قهرمانان صف آرای و گرز گران گردان قلعه کشای مفتوح و مسخر گردانید و از هر مملکت که بحیطه تصرفش در آمد علما و فضلا و مهندسان و هنرمندان را
کوچانیده قرین اعزاز و اکرام بماوراء النهر رسانید و حضرت صاحبقرانی بعد از جلوس بر مسند کامرانی بنخست فتح بلاد و امصار ترکستان و مغولستان
و خوارزم و توابع آن پرداخت و چون گلزار آن ممالک را از خار عصیان و طغیان مخالفان و معاندان پاک ساخت در اواخر سنه اثنی و ثمانین و سبعمائه
از توران بایران شتافته در سنه ثلث و ثمانین تمامی بلدان خراسان را مسخر گردانید و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه لشکر بسیستان و قندهار کشیده آن
ولایات را نیز در سلک سایر ممالک محروسه منضم گردانید و در سنه ست و ثمانین و سبعمائه میروالی را مقهور ساخته و استراباد و لواء اقبال برافراشت و
در سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه بعراق و فارس و آذربایجان رفته همت عالی نهمت بر فتح المواضع مصروف داشت چون از آن سفر که بیورش سه ساله مشهور است

هوای خلافت

سبعمائه

نسخه قتمش

مشهور است بازگشت بجانب دشت قبچاق شتافته در روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ۷۹۳ در موضع قندرچه با توقتمش خان حرب کرده او را منهزم گردانید و
در الوس جوجی خان مراسم قتل و غارت و اسر و تاراج بجای آورد و در منتصف رجب سنه ۷۹۴ بعزم یورش پنجساله نوبت دیگر از توران بایران رایت نهضت
برافراخت و درین سفر مهم حکام مازندران و آل مظفر و سایر ولات عراقین و دیار بکر را برنهج دلخواه ساخت در جمادی الاولی سنه ۷۹۷ از راه دربند بجانب
دشت قبچاق خرامید و بار دیگر با توقتمش خان مقاتله نموده او را مستاصل گردانید در اوایل بهار سنه ۷۹۸ از همان راه بآذربایجان بازگشته ایالت آنمملکت بمیرزا
میرانشاه تفویض کرد آنگاه بسمرقند شتافته در سنه تسع و تسعین ولایات خراسان را بامیرزاده شاهرخ سپرد در سنه ثمانمائه میل غزا و جهاد فرموده لشکر به
هندوستان کشیده در روز سه‌شنبه هفتم ربیع الآخر سنه احدی و ثمانمائه بظاهر دهلی رسید و میان آنحضرت و حکام آن ولایت سلطان محمود و ملوخان محاربه
عظیم بوقوع انجامید و نسیم فتح و فیروزی بر شقه رایتش وزید بعد از آن عنان منقلب سریر کرامت معطوف داشته در روز سه‌شنبه ۲۱ شعبان در ضمان حمایت
رحیم رحمان در دار السلطنه سمرقند نزول اجلال نمود و در هشتم محرم الحرام سنه اثنی و ثمانمائه بعزم یورش هفت ساله پای مبارک در رکاب نصرت انتساب
آورده از توران بایران توجه فرمود و در اواسط جمادی الاولی سنه ثلث و ثمانمائه در ظاهر دمشق با پادشاه مصر ملک فرج مقاتله کرده او را منهزم گردانید
و تمامی بلاد شام را در حیز تسخیر کشیده از دمشق بصوب بغداد خرامید و آنخطه را از فرج نامی که گماشته سلطان احمد جلایر بود قهراً قسراً انتزاع نمود و در بیست و هفتم ذیقعده
سنه مذکوره بقتل عام فرمان فرمود و آن پادشاه بهرام قهر بعد از تخریب آن شهر بایران و آذربایجان شتافته در ۱۲ رجب سنه اربع و ثمانمائه بعزم رزم حاکم
روم ایلدرم بایزید متوجه آن مملکت گردید و در روز جمعه نوزدهم ذی الحجه مذکوره در نواحی انکوریه میان آنحضرت و قیصر مقابله و مقاتله دست داده
لشکر سمرقند سپاه روم را منهزم گردانید و قیصر اسیر سرپنجه تقدیر شده منظور نظر عاطفت صاحبقران عالی گهر گشت اما دست قضا بساط امنیت و فراغت
را از ان مرز و بوم در نوشت امیر تیمور گورکان را داعیه بود که باز حکومت روم را با یلدرم بایزید مفوض سازد و کرت دیگر لوای حشمت و عظمتش را
در آن دیار برافرازد ولیکن در ماه شعبان سنه خمس و ثمانمائه ایلدرم بایزید وفات یافت و حضرت صاحبقران آنمملکت را بپسرش بازگذاشته
عنان بصوب آذربایجان تافت و در سنه ست و ثمانمائه بطرف گرجستان رفته بسیاری از قلاع و بلاد کافران را بزخم تیغ دشمنان بگرفت و گرگین که
در آن ولایت حکومت میکرد جزیه قبول نموده متابعتش را پذیرفت و در اوایل فصل بهار که خسرو ثوابت و سیاره به بیت الشرف خویش خرامید
امیر صاحبقران عنان عزیمت بصوب سمرقند فردوس مانند معطوف ساخته در محرم سنه سبع و ثمانمائه آن بلده را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید
ملخص سخن آنکه صاحبقران باستقلال در مدت سی و شش سال از سرحد ختا تا اقصاء شام و از اقصاء هند تا ناحیه فرنگ با وجود چندین سلاطین
با فرهنگ بحیطه تصرف و حیز تسخیر درآورد و جبابره دهر و قیاصره عصر و سروران آفاق و گردن‌کشان سبعه آفاق را بلطف یا بعنف مطیع و منقاد خویش کرد مثنوی
امیر جهانگیر عالی نژاد چو پا بر سریر ایالت نهاد ز سرحد چین تا باقصای شام غلط میکنم ربع مسکون تمام که از راه صلح و که از روی جنگ درآورد
از لطف ایزد بچنگ سلاطین ایران و توران زمین سران دمشق و بزرگان چین بدرگاه او با نیاز آمدند بالطاف او سرفراز آمدند حضرت
صاحبقرانی در ایام سلطنت و کامرانی در تنسیق امور دیوانی و تحصیل وجوه سلطانی قاعده باوضع کرد که دستور وزرای کامل عقل و منشور حکمای صاحب تجربه
را منسوخ گردانید و بهنگام حدوث وقایع و نزول حوادث و توجه اسفار و عزیمت کارزار با امرا و ارکان دولت و نوئینان و اعیان حضرت
بمقتضای نص و شاورهم فی الامر سنت مشورت بتقدیم میرسانید اما در اکثر اوقات بنای سرانجام مهمات را بر مقتضیات رای صواب‌نمای خود مینهاد
و بنقش فاذا عزمت فتوکل علی الله بر لوح خاطر نگاشته عنان نهضت بصوب صواب انعطاف میداد پیوسته در تعظیم سادات و علما و تکریم فضلا و صلحا
اهتمام تمام مینمود و در تقویت ارکان دین مبین و اظهار شعار شرع متین بقدر امکان مبالغه میفرمود مثنوی چو بنشست بر مسند سروری برافراخت
اعلام دین پروری به تعظیم سادات کوشش نمود در انعام و اکرام ایشان فزود کرم کرد با اهل فضل و هنر بدانشوران بلاغت اثر در سفر
و حضر همواره زمره از آن طبقه عالی گهر در خدمتش بسر میبردند و در مجلس همایون بمباحثه علوم دینی پرداخته در تفتیش و تحقیق مسائل یقینی شرایط اهتمام بجای
می‌آوردند بیت بدانشوران بود مایل بسی بیاموخت زایشان مسائل بسی و آن پادشاه دریادل در ایام اقتدار سیورغالات و انعامات جهت
ارباب عمایم و افاضل مقرر ساخت و در باب وصول مواجب و اقطاعات امرا و صدور و وزرا و خیل و حشم و عبید و خدم رعایت اهتمام برافراخت

و تسعمائه

و بتعمیر مدارس و خوانق و اربطه و مساجد غایت سعی و جد بتقدیم رسانید و قری معموره و مستغلات موفوره از خالص اموال خویش بر بقاع خیر و ابواب البر
وقف گردانید غایت و نهایت سیاستش مرتبه بود که اگر در آن ایام خجسته فرجام ضعیفه طشتی پر زر بر سر نهاده از مشرق بمغرب رفتی هیچکس را زهره و یارا
نبودی که سر راه بروی گرفتی بنابر آن تجار بحار و سوداگران بر و بلاد و دیار نفایس اقمشه و امتعه جزایر و دریابار باقطار امصار بردندی و مرابحه بسیار بر سودا
و معامله ایشان ترتب پذیرفتی ملت میشدی یک تنه از معدلتش مهر فلک قاف تا قاف جهان طشت زر افشان بر سر و امیر صاحبقران
را بلعب شطرنج شغفی تمام بود و در آن فن غایت مهارت ظاهر میشد و هر مملکتی را که فتح میفرمود بخت شطرنجی میطلبید و مهره آن صنعت را مشمول انعام
و احسان میگردانید و در مجلسی که بنفس نفیس بآن لعب مشغول میفرمود شطرنجیان دیگر نیز بآن امر پرداخته از بازی ایشان هم واقف بود قطعه زمانی بحث
علم و درس تنزیل که باشد نفس انسان را کمالی زمانی نرد و شطرنج و حکایات که باشد شخص را دفع ملالی خدا نیست آنکه ذات همیشه اش نگردد
هرگز ز حالی بحالی و چون هر کمالی را زوالی معتاد است و هر بهاری را خریفی مقرر در شب هفدهم ماه شعبان سنه سبع و ثمانمائه صاحبقران کامکار در
اترار بجوار مغفرت خداوند غفار انتقال فرمود اوقات زندگانی آن مهر سپهر کامرانی هفتاد و یکسال و زمان سلطنتش باستقلال سی و شش سال بود رباعی
سلطان تمور آنکه مثل او شاه نبود در هفتصد و سی و شش آمد بوجود در هفتصد و هفتاد و یکی کرد خروج در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود مولانا قطب الدین
قرمی و مولانا عبید الله در ایام دولت آن پادشاه گیتی پناه لوای صدارت و تولیت اوقاف می‌افراشتند خواجه محمود شهاب و خواجه یحیی سمنانی و خواجه
مسعود سمنانی و جلال الاسلام و خواجه علی سمنانی و خواجه سیف الدین تونی در سلک وزرای صاحبقرانی انتظام داشتند و چون خامه مشکین عمامه بر سبیل
اجمال شمه از حال صاحبقران ستوده خصال در سلک تحریر کشید بموجب التزامی که درین تصنیف کرده شد عنان بیان بصوب تفصیل کلیات حالات
معطوف گردانید و من الله الاعانة والتوفیق انه هو القادر علی ما یشاء بالتحقیق **گفتار در بیان بعضی از حالات صاحبقران مظفر لوا
از وقت ظهور تا زمان اتفاق با امیر حسین بن امیر مسلا** ناصبان اعلام سخن و ناظمان اخبار نو و کهن آورده اند که بعد از
شهادت امیرزاده عبد الله بن امیر قزغن هرج و مرج باحوال بلاد ترکستان و ماوراء النهر و توابع آن راه یافته در هر شهری متغلبی شاهباز همت در هوای
استقلال پرواز داده و در هر قصبه متهوری بهوس و نشاط پرداخت و امیر حاجی برلاس که از اولاد جیسو منکا بن قراچار نویان بود در شهر کش لوا رایات
برافراخته و امیر بایزید جلایر در خجند بر مسند فرمانفرمائی نشست و اولجایتو و ابوغا سلدوز در قبة الاسلام بلخ دل بر وصال عروس مملکت بست محمد خواجه
اپردی در شبرغان خود را حاکم مطلق العنان خیال کرد و شاه بدخشان در آن کوهستان کمر استقلال بر میان بسته سر بدیگر فرو نیاورد و امیر حسین بن امیر مسلا
بن امیر قزغن و امیر خضر یسوری در صدد حصار شادمان لشکر جمع آوردند و هر لحظه تاخت بولایتی برده جرأتی میکردند چون این اخبار بسمع تغلق تیمور خان
بن ایلجوا خواجه بن دوا خان که در الوس جغتای جته پادشاه بود رسیده در شهور سنه احدی و ستین و سبعمائه عنان عزیمت بطرف سمرقند معطوف گردانید
بعد از وصول بمنزل جاناق بلاق که نزدیک آب خجند است الغ تولک تیمور و حاجی بیگ ارکنوتی و بیکچک را باوجی از سپاه مغل منقلای ساخت چون این
طایفه از آب خجند بگذشتند امیر بایزید جلایر با تبع تیغ خلاف در غلاف کرده بایشان ملحق گشتند و باتفاق روی بشهر سبز نهادند امیر حاجی برلاس
هراس عظیم بخود راه داده بصوب خراسان توجه نمود و امیر تیمور گورکان تا کنار آب آمویه با امیر حاجی همعنان بوده جهت انتظام مهام ایل و الوس از آنجا
مراجعت یافته باردوی امرای مغل شتافت و آن جماعت را که خاطر بر غارت و تاراج خطه کش قرار داده بودند بتغییر پذیرا از مقام خشم و کین بگذرانید
و امرا آثار رشد و نجابت و انوار عز و جلالت در ناصیه احوال و صادرات اعمال و افعالش مشاهده نموده آنحضرت را مصحوب خویش نزد
تغلق تیمور خان بردند و آنچه از کمال کیاست و فراستش معلوم داشتند عرض کردند تغلق تیمور خان منصب حکومت تومانات شهر سبز را که با عم بزرگ
برلاس متعلق بود بامیر تیمور گورکان تفویض فرمود و حضرت صاحبقران عنان عزیمت بطرف آن ولایت تافته باندک زمانی لشکر بسیار در ظل رایت نصرت
شعار جمع آمدند در آن اثنا تغلق تیمور خان عازم تختگاه خود شده امرا نیز از عقب خان روان گشتند بعد از آن امیر حسین بن امیر مسلا در سنه ۷۶۲ از امیر
بایزید جلایر و امیر خضر و امیر تیمور گورکان مدد طلبید که جهت انتقام عم خویش امیرزاده عبد الله بن امیر قزغن لشکر بسر امیر بایان سلدوز کشند و امرای ثلث
ملتمس امیر حسین را مبذول داشته صاحبقران مظفر لوا متعلق آن لشکر گشت و چون امیر بایان از هجوم مخالفان خبر یافت تاب مقاومت نیاورد

تاج الدین

دولت و اقبال بالا در ادوار طغیان نهاد امیر بایان سلدوز در سمرقند با جهت شاه نشستند عیش سیموری

مصلحت

طلبید و نصیحت

نیاورد و بکوهستان بدخشان گریخت و اکثر بلاد ماوراء النهر تحت تصرف امیر حسین درآمده کیقباد برادر کیخسرو ختلانی را که خمیرمایهٔ شر و فساد میدانست
بقتل رسانید و امیر حاجی برلاس از خراسان باز آمده بخجند نزد امیر بایزید جلایر رفت و بار دیگر میان امرا و حکام ماوراء النهر نزاع ارتفاع یافته امیر تیمور
گورکان روزی چند نسبت با امیر خضر یسوری شرایط یاری و هواداری بجای آورد و آخر الامر از و جدا شده با امیر حاجی برلاس پیوست و چون تغلق تیمور
خان بر پریشانی ماوراء النهر اطلاع یافت در سنه ۷۶۳ بدانجانب شتافت و پس از طی منازل و مراحل امیر بایزید و امیر بیان و امیر حاجی برلاس و امیر تیمور گورکان
بعد مراسم استقبال پیش رفته باردوی عالی پیوستند ناگاه خان بجهتی امیر بایزید را بقتل رسانید و امیر حاجی خایف گشته بر سبیل هزیمت عنان عزیمت بصوب
خراسان منعطف گردانید و چون بحوالی شاکه قریه ایست از ولایت جوین فرود آمد بر دست جمعی از اشرار بقتل رسید امیر تیمور گورکان بواسطهٔ امیر حمید
که دوست پدرش بود در مجلس خان راه سخن داشت منظور نظر عنایت گشته بدستور سابق ایالت تومانات شهر سبز بوی متعلق شد و خان در طلب
زمستان عزم رزم و استیصال امیر حسین که در آن زمان حاکم حصار شادمان بود کرده در کنار آب وخش باو رسید و هر دو سردار تعبیهٔ سپاه و تهیهٔ کارزار
پرداخته در آن اثنا کیخسرو ختلانی از امیر حسین روی گردان شده بمخالفان پیوست و این معنی سبب انهزام امیر حسین شده لشکریان خان حدود قندز
و بغلان را تاراج و تالان کردند آنگاه پادشاه پسر خود الیاس خواجه خان را بحکومت ماوراء النهر باز داشت و طایفهٔ از امرا و سپاه جته را نزد
او گذاشت و بیگ جیک را بر جمله تقدیم داده چنان مقرر ساخت که امیر تیمور گورکان پیوسته در اردوی الیاس خواجه خان باشد و پس از رفتن
تغلق تیمور بیگ جیک دست عنان عزیمت بطلب امیر حسین منعطف گردانید و در بیابان خیوق بسر چاه ساغج بوی رسیده امیر حسین از ملاقات
آنحضرت بحصول اسباب جمعیت امیدوار گردید

ذکر محاربهٔ امرا با تکل و کشته شدن جمعی کثیر به تیر اجل

امیر حسین و امیر تیمور
بعد از آنکه بیکدیگر پیوستند پیش حاکم خیوق که تکل نام داشت رفتند و او قصد گرفتن ایشان کرده امرا با شصت سوار عنان بصوب فرار انعطاف دادند
و تکل با هزار مرد مکمل گریختگان را تعاقب نموده در وقت طلوع خورشید بدیشان رسید و از طرفین دست باستعمال آلات نبرد برده کشش و کوشش تا آن مرتبه
انجامید که از هزار نوکر تکل پنجاه نفر و از شصت سوار امرا هفت تن باقی ماندند و دیگران کشته گشتند یا زخمی شده گریز بر ستیز اختیار کردند آنگاه امرا به
بیابان درآمده تکل بخیوق مراجعت نمود و چون شب شد از آن هفت کس که در خدمت امیر حسین و امیر تیمور مانده بودند چهار نفر اسبان ایشان را دزدیده
بماوراء النهر گریختند و حضرت صاحبقران روز دیگر از بیابان بیرون آمده بجماعتی از ترکمه باز خوردند و آن طایفه قصد قتلش کرده حاجی محمد نامی آنحضرت را
بشناخت و اسپ کشیده سوار ساخت و صاحبقران تا مدار آن شب در میان ترکمانان بسر برده روز دیگر دو تومغا و یک قطعه لعل بدیشان بخشید
و حاجی محمد برابر سه سر اسپ و ما یحتاج ترتیب نموده قولاچی نامی را گفت تا آنحضرت را با امیر حسین رسانید و امیر حسین را سوار ساخته باتفاق متوجه محمودی شدند
و بآن موضع رسیده و چاهی فرو برده دوازده روز توقف نمودند

ذکر گرفتار شدن امرا بر دست علی بیک جونی قربانی و بیان بعضی دیگر از حالات که ایشان را پیش آمد بتقدیر سبحانی

چون علی بیک جونی قربانی که بر حدود مرو و ماخان متولی بود بکیفیت حال
امیر حسین و امیر تیمور گورکان اشنود شصت مرد مسلح فرستاد تا ایشان را گرفته بماخان بردند و در موضعی موحش حبس کردند برادر بزرگترش محمد بیک
برین جسارت اطلاع یافته از حدود خویش چهار اسب و پیلاکات ارسال داشته زبان بسرزنش علی بیک گشاده او را باطلاق ایشان مأمور گردانید
و علی بیک از غایت خست هدایای محمد بیک را متصرف نموده اسپی لاغر و شتری عنکبوت پیکر با میر حسین و امیر تیمور داد و ایشان را مطلق العنان ساخت
و در آن ایام مبارکشاه سنجری بامیران رسیده بنابر دوستی قدیم که نسبت بامیر تیمور گورکان داشت اسپان نیکو پیشکش کرد و صاحبقران در باول آن یکی را
با میر حسین بخشید و امیر حسین بطرف گرمسیر هرمن روانه شد و امیر تیمور روی بجانب ایل و الوس خود آورد و بعد از اندک زمانی که در اندبار در لباس اختفا
روزگار گذرانید بخراسان رفته با ملک معز الدین حسین کرت ملاقات فرمود و ملک مقدم آنحضرت را مغتنم دانسته اسپ خاص و مبلغ ده هزار دینار کپکی و مقدار
دویست خروار غله از مال سرخس پیشکش کرد و در حضرت معاودت ارزانی داشت و امیر حسین از این معنی وقوف یافته او را هوس اختلاط ملک در خاطر
افتاده بهراة رفته روزی چند آنجا بسر برده در آن اثنا تغلق تیمور خان ایلچی نزد ملک معز الدین حسین فرستاده امیر حسین را از وی طلب نمود و ملک امیر
حسین را بصوب قلعهٔ کزیور روانه کرده یکی از نوکران خود را برهان شاه نام بصحوب ایلچی تغلق تیمور خان بپایهٔ سریر اعلی ارسال داشت و چون برهانشاه بمعسکر

کنار آب خجند نزول اجلال فرمود

بیت
تظلم و بیداد بر گشاده ابواب منافع امرا و الحکایات را بربست و حضرت صاحبقران توقف نکرده

امیر تیمور گورکان

رسیده خان حال مآل امیر حسین از وی پرسید بعرض رسانید که امیر حسین در قلعهٔ کرزبوکه محبس بود از عالم انتقال نمود و تغلق تیمور این عذر را بسمع قبول جای داده
بر بادشاه زاده اجازت مراجعت ارزانی فرمود اما امیر تیمور گورکان بعد از مفارقت از ملک حسین بماوراء النهر شتافته از بیم اعدا چند گاه پوشیده و پنهان
بسر میبرد و دران اوقات چهل و هشت روز در خانهٔ خواهر بزرگتر خویش قتلغ ترکان آغا و چهل و هشت روز دیگر در قریهٔ آجیقی میبود و از آن قریه بشتاب تمام تا کنار
آب آمویه رفته دران منزل تیمور خواجه اغلان و بهرام جلایر بوی پیوستند و باتفاق روی بعقب باز آوردند زیرا که امیر حسین از قلعهٔ کرزبوکه گریخته بدانجانب
رفته بود و امیر تیمور گورکان و رفیقان بعد از طی منازل و قطع مراحل در سرحد منزل تومن نکودری با امیر حسین رسیده باتفاق یکدیگر روی بسیستان نهادند
و با آنکه والی سیستان بمعاضدت امیران بر دشمنی قوی که دران اوان او را پیدا شده بود ظفر یافت سرشت بد او را بر سلوک طریق غدر باعث آمد
جمعی کثیر از لشکریان را مقرر ساخت که چون امیر حسین و امیر تیمور از سیستان بیرون روند سر راه بر ایشان گیرند آنگاه آن امیر شجاعت پناه را اجازت
معاودت داد و سیستانیان در اثنای راه بدیشان باز خورده آغاز قتال کرده جنگی سخت روی نمود و امیر تیمور گورکان را تیری بر دست و زخمی بر پای مبارک
رسید و ملازمان موکب عالی دشمنان را بازپس نشاندند و امیر حسین و حضرت صاحبقران بگرمسیر شتافتند و امیر تیمور جهت معالجهٔ جراحات در خانهٔ تومن نکودری
توقف کرد امیر حسین با نود کس روی بصوب تغلان آورد و در راه از اجوی برادر بیلچیک شکست یافته با دوازده کس بموضع بیشه تور رفت و چون جراحات
امیر تیمور گورکان التیام پذیرفت با تیمور خواجه اغلان و بیست و چهار نفر از ملازمان عنان عزیمت بجانب ارصف منعطف گردانید و پس از وصول
تکیه مرد نوکری سونج نام را نزد امیر حسین فرستاده تا او را از صحت ذات شریف اخبار نموده التماس توجه بجانب ارصف کند و خود نیز کوچ فرموده در
اثنای راه قرانجی و لد حسین با صد سوار و تغلق خواجه برلاس و امیر سیف الدین و شیر بهرام بموکب همایون پیوستند و چون ارصف بشرف نزول
موکب حضرت صاحبقرانی مشرف گشت امیر حسین با صد و سی سوار و صد و پنجاه پیاده بدانجا رسید و بدیدار صاحبقران کامکار اظهار مسرت فرموده در باب تسخیر
مملکت با وی آغاز مشورت کرد و خاطر بران قرار یافت که نخست بجانب قلعهٔ اولاجو روند و منگلی بوغا از کیفیت حال واقف شده علم فرار برافراشت
و درین اثنا از ایل دولان جاون سعید مرد بملازمت امیر حسین و امیر تیمور شتافته غاشیهٔ خدمت بر دوش گرفتند و الیاس ولد تومن با دویست نفر اسپ
رانده ضمیمهٔ عساکر نصرت مآثر گشت و امرا بدره گز رفته در میدان ایلچی بوقا نزول نمودند و شنودند که امیر جاکو بن مبارک بن جلو خان بن قادان بن شیر عنبر
بن قراجار نویان و امیر سلیمان برلاس و امیر موسی و امیر جلال بسیند و کاه برلاس متردد آمده اند و عازم ملازمت اند و مقارن اینحال خبر رسید که منگلی بوقا و ابوسعید
و حیدر با ششهزار مرد صفدر بخیال آتش قتال بر کنار آب سیاه نزول نموده اند امیر حسین و حضرت صاحبقران مانند برق و باد روی باعدا نهاده دران
اثنا امیر جاکو و رفیقان از جانب ترمد در رسیدند و امیر حسین و امیر تیمور مستظهر و مطمئن خاطر گشته بمقابله و مقاتلهٔ دشمنان اقدام نموده بدیدن عروس فتح
و ظفر فایز شدند و منگلی بوقا و معاونان او هزیمت غنیمت دانستند

ذکر عبور امیر حسین و امیر تیمور از آب و ظفر یافتن بر مخالفان خذلان مآب

چون امیر حسین و امیر تیمور گورکان خاطر از امر منگلی بوقا و ابوسعید و حیدر فارغ ساختند و روزی چند در حدود بلخ و قندز و بقلان
و طالقان و بدخشان بسامان سپاه پرداختند و پادشاهان بدخشان صلح کرده آهنگ ایشان نمودند و پس از وصول از آب گذشته براه سالی سرای عازم
ختلان شدند و از چول عبور فرموده بموضع دشت کولک معسکر ساختند و دران منزل بتحقیق پیوست که تغلق سلدوز و کیخسرو ختلانی سپاه جته را سر کرده با
بیست هزار مرد در حدود پل سنگین نشسته اند و حال آنکه دران زمان لشکر ظفر قرین زیاده از شش هزار نفر نبود و حضرت صاحبقرانی بتایید سبحانی واثق بوده از آن
شش هزار تن دو هزار سوار جرار ملازم رکاب سعادت آثار ساخت و رایت نهضت بحرب اعدا برافراخته بر سر پل سنگین بسان شیر عرین بر ایشان
تاخت و از چاشتگاه تا بیگاه زمان محاربه امتداد یافته در وقت غروب دلاوران جانبین بموافقت خورشید جهانگیر پای از معرکه کارزار بیرون نهادند و چون
عدد اعدا افزون از حد تعداد بود دران شب صاحبقران صایب تدبیر اندیشه بر حل آن واقعهٔ معضله گماشته امیر موسی و امیر مؤید ارلات و اوج قرا
بهادر را با پانصد مرد که هر یک در آیین نبرد رستم دستان را غاشیه کش خویش میشمردند در برابر دشمنان باز داشت و بنفس نفیس با هزار و پانصد نفر
دیگر بجانب بالای آب توجه کرد و در جوف لیل مجموع آن خیل شبانه از آب گذشته بقلال جبال صعود فرمودند و روز دیگر قراولان پی اسپان دیده دانستند
که طایفه از آب عبور نموده اند اما حقیقت حال بر ایشان مبهم مانده شب دیگر که شعلات کواکب بر ذروهٔ سپهر کناری علم نمایان شد صاحبقران

در سمرقند

منگلی بوغا و سلدوز را که داعیهٔ سرکشی داشت از پای درآورند

صاحبقران گیتی‌فروز فرمود که بر زبر جبال آتش بسیار برافروختند مخالفان از شنیدن خبر ورود و دیدن اثر شب متحیر و مضطرب گشته هر طایفه بطرفی گریختند
و امیر تیمور گورکان از آن کوه مانند سیل با شکوه فرود آمده ایشان را تا میدان کجراتی تعاقب نمود و در آن منزل آنحضرت پیوسته از مهب نسایم این فتح مبین
بشارت ریاض دولت و اقبال امیدوار شده نوبت دیگر صاحبقران رستم اثر با دو هزار مرد دلاور بر امیر حسین پیشی گرفته چون آن بند آهنین رسیدند
اهالی شهر سبز فوج فوج روی امید بدرگاه خلایق پناه نهادند امیر صاحبقران سیصد نفر از لشکر همراه خویش گردانیده دیگران را بتوقف مأمور ساخت
و بعد از طی مقداری مسافت امیر سلیمان برلاس و امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین را با دویست سوار فرمود که بطرف کش ایلغار نمایند و هر یک
دو بند شاخ پربرگ از دو جانب اسب درآویزند تا داروغه کش گرد و غبار بسیار مشاهده نموده تصور کثرت وصول سپاه نماید و بگریزد و امرا
برین موجب تقدیم رسانیده و تدبیر موافق تقدیر افتاد و داروغه فرار بر قرار اختیار کرد آری چون ارادهٔ ازلی باشتعال آتش اقبال دولتمندی تعلق
گیرد انوار تدبیر ضمیر منیر شعله برافروزد که خرمن جمعیت لشکری بسوزد و گاه از نسیم رای صواب‌نمای گردی برانگیزد که بمجرد مشاهدهٔ آن سپاهی بگریزد

رباعی
هر کس که بفضل ایزدی بهره‌ور است / بر چهرهٔ او ز نور دانش اثر است
اندر نظرش عروس اقبال و ظفر / هر دم بهانهٔ دگر جلوه‌گر است

ذکر محاربهٔ قبی میتن و ظفر یافتن امیر حسین و امیر تیمور بر دشمن

امیر حسین نویان و امیر تیمور گورکان بعد از انهزام داروغهٔ کش
بخاطر خرم و دل خوش در آن بلده نزول اجلال فرمودند در آن وقت الیاس خواجه خان با جنود فراوان در منزل تاش آریغی که در چهار فرسخی شهر سبز واقع است
اقامت داشت و در خلال آن احوال توغلق تیمور خان در تختگاه خویش وفات یافته بود و دوالغ توقتمور و امیر حمید آمده بودند که الیاس خواجه را بدانجانب
برند القصه امرا بعد از اجتماع لشکر با ارکش بجز ارجرا امید بند و در آن مقام میرزا خواجه تمش رفته با یکدیگر لوازم عهد و پیمان در میان آوردند که طریقه
مرعی داشته پیرامن خلاف نگردند و در آن اوقات روزی امیر تیمور گورکان خوابی دید که دلالت بر آن میکرد که علی اسرع الحال بر مخالفان ظفر خواهد یافت
بنابران قوی دل و مطمئن خاطر گشته کیفیت واقعه را با امیر حسین در میان نهاد و باتفاق متوجه رزمگاه شده بتعبیهٔ سپاه پرداختند از آنجانب الیاس خواجه
خان نیز عزم ستیز کرده لشکر مرتب گردانید و در موضع قبی میتن امواج دریای فتن در تلاطم آمده دلیران تهمتن و مبارزان دشمن‌شکن در هم افتادند و جمعی
کثیر از جنود جته جنبهٔ پهلوانی بدست گرفته روی بحضرت صاحبقرانی آوردند و ملازمان موکب عالی آغاز شبه کرده زمرهٔ از معارف خاص الیاس خواجه را
جریح و قتیل گردانیدند انگاه بکبار مردان میدان پیکار تیغ و خنجر در یکدیگر بسته ابواب کشش و کوشش برگشادند عاقبت نسیم فتح و نصرت بر پرچم علم امیر حسین
و امیر تیمور وزیده الیاس خواجه خان فرار نمود و بسیاری از لشکر بایش کشته گشته از اعیان امرا اسکندر اوغلان و امیر حمید و یوسف خواجه در پنجهٔ تقدیر گرفتار شدند
و برخی چند مقید بوده بقتل رسیدند و امیر حسین و امیر صاحبقران بعد از مشاهدهٔ صورت فتح و ظفر و تکاپوی دشمنان بدانجا و اشتغال بشادی شکار در
موضع آقار در ضمان عنایت حضرت خداوند بدار الملک سمرقند شتافتند و کابلشاه اوغلان را که ولد دورجی بن ایلچیکدای بن دوا خان بود در
پادشاهی برداشتند

۹ گفتار در بیان جنگ لای و انهزام یافتن لشکر جتای

در بهار سنه خمس و ستین و سبعمائه که خاقان
گل باصناف حشمت و تجمل روی بانجمن الوس ریاحین آورد و بر حرم پیکان خار جنود دشتوی را از فضای گلزار منهزم کرد الیاس خواجه خان جهت انتقام کار
قبی میتن با جمعی کثیر از لشکر بر مکر و فن بجانب ایل و الوس جتای نهضت نمود و این خبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسیده امیر حسین را تنبیه نمود و آن دو امیر نامدار
سپاهی غرق در جوشن و تیغ و تیر مجتمع گردانیده علم نهضت بجانب اعدا برافراختند و از آب سیحون گذشته طبقات حشم موری چون خیمه و خرگاه
منصوب ساختند و از آن طرف الیاس خواجه خان نیز رسیده کنار آب باو دام را نیز معسکر گردانید و امیر حسین باتفاق امیر تیمور پیشتر رفته بعد از اتفاق
تعبیهٔ دلیران صف‌آرا مشغول گردید امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیر مراد برلاس و عباس بهادر را در قول جای داده عنان عزیمت با لشکری هنگام
کارزار او سفندیار پیش در برانغار بایستاد و امیر تیمور گورکان با جمعی کثیر از سپاه زره‌پوش در جوانغار علم اقتدار برافراخت و امیر حسین در هر طرف از
میمنه و میسره طایفهٔ از اعیان امرا و بهادران را بهراولی مقرر ساخت از آنجانب الیاس خواجه خان نیز جنود جته را تعبیه کرده بمعرکه شتافت و دلیران
جانبین در کنار آب باو دام باستعمال آلت کارزار پرداخته بباد حملهٔ آتش قتال التهاب یافت چون سپاه امیر حسین و امیر تیمور بکثرت عدد و وفور
تهور موصوف بودند سرداران جته جنبهٔ مکر و بر کشیده بعمل سنگ یده اشتغال نمودند و بحسب خاصیت آن سنگ که از بدایع صنایع الهی است

امیر حسین

و کنار آب باو دام از خون نوش لبان گل اندام عنابی ساخته از هر دو جانب داد شجاعت و پهلوانی دادند مثنوی
ز یکسو لشکر صاحبقرانی / عیان کردی طریق جانستانی
ز پیکان خدنگ تیز آهنگ / زمین را دادی از خون لاله گون رنگ
وز آنسو لشکر جرار خانی / نکردی کار غیر از تیغ رانی
ندیدی فرق کس تیغ خونبار / دو تا کشتی سر تا پا بیکبار

و آن زمستان از عمر دولت خلعی تمام پوشیدند

بی‌لبث و درنگ در فضای معرکه جنگ چندان اشک از دیدهٔ سحاب ریزان و روان گردید که گوییا از تأثیر کرهٔ اثیر جوهر هوا مستحیل بآب شده یکبار
فرو بارید بیت ز آشوب باران و جوش حباب همه جوشن و خود گردیده آب تیر تیزپرواز در فضای هوا پر باز نتوانست کرد و کمان کیانی به
علت استسقا مبتلا گشته روی بگوشهٔ آورد و نیام حسام از رشحات غمام گوهربار بسان ابر نم بیرون داد و قامت نیزه که راست چون قد جوانان نوخاسته
بود خم گرفته سر بزانو نهاد و قوایم اسپان صبارفتار بواسطهٔ وفور لای و گل از حرکت باز ماند و اثواب از کثرت ترشح سحاب گران شده مبارزان را بگوشه نشستن
قطعه بیده کردند سروران جبّه تا زمین همچو بحر اخضر شد پای مرغابیان بحر مصاف راست چون پای بط شناور شد وچون از سیلان باران آنچه
مقصود مخالفان بود بحصول پیوست بندها از سر انداخته و تیغها از نیام آخته بر لشکر جغتای تاختند و آثار تسلط و اقتدار ظاهر و آشکارا ساختند مع ذلک
امیر صاحبقران بقدر امکان ثبات قدم نموده لوازم کشش و کوشش بتقدیم رسانید و امیر شمس الدین را که از جملهٔ اعیان شجعان سپاه الیاس خواجه خان بود
بگریزانید و تابان بهادر و ملک بهادر را متعاقب نزد یکدیگر فرستاده پیغام داد که مصلحت در آنست که قدم جلادت پیشتر نهند تا بموافقت
هم روی بمیدان آورده مخالفان را مستاصل سازیم و بعنایت الهی رایت فتح و نصرت برافرازیم و امیر حسین که در آوان اعمال حسنه را بافعال سیئه
تبدیل داده بود هر بار فرستادهٔ صاحبقران کامکار را بناخوشی تمام باز گردانید بنابر آن امیر تیمور گورکان آزرده خاطر گشته در امر قتال طریق اهمال
مسلوک داشت و شب هر دو لشکر از یکدیگر جدا شده علی الصباح که ترک خونریز فلک علم ستیزگری مرتفع گردانید باز هر دو فریق صفها آراسته
دست به تیر و کمان و سیف و سنان بردند و درین روز نخست سپاه جته انهزام یافته بالاخره امیر شمس الدین با طایفهٔ از مردم جلادت آیین بمعرکه
رسید و گریختگان را چشم بر توقش افتاده عنان مراجعت انعطاف دادند و بهیات اجتماعی بر لشکر ماوراء النهر حمله کرده غالب آمدند و امیر حسین
و امیر تیمور با خیل و حشم پشت بمعرکه گردانیده اسپان ایشان بر بالای لای و گل افتاد و ده هزار از لشکر جغتای عرصهٔ تلف گشتند و امراء جغتای بسمرقند
و شهر سبز شتافتند و امیر حسین بی توقف بسالی سرای رفت و ایل و الوس خود را از جیحون گذرانید و در شیرتو منزل گزید اما امیر صاحبقران بتمهید
آنکه شاید مهمی از پیش تواند برد روزی چند از آب عبور نکرده دوازده قشون مرتب ساخته تیمور خواجه اوغلان و چاورچی و عباس را با هفت قشون
منغلای گردانید و فرمود که بطرف سمرقند روند و آن طایفه از آنحضرت جدا گشته اکثر با عدا پیوستند لاجرم بخاطر صاحبقران سعادت انتما رسید
که روزی چند با روزگار مدارا باید ساخت و از آب گذشته در حدود بلخ لوای اقامت برافراشت و تیمور خواجه را بسبب تقصیری که در وقت امارت
لشکر منغلای از وی صدور یافته بود بیاسا رسانیده وجودش را نابوده انگاشت

ذکر سلوک مولانا زادهٔ سمرقندی و مولانا خردک بخاری در طریق سربداری و مراجعت نمودن لشکر جته در عین خجالت و شرمساری

چون امیر حسین و امیر تیمور شکست
یافته از جیحون عبور نمودند و مغولان بی ایمان بعزم نهب و تاراج بصوب سمرقند توجه فرمودند سیلاب اضطرار بنیاد ثبات و قرار متوطنان آن دیار
منهدم گردانید مولانا زادهٔ سمرقندی که بصفت جلادت و مردانگی اتصاف داشت مردم را بر دفع مغولان تحریض نموده درباره وجوب صیانت
نفس و مال و اهل و عیال سخنان بر زبان گذرانید و سمرقندیان آن کلمات را بسمع رضا جای داده زمام اختیار خود را در قبضهٔ اقتدار مولانا زادهٔ سمرقندی
و مولانا خردک بخاری که تیراندازی جلد بود و ابوبکر کلوی نداف که اوصاف سربداری بر وی صادق می آمد نهادند و ایشان شهر را کوچه بند
کرده بر جادهٔ ممانعت سپاه جته ثبات قدم ورزیدند و مغولان مدتها در گرد شهر نشسته لوازم محاصره بتقدیم رسانیدند چون نزدیک بآن رسید
که سمرقند ایشان را مسخر گردد و اموال و دماء مسلمانان در معرض تلف آید ناگاه بمقتضای قضای ایزد تعالی وبا در میان چهارپایان سپاه الیاس خواجه
افتاد چنانچه از چهار اسپ زیاده از یکی زنده نماند و مغولان خائف و حیران شده اکثر ترکش و پرتل (زین) بر پشت بستند و پیاده روی بدیار خویش نهادند
وچون سربداران سمرقند آن مهم کلی از پیش بردند پای در وادی شرارت و فتنه انگیزی نهاده دست تغلب باموال رعایا دراز کردند و این اخبار
بسمع شریف صاحبقران کامکار رسیده مسرعی همعنان برق و باد نزد امیر حسین فرستاد و از کماهی حالات اعلام داد و امیر حسین خوشدل و مسرور
بطرف سالی سرای در حرکت آمده امیر تیمور گورکان باستقبال روانه شد و در حدود بقلان میان ایشان اتفاق ملاقات افتاده در تنظیم امور ملک
با یکدیگر سخنان گفتند و از وفور تهور سربداران سمرقند اندیشه مند گشته جهت مصلحت وقت خلع و هدایا بدیشان فرستادند و چنان مقرر کردند

نزد امیر حسین ۴

مقرر گردید که در آن زمستان امیر حسین در سالی سرای بسر برد و امیر صاحبقران در کش و نخشب قشلاق فرماید و در وقت نزول جمشید خورشید در بیت الشرف از دو طرف بسمرقند روند آنگاه صاحبقران عالیجاه عزم نخشب نموده در آن زمستان پرتو اهتمام بر عمارت حصار قرشی انداخت و چون آن خلع و تحف بسمرقند رسید سربداران شادمان شده مولانازاده تبرکات و تنسوقات جهت صاحبقران حمیده صفات بطرف قرشی روان ساخت

گفتار در بیان رفتن امرا بسمرقند و کشته شدن سربداران و ذکر وقوع مخالفت میان امیر حسین و حضرت صاحبقران

در اوایل فصل فروردین که فرش نامیه جهت نزول سلطان گل در فضای باغ و بستان بساط زمردین مبسوط گردانید و از فضای هوای راحت افزای روی بهشتی اختلاف در الوان و روایح ازهار و ریاحین ظاهر و هویدا گردید امیر حسین و امیر تیمور بر مرکب شجاعت و تهور سوار گشته هر یک از منزل قشلاق روی توجه بسمرقند نهادند و بعد از نزول در کان گل و اجتماع سربداران رخت هستی ایشان را بباد فنا دادند مگر مولانازاده سمرقندی که بنابر التفات خاطر صاحبقران ستوده مآثر از آن مهلکه نجات یافت و دیگر بپیرامن فضولی نگشته بکاشانهٔ انزوا و انقطاع شتافت و چون مشیت ایزد متعال مقتضی آن بود که امر سلطنت و جهانبانی من حیث الاستقلال تعلق بامیر تیمور گورکان گیرد آفتاب اقبال امیر حسین بسر حد زوال رسید محبت و مودتش در قلوب خاص و عام سمت نقصان پذیرفت در خلال این احوال روی توجه بجمع اموال و اندوختن ذخایر آورد و امرای عظام و مخصوصان صاحبقران گردون غلام مبلغ کلی تحمیل نمود و محصلان بهرام صولت جهت تحصیل آن اموال تعیین فرمود و چون بسبب اتلاف یراق و اموال در جنگ لای دست امرا بچیزی نمیرسید از ادا آنچه امیر حسین طمع داشت عاجز آمدند و امیر تیمور دست دریا نوال گشاده میر جاکو برلاس و امیر سیف الدین و آقبوقا بهادر و ایلچی بهادر و دیگر مقربان خود را امداد و اعانت کرد و در برابر زری که محصلان مطالبه مینمودند اجناسی که دست مکنت آنحضرت بآن میرسید بر طبق عرض نهاد از آنجمله یاره و گوشوارهٔ حرم خاص خود اولجای ترکان آغا را که خواهر امیر حسین بود پیش برد امیر حسین با وجود آنکه دانست که آن اشیا از خواهر اوست بستاند و مع ذلک سه هزار دینار از وجه رقم باقی ماند امیر تیمور اسبان خویش در عوض آن مبلغ پیش کشید و امیر حسین منفعل شده اسبان را قبول نکرد اما گفت که من بسالی سرای میروم میباید که مبلغ باقی را نقد نموده از عقب من ارسال نمائی و امیر حسین بسالی سرای رفته بواسطهٔ این افعال ناهنجار خاطر صغار و کبار از ملازمتش متنفر گشت اما میدانستند که تا وقتی که امیر تیمور گورکان با وی موافق باشد بر امیر حسین خلاف نمیتوانند کرد بنابران علی درویش ولد امیر بایزید جلایر و فرهاد باتفاق بعضی از اهل فتنه و فساد مکتوبی مضمون آنکه امیر تیمور بخیال استقلال قدم در وادی مخالفت نهاده و بجمع آوردن لشکر و ترتیب شمشیر و خنجر مشغول است نزد امیر حسین فرستادند و امیر حسین آن سخنان را کالنقش فی الحجر بر لوح خاطر مرتسم گردانید نشانی ارسال داشت مبنی از آنکه امیر تیمور با جمعی که حدیث مخالفتش را نوشته اند نزد ارده خاتون رود تا تحقیق آن صورت نماید و ارده خاتون دختر ترمشیرین خان و مادر امیر حسین بود القصه بنابرین واسطه غبار نزاع میان امیر حسین و امیر تیمور ارتفاع یافت و در آن اثنا اولجای ترکان آغا راه سفر آخرت پیش گرفت و علاقهٔ خویشی سببی بین الجانبین صفت انقطاع پذیرفت و در پائیز سنه سبع و ستین و سبعمایه صاحبقران ظفر قرین با لشکر طلاوت آئین بعزم رزم در حرکت آمده امیر سیف الدین را در مقدمه ارسال داشت و امیر حسین بخیال آنکه مرغ دل آنحضرت حسب حکمت صایب تدبیر را به مکر و تزویر در دام انتقام کشد ملک بهادر و عبدالله بیرا او را با عهدنامه سست تر از اساس دولت خویش پیش آنحضرت فرستاد و طالب مصالحه و ملاقات گشت امیر تیمور گورکان بوثیقهٔ امیر حسین و سخنان بیهودهٔ ایلچیان التفات نفرمود و امیر حسین با سپاهی فراوان بجانب آنحضرت عالیشان نهضت نموده بار دیگر آغاز حیله و فریب کرد و خضر خزانه دار را با مصحفی که بر آن سوگند خورده بود ارسال داشته پیغام داد که نزاع ما مستلزم تخریب ولایت و تفرقهٔ سپاهی و رعیت است اکنون الانسب چنان مینماید که هر یک از جانب در جغانیان و لشکر تو در خزار توقف کنند و هر یک از ما با صد سوار در تنگ چکچک با هم ملاقات فرمائیم و بی شایبهٔ نفاق قواعد عهد و میثاق مؤکد گردانیم هرچند بر ضمیر امیر کشورگیر منکشف و هویدا بود که امیر حسین درین ملایمت غیر مکر و خدیعت غرضی ندارد اما بنابر مبالغهٔ امرا سر رضا جنبانیده با سیصد سوار در حرکت آمد بعزیمت آنکه دویست سوار را جهت رعایت حزم در قریهٔ نو توقف نماید و با صد کس بتنگ چکچک رود و امیر حسین چون بر توجه آنحضرت اطلاع یافت طریقهٔ غدر و خلف وعده مسلوک داشته فرمان داد تا سه هزار سوار خنجر گذار بجانب صاحبقران کامکار ایلغار کنند و تا او را بدست نیارند از پای ننشینند و آن جماعت در نواحی تنگ حرم بآنحضرت رسیده مایهٔ قتال مشتعل گردیدند و دشمنان

بخل خست که بدترین صفات ذمیمهٔ اصحاب ریاست بر مزاج او غلبه کرد و بی همتی و جبلی نیست

امیر حسین

تا قتلغ جنگ کنان در عقب امیر تیمور گورکان بودند آنگاه باز ایستادند و این خبر بجوار رسیده سپاه نصرت شعار متفرق گشتند و حضرت صاحبقران از قتلغ بقرشی شتافت و از آنجا در جوف لیل با معدودی از خیل بصوب ماخان در حرکت آمده از آب آمویه عبور فرموده بچول در آمده سر چاه شوراب را منزل ساخت و لشکر امیر حسین در صباح همانروز که امیر تیمور گورکان از قرشی نهضت نموده بود بدانجا رسیده امیر موسی بجوت برتق و فتق مهمات آن دیار مشغول گردید اما صاحبقران سعادت انتما از سر چاه شوراب قاصدان سخندان نزد ملک معز الدین کرت و محمد بیک جونی قربانی روانه کرد تا معلوم نمایند که آن دو سردار با آنحضرت در مقام وفا و وفاق اند یا سر خلاف و نفاق دارند و در زمان غیبت ایلچیان دو ماه و نیم امتداد یافته و در آن مدت هر کاروانی که از خراسان بسر آنچاه میرسید پادشاه عالیجاه ایشان را بتوقف مامور میگردانید و چون ایلچیان معاودت نمودند آوازه درانداخت که ملک هرات استدعا حضور ما کرده و کاروانیان را اجازت داده با متعلقان سوار گشت و روی بصوب هرات آورد و چون بتجار بقرشی رسیدند امیر موسی و سایر اعیان لشکریان امیر حسین خبر امیر تیمور گورکان از ایشان پرسیدند سوداگران جواب دادند که امیر تیمور با مردم خویش پیش ملک هرات رفت و امیر موسی آن سخنان را تصدیق نموده از قلعه نصف بیرون آمد و با هفت هزار سوار موضع چراغ زار منزل ساخت و ملک بهادر با پنجهزار سوار از ایل قراوناس در قرغاشون توپه و کنبد لولی علم اقامت برافراخت **ذکر توجه نمودن امیر صف شکن بجانب قرشی و انهزام یافتن مخالفان در غایت مذلت و ناخوشی** چون صاحبقران کامکار کامیاب در منزل شوراب کاروانیان را اجازت داده بسمت هرات روانشد بعد از رحلت قافله بازگشته در منزل مبارک نزول کرد و موازی مدتی که کاروان از آنجا بقرشی تواند رسید توقف فرمود آنگاه بهمت عالی نهمت بر دفع اعدا دولت مصروف داشته عنان عزیمت بصوب نخشب معطوف گردانید و در آن زمان دویست و چهل و سه کس در ملازمت موکب همایون بودند اکثر در سلک عاظم امرا و شجعان انتظام داشتند مانند سیورغتمش اوغلان و ابرداقو دوغلات و امیر جاکو برلاس و امیر سار بوغا جلایر و حسین بهادر و امیر سیف الدین نکوز و عباس بهادر از قبیله قبچاق و آقبوغا بهادر از قوم نایمان و محمود شاه بخاری و غیر هم از مردم کارزار و آن مهر سپهر کامکاری باوجود قلت عدد و کثرت عدد اعدا و بر عنایت حضرت عزت و قوت دولت کرده روی براه آورد و بعد از وصول بکنار آب آمویه با چهل و سه کس شنا از آب گذشته و از قریه چنار کشتیها گرفته بکنار آب برد تا سایر سپاه عبور نمودند و از موید بواسطه قلت عدد این رای را نپسندیده و سپاه را بتوقف امر کرده بهمراهی مبشر و عبد الله روی براه نهاد و چون بکنار خندق حصار قرشی رسید پیاده شده مبشر را بحراست اسپ مامور گردانید و با عبد الله از ممر ناوی که آب از آنجا بشهر میرفت از خندق گذشته بخاک ریز برآمد و بدروازه که بجانب خراسانست رسیده بنفس نفیس دست بر دروازه نهاد دانست که پس آن را بخاک انباشته اند مراجعت فرموده نظر احتیاط بر باره و فصیل انداخت و جائیکه دیوارش پست بود بعبد الله نموده گفت محل نردبان نهادن و درآمدن بقلعه این است و از همان ترناب از خندق گذشته بر سبیل سرعت بملازمان پیوست و بمرافقت ایشان بازروی بقرشی آورد و چون بلب خندق رسید همه را پیاده ساخت و چهل و سه کس را بمیش اسپان باز داشته صد نفر مرد دلاور با نردبانها که از بوزدالغ برگرفته بودند بخاک ریز فرستاد و تا ابهار برممری که بعبد الله نموده بود نهاده بقلعه روند و بنفس نفیس با صد کس دیگر منتظر فتح الباب بر در دروازه بایستاد و آن صد نفر بعنایت غفار حصار اخضر بهمان ممر نردبان وضع کرده بقلعه درآمده تیغ انتقام از نیام کشیدند و بدروازه رفته محافظان را غافل بلکه مست لا یعقل یافتند و همه را کشته و دو پیش بکه تبر قفل دروازه بشکست و ملازمان موکب همایون بر غو کشیده بقلعه درآمدند مغولان شوله مست سراسیمه از خواب برجستند و رعایای بیچاره حیران مانده باهم سخن در پیوستند که آیا حال چیست و باعث برین آشوب و غوغا کیست و حضرت صاحبقرانی دروازهای قرشی را مضبوط ساخته عیال و اطفال امیر موسی بدست سپاه ظفرلوا افتاد و بموجب فرموده محمد بیک بن امیر موسی را که در صغر سن بود در راه کریز دادند تا به پدر پیوندد غرض آنکه چون بیکناگاه این خبر بمقتول امیر موسی رسید تفرقه با حوال سپاه او راه یافت و در همانشب محمد بیک نزد امیر موسی رفت و کیفیت واقعه بازگفت اما چون امیر موسی لشکر بسیار همراه داشت دل از جای نبرد و روز دیگر امیر موسی و ملک بهادر با دوازده هزار کس بعزم قرشی شتافته آن بلده را در مرکز وار در میان گرفتند امیر تیمور گورکان دروازه و برج و باره شهر را مضبوط ساخته بهمگی همت متوجه

انجا شب در میان شتر کشت رفته امیر جاکو صلاح در آن دید که شبخون بر سر اعدا آوردن برند و صاحبقران

و زلزله در قرشی افتاد

متوجه رفع اعدای دولت گشت و در آن روز امیر مؤید آلات با سی سوار که هر یک در میدان پیکار هژبری بود خنجرگذار از شهر بیرون تاخته کارزاری نمود
که داستان هفت‌خوان اسفندیار را منسوخ ساخت و شصت سر اسب اولجه کرده بقلعه درآورد و در آن دو روز که بهادر مانند دولت و اقبال از امیر موسی و ملک
بهادر گریخته در سلک سایر عساکر نصرت مآثر انتظام یافت و روز دیگر ایلچی بوغا بهادر و اقتیمور بهادر پل روان انداخته با پنجاه مرد بعزم نبرد بیرون
تاختند و علیشاه و درویشک یرغوچی با بیست نفر از عقب آن دو امیر دلاور شتافتند و از صف اعدا طغی بوغا بهادر متوجه شیران بیشه هیجا
گشته بیک ضرب شمشیر اقتیمور بهادر را کشته گشت و او نیکی که یکی از نوکران امیر موسی بود بغرور تهور پای در میدان نهاده قران بوغا هر دو دستش را محکم بگرفت
و سنگی بهادر همتمش را با تمام رسانیدند و امیر سار بوغا و ایلچی بهادر از بالای دروازه آغاز شبه کرده طایفه‌ای از مخالفان را که در تیرها و توبرها بپای حصار آورده
بودند بگریزانیدند و از سپاه اعدا توکل با صد مرد آغاز نبرد نمود در آن محل صاحبقران سپهراقتدار با پانزده سوار تیغ جلادت آخته از حصار بیرون تاخت
و بر طرف که حمله آورد جمعی را بر خاک هلاک انداخت و امیر موسی با وجود لشکر بسیار و غرور بیشمار غبار بلا بر موسی وار دیار بر فرق خویش ریخته از پیش اندک نفری فرار
بر قرار اختیار نمود و لیکن ملک بهادر با لشکر قراوناس که پنجهزار بودند در طرف دروازه خرا بپای ثبات و قرار تا آن غایت استوار داشت که صاحب
قران کامکار با شصت نفر از شیران بیشه کارزار علم جلادت بجانب ایشان برافراشت ملک چون دید که آن مؤید بتایید ملک بنفس همایون متوجه اوست
تاب مقاومت در جبلت خویش نیافت لاجرم پشت بر معرکه کرده مانند امیر موسی بوادی فرار شتافت و صاحبقران شجاعت قرین بنفس نفیس دشمنان را
تا کاهستی فرموده جمعی را که بر ساقه لشکر مخالف بودند بگریزانید و اسپان کوتل ایشان را گرفته همچنان میراند تا بملک بهادر رسید و او عنان آرزو و ملک آغا
که دختر امیر بایزید جلایر و خاتون امیر موسی بود تجلی مساعدت نمود امیر تیمور چون ایشان را دید آواز برکشیده ملک را گفت که از سر خون تو اگرچه گذشتنی
درگذشتم مشروط آنکه از نسوان جدا شوی و ملک آن معنی را فوزی عظیم دانسته بمضمون کلمه من نجا برأسه فقد ربح عمل نمود و ضعفا آغاز تاختن کرده صاحبقران
سرافراز از عقب شتافت و با آن زنان نوکری بود عاشق تاز نام تیر و کمانی بر دست و هرگاه آنحضرت نزدیک بایشان میرسید عاشق تاز تیر را
بر میکشید و تا عدم وقوفش در آن کار ظاهر نشود دمی انداخت و امیر تیمور گورکان بگمان آنکه آن مردک در آن کار مهارتی دارد دلیرش پیش نرفت تا بجهت
طمع در عورات تیری بذات خجسته صفات نرسد و هدف سهام ملامت طبقات انام نگردد و درین حین بارگیر صاحبقران کرد و سر تیر را بجو گرفت
از حرکت باز ماند و دولتشاه بخشی از پی زنان تاخته عاشق تاز بناکام تیری بینداخت و نادانی خود را در آن امر ظاهر ساخت مع ذلک دولتشاه
بدیشان نرسید و عنان مراجعت بانعطاف داده بموکب عالی ملحق گردید و امیر تیمور گورکان از نواحی قرلقاق بازگشته امیر جاکو و امیر سیف الدین را فرمود
که مخالفان را تا تنگ چکچک تعاقب نمودند و ایل جلایر و طایفه دیگر را که گریخته پیش رفتند بازگردانیده بقرشی رسانیدند و صاحبقران کامران بکام
دوستان بقرشی درآمده آن زمستان بدولت و اقبال بگذرانید و محمودشاه را حکومت بخارا عنایت کرده بدان طرف روانه ساخت و این حکایت
که خامه سخن گذار بر سبیل اجمال شرح نمود بنتایجه تکلف از بدایع وقایع و آثار است و متفق جمیع ارباب تواریخ و اصحاب اخبار است و از تأمل در مضمون
آن بکمال شجاعت و تهور قطب السلطنة والدین امیر تیمور گورکان بوضوح می‌پیوندد و از تفکر در تفصیل آن غایت تایید الهی که شامل حال آن طریق سالک
پادشاهی بوده ظاهر میگردد چنانچه مخفی نیست بر اذکیا و هو القادر علی ما یشاء

ذکر مصالحه امیر تیمور و امیر حسین بعد از تکرار مقاتله بین الجانبین

چون امیر موسی از ظاهر قرشی گریخته با امیر حسین پیوست و کیفیت حال باز گفت امیر حسین متعجب گشته امیر موسی و اولجایتو بیردی
و جهانشاه ولد تایعقو و پولاد بوغا را بجنگ صاحبقران مظفر لوا نامزد کرد و آنحضرت این خبر استماع نموده با دویست نفر از ملازمان دلاور بعزم
شبیخون متوجه دشمنان گشت و در منزل آق قیا تقارب فریقین اتفاق افتاد و چون سپاه امیر حسین نزدیک بده هزار سوار بودند صاحبقران
کامکار صلاح در جنگ ندیده بصوب بخارا رفت و در اثنای راه امیر جاکو و امیر سیف الدین و عباس بهادر بر سبیل حقیقت از موکب همایون جدا شده
بخراسان شتافتند و امیر صاحبقران پس از وصول بخارا و نزدیک رسیدن قراول دشمن محمودشاه را گفت که صلاح در آنست که بر سبیل شبیخون بر
سر اعدا تازیم و کار ایشان را بر طبق دلخواه بسازیم محمودشاه این معنی را قبول ننمود بنابرآن امیر تیمور گورکان نیز متعاقب امرا از آب آمویه گذشته در
ماخان بایشان ملحق شد و بعد از آن چند روز لشکریان امیر حسین بر بخارا استیلا یافتند و محمودشاه باتفاق پدر زن خود علی سیوری گریخته و از آب عبور نمود

بموکب عالی پیوست و صاحبقران عالیجاه چون چند ماه در ماخان بفراغت گذرانیده اسپان را فربه ساخت با ششصد کس از ملازمان رستم اترکه در آن سفر
در خدمت شبر میبر بودند نوبت دیگر سر بجیحون ملتو همت عنان بارهٔ جهان نورد بدان طرف آب منعطف گردانید و از راه خزار بجد و د قرشی رفت جمعی از
نوکران امیر موسی را که آنجا بودند کشته در آن اثنا خبر یافت که پنجهزار نفر از لشکر قراوناس در قوزی بسنداق نشسته اند متوجه هدم اساس جمعیت ایشان شده چون
نزدیک بدان مکان رسید سپاه ظفر دستگاه را هفت قشون ساخت و از اطراف و جوانب قراوناس درآمده شور انداخت رعب و هراس بر ضمایر
آن جماعت استیلا یافته با وجود کثرت عدد از پیش اندک نفری بگریختند و امیر صاحبقران کامیاب کامران بجانب سمرقند شتافته اوچ قرا بهادر که از
قبل امیر حسین در شهر بود در کنار آب رحمت سر راه بگرفت و از دست برد ملازمان موکب همایون بر خاک زحمت افتاده پای در وادی فرار نهاده بشهر
درآمد و امیر تیمور گورکان پنج شش روز در ساغرج فراغت آشامیده در آن اثنا شنید که امیر حسین جهت انگیختن غبار جنگ و شین با جنود نامعدود در قرشی
منزل گزیده و معظم لشکر او بشهر سبز رسیده بخاطر منیرش گذشت که مناسب آنست که چندگاهی مقابله و مقاتله را در توقف اندازد و عنان عزیمت
بطرف ترکستان منعطف سازد آنگاه با همان ششصد سوار اقبال که دست در دامن دولت ابد پیوندش زده بودند اتفاق کرده از سمرقند بتاشکند
شتافت و در نواحی آن ولایت با بهرام جلایر و کیخسرو ختلانی که بحکم خان مغولستان صاحب اختیار بلدان ترکستان بودند ملاقات فرمود بهرام جلایر
چنانچه باید و شاید بجد همکاری ملازمان موکب شهریاری نپرداخت اما امیر کیخسرو آنچه مقتضای انسانیت و مروت بود ظاهر ساخت و امیر حسین دو نوبت
لشکرهای گران بمحاربت امیر تیمور گورکان بترکستان ارسال داشته هر بار آنحضرت را پیکر فتح و نصرت روی نمود و سپاه امیر حسین فرار بر قرار اختیار کرده
بوی پیوستند و در خلال آن احوال صاحبقران ستوده خصال امیر سار بوغا و اقبوغا بهادر را جهت استمداد نزد امیر شمس الدین مغول فرستاد و در زمستان سنه تسع و ستین
و سبعمائه ایشان بازآمده آوازه وصول سپاه جته شایع گردانیدند امیر حسین از این خبر شنوده مضطرب گشت و بعلما و مشایخ تاشکند و خجند توسل جست تا امیر تیمور را
نصیحت نموده از سلوک طریق مخالفت بگذرانند و بجادهٔ مستقیم موافقت رسانند و آن جماعت بمجلس همایون شتافته بزلال موعظت نایرهٔ خشم آنحضرت را تسکین
دادند و در باب تمهید بساط مصالحه چندان مبالغه نمودند که امیر تیمور گورکان غبار نقار امیر حسین را بمکارم اخلاق از لوح خاطر فرو نشست و بعضی تفصیل عازم
ملاقات او گشته نوکری بخشیبغه نام را جهت اعلام آن عزیمت از پیش فرستاد و متعاقب او در حرکت آمده در اثنا راه بعضی از لشکریان امیر حسین را که از مصالحه
تغافل نموده قصد آنحضرت داشتند مغلوب و منهزم گردانید و چون در قتیغار منزل گزید بخشیبغه بازآمد و خبر آورد که امیر حسین سوگندان بر زبان رانده که نسبت
بصاحبقران وافر نعمت در مقام دوستی و محبت باشد و توران شاه نامی از خواص امیر حسین مصحوب بخشیبغه بخدمت رسید و قواعد عهد و پیمان را بایمان مؤکد
گردانید و امیر تیمور گورکان عباس بهادر را همراه توران شاه جهت همین کار نزد امیر حسین روان گردانید و امیر حسین امیر موسی
و اولجایتو اپردی را با ده هزار سوار ارسال داشت تا با صاحبقران ستوده خصال عهد ملاقات تازه ساخته آنحضرت را پیش او برند و در بدو
که امیر تیمور گورکان بعلیاباد رسید امیر موسی بگوشش گفت که مزار علی آبا انجاست فرود آمده و سفر آغاز ترک کرده متهم بران قرار یافت که از طرفین هر سرداری
با صد نفر پیش آیند و باهم ملاقات نمایند و بر موجب تقدیم رسانیده امیر تیمور گورکان در وثاق امیر موسی نزول نمود و وحشت و بیگانگی بالفت و یگانگی مبدل
شد و امرا لشکرها را اجازت داده هر یک بصورت خویش شتافتند و امیر تیمور گورکان بر عقبهٔ الخضر بکش خرامیده متوطنان آن بلده از استنشاق نسیم عدالت
ارغوجانی یافتند

ذکر ملاقات امیر حسین و امیر تیمور گورکان و بیان بعضی از وقایع که روی نمود در آن اوان

بنابر مخالفتی که از شاهان بدخشان در خلال احوال گذشته بظهور پیوسته بود امیر حسین بعد از آنکه خاطر از صاحبقران عالی گهر جمع ساخت رایت عزیمت بصوب آن مملکت برافراخت
و ملک حسین کرت از این صورت وقوف یافته فوجی از سپاه غور و هراة را بجد و بلخ و شبرغان فرستاد تا دست بقتل و تاراج برآورند و خبر تعدی غوریان
بسمع شریف امیر تیمور گورکان رسید جهت تادیب ایشان از آب آمویه عبور نمود و آن جماعت خبر وصول آنحضرت شنیده روی بصوب هراة آوردند و امیر
صاحبقران عازم ملاقات امیر حسین گشته و او بر عزیمت آنحضرت اطلاع یافته با پادشاهان بدخشان مصالحه نمود و عنان مراجعت بطرف سالی سرای
انعطاف داد و امیر تیمور گورکان در قندز بوی رسیده هر دو سردار بدیدار یکدیگر اظهار فرح و سرور کرده چند روز بعشرت و کامرانی بگذرانیدند
و باتفاق یکدیگر بکابل رفته آن خطه را از حیطهٔ تصرف پولاد و اقبوغا که دم از عصیان میزدند بیرون آوردند و چون از آن سفر بمقتضی الوطر مراجعت نمودند امیر

امیر حسین قصد کرد که قلعهٔ هندوان بلخ را تعمیر نماید و از سالی سرای باز پرداخته آن بلده را دار الملک سازد و امیر تیمور گورکان با وی گفت که عم شما امیرزاده عبد الله
ترک مسکن پدر خود گفته سمرقند را پای تخت ساخت و این معنی بروی مبارک نیامد مناسب آنکه شما نیز از سر این داعیه درگذرید امیر حسین این سخن را بسمع رضا
نشنود و امیر تیمور گورکان را همراه خویش به بلخ برده آغاز عمارت کرد در آن اثنا خبر رسید که لشکر مغول جتا بتاخت و تاراج ماوراء النهر تا بشیرو آمده اند
و امیر حسین عازم دفع اعدا گشته امیر تیمور گورکان و امیر موسی را از پیش فرستاد و خود نیز متعاقب از آب آمویه عبور نموده در اثنای همان زمستان مغولان با یکدیگر
مخالفت کرده طبل مراجعت فرو کوفتند بعد از آن بتحقیق پیوست که شاهان بدخشان ولایت قندز را غارتیده اند و امیر حسین با امرا و لشکریان عازم
دفع ایشان گشته چون بکشم رسید بنفس خویش توقف نمود و جهان ملک را که پسرش بود مصحوب امیر صاحبقران بر سر بدخشیان فرستاد و آنحضرت در آن ولایت
آثار اقتدار ظاهر گردانیده بسالی سرای نزد امیر حسین رفت و چون در وقت غیبت حضرت صاحبقران کیخسرو ختلانی و شیخ محمد بیان سلدوز که در آن طرف
آب آتش خلاف مشتعل گردانیده عزم رزم امیر حسین داشتند مکتوبی با امیر تیمور گورکان نوشته از وی استمداد نموده بودند و آن نوشته بدست امیر حسین افتاده
بود در ایامیکه صاحبقران کشورگشای بسالی سرای رسید طمع میداشت که امیر حسین آن نامه را بروی ظاهر گرداند تا امیر حسین آن راز سربسته را نگشود
ازین جهت غباری بر حاشیهٔ خاطر انور نشسته مقارن آن حال چند سخن دیگر که دلالت بر نفاق امیر حسین میکرد بگوش امیر تیمور گورکان رسید بنابران روزی
بر بارهٔ گردون خرام سوار شد تا با امیر حسین ملاقات نموده بوسیلهٔ حقیقت سخنان مذکوره استفسار نماید و در وقتیکه امیر حسین در کنار آب سواره ایستاده
بود و پیش او رفت اما قبل از آنکه اظهار ما فی الضمیر فرماید شخصی از آنطرف آب آمده آهسته با امیر حسین گفت که یاغی نزدیکست و امیر حسین روی بصاحبقران
جنگجوی آورده گفت باید که بی تاخیر از آب عبور کنی و بضرب شمشیر آتش آهنگ و باد حملهٔ گرز گران سنگ دشمنان خاکسار را ذره وار متفرق و پریشان
گردانی زیرا که زنده چشم و بعضی دیگر از خدم که پیش رفته اند از عهدهٔ این امر بیرون نمیتوانند آمد و امیر تیمور گورکان حسب الحکم نموده بتقدیم رسانیده چون
با امرا و منغلای پیوست خبر توجه آنحضرت بمسامع کیخسرو و شیخ محمد بیان سلدوز رسید عنان از میدان مقابله برتافتند و کیخسرو از راه قیرتکنیز بطرف
الآی رفت و زنده چشم او را تعاقب نمود و شیخ محمد بصوب خجند گریخت و امیر تیمور گورکان او را کامیشی کرده مظفر و منصور بجانب کش مراجعت فرمود

گفتار در بیان وقوع مخالفت میان حضرت صاحبقرانی و امیر حسین بن امیر مسلا کرت ثانی چون بنابر مشیت قادری
که کلام معجز نظام والله یؤتی ملکه من یشاء بر ثبات و بقاء ملک لایزالش دلالت میکند نزدیک بآن رسید که آفتاب اقبال صاحبقران ستوده
خصال از افق استقلال طلوع نماید و این معنی بر غروب آفتاب جاه و جلال امیر حسین بن امیر مسلا موقوف بود اموری که سبب تنفر قلوب جمهور نزدیک
و دور میشد در شهور سنهٔ ٧٦٧ از امیر حسین سر بر زد از جمله آنکه نسبت بصاحبقران عالی مرتبت در مقام غدر و خدیعت آمده خواست که بهنگام فرصت
بیشتر از پیشتر
دست بردی نماید و تواچیان فرستاد تا از متعلقان و منتسبان آنحضرت هر کرا اسمی و رسمی باشد کوچانیده از خطهٔ کش به بلخ برند و شیرین بیکه آغا را که خواهر صاحب
قران والا گهر بود به بهانهٔ آنکه شوهرش امیر مؤید ارلات پسر جاورچی را در سر شراب کشته و گریخته پیش خود طلبید و ایضا امیر موسی را که در سلک
مصاحبان آنحضرت انتظام داشت با کوچ طلب نمود و بواسطهٔ ظهور امثال این حرکات نالایق امیر تیمور گورکان را خبث باطن امیر حسین بتحقیق انجامیده
همت عالی نهمت بر دفع شر او گماشت و بعد از تقدیم مشورت با عظما و ارکان دولت بدل قوی و املی فسیح شعار خلاف امیر حسین ظاهر ساخت امرا
و نوئینان الوس جغتای که از کمال بخل و خست امیر حسین ملول و متنفر بودند و از بأس سطوتش لحظه بفراغت نمی غنودند درین معنی با صاحبقران گیتی
ستان همداستان شدند قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان مؤکد گردانیدند و امیر کشورگشای باجتماع لشکرها فرمان داده هندو قرقره را بطلب شیخ محمد بیان
سلدوز بجانب اترار فرستاد و بطالع سعد و بخت فیروز از خطهٔ کش نهضت فرمود و امیر موسی را در قول تعیین نموده بنفس نفیس در مقدمهٔ سپاه و چون حوالی خزار
روان شد
از غبار موکب ظفر آثار مشکبار گشت امیر موسی بجهتی هراس بخود راه داده بگریخت و صاحبقران کامکار گردون اقتدار وجود و عدمش یکسان تصور
کرده سیورغتمش اغلان و امیر مؤید و حسین برلاس و جمعی دیگر از اعیان لشکر فلک اساس را منغلای و قول را بفر طلعت همایون بیاراست و چون سیورغتمش
ساخت
به ترمد کهنه رسید هندو شاه و خلیل که مقدمهٔ سپاه امیر حسین بودند سیاهی ایشان را دیده عنان گریز بصوب بلخ منعطف گردانیدند درین اثنا عالی
جناب سیادت قباب ولایت انتساب سلیل ائمه معصومین استظهار آل طه و یس امیر سید برکه که در سلک اعاظم شرفاء مکه انتظام داشت

و در آن ایام جهت اوقاف حرمین شریفین نزد امیر حسین رفته بر طبق دلخواه جواب نیافته بود از آب آمویه عبور فرمود و در موضعی که بسه فرسخی ترمذ
واقع است بملاقات صاحبقران خجسته صفات فایز شد و طبل و علم که اظهر علامات سلطنت است پیشکش کرده و بزبان فصاحت بیان گذرانید که توجه
حیث شئت فانک منصور حضرت صاحبقرانی بوصول آن عالیجناب مستظهر گشته از لوازم تعظیم و تبجیل ما بعد من مزید التبجیل دقیقه نامرعی نگذاشت و اوقاف
حرمین را بخدام آستانه مقدسه مقاصش مسلّم داشته مدت العمر نسبت بایشان در طریق ارادت و اخلاص سلوک نمود و چون شایسته اورنگ و تاج نیز ل
اولاج رسید شیخ محمد بیان سلدوز و هندوی قرقره بموکب همایون پیوستند و در منزل خلم شاه شیخ محمد والی بدخشان و امیر اولجایتو اپردی که از قبل امیر
حسین بحکومت قندز اشتغال داشت بملازمت رسیده در سلک سایر ملازمان آستان اقبال آشیان انتظام یافتند و برین قیاس امیر کیخسرو ختلانی و هر کس
از سالکان مسالک پهلوانی که از امیر حسین آزرده بود دیگر باره پس گردون اساس آمده بتقبیل بساط بوس مستعد شدند نظم بدرگاه آن شاه والانژاد ز هر
کشوری سروری رو نهاد پی خدمتش بسته هر یک میان برای دعایش گشاده زبان و بعد از اجتماع امرا و اشراف صاحبقران ستوده اوصاف
سیورغتمش اغلان ولد دانشمندخان را که از نسل اوکدای قاآن بود به پادشاهی الوس جغتای تعیین نموده چند روز بجشن و سور و لهو و سرور بگذرانید و بعد
فراغ از آن امور متوجه بلخ گشته در اثنای راه امیر زنده حشم که حاکم شبرغان بود با خیل و حشم در سلک سایر خدام شرف انتظام یافت و حضرت صاحب
قرانی بتاییدات آسمانی در ظاهر بلخ قبه بارگاه باوج مهر و ماه افراخته عساکر ظفر پناه آن بلده را در میان گرفتند و از طرفین مستعد جنگ و پیکار شده جنگ
در آلات کارزار زدند و در روز اول مردم بسیار فوج پیاده و زمره سواره از شهر بیرون شتافته رایت محاربت افراختند و شاه زاده شجاعت
آثار عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور که در سن شانزده سالگی بود از غایت جرات و تهور بر ایشان تاخته با وجود صغر سن نوعی آثار اقتدار ظاهر ساخت که موجب
تعجب دوست و دشمن شد و چشمه صابت عین الکمال اثری بسبب پایش رسید که از جانب دیگر سر بیرون آورد جراحان سعی در آتش تافته جای زخم را داغ
کردند و شاه زاده دست در دامان شکیبائی زده مطلقا اضطراب ننموده روز دیگر که شهسوار عظیم المقدار آفتاب بیرق زرنگار افراخته بعزم تسخیر قلعه
فیروزه کار گردون از جانب دروازه مشرق نهضت نمود و راه فرار بر حشری که بر بروج انحصار قرار گرفته خود نمائی میکردند بکشود صاحبقران
کامکار اعلام جنگ و پیکار ارتفاع داده روی بقلعه بندوان نهاد و از جانب امیر حسین طایفه از اهل جلادت تیغ جسارت آخته از شهر بیرون
تاختند و بعد از تقدیم لوازم ستیز و آویز بجای آورده آخر الامر سلوک طریق گریز اختیار کردند و امیر حسین آثار عجز و انکسار بر ناصیه روزگار خویش مشاهده
فرموده در حصار فرو بست و زبان نیاز گشاده بصاحبقران سرافراز پیغام داد که من دل از ملک و مال برداشته از کمال مکارم اخلاق توقع
میدارم که بجان امان یابم تا بحجاز شتابم و بشرف زیارت بیت الله دریافته در آن مقام واجب الاحترام باستغفار جرایم و آثام قیام نمایم بکرم حضرت
این ملتمس را بسمع رضا جای داده فرمان همایون صادر شد که هیچ آفریده مزاحم امیر حسین نشود تا بهر طرف که خواهد برود اما امیر حسین برین سخن اعتماد
ننموده میان خوف و رجا شبی با دو ملازم از قلعه بلخ بیرون آمد و نوکران را بمهمی مشغول ساخته بالای مناره مسجد جامع شهر کهنه گریخت و چون صبح صادق
رسم غمازی بجای آورد و جمشید خورشید قلعه بندوان شب را مسخر کرد شخصی که اسپ گم کرده بود و در طلب گم شده خویش هر طرف میگشت بخاطر گذرانید
که مناسب آنست که بر بالای این مناره برآیم و اطراف و جوانب از دور احتیاط نمایم شاید که اسپ بنظر من درآید و بدین خیال روی ببالای مناره آورد
و امیر حسین را آنجا دیده و بشناخت امیر حسین که در ایام رفاهیت هرگز مشتی گندم بریان بهیچ پهلوان نمیداد در آن محل از خوف مشتی مروارید غلطان
در دست آن شخص نهاده بمواعید نیکو او را امیدوار کرده در کتمان سر خویش شرط مبالغه بجای آورد هیهات هیهات مشتری تنومند بر زبر کوه الوند
چه سان پنهان ماند و آتش سرکش را بر بالای مناره بلند چه چیز از نظر غایب گرداند بعضی از مخادیم واجب التعظیم درین محل این بیت را نوشته اند والحق بغایت نیکو گفته اند
بیت بسر مناره اشتر رود و فغان برآرد که نهان شدم من اینجا مکنید آشکارا العقصه چون آن شخص از مناره پایان آمد فی الحال بآستان صاحبقران
عالیشان دویده کیفیت حال بعرض رسانید و فوجی از ابطال رجال بگرفتن امیر حسین مامور گشته روی بسوی مناره آوردند امیر حسین چون دید که گروه انبوه
از پیاده و سوار باشتیاق ملاقات شریف متوجه ملازمت اند از بالای مناره بزیر آمده در سوراخ دیوار مسجد خزیده و بنابر آنکه گرگ اجل دست در گریبان
جانش زده بود اندکی از دامان جامه اش بیرون ماند و طلبکاران ببالای مناره شتافته او را نیافته مراجعت کردند و پی بشگاف دیوار مسجد بردند و امیر حسین

افراشته

کلمهٔ مبارکه

و امیرحسین را که سر نخوت دارا و اسکندر فرود نمی آورد دست و گردن بسته ببارگاه صاحبقران جمجاه درآوردند تیغ کدام سر که بران آستانه خاک نشد
امیرتیمور گورکان را چون چشم بر امیرحسین افتاد روی بامرا آورده گفت که من از مقام ریختن خون او درگذشتم و جفاهای او را کان لم یکن انگاشته و موکلان
امیرحسین را از مجلس بیرون برده کیخسرو ختلانی آغاز اضطراب کرده عرضه داشت نمود که امیرحسین را بمن میباید سپرد تا بقصاص برادر خود کیقباد بکشم امیرتیمور
گورکان در تسکین کیخسرو کوشیده در اثنای گفت و شنید صاحبقران ظفرقرین را یاد ایام اتحاد و مصاحبت امیرحسین آمده رقت فرموده قطرات عبرات
بر رخساره مبارکش روان شد امیر اولجایتو اپردی که بواسطه تجارب ایام بر نیک و بد طبقات انام واقف بود دگرگونه آنحضرت را امارت نجات امیرحسین از
گرداب بلا تصور کرد و بگوشه چشم بجانب امیرمؤید و کیخسرو ختلانی اشارت نمود و ایشان غرض پرکار دیده را دریافته و از عقب امیرحسین شتافته
باستیصال نهال اقبال او پرداختند و رشته حیاتش بمقراض قصاص انقطاع داده خاطر از آن مهم فارغ ساختند قطعه کدام دوحه اقبال سر بچرخ کشید
که صرصر اجلش عاقبت ز بیخ نکند کرا نهاد فلک تاج سروری بر سر که بند حادثه بر دست و پای او نفکند دو پسر امیرحسین خان سعید و نوروز
سلطان . بآخانی که دست نشان او بود بهمار و بقتل رسیدند و دو پسر دیگر جهانملک و خلیل سلطان بهندوستان گریخته در غربت متوجه عالم آخرت
گردیدند و جریکت منصور بر قلعه هندوان استیلا یافته خزاین و دفاین امیرحسین را با خواتین و متعلقان او باردوی همایون رسانیدند و آنحضرت سرای
ملک خانم دختر قزان سلطان خان و الوس آغا بنت امیر بیان سلدوز و اسلام آغا بنت امیرخضر یسوری و طغای ترکان خاتون را در حرم خاص جای
داد و سونج قتلق آغا دختر ترمشیرین خان را ببهرام جلایر ارزانی داشت و دلشاد آغا را بزنده حشم و عادل ملک دختر کیقباد ختلانی را بامیر جاکو و دیگر
حمایان و دختران امیرحسین را بازدواج امرا و مقربان نامزد فرمود دنیا عروسی است بدمهر که هر روز دست در آغوش شوهری کند و حریفی است پرچشم
که هر ساعت چشم بر دیگری افکند بیت دل برین پیرزن عشوه گر دهر مبند نوعروسی است که عقد بسی داماد است و این واقعه عظمی در رمضان سنه ۷۷۱
بوقوع انجامید و حصار هندوان بموجب فرمان صاحبقران گیتی ستان ویران گردید

گفتار در بیان جلوس حضرت صاحبقران مقرون بحصول اصناف آمال و امانی

قال الله تعالی قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء
مثنوی مالک الملک واجب التعظیم صانع قادر خبیر علیم مملکت میدهد بدین داری نیک بختی حمیده آثاری که ز فیض عدالتش عالم چون بهشت
ارم شود خرم علم معدلت برافرازد رسم ظلم از جهان براندازد ز آب شمشیر عدل و تیغ جهاد گلشن دین حق کند آباد آتش خشم چون برافروزد
خرمن عمر دشمنان سوزد ز اهتزاز ریاح لطف کریم وز هبوب نسیم حسن شمیم دوستان را وید ز نوجوانی رسد از وی بهر یک احسانی نظرش خاک را چو زر
سازد کار خلقی بیک نظر سازد از کرم اهل علم و تقوی را مقتدایان دین و دنیا را بر خلایق دهد سرافرازی خود با ایشان کند همسازی بود غیر
مکرمت کامش پر بود از می وفا جامش در ره دین که هست پیچاپیچ نکند غیر خیر و احسان هیچ و چون صاحب دولتی چنین در آن زمان
میمنت آئین غیر صاحبقران گیتی ستان قطب السلطنة و الخلافة امیرتیمور گورکان کسی نبود در آن ایام که فراشان قدر و قضا بساط جهانبانی امیرحسین را در
نوشتند منشیان دیوان والله یؤتی ملکه من یشاء منشور خلافت معموره توران و ایران را بنام نامی آنحضرت نوشتند بتاریخ روز چهارشنبه دوازدهم ماه مبارک
رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمائه موافق ایت ئیل که سن شریفش بسی و چهار سال شمسی رسیده بود سادات عظام واجب الاحترام مانند افتخار اولاد خیر الانام
سید برکه و قدوه احفاد ائمه اثنی عشر خانزاده ابوالمعالی و خانزاده علی اکبر و اعیان امرا الوس جغتای مثل امیرشیخ محمد ولد بیان سلدوز و امیر زنده حشم
اپردی و امیر اولجایتو اپردی و امیر کیخسرو ختلانی و امیر داود دغلات و امیر سار بوغا جلایر و امیر جاکو جلایر و شاه شیخ محمد بجتائی و غیرهم از اشراف و اعیان
که در قبة الاسلام بلخ مجتمع بودند بر سلطنت آن امیر کشورگیر اتفاق نمودند و در ساعتی مانند کوکب طالعش مسعود و در زمانی مثال اختر دولتش طالع از اوج مقصود
تخت پادشاهی را بوجود همایونش زیب و زینت دادند و سرداران قبایل چنانچه رسم و عادت مغولان است زانو زده زبان بدعا و ثنا گشادند مثنوی
سراسر دلیران توران زمین کشیدند صف بر یسار و یمین پی تهنیت یک بیک همگنان زبان برگشادند زانو زنان که شاها بزیب و فر و تخت و تاج
جهان تا بماند ز آدم نتاج ترا بندگانیم از جان و دل ولی بندگانی ز خدمت خجل نه ما چاکرانیم و تو شهریار که ما بندگان تو خداوندگار و چون حضرت
صاحبقرانی بر مسند سلطنت و جهانبانی متمکن گشت ابواب خزاین و دفاین امیرحسین را که سالها بسیار بدست حرص و ظلم اندوخته بود بگشاد و مجموع

طوایف انسانی

ارکان دولت واعیان حضرت وطبقات حشم وطوائف خدم را مواهب فراوان وعطایای بیکران داد ولبیت رعیت را انصاف وش آباد وشد بخشش
سپاهش همه شاد شد وهریکی را از امرا وشجاعان را که لوازم خدمتکاری ومراسم جان سپاری بتقدیم رسانیده بودند بمناسب بلند ومراتب ارجمند مفتخر وسرافراز
گردانید وچون از مثال این مهام بازپرداخت حکومت بلخ را برادر پسر جوغام برلاس عنایت کرده متوجه سمرقند گردید بعد از وصول متوطنان آن بلده فردوس
مانند را مشمول انعام واحسان ساخت وبعمارت شهر وحصار مشغولی فرموده ابنیه شهر مقدار طرح انداخت

ذکر مخالفت زنده حشم اپردی وکشته شدن او بتقدیر ایزدی

امیرموسی که در وقت توجه حضرت صاحبقران از سمرقند بجانب بلخ از موکب همایون تخلف نموده بود بعد از
استماع خبر قتل امیرحسین روزی چند در کوهستان سرگردان بوده بالاخره از آب آمویه عبور کرده در شیرغان بزنده حشم پیوسته او را بمخالفت صاحبقران مظفرلوا
باعث ومحرض گشت ودر سنه ۷۷۲ که صاحبقران کشورکشای قوریلتای فرمود زنده حشم اطاعت فرمان نکرده بسمرقند نرفت وامیرتیمور گورکان خواجه یوسف
ولد اولجایتو اپردی وتابان بهادر را جهت نصیحت زنده حشم بشیرغان فرستاد آن بیخرد ایشان را مقید گردانید واین خبر بسمع پادشاه هفت کشور رسیده آتش
خشم خسروانه التهاب یافت وبالشکر ظفراثر از آب آمویه گذشته عنان بطرف شیرغان تافت بعد از محاصره آن بلده زنده حشم از کرده پشیمان گشته امیر اولجایتو
اپردی وبعضی دیگر از اعاظم تومانیان را شفیع جرایم خود ساخت وانجماعت زبان شفاعت کشاده امیرتیمور گورکان ملتمس ایشان را بعز اجابت مقرون گردانید
وسپاه دست از محاصره ومحاربه باز داشته زنده حشم بی مروتی زنده از قلعه شیرغان بیرون آمد وامیرموسی را همراه آورده باستادکان پایه سریر سلطنت مصیر
سپرد وپادشاه پوزش پذیر زنده حشم را مشمول عواطف بیدریغ ساخته نوبت دیگر زمام ایالت شیرغان را در قبضه اختیار او نهاد وعنان عزیمت بر
صوب ماوراءالنهر انعطاف داد وچون بشهر سبز رسید نظر عنایت برحال امیرموسی انداخته قامت قابلیتش را بتشریفات فاخره بیاراست وحکومت
ایل والوس او را بوی مفوض گردانید ودر سنه ۷۷۳ کرت دیگر زنده حشم باغوای خانزاده ابوالمعالی ترمذی یاغی شده بتمرد رفت ودر اندخود دست
بغارت وتاراج برآورد واین خبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسیده ختای بهادر وارغونشاه بورولدی را بالشکری لبیت همه بادل شاد وبا ساز
جنگ همه گیتی افروز با نام وننگ بدفع شر مخالفان بداختر نامزد فرمود وجنود شیرغان از وصول بهادران رستم توان خبر یافته بر آب آمویه
از کشتیها پل بستند وجماعتی از ایشان شب بپای فرار از آب گذشته آن سر پل را ویران ساختند وچون زنده حشم باسایر خیل وحشم سپاهی سپاه نصرت
قرین دیدند برسیدند وروی بصوب گریز آورده بر سر جسر تاختند وبعد از آنکه بمیان پل رسیدند آنطرف را مانند حال خود خراب یافتند ومتحیر
گشته در آن حین دلیران لشکر سمرقند از عقب دست قدرت تیرباران برآوردند وآن بدبختان خذلان مآب روان در نهیب واجل درشتاب
خود را در آب افکندند وجمعی کثیر از زخم پیکان شعله سان درمیان آب جان دادند وزنده حشم با دلی پژمرده وزمره از مردم افسرده بساحل نجات
رسیده خود را در شیرغان انداخت وباستحکام برج وباره وفصیل ودروازه پرداخت آنگاه صاحبقران عالیجاه امیر جاکو برلاس را با سپاهی گردن
اساس بمحاصره شیرغان فرستاد وامیر جاکو فصل زمستان در آن کار بپایان رسانیده چون طلیعه لشکر بهار روی نمود زنده حشم بپای عجز واضطرار
از چهار دیوار حصار بیرون آمد وامیر جاکو او را همراه خویش بپایه سریر اعلی برده زبان بشفاعت گناهانش بکشاد وامیر صاحبقران کرت دیگر
از سر خون زنده حشم درگذشته گوشش را بدر نصیحت وپند بیاراست وسرش را از افسر امنیت بلند ساخته کمر زرنیش برمیان بست وخلعت فاخر
درقامت قابلیتش پوشانیده اسپ تازی نژاد انعام فرمود وهمدرین سال صاحبقران متوجه جمال سپاه بطرف مغولستان کشیده در وقتی که از آن
دیار مظفر ومنصور عنان مستقر سریر سلطنت مصیر معطوف گردانید در منزل آدون کوری شنیدند که زنده حشم وابواسحق ولد خضر یسوری وامیرموسی وخان
زاده ابوالمعالی ترمذی وشیخ ابواللیث سمرقندی باهم عهد کرده بمصحف سوگند خورده اند که چون بموضع قراسمان رسند بجان آن آفتاب آسمان جهانبانی
گزندی رسانند وامرای عظام حسب الحکم آنجماعت را حاضر ساخته بعد از تقدیم لوازم پرسش وثبوت گناه امیرموسی بشفاعت سرای ملک خانم
که خواهرزاده او بود وپسر خضر یسوری بالتماس امیرسیف الدین که خواهرش را در حباله نکاح داشت از سیاست نجات یافتند وخانزاده ابو
المعالی را انتساب بخاندان نبوت دستگیری کرد اما بموجب حکم علماء وطن اختیار نموده روی بیثرب آورد وچون برودت بسیار بر مزاج خواجه
ابواللیث مستولی بود مقرر شد که بمکه رفته ساکن گردد تا بواسطه شدت حرارت هوای آن سرزمین اعتدالی در افعال او پیدا شود وزنده حشم را معیّنا

مقید بسمرقند بوده در محبسی انداختند که راه بیرون آمدن نداشت بیت بنزد خرد این سخن دور نیست که زندان دشمن به از گور نیست

گفتار در بیان توجه امیر تیمور گورکان مکرر بجانب خوارزم و ذکر مصالحه آنحضرت با یوسف صوفی بعد از وقوع جنگ و رزم

حسین صوفی قنغرات قبل از جلوس صاحبقران پسندیده صفات بمدت پنج شش سال ولایت خوارزم را در تحت تصرف آورده بود و چون صاحبقران از ضبط و نسق الوس جغتای فراغت روی نمود کمند همت بر تسخیر آن مملکت انداخته علقه تواچی را نزد حسین صوفی فرستاده پیغام داد که کات و خیوق تعلق بالوس جغتای دارد باید که آن را بدیوان سیورغتمش خان بازگذاری تا طریق موافقت بین الجانبین مسلوک باشد حسین صوفی بآن سخن التفات نکرد و گفت که من این مملکت را بضرب شمشیر مسخر ساخته‌ام بمجرد سلام و پیغام بکسی نخواهم داد و علقه این جواب را بعرض صاحبقران کامیاب رسانیده آنحضرت خواست که علی الفور عازم خوارزم گردد اما مولانا جلال الدین کشی که با وجود وفور علم و عمل بشرف ملازمت صاحبقرانی از طراز خلعت کمالات ساخته بود بعرض رسانید که مناسب دولت ابد پیوند نیست که بسبب غرور یک شخص جمعیت اهالی آن ولایت بتفرقه و پریشانی تبدیل یابد و اجازت طلبید تا بخوارزم رفته بهر گونه موعظه و نصیحت حسین صوفی را از خواب غفلت بیدار سازد و رخصت یافته بدان جانب شتافت چنانچه سزاوار علمای دین دار تواند بود در لطائف نیکخواهی و خیراندیشی بتقدیم رسانید اما حسین صوفی آن پند را بسمع رضا نشنود بلکه جناب مولوی را بند فرمود و چون این خبر بگوش هوش صاحبقران عالی گهر رسید در سیچقان ئیل که باعتقاد مؤلف ظفرنامه سنه ثلث و سبعین و سبعمائه بود و بزعم مصنف مطلع سعدین سنه اربع و سبعین با سپاهی ظفر قرین عازم خوارزم شد و چون بابچه رایات نصرت آیات پرتو وصول بحدود کات انداخت داروغه آن قلعه یوسف خواجه بیاول باتفاق قاضی خیوق در حصار خزیده اسباب دفع و منع مهیا ساخت و عساکر اقبال آثار روی توجه بقلعه نهاده و دست بانداختن تیر و راندن تیغ برآورده در روز اول کات را بقهر و غلبه گرفتند و آنچه یافتند بجاروب غارت و تاراج رفتند و روز دیگر متوجه خوارزم گشته بعد از وصول بنواحی آن بلده حسین صوفی دانست که مقاومت با سپاه ظفر عظمت مقدور او نیست لاجرم قاصدی با تحف و تبرکات پادشاهانه بدرگاه عالمپناه فرستاده طالب مصالحه شد در آن اثنا کیخسرو ختلانی نقد اخلاص خود را بشائبه نفاق مغشوش ساخته بحاکم خوارزم پیغام داد که لشکر سمرقند پریشان گشته‌اند و بتاراج اشتغال دارند باید که بعزم رزم بیرون آئی تا من بتو ملحق گردم و امیر تیمور را مغلوب گردانیم حسین صوفی چون این سخن بشنید لشکر خود را یاسامیشی نموده از شهر بیرون خرامید و حال آنکه در آن زمان چنانچه کیخسرو اعلام کرده بود اکثر سپاه نصرت انجام بتاخت رفته بودند و صاحبقران گردون غلام چون جسارت خوارزمیان را مشاهده فرمود با بقیه بهادران صف شکن بکنار آب قاون که بین الجانبین واسطه بود شتافت و گذر آب گرفته راه عبور خوارزمیان بربست و سفیر تیر آغاز آمد شد کرده چون نایره قتال اشتعال یافت با جمعی کثیر از دلیران موکب همایون آباجی کلته و جرغتو و شیخ علی بهادر و امیر مؤید و اقیتمور بهادر و ختای بهادر و ایلچی بهادر اسپان آتش آهنگ بعزم جنگ در آب راندند و ایلچی بهادر غرق دریای فنا شد دیگران در ضمان صحت و سلامت بساحل نجات رسیدند و آغاز حرب کردند و متعاقب آن بشجاعت صاحبقران عالی منزلت نیز خواست که مانند برق و باد از آب بگذرد اما شیخ محمد بیان سلدوز مانع آمده خود از آن رود عبور نموده روی بدشمنان خاکسار آورد و آنقدر کارزار کرد که حسین صوفی فرار بر قرار اختیار فرمود و بشهر شتافت و از غایت غم و اندوه مریض شده بهمان دو سه روز بعالم آخرت پیوست و بعد از فوت حسین صوفی برادرش یوسف صوفی قائم مقام گشته ایلچیان بآستان سلطنت آشیان فرستاد و اظهار ادبار و ابراز ندامت نموده طالب مصالحه شد حضرت صاحبقران ملتمس او را بعز اجابت اقتران داده مشروط بآنکه دختر برادر خود آق صوفی را که سوینچ بیک نام داشت و از دختر جانی از بک در وجود آمده بخان زاده مشهور گشته بود با میرزاده جهانگیر دهد و یوسف منت داشته قبول نمود که هرگاه فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یابد خانزاده را بسمرقند فرستد آنگاه پادشاه عالیجاه بسعادت معاودت فرمود و چون بولایت بخارا رسید کیخسرو ختلانی را بموقف پیر عفو حاضر گردانیدند و گناه بر آن خون گرفته ثابت گشته کشته شد و پسرش سلطان محمود بموافقت ابو اسحق ولد خضر یسوری بخوارزم شتافتند و یوسف صوفی را آنقدر وسوسه کردند که رقم بطلان بر صحیفه عهد و پیمان حضرت صاحبقران کشیده تاخت بولایت کات برد و امیر تیمور گورکان آن زمستان در سمرقند قشلاق کرده چون سلطان عدالت شعار بهار در فضای دشت و کوهسار اعلام خضرت آثار برافراخت با سپاهی افزون از ریگ بیابان بعزم خوارزم یوسف صوفی روی براه آورد و بعد از وصول بحدود آن ولایت حاکم خوارزم از کرده پشیمان گشته بارسال رسل و رسائل و هر گونه وسائل نوبت دیگر صاحبقران عالی گهر را از مقام انتقام بگذرانید و قبول فرمود که علی اسرع الحال خانزاده را بسمرقند فرستد و امیر تیمور گورکان بمستقر دولت مراجعت نموده

الخیز را

وسبعمائه

صوفی

انکاح

در شوال سال هفتصد و هفتاد و پنج موافق پارس ئیل هنگام بهار که نسیم اعتدال آثار قوت نامیه را باوردن عماری عروسان گل و ریاحین مامور کرد صاحبقران
ظفرقرین امیر داود و کدبرلاس را که از اولاد لالا ابن قراچار بود و امیر داود و اوزون و لجایتو را جهة آوردن خانزاده بخوارزم فرستاد و یوسف صوفی مراسم اعزاز
تعظیم و تکریم بتقدیم نموده خانزاده را بآئینی که از آن لایقتر نتواند بود مصحوب ایشان گسیل فرمود و حضرت صاحبقران قرنقاخاتون را که عروس سمرقند و خان بود با
دیگر خواتین حشمت آئین و نوئینان و امرا و سادات و قضات و علما باستقبال فرستاد و کمربستگان آستان سلطنت آشیان بترتیب اسباب جشن و سور و لهو و
سرور قیام نموده رعایا و محترفات دار السلطنه سمرقند را آئین بستند و چون عماری آن گوهر کان خانی بشهر درآوردند مراسم پیشکش و نثار چنانچه باید و شاید
بتقدیم رسید و در ساعتی که اختر شناسان دانشور بدقت نظر جهة آن کار اختیار کردند سادات و علما و قضاة در مجلس همایون حاضر گشته آن هدیه محله خانی را
با خورشید سریر جهانبانی در سلک ازدواج کشیدند و امرا و نوئینان زبان بتهنیت و ثنا خوانی و دست نیاز بگوهرافشانی گشاده لوازم شادمانی بتقدیم
رسانیدند بیت ز بس گوهر و زر که افشانده شد ز پرچیدنش دستها مانده شد و چون خسرو انجم بخلوتخانه مغرب خرامید و در حجله سپهر عروسان کواکب
جلوه گر گردید اجتماع نیرین سپهر نامداری و مقارنه سعدین آسمان کامکاری اتفاق افتاد و میان ایشان محبت و موانست باکمل وجهی و احسن صوری دست داد
مثنوی جهانگیر شهزاده کامکار گرفتش بصد آرزو در کنار چه خوش ساعتی کز سر کام دل نشینند با هم دو آرام دل چه خوشتر از آن در سرای سپهر
که گیری در آغوش ماهی بمهر خوش آن روز و فرخنده آن روزگار که یابند کام دل از هم دو یار **گفتار در بیان بعضی از وقایع و احوال علی
سبیل الایجاز و الاجمال** صاحبقران ستوده خصال بعد از فراغ بال از سرانجام مهام ماوراء النهر و ترکستان عزم تسخیر مغولستان فرمود بروایت
ظفرنامه در روز پنجشنبه غره شعبان سنه ست و سبعین و سبعمائه بدان جانب روان شد و چون رباط قطقان محل نزول موکب همایون گشت سپاه برف و برد

صاحبقران

برتبه دست استیلا برآورد که بسیاری از انواع آدمیان و اجناس حیوان بعالم عقبی و چراگاه عدم بردند بنابران حضرت بسمرقند مراجعت فرموده انعقاد توقف
کرد که سورت برودت کمتر شد در دوشنبه غره شوال موافق اوایل توشقان ئیل بار دیگر متوجه جته گشته جبه و پیدا میرزاده جهانگیر و شیخ محمد بیان سلدوز و
عادلشاه و بهرام جلایر را منقلای گردانید و در آن یورش قمر الدین دوغلات که در مغولستان سرداری از آن کلانتر نبود از دست پردسپاه منقلای شکست
یافته بای دوبار در وادی فرار نهاد و صاحبقران آفاق بنفس نفیس تا موضع بای تاق رفته میرزاده جهانگیر تا منزل اوج فرمان عنان بازکشید و قمر الدین را
در کوهستان یافته و تعاقب نموده از ایل و الوس جدا گردانید و تمامی منازل او را بغارتیدند و خاتون میر شمس الدین بویان آغا را با دخترش دلشاد آغا اسیر

و سور و جشن

ساختند بالای قراقسمان بنظر پادشاه باستحقاق رسانیدند و صاحبقران مظفر لوا دلشاد آغا را در سلک سایر ازواج منتظم گردانید و چند روز بعیش
و سرور گذرانیده بسمرقند بازگشت و در همین سال شیخ محمد بیان سلدوز که بواسطه غدری که اندیشیده بود مواخذ شده خرمن عمرش بآتش خشم دشمن سوز
محترق گردید و در بهار سنه سبع و سبعین و سبعمائه مطابق لوی ئیل بنابر سببی که هیچ یک از مورخان باظهار آن زبان نگشاده اند امیر تیمور گورکان با سپاه فراوان
بجانب خوارزم نهضت نمود و امیر ساربوغا و عادلشاه جلایر و ختای بهادر و ایلچی بوغا و دیگر سرداران را با سی هزار سوار جلادت آئین جهة استیصال
قمر الدین بصوب مغولستان روان فرمود و چون بانچه توق آفتاب اشراق صاحبقران آفاق سایه وصول بر موضع سه پایه انداخت ترکن ارلات یاغی شده
بگریزوان گریخت و فولاد بهادر بموجب فرمان امیر تیمور ترکن را تعاقب نموده در کنار آب فاریاب بوی رسیده ترکن ساعتی بجنگ ایستاده از ضرب پولاد
تیغ دلیران صف شکن منهزم گردید و پولاد در کاهیشی ترکن برگشته خود را تنها بوی رسانید و رگ جانش را بر طبق دلخواه ببرید و مظفر و منصور باردوی همایون
مراجعت نموده از جماعت امرا که بجانب جته رفته بودند ساربوغا و عادلشاه بخیال استقلال و اندیشه خطا ختای بهادر و ایلچی بوغا را بگرفتند و با ایل
جلایر و قبچاق بطرف سمرقند شتافته آغاز محاصره کردند و امیر اقبوقا که حاکم آن بلده بود خود را محفوظ ساخته جهة اعلام آن حال قاصدی همعنان برق باد
نزد امیر تیمور گورکان فرستاد و ایلچی در موضع خاص بتقبیل بساط بوس اختصاص یافته کیفیت واقعه عرض نمود بنابران رایات ظفر نشان بموجب کلمه العود احمد
معاودت کرده میرزاده جهانگیر برسم منقلای پیشتر روان گشت و شاهزاده در موضع کرامینه بدشمنان کینه رسیده بر ایشان غالب آمد و ساربوغا و عادلشاه
گریخته بدشت قبچاق رفتند و ملازمت اروس خان پیش گرفتند و بعد از روزی چند در وقتی که اروس خان به ییلاق رفته بود و اوچی پولاد که در دشت قبچاق از
قبل خان حکومت مینمود بشمشیر غدر کشته روی بمغولستان نهادند و بقمر الدین پیوسته او را بر مخالفت صاحبقران مظفر لوا انعقاد اغوا کردند که بار دیگر

بار دیگر علم خشم و کین افراخته بولایت اندکان که متصرف امیرزاده عمر شیخ بود در آمده بنیاد و قزاق از شاه زاده روگردان شده بوی پیوستند و امیرزاده عمر شیخ در
کوهی متحصن گشته شخصی را که دانشمند نام داشت جهة اعلام آن حال نزد پدر بزرگوار فرستاد و آنحضرت در ساعت بدانجانب در حرکت آمده بمجرد شیوع آن خبر قمرالدین
بازگردید و ایل و الوس خود را از موضع آت باشی گذرانیده با چهار هزار سوار آراسته در کمین بایستاد و چون امیر تیمور گورکان بآن مکان رسید از کمین قمرالدین
غافل بوده تمامی سپاه را بکامیشی اعدا روان فرمود و بنفس نفیس با دویست کس از امرا و سرداران توقف نمود و در آن حال قمرالدین با آن چهار هزار سوار از سوء
از کمینگاه بیرون تاخت و تیغ کین از نیام کشیده بغرور هرچه تمامتر باستیصال حیات صاحبقران عالی گهر راه جهة همت ساخت و آنحضرت بتلقین ملهم دولت
مضمون کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بر زبان الهام بیان گذرانیده بهادران موکب ظفرنشان را استمالت داد و بنفس همایون روی به
دشمنان دون نهاد لاجرم جنگی در پیوست که از شرح شدت آن بیان رقم عاجز است و از وصف صعوبت آن زبان قلم قاصر عاقبت نصرت و فیروزی
شامل حال صاحبقران شده مأثر گشته مضمون ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین بظهور انجامید و مخالفان منهزم و متفرق شده بتعاقب آنحال
امرا و لشکریان که بیغون رفته بودند دررسیدند و عنان عزیمت بکامیشی قمرالدین منعطف گردانیدند و در آن صحرای بی انتها از کشتها پشتها ساختند ایل
و الوس او را باز ستاندند و بجانب اورکند فرستادند و قمرالدین و ساربوغا و عادلشاه در سنگر نغاج بار دیگر بهم پیوسته خواستند که با جمعیتی بسازند که ناگاه
امیر تیمور گورکان بسر وقت ایشان رسید و همه را پریشان گردانید و اوچ قرا بهادر در عقب قمرالدین تاخته از پی او بازنگشت تا هر دو تنها ماندند
و قمرالدین عطف عنانی کرده تیری بر اسب اوچ قرا زد که از پای درافتاد و اوچ قرا سپر در سر کشیده و شمشیر در دست گرفته روی بوی نهاد قمرالدین او را بدان نشان
دیده گفت وظیفه مردانگی همین است که بجای آوردی از هیچو منی باین قدر راضی باش و بازگرد و اگرنه در ضرب شست من نگاه کن و تیری انداخت که یک وجب
در سنگ نشست و اوچ قرا آفرین نموده پیاده بازگردید و این سرگذشت را بعرض رسانید و در این یورش امیرزاده عمر شیخ و ختای بهادر بکاشغر رفته آن خطه را
از خضر خواجه اوغلان و حدادیدا دغول بستاندند و متوطنان کاشغر را باندکان رسانیدند و چون حضرت صاحبقران عنان بارهٔ جهان نورد بمستقر سریر سلطنة
و استقلال منعطف گردانید جهة اصابت عین الکمال نامل زمانه غبار نیل ملال بر چهرهٔ احوال خدام آستان عزت و جلال کشید تفصیل این اجمال آنکه صاحبقران
ظفرمآل در وقت نهضت بجانب مغولستان امیرزاده جهانگیر را در سمرقند به نیابت خویش بازداشته بود در غیبت موکب همایون مزاج موفور الابتهاج شاه
زاده از جادهٔ اعتدال بصوب اعتلال انحراف جست و مرض استیلا یافته مرغ روح پرفتوحش بجانب ریاض جنان پرواز نمود و امیر صاحبقران در اثنای راه
خوابهای پریشان دیده و چون بسمرقند رسید کیفیت واقعه بوضوح انجامید و پادشاه باوقار و تمکین از صعوبت آن مصیبت بغایت حزین و غمگین گشت و چند
روز اقداح تلخ مذاق اندوه نوشیده و لباس عزا و ماتم پوشیده بالاخره دست تسلیم و رضا بر جیب شکیبائی زد و جهة ترویح روح شاه زاده اصناف خیرات
و مبرات بتقدیم رسانیده فرمود تا جسد او را بشهر سبز بردند و بخاک سپردند و بر سر مرقد شریفش عمارتی عالی بنا کردند مدت عمر امیرزاده جهانگیر بیست سال
بود و از او دو پسر یادگار ماند امیرزاده محمد سلطان از خان زاده و امیرزاده پیر محمد از بخت ملک آغا دختر الیاس یسوری و او بعد از فوت شاه زاده
بچهل روز متولد شد و وفات امیرزاده جهانگیر بروایت ظفرنامه در شهور سنه سبع و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد و از وقوع آن حادثه امیر سیف الدین از سرانجام
امور ملک و مال متنفر گشته روی بدیار حجاز نهاد و در همین سال بعرض صاحبقران دشمن مال رسید که عادلشاه جلایر با معدودی از نوکران در کوهستان
قراچق سرگردان است و آنحضرت براتخواجه کوکلتاش و ایلچی بوغا را با پانزده کس ارسال داشت تا آن صید وحشی را در آقسو ما گرفته کشتند و ساربوغا که
باتفاق عادلشاه در طریق خلاف سلوک مینمود بعد از دو سال بهدایت عقل راهنمای پناه بدرگاه خسرو گیتی گشای برد و آنحضرت از سر جرایمش گذشته
سرداری ایل جلایر را بوی عنایت کرد و بعد از این وقایع نوبت دیگر صاحبقران والاگهر عازم استیصال قمرالدین شده محمد بیک ولد امیر موسی را که داماد
آنحضرت بود با امیر عباس و آق تیمور بهادر منقلای ساخت و ایشان تا موضع آتی کول رانده و بقمرالدین رسیده او را منهزم گردانیدند و امیر تیمور گورکان در این
یورش تا موضع توجقار شتافته توقتمش خان که از پادشاه دشت قپچاق اروس خان توهم نموده گریخته بود در آن منزل بدرگاه عالم پناه رسیده اعزاز و احترام
و انعام فراوان یافت و چون صاحبقران پادشاه نشان از توجقار بسمرقند شتافت حکومت ولایت سغناق و صبران را به توقتمش خان ارزانی داشت و بعد از آنکه
توقتمش خان در آن ولایت رایت ایالت برافراخت قتلغ بوغا ولد اروس خان لشکر بسر او کشید و میان ایشان جنگ بوقوع انجامید با وجود آنکه قتلغ بوغا

در اثنا سار کرو فریتر جوزد و عزم عالم دیگر کرد و شکست بجانب توقتمش خان افتاد و توقتمش خان باز نزد حضرت صاحبقران بسرافراز رفته کرت بعد اخری خدام سده
سنیه تمام اسباب پادشاهی او را مرتب ساختند و او را بصبران فرستادند و توقتمش خان نوبت دیگر از لشکر اروس خان گریخته بر دست خود زخمی خورده و پای در
وادی گریز نهاده تنها در ساحل آب سیحون بجنگل در آمد و از خاک و خاشاک بستر و بالین کرد در آن حین امیر ایدکو برلاس که بموجب فرمان صاحبقران گیتی
ستان متوجه صبران بود بآن جنگل رسیده آواز ناله شنید و بعد از تفحص و تفتیش دانست که حال چیست لاجرم توقتمش خان را دلجویی نموده و همراه گردانیده
بسمرقند رسانید و خسرو صاحب تایید بتجدید اسباب سلطنت او را مرتب ساخته در آن اثنا ایلچی اروس خان بدرگاه عالمپناه رسیده تو سلیم
نواب کامیاب از زبان خان معروض داشت که توقتمش پسر مرا کشته و بدان آستان اقبال آشیان پناه جسته باید که او را بما سپارید والا روی بمیدان کارزار
آرید صاحبقران کامکار از تسلیم توقتمش ابا نموده ایلچی را باز گردانید و با لشکر فراوان متوجه حرب اروس خان گردید و چون از سیحون گذشته صحرای اترار مضرب
خیام نصرت شعار گشت اروس خان با تمامی سپاه الوس جوجی خان بسغناق رسیده فرود آمد در آن اثنا سپهر تیز گرد چنان اقتضا کرد که گرد فتنه روزی چند
فرو نشیند ابری برانگیخته انعقاد برف و باران بارید که مدت دو ماه دلیران طرفین را مجال جدال امکان نبود بعد از آن حضرت صاحبقران یارق تیمور
و حتای بهادر و محمد سلطان شاه را با فوجی از بهادران مقرر فرمود که بر سر دشمنان شبیخون برند و ایشان بموجب فرمان با پانصد کس روان شده در همان
شب با پسر اروس خان قتال نموده تیمور ملک اغلان که سه هزار کس همراه داشت دو چار خوردند و آغاز جنگ کرده یارق تیمور و حتای بهادر شربت
شهادت چشیدند و از شست ایلچی بوغا تیری گشاد یافته بران تیمور ملک اغلان رسید بنابر آن عنان بصوب انهزام منعطف گردانید بعد از آن اروس
خان بی آنکه قدم در میدان مقابله و مقاتله نهد بازگشت صاحبقران گیتی ستان نیز عزم و دلخوش بشهر کش رفت و هفت روز در آنجا بسر برده بار دیگر روی
بساحت دشت قبچاق آورد و پانزده روزه مسافت قطع کرده صبح دوشنبهی حیران قمش بسر ایل الوس اروس خان رسید و ایشان را غارتیده باز گردید و
مقارن آن حال اروس خان جان بقابض ارواح تسلیم نمود و پسرش توقتیا قائم مقام پدر شده او نیز در همان ایام تخته تابوت بر تخت خانیت اختیار کرد و صاحب
قران کامکار توقتمش خان را یراق بسیار داده بپادشاهی الوس دشت قبچاق فرستاد و چون توقتمش بمقصد رسید میان او و تیمور ملک اغلان مقاتله دست
داده کرت دیگر شکست بجانب توقتمش خان افتاد و بر اسپی خنگ اغلان نام که صاحبقران گردون غلام در وقت وداع باو بخشیده بود سوار گشته
خود را بسمرقند رسانید ع یکبار پیر و هرکسی بچاره جامی بارها امیر تیمور گورکان چون توقتمش خان را بر این منوال دید مجدد پرتو التفات بر تدارک حال
احوالش انداخته توس تیمور اوزبک و پسرش بختی خواجه اوزبکتور و غیاث الدین ترخان و ینکی قوچین را مصحوب او بسغناق فرستاد و تا در اواخر سنه ۷۷۸
موافق تیلان ییل او را بر تخت خانی نشاندند و مراسم مغول را رعایت کرده ع نثارش بآیین بر افشاندند

ذکر طلوع اختر میرزا شاه رخ از مطلع مراد و بیان بعضی از وقایع که در آن ایام اتفاق افتاد

در اواسط ایلان ییل که بمحض عنایت ملک جلیل شاه صاحبقران
کشورگیر در بساط بسیط توران اسپ مراد میراند و اعدا دولت روز افزون را در فرزین بند نکبت عاجز ساخته هر یک را به حمایت خانه میرسانید
بیدق ماه بر طبق دلخواه بندگان آن درگاه سپهر پیکر دو هرچ پیل رنگ لوازم اطاعت فرمان ملازمان آن آستان بجای می آورد درخت بخت آن زینت
تاج و تخت بمیوه مرادی دیگر بارور گردید و در چمن زندگانی آن دو حدیقه ریاض کامرانی گلی از نو شکفتید بیت چو بخشش اقبال منشور داد سپهرش یکی نامور
پور داد یعنی طلیعه طلعت همایون خسرو عالیمکان معین السلطنة والدنیا والدین شاه رخ سلطان بتاریخ روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر سنه تسع
و سبعین و سبعمائه از افق ولادت طلوع نموده دیده اقبال صاحبقران ستوده خصال را از دیدن آن قرة العین پادشاهی روشنی در افزود و صیت این بشارت
در طاس نگون گردون پیچیده بگوش هوش معتکفان عالم بالا رسید و آوازه سعادت این ولادت در اطراف ربع مسکون شایع گشته جان جهانیان را
مسرور گردانید بیت ز نور طلعت آن دری سپهر کرم چو بوستان ارم شد ریاض جان خرم و هم درین سال کوکب اقبال توقتمش خان باوج کمال
رسیده بفرمان حضرت صاحبقران آفاق از سغناق لشکر بدشت قبچاق کشید و بر تیمور ملک خان ظفر یافته در الوس جوجی خان بپادشاهی نافذ فرمان گردید
و هم درین سال امیر سیف الدین از سفر حجاز باز آمده بتقبیل عتبه کعبه مثال و استلام سده دولت و اقبال سرافراز شد و از اوضاع و احوال ملوک ایران آنچه
معلوم کرده بود عرض نمود و هم درین سال صاحبقران بهمال مهد علیا تومان آغا بنت امیر موسی را در حبالۀ نکاح کشید و در جانب غربی سمرقند باغ بهشت

بهشت ماجرا را معمور گردانید **ذکر مخالفت و عصیان یوسف صوفی قنقرات و درآمدن خوارزم بتحت تصرف صاحبقران خجسته صفات** در آن زمستان که صاحبقران گیتی ستان بترکستان رفته در مقابله سپاه ارس خان نشسته بود یوسف صوفی لشکری ببخارا فرستاد آن ناحیه را تاخت نمود و امیر تیمور گورکان جهت باز خواست آن حرکت ایلچی بخوارزم ارسال داشت یوسف صوفی قاصد را بند کرد و آنحضرت نامه عتاب آمیز مصحوب ایلچی بدان صوب روانه ساخت و آن بیچاره نیز مقید شد بنابران صاحبقران کامران در شوال سال هفتصد و هشتاد موافق اودئیل با سپاهی در شجاعت بی عدیل روی توجه بخوارزم نهاد و بعد از وصول بظاهر دار الملک یوسف صوفی لشکر قیامت اثر از نعره کورکه و سورن گوش گردون کر ساختند و نفیر کرنای کشیده از اطراف و جوانب جنگ در انداختند و مردم خوارزم نیز مستعد رزم گشته هر روز از صبح تا شام در مدافعت جنود ظفر انجام میکوشیدند و هر لحظه طایفه از بیرون و اندرون جام تلخ مذاق مرگ مینوشیدند و در آن اثنا یوسف صوفی نامه نزد امیر تیمور گورکان فرستاد مضمون آنکه تا چند بسبب دو تن مردم در عذاب بوده در عرصه تلف آیند مناسب چنانست که ما هر دو قدم در میدان مردان نهاده **نظم** بشمشیر تا این شتابان سپهر دل این داوری بر که گردد بمهر ز بالای چرخ گیتی فروز که پیروز گردد که برگشته روز امیر تیمور گورکان را این ملتمس ملایم مزاج شریف افتاده فی الحال مسلح و مکمل شده و بربارگیر فلک سیر سوار گشته روی بمعرکه کارزار آورد و هر چند امرا و نوئینان زانو زده آنحضرت را ازین عزیمت منع نمودند التفات بسخن ایشان نفرمود و مانند جمشید خورشید که یکتنه بفضای معرکه آسمان شتابد تنها بکنار خندق رانده آواز بر آورد که یوسف صوفی را بگوئید که ما بموجب التماس تو بمیدان آمده ایم مناسب آنکه بقول خود وفا نمائی و ازین حصار بیرون آئی تا لحظه با یکدیگر بکوشیم و بخت آزمائی کنیم یوسف صوفی از کمال تهور امیر تیمور ترسید و از گفته پشیمان گشته دم در کشید و صاحبقران سرافراز دیگر بار آواز بر آورد که هر که بقول خود وفا نکند او را مرگ به از زندگانی چون یوسف صوفی حفظ جان از رعایت ناموس انسب نمود هر چند امثال این سخنان شنود لب بجواب نگشود و امیر تیمور گورکان بلطف الهی مستظهر و مباهی گشته بمعسکر ظفر اثر مراجعت نمود القصه مدت محاصره خوارزم سه ماه و شانزده روز متمادی شد و در آن ایام محاربات صعب اتفاق افتاده در اکثر معارک سپاه صاحبقران والا نژاد را نصرت و فیروزی دست داد و در آن اثنا بواسطه کثرت عوارض نفسانی مزاج یوسف صوفی از جاده صحت انحراف یافت و مرضی مهلک بروی طاری شده بعالم آخرت شتافت و ازین جهت خوارزمیان دل شکسته گشته و جنود ظفر نشان روی جلادت بشهر نهاده جنگ سلطانی در انداختند و از اطراف و جوانب در آمده دیوار آن بلده را از کثرت رخنه مانند دندانه شانه ساختند و باقدام غلبه و قهر بشهر در رفته دست بقتل و غارت بر آوردند و هر کس را دیدند کشتند و هر چه یافتند بردند ولیکن سادات و علما و دانشمندان و موالی و هنرمندان را بسمرقند کوچانیدند و نسبت بدیشان بحرمتی بتقدیم رسانیدند و این فتح نامدار در قوی ئیل موافق سنه احدی و ثمانین و سبعمائه اتفاق افتاد و صاحبقران جلادت نهاد بعد از تخریب خوارزم عنان عزیمت بصوب ماوراء النهر انعطاف داد و چون بمستقر سریر دولت و اقبال نزول اجلال فرمود حصار کش را بنا کرده و در آن مقام قصری منیع که موسوم است بآق سرای تعمیر فرمود **گفتار در بیان لشکر کشیدن حضرت صاحبقران از توران بایران و ذکر استیلاء خدام آستان اقبال آشیان بر ولایات خراسان** صاحبقران وافر مکرمت از کمال علو همت ملاحظه معنی السلطان ظل الله کرده میخواست که هیچ آفریده در منقبت سلطنت با وی مشارکت نماید لاجرم پیوسته بزبان الهام بیان میگذرانید که عرصه ربع مسکون را مقدار وسع نیست که در وی دو پادشاه باشند **بیت** جهان را بسندست یک شهریار ز بسیار و شو هر نیاید بکار بنابر علی هذا چون آن پادشاه مظفر لوا از ضبط تمامت مملکت جغتای و الوس جوجی خان باز پرداخت تسخیر ممالک ایران را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و در تیرماه سنه ۸۲ موافق بیچی ئیل امیرزاده میرانشاه را که چهارده مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود با جمعی کثیر از امرای عالیجاه و پنجاه قشون از سپاه ظفر پناه بجانب خراسان گسیل فرمود و امیرزاده کامکار با ملازمان نامدار از آب آمویه گذشته آن زمستان در حدود بلخ و شبرغان خوشدل و شاد بگذرانید و چون فصل شتا بآخر رسید و آوازه مقدم فصل بهار پروردگار سلطان عدالت شعار بهار فضای بسیط زمین را جولانگاه سپاه سبزه و ریاحین گردانید صاحبقران ظفر قرین با لشکر جلادت آئین **بیت** ز آب جیحون گذشت و آمد تیز در خراسان فکند رستخیز و ملک محمد ولد خورد ملک حسین کرت از سرخس بیرون آمده مانند سعادت و اقبال بآستان جاه و جلال شتافت و بشرف بساط بوسی فایز گشته سیورغامیشی و عنایت یافت

اما چون ملک غیاث الدین پیرعلی با آنحضرت سر یکدلی نداشت و قرابت سببی را نابوده می انگاشت پای در دامن تمکین کشیده بملازمت سعادت مرتبت
مبادرت ننمود و امیر مؤید و منصور بملاحظه آنکه لشکر نیشاپور بممالک ملحق نگردد بعد از عبور از آب مرغاب عنان بارهٔ جهان نورد بقصبهٔ کوسویه تافت و در
اوایل ذی حجهٔ سنهٔ مذکوره بدان موضع رسیده مهدی نامی که حاکم آنجا بود در سلک سایر خدام بارگاه سپهر احتشام انتظام یافت و فرمانفرمای بلاد و عباد
از کوسویه بتایباد در رفته شرف ملاقات قدوة الاوتاد مولانا زین الدین ابوبکر قدس سره حاصل فرمود آنگاه عنان عزیمت بصوب فوشنج انعطاف داد و
عساکر نصرت مآثر در منتصف ذی حجه قلعهٔ آن قصبه را در میان گرفته فوشنجیان بقدم مقابله و مقاتله پیش آمدند و کیفیت جنگهای مردانه کرده پس از آن
حصار مسخر گشته با خاک راه برابر شد نظم فرو ریخت آن ژاله در کشت زار نه گل ماند آنجا سلامت نه خار بباد فنا رفت چه چه مه زنان دالی
پیشوایان ده آنگاه ماهچهٔ رایت ظفر پناه پرتو وصول بر ظاهر بلدهٔ هرات انداخته شهربند بیرون را لشکر فیروزی اثر احاطه کردند و روی بمحاصره
و محاربه آوردند و ملک غیاث الدین پیرعلی اعتماد بر کثرت سپاهی و رعیت نموده میگفت همه کس جهت محافظت عیال و اطفال با مغولان قتال خواهند نمود

از کمال غفلت

و صاحبقران ستوده خصال حکم فرمود تا جریک منصور دیوارهای بیرون شهربند را انداخته در برابر شهر خندق کندند و حصار ساختند و از طرفین سه
چهار روز قدم در میدان جنگ نهاده رایت عنا در افراختند عاقبت سپاه نصرت عطیت مردم ملک را مغلوب گردانیده جمعی از سالکان
طریق پهلوانی نزدیک کوشک مرغنی از جسری که آب انجیل بشهر در می آید قدم جلادت پیش نهادند و ملک غیاث الدین در آن روز بر دروازه که بر سر پل انجیل
بود برآمد و کوششهای مردانه فرمود اما فایده بر آن مترتب نشد و نخست خلیل یساول بفصیل بر آمده امرا بر اتفاق یکبار حمله نمودند و خس همت تیز کرده در
عین ستیز خود را در شهربند انداختند و کار مخالفان را که بالای باره و سور بودند بر طبق دلخواه ساختند ملک غیاث الدین چون حال برین منوال دید از
نهیب سپاه فیروز جنگ آهنگ اصل شهر کرده بگریخت و قرب دو هزار از غوریان دیوسار در جنگ اسار گرفتار گشته صاحبقران کامکار از سر خون ایشان
درگذشت و همه را جامه پوشانیده اجازت مراجعت داد و گفت با مردم شهر بگویید که هر کس از رعیت رغبت صعود بر فصیل و باره ننماید اهل و عیال ایش
در امان باشند بنابر آن بعد از آن رعایا در کنج خانها نشسته کسی هوس جنگ بیرون ننمود و ملک از مقاومت عاجز گشته سفرا آغاز تردد کردند و بوساطت
مصالحه تمهید یافته ملک غیاث الدین پیرعلی مادر خود سلطان خاتون را که دختر طغاتیمور خان بود با پسر خود ملک پیر محمد و اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی
نزد امیر تیمور گورکان ارسال داشت و صاحبقران ستوده خصال سلطان خاتون و ملک زاده را استمالت داده خلع فاخره پوشانیده فرمود که ملک را
بگویید که ابواب خلاف مسدود گردانیده از شهر بیرون آید که اگر بمقاتله و مقابله اصرار نماید و شهر بجنگ مسخر گردد اموال و دماء رعایا در معرض تضییع افتد و
وبال آن در گردن ملک باشد و ایشان را اجازت معاودت داده اسکندر شیخی را نگاهداشت و حقیقت حالت بیرون را از وی معلوم نموده بکوشک
باغ زاغان تشریف برد و ملک غیاث الدین پیرعلی در محرم الحرام سنه ثلث و ثمانین و سبعمائه از شهر بیرون آمده عز بساط بوس دریافت امیر تیمور گورکان ملک را
باصناف الطاف بنواخت و بکلاه و کمر مرصع معظم و سرافراز ساخت و روز دیگر سادات و قضات و اکابر و اعیان آن بلدهٔ جنت نشان بسعادت ملازمت
رسیده صاحبقران گیتی ستان از باغ زاغان با لنگ کهدستان شتافت و چند روز توقف نموده بتخریب حصار بیرون و اندرون شهر و نقل خزاین و دفاین
سلاطین کرت فرمان فرموده فرمود که دروازهای آهنین که القاب ملوک کرت بر آن منقور بود برکنده بار کرده بشهر سبز بردند و آنجا نصب کردند و
مولانا قطب الدین ولد مولانا نظام الدین را با دویست کدخدای معتبر ببلدهٔ کش کوچانیدند و چون خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر از مهمات دار السلطنة
هراة فراغت یافت عنان بارهٔ جهان نورد بطرف نیشاپور و سبزوار تافت در نواحی نیشاپور امیر ابومسلم مروزی رفته علی بیک جونی قربانی که حاکم
ابیورد و آنحدود بود و خواجه علی مؤید سربدار سبزواری بشرف ملازمت آن مهر سپهر کامکاری رسیدند و بنوازش خسروانه سرافراز گردیدند و رایات
منصور از نیشاپور باسفراین رفته در ساعت وصول عساکر نصرت مآثر قلعهٔ آن خطه را از گماشتهٔ امیر ولی انتزاع نمودند و جمعی کثیر بقتل آورده برج و باروی
حصار را هموار کردند آنگاه پادشاه ظفر پناه ایلچی نزد امیر ولی فرستاده پیغام داد که اقبال مثال بدرگاه جاه و جلال شتابد تا عنایت و التفات یابد و الا
ابواب رنج و عنا بر روی روزگار او مفتوح خواهد شد امیر ولی ایلچی را تعظیم و تکریم نموده بدریافتن دولت ملازمت وعده کرد و امیر تیمور گورکان از اسفراین
به ییلاق اوغالجاتو رفته جهت آسایش ستوران روزی چند توقف فرمود آنگاه حکام خراسان را اجازت داده کامیاب و کامران روی توجه بماوراء النهر نهاد

نهاد و آن زمستان بسعادت و اقبال در بخیر بخارا قشلاق نمود و در آن اثنا زمانه را از طراوت چمن دولت صاحبقرانی و نضارت گلشن مملکت آن مهر
سپهر کامرانی عرق غیرت در حرکت آمده گرد ملالی بر ساحت احوال پادشاه فرخنده فال نشاند و صبیهٔ صلبیهٔ آنحضرت که مسماة بطغی شاه بود و آغا بیگی لقب داشت
وفات یافت و آغا بیگی در خانهٔ محمد بیگ بن امیر موسی بسر میبرد و بسبب حسن سیرت و زیبائی صورت عزیزترین اولاد صاحبقران عالی نژاد بود و از وی یک
پسر ماند سلطان حسین نام القصه صاحبقران گردون غلام از مفارقت آن مخدرهٔ بلقیس آئین بغایت حزین گشت و چند روز باقامت مراسم تعزیت
پرداخته جهت ترویح روح مهد علیا صدقات بمساکین و فقرا عنایت فرمود بیت نه چندان عطایا بدرویش داد که از چند و چونش توان کرد یاد

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقرانی بمملکت خراسان کرت ثانی

در آن زمستان که بخیر بخارا از فر نزول
صاحبقران مظفر لوا غیرت فزای سپهر خضرا بود قاصدی از نزد خواجه علی مؤید سبزواری بسده سدره انتما رسیده بعرض نواب کامیاب رسانید که علی بیگ
جونی قربانی و امیر ولی با یکدیگر اتفاق نموده قصد سبزوار دارند بنابران حضرت صاحبقران در آخر همان زمستان که اول شهور سنه ۷۸۲ بود اعلام نصرت
نشان برافراخته یورش خراسان را پیش نهاد همت ساخت و چون از جیحون عبور نمود آوازهٔ عزیمت مازندران در انداخته ناگاه بحوالی قلعهٔ کلات
که مستقر علی بیگ بود تاخت و مجموع چهارپایان الوس جونی قربانی را غارتیده لشکر فیروزی صفات اطراف و جوانب حصار کلات را با وجود وسعت
چون نگین در انگشترین فرو گرفتند و چند روز جنگهای سخت پیش برده چون نزدیک بآن رسید که عروس فتح و ظفر جلوه گر گردد علی بیگ باظهار عجز
و اضطرار زبان بگشاد و صاحبقران کامکار او را بعهد و پیمان ایمن گردانید تا از قلعه بیرون آمده بتقبیل بساط بوسی استسعاد یافت و عفو خسروانه شامل حال
او گشته اجازت طلبید که بار دیگر بحصار رود و یراق خود نموده روزی دیگر بخدمت شتابد و در یورش مازندران ملازم باشد حضرت صاحبقرانی شرف
رخصت ارزانی داشته علی بیگ بقلعه رفته و از غایت شقاوت مواضعی را که چریک منصور رخنه کرده بودند مرمت نموده باز شعار خلاف و خطا مرتکب ساخت
و امیر تیمور گورکان قلعهٔ قهقهه را که در برابر دروازهٔ کلات بود عمارت فرموده حاجی خواجه را کوتوال آن حصار ساخت و امیرزاده علی پسر امیر مؤید ارلات
را باتفاق شیخ علی بهادر در آن قلعه گذاشت تا راه بهار را مضبوط کرده نگذارند که هیچ آفریده بکلات آمد شد نماید آنگاه اعلام ظفر پناه بعزم سند و سیستان
متوجه ترشیز گشت و آن قلعه را از امیر علی سدیدی غوری که به نیابت ملک غیاث الدین پیر علی در آنجا حاکم بود بصلح گرفته بهادران الجائی را مشمول
انعام و احسان گردانیده بترکستان کوچانید تا محافظت قلاع الجائی نمایند در خلال آن احوال ایلچی شاه شجاع از فارس رسیده مکتوبی را که در وقت سکرات موت
نوشته بود و اولاد خود را سفارش نموده رسانید و آنحضرت در جواب آن کتاب بمضمون آیهٔ واذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها عمل فرموده کریمه از خاندان
مظفری جهت امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ خواستگاری کرد و حاجی خواجه را جهت اتمام آن مهم مصحوب ایلچی بشیراز فرستاد و چون خاطر عاطر صاحبقرانی از
مهم ترشیز بازپرداخت علم عزیمت بصوب مازندران برافراخت و از راه رودغه بکبود جامه و شاسمان در آمده امیر ولی مقاومت با آن حضرت در خود قدرت
ندید لاجرم تنسوقات و تبرکات مصحوب ایلچیان سخن دان بآستان اقبال آشیان فرستاده امان طلبید و قبول فرمود که اگر این نوبت او را از ملازمت
معاف داشته رایات منصور معاودت فرماید متعاقب بآستان بوسی شتافته بقیهٔ اوقات زندگانی در خدمت عتبهٔ علیهٔ صاحبقرانی گذراند و آنحضرت
این ملتمس را قبول نموده از راه شلقان و جرمغان بجلگاه رادکان خرامید و در آن منزل شیخ علی بهادر علی بیگ جونی قربانی را بملازمت حضرت صاحبقرانی
رسانید بیان این سخن آن است که شیخ علی بهادر در آن ایام که در قلعهٔ قهقهه نشسته بود شبی خیال نمود که بقدم احتیال خود را در قلعهٔ کلات اندازد با
طایفهٔ از نوکران خاصه پیاده بکوهی بلند بر آمده و بجرجی راه غلط کرده خباب شجاعت پناهی در عقبهٔ دشوار افتاده صباح دلیران جونی قربانی خبر یافته بر سر
شیخ علی بهادر تاختند و او را گرفته نزد علی بیگ بردند و امیر علی بیگ شیخ علی بهادر را در تعظیم و احترام تمام نمود و خرگاهی بتکلف نزدیک بوثاق خویش
برای او نصب کرده شیلان بعتین فرمود و زبان بتضرع بگشاد که خون مرا از صاحبقران مظفر لوا در میباید خواست امیر شیخ علی این معنی را قبول نمود و
چون رادکان محل نزول امیر تیمور گورکان گشت امیر شیخ علی بملازمت شتافته کیفیت اضطرار علی بیگ و اتباع او را بعرض رسانید و گناهان ایشان
عفو طلبید و صاحبقران پوزش پذیر کرت بعد اخری جریمهٔ جونی قربانیان را بخشید و امیر علی بیگ بخدمت شتافت و بیشتر از پیشتر تربیت و اعزاز و حرمت
یافت اما امتثال لازم الامتثال سمت نفاذ پذیرفت که او را با تمامی ایل و الوس جونی قربانی بسمرقند کوچانند و بنفس نفیس متوجه ماوراء النهر گشته ملک

غیاث الدین پیر علی را با اولاد و همراه و امیر که پسر امیر موکه را داروغه هراة تعیین کرد و چون صاحبقران سعادتمند بدار الملک سمرقند رسید علی بیگ و امیر
غوری ولد ملک غیاث الدین پیر علی و ملک محمد برادرش را بسعید باندکان فرستاده و سایر جونی قربانیان را بتاشکند ارسال داشت و ملک
غیاث الدین پیر علی را با پسر بزرگترش ملک پیر محمد در ارک سمرقند محبوس گردانید و هم در آن ایام از تصادم تقدیر خالق افلاک و انجم در بلده فاخره
هراة صورتی موحش روی نمود و اقتضاء قضاء ایزد تعالی ابواب تشویش و بلا بر روی متوطنان آن دیار گشود کیفیت قضیه آنکه اولاد ملک فخر الدین ملک
محمد و امیر مغلب در زمان دولت ملک حسین و ملک غیاث الدین پیر علی در غایت صعوبت اوقات میگذرانیدند و بعد از فتح هراة نزد صاحبقران
حمیده صفات رفته آنحضرت حکومت غور را بملک محمد ارزانی داشت و ابوسعید سپهبد که قرب ده سال در زندان غیاث الدین پیر علی بود بگذاشت و در سنه
خمس و ثمانین و سبعمایه ملک محمد از غور با زمره از اهل شر و شور بهراة خرامید و ابوسعید بی سعادت با وی متفق شده آن دو مفسد قاصد جان و مال مسلمانان گشتند و
اهل علم و صلاح در کوشها خزیده بعضی از مغولان پناه بقلعه اختیار الدین بردند و در آن اثنا امیر که داروغه وفات یافته بدین جهة هراة چون خانه بیکدخدا و کشتی
بی ناخدا گشت و شیاطین انس از شیشه ضبط بیرون جسته اراذل بر افاضل استیلا یافتند و علی اسد فیروزآبادی با جمعی از اشرار چند نوبت هجوم بدر حصار اختیار
الدین برده آتش در آن زدند و مغولان با امید نجات در گذاشته خود را از بالا بزیر انداختند و غوریان بیرحم همه را شهید ساختند و چون این خبر بامیرزاده
میرانشاه که در کنار آب مرغاب بود رسید آتش خشمش اشتعال یافته امیر حاجی سیف الدین و امیر قتوغار را با فوجی از سپاه ظفر انتما برسم منغلای روانه هراة
گردانید و خود متعاقب بدانجانب در حرکت آمده غوریان تا سر کوچه خیابان امرا منغلای را استقبال کرده پای در میدان قتال نهادند و شکست
یافته مغلوب و منکوب بشهر گریختند و همان شب از بیم فرو ریخته هر طایفه بطرفی رفتند مقارن آنحال میرزاده میرانشاه نیز رسیده سیاه قبایان
اثر تیغ سیاست از نیام انتقام کشیدند و جمعی کثیر از مردم شهر بقتل رسانیده از سرهای کشتگان منارها بلند گردانیدند و چون پرتو این خبر از نهاد امیرزاده میران
شاه بر پیشگاه ضمیر صاحبقران کشورگیر تافت یرلیغ لازم الاتباع صادر گشته ملک غیاث الدین پیر علی و برادرش ملک محمد و پسر کوچکش امیر غوری و علی بیک
جونی قربانی بیاسا رسیدند و در همین سال که موافق تنکوز ئیل بود حرم محترم صاحبقران سعادت انتما دلشاد آغا و خواهر کلانتر آنحضرت قتلق ترکان آغا از
دار فنا بعالم بقا پیوستند انا لله و انا الیه راجعون

ذکر لشکر کشیدن صاحبقران کامکار بجانب ایران دیگربار و بیان فتح ولایت اسفزار و سیستان و گرمسیر و قندهار

در پاییز سنه ۷۸۵ امیر تیمور گورکان جهة استماع خبر جسارت غوریان ظفر همعنان نصرت ازین بلاد
متوجه خراسان گشت و در اوایل ماه مبارک رمضان بهراة رسیده از غایت غضب حکم قتل و غارت فرمود و اهل صلاح زبان شفاعت گشاده بمهم
اخذ مال امان قرار گرفت و چون آنچه باسم هرویان اطلاق کرده بودند نامقدور بود بسیاری از مردم بشکنجه و تعذیب هلاک شدند و در آن اثنا شیخ داود که بحکم
امیر تیمور گورکان در اسفزار حکومت مینمود یاغی گشت و ماهچه رایت نصرت شعار پرتو وصول بسبزوار انداخته لشکر قیامت اثر قهرا قسرا قلعه سبزوار را که موسوم بسید آباد
بود مسخر ساختند و قرب دو هزار نفر از مخالفان را زنده در گل گرفتند تا موجب عبرت دیگر متمردان گردد و در آن واقعه هایله در هراة و اسفزار شر و شور غبار
ظلم و زور بمرتبه در التهاب و هیجان آمد که در اسواق یکدکان باز نماند و در بازارها و کوچها مردگان بر زبر یکدیگر افتاده هیچکس مجال تجهیز و تکفین نمییافت القصه چون
خاطر خطیر صاحبقران کشورگیر از مهم هرات و اسفزار فارغ شد عنان عزیمت بصوب ملک نیمروز تافت و شاه جلال الدین فراهی بپای دولتخواهی از قلعه بیرون
آمده بموکب پادشاهی پیوست و از عواطف نامتناهی بهرهور گشت و سپاه جوشن پوش پر جوش و خروش از فراه بحصار زره رفته و جنگ در انداخته در روز
اول مسخر ساختند و بسیاری از سیستانیان را بتیغ بیدریغ گذرانیده علم عزیمت بصوب سیستان برافراختند و بعد از وصول شاه شاهان و تاج قلعه کهی و سراج از شهر
بیرون آمده بنوازش صاحبقران بزرگ منش مفتخر گشتند و هنوز آنحضرت با ایشان در سخن بود که سیستانیان کمر محاربت بر میان بسته و صف لشکر آراسته ابواب
جنگ و غوغا باز گشادند و بهادران موکب همایون دست بسیف و سنان برده کارزاری نمودند که روح رستم دستان بر ایشان آفرین کرد و مخالفان چندین
اسب و سپر از لشکر قیامت اثر بزخم تیر و خنجر از پای در آوردند و جمعی کثیر از دستبرد سپاه نصرت نشان کشته گشته بقیة السیف مجروح و خسته بشهر جستند و برین
قیاس دو سه نوبت دیگر میان جنود ظفر ورود و عساکر دشمن سوز مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و آخر الامر شاه قطب الدین که ملک آن ملک بود بپای عجز
و اضطرار رو نیاز بدرگاه صاحبقران سرفراز شتافت و روی بر خاک نهاده بزبان مسکنت عفو و مرحمت مسألت نمود و آنحضرت جسارت او را بلطف

آرایش ان ۲

بلطف وعنایت مقابل ساخته در وقتی که با یکتاز و کله بر باره کوه پیکر نشسته بود و بنظاره لشکر جرار اشتغال می‌فرمود ناگاه قریب سی هزار از سیستانیان جهالت
شعار از شهر بیرون ریختند و تیرباران کرده تیری بران بارگیر صاحب تاج و سریر زدند و آنحضرت عنان تکاور بتقلب سپاه تافته ملک قطب الدین را بند فرمود
و جیبه پوشیده روی بمعرکه کارزار آورد و جنود گردون اقتدار از اطراف و جوانب بیکبار حمله کرده مخالفان را بشهر دوانیدند و حصار و شهر بغلبه و قهر مسخر گشته سپاه
قیامت هنیب خلقی بی‌نهایت بقتل رسانیدند و برج و باره سیستان را ویران کرده هرچه در آن دیار بود از سیم و زر تا سرب و نحاس و از نفایس و اجناس تا پوست
و پلاس بباد غارت و تاراج بردادند و حضرت صاحبقرانی بعد از اجراء قوت غضبی زمام ایالت ویرانه خطه سیستان را بشاه شاهان سپرده ملک قطب
الدین را بسمرقند فرستاد و سادات و علما و اکابر آن ولایت را بحصار فراه روان کرد و از طنطنه لشکر قیامت اثر زلزال در بند رستم افتاده ویران گشت آنگاه صاحبقران
ظفرپناه بولایت بست و گرمسیر شتافته صدمت دولت آنحضرت پشت زندگانی تومان نکودری و مقتو هرکس را که هوس سروری و شرارت در سر داشت
درهم شکست بیت ز فرمان دهانش تهی کرد جای سر سرکشان کرد در زیر پای و اعلام ظفرشعار عازم قندهار گشته بعد از وصول عساکر ظفرآثار آن دیار را نیز
بغلبه و قهر در حیز تسخیر کشیده سردار قندهار را نزد صاحبقران کامکار آوردند و حسب الحکم بر سر دار بردند و امیر تیمور گورکان آن سال در قندهار قشلاق فرمود
حاکو برلاس که در مملکت قندز و بقلان و اکند و حاکم بود فوت شد و صاحبقران والا گهر آن خبر شنیده مناصب امیر حاکو را به پسرش امیر جهانشاه مسلم داشت و در اوایل
فصل بهار که سلطان گل قرین فضل پروردگار با کوکبه ریاحین و ازهار بصوب انجمن چمن رایت نهضت برافراشت صاحبقران سعادتمند عزیمت سمرقند فرموده
ماسند فرمود و امیر سیف الدین برلاس را بحکومت قندهار نصب نمود و بر جناح استعجال روی بمستقر سریر دولت و اقبال نهاده در عرض چهارده روز آن مسافت دور
و دراز را طی فرمود بیت صعود سوی یمین فتوح سوی یسار زمانه تابع و گردون غلام و دولت یار

گفتار در ذکر ستیز امیر ولی و گریز وی و بیان فتح ولایت جرجان و مملکت ری

چنانچه سابقا مذکور گشت امیر ولی وعده کرده بود که باستان امیر تیمور گورکان شتابد تا تربیت یابد
اما برین وعده وفا ننمود بنابران امیر صاحبقران در سنه ست و ثمانین و سبعمائه موافق سیچقان ئیل با سپاهی پیل تن و لشکری صف شکن علم عزیمت بصوب استراباد
برافراخت و چون قرین سعادت و اقبال قبة الاسلام بلخ را محل نصب سرادقات جاه و جلال ساخت حاجی خواجه ایلچی که پیش ازین جهت خواستگاری
مخدره از دودمان مظفری بجانب شیراز رفته بود دختر سلطان اویس بن شاه شجاع را جهت شاهزاده پیر محمد بن عمر شیخ میرزا آوردند لاجرم بساط عیش و طرب
انبساط یافته چندروز لوازم سور و سرور بتقدیم رسید و چون حاجی خواجه در آن سفر پای از حد خود فراتر نهاده بود سر بباد داد آنگاه صاحبقران گیهان از
راه شبورغان در حرکت آمده بعد از وصول بآن حدود جنود ظفر ورود قراول امیر ولی را منهزم ساختند و قلعه دورون را بجنگ گرفته بنیاد حیات
کوتوال آن حصار را برانداختند و رایات ظفرنشان از آنجا نیز در حرکت آمده نواحی کبود جامه و شاسمان از یمن مقدم همایون غیرت افزای هفت آسمان گشت
و قراولان امیر ولی قدم جلادت پیش نهاده مدت نوزده روز میان ایشان و منقلای سپاه دشمن سوز آتش حرب افروخته بود روز بیستم امیر ولی با سپاهی بعدد
انجم پیش آمده بعد از سعی و کشش و کوشش نمود تا مغلوب و منهزم بازگردید و نوبت دیگر جسارت کرده شبیخون آورد و بدست جرات چوبها و بهنائی را که سپاه
صاحبقران جهانگشا در گرد معسکر استوار ساخته بودند درهم شکست و بمیان خیام درآمد و سپاه کواکب احتشام دست بانداختن تیر و راندن تیغ برآورده
بسیاری از جرجانیان کشته گشتند و امیر ولی کرت دیگر عنان تکاور بصوب گریز انعطاف داد و بعضی از اتباع او در جرها و چاههائی که جهت سقوط جنود منصور
کنده بودند افتادند و از امراء وافر تیمور و خدایداد و بهادر و عمر بهادر امیر ولی را تا میشی کردند و او دل از ملک و مال گرفته کوچ و متعلقان خود را در گرد
کوه دامغان گذاشت و خود بمملکت ری درآمد و چون دلیرانی که از عقب او شتافتند بری رسیدند از آن طرف رستمدار گریخت و بحمایت جنگل و تنابک اشجار از
چنگ شیران بیشه پیکار نجات یافت و حضرت صاحبقران ایالت ولایت جرجان را بلقمان پادشاه ولد طغا تیمور خان ارزانی داشته در شوال سال مذکور
با بعضی از عساکر منصور علم عزیمت بصوب ری برافراشت و آن زمستان در آن مملکت بپایان رسانیده در اوایل فصل بهار که نسیم عنبر نثار بهواداران
حسن و نوابت و سپار قلعه غنچه را بی استعمال پیکان خار دست بر دستبرد شکوفه چنانچه مفتوح گردانید بجانب سلطانیه نهضت نمود و حال آنکه چنانچه در ضمن وقایع
سلطان احمد جلایر سبق ذکر یافت در آن وقت پسرش اقبوقا با بعضی از امرا در آن قلعه بود و چون امرای سلطان احمد از قرب وصول آنحضرت واقف شدند
بی شائبه اهمال اقبوقا را برگرفته روی بصوب بغداد آوردند و عمر عباس که قراول سپاه گردون اساس بود با شصت نفر از دلیران جوشن پوش بیشتر

و تمام حدود انرا در حیز تسخیر آورد امیر ۲

بازآمدند ۳

بسلطانیه رسیده قلعه را مضبوط گردانید و مقارن فتح صاحبقران ظفرعطیه بسلطانیه در شهور سنه سبع وثمانین وسبعمایه ورود آمده ایلچی اصفهان برق و باد بشیراز
فرستاد و تا عادل آغا را که شمه از احوال او در جزو اول ازین مجلد مذکور شد بپایه سریر گردون مصیر رسانند و عادل آغا اطاعت فرمان واجب الاذعان کرده
ایالت سلطانیه تعلق بوی گرفت و امیر محمد سلطان شاه جهت کومک و امداد او تعیین پذیرفت آنگاه رایت ظفرپناه براه رستمدار بازگشته حکام آنجا مصحوب
امیر ولی روی بوادی گریز نهادند و آنحضرت بمازندران درآمده ولات ولایت آمل و ساری سید رضی الدین و سید کمال الدین باظهار اطاعت و انقیاد
مبادرت نمودند و صاحبقران فلک احتشام باعزاز و احترام سادات عظام قیام و اقدام فرموده بدار السلطنه سمرقند خرامید و تابستان آنجا
گذرانیده در زمستان جهت قشلاق عازم بخیر سرای گردید **ذکر یورش سه ساله صاحبقران علی الاطلاق و بیان فتح قلاع و بلاد**
آذربایجان و عراق در آن زمستان که بخیر سرای بیمن مقدم صاحبقران کشورکشای غیرت افزای گلستان ارم بود توقتمش خان بتحریک سلسله
مخالفت قیام نموده بیک پولاد اغلان با عیسی بیک و یغلی بی و قرانجی سرکرده نه تومان لشکر که اکثر ایشان در تیه ضلالت سرگردان بودند ساخته
بجانب آذربایجان فرستاد و آن جنود کافر نهاد از راه دربند بجلگاه تبریز درآمده و اشراف و اعیان آن ولایت بحکم الغریق یتعلق بکل حشیش امیر ولی و محمود
خلخالی را که پناه بدانجا برده بودند بر خود حاکم ساختند و ایشان باستحکام اطراف تبریز پرداخته قریب یکهفته بمدافعه لشکر دشت قیام نمودند عاقبت
امراء توقتمش خان بغلبه و قهر شهر را مسخر گردانیده امیر ولی و محمود گریخته بخلخال رفتند و کفار دشت قبچاق دست استیلا بنهب و تاراج برآوردند و از جور و بیداد
و فسق و فساد آنچه توانستند بتقدیم رسانیدند و بعد از آن زمستان با غنیمت فراوان و اسیران مسلمانان از همان راه که آمده بودند مراجعت نمودند چون این
خبر در بخیر سرای بسمع شریف صاحبقران گیتی کشای رسید ظلم و بیدادی که بر اهل اسلام رفته بود بر خاطر مبارکش گران آمد و رای عالم آرای بر تنظیم امور
ممالک عراق و آذربایجان گماشته در سنه ثمانین وثمان وسبعمایه موافق پارس ئیل امیر سلیمان شاه بن امیر داود و امیر عباس را با بعضی از سپاه گردون اساس
بضبط ماوراء النهر بازداشت و بنفس نفیس با سایر امراء عالیشان و سپاهی مانند آب دریای گران از جیحون عبور فرمود و بعد از طی منازل و مراحل بنواحی فیروزکوه
مضرب خیام عساکر سپهر شکوه گشته سید کمال الدین ساری بشرف بساط بوس دریافت و ولد خود سید غیاث الدین را ملازم موکب همایون ساخت و لشکر
نصرت اثر از آنجا بجانب لر کوچک در حرکت آمده و بروجرد را از جهات و اموال مجرد کردند و خرم آباد را معمکده گردانیدند و بسیاری از دزدان
و مفسدان را بقتل آوردند و ملک عز الدین را که حاکم آن دیار بود اسیر ساختند اما در بعضی از آن معارک اقتیمور بهادر و امیر عمر عباس بهادر و خواجه علی مؤید
سبزوار بدار القرار انتقال نمودند و مقارن آنحال سارق عادل و امیر محمد سلطان شاه بدرگاه ظفرپناه شتافته خبر رسید که سلطان احمد از بغداد عازم تبریز گشت
بنابران حضرت صاحبقران بجانب آذربایجان نهضت نمود و امیرزاده میرانشاه گورکان پیشتر روانشد و سلطان احمد بعد از دو هفته که در تبریز بود از
آمدن عساکر منصور وقوف یافته بسرعت برق و باد روی ببغداد نهاد و چون امیر صاحبقران به تبریز رسیده عادل آغا بنابر شکایت امیر محمد سلطانشاه در روز
چهارشنبه بیست و هشتم شعبان سنه مذکوره مقید و مواخذ گردید و بعد از آن چند روز دست قضا سجل حیاتش در نوردید و بروایتی که در ظفرنامه مسطور است
در خلال این احوال محمود خلخالی نجات خود را در هلاک امیر ولی دانسته او را بگرفت و بامیر تماری ایناق که در حدود خلخال بود سپرد و امیر تماری سر امیر ولی را از
تن جدا کرده بدرگاه عالمپناه فرستاد بیت انجاست حواله گاه سرهای سران هر سر که بپای خود نیاید ببرند القصه آن تابستان صاحبقران گیتی
ستان در تبریز بپایان رسانید و چون خسرو ثوابت و سیار در برج میزان منزل گزید ضبط آن ولایت را در عهده محمد سلطان شاه کرد و بصوب نخچوان
روانشد و از مرند و دره درگذر نموده از آب ارس بپل ضیاء الملک بگذشت و بحصار کرنی رسیده عساکر نصرت مآثر آن قلعه را بجنگ مسخر گردانیدند و شیخ
حسن را که سردار حصار بود دست بسته بحضرت آوردند و برین قیاس قلعه سرمالو و قارص را گرفته ویران کردند آنگاه ماهچه رایت ظفرنشان پرتو ظهور
بر گرجستان انداخته سپاه اسلام قلعه تفلیس را بضرب تیغ جهاد از کفار ظلم نهاد انتزاع نمودند و بسیاری از ایشان را بسبیل المهاد فرستادند و حاکم آن قلعه ملک
بقراط را بدرگاه صاحبقران عالیجاه آوردند و فرمان واجب الاتباع بر طبق قضیه والوثاق صادر شد که او را مقید نگاه دارند و بعد از آن خسرو جم قدر اراده
نشاط شکار فرموده چندان حیوان از گوزن و آهو و نخچیر در جرگه جمع آمد که سپاهی با آن کثرت پس از آنکه از تیر انداختن و تیغ راندن فارغ گشتند دست به بستن
جانوران شکاری برده هرکدام که فربه بود میکشتند و هرچه لاغر بود میگذاشتند و در آن یورش امراء نامدار و نوئینان کامکار اطراف و جوانب ولایت

سلطان ۲

ولایات کرجستان را تاخته بنیاد کفر و ضلالت بر انداخته سالما غانما بموکب همایون پیوستند و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از آن مهام فراغت یافت
عنان عزیمت بصوب قشلاق قراباغ تافت و در آن مقام پادشاه اسلام بر وفق کلام معجز نظام ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة زبان الهام
بیان بنصیحت بقراط تفلیسی گردان ساخته او را بقبول شریعت غرا دعوت فرمود و از میامن انوار ارشاد فرمان فرمای بلاد و عباد فروغ ایمان بر سینه
دل بقراط تافته ظلمت ضلالت را بروشنائی هدایت متبدل گردانید و بصحت عقیدت فایز شده کلمه توحید بر زبان گذرانید و پادشاه صاحب تایید تالیف
دل بقراط را از لوازم شمرده همت عالی نهمت بر تربیتش گماشت و حکومت ولایاتی را که متعلق بوی بود با دیگر ضمایم مضافات ارزانی داشت و مقارن
آن حال والی ملک شروان امیر شیخ ابراهیم که بتعظیم شان و قدم دودمان از سایر ملوک آن زمان ممتاز و مستثنی بود بارشاد عقل نیک اندیش کمر اخلاص بر
میان جان بسته از راه انقیاد در خدمتکاری بدرگاه عالمپناه شتافت و بمساعدت قاید توفیق شرف بساط بوسی دریافته پیشکشهای لایق و تنسوقات رایق
بعرض رسانید و از جمله نکات بدیعه که بتعلیم خرد خرده دان ظاهر ساخت یکی آنکه در آن هنگام که از هر جنس از اجناس تقوزی پیشکش میکرد هشت غلام خوب
منظر بنظر صاحبقران والاگهر در آورد و خود در میان غلامان ایستاد تا تقوز تمام شد نظم غلامان ترکی زبان هشت برد بجای نهم خویشتن را شمرد
چو گل شاه بشکفت از کار او از آن کرده شد گرم بازار او و چون صورت اخلاص امیر شیخ ابراهیم موقع قبول یافت صاحبقران دوست نواز
اورا باصناف الطاف اختصاص داده زمام ایالت ولایت شروان و شماخی تا اقصی البرزکوه در قبضه درایتش نهاد **ذکر بعضی از وقایع یورش**
سه ساله صاحبقران گیتی ستان و بیان معاودت آنحضرت جهت عصیان و طغیان توقتمش خان در بهار سنه تسع و
ثمانین و سبعمائه که لشکر سبزه و ریاحین در اطراف دشت و بساتین حرکه نمود پادشاه دشت قبچاق توقتمش خان رقم نسیان بر صحایف حقوق امیر تیمور
گورکان کشیده لشکری گران از راه دربند بصوب آذربیجان روان فرمود و این خبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسیده شیخ علی بهادر و امیر ایکو تیمور و عثمان
عباس را بدفع باغی نامزد کرد و متعاقب ایشان امیرزاده میرانشاه را نیز بدان جانب فرستاد و امرا پیشتر بسپاه دشت قبچاق رسیده دست به تیر و کمان
بازیده دشمنان نیز تیرباران کردند و نزدیک بود که بخلاف معهود لشکر منصور مقهور گردند که ناگاه گرد موکب میرزا میرانشاه پیدا شد و سپاه شاه
زاده بیک حمله اوزبکان را گریزانیده بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند و جمعی را اسیر و دستگیر کرده بپایه سریر سلطنت مصیر بردند امیر کشورگیر همه را خلعت
داده و رخصت مراجعت ارزانی داشته فرمود که توقتمش خان را بگوئید که چون بین الجانبین حق پدر و فرزندی ثابت است میباید که بر پیمان عهد و
پیمان ثابت قدم بوده دیگر بامثال این افعال اقدام ننماید آنگاه صاحبقران جمجاه کمند همت بر فتح قلعه بایزید انداخته بعد از فراغ از آن مهم روی
بدفع شر قرا محمد ترکمان آورد و ایل و الوس او را تاخته و حصار ایدین را مسخر ساخته بارزن الروم رسید و ایلچی بارزنجان فرستاده حاکم آنجا طهرتن را
بمطاوعت خواند و او سر بحلقه متابعت در آورده پیشکشهای لایق ارسال داشت در خلال این احوال ملک عزالدین شیر در قلعه وان تحصن جسته
یاغی شد و عساکر نصرت آثار بمحاصره و محاربه آن حصار که بغایت بلند و استوار بود قیام و اقدام نموده بعد از دو روز ملک عزالدین بپای عجز و اضطرار
بیرون آمد اما ساکنان قلعه ناصرالدین نامی را بر خود حاکم ساخته در مقام سرکشی ثبات قدم ورزیدند و بیست و هفت روز زمان تمرد ایشان
امتداد یافته عاقبت لشکر قیامت اثر قلعه را در حیز تسخیر کشیدند و خلقی از متوطنان قلعه را بقتل رسانیدند و امیر یادگار اندخودی بتخریب آن حصار
که از ابنیه شداد و عاد است مامور گشته هرچند سعی نمود یک سنگ از آن جدا نتوانست ساخت و فرمان واجب الاتباع نفاذ یافت که یک
ابرو و بروت و نصف ریش ناصرالدین را تراشیده در روز کوچ او را گردن زدند و در گذرگاهی سنگ انداختند تا تمام لشکر بروی گذشتند
و چون حدود خوی و سلماس از غبار موکب گردون اساس مشکبار گشت ملک عزالدین بر تبت تربیت سرافراز شده بایالت ولایت کردستان
رفت و چنانچه در جزو ثانی ازین مجلد سمت تسطیر یافت بعد ازین وقایع صاحبقران منصور جهت تادیب آل مظفر باصفهان شتافت و چون از قتل و غارت
آن ولایت فارغ شد عنان باره جهان نورد بصوب شیراز تافت و در آن مملکت مفخر و سرافراز قرین اصناف تنعم و ناز بساط نشاط گسترده بود که
ناگاه از ماوراء النهر چپر ایلچی بهفده روز رسید و عرض کرد که توقتمش خان باغی گشته دخان طغیان باوج آسمان رسانید بنابر آن حضرت صاحبقران حکومت
بلاد عراق و فارس را بآل مظفر گذاشته عنان عزیمت بصوب سمرقند منعطف گردانید **گفتار در بیان جرأت و جسارت سپاه اوزبک**

وحیل جته در ترکستان و ماوراء النهر و ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب ایشان از کمال خشم و قهر چون قمر الدین
اوغلان چند نوبت از ضرب تیغ آفتاب شعاع صاحبقران آفاق مانند قمر در محاق و مریخ در وبال مشوش و بدحال گشت از مغولستان بدشت قبچاق رفته توقتمش خان التجا
برداشت که نسبت بحضرت صاحبقران آفاق لوای مخالفت برافراشت و بیک یارق اوغلان و ایلتمش اوغلان و عیسی بیک و ساتقن بهادر را با لشکری گران
بصوب ترکستان فرستاد و آقخواجه اغلان را همراه سپهر تسخیر ختلانی کرده فرمود که از طرف خوارزم بماوراء النهر شتابند و در اندیار هرچه یابند بربایند و این اخبار چون در
ولایات شیوع یافته امیر سلیمان شاه و امیر عباس با سایر امرا و لشکریان که در سمرقند بودند با میرزاده عمر شیخ پیوستند و شاهزاده از اندکان لشکر بسرحد ترکستان
کشیده از آب سیحون بگذشت و در منزل جوکلاک که از آنجا تا اترار پنج فرسخ شرعی مسافت است بیاغی رسیده جنگی سخت در پیوست و میرزاده عمر شیخ بنفس نفیس حمله کرده
بر قلب دشمن تاخت و از آنجانب بیرون رفته از لشکر خویش دور افتاد و سپاهیان چون او را ندیدند متوهم گشته پای در طریق گریز نهادند و امیر عباس بزخم تیری مجروح
شده بعد از چند روز وفات یافت اما میرزاده عمر شیخ بسلامت از میان اوزبکان بیرون آمده باندکان شتافت و بار دیگر سپاه متفرق شده را جمع
گردانید در آن اثنا شنید که انکاتوره برادرزاده امیر حاجی بیک ارکنوت بسیرام و تاشکنت لشکر کشیده بتعذیب عباد و افروختن آتش عناد مشغول است بنا
بران بجخند توجه نمود و انکا معلوم فرمود که مخالفان از راه دیگر بصوب اندکان روان شده اند عنان مراجعت انعطاف داده در کنار آب خشیکت که عبارت
از سیحون است بمغولان رسید و شکست یافته بقلعه اندکان بازگشت و انکاتوره متعاقب بظاهر اندکان شتافته خواست که بمحاصره مشغولی نماید میرزاده عمر
شیخ را عرق حمیت در حرکت آمده مانند شیر خشمناک از قلعه بیرون تاخت و نوبت دیگر محاربتی در غایت صعوبت روی نمود و چون لشکر خصم بسیار بود توکل
بهادر عنان اسپ شاهزاده را گرفته از معرکه بیرون برد و انکاتوره مصلحت محاصره ندیده راه کاشغر پیش گرفت اما امیر سلیمان شاه و امرا عالیجاه چون
از معرکه جوکلاک منهزم بسمرقند رفته بمحافظت شهر مشغول گردیدند فوجی از لشکر توقتمش خان که از راه خوارزم متوجه ماوراء النهر بودند چون بحدود بخارا
رسیدند بخارائیان کاخ دماغ را راه داده بقصد محاصره در ظاهر شهر نشستند و طغابوغای برلاس و التمش قوچین که در بخارا بودند قلعه را مضبوط ساخته بمدافعه مشغولی
نمودند و چند روز بین الجانبین مقاتله دست داده چون اوزبکان دانستند که تسخیر شهر تیسیر نمی پذیرد کوچ کرده بخرابی ولایات ماوراء النهر پرداختند
و زنجیر سرای را آتش زده تا کوی تن غارت و تاراج نمودند و این اخبار در شیراز بعرض صاحبقران سرافراز رسیده در ساعت امیر عثمان عباس را باسی هزار سوار
جلادت آثار از راه یزد بجانب سمرقند روان کرد و بنفس نفیس در اواخر محرم الحرام سنه تسعین و سبعمایه روی بمستقر سریر سلطنت آورده در ولایت ری باعز
همایون پیوست و حکومت آن مملکت را بموسی جوکار رجوع نمود و ایالت همدان و قم و کاشان و قزوین را به پیر احمد ساده تفویض فرمود و فیروزکوه و خوار ری
و توابع را باسکندر شیخی عنایت کرد و سمنان و هزار جریب را با میر عز الدین ولد سید عماد الدین مسلم داشت و دامغان را باسم امیر جمشید قارن که از قهستان
خراسان بود رقم زد و چون لقمان پادشاه فوت شده بود استراباد را به پسرش پیر پادشاه داد و جمیع حکام را بتمهید بساط عدل و انصاف وصیت کرده بتعجیل هر چه
تمامتر بخراسان درآمد و بمجرد استماع صیت نهضت آنحضرت لشکر دشت دست از ماوراء النهر باز داشته روی بدیار خویش نهادند و چون ماهچه رایت نصرت
آیت از افق بلده سمرقند طالع گشت صاحبقران سعادت اشتمال امرا و سرداران واقعه جوکلاک را بموقف یرغو طلبیده شاهزاده عمر شیخ را نوازش بسیار
و جمعی را که در آن جنگ سستی کرده گریخته بودند بازخواست بلیغ فرمود و امیر خدایداد و شیخ علی بهادر را بتعاقب لشکر توقتمش خان مامور گردانید و ایشان
تا منزل بولان شتافته و جمعی از دشمنان را کشته بسلامت بازگشتند **ذکر بعضی از وقایع که بعد از وصول امیر تیمور گورکان به
ماوراء النهر اتفاق افتاد و بیان پیراستن گلشن ممالک محروسه از خار طغیان اهل شر و فساد** چون صاحبقران
والا نژاد نوبت دیگر دار السلطنه سمرقند را از فر طلعت همایون طراوت بهشت برین داد چنان بوضوح پیوست که از اتباع توقتمش خان ایلتمیش اوغلان
و سلیمان صوفی در خوارزم نشسته اند و ابواب ظلم و تعدی گشاده درهای انصاف و آزرم فرو بسته اند بنابران دفع شر آن جماعت را بر ذمه همت پادشاهانه
لازم نمود و در سنه تسعین و سبعمایه موافق لوی ییل بآنجانب نهضت فرمود و مخالفان بر این معنی اطلاع یافته طریق صواب منحصر در فرار دانستند و بر جناح استعجال
بدشت قبچاق شتافته بتوقتمش خان پیوستند و صاحبقران بی همال بدولت و اقبال در خوارزم نزول اجلال فرمود و امیرزاده میرانشاه و محمد سلطان شاه
و شمس الدین عباس و اوچ قرا بهادر را با سپاهی پرشکوه بتکامیشی مخالفان ارسال داشت و ایشان از برق و باد سرعت سیر استعاره کرده بدشمنان رسیدند

رسیدند و بسیاری از آن طایفه کشته سالما غانما باز گردیدند آنگاه صاحبقران بهرام قهر خوارزم را ویران ساخته متوطنان آنجا را بماوراءالنهر کوچانیده عنان عزیمت بمستقر
سریر سلطنت معطوف گردانید و خوارزم مدت سه سال بر همین منوال ویران بود که هر چند سپهر دوار در گرد آن ولایت تا باهر گردیده احتیاط مینمود ساکن دیاری و نافخ ناری
در آنجا ندید و چون خسرو صاحبقران بعد از مراجعت از دشت قپچاق در سنه ۷۹۳ همت بر تعمیر آن ولایت مصروف داشته موسی پسر جنگی قوچین را بدانجانب
فرستاد تا خوارزم را بحال عمارت باز آورد و از جمله وقایعی که در اثناء یورش خوارزم روی نمود یکی آنکه محمد میرکه ولد شیر بهرام که بشرف مصاهرت امیر تیمور
گورکان مشرف بود و سلطان بخت بیگم را در حباله نکاح داشت و در ولایت ختلان رایت حکومت می افراشت بسبب تلقین بخت بد یاغی شد و از سمرقند
بحصار شادمان گریخته خانه داد ملک برلاس و اقیمور بهادر را غارت کرده جیبخانه خاصه پادشاهی را تصرف نمود جمعی از اوباش که بحبایل پرخاش بر وجمع گشته
بودند بخشید و متشمر جنگ و قتال گردید و امیرزاده عمر شیخ بر آن معنی مطلع شده از سمرقند بدانجانب نهضت نمود و بمجرد آوازه توجه شاهزاده سلک جمعیت محمد میرکه
از هم گسیخته هر طایفه بطرفی گریختند و محمد میرکه بختلان رفته از آنجا ببدخشان شتافت و حاکم آن سرزمین شاه بهاء الدین دست رد بر سینه امید او باز نهاده
میرکه خائب و خاسر از دروازه بازگشت و در اثنای راه عثمان پسر اردوغ میرکه بسمرقند میرفت بسر چشمه رسیده محمد میرکه را دید که با چهار نوکر بنشسته
و اسپان را بعلف گذاشته فی الحال او را گرفته بامیرزاده عمر شیخ که در ختلان بود خبر فرستاد و فرمان شاهزاده نفاذ یافته محمد میرکه بقتل رسید و دیگر آنکه در آن
ایام که رایات نصرت آیات متوجه خوارزم بود سیورغتمش خان در بخارا بیمار گشته وفات یافت و نعش او را بجانب کش نقل کرده در گنبدی که از جهت تابش
بود دفن نمودند و چون امیر تیمور گورکان از خوارزم قرین سعادت و اقبال بمستقر جاه و جلال رسید طوی عظیم فرمود و ولد سیورغتمش خان سلطان محمود را
بخانی بر داشت و اشارت کرد تا نامش را علی الرسم بر اوایل مناشیر نوشتند و در اواخر سنه مذکوره توقتمش خان بعزم رزم امیر تیمور گورکان با سپاهی
فراوان متوجه ترکستان گشته تا یسی و صبران عنان بکران باز نکشید و منغلای لشکر او که سرکرده ایشان ایلتمش اوغلان بود ببرنوق رسید و صاحبقران گیتی ستان
از طغیان مخالفان خبر یافته با وجود شدت برودت هوا و کثرت برف و باران و سرما متوجه دفع ایشان شده صباحی که خورشید خنجر گذار اعلام زرنگار
برافراخته متوجه مواکب کواکب بود به بیک ناگاه بر سر ایلتمش و لشکر توقتمش راندند و ایلتمش مجال قتال و جدال نیافته هزیمت غنیمت دانست و جنود ظفر ورود
او را تعاقب نموده بسیاری از اوزبکان برتیغ بیدریغ بگذرانیدند و بعضی از ایشان از بیم تیغ آتش فشان خود را در آب خجند انداخته خاک وجود ایشان
بباد فنا نابود شد و حضرت صاحبقران از آن منزل معاودت فرموده در ماه صفر سنه ۷۹۱ در منزل آقار فرود آمد و چون از فر طلعت سلطان فروردین
و هجوم سپاه سبزه و ریاحین لشکر سرما از فضای صحرا و بساتین رخت هزیمت بر بست در ماه ربیع الاول سال مذکور موافق اوایل تیلان ئیل حضرت صاحب
قران نوبت دیگر بر زین ملک ستانی نشست و بر آب سیحون پل بسته عبور نموده تیمور قتلغ اوغلان و سونجک بهادر و عثمان بهادر را برسم منغلای پیش
فرستاد و ایشان شبیخون بر مقدمه سپاه توقتمش خان زده جمعی کشتند ایشان فزون از شمار و بقیة السیف بلطایف الحیل خود را به توقتمش خان رسانیدند
و کیفیت حال معروض گردانیده اقدام ثبات و قرارش بهمت تزلزل پذیرفت و با وجود لشکری در غایت کثرت و وفور استعداد و اهبت عنان
عزیمت بصوب هزیمت منعطف ساخته راه دشت قپچاق پیش گرفت و امیر تیمور گورکان بر فرار مخالفان اطلاع یافته عنان بتکامیشی ایشان تافت و قراول
سپاه منصور بجنداول توقتمش خان رسیده جمعی کثیر از ایشان را بقتل رسانیدند و سالما غانما بازگشته در اثناء طی بیابان بقبیله درخان که با صد خانه وار نشسته
بود دو چار خوردند و او را گرفته در موضع اقتوما بدرگاه پادشاه مظفر لوا رسانیدند و امیر تیمور گورکان از آنجا کوچ فرموده موضع آل قشون معسکر همایون
گشت و در آن منزل خبر رسید که حاجی بیک جونی قربانی که از حضرت صاحبقرانی تربیت یافته بود و در قلعه طوس حکومت مینمود و ملوک سربدار که بحکم امیر
زاده میرانشاه حاکم سبزوار بودند یاغی شده اند و بواسطه شامت افعال ایشان دیار خراسان پر فتنه و آشوب است و صاحبقران والاتبار امیرزاده میران
شاه را جهة دفع شر آن جماعت بصوب خراسان فرستاد و شاهزاده همعنان ظفر و اقبال رایت نهضت برافراخته چون بسمرقند رسید بنابر ملاحظه ماده
فساد خراسانیان ملک پیر محمد ولد ملک غیاث الدین پیر علی را با دو پسرش زین العابدین و محمود شربت شهادت چشانید آنگاه از آب آمویه گذشته
باتفاق والی هرات امیر اقبوغا متوجه دشمنان شده مهم ایشان را بر طبق دلخواه دوستان ساخت و ملوک سربدار و حاجی بیک فرار بر قرار اختیار کرده حاجی
بیک بدست سادات هزار جریب گرفتار گشت و معیته بدرگاه عالمپناه رسیده کشته شد و امیرزاده میرانشاه بعد از فتح طوس قریب ده هزار کس از مردم

بهادر

انجامید بقتل رسانیدند و دود از دودمان اهل ناموس برآوردند حکومت آن ویرانه را بپهلوان بایزید عسس که در زندان حاجی بیگ معتقد بود تفویض نمود آنگاه بهار
رفته و چند ماه در باغ زنغار بعیش و طرب گذرانیده در سلخ شوال سال مذکور متوجه ملازمت پدر بزرگوار شد و در منتصف ذی قعده بدار السلطنه سمرقند رسید
و در سنه ۷۹۰ حضرت صاحبقران را داعیه چنان بود که جهت انتقام توقتمش خان لشکر بدشت قبچاق کشیده الوس جوجی خان را عرضه نهب و تاراج گرداند اما
امرا و نوئینان زانو زده و متفق اللفظ والمعنی عرضه داشتند که مناسب چنان مینماید که نخست بمغولستان رفته مواد استظهار و اعتضاد دولت علقمه خان و خضر خواجه
اوغلان و انکا توره را منقطع گردانیم تا در غیبت موکب همایون نتوانند که بممالک ترکستان و ما وراء النهر تعرض رسانند آنگاه متوجه دشت قبچاق شویم و صاحب
قران مظفر لوا این ملتمس را بسمع رضا اصغا نموده در سنه مذکوره بنفس نفیس متوجه مغولستان گشت و شاهزادگان سعید یار آثار و نوئینان رستم کردار را
از طرفی تعیین داده با جنود نامعدود باطراف و اکناف ولایات خضر خواجه اوغلان و انکا توره ارسال داشت تا تمامی صحاری و قفار را بنعل توسن عالم گرد و سم سمند
جهان نورد پیموده بسیاری از دشمنان را در معارک ستیز بضرب تیغ و زخم تیر خونریز بر خاک هلاک انداختند و اکثر ایل و الوس جته را غارت نموده عیال و
اطفال ایشان را اسیر ساختند و در سنه اثنی و تسعین و سبعمایه صاحبقران عالیجاه میرزا سلیمانشاه و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و برادرش امیر عثمان را
با جمعی دیگر از امرای عالیشان و بیست هزار سوار از سپاه جلادت نشان جهت دفع قمرالدین بهمان جانب فرستاد و ایشان اطراف و جوانب مغولستان را بپای
جلادت و پهلوانی پیموده چون بقراتال که یورت انکا توره بود رسیدند شنیدند که اولجایتو و آغا چلکاچی که با چهار صد سوار شیر شکار بکرمی رفته بود در شکارگاهی با
قمرالدین دوچار خورده جنگی عظیم واقع شده بسیاری از جانبین بقتل آمدند امرا از برای تحقیق این قضیه حسن جاندار و ایلش و بیکیش را ارسال داشتند و ایشان تا بمکانی
شتافتند که کشتها پشتها دیدند و از قوم مغول شخصی یافتند زخمدار که رمقی از حیاتش باقی بود و از تقریر او چنان معلوم شد که قمرالدین بعد از محاربه بصحرای یخنی و جبی
رفته است امرا بعد از تحقیق این خبر با سه هزار و صد سوار از عقبش در حرکت آمدند و بکنار آب ارتیش رسیده معلوم کردند که قمرالدین از آب گذشته و بطرف تولس که سمور و قاقم
انجا میباشد گریخته و امرا روزی چند در آن منزل توقف کرده کسان خود را از آب گذرانیدند تا نشانها باسامی ایشان بر درختان آن بیشه نهادند آنگاه عنان مراجعت
انعطاف داده در سمرقند بملازمت صاحبقران سعادتمند فایز شدند و چون خاطر همایون از مهم ربع مسکون از آن تمام جمعیت کلی حاصل نمود رایات
نصرت آیات در ضمان عنایت واهب العطیات بجانب دشت قبچاق نهضت فرمود

گفتار در بیان توجه امیر تیمور گورکان بجانب دشت و ذکر بعضی از اموری که در اثناء راه واقع گشت

سلطان مبارزان کشور دین و سرور سرافرازان فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما
صلی الله علیه و آله المعصومین الهادین این کلام معجز آیین بمسامع سالکان طریق یقین میرساند الجنة تحت ظلال السیوف و از شعشعهٔ انوار این فریده حمیده فروغ
آیینی بر شبکاه ضمیر هوشمندان آگاه میتابد که نضارت روضهٔ دولت و اقبال از سرچشمهٔ شمشیر آبدار و اضاءت شمع امانی و آمال از پرتو شعلهٔ سنان شعله
آثار بروشنی دیدهٔ امید در غبار معرکه پیکار توان دید و فروغ حدقهٔ سعادت جاوید از سواد شب کارزار باید طلبید رباعی شاهی که کشیده رایت
جهاد پیوسته قدم بوادی غزو نهاد   گردد بریاض ملک دایم دلشاد   در سایهٔ شمشیر بود باغ مراد   مصداق این سیاق حال خجسته مآل صاحبقران
ستوده خصالست که از مبادی ایام اقبال و کامرانی تا نهایت اوقات استقلال و جهانبانی همواره چهرهٔ مقصود در مرات شمشیر مصقول میدیده و پیوسته
از عزایم متوالی بدرجات مفاخر و معالی فایز میگردیده بیت عروس ملک کسی در کنار گیرد چست که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند بنا بر علی بدا در پانزدهم سنه
اثنی و تسعین و سبعمایه عزم یورش دشت قبچاق جزم کرده خلال التفات بضبط احوال سپاه ظفر مآل انداخت و امرا و نوئینان بلکه سایر سپاهیان و لشکریان را بانعام
اسپ و زره و جوشن و بکتر بنواخت و در ساعتی مسعود و زمانی محمود از سمرقند نهضت نموده از آب خجند عبور فرمود و آن زمستان در حدود تاشکند قشلاق
کرده در آن اثنا مزاج بهجت فزا از نهج صحت انحراف جست و مرض اشتداد پذیرفته چهل روز امتداد یافت بعد از آن شفای کلی قرین ذات خجسته صفات گشته
معاودان اتصال میرزاده میرانشاه با سپاه خراسان باردوی ظفر نشان ملحق شد و در روز پنجشنبه ۱۲ صفر سنه ثلث و تسعین و سبعمایه که آفتاب در هشتم درجهٔ دلو بود
فرمان صاحبقران باستحقاق در باب امضاء سفر دشت قبچاق نفاذ یافته رخ بجنبید ایران و توران ز جا می   و با نجه لوای کشور کشائی آغاز طی منازل
و قطع مراحل کرده چون بموضع قرا سمان از مقر نزول همایون بغیرت فزای فضای آسمان گشت ایلچیان توقتمش خان بآستان اقبال ایشان رسیدند و بوسیله نوئینان عالیشان
ببارگاه سپهر اشتباه در آمده یکدست شنقار و نه سر اسپ را بطوار پیشکش گذرانیدند و پیغامی که آورده بودند عرض نمودند محض سعادت انکه توقتمش خان از اظهار

اظهار خلاف وارتکاب جنگ و مصاف بغایت نادم و پشیمان است امید میدارد که صاحبقران عالیمقام صحایف جرایم و آثام او را بزلال عفو و اغماض
شسته نوبت دیگر بر سر عنایت آید تا پای در طریق اخلاص و عبودیت نهاده من بعد رقبه از ربقهٔ انقیاد و اطاعت بیرون نیارد بنده باشد بفرمان
شاه نیچیه دگر سر زبیچاپی پادشاه امیر تیمور گورکان بدان سخنان التفاتی نکرد و بر زبان آورد که با وجود انواع مراحم و عواطف که ازینجانب نسبت بتوقتمش
خان صدور یافت او حقوق را بعقوق مبدل ساخته عنان نهب و تاراج بصوب ممالک محروسه تافت و اکنون که عزم رزم او جزم کرده ایم زبان باعتذار و استعفا
میگشاید چون بکرات نقض عهد و پیمان ازو مشاهده افتاده اعتماد بر سخن او نشاید نیست زبان و دل او بهم راست نیست فریبا ستاین قول و درخواست
و ایلچیان را طوی داده و خلعتهای زردوزی پوشانیده موقوف داشت و در چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول نوبت دیگر بر بارهٔ کوه پیکر نشسته متوجه دشت گشت
و در روز چهارشنبه ۱۲ جمادی الاولی بکجیک تاق که از جبال مشهور آن بیابانست رسیده روز جمعه الغ تاق مخیم نزول همایون شد و امیر تیمور گورکان جهة نظارهٔ
دشت قبچاق که ششصد فرسخ طول و سیصد فرسنگ عرض دارد بر بالای آن کوه رفته چندان که چشم کار کرد علف زار بنظرش درآمد و فرمود که لشکریان
سنگ آوردند و در آن محل منارهٔ بلند برافراختند و سنگ تراشان چابک دست تاریخ آن ایام را بر آن مثبت ساختند و روز دیگر از آن
منزل نیز کوچ بوقوع انجامیده بکنار آب ایلان جوق شتافتند و از آب عبور نموده بعد از هشت روز بموضع انا قراغوی محل نزول لیران رزمجوی گشت
و چون از ابتدای نهضت از تاشکنت تا آن غایت چهار ماه گذشته بود و تقضای تمام باذوقهٔ لشکریان راه یافته آمد و دشت از آبادانی و زراعت بسیار دور است
در اردوی همایون قحط و غلائی عظیم روی نمود چنانچه بهای یک سر گوسفند بصد دینار کپکی رسید و ایضا قیمت یک من غله بسنگ بزرگ که عبارت از شانزده من
شرعیست بصد دینار کپکی ترقی کرده و اکثر افراد لشکریان در آن بیابان تخم مرغان و گیاهی که شایستهٔ خوردن بود میگذرانیدند و این معنی بر ضمیر منیر خسرو جهانگیر وضوح
یافته نسیم اشفاق از مهب الطاف وزیدن گرفت و فرمان عالی بسمت نفاذ پذیرفت که امرا و تومان و هزارجات و دهجات جار رسانیدند و چگلکا ستانند که هیچ
آفریده نان و کماج و تقرا و تماج نپزد و هر کس از مطبوخ به بلماق قناعت نماید و امرا بحکم تجربه فرموده از یکمن آرد بسنگ انبار که کنایت از هشت من شرعیست با [illegible]
مقداری سبزی شصت کاسه بلماق از دیگ بیرون آمد و مقرر شد که هر یک از متعینان مانند سایر افراد الناس روزی بیک کاسه بلماق اکتفا کنند لاجرم
جمعی از گردن کشان سرافراز که کباب گوشت مرغ و قاز بتکلف میخوردند در آن ایام بظرفی بلماق سر فرود می آوردند مثنوی شکمها فتاد از پی خشک و تر
جوانان در یوزه گر در بدر گرسنه شکم بر بلند دوخت چشم که همسایهٔ گوشت بود استخوان و صاحبقران ستوده مآثر بملاحظهٔ آنکه توشه و ماکول در قشون
ملازمان همایون پیدا شود در روز دوشنبه غرهٔ جمادی الآخر اختیار شکار فرموده امرا برانغار و جوانغار بجرگه روان شدند و آنمقدار صید راندند که
چون جرگه بهم رسید و امیر تیمور گورکان و شاهزادگان از تیر زدن و شکار افکندن فارغ شدند با وجود تنگی حال لشکریان هر جانوری که فربه بود میگرفتند
و لاغر را میگذاشتند و در آن صیدگاه نوعی از آهو یافتند از گاو میش بزرگتر که مثل آن هرگز ندیده بودند و مردم دشت آنرا بگن گویند القصه مدتی قوت
سپاهیان از گوشت شکاری معد و مهیا بود و حضرت صاحبقرانی بعد از فراغ از شکار بعرض سپاه نصرت شعار پرداخته الاچوقی چند دیده متفکر بود که آیا
کدام یک از امرا و سران لشکر را متعلق گرداند در آنحال امیرزاده محمد سلطان زانو زده التماس نمود که آنخدمت را بوی رجوع فرمایند و این جرأت از آن
شاهزادهٔ بلند همت پسندیده افتاده در روز جمعه هفتم جمادی الاخری با جمعی از عظما امرا و نوئینان پیشتر روانه شد و شب و روز کوچهای دور کرده تفحص
کنان طی مسافت مینمودند و چون از آب توبل عبور فرمودند قراولان خبر رسانیدند که در بعضی مواضع آتشها افروخته دیدیم و هرچند تفتیش کردیم از فرزندی
آتش نیافتیم ع اگرچه لشکر عشق آمد این چه آتشهاست و امیرزاده محمد سلطان کیفیت واقعه را بعرض حضرت صاحبقران مظفر لوا پیغام نموده آنحضرت
بعد از شنیدن این خبر به تعجیل هرچه تمامتر در حرکت آمده و با تمامی لشکر از آب توبل گذشته به تعاقب پیوست و عساکر گردون مآثر آن بیابان را در زیر سم گیهان نورد
آورده هرچند سعی نمودند از مخالفان نشان نیافتند و در صحرای حیرت سرگردان شدند امیر تیمور گورکان بعوق دولت روز افزون شیخ داود ترکمان را
که مردی جلد کار دیده بود بخبرگیری روان فرمود و او دو شبانه روز بسرعت برق و باد اسپ رانده در شب دوم الاچوقی چند دیده و در پس پشته پنهان
شد صباح شخصی از آن الاچوقها بیرون آمده و بطرفی روانه شد شیخ داود آنکس را گرفته بنظر صاحبقران والا گهر رسانید آنحضرت شیخ داود را بکمر ترکش
ندنکار و خلعت خاص انعام فرموده از آنشخص حال توقتمش خان پرسید جواب داد که یکماه است که ما از میان ایل و الوس بیرون آمده اینجا ساکن گشته ایم

دمغول آنرا قندغای می گویند ۲

سنوران ۲

گرفته ۲

وازخان خبری نداریم اما چند روز شد که ده سوار جبه پوش آمده در بیشه که درین نزدیکی است بسر میبرند و نمیدانیم که چه کسانند امیر تیمور گورکان عبد خواجه
یاسی مرد تعیین کرد که مردم آن لاجو قهار را کوچاینده بار دور ساختند و قماری سیاول را با بیست سوار ارسال داشت که جبه پوشان آن جنگل را بجنگ آورند
و قماری با آن مردم حرب نموده بعضی را بکشت و برخی را گرفته بپایه سریر سلطنت مصیر آورد و پادشاه جوان بخت پیر تدبیر خبر توقتمش خان از ایشان معلوم نمود و از آنجا
و چند مرحله دیگر پیموده دوشنبه غره رجب صباح بکنار آب اییک رسیده بر سر پل سوار بایستاد تا تمامی سپاه ظفر مآب طایفه بر روی جسر و زمره از میان آب
عبور نمودند و در آن اثنا بتحقیق پیوست که یاغی نزدیک است بنابران فرمان عالی صادر گشت که لشکریان از کوچ و قشون خود جدا نشوند و در هر منزل در گرد معسکر
خندق کنند و برین منوال چند مرحله دیگر پیش رفته ناگاه از نزد قراولان خبر رسید که سه قشون از سپاه مخالف نمودار گردید امیر تیمور گورکان جیبها بخش کرده
و بسیار بسرداران بخشیده بیشتر فرا میدود و قراولان شخصی گرفته بنظر انور رسانیدند چون از و خبر پرسیدند جواب داد که توقتمش خان شنیده که در میان
لشکریان شما آزوق نایابست لاجرم میخواهد که شما را پیشتر کشد و آن بیچاره با آنکه راست گفت کشته گشت بعد از آن مبشر را بوفور انعام و اکرام مباهی
و مفتخر ساخته از گرفتاران احوال توقتمش خان استفسار نمود جواب دادند که مقرر شده بود که لشکر در قرق کول جمع آیند و ما بدانجا رفتیم و خان را نیافتیم آنگاه
امیر جلال حمید بقراولی رفته و سیاهی سپاه اوزبک دیده خبر باز فرستاد و امیر تیمور گورکان امیر ایکو تیمور برلاس را با فوجی از شجعان رستم توان بقراولی تعیین
فرمود و ایشان بامتثال امر مبادرت جسته و از کل و لای عظیم گذشته با امیر جلال حمید پیوستند و چون پیشتر رفتند گروهی از سپاه دشت را بر زبر پشته
ایستاده دیدند و امیر ایکو تیمور فی الحال جمعی از لشکر کوه شکوه بجانب آن جماعت روان گردانید و مخالفان از آنجانب پشته پایان شتافته مردم ایکو تیمور
بجای ایشان بر آمدند و در آن طرف سی قشون سپاه مکمل آراسته مشاهده نمودند و ایکو تیمور این حال مطلع گردانید امیر تیمور بران پشته بر آمد و بنابر کثرت
لشکر دشمن مصلحت در حرب ندانسته پای بازپس کشید و اشارت فرمود تا مردم او بیشتر از آن آبها و لایها بگذرند اما چون بر قلت اتباع امیر ایکو تیمور وقوف
یافتند عنان ریز بجانب او شتافتند **بیت** ستیزه کنان در خروش آمدند چو گرداب قلزم بجوش آمدند امیر ایکو تیمور از غایت حمیت و تهور
پای ثبات بفشرد و بزخم تیر خارا گذار دشمنان را آنمقدار رنج داشت که اکثر سپاه از لای و گل بگذشتند آخر دو پای بند دام اجل شده بزخم تیری از اسب زین
بر روی زمین افتاد **بیت** پریشان شدش ترک و تارک به تیغ بگردون بر آمد فغان و دریغ و در آن معرکه هر یک سیر یادگار برلاس و عثمان
خواجه و محمد ارلات نیز بدرجه شهادت رسیدند و مقارن آنحال ماهچه علم همایون فال صاحبقران ستوده خصال با طایفه از ابطال رجال پرتو وصول بر کنار آب
انداخت و جمعی از ملازمان موکب عالی از آب گذشته با فروختن آتش حرب پرداختند و بیک حمله اوزبکان خاکسار را منهزم ساختند و امیر تیمور گورکان
باردوی نصرت نشان مراجعت نموده جمعی را که در آن معرکه لوازم شجاعت و مردانگی بتقدیم رسانیده بودند بانواع تربیت و رعایت مفتخر و سرافراز گردانید
و خویشان امیر ایکو تیمور را مشمول عواطف بدیع ساخته مناصب او را بشاه ملک ولد شجاعی ارزانی داشت و مهر بزرگ همایون و مهر پروانه را باو
و چون قرب شش ماه بود که رایات نصرت مآل بصوب شمال مسافت بمحلی رسیده بودند که در شب پیش از غروب شفق اثر طلوع صبح صادق لایح میگشت
و در آن موضع هنگام بودن خورشید در بروج شمالی بحیثیتی اقتضای شریعت غرا نماز خفتن واجب نمیشود **نظم** بیابان نوردیدن از حد گذشت
شمار منازل ز پانصد گذشت در آن ناحیه آفرینش داد کام که بودی در آن توامان صبح و شام در آن بیکران وادی بوالعجب نمی بود در بعضی
اوقات شب القصه چون صاحبقران گیتی ستان از آن منزل نهضت فرمود و بتحقیق پیوست که توقتمش خان بصعوبت رو برابر عساکر منصور بجنگ نمی ایستد و ایشان را
بطرف خود میکشد امیرزاده عمر شیخ را با بیست هزار سوار بر سبیل ایلغار از پیش روان ساخت که خود را بمخالفان رسانند تا ایشان را توقف ضرورت شود
و امیرزاده بموجب فرموده عمل نموده روز دیگر خبر آمد که منقلای طرفین بیکدیگر رسیدند و مستعد جنگ و مصاف گردیدند **گفتار در بیان
تعبئه سپاه و محاربه آن دو پادشاه رزمخواه** صباح روز استفتاح که لوای کشورکشای آفتاب از افق فتح و فیروزی
طالع گردید و منادی عنایت مفتح الابواب ندای فرح افزای ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح بگوش هوش امیر صاحبقران رسانید ضمیر خورشید اشراق متوجه
تعبیه سپاه نصرت علیه گردید و در موضع قندرچه هفت قول ترتیب داد و زمام یاسامیشی هر قولی بقبضه اقتدار یکی از سرکشان نامدار نهاد و قول
اول بفر طلعت سلطان محمود خان زیب و زینت داشت و قول دوم که خاصه آنحضرت بود امیرزاده محمد سلطان رایت ابهت برافراشت و سیم

مبشر بهادر بخبرگیری شتافته در بیشه جمعی از اوزبکان یافته و چهل کس گرفته آورد امیر تیمور گورکان

وتتمیم تجهیز و اهتمام میرزا میرانشاه تعلق پذیرفته ضبط برانغار بوی اختصاص یافت و چهارم بوجود امیر حاجی سیف الدین تزئین گرفته او نیز بدست راست شتافت و قول پنجم بعنوت شوکت میرزاده عمر شیخ مستحکم شده و جای او در جوانغار مقرر گشت و دو قول دیگر بصولت و صلابت امرا عظام استحکام یافته در شکوه از البرز کوه درگذشت

مثنوی بیاراست صاحبقران هفت صف عنان سمند سعادت بکف بران هفت سد سکندر اساس مهندس شده هفت اختر شناس در آن هفت البرز پولاد پوش نهان هفت دریای آتش بجوش

و از آنجانب توقتمش خان بغرور وفور لشکر بیت بیت تکاور درآورد و برد پای برآورد آواز رویینه نای و قلب و میمنه و میسره سپاه را بشاهزادگان جوجی نژاد مثل تاشتمور اغلان و بیک یارق اغلان و التنمش و بیک پولاد اغلان و علی اغلان و امرا شجاعت نهاد مانند علی و سلیمان صوفی قنقرات و اقتاد و آقبوته وارس جوق قیات و عیسی بیک و نوروز قنقرات و حسن بیک و سرای و کوکه بوغا و یغلی بی بهترین و توغتور بی از سرداران الوس جوجی آراسته و مستحکم ساخته اعلام اشکبار برافراخت مثنوی علمهای خانی برآمد باوج محیط صلابت درآمد بموج جهانی درآهن چه دریای قیر ز دستور چنگیز آیین پذیر ز ریگ بیابان فزون لشکری ز جوجی نژاد انس سر بسری همه دشت زادان درنده خوی ربوده ز شیران درنده گوی همه زود خشمان دیر آشتی بسر رشته خشم مند پنداشتی و چون توقتمش خان با آن لشکر بیکران اطراف آن بیابان را فرو گرفت امیر تیمور از غایت شجاعت و تهور اشارت فرمود تا تمام سپاه ظفر انجام فرود آمده خیام نصب کردند و با فروختن آتش و پختن آش روی آوردند و توقتمش خان که آنحال مشاهده نمود از بسیاری تمکن و قلت التفات آن لشکر صف شکن دشمن بند انگشت تعجب بدندان گرفت و مقارن دهشت و حیرت صف آرای گشته باد حمله ابطال رجال آتش قتال اشتعال پذیرفت و در وقتی که خون از نیام تیغ ملنند سهام باران از جوف میغ فرو میبارید و سرهای سروران در فضای معرکه بسان گوی در میدان چوگان بهر طرف میگردید صاحبقران پاک اعتقاد از مرکب سرکشی فرود آمده دو رکعت نماز گذارد و روی نیاز بر خاک استکانت سود و بزبان تضرع و ابتهال از درگاه مالک الملک بخش تعالی شانه ظفر و برتری سؤال فرمود و بعد از فراغ از مناجات و عرض حاجات مثنوی نشست از تهور به پشت سمند برآمد چو خور بر سپهر بلند گرفته بکف تیغ خاراگذار عنان تافت سوی صف کارزار ۲ و در آن حین ثمره شجره طیبه نبوت و شعبه دوحه شریفه فتوت امیر سید برکه که از مشایخ عظام جام نقاوه خاندان هدایت و ولایت خواجه ضیاء الدین یوسف و شیخ شهاب الدین اسمعیل سرها برهنه کرده و دستها بدعا برآورده ارتفاع اعلام شوکت صاحبقران گیتی ستان و انخفاض رایات عظمت توقتمش خان از حضرت عزت مسألت نمودند و عالیجناب سیادت قباب روی بخسرو کامیاب آورده گفت توجه جیش شئت فانک منصور و اقتداء بسنت سنیه قادر انداز میدان و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی علیه من الصلوة اتمها و انماها فرموده مشتی سنگ ریزه بجانب اعدا پاشید و کلمه شاهت الوجوه بزبان الهام بیان گذرانید آنگاه امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و میرزا میرانشاه و دیگر شاهزادگان و امراء ظفر پناه تیغهای جلادت آخته بسرعت باد صرصر بر اعدا واژون اختر تاختند و ایشان بمقام مدافعه و مقاتله درآمده زلزله در زمین و زمان انداختند و از شعله سنان پردلان خرمن جان جوانان بسوخت و از باد حمله پهلوانان آتش کینه دلیران برافروخت از سیلان خون فضاء صحرا و هامون نمونه آمویه و جیحون گشت و از وفور کشته آن دشت بلند گشته از کوه الوند درگذشت

نظم جهان گشت بحری پر از خون ناب درو کشته سرها بسان حباب شد از کشته در هر طرف پشته بهر پشته افتاد سرگشته

آخر الامر مبارزان موکب ظفر پناه بضرب اسنه و سیوف صفوف لشکر دشت را در هم شکسته و توقتمش خان بمقاومت صاحبقران گردون قدرت در حیز مکنت خویش ندیده بر شاهزاده والا فر عمر شیخ بهادر حمله کرد و آن شیر بیشه هیجا چون کوه پای برجا بوده زخم گرز گران سنگ و شمشیر آتش آهنگ مخالفان را بار گردانید و توقتمش خان از آنجانب نیز عنان برتافته بر سر هزاره [illegible] شتافت و تیرباران کرده آن جماعت را از پیش برداشت و در پس لشکر قیامت اثر با جمعی کثیر از مردان دلاور صف کشید و چکه تواجی از عقب صاحبقران ظفر لوا که کریجکان را تعاقب نموده تاخته این خبر بعرض رسانید و متعاقب چکه قاصدی از پیش امیرزاده عمر شیخ آمده جهة همان مصلحت کومک طلبید بنابران امیر تیمور گورکان با تمامی سپاهی که ملازم رکاب نصرت انتساب بودند یکبار بر توقتمش خان حمله کرد و پای قرار و ثبات خان از مشاهده حرکت آن خدیو رستم نشان از جای رفته روی بوادی فرار آورد بیت رمیدند آن وحشیان دلیر چه نخجیر روبه ز میدان شیر و لا عجب بیت چو خورشید رخشان برآرد علم سپاه کواکب بریزد ز هم و شامت کفران نعمت پادشاه صاحب تائید شامل حال توقتمش خان گشته مضمون ولئن کفرتم ان عذابی لشدید بتحقیق انجامید و بسیاری از لشکر دشت به تیغ بیدریغ کشته گشته بحوای سیهزم الجمع و یولون الدبر

وجبینه اوغلان ۲

اوغلان ۲

بر صحیفهٔ ادبار اوزبکان مثبت گردید و صورت این فتح که طراز فتوحات سلاطین کامیاب تواند بود در روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ثلث و تسعین و سبعمائه روی نمود و صاحبقران ظفر لوا در معسکر همایون بر سریر کامرانی نشسته شاهزادگان و امرا زبان بادای تهنیت و دعای دوام فتح و نصرت گردان ساختند و به غایت انعام و عنایت آنحضرت مفتخر و سرافراز شده رایات مباهات برافراختند و حضرت صاحبقرانی مراسم محامد جناب جلال سبحانی بجای آورده و شکرانه آن موهبت درم و دینار بسیار ایثار کرد و از تمامی لشکر از هر ده نفر یک نفر و از هر هفت نفر برگزیده بکامیشی دشمنان ارسال داشت و آن سپاه فیروز جنگ از عقب اعدا شتافته نزدیک بآب اتل بدیشان رسیدند و جمعی کثیر از گریختگان به تیغ بیدریغ گذرانیدند و اوزبکان را از بیم شمشیر آبدار آتشبار خرمن زندگانی میسوخت و از بیم آب خونخوار شعلهٔ حیات فرو می‌نشاند بیت سیل خشم و آتش قهرت چو زهر قاتل است در میان آب و آتش زندگانی مشکل است و توقتمش خان با اندک مردمی از آن گرداب بلا بساحل نجات رسیده تمامی عیال و اطفال و جهات و اموال ایشان بدست سپاه منصور افتاد و امیر تیمور گورکان بنفس نفیس با صحرای اورتوبه شتافته و بیست و شش روز علم اقامت افراخته داد عیش و کامرانی داد بیت ز بس عیش و نشاط و کامرانی جهان را تازه شد روز جوانی

ذکر مراجعت صاحبقران سعادتمند بدار السلطنهٔ سمرقند و بیان بعضی احوال علی سبیل الاجمال

چون مهم توقتمش خان و اوزبکان بر نهج دلخواه از هم گذشت و غنایم موفور و اموال نامحصور در معسکر نصرت آئین جمع گشت امیر تیمور گورکان قرین اقبال و سعادت بجانب مستقر سریر خلافت معاودت فرمود و لشکر منصور در غایت بهجت و سرور کران تا کران دشت و بیابان فرو گرفته کامیاب و کامران قطع مسافت میکردند و منزل بمنزل خرم و خوشدل راه پیموده لوازم نشاط و شادمانی بجای می‌آوردند و از جملهٔ موادّ عیش و عشرت که سپاه ظفر پناه را در آن سفر میسر گشته بود یکی خرگاه کوتره است که در وقت نزول و ارتحال آنرا از هم نگشایند و برگردونها بسته بهر طرف میخواهند میبرند بنابران هر یک از متعینان در همچنان خانه با جانانه دست در آغوش کرده روی بمقصد داشت و بکام دل همت بر استیفاء لذات نفسانی میگماشت و بعد از عبور از آب اتل صاحبقران ظفر قرین ضبط اغرق را بعهدهٔ امیر حاجی سیف الدین گذاشته بنفس نفیس بر جناح استعجال روانشد و در ذیقعده سنه ۷۹۳ در ضمان دولت و اقبال باترار رسید و از آب سیحون عبور فرموده سمرقند فردوس مانند را محل نزول همایون گردانید و بعد از چند روز که ببسط بساط نشاط پرداخت امیرزاده میرانشاه را بجانب خراسان روان ساخت و خود بتاشکنت شتافته طرح قشلاق انداخت در محرم سنه اربع و تسعین و سبعمائه امیر حاجی سیف الدین با تمامی سپاه ظفر قرین بتاشکنت رسید و چون امیر تیمور گورکان زمستان در آن ولایت بپایان رسانید مانند خسرو خاوری پرتو التفات به بیت الشرف خویش افکند و بجانب سمرقند روان شده صحرای قاراز غبار مواکب فیروزی شعار مشکبار گشت و در آن منزل امیرزاده پیر محمد جهانگیر با ایالت ولایات زابلستان سرفراز شده با فوجی از امرا و نوئینان بدانجانب شتافت و صاحبقران گیتی ستان بعد از نزول در سمرقند باز دواج بعضی از شاهزادگان عالی نژاد پرداخته چند روز ببساط جشن و سرور و نشاط و سور مبسوط ساخت و چون از آن امر فارغ گشت رایات ظفر آیات بعزم یورش پنجساله برافراخت بیت سعادت قرین توسن بخت رام عدو سوز ظفر ملازم صبح و شام

گفتار در بیان یورش پنجسالهٔ صاحبقران هفت اقلیم و اختصاص یافتن باصناف الطاف پادشاهی که ملک اوست قدیم

جمشید خورشید کلاه و رنگ فیروزه رنگ سپهر مسند عزت و جلال اوست تا هر صباح از افق مشرق بجانب مغرب هفت نمایه شب ظلمت اندود جهانیان را بروز بهجت افروز نتواند رسانید و ماه عالیجاه که مواکب بلند مراتب کواکب خیل و سپاه اوست تا هر شب بپای ظلمت ساحت وسیع فلک منیع نه پیماید بهلال ذات ناقص خود را بدری کامل نتواند گردانید مثنوی خور که مسند ز چرخ چارم ساخت هر سحر رایت سفر افراخت تا نورش جهان ظلمانی گشت همچون بهشت نورانی ماه عالم نورد تا هر شب ننهد پای در طریق طلب نرهد از حضیض برج وبال نرسد سوی خانهٔ اقبال تقریب این تشبیب آنکه چون صاحبقران آفاق بعد از مراجعت از یورش دشت قبچاق چند روزی در سمرقند بعیش و نشاط بگذرانید عزم جزم فرمود که گرد دیگر بر ولایات ایران عبور نماید و هر کس را که در متابعت موکب همایون پای از حد خود فراتر نهاده باشد بسرپنجهٔ غضب تادیب فرماید بنابران فرمان قضا جریان بشرف نفاذ یافت که تواچیان جار لشکر بایان رسانند که استعداد یورش پنجساله کرده در سایهٔ علم بلند پایه مجتمع شوند و بعد از جمعیت سپاه و یراق خدام درگاه در روز جمعه پانزدهم رجب سنه اربع و تسعین و سبعمائه موافق بیچی ئیل نهضت همایون اتفاق افتاد و در یکشنبه غرهٔ شعبان مزاج اشرف از نهج اعتدال انحراف دست داد و تا یکشنبه منتصف ماه مذکور مرض امتداد یافته در شب برات بهمین مداواة اطباء مسیحا نفس بلکه بمحض عنایت حکیم شفا

شفابخش تعالی و تقدس رایات صحت از دیوان و ذات مرضیت قهو شفیعین کرامت شد و روز شنبه ششم ماه مبارک رمضان از منزل جو بی زند که داخل ولایت بخاراست و در اوقات مرض اتفاقاً توقف افتاده بود پادشاه عالی گهر کوچ فرمود و جنود فتح و فیروزی همعنان عساکر سعادت و اقبال لازم ظفر اعلام از آب آمویه عبور نموده منازل و مراحل قطع فرموده روز دوشنبه بیستم شوال حوالی استراباد معسکر اقبال آمال گشت و در همان روز مرتضی ممالک اسلام سید که پیشتر ازین برسم رساله نزد اولاد سید قوام الدین رفته بود باز آمد سید غیاث الدین ولد سید کمال الدین را ببارگاه جهان پناه رسانید و چون سید کمال الدین خود از ملازمت تقاعد نموده بود آتش غضب امیر تیمور گورکان اشتعال یافته بمازندران شتافت و چنانچه مذکور شد قلعه ماهانه سر را که در چهار فرسخی آمل و محل تحصن اولاد سید قوام الدین بود گرفته سادات را بماوراء النهر فرستاد آنگاه عنان عزیمت بجانب جرجان تافته در بیستم محرم الحرام سنه خمس و تسعین و سبعمائه منزل شاسمان از فر نزول صاحبقران کامران غیرت افزای ساحت آسمان شد و ایالت ساری را بجمشید قارن معوض گردانید و آمل را باسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی مسلم داشت و در روز پنجشنبه بیست و چهارم صفر از آنجا کوچ فرمود از راه دامغان و سمنان بری رفت و حکم همایون شرف نفاذ یافت که شاهزادگان عالیمکان امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد ابن امیرزاده جهانگیر سپاه مغلای را سر کرده پیشتر بعراق روند و ایشان بقزوین و سلطانیه رفته و کل آن مملکت را از خار طغیان مفسدان پاک ساخته از سلطانیه بکردستان شتافتند و بدفع شر قطاع الطریق آن کوهستان قیام نموده در آن مواضع شیخ علی بهادر بضرب کارد کردی که مجروح بود از عالم رحلت فرمود و شاهزادگان را با میر ابراهیم شاه که حاکم کردستان بود صورت مصالحه روی نموده عنان بکران بملازمت حضرت صاحبقران انعطاف دادند در خلال این احوال پادشاه ستوده خصال شنود که ملک عزالدین والی لرستان حقوق را بعقوق مبدل ساخته در وادی مخالفت سلوک مینماید بنابرآن بنفس همایون متوجه دفع او گشت و بعد از نزول در خرم آباد ملک عزالدین دست از ملک و مال باز داشته روی بصوب گریز نهاد و آنحضرت از لرستان لشکر بشوشتر کشیده در روز چهارشنبه بیستم ربیع الآخر سنه مذکوره از آب چهار دانگ عبور نموده و بظاهر شهر در میان گلستان فرود آمد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد با لشکر مغلای در آن منزل بموکب همایون پیوستند آنگاه پادشاه عالیجاه بصوب شیراز خرامید و بموجبی که در جزو ثانی ازین مجلد مذکور شد شاه منصور را مغلوب بلکه مقتول گردانید مقارن نصرت و اعزاز بشیراز رفت و تمامی حکام آل مظفر در آن بلده بملازمت مبادرت نموده بعد از چند روز مواخذ گشتند و حکومت شیراز تعلق بامیرزاده عمر شیخ گرفته لواء کشورگشا در روز جمعه ۲ جمادی الاخری بجانب اصفهان در حرکت آمد و در موضع قومشه یا ماهیار فرمان شهریار کامکار بقتل آل مظفر سمت نفاذ پذیرفت و روز شنبه هشتم رجب الحکام عالیمقام بقتل رسیدند و امیر صاحبقران به نیت فتح سایر بلاد و عزم استیصال نهال اقبال اصحاب عناد از آنجا نهضت فرموده روز پنجشنبه دهم در اصفهان نزول نمود بیت روان ماجران با بحال حادثه شد هنوز غمزه خونریز یار بر سر جنگ

ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب بغداد و بیان بعضی از وقایع که در آن اوقات دست داد

چون در آن اوان که امیر تیمور گورکان بفتح بلاد عراق و آذربایجان و فارس و لرستان قیام نمود سلطان احمد جلایر از دارالسلام بغداد قاصدی بدرگاه عالمپناه نفرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نکرد آنحضرت کمند همت بلند بر تسخیر عراق عرب انداخته در بیست و ششم ماه رجب سنه هفتصد و نود و پنج از اصفهان بصوب همدان در حرکت آمد و چون در ضمان حمایت مهیمن منان بفضای دلگشای آن ولایت رسید و چند روز بسط بساط عیش و نشاط انبساط داده زمام حکومت ممالک آذربایجان و ری و دربند باکو را با توابع و لواحق در قبضه اقتدار شاهزاده کامکار معزالدین میرانشاه نهاد و در روز سه شنبه ۱۳ شهر شعبان از همدان نهضت فرموده در اثنای راه چند گاه بنشاط صید و شکار پرداخت و در اوایل ماه مبارک رمضان بدشت قولاغی شتافته با ساروق محمد ترکمان و حشم آن که در حصار حلبی تحصن جسته بودند پیکار فرموده ترکمه را منهزم ساخت و غنیمت بی نهایت گرفته شیخ تیمور بهادر ترکمان را تعاقب نموده و جمعی کثیر از ایشان کشته بموکب همایون پیوست و روز یکشنبه دهم رمضان صاحبقران گیتی ستان از دشت قولاغی بازگشته بآق بلاق شتافت و بقیه آن ماه را در آن مکان بپایان رسانیده و در یکشنبه غره شوال به شرایط و لوازم روز عید قیام نمود و بعد از دو روز شیخ عبدالرحمن اسفراینی که از اعاظم مشایخ روزگار بود از نزد سلطان احمد جلایر برسم رساله تشریف آورد و امیر تیمور گورکان تعظیم و احترام آن بزرگ قیام و اقدام فرمود و شیخ پیغام والی دارالسلام را بعبارتی لایق ادا کرد و پیشکشی که آورده بود عرض نمود و چون سلطان احمد ملتزم خطبه و سکه نشده بود هدایا و تحف او منظور نظر قبول امیر تیمور گورکان نگشت و شیخ بخلعت خاص و انعام اسپ و زر نوازش

موکب نصرت نشان هیبت سعادت همراه اقبال خادم جنود فتح و فیروزی ملازم و اعلام

یافته عنان عزیمت بصوب دار السلام انعطاف داد وآنگاه تواجیان بموجب فرمان جهانگشا بلشکریان رسانیدند که مصلحت عبور از دجله هر یک بیست و شاخ
ترتیب نمایند و از جمعه اشهر شوال موافق قوی ئیل نهضت همایون از آق بلاق اتفاق افتاده موکب عالی شش روز طی مسافت کرده بمزار متبرک شیخ یحیی
که بعقبهٔ ابراهیم لک مشهور است رسید وخسرو عالیمقام از مجاوران آن عتبهٔ لازم الاحترام چنان معلوم کرد که منهیان بعرض رسانیده سلطان احمد جلایر کبوتر به
بطرف بغداد پرانیده وکیفیت آمدن آنحضرت را مکتوب گردانیده بنا بران فرمود که همان کس که آن نامه را نوشته بود در رقعهٔ دیگر در قلم آورد مضمون آنکه سیاهی
که ما سیاه امیر تیمور تصور کرده بودیم بعد از تحقیق بوضوح پیوست که احشام و صحرانشینانند که از لشکر جغتای رمیده بدین حدود پناه آورده اند و آن نامه را
بیت ببستند بر بال مرغی دگر که بغدادیان را شود نامه بر سلطان احمد بعد از مطالعهٔ رقعهٔ اول مضطرب گشته احمال و اثقال را از دجله بگذرانید و
از دیدن رقعهٔ ثانی مطمئن گردیده و بر جانب غربی دجله سواره ایستاده انتظار میکشید و از اینجانب صاحبقران گیتی ستان ایلغار فرموده بیک نهضت بیست
وسه فرسخ مسافت طی کرد و بتاریخ بیست و نهم شوال نظم رسید آن جهانجوی جم اقتدار ببغداد بالشکری بیشمار جهان پر شد از بانگ نای و نفیر
بدرید از هم سپهر اثیر سراسیمه گشتند بغدادیان به بستند بر عزم جستن میان وسلطان احمد جسر بریده و کشتیها را غرق کرده بطرف حله گریخت
وجمعی آزاد با فوجی از سپاه مانند موج بر روی آب روان گشته از آنطرف بیرون رفت و کشتیها یافته بدینجانب آوردند اما لشکریان بسفینهٔ التفات
ننگرند و بسان برق و باد از دجله بگذشتند و امیر تیمور گورکان در کشتی خاصهٔ سلطان احمد که شمس نام داشت نشسته از آب عبور نمود و داعیه داشت
که بنفس خویش او را تعاقب نماید و امرا بدر خواست بسیار آنحضرت را باز گردانیده بکامیشی باغی روان شدند و سلطان احمد از غایت عجلت نقود
نامعدود و نفایس اجناس که بر شتران بار کرده بود و همراه میبرد در راه گذاشته بسرعت طی مسافت میکرد و امرا آن اموال را تصرف نموده از عقب
می شتافتند تا دشت کربلا اینال اوغلان و امیر جلال حمید و امیر عثمان عباس و شیخ ارسلان با قرب چهل و پنج نفر از یلان بوی رسیده و سلطان احمد
با دویست مرد جلد عنان بحرب ایشان تافته ایشان از اسپ فرود آمدند و دست تیر و کمان بر گشاده کردند بیت ز پیکان چنان آتش افروختند
که پر ملک بر فلک سوختند گذر کرد تیر از زره ها چنان که باد از خم زلف سیمین تنان و امیر عثمان را مخالفان زخمی بر دست زده بآن وسیله
جان تنک یا بیرون بردند امرا مظفر و منصور با غنایم غیر محصور مراجعت فرموده بشرف طواف عتبهٔ کعبه احترام حضرت امام عالیمقام ابی عبدالله
حسین بن علی المرتضی صلوات الله وسلامه علیهما مشرف گشتند و بدرگاه عالمپناه شتافته بنوازش بیکران مخصوص شدند بیت ز خاک درش چهره
آراستند همه یافتند آنچه میخواستند وصاحبقران کامران قرب دو ماه در دار السلام بغداد بعشرت و خرمی بگذرانید و داد عیش و
نشاط داده جامهای می ارغوانی از دست ساقیان سیمین ساق درکشید نظم وقت صبح است و لب دجله و انفاس بهار ای پسر کشتی می
باشط بغداد بیار دجله عمر بسیت تر و تازه خوش میگذرد ساقیا عمر گرانمایه بغفلت مگذار

ذکر فتح قلعهٔ تکریت بیمن دولت صاحبقران عالی حسب و بیان تاخت بعضی دیگر از بلاد عرب

چون بغداد بحوزهٔ تصرف فرمانفرمای بلاد و عباد در آمد جمعی
از تجار بموقف عرض رسانیدند که درین نواحی قلعه ایست تکریت نام بغایت حصانت موصوف و بنهایت متانت معروف و جمعی از دزدان
مفسد و مفسدان متمرد آنرا پناه ساخته اند و همواره بقطع طریق و نهب اموال سالکان مسالک تحقیق اقدام مینمایند و مدتیست که هیچ صاحب
دولتی بر آنجماعت مستولی نگردیده و نکبت بهمت آن حصن حصین را مسخر نگردانیده صاحبقران کشورکشای بعد از استماع این سخن خیال فتح آنقلعه و استیصال
اهل اصحاب بغی و ضلال بر خاطر گذرانیده در بیست و چهارم ذی حجهٔ سنهٔ خمس و تسعین و سبعمایه از دار السلام بغداد عنان عزیمت بدانطرف انعطاف
داد و روز یکشنبه چهارم محرم الحرام سنهٔ ۷۹۶ بظاهر قلعهٔ تکریت رسیده عساکر نصرت مآثر آغاز محاصره و محاربه کردند و در آن زمان والی آنقلعه
شخصی بود که او را امیر حسن میگفتند و چون آوازهٔ وصول موکب ظفر قرین وقوف یافت برادرزادهٔ خود را بدرگاه عالمپناه فرستاده اظهار اطاعت
و بندگی نمود و صاحبقران پوزش پذیر او را نوازش کرده فرمود که برادر خود را بگوی که از قلعه بیرون آمده غاشیهٔ خدمتکاری بر دوش گیرد تا باصناف
الطاف خسروانه اختصاص یابد و او بتکریت باز گشته آنچه دیده بود و شنیده بعرض رسانید اما امیر حسن از غایت رعب و هراس از قلعه بیرون
نیامده بدفع و منع سپاه ظفر پناه مشغول گردید از اهتزاز نسیم این خبر شعلهٔ غضب جهان سوز برافروخته دلاوران قلعه کشای از اطراف و جوانب جنگ

جنگ درانداختند و قلعه بیرون را مسخر ساختند امیر حسن با اتباع بحصار درون گریخت و توا چیان بهرام صولت بموجب حکم عالی اطراف قلعه را طناب زده با برا
وارکان دولت قسمت نمودند تا نقبچیان بر کار داشته بروج آن حصار را مشبک سازند و آن جماعت بجد هر چه تمامتر بدان کار اشتغال نمودند
اراضی تکریت را بسان غربال سوراخ سوراخ کردند امیر حسن از مشاهدهٔ این حال دانست که مهم خالی از اشکالی نیست لاجرم مادر و برادر خود را متعاقب بیرون
فرستاد تا زبان شفاعت جریمهٔ او گشادند اما فایده بران مترتب نیافت و امیر تیمور گورکان جواب داد که اگر او خود بملازمت شتابد امان یابد
والا آنچه مقدر است بظهور خواهد پیوست و این پیغام بامیر حسن رسیده پای کبریای در دامن صبر و شکیبائی پیچید و بر مخالفت اصرار نمود و سپاه نصرت انتما
یکبار از اطراف و جوانب آن حصار در آمده شب چهارشنبه بیستم محرم آتش در ستونهائی که در زیر بروج قلعه برافراشته بودند زدند و آن چوبها سوخته اکثر
دیوارهای قلعه بر زمین افتاد و کار اهل حصار باضطرار انجامیده فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند و چون تضرع ایشان حکم ایمان باس داشت
درجهٔ قبول نیافت و عساکر نصرت مآثر روز دوشنبه بیست و پنجم ماه مذکور قدم جلادت پیش نهاده بحصار در آمدند و امیر حسن را گردن بسته بپایهٔ سریر اعلی
آوردند و رعایا بجان امان یافته تمامی سپاهیان تکریت بقتل مبتلا شدند و توا چیان از برای اعتبار نظار از روس آن قوم دو منار ساختند
واکثر عمارت و بیوتات ایشان را بنیاد انداختند و روز شنبه غرهٔ صفر المختوم بالخیر و الظفر صاحبقران والا که از ظاهر تکریت علم نهضت برافراخته امیر
زاده محمد سلطان را با جمعی کثیر از امرا عالیشان باطراف و جوانب عراق عرب فرستاد تا بقلع و قمع قطاع الطریق و اهل فتنه و فساد پردازند و آثار اقتدار
در آن دیار ظاهر سازند و ایشان تا به بصره و واسط شتافته هر کس بقدم انقیاد پیش آمد باج و خراج بر گردنش نهادند و از هر کس سرکشی مشاهده نمودند از پای
در آوردند و سالماً غانماً مراجعت نموده در منزل حربی بموکب همایون پیوستند **ذکر نهضت لواء کشورگشا بجانب دیار بکر و روها و بیان بعضی از امور که روی نمود در آن ولا** صاحبقران سعادت انتما بعد از فراغ خاطر از تسخیر عراق عرب بمقتضای رای صواب نمای عازم
دیار بکر شد و خواجه مسعود سبزواری را بمحافظت بغداد فرستاده باستمالت رعایا و تعظیم سادات و نقبا وصیت فرمود و چون پایچهٔ طوق ظفر نگار
بقلعه کرکوک رسید اهالی حصار بقدم اطاعت پیش آمدند و آن قلعه برسم سیورغال تعلق بامیرزاده علی موصلی گرفت و صاحبقران دریادل از راه موصل
متوجه روها گشته در اثناء راه سپاه ظفر پناه را بتاخت اموال تراکمهٔ قراقویونلو فرستاد و آن جماعت با حصول مقصود معاودت نمودند و موکب عالی بعد از
طی منازل بظاهر روها رسید و کزل نامی که حاکم آن دیار بود از بیم جان شهر را گذاشته با بعضی از رعایا بکوهی بلند گریخت و این معنی بر ضمیر خسرو کشورگیر گران آمده
زمرهٔ از عساکر منصوره ارسال نمود تا آتش نهب و تاراج در ذریت و اموال ایشان زدند و بنفس نفیس در روها منزل گزید گویند که آن شهر از بناهای نمرود است
و تمامت عمارت آن را از سنگ تراشیده مرتب گردانیده اند و قضیهٔ القاء ابراهیم خلیل صلوات الله الرحمن علیه در آتش آنجا وقوع یافته بود و چشمه
آبی که از یمن مقدم خلیل الرحمن در میان نیران جاری شده هنوز باقی است و آثار سواد آتش در نواحی آن چشمه بچشم در می آید القصه امیر تیمور گورکان مدت
بیست روز در آن شهر بعیش و نشاط پرداخته در آن ایام جنید ترکمان و حاکم حسن کیف بشرف ملازمت رسیدند و از انعام و اکرام صاحبقران گردون
غلام بهره ور گردیدند و روز پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول لواء کشورگشا از روها بصوب ماردین در حرکت آمد و بعد از وصول نهضت فرسخی آن قلعه والی
آنجا سلطان عیسی در روز شنبه بیست و هشتم ماه مذکوره باصناف تحف و هدایا بسدهٔ سدره انتما شتافت و بانعام خلعت خاص اختصاص یافت
اما بعد از آنکه محصلان بطلب مال امان بماردین رفتند چنان بوضوح پیوست که سلطان عیسی با متوطنان آن قلعه مواضعه کرده که تا توانند زمام اختیار
حصار بکسی ندهند بنابران فرمان واجب الاذعان بأخذ و قید سلطان عیسی صدور یافت و بنابر آنکه در آن وقت آخر زمستان بود و علف در حوالی
ماردین پیدا نمی شد تا بمحاصره مشغولی توان کرد امیر صاحبقران عنان مراجعت معطوف ساخت و ولایت جزیره را که حاکم آن ملک عز الدین جها
خلاف نموده تاخت فرموده او را بگریزانید و در اول بهار بار دیگر بصوب ماردین شتافت و بعد از وقوع محاصره و محاربه مهم بمصالحه انجامید
و ایالت بر سلطان صالح برادر سلطان عیسی قرار یافت **ذکر شهادت میرزا عمر شیخ بهادر و ولادت میرزا الغ بیک گورکان و بیان بعضی دیگر از حوادث زمان و وقایع دوران** چون میرزا عمر شیخ بحکومت ولایت فارس سرافراز شد در
دار الملک شیراز بساط عدل و انصاف انبساط داده اکثر توابع و مضافات آن مملکت را بحیطهٔ ضبط و تسخیر در آورده در وقتی که امیر تیمور گورکان

ایالت

از عراق عرب بجانب دیار بکر در حرکت آمد بموجب فرمان واجب الاذعان با سپاهی جلادت نشان متوجه اردوی کیهان پوی کشت و از کردستان کذشته
بقلعهٔ مختصر که آنرا اخرما تو کویند رسید و اندک مردمی در آن حصار ساکن بودند و غلهٔ بسیار داشتند شاهزاده جمعی فرستاده از ایشان علوفه طلبیده و
ساکنان آن قلعه نوکران آنجناب را نومید باز کردانیدند و امیرزاده عمر شیخ سوار شده بر زبر پشته بر آمد تا تهیهٔ اسباب قلعه کیری پردازد ناکاه از شست قضا
تیری عمر ربا کشاد یافته بشریان آن شیر ژیان رسید و فی الحال مرغ روحش متوجه آشیانه عالم بالا کردید **نظم** پیوسته بقصد ما ازین دست بکشاد کمان
کش قضا شست کس جان ز جفای او نبرده تیرش همه بر نشانه خورده ملازمان موکب منصور شاهزادهٔ مغفور همان لحظه قلعه را کرفته با خاک راه یکسان
ساختند و هر کرا آنجا یافتند از پیر و برنا و ساله تا کودک شیرخواره پاره پاره کردند و پسر بزرکتر شاهزادهٔ شهید امیرزاده پیر محمد که مصحوب پدر خود بود باتفاق
امرا و ارکان دولت نعش مغفرت مآب را بشیراز برده برسم امانت بخاک سپردند و بعد از چند کاه بقبة الخضرا کش نقل کردند و چون خبر شاهزاده عمر
امیر تیمور کورکان رسید زبان خجسته بیان بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون بکشاد و زمام ایالت فارس را در قبضهٔ درایت ولد ارشد شاهزادهٔ مرحوم امیرزاده
پیر محمد نهاد و شهادت امیرزاده عمر شیخ در اواسط ربیع الاول سنه ست و تسعین و سبعمایه روی نمود و بنا بر آنکه سنت سنیهٔ قادر مختار تعالی شانه بر منوال جاریست
که در دنیا هر ماتمی را سوری در عقب باشد و هر المی را سروری متعاقب در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی همان سال از افق جاه و جلال اختری نور سرشت
طلوع فرمود یعنی در قلعهٔ سلطانیه که در آنوقت موضع اقامت خواتین و آغایان حرم سرای امیر تیمور کورکان بود امیرزاده شاهرخ را پسری خورشید
منظر متولد کشت و این بشارت در ظاهر ماردین بسمع شریف صاحبقران ظفرقرین رسید از غایت فرح و انبساط از سر جریمهٔ اهالی آن قلعه در کذشت
و آن فرزند سعادتمند را محمد طرغای نام نهاد و الغ بیک لقب داد و آنکاه رایات ظفر سلب بجانب عراق عرب مراجعت کرده در اثنای راه بوضوح
پیوست که متوطنان قلعهٔ آمد که آنرا حامد نیز کویند بمتانت حصور مغرور کشته اند و سر بجیب اطاعت در نمی آورند بنا بر آن حضرت صاحبقران در
روز دوشنبه بیست و سیم جمادی الآخر سنه مذکوره عنان عزیمت بدان طرف تافت و بعد از وصول عساکر ظفرمآثر آن قلعه را که بواسطهٔ کمال متانت ما نند
حصار کردون از منجنیق حوادث مصون بود و از غایت رفعت مرغ تیز پرواز وهم و خیال بر شرفات آن صعود نمی توانست نمود مرکزوار در میان کرفتند
و آواز نفیر و سورن بکوش کوتوال حصار هفتم رسانیده کوس و کورکه فرو کوفتند و آن قلعه را که بروایت ظفرنامه در مدت سه چهار هزار سال هیچ
آفریده بقوت و غلبه فتح نکرده بود بدو سه روز قهرا و قسرا مسخر ساختند و آتش نهب و تاراج در آن زده رایت نهضت بصوب الاتاق برافراختند
و در اثنای راه بدفع شر بعضی از اهل فساد و ارباب عناد پرداخته مظفر و منصور و خرم و مسرور طی مسافت میفرمود و در هر منزل از حکام و ولایات عراق
و آذربایجان صاحب سعادتی بشرف ملازمت حضرت صاحبقرانی مشرف کشته پیشکش میکذرانید و بالطاف پادشاهانه اختصاص یافته کلاه کوشه
افتخار باوج فلک دوار میرسانید از جمله در اوج کلیسا الاتاق والی ارزنجان طهرتن بدرکاه خسرو صف شکن رسید و بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر بلند
پایه و سرافراز کردیده و تبرکات لایقه کشیده و در سلک خواص بارکاه سپهر اشتباه انتظام یافت مقارن آنحال خیال تسخیر قلعهٔ او نیک که در تحت تصرف
مصر ولد قرا محمد ترکمان بود در سر حضرت صاحبقران افتاد و روز سه شنبه شانزدهم شعبان سنه مذکوره با جنود تایید الهی و عساکر توفیق نامتناهی بدان
نهضت فرمود و بتاریخ روز پنجشنبه هجدهم همان ماه در ظاهر او نیک قبهٔ بارکاه عالمپناه باوج مهر و ماه برافراشت و سپاه منصور خندق آن
قلعهٔ زیرین را مسخر ساختند و مصر با اتباع بقلعهٔ بالای کوه که در ارتفاع با حصار نیلکون کردون دعوی مساوات میکرد و در متانت سد سکندر را
بنظر در نمی آورد شتافت و روز جمعه نوزدهم همان ماه پسر خود را که شش ساله بود با یکی از نواب بیرون فرستاد و پیشکشهای لایق ارسال داشت و پیغام
داد که بنده را حد مقاومت با خدام سده سدره مرتبت نیست اما از غایت هراس بیرون نمیتوانم آمد امیدوارم که چند روزی امان یابم تا مطمئن کشته
بملازمت شتابم امیر تیمور کورکان ایشان را نوازش نموده و خلعت بخشیده فرمود که از سر جریمهٔ مصر در کذشتم باید که بی دغدغه بملازمت آید و هیچ اندیشه
بخاطر نکذراند چون پسر و نایب مصر باز کشته آنچه شنوده بودند بکوش وی رسانیدند توفیق بیرون آمدن نیافت و مدت محاصره و محاربه ممتد شده
روز بروز آثار اقتدار سپاه نصرت شعار و امارات عجز و اضطرار مصر و اتباع او بیشتر مشاهده کشت و مصر دو سه نوبت دیکر پسر و مادر و بعضی از امرا و نواب
خود را بیرون فرستاد و التماس امان و مراجعت موکب ظفرنشان نمود اما بجائی نرسید و بالآخره مهم بدینجا انجامید که مردم او از غایت بیچارکی خود را از

همایون

اندیوار قلعه می انداختند و خاک درگاه عالمپناه را توتیای دیدهٔ امید میساختند مصریون حال بران منوال دیدند روز شنبه دوم شوال سال مذکور شمشیر بر دست و کفن در گردن از قلعه بدر آمد و التجا با میرزاده محمد سلطان کرده روی عجز بر خاک نهاد والتماس نمود که خون او از صاحبقران مظفر لوا درخواست نماید شاهزاده مصریرا استمالت داده ببارگاه سپهر اشتباه برد و توقع نمود که غایت عاطفت پادشاهانه گناه او را بالعفو و اغماض مقابل سازد و امیر تیمور گورکان خون مصریرا بشاهزاده بخشید اما بعد از ان و الاحکم همایون صدور یافت که او را در صحبت سلطان عیسی حاکم ماردین که مقید بود بسلطانیه برند و عیسی را در ان قلعه محبوس داشته مصریرا بسمرقند فرستند و فرمان بران برا[ن] موجب عمل نمودند **ذکر بعضی از وقایع آن ایام و باز آمدن سلطان احمد جلایر بدار السلام** صاحبقران گردون احتشام چون از فتح اونیک باز پرداخت ان قلعه را بامیر ایلتمش سپرده روز پنجشنبه هفتم شوال رایت مراجعت مرتفع ساخت و روز جمعه هشتم امیر حاجی سیف الدین از سمرقند رسیده بشرف بساط بوسی فایز گردید و بعد از ان ایام طهرتن با نواع نوازش و انعام مخصوص گشته در تیغ موشح بالتمغاء همایون حاصل نموده روی باولکا خویش آورد و مقارن آنحال امیر بایزید حاکم قلعه آیدین بخدمت حضرت رسیده روی زمین را بوسید و آنحضرت او را بصنوف مواهب و عطایا خوش دل گردانید و ولایت آیدین را بوی بخشید آنگاه صاحبقران دین پناه بگرجستان شتافته در آن مملکت لشکریان نصرت نشان هر جا که با اهل کفر و انکار دوچار میخوردند بکار میکردند و مراسم قتل و غارت بجای می آوردند و بدستور معهود در آن سفر فتوحات ارجمند و سعادات برومند روی مینمود از جمله آنکه در روز شنبه بیست و ششم ماه مذکور و هاب شکور در منزل قارص میرزاده شاهرخ را ولدی سعادت انتما کرامت فرمود و این بشارت بمسامع علیه امیر تیمور گورکان رسیده بغایت مبتهج و مسرور گردید و مدت بیست و یکروز در آن منزل فیروز بعیش و سور و جشن و سرور گذرانیده آن مولود عاقبت محمود را بابراهیم سلطان موسوم گردانید بعد از ان از قارص کوچ فرموده منیک کول محل نزول قبول همایون گشت و در روز سه شنبه هیژدهم ذیقعده از منیک کول در حرکت آمده بر سر عقبه نزول اجلال واقع شد و در روز جمعه بیست یکم فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که میرزاده شاهرخ بسمرقند رود و بضبط آن مملکت قیام نماید و شاهزاده بموجب فرموده عمل نمود و حضرت صاحبقران شکار کنان بکوهستان گرجستان در آمد و در آن ولایت نوبت دیگر لشکر ظفر اثر کمال تسلط و اقتدار ظاهر گردانیدند و در نواحی شکی خبر رسید که طایفه از سپاه دشت قبچاق از دربند گذشته بتخریب حدود و شروان اشتغال دارند بنابران رایات نصرت نشان بجانب شروان متوجه گردید و لشکر توقتمش خان که سرکردهٔ ایشان علی اوغلان و الیاس اوغلان و عیسی بیک و یغلی بی بود خبر توجه موکب همایون شنوده مراجعت نمودند و صاحبقران والا نژاد به محمود آباد شتافته آن زمستان در آن مکان رحل اقامت انداخت و بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت اما کیفیت حال سلطان احمد جلایر چنان بود که چون در کربلا از نهیب سپاه مظفر لوا فرار نمود بحلب شتافت و چند گاهی در آن ولایت بعیش و طرب گذرانیده از حلب بدمشق رفت و از آنجا عنان عزیمت بطرف مصر تافت و چون نزدیک بقاهرهٔ معزیه رسید حاکم آن دیار ملک برقوق موکب عالی سلطانی را استقبال نموده غایت التفات و عنایت بتقدیم رسانید و صد و سی سر اسپ تازی نژاد و سی و سه جامهٔ طلا دوزی پیشکش کرده قریب برود نیل منزل تعیین فرمود و سلطان احمد تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه بمصریان داده بعد از انقضاء ایام ضیافت و مهمان داری در سر انجام امور ملک فرعه مشورت در میان انداختند و رای ها بران قرار گرفت که سلطان احمد با فوجی از سپاه مصر متوجه حلب گردد و ملک برقوق حاکم بغداد را بر وفق مرام بدان صوب تکمیل گردانید چون سلطان احمد بحلب رسید شنید که امیر تیمور گورکان از گرجستان مراجعت نموده عازم دشت قبچاق است بنابران مصریان را بازگردانیده و با نوکران خاصهٔ خویش روی ببغداد نهاد و خواجه مسعود سبزواری بغداد را گذاشته بطرف تستر شتافت و سلطان احمد در شهور سنه ۷۹۷ بار دیگر بر مسند سلطنت دار السلام تمکن یافت **ذکر لشکر کشیدن امیر تیمور گورکان کرت دیگر بر سر توقتمش خان** چون عساکر برودت مآثر زمستان بواسطهٔ ظهور آثار اقتدار سلطان بهار از فضای دشت و مرغزار منهزم گردید و جنود فیروزی نثار ریاحین و ازهار از اعتدال هوای اشجار در اهتزاز آمده عنان بسوی صحرا و کوهسار منعطف گردانید مثنوی

سلطان بهار از تجمل آراست سپاه سبزه و گل برخواست

بعزم گشت لاله زد خیمه بکوه و دشت لاله

رای کشورگشای صاحبقران ممالک آرای چنان اقتضا کرد که نوبت دیگر لشکر فیروزی اثر بدشت قبچاق کشند و بدست اقتدار توقتمش خان و سپاه تعاق را جمد آکو شمالی دهد و بتاریخ روز یکشنبه هفتم جمادی الاولی سنه سبع و تسعین و سبعمایه اعلام آفتاب

آن ماه مذکور

اشراق برافراخته از یورت قشلاق عازم دربند شروان گشت و افواج عساکر ظفر انتما مانند امواج دریا در حرکت آمده گرد سم بادپایان از ایوان کیوان
درگذشت نظم بجنبید از جای صاحبقران بلرزید چون بید روی زمین و زمان نهان گشت از گرد لشکر سپهر تو گفتی که معدوم شد ماه و مهر و چون صاحب
قران منصور بکنار آب سمور رسید شمس الدین المالیغی که جهت تمهید بساط مصالحت از محمود آباد نزد توقتمش خان رفته بود باز آمده بعد از اقامت مراسم زمین
بوس نامه خان را بعرض رسانید و بنابر آنکه در آن رقعه سخنان خشونت انگیز مرقوم بود ع برآشفت سلطان صاحبقران و بعرض سپاه حکم فرموده
برحسب فرمان واجب الاذعان نظم کشیدند بر دوش مردان کار زرهای داودی زرنگار نشستند بر تازیان فوج فوج محیط تهور درآمد بموج
علمها برآمد بچرخ بلند شد از شعشعها مهر و مه پرده بند امیران شهزادگان بی درنگ کشیدند صفها بآیین جنگ ز کشورگشایان خود هر سوار
رقم نویسنده ششصد هزار و کنار آب سمور که عرصه گاه آن سپاه موفور بود در دامن البرز کوه واقع است و از آنجا تا دریای قلزم پنج فرسخ مسافت باشد
و قشون دست چپ دلیران صاحب شکوه دامن کوه البرز بود و قشون دست راست ساحل دریای قلزم و کثرت و آراستگی آن جنود نامعدود بمثابه بود که عکس
نشان میداد که هرگز لشکری بآن عده و عدد در یکموضع دیده نباشد نظم ز جنگی سواران پولادپوش ز البرز تا قلزم آمد بجوش بجلوه درآمد در آن عرصه
گاه بمقدار ریگ بیابان سپاه و صاحبقران جم اقتدار محفوف بعون عنایت کردگار بر ابرش راهوار سوار گشته از بدایت طلوع خسرو ثوابت
و سیار تا هنگام ظهور روشنائی فلک دوار تمامی بهادران قول و جوانغار و برانغار را منظور نظر آفتاب اثر گردانید و بهر فوج که میرسید سردار آنجماعت
را نوازش فرموده و لوازم دعا و ثنا بجای آورده اسب پیشکش میکرد و چون از آن کار فراغبال حاصل گشت صاحبقران عادل با آن سپاه پر دل منازل و مراحل
پیموده در اثناء راه بهر فوج از هواداران توقتمش خان دوچار میخوردند در قتل و غارت تقصیر نمیکردند و توقتمش خان بر کیفیت حال وقوف یافته با
سپاه بیکران افزون از تخمین چند سان حساب دان متوجه میدان رزم گشت و در کنار آب قوری بتاریخ سه شنبه بیست و دوم جمادی الثانی آن
دو سالک طریق جهانبانی در برابر یکدیگر رسیده نزول نمودند و آن شب تا صباح پاس داشته در تدارک جنگ و تلاش نام و ننگ بودند نظم
دو لشکر در اندیشه داوری که بخت که فردا کند یاوری ستاره کرا بر سر افسر نهد کرا آسمان رخت بر در نهد **گفتار در بیان محاربه
امیر تیمور گورکان با توقتمش خان و ظفر یافتن بعد از سعی و کوشش و اهتمام در باب کشش** روز دیگر که خسرو خاور کرد
آهنگ لشکر اختر علم زرنگار ساخت بلند شورش اندر میان خلق افکند گشت روشن ز برق تیغش دشت خیل انجم از و گریزان گشت
صاحبقران گیتی ستان بعزم رزم توقتمش خان پرتو التفات بر تعبیه و تسویه سپاه انداخته بدستور نوبت اول هفت قول مکمل ساخت و قول بزرگ با میرزاده
محمد سلطان سپرد و بنفس همایون با بیست و هفت قشون از یلان دلاور و پردلان جلادت اثر در عقب لشکر علم ظفر پیکر برافراخت نظم ز شهزادگان
قلبگاه سپاه جهان گشت در چشم مردم سیاه علم در پس صف روان سرفراز پس صف بود جای شطرنج باز و از آنجانب توقتمش خان باتفاق شاه
زادگان جوجی نژاد و امرا غضنفر نهاد صفها مرتب ساخته و علمها افراخته جوق جوق بفضای میدان رسیدند باد غرور و بخار پندار آتش خشم و کین
تیز گردانیدند نظم وز آن سوی خان قیامت شکوه بیاراست دریا برابر کوه ز رستم کمانان پولادپوش درآمد بصحرای قبچاق جوش و
نیران قتال بباد حملهٔ ابطال رجال اشتعال یافته ناگاه بسمع صاحبقران ظفر پناه رسید که کونجه اوغلان و بیک یارق اوغلان و اقتا و داود صوفی و غیرهم
از سرداران سپاه توقتمش خان از جانب برانغار و جوانغار لشکر ظفر شعار تاخته اند و صدای گیرودار و افغان حرب و کارزار در خم طاق گنبد دوار
انداخته آنحضرت با قشونهای خاصه عنان بمدد میسره تافته مخالفان از صولت بهادران موکب همایون پشت دادند و از آن بیست و هفت
قشون فوجی ایشان را تعاقب نموده کرنجکان چون بقول رسیدند عنان بازگردانیدند و از عساکر منصور جمعی را کشته طایفه را با امیر تیمور گورکان
رسانیدند و جمعیت قشونات به پریشانی تبدیل یافته لشکر توقتمش خان بی تحاشی بر آنحضرت حمله آوردند و نزدیک بود که چشم زخمی رسد در آن حین
شیر بیشه وغا امیر شیخ نورالدین سار بوغا جان فدای ولی نعمت کرده با پنجاه نفر از رفقا در اندازان رستم اثر فرود آمده و دست به تیر و کمان برده بزخم پیکان
دیده دوز مخالفان را از جای باز داشت بلکه بیت بهر تیر کز شصت او در گذشت یکی نامور پهلوان کشته گشت و محمد آزاد و برادرش علیشاه
و توکل باورچی هر یک ارابه از اراب مخالفان گرفته و بپیش امیر تیمور گورکان آورده مانند جسر بر هم بستند و متعاقب الله داد با قشون وفادار بمدد

بعد در رسیده فی الحال از اسپ پیاده شده در پهلوی شیخ نور الدین زانو بر زمین نهاد تیراندازی آغاز کرد و قشون قول نیز بدیشان پیوسته کمر خدمتکاری بر میان بستند و دست بانداختن خدنگ دلدوز بکشادند و هر چند بهادران دشت متعاقب و متواتر حمله نموده نهایت مردانگی بظهور رسانیدند ایشان را از جای بر نتوانستند داشت و خداداد حسینی که هنقل دست چپ سپاه صاحبقرانی بود از غنیم خود کوچه اوغلان در گذشته از پس پشت آقتاد که در برابر امیر تیمور گورکان ایستاده جنگ میکرد در آمد و امیرزاده محمد سلطان نیز رسیده بیکبار دلیران ظفرشعار دست راست مخالفان را درهم شکستند و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه جاکو نیز عیسی بی و بخشی خواجه را که از جوانغار مخالف برایشان حمله آورده بودند شکسته کرده منهزم گردانیدند بیت ز چوب خدنگ آتش افروختند وزان جان بسیار کس سوختند و در اثنای جوش و خروش مبارزان جوشن پوش تغلی بی که از معتبران توقتمش خان بود بمیدان شتافته زبان بلاف و گزاف کشاده امیر عثمان عباس را بمبارزت خواند و امیر عثمان بر و تاخته آنمقدار جلادت اظهار نمود که تغلی بی پشت بمعرکه کرده روی بفرار آورد و این معنی موجب دلشکستگی سپاه دشت گشته مبارزان الوس جغتای مانند شیران مردم ربای روی باوزبکان آوردند و بضرب تیغ و خنجر شجاعت جمعی کثیر از ایشان را بکلی مجروح و بیروح گردانیدند نظم سر دیوجویان پرخاشجوی بمیدان بگردید مانند گوی تن نازنین پری چهرکان بیفتاد بر خاک ره ناتوان آخر الامر ظفر و برتری در جانب لشکر تیموری باکمل وجهی ظاهر گشته توقتمش خان دانست که کار نوعی دیگر است و فتح و نصرت موقوف بعنایت کارفرمای قضا و قدر با اتفاق شاهزادگان و نوئینان عنان او بار بصوب وادی فرار انعطاف داد. و بسیاری از گریختگان بزخم سنان دلیران لشکر نصرت نشان بر خاک هلاک افتادند بیت نگشته فتاده هزار انجمن نه تابوت و نی نوحه گر نی کفن و صاحبقران عالیمقام از باره خوشخرام فرود آمده بشکرانه فتح و فیروزی روی نیاز بر خاک سود و زبان بنوازش امرا و بهادران گشوده در باره ایشان انعامات فرمود و از آن منزل در حرکت آمده در کنار آب قورای قبه بارگاه باوج مهر و ماه برافراشت و امیر شیخ نور الدین که همچنان جانسپاری کرده بود بمزید عنایت و تربیت اختصاص داده پایه قدر و منزلتش را بایوان کیوان رسانید و اسپ و جامه زر دوزی و کمر مرصع ارزانی داشته صد هزار دینار کپکی انعام فرمود و الحمد لله الملک المعبود

ذکر تاختن بعضی از مواضع و قلاع دشت قبچاق و بیان مراجعت صاحبقران آفاق

صاحبقران والاگهر بعد از مشاهده پیکر فتح و ظفر تا کنار آب اتل از عقب دشمنان خاکسار شتافته در آن مقام پرتو التفات بر وجنات حال قوریچاق اوغلان که پسر اروس خان بود انداخت و اسباب سلطنتش را مرتب ساخته فرمود که از آب عبور نماید و بضبط ایل و الوس مملکت موروث اقدام فرماید و قوریچاق از معبر توراتو گذشته در دشت قبچاق لوای شوکت و عظمت برافراخت و توقتمش خان عروس ملک را وداع کرده با چند نوکر بجنگلستان بولغار درآمد و لشکر فیروزی اثر درین نوبت نیز در دشت قبچاق دست بغارت و تاراج برآورده تا نزدیک ظلمات رفتند و مظفر و منصور با غنایم نامحصور باردوی همایون پیوستند آنگاه صاحبقران ظفرپناه دست راست الوس جوجی خان را تاخت فرموده بیک یارق اوغلان و تیمور خواجه اوغلان و اقتا را که در آن طرف بودند بگریزانید و تمامی اموال و جهات احشام آنحدود در حیطه ضبط درآورده عنان همت جهان نورد بجانب روس تافت و آن ولایات را زیر و زبر گردانیده دختران ماه پیکر و پسران خورشید منظر بدست سپاه ظفر اثر افتاد و بعد از فراغ بال از قتل و غارت الوس صاحبقران ناموس مال لشکر قیامت اثر عنان فرس بجانب قوم چرکس تافته صدای قتل و غارت در آن ولایت نیز انداختند و از آنجا عنان بارهٔ پرشکوه بصوب البرز کوه معطوف ساختند و در اثنای راه صاحبقران جمجاه بواسطه تهمتی که نسبت با میر عثمان عباس گفتند آن بهادر عدیم المثال را بیاسا رسانید و چون سپاه پرخاشجوی بالبرز کوه رسیدند ساکنان آن موضع را بنیزه شراب انتقام جرعه چشانیدند و قلعه کولا و طاوس را که دو سردار عظیم الشان بودند قهراً قسراً گرفته هر دو مفسد را بتحت الثری فرستادند و قلعه پولاد و تمیم نیز تسخیر نموده تر و خشک آن دیار را بآتش غضب درهم سوختند و بموضع بوغار قم رفته آن زمستان آنجا گذرانیدند و در قلب شتا که مقصود بهیر و بنه همان بود صاحبقران مظفر لوا امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین و دیگر امرای جمهور آیین را در اغرق همایون گذاشته بنفس نفیس بجانب حاجی ترخان و سرای شتافت و نخست بحاجی ترخان رفته حاکم آنجا که محمدی نام داشت بپای اضطرار مراسم استقبال بجای آورد و امیر تیمور گورکان او را در خدمت امیر جهانشاه و فوجی از امرا و سپاه بسرای فرستاد و ایشان آن موضع ویران ساخته در وقت مراجعت که از آب اتل بر روی یخ میگذشتند محمدی را بزیر یخ انداختند آنگاه خسرو آفاق متوطنان حاجی ترخان را کوچانیده بمکافات تقصیر سرای که اوزبکان

سوخته بودند آتش در آن بلده زد و بیورت قشلاق بازگشت و در اوایل بهار سنه ثمان وتسعین وسبعمائه موافق تیچقان ییل صاحبقران سعادتمند از یورت قشلاق
براه دربند متوجه شروان گردید و در اثنای راه چند قلعه دیگر مفتوح و مسخر ساخته متمردان را مغلوب و منکوب گردانید و چون از شماخی گذشته در لب آب کر نزول
اجلال فرمود امیر شیخ ابراهیم شروانی که در آن سفر ظفر اثر در ملازم موکب نصرت شعار بود طوی عظیم ترتیب کرده پیشکشهای لایق کشید و صاحبقران دوست
نواز بتجدید او را بانعام خلعت خاص و کمر مرصع بلندپایه و سرافراز ساخته شرف رخصت ارزانی داشت و لوای کشورگشای از آنجا در حرکت آمده منزل
اقامت مضرب خیام عساکر سپهر احتشام گشت و از آن مقام میرزا امیرانشاه را بولایاتی که تعلق بوی گرفته بود فرستاد و بعدل و انصاف وصیت فرمود و شاهزاده
بآذربایجان شتافته دست راست سپاهش در قراباغ و نخچوان تا آونیک یورت ساختند و دست چپ در سوق بلاق و درگزین تا همدان علم اقامت
افراختند و امیر تیمور گورکان از آن مقام بسلطانیه تشریف برده در آن مقام بر حال سلطان عیسی حاکم ماردین که از مدت سه سال باز در آن قلعه محبوس
بود ترحم فرموده او را از حبس نجات داده و خلعت عفو و اغماض پوشانیده بتفویض ایالت ماردین سرافراز گردانید و یرلیغ جهانمطاع ارزانی داشته اجازت
فرمود و در آن اثنا بمسامع جاه و جلال رسید که در غیبت موکب همایون داروغه نهاوند میر مزید برلاس را یکی از نوکران حق ناشناس بهلول نام بقتل رسانیده
و آن بلده را ضبط کرده گردن از طوق عبودیت پیچیده بنابران فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که میرزا سلطان حسین و خداداد حسینی
با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بر جناح استعجال بجانب نهاوند روان شدند و صاحبقران گیتی ستان نیز متعاقب ایشان بدان صوب روان گشت و قبل از
رسیدن موکب همایون میرزا سلطان حسین و امرا نهاوند را مسخر گردانیده اتباع بهلول را به تیغ بیدریغ بگذرانیدند و او را در آتش انداخته بسوختند و صاحب
قران کامران قرین سعادت و اقبال بهمدان رسیده شادروان عظمت و استقلال باوج افلاک برافراشت و ماه مبارک رمضان در آن فضای راحت
فزا بپایان رسانید **ذکر توجه صاحبقران سعادتمند از همدان بجانب دار الملک سمرقند** پادشاه عالیجاه صاحب
تائید در همدان بآداب فرایض و سنن روز عید قیام نموده امیرزاده محمد سلطان را با امیر جلال حمید و امیر شاه ملک و امیر اغونشاه احتاجی بجانب
فارس فرستاد و فرمود که تا هرموز بروند و تمامی سواحل و گرمسیرات را مستخلص گردانند و صاحبقران بی همال در یازدهم شوال سال هفتصد و نود و هشت بجانب
ماوراء النهر در حرکت آمده بهر دیاری که میرسید از کیفیت سلوک حکام میپرسید و ظلمه را تادیب نموده داروغگان عادل را بانعام و احسان خوشدل
و بهره‌ور میگردانید و چون بولایت خراسان در آمد والی هراة میر فتوغا باقامت مراسم استقبال استعجال نموده بشرف بساط بوسی استسعاد یافت و پیشکشهای
لایق کشیده بمقر عز خود شتافت و صاحبقران گردون غلام بسرعت تمام طی منازل فرمود و بکشتی از آب آمویه بگذشت و حضرات عالیات سلطان بخت
بیگم و سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین بلقیس آیین با امیرزاده شاهرخ قاعده استقبال مرعی داشته سعادت ملاقات دریافتند و نثارها کرده
لوازم نیاز بجای آوردند و صاحبقران حمیده آثار از خزار بکش رفته بزیارت شیخ شمس الدین کلال و دیگر مشایخ آنجا بار تشریف برده دربارهٔ حفاظ و مجاوران
آن مزارات انعامات کرد و روزی چند بخرمی و شادکامی گذرانیده از آنجا بسمرقند خرامید و بعد از دریافتن شرف طواف مراقد اولیا و اکابر بساط
عیش و نشاط مبسوط گردانید و خراج سه ساله برعایا بخشید و بعضی از متغلبان و ظلمه را که بمردم حیف کرده بودند بسیاست رسانیدند و آن زمستان در غایت
دولت و اقبال در آن بلدهٔ جنت مثال بسر برده در اول فصل بهار بقصر باغ شمال را تعمیر فرموده بعد از اتمام آن مقام جشنهای خسروانه ترتیب نمود نظم
خسرو تاج بخش تخت نشین — شاه دارا سپاه جم آیین
چند روزی بقصر باغ شمال — در کمال سعادت و اقبال
بگذرانید در نشاط و سرور — کرد از عدل ملک را معمور

ذکر توجه امیرزاده شاهرخ بسلطنت مملکت خراسان و فایز شدن حضرت صاحبقران بمصاحبت دختر خضر خواجه اوغلان

چون امیرزاده شاهرخ خلاصهٔ دودمان قراچار نویان و نقاوهٔ خاندان حضرت صاحبقران
بود در شهور سنه ۷۹۹ بعنایت پدر بزرگوار شامل حال خجسته مآلش گشته ایالت ممالک خراسان تا فیروزکوه و ری تعلق بوی گرفت و شاهزاده در اوایل
شعبان سنه مذکوره موافق او دییل از آب آمویه گذشته بجانب هراة توجه فرمود و در اواخر همان ماه در النگ کهدستان نزول اجلال نموده قبهٔ بارگاه
برافراخت و باشاعت عدل و انصاف و دفع رسوم جور و اعتساف پرداخته ماه مبارک رمضان همانجا بپایان رسانید آنگاه در ضمان حمایت
مهیمن منان باغ زاغان را نشیمن همای چتر همایون فال ساخت و در شب جمعه ۲۴ ذی حجه مذکوره آنحضرت را ولدی رشید متولد گشته موسوم بابایسنغر

واقعهٔ ام

بیابانشهر گردید و امیر تیمور گورکان در همان ایام که امیرزاده شاهرخ را بجانب خراسان فرستاد از سمرقند عنان عزیمت بشهر سبز انعطاف داد و ماه مبارک
رمضان در آن قصر گذرانیده از آنجا به ییلاق سلطان ارتوج رفت و در آن مقام امیرزاده محمد سلطان که از همدان بجانب فارس و سواحل دریای هرموز رفته بود و
بسیاری از قلاع را مسخر گردانیده و مخالفان را بتیغ بیدریغ بگذرانیده مظفر و منصور با غنایم نامحصور بسعادت ملازمت رسید و برسم پیشکش تبرکات لایقه و تنسوقات
رایقه بشرف عرض رسانید و در آن اثنا خیال وصلت با دختر خضر خواجه اوغلان در سویدای دماغ صاحبقران کامران پیدا شده جمال حال سپهر خضر خواجه
شمع جهان را که در آستان اقبال آشیان سپهر سپرد بانواع عواطف خسروانه فروغ زینت داده مصحوب غیاث الدین ترخان نزد پدرش روان ساخت تا مخدره
از مخدرات شبستان خانی خطبه نموده بحرم سرای صاحبقرانی رساند و بعض مبارک از ییلاق سلطان ارتوج کوچ فرموده بمرغزار کان گل خرامید و در پاییز
همان سال یعنی سنه تسع و تسعین و سبعمایه باغ دلگشا قصر از التعمیر فرموده آن منزل فردوس وش نامزد دختر خضر خواجه اوغلان شد آنگاه میر عالیجاه تا شکنت رفت
و از آب سیحون گذشته نزدیک قریه چیناس اساس قشلاق طرح انداخت و در آن زمستان بر سر مزار فایض الانوار خواجه احمد یسوی قدس سره که از اولاد
محمد بن حنفیه است رضی الله عنه عمارات عالی ساخت و در روز پنجشنبه غره ربیع الاول سنه ثمانمایه امیر غیاث الدین ترخان از مغولستان باز آمده دختر خضر
خواجه اوغلان را که تکل خانم نام داشت زیب و زینت تمام و تجمل بیرون از حیطه اوهام باردوی همایون رسانید و صاحبقران گردون غلام بترتیب طوی
فرمان فرموده بآئین شرع مطهر آن پری پیکر را در عقد ازدواج منتظم گردانید و چند روز بعیش و سرور گذرانید و چون خسرو سپهر اورنگ آفتاب آهنگ
بیت الشرف خویش کرد آنحضرت نیز روی توجه بصوب سمرقند فردوس مانند آورد و حفظ الهی در حین نزول و ارتحال نگهبان و حارس و تائیدات نامتناهی
در همه احوال موکب جاه و جلال او را ملابس مصراع امید تازه و دولت قوی و بخت جوان

گفتار در بیان توجه صاحبقران گیتی ستان بجانب ممالک هندوستان

رفع اعلام جهاد جهه تقویت دین و دفع شر کفار و متمردین بموجب نص کلام الهی و مقتضای احادیث حضرت
رسالت پناهی که عاجلا متضمن علو مراتب جاه و جلالست و آجلا سبب وصول بدرجات امانی و آمال بنا بر علی هذا صاحبقران مظفر لوا بتاریخ ماه رجب سنه
ثمانمایه موافق پارس ئیل به نیت غزا و جهاد و قتال اهل کفر و عناد با سپاهی از قطرات امطار زیاد ولشکری قامع اصحاب شر و فساد روی بصوب هندوستان
نهاد و امیرزاده عمر ولد میرزا میرانشاه را در سمرقند بحکومت باز داشته و از آمویه گذشته عنان یکران براه اندراب انعطاف داد نظم بجنبید جنبش
بعالم فتاد بعالم چنین جنبشی کم فتاد ز بانگ دهل وهم نعره نای فلک کر شد از نعره کرنای و چون بموضع اندراب مضرب خیام زرین طناب خسرو
عالیجناب گشت طایفه از مردم آنجا برسم دادخواهی بدرگاه پادشاهی آمده عرض کردند که ما مردم مسلمانیم و کفار کتور و سیاه پوشان هرسال از ما مالی
ستانند و هرکس که در ادای خراج اندکی اهمال مینماید کشته عیال و اطفالش باسیری میبرند بیت زنان را پس از کشتن کدخدای برندو زنند آتش اندر سرای
از شنیدن این سخن عرق عصبیت و غیرت غضبیت خسروانه در حرکت آمده و اغرق را گذاشته با بعضی از لشکر منصور بجانب آن کفار ایلغار کرد و مواضع حصین
و قلاع متین بشجاعت بیدین را بزخم تیر و شمشیر در حیز تسخیر کشیده بسیاری از ایشان را به تیغ جهاد بگذرانید و اموال و جهات اهل ضلال را عرصه نهب و تاراج کرد
بیت پس از کشتن اهل بغی و ضلال نصیب سپه گشت بسیار مال و غازیان سعادتمند بر قله کوهی بلند از روس نامبارک آن فرقه بیدین که هرگز سجده
معبود حقیقی تعالی شانه فرود نمی آوردند منارها برافراختند و حکایت آن غزوه را که در ماه مبارک رمضان سنه مذکوره وقوع یافت هم آنجا بر سنگی مثبت
ساختند و چون امیر تیمور گورکان از دفع شر آن قوم بداختر فراغبال حاصل کرد با اغرق همایون پیوسته روی بصوب کابل آورد و بعد از وصول بآن سرزمین چند روز
در مرغزار دورین قبه بارگاه باوج سپهر برین برافراشت و در چهارشنبه غره ذی حجه مذکوره از آن منزل پای مبارک در رکاب سعادت
انتساب آورده در روز چهارشنبه بنواحی قلعه اریاب رسید و در باب تعمیر آن حصار اهتمام فرموده در عرض چهارده روز از آن امر فراغت روی نمود
و صباح جمعه شانزدهم ماه مذکور صاحبقران مؤید منصور بر اسبی بور که آن را التخت روان میگفتند سوار شده گرد قلعه میگشت و چون بمحاذی دروازه رسید
از روزنه بالاخانه پشت دروازه تیری بقصد آنحضرت انداختند و آن از گذشتن تیر اسب رسید تا گزندی بآن خسرو سعادتمند نرسید و نایره
خشم پادشاهانه برافروخته و از دروازه دیگر بقلعه شتافته با خدموسی افغانی و اتباع او که مقدم قبیله کرکس و سردار آن حصار بود فرمان داد و فرمان
بران در ساعت آن جماعت را مقید و مغلول گردانیدند و بهفت بی سعادت که تیر بجانب آن خسرو کشورگیر انداخته بودند آغاز ضرب نمودند چند کس را

اوغلان

رخمی بیاختند آخر الامر کلکی سیستانی آن جماعت را بگرفت و در چاشت همان روز موسی با دویست نفر از اتباع بقتل رسید و حکومت ایریاب بملک محمد نامی
که برادرش به تیغ بیداد موسی کشته گشته بود تعلق گرفت و در روز سیزدهم ماه مذکور صاحبقران عالیجناب از ایریاب کوچ فرموده روز سه شنبه دوازدهم محرم
الحرام سنه احدی و ثمانمایه موافق پارس ئیل از آب سند عبور نمود و کنار بیابان جرو که بچول جلالی مشهور است محل نزول سپاه منصور گشت و رایان کوه جود باستماع
طالع مسعود در آن منزل بدرگاه عالم پناه آمده مراسم کشیدن پیشکش بجای آوردند و شرایط مالگذاری و خدمتکاری قبول کردند و بنوازش امیر صاحبقران
مفتخر گشته خوشدل و مستظهر اجازت آن طرف یافتند و در روز چهارشنبه سیزدهم حضرت مؤید منصور از آب چول عبور فرموده روز پنجشنبه چهاردهم امیر شیخ
نورالدین را با فوجی از سپاه جلادت آیین بدفع شر شهاب الدین مبارکشاه تمیمی که والی جزیره بود که در کنار آب احمد واقع است ارسال فرمود و خود نیز
متعاقب بدانجانب نهضت نمود و شهاب الدین بعد از محاربه با شیخ نورالدین و وصول صاحبقران ظفرقرین گریخته بکشتی درآمد و تمامت جهات و متعلقانش
بدست عساکر نصرت مآثر افتاد و اکثر لشکر او رخت هستی بباد فنا داد و بعد از آن صاحبقران گیتی ستان بجانب تلمتی کوچ فرموده روز شنبه غره صفر سنه احدی
و ثمانمایه حوالی آن حصار مضرب خیام عسکر فیروزی اثر گشت و اهالی آنجا بقدم اطاعت و اذعان بیرون آمده مال امان قبول نمودند و محصلان جهت تحصیل آن وجه
بشهر رفته در آن اثنا بواسطه کثرت احتیاج سپاه منصور با ذوق فرمان همایون نفاذ یافت که هرکس هرجا غله یابد بردارد و باین بهانه شبی که دماغ زمانه
از غلبه باده سودا بهم برآمده بود لشکریان بتلمتی شتافتند و طوفان بلا بالا گرفته آتش نهب و تاراج در شهر زدند چنانچه غیر از سادات و علما کسی از آن
بلیه نجات نیافت و روز شنبه ششم صفر رایت ظفر آثار از تلمتی نهضت نمود و عساکر نصرت مآثر در اثناء راه نصرت کوکری را که با دو هزار کس از
هندیان جهالت نشان در کنار کوهی عظیم ایستاده میخواست که دست بردی نماید منهزم گردانیدند و بسیاری از اتباع او کشته هرچه یافتند بغا
رتیدند و اعلام ظفر اعلام بعد از طی منازل و مراحل پرتو وصول بر کنار آب بیاه انداخت و در آن مقام امیرزاده پیرمحمد جهانگیر موکب ظفرنشان
از نور طلعت همایون صاحبقران ربع مسکون روشنی دیده حاصل ساخت **گفتار در وصول امیرزاده پیرمحمد جهانگیر بموکب صاحبقران**
گردون سریر و بیان فتح قلعه بطنیر و قتل اهالی آنجا از صغیر و کبیر چنانچه سابقا خامه لطایف صریر در سلک تحریر انتظام داد

وقعۀ بتیر

صاحبقران کشورستان حکومت مملکت قندز و بقلان و کابل و غزنین و قندهار را بشاهزاده رفیع مقدار پیرمحمد جهانگیر ارزانی داشته بود و شاهزاده
چون آن ولایت را بحیطه ضبط درآورد عزم تسخیر دیگر بلاد و امصار نمود و از آب سند گذشته شهر اچه را بجنگ بگرفت و بظاهر ملتان شتافته اعلام محاصره و جنگ
برافراخت و در آن وقت حاکم آنجا سارنگ بود برادر ملوخان و سارنگ و ملو در سلک امرای سلطان فیروزشاه انتظام داشتند و بعد از فوت آن
پادشاه عالیشان صاحب اختیار ممالک هندوستان شده بودند القصه چون مدت محاصره بشش ماه کشید اهالی ملتان از قحط و غلا بتنگ آمده سارنگ
ترک جنگ داده و از سر اضطرار پای از شهر بیرون نهاد و امیرزاده پیرمحمد را فتح میسر گشته بدرون ملتان خرامید و در آن اثنا چنانچه در هندوستان معهود است
برشکالی عظیم روی نمود و اکثر چهارپایان لشکر تلف شد و حکام آنحدود این معنی را دانسته شعار خلاف اظهار کردند و مخالفان در شهر آمده هرچه می یافتند میبردند
و مردم شاهزاده بسبب کثرت گل و لای و قلت ستوران با پای بدفع ایشان قیام نمیتوانستند نمود لاجرم در غایت حیرت اوقات میگذرانیدند که
ناگاه ماهچه رایات نصرت آیات صاحبقران خجسته سمات از افق دیار هند طالع گردید و آفتاب طلعت همایونش آن ظلمت آباد را روشن ساخت دیده بخت بداختران
از مشاهده آن حال تیره شد و خفاش صفت در پیغوله ها خزیدند و امیرزاده پیرمحمد از مضیق دهشت نجات یافت و بجانب اردوی همایون شتافته روز جمعه ۱۴
صفر در کنار آب بیاه بملازمت جد بزرگوار رسید و ملحوظ عین شفقت و عاطفت گردید و روز شنبه پانزدهم لواء ظفر پناه از آب بیاه عبور نموده
سایه اقبال بر منزل جنجان انداخت و چهار شبانروز توقف آنجا اتفاق افتاد و در آن ایام امیرزاده پیرمحمد صاحبقران عالمیان را طوی داده پیشکش
کشید و آنحضرت سی هزار اسب بوی بخشید آنگاه پادشاه کشورگیر عازم قلعه بطنیر گشته در روز چهارشنبه ۲۶ صفر لشکر قیامت اثر آن حصار را در میان گرفت و بطنیر
از مشاهیر قلاع هند است و از راه دور افتاده و اطراف آن بیابانست و آب آن از تولیست که بر در شهر از برشکال پر میشود و حاکم آن قلعه را او
دولجین میگفتند و او را بلغت هند بهادر را گویند و او دولجین را غایت سر بمتابعت هیچ پادشاهی فرود نیاورده بود و از آینده و رونده باج ستاندی
هیچ تاجری از شر او ایمن نبود القصه چون سپاه ظفر پناه در نواحی آن قلعه اعلام اقتدار برافراختند از افغان سورن و آواز کرنای زلزله در زمین و زمان انداختند

انداختند و هندیان نخست بقدم محاربه پیش آمده پس از آنکه کمال تسلط و تهور سپاه امیر تیمور مشاهده نمودند امان طلبیدند و مرحمت پادشاهانه شامل حال
ایشان شده در روز جمعه ۲ صفر راو دولچین با شیخ سعد اجودنی بملازمت حضرت صاحبقرانی شتافت و بشرف بساط بوسی سعادت یافته سه تغوز اسب تازی با
زینهای زرین پیشکش کرده خدمات او شرف قبول پذیرفته بانعام جامه زردوزی و کمر مرصع و افسر زرنگار سرافراز گشت مقارن آنحال جمعی از اهالی دیپالپور که
پیش ازین از اتباع امیرزاده پیر محمد مسافر کابلی را با هزار کس بشمشیر تمرد کشته بودند بتیغ انتقام سپاه نصرت فرجام مقتول شدند و همین معنی موجب هراس مردم بطنیر گشته برادر
راو دولچین کمال الدین و پسر او در سلخ صفر دروازها بر کشیدند و شعار خلاف ظاهر گردانیدند لاجرم راو دولچین مقید شده سپاه ظفر قرین روی بتسخیر حصار
آوردند و نوبت دیگر اهالی قلعه امان طلبیده کلید دروب ارسال داشتند و غره ماه ربیع الاول امیر شیخ نورالدین و امیر الله داد جهت تحصیل مال امان
بشهر در آمده رایان آن در ادای مال اهمال نمودند لاجرم آتش قهر خسروانه اشتعال یافته مجموع سپاه جهان سوز بقلعه بطنیر در آمدند و میان ایشان و هندیان جنگی صعب
روی نموده آخر الامر نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم اهل اسلام وزیده و ده هزار کفار بتیغ جهاد کشته گشته آتش نهب و تاراج در خرمان ایشان افتاد و تمامی عمارات آن
شهر باتش غضب محترق شده در آن دیار نه دار ماند نه دیار والحمد لله الملک القهار

ذکر مجملی از احوال ملوک هندوستان و انتقال حکومت آن بلدان بسلطان محمود و ملوخان و بیان وصول شیران بیشه یکدلی بعد از طی منازل بدار الملک دهلی

چنانچه در مجلد ثانی سمت ذکر یافت سلطنت مملکت دهلی تا شهور سنه سبع عشر و سبعمایه تعلق بسلطان علاء الدین میداشت و چون بواسطه حلول اجل آن
پادشاه عدالت آیین علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت قاضی محکمه تقدیر عروس ملک دهلی را بسلطان محمد تغلق شاه عقد بست و بعد از وی
پسرش سلطان محمد شاه بر سریر سلطنت نشست و سلطان محمد شاه در سنه خمسین و سبعمایه لشکری جمع کرده کمند همت بر فتح گجرات انداخت و آن ولایات
تا کنار دریا بار در حیز تسخیر کشیده مضبوط ساخت و او پادشاهی کریم صاحب سخاوت بود و در باب تربیت و رعایت فضلا و شعرا اهتمام تمام میفرمود
و مولانا جمال الدین بن حسام هراوی بهند رسیده قصیده در مدح پادشاه در سلک نظم کشیده که مطلعش بیت شعر آنکه تا جهان باشد نگهدار جهان
بان را محمد شاه تغلق شاه سلطان ابن سلطان را جناب فضیلت شعاری مولانا معین الدین محمد اسفزاری در تاریخ هرات آورده است که چون ابن حسام این
مطلع را بر سلطان محمد شاه خواند پادشاه فرمود که مولانا بس کن که من از عهده صله تمامی ابیات این قصیده بیرون نمیتوانم آمد آنگاه مولانا را در مجلس نشانید
و اشارت کرد که خازنان صرهای زر بیاورند و در گرد مولانا چینند تا با سرش برابر شود و ایشان بموجب فرموده عمل نموده چون زر بسر مولانا جمال الدین
بلند شد برخاست و بایستاد و این حرکت سلطان محمد شاه را خوش آمد گفت که دیگر زر آورند و بر گرد وی چیدند تا با قامتش برابر گشت مصراع چنین
کنند بزرگان چو کرد باید کار و وفات سلطان محمد شاه در ماه ذی الحجه سنه احدی و خمسین و سبعمایه در وقتی که بگجرات تشریف میرفت اتفاق افتاد و در
بیست و چهارم محرم الحرام سنه اثنی و خمسین عم زاده اش سلطان فیروز شاه قایم مقام گشته روی بطرف دهلی نهاد و در اواخر جمادی الاخری سنه مذکوره
بدان بلده در آمده سلطنت بروی قرار گرفت و غبار آشوب و فتن بسمت آرام و تسکین پذیرفت و بعد از آنکه سلطان فیروز شاه نماند کار پرداز قضا پسر
او سلطان محمود را بر سریر ایالت نشاند و ملوخان که از اعیان امرای سلطان فیروز شاه بمزید اقتدار امتیاز داشت صاحب اختیار ملک و مال آن مملکت گشت
و چون سلطان محمود و ملوخان از توجه موکب ظفر نشان امیر صاحبقران خبر یافته باستظهار سپاه بسیار و اعتضاد عدت و اهبت بیشمار مستعد جنگ و پیکار
گشته پای ثبات و قرار استوار ساختند و صاحبقران کامکار از عناد و استکبار آن قوم واقف شده بعد از فتح بطنیر عنان بارگی گردون سیر بجانب
دهلی انعطاف داد و در اثنای راه بهر بلده و قصبه که میرسید بان و خانمان کفار و مخالفان را باتش غضب سوخته عیال و اطفال اهل ضلال را باسیری
میگرفت و بعد از طی آن مسافت پر آفت و عبور از انهار و مجاری بسیار مخافت در روز دوشنبه بیست و نهم ربیع الاول سنه ۸۰۱ از آب جون بگذشت
و متوجه قلعه لونی گشت و همان روز بظاهر آن قلعه رسیده میثوی که موسوم بمیمون بود موکب همایون را بقدم استقبال اطاعت نمود و شیخ اسد بارشاد
عقل دوربین طریق رادت مسلوک داشته خود را بسته بسلیمه صاحبقرانی رسانیدند و سایر مردم لونی از غایت شقاوت و نادانی سر مخالفت بر سدی
کشیدند و لشکریان اطراف قلعه را نقب زده در عرض دو ساعت کمند تسخیر بر شرفات آن انداختند و کفار را از مسلمانان جدا کرده عرضه تیغ جهاد
ساختند و غره ماه ربیع الآخر صاحبقران عالی مآثر از حصار لونی بلب آب جون رفته در برابر جهان نمای فرود آمد و جهان نمای عبارتست از عمارتی

تیره رای

خمسین

که سلطان فیروزشاه در دو فرسخی دهلی بر بالای کوهی ساخته و آب جون از دامنهٔ آن جبل میگذرد و روز دیگر رأی صواب نمای صاحبقران کشورگشای مایل به
تماشای قصر جهان نمای شده با هفتصد سوار رزم آزمای بدان صوب شتافت و آن منزل راحت افزا را نظاره کرده بنظر امعان در آن دشت و بیابان نگریست
و ملاحظه فرمود که جهة معرکهٔ پیکار کدام موضع لایق تر است مقارن آن حال ملوخان با چهار هزار سوار جوشن پوش نیزه گذار و پنج هزار پیادهٔ جرار و بیست و هفت زنجیر
فیل از میان درختان ظاهر شهر بیرون خرامیده نزدیک رسید و پادشاه صاحب تائید از آب عبور نموده بمعسکر همایون شتافت و قراولان سپاه نصرت
نشان سید خواجه و بشیر بهادر با سیصد نفر از مردان جلادت اثر بمقابله و مقاتلهٔ سفلای مخالفان قیام نموده حرب کنان تا کنار آب آمدند و در آن موضع
نایرهٔ قتال التهاب یافته امیر تیمور گورکان سونجک بهادر را و الله داد را بمدد قراولان روان گردانید و ایشان چون از آب گذشته بزخم پیکان جان ستان شکاف
در صندوق سینهٔ بسیاری از اهل کینه انداختند و مخالفان پای در وادی گریز نهاده در وقت انهزام یک پیل کوه پیکر که هنگام پیکار شیر فلک
دوازاروی در خطر بودی بجیاد و سقط شد و ارباب کیاست از وقوع این صورت بفتح و نصرت واثق گشته همدیگر را البشارت دادند و روز جمعه سوم
ربیع الثانی موکب صاحبقرانی در طرف شرقی لونی منزل گزید و در آن موضع شاهزادگان کامکار و امرا و نامداران و اعیان سپاه و اشراف درگاه را جمع ساخته
در باب توره و یاساق سلاطین باستحقاق کلمات خردمندانه بر زبان آورد و شرایط رزم و میدان داری و لوازم حرب و تیغ گذاری بعبارتی رایق
و تقریری لایق بیان کرد بیت زهر دو فرقی نکته گفته شد زهر لجه گوهری سفته شد در خلال این مقال شاهزادگان ستوده خصال بعرض آن نقطهٔ دایرهٔ جاه
و جلال رسانیدند که از کنار آب سند تا بدین مرحله زیاده بر صد هزار نفر از هندویان کافر اسیر شده اند و حالا در اردوی همایون مجتمع اند و ممکن که در وقت
مصاف با اهالی دهلی میل نموده فتنه انگیزند و این سخن باثر افتاده فرمان واجب الاذعان صدور یافت که تمامت اسیران را بقتل رسانند و هرکس که در امتثال
این مثال اهمال نماید او را بکشند لاجرم تیغ جان آفات سرافشانی کرده بروایتی اقل صد هزار هندوی کشته شد و مولانا ناصرالدین عمر که در سلک ارباب علم
انتظام داشت با آنکه هرگز گوسفندی ذبح نکرده بود در آن روز پانزده کافر هندو را طعمهٔ شمشیر غزا ساخت و در همان روز لوای فرقد فرسای از آنجا بجانب
دهلی در حرکت آمده کنار آب جون محل نزول سپاه دریا اثر گشت و روز دیگر صاحبقران بحر و بر مانند باد از آب گذشته آنطرف رود چون معسکر نصرت
مآب شد و سپاهیان بموجب فرمان واجب الاذعان جهة رعایت حزم در گرد اردوی همایون خندق کندند و از شاخهای درخت و چپر حصاری
مرتب ساخته در پیش خندق گاومیشان را بیکدیگر بستند و خیام افراخته منتظر جنگ و پیکار نشستند **گفتار در بیان محاربهٔ جنود ظفرورود**
با والی هنود سلطان محمود صباح روز سه شنبه هفتم ربیع الثانی که خسرو مواکب آسمانی از مطلع تائیدات سبحانی طالع شد و تیغ فتح و فیروزی سر شب هندی
سلب را بینداخت و هاتف غیبی بالقاء فحوای بشارت مؤدای ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص مجاهدان میدان غزو و جهاد را
منسوب و مخصوص ساخت رأی آفتاب اشراق صاحبقران آفاق پرتو التفات بر کارزار هندویان تیره رای افکنده بر بارهٔ بلند هومند برآمده برنغار
سپاه نصرت شعار را با میرزاده پیر محمد جهانگیر و امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین و امیر مضراب و امیرزاده کار برلاس و قماری یساول و تیمور خواجهٔ آقبوغا
سپرده جرانغار از صولت امیرزاده سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و شیخ ارسلان
مضبوط و مستحکم کرد و در هراول امیرزاده رستم و امیرشاه ملک و الله داد مقرر گشت و رایت ظفر آیت خاصهٔ آنحضرت در قلب سپاه از ایوان کیوان
درگذشت بیت تقلب سپه شاه نصرت قرین برافراخت رایت بچرخ برین عنان تاب شد جانب رای هند بشمشیر کین ملک پیرای هند
زسوی دیگر خسرو دهلوی عیان ساخت آئین کیخسروی وخود باتفاق ملو خان در قلب لشکر بایستاد و میمنه را بملک معین الدین و ملک هانی مولتانی
داد و ضبط میسره را در عهدهٔ طغای خان و میر علی موجه کرد و با ده هزار سوار شمشیرگذار و بیست هزار یا چهل هزار پیادهٔ جرار روی بمیدان قتال آورد
و مادهٔ اعتماد و عمدهٔ اعتضاد هندویان فیلان کوه پیکر پر منظر بود که عدد آنها یکصد و بیست سر رسید و در ظفرنامه چهل هزار مکتوب است و در مطلع سعدین
بیست هزار و از غایت مهابت آن افیال جبال مثال اسپان ابطال رجال می رمیدند و امرای کشور هندوستان فیلان کوه توان را بگجیم و سلاح آراسته بودند
و بر پشت پشتهٔ مانند آنها تختها و صندوقها مستحکم ساخته و بر هر تخت و در هر صندوق چند ناوک افکن و چرخ انداز نشسته و رعدانداز ان در پهلوی
صف پیلان آمادهٔ قتال و جدال ایستاده بیت صف زنده پیلان پولادپوش تهی کرد مغز سرا از خروش واگرچه لشکر قیامت اثر جغتایی هم

همین دولت صاحبقران کشورگشای صفهای دشمنان قوی بر هم شکسته بودند و عقدهای مهمات کلی بسر انگشت جلادت از هم گشوده تا چون پیش از آن جنگ
پیل ندیده بودند و در باب مهابت دیدار و صلابت کردار آن جانوران غرایب آثار بسیار شنیده اندیشه عظیم داشتند و مغلوب ساختن فیلان را از
محالات می پنداشتند و دغدغه ضمایر اشراف و اکابر از این جهت بمثابه بود که در وقت تعیین مواضع متعینان چون حضرت صاحبقران از علمای عالیشان
و فضلای معالی مکان پرسید که جای شما کجا خواهد بود خواجه افضل الدین ولد مولانا جلال الدین کشی و مولانا عبدالجبار پسر قاضی نعمان الدین خوارزمی جواب دادند که
جای ما موضعیست که عورات آنجا باشند آری بیت گر بود بهرام را در دل هراس سهمش ناهید را سازد لباس بنا علی هذا صاحبقران مظفر لوا بفرمود
که از آهن خارهای خسک بزرگ ساختند تا وقت حمله فیلان پیادگان موکب نصرت نشان آنها را در راه پریشان سازند و چون عنایت ازلی در
جمیع احوال شامل حال روزگار آن موید حمیده آثار بود و پیش از آنکه احتیاج بخار خسک شود سپاه نصرت ترک را گل فتح و فیروزی در چمن آمال شکفت
و دیده آمال و امانی از طلوع کوکب ظفر و کامرانی روشنی پذیرفت بیت پیکر فتح و ظفر شد جلوه گر روی اقبال آمد بار ور در کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه بعد از
تساوی صفین و تقارب طرفین صاحبقران پاک اعتقاد بدستور معهود از باره عالم نورد فرود آمده از روی نیاز دو رکعت نماز گذارد و جبین اخلاص
بر خاک راه سوده از کریم عطابخش ظفر و نصرت مسألت نمود و اثر اجابت دعا بر ضمیر منیر صوابنما ظاهر گشته بدلی قوی و املی فسیح پای مبارک در رکاب
سعادت انتساب در آورد و علی سلطان تواجی و التون بخشی و پسر موسی و کمال را با چند قشون از ابطال رجال بمدد امرای برانغار فرستاد و حال آنکه پیشتر از آن
در خاطر گذشته بود که اگر حضرت صاحبقرانی جمعی از سالکان مسالک پهلوانی بمدد ما فرستد علامت فتح و فیروزی باشد لاجرم چون آن جماعت بدیشان
پیوستند مستظهر و قوی خاطر گشته سونجک بهادر و سید خواجه و شیخ علی بهادر و الله داد و نصرت تماری و جمعی دیگر از شیران بیشه کارزار که در کمینگاه نشسته
و چندانی صبر نمودند که منقلای دشمن از ایشان گذشت آنگاه تیغ جلادت آخته از آن کمین بیرون تاختند و در حمله اول قرب ششصد کس را بر خاک هلاک
انداختند و از برانغار امیرزاده پیر محمد بر جوانغار مخالفان تاخته شمشیر بفیل رسانید و طغای خان را که در برابرش بود منهزم گردانید و از میسره همین دولت
قاهره شاهزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امیر جهان شاه و غیاث الدین ترخان میمنه خصم را که تمکین ملک معز الدین و ملک هانی بستان
کوه آهنین استوار نمود در هم شکستند و سایر امرا و دلیران بر صف پیلان زده بزخم تیر و نیزه خرطوم اژدها صفت آن جانوران مهیب هیئت را مجروح ساختند
و پیلبانان را از قلل آن جبال بر خاک انداختند بیت بگرزی یکی گرد پیلی زبون بتیر دگر پیلبان سرنگون و شاهزاده خلیل سلطان با آنکه در سن پانزده
سالگی بود پیلی قوی بنیه اسیر کرده بنظر اشرف اعلی آورد و طلیعه نصرت از مطلع اقبال صاحبقران سر زده حصان رخ نموده فرزین بند اعدا بباد فنا رفت و سر
پیادگان اهل عناد بسم اسپان تازی نژاد فرسوده گشته سواران ایشان روی گریز بجانب شهر نهادند بیت گریزان سپاهان از آن رستخیز بود رسم
هندوستانی گریز و سپاه منصور رایت اقتدار افراخته فیلان هندیان را مانند شتران قربانی در قلاده اسیری کشیدند و بسیاری از لشکر سلطان محمود
و ملوخان را به تیغ بیدریغ بگذرانیدند نظم سپاهان هند از یسار و یمین فتادند چون سایها بر زمین سر هندیان زیر پا لخت لخت فرو ریخته چون
هندوانه درخت ز ترکان صف پیل اندر هراس بچرخ آمده همچو گاو خراس و سلطان محمود و ملوخان در شهر تحصن نموده صاحبقران گیتی ستان کنار
حوض خاص را بشرف نزول همایون اختصاص داده و حوض خاص ساخته و پرداخته پادشاه دریادل سلطان فیروزشاه است و از مقدار وسعت دارد
که تیر تیزپر از یکطرف آن بدیگر جانب پرواز نتواند کرد و آن غدیر در موسم برشکال از آب باران پر شده تمامی سال اهالی دهلی از آن آب می آشامند
و کاریزان پیوسته در آنجا جاریه میشوید القصه چون کنار حوض خاص محل نصب سرادقات سلطنت گشت شاهزادگان و امرا و نوئینان بخدمت
شتافته رسم تهنیت بجای آوردند و آثار شجاعت و غرایب امور که بعز دولت قاهره از هر کس بظهور آمده بود عرض کردند و آنحضرت از وفور
نعم الهی که شامل روزگار ملازمان آستان پادشاهی شده بود آب در چشم گردانیده رقت نمود و زبان بتحسین امرای جلادت آیین گشوده در
باره ایشان انعامات فرمود

ذکر فرار سلطان محمود و ملوخان و وقوع نهب و تاراج بدار الملک هندوستان

چون عقد جمعیت حکام دهلی از هم گسیخت و هر یک از لشکریان ایشان بطرفی گریخت سلطان محمود و ملوخان بشهر در آمده و طریق مشورت مسلوک داشته جز فرار
چاره ندانستند و در همان شب که مانند باطن کفره فجره تیره و همچون ظاهر ایشان سیاه رنگ بود شهر باز گذاشته رایت گریز برافراشتند و نیمشب

امیر تیمور گورکان از فرار مخالفان خبر یافته جمعی از بهادران از عقب گریختگان فرستاد و ایشان بسیاری از مخالفان را کشته غنیمت بینهایت گرفتند و دو پسر ملو
خان که یکی سیف نام داشت و بملک اشرف مشهور بود و دیگری خدایداد اسیر کرده باز آوردند و صباح چهارشنبه هشتم ربیع الآخر که بیرق زرنگار خسرو
ثوابت و سیار را بر بام این حصار نیلی منصوب گردانیدند صاحبقران گیتی ستان بدروازه میدان شتافته در عیدگاه سراپرده و خرگاه برافراشت و سادات
و قضات و اکابر و اشراف دهلی بشرف بساط بوسی رسیده فضل الله بلخی که نایب ملو خان بود با اهل دیوان بملازمت مبادرت نمود و ملحوظ عین عنایات
خسروانه گشته بجان امان یافت آنگاه لواء کشورگشا و نقارهای بلند آوازه را به پشت دروازه برآورده صدای بشارت در خم طاق نیلگون گردون
انداختند و صد و بیست زنجیر فیل کوه پیکر عفریت منظر که تحت التصرف لشکر ظفر اثر در آمده بود بنظر صاحبقران والا گهر در آوردند و آنها مانند کسانی
که امان طلبند روی بر زمین نهاده فریاد زدند و روز جمعه دهم ماه مذکور مولانا ناصر الدین عمر باتفاق جمهور اعیان حضرت بشهر در آمده خطبه را بنام
و القاب صاحبقران گیتی ستان و ولیعهد آنحضرت میرزا محمد سلطان زیب و زینت دادند بیت شد از نام او قدر منبر بلند ز القاب
او روی زر ارجمند و چون تاریخ این بیت تا آب باری دولت بباغ نصرت شاه بسال خار کل فتح بند شد بویا صاحبقران مظفر لوا بزم
عیش و طرب آراسته لوای نشاط و خرمی بعشرتخانه ناهید رسانید و در نزهتگاه دوست کامی جامهای می ارغوانی در کشید و در آن اثنا بتاریخ پنجشنبه
شانزدهم ربیع الآخر که مولانا جلال الاسلام باتفاق جمعی از تنگچیان عظام بر دروازه نشسته بتوجیه مال امان مشغول بود چند هزار سوار از سپاه
نصرت شعار جهة تحصیل قند و غله بدهلی در آمدند و جمعی دیگر از نوکران آغایان و نوئینان بهانها پیدا کرده در شهر ریختند و دست بیداد بغارت
و تاراج بر آوردند و امرا هر چند در صدد منع آمدند فایده نداد و چون امیر تیمور گورکان ع برسم فریدون و آیین کی • ببزم سرود و می نشسته
بود و کسی بدانجا نمیتوانست رفت که کیفیت حال عرضه دارد آتش فساد در دهلی اشتعال یافته و هندیان جوق جوق اموال و عیال و اطفال را در آتش
انداخته غبار جنگ و جدال می انگیختند و تیموریان بزخم شمشیر آبدار خون ایشان را چون می در قدح میریختند و امرا دروازه ها را بستند تا تمامی سپاه
بشهر در نیایند و قرب پانزده هزار کس از آغاز شام تا صباح بنهب و تاراج مشغول بودند و روز دیگر که هفدهم ماه بود بیرونیان خود را در شهر انداخته
غارت عام دست داد و روز هیجدهم نیز بهمان مشغله جهان سوز در اشتعال بود هر فردی از افراد لشکر علی اختلاف مراتبهم از صد نفر تا بیست نفر
هندو اسیر کرده برده گرفتند و از انواع لآلی و جواهر و اوانی زر و نقره و نقود سرخ و سفید لامعدار بدست سپاه قیامت آثار افتاد که ع
وصفش نگنجد در بیان شرحش نیاید در قلم و هر سه شهر دهلی که بیکدیگر اتصال داشت و یکی را سیری و دیگر را دهلی کهنه و سیوم را جهان پناه میگفتند در تاراج
و تالان بهمت مساوات گرفت و شرح انجال المسامع جاه و جلال رسیده فرمان واجب الامتثال صدور یافت که ارباب حرفت و صناعات را
از اسیران جدا ساخته در میان شاهزادگان تقسیم نمایند تا بولایات خویش برند و سنگ تراشان را جهة خاصه همایون مضبوط دارند تا در ملازمت
موکب عالی بسمرقند رفته در مسجد جامعی که آنجا ساخته خواهد شد کار کنند **ذکر بعضی دیگر از فتوحات از جمله بازگشتن**
امیر تیمور گورکان بجانب سمرقند ماهچه طوق گیتی فروز بعد از آنکه پانزده روز افق دهلی را منزل اقامت ساخت عازم دیگر مواضع ولایات
شده صدای کوچ در عالم انداخت و بیست و چهارم ربیع الآخر از ظاهر آن جهان پناه نهضت همایون اتفاق افتاد و چون مرحله وزیرآباد معسکر پادشاه
جلالت پناه گشت ایلچیان بهادر نهاد که حاکم لاهور بود بخدمت رسیده دو طوطی سخنگوی که از عهد سلطنت سلطان تغلق شاه تا آن زمان در مجلس ملوک
هندوستان سخنوری و شیرین گویی میکردند بنظر آن شاه بارقلعه معالی رسانیدند و آن تحفه گرامی بعز قبول اقتران یافته رایت منصور از آب جون
عبور نموده در موضع کته بهادر نهاد با پسر خود قلتاش بشرف بساط بوسی سرافراز شده پیشکشهای شایسته گذرانیده باصناف الطاف خسروانه
مخصوص گردید امیر تیمور گورکان از منزل کته بدولت آباد که معمورترین ولایت هند بود تشریف برد و دو روز توقف کرده از آنجا روی بجانب قلعه
میرت که از مشاهیر قلاع هندست آورد و در آن زمان مولانا احمد تهانیسری و صفی گبر ضابط القلعه بودند و اطاعت فرمان واجب الاذعان
نمی نمودند و آخر ماه ربیع الآخر صاحبقران عالی مآثر بدانجا رسیده عساکر منصور آغاز جنگ کردند و بقهر و قسر آن قلعه بغیرت را گرفته صفی گبر را در حین قتال
بزخم تیغ آبدار بدار البوار فرستادند و پسرش را با تنی چند که بیرستند بسوختند بیت اگر صد سال گبر آتش فروزد • چو یکدم اندر او افتد بسوزد

و چنبر گردون

غرّه ماه جمادی الاول لشکرگران آن حصار بدست اهل اسلام گشته برج قلعه مانند خاک راه هموار شد آنگاه پادشاه عالیجاه به
نیت غزو و جهاد کفار به اعتقاد بکنار دریای گنگ رفته چند نوبت با گبران بی ایمان مقابله و مقاتله نمود و بسیاری از ایشان را
بر ساحل آن آب و دره کویله بآتش دوزخ فرستاده اعلام اسلام برافراخت و بعد از آن غزو عزم مراجعت جزم کرده بتاریخ سه شنبه ششم جمادی الاولی از کنار آب
گنگ بهوای سمرقند فردوس مانند پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده و براه کوه سوالک که مسکن بسیاری از هندوان کافرپیشه بود
روان شده و چون بدان ناحیه رسید از پانزدهم جمادی الاولی تا شانزدهم جمادی الاخری در میان کوه سوالک و جبل کویله اوقات گذرانیده در آن مدت زیاده بر بیست
غزوه میان سپاه صاحبقران کامران و گبران روی نمود و در جمیع آن غزوات بر طبق کریمه انّ جندنا لهم الغالبون مجاهدان دین مبین ظفر یافتند و از مشرکان
لعین جمعی کثیر بقتل رسانیده انعداد غنیمت گرفتند که محاسب وهم از فهم کمیت آن بعجز و قصور اعتراف نمود و در شانزدهم جمادی الاخری نواحی قلعه بایله معسکر
همایون گشته در آن مرحله ایلچیان شاه سکندر والی کشمیر بپایه سریر سلطنت مصیر رسیدند و اظهار اطاعت و خدمتکاری کرده نوازش یافتند و در هیجدهم
ماه مذکور دعاگو و ثناخوان بازگشتند و روز چهارشنبه نوزدهم نواحی قصبه جمو از غبار مرکب ظفر آثار مشکبو شد و در آن حدود نیز جنود نصرت ورود مراسم تاخت
بتقدیم رسانیدند و روز جمعه بیست و یکم امیر کشورگیر جمعی از بهادران موکب همایون را جهت قتل و غارت رای جمو و اتباع او که در مواضع حصین متحصن گشته بودند
باز داشت و بنفس نفیس جلیس دولت و اقبال از آب جمو عبور فرمود و هندوان کافرپیشه آن بیشه را از شیران ژیان خالی تصور نموده از مواضع اختفا مانند ابن آوی
بیرون آمدند و آنجماعت فرصت غنیمت شمرده از کمینگاه بر ایشان تاختند و کار اکثر را بر طبق دلخواه ساختند و دولت تمور تواجی و حسین ملک قوچین رای
جمو را که زخمدار شده بود با پنجاه نفر دیگر اسیر و دستگیر کرده بدرگاه عالمپناه رسانیدند و رای بعد از وعید و تهدید بسیار زبان بکلمه توحید گویا گردانیده باکل
گوشت گاو که در کیش او حرام بود مبادرت نمود و بتشریف و اعزاز مفتخر و سرافراز گشته ملازمت سدّه سنیه اختیار کرد و در روز دوشنبه بیست و چهارم لوای
جهانگشای از آب چناب عبور نمود جمعی از عجزه غریق بحر فنا شدند و روز پنجشنبه بیست و هفتم مخیم پادشاهی محفوف بالطاف الهی بر زبر تلی منزل گزید و در آن یورت
فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که شاهزادگان و نوئینان و سروران سپاه هر یک از راهی معین روی بمسکن آرند و از ملوک و اعیان ممالک هند
طایفه که ظفرکردار ملازم موکب شهریار جهاندار بودند بخلع فاخره و یرلیغ همایون مشرف گشته رخصت انصراف حاصل کردند و خضرخان که از بند سارنگ گریخته
در آن اوان در آستان اقبال آشیان بسر میبرد منظور نظر عاطفت پادشاهانه شده حکومت ملتان تعلق بوی گرفت آنگاه صاحبقران تاج‌بخش تاج‌ستان
صنقار اردوی همایون را در عهده امراء عظام کرده بنفس نفیس در روز یکشنبه سلخ جمادی الاخری بر جناح استعجال متوجه مرکز سلطنت و استقلال گشت و در روز پنجشنبه [۷]
بیستم هوای خلم از غبار موکب همایون طراوت چرخ بوقلمون گرفت و همانروز از آنجا یورش فرموده نیمشب کنار آب جیحون محل نزول عساکر اقبال آثر گشت و روز یکشنبه [۲۱]
آن بحر معدلت و احسان بکشتی در آمده از آب بگذشت و در آن مقام درّی برج سلطنت و نامداری امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و مخدره
تتق عصمت و شهریاری با مجموع اعیان و اشراف بلاد ماوراءالنهر بر سبیل استقبال پیش آمده سعادت ملاقات خجسته صفات دریافتند و زبان بهجت و شادمانی
بمبارکباد و تهنیت حضرت صاحبقرانی بگشادند و زر و جوهر بسیار بصورت نیاز نثار نمودند و روز یکشنبه و دوشنبه در ترمذ توقف اتفاق افتاده خانزاده
علاءالملک که صحت انتسابش بخاندان رسالت از وصمت شبهه مبرا بود آنحضرت را طوی داده پیشکشهای لایق کشید و روز سه شنبه ۲۳ از ترمذ کوچ بکوچ کرده
روز یکشنبه ۲۸ موضع دوریلجین معسکر ظفر قرین گشت و در آن مرحله امیرزاده شاهرخ از دارالسلطنه هراة و امیرزاده عمر از دارالملک سمرقند بملازمت صاحب
قران سعادتمند رسیده منظور نظر اشفاق و مهربانی شدند و روز سه شنبه سلخ لوای کشورگشا از آنجا نهضت نمود و قبة الخضرا کش از یمن مقدم همایون فردوس‌وش
آمد و در روز شنبه چهارم ماه شعبان رایات ظفرنشان از شهر سبز در حرکت آمده در کنار آب رودک قبه بارگاه عالمپناه باوج مهر و ماه رسید و چهارشنبه
پانزدهم از آنجا نیز کوچ بوقوع انجامید و روز شنبه هیجدهم در باغ قراتوبه کوشک جهان‌نمای از فر طلعت عالم‌آرای رشک افزای گلستان ارم گشت
و در روز دوشنبه بیستم بباغ دلگشا رسید و روز سه شنبه ۲۱ مانند روح که بکالبد درآید نفس شهر سمرقند را بوجود شریف مشرف گردانید و بعد از
اقامت مراسم طواف مزارات و انعام صلات و صدقات بارباب حاجات بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت و چند روز در غایت فرح و سرور
و نهایت بهجت و حضور بتمهید مجلس بزم و عشرت پرداخت و چون از آن کار ملالت روی نمود همت عالی نهمت بتمشیت امور مملکت و تقویت ارکان

و معزز

یازدهم رجب در
منزل ایزد تبارک
و تعالی بشهر کابل
رسید و روز جمعه از
انجا نیز نهضت
کرده در طی منازل
و مراحل سرعت
بجای آورده روز
شنبه

دین و دولت مصروف داشته امیرزاده شاهرخ را بجانب دار السلطنهٔ هراة فرستاد و ذات ملقین ملهم سعادت ابدی مهندسان هوشمند را بعمارت مسجد
جامع سمرقند فرمایند و الحمد لله الموفق للاتمام والصلوة والسلام علی سید الانام محمد و آله الکرام العظام **ذکر شمهٔ از حال امیرزاده میرزا
معز الدین میرانشاه و بیان اسباب یورش هفت ساله صاحبقران عالیجاه** در پاییز سنه ثمان وتسعین وسبعمایه شاهزادهٔ
جلادت پناه میرزا میرانشاه که متصدی ضبط مملکت هلاکو خان بود بعزیمت صید و شکار بر سمند باد رفتار سوار شد و در صحرای مرید جرگه بهم رسید و
در جوار مزار پیر عمر نخچیربان آهو و نخچیر فراوان مجتمع گردید و امیرزادهٔ بهمتن تن در اثنای تاختن و صید انداختن فوج کوهی را زنده گرفته بقربوس زین رسانید و صید طپیده
و اسپ رمیده آن شهسوار شیر شکار از پشت زین بسر و گردن بر روی زمین افتاد و از صعوبت آن حالت بیهوش گشته بعد از مدتی که اندک افاقتی دست داد و از جهت
شدهٔ سقطه خللی فاحش بدماغ آن چشم و چراغ دودمان تیموری راه یافته طبیبی که در صدد معالجه در آمد بسهو یا عمد در علاج خطا کرد و پریشانی دماغ شاهزاده زیاده شد
اقوال و افعالی که مستحسن مردم اشراف و عاقل و لایق بحال سلاطین کامل نبود از وی بظهور رسید گاهی بجرداتی توهمی خون بیگناهی بر خاک میریخت و احیانا تا براه اسراف و اتلاف
گنجی بغیر مستحق می بخشید و در اوایل فصل تابستان که بواسطهٔ حرارت هوا جوش در بر مبارزان دتان می تافت بی تقریبی عنان بجانب بغداد تافت و از غایت
سرعت دو منزل یکی کرد و سلطان احمد جلایر چون میدانست که در آن فصل محاصرهٔ دار السلام اشکال تمام دارد پای در دامان تمکن و ثبات کشیده بهیچ طرفی
حرکت نفرمود و میرزا میرانشاه بظاهر دار السلام بغداد رسیده و در آن اثنا متواتر و متعاقب ایلچیان از جانب آذربایجان آمدند و معروض گردانیدند که
طایفهٔ از اشراف و اعیان تبریز با یکدیگر عهد بسته داعیهٔ عذری دارند بنابران شاهزادهٔ عالیمکان بعد از دو روز که در ظاهر بغداد بود بصوب تبریز نهضت
فرمود و اهل فتنه و فساد را که یکی از آنجمله بمنصب قضاء تبریز اشتغال داشت معروض تیغ سیاست گردانید و چون گرجیان بدین اختلال دماغ شاهزادهٔ حشمت
آیین وقوف یافتند قدم تهور و جسارت پیش نهاده بهنگام فرصت بعضی از قری و قصبات آذربایجان را غارت نمودند و میرزا میرانشاه تمامی اوقات را
بعیش و عشرت و طرب و شرب خمر و لهو و لعب مصروف داشته از تنسیق امور مملکت غفلت میورزید و در آن اثنا حرم محترم خویش خانزاده را سخنی بتهمت آمیز
گفت و آن بانوی عظمی از شوهر رنجیده از تبریز بسمرقند رفت و در وقتی که امیر تیمور گورکان از یورش هندوستان بازگشته در باغ چنار اقامت داشت به
سعادت ملاقات فایز گردید و حال ضعف دماغ میرزا میرانشاه را عرض فرموده گفت اگر درین اوان با نچه رایت نصرت آیت پرتو وصول بر ممالک
آذربایجان نیندازد احتمال قریب دارد که شاهزاده سلوک طریق مخالفت را پیش نهاد همت سازد بنابرین جهات صاحبقران پسندیده صفات
بجمع لشکرها فرمان فرموده باستعداد یورش هفت ساله حکم کرد و دران باب قدغن نمود **گفتار در ذکر نهضت صاحبقران کرت دیگر از توران
بایران و بیان معمور شدن نواب و مقربان میرزا میرانشاه گورکان** بنا بر اسباب مذکوره و حالات مسطوره پیش از آنکه امیر
تیمور گورکان از محنت یورش هندوستان بیاساید و پنج شش ماهی در مستقر سریر دولت و اقبال بتمهید بساط عیش و نشاط نماید عزم یورش هفت ساله جزم
کرد و از غایت علو همت روی باستعداد آن مهم خطیر آورد و از امرا امیرزاده شاهرخ و سید خواجه و شیخ علی بهادر و جهان ملک و پیر محمد پولاد را بهراة
فرستاد و فرمان داد که آن قرة العین سلطنت را گویند که با لشکرهای خراسان عازم آذربایجان شود و امیر سلیمان شاه را پیشتر بدار السلطنهٔ تبریز فرستد و
شاهزاده بموجب فرموده کاربند شده چون بجاجرم رسید توکل قرقرا از نزد صاحبقران مظفر لوا خبر رسانید که لشکر خراسان باید که براه شماسان و استرآباد
قطع مسافت نماید که اردوی اعلی از طریق بسطام و دامغان متوجه است لاجرم میرزا شاهرخ عنان بجانب شماسان تافت و امیر تیمور گورکان بعد از تصمیم
عزیمت میرزا محمد سلطان را در دار الملک سمرقند جهت ضبط ممالک توران باز داشت و امیرزاده اسکندر ولد میرزا عمر شیخ را بحکومت اندجان تعیین
نمود و چهارشنبه هشتم محرم الحرام سنه ۲ که اول روز پاییز بود مطابق توشقان ییل صاحبقران بعدیل نظم برای صواب و بصدق درست آهنگ فتح ایران
میان کرد چست درآورد پا در رکاب سمند شد آن آفتاب سعادت بلند فدافراخت از هر طرف رایتی خرامان ز هر سو سهی قامتی و درایات
نصرت مآل قرین سعادت و اقبال از جیحون عبور نموده و منازل و مراحل پیموده چون بولایت جام رسید بموجب حکم همایون امیرزاده رستم متوجه شیراز گردید
تا باتفاق برادر بزرگتر خویش میرزا پیر محمد ببغداد رود و امیر سونجک با دو هزار سوار در ملازمت شاهزاده روان گشت آنگاه صاحبقران منصور از راه
نیشاپور ببسطام شتافت و از بسطام بجوار ری رفته از آنجا عازم قریهٔ یوانک گشت و در آن مرحله میرزا شاهرخ که امیر سلیمان شاه را حسب الحکم پیشتر بعراق

بعراق فرستاده خود از راه مازندران متوجه شده و امیر سلیمانشاه چون بری رسید و کیفیت خبط دماغ میرزا میرانشاه نزد او بتحقیق انجامید دهم نموده به تبریز نرفت
و بهمدان شتافته قرار گرفت و امیرزاده ابابکر ولد میرزا میرانشاه و ارکان دولتش قاصدی نزد امیر سلیمانشاه فرستاده او را به تبریز طلبیدند و جناب امارت
مآب بدان بلده رفته بعد از دو روز میرزا میرانشاه را با معدودی از نوکران بجانب اردوی همایون روان کرد و چون موکب گردون احتشام از ولایت
ری بگذشت میرزا میرانشاه بآستانه اقبال پناه رسید و صاحبقران عالیجاه روز اول او را بار نداد و در روز دوم اگرچه شاهزاده را طلبیده در آغوش
کشید اما بنظر التفات در روی او ننگریست و تیمور خواجه آقبوغا و جلال الاسلام را جهة تحقیق مهماتش به تبریز ارسال داشت و ایشان نواب و کارکنان میرزا
میرانشاه را گرفته بند کردند و دفترها را ملاحظه نموده دو تنکه مال چندساله را که تعلق بخزانه عامره میداشت و شاهزاده بر طبق مدعای خود بهر کس
بخشیده بود واستردا نمودند و چون در آن ایام بکرات صاحبقران خجسته صفات شنود که افراط میل میرزا میرانشاه بشرب مدام و صحبت ساقیان
سیم اندام بسبب ترغیب طایفه از مردم ندیم پیشه و زمره از استادان سازنده بوده که پیوسته مرافقت شاهزاده مینموده اند نایره غضب صاحبقران بهرام
قهر اشتعال یافته حکم فرمود که ندما و سازندگان مجلس میرزا میرانشاه را بردار علیا کشند و بموجب فرموده مولانا محمد کاهکی که باوجود تبحر در علوم معقول
و منقول در شیوه نظم و نثر و جد و هزل از فضلای زمان ممتاز بود و استاد قطب الدین نائی و حبیب عودی و عبدالمؤمن گوینده که هر یک در فن موسیقی
وادوار در زیر گنبد دوار شبیه و نظیر نداشتند گرفتار گشتند و چون ایشان را بپای دار بردند مولانا محمد کاهکی بر سبیل مطایبه روی باستاد قطب آورده
گفت مدت استادی پیوسته پیرو پیش قدم ما بوده اند باید که حالا نیز همان طریقه مرعی دارند قطب الدین گفت چه محل هزل و مزاحست و جلاد رشته
ریسمان در نای قطب الدین نائی انداخته او را بر دار کشید و چون نوبت بمولانا محمد رسید این دو بیت منظوم گردانید نظم پایان کار و آخر عمراست ملحدا
گر بایدت وگرنه بدست اختیار نیست   مردانه وار گر بهر دست پای دار   مردانه پای دار جهان پایدار نیست   و همان زمان سایر
رفیقان ایشان را نیز از همان شربت چشانیدند لا راد لقضائه و لا معقب لحکمه

ذکر قشلاق امیر تیمور گورکان در قراباغ اران وبیان بعضی از وقایع زمان وحوادث دوران

چون رایت صاحبقران آفاق پرتو وصول بر ممالک عراق انداخت جهة قشلاق قرا
باغ اران را اختیار کرده روی توجه بآن صوب آورد و از آب ارس عبور فرموده حوالی قطور کنت که یورت عمرتابان بود مضرب خیام عساکر سپهر احتشام
گشت و در آن زمستان در اطراف جهان وقایع متنوعه روی نموده اخبار آن بمسامع خدام ذوی الاقتدار رسید اول آنکه توقتمش اغلان که بعد از
شکست توقتمش خان در الوس اوزبک باشارت امیر تیمور گورکان بر مسند خانی نشسته بود و بگفران نعمت اقدام مینمود فوت شده هرج و مرج باحوال دشت
قبچاق راه یافته دیگر آنکه ملک ظاهر برقوق که سلطنت ممالک مصر و شام تعلق بوی میداشت ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرده و در میان
امرا و ارکان دولت او اختلاف پدید آمده دیگر آنکه میرزاده تغورخان که پادشاه ختا بود در کفر و ضلالت طریق سفر آخرت پیش گرفته و احوال آن
مملکت نیز اختلال پذیرفته دیگر آنکه خان مغولستان خضر خواجه اغلان نیز بعالم عقبی رفته و اولادش باهم در مقام خلاف آمده دیگر آنکه میرزاده اسکندر بعد از
فوت خضر خواجه اغلان لشکر بولایت مغولستان کشیده و بسیاری از قلاع و بلاد آنجا و را مفتوح گردانیده و سالماً غانماً بآندجان بازگردیده و از استماع
این اخبار صاحبقران کامکار بغایت مبتهج و مسرور گشت و با بعضی از سپاه ظفر لوا همت بر اقامت مراسم جهاد و غزا گماشته در قلب زمستان بگرجستان شتافت
و در دره جمشا لوازم قتل و غارت بتقدیم رسانیده جمشا که حاکم گبران آن دره بود فرار نمود و عساکر منصور آتش در منازل او زده کلیساهای مشرکان را ویران
ساختند و بعد از یکماه که در آن دیار بکمال اقتدار اظهار کردند روی بجانب یورت قشلاق آوردند و دیگر از وقایع آن زمستان آنکه چون امیرزاده
رستم و امیر سونجک در شیراز با میرزاده پیر محمد رسیدند و فرمان صاحبقران ممالک ستان را در باب یورش بغداد بوی رسانیدند میرزاده پیر محمد
باتفاق برادر متوجه عراق عرب گشت و تا تونیجان شولستان رفته بهانه مرضی که نداشت علم مراجعت برافراشت و امیرزاده رستم بموافقت امیر
سونجک چند موضع معتبر از ولایات سلطان احمد جلایر مفتوح ساختند و مخالفان را غارت و تاراج کرده بنیاد حیات مفسدان را برانداختند
اما امیرزاده پیر محمد چون بشیراز مراجعت نمود با غوای جمعی از مردم تاریک تا ریک دل خیال بی حاصل بدماغ راه داده بعضی قاتل بر ترتیب کرد و هم از
نوکران او جمعی کیفیت حال را با میر سعید برلاس گفتند و امیر سعید شاهزاده را در قلعه قهندز محبوس ساخته درین باب عرضیه بدرگاه عالمپناه

بموکب همایون پیوست

استاد ۲

آفتاب مشرق

نسخه نابندگان

فرستاد و مضمون آن نوشته در قشلاق قراباغ بعرض همایون رسید یرلیغ جهان مطاع صادر شد که امیر الله داد بشیراز رود و زمره که شاهزاده را بد آموزی
نموده اند بیاسا رسانند و امیرزاده رستم را بجای او حاکم فارس گردانند و امیر الله داد چون بشیراز در آمد سید خلیفه و سید جراح و رستم خراسانی را که خمیرمایهٔ آن
فتنه بودند کشته و مستوفی قوشچی را دست و پا بریده و مبارک خواجه و محب شربتدار و شیخ زاده فرید را مقید گردانید و نشان حکومت شیراز را
از عقب امیرزاده رستم بعراق عرب ارسال داشت و در منزلی آن نشان با میرزاده رستم رسیده شاهزاده عنان عزیمت بصوب فارس انعطاف داد
و امیر سونجک بجانب قراباغ روانشده بار دوی همایون پیوست اما سلطان احمد جلایر که حاکم بغداد بود چون خبر استیلاء امیرزاده رستم را بر
مندلی و بعضی دیگر از حدود عراق عرب شنید اضطرابی عظیم بوی راه یافت و دروازهای بغداد را بسته مضبوط گردانید و مقارن آن حال از امارات
قوت دولت قاهره در بغداد امری در غایت غرابت روی نمود شرحش آنکه سابقا صاحبقران کشورگشا حکومت خوزستان را بشروان نامی از [illegible]
داشته بود و او از متمولان آن ولایت مال بی‌نهایت حاصل نموده با هزار سوار آراسته به بغداد شتافت و از سلطان احمد تربیت و رعایت یافت و در خفیه
با امرا و ارکان دولت سلطانی طرح محبت و اتحاد انداخته هر یکی را بمبلغی کرامند از ده هزار دینار تا سیصد هزار دینار بغدادی محظوظ ساخت و از
قضا و تقدیرات الهی مفصل آن وجوه از دست نویسندهٔ شروان بیرون رفته یکی از نوکران سلطان احمد کوره بهادر نام آن کاغذ را باز یافت
و پیش سلطان برد و از ملاحظهٔ آن نوشته توهمی که سلطان احمد از لشکر ظفر اثر صاحبقران والاگهر داشت یکی در هزار شد و کوره بهادر را که در آن
مفصل ده هزار دینار بنام او نوشته بودند فی الحال بدست خود گردن زد و هم در آنوقت شروان را با بعضی از امرا مثل قطب الدین حیدر و منصور بتاخت
ابروات فرستاده بود و بعد از این واقعه یادگار تواچی را نزد امرا ارسال داشت و کیفیت حادثه را پیغام نمود تا شروان را بقتل آوردند و
سرش به بغداد روان کردند آنگاه بلطایف الحیل در عرض یک هفته قرب دو هزار کس از ارکان دولت و مقربان خود را بکشت و در دجله انداخت و انواع
قصر بر روی خود بسته هیچکس را بار نمیداد و باورچیان آش خاصه را که هر روز بدر خانه می‌آوردند بچهرکان می‌سپردند و باز می‌گشتند و چون سلطان احمد از [illegible]
سیره چند روز بدین و تیره بگذرانید شش نفر از محرمان را فرمود تا هفت بارگیر از طویلهٔ خاص زین کرده بجانب دجله بردند و نیم شبی بکشتی از آب بگذشت
و با آن شش کس سوار شده متوجه ایل قرا یوسف ترکمان گشت و هیچ آفریده بر آن حال اطلاع نیافت و مدتی مطبخیان آش پخته بدرگاه میبردند و خانگیان
آن را ستانیده دعوت مستوفی میخوردند و چون سلطان احمد بقرا یوسف پیوست او را بغارت بغداد در طمع انداخته برافقت یکدیگر متوجه دار السلام
گشتند اما بعد از وصول سلطان احمد از تاراج آن بلده پشیمان شده آنمقدار زر نقد و اقمشه و اسلحه و اسپان تازی نژاد بقرا یوسف داد که از وی راضی
گشت در اواخر سنهٔ اثنی و ثمانمایه بسمع سلطان احمد و قرا یوسف رسید که صاحبقران گردون اساس عزیمت فتح سیواس دارد بنابران اندیشیدند که
اگر لشکر ظفر اثر بجد و در روم و شام در آیند ممر ضرر ایشان مسدود گردد بغداد را بفرج نامی سپرده براه حلب عزیمت روم کردند و بعد از وصول
ایلدرم بایزید که در آن زمان فرمانفرمای آن مرز و بوم بود آن دو مهمان عزیز را منظور نظر شفقت و احسان گردانید و جهت ایشان ممر خرج موجب دلخواه
تعیین نموده اصناف الطاف بتقدیم رسانید

ذکر نهضت حضرت صاحبقران گیتی ستان از قراباغ اران بجانب گرجستان

چون امیر تیمور گورکان فصل زمستان در قراباغ اران بپایان رسانید و موسم جولان گل و سمن در انجمن چمن در رسید قوریلتای فرموده با امرای مملکت
آرای مشورت نموده خاطر اقبال مآثر بر غزو گرجستان و تخریب ولایت گرجیان بی ایمان قرار داد و پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده
نخست لشکر بر خشم و کین بلاد ملک گرگین کشید و گرگین گریز بر ستیز اختیار کرده سپاه خونریز تمامت ملک او را زیر و زبر گردانید آنگاه صاحب
قران همه جاه بجانب درهٔ جانی بیک گرجی شتافته جانی بیک از خوف جان التجا باستان دولت آشیان نمود و غازیان نصرت قرین در آن ولایت
نیز آتش قهر و کین برافروخته و خرمن جمعیت اعداء دین را سوخته حصار زبیت را مفتوح ساختند و بنیاد حیات جمعی کثیر از مشرکان برانداختند در آن
اثنا بوضوح پیوست که ملک گرگین در حصن سوانیت نشسته است و درب القلعه را مانند ابواب سعادت بر روی خود بسته و امیر تیمور گورکان
عنان یکران بدان طرف انعطاف داد و چون گرگین بر توجه پادشاه حشمت آئین وقوف یافت سوانیت را باز گذاشته بوادی فرار شتافت و جنود
ظفر ورود او را تعاقب نموده بسیاری از اتباع و نوکرانش را بقتل رسانیدند و گرگین نیم جانی بیرون برده اسمعیل نامی را بدرگاه عالمپناه فرستاد و از تقصیرات

تقصیرات سابقه لوازم اعتذار و استغفار بجای آورده قبول نمود که من بعد بر جادهٔ خدمتکاری و طاعت گذاری راسخ دم و ثابت قدم باشد و مراحم خسروانه
مبذول دارد پذیرفته نهضت همایون بجانب ابخاز و گرجی اتفاق افتاد و آنحدود نیز حکم سایر مواضع گرجستان گرفته امیر تیمور گورکان عنان مراجعت بصوب منکول
انعطاف داد و در آن منزل ایلچیان حکام فرنگ بملازمت صاحب افسر و اورنگ رسیده از قبل فرستندگان خود اظهار اخلاص و دولتخواهی نمودند
و باصناف عواطف و مراحم امیدوار شدند و در خلال این احوال ایلدرم بایزید که از قیاصرهٔ روم بمزید شوکت و مکنت امتیاز تمام یافته بود بنا بر غرور
و پندار بکاخ دماغ راه داده ایلچی پیش طهرتن والی ارزنجان فرستاده پیغام داد که تو را بعد ازین مال و خراج بخزانهٔ عامرهٔ ما ارسال میباید داشت و الا
از دریای دغا یعنی فوجی از سپاه جرار بدان جانب روانه خواهیم ساخت که آثار آبادانی در آن دیار نگذارند و طهرتن صورت حال را بملازمان
درگاه جاه و جلال عرضه داشت کرد و چون پرتو شعور صاحبقران منصور بر نخوت و غرور قیصر افتاد خاطر عالی آنحضرت متغیر و متاثر گشته اندیشه توجه بجانب
روم فرمود و نخست با ایلدرم بایزید بنصیحت نامه نوشته ارسال نمود و اکنون مناسب چنان مینماید که درین مقام شمهٔ از مبادی احوال بنی عثمان تا زمان
رسیدن سلطنت روم بایلدرم بایزید در حیز بیان آید آنگاه خامهٔ بدیع نگار بنگارش نامهٔ مشکین شمامهٔ حضرت صاحبقرانی زبان گشاید و من الله الاعانة والتأیید

گفتار در بیان رسیدن سلطنت مملکت روم به بنی عثمان بن داود و ذکر مجملی از احوال ایشان تا وقتی که کوکب اقبال ایلدرم بایزید بدرجهٔ فرمانفرمائی صعود فرمود

از مسافران بلدان روم و متفحصان احوال آن مرز و بوم راقم این سطور چنان
معلوم نموده که در زمان سلطان علاء الدین کیقباد بن فرامرز که آخرین سلاطین سلجوقیه است داود نامی از ترکمهٔ دشت قبچاق با ده هزار خانه وار
از توابع و لواحق بسببی از اسباب از وطن مالوف جدا شده براه کفه متوجه ولایت روم گشت و بعد از وصول بمقصد موضعی مناسب اختیار کرده رحل
اقامت انداخت و چون دو سال اوقات فرخنده فال بفراغبال گذرانید روزی سلطان کیقباد در اثنای گذر بر نواحی منزل او افتاده جمعی کثیر بنظرش در آمده
زبان بسؤال کیفیت احوال ایشان بگشاد داود که بطلاقت لسان و کیاست فراوان سرآمد امثال و اقران بود پیش دویده بمضمون این مقال ترنم
نمود بیت گذر فتاد بسر وقت کشتگان غمت   هزار جان گرامی فدای هر قدمت   و بعد از ادای وظایف دعا و ثنا عرض کرد که ما بندگان در دشت
صیت معدلت و سرافرازی و آوازهٔ مکرمت و غریب نوازی ایستادگان پایهٔ سریر سلطنت را شنیده مدتی شد که بدین ولایت آمده ایم و در
ظلال مرحمت خادمان آستان خلافت آشیان از تاب آفتاب حوادث آسوده ایم امید آنکه لحظهٔ کلبهٔ احزان فقیران از یمن مقدم همایون خسرو کامران
غیرت افزای روضهٔ رضوان گردد تا شرایط اخلاص و عبودیت بر وجهیکه مستلزم صدق نیت و صفای طویت تواند بود بظهور پیوندد کیقباد را
استماع سخنان سنجیده و گفتار پسندیده داود مستحسن نموده نزول اجلال فرمود و داود باتفاق کلانتران قوم در حسن جشن و کشیدن ساوری و پیشکش
لوازم اهتمام بجای آورده اسپان تازی نژاد و شتران کوه نهاد و استران رکابی چند قطار و غلامان سروقد گلعذار و اقمشهٔ نفیسه و نقود نامعدود
حاضر گردانید و پسر ارشد خود عثمان را که آثار رشد و اقبال و نجابت از جمال حالش لایح بود و در میدان دلیری و فروسیت گوی مسابقت از شجعان
زمان می ربود بمنظر کیمیا اثر سلطانی رسانیده داخل غلامان پیشکش کرد و کیقباد چون چشم بر روی عثمان بگشاد بنور فراست دانست که عنقریب
کوکب طالعش بذروهٔ دولت صعود خواهد نمود لاجرم او را فرزند خواند و تمامی تحف و تبرکاتی را که آنقوم پیشکش کرده بودند بوی بخشید و فرمود که داود
و قبیلهٔ او در حدود ادرنه و برسا که در آن اوان در تصرف کفار فرنگ بود رحل اقامت اندازند و بامر عمارت و زراعت پرداخته آن ناحیه را معمور
و آبادان سازند و داود حسب الفرموده بدانجانب شتافته عثمان عطیه را که سلطان باو عنایت فرموده بر جمعی از جوانان که در آن قبیله بودند قسمت
نمود و یراق جنگ بهم رسانیده چند نوبت ولایات کفار را تاخت کرد و لوازم نهب و قتل بجای آورد و سرداران فرنگ از تیغش تنگ آمده
قاصدی نزد کیقباد فرستادند و زبان بشکایت عثمان گشادند که کمر عداوت ما بر میان بسته و بخلاف عهد و پیمانی که بین الجانبین وقوع یافته همواره
لشکر بدین حدود میکشد و هر کس میباید میکشد و چون در آن زمان میان سلطان و فرنگان قواعد مصالحه استحکام داشت و جنگ با اهل فرنگ مصلحت
اهل اسلام نبود کیقباد در غضب رفته ایلچی بطلب عثمان روان فرمود و قاصد در محلی که عثمان مددگار بود در خانهٔ داود نزول نمود و داود از سیاق
سخنان ایلچی که در باب احضار عثمان اصدار یافته بود دانست که مزاج صاحب تخت و تاج بر پسرش متغیر شده بنا بر آن کس نزد پسر فرستاد و کیفیت قضیه را

پیغام داد و اعلام کرد تا وقتی که من این مهم را اصلاح نمایم آمدن تو بدین جانب صلاح نیست و چون آن خبر بعثمان رسید با خود اندیشید که جراتی که از من صادر
یافته بجهة تقویت اهل اسلام و حمایت ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام بوده و ظاهر گشت که این معنی موجب وفور غضب پادشاه دین پرور
نشود لاجرم انسب آنست که بخدمت سلطان شتابم و بواسطه سخنی که داشته باشم عرضه داشت نمایم و این عزیمت را مصمم گردانیده بی توقف عنان بجانب
منزل پدر انعطاف داد و بعد از وصول ایلچی دیگر از نزد کیقباد بدانجا رسید و نشانی دیگر رسانید مضمون آنکه عثمان بدستوری که سابقا گفته بود نسبت بما مرتبه
فرزندی دارد باید که بنهایت عنایت پادشاهی مشغول و مباهی بوده بدرگاه عالم پناه آید تا وفور الطاف و اشفاق ما را بعین الیقین مشاهده نماید و سبب
ارسال این نشان آن بود که چون حرم سلطان که ضعیفه عاقله شریعت پرور بود بر کیفیت انحراف مزاج صاحب تخت و تاج نسبت بعثمان اطلاع یافته
بعرض رسانید که تعرض بشخصی که در دیار کفار بمعدلت آثار اقتدار ظاهر ساخته باشد لایق بحال سلاطین دین دار نیست بلکه مناسب آنست که عثمان بتجدید مشمول
نظر عنایت و مرحمت شود تا در غزو و جهاد و قلع نهال شوکت اهل کفر و ضلال بیشتر از پیشتر سعی تواند نمود و این سخن بمحل قبول افتاد القصه چون حکم ثانی بعثمان
رسید قوی دل و مطمئن خاطر گشته متوجه ملازمت سلطان گردید و بعد از وصول باصناف اعطاف اختصاص یافته کیقباد مخدره که در شبستان عفت داشت
با او در سلک ازدواج کشید و در وقت رخصت فرمود که بخزانه درآید و آنچه خواهد بردارد و عثمان بآن خانه رفته زیلوچه و توشکی و شامیانه و شمشیری
بقبضه تصرف درآورد و بدیگر نفایس و نقره و جواهر نامعدود التفات نکرد و این معنی موافق مزاج کیقباد افتاده گفت این پسر داعیه سلطنت دارد زیرا که
آنچه از خزانه متصرف گشته از جمله اسباب پادشاهیست و عدم توجه او بنقود و دیگر اشیاء نفیسه دلالت بر علو همت او میکند آنگاه سنجقی که در آنوقت
صاحب آن بطرف روم میان خداوند پنجاه هزار کس بود عنایت فرمود و عثمان دوست کام و مقضی المرام مراجعت نموده بتجدید کمر جهاد بر میان جان بست
و در قلع و قمع کفار فرنگ اهتمام تمام کرده ابواب نهب و تاراج بر روی روزگار ایشان بگشاد و حصار ازنیک را با چند قلعه معتبر دیگر مفتوح ساخته
لشکر بر بروسا کشید و حاکم آن بلده متحصن گشته عثمان آغاز محاصره کرده در آن اثنا کیقباد درخت بقا بباد فنا داد و چون از وی غیر از دختری که در حباله
عثمان بود فرزندی نماند تمامی امرا و ارکان دولت بار دومی عثمان شتافته سر بخط اطاعتش درآوردند و احکام او را گردن انقیاد نهاده بر سلطنتش
اتفاق کردند مقارن آن حال عثمان بمرض موت گرفتار شده دستش از کار و کارش از دست رفته و خاطر بر حلول واقعه ناگزیر قرار داده امرا و ارکان دولت
را طلب نمود و وصیت فرمود که بعد از فوت وی پسرش اورخان که نبیره دختری کیقباد بود پادشاه دانند و رسوم و قوانین سلطنت و قواعد مملکت
مقرر نمود و تا غایت سلاطین روم بآن قوانین قیام نموده و آن را قانون عثمانی نام نهاده از آن تجاوز نمینمایند و مبالغه نمود که در تضییق و تفحص کفار بروسا
کوشیده آن بلده را در سلک سایر بلاد اهل اسلام منتظم گردانند جماعت انگشت قبول بر دیده نهاده همدران دو سه روز عثمان از جهان گذران رحلت
کرد و اورخان قایم مقام شده در امر محاصره بروسا لوازم اهتمام بجای آورد و چون بدیدن پیکر فتح و ظفر فایز گشت کلیسائی را که معبد فرنگیان
بود و اهل اسلام آن را مسجد ساخته بودند عثمان را در آن موضع دفن کرد و خطبه و سکه را باورخان باسم و لقب خود مزین گردانید و در فتح سایر بلدان
فرنگ مراسم اهتمام بجای آورد و اورنه را نیز بضرب شمشیر تیز مسخر نمود و مدت بیست و هشت سال بر سریر سلطنت و اقبال اوقات گذرانید و
چون مدبر طبیعت او در شهور سنه ۷۶۱ دست از تمشیت امور مملکت بدن کوتاه ساخت ولدش سلطان مراد پای بر مسند ایالت نهاد و در زمان کشور
ستانی او آق حصار و قراحصار اهل اسلام را مسخر گشت و او بعد از آنکه سی و هفت سال پادشاهی کرد درگذشت آنگاه ولدش قیصر سعید ایلدرم بایزید در سنه ۷۸۷
رایت جهانبانی مرتفع ساخته و مرتبه او از مراتب آبا و اجداد درگذشته چندین نوبت بمقابله و مقاتله کفار پرداخته اعلام کفر ایشان را نگون
سار ساخت **ذکر نامه فرستادن صاحبقران سعید بجانب ایلدرم بایزید و بیان طلوع ماهچه رایت آفتاب عظیمه از افق دیار سیواس و قسطنطنیه** چون قیصر روم ایلدرم بایزید بسطت مملکت و معموری سپاهی و رعیت و کثرت خیل و حشم و وفور حصون
و قلاع مغرور شده از طرق مال و خراج طلبید و کیفیت طغیان او از عرضه داشت والی ارزنجان نزد حضرت صاحبقران بتحقیق انجامید بعد از تقدیم
لوازم استشاره و استخاره خاطر عالی ماثر بر آن قرار یافت که فرمانفرمای روم را بارشاد خضر قلم از ظلمات خلاف بآب حیات وفاق رساند بنا بر آن
دبیری روشن ضمیر پیش طلبید و فرمود تا نامه نصیحت آمیز در سلک تحریر کشیده و آن مکتوب را مصدر باین کلمه گردانید که رحم الله امرأ عرف قدره و لم یتعد

نسخه قاینی

بتقدیم رسانیده ملخص مضمون آن نوشته آنکه بعنایت الهی و عاطفت شهنشاهی امروز اکثر معموره ربع مسکون در تحت تصرف بندگان آستان اقبال آشیان ماست
و ملوک و سلاطین ایران و توران حلقه اطاعت ملازمان رکاب ظفر انتساب ما در گوش کشیده اند و غاشیه متابعت ایستادگان درگاه عالم
پناه بر دوش گرفته چنانچه بر همگنان روشن است که سلسله نسبت تو بترکمان کشتی بانان منتهی میشود و پس انسب آنست که در سفینه عافیت و عاقبت اندیشی نشسته
بادبان جسارت در زورق مخالفت برنیفرازی تا بساحل فراغت رسیده تلاطم امواج بحر غضب خسروانه این گردی و چون درین مدت استماع میرفت که
تو باقامت فرض جهاد و کمر اجتهاد بسته ابواب غزو و جنگ بر روی روزگار کفار فرنگ میگشائی تا غایت عنان توجه بدان صوب مصروف نگشت به
ملاحظه آنکه مبادا بمقتضای ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها ظاهر شده از معسکر فیروز مآثر گرد ملالی بر چهره احوال اهل اسلام نشیند طریقه آنکه از شیوه آبا
و اجداد خویش در تجاوز جایز نداری و ترک عناد و استکبار داده خود را از موافقان دولت فیروزی نشان شماری والسلام و این مکتوب مصحوب جمعی از مردم
هوشمند بنظر ایلدرم بایزید رسید چون بر مضمونش اطلاع یافت غضبناک شد و سخنان وحشت آمیز و کلمات خشونت انگیز بر زبان راند و گفت مدتهاست
که مرا داعیه مقاتله و محاربه امیر تیمور در سر او سودای مقاتله او در خاطر است و اکنون بفر دولت روزافزون نظم بر آنم که رانم بسرحد خویش
گر او پیش آید زنم خیمه پیش روم تا به تبریز بل پیشتر زنم بر رگ عیش تنش نیشتر برم آنچنان تیغه بر سرش که تختم دهد یاد هم افسرش و چون ایلچیان
بازگشته این پیغام بصاحبقران گردون غلام رسانیدند برآشفته با سپاه قیامت هراس عازم سیواس شد و چون حدود او نیکت مضرب خیام سرادقات
عزت و جلال گشت امیر الله داد که جهت دفع فتنه امیرزاده پیر محمد بشیراز رفته بود شاهزاده را مقید باردو رسانید و امرای عظام در مقام پرسیدن
برغو شده امیرزاده پیر محمد را چوب یاساق زدند و بند برداشته بگذاشتند و شیخ زاده فرید و مبارک خواجه را که از جمله بدآموزان شاهزاده بودند
بسیاست رسانیدند و رایت نصرت آیت از آنجا نهضت نموده در ارزروم امیر طهرتن با جمعی کثیر از مردان صف شکن باردوی همایون پیوست
و در اوایل محرم سنه ثلث و ثمانمائه صاحبقران کامکار ایلغار فرموده بسوی شهر سیواس آورد روی و بعد از وصول سپاه جنگجوی در اطراف
و جوانب آن قلعه منجنیق و عراده برافراختند و در برابر دروازه عراق طوره ساختند بیت ز بسیاری خلق و جوش سپاه نواحی سیواس شد
حشرگاه و سیواس را که بنا کرده علاء الدوله کیقباد سلجوقیست باروئی بود در نهایت مضبوطی و از اساس تا کنگره سنگهای بزرگ تراشیده مربوط و بیست
گز ارتفاع داشت و در سه جانب آن خندق عمیق وسیع پر آب بود و در طرف غربی آن شهر که معسکر همایون بود نقب زدن تیسیر می پذیرفت و از سه جانب
دیگر نقب از پیش نمیرفت و مصطفی نامی از امرای قیصر با چهار هزار صفدر در درون آن بلده اقامت داشت و او بمقابله و مقاتله و معارضه [illegible]
مدت هیژده روز زمان محاصره امتداد یافت و چون بروج و باره سیواس از زخم سنگ اختلال پذیرفت نقبچیان تک دیوار قلعه را مجوف ساخته بر سر
چوب کردند و دود حیرت بکاخ دماغ مصطفی بالا رفته بپای عجز و اضطرار بیرون آمده با سادات و علما و ارباب عمایم خائف و هایم بدرگاه گیتی پناه
شتافته اظهار انقیاد نمود و حضرت صاحبقران فرمان داد که امرا و تواچیان از مسلمانان بمال امان قناعت نمایند و نصاری و بی دینان را نهب
و تاراج فرمایند و از نوکران ایلدرم بایزید چهار هزار کس را که جنگ با آلات جنگ برده بودند و زمره از ایشان امان نداشتند در چاهها افکنده
خاک بر سر ایشان ریزند و حصار سیواس را با زمین هموار سازند و فرمان بران برموجب تقدیم رسانیده از ابنیه عالیه اثر نگذاشتند بعد از آن
صاحبقران نصرت عطیه ولایت ابلستان و ملطیه را تاخته و قلاع آنحدود در حیطه فتوح ساخته طهرتن را اجازت مراجعت بجانب ارزنجان ارزانی
داشت و زمام ایالت ملطیه و توابع و مضافات را در قبضه اقتدار امیر قرا عثمان ترکمان نهاد و رایت مراجعت برافراشت

گفتار در ذکر سبب توجه صاحبقران سپهر احتشام بجانب ممالک شام و بیان فتح قلعه بهسنی و عینتاب بهمین اهتمام سپاه بهرام انتقام

بعد از تسخیر دیار عرب در سنه خمس و تسعین و سبعمائه امیر تیمور گورکان شیخ ساوه که بعلو نسب و سمو حسب اتصاف داشت
برسالت نزد سلطان مصر و شام ملک برقوق فرستاده بود و سخنان سنجیده و کلمات پسندیده پیغام داده و ملک برقوق بخلاف قاعده
پادشاهان حزم مند تیغ که بر ایلچی کشتن و بند نیست شیخ را بقتل او را بعز شهادت رسانید و در آن اوان که صاحبقران گیتی ستان در دشت
قبچاق بمقابله و مقاتله توقتمش خان مشغولی مینمود میان قرا یوسف ترکمان و کوتوال قلعه اونیک با تلمش قوچین محاربه اتفاق افتاد و سبب

تقدیر ایلمش را ملبس کرده این معنی را ضمیمه جریمه سابق گردانید و دران ایام که ملطیه و ابلستان در حیز تسخیر ملازمان آستان دولت آشیان درآمده ایلچیان
سخندان پیش فرج که بعد از وفات پدر خویش بر توق فرمانفرمای مصر و شام گشته بود ارسال داشت و ارنومده و وعید سخن رانده ایلمش را طلب فرموده
و فرج بر نهج اطوار پدر عمل نموده ایلچیان را محبوس و مقید ساخت و چون این خبر بسمع صاحبقران والا گهر رسید بغایت غضبناک گردید و فتح بلاد شام
از منازعت قیصر اولی دانسته عنان ارش گردون خرام بصوب ولایت شام انعطاف داد و نخست بظاهر قلعه بهسنی رسیده مقبل نامی مدبر فرمانی
که از قبل فرج کوتوال آن حصار بود بحصانت قلعه مغرور گشته و در مقام مقابله و مقاتله سپاه ظفر انجام ثبات قدم نموده از جانبین دست
بانداختن تیر و سنگ بر آورده نقبچیان در بن جنگ باندک زمانی بروج قلعه را مانند خانه زنبور مجوف ساختند و بر ستونها کرفتند و در روز
یکشنبه هفتم صفر سنه ثلث و ثمانمائه آتش در آن ستونها زده برجها مانند بنا دولت مقبل آغاز افتادن کرد و سیلان رعب و هراس اساس وقار سایر
ساکنان حصار را انداس داده سادات و قضات و علما از بهسنی بیرون آمدند و بدرگاه عالمپناه شتافته آنچه توانستند و مناسب دانستند
پیشکش کرده و شاه رخ میرزا از زبان شفاعت گناه مقبل را درخواست نمود و پادشاه پوزش پذیر رقم عفو بر جریده جریمه آن غلام کم بها کشیده و از
بهسنی عنان بکران بجانب عنتاب معطوف گردانید و چون در آن بلده غیر از رعیت کسی نبود بی ارتکاب جنگ و حرب فتح متیسر پذیرفت و رعایا
ردای اطاعت بر دوش گرفته گلهای آمانی در چمن کامرانی بشکفت

ذکر فتح شهر و قلعه حلب بضرب تیغ و سنان سپاه ظفر سلب

دران ایام که صاحبقران کامیاب بحدود بهسنی و عنتاب منزل گزید خوف و هیبتی عظیم بر ضمیر تمورتاش که از قبل سلطان مصر بحکومت ولایت
حلب قیام مینمود استیلا یافت و نامه متضمن استغاثه و مبنی بر استعانت نزد ملک فرج ارسال نمود فرج بحکام اطراف دیار شام و شمال فرستاد که جنود آن
حدود بحلب روند و در مساعدت و معاضدت تمورتاش از خود بتقصیر راضی نشوند بموجب فرمان سلطان شدون که ملک الامرا دمشق بود جمع
در آمد بخیلی عجب در حلب و برین قیاس بیت زکنعان و از رمله و از کرک رسیدند گردنکشان یک بیک و در آن بلده انبوه مقدار سپاه
جرار جمع گشت که در ازمنه سابقه مثل آن جمعیتی وقوع نیافته بود و آنگاه تمورتاش که از عقل و خرد بهره تمام داشت با شدون و سایر امرا بلاد شام
قرعه مشورت در میان انداخته گفت نظم با ین کس که ما را بود داوری نباشد باو داوری سرسری بلند اختری آسمان صولتیست
قیامت شکوهی قوی دولتیست نماند بدیگر ملوک عجم قوی تر بود از فریدون و جم وچنانچه بتحقیق پیوسته باندک زمانی لشکرهای عظیم را شکسته
و سلاطین ایران و توران و هند و سند و دشت قپچاق و مغولستان را مغلوب و مقهور گردانیده و حالا همت خود در فتح این ممالک رسانیده
بیت همان به که با او مدارا کنیم همه بندگی آشکارا کنیم سادات و علما و مشایخ را که در نظر عالی اثرش وقعی تمام دارند بشفاعت بیرون فرستیم
و پیشکش مناسب ارسال فرمائیم بیت باین حیله شاید که این ابر تیز بصحرای دیگر شود ژاله ریز و جان و عرض ما بسلامت ماند و رعایا فارغ
یابند جمعی که از کیاست نصیبی داشتند رای صواب نمای تمورتاش را تحسین نمودند و بعضی از جهال رجال شمال شدون و دیگر اعراب جسارت آل از
قبول آن سخن اعراض نموده بر زبان آوردند نظم که خیل تمور ز آسمان نیستند بدیو و بدد توامان نیستند ز سنگ و ز آهن نیند استوار
بر ایشان کند تیر و شمشیر کار رعب و هراس بجا طرار نباید داد و بدلی قوی و دلی فسیح خاطر بر مقابله و مقاتله باید نهاد و بعد از گفت و شنید
بسیار همه بران قرار یافت که پشت اعتضاد و استظهار بدیوار حصار باز نهند و تا توانند زمام اختیار از دست ندهند و فی الواقع اگر برین قرار
اصرار مینمودند کار بدور و دراز می انجامید و از آنجانب صاحبقران عالیجناب از عنتاب دو منزل بشتاب طی فرمود و چون بر تحصن شامیان
مطلع گشت عنان باره جهان نورد کشیده داشته هر روز نیم فرسنگ راه میرفت و هرگاه فرود می آمد میفرمود که گرد معسکر همایون خندق میکندند
حلبیان که بر لطایف حیل پادشاه گردون محل اطلاع نداشتند آن حزم و تانی را علامت ضعف و جبن پنداشتند بنابران دلیر گشته بپای
جسارت از شهر بیرون خرامیدند و لوا و خنگ و جدال مرتفع گردانیدند و روز پنجشنبه نهم ربیع الاول سنه ثلث و ثمانمائه ماهچه لوای کشور
گشای پر تو وصول بر نواحی حلب انداخت و پادشاه صایب تدبیر دو روز در جنگ تاخیر کرده بیت سیم روز کین شهسوار سپهر برافروخت
از آتش کینه چهر بتعبیه سپاه پرداخت ضبط برانغار را باهتمام امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاه رخ و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا ظفر پناه

ظفرپناه باز گذاشت و دو جوانغار سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر نوئینان بلندمکان و امراء عالیشان را باز داشت و قول را از طلعت
همایون زیب و زینت داده صفی از افیال جبال مثال که از مملکت دهلی تا آنجا در معسکر ظفر اثر بودند بآراستگی هرچه تمامتر پیش صفوف لشکر فرستاد
و از آنجانب مبارزان حلب و دلاوران عرب حلب و جناحین آراسته و خاطر از جبن و خوف پیراسته در برابر صاحبقران والاگهر صفها راست کردند
و روی جلادت و تهور بمیدان پیکار و صحرای کارزار آوردند نظم دو لشکر بمیعادگاه آمدند بخون ریختن کینه خواه آمدند ز هر دو طرف سورن
انداختند هژبرانه بر یکدگر تاختند و نخست از جنبل برانغار میرزاده ابابکر و از جنبل جوانغار میرزاده سلطان حسین بر میمنه و میسرهٔ شامیان تاخته
روز حیات بسیاری از ایشان را بشام ممات مبدل ساختند و دلاوران قول بسان سیل از فراز کوه با پیلان صاحب شکوه بر شدون و تمورتاش
حمله کرده بیکبار حلبیان را از پیش برداشتند و بضرب تیغ تیز و نوک سنان خونریز همت بر افنا و اعدام اهل شام گماشتند و شدون و تمورتاش
با زمرهٔ از اتباع از راه دروازهٔ منقوصه بطرف شهر گریخته طائفه دیگر از گریختگان روی بدمشق نهادند و فوجی از بهادران لشکر فیروزی اثر ایشان را تکامیشی
نموده همه را از پای درآوردند مگر یکسوار که جان تنک با بیرون برده زنده بدمشق رسیده خبر آن بدمشقیان رسانید و از لشکر عرب جماعتی که به حلب
میگریختند بواسطهٔ ازدحامی که در آن راه واقع بود نتوانستند که بسرعت طی مسافت نمایند و اتراک پرتیز عنان از پی اعقاب شتافته بهر که میرسیدند
به تیغ انتقام میگذرانیدند و حلبیان از خوف جان خود را در خندق می انداختند لاجرم آنقدر از ایشان بر زبر یکدیگر افتاده جان داده که خندق
پر شد بیت یلان عرب خفته در خون و خاک ز شمشیر ترکان جگر چاک چاک و همان روز که یازدهم شهر ربیع الاول بود شهر حلب فتح شد
شدون و تمورتاش بقلعه گریختند و سپاه پرخاشجوی روی به تسخیر آن حصار که در غایت استواری بود آوردند و نقبچیان آغاز کار کرده در عرض دو سه روز
بروج آنرا غربال مثال سوراخ سوراخ ساختند و چون نزدیک بآن رسید که صورت فتح و ظفر در آئینهٔ مراد جلوه گر آید شدون و تمورتاش آثار عجز
و انکسار بر وجنات روزگار خویش مشاهده نموده با سادات و علما و اشراف و اعیان تنسوقات و تبرکات برداشته از حصار بیرون آمدند و
بساحت بارگاه فلک اشتباه شتافته روی نیاز و افتقار بر زمین نهادند و مقالید خزاین و مفاتیح دروب و دفاین بدست نواب دیوان اعلی
دادند و شدون و تمورتاش با هزار کس از اهل پرخاش مقید گشته غنیمت آن قلعه که بلانهایت بود در میان ملازمان سدهٔ رفعت منزلت تقسیم یافت
و فرمان واجب الاذعان بسمت نفاذ پذیرفت که شرفات قلعه را بتیشهٔ قهر از بالای بروج بر زمین افکندند و صاحبقران سعادتمند ایسن بوغا
دوادار را که از جمله اسیران بود پیش ملک فرج فرستاد و پیغام داد که شدون و تمورتاش در اینجانب اسیر و دستگیرند و فرج ایشان موقوف بفرج
رسیدن اطمش است میباید که علی اسرع الحال او را بفرستید تا ما نیز اسیران ایشان را مطلق العنان گردانیم بعد از آن صاحبقران گیتی ستان قلعهٔ حلب را در
گذاشته سید بدرالدین هزارجریبی و شاه شاهان سیستانی و موسی تویبوغا را بمحافظت آن حصار تعیین نمود و بعد از پانزده روز که در حلب اقامت نمود
عزیمت فتح دیگر ولایات شام فرمود و قلعهٔ حمی و حمص و بعلبک را بمصالحه گرفته سایهٔ التفات بر مفارق متوطنان آن بلدان گسترده آنگاه قرین
فتح و ظفر روی توجه بجانب دارالملک شام آورد

گفتار در بیان رفتن صاحبقران صف شکن بجانب دمشق و سلوک ملک فرج در طریق مکر و حیل و ذکر گریختن سلطان مصر و شام بعد از وقوع جنگ و جدل

صاحبقران ظفر نزک چون
از مهم بعلبک فراغت یافت روز یکشنبه سیم جمادی الاولی عنان عزیمت بصوب دمشق تاخت و حال آنکه ملک فرج بموجب استدعای دمشقیان
با سپاهی بی پایان و استعداد فراوان بدمشق آمده بود و بضبط شهر و قلعه و مرمت بروج و باره قیام و اقدام مینمود و چون حوالی دمشق از غبار سم سمند جهان
پیما مشک بیز گشت پادشاه مصر شخصی از اهل رشید و زرق را با دو جاهل فدائی برسم رسالت پیش آن مهر سپهر کشورگشائی فرستاد و بهر یک را خنجری زهر
آلوده داد تا در ساق موزه نهاده بهنگام ادای پیغام غدری اندیشند و چون بداندیشان بموکب نصرت نشان پیوستند با آنکه چند نوبت
صاحبقران بلند مرتبت را ملاقات نمودند از مهابت مجلس همایون کاری از پیش نتوانستند برد و مکنون ضمیر ایشان نزد خواجه مسعود سمنانی که عامل
متصدیان امور دیوانی بود ظاهر گشته خنجرهای زهرآلود را از ساق موزه‌های آن جاهلان بیرون آورده کیفیت حال با میر تیمور گورکان عرض کرد آنحضرت
بقتل شیخ زرتاق فرمان داد و آن دو فدائی را گوش و بینی بریده بدمشق باز فرستاد آنگاه در ظاهر شهر در دامن پشته که بقبهٔ سیار اشتهار دارد منزل گزید

و بکندن خندق اشارت فرموده اطراف لشکرگاه بچپر بند و استوار گردانیده و در آن روز میان قراولان مقابله و مقاتله دست داده سپاه پادشاه شرقی
انتساب از ضرب حسام خون آشام صبح زندگانی جمعی از اهل شام را بشام هلاک رسانیدند و فوجی از آن طایفه را اسیر و دستگیر گردانیدند و قهرمان
بریختن خون اسیران سودون و تمورتاش و سایر بندیان حلب فرمان فرمود و چون مهر روشن چهر از معسکر سپهر عزیمت دیار مغرب نمود و میرزا سلطان حسین
باغوای جمعی از اهل فتنه و شین از اردوی همایون گریخته بشهر دمشق رفت شامیان مقدم او را سبب طلوع شادمانی از مطلع آمال و امانی دانسته از لوازم
تعظیم و تکریم دقیقه نامرعی نگذاشتند و همان شب امیر تیمور گورکان ازین حرکت ناشایسته خبر یافته روز دیگر قتبه سیار در سیر آمد و بصحرای وسیع که در
طرف کنعان بود نزول اجلال فرمود و بعد از دو روز پادشاه توران را نزد ملک فرج فرستاده پیغام داد که علو همت ما در تحصیل مقاصد و مطالب
برضمایر اقارب و اجانب وضوحی تمام دارد و سلاطین را غرض اصلی از کشیدن لشکر و لوازم ارتکاب خوف و خطر رعایت ناموس نام است
و گرنه نیم نانی روزی تمام است بکرات قاصد فرستاده اتلمش را طلبیده ایم فایده بران مترتب نگشت لاجرم دست حمیت عنان سپاه قیامت نهیب را بدین
جانب کشیده مهم از مدارا درگذشت اکنون مناسب بحال شما آنست که اتلمش را ارسال نمائید و خطبه و سکه باسم و القاب همایون بیارایید تا بساط
نزاع و جدال مطوی گردد و تمهید قواعد مصالحه و مهادنه بوقوع پیوندد و الا خون و مال متوطنان دمشق مانند سایر بلاد شام در معرض تضییع خواهد افتاد
و دست قدرت ایزدی بدستور معهود ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار همایون آثار خواهد گشاد و چون پادشاه توران بدمشق درآمد ملک
فرج بخلاف گذشته او را معزز و مکرم داشته با جماعتی از اصول و اعیان باستان اقبال آشیان باز فرستاد و پیغام داد که ما از ارتکاب افعال سابقه نادم
و پشیمان گشته ایم و تا پنج روز دیگر اتلمش را بملازمت می فرستیم امید آنکه صحایف زلات ما بارقام عفو و اغماض مرقوم شود تا من بعد طریقه خدمتکاری و اخلاص
بتقدیم رسانیم امیر تیمور گورکان ایلچیان را بتشریفات فاخر بخشید و بمواعید دلپسند کرده خوشدل و خرم باز گردانید و چون رایات نصرت شعار
ده روز در آن منزل توقف نمود علف باتمام رسید از آنجا کوچ فرمود بعزیمت آنکه غوطه را معسکر همایون سازد و ملک فرج و دمشقیان توجه موکب ظفر
نشان را بصوب دمشق مشاهده کرده پنداشتند که سپاه جغتای از غایت ضعف و بددلی فرار مینمایند بنابران فرصت غنیمت دانسته حشری
عظیم و لشکری معتبر از وصمت وهم و بیم از شهر بیرون ریختند و از پس پشت سپاه منصور درآمده بخیال تاراج و یغما اندیشه غلبه و استیلا دست باستعمال
سیف و سنان و تیر و کمان یازیدند و امیر تیمور گورکان بر جسارت شامیان مطلع گشته دانست که روز اقبال ایشان بشب ادبار نزدیک رسیده
لاجرم عنان مراجعت انعطاف داد و بیاسامیشی برانغار و جوانغار سپاه نصرت شعار پرداخته روی بحرب اعراب نهاد و آن روز مقاتله روی نمود
که بهرام خون آشام بر قلعه ازرق فام از مهابت آن بر خود بلرزید و آفتاب بنور لاحتشام از بیم وصول و صدمه اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت
زرد گشته بترسید نظم نهان گشت از سختی آن مصاف مروت چو سیمرغ در کوه قاف سر نیزه پر دلان سینه سوز شده چاک شمشیر با تیر دوز
اجل آمده ز آسمان بیکران کمین کرده در گوشهای کمان پذیرفته بنیاد مردم خلل گشاده شده دستگاه اجل آخر الامر تباشیر صبح فتح و نصرت از
مطلع دولت صاحبقران سکندر صولت دمیدن گرفت و سپاه شام گریز بر ستیز اختیار نموده روز حیات بسیاری از ایشان نهایت پذیرفت
و در اثنای کر و فر میرزا سلطان حسین که میسره دمشقیان از آنجانب علم آراسته بود در برابر میرزا امیرانشاه و میرزا شاهرخ افتاده توبلاق قوچین که
از جمله ملازمان موکب شاهرخی بود او را گرفته نزد شاهزاده آورد و این خبر بعرض صاحبقران والا گهر رسیده فرمان همایون بتقیید و تلبیس اطلاق یافت
و بعد از چند روز میرزا شاهرخ شفیع گشت و او را چوب یاساق زده بگذاشتند و واقعه مذکور در روز سه شنبه ۱۹ جمادی الاول سنه ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاد
و بعد از آن ملک فرج مصلحت جنگ ندیده با امرا و ارکان دولت مشورت کرده در نیم شب جمعه ۲۲ پای در وادی هزیمت نهاد و عنان عزیمت بصوب
مصر منعطف گردانید و امیر جهان از وی گریخته بملازمت میرزا شاهرخ رفت و کیفیت حال باز گفت و شاهزاده او را نزد صاحبقران مظفر لوا ارسال
داشت اشارت علیه نفاذ پیوست و امیرزاده ابابکر و امیرزاده جهان شاه گرد شهر را فرو گرفتند تا دیگر کس بیرون نتواند رفت و امیر شیخ
نور الدین و امیر شاه ملک و سونجک بهادر ملک فرج را تعاقب نموده بیشتر ملازمان او را پیاده ساختند یا بر خاک هلاک انداختند
و غنیمت فراوان گرفته بازگشتند و روز دیگر صاحبقران والا گهر با لشکر نصرت اثر نزدیک دمشق رفته قصر ابلق را که از محدثات ملک ظاهر است

ملک طاهر ابراستا محل نزول همایون ساخت و شاه زادگان و نوئینان در عمارات ظاهر شهر فرود آمدند و سادات و قضات و علما و مشایخ و صلحا دروازها
گشادند و بقدم اطاعت و فرمانبرداری بدرگاه عالم پناه شتافتند و پیشکشها کشیده مال امانی قبول کردند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و امیر
اللهداد و خواجه مسعود سمنانی و امیر جلال الاسلام بشهر در آمده باستخلاص مال و ضبط جهات غایبی پرداختند روز جمعه در مسجد بنی امیه خطبه را بذکر نام و لقب
همایون مزین ساختند اما یزدار کوتوال ارک دمشق را مضبوط گردانیده بخیال محال پشت بیند استحکام حصانت آن حصار استوار باز نهاده و دلاوران
ملازمت آثار بدستور معهود آغاز قلعه گیری کرده نقبچیان دست بکار خود گشادند و باندک زمانی بروج آن قلعه را مجوف ساخته و بر سر ستونها گرفته
آتش در آن زدند و التهاب شعلهٔ غضب خسروانه مؤثر افتاد و بعضی از جدار حصار آغاز انهدام کرده و یزدار از مقاومت عاجز گشته بپای عجز و اضطرار
بیرون آمد و مقالید خزاین و ذخایر نزد صاحبقران ستوده مآثر فرستاد و چون او را زمان حلول اجل مقدر بود از این اطاعت فایده روی ننمود و فرمان
واجب الاذعان نفاذ یافته بیاسا رسید و چند بیان آن حصار که همه غلامان زرخرید بودند میان شاه زادگان و نوئینان قسمت یافتند و لشکریان
سایر متوطنان آنجا را اسیر گرفته مولانا سلیمان و مولانا جمال الدین طبیب را با بعضی از صناع و پیشه وران حسب الحکم بسمرقند کوچانیدند و منشیان بلاغت
شعار و کتاب براعت آثار فتح نامها مرقوم اقلام لطایف نگار ساخته باطراف بلاد توران و ایران روان گردانیدند

ذکر ابتلای دمشقیان ببلای نهب و غارت و مراجعت نمودن رایات نصرت آیات از آن ولایت

در آن ایام که بلدهٔ
دمشق از فر طلعت صاحبقران عالی منزلت مزین بود روزی در حضور جمعی کثیر از سادات و علما بر زبان همایون گذشت که همیشه استماع می افتاد که در آن
زمان که آل ابوسفیان و مروانیان با عترت طاهره نبوی بتخصیص حضرت ولایت پناه مرتضوی علی المصطفی و علیه من الصلوة افضلها و من التحیات
اکملها عداوت میورزیدند و آنچه ایشان را میسر میشد از حرب و قتل درباره آن زمره واجب التعظیم بتقدیم میرسانیدند شامیان با ایشان در
افعال ذمیمه و اعمال غیر حمیده موافق بوده اند و خوارج را معاونت و مظاهرت مینموده اند و عقل این معنی را بغایت مستبعد میشمرد که طایفه که خود را از
جملهٔ امت بهترین پیغمبران دانند و بیمامن انوار هدایت و ارشاد آنحضرت از تیه کفر نجات یافته بسر چشمهٔ معرفت رسیده باشند بچه تاویل جانب
اهل بیت او را فرو گذارند و با مخالفان ایشان همداستان گشته ستم و بیداد درباره اولاد و احفاد خیر العباد روا دارند هیچ نه اینست آئین دین مبین
و اکنون نزد ما بتحقیق انجامیده که آن صورت واقع بوده و الا چنین جزائی از دیوان من یعمل سوءا یجز به با ایشان حواله نرفتی و چون این ماجرا از ضمیر صیانت
پذیر سر بر زد در خاطر اکابر و اصاغر سرایت کرده در روز چهارشنبه غرهٔ شعبان سنه ثلث و ثمانمائه آتش بلا بالا گرفت و تمامی مرد و زن و خورد و
بزرگ دمشق اسیر سرپنجهٔ تقدیر شدند و متملکات ایشان از امتعه و اقمشه و زر و جوهر و اسب و اشتر غنیمت لشکر قیامت اثر گشت و کثرت
آن غنایم بمرتبه رسید که چهارپایان اردوی با آن عظمت تحمل آن ننمودند و بسیاری از مردم نفایس اقمشه و رخوت مصری و روسی و فرنگی را که در اوایل
حال گرفته بودند می انداختند و نقود و اوانی زرین و سیمین باز میگرفتند و چون فی الحقیقه آتش غضب الهی در آن دیار بر افروخته بود در روز پنجشنبه
دوم شعبان بی قصد و اختیار کسی آتش در شهر افتاد و بنابر آنکه مردم از غایت سراسیمگی پروای اطفای آن نداشتند و سقف و عمارات آنجا
بیشتر از چوب میباشد بسیاری از مواضع بسوخت و اثر آن بجامع بنی امیه رسیده منارهٔ شرقی آن بقعه که از سنگ ساخته بودند بسوخت و خاکستر گشت
و بعد از آنکه حال دمشق بدین مرتبه انجامید امیر تیمور گورکان باطلاق اسیران شام فرمان داده روز شنبه چهارم شعبان موافق اوایل تیلان ئیل رایات
مراجعت برافراشت و در غوطه نزول اجلال اتفاق افتاده اشارت علیه صدور یافت که منشیان آستان سلطنت آشیان باسم امیرزاده محمد سلطان
که در سرحد مغولستان بود نشانی نوشتند بمضمون آنکه خدایداد حسینی و پیردی بیک ساربوغا را بمحافظت آن سرحد باز داشته متوجه درگاه عالم پناه
گردد که ایالت مملکت هلاکو خان نامزد اوست و دانه خواجه بایصال آن مثال مأمور گشته موکب همایون از آنجا نهضت فرموده در اثنای راه
شاه زادگان و امرای احتشام ذو القدر ترا که کنار آب فرات را تاخته اسب و شتر و گوسفند بی نهایت اولجه کردند و چون ظاهر حما محل نصب لوای
کشورگشا شد اهالی آنجا اظهار مخالفت نموده لشکریان بیک حمله آن بلده را گرفتند و متوطنان را اسیر کرده خان و مان ایشان را بکاروب نهب و تاراج
رفتند و بعد از آنکه اعلام نصرت اعلام از آب فرات عبور نموده پرتو وصول بر قلعهٔ بیره انداخت حاکم آنجا با پیشکش بدرگاه خسرو جمشید وش آمده

محفوظ مین عنایت پادشاهانه شد و حکومت آن شهر تعلق بوی گرفته صرزی برعایا رسید آنگاه صاحبقران کامکار بشکار فرموده امرا و لشکریان پیچ وزه را جرکه انداختند و در سرچشمهٔ راس العین جرکه بهم رسیده از اصناف حیوانات چندان شکار جمع آمد که هرکس از هر نوع جانوری که میخواست بدست میگرفت و بشمشیر میزد و ازانجا موکب همایون بروها رفته هوای فضای آن بلده از پرتو انوار ماهچهٔ لوای نصرت انتما روح افزا گشت چون سلطان منصور حاکم ماردین سلطان عیسی در سفر شام بملازمت صاحبقران گردون غلام مبادرت ننمود و هیچیک از برادران و فرزندان خود را نیز بنفرستاد امیر تیمور گورکان کرت دیگر تادیب او را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخته اعلام ظفر اعلام بجانب ماردین برافراخت و بعد از وصول عساکر بیرون شهر را سوخته و خراب ساخته امیر قرا عثمان را بمحاصرهٔ الحصا باز داشت و بنفس نفیس بصوب بغداد بنحو نمای خرامید و اهالی آن موضع کلید قلعه آورده عنایت خسروانه شامل حال ایشان گردید و در خلال این احوال فتح قلعهٔ النجق بوقوع پیوست و خاطر خطیر خسرو جهانگیر از اندیشهٔ مخالفت اهالی الحصا باز رست بیان این سخن آن که حصار النجق محکم ترین قلاع ایران و توران و عراقین و فارس و آذربایجان است و گرفتن آن اصلا بجنگ و تدبیر تیسیر پذیر نبا بران صاحبقران کامران مدت ده سال پیوسته عساکر آراسته بمحاصرهٔ آن قلعه میفرستاد و تا قوت ساکنان آن نهایت پذیرفته فتح میسر گردد و امرا بنوبت در تضییق محصوران میکوشیدند و دران ایام که موکب سپهر اساس متوجه سیواس بود از امرا امیرزاده میرانشاه و شیخ محمد داروغه و از ارکان دولت امیرزاده شاهرخ امیر فیروزشاه در ظاهر الحصار نشسته بآن مهم پرداختند تا کار محصوران بجائی رسید که چرم کهنه و پوست حیوانات میجوشانیدند و سد رمق میساختند و آخر الامر از آن هم بی یافتند بنا بران معدودی که در آن قلعه مانده بودند بپای اضطرار بپایان آمدند و امرا کوتوال النجق سید احمد اغلشائی را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستادند و بعد از چند روز صاحبقران دشمن سوز بقتلش حکم فرمود و کوتوالی آن قلعه را بملک محمد اوبهی مرجوع نمود

ذکر فتح دار السلام و قتل فرج انام

صاحبقران ظفر قرین بعد از کوچ فرمودن از ماردین حکم کرد که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و امیر مضراب جاکو و رستم طغای بوغا و سونجک بهادر و توکل برلاس با جمعی کثیر از امرای شجاعت اقتباس روی توجه بفتح بغداد آورند و جماعت بموجب فرموده عمل نموده در طرف قبلهٔ دار السلام فرود آمدند و آغاز محاصره کردند فرج نامی از قوم جلایر که متصدی حکومت آن مملکت بود جمعی کثیر از اتراک و اجلاف اعراب فراهم آورده در مقام دفع و منع سپاه نصرت شعار بثبات قدم نمود و دروازها بسته زبان تقریر براین معنی برگشاد که سلطان احمد با من قرار داده که اگر امیر تیمور گورکان بنفس خویش بدینجا آید شهر تسلیم نمایم والا ابواب دار السلام برروی همگنان نگشایم امرا سخن فرج را عرضه داشت استادکان پایهٔ سریر اعلی کرده در موصل قاصد باردوی کیهان پوی رسید و آنچه از فرج شنیده بود معروض گردانید لاجرم پادشاه کواکب حشم عزم یورش بغداد جزم کرده فرمود تا از کشتی بر دجله جسری ببستند و بیک هفته تمام اردوی فلک احتشام از آب گذشتند و از راه التون کوپرک بظاهر دار السلام خرامیده مقابل قریة العقاب نشیمن همای چتر فرقد فرسای گشت و قبهٔ بارگاه از آشیانهٔ طاوس سدرة المنتهی درگذشت و در وقتی که شهباز زرین بال آفتاب سایه بر برج سرطان افکنده بود و از غایت حرارت هوا آب دجله چون ریگ تفسان میبود مبارزان موکب همایون اطراف و جوانب شهر را فرو گرفتند و آغاز جنگ کردند و تفنگچیان آهنین چنگ بی لبث و درنگ ارادهٔ بکار خود آوردند و در اثنای اشتعال آتش محاربه و جدال ابطال رجال بمحاصره و قتال دو چوبهٔ تیر از شست تقدیر گشاد یافته یکی بمقتل خواجه عماد الدین مسعود سمنانی خورد و دیگری ملکی خواجه را از پای درآورد و دران ایام فرج شقاوت فرجام با جمعی از جاهلان نکبت انجام دست از جان شیرین شسته فدائی وار میکوشیدند و بقدر مقدور در مقابله و مقاتله جنود منصور لوازم سعی و کوشش بتقدیم میرسانیدند و چون فرج را بیقین معلوم نبود که امیر تیمور گورکان خود بظاهر بغداد رسیده است شخصی که آنحضرت را میشناخت برسم رسالت ارسال داشت تا خبری بتحقیق آورد و آن قاصد ببارگاه عالم پناه درآمده بی واسطه سخن فرج را بعرض رسانیده نوازش یافت و بازگردید و آنچه دیده و شنیده بود با فرج درمیان نهاد و فرج از روی عناد جاسوس را بکذب متهم داشته در مقام مقابله و مجادله بثبات قدم ورزید و چون مدت محاصره بچهل روز کشید در شهر بلا قحط و غلا شیوع یافت مردم از فرج ملول شده گریزان گشته خود را از باروی انداختند و موکب همایون پیوسته بقمع فرج بعد از شدت میرسیدند و روز یکشنبه بیست و هفتم ذیقعده نیمروز بود که بغدادیان در حرارت آفتاب تاب ایستادن نیاورده بارو را خالی گذاشته بودند و خود را بر چیزها

و اشتغال

چوبها تعبیه کرده بجای خود داشته بودند سپاه نصرت پناه بیکبار روی بشهر آوردند و نردبانها بر دیوار باز نهادند و طناب بر کنگرها استوار کرده چون
مور و ملخ هجوم نمودند و پیش از همه کس شیخ نور الدین خصیل بالا رفته رایت نصرت آیت برافراخت و متعاقب دیگر امراء بهادران نیز بر برج بر آمدند
آواز نقاره و نفیر و افغان سورن و کرنای ع زمین چون آسمان برخاست از جای و لشکریان رخنه در دیوار باز افکنده از اطراف و جوانب
در بغداد در ریختند و صورت فزع اکبر نمودار دشت محشر مشاهدهٔ بغدادیان گشت و از هر طرف که عنان اندیشه بصوب فرار تافتند راه خلاص و
نجات مسدود یافتند زیرا که جنود ظفر ورود تمامی مجال خروج و دخول را محفوظ و مضبوط ساخته بودند لاجرم نعرهٔ فهل الی خروج من سبیل از نهاد خلایق برآمد
و بسیاری از باد پیمایان خاکسار از بیم شعلهٔ تیغ آتشبار خود را در آب انداختند و از خوف اژدهای جان ستان گوشت بدن را طعمهٔ نهنگان دجله ساختند
و فرج در آن شدت با دختر خود در کشتی نشسته بجانب بالا آب گریزان شد و سپاه نصرت پناه کنار آب رفته بنوک پیکان آتش باد از مادر روزگارش
برآوردند تا که از روی اضطرار خود را در دجله افکند و شعلهٔ حیاتش انطفا پذیرفت و چون جمعی از تیغچیان لشکر نصرت نشان و بسیاری از احباد در وقت
محاصره رخت هستی بباد فنا داده بودند قهرمان قهر فرمان قتل بقتل عام بغداد و بقتل تمامی مردم شهر فرمان فرمود و یرلیغ مطاع نفاذ یافت که هر نفر از ملازمان سری
بیاورد و سپاه کینه خواه سر بر خط فرمان حضرت صاحبقران عالیجاه نهاده کمر اجتهاد بدست انقیاد در میان بستند و مضمون این مصراع از شاه
یک اشاره و ز ما بسر دویدن عمل نموده پای اهتمام در طلب سرها زدند تا اهل صغیر و کبیر و برنا و پیر را بیک نرخ میفروختند و در نایرهٔ غضب
مرد و زن و غنی و فقیر بی تفاوت میسوخت بیت بسوخت آتش عشق تو جملهٔ تر و خشک چنین بود چو درافتد بمرغزار آتش از سادات و علما
و فضلا و صلحا هر کس که توانست خود را بدرگاه خلایق پناه رسانده سالم ماند و عاطفت پادشاهانه آن جماعت را بانواع ملبوس عنایت کرده بجائی
رساند و چون کار ساکنان دار السلام بتمام از هم بگذشت عمارات و مساکن منهدم شده با خاک راه یکسان گشت مگر مساجد و مدارس و خوانق که از حکم
مستثنی بود کسی در تخریب و انهدام آن سعی ننمود و مضمون همایون و ان من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیامة در شأن بغداد بظهور و وضوح انجامید
باد بی نیازی بر آن دیار وزید و بمقتضاء فحوای و یهلک الحرث و النسل بظهور رسانید و ذالک تقدیر العزیز العلیم ع چاره کار نیست جز تسلیم

ذکر مراجعت امیر تیمور گورکان از بغداد باذربایجان و تقریر شمه‌ای از حال وزرا و نوئینان

چون آب دجله از خون کشتگان
بسان سرشک غمزدگان رنگ ارغوان گرفت و هوای دار السلام بغداد از نتن جیفهٔ مردگان مانند نکهت انفاس خستگان سمت تعفن پذیرفت امیر
تیمور گورکان در اوایل ذی حجه مذکوره رایت نهضت بجانب تبریز برافراخت و در اثناء راه بجهت حسم مادهٔ فساد جمعی از کردان که راه میزدند حکم کرده
سی نفر از ایشان را بر درختهای بلوط مصلوب ساخت و بعد از طی منازل و قطع مراحل در ییلاق آق شهر نزول اجلال فرموده در آن مقام سادات
عظام و علماء کرام و اشراف و اعیان تبریز که برسم استقبال آمده بودند شرف ملاقات حاصل نمودند و صاحبقران دوست نواز نسبت بآن فرقه
واجب التعظیم لوازم اعزاز و اکرام بتقدیم رسانیده هر روز در پایهٔ سریر سلطنت مصیر مجلسی عظیم منعقد میگشت و در آن محافل سخن از تحقیق مسایل دینی
و تفتیش دلایل یقینی میگذشت و از آنجا ماهچهٔ رایت گیتی فروز پرتو وصول بر اوجان انداخته کوشک غازانی از فر نزول صاحبقرانی غیرت افزای
بروج آسمانی شد و چون چند روز در آن مقام بعیش و نشاط اوقات بگذرانید خرم و مسرور به تبریز رفته در دولتخانه فرود آمد در آن اوان خواجه شرف
الدین علی سمنانی از هراة و خواجه سیف الدین توتی از سبزوار بدرگاه فلک اقتدار رسیدند و چون خواجه عماد الدین مسعود سمنانی در بغداد شهید
شده بود این هر دو خواجه بمنصب مشرف گشتند و جمعی از نویسندگان چنانچه عادت ایشان است بوزیران نوشته بر امیر جلال الاسلام و دیگر وزراء عظام
تعزیر کردند و جلال الاسلام و خواجه محمود شهاب و خواجه اسمعیل خوافی در قید و حبس افتادند و مبلغی کلی بر هر یک تحمیل شد محصلان جلال الاسلام را
آنمقدار تعذیب و شکنجه نمودند که بی تحمل شده کاردی بر خود زد اما چون کاری نبود جراحان زخم را دوختند تا التیام پذیرفت و امیر تیمور فرمود که او
سردار لشکر تازیک بوده دیگر در مهم او دخل نکنند و مهم خواجه محمود شهاب بعد از نقد و جنس که تسلیم نمود بر دویست سر اسپ مسقط القیمة قرار یافت
و خواجه اسمعیل خوافی ز فقر نام و ناموس را آب زده التماس شست و شوی داده هر روز بر در دولتخانه می نشست و بدریوزه از مردم چیزی میطلبید و آنچه
از دوست و دشمن میگرفت از خرج محصلان فاضل نمی آمد در آن اثنا صاحبقران کشورگشای از تبریز عازم نخچوان شده در منزل قراتونه خواجه اسمعیل

گشته گشت

ذکر نهضت رایت نصرت آیت از نخجوان و قشلاق فرمودن در قراباغ و آمدن سلطان احمد ببغداد و فرار نمودن با دلی پر درد و داغ

امیر تیمور گورکان بعد از آنکه یکماه در حدود نخجوان کامیاب و کامران اوقات گذرانیده و از جانب گرجستان برادر ملک گرگین با پیشکش فراوان بدرگاه عالمپناه رسید عزم قشلاق قراباغ فرموده از راه گنجه و بردع نهضت نمود و دهم ربیع الآخر سنه [illegible] لوای جهانگشای سایه وصول بر آن دیار انداخته قبه بارگاه خسرو جم اقتدار و شاهزادگان کامکار با وج فلک دوار افراخته شد و در آن اثنا خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان از سرحد مغولستان برافقت امیر حاجی سیف الدین متوجه آستان اقبال آشیان بود چون به نیشاپور رسیده جناب امارت مآبی ودیعت حیات بمقتضای اجل سپرده و شاهزاده حشمت آیین او را تجهیز و تکفین کرده روی بمقصد آورده حالا از اردبیل گذشته است و در اقیام منزل گزیده صاحبقران حمیده صفات از فوت امیر حاجی سیف الدین تأسف نموده از وصول میرزا محمد سلطان شادمان گشته شاهزادگان و نوئینان را باستقبال آن درة برج دولت و اقبال مامور گردانید و ایشان بموجب فرموده عمل نموده در کنار آب آق قویلوق شرف ملاقی دست داد و از جانبین طریق نثار و پیشکش بتقدیم رسید و باتفاق عازم پایه سریر خلافت مصیر شده چون میرزا محمد سلطان بدیدار جد بزرگوار سرافراز گشت زانو زده تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه بگذرانید و صاحبقران دریا نوال آن قرة العین سلطنت را در آغوش مهربانی کشیده ببسط بساط نشاط اشارت فرمود و چندروز بعیش و طرب بسر برده اصناف نوازش و انعام درباره میرزا محمد سلطان بجای آورده از جمله نه تقوز اسپ نقره خنگ مجموع مزین بزین زرین بخشید و بعد از آن عزم شکار فرموده در اثنای افکندن آهو و نخچیر نظر مبارکش بر نهری خراب افتاد که از آثار شهریاران کامکار یادگار مانده بود بنابران بر خاطر خطیرش خطور نمود که چنانچه ما آثار پادشاهان گذشته را مشاهده می‌کنیم باید که بعد از ما نیز سلاطین آثار خیرات ما را ملاحظه فرمایند و از آب ارس نخجیر نهری فرمانداد و نواحیان زمین را برامرا قسمت کرده بمدت یکماه جوی کنده شد که ده فرسنج طول داشت و آن را بنهر برلاس موسوم گردانیدند و چندین قریه و قصبات و باغات بآب آن جوی احداث یافت و در آن زمستان خبر رسید که سلطان احمد جلایر نوبت دیگر بخیال جهانبانی از روم ببغداد آمده و همت بر زراعت و عمارت آن خطه گماشته بنابران صاحبقران کامکار چهار فوج از شاهزادگان و نوئینان را نامزد دیار عرب فرمود و اشارت نمود که هر فوجی براهی توجه کنند و مواد انتعاش سلطان احمد را از آن ولایات منقطع گردانند و حسب الحکم امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیر سلیمانشاه و جهان ملک و پیر علی تاز از راه لرستان و خوزستان متوجه واسط گشتند و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه بصوب بغداد روان شدند و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین روی ببعضی دیگر از ولایات عراق عرب آوردند و امیر برندق بن جهانشاه با فوجی از امرا جلادت پناه تاخت جزیره را پیش نهاد همت کرد اما امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه بیک ناگاه ببغداد رسیده سلطان احمد بنوعی سراسیمه شد که مجال جامه پوشیدن نیافت و بنوی پیراهن خود را در کشتی انداخت و باتفاق پسر خود سلطان طاهر در آن طرف آب بر اسب بادرفتار سوار گشته بطرف حله گریختند و امیر جهانشاه ایشان را تعاقب نمود و سلطان احمد جسر را ببرید و بجانب جزیره خالد و مالک بیرون رفت و امیر جهانشاه عنان بازکشید و سایر شاهزادگان و امرا بهر جا رسیدند از مخالفان هر کس که یافتند بغارت رسیدند و سرکشان را به تیغ بیدریغ بگذرانیدند و آن زمستان در عراق عرب بپایان رسانیده در اول بهار در پل خاص که در دوازده فرسخی بغداد واقعست بهم پیوستند و عازم اردوی همایون گشتند

ذکر شمه از جسارت ایلدرم بایزید و ایلچی فرستادن او نزد پادشاه صاحب تأیید

در آن اوان که امیر تیمور گورکان در فتح بلاد شام لوازم اهتمام بجای می‌آورد قیصر روم ایلدرم بایزید بتحریک سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف لشکر بارزنجان کشیده آن بلده را مفتوح ساخت و بشفاعت سلطان احمد از سر جریمه طهرتن گذشته بار دیگر حکومت ارزنجان بوی داد اما زن و فرزند او را برسم نوا با خود برد و در آن وقت که امیر تیمور گورکان از تبریز به نخجوان خرامید طهرتن بملازمت شتافته کیفیت حال عرضه کرد و بر زبان آورد که ظاهرا قیصر از این جسارت نادم و پشیمان گشته و داعیه دارد که ایلچی فرستاده زبان اعتذار و استغفار بگشاید مع ذلک غایت حمیت خسروانه باعث توجه بجانب روم بود و در مجالس گاهی باظهار ما فی الضمیر زبان الهام بیان گشود و خبر عزیمت آنحضرت در آن مرز و بوم شیوع یافته بعضی از ناصحان مشفق بعبارات موافق ایلدرم بایزید را بتمهید بساط مصالحه ترغیب نمودند بنابران قیصر یکی از قضاة آن ولایت را بامیری جهة آن مهم ارسال داشت و ایشان در قراباغ از آن آستان صاحبقران کامران رسیده

تنبیه

توجی

باپیر تمور

رسیده نامهٔ ایلدرم بایزید را که مضمون آن رعایت طریقهٔ اطاعت مفهوم می‌گردید بعرض رسانیدند آنحضرت فرمود که چون ترسیان پیوسته با کفار فرنگ
جنگ میکنند من بالطبع خواهان توجه بدانجانب نیستم زیرا که نمیخواهم که از مرور عساکر منصور دیار اسلام ویران شود و همین معنی موجب شماتت اصحاب کفر و ظلام
گردد اما قرا یوسف که مشوش اوقات مسلمانانست از ضرب تیغ سپاه نصرت مآثر گریخته التجا بقیصر برده مناسب آنست که او را بکشند یا مقید بدینجانب
فرستند یا از قلمرو خود اخراج کنند تا بین الجانبین یگانگی بتبدیل یابد و در وقت توجه بغزا کفار پرتو امداد ما بر وجنات احوال مجاهدان روم تابد ایلچیان
بقبول این سخنان زبان گشاده صاحبقران کامکار بعزم شکار سوار شده بعد از فراغ از آن مهم ایشانرا خلعت و کلاه و کمر بخشیده اجازت مراجعت
داد و فرمود که من بر علانیه میگویم که درین زمستان هم اینجا قشلاق میکنیم و اول بهار بجد در روم میشتابم اگر آنچه فرمودیم قیصر بجای آورد فهو المراد و الا البته
بر بسیتم تا آسمان بلند گرد اگر دن آرد و هجوم کنند و صاحبقران بایزید مبارز را بجهت رسالت مصحوب ایلچیان گردانید تا بعرض ایلدرم بایزید رساند که اگر صمیم
طلب خیال اتفاق داری میباید که مهم قرا یوسف را چنانچه گفتیم بتفصیل رسانی و یکی از خواص خود بدینجانب فرستی تا قواعد عهد و پیمان تاکید یابد و شرار فتنه و
مخالفت و غبار بر صفحات احوال بلاد و عباد نتابد و التوفیق من الله المجید و منه الاعانة و التایید **گفتار در بیان توجه صاحبقران**
عالی گهر بجانب ممالک قیصر سلاطین سایه پروردگارند که دشوار جهان آسان شمارند بود اطوار ایشان نوع دیگر نباشد
کارشان بجز فتح کشور مخالف گر بود چون کوه خارا نگردد در دل ایشان مدارا بسان کوه کن سویش شتابند زمیدان دارش گردن بتابند
بدام اهتمام و تیر تدبیر کنندش صید چون آهو و نخجیر مصداق این تقریر و مثبت این تحریر حال صاحبقران کشورگیر است که با وجود انواع اسفار مشقت آثار
و تکرار مقابله و پیکار که در آن چند سال متعاقب و متواتر عساکر نصرت مآثر را پیش آمده بود اصلا از وفور استعداد و کثرت اجناد ایلدرم بایزید نیندیشید و بخلاف مقتضای
رای امرای صفدر توکل بر تایید ملک ملک بخش نموده عظم سلطانه کرده متوجه مملکت روم گردید و چنانچه تفصیل آن از مساعدت وقت ما مولست لوای
اقتدار در آن دیار برافراخت و قیصر را شکست داده اسیر و دستگیر ساخت بتبیین این مقال و توضیح این احوال آنکه چون زمستان سنه اربع و ثمانمائه نزدیک
بپایان رسید و انجماد از طبیعت عالم زایل شده آثار اقتدار سلطان بهار ظاهر گردید صاحبقران کامکار را خیال توجه بجانب روم بر خاطر خطیر عبور نمود
و در بعضی از مجالس شمهٔ ازین معنی اظهار فرمود امرا کبار بحسب باطن برین عزیمت انکار کرده باهم گفتند که روم مملکتی است در غایت وسعت و ایلدرم
بایزید با جنود آسوده مستعد رزم و محاربت و ما مدت سه سالست که یورش می‌کنیم و پای در میدان قتال نهاده دشمن میکشیم بصلاح آن نزدیکتر که شمهٔ
ازین معنی بعرض رسانیم و حضرت صاحبقران را ازین داعیه بگذرانیم آنگاه باتفاق شمس الدین المالیغی را که بواسطهٔ کیاست و سخندانی در مجلس صاحبقرانی راه
سخن داشت بر آن آوردند که هنگام مجال سخن عرض نماید که امرا در باب امضاء عزیمت روم تامل دارند و منجمان نیز این یورش را مکروه میشمارند و چون شمس الدین
این سخن را بمسامع جاه و جلال رسانید صاحبقران شوده شد و چنان از وی پرسید که تو سخن اهل نجوم را از کجا میگوئی شمس الدین از جواب عاجز شد و امیر جلال
الاسلام جرات کرده فی الحال از نو زده معروض داشت که ما این یورش را بخلاف رای امرا و استصواب اصحاب تنجیم اختیار میکنیم و بعنایت الهی
و قوت دولت پادشاهی امید میداریم که فتح روم تیسیر پذیرفته قیصر اسیر و دستگیر شود و صاحبقران دانشور جهت رفع دغدغهٔ خاطر انور در ساعت مولانا شهاب
الدین عبدالله لسان را که مقتدای افاضل حکماء دوران بود طلب فرمود و بمبالغهٔ تمام از اقتضاء اوضاع کواکب استفسار نمود جناب مولوی
جواب داد که بنده تقویم امسال را نوشته ام و شرایط احتیاط مرعی داشته طالع دولت روزافزون در غایت قوتست و اختر شوکت دشمن در
نهایت ضعف و چون در آن اوان ذوذوابه در برج حمل ظاهر شده بود چنانچه در آخر روز وقت غروب شفق از جانب مغرب مینمود و بعد از چند روز
هنگام صبح از طرف مشرق طلوع مینمود مولانا عبدالله کتابی از مؤلفات محیی الدین مغربی بمجلس همایون آورده نقل ظاهر ساخت که ظهور ذوذوابه
در برج حمل دلیلست بر آنکه لشکری از جانب مشرق آمده بر بلاد روم استیلا یابد و حاکم روم گرفتار گردد لاجرم خاطر اشرف اطمینان تمام یافت
و در روز یکشنبه هفتم ماه شعبان موافق اول روز نوروز جلالی و مطابق ایت ئیل از قراباغ اران متوجه بیابان شمکور گشت مبیت میان بست ترک قیامت
هجوم بخونریز رومی و تاراج روم بجنبید و در جنبش آمد جهان فلک سای سر کلاه مهان و چون حوالی منکول از فر نزول همایون رشک
روضهٔ رضوان شد بعرض رسید که درین حدود حصاریست موسوم تبرتوم و قرب دویست نفر از گبرکان بی ایمان در آن توطن دارند فرمان واجب الاذعان

انجکیده

نفاذ یافته عساکر ظفر آثار فی الحال روی بتسخیر حصار آوردند و مدت هجده روز به محاصره و محاربه پرداخته روز نوزدهم فتح تیسیر پذیرفت و مشرکان از ضرب
شمشیر آبدار غازیان با آتش دوزخ پیوسته قلعه با خاک راه یکسان گشت بعد از آن حاکم ترتوم پناه بدرگاه عالمپناه آورده عفو پادشاهانه اورا امان
بخشید و صاحبقران کشورستان از آنجا باونیک رفته خواتین و آغایان و شاهزادگان خرد سال را بجانب سلطانیه باز گردانید و از اونیک نهضت
همایون اتفاق افتاد صحرای ارزروم مضرب خیام عساکر نصرت هجوم گشت شاهزادگان و نوئینان که بعراق عرب شتافته بودند در آن یورت بموکب
عالی پیوستند آنگاه صاحبقران کشورستان کمند همت بر تسخیر قلعه کماخ انداخت و آن قلعه ایست در هفت فرسخی ارزنجان و از غایت رفعت و متانت
آن دیده فلک حیران است و امیرزاده محمد سلطان متکفل فتح آن حصار شده با طایفه از امرا و بهادران و فوجی از سپاه نصرت نشان بدانجانب
شتافت در ایام محاصره دوازده روز امتداد یافته آخر الامر شیران بیشه پیکار چون کبک کوهسار بر آن حصار استوار بالا دویدند و آن حصن حصین را
از روی غلبه و قهر مسخر ساخته خبر فتح بصاحبقران عالی گهر فرستادند و آنحضرت پای مبارک در رکاب آورده بدانجا خرامید و آن قلعه را بنظر احتیاط دید
کوتوالی آن را بطهرتن مفوض گردانید و مابچه اعلام گردون مماس از آنجا نیز در حرکت آمده چون پرتو وصول بر ولایت سیواس انداخت بایزید جمبای ایلچیکدی
که برسم رسالت نزد ایلدرم بایزید رفته بود با جمعی از ایلچیان قیصر باز آمده فرستادگان بوسیله امرای عالیشان شرف بساطبوسی دریافته چند جانور شکاری
و ده سر اسب پیشکش گذرانیدند و پیغامی که موافق مدعا صاحبقران کشورگشا بود بعرض رسانیدند مزاج همایون از استماع آن سخنان متغیر گشت و بیلاکات
را رد کرده فرمود که چون سعادت مساعدت نماید نصیحت و نیکخواهی کسی را فایده ندهد ایلدرم بایزید دم سخنی میگوید و هر نفس طریق مطلوبی میپوید
اگر قرا یوسف را منهزم ساخته و قلعه کماخ را بکماشتگان سپردی آن مملکت بسلامت می ماند الحمد لله که بی منت او حصار کماخ بتصرف بندگان
این آستان در آمد اکنون او را بگوئید که چون سخن نشنیدی مردانه وار پای ثبات استوار دار که من اینک رسیدم نگه دار جای

ذکر نهضت صاحبقران ظفر عطیه بجانب قیصریه و انکوریه و نزدیک رسیدن قیصر و تعبیه سپاه و لشکر

صاحبقران هفت کشور
در صحرای سیواس جیبه دیده فرستادگان قیصر را اجازت مراجعت ارزانی داشت آنگاه قلعه هاروک را فتح کرده عنان عزیمت بصوب قیصریه برافراشت
و بعد از وصول رعایت رعیت آن بلده فرمود سپاه ظفر پناه را به برداشتن ذخیره اشارت نموده از آنجا سه منزل بطرف انکوریه رفته روز چهارم
اراضی شهر معسکر نصرت بهر گشت و در آن مرحله از قراول خبر آمد که سپاهی سپاه ایلدرم بایزید نمودار گردید لاجرم فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته
لشکریان روی بسوی دشمن بتوره فرود آمدند و طریقه حزم مرعی داشته گرداگرد اردو خندق کندند و بهرو مندد مستحکم گردانیدند و رایت نصرت آیات
از آنجا نیز در حرکت آمده چون سایه وصول بر قیصریه انداخت یعقوب نامی که کوتوال آن حصار بود برج و باره مضبوط ساخت و دروازها فرو بسته ابواب
عناد باز کشاد بهادران موکب ظفر شعار روی جلادت بحصار آوردند و آغاز انداختن سنگ و تیر و تفنگ کردند در آن اثنا خبر رسید که ایلدرم بایزید
بچهار فرسخی اردوی عالی منزل گزیده بنابر اشارت علیه سپاه دست از جنگ انکوریه باز داشته یکتا اسپ تاختن پیش رفتند و آب را در عقب گذاشته
بتوره فرود آمدند و در آنشب لشکر منصور از هجوم سپاه روم دغدغه تمام داشتند و از وقت جولان جیش در فضای سپهر تا زمان طلوع ترک رومی
روز نقش خیالات عجب بر لوح خاطر می نگاشتند چه ایلدرم بایزید لشکری داشت در غایت کثرت و استعداد و همگی اوقات ایشان مصروف غزا
و جهاد و سپاه امیر تیمور گورکان از مدت سه سال بلا انقطاع در سفر بودند و با دشمنان قوی دست در کمر زده شهر و کشور میگشودند و صاحبقران
سعادت قرین بیشتر شب را بتضرع و زاری گذرانیده از حضرت باری یاری می طلبید و وقت تباشیر صبح صادق که رایت زرکاری آفتاب مشرقی انتساب
در فضای سپهر زنگاری بلند گردید تیغ سیاست بر مقصد بدخواه جست و بر باره کوه پیکر نشسته بتعبیه جنود فیروزی اثر مشغولی فرمود و دلاوران جوشن پوش
و مبارزان پرجوش و خروش فوج فوج مصرع چو دریای جوشان بهنگام موج در جنبش آمدند از اشعه اسنه دیده روشنان فلک خیره شد و از هیجان
گرد و غبار آئینه آفتاب تیره گشت پشت استظهار برانغار سپاه نصرت شعار از صولت میرزا شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان قوت گرفت و از
تهور امیر سلیمان شاه و امیر یادگار اندخودی و رستم طغای بوغا و سونجک بهادر و دولت تیمور و اعتضاد همت تضاعف پذیرفت و قبیل نشان
میرزا سلطان حسین بود و علی سلطان تواجی و موسی و تومو غا و دیگر جوانغار لشکر فیروزی آثار علم شوکت و اقتدار میرزا امیرانشاه بذروه مهر و ماه

مهر و ماه رسید و نیروی شجاعت امیر شیخ نور الدین و امیر برندق و علی سلطان قوچین و مبشر و طغرتن و حاجی عبد الله عباس و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین
و نایان و شیخ ابراهیم شروانی آنجانب را مزید مکنت بخشید و مقبل ایشان امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر قرا عثمان و توکل برلاس و پیر علی سلدز بود
و ما بچه رایت خورشید پرتو صاحبقران کواکب مواکب از مطلع قول طلوع نمود و جمعی کثیر از اعاظم شجعان جنگجوی و اکابر دلیران بهرام خوی بسایه چتر همایون
فال استظلال جستند بیت شد آراسته قلب محشر نهیب ز پیلان عنانان بهمن رکیب و هراول قول امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و دراه
امیرزاده اسکندر و امیر شمس الدین عباس و امیر شاه ملک و الیاس خواجه و شیخ علی بهادر و زمره دیگر از ابل هتور قرار گرفتند و امیر تیمور صاحبقران چهل قشون
آراسته در پیش خویش باز داشت تا که در هر طرف که مکث احتیاج افتد فوجی از پردلان را بدانجانب فرستد و چند زنجیر فیل فلک شکوه بیستون مانند را
که از بقایای کرایم غنایم هندوستان بود و کیجم انداخته و باسلحه و اسباب رزم مکمل ساخته بر بالای هر یک فوجی از اصحاب قبضه که خدنگ ایشان بسان
تیر قضا هرگز خطا نشدی معد و مهیا گشتند و مقدم بر صفوف جنود ظفر ورود بایستادند العقصه تعبیه ملازمان عتبه علیه ترتیب و آیینی صورت بست که بکبیر
ظفر واله و ستیغه پرچم اعلام ایشان شد و توسن سپهر بدلگام بکام ارادت رام کام و مرام ایشان گشت نظم سپاهی بیاراست صاحبقران که از زین
از پیشش آسمان سراسر کمان دار و شمشیر زن بهان رزم خواه و بدل پیلتن ز زه پیرهن کرده آهن قبا در آهن نهان گشته سر تا بپا و از آن
جانب ایلدرم بایزید بترتیب و آراستن سپاه قیام نمود و در میمنه پسر لاس فرنجی را که برادر زنش بود با بیست هزار مرد شمشیرزن باز داشت و
نشان ایشان مجموع ملبس بلباس آل عباس بودند و در میسره پسر بزرگ خویش اسلان چلبی با لشکری کثیر از روم و میان جلادت نشان تعیین کرد و خود در
قلب جای گرفته سه پسر دیگر موسی و عیسی و مصطفی را در عقب قول مقرر داشت و محمد چلبی که ارشد اولادش بود و بکرشجی مشهور شده بود با سایر امرا متهور
مثل بال قوچ پاشا و علی پاشا و عیید بیک و تمور تاش و فیروز و عیسی بیک و حسن پاشا و خلیل و مراد و یعقوب و یوسف و تنکری برمش و احمد و محمد

شیخ
عید

و مقبل و غیر ایشان از شجعان پردل در مواضع مناسب قرار گرفتند رباعی دو لشکر نگویم ز آهن دو کوه بدوران نمودند فر و شکوه میان دو دیوار
آهن بها یکی کوچه آمد ز شهر فنا

ذکر محاربهٔ امیر تیمور گورکان با ایلدرم بایزید و گرفتار شدن قیصر بتقدیر پروردگار مجید

صباح روز جمعه ۱۹ ذی الحجه سنه اربع و ثمانمائه باین ترتیب و آیین آن دو پادشاه بچشم و کین در برابر یکدیگر رسیدند و سپاه طرفین مانند دو دریای اخضر از باد
صرصر در تموج آمده غریو سورن و نفیر باوج فلک اثیر رسانیدند و صبر و شکیب از دل مبارزان رمیدن گرفت و مرغ تیر از آشیانه کمان پرواز آغاز نهاد
سپر چینی قهر را بروافکند و بخت روی پیش آورد و شعله سنان بپهلوی پهلوانان زبانه کشیده زبان طعن دراز کرد و شمشیر نهنگ آهنگ رخنه در اساس

صف محاربه

حیات جوانان انداخت و گرز گران سنگ سرکردن کشان نرم ساخت نظم چکاچاک شمشیر برنده غرق زمین را بدریای خون کرد غرق
بسا خون که از تارک اهل روس برآورد سرها چو تاج خروس چنان ریخت کوپال بر مرد جنگ که گویی ابابیل می ریخت سنگ و در آن رستخیز
امیرزاده ابابکر یکران مسابقت در میدان مبارزت رانده از قبیل برانغار سپاه نصرت شعائر جوانغار مخالفان تاخت و از زخم پیکان خدنگ اساس
ناموس اسلان چلبی را چون آبگینه چلبی از ضرب سنگ درهم شکست و امیر جهانشاه و امیر قرا عثمان نیز بدانجانب حمله کرده دست چپ رومیان
برهم زدند و محمد چلبی که ولد ارشد قیصر بود و بکرشجی اشتهار یافته بود در آن معرکه ستیز و آویز بسیار اظهار نمود و چون دانست که مقاومت با سپاه منصور
مقدور او نیست پشت بر معرکه کرده بطرفی بیرون رفت و امیرزاده محمد سلطان بفرمان صاحبقران کشورستان بمدد جوانغار شتافته برق تیغ جهان
سوز بر فرق برانغار دشمنان تافت و برلاس فرنجی در برابر شاهزاده دست باستعمال آلات قتال برده چند کرت از هر دو طرف کر و فر بوقوع انجامید
نظم کهی تند دریای توران ز موج رساند آسیب طوفان باوج کهی آتش رومیان گشت تیز بعیوق بر گرد دود ستیز آخر الامر آثار ضعف در
جانب رومیان عیان گشت و صاحبقران گیتی ستان تمامی اعیان سپاه نصرت نشان را فرمود تا بیکبار جنگ پیش برند و شاهزادگان و امرا حمله
کرده بیت دو لشکر بیکدیگر آویختند ز گیتی قیامت برانگیختند سحاب تیغ از بس که باران خون افشاند گرد از فضای معرکه هیجا فرو نشاند و شعله سنان
جان ستان چنان و چندان برافروخت که مرغ روح کشتگان را در جوف هوا پر بسوخت بیت سنان آتش کین برافروخته پر مرغ را در هوا سوخته
در آن حین امیرزاده رستم نشان محمد سلطان شش قشون از رومیان که بر زبر پشته ایستاده بودند رانده بجای ایشان برآمد و ایلدرم بایزید با سپاه قول

بر شاه زاده حمله کرده و او را بپایان دوانده خود بر آن بلندی بایستاد و لشکر روم را بچشم احتیاط در آورده بیشتر ایشان را عاجز و پریشان یافت و
حیرت بر قیصر مستولی شده بار دیگر سوار و پیاده بسیار بوی پیوستند و امیر تیمور گورکان ایلدرم بایزید را بر آن بلندی دیده باتفاق میرزا شاهرخ و امیر
زاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه بدان جانب تاخت و چریک منصور آن پشته را احاطه نموده قیصر تا آخر روز پای جلادت و ثبات افشرد و هنگام عصر
که وقت زوال آفتاب اقبالش بود از مقابله و مقاتله عاجز گشته ترک ستیز گفت و راه گریز پیش گرفت و چون سیل عرم از آن بالا روی بنشیب آورد
سپاه منصور کوچه داده و دست به تیر و کمان برده بشتاب آغاز کردند بیت شتاپاشاپ پیکان الماس گون   بدریا رسانید سیلاب خون   و قیصر
بسان باد صرصر از آن دریای خونخوار خود را بکنار کشیده بسرعتی هرچه تمامتر مسافتی می‌پیمود و سلطان محمود خان با فوجی از بهادران بتکامیشی ایلدرم
بایزید اسب برانگیخته بوی رسیده و او را گرفته در وقت عشا بدرگاه پادشاه مظفر لوا آورد بیت رساندش بفر کیانی همان   بدرگاه صاحبقران زمان
در ظفرنامه و مطلع السعدین مسطور است که چون صاحبقران منصور شنود که قیصر را دست بسته ببندگی حاضر گردانیده اند فرمود تا دست او را گشاده
بتعظیم و احترام هر چه تمامتر در آوردند و در مقامی لایق نشاندند اما حضرت مخدومی مرحومی ابوی در روضة الصفا از والد بزرگوار خویش سید خاوند شاه علیه الرحمه
نقل نموده اند که سیدی احمد ترخان که در آن شب یکی از حاضران مجلس صاحبقران بود گفت ایلدرم بایزید را دست بسته ببارگاه جهان پناه در آوردند
و آنحضرت نخست قیصر را بخشان و درشت گفت آنگاه فرمود تا دست او را گشاده بنشاندند و باتفاق مورخان امیر تیمور گورکان مدتی محفل زبان
عتاب از روی رفق قیصر را گفت هرچند ظهور خیر و شر منوط و متعلق باراده مختار و خالق بشر است اما در عالم اسباب موجب این همه محنت که
بتو رسیده تو خود کرده زیرا که در قبول جزئیاتی که از تو التماس کردیم اگر مضایقه نمی‌نمودی بین الجانبین طریق موافقت مرعی میبود و بواسطه عبور موکب
منصور گرد ملال بر ساحت احوال سپاهی و رعیت این دیار نمی‌نشست و مع ذلک همگنان را معلوم است که اگر قضیه برعکس واقع میشد و تیر ظفر
و نصرت در شست صید اندازان تا بسخط و غضب تو چه امور ناملایم در باره من و منتسبان بوقوع می‌انجامید اکنون بشکرانه این فتح و فیروزی در حق تو و
اولاد تو جز نیکوئی نخواهم اندیشید هیچ باک مدار و دغدغه بخاطر راه مده ایلدرم بایزید بجرایم خویش معترف شده زبان بدعا و ثنا برگشاد و امیر
تیمور گورکان مراسم خسروانه شامل حال قیصر گردانیده خلعتی پادشاهانه در قامت قابلیتش پوشانید و بوعده‌های جمیل دل پریشانش را جمع ساخت ایلدرم
بایزید چون آن عواطف و اشفاق مشاهده فرمود معروض داشت که فرزندانم مصطفی و موسی در معرکه با من بودند امید آنکه ملازمان درگاه تفحص حال
ایشان مشغولی فرمایند و هر کدام را زنده یابند بمن رسانند و در ساعت تواجیان بفرمان حضرت صاحبقران باطراف و جوانب تاختند و بعد از
چند روز موسی را پیدا کرده بآستان اقبال آشیان آوردند و مکارم اخلاق صاحبقران قیصرزاده را نیز خلعت فاخر پوشانیده نزد پدر فرستاده و در آن
ایام نزدیک بارگاه فلک اشتباه خرگاهی بتکلف جهت قیصر برافراشته بودند و حسن بیک برلاس و بایزید جهانی بمحافظتش قیام مینمودند

ذکر شمه از احوال ممالک روم و انتقال قیصر و امیرزاده محمد سلطان بجوار مغفرت حی قیوم چون امیر تیمور گورکان از
هجوم سپاه روم فراغت یافته قرین فتح و نصرت در مرغزار انکوریه نزول اجلال فرمود و یعقوب کوتوال کلید قلعه انکوریه بآستانه علیه آورد و مال امانی
از آن بلد بحصول پیوست و بهمدران ایام فرمان همایون نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده ابابکر و امیر نورالدین و امیر سونجک بیسار
که در آن زمان تختگاه قیاصره بود در روند و امیر شیخ نورالدین اموال و خزاین ایلدرم بایزید را ضبط کرده و امیرزاده محمد سلطان با سپاه همراهان تا
کنار آب اسرتیه تاخت کنند و ایضا حکم شد که سلطان محمود خان و امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه و رستم طغای بوغا و
سید خواجه و پیر علی سلدوز حسب الحکم عازم قونیه و آق شهر و قراحصار و علائیه و عدالیه گردند و این هر دو طائفه متوجه مقصد گشته بهر جا رسیدند کمال قدرت
ظاهر گردانیدند و امیرزاده محمد سلطان تا کنار آب اسرتیه تاخت کرده و پسر کلانتر قیصر اسلان چلبی را که با بخاکرحیه بود و غلبه از کرنکیان فراهم آورده
بگریزانید تا از آب بغاز گذشته باسرتیه رفت و کوچش اسیر شده بدست افتاد و امیرزاده محمد سلطان مظفر و منصور با غنایم نامحصور مراجعت نموده
در مرغزار ینکی شهر قرار گرفت و در آن اوان زن و دو دختر قیصر و دختر سلطان احمد جلایر که در ینکی شهر پنهان شده بودند بدست عساکر امیر شیخ نور
الدین افتادند و سلطان احمد چنانچه سابقا مسطور گشت از بغداد بروم رفته بود و قرا یوسف نیز در وقت طلوع رایات عالیه جانب قیصریه از

و میرزا میرانشاه صح

جهانشاه و امیر شیخ صح

از برسا بیطرف حله شتافته بود القصه امیر شیخ نور الدین از ضبط اموال بروسا و غارت و تاراج آن بلده فراغت یافت خزاین ایلدرم بایزید با
منکوحه او دسپینه بنت برلاس افرنجی و دخترش با اردوی همایون برد و حسب الحکم نزد قیصر فرستاد و در خلال این احوال سلطان محمود خان در کیجیک یرلغ وفات
یافت و امیر تیمور از شنیدن ماجرای مصیبت زبان بکلمه استرجاع بگشاد و از برای ترویح روح او خیرات و صدقات بفقرا و مساکین داد و فرمان
فرمای بلاد و عباد از نواحی انکوریه کوچ فرمود و صحرای سوری حصار را از نزول همایون غیرت افزای قلعه فیروزه کار گردون ساخت و در آن ایام
امیرزاده خلیل سلطان و امیر مبشر و دولت تیمور را بسرحد ترکستان ارسال داشت و چون امیر اقبوغا در هرات وفات یافته بود امیر مضراب جاکو را
بجای او روان فرمود انگاه ماهچه رایت آفتاب عظیمه از سوری حصار در سیر آمده پرتو وصول بر کوتاهیه انداخت و بنا بر آنکه آن بلده بلطافت
هوا و عذوبت ما موصوف بود مدت یکماه مضرب سرادقات عزت گشت بعد از آن امیر تیمور گورکان عزم تنغوزلغ فرموده از کوتاهیه نهضت نمود
و چون بحوالی التونتاش رسید روزی بزم عیش و مجلس عشرت در غایت آراستگی مرتب گردانید و ایلدرم بایزید را منظور نظر مکرمت ساخته بدان
صحبت جنت صفت طلبید و چون دوری چند گذشت و دماغ حضرت صاحبقرانی از نشاء می ارغوانی گرم گشت اصناف الطاف در باره قیصر اظهار فرمود
از آنجمله یکی تفویض سلطنت مملکت روم بود و بعد از آنکه خاطر خطیر خسرو جهانگیر از تمهید بزم عیش باز پرداخت بار دیگر پرتو اهتمام بر سر انجام مهام جهانبانی
انداخته مولانا بدر الدین احمد و الشیخ شمس الدین محمد جزری را برسم رسالت بجانب مصر فرستاد و بملک فرج پیغام داد که میباید خطبه و سکه در آن
دیار باسم و القاب همایون ما آرایش یابد و اطلمش از قید نجات یافته بدینجانب شتابد و الا همای لوای کشورکشا بعد از مراجعت از ولایت روم
متوجه آن مرز و بوم خواهد بود و مقارن آن حال ایلچی تاکور حاکم قسطنطنیه که اکنون باستنبول اشتهار یافته بدرگاه عالمپناه رسید و اشرفی بیشمار و تحف
بسیار بگذرانید و خبر اطاعت فرستنده خود بعرض رسانید و صاحبقران منصور او را خلعت عفو پوشانیده اجازت مراجعت ارزانی داشت
و چون موکب همایون در تنغوزلغ نزول اجلال فرمود شیخ رمضان که در زمان ایلدرم بایزید منصب ارجمند قضا را با شغل خطیر وزارت جمع کرده بود از
پیش پسرش امیر سلیمان چلبی برسم رسالت آمده تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه پیشکش نموده گفت اگر لطف پادشاهانه رقم عفو بر صحیفه جریمه قیصرزاده
کشد قدم از سر ساخته بخدمت شتابد امیر تیمور شیخ رمضان را منظور نظر کیمیا اثر گردانیده گفت مسلمان را بگوی که آنچه در پرده غیب مسطور بود بظهور آمد و بگو
مضی ما مضی ع که گفته اند بزرگان که از گذشته مگوئید بی‌دغدغه باینجانب میباید آمد تا غبار مخالفت از آئینه موافقت سمت انجلا پذیرد و شیخ رمضان
بانعام کلاه و کمر و اسب و زر محظوظ و بهره ور گشته رخصت معاودت یافت و چون حریف خریف آغاز دم سردی کرد و لشکر برد دست برد
بغارت باغ و بستان برآورد صاحبقران کامران بتعیین یورت قشلاق اشتغال فرموده قاصدی نزد امیرزاده محمد سلطان فرستاد که رایت ظفر آیت
بجانب دست راست برافرازد و هرکس سر خلاف داشته باشد از بنیاد براندازد و در شهر مغنیسیا قشلاق کند و شاهزاده حسب الفرموده بآنطرف رفت
و یورت قشلاق میرزا شاهرخ که در جوانغار بود ولایت گرمیان ایلی مقرر شد و ماهچه اعلام نصرت انجام از تنغوزلغ در حرکت آمد و بعد از قطع منازل
شهر تیره را که از مشاهیر بلاد روم است مانند قلعه گردون روشن ساخت و مدتی آن مقام محل نصب خیام عساکر نصرت انجام شد و سلطان عیسی
حاکم ماردین که از کرده پشیمان گشته بود در آن منزل پای اعتذار بآستان سپهر اقتدار آمد و میرزا شاهرخ متکفل شفاعت و متعهد عنایت شده
او را در لباس گناهکاران سر برهنه بپای تخت صاحبقرانی آورد و التماس عفو کرده امیر تیمور گورکان ملتمس شاهزاده را مبذول داشته جناح مرحمت
بر سر حاکم ماردین بگسترد و قامت قابلیتش را بخلعت خاص بیاراست و تاج و کمر انعام نمود و دختر او را نامزد امیرزاده ابابکر فرمود و در آن اثنا
که داخل شهور سنه خمس و ثمانمائه بود بمسامع علیه پیوست که در کنار دریا حصنیست بغایت حصین و سه طرف آن بآب دریا اتصال دارد و یکجانب
بخشکی و جمعی کثیر از کفار فرنگ آنجا میباشند و آن قلعه را ازمیر میخوانند و از مواضع معتبر که میدانند و بمسافت یک اسپ تاختن از آن حصار دو قلعه
دیگر است بر سر کوهی و مسکن مسلمانانست و آنرا نیز ازمیر می نامند و میان اهالی ازمیر مسلمانان و گبران دایم نیران قتال اشتعال دارد و بنابرآن که
فرنگیان را بنگاه داشتن ازمیر گبران اهتمام بسیار است تا غایت هیچکس از سلاطین اسلام بر آن قلعه دست نیافته است و چون پرتو شعور صاحبقرانی بدین
منصور بر چگونگی حالات آن قلعه افتاد عرق عصبیت در حرکت آمده بدانجانب شتافت و در عرض دو هفته ازمیر گبران را مسخر ساخته کفار را بدار البوار فرستاد و حصار

بازمین هموار گردد و غایت استواری ازمیر و ایام محاصرهٔ آن ازین قطعه که در ظفرنامه مسطور است بوضوح میپیوندد قطعه ازمیر خراب گشت از میر تیمور مؤید جهان
گیر و آن قلعه که هیچ شاه نکند برکنگره اش کمند تسخیر در جنگ که هفت سال قیصر ننشاند بران عنان تعبیر بگرفتن وکندش ز بنیاد زین شه بدو هفته
یافت تیسیر اینست کمال کامکاری بازوی قوی و حسن تدبیر و چون صاحبقران کشورگیر از مهم ازمیر گران باز پرداخت تقویت متوطنان ازمیر مسلمانان
پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و ایشان را باسلحهٔ بسیار و آلات و ادوات پیشمار بخشید تا اگر کفار فرنگ بعزم جنگ متوجه ایشان گردند در مقام
مقابله و مقاتله توانند آمد و در تضاعیف این حالات شیخ رمضان کرت دیگر از نزد مسلمان چلپی بدرگاه فلک اشتباه آمد و پیشکش بسیار از اسپان راهوار
و جانوران شکاری و اقمشهٔ نفیسه و نقود نامعدود همراه آورد و بوسیلهٔ امرای عظام شرف بساط بوسی صاحبقران گردون غلام دریافته کیفیت اخلاص
و دولتخواهی مسلمان را بشرف عرض رسانید و منظور نظر عنایت و رعایت گشته فرمان همایون نفاذ یافت که حکومت تمام ولایت اسریقه و توابع
و مضافات مخصوص بقیصرزاده باشد و درین باب یرلیغ جهان مطاع بالتمغا همایون رسید و شیخ رمضان بانعام خلعت فاخره و اسپ مکمل بزین زر
سرافراز شده رخصت انصراف ارزانی یافت و هم درآن ایام از پیش پسر دیگر قیصر عیسی چلپی رسولی قطب الدین نام بپایبوس صاحبقران آفتاب احتشام رسید
و او نیز نوازش یافته بازگردید آنگاه رایت ظفرپناه از ازمیر مراجعت کرده سایهٔ التفات بر تسخیر حصار الغ یرلق انداخت و در اثنای جنگ و جدال تیری
بسینهٔ امیر جلال الاسلام رسیده شهید گردید و همان لحظه قلعه مسخر گشته تمامی مردان آنجا بقتل رسانیدند و عیال و اطفال را باسیری افتادند و الغ
یرلق با خاک یکسان شد بعد از آن اکریدر و نسبین نیز بیمن توجه صاحبقران ظفرقرین مفتوح گشته حکم سایر قلاع آنحدود گرفت و در آن اثنا از پیش میرزاده محمد سلطان
پیسر مبشر بخدمت صاحبقران ستوده مآثر رسیده عرض کرد که شاه زاده را عارضهٔ قوی طاری شده است و ازین جهة دغدغه بخاطر انور راه یافته
بر جناح استعجال باردوی میرزاده محمد سلطان فرستاد که کسی دانسته بعرض رساند تا کیفیت حال آن کامیاب باز نماید و موکب جهان گشای از رطاهر بسپین بطرف
آق شهر در حرکت آمده در خلال این احوال قیصر سعید ایلدرم بایزید در روز پنجشنبه چهاردهم شعبان سنه خمس و ثمانمائه در آن شهر بمرض خناق و ضیق النفس در
گذشت و امیر تیمور گورکان در اثنای راه این خبر شنیده بغایت محزون و متألم شد و مقارن این حال دانه خواجه از پیش میرزاده محمد سلطان آمده تقریر کرد
که مولانا فرج طبیب شاه زاده را مسهلی داد و مفید نیفتاد بلکه مدد علت شده مرض بصرع انجامید ملال خاطر همایون بسمت ازدیاد پذیرفته دانه
خواجه را دو اسپه بازگردانید که تا رسیدن موکب فرخنده بدان جانب خبری دیگر ساپور و بنفس نفیس تا آق شهر شتافته از غایت عاطفت بازماندگان
ایلدرم بایزید را دلجوئی نموده جامها پوشانید و پسرش موسی چلپی را بخلعت خاص و کمر شمشیر مرصع و ترکش بند و باز طلا اختصاص داد و یکصد سر
اسپ با دیبای تکیخ بخشید و یرلیغ موشح بالتمغای همایون کرامت نمود و فرمان فرمود که قیصرزاده نعش پدر خود را که در آق شهر بامانت گذاشته بودند بآئین سلاطین
ببرسا برد و در عمارتی که خاص از برای این معنی ترتیب داده بودند دفن کنند و چلپی بموجب تقدیم رسانید و امیر تیمور گورکان آغرق را در آق شهر گذاشته
بر جناح سرعت سوار و روی باردوی میرزاده محمد سلطان آورد و بعد از وصول بمقصد شاه زاده را چنان ناتوان یافت که مجال تکلم نداشت و ازین
جهة ملالی عظیم بر باطن خیرمنت صاحبقرانی مستولی شده همدران روز بیمار را در محفه خوابانیده کوچ فرمود و چون سه مرحله از قراحصار گذشته فرود آمد در هیژدهم
شعبان سنه خمس و ثمانمائه مرغ روح میرزاده محمد سلطان از قفس قالب بجانب عالم آخرت پرواز نمود و از وقوع این حادثهٔ کبری صاحبقران سعادت اتمام عنان
اصطبار از دست داد و لآلی آبدار از لجهٔ دیده فرو بارید و فریاد و فغان امیر و وزیر و صغیر و کبیر با ایوان کیوان رسید و بتبعیت سران ملک پیرامن
دربند دم و یال ستوران را بریدند و آخر الامر بمقتضاء رضا داده تجهیز و تکفین شاه زادهٔ مغفرت قرین مشغول گشتند و جسدش را در تابوتی نهاده
و تابوت را در محفه تعبیه کرده حکم شد که امیر الیاس خواجه با دویست سوار از اعیان ندرکار آن گوهر نفیس را بسلطانیه برد و در مزار بزرگوار قیدار
پیغمبر علیه السلام مصدوقه خاک سپارد و مدت عمر میرزاده محمد سلطان بیست و نه سال بود و یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه این رباعی نظم فرموده رباعی
بگذشت بهژدهم ز ماه شعبان سلطان جهانیان محمد سلطان چون نور قمر بکنج جمع بنام تاریخ وفات کرد دست جمله عیان

ذکر رسیدن ایلچیان مصر آستان اقبال آشیان امیر تیمور گورکان و بیان مراجعت رایت نصرت نشان بصوب عراق و آذربایجان

چون مولانا بدر الدین محمد و سایر فرستادگان امیر تیمور گورکان بمصر رسیدند و سلطان فرج که ملک ناصر لقب یافته بود

که آفتاب در [illegible] بود صح

یافته بود بر فتح روم و اسیری قیصر وقوف یافته بیقین دانست که در مخالفت صاحبقران وافر حشمت صرفه ندارد بنابرآن ایلچیان را باصناف الطاف نوازش
کرده باطلاق تلمش فرمان داد بلکه او را ببارگاه خود طلبید و مراسم تعظیم بتقدیم رسانید و از تقصیرات سابقه عذرخواهی نمود و در تمامی بلاد مصر و
شام خطبه و سکه باسم صاحبقران گردون مقام آراسته تلمش را با دو کس از اعیان ملازمان خویش احمد و آقتنام بجانب سده سدره مقام روان ساخت
و برسم پیشکش اموال وافر و نقود نامعدود و عقود جواهر و خوت و اقمشه فاخره و شمشیرهای مصری و اسپان تازی ارسال داشت و قبول نمود که بعد ازین باج و
خراج بخزانهٔ عامره رساند و تلمش با همراهان در نواحی آق شهر بخدمت صاحبقران نصرت قرین رسیده زمین عبودیت بلب ادب بوسیدند و بترکات
سلطان مصر را گذرانیده کیفیت اطاعت او را بعرض رسانیدند آنحضرت اظهار عواطف و اشفاق نموده فرمود که چون ملک ناصر در صغر سن از تربیت
پدر مهجور گشته رعایت حال او بر ذمت همت پادشاهانه واجب میدانیم هرآینه چون بر جادهٔ اخلاص ثابت قدم باشد ملتمسات او را بعز قبول رسانیده
چنان خواهیم کرد که بفر اقبال در مملکت خویش سلطنت نماید و بخدمت حرمین الشریفین زادهما الله شرفاً و تعظیماً و تکریماً اقدام فرماید و احمد و آقتنام را با انعام
و خلعت و زر و کلاه و کمر اختصاص داده مصحوب ایشان جهت ملک فرج تاج و قبا و کمر مرصع فرستاد و چون از آن امر فراغت یافت عزم مراجعت از ملک روم
جزم فرمود و خاطر انور بر کوچانیدن قوم قراتاتار قرار گرفته الویهٔ ظفر عطیه بجانب یورتهای ایشان که در صحرای ماسیه و اراضی قیصریه بود حرکت نمود و
قراتاتار قومی اند از اتراک که هلاکو خان ایشان را از مغولستان بایران آورده بود جهت شرارت نفس بمملکت روم فرستاده و آن قبیله سی چهل هزار
خانه وار بودند و مواشی و مراعی و اغنام و اموال بسیار داشتند القصه چون ماهچهٔ رایت همایون پرتو وصول بر حدود منازل قراتاتار انداخت دو
کس از کلانتران ایشان اخی ترک و مروت بملازمت شتافته بخلعت طلادوز و کمر زرنگار سرافراز شدند و برفتن بماوراء النهر مأمور گشته طوعاً
و کرهاً زبان بقبول گشودند و امیر تیمور گورکان فرمان داد که ایشان گرن گرن و جوق جوق ساخته بامرا و تومان تقسیم نمودند و با تمامی گله و رمه کوچانیده
روان شدند و یرلیغ مطاع نفاذ یافت که هیچکس از ایشان گوسفند و چهارپای بخرد تا سبکبار نشوند و خیال فرار نکنند آنگاه عنان یکران صاحبقران گیتی
ستان بجانب عراق و آذربایجان انعطاف یافت و مثال لازم الامتثال السلطانیه ارسال یافت که حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و چلپان
ملک آغا و خانزاده که والدهٔ شاهزاده سعید محمد سلطان بود با سایر آغایان و شاهزادگان صغار تا حدود قلعهٔ اونیک جهت همایون فال را استقبال
نمایند و چون رایات ظفرآیات بسعادت و اقبال از سیواس بگذشت مراحم خسروانه امیر قراعثمان را بصنوف نوازش سرافراز گردانیده رخصت
فرمود که بولایت خود رود و دیگران عزم برحلی بوادی مواظبت نموده در مرغزار ارزنجان امیر طهرتن لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانید و پیشکش کشید یکدو
منزل دیگر همراهی کرده بازگشت و چون ارزروم درری سپهر سلطنت و کامکاری میرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر
و امیرزاده سعد وقاص برسیدند و صاحبقران ایشان را در آغوش مهربانی کشیده از دیدن امیرزاده محمد جهانگیر و برادرش جراحت واقعهٔ جانسوز
امیرزاده محمد سلطان تازه شد و قطرات عبرات بر رخسار فایض الانوار صاحبقران کامکار فرو دوید و حضرات عالیات در اونیک بموکب همایون پیوسته
آن واقعهٔ هایله بوالدهٔ شاهزادهٔ مرحوم خانزاده شنوانیدند و ستر علیا مانند ماهی در شبکه مضطرب گشته بر وجهی تضرع و زاری و گریه و بیقراری نمود
که فلک زنگاری اگر توانستی بر درد دلش اشک گلگون می افشاند و تمام آغایان لباس سوگواری پوشیده بموافقت خانزاده بر پلاس ماتم نشستند
و تعزیتی در غایت عظمت داشته وجهت ترویح روح شاهزاده سعید ختمات کلام ملک علام و اطعام ضعفا و ایتام قیام و اقدام نمودند بعد از آن
فرمان عالیشان نفاذ یافته و مردم از شعار ماتم بیرون آمدند و عواطف خسروانه همه را باعزاز و اکرام خلعت و انعام بنواخت و جهت احراز مثوبات
عزم گرجستان را پیش نهاد همت ساخت

ذکر نهضت رایت نصرت نشان بصوب ولایت گرجستان و تفویض ایالت بعضی از ممالک بشاهزادگان عالی مکان

چون ماهچهٔ لوای کشورگشای از ممالک روم بازگشته پرتو وصول بر حدود
گرجستان انداخت و ملک گرگین باقدام اخلاص و عبودیت موکب همایون را استقبال نمود عصبیت دین و غیرت پادشاهانه باعث آن شد که امیر
تیمور گورکان بار دیگر عزم گرجستان جزم کرده بطرف منکول روان گشت و آتولا سپهر قیوقا گرجی با تبرکات لایقه بدرگاه عالمپناه رسید و مقالات
او کوستندیل برادر ملک گرگین نیز ساحت آستان دولت آشیان را مقبل و ملثوم گردانیدند و همچنین در هر منزل سرداران و حکام بخدمت شتافته

فصول

وپیشکش کذرانیده بعواطف خسروانه اختصاص مییافتند وچون حوالی منکول محل نزول همایون گشت نظر رحمت صاحبقرانی برحال میرزاده پیر محمد عمر شیخ افتاد بار دیگر حکومت شیراز بنام او بسمت اختصاص پذیرفت و امیرزاده پیر محمد متوجه فارس شده برادرش میرزا رستم در ییلاق قصر زرد انجیر بشنیده عازم اردوی همایون گردید و در منزل جامسنا را ز اعمال جرباذقان فرمان واجب الاذعان بمیرزا رستم رسید که حکومت صفهان را بتو عنایت فرمودیم آغرق را بدان بلده فرست و خود بورد جرزنتم قلعه ایرسیا ن را بجال عمارت باز آور و بهمدان مرحله میرزا پیر محمد و میرزا رستم با یکدیگر ملاقات کرده هر یک روی باولکاء خود آوردند و امیر تیمور گورکان بعد از آنکه در منزل قارص نزول اجلال فرمود رای عالم آرای متوجه بتعمیر دار السلام بغداد گشته ایالت ولایت عراق عرب تا واسط و بصره و کردستان و ماردین و سایر قلاع الحدود با میرزاده ابابکر عنایت کرد و فرمود که شاهزاده نخست بدیار بکر شتابد و مفسدان اکتائی را بتیغ سیاست نیست گردانیده در فصل پائیز بعراق عرب رود و شر قرا یوسف که در آن وقت بر آن دیار مستولی بود دفع ساخته در عمارت و زراعت دار السلام بغداد مساعی جمیله مبذول دارد و شرح استیلاء قرا یوسف بر عراق عرب آنست که چون او در بر ساختن وصول موکب صاحب قرانی از تبعیر به استماع نمود بهراس بقیاس بر ضمیرش راه یافته بطرف عراق عرب شتافت و احشام تراکمه را جمع آورده در صحرای هیت نشست و سلطان احمد که در آن اوان باز ببغداد آمده بود بجسله پیش پسر خود سلطان طاهر رفت و آغا فیروز را که جملة الملک سلطان طاهر بود بگرفت و بدین جهة پسر از پدر متوهم شده باتفاق امراء عظام محمد بیگ و امیر علی قلندر و میکائیل و فرخ شاه که ایشان نیز از سلطان احمد خوف داشتند یاغی گشت و بشب از آب بگذشت و روز دیگر سلطان احمد جسر بریده در آن طرف آب در برابر پسر منزل گزید و کس نزد قرا یوسف ارسال داشته او را بمدد طلبید و قرا یوسف بدو پیوسته باتفاق از آب عبور نمودند و با سلطان طاهر حرب کرده او را شکست دادند و سلطان طاهر در وقت فرار خواست که اسب از جوی بجهاند با جبه و اسلحه در آب افتاده شعلهٔ حیاتش فرو نشست بعد از آن سلطان احمد از صولت قرا یوسف اندیشناک شده از وی مفارقت کرده ببغداد رفت و قرا یوسف متعاقب لشکر بدار السلام کشیده آن بلده را مسخر گردانید و سلطان احمد در گوشهٔ خزیده شخصی قرا حسن نام او را بدید و در شب بر دوش گرفته قرب پنج فرسخ ببرد آنگاه بحلهٔ رسیدند و گاوی گرفته سلطان احمد بر آن گاو سوار گشته بتکریت رفت و ساروق عمراو برات که در آن دیار بود چهل سر اسب و از نقد و اسلحه آنچه توانست پیشکش کرد و سلطان احمد مغلوکی چند در هم کشیده از آنجا بطرف شام خرامید و عراق عرب روزی چند در تصرف قرا یوسف ماند القصه چون میرزاده ابابکر بحله رسید و امیرزاده رستم از بروجرد بموجب فرمان واجب الاذعان بدو پیوست و شاهزادگان دو قول ترتیب داده روی ببغداد نهادند و قرا یوسف ایشان را استقبال نموده بکنار نهر النعم تلاقی فریقین روی نمود و جنگی صعب اتفاق افتاده برادر قرا یوسف در معرکه کشته گشت و او بطرف شام گریخت آنگاه امیرزاده رستم بعراق عجم رفته میرزا ابابکر ببغداد خرامید و بعمارت و زراعت مشغول گردید

ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب کرتین و انجاز و مراجعت نمودن از کرجستان ظفر قرین سرافراز

چون صاحبقران دوست نواز دشمن گداز بولایت کرجستان در آمد و امراء ذوی الاعزاز قری و قصبات آن مملکت را تاخته باردوی همایون پیوستند بمسامع جلال رسید که در آن اراضی بر بلندی که در میان دو دره عمیق واقع شده کوهی است از جمیع جوانب آن بلند و هموار و در رفعت برابر فلک دوار و از طرف جنوبی آن جبل شعبه جدا گشته و بارتفاع از وی برگذشته چنانچه از بالای آن کوه بغیر پایمردی نردبان و ریسمان و امثال آن بر زبر آن کوه با هیچ نمیتوان رفت و آن جبل بجز یک راه باریک پیچاپیچ ندارد و پیرامنش بواسطهٔ تنگی دره جای نزول بنا و نصب خیام نیست بنا بر علی هذا جمعی کثیر از کرجیان بی ایمان آن را قلعه ساخته بفراغت نشسته اند و کوتوالی دارند زال نام و ذخیره بسیار جمع آورده اند چنانچه فتح آن حصار مستلزم طول ایام محاصره است امیر تیمور گورکان بعد از استماع این سخنان کمند همت بلند نهمت بر تسخیر آن قلعه که موسوم بکرتین بود انداخته لوای نهضت برافراخت و مردم از آن عزیمت بغایت متعجب گشتند زیرا که با لشکر بسیار اقامت در نواحی آن حصار متیسر نبود و با سپاه اندک در میان ولایت یاغی آن مقدار توقف که ذخیرهٔ اهل قلعه با تمام رسد مصلحت نمینمود القصه روز جمعه چهاردهم محرم الحرام سنه ست و ثمانمائه ماهچه علم نصرت شیم سایهٔ وصول بر ظاهر کرتین انداخت و عساکر ظفر قرین آغاز محاصره و محاربه کرده از بالای آن کوه تیر و سنگ بباران قطرات باران آثار بنیان ریزان گشت و امیر شاه ملک و دیگر امراء معتبر از صاحبقران مظفرلوا در مقابل آن حصن حصین دو سه حصار متین برافراختند

برافراختند تا اگر فتح از روی قهر و غلبه میسر نشود جمعی از لشکریان کمین نشسته با محاصره پردازند و چون یک هفته مهم جنگ و جدال بگذشت در شب جمعه اعلاه مذکور بیلجبیک نامی از قوم تکریت که در کوه روی نظیر بدار ندیدان سنگ پاره بخرد و بنشانی بگشت و باز گشت و بعکس از گرجیان را بر آن اطلاع نیفتاد در روز دیگر سرگذشت شب را در پایه سریر سلطنت مصیر تقریر کرد و رای قلعه گشای اشارت فرمود تا از ابریشم ریسمان طنابهای قوی تافتند و چوبها سری در یکطناب و سری در دیگری تعبیه کرده نردبانی ساختند و حکم شد که نخست چهار کس از تکریتیان بران کوه پاره برآیند و نردبان موصوف را فرو گذارند تا جمعی از دلاوران بران جبل صعود نمایند و برحسب فرموده شب یکشنبه بیست و سیم ماه مذکور پنجاه و دو مرد از اهل یزد بر آن کوه بالا رفتند و چون صبح صادق از افق شرق رایت نورافشان برافراخت و گرجیان تاریک دل از خواب غفلت درآمدند یکی از بهادران خراسان که داخل آن پنجاه و دو مرد بود بی اختیار آواز برآورد و تکبیر گفت و محمود نفیرچی نفیر کشید و چون گرجیان از آن حال که در خیال ایشان نگذشته بود وقوف یافتند سراسیمه شده از روی ضرورت دست باستعمال آلات قتال بردند و از آنجانب امیر کشورگیر بنفس همایون سوار گشته با طایفه از دلیران روزگار بپای حصار شتافت و مبارزان را بصعود امر فرمود و ایشان بموجب فرموده عمل نموده دود حیرت بدماغ گرجیان کرتین بالا رفت و ندانستند که بدافعه این مردم پردازند یا دفع جمعی را که از بالای آن کوه پاره متوجه ایشان بودند پیش نهاد همت سازند و حربی در غایت صعوبت روی نموده آخر الامر بحسب مضمون وقد الحق یعلو ولا یعلی مجاهدان دین بر آن کفار لعین ظفر یافتند و قلعه را در حیز تسخیر کشیده نزال کوتوال گرفتار گشت و با سایر یاران بدکردار راه دوزخ پیش گرفت و کلیساهای ایشان ویران شد و شعار شرع شریف در آن دیار سمت ظهور پذیرفت و امیر تیمور گورکان بیلجبیک و تمامی بهادرانی را که بر آن کوه پاره بالا رفته بودند منظور نظر انعام و احسان گردانید و کامران و سرافراز بجانب ابخاز در اهتزاز آمد و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک را با دیگر امرای ظفر لوا برسم منقلای پیشتر فرستاده ایشان اطراف آن دیار را تاختند و بسیاری از کفار را نیست و نابود کرده صوامع و معابد گرجیان را با خاک یکسان ساختند ملک گرگین چون حال بدان منوال دیده دانست که اگر موکب همایون بابخاز درآید یک نصرانی و ارمنی در آن دیار زنده نماند ایلچیان سخن دان با تضرع تمام و پیشکش فراوان بآستان اقبال آشیان فرستاده امان طلبیده جزیه و خراج بر گردن گرفت امیر تیمور گورکان نخست از قبول ملتمس او ابا فرمود و چون علمای اسلام با تکثیر امرا ذوی الاحترام عرضه داشتند که هرگاه این طایفه جزیه بر گردن گیرند تعرض بولایات ایشان شرعا جایز نیست حضرت صاحبقرانی امیر شیخ ابراهیم شروانی را که در آن یورش اقبال آسا ملازم موکب همایون بود ممنون گردانید و فرمود که جهت خاطر تو از سر جرایم گرگین درگذشتیم و ایلچیان گرگین رخصت انصراف یافته این خبر بهجت اثر بوی رسانیدند و بعد از چند روز باز آمده هزار اشرفی که بشرف اسم و لقب همایون مشرف گشته بود و هزار اسپ با بسی نفایس اقمشه و کرایم اموال و ظروف و اوانی زرین و سیمین و بلورین و قطعه لعلی خوش رنگ آبدار بوزن هژده مثقال برسم پیشکش آوردند و ملتزم جزیه شدند و امیر تیمور گورکان ایشان را خلعت بخشیده رخصت انصراف ارزانی داشت و علم مراجعت از آن دیار برافراشت و چون از آب کر عبور کرده دو منزل طی نمود خیال عمارت شهر بیلقان در خاطر عاطر افتاده بجانب قرا باغ اران متوجه شد

ذکر بعضی از وقایع و احوال علی سبیل الایجاز و الاجمال

در موسم پاییز که اوایل ایام ظهور برودت و سرما بود ابر چون کف کریمان گاه سیم بار گاه گوهر نثار مینمود خیال تعمیر بیلقان که شهری بود در غایت ویران از خاطر آن بانی مبانی عدل و احسان سر بر زد و مهندسان و معماران طرح شهری کشیده مشتمل بر سور و خندق و چهار بازار و بیوتات و مساجد و حمام و بنیاد عمارت کرده اطراف آن را بطناب پیموده بر شاهزادگان و امرا قسمت نمودند و ایشان مراسم اهتمام مبذول داشته لشکریان بجد تمام آغاز کار کردند و بیمن توجه ضمیر همایون اتمام کاری که از دست اقتدار سلاطین ذوی الاحتشام در عرض یکسال دشوار برآید بمدت یک ماه تمام شد و بهرام برادر جلال الاسلام بمحافظت بیلقان مامور گشت و هم در آن ایام رای صواب نمای چنان اقتضا کرد که از رود ارس جدولی بریده شود که آب آن از بیلقان بگذرد تا موجب ازدیاد معموری آن بلده گردد و شاهزادگان و امرا در کفایت آن مهم مساعی جمیله مبذول داشته در اندک زمانی جویی که پنج شش فرسنگ طول و پانزده گز عرض داشت ترتیب یافت و در آن اوان که اراضی بیلقان مرکز اعلام فیروزی نشان بود اشراف و اعیان ممالک ایران و توران جهت تهنیت فتح روم و تعزیت شاهزاده سعید مرحوم باردوی صاحبقران گیتی ستان آمده بودند و هر روز مجالس پادشاه گیتی فروز از نور حضور جمعی کثیر از علماء نحریر و فضلاء روشن ضمیر از دیار

اضافت می‌پذیرفت ونکات لطیف وحکایات بدیع میگذشت روزی سخن بذکر فضیلت عدل واحسان وعلو مرتبت پادشاهان عدالت نشان منجر شده امیر تیمور گورکان فرمود
که آن صحبت بهجت دلگشا اغتنام باید شمار از علما استفسار احوال ولایات وکیفیت معیشت حکام وداروغکان فرمود هر یک آنچه از نیک وبد خیر وشر مملکت
خود معلوم داشتند بعرض رسانیدند وامیر تیمور بتدارک اختلال سابقه اشتغال نموده در باب رعایت رعیت وزیردستان عنایت سعی واهتمام مبذول داشت
وبهمدران اوقات صاحبقران خجسته صفات طائفه از اصحاب درس وفتوی را که بمزید زهد وتقوی ممتاز ومستثنی بودند با جمعی از اهل دیانت مصاحب ساخته
بهر دو نفر از ایشان را بقطری از اقطار ممالک محروسه فرستاد تا تحقیق مهمات حکام وعمال نموده داد مظلوم از ظالم بستانند وستمکاران را بجزای ایشان
برسانند واز وقایع آن زمان دیکری آن بود که امیرزاده عمر ولد معز الدین میرانشاه که در سمرقند بسر میبرد حسب فرمان مطاع متوجه درکاه سپهر ارتفاع گشته
روز جمعه غره جمادی الاولی سنه ست وثمانمائه بشرف پایبوس استسعاد یافت وسبب طلب شاهزاده آن بود که ایالت ولایت آذربایجان با توابع و
لواحق برای وی رشد وتفویض باید دیکر آنکه در آن اوان مولانا قطب الدین قرمی صدر که در شیراز بر نهج عدالت سلوک نکرده بود بمواخذه ومقید گشت و دست
انصاف صاحبقران خجسته اوصاف بمحل اعتبار او را در نوشت بتبیین این مقال آنکه در آن اوان که رایات نصرت نشان متوجه روم بود حضرت صاحبقران
مولانا قطب الدین را جهة استخلاص اموال شیراز وفراغ محاسبات آن ولایت تعیین فرمود جناب مولوی بدانجانب شتافته بهانه نثار وپیشکش مبلغ سیصد
هزار دینار کپکی از رعایا ومحترفات ستاند مولانا صاعد که در آن زمان از فارس آمده بود این مضمون را بعرض رسانید حکم شد که شیخ درویش آلهی آنجناب را دو
شاخه وزولانه کرده بشیراز برد وآن وجوه را بتمام از وی بستاند بصاحبان مال رساند ونوکرش ارغون نام که با مردم تعدی نموده بود از حلق بیاویزد
وشیخ درویش حسب الحکم متوجه شیراز گشته چون بمقصد رسید نخست ارغون نام را بردار اعتبار کشید وروز جمعه که کروه انبوهی در مسجد جامع عتیق شیراز جمع
آمده بودند مولانا قطب الدین را در پای منبر سنگین با زولانه آهنین ودوشاخه چوبین حاضر ساخت ومولانا صاعد بر منبر آمده شمه از عدل واحسان حضرت
صاحبقران بمسامع طوایف انسان رسانید وبیت خواجه عماد فقیه را اندک تغییری کرده برین نهج خواند بیت اگر خراب شد این مملکت ز شاه مدان
که نزد مردم دانا گناه مولاناست واز اطراف وجوانب غلغله دعا وثنا پادشاه عدالت انتما بگوش ساکنان عالم بالا رسیده فرح وسرور نزدیک
ودور مضاعف ومتزاید گردید وشیخ درویش در مدت دو ماه مبلغ سیصد هزار دینار کپکی را بوقوف قضاة وامینان مملکت بمقصود وکسور بخداوندان اموال رسانید
ودر آن باب محضری موشح بخطوط اشراف واعیان درست کرده عنان بطرف اردوی همایون معطوف گردانید ومیرزا پیر محمد عمر شیخ بند از مولانا
قطب الدین برداشت واو را بجانب سمرقند فرستاد وپادشاه دین وداد چون از تعمیر بیلقان فراغت یافت جهة قشلاق بقراباغ اران شتافت وحکم
همایون نافذ شده اکثر امرا وشاهزادکان ولایات برسم قوریلتای حاضر گشتند تا مهم تفویض ایالت تختگاه هلاکو خان بامیرزاده عمر تمشیت پذیرد
در آن اثنا منهیان بمسامع جاه وجلال رسانیدند که اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی که حسب الحکم والی فیروزکوه ودماوند بود خیال تمرد وعصیان دارد
فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده رستم وامیر سلیمان شاه بکفایت آن مهم عزیمت نمایند اگر اسکندر شیخی را پیر خرد خضروار هدایت نماید تا
بقدم ندم از ظلمات ضلالت بیرون آید کام جان او را از آب حیات عنایت شیرین سازند واگر در سیاهی گمراهی سرکردان ماند پیادکان الکاء ولا
جمع آورده بنیاد دولتش را براندازند وامیرزاده رستم وامیر سلیمان شاه بموجب فرموده عازم گشتند ومجاوران اوقات قدوه اولاد خیر البریه سید برکه
از جانب اندخود وبلاد ماوراء النهر خانزادکان ترمد ومشایخ اسلام خواجه عبد الاول وخواجه عصام الدین وخواجه فضل کشی پسران شیخ الاسلام
کش خواجه عبد الرحمن وخواجه عبد الحمید باردوی همایون رسیدند ومراسم تعزیت میرزا محمد سلطان بتقدیم رسانیدند وچون ملوک جبال دیالمه وشهریاران
کیلان تا آن غایت بسدهٔ سدرهٔ منزلت نیامده بودند بجز ارسال تحف وهدایا اکتفا نموده در این اولا بموجب اشارت علیه امیرزاده شاهرخ
واعاظم امرا مانند امیر جهانشاه وامیر شیخ ابراهیم شروانی وسید خواجه ورستم طغا بوغا بصوب کیلان روان شدند وبعد از وصول [illegible] حکام کیلان
مبلغی خطیر برسم خراج ارسال داشتند وجناب سیادت مآب مرتضوی انتساب میر سید رضا کیا باتفاق امیر محمد رشتی که از جمله اعاظم حکام کیلانات بودند
بپایه سریر سلطنت مصیر شتافتند وبزبان انکسار واعتذار باج وخراج قبول نمودند ومقرر شد که هر سال بوزن شرع پانزده هزار من ابریشم وهفت هزار راس
وسه هزار گاو فرود آرند وصاحبقران کهتر نواز مشار الیهما را منظور نظر التفات ساخته حکم فرمود که آنچه از این جمله سید میر رضا کیا وامیر محمد باشند

نغاچج

باشند انتقال از ضعف مستخلص گردانند و همه را انعام ایشان دانند و از رسد سایر ملوک گیلانات ثلثی معاف دارند و سید رضا کیا و امیر محمد ماصی و شاکر و مباهی و مفتخر بدیار خویش بازگشتند و مقارن آن حال سید ستوده خصال امیر سید برکه بر که ذات شریف از عالم کثیف باز گرفته بریاض قدس انتقال نمود و از آن جهت خاطر همایون محزون گشته حکم فرمود که نعش مغفرت مآب را باندخود برده برسم امانت دفن نمایند و بکرار وقایع قراباغ آنکه صاحبقران تاج بخش باج ستان ایالت قلمرو همدان و نهاوند و دروجرد و مواضع لرکوچک را با میرزاده اسکندر بن عمر شیخ عنایت فرمود و در اواخر ایام زمستان سلطان عیسی حاکم ماردین بار دیگر بملازمت حضرت خسرو حشمت آیین آمده مخدره را که نامزد امیرزاده ابابکر کرده بود همراه آورد و چون ماه مبارک رمضان در رسید از وفات شاهزاده سعید محمد سلطان یکسال گذشته بود فرمان واجب الامتثال نفاذ یافت و امرا و ارکان دولت بترتیب آش و طعام فقرا و مساکین قیام و اقدام نموده و آن مجلس را بقرأت کلام ملک علام و دعوات صالحات ختم فرمودند و خانزاده اجازت یافته متوجه سلطانیه شد که نعش ولد مرحوم خود را از آنجا بسمرقند نقل نماید و همدران ایام پادشاه گردون احتشام سکار فرموده اکابر و اشراف اطراف را بصلات و انعامات اختصاص داد و در حضرت انصراف ارزانی داشته بجماعت دعاگو و ثناخوان روی بدیار خویش آوردند

ذکر نهضت رایت ظفر پیکر و تفویض مملکت ایلخانی بامیرزاده عمر

چون خسرو گیتی ستان آسمانی منازل زمستانی را بپایان رسانید و عنان عزیمت بصوب اوایل مراحل شرف و کامرانی معطوف گردانید صاحبقران آفاق از یورت قشلاق نهضت نموده ۱۴ ماه مبارک رمضان از آب ارس عبور فرموده و قریه نعمت آباد را که از قری شهر برلاس است بیمن همت خجسته نهمت مکرم ساخت و میرزا شاهرخ که از سر گیلان بازگشته بود در آن مقام بموکب همایون پیوست و همدران ایام خدام بارگاه فلک احتشام طوی پادشاهانه و جشنی خسروانه ترتیب فرموده روز یکشنبه بیست و پنجم ماه مذکور صاحبقران منصور در حوالی اردبیل ممالک عراق عجم و آذربایجان و اران و موغان و گرجستان و ارمینیه و منسوبات آن را با میرزاده عمر و میرزا امیرانشاه مسلم داشت و یرلیغ عالم مطاع موشح بالتمغا همایون بشاهزاده عنایت کرده فرمان داد که سایر شاهزادگان که حاکم فارس و عراقین باشند بجاآوردن ملجار امیرزاده عمر حاضر شوند و از امرای عظام امیر جهانشاه جاکو و امیر رستم و امیر موسی و امیر توکل بادیکار برلاس و جنید بورلدای را در خدمت او گذاشت و سفارش فرمود که حل و عقد و قبض و بسط امور آن ممالک را برای رزین و عقل دوربین امیر جهانشاه مفوض دانند و گوش هوش شاهزاده را بدرر مواعظ دلپسند و نصایح سودمند گرانبار گردانید و بتمهید بساط عدل و انصاف و انهدام اساس جور و اعتساف و اجتناب از امساک و اسراف وصیت فرمود و لاتجعل یدک مغلولة الی عنقک و لاتبسطها کل البسط و قامت قابلیت شاهزاده میرزا عمر بتاج و خلعت خاص و کمر مرصع آرایش یافت و بانعام اسپی مزین بزین زرین مفتخر گشته عنان بطرف ییلاق آلاتاق تافت و همچنین سایر حکام و ولایات بخلع فاخره و صلات وافره سرافراز و مباهی گشته روی بمواضع خویش آوردند و امیر تیمور گورکان کنار آب اغلق را که بیلادررود مشهور است محل نزول موکب همایون ساخت

ذکر فرار اسکندر شیخی از میرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و مسخر شدن قلعه فیروزکوه بعد از وصول رایت ظفر پناه

غلاف ۳

سابقا خامه سخن گذار اخبار نموده بود که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه جهت تحقیق اخبار اسکندر شیخی متوجه ری گشتند و ایشان بعد از وصول بمقصد دانستند که اسکندر بکفران نعمت صاحبقران والا گهر جایز داشته عصابه عصیان بر پیشانی بسته است و قلعه فیروزکوه را محکم ساخته و پسر خود را با فوجی از مازندرانیان آنجا گذاشته و خود بکوهستان چلاو و رستمدار گریخته بنابرآن امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه پیادگان قم و کاشان و آوه و ساوه را جمع آورده بتعاقب اسکندر برستمدار شتافتند و ملک کیومرث را که از قلعه نور بیرون آمده بود و بدیشان پیوست گرفته نزد اسکندر شیخی فرستادند و پیغام دادند که دشمن تو را مواخذ گردانیده ارسال داشتیم تا غایت عنایت ما را نسبت بحال خود دانسته بملازمت مبادرت نمائی اسکندر در حال ملک کیومرث را مطلق العنان ساخته بآن سخن التفات نکرد و بجبال سخت و عقبات پر درخت تحصن جست و صورت واقعه را امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه در کنار آب اغلق بعرض امیر تیمور گورکان رسانیده قاصدی بجانب خراسان روان فرمود که امیر مضراب جاکو براه ساری آمل عزم رزم اسکندر نماید و ایضا فرمان همایون نفاذ یافت و امیرزاده اسکندر و امیرزاده شاه ملک از حدود میانه بجانب ری روانه گشتند و آنحضرت از کنار آب اغلق نهضت فرموده پرچم علم نصرت شیم سایه وصول بر موضع سرچم انداخت و از آنجا نیز کوچ واقع شده بیستم شوال سلطانیه محل نصب سرادقات عزت و جلال گشت و چون صحرای قزوین مضرب خیام عساکر ظفر قرین شد امیرزاده ابابکر که از بغداد روانه شده بود

روز نهم بدان منزل رسید و بشرف دستبوس جد بزرگوار استسعاد یافته بوسیلهٔ سرای ملک خانم و امیر شیخ نور الدین درخواست کرد که پدرش میرزا امیرانشاه در
بغداد با او باشد و ملتمس و مسئول شاهزاده صاحبقران دریا نوال چهار صد هزار دینار کپکی نقد و صد و سه سر اسپ بمیرزا امیرانشاه بخشیده او را از گناه
گرفته شرف حضرت اندرانی داشت و صاحبقران باستحقاق در سوق بلاق میرزاده ابابکر را دویست سر اسپ و صد هزار دینار کپکی و صد دست جیبه
انعام فرمود و فرمود که پیشتر عازم دفع اسکندر شده با میرزاده رستم بپیوندد و شاهزاده حسب الحکم بتقدیم رسانیده در بکور با میرزاده رستم و امراء ایلغار
ملحق گشت و شاهزادگان و امرا بیست روز در بکور بودند چون دیگر لشکر از عقب رسید و فرمان نافذ گردید از عقب اسکندر روان گشتند و در جنگلستان
درخت انداخته راه میساختند و در جست و جوی اسکندر بهر طرف میتاختند و موکب همایون بعد از قطع منازل و مراحل در روز دوشنبهٔ ذی قعده
بفیروزکوه رسید عساکر فیروزی مآثر آن قلعه را که از غایت اشتهار احتیاج بتعریف ندارد مانند نگین در میان انگشتری احاطه نمودند و بافروختن آتش
جنگ و انداختن تیر و سنگ پرداخته و اهل قلعه را از صولت سپاه ظفر پناه دست و دل از کار رفته عفو شامل صاحبقران عادل را شفیع جرایم خود
ساختند و پسر اسکندر باتفاق اعیان از آن حصن آسمان نشان از اوج غرور بحضیض عجز و قصور آمدند و در روز دهم ماه مذکور بآستان اقبال آشیان شتافته
امیر تیمور گورکان رقم تجاوز و اغماض بر صحیفهٔ احوال ایشان کشید و کوتوالی فیروزکوه را با میرزکی توتی مفوض گردانید، در خلال این احوال یکی گران
قوم قراتاتار در خطا هرات معان دست فتنه و طغیان از آستین عصیان برآوردند و تنگری پرش را که معتمد کوچانیدن ایشان بود چند زخم زدند و آغاز گریز
کردند و چون این خبر بسیار گر بهار رسید همین طریق سلوک داشتند و امراء عظام مثل سونجک بهادر و امیر شمس الدین عباس و اتلمش و شاه ولی و غیرهم ایشان را
تعاقب نموده خلقی کثیر بقتل رسانیدند و طایفهٔ از آن قوم جان تنگ با بیرون بردند و زمرهٔ در جنگ اسیر گرفتار گشتند و اموال ایشان بباد غارت
و تاراج رفت

ذکر توجه صاحبقران والا گهر از عقب اسکندر

امیر تیمور گورکان بعد از فتح فیروزکوه حضرت عالیات و آغروق
همایون را بجانب سمرقند روان ساخته علم نهضت بدفع اسکندر برافراخت و در اثنای راه میرزا شاهرخ را عارضه طاری شده رخصت توجه بجانب
هرات یافت و حضرت صاحبقران روز جمعه سیم ذی قعده بجلاور رسیده بوضوح انجامید که اسکندر روی بتنگ چشم دره گریخته اند و آن عقبه ایست بغایت
تنگ و پر درخت و پیوسته آنجا بارندگی میباشد و آب بزرگ عمیق که اسپ از آنجا بشناه میتواند گذشت از میان آن دره میگذرد و بواسطهٔ آن صعوبت
بجهنم دره اشتهار یافته القصه صاحبقران نامدار از عقب اسکندر روان بدان دره درآمده چون بآب مذکور رسید معلوم شد که اسکندر از آب گذشته جسر
ویران کرده لاجرم به بستن پل اشارت فرمود و فرمان بران بموجب فرموده عمل نمودند روز دوشنبهٔ بیست و سیم ماه مذکور نخست چهل بهادر که قراول
بودند بر آن پل بگذشتند متعاقب یوسف برلاس و سید خواجه و میرزاده سلطان حسین و شیخ نور الدین عبور نمودند و ببالای کوه جهنم دره برآمده جنگل
میبریدند و طی مسافت کرده در آن ظلمات بجای آب حیوان اسکندر میطلبیدند و روز پنجشنبه ۲۶ ماه مذکور شاه ملک برلاس و صدر برلاس و غیرهما از قراولان
باسکندر رسیدند و با آنکه بیست نفر بیش نبودند و اسکندر دویست پیاده و سی سوار همراه داشت و از غایت شجاعت رستم دستان را فاتحه
کش خود پنداشت شبه کرده او را منهزم گردانیدند و یوسف برلاس و سیف الملوک حاجی عبدالله عباس از عقب رسیدند و قبول اسکندر را غارت
نمودند و امیر سونجک که بطرف دیگر شتافته بود دیم زادهٔ اسکندر لهراسب و دیگر متعلقان او بازخورده همه را اسیر کرد و میرزاده سلطان حسین
و سید خواجه بر قراولان پیشی گرفته در کنار دریای قلزم خود را باسکندر رسانیدند و بیاد حملهٔ آتش قتال مشتعل گردانیدند و اسکندر کرت دیگر شکست
یافته با یک مردی بطرف گیلان گریخت و بروایتی که در ظفرنامه مسطور است دیگر از وی خبری پیدا نشد و میرزاده سلطان حسین با میرزاده رستم و امیر
زاده ابابکر و میرزاده اسکندر و امراء عظام ملحق گشته باتفاق کنار کنار قلزم سه فرسخ بطرف گیلان رفتند و فرود آمدند و در آن منزل پیر مضراب
جالوکه بر حسب فرمان با لشکر خراسان براه آمل و ساری آمده بود بایشان پیوست و نوبت دیگر آن شیران بیشهٔ جلادت بآن جنگل درآمده در طلب
اسکندر سعی نمودند و چون از وی خبری نیافتند بدرگاه عالمپناه بازگشتند و کیفیت حال عرضه کردند و امیر تیمور ایشان را معاتب و معاقب ساخت
و حکم فرمود که بطرف گیلان روند و بهر نوع که توانند اسکندر را بدست آورند ایشان چنانچه در ظفرنامه و مطلع سعدین مذکور است یکشبانه روز دیگر در
میان جنگل و آب و لای سرگردان شده بی آنکه اسکندر را بیابند بموکب همایون مراجعت نمودند اما سید ظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان

کلک بیان گردانیده که چون امراء ایلغار بملازمت صاحبقران فلک اقتدار بازگشتند و فقدان اسکندر را بعرض رسانیدند آنحضرت بر پیشانی
غضب فرموده سوگند یاد کرد که اگر او را بدست نیاورید شما را سیاستی بلیغ خواهم کرد لاجرم امرا باز در راه افتاده بولایت تنکابن در آمدند و بسوی
نزد سید هادی کیا که در آن وقت حاکم آنجا بود فرستاده پیغام دادند که اگر میخواهی که بمملکت تو تعرضی نرسد اسکندر شیخی را گرفته تسلیم نمای سید بعد از
استماع این سخن قسم یاد فرمود که من آن مردک را میندانم و ندیده ام اما شنیده ام که در بعضی از جنگلهای این ولایت سراسیمه و بدحال میگردد مناسب آنکه
شما در کنار سکارود توقف نمائید تا من کس فرستاده او را پیدا کرده بگیرم آنگاه سید هادی کیا جمعی از اهل جلادت را بطلب اسکندر شیخی بآن جنگل ارسال
داشت و سردار آن جماعت را هزار اسپ محمد میگفتند سید ظهیر گوید که من هزار اسپ محمد را دیده ام و خود از وی شنیده ام که گفت چون در آن جنگل بجست
وجوی مشغول گشتیم جمعی از کار نشانان نشان دادند که حالا دو نفر مازندرانی با یک عورت و دو طفل نزد ما آمدند و خوردنی خواستند و ما حضری بود خوردند
باین بیشه در آمدند و لشکر سید فی الحال تاخته بآنجانب رفتند و چون اسکندر آن صورت مشاهده نمود هر دو طفل را بکشت مادر اطفال آغاز نوحه کرده
او را بقتل آورده خود با یک نوکر در پای درختی بنشست و سپاهیان سید هادی کیا باو رسیدند اسکندر بزخم پیکان جمعی را مجروح ساخت و آن
مردم بروی تاخته بیکبار کارش تفصیل دادند و سرش را نزد سید بردند و سید آن سر را پیش امراء صاحبقران روانه گردانید تا بمعسکر صاحبقران والاگهر رسانیدند
مؤلف ظفرنامه گوید که اسکندر از نسل بیژن بن گیو بود و در میدان مبارزت از رستم دستان گوی مسابقت میربود مع ذلک بواسطه کفران نعمت حالش
باین نتیجه انجامید و چون اجل موعود فرا رسید از این همه پهلوانی فایده ندید رباعی بکون و مکان چیزی از خیر و شر ز کفران نعمت ندان شوم تر ز کفران
نعمت چه آید جز این که نقصان عمر است و خسران دین

ذکر نهضت چتر همایون فال بر سبیل استعجال بجانب مستقر سریر سلطنة واقبال

چون خاطر همایون فرمان ده ربع مسکون از دغدغه شر اسکندر فراغت یافت از کنار آب جهنم دره بجلگاه کلاردشت شتافت
و در آن منزل امیر سید علی ولد سید جمال الدین بن سید قوام الدین را بر تبت ترتیب رسانیده ایالت ولایت آمل بوی داد آنگاه بر سبیل سرعت
عزیمت ماوراء النهر فرموده شاهزادگان و حکام عراقین و آذربایجان شرف رخصت ارزانی داشت و امیر سونجک را ملازم میرزاده ابابکر
کرده امیر سعید برلاس را مصحوب میرزا رستم بصوب اصفهان روان ساخت و ماهچه لوای کشورگشای روز سه شنبه ۲۳ ذی الحجه پرتو وصول بر فیروز
کوه انداخت و صاحبقران عالیجاه امیر سلیمانشاه را بحکومت ری و فیروزکوه نصب فرموده و بخلعت طلادوز و کلاه مرصع سرافراز گردانیده اجازت
داد و روز چهارشنبه غره محرم سنه سبع و ثمانمایه بر پلستا پو عبور نموده بکنار آب جرجان شتافت و در آن منزل میرزا شاهرخ بملازمت رسیده پیشکشهای
پادشاهانه گذرانید و همان روز رخصت انصراف یافت و موکب همایون کامران و کامیاب بکنار آب مرغاب خرامیده رعایای آنجا از داروغه
چیچکتو اباق تلبه شکایت کردند و قهرمان قهر بقتل او حکم فرموده فرمان بران پای او را سوراخ کردند و سرنگون آویختند بعد از آن رایات نصرت آیات
در طی مسافت سرعت نموده از کندر ترمذ بر آمویه عبور فرمود و خانه خانزاده علاء الملک ترمذی محل نزول همایون گشته خانزاده لوازم طوی و پیشکش به
تقدیم رسانید و از آنجا صاحبقران کشورگشا بکش رفته آقسرای از یمن مقدم جهان آرا غیرت افزای سپهر خضرا شد و چون باغ قراتوپه محل نصب سرادقات
سلطنت گشت سادات و قضات و اکابر و اعیان سمرقند بشرف بساط بوس رسیدند و آن سرو چمن کامرانی از قصر باغ قراتوپه بباغ چنار خرامیده از آنجا
مانند جان در تن و روح در بدن بسمرقند در آمد و بمدرسه میرزا محمد سلطان که با تمام عمارت یافته بود و نظر کیمیا اثر بر آن نیفتاده بود در رفته شرط زیارت
بجای آورده بباغ چنار عود نموده و بساط نشاط و عشرت مبسوط گردانیده بتجرع اقداح مالامال اشتغال فرمود در آن اثنا ایلچی آمد که از طرف دشت
آمده شنقار و بلاکات گذرانیده و لوازم اطاعت و انقیاد ظاهر گردانید و همچنین از پیش فرمانفرمای ممالک فرنگ قاصدان بآستان صاحب
افسر و اورنگ رسیده تبرکات فاخره و تنسوقات نادره بعرض رسانیدند از آنجمله پردهای منقش مصور بود که نظیر آن در آئینه خیال هیچ مصوری پرتو
جمال ننموده ع در لطف و صورت آن حیران بماند مانی والحمد والشکر لله واهب المقاصد والمعانی

ذکر طوی فرمودن صاحب قران کامران جهت تزویج شاهزادگان عالی مکان

علو همت صاحبقران گیتی ستان بر طبق کلام معجز نظام علو الهمة من الایمان
همواره مقتضی آن بود که تمامی امصار و بلاد جهان در تحت تصرف بندگان آستان سلطنت آشیان در آید و همای چتر همایون فالش در تمامی بساط

اسکندر ۲

عنبرافشان شاهباز بلند پرواز آفتاب در فضای حضرت فزای سپهر خضرای مشارکت عنبری بال اقبال بگشاید بنابر علی هذا در آن ولا که از یورش هفت ساله مراجعت
فرموده روزی چند در سمرقند اقامت نموده خاطر عالی مآثر بر آن قرار گرفت که لشکر گیتی گشای بجانب دیار ختای برده لوازم جهاد و غزا بتقدیم رساند
و کسر اوثان و اصنام و قتل اصحاب کفر و ظلام قیام و اقدام نماید و خواست که قبل از توجه بدان سفر و ارتکاب موجبات خوف و خطر بمقتضای فحوای تناکحوا توالدوا
رسم تکثیر را بجای آورده بعضی از شاه زادگان کامکار را با مخدرات سراپردهٔ عفت در سلک ازدواج انتظام دهد بنابر آن فرمان قضا جریان نفاذ یافت که نوئینان
قمر طلعت باشراف اطراف ایران و توران جار رسانند که بقوریلتای حاضر گردند و از خسروزادگان چنگیزی نژاد نایزی اوغلان و تاشتمور اوغلان
عرضه داشت کردند که چنان مینماید که در این طوی امیرزاده پیر محمد جهانگیر از غزنین و میرزا شاهرخ از خراسان بیایند حضرت صاحبقران
در جواب ایشان فرمود که پیر محمد بیاید اما آمدن شاهرخ متضمن مصلحت ممالک نیست چه حکام عراق و آذربایجان بوجود او قوی دل و مستظهرند و ایلچی به
طلب امیرزاده پیر محمد جهانگیر متوجه غزنین گشت و حکم همایون بترتیب اسباب جشن و سور و سرانجام مهمات طوی و سرور صادر شده موضع کان گل از
برای آن کار تعیین یافت و روز یکشنبه غرهٔ ربیع الاول سنه سبع و ثمانمائه پادشاه دریادل بکان گل رفته فراشان چابکدست چالاک جهة مسکن خاصهٔ
همایون چهار سراپرده به پیرامن صحرا و هامون کشیدند و خرگاه دوبیت سری را با اوج فلک همپهلو و فری مرتفع گردانیدند بیت یکی بارگاهی چو مینا
سپهر کشیدند بر طارم ماه و مهر و دوازده پای عالم آرای که ظاهرش از سقرلات هفت رنگ و باطنش از مخمل فرنگ بود و طنابهای ابریشمین ستونهای
منقش نگین تزئین داشت در عرض یک هفته بر افراشتند و وسعت آن دوازده پای بمرتبه بود که گنجایش ده دوازده هزار کس داشت بیت
سپهری بصنعت برافراخته جهان در جهان سایه انداخته و بر این قیاس برای خواتین بلقیس آیین و شاه زادگان سعادت قرین و عظمای امرا و خواص پایهٔ
سریر اعلی انعقاد از خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه برافراختند که عرصهٔ زمین را مانند سپهر برین از کواکب پر ساختند بیت از خیمه و خرگاه تو
گوئی که سپهر سیست پر کوکب رخشنده همه کوه و بیابان و در آن مکان از انحا و اقطار ترکستان[2] و خراسان و سیستان و زابلستان و جرجان بل تمامی
بلاد ایران و توران چندان خلایق مجتمع گشتند که شرح آن تیسیر پذیر نیست و در آن ایام مکلی بوغا حاجب که از امرای ملک ظاهر سلطان برقوق که بهمه
صنوف کمالات انسانی و حفظ کلام معجز نظام سبحانی و فصاحت بیان و طلاقت لسان و اتصاف باوصاف ارباب عرفان و تحقیق و استعداد سمات
اصحاب ایقان و توفیق امتیاز تمام داشت از پیش پسرش ملک ناصر سلطان فرج برسم رسالت رسید و انواع تحف و تنسوقات از نقود و جواهر
و اقمشهٔ فاخره بنظر عرض رسانید و از جمله نوادر یک زرافه و نه شترمرغ علاوهٔ آن تبرکات بود و امیرزاده خلیل سلطان از ترکستان و امیرزاده
پیر محمد جهانگیر از زابلستان بخدمت شتافته بسعادت دستبوس رسیدند و حضرت صاحبقران از ملاقات امیرزاده پیر محمد برادرش[2] محمد سلطان بیاد
آمده مثال ابر فصل بهار گریان شد و چون هنگام سور و کامرانی بود نه وقت ماتم و اشک فشانی حضرت صاحبقرانی شاه زاده را آفتاب وار جامهٔ
زرنگار پوشانیدند و لباس مشکفام او را چون پردهٔ ظلمانی شب بخنجر نورانی روز برهم دریدند و ایام پیام عیش مدام و بشارت عشرت صبح و شام بگوش
خواص و عوام رسانید و صناع و پیشه وران ایران و توران و مصر و شام و ارباب حرف طاقها بسته تعبیه های گوناگون ساختند و ابواب فرح و فتح گشا
لعبهای غریب و شعبده های عجیب انگیختند مجلس بزم و بساط نشاط با حسن وجهی انبساط یافت و انوار بهجت و مسرت بابلغ صورتی بر وجنات کائنات
تافت بیت نشاط و سرور آنچنان عام شد که رستم غم از دهر گمنام شد و از برای تزویج شاه زادگان عظام مجلسی در غایت احتشام منعقد گشت
و جمعی کثیر از علما و فضلا و قضاة و موالی و اشراف و اعیان و اهالی در پایهٔ سریر سلطنت مصیر جمع گشتند و امیرزاده الغ بیگ و میرزا ابراهیم سلطان
پسران میرزا شاهرخ و امیرزاده ایجل بن میرزا میرانشاه و امیرزاده احمد و میرزا سیدی احمد و میرزا بایقرا ابنا میرزا عمر شیخ با کرایم دودمان سلطنت و
عفایف خاندان خلافت عقد بستند و در آن محفل شیخ شمس الدین محمد جزری رعایت شرایط عقد کرده بقرائت خطبهٔ نکاح بر سنن و آداب ملت حنفی اشتغال نمود
و کلمات ایجاب و قبول بقاضی القضاة سمرقند مولانا صلاح الدین متعلق بود و زرکاران زبان بتهنیت و دست نثار گشاده زر و گوهر بشمار درم و دینار
بسیار افشانده گشت بیت چنان افشاندند گوهر دست مردم که گفتی از افلاک میبارد انجم و حضرت صاحبقرانی بر مسند جهانبانی بر آمده خواتین
بلقیس آیین همه مشتری سیما و زهره جبین اطراف آن بارگاه سپهر تزئین را بفر حضور نور و صفا بخشیدند و جای شاه زادگان جمشید قرین و نوئینان و [illegible]

[2] و مغولستان
[2] امیرزاده

وافر تمکین و سادات عظام و قضات اسلام و اکابر و اعیان در سایهٔ دوازده پایه مقرر گردانیدند بلیت صف حاجبان مرصع کلاه بخدمت ستادند در
پیشگاه و سایر خلایق از امرا و اعیان روزگار و اشراف بر بلاد و دیار بمقدار یک تیر پرتاب از دوازده پایه دور نشستند و بیساولان بهرام توان
حلقهای طلا دوزی در بر کرده و بر اسپان تازی سوار شده وظایف خدمت بتقدیم میرسانیدند و فیلان کوه پیکر بدیع منظر را بجلهای گوناگون آراسته
و بر پشت هر یک تختی بسته در جای مناسب باز داشتند و خوان سالاران از شیرهای زرین و سیمین مشتمل بر اوانی مرصع آنمقدار حاضر آوردند که نطق ناطقه
از احاطهٔ آن بعجز و قصور اعتراف مینماید و از اصناف اطعمهٔ لذیذه و اشربهٔ لطیفه و ثمار حلاوت آثار در آن طوی خانه چندان موجود بود که تحریر شرح نتوان داد
و سوجیان عشرت اندیش از انواع مسکرات پیش ترتیب نمودند و بغیر شیرهای سلطانی چندین خم خسروانی پر از بادهٔ صاف آماده کرده صلای جام در دادند
و ساقیان گلعذار نرگس وار جامهای زرین بر کف بلورین گرفته از کیفیت بادهٔ گلفام و فروغ جرعهٔ فرح انجام هر دل را سروری دیگر و هر منزل را نوری غیر
مکرر بخشیدند و هر یک از مجلسیان واله و حیران گلعذاری شده مضمون این مقال ورد زبان گردانیدند رباعی در بزم طرب جام لبالب چه خوش است
از دست نگار سیم غبغب چه خوش است هر روز بگلرخی صبوحی چه نکوست کام از لب لعل یار هر شب چه خوش است و در آن ایام از غایت الطاف
عام نظم بفرمودهٔ شاه صاحبقران منادی گری شد بشارت رسان که ایام سور است و هنگام عیش می ناب نوشید از جام عیش درین
جشن کس را مگوئید سخت اگر تیره روز است اگر نیک بخت چو این مژدگانی بمردم رسید گل شادمانی ز دلها دمید گرفتند از آن سور هر کس مرام
ز رود و سرود و ز ساقی و جام آواز رود و سرود مطربان نغمه پرداز و مغنیان خوش آواز ناهید را برقص آورد و نوای نای و قانون و صدای
عود و ارغنون در ضمیر پیران چنگ پشت و جوانان چنگ زلف تاثیر کرد نظم نی نالی نکویم نیشکر بود ز نیشکر چه شیرین کارتر بود نوای ارغنون و
نالهٔ چنگ از آن منزل برفتی تا بفرسنگ و چون چند روز صغیر و کبیر و غنی و فقیر بنای و نوش و جوش و خروش گذرانیدند صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح
متصل گردانیدند صاحبقران در باب شاهزادگان و امرا و نوئینان و ایلچیان مصر و شام و فرنگ و بلاد هند و دشت قپچاق و سایر اکابر و اشراف
را بخلعت گرانمایه و انعامات موفوره مباهی و مسرور ساخت و بساط ملاهی و مناهی را طی کرده بتمشیت معظمات امور مملکت پرداخت و ارباب احتساب
را باجرای امر معروف و نهی منکر اشارت نمود و خلایق را از ارتکاب شراب و سایر منهیات نامشروع منع کرده بلوازم سپاس الهی اقدام فرمود والحمد لله
المنعم المنان و علیه الاعتماد و التکلان

ذکر استعداد سپاه ظفر پناه جهة یورش ختا و اجازت یافتن حکام و ایلچیان اطراف و انحا

صاحبقران مظفر لوا چون از طوی کان گل فراغت یافت با شاهزادگان و امرا طریق مشورت بتقدیم رسانیده خاطر خجسته
مآثر جهة احراز مثوبت غزا عزم سفر خطر ختا قرار داد و فرمان همایون صادر شد که تواچیان سپاه را هزار هزار شمار کرده هر جا قابلیت اضافه داشته
باشد از سر تحقیق سان زیاده کنند و در دفاتر ثبت نمایند و امرا و تواچی از میران هزاره و صده مچلکا ستانند که بچه یراق و دستور یورش آیند و نوئینان
و تواچیان بموجب فرموده کاربند شده حکام و لایات و سرداران اطراف بعد از قرار رسان جهة جمع آوردن چریک متوجه مواضع خویش گشتند مقرر
آنکه بیلچار معین باردوی کیهان پوی پیوندند و امیر تیمور گورکان از کان گل بسمرقند در آمده در مدرسهٔ سرایملک خانم نزول اجلال فرمود و در آن بقعه امیر
زاده پیر محمد جهانگیر را با اسپ و کمر و خلعت و افسر معزز و موقر ساخته رخصت داد که بزابلستان مراجعت نماید و امیرزاده سیدی احمد بن عمر شیخ را
که مادرش در خانهٔ شاهزادهٔ مشار الیه بسر میبرد و خود در طوی مذکور دخترش را خواسته بود همراه او ساخت و ایشان براه هراة متوجه قندهار
شدند و امیر تیمور گورکان ایلچی سلطان مصر را نیز خلعت و کمر ارزانی داشته و از انعامات دیگر نیز محظوظ و مسرور ساخته دستوری داد و مولانا عبد الله
کشی را با جمعی رفیق او گردانیده مکتوبی بعرض سه گز در طول هفتاد گز که تا آب زر طلی شده بود بخط بدیع مولانا شیخ محمد ولد خواجه حاجی بندگیر تبریزی که در حسن
خط از سایر خوش نویسان آن زمان امتیاز داشت باسم ملک فرج در صحبت ایشان ارسال نمود و چون سلطان مصر پیغام فرستاده بود که ما سلطان احمد
جلایر و قرا یوسف را گرفته بند کرده ایم بهر چه اشارت علیه نفاذ یابد در بارهٔ ایشان بتقدیم خواهیم رسانید امیر تیمور در جواب آن نوشت که سلطان
احمد را مقید بفرستند و قرا یوسف را از قید زندگی نجات دهند و تحف گرامند و نفایس ارجمند با رسول نامه ارسال داشت و برین قیاس
سایر ایلچیان اطراف را اجازت معاودت ارزانی فرمود و آنگاه از مدرسهٔ سرایملک خانم بکوک سرای که بنا کرده معمار همت بلند نقش بود نقل نمود

بساولی
از پیش
اتفاق

وامر عالی نفاذ پیوست که امیر برندق نسخهٔ لشکریان را بنظر احسن سپاه درآورده معلوم کند که درین یورش چند هزار کس ملازم رکاب ظفر انتساب خواهند بود و جناب
امارت مآبی تفحص و تحقیق نموده بروایتی که در ظفرنامه و مطلع سعدین مسطور است معروض داشت که بموجب سانی که در کانگل قرار یافته از بلاد ماوراء النهر
و ترکستان و بلخ و خوارزم و بدخشان و خراسان و مازندران و نقایای قراتاتار دویست هزار سوار و پیادهٔ نامدار در میدان کارزار مجتمع خواهند بود
و چنانچه حضرت مخدومی ابوی مرحومی در روضة الصفا نوشته اند روزی میرزا سلطان احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه میفرمود که دفتر سان صاحب
قران گیتی ستان پیش منست و از آن دفتر بوضوح می پیوندد که ملازمان آنحضرت در حین توجه بجانب ختای سیصد و هشتاد و دو هزار و ششصد و دوازده
نفر در شمار آمده بودند و عدد مجموع سپاه ظفر اثر آن سفر هشتصد هزار سوار و پیاده میرسید والعلم عند الله الکبیر المتعال فی جمیع الاوقات والاحوال

گفتار در بیان نهضت رایات ظفر آیات جهة یورش ختای بقشلاق آقسولات چون بمقتضای قضای سبحانی و قضای
تقدیر ربانی در اثنای کشورگیری و ملک ستانی لشکر قیامت اثر حضرت صاحبقرانی ارتکاب بعضی از امور نالایق مانند غارت و اسر و مقاتله نموده بود لا
جرم اولا که آن مؤید مظفر لوا از تسخیر ممالک توران و ایران و شام و روم و گرجستان و هندوستان فارغ گشته بدار السلطنهٔ سمرقند نزول اجلال فرمود
بتلقین سعادت ازلی و الهام کرامت لم یزلی عزم خسروانه بتصمیم یافت که جهة تدارک جرایم و آثامی که از خدام عالیمقام در خلال اشتغال باشتعال نایرهٔ
خشم و قتال و استیصال نهال اقبال اصحاب جاه و جلال صدور یافته بغزو جهاد کفار ضلالت آثار قیام نماید تا بر طبق کریمهٔ ان الحسنات یذهبن السیئات
آن معاصی و زلات بعفو و اغماض مقابل گردد ان الله یغفر الذنوب جمیعا بناء علی هذا بعد از فراغ از طوی کانگل
و یراق سپاه پردل فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس با زمرهٔ
دیگر از امرای ظفر اقتباس بتاشکند و شاهرخیه و سیرام شتافته در آن دیار قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین با بعضی از سپاه برانغار در یسی
و صبران زمستان گذرانند و ضبط سمرقند بعهدهٔ ارغونشاه شد و محافظت خزاین بشیخ جهره تعلق گرفت و رایات جهانگشای ۲۳ جمادی الاولی سنهٔ
سبع و ثمانمائه از سمرقند نهضت فرموده متوجه قشلاق آقسولات شد و پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده با لشکری که عارض خیال از ادراک
کمیت عدد آن عاجز بود و کمیت اندیشه از طی مسافت احصاء آن بقصور اعتراف نمود روی براه نهاد بیت روان شد در آن راه چندان سپاه
که شد تنگ صحرا و گم شد گیاه سطح زمین از بار سلاح مواکب تزلزل پذیرفت و سقف آسمان از غبار مراکب سمت ظلمت گرفت بیت نبد بر زمین
ذره را جایگاه نه اندر هوا باد را ماند راه و ماهچهٔ رایات آفتاب اشراق براه قرابلاق نهضت نموده بعد از قطع منازل بسایهٔ وصول بر تابلق انداخت
و چون خورشید در اواسط قوس بود ناگاه دم سردی هوا درجهٔ کمال یافته سراپردهٔ سحاب گران تا کران آسمان را احاطه کرده و بادی تند وزیدن گرفت
برف و باران عظیم بارید بیت طوفان روان و رعد خروشان و برق تیز وز دود آه چشم سحاب است اشک ریز و موکب نصرت نشان از
آنجا در حرکت آمده و در طی مسافت سرعت نموده با آقسولات نزول اجلال فرمود و حضرت صاحبقران و شاهزادگان و نوئینان در قوریها که
قبل از آن بموجب فرمان واجب الاذعان ترتیب یافته بود قرار گرفتند و چنانچه سابقا مسطور گشت امیرزاده خلیل سلطان بتاشکند خرامید و امیر
زاده سلطان حسین بصبران و یسی منزل گزید و صاحبقران پسندیده صفات در آقسولات امیر برندق را فرمود که بتاشکند رفته برای سپاه
کشورگشای تغار ترتیب نماید و چندین هزار خروار غله مقرر شد که بارابها بار کرده همراه برده در راه زراعت نمایند تا در وقت مراجعت لشکر منصور
جهة آذوقه تنقیص نیابند و چند هزار شتر آبستن در اردوی همایون موجود بود که هنگام حاجت شیر شتر موجب قوت و قوت لشکر قدر قدرت
شود القصه کثرت و شوکت و حشمت و مکنت اردوی همایون در آقسولات بمرتبه رسید که گردون کار دیده پیش از آن انعقاد سپاهی تا آن همه
استعداد و آراستگی در ظل رایت هیچ پادشاهی ندیده بود و خلایق را از مشاهدهٔ کمال عظمت طوی کانگل و فوج جمعیت آقسولات دغدغهٔ عظیم در
خاطر افتاده از ظهور مضمون اذا تم امر دنی نقصه اندیشه تمام داشتند و از آسیب عین الکمال ترسیده صبح و شام نقش دعای دوام اقبال پادشاه
سپهر احتشام بر لوح خاطر می نگاشتند **ذکر توجه رایات ظفر نگار از آقسولات باترار** در اواسط زمستان که آفتاب تابان
در دلو اعنی جدی بود و از شدت برودت رود سیحون منجمد شده مانند نقرهٔ خام نمود از بسیاری برف قلهٔ کوه و فضای صحرا و بساط هامون

بر محقق پنهان نماند که این اوراق پریشان واضح باد که در ظفرنامهٔ مولانا شرف الدین علی یزدی شیخ نوز مسطور است محرره محمد تقی شوشتری

وروی دریا طلمی شده بود با هم مساوی و از وفور طوفان و باران کره خاک غدیری مینمود و تمامی جبال و تلال را دریا ساخته بود صاحبقران مظفر لوا از غایت حرص
برانصرام مهمات غزا از آن قشولات کوچ فرموده متوجه اترار شد و در اثنا راه دست و پای جمعی کثیر از عجزه و ضعفا را سرما برد و روز چهارشنبه دوازدهم
رجب در اترار بسرای بیری بیک برادر امیر شیخ نورالدین از فر نزول همایون طراوت صورت خانهٔ چین پذیرفت و مقارن وصول از عمر بخاری آتش در سقف
خانه گرفته مشتعل شد اگرچه ملازمان در ساعت آب تسکین بر آن آتش زدند اما از آن جهه پریشانی خاطر روی در ازدیاد نهاد و چه در آن اوقات اکابر
و اصاغر خوابهای هولناک میدیدند و از وقوع واقعه که ظهورش نزدیک رسیده بود بغایت متحیر میبودند و حضرت صاحبقران در آن وان توسی کمال را
فرستاد که تفحص نماید که از راه اسپیل میتوان گذشت یا نه و او بامتثال امر مسارعت نموده بازگشت که از آن راه عبور ممکن نیست و دیگری را بطرف سیرام
و عقبهٔ علاق بهمان کار روانه فرمود و او نیز مراجعت نموده گفت که در آن عقبه دو نیزه بالا برف افتاده و درین اثنا قراخواجه از پیش توقتمش خان که از دیر
باز در دشت و صحرا سرگردان بود بدرگاه پادشاه سلاطین پناه آمد و در روزی که صاحبقران در دیوانخانه تمکن بر مسند ابهت و کامکاری داشت
و ازشاهزادگان چپکنری برا و تایزی اوغلان و تاشتمور اغلان و جکره اوغلان بر دست راست آنحضرت نشسته بودند و طرف دست چپ از
فروجو امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان زیب و زینت داشت امرای عظام قراخواجه را بشرف پابوس رسانیدند و او بزبان اعتذار
عرض کرد که توقتمش خان میگوید که مدتی شد که در بوادی حرمان بجزای کفران نعمت سرگردانم و بغیر از آستان اقبال آشیان مرجعی ندارم امید آنکه مراحم
خسروانه کرت دیگر شامل حال این شکسته بال گردد تا پای در دایرهٔ طاعت و انقیاد نهاده بقیهٔ ایام حیات بتدارک مافات قیام نماید لطف
عمیم صاحبقران هفت اقلیم قراخواجه را نوازش نموده استمالت داد و گفت که انشاء الله تعالی چون ازین یورش باز گردیم دشت قبچاق و الوس جوجی
خان را نوبت دیگر از خار طغیان مخالفان پیراسته بوی سپاریم و گلزار مملکتش را بدستور پیشتر از آب تیغ ظفر پیکر با ضور و رونق سازیم و در خاطر خطیر حسنه و صافی
ضمیر چنان بود که بمدد ان چند روز قراخواجه را با بیلاکات نامی و تنسوقات گرامی نزد توقتمش خان ارسال دارد و از اترار علم ظفر شعار بجانب ختای
در حرکت آرد اما نگاشتهٔ قلم تقدیر مخالف این اندیشه و تدبیر بود العبد یدبر والله یقدر

ذکر انتقال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان از جهان گذران بجنان جاودان

چون عنایت بی‌غایت خداوند عفو غفور در همه حال شامل روزگار صاحبقران
مؤید منصور بود در آن زمان که از یورش هفت ساله بسعادت معاودت فرمود خاطر خطیر و ضمیر آفتاب منیرش متوجه آن شد که من بعد اوقات خجسته
ساعات را بامری مصروف سازد که موجب کفارت آثام ایام سابقه گردد و در محو نقوش زلات و عثرات مضمون همایون وهو الذی یقبل التوبة
عن عباده و یعفو عن السیئات بظهور پیوندد لاجرم پیش از آنکه بیجاه تمام در مستقر سریر سلطنت آسایش نماید عزم غزو کفار چین و ختا جزم کرده در
وقت شدت سردی هوا و کثرت بارندگی و سرما از سمرقند فردوس مانند بجانب اترار نهضت فرمود و چون صورت واقعه که هرگز
هیچ ممکنی را از حلول آن گزیر نبوده و نیست آنحضرت را در آن سفر روی نمود و هر آینه بر طبق و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت
فقد وقع اجره علی الله رحمت بی‌غایت الهی بر آن عزیمت که مقصود ادراک مثوبت جهاد بود ترتب خواهد یافت و انوار مغفرت نامتناهی از مطلع
ان الله یغفر الذنوب جمیعا بر وجنات حال آنحضرت خواهد تافت

رباعی

گرچه ز گناه جستجو خواهد بود   و آن یار عزیز تندخو خواهد بود
از خیر محض جز نکوئی ناید   خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود

کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن ایام که صاحبقران سلیمان احتشام خاطر اقبال مآثر از ان
قرار داد که خوانین و لعبتان تمین را بجانب سمرقند باز گردانند و بعضی بعضی را از اترار کوچ فرموده عزیمت یورش ختا بامضا رساند میل بجرعه کرده چند روز پیوسته
جام عیش از دست ساقیان نوش لب میگرفت و هر شب مجلس همایون از فروغ بادهٔ حمرا و شعاع صاغر صهبا صفت روشنی میپذیرفت و در آن اثنا
رغبت عرق فرموده جوهری آوردند برنگ (مانند) آب و بصفت آتش وش بلور مذاب و دو شبانه روز دیگر صاحبقران والا گهر چنان بعرق مشغول بود
که اصلا میل طعام نفرمود بنابر آن مزاج همایون متغیر شده عشرت اندیشان آن تغییر را حمل بر خمار کرده و یکدو جام دیگر دادند و لحظه حرارت تسکین
یافته چون مدبر طبیعت در آن شراب اثر کرد تب اشتداد پذیرفت و در روز چهارشنبه عاشر شعبان سنه سبع و ثمانمائه مرضی صعب روی نمود و علتهای
امراض مختلفهٔ مخوفه که از علاج یکی دیگری قوی میشد مجتمع گشت و با آنکه از زمرهٔ اطبا مولانا فضل الله تبریزی در ملازمت بود و در مداوی ید بیضا

و معروض داشت

و بصورت ... بآنحضرت

میفرمود و هیچ دوا نافع نمی‌افتاد و اصلا مواد فاسده منقطع نگشت و بنابر آنکه اختلال بقوی دماغی راه یافته بود صاحبقران سعادتمند بیقین دانست که حال
نوع دیگر است و نقد حیات در تصرف قابض قضا و قدر لاجرم به تیغ توکل قطع رشته علایق کرده و باعتقاد درست و نیت راست از جمیع منهیات
توبه فرمود و بکسر آلات مناهی اشارت نمود و خواتین و آغایان و امرا و نوئینان جمع آورده گوش هوش ایشان را بدرر مواعظ و نصایح سودمند
آرایش داد و بصبر و ثبات و اتفاق و اتحاد وصیت کرد و منصب ولایت عهد و حکومت سمرقند را بامیرزاده پیر محمد مسلم داشته امیر شیخ نور الدین
و امیر شاه ملک و دیگر امرا بزرگ را گفت تا عهد و پیمان در میان آورند که از مطاوعت شاهزاده گردن نپیچند و سر بحلقه متابعتش درآورند
پای در دایره خلاف ننهند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک با دهشتی عظیم و دلی از بیم دو نیم بزبان نیاز و تسلیم عرضه داشتند که اگر فرمان شود
بامیرزاده خلیل سلطان و امرا و نوئینان که در تاشکنت قشلاق کرده اند خبر فرستیم که بدرگاه عالم‌پناه آیند و سعادت ملاقات همایون دریابند و
بواسطه وصیت ولایت عهد امیرزاده پیر محمد را استماع نمایند زیرا که گفته اند ع از دیده بسی فرق بود تا بشنیده آنحضرت فرمود که وقت تنگ
رسیده و مجال گفتن امثال این مقال نمانده غایبان حاضر نمی‌توانند شد و شما را نیز دیگر دیدار میسر نخواهد شد بعد از بیرون رفتن امرا فواق عظیم بر خسرو هفت
اقلیم غلبه کرد و با آنکه از بیرون خرگاه حفاظ و موالی بقراءت کلام ربانی اشتغال داشتند اشارت علیه صدور یافت که مولانا حبیب الله و مولانا
عبید الله بدرون خرگاه درآیند و بر بالین همایون بتلاوت قرآن مجید و تکرار کلمه توحید مواظبت نمایند و چون بسبب غیبت خسرو خاوری مواکب
کواکب لباس سوگواری پوشیدند امیر تیمور گورکان میان شام و خفتن چند نوبت کلمه طیبه لا اله الا الله بر زبان الهام بیان گذرانیده داعی
والله یدعوا الی دار السلام را اجابت فرمود و طایر روح شریفش قالب شکسته بجانب ریاض قدس پرواز نمود آفتابی که از پرتو انوار عنایتش عالمی
در سایه امنیت بفراغت غنوده بودند کمال اقبالش صفت زوال گرفت و کامیابی که از میامن آثار عاطفتش جهانی در مهاد عدالت و استراحت
منغمر بودند جمال خورشید مثالش سمت غروب پذیرفت چتر همایون خاقانی که غیرت شادروان گردون بود صرصر فنا نگونسار گردانید و لوای
همای اساس صاحبقرانی را که نسر طایر در پناه جناح جش می‌آسود عقاب قضا از اوج ثریا بتحت الثری رسانید نظم دریغ آن خداوند دیهیم و تاج
که او بود آیین دین را رواج   دریغ آن جهاندار پاک اعتقاد   صلاح و پناه بلاد و عباد   و این واقعه عظمی و داهیه کبری در شب چهارشنبه
هفدهم شعبان سنه سبع و ثمانمائه در وقتی که آفتاب در هشتم درجه حوت بود روی نمود افاضل روزگار این تاریخ را بعبارات مختلفه نظم کرده اند از
جمله مولانا بهاء الدین جاجی گفته که رباعی سلطان تمور آنکه چرخ را دل خون کرد   وز خون عدو روی زمین گلگون کرد   در هفده شعبان سوی
علیین تاخت   فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد   و دیگری گوید بیت   شهنشاهی که ماوایش بهشت جاودان آمد   وداع شهریاری کرد
و تاریخش همان آمد

ذکر وقایع اوقات تعزیت فرمان فرمای مشرقین و یاغی شدن امیرزاده سلطان حسین

در آنشب ظلمت سرشت که نیر عالم افروز سلطنت پرتو عنایات از وجنات روزگار باز گرفت درخطه اترار علامت روز قیامت
و نمونه صور اسرافیل صفت ظهور پذیرفت نظم برآمد ناله و آه از چپ و راست   ز مرد و زن فغان و نعره برخاست   ز فریاد و نفیر پیر و برنا
امارات قیامت گشت پیدا   شاهزادگان عالی‌مقام افسر عزت بر خاک مذلت افگندند و خواتین عصمت آیین روی نازنین و گیسوی مشکین
بدست بیطاقتی برکندند ع همه روی بکندند و زهره گیسو ببریدند امرا و ملک آرا جامه بر پرده سینه چاک چاک ساختند و خواص پایه سریر اعلی
از بیقراری گریه و زاری غلغله در گنبد افلاک انداختند و در آنشب بموافقت اصحاب مصیبت فلک نیز اشک افشان بود و از فواره دیده
غمام تا صباح قطرات باران سیلان مینمود و چون بخیال محال یورش ختا اعاظم امرا میخواستند که آن واقعه هایله ظاهر گردد بهنگام صبح خواتین و
آغایان را از گریه و شیون و تغییر لباس منع نموده روی به تجهیز و تکفین صاحبقران مغفرت قرین آوردند و بموجب وصیت امیر مرحوم هندو شاه
خازن امر غسل پرداخته مولانا قطب الدین صدر در تعلیم سنن و واجبات آن شروع نمود و بعد از فراغ آن امرا و نوئینان عالیشان و پیرک بیک سار
بوغا و برادرش امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و خواجه یوسف و غیرهم بتاکید یکدیگر عهد و پیمان در میان آوردند که سالک طریق مخالفت نگردند
و از مقتضای وصیت حضرت صاحبقران در نگذرند و تخت سمرقند را بامیرزاده پیر محمد سپارند آنگاه ایلچی بتاشکنت نزد امیرزاده خلیل سلطان

جهانگیر

نیلوفری و پلاس

خلیل سلطان و امرائی که در ملازمتش بودند ارسال داشتند تا خبر آن واقعه بدیشان رسانیده التماس حفظ نمایند و دیگری پیش میرزاده سلطان حسین و کسی فرستادند
و پیغام دادند که مرض حضرت صاحبقرانی صعوبت تمام پیدا کرده باید که جریده بر سبیل ایلغار توجه نماید و خضر قوچین بجانب غزنین روانشد که میرزاده پیر محمد را
از رحلت آنحضرت و وصیت بنصب ولایت عهد آگاه گردانند تا بر جناح استعجال بسمرقند شتابد و شیخ تیمور قوچین بجانب هراة و علی درویش که بیگ بچه
اشتهار داشت بطرف تبریز متوجه گشتند تا میرزا شاهرخ و میرزاده عمر را از کیفیت حادثه آگاهی دهند و در باب حفظ ممالک شرایط وصیت
بجای آورند و ارتمور بهمین کار روی بغداد آورد و دیگری بجانب اصفهان و شیراز روانشد و در شب پنجشنبه هجدهم ماه مذکور جمهور امرا و خواتین
تابوت محفوف برحمت حی لایموت را در محفه نهاده از اترار بیرون آوردند و در همان شب از آب خجند بر یخ گذشته در دو فرسخی اترار فرود آمدند
چون گریبان افق بدست تباشیر صبح صادق چاک شد شعلهٔ اندوه در کانون درون محزون مصیبت زدگان بنوعی برافروخت که خرمن صبر و
شکیبائی مرد و زن و امیر و وزیر و صغیر و کبیر را بیکبار بسوخت **نظم** آبی کجاست کاتش این غم جگر بسوخت — وین برق جانگداز همه خشک و تر بسوخت
مرغ سپیده دم که خبر دادی از سحر — اکنون ببین که هم مگرش بال و پر بسوخت — صیحهٔ صبح محشر و فزع اکبر در عالم اصغر بظهور انجامید و فغانی در جهان افتاد
که صدایش از هفت گنبد افلاک متجاوز گردید و چون جزع و فزع از حد اعتدال درگذشت و گریه و زاری سالکان طریق بیقراری بعد از دو روز بنصیحت
مصلحت اندیشان ساکن گشت امرا و ارکان دولت و نوئینان و مقربان حضرت با خواتین ملتبس حشمت و مخدرات تتق عصمت طریق مشورت مسلوک
داشته خاطر بر آن قرار دادند که نعش مغفرت مآب را بجانب سمرقند بازگردانند و در ملازمت میرزا خلیل سلطان و میرزاده ابراهیم سلطان
عزیمت غزوهٔ ختا با مضا رسانند و در همان صبح محفه را مصحوب خواجه یوسف و علی قوچین روانهٔ سمرقند ساختند و ایشان بتاریخ ۲۲ شعبان بآن
بلده در آمده جسد مطهر را بر فرق عطر سار رسانیدند و بعد از چند گاه بموجب وصیتی که آنحضرت کرده بود تابوت را از آنجا نقل نموده در زیر حضرت
صاحبقران والا گهر دفن کردند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک بعد از ارسال تابوت مغفرت مآب حضرات عالیات را متعاقب با میر
زاده الغ بیگ بجانب سمرقند گسیل کردند و خود در خدمت میرزا ابراهیم سلطان بجانب ختای کوچ نموده از آب سیحون گذشته در جانب شرقی
اترار فرود آمدند درین اثنا شعبده باز سپهر مشعبده بر انگیخت که عقد آن جمعیت از هم فرو گسیخت بیان سخن آنکه چون خبر فوت صاحبقران مرحوم بامیر
زاده سلطان حسین رسید لشکر دست چپ را که با او بود پراکنده ساخت و اسپان بعضی از سپاهیان را گرفته دو اسپه عازم سمرقند شد تا خود را
در شهر اندازد و لوای استیلا مرتفع سازد و کیفیت این حرکت بمسامع امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک رسیده نامه بحاکم سمرقند که ارغونشاه بود
فرستادند مبنی بر آنکه امیرزاده سلطان حسین بخیال استقلال متوجه آنجانب گشت باید که در محافظت شهر سمرقند سعی بلیغ نموده او را مجال دخول نداده
و اگر تواند خدمتش را گرفته مضبوط گرداند و قاصدی نزد میرزا الغ بیگ و حضرات عالیات ارسال داشتند و از قضیهٔ میرزاده سلطان حسین ایشانرا
آگاهی دادند و التماس نمودند که بهر جا رسیده باشند توقف نمایند تا اردو بدیشان رسد و برین قیاس نیز نزد میرزا خلیل سلطان و امرا تاشکنت
ایلچی فرستادند بعد از آن امیر بردی بیگ در اترار توقف نموده امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین و سایر امرا و اعیان در ملازمت میرزا
ابراهیم سلطان بطرف سمرقند بازگشتند و در وقت عبور بر آب سیحون یخ شکسته شتر خزانه با آنچه بار داشت بآب فرو رفت و از دو منزل نزدیک
آب سیحون فرود آمده از آنجا شبگیر کرده روی توجه بسمرقند آوردند **ذکر برداشتن امرا امیرزاده خلیل سلطان را به
پادشاهی و بیان وقوع مخالفت میان ارکان دولت حضرت مغفرت پناهی** چون امرا عظام که در آن زمستان در تاشکنت
بودند از کیفیت امیرزاده سلطان حسین وقوف یافتند هراس بیقیاس بر ضمایر ایشان مستولی شده امیر خدایداد حسینی و یادگار شاه ارلات و شمس
الدین عباس و برندق برلاس باتفاق امیرزاده احمد بن عمر شیخ شاهزاده خلیل سلطان را که در آن زمان بهیبت و کیاله بود بسلطنت برداشتند و
دست بیعت بآنجناب داده وصایای امیر تیمور گورکان را نابود انگاشتند و این خبر در اثناء راه بحضرات عالیات و امیر شاه ملک و امیر شیخ
نورالدین رسیده بغایت آشفته گشتند و بقلم تغیر و سرزنش نامه نوشتند و بجانب تاشکنت فرستادند مخلص سخن آنکه چون صاحبقران مغفرت نشان
منصب ولایت عهد را بامیرزاده پیر محمد جهانگیر تفویض فرموده ما اطاعت فرمان میرزا خلیل سلطان نخواهیم کرد و از آن نوئینان کاردان عزیمت

نمود که بدین زودی ذکر حقوق تربیت صاحبقران را بر طاق نسیان نهاده بتجویز این امر ناپسندیده جسارت نمودند بایستی که اگر دیگری مثل این سخنی
در میان آوردی بمنع و زجر او مشغول گشتندی و چون آن مکتوب بامرا رسید از کرده پشیمان شدند امیر برندق را نزد حضرات عالیات و امیر شاه ملک
و امیر شیخ نور الدین فرستادند و پیغام دادند که ما بیعتی که با میرزاده خلیل سلطان کرده ایم بجهة ملاحظهٔ استدامت دولت و استقامت مملکت است
و گمان ما چنان بود که شما آیین امر همداستان باشید و اکنون که دانستیم که حضرت صاحبقران بخلاف این وصیت فرموده از آن بیعت پشیمان شدیم و هرچه
شما در باب امضاء وصایای آنحضرت مصلحت دانید بتقدیم میرسانیم و امیر برندق از راه قبولات باردو رسیده بعد از اقامت مراسم تعزیت با امیر
شاه ملک و امیر شیخ نور الدین خلوت کرده نامهٔ امیر خداداد و یادگار شاه ارلات و امیر شمس الدین عباس را که مشتمل بر سخنان مذکور بود بدیشان نمود
و لوازم عهد و پیمان در میان آورد که از مقتضای وصایای صاحبقران مغفرت نشان در نگذرند و بغیر از میرزاده پیر محمد جهانگیر کسی را ولیعهد آنحضرت
نشمرند و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین بار دیگر در آن باب مکاتیب بامرا تاشکنت نوشته بامیر برندق تسلیم نمودند و او را اجازت
داده روی بجانب سمرقند آوردند و بعد از قطع منازل بموضع قرچی رسیده از آنجا امیر شاه ملک باستصواب همگنان پیشتر بظاهر سمرقند شتافت
و شهر را مضبوط یافت چه ارغونشاه بنابر مواعید میرزا خلیل سلطان برج و باره را استحکام داده بود امیر شاه ملک بدروازهٔ چهار راه آمده
کس امیر خواجه یوسف و ارغونشاه و سایر سرداران سمرقند آنجا بودند رفته التماس نمود امیر ارغونشاه دست رد بر سینهٔ ملتمس امیر شاه ملک
نهاده جواب گفت که چون حضرت صاحبقران این بلده را برسم امانت بمن سپرده خاطر بران قرار داده ام که تا وقتی که امیرزاده پیر محمد
ولیعهد حاضر نشود هیچکس را در شهر نگذارم و هرگاه آن شاهزاده بیاید سمرقند را بدو سپارم تا از عهدهٔ امانت درست بیرون آمده باشم امیر
شاه ملک دانست که ارغونشاه بوعدهای میرزاده خلیل سلطان فریفته شده دروازه باز نخواهد کرد لاجرم با دل غمناک و خشمگین با چشم نمناک باز
گشت و در صحرای علیا با حضرات عالیات رسیده کیفیت حال بازگفت و هم آنجا نزول نموده خواتین و امرا بعد از تقدیم شورت مصلحت چنان دیدند
که امیر شیخ نور الدین بسمرقند رود و امیر ارغونشاه را از سر مخالفت درگذراند و امیر شیخ نور الدین نیز بدروازهٔ چهار راه رفته و با ارغونشاه
و خواجه یوسف سخنان گفته مانند امیر شاه ملک بی نیل مقصود مراجعت نمود امیر برندق چون از قبولات بتاشکنت رسید و مکتوب امیر شاه ملک
و امیر شیخ نور الدین و سخنان ایشان را بمسامع امیر خداداد حسینی و یادگار شاه ارلات و سایر معتبران میرزاده خلیل سلطان رسانید آنطایفه باتفاق
گفتند که فی الواقع شایستهٔ تاج و تخت نیک بختی است که حضرت صاحبقران او را ولیعهد ساخته است و ما تغییر بقواعد وصیت آنحضرت راه
نخواهیم داد و در همان مجلس درین باب عهدنامه نوشتند امرا آن وثیقه را مهر کردند و میرزاده خلیل سلطان نیز بحسب ضرورت خط و مهر خویش
بران نهاد و التمش را با عهدنامه پیش امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک فرستادند تا آن کاغذ را به ایشان نموده نزد میرزاده پیر محمد برد و
بعد از آن زمرهٔ از خواص و مقربان میرزاده خلیل سلطان را بر عروس مملکت ترغیب و تحریص نمودند و گفتند که الملک عقیم فرصت غنیمت باید شمرد و
بسمرقند شتافته خاطر خاص و عام را بدانهٔ احسان و انعام صید باید کرد و الملک بعد الیوم لمن غلب میرزاده خلیل سلطان از استماع این سخنان
بر تسخیر مملکت جازم گشت و عازم سمرقند شد و از اسپان و استرها و اشتران صاحبقران و شاهزادگان و امرا آنچه دران نواحی دیده بود
بتحت تصرف در آورده بر امرا و خواص و طایفهٔ از مردم عراق که با او بمشایبهٔ نفاق زندگانی میکردند قسمت نمود و امیر برندق که منقلای سپاه
شاهزاده بود چون از آب سیحون بگذشت پل ویران کرده باتفاق رستم طغای بوغا متوجه اردوی اعظم گشت تا از عهدهٔ عهدی که کرده بود بیرون
آمده باشد و همچنین امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس از میرزاده خلیل سلطان روی گردان شده بطرف آجیق فرکنت رفتند و با وجود
اینحال شاهزاده اصلا دغدغه بخاطر راه نداد و بکنار آب شتافته ببستن جسر اشارت نمود و لشکریان همان روز بترتیب آن قیام نموده
روز دیگر میرزاده خلیل سلطان از آب سیحون بگذشت و چون امیر برندق بنواحی دهبد رسید از جلال باورچی شنید که امیر شاه ملک و امیر
شیخ نور الدین را ارغونشاه در سمرقند راه نداده و خاطر بر اطاعت میرزاده خلیل سلطان نهاده بنابران از اختیار مفارقت میرزاده
خلیل سلطان پشیمان شده بقدم اعتذار مراجعت کرده بموکب شاهزاده پیوسته بتجدید بیعت اقدام فرمود ذکر توجه میرزا

میرزا الغ بیگ و میرزا ابراهیم سلطان در موافقت امرا بجانب بخارا و رفتن خواتین و آغایان بسمرقند جهة اقامت مراسم عزا

رستم طغابوغا برلاس که همعنان امیر برندق برلاس بن جهانشاه از میرزاده خلیل سلطان جدا گشته بود بعد از مراجعت امیر مشار الیه بعزیمت خود راسخ بوده نزد امیرشاه ملک و امیر شیخ نور الدین آمد و کیفیت ضعف امیرزاده خلیل سلطان را در تسخیر سمرقند و بازگشتن امیر برندق مشروح بازگفت امرا و عظام بعد از شنیدن این سخنان مصلحت چنان دیدند که در رکاب شاه زادگان عالی مکان میرزا الغ بیگ کورکان و میرزا ابراهیم سلطان بخارا روند و حضرات عالیات را بسمرقند فرستند و بعد از تصمیم عزیمت روز پنجشنبه سیم ماه مبارک رمضان میرزا الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرشاه ملک و امیر شیخ نور الدین و رستم طغابوغا و الملش و توکل قرا و قرا حسن جنداول و ارسلان خواجه ترخان و شمس الدین المالیغی و موسی کمال و بستری و غیرهم حضرات عالیات را وداع کرده بجانب سمرقند گسیل نموده عنان تکبران بطرف بخارا تافتند و در محل خیرباد درد مصیبت جانسوز حضرت صاحبقرانی تازه گشته فریاد و فغان از نهاد ماتم زدگان برآمده بعد از جزع و فزع مسیار سرای ملک خانم و تومان آغا با سایر خواتین و شاه زادگان صغار مثل میرزا ابابکر و ایجل و سعد وقاص از علیاباد لباس تعزیت پوشیده بدروازه چهار راه شتافتند و ارغونشاه و خواجه یوسف و توهمی بجایگاه بخود راه داده نعش ایشان را در شهر نگذاشتند و حضرات در چهار باغ میرزا شاهرخ که نزدیک بدروازه است شب گذرانیدند بیت روز دیگر که بار چرخ بلند پرتو مهر در جهان افکند بشهر درآمدند و بخانقاه امیرزاده محمد سلطان که مرقد مقرون بانوار نعیم مخلد صاحبقران سعید مؤید است محل نزول ساختند و با قامت رسم عزا و ولوله در جهان بستند عهد بوفا انداختند و سرها کشاده و موها پراکنده و روها خراشیده و خود را بر خاک افکندند و خانزاده و رقیه خانیکه و سایر خواتین و شاه زادگان و امرا که در شهر بودند و زنان اشراف و اعیان مملکت موی کشاده و روی سیاه کرده و نمد در گردن انداخته همه جمع آمدند و امیرزاده محمد جهانگیر که در شهر بود و دیگر شاه زادگان و امرا و ارکان دولت و تمام اکابر و اشراف و اعیان مملکت مثل خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین و سید شریف جرجانی و امیر که میر دانشمند و غیرهم مجموع تغییر لباس کرده حاضر شدند و بمقبره منوّره رفته بر پلاس ماتم نشستند و تمامی آغایان و شاه زادگان و اکابر و اعیان تغییر لباس کرده و آواز گریه و فغان برآورده ولوله در جهان و غلغله در زمین و زمان انداختند بیت ز بس ناله کز اثر زور فریاد و صدا در گنبد فیروزه افتاد اما شاه زادگان و امرا و نوئینان چون نزدیک بخارا رسیدند شنیدند که امیرزاده خلیل سلطان را ارغونشاه بقدم اطاعت استقبال کرده و بسمرقند درآورده لاجرم زبان بطعن و لعن او گشادند و مکتوبات تشنیع آمیز با امرا بسمرقند فرستادند و بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده حمزه طغابوغا برلاس که حاکم بخارا بود شاه زادگان را استقبال نموده و در مزار [illegible] با امرا عظام عهد و پیمان در میان آورده باتفاق یکدیگر بشهر درآمدند و چنان قرار یافت که امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک در قلعه باشند و ضبط یک دروازه که بر شهر گشوده است با نصف قلعه تعلق بامیرزاده الغ بیگ و امیرشاه ملک داشته باشد و محافظت دروازه دیگر که بجانب بیرون است با بعضی دیگر از حصار تعلق بامیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین بود و رستم برلاس و برادرش حمزه و الملش و توکل قرا قرا و دیگر امرا و سرداران در شهر توطن نمایند و در باب حراست و محافظت برج و باره لوازم سعی و اهتمام بجای آورند

ذکر وصول امیرزاده خلیل سلطان بدار الملک سمرقند و بنیاد انقضای ایام تعزیت صاحبقران سعادتمند

چون امیرزاده خلیل سلطان از آب سیحون عبور نموده و طی مسافت نموده نزدیک بسمرقند رسید میر خواجه یوسف با نثار و پیشکش از شهر بیرون آمده در قریۀ شیرزکه در چهار فرسخی سمرقند واقعست بشرف بساط بوسی سرافراز گشت و مجموع سادات و علما و اکابر آن بلده برسم استقبال استعجال نمودند و بعد از آنکه کنار آب کوهک معسکر بارگاه شاه زاده شد ارغونشاه با مفاتیح ابواب قلعه و مقالید کنوز خزاین بخدمت شتافت و امیرزاده خلیل سلطان کامیاب و کامران بسمرقند فردوس مانند که حاصل بحر و کان و نفایس اقطار و امصار جهان در آن موجود بود درآمده بتاریخ شانزدهم ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه که آفتاب در درجه ششم حمل منزل داشت بر حسب اختیار مولانا بدر الدین منجم بر تخت سلطنت نشست و شاه زادگان و امرا و ارکان دولت زانو زده مراسم تهنیت بجای آوردند و امیرزاده خلیل سلطان فی الجمله ملاحظهٔ وصیت امیر تیمور کورکان نموده امیرزاده محمد جهانگیر را که ولد امیرزاده محمد سلطان و برادرزاده پیر محمد ولیعهد بود بجانی برداشت و فرمود که نام او را علی الرسم بر سر مناشیر نویسند و بعد از دو روز در خانقاه امیرزاده محمد سلطان که مقبره صاحبقران سعید نیز آنجاست بود رقم تعزیه از سر گرفت و تمامت شاه زادگان و خواتین و آغایان و امرا و اشراف و اعیان با لباس سوگواری در گریه و زاری درآمدند و پس از اقامت لوازم مصیبت جهة ترویح روح بزرگوار صاحبقران مغفرت شعار ختمات کلام پروردگار بجای آورده خیرات و صدقات باب باب حاجات رسانیدند

و دران ایام چندان حلوا و طعام بمستحقان دادند که قافلهٔ جوع از معدهٔ گرسنگان تا انقراض دوران رخت بربست بعد از آن گورکه خاص را بفغان
و ناله درآورده پوشش پاره ساختند و از کار بلند انداختند آنگاه میرزاده خلیل سلطان و شاهزادگان و خواتین و نوئینان را از کسوت عزا
بیرون آورده جامهٔ تعزیت همه را خلعتهای فاخره و جامهای طلا دوز و دیبا بیاراست و ابواب خزاین گشوده بمقدار زر و گوهر بمردم داد
که رسم افلاس از جهان برافتاد و کیفیت اسراف و اتلاف شاهزاده و زوال اقبال او عنقریب بسمت تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی

ذکر تعداد اولاد و احفاد صاحبقران والا نژاد

از اولاد ذکور صاحبقران مغفور در زمان وفات آنحضرت سی و شش نفر موجود
بودند بموجب این نسل میرزاده جهانگیر یازده چه از اصل چه از اعقاب مستغان محمد سلطان سه پسر مانده بود محمد جهانگیر نه ساله یحیی یکساله سعد
وقاص شش ساله و امیرزاده پیر محمد بن جهانگیر در سن بیست و نه سالگی بر سریر سلطنت کابل و غزنین تمکن داشت با هفت پسر قیدو نه ساله خالد
هفت ساله بوزنجر سعد وقاص سنجر قیصر جهانگیر و از نسل عمر شیخ بهادر نه پسر و پسرزاده در حیات بودند پیر محمد بیست و شش ساله با یک پسر عمر شیخ
هفت ساله رستم بن عمر شیخ بیست و چهار ساله با دو پسر عثمان شش ساله سلطان علی یکساله اسکندر بن عمر شیخ بیست و یکساله احمد بن عمر شیخ هیجده
ساله سیدی احمد بن عمر شیخ یازده ساله بایقرا بن عمر شیخ دوازده ساله و شاهزاده میرانشاه در سن سی و هشت سالگی هفت پسر و نبیره داشت
ابابکر بیست و سه ساله با دو پسر ایلنگر نه ساله عثمان چلبی چهار ساله عمر بن میرانشاه بیست و دو ساله خلیل سلطان بیست و یکساله ایجل ده ساله
سیورغتمش شش ساله و میرزا شاهرخ در سن بیست و هشت سالگی در خراسان پادشاهی مینمود و هفت پسر داشت میرزا الغ بیک و ابراهیم
سلطان هر دو در سن یازده سالگی اما الغ بیک پنج ماه از ابراهیم سلطان بزرگتر بود بایسنغر هشت ساله بود سیورغتمش شش ساله محمد جوکی سه ساله
جهان و فلان دو ساله بازوی یکساله و از بنات مکرمات صاحبقران مغفرت سمات هفده مخدره در پردهٔ عصمت میغنودند صبیهٔ صلبیهٔ
آنحضرت سلطان بخت بیگم بود که در حبالهٔ نکاح امیر سلیمانشاه بسر میبرد و از امیرزادهٔ شهید عمر شیخ بهادر سه مخدره مانده بود و از محمد سلطان
سه عفیفه و میرزا امیرانشاه چهار دختر داشت و میرزا شاهرخ یکی و میرزا پیر محمد جهانگیر سه و میرزا ابابکر و میرزا خلیل سلطان هر یک یکی و امیر
زاده سلطان حسین دخترزادهٔ حضرت صاحبقرانست و مادرش آکه بیگی بود و پدرش محمد بیگ بن امیر موسی والعلم عند الله تقدس و تعالی

ذکر اسامی خواتین و سراری حضرت صاحبقران مغفرت شعاری

خامهٔ عنبرین شمامه از نسب نامهٔ که در زمان خاقان
سعید عالیشان میرزا شاهرخ تالیف شده نقل مینماید که صاحبقران خجسته صفات در تمامی اوقات حیات هژده زن بحبالهٔ نکاح درآورد و اسامی
ایشان اینست اولجای ترکان آغا بنت امیر مسلا بن امیر قزغن که سلطان بخت بیگم از وی متولد شده خان زادهٔ پاک سرای ملک خانم بنت قزان
سلطان خان تومیش آغا که مادر میرزا جهانگیر و آکه بیگی بود دلشاد آغا دو غلات که از آنحضرت دختری داشت سعادت سلطان نام توغدی بی ساق
صوفی قنقرات تومن آغا بنت امیر موسی تایچوت بگل خانم بنت خضر خواجه خان دولت ترکان آغا سلطان آغا برهان آغا الوس آغا بنت امیر بیان
سلدوز خانی بیگ آغا موندوز آغا چلبان ملک آغا بخت آغا سلطان آرای آغا بکور نوروز آغا و از سراری آن مهر سپهر شهریاری اسامی بیست و
دو نفر بنظر درآمده بدین موجب طغای ترکان آغا که از قوم قراختای بود و میرزا شاهرخ از وی متولد شد جهان بخت آغا نگار آغا اوج برود آغا دولتبیک
آغا بیبی بیگ آغا ارزونی آغا منکلی بیگ آغا جونی قربانی که والدهٔ امیرزاده میرانشاه بود یادگار سلطان آغا خدادا آغا تولون آغا که والدهٔ
میرزا عمر شیخ بود دولت بخت بکار آغا ملکان شاه آغا فیلونی

ذکر بعضی از سادات و مشایخ و علما و اکابر که با صاحبقران معاصر بودند

بر ضمایر ارباب اخبار ظاهر و آشکارا خواهد بود که از این زمرهٔ عظیم الشان و طایفهٔ متعالی مکان جمعی کثیر و جمی غفیر در زمان فرخنده
نشان صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان انار الله برهانه بلاد جهان و امصار ایران و توران را بوجود شریف مشرف داشتند و کیفیت حال
تمامی آن طبقه از کتب تواریخ بوضوح نمی پیوندد لاجرم بر ذکر جمعی که شمه از احوال ایشان راقم این بنان را معلوم شده اختصار خواهد افتاد و من الله
الهدایة والرشاد

مولانا جلال الدین محمود زاهد مرغابی در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی بود و در متابعت
سنت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سعی بلیغ مینمود در ورع و تقوی بکمال داشت و همواره علم ادای طاعات و عبادات می افراشت

سرسع
آغا در سلطان
آغا دولت آغا
مرادبیک آغا
بیروز بخت آغا
کلدبری آغا
دل خوش آغا
برات آغا سنج
ملک
۴

ستوده
خصال
۲

پریشان
۴

می افراشت و فاتش در ماه ذی الحجه سنه ثمان وسبعین وسبعمائة اتفاق افتاد و در مرغاب هراة مدفون گشت **امیر سید علی بن شهاب بن محمد الهمدانی**
حاوی علوم ظاهری و باطنی و جامع فضایل صوری و معنوی بود در اوایل حال بقدم ارادت ملازمت شیخ شرف الدین محمود بن عبد الله المزدقانی نموده آنگاه
از شیخ تقی الدین علی الدوستی کسب روش طریقت فرموده و بعد از فوت شیخ تقی الدین باز رجوع بشیخ شرف الدین محمود کرد و گفت فرمان چیست شیخ متوجه شده فرمود
که حکم چنانست که در اقصای بلاد عالم بگردی امیر سید علی بموجب فرموده عمل نموده سه نوبت ربع مسکون را طواف کرد و بصحبت هزار و چهار صد ولی
رسید و چهار صد را در یک مجلس دید مصنفات امیر سید علی مانند کتاب اسرار النقط و شرح اسماء الله و شرح فصوص الحکم و شرح قصیده خمریه فارضیه
و ذخیرة الملوک در میان عرفا اشتهار دارد و وفاتش در سادس ذی حجه سنه ست وثمانین وسبعمائه اتفاق افتاد مرقد عطر فشانش در ولایت ختلانست
بابا سنکو درویشی مجذوب بود و از وی کرامات و خوارق عادات ظهور میپیوست در سنه ۷۸۲ که صاحبقران مغفور بعزیمت فتح خراسان
از آب آمویه عبور فرموده در قصبه اندخود با وی ملاقات کرد درویش از سر جذبه سینه گوشت بطرف امیر تیمور گورکان انداخت صاحبقران باین معنی
تفأل نموده گفت خدای تعالی سینه روی زمین را که خراسان است بما ارزانی داشت و فات بابا سنکو در اندخود روی نمود و قبرش همان جاست
مولانا زین الدین ابو بکر تایبادی جامع کمالات صوری و معنوی بود و در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی و چنانچه
در نفحات مسطور است مولانا زین الدین ابو بکر بحقیقت اویسی بوده است و از روحانیت حضرت شیخ الاسلام احمد جامی قدس سره تربیت
یافته در وقتی که امیر تیمور گورکان داعیه تسخیر هراة داشت در قصبه تایباد با جناب مولوی ملاقات نمود و آنجناب زبان بنصیحت آنحضرت
گشوده سخنان سودمند فرمود نقلست که در اثنای قیل و قال صاحبقران ستوده خصال از آن قدوه اصحاب وجد و حال سؤال کرد که شما چرا بر کرت
ملک غیاث الدین پیر علی را ارشاد نفرمودید تا ترک اعمال ناشایسته دهد مولانا زین الدین که او را نصیحت کردم قبول ننمود لاجرم ایزد تعالی شما را برو
گماشت و اگر تو نیز پا بند کان خدای تعالی برنهج عدالت سلوک ننمائی دیگری بر تو مستولی خواهد شد امیر تیمور گورکان فرمود که کیست آن شخص که او
بر من استیلا دست دهد جناب مولانا گفت عزرائیل امیر صاحبقران از شنیدن این سخن فال نیک گرفته گفت هیچیک از سلاطین را بر من ظفر دست
نخواهد داد و انتقال من از دار ملال باجل طبیعی خواهد بود وفات مولانا زین الدین ابو بکر در یوم روز پنجشنبه سلخ محرم الحرام سنه ۷۹۱ روی نمود و ملک عماد الدین
زوزنی در تاریخ وفاتش این قطعه نظم فرمود قطعه سنه احدی وتسعین بود تاریخ گذشته بهفصد از سلخ محرم شده نصف النهار از پنجشنبه که روح پاک
مولانای اعظم سوی خلد برین رفت و ملایک همه گفتند از جان خیر مقدم و دیگری از فضلا درین باب گوید بیت تاریخ وفات قطب
اوتاد یک نقطه بنه بآخر صاد **خواجه بهاء الدین نقشبند** نامش محمد بن محمد البخاریست و او را نظر قبول بفرزندی از خواجه محمد بابا سماسی بود
و تعلیم آداب طریقت بحسب صورت از سید امیر کلال نموده در نفحات مسطور است که خواجه بهاء الدین بحقیقت اویسی بوده است و از روحانیت
خواجه عبد الخالق غجدوانی تربیت یافته کسی از وی سؤال کرد که درویشی شما را موروثیست یا مکتسبی جواب داد که بحکم جذبه من جذبات الحق توازی عمل
الثقلین باین سعادت مشرف گشتم باز پرسید که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت سماع میباشد فرمود که نمیباشد گفت پس بناء طریقه شما بر چیست فرمود
خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق سبحانه و تعالی بیت از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان وفات
خواجه بهاء الدین در شب دوشنبه سیم ماه ربیع الاول سنه احدی وتسعین وسبعمائه اتفاق افتاد و یکی از فضلا جهة ضبط تاریخ آن واقعه این قطعه در سلک
نظم انتظام داد قطعه خواجه اعظم بهاء الحق والدین نقشبند آنکه مشهور ولایت شد بکمال منقبت مسکن و ماوی و چون بود قصر عارفان قصر عرفان
زین سبب آمد حساب رحلتش **خواجه علاء الدین عطار** موسوم بمحمد بن محمد البخاریست و در سلک اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند انتظام
داشت و خواجه در ایام حیات خود تربیت بعضی از سالکان راه حق را بدان جناب حواله مینمود و میفرمود که علاء الدین بار بر ما سبک کرده است
وفات خواجه علاء الدین در شب چهارشنبه بیستم رجب سنه اثنی وثمانمائه روی نمود و قبرش در ده نوچغانیانست **مولانا سعد الدین
مسعود بن عمر التفتازانی** ولادت با سعادت آن عالم ربانی و علامه عالم فانی در ماه صفر سنه اثنی وعشرین وسبعمائه در قریه الرجال تفتازان
که از ولایت نساست روی نمود و چون از سن طفولیت بمرتبه صبی ترقی فرمود آغاز تحصیل علوم و تکمیل فنون محسوس و معقول کرده در اندک زمانی در میدان

دانش قصب السبق از علمای متقدمین و متأخرین در ربوده شمیم قلم مشکین رقمش مشام جان مشتاقان روایح فضایل را معطر گردانید و فروغ اطوار افادت
مآثرش ریاض امید مقتبسان انوار کمالات را نضارت بخشیده آن جناب در شانزده سالگی آغاز تصنیف کرده شرح صرف زنجانی را مرقوم خامهٔ بلاغت انتما ساخت
بعد از آن مطول را باسم معز الدین حسین کرت تالیف نموده آنگاه در خوارزم که در آن زمان مجمع اعیان جهان بود متوطن شده مختصر تلخیص را بنام جانی بیک خان که
شمه از عدالت و احسان او سبق ذکر یافت در سلک انشا کشید و بی شایبهٔ لاف و گزاف چنانچه از مؤلفات آن عالم حمیده صفات بوضوح می‌پیوندد
لطافت تحریر و حلاوت تقریر و توضیح خفیات و تلویح خبیات و کشف مشکلات و رفع معضلات بر طبع نقادش ختم بود و بر ذمهٔ همت بلند همتش واجب
و حتم و در آن اوان که امیر تیمور گورکان عزیمت یورش خوارزم جزم فرمود ملک محمد سرخسی پسر خوردتر ملک معز الدین حسین برادرزادهٔ خود ملک پیر
محمد بن ملک غیاث الدین پیر علی که در آن سفر ملازم موکب همایون بود پیغام داد که هرگاه خوارزم فتح شود از آنحضرت رخصت طلبیده مولانا سعد الدین تفتازانی
را بسرخس روانه گردانی بنا علی هذا چون لمعان تیغ عالم ستان صاحبقران مغفرت آن خطه را در حیطهٔ تسخیر کشید و بکوچانیدن اهالی و موالی از آنجا اشارت فرمود
ملک پیر محمد از آنحضرت التماس نمود که مولانا سعد الدین را اجازت رفتن بجانب سرخس فرماید و امیر تیمور ملتمس ملک زاده را بعز قبول اقتران داد
جناب مولوی بسرخس رفت و بعد از آنکه حضرت صاحبقران بسمرقند بازگشت علما و فضلا و مشایخ ما وراء النهر بعرض رسانیدند که اگر چه تسخیر خوارزم
بندگان آستان سلطنت آشیان را میسر پذیرفت اما حاصل آن تعلق بملک محمد سرخسی گرفت آنحضرت از تفصیل این مجمل استفسار نموده آن جماعت عرضه داشتند
که حالا سرآمد علمای عالم و مقتدای فضلای بنی آدم مولانا سعد الدین مسعود التفتازانی است که لمعات مصنفات فصاحت صفاتش چون شعاع
خورشید شرق و غرب عالم را منور گردانیده و نفحات مؤلفات بلاغت آیاتش مانند نسایم فروردین شمال و جنوب تمامی روی زمین را خضرت
و نضارت بخشیده نظم چنان گرفت جهان را ظهور تصنیفش که آفتاب بود ذره بوقت ظهور دقایق سخن او خفی است همچو سها ولیک گشته چو
خورشید در جهان مشهور صریر کلکش در کشف مشکلات علوم چنانچه نغمهٔ داود در ادای زبور افاضل انام اقتباس انوار انواع فنون از اشعهٔ
ضمیر منیرش مینمایند و اماثل کرام التماس اصناف علوم از رشحات فیض خاطر خطیرش میفرمایند امیر تیمور از استماع امثال این سخنان رقم تاسف بر صحایف
روزگار خویش نگاشت و حکم جهان مطاع جهة استدعا حضور جناب مولوی بسرخس ارسال داشت مولانا سعد الدین نخست بهانهٔ عزیمت سفر حجاز
آن ملتمس را اجابت ننمود اما چون ثانیا فرمان صاحبقران در آن باب نفاذ یافت بجانب سمرقند توجه فرمود و چند سال بر مسند عز و جلال در آن
شهر بافادهٔ اهل کمال اشتغال داشت و چند تصنیف معتبر در آن مجمع فضلا و دانشور بر اوراق روزگار یادگار گذاشت و امیر تیمور در تعظیم آن پادشاه
علما و خسرو دانشمندان مبالغه بسیار مینمود و در مجالس آن جناب را بر زبر توشک خویش جای داده در وقت مراجعت تا سر طناب پیش
خانه متابعت میفرمود وفات مولانا سعد الدین در شهور سنه ۷۹۷ بوقوع پیوست قبرش در بلدهٔ سرخس واقع است و تصانیف آنجناب در تمامی
علوم عقلی و نقلی از غایت اشتهار حاجت بتعداد ندارد و هر جزو جزوه از تفصیل آن کتب را از جملهٔ تحصیل حاصل میشمارد و از مولانا سعد الدین
یک پسر ماند مولانا محمد نام و مولانا محمد نیز در سلک علما منتظم بود و مدتی ملازمت امیر تیمور مینمود از جناب شیخ الاسلامی ملاذ الانامی سیف
الملة والدین احمد بن شیخ الاسلام قطب الدین یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعد الدین مسعود استماع افتاده که فرمود در آن اوقات که جناب مولوی
در سمرقند تشریف داشتند جد من مولانا محمد در شهر هراة ساکن میبود و در آن ایام خبر با مرغاب و بعضی دیگر از علمای تقوی مآب رسید که مولانا
سعد الدین در مجلس صاحبقران ظفر قرین باکل طعامی که حلیت آن معلوم نیست مبادرت نموده و مینماید و ایشان زبان طعن و تشنیع دراز کرده گفتند
چگونه جایز باشد که مقتدای علمای روزگار لقمهٔ شبهه خورد و مولانا محمد از استماع این سخنان در تاب شده در آن باب رقعه به پدر بزرگوار خود نوشت
و التماس نمود که دیگر در مجلس حضرت صاحبقرانی دست بجانب خوردنی نبرد و آن نامه را بتواچی که از هراة متوجه ماوراء النهر بود داد و تواچی
مکتوب مولانا زاده را با سایر مکاتیب در دولیسان خود نهاده چون بسمرقند رسید دولیسان را بجنس پیش امیر تیمور برد و صاحبقران در اثنای مطالعهٔ
مکاتبات چشم بر نوشتهٔ مولانا محمد افتاده مضمونش را معلوم کرده از آن باب هیچ نگفت و مکتوب را بمولانا سعد الدین ظاهر نساخت و بعد از چند
گاه مولانا محمد بسمرقند تشریف آورده صاحبقران بلند منزلت را ملازمت فرمود آنحضرت مولانا زاده را تعظیم کرده التفات بسیار اظهار نمود

زانو زده

ملکیت

اظهار نموده در آخر مجلس خواجه محمود شهاب را که منصب وزارت داشت گفت که مبلغ پنج هزار دینار کپکی تسلیم خدام مولانازاده نمای تا صرف
مایحتاج خود کند خواجه محمود بنابر تعللی که از امیر یافته بود گفت در خزانه زر نقد نمانده اگر فرمان شود مبلغ مذکور را بر مزارعان ولایات برات نویسیم
امیر تیمور فرمود که از مزارعان آن وجه دیرتر بوصول میرسد و ما میخواهیم که مولانازاده درین شهر تقبیض گشته خواجه گفت مبلغ مذکور از ممر تمغا در عرض
دو روز بحصول می پیوندد اگر فرمایید آن وجه را تنخواه مدد معاش مولانازاده نماییم حضرت صاحبقران فرمود که فی الحال برات نوشته تسلیم کن
و خواجه محمود هم در مجلس مبلغ مذکور را بر تمغا سمرقند برات نوشته پیش مولانا محمد نهاد و آنجناب فاتحه خوانده و برات را برداشته از بارگاه بیرون
خرامید و در محلی که پا در رکاب کرده سوار میشد حضرت خاقان کس فرستاد تا عودتش را ببارگاه درآورد و در آنجا تبسم فرموده گفت مولانازاده کسی که زر
تمغا را که حرام ترین وجوه است برسم انعام از ما قبول نماید چگونه جایز باشد که مثل این پدری را که در عالم بعلم و دانش او کسی نیست از خوردن طعام
همو منع کند مولانازاده از استماع این عتاب خجل و شرمسار شده گفت من داعیه داشتم که از منزل برات را بخواجه محمود شهاب باز فرستم امیر تیمور
گفت اگر پشیمان بودی بایستی که در وقت نوشتن برات اثر کراهیت در بشره شما پیدا شدی و حال آنکه از روی فرح و سرور آنرا قبول فرمودی
آنگاه اشارت علیه نفاذ یافت که برات مذکور را از مولانا محمد ستانده پنجهزار دینار نقد از خزانه تسلیم نمودند و مولانا محمد بعد از فوت صاحب
قران در بلده فاخره هراة ساکن میبود و در سنه [illegible] بعلت طاعون از عالم انتقال نمود امیر سید شریف الدین علی الجرجانی در سنه
اربعین و سبعمائه در قریه طاغو از اعمال استراباد قدم از کتم عدم بعالم وجود نهاده فضای جرجان بل تمام جهان را بیمن مقدم شریف مشرف
گردانید و بعد از ترقی بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل فرموده در اندک زمانی سرآمد محققان عالم و مقتدای مدققان علما محترم گردید و در روضة
الصفا مسطور است که در سنه هفتصد و هفتاد و نه که شاه شجاع بن محمد مظفر در قصر زرد اقامت داشت امیر سید شریف الدین بنواحی اردو رسیده
خواست که با پادشاه ملاقات نماید و او را بواسطه کمال خویش دانا گرداند و در آن اثنا مولانا سعدالدین مسعود انسی را دید که بخدمت
پادشاه میرود خود را در لباس لشکریان نموده گفت مردی غریبم و تیراندازم و از ولایت مازندرانم بآن داعیه آمده ام که در نظر
اشرف شاه شجاع سه چوبه تیر اندازم امید آنکه هنگام فرصت ملتمس مرا بعرض رسانید و در رکاب مولانا سعدالدین تا در بارگاه پیاده آمد
مولانا گفت تو در همین موضع توقف نمای تا رخصت دخول حاصل کنم و چون مولانا بشرف ملاقات پادشاه فایز شد سخن تیرانداز غریب را
عرضه کرد شاه شجاع فی الحال او را طلبید و امیر سید شریف ببارگاه درآمده چون شاه شجاع از کیفیت تیراندازی پرسید جزوی که از نتایج طبع
شریف او مشتمل بر اعتراضات اصحاب تصانیف بود از بغل بیرون آورده بدست شاه شجاع داد شاه از مطالعه آن صحیفه بکمال امیر سید شریف دانا شده
مراسم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و نقد و جنس بسیار انعام فرموده آنجناب را همراه خویش بشیراز برد و منصب تدریس دارالشفاء خود را بآن سید
فضیلت انتما تفویض کرد و سید شریف ده سال در فارس بافاده اهل فضل و کمال پرداخته در سنه ۷۸۹ که امیر تیمور گورکان شیراز را فتح کرد حکم
فرمود که آنجناب بسمرقند تشریف برد و جناب سیادت نیابی افادت دستگاهی بموجب فرمان واجب الاذعان بآن بلده شتافته تا
زمان فوت صاحبقران آنجا میبود و در آن اوقات میان آن جناب و مولانا سعدالدین تفتازانی مباحثات روی نمود و در اکثر مجالس امیر
سید شریف بسبب حدت طبع و جودت ذهن بر جناب مولوی در بحث غلبه کرد بیت خدائی که بالا و پست آفرید زبردست هر
دست آفرید و چون امیر تیمور گورکان بجهان جاودان انتقال فرمود نوبت دیگر آن قدوه اولاد خیر البشر و مقتدای علماء دانشور
از ماوراءالنهر بشیراز شتافت و در آن دیار فی سنه ۸۱۶ وفات یافت و مصنفات امیر سید شریف بسیار است و در غایت اشتهار و بر اکثر
کتب متداوله متقدمین و متاخرین حواشی دقت آیین بلاغت قرین دارد چنانچه از زمان فرخنده نشان آنجناب تا غایت غالبا هیچ درسی
از افاده حواشی و مؤلفات فصاحت صفاتش خالی نبوده و مدت عمر شریفش هفتاد و شش سال بود مولانا عبدالله بن مولانا
لسان الدین محمد افضل حکماء زمان و اعلم منجمان دوران بود و احکام نجومی او مانند قضا و قدر تخلف نمی نمود بیت همه زیج فلک
جدول بجدول باسطرلاب حکمت کرده بد حل و صاحبقران خورشید محل نسبت بآن فاضل بی بدل التفات بسیار داشت

و آنجناب نیز همواره بلسان بخت و دولت در ملازمت بود و رقم اخلاص بر صحیفهٔ ضمیر مینگاشت مولانا نظام الدین شامی آنجناب را
شنب غازانی نیز گویند و اکثر وقایع و حالات صاحبقران خجسته صفات منقول از تاریخ آن فاضل کامل است و در مطلع سعدین مسطور است که از مولانا
نظام الدین مرویست که گفت در نوبت اول که امیر تیمور لشکر به بغداد کشید و سلطان احمد جلایر را منهزم گردانید از مردم دار السلام اول
من به بارگاه عالمپناه رفتم و آنحضرت بنظر التفات و عاطفت در من نگریسته بر زبان مبارک راند که خدای تعالی بر تو رحمت کناد که نخست از
متوطنان این بلده تو پیش ما آمدی و مرا تربیت فرمود و ایضا در کتاب مذکور مزبور است که در وقت محاصرهٔ حلب مولانا نظام الدین
در آن شهر اقامت داشت و بعد از فتح قلاع اهل الاسلام او را پیش فرمانفرمای انام بردند و رعایت یافت پوشیده نماند که توفیق میان این دو سخن
که در یک کتاب مسطور است خالی از اشکالی نیست و بهر تقدیر نزد راقم حروف آنچه بصحت پیوسته آنست که مولانا نظام الدین بعد از آنکه
بصحبت صاحبقران ظفر قرین مشرف گشت همواره بلسان دولت و اقبال ملازم درگاه جاه و جلال بود و در باب وقایع آنجناب تاریخی تالیف
فرمود شیخ شمس الدین محمد بن محمد الجزری نور الله مرقده مقتدای محدثان عالیشان و پیشوای دانشمندان بلند مکان بود بزهد و تقوی
معروف و بصلاح و سداد موصوف در ظفرنامه و مطلع سعدین مذکور است که در آن اوان که امیر تیمور گورکان ایلدرم بایزید را اسیر گردانید میرزا
محمد سلطان و امیر شیخ نور الدین را ببرسا فرستاد و جمعی از اکابر آندیار بطرف دریا بار فرار نموده بودند و لشکر ظفر شعار از عقب شتافته بیشتر آن مردم را
گرفتند شیخ شمس الدین محمد جزری و سید محمد بخاری و مولانا شمس الدین فناری از آنجمله بودند و امیر شیخ نور الدین شیخ شمس الدین محمد را همراه خود بپایهٔ سریر
اعلی برده در کوتاهیه بشرف ملاقات صاحبقران خجسته صفات رسانید و آنحضرت شیخ را منظور نظر التفات ساخته بصوب سمرقند فرستاد و آن
جناب تا زمان وفات امیر تیمور در ماوراء النهر اوقات شریف میگذرانید و تصحیح المصابیح را آنجا در سلک تالیف کشید و بعد از وفات
آنحضرت بدار السلطنه هراة شتافت و در ایام دولت میرزا شاهرخ در خامس ربیع الاول سنه ثلث و ثلاثین و ثمانمائه در شیراز وفات
یافت قاضی قطب الدین عبد الله الامامی بعلو قدر و رفعت مکان از تمامی اکابر و اعیان خراسان ممتاز و مستثنی بود و مدتی
مدید در کمال استقلال در آن مملکت بمنصب جلیلة المراتب قضا قیام و اقدام مینمود و اختیار داد و ستد موقوفات آن ولایت
نیز چندین گاه بتعلق بخدام عالیمقامش میداشت و تا آخر ایام حیات بر مسند جاه و جلال متمکن بود و همواره نقش امانت و دیانت بر سجل ضمیر و
صحیفهٔ خاطر می نگاشت نسب شریفش بابوبکر صدیق رضی الله عنه میرسید لاجرم آن نسبت را ملاحظه کرده نام خود را عبد الله الامامی مکتوب
میگردانید سید برهان الدین اشرف بن مبارکشاه در سلک اعاظم سادات و علما و اکابر اصحاب درس و فتوی انتظام داشت
و در سنه ثلث و ثمانمائه علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت شیخ کمال خجندی در سلک اکابر مشایخ روزگار و اعاظم شعرای
بزرگوار منتظم بود و علی الدوام بریاضات و عبادات اوقات گذرانیده گاهی اشعار آبدار بر لوح اعتبار نقش مینمود و در نفحات مسطور است که
ظاهرا اشتغال شیخ کمال بشعر جهت آن بوده که ظاهرش مغلوب باطن نشود چنانکه خود میگوید بیت این تکلفهای من در شعر من کلمینی یا حمیرای
منست از حضرت ولایت پناه خواجه عبد الله مرویست که فرمود شیخ کمال چندگاه در شاش ساکن میبود و در آن مدت اصلا بحیوانی رغبت
نمی نمود روزی والدهٔ من بوی گفت که چه شود اگر طعامی که در آن گوشت باشد میل فرمایید بر وجه مطایبه فرمود که هرگاه تو گاو خود را بکشی ما گوشت
بخوریم و حال آنکه پدرم را گاوی بود در غایت فربهی چون این سخن بشنید فی الحال گاو را بکشت و طعامی ترتیب کرده نزد شیخ برد شیخ جهت خاطر
ایشان مقداری از گوشت تناول نمود بلبل کلک نغمه سرای حقایق پناهی حضرت افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی نور الله مرقده
در بهارستان این نوا بگوش فضلای سخن آرا رسانیده که شیخ کمال در لطافت سخن و دقت معانی بمرتبه ایست که بیش از آن تصور نتوان کرد اما مبالغه
در آن طریق شعر وی را از حد سلامت بیرون برده است آنجناب در شعر تتبع خواجه حسن دهلوی نموده اما آن قدر معانی لطیف که در نظم وی است
در شعر حسن نتوان یافت و آنکه شیخ کمال را دزد حسن میگویند بنابر همان تتبع تواند بود و در بعضی از دیوانهاء آنجناب این بیت مسطور است بیت
کس بر سخنم هیچ رخنه نگرفت هرا معلوم میشود که دزد حسنم از حضرت ابوی مرحومی استماع افتاد که میرزا میرانشاه نسبت بشیخ کمال ارادتی

محققان

ارادتی تمام و عقیدتی لاکلام داشت و روزی بملازمت آنجناب رفته کمر مرصع برسم نذر نزد شیخ نهاد و بخلاف معهود شیخ آن کمر را برداشته
بخانه برد و بعد از لحظهٔ که بصحبت اصحاب معاودت کرد همه را متعجب یافته پرسید که یاران چرا متعجب اند یکی از حاضران کفت که زر دکمر دارند
شیخ تبسم کرده کفت کمر را بیارند و قسمت کنند وفات شیخ کمال در سنه ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاد و قبرش در تبریز است و این بیت را بر سنگ
لوح مزار آنجناب ثبت کرده اند بیت کمال از کعبه رفتی بر در یار هزارت آفرین مردانه رفتی مولانا محمد شیرین مشهور بمغربی
مرید شیخ اسمعیل سیسی و از اصحاب شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینیست و شیخ نورالدین عبدالرحمن از کبار مشایخ روزگار بود و در بغداد بسر
میبرد و در سنه خمس و تسعین و سبعمائه از نزد سلطان احمد برسم رسالت پیش امیر تیمور کورکان آمد و آنحضرت شیخ را التعظیم بسیار نموده معزز و مکرم رخصت
انصراف داد و مولانا محمد شیرین و شیخ کمال خجندی معاصر بوده اند و دایم با یکدیگر صحبت میداشته اند و دیوان اشعار مولانا محمد مشهور است
و این مطلع از غزلیاتش در نفحات مسطور است بیت ما مهر تو دیدیم ز ذرات گذشتیم از جمله صفات از پی آن ذات گذشتیم وفاتش
در سنه تسع و ثمانمائه روی نمود و مدت عمرش شصت سال بود مولانا صفی الدین ختلانی در سلک فضلاء ماوراء النهر انتظام داشت و بعضی
از وقایع امیر تیمور کورکان را بلغت ترکی بر لوح بیان مینگاشت شیخ محمود زنگی عجمی کرمانی بصفت فضل و لطف طبع موصوف بود و در اثناء
محاورات اکثر اوقات کلام موزون بر زبانش میگذشت چنانکه گویند اول نوبت بهمراهی شیخ علی ترک بخدمت امیر تیمور کورکان رسید و
چون آنحضرت پرسید که شما چه کسانید گفت بیت دو پیریم هر دو شکسته بهم علی ترک و محمود زنگی عجم و شیخ محمود بسیاری از وقایع حالات
صاحبقران پسندیده صفات را در سلک نظم کشیده و آن نسخه را جوش و خروش نام نهاده و در سنه ست و ثمانمائه که آنحضرت از یورش روم مراجعت کرده
بجهاد اشتغال داشت جمعی از اکابر کرمان مانند مولانا ضیاء الدین سراج و شیخ صدرالدین که قاضی آن ولایت بود و سید حمزه متوجه آستان سلطنت آشیان
کشتند و شیخ محمود نیز با ایشان همراهی نمود تا کتاب جوش و خروش خود را بگذراند و خود را بتجدید منظور نظر التفات آنحضرت کرداند اما بحسب تقدیر
در وقتی که از پل تفلیس که بر کنار آب بسته اند میگذشت در آب افتاد و آتش حیاتش فرو نشسته رخت بقا بباد فنا داد ع غرق دریای کرم بادا
همیشه جان او و پسر شیخ محمود مولانا قطب الدین آن نسخه را بنظر انور رسانیده بصلهٔ گرامند محظوظ و بهره ور شد این بیت مقطع بعضی از غزلیات شیخ
محمود است که بیت بنویس شعر محمود اگرت پسند افتد که بلطف ابن زنگی و گر از عجم نزاید مولانا علی بدر از جمله شعراء دارالسلطنه هراة بود
در سنه ۷۹۱ که میرزا امیرانشاه جهة دفع فتنه حاجی بیک جونی قربانی بهراة آمد در باغ زاغان نزول اجلال فرمود مولانا علی بدر بشرف ملازمت شاهزاده
مشرف گشته قصیده گذرانید که دو بیت اولش اینست نظم ای مهر رخ تو ماه منور گشته عالم ز نکهت زلف تو معطر گشته خط مشکین تو
بر صفحهٔ کافور عذار آیت حسن و جمال است مقرر گشته و شاهزاده نسبت بمولانا در مقام التفات آمده صلهٔ مناسب عنایت فرمود خواجه
عصمة الله بخاری در سلک اعاظم ناظمان مناظم سخن گذاری انتظام داشت دیوان اشعارش مشهور است و ابیات بلاغت آثارش
بر الواح خاطر فضلا مسطور و از آنجمله قصیده ایست که در مرثیه صاحبقرانی در سلک نظم کشیده و آن قصیده را نزد میرزا خلیل سلطان گذرانیده مشمول
نظر انعام و احسان گردید مطلع قصیده مذکور اینست مرثیه ای فلک خرگاه ویران کن که سلطان غایبست تخت گو بر خاک بنشین چون
سلیمان غایبست و چون خواجه عصمة الله در نظم اشعار تتبع امیر خسرو دهلوی مینمود و بسیاری از معانی آنجناب را در منظومات خویش درج فرمود
یکی از فضلا در آن باب گوید نظم میر خسرو را علیه الرحمه شب دیدم بخواب گفتمش عصمه ترا یک خوشه چین خرمنست شعرا و چون بیشتر از
شعر تو شهرت گرفت گفت باکی نیست شعر او همان شعر منست و تاریخ وفات خواجه عصمه شاعری ادا نموده بیت تاریخ وفات خواجه
عصمه هر کس که شنید گفت آمت مولانا نجم الدین العطاری در فن انشاء و علم املا سمیل زمان خود بود و ملازمت میرزا امیرانشاه
مینمود و در آن اوقات کامل التواریخ ابن اثیر را بفرموده شاهزاده مشار الیه از لغت عربی بزبان فارسی ترجمه کرد و بکمال فصاحت و بلاغت در آن
کتاب بجای آورد خواجه علی تبریزی الشطرنجی حافظ کلام الله بود و تمام صحیح بخاری را از شیخ شمس الدین محمد جزری رحمة الله علیه قرائت
فرموده در علم حدیث مهارت حاصل نمود و خواجه علی در فن شطرنج آنقدر وقوف داشت که صغیر و کبیر آن روزگار استادی وی را مسلم

دانشمند و غائبانه مانند حاضرانه بغایت نیکو میباخت و در مجلس شریف امیر تیمور گورکان همواره بآن لعب میپرداخت مولانا حسام الدین
ابراهیم شاه کرمانی حاوی فضایل نفسانی بود و در علم طب و معالجه مرضی ید بیضا می‌نمود و او نیز در قسم نرد و شطرنج مهارت داشت و ملازم
درگاه حضرت صاحبقرانی بود و در مجلس عالی راه می‌یافت و خواجه عبدالوهاب تبریزی و خواجه یوسف نجاری و استاد شمس الدین کازرونی نیز
از جملهٔ شطرنجبازان صاحبقرانی بوده اند و همواره ملازمت آستان سلطنت آشیان می‌نموده اند **گفتار در ذکر سلطنت میرزا خلیل
سلطان و بیان اسباب زوال دولت آن شاهزادهٔ عالی مکان** واقفان لطایف روزگار و عارفان تصاریف
اخبار باین حکایت عارف و برین روایت واقف خواهند بود که آنچه میرزا خلیل سلطان را از اسباب سلطنت و جهانبانی و مقدمات
ابهت و ملکستانی دست داد عجب اگر کسی را از ابتدای بنای پادشاهی تا الغایت میسر شده باشد چه آن شاهزادهٔ والا نژاد از
روی نسل و نسب نبیرهٔ پسری صاحبقرانی بود و بعد از وفات آنحضرت اکثر نوئینان کامران و امرای عالیشان و بسیاری از لشکریان فیروزی
نشان که در تاشکنت بودند او را بپادشاهی برداشته بیعت نمودند و بر جناح استعجال بجانب سمرقند روان شدند و بعد از وصول بنواحی
آن بلدهٔ فردوس مانند حکام و بزرگان و اعیان شهر بقدم فرمانبرداری شاهزاده را استقبال کردند و مقالید خزاین و کنوز بلا مانعش سپرده
لوازم نیاز و نثار بجای آوردند و در آن زمان شهری بآن معموری و جامعیت در تمامی ربع مسکون موجود نبود اکابر و افاضل و اعاظم و اماثل و
علما و اشراف و هنرمندان اطراف و اکناف در آن مصر جامع مجتمع بودند و وفور خزاین و دفاین و کثرت کنوز و ذخایر از نقود و اجناس
و جواهر بمثابه بود که قوت دراکهٔ مستوفیان ماهر از حصر و احصاء آن عاجز و قاصر می‌آمد و سایر اسباب پادشاهی از صنوف سیوف و تیر و کمان و جیبه
و جوشن و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه زیاده از آن بود که بوسیلهٔ تحریر و تقریر زبان شرح آن تیسیر پذیرد و مع ذلک چون سابقهٔ عنایت ازلی
رقم سعادت لم یزلی بر صحیفهٔ حال آن نهال گلزار اقبال نکشیده بود و رابطهٔ مشیت سبحانی قاعدهٔ قصر جهانبانی آن نوبادهٔ ریاض صاحبقرانی را
سمت استحکام نبخشیده در عرض چهار سال از آن همه موجبات سلطنت و جلال اثر نماند و مجموع آن خزاین و اموال در معرض تضییع افتاده هاتف
قضا نشان زوال آن دولت فرو خواند آری انوار ماهچهٔ آفتاب آثار لوای پادشاهی جز و حبات روزگار خواص بارگاه تخصیص برحمته من
یشاء نشانه و بمجرد اجتماع زر و گوهر و بسیاری سپاه و لشکر امور سلطانی و مهام کشورستانی نظام و انتظام نیابد نه هر که طرف کله کج
نهاد و تند نشست کلاه داری و آیین سروری داند و بسبب اقتضای ایام کامکاری و اختتام هنگام جهانداری میرزا خلیل سلطان
بعضی از قضا ربانی و تقدیر سبحانی آنشد که شاهزاده در زمان حیات امیر تیمور گورکان بنسبت جمیلهٔ شاد ملک نام که سابقا از سرای
امیر حاجی سیف الدین بود تعلق خاطری پیدا کرد و پنهان از حضرت صاحبقران او را در حبالهٔ نکاح در آورد و چون پرتو شعور پادشاه مرحوم مغفور بر آن قضیه افتاد
حکم فرمود که بر جا شاد ملک را به بند بکشند و میرزا خلیل سلطان او را گریزانیده در آن اوان که آقسولات محل نصب رایات نصرت آیات بود
نوبت دیگر بعرض رسید که شاهزاده شاد ملک را همراه دارد و قهرمان قهر پادشاه را فرمان داد و امیرزاده آن ضعیفه را حاضر ساخت و حکم پیوست
بقتل او نفاذ یافته سرایملک خانم بنابر ملاحظهٔ خاطر میرزا خلیل سلطان معروض داشت که صدف وجود این عورت بدر دانه از صلب میرزا خلیل سلطان
آبستن است بنابرآن امیر تیمور گورکان فرمود که او را به بیان آغا سپارند تا بعد از وضع حمل فرزند در محافظت نموده مادر را بغلامی سپاه دهد و بعد از
آن حوال صاحبقران بهمال آنز ارشتافته آنجا وفات یافت و شاهزاده بعز اقبال آن گلعذار پر غنج و دلال را در آغوش کشیده بمرتبهٔ شیفتهٔ حال
و مشعوف وصال وی گشت که از استصواب او اصلا تجاوز جایز نمیداشت بلکه زمام اختیار ملک و مال را بقبضهٔ تسلط آن سلیطه گذاشت
محبت بجان بود و در بند اذعان او نیز نقش خیر بفرمان او لاجرم مجاری امور ملک و مال میرزا خلیل سلطان از نهج صواب انحراف داشت
و شهزاده بر طبق مدعای محبوبه دست باسراف و اتلاف اموال گشاده مجموع نقود و اجناس کنوز خزاین را که بمبالغه محاسب وهم از جزر و تخمین
آن عاجز بود باندک زمانی صرف نمود و بتشتیت الجمعی داد که در آخر سبب ویرانی قصر کامرانی او گشت و قضیهٔ آن روش و بخشش بمثابه بود
کسی که سزاوار دیناری نبود اشترواری میبرد و مستحقی که شایستهٔ صنوف نوازش بود در آرزوی درمی میمرد و میرزا خلیل سلطان بتعلیم جانانهٔ جمعی

جمعی از مردم بیگانه را بانواع تربیت و اصطناع اختصاص بخشید و هر یک را قرینهٔ قارون ساخت و بدرجهٔ امارت و سروری رسانید از آنجمله حاکم
امرا و سران سپاه ملال گرفت و دماغ آن فرومایگان مختبط شده مواد فساد سمت تزاید پذیرفت و چون حشمت ده روزهٔ شاد ملک در نظر مخدرات
سراپردهٔ صاحبقران مرحوم تمکن نبود جهة انحطاط مرتبهٔ آن عقایف میرزاده خلیل سلطان را بر آن داشت که هر یک از خواتین و سراری آنحضرت را طوعاً
و کرهاً بیکی از ملازمان آستان خود در سلک ازدواج کشید و گروهی را که نسبت با و رتبهٔ مادری داشتند با جمعی از مردم ناجنس همنشین گردانید حور
فرشته سرشت را با عفریت زشت همدم ساخت و لعل بدخشانی را در سلک جزع یمانی انداخت طوطی شیرین سخن را با شیانهٔ زاغ و زغن فرستاد و عندلیب
نغمه پرداز را با غلیواز در یک قفص جا داد و بواسطهٔ صدور امثال این افعال ناهنجار طبایع صغار و کبار از میرزاده خلیل سلطان متنفر گردید و امور سلطنتش
اختلال پذیرفته آفتاب اقبالش بسرحد زوال رسید چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس **ذکر خاقان
منصور مظفر لوا معین السلطنة والدین شاه رخ میرزا** خاقان سعید میرزا شاه رخ پادشاهی بود صاحب سعادت متصف
بکمال عدل و عبادت و شجاعت رستم با زهادت ابراهیم ادهم همعنان داشت و هرگز خیال تجاوز از جادهٔ ملت بیضا بپیرامن ضمیر منیرش نمیگذشت مدة العمر
نماز چاشت از آن پادشاه اسلام پناه فوت نشد تا بصلوة مکتوبه چه رسد و مادام الحیوة هیچ آفریده را نیازرد مگر بمقتضای شریعت مؤید
همواره از روی اخلاص و نیاز بملازمت درویشان و گوشه نشینان می شتافت و بهر دیار که در میآمد اول بشرف طواف مزارات اولیا و
اتقیا را درمی یافت بعد از آن در میدان حرب چون کوه با شکوه در برابر خصم ثبات قدم می ورزید و در محراب طاعت از خوف و خشیت مانند
برگ بید از باد صرصر میلرزید در ایام عدالتش هیچ عوانی را زهره نبود که تیر در ناتوانی نکرد و در اوان جلالتش هیچ صاحب فرمانی یارا نداشت
که بساط ظلم گسترد نظم شد از انصاف آن شاه سرافراز بعهدش باز با گنجشک دمساز بصحرا گرگ با آهو شیر و نخجیر بهم آمیخته چون شکر و
شیر عوانی گر نمودی ظلم نیت طپانچه خوردی از دست رعیت ولادت همایون حضرت خاقان سعید در روز پنجشنبه چهاردهم ربیع
الآخر سنهٔ تسع و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد و در شهور سنهٔ تسع و تسعین و سبعمائه صاحبقران تاجبخش باج ستان زمام حکومت خراسان را در قبضهٔ
اقتدار او نهاد و بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنهٔ سبع و ثمانمائه آن پادشاه عالیشان از روی استقلال در خراسان بضبط امور ملک و مال پرداخت
و خطبه و سکه باسم شریفش مزین گشته در سنهٔ تسع و ثمانمائه مازندران را مسخر ساخت و در اواخر سنهٔ احدی عشر و ثمانمائه رایت نصرت آیتش بتسخیر ولایت
ماوراء النهر تافت و در سنهٔ سبع عشر و ثمانمائه مملکت فارس در حوزهٔ دیوان آنحضرت قرار یافت و در سنهٔ ۸۱۹ ولایت کرمان آن پادشاه عالیشان را مسخر
گردید و در سنهٔ ۸۲۳ قرا یوسف وفات یافته فتح آذربایجان بوقوع انجامید و در اواخر رجب سنهٔ مذکوره میان آنحضرت و اسکندر بن قرا یوسف محاربه
اتفاق افتاد و نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم علم پادشاه فرشته شیم وزیده اسکندر روی بهزیمت نهاد و در روز جمعهٔ ۲۳ ربیع الآخر سنهٔ ثلثین و ثمانمائه بدبختی
احمد نام در مسجد جامع هرات کاردی ببدن آنحضرت رسانیده بهمان لحظه احمد کشته شد آنحضرت را حکیم علی الاطلاق از آن زخم نجات بخشید و در سنهٔ
اثنی و ثلثین و ثمانمائه نوبت دیگر اسکندر متعرض ولایات عراق و آذربایجان گشته خاقان سعید بدانجانب شتافته در صحرای سلماس بین الجانبین
قتال دست داده باز اسکندر را انهزام یافت بعد از آن ممالک خراسان و بلخ و بدخشان و ماوراء النهر و ترکستان و زابلستان و سیستان و غزنین
و مازندران و عراق و فارس و آذربایجان در تحت تصرف خاقان گیتی ستان قرار گرفت و بیمن عاطفت و حسن معدلتش تمامی آن بلاد و امصار معمور
و آبادان گشته رفاهیت خلایق درجهٔ کمال پذیرفت معمار همت بلند نهمتش در اطراف ممالک محروسه بقاع خیر و ابواب البر مانند مساجد و خوانق
و مدارس و اربطه بنا نهاد و قری و قصبات مرغوب و مستغلات بقاع بر آن بقاع وقف فرمود و چون خاقان سعید چهل و سه سال باستقلال
تاج سلطنت و جهانبانی بر سر نهاد در ولایت ری در ذی الحجه سنهٔ خمسین و ثمانمائه عنان عزیمت بصوب عالم آخرت انعطاف داد و مدت
حیاتش هفتاد و دو سال بود و بعد از فوت پادشاه عالیجاه دست قضا ابواب فتنه بر روی روزگار عالم و عالمیان گشود و مولانا جلال الدین
لطف الله و مولانا صدر الدین ابراهیم و پسر عالی گهرش مولانا محمد امین و مولانا عبد الحمید فرومی در ایام عدالت آن پادشاه عدالت آیین
رایت صدارت می افراشتند و خواجه غیاث الدین سالار سمنانی و سید فخر الدین و خواجه نظام الدین احمد داود و خواجه غیاث الدین

بیر احمد خوافی و خواجه سید احمد شیرازی و امیر علی شغانی و خواجه شمس الدین محمد بالیجه در سلک وزرای میرزا شاهرخ انتظام داشتند گفتار در بیان
جلوس میرزا شاهرخ بر سریر سلطنت خراسان و وقوع مصالحه میان آنحضرت و میرزا خلیل سلطان خاقان سعید
و سلطان صاحب تایید فارس مضمار تفاخر معین السلطنه والخلافه شاهرخ بهادر که خلف صدق صاحبقران مغفور قطب الحق والدنیا
والدین امیر تیمور گورکان بود بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه در بلده فاخره هراة تخت سلطنت و جهانبانی را بوجود
خود مشرف ساخت و تاج خلافت و کشورستانی بر سر نهاده سایه معدلت و رعیت پروری بر مفارق جهانیان انداخت ولاة ولایات
انقیاد مثال لازم الامتثال نموده اظهار اطاعت و فرمان برداری کردند و بپای اخلاص عازم آستان آسمان اختصاص گشته شرایط چاکری
و خدمتکاری بجای آوردند و آنحضرت امرا و ارکان دولت را بعواطف خسروانه و عوارف پادشاهانه نوازش نموده درباره همگنان مراسم
انعام و احسان بتقدیم رسانید و بساط عدالت و نصفت گسترده بتمشیت مهام شریعت غرا و تقویت امور ملت بیضا قضاة و علما را مامور گردانید
و درین اثنا بمسامع جلال رسید که میرزا خلیل سلطان بخیال استقلال دار الملک سمرقند را مرکز رایت دولت ساخت و دست باتلاف و اسراف
خزاین و دفاین دراز کرده حاصل بحر و کان را برانداخت بنابران ضمیر خورشید نشان چنان اقتضا نمود که بیش از آنکه اختلال بامور ملک و مال راه یابد
رایات ظفر مآل قرین دولت و اقبال بصوب ماوراء النهر شتابد و امیر مضراب جاکو و امیر حسین صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را بضبط خراسان
تعیین نموده اعلام نصرت اعلام از دار السلطنه هراة بجانب کنار آب آمویه نهضت نمود و در منزل دره زنگی امیر سید خواجه بن شیخ علی بهادر از
سمرقند بموکب رسیده بتقبیل بساط بوس استسعاد یافت و کیفیت حال میرزا خلیل سلطان را مشروح معروض داشت آنحضرت بعد از تقدیم مشورت
امیر جلال الدین فیروزشاه بن ارغونشاه را جهة تعمیر برج و باره دار السلطنه هراة که از ایام استیلای امیر تیمور گورکان تا آن زمان ویران بود با
گردانید و امیر خواجه را بطوس فرستاد تا قلعه آنحدود را تعمیر نماید و بنفس نفیس عازم سمرقند شده چون بلنگر شیخ زاده بایزید اتفاق نزول افتاد میرزا
سلطان حسین که در ترکستان با امرا مخالفت کرده بود بملازمت شتافت و باصناف الطاف اختصاص یافت و از همان منزل خاقان سعید امیر
حمزه قوچین را برسم رسالت نزد امیرزاده خلیل سلطان فرستاده پیغام داد که تو مرا بجای فرزند و برادری بلکه بجان گرامی برابری و بهر چه تمنا
داشته باشی از ملک و مال دریغ نیست اما اکبر سن و تجارب ایام و معرفت بعادات و عوائد انام در انتظام مهام سلطنت دخلی تمام دارد
و اکثر امرا بسبب بعد مسافت و توهم مس آفت در غیبت ما اتفاقی کرده اند حالیا باید که بقدم بصیرت پیش آئی و بر آنچه متضمن استقامت
مملکت باشد با ما اتفاق نمائی و رایات ظفر آیات از اندخود گذشته بساحل جیحون رسید و در آن مرحله امیر شاه ملک از بخارا آمده خبر سلامتی
شاهزادگان عظام رسانید و موجب ابتهاج خاطر انور گردید و مقارن آن حال ایلچی میرزا خلیل سلطان شرف بساط بوس دریافته بوسیله امرا
عرضه داشت نمود که چون این معنی معین است که آنحضرت خراسان را بمصلحت ضبط ماوراء النهر باز نخواهند گذاشت امید آنکه بسعادت و دولت
فرموده حکومت آن مملکت را به بنده باز گذارند تا بنیابت آنحضرت شرایط عدالت بتقدیم رسانم و مادام الحیوة در مقام فرزندی و خدمت
کاری باشم خاقان سعید این ملتمس را اجابت فرمود و امیر شاه ملک را جهة آوردن شاهزادگان بخارا فرستاده عنان بگردانید بجانب دار السلطنه
هراة انعطاف داد و چون باندخود رسید امیرزاده سلطان حسین بموجبی فرار نموده بدانجانب آب رفت و همدران ایام خبر متواتر شد که میرزا خلیل
از سمرقند بیرون آمده عازم کنار آب جیحون است لاجرم امرا شهر بخارا را باز گذاشته امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان را بپایه سریر
اعلی آوردند و امیر شاه ملک بضبط کنار آب مامور گشته چون بدانجا رسید عرضه داشتی ارسال نمود مضمون آنکه از طرف سمرقند میرزا امیرک احمد
و امیر شمس الدین عباس و امیر ارغونشاه آمده اند اگر نواب کامیاب امیر شیخ نور الدین را بدین جانب فرستند تا با ایشان سخن گوید مناسب دولت
خواهد بود آنحضرت فرمود که شمس الدین و ارغونشاه بدینجانب آیند تا شیخ نور الدین پیش میرزا خلیل سلطان رود و چون این خبر بکنار آب رسید آن
دو امیر بی توقف بآستان سلطنت آشیان آمدند و از اینجانب امیر شیخ نور الدین بسمرقند رفت و درباب موافقت جانبین سعی بلیغ نمود
چنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان بعضی از خزاین صاحبقران مغفرت نشان را نزد امیرزاده پیر محمد ولیعهد فرستد و سلطنت ماوراء النهر

ماوراء النهر قناعت نماید و بعد از آنکه شیخ نور الدین باردوی ظفر قرین باز آمد خاقان سعید عازم هراة گردید و در خلال این احوال امیر سلیمانشاه که بمقتضای فرمان صاحبقران مغفرت پناه در فیروزکوه و حدود رستمدار حکومت مینمود از صولت سپاه میرزا میرانشاه گریخته بموکب همایون پیوست و رخصت طلبیده جهة آسایش سپاه ناحیه اندخود و شبرغان اقامت فرمود و اعلام نصرت اعلام بتاریخ بیست و دوم ذی العقده در دار السلطنه هراة نزول اجلال فرمود ذکر شمهٔ از کر و فر امیرزاده سلطان حسین و کشته شدن او بفرمودهٔ خاقان جمجاه و بیان مخالفت و یاغی گری امیر رکن الدین سلیمانشاه امیرزاده سلطان حسین اگرچه بصفت جلادت و پهلوانی موصوف بود اما از نشاء جنون بهرهٔ تمام داشت چنانچه در وقتی که صاحبقران مغفور در ظاهر دمشق نشسته خیال قتال با پادشاه مصر بر لوح خاطر مینگاشت تهیجی از آنحضرت گریخته پیش ملک فرج رفت و بعد از فوت جد بزرگوار با امرا و ارکان دولت آغاز مخالفت کرد و لشکری را که با او بودند متفرق گردانیده و بجانب سمرقند ایلغار نمود و چون دانست که بشهر در نمی تواند آمد از آب آمویه گذشته بموکب عالی خاقان سعید پیوست و با آنکه آن پادشاه جمجاه بنظر شفقت و عطوفت در وی مینگریست بار دیگر جنون او را بر آن داشت که در نواحی اندخود از اردوی همایون فرار نموده از آب بگذشت و در شهر سمرقند بمیرزا خلیل سلطان ملحق گشت و میرزا خلیل سلطان او را مشمول انعام و احسان گردانیده با امیر الله داد و ارغون شاه و تیمور خواجه اقبوغا و خواجه یوسف و بعضی دیگر از امرا و لشکریان بکنار جیحون فرستاد تا از جانب امیرزاده پیر محمد جهانگیر که در آن اوان از کابل ببلخ آمده بود خبردار باشند و در کنار آب خیال استقلال در دماغ امیرزاده سلطان حسین پیدا شده بهانه گنکاش امرا و سرداران را طلب داشت و تیمور خواجه و خواجه یوسف را شربت شهادت چشانیده جمعی را مقید ساخت امیر الله داد و ارغون شاه و منشر الحال مشاهده نموده بتضرع و زاری امان طلبیدند میرزا سلطان حسین ایشان را سوگند داد که از وی برنگردند و نایب خویش گردانید مقارن آن حال رقیه خانیکه حرم میرزا محمد سلطان که با اموال فراوان متوجه بلخ بود با آن حدود رسید میرزا سلطان حسین او را غارت نمود متوجه سمرقند گردید و میرزا خلیل سلطان از شهر بیرون آمده بعد از تقارب فریقین امیر الله داد و ارغونشاه و دیگر امرا که بر سبیل کره ملازمت میرزا سلطان حسین میکردند از وی جدا شدند و نزد میرزا خلیل سلطان رفتند بنابران در هشتم محرم سنه ۸۰۸ میرزا سلطان حسین از برابر لشکر سمرقند فرار نموده در نواحی اندخود و شبرغان بامیر سلیمان شاه پیوست و بین الجانبین قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافت و میرزا پیر محمد جهانگیر ایلچی نزد امیر سلیمانشاه فرستاده میرزا سلطان حسین را طلبید جناب امارت پناهی بآن سخن ملتفت نشد و غیرت پادشاهی میرزا پیر محمد جهانگیر را بر آن داشت که بطریق شبیخون بر سر ایشان تاخت میرزا سلطان حسین و امیر سلیمان شاه چاره منحصر در گریز دانستند و بهراة شتافته بخدام بارگاه شاهرخی پیوستند و آنحضرت بعد از تقدیم مشورت مبلغ صد هزار دینار کپکی و چند سر اسپ قیمتی بامیر سلیمان شاه عنایت کرده سرخس را سیورغال او گردانید و حکم فرمود که با میر مضراب و سید خواجه که در سبزوار بودند بپیوندد و از جانب میرزا میرانشاه که بکالیوش آمده بود واقف باشند و چون امیر سلیمانشاه روی بمقصد آورد امرا و شاهزادگان صلاح ملک در قتل میرزا سلطان حسین دانستند و نوشیروان برلاس آن شاهزادهٔ شجاعت پیشه را در بیرون دروازه عراق گردن زد و چون این خبر بسمع امیر سلیمانشاه رسید آغاز مخالفت کرده بحصار کلات رفت و خاقان سعید متوجه اندخود شد و امیر عبد الصمد حاجی سیف الدین را که داماد امیر سلیمان شاه بود بکلات روانه فرمود تا او را نصیحت نموده از مقام مخالفت بگذراند و امیر عبد الصمد با امیر مشار الیه ملاقات کرده سخنان دلخواهانه گفته بی حصول مقصود بازگشت آنگاه خاقان عالیجاه بموجب استدعاء امیر سلیمان شاه میر جهان ملک را نزد او فرستاد و چون جهان ملک نیز مانند عبد الصمد باز گردید رایات ظفر آیات بر جناح استعجال بصوب کلات نهضت فرمود و امیر سلیمان شاه بعد از تحقق آن خبر بطرف سمرقند گریخت و خاقان سعید بسلامت مراجعت نموده در هفتم جمادی الاولی سنه مذکور بدار السلطنه هراة رسیده میرزا الغ بیگ و امیر شاه ملک را بضبط اندخود و شبرغان مامور گردانید و چون فصل شتا بگذشت و بار دیگر لشکر سلطان بدیع آثار بهار عازم کوه و دشت صحرا گشت خاقان سعادت نشان جهة مصلحت ماوراء النهر بییلاق بادغیس خرامید و در منزل قزل رباط خبر محاربه میرزا پیر محمد جهانگیر و میرزا خلیل سلطان بتواتر انجامید ذکر محاربهٔ میرزا پیر محمد و میرزا خلیل سلطان و بیان بعضی از وقایع و حوادث خراسان در آن اوان که امیرزاده الغ بیگ و امیر شاه ملک در نواحی بلخ و شبرغان بودند میرزا پیر محمد جهانگیر قاصدی فرستاده امیر شاه ملک را طلب داشت و آنجناب ببلخ رفته در مخالفت میرزا خلیل سلطان با شاهزادهٔ مشار الیه اتفاق

نموده ایلچی سخندان جهة گفت و شنید وصیت حضرت صاحبقران در باب ولایت و عهد و بیعت بسمرقند فرستادند چون آن قاصد بپایه سریر
میرزا خلیل سلطان رسید و سخنی که داشت معروض گردانید میرزا خلیل سلطان جواب داد که خداوندی که سلطنت اکثر ممالک جهان را بامیر تیمور
گورکان عنایت کرده بود اکنون ایالت سمرقند را بمن عنایت فرموده میرزا پیرمحمد و امیرشاه ملک از استماع این جواب در تاب شده میرزا الغ بیک را
باخود ملحق گردانیدند و با سپاهی جنگجوی از آب آمویه گذشته و میرزا خلیل سلطان ایشانرا استقبال نموده در روز دوشنبه ۲ ماه رمضان سنه ثمان و ثمانمائه در حوالی نسف
لشکر هر دو طرف صف کشیدند و دلاوران بلخ و ماوراء النهر از روی خشم و قهر در هم آویختند میرزا خلیل سلطان بنفس نفیس بر قول میرزا پیرمحمد حمله کرده ایشانرا از
جای برداشت نخست قوم ارلات بگریختند و جوانغار و برانغار نیز پریشان شده میرزا پیرمحمد و میرزا الغ بیک و امیرشاه ملک قرین صحت و سلامت بآن
جانب آب رسیدند و حضرت خاقان سعید در ییلاق بادغیس این خبر شنیده عازم ماوراء النهر گردید و میرزا الغ بیک و امیرشاه ملک در اثناء راه بشرف ملازمت
دریافته جناب امارت مآبی بهانه ضعف الاغان رخصت یافت که مدتی بیگاه در بادغیس باشد و چون منزل قشون مضرب خیام اردوی همایون گشت
ایلچی از نزد میرزا خلیل سلطان آمده از زبان شاهزاده معروض داشت که هیچ ما بر آن عهد و فائیم که بستیم بدوست اما چون میرزا پیرمحمد از آب گذشته
متعرض حدود سمرقند گشت بضرورت پای در میدان مخالفت نهاده دفع او کردیم و حضرت خاقانی مرید جوی قربانی را همراه ملازم میرزا خلیل سلطان بدان
صوب ارسال داشته پیغام داد که ما نیز هیچ بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود لیکن بکنار آب خواهیم آمد باید که آن فرزند نیز بدانجانب آید تا سخنی که
باشد بگوئیم و قواعد عهد و پیمان را مجدداً تشیید گردانیم و اگر خود نیاید بعضی از مردم معتمد را بفرستد و چند روز موکب نصرت شعار در ییلاق یورتقان
وایلار توقف نموده و در آن یورت مرید باز آمده دولت خواجه نامی را از نوکران میرزا خلیل سلطان همراه آورد و از زبان شاهزاده معروض داشت
که آنحضرت هر کرا مصلحت دانند بکنار آب فرستند که ما امیر الله داد و ارغون شاه را نامزد آنجانب کرده ایم خاقان عالیجناب امیر مضراب و جناب شریعت
پناه قاضی عبدالله را جهة تمشیت آن مهم ارسال نمود در خلال این احوال بعرض رسید که امیرشاه ملک بواسطه کمال اعتبار و اختیار امیر سید خواجه که
منصب امیرالامرائی داشت در تاب است و بدان جهة ضعف الاغان را بهانه ساخته از یورتش تخلف نموده است بنابران خاقان نصرت نشان سیفل
تواجی را پیش امیر مشار الیه فرستاد و پیغام داد که مقرر چنان بود که چون بیگاه در بادغیس توقف نماید بموکب همایون ملحق گردد و حالا چند روز از
موعد گذشته باید که فی الحال بدینجانب شتابد والا در این مملکت نباشد و رایات نصرت آیات عازم دار السلطنة هراة گشته امیرشاه ملک از راه
ایکه النک بلخ رفت و چون خاقان سعید قرین دولت و اقبال مستقر سریر جاه و جلال رسید امیر سید خواجه با وجود جلوس بر مسند امیرالامرائی و استقلال
در حل و عقد امور ملکی و مالی خیال فتنه و فساد کرده جمعی امیرزادگان مثل سیف الدین عبدالصمد و طاهر و فاضل و شمس الدین و شیخ علی پسران اوچ قرا بهادر
و جمهور ملک و دولدای را با خود متفق ساخت و نماز شام غره ذی الحجه سنه ثمان و ثمانمائه از چرغ النک سوار شده علم عزیمت بصوب ولایت جام برافراشت
و همان لحظه خاقان سعید از آن حرکت ناهنجار خبر یافته در نیمشب با جمعی که در آستان سلطنت آشیان حاضر بودند از عقب گریختگان روان شد و علی الصباح
در صحرای نوبرکت بدیشان رسیده فرمود که بچه جهة خیال فاسد و مخالفت نموده اید سید خواجه با اتباع از اسپ فرود آمده روی بر پای مبارک حضرت
شاهرخی نهاده و بجریمه خویش معترف گشته در رکاب ظفر انتساب متوجه هراة گردید بعد از وصول بسر پل مالان خاقان کامکار پیشتر بمستقر عز و جلال خرامید
و بعضی از موافقان سید خواجه با وی گفتند که اگر میرزا شاهرخ از سر جریمه تو در گذرد بی شبهه فردا هر یکی را از ما بعقوبتی قتل فرماید که موجب عبرت خلایق گردد بار دیگر
همه متفق شده بقدم خلاف عازم طوس گشتند و خاقان سعید امیر حسن صوفی ترخان و امیر قربان شیخ را نزد سید خواجه فرستاد تا او را نصیحت کنند و باز گردانند و آن دو امیر
صائب تدبیر بسید خواجه رسیده سعی بسیار نمودند که از سر مخالفت در گذرد و گردن بحلقه موافقت در آورد اما فائده بر آن مترتب نگشت و مقارن آن حال
توکل تمور تواچی از پیش امیر مضراب و قاضی عبدالله آمده معروض داشت که تا غایت در کنار آب انتظار کشیدیم و میرزا خلیل سلطان خلف وعده نموده هیچکس
نفرستاد حکم همایون نفاذ یافت که مشار الیهما باز گردند و رایات نصرت آیات حضرت خاقانی در بیست و سیم ذی حجه مذکوره از عقب سید خواجه نهضت
نموده روزی چند مرغزار بستو مخیم عساکر ظفر انجام گشت و در آن مقام امیر مضراب از کنار آب رسیده سعادت بساط بوس دریافت و مقارن آن حال
از جانب طلبس نوکر امیر یوسف خلیل که داروغه آنجا بود آمده مکتوبی را که امیر سید خواجه مصحوب برادر خود یوسف خواجه بمیرزا اسکندر بن عمر شیخ فرستاده بود

نسخه: حسین

نسخه: ملازم

بود و در اتخاذ کرکرده که عنقریب ممالک خراسان را جهت برادر شما مستخلص میگردانم بنظر انور رسانید و آنحضرت دل از اطاعت سید خواجه برکرفته بتاریخ غرهٔ محرم الحرام سنه تسع و ثمانمائه متوجه طوس شد و چون در مشهد مقدسه رضویه علی راقدها التحف الصلوة والتحیه نزول اجلال اتفاق افتاد سید خواجه که در قلعهٔ کلات تحصن نموده بود در روی بصوب استراباد نهاد و رایات ظفر نشان بصوب جرجان در حرکت آمده پس از وصول بیلغر نواحی خبوشان امیر شاه ملک از نتیجهٔ رسید منظور نظر التفات گردید و خاقان سعید قرین نصرت و تایید از آنجا نهضت فرموده ییلاق سلطان را از فر نزول همایون غیرت افزای فضای گردون گشت و از آن مقام حسن و جهم اعتصام سنکلی تیمور تاجیان را که آداب رسالت و رسوم سفارت نیکو میدانست پیش پیرک پادشاه حاکم جرجان فرستاد و پیغام داد که ما سید خواجه را از حضیض مذلت و خواری باوج عزت و سرداری رسانیده بودیم او کفران نعمت نموده از ما گریخته بدان جانب التجا کرده است طریقهٔ آنکه کلشن عهد و پیمان قدیم را بآب حسن اخلاص و اتفاق سرسبز دارند و سید خواجه و اتباع او را در آن ولایت نگذارند و یقین دانند که اگر از فرموده تخلف خواهید ورزید نسیم لطف دوست نواز بصرصر قهر دشمن گداز تبدیل خواهد یافت و آنچه در پس پردهٔ غیب مستور است بنوعی ظاهر خواهد گشت که تدارک نپذیرد و منکلی تیمور نزد پیرک پادشاه رفته و میرانشاه نیز در همان موضع چند روزی توقف نمود و در آن ایام میرزا عمر بدرگاه عالمپناه رسید اظهار اخلاص و نیاز فرمود و چون خامهٔ داستان سرای سخن بدینجا رسید مناسب چنان نمود که نخست حالات میرزا میرانشاه و اولاد عظام آن عالیجاه تا زمان ملاقات میرزا شاهرخ و میرزا عمر در سلک تحریر انتظام یابد آنگاه پرتو اهتمام بر تقریر فتح استراباد تابد

گفتار در بیان وقایعی که بعد از فوت امیر تیمور گورکان بمیرزا میرانشاه و اولاد عظام او دست داد و ذکر رسیدن میرزا عمر بآستان سلطنت آشیان خاقان عدالت نهاد

صاحبقران والا نژاد در وقت مراجعت از یورش هفت ساله تختگاه هلاکو خان را با میرزاده عمر شیخ بن میرزا میرانشاه عنایت فرمود و ایالت دار السلام بغداد را به برادر بزرگترش میرزا ابابکر رجوع نمود و مقرر ساخت که میرزا میرانشاه در بغداد باشد و میرزا ابابکر بجاره مبتلا میرزا عمر عنان کشته از استصواب او در نگذرد بنابران چون خبر فوت امیر تیمور گورکان بآذربایجان رسید میرزا عمر از پدر و برادر کناره جستگی برگرفت و خطبه و سکه بنام خود کرده از روی استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخت و امیر جهانشاه جاکو که امیر الامراء میرزا عمر بود بعد از تحقق خبر فوت امیر تیمور باغوای جمعی از اهل فساد قصد قتل نوکران معتبر میرزا عمر نموده صباح روز ۲۲ ماه رمضان بآستان اقبال آشیان رانده مولانا قطب الدین اوبهی و داراب توشنجی و شیخ محمد تواچی و عبد الخالق ولد تیمور سکورچی را با بعضی دیگر از بیگناهان معروض تیغ سیاست گردانید و بخیال استقلال روی بسراپردهٔ پادشاهی نهاد و میرزا عمر پای وقار استوار داشته طایفه از نیاقان و خانه بچگان را مکمل و مسلح بجنگ امیر جهانشاه فرستاد و لحظه فلحظه مردم شاهزاده زیاده میشدند و هر دم اتباع جناب امارت مآبی کمتر میگشتند بنابران امیر جهانشاه روی بگریز آورد و عمر تابان با جمعی از بهادران او را تعاقب نموده نماز دیگر همان روز بوی رسیدند و فی الحال بقتلش رسانیدند و میرزا عمر بخلاف متصور عمر تابان را معاتب ساخته باز ماندگان امیر جهانشاه را بنواخت مقارن اینحال میرزا ابابکر از کرمان بعزم بغداد به تبنک آمده قصد ییلاق همدان کرد و جهت استجازه ایلچی نزد برادر فرستاد و میرزا عمر فرستاده را نوازش نموده پیغام داد که ملتمس چنانست که آن برادر بزودی بدینجانب تشریف آورند تا مهمات ملکی و مالی را باتفاق یکدیگر فیصل دهیم و میرزا ابابکر بر این سخن اعتماد کرده با دویست سوار بمیرزا عمر پیوست و هماندروز گرفتار شده در قلعهٔ قهقهه محبوس گشت و چون میرزا میرانشاه از قید و حبس میرزا ابابکر خبر یافت بصوب خراسان در حرکت آمده تا کالپوش استراباد عنان بگران باز نکشید و میرزا عمر بعد از گرفتن برادر و گریختن پدر بفراغت هر چه تمامتر باستمالت سپاهی و رعیت پرداخت و در آن اثنا درویشی بابا بیکی نام در مراغه پیدا شده کرامات و خوارق عادات ظاهر ساخت و میرزا عمر بتقبل در ویش حکم فرمود و بابا در حین عزیمت سفر آخرت بر زبان راند که روزی ما چنین مقدر بود اما معلوم خواهد کرد که بعد از این چه فتنها حادث خواهد شد چون از واقعهٔ بابا سه روز گذشت در هشتم محرم الحرام سنه ثمان و ثمانمائه خبر تخلص میرزا ابابکر متواتر گشت تبیین اینمقال آنکه میرزا ابابکر بعد از اندک زمانی که مقید و محبوس بود جمعی از اهل قلعه را با خود یار گردانیده متفق ساخت و بنیاد حیات عادل اغراچی و عیسی قورچی و شیخ حاجی را که از جملهٔ محافظانش بودند بر انداخت و قلعهٔ سلطانیه را در حیز تسخیر آورد و خزانه و جبه‌خانه را تصرف کرده مجموع آن نقود و اسلحه را بر ملازمان خود قسمت نموده روی بصوب خراسان نهاد و در کالپوش استراباد به پدر پیوسته عنان مراجعت انعطاف داد اما میرزا عمر بعد از شنیدن این خبر

بسلطانیه رفت و آن بلده را بجمعی از اهل اعتماد سپرده از راه سجاس و سرای باقا در حرکت آمده مقارن آنحال شیخ خسرو شاهی از جانب سمرقند
رسید متقبل شد که هرچه میرزا ابابکر از خزانه سلطانیه برده باندک زمانی کفایت نماید و عمال را در مصادره کشیده بمتمولان تبریز تحمیلات نامعقود نمود
و میرزا عمر بداعیه آنکه امیر بسطام جاکیر را که بادی در مقام نفاق بود بدست آورد عزیمت شهراو فرمود و بسطام از راه قراباغ با میر شیخ ابراهیم شروانی
پیوست بنابرین میان میرزا عمر و شیخ ابراهیم نایره نزاع اشتعال یافت و هر یک با لشکری بکنار آب کر شتافته در برابر یکدیگر منزل گزیدند و پس از هفته
خبر باردوی میرزا عمر رسید که میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر بر قلعه سلطانیه استیلا یافته هر کس که آنجا دیدند اسیر کردند و هرچه یافتند بغارت بردند
لاجرم میرزا عمر با امیر شیخ ابراهیم گرگ آشتی کرده طبل مراجعت فرو کوفت و بعد از نزول بمنزل سیاه کزر مرد و عمر تابان و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین
و عبدالرزاق و اولاد امیر ساربان قوچین و شیخ خسرو شاهی طریق بیوفائی مسلوک داشته بمیرزا ابابکر و میرزا میرانشاه ملحق شدند و میرزا ابابکر عمر تابان و اولاد او را
منظور نظر تربیت گردانید و شیخ ظالم را با سایر کرجیکان بسیاست رسانید آنگاه باستصواب بعضی از مصلحت اندیشان تختی زرین ترتیب نموده میرزا میرانشاه را بر آن
نشاند و اسم پادشاهی بروی اطلاق کرده روزی چند بجشن و سور و لهو و سرور پرداخت و میرزا عمر بعد از تفرق لشکر از راه کاورود بمراغه رفته بمدد امیر الیق
ترکمان و سایر برلاس و جمعی از سلدوزیان مستظهر شده بجانب تبریز در حرکت آمد و علیکه بن خالی پیشتر به تبریز شتافته آغاز ظلم و تعدی کرد لاجرم خاص و
عام هجوم کرده خواجه پیر علی را که مبلغ صد هزار دینار تحصیل نموده بود بقتل رسانیدند و تراکمه را از شهر بیرون کرده دروازها را مضبوط ساختند و میرزا
عمر امرای ترکمان را اجازت حرب داد و در آن اثنا خبر قرب وصول میرزا ابابکر بتحقیق پیوست و چون میرزا عمر قوت مقابله و مقاتله نداشت علم عزیمت
بصوب اصفهان برافراشت حاکم آن بلده میرزا رستم مراسم استقبال قیام نموده لوازم تعظیم و تبجیل تقدیم رسانید و طویهای پادشاهانه کرده از دقایق مهمان نوازی
دقیقه نامرعی نگذاشت آنگاه آن دو پادشاه شجاعت پناه بر سر اغرق میرزا ابابکر که در سوق بلاق غافل نشسته بود ایلغار کردند جهات و اموال فراوان بدست
آورده باصفهان بازگشتند و میرزا رستم در مقر عز خود توقف نموده میرزا عمر بشیراز رفت و میرزا پیر محمد او را باعزاز و احترام تمام بشهر درآورده جشنهای
خسروانه ترتیب داد و تحفهای پادشاهانه بر طبق عرض نهاد و میرزا عمر آن زمستان در شیراز بتنعیم و تنازادوقات گذرانیده در اوایل فصل بهار برافقت میرزا
پیر محمد عازم اصفهان گشت و میرزا اسکندر نیز از یزد در حرکت آمده بدیشان پیوست و از آنجانب میرزا ابابکر چون چند روزی اسم پادشاهی بر پدر
اطلاق کرد رقم خلع بر صحیفه حالش کشیده خود بر سریر سلطنت تکیه زد و در اواخر جمادی الاخری سنه مذکوره به تبریز شتافته لشکریان در منازل رعایا
فرود آمدند و تفرقه بسیار بعجزه و ضعفا رسید و چون خبر اتفاق اولاد میرزا عمر شیخ با میرزا عمر بسمع میرزا ابابکر رسید بطرف اصفهان نهضت فرمود و بعد از
وصول بجرباذقان شنیدند که امیر بسطام جاکیر تبریز را مسخر گردانیده مهم آذربایجان را از یورش اصفهان اولی دانسته عنان مراجعت معطوف ساخت و اولاد
میرزا عمر شیخ و میرزا عمر این خبر شنیده از اصفهان بیرون شتافتند و عنان بکران بتکامیشی میرزا ابابکر تافتند و چون اینخبر در فرقون ارغون بسمع میرزا ابابکر
رسید لشکریان خود را استمالت داده بعزم رزم اعدا باز گردید و در نواحی درگزین تلاقی آن سلاطین جلادت آیین دست داده از هر دو جانب مردم
مرد و کردان صف نبرد در میدان کین آراستند و از صباح تا رواح باعدام و افنای یکدیگر پرداختند و در آن روز قرب چهار هزار سوار و پیاده از طرفین
کشته گشته بهنگام شام هر یک از آن دو طایفه بمعسکر خویش فرود آمدند و شب همه شب پاس داشته روز دیگر که جمشید خورشید با تیغ زر آمد و میان مواکب
کواکب خنت بار از هر دو جانب افغان و غریو کوس برخاست و نایره قتال التهاب یافته میرزا مظفرالدین ابابکر با هفتصد سوار جرار بر قلب لشکر
مخالف که محل قرار میرزا پیر محمد بود حمله نمود و او را از پیش برداشته میمنه و میسره را نیز مجال توقف نماند و اصفهانیان در شهر متحصن شده میرزا ابابکر آغاز
محاصره کرده چون نزدیک بآن رسید که اصفهان مستخلص شود میرزا ابابکر شنید که امیر شیخ ابراهیم و امیر بسطام جاکیر بفراغت در تبریز نشسته اند و شیخ
حاجی عراقی بمحاصره سلطانیه مشغولست بنابران با اصفهانیان صلح گونه در هم پیچیده عنان بصوب آذربایجان انعطاف داد و میرزا عمر چون دانست
که اولاد میرزا عمر شیخ دیگر در برابر میرزا ابابکر نمیتوانستند آمد از ایشان جدا شده روی بدرگاه عالمپناه حضرت خاقان سعید شاهرخی آورد و در غره
ربیع الاول سنه سبع و ثمانمائه ییلاق بیلقان بموضع خواجه قنبر سعادت دستبوس دریافته منظور نظر التفات و عنایت گشت و جمیع حشم و خدم او
بانعام صنف فاخره و اسپان تازی نژاد مفتخر و سرافراز شدند و مقارن آنحال هنگی تمور که برسم رسالت نزد بیرک پادشاه رفته بود باز آمده جواب

جواب بر وفق صواب نیافت بنابران خاقان عالی مکان بعزم فتح جرجان از ییلاق بلغین نهضت نمود **ذکر محاربهٔ حضرت خاقان سعید با پیرک پادشاه و انتقال نمودن حکومت استراباد با میرزاده عمر بن میرزا میرانشاه** در اوایل فصل خریف که خریف برد
در اطراف باغ و بستان آغاز دست برد کرد و از آتش صرصر لشکر خزانی حرارت هوای تابستانی روی بانهزام آورد خاقان سعید بتائید ملک مجید
بجلگاه مازندران درآمد و چون بموضع سیاه بلاد معسکر فرمانفرمای بلاد و عباد گشت ناگاه پیرک پادشاه باتفاق سید خواجه و عبدالصمد حاجی
سیف الدین و شمس الدین اوچ قرا قلب میمنه و میسره آراسته مانند شیر ژیان از بیشهٔ مازندران بیرون آمد و لشکر قیامت اثر برابر اعدا صف آرای
گشته میرزا الغ بیک و امیرشاه ملک و امیر موسی کا در برانغار منزل ساختند و میرزا عمر و امیر یوسف خلیل و امیر جهانملک در جوانغار علم جلادت
برافراختند و حضرت خاقانی با امرای ترخانی در قول قرار گرفتند و لشکر چون دو دریای اخضر از صرصر حملهٔ بهادران غضنفر اثر در تموج آمد
و غبار معرکهٔ پیکار بتصاعد نمود و شمشیر آتش فعل آبدار سرهای گردنکشان را بر خاک مذلت و هوان افکند **نظم** زمین شد ز خون یلان لاله
گون همه سو روان گشت دریای خون ز شمشیر خونبار ببر نامدار بغلتید سر از بدن بیشمار آخر الامر بنسیم عنایت سبحانی از مهب وما النصر الا من عند الله
بر پرچم علم خاقان عالیجاه وزیده و پیرک پادشاه با اتباع و اشیاع همه کبود لب و زرد روی و سرخ سرشک پای در وادی فرار نهاد و پیرک پادشاه
بخوارزم گریخته سید خواجه و عبدالصمد راه دراز شیراز پیش گرفتند و شمس الدین اوچ قرا و سید حسام خواهرزادهٔ سید خواجه بدرگاه عالمپناه التجا کرده عنایت
یافتند و تمامی خطهٔ جرجان بحیطهٔ تصرف خاقان ملک ستان درآمده سید عزالدین هزار جریبی برادر خود را با پیشکشهای لایق باستان معدلت آشیان
فرستاد و خطبه بنام همایون خوانده التزام باج و خراج نمود و حاکم ساری سید مرتضی نیز مطیع و منقاد گشته ابواب اخلاص و اطاعت گذاری بر روی روزگار
خویش گشود آنگاه خاقان عالیجاه ایالت ولایت استراباد را بمیرزا عمر عنایت کرده اسباب سلطنت او را مرتب داشت و رایت نصرت آیات
بصوب دار السلطنه هراة برافراشت در اثنا راه حکومت مملکت طوس و خبوشان و کلات و ابیورد و نسا و یازر و سبزوار و نیشاپور را بمیرزا
الغ بیک تفویض نمود و در چهارم جمادی الاخری در ضمان حمایت ایزد تعالی بمستقر دولت و اقبال نزول اجلال فرمود **ذکر شهادت میرزا
پیر محمد بن جهانگیر بتقدیر خداوند قدیر** میرزا پیر محمد جهانگیر که خسرو سلیم النفس کم آزار و پادشاه کریم خلق عدالت آثار بود زمام امور ملک
و مال را در قبضهٔ اقتدار پیر علی تاز نهاده اکثر اوقات بتجرع آب آتش رنگ و استماع نغمهٔ عود و چنگ مشغولی مینمود آواز دلربای نای از انتقال
سلطنتش خبر میداد و آهنگ روح افزای رباب مرثیه را بنوا میخواند و او بی شعور از شراب ناب میبود که گفته اند **بیت** چو سلطان سر انداز باشد
زمی فتد بیخبر از سرش تاج کی لاجرم تمکن پیر علی بمرتبهٔ ازدیاد پذیرفته خیال استقلال در دماغ او جای گرفت و در ماه مبارک رمضان سنه تسع و ثمانمائه
که میرزا پیر محمد در خلوتخانهٔ باطن چراغ انابت برافروخت و از فروغ نائرهٔ ندامت شمع مثال میسوخت پیر علی ناپاک با جمعی بیباک بر گرد سراپردهٔ
پادشاهی محیط گردید و در چهاردهم ماه مبارک مذکور آن شاهزادهٔ سعید را شهید گردانید میرزا سید احمد میرک در شبرغان از حدوث
این واقعه ترسان گشته بسان باد وزان بجانب هراة شتافت و کیفیت جرأت پیر علی را بعرض حضرت خاقانی رسانید از شنیدن آن خبر اندوه انبوه
بخاطر انور راه یافت و امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان و امیر نوشیروان را همراه میرزا سیدی احمد میرک کرده بصوب بلخ روان ساخت و بخواست
که بنفس نفیس نیز از عقب روان شود که ناگاه خبر مخالفت میرزا عمر زلزله در اطراف دیار خراسان انداخت **ذکر مخالفت میرزا عمر با
حضرت خاقانی و کشته شدن او بقضاء سبحانی** چون میرزا عمر در مملکت جرجان لوای استیلا برافراشت فوجی از ابطال جبال را
بجانب ری فرستاد تا هزارخانه و ارغول را که در آن ملک با آغرق میرزا ابابکر بودند کوچانیده بمازندران آورند و مکنت میرزا عمر بدان
واسطه سمت تضاعف گرفته خیال استقلال از باطنش سر بر زد مقارن آن حال شیخ حسن تخچی با جمعی از ملازمان امیرشاه ملک گریخته بجرجان رفتند و
گفتند که لشکر خراسان از امیرشاه ملک آزرده خاطرند هرگاه رایات ظفر پناه بدان جانب نهضت نماید اکثر بملازمت میشتابند میرزا عمر این سخن
باور کرده دفتر حقوق تربیت خاقان سعید را بر طاق نسیان نهاد و بسرعت برق و باد از استراباد عنان یکران بجانب خراسان انعطاف داد و میرزا
شاهرخ بهادر چون این خبر استماع فرمود در هیژدهم شوال سال مذکور بمیرزا عمر استقبال نمود در روز دوشنبه نهم ذیقعده در حدود قریهٔ بردویه از

ولایت جام چون بود جرجان و خراسان بیکدیگر رسیده از هر دو طرف بتسویه صفوف پرداختند در اثنای جنگ تواچی که از اعیان عمرتابان بود بسامان دولت و اقبال پشت بر میرزا عمر کرده روی بدرگاه خاقان والا گهر آورد سایر امرا و لشکریان که آن حال مشاهده نمودند گریزان شده هر یک بطرفی رفتند و آن فتح که مفتاح امان بود برآمد و میرزا عمر از دست برد خنجر قضا و قدر بجانب مرو رود گریخت و در کنار آب بدست جمعی از نوکران امیر مضراب گرفتار گشت و او را زخمی بر سر و بندی بر پای در منزل مروکه باردوی اعلی رسانیدند و خاقان سعید مرحمت کرده محفه عنایت نمود و طبیب و جراح ملازم ساخته بدار السلطنه هراة روان فرمود و میرزا عمر بیست و پنجم ذیقعده بمنزل تعوز رباط ازین رباط زود در روی بعالم دیگر آورد و در مقبره عمدة العلماء المتأخرین امام فخر الدین الرازی مدفون گشت و در غره ذی الحجه دار السلطنه هراة از وصول موکب خاقانی طراوت جنان جاودانی یافت و در منتصف همین ماه پادشاه عالیجاه بییلاق بادغیس شتافت

ذکر دفع شر پیر علی تاز بیمن توجه حضرت خاقان سرافراز

چون ضمیر آفتاب تأثیر خاقان کشورگیر از جانب میرزا عمر فارغ گردید رفع پیر علی تاز را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانید در نوزدهم محرم الحرام سنه عشر و ثمانمائه از ییلاق بادغیس رایت ظفر نگار بجانب قبة الاسلام بلخ در حرکت آمده و در اوایل صفر سایه وصول بر خطه اندخود انداخت و پیر علی تاز جرأت نموده تا سرپل خطیب پیش باز آمد اما چون موکب همایون بخواجه دوکه رسید پیر علی عنان بصوب فرار تافته روی ببادیه ادبار آورد حضرت خاقان سعید میرزا سیدی احمد با امیر یادگار شاه و امیر نوشیروان و حسن صوفی ترخان تبکامیشی او روان فرمود و امرا به پیر علی رسیده احمال و اثقال او را گرفتند و او با اندک مردمی بجانب یکه اولنگ بیرون رفت و امرا بازگشته در بلخ بموکب همایون پیوستند و در آن ایام که خاقان گردون غلام در قبة الاسلام رایت حشمت برافراشته بود پرتو التفات بر تعمیر قلعه بهندوان که از زمان ظفر یافتن امیر تیمور گورکان بر امیر حسین تا آنغایت خراب و ویران بود انداخت و اندک زمانی آن حصار استوار را در کمال متانت معمور ساخت و حکومت بلخ تعلق بمیرزا قیدو ولد میرزا پیر محمد گرفته رایات عالیات بجانب دار السلطنه هراة معاودت فرمود و پیر علی تاز نوبت دیگر لشکری فراهم کشیده بحدود قبة الاسلام خرامید اما از صدمات سپاه ظفر انجام منهزم گردیده و در اثنا گریز جمعی از کلانتران ملازمانش با هم گفتند که تا این کل نمک بحرام سردار ما خواهد بود بواسطه کثرت ادبار و شبگیر و مخالفت با اصحاب تاج و سریر تفرقه و تشویش بما خواهد رسید آنگاه باتفاق سر آن سر دفتر اهل شقاق را از بدن جدا ساخته بدار السلطنه هراة فرستادند و خلایق را از انواع تفرقه و پریشانی نجات دادند

ذکر رفتن حضرت خاقانی بجانب جرجان کرت ثانی و بیان مخالفت امیر جهان ملک بسبب کفایت خواجه غیاث الدین سالار سمنانی

در آن اوان که موکب نصرت نشان حضرت خاقان سعید از قبة الاسلام بلخ قرین نصرت و تأیید بدار السلطنه هراة رسید قاصدی از نزد میرزا الغ بیک آمده بموقف عرض رسانید که بیرک پادشاه جمعی کثیر از اوباش جونی قربانی و از اراذل اوبکی درهم کشیده بمازندران شتافته است و شمس الدین علی جمشید قارن که کوتوال قلعه استرآباد است در مضیق حصر و معرض خطر افتاد بنابر آن خاقان عالی مکان ابو الفتح ابراهیم سلطان را در دار السلطنه هراة بحکومت بگذاشت و در بیست و دویم جمادی الاخری سنه عشر و ثمانمائه رایت ظفر آیت بجانب جرجان برافراشت و در منزل طرق امیر شاه ملک بعز بساطبوس رسیده در جرجان میرزا الغ بیک گورکان شرف ملازمت دریافت و پیشکش کشید و چون موضع خواجه قبر از سعادت وصول چتر نصرت اثر غیرت فلک اخضر شد بوسلم ولد اوج قرا از مازندران آمده عرضه داشت که پیرک پادشاه از استماع توجه موکب ظفر پناه قدم در راه فرار نهاده بجانب رستمدار بیرون رفت آنگاه خاقان عالیجاه بدار الفتح استرآباد خرامیده و آن زمستان در مازندران قشلاق فرمود و سید عز الدین هزار جریبی بآستان اقبال آشیان شتافته التفات بسیار یافت و حفظ و امعان سورمان آن سیه ستوده خصال شد و ایالت مملکت استرآباد تعلق بامیرزاده الغ بیک گرفت و عنان جهانگشای بصوب خراسان منعطف گشته در نهم ذیقعده مانند روح در بدن و جان در تن بدار السلطنه هراة درآمد و مقارن اینحال جهان ملک ملکت و بعضی دیگر از امرا بلند مرتبت یاغی شده بجزای اعمال خویش رسیدند تبیین اینمقال آنکه در آنسال خواجه غیاث الدین سالار سمنانی که بمنصب صاحب دیوانی مشرف بود آغاز کفایت کرده دفتری مرتب ساخت و آنچه اصحاب مناصب از هر ممر گرفته بودند بنام ایشان جمع کرد بلکه هر کاهی را کوهی و هر جوی را خرمنی و هر دانگی را دیناری اعتبار نمود و چون اجناس در اوقات تعیین تمام داشت جمعی از امرا و حکام بردند که چون دفتر بعرض خاقان عالی گهر رسد آنچه زیاده از موجب خود گرفته باشند بی تکلف از ایشان حواله خواهند داشت

داشت و بنابر آن بی تعرض نخواهند شد و امیر جهان ملکت که از قوم قوچینان بود مدتی مدید در غایت اختیار و اقتدار ملازمت حضرت خاقانی مینمود
باتفاق امیر حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل و سعادت تیمورتاش و برادرش بهلول بیان تیمور و سلطان بایزید عثمان ونمرک با یکدیگر عهد کرده یاغی شدند
و بیکبار ناگاه از شهر بیرون رفته در مرغ النکت بایستادند و خاقان سعید فیروزی مآل با یک ظفر انتساب در رکاب آورده امیر مضراب پیشتر بنواحی افغان رسیده جنگی عظیم
کرده زخم خورد و چون همای چتر همایون فال با اقبال در فضای مرغ النکت بگسترد امیر جهان ملکت و اتباع از گذشتهٔ آب راه حصار ساختند و آنحضرت در آن
طرف آب توقف نموده پس از آنکه سپاه ظفر پناه جوق جوق بموکب اعلی پیوستند عاصیان ترسیده هر یک بطرفی جستند سعادت باشعادت و برادرش
واحمد واقبوغا از مردم قشون حسن صوفی ترخان در بادغیس گرفته آوردند و سعادت بیاسا رسید و برادرش واحمد واقبوغا آزاد شدند و جهان ملکت و
نمدک را امیر جرکس در ماخان بدست آورده بندی نزد پادشاه بجانب هراة فرستاد و ایشان در چهل دختران کشته گشتند و حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل از راه
بیابان طبس پیش میرزا رستم باصفهان رفتند و سلطان بایزید در جام گرفتار شده بشفاعت میرزا ابراهیم سلطان نجات یافت

گفتار در بیان بعضی از حوادث عراق و آذربایجان مصدر بذکر خروج سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان

چنانچه در ضمن وقایع یورش هفت ساله صاحبقران مغفرت نشان امیر تیمور گورکان استفاده میگردد سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف در وقت توجه آنحضرت بجانب
روم روی بمصر آوردند و چون در آن زمان ملک فرج نسبت بصاحبقران بلند مرتبت دم از محبت و مودت میزد آن دو سردار را گرفته هر یک را در برجی
از بروج قلعه مقید گردانید اما ایشان را کسی از خلاص مانع نمی آمد و در آنجا قرا یوسف را پسری متولد گشت و سلطان آن پسر را در دامن خود انداخته
بفرزندی قبول کرد و پیش خود نگاه داشت و در آن ایام میان سلطان احمد و قرا یوسف عهد و پیمان واقع شد که اگر از آن قید نجات یابند و بار دیگر بدولت
و اقبال رسند با هم متفق و متحد بوده بغداد تعلق بسلطان احمد داشته باشد و امیر قرا یوسف در تبریز بر مسند حکومت نشیند بعد از آن قرا یوسف شبی
واقعه دید که امیر تیمور گورکان از انگشتریهائی که در دست داشت یکی را بیرون کرده بانگشت وی در آورد و صباح آن رؤیا را با سلطان احمد در
میان نهاده سلطان گفت حکومت قطری از اقطار ممالک حضرت صاحبقران بتو متعلق خواهد شد القصه چون چندگاهی آن دو پادشاه
در مجلس بسر بردند خبر وفات امیر تیمور بمصر رسید ملک فرج ایشان را منظور نظر تربیت گردانید و مقرر فرمود که هر یک پانصد نوکر نگاه دارند و مایحتاج
هزار کس از اسپ و سلاح و زر و نقد و جنس بدیشان تسلیم نمودند و از ملازمان سلطان احمد جز بندگان و شاگرد پیشگان کسی در مصر نبود لاجرم آنچه از مصر
گرفت بدیشان داد اما از توابع امیر قرا یوسف جمعی کثیر از مردم کاری در آنجا بودند و او پانصد کس جلد مکمل ساخته هر روز که سوار میشد آن جماعت در غایت
آراستگی ملازمتش مینمودند و از آن جهت شکوه ترکمه در خاطر مصریان افتاده قاصد اذلال ایشان شدند و در روزی که پادشاه مصر با خواص امرا بمیدان چوگان
بازی خرامید قرا یوسف با ملازمان خویش در مقام معارضه ملک فرج در آمده امرای مصر را مبالغه ترکمانان در اظهار جلادت موافق مزاج نیفتاد
نوکران امیر قرا یوسف را گفتند پیاده شده میدان را از سنگ ریزه پاک سازید ایشان از قبول این حکم سر باز زدند و قرا یوسف توهم نموده بجانبی
سواره بنزدیک سلطان مصر رفت و گفت ما مردم غریبیم و باین ولایت آمدیم و پادشاه درباره ما عنایت دریغ نداشت اکنون برخصت متوجه دیار
خویش میگردیم و عنان بگردان انعطاف داده با مجموع ملازمان از میدان بیرون رفت و در ساعت بوثاق خویش شتافته عیال و اطفال را همراه گردانیده
روی به دیار بکر آورد و امرای مصر بعرض ملک فرج رسانیدند که بیرون رفتن این جماعت باین کیفیت نقصی است در امور سلطنت اگر اشارت شود ایشان را
تعاقب نمائیم پادشاه جواب داد که ترکمه در کمال بیباکی و تهور اند و دست از جان شیرین شسته فدائی گشته اند مناسب نیست که کسی در عقب ایشان بتابد
بگذارید تا بوطن خود روند و قرا یوسف را از حدود مصر تا کنار آب فرات در صد و هشتاد موضع باکوتوالان قطاع سر راه بروی گرفتند مقاتله و مقابله
روی نمود و او در تمامی آن معارک ظفر یافت و چون بدیار بکر رسید میان او و ملک شمس الدین حاکم خلاط و تلبیس محبت و اتحاد اتفاق افتاد و ملک
دختر قرا یوسف را بحبالهٔ نکاح کشید و امیر قرا یوسف باغوای ملک شمس الدین بحدود وان و وسطان برد و دواب و مواشی و اموال و اثقال آن ولایت را
بکار و بار غارت و تاراج پاک ساخت و تمامی ایل و الوس ترکمه روی بوی آوردند پیوسته قلعه او نیک را بحجت تصرف در آورد اما سلطان احمد بعد از رفتن
قرا یوسف در مصر از نظر اعتبار ساقط شد و چون آن مقدار رعایتی نداشت که مانند قرا یوسف از آن مملکت بیرون رود کینک پوش گشته با معدودی

چند از ممالیک وی توجه بشام نهاد و از آنجا بدیار بکر رفته از دیار بکر بحلب شتافت و در گوشه نشست مردم اوباش و فتنه جوی در ملازمتش اقامت نمود و پوی گرد آمدند و بعد از حصول سلطان
احمد در عراق عرب شیوع یافت و چندان از جیف در بغداد پیدا شد که حاکم آن موضع دولت خواجه اینباق را مجال توقف نماند لاجرم دست از حکومت باز داشته روی باردوی
میرزا ابابکر آورد و بعد از یکهفته از رفتن دولت خواجه سلطان احمد بوطن مألوف شتافته بار دیگر بر سریر دولت نشست و در آخر سنه ثمان و ثمانمائه که میرزا ابابکر بمحاصره اصفهان اشتغال
داشت و امیر شیخ ابراهیم شروانی بشیر به تبریز درآمده همت بر دفع شر اهل ظلم و تعدی بگماشت سلطان احمد گروه اوباش و اوباش گرد آورده و احشام ترا که فراهم آورده متوجه تبریز
گشت و آنخبر در اواخر محرم سنه تسع و ثمانمائه بسمع میر شیخ ابراهیم رسیده بر سبیل مشورت با امرا خود گفت که آذربایجان سالهای فراوان تختگاه آبا و اجداد سلطان احمد بوده است و ما بنسبت با این
خاندان پیوسته طریق مودت و اتحاد مسلوک میداشته ایم و بنابر آنکه دست ظلمه را از دامان عرض رعایا کوتاه گردانیم باینجا آمده بودیم حالا که خداوند مملکت متوجه جانب خود شده مناسب
آنست که ما نیز بولایت خود رویم و خواطر را بجانب قرار یافته میر شیخ ابراهیم روی بولایت شروان آورد و در اواخر ماه مذکور سلطان احمد جلایر بدار الملک تبریز نزول کرد و تبریزیان شهر را
آیین بسته اظهار فرح و سرور نمودند و پنداشتند که چون سلطان مدتی کربت غربت کشیده گرم و سرد روزگار چشیده ترک بعضی افعال ناهنجار کرده باشد و او اصلا تغییر با اطوار خویش نا
نداده بود و در تبریز بساط عیش و نشاط گسترده اکثر اوقات بکبوتر بازی و مصاحبت با پسران ساده عذار قیام مینمود لاجرم امرا و اعیان ملک بجانب میرزا ابابکر مایل شده بعد از آن
او ان میرزا ابابکر با اصفهانیان صلح گونه درهم بسته بعزم تسخیر روی به تبریز آورد و سلطان از قدوم شاهزاده خبر یافته رعب و هراس بخود راه داده و روی بصوب بغداد نهاد و چون
در آنسال خوایب فراوان به تبریزیان رسیده بود علت طاعون نیز روی نموده مردم متفرق گشتند و میرزا ابابکر در ششم ربیع الاول آن بلده درآمد و هیچکس را ندید لاجرم اظهار عدل
و داد کرده استمالت نامها باطراف و انجا ارسال داشت و حکم فرمود که هیچ آفریده به هیچ وجه متعرض رعایا نگردد و در اثنا شنود که قرا یوسف قلعه اونیک را از دست ولد کوتوال
انتزاع نموده و بسیاری از ترا که پیش او جمع آمده اند و اموال فراوان دارند خاطر بر حرب قرا یوسف قرار داده متوجه آنجانب شده بعد از تلاقی فریقین
سه روز متعاقب بین الجانبین قتال و مقاتله روی نموده و در روز سیم میرزا ابابکر بطریق طالع پیشقدم در وادی فرار نهاد و ترا که غنیمت بینهایت گرفته میرزا ابابکر تا مرند
عنان باز نکشید و سپاه او هرچه آنجا یافتند غارت کردند و به تبریز رفته آنجا نیز دست بغارت و تاراج برآوردند و چون شب شد شیخ قصاب که
با جمعی از تبریزیان از شهر گریخته بودند فرمود تا در صحرا آتش بسیار برافروختند و مردم میرزا ابابکر آتشها را دیده پنداشتند که ترکمانان بشبگیر پیش ایشان
آمده اند بنابر آن علی الصباح میرزا ابابکر تبریز را گذاشته متوجه سلطانیه گشت بعد از آن میر قرا یوسف بنخجوان آمد و خواجه سیدی محمد کججی که خلاصه خاندان
مشایخ عالیشان بود نزد او رفته از بلیاتی که در آن اوقات به تبریزیان رسیده بود دشمه بعرض رسانید و داروغه و استمالت نامه ستانده بتفضی المرام
مراجعت فرمود و امیر قرا یوسف آن زمستان در نواحی مرند قشلاق کرده در ماه جمادی الآخر سنه تسع و ثمانمائه امیر بسطام جاگیر بخدمتش شتافته منصب
امیر الامرائی یافت و همچنین دیگر سرداران بملازمت مبادرت نمودند و او با همه کس بر وجه حسن معاش کرد و وضیع و شریف را علی اختلاف مراتبهم
رعایت فرمود

ذکر محاربه میرزا ابابکر کرت دیگر با امیر قرا یوسف ترکمان و کشته شدن میرزا معز الدین میرانشاه گورکان

چون میرزا ابابکر تبریز را گذاشته بقلعه سلطانیه رفت و از ولایت همدان و درگزین و قزوین سپاهی جلادت آیین درهم کشیده بعزم انتقام و تسخیر متوجه
مجدد تبریز گشت امیر قرا یوسف باتفاق امیر بسطام جاگیر و جمعی کثیر از سرداران آذربایجان مستعد مقابله و مقاتله شده بتاریخ ۲۲ ذیقعده سنه تسع
و ثمانمائه در منزل سرورود تلاقی فریقین روی نمود و از هر دو طرف برانغار و جوانغار و قول آراسته دلیران روزکار قدم در میدان پیکار نهادند نخست
از جانب میر قرا یوسف امیر بسطام بر سپاه میرزا ابابکر تاخته دو کس را اسیر ساخت و پیر عمر و پیرم بیک و جلال الدین خلیفه نیز جمعی را زخم زده
گریزانیدند میرزا ابابکر چون جلادت دشمنان را مشاهده نمود مانند شیر دلیر که روبصید آهو و نخجیر آورد بمیدان تاخت و جلال الدین بیرک را از پشت
زین بر زمین انداخت و ترا که را که پیش آمده بودند منهزم ساخت و هر دو لشکر درهم آمیخته غبار تبریز تا دامن سرورود روان گشت خون سپاهی چو رود
و میرزا ابابکر بیرک و برادرش یادگارشاه که در برانغار قرا یوسف بودند از پیش برداشته از عقب ایشان عنان باز نکشید تا وقتی که سر بیرک بر سر نیزه
نکرد اما در غیبت او ترا که قلب سپاه را که بوجود میرزا میرانشاه مضبوط بود درهم شکستند و غلام ترکمانی نادانسته زخمی بر میرزا میرانشاه زد و او را از اسپ
در انداخت و جامه و سلاحش را تصرف نموده سر مبارکش را از بدن جدا ساخت و میرزا ابابکر بعد از سه ساعت نجومی از عقب بیرک بازگشته
از سپاه خویش شخصی در معرکه ندید لاجرم عنان بوادی فرار گردانید و امیر قرا یوسف بفتح و ظفر اختصاص یافته قاتل میرزا میرانشاه را حکم قصاص فرمود

بعد از امکان

و فرمود که اگر او را زنده پیش من می آوردی رعایت میکردم و روی پوشان حرم میرزا ابابکر را که در دست لشکریان اسیر شده بودند پیش خواتین حرم
فرستاده در کنف حرمت جای داد و اشارت کرد تا سر شاهزاده سعید را بیدنش رسانیده بآئین سلاطین در سرخاب دفن کردند و بعد از مدتی نعش آن
عورای استخوان او را بماوراءالنهر برده در قبة الخضراء کش مدفون گشت الحکم لله العلی المجید و منه العون و التایید **ذکر رفتن میرزا ابابکر به
دار الامان کرمان و بیان مآل حال آن پادشاه بی سامان** میرزا ابابکر چون از دست پادشاه میرقرا یوسف پای در وادی فرار نهاد
عنان عزیمت بطرف کرمان انعطاف داد و در آن زمان امیر ایدکو برلاس که بفرمان امیر تیمور گورکان مدتی مدید حکومت آن مملکت تعلق باو میداشت وفات
یافته بود و پسرش سلطان اویس آنجا ایالت مینمود و چون سلطان اویس از قرب وصول میرزا ابابکر واقف شد بحسب ضرورت شرط استقبال بجای آورد و میرزا
ابابکر بکرمان آمده سلطان اویس را پادشاهی باستقلال یافت نایرهٔ رشک در باطن او شعله زد و قصد استیصال سلطان اویس نموده سلطان اویس نیز قصد حبس
شاهزاده را با خود مخمر گردانید و در آخر روزی طبل جنگ فرو کوفته قصر میرزا ابابکر را احاطه کرد و مصلحان در میان افتاده بران قرار دادند که کرمانیان قصد
عرض میرزا ابابکر نکنند و او از شهر بیرون رفته بی آنکه ویرانی نماید بمملکت دیگر شتابد آنگاه میرزا ابابکر از کرمان بسیستان شتافت و میان او و حاکم آنجا شاه قطب
الدین طریقهٔ محبت و اتحاد پدید آمده همین معنی موجب آن شد که خاقان سعید شاهرخ میرزا لشکر بفراه و سیستان کشید و آن ولایت را با توابع و مضافات
بلطف و عنف مسخر گردانید و میرزا ابابکر بار دیگر عنان بصوب کرمان تافته در عشر آخر جمادی الآخر سنهٔ احدی عشر و ثمانمائه خطهٔ بم مخیم او شد و سلطان اویس از
این خبر در حیرت افتاده مقارن آن حال لشکری که بجانب گرمسیر فرستاده بود رسید لاجرم مستظهر گشته در چهارم ماه رجب بجانب بم در حرکت آمد و میان او و میرزا
ابابکر چند کرت محاربه دست داده گاهی میرزا ابابکر بدین پیکر ظفر مسرور میگشت و احیاناً سلطان اویس را صورت نصرت روی مینمود و در نوبت
آخر شاهزاده را شکستی فاحش یافته زخمی کاری خورد و ازین دار فانی بسرای جاودانی پرداخت الحکم لله و الیه ترجعون **گفتار در بیان شمّهٔ از احوال میرزا
پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر بعد از وفات صاحبقران دارای فریدون فر** در حین فوت صاحبقران
ممالک ستان امیر تیمور گورکان میرزا پیر محمد بن عمر شیخ بر دار الملک شیراز استیلا داشت و برادرش میرزا رستم در اصفهان حکومت مینمود و برادر دیگرش میرزا
اسکندر در همدان و چون خبر محنت اثر بفارس رسید میرزا پیر محمد بعد از تقدیم مشورت بمناسبت آنکه والده‌اش ملکت آغا بنت خضر اوغلان در سلک
خواتین حضرت خاقان سعید منتظم بود خطبه و سکه بنام نامی شاهرخ مزین گردانید و جهت اعلام این نیکو خدمتی ایلچی بخراسان فرستاده این بیت در عرضه داشت مندرج
ساخت که بیت همه بندگانیم شهرخ پرست من و رستم و اسکندر و هر که هست و حضرت خاقان سعید فرستادهٔ او را نوازش بسیار فرموده رخصت
انصراف داد و در آن وقت که میرزا عمر امیر جهانشاه را بکشت و میرزا ابابکر را محبوس گردانید میرزا اسکندر متوهم شده از همدان بشیراز رفت میرزا
پیر محمد عنایت فرموده ایالت یزد را باو تفویض نمود و مدتها میان برادران طریقهٔ یکجهتی و اتحاد مسلوک بود تا در سنهٔ ۸۰۹ بواسطهٔ افساد مفسدان
یگانگی به بیگانگی تبدیل یافت و میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را کرشتندی بر پایش نهاد و مصحوب بعضی از معتمدان بصوب خراسان فرستاد و او در چهارره حبس بند را
شکسته با محصلان جسته باصفهان رفت و میرزا رستم مقدم جناب اسکندری را فوزی عظیم دانسته هر دو برادر متوجه شیراز گشتند و میرزا پیر محمد بتقدیم
مخالفت پیش آمده جمعی از اعاظم امرا و نوئینان را برسم منقلای روان ساخت و ایشان را وصیت نمود که گذرهای آبی را که بین الجانبین حایل بود نیکو
محافظت نمایند و چون اصفهانیان بکنار آن آب رسیدند و مجال عبور را مضبوط دیدند در بحر حیرت مضطرب گردیدند آخر الامر در همان شب که از چشم سحاب
اشک ریزان بود میرزا اسکندر از گذر مجهول گذشت و محافظان سایر گذرها از عبور او خبر یافتند تمالک عنان از دست داده روی بصوب شیراز نهادند
و میرزا پیر محمد پیوسته در شهر متحصن گشتند و میرزا رستم و میرزا اسکندر شیراز را در میان گرفتند زمان محاصره چهل روز امتداد یافت و اصفهانیان
چون دانستند که تسخیر شهر تیسیر پذیر نیست گرمسیرات فارس را غارت کرده عنان بصوب صفاهان انعطاف دادند در سنهٔ عشر و ثمانمائه میرزا پیر محمد لشکر بعد جمع ساخته بعزم رزم میرزا رستم و میرزا اسکندر
نهضت نمود در آن اوان میرزا رستم جهت آسیب و باز اصفهان بیرون رفته در کندمان نشسته بود و چون خبر توجه لشکر فارس شیوع یافت بعضی از دولتخواهان او را بمصالحه ترغیب
نمودند جواب داد که خاطر جمع دارید که قافلهٔ شیراز از برای ما تبرکات و تنسوقات می آورند بعد از آن که شیرازیان نزدیک رسیدند از جانبین تعبیهٔ لشکر پرداخته نخست میرزا رستم
بر لشکر فارس حمله کرد و میرزا پیر محمد با دلیران شیراز بر آن حمله مشغول گشته هر دو سپاه در هم آویختند و نهایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیده

آخر الامر شکست بر اصفهانیان افتاد و میرزا رستم و میرزا اسکندر روی بوادی فرار نهاده عازم خراسان گشتند و میرزا پیر محمد فتح و ظفر اختصاص یافته فرمان داد که اصلا سپاهیان متعرض مردم اصفهان نشوند و همه کس را در ظلال امان جای دهند اصفهانیان چون این مژده شنودند جوق جوق روی امید بدرگاه میرزا پیر محمد نهادند و آن مظهر مکارم اخلاق همه را نوازش فرموده چندروز در مرغزار شهرک و کندمان بنشست تا الاغان فربه شدند آنگاه کاشان و جرباذقان و سایر توابع اصفهان را بتحت تصرف درآورده بشهر درآمد و با آنکه در آن زمان آفتاب بسنبله رفته بود و غلهٔ اصفهان را بواسطهٔ وبا تا آن زمان ندرویده بود بیمن مقدم میرزا پیر محمد طاعون و وبا تسکین یافته بار دیگر اصفهان معمور گشت و ایالت آن مملکت تعلق بمیرزاده عمر شیخ بن میرزا پیر محمد گرفته ضبط اموال دیوانی بخواجه مظفرالدین نطنزی رجوع شد و چون خاطر خطیر میرزا پیر محمد از امثال این امور فراغت یافت قرین دولت و اقبال بصوب دارالملک شیراز تافت

ذکر رفتن میرزا رستم بآستان خاقان دوست نواز و مراجعت نمودن میرزا اسکندر بجانب شیراز

چون میرزا رستم و میرزا اسکندر از معرکه کندمان عنان بصوب خراسان تافتند میرزاده رستم اعتماد بر لطف و کرم خاقان خجسته شیم کرده بدارالسلطنهٔ هراة خرامید و باصناف عواطف و عوارف مفتخر و مباهی گردید و میرزا اسکندر روزی چند در قریهٔ احمد که در میان تون و طبس واقع است بسر برده چون زمانه بافشای آن راز زبان گشاد نیم شبی از سر راه روی بطرف بلخ و شبرغان نهاد و در حدود آن ولایات جمعی بدو پیوسته میرزا فهمید که حاکم بلخ بود بقصد وی نهضت نمود و میرزا اسکندر تاب مقاومت نیاورده بطرف کنار آب آمویه رفت و از آنجا بایمند خود افتاده والی آن ولایت سیدی احمد ترخان شاهزاده را در مقام مناسب فرود آورد و کیفیت حال بعرض خاقان سعید رسانید و آنحضرت از غایت مکرمت در باب سفارش میرزا اسکندر بمیرزا پیر محمد نامه نوشت و نزد سیدی احمد ترخان فرستاده پیغام داد که رقعه را بمیرزا اسکندر تسلیم کرده او را مطلق العنان گردان و بعد از وصول آن نوشته میرزا اسکندر عازم فارس گشته در نماز شام ۲۶ ماه رمضان سنه احدی عشر و ثمانمائه پیاده بشیراز درآمد میرزا پیر محمد چون از حال برادر خبر یافت دست از طعام باز کشیده همان ساعت او را طلبید و آنقدار اظهار لطف و مرحمت نمود که خاطرش مطمئن گردید

ذکر شهادت میرزا پیر محمد بشمشیر غدر حسین شربت دار و جلوس میرزا اسکندر بجای برادر بزرگوار

در شهور سنه اثنی عشر و ثمانمائه میرزا پیر محمد عزیمت تسخیر مملکت کرمان فرموده میرزا اسکندر را مصحوب خویش گردانید و چون بموضع دو چاهه رسید حسین شربت دار که بمزید التفات پادشاه پسندیده اطوار از مرتبه طبابت بدرجهٔ امارت ترقی نموده بود از غایت شقاوت جمعی از اهل شرارت را با خود متفق ساخته نیم شبی بدرون خرگاه میرزا پیر محمد را فرو گرفت و آنجناب را شربت شهادت چشانید و میرزا اسکندر از کیفیت حادثه وقوف یافته علی الفور با دو رفیق طریق شیراز پیش گرفت و دو شبانه روز طی مسافت کرده بشهر درآمد و هم از راه بخانهٔ امیر تیمور خواجه که از قبل پادشاه شهید حاکم شیراز بود در رفته کیفیت حال را بنمود تیمور خواجه و سایر اعیان شیراز نخست گمان بردند که آن حرکت از میرزاده اسکندر صادر شده و چون مردم دیگر از اردو بشهر رسیدند و حقیقت حال را معروض گردانیدند تمامی امرا و اشراف دست بیعت بمیرزا اسکندر دادند اما حسین شربت دار بعد از آنکه شهد شهادت در کام جان میرزا پیر محمد چکانید برادر خود خواجه علی را فرستاد که میرزا اسکندر را نیز بآشامیدن زهر قاتل مبتلا گرداند و حال آنکه او و همعنان او در شیراز رفته بود و امیر عبدالصمد نیز همان زمان بطرف یزد گریخته و باقی امرا مطیع حسین شدند و آن ملعون بتخیل از احاطهٔ دایرهٔ خیال بیرون نهاده بر شیراز شتافته میرزا اسکندر شهر را مضبوط ساخته دیگر روز از صبح تا شام از جانبین بانداختن تیر و سنگ و افروختن نایرهٔ حرب و جنگ پرداختند و بهنگام ظلام امرا و لشکریان بخدمت جناب اسکندری مشرف گشتند و روز دیگر آن غدار بداختر بطرف کرمان گریخته در اثنای راه با امرای میرزا پیر محمد که برسم منقلای بطرف کرمان رفته بودند و مراجعت نموده بازخورد و ایشان صدیق او را گرفته بشیراز آوردند و در سر مزار شیخ مصلح الدین سعدی بعضی از بروت و ریش آن بدکیش را تراشیده و رخسارهٔ او را غازه کرده و کلاه نمد بر سرش نهاده گاوی را مرکبش گردانیدند و بدین هیأت آن خر طبیعت را بنظر میرزا اسکندر رسانیدند شاهزاده از وی پرسید که برادرم را چرا کشتی جواب داد که اگر او را بقتل نیاوردم ترا خود بدین پایه نمی‌آمد نایرهٔ غضب اسکندری ازین جواب التهاب یافته بدست خویش چشم راست آن ملعون را از حدقه بیرون کشید و فرمود تا بزخم چماق آن سردفتر اهل شقاق و نفاق را بهلاکت ساختند و سر پر شر او را بمملکت اصفهان فرستاده بدن خبیثش را بعد از دو روز در آتش سوختند

ذکر خروج سلطان معتصم و کشته شدن او از دست بردلشکر میرزا اسکندر و بیان رسیدن میرزا رستم بایالت ولایت

ولایت اصفهان کرت دیگر در آن اوقات که صاحبقران عالی گهر سلطان زین العابدین بن شاه شجاع بن امیر محمد مظفر را از فارس بماوراء النهر کوچانید
پسر عمش سلطان معتصم بطرف شبانکاره گریخت و در خلال این احوال مذکوره از آن ولایت باذربایجان شتافته ملحوظ عین عاطفت امیر قرا یوسف گشت و بعد از چند
روز که در تبریز بعیش و نشاط اوقات گذرانید باتفاق امیر بسطام جاگیر و بدلالت قاضی احمد صاعدی عازم اصفهان شد میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد و امیر
سعید برلاس و امیر جلبان شاه که در آن بلده بودند پس از تحقیق این خبر بنیت قتال از شهر بیرون رفتند تا بانکه قدم در میدان جدال نهند عنان بصوب یزد
تافتند زیرا که داروغه انجا دم از مخالفت میرزا اسکندر میزد و امیر فاضل از میرزا عمر شیخ مفارقت اختیار کرده در قصر زرد کیفیت حادثه بعرض میرزا اسکندر رسانید
و آنجناب که عزیمت یزد داشت یورش اصفهان را اولی دانسته عنان عزیمت بدان طرف تافت و امیر صدیق و امیر کیومرث و امیر بیان را از عقب میرزا
عمر شیخ و اتباع او فرستاد و آن دو طائفه در حدود یزد بیکدیگر رسیده دست به تیر و خنجر بردند و اسکندریان غالب آمده امیر جلبان شاه با ایشان پیوست و
دیگران راه خراسان پیش گرفتند و بعد از وصول میرزا رستم را تحریک نمودند تا از حضرت خاقان سعید اجازت طلبیده متوجه اصفهان گردند اما میرزا
اسکندر چون نزدیک باصفهان رسید سلطان معتصم موکب اسکندری را استقبال نموده در حوالی آتشگاه آن دو سپاه کینه خواه بهم رسیدند و آتش
حرب اشتعال یافته بعضی از اصول و اعیان فارس بسلطان معتصم پیوستند و بان جهت اصفهانیان دلیر گشته تا نزدیک قول میرزا اسکندر راندند اما آخر الامر
نسیم نصرت و برتری بر پرچم علم اسکندری وزیده هواخواهان دودمان مظفری روی بوادی فرار آوردند و اکثر کلانتران سپاه عراق و آذربایجان اسیر و
دستگیر شده سلطان معتصم منهزم بکنار جوئی رسید و خواست که اسپ از آنجا بجهاند چون او جوانی عظیم الجثه بود خود را نتوانست نگاه داشت و بر
قفا افتاده یکی از لشکریان شیراز بوی رسیده و هم در کنار آب شعله حیاتش بآب تیغ فرو نشاند با وجود این حال قاضی نظام الدین احمد صاعدی عصابه
عصیان بر پیشانی بسته ابواب شهر اصفهان بر روی میرزا اسکندر نگشاد و بنابر آن خرابی تمام در ظاهر آن بلده روی نمود و در آن اثنا میرزا رستم بحدود آن
شهر رسیده قاضی احمد با سایر سرداران دار الملک عراق آنجناب را استقبال کردند و بشهر در آوردند میرزا اسکندر بعد از استماع این خبر متوجه شیراز
گشت و معاندان آنحال امرا را که بطرف یزد رفته بودند و بمحاصره مشغول بودند آن بلده را فتح نمودند و آنجناب امیر یوسف جلیل را بحکومت آن مملکت
فرستاده عرضه داشتی نزد خاقان سعید ارسال داشت و اظهار اطاعت و انقیاد نموده التماس کرد که از برادران هر کرا اصلاح دانند بدینجانب فرستند
تا ممد و معاون یکدیگر باشیم آنحضرت ایلچی او را نوازش فرموده میرزا بایقرا بن میرزا عمر شیخ را با طبل و علم و خیل و حشم نزد میرزا اسکندر روانه ساخت و بوی نوشت
که مضمون همایون مشحون صدق کتابت را ملاحظه فرموده برادری را که آثار نجابت و اقبال بر ناصیه احوال خجسته مآلش لایح است بآنجانب فرستادیم تا آنکه
نسبت بیکدیگر لوازم اخوت و مودت بجای آورید تا عقد الفت انتظام پذیرد و مهمات الجانبین بر وفق مرام سمت التیام گیرد و السلام و الاکرام و صلی الله علی خیر
خلقه محمد و آله العظام و عترته الکرام **گفتار در بیان شمه از حال امیر قرا یوسف و سلطان احمد بغدادی و ذکر کشته شدن
سلطان احمد در تبریز به تیغ ستم و بیدادی** امیر قرا یوسف بعد از شهادت میرزا میرانشاه گورکان و فرار میرزا ابابکر بجانب کرمان تمامت
مملکت آذربایجان و اران را بتحت تصرف در آورد و شعار عدل و داد اظهار کرد و پسر خود پیر بداق را بهانه آنکه سلطان احمد جلایر که سلطنت آذربایجان
ارثا و اکتسابا تعلق بوی داشت او را فرزند خوانده بر سریر پادشاهی نشانده و در جمیع قلمرو خود خطبه و سکه بنامش موشح ساخت و فرمود که طغرای مثالها
و احکام را چنین نویسند که پیر بداق بهادر خان یرلیغدن ابوالنصر یوسف بهادر سوزومیز و هرگاه پیر بداق به مجلس در آمدی قرا یوسف دست او را گرفته
بر تخت نشاندی و خود در پایان بدو زانوی ادب بنشستی و چون این خبر بملوک و حکام اطراف رسید ایلچیان با تحف و هدایا بدرگاه امیر قرا یوسف ارسال
داشته مراسم تهنیت باقامت رسانیدند و امیر قرا یوسف قاصدی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که چون حضرت سلطانی پیر بداق را بفرزندی
قبول نموده بودند ما آن عزیز فرزند را بر تخت سلطنت نشاندیم و خود در مقام لشکرکشی و دفع شر معاندان کمر اجتهاد بر میان بستیم تا برای عالی واضح
باشد و سلطان احمد ایلچی قرا یوسف را نوازش کرده جهت پیر بداق چتر و دیگر اسباب پادشاهی ارسال داشت و چندگاهی میان سلطان احمد و امیر
قرا یوسف مبانی اتحاد مشید بود و بالاخره تزلزل بقواعد محبت ایشان راه یافت و سبب مخالفت آن شد که در خلال احوال مذکوره ولد سلطان
احمد علاء الدوله از سمرقند نجات یافته باذربایجان شتافت و امیر قرا یوسف روزی چند او را ملحوظ عین عنایت گردانیده آخر الامر

که پیش پدر رود و علاء الدوله بنابر آنکه خیال فضولی در سر داشت از راه بازگشته در وقتی که امیر قرا یوسف در خوی بود به تبریز درآمد و طایفهٔ از اهل شهر را مجتمع آورد و قرا یوسف از این خبر شنوده کس فرستاد تا حاجی کوچک را که از قبل او در تبریز بحکومت اشتغال داشت علاء الدوله را گرفته در قلعهٔ عادلجوز مقید ساخت و چون این خبر بسلطان احمد رسید برج و بارهٔ بغداد را مستحکم گردانیده قاصدان نزد امیر قرا یوسف و پیر بداق خان فرستاد و پیغام داد که بواسطهٔ ضعف مزاج و شدت حرارت هوای بغداد در بهار آینده در الکای همدان ییلاق کرده خواهد شد و از باب قید علاء الدوله هیچ نگفت و قرا یوسف از آن پیغام و از عدم التفات متاثر گشته چندان توجهی بالتجای سلطان نکرد و در فصل ربیع به ییلاق آلاتاق شتافته بضبط آن ولایات اشتغال نمود و تا حدود اوجیس و عادلجوز رفت و از آن طرف سلطان احمد با غلبه و ازدحام تمام به ییلاق همدان خرامید و کماشتگان بسطام جاگیر که در آن ولایت بودند وهم نموده در قلعه متحصن شدند و سلطان احمد تابستان در همدان گذرانیده در موسم خزان متوجه سلطانیه شد و برادر بسطام جاگیر که موسوم به معصوم بود در آن بلده حکومت مینمود اطراف شهر را مضبوط ساخت و سلطان هژده روز آن قلعه را محاصره کرده کاری از پیش نتوانست برد آنگاه شنود که اویس نامی در بغداد دعوی فرزندی او میکند و جمعی از اوباش بگردش درآمده اند لاجرم عنان بطرف دار السلام انعطاف داد و بعد از وصول اویس را گرفته و طایفهٔ از معتمدان را بقتل رسانید و در آن زمستان امیر قرا یوسف در تبریز قشلاق کرده در اوایل بهار بنابر تعرض اکبر عثمان بولایت آذربایجان و استغاثهٔ ولد طهرتن که حاکم آنجا بود بدانجانب توجه نمود و پسر خود شاه محمد را در آذربایجان قائم مقام ساخت و سلطان احمد فرصت غنیمت دانسته با سپاهی انبوه و لشکری گردون شکوه در ماه محرم سنهٔ ثلث عشر و ثمانمائه از بغداد متوجه تبریز گشت و شاه محمد بجوی گریخته سلطان در غرهٔ ربیع الاول بتجمل و حشمتی هر چه تمامتر بدار الملک تبریز درآمد و امیر قرا یوسف بعد از آنکه ارزنجان را به مصالحه مفتوح گردانید و نایب خود پیر عمر را آنجا والی ساخت خبر وصول موکب سلطانی را به تبریز استماع نموده عنان مراجعت انعطاف داد و چون سلطان خبر معاودت او را شنید مستعد حرب و پیکار گشت و در روز جمعه بیست و هشتم ربیع الآخر سال مذکور بنواحی شنب غازان بین الجانبین مقاتلهٔ صعب روی نموده امیر قرا یوسف غالب آمد و سلطان بطرف شهر گریخته ترکمانی نادانسته دو ضربت بروی زد تا از اسپ در افتاد آنگاه جامه و اسلحهٔ او را گرفته بگذاشت و سلطان از حمام آب بباغی در رفته پیری کفش دوز او را شناخت و فی الحال بخدمت شتافته گفت ای سلطان عالمیان این چه حالست سلطان گفت که خاموش باش و سر مرا فاش مکن که مردم ما درین شهر بسیارند چون شب شود برویم بزر و اسپ و آنچه خواهیم از ایشان بستانیم و ترا رعایت کنیم و هرگاه به بغداد رسیم ملوک یعقوبیه را نیز بر سم سیورغال بتو مسلم داریم و پیر کفش دوز این سخن را قبول کرده بخانه رفت و حال آنکه او را عجوزه بود که فال میگرفت و از امور مخفیه خبر میداد پیر صورت واقعه را با زن خود در میان نهاده گفت صلاح چیست عجوزه آغاز فال دیدن کرد و چون از آن کار فارغ شد با شوهر گفت میان ما و یعقوبیه مسافتی بعیداست و از آن عمر نفعی بما نخواهد رسید و بهتر آنست که چون شب درآید مقدار مردم پیش سلطان جمع آیند که ترا با او مجال ملاقات نماند و چنین صیدی از دام بیرون رود مصلحت آنست که درساعت پیش امیر قرا یوسف رفت و او را از سلطان نشان داد و امیر قرا یوسف جمعی از معتمدان خود را ارسال داشت تا آن پادشاه عالیجاه را گرفتند و قبا کهنه در برش کردند و طاقیهٔ پاره بر سرش نهاده بیارگاه درآوردند امیر قرا یوسف بتعظیم جناب سلطانی برخواست و او را بپهلوی خویش نشاند و سخنان درشت گفت و بر نقض بنیان عهد و پیمان ملامت نمود آنگاه پادشاهی را که سر بر گردون گردان فرود نمی آورد از پهلوی خویش بصف نعال فرستاد و از روی هزل با جدا و را فرمود تا بخط خویش درباب تفویض ایالت آذربایجان به پیر بداق خان نشانی بآب زر نوشت و منشور دیگر قلمی کرد که حکومت بغداد تعلق بشاه محمد میدارد و شاه محمد از همان مجلس روی بدار السلام نهاد و قرا یوسف نمیخواست که بجان سلطان تعرض رساند اما امراء بغداد در باب انهدام قصر حیات جناب سلطانی مبالغه کردند و بالاخره امیر قرا یوسف نیز بآن امر رضا داده شده سلمش سلطان احمد را بمدرسهٔ قاضی شیخ علی برد و خواجه جعفر از سالکان طریق خونریزی او را بخبه هلاک ساختند و در پایان پای برادرش سلطان حسین که بشمشیر عذر او کشته بود دفن کردند و بعضی از فرزندان سلطان احمد که در معرکه اسیر شده بودند و علاء الدوله که در قلعهٔ عادلجوز محبوس و مقید اوقات میگذرانید از همان شربت چشیدند نقلست که چون خبر شهادت سلطان احمد در هرات شیوع یافت میرزا شاهرخ خواجه عبد القادر مصنف موسیقی را که سالها در مصاحبت سلطان احمد بسر برده بود مخاطب ساخت و پرسید که برای دوست خود چه گفته خواجه عبد القادر این رباعی را در عمل درج کرده بعرض رسانید که رباعی عبد القادر در دیده هر دم خونریز باد دور سپهر نسیت جایی

بجنس قرا یوسف نقیه روی دصورت او را باز نموده او روی مژده کانی نیکت بستانی ای پیرک را سخن عجوزه مقبول افتاد ۳

تبریزی و جمعی دیگر

گویند منغمه

جای تیمور گورکان مهر سپهر سروری را ناگاه تاریخ وفات گشت قصد تبریز اما شاه محمد ولد قرا یوسف چون به بغداد رسید اولاد صغار سلطان احمد در شهر متحصن نشستند
و او آغاز محاصره کرده بعد از یکسال و نیم محصوران در کشتیها نشستند و بگریختند و شاه محمد دار السلام بغداد را گرفته بر تمامت عراق عرب مستولی شد و خطبه و سکه بنام
خود کرده دیگر پیش پدر نرفت و قرا یوسف نیز متعرض او نگشت **ذکر شمه از وقایع ماوراء النهر و در آمدن آن مملکت بحوزه تسخیر خاقان**
سعادت بهر در خلال احوال گذشته آفتاب اقبال میرزا خلیل سلطان روی بسر حد زوال نهاد و میان آنجناب و خداداد حسینی مخالفت اتفاق افتاد
و خداداد در حدود ترکستان غلبه جمع آورده همت بر تسخیر بلاد ماوراء النهر بست و این اخبار در دار السلطنه هرات شایع شده داعیه فتح سمرقند در خاطر خاقان
سعادتمند رسوخ یافت و پنجم ذیقعده سنه احدی عشر و ثمانمائه رایت آفتاب اشراق از مستقر سلطنت و جهانبانی بجانب بادغیس در حرکت آمد و میرزا خلیل سلطان
نیز با لشکر ماوراء النهر از سمرقند بیرون خرامید و در نواحی کش منزل گزید و آنجا خبر یافت که خداداد حسینی بکنار آب خجند رسیده بنابر آن میر الله داد و ارغون شاه
با سه هزار سوار نامزد آن طرف نمود و هر دو لشکر در حدود دیزق سپاهی یکدیگر دیده چند روز در برابر یکدیگر نشستند و امرا ایلغار میرزا خلیل سلطان گرده ترک
طلب بیعت شاهزاده جلادت شعار با چهار هزار سوار بدانجانب روان شدند و از سمرقند گذشته بقریه شیراز فرود آمد خداداد از قرب وصول شاهزاده آگاه
گشته شبی مانند باد بجانب شیراز نهضت نمود و روز دیگر نماز پیشین به میرزا خلیل سلطان رسیده آتش حرب مشتعل گردید و سمرقندیان شکست یافته میرزا خلیل
سلطان پناه بقلعه ویرانه شیراز برد و خداداد فی الحال حصار را گرفته بر شاهزاده مستولی شد و نشانها نوشته او را مجبور نمود که مهر کند و بهر جا میخواست می
فرستاد و تمامت ماوراء النهر بتصرفش در آمد و گرفتاری میرزا خلیل سلطان بر دست خداداد در سیزدهم ذیقعده سنه احدی عشر و ثمانمائه روی نمود و چون حضرت
خاقان سعید در ییلاق بادغیس این خبر شنود در ۲ ماه مذکور اعلام منصور بدانجانب نهضت فرمود و در ششم ذی الحجه کنار آب معسکر ظفر مآب گشت و امیر
شیخ نور الدین که در سمرقند بود و بهواخواهی حضرت پادشاهی خود را بحصار رسانید تا امیر خداداد از عقب وایلغار کرده جمعیتش را متفرق گردانید و موکب
شاهرخی بعبور نهر و فرحی جیحون گذشته میرزا امیرک احمد و سیدی احمد که در طرف حصار شادمان بودند بملازمت مبادرت نمودند و بعواطف خسروانه
سرافراز گشتند و چون هوای خوارزم از غبار موکب ظفر شعار عنبربار شد این خبر شیوع یافت که خداداد بجانب مغولستان گریخته و میرزا خلیل سلطان را مقید
همراه برده در بیست و سیم ذی حجه سمرقند از یمن نزول خاقان سعادتمند فردوس مانند گشت و میرزا محمد جهانگیر و ارباب عمایم بلکه تمامی اصاغر و اعاظم بشرف بساطبوس
دریافته بنوازش والطاف پادشاهانه سرافراز گردیده سر افتخار و مباهات باوج سماوات رسانیدند در آن اثنا لدینار خان بموجب فرمان خاقان گیتی ستان
پیش امیر خداداد رفته او را نصیحت کرده بعز ملازمت رسانید امیر خداداد جواب گفت که مرا معلوم شده که مزاج اشرف خاقانی متوجه تربیت و رعایت
منست اما ظاهرا شیخ نور الدین فساد کرده مانع خواهد بود اگر آنحضرت میخواهد که عن صمیم القلب گام اخلاص در میان نهم باید که او را مقید بدینجانب فرستند
میرزا شاهرخ بهادر از استماع این جواب دور از صواب بر آشفته در ماه محرم الحرام سنه اثنی عشر و ثمانمائه قرین دولت و اقبال از سمرقند بجانب مغولستان
در حرکت آمد و بعضی از شاهزادگان و امیر شاه ملک و امیر علی ترخان را برسم منقلای از پیش روان ساخت درین اثنا صورتی بدیع که در آئینه خیال عکس
مصور نگشته بود در روی نمود کیفیت واقعه آنکه امیر خداداد از پادشاه مغولستان محمد خان مدد طلب کرده بود و او برادر خود شمع جهان را بمعاونت
نامزد فرموده چون خداداد از قرب وصول شمع جهان آگاهی یافت باضاءت چراغ دولت امیدوار گشته باستقبال شتافت و بعد از آنکه بین الجانبین
ملاقات واقع شد شمع جهان با خواص و مقربان مشورت نموده گفت خداداد مردی حق ناشناس و بیوفاست زیرا که باوجود چندان عواطف و اشفاق
که از امیر تیمور گورکان درباره او بوقوع انجامیده طریقه کفران نعمت مسلوک داشته نسبت با اولادش این نوع سلوک میکند آنگاه خاطر بر قتل او قرار
داده بتیغ تیز خرمن حیاتش را بسوخت و سرش از بدن جدا ساخته پیش امیر شاه ملک فرستاد و امیر شاه ملک با سایر امرای منقلای مراجعت نموده
سر خداداد و سر پسرش الله داد را که در شاهرخیه بسر میبرد بار دوی همایون رسانیدند و بنوازش بیکران اختصاص یافتند بعد از آن امیر شیخ نور الدین
عرضه داشت نمود که مغولان ترکستان در آمده خرابی میکنند اگر حکم همایون نفاذ یابد بدانجانب شتافته دفع شر ایشان را پیش نهاد همت گردانم
حضرت خاقان سعید او را اجازت داده مقرر ساخت که فی الحال مراجعت نماید و در خلال آن احوال میرزا امیرک احمد بن میرزا عمر شیخ را منظور نظر
اشفاق گردانیده بایالت ولایت اوزجند فرستاد و هو یهدی الی سبیل الرشاد **ذکر وصول میرزا خلیل سلطان بملازمت**

حضرت خاقان سعید و تفویض یافتن ایالت و لایات بشاهزادگان صاحب تایید میرزا خلیل سلطان بعد از قتل امیر خداداد
مغولان را با خود متفق ساخت و بطرف آلان قلعه رفت و با میر عبد الخالق ولد امیر خداداد که در آن حصار بود ملحق شد و این خبر بسمع حضرت خاقانی رسیده
امیر شاه ملک را با جمعی دیگر از سرداران بدان صوب روان ساخت و بعد از آن بنفس نفیس رایت نهضت بصوب سمرقند برافراخت و امیر شاه ملک بمقصد شتافته
قلعه را محاصره نمود و میرزا خلیل سلطان باو خبر فرستاد که راه مرا باز گذار تا از تنگنای حصار بیرون آمده بملازمت میرزا شاهرخ روم و امیر شاه
ملک مصلحت در ترک محاصره ندیده عازم اردوی همایون گشت و دران اثنا چنان معلوم شد که امیر شیخ نور الدین خیال عصیان دارد و بنابران خاقان
عالیشان مولانا قطب الدین قرمی و توکل قرقرا را پیش او فرستاد تا استفسار نماید که بچه سبب از ملازمت تخلف جوید و مشار الیهما با وی ملاقات نموده
این جواب شنودند که الطاف خاقانی درباره من بسیار است و از تقصیری که تا غایت در خدمت ازین صدد یافته انفعال دارم ملتمس آنکه مرا حالا تکلیف
ملازمت نفرمایند تا هرگاه رایات ظفر پناه از ماوراء النهر معاودت نماید آستان بوسی شتابم و مقارن آن حال میرزا خلیل سلطان از آلان قلعه بایشان آمده
با میر شیخ نور الدین پیوست و چون مولانا قطب الدین و توکل بازگشته سخن امیر شیخ نور الدین را بعرض رسانیدند خاقان سعید از شنیدن آن کلمات رایحه مخالفت
نموده عنان عزیمت بدان جانب معطوف ساخت و در آقسولات نوکر قدیم میرزا خلیل سلطان یحیی کا نام آمده در باب اخلاص و نیازمندی شاهزاده
سخنان معروض داشت و مشمول الطاف بیکران گشته مقضی المرام مراجعت نمود و میرزا خلیل با یحیی کا فرستاده که حضرت خاقانی عهد و پیمان در میان آورد
هرکس از نوکران او بصلاح دانند بفرستند تا بخدمت شتابم و حضرت خاقان سعید در حضور یحیی کا قسم یاد کرد که مدة الحیوة قصد جان فرزندی میرزا خلیل سلطان
نکنم و او را معزز و محترم گردانم و امیر شاه ملک و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را مصحوب یحیی کا روان ساخت تا شاهزاده را بپایه سریر اعلی
آورند و چون امرا نزدیک بازار که مسکن میرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین بود رسیدند امیر شاه ملک در کنار آب توقف کرده امیر
حسن صوفی و امیر علیکه ببازار شتافتند و میرزاده خلیل سلطان را بغایت عنایت خاقانی امیدوار ساخته در رکاب او بجانب معسکر ظفر مآب شتافتند
و در موضع اوزن آق شاهزاده بتقبیل انامل فیاض سرافراز گشته حریف مجلس انس و جلیس بساط قرب شده آنگاه خاقان جهان عنان بیکران بصوب خراسان
انعطاف داده ایالت مملکت سمرقند و توابع و لواحق را بمیرزا الغ بیک گورکان ارزانی فرمود و امیر شاه ملک را در خدمتش باز داشت و ولایت
حصار شادمان بمیرزا احمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان عنایت نمود و چون موکب همایون از جیحون بگذشت قبة الاسلام بلخ را بمیرزا ابو الفتح ابراهیم سلطان
داد و میرزا ایدکو را بحکومت کابل و غزنین و قندهار فرستاد و رایات ظفر آیات در طی مسافت سرعت نموده بتاریخ ۱۶ شعبان سنه ۸۱۲ کامیاب و کامران
بمستقر دولت و اقبال رسیده بعد از چند روز اسباب سلطنت میرزا خلیل سلطان را مرتب داشته امیر حمزه قوتوقو و بیک پولاد و خضر اسپاهی و صدر حسن
و خواجگی را با قرب ده هزار نفر از لشکر ملازم شاهزاده گردانید و فرمود که بعراق عجم رفته از ممالکی که تعلق بمیرزا امیرانشاه و میرزا عمر میداشته آنچه توانند
در حیز تسخیر آورد و میرزا خلیل سلطان اطاعت فرمان نموده بتاریخ هفتم ذیقعده سال مذکور بدان جانب نهضت فرمود **ذکر عصیان و طغیان**
امیر شیخ نور الدین و کیفیت کشته شدن او بیمن توجه خاطر خطیر خاقان ظفر قرین چون حضرت خاقان سعید مملکت سمرقند را
بمیرزا الغ بیک ارزانی داشت و امیر غیاث الدین شاه ملک را در خدمت شاهزاده گذاشته بنفس نفیس رایت عزیمت بصوب دار السلطنه هرات
برافراشت امیر شیخ نور الدین از غایت خشم و کین لشکر ترکستان در هم کشیده متوجه تسخیر سمرقند گردید و امیر شاه ملک از شهر بیرون رفته بمقابله و
مقاتله خصم اقدام نموده انهزام یافت و خود را در کوه اقسراق که در میان کش و سمرقند است محکم کرد و امیر [illegible] دار بدست امیر شیخ نور الدین گرفتار شده
مقید گشت و جناب امارت مآبی بخیال درآمدن شهر روز جمعه هشتم ذی حجه سنه اثنی عشر و ثمانمایه بدروازه شهر شتافت و اکابر سمرقند چون خواجه عصام الدین
و خواجه عبد القادر و خواجه عبد الاول و قاضی صلاح الدین بجز از ساغرجی آن بلده را مضبوط ساخته بودند دل بمحاصره نهاده شیخ نور الدین بقدم
یأس و حرمان مراجعت نموده بترمذ رفت و حاکم حصار میرزا احمد جهانگیر را بدمدمه و فسون بخود ملحق گردانید و امیر [illegible] رسانید حضرت خاقان سعید
خبر طغیان امیر شیخ نور الدین شنوده میرزا بایسنغر را بحکومت هرات باز داشته در چهاردهم محرم الحرام سنه ۸۱۳ بجانب ماوراء النهر نهضت فرمود و بعد از
طی منازل و مراحل بگذر کلف رسیده میرزا الغ بیک گورکان که در آن مقام انتظار وصول موکب همایون میکشید بسعادت دست بوس مشرف گردید

نسخه: آشیام
نسخه: هفدهم
نسخه: هشتم

مشرف گردید و در روز جمعه ۷ صفر اعلام ظفر پیکر از جیحون عبور نموده میرزا میرک احمد و امیرشاه ملک نیز باردوی اعلی ملحق شدند و امیر شیخ نورالدین بعد از
جسارت پیش آمده در حوالی قرنال بامداد آب بام در برابر خاقان گردون احتشام صف آرای گشت و در آنحین بسبب با میرسنتبر بدگمان شده کار بر خود ساخت
آنگاه دلاوران هر دو لشکر دست بشمشیر و تیر و خنجر برده آغاز کر و فر نمودند و بعنایت مالک الملک اکبر نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم خاقان دادگر وزید
امیر شیخ نورالدین پای در وادی فرار نهاد و این فتح در روز شنبه نهم ماه ربیع الاول سال مذکور روی نمود و در دوشنبه یازدهم ماه مذکور رایات همایون بحوالی
دار السلطنه سمرقند بال اقبال بگشود و حضرت خاقان سعید اکابر آن بلده را که در ضبط شهر غایت اهتمام بجای آورده بودند منظور نظر مراحم و عواطف
گردانیده و امیرشاه ملک را با لشکری جرار از عقب امیر شیخ نورالدین بانزرار فرستاده بنفس نفیس عازم مستقر سریر جاه و جلال شده در اوایل ربیع الاخر در
دار السلطنه هرات نزول اجلال و حلول عز و اقبال فرمود و بهمین سال مدرسه و خانقاهی را که در درون بلده فاخره هراة بمحاذی قلعه اختیار الدین واقعست
بنا کرد و باندک زمانی در غایت تکلف و زیبائی لعمارت با تمام رسید و بهمدان اوان باغ سفیده که در میان شرق و شمال هراة واقعست طرح انداخت
و در اوایل سنه اربع عشر و ثمانمائه میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد بن میرزا عمر شیخ از جانب عراق رسیده در سلک سایر شاهزادکان عظام انتظام یافت بعد از آن
از جانب ماوراء النهر خبر آمد که امیرشاه ملک با وجه فراوان بسمرقند مراجعت نموده اما امیر شیخ نورالدین از حاکم مغولستان محمد خان مدد طلبیده و
میان میرزا الغ بیگ و امیرشاه ملک اندک نقاری واقع شده و امیر مشار الیه کرت دیگر جهت دفع شیخ متوجه ترکستان گردیده و معلوم نیست که مآل
بکجا منجر خواهد شد بنابراین مقدمات خاقان خجسته صفات دغدغه بخاطر دریا مقاطر راه داده بار بجانب ماوراء النهر روان شد و پس از قطع منازل
و مسالک در ۱۲ جمادی الاولی سال مذکور از آب آمویه عبور فرموده عنان یکران تا موضع قشقا باز نکشید و در آن مقام میرزا الغ بیگ گورکان و اشراف
و اعیان سمرقند شرف بساط بوسی دریافته بنوازش و عواطف سرافراز و مفتخر گشتند و منزل کان کل معسکر پادشاه عادل شده بعد از چند روز امیر
شاه ملک از ترکستان بملازمت رسیده و سر امیر شیخ نورالدین را باردوی همایون رسانید و کیفیت کشته شدن امیر شیخ نورالدین چنان بود که در کرت
اخیر که امیرشاه ملک بترکستان رفته نزدیک بقلعه صوران که در آن موضع تحصن امیر شیخ نورالدین بود رسیده امیر مشار الیه مضطرب گشته بعضی از امرا
پیغام داد که نوعی سازید که میان من و امیرشاه ملک صورت مصالحه روی نماید و امرا درین باب با امیرشاه ملک سخن گفتند مقرر شد که آن دو امیر با بعض
با یکدیگر گفت و شنود نمایند و روز دیگر نزدیک بقلعه صوران این صورت روی داد اما هر چند امیرشاه ملک امیر شیخ نورالدین را نصیحت کرد که از مقام
مخالفت درگذرد و بملازمت درگاه عالم پناه شتابد بجائی نرسید و حرارت هوا استیلا یافته امیرشاه ملک میل مراجعت نمود و امیر شیخ نورالدین
گفت که از برای ما شما میانه و مقداری طعام بفرست تا لحظه درین نواحی بیاسائیم و از قلعه دورتر رفته توقف کرد و امیر شیخ نورالدین همچنان سوار بر در حصار
ایستاده بود و امیرشاه ملک امیر موسی کا و امیر دولتخواجه را گفت یکبار دیگر پیش این بی دولت روید و او را نصیحت کنید که اگر خود نزدیک حضرت خاقان
سعید نمی آید باری یکی از فرزندان یا برادران خود را بفرستد تا ما بآن بهانه مراجعت نمائیم و امرا نزدیک امیر شیخ نورالدین رفته آغاز قیل و قال کردند
و در آن حال امیرشاه ملک سهرقداق را که دوست قدیم شیخ نورالدین بود نوازش نموده گفت که اگر تو امروز قدم جرات پیش نهاده آنچه ترا تعلیم نمایم بتقدیم
رسانی امیدواری است که چهره فتح و فیروزی از پرده غیب جلوه گر آید و نام شجاعت و پهلوانی تو بر صفحات روزگار باقی و پایدار ماند سهرقداق جواب داد که هر چه
اشارت عالی نفاذ یابد منت داشته بجای آورم امیرشاه ملک گفت صلاح در آنست که چون امرا از نزد شیخ نورالدین باز گردند تو نزدیک او روی و
بهیچ شبهه نیست که چون او ترا ببیند پیش طلبیده در آغوش کشد باید که در آن وقت او را از اسب پایان کشی تا ما خود را بتو رسانیده باتمام این مهم پردازیم
سهرقداق این جسارت را بطیب نفس قبول نمود و بعد از مراجعت امرا خود را بنظر امیر شیخ نورالدین رسانید و تدبیر موافق تقدیر افتاده جناب امارت مآبی آواز
بر آورد که سهرقداق آقا چه بیتری و سهرقداق پیاده شده چند نوبت زانو زده امیر شیخ نورالدین از بالای اسب خم گشت و او را در بغل گرفت و همچنین که دستهای
سهرقداق بر پشت امیر شیخ نورالدین بهم رسید بهر زوری که داشت او را از اسب فرو کشید و بر زمین انداخت و زانو بر سینه او نهاده شمشیر از غلاف بیرون
آورده و نوکران امیر شیخ نورالدین که بر در قلعه سوار ایستاده بودند بر سر سهرقداق تاختند یکی شمشیری بطرف او انداخت و سهرقداق تیغ بلبهای آلود رسانید
و امیرشاه ملک آن حال مشاهده کرده تازیانه بر اسب زد و با جمعی از مردم کاری بدان جانب شتافت و سهرقداق چون دید که کومک رسید بر جست و بیکدو ضربت

از ترکستان

نور الدین

شمشیر سر امیر شیخ نور الدین را بر خاک تیره انداخت و چنین امری بدیع بقوت دولت حضرت خاقان سعید روی نموده امیر شاه ملک بهر قدمی که نهاد آثار جلادت بسیار نمود و در حق او انعامات فراوان فرمود و دو سه کام بمقتضی المرام بازگشته در کار کل بشرف ملازمت خاقان دوام فرموده است استعداد دیافت و پرتو عنایات والتفات خسروانه بر وجنات احوالش تافت **ذکر معاودت رایات ظفر آیات از ماوراء النهر بدار السلطنه هرات و بیان بعضی دیگر از حالات و حکایات** چون خاطر خطیر خاقان جهانگیر از ممر امیر شیخ نور الدین و انتظام مهام ترکستان و ماوراء النهر فارغ شد امیر شاه ملک را ملازم موکب همایون گردانیده روی توجه بمستقر سریر دولت روز افزون آورد و بعد از وصول ببلده فاخره هراة مهد علیا تومان آغا که بعد از فوت حضرت صاحبقران مغفور بحباله نکاح امیر شیخ نور الدین در آمده بود متعاقب از صوب ان بدار السلطنه هراة رسید و حضرت خاقان سعید شرایط اعزاز و احترام بجای آورده قصبه کوسویه را سیورغال او گردانید و تا غایت آثار خیرات آن بانوی عظمی در قصبه مذکوره باقیست و در نهم ذیقعده سنه مذکوره خاقان سعادت انتما احرام طواف آستان ملک آشیان عتبه شهید خاک خراسان امام طیب و طاهر علی موسی بن جعفر محمد باقر بسته بقدم نیاز و اخلاص آن عتبه کعبه اختصاص شتافت و نقبا و کرام و سادات عظام و سایر مجاوران آن سده سدره مقام را باصناف احسان و انعام خوشدل و مسرور گردانیده بجانب دار السلطنه هراة بازگشت و در روز جمعه عاشر محرم سنه خمس عشر و ثمانمائه همای چتر همایون فال سایه وصول بر باغ زاغان انداخت و مقارن آن حال ایلچیان خان ختای و ایمنک خان رسیده مکاتیب آن پادشاه عالیجاه را که بالسنه مختلفه نوشته بودند و همه مشتمل بر ارسال سلام و تحیت و تمنای محبت و سفارش میرزا خلیل سلطان بود بعرض رسانیدند و حضرت خاقان سعید ایلچیان را مشمول مکارم و عواطف خسروانه ساخته فرمود که شاهزادگان و امراء عالیشان ایشان را طوی دهند و در آن اثنا ملک قطب الدین والی سیستان که سابقا با میرزا ابابکر طرح دوستی انداخته بود و از بیم حسام خون آشام عساکر خاقان عالیمقام رایت فرار افراخته اعتماد بر کرم آنحضرت کرده بدرگاه عالمپناه شتافت و زبان عجز و انکسار بتمهید قواعد اعتذار و استغفار گشاده باج و خراج قبول نمود و پادشاه پوزش پذیر بنظر عنایت والتفات در روی نگریسته ایالت ولایت سیستان را بدستور پیشتر بوی عنایت فرمود و مهمات ایلچیان ختای را بکفایت اقتران داد شیخ محمد بخشی را مصحوب ایشان بدان صوب فرستاد **ذکر شمه از احوال ولایت خوارزم و در آمدن آن مملکت بحوزه دیوان حضرت خاقان سعید بی ارتکاب حرب و رزم** از مطلع سعدین پرتو این حکایت بدین روایت بر صحایف اوراق میتابد که در وقت وفات امیر تیمور گورکان حکومت خوارزم تعلق بامیر موسی کا داشت و در ماه رجب سنه ثمان و ثمانمائه امیر ایدکو که امیر الامراء پادشاه دشت قبچاق بود لوای توجه بعزم تسخیر آن مملکت برافراشت و امیر موسی کا بماوراء النهر گریخته ایدکو امیر انکه را آنجا حاکم ساخت و بطرف دشت بازگشت و در شهور سنه ۸۱۲ که شادیخان فوت شد سلطنت دیار او زبک بفولاد خان رسید امیر ایدکو انکه را طلبیده بتعجیل بجایش فرستاد و فولاد خان در سنه ۸۱۳ بعالم دیگر خرامید و تیمور خان بن تیمور قتلق فرمانفرمای دشت قبچاق گشت و قصد ایدکو کرده و او بخوارزم گریخته در اوایل سنه ۸۱۴ دکنه و غازان بحوالی آن شهر آمدند و ایدکو را محاصره نمودند و بعد از شصت ماه که در گرد خوارزم نشستند خبر متواتر شد که جلال الدین پسر توقتمش خان تیمور خان را کشته داده بر تخت پادشاهی متمکن گشت و مقارن انتشار آن اخبار تیمور پریشان روزگار بدکنه و غازان پیوست و غازان دکنه را بشراب مشغول ساخته و یکی از نوکران خود را که جان خواجه نام داشت فرمود که تیمور را بقتل آورد و جلال الدین از غازان منت دار شده نشان فرستاد که غازان از جمله مخصوصان ماست باید که امرای خوارزم از فرموده او تجاوز جایز ندارند و غازان با ایدکو صلح کرده متوجه دشت گشت و در اثنای راه قاجولی بهادر در موضع بلوقیا باو رسیده و زبان تشنیع گشاد که خوارزم را تسخیر ناکرده چرا مراجعت نمودید جواب داد که ما با ده هزار مرد هفت ماه ایدکو را محاصره نمودیم و کاری از پیش نتوانستیم برد لاجرم بازگشتیم مصلحت آنست که تو نیز بازگردی زیرا که با این چهار پنج هزار کس که همراه داری آن بلده را فتح نمی توان کرد قاجولی گفت من تنها برایدکو فایق می آیم و بعد از سوگند تا متر بجد و در خوارزم رفت و ایدکو او را استقبال نموده بین الجانبین جنگی سخت دست داد و از دست برد شمشیر قضا قاجولی بر خاک هلاک افتاد و در سنه ۸۱۵ حضرت خاقان سعید امیر علیکه کوکلتاش و امیر الیاس خواجه و امیر موسی کا را بفتح خوارزم نامزد فرمود و در آن زمان پسر ایدکو مبارکشاه نام پادشاه آنجا بود و چون امرا نزدیک بخوارزم رسیدند سخن صلح در میان افتاده خوارزمیان ساوری بیرون فرستادند و در آن اثنا نوکران امیر الیاس خواجه بطرقی از اطراف آن خطه شتافته فوجی از مردم را کشتند و جمعی را اسیر گرفتند ازین جهة اهل خوارزم خاطر بر جنگ و رزم قرار داده خاص و عام از شهر بیرون

قتل

شادیخان

بیرون آمده بکرنوزه تا شب جنگهای مردانه کردند و شب نقاره شادیانه زده آوازه در انداختند که امیر ایدکو رسید بنابران بعضی از امرا احمال و اثقال را گذاشته سر خویش گرفتند و راه خراسان در پیش حضرت خاقانی از استماع این خبر پریشان خاطر شده بار دیگر امیر سید علی ترخان و امیر شاه ملک را بتسخیر آن ولایت ارسال داشت و چون ایشان بحوالی خوارزم نزول نمودند پسر ایدکو بنابر ظلمی که بر رعایا کرده بود از اعیان و اشراف آنجا متوهم شده بگریخت و سادات و علما و اکابر امیر شاه ملک را استقبال نموده مفاتیح شهر تسلیم نمودند و آنجناب بخوارزم در آمده چند روز در جهت ضبط امور و نسق مصالح جمهور و نظم قواعد مملکت و وضع قوانین معدلت توقف کرد و بعد از فراغ از آن مهم روی توجه بدار السلطنه هراة آورد و بعد از وفات خاقان سعید ایالت خوارزم و توابع آن بامیر شاه ملک انتما تفویض فرمود تا اواخر ایام حیات شاه رخ آن مملکت در تصرف او و پسرش سلطان ابراهیم بود

ذکر بعضی حالات میرزا رستم و میرزا اسکندر و پیوستن میرزا خلیل سلطان بجوار مغفرت مالک الملک اکبر

در آن اوان که میرزا اسکندر از ضبط مملکت فارس فراغت یافت فروغ همت بلند نهمتش بر اندیشه تسخیر ولایات عراق عجم تافت و امیر عبد الصمد و امیر صدیق را بجانب اصفهان روان ساخت و ایشان بورزنه رفته قلعه آن را مضبوط گردانیدند و میرزا رستم بنابر آنکه حصار شتافته بمحاصره مشغول شد و میرزا اسکندر از این معنی خبر یافته امیر تولک و امیر یوسف خلیل را با طایفه از لشکریان بمدد محصوران روان فرمود و میرزا رستم توجه شیرازیان را دانسته عنان باستقبال ایشان تافت آن جماعت چون قوت مقاومت نداشتند پناه بقلعه دستجرد بردند و در آن اثنا میرزا بایقرا که عازم شیراز بود بعراق رسیده میرزا رستم او را با خود متفق گردانید و هر دو برادر بموافقت یکدیگر در دستجرد نشستند ناگاه خبر متواتر شد که میرزا اسکندر بقصر زرد رسید و میرزا رستم عنان بجانب اصفهان انعطاف داده میرزا اسکندر از عقب او نهضت نمود و در سه فرسخی شهر تلاقی آن دو پادشاه بهرام قهر اتفاق افتاده بعد از ستیز و آویز میرزا رستم روی گریز باصفهان آورد و میرزا اسکندر در منزل آتشگاه خیمه و خرگاه برافراشته میرزا رستم از میرزا خلیل سلطان که در آن اوان بری آمده بود استمداد نمود و آنجناب متوجه اصفهان شده هرچند قاصدان نزد میرزا اسکندر فرستاده از روی التماس کرد که با وی مصالحه نماید بجایی نرسید لاجرم از روی نومیدی گشته ناگهان باصفهان در آمد و در آن اوقات میان شیرازیان و اصفهانیان محاربات قوی روی نمود و در اصفهان قحط و غلا درجه قصوی یافته میرزا رستم شهر باز گذاشته علم عزیمت بصوب اردوی قرا یوسف برافراشت و میرزا خلیل سلطان چند روز بعد از میرزا رستم محصور بوده در آن اثنا طایفه از لشکر دو سؤال بی اجازت میرزا اسکندر بصوب شیراز در راه بتبرزا آمدند و جناب اسکندری نیز ترک محاصره داده بدیار خویش بازگشت و در اصفهان بلا رجوع و عسرت بمرتبه رسید که میرزا خلیل سلطان از محافظت آن شهر سیر آمده مراجعت فرمود اما میرزا رستم چون بنواحی تبریز منزل گزید امیر قرا یوسف قریب ده فرسخ آنجناب را استقبال کرده طویهای پادشاهانه داده آنچه وظایف مروت و انسانیت بود بتقدیم رسانید و میرزا رستم نیز پیشکشهای لایق کشید و آن دو پادشاه در خلوت با هم صحبتها داشته در باب انتظام امور ملکت سخنان در میان آوردند و خاطر امیر قرا یوسف مایل بآن بود که یکی از ولایات آذربایجان را سیورغال میرزا رستم گرداند تا از آن ممر یراق بهم رسانیده فتح شام را پیش نهاد همت سازد اما میرزا رستم این معنی را قبول ننمود و بر توجه بجانب اصفهان اصرار فرمود بنابران امیر قرا یوسف اشارت کرد تا فوجی از سپاه ترکمن ملازمت میرزا رستم باصفهان روند و آن جناب بدان جانب در حرکت آمده در اثنای راه ترکمه بازگشتند و میرزا رستم با خواصان خویش یکه و تنها باصفهان شتافته خواجه احمد صاعدی موکب عالی را استقبال نمود و آنجناب بشهر در آمده مدت دو ماه بفراغبال گذرانید چون خواجه احمد بخلاف رای صواب نمایش مهمات بجانبی را بتفصیل بسر رسانید معروض تیغ سیاست میرزا رستم گردید بنابران اعیان اصفهان نقش محبت شاهزاده را از لوح دل محو کردند و آنجناب مصلحت توقف ندیده بموافقت میرزا بایقرا عازم خراسان شد و در اواخر شهور سنه اربع عشر و ثمانمائه بسعادت دستبوس خاقان سعید رسید بعد از آن میرزا اسکندر بر تمامی ممالک فارس و عراق عجم فرمانفرما گشته اصفهان را دار الملک گردانید در این اثنا میرزا خلیل سلطان در مملکت ری دو سه روزی پهلو بر بستر ناتوانی نهاده بتاریخ شانزدهم ماه رجب سال مذکور رخت بقا بباد فنا داد و چون این خبر بعرض خاقان سعید رسید محزون و متألم شد و هنوز جراحت آن مصیبت التیام نیافته بود که والده میرزا خلیل خانزاده در مشهد مقدس رضویه علی راقدها التحفة السلام والتحیة بریاض قدس انتقال فرمود و در جوار آن روضه بهشت آثار مدفون گشت ع داغی نگشته نیک که داغ دگر بسوخت

گفتار در بیان نهضت رایات آفتاب اشراق بطرف ممالک آذربایجان و عراق و رسیدن خبر مخالفت و یاغیگری ملازمان جناب اسکندری

از آن زمان که خسرو مغفرت پناه میرزا معز الدین میرانشاه در جنگ امیر قرا یوسف ترکمان بسعادت شهادت

رسید حضرت خاقان سعید پیوسته نقش انتقام مخالفان بر لوح خاطر و صحیفهٔ ضمیر منتقش و مرتسم گردانیدا اما از جهة حدوث وقایع عزیمت از خیر قول الفصل بهار آمد در شهور
سنهٔ ۸۱۶ که خاطر عالی مآثر از امر ولایات ماوراء النهر و خراسان دغدغه نماند و خبر استیلاء امیر قرا یوسف بر آذربایجان و اران و عراق عرب و توابع و لواحق
بمسامع همایون رسید عزم توجه بدان جانب تصمیم یافته تواچیان بهرام صولت جهة اجتماع لشکر با ممالک محروسه باطراف و اکناف بلاد و امصار در حرکت آمدند و سپاهی
بعدد قطرات امطار همه تیغ زن و نیزه گذار جمع گشته با بهجت اعلام نصرت سلب بتاریخ سیزدهم رجب از دار السلطنه هراة بطرف مازندران نهضت نمود
چون پرتو وصول بر نواحی نیشاپور انداخت حضرت خاقان سعید بمیرزا اسکندر نامه در قلم آورد مضمون آنکه رایات عالیات جهة دفع فتنهٔ قرا یوسف
ترکمان متوجه آذربایجان است میباید که آن فرزند عزیز طریق اتحاد و یگانگی مسلوک داشته با عساکر فارس و عراق در نواحی ری بموکب همایون پیوندد و ابو سعید
ملک جهة رسانیدن آن کتابت بجانب اصفهان در حرکت آمد و موکب همایون آن زمستان در جرجان قشلاق نمود و حکام مازندران و هزار جریب
و گیلان که بشرف ملازمت رسیدند غریق بحر انعام و احسان ساخته رخصت معاودت فرمود و ابو سعید چون باصفهان رسید و مکتوب حضرت
خاقان سعید را بمیرزا اسکندر رسانید جناب اسکندری لمعان پرتو که آنحضرت قصد مملکت او دارد و در رفتن آذربایجان رعایت مصلحت وقت بر زبان می آرد
بنا بر آن مضمون کلمهٔ ان بعض الظن اثم غافل مانده ابو سعید را جوابهای درشت گفت و یکی از نوکران خود را همراه او گردانیده اجازت مراجعت داد
و ابو سعید در قشلاق مازندران نوکر میرزا اسکندر را بپای بوس خاقان عالیشان رسانیده جوابی که یافته بود بعرض رسانید آنحضرت بدان سخنان چندان
التفات نکرد و فرمود که اگر فرزند میرزا اسکندر خود بیورش آذربایجان نتواند آمد لشکر فرستد و نوکر او را رخصت فرمود اما میرزا اسکندر
بعد از معاودت نوکر شعار خلاف پادشاه شوده اوصاف ظاهر ساخته اسم همایون شاهرخی را در قلمرو خویش از خطبه بینداخت و بنام خود سکه زده
نشانها مصحوب ایلچیان باطراف و جوانب ولایات قندهار و کابل و غزنین و سیستان روانه گردانید و حکام آنحدود را بانقیاد و اطاعت دعوت
کرد و طغرای احکام او باین عبارت بود که القائم بامور المسلمین و ولی امیر المؤمنین السلطان اسکندر بن امر المطاع و حاکم سیستان ملک قطب الدین
ایلچی میرزا اسکندر را که کافی اسلام نام داشت مقید ساخته با مکتوبی که باو نوشته بود نزد میرزا سیورغتمش که در هراة نایب پدر بزرگوار خود بود فرستاد
و میرزا سیورغتمش آن تحفه را باردوی همایون ارسال نمود لاجرم مخالفت میرزا اسکندر بتحقیق پیوسته حضرت خاقان سعید عزیمت آذربایجان را فسخ فرمود
و در اوایل بهار میرزا بایسنقر را بدار السلطنه هراة روان کرده بنفس نفیس در چهاردهم محرم الحرام سنه سبع عشر و ثمانمائه روی توجه بمملکت ری آورده چون
خوار ری معسکر ظفر اثر گشت جمعی از نوکران میرزا اسکندر گریخته بدرگاه عالم پناه رسیدند و بعرض نواب کامیاب رسانیدند که امیرزاده اسکندر
فوجی از امرا و لشکریان بامر محاصرهٔ ساوه فرموده صورت واقعه آنکه در آن اوان که موکب نصرت نشان در قشلاق مازندران اقامت داشت نصر الله
ساوه قاصدی بدرگاه عالم پناه فرستاده التماس داروغه نمود و این ملتمس عز قبول یافته یکی از ملازمان آستان شاهرخی بساوه رفت و این خبر بعرض میرزا اسکندر
رسید امیر یوسف خلیل و جلبانشاه برلاس و بیان قوچین و عبد الله پروانچی و سعد الله را بامر فتح ساوه کرد و چون کیفیت توجه آن مردم از جانب
نوکران میرزا اسکندر نزد خاقان والا گهر بوضوح پیوست امیر حسن صوفی ترخان و دولتخواجه و امیر جهانشاه اینیاق و امیر چهارشنبه را باده هزار سوار
بنصرت نصر الله و رعایای ساوه مامور گردانید امرای میرزا اسکندر چون بر توجه این لشکر وقوف یافتند با یکدیگر مشورت نموده دفتر عهد و پیمان
میرزا اسکندر را بر طاق نسیان نهادند و بقدم اخلاص و دولتخواهی با امرای ایلغار خاقان عالی مقدار پیوستند و باتفاق متوجه اردوی همایون گشتند
در نواحی قلعهٔ شهریار بیان قوچین و عبد الله پروانچی و سعد الله بشرف بساط بوس شهریار نامدار مشرف گشتند و موکب همایون بساوه شتافته در مقام
امیر حسن صوفی و امیر سید علی و سایر امرای میرزا اسکندر را بملازمت خاقان فریدون فر رسانیدند و آنحضرت در بارهٔ آن زمره اصناف عواطف و مراحم
مبذول داشت و در فضای دلگشای ساوه بهوای شکار فرموده لوای جهانگشای بصوب اصفهان برافراشت **ذکر وصول موکب نصرت نشان
بظاهر اصفهان و بیان بعضی از وقایع که روی نموده بود در آن اوان** چون حضرت خاقان سعید در ولایت ساوه از امر
شکار باز پرداخت شعار همت عالی نهمت در هوای صید ملک پرواز داده یورش صفاهان را پیش نهاد خاطر ساخت و پس از قطع منازل باغ رستم
که در دو فرسخی آن بلده است از یمن مقدم آن پادشاه عالم رشک افزای گلستان ارم گردید و شیخ محمد قرابت امیر عباس و شیخ علی قزاق با قرب سیصد کس

نسخه هیژدهم

سوار از پیش از آنک خان بجای رسانیده بودند ترخان گردانید نظم هر آنکس که از نسل ایشان بود گنه شان نپرسند ابنای ما گزین پس
سایر نبیرهای ما و جمیع ترخانیان که در زمان سلاطین چنگیزخانی و خواقین تیمور گورکانی در بلاد ما وراء النهر و خراسان اقامت داشتند
در نسل بادا و قشلیق اند و نسب با بادا و قشلیق تکلیکوت این زمان و تا میرسد القصه چنگیزخان از سر چشمه بالونه بسر حد خطای قریب لب رودی فرود آمده
از آنجا با چهار هزار و ششصد نفر از لشکر جلادت اثر بموضع ناوشتافت و از آن منزل ایلچیان نزد اونک خان فرستاده بطلب صلح او را غافل ساخته
بیت چنان تاختن کرد بر لشکرش که ویران شد آباد بوم و برش و در آن جنگ قراجار نویان تیری بر اسب اونک خان زد چنانچه بسر در آمد
و اونک بر اسب دیگر سوار شده باتفاق پسر سنکون قرار بر فرار اختیار کرد و بتایانک خان که فرمان فرمای قوم نایمان بود پناه برد و امراء تایانک خان
اونک خان را کشته سنکون بجانب کاشغر گریخت و در آن دیار بضرب تیغ قلیچ قرا که یکی از امراء قوم خلج بود رشته حیات او بگسیخت ذکر
وصول چنگیزخان بر سریر سلطنت و کامرانی و ظفر یافتن او بر بعضی دیگر از سالکان مسالک ایالت و جهانبانی چون
چنگیزخان بر اونک خان ظفر یافته قوم قرایت را مطیع و منقاد ساخت در تنکوزئیل با تصدیق [illegible] در موضع [illegible] کهره بر تخت خانی نشسته علم اقتدار
بر افراخت و بسیاری از اقوام مغول کمر اطاعتش بر میان بسته سر بر خط فرمانش نهادند [illegible] که او به سریر سلطنت مسرور گردانید حضرت [illegible] جان بن ایناج خان رسیده
خیال قتال بلکه استیصال چنگیزخان فرمود و جهت اجتماع جنود نامحدود ایلچیان باطراف و جوانب مغولستان روان کرد تایانک را جهت آوردن ولد
پادشاهی بزرگ بود و تابوقا نام داشت و خان ختای او را تایانک لقب داده بود و بعضی گویند چون چنگیزخان از داعیه تایانک خان خبر یافت در باب
دفع اعدا با اولاد و امرا جانقی نمود برادرش بلکوتی با قراجار نویان گفت بیت که در جنگ اگر شه بود پیش دست یقین دان که بر دشمن افتد شکست
بنابر آن چنگیزخان بتاریخ منتصف جمادی الآخر سنه ستمائه موافق سچقان ئیل با لشکری گران بجانب یورت حاکم نایمان روان شد و تایانک خان نیز سپاهی
فراوان جمع آورده بمیدان مردان خرامید و در روز جنگ و هنگام تلاش نام ننگ تایانک خان چون زخم کاری یافته خود را بکمر کوهی رسانید و بعضی
از امرایش پای آن کمر شتافته هر چند او را بر قتال تحریص نمودند جوابی نشنودند بنابر آن از حیات پادشاه خود نومید گشته بمعرکه مراجعت کردند و دل بر مرگ نهاده
فدائی وار بر سپاه چنگیزخان تاختند و مغولان در مقام مدافعه آمده بیشتر آن طایفه را بر خاک هلاک انداختند و چون شب در آمد تایانک خان بمشقت فراوان از آن
کوه پایان رفته خود را بامنی رسانید اما هم در آن چند روز از زخم جنگ اسیر گردید و پسرش کوشلوک نزد عم خود بویروق رفت و مقارن این احوال نوکران جاموقه
خدمتش را که از بیم چنگیزخان در صحرا و بیابان سرگردان بود گرفته پیش آن پادشاه کامران آوردند و چنگیزخان آن جماعت را بواسطه غدر و بیوفائی
که با ولی نعمت خود کرده بودند معاقب گردانیده بکشت و جاموقه را بسبب سعایتی که نزد اونک خان و سنکون بتقدیم رسانیده بود پاره پاره کرد و
بعد از این واقعه تمامی اقوام و قبایل مغول چنگیزخان را ایل و منقاد شدند مگر قوم مکریت که حاکم ایشان توقتا بیکی بود و چنگیزخان بجانب ایشان حمله آورد
توقتا بیکی و پسرش منهزم گشتند و نزد بویروق که برادر تایانک خان بود رفتند و چنگیزخان از آنجا بمملکت تنگت که آنرا قاشین نیز گویند شتافته باندک
زمانی آن خطه را مسخر ساخته بیت ولایات قاشین همه کرد پست ز غارت بسی مالش آمد بدست و بتاریخ رجب سنه اثنی و ستمائه مطابق بارس ئیل
در وقتی که نیر اعظم بیت الشرف خویش را بیمن مقدم مشرف گردانیده بود و اطراف کوه و صحرا بسبب هجوم سپاه ریاحین و ازهار رشک گلزار ارم می نمود
چنگیزخان بتهیه اسباب قورلتای فرمان داد و ترکان جمعیت بزرگ را قورلتای نامند و چون شاهزادگان نامدار و امراء عالیمقدار و اکثر صغار و کبار دیار
مغولستان مجتمع گشتند چنگیزخان حکم فرمود که طوق سفید نه پایه منصوب ساختند و در سایه آن علم قدم بر مسند ابهت و کامکاری نهاد و جناح مرحمت و عاطفت
بر مفارق همگنان گسترد و اعیان و اشراف کمر جانسپاری بر میان بسته زبان بدعا و ثنا گشاده هر کس در آن انجمن بود بلوازم نیاز و نثار بجای آورد و در آن اثنا
یکی از مستبدان مغول که موسوم بکوکجو بود و بت تنگری لقب داشت دعوی میکرد که مرا بر ما فی الضمیر صغیر و کبیر و برنا و پیر اطلاع است و گاهی بسماوات
عروج می نمایم و با صانع نجوم و بروج تکلم می نمایم بآن مجلس در آمده چنگیزخان که تا آن زمان موسوم بتموچین بود گفت خدای تعالی شب مرا گفت که
زمین را بتموچین و فرزندان خویش دادم اکنون من او را چنگیزخان نام نهادم نظم نهادیم نام تو چنگیزخان تو زین بعد خود را تموچین مخوان همه
کس ترا همچنین خوانده اند بدان نام تو آفرین خوانده اند از آن رو که معنی چنگیزخان بود شاه شاهان بتوری زبان و چنگیزخان اگرچه میدان

بت تنگری مزور که آبست اما در آن وصلاح وقت در تعرض او ندانست و بعد از چند گاه بت تنگری هوس سروری کرده توبتی جهت تسخیر توابع و لواحق
با برادر چنگیزخان جوجی قسار آغاز بحث فرمود و جوجی طوق او را بر گرفته و از جا برداشته چنان بر زمین زد که دیگر برنخاست و در جامع التواریخ مسطور و سیاقی
تنگری ولد منکلیک ایچکه بوده و نسب منکلیک ایچکه به قیان بن ارباد تائی پیوسته و بعد از فوت یسوکا بهادر مادر چنگیزخان اولون ایکه در حباله او بود و
از غرایب آنکه بت تنگری از گرما و سرما متضرر نگشتی و برهنه در میان یخ و برف نشستی و تنها در کوهی که آنرا اونان کلوران گویند منزل گزیدی و از هیچکس
خوردنی نجستی **بیت** برهنه بکوهی بدی سرکش نه سرما و گرما نخستی تنش القصه پادشاه کشورگشا بعد ازین قرلتای بجانب بویروق خان ایلغار
کرده بیک ناگاه در شکارگاه الغ تاق بسر وقتش رسید و او را بدام اجل گرفتار گردانید برادرزاده بویروق کوشلوک بن تایانک خان از عالم خبردار
گشته باتفاق توقتا بیکی روی بوادی فرار نهاد و چنگیزخان از عقب رفته در اردیش ایشان را پیش آمد و توقتا بیکی به تیر قهر کشته کوشلوک پناه بگورخان
برد و بعد ازین فتح **نظم** سپاه شهانی که کردیم یاد یکایک بچنگیزخان رو نهاد دگر صنفهای قبایل همه بدان شاه گشتند مایل همه
و حاکم ایغور که او را ایدی قوت میگفتند یعنی خداوند دولت چون صیت صولت و آوازه شوکت چنگیزخان شنید ربقه اطاعت گورخان بر
آورده باغرایب تحف و تبرکات ... بخدمت ... شتافت و منظور نظر اشفاق گشت **نظم** چنین گفت کای شاه گردن فراز برید مهر تو راه دراز
... تا زنده باشد آن شاه را ز روی کرم چون پسر خوانیم پور پنجم خویش گردانیم بدانسان که شه گوهر ... بگفتا ...
جفت جو بدیهی مرا ورا پسر خواند و جفتش بداد بداماد خود دلش کرد شاد

ذکر در آمدن ختا بتصرف پادشاه کشورگشا

چون میان خواقین قبایل مغول و سلاطین ختا پیوسته غبار نزاع و خلاف در هیجان بود درین اوان که عدد لشکر سپاه چنگیزخان از قطرات باران زیاده گشت
خیال تسخیر آن مملکت فرمود نخست جعفر خواجه را که از ملازمان قدیم او بصفت بلاغت و سخنوری امتیاز داشت نزد التان خان فرستاد و او را بتابعت
خوانده مال و پیشکش طلبید و چون جعفر خواجه بملازمت التان رسیده از اداء رسالت فارغ گردید نایره غضب خان التهاب یافته جواب داد که مملکت ختا
محروسیست که هرگز خسارت بهیچ بیگانه ننموده و فضای این سرزمین محروسیست که در هیچ وقت پای هوس پادشاهی آنرا نپیموده **بیت** ای مگس عرصه
سیمرغ نه جولانگه تست عرض خود می بری و زحمت ما میداری باید که چنگیزخان ما را امغولان بی سروپا قیاس ننماید و ابواب تعب و بلا بر روی خود
نگشاید و اگر البته متوجه این ولایت گردد از دست برد سپاه نصرت پناه ما خواهد دید آنچه خواهد دید جعفر خواجه امثال این سخنان شنیده مراجعت کرده نزد چنگیزخان
سخنان التان را بزبان آورد و آنگاه چنگیزخان تنها بپشته بلند رفته کمر از میان بگشاد و در گردن انداخته بتضرع و زاری از حضرت باری ظفر و پیروزی طلب
داشت و بعد از چند شبانه روز از آن پشته پایان آمده فوجی از سپاه را بمحافظت اردو تعیین نمود و بجانب ختا نهضت فرمود و پس از وصول بحدود آن
ولایت باندک زمانی معموره جورجت را که هفتاد هزار تومان است مفتوح گردانیده چندین شهر دیگر نیز تسخیر کشید و التان این خبر شنیده با لشکری که سپهر
اخضر با هزار دیده هرگز پایان عددش ندیده بود وکثرت سپاهی ندیده بود از چنکدو بیرون آمده در سر دره منزل گزید و فوجی از سرداران را با جنود فراوان پیشتر فرستاد
تا از حدود مملکت باخبر بوده اگر فرصت یابند دست بردی بمغولان نمایند و آن جماعت منتظر نشسته ناگاه شنیدند که چنگیزخان یکی از بلاد را فتح نموده و به تقسیم
غنایم اشتغال دارد لاجرم فرصت غنیمت شمرده بدان جانب ایلغار کردند در وقتی که مغولان بپختن آش مشغول بودند سپاهی آن سپاه را دیده چنگیزخان
فی الحال سوار شده و فرمود تا دیگها را سرنگون ساختند و مجموع پای در رکاب آورده بر ختائیان تاختند و در حمله اول لشکر التان خان منهزم گشته جمعی کثیر از ایشان
خسته تیر تقدیر و بسته کمند گزند شدند و بعد از این واقعه میان چنگیزخان و التان خان بکرات مقابله و مقاتله اتفاق افتاده بار دیگر مغولان را صورت نصرت دست داد
و التان خان گریخته روی بدار الملک خود نهاد و چنگیزخان نیز بدان جانب روان گشته التان در دفع آن حادثه با امراء خود کینگ و بونکشاه و جنکسانک
طریق مشورت مسلوک داشت جنکسانک گفت انسب آنست که درین سال از راه صلح و صفا در آئیم و بعد از مراجعت دشمنان آنچه مصلحت مملکت باشد
بتقدیم رسانیم التان خان این رای را استحسان کرده ایلچی جهة تمهید بساط مصالحه نزد چنگیزخان فرستاد و دختر خود کنجو را بوی داد و چنگیزخان مهد زاده التان
خان را در آغوش کشیده باز گردید آنگاه التان خان چنکدو را بپسر خود سپرد و از امراء بزرگ کینگ و جنکسانک و سونک جونک را پیش او گذاشت و بعضی
خود بشهر نیک که ساخته و پرداخته او بود و در وسعت و متانت با قلعه سپهر دعوی برابری مینمود انتقال کرد و چنانچه در جامع رشیدی مسطور است

سوار از میرزا اسکندر گریخته و در آن منزل سعادت بساط بوسی استسعاد یافتند و بعضی از حشام و صحرانشینان آنجا و نیز باردوی کیهان پوی شتافته در سلک سایر بندگان آستان سلطنت آشیان منتظم شدند و میرزا اسکندر از مشاهده این صورت در لجه اندیشه افتاده با امرا و ارکان دولت طریق مشاورت مسلوک داشت و خواطر صغار و کبار به برافروختن آتش جنگ و پیکار قرار یافته با لشکری چون فیض سحاب بی‌حساب و مانند قطرات امطار بی‌شمار از درون اصفهان بمیدان مردان جز امید و فرمان واجب الاذعان خاقان عالی مکان بمقابله و مقاتله دشمنان صادر گشته لشکر بحر جوش رعد خروش روی باصفهان آوردند بعد از تسویه صفوف و پیش از استعمال سیوف میرزا اسکندر صولت و شوکت لشکر خاقان عالی گهر را بعین الیقین مشاهده نمود و دانست که تاب مقاومت آن حضرت از حیز قدرت او بیرون است لاجرم بیراق و اتفاق سرداران فارس و عراق پشت بر معرکه کرده روی گریز باصفهان آوردند و دلاوران موکب ظفر نشان شاهرخی ایشان را تعاقب نموده جمعی کثیر را به تیغ تیز گذرانیدند و میرزا اسکندر بهزار حیله خود را در شهر انداخته خاقان سعید در ۱۴ ماه ربیع الاول سال مذکور در ظاهر اصفهان نزول اجلال فرمود و امرا و لشکریان را بمحاصره و محاربه امر نمود و چون آنخبر بشیراز رسید رؤسا و کلانتران با داروغه میرزا اسکندر شیخ محمد ساده متفق شده خطبه و سکه بنام و لقب همایون شاهرخی مزین گردانیدند و پسر میرزا اسکندر و اولاد میرزا عبدالصمد و شیخ بساول و یوسف قورچی و داراب که از جمله معتمدان آستان اسکندری بودند گرفته کیفیت این نیکو خدمتی عرضه داشت ایستادگان پایه سریر سلطنت مصیر گردانیدند حضرت خاقان سعید چون این خبر شنید مبتهج و مسرور گشته تکبه بخشی و لطف الله بیان بهادر را بضبط اموال فارس تعیین فرمود و حسن صوفی ترخان و جلبانشاه برلاس را جهت آوردن ولد میرزا اسکندر و اولاد میرزا عبدالصمد ارسال نمود و بعد از چند روز تکبه بخشی از شیراز باز آمده خبر آورد که امیر لطف الله بتصور آنکه امیر جلبانشاه برلاس خروج خواهد کرد او را بقتل رسانید آنحضرت لطف الله مادان و تکبه بخشی را از آن منصب معزول ساخت و سید علی ترخان را بجای ایشان فرستاد و فرمود که سبب قتل جلبانشاه را بواجبی تحقیق نماید و حضرت خاقان سعید بعد از آنکه چهار روز بمحاصره اصفهان بگذرانید و هر چند مدارا نمود میرزا اسکندر باطاعت مایل نگردید در دوم جمادی الاولی سنه سبع عشر و ثمانمائه جنگ سلطانی در انداخت و دلیران معسکر ظفر اثر زره پوش و جوشن در گشته آواز نفیر و نای زرین غلغله در سپهر برین و زلزله در زمان و زمین افتاد بیت چنان شد زهم کوس و نعره و جوش که گردون پنبه محکم کرد در گوش و از شهر نیز سپاهی بسیار با ساز و سلاح بی‌شمار بیرون آمدند و از طرفین دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده بالاخره هم بدست و گریبان رسیده سرهای سروران بسان گوی در میدان غلطان گردید بیت سرهای سران فتاده بر خاک پهلوی دلاوران شده چاک و آن روز از وقت طلوع جمشید خورشید بر بام حصار فیروزه کار گردون تا هنگام هجوم کواکب زنگی شب در عالم بوقلمون هر دو لشکر باستعمال تیغ و خنجر قیام نمودند و جام تلخ مذاق بر یکدیگر پیمودند فضای دشت و صحرا از خسته و کشته حکم کوه و پشته گرفت و از خون مردگان زنده رود اصفهان رنگ شقایق نعمان پذیرفت عاقبت عافیت نصیب ملازمان موکب همایون خاقان ربع مسکون گشته نسیم فتح و ظفر در اهتزاز آمد و کجبادی نکبت بر پرچم علم میرزا اسکندر وزیده سپاه او منهزم گردید و میرزا اسکندر با جمعی از خاصان و امرا و اعیان بقلعه اصفهان در آمده جنود نصرت ورود نردبانها بر دیوار باره شهر نهادند و بعد از فرار ترک رومی روز بجانب دیار مغرب مشعلها بر زبر جدران برافروخته روی بفصیل آوردند و در آن اثنا امیر عبدالصمد از شهر گریخته بملازمت خاقان سعید رسید و از آن جهت میرزا اسکندر عنان تمالک و تماسک از دست داده روی بوادی فرار نهاد علی الصباح که نقود شهرستان آسمان بمجرد وصول موکب آفتاب تابان بغارت و تاراج رفت عساکر نصرت مآثر در اصفهان ریخته آغاز نهب و تالان کردند و چندان زر و جواهر و حلی و حلل و نفایس اقمشه و غرایب امتعه بدست ایشان افتاد که از کثرت آن ثروت هنگامه از دلها برگشت و غایت نفاست آن غنیمت ابواب نیاز بر خاطرها فرو بست و میرزا شاهرخ فوجی از لشکر ظفر اثر بتکامشی میرزا اسکندر فرستاد و او را گرفته بپایه سریر اعلی آوردند و حسب الحکم بمیرزا رستم سپردند و میرزا رستم خاک بی‌مروتی در چشم انسانیت پاشیده میل آتشین در چشم جهان بینش درکشید بیت بکینگ کشتن و کور بودن آرزومند است زبان و گوش کسی کین حدیث گفت و شنید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

ذکر تفویض حکومت ولایات بشاهزادگان خجسته صفات و معاودت رایات نصرت آیات بجانب دار السلطنه هراة

چون نیر فتح و فیروزی از افق مراد طلوع نمود و قلعه اصفهان بحیز تسخیر خاقان عالیشان در آمد جناح امن و امان بر مفارق متوطنان امکان گسترده مبلغ صد هزار دینار کپکی که نذر مزارات کرده بود بفقرا و مستحقان

رسانید و ملتفت مآل ابر عایا آن ولایت بخشید و امیرزاده رستم را حاکم دار الملک عراق گردانید و ایالت همدان و قلاع الکوره و جرد و نهاوند و لرستان را با میر زاده بایقرا بن عمر شیخ میرزا عنایت کرد و میرزا ایلچل بن میرزا امیرانشاه حسب الحکم روی بحکومت مملکت ری آورد و بلده قم با توابع و لواحق بجانب میرزا اسعد وقاص تعلق گرفت و گوش هوش شاه زادگان از درر نصایح خاقان بلندمکان صفت آرایش پذیرفت و خاطر آفتاب اشراق از ضبط مهمات عراق فراغت یافت اعلام نصرت اعلام در عین انبساط و اهتزاز بدار الملک شیراز شتافت و حکومت آن سلیمانی نامزد امیر مضراب بهادر شد و دران ایام بحسب تقدیر مفتح الابواب جناب امارت مآب را عارضه دست داد که اطبا از معالجه آن عاجز آمدند و مرغ روح شریفش از تنگنای قفس قالب بفضای عالم ارواح طیران نمود و حضرت خاقان سعید بازماندگان او را مشمول عنایت بی‌نهایت کردانید سلطنت مملکت فارس را در قبضه اقتدار شاه زاده نامدار و خلاصه نتایج خواقین بصفت ذکر میرزا ابراهیم سلطان نهاد و آن قرة العین خلافت و جهانبانی را بتمهید مبانی معدلت و رعایت رعیت وصیت فرموده عنان عزیمت بمستقر سریر عزت و کرامت انعطاف داد و از فارس بدار العبادهٔ یزد خرامیده از آنجا براه بیابان قهستان نهضت نمود و در ۲۲ رجب سنهٔ مذکوره ببلدهٔ فاخرهٔ هراة در آمده ابواب مکرمت و معدلت بر روی متوطنان آن دیار برگشود و حکام اشراف و اکابر اطراف بعد از وصول آن مظهر عدل و احسان بدار السلطنه مانند دولت و اقبال بآستان دولت آشیان شتافتند و باصناف الطاف اختصاص یافته دعاگو و ثناخوان بمنازل خویش بازگشتند و امیر بسطام جاکیر که از قرا یوسف روی گردان شده بود و تاج الدوله برادر امیر کیومرث رستمداری و نصرالله صحرای ساوه از آنجمله بودند و هم دران ایام سید الملک نکهف برادر سید عبداللطیف از مکهٔ مبارکه زادها الله تعظیما و تکریما بعتبهٔ کعبه مرتبه رسید و مکتوب والی آن بقعهٔ متبرکه را که مبنی از اظهار محبت و مودت بود رسانید و من الله العون والتایید

ذکر بعضی از حالات ماوراء النهر و ترکستان و رسیدن میرزا الغ بیک گورکان بآستان خاقان عالیشان

دران اوان که خاقان سعید در حدود اصفهان بود میرزا الغ بیک گورکان از سمرقند ایلچی نزد میرک احمد که در اوزجند حکومت مینمود فرستاده او را طلب فرمود و میرزا میرک احمد در اطاعت فرمان بمعاذیر نالپذیر تمسک جسته جناب الغ بیکی میر بایزید پروانچی را که در سلک خواص و مقربان انتظام داشت بهمان مهم روانه اوزجند گردانید و امیر بایزید بر مانند ایلچی سابق بازگشته میرزا الغ بیک عازم اندکان شد و میرزا میرک احمد قلاع اندجان و ارا محکم ساخته خود پناه بجبال صعب المسالک برد و میرزا الغ بیک قلعهٔ حصین را مسخر کرده به پاینده بکاول سپرد و از آنجا بجانب اندکان در حرکت آمده بعد از وصول بتحقیق پیوست که میرزا میرک احمد بغتی پیدا ساخته که بدست آوردنش متعسر است لاجرم میرزا الغ بیک رایت مراجعت برافراخت و امیر موسیکا و امیر محمد تابان و امیر علی قوچین را با جمعی از سپاه جلادت آیین در آن ولایت گذاشت و میرزا میرک احمد از مراجعت جناب الغ بیکی خبر یافته از آن کوه بپایان آمد و امرا بعزم رزم او از اندکان بفضای صحرا شتافته ناگاه میرزا میرک احمد بر ایشان تاخت و اکثر سرداران را بضرب تیغ تیز بر خاک هلاک انداخت و بقیة السیف خود را بقلعهٔ اندکان رسانیده اطراف برج و باره را مضبوط گردانیدند و میرزا میرک احمد روزی چند بمحاصره پرداخت چون دانست که فتح ممکن نیست بازگشت و بعد از آنکه خبر وصول رایات عالیات بدار السلطنه هراة در ماوراء النهر شیوع یافت میرزا الغ بیک بنیت ملازمت پدر بزرگوار عزم خراسان نمود و در دوازدهم ماه مبارک رمضان بآستان سلطنت آشیان رسیده باصناف عطوفت و اشفاق مفتخر و مباهی شد و روزی چند بفراغ بال و رفاه حال گذرانیده رخصت معاودت یافت و هم دران ایام پرتو انوار عنایت خاقانی از مطلع مرحمت و مهربانی بر وجنات حال شاه زاده مسعود خصال میرزا بایسنغر تافته ایالت ولایت طوس و مشهد مقدسه و ابیورد و نیکقان و جرمقان و خبوشان و نسا و بارز و استراباد و شاسمان و کبود جامه مع توابع و مضافات و ملحقات بآن تعلق بنواب کامیابش گرفت و در سنهٔ ثمان و عشر و ثمانمائه خاطر همایون خاقان ربع مسکون بتعمیر قلعهٔ اختیار الدین که صاحبقران مغفرت نشان در وقت فتح خراسان آنرا ویران کرده بود و بیش نهاد همت بلند نهمت کردانیده باندک زمانی آن حصار سپهر آثار چنانچه مشاهده میرود ساخته و پرداخته گشت در مطلع سعدین مذکور است که هفتصد هزار مرد در آن قلعه کار کردند تا باتمام رسید والعلم عند الله الحمید المجید

ذکر مجملی از وقایع که در ولایت عراق و فارس بعد از معاودت خاقان صاحب سعادت دست داد و بیان توجه آنحضرت کرت دیگر بجانب دار الملک شیراز و ضمان صانع بلاد و عباد

از جملهٔ حالات که پس از مراجعت رایات عالیات در ولایات عراق فارس

وبعضی از آن

نسخه عبداللطیف

و فارس پرتو می‌نمود دیگر آنکه میرزا ایجل که ایالت مملکت ری تعلق بوی گرفته بود پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در اواخر محرم سنه ثمان عشر و ثمانمائه ازین عالم انتقال فرمود و چون
این خبر بدار السلطنه هراة رسید حضرت خاقان سعید میرزا ایلنگیر را منظور نظر عاطفت گردانیده با امیر یوسف خواجه و امیر غیاث الدین و عجب شیر بحکومت
ری و ضبط حدود آذربایجان روان ساخت دیگر آنکه امیر قرا یوسف ترکمان بعد از تسخیر قلعه سلطانیه رایت نهضت برافراخت و امیر بسطام جاگیر در آن اوان
بحکم خاقان کشورگیر در انحصار فرمان فرمائی میکرد دگر بجنگ به بلده قم با میرزاده سعد وقاص پیوست و آن شاهزاده ساده امیر بسطام را بند نهاده صورت واقعه را
عرضه داشت پایه سریر اعلی فرمود خاقان صافی ضمیر را قید بسطام جاگیر موافق مزاج شریف نیفتاده باطلاق او فرمان داده استمالت نامه فرستاد ولیکن میرزا
سعد وقاص بآن حکم ملتفت نگشت و قتلق خواجه را در قم بر سر اغرق گذاشته و بسطام را مصحوب خویش داشته نزد امیر قرا یوسف رفت و امیر قرا یوسف او را
تعظیم و تکریم بسیار کرده در تسخیر عراق عجم طمع فرمود و امیر بسطام را از بند نجات داده بدستور پیشتر تربیت نمود و پسر او را که اخی فرخ نام داشت با فوجی از ترکمان
بقم فرستاد تا حرم میرزا سعد وقاص آغا بیکی بنت میرزا امیرانشاه را با آذربایجان نقل نماید و چون اخی فرخ به قم رسید آغا بیکی که عورتی عاقله بود با خود گفت که سعد
وقاص بد کرده که از حکم و فرمان میرزا شاهرخ گردن پیچیده نزد قرا یوسف که دشمن آن خانه دانست رفت ولیکن که قرا یوسف عنقریب قصد او نماید و
حال ما در میان ترکمانان باسیری انجامد آنگاه نوکران خود را مسلح و مکمل ساخته همه ترکمه را بگرفت و ایشان را به تیمور شیخ و قتلق خواجه و شیخ علی زنده که محرک میرزا
سعد وقاص بجانب قرا یوسف بودند کشته سرهای ایشان را نزد خاقان سعید فرستاد و کیفیت واقعه را شرح داده میرزا شاهرخ از کمال مردانگی آن شیر
زن تعجب نموده فرستادگان او را رعایت فرمود و استمالت نامها در قلم آورده بقم روان کرد شعر ولو کان النساء بمثل هذا لفضلت النساء علی الرجال
واقعه دیگر آنکه شاهزاده جلالت انتما میرزا بایقرا که در همدان و نهاوند و بروجرد حکومت میکرد بتحریک برادر خویش میرزا اسکندر که بعد از میل کشیدن به
علل عایشیش بسر ... باغی شده خیال تسخیر شیراز فرموده و دو سه هزار سوار فراهم آورده بدان جانب در حرکت آمد و میرزا رستم از کیفیت حادثه وقوف یافته
جمعی از سپاه صفهان بسر راه برادران فرستاد و آن طایفه در حوالی جرباد قان بدیشان باز خورده اقتضاء گردش چرخ ستمگر میرزا اسکندر بدست الوس بیک
واصل گرفتار گردید و مشار الیهما او را نزد میرزا رستم برده نابینا محبوس گردانیدند بدین سبب میرزا بایقرا تیر قصد در جعبه توقف و تیغ سعی در غلاف تکلف ماند
و روزی چند در کندمان گذرانید و خبر مخالفت میرزا بایقرا بشیراز رسیده میرزا ابراهیم سلطان زمرهٔ از نوکران میرزا اسکندر که در شیراز بودند مثل سونج
خواجه و ارد وان و مزید بند کرده مصحوب معتمدی روانه خراسان گردانید و بندیان در حبس خانه موکل خود را بقتل رسانیده بکندمان شتافتند و نزد میرزا بایقرا
مجال سخن یافته گفتند که هوس جهانگیری توقف برنتابد بنابران بار دیگر میرزا بایقرا بصوب شیراز در اهتزاز آمد و میرزا ابراهیم سلطان با سپاه آراسته به
استقبال شتافته در نواحی سپیدان بمخالفان رسید و از طرفین قلب و میمنه و میسره مرتب داشته آغاز کارزار کردند برادران چون نقاره رسید ابراهیم در حمله اول دست
چپ و دست راست میرزا بایقرا را از پیش برگرفتند اما امیر ابو سعید جنگ که ضبط میمنه متعلق بوی بود در اثنای گریز عنان بگردانید بطرف قول انعطاف داد و
بشاهزاده پیوست و میرزا بایقرا از غایت تهور و پردلی باتفاق امیر مشار الیه اسپ جلادت برانگیخته بر قلب سپاه شیرازیان تاخت و میرزا ابراهیم
سلطان از رد آن حمله عاجز گشته روی بصوب ابرقوه آورد و میرزا بایقرا قرین فتح و ظفر بدار الملک پدر خویش خرامید و در اواخر ربیع الاول سنه ثمان
عشر و ثمانمائه کامران و سرافراز بشیراز در آمد و لوای عیش و عشرت مرتفع گردانیده جامهای حمرای ارغوانی از دست ساقیان گلعذار در کشیده و میرزا رستم
بعد از شنیدن این خبر میرزا اسکندر را که خمیر مایه آن فتنه بود بقتل رسانید و چون بحضرت خاقان سعید قضایای فارس و عراق رسانیدند رای عالم آرای چنان
اقتضا فرمود که قبل از آنکه میرزا بایقرا مزید قوت و مکنت اختصاص یابد خطه فارس را از تحت تصرفش انتزاع نماید بنابران باجتماع لشکرها فرمان داد و بتاریخ ۱۷
جمادی الآخر نهضت لوای کشورگشا اتفاق افتاد و صیت توجه موکب همایون در خم طاق گنبد گردون پیچیده و هرچند امرای میرزا بایقرا کیفیت وصول
حضرت خاقان سعید را بعرض وی رسانیدند تا از شرب مدام و مباشرت با خوبان سیم اندام اجتناب نموده بترتیب اسباب کارزار و تدبیر حصانت
قلعه و حصار پردازد بجائی نرسید و جواب داد که خاقان سعید پادشاهیست در غایت جلالت بجهت تسخیر شیراز خود بدینجانب لشکر نخواهد کشید و هرکس از امرا و شاهزادگان
را که ارسال نماید بمجرد مشاهده اشعهٔ سنان سپاه ما منهزم خواهد گردید تا آنکه ماهچه علم ظفر پیکر خاقان جهت کشور در سیرگاه مبارک رمضان از افق بیشه الله اکبر
طالع شد لاجرم میرزا بایقرا سراسیمه شده بعد از تامل و اندیشه امیر ابو سعید جنگ را نزد میرزا بایسنقر فرستاد و التماس نمود که از حضرت خاقانی

نسخه
جنک

درخواست فرماید که از سر جرایم آن ناتمام او درگذرد و چون میرزا بایسنقر نسبت بآن شاه زاده والا قدر تهور محبت بسیار داشت متکفل این معنی شده فی الحال امیر ابوسعید
ببارگاه عالم پناه برد و زبان شفاعت برگشاد و میرزا شاهرخ بهادر بملاحظه خاطر میرزا بایسنقر قلم عفو بر جریده جرایم میرزا بایقرا کشیده امیر ابوسعید را منظور نظر
عاطفت گردانید و تتمیم باد فرمود که چون شاهزاده بیرون آید درباره وی عنایت و شفقت فرماید و امیر ابوسعید بمقتضی الرام از پایه سریر اعلی برخواسته و تا
دربارگاه رفته بازگشت و آنچه نوزده بعرض رسانید که توقع چنانست که اگر خدام ذوی الاحترام نسبت بمیرزا بایقرا در مقام انتقام باشند نخست بنده را
بیاسا رسانند و حضرت خاقان سعید نوبت دیگر عنان شفقت بر زبان آورده میر ابوسعید را مطمئن خاطر باز گردانید و آنجناب امارت مآب از مجلس همایون بیرون
رفت حضرت خاقانی فرمود که هرکس را که مثل این مردک ده نوکر باشد چرا خیال استقلال نکند القصه میرزا بایقرا بعد از مراجعت امیر ابوسعید در شب شنبه
پنجم ماه مبارک رمضان از شیراز بدر آمده بمنزل میرزا بایسنقر شتافت و میرزا بایسنقر روز دیگر او را بعتبه علیا برده خاقان سعید چنانچه وعده فرموده بود
متعرض عرض و جان شاهزاده نگشت اما او را در مصاحبت جمعی از اهل اعتماد بقندهار فرستاد تا در قید میرزا قیدو بسر برد و بار دیگر بمحض عنایت مهیمن کار
ساز دار الملک شیراز در تحت تصرف خاقان سرافراز قرار گرفته ماه مبارک رمضان در آن بلده جنت نشان بپایان رسانید و میرزا ابراهیم سلطان را
مشمول عواطف و اشفاق گردانیده بدستور پیشتر زمام ایالت آن ولایت را در قبضه اقتدار او نهاد و منصب حکومت قم و کاشان و ری و رستمدار تا حدود جیلان
با میر الیاس خواجه بهادر داد و امرا و حکام ولایات از حضرت انصراف ارزانی داشت و بنفس نفیس رایت عزیمت بصوب دار الامان کرمان برافراشت

ذکر نهضت خاقان عالی شان از شیراز بجانب کرمان و معاودت فرمودن از قصبه سیرجان بصوب خراسان

حقوق تربیت حضرت صاحبقرانی و شمول عاطفت خدام بلند مکان خاقانی مقتضی آن بود که چون تخت سلطنت و جهانبانی بجلوس همایون شاهرخی زینت یافت
والی کرمان سلطان اویس بن ایدکو برلاس بملازمت پایه سریر اعلی شتابد و خود را ذره وار منظور نظر آفتاب کردار گرداند و در ارسال تحف و هدایا و قبول
باج و خراج طریق اهمال و اغفال مسلوک ندارد و چون او بخلاف طریقه اخلاص عمل نموده درین مدت خدمتی پسندیده بتقدیم نرسانید و با آنکه چند نوبت
ایلچیان بطلب او رفتند اطاعت فرمان واجب الاذعان بجای نیاورد حمیت خسروانه و غیرت پادشاهانه حضرت خاقان سعید را بر آن داشت که
بعد از ضبط و نسق جهات فارس و عراق بدان جانب نهضت فرمود و سلطان اویس از توجه اعلام ظفر اعلام وقوف یافته مرتضی ممالک اسلام و قدوه اولاد
امجاد خیر الانام سید شمس الدین علی بمی را جهة تمهید بساط مصالحه باستقبال موکب ظفر مآل ارسال نمود و جناب سیادت پناهی معارف دستگاهی در قصبه
سیرجان بآستان اقبال آشیان رسید و زبان شفاعت بگشاد و قبول فرمود که چون موکب همایون بدار السلطنه هرات شتابد سلطان اویس را بپایه سریر
سلطنت مصیر رساند و حضرت خاقان سعید سخنان سید را بسمع رضا جای داده آنجناب را راضی و شاکر بطرف کرمان باز گردانیده روی توجه بخراسان
نهاد کامیاب و کامران از ولایت قهستان عبور نموده در اواسط محرم الحرام سنه تسع عشر و ثمانمائه در بلده فاخره هراة نزول اجلال فرمود عنایت
ربانی در سفر و حضر حافظ و معین و عاطفت سبحانی در نزول و ارتحال رفیق و قرین والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین

ذکر مآل حال بعضی از شاهزادگان و جلوس میرزا بایسنقر بر مسند امارت دیوان

در آن اوان که خاقان عالی مکان از یورش فارس باز
گشته بمستقر سریر جاه و جلال رسید میرزا میرک احمد که سابقاً با میرزا الغ بیک گورکان مخالفت نموده در اندکان جمعی از نوئینان را کشته بود عنان بدرگاه خاقان
عدالت نهاد کرده بدار السلطنه هرات شتافت و منظور نظر عنایت بی‌نهایت شده با میرزا ایلنکر بن میرزا ابابکر آغاز مصاحبت کرد و آن دو شاهزاده
موافقت یکدیگر خاطر بر مخالفت حضرت خاقان سعید قرار دادند و منهیی کیفیت این معنی بعرض رسانیده مقارن آن حال ایلچی از پیش میرزا قیدو بدرگاه عالم پناه
رسیده عریضه معروض گردانید مضمون آنکه میرزا بایقرا با طایفه از مردم مفسد متفق شده قصد این مخلص نمود بنابر آن او را گرفته مضبوط ساخته ام تا هر چه حکم
فرمایند قیام نمایم حضرت خاقانی حکم فرمود که میرزا قیدو میرزا بایقرا را از آب سند بگذراند تا هر جا خواهد برود و میرزا میرک احمد روی بکعبه معظمه آورد و میرزا
ایلنکر در کشتی نشسته سفر دریا اختیار نماید و چند معتمد حسب الحکم ملازم این دو شاهزاده شدند تا ایشان را بر انقیاد فرمان واجب الاذعان تکلیف
کنند و مشارالیهما رفتند چنانکه آمدن بیست دکر اما میرزا قیدو بجهة ملاحظه خاطر میرزا بایسنقر که دوست میرزا بایقرا بود شاهزاده
را از آب نگذرانید و در سنه ۸۲۰ که خاقان عالی مقدار متوجه قندهار گشت او را باردوی همایون فرستاد و حضرت خاقانی میرزاده را با فوجی از اهل اعتماد بصوب

سمرقند فرستاد و دیگر از وی چیزی پیدا نشد و چون رای ملک آرای خاقان کشورگشای گلزار سلطنت را از خار و خاشاک فساد اصحاب عناد به پیراست و مسند امارت را بوجود شریف غیاث السلطنة والدنیا والدین میرزا بایسنقر بیاراست. اشارت علیه صدور یافت که آن نوباوهٔ باغ پادشاهی هر روز در دیوان نشسته قضایا و فرق برایا را بر نهج عدالت بفیصل رساند و مضمون همایون فاحکم بین الناس بالحق را منظور داشته داد مظلوم از ظالم بستاند تا بیت بفریاد و فریاد خواهان رسد بدرد دل دادخواهان رسد و میرزا بایسنقر بموجب فرموده میرزا شاهرخ بهادر عمل نموده از رشحات سحاب معدلتش ریاض دین و دولت نضارت از سر گرفت و از لمعات نور مرحمتش نهال ملک و ملت تازگی صفت نضرت پذیرفت ع ریاض ملک شد از فیض دولتش خرم

ذکر آمدن سلطان اویس بن ایدکو برلاس بپایه سریر سپهر اساس اقبال آشیان

افتخار العترة الطاهرة سید شمس الدین علی بمی که سالک طریق مردمی گشته تمشیت مهم کرمان را قبول فرموده بود چون از سیرجان نزد سلطان اویس رفت هرچند او را بر توجه بپایه سریر اعلی ترغیب نمود بجائی نرسید بنابر آن جناب مرتضوی صفات بدار السلطنه هرات شتافته کیفیت تمرد سلطان اویس را بعرض رسانید و از اهتزاز نسیم این خبر نایرهٔ غضب خاقانی التهاب یافته فرمان عالی نافذ شد که امیر جهانشاه برلاس و امیر حسن صوفی ترخان و امیر قربان شیخ باتفاق حکام ولایت فراه و سیستان و چهل هزار سپاه نصرت نشان متوجه تسخیر کرمان شوند و امرا بموجب فرموده روی براه آورده بعد از وصول بدان حدود سلطان اویس در شهر متحصن بود و سپاه نصرت پناه آغاز محاصره و محاربه کرده پس از انقضاء بعضاء دور سلطان اویس رسولان نزد امرا فرستاد و پیغام داد که اگر حضرت خاقان سعید گناه بنده را ببخشد و شما مراجعت نمائید قدم از سر ساخته بملازمت آستان رفیع الشان مبادرت نمایم و امرا کیفیت حال عرضه داشت پایه سریر اعلی کرده آنحضرت جواب داد که اگر سلطان اویس در قول خویش صادق است باید که یکی از معتمدان خود را بدینجانب فرستند تا لشکر قیامت اثر ترک محاصره کنند و متعاقب امرا تا کرمان را نگیرند باز نگردند امرا سلطان اویس را از فرمان واجب الاذعان آگاه ساختند و او شیخ حسن را که از جملهٔ ارکان دولتش بمزید تقرب اختصاص داشت نزد امرا فرستاد و ایشان از ظاهر کرمان برخاسته عازم خراسان گشته در اواخر رجب شیخ حسن را بعز بساط بوس خاقان زمین رسانیدند و او بزبان تضرع و نیاز گناه سلطان اویس را درخواست نمود و التماس تاکید قواعد عهد و میثاق کرد حضرت خاقان ملتمس شیخ حسن را بحسن قبول اقتران داده قسم یاد فرمود که در حق سلطان اویس بدی نیندیشد و رقم عفو بر جرایم و زلاتش کشد آنگاه شیخ حسن بکرمان بازگشته خاطر سلطان اویس را مطمئن گردانید تا احرام عتبه کعبه مرتبه بسته در دوازدهم شوال سال مذکور متوجه شد و بعد از طی منازل بپایه سریر سلطنت مصیر رسیده باصناف الطاف پادشاهانه و اعطاف خسروانه اختصاص یافت و در اواخر ماه ربیع الآخر سنه عشرین و ثمانمائه حسب الحکم بصوب سمرقند شتافت و در اواخر سالی که فتح کرمان بوقوع انجامید یعنی سنه ۸۱۹ خاقان والاشان میرزا سیورغتمش را بایالت ولایت بدخشان فرستاد و در شب پنجشنبه غرهٔ جمادی الاولی سنه عشرین و ثمانمائه ولادت باسعادت میرزا رکن الدین علاء الدوله ولد میرزا بایسنقر اتفاق افتاد ع بیت دهان او فلک از آفتاب پر در کرد بدین بشارت خوش صبح چون زبان بگشاد

ذکر شمه از حال سید فخر الدین وزیر و گرفتار شدن او بغضب خاقان صافی ضمیر

وزارت خاقان صاحب سعادت میرزا شاهرخ بهادر در اوایل اوقات سلطنت تعلق بسید فخر الدین میداشت و چون جناب سیادت مآب دو سه سال علم اقبال وزارت برافراشت خواجه غیاث الدین سالار که در سلک عاظم نویسندگان دیوان صاحبقران مغفرت نشان منتظم بود و در از تقیید دنیا کرده اهتمام او ست بستهٔ سلسلهٔ شاهرخیه شتافته در سنه عشر و ثمانمائه بر سید فخر الدین تقرر نمود و سید معزول گشته خواجه غیاث الدین سالار وزیر شد و او بعد از شروع در آن کار نسبت برعایا و زیردستان مراسم عدل و احسان بجای آورد اما با امرا و ارکان دولت بتغیر و تعلیم مضایقه و مناقشه کرد بنابر آن اکثر خواص و مقربان بخون غیاث الدین سالار چون مستسقی باب زلال مایل گشتند و پس از آنکه یکسال از شروع او در امر وزارت درگذشت بسید فخر الدین مبلغ سیصد تومان بروی تقریر نمود و در سر دیوان جنایت و خیانت بر خواجه غیاث الدین و کارکنانش ثابت شده امراء عظام تیغ انتقام از نیام برآوردند و آن وزیر بی تدبیر را بعالم آخرت روان کردند آنگاه سید فخر الدین از روی استقلال بر مسند وزارت نشسته تمشیت امور ملک و مال اشتغال فرمود و سید اگرچه بعلو همت و سمو رتبت اتصاف داشت و در قضای حوائج سادات و علما و اکابر رسم لطف و احسان میگذاشت اما جبلتش بصفت ذمیمه عجب و نخوت و کبر و انانیت و خویشتن داری و مردم آزاری مجبول و مفطور بود و بعد از قتل غیاث الدین سالار مبلغ سیصد تومان بتکلیف عنیف و تعذیب شکنجه از عمال دیوان حاصل نمود و در روز بروز پایهٔ قدر و منزلتش ترقی می یافت تا بنهایت اختیار و اقتدار رسیده و فرمان او در اطراف و اقطار ممالک خاقان عالیشان بسان احکام قضا و قدر نافذ گردید درگاه او

سعید

ارتفاع

امیدگاه صغار و کبار هر بلاد و دیار شد و آستانش مرجع اخیار و اشرار بلدان و امصار آمد بیت زایوان قدرش فلک منظری بدرگاه جاهش ملک چاکری
اعیان زمان و اشراف جهان که بملازمتش میرفتند پیشانیها بانتظار هیچکس را بار نمیداد و چون رخصت شدی بعد از آنکه مردم از چند در بند در گذشتندی غیر از معدودی که
نام بردی کسی را مجال دخول نبودی و اکثر ملاقات ناکرده بازگشتندی و پس از آنکه قریب ده سال جناب سیادت مآب در غایت حشمت و عظمت روزگار گذرانید
انکه سپهر سفیره کار چنانکه عادت اوست در استرداد مواهب عطای خویش کوشید در شهور سنه تسع عشر و ثمانمائه میرزا بایسنغر بعضی از اطوار ناپسندیده او را
معلوم نمود و خواجه نظام الدین احمد بن خواجه داود را شریکش ساخته بمنصب وزارت نصب فرمود و چون خواجه احمد بن داود بجودت طبع و لطافت و حسن
انصاف داشت باندک زمانی بر کلهای مهمات و معاملات سید فخر الدین وقوف یافته گاهی بجد و احیانا بهزل سخنان غریب و کلمات عجیب در سید میپرداخت
و دست سید از دور تغلب کوتاه گشته از غصه این قضیه بی آرام شد مع ذلک عمله دیوان که بر معایب سید فخر الدین صاحب دیوان وقوف داشتند
از بیم سیاستش مانند برگ بید از تند بادی میلرزیدند و مجال اظهار خلاف او محال میدانستند تا چون تغییر مزاج میرزا بایسنغر نزد همگنان بوضوح انجامید
امیر علی شغائی در مقام معارضه آمده خط سپرد که مبلغ دویست تومان کپکی بر سید موجه سازد و الا از عهده بیرون آید و میرزا بایسنغر آغاز پرسش این
قضیه نموده امیر علی نخست بعرض رسانید که سید از خزانه عامره مبلغ کلی تصرف کرده است و سید برین سخن انکار نموده حکم شد که عرض خزانه کنند و خزانه دار
بصیر و قرار شد جمعی را که مبلغها برای سید برده بودند گفت وجوهی که از من گرفته اید باز آرید و الا همه رسوا خواهید شد از انجمله خواجه پیر علی بن خواجه
محمد بایزید را که محرم اسرار سید بود و تمسکات بنام خود بخزانه چی داده و مبلغها ستانده بسید تسلیم کرده بود متقاضی گشته زر طلب نمود و او هر روز دفعی
میگفت تا مهم بخشونت رسید و کار از پرده پوشی تجاوز گردید و کیفیت آن بحث بمعرض خاقان سعید گشته پادشاه بنفس نفیس در مقام تفتیش آمد و سید
بر انکار اصرار نموده و پیر علی بموجب تمسکات خویش اقرار کرد و میرزا شاهرخ کلمه سخن محکم بالظاهر منظور داشته حکم فرمود که پیر علی آنچه از خزانه چی گرفته باز
دهد بعد از ان هر کس هر چه بر سید موجه سازد بستانند بنا برین خواجه پیر علی و جمعی دیگر که در میان آن معامله بودند مقید گشتند و سید فخر الدین ابن غیاث مستظهر
شده همچنان بر مسند وزارت متمکن بود ولیکن خواجه پیر علی و دیگر بندیان سخنانی را که تا غایت از وهم سیاست آهسته با خود
نمی توانستند گفت باواز بلند در سر دیوان بر زبان می آوردند بیت وقت ضرورت چو نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز و جمعی دیگر که رشوتها
بسید داده بودند از هر طرف بفریاد و فغان آمدند و سید فخر الدین در بحر اندیشه فرو رفته صلاح خود چنان دانست که مبلغ دویست تومان قبول نماید و خود را در
معرض معارضه مقرران نیاورد و خط سپرد که دویست تومان کپکی در عرض یکسال بقبض فرود آورد آنگاه دیوانیان بر حسب فرمان بندی گران برپای سید
نهادند و او را بدست محصلان دادند و کار سید فخر الدین باضطرار انجامیده عریضه نزد میرزا بایسنغر فرستاد و در حمایت حضرت رسالت پناه را
صلی الله علیه و سلم شفیع ساخته این بیت را در آن عرضه داشت ثبت نمود بیت جگر در تاب و دل در موج خونست گر آری
رحمی وقتش کنونست شاهزاده جواب داد که هیچ شک نیست که روح مطهر حضرت خیر البشر صلوات الله و سلامه علیه ازین اعمال نکوهیده ناپسندیده
که از سید فخر الدین صدور یافته راضی نیست و آنچه بتو میرسد نتیجه کردار ناهموار تست بیت ظلم کردی عدل میداری طمع ایمنت محال شربتی دادی
بمردم هم از ان شربت بنوش سید چون این جواب که حکم سم قاتل داشت استماع نمود از جانب میرزا بایسنغر نومید شده پناه بوالده او مهد علیا
گوهرشاد آغا برد و آنجناب حشمت مآب بر تضرع و ابتهال او ترحم فرموده نزد فرزند زبان شفاعت بگشود بنابران حکم برداشتن بند صادر شد اما محصلان
بدستور هر روز بملازمت عتبه سیادت و وزارت رسیده قسطی را که از جمله دویست تومان مقرر بود طلب می نمودند و سید آن وجوه را از طلبکاران تا بهم
رسانیده بانواع حیل و تزویر از مردم نقد و جنس قرض میکرد و فرو می آورد با وجود این حال شب و روز در خیال وزارت میبود و گوش هوش به پنبه
غفلت مسدود ساخته مرغ دلش در هوای جاه پرواز می نمود و همواره بر زبان میراند که از فلان چندین تومان میتوان گرفت و از بهمان چنین و
چنان حاصل میتوان کرد بیت خوی بد بر طبیعتی که نشست نرود جز بوقت مرگ از دست در آن اثنا از غایت غصه امراض مختلفه و علل متضاده
بر او استیلا یافت و صاحب فراش گشته دست اطبای ماهر از دامن معالجه قاصر آمد و سید با سینه پر کینه و دلی در کوره انتقام گرم پهلو بر بستر ناتوانی
نهاد و از حسرت وزارت آه سرد می کشید تا در اواخر جمادی الاولی سنه عشرین و ثمانمائه بعالم عقبی منزل گزید اعیان عراق و خراسان که از بیم او مانند

مانند طرفیت سیماب در اضطراب بودند بحیات خویش واثق گشته در مجلس تعزیت رمز اشارت ادا و تهنیت ملمع و ندیم تو نیدا امن و امان بخواص و عام میدادند

گفتار در بیان یورش گرمسیر و قندهار و نشستن خواجه پیر احمد خوافی بر مسند وزارت خاقان کامکار

در سنه عشرین و ثمانمائه از جانب گرمسیر میر سرعلی تمر تمیر بپایه سریر خاقان کشورگیر آمده عرضه داشت نمود که پیر محمد قندهاری و ملک شاه محمد که هر یک حسب الحکم حاکم ناحیه از نواحی آن ولایت بوده اند پیوسته بایکدیگر نزاع و خصومت میکنند و بدان جهة رعایا در زحمت و محنت می افتند بنابران رای ملک آرای خاقان گیتی گشای چنان اقتضا فرمود که آن زمستان در کنار آب هیرمند قشلاق فرماید و متمردان را بسزا رسانیده ابواب عدل و انصاف بر روی متوطنان اطراف و ولایات گرمسیر و قندهار بگشاید و رایات عالیات منتصف رجب از دار السلطنه هراة نهضت نمود و چهاردهم شعبان سابقه وصول بر یورت قشلاق انداخت و در آن منزل میرزا سیورغتمش با امرا بدخشان بموکب نصرت نشان پیوست و حضرت خاقان سعید از آنجا جهة تحقیق که از اوضاع و احوال میرزا قیدو تفحص فرمود متوجه قندهار گشت و بیست و دوم ماه مذکور اعلام ظفر انجام منصور از افق آن دیار طالع شده سیم ماه مبارک رمضان اشراف و اعیان غزنین باردوی ظفر قرین آمدند و بحضی از قیتول میرزا قیدو رسیده بعرض رسانید که شاه زاده فرار بر قرار اختیار کرد آنحضرت فرمود که نرسیده باشد و هیچ کس بکاشی تعرض نساد و نهم ماه دیگری آمده گفت که در کابل و غزنین از مردم میرزا قیدو اثری نماند آنگاه خاقان عالیجاه میرزا ابراهیم جهانشاه را روانه آن صوب گردانید و فرمود که اگر قیدو پیش آید صلح کرده غزنین را باو گذارد و الا آن مملکت را در حیطه ضبط آورد در خلال این احوال مولانا صدر الدین ابراهیم که بمنصب جلیلة المراتب صدارت مشرف بود بموجب اشارت علیه بمیان هزاره شتافت تا ایشان را بنصایح سودمند و مواعظ دلپسند از مقام سرکشی گذرانیده بجادهٔ فرمان بری رساند و بیمن انفاس شریفه جناب صدارت مآبی روسا القوم اظهار انقیاد و اطاعت نموده اسپان صبا رفتار و شتران بار بردار بآستان سپهر اقتدار ارسال داشتند و باج و خراج قبول کردند و چتر ظفر نگار از حدود و نواحی قندهار بمنزل قشلاق معاودت فرمود و در آن یورت روزی بر سمند گیتی نورد سوار گشته فراز و نشیب دشت و کوه می پیمود که بیک ناگاه اسپ بسر درآمد و آنحضرت از پشت زین بر روی زمین افتاد و بدست همایون که بوسه جای حکام ربع مسکون بود کسری راه یافت ع چه راه یافت که ایکاش راه گم کردی و همان لحظه ایلچیان برق سرعت جهة آوردن استاد میر و می کمانگر که در فن شکسته بندی ید بیضا می نمود بجانب دار السلطنه هراة تاختند و علی اسرع الحال استاد را بپایه سریر اعلی رسانیدند تا بجبر آن کسر پرداخت و چون ذات اشرف حضرت خاقانی از حضیض علت خورشید مثال باوج صحت ترقی فرمود استاد میر و را بوجهی منظور نظر انعام و احسان گردانید که دیگر خیال فقر و فاقه بخاطر نگذرانید و در یورت قشلاق رای صواب نمای خاقان باستحقاق چنان اقتضا فرمود که مسند وزارت را بوجود وزیری آرایش دهد که فکر ثاقبش بر سیاق آصف بن برخیا مهام ملک و مال را در سلک نظام منتظم گرداند و تدبیر صایبش بدستور نظام الملک طوسی امور جاه و جلال را بتفصیل رساند و بعد از تامل و اندیشه خلعت وزارت بر قامت قابلیت خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی چست یافته زمام حل و عقد و قبض و بسط و رتق و فتق مهمات صاحب دیوانی را بکف کفایتش داد و خواجه پیر احمد در آن امر خطیر بنوعی شروع نمود که هم رعایت رعیت مرعی بود و هم در اموال سلطانی فتوری واقع نمیشد و مدت سی سال بیشتر ممالک عالم بخش بیرا آن وزیر رزین قلم طراوت بهشت برین و لطافت نگارخانه چین داشت و آن خواجه والا نژاد در ایام دولت آن پادشاه معدلت نهاد انتقاد آثار خیر بر اوراق روزگار نگاشت که عقل دوربین حکایات عدل و احسان وزرا سابق را خواب و خیال پنداشت بیت وزیری چنین شهریاری چنان جهان چون نگیرد قراری چنان

ذکر تتمهٔ وقایع منزل قشلاق و بیان معاودت خاقان آفاق

چون رایات آفتاب اشراق از حدود قندهار مراجعت فرمود و در پانزدهم ماه رمضان سایهٔ وصول بر کنار آب هیرمند انداخت و در اواخر همان ماه امیر ابراهیم جهانشاه از جانب کابل رسیده بعرض رسانید که میرزا قیدو عنقریب بسعادت بساط بوس مشرف میگردد و در آن اثنا امیر شیخ لقمان برلاس جهة تحصیل اموالی که هزاره تقبل نموده بودند بمیان ایشان رفت و بعد از چند روز خبر رسید که آن جماعت در ادار مال اهمال مینمایند و امیر محمد صوفی ترخان و امیر موسی کا و امیر توبه بموجب فرمان واجب الاذعان بر سر هزاره تاخته و مهم ایشان را بر حسب دلخواه ساخته بتاریخ بیستم ذیقعده با کرایم غنایم باز آمدند و در اوایل فصل بهار خاقان رفیع مکان مانند خسرو ثوابت و سیار عازم بیت الشرف خویش گشته برادر میرزا قیدو میرزا سنجر و میرزا یادگار شاه ارلات و امیر علیکه و امیر فیروز شاه را در آن دیار باز داشت و فرمود که هر گاه قیدو بیاید او را بهراة آورند و الا در دفعش تاخته و او را بدست ساخته بدرگاه عالمپناه رسانند

و در منتصف ذیحجه که فضای دشت و کوهسار از سبزه و لاله غیرت افزای بساط بسیط گردون بود رایات ظفر آیات بجانب دار السلطنه هراة در حرکت
آمد بیت ایام بکام و اختران فرمان بر ׀ افلاک نهاده بر خط فرمان سر ׀ و موکب همایون معزز و محترم در دوم شهر محرم مستقر سریر سلطنت را بیمن مقدم مکرم
رشک گلستان ارم گردانید و در اوایل ربیع الاول سنه احدی و عشرین و ثمانمائه بمسامع علیه رسید که میرزا اسعد وقاص که قلم را گذاشته پیش امیر قرا یوسف رفته
بود از عالم رحلت نمود و درین اثنا امرا از جانب قندهار باز آمده میرزا قیدو را همراه آوردند و منظور نظر التفات شد و متعاقب آنحال خبر متواتر گشت
که شاهان بدخشان لوای عصیان و طغیان برافراشته اند و خیال استقلال بر الواح خاطر نگاشته خاقان سعید میر شیخ لقمان و امیر ابراهیم و امیر محمد صوفی ترخان
و امیر فیروزشاه و امیر حمزه را فرمود که سپاه قندز و بقلان و ارهنگ و سالی سرای را جمع آورده در ظل رایت شاهزاده مظفر لوا سیورغتمش میرزا متوجه
بدخشان شوند و چون شاهزاده بمنزل کشم فرود آمد و شمامهٔ نجیز مشام بدخشانیان رسید سید پسر شاه بهاء الدین که والی آن سرزمین بود حضرت ولایت
شعار خواجه تاج الدین حسن عطار را بدرگاه شهریار عالی مقدار فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نموده باج و خراج قبول کرد و آنحضرت شفاعت خواجه حسن را
بحسن قبول ملتقی فرموده رقم عفو بر جراید جرایم شاهان کشید و شاهزاده و امرا بازگشته حکومت بدخشان بر شاهان قرار یافت و در ماه رجب سال مذکور میرزا قیدو
حقوق تربیت و رعایت خاقانی را نابوده انگاشته با جمعی از اهل فتنه نیم شبی روی بجانب قندهار نهاد و میرزا بایسنقر با زمرهٔ از شیران بیشهٔ تهور بتکامیشی دوان
شده در قریهٔ سبزه بمیرزا قیدو رسید و او را گرفته مقید گردانیده بدرگاه عالم پناه رسانید و حسب الحکم در حصار اختیار الدین محبوس و بی اختیار ساخت
آنگاه پادشاه عالیجاه تمامت مملکت قندهار و کابل و غزنین را بمیرزا سیورغتمش داد و گوش هوش او را بدرر مواعظ و نصایح گران بار گردانیده بدانجا فرستاد و در
اوایل شعبان همین سال خاقان ستوده خصال احرام طواف مرقد عطرسا و مشهد جنت آسای امام الجن و الانس ابی الحسن علی بن موسی الرضا سلام الله علیهما
بسته بدان روضهٔ منوره تشریف برد و لوازم طواف بجای آورد و قندیلی را که از سه هزار مثقال طلا ساخته بود بسلسلهٔ زر از سقف گنبد مقبره درآویخت و
مجاوران آن مقام کعبهٔ احترام را بصلات و صدقات نوازش نموده مراجعت فرمود و در ماه رمضان سنهٔ اثنی و عشرین و ثمانمائه اردشیر تواچی که در شهور
سنهٔ عشرین و ثمانمائه بختای رفته بود بهمراه ایلچیان دایمنگ خان و خان ماچین و غیرهما بدرگاه عالم پناه رسید و تبرکات پادشاهانه گذرانید و مکاتیب
دایمنگ خان را که مبنی بر اظهار محبت و یگانگی بود بعرض رسانید و حضرت خاقان سعید ایلچی ماچین و ایلچی خان ماچین را باصناف الطاف نواخته درباره
ایشان انعامات فراوان فرمود و بعضی از ایلچیان بشیراز نزد میرزا ابراهیم سلطان رفتند و زمرهٔ جهت ملاقات امیر غیاث الدین شاه ملک روی بخوارزم
آوردند و در سنهٔ ثلاث و عشرین همه بهم پیوستند و بسمرقند خرامیدند و میرزا الغ بیگ گورکان ایشان را طوی داده بطرف ختای گسیل فرمود و حضرت
خاقان سعید امیر شادی خواجه و میرزا بایسنقر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش و میرزا ابراهیم سلطان قی امیر حسن و پهلوان جمال و میرزا سیورغتمش ارغداق
و امیر شاه ملک اردوان و شاهان بدخشان و خواجه تاج الدین را همراه ایلچیان فرستاده بودند که بختای رفته ادای سفارت نمایند و غرایب حالاتی که این
جماعت در آن مملکت مشاهده نموده بودند ان شاء الله تعالی در خاتمهٔ کتاب مبین خواهد شد و هم درین سال یعنی سنهٔ ثلث و عشرین و ثمانمائه خاقان ظفر قرین در
بلدهٔ مرو قشلاق کرده و در اول بهار بفضای جانفزای بادغیس شتافته از آنجا بدار السلطنهٔ هراة خرامید و عزم یورش آذربایجان مصمم گردانید

ذکر محاربه و مصالحهٔ امیر قرا یوسف با امیر شیخ ابراهیم شروانی و سر باز زدن حاکم آذربایجان از حکم و فرمان حضرت خاقانی

در آن اوان که امیر قرا یوسف بر سلطان احمد جلایر غالب گشته رشتهٔ حیاتش را بشمشیر قاطع فیصل داد از امرا و حکام حدود عراق عرب و آذربایجان و اران
هر کس که در هر جا بود سر بر خط فرمان امیر قرا یوسف نهاد مگر امیر شیخ ابراهیم شروانی که بروی اعتقاد نکرده شرط اطاعت بجای نیاورد و سبب توهم
شروانشاه از شاه آذربایجان آن شد که در وقت توجه سلطان احمد به تبریز پسر خود ملک کیومرث را جهت امداد معسکر بغداد و پایان روان ساخته بود
چون آتش نزاع بین الجانبین در هیجان آمد امیر شیخ ابراهیم سپاه شروان را فراهم کشیده از گرجیان استمداد نمود و کوستندیل با دو هزار سوار مکمل بوی پیوست و
امیر قرا یوسف از خیال محال شروانشاه وقوف یافته با سپاه آذربایجان و اران و جمعی کثیر از ترکمانان شجاعت نشان بجانب مخالفان در حرکت آمده در
کنار آب کر میان آن دو سردار پرغرور آتش نزاع ملتهب گشته شکست بر شروانیان افتاد و بسیاری از گرجیان بقتل رسیده امیر شیخ ابراهیم گریز بر ستیز اختیار
کرده در اثنای فرار خواست که اسپ از خندقی که در گرد لشکرگاه کنده بودند بجهاند ناگاه از پشت زین بر روی زمین افتاد و دستش بشکست و ترکمانی مجهول

مجهول بوجی رسیده اسپ و جامه‌اش بستاندند و او را بگذاشت و بطرف دیگر راند و حال امیر شیخ ابراهیم از صعوبت درد دست باضطرار بجایی رسیده خود را بریکی از تراکمه ظاهر ساخت و آن شخص فوطه در گردنش انداخته پیش امیر قرا یوسف برد و همچنین کوستندیل با جمعی کثیر از ملازمان گرجستان در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر شدند و امیر قرا یوسف گرجیان را بتمام عرضه تیغ انتقام گردانید و امیر شیخ ابراهیم مقید به تبریز رسید و چون تبریزیان بواسطه حسن معاش پادشاه شروان هواخواه او بودند هر کس از ایشان که در مجلس امیر قرا یوسف مجال سخن می‌یافت شمه از افعال حمیده و اعمال پسندیده و لطف گفتار و حسن کردار امیر شیخ ابراهیم بعرض میرسانیدند بنابران امیر قرا یوسف رقم عفو بر جراید جرایم شروانشاه کشیده او را در مجلس بزم طلب نمود و جمعی از ارباب صباحت و ملاحت را گفت تا امیر شیخ ابراهیم را کاسه داشتند و چون بخار باده خوشگوار در دماغ پادشاه شروان تاثیر نمود چندان کلمات دلپذیر بعرض امیر قرا یوسف رسانید که شفیقه وی گردید و بند از پایش برداشته او را بر پهلوی خویش جای داد و همدران محفل اخی قصاب و ارباب تبریز نثار با آورده بسمع امیر قرا یوسف رسانیدند که بر مبلغی که امیر شیخ ابراهیم از نواب دیوان عالی قبول نماید ما ضامن می‌شویم که در تبریز فرو آوریم مشروط بآنکه محصلان در عوض زر حبس بر دارند و امیر قرا یوسف این ملتمس را بشرف اجابت اقتران داد و امیر شیخ ابراهیم هزار و دویست تومان عراقی قبول فرمود آنگاه قرا یوسف نشان حکومت شروان باو ارزانی داشت و شروان دار و عمال آن بلاد و قلاع مملکت خویش فرستاده آن زمستان حریف بزم و انیس مجلس امیر قرا یوسف بود و دیوانیان آذربایجان بروات تقبل او را بنام اخی قصاب و سایر ارباب که ضامن شده بودند می‌نوشتند و ایشان رخوت و اقمشه برات دار داده از امیر شیخ ابراهیم عوض بر مال شروانات برات می‌ستاندند و باندک زمانی مهم هزار و دویست تومان از هم گذشته در اوائل بهار امیر شیخ ابراهیم رخصت یافت و بمقر عز خود شتافت و چون طنطنه کوس استقلال و وفور شوکت و اقبال امیر قرا یوسف متواتر و متعاقب بخراسان رسید خاقان سعید خصال ایلچی صدیق نام نزد امیر قرا یوسف ارسال داشت و او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و صدیق از حاکم آذربایجان جوابهای پریشان شنوده و آثار عناد و سرکشی مشاهده کرده روی بپایه سریر اعلی آورد و آنچه دیده و شنیده بود بعرض رسانید بنابران خاقان عالیمکان رایت ظفر نشان بعقصد تسخیر آذربایجان مرتفع گردانید گفتار

در بیان نهضت رایت فیروزی نشان از خراسان بعزم تسخیر ممالک آذربایجان

همت بلند حضرت خاقانی همواره بر سرانجام عظایم امور گیتی ستانی مقصور بود و عزایم ارجمند زبده دودمان صاحبقرانی پیوسته جهت وصول باعلی مراتب کامرانی روی مینمود و چون آن بانی مبانی جهانبانی در طی مسالک و فتح ممالک غیر تقویت ارکان دین مسلمانی و تمشیت مهام طبقات انسانی غرضی نداشت بهر طرف که توجه میفرمود جنود دولت و اقبال در منزل اول مراسم استقبال موکب خجسته فالش بجای می‌آوردند و تعلیم اندیشه صورت هر تمنا که بر لوح خاطر خطیرش نقش می‌بست پیش از ترتیب اسباب حصول بر منصه ظهور نمایان شده در نظر انورش با حسن وجهی جلوه گر میگردید نظم چو آن زیبنده اورنگ شاهی نگردی بنیتی جز خیر خواهی بهر سو روی آوردی لوایش شده تخت خلافت خاک پایش بهر کشور که برافراختی سر فدایش ساختی جان صاحب افسر مصداق این سیاق حکایت نهضت آنحضرت است بنیت محاربه امیر قرا یوسف ترکمان و وفات یافتن امیر قرا یوسف و مسخر شدن ممالک آذربایجان بتفصیل این اجمال آنکه چون حضرت خاقان سعید تسخیر مملکت آذربایجان با خود مصمم گردانید فرمان همایون نفاذ یافت که امرا و نواحی بسان عساکر ظفر مآثر باز طلبند و سپاه ممالک محروسه از اقصای ترکستان تا سرحد هندوستان جار رسانند که بمیعاد مقرر در معسکر نصرت اثر مجتمع گردند و بترتیب اسباب قتال و تکمیل آلات جدال اشتغال نمودند امرای عظام عرض کردند که سی هزار دست جیبه در قورخانه همایون موجود است آنحضرت گفت که ده هزار دست دیگر سرانجام میباید کرد و بدستور معهود میرزا الغ بیک گورکان بمحافظت ترکستان و ماوراءالنهر و میرزا سیورغتمش بضبط کابل و غزنین و زابلستان تعیین یافته امیر سید احمد ترخان بحکومت دارالسلطنه هراة مقرر گشت و همای چتر همایون فال در یازدهم ماه شعبان سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه از باغ زاغان در حرکت آمده برغزاری جنت آثار نزول اجلال دست داد و بجهة شدت حرارت هوا و مصلحت اجتماع لشکر یا چند روز آنجا توقف افتاد و در آن منزل امیر غیاث الدین شاه ملک با سپاه خوارزم باردوی کیهان پوی رسیده بشرف بساط بوسی مشرف گردید و در مرافقت امیر حسن صوفی ترخان منقلای لشکر نصرت نشان شده از پیش روان گردید و حضرت خاقان سعید در چهارم ماه مبارک رمضان که آفتاب در اوائل میزان بود بطالع سعد آغاز قطع منازل و مراحل فرمود و در بیستم ماه مبارک شکار کنان بر ولایت نیشاپور عبور کرده میرزا بایسنغر مقدمه عساکر پر تهور گشت و در [illegible]

قصبهٔ بحرآباد از فر وصول موکب پادشاه والا اثر اذعیه‌ئیت افزای فضای سبع شداد شد و حضرت خاقانی در آن مرحله بلوازم فریضه و سنت عید فطر
پرداخت آنگاه از آنجا نیز در حرکت آمده چهاردهم ماه شوال بدولت و اقبال در نواحی سمنان نزول اجلال فرمود و در آن مقام خیر انجام لشکر با دسیستان
و فراه و قهستان و گرمسیر و قندهار و کابل و غزنین ضمیمهٔ سپاه ظفر قرین شد و همچنین امیر الیاس خواجه با اشراف و اعیان قم و کاشان بآستان سلطنت
آشیان شتافت و ماهچهٔ رایت منصور بیستم ماه مذکور از درهٔ نمک عبور نموده و در اواین ری را بیمن مقدم خجسته غیرت مرغزار فلک ساخت و در آن مقام
میرزا ابراهیم سلطان با جنود فارس تشریف آورده بشرف دست بوس والد بزرگوار مشرف گشت و برین قیاس میرزا رستم با عساکر اصفهان و امیر غیاث
الدین که بعد از عزل سلطان اویس حاکم کرمان شده بود باردوی همایون رسیدند و امرا تواجی چند روز احتیاط سان لشکر بایان کرده دویست هزار
سوار بحر شمار در آمد رباعی لشکری بحر جوش و موج شکوه ثابت و پایدار همچون کوه همه بهرام طبع و کیوان هوش همه پولاد ترک و آهن پوش و از آنجا
امیر قرا یوسف نیز با سپاه بسیار و استعداد بیشمار در مقام عناد و استکبار ثبات قدم نموده بعزم جنگ و پیکار از دار الملک تبریز بحوالی اوجان آمد در خلال
این احوال امیر غیاث الدین شاه ملک یکی از ملازمان سخندان برسم رسالت نزد امیر قرا یوسف ارسال داشت و پیغام داد که حضرت خاقان سعید پادشاه
رفیع مقدار و قایم مقام صاحبقران گیتی ستان مغفرت شعار بنابران مناسب چنان می‌نماید که ایشان زبان باعتذار و استغفار گشاده از اموری که سابقاً
بخلاف رای شهریار کامکار واقع شده اظهار ندامت نمایند و قلعهٔ سلطانیه و بلدهٔ قزوین را بگماشتگان اعلی باز گذارند تا ما حضرت خاقانی را از مقام انتقام گذرانیده
نشان ایالت آذربایجان و اران و بغداد را تا حدود روم و شام بنام آنجناب ارسال داریم امیر قرا یوسف چون بوفور اعوان و انصار و قوت بازوی
شجاعت آثار مغرور بود از استماع این کلمات برآشفت و فرستاده را محبوس و مقید ساخته مضمون این مقال بر زبان راند نظم به بینیم تا اسب اسفندیار
سوی آخور آید همی بی سوار و یا بارهٔ رستم جنگجوی بمیدان نهد بی خداوند روی و چون وفور جرات و جسارت دشمن بعرض خاقان صف شکن رسید اسباب
ظاهری را از نظر اعتبار انداخته روی نیاز و افتقار بدرگاه پروردگار عز اسمه آورد و در مظان اجابت دعوات از حضرت واهب العطیات ظفر و نصرت
مسالت نمود و جماعتی از قرا و حفاظ را فرمود که دوازده هزار بار سورهٔ انا فتحنا ختم نمایند و بعد از آنکه گوش هوش آن پادشاه دین دار از سروش غیب مژدهٔ
فتح و فیروزی شنید امیر یوسف خواجه را با هزار سوار جرار بطرف قزوین فرستاد و قاسم نامی که از قبل امیر قرا یوسف حاکم آن سرزمین بود شهر را گذاشته بسلطانیه
شتافت و میرزا جهانشاه ولد امیر قرا یوسف را که بضبط آن حصار قیام می‌نمود از کیفیت حادثه آگاه ساخت و امیر یوسف خواجه بقزوین در آمده متوطنان
آنجا را در ظلال امن و امان جای داد و طایفهٔ از اشراف و اعیان را بآستان اقبال آشیان فرستاد و چون میرزا جهانشاه در سلطانیه از وصول لوای آفتاب
اشراق بولایت عراق مطلع گشت در باب استحکام برج و بارهٔ قلعه کمر اهتمام بر میان بسته بترتیب اسباب تحصن اشتغال نمود که ناگاه قاصدی عنان ریز
از تبریز در رسید و بعرض رسانید که امیر قرا یوسف در اوجان جان شیرین بملک الموت سپرده وداع تخت و تاج بجای آورد لاجرم میرزا جهانشاه سراسیمه
گشته سلطانیه را گذاشته روی بگریز نهاد و هم در آن ایام ایلچی از قزوین بصوب اردوی ظفر قرین که در منزل آق خواجه بود در حرکت آمده یازدهم ذیقعده
بدرگاه عالم پناه رسید و کیفیت فوت قرا یوسف را بتفصیل معروض گردانید و حضرت خاقان سعید لوازم محامد الهی بتقدیم رسانیده متوجه سلطانیه گردید
و میرزا بایسنغر را با امیر علیکه کوکلتاش بجانب تبریز روان ساخت و میرزا ابراهیم سلطان حسب الامر نموده روی بمراغه آورد و ماهچهٔ طوق جهانگشای در
پانزدهم ذیقعده پرتو وصول بر ظاهر سلطانیه انداخته رعایا بیچاره از خوف لشکر قیامت اثر موکب همایون خاقانی باستقبال نمودند و آنحضرت از کمال
شجاعت ترحم فرموده قاصدی بشهر فرستاد که باید هیچ آفریده از قلعه بیرون نیاید تا وقتی که تمامی چریک منصور بگذرند و امیر موسی را بمحافظت سلطانیه
مامور گشت و خاقان کشورگشا باردبیل تشریف برده بشرف زیارت عتبهٔ علیهٔ حضرت سلطان الاولیا و برهان الاصفیا شیخ صفی الحق والحقیقة والدین
قدس الله سره العزیز دریافته بعز ملاقات فیض بخش شیخ علاء الدین خواجه علی فایز شد و از آنجا براه موغان نهضت فرمود و در هشتم ذی حجهٔ مذکوره از آب ارس
عبور نمود و روز دیگر در قراباغ اران فرود آمده طرح قشلاق انداخت بیت بهر مقام که اعلام او قرار گرفت معین و حافظ او گشت لطف سبحانی والحمد لله علی
حصول الآمال والامانی

ذکر انتقال امیر قرا یوسف از عالم پرستیز و رسیدن میرزا بایسنغر بدار الملک تبریز

چون امیر قرا یوسف
افسر غرور و پندار بر سر نهاده از روی عجب و انانیت خطا و جان را معسکر گردانید و سپاهی چون ذرات آفتاب وافر و مانند قطرات سحاب بیکران

بغایت

مشکوی همه جوانان نوخاسته و سراسر بحجله بکر آراسته مجمع ساخت ناگاه پیک اجل در رسید و مرضی مهلک بر ذاتش طاری گردید و مدبر طبیعت دست قدرت از پرورش شهرستان
بدن کوتاه کرده در روز پنجشنبه هفتم ذیقعده سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه ایام حیاتش باختتام انجامید نظم بساط جلادت گسترده بود ولی هیچ فرصت نداد اش
حیات چنین طرفه مثنوی که کس ندید زنگیسوی شهرخ زنگیسوی مات و چون از اولاد امیر قرا یوسف در آن زمان هیچکدام در اردو نبودند امراء ترکمان بعد از آن
واقعه هایله پریشان شده هر یک روی بطرفی آوردند و میت را هیچیان در خرگاه بگذاشتند و آحاد الناس دست بغارت و تاراج دراز کرده گوش
قرا یوسف را جهت حلقهای طلا ببریدند و روز جمعه هشتم ماه مذکور سیدی محمد کجحانی و باقی اعیان تبریز نوکران امیر شاه ملک را از مجلس بیرون آورده لوازم اعزاز
و استعفا بتقدیم رسانیدند و جثه امیر قرا یوسف را بطرف ارجیش فرستادند تا در مقبره پدرانش دفن کردند و میرزا بایسنقر در منتصف ذیقعده دولتخانه تبریز را
بیمن مقدم شریف مشرف ساخت و خطبه و سکه باسم و لقب والد بزرگوار خویش زیب و زینت داده رایت عدالت برافراخت و در آن اوان امیر علی
بیگ بن امیر قرا عثمان که در اردوی امیر قرا یوسف مقید بود از محصل خویش امیر قرا اجازت یافته کنکاش یوش بملازمت شاهزاده رسیده باصناف مراحم
والطاف مفتخر و سرافراز گشته بعد از چند روزی که بلوازم ملازمت پرداخت استجازه نموده نزد پدر خود رفت و چون میرزا بایسنقر از تمشیت مهمات تبریز فارغ شد فرمان
حضرت خاقان سعید بوی رسید که بطرف کاورود رفته امیر بابا حاجی را که تا غایت بپای اخلاص ساحت اردوی همایون نپیموده و روی نیاز بدرگاه عالمپناه
ننهاده بدست آورد شرح این سخن آنکه امیر بابا حاجی ولد امیر شیخ محمد عراقی بوفور شجاعت و جلادت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی بود و در زمان میرزا عمر پدرش را
امیر جهانشاه جاکو کشته بود و او بقصاص پدر امیر جهانشاه را بقتل رسانیده و در زمان استیلاء امیر قرا یوسف میان او و قرا که چندین مخالفات و محاربات
بوقوع انجامیده و بالاخره خود نزد امیر قرا یوسف رفته و بایالت ولایت کاورود و عنایات دیگر سرافراز گشته بنابر علی هذا درین ولا که ماهچه اعلام خاقان گردون غلام
پرتو وصول بر قشلاق قراباغ انداخت امیر بابا حاجی وهم کرده برادر خود را با تحف لایقه باستان خلافت آشیان ارسال نمود و نفس خویش پای در دامان تمکین در
کشید و این معنی بر خاطر خاقان ستوده مآثر گران آمده میرزا بایسنقر بیورش کاورود مامور گردید و در قلب شتا که مغلوب آن بمقتول پیر و برنا بود با جنود ظفر
ورود بلقا هر قلعه کاورود که موضع تحصن بابا حاجی بود شتافت و ایلچی سخندان نزد او فرستاد و سخنان لطف آمیز و کلمات عنایت انگیز پیغام داد و از وخامت
عاقبت مخالفت تحذیر نمود و امیر بابا حاجی چاره منحصر در موافقت دانسته باقدام نیاز از قلعه بیرون خرامید و شاهزاده در باره او باصناف آنچه وعده
کرده بود انعام و احسان فرمود و امیر بابا حاجی در رکاب سعادت انتساب شاهزاده کامیاب متوجه اردوی همایون گشت و در شانزدهم ذیحجه به
مقصد رسیده بعواطف حضرت خاقان سعید مفتخر و سرافراز گردیده در سلک سایر امراء عظام انتظام یافت

ذکر وقایعی که در قشلاق قراباغ بوقوع انجامید و بیان فتح اسفرزن و تسخیر قلعه بایزید

چون حضرت خاقان سعید رفیق توفیق و تائید در نهم ذیحجه سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه
بقراباغ اران رسیده جهت قشلاق آن منزل را اختیار کرده قبه بارگاه جهان پناه باوج مهر و ماه رسانید ملوک اطراف و حکام اکناف باصناف تنسوقات
و انواع پیلاکات متعاقب و متواتر باردوی کیهان پوی شتافته شرف زمین بوس دریافتند و پرتو التفات خاقان خجسته صفات بر وجنات حالات همگنان
تافته سر افتخار و مباهات باوج سموات برافراختند از انجمله امیر خلیل الله شروانی که بعد از فوت پدر خویش امیر شیخ ابراهیم شروانشاه شده بود و آثار نجابت
و جلالت از شمایل و خصایل او روشن و هویدا می نمود در چهاردهم ماه مذکور بعز ملاقات خاقان مؤید منصور سرافراز گشته ملحوظ عین عنایت شد و سوابق
اخلاص پدر نامدار خود را بلواحق اختصاص انضمام داده خاقان گردون غلام صبیه میرزا بابکو را که در حرم سرای امیر قرا یوسف بسر میبرد با وی در
سلک ازدواج کشید و در چهاردهم محرم الحرام سنه اربع و عشرین و ثمانمائه میرزا ابراهیم سلطان که سابقا بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب مراغه رفته
بود مقضی المرام بمعسکر نصرت انجام رسیده بشرف دستبوس پدر عالی مقام مفتخر و مباهی گردید و مقارن این احوال قاصدی از دهلی آمده تنسوقات هندوستان
برسم پیشکش گذرانیده از زبان خضرخان که در آن دیار حاکم شده بود سخنان نیازمندانه بعرض رسانید و چون ایام استیلا جنود زمستانی گذشته سلطان
سریر فیروزه فام سپهر متوجه بخشگاه برام گشت خاقان عالی مقام بتاریخ نوزدهم ربیع الاول از یورت قشلاق عازم تبریز شده در بیست و دوم ماه در سلقان
نزول اجلال فرمود و از آنجا بنهضت همایون اتفاق افتاده در موضع قراگول تکت بعرض رسید که یار احمد قرامان حدود گنجه و بردع را تاخته و لوای فتنه
و فساد برافراخته و فارس مضمار بهادری غیاث السلطنه میرزا بایسنقر بدفع شر آن بداختر مامور گشته یار احمد بطرف دیار گرجستان گریخته و پناه بقلعه سغرن

واضح باد که در تاریخ الفی اسفرزن [illegible] است در دره [illegible] اسفراین حرره محمد تقی شوشتری

بردو میرزا بآن شهر نظاهر آن قلعه شتافته سپاه نصرت پناه آغاز محاصره و محاربه نمودند و یار احمد دو سه روزی بمقابله و مدافعه پرداخته بپای اعتذار کوه استغفار از
حصار بیرون آمد و روی نیاز بر خاک درگاه شاهزادهٔ عالیجاه سوده امان طلبید و میرزا بایسنقر از سر جریمهٔ یار احمد گذشته و او را همراه داشته مراجعت فرمود
و در منزل حسن خانی گردن بسته بپای تخت حضرت خاقانی رسید آنحضرت یار احمد را گفت که خود را بی اعتبار ساختی و با میر چهارشنبه سیزدهم آنگاه موکب همایون از آن
موضع در حرکت آمد سیم ماه جمادی الاولی از آب ارس عبور فرمود و چون جلگاه ازراب مضرب خیام سپاه ظفر مآب گشت بسامع علیه رسید که درین نواحی حصاری است
موسوم بقلعهٔ بایزید در غایت رفعت و متانت و امیر قرا یوسف در وقت استماع توجه رایات ظفر آیات نفایس بیشمار و ذخیرهٔ بسیار بآنجا فرستاده بود و بعد از فوت
وی فرزندش امیر اسکندر آن قلعه را بتصرف در آورده و بعضی از مردم خود را آنجا مضبوط کرده حضرت خاقان سعید کمند همت بر تسخیر قلعهٔ بایزید انداخت و بیست و سیم
جمادی الاولی در حوالی آن حصار بر فراز جلال فرمود و کس فرستاد و کوتوالان را بطاعت و انقیاد دعوت نمود و آن مردم از تسلیم قلعه سر باز زدند و لشکر قیامت
اثر آغاز افروختن نیران جنگ و انداختن تیر و سنگ کردند و محصوران بعزم ممانعت و محاربت پیش آمده زمان کوشش و کشش از صباح تا نماز دیگر
برداشت و در آخر همان روز که در حقیقت وقت غروب آفتاب دولت مخالفان بود جنود ظفر ورود در خنهادرد بود از حصار بایزید انداخته بتائید الهی
پیکر فتح و ظفر جلوه گر گشت و غنایم بسیار نصیب چریک ظفر شعار شده رایت آفتاب اشراق بصوب ییلاق آلاتاق در حرکت آمد و بعد از وصول
حضرت خاقان سعید اغرق همایون را در دامن کوه زر بخی توقیف نموده بنفس نفیس با پنجاه هزار سوار نامدار باخلاط تشریف برد و در آن مقام حاکم قلعهٔ اونیک
امیر دولدای و والی وان و سلطان ملک محمد ولد ملک عز الدین شیر و امیر علی بن قرا عثمان باستان سلطنت آشیان شتافته بتقبیل انامل فیاض سرفراز
شدند و بتاریخ شانزدهم ماه جمادی الآخر خاقان مظفر لوا از اخلاط بجانب حرامیده از آنجا باق بلاق تشریف برد و در الق بلاق امیر قرا عثمان بموکب
همایون پیوسته بشرف دست بوس پادشاه ربع مسکون دریافت و پیشکش گذرانیده بانعام خلع خسروانه و تاج و کمر پادشاهانه مخصوص گشت و همعنان
خاقان عالیشان بجانب تبریز روانشد

ذکر محاربهٔ خاقان عالی مکان با اولاد امیر قرا یوسف ترکمان

چون رایت آفتاب
اشراق خسرو آفاق از الق بلاق متوجه تبریز گشت در اثنای راه بمسامع جلال رسید که پسران امیر قرا یوسف اسکندر و اسپند با سپاهی افزون از حد
و چند چنال ستیز کرده بحدود عادل جوز و اخلاط آمده اند بنابران خاقان ستوده خصال عزم استیصال دشمنان نکوهیده افعال فرموده عنان یکران بصوب
میدان قتال انعطاف داد و امیر قرا عثمان و امیر الیاس خواجه بمقدمه سپاه فیروزی نشان گشته پیشتر روان شدند و در اواخر ماه رجب سنه اربع و عشرین
و ثمانمائه تقارب فریقین بتلاقی انجامید و از جانبین بتسویه صفوف پرداختند و غریو نفیر و شور و آوای کوس و کرنای زلزله در زمین و زمان انداخت و
دلیران روزگار در میدان کارزار تاختند و در آن روز از وقت ارتفاع رایت زرنگار خورشید خنجرگذار تا زمانی که اطراف فضای سپهر دوار از
عکس خون کشتگان معرکهٔ پیکار گلگون گشت آن دو لشکر کینه ور در هم آویخته بودند و باستعمال شمشیر و خنجر در افنا و اعدام یکدیگر اهتمام تمام مینمودند بیت

چو شب لشکر خود بهامون کشید همه دامن چرخ در خون کشید

هر طایفه بمعسکر خویش رفته و لوازم حزم رعایت کرده تا صباح پاس داشتند روز
دیگر که خاقان مشرق انتساب آفتاب بعزم جنگ کواکب بر نقرهٔ خنگ فلک سوار شد خاقان کامیاب پای مبارک در رکاب نصرت مآب
آورده و برانغار و جوانغار سپاه ظفر شعار ترتیب داده روی بمخالفان نهاد و از آنجانب میرزاده اسکندر و میرزاده اسپند نیز با سپاهی لشکر
قیامت اثر کرده در برابر آمدند و بار دیگر دلاوران جوشن پوش چون بحر اخضر آغاز جوش و خروش نمودند و بضرب شمشیر آبدار و سنان جان ستان رخنها
در سینه و پهلوی پهلوانان گشودند و در آن معرکه امیرزاده عمر شیخ و امیر ابراهیم جهانشاه کارزاری کردند که داستان شجاعت رستم و اسفندیار بر خواطر ابنای
روزگار فراموش گشت و پیر حسین سعد را که در سلک شجاعان لشکر ترکمان انتظام داشت اسیر گرفتند و چون کشش و کوشش بسر حد افراط رسید و ظلام
لیل نور باصره را از رویت اشباح معزول گردانید هر یک از آن دو فریق بمنازل خویش فرود آمده بشرایط حزم پرداختند و میان نظاره گیان میدان
آسمان تا وقت طلوع آفتاب طلیعهٔ صبح صادق دیده برهم نزده صباح روز سیم که غرهٔ شعبان و هنگام زوال آفتاب اقبال ترکمانان بود سپاه ظفر آیات بهیات
اجتماعی عازم معرکهٔ قتال شدند و از آن جانب نیز گردان جلادت نشان با آلات و استعداد فراوان در برابر آمده عقاب تیر بعزم صید مرغ روح
دلاوران از آشیانهٔ کمان آغاز پرواز نمود و پیکان خارا شکاف جهت گریز جانها اهل مصاف روزنها در قصر اجسام ایشان بگشود و بعد از آنکه سهام

بعضی نسخ: خوی آشام

سهام آن عدو لشکر بهرام انتقام حسام در یکدیگر نهادند و در آن روز شجاعان ترکمان حملات متواتر کرده خواجه محمد مشرف سمنانی را با چند نفر از مردم خراسانی عرضهٔ
تیغ تیز گردانیدند و نزدیک بود که چشم زخمی بملازمان موکب همایون رسد در آن اثنا خاقان سعید که شجاعت اسفندیار با عبادت مالک دینار جمع داشت فرمان
داد تا در میان میدان خرگاه طهارت خانه برافراختند و بعزم ادای نماز چاشت که مدت العمر از آنحضرت فوت نشده بود فرود آمده بتسکین و تأنی تمام وضو ساخت
و دو رکعت نماز بدستور اوقات فراغت و امنیت شرایط تعدیل ارکان بجای آورد و پیشانی مسکنت و نیاز بر زمین نهاد و از درگاه پادشاهی بی انباز
ظفر و نصرت مسالت فرمود و چون اثر اجابت دعا بر ضمیر همایون ظاهر شد از خلوتگه راز بیرون خرامیده بر زین ملک ستانی نشست و عنان بیکران
بجانب قلب لشکر انعطاف داد و بجای خویش بایستاد و درین محل امیر غیاث الدین شاه ملک را بمقتضای الحرب خدعة تدبیری بخاطر رسیده فرمود
تا نقارهٔ شادیانه و کوس بشارت فرو کوفتند و آوازه در انداختند که امیرزاده اسپند در میان جنگ به بند افتاد اسکندر از شنیدن این خبر متحیر گشته از کمال
عنان ضعف سپاه بوادی گریز گردانیدند و لشکر منصور دلیر گشته یکبار از قول و برانغار و جوانغار بر مخالفان تاختند و اقدام ثبات و قرار اولاد قرایوسف
تزلزل پذیرفته باصناف محنت و تأسف عنان انهزام منعطف ساختند و سپاه ظفر شعار تیغ فتح و فیروزی آخته ایشان را تعاقب نمودند و غنیمت بی نهایات
گرفته بمعسکر پادشاه هفت کشور مراجعت نمودند و حضرت خاقان سعید بمراسم محامد الهی و شکرگذاری نعم نامتناهی پادشاهی پرداخته فتحنامها باطراف
ممالک محروسه روان گردانید و از راه خوی بجانب تبریز روانه شده در منتصف شعبان آن مکان را بیمن مقدم همایون غیرت کارگاه گردون ساخت
و اهالی آذربایجان را لباس امن و امان پوشانیده لوای عدل و احسان بر مفارق طبقات انسان برافراخت **ذکر معاودت خاقان سعید
از تبریز بدار السلطنهٔ هراة و ایراد بعضی از حوادث و حالات ولایات** چون خاقان سعید از تنسیق مهمات آذربایجان فراغت
یافت میل مراجعت بجانب خراسان فرموده رایات ظفر آیات از تبریز در حرکت آمد و در اوایل ماه مبارک رمضان سایهٔ وصول بر نواحی سلطانیه
انداخته اکثر حکام و داروغگان ولایت را اجازت انصراف ارزانی داشت و از آنجا بنهضت همایون اتفاق افتاده در حدود قزوین میرزا ابراهیم
سلطان و میرزا رستم مرخص گشته بجانب شیراز و اصفهان شتافتند و موکب ظفر نشان بمملکت خراسان در آمده امیر غیاث الدین شاه ملک نیز رخصت
یافته و از راه استراباد روی بخوارزم نهاد و نوزدهم ماه شوال همای چتر همایون فال قرین سعادت و اقبال بباغ زاغان رسیده آن منزل را طراوت ریاض
رضوان بخشید و در همین ماه شیر محمد اوغلان و سارق اوغلان و صدر الاسلام از مغولستان بآستان سلطنت آشیان میرزا الغ بیک گورکان آمده نوازش
بسیار یافتند و بعد از چند روز شیر محمد اوغلان و سارق اوغلان توهم بیجا بخود راه داده با گروهی انبوه از ایل جته فرار نمودند و جناب الغ بیکی ایشان را

نسخه: کنجک

تعاقب فرموده در کنجکسته یلاق بکر یحکان رسیده شیر محمد اوغلان و سارق اوغلان را اسیر و دستگیر کرده بازگشت و بعد از وصول بسمرقند رقم عفو بر جریدهٔ جرایم
گرفتاران کشید و شیر محمد را اسباب پادشاهی بخشیده بسلطنت مغولستان روان گردانید و در نهم ماه رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمائه حضرت واهب
العطایا میرزا بایسنغر را پسری سعادت انتما کرامت فرمود و خاقان عالیشان آن مولود فرخنده قدم را بابر نام نهاده ابو القاسم کنیت داد و در سنه
ست و عشرین و سنه سبع و عشرین خاقان ظفر قرین در منتزهات ولایت خراسان در غایت دولت و اقبال گذرانید و بساط عدل و انصاف مبسوط ساخته
حجاب جور و اعتساف مرفوع گردانید و در سنه ثمان و عشرین شیر محمد اوغلان حقوق رعایت میرزا الغ بیک گورکان را نابوده انگاشته رایت خلاف و طغیان
برافراشت بنابران شهریار کامکار از والد بزرگوار خود اجازت طلبیده در بیست و هفتم ربیع الاول موافق هشتم حوت با سپاه فراوان جهت دفع شر معاندان
متوجه مغولستان شد و بعد از قطع منازل و طی مراحل در موضع قنوقو سپاه شیر محمد اوغلان نمودار شد و در پانزدهم جمادی الاخری آن دو لشکر کینه ور روی
در روی آورده سورن انداختند و از غریو کورکه و غریدن کرنای گوش گردون را کر ساختند و دلیران طرفین دست به تیر و کمان و سیف و سنان یازیده
در فضای میدان شتافتند و غایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیده بزخم شمشیر و خنجر سینه و فرق همدیگر را بشگافتند در آن اثنای شیر محمد اوغلان جیبان قضا
که دست چپ و دست راست را با قول منضم ساخته یکبار بر جوانغار لشکر سمرقند حمله فرمود و امیر ارسلان خواجه که در آنجانب بود چون کوه ثبات قدم
نموده بمدافعت اعدا پرداخت چنانچه هرچند مغولان اهتمام کردند او را از جای نتوانستند جنبانید و میرزا الغ بیک گورکان تومانات هراول را امداد
جوانغار ارسال داشته شکست بر لشکر جته افتاد و شیر محمد اوغلان عنان بیکران بصوب فرار تافته عساکر نصرت مآثر دشمنان را تعاقب نمودند و در

اکثر مواضع مغولستان رایت تسلط و اقتدار برافراخته بسیاری از مغولان را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و غنایم موفور و اموال نامحصور گرفته بموکب عالی پیوستند
و میرزا الغ بیگ مظفر و منصور بجانب سمرقند بازگشته ایلچی بر تیسیر بدرگاه عالم پناه فرستاده حضرت خاقانی را ازین فتح مبین اعلام داد و قاصد در اوایل شعبان
بدار السلطنه هرات رسید کیفیت حال بعرض رسانید و آنحضرت بلوازم شکر الهی قیام نموده مبتهج و مسرور گردید و در اواخر همین سال میرزا الغ بیگ
عزم ملازمت خاقان جمشید عظمت کرده در پانزدهم ذیحجه دیده بدیدار پدر بزرگوار و برادران کامکار روشن ساخت و بعنایت عطوفت و عنایت اختصاص
یافته روزی چند در دار الملک خراسان خوشدل و شادمان بگذرانید آنگاه میرزا محمد جوکی مصحوب خویش گردانیده بسمرقند بازگردید و در عرض یکهفته
از هراة خود را بماوراء النهر رسانید و چند ماه آن دو برادر نیک اختر در سمرقند بهشت مانند بعیش و کامرانی بسر بردند و در جمادی الاخری سنه ۸۲۹ میرزا محمد
جوکی از جانب الغ بیگی اجازت یافته بدار السلطنه هراة بازگشت و در شب دوشنبه پانزدهم ربیع الاول سال امیر کبیر ستوده خصال غیاث الدین شاه
ملک در ملک خوارزم وفات یافت و او بعظم شان و علو مکان و وفور اعتبار و کمال اقتدار از سایر امراء امیر تیمور گورکان و ارکان دولت شاهرخ سلطان
ممتاز و مستثنی بود و پیوسته در تربیت و رعایت اهالی علم و فضیلت و اشاعه خیرات و افاضه مبرات اهتمام تمام مینمود و در اطراف دیار خراسان
و ماوراء النهر و خوارزم بقاع خیر و ابواب البر مانند مدارس و خوانق و مساجد و رباطها و حیاض تعمیر کرده یادگار گذاشت و در آن اوان که حضرت خاقان
سعید مملکت خوارزم را بوی عنایت فرمود سرکشان آفاق و اشراف دشت قبچاق را مطیع و منقاد ساخته رایت عدالت و رعیت پروری برافراشت
و چون خبر واقعه امیر غیاث الدین شاه ملک بعرض حضرت خاقان سعید رسید تنگدل شده اظهار حزن و ملال فرموده پسر ارشدش میرزاده ابراهیم
سلطان را نوازش کرده حکومت مملکت خوارزم بوی تفویض فرمود و مولانا شهاب الدین عبد الرحمن لسان که در سلک معتبران بارگاه حضرت خاقان
عالیجاه انتظام داشت در تاریخ وفات امیر شاه ملک این قطعه بر لوح بیان نگاشت قطعه ای دل خسته چه حالیست که انجم یکسر همه در گریه زارند
برین هفت اورنگ دامن چرخ چرا شد چو دل من پرخون چهره مهر چرا گشت چنین پر از رنگ مگر آمد خبر تعزیت میر کبیر آنکه در خاک کشیدش چو
گور بود پلنگ شه ملک میر جوان بخت جهان بخش که بود پیش جودش گهر و لعل چو بیجاده و سنگ رحمة الله علیه آمده تاریخ وفات باد در روضه
مصاحب همه با شاه پشنگ مدفن امیر شاه ملک مشهد مقدسه است در جوار مزار فایض الانوار امام بزرگوار ابو الحسن علی بن موسی الرضا سلام
الله علیهما و هم درین سال پادشاه گیلان و سلطان بحکاه جود و احسان امیر سید رضی الدین سید رضا کیا که مدت العمر دست عطابخشش بلمس سیم و زر
آلوده نشده بود در روز نوروز از عالم محنت اندوز انتقال فرمود و در شانزدهم محرم الحرام سنه ثلثین و ثمانمائه شاهزاده والاگهر میرزا سیورغتمش
بهادر در کابل بجهان جاوید انتقال فرمود و غره صفر این خبر محنت اثر بهراة رسیده خاقان سعید در مصیبت قرة العین سلطنت محزون شد و لوازم
تعزیت بجای آورده کامت مملکت را که سیورغال شاهزاده مرحوم بود بخلف صدق او میرزا سلطان مسعود عنایت فرمود ع بقا بقاء خدایست و ملک
ملک خدا

ذکر توجه میرزا الغ بیگ گورکان بجانب سغناق و انهزام یافتن از دست براق و لشکر قیامت اثر براق

براق اوغلان که از نبایر اوروس خان بود در سنه ۸۲۳ از دشت قبچاق بسمرقند شتافته التجا بجناب الغ بیگی نمود و شاهزاده او را منظور نظر تربیت و رعایت
گردانیده با اسباب سلطنت و شهریاری بجانب دشت باز فرستاد و براق بیمن عاطفت آنجناب بر محمد خان که پادشاه اوزبکان بود غلبه کرده
قدم بر مسند سلطنت نهاده و در اوایل سنه ثلثین و ثمانمائه بحدود سغناق در آمده قاصدی نزد میرزا الغ بیگ ارسال نمود و پیغام فرمود که درین ایام
که بهمت خدام عالیمقام از ضبط الوس جوجی خان فراغت یافتم بعنایات سبحانیات شهریاری مستظهر بوده باین حدود شتافتم جناب الغ بیگی چون شنیده
بود که براق اوغلان میگفته که علفخوار سغناق شرعا و عرفا تعلق بمن میدارد ایلچی او را موافق مدعا جواب نداد و مقارن آنحال ارسلان خواجه ترخان
که حاکم آن سرحد بود عرضه داشت نمود که نوکران براق درین ولایت خرابی بسیار میکنند و خود را صاحب اختیار مطلق تصور کرده لاف سلطنت
میزنند بنابران میرزا الغ بیگ گورکان اراده جنگ براق فرموده جهة استجازه قاصدی بدار السلطنه هراة فرستاد حضرت خاقانی از نزاع
و خصومت که موجب ویرانیست منع نمود اما لشکری معتبر فرمود که در ظل رایت میرزا محمد جوکی متوجه ماوراء النهر گردند و شاهزاده در هفدهم
ربیع الآخر از هراة متوجه سمرقند گشت و قبل از وصول او میرزا الغ بیگ بطرف سغناق نهضت کرد و میرزا محمد جوکی از سرعت آن عزیمت خبر یافته

خبر یافت و بمشابه توقف از عقب برادر عالی گهر در حرکت آمده خود را بوی رسانید و شاهزادگان همعنان یکدیگر طی مسافت نموده بعبور هرچه تمامتر عزم رزم
براق جزم کردند و او نیز بقدم مقابله و مقاتله پیش آمده چون هر دو لشکر در برابر هم صف قتال بیاراستند براق تمامی اتباع خود را در قول مجتمع ساخت و بیکبار
بر سپاه ماوراء النهر تاخت و امواج دریای پیکار در تلاطم آمده کشتی حیات جمعی کثیر از مردان کاری غریق گرداب فنا گشت و خون چون رود جیحون در فضای دشت
و هامون روان شد غریو کوس و کورکه از سپهر نیلگون درگذشت بیت تن از اسپ و سر از تن سرنگون شد ❊ زمین دریا فلک صحرای خون شد میرزا الغ بیک
کورکان که بوجود جنود نامحدود مغرور بود بر طبق کلمهٔ و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم بسپاه اندک مخالف التفات ننموده بود اما آن جماعت را بمقتضای آیهٔ کم من
فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة صورت نصرت روی نمود و لشکر ماوراء النهر بدست اضطرار عنان بوادی فرار تافته حیرت و حسرت بر میرزا الغ بیک و میرزا محمد جوکی
غالب شد خواستند که بنفس نفیس قدم در آن معرکهٔ مهلکه نهند تا بعضی از امرا مانع آمده ایشان را بحیله که توانستند از آن دریای دمار بساحل نجات رسانیدند
بیت چنین است رسم سرای درشت ❊ گهی پشت زین و گهی زین پشت

ذکر کارد خوردن میرزا شاهرخ بهادر در مسجد جامع هراة از دست احمد لر

حضرت خاقان عادل پیوسته در اداء واجبات و نوافل اهتمام تمام مینمود و همواره اوقات خجسته ساعات را صرف صنوف
طاعات و عبادات میفرمود و اکثر جمعات بمسجد جامع تشریف حضور ارزانی میداشت و روی نیاز بر زمین اخلاص سوده لوای مناجات و عرض حاجات
می افراشت و در روز جمعه بیست و سیم ربیع الآخر سنه ثلثین و ثمانمائه در وقتی که بمسجد جامع درون بلدهٔ فاخرهٔ هرات نماز گذارده بعزم سواری از مصلی رجوع
در روانه شد کپنک پوشی احمد لر نام که مرید مولانا فضل الله استرابادی بود بصورت دادخواهان کاغذی در دست بر سر راه آمد حضرت خاقانی یکی از نزدیکان
را گفت که سخن این شخص معلوم نمای و احمد لر فرصت یافت و بی اندیشه پیش دویده ❊ کاردی بر شکم آنحضرت رسانید اما چون حمایت قادر بیچون حامی
ذات فایض البرکات آن پادشاه فرخنده صفات بود کارد کارگر نیفتاد و نکات زخم باحشا و امعا سرایت نکرد و علی سلطان قوچین فرصت قتل
آن لعین حاصل نموده در ساعت او را بکشت و امیر علیکه و امیر فیروز شاه بر در مسجد سواره ایستاده بودند و نقاره چیان بدستوری که در آن زمان معهود بود آغاز
نقاره زدن کردند ناگاه آن خبر قیامت اثر شنودند و دست ایشان از کار باز مانده ازین جهت حیرت بر خلایق استیلا یافت و حضرت خاقان سعید امیر
فیروز شاه را طلب فرمود و او همچنان سواره بمسجد درآمد و چون دانست که زخم کاری نیست زبان بشکر مهیمن منان گویا گردانید و حضرت خاقانی
که در محفه نشیند امیر فیروز شاه مانع آمده گفت که اگر مردم حضرت را سواره نه بینند بر حیات و ممات تردد خواهند کرد و فتنهٔ عظیم حادث خواهد شد
بنابر آن خاقان عالی مکان پای در رکاب سعادت انتساب آورده بدولت و اقبال سوار شده نقاره در غایت مهابت فرو کوفتند آنحضرت از راه
بازار بباغ زاغان تشریف برد و اطبا و جراحان بمعالجهٔ آن زخم پرداخته در عرض چند روز شفا کامل الحصول پیوست یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه گوید
قطعه سال تاریخ هشتصد و سی بود ❊ روز جمعه پس از ادای صلوات ❊ قصهٔ بس عجیب واقع شد ❊ در خراسان ولی بشهر هراة ❊ لجروی در بساط چون فرزین ❊
خواست تا شاه رخ زند شد مات القصه بعد از وقوع این قضیهٔ غریبه میرزا بایسنغر و امرا بتفحص احوال احمد لر مشغول گشته از کشتن او پشیمان شدند و در میان
رخوت آن مردک کلیدی یافتند که در خانهٔ هیچ یک آن نگشاد یافت و مردم هیچ گفتند که شخصی موصوف باین صفت درین خانه طاقیه میدوخت و بسیاری
از معارف پیش او می آمدند و از آن جمله یکی مولانا معروف خطاط است و این مولانا معروف مردی بود بانواع فضایل و هنر موصوف و بحسن خط و لطف طبع
مشهور و معروف بغایت خوش محاوره و شیرین کلام و بواسطهٔ وفور استعداد مرجع فضلا ایام بود و نمدی اعلی پوشیدی و طاقیهٔ بلند هم از آن جنس بر سر نهادی
و الف نمدی برگرد آن پیچیدی در اوایل حال ملازمت سلطان احمد جلایر میکرد و در اواخر از وی متنفر شده روی بشیراز آورد و میرزا اسکندر که در آن
زمان حاکم آن دیار بود جناب مولوی را منظور نظر اعتبار ساخته در کتابخانهٔ خاصه کتابت فرمود و مولانا معروف قبول کرده بود که هر روز پانصد
بیت کتابت نماید و در آن اوقات دو روز کتابت ننمود و چون آنچه در مجلس میرزا اسکندر مقرر شده بود قلیل الوقوع بود خدمت مولوی را طلبیده و
از سبب تعطیل کتابت پرسید جواب داد که میخواهم که در یک روز هزار و پانصد بیت بنویسم میرزا اسکندر مسرور شده فرمود تا در موضعی مناسب خرگاه
و شامیانها بر افراشتند و مولانا معروف آنجا نشسته آغاز کتابت کرد و یکی از شاگردان خود را بقلم تراشیدن تعیین فرمود و تا نماز دیگر مشغولی
نموده هزار و پانصد بیت در غایت لطافت نوشت و میرزا اسکندر او را بانعام و احسان خویش محظوظ و بهره ور گردانید و حضرت خاقان سعید

و شاهزادگان سمرقند شکست یافتند و براقیان در اطراف و جوانب ترکستان و حدود ماوراء النهر خرابی بسیار کردند

در آن زمان

میل نمود

بعد از فتح شیراز مولانا معروف را بهراة کوچانیده در کتابخانهٔ همایون بکتابت فرمود و مستفیدان خراسان بعضی جهت تعلیم خط و زمرهٔ برای مصاحبت صحبت او مایل گشتند و او بمثابهٔ خویشتن دار و بزرگ منش بود که کاغذ میرزا بایسنقر را که جهت کتابت خمسهٔ شیخ نظامی بوی داده بود زیاده بر یکسال نگاه داشته نانوشته باز فرستاد و بدین سبب صورت کدورت مولانا معروف بر لوح خاطر میرزا بایسنقر نقش بست و درین وقت که آنجناب بدوستی احمد لر متهم گشت اراده حکم قتل فرمود و چند نوبت مولانا را بپای دار آوردند و آخر الامر در چاه قلعهٔ اختیار الدین محبوس کردند این مطلع از جملهٔ منظومات اوست که بیت ز ترک چشم تو هر تیر غمزه کامد راست درون سینه نشست الحق چنان که دل میخواست اما خواجه عضد الدین که دخترزادهٔ مولانا فضل الله استرابادی بود و جمعی دیگر از موافقان احمد لر مقتول بلکه محروق شدند و در آن اثنا بعرض میرزا بایسنقر رسید که احمد لر گاهی بملازمت حضرت نقابت منقبت سیادت مرتبت معارف شعار هدایت آثار امیر سید قاسم انوار قدس الله سره العزیز میرفته حکم فرمود که آنحضرت دیگر در خراسان نباشد و امیر قاسم عازم ماوراء النهر گشته غزلی گفت که مطلعش اینست بیت نمیدانم چرا افتاد است قسمت از قدر ما را کزین درگاه میرانند دایم دربدر ما را و چون حضرت سیادت پناهی قرین تأییدات الهی ببلدهٔ سمرقند رسید میرزا الغ بیک گورکان مقدم شریفش را مغتنم دانسته لوازم تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانید و التوفیق من الله الکریم المجید

گفتار در بیان رفتن موکب همایون خاقانی بدار الملک سمرقند و مراجعت فرمودن در ضمان حمایت حضرت خداوند

چون بخلاف دستور معهود در جنگ براق اغلان سپاه نصرت نشان میرزا الغ بیک گورکان را شکستی روی نمود درین فرصت که ذات فرخنده صفات خاقانی از زخمی که احمد لر زده بود صحت یافت جهت تدارک آن اختلال بجانب سمرقند نهضت فرمود و غرهٔ شعبان سنه ثلثین و ثمانمائه از دار السلطنه هراة در حرکت آمده چون قبة الاسلام بلخ مضرب سرادقات سلطنت گشت میرزا بایسنقر که تا آنجا اقبال آسا ملازم موکب همایون بود بموجب التماس میرزا الغ بیک و فرمان خاقان عالی مکان بصوب بلدهٔ فاخرهٔ هراة مراجعت فرمود و در شب یازدهم ماه مبارک رمضان خواجه جلال الدین قنبر کپکی را در اردوی شاهزاده بقتل رسانیدند و قاتل معلوم نشد و میرزا بایسنقر بعد از قطع منازل و طی مراحل بیست و یکم ماه مذکور در مستقر عزت نزول اجلال فرمود و خاقان مسعود خصال بعد از رخصت میرزا بایسنقر از آب آمویه عبور کرده اکابر و اشراف سمرقند بلوازم استقبال قیام نمودند و آنحضرت چون بدان بلدهٔ جنت صفت رسید از کیفیت محاربهٔ براق تفتیش فرمود و زمرهٔ از امرا و سرهنگان را چوب یاساق زده میرزا الغ بیک چند روز از درجهٔ اعتبار و اعتنا افتاد اما آخر الامر عرق ابوت در حرکت آمده نوبت دیگر شاهزاده بعواطف خاقانی و ایالت دار الملک صاحبقرانی مفتخر و مباهی گشت و براق از وصول خاقان آفاق بسمرقند خبر یافته دل از حکومت سغناق برگرفت و فرار بر قرار اختیار کرد و آتش فتنه و ثوران در ترکستان صفت انطفا پذیرفت و پس از آنکه خاطر همایون فرمان ده ربع مسکون از تنظیم امور ماوراء النهر فراغت یافت در ضمان عنایت واهب العطیات عنان عزیمت بصوب هراة تافت و در یازدهم محرم سنه ۸۳۱ بمقصد رسید و باغ زاغان را بیمن مقدم شریف غیرت افزای ریاض جنان گردانید. هم در آن اثنا باری سبحانه و تعالی میرزا محمد جوکی را پسری کرامت فرمود و آن مولود عاقبت محمود بمیرزا ابابکر موسوم شده چند روز بساط عیش و سور و عشرت و سرور ممهد بود

ذکر نهضت همایون خاقانی بولایت عراق و آذربایجان کرت ثانی

در اوایل محرم الحرام سنه اثنین و ثلثین و ثمانمائه بسمع اشرف اعلی رسید که اسکندر بن امیر قرا یوسف بار دیگر باشتعال نیران عصیان پرداخته و براق آمده سلطانیه را مسخر ساخته بنابر آن خاقان عالی مکان باجتماع لشکر ممالک ماوراء النهر و ترکستان و ختلان و حصار شادمان و قندز و بقلان و بدخشان و سیستان و غزنین و کابلستان و خراسان فرمان داد و در روز یکشنبه پنجم رجب همای چتر همایون فال از باغ زاغان بصوب آذربایجان در حرکت آمد بیت باسپ اندر آمد جهان کدخدای بجنبید چون کوه لشکر ز جای و غیاث السلطنة و الخلافة میرزا بایسنقر و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر علیکه کوکلتاش برسم منقلای از پیش روان شدند و حضرت خاقان پاک اعتقاد بهر قصبه و شهر که میرسید بطواف مزارات مشایخ عظام اقدام نموده مجاوران عتبات اولیا را از مایدهٔ انعام و احسان بخشی وافر محظوظ و بهره ور میساخت و چون در مملکت ری اعلام نصرت اعلام تا اوج سپهر فیروزه فام برافراخت جهت اجتماع سپاه طبرستان و عراق و اصفهان و فارس و لرستان چند روز اتفاق توقف افتاده در آن ولایت میرزا ابراهیم سلطان از شیراز و میرزا رستم از اصفهان و امیر چقماق شامی از یزد و امیر ترخان از ابرقوه و امیر غیاث الدین از کرمان باردوی نصرت نشان رسیده بعز ملازمت خاقان جمشید منزلت فایز گشتند آنگاه لوای ظفر نگار از آن مملکت نهضت نموده بیست و یکم ماه رمضان سایهٔ وصول بر حوالی سلطانیه انداخت

انداخت و قبل از رسیدن خبر نصرت پیکر گماشتگان اسکندر آن قلعه را گذاشته گریخته بودند و حضرت خاقان سعید در آن مقام رضای الهی را بپایان رسانید
با آداب روز عید قیام نمود و از آنجا به تبریز شتافته شب غازان از یمن نزول همایون غیرت روضهٔ رضوان گشت و از تبریز رایات خورشید اقتباس اعلی بسلماس
رفته در آن یورت خبر وصول اسکندر با لشکر قیامت اثر تواتر پیوست و حضرت خاقان نصرت آیین بتعبیهٔ سپاه جلادت قرین پرداخته میرزا ابراهیم
سلطان را با سپاهان فارس در برانغار جای داد و میرزا بایسنقر را با دلیران خراسان و مازندران بجوانغار فرستاد و قول را بعز وجود همایون مزین گردانیده
و میرزا محمد جوکی را با چند هزار سوار شیر شکار مقرر ساخت که نزدیک بقلب آماده و مهیا باشند تا در هر طرف که کومک احتیاج افتد شرایط معاونت مبذول
دارند و از آنجانب اسکندر نیز میمنه و میسره و قلب سپاه ترکمانی را بنوعی بیاراست ع که خیره مانده در آن دیده اولوالابصار و صباح روز یکشنبه هفدهم ذی
حجهٔ مذکوره بیت دو جیش کینه ور از پای تا فرق چو ماهی حلقه در جوشن شده غرق بمیدان قتال رسیدند و دلاوران طرفین بحملهٔ شیران نایرهٔ مقابله و آتش مقاتله
مشتعل گردانیدند و میرزا ابراهیم سلطان بنفس نفیس با طایفه از مردان شمشیرزن یلکردان لشکرشکن بر جوانغار مخالفان تاخت و برادر اسکندر امیر جهانشاه
بمدافعه پیش آمده از دست برد سپاه فیروزی نشان پای ثبات و قرارش سمت تزلزل پذیرفت و اسکندر با برادر در مرکب بر انگیخته خون بسیاری از پردلان
بر خاک مذلت ریخت و از این جانب نیز جمعی اینجا خان بمعاونت میرزا ابراهیم سلطان بمیدان تاخته کارزاری روی نمود که از هول آن بهرام خون ریز در
چادر ناهید گریخت ضربت شمشیر بر جسم جوانان دهان اجل خندان کرد و اصابت پیکان بر چشم و دل پهلوانان سیلاب خون در جریان آورد بیت چنین
بود حال یلان تا سپهر بخون شفق لاله گون کرد چهر آنگاه هر دو لشکر عنان بلشکرگاه خود تافته آن شب تا صباح حارس و مراقب بودند و لحظه از اندیشهٔ آنکه فردا مآل حال
بکجا منجر خواهد شد نغنودند روز دیگر که چرخ اخضر سپر زراندود آفتاب بر سر کشید و از رماح خطوط شعاعی حشر کواکب را منهزم گردانید بیت بر آمد ز هر
صدای نفیر سلامت شد از مردمان گوشه گیر خاقان سکندر مکان و اسکندر رستم توان در برابر یکدیگر بتسویهٔ صفوف لشکر پرداخته غریو کورکه و شور زلزله
در کوه و دشت انداخت و حملهٔ مبارزان بهمتن تن شکاف در صف اعدا افکنده راهی بکوی عدم ظاهر ساخت و درین روز نیز حربی در غایت صعوبت
بوقوع انجامید و امیر اسکندر کمال جلادت و مردانگی بظهور رسانید اما چون سعادت نبود کوشش بسیار چه سود بوقت استوا که خاقان مظفرلوا از ادای نماز چاشت
و عرض نیاز بدرگاه کریم کارساز فارغ گشت و بار دیگر بر اسپ کوه پیکر سوار شده روی بسوی اعدا آورد نیر فتح و فیروزی از مطلع تائیدات ربانی طلوع
نمود و همای نصرت و ظفر بر فرق خاقان عالی گهر جناح اقبال گسترد اسکندر چون حال بر این منوال دید دست از ستیز و آویز باز داشته پای در وادی گریز نهاد
و حضرت خاقان سعید بر تیسیر این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین ذوی الاقتدار تواند بود شکر نعمای الهی بتقدیم رسانیده فتح نامها باطراف ممالک محروسه
فرستاد و میرزا محمد جوکی بهادر بموجب فرمان واجب الاذعان به تکامشی دشمنان توجه نمود تا ارزروم و صحرای موش رفته و آثار تسلط ظاهر کرده مراجعت
فرمود و از اشرف الفضلا و ابلغ الفصحا مولانا شرف الدین علی یزدی که در آن یورش ظفر آیت ملازم موکب عالی میرزا ابراهیم سلطان بوده‌اند منقول است
که نوبتی تقریر نموده اند که آنچه از کمال شجاعت و بسالت و وفور مردانگی و جلادت میرزا ابراهیم سلطان در ظاهر سلماس برای العین مشاهده افتاده
اگر عشری از عشیر آن مسموع میشد البته عقل معقول آن بنطق زبان نمی گشاد رباعی ز آیین ثبات شاه فتح بخت خورشید ز حسد بر فروخت دل سنگ انجال ز
کوههای سلماس بسی گریزان صد اشرح و هند از دل تنگ و تاریخ این واقعهٔ عظمی از مضمون این نظم بلاغت انتما بوضوح می پیوندد رباعی اسکندر ترکمان
چو عصیان ورزید دارای جهان سزای او واجب دید از تیغ ابوالفتح چو بگریخت ز جنگ تاریخ شد از قدر ابوالفتح پدید در خلال این احوال قاصد میرزا
الغ بیک گورکان از جانب ماوراءالنهر و ترکستان رسیده عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه در مغولستان میان سلطان محمود اغلان و براق اغلان
محاربه اتفاق افتاد و براق روی بعالم آخرت نهاد و هم در آن ایام از خراسان ایلچی آمده معروض داشت که شاهزادگان عالیشان میرزا مظفر بن میرزا
بایقرا و میرزا پیر محمد کابلی و میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد شیرازی از عالم مجازی انتقال نمودند و خاقان بهمال از استماع خبر فوت دارای سپهر مداری اظهار ملال
فرموده جهت ترویح روح ایشان بختمات کلام و اطعام طعام اشارت علیه مبذول داشت و بار دیگر از ماوراءالنهر مسرعی رسیده خبر رسانید که محمد خان
سلطان محمود اغلان باغی شده بود بجهان جاودان فرستاد بیت کشتی تو کشتند ترا هم بمکافات تا باز کجا کشته شود آنکه ترا کشت

ذکر نهضت رایت ظفر اقتباس از ظاهر سلماس بصوب قلعهٔ النجق و مراجعت فرمودن از نواحی آن حصار در ضمان

عنایت مالک الملک مطلق چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از جانب اسکندر فراغت یافت در ششم محرم الحرام سنه ثلث و ثلثین و ثمانمائه از
ظاهر سلماس کوچ فرموده عنان بارهٔ جهان نورد بصوب قلعهٔ النجق تافت و پس از وصول بعضی متعلقان اسکندر که در آن حصن حصین بودند بصوب با نیاز شتافته
و پیشکش بیرون فرستادند و چون آن قلعه در متانت بسد سکندر برابر است خاقان والاگهر بهمان قدر از منتسبان اسکندر راضی شده بجانب قشلاق قراباغ
معاودت فرمود و در نوزدهم صفر بآن منزل رسیده مقارن آن حال امیر ابوسعید بن امیر قرا یوسف باردوی همایون پیوست و بسعادت بساط بوسی استسعاد یافته
عنایت خسروانه شامل حال او گشت و حضرت خاقان سعید آن زمستان در قراباغ اران بپایان رسانیده حکومت تمامت مملکت آذربایجان را با میر ابوسعید
مفوض گردانیده و در پانزدهم ماه شعبان تبت بهمین طالع مسعود و بخت میمون فال نهاد روی بسوی مستقر عز و جلال و در هفتم رمضان بسلطانیه نزول
اجلال فرموده ماه صیام در آن مقام گذرانیده و چون هلال شوال بسعادت و اقبال جمال نمود بآداب روز عید پرداخته حکام ولایات فارس و
عراق را مثل میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم و امیر غیاث الدین چقماق شامی رخصت انصراف ارزانی داشت و دوم شوال چتر ظفر مآل از سلطانیه
بجانب دار السلطنه هراة در حرکت آمد و ششم ماه محرم الحرام سنه اربع و ثلثین و ثمانمائه باغ زاغان از یمن مقدم همایون غیرت افزای مرغزار جنان گشت
بیت خسرو جاه و جمشید وش با تأیید همچو خورشید به بیت الشرف خویش رسید اکابر ممالک محروسه عموماً و اعاظم خراسان خصوصاً مراسم پیشکش
و نثار و لوازم تهنیت و استبشار بتقدیم رسانیدند و بزبان حال و قال مضمون این مقال مؤدی گردانیدند رباعی خجسته باد بتأیید ایزد متعال وصول
رایت شاهی بمستقر جلال بهر مقام که آید بهر کجا که رود معین و حافظ او باد ایزد متعال

ذکر رفتن غیاث السلطنة و الخلافة میرزا بایسنغر بقشلاق استراباد و بیان بعضی دیگر از وقایع و حوادث که در آن اوقات دست داد

رای ممالک آرای خاقان کشورگشای جهت بعضی از مصالح مملکت چنان اقتضا فرمود که قرة العین سلطنت میرزا بایسنغر بهادر فی سنه خمس و ثلثین و ثمانمائه در
ولایت جرجان قشلاق نماید و امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش و امیر محمد صوفی ترخان را با جمعی از نوئینان مقرر فرمود که در آن یورش ملازم موکب همایون
شاهزاده باشند و میرزا بایسنغر در منتصف صفر سنه مذکوره عنان بارهٔ جهان نورد بصوب خطهٔ جرجان معطوف ساخت و بعد از قطع منازل و طی مراحل
بدار الفتح استراباد در آمده اطراف آن مملکت را بیمن معدلت آرایش داده طرح قشلاق انداخت و در آن زمستان بوضوح پیوست که اسکندر کرت
دیگر لشکر بآذربایجان کشیده برادر خود امیر ابوسعید را بقتل رسانیده و چون فصل شتا در گذشت میرزا بایسنغر متوجه خراسان شده بدستبوس پدر
بزرگوار مشرف گشت و در سنه ۸۳۶ پسر اسکندر را میرزاده یار علی از پدر گریخته نزد امیر خلیل الله شروانی رفت و شروانشاه میرزاده را بند فرموده
بدرگاه عالم پناه فرستاد و حضرت خاقان سعید او را منظور نظر تربیت اثر گردانیده در جرگهٔ شاهزادگان جای داد و در آن اثنا روزی آنحضرت
جهت نظارهٔ کمان رعد که استاد فرخ ریخته گر ساخته بود و سنگ چهار صد من بدعوی می انداخت سوار شده در شمال کوه باولیکاه که محل سنگ
انداختن بود غلبه از خواص و عوام از شهر بیرون آمده بودند خاقان سعید نیز بر پشتهٔ سوار ایستاده تماشا میکرد ناگاه میرزاده یار علی بدان مجمع رسید
و چون او جوانی بود در غایت حسن و صباحت و نهایت جمال و ملاحت مردم عاشق پیشه بی اندیشه ترک نظارهٔ کمان رعد داده سر در پی او نهادند
و حضرت خاقانی از مشاهدهٔ آن صورت متغیر گشته پس از آنکه ببارگاه جهان پناه خرامیده اشارت فرمود تا میرزاده یار علی را بند کرده بجانب سمرقند
بردند و درین سال در دار الملک شیراز میرزا ابراهیم سلطان را پسری دولتمند متولد شد و بمیرزا عبد الله موسوم گشت و در همین سال میرزا محمد
جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا جهانگیر بن امیر تیمور گورکان که بشرف مصاهرت خاقان عالی مکان مشرف بود از عالم انتقال نمود و ایضاً امیر محمد درویش
که با آنحضرت دعوی خویشی میکرد و داروغهٔ هراة بود در راه سفر آخرت پیش گرفت و آن منصب بولدارشدش سلطان ابوسعید بهمت تعلق پذیرفت

ذکر شمهٔ از صفات فارس مضمار تفاخر غیاث السلطنة و الدین میرزا بایسنغر و بیان رحلت آنجناب از عالم فانی در ایام شباب و اوان جوانی

میرزا بایسنغر پادشاهی بود جامع محاسن شمایل و حاوی انواع مکارم و فضایل علو
مکانش بمرتبه که تاجداران روزگار در بارگاه خلایق پناهش در صف نعال نشسته بآن افتخار کردندی و رفعت شانش بمثابه که تخت نشینان عالی مقدار
در رکاب سعادت انتسابش غاشیهٔ چاکری بر دوش گرفته لوازم فرمان بری بجای آوردندی همای عدل مرحمت گسترش در هوای فضای جهان جناح پر و بال

پروبال اقبال گشود که کبوتر و قمری در آشیانه شاهین و عقاب بفراغت می غنود و عنان دست سخاوت پرورش آن سان گوهر بار گشت که شعشعه صحن زمین از اشعه جواهر برین مراتب
درگذشت لمعه از رای ملک آرای او اگر به پیکر قمر رسیدی سرمایه نور تا صبح روز نشور بخورشید بخشیدی و تیر تدبیر اصابت تأثیرش چون در شب دیجور حوادث لامع
گردیدی ظلمت مصایب نوایب را با صفارت حصول انوار در مآرب مبذول گردانیدی با وجود وفور جاه و جلال و کثرت حشمت و اقبال بمجالست ارباب علم
و کمال بغایت راغب و مایل می بود و در تعظیم و تبجیل اصحاب فضل و هنر هیچ دقیقه از دقایق اهمال و اغفال نمی نمود و خردمندان کامل از اطراف و اکناف ایران
و توران بهراة آمده در آستان کریمت آشیانش مجتمع میبودند و بلغاء وافر فراست و فصحاء صاحب کیاست از اقطار امصار عراق و فارس و آذربایجان
بدرگاه عالم پناهش شتافته صبح و شام ملازمت مینمودند و آن شاهزاده عالیشان در تربیت و رعایت تمامی آن طایفه گرامی کوشیده همه را بوفور انعام و احسان
مسرور و شادمان میساخت و هر کس از خوشنویسان و مصوران و نقاشان و مجلدان در کار خویش ترقی میکرد بکلی همت بحالش میپرداخت بیت بودی
شه چو سلطان بایسنغر بعقل و عدل و احسان و هنر و آن شاهزاده عالیجناب در عنفوان اوان شباب بشرب شراب شغف تمام داشت و مجلس
کامرانی و اوقات زندگانی بی راح ریحانی و باده ارغوانی حرام می پنداشت هر صباح که جام زرنگار مهر در بزم سپهر لامع شدی از ساقیان خورشید عذار
مے خوشگوار طلبیدی و هر شام که قدح سیم اندام هلال در مجلس ثوابت و سیار گردش درآمدی از دست خوبرویان ماه دیدار جام باده غمگسار
درکشیدی چون این معنی از حد اعتدال تجاوز نمود حرارت شراب لطیف در مزاج شریفش تصرفی تمام کرده اسباب مرض قوی گشته استقامت ذات خجسته صفات
روی بانحراف آورد و اطبای حاذق و حکماء مدقق هرچند در معالجه سعی نمودند بجائی نرسید و آن خسرو حشمت آیین در صبح شنبه هفتم جمادی الاولی سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه
از عالم فانی بجهان جاودانی منزل گزید چون حضرت خاقان سعید ازین حادثه هایله آگاهی یافت در غایت اندوه و حسرت از باغ زاغان بباغ سفید که مسکن
شاهزاده مرحوم بود شتافته بعد از تقدیم شرایط تجهیز و تکفین بر نهج سنت سید المرسلین علیه السلام نعش بهشت آیین را از آن باغ بر نعش مغفرت مآب نماز گذارد و حضرت
خاقانی همانجا توقف نموده امراء عظام و اکابر ایام تابوت را برداشتند و بمدرسه شریفه مهد علیا گوهرشاد آغا برده بخاک سپردند و در آن روز جمیع امرا
و وزرا و سادات و علما و عامه و کافه رعایا لباس کبود و سیاه پوشیده بودند از کمال تنگدلی و اندوه نمونه فزع اکبر و صیحه صبح محشر ظاهر مینمودند تا چهل روز بر سر تربت
حفاظ آیات قرآنی در آن مدرسه شریفه بختم ختمات کلام ملک علام میپرداختند و امراء عظام و خدام بارگاه سپهر احتشام خواص و عوام انام را از مطعومات و حلاوا
محظوظ و بهره ور میساختند بعد از آن پادشاه وافر احسان خلایق را از جامه کبود و سیاه و سوگواری بیرون آورده بتغییر لباس امر فرموده دست در حبل متین
صبر و شکیبائی زد و چون این خبر محنت اثر بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ گورکان اظهار اندوه و اضطراب فرموده جهت اقامت مراسم تعزیت بدار السلطنه هراة
شتافت و سعادت دستبوس پدر بزرگوار دریافته جراحت آن مصیبت تازه گشت و نوبت دیگر ناله و نفیر میر و وزیر و صغیر و کبیر از اوج فلک اثیر درگذشت
و آخر الامر چنانچه عادت جهانیان است همگنان تسکین یافته بساط تعزیت را درنوشتند و حکام ولایات بمقر خود شتافته بعیش و عشرت مشغول گشتند
ع آیین جهان همیشه بود است چنین مدت حیات میرزا بایسنغر سی و هفت سال و چهار ماه بود و یکی از فضلای وقت این رباعی در تاریخ وفاتش نظم
نمود نظم سلطان سعید بایسنغر سحرم گفتا که بگو باهل عالم خبرم من رفتم و تاریخ وفاتم این است باد ابجهان عمر دراز پدرم از میرزا بایسنغر سه پسر
یادگار ماند باین ترتیب میرزا رکن الدین علاء الدوله میرزا سلطان محمد میرزا ابو القاسم بابر و حضرت خاقان سعید بعد از فوت فرزند رشید مناصب
او را بمیرزا علاء الدوله تفویض نموده جهت میرزا سلطان محمد و میرزا بابر مواجب و مرسوم تعیین فرمود **گفتار در بیان نهضت لوای ظفر
پیکر بجانب آذربیجان جهت دفع شر سکندر و ذکر بعضی از نوایب زمانه غدار و مصایب سپهر ستمکار** در اوایل سنه
ثمان و ثلثین و ثمانمائه از انهاء امیر خلیل الله شروانی بمسامع علیه حضرت خاقانی رسید که اسکندر بن میر قرا یوسف از ضبط آذربایجان فارغ گردیده و
تخریب قلاع و بلاد شروان را پیش نهاد همت گردانیده بنابران خاقان سعادت نشان بار دیگر عزم عراق و آذربایجان فرمود اکثر امرا این یورش را
موافق مصلحت دولت نمیدانستند و خاقان بلند منزلت را بفسخ آن عزیمت ترغیب مینمودند اما امیر جلال الدین فیروزشاه در خلوتی معروض داشت
که چون امسال میرزا بایسنغر از عالم انتقال نموده بعضی از مردم کوته نظر تصور کرده اند که بدان جهت قصوری بحال عساکر منصور راه یافته مناسبت آنکه سفر
آذربایجان بامضا رسد و این سخن در ضمیر خسرو کشورگیر جای گرفته فرمان همایون باحضار جنود ممالک محروسه نفاذ یافت و امیر قربان شیخ بحکومت دار السلطنه

هراة مقرر گشته امیر علی شغانی و خواجه رمضان تولی بضبط اموال دیوانی تعیین یافتند و اعلام نصرت اعلام دوم ماه ربیع الثانی در ضمان حمایت سبحانی از
مستقر سریر دولت و جهانبانی در حرکت آمده و چنانچه عادت آن پادشاه نیکو اعتقاد بود در اثنای راه بزیارت مراقد اولیا و اهل الله مبادرت مینمود و
مجاوران مزارات و فقرا را بصلات و صدقات نواخته از روحانیت اکابر عتبات دین باد استمداد میفرمود و روز بروز حکام و سرداران باردوی همایون
می پیوستند و لوازم پیشکش و نثار بجای آورده نوازش می یافتند و چون ممالک ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت هجوم جنود زمستان از سرما و برف
و باران بمرتبهٔ انجامید که حرکت از آنجا محال نمود لاجرم اشارت علیه نفاذ یافت که امرا و ارکان دولت بوریاها ساختند و همه در آن ولایت طرح قشلاق
انداختند و چون اسکندر از وصول موکب ظفر اثر واقف شد مملکت آذربایجان بازگذاشته رایت هزیمت برافراشت و اشراف و اعیان آن دیار روی بدرگاه
شهریار ملک اقتدار آوردند و امیر خلیل الله شروانی نیز بشرف دستبوس فایز گشته باصناف الطاف اختصاص یافت و مقارن آنحال امیر جهانشاه بن قرا یوسف
برهنمونی سعادت و اقبال بدرگاه سلطنت و استقلال شتافت و منظور نظر التفات و عنایت بی نهایت گشت و در اثنای این اوقات میرزا ابراهیم سلطان
را در شیراز عارضهٔ دست داد که هرچند اطبا در مداوا سعی کردند مفید نیفتاد و در چهارم شوال سال مذکور طایر روح شریف آن شاه زادهٔ سعید از قفس قالب
بآشیانهٔ قدس پرواز نمود و میرزا ابراهیم سلطان بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب و تربیت اهل فضل و هنر و رعایت هنرمندان و دانشوران از سایر سلاطین
دودمان صاحبقران ظفر قرین امتیاز تمام داشت و در باب تقویت امور شریعت بیضا و ترویج مهام ملت غرا همواره علم سعی و اهتمام می افراشت و
کتاب بلاغت آیات ظفرنامه که خامهٔ حکیمش از اهل عمامه هرگز چنان تالیفی در سلک انشا نکشیده بیمن التفات آنخسرو فرخنده صفات بعرصهٔ ظهور رسیده و
اشرف الفضلا و ابلغ الفصحا مولانا شرف الدین علی یزدی را بسبب تصنیف آن نسخهٔ شریف بنوعی منظور نظر انعام و احسان گردانید که صیت آن در اطراف
آفاق مشهور گردید القصه چون خبر وفات آن شاه زادهٔ صاحب تایید بحضرت خاقان سعید رسید نایرهٔ اندوه خرمن صبر و شکیبائی آن مهر سپهر کشورگشائی
را محترق گردانید و قلق و اضطراب بسیار نموده لوازم سوگواری و تعزیت داری بتقدیم رسانید آخر الامر بمقتضای ربانی رضا داده و تن بتقدیر سبحانی نهاده باطعام
طعام و ختمات کلام ملک علام اشارت فرمود و منشور حکومت فارس را بنام خلف صدق شاه زادهٔ مرحوم میرزا عبدالله نوشته سرانجام امور ملکی و مالی آن
ولایت را بشیخ محب الدین ابوالخیر تفویض نمود و هم در این اوقات امیر ناصر الدین خاوندشاه بن امیر اغونشاه برادر امیر جلال الدین فیروزشاه که بعد از فوت
میرزا رستم حکومت اصفهان تعلق بوی گرفته بود در ری بعالم آخرت انتقال نمود و درین سال در بلده و بلوکات هراة بلیهٔ وبا و طاعون طغیان کرده بسیاری
از خلایق روی بعالم آخرت آوردند و شدت آنحال بمرتبهٔ بود که در یکروز ده هزار کس در شهر و بیرون فوت شدند و این خبر صعوبت اثر چون متعاقب و متواتر
باردوی همایون میرسید و موجب توزع خاطر اکابر و اصاغر میگردید بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که هر مکتوبی که از خراسان باردو رسد
کسی آن را مطالعه نماید و همچنان سربسته بنواب کامیاب رسانند و هم در یورت قشلاق خبر رسید که امیر الیاس خواجه که در قضیهٔ اوکان بنابر عرض مرض
از ملازمت موکب همایون مهجور گشته بود از عالم انتقال نمود و آنحضرت بر فوت او تاسف خورده اولاد کان را بپرسش سید یوسف خواجه برسم سیورغال
عنایت فرمود **ذکر نهضت حضرت خاقان سعید بجانب دار الملک آذربایجان و رفتن میرزا محمد جوکی بهادر از
عقب اسکندر باذربایجان** چون جمشید خورشید از طول مکث در زمستان خانهٔ حوت ملول شد متوجه منزل بهرام گردید و لشکر گل از طلیعهٔ سپاه
ربیع عزیمت هزیمت نموده نسیم فروردین روحی تازه بقالب نبات دمید حضرت خاقان سعید از یورت قشلاق در حرکت آمده و فارس مضمار تهور
میرزا محمد جوکی بهادر را برسم ایلغار از عقب اسکندر ارسال داشت و موکب همایون در ضمان عنایت ملک بیچون بآهستگی طی مسافت فرموده مرغزار وجان
از یمن مقدم خجسته صفات نضارت ریاض جنان داد و در آن مقام سادات و قضات و اعیان و اشراف تبریز لوازم استقبال بجای آورده عواطف
خسروانه همه را نوازش و رعایت فرمود و آنحضرت تابستان و تیرماه در دار الملک آذربایجان بدولت و اقبال گذرانیده در آن زمستان بصوب
قراباغ اران توجه نمود اما میرزاده محمد جوکی بهادر در جست و جوی اسکندر تا آذربیجان عنان یکران باز کشید و چون از وی نشان نیافت روزی
چند در آن ولایت باستراحت پرداخت و امیر قرا عثمان در آن ایام مراسم ضیافت و مهمانداری بتقدیم رسانید و میرزا محمد جوکی میل مصاهرت
آنجناب کرده کریمهٔ از مخدرات خاندانش را خطبه فرمود و امیر قرا عثمان آن ملتمس را اجابت نموده زهرهٔ برج امارت قرین دری سپهر سلطنه گردید

چهاردهم

گردید و در دوازدهم ربیع الاول سنه ۸۳۹ میانهما عقد مناکحت بوقوع پیوست و چون این خبر بعرض حضرت خاقان سعید رسید ولد رشید را تحسین بسیار فرمود و
بمراجعت امر نمود و شاهزاده بخدمت پدر بزرگوار بازگشته بشرف دستبوس استسعاد یافت و بهمدران ایام خاقان فلک احتشام عنان عزیمت بصوب قراباغ
تافت و بیستم ربیع الثانی یورت قشلاق از پرتو ماهچهٔ رایت خاقانی زینت برج آسمانی یافت و از آن منزل خسرو عادل شیخ نور الدین محمد بن شیخ مرشد الدین حمید
کازرونی را برسم رسالت بروم فرستاد و بپادشاه آمدیار سلطان مراد پیغام داد که اسکندر بن قرا یوسف پیوسته در غیبت موکب همایون متعرض مملکت آذربایجان
می‌شود و چون جز یک مقصود دفع او می‌کردند فرار بر قرار اختیار می‌نماید لایق آنکه اگر التجا بآن آستان نماید طالب امان او در گرفته بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستند
تا رعایا آذربایجان از فتنه و فساد او امان یابند **گفتار در بیان معاودت رایات ظفر پناه و تفویض فرمودن حکومت آذربایجان بامیر جهانشاه**

نظم
چون باد بهار بر خواست | از سبزه و گل جهان بیاراست
شد برج حمل چو صحن گلشن | از پرتو آفتاب روشن

خاقان ستوده خصال در پانزدهم شوال سال هشتصد و سی و نه از قراباغ اران بصوب اوجان حرکت فرمود و بعد از وصول بدان مقام فرخ انجام زمام
حکومت تمام ولایت آذربایجان را در قبضهٔ اقتدار امیر جهانشاه بن امیر قرا یوسف نهاد و او پیشکشهای پادشاهانه کشیده جشنهای خسروانه ترتیب داد
و چون خاطر خطیر پادشاه ملک بخش کشورگیر از ضبط و نسق امور مملکت آذربایجان فراغت یافت عنان همت جهان نورد بجانب دار السلطنه هرات معطوف
ساخت و دوم ربیع الآخر سنه اربعین و ثمانمائه در عین دولت و اقبال بمستقر جاه و جلال رسید اکابر و اعیان خراسان که مدت دو سال در هجران خدام
بارگاه سلطنت و استقلال گذرانیده بودند از غبار موکب همایون دیدهٔ انتظار کشیده را منور گردانیدند و بلوازم نیاز و نثار قیام نمودند و آنحضرت
همه را بنواخت نواخته روی بتمهید بساط عدالت آورد و در رعایت عامهٔ رعایا و رفاهیت کافهٔ برایا بمرتبهٔ مبالغه نمود که مزیدی بر آن تصور نتوان کرد
و بهمدران ایام شیخ نور الدین محمد مرشدی از سفر روم بازگردید و سخنان محبت آمیز که از سلطان مراد شنیده بود بعرض رسانید و بعد ازین وقایع چند سال
خاقان ستوده خصال در تنزهات ولایات خراسان بسعادت و اقبال اوقات شریف مصروف داشت و همواره در انتظام مهام ملک و ملت و
سرانجام امور دین و دولت رایت سعی و اهتمام می‌افراشت ملوک کامکار و سلاطین نامدار سر اطاعت بر خط فرمان نهاده و دست عنایت ربانی در
انامل مشیت سبحانی ابواب آمال و امانی بر روی روزگار طبقات انسانی گشاده همای همایون بخت و کامرانی در هوای دولت و جهانبانی طایر و ساغر مالا
مال طرب و شادمانی در بزم حیات و زندگانی دایر والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله المعصومین **ذکر کشته شدن اسکندر بدست پسر بد اختر**
از ثقات رواة مرویست که اسکندر بن قرا یوسف را پسری بود قباد نام و قباد با محبوب ترین همگنان پدر که مسمات بنجان
سلطان بود و لیلی لقب داشت تعلق و تعشق میورزید و در آن اوان که خاقان عالی مکان از آذربایجان بجانب خراسان معاودت فرمود اسکندر بقلعه
النجق رفت و با قباد و لیلی آغاز خشونت و بدمزاجی کرد بنا بر آنکه شما بجهت ساوری و پیشکش برای مولانا حج یعنی میرزا شاهرخ فرستاده بودید قباد و لیلی
هر چند باقامت عذرهای معقول زبان میگشودند معقول نمی‌افتاد و ایشان را بقتل تهدید میداد بنا بر آن قباد و لیلی تصور نمودند که اسکندر بی تعشق ایشان
برده. با یکدیگر شرط مشورت بجای آورده بقصد جانش کمر کین بستند و در شبی که اسکندر شراب بسیار خورده و بر بام قلعه خفته بود لیلی بخلاف معهود نردبان را
بالا کشید و قباد بر بام بالا رفته خنجری بپدر رسانید اسکندر از خواب در آمده بتصور آنکه مقصدی قتل او بیگانه ایست بزبان استعانت قباد را آواز داد
و آن پسر بد اختر تیغ میراند تا پدر را بعالم دیگر فرستاد **ذکر آمدن ایلچی چیچکتو نام از نزد والی مصر و شام و بیان بعضی از حوادث ایام و وقایع مشهور عوام**
در وقتی که سلطنت مملکت مصر تعلق بملک اشرف گرفته بود دمیر آخورش جقماق بیک بمساعدت بخت بیدار شبی در
خواب دید که حضرت شاهرخی او را برداشته بر سریر پادشاهی نشاند از غایت نشاط و انبساط بحالت یقظه و انتباه آمده چون گل از نسیم سحری متبسم بود
و بایالت مملکت مصر امیدوار گشته خاطر بر آن قرار داد که هرگاه غنچهٔ مراد او در چمن امل از پرتو انوار ایزد عز و جل بشگفد با حضرت خاقان سعید طریق مصافات
مسلوک دارد و چون ملک اشرف فوت شد ارکان دولت و اعیان حضرت از جملهٔ امرا جقماق بیک را قابل سلطنت یافتند و با آنکه معهود نبود
که میرآخور قایم مقام پادشاه گردد او را بر سریر پادشاهی و سروری نشاندند الملک الظاهر لقب دادند و لوازم اطاعت و چاکری بجای آورده دل بر
سلطنتش نهادند چون جقماق بیک در مملکت داری متمکن گشت بنا بر مقدمهٔ مذکور چیچکتو نام را که در سلک خواص امرا منتظم بود با تبرکات لایقه و تنسوقات نفیسه

جهة تمهید بساط وداد و وفاق و رفع شیوهٔ خلاف و نفاق بدرگاه عالم پناه فرستاد و چیچکتو قا در شهور سنهٔ ثلث و اربعین و ثمانمائه بدار السلطنهٔ هراة رسیده بعد از
سه روز بوسیلهٔ امراء عظام سعادت تقبیل انامل خاقان گردون علام یافت و آنحضرت بزبان لطف و مرحمت احوال ملک ظاهر ازوی پرسیده و اظهار محبت و وداد
فرموده و جهة او در دست راست در جرگهٔ نوئینان بزرگ جای جلوس تعیین نموده و در آن روز طوی عظیم ترتیب کرده بودند و اکثر ظروف و اوانی که بمجلس همایون
درآورده بودند مجسم از طلاء احمر بوده بدر و گوهر ترصیع داشت و چیچکتو قا بعد از اکل طعام مستوفی در کمال اعزاز و احترام بمقام خویش بازگشته شاهزادگان عظام
و امراء ذوی الاحترام بنوبت او را طوی دادند و اسپان تازی نژاد با زینهای زرکار و خلع شاهوار جهة او فرستادند و در آن ایام چیچکتو قا بموقف عرض رسانید
که سلطان چقماق پنج کتاب معتبر از کتابخانهٔ پادشاه هفت کشور طلب داشته تاویلات حجة اهل سنت و جماعت مؤلف شیخ ابو منصور ماتریدی تفسیر کبیر علامهٔ رازی شرح
تلخیص جامع مصنف خواجه مسعود بخاری شرح کشاف مولانا علاء الدین پهلوان روضه در مذهب شافعی و با آنکه مجموع این کتب در کتابخانهٔ همایون موجود بود
حضرت خاقان سعید فرمود که هر پنج کتاب را بخط خوب نوشته و جدول کشیده تسلیم چیچکتو قا نمودند و در وقتی که چیچکتو قا اجازت مراجعت طلبید خاقان
سعید نوبت دیگر او را طوی داد و جهة سلطان چقماق تبرکات پادشاهانه و بیلاکات خسروانه تعیین فرمود و مبلغ پنجاه هزار دینار کپکی بایلچی انعام نمود
و هر یک از پنجاه نوکر او را اسپ و جامه و هزار دینار عنایت فرمود و مقرر شد که مولانا حسام الدین مبارکشاه بر وایلچی برسم رسالت مصحوب ایلچی
بمصر رود و در دهم رجب سنهٔ مذکور چیچکتو قا مرخص گشته روی براه آورد و چون بموجب فرمان ملک ظاهر داعیه داشت که بر اصفهان و شیراز و
یزد و کاشان عبور نماید حضرت خاقان سعید بسر حاکمان آن بلاد فرستاده پیغام داد که در وقت درآمدن ایلچی شهر را آیین بندند و از هر چهار شهر مبلغ پنجاه هزار دینار کپکی
باو رسانند و درین سال واهب متعال میرزا علاء الدوله را در شب سیوم ماه شعبان پسری کرامت فرمود و آن فرزند ارجمند بسلطان ابراهیم موسوم گشت
و جهة ضبط تاریخ ولادت این مصراع که ع تاریخ شود شب سیم از شعبان بر خاطر یکی از اهل فضل گذشت و همدرین سال امیر قربان شیخ که در آستان
سلطنت آشیان خاقان عالیشان اعتبار بسیار داشت رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و از آثار خیر او در خیابان هراة مدرسهٔ متکلف
موجود است و بسیر سوده تا تحریر این اجزا ضیاء الدین محمود رزقه الله علماً نافعاً در آن بقعه بلوازم تدریس اشتغال دارد و در سنهٔ اربع و اربعین و ثمانمائه
امیر خسرو عادل علاء الدین علیکه کوکلتاش که عمر مبارکش از نود متجاوز بود از عالم رحلت نمود در گنبد مدرسه که در سر خیابان هراة ساخته و پرداختهٔ
معمار همت اوست مدفون گشت از آثار خیر امیر علیکه رباطی است که در پنج فرسخی هراة بجانب شمال و آن بقعه بود در کمال وسعت و رفعت و تا غایت که
سنین هجری بسنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه رسیده اکثر بیوتات آن عمارت بر جاست القصه حضرت خاقان سعید بعد از فوت امیر علیکه مناصب او را بولد
ارشدش امیر ابو الفضل تفویض فرمود و یکی از فضلا این قطعه را در تاریخ وفاتش نظم نمود قطعه میر دریا دل علیکه آنکه او در سلطنت منتظم شد در زمان
شاهرخ سلطان لدیک رحمت حق بر روان بست در تدبیر ملک زان شود تاریخ فوتت رحمة الله علیک و هم درین سنهٔ مذکوره خبر بدار السلطنهٔ
هراة رسید که مولانا حسام الدین مبارکشاه که بجانب مصر رفته در عرفه از اعمال قدس است وفات یافته پسرش امیر رحیم داد مصحوب چیچکتو قا نزد سلطان
چقماق رفته و پرتو عنایت سلطانی بر وجنات احوالش تافته مقارن این حال از جانب کابل و غزنین خبر آمد که بانوی عظمی ملکه آغا بنت خضر اوغلان
که در اوایل حال بحبالهٔ نکاح میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان بسر میبرد و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا ازوی متولد شدند و بعد از شهادت میرزا عمر شیخ
خاقان سعید او را در حرم خویش جای داد و میرزا سیورغتمش ازوی در وجود آمد از عالم فانی بریاض آنجهانی انتقال نمود از آثار ملکه آغا در قبة الاسلام
بلخ مدرسهٔ رفیع و وسیع در کمال تکلف و تزیین موجود است و مدفن آن خاتون محتشمه گنبد همان بقعهٔ شریفه است و در بلدهٔ فاخرهٔ هرات ملکت آغا خانقاه
و دار الحدیث و دار الشفا و دو حمام ساخت و در سه فرسخی هراة در میان دره نکی و چهل دختران رباطی وسیع طرح انداخت درین سنوات بواسطهٔ تواتر
فترات اکثر این بقاع روی بانهدام آورده و تا غایت هیچ صاحب دولتی میل تجدید عمارت نکرده و التوفیق من الله تعالی انه قادر على ما يشاء ر گفتار

در بیان نهضت حضرت خاقان سعید بجانب نیشاپور بسبب عصیان ملک کیومرث رستمداری و رفتن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بعراق جهة تشیید قواعد سلطنت و شهریاری

در سنهٔ خمس و اربعین و ثمانمائه ملک کیومرث رستمداری
که تا آن غایت نسبت بآن مهر سپهر کامکاری در طریق چاکری و فرمانبرداری سلوک می نمود قدم از جادهٔ طاعت گذاری بیرون نهاده جمعی از سپاه

کتب سلطان

بنا کرده

از سپاه ربلند ارا تباختن حدود ری روان فرمود و غبار فتنه و آشوب در آن ملک ارتفاع یافته چون این خبر بدار السلطنه هرات رسید خاقان هفت
کشور با سپاهی قیامت اثر در اوایل بهار سنه ۶۴۸ ه متوجه دفع شر مخالفان بداختر گشت و چون نواحی نیشاپور از فر مقدم خاقان منصور بزینت از سپهر خضرا در گذشت
سیلاب رعب و هراس اساس طغیان ملک کیومرث را اندراس داده قاصدان سخندان بآستان سلطنت آشیان فرستاد و بزبان عجز و نیاز عرضه داشت نمود
که مرا چه زهره که اندیشه مخالفت خدام بارگاه خلافت بر خاطر گذرانم و مقابله فوجی از سپاه حضرت پناه را پیش نهاد همت گردانم اگر غرض همایون انقیاد
و متابعت است بنده و خدمتکارم و اگر میل ولایت و مملکتست بهر کس فرمان شود میسپارم امرای عظام شرح عجز و اضطرار ملک کیومرث را عرض کرده بزبان
حسن مقال نایره خشم خاقان ستوده خصال را منطفی گردانیدند و در باب تعیین حاکمی که ضبط بلاد عراق تواند نمود شرایط مشورت بتقدیم رسانیدند و در آن
اثنا امیر جلال الدین فیروزشاه گفت که درین اوقات که شیخ بهاء الدین عمر از سفر حجاز بدار السلطنه هراة رسید چنین فرمود که در باب تخته قزوین بر سر تربت حضرت
زبدة السالکین شیخ احمد غزالی قدس سره بر ما ظاهر گردید که اکابر اولیا میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر را بسلطنت عراق برداشتند و علم دولت آن
شاه زاده جوان بخت را در آن ممالک برافراشتند بنا علی هذا خاقان مظفر لوا حکومت ولایت سلطانیه و قزوین و ری و قم تا آن و ترمی برج کشورستانی
ارزانی فرمود و گوش شاه زاده را بدرر نصایح سودمند زینت داده شرف رخصت عنایت نمود و امیر جلال الدین فیروزشاه در ملازمت میرزا سلطان
محمد تا بسطام تشریف برده از آن مقام رفیق اعزاز و احترام مراجعت کرد و چون میرزا سلطان محمد بمقصد رسید لوای عدل و احسان برافراشت مردم بسیار از
اطراف بلاد و امصار روی بدرگاه شاه زاده آوردند و سرداران کرد بلوکش و لشکرکشان رستم وش در سلک سایر خدام شرف انتظام یافته خاک قدم
همایونش را توتیای بصر کردند لاجرم دخل شاه زاده بخرج وفا نکرده دست تصرف بجانب بعضی از اهل توقل دراز فرمود و این خبر بدار السلطنه هراة رسیده خاقان عنایت
پرور فرمان داد که سلطانیه و قزوین سیورغال میرزا سلطان محمد باشد و در سایر ولایات عراق دخل ننماید و خواجه شمس الدین محمد بخاری بضبط ولایاتی که از شاه
زاده باز ستدند متعین شد و از وقوع این حکم میرزا سلطان محمد متأثر گشته مهم بدان انجامید که شعار مخالفت و عصیان ظاهر گردانید چنانچه کیفیت آن
داستان را ع گر عمر بود قلم بیان خواهد کرد

ذکر شمه از احوال امیر جلال الدین فیروزشاه و مریض شدن خاقان عالیجاه

امیر فیروزشاه بن ارغونشاه بغایت حمیده خصال و پسندیده افعال بود و از اوایل ایام جوانی تا اواخر اوقات زندگانی بقدم اخلاص ملازمت خاقان سعید
مینمود و روز بروز مهم او در جنب اعتبار رو به ارتقا میکرد تا من حیث الاستقلال زمام تمام مهمات ملک و مال را بقبضه اقتدار در آورد و بی شایبه تکلف
و سخنوری آن دوحه چمن سروری در ایام دولت و اقبال همیشه سرانجام مهام سادات و علما و مشایخ و فقرا و رعایا و مساکین را بر ذمه همت خود واجب
و لازم میشناخت و در رفاهیت احوال کافه برایا و اشاعت خیرات و مبرات خالصاً لله تعالی پیوسته همت عالی نهمت مصروف میساخت و در درون
و بیرون دار السلطنه هراة و سایر ممالک و ولایات بقاع خیر از مدارس و مساجد و خوانق و رباط و حیاض بنیاد نهاده باتمام رسانید و باقامت بقاع
و قری بسیار از نقاع آن بقاع را معمور و آبادان گردانید هر کس از جفای روزگار و آسیب زمانه ستمکار مضطر شده دست امید در دامن عاطفتش زد اگر چه مانند
چنار تهی از درم و دینار بود چون پای در دولت سرای او نهاد مانند گل جیب و دامن او از زر تمام عیار پر شد بیت در ابر اگر ز دست تو یک شمه صنعت
نهند دست تهی برون نکند هرگز از چنار و بعد از فوت امیر علیکه کوکلتاش اعتبار و اختیار امیر جلال الدین فیروزشاه از پیشتر بیشتر شده سایر امرا
و ارکان دولت را در هیچ امر از امور ملک و مال اختیار نماند و هر کس را آنجناب بمهمی تعیین می نمود هیچ آفریده خلاف آن تصور نمیتوانست فرمود و این معنی
بر خاطر همایون پادشاه ربع مسکون گران می آمد اما چون از نوئینان دیگری نبود که بمصالح امور مملکت پرداخته تغافل پادشاهانه شعار روزگار همایون آن
می ساخت در سنه سبع و اربعین و ثمانمائه امیر جلال الدین فیروزشاه امیر عماد الدین محمود جنابذی را که بصنوف فضایل و کمالات اتصاف داشت بر ضبط
اموال بلخ مقرر گردانید و سید از قبول آن عمل استعفا جسته هر چند در آن باب مبالغه نمود بجائی نرسید بکراهت تمام موجب فرموده امیر سید عالی مقام
متوجه قبة الاسلام بلخ گشت حضرت خاقان سعید در وقت رخصت او را گفت که تحقیق نماید که اموالی را که در آن ولا از دیوان بلخ بهراة آورده بودند
چه مبلغ و مقدار بوده زیرا که بسمع اشرف اعلی رسیده بود که نوکران امیر فیروزشاه دست تصرف بآن جهات دراز کرده اند و ایضاً سید عماد الدین
با فراغ محاسبات سه ساله سرکار بلخ مأمور گشت و چون در آن سال حسب الاتفاق میرزا محمد جوکی بهادر در حدود بلخ بود و حضرت خاقان سعید نسبت

که در اموال آن ولایت فوت و فروگذاشت بسیار واقع است و اگر تعلق بنواب امیر فیروزشاه دارد دست سید نمیتواند که بی مدد آن مهم را بتفصیل رسد فرمان
واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که مهمات قبة الاسلام بلخ را بحضور و شعور فرزندی میرزا احمد جوکی تحقیق نمایند و حال آنکه شاهزاده را نسبت با جناب امارت
منقبت سوء مزاج تمام بود هیچ وای بر حال کسی کش غم کند غمخوار کی القصه چون سید عماد الدین محمود بمقصد رسید باتفاق نواب میرزا احمد جوکی بهادر تحقیق
معاملات و افراغ محاسبات و ضبط اموال و جهات پیش نهاد همت گردانید و تصرف و تقصیر بسیار متوجه وکلاء امیر فیروزشاه شده در آن باب فکری
منقح ترتیب داد و قبل از آنکه سید از بلخ مراجعت نماید در شهور سنه مزاج شریف حضرت خاقان سعید از جادهٔ اعتدال منحرف شده بسرحد اعتلال رسید
و ضعف قوت گرفته قوی بغایت ضعیف گشت و این خبر در اطراف هفت کشور شیوع یافته ممالک جهان خصوصاً خراسان چنان آشفته و پریشان گشت که شرح
آن در حیز بیان و امداد قلم و مداد تیسیر پذیر نیست و امیر جلال الدین فیروزشاه اطبای مسیحادم و حکمای خضر مقدم جمع آورده در ازالهٔ علت و استرداد صحت و ترتیب
ادویه و ترکیب اشربه و اغذیه اشتغال مینمودند و درویشان و گوشه نشینان دست تضرع و نیاز بر آورده از درگاه حکیم علی الاطلاق شفاء ذات فایض البرکات
خسرو آفاق را مسألت مینمودند و عاقبت عنایت ایزدی شامل حال عالمیان گشته صبح صحت از مطلع مراد طلوع کرد و از دیار مرض روی در انحطاط نهاده
مزاج موفور الابتهاج روی بسرحد اعتدال آورد والحمد لله العلی الکبیر والصلوة علی النبی البشیر النذیر **ذکر جامه پوشانیدن خانهٔ کعبهٔ معظمه زادها الله
تعظیماً و تکریماً و بیان انتقال امیر جلال الدین فیروزشاه بجوار مغفرت ایزد تعالی** در سال گذشته حضرت خاقان سعید جناب
مرتضوی سید محمد زمزمی را بمصر فرستاده بود تا از ملک الظاهر سلطان جقماق استجازه نماید که خانهٔ کعبه را جامه پوشانند و سید بآن ولایت شتافته و از
پادشاه مصر موافق مدعا جواب یافته مراجعت نمود بنا بر این درین اوان که ذات شریف خاقانی از شفاخانهٔ لطف سبحانی شربت صحت چشید بتصمیم عزیمت
فرموده شیخ نور الدین محمد المرشدی و مولانا شمس الدین محمد الابهری را مامور گردانید که عازم بیت الله شده بلوازم آن کار پردازند حضرت شیخ الاسلامی
و جناب مولوی جامهائی را که در دار العباد یزد ترتیب نموده بهراة آورده بودند برداشته روی براه نهادند و چون بمملکت شام در آمدند امرا و اعیان
آن بلدان نسبت بدیشان شرایط تعظیم و ضیافت بتقدیم رسانیدند و بعد از وصول بحدود مصر سلطان جقماق جمعی از مقربان و مخصوصان را باستقبال فرستاد
تا آن دو بزرگ را باعزاز و احترام تمام بشهر رسانیدند و در وثاقی بتکلف فرود آوردند و جناب شیخ و حضرت مولانا پس از آنکه سه روز آسایش نمودند سلطان
ایشان را طلبیده منظور نظر التفات گردانید و از احوال خاقان سعید پرسید و بعد از چند روز اسباب سفر حجاز عنایت کرده مصحوب جمعی از معتمدان شرف رخصت
ارزانی داشت و چون الحجیان بمکه رسیدند بسعادت طواف رکن و مقام استسعاد یافته باهتمام شرفا و حکام و خدام آن مطاف طوایف انام خانهٔ حضرت ملک
علام را جامه پوشانیدند و کاری چنین بزرگ بیمن توجه خاطر خطیر خاقان جهانگیر میسر گردید و جناب شیخ و حضرت مولوی بعد از آنکه از مناسک و آداب حج
اسلام باز پرداختند عنان عزیمت بصوب خراسان تافتند و آن مسافت دور و دراز طی فرموده در دار السلطنه هراة بملازمت خاقان سرافراز یافته
گشته کیفیت حالات بعز عرض رسانیدند و در سنه مذکوره یعنی ثمان و اربعین و ثمانمائه میرزا احمد جوکی بهادر از جانب قبة الاسلام بلخ بپایهٔ سریر اعلی آمده
سید عماد الدین محمود جنابذی را همراه آورد تا کیفیت جمع و خرج آن ولایت را مشروح معروض داشت و نزد حضرت خاقان سعید بوضوح انجامید که از مال
و جهات آن سرکار مبلغهای کلی سر از گریبان اقرار وکلاء امیر فیروزشاه بر می آورد لاجرم آنجناب را مخاطب ساخته بپرسش جواب آن نقصان پرداخت
امیر فیروزشاه را کار بجائی رسید که امثال این مقال باوی توان گفت بنابر آن متغیر گشته برخاست و دست بر دامن زده از مجلس همایون بیرون رفت
و چند روز بدیوان حاضر نشد آنگاه خاقان عالیجاه مولانا یعقوب بردانجی را پیش جناب امارت پناه فرستاده پیغام داد که از ما امری که موجب ملال
خاطر امیر باشد واقع نشده و در خاطر همایون خطور نکرده بود که جهة تصرف اموال بلخ وکلا و متعلقان او را باز خواست کنیم اگر تورا چنین است که پادشاهان
در میان سخن گذاشته از مجلس بیرون روند مبارکش باد والا باید که از غضب پادشاهی پرهیز نماید و امیر فیروزشاه ازین مقام استشمام رایحهٔ انتقام نموده از آن
حرکت ناهنجار پشیمان گشت و غم و اندوه مفرط بر ذات شریفش استیلا یافته بیمار شد و حضرت خاقان سعید از غایت لطف و بنده نوازی بعیادت او رفته
تفقد و عنایت بسیار اظهار کرد اما مفید نیفتاد و روز بروز مرض امیر فیروزشاه در تزاید بود تا بجوار مغفرت ایزد متعال انتقال نمود مدفنش گنبد مدرسه است
که در ظاهر دار السلطنه هراة نزدیک بعمارات مهد علیا گوهرشاد آغا بنا نهاده است حضرت خاقان سعید از فوت آن امیر صاحب تدبیر متأسف گردید

گزیده و منصب او را بولدارشدش امیر نظام الدین احمد تفویض کردانید و هم درین سال امیر سلطان شاه برلاس در دیوان امارت حضرت خاقان سعید بمهر زدو در
غایت اعتبار در آن کار دخل کرد **ذکر فوت میرزا محمد جوکی بهادر** پسر کهتر خاقان سعید فریدون فر بود در آثار شجاعت و مردانگی و انوار جلادت
و فرزانگی در جبین مبین او معاینه می نمود و سفیر تیرش خون از دیدهٔ سپهر گشادی و حسام انتقامش داغ حسرت بر دل بهرام نهادی و آنجناب همیشه در خدمت
والد بزرگوار بسر میبرد و آنحضرت بولد نامدار لوازم اشفاق بجای می آورد اما بانوی عظمی گوهرشاد آغا مزاج شریف خاقانی را بحال خود نمی گذاشت و همیشه
در باب قبح اعمال شاهزاده سخنان بعرض میرسانید لاجرم پادشاه جم حشم میرزا محمد جوکی را در امور ملکت و مال دخل نمیداد و حال آنکه برادرزادگانش میرزا علاء
الدوله و میرزا عبد اللطیف در غایت اعتبار و اقتدار اوقات می گذرانیدند بنابرین مقدمه لشکر حزن و اندوه بر شهرستان بدن شاهزاده تاختن آورد
و امراض متضاده عارض ذات شریفش گشت و با وجود اینحال از غایت غیرت خود را در نمی انداخت و دایم در محفه نشسته در اطراف دیار خراسان سیر میفرمود تا در
شهور سنهٔ ۸۴۸ بنواحی سرخس مرغ روحش از قفس قالب پرواز کرد و با عندلیبان چمن قدس دمساز شد حضرت خاقان سعید از استماع این واقعهٔ هایله بغایت
مضطرب گشت و آخر الامر دست قدر دامان شکیبائی زده کلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون بر زبانش گذشت و نعش شاهزاده را از سرخس بهراة آورده در
گنبد مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا در جوار برادرش میرزا بایسنغر دفن نمودند و امرا عظام بموجب فرمان خاقان جم احتشام ولایاتی که سیورغالش بود
در میان اولادش میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر قسمت نمودند **گفتار در بیان مخالفت میرزا سلطان محمد نسبت بفرمانفرمای آفاق
و نهضت رایات نصرت آیات بولایات فارس و عراق** مورخان پسندیده اخلاق و متبحران موفور الاستحقاق صحایف اوراق
را بدین نقوش آراسته اند که چون فارس مضمار تهور سلطان محمد بن بایسنغر در مملکت عراق بر سریر سلطنت متمکن گشت خلق بسیار از اطراف بلاد و امصار بر درگاه
شاهزادهٔ عالی مقدار جمع آمدند و مدخل آنخسرو دریادل بخرج حشم وفا نکرد بنابران بعضی از مردم فتان بعرض رسانیدند که ضعف شیخوخت بر مزاج همایون حضرت
خاقانی مستولی گردیده و قوی بمرتبهٔ ضعیف شده که آنحضرت را مجال حرکت نمانده فرصت غنیمت باید شمرد و بلدهٔ اصفهان و شیراز را تحت تصرف در آورد
و حال آنکه درانزمان حکومت اصفهان تعلق بامیر سعادت خاوندشاه میداشت و میرزا عبد الله ولد میرزا ابراهیم سلطان در شیراز علم حکومت می افراشت
القصه میرزا سلطان محمد سخنان فتنه انگیزان عراق را قبول نموده بیک ناگاه بر سر اصفهان تاخت و امیر سعادت را گرفته مقید و محبوس ساخت و اموال
بسیار از آن ولایت حاصل کرده بسپاهیان بخشید و یورش فارس را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانید میرزا عبد الله چون قوت محاربت نداشت دروازهٔ
شیراز را مضبوط و محفوظ کرده قاصدی همعنان برق و باد بدار السلطنه هراة فرستاده کیفیت حادثه در قلم در آورد و چون این خبر بسمع شریف خاقان عالیگهر
رسید با وجود آمارات نحافت و وفور ضعف شیخوخیت بواسطهٔ رعایت ناموس پادشاهی و مبالغهٔ جناب عصمت پناهی یعنی مهد علیا گوهرشاد آغا در شهور
هشتصد و پنجاه لوای نصرت انتما بجانب فارس و عراق برافراشت و میرزا علاء الدوله را در دار السلطنه هراة قایم مقام گذاشت چون مملکت ری
مضرب خیام عساکر نصرت انجام شد امیر سلطان شاه برلاس و امیر شیخ ابو الفضل ولد امیر علیکه کوکلتاش و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه حسب الحکم برسم
منقلای پیشتر روان گشتند و موکب همایون نیز متعاقب در حرکت آمده میرزا سلطان محمد بعد از تحقیق این خبر ترک محاصرهٔ شیراز داده روی توجه بجانب لرستان
نهاد و خاقان سرافراز فرار شاهزاده را معلوم نموده از منزل گندمان عنان انصراف بصوب اصفهان معطوف ساخت و چون در آن بلده نزول اجلال
فرمود جمعی از سادات و فضلا را که در سلک هواداران میرزا سلطان محمد انتظام داشتند مؤاخذه و معاتب گردانید بلکه در اواسط ماه مبارک
رمضان اکثر آن قوم عالیشان را بسیاسات رسانید و جناب اشرف فضلاء المحققین مولانا شرف الدین علی یزدی که جهت مصاحبت میرزا سلطان محمد گرفتار
گشت و بنابر آنکه حضرت خاقانی شنیده بود که نوبتی خدمت مولوی بر شاهزاده این خوانده که بیت چه خسته پیر و اختر بخت تو نوجوان آن به که پیر دولت
خود با جوان دهد و میگفته که حضرت خاقان سعید متوجه آنجانب نخواهد گردید آنجناب را طلبیده پرسید که تو از کجا میگفتی که من باینجانب نخواهم آمد
مولانا جواب داد که من این سخن را از روی دلایل نجومی نگفتم بلکه بقیاس عقلی عرضه میداشتم زیرا که شاهزاده نهالی است خجسته ظلال بر جویبار دولت و اقبال
بالا کشیده و آفتابی است فرخنده پرتو از افق حشمت و استقلال طالع گردیده ظاهر چنان بود که از صرصر غضب خسرو عالی گهر از پای در نیاید و در برج
عاطفت خاقان بحر و بر از وصمت زوال و عقدهٔ کسوف ایمن ماند و میرزا عبد اللطیف که خاطر متوجه مخلص جناب مولوی داشت بنابر مصلحت وقت

میرزا محمد جوکی بهادر ۳
سکندر ۳

معارض انجناب شده سخنان خشونت آمیز بر زبان راند و حضرت خاقان سعید خدمت اشرف الفضلا را بشاهزاده سپرد و آنحضرت جناب مشار الیه را خطبه بجانب
دار السلطنه هراة تکلیف فرمود و حضرت خاقان سعید آن زمستان در نساویه قشلاق کرده بعد از انقضای فصل شتا فرمان همایون نفاذ یافت که امراء عظام سلطان
شاه برلاس و شیخ ابو الفضل و میرک احمد فیروزشاه نزد میرزا سلطان محمد رفته نوعی سازند که شاهزاده بقدم اعتذار و استغفار بدرگاه جد بزرگوار آید
و اگر نصایح ایشان را بسمع قبول اصغا نماید او را بزجر و تکلیف بملازمت رسانند و امراء متعاقب یکدیگر بدانجانب روان شده میر شیخ ابو الفضل پیشتر از رفقا
بخدمت میرزا سلطان محمد رسید و سخنان مشفقانه بعرض رسانیده آنحضرت را بملازمت موکب خاقانی مایل گردانید اما در آن اثنا صورتی دست داد
که هر کس در اردوی همایون بود روی بطرفی نهاد * **گفتار در بیان انتقال حضرت خاقان سعید بخلد برین و ذکر بعضی از وقایع اردوی ظفر قرین**
حکم نافذ کل من علیها فان قضائیست مبرم و قضیه کلیه کل نفس ذائقة الموت حکمیست محکم جمشید خورشید که سپهر چهارم
مسند جاه و جلال اوست ع از بیم زوال رعشه دار است * رباعی خورشید که هست خسرو چرخ برین دارد همه روی زمین زیر نگین هر روز بکاش به
زوال است قرین پیوسته چنین بود جهان را آئین تقریب این تشبیب آنکه در آن اوان که بیمن دولت و حسن معدلت حضرت خاقان سعید ظفر لوا اکثر
معموره ربع مسکون غیرت کارگاه گردون بود ناگاه بتقدیر ایزد متعال صورت عین الکمال جلوه نمود خدنگ بلا از شست جفا گشود تبیین این واقعه جانگزا
و تفصیل حادثه محنت اندوز آنکه در آن اوان که مملکت ری محل اقامت خاقان صاحب حشمت بود گاهی از درد معده و ضعف بنیه شکایت میفرمود در
صباح یکشنبه بیست و پنجم ذی حجه سنه خمسین و ثمانمائه موافق اول نوروز شراب محلقه آشامیده پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده عزیمت
زیارت مراقد مشایخ قلعه طبرک نموده عنان تکبران بدان طرف انعطاف داد در اثنا سیر استری که مرکوب آن شهسوار میدان نامداری بود آغاز سرکشی
کرده قوت ماسکه با مساک عنان وفا ننمود بنابر آن از استر فرود آمده بمحفه نشست و همان لحظه درد معده بمرتبه مستولی ذات فایض البرکات گشت که کار از
تدبیر صغیر و کبیر و برنا و پیر درگذشت بر طبق آیه کریمه اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون پادشاه ربع مسکون قبل از وصول بیارگاه فلک اشتباه عازم
سفر آخرت گردید و طایر روح شریف خاقان خلافت پناه رفیق مسافران آن جهانی شده در حظایر قدس و ریاض انس ماوی گزید مثنوی دلا نیست دایم
بقا و حیات که عالم ندارد قرار و ثبات رسد تخت بخت ار باوج کمال چو خورشید تابنده یابد زوال بیا تا بگویم باواز نی که جمشید کی بود و کاوس کی
و در آن روز محنت اندوز از شاهزادگان گیتی افروز غیر میرزا ابو القاسم بابر ولد میرزا بایسنقر و میرزا عبد اللطیف بن میرزا الغ بیگ و میرزا خلیل سلطان بن
میرزا محمد جهانگیر نبیره دختری خاقان مغفور کسی در اردوی همایون نبود و از امراء عظام نیز بجز لقمان برلاس کسی تشریف نداشت زیرا که تومانیان نزد میرزا سلطان
محمد رفته بودند و بقیه بر در و آن شب حقیقت آن واقعه بر بعضی مخفی ماند مهد علیا گوهرشاد آغا جهة ملاحظه خاطر فرزند ارجمند میرزا الغ بیگ گورکان معتمدی نزد
میرزا عبد اللطیف فرستاده پیغام داد که فرمانفرمای بلاد و عباد از میان رفت و ایل و الوس را سروری نماند مناسب آنکه تو خلایق را دستگیری نموده
نگذاری که پریشانی باحوال اردوی ظفر مآل راه یابد و میرزا عبد اللطیف ملتمس او مبذول داشته از برای انتظام اسباب طوق ظفر شعار شتافت صباح روز دیگر
که از هول آن واقعه محنت از خسرو خاور گریبان افق چاک زد و جهة سوگواری حضرت شهریاری لباس نیلگون گردون در بر افکنده تیغ افغان بجهانیان رسید
صیحه صبح محشر و فزع اکبر در عالم اصغر ظاهر گشت و ندبه و نفیر امیر و وزیر و صغیر و کبیر از اوج فلک اثیر درگذشت ماه رویان پلاس شب رنگ پوشیدند و
روز آن بود و سلسله مویان رخسار خورشید آسا خراشیدند و مناسب حیات نمودند و در آن زمان میرزا ابو القاسم بابر با فوجی از اصحاب شهور که مصحوب
او بودند رایت عزیمت بصوب خراسان برافراخت و میرزا خلیل سلطان نیز عازم آنطرف شده ملازمت موکب بابری را پیش نهاد همت ساخت و
ملازمان آن دو شاهزاده در بازار اردو بازار که در رهگذر واقع بود دست بغارت برآوردند و غبار فتنه در هیجان آمده غوغای عام برخاست و میرزا
عبد اللطیف سوار گشته و در گرد اردو تاخته چند کس را سیاست فرمود و آب تیغ آتشبار گرد آن آشوب را تسکین داده خود در غایت سعی و اهتمام
بمدارای رعیت و سپاهی پرداخته قاصدی جهة اعلام آن واقعه بصوب سمرقند نزد پدر بزرگوار فرستاد و در روز سیم نعش مغفرت مآب را در محفه نهاده و از یورت
قشلاق کوچ کرده روی بصوب خراسان نهاد و بعد از قطع یک دو منزل جمعی از مردم شریر جاهل بسمع شاهزاده رسانیدند که مهد علیا گوهرشاد آغا با امرای
ترخانی اتفاق نموده قصد غدری دارد و چون شاهزاده از نشاه جنون بهره تمام داشت و وفور محبت جده را نسبت بمیرزا علاء الدوله میدانست

و سپهبد بهرام که حصار نیلگون هفتم خانه عزت و اقبال اوست ع از وهم و بال بعزار نیست

آنسخن را باور کرده بمیان خوار ری و سمنان در سلخ ذی حجه سنه مذکوره جهات مهد علیا و ترخانیان را بباد غارت و تاراج داد و از هر کس این بنوا در ابتدا نموده از
جناب مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر استماع افتاده که میرزا عبد اللطیف در نهب اسباب حشمت مهد عصمت مآب بمرتبه مبالغه نمود که چون کوچ واقع شد
آنجناب الاعلی نیافت که سوار شود عصائی بدست گرفته پیاده قدم در راه نهاد و در آنحال یکی از نوکران امرا برلاس بدانجا رسیده اسپ خویش پیش کشید تا
مهد عفت شعار سوار شد و چون میرزا عبد اللطیف بدامغان رسید داروغه آنجا در شهر تحصن جسته اظهار مخالفت نمود و شاهزاده بعد از محاربه و محاصره قسراً شهر
گرفته در آن بلده غارت عام بوقوع انجامید و میرزا عبد اللطیف از دامغان به بسطام رفته در آن مقام شنید که میرزا بابر باسترآباد رسیده و بجرجان
شتافته بر سریر پادشاهی تمکن یافته لاجرم عازم آن صوب شد و باز فسخ عزیمت نموده اردوی نصرت شعار بصوب سبزوار در حرکت آمد و در اثنای راه خبر رسید
که امیر سلطان شاه برلاس با دیگر امرا که باردوی میرزا سلطان محمد رفته بودند مراجعت نموده عازم ملازمت اند مگر امیر شیخ ابو الفضل که هم آنجا توقف
فرموده و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه که از راه ترشیز بهراة شتافته روز دیگر امیر سلطان شاه بموکب عالی پیوست و میرزا عبد اللطیف از سبزوار به نیشابور
خرامیده و در آن بلده شنید که میرزا علاء الدوله ابواب خزاین گشاده و زر وافر بلشکر داده و فوجی از سرداران سپاه او بمشهد مقدسه آمده اند شاه
زاده از غایت غرور بدان خبر التفات نفرمود و در نهایت غفلت سلوک میکرد تا صورت گرفتاری وروی نمود تفصیل این اجمال آنکه بعد از آن
روز که در مملکت ری واقعه هایله حضرت خاقان سعید اتفاق افتاد مهد علیا گوهرشاد آغا قاصدی همراه شمال و صبا بهراة فرستاد و کیفیت حال را اعلام
داد میرزا علاء الدوله که در آن بلده حاکم بود چون آن خبر شنود از فواره دیده جوی خون بر چهره لاله گون روان ساخت و امرا و ارکان دولت را
در خلوتی طلبیده قرعه مشورت در میان انداخت بعد از قیل و قال خاطر بر آن قرار داد که اطاعت میرزا الغ بیگ نموده مبلغ کلی بسمرقند ارسال نماید و
بوسیله فرستادن تحف گرامی استرضاء خاطر شریف عم بزرگوار فرماید اما بعد از آنکه از جانب اردوی کیهان پوی خبر رسید که میرزا عبد اللطیف نسبت
بمهد علیا گوهرشاد آغا شیوه بیحرمتی ورزید میرزا علاء الدوله برآشفته بخیال استقلال اظهار خلاف نمود و بقلعه اختیار الدین خرامیده ابواب خزاین برگشود
چندان زر و جواهر بلشکر بخشید که پیش از آن در کان امکان نگنجیده آنگاه میرزا صالح ولد امیر محمد شیرازی را با امیر ویس ترخان و احمد ترخان جمعی از مشاهیر شجعان
بدفع میرزا عبد اللطیف نامزد فرمود و میرزا صالح با رفقا بمشهد مقدسه شتافته خبر بیسامانی اردوی شاهزاده را بتواتر شنود لاجرم بفتح و ظفر امیدوار گشته بصوب
نیشابور ایلغار کردند و صبح شنبه ۱۳ ماه صفر سنه ناگاه در قول میرزا عبد اللطیف تاخته مهد علیا و امرا ترخانی را از میان اعدا بیرون آوردند و در موضعی
مناسب صف قتال آراسته نفیر کشیدند و مستعد پیکار گشته آواز سورن باوج این نیلگون فلک رسانیدند میرزا عبد اللطیف تا آن وقت مانند بخت خود در خواب
بود و چون صدای نفیر و آوای سورن استماع نمود متنبه گشته از بستر استراحت برخاست و اظهار تجلد نموده صف قتال بیاراست و بنفس نفیس بر صف اعدا تاخته
حملهای پیاپی کرده سر گردنکشان را چون گوی در پای اسپ چوگان انداخته نهایت شجاعت بجای آورد در آن اثنا شدید تیری از قفایش بسر در آمد و از پشت
زین بر روی زمین افتاد مراد مخالفان بر آمد جمعی از سپاهیان خراسان او را گرفته نزد میرزا صالح بردند و رایت اقتدار بلند گردانیده قول شاهزاده را غارت
کردند بیت همی تا بگردانی انگشتری جهان را دگرگون شود داوری بعد از آن میرزا صالح و ترخانیان در ملازمت نعش مغفرت انتما و مرافقت مهد علیا گوهرشاد
آغا عازم هراة گشتند و میرزا علاء الدوله تا سعد آباد جام باستقبال آمده در آن مقام دیده [illegible] بدیدار عفت [illegible] روشن گردانید [illegible]
گرفتاری میرزا عبد اللطیف لوازم حمد الهی بتقدیم رسانید و بر تخت بخت و دولت کامی نشسته و اطراف بارگاه را بخوبتر وجهی آراسته باحضار میرزا عبد اللطیف
فرمان فرمود و فرمانبران شاهزاده را مانند گناهکاران کمر از میان گشاده از جانب چپ در آوردند و بپایه سریر سلطنت مصیر رسانیدند میرزا علاء الدوله
بغرور نمود و او را مخاطب ساخته گفت نسبت بوالده خود چرا بیحرمتی کردی میرزا عبد اللطیف جواب داد که من بدی کردم جفا دیدم تو نیکی کن تا وفا بینی
میرزا علاء الدوله جریده جرایم عمزاده را برقم عفو مرقوم گردانید و خرگاهی خاص جهة او تعیین نموده برای حراستش معتمدان تعیین فرمود آنگاه بدار السلطنه
هراة شتافته شاهزاده را در قلعه اختیار الدین مقید و محبوس ساخت و جسد مطهر خاقان عالی گهر را در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بخاک سپرده چند روز
بتعزیت اکرام و اطعام خواص و عوام و فقرا و ایتام پرداخت و حضرت خاقان سعید را هفت پسر بود باین ترتیب میرزا الغ بیگ گورکان میرزا ابراهیم
سلطان میرزا بایسنغر میرزا سیورغتمش میرزا محمد جوکی جان اوغلان و بارودی جان اوغلان در صغر سن روی بعالم آخرت آوردند و میرزا ابراهیم سلطان

و میرزا سیورغتمش و میرزا بایسنغر و میرزا محمد جوکی نیز در زمان حیات آنحضرت وفات کردند از میرزا ابراهیم سلطان یک پسر مانده بود میرزا عبدالله نام و شاهزاده
در وقت وفات جد بزرگوار در شیراز بحکومت قیام مینمود و میرزا سیورغتمش دو پسر یادگار گذاشته بود میرزا سلطان مسعود و میرزا قراچار اما میرزا بایسنغر سه پسر داشت
میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا بابر و از میرزا محمد جوکی دو پسر مانده بود میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر و دختران خاقان مغفرت نشان دو نفر
بودند یکی از آنجمله در عقد ازدواج میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بسر میبرد و میرزا خلیل سلطان از وی تولد کرد

ذکر صدور حضرت خاقان مغفور

چنانچه از کتب تاریخ مستفاد میگردد مولانا جلال الدین لطف الله و مولانا صدر الدین ابراهیم و مولانا کمال الدین
عبدالحمید بن مولانا قطب الدین قرومی و مولانا شمس الدین محمد امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم در زمان سلطنت خاقان عالی منزلت بمنصب صدارت رسیدند و در
باب تمشیت مهام سادات و علما و فضلا و رواج و رونق بقاع خیر و ابواب البر لوازم سعی و اهتمام بتقدیم رسانیدند مولانا لطف الله بر سایر شرکا
رتبه تقدم داشت و همواره در تکثیر موقوفات و ترتیب افاضل خجسته صفات رایت سعی و اهتمام می افراشت وفات مولانا لطف الله در شهور سنه
اثنی و اربعین و ثمانمائه اتفاق افتاد و از آثار آنحضرت فضیلت شعار مدرسه ایست که در ظاهر هراة نزدیک بمزار پیر مجرد و خواجه ابو الولید احمد بنا نموده است
مولانا صدر الدین ابراهیم بعلو نسب و سمو حسب و شرافت دودمان و جلالت خاندان از اکابر و اعیان سمرقند امتیاز تمام داشت و در اوایل ایام
دولت خاقان عالی منزلت منظور نظر عنایت شده رایت صدارت برافراشت همواره همت عالی نهمتش بر رعایت علما و افاضل و تربیت اکابر
و اماثل مقصور بود و در صرف حاصلات موقوفات ملاحظه شروط واقفان کرده از مقتضای شریعت مطهره اصلا تجاوز نمینمود لاجرم تا آخر ایام
حیات شایبه نقصان بکمال جاه و جلالش راه نیافت و روز بروز پرتو انوار عاطفت پادشاه کامکار بیشتر از بیشتر بر وجنات احوال آنجناب می تافت
انتقال مولانا صدر الدین ابراهیم بجوار پروردگار رحیم در نساور فی شهور سنه اثنی و ثلثین و ثمانمائه روی نمود و مدت حیاتش هشتاد و سه سال بود مولانا
عبدالحمید ولد مولانا قطب الدین قرومی بود که مدتی در ایام دولت امیر تیمور گورکان بلوازم منصب صدارت قیام مینمود و مولانا عبدالحمید در زمان
سلطنت حضرت خاقان سعید چند سال بشرکت مولانا لطف الله در آن امر دخل میکرد و در سرانجام مهام ارباب عمایم از اصاغر و اعاظم شرایط
اهتمام بجای می آورد مولانا شمس الدین محمد امین بعد از فوت مولانا لطف الله منظور نظر عنایت خاقان عالی گهر شده بجای پدر بزرگوار خویش مولانا
صدر الدین ابراهیم منصب صدارت یافت و تا آخر ایام حیات پادشاه عدالت سمات در غایت اعتبار و اختیار بمراسم آن امر خطیر قیام مینمود
و چون حضرت خاقانی بعالم جاودانی انتقال فرمود سلوک طریق عزلت و گوشه نشینی اختیار کرده از غایت علو همت دیگر پیرامن درگاه سلاطین عالیجاه
نگردید و هر چند میرزا ابو القاسم و میرزا سلطان ابوسعید آنجناب را تکلیف قبول منصب موروثی نمودند بجائی نرسید فعاش حمیداً و مات سعیداً فی شهور
سنه تسع و ثمانین و ثمانمائه مدت حیاتش هفتاد و هفت سال بود و از آثار آنجناب مسجدیست که درون بلده هراة [illegible] بتعمیر فرموده تقبل الله منه اما احوال
وزراء خاقان مظفر لوا برین موجب است که مسطور میگردد و من الله الاعانة والمدد

ذکر شمه از احوال وزراء خاقان مغفرت انتما

از سیاق اوراق سابقه و فروع ابواب متناسقه خاطر اکثر ابنا یافته و پرتو شعور برین معرفه تافته که در اوایل ایام سلطنت حضرت خاقان سعید خواجه غیاث
الدین سالار سمنانی و سید فخر الدین محمد و خواجه نظام الدین احمد بن داود گاهی باستقلال و گاهی بشرکت بمنصب وزارت سرافراز بودند و در اواخر سنه
عشرین و ثمانمائه خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی منظور نظر عنایت حضرت خاقانی شده باتفاق خواجه احمد داود در تمشیت امور ملک و مال ید بیضا
نمودند و آن دو وزیر صاحب تدبیر همواره بساط انبساط مبسوط گردانیده با یکدیگر مزاح میکردند و بصیقل کلمات ظرافت آمیز زنگ ملال از لوح خاطر می ستردند
و چون خواجه احمد داود بعالم آخرت انتقال فرمود خواجه غیاث الدین پیر احمد در آن امر استقلال یافت و قریب سی سال در کمال دولت و اقبال گذرانید
انوار انعام و احسانش بر صفحات احوال ساکنان اقطار بلاد عراق و خراسان تافت و در آن اوقات در اطراف و ولایات بقاع نفاع بنا نهاد و قری معموره
و مستغلات مرغوبه وقف نموده ابواب خیرات بر روی امید فقرا و مساکین باز گشاد و بعد از واقعه ناگزیر خاقان گردون سریر و گرفتاری میرزا عبد اللطیف
بدار السلطنه هراة شتافته بعنایت میرزا علاء الدوله مخصوص گشت و نوبت دیگر متصدی امر وزارت گردید و تا زمان استیلاء میرزا الغ بیگ گورکان
بر میرزا علاء الدوله در کمال اعتبار و اختیار روزگار میگذرانید و سایر احوال آنخواجه ستوده خصال در ضمن داستانهای آینده مذکور خواهد گشت لاجرم درین

نسخه عبد المجید

جلال الدین

جلال الدین

از جهان فانی

ردیف کار

در این مقام خامهٔ خوش‌خرام از شرح تفصیل آن درگذشت خواجه غیاث‌الدین سیدی احمد بن خواجه نظام‌الدین احمد شیرازی به نباهت ذکر و علو قدر و شرف
خاندان و رفعت منزلت پدران از امثال و اقران امتیاز و استغنا داشت آن جناب در ماه صفر سنهٔ ۸۳۰ در امر وزارت با خواجه غیاث‌الدین پیر احمد
شریک شده رایت نصفت برافراشت در روضة الصفا مسطور است که خواجه سیدی احمد در ایام وزارت روزی بجهة مهمی بخانهٔ مولانا فصیح خوافی که
وزیر میرزا بایسنغر بود تشریف حضور ارزانی فرمود جناب مولانا چند طبق تتماج بدنبه کشیده خواجه سیدی احمد بچشم عبرت در آن آش نگریست و روی به
مولانا فصیح آورده بزبان عتاب گفت که مردم حرام خورند و چنین خورند در آن اثنا دست خواجه بر طبقی خورده مقداری شوربا بر دستارخوان ریخت
روز دیگر مولانا در سر دیوان بوقتی که خواجه سیدی احمد حاضر بود با بعضی مردم میگفت که دی روز خواجه سیدی احمد بخانهٔ ما آمده بودند دستارخوان
چرب ساختند خواجه سیدی احمد این سخن شنوده گفت مولانا خاطر مشوش مدار که در آن آش آن قدر روغن نبود که بریختن آن دستارخوان چرب شود وفات
خواجه سیدی احمد در بیستم شعبان سنهٔ ۸۳۹ در قراباغ اران اتفاق افتاد و فرزند ارجمندش خواجه شمس‌الدین محمد نعش او را بهراة نقل کرده در جوار مزار فیض
آثار پیر مجرد خواجه ابوالولید احمد بخاک سپرد امیر علاءالدین شغانی در زمان فرخنده نشان حضرت خاقان سعید چند سال در امر وزارت با خواجه
غیاث‌الدین پیر احمد شریک بود و نوبتی میان ایشان مخالفتی روی نموده هر یک از آن دو وزیر سخن تصرف و تقصیر شریک خود را بعرض صاحب تاج و سریر
رسانیدند و آنحضرت حکم فرمود که خواجه غیاث‌الدین پیر احمد سرکار امیر علی را ضبط نماید و امیر علی نیز در تحقیق سرکار خواجه پیر احمد اهتمام فرماید و حال
آنکه خواجه غیاث‌الدین پیر احمد قریهٔ یحیی آباد را که از توابع هراة است و هر سال مبلغ کلی محصول داشت بجزوی چیزی بصفی‌الدین ولد خواجه عبدالقادر گوینده
که مردی مزاح کننده بود و در مجلس همایون نسبت با امرا و ارکان دولت مطایبه مینمود اجاره داده بود و امیر علی کیفیت نوفر آن را دانسته نخست
بتحقیق محصول قریهٔ یحیی آباد پرداخته در قریهٔ مذکوره صفی‌الدین آن وزیر باز پس را بخانهٔ خود فرود آورد و آغاز طبخ کرده حقهٔ معجون که یکجانب آن مسکرات
و مخدرات مخلوط ساخته بود بنظر رسانید امیر علی از تناول آن ترکیب ابا فرموده گفت ممکن که بنگ داشته باشد صفی‌الدین سوگند خورد که این بنگ
و هیچ مخدری ندارد و اشارت بطرفی کرد که نداشت و موازی یک دو جو از آن برگرفت بخورد بنابرین خاطر امیر علی اطمینان یافته قریب نیم سیر از آن
معجون بکار برد و در ساعت فرو رفته همانجا سر بر دفترها نهاد و صفی‌الدین سوار گشته خود را بنظر میرزا شاهرخ رسانید و معروض گردانید که وزیری
که بتحقیق سرکار خواجه پیر احمد امر فرموده اید اول بمرتبه‌ای که من فقیر مستأجر آنم آمده بمقدار بنگ تناول نموده که اگر عضوی از اعضای او را میبرند متنبه
نمیشود پادشاه با دین و داد از وقوع این معنی استبعاد کرده معتمدی بدانجانب فرستاد تا مشاهدهٔ حال امیر علی نماید و آن شخص بیحیی آباد شتافته و امیر علی را بیشعور
یافته بازگشت و آنچه بعین الیقین دیده بود عرض نمود لاجرم نایرهٔ غضب پادشاهانه اشتعال یافته احتیاج بطلب او ارسال داشت و احتیاجی در
قریهٔ یحیی آباد در حالتی که کلمهٔ لا یموت فیها و لا یحیی بر امیر علی صادق می‌آمد او را بر اسپ نشانده بپایهٔ سریر اعلی رسانیدند و امیر علی مخاطب و معاتب
گشته و مبلغی بر سبیل جریمه جواب گفته بغایت بی اختیار و بی اعتبار شد و بعد از این واقعه در فیصل جمیع مهمات متابعت خواجه غیاث‌الدین پیر احمد را
پیش نهاد همت ساخت و دیگر بسلوک مخالفت نپرداخت از لمعات صفحات مطلع سعدین فروغ این حکایت بنظر مطالعه کنندگان در می‌آید که در
روز چهارشنبه آخر صفر سنهٔ هشتصد و چهل و پنج خواجه پیر احمد و امیر علی از جمع و خرج مال ولایت جام سخنی بعرض خاقان عالیمقام میرسانیدند خواجه شمس‌الدین علی ناجیه
که بر ضبط اموال ولایت مذکور اطلاع داشت پیش آمده شمه‌ای از آن معنی عرض کرد و میرزا شاهرخ تمامی احوال آن مواضع را استفسار فرموده خواجه شمس‌الدین
علی بتقریر دلپذیر کیفیت وقایعی که معلوم نموده بود باز گفت و عرض نمود که با امیر علی شغانی سخن دارم میرزا شاهرخ حکم کرد که امیر جلال‌الدین فیروزشاه بتحقیق
مهمات دیوانیان پردازد و این حکم بر خاطر خواجه پیر احمد شاق آمده در بحر اندیشه افتاد و خواجه شمس‌الدین علی در یک دو مجلس انواع تقصیر را بر امیر علی شغانی
ثابت کرد و کیفیت قضیه بمسامع علیه رسیده حضرت خاقانی رقم عزل بر ورق حال امیر علی کشید خواجه شمس‌الدین علی ناجیه بعد از عزل امیر علی شغانی در سنهٔ ۸۴۵
بر مسند وزارت حضرت خاقانی نشست و او از بزرگ‌زادگان سمنان بود و بفنون فضایل و کمالات اتصاف داشت و پیوسته همت بر تربیت و
رعایت اهل علم و درایت میگماشت و چون نصب خواجه شمس‌الدین علی بنا بر مخالف مزاج خواجه پیر احمد بود بغایت متأثر گشت و سه چهار روز
در خانه خزیده بدیوان حاضر نشد و در آن ایام از جانب شیراز عرضه داشتها بپایهٔ سریر اعلی آمده خواجه شمس‌الدین علی بی حضور و شعور خواجه پیر احمد مضمون

آن کتابتها بعرض رسانیدند و در جواب احکام نوشته و مهر کرده نزد خواجه پیر احمد فرستاد هرچند وقوع اینحالت ضمیمه کدورت خاطر جناب وزارت مآب گشت اما از غضب حضرت شاهرخی ترسیده آن نشانها را مهر نمود و روز دیگر بدیوان تشریف فرمود و خواجه شمس الدین علی سمنانی تا آخر ایام حیات خاقانی بر مسند وزارت متمکن بود و چون واقعهٔ هایلهٔ آنحضرت اتفاق افتاد از اردوی همایون گریخته بوطن خویش رفت تا آل حالش بوضوح نپیوست

ذکر بعضی از سادات و مشایخ و افاضل که معاصر بودند با خاقان عابد عادل بر ضمایر اولی البصایر مخفی و مستتر نخواهد بود که بنابر اینکه ایام دولت حضرت خاقان سعید و کمال عدالت و نصفت آن پادشاه صاحب تائید در ایام سلطنتش جمعی کثیر از سادات و علما و فضلا و شعرا در ممالک ایران و توران سیما بلاد خراسان مجتمع گشته بودند و در ظلال مرحمت و پناه عاطفت آنحضرت در غایت فراغت بنشر فضایل و کمالات اشتغال مینمودند و بیان حالات مجموع آنطایفه موجب اطناب است و تطویل لاجرم خامهٔ نکته دان صحایف این اوراق را بذکر مجملی از احوال مشاهیر آنطبقهٔ عظیم الشان می آراید و هر کس که از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نموده در ذکر تقدیم می نماید **خواجه محمد پارسا** ولد محمد بن محمود الحافظی البخاری بود و در سلک اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند انتظام داشت خواجه از اولاد عبد الله بن جعفر طیار بود رضی الله عنهما متوجه گذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ منورهٔ خیر الانام علیه الصلوة والسلام گشته از آب آمویه عبور فرمود و در آن سفر بهر شهر و قصبه که رسید سادات و علما و افاضل مقدم او را باعزاز و اکرام تمام تلقی نمودند و خواجه محمد بعد از وصول بمکهٔ مبارکه و فراغ از مناسک حج بمرضی صعب مبتلا شد چنانکه نتوانست که بی از آنکه در عماری نشیند طواف وداع بجای آورد و در غایت ضعف و ناتوانی بجانب مدینهٔ طیبه در حرکت آمده در اثنای راه روی اصحاب را طلبیده بیکی از ایشان را فرمود تا این کلمات را املی کردانند که بسم الله الرحمن الرحیم جاءنی سید الطائفة الجنید قدس الله سره فی صحوة یوم السبت التاسع عشر من ذی الحجة سنة اثنی و عشرین و ثمانمائة عند انصرافنا من مکة المبارکة زادها الله تعالی کرما و نحن نسیر مع الرکب و انا بین النوم و الیقظة فقال فی زیارة و بشارة العقدة معقول فحفظت هذه الکلمة و سررت بها ثم استیقظت من الحالت و الواقعة بین النوم و الیقظة و الحمد لله علی ذلک و آنجناب در روز چهارشنبه ۲۳ ماه مذکور بمدینه رسیده روز پنجشنبه وفات یافت و مولانا شمس الدین فناری و اهل قافله بروی نماز گذارده شب جمعه در جوار مزار بزرگوار عباس رضی الله عنه جسدش را بخاک سپردند از مؤلفات خواجه محمد پارسا یکی کتاب فصل الخطابست و در آن نسخه شریفه بیانی از مناقب و مفاخر ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم طلعت الشمس و القمر اندراج یافته اما چون سخنانی که مخالف مذهب شیعه است نیز در فصل الخطاب مکتوب گشته علمای شیعه آن کتابرا منظور نظر التفات نکرده اند و بعضی از فضلا لفظ فصل خطابی را جهة تاریخ وفاتش شمرده اند و بعد از فوت خواجه محمد پارسا شجرهٔ وی خواجه حافظ الدین **ابو نصر پارسا** که بصفت علم و عمل موصوف بود قایم مقام پدر خود شده در نفی وجود بذل موجود کارا زوی در گذرانید و وفاتش در سنه خمس و ستین و ثمانمائه اتفاق افتاد و در قبة الاسلام بلخ مدفون گشت یکی از شعرا در تاریخ فوتش گوید نظم خواجه اعظم ابو نصر آنکه تکیه گاهش مسند دار البقا شد سر او چون با خدا پیوسته بود زین سبب تاریخ شد سر خدا **خواجه لطف الله** بن خواجه عزیز داعظی با علم و تمیز بود و سالها در مقصورهٔ جامع هراة بنصیحت خلایق مشغولی مینمود و فاتش در سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه بوقوع پیوست و در خیابان هراة در جوار مزار علامه رازی مدفون گشت **امیر غیاث الدین محمد** عمدهٔ سالکان طریق یقین و قدوهٔ ناظمان مناظم تو دقین و باطن خجسته میامنش مهبط انوار معرفت الهی و ضمیر فیض پذیرش مظهر اشراق کمالات نامتناهی و آنجناب در ایام جوانی و عنفوان زندگانی چندگاه در خدمت اصحاب یقظه و انتباه بسر برده باصناف ریاضات و عبادات اوقات خجسته ساعات مصروف گردانید و چون بدرجهٔ کمال ترقی کرد سادعش شتافته درین محل که حالا لنگر مقدسه آنجنابست رحل اقامت انداخت و مادتی زمانی در آن منزل که حکم وادی غیر ذی زرع داشت قنوات جاری گشته آن مقدار زراعت و عمارت شد که صفت مصر جامع گرفت و عظم شان و علو مکان امیر غیاث الدین بمرتبه رسید که حضرت هدایت شعار ولایت آثار امیر قاسم انوار گاهی باقدام نیاز از دار السلطنه هراة جهة ملاقات آنحضرت صفات بلنگر مقدسه میشتافتند و حضرت خاقان سعید نیز نوبتی بلنگر تشریف برده یکروز آنجا بوده نسبت بجناب سیادت منقبت لوازم ارادت بجای آورد و ثبوت پیوسته که در آن روز که حضرت شاهرخی با امیر غیاث الدین ملاقات فرمود آنجناب از غایت علو همت میر جلال الدین فیروزشاه را طلبیده مقالید انبار و حویجخانه لنگر را پیش او نهاد و فرمود که درویشان ما از عهده تقسیم چیزهائی که درین خانهاست بیرون نمیتوانند آمد امید آنکه شما لطف نموده آنچه لایق بحال هر کس دانید از اینجا سامان کرده بوی رسانید و امیر فیروزشاه برجوع این خدمت مباهی گشته حسب المعهود به تقدیم

در ماه محرم سنه ۸۲۲

بتقدیم رسانید بنابر علی هذا در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا همواره اولاد امیر فیروزشاه دعوی تولیت لنگر میکردند و بدین واسطه چندگاه
امیر عبدالخالق فیروزشاه صاحب عهدهٔ آن امر بود وفات امیر غیاث در شهور سنهٔ اربع و عشرین و ثمانمائه روی نمود خواجه حسن عطار ولد خواجه علاء الدین
عطارست و منتظم در سلک مشایخ کبار فوتش در اثنای سفر حجاز در سنهٔ ست و عشرین و ثمانمائه در بلدهٔ شیراز روی نمود و اصحاب نعش او را از آن ولایت بصغانیان
نقل کرده بخاک سپردند شیخ محیی الدین محمد الغزالی الطوسی بغایت عالم و زاهد و متورع بود با سلاطین و امرا در کمال ابهت و استغنا ملاقات مینمود
چند نوبت بگذاردن حج اسلام فایز گشت و در کرت اخیر که بحجاز میرفت در حدود حلب فی منتصف رمضان سنهٔ ثلثین و ثمانمائه درگذشت یکی از فضلای زمان
باب گوید بیت وفات قطب جهان شیخ محیی طوسی میانهٔ حلب است و میانهٔ رمضان مولانا جلال الدین یوسف اوبهی اعلم فضلای زمان و افضل
علمای دوران بود و مدتی در درس سلطان المحققین و برهان المدققین مولانا سعدالدین مسعود التفتازانی تحصیل فرموده مهارتش در فنون معقول و علوم منقول
بمرتبه رسید که حضرت مولوی در اجازاتی که برای آنجناب مینوشت بقلم کرم رقم نموده که اگر در تالیفات بنده جانب بر سهوی یا بیانی اطلاع یابد بعد از تامل و
احتیاط به تغییر بیانی و تغییر بنانی اصلاح فرماید در سنهٔ ۸۱۳ که عمارت مدرسهٔ شریفه و خانقاه معارف پناه حضرت خاقان سعید که در درون بلدهٔ فاخرهٔ
هراة در محاذی قلعهٔ اختیار الدین واقعست باتمام رسید آنحضرت بخت رقم تدریس بر وجنات حال جناب مولانا یوسف کشید و در روز اجلاس بعض تعیین مجلس درس شریف
حضور شریف ارزانی داشت و قامت قابلیت آنجناب را بخلع فاخره بیاراست و ایضاً حضرت خاقانی بعد از آن روز مرجع العلماء مولانا جلال
الدین یوسف حلاج و حاوی فضایل نفسانی مولانا نظام الدین عبدالرحیم یار احمد و جناب افادت پناه خواجه ناصرالدین لطف الله خواجه عزیز الله را
در آن مدرسه بمنصب تدریس تعیین فرمود و امر شیخی خانقاه را بجناب شیخ الاسلامی خواجه علاء الدین علی چشتی تفویض فرمود از ثقات استماع افتاده که
بعد از چندگاه از نصب علمای مشار الیهم مولانا شمس الدین محمد جاجرمی قایم مقام یکی از ایشان گشت و در روز اجلاس از اکابر علما شیخ شمس الدین محمد جزری
و از امرا امیر علیکه و امیر فیروزشاه بدان بقعهٔ شریفه تشریف آوردند و مولانا محمد از کشاف تفسیر آیهٔ شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم قائماً بالقسط
درس گفت و فرمود که بر حاشیهٔ مولانا سعدالدین التفتازانی که برین بحث نوشته ده اعتراض دارم و چون شیخ جزری فارسی فهم نمیکرد اعتراضات خود را
بلغت عربی بیان نمود مولانا جلال الدین یوسف اوبهی که یکی از حضار مجلس بود فرمود که نوبتی دیگر شبهات مذکوره را بفارسی تقریر نمایید تا امرا و سایر
حاضران بر کیفیت آن اطلاع یابند و مولانا محمد جاجرمی این التماس را بر شفقت حمل کرده آن اعتراضات را بزبان فارسی شرح کرد آنگاه مولانا جلال الدین
یوسف در مقام معارضه و جواب آمده شش اعتراض را بر وجهی مندفع گردانید که حقیقت آن بر تمامی حاضران واضح گردید پس روی با امرا آورده گفت چهار
سخن دیگر را برین قیاس نمایید و بدانید که اگر مولانا سعدالدین همچنان کسی بودی که بر یک حاشیهٔ او ده اعتراض وارد شدی تصنیفاتش شرق و غرب
عالم را فرو نمیگرفت و امیر فیروزشاه بزبان تحسین مولانا یوسف گشاده گفت امروز کاری کردی که حقی که مولانا سعدالدین در ذمهٔ تو داشت ادا
یافت آنجناب جواب داد که حقوق تربیت آنحضرت در بارهٔ من بمرتبه ایست که اگر صد سال آستانهٔ او را بمژگان بروبم اندکی از بسیار آن ادا نمی شود
و مولانا جلال الدین یوسف اوبهی را بحضرت نقابت منقبت ولایت شعار امیر سید قاسم انوار ارادت تمام بود و فوتش ببلدهٔ هراة در شب شنبه
پنجم شعبان سنهٔ ثلث و ثلثین و ثمانمائه روی نمود خواجه معز الدین خلیل الله جامی ولد خواجه جلال الدین محمود بلند بود و از سایر اولاد حضرت شیخ
الاسلام احمد جام بمزید جاه و جلال ممتاز و مستثنی می نمود وفاتش در ماه شوال سنهٔ هشتصد و سی اتفاق افتاد و مشایخ عظام خراسان را از مفارقت آنخواجه
عالیشان خون جگر از دیده بگشاد کاشف اسرار ازلی امیر نورالدین نعمت الله ولی مقتدای سادات عرب و عجم بود و در میدان اظهار کرامات
و خوارق عادات از جمیع مشایخ صاحب سعادات گوی مسابقت میربود سلاطین زمان و حکام نافذفرمان سر ارادت بر آستان هدایت آشیانش
مینهادند و علمای اعلام و فضلای کرام و سایر اکابر و معارف آن ایام درگاه کعبه اشتباهش را قبلهٔ حاجات می پنداشتند دیوان اشعار حقایق شعار
آن ولایت دثار مشهور است و در آن کتاب افادت ایاب ابیاتی که مشعر بطلوع آفتاب دولت شاهیست مسطور است انتقال آن صاحب کمال از دار ملال
بمنازل بهشت عنبر سرشت در قریهٔ ماهان کرمان در بیست و پنجم ماه رجب سنهٔ اربع و ثلثین و ثمانمائه دست داد طوطی طبع شکر افشانش بنظم این ابیات
لطافت آیات زبان ببیان گشاد قطعه نعمت الله جان بجانان داد و رفت بر در میخانه مست افتاد و رفت کل شیء هالک الا وجهه

[حاشیه:] مولانا ... نظام الدین خاموش در سلک مشایخ ... انتظام داشت و همواره همت بر متابعت حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند می گماشتند

[حاشیه:] یا بیانی ما

[حاشیه:] اعالم

[حاشیه:] نسخه ناصرالدین

[حاشیه:] واضح باد که در تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی وفات میر ... در سنهٔ سبع و عشرین و ثمانمائه مرقوم است ... محمد تقی شوشتری ۱۲

[حاشیه:] نسخه و در وقت سکرات

خواند بر دنیای بی بنیاد در رفت چون ندای ارجعی از حق شنید زنده دل در عشق او جان داد و در رفت نعمت الله دوستان یادش کنید تا بپندار می که رفت از یاد رفت **مولانا نور الدین لطف الله** المشتهر بحافظ ابرو در سلک اعاظم اصحاب انشا و تصنیف و اکابر ارباب انشا و تالیف منتظم بوده و آنجناب هروی المولد است اما در همدان نشو و نما یافته تحصیل نموده حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بصحبت آن فاضل عالیشان التفات بسیار داشت و همواره او را در مجالس خاص طلبیده بهمت عالی نهمت بر استرضاء خاطرش میگماشت و جناب مولوی بعد از فوت آنحضرت بملازمت سلطنت شاه رخیه شتافت و پرتو التفات شاه زاده پسندیده صفات میرزا بایسنقر بر صفحات احوالش تافت و آنجناب زبدة التواریخ بایسنقری را که مشتمل است بر وقایع و حوادث عالم و چگونگی احوال و اوضاع طبقات بنی آدم در آن زمان فرخنده نشان تالیف نموده معظم وقایع ربع مسکون را بر سبیل تفصیل باتمام رسانیده در آن کتاب افادت آیات درج فرموده بیت چو حافظ سخن را بدینجا رسانده سهیرش بساط سخن برفشاند تاریخ وفات و موضع انتقال حافظ ابرو از دار ملال درین بیت که نوشته میشود مذکور است بیت بسال هشتصد و سی و چهار در شوال وفات حافظ ابرو بشهر زنجان بود **مولانا رکن الدین محمد الخوافی** جامع فنون صوری و حاوی علوم معنوی بود و سالها در دار السلطنه هراة بدرس و افاده قیام و اقدام مینمود علما و اشراف خراسان آستان فضیلت آشیانش را مرجع و ملاذ میدانستند و امرا و ارکان دولت خاقان عالیشان بصحبت شریف آن وحید زمان تیمن و تبرک میجستند و جناب مولوی در ایام شباب و اوان جوانی عزم گذاردن حج اسلام فرموده از خراسان بعراق و فارس خرامید و روزی چند در شیراز که در آن زمان مقر اعزاز پادشاه جهان مطاع جلال الدین شاه شجاع بود ساکن گردید و شاه شجاع که در آن اوان فرمانفرمای شیراز بود بملاقات آنجناب بسیار میل کرد و چند نوبت استدعای حضورش فرموده لوازم تعظیم بجای آورد و مولانا بلطایف الحیل رخصت حاصل نموده بحجاز شتافت و بکرات حج اسلام گذارده شرف زیارت روضهٔ منورهٔ حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام دریافت چون از آن سفر مبارک بازگشته بخراسان رسید دیگر آمد شد مجلس هیچیک از سلاطین نپسندید و وفات آنجناب در ۲۲ شوال سنهٔ اربع و ثلثین و ثمانمایه روی نموده و مدفنش در ظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هراة بقریهٔ خوزه و دروازه واقع بود **خواجه ابو الوفا خوارزمی** به تکمیل علوم ظاهری و باطنی موفق گشته و از مبادی ایام جوانی تا اواخر هنگام زندگانی در طریق صوفیه سلوک مینمود از نتایج طبع شریفش در علم توحید چند رساله مشهور است و بعضی از رباعیات بلاغت آیاتش بر السنه و افواه مذکور و این رباعی از آنجمله است که رباعی من از تو جدا نبوده ام تا بودم این است دلیل طالع مسعودم در ذات تو ناپدیدم ار معدومم ور نور تو ظاهرم اگر موجودم و خواجه ابو الوفا در خوارزم فی شهور سنه خمس و ثلثین و ثمانمایه درگذشت و بعد از آن در آن ولایت مدفون گشت **مولانا کمال الدین حسین خوارزمی** در سلک مشاهیر افاضل زمان حضرت خاقان سعید انتظام داشت از مجالس النفایس که مرقوم قلم گوهر مقرب حضرت خاقانی امیر نظام الدین علیشیر است چنان مستفاد میگردد که مولانا حسین غزلی در سلک نظم کشید که مطلعش اینست بیت ای در همه عالم نهان تو و پیدا تو هم درد دل عاشق هم اصل مداوا تو و طایفه از اجلاف فقهاء خفیه معنی بعضی از ابیات آن غزل را بحسب ظاهر مخالف مسائل فقهی تصور نموده آنجناب را تکفیر کردند و کیفیت را بعرض نواب پایهٔ سریر اعلی رسانیده مذمت مولوی را جهت پرسش آن قضیه از خوارزم بهراة آوردند اما هرچند سعی نمودند مدعای خویش را به ثبوت نتوانستند رسانید و مولانا حسین اعتراضات اعدا را بروجه صواب جواب گفته از آن بلیه خلاص گردید مقصد اقصی در ترجمه مستقصی از جمله مؤلفات مولانا کمال الدین حسین است و فی الواقع آن کتاب بلاغت ایاب در غایت فصاحت و بلاغت نوشته شده اما بعضی از حکایات آن از خللی خالی نیست و شرح مثنوی مولانا جلال الدین محمد رومی نیز از نتایج اقلام بلاغت نظام آن جناب است شهادت مولانا حسین در خوارزم بر زخم طایفهٔ از سپاه اوزبک که بر آن ولایت استیلا یافته بودند فی شهور سنه ... و ثلثین و ثمانمایه بوقوع انجامید قبرش در پایان پای پیر خواجه ابو الوفاست **سید صدر الدین یونس الحسینی** از جملهٔ اجله سادات خراسان بود و همواره در طریق زهد و تقوی سلوک مینمود از جامع فضایل نفسانی شیخ الاسلام سیف الدین احمد تفتازانی چنان استماع افتاده که امیر فخر الدین و نیره شبی حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم بخواب دیده پرسید که یا رسول الله امیر صدر الدین یونس فرزند شما هست یا نی آنحضرت فرمود که بلی فرزند منست و روز دیگر در تعظیم و احترام آن زبدهٔ اولاد خیر الانام بقدر امکان مبالغه نموده مادام که زمام اختیار سرکار وزارت در قبضهٔ اقتدار او بود نگذاشت که هیچکس او

همچنین از اکابر خراسان بر آنجناب تقدیم نماید و سید صدر الدین یونس در شهور سنه ببلده فاخره هرات وفات یافت و از وی یک پسر ماند در غایت پرهیزکاری و دینداری سید معین الدین مرتضی نام و سید معین الدین مرتضی در سنه از عالم انتقال نمود و او را نیز یک پسر بود سید رضی الدین عبد الاول نام علیهما الرحمة والرضوان من الله العلام خواجه صاین الدین علی اصفهانی بوفور فضایل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی موصوف و معروف بود و در انواع فنون مؤلفات عربی و فارسی تصنیف نمود شرح فصوص الحکم و کتاب مفاحص و شرح قصیده ابن فارض از آن جمله است وفات آنجناب بدار السلطنه هراة در چهاردهم ذی الحجه سنه ٨٣٠ بوقوع پیوست مولانا جمال الدین عبد الغفار ولد مولانا جلال الدین یحیی سمرقندی و برادر بزرگتر مولانا کمال الدین عبد الرزاق مورخ بود و در تکمیل علوم دینیه و تحصیل معارف یقینیه بر امثال و اقران فایق و سابق می‌نمود وفاتش در ١٩ ذی حجه سنه مذکوره اتفاق افتاد حضرت ولایت شعار امیر قاسم انوار عظم شأن آن سرور را پایه نقابت عرفان از آن زیاده است که قلم دو زبان شمه از آن درین اوراق بیان تواند کرد و علو مکان آن مرجع اصحاب کرامت و ایقان نه در آن مرتبه است که بنان بیان اندکی از بسیار آن بسالها فراوان در حیز تحریر تواند آورد رباعی عالی گهری که قدوه احرار است و ز نور ضمیر کاشف اسرار است خورشید جمال و مشتری اطوار است بی شبهه امیر قاسم انوار است از نفحات فوایح این نسیمات بمشام جان سالکان طریق ایقان میرسد که امیر قاسم انوار در اوان حال دست ارادت بحضرت هدایت منقبت شیخ صدر الدین اردبیلی داده بود و بعد از چندگاه بصحبت شیخ صدر الدین علی یمنی رسیده بنسبت بدانجناب نیز در شیوه اخلاص سلوک می‌نمود و امیر قاسم بعد از تکمیل کمالات صوری و معنوی از آذربایجان که مولد و منشأ خدام عالی مقامش بود بدار السلطنه هراة تشریف بارشاد فرق عباد مشغولی فرموده بمدت زمانی اکثر اکابر و اعیان خراسان در سلک مریدان آستان هدایت آشیانش انتظام یافتند و درگاه قبله اشتباهش را مرجع و ملاذ خویش دانسته صبح و شام باقدام نیاز بملازمت خادمانش شتافتند و چون آنحضرت با میرزا شاهرخ و اولاد عظامش در غایت استغنا ملاقات می‌نمود و از کمال علو شان چنانچه طمع میداشتند ایشان را تعظیم و احترام نمیفرمود از آن رهگذر غبار ملال بر حاشیه ضمیر میرزا بایسنقر نشست و خاطر بر اخراج آنحضرت قرار داده کمر سعی و اهتمام در میان جان بست اما نتوانست که بی مستمسک بهانه مکنون ضمیر خود را بظهور رساند و چون در سنه ٨٣٠ احمد لر حضرت خاقان سعید را کارد زد بوضوح پیوست که مشار الیه گاهی بملازمت آن مهر سپهر کرامت و در برج امامت میرسید میرزا بایسنقر کیفیت حال بعرض پدر رسانید و رخصت اخراج امیر قاسم انوار حاصل گردانیده ایلچی را بخدام عتبه علیه‌اش پیغام داد لاجرم آنحضرت عزم سفر ماوراء النهر جزم کرده و در آن ایام غزلی در سلک نظم کشید که مطلعش این است بیت ای عاشقان ای عاشقان هنگام آن شد کز جهان مرغ دلم طیران کند بالای هفتم آسمان و مقطع این بیت قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن شکر بطوطی فکن مردار پیش کرکسان و چون امیر قاسم انوار نور الله مرقده بانوار المراحم طی منازل و مراحل فرموده ببلده فاخره سمرقند نزدیک رسید امرا و صدور میرزا الغ بیگ در اندیشه افتادند که آیا از حضرت نقابت منقبت التماس نمایند که جهت ملاقات پادشاه خجسته صفات ببارگاه سلطنت تشریف آورند یا آنکه میرزا الغ بیگ بملازمت سده سنیه امامت برند و چون حضرت امیر بشهر سمرقند درآمدند بحسب اتفاق گذر ایشان بر در ارک افتاده و دانستند که میرزا الغ بیگ آنجاست بی تکلف بقلعه بالا رفته با آنجناب ملاقات فرمودند و میرزا الغ بیگ بشرف دیدار فایض الانوار آن مرجع اولاد سید ابرار علیه الصلوة والسلام من الله الملک الغفار فایز گردید و از زبان گوهربار سخنان درویشانه و کلمات محققانه شنیده در همان مجلس حلقه ارادت در گوش کشید و غاشیه حسن عقیدت بر دوش افکند و چند سال امیر قاسم انوار در کمال جاه و جلال در آن دیار بسر برده در اواخر ایام حیات کرت دیگر خراسان را بنور حضور منور گردانید و در شهور سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه وفات یافته در قصبه خرجرد از ولایت جام مدفون گردید آثار قلم درر نثار آنحضرت دیوان غزلیات مشتمل بر اشعار حقایق صفات در میان فرق انام اشتهار تمام دارد و ایضا مثنوی مختصر انیس العاشقین نام از جمله منظومات آن قدوه اولاد خیر الانام است علیه الرحمة والرضوان من الله الرحیم المستعان مولانا فصیح الدین محمد بن محمد علا بوفور علم و دینداری و فضل و پرهیزکاری از سایر اکابر دیار خراسان امتیاز تمام داشت و همواره بلوازم درس و فتوی پرداخته نقش افاده بر الواح خواطر طلبه علوم می‌نگاشت و با آنکه خاقان سعید چند نوبت از آنجناب التماس قبول مناصب شرعیه نمود اصلا بتکفل امری از آن امور راضی نشد و تعهد نفرمود و مع ذلک حضرت

شاه رخی اکثر قضایای شرعیه را باستصواب آن فاضل افادت آیات فیصل میداد و مادام که از آن جناب استفساری نمی نمود نفاذ حکمی از احکام دینیه
نمی گشت و مولانا فصیح الدین در وقتی که سن شریفش از هشتاد متجاوز بود در بلده فاخره هراة در منتصف جمادی الاخری سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه درگذشت و در گازر
گاه در پایان مرقد معطر مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره مدفون گشت و برادرزاده مولانا فصیح الدین خواجه ابو المکارم
خواجه علاء الملک خانزاده بحیی الملک بنت خانزاده علاء الملک ترمذی بود که از نقبای ترمذ بمزید جاه و جلال ممتاز و مستثنی میبود و خواجه ابو المکارم
با وجود علو نسب بوفور فضل و ادب از سایر مشایخ جام بلکه از اکثر اکابر و صنادید آن ایام امتیاز تمام داشت و بجودت طبع نقاد و حدت ذهن
وقاد موصوف بوده بقلم بلاغت رقم ابیات و منشات فصاحت آیات بر اوراق روزگار می نگاشت و بجود و سخاوت مشهور بود و بمحاسن اخلاق
و کرایم اطوار بر السنه و افواه مذکور و آنجناب را خاقان سعید میرزا شاهرخ در اواخر ایام حیات برسالت بنگاله مامور گردانید و خواجه ابو المکارم
حسب الفرمان بدان خطه که منتهی ممالک هندوستانست شتافت و مضمون رسالت را بابلغ عبارتی بعرض سلطان محمود که حاکم آن دیار بود رسانید و
بر طبق آیه کریمه و ما تدری نفس بای ارض تموت وفات آن خواجه خجسته صفات همدران ولایت دست داد و چون تاریخ آن واقعه راقم حروف را
معلوم نبود خامه سخن گذار تحریر آن زبان نگشود از خواجه ابو المکارم سه پسر ماند خواجه ابو الفتح و خواجه ابو الوفا و خواجه ابو القاسم در شهر بنگاله مدت ملازمت
پدر عالی گهر بودند و همدران ولایات توطن نموده دیگر بوطن مالوف مراجعت نفرمودند اما خواجه ابو الفتح در ولایت جام قایم مقام پدر ذوی
الاحترام گشت و بسبب مکارم اخلاق صیت بزرگی او از فرق فرقدین درگذشت **خواجه محمد اصغر** که از خورشید خاور در اطراف آفاق
اشهر است پسر بزرگتر خواجه ابو الفتح است و آنجناب در ایام شباب در درس مولانا معز الدین شیخ حسین و بعضی دیگر از علمای افادت مآب بتحصیل علوم
محسوس و مفهوم قیام نمود و باندک زمانی بدرجه کمال ترقی نموده قصب السبق از امثال و اقران در ربود و خواجه محمد اصغر اگرچه بشرف سمو نسب و وفور
علم و فضل و حسب اتصاف داشت اما درشت گوی و مزاح دوست بود و همواره بتیغ زبان قلوب طوایف انسان مجروح گردانیده از رنجش ایشان
اندیشه نمی نمود در اوایل ایام جهانبانی خاقان منصور سلطان حسین میرزا در اکثر مجالس زبان بمعاتبات امیر علیشیر میگشاد و بواسطه آن خاقان منصور بجلای
وطن آنجناب فرمان داد بنا بر علی هذا از جانب خراسان بعراق و آذربایجان شتافت و منظور نظر یعقوب سلطان شده التفات و رعایت بسیار یافت
و در شهور سنه تسع و تسعمائه بعد از فوت یعقوب پادشاه خبر فوت امیر علیشیر موجب حدیث حب الوطن عنان بصوب خراسان منعطف گردانید بعد از
وصول روزی چند در دار السلطنه هراة رحل اقامت انداخت و در اواخر ایام حیات بتربت مقدسه جام شتافته در محرم سنه ۹۱ لوای توجه
بعالم آخرت برافراخت خواجه شهاب الدین ابو المکارم نسب شریف آن عمده اکابر و اعاظم بشش واسطه بحضرت شیخ الاسلامی احمد الجامی قدس سره
المتعال میپیوندد و والد ماجد مولانا حمید الدین عتیق الله بن مولانا یحیی نیز در سلک اکابر فضیلت انتما منتظم بود و در زمان فرخنده نشان
چند سال در بلده هراة بلوازم امر احتساب قیام مینمود در شهور سنه ۸۶۳ در صباحی که باداء نماز بامداد مشغولی میکرد داعی حق را لبیک اجابت
گفته در حین سجده روی بجنات عدن آورد و چون یک شعبه از نسب سواد اوراق بمولانا موحی الیه اتصال مییابد خامه مشکین شمامه در تعریف
خدامتش زیاده ازین مبالغه نمی نماید **شیخ زین الدین ابو بکر الخوافی** علیه الرحمة من الله الوافی از جمله اولیاء عظام بمزید تتبع سنن سنیه نبویه علیه
الصلوة والسلام امتیاز تمام داشت و مدتی مدید در ظاهر هراة رتبت بخش محراب بود و همت عالی نهمت بر ارشاد امت میگماشت خلفاء
شیخ نور الدین عبد الرحمن مصری بود و در سلوک طریق ریاضت و معرفت مبالغه نموده بدرجات عالیه ترقی فرمود حضرت خاقان سعید و امرا
و ارکان دولت آن پادشاه صاحب تایید همواره بقدم ارادت ملازمتش میکردند و بصحبت حسب رتبتش بمن خجسته لوازم اعتقاد بجای آوردند
وفاتش در شب یکشنبه دوم شوال سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه بعلت طاعون اتفاق افتاد و نخست در قریه مالین مدفون شد و از آنجا او را بده درویش
آباد نقل کردند و از درویش آباد بجوار عیدگاه هراة بردند و خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی بر سر مزارش عمارت عالی ساخت و هنوز آثار
آن بنا باقیست از حضرت مخدومی ابوی مرحومی امیر خواند محمد استماع افتاده که چون در سال مذکور بلاء وبا در بلده فاخره هراة شیوع یافت
جمعی از اشراف و اعیان بخدمت شیخ بهاء الدین عمر رفتند و التماس نمودند که دعا کرده رفع آن بلیه را از حضرت مجیب الدعوات مسالت نماید شیخ

شیخ او نهاده که فقیر جناب بر بنده قهر است که هر کس دست بجانب وی آرد بر دستش تیر زند و اگر زبان بشفاعت گرداند میشنماید زبانش از کام می افتد
و بشفاعت از مجلس شیخ بهاء الدین عمر و شیخ زین الدین رفته همان سخن در میان آورد و شیخ زین الدین دعا کرد طاعون بر زبانش برآمد و بآن علت وفات
یافت قاضی صدر الدین محمد بن قاضی قطب الدین عبید الله الامامی بعد از فوت پدر بزرگوار خویش مدتی مدید در دار السلطنه هراة و توابع و
مضافات بلوازم امر جلیل القدر قضا قیام مینمود و در فیصل قضایا و فرق برایا طریق امانت و دیانت مسلوک داشته اصلا میل و مداهنه تجویز نمیفرمود و بجودت
طبع و حدت ذهن اتصاف داشت و احیانا اشعار و لغز غریب نظم کرده بر لوح بیان مینگاشت در ششم شوال سنه ۸۳۸ بعلت طاعون در گذشت و در گنبد
گاه بحظیره قضات امامی مدفون گشت مولانا ضیاء الدین نور الله الخواندی عالمی نحریر و فاضلی روشن ضمیر بود و سالها در مسجد جامع بلده هراة بامر پیشنمازی
و خطابت مشغولی مینمود و مشهور است که قوت عربیت و بلاغت آنجناب بمرتبه بود که هر جمعه در آن مسجد جامع خطبه غیر مکرر انشا کرده بسمع خلایق میرسانید
و او نیز در سنه مذکوره بمرض طاعون گرفتار گشته جان شیرین بر افشاند قبرش در گازرگاه است و در پایان پای مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری
متصل بمقبره جناب معظم الیهما مولانا فصیح الدین محمد علاء رحمهما الله تعالی مولانا جلال الدین محمد قاینی واعظی متورع و فاضلی متدین بود و چند
گاه در بلده فاخره هراة بلوازم امر احتساب قیام مینمود و در صنعت حدیث از شیخ محمد جزری داشت و همواره نقش افاده بر الواح خواطر طلبه حدیث
مینگاشت و در سنه مذکوره چون مردم از وبا گریزان گشته از شهر بیرون میرفتند آنجناب آن طایفه را منع میکرد و بالاخره علت طاعون بر وی مستولی شده
روی بعالم آخرت آورد مدفنش قریب خیابانست و از آثار او مدرسه ایست در جانب جنوب مسجد جامع هرات مشهور بمدرسه پیش بر مولانا شمس
الدین محمد اوحد مدرس مدرسه سبز امام و پیشنماز و خطیب مسجد جامع مهد علیا گوهرشاد آغا بود و در سنه مذکوره بمرض طاعون از عالم فانی
شیخ ابو سعید بن شیخ شمس الدین بن قاضی جلال الدین محمود الامامی برادرزاده قاضی قطب الدین عبید الله بود و در سنه مذکوره بعلت مسطوره از
جهان فانی رحلت فرمود خواجه عبد القادر گوینده در انواع فضایل بنصاب کامل حاصل داشت و در علم موسیقی و ادوار هیچکس از ابناء روزگار
با وی خیال مساوات بپیرامن خاطر نمیگذرانید و در علم قرائت و شعر و خط نهایت ماهر بود و در نوشتن کتابه بقاع خیر ید بیضا مینمود و در اوایل
حال بدار السلام بغداد در مصاحبت سلطان احمد جلایر بسر میبرد و سلطان از وی بسیار عزیز میداشت و پیوسته التفات بسیار اظهار میکرد و چون فراش
قضا و قدر بساط دولت سلطنت سلطان احمد جلایر را در نوشتند خواجه عبد القادر در سلک مصاحبان و ملازمان میرزا میرانشاه انتظام یافت و
پرتو انوار طلعت شاهزاده عالی منزلت بر وجنات احوالش تافت از مجالس النفایس چنان معلوم میشود که در آن اوقات که میرزا میرانشاه جهت ضبط
مرتکب امور نالایق میشد و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بتادیب او و اتباعش نهاد همت ساخته بقتل ندماء شاهزاده امر فرمود خواجه عبد القادر
مجال یافته بگریخت و بعد از چندگاه در لباس قلندران بنزدیک بارگاه سپهر اشتباه شتافته چون چشم حضرت صاحبقرانی بر وی افتاد بآواز بلند خواندن
قرآن آغاز کرد و از مشاهده این حالت خسرو جمشید منزلت متبسم گشته این مصرع بر زبان راند که ع ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد آنگاه قامت قابلیت
خواجه بخلعت عفو و احسان آرایش داده ابواب تربیت و رعایت بر روی روزگارش بگشاد و خواجه عبد القادر بعد از فوت صاحبقران گیتی
ستان در ملازمت پادشاه عالمیان شاهرخ سلطان بسر میبرد تا در شهور [illegible] بواسطه عارضه طاعون آهنگ سفر آخرت کرد سید نور الدین
محمد بن الامیر الکبیر الشهیر سید شریف الدین علی الجرجانی بعلو نسب و شرف حسب و محاسن آداب و مکارم اخلاق موصوف و معروف بود و در سنه
ثمان و ثلثین و ثمانمائه در خطه شیراز بجنات قدس انتقال فرمود مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شیخ علی بصفت ورع و دینداری و تقوی و
پرهیزکاری اتصاف تمام داشت و پیوسته بسرانجام امور اهل اسلام قیام مینمود و نقش خیرخواهی بر صحیفه ضمیر صغیر و کبیر مینگاشت در مطلع سعدین مذکور است
که مولانا شیخ علی بموقف عرض خاقان سعید رسانید که احداث صابون خانه بدعتست و منع مسلمانان از آن امر نامشروع آنحضرت و در آن باب چندی
[illegible] مولانا در حضور پادشاه روی آسمان کرده گفت خدایا مپسند که حکم تو [illegible] و این سخن [illegible] خاقان سعید [illegible]
[illegible] صابون خانه [illegible] صابون [illegible] مولانا [illegible]
[illegible] وفات [illegible] سال بود استاد قوام الدین معمار شیرازی [illegible]

نسخه صد و بیست سال

زمان و مرجع معماران دوران بود و از جملهٔ آثار آن استاد نادره کار در دار السلطنهٔ هراة عمارات عالیات مهد علیا گوهرشاد آغا است حکایت
و بر السنه و افواه مذکور که نوبتی حضرت خاقان سعید بسبب عمارتی از استاد قوام الدین رنجیده مدت یکسال او را از حضرت دور ساخت و در آن ایام بنابرآنکه عالمپناه
و چون استاد در علم نجوم نیز ماهر بود تقویمی استخراج کرده بعد از آنکه اجازت ملازمت یافت آن را پیش برد حضرت خاقان سعید تبسم نموده این بیت بر وی خواند
که بیت تو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی انهدام بنای حیات استاد قوام الدین در غرهٔ شعبان سنه ۸۴۲ اتفاق افتاد مولانا عماد
الدین عبد العزیز ابهری سرآمد علماء روزگار و اعلم فضلاء بفصاحت و ذکا مشهور بود و اکثر اوقات زندگانی بعزم گزاردن حج اسلام و دریافت
سعادت زیارت حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام از خراسان توجه فرمود و بعد از ادراک آن دولت عظمی مراجعت از یثرب و بطحا نزدیک به
ولایت شام در قریهٔ علا بتاریخ ۱۹ رجب سنه ۸۴۳ رخت بعالم بقا کشید مولانا یحیی سیبک در سلک افاضل دیار خراسان انتظام داشت و همواره
بقلم گوهر نگار نقش تالیف و تصنیف بر ورق روزگار می نگاشت منشورات بلاغت صفاتش در غایت جمال انگیز است و منظومات لطافت آیاتش بد
نهایت رنگ آمیزی چنانچه در مجالس النفایس مسطور است مولانا یحیی نخست تفاحی تخلص میکرد و بعد از آن تفاحی را بفتاحی مبدل ساخت و خماری و اسراری نیز
تخلصهای آنجناب است از غزلی که فتاحی تخلص نموده این بیت بخاطر بود و ثبت افتاد بیت ای که دور لاله ساغر خالی از می میکنی رفت عمر این داغ حسرت
را مداوا کی میکنی همچو بلبل تا بکی بر خواب در پرده مرغ روح از شاخسار عمر تا کی میکنی و از جملهٔ غزلهائی که اسراری تخلص فرموده غزلیست که در تتبع
خواجه حافظ شیرازی گفته و این بیت از آن غزل است بیت از ته برگ کتب قرآن تیره شد ای نیکبخت تا بر دو پنج نهال عقل و ایمان شما و از جملهٔ رسایل منظومهٔ مولانا
یحیی یکی تعبیر خوابست و آن رساله را باین بیت افتتاح کرده بیت ای برون وصفت ز تعبیر و کلام داور بیدار و حی لاینام و از مؤلفات شریف آن
فاضل پسندیده صفات شبستان خیال و حسن و دلست مشهور است و بسیاری از نکات غریب در آن دو نسخه مسطور و وفاتش در سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه اتفاق
افتاد مولانا شرف الدین علی الیزدی اشرف فضلاء ایران و الطف علماء دوران بود و بکمال دانش و بحوزی علم گشته و بکمال فطنت و هنر
پروری از امثال و اقران در گذشته عقود منثوراتش کامثال اللؤلؤ المکنون فرح بخش خاطر و درر منظوماتش در نظر دیده وران منتصر بهتر از عقود جواهر ثمین
روشن روان تیز زبان و بلند قدر محفل فروز انجمن آرای و سرفراز و مولانا شرف الدین علی همواره در فارس و عراق نزد سلاطین عظام معزز و
محترم میبود و بتعلیم لطایف نگار مؤلفات بدایع آثار بر صحایف روزگار و اوراق لیل و نهار تحریر مینمود از آنجمله یکی کتاب بلاغت ایاب ظفرنامه است
که باعتقاد راقم حروف در فن تاریخ بلطافت و نظافت آن و باسلوب فارسی نسخه مکتوب نیست و آن کتاب شریف بواسطهٔ حسن اهتمام میرزا ابراهیم
سلطان در شهور سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه باتمام رسیده چنانچه کلام صنف فی شیراز بحساب جمل از آن سال خبر میدهد و حلل مطرز و منتخب آن در فن
معما و لغز و شرح قصیدهٔ برده و کنه المراد در علم وفق اعداد از جملهٔ نتایج اقلام بلاغت نظام آن فاضل عالیمقام است و وفاتش در تفت یزد در شهور
سنه ۸۵۸ اتفاق افتاد و در خانقاهی که مسکنش بود مدفون شد مولانا شهاب الدین عبد الرحمن لسان ولد مولانا عبد الله بود و نسبش از جانب
مادر بقدوة المتبحرین فخر الملة و الدین الرازی می پیوست و مولانا شهاب الدین مدتی در کمال اعتبار و احترام ملازمت حضرت خاقان سعید مینمود و بیمن
عاطفت آنحضرت آنجناب را چندان تمول حاصل گشت که هزار غلام زر خرید داشت باقی اشیا را برین قیاس باید کرد از جملهٔ آثار مولانا شهاب الدین
حمامی است که در میان بازار ملک ساخته و کاروان سرائی که در بازار فیروز آباد طرح انداخته اند نقلست اتفاق افتاده که در روزیکه حمام مذکور باتمام
رسید و مولانا بآنجا در آمد یکی از مصاحبان که همراه بود پرسید که درین حمام چه مبلغ خرج شده است جواب داد که هشت دینار آنشخص متعجب بوده از حقیقت این
سخن استکشاف نمود مولانا گفت غلامان من بنای این حمام را ساخته اند و سایر ممالیک پیشه ور مصالح آن را ترتیب نموده و بنابرآنکه غلام طبقی
گر غلامان دی روز هشت دینار دادم که بتکثیر ثواب این عمارت را طلی کردند وفات مولانا شهاب الدین در روز سه شنبه ۸ جمادی الاخری سنه ۸۵۷
اتفاق افتاد و مدت عمرش شصت و سه سال بود مولانا جلال الدین عبد الرحیم صدر برادر اعیانی مولانا شهاب الدین بود و در ولایت
فضیلت و اقتدار بصدارت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله قیام مینمود و از فنون فضایل و کمالات بهرهٔ تمام داشت و همواره نقش تربیت طالبان
از صفحات علماء صحیفهٔ ضمیر مینگاشت و چون مولانا جلال الدین ترک منصب آبا و اجداد گفته شرف ملازمت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله اختیار

حمایت نموده کسوت حیا بمیان بسر برده در غایت تجمل و حشمت سلوک می کرد میرزا الغ بیگ تعبیر فرمود که جمال حالش بحلیهٔ علم و دانش محلی نیست بنابرآن
طریقهٔ خدمت اختیار نموده از چه جهت نسبت بجناب صدارت منقبت بد مزاج شده روزی بملاحظهٔ آنکه او را امتحانی نماید صحیفهٔ مشتمل بر بعضی از مسایل علم ریاضی
و هیأت بوی داده گفت مرا درین سخن دغدغه ایست و این فن بمورونی نیست لایق آنکه مطالعه نموده رفع آن شبهه نمائی و مولانا لحظهٔ در آن صحیفه نگریسته
و سخن اعدل العلوم فرموده از میرزا الغ بیگ پرسید تردّدی که در خاطر اشرف اعلی افتاده در اصل نخست یا وقتی که بر ضمیر انور گذشته آنحضرت جواب داد که مرا
درین سخن شبهه روی نموده مولانا گفت بفرمائید میرزا الغ بیگ آنچه بخاطرش رسیده بود تقریر کرد مولانا جلال الدین آن دغدغه را بتقریر دلپذیر جواب گفت
چنانچه میرزا الغ بیگ بر جودت طبع او اطلاع یافته مراسم تحسین بتقدیم رسانید مدت حیاتش مانند پدر و برادر شصت و سه سال بود میر مرتضی
صحاف در کمال ورع و تقوی بود و در اواسط زمان حضرت خاقان سعید بشرکت مولانا عبدالجلیل قاینی تعهد منصب احتساب نمود و پادشاه شریعت
پرور دست تصدی او را بتمشیت آن امر خطیر قوی ساخت تا در خانهٔ هر کس از امرا و ارکان دولت شراب یافت بر خاک ریخته سبوی خمها را
برانداخت و چون نوبت بشرابخانهٔ شاهزادگان عظام رسید جناب مرتضوی و خدمت مولوی از کشته شدن اندیشیده در شهور سنهٔ [illegible] بعرض
حضرت خاقانی رسانیدند که [illegible] معدلت و شریعت پروری خدام آستان شهریاری مستی جز در چشم مشکین جانان ختائی مشاهده نمی توان کرد اما خمخانهای
شاهزادگان سعادت انتما میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله از شراب ناب مالامالست و اندیشهٔ وصول بآنجا جهت ریختن شراب امری محال ع
آنجا که شمال و زد و یا صبا رسد پادشاه اسلام بعد از شنیدن این کلام بنفس نفیس سوار شده بدر شرابخانهٔ آن دو شاهزاده تشریف برد و سید مرتضی
و مولانا عبدالجلیل را فرمود تا با محتسبان [?] خود باندرون رفته تمامی شرابها را ریختند و بسیاری بادهٔ حمرا در آن خمخانها بمثابهٔ بود که از شراب ناب جوئی از
یاقوت مذاب در میان کوچه روان گشت و رندان می پرست از استشمام رایحهٔ آن از دست رفته در غایت حسرت کلمهٔ یا لیتنی کنت ترابا بر
زبان ایشان گذشت نقلست که بعد ازین واقعه بچندگاه میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر در قریهٔ از بلوکات هراة شرابخانه طرح انداخت و صباحی
که شاهزاده در پای تخت جد بزرگوار خویش ایستاده بود سید مرتضی پیش رفته بعرض رسانید که بعضی از شاهزادگان داعیه دارند که در بلوکات
شرابخانه سازند حضرت خاقان سعید فرمود که هر کس برین امر اقدام نماید بفرمائیم تا دیدهٔ او را از چشمخانه بیرون کشند میرزا محمد که این تهدید شنید از سر آن اندیشه
درگذشت و پس از روزی چند به پل مالان رفته در کنار هری رود بخلط [?] بترع بادهٔ خوشگوار مشغول گشت در آن اثنا بر ملازمان غضب فرموده بدست
قهر شمشیر از نیام برکشید و آن جماعت گریزان شده شاهزاده از عقب ایشان اسب برانگیخت قضارا در آن وقت سید مرتضی جهت مهمی متوجه پل مالان بود
بیکبار نگاه چشمش بر میرزا محمد افتاد که در غایت خشم شمشیری برهنه در دست متوجه اوست لاجرم بر هلاکت خویش متیقن شده از مرکب فرود آمده کلمهٔ
توحید بر زبان رانده بایستاد اما میرزا محمد چون جناب مرتضوی را بدان حال دید شمشیر در غلاف کرد و از اسب پیاده شده زبان بادای سلام گشاد و
گفت سید تو می پنداری که من مسلمان نیستم و حکم شریعت را گردن نمی نهم اکنون بیا و مرا تعزیر کن سید آنحضرت را دعای خیر گفته فرمود که تعزیر شما همین
بس است که از اسب فرود آمدید و طریقهٔ انقیاد و تسلیم بجای آوردید غرض از عرض این حکایت آنکه چون در آن زمان سلاطین عالیشان را باین مرتبه در ترویج
ملت بیضا و نفاذ احکام شریعت غرا می کوشیدند لاجرم ساحت مملکت بیمن وسعت می گرفت و ساحت فساحت ریاض دولت صفت خضرت
و نضارت می پذیرفت رباعی سرسبزی نهال سعادت بباغ ملک بی رشحهٔ عیون شرایع طمع مدار لیکن زلال چشمهٔ دین کی شود روان بی یاری سیاست
شاهان کامکار مولانا کاتبی نیشابوری محمد بن عبدالله نام داشت و از جمیع شعرا در زمان حضرت خاقان سعید بلطف طبع و حدت ذهن ممتاز
و مستثنی بود و در تمامی اسالیب نظم معانی غریبه درج مینمود بتخصیص در قصاید دیوان غزلیاتش بغایت مشهور است و در اکثر قصاید کثیرة الفوایدش بنام
شاهرخ و میرزا بایسنقر مسطور رسالهٔ تجنیسات و ذوالبحرین و ذوالقافیتین و حسن و عشق و ناظر و منظور و بهرام و گل اندام و محب و محبوب از جملهٔ مثنویات آن
شاعر شیرین کلام است و ابیات و حکایات این رسایل در غایت لطافت و انتظام مولانا کاتبی در شهور سنهٔ [illegible] در ولایت استراباد بمرض وبا
مبتلا گشته ببستر ناتوانی افتاد و در حال [illegible] این قطعه نظم کرده زبان به بیان آن بگشاد قطعه آتش قهر وبا گر دید ناگاه از خراب استرابادی که
جان کش بود خویش بوقر خشک [illegible] آمده از بیرون با هیچکس زنده نماند آتش اندیشه [illegible] ترود خشک با باشو و الی ولایت

وفات مولانا مذکور در سنهٔ [illegible] دست داد

ابیورد بود و در نخست خاوری تخلص مینمود ناگاه جذبه بوی رسیده و مدتی سر و پای برهنه در کوه و صحراها میگردید چون نوبت دیگر بحال خویش آمد شعر و انشا را تحصیل
کرده و پیوسته بمدح میرزا بایسنقر قصاید غرا بنظم می‌آورد و گاهی بگفتن غزل نیز میل میفرمود و زبان بادراک معانی غزل آمیز میگشود و چون ایام عمرش بهشتاد رسید [illegible]
گشت در سنه [illegible] بابیورد در گذشت این مطلع از اشعار اوست که بیت عنبرت خال و رخت ورد و خطت ریحانست دهنت غنچه و دندان دُر و لب
مرجانست مولانا محمود عارفی که از مشاهیر شعرا زمان حضرت خاقانی بود و ملقب بسلمان ثانی دیوان غزلیاتش مشهور است و این مطلع در
اوراق مسطور که بیت عهد کردم که نیایم بدر از میخانه تا بآن دم که مرا پر شود پیمانه و از جمله مثنویات مولانا عارفی گوی و چوگانست که نظمی است در کمال
جودت و این سه بیت در تعریف اسب از آن کتابست نظم چون گوی سپهر گردگردی میدان میدان چو گوی جستی هرگاه که در عرق شدی غرق باران
بودی و در میان برق آورده صرصر از دم او بگرفته آذر از سم او وفاتش در سنه [illegible] بدار السلطنه هراة اتفاق افتاد امیر شاهی موسوم
بآق ملک بود و چون نسبش بسربداران سبزوار می‌پیوست و مذهب شیعه داشت شاهی تخلص مینمود نوبتی میرزا بایسنقر او را طلبیده فرمود که مناسب آنست
که این تخلص را بگذاری و در اشعار خود تخلص دیگر مرسل سازی امیر شاهی این معنی را قبول نکرد بنابران حضرت بایسنقری آن مهر سپهر سخنوری کم التفاتی آغاز نهاد
گویند که روزی امیر شاهی باتفاق جمعی از ابنا جنس بدرگاه آن پادشاه عالیجاه رفت و میرزا بایسنقر آن جمع را طلبیده امیر شاهی را بار نداد امیر شاهی
در آن باب این غزل گفته نزد آنحضرت فرستاد غزل ای که در بزم طرب جام بما دم میزنی خون دل ما خورده چند از عاشقی دم میزنی حیف از آن ماهی
که با اهل تنعم میکنی صنایع آن تیری که بر دلهای بیغم میزنی باز کن از خواب ناز آن نرگس رعنا که عمر میرود چون دور گل تا چشم بر هم میزنی میگشایی
طره و دلها بغارت میبری مینمائی چهره و آتش بعالم میزنی میکنی محروم از این در شاهی درمانده را دست رد بر سینه یاران محرم میزنی از ثقات
استماع افتاد که امیر شاهی در مدت حیات دوازده هزار بیت در سلک نظم کشید و از آنجمله هزار بیت که حالا در میان فضلا مشهور است دیوان
ساخته تتمه را باب ابطال بشست و فی الواقع آن هزار بیت مطبوع طبایع جمیع افاضل عالم و مقبول ضمایر تمامی اکابر فضلای بنی آدم افتاده و تا غایت هرکس
بمطالع آن اشعار بدایع آثار فایز شده زبان بتعریف و تحسین گشاده انتقال امیر شاهی بجوار مغفرت الهی در ولایت استراباد فی سنه ۸۵۷ روی نمود و نعش
او را بسبزوار برده در مقبره آبا و اجدادش دفن کردند خواجه اوحد سبزواری در مرثیه آن فارس میدان سخنگذاری مرثیه گفته که یک بیت از آن اینست
بیت گو شود زیر و زبر [illegible] و هم سبزوار زانکه شهر شاه بی شاهی نمی آید بکار مولانا شمس الدین الهروی شاگرد مولانا معروف خطاط
بود و بیمن تربیت میرزا بایسنقر در حسن خط بمرتبه ترقی نمود که بسیاری از خطوط خویش را بنام یاقوت مستعصمی کرده و مهجران نکته دان این معنی را قبول فرمودند
مولانا جعفر تبریزی در تحریر انواع خطوط درجه کمال حاصل داشت بتخصیص در نسخ تعلیق و مولانا اظهر و مولانا شهاب الدین عبدالله قدس سره و
مولانا شیخ محمود که آن جماعت ابن مقله صیرفی وقت و یاقوت زمان خویش بودند در شاگردی مولانا جعفر بآن مرتبه رسیدند راقم حروف گوید که چون سمت ارجمند
افاضل زمان خجسته نشان خاقان عالی مکان شاه رخ سلطان در سلک بیان انتظام یافت وقت آن شد که خامه سخندان در تحریر و تقریر وقایع ایام
پادشاهی اولاد آن پادشاه سعید مغفور شروع نماید و ذیل این جزو را بذکر مجملی از احوال سایر سلاطین آن دودمان دولت قرین بیاراید و من الله الاعانة
والتوفیق **ذکر رکن السلطنة والخلافة میرزا علاء الدوله** اختر نوربخش برج نامداری و گوهر شب افروز درج کامکاری میرزا علاء الدوله
که اکبر اولاد میرزا بایسنقر بود بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب و صورت خوب و سیرت مرغوب از سایر شاهزادگان خاقان تیموری ممتاز و مستثنی مینمود و
ذات حمیده صفاتش بعدل و انصاف مایل و وجود فایض الجودش بصفت موصوف بحسن کردار و لطف شمایل اما آنجناب بتمهید اساس عیش و عشرت و انبساط
بساط لهو و مسرت شغف و رغبت تمام داشت و از رسوم جلادت و جهانگیری عاری بوده غیر خیال شرب می گلرنگ و استماع آواز دف
و چنگ نقشی بر لوح ضمیر منیر نمیگاشت مع ذلک حضرت خاقان سعید بعد از فوت میرزا بایسنقر او را بامارت دیوان اعلی نصب کرده زمام امور ملک
و مال من حیث الاستقلال در قبضه اقتدارش نهاد و شاهزاده بموجب کلمه الولد الاکبر یقتدی بآبائه الغر عمل نموده ابواب لطف و احسان بر روی
روزگار طبقات انسان بگشاد و در وقتی که حضرت خاقان سعید بنابر [illegible] حضرت [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible] عراق [illegible]
میرزا علاء الدوله را [illegible] بدار السلطنه هراة قایم مقام خود گذاشت و چون حضرت خاقانی [illegible]

فانی بعالم جاودانی انتقال نمود و میرزا علاء الدوله بحبال استقلال بر تخت سلطنت و اقبال نشسته ابواب خزاین بر روی امرا و لشکریان برگشود نسبت در گنج گشاد و لشکر را
بخواند و سپاهیان زر و سیم و گوهر فشاند و بعد از آنکه آن شاهزاده مدت یکسال در کمال دولت و کامرانی اوقات گذرانید در سنهٔ اثنی و خمسین و ثمانمائه در منزل ترناب
از دست برادر سپاه میرزا الغ بیک گورکان منهزم شد و باستراباد خرامید و چند ماه در ظل حمایت برادر خوردتر میرزا بابر بسر برد و در اواخر سنهٔ مذکوره
که میرزا بابر دار السلطنه هراة را تسخیر نمود میرزا علاء الدوله را با پسرش میرزا ابراهیم گرفته حبس فرمود و بعد از چندگاه آنجناب از حبس گریخته بعراق نزد میرزا
سلطان محمد رفت و در روزی که میرزا سلطان محمد در چناران کشته گشت میرزا بابر فرمود که میرزا علاء الدوله را میل کشند اما شخصی که مباشر آن فعل شنیع
بود میل آتشین بر وجهی در دیدهٔ جهان بین آن قرة العین سلطنت کشید که آسیبی بقوت باصره اش نرسید لاجرم بعد از چند روز از اردوی برادر بگریخت و مدتی مدید
در اطراف عالم سرگردان بود و چند نوبت دیگر با برادران و اقربا بمقابله و مقاتله قیام نمود اما در هیچ معرکه ظفر نیافت و در اوایل سنهٔ خمس و ستین و ثمانمائه بر
کنار دریای قلزم و در خانهٔ ملک سپتون رستمداری جهان عزیمت بعالم آخرت تافت ملازمان نعش او را بهراة بردند و در تربت المغفرة مهد علیا گوهر
شاد آغا بخاک سپردند منصب وزارتش تعلق بخواجه غیاث الدین پیر احمد میداشت و در ایام دولتش مولانا جلال الدین لسان رایت صدارت
می افراشت **ذکر میرزا الغ بیک گورکان** میرزا الغ بیک که محمد ترغای نام داشت پادشاهی بکثرت فضیلت و هنرپروری از سایر
اولاد حضرت خاقان سعید ممتاز و بوفور عدالت و دادگستری از تمامی امثال و اقران منفرد دانش جالینوس با حشمت کیکاوس جمع فرموده و در سایر فنون
خصوصاً علم ریاضی و نجوم در آن زمان عدیل و نظیر او کسی نبود و قرآن مجید را بقراءات سبعه یاد داشت و پیوسته همت بر تربیت و رعایت اهل فضل و کمال
میگماشت و چنانچه در ضمن احوال صاحبقران سمت گذارش یافت ولادت باسعادت آن پادشاه حکمت پناه در روز یکشنبه نوزدهم ماه
جمادی الاولی سنهٔ ۷۹۶ در قلعهٔ سلطانیه روی نمود و چون سن شریفش بیازده سالگی رسید حضرت صاحبقرانی بجهان جاودانی انتقال نمود و جناب الغ بیگی
در ظل تربیت والد بزرگوار خویش بسر میبرد تا در سنهٔ ۸۱۴ بایالت ولایت ماوراء النهر سرافراز گشت و بیمن معدلت و رعیت پروری باندک زمانی
آن مملکت را در معموری بمرتبهٔ رسانید که برتبت از سپهر برین درگذشت و در سنهٔ ۸۲۳ آنحضرت بی مانند در وسط بلدهٔ فاخرهٔ سمرقند مدرسهٔ رفیع و خانقاهی
منیع بنا نموده باتمام رسانید و بسیاری از مزارع و قری و مستغلات فواید انتما بر آن بقاع وقف گردانید و همچنین فرمان داد که استادان کاردان
در ظاهر آن بلدهٔ فردوس نشان رصدی بنیاد نهادند و بطلمیوس ثانی مولانا غیاث الدین جمشید و جامع کمالات انسانی مولانا معین الدین کاشی
در ترتیب آن بنا داد سعی و اهتمام دادند و از نتایج آن رصد زیجی مرتب گشت که آن را زیج جدید گورکانی گویند و اکنون اکثر تقاویم را از آن زیج استخراج
نمایند و میرزا الغ بیک گورکان در ایام ایالت پدر بزرگوار در کمال اقتدار روزگار فرخنده آثار میگذرانید و بعد از استماع خبر فوت آنحضرت متصدی
امر جهانبانی گشته لوای جهانگشا بصوب خراسان برافراشت اگرچه بر میرزا علاء الدوله غلبه کرده خراسان را فتح نمود اما آنرا نگاه نتوانست داشت
و چون ایام حیات و اوان کامرانی جناب الغ بیگی بنهایت انجامید پسرش میرزا عبد اللطیف مخالفت پدر را پیش نهاد همت گردانید و بر آنجناب
غالب گشته بر تخت سمرقند تمکن یافت و میرزا الغ بیک در سنهٔ ثلث و خمسین و ثمانمائه بحکم فرزند ناخردمند شربت شهادت چشیده بریاض عقبی شتافت
خواجه ناصر الدین نصر الله خوافی و سید عماد الدین بن سید زین العابدین جنابذی در سلک وزرای میرزا الغ بیک انتظام داشتند و بقدر امکان نقش
کفایت و کاردانی بر اوراق روزگار آن پادشاه معدلت شعار می نگاشتند **گفتار در بیان عبور میرزا الغ بیک گورکان از
آب آمویه و نجات یافتن میرزا عبد اللطیف از حبس میرزا علاء الدوله** میرزا الغ بیک چون در سمرقند فردوس مانند از وفات
خاقان سعادتمند خبر یافت روزی چند براسم تعزیت و سوگواری قیام نمود و بختمات کلام ملک علام و اطعام فقرا و ایتام اقدام فرمود و بنا
بر آنکه از اولاد صلبی خاقان مغفور دیگری در سلک احیا انتظام نداشت جناب الغ بیگی تمامی ممالک آنحضرت را ملک خود میپنداشت لاجرم بعد از
اقامت لوازم مصیبت سپاه ماوراء النهر و ترکستان را جمع آورده بعزم تسخیر خراسان نهضت کرد و کنار جیحون را معسکر همایون ساخته در آن منزل استماع
نمود که میرزا بابر ولد میرزا محمد جوکی که ولایت ارهنگ و سالی سرای و ختلانات بسورغال او بود و خبر واقعهٔ هایلهٔ خاقانی را شنوده دست بخیال
استقلال بحدود بلخ و شبرغان و قندز و بقلان را ضبط فرموده بنا بر آن طریقهٔ رعایت حزم مقتضی آن گشت که میرزا الغ بیک رسل و رسایل متعاقب

و متواتر نزد شاهزاده فرستاده او را بعز مصاهرت خویش وعده داد تا از مقام سرکشی گذشته روی باردوی عم بزرگوار نهاد و پس از وصول بروزی چند آثار
غدر و فریب از ناصیهٔ حالش لایح گردید و میرزا الغ بیک او را گرفته مقید بسمرقند ارسال داشت آنگاه بدولت و اقبال آفتاب آسا توجه گذشته در حدود بلخ
رایت استقلال برافراشت و در آن اثنا قضیهٔ شبیخون نیشاپور و گرفتاری میرزا عبد اللطیف اشتهار یافت و میرزا الغ بیک در باب حرکت و سکون با امرا
و نوئینان قرعهٔ مشورت در میان انداخت پس از قیل و قال رای اشرف اعلی بر آن قرار گرفت که تا میرزا علاء الدوله از در صلح و صفا در آید تا گوهر کان
پادشاهی از قلعهٔ هرات مانند لعل از کوه بدخشان بیرون آید و مولانا میرک محمود را که بعالی منصب صدارت مشرف بود برسم رسالت نزد برادرزاده
ارسال نمود و در باب تمهید اساس وفاق و قطع شجر نفاق فصلی مشبع پیغام فرمود و در آن ولا میرزا علاء الدوله با عساکر ظفرمآب بعزم رزم سپاه
سمرقند تا کنار آب مرغاب آمده بود و بعد از وصول جناب صدارت ایاب خبر نهضت میرزا ابو القاسم بابر از طرف جرجان بصوب خراسان در
اردوی میرزا علاء الدوله سمت شیوع پذیرفت و شاهزاده از دو جانب دریای بلا را متوجه خود دیده سخنان میرک محمود را بعز قبول اقران داد
و بدار السلطنهٔ هرات بازگشته میرزا عبد اللطیف را مخلّی و محترم نزد عم بزرگوار گسیل فرمود و او در حدود بلخ بملاقات والد ماجد خویش سرافراز گشته
میرزا الغ بیک فرزند نیک پیوند را بلکه دشمن جان گسل را در آغوش مهربانی کشیده و زبان بتسلی خاطرش گشاده بلخ را برسم سیورغال بدو ارزانی داشت آنگاه رایت
مراجعت بصوب سمرقند برافراشت

ذکر شمهٔ از حال میرزا ابو القاسم بابر ولد کهتر غیاث السلطنة و الدین میرزا بایسنغر

میرزا ابو القاسم بابر پادشاهی بود بلطف طبع و حسن خلق موصوف و طبعش ببساط عیش و نشاط بغایت مشغوف از غایت تواضع و کسر نفس در
مدت سلطنت بر تخت ننشست و از کمال مکارم اخلاق و لطافت طینت هرگز سخنی درشت خاطر مجلسی را نخست و در میدان رزم هژبری بود خنجر
گذار و در مجلس بزم ابری گوهرنثار و در نور سخاوت زر تمام عیار و خزف بی مقدار در نظرش یکسان بود و بواسطهٔ علو همت حاصل بحر و کان ببخشش یکروزهٔ او وفا نمود

رباعی

دیده دریا بخشش پیوسته او / زد کف خجلت بروی از دست او
با کفش گوهر ز دعوی هیچ هیچ / زانکه نبود در کفش جز باد هیچ

و میرزا ابو القاسم
بابر در زمان حضرت خاقان سعید بنسبت برادران خویش میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد بغایت بی اعتبار بود و بمجرد مواجبی که جهت او تعیین کرده
بودند اوقات گذرانیده بر جفای ایام صبر مینمود و چون بساط زندگانی حضرت خاقانی بدست تقدیر سبحانی در ولایت ری طی شد آنجناب به
همراهی میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بصوب خراسان در حرکت آمد و چون به بسطام رسید قاصدان امیر هندوکه در آن سال بموجب فرمان
خاقان سعید مغفور در جرجان قشلاق نموده بود بشرف ملاقات شاهزاده فایز گشتند و او را بسلطنت مملکت مازندران نوید داده بدانجانب
بردند و امیر هندوکه لوازم استقبال بجای آورده خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و باقی اسباب پادشاهی پیشکش کرد و مستحسن و مقبول افتاده آن مملکت
در قبضهٔ اقتدار میرزا بابر قرار یافت و در سنهٔ ثلث و خمسین و ثمانمائه میرزا بابر خراسان را نیز مفتوح ساخته چنانچه رایت دولتش بر وجنات احوال متوطنان
دار السلطنهٔ هرات تافت و در سنهٔ خمس و خمسین و ثمانمائه در موضع چناران با برادر خود میرزا سلطان محمد حرب کرده او را اسیر ساخت و چهرهٔ خوشی را
از لوح دل آن بآب ختم شسته بنیاد حیاتش را برانداخت آنگاه بعراق عجم و فارس رفته آن ولایات را نیز در حیز تسخیر کشید و حکام نصب کرده بخراسان باز
گردید و وفات میرزا بابر در چاشتگاه روز سه شنبه بیست و پنجم ربیع الآخر سنه ستین و ثمانمائه در مشهد مقدسهٔ رضویه علی راقدها التحف الصلوة و التحیة
روی نمود و از بدایت جهانبانی او تا آخر ایام زندگانی ده سال بود و در امر وزارت میرزا ابو القاسم بابر خواجه وجیه الدین اسمعیل سمنانی و
خواجه قطب الدین طاوس دخل داشتند و در ایام دولتش شیخ زاده میر قوام الدین و مولانا محمد بخاری بمعماری رایت صدارت می افراشتند

گفتار در بیان وقوع مصالحه میان میرزا علاء الدوله و میرزا ابو القاسم بابر و ذکر فتح ساری و تولد میرزا شاه محمود بهادر

نسخه: محمود

چون میرزا بابر از ضبط مملکت جرجان فراغت یافت باقتضای غایت همت عنان یکران بطرف ولایات خراسان تافت و با لشکری چون دریای جوشان بولایت
خبوشان رسیده مستعد حرب و پیکار بایستاد و میرزا علاء الدوله را خبر شده و با میرزا الغ بیک گورکان چنانچه مذکور شد صلح نموده روی بمشهد نهاد
بعد از وصول آن مقام متبرک بنفس نفیس توقف کرده اکثر امرا و لشکریان را بجنگ برادر ارسال داشت و چون آن سپاه رزمخواه در برابر جنود ظفرورود
میرزا بابر صف آرای گشتند نیک اندیشان پای در میان مصالحه نهاده از هر دو جانب امرا در میدان فرود آمدند و مهم صلح را بر آن جمله قرار دادند

قرار داوند که فاصلهٔ میان مملکت برادران ولایت جنوشان باشد و برین موجب عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافته میرزا علاء الدوله بهراة بازگشت
و میرزا ابوالقاسم بابر عنان بگریز بجانب مازندران انعطاف داد و چون باستراباد رسید چنان شنید که سید محمد که درآن زمان حاکم ولایت ساری
بود گردن از ربقهٔ اطاعت خدام آستان شهریاری می پیچد و سر بحلقهٔ فرمان برداری در نمی آرد بنابرآن در اواخر سنهٔ احدی و خمسین و ثمانمائه با لشکری بیرون
از ایشان چون شیر ژیان و پیل دمان از بیشهٔ جرجان بصوب جنگل مازندران روان شد و ازانجانب سید محمد نیز از ساری و توابع سپاه بسیار همه مازندرانیان
دیوسار در هم آورده بقدم جرأت موکب همایون را استقبال فرمود و در منزلی که از تشابک اشجار و تداخل اوراق و ازهار نسیم صبا را با وجود لطافت
بسیار آمد شد دشوار بود و رؤیت نور آفتاب جهان تاب در مضیق آن بیشهٔ پرپیچ و تاب محال می‌نمود تلاقی فریقین اتفاق افتاد و جنگی در غایت
صعوبت دست داده انامل عنایت الهی ابواب نصرت و پیروزی بر روی میرزا بابر بگشاد و سید محمد بجنگل صعب المسالک گریخته موکب
شهریاری در ضمان حمایت حضرت باری بساری شتافت و از پرتو ماهچهٔ علم کشورکشای آن مهر سپهر کامکاری اطراف آن مملکت اضاءت یافت آنگاه
سید محمد از در تضرع و زاری درآمده طالب مصالحه گشت و میرزا ابوالقاسم بابر ملتمس جناب سیادت مآب را مبذول داشته از سر جرایم او درگذشت و نوبت
دیگر سلطنت ساری با و مسلم داشت و یکی از بنات آن سید ستوده صفات را در حبالهٔ نکاح کشیده رایت مراجعت بصوب جرجان برافراشت
و در شب شانزدهم محرم الحرام سنهٔ اثنی و خمسین و ثمانمائه وهاب بی ضنت و عطابخش بی منت میرزا ابوالقاسم بابر را مولودی عاقبت محمود کرامت
فرمود و میرزا ابوالقاسم بابر مبتهج و مسرور گشته نام خجسته فرجام آن فرزند ارجمند را شاه محمود مقرر نمود و طویهای پادشاهانه و جشنهای خسروانه
ترتیب داده چند روز بعشرت و کامرانی بگذرانید و از دست ساقیان سیمین ساق جامهای ارغوانی کشیده صلای بهجت و خرمی و نوای مسرت
و شادکامی به مرکز ماهی رسانید بیت بوستان در دوستان افشاند زین بهجت نثار آسمان بر آسمان انداخت زین شادی کلاه

ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله و میرزا عبداللطیف کرت ثانی و عبور فرمودن میرزا الغ بیک گورکان از آب آمویه بنیت کشورستانی

دران اوان که میرزا علاء الدوله میرزا عبداللطیف را از حبس نجات داده نزد پدرش فرستاد و عهد کرد که زمرهٔ
از نوکران ترا که در واقعهٔ نشاپور گرفتار گشته اند مطلق العنان خواهم ساخت و از خزاین حضرت خاقان سعید مغفور آنچه لایق باشد نزد عم بزرگوار
ارسال خواهم داشت اما باین مواعید وفا ننمود و هرچند میرزا عبداللطیف قاصدان روان کرده ملازمان خود را طلب فرمود بجایی نرسید بلکه میرزا
علاء الدوله بخیال تعرض بولایت اندخود و شبرغان میرزا صالح را با فوجی از سپاه خراسان بکنار آب مرغاب فرستاد میرزا عبداللطیف ازین
جهت برآشفته بیک ناگاه بر سر میرزا صالح تاخت و او هزیمت غنیمت شمرده بهزار حیله خود را در هراة انداخت و میرزا علاء الدوله از وقوع این
حادثه متغیر گشته جمعی از نوکران میرزا عبداللطیف را که مقید داشت بقتل رسانید و در میان زمستان عنان عزیمت بصوب بلخ و شبرغان معطوف
گردانید و بعد از وصول بحدود اندخود ایلچی از نزد میرزا الغ بیک آمده معروض داشت که اگر از عبداللطیف حرکتی ناپسند سر بر زد مناسب آن بود
که فرزند ما را اعلام کردی یا بتدارک پرداختی اکنون وظیفه آنکه مراجعت نماید و سپاه را از ویرانی منع فرماید میرزا علاء الدوله این سخن را
بسمع قبول جای داد و روی بصوب هراة نهاد اما لشکریانش در اندخود و شبرغان غارت عام کردند و در هر جا هر چه یافتند بردند و چون
میرزا علاء الدوله بمستقر سریر اقبال رسید و فصل زمستان بپایان آمده سلطان ربیع فضای بساتین را بانواع ازهار و ریاحین آراسته گردانید هزار
دستان بصد زبان صلای عیش و عشرت در داد و گل جلوه کنان براورنگ فیروزه رنگ نشسته نرگس قدح زرین برکف نهاد میرزا علاء الدوله
جهة ختان پسر نیک اختر خویش میرزا ابراهیم سلطان بترتیب اسباب طوی اشارت نمود و باغ زاغان را که باعتدال هوا و نزاهت فضا
و طراوت گلزار و نضارت اشجار اشتهار دارد جهة آنکار تعیین فرمود و فراشان چابکدست در آن ساحت دلگشا قبهٔ خیمه و خرگاه باوج مهر
و ماه برافراختند و مهندسان شیرین کار چهار طاقهای سپهر آثار مزین بتکلفات بسیار معد و مهیا ساختند پیشه وران هنرمند هر یک مناسب حرفه
خویش بتعبیه در غایت غرابت بر روی کار آوردند و حکم ترخانی صادر یافته صغیر و کبیر برنا و پیر ببسط بساط عیش و انبساط میل کردند و میرزا
رکن الدین علاء الدوله از ایوان سلطنت بمجلس بزم و عشرت تشریف برده و از دست ساقیان زهره جبین سیمین شراب صافی تر از ماء معین در کشید نقش

غم از لوح دل بسترد از تاب آفتاب شراب گلزار عارض ساقی پر از لاله سیراب می‌نمود و اقداح بلورین از لطافت باده گلگون در نظر بلندهمتان ثریاگونه
نا بسامی بود و مغنیان بنغمه ساز و سازندگان خوش آواز از الحان دلگشای و نغمات فرح افزای سپهر کبود را برقص آورده و خوان سالاران بارگاه
سلطنت آشیان بانواع اطعمه گوناگون از هر چه در حوصله خیال گنجد افزون مهیا و آماده کردند و آن چهار شبانه روز کارسازان عادت دیرینه خویش بظهور رسانیده
و سر رشته فتنه و آشوب از آمده آن سور را بماتم و سرور را بغم و الم مبتدل گردانیدند ع وای نعیم لایکدره الدهر و در روزیکه مقرر بود که طوی عام دهند و جمیع
وضیع و شریف در آن انجمن لب بر لب جام فرح انجام نهند منهی سباق برق و باد از جانب اندخود رسید و خبر رسانید که میرزا الغ بیک بعزم رزم [illegible]
را که در دو فرسخی بلدهٔ مذکور است مخیم اقبال گردانید آری خاک عالم را بغم سرشته اند و رقم ثبات و نعم بر ناصیهٔ حال هیچکس ننوشته اند راحت دنیا بی
جراحت نیست و رافت سپهر خضرائی مخافت نی ع گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهم اند

گفتار در بیان محاربهٔ میرزا الغ بیک و میرزا علاء الدوله در منزل ترناب و شکست یافتن سپاه خراسان بتقدیر حضرت مسبب الاسباب

چون خسرو عالیشان میرزا الغ بیک گورکان از بیداد سپاه خراسان در ولایت اندخود و شبرغان خبر یافت عزم انتقام جزم فرموده با لشکری چون امواج دریای
بی پایان از آب آمویه عبور کرده ذره قاضی را معسکر همایون ساخته روی بصوب هراة آورد و میرزا علاء الدوله در اثنای طوی از این حال واقف گشته
بساط بزم در هم پیچیده و باهتمام تمام ترتیب زره و سلاح سپاه بخشیده متوجه میدان رزم گردید امیر محمد صوفی ترخان و امیر سلطان ابوسعید را
بحکومت و داروغگی هراة باز گذاشت و مولانا احمد بساول را که از جمله معتمدان بمزید خصوصیت امتیاز داشت بقلعه عماد که مخزن نقود نامعدود بود
ارسال داشت و کوتوالی حصار اختیار الدین با آقا حاجی بیک تفویض فرمود آنگاه رایت نهضت آیت بکنار آب مرغاب برافراشت و چون از
کوتل سنجاب بگذشت بمعنی در خاطرش گذشت که نوبت دیگر با عم بزرگوار طرح مصالحه اندازد و نایرهٔ آن فتنه را بآب تدبیر منطفی سازد و بنابر آن
جمعی از مخصوصان را بشهر باز گردانید تا از شیخ بهاء الدین عمر التماس نمایند که قدم رنجه فرمایند و نزد میرزا الغ بیک رفته ابواب صلح و صفا باز گشایند
و شیخ این ملتمس را بسمع رضا شنوده عزیمت فرمود اما قبل از وصول بمقصد میان آن دو پادشاه صورت محاربه روی نمود کیفیت حال چنان بود که چون میرزا الغ
بیک گورکان از بیرون آمدن میرزا علاء الدوله وقوف یافت بحکم آسایش در حرکت بوده طی منازل شتافت و مانند برق و باد از آب مرغاب
گذشته منزل ترناب را معسکر ظفر مآب ساخت از این جانب میرزا علاء الدوله نیز بقدم اضطرار پیش رفته از هر دو طرف بتسویه صفوف و تعبیه سپاه بیاسبان
سیوف قیام نمودند و میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته ابواب جنگ و پیکار بر روی روزگار یکدیگر گشودند قول لشکر سمرقند بفر طلعت
میرزا الغ بیک گورکان آرایش داشت و در جوانغار میرزا عبد اللطیف علم نصرت شعار برافراشت و در برانغار علم بندگان میرزا عبد العزیز باوج سپهر
دوار رسید و در قلب چند قشون از مردان دلاور و بهادران رستم اثر مرتب و مکمل گردید که در هر طرف بعد احتیاج اقتضا مدد و کومک باشند و جنود
خراسان را از طرف قول چشم امید بنور با بچه لوا و میرزا علاء الدوله روشن بود و برانغار از فر شکوه میرزا صالح استحکام می‌نمود و جوانغار از لمعان تیغ و سنان
میرزا خلیل آرایش داشت و در قلب چند امیر تومان بهوسون کومک علم شجاعت برافراشت بیت همه سر پر از خشم و دل پر ز کین بابروی مردی
برافکنده چین و چون آن دو سپاه کینه خواه بدین ترتیب و آئین بهم نزدیک رسیدند فغان کرنای و سورن و غریو کورکه و سنوران از درهٔ منزل بهرام
در گذرانیدند بیت چنان آمد از هر دو لشکر غریو که زان هول دیوانه شد رزم دیو در آنحال میرزا عبد الله شیرازی صف سپاه خراسان را ویران
کرده عنان بادپای تازی بجانب لشکر سمرقند انعطاف داد و جمعی بر جانب میرزا علاء الدوله گران آمده خراسانیان دل شکسته گشتند مع ذلک
ثبات قدم نموده بسا حمله آتش کارزار تیز ساختند و سمرقندیان بشمشیرهای آبدار از نیام انتقام آخته بسیاری را بر خاک هلاک انداختند بیت
بسی کشته افتاد بر یکدگر ز تیغ یلان جلادت اثر میرزا علاء الدوله در آن معرکهٔ هولناک بقدر مقدور لوازم صبر و تحمل مرعی داشت اما
چون دید که عنایت ربانی شامل حال میرزا الغ بیک گورکان است علم عزیمت بوادی هزیمت برافراشت و سپاه خراسان ترسان و هراسان
از هم فرو گسستند و عنان اختیار از دست داده هر یک بطرفی گریختند میرزا علاء الدوله تا مشهد مقدسه در هیچ مکان توقف ننمود و از آنجا عطف عنان
اردوی میرزا بابر در حرکت آمده در خبوشان با برادر ملاقات فرمود و میرزا ابو القاسم بابر بهادر آنجناب را در آغوش مهربانی کشیده خاطر حزینش

سلطان

بیکبار

بمواعید دلپسند تسلی داد و اظهار تفقد و دلجوئی گروه ابواب تلطف بر روی او بگشاد و چون خبر واقعهٔ ترناب بدار السلطنهٔ هراة رسید مهد علیا گوهرشاد
آغا باتفاق برادر خود امیر محمد صوفی ترخان و خواجه پیر احمد و سلطان ابوسعید داروغه بر سبیل تعجیل آهنگ راه عراق بسیار ذادند و سلطان ابوسعید دنبالهٔ
راه گرفتار گشته دیگران بسلامت بیرون رفتند و میرزا الغ بیگ گورکان چون صورت فتح و ظفر در آیینهٔ مراد مشاهده نمود لشکر منصور را از قتل خراسانیان
ممنوع فرموده و شکر نعم الهی بجای آورده فتحنامها باطراف ممالک خراسان و ماوراء النهر روان کرد اما با وجود آنکه در آن جنگ میرزا عبد اللطیف جلادت
پردلی و پهلوانی بتقدیم رسانیده بود جلدوی فتح بنام ولد خوردتر خود میرزا عبد العزیز رقم فرمود و بدین واسطه غبار نقار بر حاشیهٔ ضمیر شاهزاده نشست
و همین معنی منجر بآن شد که باخر مخالفت پدر بزرگوار آغاز کرده کمر عداوتش بر میان بست القصه میرزا الغ بیگ گورکان کامران و کامیاب از منزل ترناب
بجانب دار الملک خاقان مغفرت مآب در حرکت آمد و در منزل چهل دختران سپاه سمرقند شیخ بهاء الدین عمر که جهة تمهید بساط مصالحه متوجه گشته بود
رسیدند و هر چه داشت عرضهٔ نهب و تاراج گردانیدند و میرزا الغ بیگ بعد از آن منزل با شیخ ملاقات کرد تعظیمی تخفیف آمیز بجای آورد و فرمود تا الاغاق
تحفهٔ آنجناب را باز دهند و چون هوای نواحی هراة از غبار موکب آن شهریار عدالت شعار عنبر سرشت گشت سادات و قضات و موالی و اعالی مراسم استقبال
استعجال نمودند و چنانچه رسم است بلوازم دعاگوئی و ثناخوانی اقدام فرمودند و میرزا الغ بیگ نظر شفقت بر احوال آن طایفه انداخت و همه را مشمول
الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه ساخت مقارن آن حال کوتوال قلعهٔ نیره تو مقالید قلعه و ذخایر ارسال داشته اظهار اطاعت کرد و ایضا
آقا حاجی بیگ که در قلعهٔ اختیار الدین بود طریقهٔ متابعت بتقدیم رسانیده شرایط نیاز و نثار بجای آورد و میرزا الغ بیگ از ظاهر دار السلطنهٔ هراة میرزا
یارعلی ولد اسکندر بن قرا یوسف را که در ملازمتش میبود و سلطان ابوسعید داروغه را بند کرده بقلعهٔ نیره تو فرستاد آنگاه بجهة دفع شوکت میرزا علاء الدوله
و میرزا بابر عنان عزیمت بطرف استرآباد انعطاف داد

گفتار در بیان توجه میرزا الغ بیگ بجانب جرجان و خروج سلطان ابوسعید داروغه و میرزا یار علی ترکمان

چون میرزا علاء الدوله در ولایت خبوشان بمیرزا ابو القاسم بابر بهادر پیوست لشکر جغتای که از معرکهٔ
ترناب با ایشان توجه بدان طرف یافته از رعایای عظیم در پای علم برادران روی نمود و میرزا الغ بیگ چون خبر شنوده خواست که سلک تفرقه در رشتهٔ جمعیت ایشان
اندازد بنا بر آن بدان جانب نهضت فرمود و بعد از وصول بمشهد مقدسه شرایط زیارت و طواف روضهٔ منورهٔ رضویه علی صاحبها التحف الصلوة و التحیة
بجای آورده صلات و نذورات بمجاوران آن عتبهٔ کعبه مرتبه رسانیده از آنجا بالنگ رادکان رفته چند روز در چهار باغ آن مرغزار لعل فرو رایات اقامت
برافراشت و در آن منزل ایلچی میرزا بابر بدرگاه عالم پناه رسیده تحف و هدایا گذرانید و بقبول خطبه و سکه نقد اخلاص و متابعت خود را تمام عیار گردانید و میرزا
الغ بیگ اظهار عنایت و شفقت فرموده فرستاده را مشمول انعام و احسان اجازت معاودت داد و متعاقب کوچ کرده تا ولایت اسفراین عنان یکران
بازکشید و مدت بیست روز در ظاهر آن قصبه سایبان عظمت و حشمت برافراخته میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله شیرازی را با جمعی کثیر از شیران بیشهٔ سرافرازی
بطرف بسطام روان ساخت و بعض نفیس تایل ابریشم رفته بی جهتی عنان مراجعت منعطف گردانید و حال آنکه میرزا علاء الدوله و میرزا بابر بخاطر آن قرار داده
بودند که هرگاه ماهچهٔ رایت میرزا الغ بیگ پرتو وصول بر الکاء بسطام اندازد دست از ملک و مال شسته بولایت عراق گریزند و پنجهٔ عجز و اضطرار در دامن
متابعت میرزا سلطان محمد آویزند القصه میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله در سرحد بسطام از مراجعت تعجیل میرزا الغ بیگ خبر یافته ایشان نیز باز گشتند
و میرزا عبد اللطیف در اثناء راه مریض شده در مشهد مقدس بموکب همایون پیوست و بسبب تأثیر فیض آن منزل اقدس صحت کامل شامل بهرستان بدنش گشته
جنود مرض رخت اقامت بربست اما کیفیت خروج میرزا یارعلی و سلطان ابوسعید چنان بود که بعد از روزی چند در قلعهٔ نیره تو مقید و محبوس بسر بردند بعضی
از هواداران سلطان ابوسعید سوهانی در میان کوماج تعبیه کرده نزد او فرستادند و آن دو عزیز بوسیلهٔ آن سوهان بند پا را سوده و دور انداخته جمعی از نوکران
قلعه را با خود متفق ساختند و بعضی از محافظان را کشته زمرهٔ را مطیع و منقاد گردانیدند آنگاه سلطان ابوسعید از قلعه بیرون رفت و میرزا یارعلی ابواب خزاین
و ذخایر گشاده اظهار جود و سخاوت فرمود و نقد و جنس بسیار بمردم بخشید لاجرم جمعی کثیر بوی پیوستند و میرزا یارعلی باستظهار آن مردم عازم تسخیر دار السلطنهٔ
هراة گشته از قلعه بیرون خرامید و میرزا بایزید پروانچی که بحکم جناب الغ بیگی در هراة بحکومت مشغولی مینمود از کیفیت حادثه آگاهی یافته مسرعی همعنان
شمال و صبا باردوی اعلی فرستاد و چون میرزا یارعلی بولایت کرخ درآمد امیر بایزید عزم رزم او جزم کرده فرمان داد که از ساکنان هراة هر کس آلاتی

تشنیف

اظهار

داشته باشد با وی همراهی نماید و جمعی از روستائیان هر جائی بلکه بازاریان سودائی هم عنان و بجانب کرخ روان گشتند و سحری میرزا یارعلی با ایشان تاخته ماهی
براق ترک و تاجیک را بگرفت و بیرونیان بشهر گریخته میرزا یارعلی در ظاهر آن بلده منزل گزیده و آغاز محاصره کرده و بعد از آنکه مدت هفده روز در تضییق و
تشغیص بیرونیان لوازم اهتمام بجای آورد و میرزا الغ بیگ از جانب مشهد مقدسه بجد و جهد بهراة رسید میرزا یارعلی هزیمت را غنیمت دانسته بقلعه نیره تو
گریده و میرزا الغ بیگ در دار السلطنه هراة نزول اجلال فرموده امیر بایزید بعرض رسانید که اگر مردم بیرون شهر با یارعلی موافقت نمی نمودند او را محاصره
این بلده میسر نشدید و چندان اغوا نمود که بباد خباثت آتش خشم جهان سوز اشتعال یافت و میرزا الغ بیگ حکم فرمود که بیرون شهر را غارت کنند و
لشکریان در اواخر رمضان سنه ۸۵۲ مدت سه شبانروز بنهب و تاراج اشتغال نموده جمیع ساکنان و متوطنان بلوکات را برهنه و عریان ساختند بلکه هر چه
اسم شیء بر آن اطلاق توان کرد در ربوده بدست بی رحمی آتش بیداد برافروختند گویند که در روز عید فقیری که هر چه داشت بباد غارت و تاراج برداده
بود برهنه و گرسنه پیش اسب میرزا الغ بیگ دوید و گفت ای پادشاه عادل فاضل خوش عیدی بمسلمانان دادی خدای بعمر تو برکت کناد
و در خلال این احوال آوازه توجه میرزا ابو القاسم بابر با سپاه پر تهور در دار السلطنه هراة شایع گشت و میرزا الغ بیگ عزم توجه بجانب ماوراء النهر
جزم کرده حکومت هراة را که بشرف زوال و صدد انتقال بود بمیرزا عبد اللطیف تفویض نمود و فرمود تا نعش حضرت خاقان سعید را از بیت المغفرة گوهر
شاد آغا برداشته بماوراء النهر بردند و در دار الملک سمرقند بمقبره صاحبقران مغفور بخاک سپردند و بنفس نفیس از راه مرو رایت نهضت برافراشت و از
آب آمویه عبور فرموده دست از ولایات خراسان باز داشت ع بشهر خود روم و شهریار خود باشم

ذکر نهضت میرزا ابو القاسم بابر بجانب دار السلطنه هراة و بیان مآل حال میرزا یارعلی و دیگر حالات و حکایات

میرزا ابو القاسم بابر چون در حدود
بسطام و دامغان شنید که میرزا الغ بیگ گورکان از سر پل برشیم عنان مراجعت منعطف گردانید بتسخیر ولایات خراسان امیدوار گشته لوای توجه
از عقب عم بزرگوار مرتفع ساخت و بسرعت تمام در حرکت آمده امیر هندوکه را با فوجی از شیران بیشه هیجا بجانب مرو فرستاد تا سر راه بر سپاه سمرقند
گرفته دست بردی نمایند و امیر خلیل هندوکه و بابا خواجه را با جمعی دیگر از مبارزان غضنفر اثر روانه دار السلطنه هراة گردانید و بنفس نفیس عنان یکران بطرف
سرخس انعطاف داد اما امیر هندوکه شبی بحوالی اردوی میرزا الغ بیگ تاخته میرزا ابراهیم ایکوتیمور را که بر ساقه لشکر بود اسیر گرفت و بصوب هراة بازگشت
و امیر خلیل و بابا خواجه چون بقصبه فوشنج نزول نمودند میرزا عبد اللطیف بعد از آنکه پانزده روز در هراة حکومت کرده بود نیم شبی هزیمت غنیمت شمرده
روی بماوراء النهر آورد و امرای میرزا بابر بهراة آمده دست تظلم و بیداد برگشادند در آن اثنا میرزا یارعلی کرت دیگر هوس جهانگیری کرده بظاهر هراة
شتافت و چون سه روز شهر هراة را محاصره نمود زمرۀ از اکابر و اعیان که از جور و طغیان بابریان بجان رسیده بودند در سحر جمعه از جانب دروازه عراق
یارعلی را بشهر در آوردند و امرای میرزا بابر از روی اضطرار پناه بحصار اختیار الدین برده روز دیگر بعهد و پیمان بیرون آمدند و بازشب بقلعه رفته
و خزانه را برگرفته فرار نمودند آنگاه یارعلی خود را پادشاهی باستقلال خیال کرده از کمال عقل و دانش بساط نشاط بگسترد و بشرب می گلرنگ و استماع
آواز دف و چنگ اشتغال نموده اصلا بحفظ دروازه ها و اطراف شهر نپرداخت تا بدان چه رسد که از حدود ولایت باخبر باشد
و چون قریب بیست روز در غایت غفلت بگذرانید در اواخر ذی حجه سنه اثنی و خمسین و ثمانمائة بیکبار ناگاه فوجی از سپاه ظفر پناه میرزا بابر مسلح و مکمل
از دروازه ملک در شهر تاختند و جلوریز بباغ شهر شتافته یارعلی را شوله مست بدست آوردند و در سر کوچه خیابان بپایبوس میرزا بابر رسانیدند
و آن پادشاه عالیجاه در باغ سفید نزول اجلال فرموده فرمود تا یارعلی را بچهارسوی هراة بردند و بزخم تیغ تیز نقش وجود او را از لوح زندگانی سترند
عجب چنین بود تا گردون سپهر که با نوش زهر است و با کینه مهر مقارن آن حال امیر هندوکه از جانب مرو رسید و میرزا ابراهیم ایکوتیمور را بپایه سریر
اعلی رسانیده زبان تضرع گشاده خون او را طلبید این التماس بهزار اجابت مقرون گشت و میرزا بابر بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافته رایت شوکتش
از فرق فرقدین در گذشت خطبه و سکه در جمیع ولایات خراسان باسم و لقب شریفش سمت زینت گرفت سرکار تون برسم سیورغال بخدام میرزا علاء الدوله
صفت تعلق پذیرفت و آنجناب پسر خود میرزا ابراهیم را بدان جانب فرستاده بنفس نفیس در هراة توقف نمود و هم در آن ایام میرزا بابر باغوای طایفۀ از اهل غرض
و سعایت میرزا علاء الدوله را حبس فرموده و یکی از امرای معتمد را بتون روانه گردانید تا میرزا ابراهیم را گرفته بدار السلطنه هراة رسانید انگاه پادشاه

پادشاه جم جاه بفراغ خاطر در بزم عشرت نشسته جامهای خوش گوار از دست ساقیان لاله عذار بستاند صبوح و غبوق را بایکدیگر اتصال داده از حال رعایا
که روایح حضرت خاقانی الیه باید غافل ماند امرا بلند مقدار از غار ظلم و ستم و به تحمیلات نامعدود جمهور متوطنان بلده هراة و توابع را بیازردند بخلاف امیر
هندوکه که از آن شیوه ناستوده اجتناب نموده از میرزا بابر اجازت طلبید و با امیر ابراهیم ایکو تیمور عزیمت بادغیس فرمود و در سنه ثلثه بسمع شریف میرزا
بابر رسید که حاکم سیستان شاه حسین از جاده مستقیمه اطاعت انحراف جسته سالک طریق مخالفت گشته است بنابر آن اعلام نصرت نشان بعزم تسخیر ملک
نیمروز برافراخت و چون قصبه سبزوار مضرب خیام عساکر ظفر شعار ساخت فوجی از امرا و سپاه برسم منغلای پیشتر روان شدند شاه حسین چون این خبر
شنید دانست که از عهده مقابله و مقاتله آن سپاه بیرون نمی تواند آمد تضرع نامها بپایه سریر اعلی ارسال داشته زبان اعتذار و استغفار برگشاد و باج
و خراج قبول کرد و میرزا بابر رقم عفو و اغماض بر جرائد جرایمش کشیده روی بدار السلطنه هراة آورد و در خلال این احوال امیر هندوکه ابواب مخالفت باز
گشوده امیر ابراهیم ایکو تیمور را بسمرقند فرستاده خود بطرف جرجان توجه فرمود میرزا ابو القاسم بابر چون ازین حادثه وقوف یافت سلطان ابوسعید داروغه
و شیخ علی بهادر را بدفع او نامزد کرد و ایشان در حدود خبوشان بهندوکه رسیده دست بسیف و سنان و تیر و کمان یازیده نخست شکست بر جانب بابریان
افتاد و سلطان ابوسعید رخت هستی بباد فنا داد اما آخر الامر امیر هندوکه مغلوب گشت و شیخ علی بهادر بدست شجاعت طومار حیاتش در نوشت و
هم درین سال قلعه عماد که گوئیا آیه کریمه ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد از کمال حصانت آن خبر میدهد در تصرف گماشتگان میرزا علاء الدوله
بود بسعی امیر محمد صالح که در سلک خدام آستان بابری انتظام داشت مفتوح شد و ذخایر و اموال و نقود نامعدود بدست میرزا بابر افتاده اکثر آنها
را بامرا و ارکان دولت بخشید و مقارن این حال شبی محافظان میرزا علاء الدوله از محافظتش غافل گشتند و آن از محبس گریخته از راه غور و [illegible] به
سیستان رفت و از آنجا بصوب عراق شتافته داعیه نمود که بمیرزا محمد بپیوندد اما آنجناب بتجویز ملاقات نفرمود و فرمود که باید که آن برادر در مغاز [illegible]
توقف نماید که ما در وقت عزیمت خراسان با ایشان ملاقات خواهیم کرد و آنچه مصلحت دولت باشد بجای خواهیم آورد

گفتار در بیان مخالفت میرزا الغ بیک گورکان و میرزا عبداللطیف بایکدیگر و کشته شدن پدر عالی گهر بحکم پسر واژون اختر

بعضی از مهره علم تنجیم بعد از امعان نظر در زایچه طالع میرزا الغ بیک و میرزا عبداللطیف حکم کرده بودند که پدر را از ممر پسر آسیبی خواهد رسید و چون میرزا الغ بیک
نیز در آن فن مهارت کامل حاصل داشت این معنی را دانسته بود و خضر خان والی هندوستان که کیفیت این حال از جوکیان معلوم کرده بود نوبتی رقعه پیش پادشاه
فرستاده شمه از این امر بدیع در آن کتابت درج فرمود و مولانا محمد اردستانی که از علم طالع مسئله و رمل وقوفی تمام داشت و پیوسته از قضایای مخفیه خبر
میداد در مجلسی که میرزا الغ بیک بر زبان میراند که عنقریب تمامی ممالک حضرت خاقان سعید را در حیز تسخیر خواهم کشید گفت اگر میرزا عبداللطیف بگذارد
بنابرین مقدمات میرزا الغ بیک گورکان همواره نسبت بمیرزا عبداللطیف طریق بی عنایتی مسلوک میداشت و همت عالی نهمت بر تربیت پسر کهتر خویش میرزا
عبدالعزیز میگماشت و از آن جهت میرزا عبداللطیف کینه پدر بزرگوار در سینه جای میداد و بالآخره اظهار مخالفت کرده ابواب شقاوت بر روی
روزگار خویش برگشاد و در وقتی که میرزا عبداللطیف از صولت میرزا بابر دار السلطنه هراة را بازگذاشته روی توجه بسمرقند نهاد بعد از عبور از آب آمویه
قاصدی نزد پدر فرستاده از وصول خویش اعلام داد و میرزا الغ بیک نشانی ارسال داشت مضمون آنکه بلخ سیورغال اوست باید که بازگردد و بضبط
آن مملکت قیام نماید میرزا عبداللطیف این معنی را فوزی عظیم دانسته معاودت نمود و در باب رتق و فتق و حل و عقد امور آن ولایت اهتمام فرمود و خاطر
بر عصیان پدر قرار داده رایت مخالفت مرتفع گردانید و صندوق تمغا را شکسته فرمود تا منادی کردند که هیچکس از این جهت متعرض مردم نگردد و باعث برین حرکت
آن بود که میرزا الغ بیک در باب حصول وجوه تمغا و زکوة مبالغه بسیار داشت القصه چون خبر خلاف و شقاق میرزا عبداللطیف بسمرقند رسید میرزا الغ بیک
متحیر گشت و میرزا عبدالعزیز را در آن بلده قایم مقام گذاشته با سپاه فراوان بکنار جیحون شتافت و میرزا عبداللطیف نیز از آن جانب خرامیده [illegible]
بمقابله آمده و پدر و پسر در برابر یکدیگر نشسته چند نوبت از بالای آب و پایان آب لشکریان گذشتند و باشتعال نایره قتال اشتغال نموده اکثر اوقات
سپاه میرزا عبداللطیف غالب می گشتند و در یکی از آن محاربات میرزا عبدالله شیرازی گرفتار شد و میرزا عبداللطیف او را بجان امان داد و در خلال
این احوال از سمرقند باردوی میرزا الغ بیک خبر آمد که میرزا عبدالعزیز مرتکب امور نالایق میشود و دست تصرف بعیال و اطفال امرا و رعایا دراز میکند

و میرزا الغ بیک این سخن شنیده متعهد بود تا مهابسپر فرستاد اما هیچ فایده نداد و امرا آغاز بیطاقتی کرده نزدیک بآن رسید که میرزا الغ بیک را گرفته بمیرزا
عبد اللطیف سپارند درین اثنا از پس پردهٔ غیب صورتی روی نمود که بر صحیفهٔ خیال هیچکس مصور نگشته بود و شرح واقعه آنکه میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان
محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان که همواره در ملازمت میرزا الغ بیک روزگار میگذرانید و نقش ایالت و کشورستانی بر لوح ضمیر و صفحهٔ خاطر مرتسم و منقش
میکردانید و در آن اوقات که پسر و پدر در برابر یکدیگر نشسته بودند فرصت غنیمت شمرده ایل ارغون را با خود متفق ساخت و رایت کشورگشائی و جهانداری
بجانب سمرقند فردوس مانند برافراخت میرزا عبد العزیز را چون طاقت جنگ صحرا نبود دروازهای شهر مضبوط ساخته تحصن نمود میرزا الغ بیک پس از آنکه
این خبر محنت اثر شنید مضطر شده عنان بکران بطرف دار الملک گردانید میرزا سلطان ابو سعید در ظاهر سمرقند بر قرب وصول آنجناب اطلاع یافت
ترک محاصره کرده بمیان ایل ارغون شتافت و میرزا عبد اللطیف همدران ایام از آب گذشته بصوب سمرقند توجه فرمود و میرزا الغ بیک روی بسوی
پسر آورده در قریهٔ دمشق تلاقی فریقین روی نمود و میرزا الغ بیک برفراز پشته قرار گرفته آن دو لشکر خونریز آن دو طایفهٔ فتنه انگیز آثار روز رستخیز ظاهر ساختند
و تیغ و خنجر و سنان و شمشیر بر فرق سر یکدیگر کوفته خلقی را بر خاک هلاک انداختند و هنوز بمقابله و مقاتله مشغول بوده‌اند که قاید تقدیر ملک قدیر عنان اختیار
میرزا الغ بیک را گرفته بآنطرف پشته پایان برد و آن پادشاه عالیجاه روی بجانب سمرقند آورده تحصین و تاسف مپجوزد و چون بدروازهٔ شهر رسید میرانشاه
قوچین که نگاشتهٔ آنجناب بود دروب قلعه مسدود ساخته از دخول مانع گردید و میرزا الغ بیک با چشمی پرنم و دلی پرغم باتفاق میرزا عبد العزیز و معدودی
از مخصوصان بطرف شاهرخیه رفت تا روزی چند در آن حصن حصین اقامت فرماید و از تعب دوران و محنت روزگار لمحه‌ای برآساید بعد از وصول
کوتوال آن حصار ابراهیم پولاد که مملوک آنجناب بود از غایت شقاوت قصد ولی نعمت کرد و میرزا الغ بیک برین حال اطلاع یافته مانند صیدی که بپای
خویش بدام صیاد در رود نزد میرزا عبد اللطیف رفت و او در آن زمان در سمرقند بر تخت سلطنت نشسته بود میان پدر و پسر ملاقات واقع شده میرزا عبد اللطیف
از کمال قساوت قلب و قلت حیا از روی سخریت و استهزا بواسطه و بلاواسطه سخنان ناخوش بسمع پدر رسانید و در آن ایام آن ناجوانمرد بتقلید
حضرت صاحبقران کرده مغلوکی از اولاد چنگیز خان را بر مسند خانی نشاند و عباس نامی را که پدر او بحکم میرزا الغ بیک کشته شده بود فرمود تا پیش خان رفته
گفت میرزا الغ بیک پدر مرا بغیر حق کشته است خان حکم فرمود که هرچه مقتضای شرع باشد بتقدیم رسانند مجموع فقهای سمرقند فتوی نوشتند که میرزا الغ
بیک را قصاص کنند مگر قاضی مسکین رحمه الله که بآن امر همداستان نشد بعد از آن میرزا عبد اللطیف جناب الغ بیکی را با میر حاجی محمد خسرو بسیر کعبه بر حج فرستاد
مخدومی مرحومی در روضة الصفا از میر مشار الیه نقل نموده اند که گفت بهنگام شام در رکاب میرزا الغ بیک از سمرقند روان شدیم و آنجناب بهیج و مسرور
اسب میراند و از هر باب حکایات با من میگفت چون اندک مسافتی مطوی گشت ناگاه شخصی از عقب رسیده دست مرا کشید باز پس نگریستم یکی از قوم
سلدوز را دیدم که پیش میرزا عبد اللطیف راه سخن داشت گفتم خیر است گفت آری حکم خان چنانست که میرزا الغ بیک در محلی که آبادانی باشد فرود آیند
و چندان توقف نمایند که یراق ایشان کرده شود میرزا الغ بیک چون این خبر شنید زبانش از گفتار باز ماند و آثار ملال بر بشرهٔ همایونش ظاهر گشته
در قریه که در آن نزدیکی بود فرود آمدیم و میرزا الغ بیک بنابر برودت هوا فرمود تا در پیش او آتش افروخته کباب کنند بعضی از ملازمان بموجب
فرموده عمل نموده ناگاه شرارهٔ از آتش بر دامن پادشاه رسید و اندکی از آن بسوخت میرزا الغ بیک بدست خویش آتش را منطفی ساخته بر زبان راند که سن
هم بلدینک یعنی تو هم دانستی که حال چیست در آن اثنا عباس نام با شخصی دیگر بآن خانه در آمد چون چشم آنجناب بر ایشان افتاد بیخود از جای برجست
و مشتی بر سینهٔ عباس زد و آن شخص که همراه عباس بود پوستین الثانی جناب پادشاهی از دوش او برداشت و عباس جهت آوردن ریسمان از خانه بیرون رفته
همین در را بستم تا میرزا الغ بیک غسل فرمود آنگاه عباس باز گشته پادشاه را بدر برد و قریب بمشعلی که میسوخت نشاند و بضرب شمشیر آبدار شمع حیاتش را
انطفا داد و میرزا عبد اللطیف پیش ازین واقعه بدو سه روز برادر خود میرزا عبد العزیز را کشته بود و آن شاهزاده بعاقبت بجهت محبت سلطنت جهان
پدری را که در فضایل نفسانی نظیر نداشت و برادری را که در عنفوان ایام شباب و جوانی قتل نمود و مدت سلطنتش زیاده از شش ماه امتداد نیافت خسر الدنیا
والاخرة ذلک هو الخسران المبین یکی از فضلا این قطعه در تاریخ شهادت میرزا الغ بیک گوید قطعه الغ بیک آن شاه جم اقتدار که دین نبی را ازو
بود پشت ز عباس شد شهد شهادت چشید شدش سال تاریخ عباس کشت ذکر فضلاء زمان میرزا الغ بیک گورکان چون پادشاه عالیجاه

عالیجاه میرزا الغ بیک بوفور علم و فضل از سایر اولاد امجاد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان امتیاز تمام داشت و همواره همت عالی نهمت بر تربیت و رعایت
علما و فضلا می گماشت و در زمان دولتش جمعی کثیر از آن طایفه در بلده سمرقند مجتمع گشته بودند و در ظلال دولت و اقبالش در غایت فراغت و رفاهیت می
غنودند و از آنجمله یکی مولانا غیاث الدین جمشید است که در علم هیات و ریاضی و فن نجوم عدیل و نظیر نداشت و در وقتی که میرزا الغ بیک رصد میساخت (مساحت)
آنجناب باتفاق مولانا معین الدین الکاشی و مولانا صلاح الدین موسی که مشهور است بقاضی زاده رومی بتمشیت آن مهم میپرداخت مولانا علاء شاشی در سلک
اعاظم دانشمندان سمرقند منتظم بود و گاهی بگفتن شعر و معما میل مینمود مولانا نفیس طبیب افضل اطبای آن زمان بود و در معالجه مرضی مسیحا من انفاس مسیحا ظاهر
مینمود و از جمله مؤلفات آنجناب شرح موجز و شرح اسباب و علامات مشهور است و در دیباچه شرح اسباب و علامات مدح و ثنای میرزا الغ بیک
مسطور مولانا محمد عالم در سلک علمای سمرقند منتظم بود و با میرزا الغ بیک گورکان همسبقی مینمود در مجالس النفایس مذکور است که مولانا محمد عالم
بواسطه لطف طبع و حدت ذهن با میرزا الغ بیک بغایت گستاخانه بحث میکرد و رعایت آداب مرتبه پادشاهی بجای نمی آورد و بنا بر آن میرزا
الغ بیک آنجناب را از سمرقند اخراج فرمود و او بدار السلطنه هراة آمده در آن بلده ساکن گشت تا وقتی که درگذشت این مطلع از منظومات اوست
که بیت ما بیت بخیتیم و بد روزیم و اختر سوخته شمع مقصودی بدست خود شبی نفروخته خواجه عصام الدین به مزید جاه و جلال و علم و کمال از سایر
علمای ما وراء النهر امتیاز تمام داشت و مدتی مدید در آن ولایت بمنصب شیخ الاسلامی سرافراز بوده همت بر تقویت ارکان شریعت میگماشت
خواجه فضل الدین کشی از جمله دانشمندان سمرقند بود و پیوسته بلوازم افاده قیام مینمود سید عاشق بصفت زهد و دینداری و علم و پرهیز
کاری موصوف بود و در باب امر معروف و نهی منکر مبالغه تمام میفرمود بنا بر آن میرزا الغ بیک منصب احتساب سمرقند را بدانجناب عنایت کرد و سید
کما ینبغی در تمشیت آن امر لوازم امانت و دیانت بجای آورد از ثقات استماع افتاد که در وقتی که میرزا الغ بیک جهة سنت ختان میرزا عبد العزیز در کان
گل طوی فرموده مردم را رخصت ساخته بود و خاص و عام بشرب مدام مشغول گشته بر علانیه ظروف شراب بهر سوی میبردند در روزیکه اکابر و اعیان
سمرقند در مجلس پادشاه نشسته بودند سید عاشق در غایت غلظت بآن محفل درآمد و روی بمیرزا الغ بیک آورده گفت دین محمدی را برانداختی و شعار
کفار ظاهر ساختی جناب الغ بیک از این خطاب بغایت متغیر گشت و بعد از تامل جواب داد که تو بشرف سیادت و دانش اتصاف داری و بکبر سن
رسیده ظاهرا میخواهی که بشرف شهادت فایز شوی بنا بر آن امثال این سخنان درشت بعرض میرسانی و حال آنکه من ترا باین مطلوب نخواهم رسانید و بعد از
چند روز از این قبیل و قال حمامی که خواجه عصام الدین در سمرقند طرح انداخته بود باتمام رسید و در شبی که آن حمام را گردان میساختند زنان مغنیه
بسر حمام رفته در میان مردان نشستند و آغاز تغنی کردند و سید عاشق بر این صورت مطلع شده نزد خواجه عصام الدین رفت و گفت شیخ الاسلام
بی اسلام بکدام مذهب جایز است که زنان و مردان در یک مجلس نشسته سرود گویند خواجه عصام الدین از شنیدن این سخن برآشفته روز دیگر نزد
میرزا الغ بیک رفت و زبان داد خواهی آنچه سید عاشق گفته بود معروض داشت چون میرزا الغ بیک بواسطه استماع سخنان کان گل از سید آزرده
دل بود فرمود که فردا قضاة و علما جمع شوند تا پرسش این قضیه نمایم و سید عاشق را مجرم ساخته تادیب فرمایم و روز دیگر آن زمره عظیم الشان بر
آستان خلافت آشیان مجتمع گشته انتظار بیرون آمدن پادشاه میکشیدند که ناگاه مولانا ابو الفتح ذبابه که مردی ابدال وش و متقی بود و میرزا الغ بیک
او را اجازت داده بود که هرگاه خواهد بمجلس همایون درآید و هر سخن داشته باشد بی واسطه بعرض رساند بدار السلطنه درآمد و پیش از اکابر نزد میرزا
الغ بیک رفت و از سبب اجتماع آن طایفه پرسید پادشاه جواب داد که مدتی شد که سید عاشق پای از حد خود فراتر می نهد چنانچه در روز طوی کان گل
بما گفت که احکام شرع نبوی را برانداختی و شعار کفار ظاهر ساختی و دیروز خواجه عصام الدین را که بصفت علم و دانش و تقوی سرآمد اشرف
علماست شیخ الاسلام بی اسلام گفته است بنا بر آن قضاة و فضلا را طلبیده ایم تا مرافعه این قضایا نمائیم و آنچه بحسب شرع متوجه او شود بجای آوریم
مولانا ابو الفتح فرمود که سید نیک نکرده که نسبت بشما و شیخ الاسلام این نوع سخنان بر زبان آورده زیرا که شما در کمال عدالت و رعیت پروری
سلوک مینمائید و در تقویت ارکان شریعت اهتمام تمام میفرمائید و شیخ الاسلام نیز بصفت علم و عمل اتصاف دارد و در اثنای این قیل و قال سپاهی
برنا نوزده عرضه داشت که برادرم فوت شده و از وی دو فرزند مانده و میخواهم که زن برادر را در حباله نکاح خویش درآورم تا برادرزادهای من

ضایع نشوند اما آن زن میخواهد که بعد از انقضاء عدت بنکاح برادر زنی در آید و او نوی نفقه می ستاند میرزا الغ بیک سیاولی را فرمود که برو و آن ضعیفه را بکوی که بنکاح برادر شوهر خود رضا دهد و برادر را از عقد او منع کن مولانا ابو الفتح پس از استماع این حکم روی بمیرزا الغ بیک آورده گفت آنچه سید عاشق نسبت بشما گفته بود دو از کار نیست پادشاه پرسید که چون گفت بجهت آنکه زنی که عاقله و بالغه باشد شرعاً اختیار دارد که بعقد هر کس خواهد در آید شما بکدام مذهب او را تکلیف مینمائید که زن برادر شوهر شود و بمناکحت این معقول رضا دهد آن پادشاه معدلت پناه ازین سخن بغایت متاثر گشت و سیاول را از آن کار مانع آمده و فرمود که اکابر و اشراف را اجازت دهید که بمنازل خود روند زیرا که نزد ما بوضوح پیوست که سید عاشق در آنچه میگفته محق بوده لاجرم آنجماعت مایوس بازگشتند و بساط منازعت جناب سیادت مآب در نوشتند مولانا محمد اردستانی اعجوبهٔ زمان و نادرهٔ دوران بود و در علم رمل و طالع مسئله جهات کامل حاصل کرده احکامش اصلاً تخلف نمی نمود و در آن باب از آنجناب حکایات بسیار منقولست و مقول این حکایت که از مولانا علاء الدین علی قوشچی نزد مطالعه کنندگان این اوراق مامول حضرت مخدومی مرحومی پدر روضة الصفا آورده که مولانا علی قوشچی فرمود که روزی در مجلس همایون میرزا الغ بیک بودم نشسته که مولانا محمد در آمد جناب الغ بیکی او را گفت رملی بکش و از آنچه در ضمیر منست اعلام نمای مولانا ملاحظه طالع وقت نموده و رملی کشیده گفت سؤال از حرم است و خاموش کرد پادشاه فرمود که علی قوشچی محرم ماست آنچه که بخاطر تو رسیده بی تحاشی بگوی مولانا گفت که پادشاه از دو خاتون که در حبالهٔ نکاح وارد یکی را میکشد و دیگری را که دختر خانست طلاق میدهد میرزا الغ بیک از تطلیق دختر خان که بصفت زهد و عفت آراسته بود و او را بسیار دوست میداشت استبعاد نمود و بعد از آن چند روز خاتونی را که مولانا محمد بکشتن او حکم کرده بود بعالم آخرت فرستاده و دختر خان از دو قوع اینحادثه شادمان شده خندان فرمود که میرزا الغ بیک در غضب رفته او را طلاق داد قاضی محمد مسکین بصفت علم و تقوی و شریعت پروری موصوف بوده مدتی مدید در کمال امانت و دیانت بلوازم منصب قضاء سمرقند اقدام میفرمود از جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی استماع افتاده که میرزا الغ بیک کورکان در ایام سلطنت و کامرانی مبلغی کرامند بیکی از تجار تسلیم نمود تا خرید و فروخت کرده مرابحهٔ آن را بخزانهٔ عامره رساند بعد از چند گاه سفینهٔ حیات آن تاجر غریق بحر فنا شده جناب الغ بیکی در تسترو کاتش طمع فرمود و فرمود که از نفایس خزانه ما لعلی گران بها پیش آن بازرگان بوده و موافق مدعا گواهان آماده و مهیا ساخت و چون مانی الضمیر صاحب تاج و سریر بسمع شریف قاضی شمس الدین محمد مسکین رسید یکی از نواب درگاه را طلبیده بپادشاه پیغام فرمود که مرافعه و گذرانیدن گواهان این قضیه چندان نفعی بشما نمیرساند زیرا که حقیقت حال بر من ظاهر است و اگر جناب تسخیر خواهید که بر طبق مدعای شما حکم کنم در نوقت که هوا در غایت برودت است مرا دست و پای بسته در آب سرد چندان غوطه دهید که بطاقت گشته اشارت نمایم که جهات بازرگان را در عوض لعل معدوم بشما دهند و آن نایب این سخنان را بعرض میرزا الغ بیک کورکان رسانیده پادشاه باوجود این دادرسی فرمود و بر کمال دیانت جناب اقضی القضاتی آفرین کرده از سر آن دعوی درگذشت و همچنین در آنوقت که میرزا عبد اللطیف بخیال قتل پدر فتوی نوشت که هر کس بناحق مسلمانی را بکشد قصاص بروی واجبست قاضی محمد مسکین آن فتوی را جواب نکرد و فرمود که غرض میرزا عبد اللطیف ازین فتوی اجازهٔ کشتن میرزا الغ بیکست و حال آنکه اگر پادشاه جهت مصلحت ملک یکی از آحاد الناس را بقتل رساند بروی قصاص نیست و هر چند میرزا عبد اللطیف بوعده و وعید و تخویف و تهدید خواست که جناب اقضی القضاتی را از آن مناقشه درگذراند تا بر آن فتوی خط نهد بجائی نرسید و التوفیق و التائید من الله الحمید المجید خواجه فضل الله ابو اللیثی از اولاد فقیه ابو اللیث بود که کتاب بوستان تصنیف او ست و جمال حال خواجه فضل الله بصفت فضل و کمال آرایش داشت و همواره اوقات شریف را بدرس و افاده صرف میکرد و گاهی بشعر و معما نیز مشغولی میفرمود این مطلع از جملهٔ منظومات او ست بیت قد چون سرو تو جانست مرا بلکه روان سویم ای سرو روان شو که فدا سازم جان مولانا علاء الدین علی قوشچی اعلم علمای زمان و افضل حکماء دوران بود و او در صغر سن منظور نظر شفقت میرزا الغ بیک شده بحسن تربیت آن پادشاه عالیجاه در علم بدرجات علیه تصاعد نمود و میرزا الغ بیک او را فرزند میخواند و بجهت کمال خصوصیت گاهی جانور بردستش مینشاند بنابر آن بقوشچی اشتهار یافت از تصنیفات مولانا علی شرح تجرید خواجه نصیر الدین طوسی است و مستحسن طباع جمهور علماء نزدیک و دور مولانا علی در اواخر ایام حیات بدیار روم افتاده و در آن مملکت بمرض موت گرفتار شده رخت بقا بباد فنا داد خواجه عبد المؤمن ندیم مجلس خاص و امین بزم اختصاص میرزا الغ بیک بود و بلطف طبع و حدت ذهن از ظرفا و فضلاء سمرقند ممتاز و مستثنی میبود از ثقات استماع افتاده که در زمان خجسته نشان آن پادشاه عالیشان قاضی قرشی یکی از قضاه شرعیه طریقه

شماتت شمس الدین

طرفه مداهنه بجای آورد و این معنی چون بسمع میرزا الغ بیگ ظاهر گشت حکم فرمود که ریش قاضی را تراشیده تشهیر کنند و قاضی رجوع بخواجه عبد المؤمن کرد تا آن
جناب در پایهٔ سریر سلطنت انتساب زبان شفاعت بگشاد و بعد از قیل و قال چنان مقرر شد که قاضی بیست سر اسب تسلیم نماید تا دست از ریش او باز دارند
آنگاه قاضی خلاص شده اسپان را بخواجه عبد المؤمن سپرد و خواجه آنها را بگله خود فرستاد اما بعد از چند گاه اندیشید که اگر این خیانت ظاهر گردد
شاید که پادشاه بر وی غضب نماید بنا بر آن روزی قاضی را فرمود که مناسب آنست که تو فردا از دور خود را بحضرت میرزا نمائی تا اگر از خاطر آن حضرت غباری
بر خاطرش مانده باشد مرتفع سازم روز دیگر قاضی بموجب فرموده عمل نموده چون چشم میرزا الغ بیگ بر وی افتاد خواجه عبد المؤمن را طلبیده گفت
که بیست سر اسب که قاضی قبول کرده بود چرا تسلیم میرآخوران نمی نماید خواجه عبد المؤمن جواب داد که قاضی از سرانجام اسپان عاجز گشته است و حالا آمده
که ریش او را تراشیده تشهیر کنند میرزا الغ بیگ از شنیدن این سخن در خنده افتاده دیگر متعرض قاضی نشد **مولانا خیالی** در سلک شعرای بخارا منتظم
بود و نسبت بخواجه عصمة الله در طریق بلند سلوک مینمود و این دو بیت از اشعار او بخاطر بود و بیت افتاد نظم ای تیر غمت را دل عشاق نشانه خلقی بتو مشغول
و تو غایب ز میانه گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد یعنی که ترا می طلبم خانه بخانه **مولانا بدخشی** در زمان میرزا الغ بیگ سرآمد شعرای سمرقند بود
این مطلع از جملهٔ منظومات اوست بیت ای زلف شب مثال ترا در بر آفتاب از شب که دید سایه که افتد بر آفتاب **ذکر میرزا سلطان
محمد بن میرزا بایسنقر** میرزا سلطان محمد خسروی بود بکمال عقل و کیاست معروف و بوفور حلم و مروت موصوف از غایت شجاعت و تهور در
معارک هولناک بنفس نفیس مباشر امر قتال گردیدی و هر چند لشکر خصم بقوت و شوکت بودی اصلا از آن نیندیشیدی در جود و سخاوت بطریق
اعتدال سلوک نمودی و از امساک و اسراف اجتناب فرمودی نوبتی یکی از مخصوصانش بتقریبی کثرت بخشش میرزا بابر را بعرض رسانید و پرسید که چون است
که شما درین امر تقلید آن جناب نمی نمائید میرزا سلطان محمد در جواب این بیت خواند بیت میان عالم و جاهل همین قدر فرقست که او کشیده عنان باشد این گسسته
مهار و میرزا سلطان محمد در زمان حیات خاقان حمیده صفات مدتی بجلال در مملکت عراق بدولت و اقبال گذرانید و در آن وقت که آنحضرت
در ولایت ری عازم سفر آخرت گردید آن شاهزادهٔ صاحب تائید از خرم آباد لرستان بری شتافت و در یورت جد بزرگوار فرود آمده
از آنجا باصفهان رفت و بعد از ضبط آن بلدهٔ جنت نشان عنان بگردان بطرف شیراز تافت و میرزا عبد الله بقدم مقابله و مقاتله از دار الملک فارس
بیرون آمده بین الجانبین حربی در غایت صعوبت دست داد و میرزا عبد الله شکست یافته بپناه قلعهٔ اصطخر برد و لشکر عراق اموال سپاه فارس را غنیمت
گرفته میرزا سلطان محمد مظفر و منصور بشیراز درآمد و از اشراف آن ولایت سید نظام الدین احمد را بنا بر استدعای میرزا عبد الله باصطخر فرستاد و جناب
مرتضوی بعد از وصول بمقصد خاطر شاهزاده را از جانب میرزا سلطان محمد مطمئن گردانید تا از قلعه بیرون آمده بخدمت شتافت و میرزا سلطان محمد
او را منظور نظر مرحمت ساخته فرمود در هر شهر از بلاد عراق که خواهد توطن نماید و اگر خواهد بخراسان رود و میرزا عبد الله بامید مصاحبت حضرت میرزا الغ بیگ
سفر خراسان اختیار کرد و چون بهراة رسید چند روز در ظل عاطفت میرزا علاء الدوله گذرانید اما در ورود واقعهٔ ترناب چنانچه سبق ذکر یافت مع
سپاه خراسان ویران کرده روی بجانب میرزا الغ بیگ آورد و میرزا سلطان محمد در فارس و عراق متمکن گشته گردنکشان آفاق سر اطاعت بر خط فرمان
او نهادند مگر میرزا جهانشاه بن امیر قرا یوسف که اظهار خلاف کرده سلطانیه و قزوین را تحت تصرف درآورد و میرزا سلطان محمد از طغیان آن
ترکمان خبر یافته باستعداد سپاه مشغول گشت و نشان همایون بدین مضمون حضرت خاقان سعید بنام میرزا جهانشاه در قلم آورد بر این منوال که شهریار اعظم امیر
جهانشاه بعنایت پادشاهانه مخصوص گشته بداند که چنان استماع افتاد که گماشتگان او بخلاف حکم همایون در سلطانیه و قزوین مدخل نموده اند این
صورت بیقاعده واقع شده میباید که آن ولایات را بنواب دیوان اعلی باز گذارد و بمملکتی که حضرت خاقان سعید مغفور جهت او تعیین فرموده قناعت
نماید و الا بمیدان قتال شتابد تا بمقتضای قضای ایزد تعالی چه بظهور آید و مهر بر روی نشان زده در صحبت قاصدی سخندان ارسال نمود و بنفس نفیس با لشکری
بیقیاس در عقب ایلچی روان شد چون میرزا جهانشاه را چشم بر آن نشان افتاد و مضمونش را معلوم فرمود متعجب گشته گفت این شخص در کمال تهور و شجاعتست باز
نشئهٔ جنون بهرهٔ تمام دارد که بمثل من پادشاهی این نوع نشان می نویسد و با سپاه فراوان روی بطرف فارس و عراق آورد و چون بین الفریقین مسافت
نزدیک شد رسل و رسائل از طرفین در میان افتاد و نزاع و منازعت و مخالفت را بمصالحت و موافقت تبدیل دادند و میرزا سلطان محمد بشیراز بازگشت

امیر جهانشاه عنان بطرف آذربایجان معطوف ساخت و آن شاهزاده بعد از فوت جد بزرگوار بحسب ظاهر دیگر در سلطنت و استقلال بسر برده در سنه ثمان و خمسین
و ثمانمائه در جنگ چناران بدست میرزا بابر گرفتار گشت و بتقدیر مالک الملک قدیر بساط زندگانی او در نوشت چنانچه عنقریب سمت تسطیر خواهد یافت
و بزیور اتمام بر تفصیل این اجمال خواهد یافت

گفتار در بیان لشکر کشیدن میرزا سلطان محمد بجانب دار السلطنه هراة و مراجعت فرمودن بصوب عراق بعد از وقوع محاربات

چون میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر ممالک فارس و عراق را مضبوط گردانید و شنید که مهم
میرزا الغ بیگ بهیچ انجامید از غایت علو همت کمند اندیشه بر تسخیر ممالک خراسان افکند و با لشکری مانند حرکات افلاک نامعدود بدانجانب توجه فرمود
و میرزا بابر نیز جنود نامحدود مجتمع ساخته از دار السلطنه هراة باستقبال برادر نهضت نمود و در نواحی جام آن دو پادشاه بهرام انتقام بیکدیگر رسیدند و گردان
هر دو کشور و مردان هر دو لشکر در هم آویخته نهایت مردانگی و جلادت بظهور رسانیدند آخر الامر نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم علم میرزا سلطان محمد وزیدن
گرفت و میرزا بابر شکستی فاحش یافته عراقیان را سعادت استیلا تأکید پذیرفت و میرزا بابر با هفت نفر از اهل تهور جان از آن غرقاب بساحل نجات کشیده
خود را بقلعه عماد رسانید و میرزا سلطان محمد در غایت حشمت بدار السلطنه هراة خرامیده رایت عظمت مرتفع گردانید و بعد از تنظیم امور دولت و تشیید
مبانی سلطنت روزی چند ببسط بساط عیش و عشرت پرداخت و میرزا ابراهیم را از قید میرزا بابر اطلاق فرموده بمیرزا علاء الدوله که مصحوب خویش
آورده بود روان ساخت و در آن زمستان در بلده فاخره هراة قحط و غلای عظیم بوقوع انجامید چنانچه بهای یک خروار گندم بمبلغ چهار صد دینار
کپکی رسید و امیر حاجی محمد غنا شیرین که در زمان خاقان فردوس مکان داروغه کرمان بود و در آن اوان از سایر امرا میرزا سلطان محمد بمزید اقتدار
و اعتبار ممتاز و مستثنی می نمود آغاز ظلم و تعدی کرده خاطر ترک و تاجیک را بمصادره و مطالبه بیازرد و هر چند خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی که در
دیوان میرزا محمد در جرگه امراء عظام منتظم بود در جناب امارت مآب زلال اشتعال نایره جور و بیداد منع فرمود بجائی نرسید لاجرم اختلال باحوال ملک
و مال راه یافت و هر کس توانست از دار السلطنه هراة گریخته عنان عزیمت بصوب ملازمت میرزا ابو القاسم بابر تافت و چون میرزا بابر چند روز
در قلعه عماد بسر برد بدستور سابق آن حصار را با میر محمد صالح سپرده از راه ابیورد روی توجه باسترآباد آورد و گماشتگان میرزا محمد را از آن ولایت بیرون
کرده بار دیگر لوای سلطنت مرتفع ساخت و چون این خبر بسمع میرزا سلطان محمد رسید باستیصال میرزا بابر مطمح نظر همت گردانیده میرزا علاء الدوله را
بحکومت گرمسیر روان کرد و با سپاه غضنفر نهاد متوجه استرآباد گشت و امیر حاجی محمد غنا شیرین با سایر امراء جلادت قرین برسم منقلای پیشتر روان
ساخت و میرزا بابر مانند شیر ژیان از جنگل جرجان بیرون خرامیده در مشهد اما مراد عراق رسید و از جانبین طالبان نام و ننگ در میدان جنگ تا چشم
بتیغ خون افشان ادیم زمین را برنگ لعل بدخشان دادند و به نیزه ثعبان نشان روزنها در سینه یکدیگر گشادند درین نوبت عنایت الهی شامل حال میرزا
بابر گشت و سپاه عراق انهزام یافته دست قضا طومار حیات امیر حاجی محمد غنا شیرین و فوجی دیگر از امراء و نوئینان را در نوشت از آنجانب میرزا سلطان
محمد چون خبر فوت امیر حاجی محمد شنود در ولایت طوس ضبط آغرق را بعهده خواجه پیر احمد خوافی گذاشته از عقب امرا ایلغار فرمود و در اثنای راه بکریگان مشهد
رسید صورت حادثه را عرضه داشتند و آتش خشم شهریاری مشتعل شده مانند باد صرصر در حرکت مسارعت کرد چنانچه زیاده از سیصد سوار کسی
در موکب همایون نماند چون باردوی میرزا بابر نزدیک رسید لشکریان جرجان پراکنده گشتند و میرزا بابر بار دیگر بقلعه عماد رفت و میرزا سلطان محمد تصور آنکه
شاید مخالفان کیدی اندیشیده باشند همان شب عنان مراجعت بطرف طوس منعطف گردانید و در راه خبر یافت که آغرق ویران شده و مردم هر
خویش گرفته اند و راه گریز در پیش و کیفیت این حال چنان بود که بعد از ایلغار میرزا سلطان محمد خبر قتل امرا در اردوی همایون مشهور شد و شورشی در میان
لشکریان افتاد و هر چند که خواجه غیاث الدین پیر احمد سعی نمود نگاه داشتن ایشان نتوانست و میرزا سلطان محمد معسکر نصرت اثر را خالی دیده متحیر گردید
و یکدو روز توقف فرموده در آن اثنا بتحقیق پیوست که میرزا علاء الدوله بهراة شتافته و گماشتگان آنجناب را از شهر بدر خواسته و بر مسند فرمانفرمائی نشسته
آنگاه میرزا سلطان محمد با خواص خویش قرعه مشورت در میان انداخت و گفت که مردم هراة بالطبع خواهان میرزا علاء الدوله اند و حالا در آن بلده
لوای سلطنت مرتفع گردانیده و لشکریان ما پریشان شده اند مصلحت چنان می نماید که بعراق مراجعت نمائیم و مردم خود را جمع آورده بار دیگر بتسخیر خراسان
نهضت فرمائیم و سخن برین قرار یافته میرزا سلطان محمد آهنگ راه عراق ساز داد و میرزا بابر بعد از شنیدن این خبر متوجه هراة گشته میرزا علاء الدوله

ابوالقاسم

از عراق

ابوالقاسم

از گرمسیر

قلعهٔ اختیار الدین را بمولانا احمد یساول سپرد و روی بجانب قبة الاسلام آورد و میرزا بابر بدار السلطنه هراه درآمده همت بر استخلاص قلعهٔ اختیار الدین مقصور گردانید و مدت چهل روز آن حصن حصین را محاصره کرده صورت فتح و نصرت روی ننمود آنگاه مولانا احمد یساول پیغام فرستاد که اگر خاطر خطیر حضرت شهریاری متوجه آنست که بنده ازین قلعه بیرون آیم باید که در حضور شیخ بهاء الدین عمر و امیر ناصر الدین قریش سوگند خورند که بهیچ وجه متعرض متوطنان حصار نشوند و کسی دیگر را نیز نگذارند که قصدی اندیشد و میرزا بابر بموجب تقدیم رسانیده مولانا احمد با متابعان از حصار بیرون خرامید و میرزا بابر بعهد خود وفا نموده هیچکس را تعرض نرسانید

ذکر سلطنت میرزا عبد اللطیف در مملکت سمرقند و کشته شدن او بتقدیر مالک الملک بی مانند

میرزا عبد اللطیف پادشاهی بود بلطف طبع و حدت ذهن موصوف و بکثرت فضایل نفسانی و کمالات انسانی معروف بصحبت درویشان و گوشه نشینان میل فراوان داشت و در مجلس مشایخ و علما بدو زانوی ادب نشسته همت بر رعایت ایشان میگماشت اما سودائی مزاج و تندخوی و درشت گوی بود و بگناه اندک عقوبت بسیار میفرمود و از بدایت ایام صبی در ظل تربیت و شفقت حضرت خاقان سعید روزگار میگذرانید و آنحضرت با شاهزاده انعقاد محبت بود که موجب رشک سایر اولاد عظام میگردید و چون میرزا عبد اللطیف بر وجهی که سبق ذکر یافت والد ماجد خود را بشربت شهادت چشانیده بریاض بهشت فرستاد و در سمرقند پای بر مسند استقلال نهاده رایت دولت و اقبال ارتفاع داد تقلید خلفا کرده در ایام جمعه بنفس نفیس خویش بقرائت خطبه و امامت پیش نمازی پرداخت و در رعایت رعیت شرایط اهتمام مرعی داشته بساط عدل و انصاف ممهد ساخت اما جمعی از برلاسیان و ترخانیان رامثل امیر محمود تا پوق و سلطان جنید و سلطان یوسف و امیر اسمعیل صوفی ترخان را که در ملازمت او جان سپاریها کرده بودند در مجلس خاص طلبیده بقتل رسانید زیرا که در روز فرار میرزا الغ بیگ انجماعت امیر سلطان شاه برلاس و پسرش امیر جلال الدین محمد را که بجانب میرزا عبد اللطیف می آمدند کشته بودند القصه بنابر قتل امرا برلاس و ترخان سایر یوزمقیان از ملازمت میرزا عبد اللطیف متنفر شدند و در آن ایام نوکران میرزا الغ بیگ و میرزا عبد العزیز در باب استیصال نهال اقبال او با یکدیگر سخنان درمیان آوردند و بجد تمام هرچه تمامتر عزم قتلش کردند و در شب جمعه بیست و ششم ربیع الاول سنه اربع و خمسین و ثمانمائه در کمینگاه غدر نشسته در وقتی که آن شهریار دیوانه سار از چهارباغ بطرف شهر می آمد تیری بسوی او انداختند و آن تیر بر هدف مقصود خورده میرزا عبد اللطیف دست در یال اسپ زده فریاد برآورد که تیر رسید لاجرم جمعی که ملازم رکاب سلطنت مآب بودند متفرق گشتند و دشمنان خود را باو رسانیده سرش از بدن جدا کردند و از پیش طاق مدرسهٔ میرزا الغ بیگ آویختند مدت پادشاهی میرزا عبد اللطیف شش ماه بود و او بعد از قتل پدر پیوسته این بیت را تکرار مینمود بیت پدرکش پادشاهی را نشاید وگر شاید بجز شش مه نپاید از غرایب اتفاقات آنکه میرزا عبد اللطیف بر دست باباحسین نامی کشته شد و برطبق تاریخ قتل پدرش کلک قضا تاریخ کشتنش باباحسین کشت بیت باباحسین کشت شب جمعه اش بتیغ تاریخ قتل اوست که باباحسین کشت ٨٥٤ و چون میرزا عبد اللطیف بقتل رسید بموجب اتفاق امرا و اکابر میرزا عبد الله شیرازی علم سلطنت مجازی مرتفع گردانیدند

ذکر توجه میرزا ابو القاسم بابر بجانب بلخ و بدخشان و بیان عصیان اویس بیک بدار الملک خراسان

سابقا خامهٔ مشکین شمامه این خبر بمشام جان مطالعه کنندگان رسانید که میرزا علاء الدوله چون خبر توجه میرزا بابر شنید دار السلطنه هراة را بازگذاشته علم عزیمت بطرف بلخ برافراشت بعد از وصول بمقصد فی الجمله مردمی در ظل رایتش جمع آمدند و میرزا بابر این خبر استماع نموده با لشکری جلادت اثر عازم استیصال برادر گشت و میرزا علاء الدوله از مقابله و مقاتله پهلو تهی کرده روی بکوهستان بدخشان آورد و میرزا ابو القاسم بابر پس از آنکه بقبة الاسلام بلخ رسید با وجود شدت برودت هوا و کثرت بارندگی از عقب میرزا علاء الدوله نهضت فرمود و اسباب جمعیت او را از هم پاشیده و برانداخته ببلخ مراجعت نمود آنگاه حکومت بلخ و قندز و بقلان را بامیر پیر درویش هزاراسپی و برادرش امیر علی که بصفت نصفت و سخاوت و شجاعت موصوف و معروف بودند ارزانی داشت و رایت نصرت آیت بصوب دار السلطنه هراة برافراشت چون بسعادت و اقبال در مستقر عزت و جلال نزول نمود دید که در غیبت موکب همایون جمهوری در غایت غرابت دست داده و دست قضا ابواب بلا و فتنه بر روی اهل دنیا گشاده شرح این حال و تبیین این مقال آنکه میرزا ابو القاسم بابر در وقت اختیار سفر بلخ قلعهٔ اختیار الدین را باویس بیگ سپرده و او پس چند روزی بامر کوتوالی پرداخته شربت حکومت مذاق جان او را شیرین نموده بخار سرکشی و غرور بکاخ دماغ راه داده بخیال استقلال اسباب حصارداری مرتب

روزگار

ساخت و بدست بی‌شرمی علم فسق و فساد و ظلم و عناد برافراخت گاهی از قلعه پایان آمده بعظمت تمام بر در حصار می‌نشست و شراب میخورد و بعضی از ارباب حسن و ملاحت
را بجبر و تکلیف از میان بازار کشیده بحصار میبرد و با آنکه میرزا ابو القاسم بابر مظفر و منصور از یورش بلخ بازگشته در باغ سفید نزول اجلال فرموده و پیش پهلوان
در مقام عصیان و طغیان بود و اصلا از مرتبه نخوت و سرکشی تنزل ننمود و چون استحضار در متانت با قلعه سپهر دوار لاف همسری میزند و در آن وقت به
ذخایر بسیار و اسلحه بیشمار مشحون بود میرزا بابر را اشتغال بمحاصره و محاربه مناسب ننمود و رای جهان کشای بر حل آن واقعه مشکل گماشته یکی از محرمان را نزد اویس
فرستاد و پیغام داد که تو قدم از حصار بیرون منه که من بدانجا خواهم آمد آنگاه آن پادشاه مجاهد شبی بشهر تشریف آورد و جمعی از اهل ساز و آواز را بقلعه فرستاد
مقرر نمود که ایشان متعاقب میرسیم و طایفه از اصحاب جلادت را نیز از عقب روان ساخت و غلغله در قلعه افتاد که حضرت میرزا آمد و اویس تا بدهلیز حصار باستقبال
آمده از بهادران بابری شیخ منصور نامی در وی آویخت و اویس بیک بیک زخم خنجر او را هلاک ساخته دلاوران دیگر خود را باویس رسانیدند و بضرب شمشیر
پی در پی روح خبیثش را بدوزخ روان گردانیدند بعد از دو سه روز برادر اویس یوسف شاه و مراد ترکمان که مقرب او بود بسیاری صغرا را از حصار اختیار
الدین بیرون آمدند و مقالید قلعه بنواب درگاه پادشاه واجب الاحترام سپرده ایشان نیز رخت بعالم آخرت بردند و درین اثنا یکی از مخصوصان میرزا
علاء الدوله پیش میرزا بابر آمده عرض کرد که جناب شهریاری نزدیک بشهر رسیده و در دامن کوه کازرگاه از نظر من غایب شد جمعی از ملازمان آستان
سلطنت آشیان فی الحال بتجسس مشغول گشتند و میرزا علاء الدوله را از وثاق اسکندر بیک بیرون کشیده حسب الحکم ببعضی از اهل اعتماد سپردند و در شهور
میرزا ابو القاسم بابر بنابر دغدغه که از طرف میرزا سلطان محمد داشت بعزم قشلاق استرآباد رایت عزیمت برافراشت و چون بسلطان میدان رسید عنان
کمیت جهان نورد بصوب بسطام معطوف ساخت و روزی چند در آن مقام رحل اقامت انداخت

گفتار در بیان محاربه میرزا سلطان محمد و میرزا ابو القاسم بابر در منزل چناران کرت ثانی و از پای در آمدن آن سرو ریاض کامرانی بصرصر قضای قدر جناب سبحانی

در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمائه میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر کثرت لشکری بی‌تهور از ولایات فارس و عراق فراهم کشیده
بعزم تسخیر خراسان و رزم برادر عالیشان عنان یکران منعطف گردانید و میرزا ابو القاسم بابر در ولایت بسطام این خبر شنوده جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا
که در آن اوان بواسطه استیلای میرزا سلطان ابوسعید از ماوراء النهر آمده بود برسم رسالت نزد میرزا محمد فرستاد و التماس صلح فرمود و آنجناب بدرگاه
سلطنت مآب شتافته و شرایط سفارت بجای آورده عاقبت بنابر وفور الحاح و مبالغه خواجه مولانا سر رضا جنبانیدند و مهم برین موجب قرار یافت
که محقر ولایتی از مملکت خراسان داخل دیوان عراق باشد و در تمامی ملک میرزا بابر خطبه و سکه بنام و لقب میرزا محمد موشح و مزین گردد و میرزا ابو القاسم بابر پس از
مراجعت خواجه مولانا اعتماد بر صلح کرده از بسطام بمازندران رفت و طرح قشلاق انداخت در خلال آن احوال خبر متواتر گشت که میرزا سلطان محمد دفتر
عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده و از بسطام و دامغان گذشته بجلگاه اسفراین در آمد میرزا بابر از شنیدن این سخن برآشفت و مانند شیر دلیر از بیشه مازندران
متوجه میدان قتال گشت میرزا سلطان محمد چون از توجه برادر خبر یافت از ولایت اسفراین عنان یکران بجانب استرآباد تافت و در موضع چناران
آن دو سپاه شوکت دستگاه مانند ابر بهاران جوشان و خروشان بهم رسیدند و بصرصر حمله نیران مصاف تیز کردند و میرزا سلطان محمد در آن روز تیغ
جلادت آخته و بنفس نفیس بر سپاه خراسان تاخته علیت بهر سو که تیغ و سنان برافراخت سر و سینه خصم را خورد ساخت و میرزا ابو القاسم بابر نیز همان
گیرودار در معرکه کارزار انداخته علیت به تیر و کمان و بشمشیر تیز برآورد از دشمنان رستخیز و در آن اثنا امیر ابوسعید میرم از میرزا سلطان محمد
گریخته نزد میرزا ابو القاسم بابر رفت و گفت میرزا سلطان محمد قصد قول بزرگ دارد مناسب آنکه لشکر این کوچ باز دهند تا او بمیان صفوف
درآید آنگاه از اطراف و جوانبش در آمده نگذارند که بیرون رود و مقارن این حال آن شهریار شجاعت شعار بر قلب لشکر خراسان حمله آورده گفت منم
محمد بن بایسنقر و سپاه میرزا بابر بموجب تعلیم امیر ابوسعید کار بند شده آنجناب را در میان گرفتند و نگذاشتند که مواقیان موکب همایون بپیوندند
و زمان کشش و کوشش امتداد یافته آخر الامر نسیم فتح و ظفر از جانب میرزا بابر وزان آمده و جنود عراق روی بگریز آوردند و میرزا سلطان محمد در پنجه
تقدیر اسیر و دستگیر گشت و هنوز فرمان فرمای خراسان سواره ایستاده بود که او را پیش بردند و میرزا بابر برادر بزرگتر را مخاطب ساخته بزبان شکسته گفت
که از جانب ما چه واقع شده بود که قصد خون و مال مسلمانان کرده نوبت لشکر بخراسان کشیدی و خود را باین روز گرفتار گردانیدی

جلال

میرزا سلطان محمد تحت از قتل آن امیر بسر باز زده

میرزا سلطان محمد جواب داد که همواره در تمشیت امور مملکت امثال این قضایا روی می نموده میرزا بابر باغوای بعضی از مردم کوته اندیش بقتل برادری چنان کرد که در
شجاعت و مروت و انسانیت مانند او فرزندی از مادر گیتی در وجود نیامده بود اشارت فرمود و موکلان انتخاب را سود ساخته بطرفی روان
شدند تا حسب الحکم بتقدیم رسانند در اثنا راه میرزا سلطان محمد رومالی طلبید که زخمی را که بدستش رسیده بود به بندد موکلان گفتند که مهم ازین درگذشته است
آنجناب فرمود که بابر مروت نکرد جواب دادند که گفت پس مرا کجا میبرید و همانجا فرود آمده سر تسلیم در پیش انداخت و یکی از سرهنگان میرزا بابر بیک ضرب
شمشیر کار آن شهریار عالی مقدار را آخر ساخت رباعی ور زانکه اساس چرخ را نیست قرار از دایرهٔ زمانه دور است مدار زنهار امان ز دهر
امید مدار کز تیغ ستم کسی نیابد زنهار و چون میرزا بابر بدین پیکر فتح و ظفر سر افراز گشت شکر نعم الهی بجای آورده فتحنامها باطراف ممالک محروسه
فرستاده و فرمان داد تا نعش برادر عالی گهر را بدار السلطنه هراة برده نزدیک پدرش میرزا بایسنغر دفن کردند و بعد از آنکه خاطر از مهم یک برادر جمع
ساخت همان روز بتفصیل کار برادر دیگر پرداخت و حکم فرمود که جهان بین میرزا علاء الدوله را بمیل آتشین از حلیهٔ رؤیت عاری گردانند تا شخصی که
مباشر این فعل شنیع بود بر آنجناب رحم کرده گفت که آب در چشم آورده میل بر وجهی در پلکهایش کشید که بر دیدهٔ مبارکش آسیبی نرسید هر چند منتهای
مکارم اخلاق و محاسن آداب و کرم جبلی و مروت غریزی میرزا ابوالقاسم بابر آن بود که جراید جرایم برادران را برقم لا تثریب علیکم الیوم موشح گرداند
و از ایشان عفو فرموده بمضمون کلمهٔ العفو عند الاقتدار من علو الاقدار بظهور رساند اما چون سر رشتهٔ اختیار در قبضهٔ قدرت کارفرمای قدرت است
و وقوع خیر و شر بمحض تقدیر مالک الملک اکبر پرتو توفیق ازلی بر جمیل روزگارش نتافت و امثال آن افعال ناپسند از آن پادشاه خردمند صدور
یافت و ذلک تقدیر العزیز العلیم **گفتار در بیان رفتن میرزا ابوالقاسم بابر بدار الملک شیراز و مراجعت فرمودن** بنا
بر **مشیت مهیمن کارساز** چون بمساعدت دولت و اقبال میرزا بابر از جانب برادران فراغبال حاصل کرد روی توجه بممالک فارس و
عراق آورد و بنا بر آنکه بسبب عبور سپاه میرزا سلطان محمد نقصان تمام بغلات مملکت ری راه یافته بود رایات نصرت آیات از راه ترشیز بصوب
یزد توجه فرمود و بعد از نزول در حدود آن ولایت امرای میرزا سلطان محمد امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین انبار امیر فیروزشاه
بسعادت زمین بوس استسعاد یافتند و بامارت دیوان اعلی متعین گشتند و همچنین خواجه پیر احمد خوافی بدرگاه عالمپناه رسیده منظور نظر شفقت گردید
و موکب ظفر قرین از دار العباد یزد متوجه و سرافراز شهر شهرهٔ شیراز خرامیده پادشاه دوست نواز نوای چنگ عیش و عشرت ساز داد و با جوانان
ساده عذار و مه پیکران ناهید رخسار بتجرع بادهٔ خوشگوار اختیار کرده چند روز قدم از بزم انبساط بارگاه سلطنت ننهاد و در آن اثنا خبر استیلاء سپاه
ترکمان بر بلدهٔ ساوه اشتهار یافت و میرزا بابر بساط بزم درنوردیده عنان عزیمت بصوب معرکهٔ رزم تافت کیفیت این واقعه چنان بود که بعد از
فتح چناران میرزا بابر هر یک از ولایات فارس و عراق را نامزد یکی از ارکان دولت فرموده از آنجمله حکومت ساوه را با میر شیخ علی بهادر و ایالت
قم را با میر درویش علی تفویض نموده و ایشان از راه ری ببلاد مذکوره خرامیدند و از رعایا مطالبات کرده متوطنان آن ولایات را در مصادره و مواخذه
کشیدند و چون امیر شیخ علی در اشتعال نایرهٔ ظلم و ستم بیشتر میکوشید طایفهٔ از اعیان ساوه بجمعی از ترکمه که در آن حدود بودند التجا نمودند و ترکمانان بیکبارگی
بر سر امیر شیخ علی ریختند و او را گرفته پیش امیر جهانشاه فرستادند و شهر ساوه که بحقیقت کلید مملکت عراق است رایگان بحیطهٔ تصرف امیر جهانشاه
ترکمان درآمد لاجرم طمع در دیگر بلدان کرده طایفهٔ از سپاه آذربایجان را بجانب قم روان ساخت و امیر درویش علی برج و بارهٔ شهر را مضبوط ساخته
متحصن شد و بعد از انقضاء چهار ماه که میرزا بابر در شیراز بعیش و عشرت گذرانید این اخبار شنیده ایالت فارس را بمیرزا معز الدین سنجر مفوض داشت
و بنفس همایون رایت عزیمت بصوب اصفهان برافراشت و در اثنا راه ایلچی از جانب خراسان باردوی نصرت نشان رسیده بموقف عرض رسانید که میرزا
علاء الدوله در خراسان خروج کرده است و خلق بسیار در ظل رایتش جمع آمده اند بنابر آن میرزا بابر توقف در مملکت عراق مصلحت ندیده و در
شانزدهم رجب سنه خمس و خمسین و ثمانمائه از کوشک زرد عنان یکران گیتی نورد بصوب دار السلطنه هراة منعطف گردانید و در بیست و دوم ماه شعبان
یزد رسیده حکومت آن ولایت را بمیرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر ارزانی داشت و از آنجا براه تون رایت عزیمت افراشته بعد از وصول بدان
سرزمین امیر سلطان حسین را الحکومت نصب نمود و موکب همایون از تون بصوب هراة در حرکت آمده دوازدهم شعبان بسعادت و اقبال در مستقر خلافت

وجلال از نزول اجلال فرمود و بوضوح پیوست که مهم میرزا علاء الدوله بیمن شجاعت امیر پیر درویش هزاراسپی فیصل یافته و آنجناب از راه سیستان بطرف ری شتافته چنانچه مشروح میگردد و کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد

ذکر خروج میرزا علاء الدوله بامداد قوم ارلات و بیان بعضی دیگر از وقایع و حالات

درآن اوان که دیده ستمدیده میرزا علاء الدوله از میل آتشین محفوظ ماند بلطایف الحیل از اردوی میرزا بابر خود را بمشهد مقدسه رسانید و از آنجا بمیمنه و فاریاب پیش گرفت و بعد از وصول بدان ولایت امیر سلطان محمود بن امیر حاجی کار شاه ارلات که خواهر او در حرم آن پادشاه عالیگهر بسر میبرد با سایر ارلاتیان که در آن حدود توطن داشتند بموکب عالی پیوستند و بر سلطنت آنجناب اتفاق کرده کمر خدمتکاری بر میان جان بستند و میرزا علاء الدوله بامداد آن جماعت مستظهر گشته با سپاهی آراسته متوجه بلخ شد و امیر پیر درویش و امیر علی با لشکر طخارستان در برابر ارلاتیان آمده بین الجانبین حربی صعب دست داد و امیر سلطان محمود بزخم تیری از پای درافتاده میرزا علاء الدوله با سایر اتباع روی بهزیمت نهاده از راه لنگر مقدسه عنایتیه متوجه دار السلطنه هراة گشته غبار فتنه و آشوب در بلده و بلوکات ارتفاع یافت و امرای میرزا بابر از بلاد خراسان عازم دفع میرزا علاء الدوله شده پیش از همه امیر پیر درویش در نواحی هرات رود بآن سهر پای بطالع رسیده و بیک حمله سلک جمعیتش متفرق گردانید و میرزا علاء الدوله از هراة دو سیستان گریخته از آنجا بری شتافت و با میرزا جهانشاه ملاقات کرده پرتو التفات پادشاه ترکمان بر وجنات احوالش تافت و چون میرزا بابر بدار السلطنه رسید و در تمشیت کار حال میرزا علاء الدوله بکجا انجامیده نوبت دیگر از روی فراغت مجلس عیش و عشرت آراسته گردانید و از دست ساقیان زهره جبین و مه پیکران خورشید قرین جامهای راح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی بیاشامید تا شهریار آذربایجان امیر جهانشاه ترکمان چون از مراجعت میرزا ابو القاسم بابر خبر یافت عنان بارگیر همت بصوب تسخیر ولایات عراق و فارس تافت و حکام و کماشتگان بابری از مقاومت آن پادشاه و از حشمت عاجز گشته روی بطرف خراسان آوردند و در شهور سنه ۸۵۶ میرزا معز الدین سنجر و میرزا خلیل سلطان با بسایر داروغگان آن بلدان بپایه سریر اعلی رسیده کیفیت حال عرض کردند و هم درین سال میرزا بابر خواجه پیر احمد خوافی را بنابر رنجشی که از وی در خاطر داشت مواخذ گردانید و بزجر و تعذیب مبلغ دویست تومان کپکی ازو گرفته دیگر چیزی مطلبید تا آنجناب بواسطه اعراض نفسانی و دیگر اسباب ناتوانی جهان فانی را بدرود کرده روی بمنزلات آنجهانی آورد و در عمارت سر مزار شیخ زین الدین خوافی که بنا کرده معمار همتش بوده مدفون گشت کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون

ذکر پادشاه صاحب تایید میرزا سلطان ابو سعید

میرزا سلطان ابو سعید بعلو همت و سمو منزلت و کمال عقل و فراست و وفور فهم و کیاست سرآمد سلاطین دودمان صاحبقران مغفرت قرین بود و در تمهید بساط نصفت و رعیت پروری و تشیید اساس معدلت و مرحمت گستری بنوعی مبالغه میفرمود که هیچکس پیش از آن مرتبه تصور نمینمود فروغ رای جهانگشایش ساحت ملک و ملت را منور داشت و ماهچه چتر گردون سایش نور ماه و خورشید را معقود و نابود میپنداشت در فیصل قضایا از جاده شریعت بسوی هرگز تجاوز نمی کرد و در تربیت سادات و علما و مشایخ و فضلا همواره لوازم سعی و اهتمام بجای می آورد و در ایام دولتش ولایات ترکستان و ماوراء النهر و بدخشان و طخارستان و زابلستان و سیستان و خراسان و مازندران بکمال معموری رسید و از حسن معدلتش خللهای چندین ساله تدارک یافته جناح امن و امان و لوای انعام و احسان بر مفارق متوطنان بلدان آن ممالک جنت نشان ممدود و مبسوط گردید نظم

معدلتش بست به نیروی خویش
گردن ده گرگ بیک موی میش

تا در عدلش بجهان برگشاد
بید نلرزید ز طوفان باد

میرزا سلطان ابو سعید ولد میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان بود و در بدایت حال ملازمت پادشاه بلند فطنت میرزا الغ بیک گورکان مینمود و بواسطه رفعت همت از ابتدای وزیدن صبا صبی و افتتاح اشتعال نایره نشو و نما پیوسته تعلم اندیشه نقش جهانگیری بر صحیفه ضمیر مینگاشت و منتهز فرصت بوده خود را در اوان ابنا زمان بتکفل امر کشورستانی سزاوارتر می پنداشت همواره از خاطر فیض بخش و ضمیر آفتاب درخش اصحاب نقطه و انتباه استمداد همت مینمود و بزبان حال و لسان مقال سعادت سلطنت و اقبال را از باطن فرخنده میامن ایشان استدعا میفرمود و چنانچه سابقا مذکور شد در شهور سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه که میرزا الغ بیک گورکان و میرزا عبد اللطیف در کنار آب آمویه بقصد جان یکدیگر خیمه اقامت برافراشته بودند آنحضرت با ستظهار جمعی از طغونیان خروج کرده سمرقند را محاصره نمود و چون میرزا الغ بیک ازین خبر مطلع شد از برابر پسر برخاسته روی بسمرقند آورد و میرزا سلطان ابو سعید از ظاهر آن شهر بمنازل ایل اغلون رفت و روزی چند پای در دامن شکیبائی پیچیده انتظار لطیفه غیبی میکشید و پس از آنکه میرزا

میرزا عبد اللطیف پدر را کشته بر سریر پادشاهی نشست کس فرستاده آنجناب را بسمرقند برده حبس کرد و میرزا سلطان ابو سعید از حبس گریخته بیخارا شتافت و حسب
اتفاق در همان شب که میرزا عبد اللطیف در سمرقند بقتل رسید و میرزا عبد الله شیرازی پادشاه گردید میرزا سلطان ابو سعید که بعد ازین اکثر اوقات از وی
بسلطان سعید تعبیر کرده خواهد شد در بخارا خروج نموده داروغه بخارا آنحضرت را گرفته در مضیق شکنجه از حوصله بخیلان باز داشت و روز دیگر خبر قتل میرزا
عبد اللطیف بآن دیار رسیده امرا و اعیان بخارا بقدم اعتذار نزد سلطان سعید رفتند و زبان باستغفار گشاده آنحضرت را از محبس بیرون آورده
و بر مسند سلطنت نشانده نقد اخلاص و نیاز برسم نثار بر افشاندند بیت عزیز مصر برغم برادران غیور ز قعر چاه برآمد باوج ماه رسید و از آنجا که علو همت
آنخسرو عالی منزلت بود با وجود بدایت ایام کامکاری و افتتاح هنگام شهریاری بسلطنت و لایت بخارا قناعت ننمود و کمند همت بر کنگره تسخیر سمرقند
افکند و میرزا عبد الله از خیال استقلال آن نقطه دایره مرکز جاه و جلال آگاه شده برسم استقبال استعجال نمود و بعد از وقوع قتال و جدال لشکر سمرقند غالب
گشته سلطان سعید عنان انهزام بصوب ترکستان منعطف گردانیده و شهر یسی را بحیطه تصرف در آورده روزی چند در آن بلده بفراغت بگذرانید
میرزا عبد الله چون برین حال وقوف یافت سپاهی یراق کرده همراه بعضی از امرا شجاعت پناه بدانجانب فرستاد و آن طایفه در قلب زمستان عازم یسی گشته
سلطان سعید در شهر متحصن گردید و امرا آغاز محاصره و محاربه کرده در آن اثنا سلطان سعید فوجی از معتمدان خود را بطریق پنهانی از شهر بیرون فرستاد
تا از دور سپاهی بخالفان نموده آوازه در انداختند که لشکر اوزبک رسید و در شهر نقاره شادیانه زده بنابرآن تزلزل بارکان ثبات و قرار لشکر یان
میرزا عبد الله راه یافته سر خویش گرفتند و طریق سمرقند پیش نهادند و بهادران سپاه سلطان سعید دشمنان را تعاقب نموده بسیاری از احمال و اثقال و خیول
و بغال ایشان بغنیمت گرفتند و چون گریختگان بدار السلطنه سمرقند رسیدند میرزا عبد الله ابواب خزاین گشاده زر وافر بلشکریان داد و عزم رزم نمود
بترتیب اسباب مقابله و تکمیل آلات مقاتله اشارت نمود و از آنجانب سلطان سعید متصدی نزد ابو الخیر خان که در آن زمان پادشاه الوس جوجی خان
بود فرستاده مدد طلبید و ابو الخیر خان آن ملتمس را بعز قبول اقتران داده با سپاه فراوان در نواحی بینی میرزا سلطان ابو سعید پیوست و آن دو پادشاه صاحب
تایید بعنایت ملک ملک بخش تعالی شانه واثق بوده روی بدار السلطنه سمرقند نهادند و میرزا عبد الله از اتفاق اعدا آگاه شده با لشکری بعدد
قطرات امطار از شهر بیرون آمد و چون از آب کوهک بگذشت سپاهی سپاه ابو الخیر خان و سلطان سعید ظاهر گشت و آن دو پادشاه عالی گهر صفوف
قتال آراسته ساختند از طرفین مردان دلاور مانند امواج بحر اخضر دریکدیگر افتادند و تا نم قوت در جگر توانائی داشتند داد پردلی و پهلوانی دادند زمین
از خون کشتگان رنگ شفق گرفت و فضا هوا از صعود غبار معرکه بیجا سمت تضییق پذیرفت آخر الامر تایید ملک مجید شامل حال سلطان سعید شد
و میرزا عبد الله عنان بصوب فرار منعطف گردانیده در اثنا راه بارگیر او در لای فرو رفت و شاهزاده اسیر سرپنجه تقدیر گشته در شب دوشنبه
بیست و دوم جمادی الاولی سنه خمس و خمسین و ثمانمائه بحکم میرزا سلطان ابو سعید جام شهادت در کشید و سلطان سعید بر وقوع این فتح نامدار بلوازم
محامد حضرت پروردگار پرداخته لوای حشمت و عظمت برافراخت و بنابر آنکه میدانست که اگر اوزبکان بسمرقند در آیند ابواب ظلم و بیداد بر روی فرق
عباد خواهند گشود دفع ایشان را پیش نهاد همت ساخت و چون نزدیک بشهر رسید امرا ابو الخیر خان را که مصحوب موکب علی بودند غافل گردانیده
یکسواره بدروازه تاخت و متحفظان را پیش طلبیده گفت منم سلطان ابو سعید دروازه بگشایید تا از تعرض اوزبکان سالم مانید آن مردم علی الفور
بر موجب فرموده عمل نمودند و سلطان سعید بسمرقند در آمده بر تخت جهانبانی متمکن گشت و بروج و باره شهر را مضبوط گردانیده تبرکات لایقه و تنسوقات
رایقه نزد ابو الخیر خان و امرا و مقربان او فرستاده پیغام داد که چون بیمن امداد حضرت خان دار السلطنه آبا و اجداد بحیطه تصرف اینجانب در آمد مناسب
چنانست که ملازمان موکب خاقانی بجانب منازل خویش مراجعت نمایند و دیگر درین دیار اقامت ننمایند که فایده بر آن مترتب نخواهد بود ابو الخیر خان
چون میدانست که چاره منحصر در قبول آن التماس است بدست اضطرار عنان مراجعت انعطاف داده بدشت قبچاق شتافت و سلطان سعید از روی
استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخته کما ینبغی برفع قواعد عدل و انصاف و خفض ابنیه جور و اعتساف قیام نمود و رقاب نواصی و ادانی و اقاصی را
در ربقه اطاعت کشیده قاتلان میرزا عبد اللطیف را سیاست فرمود و بعد از آنکه مدت هفت سال پرتو انوار معدلتش بر اطراف دیار ما وراء النهر تافت
بجانب خراسان شتافته تا سرحد عراق در تحت تصرف ملازمان آستان معدلت آشیانش قرار یافت و یازده سال دیگر از اقصی ترکستان تا حد و دانوبات

در حضر و سفر آن پادشاه سعادت نشان بوده و در آن مدت معموری آن ولایات بجائی رسید که زیاده بر آن بتصور نتوان نمود و چون آفتاب اقبالش بسر حد زوال انتقال کرد در اوایل شعبان سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه روی بجانب عراق و آذربایجان آورده در حدود قراباغ اران ویران شده در ماه رجب سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه اسیر سرپنجه تقدیر گشت و دو سه روزی معتقد بوده دست سیاست امیر حسن بیک بساط حیاتش در نوشت چنانچه تفصیل این حکایات عنقریب سمت تحریر خواهد گرفت و کماهی حالات آن سلطان صاحب سعادات در ضمن داستانهای آینده صفت وضوح خواهد پذیرفت و خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سید احمد و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه معز الدین فرجی و مولانا امیر سمرقندی و خواجه نعمة الله قهستانی و خواجه عبد الله اخطب در سلک وزرای سلطان سعید انتظام داشتند و در ایام دولت آن پادشاه عالی مقام مولانا فتح الله تبریزی و مولانا عبد الکریم سمرقندی و شرف جهان بن برک بعبد الرحیم رایت صدارت می افراشتند

گفتار در بیان قشلاق فرمودن میرزا ابو القاسم بابر بهادر در ولایت جرجان و مراجعت نمودن از جهت آمدن سلطان سعید بجد و د مملکت خراسان

پادشاه بهرام تهور میرزا ابو القاسم بابر در اواسط سنه سبع و خمسین و ثمانمائه نوبت دیگر خیال تسخیر فارس و عراق فرموده رایت آفتاب اشراق برافراخت و در روز دوشنبه ۲۳ رجب از دار السلطنه هراة در حرکت آمده بعد از قطع منازل و مراحل بلغر یغاج جنوشان را معسکر همایون ساخت و در آن منزل یکی از محرمان میرزا اسمعیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بمسامع جلال رسانید که شاهزاده با فوجی از بداندیشان اتفاق کرده قصد غدری دارد و فرمان واجب الاذعان بتحقیق آن قضیه شرف نفاذ یافته امراء عظام بموجب تحقیقش قیام نمودند و چون صدق سخن آن شخص بوضوح انجامید بد آموزان میرزا اسمعیل سلطان بیاسا رسیدند و شاهزاده چند روزی معتقد بوده در ۲۲ ماه رمضان ع او نیز بسوی ملک عدم گشت روان و میرزا ابو القاسم بابر در آن مقام بآداب عید صیام قیام نموده در اوایل شوال بسعادت و اقبال عزیمت قشلاق جرجان فرمود و در یازدهم ذیقعده سلطان آباد استراباد از یمن مقدم خسرو بادین و داد غیرت ساحت ایوان سبع شداد گشت و آن زمستان در آن مکان توقف اتفاق افتاده چون فصل شتا باخر انجامید و سپاه سبزه و ریاحین بعزم تزئین باغ و بساتین در بساط بسیط زمین منتشر گردید پادشاه ظفر قرین از یورت قشلاق به نیت امضاء یورش عراق در حرکت آمده در آن اثنا از جانب بلخ ایلچی رسیده بموقف عرض رسانید که میرزا سلطان ابو سعید بخیال تسخیر ولایات خراسان از آب آمویه بسرعت برق و باد عبور نموده امیر پیر درویش و امیر علی اظهار جلادت کرده تا اندخود پیش رفتند و بعد از مقاتله برادر بر زخم تیغ زمرد پیکر از پای در آمدند و حالا از حدود بدخشان تا کنار آب مرغاب در حیطه تصرف آن شهریار کامیاب است و غبار فتنه و آشوب در تمام ولایات خراسان سمت ارتفاع یافته میرزا ابو القاسم بابر چون این خبر استماع نمود دفع این حادثه را از تسخیر عراق و فارس اولی و اهم شناخت و عنان مراجعت انعطاف داده فتح ماوراء النهر را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و در طی مسافت مسارعت فرمود پس از آنکه موکب منصور از آب مرغاب عبور نمود از طرف بلخ خبر آمد که سلطان سعید ابو سعید احمد خوانده بدار الملک خود بازگشت و مملکت طخارستان باز گذاشته از آب آمویه بگذشت اما میرزا ابو القاسم بابر بدستور معهود در سرعت سیر رسم مبالغه بجای آورده در غره ماه رمضان سنه ثمان و خمسین و ثمانمائه از معبر قندز و بقلان عبور کرد و روزی چند در آن حدود لشکر اقامت انداخت و امراء عظام را بجمع آوردن کشتیها مأمور ساخت

ذکر رفتن میرزا ابو القاسم بابر بظاهر دار السلطنه سمرقند و مصالحه کردن با سلطان عالیشان سعادتمند

چون امراء با فرهنگ بموجب اشارت خسرو فیروز جنگ چند کشتی در معبر ارهنگ جمع آوردند ع در آمد بکشتی شه پاک دین و امراء و لشکریان زمره بیال و طایفه بکشتی از آب گذشته چند روز سالی سرای محل نصب اعلام کشورگشای گشت آنگاه شاه و سپاه از آب وخش نیز عبور فرموده بولایت حصار شادمان شتافتند و از آنجا بتو زاک رفته عبئیت شد و لشکر از منزل فرسودکی رسیده لحظه آسوده گی و در تو زاک خواجه نظام الدین محمود که از اولاد صاحب هدایه بود و مولانا فتح الله تبریزی برسم رسالت از نزد سلطان سعید بدرگاه پادشاه صاحب تایید رسیدند و با امراء و ارکان دولت در باب تمهید صلح و صفا سخن گفته جوابهای درشت شنیدند در آخر مولانا فتح الله گفت و ما علی الرسول الا البلاغ یکسخن باقیست که سلطان ابو سعید گفته و ما را بعرض رسانیدن آن مامور ساخته اند پرسیدند که آن کدامست گفت میرزا سلطان ابو سعید میگوید که من این ولایت را که پلنگ پوش کرده ام آسان باز نخواهم گذاشت و از هر چه پیش آید نخواهم ترسید و تا توانم پای ثبات و قرار استوار خواهم داشت امراء از استماع این سخن تند خوئی و درشت گوئی بیشتر از پیشتر مبالغه نمودند و ایلچیان را حبس کرده کوچ فرمودند و در سلخ ماه مبارک رمضان میرزا ابو القاسم بابر بعرض سپاه

سلطان سعید

سپاه و ملاحظهٔ یراق امراء عالیجاه پرداخته و دیگر شرایط آداب عید صیام بتقدیم رسانید آنگاه کوچ بر کوچ متوجه دار السلطنه سمرقند گردید و در روز چهار شنبه غرهٔ شوال بسعادت و اقبال در یک فرسخی بلدهٔ مذکور نزول اجلال فرموده قبهٔ سراپردهٔ بارگاه باوج مهر و ماه برافراخت و از آنجانب میرزا سلطان ابوسعید بنابر استصواب حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله و سایر اعیان و اشراف سمرقند خاطر بر تحصن قرار داده و در عقب بیرون شهر در آورده برج و باره را بمرتبه مستحکم ساخت که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید و چون میرزا ابوالقاسم بابر در قریهٔ خسرو تو منزل گزید از دلیران سپاه خراسان امیر خلیل و مولانا احمد یساول و سید پیاده و قدم کابلی و ملک محمد امان تیغ جلادت آخته و اسباب محاربت مهیا ساخته بطرف دروازه تاختند و سواران اندجانی از لشکر بهرام قهر ماوراء النهر طایفهٔ از شهر بیرون آمده باشتعال آتش قتال پرداختند و خراسانیان شکست یافته امیر خلیل و مولانا احمد یساول با جمعی کثیر اسیر شدند و جمعی عرضهٔ تیغ و تیر گشتند و چون سمرقندیان اسیران از نزد سلطان سعید بردند آنجناب امیر خلیل و مولانا احمد را پیش طلبیده سخنان عتاب آمیز بر زبان گذرانید مولانا احمد یساول گفت امید است که بواسطهٔ گرفتاران میان شما برادران صلح واقع شود و این سخن موافق مزاج پادشاه افتاده بمحافظت و رعایت ایشان فرمان داد و روز دیگر میرزا ابوالقاسم مانند شیر خشمناک با نهایت در آن جنگ روی بتسخیر شهر آورد و از لشکر سلطان سعید فوجی از مردان کار و دلیران روزگار قدم از دروازه بیرون نهاده دست بانداختن تیر و راندن تیغ دراز کردند و درین روز از امراء بابری پهلوان حسین دیوانه غایت مردانگی بظهور رسانید خلقی از سمرقندیان را بر خاک هلاک انداخت و چون سلطان کواکب از نظارهٔ آن معرکه هولناک ملول گشته حصار مغرب را منزل ساخت از طرفین عنان باز کشیده بمنزلگه خویش شتافتند و برین قیاس قریب چهل روز در ظاهر سمرقند هر روز نایرهٔ قتال التهاب می یافت و شرار قتل و اسر بر صفحات رخسار مردم اندرون و بیرون می تافت و در آن ایام از امراء سلطان سعید امیر عبد العلی ترخان و امیر احمد فضل با جمعی دیگر از سرداران در دست بابریان گرفتار شدند و مقید و محبوس گشتند بعد از آن لشکر دو سر ما سر بر آورده دست برد می نمود که اعضا و جوارح سپاهیان را یارای حرکت نبود و از هر دو جانب مایل بصلح و صفا گشته متوسطان آغاز گفت و شنید کردند و مهم بر آن قرار یافت که هر دو پادشاه عالیجاه میران را بگذارند و سلطان سعید بمملکت ماوراء النهر قناعت نموده دیگر متعرض ولایات خراسان نگردد و بر این جمله عهد و پیمان در میان آمده میرزا سلطان ابوسعید امیر خلیل و مولانا احمد یساول و سایر گرفتاران را خلع فاخره پوشانیده رخصت داد و میرزا ابوالقاسم بابر نیز خواجه نظام الدین مودود و مولانا فتح الله تبریزی و امراء سمرقند را لباسهای پادشاهانه عنایت کرده بشهر فرستاد و رایات نصرت آیات بجانب دار السلطنه هراة در حرکت آمده در اوایل ذی الحجه مذکوره با تمام لشکر از معبر کرکی بسلامت عبور نمود و میرزا بابر جمعی را که در ظاهر سمرقند آثار شجاعت بتقدیم رسانیده بودند منظور نظر مرحمت ساخته مناصب ارجمند عنایت فرمود و ایالت قبة الاسلام بلخ با میر شیخ حاجی تفویض یافت و امیر علی فارسی برلاس بحکومت ولایت کاشان و جاریک شتافت و خطهٔ اندخود با میر شیخ ذوالنون و برادرش امیر احمد مشتاق تعلق گرفت و در شیرغان لواء دولت امیر بابا کوکلتاش سمت ارتفاع پذیرفت و پادشاه ملک بخش قندوز و بغلان را با میر سلطان برلاس داد و موکب همایون روی توجه بدار الملک خراسان نهاد و در چهارم محرم معزز و مکرم ببلدهٔ فاخرهٔ هراة رسید و زبان حال و قال متوطنان آن دیار بمضمون این مقال گویا گردید بیت هزار شکر که باز دگر بعهد اقبال رسید رایت شاهی بمستقر جلال

ذکر فتح مملکت سیستان و غلبه مازندرانیان در قلعهٔ عماد و بیان بعضی دیگر از وقایع که در اواخر ایام حیات میرزا بابر دست داد

در اوایل سنهٔ تسع و خمسین و ثمانمائه بعرض میرزا ابوالقاسم بابر رسید که والی سیستان شاه حسین ولد ملک علی نسبت بخدام آستان سپهر احتشام لوازم تعظیم و احترام بتقدیم نمی رساند و بخلاف آبا و اجداد خود در طریق تکبر و نخوت سلوک نموده نقش استقلال بر صحیفهٔ ضمیر می نگارد بنابر آن پادشاه عالی مکان امیر خلیل هندوکه را با طایفهٔ از اتراک جلیاک بفتح سیستان نامزد فرمود و امیر خلیل بعنایت الهی واثق بوده و بقوت دولت پادشاهی اعتماد کرده بدانجانب نهضت نمود و شاه حسین مقاومت با آن شیر بیشهٔ شجاعت در حیز مکنت خویش ندیده و تمامت ملک نیمروز را باز گذاشته عنان بصوب فرار گردانید و امیر خلیل مظفر و منصور بسیستان در آمده اطراف آن مملکت را مضبوط ساخت و خبر فتح عرضه داشت کرده رایت استقلال برافراخت و بعد از آن سال شاه حسین جمعی فراهم آورده عازم رزم امیر خلیل گشت و بعد از سعی و اهتمام انهزام یافته بیکبارگی از سر حکومت در گذشت و بر دست یکی از نوکران

خود کشته سرش را نزد امیر خلیل بردند و او بدار السلطنهٔ هراة فرستاد تا بر دار اعتبار آویزان کردند و در همین سال میرزا ابوالقاسم بابر بتجدید نظر التفات
بر حال میرزا معز الدین سنجر انداخت و او را در ولایت مرو و ماخان که سابق تسیورغال امیر خلیل بود حاکم و فرمان روا ساخت در خلال این احوال جمعی از
دیوساران مازندران که بفرمان امیر بابا حسن در قلعهٔ عماد محبوس بودند در وقتی که امیر مشار الیه در استراباد بود یکی از کوتوالان را با خود موافق ساخته خروج
نمودند و ناگاه بر سردار و غیره قلعه که در سلک نوکران بابا حسن انتظام داشت تاخته او را بقتل رسانیدند و بر هر کس اعتماد نداشتند از حصار بیرون کردند
اطراف آن حصن حصین را مضبوط گردانیدند و چون این خبر بعرض میرزا بابر رسید عظیم متغیر گردید اما از کمال تمکن و وقار اظهار نفرمود و چند گاه قلعه در تصرف
مازندرانیان ماند آخر الامر داروغهٔ مشهد جلال الدین محمود با نوکران امیر بابا حسن بحوالی آن حصار شتافت بامید آنکه قوت دولت روز افزون لطیفه ساز شود
و سعادت طالع همایون آوازهٔ فتح قلعهٔ عماد در حرم ایوان سپهر اندازد و در آن اثنا که جلال الدین محمود بساختن نردبان و سلطور و سایر اسباب قلعه
گیری مشغولی مینمود مازندرانیان در مقام اطاعت و انقیاد درآمده جمعی از ایشان جهت تمهید بساط مصالحه بدر قلعه آمدند و جلال الدین محمود باتفاق یکی
از نوکران امیر بابا حسن پیش رفته و دو مازندرانی از میان یاران خویش نزدیک ایشان خرامیدند و سخنان صلح آمیز با یکدیگر گفته در آخر مازندرانیان دستها دراز
کردند تا بدست جلال الدین محمود و نوکر بابا حسن رسانیده قاعدهٔ عهد و پیمان موکد سازند جلال الدین محمود و رفیق او دستهای آن دو شخص را محکم گرفته
بپایان کشیدند و ایشان بی اختیار از آن کمر غلطان گشته بقتل رسیدند و بقیه از این لطیفه در اظهار شعار خلاف از پیشتر بیشتر مبالغه نمودند بعد از چند روز
آهنگری که در آن قلعه مسکن داشت و از ظلم مازندرانیان بتنگ آمده بود معتمدی پیدا کرده بجلال الدین محمود پیغام نمود که در فلان برج قلعه محلی ست
که بده روز سوراخ میتوان کرد و حالا هفت روز است که من آنجا کار میکنم باید که سه روز دیگر بشب منتظر باشید و چون روشنی چراغ در آن برج به بینید بیدغدغه
بپای قلعه آیید که فتح میسر خواهد شد لاجرم جلال الدین محمود و اتباع او در شب موعود منتظر بودند چون روشنی چراغ نمود صبح امید ایشان از مطلع مراد
طالع گردید و نردبانها نهاده مانند دعوات مستجاب بعزم عالم بالا کردند و آهنگر و دستیاران او کمندها فرو گذاشته و قرب صد کس را بدان برج در آوردند
و مازندرانیان واقف شده بعضی جان تنگ تاب بیرون بردند و باقی به تیغ سیاست روی بعالم آخرت آوردند و امیر جلال الدین محمود سرهای قتیلان را
بهراة فرستاده میرزا ابوالقاسم بابر مسرور گردید و نسبت بآن سردار شجاعت شعار لوازم احسان و تحسین بتقدیم رسانید منصب کوتوالی قلعه
بدستور معهود بامیر بابا حسن مفوض گشت طنطنهٔ آن فتح مبین بسبب آن لطیفهٔ غیبی از ایوان کیوان درگذشت و در اوایل سنهٔ ستین و ثمانمائه مزاج
اشرف میرزا بابر از نهج اعتدال منحرف شده مرضی صعب بر ذات خجسته صفات استیلا یافت و اطباء مسیحا نفس در امر معالجه لوازم سعی و اهتمام بجای آوردند
بعد از چند روز فی الجمله صحتی روی نمود در خلال آن احوال ذو ذوابه در غایت عظمت و مهابت در محاذی برج ثور مسکون گشت و چون آن برج طالع
دار السلطنهٔ هراة است و ششم خانهٔ طالع میرزا بابر بود انواع گفت و شنود در میان اهل باب نجوم پیدا شد و از آن جهت دغدغهٔ تمام بر ضمیر منیر صاحب تاج
و سریر و امیر و وزیر و غنی و فقیر راه یافت و بعد از آن باندک زمانی انواع بلیات متوجه بر و بر و یان گشته نایرهٔ اصناف نکبات بر وجنات روزگار ایشان
تافت چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی وتقدس **گفتار در بیان رفتن میرزا بابر بولایت مشهد
و انتقال نمودن از جهان فانی بعالم مخلد** چون حکیم علی الاطلاق از دار الشفاء قدرت نقوش شفا بر مزاج شریف خسرو آفاق را صحت
کامل بخشید آن پادشاه پاک اعتقاد در ده شعبان سنهٔ ستین و ثمانمائه بعزم طواف مرقد مطهر مشهد معطر علی الرضا ابن موسی جعفر علیهم السلام از باغ
سفید بباغ مختار تشریف برد و ماه صیام در آن مقام بادای طاعات و قضای واجبات گذرانیده در روز عید بعد از ادای نماز جشنی پادشاهانه ترتیب
فرمود و ماه شوال را در همان باغ بپایان رسانیده اوایل ذی قعدة الحرام عنان ابرش گردون خرام بصوب مشهد مقدسه انعطاف داد و چهارم
ماه مذکور چهار باغ مشهد بیمن مقدم همایون غیرت فزای فضای گنبد بوقلمون گشت و روز دیگر بحمام رفته و غسل فرموده بلوازم زیارت روضهٔ
منورهٔ رضویه قیام نمود و سدهٔ آن عتبهٔ کعبه مرتبه را بصلات و نذورات نوازش کرد و در باب انتظام مهام رعایا و غور رسی ضعفا و فقرا شرایط
سعی و اهتمام بجای آورد و در آن زمستان برای قشلاق در همان ولایت فردوس رتبت اتفاق افتاد و پادشاه عالیجاه از ابر احسان کشت زار
امید طوایف انسان را سرسبز و سیراب گردانیده دست دریا نوال بجود و بخشش برگشاد در خلال آن احوال چند نوبت میان امرا و ارکان

[illegible] الامام عالی

و ارکان دولت صورت مخالفت روی نمود و همین موجب ملال خاطر آن مهر سپهر سلطنت و استقلال گشته گاهی بلطف و گاهی بعنف ایشان را ملامت میفرمود
لاجرم امراء عظام بصلح و صفا راضی شده از یکطرف میر خداداد و امیر شیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه و از جانب دیگر امیر شیخ ابوسعید و برادرش امیر حسین علی
خواجه وجیه الدین سمنانی بروضهٔ منوره قدوهٔ خاندان پیغمبر آخر الزمانی در آمدند لوازم عهد و پیمان درمیان آوردند که مدت العمر نسبت بیکدیگر بد نیندیشند
و در مقام خلاف و نفاق نباشند ع که آشتی همه حال بهتر از جنگست و میرزا بابر از مصالحهٔ امرا مبتهج و مسرور گشته زبان خجسته بیان بتعریف و تحسین
ایشان بگشاد و هر یک از امرا علیحده برسم آشتی جواره جشنی ترتیب کرده پادشاه را طوی داد و چون در آن اوقات جناب سلطنت مآب مدام ارتکاب
شراب ناب بود اکثر اوقات ارباب ساز و گویندگان خوش آواز همراه داشته در متنزهات مشهد سیر میفرمود و در آن اثنا روزی در محلی دلگشا و موضعی
روح افزا فرود آمده بود که ناگاه درویشی ژولیده موی نیکو روی نزدیک بپادشاه و امرا بر فراز سنگی پیدا شده و بیدرنگی خواندن ترجیعی آغاز نمود و
آن ترجیع بر شرح بیوفائی دنیا و عدم اعتبار عالم فنا اشتمال داشت و ترجیع بند این بود که بیت این همه طمطراق کن فیکون ذره نیست پیش اهل جنون
چون امرا اصغا نمودند اکابر از ملاحظهٔ معانی آن ترجیع که عدد ابیاتش کمیناً به پنجاه میرسید محزون گردیده درویش بعد از اتمام آن شعر بدایت نظام از نظرها
غایب شد چنانچه ملازمان آستان سلطنت آشیان هر چند او را در کوه و دشت طلبیدند نیافتند و چون اکثر فصل شتا مانند ایام بهجت و نشاط ع
بگذشت چنانکه بگذرد باد بدشت میرزا ابوالقاسم بابر در سیم ماه ربیع الآخر سنهٔ احدی و ستین و ثمانمائه که هنوز آفتاب عالمتاب در حوت بود عنان عزم
بالنگ رادکان گشت و چند روز در آن موضع دلفروز بجانور پرانیدن پرداخته ناگاه ناخن آن شنقار که شهریار عالیمقدار را بحال او اهتمام بسیار
بود بشکست و همین بر ضمیر فیض پذیر گران آمده بمشهد مراجعت فرمود و در روز وصول مضمون این بیت را که بیت توبه ز می کردم و آمد بهار ساقی
توبه شکنم آرزوست بر زبان خجسته بیان آورده خدام بارگاه سلطنت را ببسط بساط عیش و انبساط مامور گردانیده و جامهای بادهٔ ارغوانی
و اقداح راح ریحانی از دست گلعذاران سرو رفتار در کشیده و در صباح سه شنبه ۲۵ ربیع الثانی در عین نشاط و کامرانی از چهار باغ مشهد
در محفه نشسته ساعتی سیر فرمود و پس از مراجعت بر سریر دولت قرار گرفته ناگاه مزاج موفور الابتهاج سمت تغییر پذیرفت و بر بعضی امرا غضب
کرده برخواست و بحرم در آمده و در چاشتگاه چهار روز حیاتش بسر آمد آفتاب بهار اقبال از برج جاه و جلال بمغرب فنا غروب نمود و ستارهٔ آسمان سلطنت
و استقلال از اوج عزت و اقبال بحضیض زوال نقل فرمود از مشاهدهٔ آن حال امیر و وزیر صغیر و کبیر و زن و مرد بناله و نفیر آمدند سیلاب خون از فوارهٔ دیده ها
چون رود جیحون روان گردیده و در آن روز سحاب بموافقت اصحاب تعزیت طوفان باران عیان گردانید بیت بر آمد ابری از باران اندوه فرو
بارید سیل از کوه تا کوه روز دیگر امرا رجالی که بتجهیز و تکفین پادشاه مغفرت قرین پرداختند و جسد مطهرش را گنبدی که در جنب روضهٔ منوره صلوات
علیه السلام والتحیة واقعست مدفون ساختند اطبا در اواخر احساس سمی از سموم میکردند و اذکیا فراست انتما قرب جوار امام هشتم علیه السلام را
برین مدعا دلیل می آوردند جناب بلاغت شعار مولانا عبد القهار در تاریخ وفات آن پادشاه حمیده اطوار گوید نظم آفتاب ملک بابر خان بکام
کی چنان خورشید پنهان درخوراست در ربیع ثانی و فصل ربیع لاله را ساغر ز خون دل پر است چرخ از غمش جگر با چاک شد دیده با از
اشک و دامن پر در است این چه حالست و چه تاریخست گفت موت سلطان مؤید بابر است و میرزا ابوالقاسم بابر را غیر از میرزا شاه محمود
فرزندی نبود و ذکر او بعد از تعداد اسامی اکابر آن زمان مسطور خواهد گردید انشاء الله وحده العزیز **ذکر شمهٔ از حال مشایخ و افاضل
که معاصر بودند با این پادشاه با ذل** از جملهٔ اعاظم مشایخ کرام که در زمان دولت میرزا ابوالقاسم بابر از جهان فانی بعالم جاودانی انتقال
نمودند یکی شیخ بهاء الدین عمر بود و وی خواهرزادهٔ شیخ محمد شاه فراهی است و شیخ محمد شاه از چاشنی درویشی حظی تمام داشت و در وقتی که اندازه
هر هنگامه بهار که میرفته در منزل مومیان نقد جان بقابض ارواح سپرده و شیخ بهاء الدین عمر در صغر سن مجذوب گشته و آثار جذبه بروی ظاهر بود و چنانچه
پیوسته در وقت ادای نماز کسی را نزدیک خود می نشاند تا او را بر عدد رکعات نماز صلوة تنبیه مینمود و سلسلهٔ شیخ بهاء الدین عمر بسلسلهٔ مقرب بارگاه
سبحانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی می پیوندد و ظاهرا از وی تا شیخ علاء الدوله واسطه او کسی بر سجادهٔ تقوی نشسته و شیخ بهاء الدین عمر در زمان
خاقان والا که میرزا شاه رخ فی سنهٔ اربع و اربعین و ثمانمائه بعزیمت گذاردن حج اسلام و طواف تربت جنت رتبت حضرت خیر الانام علیه الصلوة

بغایت

والسلام از دار السلطنه هراة در حرکت آمده جمعی کثیر از اعیان زمان مانند مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد و خواجه زین الدین خوافی و مولانا
قطب الدین خلیری و مولانا شریف الدین عبد القهار و مولانا تاج الدین حسن و مولانا سعد الدین فرج و خواجه شهاب الدین اسمعیل حصاری و غیرهم در ملازمت
شیخ بجانب حجاز روان گشتند و بشرف طواف رکن و مقام و زیارت مرقد عطرسای پیغمبر علیه الصلوة والسلام مشرف شده مراجعت نمودند حضرت
حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی در نفحات از مولانا سعد الدین کاشغری نقل فرموده که گفت شیخ بهاء الدین عمر را در بادیه
تب مرتعی عارض شد و چون آنجناب صائم الدهر بود اصحاب جهة عارضه مذکوره تکلیف افطار کردند قبول ننمود ناگاه جماعتی از اهل غیب دیدم که بجانب
محفهٔ شیخ رفتند و چون بدر محفه رسیدند تیز بگذشتند من آن قصه با وی گفتم فرمود که قطب بود و اصحاب وی مرا توقعت که بدر محفه آمدند من پای دراز کرده
بودم از آنجهة زود برفتند بعد از آنکه من پای خود گرد کردم مراجعت نموده پیش آمدند و فاتحه خواندند و شیخ بهاء الدین عمر در هفدهم ربیع الاول سنه سبع و خمسین
و ثمانمائه در قریهٔ جغاره از بلوکات دار السلطنه هراة وفات یافت و میرزا ابو القاسم بابر همان روز که این خبر شنود بقریهٔ مذکوره رفته ولد آنحضرت
شیخ نور الدین محمد را پرسش فرمود و پیشتر از برداشتن جنازه بازگشته بخیابان هراة شتافت و توقف نمود تا نعش شیخ را بدانجا رسانیدند آنگاه آن پادشاه
عالیجاه از باره کوه پیکر فرود آمده نعش را برداشت و در صحرای عیدگاه بموجب وصیت شیخ و اتفاق اشراف آفاق جد امجد این اوراق سید برهان الدین
خاوندشاه پیش رفته بر جنازهٔ شیخ نماز گذارد مدفن شیخ بهاء الدین عمر در جانب شمال عیدگاه دار السلطنه هراة است و میرزا ابو القاسم بابر بر سر آن
مزار عمارتی عالی طرح انداخته باتمام رسانید و هم در ماه مذکور قاضی قضاة الاسلام یعنی جناب ملاذ الانامی قاضی قطب الدین محمد الامامی بجهان جاودانی
انتقال فرمود و مولانا شریف الدین عبد القهار در تاریخ فوتش این قطعه نظم نمود نظم پناه شریعت سر قاضیان محمد معصوم امامی امام ده و دو
زماه وفات نبی ز دار القضا شد بدار السلام بجای نبی بود و تاریخ اوست وفات النبی علیه السلام **مولانا سعد الدین الکاشغری**
در اوایل حال بتحصیل علوم مشغولی نمود و اکثر کتب متداوله را مطالعه فرمود و آخر بسلوک راه زهد و تقوی پرداخته در سلک مریدان و خلفاء مولانا
نظام الدین خاموش انتظام یافت و در پرتو انوار ریاضت بر وجنات احوالش تافت شعشعه لوامع معرفت باطن فرخنده میامنش را روشن گردانید
و بر سجاده ارشاد نشسته بسیاری از سالکان را بمرتبه ولایت رسانید و در مطلع سعدین مسطور است که در اوایل جمادی الاخری سنه ستین و ثمانمائه مولانا
سعد الدین مریض شده صاحب فراش گشت و در غلبات مرض و شدت ضعف واقعه بر زبانش گذشت مضمون آنکه مرا میان بودن و رفتن مخیر
ساختند من بنابر آنکه اطفال صغیر داشتم بودن اختیار کردم و جناب مولوی بعد از اظهار این سخن بده روز فی یوم الاربعاء سادس جمادی الآخر
سنه ستین و ثمانمائه وفات یافت و در سر خیابان مدفون شد **مولانا شمس الدین محمد عرب** در مطلع سعدین مذکور است که مولانا شمس الدین
محمد عرب مردی درویش وش پسندیده اخلاق بود و دامن عرض خود را باغراض دنیویه کمتر می آلود و داعیه ریاست دوست میداشت و چون میرزا بابر
بوی التفات نمی کرد پیوسته [illegible] نقش محبت میرزا علاء الدوله بر صحیفهٔ خاطر مردم می نگاشت بلکه مردم را بسلطنت او دعوت مینمود و از
متابعت میرزا بابر منع میفرمود و در سنه ستین و ثمانمائه سید عبد الله نامی از جانب لرستان بدستور سپاهیان بدار السلطنه هراة رسیده و با جناب مولوی
در هواداری میرزا علاء الدوله همداستان گردیده بمعاونت اتحاد داروغگان هراة شخصی را گرفته پیش میرزا بابر آوردند که بطریق تجسس از نزد میرزا علاء الدوله
آمده بود و بخدمت مولانا محمد عرب و سید عبد الله مکاتیب آورده بنابر آن میرزا بابر سید را بانده خود فرستاد و جناب مولوی را بسیستان کسیل کرد و چون
گشت و مولانا محمد بسیستان متوجه عالم آخرت گشت این بیت از منظومات اوست که بیت کسی محرم شه بجز شاه نیست ز احوال شه خبر شه آگاه
نیست **قاضی عبد الوهاب المشهدی** از اصناف فضایل و کمالات بهره ور بود و در انشاء نظم و نثر ید بیضا مینمود گویند نوبتی یکی از ظرفا
را در صنعت مقلوب مستوی این عبارت بخاطر رسید که مرادی دارم و بعرض قاضی رسانید آنجناب اندک تاملی کرده همان صنعت جواب داد که برآید
باید ب این قطعه در مدح خواجه وجیه الدین سمنانی که از سایر وزراء میرزا بابر اعتبار بیشتر داشت از نتایج طبع قاضی عبد الوهاب است نظم وزیری که
برای مسندش [illegible] که هر روزی قضای چرخ دیوانگه شود خورشید قالیچه اگر مقدار گردون کبش اندازه فلک سازند زماه چارده منقش شد مسندش
نهالیچه مدار مملکت دارای دوران آصف ثانی وجیه الملک اسمعیل بن محمود بالیچه **مولانا جلال الدین ابو یزید پورانی** پیوسته با زهاد و [illegible]

بوظایف طاعات و رواتب عبادات قیام و اقدام مینمود و بواسطهٔ رعایت احکام شریعت و متابعت سنت حضرت رسالت علیه السلام
والتحیه بمقامات بلند ترقی فرمود و در کفایت مهام فرق انام لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و هرکس از اهل اختیار در آن باب رجوع باو میکرد و بعضی
خود باو ملاقات مینمودی و نقش نیکخواهی بر لوح ضمیر منیرش نگاشتی همواره خوان ضیافت گسترده بودی و جهة آینده و رونده طعامهای لذیذ ترتیب میفرمود
در نفحات مسطور است که مولانا جلال الدین ابویزید را بحسب ظاهر پیری بوده بنام اویسی بوده است و میگفته است که هرگاه مرا مشکلی پیش می آید
بروحانیت حضرت رسالت علیه السلام والتحیه رفع میکنیم تا آن مشکل آسان میشود و وفاتش در شب دوشنبه دهم ذیقعده سنه اثنی و ستین و ثمانمائه
اتفاق افتاده در قریهٔ پوران مدفون گشت و پادشاه نیک اعتقاد مصر السلطنه والخلافه ابو الغازی سلطان حسین میرزا در ایام دولت خود بر سر
مزارش عمارتی عالی بنا نمود و اوقات حیات مولانا ابویزید از نود سال تجاوز بود خواجه شمس الدین محمد کوسوی از اولاد حضرت شیخ الاسلام
احمد الجامی النامقی بود قدس سره و بتوفیق الهی علوم ظاهری و باطنی کسب فرمود اگرچه در ذکر جهر تقلید شیخ زین الدین خوافی میکرد اما بصحبت شیخ
بهاء الدین عمر بسیار میرفت و نسبت بآنجناب لوازم کمال اخلاص و ارادت بجای می آورد و در مسجد جامع دار السلطنه هراة بموعظه و نصیحت خلایق
مشغولی میفرمود و بر سر منبر به بیان حقایق آیات کلام الهی و دقایق احادیث حضرت رسالت پناهی زبان میگشود و مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا
جلال الدین ابایزید پورانی و مولانا شمس الدین محمد اسد بمجلس وعظ وی میرفتند و آنچه از وی می شنیدند بتعریف و تحسین مقابل میگردانیدند و سلطان
سعید میرزا سلطان ابوسعید بوی ارادت تمام داشت و پیوسته نقش متابعت و اخلاص او در صفحهٔ ضمیر منیر مینگاشت از ثقات استماع افتاده که سلطان
ابوسعید در جمعهٔ اول از ایام سلطنت بوعظ خواجه شمس الدین محمد تشریف برده در آن اثنا که آنجناب سخن میگفت یکی از حاضران بی تقریب صیحه زد
و سلطان ازان بانگ بی هنگام متغیر گشته خواجه محمد روی بپادشاه آورده گفت که ما هنوز همچنان سخنی نگفته ایم که موجب وجد و حال شود ظاهرا
دل این عزیز بجای دیگر است وفات آنجناب در چاشتگاه روز شنبه ۲۶ جمادی الاولی سنه ثلث و ستین و ثمانمائه روی نمود و یکی از فضلا در تاریخ آن
واقعه این قطعه نظم فرمود نظم شیخ اکمل قدوه کمل که بود اهل صورت را معنی رهنمون خواجه شمس الدین محمد کز غمش آسمان پوشیده دلق نیلگون ساخت
جا در ساحت قدس قدیم خیمه زد از خطهٔ امکان برون چرخ دون چون پایهٔ قدرش بود سال تاریخش برین از چرخ دون مولانا شمس الدین محمد اسد
بجودت طبع و حدت ذهن در میان افاضل علما شهرت تمام داشت و در اوایل حال چندگاه بکسب علوم پرداخته بالاخره همت بر تحصیل کمالات
اخروی گماشت با شیخ بهاء الدین عمر و شیخ زین الدین خوافی و مولانا سعد الدین کاشغری مصاحبت مینمود در شب جمعه غرهٔ ماه رمضان سنه اربع و ستین
و ثمانمائه از عالم انتقال فرمود و قبرش در کازرگاه در پایان قبر معطر حضرت پیر هری خواجه عبد الله انصاری واقعست شیخ آذری اسفراینی از
مشاهیر شعرای زمان خود بود و در سن کهولت بسلوک طریق درویشان مایل شده از اسفراین بحجاز شتافت و بعد از گذاردن حج اسلام و طواف مرقد منور
حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام عنان عزیمت بطرف هندوستان تافت سلاطین آندیار جناب شیخ را رعایت بسیار نمودند و طریق
احترام مسلوک داشته انعام و احسان فراوان فرمودند مع ذلک شیخ آذری بمقتضای حدیث حب الوطن از توطن در آن ولایت اباکرده این بیت
در سلک نظم آورد بیت من ترک هند و جیفهٔ جیپال گفته ام باد و بروت چون نه بیکو منحزم و از انجا باسفراین شتافته باد او طاعات و عبادات
مشغول گردید و وفاتش در سنه ست و ستین و ثمانمائه واقع بود و لفظ خسرو بحساب جمل از تاریخ آن سال اخبار نمود کتاب عجایب الدنیا و جواهر الاسرار
از منشآت شیخ آذریست و دیوان اشعار بلاغت آثارش در میان ابنای روزگار اشتهار دارد و هم در سال مذکور مرغ روح مولانا طوطی که در سلک
شعرا مهر و انتظام داشت قفس قالب شکسته بریاض قدس پرواز کرد و مولانا طوطی ترشیزی الاصل بود و میرزا بابر نسبت باو التفات و عنایات
بسیار مینمود و این مطلع از نتایج طبع نقاد اوست بیت جهان که حجرهٔ شش طاق و خانهٔ دو درست زهی چار رکن بیا مش فقان الحذر است و مولانا
طوطی مدام ان جوانی بجهان جاودانی شتافت و مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر جهة ضبط تاریخ وفاتش لفظ عروس یافت نظم صنیع
زمان طوطی آن شاعری که بودش زبکر معانی عروس چو طوطی برفت این عجب طرفه بود که تاریخ شد فوت او را عروس سید غیاث الدین
فضل الله را د کانی بوفور فضایل و محاسن خصایل از اقران و اماثل ممتاز و مستثنی بود و بلطافت طبع و طلاقت لسان سرآمد افاضل دوران میبود

و خطوط را در غایت خوبی نوشتی و پیوسته بمزید انعام و الطاف سلاطین و حکام مخصوص و سرافراز گشتی و فاتش در روز یکشنبه ۲۲ جمادی الآخری سنه ۹۰۸ در هراة
روی نمود و بگورستان مصرخ در جوار امیر حسینی مدفون شد **میر اسلام غزالی** از اولاد حجة الاسلام امام محمد غزالی بوده و در علم طب و حکمت مهارت
کامل حاصل نمود و گاهی بنظم اشعار نیز مشغولی میکرد و در قصاید بکمال فصاحت و بلاغت بجای می آورد و در مجالس النفایس مسطور است که غایت قدرت میر اسلام
را در نظم ابیات از آن قصیده حکیم انوری که ع چون مراد خویشتن را ملک دی کردم قیاس کفته معلوم میتوان نمود و آن قصیده که گفته است در مدح میرزا علاء
الدوله و مطلعش اینست بیت شاد اجلال ای ملک او نمود لباس بلک اجلال از جلال او کند مجد التماس و میر اسلام در زمان حکومت امراء میرزا ابراهیم
در بلخ مقیم بود و بعد از آن از عالم انتقال نمود **مولانا سیمی** از انواع فضایل مثل شعر و معما و انشا و خط بهره تمام داشت و در یکروز دو هزار بیت نظم کرده نوشت
بنابر آن این بیت را در انگشتری خود نگاشت که بیت بیکروز بمدح شاه پاکیزه سرشت سیمی دو هزار بیت گفت و بنوشت و مولانا سیمی نیشاپوری الاصل
بود و بواسطه علت جوع طعام بسیار میل مینمود و این حکایت مشهور است و بر السنه و افواه مذکور که نوبتی شخصی در مجلسی گفت که مولانا سیمی بیست من خرما میتواند
خورد و دیگری این معنی را استبعاد کرده باهم مبلغی شرط بستند و بیست من خرما برداشته بخدمت مولوی شتافتند اتفاق را در آن روز مولانا را صنعتی بوده و
تکیه داشت مع ذلک چون سبب آمدن آن دو عزیز را معلوم کرد گفت خرما را از زیک بغرا شی من بنهید تا بنیم که بهم بکجا میرسد و چون ایشان بموجب فرموده
عمل نمودند دست از زیر بالاپوش بیرون می آورد و مشت مشت خرما برمیگرفت و میخورد تا هیچ نماند آنگاه از آن دو کس پرسید که با دانه شرط بسته بودید یا بی
دانه گفتند هیچکس خرما با دانه نمیخورد گفت من همه را با دانه خوردم تا اختلاف در میان شما پیدا نشود **درویش بابا علی** خوشمردی درویش پاکیزه روزگار
لطیف گفتار بود و بهمدران زمستان که میرزا ابو القاسم بابر در مشهد قشلاق نمود از سبزوار بخدمت پادشاه کامکار شتافت و التفات و عنایات بسیار یافت و درویش
منصور بصفت تقوی و پرهیزکاری اتصاف داشت و در غایت ریاضت اوقات گذرانیده پیوسته نقش فضایل و کمالات بر صحیفه خاطر می نگاشت
در فن عروض و صنایع شعری شاگرد مولانا یحیی سیبک بود و در علم تصوف سند بحافظ علی جامی درست مینمود و در علم عروض رساله تالیف کرده و در جواب
قصیده مصنوع خواجه سلمان شرایط اهتمام بجای آورد و مطلع آن قصیده درویش اینست که بیت بس دویدم در هوای وصل یار کس ندیدم آشنای اهل
کار از جمله منظومات درویش منصور این رباعی نیز مشهور است که رباعی موجود چه ذره بجو نتوان کرد بیعیار حدیث نیک و بد نتوان کرد ایجاد
چو بی قبول ممکن نبود آن را که قبول کرد رد نتوان کرد **ذکر سلطنت میرزا شاه محمود و آنچه در ایام دولتش روی نمود** و در همان روز
که آفتاب زندگانی میرزا ابو القاسم بابر بمغرب فنا غروب کرد امرا و ارکان دولت میرزا شاه محمود را که یازده ساله بود بر سریر جهانبانی نشاندند
و امیر حسین علی متوجه بلده هراة گشته برادر بزرگترش امیر شیخ ابو سعید جهة بعضی از مصالح مملکت بطرف سرخس رفت و شیخ زاده میر قوام که بعالی منصب صدارت
سرافراز بود بمصلحت استدعای میرزا معز الدین سنجر براه مرو پیش گرفت و میرزا شاه محمود بعد از ده روز از فوت پدر بجانب هراة نهضت فرموده و در
اثنای راه شهزاده از مرو رسیده بعرض رسانید که میرزا سنجر داعیه گردنکشی دارد و سر بحلقه مطاوعت کسی در نمی آرد و اکثر مقاصد امیر حسین علی آمده عرضه
داشت نمود که در روزی که خبر واقعه محنت اندوز پادشاه مرحوم بشهر رسید میر حسن ولد عبد الله از محافظت میرزا ابراهیم غافل گشته و شاهزاده از حبس
بیرون جسته و بخانه احمد ترخان رفته و باتفاق جناب امارت پناهی بدامن کوه مختار شتافته و چون خبر توجه موکب عالی را از مشهد شنیده بکنار تکاب
خرامیده و لشکر فراوان بر وی جمع گردیده القصه استماع این اخبار موجب دغدغه خاطر صغار و کبار گشت و میرزا شاه محمود در طی مسافت سرعت نموده
بیست و ششم جمادی الاولی در باغ مختار نزول اجلال فرمود سادات و قضات و اصول و اعیان بملازمت شتافته مراسم پرسش عزا بتقدیم رسانیدند و از باغ
مصیبت عالم سوز تازه گردانیدند و میرزا شاه محمود از باغ مختار بباغ زاغان شتافت و بهمدران ایام امیر شیخ ابو سعید از طرف سرخس رسیده با میر نظام
و معدودان بر وجنات حال میرزا یافت بتقبیل [illegible] انتقال آنکه امیر شیخ ابو سعید که بشرارت نفس و حیلگی موصوف بود و از سایر امرا ببزرگی جهت حشمت و مکنت
ممتاز و مستثنی مینمود بعد از آنکه از سرخس بهراة رسید جهة محبت [illegible] و رسم صحبت چنان دید که باهم سرشتان مبلغی کلی از وجوه [illegible] بستانند و [illegible]
کردند مطالبات نوشتند یک قسم بتحقیق [illegible] امیر شیخ ابو سعید قسمتی دیگر با تمام نوکران امیر شیر حاجی [illegible] و در نهم جمادی الآخری [illegible]
[illegible]

قصیده که در جواب
[illegible]

میرزا شاه محمود مهر زدند و آن دو وزیر شریر آغاز کفایت کرده اولاً از محصولات موقوفات را تمام متصرف شدند و ثانیاً آنچه بر سبیل سر شمار گرفته بودند هر دیناری را
ده دینار جمع نموده تحصیلات در قلم آوردند و محصلان غلاظ شداد در رعایای بیچاره در آویخته بستند و هرچه تمامتر زر طلبیدند و چون سر انجام آن وجه متعذر بود مردم نمود
دود جان سوز از دودمانها بر آمد و نایره جور و تعدی در خاندانها افتاده علامت فزع اکبر ظاهر شد صورت امنیت مانند عنقا روی در پرده اختفا کشید و صفت
رفاهیت چون عمل کیمیا و رواج کار فضلا ناپدید گردید بسیاری از فقرا ترک اهل و عیال گفته منهزم گشتند و خلقی کثیر در زیر شکنجه کشته شده از سر نقد جان
در گذشتند عورات مستورات سرها گشاده و موها بر باد داده بر سر دیوان شتافتند و بزبان عجز و زاری داد خواهی نمودند شیخ ابوسعید بی تأمید از فریاد
و فغان آن بیچارگان اصلا متأثر نگردید اما بعد از آن ایام بر طبق کلام معجز نظام امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء پادشاه عطا بخش دستگیری در
ماندگان کرده داد مظلومان داده گرد از وجود منحوس امیر شیخ ابوسعید بر آورد و شرح این واقعه آنکه امیر شیر حاجی بر دفع شر شیخ ابوسعید بد اختر کمر بسته در ۲۱
جمادی الاخری میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بیرون شهر برده فرمود تا منادی کردند که از وجه سر شمار هیچ آفریده یک دینار بکسی ندهد و هرچه داده باشند
باز ستانند و نوکران شیخ ابوسعید را هر جا یابند غارت کنند لاجرم سالکان طریق ظلم و ستم پای در وادی فرار نهادند و سایر امرا با امیر شیخ حاجی متفق
گشته آن شب پاس داشتند و روز دیگر امیر شیخ ابوسعید که در بیرون شهر بود بمرافقت برادر خود امیر حسین علی عنان گریز بطرف آب مرغاب انعطاف داد
و امیر شیر حاجی با جمعی بسیار از امرا و لشکریان و رعایا و بازاریان از شهر بیرون آمده سر در پی او نهادند و در صحرائی که در میان کوه مختار و تقوز رباط واقعست
بشیخ ابوسعید رسیده نایره محاربه ملتهب گردید خرمن زندگانی شیخ ابوسعید از ضرب شمشیر آتش فشان سوخته گردید یکی از متابعان میر شیر حاجی سرش از تن
جدا گردانید و بدروازه ملک برده عبرة للناظرین بیاویخت و برادر و نوکران آن بد اختر هزیمت غنیمت شمرده سلک جمعیت ایشان از هم گسیخت
ع خاصیت ظلم همچنین است مدام در اثنای این احوال و خلال این اهوال خبر متواتر شد که ازدحام تمام در ظل اعلام ظفر انجام میرزا ابراهیم بوقوع پیوسته
و شاه زاده باتفاق امرا و تومنیان همت عالی نهمت بر تسخیر دارالسلطنه هراة بسته بنابر آن امیر شیر حاجی و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه و پهلوان حسین دیوانه
و امرای ترخانی طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر آن قرار دادند که نوعی سازند که میان میرزا شاه محمود و میرزا ابراهیم قواعد مصالحه تمهید یابد تا انوار
فراغت و رفاهیت بر ساحت احوال ممالک خراسان تابد و باستصواب مهد علیا گوهرشاد آغا ترکان شاه را که در سلک نوکران عتبه آن عفیفه
انتظام داشت جهت تمشیت آن مهم باردوی میرزا ابراهیم فرستادند اما قبل از مراجعت ترکان شاه زمره از مردم فتنه جوی خاطر نشان امیر شیر حاجی کردند
که شدت مودت مهد علیا بمیرزا علاء الدوله و فرزند او میرزا سلطان ابراهیم چون فروغ آفتاب عالمتاب بر جهانیان روشن است و وفور اخلاص و
دولتخواهی امرای ترخانی نسبت بآن عفیفه امری مقرر و معین لاجرم تدبیری میباید اندیشید که سر رشته اختیار از قبضه اقتدار بیرون نرود بنابر آن امیر
شیر حاجی از رو به بازی زمانه متوهم شده باتفاق پهلوان حسین دیوانه قتل امرای ترخانی را پیش نهاد همت ساخت و روزی بهانه جانقی ایشانرا بکوشک
باغ زاغان طلبید و چون مجلس منعقد شد امیر احمد فیروزشاه بنور فراست دانست که حال چیست و بهانه خود را از باغ بیرون انداخته متوجه تون گشت
زیرا که برادرش امیر سلطان حسین حاکم آن ولایت بود و همان لحظه نوکران میر شیر حاجی و پهلوان حسین تیغ بیدریغ در ترخانیان بستند و امیر اویس که
کاردی در دست داشت و گوشت ریزه میکرد بلطایف الحیل خود را بامیر شیر حاجی رسانیده کارد بر شکمش زد و امیر شیر حاجی بروی در افتاده ملازمان
اویس ترخان را با پسرش یوسف ترخان و حسن ترخان همان ساعت بکشتند و پهلوان حسین دیوانه محمد ترخان را با آنکه پناه بجوی برده بود قتل نمود و همان
روز بطرف خواف که سیورغال او بود در حرکت آمده در اثنای راه با امیر احمد فیروزشاه دوچار خورده قبل السلام الکلام آن دو مهر دو تیغ انتقام از
نیام کشیده در هم بستند و پهلوان حسین غالب گشته امیر احمد فیروزشاه که بمکارم اخلاق اتصاف داشت شربت شهادت چشید و امیر محمد غیاث
الدین ترخان و مولانا احمد سیاه‌ال از آن فتنه جان بکنار کشیدند و در لب آب مرغاب خود را بمیرزا سلطان ابراهیم رسانیدند و آنچه دیده بودند معروض
و امیر شیر حاجی چون مرتکب اینچنین امری خطیر گردید میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بشهر در آورده بحصار اختیار الدین منزل گزید و مهد علیا گوهرشاد آغا را
فرمود که در مدرسه حضرت خاقان سعید که در برابر قلعه است ساکن گردد و بعد از روزی چند که جراحت شکم امیر شیر حاجی التیام یافت خبر رسید که میرزا
ابراهیم با غلبه و ازدحام تمام عزم رزم جزم فرموده متوجه دارالسلطنه هراة است بنابر آن امیر شیر حاجی میرزا شاه محمود را بباغ مختار برده در هراة از وجوه

بستند

گردانیدند

امرا و ارکان دولت بابری عارضی شدند قاضی قطب الدین احمد الامامی باتفاق مهد علیا گوهرشاد آغا قلعهٔ شهر را مضبوط ساخت و محافظت دروازها نگاه داشت و فرمود تا منادی کردند که هیچ آفریده دست تطاول بجانب رعایا دراز نکند و پای از حد خود فراتر ننهد مصرع تا ببینیم که من بعد چه خواهد بودن

ذکر جلوس میرزا سلطان ابراهیم بر سریر پادشاهی و مغلوب شدن میرزا شاه محمود بتقدیر الهی

چون مشیت حضرت احدیت عظمی سلطانه مقتضی آن شد که بر طبق کلمهٔ کریمهٔ و لقد آتینا ابراهیم رشده روزی چند قامت قابلیت میرزا سلطان ابراهیم بخلعت رشد و شادارایش یابد و پرتو انوار خلت و اجتبا از مطلع و اتخذ الله ابراهیم خلیلا بر وجنات احوالش تابد بواسطهٔ محن مذکوره و فتن مزبوره در کنار آب مرغاب سپاهی بیحساب در ظل لوای جهان گشای آن خسرو صاحب رای جمع آمدند لاجرم بدین پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته متوجه دار السلطنه هراة شد و بعد از طی منازل و قطع مراحل صباح سه شنبه هفتم ماه رجب سنه احدی و ستین و ثمانمائه نزدیک بباغ مختار رسید و میرزا شاه محمود این خبر شنیده عنان اختیار از دست داد و روی بطرف مشهد آورده قدم در وادی فرار نهاد و امیر شیر حاجی بصوب قلعهٔ تره تو روان گشت و اقتضای قضا و امدیت بساط جمعیت بابریانرا در نوشت در نصف النهار بهار روز میرزا سلطان ابراهیم در باغ مختار نزول نمود و جمعی کثیر از امرا و لشکریان را بتکامشی اعدا روان فرمود زمرهٔ از آن طایفه که از عقب میرزا شاه محمود رفته بودند ملک قاسم ولد اسکندر قرا یوسف و دولت کیلدی طغای و قرامان ترکمان و حاجی خلیل برادرش حاجی عبد الله را دستگیر کرده نزد میرزا ابراهیم بردند و ملک قاسم و قرامان بشفاعت مهد علیا گوهرشاد آغا خلاص شده و سایر نام بردگان بقتل رسیدند و فرقه که امیر شیر حاجی را تعاقب نمودند باو رسیده دست بتیغ و سنان یازیده غالب گشتند و امیر شیر حاجی زخم خورده از معرکه بیرون رفت و بحصار تره تو در آمد و میرزا سلطان ابراهیم بر تیسیر این فتوحات حضرت واهب العطیات را شکر گفته ابواب انعام و احسان بر روی طبقات انسان بر گشاد و قدم بر سریر سلطنت آبا و اجداد نهاد و یکی از فضلا این رباعی در سلک نظم انتظام داد رباعی شاهی که بعدل دستگیر ملکست چون دولت بخت ناگزیر ملکست بنشست چو بر سریر شاهنشاهی تاریخ جلوس بر سریر ملکست و میرزا سلطان ابراهیم همت عالی نهمت بر تنظیم مهام دولت و تنسیق امور مملکت گماشته منصب وزارت را بخواجه شمس الدین محمد بخاری و خواجه سعد الدین محمد عنایت نمود و داروغگی شهر را بامیر قرا بهادر که از جملهٔ مخصوصان میرزا علاء الدوله بود تفویض فرمود و بعد از استخلاص زر و لشکر و مال و جهات بتاریخ اواسط شعبان سنهٔ مذکوره بعزم رزم میرزا شاه محمود روی بصوب مشهد آورد و قلعهٔ اختیار الدین را بمولانا احمد سیاوول که اعتماد کلی بر جانب او داشت سپرد و از آنجانب شاه محمود در مشهد مقدسه جنود نامحدود جمع ساخته عنان مراجعت بصوب دار السلطنه هراة انعطاف داد و میرزا سلطان ابراهیم نیز متوجه خصم گشته دل بر مقابله و مقاتله نهاد و پیش از تلاقی فریقین خواجه وجیه الدین سمنانی که سالها وزارت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله و میرزا ابو القاسم بابر کرده بود از میرزا شاه محمود دلگرفته بمیرزا سلطان ابراهیم پیوست و مقید و مؤاخذ شده در ولایت قوشنج رخت سفر آخرت بربست و ایضا میر حسن که در زمان میرزا بابر داروغهٔ هراة بود و میرزا ابراهیم را محبوس میداشت بواسطهٔ تقصیری که در آن فرصت نموده بود علم عزیمت بعالم جاودانی برافراشت القصه در میان رباط شاه ملک و قصبهٔ کوسویه آن دو شاهزادهٔ رزمجوی بهم رسیده بتسویهٔ صفوف پرداختند و افواج لشکر مانند بحر اخضر در جوش و خروش آمده با تیغ و سنان در فضای میدان تاختند و نخست سپاه میرزا شاه محمود غالب گشته میمنه و میسرهٔ مخالف را گریزانیدند و عاقبت الامر امیر احمد ترخان با پردلان قول متوجه دشمنان شده کمال شجاعت و بهادری بظهور رسانیدند و میرزا سلطان ابراهیم بعد از آنکه مغلوب گشته بود ظفر یافته میرزا شاه محمود باز بطرف مشهد توجه نمود و میرزا ابراهیم شکر موهبت الهی بجای آورده غنیمت بی نهایت گرفته دشمنان را تکامشی کرد از غرایب آنکه روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان چاشتگاه خبر بدار السلطنه هراة رسید که میرزا شاه محمود بفتح و نصرت مخصوص گردیده و بعد از لحظهٔ جمعی دیگر آمده گفتند که میرزا ابراهیم بدین پیکر ظفر اختصاص یافت و میرزا شاه محمود بوادی فرار شتافت و وقت نصف النهار همین روز ایلچی میرزا سلطان ابو سعید تشریف آورد و نشانها بنام اکابر و اشراف ظاهر کرد مضمون آنکه فردا صباح بفیروزی و نجاح موکب همایون در باغ شهر نزول اجلال خواهد نمود و بدست مرحمت پادشاهانه ابواب عدل و احسان بر روی روزگار طبقات انسان خواهد گشود گفتار

در بیان وصول میرزا سلطان ابو سعید بدار السلطنه هراة و ذکر بعضی دیگر از وقایع و حادثات

سلطان سعید از ابتدای جلوس بر تخت سمرقند بواسطهٔ همت بلند همواره نقش تسخیر مملکت خراسان بل سایر ممالک ایران بر لوح خاطر عاطر مینگاشت و بعد از شنیدن خبر

سلطان

خبر فوت میرزا ابو القاسم بابر اندا داعیهٔ نهضت از دیار پذیرفت در آن اثنا حاکم بلخ امیر شیخ حاجی قاصدی بدرگاه آن پادشاه جمجاه فرستاده عرضه داشت
کرد که عرصهٔ خراسان از وجود نافذ فرمان خالیست اگر رایات ظفر آیات بدان جانب نهضت فرماید صورت نصرت در آئینهٔ مراد چهره خواهد گشود و بنده
کمر خدمت بر میان بسته در ملازمت موکب همایون خواهد بود لاجرم سلطان سعید با سپاهی همعنان فتح و تائید از آب آمویه عبور کرده بسرعت برق
و باد روی توجه بدار السلطنهٔ هراة آورده در روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان به پشت قریهٔ سافلمان رسیده قبهٔ خیمه و بارگاه باوج مهر و
ماه برافراخته طالب ملاقات اکابر هراة گردید آن جماعت بقدم استعجال پادشاه ستوده خصال را استقبال نمودند و شرایط نیاز و نثار بتقدیم رسانیده زبان
بدعا و ثنا گشادند کوتوال قلعهٔ اختیار الدین مولانا احمد یساول و داروغهٔ هراة میرزا بها در نخست میخواستند که شهر را مضبوط کرده دانند و عاقبت بحسب
اضطرار از سر آن کار در گذشته همت بر محافظت قلعه مقصور ساختند و روز دیگر که جمشید خورشید از دایرهٔ افق بشهرستان آسمان در آمده قدم بر
اورنگ فیروزه رنگ نهاد سلطان سعید از دروازهٔ قبچاق بدار السلطنهٔ هراة خرامیده باغ شهر را بیمن مقدم همایون زیب و زینت داد و بر تخت
سلطنت و جهانبانی بر آمده بشارت امن و امان بگوش طوایف انسان رسانید و بتمهید بساط عدل و رعیت پروری اشارت کرده رسوم ظلم و ستمگری
مرتفع گردانید و همان روز جمعی از معتبران را نزد مولانا احمد یساول فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و وعدهٔ عنایت و رعایت
فرمود مولانا جواب داد که این خانه را ولی نعمت من بمن سپرده و در محافظتش شرایط مبالغه بجای آورده چه لایق است که کفران نعمت جایز دارم و سالک
طریق خیانت گشته قلعه را بکسی سپارم و اگر فی المثل از آسمان سنگ و تیر بارد و از زمین ژوبین و شمشیر روید هراس بخود راه نخواهم داد و ابواب حصار
بر روی خصم نخواهم گشاد سلطان سعید از شنیدن این جواب غضبناک شده روز دیگر از شهر بیرون رفت و با مهد علیا گوهرشاد آغا ملاقات فرموده
باغ زاغان محل اقامت ساخت و اعلام اهتمام بتسخیر قلعهٔ اختیار الدین برافراخت و خواجه شمس الدین محمد وزیر و جمعی دیگر از ایستادگان پایهٔ سریر سلطنت
مصیر آغاز محاصره و محاربه نموده بقدر مقدور لوازم کوشش و خونریزش بتقدیم رسانیدند اما چون آن حصار از کمال استواری غیرت قلعهٔ سپهر دوار است و در آن
زمان امر دوان کاری و اسباب و ادوات حصارداری مخزون بود فایده بر اشتعال نایرهٔ حرب و قتال مترتب نگشت و مولانا احمد بهیچ وجه از مقام مخالفت
و مقاتله در نگذشت درین اثنا جمعی از مفسدان فتنه انگیز بعرض سلطان سعید رسانیدند که معتمدان میرزا سلطان ابراهیم پیوسته بعتبهٔ علیهٔ مهد علیا
گوهرشاد آغا می آیند و اخبار تحقیق نموده باز میگردند و ایضاً ایلچی که از نزد سلطان سعید جهت آوردن امیر شیر حاجی بقلعهٔ تیره تو رفته بود باز آمده
عرض نمود که امیر مشار الیه میگوید که با وجود قتل امرا ترخانی مادام که گوهرشاد آغا در سلک احیا انتظام داشته باشد من بملازمت نمیتوانم رسید
بنابرین دو مقدمه میرزا سلطان ابو سعید در نهم ماه مبارک رمضان بقتل آن بلقیس زمان فرمان داد و این واقعهٔ شنیعه خالی بود که بر دیدهٔ دولت
آن پادشاه ستوده خصال ظهور نمود و گوهرشاد آغا بصفت عفت و بصفت اتصاف داشت و همواره همت عالی نهمت بر تعمیر بقاع خیر و اشاعهٔ مبرات
میگماشت از آثار او در شمال دار السلطنهٔ هراة مدرسه و مسجد جامعیست در غایت زیب و زینت و در مشهد مقدسهٔ رضویه نیز مسجد جمعه در کمال تکلف
ساخته و مستغلات خوب و اسباب مرغوب برین بقاع وقف نموده تقبل الله تعالی منها الحسنة بعد از حادثهٔ مهد مغفرت شعار امیر شیر حاجی قلعهٔ تیره تو را
بیکی از معتمدان خود سپرده بدار السلطنهٔ هراة شتافت و شرف ملازمت سلطان سعید دریافت و هم در آن ایام در آن حصار امری در غایت غرابت
روی نمود کیفیت واقعه آنکه یساقی مجهول پیر که نام روزی بنماز دیگر گوسفندی چند بدر قلعه برد و با دربانان گفت و شنود نموده التماس کرد که شب آنجا باشد
و ملتمس مبذول افتاده به تیره تو در آمده و چون پاسی از شب بگذشت بکمندی که همراه داشت جمعی از یاران خود را بدیوار قلعه بالا کشید و باتفاق ایشان
تیغ جرأت آخته مانند بلای ناگهان بر سر کوتوال رفت و آن بیچاره چند زخم خورده فرار کرد و پیر که قلعه را مضبوط ساخته نام پهلوانی بر آورد سلطان سعید بعد از
آنکه شرح این قضیه بشنید و از جانب بلخ نیز خبر خروج اولاد میرزا عبد اللطیف رسید مصلحت توقف در خراسان ندید و در نهم شوال عنان بطرف ماوراء
النهر گردانید جمعی از امرا و لشکریان را جهت دفع فتنهٔ اعدا از پیش روان ساخت و ایشان در نواحی بلخ بمیرزا احمد ولد میرزا عبد اللطیف که اسپ مخالفت
در میدان جلادت میتاخت باز خورده از جانبین دست باستعمال آلات ستیز بر زدند و میرزا احمد در معرکه کشته گشته برادرش میرزا محمد جوکی فرار نمود
و میرزا سلطان ابو سعید در ضمان حمایت ملک مجید بقبة الاسلام بلخ رسیده آن زمستان در آن بلده قشلاق فرمود اما میرزا ابراهیم که در زمان اقامت

سلطان سعید در هراة بولایت خواف و باخرز اوقات میگذرانید چون از معاودت آنجناب خبر یافت چند شبانه روز نقارهٔ شادیانه زد و امیر احمد ترخان
بحکومت آن بلدهٔ فاخره روان ساخت و امیر احمد در رعایت رعایا و حمایت برایا بکمال مرحمت و معدلت تقدیم رسانیده دوحهٔ امانی و آمال اکثر
از صرصر حوادث نزدیک باستیصال رسیده بود بزلال لطف و احسان صفت اصلها ثابت و فرعها فی السماء بخشید و عید صحی جهت ترویج مهد علیا بجهات کلام
و اطعام فقرا و ایتام قیام و اقدام نموده بساط تعزیت ممهد گردانید

ذکر توجه میرزا سلطان ابراهیم بصوب مملکت جرجان و منهزم گشتن از صولت سپاه میرزا جهانشاه ترکمان

از ارقام عنبرین فام فضلاء عظام شمایم انجم مشام طوایف انام را معطر دارد که چون میرزا شاه
محمود از معرکه میرزا ابراهیم انهزام یافت بعد از روزی چند که در مشهد بود عنان عزیمت بجانب جرجان تافت و حاکم آن دیار امیر بابا حسن بنسبت بشاهزاده
خدمات پسندیده بجای آورده اسباب سلطنتش را مرتب ساخت و میرزا ابراهیم بر جمعیت دشمن مطلع شده از راه نسا و باورد رایت نهضت بدان طرف برافراخت
و میرزا شاه محمود با جنود استراباد باستقبال عمزاده متوجه گرده عزم رزم با خود جزم گردانید اما در اثنای راه شنید که میرزا جهانشاه با سپاه عراق و آذر
بایجان بعقبهٔ صندوق شکن رسید سبب لشکر کشیدن میرزا جهانشاه بدان صوب آنکه حاکم ساری امیر نظام الدین عبد الکریم از تحکمات امیر بابا حسن تنگ
آمده بود و پیوسته رسولان بدرگاه شهریار آذربایجان ارسال داشته پیغام میفرمود که چون در خراسان پادشاهی نافذ فرمان نمانده و میرزا ابراهیم و میرزا
شاه محمود با یکدیگر در مقام نزاع بسر میبرند اگر لوای جهان گشا سایهٔ وصول بر حدود این ولایات اندازد آفتاب فتح و نصرت از مطلع مراد باحسن وجهی
طالع میگردد و میرزا جهانشاه که پیوسته باقدام آرزو ساحت تسخیر آن ممالک می پیمود سخن امیر عبد الکریم را بسمع قبول جا داده طبیعت نزدی پادشاه شجاعت
قرین شتابنده شد سوی جرجان زمین و چون از عقبهٔ صندوق شکن بگذشت و آن خبر نزد میرزا شاه محمود محقق گشت باتفاق امیر بابا حسن عنان بکران
بصوب فرار انعطاف داد و لیکن میرزا ابراهیم شیوع آن حکایات را بر مکر و فریب اعدا حمل نموده بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت میفرمود تا بیک
فرسخی استراباد رسید و هرچند امرا از نیک اندیشی عرضه داشتند که چندان توقف میباید کرد که خبر میرزا جهانشاه بتحقیق پیوندد بسمع رضا نشنید و از
آنجا نیز کوچ فرموده فوجی از دلیران را برسم منغلای پیش فرستاد و چون آن مردم در میان جنگل و لای اندک راهی رفتند جمعی از قراولان سپاه ترکمان
از میان درختان پیدا شدند و خراسانیان بیدرنگ عزم جنگ نموده ناگاه از جنگل خلقی بسیار بر سر ایشان ریختند و بسرپنجهٔ قدرت سلک جمعیت
خراسانیان را از هم بگسیختند نظم
چو آمد برون ترکمان از کمین بلرزید از هول ایشان زمین
قراولان از ان جمع کردون شتاب رمیدند چون سایه از آفتاب
درین اثنا میرزا ابراهیم بادلی از بیم دو نیم به منغلای پیوسته ساعتی در برابر اعدا بایستاد و چون دانست که طاقت مقاومت ندارد دست
انعطاف عنان به بیابان فرار انعطاف داده دلیران سپاه آذربایجان خراسانیان را تعاقب نموده جمعی کثیر بر تیغ بیدریغ بگذرانیدند و فوجی از پهلوانان
اسیر گردانیدند و امیر سید یوسف ولد امیر سید خواجه و امیر سلطان حسین ولد امیر فیروزشاه و امیر سعادت خاوندشاه از جملهٔ مردمی بودند که در آن کشمکش
کشته گشتند و امیر ابو سعید میرم پسر دیگر امیر شیخ خواجه را زنده نزد امیر جهانشاه بردند و حسب الحکم او را نیز بقتل آوردند و این واقعه در روز سه شنبه
بیست و پنجم محرم الحرام سنهٔ اثنی و ستین و ثمانمائه بوقوع انجامید و میرزا سلطان ابراهیم چون از آن معرکه فرار نموده ماننده قمر در وقت سرعت سیر
در هیچ منزل نیاسود تا در روز یکشنبه هفتم ماه صفر با معدودی از ملازمان خود را بهراة رسانید از ثقات استماع افتاده که چون میرزا ابراهیم در آن روز
بخیابان در آمد قلندری از دکانچه برخاسته گفت پادشاه جهانیان عمرت دراز باد که اگر تو یورش دیگر بکنی تخم جغتای از عالم برمی افتد القصه امیر احمد
ترخان که حاکم هراة بود چون از قرب وصول شاهزاده خبر یافت بلوازم استقبال استعجال نموده نقود نامعدود و اسپان بادرفتار و استران کالای قطار و خیمه و
خرگاه و سراپرده و بارگاه و اقمشهٔ نفیسه و فرشهای پسندیده پیشکش کرد و سایر اشراف و اعیان خراسان شرایط نیاز و نثار بجای آورده نوبت
دیگر میرزا ابراهیم بر سریر سلطنت متمکن گشت و مولانا احمد بساول از حصار اختیار الدین بیرون آمده بتقبیل انامل فیاض سعادت یافت و چون خدمت مولوی
با پادشاهی مانند میرزا سلطان ابو سعید مقاومت نموده در محافظت قلعه بکمال اخلاص بظهور رسانیده بود از میرزا ابراهیم توقع ازدیاد الطاف و عنایات
میداشت بخلاف متوقع میرزا ابراهیم بحالش نپرداخت و از علیت غفلت آن همه جلادت را نابود پنداشت بنا بر آن مولانا احمد بقلعه رفته اظهار
خلاف نمود و هرچند امیر احمد ترخان جهت دلخواهی کسان پیش او فرستاده خواست که بوعده دلنواز انعام و احسان بار دیگر آن صید وحشی را رام گرداند بجائی

بجانب قرشی بود و دیگر مولانا احمد از قلعه بیرون نیامد اما میرزا ابراهیم دست تعرض از گریبان طلب او باز داشت و حصار اختیار الدین در اندرون هراة باختیار
بتصرف او باز گذاشت ذکر توجه جمعی از مخادیم عظام بر سبیل رسالت نزد سلطان سعید و بیان باز آمدن میرزا علاء الدوله به
بدار السلطنه هراة بعد از مدت مدید چون میرزا سلطان ابراهیم در بلدهٔ هراة روزی چند بفراغت بگذرانید بنابر استصواب مراد ارکان دولت
مصلحت چنان دید که با میرزا سلطان ابوسعید اساس موافقت را موکد سازد و وصلت نموده بنیاد مخالفت براندازد و برای سرانجام این کار قرعهٔ
اختیار بنام سه بزرگوار برآمد اول شیخ نور الدین محمد بن شیخ بهاء الدین عمر دوم خواجه شمس الدین محمد الکوسوی الجامی سیم امیر برهان الدین خاوندشاه جد امجد مؤلف
اوراق است و امیر غیاث الدین کیکینه را که پدر مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر است مقرر ساختند که در آن سفر بمحل ... آن سه بزرگ
عالیگهر قیام و اقدام نماید و چون آن فرقه بمجلس سلطان سعید رسیدند چنانچه باید و شاید در باب وصلت و مصالحت سخنان بعرض رسانیدند و سلطان سعید آن کلمات
را بسمع قبول جای داده فرمود که در باب تشیید قواعد موافقت و تمهید مبانی وصلت و موافقت هر التماس که میرزا ابراهیم کند مبذول است مشروط بآنکه دار
السلطنه هراة بتصرف این جانب بازگذارد و بهر ولایت از سایر ولایات خراسان که خواهد بعوض متصرف گردد و در مدافعه لشکر ترکمان طریق اتفاق مسلوک
دارد و سخن برین قرار یافته مخادیم عظام مشمول اعزاز و احترام و انعام و اکرام مراجعت نمودند و آنچه از میرزا سلطان ابوسعید شنیده بودند بعرض میرزا ابراهیم
رسانیدند و از غرایب وقایع و بدایع عجایب آنکه درین سال در اطراف ولایات و قلاع خراسان چند حاکم نافذ فرمان بودند که هیچکدام اطاعت دیگری نمی
نمودند میرزا جهانشاه از استراباد تا سبزوار بقبضهٔ اقتدار در آورده بود و میرزا سلطان ابوسعید در قبة الاسلام بلخ حکومت مینمود و میرزا سلطان ابراهیم
در دار السلطنه هراة نشسته سر بیکبری فرود نمی آورد و مولانا احمد یساول قلعه اختیار الدین را مضبوط ساخته تمامی سلاطین را معدوم می شمرد و میرزا سلطان
سنجر در مرو اقامت داشت و میرزا شاه محمود در طوس نقش استقلال بر لوح خیال می نگاشت و میر کرنک مغول قلعهٔ نیره تو را مضبوط ساخته بود و امیر عبد الله تیری
محافظت حصار سرخس مینمود و ملک قاسم ولد امیر اسکندر قرا یوسف باتفاق امیر خلیل مملکت سیستان را تا فراه و اسفزار ضبط میکرد و در قلعه خیسار
حسن شیخ تیمور لوازم سرداری بجای می آورد و قلعه طبس در تصرف امیر اویس بن خاوندشاه بود و میرزا علاء الدوله بعد از چند سال از دشت قبچاق باز آمده
روزی چند در نواحی ابیورد خیمهٔ اقامت نصب فرمود و کیفیت حال میرزا علاء الدوله از مطالع مطلع سعدین برین وجه مبین می گردد که در آن اوان که از دست
برد سپاه میرزا بابر ولایت بلخ باز گذاشته رایت هزیمت بصوب بدخشان برافراشت روزی چند بعد از آن در کوهستان سرگردان بوده آخر الامر به دشت
قبچاق رفت و تا زمان استماع خبر فوت میرزا بابر در میان اوزبکان اوقات گذرانید آنگاه عازم خراسان شده از راه خوارزم بولایت نسا و ابیورد درآمد
و قاصدی جهة بشارت وصول مقدم همایون پیش میرزا ابراهیم فرستاد و شاهزاده اظهار نشاط و انبساط فرموده بسخنان محبت آمیز پیغام داد و تحف شایسته ارسال
نمود اما بحکم الملک عقیم ضمناً از آمدن پدر بغایت متکدر شد و میرزا علاء الدوله از ابیورد متوجه بلده هراة گشته چون بمقصد نزدیک رسید میرزا ابراهیم مراسم
استقبال بتعجیل نموده در کنار آب نجاب میرزا علاء الدوله دیده بدیدار فرزند سعادتمند روشن کرده مضمون این مقال بر زبان آورد بیت الله الحمد که بعد از
سفر دور و دراز شد مرا باز دگر دیده بدیدار تو باز و میرزا ابراهیم نیز فرح و سرور موفور ظاهر ساخته بدریافت ملاقات پدر خجسته صفات لوازم شکر
واهب العطیات بتقدیم رسانید بیت منم که دیده بدیدار دوست کردم باز چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز و پدر و پسر در باب مصالح
ملک و دولت سخنان در میان آورده چنان مقرر شد که میرزا ابراهیم با لشکر در تخت توقف نماید و میرزا علاء الدوله بهراة رفته روزی چند از تعب
دوران برآساید و آنجناب بجانب هراة در حرکت آمده روز جمعه هشتم جمادی الاخری سنهٔ اثنی و ستین و ثمانمائه بقریهٔ ساقسلمان رسید سادات و قضاة
و موالی و اهالی استقبال موکب همایون نموده شرایط نثار بجای آوردند و از سوقیه و عوام الناس در آن روز جهة تماشا آنمقدار کس از شهر بیرون رفتند
که در هیچ عید و نوروز مثل آن جمعیتی کسی مشاهده ننموده بود بیت در آن روز از کثرت خاص و عام نبودی کسی را مجال خرام و میرزا علاء الدوله بکوچه
خیابان رسیده بمدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا تشریف برد و مراسم زیارت جدهٔ بزرگوار بجای آورده از آنجا بباغ زاغان رفت و تمهید بساط عیش
و نشاط اشارت فرمود بیت مجلس آرایان سبک برخاستند بزم عیش و خرمی آراستند و آن پادشاه گیتی افروز بمساعدت بخت فیروز چند روز
بهمدمی جام مدام و همنفسی خوبان گل اندام بسر برد و حظی تمام از زندگانی برداشت و هنوز از آن کار نپرداخته بود که خبر وصول سپاه میرزا جهانشاه شنید

واجب التعظیم

رایت ابهت برافراشت · بیت · هر جام مراد را که بر دست نهی گردون ز حسد حسی در آن اندازد · **ذکر وصول میرزا مظفر الدین جهانشاه بتختگاه حضرت خاقان مغفرت پناه** چون میرزا جهانشاه از ضبط مملکت جرجان فارغ گردید و چند گاه ولایت اسفراین را محل نصب سرادقات سلطنت گردانید با لشکر قیامت اثر مانند سپهر اخضر جوشن در متوجه دار السلطنه هراة گشت و میرزا سلطان ابراهیم از توجه آن پادشاه عالیجاه خبر یافته عنان عزیمت بصوب کوهستان غور تافت و سرعی نزد پدر فرستاده پیغام داد که بعد ازین اقامت آنحضرت در بلدهٔ هراة مصلحت نیست لاجرم میرزا علاء الدوله بصد درد و داغ وداع سلطنت کرده در غرّهٔ شعبان سنهٔ اثنین و ستین و ثمانمائه روی ادبار دوری بسپر آورد و پس از فرار آنجناب کافهٔ ساکنان بلدهٔ هراة از سادات و علما تا فقرا و ضعفا از بیم سپاه ترکمان چنان سراسیمه و پریشان شدند که زبان بیان از عهدهٔ شرح آن بیرون نمی تواند آمد و مفسدان و اوباش هر بقعه دست بغارت و تاراج بر آوردند که قلم دو زبان متکفّل تقریر آن نمی تواند شد و مقارن آن احوال میرزا جهانشاه بقصبهٔ کوسویه رسیده و خبر تفرقه و فرار کبار و صغار هراة را شنیده بنا بر آن استمالت نامها بنام اشراف و اعیان فرستاد و امیر سیرزاد بخاری را بداروغگی تعیین کرده مردم را بعدل و داد نوید داد و بنفس نفیس در پانزدهم شعبان سایهٔ وصول بر باغ زاغان انداخت و فتح قلعهٔ اختیار الدین را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخت مولانا احمد یساول روزی چند شرایط حصارداری بجای آورده عاقبت الامر بزنهار بیرون خرامید و ملحوظ عین عاطفت خسروانه و منظور نظر پادشاهانه گردید و میرزا جهانشاه بعد از تمکن بر تخت سلطنت خراسان بتعظیم و تکریم سادات و قضاة و علما و اشراف و اعیان کما ینبغی قیام نمود و بامضاء ارشند و احکام خاقان سعید مغفور فرمان فرمود و روزی چند النک کلهدستان که در شرقی هراتست مخیم سرادقات اقبال او گشت و صیت مکنت و شوکت آن خسرو صاحب حشمت از ایوان کیوان در گذشت ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتّقین · **ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله با ولد پسندیده صفات و رفتن آنجناب بموجب استدعاء میرزا جهانشاه بدار السلطنه هراة** دران اوان که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از بیم سپاه عراق و آذربایجان بولایت غور شتافتند پدر در غور پایان منزل گزید و پسر در غور بالا خیمهٔ اقامت منصوب گردانید دران اثنا از مقربان میرزا علاء الدوله امیر خلیل باتفاق پسر خود محمد خلیل شبیخون بر سر قراجها در که قراول میرزا سلطان ابراهیم بود برد و تمامی جهات او را در معرض نهب و تاراج آورد و میرزا ابراهیم قاصدی نزد پدر فرستاده بیجان شکایت آمیز پیغام داد و میرزا علاء الدوله گفت از جانب قراجها در که غلام هست غبار نقار بر حاشیهٔ ضمیر انور نشسته بود و بنا بر این آسیب بدو رسیده و بدین جهة میان پدر و پسر صورت کدورت روی نمود و محبت و یگانگی به عداوت و بیگانگی مبدل گردید و از جانبین صف لشکر آراسته متوجه یکدیگر شدند و در خلال آن احوال امرا ترخانی از میرزا ابراهیم گریخته بمیرزا علاء الدوله پیوستند و میرزا ابراهیم بقدم اضطرار نزد پدر بزرگوار رفته گرفتار گشت مقارن آنحال امیر عبد الله خواجه ترخان که بحکم میرزا سلطان ابراهیم جهة رسالت پیش میرزا سلطان ابوسعید رفته بود باز آمده و از حبس شاهزاده متغیر گشته طایفهٔ از ترخانیان را با خود متفق ساخت و شبی نقب کشیده و میرزا ابراهیم را از قید نجات داده علم توجه بصوب ساغر و تولک برافراشت و چون کیفیت این وقایع بعرض میرزا جهانشاه رسید سرعی بغور فرستاده میرزا علاء الدوله را بحضور طلبید و میرزا علاء الدوله آمدن را از مقدمات اسباب دولت و اقبال پنداشته بسرعت برق و باد باردوی پادشاه ترکمان رفت و میرزا جهانشاه در روز عید اضحی مجلسی در غایت ابهت و عظمت ترتیب داده امرا عظام میرزا علاء الدوله را باحترام تمام پیش بردند و شهریار ترکمان آنجناب را تعظیم نموده در موضع مناسب نشاندند و بزبان ملاطفت و تفقد استمالت داده دقیقهٔ از دقایق الطاف و اعطاف نامرعی نگذاشت و در هژدهم همان ماه میرزا پیر بداق که ولد ارشد میرزا جهانشاه بود و در مملکت فارس حکومت مینمود بملازمت پدر رسید سبب آمدنش آنکه میرزا جهانشاه بواسطهٔ دغدغهٔ که از جانب میرزا سلطان ابوسعید داشت ایلچی بشیراز فرستاده فرزند ارجمند را طلبید · گفتار در بیان **توجه سلطان سعید بعزم رزم میرزا جهانشاه و ذکر بسط بساط مصالحه و اتفاق میان آن دو پادشاه عالیجاه** چون میرزا سلطان ابوسعید در حدود قبة الاسلام بلخ از نزول میرزا مظفر الدین جهانشاه در دار السلطنه هراة وقوف یافت بالشکری که محاسب وهم و خیال از استیفاء اعداد ابطال رجال آن عاجز آید و کمیت تیز رفتار قلم از طی مساحت بیان کمیت آن بعجز و قصور اعتراف نماید متوجه میدان قتال گشت و روزی چند در کنار آب مرغاب قبهٔ بارگاه جهان پناهش از اوج مهر و ماه در گذشت خبر غایت حشمت آن پادشاه عالی گهر و کثرت عدد آن سپاه جوش در میرزا جهانشاه را در دغدغه انداخته اغاز

وستین

مرحمت

و آغاز تامل نموده ساعتی فکر جنگ میکرد و لحظه خیال صلح پیش نهاد همت میساخت در آن اثنا دو مرد ورعیه یعنی مولانا نجم الدین عمر و مولانا یوسف عطار
از نزد سلطان سعید برسالت رسیدند و بزبان آنحضرت و صاحب مایشخان صلح آمیز بعرض رسانیدند میرزا جهانشاه چون سلاطین ذوی الاقتدار
با ایلچیان ملاقات نمود و جناب فضایل مآب سید عاشور را جهت تمهید بساط مصالحه مصحوب ایشان ارسال فرمود و سید عاشور بعد از وصول بعسکر منصور
شرف تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر حاصل کرده در باب صلح و صفا سخنان دلپذیر بعرض رسانید و سلطان سعید کلمات محبت انگیز و الفاظ مودت آمیز
بر زبان راند و بمیل ضمیر آفتاب تاثیر بموافقت و اتحاد اظهار کرده سید عاشور را مقضی المرام مراجعت فرمود و میرزا جهانشاه دل بر صلح نهاده از الکای
کهدستان کوچ کرده در دامن کوه مختار لوای ظفر انتما ارتفاع داد در تضاعیف این حالات احمد ترخان باتفاق بعضی از قرابتان میرزا ابراهیم روی
گردان شده بملازمت میرزا جهانشاه شتافتند و بصنوف عواطف و نوازش پادشاهانه از امثال و اقران امتیاز یافتند و میرزا جهانشاه داعیه داشت
که آن زمستان در خراسان قشلاق نماید و در تختگاه پادشاه جمجاه میرزا شاهرخ بعیش و عشرت اقدام فرماید که ناگاه خبر رسید که سلطان سعید از راه
لشکر میر غیاث بولایت هراة رد و در آمده و میرزا جهانشاه در بحر حیرت افتاده آتش غیرت از درون او زبانه زدن گرفت و مستعد جنگ و جدال
گشته میرزا پیر بداق را که ارشد اولاد او بود برسم منقلای از پیش روان فرمود و خود نیز از عقب شتافته در قریهٔ یحیی آباد نزول نمود و میرزا پیر بداق با قراولان
لشکر سلطان سعید حرب کرده طایفه از سرکشان سپاه ترکمان اسیر سرپنجه تقدیر شدند و شاهزاده پای در وادی گریز نهاده پریشان حال بپای سریر
پدر رسید و کیفیت حال بعرض رسانید مقارن این حال ایلچی از جانب آذربایجان آمده خبر آورد که امیرزاده حسین علی ولد میرزا جهانشاه که مدتی محبوس
بود از حبس نجات یافته و دست تصرف بخزاین دراز کرده لشکری جمع مینماید بنابر آن میرزا جهانشاه بهمگی همت متوجه مصالحه گشته نوبت دیگر سید عاشور را
جهت تفصیل آن مهم نزد سلطان سعید فرستاد و میرزا سلطان ابوسعید فرمود که میان ما و میرزا جهانشاه قواعد صلح وقتی تاکید می یابد که بمملکت آذربایجان
که میرزا شاهرخ بوی عنایت کرده بود قناعت نماید و فارس و عراق را بتصرف نواب دیوان اعلی بازگذارد و بعد از گفت و شنید بسیار و آمد شد
رسولان چند بار مصالحه برین وجه واقع شد که میرزا جهانشاه دست از تمامی ممالک خراسان و جرجان و مازندران بازدارد و بی آنکه خرابی کند روی
توجه بصوب تبریز آورد و در بین جمله عهد و پیمان در میان آمده میرزا جهانشاه از قریهٔ یحیی آباد عنان مراجعت بآذربایجان انعطاف داد و در اوایل ماه
صفر سنه ۸۶۳ از جانب جنوب بلدهٔ فاخره هراة و پایان قریهٔ مرغاب و زیارتگاه روان شد و روز پنجشنبه ماه مذکور امیر سید اصیل اغون و پهلوان
حسین دیوانه از اردوی سلطان سعید بدار السلطنه هراة رسیده شهر و قلعه را متصرف گردیدند و رعایا و عجزه را در پناه امن و امان جای داده اعلام
عدل و انصاف مرتفع گردانیدند

گفتار در بیان وصول میرزا سلطان ابوسعید بدار السلطنه هراة کرت ثانی و ذکر انقراض ایام دولت و زندگانی بعضی از سالکان مسالک جهانبانی

چون آفتاب عنایت ربانی از مطلع
سعادت جاودانی طلوع کرده دیدهٔ دولت میرزا سلطان ابوسعید را روشن ساخت و میرزا جهانشاه رایت عزیمت بلکه هزیمت بصوب ولایات
عراق و آذربایجان برافراخت موکب همایون از حدود هراة رود و مضافات جنود ظفر ورود در حرکت آمده روز پنجشنبه چهاردهم صفر ختم بالخیر و الظفر
در دامن کوه مختار اختیار نزول فرمود و سادات و قضات و علما و اکابر و اعیان بکمال رسم استقبال مبادرت جسته بودند باصناف الطاف و
اعطاف نوازش نمود و روز دیگر باغ شهر از فروغ طلعت سلطان سعید سعادت بهجت غیرت افزای فضای ریاض جنت گشت و قدم بر مسند عدالت
و رعیت پروری نهاد و صیت حشمت و مکنت آن مهر سپهر خلافت از ایوان کیوان درگذشت از غایت حرص بادراک مثوبات اخروی و کمال اهتمام
بتقویت شریعت حضرت نبوی همان روز بمسجد جامع تشریف برد و بعد از ادای نماز و عرض نیاز مجلس وعظ حضرت شیخ الاسلام خواجه شمس الدین
محمد کوسوی را بیمن مقدم شریف مشرف کرد و خطبه بزین القاب آنحضرت عالیجاه تبارک الله منعقد شد و سکه از شرف نام همایون آن فرخنده
کامیاب پر زیب و زینت آمد نظم ما بهمایون نام او را سکه بر دل نقش کرد مهر از مهرش و با آن سکه بر زر میزند منبری کز خطبهٔ القاب او زینت
گرفت مشتری کو مهر شارق بر منبر میکند و چون در آن سال بواسطهٔ عبور لشکر قیامت اثر ترکمان و بعضی دیگر از وقایع و حوادث دوران نقصانی
فراوان بغلات و حبوبات ولایت خراسان راه یافته بود در زمستان سنه مذکوره در بلدهٔ هراة و توابع و مضافات قحطی در غایت صعوبت

روی نمود چنانچه خلق بسیار از فقدان نان جان دادند و بسیاری از صغار و کبار بسبب انعدام طعام روی بجهان جاودان نهادند و سلطان سعید حال
بران منوال دید رفاهیت خلایق را مطمح نظر عدالت اثر گردانیده بیشتر لشکر را بجانب ماوراء النهر فرستاد و بدست لطف و امتنان ابواب انعام و احسان
بر روی روزگار فقرا و ضعیفان برگشاد و چون میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم و میرزا سنجر از قلت سپاه سلطان دادگر خبر یافتند رسل و رسایل بیکدیگر
داشته طرح موافقت و یگانگی انداختند و عزم مخالفت و محاربت سلطان سعید در نواحی سرخس بهم پیوسته رایت اهبت برافراختند و سلطان
سعید چون این خبر شنید با آنکه در آن زمان زیاده از دو هزار مرد جلادت نشان در ملازمت آستان اقبال آشیان نبودند مضمون کلمه همایون کم من فئة قلیلة
غلبت فئة کثیرة را منظور داشته جهت دفع شر معاندان نهضت فرمود و در اثنای راه بحسب موهبت حضرت اله امیر سید مزید ارغون و امیر سلطان
تمورتاش با سپاهی جوبان پرخاش از جانب سمرقند بموکب سلطان سعادتمند پیوستند و در اواسط جمادی الاولی بمیان مرو و سرخس طلیعه لشکر میرزا
علاء الدوله و پسر و میرزا سنجر طالع شده از جانبین بتعبیه صفوف پرداختند و مدبران ملک و دولت در میدان جنگ و مقاتلت صفوف شجاعت
و بهادری ظاهر ساختند و در آن روز برانغار و جوانغار سپاه سلطان شجاعت شعار از دست برد مبارزان میمنه و میسره مخالفان مغلوب گشته روی
بوادی فرار نهادند چنانچه بعضی از گریختگان تا ماوراء النهر عنان بکران باز نکشیدند و خبر انهزام پادشاه فلک احتشام در آن دیار شایع گردانیدند و
سلطان سعید بعد از گریز برانغار و جوانغار با دلاوران قول عزم ستیز فرموده حسام خون آشام از نیام انتقام برکشید و شبدیز گردون شتاب بمهمیز
پهلوانی تیز ساخته آثار رستخیز بظهور رسانید تیغ از شراب خون ناب سرمست گشته آغاز گردن زدن کرد و نیزه ع چو بالابلندان بی‌رحم دل رسوم قتال
بجای آورد نظم بخون ریزی روان شد تیر دلدوز ولی بجست و جانی می‌ستد مرد مبارز تشنه بشمشیر گشته بخون آشامی از خود سیر گشته و هنوز
ساعتی نگذشته بود که خورشید فتح و ظفر با ماهچه لوای کشورگشای سلطان سعید مقارنه نمود میرزا علاء الدوله باتفاق پسر عنان بوادی فرار گردانید و میرزا سنجر
گرفتار گشته از دست شحنه قهر شربت شهادت چشید و سلطان سعید بر الطاف نامتناهی الهی مراسم محامد بتقدیم رسانیده فتحنامها باطراف ممالک خراسان
و ماوراء النهر فرستاد و امیر علی فارسی و امیر سید اصیل را بتکامیشی میرزا علاء الدوله و ولد او میرزا ابراهیم که بطرف مزینان سبزوار گریخته بودند مامور گردانید
بنفس نفیس روی بییلاق بادغیس نهاد و در آن مقام امرای ایلغار عقب گریختگان مراجعت نمودند و بعرض رسانیدند که میرزا علاء الدوله و میرزا
ابراهیم از مزینان بطرف بسطام و دامغان عزیمت فرمودند آنگاه موکب همایون در ضمان عنایت قادر کن فیکون بمستقر دولت و اقبال تشریف برده
عیدگاه دار السلطنه هراة را طرح انداخته در اتمام آن بنای راحت افزا شرط اهتمام بجای آورد

ذکر تسخیر حصار تیره تو و فتح قلعه عماد و بعضی دیگر از وقایع که در آن اوان اتفاق افتاد

از ریاض حکایات سابقه شمایم اخبار بمشام جان مستفیدان اخبار سالفه میرسد که
پیرک بچه تدبیر بر حصار تیره تو که بمزید متانت و حصانت از تمامی قلاع سپهر ارتفاع امتیاز دارد استیلا یافت و مدت دو سال بواسطه حدوث
اضعاف قرانات و ظهور انواع حادثات پرتو اندیشه هیچیک از ملوک و حکام بتسخیر آن قلعه نتافت تا درین اوقات که سلطان سعید خاطر خطیر
از جمع و اتقان ملک خراسان فارغ ساخته کمند همت بر تدبیر تسخیر آن حصار عدیم النظیر انداخت و امیر سید مزید ارغون و دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد
حسب الحکم بنواحی تیره تو رفته و مداخل و مخارج آن حصن حصین را بنظر احتیاط در آورده فوجی از امرا و سپاه را بساختن مقابل کوب و محاصره آن جمع منکوب
باز داشتند و چون دانستند که بی دستیاری مفاتیح عنایت مفتح الابواب گشایش ابواب آن مراد تیسیر پذیر نیست در استعمال تیغ و تیر فایده
مترتب نشود علم مراجعت برافراشتند و آن جماعت که بمحاصره مامور بودند دیده امید بر مرصد انتظار نهادند که قوت دولت روز افزون شعله
انگیزد و دست نیلگون گنبد کینه گذار خاک ادبار بر مفارق پیرک غدار بیزد و هم در آن ایام بمقتضای کلام معجز نظام و قذف فی قلوبهم الرعب اهل قلعه اندیشناک
شده اختلافی در میان ایشان پدید آمد و پیرک بسلامت بمتابعان بدگمان شده طایفه را بقتل رسانید و بقیة السیف از وی متوهم شده صبحی بی‌محابا
تاخته بر سر آن کهنه بی دولت تاختند و در ساعت سرش از تن جدا کرده بهراة فرستادند و این فتح در اوایل ماه مبارک رمضان سنه ثلث
و ستین و ثمانمائه دست داد و در اواسط همین ماه وفات میرزا سلطان ابراهیم اتفاق افتاد و تبیین این مقال آنکه چون میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم
از معرکه میرزا سلطان ابو سعید گریخته بجد و دامغان رسیدند پدر و پسر از یکدیگر جدا شده میرزا ابراهیم از نوالیت سپاهی بهم رسانیده

عنان عزیمت بجانب مشهد مقدسه منعطف گردانید اما در اثنای راه مریض گشته هر چند اطبا در مداوا سعی نمودند فایده نداد و آن شاهزاده جلالت نهاد روی بعالم بقا آورد و انی نهاد بعضی از ملازمان حفاظ نعش مغفرت شعار را بهراة آورده در شوال مذکور در قبة المغفرت گوهرشاد آغا بخاک سپردند و سلطان ابوسعید بموجب فرمان واجب الاذعان لوازم خدمات کلام و اطعام طعام بجای آوردند و هم درین سال ایزد متعال سلطان سعید را پسری عنایت فرمود و چون آن مولود عاقبت محمود از رقیه سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله در وجود آمد بمیرزا شاهرخ موسوم شد و درهمین سال بموجب فرمان ستوده خصال امیر علی فارسی متوجه تسخیر قلعه عماد گشت و بعد از وصول بنواحی آن حصار سوار محمد دیوانه که از قبل امیر بابا حسن بمحافظت آن بود بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمد و امیر علی فارسی حسب الحکم برج و بارهٔ قلعه عماد را بتیشهٔ قهر ویران ساخت و در اواخر همین سال میرزا شاه محمود بن میرزا بابر که بعد از فرار از هرات میرزا جهانشاه بولایت سیستان افتاده بود در محاربه که میان او و امیر خلیل هندو که حاکم کابل امیر بابا بود روی نمود شربت شهادت چشید و همدران معرکه شهزاده پیر قوام که در سلک اعاظم صدور بابری منتظم بود شهید گردید

گفتار در بیان فتح مملکت جرجان و سلوک امیر خلیل هندو که در وادی عصیان

فروع تفصیل این حکایت از مطلع صفحات آینده مانند خورشید تابنده طالع خواهد گشت که در اوایل سنه ۸۶۴ فوجی از سپاه پادشاه مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا که در آن اوان بر ولایت جرجان استیلا یافته بود تا حدود سبزوار تاخت کردند و آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته لوازم نهب و تاراج بجای آوردند سلطان سعید چون این خبر شنید در روز چهارشنبه چهارم جمادی الاولی متوجه جرجان شد و ابوالغازی سلطان حسین میرزا مصلحت مقابله و مقاتله ندیده استراباد را بازگذاشت و رایت عزیمت بصوب اوراق برافراشت و سلطان سعید روزی چند در خطه جرجان بعیش و کامرانی گذرانیده ایالت آن مملکت را بولد ارشد خویش سلطان محمود میرزا عنایت کرده روی توجه بمستقر سریر عزت و کرامت آورد و در غیبت موکب همایون امیر خلیل هندو که سردار جلادت شعار بود و از اوایل جهانبانی میرزا ابوالقاسم بابر تا آن غایت در ولایت سیستان حکومت مینمود بنابر غدغه که از سلطان سعید داشت خیال استقلال کرده با سپاه نیمروز علم عزیمت بصوب هراة برافراشت و در ۱۲ ماه مبارک رمضان بظاهر شهر رسیده بامر محاصره و محاربه پرداخت امیر نظام الدین احمد برلاس که از قبل سلطان سعید در شهر حاکم بود و امیر نظیر میرزا اوغه باتفاق سادات و قضاة و اکابر برج و بارهٔ هراة را مضبوط گردانیدند و در باب دفع و منع سیستانیان بکمال جلادت و پهلوانی ظهور رسانیدند و امیر خلیل هر روز از صباح تا رواح بمحاربه و پیکار اشتغال مینمود و از درون و بیرون تیر و سنگ مانند قطار امطار روان و ادعیه مردم پرهیزکار با لطف صاعد بود و چون امیر خلیل نیکوئی بر سر نداشت در آن اوقات مولانا حسن شاه قطعه گفته بر کاغذی نگاشت و کاغذ را بر تیری بسته بجانب عسکر او انداخت و مطالعهٔ آن ابیات امیر خلیل و حاضران مجلس او را بغایت منفعل ساخت قطعه اینست که

قطعه
یاران پیام ما برسانید با خلیل گویید اگر ترا سر سر باختن بود
بر رخ روزه درد سر ما و خود مده عیدی بیا که وقت قبق تاختن بود

القصه صباح روز جمعه از جمعات ماه مذکور امیر خلیل با سپاه موفور روی جلادت بتسخیر هراة آورده و مردم او بکمال سعی و کوشش بتقدیم رسانیده از خندق بگذشتند و رخنه کردن برج و باره مشغول گشتند و نزدیک بان رسید که بر شهر استیلا یابند و هرویان بعد از اداء نماز جمعه بهیأت اجتماعی از دروازهٔ شهر بیرون ریختند و متوجه سیستانیان شده خون بسیاری از مخالفان را با خاک راه برآمیختند و آوازه در انداختند و نقارهٔ شادیانه نواختند که میرزا سلطان ابوسعید رسید بنابر آن اقدام ثبات و قرار لشکریان سیستان متزلزل شده امیر خلیل با اتباع از مقام گرفتن هراة درگذشت و عنان بصوب فرار گردانیده عازم ملک نیمروز گشت و سلطان سعید در وقت مراجعت از استراباد خبر جرأت امیر خلیل را شنوده بسرعت هر چه تمامتر طی مسافت نمود اما پس از گریز سیستانیان در اواخر ماه مبارک رمضان بمستقر عز و جلال رسیده و در بارهٔ جمعی که در دفع اعدا شرایط مردانگی بجای آورده بودند اصناف الطاف بتقدیم رسانید آنگاه فوجی از سپاه نصرت دستگاه را باستعجال بدنبال امیر خلیل روانه ساخت و فرمود تا او را اسیر و ذلیل گردانند باز گردانند امیر خلیل از توجه لشکر ظفر اثر خبر یافته مضطرب گشت و آثار عجز و انکسار از صفحات احوالش لایح شده حلقهٔ عبودیت سلطان عالی منزلت در گوش کشید و روی نیاز بآستان خلافت آشیان آورده در نواحی اسفزار با میر کریمداد که متوجه دفع شر او شده بود دوچار خورد و امیر کریمداد بنابر سبق محبتی که با امیر خلیل داشت در طریق رفق و مدارا بادی سلوک نمود و او را همراه بپایه گاه جهان پناه برده سلطان سعید رقم عفو و بخشش بر جریدهٔ جرایمش کشید و امیر خلیل روی نیاز بر خاک آستان اقبال آشیان سوده

در سلک سایر امرا منتظم گردید آنگاه بموجب فرمان واجب الاذعان ایالت سیستان بر شاه یحیی که از جملهٔ ملک زادگان آن دیار بود تعلق گرفت و آنجناب بمملکت موروثی خود شتافته امور دولت و اقبالش سمت استقامت پذیرفت **ذکر بعضی دیگر از وقایع بلاد و عباد و بقتل رسیدن امیر خلیل در بلدهٔ استراباد** در اوایل سنهٔ هشتصد و شصت و پنج میرزا علاء الدوله که بعد از فرار از معرکهٔ سلطان سعید در اطراف کوه و بیابان بی سر و سامان میگشت لکما دریای قلزم در خانهٔ ملک بیتون رستمداری درگذشت و شب جمعه ۱۲ ماه صفر نعش او را بهراة آورده در مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا بخاک سپردند و همشیرهٔ آن پادشاه مرحوم رقیه سلطان بیگم که حرم محترم سلطان سعید بود بلوازم عزا و اطعام مساکین و فقرا قیام نمود مقارن آن حال از جانب ماوراء النهر خبر رسید که میرزا محمد جوکی بن میرزا عبد اللطیف به معاونت امیر نور سعید که از جملهٔ تربیت یافتگان سلطان سعید بود رایت مخالفت افراخته و آتش غارت و تاراج در اطراف آن ولایات انداخته بنا بر آن سلطان سعادت نشان در هشتم جمادی الاولی بجانب ماوراء النهر روان شد و میرزا محمد جوکی بمجرد شنیدن توجه لوای کشورگشای سلوک طریق فرار اختیار کرده بحصار شاهرخیه رفته تحصن نمود و سلطان سعید همعنان نصرت و تایید از جیحون گذشته بدار السلطنه سمرقند شتافت و چند روز بعیش و خرمی گذرانیده از آنجا عنان عزیمت بصوب شاهرخیه تافت و بعد از وصول بنواحی آن حصار استوار ملازمان موکب نصرت شعار بافروختن آتش پیکار اشتغال نمودند و مدتی از وقت دمیدن فلق تا هنگام پدید آمدن شفق به تیر انداختن و کار دشمن ساختن مشغول بودند و چون نزدیک بآن رسید که صورت فتح و نصرت بر طبق مرام پادشاه مظفر لوا جلوه گر شود از اطراف خراسان ایلچی آمده عرض رسانید که سلطان حسین میرزا خطهٔ جرجان را فتح نموده بعزم تسخیر خراسان توجه فرموده سلطان سعید از استماع این خبر بغایت متاثر گشت و امیر سید اصیل ارغون و امیر سید مراد را جهت ضبط حدود آن مملکت روان فرموده و امرا بسرعت برق و باد از آب آمویه گذشته بجانب خراسان درآمده بجانب نیشاپور رو بسرعت شتافتند و در آن ولایات از تحقیق عزیمت میرزا سلطان حسین خبر یافته عنان عزیمت بجانب دار السلطنه هراة تافتند و مردم بلوکات را بشهر درآورده اسباب قلعه داری بالکل مرتب ساختند و میرزا سلطان حسین متعاقب در ظاهر آن بلده نزول نموده از جانبین علم محاربت و مقاتلت ارتفاع یافت و نایرهٔ قتال و جدال در کانون درون مردم بیرون و درون تاب یافت و چون میرزا سلطان ابوسعید خبر محاصرهٔ هراة شنید با میرزا محمد جوکی صلحی گونه در هم بسته از جیحون گذشته با عدد منهیه و فاریاب عنان یکران باز کشید و میرزا سلطان حسین خبر وصول آنحضرت استماع نموده از ظاهر هراة برخاسته و تا منزل سوکی باستقبال آن پادشاه شتافته سوی ده حصار رفته از آن مقام براه سرخس عزیمت استراباد نمود و میرزا سلطان ابوسعید از عقب بجرجان شتافته میرزا سلطان حسین تا خوارزم خانه پیش آمده و از آن منزل در شبی که مانند دل اهل عصیان تاریک بود و باران فراوان میبارید عنان یکران بصوب اوراق گردانید و سلطان سعید گل افشان استراباد را بیمن مقدم شریف غیرت افزای گلستان ارم ساخته چند روز بعیش و نشاط اوقات مصروف داشت و در آن ولا امیر خلیل هندو که بجزای اعمال سیئهٔ خویش گرفتار گشته سلطان سعید وجود و عدمش را یکسان انگاشت بیان این سخن آنست که اگرچه امیر خلیل ترک حکومت سیستان داده بعد و التجا بدرگاه عالم پناه آورده ملازمت مینمود و پیوسته در خیال استقلال روزگار میگذرانید و استیصال نهال اقبال سلطان سعادت مآل با خود مخمر گردانیده انتظار وقت آن کار میکشید چند نوبت بصورت از حرکات و سکنات شنیع وجهی ظهور نمود و سلطان سعید بملاحظهٔ آنکه شاید از بادیهٔ نفاق بجادهٔ مستقیمهٔ وفاق آید در تربیتش افزود و همین معنی موجب مزید ضلالت امیر خلیل گشته در آن شب که اکثر شجعان موکب همایون از عقب میرزا سلطان حسین شتافتند قصد کرد که مکنون ضمیر خود را بظهور رساند بنا بر آن نزد سلطان سعید رفته مبالغه نمود که مناسب آنست که شما نفس نفیس از عقب باغی نهضت فرمایند آنحضرت بنور فراست بر اندیشهٔ آن غدار اطلاع یافت و فرمود که خلیل بیک دستور نمیباشد که سلاطین در شب مخالفان را تعاقب نمایند القصه بنا بر این اسباب سلطان کامیاب در استراباد امرای عظام را باخذ و قتل امیر خلیل مامور گردانید و ایشان او را ببهانهٔ کنگاش بایلچی خانهٔ همایون برده بهمانجا بقتل آوردند و پسرانش را نیز در همان روز از عقب پدر روانه کردند آنگاه سلطان سعید نوبت دیگر ایالت ولایت جرجان بامیرزاده سلطان محمود تفویض نمود و رایت نصرت آیت بصوب خراسان مراجعت فرمود و در ۲۲ ربیع الاخر [illegible] باغ سفید را بیمن مقدم همایون رشک افزای سپهر کبود گردانید و بعد از آن ایام سلطان آفتاب احتشام بپرسش احوال فرق انام اهتمام فرموده بوضوح پیوست که خواجه معز الدین وزیر در غیبت موکب عالی ببهانهٔ تخریج مدد لشکر و انبوه اضرار بسیار بضعفا و کبار دیار خراسان رسانیده نایرهٔ غضب پادشاهانه اشتعال یافته مثال لازم الامتثال صادر شد که جناب

جناب فضایل مآب را دست و پا بسته در دیک آب جوشان انداختند تا شعلهٔ حیاتش انطفا پذیرد و فرمان بران در پای حصار ضیاء الدین بموجب فرمان واجب الاذعان قیام نمودند و پادشاه عدالت پناه برشحات سحاب عنایت ریاض امید رعایا و مزارعان را نضارت داده حکم فرمود که من بعد هیچ آفریده از لشکر و نامیرزا از متوطنان هراة و بلوکات و ولایات نطلبند و نستانند و درین باب نشانی بر سنگ نقش کرده آنسنگ را در مسجد جامع هراة منصوب ساختند و هم در آن اوان خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه اسمعیل گرک وزیر شده خواجه مظفر مختار بواسطهٔ تقصیر تصرف بسیار از آن منصب معزول گشت گویند چون خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان خبر جوشانیدن خواجه معز الدین و عزل خواجه مظفر شنید از سیاست سلطانی ترسیده از هوش رفت مولانا حسن شاه شاعر در آن باب این بیت گفت بیت چون مظفر را گرفتند و معز الدین بسوخت خواجه شمس الدین محمد در میانه غش میکند

گفتار در بیان نهضت سلطان سعید کرت دیگر بولایت ترکستان و ذکر بعضی از حوادث زمان و وقایع دوران

چون میرزا سلطان ابوسعید از یورش مازندران بازگشته روزی چند در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بسعادت و اقبال بگذرانید متعاقب و متواتر ایلچیان از ماوراء النهر بدرگاه عالمپناه آمده عرض کردند که میرزا محمد جوکی بدستور پیشتر در میدان مخالفت جولان مینماید بنابران رای جهان گشای سلطان بهمال اقبال شاهزاده را مطمح نظر همت گردانیده در ۲۷ جمادی الاولی از دار السلطنه هراة بصوب ماوراء النهر نهضت نمود و چون قبة الاسلام بلخ از فر نزول موکب عالی آرایش یافت روزی چند اتفاق توقف افتاد و در رایات ظفر سلب در نهم رجب از جیحون عبور کرده سایهٔ وصول بر سمرقند انداخته و از آنجا بشاهرخیه رفته برج و بارهٔ آن قلعه در نظر انور بغایت مستحکم نمود بنابرآن جمعی از امرا و لشکریان بساختن کوب مأمور ساخته بسمرقند معاودت فرمود و در آن اوقات که آن پادشاه خجسته صفات در ماوراء النهر تشریف داشت در بلدان خراسان خصوصاً دار السلطنه هراة و بلوکات علت طاعون شایع گشت و بلا و با طوایف انام را در اضطراب انداخته خلقی کثیر مطمورهٔ خاک را مسکن ساخت و در اوایل سنه سبع و ستین و ثمانمائه سلطان سعید نوبت دیگر از سمرقند بعزم حصار شاهرخیه خرامید و عساکر نصرت شعار آغاز محاصره و محاربه کرده قریب بآن رسیده بود که فتح میسر شد بعد از آن کار ابای حصار با ضطرار انجامیده ذخیرهٔ ایشان بانجام رسید میرزا محمد جوکی قاصدان نزد خواجه ناصر الدین عبید الله قدس سره فرستاد که قدم در میان مصالحه نهاده جریمهٔ او را از سلطان سعادت انتما درخواست نمایند و خواجه ملتمس شاهزاده را مبذول داشته بار دوی سلطان سعید تشریف برد و جهة متوطنان آن قلعه امان طلبید و میرزا سلطان ابوسعید شفاعت آنجناب را بسمع قبول جای داده حضرت خواجه بشاهرخیه رفت و در روز جمعه نهم محرم سنه ثمان و ستین و ثمانمائه میرزا محمد جوکی را بنظر سلطان سعید رسانید و آنحضرت دربارهٔ شاهزاده اظهار لطف و مرحمت فرموده بجانب سمرقند بازگشت و از آنجا متوجه مستقر سریر دولت و اقبال شده در بیست و دوم ربیع الثانی در عین کامرانی در باغ سفید نزول اجلال فرمود آنگاه میرزا محمد جوکی را در قلعهٔ اختیار الدین محبوس کرد و شاهزاده در انحصار روزگار میگذرانید تا وقتی که روی بملک عقبی آورد و چون مدت این یورش زیاده بر یکسال بود در آن اوان که سلطان سعید بسعادت معاودت فرمود نفس همایون متوجه تحقیق معاملات دیوانیان گشت و صاحب عظام خواجه قطب الدین طاوس و خواجه اسمعیل و خواجه نعمت الله و مولانا پیر فارسی که متکفل کرده بودند عرض فرمود سلطان سعید مهمات وزراء عظام را نپسندید و رقم عزل بر ورق حال خواجه طاوس کشید و خواجه اسمعیل مقید گشته چون نوبت بپرسش مهم خواجه نعمت الله رسید نسبت بخواجه شمس الدین محمد سخنی تقریر آمیز معروض گردانید و آنجناب عرضه داشت کرد که من از رعایا و اشراف و اعیان خراسان برسم مدد تا چیزی گرفته ام اما از اموال خاصه سلطانی تصرفی ندارم سلطان سعید فرمود که هرچه از هر کس ستانده بتو بخشیدم و ترا از منصب وزارت معزول گردانیدم زیرا که گاهی وزرا العضب من گرفتار میکردند و ببلیت گوشمال میدهند که از نو صدور یافته نمیخواهم که ضرری بتو رسانم خواجه چون این سخن شنید انگشتری از انگشت بیرون کرده پیش برد و بر گوشهٔ تخت نهاده بازگشت و بجای خود بایستاد و ظاهرا هرگز هیچ وزیری باین سهولت معزول نشده است و در سنهٔ تسع و ستین و ثمانمائه رای همایون سلطان سعید چنان اقتضا فرمود که در بلدهٔ فاخرهٔ مرو قشلاق نماید و تواجیان بموجب فرمان جارچیان را ولشکریان رسانیده رایات نصرت نشان در اواخر ماه ربیع الآخر بجانب مقصد نهضت کرد و شاهزادهٔ امجد میرزا سلطان محمد در دار السلطنه هراة حاکم گشته روی بتمشیت مهمات سلطنت آورد و سلطان سعید ده روز در قصبهٔ پنج ده توقف نموده در اوایل جمادی الاولی در ضمان عنایة

مقابل

ایزد تعالی بیورت قشلاق رسید و آن زمستان در غایت اقبال و کامرانی گذرانیده در موسم بهار و زمان استواء اللیل والنهار مانند خورشید فایض الانوار
بجانب بیت الشرف خویش نهضت فرمود و در روز جمعه دوم شعبان که آفتاب در نهم درجه حمل بود بباغ سعید رسیده بتجدید ابواب عدل و رعیت
پروری پرگشود و در سنه سبعین و ثمانمائه روزی چند مزاج همایون از منهج اعتدال بمقام اعتلال شتافت و چون بعنایت حکیم علی الاطلاق علم شفا صحت یافت
مال سر درخت را در تمامی مملکت خراسان برعایا و مزارعان بخشید و بدین واسطه دوحه آمال و آمانی طوایف انسانی کشجره طیبه اصلها ثابت و فرعها
فی السماء نضارت یافته سر باوج ثریا کشید و هم درین سال از فیض سحاب عنایت و آب منعال در چمن دولت و اقبال گلی نو شکفت و عقد مراد
پادشاه شد و خصال از در دیگر ابتهاج صفت زیب و زینت پذیرفت در اوایل شوال سلطان سعید پسری خورشید منظر تولد نموده بمیرزا بایسنقر موسوم
گشته و نشاط و انبساط آنحضرت از دیدار آن قرة العین سلطنت درجه کمال یافته حکم همایون به بستن چهار طاق شرف نفاذ یافت تا آن تقریب
دربارهٔ سایر شاهزادگان سنت ختان بتقدیم رسانند و رعایا و مزارعان برحسب فرمان واجب الاذعان در باغ زاغان آغاز برافراختن چهار
طاق کرده آن روضهٔ بهشت آئین را بتقهای رفیع و ایوانهای وسیع که مزین بود بدیبای رومی و زربفت چینی آرایش داده و هر طایفه مناسب حرفه
خود تعبیهٔ بدیع ترتیب کرده هنر خویش بر طبق عرض نهادند و در آن سال هنرمندان جهان در دار الملک خراسان حاضر بودند و همه بقوت ذهن
و دقت طبع امور عجیبه ظاهر میمودند از آنجمله خواجه علی آرزه کر صفاهانی در یک شیشه سی و دو جماعت محترفه صنعت پیشه را که در کارخانهٔ آفرینش موجود
بخیر ظهور آورد چنانچه سی و دو دکان و کارخانه گشوده هر پیشه وری بمهمی که مخصوص او بود مشغولی میکرد و بعضی ازان صور که در صنعت بحرکت احتیاج داشتند
مثل خیاط و نداف و نجار و حداد بهیات جنبش ایشانرا مرقوم قلم تصویر گردانیده بود که در آئینه خیال صورتی ازان زیباتر نمود سلطان سعید چون
آن تعبیهٔ غریبه را مشاهده فرمود بغایت متعجب گشته دربارهٔ آن نادرهٔ دوران اصناف تحسین و احسان بجای آورد و مجلس عیش و عشرت آراسته شد
شراب فرح بخش ارغوانی ریاض نشاط و کامرانی را آب داد و نواهای روح افزای مطربان نغمه ساز پردهٔ اندوه از روی دل خاص و عام برگشاد
ساقیان سیمین ساق مجالس بزم را از تاب عارض چون آفتاب رشک گلزار ارم گردانیدند و بساغرهای مالامال پیران چنگ پشت را سرمست ساخته
لباس ایام جوانی پوشانیدند و خوانسالاران عتبه علیه همایون باطعمه گوناگون از هرچه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون هر روز چندین نوبت ترتیب میمودند
و از اوایل شوال تا روز جمعه پنجم ذی الحجه ایام جشن و سور امتداد یافته پادشاه و گدا بسیر و تماشا و عیش و نشاط بودند و در آن روز طوی بزرگ بوقوع
انجامیده شاهزادگان عظام بآئین دین اسلام مختون گشتند آنگاه پادشاه جمجاه پرتو اهتمام بر سرانجام عظام امور سلطنت انداخته خدام عالی
مقام بساط لهو و طرب در نوشتند و در سنه احدی و سبعین و ثمانمائه سلطان سعید در غایت دولت و اقبال در دار السلطنه هراة اوقات
همایون فال بگذرانید و نوبت دیگر پرتو التفات بر تدارک احوال خواجه قطب الدین طاوس انداخته امر اشراف دیوان اعلی را بوی مفوض گردانید
و در سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه خسرو سعادت قرین بعزم قشلاق مرو شتافته بساط نشاط و کامرانی و شادروان عظمت و جهانبانی مبسوط و مرتفع ساخت و هنوز
در یورت قشلاق بود که خبر فوت میرزا جهانشاه بتواتر پیوسته علم عزیمت بصوب آذربایجان برافراخت ع درد اکه دگر بار بخواهد آمد کشتار

در بیان شمه‌ئی از احوال میرزا جهانشاه و میرزا پیربداق و ذکر کشته شدن پدر و پسر بتقدیر مالک الملک علی الاطلاق

از مطلع آثار سلاطین آذربایجان و عراق نیران اخبار عرصهٔ آفاق را منور دارد که چون آفتاب اقبال میرزا محمد بن بایسنقر
از اوج کمال بحضیض وبال انتقال کرد و تندباد اجل دوحه زندگانی آن مرشد گلشن کامرانی را در منزل خیابان از پای درآورد ماه چهره لوای جهانگشای میرزا
مظفر الدین جهانشاه ببرج شرف رسید و تمامی ممالک آذربایجان و عراقین و فارس و سواحل دریای عمان و ارمن و کرجستان آن پادشاه نافذ
فرمان را مسخر گردید و جمیع سرداران اطراف و گردنکشان اکناف اطاعت حکم و نشان او نمودند و شرایط فرمان برداری و لوازم خراج گذاری بجای
آورده بالتفات و عنایتش مفتخر و مباهی بودند مگر امیر حسن بیگ بن امیر علی بن امیر قرا عثمان که بعضی از قلاع دیار بکر را مسخر ساخته نسبت بمیرزا جهان
شاه طریق اطاعت مسلوک نمیداشت و همواره بقلم علو همت نقش استقلال و صورت استبداد بر لوح ضمیر و صحیفه خیال مینگاشت و اینمعنی بر خاطر
میرزا جهانشاه گران آمده پیوسته در فکر تدارک آن مهم میبود و بواسطه کمال متانت و حصانت قلاع و بقاع امیر حسن بیگ پیکر آن مراد بر وجه دلخواه

درهم سرای

نقاب چهره تمنی گشود و در خلال آن احوال از پس پرده تقدیر صورتی دیگر جلوه گر گشت و دست قدرت ایزدی بساط فراغت و امنیت از مملکت جهانشاهی در نوشت
تفصیل این اجمال باطوطی کلک شیرین مقال بدین منوال ترنم میفرماید که میرزا پیربداق که اشجع و ارشد اولاد میرزا جهانشاه بود و بنیابت پدر در ولایت فارس
در غایت اقتدار حکومت مینمود در وقتی که مهم سلطان سعید و میرزا جهانشاه در خراسان بصلح انجامید از راه طبس و یزد بشیراز بازگشت و بخیالات
باطل و تصورات بی حاصل از مقام اخلاص و متابعت پدر درگذشت میرزا جهانشاه چند نوبت رسل و رسایل نزد پسر فرستاده او را نصایح سودمند فرمود
و بسلوک طریق رشد و رشاد مامور گردانیده از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نمود اما میرزا پیربداق آن سخنان را بسمع رضا جای نداده مطلقا پای از
طریق عناد بجادهٔ صلاح و سداد ننهاد و آخر الامر حرم محترم میرزا جهانشاه که والدهٔ میرزا پیربداق بود بشیراز رفته پسر عاصی را نصیحت کرد تا فارس را باز
گذاشته روی بحکومت بغداد آورد و میرزا جهانشاه ازان ممر فراغبال حاصل نموده ایالت ولایت شیراز را به پسر دیگر خود میرزا یوسف عنایت
فرمود و میرزا پیربداق در دار السلام اساس جهانبانی طرح انداخته باندک زمانی عراق عرب را معمور ساخت اما خیال وصال ملک شیراز اصلا از دماغ
بیرون نمیرفت و از غایت غصه پیوسته متعرض حواشی مملکت جهانشاهی میگردید و انواع ظلم و تعدی بتقدیم میرسانید و هرچند میرزا جهانشاه تغافل پادشاهانه
شعار خود میساخت و بوسیلهٔ رسل و رسایل بنصیحت فرزند ناخردمند میپرداخت بجائی نمیرسید و آن شاهزادهٔ خودبین دار خود را از مقام خلاف و شقاق
نمیگردانید لاجرم میرزا جهانشاه خاطر بر استیصال نهال اقبال پسر قرار داده در شهور سنه سبعین و ثمانمائه با لشکر بسیار بظاهر دار السلام بغداد شتافت و میرزا
پیربداق برج و بارهٔ شهر را مستحکم ساخته در مقام تحصن و نزاع ثبات قدم نمود و میرزا جهانشاه آغاز محاصره کرده بنابر متانت دار السلام و شجاعت اتباع
شاهزادهٔ بهرام انتقام مدت یکسال صورت فتح چهره نگشود و در آن اوقات لشکر عراق و آذربایجان بمشقت فراوان از صبح تا شام حرب میکردند و مردم میرزا
پیربداق و بغدادیان بقدر امکان در ممانعت و مدافعت کوشیده غایت مردانگی و جلادت مینمودند عاقبت صورت عافیت از بغدادیان روی تافت
و قحط و غلای عظیم روی نموده بلای جوع شیوع یافت جمعی که گوشت بره بی ترهٔ نمیخوردند پوست پوسیده را جوشانیده بکار میبردند و طایفه که از روی
تکلف دست بحلوای نبات دراز میکردند جهت تغذی در کشتن سگ و گربه بشرط اهتمام بجای میآوردند لاجرم کار بغدادیان بجان رسیده یکبار فریاد
و فغان باوج آسمان رسانیدند و کسان بدرگاه میرزا جهانشاه فرستاده امان طلبیدند و میرزا جهانشاه ایشان را از سطوت خویش ایمن ساخته اهالی
دار السلام دروازها بازگشادند و گروه سکان محصور بفرح و سرور موفور روی باردوی میرزا جهانشاه نهادند اما پیربداق میرزا پای در دامان تمکن و
وقار پیچیده در وثاق خویش نشسته بود و گمان میبرد که پدر درباره او قصدی اندیشد و بعد از آن ایام میرزا جهانشاه پسر دیگر خود محمدی را با جمعی از امرا
بکشتن میرزا پیربداق مامور گردانید و ایشان بیکبارگاه بارو بپای بسته پسر شاهزاده رسیده دست براندن تیغ گشادند و محمدی بالقصد شمشیر بر دیوار
زده دیگران مهم او را فیصل دادند و این حرکت بر میرزا جهانشاه مبارک نیامد و طباع خلایق از متابعتش متنفر شد و چون آن پادشاه بهرام انتقام خاطر
از مهم پسر جمع ساخت بهمگی همت متوجه دفع امیر حسن بیک گشته رایت عزیمت بصوب دیار بکر برافراخت و امیر حسن بیک از توجه دشمن آگاه شده بنا
بر عدم استطاعت مقابله در عقبه که بغایت مستحکم بود تحصن نمود و میرزا جهانشاه بصحرای موش در زده و شتافته نزدیک بمنزل امیر حسن بیک خیمهٔ اقامت
نصب فرمود و امیر حسن بیک از کمال کیاست و کاردانی رسولان چرب زبان نزد پادشاه آذربایجان فرستاده سخنان نیازمندانه پیغام داد و
میرزا جهانشاه آنمعنی را بر عجز و ضعف آنجناب حمل کرده تابستان و پیزماه در همان موضع اوقات گذرانید و بعد از هجوم جنود شتا و وقوع شدت سرما
لشکریان از توقف در آن صحرا و بیابان ابا نموده رخصت انصراف طلبیدند و خسرو ترکمان آن طایفه را بشرف اجازت ارزانی داشته با خواص و مقربان
روزی چند در همان مکان بعیش و عشرت مشغولی کرد و امیر حسن بیک از غفلت دشمن و پریشانی سپاه دشمن شکن آگاه شد با دو هزار سوار مستکمل تجربه
بقصد میرزا جهانشاه در حرکت آمد و صباحی ناگهان بحوالی اردو رسیده طایفهٔ از مردم بهرام تیار ترکمان که فی الجمله شعوری داشتند بر وصول یاغی اطلاع
یافته مانند ماهی در شبکه آغاز اضطراب کردند و میرزا محمدی بجنگ پیش رفته تاب یک حمله نیاورده روی بعسکر بازگشته پدر را از آن واقعهٔ هایله واقف ساختند
و میرزا جهانشاه جبه پوشیده یک زانوبند بسته بود که آن خبر مسموع وی شد و بی آنکه زانوبند دیگر مستحکم سازد سوار شده عنان بصوب فرار گردانید
و امیر حسن بیک همان لحظه باردو درآمده محمدی و یوسف را اسیر ساخت و بنیاد حیات جمعی از امرای آذربایجان را برانداخت و در وقتیکه

میرزا جهانشاه بکر بحیث مجهولی از لشکریان امیر حسن بیک اسکندر نام بوی باز خورد و بطمع اسب و جامه او را بکشته باردو باز گشت و بهیچکس این قضیه را تقریر ننمود
و امیر حسن بیک بتفحص حال خصم پرداخته بعد از آن اشخاص مقتول قورمشی را که با میرزا جهانشاه مشابهتی داشت نزد آنحضرت بردند که میرزا پادشاه است امیر حسن بیک آن
سر را نزد محمدی و یوسف بیک فرستاده که این سر کیست جواب دادند که سر قورمشی است که شبیه پدر ما بود امیر حسن بیک آنجا جستجوی نموده شخصی عرض
کرد که فلان لشکری جامهای پادشاهانه میپوشید و ممکن که از میرزا جهانشاه خبری داشته باشد امیر حسن بیک اسکندر را بحضور طلبیده پرسید که این
اثواب از کجا بدست تو افتاده جواب داد که شخصی را که متصف باین صفات بود در فلان موضع بقتل آوردم و این جامهای اوست و امیر حسن بیک
فی الحال قاصدی بدانجا فرستاد تا سر قتیل را از تن جدا ساخته بنظر او رسانید و بوضوح پیوست که آن شخص میرزا جهانشاه بوده لاجرم امیر حسن بیک بلوازم
شکر و ثنای الهی پرداخت و محمدی را به تیر کشته میرزا یوسف را بمیل آتشین نابینا ساخت بیت چو دولت از آن خاندان در گذشت یکی کشته شد دیگری کور گشت

گفتار در بیان وصول خبر واقعه میرزا جهانشاه بعرض میرزا سلطان ابوسعید گورکان و ذکر توجه آن پادشاه عالی مکان بصوب مملکت عراق و آذربایجان

چون آفتاب اقبال ابو النصر امیر حسن بیک از مطلع فتح و ظفر طالع گشت
و مهم میرزا جهانشاه بر نهجی که مسطور شد بانجام گذشت امرا و لشکریان عراق و آذربایجان روی امید بدرگاه میرزاده حسینعلی که از اولاد جهانشاه
بود آوردند و او ابواب خزاین و دفاین گشاده صد و هشتاد هزار سوار را مواجب داد و ظاهر است که هیچ شاهزاده را همعنی میسر نگشته و بر زبان قلم هیچ
مورخی نامده این قضیه نگذشته و میرزاده حسینعلی با آن سپاه آراسته اساس معاندت و مقابله طرح انداخته شرح احوال را بدرگاه عالمپناه سلطان سعید بپیغام فرمود
و التماس نمود که رایات نصرت آیات بصوب عراق و آذربایجان نهضت نماید تا او کمر خدمتکاری بر میان جان بسته مقالید ممالک و مفاتیح قلاع و
بلاد بخدام آستان خلافت آشیان تسلیم فرماید از شنیدن این خبر انوار نشاط و انبساط بر وجنات حال سلطان بسعود حصول یافت و حکم همایون باجتماع
لشکرهای ممالک محروسه صدور یافت و چون آن پادشاه عالیجاه پیوسته کلیات امور دین و دولت را بمشورت حضرت ولایت پناه حقایق دستگاه
خواجه ناصر الدین عبید الله تفصیل میداد جهت طلب ملاقات آنجناب میرک کمال الدین عبد الرحیم صدر را بسمرقند فرستاد و خواجه ملتمس حضرت سلطانی
مبذول داشته بمرو خرامید و میرزا سلطان ابوسعید درباب یورش عراق و آذربایجان با آنحضرت شرط مشورت بتقدیم رسانید بعد از گفت و شنید
بسیار خاطر بر امضای آن عزیمت قرار یافته خواجه عبید الله بماوراء النهر عود نمود و میرزا سلطان ابوسعید از یورت قشلاق با سپاهی در کمال کثرت
و یراق در اواخر حوت و اوایل شعبان سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه بجانب آذربایجان و عراق نهضت فرمود و بهر شهر و ولایت که میرسید بطواف
مزارات اولیا و مشایخ رفته شرایط ارادت بتقدیم میرسانید و فقرا و مستحقان را بصلات و صدقات محظوظ و بهره ور میگردانید و در وقتی که جمشید
خورشید تحویل انتقالات بر درجه شرف انداخت و نقشبند نامیه صحرا و دشت را از شکفتن گلها و ریاحین غیرت افزای نگارخانه چین ساخت با بیرق ظفر
نگار در النگ رادکان نزول اجلال فرمود و چند روز در آن مرغزار دلفروز گذرانیده از آنجا بصوب کالپوش نهضت نمود در خلال این احوال اکثر
از اطراف ممالک فارس و عراق صنادید عالم و مشاهیر آفاق روی امید بدرگاه خسرو باستحقاق می آوردند و در هر منزل فوجی از حکام و افاضل بشرف ملازمت
رسیده بنیاز و ثنا عرض میکردند و در کالپوش پادشاه با فرهنگ و هوش زمره از امرا و معتمدان را بضبط آن الکا و ولایات نامزد فرمود بلکه همه را فرامین مطاع
ارزانی داشته روان فرمود از آنجمله صاحب السیف و القلم خواجه شمس الدین محمد باصفهان رفت و امیر نظام الدین احمد بن امیر علی برلاس فارسی راه شیراز پیش
گرفت و امیر جلال الدین محمود برلاس اساس حکومت کرمان طرح انداخت و امیر سید محمد را در امیر سید مراد ایالت قزوین و سلطانیه پیش نهاد همت
ساخت همدان و دیگر بامیر حسین علی قوچین تعلق گرفت و یزد بامیر قربان شیخ صفت اختصاص پذیرفت و هر کس از نام بردگان بهر ولایت که عنان
عزیمت انعطاف داد عنایت خالق بلاد و عباد نقد آن مقصود در آستین مرادش نهاد تا اکثر ممالک عراق در قبضه اقتدار ملازمان آستان سلطان مکان
قرار یافت و انوار آفتاب معدلت آثار سایه مرحمت آنحضرت بر اقطار آن امصار تافت و در آن وقت که امیر حسن بیک خاطر از مهم میرزا جهانشاه
فارغ گردانیده تا زمانی که موکب سلطانی در ییلاق کالپوش قبه خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانید چند کرت ایلچیان امیر حسن بیک بدرگاه عالمپناه
رسیده عرض اخلاص و شرح اختصاص کردند و بوسیله امرا بمسامع اشرف اعلی رسانیدند که اولاد امیر قرا یوسف هرگز نسبت بدودمان عالیشان خصومت

فضایلی

حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان عن صمیم القلب در مقام هوا داری ثابت قدم نخواهد بود بخلاف این بنده که آبا عن جد طریق مخالصت مسلوک
میدارد و هرگز غبار خلاف بر حاشیه خاطر نمیگذارد و سلطان سعید در کاپوش ایلچیان را طوی داده رعایت و عنایت فرمود و جهت امیر حسن بیک کمر
زر دوزی و کلاه نوروزی و کمر شمشیر مرصع ارسال نموده فرمود که باید که امیر حسن بیک با سپاه خود از آن طرف عزیمت نماید که عساکر منصوره از اینجانب
متوجه اند تا بیکبار سواد فساد اهل عناد اندفاع یابد و همچنین ایلچیان امیرزاده حسینعلی با تحف و تبرکات بسیار و نقود و جواهر بیشمار باستان آسمان
مقدار آمده اظهار بندگی و سرافکندگی نمودند و از زبان آن شاهزاده معروض داشتند که مملکت عراق و آذربایجان و فارس و توابع آن باکنون فراوان
در تحت تصرف بنده است و بنده و آنچه در تحت تصرف دارد ملک یمین آن پادشاه ظفر قرین میداند ع ما از آن توایم و هرچه داریم امید آنکه نظر
عنایت از احوال این شکسته بال دریغ ندارند و همت عالی نهمت بر دفع مخالفان که بشمشیر غدر پدر مرا شهید کرده اند گمارند و سلطان سعید
ایلچیان او را نیز مشمول شفقت و احسان گردانیده رخصت فرمود و فرمود که لوای جهانگشای متوجه آذربایجان است بعد از وصول آنچه مصلحت
دولت باشد بتقدیم خواهد رسید و بهمدر آن ایام موکب همایون از کاپوش در حرکت آمده بعد از قطع مفاوز و مسالک مملکت ری معسکر نصرت
اثر گشت و از آنجا امیر مزید با طایفه از امرا برسم منغلای پیش روان شدند و عنان نهضت بتبریز درآمدند و مقارن آنحال امیرزاده حسینعلی ویران گردید
والحکم لله العلی المجید **ذکر ویران شدن امیرزاده حسینعلی در موضع مرند و رسیدن او بملازمت سلطان عالی
مکان سعادتمند** در آن اوان که مملکت ری مضرب خیام عساکر سلطان سعید بود امیرزاده حسینعلی ولد میرزا جهانشاه در منزل مرند
اقامت داشت و خیال مقابله و مقاتله با امیر حسن بیک بر لوح خاطر مینگاشت و چون خبر قرب وصول دشمن بوی رسید امیرشاه علی و امیر ابراهیم شاه
و جمعی دیگر از امراء درگاه را برسم قراولی ارسال فرمود آن جماعت سوابق حقوق جهانشاهی را نابوده تصور نموده بملازمت امیر حسن بیک رفتند و خبر بی
وفائی امرا و رسیدن سپاه سلطان سعید به تبریز در اردوی امیرزاده حسینعلی شیوع یافته مردم بنوعی بهم بر آمدند که ضبط ایشان میسر نشد و بعضی از لشکریان
باردوی امیر حسن بیک پیوستند و بسیاری از ایشان پناه بدرگاه سلطان سعید بردند لاجرم داعیه تسخیر آذربایجان بیشتر از پیشتر در ضمیر آنحضرت
متمکن گشت و از ری بسلطانیه شتافت مقارن وصول موکب همایون بآن بلده عرضه داشت امیر مزید و سایر امرا که به تبریز رفته بودند رسید مضمون
آنکه امیر حسن بیک رقبه از ربقه اطاعت پیچیده و بنام این بندگان نشان نوشته که امرای جغتای باید که از تبریز بیرون روند که من آن بلده را به پسر خود اغور
لو محمد داده ام لاجرم انسب آنست که رایات نصرت آیات علی اسرع الحال پرتو التفات برین دیار اندازد تا صورت بهبود در آئینه مقصود چهره
گشاید اما امیر حسن بیک چون شنید که سلطان سعید سلطانیه را محل نزول همایون گردانید از هشت فرسخی تبریز کوچ کرده بقراباغ رفت و سلطان
سعید پهلوان یوسف شیرازی را بداروغگی تبریز ارسال داشته از سلطانیه بمیانه شتافت و در آن موضع امیرزاده حسینعلی و ولد او سلطان علی و برادرش
امیرزاده یوسف با جمعی کثیر از امرا که با قریب پنجاه هزار نفر از لشکر باردوی همایون رسیدند و سلطان سعید اولاد میرزا جهانشاه را بشرف
تقبیل انامل فیاض سرافراز ساخته نوازش نمود و بمواعید دلپسند مستظهر و امیدوار گردانید درین اثنا امیر حسن بیک برادرزاده خود یوسف
بیک را برسم رسالت بپایه سریر اعلی فرستاد و سلطان سعید مجلسی در غایت عظمت و مهابت بر آراسته امرای عظام بآئین تمام یوسف بیک را
پیش بردند و او بموجب فرموده ببست و هفت جا زانو زده تا بشرف دستبوس استسعاد یافت و یوسف بیک بوسیله امرا از زبان عم خود معروض
داشت که قریب صد سالست که آباء ما نسبت بخاندان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان طریق دولتخواهی مسلوک داشته اند و حالا این
مخلص نیز همان طریقه را رعایت نموده ولایات فارس و عراق را از مخالفان انتزاع کردیم و بگماشتگان آن آستان گذاشتیم امید آنکه درین زمستان
مرا چندان مهلت دهید که زمستان بپایان رسد و برف از راه برخواسته مراجعت بدیار بکر میسر گردد و ایضاً امیر حسن بیک مصحوب یوسف بیک
عرضه داشتی مبنی بر همین مضمون ارسال داشته بود و در آن عریضه این بیت را مندرج گردانیده که بیت گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان
نگاه دار سر رشته تا نگهدارد القصه چون سلطان سعید پیغام امیر حسن بیک را شنید جواب داد که موکب همایون عازم آن دیار است بعد از
وصول آنچه مصلحت باشد بتقدیم خواهیم رسانید و پسر عمه خود میرزا محمود خواجه لاق را مصحوب یوسف بیک فرستاد و چون میرزا محمود باردو

امیر حسن بیک رسید آنحضرت نیز بارگاهی پادشاهانه بپا بست و تختی بدین منصب کرده میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر را بر آنجا
نشانده و خود بنفسه بر چهار تکیه بر جانب یسار قرار گرفت و امرا و سروران سپاه را فرمود تا مسلح و مکمل شده هر یک بجای خویش ایستادند آنگاه میرزا محمود
را بار داد و او در غایت دهشت تا آن مجلس درآمد چند نوبت زانو زد و باشارت امیر حسن بیک تخت میرزا یادگار محمد را دریافت بعد از آن بعز
دستبوس امیر حسن بیک فایز شد و سخنی که داشت عرض کرده جواب شنید و بعد از دو سه روز عنان مراجعت منعطف گردانید

گفتار دربیان اهتزاز صرصر تفرقه و پریشانی بر سپاه پادشاه ایران و توران و فرونشستن چراغ فراغ خراسانیان در حدود قراباغ اران

اقبال دار ملال مانند کمال آفتاب سریع الزوالست و آفتاب جاه و جلال مثال سایهٔ غمام بر شرف انتقال چون
مشیت پادشاه متعال بتغییر دولت سلطانی تعلق گیرد ثبات آن ببسیاری سپاه و جز امشیت نپذیرد و هرگاه ارادهٔ مالک الملک بزوال
و تفرق جنود گیتی ستانی متعلق گردد جمعیت او باصابت تدبیر عقلا و کیاست آثار بوقوع نپیوندد شعر اذا ما اراد الله تغییر دولة فان قضاء
الحق لابد واقع فکیف بقاء الملک من دون حکمة ولا ینفع التدبیر والحکمة قاطع تفسیر این تقریر آنکه چون تقدیر پادشاه قدیر بانهدام بنای
دولت و زندگانی سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید متعلق بود با وجود وفور انبطال رجال و کثرت اسباب محاربه و قتال آنجناب را در آذربیجان
صورت نصرت روی ننمود و نسیم فتح و ظفر از مهب وما النصر الا من عند الله بر شقهٔ لوای جهانگشای ابوالنصر حسن بیک وزیده دست عنایت
سبحانی ابواب سلطنت و جهانبانی بر روی روزگار آن مهر سپهر کامرانی برگشود شرح این اجمال بر سبیل اجمال آنکه در آن ایام که منزل میامن مضرب خیام
سلطان زمانه بود معسکر از کثرت لشکر نشانهٔ دشت محشر ظاهر مینمود و بیکبار جنود سرما و برد در عرصهٔ عالم دست تاراج و یغما برآورد و خسرو
سیارگان سنجاب سحاب بر دوش افکنده از بیم هوای سرد سر از خرگاه لاجوردی بیرون نمی کرد بنابران سلطان سعید امرا و نوئینان را طلبیده
در باب تعیین یورت قشلاق مشورت فرمود و رای همگنان بر آن قرار گرفت که امیر حسن بیک را از قراباغ اخراج نمایند و در آن زمستان بجای
آن پادشاه عالی مکان قشلاق فرمایند و رایات عالیات بدین عزیمت نهضت فرموده چون بهفت فرسخی قراباغ محل نزول همایون گشت بسبب قلت
ماکولات ارباب تدبیر صلاح دیدند که بطرف محمودآباد روند تا شروانشاه که دم از هواخواهی میزد باردوی اعلی ملحق شود و بدین عزیمت کوچ
کرده بصحرائی رسیدند که علف آن زهردار بود و بر چهارپائی که خورد از چنگ گرگ اجل جان نبرد و بعد از آنکه حوالی محمودآباد معسکر خسرو عالی نژاد
گشت قحط و غلا بمرتبهٔ انجامید که بهای یک من غله بده دینار کپکی رسید و امیر حسن بیک شوارع را مضبوط ساخته نمی گذاشت که از طرف خراسان
و عراق و فارس کسی باردوی همایون رود و آذوقهٔ چند از جانب شروان بکشتی اطعمهٔ فراوان باردو می بردند و در آن اوقات اسپان سپاهیان
خراسان بغایت ضعیف شده بودند تراکمه که الاغان آسوده و فربه داشتند پیوسته بنواحی اردو را میتاختند و هرکس را که مییافتند بعالم آخرت
روان میساختند چون روزی چند حال برین منوال بگذشت شروانشاه بواسطهٔ وعید و تهدید امیر حسن بیک یاغی گشت و همین معنی موجب آن شد که موکب
همایون از محمودآباد بجانب اردبیل در حرکت آمد در اثنای راه بمحلی پر وحل رسیدند و چهارپای بسیار در لای وحل فرو رفته شاه و سپاه بلطایف
الحیل از آنجا گذشتند و بموضع تابستان منزل گزیدند و در روز پنجشنبه دوازدهم رجب سنه ثلث وسبعین وثمانمائه امیر سید مراد برسم قراولی بجانب معسکر امیر
حسن بیک روان شد در اثنای راه چهارصد سوار آراسته بوی دوچار خوردند و مقدم ایشان که امیر بیک ترکمان بود پیش رانده سید مراد را گفت
که میرزا سلطان ابوسعید دشمنان صدساله را دوست و دوستان صدساله را دشمن ساخت اکنون بی آنکه جنگ یا صلح کند بکجا میرود
و باید که فردا امرای بزرگ از آنجانب بیایند که امیر حسن بیک نیز جهت تمشیت مهم مصالحه خواص و مقربان خود را خواهد فرستاد و سید مراد بازگشته
روز دیگر امیر سید مزید با جمعی کثیر از امرای رفیع مقدار بیرون رفتند و بهمان موضع ترکمانان روز گذشته پیش آمده امیر سید مزید چون عدد مردم
خود را از تراکمه زیاده دید بغرور موهوم بر ایشان تاخت و اساس جمعیت آن طایفه را پریشان ساخت هرچند امیر سلطان ارغون گفت که این جماعت کومک
داده اند توقف میباید نمود امیر مزید سخن او را قبول نفرمود و چند فرسخ قفای گریختگان راند و در آن اثنا امیر حسن بیک با دو سه هزار سوار آراسته از
کمینگاه بیرون آمده بر سپاه خراسان حمله کرد و سلطان جنید و پهلوان حسین دیوانه و حسین علی برلاس و شیر محمد بغدادی و پیر محمد قوچی باقی

با قرب یکصد نفر از متعینان بقتل آوردند و امیر سید مزید که گرفتار گشته بتقیة السیف بود باردوی سلطان سعید آوردند و امیرزاده سلطان علی ولد سلطان خلیل میرزا
بطرف همدان رفته بحکم تقدیر آنجا کشته شد و پدرش در آن زمان در تبریز بود والقصه چون این خبر محنت اثر در اردوی گشت قرین شیوع یافت سلطان سعید چاره جوی گشته امیر
غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین عبدالوهاب بن امیر غیاث الدین بن امیر کمال الدین بن امیر سید قوام الدین را که در سلک ولات مازندران انتظام داشت
جهت تمهید بساط صلح و صفا نزد امیر حسن بیگ فرستاد و از عقب جناب سیادت مآب والده خود را مصحوب سید صدرالدین ابراهیم قمی بهمان مهم ارسال داشت
امیر حسن بیگ نسبت بسادات عظام و مهد علیا شرایط تعظیم و احترام بجای آورده با خود قرار داد که آنچه در باب تشیید اساس موافقت و مصالحت
گویند بعز اجابت اقتران دهد که ناگاه سیاره دیلمی که قبل از این امیر حسن بیگ او را برسم رسالت باردوی اعلی فرستاده بود باز آمد و معروض داشت
که خراسانیان بغایت بدحال و پریشان روزگارند اصلا بصلح و صفا راضی نباید شد که ایشان عنقریب باقبح وجهی فرار خواهند نمود بنابر آن امیر حسن بیگ
مهد علیا و سید صدرالدین ابراهیم را نومید باز گردانید و امیر غیاث الدین محمد مشمول نظر مرحمت ساخته نشان ایالت ساری ارزانی فرمود ذکر
واقعه هایله سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید چون سید صدرالدین ابراهیم قمی و مهد علیا بپایه سریر اعلی معاودت فرموده هنوز سخن
تمام نکرده بودند که طلیعه سپاه ظفر پناه امیر حسن بیگ سیاهی نمود و بعضی از امرای خراسان مورچلهای خود گذاشته باقدام بیوفائی بدشمنان پیوستند بنابر آن
سلطان سعید در پنجشنبه شانزدهم رجب بمضمون محنت و تعب روی بصوب فرار آورد و دو پسر امیر حسن بیگ بتکامشی شتافته آنجناب را گرفته نیمشب
باردوی پدر خود رسانیدند و بمحافظان هشیار سپرده محفوظ گردانیدند و بعد از دو روز امیر حسن بیگ بر تخت بخت و فیروزی نشسته آن پادشاه عالیجاه
طلبید و چون نزدیک بارگاه رسید شرایط تعظیم و احترام بتقدیم رسانید و در موضعی که مدعا داشت نشانده سخنان شکایت آمیز بر زبان راند و
سلطان سعید جوابی که مناسب وقت بود ادا فرمود و مجلس مراجعت نمود و امیر حسن بیگ نمیخواست که بکان آن خسرو عالیشان آسیبی رساند بلکه
داعیه داشت که او را ایراق داده بطرف خراسان باز گرداند اما بعد از قیل و قال فراوان باغوای قاضی شروان و استصواب جمعی از امرای ترکمان خاطر
بر آن قرار داد که آن مظهر عدل و احسان را از پای در آرد و در بیست و دوم رجب موکلان سلطان سعید را بدیدن میرزا یادگار محمد بردند و شاهزاده
شرط استقبال بجای آورده آن دو پادشاه یکدیگر را در آغوش کشیدند و میرزا یادگار محمد بخرگاه در آمده محصلان سلطان سعید را باز گردانیدند و همانجا
شربت شهادت چشانیدند نظم دریغا که آن شاه عالی نژاد که در عدل مثلش زگیتی نزاد بتیغ ستم نقد جان را فشاند ازو غیر افسانه چیزی نماند
بجز خاک خوبان درین دشت نیست بجز خون شاهان درین طشت نیست جهان با همه زینت و زیب او نیرزد بآن رنج و آسیب او گفتار
در بیان شمه از آنچه بعد از فرار پادشاه سعید شهید نسبت بامرا و سپاه خراسان بوقوع انجامید در آن زمان که میرزا
سلطان ابوسعید عنان عزیمت بصوب هزیمت تافت علامات روز رستخیز در معسکر نکبت اثر باکمل وجهی ظهور یافت صورت یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه
وصاحبته وبنیه جلوه گر گشته افغان و نفیر صغیر و کبیر و امیر و وزیر و برنا و پیر از ایوان کیوان درگذشت بیت فرو ماندگان را در آن رستخیز
نه روی رهائی نه رای گریز همانساعت دلیران لشکر امیر حسن بیگ هریک سنان جان ستان در دست و خدنگ خون افشان در شست بلشکرگاه
تاختند و افواج غارت و تاراج کرده بنای جمعیت ترک و تاجیک را از بنیاد بر انداختند اما هنوز خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه پادشاه
برجای بود که ابوالنصر مظفرالدین امیر حسن بیگ تشریف حضور ارزانی فرمود و سواره بر در سراپرده ایستاده سپاه ترکمان را از ارتکاب امور نا
شایسته منع نمود و خواجه سرایان و محافظان حرم را بدستور معهود بمحافظت اهل حرم نصب کرد و خزاین و نفایس را مضبوط ساخته بعد از آن روی
بسرانجام سایر مهمات آورد و در مجلس مبارک منع طایفه از سپاهیان که در نهب و اسر خراسانیان افراط نموده مشغول گردیده و چند کس را از آن
مردم تیر برده بقتل رسانید و حکم فرمود که تراکمه آذربایجان و بساقی خراسان از معسکر بیرون روند و امرا و سپاه پادشاه شهید در ظل حمایت میرزا
یادگار محمد مجتمع گردند و اکثر متعینان در سایه عنایت بغایت خویش ماوی دادند و ابواب مرحمت و عاطفت بر روی روزگار آن بیچارگان بگشاد
اما امرا عظام و صدور عالی مقام امیر سید مزید ارغون و امیر احمد یارو و امیر محمود موسیکه و میرک عبدالکریم و میرک عبدالرحیم صدر و امیر عبد
الوهاب و مولانا قطب الدین طبیب چندگاه بسلاسل و اغلال مقید بودند و عاقبت میرک عبدالرحیم بواسطه بعضی از سخنان فتنه انگیز که گفته بود

کشته گشته سایر سپاهیان نجات یافتند و بعضی از ایشان ملازمت میرزا یادگار محمد اختیار کرده طایفه روی بخراسان نهادند و بیشتر سپاهیان از راه شروان
و گیلان باوطان خود گشتند و از وزرای سلطان سعید خواجه برهان الدین عبدالحمید که در اردو بود بملازمت امیر حسن بیک رفته منصب اشراف دیوان
اعلی یافت و خواجه شمس الدین محمد که در اصفهان بحکومت اشتغال داشت بعد از استماع این خبر بدرگاه پادشاه ظفر اثر شتافته رایت وزارت برافراشت و خواجه
قطب الدین طاوس که در بعضی از حدود عراق بضبط اموال مشغولی مینمود اجازت حاصل کرده بصوب خراسان توجه فرمود **ذکر اولاد و احفاد
سلطان ستوده خصال بر سبیل ایجاز و اجمال** در وقتی که دیوان قضا بر منشور زندگانی سلطان سعید رقم ختم تحریر نمود آنجناب یازده پسر
نیک اختر بود برین ترتیب میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا سلطان محمد میرزا شاهرخ میرزا الغ بیک میرزا عمرشیخ میرزا ابابکر میرزا
سلطان مراد میرزا سلطان خلیل میرزا سلطان ولد میرزا سلطان عمر و ازین یازده شاهزاده چهار نفر بمرتبه سلطنت و فرمانروائی رسیدند و اسامی
ایشان اینست میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا الغ بیک میرزا عمرشیخ و چون تفاصیل وقایع این چهار خسرو ستوده خصال و سایر اولاد سلطان
سعید راقم حروف را معلوم نبود خامه دوزبان بر تحریر مجملی از احوال ایشان اختصار مینماید و هریک را که بسلطنت رسیده اند در ذکر تقدیم
میدهد **معز السلطنه والخلافه میرزا سلطان احمد** اسن اولاد امجاد سلطان سعید بود و تولدش در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه در دارالسلطنه
سمرقند از دختر اردو بوغا ترخان که بحسب شریعت غرا در عقد ازدواج آن پادشاه سعادت انتما بود روی نمود و سلطان سعید بعد از فتح خراسان
ایالت دارالملک حضرت صاحبقران را بدان قرة العین مفوض ساخت و جانی بیک دولدای برادر خوردتر سلطان بیک کاشغری را
باتابکی شاهزاده مقرر کرده رایت اقتدارش را در سمرقند و بخارا برافراخت و در تمامی اوقات حیات سلطان سعید آنخسرو صاحب تایید
در ماوراء النهر بر مسند سرافرازی متمکن بود و با رعیت و سپاهی در کمال عدالت و نیکوخواهی سلوک مینمود و بعد از واقعه قراباغ بعزم تسخیر ولایات
خراسان از آب آمویه بگذشت و چون بحدود اندخود رسید خبر استیلاء خاقان منصور سلطان حسین میرزا مسموعش گشت بنابران عنان مراجعت بصوب سمرقند
معطوف گردانید و کلمه العود احمد وصف الحال آن پادشاه ستوده خصال گردید و میرزا سلطان احمد را در ایام جهانبانی چهار نوبت با اهل مخالفت
محاربت اتفاق افتاد اول با برادر خوردتر شیخ جمال ارغون که نعمت نام داشت در نواحی زامین و در آن معرکه سلطان احمد میرزا ظفر یافت و نعمت
بکفران نعمت گرفتار شده بوادی هزیمت شتافت دیگر با برادر خوردتر عمرشیخ میرزا در میان شاهرخیه و اراتپه بنواحی قریه خواص و در آن روز نیز پرتو فتح
و فیروزی بر پرچم علم آنحضرت تافت سیم آنکه نوبتی سلطان محمود خان بن یونس خان که در میان مغولان انجانیکه مشهور است قصد سمرقند فرموده تا نواحی
تاشکنت را معسکر گردانید و لشکر مغول در اطراف ترکستان و حدود ماوراء النهر دست بغارت و تاراج برآوردند و سلطان احمد میرزا از بلده
سمرقند بعزم اشتعال نیران پیکار اعلام نصرت آثار ارتفاع داده متوجه اعدا شد و پرتیل بعضی مغولان جابعوتجی را بگرفته چون بکنار آب چرکه محل نزول
جرنیک سلطان محمود خان بود رسید هر دو لشکر از یکدیگر بی آنکه باستعمال آلت قتال پردازند هر طایفه بطرف مملکت خود گریزان گشتند
چهارم آنکه حیدر کوکلتاش قدم در وادی خلاف نهاده سمند جلادت در میدان عناد بجولان درآورد و سلطان احمد میرزا با زمره از ابطال
رجال دفع او را پیش نهاد همت ساخت و عنان یکران بصوب معسکر بی انعطاف داده در نواحی پایه یلاق تلاقی فریقین روی نمود و حیدر شکست یافته
میرزا سلطان احمد مظفر و منصور بدارالملک خود معاودت فرمود و در سنه ۸۹۹ سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان که از سلوک میرزا عمرشیخ
گورکان بغایت متضرر بودند با یکدیگر اتفاق کرده قصد استیصال نهال اقبال آن مرکز دایره سلطنت و استقلال نمودند و سلطان محمود خان از
جانب شمال آب خجند و سلطان احمد میرزا از طرف جنوب آن آب بسوی اندجان توجه فرمودند و در آن اثنا واقعه در غایت غرابت دست
داد و عقاب اجل بهوای صید مرغ روح عمرشیخ میرزا در پرواز آمده آنحضرت در روز دوشنبه چهارم ماه مبارک رمضان سنه ۸۹۹ از بام کبوترخانه
اخسی پریده شاهباز جان بازنینش در متنزهات بهشت برین آشیانه ساخت و سلطان احمد میرزا این خبر شنیده در تسخیر مملکت فرغانه جدتر شده
اراتپه و خجند و مرغینان را گرفته در چهار فرسخی اندجان منزل گزید اما فتح آن ولایت او را میسر نشد چنانچه درین اوراق ان شاء الله سمت تحریر
خواهد یافت و با حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر که بعد از فوت پدر بر مسند سروری نشسته بود صلح کوتر کرده مراجعت فرمود و بعد از قطع

قطع دو مرحله منزل مزاج شریفش از نهج اعتدال بصوب اعتلال مایل شده تب محرق قوی مجرکه آن پادشاه عدالت پناه را ضعیف ساخت و در دوازدهم شوال
سال مذکور بنواحی اراتیپه در کنار آب آقسو لات شعلهٔ حیاتش بزلال اجل مقدر منطفی گردید و آنحضرت مدت چهل و چهار سال درین دار پر ملال اوقات
گذرانید و سلطان احمد میرزا بصفای اعتقاد و سلوک طریق رشد و سداد موصوف بود و وردها و ادای صلوة مکتوبه را با اهتمام تقدیم رسانیده در هیچ
وقتی از اوقات ترک ننموده و همواره مضمون آیت اوفوا بالعقود در مطمح نظر عالی اثر داشت و هرگز خیال ارتکاب امری که مخالف لوازم عهد
و پیمان بود بپیرامن خاطر عاطر نمیگذاشت و اگرچه در معارک بنفس نفیس مرتکب استعمال آلات قتال نمیگردید اما آثار شجاعت و بهادری و پهلوانی
از حرکات و سکنات آن بانی مبانی جهانبانی بظهور میرسید در فن تیر انداختن و قبق تاختن بر اکثر قادر اندازان زمن فایق بود و تیر گزش در اکثر اوقات
بر هدف مقصود رسیده خطا نمی کرد و قوت مزاج آنحضرت بمثابه بود که اگر خواستی مدت یکشبانه روز در مجلس نشسته قداح بادهٔ خوشگوار از کف
ساقیان گلعذار در کشیدی و در محفل بزم در غایت متانت بسر برده هرگز امری ناپسندیده از آن خسرو خردمند بظهور نرسیدی و پیوسته بمحوای کلمهٔ
حسن صمت یحیی نصب العین ضمیر منیرش بودی و در سخن گفتن اطناب و اکثار تجویز ننمودی و سلطان احمد میرزا در مدت حیات شش زن بحبالهٔ نکاح در آورد
و ایزد سبحانه و تعالی هفت دختر کرامت کرد اسامی ازواج آن زیبندهٔ تخت و تاج بدین ترتیب است که مسطور میگردد اول مهر نگار خانم بنت
یونس خان دویم ترخان بیگم که نسبتش با مرا ترخانی می پیوست سیم قتق بیگم کوکلتاش ترخان بیگم بود چهارم خان زاده بیگم که نسبتش بخان زادکان ترمذ اتصال
می یافت پنجم لطیف بیگم بنت امیر احمد حاجی ششم حبیبه سلطان بیگم برادرزادهٔ سلطان ارغون آقا و اولاد ذکور سلطان احمد میرزا دو نفر بودند و
هر دو خورد سال از عالم انتقال نمودند و از جملهٔ دختران آن پادشاه عالیشان چهار نفر از قتق بیگم در وجود آمده بودند و یک نفر از حبیبه سلطان
بیگم و بزرگترین بنات قتق بیگم رابعه سلطان بیگم که او را قراکوز بیگم نیز می گفتند و قراکوز بیگم در زمان حیات سلطان احمد میرزا بحبالهٔ نکاح سلطان محمود
خان در آمده بعد از شهادت سلطان محمود خان جانی بیگ سلطان آن عفیفه را در سلک ازدواج کشید دوم صالحه سلطان بیگم که او را آق بیگم می
گفتند و آق بیگم بعد از فوت پدر بحبالهٔ نکاح پسر عم خود سلطان مسعود میرزا در آمد سیم عایشه سلطان بیگم که چندگاه در حرم پادشاه جمجاه ظهیر الدین
محمد بابر بسر برد چهارم سلطان بیگم که سلطان علی میرزا در وقت سلطنت سمرقند او را بعقد خویش در آورد اما دختر پنجم که از حبیبه سلطان بیگم
تولد نموده بود معصومه سلطان بیگم نام داشت در فراش حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه راه یافت و بعد از چندگاه دختر
از وی در وجود آمد و مادر بهمدران ایام وفات یافت و دختر باسم مادر موسوم گشت **سلطان محمود میرزا** ولادت باسعادتش
در سنه سبع و خمسین و ثمانمائه روی نمود و آنحضرت ارشد اولاد امجاد سلطان ابوسعید و برادر اعیانی سلطان احمد میرزا بود بصفت شجاعت و مردانگی
موصوف و بسمت سخاوت و فرزانگی معروف و بمکارم اخلاق و محاسن آداب و تشیید اساس عدل و انصاف و انتساخ قواعد ظلم و اعتساف
سرامد اساطین سلاطین تیموریه بود تیغ تیزش در وقت ستیز قاطع نهال اقبال اعدای دین و دولت و سنان خونریزش در میدان پیکار رافع لوای
ملک و ملت نیر رای عالم آرایش خورشید صفت از مشرق صواب طالع و فروغ تدبیر صواب نمایش چون ماه چهارده در شب دیجور حوادث لامع
طبع نکته بینش نور ادراک حقایق معانی و ذهن دراکش جامع دقایق نکته دانی کف با دانش کافل مصالح افاضل و عام انعامش شامل شرایف اماثل نظم

گشت ملک از عدالتش معمور ظلم شد از سیاستش مستور
ذات او بود زیب تخت و سریر نور رایش چو مهر عالمگیر
کف جودش چو ابر گوهربار جوهر طبع او نکو آثار

و آن شاهزادهٔ عالی گهر در روز گرفتاری پدر در ضمان حمایت حضرت داور بجانب خراسان نهضت فرمود و
صحت و سلامت روز پنجشنبه دوم ماه مبارک رمضان سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه بدار السلطنه هراة رسید بدارائی سپاهی و رعیت اشتغال
نموده در روز جمعه سیم ماه مذکور در مسجد جامع آن بلدهٔ فاخره خطبه بنام حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و میرزا سلطان ابوسعید و میرزا سلطان
احمد و میرزا سلطان محمود خواندند و بدان واسطه خبر واقعهٔ جانسوز سلطان سعید بتحقیق پیوسته طوایف انام از خواص و عوام صدای نوحه و زاری
باوج فلک زنگاری رسانیدند بیت

بگردید عالم ز آئین خویش که آمد عجب مشکل صعب پیش

و صباح شنبه چهارم کوتوال قلعهٔ اختیار الدین
یاغی گشت و مردم جوق جوق هواداری سلطان حسین میرزا ظاهر کرده کار از حیز تدبیر در گذشت بنابر آن در وقت استوار سلطان محمود میرزا باتفاق

امیر باز معقول و امیر قنبر علی و جمعی دیگر از سالکان طریق یکدلی از دروازه خویش بیرون رفته روی توجه بصوب سمرقند نهادند و بعد از وصول بدان بلده فرخنده میرزا سلطان احمد ابواب لطف و مرحمت بر روی برادر بگشاد و چندگاهی میان برادران طریق موافقت مسلوک بوده آخر الامر میرزا سلطان محمود روزی بهانه شکار از شهر بیرون رفت و باغوای احمد مشتاق و سید بدر و خسروشاه و بعضی دیگر از مقربان درگاه راه حصار شادمان پیش گرفت و بعد از وصول بمقصد امیر قنبر علی که در آنوقت حاکم آن ولایت بود میرزا سلطان محمود را بسلطنت برداشت و آنحضرت در ولایات ترمذ و چغانیان و حصار و ختلان و قندز و بغلان و بدخشان تا کوتل هندوکش علم سلطنت برافراشت و میرزا سلطان محمود در ایام فرمانفرمائی چند نوبت سپاه بطرف کتور و جبال سیاه پوشان برد و با کفار آن دیار لوازم غزا و جهاد بجای آورد لاجرم ملقب بغازی گشت و طغرای فرامین خود را سلطان محمود غازی نوشت و آنحضرت را در اوقات سلطنت با سلطان حسین میرزا مکرر جنگ و صلح اتفاق افتاد چنانچه در اثنای بیان وقایع آتیه خامه دو زبان شعر بیان آن حالات زبان خواهد گشود و چون در شوال سال هشتصد و نود و نه میرزا سلطان احمد در سمرقند وفات یافت سلطان محمود میرزا بنابر التماس اعاظم امرا از حصار بسمرقند شتافت و کوکب اقبالش بدرجه کمال رسیده در دار الملک حضرت صاحبقرانی قدم بر مسند کامرانی نهاد و باستمالت امرا و ارکان دولت پرداخته ابواب عیش و عشرت برگشاد و میرزا ملک محمد را که داماد آنحضرت و پسر برادر بزرگتر سلطان سعید میرزا منوچهر بود و خیال استقلال داشت با دیگری از شاهزادگان تیموری گرفته بقتل رسانید و نسبت بمتعلقان حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله که پیوسته در ظلال حمایت ایشان فرق انسان از حاکمان در ضمان امان بودند آغاز درشتی کرد چنانچه از تعدی او باولاد امجاد حضرت خواجه [illegible] رسید و چون سلطان محمود میرزا در ارتکاب محرمات بغایت دلیر بود و بمصاحبت پسران ساده عذار و جوانان خورشید رخسار جسارت مینمود ارکان دولتش نیز مرتکب انواع فسق و فجور میگشتند و دست ظلم و تعدی به بنین و بنات مسلمین دراز کرده بساط حرمت اهل ناموس در می نوشتند سمرقندیان که قریب بیست و یکسال در ظلال عدالت سلطان احمد میرزا بفراغ بال گذرانیده بودند از مشاهده امثال این امور مضطرب شده زوال آفتاب اقبال آن پادشاه با استقلال را از حضرت ذو الجلال سؤال نموده تیر دعا بهدف اجابت رسید و در ماه ربیع الآخر سنه تسعمایه سلطان محمود میرزا بعالم عقبی خرامید و آن پادشاه مظفر لوا چهل و سه سال در دار فنا اوقات گذرانید و بامر صدارت آنحضرت عالیجناب افادت دستگاهی عمدة العلمائی مولانا عصام الدین داود خوافی قیام مینمود و وزارت میرزا سلطان محمود در اکثر ایام سلطنت برای صواب نمای والد مسعود او خواجه همام الدین محمد بن خواجه جلال الدین محمد بن خواجه برهان الدین محمد شیرازی مفوض بود و میرزا سلطان محمود را پنج پسر و یازده دختر داشت پسر نخست آن پادشاه کامران سلطان مسعود میرزا بود که مادرش خانزاده بیگم دختر امیر بزرگ ترمذی است دوم بایسنقر میرزا که از پشت بیگم تولد نمود سیم سلطان علی میرزا که مادرش زهره بیکی آغا ست از قوم اوزبک چهارم سلطان حسین میرزا که مادرش خانزاده بیگم بود نبیره امیر بزرگ مذکور و سلطان حسین میرزا در زمان حیات پدر بجوار مغفرت حق اکبر پیوست پنجم سلطان اویس میرزا که بخان میرزا اشتهار یافت و والده میرزا سلطان نگار خانم **میرزا عمر شیخ** تولد آن شاهزاده سعادتمند در دار السلطنه سمرقند فی شهور سنه ٨٥٦ اتفاق افتاد و سلطان را از دیدن لقای آن قرة العین سلطنت مسرت و سرور روی نموده ابواب جشن و سور برگشاد و آن مولود عاقبت محمود در مهد خلافت و کامرانی و حجر عطوفت و مهربانی پرورش یافته چون بسر حد رشد و تمیز رسید بتفویض ایالت ولایت کابل و غزنین مفتخر و مباهی گردید و والد بزرگوار را وداع کرده روی براه آورد و چون منزل دره گز مرکز رایات نصرت آیتش گشت قاصدی از پایه سریر اعلی باردوی عالی رسید و فرمان واجب الاذعان رسانید مضمون آنکه درین اوان جهه سنت ختان فرزندان عالیشان طوی و جشن بوقوع خواهد انجامید و ضمیر انور متوجه آنست که آن قرة العین سلطنت در ایام سور و بهجت در صحبت جنت رتبت باشد بنا علی هذا عمر شیخ میرزا بسده سنیه والا مراجعت فرمود و بعد از انقضا ایام نشاط و انبساط بمناسبت مشارکت اسمی بخاطر اشرف اعلی چنان جلوه نمود که همچنانکه حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان حکومت مملکت فرغانه را که عبارتست از اندجان و توابع آن بپسر دوم خود عمر شیخ میرزا عنایت فرموده بود لایق آنکه ما نیز ایالت آن ولایت را بعمر شیخ میرزا مفوض گردانیم بنابرین بموجب فرمان جهان مطاع نفاذ یافته منصب اتابکی آن قدوه کشورستانی با میر خدای بردی تیمورتاش متعلق گشت و شاهزاده صاحب سعادت عنان دولت و اقبال بمملکت فرغانه

که مشتمل است بر بعضی قصبات معموره و شاهرخیه اخسیکت را که ظاهرا نامش در سوابق ایام اخسی کت بوده و بنابر تخفیف و ترخیم حالا باخسی قرار یافته دار الملک
ساخت و چنانچه از شیوه ستوده نواب کامیاب مستحسن بود اعلام عدالت و رعیت پروری برافراخت و در هر قصبه داروغه منصف تعیین کرده در باب
مهمات ارباب حاجات لوازم عنایت و التفات بجای آورد و قبیت برحمت چاره بیچارگان شد مراد خاطر آوارگان شد و میرزا عمر شیخ گورکان بعد از
انقراض ایام حیات والد جنت مکان بواسطه علو همت بحاصل ولایت اندجان قناعت نتوانست نمود و پیوسته بخیال کشورستانی متعرض مملکت سلطان
احمد میرزا شده ابواب نزاع میگشود و برین قیاس احیانا بطرف مغولستان لشکر میکشید و مزاحم اوقات متوطنان آن دیار میگردید و بدین جهت میان آنحضرت
و یونس خان غبار نقار ارتفاع می یافت و نایره خلاف و عناد کانون درون مغولان زبانه می یافت مع ذلک چند نوبت یونس خان بملاحظه حقوق پدر فرزندی
سببی میرزا عمر شیخ گورکان را نزد خود طلبیده و مراسم انسانیت مرعی داشته چند جایگاه اضافه الکاء موروثی آنحضرت گردانید اما چون مدعای عمر شیخ
میرزا از آن زیاده بود بزلال انعام و بخشش آتش جنگ و خونریزی صفت انطفا نگرفت و آنحضرت را سه نوبت با اقارب و اجانب مقابله و مقاتله صورت
وقوع پذیرفت اول با والد عالیشان حرم محترمش یونس خان در جانب شمال قصبه اندجان بکنار دریای سیحون و در آن معرکه با آنکه از عمر شیخ میرزا غایت جلادت
و بهادری بتقدیم رسید اما بحسب مشیت حی قدیم نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم یونس خان وزید و بعضی از لشکریان آن مهر سپهر احسان را گرفته نزد خان بردند آنحضرت را
عرق شفقت اتوکه سببی در حرکت آمده طریق عطوفت و مروت مسلوک داشت و میرزا عمر شیخ گورکان را مشمول التفات و عنایت بولایتش باز فرستاد
دیگر آنکه نوبتی جمعی کثیر از لشکر ضلالت اثر اوزبک نواحی سمرقند را تا خته با مالی فراوان از جیحون و چند بطرف منازل خود مراجعت کردند و این خبر بسمع آنحضرت
رسیده با فوجی از یکجهان کینه کوش و بهادران جوشن پوش بمکافات اوزبکان توجه فرمود و از آب آمویه بر روی یخ گذشته بمخالفان نزدیک رسیده
شجاعت
آنجماعت چون گرد موکب عالی را دیدند عنان بمیدان کارزار گردانیدند و در کنار آب بین الجانبین آتش قتال اشتعال یافته بیک دو حمله صرصر اثر نخل قامت
بسیاری از مردان دلاور بر خاک هلاک افتاد و نوک سنان جان ستان و پیکان خدنگ مرگ آهنگ نایره خون از دیده و دل پهلوانان بگشاد
و آخر الامر نسیم عنبر شمیم ظفر و فیروزی بر شقه بیرق آن مهر سپهر سروری در اهتزاز آمد و اوزبکان منهزم گشته ملازمان موکب نصرت نشان تمامی اموال اسیر غنیمت
باز گردانیدند و بیشایبه نقصان بصاحبانش رسانیدند سیم آنکه نوبتی میرزا سلطان احمد با سپاه ماران عدد از سمرقند بجانب فرغانه متوجه گشت و میرزا
عمر شیخ نیز با لشکر بعزم ستیز بر در را استقبال فرموده در قریه خواص که در میان شاهرخیه و اوراتیه واقع است تلاقی فریقین روی نمود و بعد از انگیختن غبار
جنگ و شین نایره توق میرزا سلطان احمد را با کوکب سعادت اثر ظفر مقارنه اتفاق افتاد و میرزا عمر شیخ گورکان عنان مراجعت بدار الملک خویش
انعطاف داد بیت چنین است آیین گردون سپهر گهی کینه ورزد گهی کار مهر و بر وجهی که سابقا مذکور گشت طایر روح پر فتوح عمر شیخ میرزا بواسطه
سقوط از بام کبوترخانه اخسی در روز دوشنبه چهارم ماه رمضان سنه ۸۹۹ بجانب ریاض جنت پرواز نمود و مدت عمر عزیزش سی و نه سال بود و از آنحضرت
سه پسر عالی گهر و پنج دختر نیک اختر یادگار ماند اما از پسران بزرگتر پادشاه بحر و بر ظهیر الدین محمد بابر غازیست که از قتلغ نگار خانم بنت یونس خان
از پادشاه
تولد نمود دوم معز الدین جهانگیر میرزا که دو سال از ابو القاسم خوردتر بود و مادرش در سلک بنات بعضی از امراء اتومان مغولستان انتظام داشت فاطمه
سلطان نام سیم سلطان ناصر میرزا که والده اش از اندجان بود و مسمات با امید و دختر بزرگتر میرزا عمر شیخ خانزاده بیگم است که همشیره اعیانی حضرت
کشورستانی محمد بابر پادشاه است دختر دوم مهربانو بیگم بود که از والده سلطان ناصر میرزا تولد نمود سیم شهربانو بیگم که او نیز همشیره اعیانی سلطان ناصر
میرزاست چهارم یادگار سلطان بیگم که مادرش قونجی بود آغا سلطان نام پنجم رقیه سلطان بیگم و این دو دختر بعد از فوت عمر شیخ میرزا تولد نمودند و
میرزا عمر شیخ بعد از آنچه مذکور شد منکوحه دیگر نیز داشت از جمله زوجات یک ... و دیگری
قراگوز بیگم که وصی فرزندی میرزا منوچهر میکرد و مادر سلطان ... بود از نسل مغولان وعلی الله الاعتماد و التکلان

میرزا الغ بیگ گورکان

در زمان حیات والد ماجد خویش سلطنت مملکت کابل و غزنین و توابع و لواحق آن مملکت سرافراز بود و در ایام دولتش امتداد یافته بدقایق تمهید
کمال عدالت و رعیت پروری در آن ولایت بالیالت مشغولی مینمود و چون سنین تاریخ هجری از نهصد در گذشت آنخسرو نصفت آیین متوجه ریاض جنت گشت
و پسرش میرزا عبد الرزاق بجای پدر نشست اما بسبب صغر سن و اختلاف آرای امرا و ارکان دولت از عهده ضبط آن ولایت بیرون نتوانست آمد و میرزا

مقیم ولد شجاع الدین امیر ذوالنون ارغون از قندهار لشکر بسر کابل کشیده شاهزاده را گریزانیده روزی چند آن بلده را جولانگاه خویش گردانید و بالاخره
حضرت سلطنت پناهی ظهیر الدین والخلافه محمد بابر میرزا ولد میرزا عمر شیخ بهادر خان بن سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بمعاضدت اقبال و تایید بجانب
کابل شتافت و آن خطه را بصلح از میرزا مقیم گرفته پرتو انوار معدلتش بر اطراف و ولایات سلطان محمود غزنوی تافت بیت ملک محمود غزنوی بنوی شد
ز عدلش چو یثرب بنوی و تا غایت که تاریخ هجری باواخر ماه مبارک رمضان سنه تسع وعشرین وتسعمائه رسیده آنحضرت معدلت آیین در آن مملکت بر مسند دولت
و استقلال تمکن دارد و از غایت خیر اندیشی نسبت بخدام درگاه سلاطین پناه شاهی لوازم اخلاص و دولتخواهی بجای می آرد و چنانچه میرزا معز الدین جهانگیر
و سلطان ناصر میرزا که پیوسته تابع برادر کلانتر بودند میرزا سلطان محمود و میرزا شاهرخ در روز ویرانی حضرت سلطانی بدست ملازمان امیر
حسن بیگ گرفتار شدند و مدتی مدید در بعضی از قلاع آذربایجان محبوس بوده عاقبت نجات یافتند اما بد حال و پریشان روزگار اوقات میگذرانیدند و در
شهور سنه تسع وتسعین وثمانمائه میرزا شاهرخ عازم دار السلطنه هراة گشته چون بولایت ساری رسید بجوار مغفرت حضرت باری منتقل گردید و سلطان
حسین میرزا باستقبال او کس فرستاد تا نعش او را بهراة آورده با آیین سلاطین بمدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بردند و بطریقه سنت بخاک سپردند و میرزا
سلطان محمد بعد از مفارقت برادر بهمدان مملکت میبود تا وقتی که از عالم انتقال فرمود میرزا ابابکر اشجع اولاد سلطان سعید بوده و در زمان حیات
پدر در مملکت بدخشان بامر فرمان فرمائی قیام مینمود و بعد از شهادت آنحضرت نخست نسبت بمیرزا سلطان حسین طریق مخالصت مسلوک داشت و
بالآخره لوای مخالفت برافراشت چندگاه لوازم ستیز و گریز بتقدیم رسانید و در اواخر رجب سنه اربع وثمانین وثمانمائه در استراباد گرفتار گشته دست سیاست
بساط حیاتش در نوردید تفصیل الحکایت در ضمن وقایع ایام دولت سلطان حسین میرزا مرقوم کلک بلاغت انتما خواهد گشت **میرزا سلطان مراد**
در زمان ایالت پدر در ولایت گرمسیر و قندهار قدم بر مسند حکومت نهاد و امیر نظام الدین احمد برلاس که صاحب اختیار آن مملکت بود در خدمت
شاهزاده کمر بسته ابواب عبودیت و اخلاص برگشاد و در اوان که میرزا سلطان ابوسعید بولایت آذربایجان در آمد حکم همایون نفاذ یافت که میرزا سلطان مراد
متوجه کرمان گردد و شاهزاده بدان جانب نهضت فرموده در اثناء راه خبر واقعه هایله پدر شنید و آب بی مروتی کشیده عنان بصوب گرمسیر بازگردانید
و در کنار آب هیرمند یوسف ترخان یاغی شده بعضی از احمال و اثقال میرزا سلطان مراد را بباد غارت و تاراج برداد لاجرم شاهزاده بهراة رفته
روزی چند در ملازمت معز السلطنة والخلافه سلطان حسین میرزا اقامت نمود بعد از آن سلطان عالیشان او را بماوراء النهر نزد برادران فرستاد و میرزا
سلطان مراد از اخوان بی شفقتی فهم کرده بار دیگر روی بخراسان آورد و میرزا سلطان حسین شاهزاده را در صفر سنه ثمانین وثمانمائه بقلعه تیره تو فرستاد
ع دیگر خبری ازو بمردم نرسید **میرزا سلطان خلیل** در وقتی که سلطان سعید عزیمت آذربایجان فرمود در بلده هراة قایم مقام پدر بود
و چون آن بلده در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر میرزا سلطان حسین در آمد او را بسمرقند فرستاد و شاهزاده در آن ولایت خروج کرده بر دست یکی از امراء سلطان
احمد میرزا بقتل رسید **میرزا سلطان ولد** بموجب فرمان پدر در میان امراء ارلات اوقات میگذرانید بعد از واقعه سلطان سعید باندک
زمانی شربت ناخوشگوار هلاکت چشید **میرزا سلطان عمر** در زمان شهادت پدر در ولایت سمرقند بود و چون چندگاه در آن قصبه [illegible]
میرزا سلطان احمد از حرکات و سکنات برادر آثار مخالفت تفرس نموده باخراجش حکم فرمود و شاهزاده با میرزا ابابکر پیوسته در محلی که میرزا ابابکر
در نواحی مرو از دست برد سپاه پادشاه عالیجاه سلطان حسین میرزا شکست یافت میرزا سلطان عمر بکده نسا و ابیورد افتاد و والی آن ولایت
یکی از امرا او را گرفته بهراة فرستاد و سلطان حسین میرزا شاهزاده را نخست در قلعه اختیار الدین محبوس کرده در رجب سنه ... بقلعه تیره تو فرستاد
ع دیگر خبری ازو نیامد

ذکر بعضی از اعاظم سادات و مشایخ و علما که معاصر بودند با سلطان سعید مغفرت انتما

در زمان فرخنده نشان میرزا سلطان ابوسعید گورکان بسیاری ازین طایفه عالیشان در ولایت ماوراء النهر و خراسان توطن داشتند و اعلام
دین داری و رایات پرهیزکاری می افراشتند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویل است لاجرم بر بیان شمه از حال زمره از ایشان اختصار کرده خواهد شد و
من الله الاعانة والتوفیق **مولانا فتح الله تبریزی** در صنوف علوم محسوس و منقول ماهر بوده مدتی مدید در ملازمت سلطان سعید بلوازم
منصب صدارت قیام می نمود با وجود اشتغال آن بشغل گاهی بامر ابهم درس و افاده میپرداخت و طالب علمان از نتایج طبع نقاد خویش محظوظ و بهره ور

وبهره ور میساخت و در سنهٔ سبع وستین وثمانمائه که سلطان سعید همت بر فتح شاهرخیه کماشته علم عزیمت بدان صوب افراشت مولانا فتح الله را بسبب تحویه ولایت هراة رود بازداشت ومولانا کمالیبیعی آن مهم را فیصل داده بدار السلطنهٔ هراة شتافت ودر سیم ماه ربیع الآخر سنهٔ مذکوره وفات یافت مولانا محمد جامی برادر افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی بود ونزد بعضی از علماء آن زمان در مطالعهٔ علوم بر آنجناب فایق مینمود ومع ذلک در غایت تواضع وکسر نفس اوقات میگذرانید وگاهی بنظم اشعار آبدار مشغول میگردید وفاتش در سنهٔ اتفاق افتاده جناب افضل الانامی مرثیه در غایت بلاغت در سلک نظم انتظام داده واین بیت از آن جمله است نظم من بودم از جهان وگرامی برادری در سلک اهل فضل گرانمایه گوهری زانسان برادری که فزوده جلوه علم وفضل چون او نزاده مادر ایام دیگری مولانا شریف الدین عبد القهار حاوی علوم معقول ومشروع وجامع اصول وفروع بود ودر نظم اشعار از سایر بلغاء روزگار در میدان تفوق قصب السبق می ربود آنجناب در فن انشا وعلم سیاق نیز مهارت داشت وگاهی همت بر ترتیب اکسیر وتنسیق اسباب کیمیاسازی میگماشت بشرف گذاردن حج اسلام وطواف روضهٔ مقدسهٔ خیر الانام علیه الصلوة والسلام مشرف ومعزز گشته بود ودر رجب سنهٔ ... در بلدهٔ فاخرهٔ هراة از عالم رحلت نمود چنانچه برادر خوردترش مولانا کمال الدین عبد الرزاق در مطلع سعدین نوشته کلام افسوس از شریف دین از تاریخ وفاتش خبر داد ودفنش در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد مولانا معین الدین تونی از اکابر علماء زمان سلطان سعید بود ودر علوم ودانش اهتمام تمام داشت وهمواره اعلام افاده ونشر علوم دینیه می افراشت وجمعی کثیر از طلبه ملازمت درس آنجناب مینمودند واز مآثر طبع شریفش محفوظ میبودند وفاتش در شهور سنهٔ ... واقع گشت ودفنش در مزار چهل گزی بوقوع پیوست شیخ صدر الدین رواسی از خلفاء شیخ زین الدین خوافی حاوی علوم ظاهری وجامع فنون باطنی بود ودر اوایل حال چندین سال در مدینهٔ طیبه اوقات گذرانید ودر ولایات مصر وشام اربعینیات برآورد وچون از عربستان مراجعت نمود در ولایت اسفراین که منشاء ومولدش بود ساکن شد وبارشاد مشغول گشت ودر زمان سلطان سعید از اسفراین بدار السلطنهٔ هراة خرامیده رحل اقامت انداخت وآن پادشاه صاحب تایید آنجناب را منظور نظر عاطفت واحسان ساخت ووفاتش در عاشر ماه صفر سنهٔ احدی وسبعین وثمانمائه اتفاق افتاد وسلطان سعید مشایعت جنازه فرموده بر وی نماز گذارد وپسرش شیخ قطب الدین محمد رضا را عزا رسانید وشیخ قطب الدین والد مرحوم خود را بیرون برده در خانقاهی که ساخته او بود مدفون گردانید مولانا جلال الدین لطف الله از اصناف علوم بهره ور بود وسالها در مملکت بخارا بلوازم منصب قضا قیام مینمود ووفاتش در بیستم ذیحجه سنهٔ احدی وسبعین وثمانمائه در دار السلطنهٔ هراة اتفاق افتاد واولاد وعظامش شرف جهان مولانا جمال الدین عبد الرحیم صدر وجناب امارت مآب امیر نظام الدین عبد الوهاب مراسم تعزیت داری اقدام فرمودند وسلطان سعید بمجلس عزا تشریف برده ایشان را پرسش نموده خلع فاخره پوشانید ونعش مولانا لطف الله را از هراة ببخارا نقل کردند ودر موضعی مناسب بخاک سپردند شیخ کمال تربتی سرآمد ظرفا وخوش طبعان ولایات خراسان بود ودر فن شعر ومعما وقوفی تمام داشت ودر اواخر اوقات حیات سفر حجاز اختیار کرده بگذاردن حج اسلام وطواف روضهٔ منورهٔ رسول علیه السلام فایز شد وچون از آن سفر مراجعت نمود بقصبهٔ تربت که مولدش بود وفات یافت سید کمال کچکولی در شعر مرتبهٔ مهارت داشت بقول مشهور صد هزار بیت بر صحیفهٔ روزگار نگاشت واورا قصیده ایست که دوازده بیت مصنوع از ابیات آن استخراج میتوان نمود بموجب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفایس مرقوم قلم خجسته رقم گردانیده که از بدایع اشعار سید کمال آنچه مشاهده من شده آنست که در مرثیهٔ خواجه ابو نصر پارسا قصیده در سلک نظم کشیده که چند بیت آن قصیده این چنین بود که از هر مصرع آن تاریخ فوت خواجه مستفاد میشد وچند بیت تمام از آن تاریخ خبر میداد وچند بیتی دیگر آن صنعت داشت که از هر بیتی سه چهار تاریخ بیرون می آمد واصلا در معانی ابیات آن قصیده خللی واقع نبود واین مطلع از جملهٔ منظومات سید کمال است بیت ای روشنی از نور رخت دیدهٔ جان را بر خاک نشانده قد تو سرو روان را وسید کمال در بلخ ساکن بود ودر همدران ولایت از عالم انتقال نمود مولانا فاضل در سلک افاضل علماء سمرقند منتظم بود وبر شرح شمسیه حاشیه تصنیف فرمود خواجه موید دیوانه در سلک اولاد وعظام شیخ واجب الاحترام افتخار اهل سلوک وسیر سلطان ابو سعید ابو الخیر انتظام داشت وبواسطهٔ منشاء جنون همواره نقش سلطنت بقلم خیال بر صحیفهٔ ضمیر مینگاشت ونزد خویشان ومریدان این معنی را ظاهر ساخته ولایات خراسان را بر ایشان بخش میکرد ودر آن اوقات که میان خسرو منصور

ابو الغازی سلطان حسین میرزا و میرزا سلطان ابو سعید مخالفت بوقوع انجامید این مطلع نظم آورد بیت چشم داریم از آن شمع سعادت پرتو که جهان
به رو روشنی از سر نو و این معانی بعرض سلطان رسیده فرمود تا بطریقه نهانی خواجه را شهید گردانیدند خواجه مؤید مهنه بعلوم ظاهری و
باطنی موصوف بود و از سایر اولاد سلطان ابو سعید ابو الخیر بمزید فضل و کمال ممتاز و مستثنی مینمود همواره بوعظ و ارشاد خلق و عبادت مشغولی میکرد و سلطان
ابو سعید نسبت بآنجناب شرایط تعظیم و احترام بجای می آورد و انتقال خواجه مؤید در شهور سنه اتفاق افتاد و از منظومات اوست مطلعی که طراوت خاطر
سخنوران زبان گشاد بیت از همه رو بتو آئینه جان ساخته اند و از نمک آئینه جان را نگران ساخته اند خواجه یوسف برهان در سلک
اولاد شیخ الاسلام احمد جام منتظم بود و در طریق فقر و تجرد سلوک مینمود و از فن موسیقی وقوفی تمام داشت و گاهی بنقش تالیف و نظم اشعار بر لوح
خاطر مینگاشت از مصنفاتش رسالی مشتمل بر منشآت اکابر سلف در میان مردم مشهور است و از اشعار آبدارش این بیت در مجالس النفایس مسطور
بیت رسید موسم شادی و ذوق و عیش و طرب اگر کدا مراد دلی رسد چه عجب خواجه مولانا سمرقندی ولد ارشد خواجه عصام الدین
بود و مانند پدر خویش سالها با مر شیخ الاسلامی ماوراء النهر مشغولی مینمود و از کسب علوم بهره تمام داشت و در تفصیل مهمات شرعیه بنقش امانت و دیانت
بر صحایف خواطر مینگاشت چون آنجناب در هواداری سالک طریق مسرافونی میرزا عبد الله شیرازی مبالغه تمام میفرمود در وقتی که سلطان سعید
مملکت سمرقند استیلا یافت متوهم شده عنان عزیمت بصوب خراسان تافت و میرزا ابو القاسم بابر بتعظیم و تکریم خواجه مولانا قیام نموده ابواب لطف
و انعام بر روی روزگارش برگشاد و بعد از چند سال آنجناب در بلده هرات معزز و محترم اوقات گذرانید بنابر استدعاء سلطان سعید عنان
مراجعت بوطن اصلی انعطاف داد و در اواخر اوقات حیات کرت دیگر بدار السلطنه هرات آمده روز یکشنبه بیست و نهم شوال سنه ست و سبعین
و ثمانمائه در مدرسه امیر چقماق شامی وفات یافت سید برهان الدین خاوندشاه نسب شریف آنحضرت بچهار واسطه
بخاوند سید اجل بخاری که در سلک اعاظم سادات ماوراء النهر انتظام داشت اتصال مییابد و سلسله آبا و اجداد سید اجل بزید بن امام زین العابدین
علیهما السلام منتهی میگردد و پدر عالی گهر امیر خاوندشاه کمال الدین محمود نام داشت و چون سید محمود بریاض رضوان انتقال نمود سید خاوندشاه در
صغر سن بود و بواسطه نوایب روزگار از وطن مألوف سفر کرده در قبة الاسلام بلخ روی بتحصیل علوم و اکتساب فنون نهاده مفهوم آورد و
باندک زمانی در سلک اعاظم دانشمندان زمان انتظام یافته بسلوک راه آخرت مشغول گشت و از بلخ سفر فرموده خود را بصحبت مشایخ
عظام هرات رسانید و شیخ بهاء الدین عمر نسبت بآنحضرت محبت بینهایت داشت چنانچه در حین مرض وصیت فرمود که امیر خاوندشاه
بر من نماز گذارد و همدران ایام روزی آنحضرت را مخاطب ساخته گفت که سید میخواستیم که با هم باشیم اما سلطان احمد خضرویه گریبان شما را گرفته
بجانب خود کشید و آنجناب بعد از فوت شیخ بهاء الدین عمر از هرات ببلخ مراجعت فرمود و در سنه وفات یافت و در پیش روی سلطان احمد
خضرویه مدفون شد و از آنحضرت سه پسر ماند امیر خواند محمد که والد بزرگوار راقم حروف بود و او را فضیلت و سید نظام الدین سلطان احمد که سالها در ملازمت
سلطان بدیع الزمان میرزا منصب صدارت داشت و سید نعمة الله که مجذوب متولد شده بود و از وی خوارق عادات ظهور مینمود و تا
شیخ نور الدین محمد ولد امجد شیخ بهاء الدین عمر بود و سلطان سعید در تعظیم آنجناب مبالغه بسیار میفرمود و وفاتش در صبح جمعه بیست و سیم ماه
رمضان سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه و خالش شیخ جلال الدین محمود شاه بر وی نماز گذارد و در حظیره والد خود مدفون شد قاضی قطب
الدین احمد بن مولانا نور الدین محمد بن قاضی جلال الدین محمود الامامی مرجع اکابر خراسان و ملاذ علما و فضلاء جهان بود و از اواخر زمان
دولت خاقان سعید میرزا شاهرخ تا اوان سلطنت خسرو مغفور سلطان حسین میرزا در دار السلطنه هرات بلوازم امر قضا اشتغال داشت و در فصل قضایا
بشیوه آبا و اجداد بزرگوار خویش در طریق امانت و دیانت سلوک مینمود مع ذلک با مر درس و فتوی و نشر علوم دینیه میپرداخت و همواره طلبه را
از فواید ذهن وقاد و مآثر طبع نقاد مستفید و بهره ور میساخت و وفاتش در غره شوال سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه بحظیره والده سلطان حسین میرزا در محل طعام
خوردن بعلت فجاة اتفاق افتاد و در مزار علامه رازی مدفون گشت مولانا قطب الدین یحیی ولد مولانا شمس الدین محمد بن مولانا سعید الدین
مسعود تفتازانی بود و از اواخر زمان اقبال خاقان ستوده خصال شاهرخ میرزا تا اوان استقلال حضرت خجسته افعال سلطان حسین میرزا بلوازم منصب شیخ

خواجه مؤید مهنه

روحی فداه

شیخ الاسلامی مشغولی مینمود از علوم دینیه بهره تمام داشت و همواره نقش افاده بر لوح خواطر طلبه مینگاشت قضایا شرعیه را در کمال دیانت بتفصیل میرسانید
هرگز خیال مداهنه و ملاحظه بر صحیفه ضمیر منیرش نمیگذرانید و وفاتش در روز دوشنبه بیست و چهارم ذیحجه سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه اتفاق افتاد و در مزار فایض الانوار متبرک
حضرت باری خواجه عبد الله انصاری مدفون شد **سید صدر الدین ابراهیم قمی** از جملهٔ اعاظم سادات صاحب سعادات بود و همواره با سلطان سعید
میرزا سلطان ابوسعید مصاحبت مینمود گویند در زمانی که سلطان سعید بقتل میرزا سنجر فرمان داد سید ابراهیم در پایهٔ سریر سلطنت مصیر سر برهنه کرده
خون آن پادشاه زاده طلبید و سلطان بانگ بر آنجناب زده آن التماس را بسمع قبول نشنید و روز دیگر در خلوتی سید را طلب نموده زبان عذر خواهی بر
گشاد و گفت میرزا سنجر لشکر جمع کرده باتفاق جمعی دیگر از مخالفان متوجه استیصال بنیان ما بود و چون ایزد تعالی او را در قبضهٔ اقتدار ما گرفتار ساخت اطلاق
سبب فتنه و فسادی نمود بنابران دیروز درخواست شما را بسمع رضا نشنودم سید ابراهیم بنا بر آزاری که در خاطر داشت جواب داد که موجب کشتن میرزا سنجر
بوضوح پیوست اما شنیده ایم که آن پیرزال ضعیفه یعنی گوهرشاد آغا چه گناه کرده بود که در ماه مبارک رمضان او را بقتل رسانیدند سلطان سعید از شنیدن
این سخن کنایت آمیز متغیر و متأثر گشته از مجلس برخواست انتقال سید ابراهیم بجنات نعیم در اوایل دولت خسرو منصور سلطان حسین میرزا روی نمود
مولانا شمس الدین علی الفارسی اعلم فضلاء زمان و افضل علماء دوران بود و سلطان سعید نسبت بآنجناب التفات و عنایت بسیار میفرمود
و چون سعیش بمولف کشف کشاف میر سید بصاحب کشف مشهور گردید سالها در بلده هراة در مدرسه شریفه غیاثیه بتدریس و افاده اشتغال داشت و نقوش
دقایق طبع نقاد و ذهن وقاد بر صحایف ضمایر طلبه علوم مینگاشت و بعد از فوت سلطان سعید و طلوع آفتاب دولت سلطان حسین میرزا جناب مولوی چند
گاهی بنوشتن تاریخ وقایع آنحضرت مشغولی کرد و بالآخره از خدام بارگاه سلطنت رنجیده بحصار شادمان شتافت و پرتو نوازش عواطف میرزا سلطان محمود بر
وجنات احوالش تافت و بهمدران ولایت ساکن بود تا آن زمان که از جهان گذران رحلت نمود **مولانا عصام الدین داود خوافی** در علم و
کمال یگانهٔ زمانه بود و مدتی در دار السلطنه هراة بلوازم افاده قیام مینمود و بنا بر آنکه بفصاحت بیان و طلاقت لسان اتصاف داشت و مسایل
دقیقه را بعبارتی قریب الفهم بر صحیفه ضمیر طلبه مینگاشت در مجلس درس آنجناب ازدحام تمام بوقوع انجامید و همین معنی موجب رشک و حسد سایر علماء
خراسان گردید و در آن اثنا سلطان سعید از مولانا کمال الدین شیخ حسین پرسید که از دانشمندان خراسان سزاوار تعلیم سلطان محمود میرزا کیست جناب
مولوی جواب داد که مولانا داود و میرزا سلطان ابوسعید مولانا داود را باستادی قرة العین سلطنت نامزد نمود و هرچند جناب افادت مآب از تکفل
آن امر ابا نمود بجایی نرسید لاجرم بنا کام سلوک طریق ملازمت اختیار کرده بعالی منصب صدارت منصوب شد و تا آخر ایام حیات در خدمت سلطان
محمود میرزا میبود و وفاتش در سنه بولایت حصار شادمان روی نمود از مؤلفاتش حاشیهٔ شرح شمسیه در میان طلبه مشهور است **مولانا قطب الدین
النسفی** در علم طبابت از اکثر اطباء زمان مهارت بیشتر داشت و در سلک خواص بارگاه سلطان سعید منتظم بوده علم تقرب می افراشت مدتی بلوازم
شغل مهرداری قیام مینمود و جهة مهر کردن فرامین بمطالعه هر صباح پیش از اکثر ارکان دولت با آنحضرت ملاقات مینمود و بعد از شهادت آنخسرو صاحب
سعادت چند گاه در حبس میرحسن بیک اوقات گذرانید و چون از آن قید نجات یافت بروم رفته ملحوظ عین عنایت سلطان محمد رومی گردید و بقیه
سنین عمر در آستان آن دولت و اقبال بسر برد و چون متقاضی اجل بدر رسید نقد حیات بقابض ارواح سپرد **مولانا لطفی** بلطف طبع و حسن خلق از شعراء سخن آرا
ممتاز و مستثنی بود و بزبان ترکی و فارسی اشعار دلفریب نظم مینمود در مجالس النفایس مذکور است که مولانا لطفی در سن نود و نه سالگی قصیده در ردیف آفتاب
در سلک نظم کشید و شعراء زمان تتبع آن قصیده نموده هیچکدام از عهدهٔ جواب مطلعش بیرون نتوانستند آمد و آن مطلع اینست بیت ای زلف شب مثالت
سایه پرور آفتاب شام زلفت را بجای ماه در بر آفتاب و مولانا لطفی در اواخر ایام زندگانی این مطلع را که بیت گر کار دل عاشق با کافر چین افتد
جز آنکه سبد خوبی بمهر چنین افتد منظوم ساخته بحضرت حقایق پناهی افضل الانامی نور الدین عبد الرحمن الجامی برد و التماس نمود که آن را غزل ساخته
در دیوان خود درج نمایند و آنجناب این ملتمس را مبذول داشت و مولانا لطفی در جوانی بخدمت تحصیل علوم قیام نمود و بعد از آن روی بسلوک طریق
درویشان آورد و در آن روش ثابت قدم میبود تا وقتی که از عالم رحلت نمود **مولانا شمس الدین محمد بخاری** بمولانا محمد معمائی مشهور بود و سالها
در غایت اعتبار صدارت میرزا بابر مینمود و در ملازمت میرزا سلطان ابوسعید نیز اعتبار تمام داشت و پیوسته الفاظ عنبر آمیز و سخنان فرح انگیز بر لوح خاطر

اقبال

[illegible]

سایر

میگذاشت و در وقتی که میرزا ابوالقاسم بابر در شیراز بود بر سر مزار خواجه حافظ گنبدی عمارت فرمود و یکی از ظرفاء شیراز بر دیوار آنخانه نوشت که بیت
اگرچه جمله آفاق شهر غارت کرد خداش خیر دهاد انکه این عمارت کرد و در روز یکه مذمت صدارت آبی میرزا بابر را بآن منزل برده ضیافت میکرد
چشم پادشاه بران نوشته افتاده با مولانا مطایبه بسیار فرمود و در آن اوان که سلطان سعید بولایت عراق و آذربایجان درآمد مولانا محمد را جهة
تبلیغ رسالت نزد حاکم شیراز که دم از مخالفت میزد ارسال داشت و در اثنا راه جمعی از سپاه ترکمان او را گرفته نزد امیر حسن بیک بردند و پادشاه بنا
بر شفاعت مولانا صدرالدین محمد طبیب خون مولوی را بخشیده او را مقید نگاه میداشت تا زمانی که خاطر از ممر میرزا سلطان ابوسعید فارغ گردانید
آنگاه بشرف اجازت ارزانی فرمود و مولانا محمد بهراة آمده با مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر و سایر ارکان دولت خسرو منصور سلطان
حسین میرزا آغاز مصاحبت کرد و در اواخر اوقات حیات مصحوب محمد سلطان میرزا که خواهرزاده خسرو منصور بود و بکیچک میرزا اشتهار داشت بحجاز
رفت و بشرف گذاردن حج اسلام فایز شده در وقت مراجعت بجوار مغفرت حضرت ایزدی پیوست **مولانا عبدالحی منشی** در خط تعلیق سرآمد
خوشنویسان متقدمین و متاخرین بود و در زمان سلطان سعید مدتی مدید صاحب دیوان انشا بود و بنوشتن مناشیر مطاعه قیام مینمود و بعد از وقعه
قراباغ منظور تربیت امیر حسن بیک شده تا آخر حیات در ملازمت سلاطین آق قویونلو بهمان منصب اشتغال داشت و همواره رایت نیابت و تقرب
می افراشت **مولانا کمال الدین شیخ حسین** اشتهار آن افتخار علماء عظیم المقدار بکمال علم و دانش در اقطار امصار بمرتبه ایست که احتیاج بشرح و
بیان ندارد و اعتبار آن مستجمع فضلاء بلاغت دثار در زمان سلطان سعید بمثابه بود که قلم دوزبان بتبیین آن کما ینبغی مجال نمیشمارد و در آن ایام
خجسته آغاز فرخنده انجام منصب احتساب و منع و زجر اصحاب فسق و فجور من حیث الاستقلال تعلق بانجناب داشت و در تمشیت آن امر وجهی آثار
اقتدار ظاهر ساخته بود که هیچکس از اعیان روزگار خیال ارتکاب شراب در حواشی ضمیر نمیگذاشت و سلطان سعید در سایر امور شرعیه پیوسته با مولانا
کمال الدین شیخ حسین مشورت مینمود و در اکثر احوال از سخن و صوابدید آن عمدهٔ اهل کمال تجاوز نمیفرمود و جناب مولوی بر حسب فرمان واجب الاذعان
دایم الاوقات همت بر استکشاف حالات صناع و محترفات میگماشت و امیر تومان دار السلطنه هراة در استخلاص مقرریات جماعات و حواله
اخراجات مطلق العنان نمیگذاشت بلکه مقرر کرده بود که مادام که بروات بمهر آنجناب نرسد هیچکس از ارباب دکاکین بکسی ندهد و این قاعده تا آخر
ایام حیات سلطان سعید استمرار یافت و ایضا مولانا شیخ حسین در زمان دولت ابوالغازی سلطان حسین میرزا چند گاهی محتسب بوده میرزا کیچک
جهة تلمذ بدرس آنجناب می شتافت اما بدستور پیشتر اختیار و اعتبار نداشت در شهور سنه ثمان و ثمانین و ثمانمایه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت
خواجه ناصرالدین عبیدالله از اعاظم مشایخ ترکستان و اکابر ماوراءالنهر بمزید جاه و جلال و افزونی اتباع و اموال ممتاز و مستثنی بود و در
جوانی از مولانا یعقوب چرخی و مولانا نظام الدین خاموش ارشاد یافته بسلوک مشغولی نمود و باندک زمانی پرتو انوار عنایت الهی باطن فرخنده
میامنش را باشعهٔ فیوضات نامتناهی روشن ساخته چراغ ولایت برافراخت و بهدایت سرگشتگان بادیه غوایت پرداخته خرمن هستی ارباب
بدعت از شعشعهٔ لوامع شریعت بسوخت عتبهٔ کعبه مرتبه آنحضرت ملاذ سالکان مسالک دین پروری گشت و آستان کرامت آشیانش مناهج
مباهج سروری شد سلاطین زمان و خواقین نافذ فرمان از بدایت بلاد ترکستان تا نهایت امصار عراق و آذربایجان نسبت بآنجناب ارادت
و اخلاص تمام داشتند و هر سخنی که از وی می شنودند مانند دُر مکنون زیب گوش هوش ساخته خلاف رای صوابنمایش را محال میپنداشتند بتخصیص
سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید که در تمشیت امور ملک و ملت پیوسته با حضرت خواجه مشورت میکرد و از غایت نیازمندی
گاهی پیاده برابر اسبش رفته لوازم کمال ارادت بجای می آورد و اولاد و احفاد آنحضرت نیز اقتدا بسنت پدر بزرگوار خود نموده از جادهٔ متابعت
حضرت خواجه تجاوز جایز نمیداشتند و پیوسته همت عالیه بر تعظیم شان و تکریم مکانش می گماشتند حکایت مشهور است و بر السنه و افواه ثقات مذکور
که نوبتی عمر شیخ میرزا و سلطان محمود میرزا با یکدیگر اتفاق نموده لشکر بسمرقند کشیدند و سلطان احمد میرزا از شهر بیرون رفته مقابله و مقاتله را در انزا
پیش نهاد همت ساخت و در روزی که هر دو سپاه در برابر یکدیگر صف قتال بیاراستند ناگاه خبر رسید که خواجه ناصرالدین عبیدالله بمیدان
معرکه تشریف می آورند و آن سه پادشاه جهة حرمت آنحضرت عنان کشیده داشته دست باستعمال آلات قتال نبردند تا معلوم شود که بطلب ایشان

آمدن خواجه بهیبت و بمان لحظه خواجه عبید الله بدانجا رسیده بزلال موعظه و نصیحت نایرهٔ قتال و جدال را انطفا داد و هر سه پادشاه را بصلح و صفا راضی
ساخته فرمود تا در میان میدان شامیانه برافراشتند و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود و میرزا عمر شیخ از صفوف لشکر خویش جدا شده بدان
جا رفتند و بر یک زیلوچه نشسته در حضور خواجه عهد و پیمان در میان آوردند که من بعد با یکدیگر بمقام وفاق بوده پیرامن نفاق نگردند آنگاه هر یک بسپاه
خود پیوسته بولایات خویش رفتند و تا آخر ایام حیات بر جادهٔ موافقت ثابت بودند وفات حضرت خواجه عبید الله در سمرقند فی شهور سنه
ست و تسعین و ثمانمائه دست داد و بعد از فوتش باندک زمانی جمعیت مردم ماوراء النهر به پریشانی تبدیل یافته صنوف محنت و بیسامانی روی
بدیشان نهاد مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ وفات خواجه عبید الله گوید قطعه خواجهٔ خواجگان عبید الله مرشد سالکان
راه یقین شد بخلد برین که در فوتش سال تاریخ گشت خلد برین از حضرت خواجه عبید الله دو پسر بدایت سیر یادگار ماند خواجه محمد عبید الله
که بخواجه کلان اشتهار دارد و خواجه قطب الدین یحیی و ممکن است که اگر خامهٔ سخن گذار توفیق یابد در اثنای اخبار سلاطین ماوراء النهر از احوال آن دو بزرگ
حمیده خصال شمهٔ بر صحایف روزگار نگارد تتمه چون قلم سوده رقم با مداد در رشحات مداد احوال میرزا سلطان ابوسعید و اولاد و امجاد آن
خسرو شهید را با ذکر بعضی از مشاهیر سادات و مشایخ و علما و فضلا مزین گردانید وقت آن در رسید که از شمایم گلزار اخبار خاقان منصور کامکار و
سلطان مؤید ذوالاقتدار جمشید حشمت فریدون لوا اسکندر همت کسری عطا معز السلطنه و الخلافه ابی الغازی سلطان حسین میرزا مشام مستنشقان ارباب
فضل و کمال را معطر گرداند و از نسایم آثار بدایع اطوار آن پادشاه معدلت دثار فضای راحت فزای این صفحات لطافت صفات را در طراوت
و صفا بساحت فردوس نضارت سپهر اعلی رساند بیت کند گنجی ز ارکان ادراک پر چو فیروزه فیروز و تری چو در و بنابر آنکه تحریر نام نامی آن
خاقان گرامی در اثنای تقریر حکایات بی تصدیر باوصاف و القاب از رعایت حسن ادب دور بود و در هر موضع که آن اسم شریف مذکور گردد
مصدر باوصاف و القاب مفضی بتطویل و اطناب میشود بخاطر فاتر چنان رسید که در اکثر محال از اختصار سوده خصال بخاقان منصور تعبیر نماید تا بجهت تکرار
ایراد مدح و ثنا مطالعه کنندگان را کلال و ملال نیفزاید و سبب اختیار لفظ خاقان منصور بر سایر الفاظ مناسبت آنکه پدر عالی گهر آن پادشاه عالیجاه موسوم
بمنصور بود و ایضاً در جمیع معارک و مقاتلات آنحضرت بحضرت اختصاص یافته دست عنایت مهیمن بیچون ابواب ظفر و فیروزی بر روی روزگار
همایون آثارش برگشود چنانچه در ضمن حکایات آینده این دعوی بثبوت خواهد رسید و کیفیت فتوحات آن خاقان پسندیده صفات مشروح و معروض
خواهد گردید والتوفیق من الله تعالی هو القادر علی ما یشاء ذکر مجملی از احوال و اوصاف خاقان منصور مظفر لوا معز السلطنه و الخلافه
ابو الغازی سلطان حسین میرزا ماشطهٔ رخسار ابکار سخن و پیرایه بند عذار حکایات نو و کهن جواهر منثور خاقان منصور را برین منوال بمنصهٔ
ظهور می آورد که آن سالک طریق پادشاهی مؤید بود بتاییدات الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی در سپهر جود و سخا مصراع چو خورشید
تابنده و افر عطا و در آسمان مهر و وفا نجم چو بدر درخشنده روشن لقا بهار ایام دولتش چون ایام بهار خرم و خرمی بهنگام سلطنتش تا سنه بهنگام
خرمی دوران عمر از رشحات غمام عدل و احسانش گلشن مملکت از فیض سلسبیل ناضر و ریان و از نسمات گلزار فضل و امتنانش نهال اقبال مثال طوبی از رشحات
آب کوثر سرسبز و سایه گستر از شمایم مکارم اخلاقش دماغ امانی عطرسای و از نسایم محاسن آدابش ریاض کامرانی بهجت افزای در معرکهٔ شجاعت و دلاوری
از کمال جلادت و میدان داری روح رستم را خجل ساختی و در میدان محاربت و تیغ گذاری از صعوبت ستیز و خونریز بنیاد شجاعان سغندیار تواند
برانداختی از سهم گرز گران بنکش کیوان بر سپهر هفتم اضطراب نمودی و از بیم پیکان تیر خدنگش چشم مریخ شبی بر بستر فراغت نغنودی شمشیر آبدارش در دریای هیجا
همه وقت بگردن خصم میرسید و شعلهٔ سنان خونبارش در صحرای وغا مدام خرمن حیات اعدا محترق میگردانید بزم عیش و نشاطش بهشت وش بجوانان
حور وقار آراسته و مجلس عشرت و انبساطش همچون گلستان ارم از نگار خار آزار پیراسته طبع نقادش در صفا و حدت غیرت افزای آب و آتش
و نتایج ذهن وقادش از حسن بلاغت لسان سحبان سحبان مطبوع و دلکش بیت پیش طبع پاکش آب افسرده پیش فهم تیزش آتش مرده و در وقت
تمکن بر تخت سلطنت و جهانبانی بمقتضای عدالت بجای آورده نقش وجود اهل تکبر و تعدی را بتیغ سیاست از لوح هستی سترده و بهنگام اظهار تواضع
و فروتنی اقتدا بسنت سنیه خیر البریه نموده بر طبق انما انا بشر مثلکم خود را با ملازمان آستان خلافت آشیان یکسان شمردی در تقویت ارکان شریعت غرا

جیحون بهشت

وتمشیت مهام ملت بیضا بقدر امکان لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و همواره همت عالی نهمت بر انهدام قواعد بدعت و استیصال اهل ظلم و ضلالت
گماشتی و در رعایت جانب سادات عظام و علمای اسلام و فضلای روزگار و شعرای بلاغت شعار بر گزیدن تغافل و اهمال نمودی و در انجاح ملتمسات و حصول
سیورغالات و انعامات این زمره کریمه همواره احکام مطاعه مبذول فرمودی در هفته دو نوبت بروز دوشنبه و پنجشنبه قضاة و علمای مجلس شریف اعلی
طلبیدی و مهمی که روی نمودی بمقتضای فتوی ائمه دین بتفصیل رسانیدی بصحبت درویشان و گوشه نشینان و مجالس وعظ بسیار تشریف بردی و تعظیم و تکریم
مشایخ اسلام و وعاظ شیرین کلام را بر ذمت همت عالی نهمت واجب و لازم شمردی ببنای بقاع خیر از مساجد و مدارس [illegible] نهایت میل
راغب بودی و قصبات معموره و مستغلات مرغوبه از خالص اموال خویش خریده وقف نمودی و در تعمیر قصور [illegible] سعی
و اهتمام کردی و در طرح باغات و بساتین و نضارت اشجار و ریاحین بنفس نفیس لوازم جد و اجتهاد بجای آوردی از اوایل تشمیم نسیم صبا صبی و مبادی
احوال نشو و نما پیوسته معلم اندیشه نقش جهانگیری بر لوح خاطر نگاشتی و از غایت علو همت در صغر سن سلاطین ذوشوکت و خواقین صاحب حشمت را
معدوم و نابود انگاشتی بنابر علی هذا در شهور سنه احدی و ستین و ثمانمائه با وجود چندین پادشاه عالیجاه که در بلاد خراسان نافذ فرمان بودند در بلده
مرو بر زین ملک ستانی نشسته خروج کرد و روزی چند آن بلده فاخره را ضبط نموده بواسطه بی وفائی بعضی از امرا روی بصحرا و بیابان آورد و در ذی حجه
سنه ٨٦٣ دار الفتح استراباد را از حسین سعدلو که خویش میرزا جهانشاه بود انتزاع نمود و چون سلطان سعید متوجه آن جانب گشت مصلحت در مقابله و مقاتله
ندیده بصوب اوراق توجه نمود و در سنه ٨٧٣ که واقعه شهادت سلطان سعید بوقوع انجامید همعنان ظفر و تایید بدار السلطنه هراة شتافته تسخیر آن بلده
فاخره علی ما نشاء را باسهل وجهی میسر گردید در روز جمعه عاشر ماه رمضان سال مذکور خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی خاقان منصور زیب و زینت
گرفت و بر شحات سحاب معدلت آنحضرت نایره فتنه و فساد که در اطراف دیار خراسان اشتعال یافته بود صفت تسکین پذیرفت و در سنه اربع
و سبعین و ثمانمائه میان خاقان منصور و میرزا یادگار محمد در موضع چناران مقابله و مقاتله بوقوع پیوست و نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم آنحضرت وزیده سپاه
میرزا یادگار محمد از صدمه حمله بهادران موکب همایون در هم شکست اما در اواخر همین سال میرزا یادگار محمد بمدد امیر حسن بیگ مستظهر شده روی بدار السلطنه
هراة نهاد و در محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمائه بر آن بلده استیلا یافته خاقان منصور عنان عزیمت بطرف میمنه و فاریاب انعطاف داد و بعد از انقضای چهل روز
بار دیگر برافقت فتح و ظفر مستقر دولت و اقبال التفات نمود و در شب بیست و سیم صفر در یک بوقت سحر بباغ زاغان در آمده میرزا یادگار محمد را
بجهان جاودان روان فرمود و در اواخر همین سال در موضع چکمن میان خاقان دشمن شکن و سلطان محمود میرزا مقاتله دست داد و آفتاب فتح و نصرت
از مطلع اقبال آنحضرت طالع شده میرزا سلطان محمود روی بهزیمت نهاد و پس از آن از کنار آب آمویه تا ولایت سمنان در تحت تصرف خاقان منصور قرار
گرفته تا شهور سنه اثنین و تسعمائه در غایت دولت و اقبال و نهایت جاه و جلال اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط مصروف داشت و در خلال
آن اوقات بجهة عارضه مفاصل عنان پادشاه گردون غلام از رفتار بازمانده هر یک از اولاد امجاد آنحضرت خیال استقلال بر لوح خاطر نگاشت
و در شعبان سال مذکور در منزل پل چراغ میان آن چشم و چراغ دودمان صاحبقرانی و پسر بزرگترش میرزا بدیع الزمان نایره قتال التهاب یافت و
سلطان بدیع الزمان میرزا تاب مقاومت نیاورده بجانب قندهار شتافت و برین قیاس چند کرت دیگر میان پدر و پسر کر و فر اتفاق افتاده
بالاخره صورت صلح روی نمود و بدیع الزمان میرزا بر حکومت مملکت بلخ و توابع تا کنار آب مرغاب قانع گشته بعد از آن طریق مخالفت نپیمود و در سنه ٩١١
خاقان منصور بعزم رزم ابو الفتح محمد خان شیبانی که بر ممالک ما وراء النهر استیلا یافته بود از دار السلطنه هراة نهضت نمود و بعد از وصول بمنزل
بابا الهی بتقدیر الهی مرض موت عارض ذات آن مهر سپهر شاهی گشته در آخر روز یازدهم ذی حجه سنه مذکوره بریاض جنان انتقال نمود و آنحضرت نزدیک
بهفتاد و یک سال در دار ملال اقامت داشت و برسبیل استقلال در خراسان و طخارستان و قندهار و سیستان و مازندران سی و هشت سال رایت دولت
و اقبال برافراشت خواجه عبد الله اخطب و خواجه شمس الدین محمد مروارید و خواجه علاء الدین علی الصاینی و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره و برادرش
خواجه غیاث الدین منصور و خواجه معز الدین حسین و خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی و خواجه عماد الاسلام و خواجه فضل الدین محمد کرمانی
و برادرش خواجه امین الدین محمود و خواجه علاء الدین علی میکال و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه نعمة الله سرخ و سید زین العابدین و خواجه جلال الدین

جلال الدین قاسم محمودی در سلک وزرای خاقان مظفر لوا منتظم بودند و سید نظام الدین حمزه اندخودی الملکی و مولانا قطب الدین محمد الخوافی و خواجه کمال الدین
حسین کرمکی و سید شمس الدین محمد اندجانی و خواجه غیاث الدین پادشاه کیلانی و خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید و قاضی برهان الدین محمد مروزی و
میرک جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمد امین و سید غیاث الدین محمد مشهدی و مولانا غیاث الدین جمشید جلابی و خواجه شهاب الدین اسحق خوافی
و امیر کمال الدین حسین طبسی و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی بنوبت بدرجه منصب صدارت آنحضرت صعود نمودند و چون مجملی از سیر ستوده خاقان
منصور سمت تحریر یافت خامه سخن گذار عنان بیان بصوب تفصیل کلیات وقایع امور آنحضرت تافت و من الله الاعانة و التوفیق **گفتار در بیان شمه**
از علو نسب خاقان منصور سلطان حسین میرزا و ذکر ولادت با سعادت آن پادشاه عالیجاه مظفر لوا از کریم
نعمائه جهانی آلاء ایزد عز و علا بعضی از سلاطین عظام را بدان اختصاص بخشیده بعنایت علیا انتساب است که مستلزم مکارم اخلاق و مستوجب محاسن آداب است مبنا
علی هذا در تمامی ملل و ادیان اعیان عجم و عرب محافظت صحت نسب می نموده اند و بتعظیم شان و تسنیم مکان آبا و اجداد مفاخرت و مباهات می نموده اند و بی شایبه
اشتباه خاقان منصور هم از جانب پدر و هم از طرف مادر خلاصه دودمان صاحبقران بود و نقاوه خاندان خواقین کشورستان زیرا که والد فرخنده
آثار پسندیده اطوار آنحضرت و کامکار سلطان غیاث الدین منصور بن میرزا بایقرا بن عمر شیخ بن امیر تیمور کورکان است و والده سلطان غیاث الدین
منصور فیروزه سلطان بیگم بود و پدر قتلق سلطان بیگم امیرزاده اسکندر بود از قوم ایلچیکدای که نسبش بواسطه چنگیز خان میرسد و مادر قتلق سلطان بیگم بی بی
فاطمه بود بنت امیر محمود بن جنغل بن سودون بن بابت کیلکای بن توقمه خان و والده بی بی فاطمه قتلق خانم بود بنت ایشتمور خان که از اولاد چنگیز
خان است و مادر قتلق خانم نگینه خاتون بود که او را بی بی توختی میگفتند و بی بی توختی دختر قدوة السالکین شیخ شمس الدین محمد مسکین است و آن جناب
ولد شیخ عبدالواحد و شیخ عبدالواحد پسر خواجه عبدالهادیست و آنجناب خلف صدق مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری و مادر نیک
اختر خاقان منصور فیروزه بیگم است بنت امیرزاده سلطان حسین بن امیر محمد بیک بن امیر موسی که از قوم تایجوت بود و امیرزاده سلطان حسین پسر
مهد علیا آکه بیگم است بنت امیر تیمور کورکان و مادر بانوی عظمی فیروزه بیگم قتلق سلطان بیگم بود بنت میرزا میرانشاه و مادر قتلق سلطان بیگم اوروق
سلطان بود بنت سیورغتمش خان بن دانشمندچه خان بن قیدو خان بن نور خان بن اوکدای قاآن ع کس را نبود چنین نسب در عالم و ولادت
با سعادت خاقان منصور در ماه محرم الحرام سنه اثنین و اربعین و ثمانمائه در میان شرق و شمال دار السلطنه هرات نزدیک بسر پل توکلی در سرائی
که بدولتخانه اشتهار دارد اتفاق افتاد و شعشعه آفتاب طلعت دولت همایون و انوار کوکب طالع روز افزونش تمامی ربع مسکون را صفت اضائت
و نضارت داد و ماه منیر چون پرتو جمال جهان آرایش را دید دیگر از خورشید اقتباس نور نکرد و مشتری صافی ضمیر از فروغ ناصیه بهجت افزایش بهره ور
گردیده سرمایه سعادت جاوید بدست آورد هنوز آن غنچه گلزار کامکاری از نسیم صباحی تمام شکفته بود که شمایم فرمانفرمائی از احوال و اقوالش بمشام
جان میرسید و هنوز آن نهال جویبار نامداری از لوامع انوار نشو و نما سر نکشیده بود که دلایل آثار جلادت بخش کشورکشائی از حرکات و سکناتش
ظاهر میگردید نظم همان دم که گل بر فروزد بباغ شود بوی او عطربخش دماغ همان دم که بنماید از شرق مهر کند غرب را روشن از نور چهر و خاقان
منصور در ایام رضاع و اوان طفولیت در مهد رعایت و حجر تربیت والدین خویش اوقات خجسته ساعات میگذرانید و هرچند بزرگتر میشد
امارت جاه و جلال و امارات سعادت و اقبال از صادرات افعال و واردات اقوالش ظاهرتر میگردید و هرکس از اهل کیاست بدیده فراست
در جبین آن آفتاب طلعت مینگریست میدانست که عنقریب بر اوج کمال ترقی خواهد نمود و هرکس از اصحاب درایت بنور هدایت اخلاق حمیده و
اطوار پسندیده اش را مشاهده مینمود بخاطر میگذرانید که علی اسرع الحال بمفاتیح اقبال ابواب امانی و آمال بر روی روزگارش خواهد گشود بیت
آنرا که نشان ضرب اعلاست بر چهره او چو نور پیداست **گفتار در بیان بعضی از حالات خاقان منصور در عنفوان اوان**
جوانی و مشرف شدن آنحضرت بمصاحبت میرزا بابر در حین نشاط و کامرانی چون مدت هفت سال از سن شریف خاقان
منصور ستوده خصال درگذشت در سنه ۸۴۹ سلطان غیاث الدین منصور متوجه جوار رحمت ملک غفور گشت و آن دریتیم صدف شرف بعد
دیگر مقیم دولتخانه خویش بوده در وقتی که مانند ماه تمام چهارده منزل از منازل سن کامرانی طی نموده از زبان حال هاتف اقبال مضمون این مقال استماع فرمود

نظم ای چارده ساله قرة العین بالغ نظر علوم کونین فارغ منشین نه وقت بازیست وقت هنر است و کارسازیست با والدهٔ ماجدهٔ
خویش طریق مشورت مسلوک داشت و بخدمت میرزا ابوالقاسم بابر شتافته نقش مصاحبت آنجناب بر لوح ضمیر نگاشت و میرزا ابوالقاسم آنحضرت را
منظور نظر اشفاق و مکرمت گردانید و مواجب مناسب تعیین فرموده هر روز لطفی مجدد و تفقدی ممهد بظهور میرسانید تا در شهور سنه ۸۵۵ که میرزا ابوالقاسم
بابر بهادر در ظاهر سمرقند با میرزا سلطان ابوسعید مصالحه فرمود خاقان منصور بملاحظه قرب قرابت بملازمت میرزا سلطان ابوسعید میل فرموده از
میرزا ابوالقاسم بابر جدا شده بسمرقند شتافت و روزی چند پرتو انوار عاطفت سلطان سعید بر وجنات احوالش تافت مقارن آنحال میرزا سلطان
اویس بن میرزا محمد بن بایقرا خروج کرده رایت مخالفت برافراخت و میرزا سلطان ابوسعید بر سایر شاهزادگان بی اعتماد گشته خاقان منصور را با تنی
کس از قرابتان در قلعه سمرقند مقید و محبوس ساخت و ندانست که یوسف طلعتی را که عزیز مصر سلطنت میباید شد از کید اخوان و قید زندان مضرت
و زیان نرسد و سلیمان حشمتی را که بر تخت رب هب لی ملکا فرمان فرما باید بود از مکر دیو سیرتان و مکر بد اندیشان متأثر نگردد بیت نافهٔ مشکین اگر
بند کنی در صد حصار سوی جهان پرواز جوید طیب جان افزای او القصه چون این خبر محنت اثر در دار السلطنه هرات بعرض مهد علیا فیروزه بیگم
رسید مصحوب قافلهٔ غم و اندوه و همراه حریف ناله و آه متوجه سمرقند گردید و بعد از وصول بمقصد از سلطان سعید التماس مخلص ولد ارشد کرده ملتمسش
افتاد و آن آفتاب عالمتاب از عقدهٔ کسوف بیرون آمده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف داد بیت منت خدای را که همایون آفتاب
از عقدهٔ کسوف برون آمد آفتاب و خاقان منصور و الاحباب در غایت سرعت و شتاب قطع منازل و مراحل کرده نوبت دیگر بخدمت
میرزا ابوالقاسم بابر استسعاد یافت و تا آخر ایام حیات آن فارس مضمار تفاخر در خدمتش بسر برد از آنجا بمرو شاهجهان شتافت میرزا معز الدین
سنجر بدیدهٔ بصیرت فر دولت و اقبال از ناصیهٔ حال آن خاقان ستوده خصال مشاهده فرموده قدوم شریفش را مغتنم شمرد و نهایت اشفاق و عطوفت
ظاهر ساخته صبیهٔ صلبیهٔ خویش را که پرده نشین حجلهٔ عفت بود و بیگه سلطان بیگم نام داشت بحبالهٔ نکاحش در آورد و چند روز لوازم جشن و سور و
مراسم لهو و سرور مرعی بوده بساط نشاط و مجلس عیش و انبساط مبسوط و ممهد گشت و ساقیان سیمین ساق بار و بهار چون آفتاب جامهای شراب
ناب در گردش آورده صیت آن وصلت همایون از منزل ناهید و عشرتگاه خورشید درگذشت از فروغ چهرهٔ ساقی بزم طرب گلزاری بود
پر آب و تاب و از تاب شراب ناب رخسارهٔ خوبان لاله زاری می نمود نغمات سیراب مغنیان زهره وش نغمات دلکش و نواهای روح افزا بر آن
چنگ پشت را بقانون جوانان چنگ زلف بر رقص در آوردند و سازندگان دلنواز و نوازندگان پر ویساز بمضراب نشاط در انبساط هر دم با یکدیگر
و بکرو نوای عیش گره دلهای مجلسیان را باز و تا غنچ محبت مقید کردند نظم خوبی ساز و خوبی آواز سیم بر دهر یکی بتنها دل چون شود جمع هر دو در
یکجا کار صاحبدلان شود مشکل و در روزیکه طوی بزرگ بوقوع انجامید میرزا سلطان سنجر قضا را اعیان امرا و نوئینان را خلع فاخره پوشانید
و میان خاقان منصور و آن عصمت افزای پری چهره عقد الفت و مؤانست انتظام یافته باندک زمانی از رشحات سحاب مهربانی خاقانی صدف گوهر
بلقیس ثانی بیده دانه بستن گشت و چون آن گوهر شب افروز از کتم عدم قدم بعالم ظهور نهاد بسلطان بدیع الزمان میرزا موسوم شده نوای فرح و
نشاط از ایوان کیوان درگذشت و چند گاهی میرزا معز الدین سنجر و خاقان فریدون فر با یکدیگر در مقام پدر و فرزندی بسر برده بالاخره بین الجانبین
صورت مخالفت روی نمود چنانچه خامهٔ مشکین عمامه بشرح آن زبان خواهد گشود

ذکر آغاز جهانگیری خاقان منصور عالی گهر و اظهار مخالفت با میرزا معز الدین سنجر

چون عنایت وهاب بی منت عز شأنه مقتضی آن بود که خاقان منصور را بی منت غیر اندوی باستقلال بر تخت سلطنت
نشانند و تاج خلافت را بفرق فرقد سای او سرافراز گردانند در اثنائیکه در مرو شاهجهان اقامت داشت امری بوقوع پیوست که در مخالفت
میرزا سنجر بیچاره شده بر زین ملک ستانی نشست صورت حال آنکه در شعبان سنه ۸۶۱ که میرزا شاه محمود بن میرزا بابر از دست برد سپاه میرزا ابراهیم
بن میرزا علاء الدوله انهزام یافت میرزا سنجر خاقان منصور را در مرو به نیابت خویش تعیین نموده عنان عزیمت بطرف مشهد تافت و در غیبت میرزا سنجر
میان خاقان فریدون فر و ایغر حسین ملالت کراهه برکشید کان دولت سنجری بود غبار نقار ارتفاع یافته حسن قصد حبس آنحضرت نمود و منهی خیال باطل آن جماعت
را بعرض رسانیده خاقان منصور با پنج سوار جلادت آثار از شهر بیرون خرامیده متعاقب نهضت موکب گردون مراتب جان علی بیاول جمعیت

مبدء دولت

و اقبال

جنگ معز الدین سنه ۸۶۲

سیاوش با شصت سوار از مردمان جرّار بدان حضرت ملحق گردید خاقان عالی گهر بدیدن پسر فتح و ظفر امیدوار گشته عنان نگران بصوب شهر انعطاف داد و ولی
دوغلغه بمرو درآمد و امیر حسن را مقید ساخته پای رفعت و کامرانی بر مسند جهانبانی نهاد. بیت: زهی مقدم شاه جوان بخت برتبت بر گذشت از آسمان تخت
و روز دیگر جمعی از ملازمان میرزا سنجر مثل محمد بیک شیرازی و شیخ ذوالنون عراقی و امرا ایل اوغلی باهم اتفاق نموده در وقتی که خاقان منصور جهت جانوران
از شهر بیرون رفته بود یکبار شمشیر غدر از نیام انتقام کشیدند و بولدای شیخ بهادر و شیرعلی و بعضی دیگر از خاقان عالی مکان را در سر دیوان شربت شهادت
چشانیدند و علم بغی و طغیان برافراخته بهواداری میرزا سنجر دروازه‌ها را مضبوط ساختند و در مقام استحکام برج و باره شده صدای عصیان بر
طاق فیروزه فام آسمان انداختند ولی برادر جان علی بحیله که دانست از شهر بگریخت و خود را بملازمت خاقان منصور رسانیده آنچه دیده بود عرض
داشت همان لحظه آن زیبنده تاج و سریر مانند خورشید جهانگیر که از برای دفع حشر ظلام بر معارج بروج عروج نماید متوجه دفع مخالفان گشته با شصت
نفر از بهادران برجی که بطرف کاجکانست برآمد و مردمی را که در آن طرف فصیل بودند زخم پیکان دیده دوز منهزم ساخت بنابران در شهر غبار
فتنه و آشوب ارتفاع یافته خواص و عوام کمر مخالفت خاقان آفتاب احتشام بر میان بستند جمعی از ملازمان رکاب نصرت انتساب که در پایان
آن برج ایستاده بودند چون هجوم مرویان را دانستند خاک بیوفائی بر فرق دولت خود بیخته روی بصوب فرار آوردند لاجرم در وقتی که خسرو
ثوابت و سیار از اعالی برج نصف النهار میل سقوط نمود خاقان منصور از آن برج پایان آمده بطرف بند سلطان توجه فرمود و بعد از وصول بدان
منزل حسن چرکس و مردم ایرانجی ارتاق بملازمت مبادرت نموده قریب دویست سوار در ظل رایت مجتمع گشتند و مقارن آن حال میرزا سنجر مستقر عز خویش
رسیده جمعی کثیر از امرا و لشکریان را از عقب موکب همایون ارسال داشت و میان مرو و تلختان نیران قتال اشتعال یافته نخست خاقان منصور بضرب تیغ
و سنان بر مرویان غالب گشت اما عاقبت الامر اعدا بهیأت اجتماعی بر قلب سپاه حمله کرده جان علی سیاوش را بدرجه شهادت رسانیدند
و سایر ملازمان رکاب نصرت انتساب شکسته گشته میدان کارزار بمخالفان کینه گذار بگذاشتند چنانچه با خاقان کامگار زیاده از بیست و پنج
کس نماند مع ذلک آن هژبر بیشه مردانگی بدستور آثار شجاعت و فرزانگی ظاهر ساخت و تیغ خون آشام از نیام انتقام آخته هر لحظه بر صف مخالفان
می‌تاخت و چون لشکر سلطان سنجر بسیار بود محمد جهان و قتل احمد از مصاحبت عین الملک اندیشیده بدست اخلاص عنان توسن همایون را گرفتند
و بمبالغه تمام آنحضرت را از معرکه بیرون بردند و مخالفان بعد از آنکه چند فرسنگ موکب عالی را تعاقب نمودند خائب و خاسر بازگشتند
و خاقان باستحقاق بجانب مروچاق شتافته پانزده روز در میان آنجماعه و برگشایش رحل اقامت انداخت آنگاه از آن منزل کوچ فرموده موضع اخته
آخوند را از انعطاف سم سمند جهان پیما مشکبیز ساخت و چون در آن وقت میرزا سلطان ابوسعید در قبة الاسلام بلخ اقامت داشت و از آخته آخور
امیر سلطان برلاس با فوجی از خدام آستان آسمان اساس بدان جانب گریخت بنابران توقف مناسب ننمود و خاقان منصور آنآخته آخور پای مبارک
در حلقه رکاب سعادت انتساب درآورده بمنزل بابا قنبر شتافت و از آنجا بجانب ماخان توجه فرموده چند ماه هر چند روز در بیابانی بسر برد
و بر شدت آلام ایام ما عز جام مصابرت نموده بامید عنایت الهی نقش غم از لوح خاطر می‌سترد و در آن اوقات چند نوبت میرزا سنجر بر سبیل
استعجال لشکر بر سر آنحضرت فرستاد اما کاری از پیش نتوانست برد و مطلقا او را صورت استیلا بر خاقان مظفر لوا دست نداد و آنحضرت در فصل
شتا در بیابانی که در میان خیوق و مرو است اوقات میگذرانید و پای در دامان شکیبائی پیچیده انتظار لطیفه غیبی میکشید

گفتار در بیان توجه خاقان دشمن شکن بجانب طرثن و ظفر یافتن بر امیر بابا حسن

چون سلطان بدیع آئین ربیع که بواسطه هجوم سپاه شتا
مدتها در نهانخانه اختفا ناپیدا بود بخت کاه ظهور خرامید و خسرو ثوابت و سیار از منزل کربت غربت در حرکت آمده بر فراز مسند شرف
خویش رحل نزول همایون گردانید خاقان منصور با بیست و دو نفر از ملازمان که اکثر پیاده بودند از یورت قشلاق بجانب کوکت گنبد مرو
نهضت فرمود و از آنجا خواجه بردی سیاوش را با چهار نفر دیگر جهت طلب اسب بپایاب آب روان فرمود و ایشان از آنجا دویست سر اسب رانده بنظر
آن شهسوار کامکاری آوردند و آنحضرت اسپان را بر خدام قسمت کرده بطرف طرثن روان شدند و بعد از وصول بدان موضع امیر خواجه میش
که با فوجی از لشکریان سلطان سنجر گریخته بودند بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور آنجماعت را منظور نظر عاطفت گردانیده لوای

خواص (نسخه)
نصر شعار (نسخه)
سپاهی (نسخه)
میدان (نسخه)

جهان کشا بصوب بسا برافراخت ودر اثنا راه مصرو میرشاه ترکمان که داخل نوکران میرزا علاء الدوله بودند در سلک سایر ملازمان موکب
نصرت نشان منتظم شده عنایت والتفات یافتند وچون منزل یحیی کولی محل نزول آن شیر بیشه پردلی گشت خبر رسید که امیر باباحسن بواسطه هجوم سپاه میرزا
جهانشاه ترکمان از جرجان گریخته وازطرف ابیورد درعقب موکب همایون می آید خاقان منصور بعد از شنیدن این خبر باسعید تغر مرد دلاور که در ظل علم ظفر
پیکر جمع آمده بودند عنان یکران بجانب جرجان انعطاف داد وصباحی که پادشاه روز بر سپاه شب تاختن آورده ولشکر انجم را مغلوب ومنهزم
گردانید در منزل انبو با امیر باباحسن رسید وآن پهلوان صف شکن بزور بازوی خود مغرور شده مرکب شقاوت در میدان ضلالت راند وصف قتال
آراسته آغاز کارزار نمود وخاقان منصور ابطال رجال را بعنایات موفور امیدوار ساخته وحسام بهرام انتقام از نیام شجاعت آخته بر صف اعدا تاخت
وبنوک شمشیر خونریز وسر سنان فتنه انگیز جمعی از لشکر امیر باباحسن را مجروح وبی روح گردانیده برخاک ادبار انداخت وبیک حمله دلیران نیران
حرب افروخته گشت وبه تیر دلدوز شجاعان باصره سلامت بردوخته شد گوهر شمشیر آبدار از عکس خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت وپیکان تیر
آتشبار از سوز دل سرکشتگان گونه لعل بدخشانی پذیرفت بیت لمعان تیغ وخنجر چنان بر فروخت که در چشمه چشم ماهی بسوخت عاقبت از تاب حمله
خاقان رستم توان سپاه جرجان طریقه ستیز گذاشته روی بطریق گریز نهادند وملازمان موکب نصرت نشان باباحسن را گرفته شعله حیاتش بآب تیغ
آتش فشان انطفا دادند وطایفه از بهادران که ملازم او بودند التجا بدرگاه عالمپناه آورده بلطف پادشاهانه شفیع جرایم خود کردند واز دست
عواطف بیدریغ خسروانه خلعت عفو پوشیده روی بخدمت آوردند واین فتح که مقدمه فتوحات خاقان خجسته صفات بود در رجب سنه اثنی و
ستین وثمانمائه روی نمود وآنحضرت از انبو بولایت بسا رفته ومال یکساله آن ولایت را گرفته بر امرا وسپاهیان قسمت فرمود والتوفیق من الله الملک المعبود

ذکر توجه خاقان منصور بدار الفتح استراباد ومفتوح شدن آن مملکت بعنایت آفریننده بلاد وعباد

در آن ایام که ولایت
بسا وابیورد مضرب خیام عساکر نصرت انجام بود شاه غریب وعبدالله قمرالدین وعبدالرحمن ارغون از سلطان سنجر روی گردان شده بموکب
همایون پیوستند وخاقان منصور ملاحظه حقوق پدری وفرزندی کرده محمود ترکستانی را که بالجی قراق مشهور است جهت تاکید قواعد موافقت واتحاد بمرو فرستاد
میرزا سنجر بی تامل محمود را حبس نمود وحسن شیخ تیمور وشیخ ذوالنون را بالشکری بجانب بسا وابیورد روان فرمود از استماع این خبر آتش غضب خاقان مشتعل شده
خواست که جهت تفریق آن جمع پریشان عنان عزیمت انعطاف دهد اما در اثنا قرب هزار سوار از قوم جاییرو سایر سپاهیان حدود جرجان
باستان سلطنت آشیان رسیده عروس مملکت استراباد را در نظر آنحضرت جلوه دادند وبزبان اخلاص ودولتخواهی معروض داشتند که چون حسین سعد
لو که بر اکثر عظما امراء ترکمان سمت تفوق ورجحان دارد حالا در خطه جرجان لوای حکومت برافراشته غیری را بچشم در نمی آرد اگر درین ایام توجه خاطر همایون
مغلوب گردد سایر ترکمه را در خراسان مجال اقامت نماند وکل آن ممالک موروث از خار طغیان مخالفان پیراسته گشته هر کس از امرا والوس جغتای در هر
جا باشد درگاه عالمپناه را ملاذ ومرجع خویش داند نقد این سخن بر محک ضمیر خاقان جهانگیر تمام عیار نمود واز بسا بجانب استراباد نهضت فرمود
مقارن وصول بجیرو عضد محمد خدایداد که سابقا در سلک امراء میرزا بابر انتظام داشت با جمعی کثیر بموکب همایون ملحق گشت وبعنایت عنایت
پادشاهانه سرافراز شده رایت افتخار ومباهاتش از فرق فرقدین در گذشت ودر روز بروز از مردم دلو قمش وسیاه پوش سپاهیان پرجوش وخروش
بملازمت می رسیدند وشرایط نیاز ونثار بتقدیم رسانیده غبار موکب ظفر شعار سرمه دیده بخت بیدار می گردانیدند از آنجانب حسین سعدلو چون از توجه
خاقان منصور خبر یافت از استراباد بیرون آمده سلطان میدان را معسکر ساخت ودر صباح دوشنبه ازعشر اول ذیحجه سنه ۸۶۳ خاقان منصور مانند سلطان
انجم در میدان آسمان بنواحی سلطان میدان علم اقتدار برافراخت آنگاه از جانبین بتعبیه لشکر وپوشیدن جوشن ومغفر قیام نمودند وبتمهید مقدمات
مقابله ومقاتله کرده ابواب قتال وجدال بر روی ابطال رجال گشودند نخست فوجی از سپاه حسین سعدلو بانگیختن غبار جنگ وشین پرداخته ازنور
گذشتند ونزدیک بقلب لشکر نصرت اثر رسیده مستعد استعمال آلت پیکار گشتند خاقان منصور بنفس نفیس پیش رانده از سرچشمه تیغ آبدار یکی از شجعان سپاه
ایشان را شربت هلاکت چشانید ودیگری را خود درا پیش انداخته او نیز از همان قدح جرعه ناخوشگوار در کشید بعد از آن بهادران طرفین دست تهور از آستین
جلادت بیرون آورده بر یکدیگر تاختند وادیم زمین را از خون کشتگان بسان کان لعل بدخشان گلگون ساختند نظم بر آمد خروشیدن گیرودار

مغفور نسخه

شاید که نسخه ۳

در آمده برگ نهال از آن روزگار ز خون یلان خاک آغشته شد تو گفتی زمین ارغوان کشته شد حسین سعدلو و سپاه ترکمان چون دست برد خاقان منصور و دلیران
موکب ظفرنشان مشاهده کردند بیکبار پشت بر معرکه گردانیده روی بوادی فرار آوردند و سپاه نصرت پناه ایشان را تعاقب نموده بسیاری از ترکمان
بتیغ سیه ریغ گذرانیدند و حسین سعدلو و جمعی از سواران را اسیر کرده حسب الحکم بقتل رسانیدند و خاقان منصور بر تیسیر این فتح نامدار لوازم حمد حضرت پروردگار عظیم
سلطانه بجای آورده جمعی را که در آن معرکه بچوگان جلادت گوی مسابقت ربوده بودند باصناف الطاف نوازش نمود و عورات مستورات ترکمه را از پایمال
دستخط لشکریان ایمن گردانیده برفتن وطن مألوف اجازت فرمود نظم چو از غایت لطف پروردگار خدیو جهانگیر جم اقتدار برافراخت اعلام فتح و ظفر
نماند از سپاه مخالف اثر بر اطفال و نسوان خیل عدو بجمعی که بودند بی راه رو ز محض عدالت ترحم نمود طریق سلامت بر ایشان گشود لوای شریعت
روی بر فراشت سپه را ز اضرارشان باز داشت بلطف حسینی و خلق حسن فرستادشان زود سوی وطن **گفتار در بیان جلوس خاقان منصور**
بر سریر سلطنت جرجان و ذکر بعضی از وقایع و حوادث که بظهور آمد بعد از آن چون آفتاب عنایت بی غایت الهی از مطلع
آمال آن زیبنده سریر پادشاهی طلوع نمود و در منزل سلطان میدان ماهچه رایت نصرت نشان آن مظهر عدل و احسان بر اوج فتح و ظفر چهره گشود گلزار
مملکت جرجان از خار جور و طغیان سپاه ترکمان پیراسته گشت و سپهر ستمکار از سر ایذا و اضرار متوطنان آن دیار درگذشت خاقان منصور بمیمنان دولت
و اقبال گلستان استراباد را بیمن مقدم شریف عشرت افزای گلستان ارم ساخت و قدم بر مسند سلطنت و جهانبانی نهاده سادات و قضات و اعیان
و اشراف را بمواید انعام و اکرام بنواخت و برکات سحاب محاسن شیم نوازش بر سر ایشان فرو نشاند و بلمعات آفتاب عدل و کرم متوطنان آن ولایت را از
ظلمات ظلم باز رهانید چنانچه عنایتش رعایای بیچاره را از آسیب خدنگ جواذب حوادث که روزگار بر کمان ترکمان نهاده بود نجات داد
و ظلال عاطفتش مظلومان آواره را از تاب آفتاب بیداد خلاص ساخته ابواب رحمت بر روی ایشان برگشاد بیت گشاد حشمت او دست عدل بر
عالم کشید سیاست او پای ظلم در زنجیر و چون این جلوس همایون در مبادی عشر اول ذی الحجه که مبشر بعید و میمنت مآثر عید بود روی نمود محمد خدایداد و سایر
امرا و الاتراک بعرض خاقان بادین و داد رسانیدند که انسب چنان مینماید که خطبه عید بنام سلطان سعید مزین گردد تا مابین الجانبین طریقه پسندیده
موافقت و اتحاد بظهور پیوندد آنحضرت این سخن را بسمع رضا شنوده فرمود که خطبه بنام فرخنده فرجام آنحضرت خواندند و روی زر از نقش القاب سلطان
انتساب بسکه قبول رسانیدند بیت خورشید در زمانش میخواست عین باشد تا سکه جبینش سلطان حسین باشد مقارن آنحال قتلق درویش ایلچی
از نزد سلطان سعید بپایه سریر سلطنت مصیر رسید و مکتوبی مشتمل بر اظهار محبت و وداد و ارتباط قواعد مودت و اتحاد بعرض رسانید و ایضا
معروض داشت که سلطان سعید فرموده که آن برادر باید که در دفع اعلام شوکت سپاه ترکمان و دفع اعدا مملکت این دودمان لوازم سعی و اهتمام بجای
آورده در سلوک انهدام طریق مخالفت و معاضدت اینجانب خود را معاف و معذور ندارد مقرر آنکه هر ولایت که از تصرف آنجماعت استخلاص نماید
بر ملازمان آنحضرت مسلم بود و بهیچکس ابواب تعرض نگشاید خاقان منصور قتلق درویش را بانعام موفور نوازش نموده رخصت انصراف ارزانی فرمود و جهة سلطان
سعید تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه فرستاد اما چون سلطان سعید رایت استقلال در ممالک خراسان برافراخت و خاطر عاطر از امر میرزا جهانشاه
ترکمان و سایر معاندان فارغ ساخت محمد شتاق را بجانب سپاه و جمعی که بتصرف محمد قوچین از بندگان خاقان نصرت قرین بود ارسال نمود و محمد
قوچین بقهر دولت قاهره بر محمد شتاق غالب آمده او را مقید و ماسور نزد خاقان منصور فرستاد و آنحضرت بمقتضای کرم جبلی محمد شتاق را بانعام
و خلعت نوازش کرده مصحوب امیر سید کوکلتاش نزد سلطان سعید روانه فرمود و پیغام داد که با وجود آنکه محمد شتاق ملاحظه عهد و میثاق ننموده بولایتی
که بضرب شمشیر از مخالفان بتیغ ستانده بودیم در آمد او را مشمول لطف و عنایت نموده بسدره منزلت روانه داشتیم و مشرب مسرت بخش مودت
و مصادقت را مکدر نگذاشتیم و چون محمد شتاق و امیر سید بدار السلطنه هرات رسیدند سلطان سعید اصلا برعایت جانب خاقان منصور نپرداخت
و امیر سید را گرفته مقید و محبوس ساخت و از آن زمان بار میان خاقان منصور و سلطان سعید نهال عداوت از زمین مخالفت بر دمیده و بمرور
بآب یاری باغبان تقدیر نشو و نمای یافت تا ثمره آن در فضای روزگار بتعاقب لیل و نهار ظاهر گردید **ذکر طلوع آفتاب دولت**
سلطان سعید از افق دار الفتح استراباد و محروم شدن اهالی آن مملکت از سایه مرحمت خاقان منصور عالی نژاد در اوایل شهور

اربع وستین وثمانمائه بمسامع همایون خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسید که بعضی از حشام عرب که در حدود دیار وجمند اقامت دارند همواره متعرض
مسلمانان آن ولایت شده سنت ناپسندیده دزدی و ره زنی و طریق بی راهی بجای می آورند بنابران عبدالعلی ترخان را با فوجی از سپاه نصرت نشان بتادیب آن
جماعت مامور ساخت و عبدالعلی بعد از سرانجام مهام اعراب تا نواحی نیشابور و سبزوار تاخته اعلام اقتدار برافراخت چون این خبر بعرض سلطان سعید
رسید امیر علی فارسی برلاس و حسن شیخ تیمور و امیر نور سعید و امیر سید مزید را بدانجانب روانه گردانید و عبدالعلی ترخان از توجه امرا خراسان وقوف
یافته باسترآباد مراجعت نمود و چونکه متعرض مملکت سلطان سعید گشته بود خاقان منصور بر وی غضب فرمود و امرا سلطان سعید بعد از وصول
بالنگ رادکان عرضه داشتی بهراة ارسال داشتند مضمون آنکه عبدالعلی ترخان بمجرد استماع توجه خبر شد کالی عنان بجانب استرآباد انعطاف
داده بمیرزا سلطان حسین پیوست و آنحضرت در غایت حشمت و عظمت در آن مملکت بر مسند اقبال تمکن دارد و لوای استقلال افراشته غیر را بسرداری
سهم پایه نمی شمارد و سلطان سعید پس از وقوف بر مضمون آن عریضه یورش جرجان را پیش نهاد همت ساخت و با تمامی سپاه خراسان در روز چهارشنبه
چهارم جمادی الاولی بدانجانب عنان توجه برافراخت اما خاقان منصور چون خبر وصول امرا سلطان سعید بالنگ رادکان استماع نمود با فوجی از بهادران
خنجرگذار بر سر ایشان ایلغار فرمود و بعد از آنکه نزدیک بمخالفان رسید شنید که سلطان سعید با لشکر بسیار متعاقب میرسد بنابران رعایت حزم کرده
باسترآباد بازگشت بخیال آنکه تهیهٔ اسباب کارزار نموده دیهار را مضبوط سازد و از سر تمکن و وقار بمدافعت و محاربت خصم پردازد در آن اثنا احمد و بابا
یا قوت با قوم جلایر پشت بر دولت کرده از موکب همایون روی گردان شدند و از آن ممر فتوری تمام بحال عساکر ظفر انجام راه یافت و قصوری در قوام
ثبات جنود نصرت ورود پیدا گشت لاجرم خاقان منصور صلاح مقابله و مقاتله ندیده مملکت استرآباد باز گذاشت و رایات آفتاب اشراق
بصوب الوبجه و خطهٔ آواق برافراشت اهالی جرجان که از شحات سحاب موهبت خاقان دادگستر محروم ماندند سیل سرشک از دیدهٔ خون افشان
روان ساختند و از سبزه زاران آن دیار بی سرو قامت پادشاه کامکار خاصیت زهر گیاه ظاهر گشته اشجار متحیروار سر بهوا برافراختند و در آن شب
بموافقت بازماندگان جرجان اشکباران از دیدهٔ غمام روان گردید و چشم نظاره مانند مردم آن ولایت سیل سرشک از فوارهٔ سحاب باران
گردانید و تا مدت سه شبانه روز حال برین منوال جاری بود و در آن ایام اصلا آفتاب جهانتاب جمال ننمود بنابران لشکر سلطان سعید را میسر نشد
که موکب آنحضرت را تعاقب نمایند و ابواب تعرض بر روی لشکریانی که متعاقب رکاب ظفر مآب متوجه بودند بگشایند و خاقان منصور چون بسرعت
رعد طی مسافت فرمود و با پانصد کس بکنار آب آمویه رسیده بکشتی و دوبه عبور نمود و سلطان سعید بعد از آنکه خبر نهضت آنحضرت شنود همعنان نصرت
و اقبال باسترآباد شتافت و ایالت آن مملکت را بسلطان محمود میرزا تفویض فرمود و عنان مراجعت بصوب خراسان تافت

ذکر شمه از موافقت و مخالفت خاقان منصور با پیر بداق و مصطفی خان و بیان نهضت رایت نصرت نشان کرت ثانی بجانب مملکت جرجان

چون خسرو منصور مظفر ابوالغازی سلطان حسین میرزا کنار آب آمویه را از فر نزول موکب ظفر عطیه غیرت افزای گلستان ارم
ساخت مردم میرشاد و سلطان علی که در آن نواحی ساکن بودند از قدوم همایون شادمان و خرم شده بشرف بساط بوسی حاصل نمودند و در آن
منزل بخاطر خاقان ستوده مآثر گذشت که عبدالرحمن جادو را بشهر وزیر نزد مصطفی خان فرستد و اظهار اتحاد نموده استمداد نماید و مصطفی خان در آن زمان
در سلک خوانین اوزبک انتظام داشت و در بعضی از بلاد خوارزم رایت ایالت برمی افراشت القصه قبل از آنکه عبدالرحمن جادو روی بردوی
مصطفی خان آورد ناگاه قراولان سپاه نصرت نشان رسیدند و خبر رسیدن یاغی رسانیدند و هیچ کس از آن جماعت اگر چه بپایه سریر سلطنت مصیر
آوردند چون پس از تحقیق بر ضمیر آنحضرت بوضوح پیوست که پیر بداق سلطان برادر مصطفی خان که در آن نواحی منزل گزیده بنابران خاقان منصور
آن مردم را گذاشته به پیر بداق سلطان کلمات محبت آمیز پیغام داد و سخن صلح در میان آمده عقد اتحاد انعقاد یافت در خلال آن احوال پیر
بداق سلطان را داعیهٔ وصلت با خاقان بلند منزلت در خاطر گذشت و خواست که بنیاد مظاهرت را بقواعد مصاهرت مستحکم گرداند و گوهر
برج پادشاهی را که همشیرهٔ آن مظهر لطف رحمت الهی بود در حبالهٔ نکاح خویش رساند و چون قبل از این مصطفی خان قاصدی باسترآباد فرستاده از خاقان
والانژاد این التماس کرده بود آنحضرت جواب داده که اگر مشیت حضرت عزت بمشیت این امر تعلق پذیرفته باشد بوقوع خواهد انجامید

پیربداق سلطان را بقبول تقریر نمود و اما بعد از الحاح و مبالغه امرا سر رضا جنبانید و درة التاج سلطنت با گوهر کان خانیت عقد ازدواج یافت و ذروهٔ برج
دولت با کوکب اوج سعادت اقتران نموده زمرهٔ از امرا مصطفی خان که همراه پیربداق سلطان بودند پس از آنکه حال برین منوال دیدند از وی جدا گشته بخدمت
خاقان شتافتند و کیفیت واقعه معروض گردانیدند بنابر آن میانهٔ برادران مواد نزاع و هیجان آمده خاقان منصور به پیربداق سلطان پیوست و از جانبین
مستعد میدان قتال و جدال گشته چندین نوبت صورت ستیز و آویز چهره گشود و آخر الامر مصطفی خان در شهر وزیر که دار الملک بود متحصن شد خاقان منصور باتفاق
پیربداق سلطان آن بلده را محاصره فرمود و مدت چهل و یک روز سپاه دشمن سوز پیرامن شهر وزیر مقام داشتند و هر روز از درون و بیرون ساحت
مخاصمت و محاربت پیموده همت بر افنا و اعدام یکدیگر گماشتند و در آن ایام شصت و پنج نوبت مقاتله اتفاق افتاد و از هر طرف طایفهٔ از
اهل مبالت را انهدام بنا و زندگانی دست داده عاقبت مصطفی خان صواب چنان دانست که رسوم مذموم مخالفت را براندازد و از در مصالحه
درآمده اساس موافقت مرتفع سازد و قاصدان نزد خاقان منصور فرستاده ما فی الضمیر خویش پیغام کرد و آنحضرت ملتمس او را بعز اجابت مقرون گردانیده
شرایط انسانیت بجای آورد و قواعد عهد و پیمان بایمان تاکید پذیرفته مصطفی خان شنقار خاصهٔ خود جهة خاقان منصور روانه فرمود و آنحضرت تونچاق
بهبود نام را که نظیر آن بازگیری در عرصهٔ جهان بجولان در نیامده بود بمصطفی خان ارسال نمود و چون خاطر خطیر پادشاه کشورگیر از محاصرهٔ شهر وزیر فراغت
یافت بنابر مضمون سباق صوفی بصوب آداق شتافت و بعد از آنکه روزی چند در آن منزل انبساط و خرمی بگذرانید در شهور سنه ٨٦١ بمسامع علیه رسید
که سلطان سعید از هراة جهة مخالفت میرزا محمد جوکی لشکر بترکستان کشیده و بمحاصرهٔ قلعه شاه رخیه اشتغال دارد بنابر آن خاقان منصور فرصت غنیمت
شمرده و پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده با گروهی اندک و امید بسیار بجانب استراباد نهضت کرد و میرزا سلطان محمود که از قبل پدر
حاکم آن ولایت بود با جنود نامعدود بمیدان قتال استقبال فرمود و حربی در غایت صعوبت اتفاق افتاده آفتاب فتح و نصرت از مطلع آمال
خاقان منصور طلوع نمود و از امرای سلطان محمود میرزا امیر شیخ حاجی ولد امیر حسن جاندار و امیر الله بردی و بعضی دیگر از سرداران کشته شدند و شاهزاده
عنان بوادی فرار انعطاف داد و خاقان منصور در اواسط ماه شعبان سال مذکور باستراباد درآمده بار دیگر قدم بر مسند سلطنت نهاد و خطهٔ
جرجان از فروغ طلعت آن خورشید اوج کشورستانی غیرت افزای بروج آسمانی گشت و خطبه کرة بعد اخری باسم و لقب همایون مزین شده صیت
این فتح از ذروهٔ منبر نه پایهٔ گردون درگذشت و آنحضرت و الا تبار در متنزهات ولایت استراباد بساط نشاط گسترده روزی چند در غایت
فرح و انبساط اوقات خجسته ساعات بگذرانید و بعد از ضبط آن مملکت را بعهدهٔ امیر عبدالرحمن ارغون بازگذاشته عنان عزیمت بصوب دار السلطنه
هراة منعطف گردانید بیت سعادت همرکاب و بخت همراه طراز رایتش نصر من الله

ذکر محاصرهٔ بلدهٔ فاخرهٔ هراة و ایراد بعضی دیگر از حوادث آن اوقات

صاحب همتی که عرصهٔ هفت اقلیم در نظر همتش حقیرتر از حلقهٔ میم نماید بتجرد تسخیر یک مملکت چگونه قناعت
نماید و عالی همتی که فضای وسعت نمای نه سپهر در دیدهٔ بصیرتش بصورت اعتبار در نیاید جز بارتکاب عظایم امور ابواب دولت و سرور بر روی
روزگار خود چه سان گشاید بنا بر علی هذا چون خاقان منصور مظفر لوا خاطر آفتاب ضیا از ضبط خطهٔ جرجان فارغ ساخت بجانب خراسان نهضت
فرموده کمند همت بر کنگرهٔ تسخیر آن ولایات انداخت و این خبر بمسامع امرای سلطان سعید رسیده امیر سید اصیل ارغون و امیر سید مراد که در حدود نیشابور
و سبزوار بودند عنان بی‌خودی را بدار السلطنه هراة رسانیدند و در شوال سنه مردم بلوکات را بشهر درآورده اسباب حصارداری بالکل
وجهی مرتب گردانیدند امیر بی‌نظیر که داروغهٔ آن بلدهٔ بهشت نظیر بود ضبط دروازهٔ ملک را تعهد نمود و امیر عبدالنصیر دروازهٔ عراق را تکفل فرمود
و دروازهٔ فیروزآباد بحاکم آن بلده امیر احمد حاجی تعلق گرفت و حراست دروازهٔ قبچاق با میر احمد یار سمت انتساب پذیرفت و دروازهٔ خوش
بدامادی امیر سلطان حسین اینکی مقرر گشت و شبها بر فراز برج و باره فریاد و فغان حاضر باش از منزل کوتوال حصار بچرخ درگذشت سید اصیل
ارغون و سید مراد بطریق کومک مقرر بودند و در جمیع اطراف و جوانب شهر شرایط حراست بجای آورده تمامی محافظان دروب و بروج را
بهنگام احتیاج معاونت مینمودند و خاقان منصور نخست بجانب سرخس رفته آن خطه را در حیز تسخیر کشید و ایالتش را در عهدهٔ یکی از اهل اعتماد
کرده عنان بارهٔ جهان نورد بهراة معطوف گردانید روز دوشنبه ٢٢ ذیقعده از راه کوه مختار کوچه خیابان درآمده باغ زاغان را نشیمن ساخت

اوج سلطنت ساخت و تصور آنکه شاید مردم هرات بی ارتکاب جنگ و پیکار دروازه بگشایند چند روز اشتعال آتش قتال را در حیز تأخیر انداخت و چون
آنکه هرویان بهواداری سلطان سعید ازین اندیشه بغایت دور بودند و روز بروز در استحکام برج و باره و تهیه اسباب قلعه داری و مقاتله می افزودند
در آن اثنا روزی خاقان منصور با جمعی از خواص خدم بی ازدحام خیل و حشم بر آن برش گردون خرام سوار شده از باغ زاغان بیرون خرامید و جاسوسی که
در کمین بود بسرعت برق و باد بشهر شتافته این خبر با امرا رسانید ایشان این معنی را فوزی عظیم پنداشتند و همت بر صید آن شاه باز قله دولت و
اقبال گماشتند باین عزیمت جمعی کثیر همه غرق در جوشن و تیغ و تیر از شهر بیرون تاختند و ندانستند که چون خسرو ثوابت و سیارات تنها بر سمند خنگ فلک
سوار شده تیغ زرنگار برکشد از ازدحام لشکر ظلام میندیشد و شیر ژیان هر چند تنها ماند نخچیر و آهو را گله گله هر سو دواند نظم اگر چند بسیار باشد گوزن
ندارد بر شیر یکذره وزن همائی که بر اوج عزت پرد ز گنجشک بسیار کی بددرد و چون خاقان منصور بر هجوم هرویان اطلاع یافت دست اعتصام
در عروه وثقی توکل زده مانند بحر موج زن و شیر صف شکن عنان بحرب ایشان تافت و حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده بنفس نفیس بر آن حشر سکران
تاخت و در حمله اول جمعی کثیر را پایمال اذلال کرده با خاک راه یکسان ساخت بقیة السیف پشت بهزیمت نموده روی بشهر آوردند و بهزار حیله خود را
ببرج و باره رسانیده دست به تیر و کمان بردند و بعد از آنکه یازده روز حال برین منوال بگذشت و ساکنان هرات را خیال اطاعت و انقیاد
در دل بگذشت خاقان منصور از باغ زاغان کوچ فرموده در النگ کهدستان قبه بارگاه باوج مهر و ماه بر افراخت و در سه نوبت با عساکر
نصرت مآثر نزدیک بدروازه خوش رانده جنگ در انداخت اما بنابر کمال استحکام شهر فغفور تمغان بهرام قهر صورت فتح چهره نگشود و اعلام ظفر
پناه از کهدستان در حرکت آمده در خیابان نزول اجلال نمود و آنگاه مبارزان موکب منصور چند روز از وقت طلوع رایت زرنگار خورشید خنجر
گذار بر بام این نیلی حصار هنگام اشتعال مشاعل ثوابت و سیار بر بروج سپهر دوار از جانب دروازه فیروزآباد باستعمال آلات جنگ و پیکار پرداختند
و بزخم تیر دلدوز و پیکان خدنگ سینه سوز هر روز بار مجروح و بیروح گردانیده آثار دلاوری ظاهر ساختند و مردم هرات نیز در اکثر آن ایام دروازه
باز کرده جنگ پیش میبردند و امیر سید مراد و امیر حسن شیخ تیمور مانند شیر ژیان و پیل دمان بمیدان مردان تاخته لوازم غایت شجاعت بجای می آوردند
و از ملازمان موکب همایون هر کس بدست هرویان گرفتار میشد گوش و بینی بریده از شهر بیرون می فرستادند و از شهریان نیز هر کس در پنجه تقدیر اسیر
میگشت لشکریان خسرو جهانگیر او را از همان شربت جرعه میدادند درین اثنا بعرض خاقان مظفر لوا رسید که سلطان سعید با میرزا محمد جوکی صلح
کرده از آب آمویه عبور فرموده بنابر آن [illegible] از خیابان بصوب کنار آب مرغاب نهضت نمود و چون در ولایت بادغیس منزل گزید از
فر نزول خاقان دشمن شکن عبرت افزای این سبز گلشن گشت قاصدی از پیش امیر مظفر برلاس که در ایام محاصره هرات حسب الحکم جهت تحقیق اخبار بکنار
آب مرغاب رفته بود در رسید و بشرف عرض رسانید که امیر سید مزید و خلیل هندو که با جمعی کثیر از شیران بیشه قهر و دلیران کشور [illegible]
همه تندخوی و همه جنگجوی به تندی و جنگ آوری کرده خوی بعزم تاختن تور حرب بمنزل تتوزی آمده و میرزا سلطان ابوسعید نیز متعاقب میرسد خاقان
منصور بعد از استماع این خبر با امرا و سران لشکر سلطنت مشورت بجای آورده خواطر اکابر و اصاغر بر آن قرار یافت که بیک حمله ابطال رجال نیران جنگ و جدال
برافروزند و خرمن حیات دشمنان را بشعله سنان جان ستان و پیکان خدنگ آتش فشان بسوزند و بدین عزیمت از موضع توتن کوچ واقع شده در منزل
ترناب امیر مظفر برلاس بموکب سپهر اساس پیوست و خاقان ظفر مآب از ترناب شبگیر کرده در آن شب علی شیخ تیمور مانند نکبت ادبار از موکب نصرت
آثار بگریخت و بر مرغاب شتافته در دامن دولت امرای سلطان سعید آویخت و چون منزل ستر کی مقر نزول خاقان فرخنده پی مشرف گشت آنمقدار اختلاف
در رای امرا و ارکان دولت پیدا شد که کار از استعداد مقابله و مقاتله درگذشت لاجرم در پنجم محرم سنه [illegible] علم ظفر پرچم بصوب سرخس در حرکت آمده بعد از
وصول خاقان منصور آن قلعه را با میر سید آقا سپرد و موکب گیتی نورد براه ابیورد عازم استراباد گشت و با جمعی از ملازمان یکدل طی منازل و مراحل فرموده
قرین سعادت و عافیت بدار الملک جرجان رسید و عبد الرحمن ارغون که بالتفات خاطر همایون در آن مملکت پای بر مسند رفعت نهاده حکومت
مینمود طریقه نثار و شاباش بجای آورده جشنی پادشاهانه و طوئی خسروانه ترتیب داد و خاقان منصور با فوجی از خاص و زمره از اهل اختصاص در مجلس بزم نشسته
ابواب فرح و نشاط بر گشاده باده گلرنگ از دست ساقیان شوخ و شنگ در گردش آمد و نغمه عود و چنگ از ساز مطربان خوش آهنگ بلند شد

مثنوی بگردش درآمدی لاله‌گون تا بنهفت چنگ و نی وارغنون گرفته بکف ساقی گلعذار شرابی به از لعل نوشین یار مغنی بالحان مردم‌فریب ببرد از دل اهل مجلس شکیب ز بس خوردن رطلهای گران بشد هوش دور از سر سروران نشئهٔ عشرت اندیش صاحب کرم کرام سپاه و سران حشم بقانون جمشید و آئین کی ببودند بگرفته فاقل بزمی در خلال این احوال خبر متواتر انجامید که سلطان سعید از توجه موکب همایون بجانب جاجرم آگاه گشته تخت قلعه سرحسن شتافته و امیر سید آقا را شهید کرده عنان بگران بدین طرف تافته لاجرم خاقان منصور بساط عیش و انبساط بدست حزم و احتیاط در نوردید امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشت تمامی آن جماعت متفق اللفظ والمعنی معروض گردانیدند که چون اعادی در غایت کثرت اند و سپاه نصرت پناه در غایت قلت مناسب چنان مینماید که نوبت دیگر مملکت استراباد را بازگذاریم و دست در حبل متین شکیبائی زده مهم حرب و جنگ را چند گاهی در توقف داریم و خواطر اکابر و اصاغر بر توجه جانب آذاق قرار یافته چون پردهٔ مشکفام شام صفحهٔ کافوری ایام را مانند خال رخسار خوبان گل‌اندام رنگ سواد ارزانی داشت خاقان منصور علم نهضت برافراشت و در آن شب دیجور که نور باصره از رؤیت اشیا عاطل بود راه غلط شده عبور بر مرکزی افتاد که بواسطهٔ مجاورت دریا وحل فور گل و لای انواع تعب و محن بخاقان عالیجناب و ملازمان موکب نصرت‌ایاب رسید و در وقتی که ملاحان قضا و قدر کشتی زر اندود آفتاب را در بحر اخضر فلک انداختند آن خسرو سپهر سلطنت از آب بگذشت و ساعتی در منزلی توقف کرده چون جمعی کثیر از امرا سلطان سعید از عقب متوجه بودند بار دیگر عازم مقصد گشت و سه چهار شبانروز طی مسافت کرده قرین صحت و عافیت در آذاق بنزول اجلال نمود و ظل عاطفت بر مفارق ساکنان آن حدود مبسوط داشته همگنان را بوفور انعام و احسان نوازش فرمود ذکر فتح شهر وزیر و بعضی دیگر از سوانح چرخ اثیر چون خاقان کشورگیر در ضمان امان پادشاه قدیر در موضع آذاق لوای آفتاب اشراق برافراخت و اهالی اطراف آن دیار را در سایهٔ علم بلندپایه مجتمع کرده مشمول عواطف و مکارم ساخت دولتخواجه اوزبک را که از زمرهٔ اهل اخلاص بمزید اختصاص امتیاز داشت با طرایف تحف و تبرکات نزد مصطفی خان فرستاد و پیغام داد که بنا بر ارتباط علاقهٔ ابوت و بنوت و اتصال سلسلهٔ محبت و مودت بخاطر عاطر میگذرد که بدان جانب توجه نماید و چند روزی طریق اختلاط و انبساط مسلوک داشته در سرانجام مهام کشورکشائی بموجب اقتضای رای صواب‌نمای عمل فرماید و دولتخواجه بشهر وزیر رفته مصطفی خان شرایط ضیافت بتقدیم رسانید و در جواب حدیث ملاقات بر زبان گذرانید که چنان استماع افتاد که آن فرزند ارجمند درین سفر بدرجات بلند ترقی فرموده بهر ولایت از ولایات خراسان رسیده خطبه باسم و لقب همایونش مزین گردیده و بحسب تقدیر درین اوقات فتوری بقواعد سلطنت ما راه یافته لاجرم دغدغه میشود که چون آنحضرت باین ولایت تشریف آورند چنانچه باید و شاید از عهدهٔ خدمت و ضیافت بیرون نتوانیم آمد و همین معنی موجب طعن عیب‌جویان گردد آنگاه عثمان ولد محمد صوفی تونغرات و یعقوب اوغلان را باستقبال موکب همایون مقرر ساخت و وصیت نمود که لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانند و دولتخواجه اوزبک را رخصت داد و بنفس خویش روی باستغلاق نهاد و دولتخواجه بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسیده آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانید و رایت آفتاب اشراق از آذاق در حرکت آمده کنار جیحون محل نزول موکب همایون گشت و در آن منزل بتحقیق پیوست که عثمان تونغرات بخلاف فرمان مصطفی خان داعیهٔ خدمتکاری حضرت شهریاری ندارد بلکه کمر عصیان بر میان بسته خیال قتال بر لوح ضمیر مینگارد بنابر آن خاقان منصور از جیحون عبور فرموده کنار آب اصفاوکری مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت و چون امارات وصول رایات منصور بمسامع اهالی شهر وزیر رسید جمعی کثیر از اصحاب جلادت از آن بلده بیرون آمده در میان بناها فتانهٔ شهر تحصن نمودند و آن شب بقدم محاربت پیش نیامدند و روز دیگر که شهسوار عرصهٔ سپهر درع مصقول صبح در پوشید و لوای خطوط شعاع افراخته حصار نیلگون گردون مسخر گردانید محمد علی برادر عثمان تونغرات که بمیرزا ایاق مشهور بود از دیوار بست خطا بر شهر بفضای صحرا خرامیده صف کارزار بیاراست و خاقان منصور متوجه دفع آن مقهور شده از جانبین آواز نفیر و شور برخاست از صرصر کین مردان جلادت آئین آتش محاربت افروخته گرفت و از نیران قتال ابطال رجال خرمن حیات دلیران صف‌شکن بسرعت احتراق پذیرفت در آن اثنا محمد علی از عقب جوان غار که سرکردهٔ آن دولتخواه اوزبک بود درآمده و او را دستگیر کرده بقلعه درآورد و آنگاه مخالفان تاب صدمات سپاه خاقان شجاعت صفات نیاورده بقلعه گریختند و در و دروازها را استحکام داده بر سر برج و باره برآمده آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و مبارزان موکب همایون سپرها و تورها بر سر کشیده

ل
باجنود نامعدود

بپای مردانگی از خندق گذشته مانند کبک دری بخاک ریز صعود نمودند همان زمان نسیم عنبر شمیم فتح و فیروزی از مهب و ما النصر الا من عند الله بر نیات
انصار بهادر و روایح مشکین فوایح ظفر و بهروزی از گلزار فرخنده آثار یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها دمیدن گرفت و عثمان قنغرات با تمامی
اتباع و لشکریان مصطفی خان فرار بر قرار اختیار نموده شهر وزیر را بازگذاشتند و بندگان موکب همایون بتایید مفتح الابواب آن بلده درآمده
رایت تسلط و اقتدار برافراشتند اشراف و اعیان و رعایا و مزارعان را در ظلال عدل و احسان جای دادند و بر سحات غمام بر رواقشان
رعایای مملکت را ناضر و ریان گردانیده رسوم ظلم و عدوان بر طاق نسیان نهادند و بعد از آن ایام عثمان قنغرات نیز لطف خسروانه را شفیع جرایم و آثام
خود گردانیده بعتبه سپهر احتشام درآمد و عفو پادشاهانه شامل حالش گشت و در خلال این احوال اهالی شهر وزیر بعرض آن رسانیده تاج و سریر رسانیدند
که وطن مالوف ما خطه خوارزم است و مصطفی خان حیف و تعدی جایز داشته ما را باین دیار آورده امید آنکه این بیچارگان بیخان و مان بیمن عنایت
خاقان عالی مکان بمسکن معهود معاودت نمایند و این ملتمس درجه قبول یافته خاقان منصور علم عزیمت بصوب خوارزم برافراخت و باندک زمانی
معمار عدالت آنحضرت جرجانیه را معمور و آبادان ساخت و بعد از چندگاه زمام ایالت آن مملکت در قبضه اختیار سید زین العابدین چوقی نهاد
چه مصلحت یورش خراسان بار دیگر با داق خرامید و مقارن آن حال متوطنان چوق بهواداری مخدوم استان خاقانی باقیتلق درویش الهی که از قبل
سلطان سعید حاکم ایشان بود اظهار مخالفت نموده بسرش را گشتند و کیفیت حال عرض داشت ایستادگان پایه سریر دولت و اقبال کردند
و موکب همایون بدانجانب شتافته و پرتو انوار معدلتش بر مفارق اهالی آن ولایت تافته بعد از چند روز بار دیگر جلکه خوارزم از لمعات ماهچه
رایات نصرت آیات روشنی پذیرفت و خاقان منصور آغروق همایون را آنجا گذاشته کرت دیگر علم عزیمت بصوب خراسان برافراخت و چون
بحدود مرو رسید بوضوح انجامید که سید اسمعیل ارغون و حسن شیخ تیمور و سید مراد با جمعی کثیر از سپاه سلطان سعید آن ولایات را مضبوط داشته‌اند عنان
مراجعت بجانب خوارزم معطوف ساخت **گفتار در بیان توجه موکب همایون بعزم رزم و ستیز و وقوع محاربه با امرا سلطان سعید در ولایت ترشیز** در شهور سنه ۸۶۸ که میرزا سلطان ابوسعید از بلاد ترکستان و ماوراء النهر با سپاهی پرخشم و قهر
مراجعت کرده ییلاق بادغیس را مضرب سرادقات عزت و حشمت گردانیده بود ابو الغازی سلطان حسین میرزا از خطه خوارزم عزم انگیختن غبار
رزم جزم فرموده عنان بارگی جهان نورد بجانب خراسان انعطاف داده مانند قمر سریع السیر در هیچ منزل نیاسوده از راه نسا و یازر و ابیورد
بحدود سبزوار و نیشاپور و ترشیز خرامیده عساکر نصرت مآثر بر هر ولایت که عبور نمودند بلوازم نهب و تاراج اقدام فرمودند و از مخالفان
هر کس دیدند بقتل رسانیدند سلطان سعید بعد از استماع این خبر از ییلاق بادغیس بولایت قوشنج شتافت و از امرای کبار امیر شیخ حاجی و امیر احمد یار
را با چند تومان از سپاه جرار بدفع ملازمان موکب ظفر آثار نامزد فرمود و امرا بر جناح استعجال بدانجانب ایلغار نموده فوجی کثیر از یکان فتنه انگیز در نواحی
ترشیز رسیدند و در آن روز بحسب تقدیر زیاده از سیصد سوار تیغ گذار کسی در ملازمت رکاب نصرت انتساب نبود و آنحضرت دست در عروه
وثقی و من یتوکل علی الله فهو حسبه زده بمضمون کلمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة را بر خاطر عاطر گذرانیده و با آنجماعت اندک در برابر سه چهار هزار سوار
دیو سیرت عفریت دیدار صف کارزار بیاراست چون نزدیک بقلب سپاه دشمن رسید مانند شیر ژیان که از گله آهوان بیند بیشتر و بسان باز
بلند پرواز که کثرت تیهو را بنظر همت درنیاورد بر ایشان حمله کرد و تیغ سیمابرنگ را از خون اهل نام و ننگ گونه یاقوت رمانی داده بکمال
مردانگی بجای آورد و سمند برق مانند بیش سمند مثال در میان شعله معرکه پیکار در جولان بود و شمشیر اژدها آهنگش بچون نهنگ در دریای هیجا شناور
گشته کشتی حیات اعدا را در گرداب فنا غرق مینمود و نوک پیکان خونفشان دیده و دل مخالفان را چون لعل بدخشان می ساخت و از طعن سنان جان
ستان دمه حقه زندگانی سالکان طریق عصیان را از بنیاد برمی انداخت لاجرم گرد بر دار از بساط غبرا باوج گنبد خضرا رسیده و سرها و سران و تنها
و لاوران با خاک راه برابر گردید بیت سرهای سران فتاده بر خاک پهلوی دلاوران شده چاک مسود اجزاء اوراق بواسطه عنبری از لفظ گوهر
بار آنحضرت باستحقاق استماع نموده که فرمود که در روز محاربه ترشیز ما بر ده کس از دشمنان بر تیر نصرت تاثیر و شمشیر خون ریز من مجروح و بیروح گشتند و در آن
معرکه سایر بهادران موکب همایون نیز لوازم جلادت بتقدیم رسانیده بساط جمعیت اعدا را در نوشتند امرای سلطان سعید چون حال بر آن

خاقان منصور مظفر گردید

عنان تمالک از دست داده

از آن شیر بیشه فتح و ستیز

همایون

پایان پیوسته و میمنه‌شان بوادی گریز گردانیدند و دلیران لشکر نصرت نشان تیغ انتقام کشیده بسیاری را بقتل رسانیدند از کثرت کشته‌ها صحرا با تپه
برابر شده وحوش و طیور را مایده مستوفی مقرر گشت نظم در مصافی که اندران دو نفس تیغ ما با نفس قران بودی صد قران وحوش طیر را پس از آن
ملک افگنشته میزبان بودمی و خاقان منصور بعد از اختصاص بفتح و ظفر از خود و نیشابور و مشهد گذشته صحرای ماخان از فر نزول همایون غیرت
روضهٔ رضوان گشت و از آنجا بنابر استصواب زمرهٔ از امرا ابطال بر برو شتافته عساکر منصور بعضی جهة سرانجام مهمات خود بشهرها آمدند و طایفهٔ
بمصلحت غارت و تاراج در قری و قصبات متفرق شدند و در آن اثنا امرا سلطان سعید که بعد از انهزام بیکدیگر پیوسته بکامیشی موکب همایون
می آمدند سیاهی نمودند و چون بنابر تفرق سپاه صلاح توقف نبود خاقان منصور بر اسپ الالی که از سایر اسپان جلوداری خاصه بمزید قوت و جودت
رفتار امتیاز داشت سوار گشت و براه جوی نوروی بصوب بیابان خوارزم آورد و بعد از وصول بمزار ارتیش بخاطر همایون خطور نمود که بجبر بر سر اهالی
خیوق رود و آن بلده را در حیز تسخیر کشد زیرا که در غیبت حضرت خاقانی متوطنان آن مکان باظهار مخالفت مبادرت جسته نسبت بقرابت
امیر نور سعید که شادمان نام داشت لوازم فرمان برداری مرعی میداشتند مقارن آنحال یا بر تن از عسکر خاقان صف شکن گریخته بخیوق رفت و
مردم آنجا را از وصول آنحضرت آگاه ساخت لاجرم خیوقیان قلعه را مضبوط ساخته شادمان رایت مدافعت و ممانعت برافراخت پس رای
صواب نمای چنان اقتضا فرمود که چند کس از شجعان بر بالای جبهه جامهای کهنه پوشانده و بر درازگوشان سوار ساخته بقلعه فرستد و چون ایشان
بحصار درآیند بنفس نفیس بظاهر آن بلده شتافته جنگ در اندازد تا بدین تدبیر فتح و ظفر تیسیر پذیرد و باین خیال بعده نفر از امرا جوشن در شکل
امیر مظفر برلاس و امیر ولی بیک و عبدالرحمن ارغون و حیدر علی کوکلتاش و درویش مشایخ و شیخ ابوسعید جان درمیان و میر علی میرآخور و قلیجی چهره و شاه
قلی بکاول و آقاجان قولاس و یوسف طنبورچی و داود میرشکار و غیرهم بهیاتی که مذکور شد متوجه قلعه شدند و شبلی جابر جوی را خاقان مظفر لوا بمتابعت
آن جماعت ارسال داشت تا هرگاه ایشان بخیوق درآیند بازگشته خبر آورد و چون شبلی بمقصد رسید دید که امرا درآمده اند و او نیز بی توقف بشهر درآمد
درین اثنا قاضی بویدار شهر بیرون آمده بملازمت خاقان صاحب حشمت شتافت و سعادت تقبیل انامل فیاض دریافته عرض کرد که حالا جمعی باین
هیات بخیوق درآمدند لاجرم آنحضرت بطرف شهر روان شد و چون امرا بدر قلعه رسیدند فی الحال ایرا در شادمان را که آنجا بود بقتل رسانیدند
و ببالای فصیل برآمدند و همان زمان مردم شهر هجوم نموده دست بانداختن تیر و سنگ برآوردند و عبدالرحمن ارغون را دو زخم زده از زبر
فصیل بزیر انداختند و پس از آنکه خاقان منصور بدروازه نزدیک رسید تیری چند بجانب دشمنان افگنده صلاح توقف ندیده فرمود که عبدالرحمن
را بر شتری بار کرده روی براه آوردند و جمعی از پیادگان خیوق حمله نموده خواستند که او را بازستانند و جراءت آن جماعت مشاهدهٔ حضرت
خاقانی گشته بنفس نفیس بریشان تاخت و عبدالرحمن را بر شتر خوابانیده متوجه شد و روز دیگر عبدالرحمن وفات یافته خاقان دوست نواز اشارت
فرمود که برادرش قادربردی او را در جائی مناسب مدفون سازد و اثر قبرش را ظاهر نگرداند آنگاه موکب همایون بهزاراسپ شتافته از آنجا
بقلعه ترشک خرامید و آن را بتجدید عمارت کرده محل توطن بعضی از متعلقان گردانید

گفتار در بیان رفتن خاقان عالی مکان جهة استمداد نزد ابوالخیر خان

چون خاقان منصور چند گاهی دیگر بار در کار ناساز کار در ساخته در صحاری خوارزم و حدود بخارا بگذرانید
خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافت که نزد ابوالخیر خان که در آن زمان قاآن دشت قبچاق و عمدهٔ خواقین آفاق بود رود و از آنحضرت استمداد
نموده متوجه تسخیر مملکت خراسان شود و با جمعی از خواص و فرقهٔ از ابطال پای مبارک در رکاب نصرت انتساب آورده روی براه نهاد و بعد از

اختصاص ۲

قرب وصول بدشت ابوالخیر خان از توجه موکب ظفر نشان واقف گشت جمعی از شاهزادگان جوجی نژاد و اوغلانان جلادت نهاد باستقبال
خاقان نموده حضار فرستاده ایشان در رعایت تعظیم و حرمت تا آن نقطهٔ دایرهٔ حشمت ملاقات نمودند و لوازم معانقه بجای آورده جهة نزول همایون
منزلی مناسب تعیین فرمودند و روز دیگر که خسرو خاور بارگاه فلک اخضر را بنور طلعت همایون آرایش داد ابوالخیر خان شاهزادگان و اوغلانان
و اشراف و اعیان را بپایهٔ سریر خانی طلبیده قدم بر مسند جهانبانی نهاد آنگاه فرمان فرمود که حضرت خاقانی را ببارگاه درآوردند و مدعای
خان و نواب اوغلانان چنان بود که آنحضرت جهة تعظیم خان تابوغ نماید و باصطلاح اوزبکان تابوغ آنست که در برابر سریر خانی ایستاده کلاه از سر

بر دارند و یک گوش را بدست نیاز منده می گرفته مانند راکعان پشت خم کنند خاقان منصور آنصورت را قبول نمود و درین باب گفت و شنید بسیار
واقع شده آخر الامر ابو الخیر خان بدان راضی گشت که آنحضرت زانو زده او را دریابد بعد از ان خاقان عالیشان بهار گاه سپهر اشتباه درآمد و چون
چشم ابو الخیر خان بر بشره همایون و اسره میمون خاقان منصور افتاد انوار دولت و کامکاری و آثار استقلال از ذات در تقلد امور شهریاری مشاهده
نمود و از روی شفقت و مهربانی آن بانی مبانی جهانبانی را در آغوش کشید و نزدیک بخود جای داد و لوازم پرسش و نوازش بتقدیم رسانیده به
ترتیب مجلس بزم اشارت فرمود و فرمان بران بموجب فرموده عمل نموده جامهای شراب و بال و تیغ و نیم گردش آمد و بعد از انکه دماغ ابو الخیر
خان از بخار باده خوشگوار گرم گشت جهة امتحان اقداح مالامال برکف خاقان نهوده حصال نهاد آنحضرت بتجرع شراب بسیار قیام نموده و اصلا
تفاوت در اقوال و افعالش ظاهر نشد و این معنی موجب ازدیاد اعتقاد خان شده زبان بتحسین خاقان ظفر قرین کشاد و بمبالغه تمام آنحضرت را
بخود نزدیک ترکشید تا هر دو زانویش بتوشک خان رسید و بنابر آن که در آن اوان ابو الخیر خان بمرض فالج مبتلا بود در ساعتی که زانو بزانوی
خاقان سعادت انتما بسندش رسید آنحضرت را مخاطب ساخته فرمود که چون عنایت الهی شامل حال تست و عنقریب باعلی مراتب دولت و اقبال
ترقی خواهد نمود امید است که بیمن مقدم همایون تو مرضی که عارض ذات منست بصحت تبدیل یابد و در آن مجلس هر لحظه اظهار دلجوئی و غریب نوازی مینمود
تا آنکه طپاق از سر برداشته و خاقان منصور را تابوغ کرده گفت تو هرچند مرا در وقت ملاقات تابوغ نکردی اما جهة احترام تو باین کار قیام نمودیم و
حضرت خاقانی ازین التفات خان انفعال یافته فی الحال برجست و رسم تابوغ بجای آورد القصه خاقان منصور یکهفته در اردوی ابو الخیر خان معزز و
محترم اوقات گذرانید و ابو الخیر خان داعیه داشت که لشکر بسیار مصحوب موکب نصرت شعار بتسخیر خراسان نامزد نماید اما حسب تقدیر بعد از ان ایام
اوقات حیات خان بانقضا رسید و بعلت فجاءة تدبیر طبیعتش دست از مشیئت امور بدن کوتاه گردانید و ایل و الوس اوزبک بمرتبه پریشان
شد که خاقان باستحقاق را در دشت قبچاق مجال اقامت محال نمود و هو الغفور الودود **گفتار در بیان معاودت رایت آفتاب
اشراق از دشت قبچاق و مسخر شدن خراسان بمحض عنایت پادشاه علی الاطلاق** نظم سلاطین را بتایید الهی میسر
میشود اسباب شاهی رسد امدادشان از عالم غیب مدد از غیر ایشان لهو و عیب اگر از محض تقدیر خداوند بماند کارشان در بند پیچید
چو فضل ایزدی یاری نماید در دولت برایشان برگشاید بهر جانب عنان عزم تابند ز فیروزی و نصرت کام یابند نظیر این تقریر و تشبیه این
تصویر حال خاقان منصور جهانگیر سلطان مغربین و شهنشاه مشرقین ابو الغازی سلطان حسین میرزا تواند بود که چون ارادت ازلی و مشیت لم یزلی
مقتضی آن گشت که بی امداد غیری بر سریر سلطنت مملکت خراسان تمکن یابد ابو الخیر خان پیش از آنکه جهة مدد آنحضرت لشکری تعیین نماید فوت شد و آنحضرت
نصرت نزک از امداد سپاه پر عناد اوزبک قطع کرده با سی نفر از ملازمان خاصه که در آن سفر نشان فتح و ظفر همعنان آنحضرت بودند عزیمت خراسان
فرمود و بمقتضای کریمه فاذا عزمت فتوکل علی الله دست اعتصام بعروه وثقی توکل استوار کرده دیدن پیکر فتح و فیروزی را از عنایت حضرت
پروردگار دانست نه از بسیاری لشکر جرار و افزونی استعداد حرب و پیکار لاجرم بهر منزل که نزول فرمود هاتف غیب این سروش بگوش هوشش
رسانید بیت بهر جانب که روآری بتقدیر رکاب بخت را دولت عنان گیر و از هر مرحله که نهضت نمود مبشر اقبال باستقبال موکب فرخنده فال
مبادرت جسته بزبان حال معروض گردانید بیت بهر منزل که گردد جلوه گاهت شود دیهیم شاهی خاک راهت طوطی شیرین مقال قلم کیفیت حال
بدین سان رقم مینماید که چون حدود ابیورد از وصول موکب گیتی نورد غیرت افزای منزل مهر عالمگرد شد خبر ورانی سلطان سعید میرزا سلطان
ابو سعید در قراباغ آران بر السنه و افواه طوایف انسان جاری گشت لاجرم خاقان منصور بیدغدغه بابیورد درآمده اشراف و اعیان آن ولایت
بلوازم نیاز و نثار قیام نمودند باظهار اخلاص و دولتخواهی خدام موکب پادشاهی بزبان حال و قال گشودند و این خبر بدار السلطنه هراة رسیده
امیر تاج الدین حسن ملکی و امیر علی نظیر که در شهر بامر حکومت و داروغگی اشتغال داشتند بضبط برج و باره پرداختند و صورت واقعه را بسمع
عرض داشت کرده میرزا سلطان احمد با سپاه باران عدد بعزم رزم خاقان مؤید از جیحون عبور نمود و ابو الغازی سلطان حسین میرزا با پانصد مرد
جلادت انتما که درآنولا در سایه لوای کشورگشا جمع آمده بودند از ابیورد بجانب مرو نهضت کرد و امیر مبارز الدین ولی بیک را بطرف

بطرف نیشاپور و مشهد فرستاد و میرزا سلطان محمود که بعد از گرفتاری پدر از قراباغ گریخته بود در فراه جرد جام با میر ولی بیگ رسیده من الجانبین
صورت مصالحه روی نمود و شاه زاده منهزم بهراة شتافت و حدیث واقعه ناگزیر سلطان سعید نزد میرولی بیگ بتحقیق انجامید چنانچه نشان
مسطور گشت اکثر خلایق شعار بهواداری خاقان منصور ظاهر گردند و فوج فوج روی امید بدرگاه عالمپناه آنحضرت آوردند بنابر آن میرزا سلطان
محمود بطرف ماوراء النهر در حرکت آمد و چون خاقان منصور از مرو گذشته بقصبه مجد رسید شنید که میرزا سلطان محمود با لشکر اندک و خوف بسیار
از بیم فرسخی اردوی کیهان پوی میگذرد بعضی از امرا ازان نوزده رخصت طلبیدند که بقدم جلادت پیش رفته سر راه بران شاه زاده گیرند خاقان منصور از غایت
کرم جبلی تجویز آن معنی نفرموده فرمود بیت چه گیرم سر راه برگشته بدبرگشته بخت برگشته و میرزا سلطان محمود بصحت و سلامت در حدود اندخود
بمیرزا سلطان احمد پیوسته کیفیت حال باز گفته برادران بموافقت و مرافقت یکدیگر ترک تسخیر خراسان داده و از آب آمویه گذشته روی توجه
بسمرقند نهادند اما خاقان منصور مظفر لوا چون از قصبه مجد کوچ فرمود بعد از طی یک دو مرحله امیر سلطان ارغون با جمعی کثیر از دار السلطنه هراة بموکب
همایون رسید و بسعادت تقبیل رکاب نصرت انتساب فایز گردیده مضمون این مقال بعرض رسانید که بیت تخت جمشید و تاج افریدون آرزو
مند پاتو تارک بست آنگاه خاقان ظفر پناه امیر شیخ ابوسعید خان درمیان را بداروغگی هراة ارسال داشت و چون مشار الیه بدان بلده فاخره
در آمد جمعی از اهل فتنه و فساد را که متعرض عرض و مال فرق عباد میشدند تادیب بلیغ فرموده بساط عدل و داد ممهد گردانیده فرمود تا منادی کردند
که هیچ آفریده بهیچ جهة مزاحم و متعرض کسی نشود و بهمین نصفت و رافت آنجناب برایا از جور و طغیان اوباش و مفسدان نجات یافتند و در چهار شنبه ۲
رمضان سنه ۸۷۳ موکب همایون خاقان منصور بخت و دولت همعنان اقبال و نصرت در رکاب بشمال کوه پولیکاه رسید سادات و قضات
و اکابر و اشراف که آن خبر بهجت اثر شنودند برسم استقبال نمودند و بانواع التفات و اصطناع سرافراز گشته زبان بدعا و ثنا گشودند و تخت
حاجی بیگ از فرزول همایون رشک افزای سپهر بوقلمون گشت روز پنجشنبه نهم ماه مذکور امیر مبارز الدین ولی بیگ از جانب مشهد مقدسه رسید و بسعادت
زمین بوس مشرف گردید روز جمعه عاشر در مسجد جامع دار السلطنه هراة خطبه بنام و القاب خاقان کامیاب تزئین پذیرفته زر بسیار برسم نثار
پاشیدند و حضار آن بقعه متبرکه غلغله تهنیت و مبارکباد بگوش هوش خطیب منبر نه پایه گردون رسانیدند نظم خسرو کامران عدل طراز شاه
عالی مکان بنده نواز چون قدم زد بسوی سواد هراة گشت ظاهر ز مقدمش برکات روی زر شد مزین از نامش نقش سکه موافق کامش
یافت از نام شاه دین پرور سر منبر چو روی زر زیور آب تیغش غبار فتنه نشاند آتش ظلم فتنه جوی نماند از سحاب عدالتش عالم گشت چون
گلشن ارم خورم والحمد لله علی ما انعم والصلوة والسلام علی النبی الاکرم محمد المبعوث بمکارم الاخلاق و محاسن الشیم

ذکر وصول آن شاهنشاه اوج سلطنت و سرافرازی بباغ زاغان و مبسوط ساختن جناح عدل و بنده نوازی بر مفارق متوطنان بلدان خراسان

بر وفق تجارب امم و صدق تواتر اخبار عالم بیت شایسته افسر کیانی زیبنده تخت خسروانی سعادتمندی تواند بود که چون
نیر دولت و اقبالش از مطلع سلطنت و استقلال طلوع نماید سرگشتگان وادی نامرادی در سایه لطف و انصاف جای داده از تاب آفتاب قهر
و اعتساف برهاند و تشنه لبان مسالک بیدادی را از زلال عدل و احسان سیراب ساخته بفضای راحت فزای ترو اطمینان رساند گلزار ریاست
و سرافرازی ازان درون آید که بدست مرحمت و دلنوازی خار آزار ارباب ستمدیده بیرون آرد و در جویبار ایالت و کامکاری نهال اقبال ازان
نشاند که سایه مکرمت و دلداری بر مفارق سرگشته گستراند معمار همتش قصور جهانبانی بآن قصد مشید سازد که قصور بقواعد مبانی شریعت آخر زمانی
راه نیابد و انوار نقش از افق کشورستانی بآن نیت لامع گردد که شرار شر و جنایات روزگار سالکان مسالک مسلمانی نتابد نظم بود مقصود شه از
گیتی ستانی رواج ملت آخر زمانی چو اعلام ایالت برفرازد رعیت پروری را پیشه سازد پی آسایش اشراف انسان کند تعمیر قصر عدل
و احسان و چون دران اوان که مهم میرزا سلطان ابوسعید گورکان در قراباغ از آن بتفصیل انجامید در دودمان حضرت صاحبقران امیر تیمور
گورکان غیر خاقان عالی مکان ابو الغازی سلطان حسین بهادر خان گیتی ستان که مصداق این مفهوم تواند بود موجود نبود پادشاهی انباز که کلام معجز
طراز له مقالید السموات والارض مخبر از طول و عرض مملکت اوست مفاتیح سلطنت و ولایات خراسان را برطبق والله یؤتی ملکه من یشاء بقبضه اقتدار

بیست هشتم ماه مبارک ۳

بیست استقبال ۴

آن خسرو کامکار داد تا در روز جمعه عاشر ماه رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه از تخت حاجی بیک بباغ زاغان تشریف برده قدم بر سریر جهانبانی نهاد
و تختگاه خاقان سعید مغفرت پناه از یمن مقدم آن پادشاه عالیجاه غیرت افزای او رنگ فیروزه رنگ چهره ماه گشت و دار الملک اقلیم چهارم از
رشحات سحاب معدلت آن سلطان سکندر دستگاه در نضارت از فلک معظم درگذشت و آنحضرت پشت بر مسند حشمت و کامرانی نهاده بدلی قوی و
املی فسیح روی بمشیت مهام جهانبانی آورد و پرتو عواطف و اشفاق بر تنظیم امور جمهور نزدیک و دور افکنده جناح مرحمت و احسان بر مفارق طوایف
انسان بگسترد و در تقویت ارکان شریعت غرا و استحکام قواعد احکام ملت بیضا فرامین مطاعه نفاذ انجامید و در باب رعایت سادات
و قضاة و فضلا و ارباب درس و فتوی نهایت سعی و اهتمام بتقدیم رسانید نظم شد از انوار عدلش ملک روشن ز فیض تقویتش گیتی چو گلشن
رفیقش اهل عالم را امان داد بعهدش عدل کسری رفت از یاد اساس شرع از عیشش متین شد دعاگویش همه روی زمین شد و چون خاقان منصور
مظفر لوا پیوسته دست تولا بولای اهل بیت سید الوری و برگزیدگان انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا استوار داشت
و غیر نقش محبت و مودت عترت طاهره خاتم النبیین صلوات الله علیهم اجمعین صورتی بر خاتم دل نمی نگاشت در آن ایام که بر سریر سلطنت خراسان
تمکن یافت و شعشعه انوار دین پروری آنحضرت باطراف آن مملکت تافت رای شریعت آرا چنان اقتضا فرمود که خطبه و سکه را باسامی القاب
ائمه معصومین مزین گرداند و صیت این نیکنامی در اطراف آفاق انتشار داده آوازه تجدید قواعد شریعت نبی هاشمی از ایوان کیوان بگذراند اما
جمعی از متعصبان مذهب حنفی که در آن زمان در دار السلطنه هراة بغایت معتبر و موقر بودند پایه سریر سلطنت مصیر شتافته در باب ترجیح رسوم اهل
سنت سخنان گفته از تغییر خطبه منع نمودند چون محل مقتضی عدم قبول التماس الجماعت بود در روز عید فطر خطیب بدستور پیشتر زبان بقرائت خطبه
گشود و هم در آن اوقات پادشاه خجسته صفات را داعیه عقد ازدواج با درة التاج سلطنه شهربانو بیگم بنت میرزا سلطان ابو سعید از خاطر
همایون سر بر زد و مجلس شرف را بوجود سادات و قضاة و علما و اشراف زیب و زینت داده مهد عصمت پناه را بآئین شریعت غرا بحباله نکاح در آورد
و محفل صحبت و شادمانی آرایش یافته سپهر جهان دیده عقود جواهر زواهر که سالها در جیب و دامن پرورده بود بصورت نیاز نثار کرد و در وقتی
که عروس سیم اندام ماه تمام در حجله فلک فیروزه فام نقاب از رخسار فایض الانوار برگرفت شاه عالیجاه بطلعتی چون آفتاب بحجره مهد عفت
آیاب خرامیده مقارنه بر خجستگی کامکاری با ناهید اوج نامداری سمت وقوع پذیرفت اما حسب اقتضای قضا میان حضرت اعلی و مهد علیا صورت
الفت و استیناس اتفاق نیفتاد و بعد از چند گاه خاقان عالیجاه او را طلاق داده بسمرقند فرستاد و خواهرش پاینده بیگم را در حباله نکاح کشید و
بین الجانبین محبت و مودت بوقوع انجامید و هم در آن ایام که دیده انتظار دیده پادشاه گردون غلام بدیدن عرایس افکار مراد و مرام روشن
بود باحداث باغ مراد که بعد از چندگاه بباغ جهان آرا موسوم شد فرمان فرمود و معماران مدقق و مهندسان حاذق چهار باغی وسیع چهار صد و چهل
جریب و قصری رفیع در غایت زینت و زیب طرح انداخته استادان بنا و عمله توانا آغاز کار کردند و در باب تکلف و متانت و لطافت
آن بوستان جنت صفت کمال جد و اهتمام بجای آوردند و در اندک زمانی باغ جهان آرای قابلیت جلوس همایون پیدا کرده خسرو کشورگشای از
باغ زاغان بدانجا نقل نمود و مادام الحیوة در باب تزئین و تعمیر آن گلشن فرخنده ساحات نهایت سعی و اجتهاد بذل میفرمود لاجرم فضای دل
گشایش چون عرصه بهشت پر گل و ریاحین شد و هوای روح افزایش مانند نسیم اردی بهشت فرح بخش دل غمگین گشت از نضارت ریاض خضرت
آتینش سبزه زار سپهر شرمساری برد و از لطافت آب عذوبت تابش چشمه حیوان عرق خجالت بر جبین آورد نظم لطیف و دلگشا آب و هوای
مبارک منزلی فرخنده جائی درختان چون بتان قد برکشیده زیک یک بخوبی سر کشیده نهال سرو گر جنبت خبر داشت خط طوبی لهم بر برگ او
گاشت کنگره عمارت دلپذیرش زبان طعن بر خورنق و سدیر دراز کرده قصور رفیعش از رفعت گنبد سپهر مستدیر گوی تفوق در ربوده ابیات از عمارات
اوست در تشویر هشت سپهر و قصر سدیر والحمد لله والشکر لله العلی الکبیر والصلوة والسلام علی النبی البشیر النذیر ذکر وصول زمره از

امرا و وزرا و صدور بسعادت ملازمت خاقان منصور و بیان سرانجام بعضی دیگر از مهمات جهانات و عظایم امور

هم در آن اوقات که دار السلطنه هراة بیمن جلوس همایون رشک شهر غیرت کارگاه گردون شد امیر صاحب حشمت صایب تدبیر مرجع و ملاذ اعاظم طبقه

سلطان

ولطافت

قصور عالی

فضلای روشن ضمیر نظام الدوله والدین امیر علیشیر از اردوی سلطان احمد میرزا جدا گشته بملازمت حضرت اعلی رسید و باصناف الطاف و اعطاف
سرافراز شده در سلک خواص بارگاه جهان پناه منتظم گردید صورت حال بر سبیل اجمال آنکه آبا کرام و اجداد عظام آن امیر آفتاب احتشام از قدیم
الایام در سلک مخصوصان دودمان میرزا عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور کورکان انتظام داشتند و نقش منقبت کوکلتاشی بقلم اعتبار بر لوح خاطر
اولوا الابصار می نگاشتند و آنجناب در ایام طفولیت و مبادی اوان صبی همواره در خدمت خاقان مظفر لوا بسر میبرد و در وقتی که آنحضرت
با میرزا ابو القاسم بابر مصاحبت مینمود امیر علیشیر نیز ملازمت آن پادشاه عالیجاه اختیار کرد و چون میرزا بابر وفات یافت و خاقان منصور
از مشهد مقدسه بمرو شتافت آن امیر صافی ضمیر مدتی در آن ولایت توقف نموده بتحصیل فضایل و کمالات مشغولی فرمود و در زمان دولت سلطان
سعید بدار السلطنه هراة شتافته روزی چند در ملازمت آستان اقبال آشیان گذرانید اما فراخور حال ترتیب و رعایت نیافت بنابر آن
از خراسان بسمرقند رفته در خانقاه خواجه جلال الدین فضل الله ابو اللیثی ساکن گشت و اکثر اوقات را بمطالعه مصروف داشته گاهی با امیر درویش
محمد ترخان و امیر احمد حاجی که صاحب اختیار سرکار ماوراء النهر بود اختلاط مینمود تا درین ایام که میرزا سلطان احمد بنابر توجه خاقان
منصور بصوب خراسان از آب آمویه بگذشت امیر علیشیر همراه اردو روان شد و بعد از تحقیق خبر واقعه سلطان سعید و استیلاء خاقان مظفر لوا
بر بلده فاخره هراة از امیر حاجی اجازت حاصل نموده روی بهراة آورد و قریب بعید فطر سعادت ملازمت خاقان صاحب تایید دریافت
و بعد از امتداد مفارقت صوری دیده بدیدار طلعت فایض الانوار خاقانی روشن ساخته التفات و عنایت بینهایت شامل حالش شد و در
روز عید از نتایج طبع نقاد قصیده هلالیه که هر بیت از آن رشک لؤلؤ آبدار و غیرت جواهر شاهوار بود نثار بزم همایون فرمود و بمقتضی موجب
ازدیاد اعتقاد خاقان عدالت نهاد گشت و روز بروز اعتبار و اقتدار امیر فضیلت شعار در خدمت آن پادشاه کامکار زیاده میشد تا کار بجایی
رسید که سرانجام تمامی عظایم امور جمهور از نزدیک و دور برای صواب نمایش تفویض یافت چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید انشاء الله
تعالی و هم در اوایل ایام جلوس خاقان منصور امیر سید مراد اوغلاقچی که از معتبران دولت سلطان سعید بود با جمعی از قرابتان و مولانا قطب الدین
الخوافی و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره از جانب عراق و آذربایجان بدرگاه خاقان عالیجاه رسیدند
و امیر سید مراد بمنصب امارت مشرف گشته خواجه قطب الدین طاوس مشرف دیوان همایون شد و مولانا قطب الدین بامر صدارت اختصاص
یافته مهم وزارت تعلق بخواجه مظفر گرفت و مقارن آنحال امیرزاده محمد سلطان که خواهرزاده خاقان منصور بود و میرزا کیچیک لقب داشت
با والده و والد خود میرزا سلطان احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور کورکان از طرف قراباغ اران بدار السلطنه هراة
رسیدند و خاقان منصور ایشانرا منظور نظر مرحمت و اشفاق گردانیده میرزا کیچیک را بعنایت طبل و علم و خیل و حشم معزز و محترم ساخت و
عنان اختیار امور ملک و مال را بقبضه اقتدار او داده کما ینبغی بتربیتش پرداخت و هم دران ولا شاه یحیی والی سیستان و امیر حسن شیخ تیمور بدرگاه
عالم پناه رسیدند و ملحوظ عین عاطفت و مرحمت گردیدند و هم دران اوقات امیر زین العابدین ارلات بملازمت خاقان خجسته صفات رسیده
بتسخیر ولایت بلخ و شبرغان مأمور گشت و باتفاق عم خود امیر پیر محمد بن امیر یادگار شاه ارلات بدانجانب شتافته میان ایشان و امیر یار علی
مغول که از قبل سلطان محمود میرزا در آنحدود بود مقاتله روی نمود و یار علی گرفتار شده امیر زین العابدین آن ولایات را تحت تصرف در آورد
یار علی مغول را مغلول بشهر فرستاده شحنه سیاست حضرت خاقانی او را بقتل رسانید و هم دران ایام خاقان گردون غلام امیر شیخ زاهد طارمی را
بایالت ولایت استراباد سرافراز ساخت و آنجناب بدانجانب رفته چنان شنود که میرزا منوچهر که برادر کلانتر سلطان سعید بود بعد از وقوع
واقعه خود را بنواحی ساری رسانیده و لوای شوکت بلند گردانیده امیر شیخ زاهد طارمی آن خیال محال در خاطرش نگذاشت و ناگهان بر سرش تاخته
تخت وجود او را از زوال حیات باز پرداخت و چون سنت سنیه ایزد تعالی و لن تجد لسنة الله تبدیلا بدان سان جریان دارد که هرگاه صبح
دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال برآید و آفتاب جاه و جلال بطلعت عدیم المثال عالم را بیاراید متعاقب شام محنت فرجام نوایب
حاید و شب ظلمت انجام مصایب چهره گشاید دران اوقات که نیر سلطنت و استقلال خاقان مسعود خصال ابو الغازی سلطان حسین میرزا

روزگار ۳

بمصداق

اطراف و ولایات خراسان منوّر ساخت و مابچه لوای کشورگشای آنحضرت سایهٔ حشمت بر مفارق متوطنان آن بلدان انداخت و والدهٔ آنحضرت مهد علیا فیروزه بیگم در چهاردهم محرم الحرام سنه ۸۷۴ درگذشت و در بهشت برین باز مرهٔ حور عین همنشین گشت و خاقان منصور بلوازم تعزیت قیام نمود چند روز بخیرات کلام و اطعام طعام اشارت نمود و جهة مرقد معطّر مهد مرحومه در کوچهٔ خیابان حظیرهٔ در غایت تکلف و زیبائی بنا فرمود و الی یومنا هذا آن گلستان جنت نشان معمور است و تربت کاه جمهور مردم نزدیک و دور است تغمّدها الله بالعفو الغفور

گفتار در بیان نهضت میرزا یادگار محمّد از آذربایجان بعزم تسخیر ممالک خراسان

در آن اوان که میرزا جهانشاه ترکمان با میرزا سلطان ابوسعید گورکان صلح کرده از خراسان بصوب آذربایجان معاودت نمود میرزا یادگار محمّد بن میرزا سلطان محمّد بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان باشارت عمهٔ خویش پاینده سلطان بیگم که ملکهٔ فاضلهٔ عاقله بود و در تربیت برادرزاده سعی بلیغ می‌نمود ملازمت میرزا جهانشاه اختیار کرده چندگاه در ظل رایت نصرت آیتش در غایت رفاهیت اوقات گذرانید. و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه ابوالنصر امیر حسن بیک در تعظیم و احترام میرزا یادگار محمّد بیشتر مبالغه فرمود و چون خاطر خطیر از ممر سلطان سعید جمع ساخت بعضی از امراء خراسان را با سپاه فراوان همراه شاهزاده کرده او را بتسخیر مملکت موروث ترغیب نمود و میرزا یادگار محمّد بعز رمو فور علم جهانگیری افراشته نخست بجرجان شتافت و امیر شیخ حاجی پدری از صولت لشکر او انهزام یافت چون این خبر بعرض خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا رسید امیر ناصر الدین عبد الخالق بن امیر نظام الدین احمد بن امیر فیروزشاه و امیر مبارز الدین ولی بیک را برسم ایلغار با فوجی از سپاهیان شجاعت آثار باستقبال مخالفان روان گردانید و ایشان از نیشاپور بسلقان رفته روزی چند رحل اقامت انداختند و خاقان منصور میرزا کیچیک را از عقب ارسال داشته شاهزاده در سلقان بامراء ایلغار پیوست انگاه باتفاق روی بمیرزا یادگار محمّد که از و هنهٔ سنرا با دبیرون آمده بود نهادند بعد از وصول بمنزل شورا بمقتضای نشانی که از پایهٔ سریر اعلی بدیشان رسید عنان از میدان قتال پیچیده در کوه هروس ییلاقی که برفعت و متانت رشک فلک اخضر و غیرت سد سکندر بود تحصن نمودند و میرزا یادگار محمّد بپای آن کوه گردون شکوه رفته چون مشاهده نمود که کمند اندیشه بکنگرهٔ تسخیر آن نمیرسد دامن تمنّی بر افشاند و باره گیر قمر مسیر بطرف اسفراین راند انذ بجانب خاقان کواکب مواکب بتاریخ چهارم ربیع الاول سنه ۸۷۴ از دار السلطنه. ایات ظفر آیات افراخته مشهد مقدس را محل نزول همایون ساخت و لوازم طواف مرقد معطر ساور وضه جنت آسار امام علی بن موسی الرضا علیهما التحیة والدعا بجای آورده خدام و مجاوران آن سدهٔ سنیه را بالصلات و الانعامات بنواخت و چون میرزا کیچیک و امراء ایلغار خبر قرب وصول موکب نصرت شعار شنودند از کوه هروس ییلاقی پایین خرامیده در عقب میرزا یادگار محمّد بولایت اسفراین وقوف یافته عزم توجه بمیدان رزم جزم فرمود و بر النک رادکان عبور کرده از حلگای جنوشان و بلغر یغاج بشعب کوهی که در میان جنوشان و اسفراین حایلست در آمد و میرزا کیچیک و امراء ایلغار در آن منزل بار دوی نصرت آثار رسیدند و خبر رسیدن میرزا یادگار محمّد و سپاه آذربایجان رسانیدند خاقان منصور چون از حال دشمنان مقهور خبر یافت سید مراد اوغلاقچی و میر علی میرآخور و شیخم ایل اوغلی را با هزار سوار جرار برسم منقلای از پیش روان ساخت و آن شب بتهیهٔ اسباب پیکار و استمالت مبارزان خنجرگذار پرداخت امراء ایلغار با امیر علی جلایر دو چار خورده آغاز کارزار کردند و امیر علی غالب کشته شد و امیر سید مراد بقتل رسید و دیگران روی باردوی همایون آوردند

ذکر محاربهٔ خاقان منصور مؤیّد در منزل چناران با میرزا یادگار محمّد

صباح روز دیگر که خسرو فیروزه اورنگ بعزم حرب و جنگ لوای بیضا در فضای سپهر خضرا برافراخت و از شعاع تیغ عالم اقطاع مواکب کواکب را انهزام داد و صیت فتح و فیروزی در بسیط غبرا منتشر ساخت خاقان منصور مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا بعزم ترتیب امور مصاف و رزم سالکان مسالک خلاف بدن بی بدیل را بجوشن حمایت عنایت الهی بپوشید و بر بارگیر تائید نامتناهی سوار گشته در تعبیهٔ سپاه ظفر حملهٔ لوازم اهتمام بتقدیم رسانید سرداری میمنه را بامیر جلال الدین امیر مبارز الدین ولی بیک مفوض داشت و ریاست میسره را بسرپنجهٔ شهامت میرزا کیچیک و امیر عبد الخالق بازگذاشت امیر حسن شیخ تیمور و امیر معز الدین و امیر شیخ ابوسعید خان در میان راهراولی مقرر نمود و بنفس نفیس همایون در قلب لشکر فیروزی اثر مقام و آرام فرمود و سپاهی آراسته شد که بهرام تیر جنگ برا وج سما از بیم پیکان خون افشان ایشان سپر زرین آفتاب بر سر کشید و نهنگ بیدنک دریا از خوف سنان جان ستان ایشان جوشن پوشیدن گرفت

۲ رادکان [illegible]

رستم کردار را که در آن معرکه غایت شجاعت و پهلوانی بجای آورده بودند باصناف عواطف پادشاهانه و انواع عوارف خسروانه مفتخر و مباهی
گردانید و مناصب علیه و مراتب سنیه عنایت فرموده پایه قدر و منزلتشان را بفرق فرقدین رسانید از آنجمله احمد مشتاق را که پای جلادت
در میدان جلادت نهاده چند زخم خورده بود بایالت قبة الاسلام بلخ سرافراز ساخت و چتر ظفر پیکر همایون در ضمان حمایت قادر بیچون
از منزل چکمن بنواحی اندخود بازگشته روزی چند رحل اقامت انداخت والحمد لله المنعم المتعال والصلوة علی محمد و آله خیر آل ذکر

وصول میرزا ابابکر ولد میرزا سلطان ابوسعید بملازمت حضرت خاقان منصور صاحب تائید چنانچه در اثنای

بیان احوال سلطان ابوسعید بوضوح انجامید که میرزا ابابکر که شاهزاده شجاع بلند همت بود در ایام دولت پدر بزرگوار در مملکت بدخشان
حکومت مینمود بعد از واقعه قراباغ امیر جلال الدین مزید ارغون بدخشان رفته غاشیه متابعت شاهزاده بر دوش گرفت و بدان واسطه
جمعی کثیر از امرا و لشکریان در آنولایت جمع آمده مهمات میرزا ابابکر صفت انتظام پذیرفت و چون در موضع چکمن بعنایت پادشاه
ذوالمنن خاقان دشمن شکن بر میرزا سلطان محمود ظفر یافت شعشعه نایره نصرت آیت باطراف و اکناف ممالک آن سرحد تافت میرزا
ابابکر داعیه فرموده که با خاقان منصور طرح اخلاص و محبت انداز دو دم از موافقت و اتحاد زده کریمه از دودمان پادشاهی در عقد
ازدواج منتظم سازد و باین عزیمت از بدخشان بکنار آب آمده ایلچی بپایه سریر اعلی فرستاد و شمه از مکنون ضمیر منیر بنواب درگاه
عالمپناه پیغام داد و چون پرتو شعور خاقان منصور برین صورت افتاد بغایت مبتهج و مسرور گشت و بعد از استشاره و استخاره مقرر شد
که مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر بخدمت شاهزاده رود و او را بعنایت بیغایت خاقانی امیدوار گردانیده
نوعی سازد که بملازمت شتافته سعادت مرتبت شتابد امیر علیشیر بحسب فرمان بدرگاه شاهزاده عالی مکان رفته چنانچه از کمال فراست
و وفور کیاست آنجناب متصور بود ادای رسالت نمود و از محاسن شیم و مکارم اخلاق آیده سلاطین آفاق آنمقدار بعرض رسانید که
شاهزاده باتفاق امیر جلال الدین مزید ارغون عازم ملاقات همایون شد و از آب جیحون گذشته در ده قاضی بشرف تلاقی دریافت
و خاقان منصور میرزا ابابکر را بوفور اشفاق و انعام و شمول عواطف و اکرام نوازش فرموده چند روز بجشن سور و عیش و سرور پرداخت
و حجله نشین تتق عفت و عصمت حشمت سلطان بیگم را نامزد شاهزاده کرده خاطر شریفش را فرحناک و خرم ساخت و بعد از انقضاء
ایام طوی و ضیافت ضمیر منیر آن مهر سپهر خلافت متوجه سرانجام عظایم امور سلطنت و جهانبانی گشته میرزا ابابکر را کرة بعد اخری
بپوشیدن خلع طلادوز و بخشیدن اسپان گردون توان مفتخر و مباهی گردانید و امیر مزید ارغون و سایر امرا و خواص شاهزاده را
بانعام جامه و زر و اجناس نفیسه دیگر سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت و چون شاهزاده بولایت بدخشان رسید
از امیر مزید برنجید و باغوای جمعی از انکچیان که اختیار و اعتبار جناب امارت شعار موافق مزاج ایشان نبود او را بدرجه شهادت
رسانید لاجرم اختلال تمام باحوال ملک و مال میرزا ابابکر راه یافت و میرزا سلطان محمود طمع در تسخیر مملکت بدخشان کرده
شاهزاده بار دیگر بملازمت خاقان منصور شتافت و روزی چند در ظل تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت گذرانید و در حین
مخالفت احمد مشتاق فرار نموده عنان بصوب بدخشان منعطف گردانید چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله
تعالی و تقدس ذکر مخالفت میرزا محمد عمر با خاقان منصور و آمدن میرزا شاه غریب از کتم عدم بعرصه ظهور

در آن اوان که بواسطه استیلاء میرزا یادگار محمد بر بعضی از بلاد خراسان مردم کوته اندیش از موکب همایون خاقان معدلت کیش تخلف
نموده طریق فرار می پیمودند میرزا محمد عمر بن میرزا خلیل بن میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بن امیر تیمور کورکان
باتفاق یوسف ترخان و فوجی از سرداران در نوزدهم ذی حجه سنه ۸۷۴ از دشت ساغلمان از اردوی همایون روی گریز بجانب کرسی
و قندهار آورد و بعد از وصول بحدود آنولایت امیر نظام الدین احمد بن توکل برلاس که از عظماء امراء سلطان ابوسعید بود و در قندهار
حکومت مینمود ایلچی نزد شاهزاده فرستاده او را باطاعت و انقیاد نوید داد و میرزا محمد عمر بقندهار خرامیده پای بر مسند سروری

میرزا

سلطان

و ظفر از لوح دل امیر ترو یار علی ترکمان و پسران محمد علی شکر که از اعاظم امرا آذربایجان بودند بنیاد مردی و شجاعت پناه باتفاق میرزا ابراهیم ولد میرزا محمدی
بن میرزا جهانشاه از امیر حسن بیک روی گردانیده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف دادند و بکر پابوس گردون اساس خاقانی رسیده باصناف الطاف
سلطانی مفتخر و مباهی گشتند و بتاریخ هشتم رجب سنه ۸۷۴ قاضی علی که از جمله مقربان امیر حسن بیک بود برسم رسالت تشریف آورده از زبان آن پادشاه
عالیشان بسمع اشرف خاقان عالی مکان رسانید که همواره میان آبا عظام شما و اجداد کرام ما اساس مودت و بنا محبت و ارتباط استحکام داشته
چون بعنایت قادر مختار انجانب را دفع فساد میرزا جهانشاه میسر گشت میرزا سلطان ابوسعید از شیوه ستوده اسلاف تجاوز نموده لشکر بآذربایجان
کشید و هر چند ازینطرف تواضع و نیازمندی بوقوع انجامید فایده بر آن مترتب نگردید عاقبت منتقم جبار او را تباه نمود و صورتی که در پرده غیب مستور بود
ظهور فرمود اکنون مدعا آنست که رابطه اتحاد موروثی مرعی باشد و جماعت ترکمه قراقوینلو را که پناه بدان درگاه برده اند بدین جانب فرستند خاقان منصور
قاضی علی را رعایت موفور کرده روزی چند اجازت مراجعت نداد و فرستادن امرا جهانشاهی را از مقتضای مروت مستبعد شمرده جهة جواب آن
تمنیات قاصدی نزد امیر حسن بیک روان ساخت و دران زمستان امیر مغول بایالت ولایت بلخ سرافراز گشته بدان مملکت شتافت و شاه یحیی حاکم
سیستان شده زمام حکومت قهستان در قبضه اختیار امیر شیخ زاهد طارمی قرار یافت اما میرزا یادگار محمد چون از معرکه جناران بجد و دامغان بمقام
رسید کیفیت واقعه را با میر حسن بیک نوشته مدد طلبید و امیر حسن بیک در مقام امداد شاهزاده آمده امیر یوسف بیک و امیر حسن بیک را که
در سلک خویشان او انتظام داشتند با امیر شاه منصور بن امیر شاه سوار قراقوینلو و دو هزار سوار متکمل متسلح بکومک میرزا یادگار محمد نامزد کرد و شاهزاده
آماده رزم و پیکار گشته عنان مراجعت انعطاف داد و در ولایات خراسان ظلم و بیداد آغاز نهاد و هم دران اوان جمعی از کلانتران ولایت
قاین بواسطه منازعتی که با اقران خود داشتند بکرمان رفتند و امیرزاده زینل بیک بن امیر حسن بیک را ملازمت کرده متکفل تسخیر قهستان گشتند و
شاهزاده هزار سوار مصحوب ایشان بدانجانب روان ساخت تا بجبر بر سر امیر شیخ زاهد تاخته اساس حیاتش را بر انداختند و این اخبار بدارالسلطنه
هراة رسیده بعضی از مردم کوته اندیش مانند امیر تویب و شیخی جلایر و نعمت خوارزمی از خاقان معدلت کیش روی گردانیدند و بطرف اردوی میرزا یادگار
محمد کشیدند آنحضرت بفرار انجماعت التفات ننمود و امیر عبدالخالق فیروزشاه و بیرام ترکمان و یار علی ترکمان را با فوجی کثیر از لشکر ظفر اثر برسم ایلغار
روان فرمود و چون این طایفه بمشهد مقدسه رسیدند بعضی از جنود میرزا یادگار محمد که در نیشاپور بظلم و بیداد اشتغال داشتند گریخته در اسفراین باردوی
شاهزاده پیوستند و امراء ایلغار یالنک راد کان رفته خیمه اقامت برافراشتند و میرزا یادگار محمد بسبزوار آمده آن بلده را در حیز تسخیر کشید و پرتو
این خبر بر پیشگاه ضمیر خاقان عالیجاه تافته دانست که تا بنفس همایون متوجه دفع اعداء دولت نشود فراغتی روی ننماید و آنچه مراد است بوقوع نخواهد پیوست بنابران
در غره ماه مبارک رمضان با سپاه ظفر اوان از بلده فاخره هراة نهضت فرمود و در یالنک راد کان امراء ایلغار را بجوق دولتی گردانیده عازم سبزوار
شد میرزا یادگار محمد چون این خبر شنید سبزوار را بقاضی بیک که از سایر خواص او بمزید اعتماد و امتیاز داشت سپرده روی توجه بطرف بسطام و دامغان
آورده و بعد از آنکه ظاهر سبزوار محل نصب لوای جهانگشای خاقان منصور گشت عساکر ظفر اثر باندک زمانی آن بلده را در حیز تسخیر کشیدند و قاضی بیک
با هفتاد تن از متابعان مقید و مغلول گردانیدند و قاضی بیک زنده ماند و سایر اسیران بزندان لحد شتافتند و از ارباب آن ولایت سید نصرالله
کسکنی و خواجه معین بخشا که دم از هواداری خدام رکاب حضرت شهریاری زده بودند باصناف الطاف اختصاص یافتند و موکب حضرت شاهی
بعد از فراغ از مهم سبزوار متوجه میرزا یادگار محمد شد و چون بموضع پنج دهیه پایان ولایات بحرآباد عسکر خاقان و لشکر یادگار گشت قراولان سپاه شاهزاده
بیار علی ترکمان و شجاع ایل او علی که برسم ایلغار از اردوی ظفر آثار بیرون رفته بودند دو چار خوردند و در سر پل جاجرم بشغل تیغ و تیر معرکه رزم گرم کردند
و قراولان میرزا یادگار محمد مغلوب شده امراء عظام نعمت خوارزمی و عبدالله جلایر و قاسم دولت ملک را با طایفه دیگر اسیر ساختند و بپایه
سریر اعلی آوردند و از جمله اسیران شخصی که نوکر خاصه امیر حسن بیک بود ملحوظ عین مرحمت گشته سایر آن طایفه بسیاست شحنه قهر اختصاص یافتند
علم آفتاب عظمت از آن منزل در حرکت آمده پرتو وصول بر قصبه جاجرم انداخت و دران موضع فلک بشیر مکاید شیوه باساز کامگاری ساخت که
فلک همچنین بوده پیوسته گشاده در بیابان بخشیر نامیمن ملقب زرم و بعداوت رایت خاقانی بجاجرم جهت حمایت

و بیرام ترکمان ۲

و ارکان دولت

به رعایت حزم در آن ایام که جاجرم از فر نزول خاقان منصور بسان گلستان ارم ناضر و خرم بود زمانه بی شرم و سپهر بی آزرم آغاز ستمکاری کرده از حیز
به عسکر ظفر اثر شیوع یافت که میرزا یادگار محمد سلک جمعیت امیر حسن شیخ تیمور را که در دیه استرآباد نشسته بود به سر پنجه شجاعت از هم گسیخت و حسن [illegible] شماسان
گریخته بعد از چند روز بیرون آمده و بدست نیازمندی بدامن دولت شاهزاده آویخت و مجرد انتشار این خبر فوج فوج از سرداران صف شکن از موکب
خاقان بهمن فرار نموده روی باردوی دشمن آوردند لاجرم آنحضرت بر سایر امرا بی اعتماد گشت و جهت رعایت حزم روزی چند از اقبال بمیدان رزم
در گذشت و از جاجرم کوچ فرموده بعد از قطع منازل و مراحل بمشهد مقدسه رضویه شتافت التحیة بعتبه علیه امام واجب الاحترام افتخار آل خیر البریه
علی ابن موسی الرضا علیهما السلام والتحیه نموده آداب طواف آن قبه عرش مطاف بجای آورده نضارت ریاض دولت را از بارگاه واهب
العطایا مسالت کرده بطرف پل خاتون که محل نزول آغروق همایون بود روان شد و بعد از وصول بآن منزل بموقف عرض رسید که در دار السلطنه
هراة غوغای عظیم دست داده و تقدیر ملک قدیر ابواب بیداد بر روی متوطنان آنجا بر گشاده تبیین این مقال آنکه در خلال احوال گذشته خواجه عبد الله
اخطب بنسبت بخواجه قطب الدین طاوس سمنانی سخنی تعذر آمیز بعرض حضرت خاقانی رسانیده و خواجه طاوس مواخذ و مقید شده مبلغ سعید برای
دنیا کپکی فرود آورد و خواجه عبد الله بجای او در منصب اشراف دیوان اعلی دخل کرد و درین اوقات که هرویان از سایه چتر معدلت خاقان منصور
دور مانده بودند خواجه عبد الله که باتفاق خواجه نظام الدین بختیار سمنانی در هراة بسر انجام مهام دیوانی اشتغال داشت بر عجزه و رعایا زر بسیار
حواله کرده و باتش بیداد دود آه از سینه مظلومان بر آورده کار رعایا باضطرار رسید و مهم بدانجا انجامید که عوام الناس هجوم نموده خواجه عبد الله را
بوقتی که در دار العداله میرزا شاهرخ نشسته بود ابواب انصاف بر روی خلایق بسته سنگ باران کردند و او بیکی از خانهاء مدرسه گریخته به
هزار حیله از آن مهلکه جان بیرون برد و چون در منزل پل خاتون این خبر بعرض همایون رسید یکی از اعیان ملازمان آستان سلطنت آشیان بموجب فرمان واجب
الاذعان بشهر شتافت و خواجه عبد الله را بند کرده باردوی همایون رسانید و متعاقب آن خاقان منصور حضرت امیر نظام الدین علیشیر را جهت تمهید
بساط عدل و انصاف و رفع رسوم ظلم و اعتساف بدار السلطنه هراة ارسال داشت و نشانی در باب استمالت متوطنان آنجا بشرف اصدار یافت
و امیر علیشیر بدان بلده فاخره شتافته بمقتضای عادت جبلی خویش جراحات جارحات ایام بمراهم مراحم مندمل ساخت و بعد [illegible] در باب استمالت
مظلومان و ستمدیدگان و استیصال نهال ظلم و عدوان پرداخت و فرمود که تا آن نشان قضا نشان را در روز جمعه بر سر منبر خواندند لاجرم خلایق
مطمئن و آسوده خاطر گشته زبان بدعای دوام دولت خاقانی و ازدیاد جاه و جلال مقرب حضرت سلطانی گشودند و چون امیر نظام الدین علیشیر
باردوی همایون معاودت نمود خواجه نظام الدین بختیار مستقل و بی اختیار گشت و خواجه قطب الدین طاوس کرت دیگر بمسند اشراف دیوان نشست
بعد از آن آغروق همایون از پل خاتون بصوب قلعه نیره تو روان شد و خاقان منصور بطرف دار السلطنه هراة نهضت نمود و بتاریخ یازدهم ذی حجه سنه مذکوره
بباغ نظرگاه نزول فرموده در شعبه هم ماه از آنجا بالنگ نشتر تو که در برابر پل سالار است شتافت از آنجانب میرزا یادگار محمد چون از مراجعت موکب
ظفر اثر وقوف یافت بوصال عروس مملکت خراسان امیدوار گشته تا مشهد مقدسه عنان بکران باز کشیده و بهمدر آن ایام میرزا سلطان محمود
از آب آمویه گذشته در حدود بلخ و خان طغیان باوج آسمان رسانید و این اخبار در اردوی ظفر آثار اشتهار پذیرفته طایفه که پرده شعاع بصیرت
ایشان را پوشیده بود قدم در بیابان بیپایان فرار نهادند و این معنی موجب پریشانی ضمیر منیر حضرت خاقانی گشته مناسب چنان نمود که چند روزی از تعاقب
و معاقبه احد التغافل ورزد و از النگ نشتر تو بدشت سافسلمان نقل فرمود و درین منزل نیز بسیاری از مردم بیعاقبت از موکب همایون تخلف جسته عنان
بصوب فرار انعطاف دادند و پریشانی تمام باحوال اردوی خاقان گردون [illegible] راه یافته اعلام نصرت فرجام از دشت سافسلمان براه
قلعه نیره تو متوجه نیره تو گشت مصلحت آنکه روزی چند آغروق همایون را در انحصار که مانند قلعه سپهر دوار است گذارند نوایب روزگار مصون و محروس
مضبوط سازد و بنفس نفیس همایون بهر جانب که مناسب داند رایت توجه برافرازد بعد از وصول بجدول موضع احمد توقچی که از خاک بر گرفته دهشت
بآنحضرت بود پیغام فرستاد که اگر حضرت اعلی یابکه و توکر تشریف می آورند در قلعه را میگشاییم و الا طریق [illegible] سلوک نمی نماییم خاقان سعادت
انتما از شنیدن این سخن بر آشفته عنان عزیمت بصوب کنار آب مرغاب انعطاف داده چون بحقیقت انزگ که میرزا ابراهیم و میر علی و بار علی مرتجا

[illegible] ماوراءالنهر سلطان [illegible] از قلاع [illegible] سلطان [illegible] شیخ [illegible] حسین [illegible] فرود آمده [illegible]
[illegible] ومبیّن آنست که بکدام جانب توجه نماید و در آن اثنا قاصدی یوسف نام آمده از امیر مظفر برلاس بدرگاه گردون اساس رسید و عرضه
داشتی رسانید مضمون آنکه فوجی از بندگان خدمتکار و مخلصان اختصاص آثار چون امیر پیر محمد ارلات با چهار فرزند از جهت حصار وجمعی کثیر از مردم
دولتمند در نواحی حصار بهواداری موکب نصرت شعار اجتماع نموده اند و انتظار طلوع ماهچه علم انجم حشم میکشند امید واری آنکه بکرات این حدود ماه
ارقی معقود و بور لمعان گردد تا آنچه صلاح دولت خدام عالیمقام باشد بوقوع پیوندد و این التماس بعز قبول اقتران یافته بهوای حصار از عنایت
پادشاه کامکار مسکت آثار گشت و امیر مظفر برلاس بعز ملازمت سرافراز شده لوازم اخلاص و بندگی و مراسم نیاز و سرافکندگی بجای آورد
و نسیم عنایت خاقانی از مهب مهربانی بر بهار صحن مالش وزیده بحصول ثمره مقصود و محصول شجره بهبود امیدوار گشت و از حصار بعضی بهمایون بیان
از لاتیان اتفاق افتاده امیر پیر محمد با اولاد و اقربا بتقبیل قوایم سریر سده انتماء قیام نموده بوفور الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه
از امثال و اقران ممتاز و مستثنا یافتند و از آنجا قرین یمن و سعادت کوچ بوقوع انجامیده چهار باغ قصبه میمنه از غلغله کوس نزول همایون بلند
آوازه گردید و از اطراف و جوانب جمعی کثیر از اهل اخلاص بملازمت شده بلند مرتبت رسیده مکارم اخلاق خسرو آفاق همه را بمزید مرحمت و اشفاق
سرافراز گردانید و حضرت خاقانی در همان منزل اقامت داشت تا وقتی که رایت نهضت بصوب مستقر سریر کرامت برافراشت ذکر

جلوس میرزا یادگار محمد بر سریر سلطنت خراسان و بیان بعضی از حیف و تعدی امراء عراق و آذربایجان

در او ان که خاقان عالیشان ابوالغازی سلطان حسین بهادرخان از النگ نشین بصوب قلعه تیره توکوچ فرمود هنوز یادگار محمد میرزا در ولایت جلوس نبود
شاهزاده پاینده سلطان بیگم بتحریک امیر فریدون برلاس و سلطان احمد چهارشنبه از منزلی که در بیرون هراة داشت بشهر درآمده آن بلده فاخره
را ضبط نمود و نقاره شادیانه زده فرمود تا در روز جمعه ششم محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمائه خطبه بنام ابوالمظفر میرزا یادگار محمد خواندند و در آن ایام
مولانا حسن شاه شاعر قصیده در مدح پاینده سلطان بیگم در سلک نظم کشید که مطلعش اینست بیت بحمد الله که از فضل حق خاتم سلیمان را رسید
ملک بلقیس مکانی پاینده سلطان را رسید و چون میرزا یادگار محمد بولایت جام فرا رسید باسم اکابر و اشراف بلده هراة استمالت نامها روان
فرمود چون شنید که ابوالغازی سلطان حسین میرزا تا کنار آب مرغاب رفت و امیر حسن شیخ تیمور را ضبط آن حدود تعیین نموده رایت عزیمت بمستقر دولت
و عظمت برافراخت و از راه رباط سنجاب بسواد هراة درآمد سادات و قضاة و اکابر و اعیان برسم استقبال استعجال نمودند و شاهزاده بتعظیم ایشان
قیام فرمود و همه را بنوازش بی دریغ سرافراز ساخت و آن روز که قمر در طریقه محترقه بود در النگ کهدستان منزل گزید و در روز دوشنبه نهم محرم
که دیگر روز تربیع نحسین بود بباغ زاغان شتافت و بر سریر سلطنت خاقان سعید در آنکه چندین سال از فروغ طلعت اولاد آنحضرت عاطل مانده بود
پرتو انوار جبین آفتاب قرین بیفکند و امراء آذربایجان که قرابتیان ابوالنصر امیر حسن بیگ و کومکت شاهزاده بودند در خراسان میل اقامت
نمودند و انجناب همه را در باغات و بساتین سلاطین و منازل جنت آئین فرود آورده و غایت رعایت درباره ایشان بتقدیم رسانید و چنان
مقرر شد که در خطبه نخست دعای دوام دولت امیر حسن بیگ بر زبان رانند آنگاه میرزا یادگار محمد را نام برند و میرزا یادگار محمد بعد از تمکن بر سریر
جهانبانی منصب اشراف دیوان را بخواجه قطب الدین طاوس سمنانی مسلم داشت و زمام سرانجام امور مملکت و مال را بقبضه اختیار پاینده سلطان
بیگم بازگذاشت و چون آن شاهزاده ساده بعیش و عشرت بسیار مشغوف بود اکثر اوقات را بتجرع باده گلرنگ و استماع نغمه عود و چنگ صرف
مینمود و اصلا پروای ضبط امور مملکت نمی کرد و از هر کس [illegible] شد بر وفق خواست بجای نمی آورد امرای ترکمان در اطراف ولایت خراسان
ابواب جور و طغیان بر روی رعایا و بیچارگان گشادند و طوفان بلا بالا گرفته بسیاری از خراسانیان قدم در وادی جلا نهادند سلطان خلیل ولد
امیر حسن بیگ در النگ رادکان خیمه اقامت برافراشته متعرض متوطنان آنحدود میگشت و ظلم و تعدی امراء بر رعیت [illegible] که در ولایت
قهستان بودند [illegible] [illegible] امیر حسن شیخ تیمور [illegible] کنار آب مرغاب [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]

دولت خاقان منصور از افق دار السلطنه هراة طلوع فرمود **گفتار در بیان توجه خاقان منصور بصوب مستقر سریر عزت و کرامت بعد از تقدیم مشورت با امرای صایب رای وافر حشمت** دران ایام که قضیه میمنه امینیت مقدم
مقر السلطنه والخلافه ابو الغازی سلطان حسین میرزا عیرت افزای فضای فردوس اعلی بود على التعاقب والتوالی بمسامع جاه و جلال
میرسید که میرزا یادگار محمد از نشاء باده غرور بغایت بیشعور است و از تواتر تجرع شراب انگور گاهی مست و گاهی مخمور هرگز خیال ضبط
ملک و مال بر گاخ دماغ نمیگذارد و در هیچ وقت نقش لشکرکشی و کشورگشائی بر لوح دل نمی نگارد و از بطالت اعیان حضرت او صورت
فراغت در بلاد خراسان مستور گردیده و از ضلالت ارکان دولت او مبانی شرع شریف و قواعد ملت حنیف بانهدام و انعدام نزدیک
رسیده بنا بر علی بذا حضرت منصور مظفر لوا بدین پیکر فتح و فیروزی واثق گشته رای جهانگشای بر ان قرار داد که بیکبار نا گاه بجانب
دار السلطنه هراة تاخته بصرصر حمله قیامت اثر نهال اقبال مخالفان را از بیخ و بنیاد برانداز دپس در خلوتی که در بارگاه جهان پناه برروی
غیر بسته بود با میر نظام الدین علیشیر ابواب مشورت باز گشاد و شمه از مخطور خاطر خطیر آن میر صایب تدبیر در میان نهاد و آنجناب شرایط تحسین
و آفرین بجای آورده در اخفای آن سر وصیت نمود و فرمود که اگر این سخن با من نیز گفته نشدی بهتر بودی خاقان منصور پرسید که سبب این همه مبالغه
والحاح درین باب چیست امیر عالیجناب جواب داد که عدم افشای این راز از جمله واجبات است زیراکه مردمیکه از موکب عالی گریخته نزد میرزا یادگار
محمد میروند اگر ازین داعیه وقوف یابند بی شبهه کیفیت عزیمت همایون را بعرض او رسانند و هرگاه پرغرور شاهزاده بر مکنون ضمیر آفتاب
تاثیر افتد سالک طریق حزم و احتیاط گردد و آنچه مقصود ماست محصول نه پیوندد العقصه بنا بر تاکید امیر ستوده خصال شهریار بیهمال بی از انکه این
خیال را بر سایرامرا ظاهر سازد رایات نصرت برافراخته از میمنه کوچ فرمود و بطرف کنار آب مرغاب روان شده پس از قطع منازل در بوکن نزول
نمود و انگاه امرای عالی مقام و نوئینان جم احتشام را در مجلس جا نفی نشانده ما فی الضمیر خویش ظاهر ساخت و بمقتضای کلمه کریمه وشاورهم فی الامر
با امر مشورت پرداخت تمامی الجماعت متفق اللفظ والمعنی عزیمتی را که در خاطر عالی مآثر قرار یافته بود تحسین کردند و بطوع و رغبت اظهار اطاعت
وانقیاد نموده لوازم دعا و ثنا بجای آوردند و خاقان دشمن شکن بوثوق تمام و اعتماد لا کلام از بوکن روان شده سرپل تابان از فر نزول
همایون عیرت سپهر بوقلمون گشت و در آن مرحله امیر پیر محمد ارلات و امیر سار بان با چندی بموجب فرمان واجب الاذعان جهة حراست و محافظت
اغروق همایون توقف نمودند و سایر امرا و ارکان دولت در ملازمت رکاب سعادت منقبت تصمیم عزیمت فرمودند **ذکر نهضت رایات ظفر مآل بجانب دار السلطنه هراة بر سبیل استعجال و کشته شدن میرزا یادگار محمد بتیغ تقدیر مالک الملک متعال**
مثنوی سلاطین که کشورگشائی کنند بتوفیق حق پادشاهی کنند چو تائید یابند از لطف حق شود حال ایشان بدیگر نسق نباشد چو دیگر کسان کارشان
بود بوالعجب جمله کردارشان نترسند از دشمن کینه خواه نداندیشند باک از جهانی سپاه چو سازند اعلام همت بلند به بندند خلقی بخم کمند
اگر لشکر سیم بر کشور گشند بیک حمله ملکی مسخر کنند مؤید این معنی و مصداق این دعوی آنکه دران ایام که میرزا یادگار محمد در دار السلطنه هراة
در غایت عظمت و احتشام مقام و آرام فرموده بود و چند هزار بدوی سوار بهرام انتقام صبح و شام ملازمت مینمودند و از خراسان
تا بغداد کوس مالک الملکی در پی داشت هیچکس خیال انتقال آن دولت پیرامن خاطر نمیگذاشت ابو الغازی سلطان حسین میرزا اصلا بکثرت
عدد و عدد مخالفان نیندیشید و بالندکی از ملازمان رکاب نصرت انتساب از کنار آب مرغاب ایلغار فرموده عنان یکران بدان صوب
منعطف گردانید مانند فلک الافلاک در شبانه روزی عالی طی نموده بیکبار ناگاه بحری بباغ زاغان نزول کرده میرزا یادگار محمد را
بجهان جاودان روان فرمود قطعه شنیده ام که شه مشتری چین بهرام که داشت رایت او بر فلک سرافرازی رساند بر سر خاقان
چین شبخونی که تیغ او بسر خصم کرد سربازی هزار بار از ان قصه این عجیب تر است که ساخت دولت سلطان حسین ابو الغازی
شرح این واقعه چنانست که چون خاطر اقبال آثار حضرت خاقانی جمهور ملازمان موکب آن مهر سپهر کامرانی بر تصمیم آن عزیمت قرار یافت در
کنار آب مرغاب جبیه قسمت کرده با هشتصد و پنجاه سوار جرار که بنوک نیزه خار ا شکاف فلک اندرون ماه ربودندی و بزخم پیکان دیده

چون از شهریان شهاب ثاقب گشوده ندی بیت تیغ آتشگان پاک عنصر بر تیغ نوشته یارب الظفر در غایت استعجال بجانب مستقر سریر جاه و جلال
ایلغار فرموده و بعد از طی منازل بنیم شبی در باغ رباط فرود آمده چاشتگاه روز دیگر از آنجا براه لنگر باباخاکی توجه نمود و از جمله مؤیدات فتح
و ظفر که در اثنای راه موجب مزید وثوق شاه و سپاه گشت یکی آنکه قدوهٔ ابدال حضرت باباخاکی که از مبادی ایام شباب تا زمان ظهور آثار
شیب از اختلاط شیخ و شاب احتراز و اجتناب کرده در دامن کوهی سر بجیب عبادت فرو برده بود چون خبر وصول لوای کشورگشای
همایون بمسمع شریفش رسید بخلاف معهود مایل ملاقات خاقان خجسته صفات گشته خود را منظور نظر آنحضرت گردانید و علی و گوسفندی و کوماجی پیشکش
فرموده التماس نمود که ساعتی منزل او را بنور حضور منور سازند و خاقان منصور ملتمس او را مبذول داشته آن مقدار در خانهٔ درویش نشست که
ماحضری کشید آنگاه روی براه آورد و باباخاکی تا قلهٔ کوهی که ممر عبور سپاه ظفر اثر بود مرافقت کرد و نیزهٔ خود را بدست خاقان منصور
داده در غایت عقب بطرف هرات سه نوبت بدست اشارتی فرمود که مشابه راندن تیغ بود و سوزن انداخته بازگشت و خاقان منصور
باستظهار توجهات صوری و معنوی عنان سمند عالم نورد بجانب هرات بهوای دشتک انعطاف داده چون شب درآمد بشیرم قراول برسم زبان گیری پیش
فرستاد و در صحرای دشتک شخصی که در نماز دیگر گذشته از پیش میرزا یادگار محمد بیرون آمده بود بموکب همایون رسید و از تقریر او وضوح
پیوست که مخالفان دولت قاهره اصلا از توجه لوای جهانگشای خبر ندارند لاجرم خاقان ظفر حشم در طی مسافت بیشتر از پیشتر سرعت فرمود
همان لحظه از نزد بشیرم قراول معتمدی رسید و خبر رسانید که تا چشمهٔ خیر دوک رفتیم و غیر غفلت و عدم شعور از هیچ یک خبری نشنودیم و آن شب
سه شنبه ۲۳ صفر بود و در وقتی که ماه طلوع نمود ماهچهٔ علم آفتاب شیم پرتو وصول بر چشمهٔ خیر دوک انداخت و در آن موضع سپاه نصرت پناه
جبه پوشیده مستعد قتال گردیدند و بموجب فرمان واجب الاذعان امیر مظفر برلاس و شیخ ابوسعید خان درمیان و ابراهیم برلاس و درویش
علی ارلات با صد و پنجاه مرد شجاعت صفات جهت گشادن دروازهٔ بزرگ باغ زاغان پیشتر روان گشتند و حاجی محمد خسرو بمصلحت
زبان گیری از عقب امرا ایلغار در حرکت آمده تا نزدیک باغ زاغان رفته و بازگشته عرض کرد که میرزا یادگار محمد در غایت غفلت تا نیمه
بخت خود در خواب است و خاقان منصور از استماع این خبر خوشدل و مسرور گشته براه کوچهٔ خیابان بسان سیل شتابان روی براه آورد و بعد از
وصول بمزار علامهٔ رازی میرزا ایچکیک را با امیر مظفر بکه بیک ارسال نمود و دولتشاه اوزبک و سلطان خواجه اوزبک را با جماعتی از یکان
بدان دروازهٔ باغ که متصل مدرسهٔ مهد مرحومه گوهرشاد آغا است روانه گردانید و میرزا سلطان احمد را با فوجی از لشکریان بآن دروازه
که بطرف مزار پیر مجرد خواجه ابوالولید احمد است روان ساخت و امیر ناصر الدین عبدالخالق و امیر ولی بیگ را بجانب امیر فیروزشاه
که منزل امیر علی جلایر بود فرستاد و بنفس نفیس با هشتاد نفر از لشکر قیامت اثر از عقب امیر مظفر نهضت فرمود و در اثنای راه یادگار
میراخور از پیش امیر مظفر رسید و عرض کرد که امرای عظام دروازهٔ باغ زاغان را بسان مبانی دولت دشمنان درهم شکسته درآمدند لاجرم
آنحضرت مانند شاهباز تیز پرواز بباغ زاغان شتافته تا باغ شمال که خوابگاه میرزا یادگار محمد بود عنان بازکشیده و خرگاهی که
در نواحی قصر آن باغ مرئی گشته بعضی از مخصوصان اشارت کرد که بآن خرگاه درآیند و هرکس آنجا یابند بملازمت رسانند مقرب حضرت
سلطانی امیر علیشیر قدم جلادت پیش نهاد و امیر بابا علی که در آن زمان نوکرش بود بدرون خرگاه فرستاد و او بعد از احتیاط بازآمده
عرض کرد که درین خرگاه هیچکس نیست آنگاه خاقان منصور کوشک را احاطه کرده ملازمان موکب همایون را بصعود امر فرمود اما هیچ
کس جوابی نشنود زیرا که وهم بر ضمایر جماعت استیلا یافته بود آخر الامر امیر نظام الدین علیشیر اجازت طلبیده اسب خود را به بابا علی
سپرد و شمشیر از نیام کشیده مانند عصا بر دست گرفت و از راه غیر معهود آغاز بالا رفتن کرد و بعد از آن خاقان ظفر نشان امیر قلی را نیز
بآن مهم مامور گردانید مقارن آن حال مهتر اسمعیل فراش از باغ بیرون تاخته دستهٔ شمعی بدست آورد و روشن ساخت و بباغ درآورد
و بدان سبب چراغ دولت ملازمان موکب همایون برافروخته بسوختن خرمن زندگانی دشمنان واثق گشتند و از محال مستعده برآن
قصر برآمدند و حاجی علی چهرهٔ میرزا یادگار محمد را بدید و ساعتی تیغ نهاده دستگیر کرد و امیر قلی شاهزاده را بدروازه می رسانند آنرا

از راهی که امیر علی شیر مصور میفرمود پایان برد و گلستان گشتن بنظر پادشاه عالیشان آورد بیت مؤرخی گفت که در باغ عیش و سند ناز می شاخ خوش
خواب صبحگاهی کن خاقان منصور بواسطه ترحمی که جبلت همایونش بر آن مفطور بود با میرزا یادگار محمد آغاز تکلم کرده میخواست که از سر خون او درگذرد
اما امراء عظام که بقای شاهزاده را مستلزم فنای خود میدانستند تجویز تجاوز از این معنی ننمودند لاجرم همان لحظه مثنوی اجل خانه تن به
پرداختش پس از تخت بر تخته انداختش جهان کار ازین گونه بسیار کرد ز زمانه نخستین نه این کار کرد همانست این چرخ فیروزه فام که
گردید گرد سر جام و سام همانست این زال زیبا نقاب که در عقد جم بود و افراسیاب مولانا کمال الدین عبدالواسع در تاریخ واقعه
میرزا یادگار محمد گوید بیت شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر از سال بهاء دانش ده بار خبر و چون این خبر غریب و حادثه عجیب بمسامع
امراء ترکمه که طایفه در باغ نو و زمره در باغ زبیده اقامت داشتند رسید همان شب عنان اضطرار بدست قاید طریق فرار دادند
مضمون سیهزم الجمع و یولون الدبر در وصف الحال ایشان گشت و عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه جرایم جمعی را که از ظلال لوای
خاقان کشورگشای گریخته به میرزا یادگار محمد پیوسته بودند بموجب شفاعت بعضی از ارکان دولت بعفو و اغماض مقابل گردانید اما امیر
علی جلایر که رتق و فتق مهمات شاهزاده بود در روز دیگر بیاسا رسید والعظمة والکبریاء لله العلی المجید گفتار در بیان جلوس خاقان
منصور کرت دوم بر سریر سلطنت و استقلال و رفتن بجانب مرو جهت مخالفت بعضی از سالکان طریق
جنگ و جدال نظم روز دیگر که سر تو آفتاب بر گرفت از چهره زیبا نقاب پرتو اقبال بر عالم فکند بر سریر سروری
شد کامیاب خاقان والاجناب ابوالغازی سلطان حسین میرزا تخت سلطنت و جهانبانی را از فر طلعت خورشید سیما غیرت افزای
سپهر خضرا گردانید و در استمالت خواطر اکابر و اصاغر لوازم اجتهاد مرعی داشته در باب تمهید بساط عدل و انصاف فرامین مطاع
بنفاذ رسانید خاتم شهریاری که دست بدست بغیر امیگشت در انگشت اقتدار خسرو کامکار قرار گرفت و روزگار ناسازکار که
غبار آزار در زمین دل صغار و کبار میگذشت سمت نهایت پذیرفت سادات عظام و قضاة اسلام و علماء روزگار و فضلاء عالی
مقدار که در انتظار روزی چنین شبها بر وعده گذرانیده بودند با قبال آسا بیار کامیاب انتساب شتافته مراسم تهنیت فتح و فیروزی
ادا کردند و سوختگان بایره بیدادی و خاکشدگان وادی نامرادی بافاضه عمام لطف عام پادشاه گردون غلام امیدوار
گشته مضمون آیه همایون فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها بر زبان آوردند و بی شائبه تکلف و تحوزی و غائله تصلف و مدح گستری
مردم هراة را آن روز مانند عید سعید بود و بستان ایام نوروز خرم و فیروزی نمود نظم جهان کهنه از نو زندگی یافت ز فر طلعتش
فرخندگی یافت شد از برج شرف خور عالم افروز زمستان رفت و آمد روز نوروز و خاقان منصور همان روز متوجه تدارک اختلال
احوال مظلومان ستم کشته گشته بالکه در حضور قاضی قطب الدین احمد الامامی و مولانا کمال الدین شیخ حسین التقوی حکم فرمود که رعایا و مزارعان و
محترفات و پیشه وران بلده و بلوکات هراة مدت دو سال از وجوه خارجی و زر لشکر معاف و مسلم باشند عمال و دیوانیان جهة
طلب آن وجه نمک بر ریش دل مجروحان درویش نپاشند و آن پادشاه عالیجاه روز پنجشنبه ۲ ماه جهة زیارت تربت بارگاه حضرت
باری خواجه عبدالله انصاری بگازرگاه تشریف برد و روی نیاز و اخلاص بر آن سده سنیه سوده نسبت بمجاوران آنجا لوازم نوازش
بجای آورد و در آن منزل شریف مولانا کمال الدین شیخ حسین را نزدیک بمسند سلطنت طلبیده گفت که دارالسلطنه هراة را ایستوی
زمان سلطان سعید ضبط میبایدنمود و اگر بعضی من یا از من یا فرزندم حد شرعی متوجه شود در اجرای آن تاخیر ننماید و بر این
قیاس خاقان منصور در باب رعایت جانب سایر اصحاب مناصب شرعیه احکام مطاعه بنفاذ رسانید و در تشیید ارکان دین
قویم و تمهید قواعد ملت مستقیم مساعی جمیله مبذول داشته بساط شریعت پرتوی مبسوط گردانید و بهمدران اوقات بمسامع جلال
پیوست که میرزا الغ بیک ولد سلطان ابوسعید میرزا که از کابل بحدود بلخ آمده بود باتفاق برادر خویش سلطان محمود میرزا محاصره
آن بلده مینمود و از انجا بجانب مرو تاخته و شعله پریشانی در خرمن جمعیت متوطنان آن ولایت انداخته از استماع این خبر مهر غضب خاقان

والا که در اهتزاز آمده و رایات ظفر طراز جهت استیصال نهال اقبال اهل خلاف بصوب مرو نهضت فرموده چون بنده چرکس از فر نزول
همایون رشک افزای سپهر فیروزه مفرش شد بوضوح پیوست که اعداء دولت روزافزون از توجه موکب فیروزی نشان خبر یافته
عزم فرار جزم کرده اند و خاقان منصور بسرعت هرچه تمامتر از همان معبر مانند باد از آب گذشته متوجه مرو گشت و میرزا الغ بیک
واتباع او تاب مقاومت با آنحضرت در حیز قدرت خویش ندیده میان جبل الجسم که قبل از طلوع خورشید گریز بر ستیز اختیار
نمایند عنان بصحرای فرار گردانیدند **بیت** هنوز خسرو خورشید روی ننموده ستارگان بگذارند جای و بگریزند
و خاقان منصور در غایت حشمت و کامرانی به مرو درآمده آن زمستان در آن جا طرح قشلاق انداخت و اکثر اوقات
خجسته ساعات را به تعمیر بلاد و ترفیه عباد و تمشیت امور مسلمانی و ترتیب سالکان مسالک پهلوانی مصروف ساخت

ذکر درآمدن قبة الاسلام بلخ به حیز تسخیر میرزا سلطان محمود و بیان بعضی از وقایع که حضرت خاقانی در یورت قشلاق روی نمود

از ریاض صفحات سابقه و گلزار حکایات متسقه شمایم این خبر به مشام جان مطالعه کنندگان میرسد که در آن
اوقات که میرزا یادگار محمد ثانیاً بمدد امیر حسن بیگ مستظهر گشته روی به تسخیر خراسان آورد و بحسب اتفاق
میرزا سلطان محمود نیز از آب آمویه عبور نموده فتح بلخ را پیش نهاد همت گردانید امیر مغول و سلطان علی گکلتاش
که بموجب فرمان خاقان عالیشان در آن بلده بودند ذخیره بسیار مجتمع گردانیدند و سلطان محمود میرزا آغاز محاصره
فرموده چند کاه از هر دو جانب غایت جلادت و مردانگی به ظهور رسانیدند در آن اثنا احمد مشتاق که
پرورده حجر تربیت سلطان محمود میرزا بود بدلالت بخت فیروز و هدایت طالع نوراً فروز از شاهزاده روی
گردان شده بدرگاه خاقان منصور شتافت و چهره مرادش از فروغ عنایت خسروانه برافروخته بانواع
اصطناع اختصاص یافت اما از سرداران بلخ سلطان علی گکلتاش بتحریک نفس ظلمانی تابع وساوس شیطانی
شده قدم در طریق غدر و مکر نهاد و با ظهار هواداری میرزا سلطان محمود مبادرت نمود دروازه خواجه عکاشه را
بر روی سپاه شاهزاده بگشاد و لاجرم میرزا سلطان محمود را فتح بلخ میسر گشته امیر مغول را دستگیر و مصحوب
یادگار آنکه از جمله معتمدانش بود بجانب سمرقند روانه فرمود و یادگار آنکه در اثنای راه مایل بخدمت خاقان
عالیجاه شده دفتر حقوق تربیت میرزا سلطان محمود را بر طاق نسیان نهاد و برافقت امیر مغول عنان عزیمت به
صوب مرو انعطاف داد **بیت** هر که باشد ز هوای سرکوبیت خبرش نتوان برد به زنجیر بسوی دگرش از
بدایع اتفاقات آنکه خاقان منصور در شب اول عیدی در مرو به مجلس بزم نشسته بود و با جمعی از اهل اخلاص و
ندمای بارگاه اختصاص از هر جانبی سخنی در پیوسته در آن اثنا صورت حبس و گرفتاری امیر مغول بر خاطر انور حضور نمود
و اظهار ملال فرموده بموافقت امیر نظام الدین علیشیر به نیت مخلص او فاتحه قرائت نمود و همان لحظه
امیر مغول و یادگار آنکه بدرگاه عالم پناه رسیدند و از آن حسن اتفاق حضار صحبت جنت بهجت متعجب گردیدند
و در آن زمستان امیر مبارز الدین ولی بیک با ایالت مشهد مقدسه نامزد گشته رخصت توجه یافت و شرر سیاست
سلطانی بر وجنات احوال محمد معین و عبد الهادی که دو عمل دار شرارت نهاد بودند تافت و در اوایل حوت
بمسامع جلال رسید که فوجی از امرای سلطان محمود میرزا با بسیاری از سپاه جلادت انتما برسم ایلغار یکبار
آب مرغاب تاختند و امیر پیر محمد ارلات و امیر مظفر برلاس و امیرکه یادگار که آنجا قشلاق نموده بودند غلبه کرده
پیر محمد را از زخم پیکان آبدار شربت شهادت چشانیده اند و امیر کرمداد را اسیر سرپنجه قدرت کردانیده اند بنابر آن آتش غضب

آتش غضب خاقان عالیشان اشتعال یافت و عزم قتال با سلطان محمود میرزا جزم کرده عنان بطرف مرغاب تافت گفتار در بیان
نهضت رایت نصرت آیت بجانب دشمن و وقوع مقابله و مقاتله در موضع چکمن چون خسرو خاوری بازدهم
درجه از منازل حوت قطع کرده امتزاج فصلین بوقوع انجامید و جنود شتوی و ربیعی در هم آمیخته سلطان اعتدال آثار بهار غالب گردید نهنگ
لجه شجاعت و فرهنگ معز السلطنه و الخلافه ابو الغازی سلطان حسین میرزا دریای لشکر ظفر اثر بعزم رزم و جنگ در تلاطم آورده در اواخر
ماه مبارک رمضان اقبال و دولت همعنان از یورت قشلاق بجانب کنار آب مرغاب نهضت کرد و در وقتی که هلال عید انگشت نمای
لب تشنگان رمضان گشت آن ماه فلک سرافرازی بمنزل سار قبازی رسیده در آن مقام فرخ انجام بآداب عید صیام قیام و اقدام
نموده دو سه روز بلوازم جشن و سور و مراسم عیش و سرور پرداخت آنگاه اسباب بزم را در هم نوردیده رزم اعدای دولت وجهه همت
عالی نهمت گشت و مقارن نهضت سپاه رعد خروش صاعقه بار سلطان نامیه جنود نزاهت آثار ریاحین و ازهار بفضای دشت
و کهسار کشید و چتر لعل پیکر لاله بر افراخته بساط زمرد از سبزه مبسوط گردانید نظم سلطان ربیع رایت افراخت از لاله علم ز گل سپر ساخت
افواج سپاه سبزه و گل شد عازم سیرگاه بلبل و چون منزل پنجده از فر نزول همایون نضارت مرغزار هفتم سپهر یافت قاضی علی که در
اوایل جلوس همایون برسم رسالت از نزد امیر حسن بیگ بدرگاه خاقان عالیجاه آمده بود و در وقت استیلاء میرزا یادگار محمد مراجعت
نموده کرت دیگر شرف ملازمت دریافت و مکتوب پادشاه آذربایجان که مشتمل بود بر سخنان محبت نشان بموقف عرض رسانید و
باصناف الطاف خسروانه مغتنم و مباهی گشته رخصت معاودت حاصل فرمود و اعلام نصرت اعلام از پنجده بموضع گل باغان
شتافته از آنجا بچیچکتو خرامید و چند روز جهة اجتماع جنود عالم سوز در چیچکتو توقف اتفاق افتاد و از آن مرحله چتر همایون ظل بمنزل
المال نقل نمود و خاقان بهمال در المال چینه بخش کرده روی بولایت اندخود آورد و موضع چکمن محل نزول سپاه صف شکن گشته
خبر رسید که میرزا سلطان محمود با جنود نامعدود از حدود بلخ براه کوه پایه در حرکت آمده و از پل [illegible] گذشته بهمین منزل [illegible]
خیال آنکه از عقب مواکب کواکب طنطنه در آید و قدم تهور پیش نهاده دست بردی نماید بعد از تحقیق این خبر رای اضاءت گستر
چنان اقتضا کرد که اردوی همایون بصوب بلخ روان شود تا سپاه مخالف بسبب [illegible] که از آب و آبادانی دور است
شکست یابد بنابر آن از منزل چکمن کوچ واقع شده خواجه دو که معسکر ظفر اثر گشت و آنجا بوضوح پیوست که میرزا سلطان محمود در
اندخود نزول اجلال فرموده خاقان منصور با ارکان دولت قاهره طریق مشورت مسلوک داشته توجه بلخ را در حیز توقف انداخت
و عنان مراجعت انعطاف داده مصاف اعدا را وجهه همت بلند نهمت ساخت و از خواجه دو که کوچ کرده نماز شام بدو فرسخی چکمن
رسید و بنابر قرب جوار باغی اشارت علیه نفاذ انجامید که آن شب تا روز خدام موکب خاقانی مراسم حراست و نگهبانی بتقدیم
رسانیده و تهیه اسباب مقاتله کرده خود را [illegible] معرکه کارزار گردانند صباح روز دیگر که جمشید بضیا علم یعنی خورشید انجم حشم بعزم رزم
جوشن زرنگار ظفر آثار در پوشید و قدم در فضای معرکه سپهر دوار نهاده سپاه ظلمت سلب شب را مغلوب و منهزم گردانید
نظم صباحی که آفتاب افراخت رایت رساند اوقات ظلمت را بغایت بمیدان راند نورانی مواکب بتیغ افشاند سرهای کواکب
طنطنه کورکه و کوس زلزله در عالم انداخت و غریو نفیر و شیپور کره زمین را متزلزل ساخت نظم غریویدن کوس درنده مغز بپای
تکاور درآورد لغزه دو دریای خونین درآمد بجوش بدرید مغز سران زان خروش خاقان منصور مغفر ظفر بر سر نهاده و جوشن حراست
الهی در پوشید و بر بارگیر قمر سیر نشسته متوجه تعبیه سپاه کشور گیر گردید در برانغار خسرو فیروزی شعار بایقرا میرزا که برادر بزرگترش
بود رایت فتح آیت برافراخت و امیر حسن شیخ تیمور با جمعی کثیر از اهل تهور معاونت آنحضرت را پیش نهاد همت ساخت و جوانغار
بنور شوکت میرزا سلطان احمد سمت استحکام پذیرفت و شیخ عبد الله عباسی و امیر عبد الخالق امیر فیروزشاه با بسیاری از سپاه
بهدا و تعیین پذیرفت و امیر مظفر برلاس و امیر احمد علی فارسی و شیخ ابو سعید خان در میان و میر مغول و التون اشق همراه اولی

متفرق گشتند و از آنجانب میرزا سلطان محمود نیز صف لشکر برآراسته میمنه و میسره و ساقه و مقدمه را بمردان خنجرگذار و شیران بیشه کارزار
مستحکم ساخت و در فضای معرکه پیکارجو امیده لوای مقابله و مقاتله برافراخت نظم دم نای روئین برآمد باوج دو دریای لشکر
درآمد بموج یلان فرقه جنگ انداختند بمردانگی تیغ کین آختند سپاه پادشاه حسین اسم غازی لقب بتیغ خون افشان پهلوی
پهلوانان لشکر سلطان عالیشان محمود را بخدنگ خاراگذار بدل مبارزان بیشه پیکار میرسانیدند و شمشیر الماس گون آن رگ
تارک اعدا میشکافت و تیر مرگ تاثیر آن سفیر اجل سوی جانها میشتافت در آن اثنا قنبر علی میراخور بمعاونی فوجی از سالکان طریق تهور
از جوانان میرزا سلطان محمود پای جلادت پیش نهاده بر امیر حسن شیخ تیمور حمله کردند و مرغان تیر پرواز تیر را از آشیان کمان رم داده بر
در شیوه مبالغه نمودند که از سهم سهام خون آشام ایشان بهرام شدید الانتقام سپر زرنگار آفتاب بر سر کشید نظم یلان کماندار
بهرام جنگ گشادند از شست تیر خدنگ چنان گشت بسیار باران تیر که گفتی کمان گشته ابر مطیر و در آن محل امیر حسن شیخ تیمور
از غایت تدبیر با مردم خود سپرها و تورها در پیش رو نگاه داشته اصلا در برابر اعدا باستعمال آلت قتال نمیپرداخت و این معنی بر ضمیر خاقان
مظفر لوا ظاهر گشته چنان گمان برد که امیر حسن با دشمن زبان یکی دارد که تیغ کین از نیام انتقام بیرون نمی آورد بنابران برادر امیر
نظام الدین علیشیر امیر درویش علی کتابدار و امیر بهبود و محمد علی اتکه و بخشیکه و شاه ولی قبچاق و دوست محمد چهره و امیر قنبر علی و علیکه کوکلتاش
را با سیصد نفر از بهادران رستم اثر برسم قشون تونغیه بجانب حسن فرستاد تا اگر او داعیه فرار داشته باشد بزخم پیکان آتش بار خرمن
حیاتش بسوزند و چون قنبر علی میراخور و موافقان او هر تیر که در ترکش جلادت داشتند انداختند و اسپان را بکثرت جولان مانده ساختند
حسن شیخ تیمور باتفاق فارسان مضمار تهور رو با چپرها را از سر دور انداخته شمشیر تارک شکاف از غلاف برکشیدند و سنان شیر ربایان
که روبگله آهوان آورد بر دشمنان تاخته عقد جمعیت ایشان را که ثریا مثال مجتمع بودند مانند بنات النعش متفرق و پریشان گردانیدند
بیت بیکبار حمله آن شیر مردم شکار برآورد از خیل دشمن دمار و برین قیاس از جوانان لشکر نصرت آثار سلطان احمد میرزا و امیر شیخ
عبدالله و امیر عبدالخالق و ملک بدایع سلطان و دولتخواجه اوزبک و از مردان امیر مظفر برلاس با سایر بهادران ظفر اقتباس بر صف
اعدا حمله آورده آثار رزم و تسخیر ظاهر کردند و آن پلنگان قله جلادت و مردانگی و نهنگان لجه بسالت و فرزانگی در آن معرکه آنچه امکان ستیز
و خون ریز بود بجای آوردند و مردم سلطان محمود میرزا نیز پای ثبات افشرده دست تهور از آستین پهلوانی بیرون کرده جنگی در پیوستند
که چشم بسیط غبرا از شدت صدمت سم ستوران بصفت هباء منثورا آهنگ هوا نمود و نقاب نعال مراکب مواکب آن مقدار گرد و غبار
انگیخت که آفتاب جهان تاب در نقاب اغبر مستور گشته چهره نگشود و لمعان سنان آتش فشان صاعقه سان خرمن زندگانی میسوخت و
پیکان سهام خون آشام برق کردار آتش جانسوز در کانون درون می افروخت شمشیر آبدار از ریختن خون بسیار غبار صحرای پیکار می نشاند و گرز
گران سنگ گردن گردان نرم ساخته ایشان را از پشت زین بر روی زمین میرسانید نظم چنان شعله زد آتش کارزار که دل سوخت
مریخ را زان شرار چنان ریخت خون تیغ الماس گون که روی زمین گشت دریای خون عاقبت مبشر اقبال مژده و ینصرک الله نصرا
عزیزا بگوش هوش خاقان مظفر لوا رسانید و علامات فتح و فیروزی افراخته اعدا را منهزم ساختند و جمعی کثیر از ایشان کشته ندای و ان
جندنا لهم الغالبون در عالم انداختند و در آخر جنگ قریب دویست سوار از سپاه سلطان محمود میرزا بسر وقت بایقرا میرزا
که با سی کس در برابر لشکر فیروزی شعار ایستاده بود رسیدند و میرزا بایقرا بدفع ایشان مشغول گشته ناگاه بارگیرش بسر درآمد و آنجناب
از پشت زین بر روی زمین افتاد و یک انگشت پایش بشکست و دلاوران سپاه سلطان محمود میرزا آنخسرو عالی نژاد را گرفته همراه
گردانیدند و چون قدمی چند بطرف معسکر خویش رفتند ناگاه خبر گریز پادشاه ایشان بتحقق انجامید دست از میرزا بایقرا بازداشته
پای در طریق فرار نهادند و آنجناب خود را بنظر برادر کامیاب رسانید و خاطر اشرف اعلی از آن دغدغه فارغ گردید القصه خاقان
منصور بعد از مشاهده پیکر فتح و ظفر و فرار دشمنان و اثر و اختر در منزل بهشت اثر نزول اجلال فرموده امرا را سعادت پای تا رونمای ...

میدویدند

عجز و انکسار بر صفحات احوال سلطان محمود میرزا بوضوح انجامید جنود ظفر ورود خاقانی رایت صح

رستم کردار را که در آن معرکه غایت شجاعت و پهلوانی بجای آورده بودند باصناف عواطف پادشاهانه و انواع عوارف خسروانه مفتخر و مباهی
گردانید و مناصب جلیله و مراتب سنیه عنایت فرمود و پایه قدر و منزلت ایشان را بفرق فرقدین رسانید از آنجمله احمد مشتاق را که پای جلادت
در میدان جلادت نهاده چند زخم خورده بود بایالت قبة الاسلام بلخ سرافراز ساخت و چتر ظفر پیکر همایون در ضمان حمایت قادر بیچون
از منزل چکمن بنواحی اندخود بازگشته روزی چند رحل اقامت انداخت والحمد لله المنعم المتعال والصلوة علی محمد و آله خیر آل ذکر
وصول میرزا ابابکر ولد میرزا سلطان ابوسعید بملازمت حضرت خاقان منصور صاحب تائید چنانچه در اثنای
بیان احوال سلطان ابوسعید بوضوح انجامید میرزا ابابکر که شاه زاده شجاع بلند همت بود در ایام دولت پدر بزرگوار در مملکت بدخشان
حکومت مینمود بعد از واقعه قراباغ امیر جلال الدین مزید ارغون ببدخشان رفته غاشیه متابعت شاه زاده بر دوش گرفت و بدان واسطه
جمعی کثیر از امرا و لشکریان در آن ولایت جمع آمده مهمات میرزا ابابکر صفت انتظام پذیرفت و چون در موضع چکمن بعنایت پادشاه
ذوالمنن خاقان دشمن شکن بر میرزا سلطان محمود ظفر یافت شعشعه رایات نصرت آیت بر اطراف و اکناف ممالک آن سرحد تافت میرزا
ابابکر داعیه فرمود که با خاقان منصور طرح اخلاص و محبت انداز د و دم از موافقت و اتحاد زده کریمه از دودمان پادشاهی در عقد
ازدواج منتظم سازد و باین عزیمت از بدخشان بکنار آب آمده ایلچی بپایه سریر اعلی فرستاد و شمه از مکنون ضمیر منیر بنواب درگاه
عالمپناه پیغام داد و چون پرتو شعور خاقان منصور برین صورت افتاد بغایت مبتهج و مسرور گشت و بعد از استشاره و استخاره مقرر شد
که مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر بخدمت شاه زاده رود و او را بعنایت خاقانی امیدوار گردانیده
نوعی سازد که بملازمت شتابد و مرتبت شعار امیر علیشیر حسب فرمان بدرگاه شاه زاده عالی مکان رفته چنانچه از کمال فراست
و وفور کیاست آنجناب متصور بود ادای رسالت نمود و از محاسن شیم و مکارم اخلاق آن زبده سلاطین آفاق آنمقدار بعرض رسانید که
شاه زاده باتفاق امیر جلال الدین مزید ارغون عازم ملاقات همایون شد و از آب جیحون گذشته در دو فاصی شرف تلاقی دریافت
و خاقان منصور میرزا ابابکر را بوفور اشفاق و انعام و شمول عواطف و اکرام نوازش فرمود و چند روز بجشن و سور و عیش و سرور پرداخت
و حجله نشین تتق عفت و عصمت و حشمت سلطان بیگم را نامزد شاه زاده کرده خاطر شریفش را فرحناک و خرم ساخت و بعد از انقضای
ایام طوی و ضیافت ضمیر منیر آن مهر سپهر خلافت متوجه سرانجام عظایم امور سلطنت و جهانبانی گشته میرزا ابابکر را کرة بعد اخری
بپوشیدن خلع طلا دوز و بخشیدن اسپان گردون توان مفتخر و مباهی گردانید و امیر مزید ارغون و سایر امرا و خواص شاه زاده را
بانعام جامه و زر و اجناس نفیسه دیگر سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت و چون شاه زاده بولایت بدخشان رسید
از امیر مزید برنجید و باغوای جمعی از ایلچیان که اختیار و اعتبار جناب امارت شعار موافق مزاج ایشان نبود او را بدرجه شهادت
رسانید لاجرم اختلال تمام باحوال ملک و مال میرزا ابابکر راه یافت و میرزا سلطان محمود طمع در تسخیر مملکت بدخشان کرده
شاه زاده بار دیگر بملازمت خاقان منصور شتافت و روزی چند در ظل تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت گذرانید و در حین
مخالفت احمد مشتاق فرار نموده عنان بصوب بدخشان منعطف گردانید چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله
تعالی و تقدس ذکر مخالفت میرزا محمد عمر با خاقان منصور و آمدن میرزا شاه غریب از کتم عدم بعرصه ظهور
در آن اوان که بواسطه استیلای میرزا یادگار محمد بر بعضی از بلاد خراسان مردم کوته اندیش از موکب همایون خاقان معدلت کیش تخلف
نموده طریق فرار می پیمودند میرزا محمد عمر بن میرزا خلیل بن میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بن امیر تیمور گورکان
باتفاق یوسف ترخان و فوجی از سرداران در نوزدهم ذی حجه سنه ۸۷۴ از دشت سالقلیان از اردوی همایون روی گریز بجانب کرت
و قندهار آورد و بعد از وصول بحدود آن ولایت امیر نظام الدین احمد بن توکل برلاس که از عظمای امرای سلطان سعید بود و در قندهار
حکومت مینمود ایلچی نزد شاه زاده فرستاده او را باطاعت و انقیاد نوید داد و میرزا محمد عمر بقندهار خرامیده پای بر مسند سروری

میرزا

سلطان

نهاد و در آن اوان که خاقان منصور بدفع سلطان محمود میرزا اشتغال داشت میرزا محمد عمر فرصت غنیمت شمرده با سپاه بسیار از قندهار بقهستان
شتافت و آثار اقتدار ظاهر کرده شرار ظلم لشکریش بر کانون درون متوطنان آن ولایت تافت و در وقتیکه خاقان منصور از امداد خود دفع معاندت
کرده میرزا ابابکر را اجازت توجه بجانب بدخشان ارزانی داشت و مظفر و منصور بچکچکتو خرامیده رایت اقامت برافراشت خبر طغیان
میرزا محمد عمر متواتر بآنجا میرسید خاقان منصور باستیصال نهال اقبال او روی پیش نهاد همت ساخته متوجه قهستان گردید بعد از وصول بمنزل
آخته آخور عنایت ملک وهاب خاقان بلندجناب را بسری شایسته افسر فرمان روائی و فرزندی زیبنده تخت کشورکشائی عنایت
فرمود و ابوالفوارس شاه غریب میرزا از مهد علیا خدیجه بیگی آغا که بموجب شریعت غرا در حباله نکاح خاقان بسعادت انتماء درآمده بود تولد نمود
و این معنی موجب فرح و انبساط خاطر همایون شده چندروز بتمهید بساط نشاط و عشرت پرداخت و چون از مراسم جشن و طوی فراغت
یافت از آنجا کوچ فرموده بعد از طی منازل و مراحل بیدادین خواف محل نصب سرادقات جاه و جلال ساخت و از آن محل بموضع اسپند
که داخل ولایت قاینست شتافته خبر قرب وصول قراولان مخالف استماع فرموده فوجی از مبارزان میدان جلادت بر سر ایشان
فرستاد تا آنکس را اسیر ساخته بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند و آنحضرت از آن جماعت تفتیش حال میرزا محمد عمر نموده بوضوح پیوست
که شاهزاده در ظاهر قصبه قاین فرود آمده بمحاصره اشتغال دارد آنگاه خاقان شجاعت پناه چهار هزار سوار جرار از سپاه نصرت
شعار برگزیده بر سبیل ایلغار متوجه مخالفان گشت و این خبر بمیرزا محمد عمر رسیده فرار بر قرار اختیار نمود و بعضی از عساکر نصرت مآثر او را
تعاقب نموده غنیمت بسیار گرفتند و چون دانستند که بشاهزاده نمیتوانند رسید عنان مراجعت انعطاف داده در ضمان عاطفت
بموکب خاقانی پیوستند و آنحضرت بدار السلطنه هراة خرامیده آن زمستان در آن بلده جنت نشان در کمال دولت و اقبال
بگذرانیده و جناح عاطفت و احسان بر مفارق متوطنان ممالک خراسان مبسوط گردانید تا میرزا محمد عمر بعد از وصول بقندهار نوبت
دیگر لشکر جرار فراهم کشیده بطرف قصبه فراه تاخت و این خبر بسمع خاقانی رسیده امیر مظفر برلاس و دیگر از امراء ظفر اقتباس را با فوجی از
سپاه نصرت انتما بدانجانب فرستاد و پیش از آنکه بین الجانبین مهم بمقاتله انجامیده در اثناء کر و فر تیر بمقتل شاهزاده خورد و مملکت قندهار
بتحت تصرف خاقان جم اقتدار درآمده آتش آن فتنه بآب یاری تیغ فرو نشست

ذکر سرافراز شدن بعضی از ارکان دولت بتربیت و کشته شدن حسن شیخ تیمور بسبب فساد اعتقاد و سوء نیت

چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر همواره متوجه آن
بود که امیر علیشیر را که در تمهید اساس خیرات و مبرات و لطافت طبع و صفای ضمیر سلیم و نظیر نداشت باعلی مراتب جاه و جلال
رساند در اوایل طلوع تباشیر صبح سلطنت و جهانبانی محافظت مهر بزرگ همایون را در عهده آنجناب کرد امیر نظام الدین علیشیر
بعد از چند گاهی که بلوازم مهرداری پرداخت از آن منصب استعفا نموده التماس نمود که امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی مهردار باشد
و خاقان منصور این ملتمس را بعز اجابت اقتران داده در شعبان ۸۷۶ آن پادشاه بنده نواز داعیه کرد که امیر واجب الاعزاز را
بمنصب عالی مراتب امارت دیوان اعلی سرافراز سازد و امیر نظام الدین علیشیر نخست از قبول این امر ابا نموده بعرض رسانید که من
حالا در جرگه ایلچیان سده سدره مقام انتظام دارم و صاحب منصبی غنیمتم از جمیع امراء عظام به سریر سپهر احتشام نزدیکتر می نشینم و
هرگاه متقلد منصب امارت گردم مقرر است که بحسب توره بعضی از امراء برلاس و ارلات بر من تقدیم خواهند نمود و من بتکفل امر امارت
دون مرتبه من باشد خاقان منصور این عذر را نپذیرفت و حکم همایون از مصدر عنایت بعنایت صدور یافت که غیر از امیر مظفر برلاس هیچ
کس از امراء عالی اساس بر امیر علیشیر مقدم مهر نزند پس بمقرب حضرت سلطانی برطبق مدعاء خاطر خطیر خاقانی صاحب منصب ارتفاع دیوان
اعلی گشته به پوشیدن جبه طلادوزی و کلاه زردوزی معزز و سرافراز شد و دستور فرق انام چنان بود که امیر علیشیر بموجب فرمان
واجب الاذعان مقدم بر بسیار امرا مهر خواهد زد اما چون در آن روز نشانی بدست آنجناب دادند که علی الرسم بساعتی نیک
مهر زند از غایت تواضع و کسر نفس در جائی مهر زد که از آن پایان تر هیچکس را جائی نماند بیت هر از نقش برآرد زمانه نبود یکی خیالکه

شریف
حضرت ۳

یکی چنانکه در آینه تصور ماست و این معنی موجب استحسان خاص و عام گشته سلب ازدیاد اعتقاد پادشاه اسلام شد و شرف آنموضع ایشان که
مهر شریف آن امیر صافی ضمیر نقش پذیر آمد بجائی رسیده که بعد از آن هرکس را مهر دادند تلاش نموده استدعا کرد که آنجا مهر زند و حقیقت کلمهٔ شرف
المکان بالمکین بوضوح انجامید جناب فضایل پناهی مولانا برهان الدین عطاء الله الرازی در تاریخ امارت نظام الدین علیشیر گوید قطعه

میر فلک جناب علیشیر کز شرف
عاجز بود ز درک کمالات او خرد
دیوان نشست آخر شعبان بداد و عدل
از لطف شاه غازی والحق چنین سزد
چون مهر زد بدولت سلطان روزگار
تاریخ شد همین که علیشیر مهر زد

و بعد از آن روز که امیر نظام الدین علیشیر بمسند
امارت دیوان نشست امیر سید حسن اردشیر نیز بدان منصب سرافراز گشت و بعد درین سال خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی در منصب
وزارت دخل فرمود و خواجه نظام الملک والد مولانا شهاب الدین اسمعیل بود و آنجناب مدتی بمقتضای بعضی از قصبات ولایت خواف
قیام مینمود و در اواخر همین سال خاقان بیهمال خواجه مجد الدین محمد ولد خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی را منظور نظر عنایت وافی اثر
گردانیده حکم همایون بشرف نفاذ یافت که آن خواجه افاضل ملاذ متصدی منصب پروانه و رسالت بوده بر جمیع پروانجات ملکی و مالی
مهر زند و هرگاه پادشاه در دیوان نشیند آنجناب در پایهٔ سریر خلافت مصیر نشسته سوانح و وقایع و سخن دادخواهان و احکامی که در باب
مهام ایشان بعمل و یا بدلی گرداند و بر روی فرامین مطالعه در برابر مهر بزرگ همایون اطلع علیه توقیع نماید و خواجه مجد الدین محمد در زمان
میرزا سلطان ابو سعید چند گاه در منصب انشا با مولانا نظام الدین عبد الحی منشی شریک بود و در اوایل اوقات سلطنت خاقان
منصور بوزارت میرزا ایکیچک (?) قیام مینمود و چون وفور قابلیت و کمال صلاحیتش بر ضمیر انور همایون واضح گردید او را از شاهزاده
طلبیده بمناصب مذکوره سرافراز گردانید القصه بسبب امارت امیر علیشیر و نیابت خواجه مجد الدین محمد امور سلطنت و پادشاهی
تجدید رواج و رونق گرفت و مهام رعیت و سپاهی بتازگی صفت نظام و انتظام پذیرفت نظم

شد از عدل آن میر نیکو سیر
زمان تا زمان ملک معمورتر
ز تدبیر آن خواجهٔ پاک دین
اساس ایالت بغایت متین

و مقارن تربیت و رعایت اینجماعت امیر حسن
شیخ تیمور بجزای اعمال سیئهٔ خویش گرفتار گشت و دست سیاست خاقانی روزنامهٔ زندگانی آن شیر بیشهٔ پهلوانی را درنوشت و حسن شیخ
تیمور در زمان میرزا ابو القاسم بابر بیساول بود و بواسطهٔ وفور قوت شجاعت آن پادشاه عالیجاه روز بروز در تربیتش می افزود و امیر
حسن بعد از فوت میرزا بابر بمناصب علیه و مراتب سنیه ترقی نموده در سلک اعاظم امرای عظام انتظام یافت و او اگرچه بصفت
جلادت و پهلوانی از اکثر شجعان زمان امتیاز فراوان داشت اما جبلتش بعدم رعایت حقوق اولیای نعم مفطور بود و پیوسته
نقش مکر و تزویر بر لوح ضمیر مینگاشت در زمان سلطنت سلطان سعید روزی چند غاشیهٔ خدمتکاری خاقان منصور بر دوش گرفت و با
آنکه آنحضرت در تربیتش غایت شفقت بجای آورد بجهتی فرار بر قرار اختیار کرده بملازمت سلطان سعید رفت و بعد از واقعهٔ قراباغ
باز بآستان خاقان گیتی ستان شتافته بکمال عاطفت خسروانه رقم عفو بر جراید جرایمش کشید و ایالت ولایت استراباد در بدوی مفوض گردانید
و او بار دیگر طریق بیوفائی مسلوک داشته بمیرزا یادگار محمد پیوست و پس از اندک زمانی از میرزا یادگار محمد نیز رنجیده از کنار آب مرغاب
بولایت طالقان و چرمغان رفت و چون مهم میرزا یادگار محمد بتفصیل انجامید در قشلاق مرو بملازمت حضرت خاقانی رسیده کرت بعد اخری
ملحوظ عین رعایت و تربیت گردید و با وجود این همه مراحم و اشفاق غشاوهٔ کفران نعمت دیدهٔ بصیرتش را بپوشید تا در خلال احوال
گذشته بخیال انگیختن غبار فتنه قلعهٔ خبوشان را که تعلق باو میداشت بجمع ذخایر و نقل قبایل و عشایر استحکام داد و با معتمدان خویش مقرر
ساخت که بعد از ظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هراة قدم در وادی فرار نهد باین داعیه یکی از دیوارهای منزل خود را که بجانب صحرا بود رخنه فرمود
و شخصی از نوکرانش مردانشاه نام حقیقت اینحالت را بوسیلهٔ یکی از ارکان دولت بشرف عرض رسانید لاجرم آتش غضب خاقانی
اشتعال یافته حسن شیخ تیمور در قلعهٔ اختیار الدین مقید و بی اختیار شد و شهریار جم اقتدار در باب مهم آن غدار با امرای کبار بشرط
مشاورت بجای آورده امیر ناصر الدین عبد الخالق گفت ع رخنه گر ملک سر افکنده به و در روزیکه حسن بسوی بانی که یکی از دوستان

نزد یکسان (?)

بدور رسانیده بود و بند خود را سوده داعیه داشت که بکمند حیله از بالای قلعه بپایان گریزد و تیغ قاطع سیاست رشته حیاتش بگسیخت و خوش
از شهریان در سر پایان آمده با خاک راه برابر گشت نظم فلک گردیر مهر و زود کین است درین محرمان سرا کار وی این است یکی را بر کشد
چون خور بر افلاک یکی را افکند چون سایه بر خاک **گفتار در بیان نهضت رایات آفتاب اشراق جهت دفع فتنه و فساد
احمد مشتاق** چون احمد مشتاق در قبة الاسلام بلخ چند گاهی بامر ایالت پرداخت بخار نخوت و غرور بکاخ دماغ راه داده طرح اساس
استقلال انداخت بجد تمام و جهد مالاکلام اسباب خلاف و عناد بهم رسانیده قاصدان نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا
فرستاده خود را در سلک هواخواهان ایشان منتظم گردانید چون این اخبار در دار السلطنه هراة شیوع یافت رای جهان کشا چنان اقتضا
نمود که احمد مشتاق را بحسن تدبیر از بلخ بیرون آورده زیاده ازین عنان اختیار آن دیار را در قبضه اقتدار او نگذارد بنابر آن امیر عبد الخالق
را با جمعی از سرداران موافق بجانب قبة الاسلام بلخ فرستاد و ایشان را گفت که چون بآن بلده در آیند با احمد مشتاق چنان ظاهر سازند که
ما را جهت مدد باین سرحد روانه کرده اند که اگر از جانب ماوراء النهر لشکری از آب عبور نماید دفع آن بسهولت میسر گردد تا احمد مشتاق
با ایشان در آمیخته مطمئن خاطر شود آنگاه فرصت نگاه داشته او را مقید و محبوس گردانند امیر عبد الخالق بعد از قطع مراحل و منازل
به بلخ در آمده احمد مشتاق از حرکات و سکناتش فهم کرد که سبب آمدنش چیست لاجرم او را تکلیف نمود که از شهر بیرون رود
و گفت من هم عنقریب بدرگاه عالم پناه خواهم آمد تا از آنچه اهل فتنه و فساد عرض کرده اند ابراء ذمه نمایم چون امیر عبد الخالق بپایه
سریر اعلی رسید و آنچه از احمد مشتاق دیده بود و شنیده معروض گردانید خاقان منصور روزی چند چشم انتظار بر راه داشت که شاید احمد مشتاق
بدلالت هادی توفیق از بادیه خلاف و نفاق بجاده مستقیمه وفا و وفاق آید و بعد از آنکه اثری بر وعده مترتب نگشت تادیب او را بر
خاطر عالی مآثر قرار داده رایات ظفر آیات بعزیمت فتح قبة الاسلام بلخ برافراشت و قرة العین سلطنت و جهانبانی میرزا بدیع الزمان
را بحکومت دار السلطنه هراة مقرر کرده امیر مغول را در ملازمت شاهزاده گذاشت و احمد مشتاق از توجه خاقان باستحقاق وقوف
یافته برج و باره بلخ را مضبوط و مستحکم گردانید و خاطر بر تحصن قرار داده ایلچیان مستمر نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا ارسال داشت
و مدد طلبید آن دو پادشاه عالیجاه بخیال تسخیر بلخ متوجه امداد احمد مشتاق گشته سلطان محمود میرزا بنفس نفیس عازم کنار آب شد و
سلطان احمد میرزا اگرچه فی الحال خود نهضت ننمود اما فوجی از امرا و لشکریان سمرقند را بدانجانب روان فرمود و چون بانچه علم نصرت
شیم خاقانی حدود بلخ را نورانی ساخت و کیفیت تحصن و عناد احمد مشتاق بتحقیق پیوست خاقان ظفر قرین چین قهر بر جبین مبین افکنده به
ترتیب آلات محاصره و تعیین ادوات محاربه فرمان فرمود و اطراف شهر بر امرا تقسیم یافته هر کس بمورچل خود نزول نمود و فرمانفرمای
خافقین در برابر برج شاه حسین منزل گزید و مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر دروازه شیرخوار را معسکر گردانید و سایر امرا و ارکان
دولت و عساکر مریخ صولت اطراف شهر حصار گردار را بر گرد در میان گرفتند و آب خندق را بطرف دیگر انداخته بسیاقیان جهت هموار
ساختن آن آنها را افکندن درخت و کشیدن خاک و خاشاک کردند درین اثنا بعرض حضرت اعلی رسید که سلطان محمود میرزا با سپاهی
از سپاه جلادت انتما بکنار آب آمویه منزل گزیده و امداد احمد مشتاق را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانیده بنابر آن فرمان
همایون نفاذ یافت و امیر مظفر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس بمعبر ترمذ رفته در برابر مخالفان دولت قاهره خیمه اقامت مرتفع
ساخت و لشکر سمرقند و حصار را از عبور مانع آمده لوای مقابله و مقاتله برافراخت و احمد مشتاق از استماع خبر وصول سلطان محمود
میرزا بکنار جیحون قوی دل و مستظهر خاطر گشته قدم در وادی خلاف و نفاق استوار گردانید و هر روز بباد نخوت و غرور آتش جنگ
و جدال افروخته بنهایت شجاعت پهلوانی بظهور میرسانید و از آنجانب هر صباح که شهسوار تیزگذار آفتاب کمند همت بر تسخیر حصار
سپهر دوار می انداخت خاقان منصور بر باره کوه پیکر نشسته فتح آن قلعه آسمان گرد را پیش نهاد خاطر اقبال مآثر میساخت صدای
نقاره و نفیر بذروه کره اثیر میرسید و غریو کرنای و سورن ارکان عالم را متزلزل میگردانید بهادران موکب همایون سپر با چیلو

وچهره باز برکشیده پای در میدان قتال مینهادند و بدست جلادت وجرأت عقابان تیر مرکت تاثیر را از آشیانه کمان در پرواز آورده
از مغز سر دشمنان طعمه میدادند در آن اثنا روزی امیر سید بدر که ماه تمام فلک مردانگی بود و بمزید قوت وجرأت از پهلوانان رستم
نشان ممتاز و مستثنی مینمود با فوجی از دلیران عسکر ظفر اثر جنگ پیش برده بنوک پیکان ولدوز جمعی را که بر سر فصیل باند اختن تیر و سنگ
میپرداختند منهزم ساخت که از آن خندق نیز بگذرد و بکمند شجاعت برج شاه حسین بر آید احمد مشتاق چون حال بر آن منوال دید جمعی از
دلیران لشکر خود را از باره پایان فرستاد تا بممانعت امیر سید بدر و موافقان او قیام نمایند و از آنجمله ترکمانی سنانی در دست با امیر سید
بدر آغاز مقاتله کرد و آن سید بلند قدر بسرپنجه پهلوانی نیزه او را گرفته چنان پیش خود کشید که آن شخص بروی در افتاد آنگاه بر زبر او نشسته
خواست که بشمشیر قاطع سرش از تن جدا سازد که ناگاه دیگری پیش آمده به نیزه حمله کرد و آنجناب همچنان نشسته دست دراز کرد و نیزهٔ
این شخص را نیز گرفته بدستور سابق کشید تا از پای در آمد و هر دو را کشته و سرهاء ایشان را بریده بنظر خاقان فریدون فر رسانید لاجرم آن
حضرت آن زبدهٔ اولاد حیدر کرار را باصناف الطاف پادشاهانه و انواع اعطاف خسروانه نوازش فرمود و بانعام اسپ و زر
وخلع قیمتی و اشیاء دیگر سرافراز گردانیده در علو قدر و منزلتش افزود القصه بنابر کمال متانت و حصانت شهر و قلعهٔ بلخ و بسیاری
ذخیره مدت محاربه و محاصره سه چهار ماه ممتد گشت و در اکثر آن اوقات از بام تا شام نایرهٔ قتال مشتعل بوده از شام تا بام نعرهٔ
حاضر باش از ایوان کیوان در میگذشت و در آن لیالی ترکمانی که مشهور بقراجاری هر شب بر زبر برج شاه حسین بر آمده در برابر دولتخانهٔ
همایون می ایستاد و زبان بفحش و بدزبانی گردان میساخت خاقان منصور و جمهور ملازمان موکب ظفر نشان را دشنام میداد
و آنحضرت رای صائب و فکر ثاقب بر دفع شر آن بداختر گماشته سه چهار کس از قدر اندازان را فرمود که در مقابل آن برج نزدیک
بیکدیگر ایستادند و سهام خون آشام بر زه کمان نهادند و چون قراجاری آغاز سب و شتم کرد همچنان آوازش نکشیده بشست دست
گشادند و این تدبیر موافق تقدیر افتاده یک تیر بر حلق آن شریر خورد که از پس سر او بیرون رفت چنانچه از پای در آمده تا تحت
الثری هیچ جا قرار نگرفت و همین موجب دلشکستگی احمد مشتاق و سایر اهل شقاق گشته دیگر کسی لب بدشنام نگشود مقارن این احوال
امیر مظفر برلاس را در کنار آب امری در غایت غرابت روی نمود و حضرت خاقان منصور از وقوع آن حادثه متغیر گشته بمراجعت امر
فرمود شرح واقعه آنکه در آن ایام که امیر مظفر در کنار آب لواء ظفر مآب ارتفاع داده و لشکر ماوراء النهر را از عبور مانع می آمد
گاهی بعضی از نواب او در کشتی نشسته بمیان دریا میرفتند و از آنجانب نیز مخصوصان امیر شجاع الدین محمد بن امیر علی بن امیر برندق
بن امیر جهانشاه بن امیر جاکو برلاس پیش آمده در باب صلح و جنگ سخن میکردند در روزی مهم بر آن قرار یافت که از اینجانب امیر مظفر
برلاس و از آن طرف امیر محمد و امیر جهانگیر برلاس در کشتی نشسته و بمیان آب رفته بواسطهٔ گفت و شنود نمایند و اساس مصالحه را
مؤکد سازند و برین موجب بتقدیم رسانیده در اثنای قیل و قال ناگاه بادی تند در وزیدن آمد و بی اختیار کشتی امیر مظفر برلاس را
بطرف مخالفان برد چنانچه هرچند ملاحان سعی نمودند سفینه را نگاه نتوانستند داشت و مردم سلطان محمود میرزا که در کنار
آب بودند غلغلهٔ فرح و انبساط باوج سموات رسانیده شور ان انداختند و امیر مظفر در بحر اضطراب سرگردان شده چاره منحصر
در آن دانست که خود را در آب انداخته شناه کنان روی بار دوی خویش آورد و مخالفان آغاز شبه کرده هر تیر که در ترکش
بدپیرداشتند و بنابر آنکه مشیت ایزدی بمقتضی انطفاء آتش حیات آنجناب بامارت آب نشده بود هیچیک از پیکان آبدار سهام
اعدا بوی نرسید و بوسیلهٔ اسپی که از آنجانب یکی از نوکرانش در آب افکند بساحل نجات خرامید نظم گر از گردون ببارد خنجر و تیر
نباید کارگر بی حکم تقدیر وگر عالم سراسر آب گیرد یکی بی حکم یزدانی نمیرد و امیر مظفر اگرچه بکشتی عاطفت سبحانی و قوت دولت خاقانی
از آن غرقاب بلا خلاص شد اما جمعی از سرداران سپاه که در کشتی رفیق او بودند بدست لشکریان سلطان محمود میرزا گرفتار گشتند
و اختلال تمام باحوالش راه یافته کیفیت واقعه را بایستادگان پایهٔ سریر اعلی عرضه داشت نمود و اجازت مراجعت طلبید

و از خندق و فصیل گذشته پای جهور پیش نهاده بکنار خندق شیخ جانی که در میان خاکریز است رسید و میخواست

انداختند

و چون پرتو شعور خاقان منصور بر مضمون آن عریضه افتاد حکم همایون صادر گشت که امیر مظفر بموکب گردون مراتب پیوندد و درین اثنا بواسطه امتداد ایام محاصره قحط و غلای عظیم در اردوی اعلی سمت شیوع پذیرفت و سپاهیان را بجهت عدم وجدان قوت قوت پیکار مفقود شد و هر کس مجال یافت راه گریز پیش گرفت چنانچه در ملازمت رکاب ظفر انتساب زیاده از دو هزار کس نماند و بعد از وصول امیر مظفر رایات بموکب ظفر اقتباس فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیر نظام الدین علیشیر بدار السلطنه هراة رفته بقدر امکان از ولایات خراسان غله فراهم کشد و بار و فرستد و آنجناب حسب المرموده عمل نموده دو سه هزار خروار از جنس حبوبات حاصل ساخت و شتران احشام عرب را بکرایه گرفته آن غلات را بجانب بلخ روان کرد و در آن ایام که امیر علیشیر در شهر بود میرزا ابو الخیر که در سلک شاهزادگان تیموری انتظام داشت یاغی شده از هراة بگریخت و مقرب حضرت سلطانی احمد اتقاق [illegible] نموده بتوفیق یزدانی بگرفت و در قلعه اختیار الدین محبوس گردانید ذکر رفتن خاقان کامیاب از ظاهر بلخ بکنار آب آمویه و گریختن میرزا ابابکر از منزل فاریاب و تعاقب نمودن مخالفان موکب ظفر نشان را تا موضع کرماب

بعد از مراجعت امیر مظفر از کنار آب آمویه سلطان احمد میرزا با لشکر سمرقند بسلطان محمود میرزا پیوست و هر دو برادر داعیه کردند که باتفاق یکدیگر از آب آمویه عبور نمایند و قدم در میدان قتال نهاده باشتعال آتش عناد اقدام فرمایند خاقان کشور کشای بعد از تحقیق این اخبار بمقتضای رای صواب نمای تواچیان بصوب دار السلطنه هراة و سایر ولایات خراسان ارسال داشت تا حکام و داروغگان را گویند که جنود را گرد آورده در مجمع ساخته علی اسرع الحال بموکب ظفر مآل پیوندند و از آنجانب سلطان محمود میرزا چون دید که از سپاه ظفر مآب در کنار آب کسی نماند امیر ایوب را با هزار سوار جرار فرمود که از آب عبور نموده بمعسکر نصرت اثر شبیخون برد و او متوجه گشته با خود قرار داد که بپایه جلادت از نهر شتاقی بگذرد و بار دوی همایون درآمده دست باستعمال تیغ و تیر برآرد و بحسب اتفاق روزی بوقت نماز دیگر خاقان عالی گهر بر پاره کوه سنگ نشسته گرد مورچلها بر می آمد در آن اثنا نظرش بر پل نهر شتاقی افتاده بتخریب آن امر فرمود و همان شب امیر ایوب با هزار کس بکنار آن نهر رسیده چون دید که پل ویران است چنانکه کرده بود بظهور نتوانست آورد و از همان جا سوران انداخته باز گردید و روز دیگر خاقان منصور طایفه از اهل بسالت به تکامشی او فرستاده تا بعضی از برتلهای سپاهش را باز گردانیدند و بعد از وصول امیر ایوب بکنار آب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا با لشکر بلا انتها آغاز گذشتن کردند و خاقان منصور از جرات اعدا وقوف یافته صلاح در آن دانست که بکنار آب مرغاب شتابد و پس از اجتماع جنود ظفر ورود عنان بگردان بحرب مخالفان تابد و بدین عزیمت از ظاهر بلخ کوچ فرموده از راه دره گز بسان و چهار خرامید و از آنجا نیز نهضت فرموده حدود فاریاب معسکر ظفر مآب گشت و میرزا ابابکر در آن منزل رقم بطلان بر حقوق تربیت خاقان عالیشان کشیده فرار نمود و چون خاقان کامیاب از فاریاب کوچ کرده بکرماب رسید چنان معلوم شد که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا از آب گذشته بظاهر بلخ رفته اند اما بخلاف منصور احمد مشتاق ابواب شهر بر روی امید ایشان نگشود و برادران از تسخیر آن بلده مایوس گشته بقصد دستبرد از عقب موکب گردون مراتب در حرکت آمده اند لاجرم خاقان منصور ملازمان رکاب نصرت انتساب را جبه پوشانیده از کرماب بچیچکتو رفت و از آنجا متوجه سر پل بابان شده و از اثنای راه سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر مغول با ده هزار پیاده و سوار از جانب هراة رسیده موجب مزید استظهار شاه و سپاه گشتند و خاقان منصور از آب مرغاب عبور نموده بر فراز پشتهای کنار آب معسکر ظفر مآب ساخت و در آن منزل اویماقات [illegible] مروچاق و بادغیس در حوالی اردوی کیهان پوی مجتمع گشته غله و گوسفند و سایر اجناس که مطلوب خدام موکب گردون اساس بود بغایت ارزان شد و لشکریان از قحط و غلا بخصب و رفاهیت رسیدند و مقارن وصول موکب همایون بکنار آب مرغاب فوج فوج از عساکر ولایات خراسان با حکام و سرداران بلدان بملازمت پایه سریر خلافت مصیر رسیدند و زبان بدعا و ثنا گرد[illegible]

گروهان ساخته تشمر جنگ و پیکار میگردیدند نظم ز هر کشوری لشکری تیغ زن یلان سرافراز و دشمن شکن پی خدمت شاه بسته میان گشاده بمدح و ثنایش
زبان بدرگاه عالی رسیدند شاد سپه شد ز ریگ بیابان زیاد و از آنجانب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا چون بمنزل گرماب رسیدند
و بر اجتماع جنود ظفر ورود مطلع گردیدند وهمی عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافت و مقارن آن حال از جانب ماوراء النهر خبر آمد که میرزا بابکر که از موکب خاقان
منصور طریق فرار گزیده چون ببدخشان رسیده سپاهی مجتمع ساخته و تسخیر حصار شادمان را مطمح نظر همت بلند نهمت گردانیده بنابران برادران از آن کار منثنی
موکب نصرت نشان پشیمان گشته عنان از معرکه قتال بطرف ماوراء النهر منعطف ساختند و حدیث مراجعت ایشان نزد خاقان عالی مکان بصحت
پیوسته امیر مظفر برلاس را با بسیاری از سپاه کواکب اساس بتعاقب اعدا مامور ساخت و امیر مظفر موجب فرموده عمل نموده تا ظاهر بلخ عنان یکران باز
کشید و اگرچه بمیرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود نرسید اما بر قتل بعضی از لشکریان ایشان متصرف گردید آنگاه ایلچی نزد احمد مشتاق فرستاده و
او را نصیحت کرد که زیاده ازین راه خلاف و شقاق نپیماید و بجادهٔ مستقیمه وفاق و اتفاق آید و بنابرآنکه احمد مشتاق از آن عناد و استکبار بغایت
نادم بود جواب داد که غرض من از اظهار این جرأت و جسارت آن بود که بر ضمیر منیر همایون واضح گردد که از دست من کاری می آید و امیدوار الحال
چنان اند که مرا بعزیب و تزویر در قید بلا اندازد آنگاه بین الجانبین عهد و پیمان در میان آمده احمد مشتاق قبة الاسلام بلخ را بامیر مظفر سپرده روی
توجه بجانب اردوی همایون آورد و امیر مظفر کیفیت حال را عرضه داشت ایستادگان پایه سریر اعلی کرده چون آن عریضه در کنار آب مرغاب منظر
انور همایون رسید خاقان کامیاب ظفر همعنان نصرت اندر رکاب بجانب مستقر سریر سلطنت و اقبال کوچ فرمود و مقارن وصول به
بلدهٔ فاخره هراة احمد مشتاق با تیغ و کفن بآستان خلافت آشیان رسیده روی نیاز بر خاک راه سوده گرد انفعال بر جمال احوالش نشسته و بلطف
و مرحمت آن مهر سپهر دل بسته از حرکات ناپسندیده شرمسار و بعنایت بدیع شهریاری امیدوار خاقان منصور از غایت کرم جبلی و عاطفت
غریزی دیده عفو و بخشش بر جرایم او پوشیده و از جامه خانه ترحم و بخشایش خلعت انعام و احسان در قامت قابلیتش پوشانید بیت نزد
کسی کو بدانش بیاراست ز مجرم کشی جرم بخشی به است عرض بعضی از احوال بر سبیل اجمال چون خاطر عاطر خاقان منصور از حصول تسخیر بلخ فراغت
یافت زمام حکومت آن مملکت را در قبضهٔ اختیار شهریار کامکار میرزا بایقرا نهاد و از آنجانب بدانجانب شتافته امیر مظفر برلاس بآستان
آسمان اساس باز آمد و بعد از چند گاه بواسطهٔ حلول اجل طبیعی مریض گشته در گذشت و در خلال آن احوال امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس باتفاق
امیر جهانگیر برلاس از سلطان محمود میرزا روی گردانیده بدار السلطنه هراة خرامیدند و ملحوظ عین عنایت خاقان منصور گردیدند و
امیر محمد بمنصب امیر الامرائی یافته در دیوان تواچی و مال مقدم بر جمیع امرای عظام گردید و مقارن وقایع مذکوره ضمیر آفتاب تأثیر خاقان کشورگیر
مایل بآن شد که خانم بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید را که والده اش رقیه سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله بود در سلک ازدواج
بدیع الزمان میرزا انتظام دهد بنابران بترتیب اسباب طوی و بستن چهار طاق فرمان داد و خدام بارگاه سپهر احتشام بموجب فرموده عمل نموده
رعایا و صناع باغ زاغان را بساختن چهار طاق های رفعت نشان غیرت افزای ریاض رضوان گردانیدند و هر صنف از اصناف محترفه
بعملی مناسب حرفهٔ خود بظهور رسانیدند و در ساعتی که اختر شناسان حکمت اقتباس باسطرلاب فکرت اختیار نمودند سادات و قضاة
و علما در مجلس شرف اعلی مجتمع گشته درج مه را با ستاره عقد بستند آنگاه شاه و سران سپاه در غایت نشاط و کامرانی در بزم عیش و عشرت
نشستند ساقیان حور اعذار ساغرهای بادهٔ خوشگوار بگردش در آوردند و مغنیان خوش نوا از حسن ساز و آواز نشاط می پرستان را
زیاده کردند و خوانسالاران از انواع اطعمهٔ لذیذه و اشربهٔ لطیفه آنمقدار معد و مهیا ساختند که رسم جوع از میان فرق انام برافتاد
و ایام جشن و سور و لهو و سرور بیگاه امتداد یافته بعد از آن خاقان عالیمکان روی توجه بسوی مهمات ملک و مال نهاد و در شهور سنه ۸۷۸
خواجه فضل الدین محمد که از وزرای کان کرمان بود و در زمان سلطان سعید بلوازم منصب استیفا قیام مینمود ملحوظ عین عنایت خاقانی
گشته بپوشیدن خلعت وزارت سرافراز شده باندک زمانی او را ترقی تمام دست داده باتفاق خواجه قوام الدین نظام الملک
سمنانی از نیابت تصرف و تقصیر خواجه مجد الدین محمد بعرض خاقان کشورگیر رسانید و آن کلمات مؤثر افتاده خواجه مجد الدین محمد مؤاخذ گشته

منصور
محمد برندق

و امیر بدر الدین به محصلی و معتمد رسند و ثمر در آن ایام خاقان منصور بپرسش القضیه پرداخت و خواجه نظام الملک و خواجه افضل در پایه سریر سپهر اقتدار بیکبار با خواجه مجد الدین محمد در مقام تقریر برآمده آغاز قیل و قال کردند پادشاه عدالت پناه فرمود که طریقه انصاف آنست که یکیک با او سخن کنند و باتفاق تغلب ننوزرید و خواجه مجد الدین محمد باین عنایت مستظهر گشته برخواست و بزانو زد بعضی از مقرران چون این صورت مشاهده نمودند خاموشی گزیدند لاجرم در آن مجلس چیزی بر خواجه مجد الدین محمد ثابت نشد و فرمان خاقان منصور باطلاق او صدور یافته چنان مقرر گشت که مبلغ شصت هزار دینار کپکی برسم شکرانه جواب گوید و بشرکت امیر محمد علی آتکه بر وانچی بوده در مهمات دیوانی مدخل نماید و تا شهور سنه ۸۹۲ حال خواجه مجد الدین محمد برین منوال جریان داشت بعد از آن نوبت دیگر تربیت یافته اعلام اقتدار و اعتبار برافراشت چنانچه مرقوم قلم خجسته شیم خواهد گشت و مفصل این مجمل بر زبان خامه بدیع البیان خواهد گذشت انشاء الله تعالی و تقدس ذکر شمه از کر و فر میرزا مظفر الدین ابابکر و کشته شدن او از دست بردر زمانه پر مکر میرزا مظفر الدین ابابکر که در منزل قاهیاب از رکاب ظفر انتساب خاقان کامیاب تخلف جست بحدود حصار شادمان شتافته متعرض عرض و مال متوطنان آن ولایت گشت و بعد از مراجعت میرزا سلطان محمود از عقب موکب خاقانی تاب مقاومت نیاورده بناه بکوهستان بدخشان برد و از آنجا لشکری فراهم کشیده متوجه خراسان گردید و بنواحی مرو شاهجهان آمده چون این خبر بعرض خاقان ستوده سیر رسید امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروز شاه و معز الدین بساول و امیر احمد یاری را با هزار کس از مردم کارزاری بدفع شاهزاده مامور گردانید و میرزا ابابکر از آن لشکر شکست یافته از مرغاب بلخ گریخت و از آنجا براه کابل بسیستان شتافت و از سیستان عنان یکران بطرف کرمان تافت و بیکبار ناگاه ظاهر کرمان را فرو گرفته از چهار طرف شهر نفیر و کرنای در دمیده غریو سورن باوج فلک نیلگون رسانید و علیخان میرزا که داروغه کرمان بود فرار بر قرار اختیار کرده میرزا ابابکر بشهر در آمد و چند ماه بعیش و نشاط روزگار گذرانیده با رعیت معاش پسندیده کرد پادشاه عراقین و آذربایجان پس از اطلاع برین واقعه یکی از امرا با بیندر را با بسیاری از اهل تهور باستخلاص کرمان نامزد فرمود و شاهزاده مقابله و مقاتله با آن سپاه در حیز مکنت خویش ندیده بار دیگر بصوب سیستان نهضت نمود و چون بحدود آن ولایت رسید شنید که مرض نقرس در دو پای حضرت خاقان منصور استیلا دارد و بنابرین باتفاق بیرام بیک و پیر علی ترکمان و سایر امرا و لشکریان بر جناح استعجال متوجه دار السلطنه هراة گشت خیال همگنان آنکه همچنان که خاقان منصور از میمنه وفاریاب ایلغار کرده میرزا یادگار محمد را گرفتار کمند گرد انید ایشان نیز آنحضرت را بسرپنجه تسلط و اقتدار به بند رنج و عنا مبتلا گردانند و ندانستند که شیر ژیان بمکاید روباه ناتوان از پای در نیاید و شاهباز فلک تعالی را از قصد صعوه ضعیف نهاد مکروهی روی ننماید بیت عنقا شکار می نشود دام باز چین کانجا همیشه باد بدستست دام را القصه بعنایت مهیمن غفور خاقان منصور از خیال محال شاهزاده وقوف یافته با وجود شدت مرض در محفه نشسته و با پانصد سوار جلادت آثار که در آن زمان ملازم آستان اقبال آشیان بودند از مستقر عز و جلال متوجه قصبه اسفزار شد و تواجیان باطراف ممالک محروسه فرستاده باجتماع سپاه نصرت پناه فرمان داد از بدایع اتفاقات که بمحض کرم واهب العطیات وقوع یافت و بآن واسطه میرزا ابابکر ویران شده عنان بصوب فراه تافت آنکه جان احمد چولی که از خدام بارگاه خاقانی بمزید کیاست و بخردانی اختصاص داشت قبل از شیوع خبر توجه میرزا ابابکر از نواب پایه سریر اعلی اجازت یافته جهت تحصیل علوفه خود بجانب فراه توجه نمود و در حدود سبزوار شبی بقراولان میرزا ابابکر بازخورد و در ساعت او را گرفته پیش شاهزاده بردند چون آن نواب از حال حضرت خاقانی سوال فرمود و بالهام ملهم غیب جواب داد که درین ایام آنحضرت از کیفیت اندیشه خدام موکب عالی خبر یافته ده پانزده هزار کس در نواحی بلده هراة در کمین نشانده تا هرگاه علم نصرت شیم سایه وصول بر آن حدود اندازد پای جلادت پیش نهاده دست بردی نمایند و چون حقوق تربیت سلطان سعید در ذمه این بنده بسیار است از شهر گریخته باستعجال شتافتم تا حقیقت قصد مخالفان را باز نمایم میرزا ابابکر این خبر را مطابق واقع تصور کرده جان احمد چولی را بانعام اسب و جامه نوازش فرمود و عزیمت هراة را تغییر داده روی بطرف خواف و باخرز نهاد و جان احمد آنشب با شاهزاده

شاه زاده همراه بوده بوقت نماز بامداد مجال فرار یافت و در نواحی قریهٔ بهره بملازمت خاقان ظفر بهره رسیده شرح واقعه را معروض گردانید و
آنحضرت لوازم تحسین و احسان درباره او بظهور رسانیده از عقب میرزا ابابکر بسرعت برق و باد نهضت نمود و میرزا ابابکر
بر توجه موکب همایون وقوف یافته از خواف در غایت خوف روی باسترآباد نهاد و در هر منزل جمعی از آنجناب بگریختند و در هر مرحله
فوجی از سپاه شیر دل باردوی خاقان عادل می پیوستند و آنحضرت در طی مسافت بشتابی مسارعت میفرمود که میان آنحضرت و میرزا
ابابکر زیاده از یک منزل واسطه نبود تا آنکه میرزا ابابکر بکنار آب گرگان رسیده با معدودی چند از آب عبور نمود و در آن طرف بسبب
ماندگی و کثرت بارندگی فرود آمده یکشب برآسود اما خاقان منصور در آنشب از آسایش اجتناب کرده قلب و میمنه و میسره آراسته
راه می پیمود و علی الصباح که ملاحان تقدیر کشتی زر اندود خورشید در بحر اخضر فلک افکندند منقلای سپاه کشورگشای بکنار آب گرگان رسیده
نخست امیر علی میرآخور و یلنگ پوش بهادر و شیخم ایل اوغلی و یار محمد سارق چوپلی از آب گذشتند و متعاقب موکب گردون مراتب نیز
عبور نمود و میرزا ابابکر که تا آنوقت مانند بخت خویش در خواب بود از آواز نفیر و سورن بیدار شد و یکسواره مجال فرار یافت و جمعی از بهادران
موکب نصرت نشان بر تکامشی او مامور گشتند از آنجمله امیر احمد یاری سبقت گرفته نزدیک بمیرزا ابابکر رسید و شاه زاده چون او را
تنها دید عنان بازگردانیده تیری بر قلقش زد و امیر حیدر نیز خود را بآنجناب رسانیده دست باستعمال سیف و سنان برد اما مغلوب شد و
میرزا ابابکر بدهستان شتافت و در خانهٔ یکی از کلانتران آنموضع فرود آمده اسپی طلبید که خود را از گرداب بلا بساحل نجات رساند
آنشخص انگشت قبول بر دیده نهاده آنجناب را مطمئن گردانید و جمعی در خدمتش بازداشته در ساعت متوجه پایهٔ سریر اعلی گشت
و بعد از وصول کیفیت حال بعرض نواب کامیاب رسانید خاقان منصور تنبر علی جلاد را با فوجی از شجعان جلادت نهاد بگرفتن میرزا
ابابکر مامور ساخت و آن طایفه بدهستان شتافته یکبارگاه بر گرد خانه که محل نزول شاه زاده بود محیط گشتند و در آخر رجب سنه اربع
و ثمانین و ثمانمائه آنجناب را گرفته رشتهٔ حیاتش را به تیغ تیز انقطاع دادند و آن دهستانی را نیز که میرزا ابابکر را در خانه خویش فرود آورده
طریق غدر سلوک داشته بود از عقب فرستادند و بموجب حکم همایون سر میرزا ابابکر را قاسم عبد العزیز بهراة برده خواطر اکابر و اصاغر آن
دیار را که دغدغهٔ تمام داشت از آن اندیشه فارغ گردانید و امیر نظام الدین علیشیر که حاکم شهر بود از وصول آنخبر مبتهج و مسرور شده نذور
و صدقات بمستحقان رسانید و خاقان منصور بعد از فراغ ضمیر از آن خطب کبیر عنان مراجعت بمستقر سریر سلطنت منعطف ساخت و در
ضمان صحت و عافیت بباغ جهان آرا رسیده بدستور معهود اعلام عدل و انصاف برافراخت ذکر مجملی از حال امیر شجاع الدین
ذوالنون ارغون و ارتفاع رایت دولت او بمحض عنایت قادر بیچون امیر ذوالنون ولد حسن بصری که بصفت شجاعت
و بهادری از اکثر شجعان الوس تیموری ممتاز بود و بصفای عقیدت و وفور عبادت از بیشتر ارباب زهادت مستثنی مینمود در زمان
سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید در سلک ملازمان آستان سلطنت آشیان بسر میبرد و هنگام گیرودار و ایام رزم و پیکار باستعمال
سیف و سنان پرداخته نهایت جلادت و مردانگی بجای می آورد بنابر آن منظور نظر عنایت و ملحوظ عین تربیت و رعایت گشته و به
اصناف انعام و احسان محسود اماثل و اقران شده مرتبه او از مراتب اقربا و اخوان درگذشت و بعد از واقعهٔ قراباغ امیر ذوالنون
بهراة شتافته روزی چند در خدمت درگاه عالم پناه اوقات گذرانید اما چنانچه طمع میداشت تربیت نیافت بنابر آن خاطر بر فرار
قرار داده در وقتی که رایات فیروزی نشان متوجه دفع میرزا یادگار محمد بود از بلغریغاج جنوشان عنان تکاور بصوب دیار ماوراء النهر
منعطف گردانید و بسمرقند رفته پرتو التفات سلطان احمد میرزا بر وجنات احوالش تافت و دو سه سال در آن دیار بسر برده بنا بر
بسبب منازعتی که در میان امراء ترخانی و ارغونی بوقوع پیوست نوبتی دیگر روی توجه بصوب خراسان نهاد و چون بدار السلطنه هراة
رسید خاقان منصور متوجه تربیت آن امیر صافی ضمیر شده ایالت ولایت غور و زمین داور را بوی تفویض نمود و حال آنکه در آنوقت اقوام
هزاره و نکودری بر آنحدود استیلاء تمام داشتند و بکلک اندیشه و خیال نقش سرکشی و استقلال بر لوح خاطر مینگاشتند و امیر ذوالنون

فی شهور سنه اربع وثمانین وثمانمائه با لشکری اندک وامید بسیار متوجه آن صوب گشته در مدت سه چهار سال چندین نوبت با آنجماعت محاربت
فرمود و بقوت دولت خاقانی و غایت شجاعت و پهلوانی در تمامی معارک بظفر و نصرت اختصاص یافته ولایات مذکوره را در حیز تسخیر
نظم
اگرچند بودی بهنگام کار ازو یک سوار از هزاره هزار
به هیجا چو خونریز شمشیر تیز برآوردی از دشمنان رستخیز
اقوام هزاره و نکودری چون این معنی را مکرر مشاهده نمودند سر انقیاد و طاعت گذاری جهت اخلاص و فرمان برداری نهاده دیگر پیرامن خلاف
نگشتند و مال و خراج بر گردن گرفته از مقام عناد و استکبار درگذشتند و نیکوخدمتی امیر ذوالنون موقع قبول یافته خاقان منصور زمام
رتق و فتق امور مملکت قندهار و فراه و غور و ساغر و تولک و زمین داور را در قبضهٔ اقتدار او نهاد اما چند سال بعضی از شاهزادگان را
نوبت حکومت قندهار میسر شد و بالاخره امیر ذوالنون در آن ولایت استقلال یافت و لوای ابهت و شوکت افراخته پرتو
انوار عدالتش بر ولایت شال و مستونک و سیوی و توابع و لواحق تافت و بی‌شائبهٔ تکلف و غایلهٔ تصلّف آنجناب شجاعتی کامل و عدالتی تمام
داشت و در ادای وظایف طاعات و عبادات همواره رایت سعی و اهتمام می‌افراشت از صبح تا شام در اشاعت معدلت و احسان
گذرانیدی و از شام تا بام در اقامت نوافل و قرائت قرآن بسر بردی در میدان مصاف و قتال روح اسفندیار و رستم بر وفور جلادت
و پهلوانی او آفرین کردی و در محراب عبادت و نماز روان ذوالنون مصری و ابراهیم ادهم بر کمال اخلاص و نیازمندی او شکر و تحسین
بجای آوردی
نظم
بروزش همه معدلت کار بود شب از بهر طاعات بیدار بود
ز شمشیر خونریز او روز جنگ همه روی صحرا شدی لاله رنگ
وچون امیر ذوالنون بجمع نفایس اموال و افزونی ابطال رجال استظهار تمام پیدا کرد تمامی ممالک مذکوره را ملک خود تصور
نموده در اداء مال مقرّر شرایط تغافل و اهمال بجای آورد و حکومت قندهار را به پسر بزرگتر خود شجاع بیک تفویض فرمود و داروغگی ساغر
و تولک را بعبد العلی ترخان عنایت نمود و ریاست غور را با میر فخر الدین و امیر درویش مفوض ساخت و خود در زمین داور ساکن
شده در آن دیار عمارات عالیه برافراخت و اهل غرض و سعایت فرصت یافته چند کرّت بعرض خاقان جمشید منزلت رسانیدند که
امیر ذوالنون بوفور خزاین و نقود و افزونی اتباع و جنود مغرور گشته است و نخوت و عظمت و تکبّر و حشمت او از حدّ اعتدال درگذشته لایق
دولت ابد پیوند چنان می‌نماید که قبل از آنکه کفران نعمت و سلوک در وادی مخالفت در ضمیر او رسوخ یابد یکی از شاهزادگان عظام بآن
ولایت منصوب شده با فوجی از سپاه بهرام انتقام متوجه گردد بنابر آنکه در اکثر یورشها امیر ذوالنون با لشکر قندهار و زمین داور
بموکب فیروزی اثر می‌پیوست خاقان منصور مدتی بسخن اهل غرض التفات نمی‌فرمود تا آخر الامر بحکم من لم یسمع بخیل قصد کرد که بموجب استصواب
آنجماعت عمل نماید در آن اثنا بدیع الزمان میرزا با پدر بزرگوار اظهار خلاف نمود و امیر ذوالنون که از تلاطم دریای غضب خاقانی بغایت
هراسان بود بکشتی موافقت شاهزاده التجا کرده جان بساحل نجات کشید چنانچه کیفیت این حکایت در محل خود مسطور خواهد گردید ان شاء الله
تعالی

ذکر ظهور مزاری بهشت نشان که منسوبست بحضرت شاه مردان در قریهٔ خواجه خیران

در شهور سنه
خمس وثمانین وثمانمائه که معین السلطنة والخلافة میرزا بایقرا در قبة الاسلام بلخ لوای ایالت و رعیت پروری مرتفع گردانیده بود
از وراء استار غیب صورتی در غایت غرابت روی نمود و شرح حال بر سبیل اجمال آنکه عزیزی شمس الدین محمد نام که نسبش بحضرت زبدهٔ
اولیاء کرام و عمدهٔ اصفیاء عظام سلطان ابویزید بسطامی قدس سره اتصال می‌یافت در سنهٔ مذکوره از طرف کابل و غزنین بقبة الاسلام
بلخ شتافت و شرط ملازمت میرزا بایقرا دریافته تاریخی ظاهر ساخت که آن را در زمان سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی تصنیف کرده
بودند و در آن کتاب مکتوب بود که مرقد شاه اولیا و عمدهٔ اصفیا محط انوار عواطف و مواهب اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی
طالب سلام الله علیه در قریهٔ خواجه خیران در فلان موضع است بنابر آن بایقرا میرزا سادات و قضات و اعیان و اشراف بلخ را
جمع آورده و با ایشان مشورت کرده بقریهٔ مذکوره که از بلخ تا آنجا سه فرسخ مسافتست تشریف برد و در آن موضع که در کتاب تعیین یافته
بود گنبدی دید که قبری در میان آن بود فرمود تا آن قبر را حفر نمایند و چون فرمان بران اندکی حفر کردند ناگاه لوحی از سنگ سفید پیدا شد

پیدا شد که بر آنجا مسطور بود که هذا قبر اسد الله اخ رسول الله علی ولی الله لاجرم فریاد و فغان از میان جان حاضران بایوان کیوان رسیده همگنان
روی نیاز بر آن خاک پاک سودند و نذورات بمستحقان رسانیدند و ابواب نیاز و اخلاص بر گشودند و این خبر در اطراف و ولایات انتشار یافته
اصحاب امراض مزمنه روی امید بآن آستان جنت نشان آوردند و بروایت زمرهٔ از مجاوران آن بقعه بسیاری از آن طایفه صحت حاصل
یافته بمقتضی المرام باوطان خود مراجعت کردند لاجرم ازدحام خواص و عوام در آن مشهد سدره مقام بمرتبهٔ واقع شد که مزیدی بر آن متصور نتوان بود
و کثرت نقود و اجناسی که بر سبیل نذر می آوردند بدرجهٔ انجامید که عقل از وجود آن استبعاد زند و جوهر تعجب فرمود میرزا بایقرا چون حال بآن منوال دید
قاصدی همعنان برق و باد بدار السلطنه هراة فرستاد و صورت واقعه را عرضه داشت ایستادگان پایهٔ سریر اعلی کرد خاقان منصور بعد از
اطلاع بر مضمون آن عریضه از ظهور آن صورت غریبه متعجب گشته احرام طواف آن قبلهٔ آمالی و آمال بست با فوجی از امرا و خواص بدان جانب نهضت فرمود
پس از حصول غایت نیاز و اخلاص بجای آورد و قبهٔ در کمال ارتفاع و وسعت بر سر آن مرقد جنت منزلت بنا نهاده در اطراف آن ابنیه نهاد
بیوتات طرح انداخت و در آن قریه بازاری مشتمل بر دکاکین و حمام بنیاد نهاده یکی از انهار بلخ را که حالا بنهر شاهی موسوم است بر آن مزار
فیض آثار وقف ساخت و امر نقابت آستانهٔ علیه را بسید تاج الدین حسن اندخودی که از جملهٔ اقربای سید برکه بود و بعلو همت و سمو رتبت اختصاص
داشت تفویض نمود و مهم شیخی را بشیخ زاده بسطامی عنایت کرده جهة ضبط موقوفات و نذورات عمله امین تعیین فرمود و آنگاه خاقان عالیجاه
عنان مراجعت بصوب مستقر سریر عزت و کرامت انعطاف داده در ضمان صحت و عافیت ببلدهٔ فاخرهٔ هراة شتافته ابواب عاطفت
و مرحمت بر روی روزگار سپاهی و رعیت برگشاد القصه ظهور مرقد پرنور شاهی بواسطهٔ رفتن حضرت خاقانی و طرح عمارات و تعیین موقوفات
در اطراف آفاق اشتهار یافته هر کس اندک استطاعتی داشت علم توجه بدان جانب برافراشت و چند گاه آمد شد خلایق بآن عتبهٔ کعبه مرتبه
بمثابه بود که هر سال قریب صد تومان کپکی از نقد و جنس نذر بدانجا می آوردند و نقیب و شیخ و عملهٔ آن فرخنده مقام تمامی آن اموال صرف مهمات
صادر و وارد و راتبه و عمارات می کردند و قریهٔ خواجه خیران از کثرت عمارت و زراعت صفت مصر جامع گرفته باندک زمانی انعقاد جمعیت
و معموری آن مشهد سدره مرتبت دست داد که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید بنا بر آن یکی از اهل مکر و تزویر که در سلک قراچیان سلطان
هراة انتظام داشت با خود خیال نمود که واقعهٔ ساخته مردم را فریب دهد و بوسیلهٔ مزار مزوری زر و جوهر بدست آورده پای
بر مدارج عزت نهد نماز شامی در کازرگاه نزدیک باستانهٔ انصاریه آغاز صیحه زدن و جامه دریدن کرد و چون مردم بروی جمع
شده پرسیدند جواب داد که حالا چهار شخص بصورت اعراب بر اسپان تازی نژاد سوار در این صحرا بر من ظاهر شدند و گفتند که روضهٔ فیض بخش
حضرت شاه ولایت پناه اهل هدایت علیه السلام و التحیه در فلان موضع است و اشارت بمحلی کرد که نزدیک بحظیرهٔ شمس الدین مشک
تراش بود و مردم بموافقت قراچی بآن سمت رفته فی الحال جمعی کثیر از قلندران و تبرائیان بروجمع آمدند و صورت قبری ساخته آغاز ذکر
و غوغا کردند و روز دیگر که این خبر در بلدهٔ هراة اشتهار یافت خواص و عوام از رجال و نسا روی بکازرگاه آوردند و خاک قدم قراچی
را مانند توتیا در دیده کشیده و سبان آب حیوان مجهود برده آنچه توانستند بروی نثار کردند و آن مزور از موضع آن قبر خاکی بر گرفته
بهر کس میخواست اندکی عنایت میفرمود و در عوض زر و جوهر بسیار اخذ می نمود و ظهور قبر امام در میان طوایف انام مشهور گشته بهر روز
خلقی بی نهایت خصوصاً معلولان و مرضی بدان موضع می آمدند و نذورات گذرانیده روی نیاز بر زمین میسودند و چون لنگی یا کوری بر سر
آن قبر رسیدی و خود را بر خاک افکندی قلندران و توابع قراچی از وی می پرسیدند که مرض تو بصحت مبدل شد یا نی اگر میگفت بلی
صلوات فرستاده او را بر داشته فریاد و افغان باوج آسمان میرسانیدند و اگر بزبان می آورد که علت من بر حال خود است آن بیچاره را
فرو نمی گذاشتند بلکه زخم میساختند که شکاک است و منافق و بقتل و حرق سزاوار است و لایق القصه قراچی در عرض ده پانزده روز بدین وسیله
زر و جوهر و اجناس نفیسه بیکران زیاده از آنچه در خزانهٔ خیال گنجد بر سبیل نذر گرفته مرجع خواص و عوام انام شد و جمعی دیگر از مردم بهمین نیت
بهوس و هوا افتاده امثال این واقعات در مواضع ساختند بر سر یک مقام مقتلی از محلات و بیرون هراة و بعضی از ولایات

کیفیت حال

مشوره ام ورماند حسنند عرضه چون حال بدان منوال دید از هواداری ترسیده منهزم گردید و بطلان آنجماعت نزد خاقان منصور و علما و اعیان
هرات ظاهر گشته مولانا کمال الدین شیخ حسین بتادیب ایشان مامور شد و آنجناب اکثر آن فرقه را گرفته و الزام کرده تازیانه زد و جمعی را
حبس فرمود تا آن غوغا و آشوب تسکین یافت و دیگر شرر آن اندیشه باطل بر کانون درون هیچ بوالهوسی نتافت اما آستانه علیه اخیریه
تا غایت معمور است و مطاف طواف جمهور خلایق نیز زیک و دور و الله اعلم بحقایق الامور گفتار بیان شمه از حال میرزا محمد سلطان
که مشهور است بکیچک میرزا و ذکر انتقال آن شاهزاده فضیلت انتما از جنت سرای دنیا بجنت اعلی شاهزاده
محمد سلطان خسرو می بود بحسن صورت و سیرت و صفای طبع و نقاوت سریرت موصوف و بحلاوت گفتار و محاسن کردار و اخلاق حمیده و اوصاف
پسندیده معروف بصحبت علما و فضلا بغایت مایل و همگی همتش مقصور بر تحقیق مسایل و تحصیل فروع و اصول علوم منقول و در تکمیل فنون معقول و
منقول متعذر و شرح فضایل عقلا سلف بکمالات بسیارش رشحی از عمان و وصف مقالات بلغا قبایل تالفاظ آبدارش قطره از بحر بیکران نظم
روشن اندر دل چو مصباحش کشف کشاف و فتح مفتاحش عقلیش از قیاس عقل برون نقلیش از مقام نقل فزون و آن دری برج کامرانی
با وجود حصول اسباب جهانبانی و وصول مراتب کشورستانی در اوقات شباب و ایام جوانی در درس مولانا کمال الدین شیخ حسین بکثرت ایده مطالعه
کتب متداوله بجای می آورد و از باطن خورشید سیمای شاه قاسم نوربخش اقتباس انوار سعادت میکرد و چنانچه سابق مذکور شد بعد از وقعه
قراباغ مصحوب والد و والده خود که خواهر کلانتر خاقان عالی گهر بود از قراباغ ارّان بهراة آمده در ظلال عواطف خال بسود و حصول
مرام یافته پرتو عنایت آنحضرت بر وجنات حالش تافت و زمام اختیار ملک و مال در قبضه اقتدار او قرار گرفت و عظایم مهام سلطنت
و اقبال بهمین توجه خاطر خطیرش صفت انتظام پذیرفت و چون چند سال بر همین منوال بگذرانید بعقل و فراست و علم و کیاست خویش مغرور شد
و آثار خیال استقلال از اقوال و افعالش واضح و لایح گردید و خاقان منصور بنابر ملاحظه خاطر همشیره عزیزه روزی چند تغافل پادشاهانه
بر روزگار همایون ساخت و منتظر آنکه شاید میرزا کیچک بمقتضای عقل و خرد کار فرموده از جاده مستقیمه عبودیت انحراف ننماید تا دلش
بیرد لخت بیت هر شاخ پایدار که از دست سربلند مشکن بدست خویش که انهم شکست تست در آن اثنا روز پنجشنبه خاقان منصور باتفاق
آن شاهزاده مغرور بگازرگاه شتافت و لوازم طواف مزار فیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره بجای آورد
و عنان مراجعت بصوب مستقر سریر خلافت تافت در آن راه شاهزاده جلالت پناه جهة دفع حرارت خورشید برقع چتر جسارت نمود و حال
آنکه خاقان کامیاب نزدیک باو در آفتاب طی مسافت میفرمود از مشاهده آن ترک ادب نایره غضب قیامت لهب مشتعل گشت
و خاقان منصور بعد از نزول در منزل همایون باخذ میرزا کیچک فرمان داده کارداران دارا درگذشت امرای عظام در ساعت
شاهزاده را گرفته بقلعه اختیار الدین بردند و در یکی از بروج سپهر عروج محبوس کرده بمحافظان هشیار سپردند نظم چنین است رسم سپهر
بلند فرنیست اقبال او را گزند گل دولت از باغ دنیا که چید که آسیب از خار نکبت ندید و چون میرزا کیچک چندگاه مانند
لعل در صمیم کان و در در جوف صدف عمان اوقات گذرانید عرق شفقت اصلی و مرحمت جبلی حضرت خاقانی در حرکت آمده او را مطلق
العنان گردانید بعد از آن شاهزاده در غایت انفعال ملازمت درگاه جاه و جلال میکرد و از افعال و اقوال سابقه نادم بوده لوازم
اعتذار و استغفار بجای می آورد مصرع اگر گناه بخشند شرمساری هست عاقبت الامر رغبت گذاردن حج اسلام و ادراک شرف
زیارت روضه منوره خیر الانام علیه الصلوة والسلام در ضمیر منیرش پیدا شد و بمبالغه تمام و الحاح لاکلام اجازت حاصل کرده با
طایفه از افاضل انام روی بدان مقام فیض انجام آورد و قافله توفیق پادشاه متعال رفیق خدام ذوی الاحترام گردید و بمدد تایید مالک
الملک لایزال همعنان مواکب کواکب احتشام بیت توفیق رفیق و بخت همراه اقبال ندیم گاه و بیگاه و چون آن شهزاده از عتبات بهشت شیم
آن حضرت صفایی منبر حبیب بازگشت پادشاه مغفور سلطان یعقوب میرزا مقدم شریفش را عزیز و مغتنم شمرده بارسال تحف شایسته و تبرکات
بایسته مبادرت نمود و شرایط مهمان نوازی بر وجهی که فراخور همت عالی و همتش بود بجای آورده التماس ملاقات شریف فرمود و میرزا کیچک

میرزا کپک جواب داد که چون من احرام طواف بیت الله بسته ام و زبان حال و قال بادای کلمهٔ لبیک اللهم لبیک گشاده مناسب نمیدانم که
درین سفر بملازمت هیچ مخلوقی قیام نمایم و دامن عرض خود را بغبار آستان اقبال آشیان پادشاهان عالم مجاز می‌بیالایم اگر آنحضرت لطف نموده
غریب نوازی فرمایند و بمنزل این ضعیف تشریف آورند بمقتضای حدیث خیر القادم میزار علیها نماید بیت از آنطرف پذیرد کمال و نقصان نه ز ظرف
شود ظرف در خور کار ما باشد سلطان یعقوب میرزا بواسطهٔ رعایت ناموس پادشاهی این التماس را مقرون بقبول نگشت و میرزا کپک نیز پای مردانگی
استغنا پیچیده چند روز درین گفت و گوی گذشت آخر الامر مهم بران قرار یافت که میرزا کپک روزی بزیارت یکی از مزارات تبریز رود
و سلطان یعقوب میرزا نیز در آنجا تشریف حضور ارزانی دارد و در روز موعود در مقام معهود میان ایشان ملاقات دست داده از هر دو
طرف لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسید و سلطان یعقوب میرزا میرزا کپک را در آغوش لطف و مرحمت کشیده اصناف اشفاق و اعطاف
ظاهر گردانید و آن شاهزادهٔ صاحب توفیق رفیق عزت و احترام از تبریز بیلاد شام رفته از آنجا بمصر شتافت و میان آنجناب و سلطان
ملک قایتبای بدستور سلطان یعقوب میرزا ملاقات وقوع یافت و میرزا کپک از مصر مبتهج و سرافراز متوجه حجاز گشته بعد از
ادای مناسک حج اسلام و طواف روضهٔ طیبهٔ رسول علیه الصلاة و السلام عنان بارگی خوشخرام بصوب خراسان انعطاف داد و چون در ضمان
امان حضرت واهب العطیات نزدیک بدار الملک هراة رسید و گوش هوش میرزا سلطان احمد و اکه بیگم خبر وصول مقدم فرزند ارجمند
شنید دوحهٔ امید ایشان از آبیاری رشحات سحاب عنایت حضرت باری بثمرهٔ سعادت جاوید بارور گشت و در ریاض تمنای دو متعکف
زاویهٔ فراق بنسیم مژدهٔ وصال گلهای امانی و آمال شکفته مضمون این مقال بر زبان حال و قال ایشان گذشت نظم باز آن مه طلعت خورشید
سیما میرسد چشم روشن شد که نور دیدهٔ ما میرسد تا ابد بادا بنام روزگار دولتش دولتی کز حضرت ایزد تعالی میرسد و سلطان احمد میرزا
و مهد علیا موکب عالی شاهزاده را باقدام اشتیاق استقبال نموده عیونی را که در بیت الاحزان هجران ابیضت عیناه من
الحزن گردیده بود بشمیم مواصلت آن یوسف مصر سلطنت روشن گردانیدند و بر سلامتی ذات خجسته صفات شاهزادهٔ عالی مقام
و توفیق گذاردن حج اسلام لوازم محامد الهی بجای آورده نذور و صدقات بمستحقان رسانیدند و همچنین سادات و قضاة و علما
و موالی و امرا و صدور و وزرا و اهالی بمراسم استقبال پرداختند و بشرایط نیاز و نثار قیام نموده کمال اخلاص و اختصاص ظاهر ساختند
و خاقان منصور نیز چند فرسخ میرزا کپک را استقبال نموده آن مقدار عطوفت و مهربانی اظهار کرد که مزید بران متصور نبود و میرزا
کپک در غایت فرح و سرور بوطن مألوف و مسکن معهود درآمد همواره در متنزهات هراة با فوجی از علمای خجسته صفات بفراغت
صحبت میداشت و بلبشیر اوقات فرخنده ساعات را بتحصیل فضایل و تحقیق مسایل گذرانیده همت بر اکتساب سعادات اخروی
میگماشت نظم نشستی بارباب دانش مدام ز کسب کمالات جستی مرام نمودی حذر از آموزگار بچشمش به از خط رخسار یار و چون بحکم آنکه
سپهر غدار در هیچ حالی پایدار ارباب وفا را آسوده و برقرار نگذارد در شهور سنهٔ تسع و ثمانین و ثمانمائه مرض حصبه عارض ذات آن شاه
زادهٔ بلند مرتبه گشت و مداوای حکما و اطبا مفید نیفتاده کار از ترتیب اغذیه و اشربه درگذشت و داعی و الله یدعوا الی دار السلام
ندای یا ایتها النفس المطمئنة بگوش هوش میرزا کپک رسانید و شاهزاده خاطر از تعلقات دنیویه فارغ گردانیده بضیافتخانهٔ فیها ما تشتهیه
الانفس و تلذ الاعین خرامید نهال امید گلبن گلزار اقبال بصرصر فنا از پای درافتاد و دری آفتاب درخشش برج استقلال از اوج کمال روی
بحضیض زوال نهاد نظم خورشید سپهر عدل و اقبال جمشید سریر فضل و افضال بر اوج کمال یافت نقصان از دیده نهفت گشت پنهان
والد بزرگوار و والدهٔ عفت شعار آن شاهزادهٔ عالی مقدار بدست اضطراب لباس شکیبائی پاره پاره گردانیدند و خود را بر خاک مذلت
سیلاب اشک بتحت الثری و دود آه باوج ثریا رسانیدند نظم بدست غم گریبان چاک کردند ز دیده خاک را نمناک کردند
ز خون دل زمین کردند گلگون ز دود آه ایشان تیره گردون و خاقان منصور بمنزل شاهزادهٔ مرحوم تشریف برده سلطان احمد
میرزا و همشیرهٔ عزیزه را پرسش نمود و بتجهیز و تکفین جسد مطهرش اشارت فرمود اعاظم امرا و نوئینان و ایستادگان پایهٔ سریر آسمان

انشان با بین سلاطین گشت آئین بلکه بتجمل و حشمتی که خامهٔ بلاغت قرین از تقریر آن بعجز و قصور اعتراف دارد جنازهٔ حضرت اندازهٔ شاهزادهٔ
در محفه نهاده بر داشتند تمامی سادات و قضاة و علما و اشراف و اکابر و اعیان و خواص و عوام طبقات انسان از مشایعه روان شدند
از راه کوچه خیابان بعیدگاه شتافتند و بر تابوت محفوف برحمت حق لا یموت نماز گذارده آن گوهر کان پادشاهی را بحظیره که در
گازرگاه جهت همین مصلحت بنا یافته بود بردند و بطریقهٔ سنت سنیهٔ حضرت خیر البریه علیه الصلوة و التحیة بخازن خاک سپردند رباعی
ای چرخ جهان خراب از کینهٔ تست بیداد گری عادت دیرینهٔ تست ای خاک اگر سینهٔ تو بشکافند بس گوهر قیمتی که در سینهٔ تست اعیان
این مصیبت عظمی و تعزیت کبری چنانچه معهود است چندین روز باطعام فقرا و مساکین و ضعفا و ختمات کلام معجز نظام ایزد سبحانه و تعالی قیام نمودند
و روح مطهر شاهزادهٔ والاگهر را باصناف صلات و صدقات شاد کردند و گنبد مقبرهٔ منوره را باصناف تکلفات زیب و زینت افزودند
و حضرت حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی نور الله مرقده دران ایام برای کتابهٔ آن گنبد قصیده در سلک نظم
انتظام داد مطلعش بر خاطر بود ثبت افتاد بیت رخشنده جرم خور که برین سبز طارم است قندیل گور خانهٔ شاهان عالم است و جهت
نقش سنگ شاهزاده امیر نظام الدین احمد سهیلی این رباعی منظوم گردانید که رباعی ای داشته از سلطنت عالم ننگ وی آمده از
محنت ایام بتنگ بیرون زده زین جهان فانی اورنگ بر روی زمانه در بر آورده بسنگ ذکر وصول بدیع الجمال بیگم
بدار السلطنه هراة و بیان بعضی دیگر از حالات و حکایات چنانچه از ضمن وقایع سابقه مستفاد میگردد بدیع الجمال بیگم که
همشیرهٔ خاقان منصور بود دران سال که آنحضرت ولایت جرجان را بنواب سلطان ابوسعید باز گذاشته در خطهٔ آداق رایت آفتاب اشراق
بر افراخت در سلک ازدواج پیر بداغ سلطان انتظام یافت و بعد از فوت پیر بداغ سلطان احمد خان که از جملهٔ خواقین دشت قبچاق
بمزید شوکت و مکنت امتیاز داشت آن درة التاج سلطنت را بحبالهٔ نکاح خویش در آورد و بدیع الجمال بیگم را از احمد خان دو پسر
و یک دختر متولد گشت انگاه آن خان عالیجاه رخت سفر آخرت بر بسته مهد علیا جهت ملاقات برادر بصوب خراسان در حرکت آمد و پسر
کلانترش سلطان محمود خان در مستقر سلطنت آبا و اجداد توقف کرده ولد خورد و ترنها در ملازمت و خواهرش خانزاده خانم موافقت
والدهٔ اختیار فرمودند و چون محفهٔ زرنگار آن بلقیس عفت شعار بحدود هراة رسید خاقان منصور جملهٔ نشینان تتق خلافت و شاه
زادگان و امرا و ارکان دولت را باستقبال مامور گردانید تا بدیع الجمال بیگم را بحرمت هر چه تمامتر بمستقر عز و کرامت رسانیدند و
لوازم ساچق و نیاز و نثار بجای آوردند و ستیز عظمی نیز دیده بدیدار برادر نامدار روشن ساخته پیشکشهای لایق کشید و حضرت خاقانی بنظر
عطوفت و مهربانی در همشیرهٔ عزیزه و اولادش نگریسته شرایط انعام و احسان مرعی داشت و در خلال این احوال رای همایون خاقانی
ستوده خصال چنان اقتضا فرمود که سلطان بایقرا میرزا از بلخ بدرگاه عالمپناه طلبیده زمام حکومت آن مملکت را در قبضهٔ درایت
امیر نظام الدین درویش علی کوکلتاش نهد و بعد از وصول بایقرا میرزا جهت ختان شاهزادهٔ عالی مکان مظفر حسین میرزا بترتیب
اسباب طوی و بر افراختن چهار طاق فرمان داد و در باغ زاغان جهت آن کار تعیین یافت هریک از شاهزادگان و امرا و نوئینان در
گرد حوض آن باغ که کوثر مثال از آب عذوبت مآب مالامال بود چهار طاقی که از غایت زیب و زینت غیرت رواق سپهر خضرا مینمود
بر افراخت نظم بهر سو از آن حوض کوثر اثر شد افراخته چهار طاقی دگر مزین بدیبای روم و فرنگ ز اجناس زر دوزی هفت
رنگ بهر یک نشسته بسی مه جبین چو در قصر باغ جنان حور عین ز مردم ربوده دل و دین همه فرح بخش جانهای غمگین همه و صناع
و محترفات راست کوچه در باغ را تا کنار حوض از ساختن چهار طاقهای پر تزیین دکاکین غرابت آیین غیرت نگارخانهٔ چین و رشک
افزای بروج چرخ برین گردانیدند بیت بهر سو دکانی شد آراسته مهیا در آن هر چه دل خواسته و خاقان منصور از باغ جهان
آرای بدان منزل دلگشای نقل فرموده قریب دو ماه هر روز نماز پیشین با زمرهٔ از مقربان بارگاه بهشت آیین در چهار طاق خاص
همایون که بطلا و لاجورد منقش و مصور گشته بود در بزم عیش و نشاط می نشست و هر یک از امرا و شاهزادگان در چهار طاقهای خود قرار

قرار گرفته بتجرّع راح ریحانی و استماع الحان اغانی قیام می‌نمودند و در آن ایام فرح و سرور در خواطر جمهور نزدیک و دور سرایت کرده هنرمندان
هر پیشه و صنّاع نیکو اندیشه انواع تقیّدهای غریب و اصناف امور عجیب بمنصّه ظهور رسانیدند و هر طایفه مناسب حرفه خود صورتی ملوّن
و پیکری بدیع مآثر ظاهر گردانیدند و در آن اوقات ارباب حسن و ملاحت و نغمه سرایان صاحب صباحت هر روز و هر شب در مجالس
ارباب عیش و عشرت جمعی کثیر حاضر بودند و بنغمات دلگشای و ترنّمات فرح افزای نشاط برنا و پیر و صغیر و کبیر می‌افزودند و فروغ جامهای بلورین
که از شراب ناب مالامال بود بزم می‌پرستان را نور و صفا می‌بخشید و تاب عارض ساقیان زهره جبین که با نور آفتاب برابری می‌نمود محفل مستان را
چون فضای سپهر برین مهوش میگردانید نظم پری پیکرستان نغمه پرداز گهی از ساز دلکش گه ز آواز نوای عیش و عشرت می‌سرودند نشاط
باده نوشان می‌فزودند و در آن ایام محبت انجام بکاولان آستان فلک احتشام هر ساعت مائده‌های طعام بعدد کواکب چرخ فیروزه‌فام
معدّ و مهیّا میساختند و از وفور اطعمه لذیذه و اشربهٔ لطیفه رسم از و جوع از عرصه عالم برمی‌انداختند مثنوی بزم خسروی هر دم مکرّر
شدی خوانهای نعمت روح پرور بهر خوانی ز نعمتهای شاهی مهیّا بود هر چیز آنکه خواهی و در روزیکه طوی بزرگ بوقوع پیوست در ساعتی
که اصحاب تنجیم و اکابر ارباب تقویم اختیار نموده بودند نسبت بمظفر حسین میرزا سنّت ختّان بتقدیم رسید و دست عنایت حضرت خاقانی
امرا و ارکان دولت و نوئینان و مقرّبان سدره مرتبت را خلع نفیسه پوشانید بعد از انقضاء اندک زمانی از آن جشن و سور وصول
مظفر حسین میرزا بحد رشد و بلوغ خاطر همایون خاقان منصور متوجه آن شد که خانزاده خانم دختر بدیع الجمال بیکم را باوی در سلک ازدواج کشد
و فرمان همایون بترتیب اسباب آن کار نفاذ یافته کرّت دیگر بدستور مذکور در باغ زاغان امر بستن چهار طاق و سایر موجبات سور و سرور بوقوع
پیوست و در اوایل سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه بساعتی مسعود و زمانی محمود سادات و قضات و علما در مجلس اشرف اعلی اجتماع نموده حضرت
شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی آن دو گوهر بحر کامرانی را با یکدیگر عقد بست و در آن محفل شرایط نیاز و نثار و الباس حضّار صحبت
بهشت آثار چنانچه باید و شاید بتقدیم رسید و همدر آن لیالی میان ابو المنصور مظفر حسین گورکان و خانزاده خانم امر زفاف بوقوع انجامید بیت
چو جان و تن بهم پیوستند انسان که جان از تن نشد فرق و تن از جان و چون سنّت ایزد تعالی و لن تجد لسنة الله تبدیلا همواره مقتضی آن
بود که در دار ناپایدار دنیا هر راحتی مقارن جراحتی باشد و هر محبّتی مستلزم محنتی هر سوری قرین عزائی و هر سروری متّصل بغم جان گزائی در خلال این
احوال پادشاه حمیده خصال ستوده فعال سلطان بایقرا میرزا بمرض اسهال مبتلا گشته بجوار مغفرت حق عزّ و علا انتقال نمود و این معنی موجب
ملال خاطر ستوده مآثر خاقان بیهمال شده چنانچه دستور است چند روز بلوازم سوگواری و تعزیت داری اقدام فرمود و بعد از اطعام فقرا
و ایتام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام اولاد و احفاد سلطان مرحوم سلطان اویس میرزا و اسکندر میرزا و سایر متعلّقان و منتسبان آنحضرت را
خلع گرانمایه پوشانیده از لباس تعزیت بیرون آورد و در زمستان آنسال بقشلاق مرو رفته در باب تمهید بساط عدل و داد و تشیید اساس
صلاح و سداد بدستور معهود اهتمام تمام کرد ذکر تفویض ایالت استراباد بمقرّب حضرت سلطانی و تربیت یافتن
خواجه مجد الدین محمد کرّت ثانی در زمستان سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه که خاقان عالی مکان در مرو شاهجهان طرح قشلاق انداخته
بود رای ممالک آرای چنان اقتضا نمود که امیر مغول که بعد از فوت امیر ولی بیک والی جرجان شده بود از آن مملکت بآستان اقبال آشیان
آمده در خدمت باشد و مقرّب الحضرت السلطانی امیر نظام الدین علیشیر متقلّد حکومت دار الفتح استراباد سرافراز گردد چون مکنون ضمیر منیر را
با امیر صاحب تدبیر در میان نهاد و بنابر وفور میلان خاطر عاطر بعدم تکفّل مهمّات خلقانی و کثرت شغف بسلوک طریق حصول مرضات سبحانی
نخست بقبول آن امر زبان نگشاد بعد از الحاح و مبالغه سر رضا جنبانیده روی توجه بدانجانب آورد و اکثر ملازمان بارگاه عالمپناه و امیر
نظام الدین بابا علی و امیر بدر الدین را همراه برد و چون نزدیک باستراباد رسید امیر مغول شهر را بگذاشته علم عزیمت بصوب مرو برافراخت
و گلشن استراباد از فرّ نزول امیر عدالت نهاد غیرت افزای گلستان ارم ذات العماد گشته سادات و علما و اشراف مفتخر و مباهی
شدند و رعایا و مزارعان بیمن انوار معدلت و انصاف از ظلمات ظلم و اعتساف نجات یافته در مهاد امن و امان بفراغت غنودند

نسخه: خاقان

نسخه: لوازم

حکام ولایات مازندران و رستمدار و گیلان چون خبر حکومت آنجناب استماع نمودند رقبه بربقه اطاعت درآورده رسل و رسایل باسترآباد فرستادند
و تحف لایقه و تبرکات رایقه ارسال داشته جواهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهادند بلکه در آن اوقات که خطه استرآباد مستقر مسند عزت آن امیر حقیقت
بود پادشاه عالیجاه و خاقان معدلت پناه سلطان یعقوب میرزا چند نوبت معتمدان سخندان با خلع فاخره و تنسوقات متکاثره نزد آنجناب
روانه گردانیده فرامین عنایت آمیز و مناشیر مرحمت انگیز فرستاده کمال محبت و مودت بظهور رسانید و مقرب حضرت سلطانی ایلچیان
تمامی سالکان مسالک جهانبانی را بانعام اسپ و زر و جامه نوازش کرده فراخور همت بلند نهمت خویش جهت سلطان یعقوب میرزا و حکام
گیلان و رستمدار و مازندران پیشکشهای پادشاهانه ارسال نمود و در غایت تجمل و سرافرازی و نهایت معدلت و رعیت نوازی بر سریر
ایالت آن مملکت تمکن فرمود و جناب نقابت مآب فضایل پناه امیر برهان الدین عطاء الله در تاریخ حکومت آن امیر عدالت دستگاه
گوید قطعه آن میر علیشیر که دارد اوصاف برون ز حد تقریر چون کرد قبول باز امارت تاریخ شدش امارت میر و همدران زمستان
که خاقان منصور در ولایت مرو رابود حضور فایض السرور منعقد داشت نوبت دیگر خواجه مجد الدین محمد قدم بر مسند نیابت نهاده علم اعتبار
و اختیار برافراشت مفصل این مجمل آنکه آن زمان که خواجه قوام الدین نظام الملک و خواجه افضل الدین محمد کسان برانگیختند که نسبت
بخواجه مجد الدین محمد سخنان تعرض آمیز بر زبان آوردند و آنجناب از اکثر مناصب معزول گشته بمدت نه سال بشرکت امیر محمد توشکچی بپروانچی بود
و در سایر مهمات سلطانی مدخل نمینمود و در آن اوقات چند نوبت حضرت خاقانی متوجه تربیت آنخواجه بلند مرتبت شد اما چون امیر
علیشیر تجویز آن معنی نمیفرمود زمام اختیار امور صاحب دیوان در قبضه اقتدار خواجه نظام الملک و خواجه افضل میبود و پس از آنکه مقرب
حضرت سلطانی از ملازمت موکب خاقانی دور افتاده روی باسترآباد نهاد خاقان بنده نواز خاطر انور بر آن قرار داد که بار دیگر خواجه مجد الدین محمد را
بمراتب بلند و مناصب ارجمند سرافراز گرداند و بحسب اتفاق قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوت بفعل رسد روزی حضرت خاقانی
در وقتی که خواجه مجد الدین محمد در پایه سریر جهانبانی ایستاده بود خواجه نظام الملک و خواجه افضل را گفت که مبلغ دو تومان کپکی
جهت مهمی که روی نموده سرانجام میباید کرد آن دو وزیر چنانچه میباید این سخن را جواب نگفتند و چون از بارگاه بیرون رفتند خواجه مجد الدین
محمد در نظر آن پادشاه مؤید بزانو درآمده عرضه داشت کرد که اگر حضرت اعلی را دو هزار تومان ضرورت باشد باید که این دو خواجه
که هر یک هر سال مبلغهای کلی از اموال دیوان بتصرف مینمایند فی الحال کفایت فرمایند تا بدو تومان چه رسد از شنیدن این سخن خاقان منصور متنبه گشته
همگی همت بر تربیت آن مهر سپهر مکرمت مقصور گردانید و روز دیگر قامت قابلیتش را بخلع گرانمایه آرایش داده فرمان واجب الاذعان شرف
نفاذ یافت که بدستور پیشتر توقیع روی نشان همایون و جواب عرضه داشت و تشخیص مهمات دادخواهان مفوض بخواجه مجد الدین محمد باشد و
هیچیک از امرا و صدور و وزرا و ارکان و مقربان هیچ مهمی از مهمات ملکی و مالی را بی وقوف و شعور آنجناب بموقف عرض نرسانند و
رای صواب نمای او در تفصیل مهمات سلطانی و سرانجام جمیع امور سرکار دیوانی عمده دانند و مقرر شد که منشیان آستان سلطنت آشیان در
فرامین مطاعه آنخواجه والا نژاد را معتمد السلطنة و مؤتمن المملکة نویسند القصه چون خواجه مجد الدین محمد در کلیطه از پرتو انوار عاطفت خاقانی
شبنم صفت از حضیض انحطاط روی باوج ارتفاع نهاد و بخت بخشم رفته صلح کنان بازآمده خواجه بزبان حال ادای مضمون این مقال کشاد نظم
شب یلدای مرا شد اثر صبح پدید یافت قفل غمم از فاتحه صبح کلید دل اگر خار جفا دید عذرا منت که گلستان وفا باز گل بخت بچید
و چون خاقان منصور فصل زمستان در مرو شاهجهان بپایان رسانید مانند آفتاب مایل به مبتا الشرف خویش گشته بصوب
دار السلطنه هراة خرامید و در آن اثنا خواجه فضل الدین محمد بنور فراست دانست که عنقریب خواجه مجد الدین محمد در صدد انتقام آمده او را بعقد
مصادره خواهد مبتلا خواهد گردانید جهت تخلص خود تدبیری اندیشیده بآنجناب گفت که اگر مصلحت باشد بنده بسرکار شتافته
نقد محاسبات سنوات سابقه را مفروغ گردانم و بقایای اموال دیوانی را بحصول موصول ساخته بخزانه عامره رسانم خواجه مجد الدین
بنابر ملاحظه آنکه هرگاه خواجه فضل غایب باشد معایب او را آسان تر خاطر نشان خاقان عالی گهر ساختن داند او را اجازت داد و خواجه

تمامی

هراة

و خواجه فضل الدین محمد مانند تیر از کمان گریزان جسته باسترآباد شتافت و در غیبت آنخواجه بلند مرتبت کوکب جاه و جلال خواجه مجد الدین
محمد بدرجه کمال تصاعد نمود و جمیع [illegible] و اکثر نوئینان و امرا کمر ملازمت آنخواجه عالی گهر بستند و رعایا و مزارعان و محترفات
و پیشه وران از دست ظلم عمال ندان نجات یافته در مهاد عدالت و نصفت فارغ البال نشستند و خواجه مجد الدین محمد عمال و متصدیان
اشغال را بمصادره گرفته هر کس که در وقت اختیار و اقتدار خواجه نظام الملک و خواجه افضل در امری از امور پادشاهی دخلی داشت
باستیصال و افنای ایشان مشغول گشت و هرچه دست قدرت آن بدان میرسید فرو داورد. لاجرم در اندک مدتی قرب دو هزار تومان
کپکی از بابت مصادره و علمه دیوان اعلی و بقایا و تحویلداران در خزانه عامره مخزون شد و اکثر نویسندگان بنا بر آن محتاج گشته کار ایشان
بجائی رسید که از فرط محاسبش هیچ عملدار را یارا نبود که یکمن بار و یکدینار از رعیتی برشوت ستانند و از کمال سیاستش هیچ عوانی زهره نداشت
که بعقه سرموئی آزار مردم بازاری رساند نظم تا پس عدلش رسید تا حدی که بروی درشت هیچ عوان خورده از دست کس نیارد برد
مگر از دست زرگران سوهان و خواجه مجد الدین محمد هر روز از صباح تا وقت پیشین همت بر فیصل مهمات سلطانی و سرانجام امور دیوانی
میگماشت بعد از آن تا نزدیک نیمشب با طایفه از افاضل و ظرفا و علما رفیع مقدار صحبت میداشت و در مجلس او سخنان هزل آمیز و
لطایف طرب انگیز بسیار میگذشت و هر کس درین باب بیشتر مبالغه مینمود نزد خواجه مقبولتر میگشت و در دولتخانه خواجه مجد الدین محمد پیوسته
خوان احسان گسترده بودی و آنجناب در ترتیب اطعمه گوناگون و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون مبالغه فرمودی و معهذا با
وجود این افعال حمیده و اعمال پسندیده بغایت تندخوی و درشت گوی بود و باندک چیزی غضب بر مزاجش استیلا یافته زبان بفحش
و دشنام می گشود. امرا و ارکان دولت را همواره بکلمات شتی میرنجانید و از بدزبانی او باکثر ایچکیان و مقربان آستان خلافت آشیان
میرسید از مضمون کلام معجز نظام و لو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولک بغایت غافل بود و از مقتضای فحوای و الکاظمین الغیظ
و العافین عن الناس پیوسته عدول مینمود بنا بر علی هذا اکثر امرا کمر عداوتش بر میان جان بستند و در کمینگاه مکر و غدر منتهز فرصت
نشستند و آنجناب بعد از آنکه سه سال در کمال اختیار و اعتبار و استقلال اوقات گذرانید مؤاخذ و معاقب شده از خراسان فرار
نمود و در راه مکه مبارکه مریض گشته بعالم آخرت انتقال فرمود چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید و من الله العون
و التائید **ذکر فوت بیکه سلطان بیگم و بعضی از [illegible]** والده بدیع الزمان میرزا بیکه سلطان بیگم بنت میرزا سلطان سنجر
ملکه تندخوی درشت گوی بود و بواسطه علو نسب خود را بر سایر زوجات طاهرات خاقان منصور فایق تصوری نمود و هرگاه که آن
پادشاه عالیجاه نسبت با بعضی از خواتین زهره جبین التفات بیشتری کردی بیگم از کمال غیرت در خشم شده نهایت خشونت نسبت بخاقان
والا منزلت بجای آوردی و چون این معنی از حد اعتدال متجاوز گشت آنحضرت لفظ طلاق بر زبان رانده از سر طلاقش درگذشت بنا علی
هذا آن ملکه حشمت انتما در غایت حزن و ملال روزگار می گذرانید تا در شهور سنه ثلث و تسعین و ثمانمائه مریض شده بریاض جنت نقل
کرد سلطان بدیع الزمان میرزا و جمیع شاهزادگان عالی مکان کسوت تعزیت پوشیده جنازه رحمت اندازه اش را بتعظیمی هرچه تمامتر
بر داشتند و در گنبد مدرسه بدیعه که بنا کرده معمار همتش بود دفن نمودند و چند روز لوازم سوگواری و مراسم مصیبت داری بتقدیم
رسانیده با طعام طعام و ختمات کلام قیام و اقدام فرمودند و همدرین سال پهلوان محمد کبیر پوست که داروغه هراة و کوتوال قلعه
اختیار الدین بود و با فرق رعایا و عامه برایا بر نهج رافت و نصفت سلوک مینمود عالم را وداع کرد و نزدیک بمزار سادات
معصوم مدفون گشت عمارتیکه بر سر آن مزار فیض آثار واقعست ساخته و پرداخته پهلوان محمد پوست تقبل الله منه **ذکر رفتن خواجه فضل
الدین محمد بجانب عراق و آذربایجان و باز آمدن امیر نظام الدین علیشیر بملازمت آستان خاقان عالیشان**
چون خواجه افضل الدین محمد چند ماه بولایت استرآباد در ظل عنایت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر در غایت فراغت و
رفاهیت اوقات گذرانید خواجه مجد الدین محمد که متصرف و متصدی امور از جانب او خاطر نشان خاقان منصور کرده بود و فرامین مطاع

در باب طلبش بدار النعیم استراباد روانه گردانیده خواجه افضل دانست که اگر بپایهٔ سریر اعلی معاودت نماید بمنصب خاقانی که سابقاً داشت
خواجه مجد الدین محمد اشتعال نایرهٔ خرمن زندگانی او را محترق میگردانید لاجرم چاره‌جوی گشت و بعد از تامل اندیشه بنابر استصواب امیر علیشیر
متوجه عراق و آذربایجان شد و پس از قطع منازل و طی مراحل بشرف ملازمت میرزا سلطان یعقوب رسید و در پایهٔ شمول انعام و احسان بیکران
گردید و امارت قافلهٔ حاج برای صواب‌نمایش مفوض گشته بدان واسطه سعادت گذاردن حج اسلام و طواف مدینهٔ منورهٔ خیر الانام علیه
الصلوة والسلام دریافت و قرین حصول مراد و مرام بعراق و آذربایجان شتافت اما امیر نظام الدین علیشیر چون مدت یکسال در خطهٔ
جرجان بضبط امور ملک و مال پرداخت اشتیاق ادراک ملازمت خاقان والا مکرمت بر ضمیرش غلبه کرد بعد از آنکه امیر بدر الدین
را در استراباد قایم مقام گذاشته بدار السلطنهٔ هراة خرامید و دیده بدیدار خاقان جم اقتدار منور گردانیده التماس کرد که امارت آن ولایت
بدیگری از ارکان دولت مفوض گردد تا آن جناب پس ازین از شرف ملازمت محروم نماند حضرت اعلی این ملتمس را بسمع رضا نشنود و پس از
روزی چند مقرب حضرت سلطانی را رخصت معاودت فرمود و آنجناب چند ماه دیگر در مملکت استراباد گذرانیده در آن اثنا امیر حیدر
جهة عرض بعضی از مهام بپایهٔ سریر سپهر احتشام ارسال داشت و چون میر حیدر را از نشاء جنون بهرهٔ تمام بود در وقتیکه کیفیت شراب
آن نشاء را مضاعف ساخت بعرض رسانید که مقرب حضرت سلطانی چنان استماع نموده که ملازمان آستان خلافت آشیان [illegible]
تطمیع کرده اند که طعامی مسموم بخورد او دهد لاجرم توهمی عظیم دارد و بقلم تدبیر اندیشهٔ مخالفت بر صحیفهٔ ضمیر مینگارد خاقان منصور از شنیدن
این سخن مضطرب شده ایلچی بعنان برق و باد باستراباد فرستاد و نشان همایون در باب استمالت امیر عالی منزلت ارسال داشته در آن
نشان سوگندان یاد کرد که هرگز این نوع قصدی در خاطر اشرف اعلی خطور ننموده و آنچه در آن باب بسمع شریف رسیده اصلا واقع
نبوده و چون آن قاصد بشرف ملازمت امیر علیشیر دریافت و نشان را بعرض رسانید مقرب حضرت سلطانی در بحر حیرت افتاده زیرا
که از آن قضیه اصلا خبر نداشت و احرام بارگاه عالم پناه بسته در عرض ده دوازده روز از استراباد بهراة شتافت و سعادت تقبیل بساط
جلالت مناط حاصل کرده بواسطهٔ عرضداشت نمود که آنچه امیر حیدر عرض کرده کذب محض و بهتان صریح است و هرگز این نوع سخن بگوش
من نرسیده بنابرآن امیر حیدر مؤاخذ و مقید گشت و امیر علیشیر از حکومت استراباد و تکفل امر امارت بمبالغهٔ تمام استعفا نموده
الحاح از حد اعتدال گذرانید و خاقان منصور ملاحظهٔ رضای خاطر امیر ستوده مآثر فرموده آن ملتمس را بعز قبول مقرون گردانید و مقرب
حضرت سلطانی بعز اقبال در وطن مألوف و مسکن معهود اقامت فرمود و بواسطهٔ ترک منصب امارت روز بروز جاه و منزلت و
تعظیم و حرمتش در افزود تا کار بجائی رسید که خاقان منصور بوی مکتوب مینوشت و القاب آنجناب را بر این موجب در قلم می آورد که جناب
هدایت مآب معالی ایاب زبدهٔ ارباب دین و دولت قدوهٔ اصحاب ملک و ملت مؤسس الخیرات موفق المبرات رکن السلطنة عمدة المملکة
اعتضاد الدولة الخاقانی مقرب الحضرة السلطانی نظام الحق والحقیقة والدین امیر علیشیر ضاعف الله توفیقه القصه بعد از آنکه امیر علیشیر از
حکومت استراباد استعفا نمود بار دیگر امیر مغول جهة ایالت آن مملکت توجه نمود گفتار در بیان تزویج شاهزاده محمد
معصوم با دختر الغ بیگ میرزا و آذین بستن ظاهر هرات از پل مالان تا باغ جهان آرا در خلال احوال گذشته بسامع
جاه و جلال رسید که پادشاه سعید میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان ابوسعید در پس پردهٔ عصمت مخدره دارد که از مهر دیدار عارض آن آفتاب
گردارش سپهر دوار همه تن چشم گردیده و از شرم رخسار فایض الانوارش مهر نقاب سحاب بر روی کشیده سرو سهی از رشک
رفتار قامت خوشخرامش پای در گل و بنفشهٔ مشکین از غیرت زلف سمن‌سایش بغایت منفعل نظم دو چشمش چو آهوی مردم شکار دو ابرو دو
فتنهٔ روزگار بر زمین سا دو گیسوی عنبر لعب در آویخته آفتابی دو شب لبش رشتهٔ جیب جان گشته زه دهانش بر آن رشته بست
گره و خاطر همایون مایل آن شد که آن پری چهره را بحبالهٔ ازدواج شاهزاده محمد معصوم رساند و بواسطهٔ آن وصلت بنیان مودت
با میرزا الغ بیگ مستحکم گرداند بنابرآن قاصدان سخندان با تحف فراوان جهة استکشاف آن مهم نزد میرزا الغ بیگ فرستاد و روشنا

وایشان بعد از طی منازل و قطع مراحل در خطهٔ کابل بشرف ملازمت آن پادشاه عالیجاه و رسیده بعبارتی لایق ادای رسالت نمودند و زهرهٔ برج سلطنت
وجهانبانی را برای درج اوج خلافت و کشورستانی خواستگاری نمودند میرزا الغ بیک آن ملتمس را بعز اجابت مقرون گردانید و بیراق مهد علیا اشارت
علیه مبذول داشته درباره ایلچیان اصناف انعام و احسان فراوان بتقدیم رسانید و در اوایل سنه خمس و تسعین و ثمانمائه مخدرهٔ زرنگار آن مهد عفت و با
تجشمی که دیدهٔ گردون بسپرد بنظارهٔ آن حیران ماند و عظمتی که چشم روشن ضمیر جهت دفع اصابت عین الکمال آیت و ان یکاد الذین کفروا بر زبان راند بجانب
خراسان روان ساخته و چون خبر قرب وصول آن دختر قمرپیکر بدار السلطنه هراة رسید خاقان والا گهر ترتیب طوی و آیین بستن شهر و کوی فرمان فرمود
امرا و ارکان دولت بسر انجام اسباب جشن و سور و ضروریات ایام نشاط و سرور مشغولی نمودند و در باغ جهان آرا یراق آن کار کرده ابواب
فرح و شادمانی بر روی روزگار صغار و کبار طبقات انسانی گشودند ارباب صنایع اصناف بدایع بظهور آورده از پل مالان تا باغ جهان آرا
کوچها و بازارها را آیین بستند و چهار طاقها برافراخته تمامی جدران و دکاکین را بدیبای چین و مخمل فرنگ و اطلس ختای و قماچهٔ هفت رنگ بیاراستند
و انواع تعبیها بصورتی پیراستند که در تقریر چگونگی آن زبان بیان عاجز است و تحریر کیفیت آن از استطاعت قلم دو زبان متجاوز و اکثر حجله نشینان تتق
خلافت و جهانبانی نثارها ترتیب کرده و در محفهای گوهرنگار نشسته باستقبال شتافتند و در دوازدهم ماه ربیع الاول سنه مذکوره در سر مالان با آن بانوی سپهر
شهریاری ملاقات نموده از جانبین شرایط کشیدن پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و آنمقدار زر و گوهر ساچق کردند که قافلهٔ نیاز از مرحلهٔ جهان رخت بربست
و دست عنایت بخشنده کارساز ابواب غبار بر روی مساکین و فقرا بگشاد و همان روز از پل مالان متوجه باغ جهان آرا گشته در تمامی آن راه که
زیاده بر یک فرسخ است از دو طرف مغنیان خوش آواز و سازندگان نغمه پرداز بنوای رود و سرود و صدای چنگ و عود دادای تهنیت مینمودند و در هر چند
قدم امرا و ارکان دولت خاقان منصور و شاهزاده محمد معصوم موفور و اجناس نامحصور نثار عماری زهرهٔ اوج نامداری میفرمودند و باین ترتیب
و آیین او را بباغ جهان آرا رسانیده قضاة و علما و اشراف و فضلا در مجلس همایون نشستند و بمقتضای شریعت غرا آن دو شاهزادهٔ حشمت قرین
را با یکدیگر عقد بستند و چون مشاطهٔ تقدیر پردهٔ زردوزی روز از پیش روی عروسان شبستان آسمان برگرفت و ماه و مشتری در حجلهٔ نیلوفری آغاز
دلبری کرده مقارنهٔ ایشان صفت تیسیر پذیرفت شاهزاده محمد معصوم بخلوتخانهٔ خاص خرامید و آن قمرپیکر زهره جبین را در بر کشیده کام دل از وی
حاصل گردانید بیت بالماس تخیل گوهری سفت که نتواند قلم کیفیتش گفت روز دیگر که فراشان قضا و قدر شامیانهٔ زرنگار آفتاب در فضای
بزمگاه سپهر برافراختند و از فروغ طلعت جمشید خورشید عرصهٔ ربع مسکون را منور و مزین ساختند بیت روز دیگر که بزمگاه سپهر گشت روشن ز نور
طلعت مهر خاقان منصور در خرگاه سپهر اشتباه طوی خانه بر تخت بخت نشسته مجلس انس و بزم نشاط بنور جبین خورشید قرین شاهزادگان عظمت
آیین آرایش یافت و فروغ جامهای شراب ارغوانی و شعشعهٔ رطلهای راح ریحانی بر صفحات خیال همگنان تافت تاب آفتاب عارض ساقیان سیمین
ساق اطراف آن محفل را نور و صفا بخشید و نغمات دلفریب مطربان خوش آواز حضور و سرور باده پرستان را زیاده گردانید نظم چو گلگون گشت
از می روی ساقی نماند از هوش مستان هیچ باقی مغنی از نوای روح پرور برقص آورد گردون مدور مطبخیان چرب دست و خوانسالاران
شیرین زبان هر زمان اغذیهٔ لذیذه و مطعومات لطیفه از هر چه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون و از آنچه با حافظهٔ دایرهٔ احتمال در آید بیرون و فاکهه مما
یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون می کشیدند و قافلهٔ جوع را از معدهٔ خواص و عوام انام بر وجهیکه رجوعی ممکن نبودی کوچانیدند بیت ز جنس خوردنیها
هر چه خواهی ز مرغ آورده حاضر تا بماهی و برین نهج چندین روز بساط نشاط مبسوط بود و خاقان منصور در بزم خرمی و دوستکامی نشسته بلوازم جشن
قیام مینمودند و چون از آن کار ملالت دست داد بعلی سماط ملاهی و مناهی اشارت کرده ابواب تقویت شریعت حضرت رسالت پناهی
برگشاد

ذکر سلوک امیر مغول در وادی عصیان و شقاق و کشته شدن او با شامت صوفی خلیل در مملکت عراق

سابقا خامهٔ واسطی نژاد بتقریر این راز زبان گشاد که چون امیر علیشیر از ولایت استراباد استعفا نمود خاقان منصور بار دیگر حکومت آن مملکت را
بامیر مغول رجوع فرمود و از آنجا که امیر مغول در جرجان بفرمان روائی اشتغال داشت در شهور سنه ۸۹۵ حکم همایون صادر شد که جناب اعالی
آیاب افتخار الاعاظم و الاعیان خواجه فخر الملة و الدین خواجه مجد الدین تبکچی که مرجع و ملاذ اکابر ولایت مازندران بود و بپایهٔ سریر خلافت مصیر

وسور

ایالت

شاید و چون مشار الیه برحسب مثال لازم الامتثال بدار السلطنه هراة رسید بنا بر رعایت بعضی از اهل شرارت در قلعهٔ اختیار الدین مقید و محبوس گردید آنگاه
فرمان خاقان عالیجاه نفاذ یافت که امیر محمد امین عباسی و امیر سلطان احمد چوکابجی و امیر درویش محمد سوجی باسترآباد شتافته بضبط جهات خواجه مجد الدین
پردازند و اولاد و امرا و وکلاء آنجناب را مؤاخذ و مقید سازند و امراء عظام بجرجان رفته امیر مغول دو سه روزی در تمشیت آن مهم با ایشان
موافقت نمود و آخر الامر بواسطهٔ تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی عصابهٔ عصیان و نافرمانی بر پیشانی بسته با خواجه شمس الدین محمد تیحی و بعضی
دیگر از اقربا و اتباع خواجه فخر الدین در ساخت و گرفتاران را از بند گزند نجات داده بدست مبشری ابواب فتنه و فساد برگشاد و عالیجناب
سیادت مآب نقابت قباب سید کمال الدین اجل را که بعلو نسب و طهارت ذیل اتصاف داشت و بگذاردن حج اسلام فایز شده بهشتاد
و چهار مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بود بدرجهٔ علیهٔ شهادت رسانید و خواجه شمس الدین کرد را که صاحب دیوان امیر نظام الدین علیشیر
و در آن ولایت بضبط سرکار خاصهٔ آنجناب اشتغال داشت از عقب سید اجل پابستهٔ دام اجل ساخت امیر محمد امین و رفقا چون این حال مشاهده (کمال الدین)
نمودند از دار الفتح استرآباد متوجه دار السلطنه هراة گشتند و کیفیت حال عرضه داشت کردند خاقان منصور از کفران نعمت امیر مغول متعجب بوده
زمام سلطنت استرآباد را در قبضهٔ اقتدار شاهزادهٔ کامکار بدیع الزمان میرزا نهاد و آنحضرت روی توجه بآن صوب آورده امیر مغول
بجانب عراق و آذربایجان گریخت و در سنهٔ ست و تسعین و ثمانمائه که سلطان یعقوب بیک وفات یافته بود و پسرش بایسنقر میرزا بر تخت سلطنت
نشسته به تبریز رسید و میرزا بایسنقر او را منظور نظر عنایت و التفات گردانیده در سلک امراء عظام انتظام داد و بعد از آنکه امیر مغول چند
ماه در ظل تربیت میرزا بایسنقر بسر برده در روزیکه شاهزاده با بعضی از اعداء دولت مقابله و مقاتله اتفاق افتاد قصد کرد که قدم در طریق
بیوفائی نهاده بمخالفان پیوندد اما در وقت تسویهٔ صفوف مخامت نعمت شامل حال آن نکوهیده افعال گشته صوفی خلیل که رتق و فتق مهمات میرزا بایسنقر (کفران)
بود کیفیت عزیمت او را استماع نموده در ساعت آن نمک حرام را پیش خود طلبیده بضرب شمشیر فرمان فرمود ع رخنه گر ملک سر افکنده به

ذکر مؤاخذه و مصادرهٔ خواجه نظام الملک وزیر و رسیدن او بار دیگر بمرتبهٔ وزارت خاقان کشورگیر

در آن اوقات که خواجه مجد الدین محمد در کمال اقتدار بتمشیت مهمات ملک و مال میپرداخت اگرچه خواجه نظام الملک را از منصب وزارت عزل
نکرد اما از درجهٔ اختیار و اعتبار ساقط ساخت و خواجه نظام الملک چندگاه در متابعتش روزگار گذرانیده آخر الامر مانند ماهی در شبکهٔ
اضطراب آغاز نهاد و عرضه داشتی در باب شکایت خواجه مجد الدین محمد نزد خاقان منصور فرستاد آنحضرت بنا بر وفور التفات و عنایت
آن عریضه را بمجلس تسلیم معتمد السلطنه نمود و چون پرتو شعور خواجه مجد الدین محمد بر مکر و تزویر خواجه نظام الملک افتاد همگی همت بر دفع شر او مقصور
داشته جمعی از اشرار عمال را بر تقریر او اغوا فرمود و ایشان در مقام قیل و قال آمده و عدم اشفاق پادشاه مدد و علت شده خواجه نظام الملک
مع اولاد و اتباع مقید و مؤاخذ گشت و محصلان بهرام صولت آن جماعت را در شکنجه و تعذیب کشیده خواجه را جهت مزید اذلال و اهانت
یکروز در سر چهارسوق بلدهٔ هراة متین کردند و چون ایذا و اضرار خواجه آصف شعار از حد اعتدال درگذشت و تمامی جهات و تملکات
او و اتباع بخواه و جوه برانداران گشت خواجه مجد الدین محمد ترحم فرموده اشارت نمود تا بند از پای خواجه نظام الملک برداشتند و او را
مطلق العنان گذاشتند مقارن آن حال نایرهٔ رشک و حسد در کانون درون امراء ارکان دولت آغاز اشتعال کرد و با هم اتفاق نموده قواعد
عهد و پیمان را بغلاظ ایمان مؤکد ساختند که خواجه مجد الدین محمد را از دخل در امور سرکار سلطنت مانع آیند و این حدیث بسمع معتمد السلطنه رسیده
بخاطرش خطور نمود که چون دست از سرانجام مهام سلطانی باز دارد محتملست که نوئینان عظام و مقربان بارگاه سپهر احتشام نوبت دیگر خواجه
نظام الملک را بر سر وزارت نشانند خواجه کمر مخالفت بر میان بسته انتقام درآید بنا بر آن خواجه نظام الملک را در خلوتی طلبیده گفت (در صدد)
که من کرت دیگر ترا بر مسند وزارت متمکن میگردانم و زمام قطع و فصل و رتق و فتق مهمات دیوانی را در قبضهٔ کفایت تو می نهم بشرط آنکه لوازم
عهد و پیمان در میان آری که من بعد بمخالفت و عصیان من نپردازی و بر جادهٔ خدمت و متابعت راسخ دم و ثابت قدم بوده با مخالفان
و دشمنان من طرح موافقت و یکانگی نیندازی خواجه نظام الملک ملتمسی را فوزی عظیم دانسته بطریق مسطور با خواجه مجد الدین محمد بیعت کرده

بیعت کرد و اساس معاهده را بقسم مستحکم ساخته روی بسرانجام مهمات وزارت آورد و بعد از آن ایام بوضوح پیوست که حاکم بلخ امیر نظام الدین درویش علی کوکلتاش بسبب آنکه خواجه مجد الدین محمد نسبت ببرادر او امیر نظام الدین علیشیر طریق خلاف و عناد مسلوک میدارد بوقت مجال هنگام فرصت در مجلس اشرف همایون زبان بتفتیش گشاده محاسن اخصال ملازمان امیر صافی ضمیر سوده خصال را بصورت مقابح اعمال بر لوح خاطر پادشاه نیکو خیال عصیان نموده و مکاتیب اخلاص آثار نزد سلطان محمود میرزا روان فرموده بناء علی هذا حضرت اعلی صلاح مملکت در آن دانست که خواجه مجد الدین محمد چند گاهی در مهمات سرکار سلطنت دخل نماید و پیش از آنکه مهم باضطرار انجامد از روی اختیار از اشغال ملک و مال استعفا نماید و عزم برین جمله قرار گرفته خاقان بنده نواز آن خواجه سرافراز را از مناصبی که داشت معزول گردانیده و در روز عزل مبلغ صد هزار دینار کپکی انعام فرموده خلعت طلادوز پوشانید آنگاه خواجه قوام الدین نظام الملک باستقلال در سرانجام امور ملک و مال دخل کرد و خاقان منصور روی توجه بقبة الاسلام بلخ آورد **گفتار در بیان ظهور آثار خلاف از صحیفهٔ احوال امیر نظام الدین درویش علی کتابدار و توجه خاقان منصور بجانب بلخ در ضمان تأیید حضرت پروردگار** چون امیر درویش علی بکرات و مرات از ثقات استماع نمود که اختیار و اعتبار خواجه مجد الدین محمد بمرتبه رسیده که اصلا بسخن برادرش امیر نظام الدین علیشیر التفات نمینماید بلکه در هر مهمی که مقرب الحضرت دخل میکند او جانب نقیض گرفته ابواب خلاف و عناد میگشاید اندیشید که اگر چند گاهی حال بهمین منوال جاری باشد شاید که تنزل قدر امیر علیشیر باو سرایت کرده از حکومت معزول شود لاجرم خاطر بران قرار داد که خاقان منصور را متنبه سازد که اگر دست خواجه مجد الدین محمد را از دامان عرض و جاه امراء شوکت دستگاه کوتاه نگردانند مهم منجر بسلوک طریق خلاف خواهد شد آنگاه در باب اخراج ابراهیم حسین میرزا که در آن اولا در بلخ اسم حکومت داشت تدبیری کرده فرمود تا مهر همایون را کنده و نشانی در باب طلب شاهزاده در قلم آورده بآن مهر موشح ساخت و نزد آنحضرت فرستاد و میرزا ابراهیم حسین بتصور فرمود که آن نشان از مکمن عنایت خاقان منصور صدور یافته بنا بر آن عنان یکران بطرف دار السلطنه هراة تافت و بعد از آن میان سلطان محمود میرزا و امیر درویش علی رسل و رسایل آغاز آمد شد کرد و چون ابراهیم حسین میرزا بپایه سریر اعلی رسید و کیفیت غدر امیر درویش علی واضح گردید خاقان منصور خواست که قبل از آنکه میان او و سلطان محمود میرزا رابطه موافقت استحکام یابد مهم بلخ را فیصل دهد لاجرم فرمان فرمود که امراء عظام بیراق سفر و فراهم آوردن لشکر اشتغال نمایند و در آن اثنا در ضمیر منیر از ظهور خلاف امیر درویش علی حزن و ملال بخاطر اشرف راه یافته بعضی از خواص را مخاطب ساخت و بر زبان الهام بیان گذرانید که عجب حالیست که با وجود این همه حقوق تربیت و عنایت که ما را در ذمه درویش علی ثابتست طریق کفران نعمت مسلوک داشته داعیه سرکشی دارد و چون بعضی از اهل فساد بعرض رسانیده بودند که عصیان امیر درویش علی بی وقوف برادرش امیر علیشیر نیست خاقان منصور از مقرب الحضرت نیز در آن مجلس اندک شکایتی ظاهر ساخت و در آن حین آنجناب بپایه سریر اعلی رسید و کیفیت گفت و شنود را معلوم نموده بغایت متغیر و متأثر گردید و مقارن آنحال خواجه غیاث الدین محمد دیدار که بفرط ذکا و کیاست و کمال فهم و فراست بی نظیر روزگار بود و پیوسته بصیقل کلمات هزل آمیز و مطایبات فرح انگیز زنگ ملال از مرآت خاطر همایون میزدود پیش آمده گفت سلطانم شما جهة بی ادبی این غلامک کتابدار اینمقدار الم بخاطر مبارک راه میدهید من شرط کردم که همین لحظه بجانب بلخ رفته علی اسرع الحال او را با سلاسل و اغلال بخدمت رسانم خاقان منصور از شنیدن این سخن در خنده افتاد و خواجه غیاث الدین را اجازت رسالت بلخ فرمود و او همان روز بر جناح استعجال متوجه ملاقات امیر درویش علی گشته بعد از اندک زمانی رایات نصرت آیات نیز بدان صوب در حرکت آمد و کوچ بکوچ مرغاب شتافته از آنجا متوجه تخت خاتون شد و خواجه غیاث الدین چون ببلخ رسید امیر نظام الدین درویش علی را بر اندیشه که کرده بود ملامت نمود و از وخامت کفران نعمت تخویف فرموده بعنایت خاقانی امیدوار گردانید و آنجناب را از اظهار خلاف ندامت بینهایت دست داده در صحبت خواجه غیاث الدین باستقبال موکب ظفر مآل روان گشت و چون بسه چهار فرسخی اردوی همایون رسید خواجه پیشتر بملازمت شهریار عالی مقدار شتافته عرض کرد که غلامک کتابدار را از نزدیک بپایه سریر اعلی آوردم اما در راه آهنگری که غل و زنجیر تواند ساخت نیافتم اکنون

که خواجه

ذکا

اگر حکم شود از زر و بازار حدادی برده و او را غل کرده بملازمت رسانم خاقان منصور خواجه غیاث الدین را مشمول اعطاف خسروانه ساخته فرمود
که رقم عفو بر جرایم درویش علی کشیدم باید که بی دغدغه متوجه خدمت گردد و خواجه دیهدار روز دیگر در تخت خاتون امیر درویش علی را بپایهٔ
همایون در آورد تا شرف تقبیل انامل فیاض دریافت و بقاعدهٔ معهود در سلک اعاظم امرا منتظم شد و چون دو سه روزی ملازمت نمود و بعنایات
انفضالی که از تربیت لال مراحم پادشاهانه مخصوص گشت التماس کرد که خاقان منصور منزل او را بنور حضور همایون منور گرداند تا بحسن وجهی و ابلغ صورتی لوازم
اخلاص و خدمتکاری بظهور رساند و پادشاه بنده نواز این ملتمس را بعز اجابت مقرون گردانید و در آن روز امیر نظام الدین درویش علی در
اردوی خود سه خرگاه که پوشش آنها از سقرلات ملون بود برافراخت و از کثرت خیام منقش رنگین و بارگاههای پر زیب و تزئین آن منزل غیرت
سپهر برین ساخت و چون خاقان منصور بدانجا تشریف حضور ارزانی داشت و در بزم عیش و نشاط نشسته همت بر استیفاء لذات گماشت امیر درویش علی
انواع اسباب تجمل آنمقدار حاضر گردانید که دیده نبیند کان از نظارهٔ آن خیره گردید و از اطعمه و اشربه و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون در آن
مجلس چندان موجود بود که کیفیت و کمیت را شرح نتوان نمود و جناب امارت مآب در آخر صحبت نقود نامعدود بنظر در آورده تمامی خیمه و خرگاه
و قبه و بارگاه و اسباب مجلس را با فرشهای ابریشمین و اوانی چینی و زرین و سیمین پیشکش کرد این پیشکش مدیری موقع قبول یافته حضرت خاقانی نسبت بآن
جناب لوازم التفات و عنایت بجای آورد آنگاه خاقان جمجاه کوچ بر کوچ متوجه بلخ گشت و بعد از وصول در چهار باغ امیر فرید ارغون که در خارج
آن بلده است از یمن مقدم همایون مزید خضرت و نضارت یافت و آن زمستان قشلاق در آن مکان اتفاق افتاد و خیال یورش حصار در
خاطر آفتاب آثار پیدا شد لاجرم ایلچیان بر سبیل تعجیل جهت اجتماع لشکر بجانب امیر ذوالنون و سایر امرا و ولایات روان گشتند و باندک زمانی
سپاه بسیار در معسکر نصرت شعار جمع آمدند بیت سپه شد بدرگاه شاه انجمن که هم باکهر بود و هم تیغ زن

ذکر توجه خاقان منصور بعزم تسخیر ممالک سلطان محمود میرزا و گرفتار شدن امیر ذوالنون بنا بر اقتضاء قضاء ایزد تعالی

در اوایل فصل بهار که سپاه ریاحین و ازهار روی باطراف بساتین و کنار جویبار نهاد و بلبل بی تحمل بعشق سلطان گل گرفتار گشته رخت شکیبائی بباد فنا
داد خاقان منصور مظفر لوا عزم تسخیر مملکت سلطان محمود میرزا جزم فرمود و امیر نظام الدین علیشیر را در بلخ گذاشته با سپاه موفور و ابهت نامحصور
نهضت نمود و در منزل باباشاهو بعرض سپاه ظفر دستگاه مشغولی کرد و در آن روز بنابر فساد اهل فساد امیر درویش علی مؤاخذ شد و خاقان منصور
او را مصحوب جمعی از اهل اعتماد بجانب بلخ بازگردانید تا در قلعهٔ آن بلده مقید نگاه دارند آنگاه رایات نصرت پناه عازم ارهنگ گشت و افغان
رعد و برق و غبار مراکب تیز رو از ایوان کیوان در گذشت و چون سلطان محمود میرزا بر مضمون وقوف یافت با لشکر تیغ گذار جوشن در از حصار
شادمان بیرون آمده بجبال حصانت مآل تحصن جست و خسروشاه را از قندز پیش خود طلبید و برادرانش امیر ولی و پیر ولی را بمحافظت آن بلده
مقرر ساخت و چون قصبهٔ ارهنگ از فر نزول خسرو جمشید فرهنگ رشک افزای سپهر فیروزه رنگ گشت سلطان ویس میرزا و امیر
جهانگیر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس از آب گذشته تا وخش عنان یکران باز کشیدند و اموال متوطنان آنجائی را عرضهٔ نهب و تاراج گردانیده
سالما غانما باز گردیدند آنگاه خاقان عالیجاه خواست که از آب عبور نموده بصوب معسکر سلطان محمود میرزا توجه فرموده قدم در میدان تقابل
و تعادل نهند و حسام خون آشام از نیام کشیده اعداء دولت قاهره را از جام انتقام جرعه دهد اما چون آنحضرت بسبب عرض نقرس و وجع المفاصل
مجال سواری نداشت و امیر ولی در قلعهٔ قندز رایت خلاف و عنادی افراشت امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس مانع نهضت همایون شد
گفت دشمن را در عقب گذاشتن و با وجود زحمت پا محاربهٔ سلطان محمود میرزا آسان پنداشتن از رعایت طریقهٔ حزم مستبعد است زیرا که هرگاه
رایات ظفر پناه بدانجانب آب شتابد برادران امیر خسروشاه که در قندز منتهز فرصت نشسته اند گذر آب آمویه را محافظت خواهند نمود
و در وقت مراجعت عساکر نصرت مآثر را از عبور مانع خواهند بود بنابر آن خاقان منصور در باب امضای آن عزیمت متردد گشته ناگاه امری از دست
داد و کمال اصابت رای امیر محمد بوضوح پیوسته حرکت رایات نصرت آیات بجانب قندز اتفاق افتاد و قبل از آنکه امیر شجاع الدین ذوالنون
ارغون که بموجب فرمان بجانب زمین داور رفته بود و متوجه ملازمت خاقان منصور بود بعد از نهضت آنحضرت از بلخ با فوجی از سپاه تیز جنگ با

اورنگ ۴

امیر ذوالنون

بآن بلده رسید و از غایت غرور و پیش از آنکه تتمه سپاه هزاره و نکودری باو پیوندد با شصت نفر از دلیران سپاه جلادت اثر روی بارهنگ نهاد و خبر توجه و قلت لشکر بقندز رسید باین مقصد مردم کل متسلح سر راه بر آن جناب گرفت امیر ذوالنون بعد از وصول بدان موضع از کثرت عدد و عدد دشمن اندیشیده مستعد رزم و پیکار گردید و هر چند جمعی از دولتخواهان معروض داشتند که چون مردم ما در غایت قلت اند باین سپاه زر مخواه قدم در میدان قتال نمی باید نهاد بمقتضای الفرار مما لا یطاق عمل کرده عنان بطرف بلخ انعطاف میباید داد بجائی نرسید و آن شیر بیشه شجاعت تیغ تیز از نیام انتقام آخته بر قلب لشکر امیر ولی تاخت و در حمله اول جمعی را قتیل و جریح گردانیده بر خاک خذلان انداخت اما چون اعدا بسیار بودند ملازمان امیر رستم نشان فرار اختیار کردند و سپاه قندز آن جناب را در میان گرفته مهتور نامی زخمی بر سرش زد چنانچه از پشت زین بر روی زمین افتاد و سایر قندزیان هجوم نموده او را دستگیر کردند و امیر ولی صید مطلوب را در دام خود گرفتار دیده عنان بصوب قندز گردانید و جراحان را طلبیده بمعالجه زخم امیر ذوالنون اشارت فرمود و چون این خبر بعرض خاقان منصور رسید خاطر اشرف اعلی بران قرار یافت که نخست بظاهر قندز شتافته مهم برادران امیر خسرو شاه را فیصل دهد آنگاه روی بسلطان محمود میرزا نهد لاجرم اردوی کیهان پوی از آهنگ کوچ کرده متوجه قندز گشت و بعد از طی منازل بظاهر آن بلده رسیده کنار آب نیکی منضرب سرادقات سلطنت و اقبال شد و عساکر ظفر مآثر قندز را در میان گرفته در برابر قلعه مقابل کوب ساختند و در اکثر ایام از آن زمان که نیر عالم افروز بر فراز حصار نیلگون گردون تیغ زرنگار از نیام افق بر میکشید تا وقتیکه سپر سیمین هلال بر سپهر برین ظاهر و هویدا میگردید دلاوران لشکر منصور بپای جلادت نزدیک بخندق قندز رفته صف قتال می آراستند و مردم شهر بر زبر برج و باره از سر جان که متاعیست بس گران برخواستند تیر ولدوز ترک بر تارک سرکشان میدوختند پیکان خاراگذار شعلات جان سوز در فضای هوا می افروخت غرش کمان رعد صدای مرگ بگوش هوش پردلان میرسانید و تیر تخش مانند خون در شریان سرایت کرده جان را از میرش تن میربایید نظم

ز باریدن تیر همچون تگرگ بهر گوشه برخواست طوفان مرگ
ز غریدن کوس خالی دماغ نهان گشت از دیده روی فراغ

و چون سلطان محمود میرزا مراجعت خاقان منصور را از ارهنگ معلوم نمود و قضیه محاربه و محاصره قندز را شنود هزار سوار از دلیران روز پیکار انتخاب کرده سرداری آن سپاه را به محمد ایلچی بوغا که از سایر امرا بحصار جلادت و مردانگی امتیاز داشت مفوض گردانید و او را فرمود که بر لشکر ظفر اثر خاقان منصور شبیخون زده دست بردی نماید و محمد ایلچی بوغا متکفل این خدمت گشته در غایت سرعت قدم در راه نهاد و از معبری غیر مشهور از آب عبور نموده نیم شبی بکنار اردوی همایون رسید و بنا بر آنکه لشکر مواکب گردون مراتب بموجب فرموده خاقان فریدون فر نزدیک یکدیگر فرود آمده بودند خیمها را طناب بطناب رسانیده محمد ایلچی بوغا نتوانست که بمعسکر فیروزی اثر درآید و بخیال آنکه هرگاه شور اندازد شاید که جمعی از عساکر نصرت مآثر قدم در میدان مقابله و مقاتله نهند و بدین جهت آشوب در اردو وقوع یابد آغاز فریاد و فغان کرد و چون آواز شور بسمع خاقان صف شکن رسید فرمود که تواچیان جار با امرا و بهادران رسانند که اصلا از خیام خویش بیرون نیایند و بفریاد و فغان معاندان توجه ننمایند و چون محمد ایلچی بوغا دید که فایده بران غوغا مترتب نمیشود دم در کشیده عنان ادبار بصوب کنار آب گردانید بعد از آن خاقان منصور شاهزادگان و امرا و سروران را مجتمع ساخته نظر التفات بجانب ابو المحسن میرزا انداخت و آن شاهزاده سعادتمند را بانعام اسپ کوه پیکر هامون نورد سرافراز گردانیده فرمود که با سه هزار سوار تیغ گذار از عقب محمد ایلچی بوغا نهضت نماید و ابو المحسن میرزا برحسب فرموده روی براه آورد و پادشاه عالیجاه متعاقب سه چهار هزار سوار دیگر بمدد او ارسال داشت و ابو المحسن میرزا در کنار آب بمخالفان ضلالت مآب رسیده و در ساعت دلیران موکب عالی بباد حمله آتش قتال التهاب دادند و محمد ایلچی بوغا تاب مقاومت در حیز مکنت خویش ندیده عنان بوادی فرار گردانید و قصد کرد که در کشتی نشسته خود را از دریای هیجا بساحل نجات رساند و در محلی که قدم در سفینه نهاد تیری عمر فرسا از شصت قضا گشاد یافته زورق حیات او را غریق لجه فنا گردانید و نسیم فتح و ظفر از مهب عنایت ایزد تعالی بر پرچم علم ابو المحسن میرزا وزیده از اتباع محمد ایلچی بوغا قریب هشتاد نفر در کنار آب سر بباد دادند و جمعی دیگر زخم پیکان جانگذار اندازان دلاور در میان رود آمویه روی بعالم عقبی نهادند دریا همچون از خون کشتگان رنگ لعل بدخشان گرفت و ریگ هامون از بسیاری آن [illegible] بر کشتگان با کوه و پشته سمت تساوی پذیرفت و شاهزاده مظفر لوا خرمن زندگانی دشمنان را باتش قهر سوخته و رخساره همایون بانوار فتح و فیروزی برافروخته بمعسکر همایون معاودت نمود و خاقان منصور

مبتهج و مسرور گشته ابواب عاطفت و اشفاق بر روی روزگارش برگشود و خون جمعی از مردم سلطان محمود میرزا را که در پنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر شده بود بخشید
و از کنار آب بنگی کوچ فرموده در چهار باغ خسروشاه که در بیرون قندز است منزل گزید

ذکر مصالحهٔ خاقان منصور با میرزا سلطان محمود و معاودت رایت نصرت آیت در ضمان عنایت ملک معبود

چون کریچکان معرکهٔ محمد ایچی بوقا بار دوی سلطان محمود میرزا
رسیدند و کیفیت کشته شدن او را بعرض رسانیدند مجدداً از دو آن پادشاه سعادت انتما تحقیق انجامید که در منازعت خاقان منصور غیر ضرر
فایده متصور نیست *بیت* هر که با پولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد بنا بر آن طالب صلح و صفا گشته جهة بسط بساط موافقت و رفع
غبار مخالفت عالیجناب نقابت پناهی سیادت دستگاهی امیر بزرگ ترمذی را که در آن زمان از سایر خان زادکان ترمذ بمزید جاه و جلال و
افزونی حشمت و اقبال امتیاز تمام داشت نزد خاقان منصور فرستاد و آن بزرگ ملک و ملت بمضمون کلمهٔ همایون و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا
فاصلحوا بینهما عمل نموده بپایهٔ سریر اعلی شتافت و خاقان منصور مقدم شریفش را معزز و محترم داشته جناب مرتضوی انتساب بشرایط رسالت بادا رسانیده
و در باب تمهید اساس مصالحه بدایع الفاظ بلطایف معانی آراسته گردانید و خاقان منصور بنا بر کمال ارادت بمنتسبان دودمان سیادت
ملتمس آن سید عالیمقدار را بسمع قبول اصغا فرموده چنان مقرر شد که سلطان محمود میرزا صبیهٔ صلبیهٔ خود را که در تتق خلافت مستور دارد و در سلک ازدواج
خواهرزادهٔ خود حیدر محمد میرزا کشیده بدار السلطنه هراة فرستد و عجالة الوقت امرا قندز آنچه دست قدرت ایشان بدان رسد در سبیل پیشکش
ارسال دارند و امیر شجاع الدین ذو النون را از قید غم نجات داده متجمل و مکرم بدرگاه عالمپناه رسانند آنگاه مواکب گردون مراتب روی بمستقر
سریر جاه و جلال آورد و سلطنت مملکت حصار شادمان و ترمذ و ختلان و بدخشان و قندز و بقلان را بدستور معهود بمیرزا سلطان محمود گذارد
و چون این خبر بهجت اثر ببرادران امیر خسروشاه رسید طنطنهٔ کوس بشارت بعشرت گاه ناهید رسانیدند و فی الحال امیر شجاع الدین ذو النون را از
محبس بیرون آورده خلع نفیسه پوشانیدند و بمراسم اعتذار و استغفار قیام نموده پیشکشهای لایقه و تنسوقات رایقه مرتب ساختند و مصحوب جناب
امارت مآب امیر محمد باقر که شوهر خواهر امیر خسروشاه بود بدرگاه خاقان والاجناب فرستادند آنحضرت امیر ذو النون را منظور نظر مرحمت
گردانیده پرسش فرمود و آن جناب بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر قیام نموده زبان بشفاعت امرا قندز بگشود و ملتمس مقبول افتاده امیر محمد باقر از انفعال
اقربا شرمنده و سر انفعال به پیش افکنده عز بساط بوسی دریافت و پیشکش کشیده پرتو انواع عواطف خاقانی بر وجنات احوالش تافت و دست
عنایت خسرو نوازش بدیر خلعت عفو و امان در قابلیت امیر محمد باقر پوشانیده جهة امیر ولی و پیر ولی خلع طلادوزی فرستاد و امیر محمد باقر را
بنوازش خاص و افسر مرصع اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و هم دران ایام امیر بزرگ ترمذی با نعام اسپ و زر و نفایس اثواب
و تبرکات دیگر مباهی و مفتخر گشته مقضی المرام روی باردوی میرزا سلطان محمود آورد و بنا بر آنکه در باب صلح و صفا مساعی جمیله بتقدیم رسانیده
بود آن پادشاه عالیجاه نیز جناب سیادت و نقابت پناه را مشمول انعام و احسان بیکران کرد و چون خاطر خطیر خاقان منصور ازین وقایع و مهم
فراغت یافت عنان مراجعت بطرف قبة الاسلام بلخ تافت و نشاط شکار از ضمیر فیض آثار سر برزده امرا و لشکریان تمام صحرای خلم و خرم
و سارباغ را احاطه نمودند و بجرگه روان شده چند شبانه روز جانوران شکاری راندند و در منزل باباشاهو جرگه بهم رسیده ده پانزده هزار
آهو و نخجیر جمع گشت و شاهزادکان عظام و امرا مریخ انتقام برحسب اشارت خاقان گردون غلام بنوبت در آن جمهور قاتا حتی از زخم
تیر تیز و شمشیر خونریز شکاری بسیار بر خاک هلاک انداختند بعد از آن سایر لشکریان امر پرداخته تمامی آن جانوران را غرقه بخون ساختند
و خاقان منصور بقبة الاسلام بلخ شتافته حکومت آن بلده را بدری برج کامکاری حیدر محمد میرزا ارزانی داشت و امیر محمد ولی بیک را جهة
مبارز الدین
تمشیت مهمات اتخانی در ملازمت شاهزاده گذاشت آنگاه رایت نصرت آیت کوچ بر کوچ متوجه مستقر سریر سلطنت شده کامران و کامیاب
از آب مرغاب عبور نمود و از پنج ده و ترناب گذشته بسعادت و اقبال در باغ جهان آرا نزول اجلال فرمود بعد از اندک زمانی انامل تقدیر
ابر دست ملال بر رخسار اقبال خاقان بهمال کشید و سلطان ویس میرزا چند ماه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده متوجه ریاض عقبی گردید خاقان منصور
از وقوع آن مصیبت محزون و متالم گشته امرا و ارکان دولت بلوازم تعزیت پرداختند و روح شریف شاهزاده را باطعام طعام و ختمات

ختمات کلام ملک علام شاد ساختند و از سلطان ویس میرزا یک پسر ماند میرزا محمد سلطان نام و مادر این پسر سلطانم بیگم است بنت خاقان منصور و حالا آن شاهزاده با والدهٔ خود در قید حیاتست و در ظل عنایت حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر میرزا بسر میبرد

ذکر صعود خواجه قوام الدین نظام الملک بدرجات تقرب و نیابت خاقانی و مواخذ شدن امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجد الدین محمد بتقدیر جناب جلال سبحانی

چون بسبب اتفاق امرا ابو الغازی سلطان حسین میرزا خواجه مجد الدین محمد را از دخل در امور ملک و مال معاف داشت و زمام امور دیوانی و سرانجام مهام سلطانی را بکف کفایت خواجه قوام الدین نظام الملک گذاشت و خواجه نظام الملک با علی مدارج اعتبار و اختیار ترقی کرده قدم از مرتبهٔ وزارت برتر نهاد و در روزی چند بمنصب اشراف دیوان اعلی مشرف بوده بعد از آن در جرگهٔ امرا عظام مهر زد و دست تصدی او در رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد مهمات ممالک محروسه قوی شده اکثر امرا و صدور و مقربان و اینکچیان طوعا و کرها مراسم اطاعتش بجای آوردند و وزرا در تحت امر و نهیش بسر برده مثالی که فرامین مطاعه نقشش را مین الدولة القاهره قلمی میکردند و پیشانیه تکلف خواجه نظام الملک بصفت حلم و تواضع موصوف بود و نسبت بمشایخ و علما ارادت و اخلاص تمام ظاهر مینمود هرگز حاجب و دربان بر در خانهٔ خود نمیگذاشت و هر کس را مهمی پیش می آمد هر که میخواست نزد خواجه رفته مهمّ خود را عرضه میداشت و اولاد امجاد خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عمید الملک دو جوان بودند بحسن صورت و سیرت آراسته و نهال وجود ایشان از صفات ذمیمه و سمات دنیه پیراسته خواجه کمال الدین حسین بجودت طبع و حدت ذهن و فصاحت بیان و طلاقت لسان موصوف و معروف بود و خواجه رشید الدین عمید الملک با وجود این اوصاف در میدان جلادت و سپاهی گری گوی مسابقت از امثال و اقران میربود و این دو برادر نامدار در زمان امارت و اختیار پدر بزرگوار در سلک اینکچیان و مقربان خاقان عالی مکان منتظم بودند و همواره حاجات فرق انام را عرض کرده مهمات خاص و عام را سرانجام مینمودند و چون تقرب و نیابت خواجه نظام الملک و اولادش درجهٔ کمال یافت بنابر آزاری که از خواجه مجد الدین محمد در خواطر داشتند دفتر عهد و پیمان او را بر طاق نسیان نهاده در پایهٔ سریر اعلی گاهی زبان بتفتیش میگشادند و محاسن افعال آنخواجه ستوده خصال را در صورت مقابح بازنموده کثرت تموّل او را شرح میدادند بحکم من سمع یخل بعضی از آن در خاطر خاقان عالی مکان جای گرفت و قواعد اعتقاد سلطانی نسبت بخواجه مجد الدین محمد سمت اختلال پذیرفت و در آن زمستان که خاقان منصور در بلخ قشلاق فرموده بود در اردوی همایون کیفیت تغیر مزاج صاحب تخت و تاج را بخواجه مجد الدین محمد قلمی نمود و آنجناب متوهم گشته در گوشهٔ اختفا منزل گزید و بعد از آنکه رایت علم شعار حشمت از آن سفر مراجعت کرده پرتو اقبال بر مستقر سریر جاه و جلال انداخت خواجه مجد الدین محمد خفیة با امراء برلاس امیر شجاع الدین محمد برندق و مبارز الدین جهانگیر توسل جست و تحف و تبرکات نزد ایشان فرستاد برلاسیان در مقام معاونت و مظاهرت آنجناب آمدند و چون خواجه نظام الملک ازین معنی وقوف یافت تقریبات انگیخته بقلم تقریر بر لوح ضمیر منیر همایون نگاشت که در یورش قندز امیر محمد برندق و امیر جهانگیر با سلطان ویس میرزا بیعت نموده بودند که هرگاه اختلال مبانی قصر زندگانی خاقانی راه یابد او را بسلطنت بردارند و سایهٔ زرداری سپهر خلافت و کامرانی را کان لم یکن انگارند و حال آنکه خاقان منصور از امیر محمد برندق بسبب سخنان درشت که در اثنای یورش مذکور گفته بود آزار بسیار در خاطر داشت و استماع قضیهٔ مذکوره ضمیمه تخیش گشته گرفتن امیر محمد و امیر جهانگیر را با خود مخمّر گردانید و چون آن دو امیر مهم خواجه مجد الدین محمد را بعرض رسانیدند بحسب ظاهر قبول نموده مواعید دلپسند فرمود اما خواجه مجد الدین محمد از غایت دوربینی ایشان حکایت امیر محمد و امیر جهانگیر و اظهار عنایت صاحب تاج و سریر قانع نگشته بحضرت حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی رجوع کرد و آنجناب با خاقان کامیاب ملاقات فرموده بعبارات لایقه معروض داشت که دخل خواجه مجد الدین محمد در مهمات پادشاهی مستلزم معموری ملک و خشنودی رعیت و سپاهیست البته او را تربیت میباید نمود و سخنان اصحاب غرض را در بارهٔ او بسمع رضا نمیباید شنود و خاقان منصور زبان بقبول گشاده حضرت مولوی آنچه گفته بود و شنیده بخواجه مجد الدین محمد پیغام فرمود و خاطر خواجه اطمینانی تمام یافته روزی دیگر از منزل اختفا بباغ جهان آرا تشریف برد و بوسیلهٔ امراء برلاس بشرف بساط بوس سرافراز شده بیست هزار دینار کپکی پیشکش کرد

بنور فراست در مجلس اوّل سوء مزاج شهریاری را نسبت بخود فهم نموده از بیرون آمدن پشیمان گشت امّا تن بتقدیر ملک قدیر نهاده روزی چند خاقان منصور و بعضی از امرا و ارکان دولت را ملازمت مینمود و هم دران هفته در آخر روز جمعه که حضرت خاقانی در چهار کوشک کرد حوض بزرگ باغ جهان آرا در بزم عیش و نشاط نشسته بود امیر محمّد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجد الدّین محمّد را طلب فرمود و امراء عظام را بمؤاخذه و مصادرهٔ ایشان امر نمود و امیر محمّد علی اتکه که بتحصیل خواجه مجد الدّین محمّد مقرّر شده بود آنجناب را گرفته بخانهٔ خود برد و بعضی دیگر از اعیان آستان سلطنت آشیان امیر محمّد برندق و امیر جهانگیر را دستگیر کرده در قلعهٔ اختیار الدّین مقیّد و محبوس گردانیدند و امیر جهانگیر بعد از ده پانزده روز از قید نجات یافته بار دیگر پرتو عنایت خاقان منصور بر وجنات احوالش تافت و امیر محمّد برندق مدّت یکسال در حبس ماند بعد از ان خاقان عالی مکان او را نیز مشمول نظر عاطفت ساخت و از قلعه بیرون آورده بانعام جامه و جبّهٔ زردوزی و افسر نوروزی سرافراز گردانید و بدستور پیشتر منصب امیر الامرائی عنایت کرده درباره آن امیر عالی گهر لوازم التفات و مرحمت بتقدیم رسانید امّا خواجه مجد الدّین محمّد پس از روزی چند که در خانهٔ امیر محمّد علی اتکه در بند بود خاقان منصور بپرسش مهم فرمود و میرزا سلطان احمد و امیر ناصر الدّین عبد الخالق فیروزشاه و امیر احمد علی فارسی برلاس و امیر مبارز الدّین محمّد ولی بیک و خواجه قوام الدّین نظام الملک و اولاد و سایر امرا و وزرا و ارکان دولت و مقرّبان و انجکیان در دیوانخانهٔ باغ جهان آرا نشسته امیر محمّد علی اتکه خواجه مجد الدّین محمّد را با بندی گران حاضر ساخت بعضی از نویسندگان بنقش ناخوبی خواجه نظام الملک در آن مجلس زبان تقریر گشاده تعداد معایب خواجه مجد الدّین محمّد کردند و آنجناب بدلی قوی و املی فسیح تمامی سخنان بداندیشان را جوابهای نیک گفت و هر چند اعدا سعی نمودند یکدینار و یکمن بار بروی ثابت نتوانستند کرد و خواجه نظام الملک عاجز گشته آخر الامر محمّد عمر و آبادی را که عملداری ساقط بود اشارت نمود که در پهلوی خواجه مجد الدّین محمّد نشست و آنجناب روی بمرا آورده گفت کسی را معارض من سازید که هم کفو من باشد تا اگر درشتی گوید از وی تحمّل توانم کرد محمّد عمر و آبادی بزبان آورد که من از تو کم نیستم بلکه اصالت من زیاده است زیرا که من حرّ الاصل ام و مادر تو مملوکهٔ خواجه امیر احمد بوده خواجه مجد الدّین محمّد از استماع این تشنیع شنیع بر خود پیچیده روی با امرا و ارکان دولت که همه با او در مقام عداوت بودند آورده گفت بالجمله اعتراف مینمایم مرا از معارضهٔ محمّد عمر و آبادی معاف دارید آنگاه بنابر اشارت اعدا سطری چند نوشت مضمون آنکه آنچه در ایام اختیار از من صدور یافته نیک واقع نشده و گناه خود اقرار دارم و امیر محمّد علی اتکه او را بمجلس باز برده خواجه نظام الملک باتّفاق امرا و وزرا بپایهٔ سریر اعلی شتافت و کیفیت حقّی را که از خواجه مجد الدّین محمّد ستانده بود عرض نمود و حکم حاصل کرد که بتحقیق جهات و متملّکات آنخواجه حمیده صفات پردازد و نوّاب و خواص او را در شکنجه و تعذیب کشیده آنمقدار زر و جوهر و کتب شریفه و اجناس نفیسه و فاد زهر با حیوانی و اوانی و ظروف چینی و گلیمهای ابریشمین و خیمهای منقّش رنگین ظاهر شد که هرگز عشر آن در خزانه خیال هیچکس نگذشته بود و چون آن تحف و تبرّکات بنظر خاقان منصور رسید بر زبان گذرانید که ما را اعتقاد بخواجه مجد الدّین محمّد چنان بود که هر گاه تحفهٔ نفیسی بدست او افتد فی الحال پیشکش ما کند و اکنون چنان معلوم میشود که با ما سر راستی نداشته خواجه نظام الملک چون این سخن شنود بعرض رسانید که با وجود آنکه تا غایت خواجه مجد الدّین محمّد را شکنجه نکرده ایم این مقدار تنسوقات و تبرّکات بحصول پیوست غالب ظنّ آنست که اگر او را تعذیب نمایند دیگر اشیاء نادر ظاهر شود خاقان منصور رخصت باین امر نداستان نشد و آخر الامر بر طبق مدّعای خواجه نظام الملک حکم فرمود که باید ملاحظه نمایند که آسیبی بجان او نرسد و قوم دانند که هر کس در قطع رشتهٔ حیات خواجه مجد الدّین محمّد سعی کند کشته خواهد شد خواجه نظام الملک و سایر دشمنان خواجه مجد الدّین محمّد ازین سخن فهم کردند که رای همایون متوجّه آنست که نوبت دیگر خواجه مجد الدّین محمّد را تربیت نماید لاجرم حیله اندیشیدند که او را در خراسان مجال توطّن نماند کیفیت واقعه آنکه چون مدّعیان خواجه مجد الدّین محمّد را فی الجمله شکنجه کردند و از نزد ایشان بوضوح پیوست که دیگر چیزی از وی حاصل نمیشود کس نزد او فرستاده گفتند که اگر تو متقبّل شوی که در عرض چند ماه مبلغ گذا بدیوان اعلی فرو داده هی ما ترا مطلق العنان میسازیم آنگاه در باب سرانجام آن وجه طریقهٔ امداد و معاونت مرعی میداریم و چون خواجه مجد الدّین محمّد مخلص خود را منحصر در قبول این سخن دید بر طبق مدّعای اعادی بتقدیم رسانید و از بند نجات یافت امّا هم دران هفته نظام الملک وجه تعلّق را

وحکم

مدّعای شما

وجه تفصیل را تحصیلات نوشته در وجه جمعی از غلطاء اتراک و شاگردپیشگان حواله نموده بودند و بنابر آنکه سرانجام آن وجه متعذر خواجه بود و هم بی ناموسی سیرت میکرد کرت دیگر در گوشه مختفی گشت و یراق رفتن حجاز کرده مصحوب طایفهٔ از مردم فرنگ براه بیابان کرمان پوشیده و پنهان روان شد و هم درین سال امیر نظام الدین درویشعلی رخصت حج یافته بجانب حجاز توجه فرمود و اما خواجه مجد الدین محمد چون بمنزل توک رسید فی ذیقعدهٔ سنهٔ تسع و تسعین و ثمانمائه داعی حق را لبیک اجابت گفته متوجه ریاض جنت گردید و امیر درویشعلی بگذاردن حج اسلام فایز شده قرین صحت و عافیت بهراة باز آمد و نوبت دیگر بر مسند امارت تکیه زد چنانچه مرقوم قلم خجسته شیم خواهد گشت انشاء الله تعالی

ذکر سلطنت بدیع الزمان میرزا در مملکت استراباد و بیان شمهٔ از وقایعی که در آن اوقات اتفاق افتاد

چون زمام ایالت ولایت جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان بمیرزا بدیع الزمان تعلق گرفت شاهزادهٔ عظمی هرچه تمامتر باستراباد شتافته رایت دولتش صفت ارتفاع پذیرفت حکام ممالک مازندران و رستمدار رسل و رسایل با پیشکشهای لایق باستان سلطنت آشیان فرستادند و جواهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهاده بسلوک طریق اطاعت و انقیاد وعده دادند و بدیع الزمان میرزا ببسط بساط نصفت و رافت پرداخته بتدارک اختلالی که در وقت مخالفت امیر مغول واقع شده بود قیام نموده بدست معدلت ابواب انعام و احسان بر روی رعایا بل جمهور برایا بکشود و امیر شمس الدین محمد امین عباسی را از پایهٔ سریر اعلی طلبیده منصب امیر الامرائی و اختیار ملکی و مالی و جزئی و کلی را بوی داد و زمام امر وزارت و امور دیوانی را درکف کفایت خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین شیرازی نهاد و مهم صدارت و پیشوائی ارباب عمایم بدستور معهود بسید نظام الدین سلطان احمد بن امیر برهان الدین خاوندشاه مفوض گشت و چون هرج و مرج بامور دولت سلاطین آق قویونلو راه یافته بود و بسیاری از امراء ترکمان التجا بشاهزاده آورده علم شوکتش از ایوان کیوان درگذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا بنابر تحریض امراء آذربیجان فی شهور سنهٔ ۹۹ قصد تسخیر آن ولایت کرده از استراباد بیرون شتافت اما کاری از پیش نتوانست برد و بمجرد ارجوفهٔ که استماع نمود بجانب دار الملک جرجان مراجعت فرمود و از جملهٔ عظایم اموری که در زمان سلطنت بدیع الزمان میرزا در استراباد دست داد یکی آنکه عالیجاه معالی پناه خواجه فخر الدین محمد تنگچی که از حبس قلعهٔ اختیار الدین نجات یافته بوطن مالوف شتافته بود و برادرش خواجه شمس الدین محمد بحکم شاهزاده که بنابر اغوای امیر شمس الدین محمد امین عباسی و خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین صدور یافت مواخذ گشته کشته گردیدند و چون خلقی کثیر از مردم جرجان با آن دو خواجه عالیشان دل بسته بودند سلک جمعیت متوطنان آن ولایت سمت انحلال پذیرفت و ولد ارشد خواجه فخر الدین محمد یعنی حضرت مملکت پناهی معدلت دستگاهی خواجه سیف الدین مظفر بخراسان رفته منظور نظر عنایت مظفر حسین میرزا گشت و در سلک امراء عظام انتظام یافت و در اندک زمانی شامت خون ناحق شامل حال امیر محمد امین عباسی شده بعرض خاقان منصور رسید که جناب امارت مآبی پیوسته میرزا بدیع الزمان را بدآموزی کرده بسلوک طریق مخالفت دلالت مینماید و بترتیب آلات رزم و پیکار پرداخته داعیه دارد که ابواب فتنه بر روی اهالی دیار خراسان برگشاید بنابران فرمان واجب الاذعان بنام میرزا بدیع الزمان صادر گشت که امیر محمد امین را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستد و شاهزاده در امتثال آن مثال یکدو روز امهال و اهمال نموده آخر الامر حسب صوابدید زمرهٔ از امرا و خواص که اجتناب و احتیاط امیر محمد امین موافق مزاج ایشان نبود بگرفتن جناب امارت مآبی فرمان فرمود و امیر حسین قلی جفاکش موجب فرموده عمل نموده بند گران برپای محمد امین نهاد و او را مصحوب خود گردانیده متوجه دار السلطنه هراة گشت و چون خاقان منصور خبر آوردن محمد امین را شنود نشانی بنام امیر حسین قلی فرستاد که سر او را از تن جدا کرده بپایهٔ سریر اعلی فرستند و این نشان در رادکان بامیر حسین قلی رسیده حسب الحکم بتقدیم رسانید و امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ رسیدن سر امیر محمد امین بهراة این بیت در سلک نظم کشید بیت
غالیی را کشته سوی شهر سر آوردند سر آنچه آوردند قتلش را همان تاریخ بود
و چون خبر قتل امیر محمد امین باستراباد رسید خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین بنابر وفور اتحادی که نسبت بجناب امارت مآبی داشت متوهم شده علم عزیمت بلکه هزیمت بصوب قندهار برافراشت و وزارت سلطان بدیع الزمان میرزا من حیث الاستقلال بصاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین میرکی مفوض گشت و مقارن انتقال رایات همایون فال خاقان بهمال بجانب حصار شادمان در حرکت آمده سلطان بدیع الزمان میرزا برسم امداد متوجه کنار آب آمویه شد

گفتار در بیان بعضی از وقایع سمرقند

وحصار و بنهضت رایت نصرت شعار بعزم تسخیر آن امصار نظم درین نوبت که صورت پرستی زند هرکس بنوبت کوس هستی زمستان
از چمن رخت ار به بندد ز ناشیر بهاران گل بخندد گر از گردون نگردد نور خور کم نگیرد رونقی بازار انجم مصداق این سیاق آنکه میرزا سلطان احمد که پسر بزرگتر
سلطان ابوسعید بود در بلدهٔ فاخرهٔ سمرقند سلطنت مینمود در غرهٔ ذیقعده سنهٔ تسع وتسعین وثمانمائه از دار غرور بسرای راحت وسرور انتقال کرد وانخبر که به
میرزا سلطان محمود رسید میرزا سلطان مسعود را در حصار قایم مقام خود کرده روی بسمرقند آورد و بعد از وصول در آن بلدهٔ فاخره بر مسند سلطنت نشسته
حکومت بخارا و توابع را بولد ارشد خود بایسنغر میرزا گذاشت و در ماه ربیع الآخر سنهٔ تسع مائه آن پادشاه عالیجاه مریض شده علم توجه بعالم عقبی برافراشت
آنگاه بایسنغر میرزا باتفاق اکابر و امرا از بخارا بسمرقند رفته فرمانفرما گشت و به تشیید قواعد عدل و احسان پرداخته بساط ظلم وعدوان درنوشت
و مقارن جلوس میرزا بایسنغر سلطان محمود خان بن یونس خان بداعیهٔ تسخیر ماوراء النهر لشکر بسمرقند کشید و بایسنغر میرزا او را استقبال نموده در نواحی کتای
تلاقی فریقین بوقوع انجامید و نایرهٔ حرب وشعلهٔ طعن وضرب اشتعال یافته دران اثنا حیدر کوکلتاش که از اعاظم ارکان دولت سلطان محمود خان
بود با بعضی از جوانان هراول در میدان مردان فرود آمده و شبه نموده دلیران سپاه سمرقند سپر تهور در سر کشیده بجانب آن جماعت تاختند و کار حیدر کوکلتاش
و سایر تیراندازان را بر نهج دلخواه ساختند لاجرم مغولان دلشکسته گشته پشت بر معرکه گردانیدند و نسیم فتح وظفر بر پرچم علم بایسنقری وزید و لشکر سمرقند
سه هزار مغول را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند بایسنغر میرزا در غایت جاه وجلال بسمرقند خود خرامید و بدلاسای رعیت و سپاه مشغول گشته لوای سرافرازی
مرتفع گردانید و برادر خورد تر خود سلطان علی را که داعیهٔ مخالفت داشت کرنه میل کشید اما بسبب مداهنهٔ شخصی که مباشر آن امر شنیع بود آسیبی
بنور دیدهٔ شاه زاده نرسید و پسر بزرگتر میرزا سلطان محمود میرزا سلطان مسعود که در حصار شادمان قایم مقام پدر بود چون از فوت آنحضرت وقوف
یافت در آن ولایت خطبه وسکه بنام خود کرد و بتمهید اساس جهانبانی قیام نمود و امیر خسرو شاه که در زمان سلطان ابوسعید در سلک نوکران امیر سید
مزید ارغون انتظام داشت و بیمن تربیت سلطان محمود میرزا پای بر مدارج رفعت نهاده در اوقات سلطنت آنحضرت در مملکت قندز و بقلان
اعلام ایالت می افراشت بعد از فوت ولی نعمت داعیهٔ استقلال پیدا کرد و اگرچه روزی چند نسبت بسلطان مسعود میرزا مراسم اطاعت بجای آورد
اما آخر الامر به بسیاری ابطال رجال و افزونی اسباب حشمت و استقلال مغرور گشت و از حکم و فرمان سلطان مسعود میرزا گردن بپیچید و نخوت و جبروت
و عظمت و باد بروت او از حد و عد در گذشت چون این اخبار بدار السلطنه هراة رسید خاقان منصور عازم تسخیر آن ولایات گردید و بعد از اجتماع
سپاهی که در کثرت از اوراق اشجار زیاده بودند در صولت با شیر ژیان و پیل دمان دعوی مقاومت مینمودند بتاریخ اوایل سنهٔ احدی وتسعمائه
عنان عزیمت بجانب قبة الاسلام بلخ انعطاف داد و سرعی همعنان برق و باد بصوب استراباد فرستاد و بسلطان بدیع الزمان میرزا پیغام
فرمود که با سپاه جرجان عازم کنار آب آمویه گشته بموکب همایون پیوندد و باتفاق سایر شاه زادگان در دفع اعدای دولت قاهره کمر سعی
و اهتمام بر میان جان بندد چون ایلچی بدرگاه شاه زاده رسید و نشانی که برده بود بعرض رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا الحق در اطاعت
فرمان واجب الاذعان تغافل ورزید و آخر الامر ملاحظهٔ رعایت حقوق ابوت نموده متوجه اردوی همایون گردید زمام امور ولایت
جرجان را در قبضهٔ اقتدار شاه زاده کامگار محمد مومن میرزا نهاد و بیاغی مسعود از استراباد بیرون آمده عنان یکران بطرف آب آمویه انعطاف
داد اما خاقان منصور چون قطع منازل و مراحل فرموده بحدود قبة الاسلام بلخ رسید شاه زاده سعادتمند حیدر محمد میرزا و امیر مبارز الدین محمد
ولی بیک بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف گشته ملحوظ عین عنایت خسروانه
و منظور انظار عاطفت پادشاهانه گردیدند و چند روز النگ آسیا ریگک که در یک فرسخی بلخ است معسکر نصرت اثر گشته اردوی کیهان
پوی از آنجا بنیت عبور از آب و مرور بر ولایت حصار بمعبر سنگ ریزه رفت و در آن منزل بعرض خسرو عادل رسید که خسرو شاه لشکری جلادت
اثر بلکه حشری عفریت منظر فراهم آورده داعیه کرد که بعد از گذشتن سپاه دشمن شکن از آب گذرها را مضبوط سازد و بقصد نهب و تاراج ممالک
محروسه اعلام اقتدار برافرازد بنابر آن خاقان عالی مکان با امرای عالیشان مشورت فرموده صلاح دولت در آن دیدند که بعضی از شاه
زادگان رستم توان را با فوجی از جنود مظفر لوا جهت دفع شر خسرو شاه بجانب قندز ارسال دارد آنگاه از آب عبور نموده مملکت حصار شادمان را

شادمان با نخجیر تسخیر در آورد و درین اندیشه بود که آنحضرت را بکلّیه از اولاد امجاد رجوع نماید که ناگاه سلطان بدیع الزمان میرزا باردوی اعلی
رسید و بشرف دستبوس والد بزرگوار استسعاد یافته موجب مزید اعتضاد شاه و سپاه گردید و خاقان منصور آن نور دیده سلطنت و جهانبانی را
سردار فوجی از امراء ظفر اقتباس و بسیاری از لشکر قیامت هراس گردانیده جهة مقابله و مقاتله خسرو شاه بجانب قندز روانه ساخت و بنفس
همایون از رود جیحون عبور فرموده در حدود قریه بیابا اعلام اقتدار برافراخت و مردم آنجا که بهواداری سلطان مسعود میرزا از ملازمت بارگاه
اعلی تخلف ورزیده بسرانجام پیشکش و ساوری قیام نمودند لاجرم نایره غضب خاقانی اشتعال یافته سپاه نصرت نشان آنچه در آن قریه یافتند
بباد غارت و تاراج بر دادند و از آنجانب سلطان مسعود میرزا چون قرب وصول موکب همایون را استماع نمود قلعه حصار را با میر محمد باقر و
بعضی دیگر از امرا مثل امیر محمود برلاس و درویش علی ساربان سپرد و خود در نفس شهر توقف کرده بنابر صغر سن و عدم تجربه در غایت غفلت
اوقات میگذرانید و حیرت و بی سامانی شاهزاده بعرض حضرت خاقانی رسیده از بیابا بجناح استعجال بجانب حصار ایلغار فرمود و پس از
قطع منازل در صبحی که لوای فتح آفتاب در فضاء سپهر خضرا مرتفع گشت ماهچه رایت ظفر مآب بر النگ جوزی که از آنجا تا حصار یکدو فرسخ مسافت است
پرتو وصول انداخت و سلطان مسعود میرزا این خبر شنوده با معدودی از ملازمان بطرف دره وزراب گریخت و خاقان منصور بر فرار شاه
زاده اطلاع یافته ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا را با جمعی از امرا و اتکچیان و فوجی از عساکر نصرت نشان بتکامشی دشمنان روان کرد و شاه
زادگان ایلغار نموده سلطان محمد میرآخور که قراول ایشان بود در دره وزراب بجنداول جنود سلطان مسعود میرزا رسید و بین الجانبین غبار
جنگ و شین ارتفاع یافته سلطان محمد بی تحاشی بر صف حصاریان تاخت و غایت مردانگی و جلادت ظاهر ساخت تا حسب تقدیر بزخم
شمشیر یکی از اعدا از پای در آمده بسرش نیز دستگیر شد و متعاقب آن واقعه شاهزادگان بآن مکان رسیده مخالفان عنان بوادی فرار
گردانیدند و بوضوح انجامید که سلطان مسعود میرزا بانواع لطایف الحیل بدر رفته و جبلی که در بلندی با منزل زحل دعوی برابری مینماید صعود نموده
و چون در آن کوه برف بسیار بوده از جنس نمد و پلاس هرچه همراه داشته بر زبر برف گسترده و از آنجانب کوه پایان شتافته و عنان عزیمت
بطرف شهر سبز تافته بنا بر علی هذا ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا صلاح در مراجعت دانسته روز چهارشنبه بیست و سیم جمادی الاخری باردوی
اعلی ملحق گشتند و خاقان منصور از واقعه سلطان محمد میرآخور تأسف خورده اقربا و اتباعش را بپرسش و نوازش سرافراز و مفتخر گردانیدند و
همان روز امیر عمر بیک و سلیمان ترکمان بموجب فرمان واجب الاذعان جهة استمالت متوطنان آن حدود توجه نموده خاطر دور و نزدیک و
ترک و تاجیک را بعواطف بیدریغ تسلی بخشیدند و بغایت عنایت و عدالت خسروانه امیدوار گردانیدند لاجرم خاص و عام ولایت
حصار شادمان خرم و شادمان عنان عزیمت باردوی همایون تافتند و التجا بسده سدره انتما کرده در ظلال لطف و احسان بیکران از
تاب آفتاب حوادث نجات یافتند و احکام مطاع لازم الاتباع نفاذ انجامید که هیچکس از اعالی و ادانی سپاه انجم جاه بیکدانه جو و یک
کاه متعرض و مزاحم هیچ آفریده نگردد و اگر خلاف حکم بظهور پیوندد در عوض هر پشیزی سری و بجرم هر ضرری سروری تلف خواهد گشت
و در روز پنجشنبه بیست و چهارم اردوی نصرت پرک از النگ جوزی کوچ فرموده موضع سمک محل نصب سرادقات سلطنت
و استقلال شده همان روز حکم همایون نفاذ یافت که از لشکریان مظفر حسین میرزا سه هزار مرد در سایه علم شاهزاده فریدون حسین میرزا و امیر
مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر ابراهیم جغتای و امیر محمد سعید اغون از آب عبور نموده بسلطان بدیع الزمان میرزا ملحق گردند و آنحضرت از
آنجانب آب و مظفر حسین میرزا ازین طرف توجه قندز را وجهه همت سازند و باطفاء نایره مخالفت و عناد امیر خسرو شاه پردازند و در روز
شنبه بیست و ششم یکی از نوکران میرزا مظفر حسین گورکان حلیمه نام بپایه سریر گردون احتشام رسیده عرضه داشت شاهزاده را با
مکتوبی که سلطان بدیع الزمان میرزا فرستاده بود رسانید مضمون آنکه خسرو شاه قدم جرأت و جسارت از قندز بیرون نهاده و جهة
مقابله و مقاتله سپاه ظفر دستگاه قرار داده اکنون بهر نوع حکم قضا مطیع عالم مطاع نفاذ یابد در انخفاض رایت شوکت او طریق اهتمام
مسلوک دارد چون پرتو شعور خاقان منصور بر آن صورت افتاد فرمان عالی صادر شد که مظفر حسین میرزا نیز از آب گذشته بسلطان بدیع الزمان

پیوندد و هر دو شاهزاده باتفاق یکدیگر بر سر خسروشاه روند و صورت جمعیت او را به پریشانی مبدل گردانند و در روز یکشنبه بیست و هفتم
قاسم سلطان ولد سیدک خان که از اعاظم خواقین دشت قبچاق و اکابر سلاطین عرصهٔ آفاق بود اقبال وار بدرگاه خاقان جم اقتدار رسید
و بتقبیل انامل فیاض سر مفاخرت افراخته در سلک سایر شاهزادگان منتظم گردید و در همین روز امیر مظفر برلاس ولد امیر شیخ عبدالله که در دیوان
امارت سلطان مسعود میرزا مهر میزد بآستان سلطنت آشیان شتافت و تحف لایقه پیشکش کرده در سلک افزون خویش انتظام یافت
و در روز سه شنبه بیست و نهم موکب همایون از سمجک نهضت نموده موضع اقتاش محل نصب خیام سالکان طریق رزم و پرخاش گشت و
در آن منزل بتحقیق انجامید که چون مظفر حسین میرزا بسلطان بدیع الزمان پیوسته خسروشاه از مقاومت عاجز شده روی عزیمت بلکه هزیمت
بجانب حصار قندز آورده شاهزادگان و نوئینان او را تعاقب نموده آن قلعه را مرکز وار در میان گرفته اند و بمحاصره و محاربه اشتغال
دارند اما در میان سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین گورکان اندک نقاری و اغتشاشی که چون خسروشاه بعد از پیوستن
مظفر حسین میرزا ببدیع الزمان عنان از معرکهٔ قتال بوادی فرار تافته مظفر حسین میرزا بر سلطان بدیع الزمان میرزا مفاخرت نماید و بنخوت
که در حین سواری نقاره زده با برادر کلانتر ابواب مساوات برگشاید چون پرتو شعور خاقان منصور برین صورت افتاد مهم حصار را بصلح
فیصل داده روی توجه بقندز نهاد چنانچه مرقوم کلک بیان می گردد ومن الله الاعانة والمدد **ذکر محاصرهٔ قلعهٔ حصار و بعضی
دیگر از وقایع روزگار** درین اوقات و اوان که نواحی حصار شادمان مرکز اعلام نصرت نشان بود لایق آن و سزاوار چنان
نمود که امیر محمد باقر و محمود برلاس و درویشعلی ساربان باتفاق جمیع متوطنان قلعه حلقهٔ اطاعت در گوش کشیده و غاشیهٔ متابعت بر دوش
گرفته بپایهٔ سریر خلافت مصیر شتابند و بلوازم نیاز و نثار پرداخته در سلک سایر بندگان دولتخواه انخراط و انتظام یابند اما اتحاد
برعایت حقوق تربیت سلطان محمود میرزا و اولاد او ازین امر مانع آمده پای در دامان استغنا پیچیدند و پشت بپناه تحصنات حصار
باز نهاده متوجه درگاه عالم پناه نگردیدند بنابرین علی الصباح پنجشنبه غرهٔ ماه رجب که آفتاب جهانتاب از فروغ تیغ کشورگیر دیدهٔ متحصنان
قلعه منسد را خیره ساخت و شعشعهٔ برق جمشید خورشید لوامع تسخیر بر ساحت حصار فیروزه کار گردون انداخت فرمان آفتاب شعاع واجب
الاتباع نفاذ یافت که از امرای انجم سپاه ناصر الدین عمر بیک و محمد علی آتکه و شاه حسین جان بیک و عبداللطیف جان نثار و حسن علی قزاق و یوسف ابو
و امیر بیک ترکمان و تنکری بردی سمانجی و سلیمان ترکمان و دوست محمد بخشی و حمزه که قراول با غلبهٔ بسیار از پیاده و سوار گرد قلعهٔ حصار را محل
نصب خیام ظفر انجام سازند و مورچلها بخش کرده از روی جد و اهتمام بامر محاصره و محاربه پردازند و الحق آن حصاریست که در رفعت و حصانت
شبیه قلعهٔ خیبر و سد سکندر و خندق عمیقش بسان عرصهٔ همت ارباب کرم عریض و پهناور **نظم** فضا کنگرش با برج زحل برابر آورده چندان
محل ته خندقش از زمین در مغاک دو چندان که از چرخ تا روی خاک القصه سپاه نصرت پناه آن قلعهٔ رفعت دستگاه را مرکز
وار در میان گرفتند و اسباب حصارگیری ترتیب داده عراده و منجنیق نصب کردند و از جانبین دست بانداختن تیر و سنگ گشاده لوازم
محاصره و محاربه بجای آوردند کمانهار رعد در غرش آمده آتش در خرمن جمعیت دلیران انداخت و عقاب تیر از آشیانهٔ کمان پرواز نموده
در کاخ دماغ پهلوانان نشیمن ساخت چون چندروز حال برین منوال بگذشت و از هر طرف طایفه کشته گشت کار اهل حصار باضطرار انجامید
قاصدی نزد جناب عرفان شعار خواجه حسن عطار که از اولاد زبدهٔ مشایخ بزرگوار خواجه علاء الدین عطار بود و در جغانیان بر مسند هدایت
و ارشاد تمکن داشت فرستادند و التماس نمودند که بپایهٔ سریر خلافت مصیر شتافته بزبان الهام بیان شفاعت جرایم ایشان بگشاید و
خواجه حسن بر حال آن فرقه ترحم فرموده ببارگاه همایون خرامید و بوسیلهٔ صدور عظام بمجلس همایون خاقان گردون غلام درآمده بعد
بتقبیل انامل فیاض سرافراز گردید و گناه محصوران را درخواست نمود و خاقان منصور ملتمس خواجه حسن را بحسن قبول مقرون ساخت و خواجه
بقلعه رفته مژدهٔ امن و امان و عفو و احسان رسانید و متوطنان حصار فرحناک و مسرور گشتند و اظهار اطاعت و انقیاد کرده آنچه در دست
مکنت ایشان بود از پیشکش و نثار مصحوب امیر محمود برلاس از قلعه بیرون فرستادند و او بکریاس گردون اساس شتافته بعز بساط بوسی

سایر حصاریان را

بساط بوس معزز گشت و بپوشیدن خلع تشریف سرافراز شده دست مراحم پادشاهانه خلعت بخشش و بخشایش پوشانده و زلال مکارم خسروانه غبار مکاره و عناد آن گروه را فرو نشاند و قواعد صلح و صفا مؤکد شد خواجه حسن باصناف الطاف بدیع الاختصاص یافت و امیر محمود برلاس حضرت نصرت اعتصام حاصل کرده عنان المرام بقلعه شتافت تا بیت مبنی اقبال و دین کهنه دیر غلغله انداخت که الصلح خیر و امرای حصار قبول نمودند که بعد از مراجعت موکب ظفر آثار مخدره سراپرده عصمت را که سلطان محمود میرزا نامزد حبیبه محمد میرزا کرده بود یراق نموده بدار السلطنه هراة فرستند و میرزا سلطان مسعود را در سلوک طریق اطاعت و انقیاد باعث و محرض باشند و از وقایعی که در خلال احوال گذشته روی نمود یکی آنکه امیر یعقوب ولد امیر مظفر الدین ایوب که از اعاظم ارکان دولت سلطان مسعود میرزا التجا بسده سدره انتما کرده شرایط نیازمندی و پیشکش بجای آورد و خاقان منصور او را مشمول نظر لطف و اعتنا ساخته در دیوان امارت مهر داد و مواجب مناسب تعیین فرمود دیگر آنکه قدوة الصدور والاعاظم میرک جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمد میر که آبا عن جد متصدی منصب صدارت سلاطین حشمت آیین بود بتاریخ پانزدهم شعبان داعی حق را لبیک اجابت گفته بریاض جنان انتقال نمود و خاقان منصور بملاحظه حقوق خدمت آنجناب بر فوتش متاسف گشته اشارت علیه نفاذ یافت که جسد شریفش را برنهج سنت سید المرسلین صلی الله علیه وآله الهادین تجهیز و تکفین کردند و سی سوار سلیح مکمل با نظر محمد قبادیانی بتشییع نعش او را به بلخ برده در مزار خواجه ابونصر پارسا قدس سره حضرت قدوة الاولیا بخاک سپردند مدت حیات میرک قاسم پنجاه و نه سال بود و یکی از شعرا در تاریخ وفاتش این بیت نظم نمود بیت چو رفت روز برات از جهان دعا خوانان بماند سال وفاتش دعای روز برات

ذکر نهضت موکب نصرت نشان از ولایت حصار شادمان بجانب قندز و بقلان

چنانچه سابقا خامه سخن آرا در سلک تحریر کشید چون خسروشاه قوت مقاومت پادشاهزادگان در خیر نگذشت خویش ندید و چهار دیوار قلعه قندز را پناه ساخته اسباب حصارداری مرتب گردانید شاهزادگان و نوئینان با عساکر نصرت نشان اطراف قندز را احاطه نموده از جانبین سنگهای رعد آتش دادند و شعله گیرودار بقلعه سپهر دوار رسانیده دست بانداختن ناوک دلدوز گشادند و بنابر کمال متانت آن قلعه مدت محاصره امتداد یافت لاجرم خاقان منصور بعد از فراغ از مهم حصار با تمامی مخدوم زادگان و امرا عنان عزیمت بدان صوب تافت و بهوای قبادیان از جیحون موکب نصرت نشان عطر افشان گشته فرمان واجب الاذعان بترتیب جسر صادر شد و امرا و تواچی کشتیهای که زیر آب آمویه را جمع گردانیده نجاران اردوی همایون چند کشتی دیگر تراشیدند و در معبری که بالای آب اوباج بود آغاز بستن جسر کردند و در آن اثنا چون کشتی بموضع بستن پل رسید از شدت جریان تمامی کشتیهای جسر خورده اکثر آنها را در هم شکست چنانچه از شصت کشتی زیاده از پانزده عدد سالم نماند بنابر آن فرمان همایون نفاذ یافت که معبری پیدا کنند که جزیره در میان داشته باشد تا بدان کشتیها که درست مانده بود از این کنار آب تا جزیره جسر بسته یکبار و کرتی دیگر از جزیره تا آن لب آب جسر بندند و عبور کنند و بعد از جست و جوی بسیار مثل این جائی یافته جسر ترتیب نمودند و خاقان منصور با تمامی سپاه از آب عبور کرده بجزیره شتافتند بخیال آنکه شب آنجا بوده روز دیگر جسر را بدان طرف کشند و از آب بگذرند اتفاق در آخر همان روز شتری در آب افتاد و بسهولت بآنجانب بیرون رفت لاجرم بوضوح پیوست که بی وسیله جسر از آن آب میتوان گذشت و خاقان عالی مکان همان زمان از آنجا عبور فرمود و شاهزادگان و امرا و لشکریان نیز باد پا از آب عبور نمودند چنانچه در وقت نماز خفتن هیچکس در جزیره نماند و نزدیک بنماز شام آب طغیان کرده آن جزیره را فرو گرفت و همگنان را معلوم شد که افتادن آن شتر در آب محض عنایت ملک وهاب و کمال قوت دولت خاقان کامیاب بوده والا در آن شب در جزیره مذکوره توقف واقع میگشت همه کس را طوفان بلا و امواج دریا از سر میگذشت و لا عجب بیت بود هر کرا لطف حق راهبر ز طوفان دوران نیاید ضرر القصه چون دریای لشکر قیامت اثر خاقانی در ظاهر قندز متلاطم گشت و آمد سیلاب رعب و هراس اساس عناد امیر خسروشاه را اندراس داده از مقام غرور و پندار تجاوز نمود و علی التعاقب والتوالی قاصدان بخدمت آستان خلافت آشیان ارسال داشته بزبان عجز و نیازمندی پیغام داد که قدر بنده از آن نازلتر است که با خدام خاقان منصور در معرض مقابله و مقاتله تواند آمد و جرأت و جسارت که ما خاییت بوقوع انجامید از غفلت جان و بیم هلاکت بوده اگر زلال الطاف خسروانه غبار زلات این بیچاره را بآب عفو و اغماض فرو شوید بهرآینه حلقه چاکری و انقیاد در گوش کشیده مادام الحیات قدم از جاده خدمتکاری فراتر ننهم و چون موکب همایون از اینجا مراجعت فرمود

در قبة الاسلام بلخ نزول اجلال واقع شود بدرگاه عالم پناه شتافته دیده امید را از خاک بارگاه سپهر اشتباه جلا دهم خاقان منصور از غایت مکرمت جبلی ونهایت عاطفت اصلی بر عجز و بیچارگی خسرو شاه ترحم نموده فرستادگان او را بخلع فاخره نوازش کرده بحسن عنایت امیر پیغام فرمود و انگاه خسروشاه خطبه و سکه باسم و لقب همایون موشح و مزین ساخته نظر بهادر را که از جمله مخصوصانش بود با پیشکشهای لایق بیرون فرستاد و او بوسیله امرای عظام باشرف تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر دریافته زبان اعتذار و استغفار برگشاد و بانعام خلع طلا دوزی مفتخر و مباهی گشته خاقان منصور جهة امیر خسرو شاه و بهادران او نیز اثواب خاصه ارسال فرمود و از کمال مکارم اخلاق منصب امارت دیوان اعلی بخسرو شاه عنایت کرده تفویض آن منصب جلیل القدر را علاوه بخشایش جرایم و آثام او گردانید و چون نظر بهادر از بارگاه فلک احتشام بمقضی المرام بعلقه قندز بازگشت فرق تفاخر و مباهات خسرو شاه از ایوان کیوان درگذشت و مهر خود را بقطب الدین محمد بکاول سپرده بپایه سریر خلافت مصیر فرستاد تا فرامین مطاعه را بآن موشح سازد بعد از آن اردوی کیهان پوی بجانب قبة الاسلام بلخ نهضت نموده و چون از غبار مواکب گردون مراتب هوای آن بلده عطر پرگشت خاقان ملک بخش ایالت بلخ را با توابع و ضمایم از آب آمویه تا مرغاب بسلطان بدیع الزمان میرزا مسلم داشت و جازم دار السلطنه هراة شده بر جناح استعجال رایت نهضت برافراشت پس از وصول بمستقر سریر حشمت و عظمت و تمهید بساط عدالت و مکرمت سلطان مسعود میرزا حسب الامر همشیره خود را که نامزد حیدر محمد میرزا بود یراق نموده بجانب دار السلطنه هراة گسیل فرمود و خاقان منصور امرای عظام و وزرای کرام را بترتیب اسباب سور و تهیه موجبات جشن و سرور مامور گردانید و بدستور معهود در باغ زاغان چهار طاقها ساخته شده تتقها بعرصه ظهور آمده دو سه ماه روزگار صغار و کبار بعیش و طرب بگذشت و زهره برج سلطنت با برجیس سپهر خلافت بمقتضای شریعت غرا مقارنه کرده بین الجانبین طریقه محبت مرعی گشت و چون برحسب تقدیر ایزد سبحانه و تعالی در دار ناپایدار فنا هر سوری را ماتمی در عقب است و هر سروری را المی متعاقب هر نهاری را لیلی در پی و هر بهاری را پیوستن بفصل دی هم در آن سال که تاریخ هجری بهنصد و دو رسیده بود شاهزاده جلالت انتما ابو الفوارس شاه غریب میرزا که بلطف طبع و حدت ذهن و نور فراست و کیاست از سایر اخوان امتیاز داشت و همواره با افاضل شعرا و اعاظم فضلا صحبت نموده همت بر تربیت این طایفه میگماشت بعلت فجاة درگذشت و بموجب کلمه محبته اولادنا اکبادنا رحلت شاهزاده موجب ملال خاقان شده چنانچه معهود است لوازم سوگواری و مراسم تعزیت داری مرعی گشت

گفتار در بیان سلوک بدیع الزمان میرزا در وادی عصیان و طغیان و ظهور آثار فتنه و فساد در اطراف بلاد خراسان

چنانچه سابقاً مذکور شد در آن اوان که سلطان بدیع الزمان میرزا بموجب فرمان واجب الاذعان از دار الملک جرجان عنان عزیمت بصوب کنار آب آمویه انعطاف داد زمام ایالت آن مملکت را در قبضه اختیار ولد ارشد خود محمد مومن میرزا نهاد و چنان طمع میداشت که خاقان منصور بهمان دستور آن مملکت را بر آن نبیره سعادتمند مسلم دارد و اندیشه عزل او را پیرامن خاطر عاطر نگذارد اما بخلاف مقصود آنحضرت در روزی که میرزا بدیع الزمان را خلعت عنایت کرده بحکومت قبة الاسلام بلخ سرافراز گردانید در همان مجلس میرزا مظفر حسین را جهة تفویض ایالت دار الفتح استراباد جامه پوشانید و بنابر آنکه بدیع الزمان میرزا در وقت محاصره قندز از مظفر حسین میرزا رنجیده بود و عزل ولد ارشد او متصور مینمود ازین معنی بغایت متغیر گشت و بنابرآن با مخصوصان خود طریق مشورت سلوک داشته از مقام اطاعت پدر بزرگوار درگذشت و بعد از آنکه خاقان منصور از بلخ بدار السلطنه هراة شتافت بدیع الزمان میرزا ایلچیان همعنان برق و باد بدار الفتح استراباد فرستاده به محمد مومن میرزا پیغام داد که سپاه مملکت جرجان را فراهم آورده بتهیه اسباب کارزار پردازد و چون مظفر حسین میرزا بدان جانب شتابد در حکومت را باز نگذارد و اگر ضرورت شود مقاتله او را پیش نهاد همت سازد و همچنین بدیع الزمان میرزا قاصدان سخندان نزد امیر خسرو شاه و امیر شجاع الدین ذو النون ارغون که از خاقان منصور توهمی عظیم داشت ارسال نموده ایشان را از ما فی الضمیر خویش آگاه ساخت و آن دو امیر صایب تدبیر نسبت بآن پادشاه عالیجاه در مقام اخلاص آمده بر مکمن بنای اطاعت و خدمتکاری طرح انداخت و حقیقت این اخبار در دار السلطنه هراة اشتهار یافته خاقان منصور در بحر اضطراب افتاده چند نوبت رسل و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا روانه گردانیده شرایط نصیحت بجای آورد لیکن فایده نداد و لاجرم بی تحمل شده قصد فرمود که باوجود

که با وجود ضعف مزاج و فقدان قوت سواری در آن زمستان لشکر نصرت نشان بجهد و در بلخ رسانیده بدیع الزمان میرزا تادیب بلیغ نموده از سلوک
طریق عقوق منزجر گرداند اما مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر بعرض رسانید که اگر فرمان همایون نفاذ یابد ببلخ رفته میرزا بدیع الزمان را
نصیحت نمایم و بکمال عواطف پادشاهانه امیدوار ساخته نوعی سازم که از بادیه دلآزاری بشارع خدمتکاری آید و این معنی موافق مزاج همایون
افتاده امیر علیشیر بدان مقصد نهاد و چون نزدیک بآن بلده رسید شاهزاده شرط استقبال مرعی داشته مقدم شریف آن مهمان عزیز را مغتنم شمرده
و در لوازم تعظیم و حرمت مبالغه کرده باحسن وجهی مراسم رأفت و ضیافت بجای آورد و امیر صاحب تدبیر بحسن تقریر میرزا بدیع الزمان را پند داد
از سلوک طریق خلاف تحذیر نمود و برعایت حقوق والد بزرگوار و استرضاء خاطر خاقان کامکار تحریض فرمود و آن سخنان در ضمیر منیر میرزا بدیع الزمان
مؤثر افتاده بنحو است که سرکار بلخ را به مظفر حسین میرزا باز گذارد و مقرب حضرت سلطانی را بحصول آمال و امانی رخصت انصراف دهد که ناگاه حسب
تقدیر امری ظاهر گشت که از سر مصالحه بیکبارگی درگذشت و صورت حادثه آنکه در آن اوان که امیر علیشیر در بلخ بود و بصیقل کلمات حکمت آیات زنگ
نقار از مرآت خاطر بدیع الزمان میرزا میزدود خاقان منصور بنابر اغوای خواجه نظام الملک و بعضی دیگر از مقربان که نمیخواستند که امر مصالحه
بسعی امیر علیشیر تیسیر پذیرد بنام امیر اسلام برلاس که کوتوال بلخ بود نشانی ارسال فرمود مضمون آنکه هرگاه بدیع الزمان میرزا برسم شکار از شهر بیرون
رود باید که دروازها بر کشیده نگذاری که دیگر بآن بلده درآید تا بمزید عنایت و التفات ما اختصاص یابی و این نشان بنابر اقتضای قضا
بنظر بدیع الزمان میرزا رسیده از شفقت پدر بزرگوار نومید گشت و امیر علیشیر را بحصول مقصود رخصت داده از مقام موافقت درگذشت
و مقرب حضرت سلطانی در تخت سفر بپایه سریر خاقانی رسیده آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانید و در باب اطفای آتش غضب پادشاهی
که صفت التهاب داشت مساعی جمیله بتقدیم رسانید اما اصلا نتیجه بر آن ترتیب نیافت و خاقان منصور میرزا مظفر حسین را با امیر محمد برندق
برلاس و امیر ناصر الدین عمر بیک بجانب استراباد فرستاد و بنفس نفیس عنان عزیمت بطرف بلخ تافت و در اوایل فصل بهار با لشکری بعدد اوراق
ریاحین و ازهار از تخت سفر عازم استیصال نهال اقبال پسر گشته توجه نمود و بدیع الزمان میرزا متحصن شده ابواب انعام و احسان بر روی امرا
و لشکریان باز گشود و امیر نظام الدین شیخ علی طغائی را بحکومت و محافظت شهر و قلعه بلخ مقرر ساخت و در شعبان سنه اثنی و تسعمائه باستقبال
والد نامدار از آن بلده بیرون خرامیده رایت قتال و جدال برافراخت و از راه جوزجانان بالنگ یکی شتافته در دهانه دره پل چراغ قبه بارگاه
باوج مهر و ماه رسانید و از این جانب مواکب گردون مراتب خاقان نیز از میمنه گذشته از طرف دره مذکوره را معسکر همایون گردانیدند و در آن
شب پدر و پسر بقصد یکدیگر کمر بسته تا روز در اندیشه کارزار بودند و دلیران جانبین بتهیه اسباب مصاف پرداخته [illegible] و اطمینان خواب
لب بگشودند **ذکر واقعه هایله پل چراغ و فرو نشستن چراغ امنیت و فراغ** صباحی که از اهتزاز صرصر قضا و قدر چراغ
نمایش مواکب کواکب در شبستان آسمان منطفی گردید و از اقتضای مشیت مالک الملک اکبر لوای کشورگشای جمشید خورشید بافق فتح و فیروزی رسید
خاقان منصور قلب و میمنه و میسره سپاه ظفر پناه را بنور طلعت شاهزادگان آفتاب احتشام و فر وجود نوئینان بهرام انتقام زینت و استحکام داده بمیدان
جنگ و معرکه نام و ننگ فرستاد و بنفس همایون متعاقب ایشان بر سبیل تأنی در حرکت آمد و از آن جانب میرزا بدیع الزمان نیز بتعبیه لشکر فتنه انگیز قیام
نموده بشدید عزم مهم ستیز تیز ساخت و روی بمیدان رزم آورده اعلام قتال و جدال برافراخت در میان دره پل چراغ تقارب فریقین بتلاقی
انجامید و غریو کوس و سورن زلزله در زمین و زمان انداخته علامت صور اسرافیل ظاهر گردانید و باد حمله یلان چراغ زندگانی پردلان فرو
نشاند و شعله سنان پهلوانان خرمن حیات بجگان بسر حد احتراق رسانید گوهر حسام زمرد فام از خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و صفحه خنجر
الماس اثر از حلق افتادگان گونه لعل بدخشانی پذیرفت نظم ز خون یلان سنگ شد لعل گون روان شد بروی زمین جوی خون ز هر سو سر سروران
ناجوی بمیدان در افتاده مانند گوی در اثنای آن احوال و خلال آن اهوال همای چتر همایون فال خاقان منصور [illegible] بال اقبال سایه بر آن معرکه
انداخت و چشم بدیع الزمان میرزا بر ماهچه لوای کشورگشا افتاده عنان تمالک و تماسک از دست داده توقف در برابر رایات پدری از
رعایت ادب مستبعد شمرده از راه اختیار یا اضطرار پشت بر میدان کارزار گردانیده روی بوادی فرار آورد و لاجرم دلاوران موکب نصرت

نشان از سر افسر افتد آزار فارس سرافشانی کرده شاهی عرب را با فوجی از مخصوصان شاهزاده تیغ بیدریغ بگذرانیدند و زمرهٔ را باسیری گرفته حسب الحکم اکثر
ایشان را نیز شربت هلاکت چشانیدند و چون بدیع الزمان میرزا عنان‌گیران بصوب غزنی انعطاف داده بواسطهٔ تنگی آن راه و ورود و ازدحام خیل سپاه نتوانست که بسبیل
سرعت از عقاب بیجا جوز را بساحل نجات رساند با طایفهٔ از خواص که ملازم موکب سعادت اختصاص بودند بر پشتهٔ صعود نموده از طریق غیر معهود
طی مسافت نموده ناگاه بر فراز کوهی بلند رسید که از هیچ طرف آن پیاده را نزول ممکن نبود تا بسوار چه رسد و حال آنکه ابوالحسن میرزا حسب الحکم خاقان
مظفر لوا بقصد گرفتن برادر بزرگوار از عقب در غایت سرعت می‌آمد لاجرم بدیع الزمان میرزا متحیر گشته پیاده شد و ملازمان رکاب عالی چند جوان
و دستار بر سر هم بستند تا شاهزاده دست در آن زده پایان رفت و راقم حروف بعد از پنج شش سال از حدوث این واقعه در ملازمت سلطان
بدیع الزمان میرزا بدان موضع رسیده و کیفیت نزول آنحضرت را بواسطهٔ لفظ گهربار افشانش شنیده القصه چون شاهزاده قرین صحت و سلامت
از آن کوه بدهانهٔ درهٔ پیل چراغ پایان آمد کپک خوارزمی که در سلک خدام عالی مقامش انتظام داشت و از راه راست بدانجا رسیده بود
در ساعت اسپ خویش پیش کشید و سلطان بدیع الزمان میرزا پای در رکاب آورده عنان عزیمت بطرف قندز انعطاف داد و اکثر مردمی که
بر زبر آن کوه در خدمت شاهزاده بودند بسلامت پایان آمده از عقبش روان شدند اما بعضی اسپ و اشتر که از آنجا پایان انداختند چراگاه
عدم را منزل ساختند و خاقان منصور بعد از دیدن پیکر نصرت و ظفر فتحنامها باطراف بلاد خراسان ارسال داشته رایات همایون فال بجانب
قبة الاسلام بلخ برافراشت از نوادر وقایع آنکه شکست میرزا بدیع الزمان در پیل چراغ روز سه‌شنبه بیست و نهم شعبان سنه اثنین و تسعمائه
دست داد و روز دیگر که چهارشنبه غرهٔ ماه رمضان بود پسرش محمد مؤمن میرزا در میان تاشکر رودک و مهر الحسن مغلوب شده بدست مظفر حسین میرزا
افتاد چنانچه عنقریب سمت تحریر یافته و پرتو اهتمام بر تفصیل آن واقعه خواهد یافت ان شاء الله

ذکر فتح بلخ بعد از تقدیم لوازم محاصره و پیکار و رفتن سلطان بدیع الزمان میرزا بولایت گرمسیر و قندهار

چون امیر نظام الدین شیخعلی طغایی که حاکم
قبة الاسلام بلخ بود از واقعهٔ پیل چراغ خبر یافت برج و باره و فصیل و دروازهٔ شهر را چنانچه باید و شاید مضبوط و محفوظ گردانید و خاطر بر تحصن قرار داده
مستعد افروختن آتش جنگ و پیکار گردید و رایات ظفر آیات خاقان پسندیده صفات از پیل چراغ نهضت فرموده چون سایهٔ وصول بر ظاهر آن
بلده انداخت چریک منصور آغاز محاصره و محاربه کردند و مردم شهر نیز بانداختن تیر و سنگ و افروختن نیران حرب و جنگ پرداخته لوازم
شجاعت بجای آوردند بعد از چندروز علیکه بخشی که امیر شیخعلی ضبط برج چهل حجره را بعهدهٔ او کرده بود نقش دولتخواهی میرزا بدیع الزمان را
از لوح دل بشست و بملازمت خاقان منصور مایل گشته قاصدی نزد امیر عبد اللطیف بخشی که خویش او بود فرستاد و پیغام داد که باید که فلان شب
عساکر ظفر سلب از جمیع اطراف شهر جنگ پیش آرند تا من از این برج فوجی از شجاعان را بالا برم و باحسن وجهی لوازم خدمتکاری حضرت شهریاری بجا
آرم و امیر عبد اللطیف کیفیت حال را بعرض خاقان منصور رسانیده آنحضرت در نماز دیگر شب موعود جنود ظفر ورود را بجنگ سلطانی امر
فرموده و همان ساعت یکی از امرا که کینهٔ امیر عبد اللطیف در سینه داشت و میخواست که تسخیر بلخ بوساطت او تیسیر نپذیرد صورت مواضعه را
بر تیری نوشته بشهر انداخت و آن نوشته بنظر امیر شیخعلی رسیده فی الحال با فوجی از ابطال رجال عزم گرفتن علیکه بخشی کرد و او اول چندی مقاومت نموده
آخر الامر خود را از برج چهل حجره در خندق شیخ حاجی انداخت و پشت او بر زمین خورده بشکست و همان لحظه امیر شیخعلی بر حقیقت حال اطلاع
یافته کسی پایان فرستاد تا سرش از تن جدا کرد و از نوکران علیکه بخشی اکثر کشته بقیة السیف خود را از باره در خندق انداختند و باردوی
همایون شتافته صورت حادثه را معروض داشتند لاجرم آنشب جنگ در حیز تاخیر افتاد و چون مدت محاصرهٔ بلخ از چهل روز درگذشت
در شهر قحط و غلائی عظیم واقع شد امیر شیخعلی از محافظت آن بلده عاجز گشت و در تامل افتاد که آیا بچه وسیله دست در دامان عاطفت
خاقان منصور استوار گرداند و کدام یک از امرا و ارکان دولت را شفیع جرایم خود ساخته محصوران بلخ را از ابتلاء غلا بسعت معیشت رساند
در آن اثنا رباعی

از مطلع لطف ایزدی ناگاهی بنمود فروغ روی زیبا ماهی
شد مسرور اهل بلخ عالیجاهی فی الی زعدم بعالم آمد شاهی

یعنی نیر وجود فایض الجود شاهزاده سعادت انتما سلطان محمد زمان میرزا از افق ولادت طالع گشت و از انوار جبین مبینش دیدهٔ دولت [illegible]

واقبال روشن شده چون غلغلهٔ کوس بشارت از اوج سموات درگذشت و امیر شیخعلی آن درّ درج کامکاری را در قماط عزت و بزرگواری پیچیده بر پشت [illegible]
نزد جدّ نامدارش فرستاد و خاقان منصور از مشاهدهٔ جمال آن قرة العین سلطنت عرق شفقت در حرکت آمده ابواب لطف و احسان بر روی
ایلچیان برگشاد و خواجه کمال الدین حسین ولد خواجه نظام الملک و امیر حاجی برکه ی اول را نزد امیر شیخعلی ارسال داشته سخنان عنایت آمیز پیغام فرمود
و امیر شیخعلی از استماع آن حکایات قوی دل و مستظهر گشته در اواخر شوال سال مذکور مصحوب مشار الیهما بدرگاه عالم پناه شتافت و بسعادت تقبیل بساط
خلافت مناط مشرف شده پرتو انوار عاطفت خاقان بر وجنات احوالش تافت و چون امیر شیخعلی پنج شش روز در ظل عنایت بی دریغ بسر برد و صحبت حاضر
نموده باشاهزادهٔ نورسیده و والدهٔ او که صبیهٔ صلبیهٔ تهمتن بیگ بود و سایر مستورات حرم سرای بدیع الزمان میرزا عزیمت قندز فرمود
و خاقان منصور ایالت قبة الاسلام بلخ و توابع را با براهیم حسین میرزا تفویض کرده روی بجانب کنار آب مرغاب آورد و آنگاه بدیع الزمان میرزا
از معرکهٔ پل چراغ با معدودی از امرا و مخصوصان عنان بکران بصوب قندز انعطاف داده بعد از وصول بحدود آن ولایت امیر خسروشاه تحف
خسروانه و تبرکات پادشاهانه از خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و اسپان تازی راهوار و استران رکابی قطار و نفایس اقمشه و ظرایف
امتعه و نقود نا معدود مصحوب جمعی از خواص خویش باستقبال شاهزاده فرستاد و خود نیز متعاقب بملازمت شتافته شرف تقبیل انامل فیاض دریافت
آنگاه آنحضرت عالیجاه با امیر خسروشاه و سایر امرای شجاعت پناه در باب تسخیر مملکت و تدبیر امور دولت شرایط مشورت بجای آورده
چنان مقرر شد که بدیع الزمان میرزا بقندهار شتافته امیر ذو النون را بخود ملحق گرداند و سپاه آن ولایات را فراهم آورده از آنجانب بحدود
خراسان درآید و امیر خسروشاه ازین طرف با لشکرهای قندز و بقلان و ختلان و بدخشان متعرض حدود بلخ و اندخود و شبرغان گردد تا نتیجهٔ
مدعا بسهولت بحصول پیوندد و هنوز بدیع الزمان میرزا در ظاهر قندز بود که امیر شیخعلی بخدمت رسیده اختر برج سلطنت را ببارگاه سپهر
اشتباه رسانید و آنحضرت دیده بدیدار شاهزاده روشن کرده چند روز بساط نشاط مبسوط گردانید بعد از آن فرزند ارجمند را با محل
نشینان تتق عصمت در قندز گذاشته رایت عزیمت بصوب گرمسیر و قندهار برافراشت و پس از وصول آن مملکت میر شجاع الدین ذو النون
و اولاد او شجاع بیگ و محمد مقیم مراسم استقبال باستعجال نمودند و بلوازم نیاز و نثار پرداختند و بقدر امکان در استرضاء خاطر همایون
کوشیده بهمگی همّت انتظام مهام آنحضرت عالی مقام را پیش نهاد همّت ضمایر اقبال مآثر ساختند و همدران ایام بدیع الزمان میرزا دختر امیر
ذو النون را که ناهید اوج عفت و طهارت بود خواستگاری نموده بآئین شریعت مطهره در سلک ازدواج کشید و چند روز بر بساط سور
و سرور مبسوط داشته بعیش و نشاط گذرانید و باین وصلت مبانی اخلاص امیر ذو النون و اولاد او نسبت بآنحضرت سمت استحکام گرفت
و قواعد قصر اقبال شاهزاده صفت رفعت و متانت پذیرفت اما در آن اوان جهة دفع اصابت عین الکمال امری در غایت غرابت
دست داد و آن واسطهٔ امیر شیخعلی طغائی در بند گرفتار افتاد و صورت حال آنکه در روزیکه امیر ذو النون بطواف یکی از مزارات زمین داور
اشتغال داشت فدائی بطریق دادخواهان پیش آمده کاردی بجانب آنجناب رسانید و ملازمان در ساعت او را پاره پاره کرده آنحرکت
را از انگیز امیر شیخعلی دانستند و امیر ذو النون و اولاد قصد قتل آن بیگناه نموده امیر شیخعلی بسرای سلطان بدیع الزمان میرزا گریخت و
ارغونیان با دو سه هزار سوار سراپردهٔ عالی را مرکز وار در میان گرفتند و کس نزد آنحضرت فرستاده امیر شیخعلی را طلبیدند و هرچند بدیع
الزمان میرزا در ابراء ذمّهٔ امیر شیخعلی سخنان پیغام فرمود بسمع قبول نشنودند اما عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانیدند که امیر شیخعلی را نکشند
بعد از آن بدیع الزمان میرزا جناب امارت مآب را با میر ذو النون تسلیم نمود و او بار دیگر از آنحضرت راضی گشته کمر خدمت بر میان بست و امیر
شیخعلی را چند گاهی در یکی از قلاع گرمسیر محبوس گردانیده آخر الامر اجازت داد که بهر طرف که خواهد برود و آنجناب بدرگاه عالم پناه خاقان
منصور شتافته در سلک سایر امرای عظام منتظم شد و همدران ایام که بدیع الزمان میرزا در زمین داور بسر میبرد حادثهٔ محنت اثر محمد مؤمن
میرزا اشتهار یافت و شرار آتش غم و اندوه کانون درون همگنان را فرو تافت چنانچه مشروح میگردد و کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد

گفتار در بیان گرفتار شدن محمد مؤمن میرزا بدست ابو المنصور مظفر حسین میرزا و از پای درآمدن آن تازه

نهال ریاض اقبال بصرصر تقدیر ایزد متعال سلطان محمد مؤمن میرزا شاه‌زاده بود که آفتاب طلعت همایونش ضیابخش ریاض پادشاهی و ظلال معدلت روزافزونش آرامگاه فرق رعیت و سپاهی فرق فرقدسایش شایستهٔ افسر هوشنگ و ذات خجسته صفاتش زیبندهٔ دیهیم و اورنگ در میدان رزم چون شیر ژیان بسرپنجهٔ پهلوانی لباس حیات دشمنان ازهم دریدی و در ایوان بزم بسان ابر نیسان از سحاب دست گوهربار گلشن آمال دوستان را خضرت بخشیدی مرآت طبع لطیفش عکس پذیر صور خیرخواهی و مصباح رای منیرش مظهر انوار عنایات الهی مثنوی گل باغ دولت دُرِ درج شاهی فروزنده شمع نور الهی ز انصاف و عدلش رعیت مرفه بجود و عطایش سپاهی مباهی چو آئینه مرآت طبعش منور بمعنی و صورت خیرخواهی و چون زمانهٔ ستمکار و سپهر مردم آزار میخواست که طوایف انام در ظلال معدلت آن دُرّی آسمان جلالت بیاسایند و در پناه مرحمت آن گوهر کان عدالت آسایش نمایند در عنفوان اوان جوانی نهال زندگانی او بتندباد اجل از پای درافتاد و در مبادی اوقات شباب آفتاب حیاتش بتقدیر ایزد عز و جل از اوج کمال روی بسرحد زوال نهاد صورت حال بر سبیل اجمال آنکه چون آن شاه‌زاده سعادت انتما از توجه مظفر حسین میرزا بجانب استراباد خبر یافت میخواست که بقدم اطاعت عم بزرگوار استقبال نماید و ملک و مال بوالی گذاشته بجانب عتبهٔ الاسلام ملج توجه فرماید لیکن متعاقب و متواتر فرامین بدیع الزمان میرزا بوی رسید مبنی بر آنکه بهیچ وجه عنان اختیار از دست ندهد و سپاه جرار فراهم آورده قدم در میدان مقاتله مظفر حسین میرزا نهد بنا بر آن محمد مؤمن میرزا با لشکری جرار از استراباد بیرون خرامید و عنان تکاور بصوب معرکهٔ پیکار منعطف گردانید از طرف مظفر حسین میرزا باتفاق امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس جنود ظفر اقتباس بیاساشی گرد در روز چهارشنبه غرهٔ ماه مبارک رمضان در میان دو لشکر [illegible] تلاقی فریقین روی نمود و آواز شیپور و نفیر سورن بلند گشته سرپنجهٔ دلاوران بآب طعن و ضرب برگشود نظم دو لشکر نمودند آهنگ جنگ کشیدند شمشیر الماس رنگ ز ابر سنان ریخت باران خون ز خون یلان شد زمین لاله گون در خلال این احوال امیر عمر بیگ وفادار از جوانغار مظفر حسین میرزا بر برانغار محمد مؤمن میرزا حمله کرد و دست راست شاه‌زاده را از پیش برداشته از پس پشت آنحضرت درآمد محمد مؤمن میرزا چون حال بران منوال دید با سپاهی از آن قول مانند سیلی که از فراز بنشیب آید بجانب قلب سپاه عم عالیجاه تاخت و علامت روز قیامت ظاهر ساخته فوجی از شجعان را بر خاک هلاک انداخت اما در اثنای کر و فر بسبب کج روی سپهر بدمهر تنگ بارگیر آن زیبندهٔ تاج و سریر از هم بگسیخت و از پشت زین بر روی زمین افتاده یکی از لشکریان خراسان در وی آویخت و میرزا مظفر حسین بمشاهدهٔ پیکر فتح و ظفر سرافراز گشته محمد مؤمن میرزا اسیر پنجهٔ تقدیر شده بپایهٔ سریر رسید و شاه‌زاده برادرزاده را دلجویی داده در آغوش عطوفت کشید آنگاه باستراباد درآمده او را ببند نقره مقید ساخت و بعد از چند روز مصحوب امیر محمد برندق بجانب هراة گسیل فرمود و امیر محمد برندق میرزا محمد مؤمن را در ماه صفر سنه ثلث و ثمانمایه بمقصد رسانیده در قلعهٔ اختیار الدین حبس نمود و روی بملازمت خاقان منصور آورده در کنار آب مرغاب بشرف بساطبوس مشرف گشت و کیفیت حال عرض کرد و مادر مظفر حسین میرزا خدیجه بیگی آغا بقای شاه‌زاده را مستلزم فنای پسر خود تصور فرموده همگی همت متوجه آن شد که تازه نهال ریاض دولت و اقبال آن بصرصر قهر از پای دراندازد و سرچشمهٔ عدالت و احسان را بر خاک بیمروتی انباشته نابود سازد و خواجه نظام الملک و اولاد او را که در آن زمان صاحب اختیار ملک و مال بودند با خود متفق گردانیده در شبی که خاقان منصور از شرب شراب انگور مشعوف بود حکم قتل آن شاه‌زادهٔ حمیده صفات حاصل کرده یار علی بخشی و عبد الواحد یساول و معتمد دیگر را جهت آن مهم نامزد فرمود و صباح روز دیگر خاقان منصور از حکم شب گذشته وقوف یافته مسرعی از عقب مشار الیهم ارسال داشت و نشان همایون فرستاد که بجان ثمرهٔ الفؤاد سلطنت و قرة العین خلافت آسیبی نرسانند اما آن جماعه تا کار بنا بر تاکید خدیجه بیگی آغا در غایت سرعت طی مسافت نموده بجانب بامداد بهای پیوسته در محلی که محمد مؤمن میرزا بتلاوت کلام ایزد متعال اشتغال داشت پیش او درآمدند و شاه‌زاده کیفیت حال دانسته برجست و با ایشان آغاز تلاش کرد و آن بدبختان بعاقبت آنچنان جوانی را که در دودمان تیمور گورکان نظیر نداشت تحفهٔ هلاک ساختند و جثهٔ مغفوره مردم از برج قلعه بخاک رسانیدند گل حسان آن سرو ریاض پادشاهی که بنسیم عنایت الهی شکفته بود بر خاک افتاد و نخل قامت

قامت آن اختر اوج سلطانی که بر جویبار کامرانی بکمال اعتدال رسیده بود اوراق بقا بباد فنا داد بیت هزار سرو که بر حد اعتدال آید
بقامتش نرسد گر هزار سال برآید و ناجوانمردانی که مرتکب آن امر شنیع بودند همان شب بجانب اردو توجه نمودند و در سر خیابان بایلچی
که نشان بخشش می آورد بایشان دوچار خوردند و چون قضا کار خود کرده بود عذر ناشنفته و تحسر فایده روی نمود علی الصباح که خسرو خاوری جیب
نیلوفری چاک زده قطرات کواکب را بجای اشک از دیده فرو ریخت و از مهابت آن حادثه رخساره اش صفت صفرت گرفته بامال
اضطراب عقد پروین از هم گسیخت متوطنان هرات از کیفیت واقعه وقوف یافته فریاد و افغان باوج آسمان رسانیدند و سیلاب خون
از فوارهٔ عیون روان ساخته از غایت بیطاقتی در خاک و خون غلطیدند و والدهٔ معصومهٔ شاهزادهٔ شهید خانم سلطان بیگم بنت سلطان
سعید و همشیرهٔ بیچاره اش نمدهای سیاه در گردن انداختند و بجای گریبان جامهٔ جان چاک کرده از فغان و شیون علامت قیامت
ظاهر ساختند رباعی در ماتم تو دهر بسی شیون کرد لاله همه خون دیده در دامن کرد گل جیب قبای ارغوانی بدرید قمری نمد سیاه در
گردن کرد و بیشائبهٔ تکلف و تجوزی اگر از حیرت آن واقعهٔ هایله سپهر تیزگرد از رفتار باز می ایستاد جای آن بود و اگر از صعوبت آن حادثهٔ شامله
ماه عالم نورد بر خاک می افتاد لایق می نمود آفتاب را مهر نشاید خواند که بعد از و طالع گشت و بهرام را شدید الانتقام نباید گفت که از سر
خون قاتلانش درگذشت بیت اینچنین حادثه واقع شد و آنگاه هنوز چرخ گردان و فلک روشن و خورشید انور امیر ساربان جنید که در شهر
بود بتجهیز و تکفین جسد مطهرش مشغولی کرده در مدرسهٔ شریفهٔ بدیعیه مدفون ساخت و چند روز باطعام طعام و ختمات کلام معجز نظام ذو الجلال
والاکرام پرداخت و پس از سه روز ازین مصیبت عظمی امیر نظام الدین علیشیر که بطواف روضهٔ مقدسهٔ رضویه رفته بود بشهر رسید و از استماع آن
خبر محنت اثر در بحر اضطراب افتاده سیلاب خون از جویبار دیده روان گردانید و در آن ایام چند نوبت راقم حروف از زبان الهام
بیان آن امیر عالیشان استماع نمود که میگفت واقعهٔ محمد مومن میرزا حکم قتل شیخ مجد الدین بغدادی دارد زیرا که همچنانچه در آن زمان بشآمت
ولایات ماوراءالنهر و خراسان و عراق بسبب لشکرکشیدن چنگیز خان از توران بایران قتل عام یافته ویران گشت درین اوقات نیز بواسطهٔ
شناعت اینحال فتنهٔ عظیم که مستلزم تخریب بلاد و تعذیب عباد باشد بوقوع خواهد پیوست و فی الواقع پس از آن باندک زمانی سپاه اوزبک
بر خراسان استیلا یافته نزول بلایا و حلول رزایا در میان برایا بتواتر انجامید چنانچه از سیاق کلام آینده ظاهر خواهد گردید چون خبر شهادت
ولد ارشد بسمع بدیع الزمان میرزا رسید اضطراب و بیتحملی آغاز نهاده عزم انتقام جزم کرده بجمع آوردن لشکر فرمان داد

ذکر توجه نمودن خاقان منصور بجانب قندهار و مراجعت فرمودن بتعب بسیار

چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از ضبط
مملکت بلخ و توابع فارغ گشت و مهم شاهزاده سعید محمد مومن میرزا بشرح مسطور از هم بگذشت بسان جمشید خورشید که در اول ربیع به بیت الشرف
خویش خرامد در اوایل ربیع الاول عنان عزیمت بمستقر کرامت انعطاف داده مقربان حضرت سلطانی همعنان سادات و قضاة و اشراف
و اعیان ایراه تا رباط دره زنگی باستقبال رفتند و همگنان بپرسش و نوازش بیکران اختصاص یافتند خاقان منصور مانند روح که بجسد درآید
بباغ جهان آرا خرامید و قرب پنجاه روز بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید و در آن اثنا بمسامع جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا
باتفاق امرا از عون لشکری زیاده از چند و چون فراهم آورده داعیه دارد که بانتقام محمد مومن میرزا قدم در میدان مقابله و مقاتله
نهد بنا علی هذا در اوایل جمادی الاولی لوای کشورگشا بجانب گرمسیر و قندهار در حرکت آمد میرزا بدیع الزمان و امیر ذو النون چون بر نهضت
آنحضرت اطلاع یافتند رعایا و مزارعان مملکت فراه و زمین داور و قندهار را فرمودند تا از جنس حبوبات آنچه در صحرا بود بقلاع درآورند
و مجموع حصون آن ولایت را بر دران کاری استوار گردانیدند و امیر ذو النون در قلعهٔ باشلنگ که اگر مور بر آن صعود نمودی پایش لنگ
شدی منزل گزیده بدیع الزمان میرزا و دیگر قلاع سپهر ارتفاع خود را مضبوط گردانید شجاع بیگ در حصار قندهار مسکن کرد و محمد مقیم
در ضبط قلعهٔ زمین داور شرایط اهتمام بجای آورد و چنان مقرر شد که اگر خاقان منصور بجانب باشلنگ رود بدیع الزمان میرزا با بنگاه
جنگ از عقب عسکر ظفر قرین آید و اگر علم حضرت نسیم نخست بتسخیر بدیع الزمان پردازد امیر ذو النون موکب همایون را تعاقب نموده رسم

محاربت برافراز و القصه چون خاقان منصور بر ولایت فراه عبور فرمود و بزمین داور درآمد بواسطهٔ عدم وجدان قوت صورت قحط و غلا در اردوی اعلی دست داد و از صعوبت آن حالت نزدیک بآن رسید که سپاه ظفر پناه متفرق و پریشان گشته بقدم متابعت تردد مخالفان روند در آن اثنا مسموع حضرت اعلی شد که در قلعه ثبت که ضبط آن در عهدهٔ عبدالرحمن ارغون است غلهٔ بسیار ذخیره نهاده اند و تسخیر آن بسهولت میسر میشود بنابران موکب نصرت شعار بظاهر آن حصار شتافت و بنابر وفور عنایت یزدانی نسبت بحضرت خاقانی خوفی بر ضمیر عبدالرحمن ارغون استیلا یافته قبل از آنکه کسی دست بآلات رزم و پیکار برد بپای اطاعت بملازمت بارگاه سلطنت شتافت و مفاتیح قلعه تسلیم نمود و فی الواقع اگر مشارالیه دو سه روز قدم در میدان ممانعت نهاده بمراسم قلعه داری میپرداخت مهم اشکالی تمام پیدا میکرد اما بعد از اطاعت او عساکر نصرت مآثر بقدر احتیاج از جنس غله برگرفته از قسمت نعمت رسیدند خاقان منصور مصلحت در مراجعت دانسته از همان منزل بجانب دارالسلطنهٔ هراة بازگشت و در اثناء راه مرض مفاصل عام که عارض ذات آفتاب احتشام بود طغیان کرده درد دست و پا روی نمود و در یکی از منازل امیر نظام الدین احمد ولد میر علی فارسی برلاس که بمکارم اخلاق اتصاف داشت مریض شد و علم غربت بصوب عالم آخرت برافراشت و موکب همایون در اواسط رجب بباغ جهان آرا رسیده عارضهٔ مذکوره اشتداد یافته اطبا مسیحا نفس آغاز معالجه و مداوا کردند و در ترتیب اغذیه و اشربهٔ معینه شرایط جهد و اهتمام بجای آوردند بعد از چند روز بمحض عنایت رب العالمین از دارالشفاء و اذا مرضت فهو یشفین صحت کامل شامل وجود خسرو عادل گشته سقم بشفا تبدیل یافت روزگار ناسازگار از سر اعراض و کینه درگذشت بیت باز اعتدال یافت مزاج شهنشهی روز نشاط آمد و بگذشت شام غم

ذکر فرار محمد حسین میرزا بجانب عراق و آذربایجان و مراجعت نمودن بعد از چند سال بحدود خراسان

محمد حسین میرزا که از اکثر اولاد امجاد خاقان منصور بوفور تهور و جرارت ممتاز بود و قبل ازین تاریخ بچند سال در وقتیکه خاقان بی همال پهلو بر بستر ناتوانی داشت از بعضی اخوان توهم نموده باتفاق برادر اعیانی خود ابوتراب میرزا بجانب عراق و آذربایجان گریخت و مدتی مدید در آن ولایات شکسته بال و پریشان حال اوقات گذرانید در وقتی که اختلال باحوال سلاطین و حکام آق قویونلو راه یافت و در مملکت عراق و آذربایجان نوایب متواتر بوقوع انجامید کوکب طالعش از حضیض ادبار باوج اقبال رسید فوجی از ابطال رجال بظلال اعلام همایون فال التجا کرده آنحضرت بآن جماعت مستظهر گشت و روی بوطن مألوف آورده بعد از وصول بحدود ولایات خراسان قاصدان بخدمت آستان سلطنت آشیان خاقان عالی مکان فرستاده و شمه از اشتیاق خویش بسعادت بساط بوسی عرضه داشت نمود و آنحضرت از توجه ولد رشید بخدمت مبتهج و مسرور گشته استمالت نامها ارسال فرمود و در آن اثنا بعضی از منهیان بپایهٔ سریر اعلی رسیده بعرض رسانیدند که آمدن محمد حسین میرزا از روی اخلاص و عبودیت نیست بلکه بخیال غدر و بد اندیشی بدینجانب توجه مینماید بنابران خاقان منصور امیر مبارزالدین محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و بابا علی را با دو هزار سوار باستقبال شاهزاده روانه گردانیده و با ایشان گفت که اگر فرصت یابید او را بی اختیار ساخته بدرگاه سپهر اقتدار رسانید و چون امرا بمشهد مقدسه رسیدند محمد حسین میرزا نیز در آن منزل متبرکه نزول اجلال فرموده بعضی مردم شنود که امرا قصد گرفتن او دارند لاجرم نایرهٔ غضبش اشتعال یافته بهیئت دست برو پای در رکاب آورده امیر محمد ولی بیک و رفقا در چهار باغ مشهد و مدرسهٔ میر سیدی خود را محفوظ ساخته شاهزاده را استیلا بر ایشان میسر نشد رفت و از رسیدن کومک اندیشیده راه ولایت جرجان پیش گرفت چون این خبر معروض خاقان والا گهر شد حکم همایون نفاذ یافت که امرا با آن دو هزار سوار عازم استراباد گشته با ابوالمنصور مظفر حسین گورکان بپیوندند و در ملازمت شاهزاده بسمت محمد حسین میرزا روند و ایشان برحسب فرمان بتقدیم رسانیده میرزا مظفر حسین باتفاق آن لشکر جرار بمقابله و مقاتلهٔ برادر که در حدود آن ولایت خرابی میکرد پیش نهاد همت ساخت و از استراباد بیرون رفت بعد از تقارب فریقین و قبل از اشتعال نایرهٔ جنگ و شین محمد حسین میرزا فراری شد و بمیان ترکمانان کنار آب اترک رفت و مظفر حسین میرزا مظفر و منصور باستراباد مراجعت فرموده امیر محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر بابا علی را مشمول انعام و احسان اجازت انصراف داد و بتمهید بساط عیش و انبساط پرداخته ابواب عدل و انصاف برگشاد ذکر تحویل

ذکر وصول خواجه افضل الدین محمد کرمانی بپایهٔ سریر حضرت خاقانی و گرفتار شدن خواجه نظام الملک و اولاد

بغضب آن پادشاه جهانبانی در ضمن احوال سابقه سمت اندراج یافته و پرتو اشارت بر تبیین این حکایت تافته که خواجه افضل الدین محمد در شهور سنه
اثنی وتسعین وثمانمائه از قشلاق مرو باستراباد شتافت و از آنجا بآذربایجان رفته بامارت قافلهٔ حجاز سرافراز شد چون از آن سفر مبارک مراجعت
نمود چند سال بعز اجلال در ولایات عراق و آذربایجان اقامت فرمود و شنود که خاقان منصور گاهی او را یاد کرده بزبان مرحمت لوازم پرسش تفقد
میرسانند و امیر نظام الدین علیشیر از اشتیاق ملاقات شریفش در غایت حزن اوقات میگذرانند خاطر آنجناب میل بوطن مالوف کشته بتجدید عهد
تفاول نمود و در سطر اول از صفحه این آیت برآمد که واذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین لاجرم عزم جزم کرده روی براه خراسان آورد
و حال آنکه درآن زمان چنانچه مرقوم قلم لطایف رقم گشت اختیار و اعتبار خواجه نظام الملک و اولاد و اقربای او در بارگاه خاقان عالیجاه
در درجهٔ کمال بود اشت و نقش هر مهم که پیش نهاد همت میساخت بقلم توفیق بر لوح مراد مینگاشت و خواجه افضل الدین محمد با وجود استیلای اعدا اعتماد
بر عنایت ایزد تبارک و تعالی کرده در غایت سرعت طی مسافت مینمود تا در اواسط ماه رمضان سنه ثلث وتسعمائه بیکباره صباحی بپایهٔ سریر
جهان آرای آمد ارکان دولت و اعیان حضرت چون او را دیدند انگشت تعجب بدندان تحیر گزیدند و خاقان صافی ضمیر از وصول وزیر صاحب
تدبیر بپایهٔ سریر خلافت مصیر بغایت مبتهج و مسرور گشت زیرا که بواسطهٔ سعی خواجه نظام الملک در قتل محمد مؤمن میرزا از وی کدورتی تمام
در خاطر داشت و هم در آن ایام اعلام نصرت اعلام عازم ییلاق باباخاکی شد سایهٔ اقبال بر تخت سفر انداخت و در آن منزل تربیت خواجه
افضل در ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشورگیر قرار یافته در روز یکشنبه بیست و یکم ماه مذکور فرمان واجب الاذعان باخذ و قید خواجه عماد الاسلام
که خال خشار اولاد خواجه نظام الملک بود و مدت بیست سال بامر وزارت خاقانی قیام مینمود سمت نفاذ پذیرفت و این اول حرکتی
بود که در سرکار خواجه نظام الملک اتفاق افتاد و چون الکاء باباخاکی از فر وصول آن مهر سپهر شرف نشانی عزیمت کارگاه گردون شد و در
اوایل شوال خواجه افضل الدین محمد خلعت وزارت پوشید بعد از چند سال بر امور ملکی و مالی دخل فرمود و بعضی از ارکان دولت و اعیان
حضرت و دیوانیان و عمال ایشان که از خواجه نظام الملک رنجیده بودند در مخالفتش با خواجه افضل موافقت نمودند و خواجه در مقام تفتیش
و تفحص محاسبات بیت المال درآمده هر دو وزیری که متضمن تصرف یا تقصیر ایشان بود از پس پردهٔ اختفا ظهور مینمود و کیفیت آن بصریح
و کنایت بعرض رسیده موجب مزید سورمزاج پادشاه میگردید و خاقان منصور چون چند روز در منزل باباخاکی بسر برد روی توجه بجانب
الکاء نشین آورد و در آن موضع بمسامع جاه و جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیگ ولد امیر ذو النون ارغون سپاهی
افزون از چند و چون مجتمع ساخته و رایت نهضت بطرف معسکر همایون برافراخته بنابر آن حسب الحکم فرزند مؤمن حسین میرزا و امیر عبد اللطیف بخشی
و خواجه عمید الملک با جمعی کثیر از سپاه نصرت آثار روی بقصبهٔ اسفراین آوردند و مقارن آن حال بعضی دیگر از معایب خواجه نظام الملک و
اولاد و اتباع او بر ضمیر انور همایون واضح گشته حضرت خاقانی در باب مهم ایشان با امیر علیشیر طریق مشورت مسلوک داشت و آن مهر حال
کسی کش غم کند غمخوار کی و خواطر بر مصادره و مواخذهٔ آن جماعت قرار یافته مسرعی بهمعنان برق و باد نزد امیر عبد اللطیف شتافته نشان
رسانید که در غلاق بود خواجه عمید الملک را مقید ساخته مصحوب معتمدان بهوشمند باردوی همایون ارسال نماید و مقرب حضرت سلطانی
اجازت یافته بهراة رفت و در صباح روز معهود حاکم شهر میرزا سلطان احمد را گفت که خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد العزیز و قاسم بیگ را
که خواهرزادهٔ خواجه نظام الملک بود و اولاد نظام الدین کرد که بانتساب سلک اقربای خواجه انتظام داشتند و در هراة بود بند گرفته
بند کنند و در اواسط شوال میگیر رنده مشار الیهم در هراة و خواجه عمید الملک در اسفراین و خواجه نظام الملک و نظام الدین کرد در الکاء نشین
مقید گشتند و خواجه افضل الدین محمد در مقام تفحص جهات و متملکات آن طایفه شده چندان زر و جواهر و کتب شریفه و امتعهٔ نفیسه بیان و آلات
و اشتران بار بردار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و گلیمهای نو و چهار الرشین و اجناس مصر و روم و فرنگ و چین پادشاهان بحصول پیوست
که شرح آن بتحریر بیان قاصر خامهٔ دو زبان تحریر پذیر نیست و تمامی آن جماعت در حبس اختیار الدین معتمد محبوس گشته بعد از چند روز خواجه کمال

حسین و خواجه عمید الملک بشتی از حصار فرار نموده روز دیگر عسسان پی بمقر ایشان برده نوبت دیگر آن دو وزیر اوج وزارت را در یک
برج مانند گوهر در درج محبوس ساختند و چون کیفیت گریختن و گرفتن ایشان بعرض خاقان زمن رسید آتش غضب قیامت لهب سر بفلک اثیر
کشید و حکم لازم الامتثال از موقف جلال در باب سیاست ایشان باسم سلطان احمد میرزا و امیر عبد الخالق که او نیز در شهر بود صدور یافت
جناب سلطنت پناهی و خدمت امارت دستگاهی در ورود وصول نشان که داخل ایام اوسط ذیقعده شد مذکوران را سوار بر در قلعه ایستاده جلادی
ببالا فرستادند تا نخست خواجه کمال الدین حسین و خواجه عمید الملک را در نظر پدر گردن زد انگاه خواجه نظام الملک را بدر قلعه آورده پوست کندند
و همدران روز خواجه عماد الاسلام و خواجه عبد العزیز و نظام الدین کرد و خواجه محمود شاه فرابی که بنسبت بدیع الزمان میرزا طریقه دولتخواهی
بظهور رسانیده بودند بمنصب حضرت پادشاهی مخصوص گردیدند نظم بود ایوان قرب شاه والا برانه ایوان برو بسیار بالا که ترسم چون
از آن ایوان در افتی زمین افتاده محکمتر افتی اما خواجه فضل الدین محمد بعد از دفع معاندان در اندک زمانی اموال بسیار کفایت کرده در
ازدیاد معموری خزانه عامره کوشید و عنایت خاقانی شامل حال خجسته مآلش گشته منصب اشراف وزرا تعلق بوی گرفت و چون روزی چندین
الامرا و الوزرا مهر زده بیشتر از پیشتر شرایط نیکو خدمتی بجای آورد و برطبق کلمه کریمه لئن شکرتم لازیدنکم یکمرتبه دیگر ترقی نموده منصب امارت دیوان
اعلی بدانجناب تفویض یافت و در سلک امرا عظام و نوئینان لازم الاحترام منتظم شده من حیث الاستقلال متصدی سرانجام امور ملکی و مالی
گشت و پای بر مسند رفعت و حشمت نهاده رایت قدر و منزلتش از ایوان کیوان در گذشت منشیان درگاه عالم پناه و طغرانویسان بارگاه فلک
اشتباه در مناشیر مطاعه آنجناب را باین عبارات سرافراز میساختند که ناظم اعاظم قواعد السلطنة و الخلافة معتمد الملک صلاح اندیش
خواجه فضل الدین محمد و غالبا خواجه فضل الدین محمد در اوایل ایام اعتبار و اقتدار روزی چند با امیر مبارز الدین محمد ولی بیک که در آن
ایام از اکثر امرا تقرب بیشتر داشت در طریق موافقت و اتحاد سلوک نمود و آخر الامر بسبب فساد اهل خباثت میان ایشان بمخالفت و
منازعت دست داده خواجه فضل جناب امارت مآب را بی اعتبار و بی اختیار ساخت و سایر امرا و ارکان دولت در متابعت آنخواجه
والا شوکت راسخ دم و ثابت قدم بودند و بی استصواب رای صواب نمایش در هیچ مهمی از کلی و جزوی شروع نمی نمودند و وزرا عظام جلیله
علیه‌اش را مرجع و ملاذ خود میدانستند و هر روز کمر ملازمتش بر میان بسته در مقام فرمان برداری می نشستند و خواجه فضل الدین محمد از صبح تا شام
در باغ جهان آرا مقام فرموده با نتظام مهام انام می پرداختی و امور قضایا و مدعیات خواص و عوام بمقتضای نصفت و عدالت بکفایت مقرون
ساختی و در هفته دو شب در باغ جهان آرا توقف کرده در آن لیالی با علما و فضلا و موالی صحبت داشتی و بساط انبساط گسترده تخم مهر و محبت
در فضای دل همگنان کاشتی و باشاعه خیرات و ساختن عمارات بغایت مایل و راغب بود و در ایام اختیار بقاع خیر مانند مسجد جامع و مدرسه و
خانقاه و حمام بنا فرمود لاجرم عنایت سبحانی اشعه شمسه قصر اقبالش را مانند نور آفتاب باوج ظهور رسانید و اسم شریفش در نیکوئی بر کتابه مبانی
روزگار باقی و پاینده ماند بیت در خیر کوش زانکه بر اوراق روزگار باقی بذکر خیر بود نام آدمی

ذکر جنگ الناک نشین و ظفر یافتن خاقان اورنک نشین

بر ضمایر دانش مآثر ازکیا ظاهر و هویدا خواهد بود که چون سابقه عنایت ازلی نیر اقبال دولتمندی
را از مطلع فتح و فیروزی طالع گرداند تراکم غمام حوادث حجاب انوار چهره مطلوب او نشود و هرگاه رابطه ارادت لم یزلی ماهچه رایت
صاحب سعادتی را باوج نصرت و بهروزی رساند تزاحم غبار نوایب نقاب اشعه صورت مقصودش نگردد و بهنگام هجوم خصوم برطبق مفهوم
فایده فاهم بجنود لم تروها از عساکر ظفر مآثر غیب مدد یابد و در ایام ازدحام اعادی برونق منطوق و ایده بنصره من یشاء آفتاب عاطفت
ایزدی بر وجنات روزگارش تابد نظم زلطف ازل هر که یابد سپهر زسهم حوادث نه بیند ضرر بیابد زفضل الهی مدد نه بیند گزند از لشکر
بعید و بوقت ضرورت ز اوج سپهر رسد بهر امداد او ماه و مهر چو نی برد مد از زمین نیزه وار به بندد بخدمت کمر بنده وار حکایتی
خامه مسکین شمامه تبیین آن زبان میگشاید نظیر این تقریر است و ظفر یافتن خاقان صف شکن در الناک نشین بر بدیع الزمان میرزا شعبه ایست از تحریر
کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن اوان که خاقان منصور با معدودی از سپاه ظفر قرین در الناک نشین بدولت و اقبال نشسته و دو به

[illegible]

بود و بمصادرهٔ خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع او مشغولی مینمود خبر تفرق و پریشانی عساکر نصرت مآثر بسمع سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیگ ولد امیر ذو النون ارغون که در ولایت گرمسیر اقامت داشتند رسید فرصت غنیمت شمرده خواطر بران قرار دادند که با سه چهار هزار سوار تیغ زن نیزه گذار بجانب اردوی همایون ایلغار نمایند و بیک ناگاه خود را بمعسکر ظفر اثر رسانیده بدست جلادت و مردانگی ابواب فتح و فیروزی بگشایند و باین عزیمت بر بادپای تیز سیر نشسته و مانند فلک الافلاک ساعتی از سیر نیاسوده در عوض پنج شش روز بنواحی سبزوار رسیدند و فریدون حسین میرزا و امرا ایلغار خود را در قلعه محفوظ گردانیده مسرعی بدرگاه عالم پناه روانه ساختند و کیفیت حادثه عرضه داشت نمودند چاشتگاه جمعه بیست و چهارم شوال این خبر بالنگ نشین رسیده بنابر قلت سپاه مقربان بارگاه خاقان عالیجاه در بحر اندیشه و اضطراب افتادند اما آنحضرت بکمال کرم یزدانی که همواره شامل حالش بود اعتماد فرموده مسرعان همعنان برق و باد بدار السلطنه هراة ارسال نمود که جناب مقرب حضرت سلطانی بنفس نفیس سوار شده گرد محلات درون و بیرون شهر برآمده از عساکر نصرت مآثر هر کس آنجا باشد باردو فرستد و امیر نظام الدین علیشیر بعد از ادای نماز جمعه بموجب فرموده عمل نموده در آخر همان روز بحسب اتفاق امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ و امیر عمر بیگ و امیر بابا علی از جانب استراباد رسیدند و بموجب اشارت آنحضرت متوجه اردو گردیدند اما قبل از وصول ایشان قراولان سپاه نصرت دستگاه خبر رسانیدند که سلطان بدیع الزمان میرزا محاصرهٔ قلعه اسفرار التفات نکرده وازه باط آذرسکن و امیرداود گذشته بسرعت برق و باد طی مسافت مینماید لاجرم اضطراب نواب کامیاب روی در ازدیاد نهاد و فی الواقع میرزا بدیع الزمان اگر بهمان طریق رانده آنشب بمعسکر میرسید متهم آنحضرت را بی ارتکاب تعب بتفصیل میرسانید اما تائید نیافت و در سر کوچهٔ اسفرار مانند بخت خویش بخواب رفت علی الصباح که انوار جنود فتح و فیروزی از اطراف و جوانب خاقان سپهر نشین هجوم کردند و مواکب کواکب در فروغ اشعهٔ لوا بضیاء آفتاب بیتاب شده روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیگ با سپاهی یکدل و مبارزان جوشن گسل مثبت سپاهی همه یکدل و جنگجوی چو دیوان بوقت غضب تند خوی تیغ جلادت و پهلوانی آخته و رایت شجاعت و گیتی ستانی افراخته متوجه معسکر خاقانی گشتند و آنحضرت بتائید ربانی و امداد مسعود آسمانی واثق بوده چون جمشید خورشید بر تخت روان برآمد مثبت سلیمان صفت بر صبا زین نهاد برآمد بتخت سلیمان چو باد و عنان یکران همت بصوب تعبیهٔ سپاه انعطاف داد و مانند کوه راسخ در میدان مقابله و مقاتله ایستاد بندگان دولتخواه و مقربان بارگاه فلک اشتباه درین تامل و تفکر که آیا وقت طالع همایون چه سعید انگیزد که خار آن اندیشه از شاه راه اقبال برخیزد و یاری عنایت ملک معبود کدام کوکب مسعود از اوج مقصود طالع گرداند که تیرگی غبار آن وضدغه را بروشنی فراغت مبدل سازد درین حین نیر سعادت مآثر جبینی از مطلع مرحمت لاریبی طلوع نمود معسکر ظفر اثر منور گشت و مابحه رایت فیروزی آیت کوکب سلطنه مفارق فلک فرسا(؟) منتظران موکب سپهر مراتب پرتو انداخته طنطنهٔ کوس بشارت از ایوان کیوان درگذشت تبیین این مقال آنکه سلطان مسعود میرزا که بعصیان خسرو شاه از ولایت حصار شادمان روی امید بدرگاه سلاطین پناه آورده بود در آن صباح که خاقان منصور بآراستن لشکر دشمن شکن مشغولی مینمود با پانصد نفر از شیران بیشهٔ مصاف که همه سنگ فرسای و آهن شکاف بیک ناگاه باردوی همایون رسیده بیمن مقدم آن شاهزادهٔ مظفر لوا شاه و سپاه بطلوع اختر نصرت و ظفر واثق گشته خواطر همگنان مطمئن گردید و همان لحظه میر مبارز الدین محمد ولی بیگ و امیر عمر بیگ و امیر بابا علی از استراباد و فریدون حسین میرزا و امیر عبد اللطیف بخشی و سایر امرا ایلغار از طرف سبزوار بمعسکر فیروزی مآثر رسیدند و تشمر جنگ و پیکار کشیده صف کارزار مرتب گردانیدند نظم چو آن زنده و بهیم و اورنگ بمیدان دلیران کرد آهنگ ز هر جانب سپاهی در رسیدند بقصد دشمنان صف برکشیدند بلی هر که جنود بخت سرمد کند امداد و سلطانی مؤید هزاران عقده گر افتد بکارش بآسانی گشاید کردگارش و از آنجانب چون بدیع الزمان میرزا و شجاع بیگ بنواحی النگ نشین رسیدند بخلاف متصور اردوی همایون را از پیاده و سوار بسیار انبوه دیدند و در غایت دهشت و حیرت دست اضطراب باستعمال آلت کارزار بردند و صدای نفیر و سورن در حرم طاق نیلگون گردون افکنده حمله کردند و بهادران لشکر نصرت نشان باقدام مدافعت و ممانعت پیش رفته آتش پیکار بنوعی برافروختند

که دل بهرام خنجرگذار بر کشتگان معرکه بسوخت چشمهٔ نوربخش آفتاب از غبار سم بادپایان تیره شد چشمهای کواکب ثواقب از شعلهٔ تیغ و سنان پهلوانان خیره گشت نظم ز جوشن سواران در آن ناحیت کنده گاه شد تنگ بر عافیت ز خون دلیران گلگون عذار النگ سنبلین گشت چون لاله زار بگوش چو پیچان پولاد ترک زبان سنان گفت پیغام مرگ وهنوز بعضی از روز نگذشته بود که سپاه خاقان عالیجاه غالب گشته آثار انکسار بر صفحات احوال لشکر زمین داور و قندهار ظهور نمود و بدیع الزمان میرزا از مقاتله عاجز شده از راه گرمسیر بطرف جبال غور توجه فرمود فوجی از امرای لشکر خاقان ظفرلوا تکامشی شاهزاده عنان عزیمت انعطاف داده تیغ خونریز بدست گرفته در پی مواکب او افتادند از جمله امیر عمر بیک بدان حضرت نزدیک رسیده و هرچند ملازمان رکاب سعادت ایاب بازگشته بر وی حمله میکردند باز نمیگردید عاقبت شیر بیشهٔ پیکار امیر یوسف اسفندیار نیزه که در دست سلطان بدیع الزمان میرزا بود ستانده بی آنکه روی بطرف خصم آرد چنان بر دهن امیر عمر بیک زد که چند دندانش شکسته از پشت زین سرنگون شد و شاهزاده از شر او ایمن گشته در ضمان سلامت بیرون رفت و همچنین که علی میرآخور از مردم مغول عنان خود را بشجاع بیک رسانید و آن نهنگ دریای شجاعت از قرب وصول خصم آگاه شده عنان تکاور منعطف ساخته شمشیری بر رویش زد که دیگر مجال جدال نیافت و این واقعه در روز شنبه بیست و پنجم شعبان روی نمود و خاقان منصور لوازم حمد پادشاه عطابخش بجای آورده نذور و صدقات بمستحقان رسانیده جلدوی فتح بنام نامی سلطان مسعود میرزا رقم فرمود اکنون سیاق چنان اقتضا کرد که مجملی از حالات ولایات ماوراءالنهر در حیز بیان آید و خامهٔ دوزبان صحایف این اوراق را بذکر وفاق و خلاف اولاد والا نژاد میرزا سلطان محمود بیاراید ان شاء الله مکون الکون العصمة والعون

ذکر شمه از احوال اولاد امجاد میرزا سلطان محمود و بیان وقایعی که بسبب امرای ترخانی روی نمود

چون فارس مضمار قضا و قدر غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر چند گاه در بخارا و سمرقند پادشاه بود و بدولت و اقبال روزگار گذرانید و بتشیید قواعد عدالت و رعیت پروری پرداخته اطراف آن مملکت را معمور و مسرور گردانید ناگاه چشم بد روزگار بدو کارگر آمده سپهر کجرو زمانهٔ غدار ابواب تفرقه بر روی روزگار آن شاهزادهٔ کامکار برگشاد و امرای ترخانی کمر مخالفت آن بانی مبانی جهانبانی بر میان بسته انواع پریشانی دست داد و کلک بدیع مثال در تفصیل این اجمال و تبیین این احوال بدین منوال شروع مینماید که بایسنغر میرزا در ایام عز و تمکین امرای حصار و نوکران قدیمی خود را بیشتر از دیگران منظور نظر عنایت و مرحمت میگردانید و نسبت با ترخانیان و سایر سمرقندیان بدستور ایشان رعایت و مکرمت بتقدیم نمیرسانید و این معنی بر ضمایر امرای ترخانی گران آمده والی بخارا درویش محمد ترخان که بمزید جاه و جلال از اقران و امثال امتیاز و استثنا داشت خاطر بر سلطنت سلطان علی میرزا قرار داده آنحضرت را از قرشی بسمرقند طلبیده بمبلغ نوکر چون بایسنغر میرزا بود بر بندهٔ ملازمان آستان بایسنغری را متفرق ساخت و هر دو شاهزاده را بارک سمرقند در آورد و مکنون ضمیر فتنه پذیرش آنکه چون خورشید عالمتاب بنهانخانهٔ مغرب شتابد و لباس نورانی روز بکسوت ظلمانی شب تبدیل یابد میرزا بایسنغر را در کوکسرای مقید ساخته میرزا سلطان علی را بر سریر سرافرازی نشاند و لوای اقتدار برافرازد و بایسنغر میرزا بر حقیقت حال اطلاع یافته ببهانهٔ تجدید وضو از مجلس برخاست و در خانه که در شرقی شمالی بستان سرا بود درآمد بحسب اتفاق آنخانه دری داشت بطرف بیرون که آنرا تیغه کشیده بودند و بایسنغر میرزا آن تیغه را از خشت با محمد علی قوچین و حسن شربت دار که در خدمتش بودند طریق فرار پیش گرفت و بکنار خندق رفته و از خندق جسته بخانهٔ حضرت هدایت انتما خواجه کا که در جوار خواجه کفشگر بود رفت و بهمان لحظه جمعی از ترخانیان که بر در آنخانه ایستاده بودند فرار میرزا بایسنغر را دانسته بروز دیگر بهیأت اجتماعی متوجه عتبهٔ کعبه مرتبت خواجه گشتند و شاهزاده را طلبیدند خدام ذوی الاحترام آنخواجهٔ عالی مقام آمدن میرزا بایسنغر را بآنجا معترف نگردیدند و ترخانیان از سر آنکار داشته نومید مراجعت نمودند و میرزا سلطان علی را بر تخت شاهی نشانیده در تمشیت آن مهم متحیر و متفکر بودند بعد از دو سه روز عالیجناب هدایت پناه افادات آثار اکابر و اعاظم خواجه ابوالمکارم که همه کس تعظیم و حرمت آنجناب بجای می آوردند و آنجناب را از اولاد صاحب هدایه میشمردند و با جمعی از علما و اعیان و اشراف ماوراءالنهر بود و منصب شیخ الاسلامی آن مملکت تعلق بدین خاندان عالیشان میداشت بموافقت مولانا احمد حاجی بیهقی و دیگر از شجعان سپاهی و جمعی کثیر از سالکان مسالک دولتخواهی جهت مخالفت میرزا سلطان علی و ترخانیان بجانب متفرقه جمع شدند

نمودند و اکثر عوام سمرقند هجوم کرده میرزا بایسنغر را از خانه خواجه کا بیرون آورده در مخالفت اهل خلاف موافق بودند بنابران ترخانیان از محافظت
قلعه عاجز گشته محمد مزید ترخان از راه دروازه چهار راهه متوجه بخارا شد و سلطان علی میرزا و درویش محمد ترخان اسیر سرپنجه تقدیر گشتند و در وقتی که
بایسنغر میرزا خانه امیر احمد حاجی را بمعوّد وجود فایض الجود زیب و زینت بخشیده بود درویش محمد ترخان را پیش آوردند عرق خجالت بر جبینش نشسته
و از غایت دهشت لب از گفت و گوی فرو بسته میرزا بایسنغر از وی یکدو سخن پرسید و جواب مطابق صواب نشنید آنگاه فرمان واجب الاذعان
بقتلش نافذ گشت و همان ساعت دست سیاست بساط حیاتش در نوشت و چون نوبت بتادیب سلطان علی میرزا رسید حکم شد که جهان
بین شاهزاده را میل کشند فرمان بران آنحضرت را از کوکه سرا بیرون آورده شخصی که مباشر آن امر بود به اختیار یا غیر اختیار بروجهی میل آتشین را
بدیده آن قرة العین سلطنت در آورد که آسیبی بقوت باصره او نرسید و سلطان علی میرزا از اظهار آن حالت ساکت بود و در خانه حضرت
ولایت پناه خواجه قطب الدین یحیی منزل گزید و بعد از دو سه روز باستصواب آنجناب بصوب بخارا گریخت و بدین سبب میان مخادیم عظام
زبدة الاولیا خواجه کا و خواجه یحیی رشته لوازم اخوت بگسیخت زیرا که خواجه کا در مقام انتظام مهام بایسنغر میرزا بود و خواجه یحیی سلطان علی میرزا را
بتقویت و تربیت مینمود القصه بعد از رفتن سلطان علی میرزا ببلده بخارا بایسنغر میرزا لشکر بدان صوب کشید و میرزا سلطان علی سپاه
بخارا و حدود آنرا فراهم آورده باتفاق امراء ترخانی متوجه میدان قتال گردید چون تلاقی فریقین روی نمود دست قضا ابواب خجلت
و شین بر گشود و سلطان علی میرزا بدین پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته بایسنغر میرزا بصوب سمرقند گریخت امیر احمد با بسیاری از سمرقندیان گرفتار
گردیدند و بخاریان اکثر گرفتاران را معروض تیغ سیاست گردانیدند بعد از آن سلطان علی میرزا کمند همت بلند بر کنگره تسخیر سمرقند افکنده از عقب
برادر توجه نمود و از جانب حصار سلطان مسعود میرزا نیز بهوس فتح آن بلده فاخره نهضت کرده در شهر سبز نزول فرمود و در شوال سال مذکور بر
قضیه اندجان کیفیت این وقایع بعرض حضرت پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر میرزا رسید آنحضرت نیز بداعیه گرفتن دار الملک آبا و اجداد
پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده مقرون بدولت و اقبال طی منازل نمود و چون آن شهر میمنت بهر را مضرب سرادقات نهضت آیات
گردانید بر ضمیر هوشمندان سخندان پوشیده و پنهان نخواهد بود که مناسب چنانست که درین مقام خامه عنبرین شمام نخست از شمه مبادی احوال
پادشاه ستوده خصال ظهیر الدین محمد بابر میرزا مشام جهانیان را معطر گرداند آنگاه تتمه حالات اولاد میرزا سلطان محمود را بمسامع مستخبران
وقایع رساند و من الله الاعانة و التوفیق **گفتار در بیان مجملی از نوادر واقعات احوال پادشاه سعادتمند از وقت ولادت
تا زمان نهضت بصوب بلده سمرقند** در ششم شهر محرم الحرام سنه ۸۸۸ که اطراف مملکت فرغانه بیمن معدلت پادشاه فرزانه عمر شیخ
گورکان غیرت افزای ریاض رضوان بود دری نوربخش در عقد سلطنت و نامداری افزود و دری خورشید درخش از افق خلافت و کامکاری
طلوع نمود بلکه آفتابی از سپهر صاحبقرانی بر وجنات احوال طبقات انسانی تافت که دیده امید صاعدان مصاعد کشورستانی را روشن ساخت
و کامیابی از کتم عدم بسیر البستان وجود قدم نهاد که سایه لطف و کرم بر مفارق طوایف بنی آدم انداخت نظم فیض کردگار لایزالی دری
افزود در عقد لآلی پدید آمد عجب فرخنده فالی جمالش آفتاب بیزوالی وجودش نوربخش چشم امید ظهورش بر حسب اقبال جاوید یعنی
میرزا عمر شیخ بن میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان را حضرت واهب العطایا
از تعلق نگار خانم بنت یونس خان پسری کرامت فرمود که هم از اوایل ایام صبی انوار دولت و اقبال از جمال حالش میدرخشید و هم از مبادی
اوان نشو و نما آثار شوکت و استقلال از جبین فرخنده فالش لایح میگردید ضیاء بشره مهر تنویرش مانند تباشیر صبح صادق خبر میداد که عنقریب
آفتاب دولت و کشورستانی از مشرق امید این خلاصه دودمان صاحبقرانی بر صفحات روزگار رفرق انسانی خواهد تافت و صفای چهره خورشید
تأثیرش بلسان لوامع ستاره سحری مبشر بود باین معنی که بزودی شب ظلمانی مظلومان عالم از فروغ این نقاوه اعیان خلافت و جهانبانی بروز
بهجت و شادمانی تبدیل خواهد یافت نظم بلی بی سخن صبح گیتی فروز بود مخبر از روشنائی روز شود ظاهر از نور اقبال مهر که سازد منور تمام سپهر
و چون بنابر تنسیم نسیم عنایت الهی غنچه ریاض پادشاهی در گلشن امید میرزا عمر شیخ گورکان بشکفت و مبشر اقبال خبر بهجت اثر تولد آن سپهر عالی گهر را

درگوش جانش گفت در غایت مسرت و سرور بتهیهٔ اسباب جشن و سور فرمان فرمود و چندروز در بساط نشاط مبسوط داشته اقداح بادهٔ خوشگوار از
کف ساقیان لاله عذار بجرع نمود و نام و لقب آن فرزند دلبند بر ظهیر الدین محمد بابر قرار گرفت و چند قابلهٔ زهره جبین جهة ارضاع و تعهد آن مولود
سعادت قرین تعیین پذیرفت و شاهزاده در مهد عزت و مهربانی و حجر عطوفت و کامرانی پرورش مییافت تا بمبادی سن رشد و تمیز رسید
انگاه بابایت حفظه اندجان منصوب گشته بدان سرزمین خرامید و چند سال در اندجان اوقات سعادت نشان آن شاهزادهٔ عالیشان در
عین خرمی و شادمانی مقرون بحصول انواع آمال و امانی گذران بود در وقتی که دوازده مرحله از مراحل زندگانی طی نمود خبر حادثهٔ شاملهٔ مصیبت
کاملهٔ میرزا عمر شیخ را استماع فرمود و آنگاه امرا و ارکان دولت و اکابر و اعیان ولایت آنحضرت را بپادشاهی برداشتند و سر عبودیت بر خط
فرمان واجب الاذعانش نهاده اعلام خدمتکاری برافراشتند و بنابر آنکه در آن ایام که سابقاً مسطور گشت سلطان محمود خان و سلطان
احمد میرزا متوجه تسخیر مملکت فرغانه بودند اعلام خلاف و نزاع ارتفاع داده در فتح قلاع آن بقاع بعد ربمقدور سعی و اهتمام مینمودند امیر
شیرم طغائی آن درّی اوج کشورگشائی را سوار ساخته قصد کرد که آنحضرت را بدامنهٔ جبال اوزکند برد تا اگر حکام و لاایت طریق بیوفائی مسلوک
داشته شعار هواداری میرزا سلطان احمد ظاهر سازند و رقم نسیان بر حقوق تربیت میرزا عمر شیخ کورکان کشیده لواء مخالفت برافرازند حضرت
پادشاهی در پناه جند حمایت حضرت الهی از مضرت سالکان مسالک تباهی محروس ماند و خواجه مولانا قاضی که نسبش از طرف پدر بشیخ برهان الدین
قلیج می پیوندد و از جانب مادر بسلاطین اوزبک ما ضی متصل میگردد و از سوابق ایام اکابر آن خاندان در اندجان شیخ الاسلام میبوده اند و
اشراف و اعیان در فیصل قضایا بدیشان رجوع کرده بسرانجام مهام فرق انام قیام مینموده اند از داعیهٔ میر شیرم وقوف یافته خواجه محمد حسین دراز
که از امال عنایت عمر شیخ میرزا بود و بخلعت کسوت تربیت او پرداخته بود بملازمت حضرت پادشاهی و امیر شیرم طغائی فرستاد و از امضاء آن
عزیمت منع نمود و سخن خواجه مولانا بسمع رضا اصغا یافته موکب عالی از عیدگاه مراجعت فرمود و حصار اندجان از یمن قدوم آن پادشاه
عالیشان رشک ریاض جنان شده امرا و اعیان بضبط برج و باره و استحکام فصیل و دروازه پرداختند و مقارن آن حال حسن یعقوب و امیر
قاسم قوچین و بعضی دیگر از امرا که برسم ایلغار بجانب مرغینان رفته بودند باندجان باز آمده در دولتخواهی حضرت پادشاهی کمال اخلاص ظاهر
ساختند و سلطان احمد میرزا بعد از تسخیر اوراتیپه و خجند و مرغینان بچهار فرسخی اندجان شتافت و خیام اقامت برافراخت و در مقام محاربه
ثابت قدم بوده علم منازعت مرتفع ساخت و در آن اثنا پادشاه سعادت انتما یکی از ارباب ولایت اندجان را که موسوم و ملقب به
درویش گاو بود بسبب سخن مخالفت آمیز که از وی سر برزد و قتل فرمود و این سیاست موجب توهم سایر اندجانیان گشته تمامی خواص و عوام آن
بلده خواطر بر محافظت شهر و قلعه قرار دادند آنگاه پادشاه عالیجاه خواجه مولانا قاضی را و اوزون حسن خواجه را برسم رسالت نزد میرزا سلطان
احمد فرستاد و در رعایت طریقهٔ ادب بعد و پیغام داد که چون بغایت ظاهر است که آنحضرت سمرقند را گذاشته در اندجان اقامت نخواهند فرمود
لایق دولت چنان مینماید که حکومت این ولایت را باینجانب تفویض فرمایند و سد دروب نفاق و مخالفت اشارت نموده ابواب وفاق
و رافت برگشایند تا این مخلص که نواب کامیاب را بمثابهٔ فرزند است مدت العمر بر شارع مستقیم نوکری و اطاعت بوده پیرامن خلاف
و نزاع نگردد سلطان احمد میرزا که جبلت بی حیلتش بصفت مروت و انسانیت مفطور بود از استماع این پیغام متاثر گشت و خیال صلح
فرمود اما میسر نگردید چه در جواب سخنان سنجیدهٔ ایلچیان کلمات پریشان بر زبان آورده کوچ کرده در نزدیکی شهر منزل گزید و در آن اثنا بحسن
مشیت ایزد سبحانه و تعالی صورتی چند روی نمود که وقوع آن مستلزم قوت دولت پادشاهی و مستوجب ضعف طالع میرزا سلطان احمد بود
اول آنکه وقتی که سپاه سمرقند در جسری که از سیه آب که نزدیک باندجان و اقعست میگذشتند بواسطهٔ ازدحام خواص و عوام اسب و شتر
بسیار در سیه آب افتاده روی بحر اگاه عدم آورد دویم آنکه در آن ایام در معسکر سمرقندیان و با در اسب وقوع یافته طویله طویله بارگیر
لشکریان سقط شده دیگر آنکه بو ثاقت اخلاص و یکجهتی مردم اندجان از خرد و کلان نسبت بحضرت پادشاهی بیشتر بنشیبی میگشت و هر کس
از ایشان اندک جرأتی داشت پای در میدان محاربه و مدافعه سمرقندیان نهاده از سر جان درمیگذشت بنابر آن سلطان احمد میرزا اطلاع

بردو چهار شیخ از دو طرف

طالب مصالحه گشت و درویش محمد ترخان را که خال خسار حالش بود از یک فرسخی اندجان جهة تمشیت آن مهم نامزد فرمود و امیر درویش محمد بعید
گاه شتافت و حضرت پادشاهی حسن یعقوب را بملاقات او امر نمود و آن دو امیر در موضع مذکور یکدیگر را دیده سخنی چند در باب موافقت عم
بزرگوار و برادرزادهٔ عالیمقدار مذکور گردیده هریک بجای خود مراجعت کردند و بعد از آن سلطان احمد میرزا بصوب سمرقند بازگشت
چنانچه نوشته شد در اثناء راه بسبب حلول اجل طبیعی درگذشت اما سلطان محمود خان که از طرف دیگر متوجه تسخیر فرغانه بود و بجانب اخسی شتافته
خیال محاصره نمود و در آنوقت جهانگیر میرزا در قلعهٔ اخسی تشریف داشت و از امرا علی درویش و میرزا قلی کوکلتاش و محمد باقر و شیخ عبدالله ایشک آقا
و ویس لاغری و میر غیاث طغائی در ملازمت آن درّی برج فرمان فرمائی بودند و بعد از وصول سلطان محمود خان بدان نزدیکی سیلاب رعب
و بیم اساس ثبات امرا و نوئینان را اندراس داده از اخسی بکاسان که اولکاء ویس لاغری بود رفتند و در آن زمان سلطان ناصر میرزا
بمناسبت آنکه ویس انکهٔ او بود در آن حصار روزگار میگذرانید و خان ازین معنی خبر یافته بدانجانب شتافت و جماعت مذکوره باظهار اطاعت
مبادرت نموده کاسان را بنواب کامیاب درگاه خان سپردند و میر غیاث طغائی حلقهٔ ملازمت آن آستان در گوش کشیده و ویس لاغری
در خدمت سلطان ناصر میرزا باردوی سلطان احمد میرزا رفت و آنحضرت محمد مزید ترخان را بمحافظت شاهزاده امر نمود و سلطان محمود
خان بعد از تسخیر کاسان بظاهر اخسی خرامیده چند نوبت باشتعال نیران محاربت اشتغال نمود اما کارش از پیش نرفت و بنابر عارضه که دست
داد راه ولایت خویش پیش گرفت و مقارن آن حال ابابکر کاشغری که داعیهٔ سروری داشت و سر بر خط هیچ صاحب افسری فرود نمی آورد
و در کاشغر و ختن حکومت میکرد لشکر بجند و اوزکند کشیده و قلعه طرح انداخته بتعذیب عباد و تخریب بلاد مشغول گردیده و خواجه قاضی و
اکثر امرا بدفع او مأمور گشته ابابکر دانست که مرد میدان ایشان نیست و خواجه قاضی را واسطه گردانیده بانواع سخنان فریبنده میرزا
سپاه را بمصالحه راضی ساخت و رایت مراجعت بصوب کاشغر برافراخت و چون خاطر عاطر پادشاهی از امثال این امور فراغت یافت
متوجه تنسیق مهمات فرغانه گشته حکومت اندجان و منصب سرانجام مهام ملکی و مالی را بحسن یعقوب داد و زمام ایالت ولایت اوش را
در قبضهٔ اقتدار امیر قاسم قوچین نهاده بامارت اخسی و مرغینان اوزون حسن و علی دوست طغائی متعین شدند و برین قیاس سایر امرا
و اینکیان بمناصب مناسب مفتخر و مباهی گشتند در خلال این احوال سلطان محمود میرزا که پس از فوت برادر بدار الملک سمرقند آمده بود
دختر سلطان احمد میرزا آق بیگم را در سلک ازدواج سلطان مسعود میرزا کشیده مصحوب عبدالقدوس مرجی و اتاسا ایچی بنظر پادشاه عالی
گوهر فرستاد و سخنان عطوفت آمیز مودت انگیز پیغام فرمود و چون میان او و حسن بن یعقوب قرابتی واقع بود عبدالقدوس خفیه حسن بن یعقوب را بلطف
و عنایت سلطان محمود میرزا امیدوار گردانیده و از جادهٔ دولتخواهی حضرت پادشاهی درگذرانید و پس از مراجعت عبدالقدوس تخم
بیخ منش ما حسن اطوار تحسین تغییر داده باظهار شعار کفران نعمت مبادرت نمود و قصد کرد که میرزا جهانگیر را بسلطنت موسوم ساخته نواب
کامیاب پادشاهی را از اندجان بهر طرف که خواهد روانه گرداند بنابراین خواجه قاضی و امیر قاسم قوچین و علی دوست طغائی و اوزون
حسن و بعضی دیگر از مخلصان پادشاه بصواب دید دولت بیگم که جدهٔ آنحضرت است خاطر بران قرار دادند که حسن یعقوب را بی احتیاط
ساخته بهر وجه که ممکن باشد در دفع شر او کوشند آنگاه در ملازمت پادشاه عالیجاه متوجه ارک که مسکن حسن بود گشتند و حسن در آنوقت بصحرا
رفته بجانور پرانیدن اشتغال داشت از کیفیت حادثه خبر یافته بصوب سمرقند روانه شد و چون بکند بادام رسید بخیال فاسد و اندیشهٔ فساد
عنان عزیمت بطرف اخسی انعطاف داد و حضرت پادشاه از مراجعت او آگاه شده بعضی از امرا با فوجی از عساکر مظفر لوا متوجه استقبال او
گشتند و زمره از ایشان برسم منقلای پیشتر روان شدند و حسن بر توجه مقدمهٔ سپاه صف شکن وقوف یافته نیم شبی بر سر ایشان تاخت و نوکران
او آغاز شبه کرده تیر یکی از ایشان بر مقتل حسن خورد و بجزاء اعمال سیئهٔ خود گرفتار گشته از آن زخم جان نبرد و مقارن وقایع مذکوره
ابراهیم سارو که از قوم منکلیغ بود و از عمر شیخ میرزا تربیت یافته بواسطهٔ صدور جریمه مردود شده بود بقلعهٔ اشیره درآمد و خطبه بنام بایسنغر میرزا
خواند و حضرت پادشاهی برین معنی اطلاع یافته در ماه شعبان سال مذکور موکب منصور بجانب اشیره شتافت و ابراهیم سارو تا باستحکام برج

دوباره پرداخته عساکر ظفر مآثر بامر محاصره و محاربه قیام نمودند و دست باستعمال آلت قتال برده ابواب کشش و کوشش بر روی روزگار محصوران
گشودند چون مدت چهل روز حال برین منوال بگذشت آثار عجز و انکسار بر صفحات احوال ابراهیم سارو ظاهر گشت لاجرم خواجه قاضی را شفیع جرایم
خود ساخته امان طلبید و پادشاه گناه او را عفو کرده ابراهیم شمشیر بگردن و کفن اندر دست از قلعه بیرون خرامید آنگاه اعلام ظفر پناه
بجانب خجند نهضت نمود و امیر مغول ولد عبد الوهاب شغاول که در آن حصار متمکن بود بعد از قرب وصول موکب پادشاهی بلوازم استقبال
استعجال کرده مراسم اخلاص بجای آورد و غاشیهٔ اطاعت بر دوش افکنده مقالید شهر و حصار بنواب پادشاه کامکار سپرد آنگاه پادشاه دین و
اسلام پناه استماع نمود که سلطان محمود خان شاهرخیه را بنزول همایون مشرف ساخته و خاطر عاطر جهت دفع کدورات سابقه مایل به
ملاقات خال بزرگوار گشته بشاهرخیه رفت و خان از قرب وصول آن قرة العین خواقین عالیشان خرم و شادمان شد و چون پادشاه ببارگاه
درآمد لوازم تعظیم و تبجیل مرعی داشته برخواست و آنحضرت نیز رعایت مراسم ادب نموده زانو زد آنگاه خان عالیجاه پادشاه اسلام
پناه را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده از دقایق اشفاق و خاطرجوئی دقیقهٔ نامرعی نگذاشت و پادشاه حمیده خصال دو سه روز در صحبت
خال فرخنده و خوشحال بسر برد و پس از آن بصوب مستقر دولت رایت عزیمت برافراشت و هم درین سال آن درج خلافت و استقلال [illegible]
از ابطال رجال متوجه تسخیر اوراتیپه گشت چنانچه از سیاق حکایات سابقه بوضوح می پیوندد و اوراتیپه سالها داخل دیوان میرزا عمر شیخ گورکان
بوده در قرات مذکوره بتصرف گماشتگان بایسنغر میرزا درآمده سلطان علی میرزا در آنجا حکومت مینمود و چون سلطان علی میرزا از توجه لوای کشور
کشای پادشاهی خبر یافته شیخ ذو النون را بمحافظت قلعه مامور ساخته بنفس نفیس بجانب کوهستان بلغر و پچا شتافت و پادشاه سعادتمند
بعد از قطع منازل از خجند گذشته و از گریختن سلطان علی میرزا واقف گشته مقرب حضرت سلطانی میر نظام الدین علی خلیفه و میر عثمان را
برسم رسالت نزد شیخ ذو النون فرستاد و شیخ بنابر اقتضای بخت نگون و طالع واژون امیر خلیفه را گرفته قصد انهدام اساس حیات آنجناب
نمود و آن امیر ستوده خصال بعنایت حضرت ملک متعال مجال فرار یافته بعد از دو سه روز پیاده خود را بموکب ظفر اثر رسانید و چون در
ظاهر اوراتیپه بارگاه کعبه مرتبه منصوب گشت و معلوم شد که در آن حدود غله نایاب است امرا و ارکان دولت صلاح در مراجعت دانسته
و حضرت پادشاهی باستصواب سالکان طریق دولتخواهی عمل نموده عنان یکران بصوب اندجان معطوف گردانید و هم در آن اوان سلطان محمود
خان لشکر فراوان باوراتیپه فرستاده شیخ ذو النون بگریخت و اوراتیپه بتصرف ملازمان خان درآمد حکومت آن ناحیه تعلق به محمد حسین گورکان گرفت
و از آن تاریخ تا شهور سنهٔ ثمان و تسعمائه ایام سرداری او در اوراتیپه سمت امتداد پذیرفت و در سنهٔ ۹۰۱ حمزه سلطان و پسرش مماق سلطان
و مهدی سلطان و محمد دوغلات که در وقت وصول سلطان حسین میرزا بولایت حصار از سلطان مسعود میرزا جدا گشته بودند در ماه مبارک
رمضان در قصبهٔ اندجان بآستان اقبال آشیان پادشاه جهانبان رسیدند و آنحضرت بتعظیم سلاطین قیام نموده از توشک بپایان آمده
لوازم ضیافت و مهمان نوازی بجای آورد و در شوال همین سال خبر مخالفت اولاد سلطان محمود میرزا و محاصره کردن سلطان مسعود میرزا
و سلطان علی میرزا دار السلطنهٔ سمرقند را باندجان رسید و پادشاه عالیجاه نیز بداعیهٔ تسخیر آن خطه لوای نصرت عطیه برافراخت و بعد از
وصول بنواحی دار الملک آباء و اجداد سپاه شجاعت نهاد را بمحاصره و محاربه مامور ساخت و سه چهار ماه از سه طرف آن سه در درج
شرف در تضییق سمرقندیان میکوشیدند و ایشان نیز در محافظت شهر بقدر مقدور اهتمام نموده در مدافعهٔ مدعیان نهایت مردانگی بظهور
میرسانیدند در آن اثنا عالیجناب هدایت انتما خواجه یحیی از نزد سلطان علی میرزا بخدمت پادشاه مظفر لوا شتافته در باب اتفاق و اتحاد
سخنان معروض داشت و آن کلمات مشفقانه بسمع قبول یافته موکب عالی پادشاه بنابر التماس جناب ارشاد پناهی از ظاهر سمرقند بجانب
سغد و سه فرسخ پایانتر رفته نزول اجلال فرمود و از آنطرف میرزا سلطان علی نیز بدان نواحی آمده سپاه را در موضعی مناسب بکنار
آب کوهک فرود آورد و با چهار پنج نفر از خواص عزم ملاقات پادشاه کرد و آنحضرت با چهار پنج کس از اصحاب اختصاص از آب کوهک
گذشته بر بالای اسپ بین الجانبین صورت تلاقی روی نمود و در باب تدبیر و تسخیر ملک سخنان در میان آمده چنان مقرر شد که آن زمستان هریک

همرکیب اتان دو شاهزادهٔ عالیشان بمقر عز خود رفتند و در اول فصل بهار که موسم نشو و نمای ریاحین و ازهارست بار دیگر متوجه سمرقند شوند آنگاه پادشاه اسلام پناه
روی بصوب اندجان آورده سلطان علی میرزا بجانب بخارا رفت و آنجا قشلاق کرد و میرزا سلطان مسعود که بملاقات دختر امیر شیخ عبدالله برلاس مشعوف بود او را
در حبالهٔ نکاح کشیده بجانب حصار مراجعت فرمود و چون ماهچهٔ علم کشورگشای پادشاه بمنزل کسای رسید مهدی سلطان از اردوی نصرت نشان گریخته
بسمرقند رفت و حمزه سلطان اجازت طلبیده راه همان بلده پیش گرفت و بعد از چند ماه که آن دو سلطان مشمول عاطفت و مکرمت میرزا بایسنغر بودند
از آنحضرت نیز روی گردان شده التجا بسایهٔ لواء محمد خان شیبانی نمودند **ذکر توجه رایات سپهر کشورستانی بجانب سمرقند نوبت**
ثانی و در آمدن آن بلده بحیز تسخیر حضرت پادشاه سلیمان مکانی در اول فصل بهار که خسرو ممالک علوی از طول مکث در بروج
شتوی ملول گشته بجانب بیت الشرف خویش نهضت کرد و در تضییق محصوران حصار فیروزه کار کوشیده شرایط گیتی ستانی بجای آورد سلطان علی میرزا
از بلدهٔ فاخرهٔ بخارا لواء نصرت انتما بصوب سمرقند برافراخت و طی منازل و مراحل نموده موضع خواجه کاردزن را معسکر ساخت میرزا بایسنغر نیز
با لشکری از اهل ستیز از شهر بیرون خرامید و سرپل را لشکرگاه کرده در برابر برادر قبهٔ بارگاه مرتفع گردانید و حضرت پادشاه اسلام پناه نیز در ماه
مبارک رمضان از بلدهٔ اندجان بدانصوب روان گشت و با سپاهی پردل طی منازل و مراحل کرده در یاز یلاق قبهٔ بارگاه سپهر آثار از ایوان کیوان
درگذشت در آن مقام بیرون آمدن بایسنغر میرزا از سمرقند و نشستن در برابر برادر بذروهٔ عرض رسید و تولون خواجه مغول را با قرب سی صد نفر از مردم
قزاق دلاور پیشتر روان گردانید و پس از شیوع خبر قرب وصول موکب پادشاهی تزلزل باساس ثبات و قرار بایسنغر میرزا راه یافت و ویران
شده بصوب سمرقند شتافت و تولون خواجه با اتباع آن در شب بکینا گاه بمعسکر آنحضرت رسیده بسیاری از سمرقندیان را بزخم سهام مرگ
انجام مجروح و مبروح ساختند و غنیمت فراوان گرفته سالماً غانماً لواء مراجعت برافراختند و حضرت پادشاهی آن سالکان طریق دولتخواهی را
بنوازش و انعام مفتخر و مباهی گردانیده روی بصوب مقصد آورد و کامران و سرافراز بشیرز رسید قصد تسخیر قلعهٔ آن قصبه کرد و در آن وقت شیرز اولکاء
قاسم دولدی بود و یکی از نوکران او بمحافظت حصار آنجا قیام مینمود و در روز آخر ماه مذکور ماهچهٔ لوای فلکسای پرتو وصول بحوالی شیرز انداخت و گماشتهٔ
قاسم دولدی از محافظت قلعه عاجز گشته شعار عبودیت پادشاه صافی طویت ظاهر ساخت و مقالید حصار بنواب درگاه سپهر اقتدار سپرده امان
طلبید و لطف پادشاهانه شامل حال او گشته کوتوالی شیرز برسم ساربوی مفوض گردید و پادشاه صاحب تائید روز دیگر بادای نماز عید و سایر واجبات
و سنن آن روز سعید قیام نمود آنگاه بنواحی سمرقند رفت و در قوروق ربیاز نزول اجلال فرمود و در آن روز قاسم دولدی و ویس لاغری و حسن نبیرهٔ سلطان
محمد سیغل و سلطان محمد ویس با قرب چهارصد کس از جانب سمرقند آمده بموکب پادشاهی پیوستند سخن ایشان آنکه در وقتی که بایسنغر میرزا از سرپل کوچ کرده
روی بشهر آورد ما بدولتخواهی حضرت پادشاهی از اردو جدا شده بدینجانب آمده ایم و بعد از یکدو روز بوضوح پیوست که آن جماعت بدعوی تحکم
شیرز از بایسنغر میرزا اجازت طلبیده بدانصوب شتافته اند و چون استماع نموده اند که قلعه بحیز تسخیر پادشاه کشورگیر در آمده بقدم اضطرار سلوک
طریق ملازمت اختیار کرده اند القصه پادشاه آفاق از منزل ربیاز بقرا بولاق خرامید و بعد از یکدو روز از آن جا کوچ کرده از آب بهمواری
بگذشت بام مغرب خیام عساکر نصرت انجام گردید و در آن روز جمعی از اهل تهور در سرخیابان بفوجی از لشکریان میرزا بایسنغر بازخورده اسب
جلادت در میدان مبارزت تاختند و بباد حملهٔ آتش قتال التهاب داده از خون یکدیگر خاک معرکه را گل ساختند و در آن اثنا تیری جان گداز
بگردن خواجگی مولانا صدر که برادر کلانتر خواجه کلان بیگ بود رسید چنانچه همان ساعت از پای در آمده متوجه ریاض جنت گردید و او مدتی
بطلب علم پرداخته از فن لغت و استیفا صاحب وقوف بود و مکاتیب را نیکو انشا میکرد و مدتی مهرداری عمر شیخ میرزا مینمود اما سلطان علی
میرزا که در منزل خواجه کاردزن منزل گزیده قصد دشمن داشت یکدو نوبت با فوجی از دلیران میدان محاربت بنزدیک سمرقند شتافت و
میان آنحضرت و بهادرانی که از شهر بیرون آمده بودند نایرهٔ مقابله و مقاتله التهاب یافت لیکن چنانچه میباید مهمی از پیش نرفت و سلطان علی
میرزا از طول مکث در ظاهر آن بلدهٔ فردوس مآثر ملول گشته راه بخارا پیش گرفت و حضرت پادشاهی روزی چند در یام بود و بمحاصرهٔ سمرقند پرداخت
و پس از آن از آن منزل کوچ کرده یورت خان ربکه از آنجا تا شهر بحسب تخمین یک فرسخ مسافت است مضرب سرادقات عزت ساخت

*

و قریب پنجاه روز در آن موضع توقف اتفاق افتاد و در آن ایام چندین نوبت میان دلیران لشکر بابری و شجاعان سپاه بایسنغری محاربه دست داد
و در بعضی از آن معارک امیر ابراهیم بیگچیک و ابو القاسم کوه بر و میر شاه قوچین غایت شجاعت و بهادری ظاهر ساختند و جمعی از اهل سمرقند را مجروح و
مبروح گردانیده لوای تفوق برافراختند و روزی که در سر خیابان در میدان مردان جولان مینمودند زخمی بروی امیر ابراهیم بیگچیک رسید و بدان
جهة بابراهیم چاپوق مشهور گردید و از منزل مذکور پادشاه مؤید منصور پنهانی قاصدی نزد بعضی از سمرقندیان فرستاد و ایشان را باطاعت و انقیاد دعوت
کرده سخنان عنایت آمیز پیغام داد و آن جماعت بقبول آن کلمات زبان گشاده گفتند که باید موکب پادشاهی در شب از جانب غار عاشقان متوجه
شهر گردد تا کمر خدمت بر میان جان بسته آنچه مقصود است بحصول پیوندد بنابر آن شبی پادشاه کامران پای مبارک در رکاب آورده بپل مغاک شتافت
و چند پیاده و سوار جلادت آثار را پیشتر فرستاد و مردم شهر ازین معنی وقوف یافته یکبار فوجی از لشکریان عزار بپای ممانعت پیش آمدند
و حاجی پیاده را که مدتی مدید در خدمت پادشاه صاحب تائید اوقات گذرانیده بود و محمود پیاده را گرفته معروض تیغ تیز گردانیدند لاجرم
پادشاه خجسته شیم بمعسکر ظفر اثر بازگشت و در آن اوان که یورت خان از فروغ ماهچه رایات نصرت نشان روشن‌تر از مرغزار جنان بود تمام مردم
قلاع و بقاع آن حدود قاصدان بآستان سلطنت آشیان فرستاده اظهار اطاعت و فرمان برداری نمودند و پیشکشهای لایق ارسال داشته ابواب امن
و امان بر روی روزگار خود گشودند و همچنین از محترفه و پیشه‌وران و سوداگران سمرقند خلق بسیار باردوی نصرت شعار آمدند و اردو بازار بمثابه معمور و
آبادان شد که حکم مصر جامع گرفت و در آن اثنا بسمع اشرف اعلی رسید که در دهن کوه شادوار قلعه‌ایست که آن را ازکنیت گویند و جمعی آن قلعه را
محکم کرده گردن بطوق عبودیت پادشاهی در نیاورده خدام درگاه سپهر احتشام متوجه تادیب آن جماعت گشته چون بنواحی آن حصار مطلع ماهچه بیرق
ظفر شعار شد متوطنان قلعه از در تضرع و نیازمندی در آمدند و خواجه قاضی را وسیله ساخته از جرایم گذشته مراسم اعتذار بجای آوردند و
عفو پادشاهانه شامل حال آن طایفه گشته رایت ظفر آیت بصوب سمرقند مراجعت نمود و در النگ قبله که در نواحی باغ میدانست نزول اجلال
واقع شد و در آن حین جمعی کثیر از مردم رعیت و سپاهی از شهر بیرون آمده تا پل محمد چپ که نزدیک بلشکرگاه پادشاه بود عنان بازکشیدند
و حال آنکه ملازمان موکب پادشاهی در آن زمان غافل بودند و مستعد استعمال آلت پیکار نگشته بودند لاجرم اندک شکستی روی نموده سمرقندیان
سلطان علی بابا قلی را اسیر گرفته بقلعه بردند روز دیگر پادشاه ستوده سیر از آن منزل نهضت فرموده سر النگ قبله نزدیک آب کوهک محل
نصب خیام سپاه ظفر قرین شد و سمرقندیان تصور نمودند که پادشاه و افر تهور بخیال مراجعت آن منزل را اختیار فرموده بنابر آن مردم فراوان
از دروازه شیخزاده بیرون آمده متوجه اردوی نصرت نشان شدند و تا پل محمد چپ رانده صف قتال بیاراستند و سپاه پادشاه نیز به پهنه
ستیز مرکب جلادت تیز ساخته بر مخالفان تاختند و بزخم سنان فتنه انگیز و سهام خون ریز آثار مردی و دستبرد ظاهر ساختند گرد میدان نبرد
باوج فلک تیزگرد رسید و رخساره خورشید را تیره گردانید شعاع تیغ و شمشیر چشم بهادران جوشن ور را خیره ساخته معنی آیت یکاد سنا
برقه یذهب بالابصار بظهور رسانید و عاقبت شمایم فتح و نصرت دماغ جوانان موکب پادشاهی را معطر گردانید و لشکر سمرقند عنان
بصوب شهر تافتند و جمعی کثیر از ایشان اسیر کمند گرفتار شده بقیه بلطایف الحیل نجات یافتند و از جمله گرفتاران یکی محمد مسکین ولد حافظ
دولدای و دیگری برادر خورد تر محمد قاسم نبیره حسین بیر بود و ایضا دیوانه جامه باف و کل قاشون که از جمله متعینان سمرقند و سرداران لوند
بودند در آن روز اسیر سرپنجه تقدیر شدند و بقصاص حاجی پیاده و محمود پیاده کشته گشتند و بعد ازین شکست دیگر لشکر سمرقند از بیم دست
شهر بیرون نیامدند و لشکریان پادشاه دلیر شده تا کنار خندق میرفتند و غلامان و کنیزکان شهریان را اولجه می گرفتند و در آن اثنا آفتاب
عالم آرا از برج میزان تحویل کرده و ریح خریف آغاز دم سردی نموده دست بتاراج باغ و بستان برآورد پادشاه با امرا و سران
سپاه در باب یورت قشلاق لوازم مشورت بتقدیم رسانید و خاطر همگنان بر آن قرار یافت که آن زمستان در قلعه خواجه دیدار روزگار
گذرانند و در اوایل فصل بهار بار دیگر بسمرقند آمده شرایط قلعه گیری بظهور رسانند آنگاه کوچ کرده الکی که متصل قلعه مذکوره بود از یمن نزول
همایون غیرت سبزه‌زار گردون شد و فرمان واجب الاذعان بساختن قور و باو کتبها در درون حصار نفاذ گشت و فرمان بران حسب الفرمان عمل نموده پادشاه

پادشاه و امرا و سپاه بدان قلعه درآمدند و در همان روز که ماهچهٔ رایت عالم افروز از منزل مذکور ببرج حصار خواجه دیدار انتقال نمود محمد خان
شیبانی با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی که بنابر استدعاء بایسنغر میرزا از ترکستان ایلغار کرده بود بدان الکا رسید چون دانست که
حضرت پادشاه سلیمان مکانی بتوفیقات سبحانی همان روز بحصار درآمده اند متحیر و متأسف گردید و با آنکه در آن زمان در ملازمت پادشاه
جهانبان اندک مردی بودند تهیهٔ اسباب مصاف کرده میل خروج از قلعه فرمودند اما شیبانی خان را قتال بمیدان قتال مصلحت ننمود و از آنجا
کوچ کرده بجانب سمرقند توجه فرمود و چون آنچه بایسنغر میرزا از خان مدعا داشت بحصول نپیوست کما ینبغی بحالش نپرداخت و شیبانی خان
نومید و حیران بصوب ترکستان علم مصنف برافراخت آنگاه بایسنغر میرزا که مدت هفت ماه در تحصین جهات حصار تضییق بسیار اوقات گذرانیده
بود و از خان شیبانی ابواب کامرانی بر رویش نگشود با دویست سیصد کس از جنود متوجه ملاقات خسروشاه گشت و چون در معبر مذکور نزول نمود
سید حسین اکبر که نسبت بسلطان مسعود میرزا قرابت قریبه داشت و در آن ولایت رایت ایالت می افراشت بعزیمت دست برد روی بدرگاه
میرزا بایسنغر آورد و در محلی که آنحضرت از آب گذشته بود و با اندک مردی در یورت مانده بدانجا رسید و طاهر محمد چهره میرزا بایسنغر را دستگیر
گردانید و لشکریان او اندک پرتلی گرفته مراجعت کردند و چون موکب عالی بایسنغری بنواحی قندز نزول اجلال نمود خسروشاه مراسم استقبال و
لوازم نیاز و نثار بجای آورده بین الجانبین با حسن وجهی ملاقات روی نمود و بعد از آن که بایسنغر میرزا مرکز دولت خالی گذاشت
پادشاه سعادت انتما از کیفیت حال وقوف یافته علم ظفر شیم بصوب سمرقند برافراشت اکابر و اهالی چون از قرب وصول موکب عالی
خبر یافتند فوج فوج علی التعاقب والتوالی باستقبال شتافتند و بعد از ادراک شرف بساطبوسی تحف لایقه و تبرکات رایقه پیشکش کرده
بانواع اصطناع و التفات پادشاهی مفتخر و مباهی شدند و آنحضرت در اواخر ربیع الآخر سنه ثلاث و تسعمائه دار الملک آبا و اجداد را از
فر طلعت همایون غیرت افزای گلشن گردون گردانید و در بستان سرای قلعه نزول اجلال فرمود و تختگاه صاحبقران مغفرت پناه را از یمن
مقدم میمنت شیم بسان بستان ارم خضرت و نضارت بخشید و تمامی اشراف و اعیان را در ظلال مکرمت لایزال از تاب آفتاب حوادث
ایمن و مطمئن گردانید رعایا و بیچاره را که پایمال فتن و دستخوش انواع محن بودند باشاعه عدل و داد نوید داده سرپنجهٔ تعدی ظلمه و متغلبه
از دامن عرض ایشان کوتاه ساخت و امرا و بابری را نیز بقدر مقدور رعایت کرده علم اقتدار و معرکه کانداری برافراخت و مدت
صد روز بلده سمرقند از غمام عدل و احسان پادشاه سعادتمند فردوس مانند بود و بعد از آن بنابر اموری که مذکور خواهد شد سمرقند از آن
دولت محروم گشته موکب نصرت نشان بصوب اندجان نهضت نمود چنانچه عنقریب کیفیت آن حکایت بعرض خواهد رسید و خامهٔ شیرین مقال در باب تفصیل این اجمال
لوازم اهتمام بتقدیم خواهد رسانید **ذکر لشکر کشیدن میرزا بایسنغر و امیر خسروشاه بجانب حصار شادمان و فرار سلطان محمود میرزا
از غایت اضطرار بصوب خراسان** چون میرزا بایسنغر روزی چند در قندز بسر برد امیر خسروشاه با سپاه بابان عدد و جنود افزون از عد در ملازمت
آنحضرت روی به تسخیر حصار آورد و بعد از عبور بر آب آمویه و وصول بچغانیان قاصدان سخندان نزد سلطان مسعود میرزا فرستاده بزبان غدر و فریب پیغام داد
که لایق دولت چنان مینماید که آنحضرت از قلعه بیرون آمده بدین جانب تشریف آورند و باتفاق برادر در فتح سمرقند رایت همت بلند سازند بعد از آنکه پس از تسخیر آن خطهٔ دلپذیر یکی
بر اورنگ آن بلدهٔ فرخنده متمکن بود و دیگری در حصار علم خلافت برافرازد و سلطان مسعود میرزا این سخنان را شنیده میان رد و قبول متردد بود و از مکر و فریب اعدا غافل گشته در آن محال
تامل مینمود و در آن اثنا امرا و اهالی آن شاهزاده بسیامان که بواسطهٔ کمال اعتبار و اقتدار امیر شیخ عبدالله برلاس رنجیده خاطر بودند یکیک و دو دو بار دوی میرزا بایسنغر توجه
نمودند لاجرم آنحضرت با ادراک فتح و ظفر واثق شده بمعیت امیر خسروشاه از چغانیان بطرف حصار ایلغار کرد و در وقت نماز شام
گرد آن قلعه فرو گرفته روی بمحاصره آورد و حال آنکه در آن شب سلطان مسعود میرزا در عمارتی که پدرش ساخته بود بدولت سرا موسوم
گردانیده تشریف داشت چون از حقیقت آن حال وقوف یافت با پدر حرم خویش امیر شیخ عبدالله فرار بر قرار اختیار کرده از گذر
اوباج بر آب آمویه گذشت چنانچه مذکور شد که در وقت محاربه سلطان حسین میرزا با بدیع الزمان میرزا بالنگ نشین رسید مخصوص شفقت
گشت و خسروشاه میرزا بایسنغر را در حصار بر مسند سلطنت نشانده ختلان را ببرادر خود امیر ولی داد و بعد از چند روز بجنابل تسخیر سمرقند پای

در رکاب آورده بنظر بهادر را برسم منغلای از پیش فرستاد چنانچه تفصیل این اجمال در محل خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **ذکر تزویج سلطان مسعود میرزا با بیگم سلطان بنت خاقان منصور و تمهید بساط نشاط و سور و جشن و سرور** چون خاقان منصور در النگ ابن نشین فتح و ظفر گشت بدیع الزمان میرزا بجانب جبال غور گریخته بساط قتال و جدال در نوشت و حضرت خاقانی ادراک این سعادت را از یمن قدوم سلطان مسعود میرزا دانست و برعایت و تربیت او پرداخت آنمقدار که توانست و در روز دوشنبه بیست و هفتم ماه شعبان مجلسی در غایت حشمت و عظمت آراسته شاه زاده را ببارگاه جهان پناه طلبیده و باستخلاص ممالک موروثی خاطر خطیرش را تسلی داده باز دواج کریمه از دودمان شاهی امیدوار گردانید و قامت قابلیتش را بخلعت طلا دوز زیب و زینت داد و بانعام اسپ و زر و ما یحتاج دیگر نقد مراد در آستین ملازمانش نهاد و در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور بموجب فرمان واجب الاذعان خدیجه بیگی آغا و سایر محله نشینان تتق عصمت جهة یراق از دواج سلطان مسعود میرزا با بیگم سلطان که صبیه صلبیه حضرت خاقانی بود و از ستر عالیه بابا آغچه در وجود آمده بود از اردوی همایون به دار السلطنه هراة رفتند و در روز جمعه غره ذی القعده شاه زاده نیز بآن بلده خرامید عیبت مسندآرایان دولت خواستند مجلس عقد و نکاح آراستند و در روز یکشنبه سیوم همان ماه سادات و قضاة و اکابر و اشراف در باغ زاغان مجتمع گشته جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الملة و الدین احمد التفتازانی در ساعتی که مانند نام شاه زاده مسعود بود اختر سعادت اثر اوج سلطنت را با ناهید برج خلافت عقد بست و چند روز بساط سور و سرور و عیش و حضور انبساط یافته سلطان مسعود میرزا در عین نشاط و کامرانی با آن مخدره سراپرده خاقانی زفاف فرمود و از دست ساقیان گلعذار جامهای باده خوشگوار بجرع کرده در تنزهات هراة عشرت نمود از شراب ناب گلزار طرب را آب داده غنچه دل شاه زاده بباغ باغ مشکفت و مغنی خوش الحان صوت دلنواز بگوش ناهید نغمه ساز رسانیده بزبان حال میگفت **نظم** ساقی بنور باده برافروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما و سلطان مسعود میرزا چندگاه در ظلال دولت و اقبال خاقان ستوده خصال در غایت جاه و جلال بگذرانید بعد از آن یاد وطن مالوف کرده با فوجی از سپاه ظفر پناه عنان عزیمت بطرف ماوراء النهر منعطف گردانید چون بحدود قندز رسید امیر خسرو شاه آغاز مکر و تزویر نموده رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد شاه زاده فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد کرده آنحضرت را بسلطنت مملکت موروثش بشارت داد و میرزا سلطان مسعود بگفتار آن غدار مکار فریب یافته بقندز شتافت و او طریق کفران نعمت مسلوک داشته جهان بین آن قرة العین سلطنت را نشتر زد و با معدودی از ملازمان بجانب سمرقند گسیل فرمود تا در پناه دولت سلطان علی میرزا بسر برد اما سلطان مسعود میرزا بنابر اعتمادی که بر کرم خاقان منصور داشت نوبت دیگر بخراسان تشریف آورده در بلده فاخره هراة اوقات میگذرانید تا وقتی که ابو الفتح محمد خان شیبانی ولایت خراسان را تسخیر کرد و چون آن خان گیتی ستان غیر از استیصال اولاد امیر تیمور گورکان مدعائی نداشت سلطان مسعود میرزا را به باباش میرزا که داماد سرخس بود سپرد و باباش او را شهید ساخته بیگم سلطان را بعقد خویش در آورد اما خسرو شاه همدران سال که دیده میرزا سلطان مسعود را بنیشتر بیوفائی از حلیه بینائی عاطل ساخت از غایت قساوت عقب قتل میرزا بایسنقر را که از وقت توجه میرزا سلطان مسعود بهراة تا آن غایت در حصار حکومت میمود پیش نهاد همت گردانید و بلطایف الحیل آن شاه زاده بلند محل را بچنگ آورده در ماه محرم سنه خمس و تسعمائه بشهادت رسانید آنگاه از روی استقلال در ولایات قندز و ختلان و بدخشان و ترمذ و حصار شادمان بحکومت مشغول گشته مآل حالش در ضمن حکایات آینده بر زبان خامه خواهد گذشت انشاء الله تعالی و تقدس **ذکر مصالحه حضرت اعلی با سلطان بدیع الزمان میرزا** در آن اولا که بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیک از حدود قندهار بجانب النگ نشین ایلغار نمود امیر ذو النون ارغون در ییلاق ولایت غور بود بنابران بدیع الزمان میرزا از النگ نشین بطرف بر بین شتافت و از آن جا عنان عزیمت بصوب معسکر امیر ذو النون تافت و آنجناب شاه زاده را استقبال نموده بر صحت ذات خجسته صفات لوازم حمد پادشاه متعال بتقدیم و جهت تدارک آن اختلال باجتماع سپاه قندهار و زمین داور و غور و ساغر و تولک سرعان باطراف و جوانب روان گردانید و باندک زمانی لشکری بسیار از ایل غور قبایل هزاره

هزاره و نکودری و قبچاق و غیر ذلک در ظل رایت میرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون مجتمع گشتند و مستعد رزم و پیکار شده کمر خدمتکاری و جان سپاری بر میان
جان بستند چون این خبر بعرض خاقان فریدون فر رسید بخیال آنکه کثرت دیگر ولدار شده از گوشمالی دهد عازم هراة رود گردید اما همدران ایام جناب حقایق پناهی
شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی از نزد بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون باردوی همایون آمده طرح اساس مصالحه انداخت و خاقان منصور بصلح راضی شده خاطر
جوئی شاهزاده را پیش نهاد همت ساخت تبیین این مقال آنکه قبل از وقوع جنگ النگ نشین بروزی چند خاقان سعادتمند جناب شیخ الاسلامی سیف الملة والدین
مولانا احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی و سید غیاث الدین محمد صدر را بجانب گرمسیر فرستاده بود تا میرزا بدیع الزمان را نصیحت نموده از باد
مخالفت بجادهٔ موافقت آورند و ایشان چون بحدود فراه رسیدند شنیدند که بدیع الزمان بر سبیل استعجال لشکر بسر پدر بزرگوار کشیده است بنابران شیخ الا
سلام عنان مراجعت بدار السلطنه هراة انعطاف داد اما شیخ جلال الدین ابو سعید و سید غیاث الدین نزد امیر ذوالنون بغور رفتند و هنوز آنجا تشریف
داشتند که بدیع الزمان میرزا در النگ نشین شکست یافته با امیر ذوالنون پیوست و شیخ ابو سعید در باب تمهید بساط مصالحه با شاهزاده گفت و شنود نمود
آنجناب جواب داد که اگر حضرت خاقانی در مقام عطوفت و مهربانی درآمده از ممالک محروسه بمقدار عنایت فرمایند که معیشت جمعی که ملازم رکاب سعادت
انتساب بسهولت بگذرد من نیز طریق طاعت و فرمانبرداری مسلوک داشته غاشیهٔ عبودیت و خدمتکاری بر دوش خواهم گرفت و الا فلا شیخ
اجازت یافته روز چهارشنبه بیستم ذی القعده که هنوز خاقان ظفر قرین در النگ نشین بود ببارگاه حشمت آئین رسید و سخنان میرزا بدیع الزمان را بشرف عرض
رسانید و جهة تأکید اساس مصالحه نوبت دیگر مصحوب امیر شیخ علی طغائی که در آن وقت در ملازمت شده مرتبت بود بجانب اردوی بدیع الزمان
میرزا توجه نمود و در اوایل ذی الحجه جناب هدایت پناهی و خدمت امارت دستگاهی باز آمده عرض داشتند که میرزا بدیع الزمان طمع میدارد که حکومت
ولایت بلخ بدستور سابق تعلق بوی گیرد تا دیگر پیرامن مخالفت نگردد آنحضرت این ملتمس را بسمع قبول نشنود و از النگ نشین کوچ نموده بجانب هراة روی
نهضت فرمود و چون خبر بدار السلطنه هراة رسید که حضرت خاقانی بعزم رزم بدیع الزمان میرزا بهراة رو داشتند و از آنجا عنان بگردان بطرف
ولایت غور خواهد تافت مقرب حضرت سلطانی کلمهٔ کریمهٔ الصلح خیر مطمح نظر فرخنده اثر گردانیده در روز سه شنبه دهم محرم الحرام سنه اربع و تسعمائه
بنیت تمشیت امر مصالحه عازم اردوی کیهان پوی گشت و روز چهارشنبه در نواحی چشمهٔ گویان بشرف ملازمت خاقان عالیشان مشرف شده آن
حضرت را باسترضاء بدیع الزمان میرزا ترغیب فرمود و چون این سخن منبعث از کمال اخلاص و دولتخواهی بود بسمع قبول حضرت پادشاهی راه یافت
و حکم همایون صادر شد که منشیان آستان خلافت آشیان نشان ایالت ولایت فراه و سیستان را بنام میرزا بدیع الزمان در قلم آورند و چون این حکم
همایون بمهر بزرگ موشح گشت خاقان منصور امیر شیخعلی را اجازت داد که منشور فایض السرور را نزد بدیع الزمان میرزا برده بدستور سابق در خدمت شاه
زاده باشد و چنان سازد که آنحضرت بحکومت ولایت سیستان راضی گشته از مقام مخالفت و منازعت درگذرد و آنگاه علم نصرت شیم در روز جمعه سیزدهم
محرم بجانب مستقر سریر سلطنت در حرکت آمد و روز دوشنبه شانزدهم پرتو وصول بر باغ جهان آرا انداخته انوار معدلت روز افزون اطراف دار السلطنه
هراة را بار دیگر روشن ساخت و در خلال احوال گذشته امیر نظام الدین درویشعلی که بعد از مواخذه و مصادره بمکهٔ مبارکه و مدینهٔ طیبه زادهما الله تعالی شرفا رفته
بگذاردن حج اسلام فایز گشته بود و مقضی المرام باز آمده نوبت دیگر منظور نظر عنایت خاقان والا گهر شده بمنصب امارت دیوان اعلی یافته بهلوی امیر
ناصر الدین عبد الخالق مهردار بدیع الزمان میرزا بعد از وصول نشان همایون از غور بسیستان شتافت و محمد معصوم میرزا که والی آن ولایت بود عنان
عزیمت بدار السلطنه هراة تافت

ذکر توجه محمد حسین میرزا بجانب استراباد و شکست یافتن مظفر حسین گورکان بتقدیر آفریننده عباد

در اواخر سنه ثلث و تسعمائه محمد حسین میرزا کرت دیگر لشکر ظفر اثر فراهم آورده لواء عزیمت بطرف استراباد برافراخت
و ابو المنصور مظفر حسین گورکان از توجه برادر واقف گشته با سپاه جرجان باستقبال بیرون خرامید و روز جمعه بیست و دوم ذی القعده سنه مذکوره
در نواحی گنبد قابوس تلاقی فریقین دست داده دلاوران ناموس گرد نبرد باوج گنبد آبنوس رسانیدند در اثناء اشتعال آتش قتال بواسطهٔ ضعفی که در آن
روز عارض مزاج مظفر حسین میرزا بود آنجناب را غشی عظیم روی نمود و شدت آن حالت بمثابه انجامید که لشکریان از دست از کار باز مانده از معرکه بیگانگی
رو بوادی فرار آوردند و محمد حسین میرزا منصور و مظفر بدار الفتح استراباد درآمده ابو المنصور مظفر حسین گورکان تا ولایت سبزوار عنان بگردان

باز کشید و چون این خبر در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بعرض خاقان منصور رسید در اواخر صفر سنهٔ ۹۰۳ امیر محمد برندق برلاس و امیر کمال الدین حسین علی جلایر حسب الحکم روی
توجه بسبزوار آوردند تا بموکب عالی مظفری پیوسته در باب تدارک اختلال احوال مساعی جمیله مبذول دارند و مکنون ضمیر همایون چنان بود که بنفس نفیس متوجه
آن صوب گردد اما بسبب مخالفت ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا آن عزیمت در حیز تاخیر افتاد و خاقان منصور روی توجه بمروشاهجهان نهاد ذکر گفتار

در بیان سلوک ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا در طریق عصیان و نهضت رایت نصرت آیت خاقان منصور بجانب مروشاهجهان

در آن اوان که خبر شهادت محمد مؤمن میرزا در اطراف آفاق اشتهار یافت و از شرر شناعت آن امر آتش اندوه و الم بر کانون
درون دور و نزدیک و ترک و تازیک تافت هر یک از شاهزادگان که در ناحیهٔ از نواحی خراسان حکومت مینمودند از مکر و خدیعت خدیجه
بیگی آغا اندیشه مند گشته در سلوک طریق مخالفت تقلید بدیع الزمان میرزا فرمودند از آنجمله حاکم مرو ابوالمحسن میرزا با برادر اعیانی خود محمد محسن میرزا
که در ولایت ابیورد سلطنت میکرد طرح اتحاد و یکانکی انداخته رسل و رسایل از جانبین در تردد آمدند و مراسم عهد و پیمان در میان آورده
خواطر بمخالفت پدر بزرگوار قرار دادند و این اخبار در اوایل سال نهصد و چهار بدار السلطنه هراة رسیده خاقان کامکار جناب نقابت مآب
سلطنت شعاری امیر قوام الدین حسن ساری را در ماه ربیع الآخر سنهٔ مذکوره بمرو ارسال داشت تا بزلال موعظه و نصیحت نایرهٔ عدوان میرزا ابوالمحسن
را منطفی نشاند و شاهزاده را بران دارد که کسی نزد برادر خود فرستاده او را نیز از مقام عصیان در گذراند و امیر قوام الدین حسب الامر نموده بتقدیم
رسانیده فایده بر رسالت او مترتب نگشت و ابوالمحسن میرزا ابعاد ذریعه داینده بر تمسک جسته از سر عصیان و خلاف در نگذشت بنابران خاقان منصور
عازم تادیب شاهزادگان شده بعد از اجتماع جنود خراسان در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاولی از باغ جهان آرا نهضت نموده در تخت
سفر نزول اجلال فرمود و از آن منزل بمقتضای فرمان واجب الاذعان محمد حسین میرزا و امیر عبد اللطیف با فوجی از ابطال رجال بر جناح استعجال
از راه سرخس متوجه مرو گشتند محمد قاسم میرزا و امیر نظام الدین علیشیر و امیر ناصر الدین عبد الخالق و حاجی امیر بکاول در شهر توقف کرده رایات ظفر
پیکر روز جمعه هفتم از تخت سفر بسر کوچه ساقلماق رفت و سه چهار روز در آن مرحله اقامت نموده چهارشنبه دوازدهم رباط پریان از یمن مقدم
خاقان عالی مکان عبرت افزای روضه رضوان گشت و آنحضرت از پریان قاصدی بمشهد مقدسه نزد حیدر محمد میرزا فرستاد و پیغام داد که باتفاق امیر
نظام الدین شیخ احمد سهیلی جنود آنحدود را مجتمع ساخته جهت دفع محمد محسن میرزا که بکیک تیر اشتهار دارد متوجه ابیورد گردد آنگاه لوای ظفر پناه از راه
دهانهٔ کوتل بجانب صوب مرو در حرکت آمد و چون ابوالمحسن میرزا از توجه مواکب گردون مراتب خبر یافت برج و باره مرو را مرمت فرموده خاطر بر
تحصن قرار داد و ماهچهٔ علم انجم حشم بعد از طی منازل پرتو وصول بر ظاهر آن بلده انداخته عساکر نصرت مآثر آغاز محاصره و محاربه کردند و لشکریان
ابوالمحسن میرزا سپر ممانعت و مدافعت بر روی کشیده در محافظت شهر غایت جد و اهتمام بجای آوردند از طرفین بغیر تیر آغاز آمد شد نموده نشتر
پیکان خون از شریان بیرونیان و درونیان بگشود و گاهی صدمهٔ سنگ رعد برجی از بروج آن قلعه را از هم ساخته صفت هباء منثورا می بخشید و احیانا
وصول قاروره نفط آتش در معسکر ظفر اثر انداخته جان پرلان را محترق میگردانید مدت [illegible] چهار ماه حال برین منوال جاری بود و بعد از آن پدر و پسر بطول
ایام جنگ و جدل ملول گشته بین الجانبین صلح گونه روی نمود چنانچه از سیاق کلام [illegible] بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس ذکر

نهضت موکب حضرت سلطانی به نیت گذاردن حج اسلام و بیان بعضی از وقایع و حوادث که روی نمود

در آن ایام امیر صافی ضمیر نظام الدین علیشیر بدلالت هادی دین قویم و هدایت دلیل والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم مدتی مدید داعیهٔ ذات
که قدم از سر ساخته و آن را سرمایهٔ همه مرادات شناخته بطرف حجاز شتابد و شرف گذاردن حج اسلام و سعادت طواف روضهٔ مقدسهٔ حضرت
رسول علیه السلام دریابد اما هرگاه که احرام آن صوب صواب بسته در پایهٔ سریر سلطنت مآب لب بطلب رخصت میگشاد خاقان منصور بنابر کمال میل
بصحبت شریف آن جناب شرف رخصت ارزانی نمیفرمود تا درین ایام که آن پادشاه سپهر احتشام ظاهر مرو را مضرب خیام عساکر نصرت
انجام گردانیده بود و بمحاصرهٔ ابوالمحسن میرزا قیام می نمود که آن امیر صاحب توفیق فرصت غنیمت شمرده با جمعی کثیر از اصحاب فضیلت مآب بعد از ملازمت
ستده عنان عزیمت بجانب مشهد مقدسهٔ منوره علی ساکنها التحیة والسلام روان گشت و مولانا عبد العلی طبیب زیارتگاهی را که در بارگاه حضرت پادشاهی

پادشاهی راه سخن داشت جهة استجازه بانتزاع خلافت مصیر فرستاد و چون امیر صافی ضمیر بمشهد رسید جهة وصول مولانا عبدالحی بروزی چند در آن مقام متبرک ساکن گردید و در آن ایام حیدر محمد میرزا و امیر شیخ احمد سهیلی که حسب الحکم جهة سرداری بمیرزا بابر در رفته بودند منهزم باز آمدند و چنانچه معروض حضرت سلطانی باستمالت شاهزاده و امیر شیخ نپرداخته اسپان راهوار و نفایس اجناس نزد ایشان ارسال نمود و ابواب الطاف بر روی سایر حاضران آن معرکه بکشود مقارن آن حال مولانا عبدالحی از اردوی همایون باز آمده از نزد خاقان منصور مکتوبی آورد مضمون آنکه از عرض داشتی که مولانا عبدالحی بنظر نواب کامیاب رسانید خیال توجه آنعالیجناب هدایت مآب بجانب مکه مبارکه بوضوح انجامید اگرچه رعایت خاطر فیض مآثر مقتضی آنست که این ملتمس را بعز اجابت مقرون دارم اما چون در اختیار این سفر مبارک امنیت طریق شرط است و چنانچه بر ارباب حقایق بهای واضح خواهد بود درین اوقات بواسطه تواتر ترقیات غبار فتنه و آشوب در ولایات عراقین و آذربایجان بمرتبه در هیجان است که مزیدی بران متصور نیست اگر نوبت دیگر بملاحظه رضای خاطر اشرف ما این عزیمت را موقوف داشته بدین جانب تشریف آورند تا عهد ملاقات خجسته صفات تازه گردد و هرگاه خبر امنیت طریق بتحقیق پیوندد عزیمت فرمایند از کمال مکارم اخلاق بدیع و بعید نخواهد بود و چون آن مکتوب مرغوب عنایت اسلوب بمطالعه امیر نظام الدین علیشیر رسید با نقباء مشهد افتخار آل عبا و اعزه اصحاب سعادت انتما طریق مشورت مسلوک گردانید مجموع آن جماعت متفق اللفظ و المعنی صلاح دین و دولت در آن دانستند که آنجناب بصوب اردوی ظفر مآب توجه فرماید و نوعی سازد که میان خاقان منصور و ابوالمحسن میرزا صورت مصالحه روی نماید بنا علی هذا بمقرب حضرت سلطانی در اوایل فصل بهار از مشهد حضرت امام عالی مقدار بجانب مرو شاهجهان روان شد و بعد از وصول بحدود سرخس چنان معلوم گشت که رایات نصرت آیات از ظاهر مرو نهضت کرده متوجه آن قصبه است صورت قضیه آنکه چون مدت محاصره بلده مرو سه چهار ماه امتداد یافت و پیکر فتح و فیروزی در آیینه مراد جلوه گر نیامد حضرت خاقانی مایل بمصالحه گشته ابوالمحسن میرزا نیز از طول ایام قلعه داری ملول شده قاصدی نزد پدر بزرگوار فرستاد و امیر نظام الدین درویشعلی را طلب نمود و خطاب امارت مآب حسب الحکم بشهر رفته شاهزاده با وی گفت که اگر خاقان منصور از سر جریمه من در گذشته عنان مراجعت بصوب دار السلطنه هراة انعطاف دهد من ترتیب پیشکش کرده روی توجه بپایه سریر خلافت مصیر خواهم آورد و امیر درویشعلی بدرگاه عالم پناه باز گشته سخن ابوالمحسن میرزا را بعرض رسانید و ملتمس شاهزاده درجه قبول یافته موکب همایون بجانب سرخس در حرکت آمد و در منزل بازرگان توبه مقرب الحضرت سلطانی ببساط جلالت نشاط سرافراز گشته بانواع الطاف اختصاص یافت و بعد از دو سه روز نواب مستطاب جلالت و بکتی مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره گردیده رخصت انصراف بطرف دار السلطنه هراة طلبید خاقان منصور فرمود ما دام که شما در مملکت من توطن داشته باشید بر التماس که فرمایید بعز اجابت مقرون است آنگاه جامت قابلیت آنجناب را بخلع فاخره آراسته بشرف اجازت ارزانی داشت و امیر صوفی صفت صافی ضمیر مسکن معهود شتافته تمامی سادات و اکابر مشایخ و قضاة و علما و فضلا و اشراف و اعیان دار السلطنه هراة را در سر مزار فیض آثار گازرگاه جمع ساخت و آشی عظیم ترتیب نموده به نیت استقامت بر جاده درویشی و گوشه نشینی از ایشان استعانت جست و همگی همت بر ترویج و تعمیر بقعه متبرکه انصاریه مصروف داشته ارباب وظایف و خدام آن مقام فرح انجام را باصناف انعام و احسان نوازش نمود و در رابطه درویشان و مجاوران آن روضه بهشت نشان در افزود و در خلال آن احوال گذشته سلطان احمد میرزا که سالها بحکم آن پادشاه مظفر لوا در دار السلطنه هراة حکومت و داروغگی نمود و امیر ناصر الدین عبدالخالق بن امیر محمد میر فیروزشاه علم عزیمت بسفر آخرت بر افراختند و اصحاب آن مصایب چنانچه رسم است بمراسم تعزیت و سوگواری و اطعام طعام و ختمات کلام حضرت باری پرداختند

ذکر طغیان امیر خسروشاه کرت دیگر و بیان کشته شدن نظر بهادر و حیدر قلندر

در آن زمستان که خاقان عالی مکان در ظاهر مرو نشسته بمحاصره ابوالمحسن میرزا قیام می‌نمود امیر خسروشاه فرصت غنیمت دانسته با سپاهی بی‌نهایت بحدود قبة الاسلام بلخ توجه فرمود و ابراهیم حسین میرزا بنابر قلت لشکر طریقه حزم رعایت کرده در شهر متحصن گشت و این معنی موجب مزید جسارت خسروشاه شده جنود قندز در ولایت اندخود و شبرغان دست بغارت و تاراج بر آوردند و در گرد قبة الاسلام بلخ خیمه اقامت افراشته اندوهی اهتمام بامر محاصره پرداختند چند روز از صبح تا شام از درون و بیرون شهر مبارزان بهرام قهر ابواب جنگ و جدال بر روی یکدیگر می‌گشودند و باندک

بتقبیل

تیر برکت تاثیر و تفنگ رعد پر داخته در افنای اعدام یکدیگر سعی مینمودند و احیانا بهادران لشکر ابراهیم حسین میرزا بپای جلادت از قلعه بیرون خرامیده داد نصرت
تیغ و سنان داده زمره قندزیان را بشام اجل میرسانیدند از آنجمله روزی از جانب امیر خسرو شاه نظر بهادر که بوفور تهور از سایر شجعان قندز و بقلان ممتاز و مستثنی بود
جنگ پیش آورده نزدیک بکنار خندق رسید و از طرف ابراهیم حسین میرزا امیر تنکری بردی سماچی از شهر بیرون رفته متصدی دفع دشمنان گردید و بین الجانبین حربی در غایت
صعوبت دست داده امیر تنکری بردی ظفر یافت و نظر بهادر منهزم شده عنان بعسکر خسرو شاه تافت و امیر تنکری بردی او را تعاقب نموده تنها بنظر بهادر
رسید و او باز گشته و شمشیر کین از نیام انتقام برکشیده بر آن پهلوان رستم توان حمله کرد و امیر تنکری بردی بتائید ایزدی تیغ خصم را به سپر رد فرموده بیک ضرب
حسام نظر بهادر را از پشت زین بر روی زمین انداخت و زخم دیگر متهم او را باتمام رسانیده دوست کام عنان توسن گردون خرام بجانب قلعه معطوف ساخت
از وقوع اینحادثه لشکر خسرو شاه دل شکسته شدند و مردم بلخ مستظهر و قوی خاطر گشته ابراهیم حسین میرزا نسبت بامیر تنکری بردی اصناف الطاف بتقدیم رسانید
و بانعام اسپ و زر و خلع قیمتی آن زبده شجعان دوران را خوشدل و مسرور گردانید القصه در وقتی که خاقان منصور از مرو مراجعت فرموده در حدود سرخس
بود خبر طغیان خسرو شاه و محاصره بلخ را استماع نمود لاجرم میرزا محمد معصوم را با امیر عمر بیک و دو هزار سوار تیغ زن نیزه گذار بر سبیل ایلغار متوجه بلخ گردانید
و موکب نصرت نشان بتعاقب ایشان در حرکت آمد چون خسرو شاه بر توجه آن پادشاه عالیجاه وقوف یافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل گشته
بطرف قندز شتافت و محمد معصوم میرزا کیفیت حال را بچیچکتو عرضه داشت کرد و فرمان واجب الاذعان سمت نفاذ پذیرفت که امیر ناصر الدین
عمر بیک ببلخ رفته کومک ابراهیم حسین میرزا باشد و محمد معصوم میرزا بموکب همایون پیوندد و بعد از آن رایات عالیات به ییلاق بادغیس خرامیده منزل
بابا خاکی معسکر ظفر اثر گشته از یمن مقدم همایون غیرت سپهر بوقلمون گردید و درین اثنا امیر حیدر از نزد امیر خسرو شاه بدرگاه عالم پناه رسید و دست سیاست
خاقانی بساط زندگانی او را در نوردید مجملی از حال امیر حیدر آنکه او پسر امیر سید آقا بود که سلطان سعید در سرخس او را قتل نمود و امیر سید آقا خال امیر
علیشیر است و امیر حیدر بلطف طبع و حدت ذهن و حسن صورت و وفور شجاعت از سایر امیرزادگان خراسان امتیاز تمام داشت لاجرم خاقان منصور در
اوایل حال او را منظور نظر تربیت گردانیده در سلک اتکچیان آستان خلافت آشیان انتظام داده و در آن اوقات که امیر علیشیر بایالت ولایت استراباد
سرافراز شد او را همراه برده میخواست که منصب حکومت آن مملکت را بوی گذارد اما امیر حیدر چنانچه سابقا مسطور گشت در وقتی که برسالت از
جرجان بهراة رفته بود بواسطه نشار جنون سخنی غیر واقع بعرض حضرت خاقانی رسانیده مواخذ و معاتب شد و چون از آن قید نجات یافت از امر
ملازمت استعفا نموده بلباس قلندری در آمد و جمعی کثیر از آن طایفه سر در پی او نهاده امیر حیدر در عمارت سر چشمه ماهیان که نزدیک بعیدگاه هرات است
واقعست منزل گزیده یکدو نوبت بازارهای آن بلدهٔ فاخره را دوران چند زده زر و اجناس بسیار از کبار و صغار در روزگار اخذ نمود و همه را
صرف قلندران و مصاحبان خود فرمود آنگاه بقبة الاسلام بلخ رفته ابراهیم حسین میرزا بنظر اشفاق در روی نگریست و امیر حیدر در آستانه علیه شاه ولایت پناه
متوطن شد جمیع مهمات آن بقعه را از پیش خود گرفت در اثنای آن روزی درویش ولی که در سلک اهل سلوک منتظم بود و ابراهیم حسین میرزا نسبت باو
ارادتی تمام داشت جهة طواف آن روضه بهشت آثار قدم رنجه فرموده بی از آنکه با امیر حیدر ملاقات نماید بمزار فایض الانوار شتافت و اینمعنی بر
خاطر حیدر قلندر گران آمده خدام آستانه علیه را فرمود تا درویش ولی را گرفته دویست کف پائی زدند و بجهت مطبخ باز داشتند بنا علی هذا ابراهیم
حسین میرزا قصد ایذا امیر حیدر کرد و او از بلخ گریخته روی بقندز آورد و امیر خسرو شاه نسبت باو لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و در وقتی که از
ظاهر بلخ برخواسته بقندز رفت او را برسم رسالت روانه آستان خلافت آشیان گردانید و بنا بر آنکه بعرض خاقان منصور رسانیده بودند که حیدر قلندر
در مجلس خسرو شاه پیوسته غیبت ملازمان درگاه عالمپناه مینمود و او را بر سلوک طریق مخالفت ترغیب میفرمود در بارگاه سپهر اشتباه راه نیافت و چند
روز معتقد بود و بقتل رسید و امیر نظام الدین علیشیر در هراة اینخبر شنیده بغایت متغیر و متاثر گردید و کس فرستاده جسد او را از خیل بابا خاکی بفضای [illegible] چشمه
ماهیان نقل نمود و اولاد و متعلقانش را بقدر امکان رعایت فرمود اما خسرو شاه در اواخر سنه ۹۰۴ از میرزا بایسنقر متوهم گشت و بهانه یورش بلخ آن شاه
زاده صاحب سعادت را مصحوب خود گردانیده علم نهضت برافراخت و چون با واج رسید در اواسط محرم سنه ۹۰۵ آن خسرو صاحب کرم را بدرجه شهادت
رسانید و ولادت میرزا بایسنقر در سنه ۸۸۲ در حصار واقع شده بود و آنحضرت در عدل و نصفت و فضل و رافت سرآمد ابنای زمان مینمود و خط نسخ و تعلیق را نیکو

نیکو مینوشت و از هنر نقاشی وقوفی تمام داشت و از غایت لطف طبع گاهی بنظم اشعار میپرداخت و از نتایج ذهن وقاد اصحاب فضیلت و محظوظ میساخت القصه
چون خسرو شاه کافر نعمت بهیجان امری خطیر اقدام نمود از روی استقلال در ولایت قندز و بغلان و ختلان و بدخشان و حصار شادمان بامر جهانبانی قیام نمود
مآل حالش در ضمن حکایات آینده مذکور خواهد گشت و کشته شدنش بتیغ انتقام منتقم جبار در زبان قلم پریشان رقم خواهد گذشت انشاء الله تعالی گفتار در

بیان پیوستن ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا بیکدیگر جهة مخالفت خاقان وافر حشمه و انهزام یافتن ایشان از دست

برد ملازمان موکب ظفر نشان در موضع حلوا چشمه در آن اوان که خاقان منصور از ظاهر مرو کوچ فرموده بسرخس شتافت و از سرخس عنان
عزیمت بکنار آب مرغاب تافت ابو المحسن میرزا که از مبتدا ایام قلعه داری نیک تنبکت آمده بود آن بلده را بیکی از امرای معتمد سپرده و بنفس نفیس
از عقب ایلچیان بهزار بیشه قدم و قتال از روی توجه بملاقات کیپک میرزا آورد و بعد از وصول بحدود ابیورد کیپک میرزا مقدم برادر بزرگتر را باقدام عزت
و احترام استقبال کرده مراسم پیشکش باحسن وجهی بجای آورد و آن دو درّی سپهر سلطنت و جهانبانی را در یک برج مقارنه روی نموده در تمشیت امور
جهانگیری قرعه مشورت در میان انداختند و خواطر بمحاربه پدر بزرگوار قرار داده پنج شش هزار سوار جرار مجتمع ساختند و این خبر در منزل بابا خاکی
بسمع اشرف آن آفتاب اوج شرف افلاکی رسیده میر مبارز الدین محمد ولی بیگ را باعلاء درجه رعایت و تربیت رسانیده و بمنصب حکومت دار السلطنه
هراة سرافراز ساخته بدان جانب روان گردانید بعد از آن موکب ظفر نشان جهة اطفاء نیران طغیان شاهزادگان بجانب ابیورد توجه نمود
و خاقان منصور با وجود ضعف مزاج شریف بقوت دولت در محفه نشسته بسرعت تمام طی مسافت میفرمود ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون از قرب وصول
لواء جهان گشا خبر یافتند از ابیورد بیرون رفته عنان بازگشت بصوب ولایت نسا تافتند و خاقان منصور در اثناء راه خبر توجه فرزندان را
استماع نموده تصور فرمود که داعیه مقابله و مقاتله ندارند بلکه گریز بر ستیز اختیار کرده نقش کلمهٔ الفرار مما لا یطاق بر صحیفه خواطر میگارند بنا بر آن ابو المنصور
مظفر حسین گورکان و حیدر محمد میرزا و ابن حسین میرزا و امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس را با اکثر لشکر ظفر اقتباس بتعاقب ایشان روانساخت و
بنفس نفیس در حرکت تأنی فرموده باهستگی رایت نهضت می‌افراخت و چون شاهزادگان نزدیک بحلوا چشمه رسیدند بخلاف تصور شنیدند که
ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا بغرور موفور منتظر رزم و پیکار ایستاده اند و قلب و میمنه و میسره مرتب ساخته دل بر اشتعال نائره قتال نهاده
اند لاجرم ایشان نیز بتعبیه سپاه پرداخته ماه رایت علم نصرت نشان مظفر حسین گورکان از افق قول طلوع نموده و در برانغار حیدر محمد میرزا توقف کرده
جوانغار را بوجود ابن حسین میرزا استحکام افزود و از آنجانب ابو المحسن میرزا در قلب لشکر جای داشت و کیپک میرزا در برانغار رایت شوکت برافراشت
و ابراهیم ترخان در جوانغار بایستاد و باین ترتیب هر دو سپاه روی برزمگاه نهاده و در دشت حلوا چشمه تقارب فریقین بتلاقی انجامید و دلیران
روز پیکار در هم آویخته کام جان جمعی از جوانان بسبب تجرع جام ناخوشگوار مرگ تلخ گردید پیکان تیر دیده دوز چشمه خون از فواره دلها روان ساخت
و شعله سنان سینه سوز جان مهوشان را در محاق احتراق انداخت شمشیر آبدار از خون خوبان شیرین گفتار جوی جاری گردانید و نیزه ثعبان کردار نخل قامت
دلبران کبک رفتار را از پای در آورده بر خاک هلاک خوابانید نظم ز تیغ خونفشان و خنجر تیز ز پیکان خدنگ فتنه انگیز چنان خون ریختند اهل ستیز
که حلوا چشمه شد جوی ز خون پر و در آن روز هولناک از جوانغار شاهزادگان ابراهیم ترخان بر برانغار سپاه نصرت نشان حمله کرده حیدر محمد میرزا
تاب آن صدمه نیاورده عنان بوادی فرار تافت و کیپک میرزا از میمنه لشکر خود بر ابن حسین میرزا تاخته آن شاهزاده نیز انهزام یافت
مظفر حسین گورکان که در قول بود چون حال بر آن منوال دید خواست که او نیز اقتدا ببرادران نموده پشت بمعرکه گرداند آقا امیر سلطان
قرابیتقل عنان مرکب شاهزاده را گرفته از آن حرکت مانع گشت و گفت اگر فضای معرکه از موکب عالی خالی گردد مخالفان دلیر شده نکایت این هزیمت
بحضرت اعلی سرایت کند لاجرم مظفر حسین میرزا دل بر مقاتله نهاده ثبات قدم ورزید و خاقان منصور در روزی که منهی بصحرای حلوا چشمه میشد بوقتیکه در
ملازمت موکب همایون میر خواجه شمس الدین محمد منشی و خواجه شهاب الدین اسحق صدر و بعضی از نویسندگان و جماعتی از دیوانیان و اخته‌چیان
و شاگرد پیشگان کسی نبود و از شکستن برانغار و جوانغار سپاه فیروزی آثار خبر یافت از کمال تهور جبلی و غایت وثوق بعنایت ازلی از محفه بیرون آمد با وجود ضعف
مزاج جامه جنگ درپوشید و مغفر بر سر نهاده بر اسب دلدل شکوه آتش آهنگ سوار گردیده عنان گران بسرعت باد وزان بجانب معرکه پیکار انعطاف داد

فرمود تا نقاره و کورکهٔ همایون را بلند آوازه ساختند و سورن انداخته رایات نصرت آیات را برافراختند و باین طریقه از آن دره بیرون آمده چون چشم ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا بر ماهچه علم ظفر شیم افتاد بیقین دانستند که خاقان رستم حشم بر بارهٔ کوه پیکر نشسته و میان همت بعزم رزم و پیکار چست بسته تزلزل بارکان اقتدار ایشان راه یافت و نسیم ظفر بر پرچم علم خاقانی وزیده هر یک از آن دو شاهزاده عنان فرار بطرفی تافت ابو المحسن میرزا بجانب مرو رفت و کپک میرزا راه استراباد پیش گرفت و چون گردنکشان سپاه خاقان جاه کیفیت واقعه مشهود نمودند تیغ انتقام از نیام کشیده بار دیگر روی بمعرکه آوردند و شاهزادگان را تعاقب نموده سالما غانما مراجعت کردند خاقان منصور لوازم محامد پادشاه غفور مرعی داشته صدقات و نذور بمستحقان رسانید و در بارهٔ جماعتی که در آن محاربه آثار دلاوری ظاهر کرده بودند انعامات فرموده فتحنامها باطراف بلاد خراسان روان گردانید

ذکر نهضت همایون خاقان عالی مکان بجانب جرجان و مسارعت نمودن در مراجعت بواسطه طغیان میرزا بدیع الزمان

از آن زمان که محمد حسین میرزا استراباد را از مظفر حسین گورکان انتزاع نمود پیوسته خیال توجه بدان صوب صواب مکنون ضمیر همایون بود اما بواسطه موانع متنوع که در بلاد خراسان وقوع می یافت آن داعیه از حیز قوت بفعل نمی آمد و بعد از محاربه چلو چشمه که کپک میرزا باستراباد شتافت و میان برادران بساط محبت و اتحاد تمهید یافت خاقان منصور مظفر لوا آن عزیمت را تصمیم داد و روی توجه باستراباد نهاد و این خبر بمحمد حسین میرزا رسیده شاهزاده را اسباب اضطراب از سر گذشت و با کپک میرزا و فوجی از خواص امرا طریق مشاورت مسلوک داشته متوجه کنار آب اترک و میان ترکمه آنسرحد گذشت و در اثنای راه کپک میرزا از دو بازار برادر را فارسیده بطرف خراسان عزیمت نمود و مانند شیری خشمناک بی ترس و باک بحدود آن ولایت در آمده کیفیت حال با بو المحسن میرزا اعلام فرمود چون این اخبار بعرض خاقان بهم اقتدار رسید نشان حکومت مشهد مقدسه را بنام محمد محسن میرزا نویسانده نزد شاهزاده فرستاد و بزبان لطف و مرحمت پیغام داد که هر چند تو حقوق ابوت را بعقوق مخالفت مبدل ساخته با ملازمان موکب نصرت نشان بمقام مقابله و مقاتله در آمدی بمقتضای شفقت اصلی و عطوفت جبلی رقم عفو بر جریدهٔ آن جرایم کشیدیم و ایالت مشهد مقدسه و توابع و لواحق بدان عزیز فرزند مفوض گردانیدیم میباید که از ارتکاب افعال سابقه نادم و پشیمان بوده من بعد لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانی و آن مملکت را بآیین معدلت و رعیت پروری معمور و آبادان گردانی و بعد از آنکه پیغام خاقان منصور و منشور مذکور بمحمد محسن میرزا رسید مبتهج و مسرور گشته بمشهد مقدسه شتافت و قدم در وادی فرمان برداری نهاده دیگر از وی امری که موجب انتقام خاطر خاقان آفتاب احتشام باشد صدور نیافت و خاقان منصور پس از طی منازل و مراحل خطهٔ استراباد را از یمن مقدم همایون غیرت افزای گلستان ارم ذات العماد ساخت و ده پانزده روز جناح مرحمت بر مفارق متوطنان آن مملکت گسترده بلوازم رعیت پروری پرداخت در آن اثنا قاصدی از دار السلطنه هراة از نزد امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسیده بعرض رسانید که بدیع الزمان میرزا با سپاهی بلا انتها بنواحی هراة تشریف آورده و غبار طغیان مرتفع گردانیده و اکنون در ظاهر آن بلده قبهٔ خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراشته و باتفاق امیر ذو النون ارغون همت بر تسخیر مملکت خراسان گماشته خاقان منصور چون این خبر شنود نشان حکومت استراباد را بمصحوب مولانا شمس الدین علی شاه سندی منشی نزد محمد حسین میرزا ارسال داشت و مکتوبی مبنی از نصایح سودمند و مواعظ دلپسند بنام شاهزاده روانه ساخت و بسرعت برق و باد علم مراجعت برافراشت بعد از وصول باسفراین زمام ایالت آن ولایت را بقبضهٔ اقتدار امیر بدر الدین نهاد و کوچ بر کوچ بسبزوار شتافته حکومت آن بلده را با توابع و مضافات بمظفر حسین میرزا داده و مولانا شمس الدین علی پس از آنکه بخدمت محمد حسین میرزا رسید و فرامین مطاعه را بشاهزاده داده بود و لوازم رسالت بتقدیم رسانید آنحضرت بار دیگر استراباد را مقر سلطنت ساخت و لشکر جرجان را جمع گردانیده رایت نخوت و عظمت برافراخت

ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم تسخیر دار السلطنه هراة و رفتن بجانب مرغاب بعد از معاودت رایات ظفر آیات

در آن اوقات که خاقان والا فر ابو الغازی سلطان حسین بهادر جهت دفع محمد حسین میرزا عنان یکران بصوب استراباد انعطاف داده سلطان بدیع الزمان میرزا از سیستان و امیر شجاع الدین ذو النون از زمین داور به ییلاق غور خرامیدند و خیال تسخیر ولایات خراسان کرده سپاه هزاره و نکودری و قپچاق را مجتمع گردانیدند و بعد از تقدیم مشورت علم نهضت افراخته با جنود نامعدود ببالای ولایت هراة ورود

هراة دو شتافتند و از مراعی و مواشی امرا و ارکان دولت خاقانی هرچه یافتند تصرف کرده از آنجا عنان عزیمت بصوب لنگر مقدسه عنان ثنیه تافتند و از آن
سرکار نیز گوسفند بسیار غنیمت گرفته متوجه دار السلطنه هراة گشتند و از شیوع این اخبار امیر نظام الدین علیشیر و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و سایر
امرا که در آن بلده فاخره بودند همه بجز اضطراب افتادند و برج و باره شهر را مضبوط ساخته و مردم بلوکات را در آورده جوانب حصن حراست
دادند و چون بدیع الزمان میرزا بقصبه اوبه رسید امیر ذو النون برسم منغلای پیشتر متوجه گردیده و بعضی از مردم بلوکات که در باغات جمع آمده
بودند امیر ذو النون را تنها دیده تصور کردند که بدیع الزمان میرزا مراجعت نموده و امیر ذو النون بی مدد آنحضرت خیال محاصره هراة نموده لاجرم
بشهر آمده گفتند که امیر ذو النون با لشکر اندک و غرور بسیار نزدیک رسیده است و اگر امرا بجنگ او بیرون روند غالب ظن آنست که انهزام یابد و
مقارن این حال محمد معصوم میرزا نیز از جانب چکچکتو بهراة آمده و امیر محمد ولی بیک مستظهر گشته دو سه هزار سوار آراسته مکمل ساخت و در رکاب محمد معصوم میرزا
و سید عبد الله میرزا بعزم رزم از دروازه بست بیرون رفته در عقب سپاه میرزا محمد معصوم را باز داشت و خود در میمنه بیستاد و ضبط میسره را بعهده سید
عبد الله میرزا و امیر بابا علی گذاشت و از آنجانب سلطان بدیع الزمان میرزا در نواحی بیک لک خانه با امیر ذو النون پیوست و در محلی که آنرا کشنید
قراولان خبر رسانیدند که سیاهی سپاه باغی نمودار شد و همان ساعت امیر ذو النون با لشکر ارغون پای در رکاب آورده چون شیر غژان متوجه بیشه پیکار
گشت و در نواحی النگ نشین تقارب فریقین بتلاقی انجامید و آواز نفیر و سورنای از ایوان کیوان در گذشت از هر دو طرف شیران بیشه
ستیز تیغ کین آخته بر یکدیگر تاختند و گرد از فضای معرکه هیجا باوج فلک تیز گرد رسانیده عذار آفتاب را در زیر نقاب غبار مستور ساختند زبان
سنان پیام اجل در گوش جوانان مملکت و تیر مرگ تأثیر پهلوانان را بسان لعل بدخشان صبغت شمشیر تارک شکاف بیک ضربت از فرق سر تا
بناف میشکافت و جانهای پردلان از آن رخنه بیرون جسته بعالم آخرت میشتافت **نظم** برآمد فغان از زمین و زمان درآمد تزلزل بکون و مکان
ز تیغ سرانداز و تیر خدنگ هوا خونفشان شد زمین لاله رنگ و در آن اثنا لوای کشورگشای سلطان بدیع الزمان میرزا پرتو وصول بر معرکه انداخته تیره‌رایان
از مشاهده آن لمعات دست از کار و دل از جای رفته نخست سید عبد الله میرزا و امیر بابا علی فرار نمودند بعد از آن محمد معصوم میرزا و امیر مبارز الدین محمد ولی
بیک نیز گریز بر ستیز اختیار کردند محمد معصوم میرزا و سید عبد الله میرزا مصلحت در آمدن بشهر ندیده روی باردوی همایون آوردند اما امیر محمد با سایر
گریختگان بشهر در آمده دروازها بر کشیده بروج را بمردم اعتمادی سپرد و سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر و منصور در النگ نشین نزول اجلال فرموده پس از
چند روز از آنجا بچهل پالان نقل کرده طمع میداشت که بی از آنکه مباشر جنگ و پیکار گردد شهر بدو دهند بنابر آن مدارا و مواسا کرده
سپاه را اجازت حرب نداد چون مدت چهل روز حال برین منوال بگذشت خبر مراجعت خاقان منصور بتواتر پیوست و امیر نظام الدین علیشیر رسل
و رسائل نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده او را از مقابله و مقاتله پدر بترسانید و التماس فرمود که از ظاهر هراة کوچ فرموده بطرفی رود که میان او و خاقان
منصور ملاقات واقع نشود تا بار دیگر نیران فتنه و آشوب اشتعال و التهاب نیابد و شاهزاده بمصلحت وقت در ایجاب آن ملتمس دانسته از چهل پالان
به پل سالار شتافت و از آنجا عنان عزیمت بطرف آب مرغاب تافت و پس از سه چهار روز اعلام ظفر اعلام خاقانی پرتو وصول بسواد هراة انداخته امرا و اعیان
و اکابر و اشراف بلوازم استقبال قیام و اقدام نمودند خاقان منصور همگنان را پرسش و نوازش فرموده امیر محمد ولی بیک و جماعتی که در ایام محاصره شرایط
جلادت بجای آورده بودند بمزید عنایت و التفات سرافراز گردانید و بدولت و اقبال در باغ جهان آرا نزول اجلال فرموده نوای عیش و نشاط
باوج عیوق رسانید **ذکر تفویض سلطنت بلخ بسلطان بدیع الزمان میرزا و باز آمدن ابراهیم حسین میرزا بپایه سریر خاقان**
مظفر لوا چون سلطان بدیع الزمان میرزا از ظاهر بلده هراة کوچ کرده بکنار آب مرغاب شتافت تمامی لشکر بادغیس و چکچکتو در ظل رایت فتح آیتش مجتمع
گشتند و شجاع بیک نیز از قندهار بملازمت رسیده در اردوی عالی جمعیتی عظیم دست داد و بریده بخشی که از قبل خاقان منصور در قلعه مروجاق حکومت
مینمود از تسلیم حصار ابا کرده شجاع بیک روی بتسخیر آن قلعه آورد و سپاه هزاره و نکودری و سایر افراد لشکر ظفراثر تورها و چپرها بر سر کشیدند و دست
به تیر و کمان برده بقدم جلادت و مردانگی متوجه آن حصن حصین گردیدند و امیر بریده از صباح تا نیم روز بمدافعه مشغولی نموده بالاخره از مقاومت
عاجز گشته شجاع بیک قهراً و قسراً حصار مروجاق را مسخر گردانید امیر بریده را گردن بسته و پای شکسته نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده آنحضرت [illegible]

فرمودن ۲

بعضی از اعاظم مقابل ساخته باطلاقش فرمان داد و خاقان منصور در بلدهٔ هراة از وفور سپاه و کثرت استعداد فرزند والا نژاد وقوف یافته بغایت متفکر
شد زیرا که در آن اوان اکثر سپاه نصرت انتما از یورش استراباد مراجعت نموده بودند و اسپان ایشان بغایت لاغر و ناتوان بود و هنوز نمیتوانستند که بی از آنکه چند
گاهی آسایش نمایند مرتکب سفر دیگر گشته با بدیع الزمان میرزا ابواب مقابله و مقاتله بگشایند لاجرم خاقان منصور با مقربان حضرت سلطانی مشورت کرده
بطرح بنای مصالحه پرداخت و مولانا فصیح الدین صاحب دارا استرابادی را جهة تمشیت آن مهم بکنار آب مرغاب روان ساخت و جناب صاحبی دیوان
مقام بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون رسیده بخوبترین عبارتی ادای رسالت فرموده شاهزاده را باطاعت پدر بزرگوار ترغیب
و تحریص نمود و آنحضرت بملاحظهٔ حقوق ابوت مایل بصلح و صفا گشته بعد از تکرار آمد شد سفرا مهم بر آن قرار یافت که سلطنت مملکت بلخ و توابع آن از کنار آب
آمویه تا مرغاب من حیث الاستقلال متعلق به بدیع الزمان میرزا باشد و در آن ولایات نام نامی آن شاهزاده گرامی را در خطبه ردیف اسم همایون
حضرت خاقانی گردانند و دیگر هیچیک از پدر و پسر طریقهٔ ناستوده مخالفت و عناد بظهور نرسانند و بنابر آنکه ابراهیم حسین میرزا در بلخ متمکن بود و چند
گاه با خسروشاه مقاومت کرده آن ولایت را از شر اعدا حراست نموده بود خاقان منصور را دغدغه شد که مبادا شاهزاده آن خطه را ببرادر بزرگتر
تسلیم ننماید و از این جهة فتنهٔ دیگر حادث گردد بنابر آن خواجه شهاب الدین عبدالله را فرمود که بر جناح استعجال ببلخ شتابد و بتمهید مقدمات مناسبه چنان
سازد که ابراهیم حسین میرزا در باب تسلیم آن بلده پیرامن مناقشه نگردد و بجانب هراة نهضت نموده بپدر بزرگوار پیوندد و خواجه عبدالله بر حسب فرموده
کاربند شده قبل از وصول بدیع الزمان میرزا به بلخ رسیده و شرف ملازمت ابراهیم حسین میرزا حاصل کرده شاهزاده را بملازمت و اطاعت پدر بزرگوار
مایل گردانیده از بلخ بیرون آورد و در اثنای راه آن دو دری برج نامداری بایکدیگر ملاقات فرموده ابراهیم حسین میرزا بلوازم نثار و پیشکش پرداخت
و بدیع الزمان میرزا برادر را در آغوش مهربانی کشیده بزبان تفقد و دلجوئی بنواخت آنگاه بدیع الزمان میرزا کامران و کامیاب بقبة الاسلام بلخ خرامید
و امیر عمر بیک بخدمت شاهزاده توقف نموده ابراهیم حسین میرزا ملازمت خاقان منصور را پیش نهاد همت گردانید و چون ماه چهرهٔ رایت فتح
آیت سلطان بدیع الزمان میرزا از افق آن ولایت طلوع کرد جناح مرحمت و عاطفتش بر مفارق ساکنان بلدان طخارستان سایه گسترد و امیر خسرو
شاه رسل و رسایل با تحف شایسته و تنسوقات بایسته بخدمت آن شاهزاده فرستاده اظهار مطاوعت و مخالصت نمود و در ممالک قندز و بغلان
و ترمذ و حصار شادمان و قبادیان و ختلان و بدخشان خطبه و سکه را بنام آنحضرت تزئین داد و بدیع الزمان میرزا قاصدان امیر خسروشاه را باصناف
عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه بنواخت و بانعام خلع فاخره و اسپ و زر و نفایس دیگر مفتخر و سرافراز ساخت و امیر شجاع الدین ذوالنون
و ولد او شجاع بیک را معزز و محترم رخصت انصراف ارزانی داشت و حکومت سیستان را ببرادر امیر ذوالنون میر سلطان علی ارغون عنایت
کرده در غایت عظمت علم فرمانروائی برافراشت **گفتار در بیان سلوک محمد حسین میرزا کرت دیگر در وادی طغیان و نافرمانی
و توجه رایات ظفرآیات خاقانی بجانب استراباد نوبت ثانی** چون محمد حسین میرزا در مملکت استراباد تمکن تمام پیدا کرده
اکثر توابع و لواحق آن ولایت را بحیز ضبط در آورد خیال تسخیر دیگر ولایات خراسان در خاطرش افتاد و در اواخر سنهٔ خمس و تسعمائه با سپاهی شجاعت
نهاد روی توجه بطرف اسفراین نهاده بیکبارگی دایره گرد منزل امیر بدرالدین را فرو گرفت و کسی نزد آن شیر بیشهٔ هیجا فرستاده او را
باطاعت و انقیاد دعوت نمود امیر بدرالدین رعایت حقوق تربیت خاقان منصور کرده سر از ربقهٔ مطاوعت شاهزاده در پیچید و با اندک
مردمی که در ملازمتش بودند دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده با سپاه استراباد آغاز کارزار کرد. امیر بدرالدین مانند شیر عرین بر ایشان حمله
مینمود و بزخم ناوک دلدوز و ضرب سنان جانسوز روزنها در سینهٔ بهادران میگشود اما چون لشکر محمد حسین میرزا بسیار بودند او را در میان گرفته از اطراف
و جوانب علی التعاقب و التواتر سهام خون آشام و حسام بهرام انتقام بوی میرسانیدند و در آن اثنا عرض امان کرده او را بمواعید شاهزاده امیدوار گردانیدند
تا دست از جنگ باز دارد و جان عزیز خود را بعنف در معرض هلاکت نیارد و امیر بدرالدین اصلا آن سخنان را بسمع قبول نشنیده حرب میکرد تا وقتی که از ضربت
تیغ آبدار شربت شهادت چشید و چون مظفر حسین میرزا در سبزوار از طغیان محمد حسین میرزا و کشته شدن امیر بدرالدین خبر یافت عزم حرب برادر جزم کرده
سپهسالاری سپاه خود را بامیر محمد قاسم برلاس و امیر شجاع الدین محمد بیدق (?) با فوجی کثیر از سپاه جلادت شعار بدفع استیلای محمد حسین میرزا روانه گردانید و میان میر محمد قاسم و مقدمهٔ لشکر استراباد

استرآباد که سرداران ایشان درویش محمد کوکلتاش بود حمله بروی نمود و آن امیرزادهٔ پسندیده اخلاق که خلاصهٔ اولاد امیر شاه کو بود در اثنای اشتعال نایرهٔ قتال بزخم تیری از
پای درافتاد و درویش محمد کوکلتاش بظفر و نصرت اختصاص یافته بسیاری از جنود میرزا مظفر حسین را بتیغ بیدریغ بگذرانید و زمرهٔ را اسیر گردانید چون کرکچیکان بعسکر
شاهزاده رسیدند کیفیت حال بعرض رسانیدند مردم بمثابهٔ بهم برآمدند که میرزا مظفر حسین مجال توقف ندیده روی بطرف ولایت نساوه آورده تا قصبهٔ تربت
عثمان بگیران عنان بازکشید و کپک میرزا نیز بعد از استماع این خبر مشهد مقدسه را خالی گذاشت و رایت عزیمت بصوب ولایت نسا و ابیورد برافراشت و از آنجانب
محمد حسین میرزا مملکت خراسان را خالی یافته از استرآباد و مازندران بروسبزوار و آن جلکاه سپاه ظفر پناه ساخت و طریقهٔ عدالت مرعی داشته بتقبل و عمارت و تعمیر شهر
و ولایت بپرداخت و چون این اخبار در دارالسلطنهٔ هراة شیوع یافت و بر تو شعور خاقان منصور کیفیت آن وقایع تافت با وجود ضعف تن و استیلاء لوازم پیری
بر شهر سلطان بدن از غایت غیرت خسروانه و نهایت حمیت پادشاهانه در محفهٔ محفوف بانوار فتح و فیروزی درآمده امیر نظام الدین علیشیر و امیر مبارز الدین
محمد ولی بیک را در هراة گذاشت و در ماه محرم الحرام سنهٔ ست و تسعمائه روی براه آورده علم عزیمت بجانب استرآباد برافراشت و در اثنای راه مظفر حسین میرزا
و امیر محمد برندق برلاس و سایر حکام ولایات بموکب همایون پیوستند و تمامی سپاه خراسان در ملازمت رکاب ظفر انتساب مجتمع گشته دعاگو و ثناخوان کمر خدمت
بستند و خبر نهضت رایت نصرت آیت بمحمد حسین میرزا رسیده صلاح در توقف ندید و کرت دیگر عنان بگیران بوادی فرار گردانید و حضرت خاقانی بعد از طی منازل و قطع مراحل
دار التفرج استرآباد را بفر نزول همایون آرایش داده جناح مرحمت و احسان بر مفارق اهالی مملکت جرجان مبسوط ساخت و بتمهید بساط معدلت و انصاف و انتساخ
رسوم بدعت و اعتساف پرداخته بتوفر تعهد و اساس سرافرازی رعیت نوازی پرداخت و در آن اثنا محمد محسن میرزا اعتماد بر کمال شفقت و عطوفت حضرت خاقانی نموده
کرده عازم ملازمت پدر بزرگوار گشت و رسولان سخندان با آستان سلطنت آشیان فرستاده مافی الضمیر خویش عرضه داشت نمود و خاقان منصور از میمنت عنایت نتیجه دستور
شده فرستادگان شاهزاده را باصناف الطاف مفتخر و مباهی گردانیده مصحوب ایشان استمالت نامها ارسال داشت و بملاقات فرزند ارجمند اظهار اشتیاق فرموده و
محمد محسن میرزا بعد از مطالعهٔ مکاتیب مطاعه بجانب اردوی همایون در حرکت آمده خاقان منصور امیر محمد برندق را باستقبال شاهزاده نامزد کرده بزبان الهام
بیان گذرانید که باید در هیچ منزل طریق حزم و احتیاط نامرعی نماند زیرا که محمد حسین میرزا بغایت زیرکست مبادا که ناگهان خود را بکپک میرزا رسانده دست
بردی نماید و امیر محمد برندق بعد از طی مسافت بشاهزاده رسیده و پیشکش کشیده از زبان خاقان منصور سخنان عطوفت آمیز و کلمات مودت انگیز معروض داشت و شاهزاده
منقبت بجناب امارت منقبت لوازم اعزاز و احترام مرعی داشته بمعنان او رایت عزیمت بصوب اردوی اعلی برافراشت و در غایت غرور و غفلت قطع
منازل می نمود و از قرب جوار محمد حسین میرزا غافل بوده بخلاف فرمودهٔ پدر بزرگوار طریقهٔ حزم رعایت نمی نمود و محمد حسین میرزا از این معنی وقوف یافته بدانجانب
ایلغار کرده در یکی از مراحل که اکثر سپاه کپک میرزا بطلب کاه و جو پریشان شده بودند بکنار اردوی برادر رسید و محمد محسن میرزا سپاهی سپاه محمد حسین میرزا را
دیده دانست که مجال توقف محالست باتفاق امیر محمد برندق و امرا و ارکان دولت خویش سوار شده بطرف اردوی همایون گریخت و تمامی اسپان و
شتران و خیمه و خرگاه و احمال و اثقال او را محمد حسین میرزا غنیمت گرفته بجانب کنار آب اترک بازگشت و چون خاقان منصور استماع فرمود که آنچه بر ضمیر نورپاش همایون
گذشته بود فرزند ارجمند را بوقوع انجامیده فرمان فرمود که امراء عظام و وزرای آصف احتشام یراق میرزا کپک را از خاصهٔ همایون سرانجام نموده باستقبال او
فرستند و هر یک از ارکان دولت جهت یکی از امراء خواص شاهزاده اسباب فراغت ترتیب کرده ارسال دارند فرمان بران حسب الحکم بتقدیم رسانیده آنچه
از محمد حسین میرزا از محمد محسن میرزا گرفته بود بیکساعت در اردوی همایون سامان یافت و امراء عظام آن اشیا را نزد شاهزاده فرستاده بعد از آن مراسم
استقبال بجای آوردند و کپک میرزا در سر پل سکین بسعادت دستبوس خاقان ظفر قرین فایز شده از افعال سابقه اعتذار و استغفار نمود و بانواع شفقت و
عطوفت و اصناف مرحمت و رافت مفتخر و مباهی گشته پایهٔ قدر و منزلتش درافزود و بفرمان خاقان مظفر لوا منصب امارت دیوان اعلی بشاهزادهٔ سعادتمند
تعلق گرفت و فرامین مطاعه بمهر عالی آن درّی اوج کامکاری صفت زیب و زینت پذیرفت در این اثنا بتلقین ملهم عالم غیب و ارشاد هاتف قضای لاریب
محمد حسین میرزا از سلوک طریق مخالفت پدر بزرگوار غایت ندامت دست داده جهت عذرخواهی حضرت پادشاهی قاصدان سخندان با پیشکش فراوان
بدرگاه عالم پناه فرستاد و خاقان پوزش پذیر معاذیر آن فرزند را بحسن قبول تلقی نموده عرق شفقت ابوت در حرکت آمده کرت دیگر سلطنت جرجان را
بوی تفویض فرموده و بعد از آمد شد رسل و رسایل و تمهید قواعد عهد و پیمان خاقان عالی مکان محمد [illegible] را بایالت آن مملکت نزد شاهزاده فرستاد

و عزم مراجعت بمستقر جاه و جلال جزم کرده عنان یکران بصوب خراسان انعطاف داد و در اثنای راه خاتمت قابلیت میرزا محمد محسن بخلع طلادوزه و کمرخنجر مرصع زیب و زینت بخشیده بتجدید ایالت ولایت طوس و مشهد مقدسه و ابیورد و نسا و یازر و درون را برای صواب نمایش متعلق گردانید و او را بمشرف حضرت ارزانی داشت و با وجود وفور سرما و بارندگی در طی مسافت طریقه مسارعت تقدیم رسانید

ذکر انتقال مقرب حضرت سلطانی از منزل فانی بسرای جاودانی و نزول رایات نصرت آیات خاقانی در مستقر سریر اقبال و کامرانی

بر ضمایر منیر فضایل آثار نظاران مناظر سبحانی نیز عالم افروز این معانی طالع است که جناب جلال سبحانی اشرف طبقات انسانی را بشرف و لقد کرمنا بنی آدم مشرف گردانیده و بتشریف خطاب یا ابن آدم خلقت العالم لاجلک و خلقتک لاجلی فرق مباهات ایشان را باوج سموات رسانیده پس نتواند بود که دار قرار و فضای اقتدار آن نوع گرامی غیر این مرحله بی اعتبار و سرای ناپایدار جائی باشد بیت دنیا به نزد اهل خرد بس محقر است با آفتاب قدر تو از ذره کمتر است بلکه مقام علو شان و رفعت مکان طایفه که خلعت افتخار شان بطراز و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا مطرز شاهد آنست که بیش از چند سال درین منزل پر ملال نپایند و چون نداء یا ایتها النفس المطمئنه شنوند بشتابانه جمال بر ریاض دلگشای خلد برین انتقال نمایند بقدم همت از مضیق زحمت و تباهی بسعت فضای جنات و بدیده بصیرت نظاره عالم الملکوت نموده فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بیارامند بیت برین سرای فنا دل منه که جای دگر برای مسکن تو بر کشیده اند قصور هر چند عارف خبیر داند که غرض از ترتیب این تشبیب چیست و مقصود از تمهید این تقریر واقعه ناگزیر کیست خامه مشکین عمامه کسوت سوگواری پوشیده کیفیت آن مصیبت را باین عبارت در سلک تحریر میکشد که در روز دوشنبه پنجم جمادی الاخری قاصدی از مسیر اردوی اعلی بدار السلطنه هرات رسید و این بشارت رسانید که مواکب کواکب مراتب بر جناح استعجال متوجه مستقر سریر سلطنت و استقلال است و از اهتزاز نسایم این خبر بهجت اثر درخت بستان ریاض امانی و آمال متوطنان آن دیار خضرت و نضارت پذیرفته خواص و عوام فرق انام را فرح و انبساط تمام دست داد و در روز سه شنبه نماز پیشین مقرب حضرت خاقان ظفر قرین امیر نظام الدین علیشیر با جمعی از اجله اصحاب و اعزه احباب برسم استقبال متوجه گشته شب چهارشنبه در رباط پریان منزل گزید و روز دیگر از آنجا برباط پایاب تشریف برده در آن مقام خبر قرب وصول موکب همایون استماع نمود و در اکثر آن شب از غایت شغف بادراک شرف ملازمت خاقان کامکار بیدار بود و در وقتی که رایضان تقدیر بحکم خسرو زرنگار ثوابت و سیار را بر توسن سپهر دوار بستند بصحت و سلامت سوار شده بجانب رباط امیر محمد ولی بیگ که در آن شب محل نزول خاقان منصور بود توجه فرمود و بعد از طی اندک مسافتی فوج فوج از ملازمان رکاب سعادت انتساب از پیش رسیده بتقبیل انامل فیاض آنجناب سرافرازی گشتند و نوازش مییافتند و در موضعی که مشهور است بخواجه عباس محفه محفوف بدولت و اقبال خاقان شد و چنانکه از دور بنظر در آمده عالیجناب معالی ماب خواجه شهاب الدین عبدالله پیشتر راند و مقرب حضرت سلطانی آن حاوی کمالات نفسانی را در آغوش مهربانی کشیده و مراسم پرسش تقدیم رسانید و هنوز از سخن فارغ نگشته بود که تغییر تام بحال آن امیر عالی مقام راه یافته از غایت اضطراب گفت که خواجه عبدالله از من واقف باش و مقارن آن سخن محفه حضرت خاقانی نزدیک رسیده مقرب حضرت سلطانی از اسپ فرود آمد و پیش رفته بعزم معانقه پادشاه عالمپناه معزز گردید و چون پاهای آنجناب را قوت رفتار نمانده بود یکدست بر دوش خواجه عبدالله و دستی دیگر بر کتف مولانا جلال الدین قاسم خواند امیر انداخته بلطایف الحیل خود را نزدیک محفه رسانید و بتقبیل انامل فیاض قیام نموده بواسطه استیلاء ضعف همانجا نشست و هر چند خاقان سعادتمند بزبان تلطف و دلجوئی آن امیر صافی ضمیر را مخاطب ساخته احوال پرسید اصلا جواب نتوانست گفت و این معنی موجب پریشانی خاطر خاقانی شده فرمود که آنجناب را در محفه خاصه که کوتل بود درخوابانند و همان شب بشهر رسانند و خواجه عبدالله را بتعهد حال آن سپهر فضل و کمال باز داشته عنان عزیمت متوجه رباط پریان گشت آنگاه علامات سکته از نبض و بشره مقرب حضرت سلطانی ظاهر شده جمعی که از علم طب وقوف داشتند فرمودند که ایام مرض را فصد میباید کرد تا صورت صحت روی نماید اما مولانا عبدالحی تونی که او نیز دم از طبابت میزد در طریق خلاف سلوک نموده گفت که بعد از وصول بهرات و اجتماع اطبا در علاج شروع میباید کرد تا خطائی واقع نشود و خواجه شهاب الدین عبدالله سامی ثانی را مصحوب ساخته و مقرر حضرت سلطانی را در محفه خوابانیده روی براه آوردند بنده رو نخواه که غریق بحر نعیم آن امیر عالیجاه بود مضطرب گشته بعرض خواجه عبدالله رسانید که شدت مرض مشابه نیست که اگر در امر فصد تاخیر واقع شود علاج نخواهد پذیرفت و آنجناب در تردد افتاده سرعی نزد خاقان منصور فرستاد

و کیفیت حال باز نمودند انحضرت فرمود که بموجب اقتضای رای این ضعیف عمل نموده رگ بگشایند اما تا زمان باز آمدن قاصد و پیدا شدن ضعف ده
فرسخ مسافت مطوی گشته بود و فرصت فوت شده لاجرم بعد از فصد زیاده بر پنج شش سیر خون جریان نیافت و مرض اشتداد یافته در نیمشب جمعه بحکما
خبرش رسانیدند و علی الصباح تمامی اطبا مجتمع گشته نوبت دیگر بقصد فصد کردند اما چون کار از دست رفته بود فایده نداد و همان لحظه خاقان منصور بسر
بالین امیر هدایت قرین تشریف آورد و او را بغایت متغیر دیده دل بر واقعه ناگزیر نهاده قطرات اشک از فواره دیده فرو بارید و روز شنبه
آن عارضه اشتداد پذیر شده صبح یکشنبه مرغ روح مطهرش قفس قالب بگذاشت و از تنگنای هیکل جسمانی بمتنزهات ریاض جاودانی پرواز نمود رباعی ذره که
پاکباز جهان از جهان برفت پاک آنچنان که آمده بود آنچنان برفت روحش که شاه باز معارف شکار بود آواز طبل شاه شنید و روان برفت
علی الصباح که خورشید خاوری از باطن نیلوفری مانند شعله اندوه از درون ماتم زدگان ظاهر شد این خبر محنت اثر در دارالسلطنه هراة اشتهار یافت
و نایره حزن و اندوه کانون درون خواص و عوام را فرو تافت آواز ناله صغیر و کبیر و برنا و پیر صدا در گنبد مینا انداخت و سپهر خضرا بموافقت
اصحاب آن تعزیت کسوت نیلگون سحاب در بر افکنده بجای اشک قطرات باران ریزان ساخت علماء اعلام را عمامه عزت از سر افتاده متحیر شدند
که دیگر تربیت از که یابند و فضلاء لازم الاحترام را خلعت شکیبائی چاک گشته ندانستند که من بعد بمجلس که شتابند زهی سنگدلی کوه که از صدمت
انحالت متزلزل نگردید و خهی بیرحمی سپهر که از الم آن حادثه خیل نجوم را بسان اشک غمزدگان فرو نبارید نظم چرا خون نبارید چشم سپهر چرا گشت روشن
دگر ماه و مهر چرا سلک ایام درهم نشد چرا ماه و سال جهان کم نشد خاقان منصور و مهد علیا خدیجه بیگی آغا با سایر خواتین عظمی همان لحظه بمنزل
مقرب حضرت سلطانی تشریف آوردند و سادات و مشایخ و علما جمع گشته بدن بی بدلش را بطریقه شریعت غرا غسل دادند و جنازه رحمت
اندازه‌اش را بعیدگاه هراة برده بعد از ادای نماز در گنبدی که در شمال مسجد جامع اصناف خیرات بهمین مصلحت ساخته شده بود رسانیدند و بمقتضای سنت
سنیه خیر البریه علیه السلام والتحیه مدفون گردانیدند مصرع انجاک چه دانی که چه در بر داری و حضرت خاقانی سه روز در تعزیت سرای مقرب حضرت
سلطانی توقف کرده با سایر اصحاب آن مصیبت مشارک بود و مساهم و از مفارقت آن امیر صایب تدبیر صاحب حشمت غمناک بود و متألم آن
گاه بترتیب آش هفتم اشارت فرمود امرا و تواچی و خوان سالاران آن مقدار طعام مرتب ساختند که در شهری بدین عظمت منزلی که گنجایش گستردن
آن اطعمه داشته باشد نیافتند لاجرم حکم همایون نفاذ یافت که سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا و امرا و صدور و وزرا بلکه تمامی خلق
برایا در روز هفتم از آن مصیبت عظمی در صحرای حوض ماهیان که در شمال عیدگاه دارالسلطنه هراة است جمع آمدند و خاقان منصور در خیمه دوازده پایه
همایون که در آن منزل برافراخته بودند بر تخت نشسته مجلسی دست درهم داد که در ازمنه سابقه و قرون ماضیه هرگز چشم هیچ دیده وری بر آنچنان
جمعیتی نیفتاده بود امرا و تواچی سوار بلوازم جاووشی پرداخته تواچیان و خوانسالاران آغاز آش کشیدن کردند و بعد از خوردن طعام حفاظ خوش الحان
بقرائت آیات کلام معجز نظام اقدام نمودند ختمات بجای آوردند و خدام بارگاه شهریاری اصحاب سوگواری را سلب کسوت تعزیت نموده گردانیده
لباسهای فاخر پوشانیدند و انحضرت اکثر جماعت را نزدیک پایه سریر خلافت مصیر طلبیده بزبان لطف و مرحمت نوازش نمود و بصبر و ثبات وصیت فرمود
شعرا و فضلا تاریخ وفات آن امیر بلاغت اشعار را بعبارات مختلفه در سلک نظم کشیدند و در مرثیه آن ذات خجسته صفات قصاید و مقطعات منظوم
گردانیدند از جمله امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی این قطعه بر لوح بیان نگاشت که قطعه میر دین پرور علیشیر انکه بود عقل در رایش ملکت و ملت را
پناه در هدایت هادی راه هدی در ولایت والی دین اله عاقبت زین تنگنا آمد تنگ شد بسوی فردوس با صد عز و جاه در جنان چون
از تاریخ فوتش گفت رضوانش ولایت انتباه و راقم حروف را در تاریخ آن مصیبت شامله این قطعه بخاطر رسیده بود که قطعه جناب امیر
هدایت پناهی که ظاهر از و گشت آثار رحمت شد از خار زار جهان سوی باغی که آنجا شگفته است گلزار رحمت چو نازل شد انوار رحمت
بر وجهش بجو سال فوتش ز انوار رحمت و بنابر آنکه قلم دو زبان در بیان مکارم اخلاق نام در سلک تحریر کشیده است و آن نسخه در میان فرق
انام اشتهار تمام دارد در این مقام در ذکر آن امور شروع ننمود و ابواب تبیین سایر وقایع زمان حضرت خاقان منصور بر گشود گفتار در بیان

آمدن ابو المحسن میرزا بملازمت خاقان منصور و پیوستن بعضی از شاهزادگان بجوار مغفرت حضرت رحیم غفور

آن جامع

شاه زادهٔ والا قدر معین الدین ابو المحسن بهادر چون استماع نمود که پدر بزرگوار سلطنت شعار برادر عالی مقدارش محمد محسن میرزا بکمال عطوفت و مهربانی بتقدیم رسانیده و ایالت ولایت طوس و مشهد مقدسه و نسا و ابیورد و یازر و درون را مع توابع و لواحق بوی تفویض کردانید احرام طواف قبلهٔ اقبال و کعبهٔ امانی و آمال بسته در همان اوقات که امیر علیشیر وفات یافت بازبانی معذرت خواه و دلی مشحون باخلاص پادشاه بدار السلطنه هراة شتافت و خاقان منصور آن قرة العین سلطنت را در آغوش شفقت کشیده بانواع اصطناع بجای آورد و شاه زاده دو سه ماه در ظل عنایت و پناه عطوفت والد ماجد خویش بعیش و عشرت اوقات گذرانیده رخصت انصراف حاصل نموده بصحبی و شاکری بجانب مرو توجه فرمود و در ماه ربیع الاولی سنه سبع و تسعمائه شاه زادهٔ سعادت انتما محمد معصوم میرزا در قاین بمرض اسهال کبدی بعالم ابدی منتقل گشت و چون آن خبر محنت اثر بعرض خاقان عالی گهر رسید بغایت ملول شده بالاخره زبان همایون بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و بعد از اقامت مراسم تعزیت ولایت قاین که سیورغال آن شاه زادهٔ مرحوم بود ببرادر اعیانی او ابراهیم حسین میرزا داد و هنوز جراحت مصیبت محمد معصوم میرزا التیام نیافته بود که دست زمانه ستم آئین نیل ملالی دیگر بر چهرهٔ احوال خاقان پسندیده خصال کشید شاه زادهٔ عالیشان میرزا حیدر محمد را فی سنه ثمان و تسعمائه وقت حلول اجل طبیعی در رسید در بدری نور افشان افق سلطنت و جهانداری از اوج کمال روی بحضیض وبال نهاد و ماه تابان سپهر خلافت و کامکاری بمحنت خسوف مبتلا گشته در محاق احتراق افتاد رباعی ای دل بجهان ثبات امریست محال پیوسته سرور اوست مقرون بملال هر کوکب سعود که بنمود جمال پس بود کمال او پذیرفت زوال خاقان منصور از صعوبت مهاجرت آن قرة العین سلطنت عنان شکیبائی از دست داد لباس سوگواری پوشید و والدهٔ غم دیدهٔ آن مهد علیا پاینده سلطان بیگم از دیدهٔ خونبار جوی ارغوانی بر روی زمین روان ساخته فریاد و زاری باوج فلک زنگاری رسانید نظم زمژگان دم بدم خوناب میریخت بگو خوناب خون ناب میریخت ز دست جور دوران جفاجوی گهی بر سینه میزد گاه بر روی آخر الامر همگنان دست در حبل متین شکیبائی و اصطبار زده نعش شاه زادهٔ مرحوم را بآئین شریعت سید المرسلین در مدرسهٔ سلطانی دفن کردند و جهت ترویح روح مطهرش چند روز لوازم اطعام طعام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام بجای آوردند و در شوال همین سال سلطان اسکندر میرزا که برادر زاده و داماد خاقان منصور بود در اختیار سفر آخرت اقتدا بالحمید محمد میرزا نمود و بدستور معهود لوازم تعزیت و مصیبت باقامت رسید و روح شریفش بختمات کلام و اطعام طعام شاد گردید و در خلال این احوال عبد الباقی میرزا ولد میرزا عثمان بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه که نسبش از جانب والده و جده بسلاطین آق قویونلو می پیوست و مراد بیگ حاکم یزد که در ولایات عراق اعتبار بسیار داشت از صدمات سپاه ظفر پناه نواب کامیاب شاهی فرار نموده بدار السلطنه هراة رسیدند و خاقان منصور مقدم شریف ایشان را عزیز داشته میرزا عبد الباقی را بمزید التفات مفتخر و مباهی گردانیده و مهد علیا سلطانم بیگم را که سابقا در حبالهٔ نکاح سلطان ویس میرزا بسر می برد با وی در سلک ازدواج کشید بیت درین صندل سرای آبنوسی گهی ماتم بود گاهی عروسی

ذکر توجه ابن حسین میرزا بجانب سیستان و بیان بعضی دیگر از حوادث که روی نمود در آن اوان

در سنه ثمان و تسعمائه حاجم حاجی لار که کوتوال قلعهٔ لاش بود هواخواهی خاقان منصور با حاکم امیر سلطان علی ارغون یاغی شد و عرضه داشتی بپایهٔ سریر اعلی فرستاد مضمون آنکه اگر رایات نصرت نشان یکی از شاه زادگان سایهٔ وصول بدین حدود اندازد فتح سیستان بسهولت میسر گردد بنا بر آن خاقان عالیشان ابن حسین میرزا را با دو هزار سوار بتسخیر ولایت نیمروز نامزد فرمود و آنحضرت بآن ولایت شتافته و حدود سیستان را تاخته در اواق رایات اقامت برافراخت و چون این خبر بسمع میر ذو النون رسید باتفاق ولد ارشد خویش شجاع بیک روی بطرف معسکر شاه زاده آورد و در طی مسافت مسارعت کرده صباحی که هنوز ابن حسین میرزا در خواب خمار بود و لشکریانش متفرق بودند ناگاه علم امیر ذو النون پرتو وصول بر نواحی اواق انداخت شاه زاده متنبه شده با قرب صد سوار که در آن زمان در آستان سعادت آشیانش حاضر بودند متوجه اعدا گشت و از آنجانب فاضل کوکلتاش که منغلای لشکر ارغونیان بود در برابر ابن حسین میرزا صف قتال آراسته بهادران جانبین دست باستعمال تیر و کمان و تیغ و سنان بردند مقارن آنحال از یکطرف امیر ذو النون با جمعی کثیر از دلیران قوم ارغون و از جانب دیگر شجاع بیک با فوجی غفیر از لشکریان قندهار بمعرکه رسیدند و شاه زاده را شکار وار در میان گرفتند و آنحضرت ساعتی بمجادله اقدام نموده در اثناء کر و فر رانش بزخم تیره مجروح گشته لاجرم عنان فرار بصوب هراة تافت و امیر ذو النون رایت عظمت باوج سپهر بوقلمون فراخته مظفر و منصور بزمین داور شتافت و در سنه ۹۰۹ فریدون حسین میرزا جهتی بخیال گریز کرده بهانهٔ شکار از دار السلطنه هراة بیرون

بیرون رفت و بنا ماسترا باد پیش گرفت بعد از وصول بحدود آن ولایت محمد حسین میرزا مراسم استقبال بجای آورده درباره برادر انواع اشفاق و اعطاف ظاهر
کرد و بحسب تقدیر ملک قدیر بعد از آن ایام محمد حسین میرزا بمرض حصبه مبتلا شده درگذشت و فریدون حسین میرزا بعد از تقدیم لوازم سوگواری و تعزیت داری
بر مسند سروری نشسته قایم مقام برادر گشت بیت چو مرگ افکند افسری از سری نهد آسمان بر سر دیگری ذکر بیرون رفتن سمرقند از حوزهٔ
ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و بیان مخالفت میرزا جهانگیر باغواء بعضی از امرا درگاه سلاطینی که کشور میگشایند از خوان گوی
معدلت میربایند بناشد از خلاف ظلم کیشان بیک منوال دایم حال ایشان بیک ناهنجت گهی ملکی ستانند گهی درکار خود حیران بمانند گر نوشند
گاهی جد مرقند زمانی نیز بابند فی قند چنین باشد در اول حال ایشان بود در افت و خیز اقبال ایشان ولی یابند آخر سرفرازی چو سلطان جهان
خاقان غازی ظهیر الدین محمد پادشاهی که مانندش نبوده دین پناهی خدیو کامران پر تهور ملاذ ملک و ملت شاه بابر و کیفیت حال مجمل آن
پادشاه سعادتمند بعد از فتح سمرقند آن بود که بسبب امتداد ایام محاصره و کثرت وقوع محاربه و مناظره سمرقندیان بغایت مفلوک و بی بضاعت شده
بودند چنانچه اکثر ایشان جهه زراعت تخم و تقاوی مسألت مینمودند لاجرم از همه رعایا و مزارعان آنخطه جنت نشان امرا و لشکریان پادشاه نافذ فرمان را
چیزی نرسید و جزئی که از هر طرف البته گرفته بودند در اندک زمانی خرج شده خرجی همگنان باتمام انجامید و اخوند حسن که در احسی بموجب فرمان واجب
الاذعان حاکم بود و پیوسته از غایت شرارت نقش فتنه انگیزی بر صحیفهٔ ضمیر تحریر مینمود از اختلال احوال ملازمان موکب ظفر مآل خبر یافته نهانی قاصدان
بسمرقند فرستاده امرا و سپاهیان را بسلطنت جهانگیر میرزا دعوت کرده ابواب مکر و تزویر برگشاد چون کوچ و متعلقان آن طایفه در فرغانه بود بواسطه
اخلاص توقف در سمرقند موافق مزاج ایشان نمینمود رشتهٔ اخلاص را بانامل عدم وفا گسیخته یکیک و دو دو رو باندجان آورده از سمرقند بگریختند و
خان قلی و بیان قلی و ابراهیم بیکچیک و سلطان احمد تنبل از آن زمره بودند بلکه تمامی مغولان بموافقت این جماعت فرار بر قرار اختیار نمودند پادشاه ستوده
خصال چون حالی بر این منوال دید خواجه قاضی را که معتقد اوزون حسن بود بصوب احسی روان گردانید تا باتفاق در تسکین آن فتنه کوشش نماید و گریختگان را
بسمرقند باز فرستاده بعضی از ایشان را تادیب فرمایند چون خواجه قاضی بمقصد رسید و سبب آمدن را بسمع اوزون حسن رسانید باجتماع آن مردم فرمان
فرموده بعد از آنکه اکثر ایشان جمع آمدند بموافقت سلطان احمد تنبل شعار خلاف پادشاه ظاهر ساخته و میرزا جهانگیر را بسلطنت نامزد کرده قاصد
بپایهٔ سریر اعلی فرستادند و بزبان جسارت پیغام دادند که چون دار السلطنهٔ سمرقند بحیز تسخیر پادشاه سعادتمند در آمده لایق چنان مینماید که ولایت
اندجان متعلق بدیوان جهانگیر میرزا گردد و پادشاه خود در این ملتمس بدو جهه اجابت نفرموده اول آنکه در آن ولا سلطان محمود خان همین توقع کرده بود
و بمعقول نیفتاده دیگر آنکه در آن محل که سلطان احمد تنبل و اکثر ملازمان درگاه سپهر اشتباه از سمرقند باندجان گریخته بودند اگر التماس معاندان درجهٔ قبول
می یافت مردم دور و نزدیک و ترک و تازیک حمل بر ضعف حال نواب بارگاه سلطنت و استقلال مینمودند و چون قاصد امرا فرغانه مراجعت
کرده جوابی که شنیده بود بر زبان آورده تمامی مخالفان در احسی که مقر عز جهانگیر میرزا بود مجتمع گشته در شیوهٔ بغی و عصیان طغیان نمودند و لشکر باندجان کشیده
ایلغاری بسر تولون خواجه مغول که بموجب فرمان پادشاه متوجه اندجان بود ارسال فرمودند و آن طایفهٔ باغیه در میان دو آب ناگاه بسر تولون خواجه
رسیده او را دستگیر کرده نزد اوزون حسن بردند تا کشته شد القصه چون ظاهر اندجان مضرب خیام خدام جهانگیر میرزا و متابعان شد علی دوست
طغائی که بفرمان حضرت پادشاه کشورگشای حاکم آنخطه بود باتفاق خواجه مولانا قاضی اطراف قلعه مضبوط ساخته در تسلی خواطر مردم کاری و ترتیب
اسباب حصارداری سعی نمود و خواجه مولانا در آن ولا موازی هژده هزار گوسفند از خاصه خود در میان لشکریان و متعلقان ایشان قسمت فرمود و چون
ایام محاصره بسمت امتداد پذیرفت و آتش فتنهٔ اوزون حسن و سلطان احمد تنبل آب ندامت و پشیمانی تسکین نگرفت خواجه مولانا قاضی و والدهٔ
حضرت پادشاهی متعاقب و متواتر رسل و رسایل بسمرقند فرستادند و بمبالغه و الحاح تمام التماس حضور لوای منصور کرده غایت عجز و بیچارگی خود را پیغام
دادند و در آن اثنا مواد فاسده حسن بدن پادشاه و [illegible] را احاطه نموده اعتدال مزاج صاحب تخت و تاج باختلال انجامید و مرضی صعب ابواب فساد
برگشود و سلطان طبیعت در مقام مدافعت ثبات قدم نموده بعد از پنج شش روز آن عارضه روی بانحطاط آورد و در ایام نقاهت ناپرهیزی واقع شد
مرض نکس کرد و [illegible] بکثرت شدت حالت مشابه انجامید که آن نور دیدهٔ ظفر و مرا چهار [illegible] تکلم نماند و هر کس بیمار دار بوده به نیت صحت آب بر لب آنحضرت

همگنان ارکان دولت ابد پیوند صلوات و صدقات بفقرای سمرقند رسانیدند و اطبای مسیحادم در ترتیب اشربه و اغذیه و ترکیب ادویه کوشیدند و صلحای
خضر مقدم از روی تضرع و نیاز صحت ذات خجسته صفات را از حکیم علی الاطلاق طلبیدند و بدعای لا یرد لانه صلاح لاصناف البریه شامل و بهمدران چند روز
از دار الشفای و اذا مرضت فهو یشفین صحت کامل قرین مزاج اعتدال آیین پادشاه روی زمین گشت و الم اسقام از جسم لطیف آن مظهر لطف و کرم دوری جسته
شادمانی معتکف بارگاه حضرت کشورستانی انابوان کیوان درگذشت و در آن ایام کرت دیگر مکاتیب علی دوست طغائی و خواجه قاضی مبنی از خبث نیت
مخالفان و مبنی بر استدعای لوای ظفر نشان وصول یافت بنابران پادشاه کامران بعد از آنکه صحن و عرصهٔ سمرقند را بیمن طلعت عالم آرا خرم تر از فصل
نوروز داشت عزم توجه بصوب اندجان جزم کرد و در روز شنبهی که داخل ایام ماه رجب سال مذکور بود اعلام نصرت اعلام برافراشت و روز
سه شنبه صحن خجند از فر حضور پادشاه سعادتمند رونق بهشت برین یافت و همان ساعت قاصدی از اندجان رسیده بشرف عرض رسانید که قبل از این
بهفت روز علی طغائی با مخالفان موافقت نمود و دروازهٔ اندجان را برروی ایشان گشود و کیفیت این حال برین منوال بود که در آن اوان که مرض پادشاه
جهانبان صعوبتی تمام داشت یکی از نوکران اوزون حسن بطریق رسالت بدرگاه عالم پناه آمده بود و امرا و ارکان دولت قبل از آنکه صحت آنحضرت یابد او را رخصت
مراجعت دادند و آن شخص خبر شدت مرض پادشاه زمن را باوزون حسن رسانید و اوزون حسن او را نزد علی دوست طغائی فرستاد تا کیفیت الحالت را
شرح داد بنابران تزلزل بارکان ثبات و قرار او راه یافت و مایل بمصالحه گشته بعضی از مخالفان را بدروازهٔ خاکان طلبید و بعد از تاکید عهد معاهید
قلعه و شهر تسلیم نمود و چون میرزا جهانگیر و اتباع آنحضرت اندجان تسخیر پذیرفت و خبر وصول چتر ظفر پیکر پادشاهی بخجند سمت شیوع گرفت خواجه مولانا
قاضی را که موسوم بعبیدالله بود بدستور معهود در دولتخواهی حضرت پادشاهی متهم نموده بر در ارک شهید ساختند و تمامی متعلقان و منتسبان آنجناب را
غارت و تاراج کرده رایت بیباکی برافراختند و حال آنکه خواجه مولانا از جملهٔ تربیت یافتگان حضرت ولایت پناه خواجه ناصرالدین عبیدالله بود و بنا
بر وثوقی که بر عنایت جناب جلال احدیت داشت در معارک مخوفه کمال جرأت ظاهر میساخت القصه چون این اخبار ناهنجار بعرض پادشاه عالیمقدار
رسید از ناسازکاری زمانهٔ غدار و شهادت جناب شریعت شعار ملول و متأسف گشته امیر قاسم قوچین را بتاشکند روان گردانید تا از سلطان
محمود خان استمداد نماید بلکه خان را بران آرد که با سپاهی بیکران بصوب اندجان نهضت فرماید و چون امیر قاسم بملازمت سلطان محمود خان مشرف گشت
والتماس آنحضرت را معروض داشت خان ملتمس را بشرف اجابت اقتران داده متوجه دفع مخالفان شد و حضرت پادشاه کشورستان از توجه موکب عالی
خان وقوف یافته از خجند برسم استقبال استعجال نموده در جلگای آهنگران نزول کرد و لیکن قران سعدین واقع شده از جانبین شرایط اتحاد و محبت بتقدیم رسید
و چون مخالفان از همین وقوف یافتند در اخسی اجتماع نموده رسل و رسایل بپایهٔ سریر خانی فرستادند و بتقبل خدمات شایسته گشته طالب مصالحه شدند و خان از جلگای آهنگران
بطرف اخسی کوچ کرده قدوة الاعاظم خواجه ابوالمکارم و برادر کلانتر سلطان احمد تنبل بیگ را برسم رسالت نزد اوزون حسن ارسال داشت و ایشان باسلوب
طریق موافقت دعوت کرده مشار الیهما اظهار اخلاص نموده سخنان فریب آمیز بزبان آوردند و التماس مراجعت لوای خانی کردند و بنابر آنکه سلطان محمود
خان بغایت ساده مزاج بود کلمات روی اندود مخالفان را بسمع قبول جای داد و در محلی که اگر یک منزل دیگر بجانب اخسی میرفت فتح میسر میشد روی بتاشکند
آورد لاجرم ملازمان موکب عالی پادشاهی که کوچ و متعلقان ایشان در اندجان بود از تسخیر آن ولایت مأیوس گشته قریب ششصد نفر مفارقت آنحضرت اختیار کردند
و علی درویش بیگ و علی مزید قوچین و محمد باقر و شیخ عبدالله ایشک آقاسی و میرم لاغری از آنجمله بودند و امیر قاسم قوچین و ویس لاغری و ابراهیم سارو و شیرم
طغائی و سید قرا و میرشاه قوچین و سید قاسم ایشک آقا و قاسم عجب و محمد دوست ولد علی دوست طغائی و محمد علی مبشر و خدابردی تونجی مغول و یاربیک
طغائی و سلطان قلی بابا و پیر درویش و شیخ ویس و یار علی بلال و قاسم میرآخور و حیدر رکابدار با بیشتر از دویست کس در ملازمت پادشاه کمر همت ثبات
قدم بستند و آنحضرت با آن بندگان بصوب خجند بازگشت و روزی چند اوقات در کمال پریشانی گذشت و در شهور سنهٔ اربع و تسعمائه حضرت پادشاهی
قاصدی نزد محمد حسین کورکان که حاکم اوراتیپه بود فرستاده پیغام داد که چون در خجند که جائیست بغایت محقر تعیش جهات بجهت اقامت موکب عالی میسر
نیست واجب چنانست که این زمستان در قریهٔ ساغر قشلاق کرده شود محمد حسین تجویز این معنی نموده رایت ظفر پیکر پرتو وصول بر ساغر انداخت و پس از روزی چند ابراهیم
سارو و ویس لاغری و شیرم طغائی با فوجی از لشکریان حسب الفرمان متوجه پاپ بیلاق شدند بخیال آنکه بهر وجه که توانند قلاع آن دیار را مسخر گردانند و در آن اوان

دویست

اوان برادرزاده سید یوسف اوغلانچی احمد یوسف از قبل عم خویش والی آن حوالی بود القصه امرا و سپاه پادشاه عالیجاه در آن زمستان در دیار یاز ییلاق [illegible]
سعی و اهتمام بجای آورده بعضی از قلاع را بضرب تیغ و تیر و بعضی برای و تدبیر در حیز تسخیر کشیدند و چون این خبر بسمرقند رسید میرزا سلطان علی که بعد از توجه حضرت
پادشاهی بجانب بر آن بلده فردوس مانند استیلا یافته بود تصور نمود که سید یوسف ضمناً در سلک دولتخواهان پادشاه نافذ فرمان انتظام دارد لاجرم او را بجانب
خراسان گسیل کرد و چون موسم سرما و زمستان بپایان رسید و حقیقت آیت فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها ظاهر گردید سلطان علی میرزا
از جناب هدایت انتما خواجه قطب الدین یحیی التماس نمود که بجانب ساغرج روند و از پادشاه نیکوسیر طلب صلح نمایند و خواجه آن ملتمس را مبذول داشته
و همت عالی بر تاکید قواعد مصالحه گماشته بدان جانب تشریف برد و حضرت پادشاه پاک اعتقاد مقدم شریف آن قدوه اصحاب رشد و ارشاد را مغتنم
دانسته بتعظیم و تبجیل و ما یعد من هذا القبیل قیام و اقدام نمود و آنچه خواجه در باب صلح و صفا بمسامع اشرف اعلی رسانید بعز قبول مقرون گردانید و خواجه
یحیی مقضی المرام بسمرقند مراجعت کرده پادشاه عالی مقام در ییلاقی که بجانب جنوب اوراتیپه بود منزل گزیده و در تدبیر تسخیر ملک تسخیر گشته توجه بطرفی که
مستلزم حصول مقصود تواند بود بخاطر اقبال مآثر خطور نمینمود و از سکون در آن نواحی نیز ابواب وصول مرام بر روی روزگار خدام ذوی الاحترام نمی گشود
بمصراع نی رای سفر کردن و نی روی اقامت و در آن اثنا قضارا حاکم خواجه ابوالمکارم که در سلک دولتخواهان پادشاهی منتظم بود بمعسکر نصرت اثر
رسید و بشرف ملاقات پادشاه والاگهر حاصل کرده بواسطه اختلال احوال ملازمان موکب جاه و جلال گرد ملال بر وجنات روزگارش نشست
و بنیت فتح و نصرت پادشاه صافی طویت فاتحه فاتحه بر زبان رانده رخصت انصراف یافت و در آخر همان روز قاصدی از نزد علی دوست
طغائی بموکب کشورگشائی رسیده بوسیله نواب کامیاب معروض داشت که علی دوست از موافقت بازمرهٔ دشمن و مخالفت پادشاه بغایت
پشیمان است و التماس مینماید که خدام بارگاه سپهر اساس بانامل الطاف بیقیاس رقم عفو بر جرایم او کشند و بجانب مرغینان تشریف برند تا باقدام خدمتکاری و
شهریاری استقبال نموده من بعد از جادهٔ عبودیت بیرون ننهد و این سخنان بسمع پادشاه سخندان راه یافته در وقت غروب آفتاب در غایت سرعت
و شتاب متوجه مرغینان گشت و آن مسافت را که قریب بیست و پنج فرسخ است در دو شب و یکروز طی کرده صبحی که علم بیضای خورشید عالم آرا از افق مشرق
هویدا گشته شب محنت منتظران نزول ایات ناکامی را بنور بهجت و شادکامی مبدل گردانید علم ماه پیکر ظفر رونق پادشاهی پرتو وصول بر ساحت دروازه
مرغینان افکند و علی دوست که بر در دروازه انتظار مقدم همایون میکشید بعد از تاکید قواعد عهد و پیمان دروازه را بسان ابواب دولت و اقبال
بر روی ملازمان موکب جاه و جلال بازگشاده شرف تقبیل رکاب خلافت انتساب حاصل کرده عنایت پادشاهی شامل حالش شد و چون پادشاه
و امرا و سپاه از تعب راه برآسودند بموجب فرمان واجب الاذعان امیر قاسم قوچین با فوجی از لشکریان ظفرآئین متوجه کوهستان جنوب اندجان
شدند تا مردم آنجائی را از بادیهٔ خلاف بشاهراه وفاق آورند و ابراهیم ساری و ویس لاغری و سیدی قرا با جمعی دیگر از لشکر بجانب اخسی روان شدند
بمصلحت آنکه از آب خجند گذشته مردم جبال آن حوالی را مطیع ساخته سرگذار نگذارند و بعد از رفتن امرا بجنید رفقه اوزون حسن و سلطان احمد تنبل فرصت
غنیمت شمرده و لشکر اندجان و اخسی را جمع آورده در رکاب جهانگیر میرزا عنان بکران بصوب مرغینان انعطاف دادند و چون بیکفرسخی آن قصبه رسیدند
در قریه سپان که در شرقی مرغینان واقعست منزل گزیدند و اسباب قلعه گیری ترتیب کرده پس از یکدو روز روز بقلعه آوردند و پادشاه شجاعت
پناه فوجی از دلیران را بمقاتلهٔ مخالفان نامزد فرموده آن جماعت از شهر بیرون شتافتند و دست بانداختن تیر و راندن شمشیر آورده معاندان را نگذاشتند
که بحصار نزدیک آیند اما امیر قاسم قوچین و جمعی که بکوهستان جنوب اندجان رفته بودند اقوام آن نیاقات آنجائی را با تمام ایل و منقاد ساختند و
ابراهیم ساری و جمعی دیگر را که بطرف اخسی توجه کرده بودند قلعهٔ باب و یکید و حصار دیگر را گرفته رایت نصرت برافراختند و چون مردم ولایت فرغانه
خواه ناخواه بیگانه از حکومت اوزون حسن و سلطان احمد تنبل که دو ظالم کافرکیش بداندیش بودند تنفر تمام داشتند در آن ایام که امرا و عظام
پادشاه گردون اعلام در حدود اخسی اعلام نصرت اعلام ارتفاع داده بتسخیر قلاع و بقاع قیام نمودند یکی از کلانتران اخسی حسن دیکچه نام فوجی از اوباش
و اتباع جمع آورده قلعهٔ اخسی را مضبوط گردانید و ابراهیم ساری و ویس لاغری و سیدی قرا با شلیغ سپاه پادشاه را بدان جا درآوردند و از اتفاقات
حسنه آنکه در آن اوقات بنده علی ولد حیدر علی کوکلتاش و حاجی غازی منغت با لشکری که سلطان محمود خان جهت کومک پادشاه جهانیان تعیین کرده بود

بنواحی اخسی رسیده و این اخبار در اردوی میرزا جهانگیر شیوع یافته اوزون حسن قرین یاس و حزن گشت و فوجی از معتمدان شجاعت پیشه و دلیران حرب آزموده را
بکومک قلعهٔ اخسی ارسال داشت و آن جماعت صبحی که بحقیقت شام نکبت ایشان بود بکنار دریا رسیده از چگونگی احوال امرای سپاه پادشاه و نوئینان
و لشکریان خان عالی جاه آگاه شدند و سراسیمه گشته فوجی از ایشان بخیال عبور از آن آب بر اسپان برق مانند نشستند و فوجی بسفینه در آمدند تا همگنان
در پایاب یعنی دولتخواهان پادشاه مظفر لوا ایشان را فرصت نداده که کشتی را بالا کشیده از آب بگذرند بلکه آن جنود ظفر ورود بر اسپان برهنه سوار
گشته فوج فوج مانند موج بر روی آب روان شدند چنانچه جماعت مخالفان که در کشتی بودند اصلا متوجه استقبال تیران نتوانستند گشت
غایتش آنکه قاربو غاج بخشی بطریقهٔ فریب یکی از اولاد امرای مغول را بدست آورده گذشت و بسبب این حرکت مغولان در استیصال آن زمره بیشتر از پیشتر سعی نمودند
اکثر نوکران اوزون حسن ببلای قتل ممتحن شدند چنانچه از قرب هشتاد نفر دلاور زیاده از پنج شش نفر نجات نیافت و این خبر باوزون حسن رسیده در ساعت
از ظاهر غنیان کوچ کرده روی بصوب اندجان آورد و ناصر بیگ که بحکم جهانگیر میرزا والی آن خطه بود چون کیفیت این حالات را شنود دانست که بنای
آن جماعت را از تار عنکبوت بی بنیادتر است و اساس شوکت پادشاه سلیمان حشمت از سد سکندر استوارتر لاجرم شعار عبودیت آنحضرت ظاهر گردانیده
قلعهٔ اندجان را مضبوط ساخت و قاصدی جهت اعلام این حال بدرگاه عالم پناه فرستاد و این خبر بمخالفان رسیده اوزون حسن بطرف اخسی در حرکت آمد و
سلطان احمد تنبل بصوب اوش که الکای او بود کوچ نمود و میرزا جهانگیر نیز بهمان جانب روان شد و بعد از وصول ایلچی ناصر بیگ بپایهٔ سریر سپهر اشتباه
پادشاه عالیجاه صباحی که جمشید ضیا علم یعنی خورشید انجم حشم از افق شرقی متوجه دیار غربی گردید از مرغینان عنان یکران بجانب اندجان انعطاف داده بان
پیشین بمقصد رسید ناصر بیگ و اولاد عظام او دوست بیگ و میرم بیگ بلوازم استقبال استعجال نمودند و از مراسم نیاز و نثار دقیقهٔ نامرعی نگذاشتند
باصناف الطاف و اعطاف اختصاص یافته فرق افتخار و مباهات باوج سماوات افراشتند دار الملک ولایت فرغانه که مدتی از تحت تصرف
پادشاه فرزانه بیرون رفته بود دیگر باره در حوزهٔ دیوان آنحضرت قرار گرفت و این فتح مبین در ذیقعدهٔ سنه اربع و تسعمائه هجرت خاتم النبیین
صورت تیسر پذیرفت اما سلطان احمد تنبل که همعنان میرزا جهانگیر عازم اوش گشته بود چون بدان حدود رسید مردم قزل یساغ هجوم نموده ایشان را
بقلعه نگذاشتند لاجرم خایب و خاسر مراجعت کرده بحصار اوزکند در آمدند و اوزون حسن خود را در قلعهٔ اخسی مضبوط گردانید و پادشاه مظفر لوا
لشکر بدانجا کشید و اوزون حسن از مقاومت با خسرو دشمن شکن عاجز شده بوسیلهٔ مراحم امان طلبید و التماس او شرف اجابت یافته با متعلقان بعتبهٔ
ملازمت شتافت و پادشاه عالیجاه چند روز در اخسی توقف نموده مهمات آن قصبه و قصبهٔ کاسان را بسر انجام اقران داده امرای مغول را مشمول انعام
و احسان جهت انصراف ارزانی داشت آنگاه قاسم عجب را بداروغگی اخسی نصب کرده تیغ ظفر همعنان نصرت از پی روان علم نهضت بصوب
اندجان بر افراشت و اوزون حسن رخصت یافته با کوچ و متعلقان بجانب حصار شادمان توجه کرد و اکثر نوکران او بموجب این بیت که بیت
ز سید دولت گریزان باش چون تیر وطن در کوی صاحب دولتان گیر عمل نموده از وی جدا گشتند و بموکب عالی پادشاهی پیوستند بعد از آن برخی
از امرا و ایلچیان بعرض پادشاه جهانیان رسانیدند که مردمی که درین فترات خواجه مولانا قاضی را بتیغ بیداد گذرانیده اند و اموال و جهات خصوصا
پادشاه را عرضهٔ نهب و تاراج گردانیده اند همین جماعت حرام نمکند و ایشان تا غایت هر کس آنچه اند سر رشتهٔ وفا و عهد را بناخن غدر گسیخته اند و هنگام
مجال پای عدم مروت در راه مکر نهاده و بکر بخته اند از ایشان چشم اخلاص داشتن شیوهٔ اولو الالباب نیست و در زمین دل ایشان تخم اخلاص کاشتن
منافی شیمهٔ اصحاب آداب خبث زبد عهد چشم بهی داشتن بود خاک در دیده انباشتن اکنون اگر پادشاه رعایت عهد و پیمان نموده رخصت
فرمایند که این طایفه را قتل و غارت نمایند مناسب آنست که فرمان واجب الاذعان نفاذ یابد که هر کس از جهات خود در تصرف هر که هر چه یابد بستاند
و بر موجب حکم شد مغولان که از کیفیت قضیه وقوف یافتند دیگر باره سالک طریق غوایت گشته از منزل باطل بطرف اوزکند شتافتند و قاصدی نزد تنبل
فرستاده او را از بغی و عصیان خود خبر دادند و پادشاه سعادت انتساب بعد از تحقق آن خبر بصواب دید امرا امیر قاسم قوچین را با فوجی از سپاه
از آنجا بدفع شر ایشان نامزد فرمود و قبل از آنکه امیر قاسم بمغولان رسد سلطان احمد تنبل بدیشان پیوست و روز دیگر دو لشکر در کنار آب بیکدیگر رسیده نایرهٔ حرب
و ضرب التهاب یافت و بتقدیر قدیر عز و جل سلطان احمد تنبل غلبه کرده امیر قاسم قوچین و علی دوست طغائی و ابراهیم سارو و ویس لاغری و سیدی قرا و چند نجیب

وچهار پنج نفر دیگر از تحکیبان و امرا از آن معرکه بلطایف الحیل بیرون آمدند و سایر امرا اسیر سرپنجهٔ تقدیر شدند و علی درویش بیک و میرم لاغری و امیر توقه و طغای بیک و محمد دوست و علی دوست و امیرشاه قوچین و میرم دیوان داخل گرفتاران بودند و سلطان احمد تنبل بوقوع این امر مستظهر و مغرور شده در خدمت جهانگیر میرزا بنواحی اندجان رفت و در النکی که متصل است به بیشهٔ عیش و از آنجا تا شهر یک فرسخ مسافت بیش نیست فرود آمده و یکدو بار صف پیکار آراسته و در دامنهٔ عیش آغاز طیش کرده بجبال جدال جولان نمود و دلیران اندجان بقصد قطع رشتهٔ جان دشمنان از کوچه باغها و محلات بیرون شهر بفضاء صحرا خرامیدند و لشکر بیگانه را نگذاشتند که نزدیک مدینة الملک بلاد فرغانه آیند و تنبل قریب یکماه در آن نواحی بوده از امرا گرفتار توقه و میرم لاغری را از صفحهٔ حیات بری ساخته لوای توجه بجانب اوش برافراخت و حال آنکه در اوش یکی از نوکران ابراهیم ساروی والی بود و آن شخص از استماع خبر توجه مخالفان در استحکام قلعه سعی و اهتمام نمود و پادشاه عالیجاه بعد از اجتماع سپاه شوکت دستگاه در هژدهم محرم الحرام سنه خمس و تسعمائه از اندجان سفر کرده چهار باغ حافظ بیک از فر قدوم مکرم غیرت افزای گلستان ارم گشت و یکدو روز آنجا اتفاق توقف افتاده قول و برانغار و جوانغار بنصرت شعار دلیران بیشهٔ کارزار استحکام یافته اعلام ظفر اعلام بصوب اوش نهضت فرمود و بعد از قطع منزلی از نخجیرکوش سعادت بیوش رسید که مخالفان که بقصد اوش از ظاهر اوش نهضت نموده آهنگ رباط سرهنگ کرده اند پادشاه دریا خروش با بهادران جوشن پوش از قریهٔ لات که در حدود اوش واقعست عنان تکاور عزیمت بصوب دشمنان عطف داده در اثنای راه بوضوح پیوست که ارباب طغیان عازم اندجان گشته اند رایات نصرت نشان بنواحی اوزکند شتافته هر یک منصور هرچه در آن حدود دیدند غارت نمودند آنگاه پادشاه نامجور بجانب قلعهٔ مادو آمد و آن حصاریست بغایت متانت و استواری مشهور و بکمال مناعت و محکمی بر السنه و افواه مذکور طایر وهم تیزپرواز از عروج بر بروجش عاجز و کمند خیال تیزچنگال از وصول بکنگرهٔ فصیلش قاصر مرغان هوای فضایش با نسر طایر همراز و ماهیان خندق عمیقش با گاو زمین و مسامر

نظم
حصاری در بلندی رشک افلاک — به بی مثلی مثل در خطهٔ خاک
زبان کنگرش همراز انجم — وزو قاصر کمند وهم مردم

و در آن ایام برادر خورد سلطان احمد تنبل که موسوم بود بخلیل با قرب دویست و پنجاه نفر از مردان بی عدیل در آن قلعه اقامت داشت و اسباب حصارداری آنچه ضرورتست فراهم آورده القصه چون ظاهر قلعهٔ مادو مضرب خیام سپاه ظفر پناه گشت حصاریان از بالای برج و باره آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و دلیران لشکر ظفر اثر سپر بر سر کشیده روی بخندق قلعه گرد آوردند و از اینجانب نیز تیر چون دعای مستجاب بعالم بالا روان نمود و از آن طرف سنگ مرگ آهنگ بیان کار مخالفان پادشاه فیروزجنگ روی بنشیب آورده معنی القارعة ما القارعة بیان فرمود علی بلال و جمعی دیگر از ابطال رجال بزخم سنگ پایمال حریف اجل گشتند و طایفهٔ از مردم حصار نیز صندوق سینه هدف تیر تقدیر کرده از سر جان درگذشتند و از صباح که خورشید متوجه تسخیر حصار فیروزه کار گردون بود تا وقتی که نظاره کیان انجم از پس پردهٔ ازرق فام حال آن معرکه را مشاهده نمودند نایرهٔ محاربه و حرب التهاب داشته و روز دیگر خلیل و متابعان بدیدهٔ بصیرت آثار عجز و انکسار بر جبهات روزگار خود دیده امان طلبیدند و پادشاه درست پیمان بر شکستگی ایشان ترحم فرموده از سر ریختن خون محصوران درگذشت تا خلیل را با قرب هشتاد نفر از مردم شجاعت اثر در عوض طایفهٔ از خدام موکب ظفر پیکر که مخالفان مقید داشتند بند کرده بصحوب جمعی از معتمدان باندجان فرستاد تا باحتیاط نگاه دارند آنگاه الجوتوبه که قریه ایست از قری اوش مضرب خیام عساکر گردون شکوه گشت و سلطان احمد تنبل که بصوب اندجان رفته بود قصد نمود که شبی بطریق دزدان نردبان بر فصیل شهر نهاده بکمند حیله بدان بلده درآید و اندجانیان از اندیشهٔ خاینان وقوف یافته بپای ممانعت پیش آمدند و تنبل قرین یاس و حرمان از اندجان بازگشته منزل آب خان را که از اراضی قری رباط سرهنگست معسکر ساخت و آب خان در یک فرسخی لشکرگاه پادشاه عالیجاه بود و مدت چهل روز آن دو سپاه در برابر یکدیگر نشسته از هیچ طرف کسی میل جولان در میدان نکرد مگر آنکه گاهی سپاهیان که بطلب غله و کاه تردد میکردند بهم باز میخوردند و دست باستعمال اسباب قتال میبردند و روزی سیدی بیک طغائی در مثل این معرکه بدست مردم تنبل گرفتار شد و غیر از و کسی را از متعینان آسیبی نرسید و در آن منزل امیر سلطان احمد قراول که پدر قوچ بیک و بعد از واقعهٔ میرزا بایسنقر با برادران و کوچ و متعلقان از قراتکین متوجه اردوی ظفر قرین گشته بود بتقبیل بساط بوسی استسعاد یافت و مقارن این حال امیر قنبرعلی نیز که جهت عرض بتاوش رفته بود باز آمده و پشت استظهار شاه و سپاه بوصول این دو امیر شجاعت پناه قوی شد و صباحی که خورشید خاوری بقصد تعرض مواکب کواکب آهنگ فضای سپهر نیلوفری کرد علم ظفر شیم آن آفتاب آسمان سروری

روی توجه بصوب معسکر مخالفان آورده جهانگیر میرزا و تنبل از ارتکاب جنگ و جدال اجتناب نموده در غایت استعجال کوچ فرمودند چنانچه بعضی از خیام و ثقل
ایشان بتصرف جنود نصرت نشان درآمد و لشکرگاه آن جمع پریشان از فر نزول پادشاه عالی مکان رونق ریاض رضوان یافت و در آن شب خبر رسید که میرزا جهانگیر
با تنبل در قریه خونان که از آن موضع سه فرسنگ بطرف اندجان بود منزل گزید روز دیگر که خورشید خاور علم ظفرپیکر از افق مشرق برافراخت و بضرب تیغ زرافشان قلع
مواکب کواکب را منهزم ساخته صدای فتح و فیروزی در عالم انداخت نظم صبح زده خسرو انجم حشم بر افق طارم خضرا علم کرد برون تیغ ظفر از نیام گشت روان
جانب خیل ظلام پادشاه عالم پناه متوجه تعقیب سپاه ظفر دستگاه شده در برانغار علی دوست طغائی و توابع را که شیران بیشه کشورکشائی بودند مقرر ساختند و در
جوانغار رایت شجاعت ابراهیم سارو و ویس لاغری و سیدی قرا و محمد علی مبشر و کجیک بیک برادر کلانتر خواجه کلان بیک را برافراختند و هراول آن لشکر بهم
از میر قنبر علی بود و بامر هر یک از همگنان هر یک آن امر خطیر را اختیار نمودند و لوای پادشاه کشورکشای از افق قول طلوع کرد و امیر قاسم قوچین و قوچی بهادر
با خشم و کین در ظلال آن رایت اقبال آئین روی باستیصال اعدا آورده صبح خورشید رونق بدین ترتیب و نسق بجانب اهل خلاف روان شده و ایشان نیز صف
قتال آراستند و استقبال سپاه ظفرمآل نموده چنان جنبه از خاشاک جبن بپیراستند و در میان شرق و جنوب قریه خونان بموضعی که سقا نام داشت هر دو لشکر
بیکدیگر رسیدند و سمند جلادت بمهمیز ستیز تیز کرده از ضرب تیغ و تیر و زخم نیزه و شمشیر شکهای خون در آن صحرا سرنگون کردید کجیک بیک از جوانغار
بر برانغار اعدا تاخت و نواحی قریه خونان از خون خوبان آن صحرا رنگین ساخت محمد علی مبشر نیز متعاقب کجیک بیک حمله آورده و بنوک سنان نقش وجود
جمعی را از صحیفه هستی سترده بهادران سپاه میرزا جهانگیر و تنبل نیز بقدر مقدور در کوشش و خونریزی کوشیدند و گرد نبرد باوج فلک تیز گرد رسانیده
آئینه خورشید را تیره گردانیدند اما نسیم مبشر اقبال دلیران موکب بابری را بخطاب ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح اختصاص بخشید و مبشر آمال کوکب طالع آن
مظهر سروری را باوج ظفر و برتری رسانیده بر اعدا غالب گردانید میرزا جهانگیر و تنبل شریر در غایت اضطرار فرار بر قرار اختیار کردند و بسیاری از
سپاهیان ایشان گرفتار گشته روی مذلت بدار العز آوردند در همان روز قریه خونان از فر نزول پادشاه کامران در دلربائی بر عارض خوبان تفوق
نموده لوای حضرت کشورکشائی از آنجا باندجان شتافته روزی چند از رنج راه برآسوده پس از آن اسلام پناه باستصواب امراء عالیجاه تعقیب مخالفان
را که باوزکند رفته بودند مطمح نظر ظفر اثر ساخته بموضع رباطک که بنواحی درمیان و نوشان واقعست خرامیده و طرح قشلاق انداخته چریک منصور را
بتاخت مواضع مخالفان مأمور گردانیده و اعدا از مقاومت سپاه مظفرلوا عاجز شده در آن محل امیر قنبر علی که بحسب یراق لشکر بر سایر امرا
رتبه تفوق داشت بمبالغه تمام طلب رخصت کرد و روی توجه بصوب خجند که الکاء او بود آورد و بعضی دیگر از امرا و لشکریان بتقلید
قنبر علی میل بجانبهای خود نمودند و نواب کامیاب پادشاه نیز باندجان بازگشته چند روزی بفراغت گذرانیدند در خلال این احوال سلطان احمد
تنبل چند نوبت ایلچیان بتاشکند نزد سلطان محمود خان فرستاده مدد طلبید بیک تیلبه که برادر بزرگتر تنبل بود و در سده سنیه خانی منصب [illegible] داشت
و احمد بیک که خویش مشار الیه و اتکه ولد خان سلطان محمد خانیکه بود اغوا نموده سلطان محمود خان را بر آن آوردند که سلطان محمد را
با پنج شش هزار مغول تیغ گذار بکومک تنبل تعیین کرد و ایشان از راه ارچه کینت بظاهر کاسان شتافته علم محاصره و محاربه برافراختند و این خبر
باندجان رسیده پادشاه جهانبان در عقب زمستان که از شدت برودت در میان زمین و آسمان قطرات باران بسان لالی عمان منجمد میگشت و مرغ
آبی اگر توانستی خود را با مرغ کبابی در یک سیخ کشیده از سر متاع جان میگذشت بصوب کاسان نهضت نموده بجذب قرین سرما و تعب طی مسافت نیم
صباح در اخسی نزول فرموده در آن منزل اندک آسایشی کرده روی بصوب کاسان آوردند و چون فروغ رایت نصرت نشان پرتو وصول بیک فرسخی آن
بلده انداخت خبر رسید که سپاه مغول از توجه موکب پادشاهی وقوف یافته عنان مراجعت بصوب ولایت خود تافته اند اما تنبل در روزی که بمحاصره
کاسان و نهضت پادشاه کامران از اندجان مطلع شد از آنکه سوار که در آن تا آن محل قرارش بود بصوب کاسان الغار کرد و در روزی بین الصلوتین بنزدیک
باروی پادشاه خافقین رسیده چون معلوم نمود که حال چیست و سردار آن عسکر کیست متحیر شد زیرا که گمان نمیبرد که با وجود شدت سرما و صعوبت
راه در آن زمستان لشکر بیکران پادشاه عالیجاه آن مسافت را بدین سرعت طی توانند نمود و چون چشم مبارک پادشاه بر موکب تنبل افتاد
امراء دولت را طلبیده و بر زبان الهام بیان راندند که غنیم را پروردگار کریم بدینجا رسانیده فی الحال بروی میباید تاخت و مهم او را بتیغ دلدوز

دلخواه مهیا باید ساخت و ویس لاغری و بعضی از امرا عرض کردند که روز بیگاه است انشاء الله صباح رایت اجلال برافرازیم و در استیصال اهل آن بال
اعدا بکمال سعی و اهتمام خطا برسبازیم و پادشاه سخن آن زمره نیکخواه را بسمع قبول راه داد اما همان شب تنبل بصوب قلعه اخسیان گریخت و روز دیگر
پادشاه شجاعت شعار او را تعاقب فرموده در یک فرسخی اخسیان منزل غزنه عتیکان را معسکر گردانید و قرب چهل روز آن منزل محل نصب شادروان
پادشاهی بود و تنبل در اخسیان ثبات قدم نموده ابواب مطاوعت بر روی روزگار خود نگشود و در آن اثنا سید یوسف که مقدم مردم نخجم
بود بواسطه وفور خیل و حشم و کثرت دینار و درم از مرتبه کلانتری نقود پای بر سریر سروری نهاده داعیه امارت و سروری داشت قاصدی نزد
تنبل فرستاده او را بسلوک طریق موافقت و حرکت بجانب اخسیان نوید داد و پادشاه بادین وداد برین مراسله اطلاع یافته متوجه منزل سید
یوسف گشت تا او را از امداد تنبل مانع آید و از یک فرسخی اخسیان شب در میان پیشخانها رفته خاطر انور متوجه تسخیر آن حصار شد اما قبل از آنکه آن
مهم سامان یابد سلطان احمد تنبل در خدمت میرزا جهانگیر بآن قلعه درآمد و پادشاه بترتیب اسباب قلعه گیری فرمان داد و در آن اثنا علی دوست
و قنبر علی سلاح که کاخ ثبات ایشان از خاک آب غدر و نفاق تغییر یافته بخلاف رضاء پادشاه منظور لوا قاصدان بقلعه فرستاده سخن مصالحه در
میان انداختند و میرزا جهانگیر و تنبل از ایشان ممنون گشته بترتیب مقدمات آن مهم پرداختند چون پرتو شعور پادشاه مؤید منصور بر تدبیر آن
آن دو امیر افتاد باطناً انکار نمود اما بحسب ظاهر ملتمس ایشان را شرف اجابت داد زیرا که علی دوست و قنبر علی آن قدر اعتبار و اقتدار یافته
بودند که در آن زمان پادشاه را قبول مقتضای رای ایشان ضرور ساعد بود و قواعد مصالحه برین نهج مؤکد شد که از آب خجند تا اخسی متعلق بجهانگیر میرزا
باشد و ولایات اندجان و توابع و مضافات مخصوص بدیوان پادشاه خجسته صفات گردد و تنبل و اتباع او هرگاه که جهای خود را از اوزکند بیرون
برند آن ولایت را نیز متصرف نواب شاه کامیاب گذارند و بعد از قرار مهمات فرغانه و استمالت خویش و بیگانه هر دو برادر بموافقت یکدیگر لشکر
بسمرقند کشند و هرگاه آن بلده فردوس مانند را تسخیر نمایند پادشاه کشورگیر آنجا بر سریر خلافت مصیر نشسته تمامی ولایات فرغانه را بمیرزا جهانگیر مسلم
دارد و آنگاه میرزا جهانگیر و تنبل از قلعه بیرون شتافته ملازمت پادشاه بلند محل دریافتند و باصناف الطاف و انواع اعطاف مفتخر و مباهی گشته عنان
توجه بجانب اخسی تافتند و پادشاه مانند جوهر جان که بدرج قالب درآید باندجان خرامیده خلیل برادر تنبل و سایر گرفتاران را از قید نجات داد
و خلع فاخره پوشانیده نزد جهانگیر میرزا فرستاد و جهانگیر میرزا نیز طغائی بیک و محمد دوست و علی دوست و باقی خدام موکب پادشاهی را که مقید
داشت جا بجا عنایت نمود و شرف رخصت ارزانی فرمود و بعد از آن علی دوست بوفور خیل و حشم و کثرت نوکر و خدم مغرور شده علم نخوت و جبروت
مرتفع گردانید و عظمت و بادبروت او از حد و عد گذشته مهمات سرکار پادشاهی را بی وقوف نواب بفیصل میرسانید بلکه مقربان حضرت را بخلاف
رضای پادشاه ستوده اوصاف اجازت داد که بهر طرف خواهد توجه نماید و ابراهیم سارو و ویس لاغری را بجهتی مؤاخذه و مصادره نموده
حکم کرد که ایشان نیز در آستان خلافت نشان نباشند و این معانی بر ضمیر انور بانی مبانی جهانبانی بغایت گران آمد اما چون زمان مقتضای تأدیب علی
دوست نبود چندروزی صبر و شکیبائی فرمود نظم بی صبر کشاد کار کم جوی هر کار بصبر میگشاید مقصود که گنج نهفته از خلق رخسار بصبر میگشاید

ذکر مخالفت محمد مزید ترخان با سلطان علی میرزا و توجه سلطان ویس بسوی سمرقند و بخارا در ان اوان که پادشاه عالیشان
بسبب مخالفت اوزون حسن و سلطان احمد تنبل دست از ضبط بلده محفوظه سمرقند باز داشته لواء جهانگشا بصوب اندجان برافراشت سلطان علی میرزا که در بخارا انتظار
چنین روزی میکشید محمد باقر ترخان را بایالت آن خطه مفتخر گردانید و متوجه سمرقند گردید و چون بدار الملک آبا و اجداد رسید زمام مهام سلطنت را در قبضه اختیار محمد مزید
ترخان نهاد و امرا ترخانی بمقتضای کلام معجز نظام سبحانی حیث قال عز من قایل ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی در غایت استقلال و عظمت بر مسند حکومت قرار گرفت و محمد باقر
از ولایات بخارا و مضافات تا کید نیارد و نگین بدیوان سلطان علی میرزا نمیداد و محمد مزید ترخان در سمرقند تمامی امور ملکی و مالی و جزئی و کلی را از پیش خود گرفته دست امرای
اجگیان را از تصرف در مهمات سرکار سلطانی کوتاه گردانید بلکه از حاصل شهر فی الجمله را بجهت ضروریات میرزا سلطان علی تعیین نموده حوالی اکثر ولایات و تومانات سمرقند را باولاد و قرابتان خود
مسلم داشت لاجرم سلطان علی میرزا با بعضی از اجگیان اتفاق نموده قصد مزید ترخان کرد و جناب امارت مآبی برین معنی اطلاع یافته بمصاحبت سلطان
حسین اغلون و برادر خود اوزون حسن پرچیده و قرا برلاس و جمعی دیگر که تابع وی بودند از شهر بیرون رفت و بمقارن آن حال سلطان محمود خان محمد حسین

دو غلات و احمد بیک را با بسیاری از مغولان بکومک میرزا سلطان ویس که بخان میرزا اشتهار یافته تعیین کرده بطرف سمرقند گسیل نمود و محمد مزید ترخان بر
توجه خان میرزا مطلع شده وقوع آنصورت را از امارات دولت خود پنداشت و قاصدی جهة اظهار اخلاص و دولتخواهی ارسال نموده عرضه داشت
کرد که مناسب چنان مینماید که بسرعت هرچه تمامتر رایت ظفر پیکر سایهٔ عنایت بر حوالی این دیار اندازد تا آنچه مطلوب نواب کامیابست بحصول پیوندد
و خان میرزا در طی مسافت مسارعت فرموده چون بنواحی سادوار رسید محمد مزید ترخان لوازم استقبال بجای آورده بتقبیل انامل فیاض سرافراز گردید امرای
مغول چنانچه میباید بجالس میرزا اختلاط ننموده بلکه بمواخذه و مصادرهٔ او را با خود متحمّل ساختند و منهی کیفیت این اندیشه را بگوش هوش امیر محمد مزید رسانید
آنجناب با سایر امراء سمرقند و متابعان از خان میرزا جدا شد. بنابرآن مغولان از مقام تسخیر سمرقند گذشته بیانز ییلاق رفتند و خیمهٔ اقامت نصب کردند
ناگاه سپاهی سپاه سلطان علی میرزا که از سمرقند بقصد ایشان ایلغار کرده بود نمودار گشت و خان میرزا و مغولان از مشاهدهٔ آن حالت که در خزانهٔ خیال
نگذرانیده بودند سراسیمه شده هر طایفه بطرفی گریختند

ذکر رفتن محمد مزید ترخان بملازمت حضرت پادشاهی و بیان بعضی دیگر از واردات احوال آن مظهر الطاف الهی

چون محمد مزید ترخان از سلطان علی میرزا خایف بود و از ملازمت خان
میرزا ابواب مراد برروی او نگشود مغول عبد الوهاب را که سابقا در سلک خدام سدهٔ سدره مقام پادشاهی انتظام داشت بپایهٔ سریر سلطنت
مصیر فرستاده عرضه داشت کرد که اگر چتر فلکسای سایهٔ وصول برین حدود اندازد بنده مانند دولت و اقبال کمر خدمت بر میان جان بسته
در فتح سمرقند سعی مینمایم و حلقهٔ عبودیت حضرت سلیمان مکان در گوش هوش کشیده بقیهٔ ایام زندگانی در ظلال اعلام ظفر مآل می آسایم و مغول عبد الوهاب
بعد از تقبیل انامل نواب کامیاب سرافراز شده کیفیت اخلاص و دولتخواهی میر محمد مزید ترخان را بعرض رسانید بنابرآن پادشاه عالیجناب عزم
توجه بجانب سمرقند جزم کرده مغول عبد الوهاب را نزد جهانگیر میرزا باخسی فرستاد تا آنحضرت را بر تصمیم عزیمت مطلع گردانیده بر سلوک طریق موافقت
ترغیب نماید و مواکب کواکب مراتب پادشاهی محفوف بانوار عنایات نامتناهی الهی در ماه ذی القعدهٔ سنهٔ خمس و تسعمائه روی بمقصد آورد و چون
حوالی مرغینان مضرب خیام عساکر نصرت نشان گشت قوچ بیگ با برادران باردوی کیهان پوی رسیده بتقبیل بساط بوس سرافراز گردید و لوای
فلکسای از مرغینان بابیشه رفته قریهٔ مجن محل نزول سپاه صف شکن شد و در آن منزل قاسم بیگ قوچین و علی دوست و سیّد قاسم با طایفهٔ دیگر از
اعاظم بدرگاه عالم پناه رسیدند و پادشاه عالیجاه از آنجا براه دشت خشلان طی مسافت کرده و از پل چوپان گذشته در اوراتیپه قبهٔ بارگاه سپهر اشتباه برافراخت
و در آن منزل اینخبر شیوع یافت که محمد خان شیبانی بعنایت قدوسی محمد باقر ترخان را در نواحی قلعهٔ دبوسی شکست داده و روی بصوب بخارا نهاده و پادشاه
عالیمقدار از اوراتیپه بسکرار رفته داروغهٔ آنموضع قلعه تسلیم نمود و امیر قنبرعلی حسب الحکم در آن حصار توقف کرده موکب پادشاهی در یورت خان منزل گزید
و در آن مقام امیر محمد مزید با بعضی از امراء سمرقند که تابع او بودند بخدمت رسیدند و بمزید لطف و مکرمت سرافراز گردیدند و پادشاه دوست
نواز در باب فتح سمرقند با آنجماعت مشورت فرموده ایشان معروض گردانیدند که زمام اختیار آن بلدهٔ محفوظه در قبضهٔ اقتدار جناب ولایت شعار خواجه
قطب الدین یحیی است و آنجناب خود را از جملهٔ احباب نواب کامیاب میشمارد اگر قاصدی جهة مشیّت این مهم بملازمت آن آستان هدایت آشیان رود
ممکن که صورت مطلوب در آئینهٔ مقصود چهره گشاید بنابرآن پادشاه کامران چند نوبت قاصدان سخندان جهة آن مهم خطیر نزد خواجه یحیی فرستاده هر
کرت آنحضرت میان خوف و رجا جواب داد و علم نصرت شیم از یورت خان نهضت نموده در موضع درغم با دل شاد نزول فرمود و از آن منزل
مقرّب درگاه فلک اقتدار خواجه محمد علی کتابدار بهان مهم نزد جناب هدایت شعار رفت و پیغام آورد که مناسب آنکه باید رایت نصرت آیت بر ظاهر
شهر پرتو وصول اندازد تا این محب در فتح الباب کوشیده امری را که مطلوب نواب است بکفایت مقرون سازد و پادشاه فلک احتشام نزدیک بوقت
شام از درغم متوجه سمرقند گشته در آنحین سلطان محمود دولدای از موکب فرخنده پی فرار نمود و بشهر رفته کیفیت این مواضعه بعرض نواب میرزا سلطان علی
رسانید لاجرم صورتیکه در آئینهٔ ضمیر عکس پذیر گشته بود چهره نگشود و در خلال این احوال ابراهیم سارو و بعضی دیگر از امراء ناجو که بشآمت علی دوست بطرف
رفته بودند یکیک و دودو مانند سعادت و اقبال بموکب ظفر مآل پیوستند و ملحوظ عین عنایت شده کمر عداوت علی دوست بر میان جان بستند و
علی دوست از اجتماع دشمنان هراسان شده از نواب آستان خلافت آشیان رخصت طلبیده مسئول او عز قبول یافته با ولد خود محمد دوست بملازمت سلطان

علی چنانل

سلطان احمد تنبل شتافت و میان ایشان قواعد دوستی سمت تمهید پذیرفته از آن پدر و پسر شرارت سر بر زده بعد از یکدو سال علی دوست بجزای اعمال سیئه
گرفتار گشته دست قضا بساط حیاتش در نوشت و محمد دوست ببعضی از سلاطین اوزبک التجا کرده اندک رعایتی یافت و عاقبت از آن طایفه نیز گریخت
و خود را بکوه پایه اندجان رسانیده آغاز اشتعال نیران فتنه و فساد نمود و جمعی از اوزبکان او را گرفته کور کردند القصه چون پادشاه مظفر لوا علی دوست
و محمد دوست را که بحقیقت هر دو دشمن بودند رخصت داد و عوری برلاس با چندکس از جنود ظفر اساس حسب الحکم متوجه بخارا گشت تا اخبار آن دیار معلوم نماید و عوری
بزودی بازگشته خبر آورد که محمد خان از تسخیر بخارا خاطر فارغ گردانیده و متوجه سمرقند گردیده بنابر آن توقف در آن مکان مصلحت نمود و با بچه ترقی خود شد و
بجانب کش حرکت فرمود زیرا که کوچ و متعلقان جمعی از امرا سمرقند که بتجدید غاشیه عبودیت پادشاه صافی طویت بر دوش گرفته بودند در آنجا اقامت داشتند
ناگاه خبر رسید که سلطانعلی میرزا بلده محفوظه سمرقند را بمحمد خان شیبانی ارزانی داشت و بملازمت آن خان عالیشان شتافته این حرکت موجب ازدیاد اسباب دولت شیبانیه گشت اکنون سیاق سخن
مقتضی آنکه نخست شمه از احوال محمد خان شیبانی در حیز بیان آید آنگاه خامه نکته گذار به تتمه اخبار پادشاه کامکار زبان گشاید و الاعانة و التوفیق من الله و هو الکافی
لمن استکفاه

گفتار در ذکر مجملی از مبادی احوال ابوالفتح محمد خان شیبانی تا زمان در آمدن بخارا و سمرقند بحیز تسخیر آن بانی مبانی جهانبانی

راویان فضایل نفسانی و ناظمان مناظم سخندانی از تواتر اخبار و توافر آثار چنان تحقیق نموده اند که محمد خان شیبانی ولد بداغ
سلطان بن ابوالخیر خان از سلاله خواقین الوس جوجی خان بود در جاه و حشمت و مزید شوکت و عظمت امتیاز تمام داشت و مادام الحیوة در کمال دولت
و اقبال رایت سلطنت و استقلال می افراشت و چنانچه سابقاً مسطور گشت سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید را بهمین امداد آن خان عالیشان فتح
سمرقند دست داد و در محلی که خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا از وی استمداد نمود وفاتش اتفاق افتاد و مادر محمد خان شیبانی آق قوزی بیگم
بود و تولدش در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمائه روی نمود و در زمانی که آن ولد امجد در سن طفولیت بود که پدرش بداغ سلطان فوت شده در بستر خاک غنود
جدش ابوالخیر خان همت بر تربیتش گماشته منصب اتابکی او را بابیور بای شیخ که اتکه بداغ سلطان نیز بود مفوض گردانید چون ابوالخیر خان باجل موعود
بعالم آخرت رسانید قراچین بیک که در سلک اعاظم امرا اوزبک منتظم بود بمحافظت حال محمد خان و برادرش محمود سلطان را تعهد فرمود و آن
دو شاهزاده را بعد از قتل یاسی خان بشیخ حیدر خان نزد قاسم سلطان که از جمله اعاظم امرا سلاطین دشت بمزید شوکت امتیاز داشت برد و قاسم سلطان
ایشان را به تیمور بیک که امیر الامرایش بود سپرد و مقارن آن حال ایباق خان و احمد خان با سپاه فراوان متوجه تسخیر ولایات قاسم سلطان گشته و قاسم
سلطان را چون با آن جنود نامعدود قوت محاربت نبود در قلعه حاجی ترخان تحصن نمود ایباق خان و احمد خان آن حصن حصین را چون نگین انگشترین در میان
گرفتند و محمد خان و برادرش محمود سلطان و همچنان قراچین بیک و چهل نفر از ملازمان قدیمی بیش خود را بر سپاه مخالفان زدند و تا وقت سحر باستعمال شمشیر
و نیزه و خنجر پرداخته بطرفی بیرون رفتند و چون محمد خان شیبانی داعیه جهانگیری و کشورستانی داشت بعد از واقعه مذکور طایفه از عساکر اوزبک
با خود متفق گردانیده در هر چند روز مزاحم ولایت یکی از سلاطین صاحب شوکت میشد تا آنکه در حدود و صحرا از حاکم آنجا ایراجی خان بن ... بیک خان
شکستی فاحش یافته ببخارا شتافت و عبدالعلی ترخان که در آن اوان حاکم آن بلده بود شیبانی خان را تعظیم نموده تحف لایقه و تبرکات رایقه پیشکش کرده عرضه
داشتی بسمرقند نزد سلطان احمد خان ارسال نمود و سلطان احمد خان کیفیت آمدن آنجناب را شنیده در جواب آن عریضه نشانی نوشت بملاقات آن خان
اظهار اشتیاق فرمود و باحسن وجهی با وی ملاقات کرده و مراسم ضیافت و مهمان نوازی بجای آورد و شیبانی خان روزی چند در آن بلده فردوس مانند بفراغت
گذرانیده نوبت دیگر میل بخارا نمود و مصحوب عبدالعلی ترخان بدان خطه معاودت فرمود و زمان توقف او در بخارا دو سال امتداد یافته آنگاه عازم
وطن مألوف گشته و چون بجوق جوق خانی پرتو وصول بر حدود دهنه ارقوق انداخت قوبی بیک که بر سایر قاطنان آن حصار در رتبه تقدم داشت
غاشیه اطاعت بر دوش گرفته با کلید قلعه و فوجی از ارباب آن بقعه بخدمت شتافت و تبرکات لایقه پیشکش کرده در سلک اصحاب
اختصاص انتظام یافت و شیبانی خان از ارقوق بسغناق رفته و آن قلعه را نیز گرفته بعد از روزی چند قاصدی از نزد موسی میرزا که
بزرگترین امراء دشت قبچاق بود آمده عرضه داشت نمود که اگر لوای کشورگشای خانی سایه وصول بر این دیار اندازد بنده در مقام خدمتکاری ایستاده
آنحضرت را بر سریر خانی نشانم و بکمال اخلاص و عبودیت چنانچه لایق این عهد بود از بنده ظاهر میگردانم لاجرم شیبانی خان تصمیم عزیمت

مبادی

نموده بصوب مقصد روان شد و چون بدشت رسید موسی میرزا بلوازم استقبال استعجال فرموده از لوازم اعزاز و تعظیم دقیقهٔ مهمل و نامرعی نگذاشت و مقارن
آنحال فرمانفرمای دشت قبچاق برندق خان با لشکر فراوان متوجه دفع شیبانی خان گشت و بین الجانبین صورت محاربت روی نموده فروغ فتح و فیروزی
بر صفحهٔ ناصیهٔ رایت محمد خان تافت و برندق خان بصوب منازل خود شتافت بعد از آن شیبانی خان از موسی میرزا طلب وفای بوعده که کرده بود نموده و موسی
میرزا بنابر عدم رضای امراء بموافقت از قبول ملتمس محمد شیبانی سرباز زده آنجناب بسغناق مراجعت نمود و یکدو نوبت میان او و حاکم سوزاق سلطان
محمود خان بن جانی بیک خان مقابله و مقاتله اتفاق افتاده و در کرت آخر شیبانی خان مغلوب شده عنان بصوب منقشلاق انعطاف داد و از منقشلاق
براه خوارزم متوجه بخارا گشت و پس از وصول بنواحی خوارزم امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه که از قبل خاقان منصور والی آن ولایت بود ساوری
و پیشکش مرتب داشته در طریق خدمتکاری سلوک نموده شیبانی خان از خوارزم بقرابیع کول و از قرابیع کول ببخارا شتافته امیر عبد العلی ترخان بدستور
نوبت اول شرایط اخلاص و مراسم اختصاص بجای آورده آنجناب را بصحوب خویش بسمرقند برد و سلطان احمد میرزا مقدم خانی را موجب ازدیاد
اسباب جهانبانی دانسته ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش مفتوح گردانید و عزیمت تسخیر مغولستان کرده همعنان آن خان گیتی ستان متوجه
تاشکنت گردید و بعد از وصول بحوالی شاهرخیه شیبانی خان که براول سپاه سمرقند بود از میرزا سلطان احمد متوهم شده بصوب تاشکنت گریخت و با سلطان
محمود خان ملاقات نموده در دامن دولت او آویخت لاجرم سلطان احمد میرزا ویران شده عنان بگردان بصوب سمرقند تافت و شیبانی خان
اندک زمانی در تاشکنت بوده از آنجا بقلعهٔ اوتوی شتافت و قلاع آنحدود را استحکام داده بسغناق رفت بعد از آن یکدو نوبت برندق خان با
زمرهٔ از سرداران سغناق و بعضی دیگر از قلاع و بقاع ترکستان لشکر کشیده قاصد استیصال نهال اقبال شیبانی خان گشت اما چون مقدر چنان بود که شیبانی
خان چندگاه فرمانفرمای بلاد ماوراء النهر و خراسان گردد مطلوب برندق خان بحصول نپیوست و شیبانی خان فرصت یافته عزم فتح خوارزم کرد
و در آن وقت حاکم خوارزم امیر عبد الخالق فیروزشاه بدرگاه خاقان عالیجاه رفته بود و یکی از ملازمان خود را در خوارزم گذاشته و چون شیبانی خان
بنواحی آن بلده رسید روزی چند لوازم محاصره بتقدیم رسانیده خبر قرب وصول امیر عبد الخالق و امیر محمد ولی بیک و امیر بهبود که بفرمان خاقان منصور
متوجه کومک خوارزمیان بودند شنود و از آنجا کوچ کرده بعزم حصار بولدم رفت و با اهالی آن قلعه صلح نموده اندک پیشکشی اخذ فرموده متوجه شهر وزیر شد
و در نواحی آن بلده با سپاهی که از خراسان آمده بودند یکدو روز در مقام مقابله و مقاتله ثبات قدم نمود اما کاری از پیش نتوانست برد و از آنجا بآداق
رفت و از آداق راه استراباد پیش گرفت و بعضی از حدود آن ولایت را تاخته بصوب قلعهٔ ترساک که در تصرف ملازمانش بود رایت توجه بر افراخت
بعد از آن بسید عالی محمد خان سلطان محمود خان اترار را بتصرف شیبانی خان باز گذاشته بنفس نفیس عنان بصوب تاشکنت تافت و مقارن آنحال مردم صبران
بهواخواهی شیبانی خان قتل محمد ترخان ولد محمد مزید ترخان را که داروغهٔ ایشان بود غدر خواسته کلید شهر و قلعه نزد محمود سلطان فرستادند و آنجناب
بحصار صبران درآمده مردم تمامی بلاد ترکستان دل بر متابعت آن دو برادر نهادند اما در آن اوان برندق خان باغوای میر محمد مزید ترخان لشکر
کشیده و ساکنان صبران بنابر نهیب عنان بیکبارگی از دست داده و بیک ناگاه جمعی کثیر از کلانتران ایشان هجوم نموده محمود سلطان را دستگیر کردند
و قلعه را ببرندق خان داده محمود سلطان را بقاسم سلطان که معتبرترین سلاطین آنزمان بود سپردند و قاسم سلطان او را مقید گردانیده بصحوب جمعی
از مردم معتمد بصوب حصار سوزاق ارسال داشت و محمود سلطان شبی فرصت یافته بگریخت و خود را باوکوز تاقی رسانیده جهت اعلام آنحال قاصدی
ببرادر فرستاد و شیبانی خان بدان کوه رفته و برادر را ملاقات کرده اخوین همعنان یکدیگر باترار شتافتند و بعد از آن اولان برندق خان و محمد مزید
ترخان باترار رسیده شیبانی خان در حصار اترار متحصن شد و چند شبانه روز میان محصوران و لشکر دشت ابواب مقابله و مقاتله مفتوح بوده
نعرهٔ دار و گیر از ایوان حصار فیروزه کار آسمان در گذشت عاقبت بجهة کومکی که از جانب سلطان محمود خان باترار رسید برندق خان بصلح راضی گردید
و از ظاهر اترار کوچ کرده روی بدیار خود آورد ع بشهر خود روم و شهریار خود باشم و بعد از آنکه گلزار ولایت اترار از خار آزار سپاه برندق
خان پیراسته شد شیبانی خان بجانب یسی که مقر محمد مزید ترخان بود لشکر کشید و امیر محمد مزید موکب خانی را استقبال نموده بر دست محمود سلطان
گرفتار گشت و او را باترار برده محبوس گردانیدند و سلطان محمود خان ازین حال وقوف یافته باترار شتافت و امیر محمد مزید را از شیبانی خان

از شیبانی خان ستانده جهت خود استدعای دختر میرزا سلطان احمد بسمرقند فرستاد

ذکر توجه محمد خان شیبانی بصوب سمرقند و بخارا و مفتوح شدن آن دو بلده بنا بر مشیت ایزد سبحانه و تعالی

در سنه خمس و تسعمائه که اخبار مخالفت اولاد سلطان محمود میرزا و پریشانی احوال سمرقند و بخارا بگوش محمد خان شیبانی رسید طمع در تسخیر بلاد ماوراء النهر کرده با فوجی از ابطال و بهادران سپاهی سراسر خشم و قهر عنان یکران بدان جانب منعطف گردانید سلطان علی میرزا چون طاقت مصاف نداشت در شهر متحصن شده همت بر استحکام برج و باره گماشت و خان شیبانی در ظاهر سمرقند قبه خیمه و خرگاه بلند ساخته قریب ده روز توقف ورزید آنگاه با جمعی کثیر از دلیران نزدیک بدروازه شیخزاده رفته در کمینگاهی خزید و جوقی از اصحاب بسالت را پیشتر فرستاده از سمرقند طایفه از اهل نجدت و باس از سپاهی و عوام الناس بیرون شتافتند و بر اوزبکان حمله کردند و ایشان از میدان ستیز بطریق انهزام گریز نموده سمرقندیان از کوچه باغها بفضاء صحرا کشیدند و بعد از آن بهادران موکب شیبانی خان از کمینگاه بیرون آمده بر مخالفان تاختند و بسیاری از ایشان را حسب المدعا ساختند و شیبانی خان چون آن جماعت را بگریزانید و مراسم قتل و نهب در دروازه شیخزاده بتقدیم رسانید بطرف دروازه چهار راهه شتافت و در آن مقام نیز بلوازم جنگ و ستیز پرداخته بر اهل سمرقند ظفر یافت و مظفر و منصور عنان بجانب اردوی خود تافت مقارن آن حال امیر محمد صالح ولد امیر نور سعید بملکوت بدرگاه خانی رسید و پس از ادراک سعادت بساط بوسی بعرض رسانید که حاکم بخارا امیر محمد باقر ترخان قریب ده هزار پیاده و سوار مجتمع ساخته در مصلحت امداد سلطان علی میرزا رایت نهضت بدینجانب افراخته بنابر آن محمد خان از ظاهر سمرقند کوچ کرده روی بطرف معسکر امیر محمد باقر آورد و در نواحی قلعه دبوسی بین الجانبین حربی صعب وقوع یافت عنایت حضرت قدوسی شیبانی خان را بفتح و ظفر مخصوص کرد و امیر محمد باقر از گردش چرخ آبنوسی منهزم بحصار دبوسی درآمد و اوزبکان غنیمت فراوان گرفته محمد خان متوجه بخارا گشت و بعد از وصول باغاز محاصره و محاربه نمود بخاریان سه روز شهر را نگاهداشته روز چهارم مولانا محمد علی خوارزمی را با پیشکش و ساوری بیرون فرستادند و باظهار اطاعت و انقیاد زبان گشاده امان طلبیدند و شفاعت جناب مولوی عز قبول یافت و شیبانی خان از سر انتقام بخاریان درگذشت و سادات و قضاة و موالی و علما و اشراف و اهالی از شهر بیرون شتافته و بشرف دستبوس استسعاد یافته فتح شهر میسر گشت و محمد خان منصب حکومت آن بلده را با میر محمد صالح تفویض کرده روی توجه بسمرقند آورد و پس از وصول بقریه تانکند قاصد امیر محمد صالح از بخارا رسید و عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه امیر محمد باقر از قلعه دبوسی بقرشی شتافته و علماء بخارا رسل و رسایل بقرشی فرستاده او را بتسلیم شهر و قلعه نوید داده اند لاجرم متوجه آن صوب شد تا بی رای عالی خان شیبانی خان بعد از استماع این خبر عنان مراجعت بجانب بخارا منعطف گردانید و امیر محمد باقر که دیگر بدان نواحی رسیده بود بطرف قرشی بازگردید و خان شیبانی ظاهر شهر را مرکز اعلام ظفر اعلام ساخته حکم فرمود که لشکریان تمامی اموال و جهات متعینان آن ولایت را عرضه نهب و تاراج گردانند لاجرم اوزبکان باشتعال نیران ظلم و بیداد اشتغال نموده دود از دودمان بخارا برآوردند و دخان عدوان باوج آسمان رسانیده اکثر بخاریان را تالان کردند پس شیبانی خان بترتیب شهربند بخارا فرمان داد و زمام حکومت آن خطه را در قبضه اقتدار برادر خود محمود سلطان نهاد آنگاه کمند همت بلند نهمت بر کنگره تسخیر سمرقند افکنده بار دیگر با زمره سلاطین و امراء شجاعت آیین و فرقه از سپاه اوزبک و مغولان بهور بظاهر آن بلده فاخره خرامید و شهر را مرکز وار در میان گرفته قبه خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه با ایوان کیوان رسانید و چون میدانست که تسخیر سمرقند بجنگ متعسر است بنای آن مهم را بر مکر و حیله و تزویر نهاد و در خلال آن احوال زهره بیگی آغا مادر سلطان علی میرزا بسبب قلت عقل و خرد و کثرت میل بوصال شوهری مجدد بطریق پنهانی کسی نزد خان شیبانی فرستاد و بزبان محبت و اتحاد پیغام داد که اگر حضرت خان قبول نماید که این ضعیفه را بعقد ازدواج درآرد من کمر خدمت بر میان جان بسته دروازه سمرقند را بگشایم و پسر خود میرزا سلطان علی را بملازمت آنحضرت ارسال نمایم مقرر آنکه هرگاه خان سایر ولایات را بحیطه تسخیر درآرد سمرقند را با سلطان علی میرزا مسلم دارد شیبانی خان از شنیدن این سخنان دانست که عنقریب عروس فتح و ظفر در آغوش خواهد کشید و وصال معشوق سمرقند او را بسهولت میسر خواهد گردید مکاتیب شوق انگیز تعشق آمیز نزد زهره بیگی آغا فرستاده او را بمواعید دلفریب مغرور گردانید تا آغاز اغوا نموده میرزا سلطان علی را از مقام مخالفت شیبانی خان درگذرانید و حال آنکه در آن اوان میرزا سلطان علی گمان برده بود که عالیجناب ولایت انتما خواجه قطب الدین یحیی خاطر بر آن قرار داده اند که حضرت پادشاهی را بسمرقند درآورده بر مسند سروری بنشانند و در ظلال معدلت

آنحضرت متوطنان آن مملکت را از تاب آفتاب حوادث شدید باشند لاجرم بعد از افسانه و افسونی که از والده شنود عزیمت ملاقات خان شیبانی را تصمیم فرمود و کیفیت این قیل و قال و توهم میرزا سلطان علی از اقدام خواجه هدایت خصال بعرض شیبانی خان رسید سید جلال الدین خاوند بخاری را با مکاتبات نصیحت آمیز و مراسلات عنایت انگیز بشهر فرستاد تا بهر نوع که تواند خواجه قطب الدین یحیی را بمتابعتش راغب گرداند و میرزا سلطان علی را بغایت امیدوار ساخته بدرگاه سپهر اقتدار رساند و جناب سیادت مآب بخت با عالیجاه هدایت ایاب ملاقات فرموده هرچند سعی نمود که آنحضرت بجانب شیبانی خان میل فرماید بجائی نرسید ناگاه در خلوتی خود را بملازمت سلطان علی میرزا رسانیده عرض کرد که حضرت خان میفرماید که درین ایام که ظاهر سمرقند مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت کیفیت استیلاء خواجه یحیی بر امور ملکی و مالی این حوالی و عدم اختیار تو در مهمات شهریاری بوضوح انجامید همت عالی نهمت متوجه فراغ بال و رفاه حال تو گردیده لاجرم مناسب چنان مینماید که ابواب مخالفت مسدود گردانیده از شاهراه موافقت ببارگاه عالم پناه آئی تا در سلک اولاد صلبی انتظام یافته در سایه مرحمت و عاطفت بسر برده فراغت فرمائی و آن شاهزاده ساده لوح این سخنان را بسمع قبول اصغا فرموده مسرور و مباهی گشت و الده جناب سیادت پناهی قبول نمود که بهنگام مجال باقدام اخلاص از شهر سمرقند بیرون شتافته غاشیه اطاعت خان شیبانی بر دوش اندازد و بعد از آن در مبانی جهانبانی اقدام نموده سر مفاخرت برافرازد آنگاه جناب سیادت پناه از عالیجاه هدایت دستگاه رخصت یافته بملازمت شیبانی خان بازگشت و آنچه گفته بود و شنوده معروض داشت و سلطان علی میرزا بعد از رفتن جناب سیادت انتما دو سه روز صبر نموده در روز جمعه که خواجه قطب الدین یحیی با اکابر سمرقند در مسجد جامع باداء نماز اشتغال داشتند با طایفه از مخصوصان دروازه چهارراهه را گشاده عنان بگردان بصوب معسکر شیبانی خان که بر در باغ میدان بود انعطاف داد و چون مرغ را چون اجل آید بسوی صیاد رود و چون بمبارکگاه سپهر اشتباه در آمد بملاحظه توره چنگیز خانی زانو زده خان شیبانی را دریافت و او عطوفت و مهربانی فرموده شاهزاده را در آغوش کشید و حکم شد که آنجناب در جوار محمد تیمور سلطان منزل اختیار نماید و در حرکت و سکون تابع بوده از جاده تجاوز ننماید اما خواجه قطب الدین یحیی چون برفتن سلطان علی میرزا اطلاع یافت پای مبارک در رکاب آورده بمیان شهر شتافت و مردم را بمحافظت برج و باره و استحکام فصیل و دروازه تحریض و ترغیب فرمود اما امرا مانند ابراهیم جانی و مسیب تومین و سلطان حسین ارغون و عبد الوهاب مغول و غیرهم مایل بملازمت شیبانی خان شده هیچ آفریده سخنان خواجه یحیی را بسمع قبول نشنود لاجرم خواجه خجسته شیم تابع قضا و رضا شده باتفاق خویش و بیگانه متوجه بارگاه خانی گشت و بعد از وصول بسده سلطنت انتما لا یموت و لا یحیی بمجلس عالی در آمده خان بواسطه آزاری که از آن هدایت شعار در دل داشت بتعظیمش نخواست و سخنان عتاب آمیز بر زبان آورد اما وقتی که خواجه از آن محفل قصد بیرون آمدن فرمود شیبانی خان قیام نموده آنجناب را پیش طلبید و معانقه کرده گفت که بعضی ماضی ما بینک کدورت شمار را بصیقل ارادت از لوح خاطر سترده ایم باید که شما نیز بعد ازین از روش آبا و اجداد تجاوز جایز ندارید و خواجه سر قبول جنبانیده از بارگاه بیرون خرامید آنگاه شیبانی خان جان وفا را که از قوم نایمان بود بداروغگی سمرقند تعیین فرموده و فرمود که دروازهای شهر را محفوظ و مضبوط گردانیده هیچ آفریده را بی سند معتبر نگذارد که بدان بلده در آید و فی الواقع اگر این حکم نفاذ نمی یافت تمامی جهات خواص و عوام سمرقند عرصه نهب و تاراج می شد بعد از آن شیبانی خان از باغ میدان کوچ کرده در مرغزار کان گل منزل گزید و پس از دو سه روز بتقریب فراشان که در کنار آب کوهک است نقل نموده فراشان آستان سلطنت آشیان ایوان عظمت و جلال برافراشتند و امیر جان علی ولد خواجه علی بای که در وقت نزول شیبانی خان در ظاهر سمرقند برباط خواجه رفته بود که ملازمان خود را جمع ساخته و یراق کرده به شهر در آرد چون از کیفیت اتحاد شد خبر یافت پیشکشهای لایق مرتب کرده در منزل مذکور بخدمت خان شتافت و بعد ازین قضایا افتخار الاشراف و الاعاظم خواجه ابو المکارم و سایر عظماء و اکابر سمرقند و بخارا بسده سلطنت انتما آمدند و بغایت عنایت خانی مستظهر و امیدوار گردیدند

ذکر شهادت سلطان علی میرزا و خواجه قطب الدین یحیی و بیان شمه از ظلم و تعدی اوزبکان ناخردمند در بلده محفوظه سمرقند

چون محمد خان شیبانی در مملکت سمرقند بر سریر جهانبانی قرار یافت و اکثر اکابر و اشراف ماوراء النهر در پایه سریر خانی جمع آمده مهمات آنجا بر حسب مدعا سمت سرانجام پذیرفت بهمگی همت متوجه آن شد که از هر کس سلوک طریق مخالفت متصور باشد بنیاد حیاتش را منهدم گرداند تا آنکه از آب آمویه بصوب خراسان بگذرانند و همت

ونخست میرزا سلطان علی را با جانفعلی از پای درآورد چنانچه بشی بر تیغ بدعهدی نقش وجود آن دو جوان نیکوخوی را از صحیفهٔ هستی بسترد و آنگاه فوجی از معتمدان
بمحافظت خواجه قطب الدین یحیی و خواجه خرد قاضی مأمور گردانید و در باب تاراج اموال و جهات طایفهٔ از اکابر که در امور ملکی دخلی داشتند احکام
مطاعه بنفاذ رسانید مولانا عبد الرحیم ترکستانی که بمنصب صدارت منصوب بود و از غایت تقرب در تمامی امور ملکی و مالی جزئی و کلی دخل مینمود بضبط
متملکات جناب هدایت صفات خواجه قطب الدین یحیی و اولاد و امجاد ایشان پرداخت و مولانا شمس الدین محمد صدر بتحقیق جهات خواجه خرد قاضی
پیش نهاد همت بزرگ ساخت و بیک آقا اموال عبد الباسط را تحت تصرف درآورد و برین قیاس هر یک از اعیان حضرت را باخذ اموال
یکی از اشراف امر کرد و چون بگوش هوش محمد خان شیبانی رسید که اولاد عظام فقیه ابو اللیث همواره خود را از دخل در امور و مهمات احکام
معاف میداشته اند آن طایفه را منظور نظر اعتنا ساخته منصب شیخ الاسلامی سمرقند را بخواجه خاوند مفوض گردانید و خواجه عبد اللطیف را بتفویض امر شریعت
قضا اختصاص بخشید و بنابر دغدغه که از جانب عالیجاه معالی پناه قدوة الاعاظم خواجه ابو المکارم داشت فرمان داد که آنجناب پیوسته در سفر و حضر
ملازم اردو باشد و عالیجناب هدایت انتما خواجه قطب الدین یحیی را اجازت توجه بطرف مکه مبارکه ارزانی داشت و در وقتی که آنجناب بتهیهٔ اسباب سفر اشتغال مینمود
یکی از اسپان طویلهٔ خاصه را که بقوت بنیه و سرعت رفتار موصوف بود نزد ملازمان ایشان فرستاد و پیغام داد که این اسپ در شبانه روزی سی فرسخ مسافت
طی مینماید و مولانا عبد الرحیم بعرض آن مقوی دین قویم رسانید که این سخن حضرت خان مشعر است باین معنی که شما را با فرزندان و متعلقان مقید نباید
بود و بسرعت هر چه تمامتر از آب آمویه عبور میباید نمود زیرا که متصور است که بعضی از اوزبکان باقدام اهتمام خدام ذوی الاحترام تعاقب نمایند و بارتکاب
امری که تدارک پذیر نباشد دست گشایند خواجه جواب داد که اولاد و ضعفا را در میان این چنین طایفه گذاشتن و سلامتی نفس خود را اختیار کرده نقش
فرار بر لوح خاطر نگاشتن از طریق مردانگی دور است و از قاعدهٔ فرزانگی مهجور آنچه مقتضای قدر و قضاست بظهور خواهد آمد اذا قضی الله امرا کان مفعولا آنگاه خواجه
هدایت پناه روی براه آورد و چون در نواحی منزل خواجه کاردزن نزول اجلال فرمود جمعی از سپاه اوزبک متعاقب رسیده آنحضرت را با دو پسر نیک اختر
خواجه محمد زکریا و خواجه محمد باقی بسعادت شهادت رسانیدند و خزینهٔ که همراه داشتند عرصهٔ نهب و غارت گردانیدند آفتاب سپهر هدایت که از افق
عنایت لایزال طالع شده بلاد ماوراء النهر بلکه اقطار بر و بحر و شهر را صفت اضارت بخشیده بود از جفای لئام ایام روی بمغرب فنا نهاد و دوحهٔ
گلشن ولایت که در جویبار فضل و کمال آنکال بالا کشیده سایهٔ لطف و مکرمت بر مفارق ساکنان طریق کرامت گسترده بود بصرصر بیداد از پای درافتاد نظم
درین دیر فانی که آرام دید که بود آنکه جاوید از او کام دید کسی رخت ازین خانه بیرون نبرد که تیر بلائی ز گردون نخورد چه گویم ز گردون ناپاکباز
که با پاکبازان کند ترکتاز فغان از سپهر شرارت اثر که زو عالمی گشت زیر و زبر و بیشائبهٔ تکلفات منشیان سخنور بعد از آن حادثهٔ منکر ظلمهٔ قوم اوزبک در
اکثر بلاد و دیار ماوراء النهر خصوصا در بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند آغاز ظلم و تعدی نموده دست تسلط باخذ اموال رعایا و بیچارگان دراز کردند از هر آفریده
که حصول الکه دینار و یکمین بار متصور بود او را بهانه گرفته لوازم تعذیب و شکنجه بجای آوردند اکثر قری و بلدان را آیت قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا و لا
امتا وصف الحال گردید و جمعی از قاطنان آن دیار از تلاطم امواج غموم و تراکم افواج هموم غریق گرداب اضطراب گردانیدند نظم سر فتنه از خواب بیدار گشت
بساط فراغت قضا در نوشت ممالک شد از جور غارتگران پریشان تر از زلف سیمین بران ز سیل بلا شد عیان رستخیز نه روی اقامت نه راه گریز
نه در خانه بودی کسی را قرار نه در کوچه دیدی طریق فرار کس از خانه گر پای ماندی بدر نه دستار بر جای ماندی نه سر لاجرم معتکفان صوامع سعادت
و صدر نشینان مجامع عبادت روی نیاز بر زمین و دست دعا بر آسمان از بارگاه مهیمن دیان نجات طوایف انسان را از ظلمات ظلم و عدوان طلب مینمودند
و طلوع آفتاب امن و امان را از مشرق عنایت پادشاه پادشاهان مسألت فرمودند بمدد اوان تیر دعای مظلومان بهدف اجابت رسیده ماه چهرهٔ
لوای کشورگشای پادشاه گیتی آرای از افق فضیل سمرقند طالع گشت و شب غم اندوز سمرقندیان بروز راحت اندوز تبدیل یافته زمانه از سر آزار ضعفا و بیچارگان
چندگاهی درگذشت چنانچه عنقریب بصفت تحریر خواهد یافت و فروغ اهتمام بر تفصیل این اجمال خواهد تافت انشاء الله تعالی **ذکر نهضت حضرت
پادشاهی از شهر کش بسبب وقوع بعضی از امور فاحش** چون اخبار مذکور بر نهج مسطور در اردوی پادشاه متوجه منصور شیوع یافت
نایرهٔ دغدغه و اندیشه کانون درون بعضی از امرا مکرمت پیشه را فروزان ساخت محمد مزید ترخان و جمعی از سمرقندیان که متابع او بودند نجم کوکب ...

شده ملازمت امیر خسروشاه اختیار نمودند و پادشاه از قندوز در بحر تحیر افتاده بخاطر اقبال آثار رسانید که از راه قراتکین و لای نزد الچه خان که خال آنحضرت
بود رود و از شهرکش کوچ کرده روی توکل براه آورده بجنب ایلغار نمود و مملکت خسروشاه عبور فرموده تا از متن بطریق قراتکین تسیب بند رفت و از بالای کمرود علی مشاق
نموده راه سرتاق پیش گرفت و چون بنواحی نواندک مضرب خیام پادشاه شرفناک گشت قاصد امیر خسروشاه بدرگاه عالمپناه رسید و یک تقوز اسپ
و یک تقوز قماش پیشکش آورد و از نواندک آستر و زیل اوداک در حرکت آمده در روز وصول به بانه کمرود شیرعلی چهره فرار نموده نزد امیر ولی رفته
نوکر شد و روز دیگر قوچ بیک نیز بطرف حصار گریخت و موکب پادشاهی بدره کمرود در آمده و بپای توکل سر بالا ضلع مسافت میکرد و در راههای
تنگ و کوههای پرسنگ اسپ و شتر بسیار از رفتار باز ماند و سه روز از صبح تا شام بمشقت تمام برین منوال راه درنوردیده روز چهارم بسرتاق
رسیدند و کوتلی دیدند دامنش با قله البرز برابر و قله اش از قبه سپهر بلند برتر راه او بغایت تنگ و پرسنگ و پای بریده وهم از اندیشه صعود بدان لنگ
و آن کوه گردون شکوه با بند و انبوه مطوی شده نواحی قان محل نزول لشکر نصرت نشان گشت و ملک خان بواسطه شقاوت ازلی از ملازمت
آستان خلافت آشیان تخلف جست و با آنکه بوفور سخاوت اشتهار داشت بسبب همت پست زیاده از یک سر اسپ پیشکش نفرستاد و پادشاه جهانبان
خان را بر دست راست گذاشته بصوب قلعه کشوق توجه نموده از کشوق بکنار آب کوهک رفته نزول اجلال فرمود و از معبر باری از آب کوهک گذشته
بیار سیلاق مضرب خیام عساکر ظفر شعار گشت مقارن این حال امیر قنبر علی ارسلان و ابو القاسم کوه بر و ابراهیم ترخان بعز بساط بوسی رسیدند و بنوازش
بیکران خوشدل و شادمان گردیدند و علم ظفر شیم از یار سیلاق بقلعه سعید کن شتافت و از آنجا عنان توسن همت بلند بصوب فتح بلده محفوظه سمرقند تافت ذکر

خوابی که پادشاه کامیاب دید و ازین جهت بدیدن صورت فتح در آئینه امید متیقن گردید از جمله اشارات غیبی و بشارات
لاریبی که هوشمندان آگاه بدیده بصیرت دیده اند و اصحاب یقظه و انتباه بگوش هوش شنیده اند یکی رؤیای صالحه است که یک جزو از چهل و شش جزو
نبوتست چنانچه نبی امی عربی ناظم جواهر زواهر پیام علیای و لاینام ملتی علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات میفرماید که الرؤیا الصالحة جزو من ستة و اربعین
جزوا من النبوة و این کلمه جامعه مشعر است بآنکه در اوائل بعثت مدة ششماه وحی بطریقه رؤیای صالحه بود چنانچه هر خواب که حضرت رسالت در آن اوقات
میدیده بتباشیر تعبیر آن مانند صبح صادق از مطلع امید میدمیده و خواب دیدن یوسف صدیق علیه السلام بر وجهی که کلام معجز نظام و اوار بیدار روحی لا
پیام بذکر آن ناطق است مشهور و حقیقت خواب که آیت وافر عنایت لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق از آن خبر میدهد بر السنه و افواه معبران
فضیلت پناه مذکور نظم

خوش آنکو بیند صورت بازرسته ... بسحر چشمبندان چشم بسته
دلش بیدار و چشمش در شکرخواب ... ندیده کس چنین بیدار در خواب
بپوشیده ز ناپاینده دیده ... ولی پوشیده از آینده دیده

و ازین قبیل است خوابی که پادشاه عالیجناب حامی دین حنیف حجازی ظهیر الدین محمد بابر غازی
دیده و بآن بشارت مستظهر گشته همگی همت متوجه فتح سمرقند گردید کیفیت واقعه آنکه در آن ایام که پادشاه گردون غلام در نواحی یار سیلاق و قلعه سعید کن
اقامت داشت و نقش تدبیر تسخیر سمرقند بر صحیفه ضمیر فیض پذیر مینگاشت شبی در عالم رؤیا مشاهده نمود که حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله
متوجه بارگاه سپهر اشتباه اند و آن آفتاب افق سلطنت و استقلال مراسم استقبال بجای آورده خواجه بنشست و در پیش ایشان دستارخوانی نامناسب
انداخته شد و ازین جهت خاطر مبارک آنحضرت تغیری پیدا کرد و مولانا تغییر مزاج هدایت رواج را فهم کرده و در پادشاه نگریسته بمعنی اشارت و
ایما نمود حضرت اعلی جواب فرمود که مرا در وقوع این امر گناهی نیست کسی که دستارخوان گسترده تقصیر کرده و حقیقت این سؤال و جواب بر رای حقایق
نمای حضرت خواجه منکشف گشته عذر را مسموع داشتند و از مجلس برخاسته روان شدند و پادشاه مراسم مشایعه بجای آورده خواجه در دالان همانخانه
یکی از دو بازوی پادشاه را گرفتند و همچنان برداشتند که یکپای آنحضرت از جای برداشته شد آنگاه این عبارت بر زبان آن ناظم مناظم هدایت
گذشت که شیخ مصلحت بیری و چون پادشاه اسلام پناه از عالم رؤیا بحالت انتباه آمد دانست که عنقریب به تبسم نسیم عنایت ملک بخش غنچه
امنیت در چمن مراد خواهد شگفت و علی اسرع الحال در ظلال عاطفت لایزال دیده بخت بیدار بر بستر اقتدار بفراغت خواهد خفت و صبح فتح و
فیروزی از مطلع امید خواهد دمید و آفتاب ظفر و بهروزی از مشرق دولت جاوید طالع خواهد گردید نظم

بالطاف الهی صبح امید ... دمید از مطلع اقبال جاوید
برآمد مهر از برج عنایت ... نهان گردد شب غم را نهایت

از غرایب اتفاقات آنکه در آن اوقات روزی پادشاه

پادشاه فرخنده صفات با جمعی از کلیان در بارگاه سپهر اشتباه نشسته بود و سخن از هر جانبی در پیوسته در آن اثنا آنحضرت فرمود که آیا چند روز دیگر ما را فتح سمرقند میسر شود هر کس از حاضران در آن باب متکلم بکلمه گشت بر زبان نویان کوکلتاش گذشت که انشاء الله تعالی چهار ده روز دیگر صورت فتح میسر می پذیرد و این امر مشکل بقوت دولت پادشاه عادل صفت سهولت می گیرد و چنانچه او گفته بود حصول آن مراد بعد از انقضاء چهارده روز اتفاق افتاد وهو الهادی الی سبیل الرشد والرشاد

ذکر فتح بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند به محض عنایت سبحانی و افتادن محمد خان شیبانی در وادی حیرت و پریشانی

مالک الملک علی الاطلاق و آفرینندهٔ انفس و آفاق که زمام انتظام مهام امم در ید قدرت اوست و اختیار امور طوایف بنی آدم در قبضهٔ مشیت او چون در بارگاه کبریا و تحکّم بفعل الله ما یشاء که منشور فایض النور توتی الملک من تشاء را به بیجا شرف صدور پذیرد و فرمان موفور السرور ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها و ما یمسک از آنجا صفت ظهور گیرد فرق فرقد سای کشورگشای را بافسر پر زیور انا جعلناک خلیفة فی الارض بر افرازد و قامت قابلیت عالم را بخلعت بهجت آیهٔ اقتد الملک متزین سازد و چیره دستان مهم سازان دیوان الوهیت اسباب انکشاف مهمات را بوی عطا نمایند و کارپردازان ایوان ربوبیت ابواب انحلال مشکلات حالا و مآلا بر روی روزگار دولتش بر گشایند لاجرم او را صعود بدرجات مقاصد علیه علی احسن الحال میسر شود و وصول بمقامات مطالب سنیه علی امن البال مقرر گردد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

نظم

سر آرای ملک پادشاهی
مدد یابد چو از فضل الهی
مرادات شود در روزگارش
حاصل بر وی آسان شود هر کار مشکل
اگر جیش عدو باشد چو انجم
نباشد هیچ خور او را توهم
بلی هر که بر آید مهر انور
بود اختر ز پرتو زره گستر
چو گردد رایت خور عالم افروز
شود برقع افلاک فیروز

و از انشاء این تشبیب و نظایر این ترتیب حال مقرون باقبال پادشاه بود چه در آن زمان که شیبانی خان با هفت هشت هزار سوار و پیاده جرار در نواحی قلعهٔ دبوسی در دار شادروان عظمت و اقتدار با اوج فلک دوار بر افراشته بود و جان وفا میرزا با قرب شش هزار ازبک که هر یک رستم و اسفندیار را خاشاک خویش میدانستند در درون شهر اقامت داشت و حمزه سلطان و مهدی سلطان با جمعی کثیر از متابعان در قرق بودند که گویا شهر است معتصم بودند از کثرت و استیلاء اعدا اندیشیده کلام معجز نظام و من یتوکل علی الله فهو حسبه مطمح نظر عالی اثر گردانیده با دویست و چهل نفر از مردان دلاور فتح سمرقند را پیش نهاد همت ساخت و شبی بدان بلدهٔ محفوظه در آمده غلغلهٔ رستخیز در عالم انداخت خامهٔ مشکین علامه از شمامهٔ انگیز دماغ جان جهانیان را بدین وجه معطر میگرداند که در آن فرصت که پادشاه بزرگ همت نواحی قلعهٔ سفید کت را مضرب خیام عساکر ظفر پیکر گردانیده بود که خاطر اقبال مآثر بدان قرار یافت که در وقتی که ظلمت شب لباس سواد و جعلنا اللیل لباسا در اجسام فرق انام پوشانید و پردهٔ قیرگون قوت باصره را از احساس صور اشیا معزول گردانید پنهان و پوشیده بجانب سمرقند در آید و شاهد بر جنیل نهاده و بالا رفته فضای آن خطه را بفر وجود فایض الجود بیاراید و بدین خیال روزی بعد از ادای فریضهٔ نماز پیشین فتح و دولت در رکاب عز و نصرت همنشین از یار ییلاق متوجه آن دیار گشت و همه شب منزل عنان از فروغ ماهچهٔ علم فیروزی نشان رونق بوستان جنان حیات معلوم شد که اوزبکان سمرقند شنوده اند که پادشاه سعادتمند که همت بلند بتسخیر آن حصار افکنده متوجه است تهیهٔ اسباب کارزار نموده اند لاجرم عنان مراجعت بطرف یار ییلاق انعطاف داد

ع: این بار بر نیامد بار دگر بر آید

چون دو سه روز بر این آمد شد بگذشت بار دیگر پادشاه عالی کرم عازم آن مهم خطیر گشت و از یار ییلاق بنواحی حصار سمرقند شتافته به مقتضای فرمان عالیشان و اذا عزمت فتوکل علی الله توکل بر عنایت سبحانیت ملک ملک بخش نموده نماز پیشین پای مبارک در رکاب سمندی تومند آورده بصوب سمرقند توجه فرمود و در این شب قدوة الاعاظم خواجه ابو المکارم که بسان فتح و ظفر از سپاه شیبانی خان جدا شده بپادشاه سلیمان مکان پیوسته بود در موکب نصرت نشان تشریف داشت هم عنان پادشاه عالمیان طی مسافت کرده نقش کمال دولتخواهی بر صحیفهٔ روزگار میگاشت و رایات شرف ناک بعد از انقضای نصفی از شب بسر پل مغاک رسیده پادشاه صاحب تایید قریب هشتاد نفر از جوانان رستم اثر شمشیر فرسا را فرمان داد که در همواری غار عاشقان عیاران حیلت پیشه بی تامل و اندیشه نردبان بر فصیل نهاده خود را در شهر افکنند و دروازهٔ فیروزه را مانند ابواب سعادت بر روی سپاه کیوان نشان بگشایند و بعضی نفس بازمرهٔ دلیران شجاعت اثر آهسته بصوب دروازهٔ مذکور روانه شده و انجوانان شیردل از جهانیان که پادشاه عادل

فرموده بود بر باره صعود نموده خود را در شهر افکندند و شمشیرها کشیده و بدروازه فیروزه خرامیده دیدند که فاضل که داخل سوداگران ترکستان بود و بموجب
نشان شیبانی خان ترخان شده محافظت آن دروازه مینمود با جمعی از ملازمان بر بستر استراحت غنوده است در ساعت آنجماعت او را بشهرستان عدم
فرستاده دروازه بگشادند شعر یا راقد اللیل مسرورا باوله ان الحوادث قد یطرقن اسحارا و همان زمان پادشاه کامران فتح و ظفر همعنان
نصرت از پی روان بدانجا رسیده مانند حیات جاوید که ببدن درآید یا نور خورشید که عالم ظلمانی را بیاراید قدم در آن بلده محفوظه نهاد و غریبان
لب بتکرار این کلمه نامیه بگشادند که السلطان فی البلد کالروح للجسد و از مردم دیده بخت هر کس در آن وقت بیدار بود و بچشم سر مشاهده آفتاب طلعت آنحضرت
نمود بی اختیار غلغله دعا و ثنا باوج سپهر خضرا رسانید و بلوازم محامد حق سبحانه و تعالی پرداخته خوشدل و مسرور گردید و پادشاه عالیجاه در
خانقاه معارف پناه نزول اجلال فرموده بطرفة العینی تمامی مردم سمرقند از قدوم سعادت لزوم پادشاهی خبر یافتند و از غایت فرح و مسرت
مدهوش وار از خانه بیرون دویده بملازمت شتافتند حقیقت کلمه وافر عطیه ان لله الطافا خفیة نزد همگنان ظاهر گشت و زبان دولتخواهان
بشکر مهیمن منان گردان شد صیت تهنیت و مبارکباد از ایوان سپهر شدا در گذشت نظم در شب غم کوکب مسعود ما که رو نمود خلق ز در شام
نومیدی عجب صبحی دمید حال این جمع پریشان رو بجمعیت نهاد باز رستند اهل ملت از عقوبات شدید ظلمت ظلم از فضای مملکت نابود شد
غلغله اعلام شاهی چون بدین منزل رسید اوزبکان یکان یکان در کنار کوی افتاده مانند سگ دیوانه خانه بخانه گریزان گشتند و دلیران میدان جنگ
و پرخاش و ایتام و اوباش آن روز برگشتگان را تعاقب نموده بزخم چوب و سنگ میکشتند جانوفا میرزا که در خانه خواجه قطب الدین یحیی اقامت داشت
و مولانا عبد الرحیم ترکستانی و بعضی دیگر از مقربان آستان محمد خان شیبانی بلطایف الحیل مجال فرار یافتند و سایر اوزبکان و ملازمان ایشان که قریب
پانصد نفر بودند کشته گشته ببئس المهاد شتافتند و آنشب تا وقتی که مؤذنان ندای صبح در خم طاق مقرنس گردون انداختند آواز شیون و غوغا بدر
گنبد خضرا میرسید و هر کس از سمرقندیان میتوانست در کشش اوزبکان کوشیده اموال ایشان را عرضه نهب و تاراج میگردانید و پادشاه عالیجاه در
پشت طاق خانقاه منزل گزیده ارباب حرفه و کلانتران متعاقب یکدیگر شرف ملازمت دریافته هر کس فراخور حال تحفه پیشکش مینمود و چون خسرو
ثوابت و سیار بر سر خنگ فلک دوار سوار گشت و خیل انجم را که بر دروازه افق پای قرار استوار داشتند از دیده صغار و کبار پنهان گردانید
خبر بپادشاه عالی گهر آمد که طایفه از لشکر اوزبک میان بر دو در دروازه آهنین استحکام داده بخیال جدال ایستاده اند و حال آنکه در آن زمان در ملازمت
آنحضرت زیاده از شصت کس نبودند زیرا که سایر ملازمان جهت اخذ غنیمت و تفحص احوال رعیت بهر طرف رفته بودند مع ذلک آنحضرت وافر تهور
پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده متوجه دروازه آهنین گشت رسیدن موکب پادشاهی بدروازه آهنین همان بود و فرو ریختن
سلسله جمعیت مخالفان همان و در آن اثنا شیبانی خان که از آن حادثه خبر یافته بود با صد و پنجاه سوار پولاد پوش تیغ گذار نزدیک بدروازه
آهنین آمد و چون دید که ملازمان در ملازمت پادشاه بلند همت زیاده از بیست کس نبود بمقاتله خصم شتافتن مصلحت نمود و شیبانی خان ساعتی
ایستاده دانست که مهمی از پیش نمیتواند برد لاجرم روی بار دوی خود آورد و پادشاه ظفر قرین از دروازه آهنین ببوستان سرای ارک رفته
ساحت آن منزل را از فر قدوم سعادت لزوم رشک رخساره خوبان چگل و برتخت بخت و کامرانی نشسته اکابر و اشراف سمرقند را که جهت مراسم
تهنیت آمده بودند بار داد و آن جماعت دعا و ثنا خوان بپایه سریر سلطنت مصیر رسیدند و بنوازش بیکران اختصاص یافته بمضمون این مقال گو
یا بکر دیدند نظم که شاها بکام تو بادا جهان مرفه بدورت کهان و مهان ز عدلت سمرقند معمور باد ازین ملک ظلم عدو دور باد
نه تنها سمرقند شد زان تو تمام جهان شد بفرمان تو مضاف تو عالم آباد باد ز الطاف تو خلق دلشاد باد بر ضمیر منیر مورخان دانش
پذیر مخفی نخواهد بود که تسخیر سمرقند برین منوال که پادشاه سعادتمند را میسر گشت نهایت مشابهت بحکایت رفتن حضرت صاحبقران امیر تیمور
گورکان با دویست و چهل کس در شب بقرشی و گرفتن آن بلده در کمال دلخوشی چنانچه شمه از آن قضیه در ضمن وقایع آنحضرت مسطور گشته کیفیت
غرایب آن بخامه فصاحت بیان گذشته اما اگر هوشمند پسندیده اوصاف این دو حکایت را مطالعه نماید یقین داند که این جرات و تهور که
در آن شب از پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر ظاهر شد بر تسخیر صاحبقران کشورگیر قرشی را بچند وجه مزیت دارد اول آنکه در آنشب که

حالی زمانه

پسیده

ساخت

حادثه

در آن شب که صاحبقران عالی حسب متوجه قرشی گشت فرمانفرمائی در آن حوالی بود و از امراء امیر حسین بن امیر مسلا و امیر موسی و ملک بها در در بیرون بودند و پسر
امیر موسی محمد بیک که در صغر سن بود در درون آن بلده اقامت داشت و در قرشی که پادشاه عالیجاه بسمرقند در آمد شیبانی خان که تمامی اقطار و امصار جهان را ملک
موروثی خود می پنداشت و پیوسته بقلم اندیشه نقش تسخیر تمامی ممالک ربع مسکون را بر صحیفهٔ خاطر می نگاشت با جمعی کثیر از سلاطین شجاعت آیین در ظاهر شهر قرشی
خیمه و خرگاه باوج چرخ برین برافراشته بود و جان وفا میرزا که از طریقهٔ حزم و احتیاط و محافظت شهر و قلعه وقوفی تمام داشت و در میدان جلادت و پهلوانی
گوی تفوق از سایر یوزبیگیان محمد خان شیبانی می ربود با قرب شش صد اوزبک دیو سیرت در شهر بود و دیگر آنکه سمرقند که دار السلطنهٔ بلاد ماوراء النهر است شهریست
در غایت بزرگی و بوفور متانت و استواری مشهور و بکمال رفعت و استحکام برج و باره بر السنه و افواه مذکور هرگز هیچ پادشاه ذو شوکت را صورت تسخیر آن بسبیل غلبه
و قهر بخاطر نگذشته و در میان خواص و عوام آن بلدهٔ محفوظه مشهور گشته و قرشی موضعی است مختصر که پیوسته داروغه نشین بوده و در متانت و محکمی بهیچ وجهی با
سمرقند دعوی همسری نموده ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا القصه چون خبر فرح اثر فتح سمرقند در اطراف دیار ماوراء النهر اشتهار یافت متوطنان شادمان
دوار و سغد و تومانات و سایر قلاع و بقاع آن ولایت شعار دولتخواهی حضرت پادشاهی ظاهر گردانیدند و داروغگان اوزبک فرار بر قرار اختیار کرده خود را
باردوی شیبانی خان رسانیدند و خان مظفر و حیران روی بصوب بخارا آورد و مقارن آن کحال محمد با قنبر خان بقرشی در آمد و آنحصار و قلعه را محکم کرد و پادشاه
عدالت پناه از استماع این اخبار شاد و فرحناک و مسرور گشت و در تمهید بساط رافت و احسان و تاکید اساس نصفت و امتنان مبالغه نمود و در تربیت
علماء اسلام و رعایت شعرای شیرین کلام لوازم سعی و اهتمام مبذول فرمود و جناب زبدة الفضلائی مولانا بنائی که بانی مبانی فصاحت بود و در فضای سخن
آرائی بچوگان نظم و نثر گوی تفوق از شعرای زمان می ربود و در زمان استیلای شیبانی خان بر خطهٔ سمرقند در ملازمتش بسر می برد و چون پادشاه فاضل نواز در آن
فتح میسر شده قدم از سر ساخته بدرگاه سپهر اشتباه آمد اما امیر قاسم قوچین رعایت طریق حزم نموده آنجناب را بشهر سبز فرستاد و بعد از چند گاه پادشاه
فضایل پناه او را بار دیگر بسمرقند طلبیده و منظور نظر عنایت ساخته ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش مفتوح گردانید و مولانا بنائی در آن ایام بنام
خجسته فرجام پادشاه عالیمقام علی‌شیبه(?) این رباعی را در آن درج کرد که رباعی نی غله مرا که زان توانم نوشید نی جامه که تا توانم پوشید آنرا که نه خوردنست و
نی پوشیدن در علم و هنر کجا تواند کوشید و پادشاه فضیلت دستگاه در برابر رباعی مذکوره جواهر این کلام بلاغت نظام را در سلک بیان کشید که رباعی
ایشلار باری کونکول ارکی دیک بولغوسیدور انعام و وظیفه باری بویرولغوسیدور اول غله و جامه که دیت آمد نیک بیلدیم جامه غه بوی بو غله دین
اوی تولغوسیدور و مولانا بنائی قافیهٔ مصرع اول این رباعی را ردیف گردانید و دو بیتی در سلک بیان کشید که یک بیت آن این است و بنظر پادشاه
نکته دان رسانید بیت میرزام کر شاه جهود بر بولغوسیدور پر جامل و چون موجه عنایت بولغوسیدور در آن اثنا خواجه ابو البرکه فراقی تخلص میمود(?)
بصحبت جنت رتبت پادشاهی رسیده و رباعیات مذکوره را شنیده و تتبع نظم گوهربار پادشاه دُرّ نثار رباعی گفت که یک فردش بخاطر است
بیت بوجور که قیلدی دور شه تولغوسیدور سلطان کرم بو عذرنی تولغوسیدور القصه در آن زمستان پادشاه گیتی ستان در سمرقند فردوس مانند که رشک
سرافرازی بکلمن داشت و همواره بلوازم رعیت پروری و دوست نوازی پرداخته نقش دشمن گدازی بر لوح خاطر مینگاشت شیبانی خان از بخارا بقلعه
دبوسی که والی آن برادر ابراهیم ترخان احمد ترخان بود لشکر کشید و آن حصار را بقهر و قسر تسخیر کرده لوازم قتل عام بتقدیم رسانید و الحکم لله الحمید

و منه الاعانة و التائید **ذکر محاربهٔ پادشاه دوست نواز با دشمن در نواحی منزل خواجه کاردزن و بیان تحصن آنحضرت در بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند و وقوع قحط و غلا بتقدیر خداوند** پادشاه صف شکن و دین پناه بهمتن بعد از فتح سمرقند پیوسته بقلم اندیشه نقش
مقابله و مقاتله با محمد خان شیبانی بر صحیفهٔ ضمیر نورانی مینگاشت و چون شنید که بنا بر تقدیر بی تغییر حضرت عزت شیبانی خان بر قلعهٔ دبوسی استیلا یافته و تمامی
متوطنان آن را بقتل رسانیده آن عزیمت صفت تصمیم پذیرفت اما چون در آن اوان در آستان خلافت آشیان از سپاهیان زیاده از دویست و چهل کس مردی
نبود و در موکب خانی پنج شش هزار پیاده و سوار بودند و هر یک از ایشان در میدان جنگ و معرکهٔ نام و ننگ ثالث رستم و اسفندیار مینمودند روزی
چند مصالح عزم رزم در حیز تاخیر افتاد و درین اثنا سلطان محمود خان ایوب بیگچیک و قشقه محمود را با قرب پانصد نفر مرد لاور بکومک پادشاه والاگهر
فرستاد و ایضاً از زوجهٔ جهانگیر میرزا برادر سلطان احمد تنبل خنبل با دویست سوار شجاعت آثار بامداد رسید بعد از آن پادشاه عالیشان در ماه شوال سنه ۹۰۶

بخیال قتال محمد خان شیبانی رایت سالکان مسالک پهلوانی کرده از سمرقند سفر نمود و باغ نو از ما بیچه علم سعادت پرتو حضرت و نضارت یافته پنج شش روز آنجا
توقف واقع شد و چون سپاه از سر انجام اسباب راه فارغ گشتند موکب نصرت پناه کوچ بر کوچ بطرف اعدا نهضت فرمود و از سر پل گذشته منزلی را
که شایستهٔ مقابله و مقاتله بود معسکر ساخت و از آنجانب شیبانی خان باستقبال پادشاه بتوده حصار آمده در نواحی خواجه کاردزن که از آنجا تا لشکرگاه پادشاه
یک فرسنگ مسافت بود رایات عالیات برافراخت و پنج شش روز آن دو سپاه در برابر یکدیگر نشسته بجنگ سلطانی نپرداختند اما گاهی جمعی از دلیران [illegible]
پهلوانی در میدان مردان بجولان در آورده گرد نبرد باوج سپهر تیز گرد میرسانیدند و باستعمال آلت قتال پرداخته کمال جرأت و جلادت ظاهر میگردانیدند
و در آن اوقات شبی شیبانی خان برسم شبخون یکبار روی بادشاه ربع مسکون آمده اما چون گرد معسکر خجسته اثر خندقهای در دو دیوار و چپر استحکام تمام داشت
کاری نتوانست کرد و کلمهٔ العود احمد بر زبان رانده روی بمعسکر خود آورد آنگاه خاطر خطیر پادشاه کشورگیر متوجه آن شد که زودی بمقاتلهٔ خصم توجه فرماید و بجداول
ادیم زمین را از خون عدو گلگون ساخته طرح یکیتی ستانی بخان شیبانی نماید و امیر قنبر علی نیز آنحضرت را ترغیب و تحریض نموده میگفت دشمنان دون را بیش ازین
مهلت نمی باید داد و علی اسرع الحال بزخم شمشیر و خنجر رخنها در دیوار عمر وجود ایشان میباید کشاد اما چون در آن اوان خبر رسیده بود که محمد باقر ترخان با دو
هزار سوار آراسته بشهر کش آمده و عنقریب باردوی عالی می پیوندد و ایضاً میرزا احمد دوغلات بفرمان سلطان محمود خان با هزار یا پانصد نفر مرد دلاور درین
دو سه روز بمواکب گردون مراتب ملحق میگردد و سایر امرا سرعت در محاربت مصلحت نمیدانستند و میگفتند تا زمان وصول آن دو لشکر با حریف دست در کمر نباید
زد حضرت پادشاهی بنابر اقتضاء قضاء الهی رای امیر قنبر علی را بصوب اقرب بصواب تصور فرمود و صباح که جمشید خورشید لوای ضیا در فضای سپهر خضرا برافراخت
و مواکب کواکب را از درع زر انداره و پوشانید دفع جنود ظلمت و روی واپس نهاد همت ساخت پادشاه سکندر جاه ضمیر مهر تنویر بتعبیه سپاه شوکت دستگاه متوجه گردانیده
مقرر شد که امیر قنبر علی و بنده علی و برادر خوردش میر شاه قوچین و سید قاسم ایشک آقا و قوچ حیدر پسر امیر قاسم قوچین با فوجی دیگر از بهادران پرخشم و کین

دیگر خواجه علی

در هراول رایت توکل برافرازند و ابراهیم سارو و ابراهیم جانی و ابو القاسم کوه بر و جوقی دیگر از اهل تهور در برانغار بیکار اعدا را مطمح نظر همت سازند و ابراهیم
ترخان و سلطان حسین ارغون و قرا برلاس و پیر احمد خواجه حسین با جمعی دیگر از اهل جنگ و شیون از جوانغار روی بمعرکه کارزار آرند و امیر قاسم قوچین با زمرهٔ
از یکجیان در سایهٔ علم بلندپایهٔ پادشاهی در قول توقف نموده محمد سلطان را در برانغار باز داشته ضبط جوانغار را بحمزه سلطان و مهدی سلطان تفویض
فرمود و آن دو سپاه جنگجوی پرخاش خوی بدین ترتیب و آئین در برابر یکدیگر آتش خشم و کین مشتعل ساخته بهادران پردل نوک پیکان جانگسل ناوک خونریز
در جسم پرستیز گشادند و دلیران رستم توان بضرب شمشیر بران رخنه در جان خوبان انداخته خرمن بقاء ایشان را بباد فنا بر دادند نظم غمام کمانها باران تیر بر
رسانید طوفان بچرخ اثیر حسام دلیران چو خونبار گشت ز خون رود جیحون پدیدار گشت در آن اثنا برانغار سپاه اعدا حمله آورده بجانب عقب موکب
عالی تاختند و پادشاه سلیمان مکان عنان یکران بجانب مخالفان تافته جوانان هراول که بمزید شجاعت و تهور از امثال و اقران ممتاز بودند در آن وقت و در پیش روی

همت برادرم و افغانی احد آنگاه از آنجمله محمد خان شیبانی تیز صف سپاه آراسته خود در قول توقف نمود

آنحضرت جنگجوی کسی نبود با وجود این حال در حملهٔ اوزبکان قیام نموده بزخم سنان و ضرب پیکان ایشان را باز گردانیدند بیت هرکه را شد یقین که حملهٔ اوست
پای ثابتش بر مکان باشد و آن دشمنان خیره سر از ضرب تیغ و خنجر عنان بصوب فرار گردانیده تا پیش شیبانی خان مجال توقف محال دانستند هراس بقیاس
اساس ثبات بعضی از نزدیکان شیبانی خان را متزلزل گردانیده باوی گفتند که برانغار لشکر ما زیر و زبر گشت و همه از اشتغال بنیران قتال درگذشت لایق
مضمون الفرار فی وقته ظفر عمل نمائیم و از مقتضای فحوای الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین تجاوز نفرمائیم شیبانی خان این سخنان را بسمع قبول نشنود و جنود خود را استمالت
داده به تیغ غبار معرکه پیکار امر فرمود بار دیگر اوزبکان پرشور و شر حمله کرده جوانغار و برانغار سپاه نصرت آثار را از پیش برداشتند و از پس قول درآمدند و
پادشاه عالی گهر کرت دیگر عنان یکران بطرف دشمنان گردانیده دست باستعمال تیغ و خنجر آورد اما چون در ملازمت رکاب سعادت آیاب کسی نمانده
بود جنود اوزبک از اطراف و جوانب در آمده شبه گردند ایشان را استیلا میسر شد و از امراء عظام ابراهیم ترخان و ابراهیم سارو و ابراهیم جانی
بعد از ظاهر ساختن کمال جلادت و پهلوانی بتقدیر بی تغییر جناب جلال سبحانی بجهان جاودانی شتافتند و ایضا در آن روز جانسوز ابو القاسم کوه بر
و حیدر قاسم پسر کلان قاسم بیک قوچین و خدا وردی توقچی و خلیل برادر سلطان احمد تنبل بقضای حق عز و جل بمرتبهٔ شهادت یافتند و در آن اثنا مغولانی
که از نزد سلطان محمود خان بکومک آمده بودند مانند اشرار اوزبک بتاراج لشکر نصرت نزدیک اشتغال نمودند و پادشاه شجاعت پناه تا وقتی که امکان

داشت دران معرکه هولناک توقف نموده بدفع آن قوم ناپاک سپهر داخت و از خون دلیران چالاک سطح خاک را رنگین میساخت و چون زیاده از دوازده نفر
در موکب عالی کسی نماند و سهام اصحاب ظلم و ظلام با علام فیروزی اعلام رسید از آن غرقاب بلا عنان عزیمت بطرف دریای کوهک معطوف گردانید و با جنیبه کهیم
اسپ در آب رانده بتشویش بسیار از آنجانب بیرون رفت و کهیم را بریده بطرف شمال توجه نمود و در حدود النکث قلبه بار دیگر آب مذکور عبور کرده بباغ
و دو نماز از دروازه شیخزاده بشهر درآمد و دارک نزول اجلال فرمود و زمرهٔ از امرا و اچکیان که از آن معرکه بیرون آمده بودند از غایت وهم و هراس
هر طایفه بطرفی توجه نمودند از آنجمله قنبر علی سلاخ راه خجند پیش گرفت و کریمداد و خدا داد ترکمان و جانکه کوکلتاش و مولانا بابای ساغرجی بطرف اوراتپه
رفتند و در روز دوم از آن حادثه منکر خواجه ابوالمکارم و قاسم بیک قوچین و بعضی دیگر از مردم متعین که در ملازمت پادشاه عالیجاه مانده بودند در
مجلس اشرف اعلی مجتمع گشته شرایط مشورت بتقدیم رسانیدند و خاطر بر تحصن قرار یافته ضبط دروازه سوزنگران بقرا برلاس و بعضی دیگر از جوانان بی
هراس تعلق گرفت و دروازه گازرستان بهمین شهامت شیرم طغائی و قتلق خواجه کوکلتاش صفت استحکام پذیرفت و مقرر شد که پادشاه جمشید آیین و امیر
قاسم قوچین و زمرهٔ از مقربان درگاه سپهر قرین کوکبه باشند و در مدرسه میرزا الغ بیک که در میان شهرست ساکن گردند تا نسبت بایشان بجمیع اطراف
و بروج شهر علی السویه باشد و در هر طرف که مدد احتیاج شود زود می توانند رسید و پادشاه بر بام آن بقعه قبه خیمه گاه باوج فلک مهر و ماه برافراشت
و ملازمان در بیوتات آن مدرسه منزل اختیار کردند و روز دیگر شیبانی خان بنواحی بلده محفوظه سمرقند آمده دور تر فرود آمد و ایتام و اوباش
بعزم جنگ و پرخاش از محلات سمرقند فوج فوج بیرون خرامیده بصدر مدرسه شتافتند و بعد از اداء دعای دولت پادشاهی استجازه نموده از دروازه بیرون
میرفتند و بباد جراءت و جسارت نیران جنگ و محاربت ملتهب و مشتعل میگردانیدند و اوزبکان جنگ کریز کرده نزدیک شهر نمی آمدند تا آنکه شهریان
دلیر تر شده تا نواحی اردوی خان شیبانی میشتافتند و بسرپنجه تهور غارت میکردند آنچه مییافتند در آن اثنا روزی شیبانی خان از طرف دروازه آهنین
جنگ پیش آورده جمعی از سپاه را در کمینگاه باز داشت و پیادگان که بدستور سابق پیش رفته بودند در وقتی از فریب اوزبکان واقف شدند که سواران
لشکر دشمن از عقب ایشان حمله آوردند و بین الجانبین جنگی عظیم در پیوسته نویان کوکلتاش و قل نظر طغائی و مزید و بعضی دیگر از دلیران لشکر خسرو صاحب تمکین
بحمایت پیادگان عنان بگردانیده بحرب اوزبکان انعطاف دادند و قل نظر یکی از مخالفان را بشمشیر رسانید اما چون سپاه اوزبک بسیار بود پیادگان
مغلوب گردیده بضرب تیغ پولاد تا دروازه آهنین دوانیدند و بطرف مسجد خواجه خضر تاختند و در آن مقام قوچ بیک جنگهای نیک کرده پادشاه
عالمپناه و نزدیکان درگاه خلافت دستگاه از بالای آن دروازه بانداختن خدنگ مرگ آهنگ پرداختند لاجرم اعدا از همانجا بازگشتند و روز
دیگر شیبانی خان با سپاه پولاد پوش رعد خروش بمیان دروازه آهنین و دروازه شیخزاده آمده آماده مقابله و مقاتله شده پادشاه عالیجاه با
جوانان صاحب سعادت بدروازه شیخزاده شتافته بدستور معهود دست حق پرست به تیر و کمان برد و از شست درست پادشاهی تیر مرگ تاثیر گشاد
یافته بر اسپ بوزکه یکی از اوزبکان سوار بود خورد چنانکه از پای در آمده جان بسپرد و در آن روز سپاه دشمن نهایت جلادت بجای آورده جمعی از ایشان
در نواحی بوج شستر کردن خود را بپایان فصیل رسانیدند و زمرهٔ دیگر گمان بردند که اکثر شجاعان موکب عالی بدروازه آهنین و دروازه شیخزاده جمع آمده اند
و در باره دروازه گازرستان و دروازه سوزنگران کسی نمانده که بنوک پیکان سوزن مثال قطع رشته حیات ابطال رجال تواند کرد بجانب آن دو دروازه
راندند و شصت و پنج نردبان که ترتیب نموده همراه داشتند بر فصیل نهاده قصد صعود نمودند و قوچ بیک و محمد قلی قوچین و شاه صوفی و بعضی دیگر از بهادران
رستم سیر سپر ممانعت در روی کشیده بپای مدافعت متوجه آن جماعت گشتند و در وقتی که بعضی از ایشان ببارو بر آمده زمرهٔ بر نردبان بودند که آن یلان
فیروز جنگ خود را بدان جا رسانیدند و آثار زور سرپنجه ظاهر گردانیده همه را گریزانیدند و قوچ بیک از سایر رفقا پیشتر دست بشمشیر و خنجر برده نقش
وجود جمعی را از صحیفه هستی سترد و قرا برلاس و قتلق خواجه کوکلتاش و قل نظر نیز در آن روز بضرب تیغ تیز و ناوک خونریز مورچل خود را از تعرض اعدا
محافظت نمودند و روز دیگر امیر قاسم قوچین با تابع جمعی از سواران جلادت آیین از شهر بیرون رفته و با اوزبکان که بخیال قتال پیش آمده بودند در میدان
نبرد دست در کمر زده ایشان را تا خواجه کفشیر راندند و چند نفر مشهور را از مرکب حیات پیاده ساخته رؤس نامبارک ایشان را بنظر انور پادشاه همایون
اثر رسانیدند و بر این قیاس قرب چهار ماه میان آن دو سپاه نایره جنگ و حرب و غبار طعن و ضرب در اشتعال و هیجان بود و حضرت پادشاه

عالیشان در محافظت آن بلدهٔ جنت نشان بقدر امکان سعی نمودند و شیبانی خان در تضییق محصوران کوشیده در اقامت لوازم محاصره از خود تقصیری
نمی کرد بمرور آن ایام بلا غلّه و علف بشیوع مانیت و آتش جوع کانون درون مردم سمرقند را افروخت تا چند گاه جز قرص دمندهٔ خورشید که هر صباح از تنور افق
بر می آمد چشم شهریان بر گردهٔ نانی نیفتاد و در هیچ خانه و کاشانه کاه و دانه موجود نبود مگر در مجرّهٔ سنبله و وصول آن هم دست نمی داد گوشت و روغن مانند
کبریت احمر و عنقا عزیز الوجود و ناپیدا گشت و بعضی از مردم محتاج از گوشت سگ و گربه بدل ما یتحلّل حاصل کرده کار از ملاحظه و حرمت در گذشت
زمرهٔ از امرا و کلانتران از برگ درختان علیق الافاغ بهم میرسانیدند و طایفهٔ چوبهای خشک را ریزه کرده و تراشهٔ چوب را ساعتی در آب گذاشته
غذای اسپان میگردانیدند و در اوقات محاصره چندین نوبت پادشاه سکندر رتبت نزد حکام خراسان و حصار شادمان و قندز و بقلان و مغولستان
ایلچیان فرستاده کومک طلبیدند ولاة ولایات مذکوره در ارسال مدد اهمال و اهمال نمودند هیچکس بفریاد نرسید لاجرم سمرقندیان قرین یأس و حرمان یکایک و دو دو
خود را از برج و باره انداخته باردوی شیبانی خان می پیوستند و اکثر مردم شهر را دانسته در نواحی غار عاشقان منزل گزید و پادشاه صاحب تاشید
در برابر آمده در کوی پایان قبّهٔ بارگاه مرتفع گردانید **ذکر باز گذاشتن حضرت پادشاه سلیمان مکانی بار دیگر سمرقند را باو الفتح
محمد خان شیبانی** چون حضرت پادشاه اسلام پناه چند روز دیگر در محنت محاصره مصابرت نمود و معلوم فرمود که بواسطهٔ شدت مخمصه فقدان و عدم وجدان
بدل ما یتحلّل و غذا سمرقندیان تضییق بسیار دارند و بحسب ضرورت نقش متابعت اعدا بر صحیفهٔ ضمیر مینگارند مصلحت چنان نمود که چند گاه دیگر با فلک ستیزه
کار در نسازد و آن بلده را باز گذاشته علم نهضت بجانب تاشکند بر افرازد و در اوایل سنهٔ سبع و تسعمائه در شبی که از غایت ظلمت آواز را کاخ صلاح
علم می نمود و بجز دیدهٔ روشنان فلک چشم هیچ پاسبان باز نبود پادشاه عاقبت محمود با همعنان خواجه ابو المکارم و بعضی دیگر از اعاظم و قریب صد نفر نوکر
سعادتمند از دروازهٔ سمرقند بیرون رفته روی توجّه باندجان آورد و در اثنای راه جهانگیر میرزا که سعادت ازلی در مفارقت سلطان احمد تنبل و مرافقت
پادشاه گردون محل دانسته بود از جانب اندجان رسیده شرف تقبیل انامل برادر بزرگوار دریافت و ارقام آثامش بزلال عفو پادشاه سپهر احتشام
از صفحهٔ ایام محو شده انوار شفقت و عطوفت بر وجنات احوالش تافت و چون پادشاه باستحقاق در ضمان حمایت مالک الملک علی الاطلاق نزدیک
باندجان رسید بوضوح انجامید که بواسطهٔ وفور عصیان و طغیان سلطان احمد تنبل دخول در آن بلده میسّر نیست بنابران عنان بگردان بجانب تاشکند گردانید
سلطان محمود خان و الچه خان که اخوال آن مهر سپهر دولت و اقبال بودند مقدم شریفش را باقدام اعزاز و اجلال استقبال نموده در لوازم رافت
و ضیافت اهتمام فرمودند و شیبانی خان را اکثر بعد از فتح سمرقند میسّر گشت در اکثر بلاد ما وراء النهر رایت استقلال و استبداد بر افراشت خیال
استیصال بنیاد اقبال امیر خسرو شاه و تسخیر حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بقلان بر لوح خاطر نگاشت علی التعاقب و التوالی سپاه بیپایان
اوزبک را بغارت و تاراج آن حدود مأمور میگردانید و باد حملهٔ ابطال جبال نیران قتل و اسر افروخته آثار کمال اقتدار بظهور میرسانید **گفتار
در بیان بعضی از حوادث سپهر بوقلمون و در آمدن کابل بحیز تسخیر امیر محمد مقیم ارغون** چون بمقتضای کلمهٔ کریمهٔ کل شیء هالک
الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون دوام خاصّهٔ ذات بیچون قادر کن فیکون است و انتقال و ارتحال از دنیای دون لازم وجود محدث فرسوده جمیع متوطنان
ربع مسکون در شهور سنهٔ سبع و تسعمائه میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان ابو سعید در ولایت کابل بجوار مغفرت خداوند جزو و کل پیوست و پسرش میرزا
عبد الرزاق حاکم آنجا گشته بجای پدر بر مسند فرماندهی نشست و بسبب صغر سن شاهزاده در میان امرا و ارکان دولت مخالفت اتفاق افتاد
شیرم ذکر سر انجام تمامی مهمات جزوی و کلّی را در پیش خود گرفت و امیر یوسف محمد و بعضی دیگر از امرا از شهر بیرون رفته فرصت نگاه داشتند و صباح
عید اضحی که شیرم ذکر در دیوان خانهٔ سلطانی نشسته آش میکشید با سیصد مرد مکمّل بحیر کابل در آمده بر سرش تاختند و تیغها از نیام انتقام کشیده فی الحال
بنیاد حیاتش بر انداختند و از این جهت پریشانی تمام بحال کابلیان راه یافته این خبر در گرمسیر بسمع ولد خوردتر امیر ذو النون محمد مقیم ارغون رسید و در اواخر
سنهٔ ثمان و تسعمائه لشکر هزاره و نکودر در هم کشیده تسخیر کابل را پیش نهاد همّت گردانید و بدان جانب نهضت نموده میرزا عبد الرزاق فرار بر قرار اختیار کرد
و محمد مقیم بدولت و اقبال در آن مملکت مقیم شده دختر میرزا الغ بیگ را بحبالهٔ نکاح در آورد و این اخبار در وقتی که میرزا بدیع الزمان و امیر ذو النون
در کنار آب آمویه بودند بدیشان رسید و موجب فرح و ابتهاج مزاج ایشان گردید **ذکر لشکر کشیدن سلطان بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خان**

خان عالیجاه و بازگشتن از کنار آب آمویه بسبب عدم اتفاق امیر شجاع الدین خسرو شاه چون صیت گیتی ستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی در اقطار آفاق مشهور گردید و صولت سپاه اوزبک جمعیت اکابر و اشراف سمرقند را بتفرقه مبدل گردانید خاقان منصور سلطان حسین میرزا قاصد نزد میرزا بدیع الزمان فرستاده او را بمقابله و مقاتله خان ترغیب فرمود و امیر خسرو شاه نیز ایلچیان ارسال داشته از بیداد اوزبکان بدینجا استغاثه نمود و پیغام کرد که هرگاه موکب عالی شاهزاده بکنار آب آمویه رسد بنده با جنود حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بغلان باردوی کیهان پوی خواهم پیوست و در یورش اقبال و ار ملازم رکاب ظفر آثار خواهم بود بنابران میرزا بدیع الزمان رسل و رسایل بقندهار و زمین داور روانه ساخته امثله واجب الاذعان بنام امیر ذو النون و اولاد و اخوان در قلم آورد مضمون آنکه علی اسرع الحال سپاه آماده و مجتمع ساخته بقبة الاسلام بلخ آیند تا در ملازمت موکب عالی بدفع لشکر اوزبک و فتح ماوراء النهر قیام نمایند و امیر ذو النون لوازم اطاعت فرمان بجای آورده با دو سه هزار سوار جرار بجانب بلخ خرامید و بدیع الزمان میرزا آن امیر شجاعت پناه را بعواطف خسروانه و عوارف پادشاهانه اختصاص داده ابواب مراحم و اشفاق بر روی روزگارش برگشاد و امیر خسرو شاه نیز تحف شایسته و تبرکات بایسته بنظر امیر ذو النون فرستاد و در باب توجه بکنار آب آمویه تعجیل نمود و چون آن زمستان بپایان رسید و سپاه سبزه و ریاحین در کنار جویبار و اطراف دشت و کوهسار صف کشید بدیع الزمان میرزا عزم یورش سمرقند جزم کرده در اواخر سنه ثمان و تسعمائه با دوازده هزار پیاده و سوار همه جوشن پوش و نیزه گذار از قبة الاسلام بلخ بجانب معبر ترمذ روان شد و امیر عمر بیک را بدار السلطنة هراة فرستاد و از پدر بزرگوار استمداد نمود و چون بکنار آب رسیده در برابر مدینة الرجال ترمذ نزول اجلال فرمود و طنطنه کوس حربی باوج فلک سیمایی رسانید حاکم ترمذ امیر محمد باقر که بمیر باقی اشتهار داشت فی الحال بدینجانب آب آمده بتقبیل بساط سلطنت مآب پرداخت و پیشکش کشیده عنایت والتفات یافت آنگاه بدیع الزمان میرزا امیر سلطان حسین ارغون و امیر ذو النون و عبدالله قرا قولاغ را نزد امیر خسرو شاه بحصار شادمان فرستاد و او را از وصول موکب عالی بکنار آب و تصمیم عزم رزم با محمد خان شیبانی خبر داده فرمود که بزودی بمعسکر ظفر اثر پیوندد تا علی اسرع الحال دفع اعدای ملک و دولت میسر گردد و امیر سلطان حسین و امیر ذو النون و عبدالله قرا قولاغ با امیر خسرو شاه و برادران او امیر ولی و پیر ولی ملاقات کرده فرمان بدیع الزمان میرزا و مکتوبات امیر ذو النون را بدیشان رسانیدند و ایشان را بر توجه اردوی عالی ترغیب و تحریض نمودند امیر خسرو شاه بنابر عدم مساعدت توفیق از اطاعت فرمان گردن پیچید و بخاطر گذرانید که هرگاه بدیع الزمان میرزا از مهم محمد خان شیبانی فارغ گردد شاید که بطمع مملکت سلطان محمود میرزا قصد من نماید لاجرم عذری سقیم بر زبان آورده ایلچیان را اجازت مراجعت داد و چون ایشان باردوی بدیع الزمان میرزا بازگشته خلف وعده امیر خسرو شاه را معروض داشتند شاهزاده در باب عبور از آب آمویه متردد شد و مقارن آن حال امیر ناصر الدین عمر بیک از پایه سریر اعلی باز آمده از تقریر او چنان بوضوح پیوست که خاقان منصور بخلاف مقصود لشکر بمدد نفرستاد لاجرم بدیع الزمان میرزا با امیر ذو النون طریق مشورت مسلوک داشته عنان مراجعت فرو داشت و بعد از وصول بظاهر قبة الاسلام بلخ در چهار باغ ابراهیم سلطان میرزا منزل گزید و امیر شجاع الدین ذو النون را اجازت انصراف ارزانی داشت و چون آنجناب علم نهضت بجانب مستقر عز خود برافراشت نقصانی تمام بشوکت بدیع الزمان میرزا راه یافته انواع فتن روی نمود و محمد شیبانی خان بفتح بلاد خراسان امیدوار گشته از آب آمویه عبور فرمود

ذکر فتنه که از خواص بدیع الزمان میرزا بظهور رسید و بدان سبب محمد خان شیبانی از آمویه عبور نموده متوجه بلخ گردید درخلال احوال گذشته سید جعفر خواجه که در سلک سادات دشت قپچاق منتظم بود و نسبت بخواقین اوزبک در غایت محبت و اخلاص سلوک مینمود از دیار ماوراء النهر بقبة الاسلام بلخ شتافته شرف دستبوس سلطان بدیع الزمان میرزا حاصل کرد و چنان ظاهر ساخت که بسبب ظلم و تعدی محمد خان شیبانی از وی روی گردان شده التجا بظل عنایت پادشاهی آورده ام و مادام الحیوة لوازم دولتخواهی بتقدیم خواهم رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا بر آن سید مدار اعتماد فرموده او را مشمول انعام و احسان بیکران گردانید و جناب سیادت انتما ضمنا با امرا و مقربان شاهزاده طریق اختلاط مسلوک داشته در خلوات زبان بمدح و ثنای محمد خان شیبانی میگشاد و ایشان را بملازمت او دعوت کرده بانواع مواعید فریب میداد و از جمله امرا و خواص بدیع الزمان میرزا ابراهیم سلطان برلاس و جهانگیر برلاس و شاه محمد برلاس و آفتاب ترخان و قربچه و تینک کیلدی اوزبک بهم اتفاق نموده با سید جعفر خواجه بیعت کردند

که بهنگام فرصت دست بردی نماید و پای در وادی مخالفت سلطان بدیع الزمان میرزا نهاده ابواب خدمتکاری خان بر روی روزگار خویش گشاید
در آن اثنا از محمد باقر ترخان که سابقاً بواسطهٔ استیلا محمود سلطان بر بخارا از آن خطه گریخته پناه به بدیع الزمان میرزا آورده بود و منظور نظر عنایت شده
در اندخود حکومت مینمود آثار خلاف ظاهر گشت بلکه بوضوح پیوست که امیر محمد باقر قاصدان نزد محمد خان فرستاده و پیغام داده که هرگاه موکب همایون
خانی از آب آمویه عبور نماید بنده قلعه اندخود را بگدام آستان سپهر احتشام سپرده در سلک سایر ملازمان انتظام خواهم یافت و خان گیتی ستان بدین
وعده امیدوار گشته از سمرقند متوجه کنار آب آمویه شد و بنا بر علی بدا جماعت مذکوره باستصواب سید جعفر خواجه خواطر بر آن قرار دادند که هرگاه
بدیع الزمان میرزا جهة دفع فتنهٔ محمد باقر بجدود اندخود در رود دستار خلاف ظاهر ساخته نوعی سازند که آنحضرت گرفتار گردد در آن ایام امیر محمد باقر
ارغون از بدیع الزمان میرزا برنجید و چندروز در خانه نشسته از ملازمت بارگاه سلطنت تقاعد ورزید بنا بر آن آفتاب ترخان و بعضی دیگر از
عاصیان در طمع افتادند که آنجناب را نیز با خود موافق سازند با وی خلوت کرده مکنون ضمیر خود را در میان نهادند امیر محمد باقر بحسب ظاهر سخنان
ایشان را بحسن قبول تلقی فرمود و گفت مناسب آنست که فردا در سر مزار خواجه ابونصر پارسا همه جمع شده عهد و پیمان در میان آریم که طریق خلاف مسلوک
نداریم تا این مهم مشیت پذیرد و سخن برین قرار یافته هریک بخانهٔ خویش رفتند اما امیر محمد باقر را رعایت حقوق تربیت سلطان بدیع الزمان میرزا
دامنگیر شده همان شب بچهار باغ میرزا ابراهیم سلطان بملازمت شتافت و کیفیت خیالات بداندیشان را معروض داشت سلطان بدیع الزمان
میرزا چون نسبت بآن جماعت انواع شفقت و عنایت تقدیم رسانیده بود این سخن را بر غرض حمل نمود و چنانچه میباید بسمع قبول نشنود امیر محمد باقر
عرض کرد که مناسب آنست که صباح یکی از معتمدان خود را مصحوب من بسر مزار خواجه ابونصر پارسا فرستید تا حقیقت این سخن بر رای انور همایون
واضح گردد آنحضرت این ملتمس را بعز اجابت اقتران داده مقرر شد که پهلوان حسن علی مصحوب امیر محمد باقر بدان مزار رود و آنجناب سحری پهلوان
حسن علی را در یکی از حجرهای جماعت خانهٔ آن عمارت نشاندند و در خانه را مقفل ساخت و خود منتظر اصحاب عصیان بر در مزار بنشست و همان لحظه آن
جماعت بدان مقام رسیده و با آن جماعت خانه رفته در قضیهٔ مذکوره آغاز گفت و شنود نمودند و سید جعفر خواجه ایشان را بر موافقت خان عهد و سوگند
داده متفرق گشتند آنگاه پهلوان حسن علی بخدمت سلطان بدیع الزمان میرزا رفته کیفیت حادثه را بتفصیل معروض داشت و صباح روز دیگر فرمان
عالی نفاذ یافت که تمامی امرا و ارکان دولت جهة مشورت مهم محمد باقر ترخان در خرگاه دیوانخانه مجتمع گردند و بعد از اجتماع آنجماعت سلطان
بدیع الزمان میرزا از امرای عظام عمر بیک و شیخ علی طغائی و عاشق محمد ارغون و یادگار ابواسحق آقبوقا و محمد باقر ارغون و شاه منصور بگرفتن عاصیان مامور
گردانید و امرا بهمان ساعت آن زمرهٔ نمک حرام را مؤاخذ و مقید گردانیده هریک را بیکی از اهل اعتماد سپردند و یراق و جهات ایشان را بحیطهٔ ضبط
درآوردند و از جملهٔ گرفتاران شاه محمد برلاس و آفتاب ترخان و تینک کیلدی بسیاست رسیدند و عفو پادشاهانه شامل حال ابراهیم سلطان و جهانگیر
برلاس و قرا محمد و سید جعفر خواجه گشته حکم عالی باطلاق ایشان صادر شد اما امیر شاه منصور که محصل سید جعفر خواجه بود گفت که چون خمیر مایهٔ این فتنه جناب
سیادت مآبی است گذاشتن او مصلحت دولت نیست و بخلاف رضای سلطان بدیع الزمان میرزا او را بحلق برکشید و مقارن آن حال خان گیتی ستان
از معبر کرکی عبور نمود و بدیع الزمان میرزا از چهار باغ ابراهیم سلطان عنان یکران بطرف جبال گرزوان معطوف گردانید

ذکر طلوع ماهچهٔ رایت نصرت آیت خانی از افق مملکت بلخ و گرفتار شدن اهالی آن بلده بعیش ناخوشگوار و محنت تلخ

در اوایل پائیز سنهٔ تسع و تسعمائه
محمد خان شیبانی رایت کشورستانی برافراخت و بنا بر استدعای امیر محمد باقر ترخان از معبر کرکی عبور نموده بنواحی اندخود در آمد و مضرب سرادقات سلطنت
محمد باقر بموکب عالی پیوسته پیشکش کشید اما منظور نظر التفات نشد و محمد خان او را با آن طرف آب کوچانید و خبر عبور خان گیتی ستان در چهار باغ میرزا
ابراهیم سلطان بعرض میرزا بدیع الزمان رسید بنا بر پریشانی سپاه و عدم جمعیت دلیران رزمخواه مصلحت در توقف ندید و نورحدقهٔ سلطنت و جهانبانی
میرزا محمد زمان را در بلخ گذاشته امیر سلطان قلیچان را در ملازمت شاهزاده باز داشت و مقرر شد که صاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین میرک
و امیر شیخ ابوسعید عراقی و قرا حسن الغوث نیز در آن بلده باشند و امیر قلیچان و اکه عمر بیک کوکلتاش و قتاق بیک که داروغهٔ شبرغان بود در رفته در محافظت
آن بلده طریقهٔ اهتمام بجای آورد و بعد از آن رایات ظفرآیات سلطانی از راه درهٔ گرزیان و چهار ریک رفته از آنجا بغراباغاج شتافت و از قرا باغاج عنان عزیمت

عزیمت بجانب جبال چهرزوان تافت و محمد خان شیبانی چون مهتم اندخود در تحصیل داد روی توجه ببلخ آورد و فوجی از لشکر قیامت اثر اوزبک را بتاخت شبرغان
نامزد کرد و چون آن جماعت بحدود آن ولایت رسیدند امیر علیخان ولد امیر عمر بیک با صد نفر از مبارزان دلاور بعزم رزم از قلعه بیرون خرامید و میان آن جماعت
و اوزبکان مقاتله بوقوع انجامیده در اثنای ستیز و آویز تیری باسپ امیر علیخان رسید و لشکر اوزبک او را دستگیر کرده بندی گران بر پایش نهادند و باردوی
خان بردند و ماهچه رایات ظفر آیات خانی در کمال حشمت و کامرانی از افق خطاهر بلخ طلوع نموده امیر سلطان قلیخان و سایر امرا و اعیان که در آن مکان بودند
خواطر بحفظ حصن قرار دادند و ضبط دروازه عراق تعلق بپهلوان حسن علی سلطان و جمعی کثیر از نوکران خاصهٔ امیر سلطان قرار گرفت و دروازهٔ عکاشه بیمن جلادت
و پهلوانی امیر جانعلی و جان احمد قلیخان و امیر درویش محمد کتابدار سمت استحکام پذیرفت صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرکی دروازهٔ شترخوار را
ضبط نمود و محمد زمان میرزا با شیخ ابوسعید عراقی و قرا حسن الصوت در ارک متوطن بود امیر سلطان قلیخان در مسجد جامع شهر رحل اقامت انداخت و مددکاری
محافظان جمیع بروج و دروب را پیش نهاد همت ساخت و از آنجانب محمد خان شیبانی با قرب ده هزار از سالکان مسالک پهلوانی در برابر دروازهٔ
شترخوار منزل گزیده و جایی برادر خود محمود سلطان را در دروازهٔ عراق معین گردانید و جمعی دیگر از سلاطین جوجی نژاد درابد دروازهٔ عکاشه جای داد
و در برابر تمامی بروج بلخ امرا و تومنیان فرستاد و نخست ایلچی مشهور ارسال داشته امیر سلطان و سایر امرا میرزا بدیع الزمان را باطاعت و انقیاد دعوت
نمود و چون آن سخن در سمع قبول ایشان جای نیافت بترتیب اسباب قلعه گیری اشارت فرمود و بعد از یک هفته که اوزبکان چپر و توره بسیار بهم رسانیدند
و آب خندق را بطرف دیگر انداخته راه توجه نجاک ریز مرتب گردانیدند حکم جنبک سلطانی نفاذ یافت و سپاه اوزبک از جمیع جوانب شهر آوازهٔ
سورن و کرنای و صدای کورگه و کوس در خم طاق حصار سپهر انداختند و مانند مور و ملخ روی بخندق بلخ آوردند و آثار روز رستخیز ظاهر ساختند و محمد خان در آن
صباح جوشن سبز رنگ پوشیده بر اسپی کوه پیکر سوار گردیده قرب ده هزار اوزبک جبه پوش پیاده پیش او روان گشتند و چپرها و تورها در سر کشیده
بخندق دروازه شترخوار درآمدند و مردم خواجه جلال الدین میرکی آغاز اضطراب کرده دست به تیر و سنگ بردند و آنجناب ایشان را تا آن
زمان که اوزبکان نجاک ریز بالا رفته نزدیک بخندق شیخ حاجی رسیدند از انداختن تیر و سنگ منع فرمود آنگاه نخست خود سنگی بطرف دشمنان افکنده
و آن حجر بر چپری خورده بردارندهٔ آن را بخندق غلطانید بعد از آن سایر دلاورانی که بر آن برج بودند دست بانداختن ناوک دیده دوز و سنگ
مرگ آهنگ بگشودند و سپاه خان چاره منحصر در فرار دانسته بسیاری از ایشان در آن خندق جریح و قتیل بر زبر یکدیگر افتادند و همچنین از جمیع بروج شهر
بهادران بهرام قهر عقاب تیر مرگ تاثیر از آشیانهٔ کمان پرواز دادند و کامهای رعد را بغرش در آورده ابواب محاربت و مدافعت برگشادند نظم
بسان ژاله از ابر بهاران بفرق اوزبکان شد تیرباران سهام تخش از دل گشت پرخون ز سنگ رعد شد کر گوش گردون و اگرچه در آن روز اوزبکان
بنهایت جلادت و مردانگی بجای آورده جمعی از شهریان را بزخم ناوک مرد افکن مجروح ساختند اما چون گرفتن آن شهر بسبیل قهر از قبیل محالات است
انهزام یافتند و در آن جنگ قرب پانصد نفر از جنود خانی بزخم سهام خون آشام و ضرب سنگ رعد از عالم فانی روی بجهان جاودانی آوردند و درین
عیاس و نوبت دیگر چریک اوزبک در بلخ جنگ سلطانی در انداختند و مانند روز اول بی آنکه مهمی از پیش برند مراجعت نمودند بعد از آن خان
از ضایع شدن لشکریان اندیشیده امرا و بهادران را باشتعال نیران قتال مأمور نگردانید اما بقدر امکان در تضییق محصوران میکوشید در آن اثنا شبی
امیر علیخان فرصت یافته بند بر پا بگریخت و بکنار خندق دروازهٔ شترخوار شتافته فریاد برکشید و نام خویش ظاهر گردانید تا جمعی از نوکران خواجه
میرکی پایان دویده او را بالا بردند و بر تخلص او لوازم محامد الهی بجای آوردند و چون محمد خان شیبانی مدت سه ماه در ظاهر بلخ نشسته دانست که
تسخیر آن بلده بجنگ تیسیر پذیر نیست خواست که ابواب صلح و صفا باز گشاید و بآن وسیله آن خطه را بحیطهٔ تصرف در آورد بنابران امیر درویش علی را که
بعد از فوت امیر علیشیر از ملازمت استعفا نموده در قریهٔ فیض آباد بسر میبرد در آن اوان که ماهچه رایت خانی پرتو وصول بر حدود بلخ انداخت بحسب
با اضطرار سلوک طریق ملازمت اختیار نموده بود بشهر فرستاد و پیغام داد که آفتاب اقبال سلاطین تیموری بسر حد زوال رسیده و سلطنت از آن خاندان
نوبت دیگر بدودمان چنگیزی منتقل گردیده و شما را ذخیره نمانده مناسب آنکه بالتفات خانی و عنایات خاقانی اعتماد نموده سد ابواب لجاج و عناد
قیام نمایند و بدست متابعت دروازهٔ شهر را برگشایند و چون امیر درویش علی با امیر سلطان و سایر امرا و اعیان بلخ ملاقات کرد و لوازم اداء

رسالت بجای آورد و خواجه جلال الدین میرکی متکفل جواب آن سخنان گشته گفت قریب یکصد و پنجاه سالست که ما آبا عن جد در ظلال رعایت و عنایت اولاد
امجاد امیر تیمور گورکان بفراغت و رفاهیت اوقات گذرانیده دایم حالا بمجرد آنکه میرزا بدیع الزمان را شکستی واقع شده نمی‌توانست که عجالة الوقت با حضرت
خان در مقام مقابله و مقاتله درآید چگونه جایز باشد که حقوق تربیت چندین ساله آن پادشاهان عظیم الشان را نابود انگاریم و شهری را که بسبیل امانت
بما سپرده باشند مانند اهل خیانت بحیطهٔ تصرف خصم گذاریم و حال آنکه عنقریب چتر همایون فال خاقان منصور با تمامی شاهزادگان و سپاه خراسان سایهٔ
اقبال برین حدود خواهد انداخت و بامداد تاییدات الهی و توفیقات شاهنشاهی مهم دشمنان را برطبق دلخواه دوستان خواهد ساخت اما آنچه
خان بگمان برده اند که ذخیرهٔ ما با تمام رسیده غیر واقع است زیرا که اگر ما غیر مغز شکر خوردنی نیابیم هنوز یکساله ذخیره داریم و منشأ این سخن آن بود که در آن
ایام دراز گوش بسیار در کوچه و بازار بلخ افتاده روی بچراگاه عدم آورده بود القصه امیر درویشعلی چون این سخنان استماع نمود دانست که بوساطت
او کسی ابواب شهر را بر روی محمد خان نخواهد گشود و بازگشته آنچه دیده بود و شنوده بعرض خان رسانید و خان در اواسط ایام زمستان طبل مراجعت
کوفته و از آب آمویه گذشته بسمرقند شتافت و نوبت دیگر انوار فراغت و رفاهیت بر وجنات احوال ساکنان قبة الاسلام بلخ تافت اما در مدت محاصره
آنمقدار خرابی از سپاه اوزبک در ظاهر آن بلده و توابع روی نمود که مزیدی بر آن متصور نتوان کرد بنابر آن در باب تاریخ آن حادثه خامهٔ سخن گذار
این قطعه در سلک تحریر آورد قطعه محمد خان چو از آمویه بگذشت شراب عیش اهل بلخ شد تلخ تمام شهر ویران گشت از خیلش از آن تاریخ شد
ویرانی بلخ

ذکر شمهٔ از حال میرزا بدیع الزمان در آن اوان و بیان مخالفت امیر ناصر الدین عمر بیک ترکمان

در آن ایام که محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات باران نیسانی بمحاصرهٔ قبة الاسلام بلخ قیام نمود سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت
جرزوان بدره جوز تحصن نمود و چند نوبت رسل و رسایل بپایهٔ سریر اعلی فرستاده و کیفیت بیداد لشکر قیامت اثر اوزبک را شرح داده استمداد
کرد و خاقان منصور چون آزار بسیار از آنحضرت در خاطر داشت در باب ارسال مدد مراسم تغافل و اهمال بجای آورد اما امیر عبد اللطیف جانی بیک
و امیر ابو القاسم بخشی را فرمود که با لشکر بادغیس و مرو رود بسر پل بابان رفته رحل اقامت اندازند و کنار آب مرغاب را مضبوط و مستحکم سازند و میرزا
بدیع الزمان بعد از مراجعت محمد خان از جرزوان بچیچکتو شتافته بقیهٔ ایام زمستان آنجا بپایان رسانید و چون سلطان بدیع آئین فروردین سپاه سبزه
و ریاحین بصحرا دشت و بساتین کشید از آنجا کوچ فرموده بصحرای جوزجانان رحل نصب لوای ظفر انتما کرد و ایلچیان نزد امیر خسرو شاه فرستاده
کرت دیگر او را بسلوک طریق موافقت دعوت نمود و در باب استمداد جهت دفع سپاه اوزبک مبالغه فرمود امیر خسرو شاه بار دیگر اظهار انقیاد کرده
و برادر خود امیر ولی را بملازمت شاهزاده روان ساخت مقرر آنکه چون میرزا بدیع الزمان در حضور او مراسم عهد و پیمان بجای آورد که بنسبت بدیشان
قصدی ننماید شود خود با لشکرهای حصار و ختلان و قندز و بقلان بخدمت شتابد و در مقابله و مقاتلهٔ محمد خان تقصیر جایز ندارد و چون امیر ولی در نیم
فرسخی اردوی عالی منزل گزید قبل از آنکه بعز دستبوس بدیع الزمان میرزا معزز گردد امیر عمر بیک خیالی باطل کرده نیم شبی با وی ملاقات نمود و او را از سیاست شاه
زاده بترسانید تا فی الحال طبل کوچ فرو کوفته همعنان او بشبرغان شتافت و عمر بیک در آن بلده که در تصرف خواهرزاده اش قنبر بیک بود توقف نمود و امیر ولی
عنان بگریز بقندز تافت و سبب مخالفت امیر عمر بیک آن بود که در آن اوقات که سلطان بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ و توابع رایت دولت
و اقبال مرتفع کردانید خواجه نظام الدین احمد بن مولانا نظام الدین محمود را که خواهرزادهٔ خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد شیرازی بود از مرتبهٔ وزارت
بدرجهٔ امارت رسانید و زمام اختیار امور ملکی و مالی بکف کفایت او نهاد و امیر عمر بیک را مقدم بر اکثر امرا و نویینان در دیوان امارت مهر داد
و آن امیر و وزیر با یکدیگر اتفاق نموده اکثر مهام را بمقتضای رای خود سر انجام میکردند و از سایر امرا و وزرا چندان حسابی برنمیگرفتند و بنابر آنکه در آن اوقات
از افعال و اقوال امیر عمر بیک آثار اخلاص و دولتخواهی بنسبت بخاقان منصور ظهور نمود مزاج بدیع الزمان میرزا با وی متغیر گشته در آن بهار که در نواحی جوزجانان
خیمهٔ اقامت برافراشته بود امیر سلطان بایزید ولد امیر جهانگیر برلاس را بمرتبت تربیت سرافراز ساخت و در [illegible] مقدم بر تمامی امرای عظام
گردید و مهر بزرگ را نیز بدو سپرد و هم در آن ایام خواجه نظام الدین محمدی نیز منظور نظر عنایت شده بمنصب اشراف دیوان اعلی مشرف گشت و بعد از
دخل امیر سلطان بایزید و خواجه محمدی اعتبار و اعتنا از امیر عمر بیک و خواجه نظام الدین احمد سدی در نقصان نهاد و سلطان بدیع الزمان بخلاف

بخلاف شیر بعضی از مهمات بابای مشورت ایشان فیصل میداد و بنابرآن امیر عمر بیک شعار هواخواهی خاقان منصور ظاهر ساخته صدای مخالفت در انداخت و قضا را
شب که بستان باطن اهل نفاق تاریک بود امیر ولی را نیز اضلال کرده علم نهضت بجانب شیرغان برافراخت و بمسامحت کرد این صورت روی نمود بدیع الزمان میرزا
امرا و ارکان دولت را جمع ساخته در باب حرکت و سکون مشورت فرمود اکثر امرا مفاقت عمر بیک را در شب دیجور مکروه شمردند و روز دیگر خواجه تاج
الدین عبد الملک بن خواجه ابو نصر بن خواجه محمد پارسا را که در اردو بود جهت نصیحت امیر عمر بیک بشیرغان روان کردند اما فایده بر رسالت آن حضرت مترتب نگشت و
امیر عمر بیک در مقام خلاف ثابت قدم ورزیده از سر عناد در نگذشت بعد از آن میرزا بدیع الزمان قاصدی بزمین داور نزد امیر ذو النون فرستاد
و پیغام داد که علی اسرع الحال با فوجی از ابطال رجال متوجه موکب ظفرمآل گردد تا دفع امیر عمر بیک و قمع شیرغان بوقوع پیوندد و بنفس نفیس از آن منزل کوچ
کرده عنان بطرف چچکتو تافت زیرا که بسبب مخالفت امیر عمر بیک در آن ایام نقصان تمام بسپاه انجم جاه راه یافته بود و احتمال قریب داشت که چون
محمد خان بکیفیت حال اطلاع یابد انتقام گذشته معرکه قتال شتابد **ذکر نهضت خاقان منصور بخیال گرفتن شاه زاده عالیجناب و مراجعت
فرمودن بسبب عروض مرض از منزل ترناب** چون خبر تحصن امیر عمر بیک در شیرغان و توجه میرزا بدیع الزمان بصوب چچکتو در هراة اشتهار
یافت خاقان منصور با سپاه موفور عازم کنار آب مرغاب شد بخیال آنکه شاید آن صید وحشی را بدام اطاعت در تواند آورد و آن پسر سرکش را بار
دیگر مطیع و منقاد تواند کرد بعد از قطع منازل و مراحل ترناب را معسکر ظفرمآب ساخته در آن موضع بحسب تقدیر مزاج همایون بغایت سقیم گشت و صحت
بدن روی در نقصان نهاده کار را از امضای آن عزیمت درگذشت حکمای مسیحا انفاس و اطبای حکمت اقتباس آغاز ترتیب ادویه و اشربه مناسبه کردند
و همگی همت در ابرای آن عارضه طریقه اهتمام مرعی داشته لوازم سعی و اجتهاد بجای آوردند خواتین باعصمت آیین و شاهزادگان با تمکین و امرا و نوئینان
و خواص و مقربان صلات و صدقات بمستحقان دادند و درویشان و گوشه نشینان صحت ذات ملکی صفات را از حضرت واهب العطیات مسالت
نموده زبان بدعا گشادند پس از روزی چند مسالت اصحاب عبادت بعز اجابت رسید و از دار الشفاء و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین
شفاء عاجل شامل حال خاقان عادل گردید و دعای اهل عبادت بلا بگردانید از آنجانب چون بدیع الزمان میرزا بدامان کوه آلمتور رسید و نهضت و مرض
پدر بزرگوار نزد او بوضوح انجامید داعیه فرمود که قدم در طریق اخلاص نهاده بملازمت آستان سلطنت اختصاص شتابد و تقبیل انامل فیاض قیام نموده بار
دیگر شرف ملاقات خاقان منصور دریابد بنابرآن امیر سلطان بایزید برلاس را بکریاس گردون اساس فرستاد و بنواب بارگاه سپهر التباس پیغام
داد که اگر حضرت خاقانی دفتر جرایم و آثام این سالک مسالک سرگردانی را بآب عفو و مرحمت فروشویند و در حضور سادات و مشایخ دار السلطنة
هراة لوازم عهد و پیمان در میان آرند که قصدی نپیوندد شیشه حلقه اطاعت در گوش کشیده بپایه سریر اعلی بیایم و غاشیه متابعت بر دوش گرفته در
ظلال عاطفت لا یزال می آسایم و چون امیر سلطان بایزید بدرگاه خاقان عالیجاه رسید و سخنان میرزا بدیع الزمان را بعرض رسانید آنحضرت مبتهج و مسرور
گشته مسرعی همراه فرستاد که سادات و مشایخ و علما و اکابر را باردوی همایون رسانند تا التماس شاهزاده را بشرف اجابت مقرون گردانند اما در آن
اثنا خدیجه بیگی آغا و بعضی از امرا و نواب را چنان بخواطر رسید که اگر در این محل که هنوز شمه از ضعف مزاج اشرف اعلی باقیست و مظفر حسین میرزا در اردو نیست
بدیع الزمان میرزا بپایه سریر خلافت مصیر آید محتملست که اکثر لشکر بسایه لوای کشورگشایش التجا برند و کمر خدمتکاری بر میان بسته موافقت و متابعتش
را از لوازم شمرند و همین معنی را بشرف عرض رسانیده آن سخنان بسمع قبول راه یافت و خاقان منصور امیر سلطان بایزید را رخصت معاودت ارزانی داشته
اجابت ملتمس ملاقات را در حیز تاخیر انداخت آنگاه اردوی همایون بطرف بلده هراة کوچ کرد و خاقان صاحب حشمت قرین صحت و سلامت بسریر
سلطنت رسیده لوازم نصفت و مرحمت بجای آورد **ذکر توجه میرزا بدیع الزمان از آلمتور بظاهر شیرغان و باز آمدن امیر عمر بیک
باستان اقبال آشیان** در آن ایام که امیر سلطان بایزید از درگاه خاقان منصور باردوی بدیع الزمان میرزا مراجعت نمود و سبب عدم اجابت
ملتمس ملاقات را عرض نمود شاهزاده در بحر اندیشه فرو رفت که آیا کدام گوشه از مملکت را از خارجیان معاندان بدستیاری کدام یک از معاونان مالک
گرداند و امیر عمر بیک را که اظهار شعار خلاف کرده و در قلعه شیرغان متحصن گشته بود بچه طریقه از سر عناد درگذراند و بجاده اتحاد رساند مقارن آن حال مبشر
خجسته مقال از نزد امیر ذو النون رسید و از زبان آنجناب بشرف عرض رسانید که چون این مخلص بر مخالفت امیر عمر بیک اطلاع یافت با سپاه زمین داور

ابو نصر بن خواجه

و فراه و غور و ساغر و تولک را جمع آورده بر جناح استعجال عنان توجه بصوب شبرغان انعطاف داد لایق دولت روز افزون آنکه موکب همایون بطرف
آن بلده نهضت نماید تا مهم مخالفان فیصل یابد و دست عنایت الهی ابواب فتوحات نامتناهی بر روی ملازمان آستان پادشاهی برگشاید سلطان بدیع الزمان
میرزا بعد از استماع این بشارت بدیدن چهره فتح و ظفر واثق گردید از آنجا بفور در حرکت آمده عنان یکران بصوب شبرغان منعطف گردانید و چون ماهچه علم
ظفر شیم قطع منازل و مراحل کرده پرتو وصول بر تربه شنبه بازار انداخت امیر ذوالنون از آنجانب رسیده انامل قیام را بلب ادب بتقبیل و ملثوم ساخت
و امیر عمر بیگ از قرب وصول موکب عالی و آمدن امیر ذوالنون وقوف یافته خاطر بر تحصن قرار داد و برج و باره شبرغان را مضبوط ساخته ابواب عناد
و لجاج برگشاد و سلطان بدیع الزمان میرزا اعلام فتح و ظفر را برافراخته و امیر شجاع الدین ذوالنون سپاه جلادت اثر را مکمل ساخته صباح روزیکه چهارشنبه
بود از تربه شنبه بازار بظاهر شبرغان خرامیدند و صدای نقاره و نفیر و آوای سورن و کرنای باوج فلک اثیر رسانیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا
در عیدگاه آن بلده نزول اجلال فرموده امیر ذوالنون در مدرسه سیدی احمد میرزا فرود آمده و سایر امرا و لشکریان آن بلده را در میان گرفته آب خندق را
بطرفی دیگر افگندند و جهة پرساختن آن آغاز کشیدن خاک و انداختن درخت کردند اما چون خاطر امیر ذوالنون مایل بآن بود که مابین الجانبین مصالحه واقع
شود و امیر عمر بیگ بار دیگر در سلک سایر امرا و نوئینان میرزا بدیع الزمان انتظام یابد اصلا سپاه را اجازت حرب و جنگ و رخصت انداختن
تیر و سنگ نمیداد و پیوسته جهة تمهید بساط صلح و صفا قاصدان سخندان نزد امیر عمر بیگ میفرستاد و بعد از تکرار آمد شد سفرا امیر عمر بیگ با امیر ذوالنون
پیغام نمود که اگر آنجناب قدم رنجه فرموده با معدودی از ملازمان بدر قلعه تشریف آورند و خاطر مرا بتاکید قواعد عهد و پیمان اطمینان بخشند
دروازه های شبرغان را بسان ابواب دولت و اقبال بر روی بدیع الزمان میرزا بگشایم و بدستور پیشتر بملازمت شتافته در طریق خدمتکاری و جان
سپاری سلوک مینمایم امیر ذوالنون این التماس را بعز اجابت مقرون گردانیده صباحی عازم درون شهر شبرغان گردید و قبل از آنکه پای در رکاب آورد
میرزا بدیع الزمان بمنزل جناب امارت پناهی تشریف برده در اثنای آن آنجناب را بخاطر رسید که اگر آنحضرت بقدوم عنایت و بنده نوازی بقلعه عزیمت نماید
و بواسطه امیر عمر بیگ را بالتفات خاطر فیاض امیدوار گرداند بزودی حصول مقصود داخل خواهد بود و این معنی را بعرض رسانید و بدیع الزمان میرزا
از صوابدید امیر صایب تدبیر در نگذشت و بمصاحبت امیر ذوالنون و دو سه خدمتکار عازم شهر شبرغان گشت امیر عمر بیگ چون این خبر شنید طنطنه نقاره
بشارت باوج حصار سپهر دوار رسانید و پل روان انداخته حضرت پادشاهی و جناب امارت پناهی بقلعه شتافتند و امیر عمر بیگ کفن بگردن
و شمشیر در دست بسعادت بساطبوسی و رعایت و زبان اعتذار و استغفار برگشاد و بدیع الزمان میرزا از زلات و عثراتش را باب عفو و اغماض
فرو شست و او را بمزید تربیت و احسان مفتخر و مباهی گردانیده سایر مردم را که در آن بلده بودند بعنایات بی نهایت مستظهر و مطمئن خاطر ساخت و باردوی
عالی معاودت نموده چهار روز از ظاهر شبرغان کوچ فرموده و نودهی سه شنبه بازار معسکر شهریار کامکار گشت و صباح روز دیگر امیر عمر بیگ بملازمت
شتافته از مقام مخالفت و عناد بیکبارگی درگذشت **ذکر توجه امراء عالیجاه بعزم ملاقات امیر خسرو شاه و بیان افتادن امیر مشار الیه از مسند دولت و کامرانی بوادی نکبت و سرگردانی** چون مهم شبرغان بر نهج مسطور فیصل یافت سلطان بدیع الزمان
میرزا با اعاظم نوئینان امرا در باب حراست ممالک خراسان از دخل ابوالفتح محمد شیبانی خان شرایط مشورت تقدیم رسانید و بنابر استصواب
رای و تدبیر خاطر مهر مآثر بر آن قرار داد که امرا عظام شجاع الدین ذوالنون ارغون و ناصر الدین عمر بیگ و علیخان و اسفندیار ترکمان و شاه منصور نزد
امیر خسرو شاه رفته بهر نوع که توانند او را استمالت و مطمئن گردانند و باردوی عالی رسانند تا باستظهار سپاه ممالکی که در تصرف اوست دفع لشکر اوزبک
تیسیر پذیرد و امرا با هزار سوار عازم قندز گشته مسوده اوراق نیز حسب الحکم در مرافقت ایشان روانه شد و بعد از آن ایام خسرو در اندیش سید حسین
ابیوردی را که در سلک صدور منتظم بود بپایه سریر اعلی روان فرمود تا کیفیت احوال را بعرض خاقان رسانیده و خصال رسانیده طلب عهد و پیمان نماید
که هرگاه آنحضرت بخدمت والد بزرگوار شتابد التفات و عنایت و تربیت و رعایت یابد آنگاه موکب عالی از سه شنبه بازار بجانب دره جز در حرکت
آمد امرا عظام که متوجه قندز بودند چون یکدو منزل قطع نمودند امیر شاه منصور را پیشتر فرستادند که امیر خسرو شاه را ملازمت کرده استعلام نماید
که موعد ملاقات کجا خواهد بود و پیش از آنکه امیر شاه منصور بقندز رسید خسرو شاه از توجه امرا عظام مطلع گردانیده خسرو شاه بسبب تقدیر حیران گشت

گشت و متوجه کوهستان شده انتظام حکومت ... گذشت مبین این مقال آنکه در خلال این احوال محمود سلطان بموجب فرموده برادر خود محمد خان شیبانی با جمعی کثیر از
سالکان مسالک پهلوانی عزم رزم خسروشاه جزم کرده روی بقندز آورد و امیر خسروشاه از کیفیت حادثه وقوف یافته عبدالرحمن بیک را که در سلک
اقربا بانش انتظام داشت با فوجی از سپاه برسم زبان گیری باستقبال یاغی فرستاد و عبدالرحمن بیک در حدود سالی سرای از آب گذشته بمحمود سلطان رسید
و آتش قتال اشتعال یافته تیری بر کتف عبدالرحمن بیک خورد و او روی بصوب انهزام آورد و گریختگان آن معرکه در محلی که امیر شاه منصور در قندز بود بشهر
درآمده پریشانی تمام بحال قندزیان راه یافت و امیر خسروشاه را چون آفتاب دولت و اقبال بسر حد نکبت و زوال انتقال کرده بود با وجود ذخیره
بسیار و قرب وصول امرا و کبار عنان تمالک و تماسک از دست داده قندز را باز گذاشته با طایفه از خواص خویش روی توجه بکوهستان نهاد
و امیر شاه منصور مراجعت فرموده در منزل خلم با امراء عظام رسید و صورت واقعه را معروض گردانید امیر ذوالنون از کمال غیرت و شجاعت
فرمود که شهری چنین معمور را بتصرف اوزبکان گذاشتن و ازین موضع رایت معاودت افراشتن شیوه مردان مرد و شیمه دلیران صف نبرد نیست
بلکه انسب آنست که بقندز رویم و آن بلده مستحکم ساخته بتصرف محمود سلطان باز نگذاریم و امرا طوعاً و کرهاً در امضاء این عزیمت با امیر ذوالنون
اتفاق نموده آن شیر بیشه وغا همان ساعت جنیبه بخش کرد و آغروق خود را بطرف اردوی عالی بازگردانیده راقم حروف را فرمود که بسرعت
هر چه تمامتر خود را بملازمت حضرت سلطانی رساند و خبر ویران شدن خسروشاه و رفتن آنجناب را بقندز عرض کرده التماس نماید که موکب عالی نیز
بدان صوب در حرکت آید تا ابواب فتح و فیروزی بسهولت برگشاید و این ضعیف در دره جز بعز ملازمت مشرف گشته کیفیت ویرانی امیر
خسروشاه و ملتمس امیر ذوالنون را عرضه داشت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا فرمود که هرگاه خبر درآمدن امرا بقندز مسموع شود بدانجانب نهضت
خواهد شد و چون امیر ذوالنون در ظاهر قندز نزول نمود بتحقیق پیوست که مولانا محمد ترکستانی که در قندز بغایت معتبر بود خواطر صغار و کبار را
بمتابعت محمد خان شیبانی مایل گردانیده و انتظار وصول محمود سلطان میکشد تا شهر بدو سپارد و امیر ذوالنون قاصدان سخندان نزد مولانا محمد و سایر
قندزیان فرستاده ایشان را از صولت سپاه اوزبک تخویف نمود و پیغام فرمود که مناسب آنست که دروازها بگشایند تا من با سایر امراء عظام بشهر درآمده
اطراف و جوانب آنرا مضبوط گردانم و بمعاونت عنایت الهی و مساعدت دولت پادشاهی در دفع اوزبکان کمال شهامت و صرامت
بتقدیم رسانم مولانا محمد این سخن را بسمع قبول جای نداد و در مقام هواداری محمد خان راسخ دم بوده دروازهای قندز نگشاد و بنابرآن امیر ذوالنون با
سایر امرا بجانب اردوی عالی مراجعت نمود و در دره جز بعز ملاقات بدیع الزمان میرزا فایز شده عناد قندزیان را عرض فرمود و سلطان
بدیع الزمان میرزا چاره کار منحصر در استرضاء خاطر پدر بزرگوار دانسته عزم توجه بجانب هراة جزم کرد و میرزا محمد زمان را با اهل حرم و بعضی از امرا از بلخ
بیرون آورد و بدستور معهود محافظت آن بلده را بنیروی شجاعت و پهلوانی امیر سلطانقلی خان باز گذاشت و رایت آفتاب اشراق بصوب شبرغان برافراخت
و بعد از وصول بجوزجانان زمام حکومت آن ولایت را بکف جلادت امیر علیخان ولد امیر عمر بیک داده و او را بقلعه شبرغان فرستاده از راه انجکه بالنگر
نیکی شتافت و در آن منزل امیر حسین باردوی از پایه سریر اعلی باز آمده الطاف و اعطافی که از خاقان منصور نسبت بحضرت عالی معلوم نموده بود
معروض گردانید و آن معنی موجب ازدیاد تصمیم عزیمت آنحضرت شده فضای میمنه را از یمن مقدم همایون بنضارت ریاض رضوان رسانید و
در آن منزل امیر خسروشاه بسعادت ملازمت استسعاد یافت و پرتو آفتاب عنایت و عاطفت بر وجنات احوال موفور الاختلالش تافت
چنانچه عنقریب کیفیت آن حکایت مسطور خواهد گشت و تفصیل این روایت بعد از محاربه محمد شیبانی خان با سلطان محمود خان بر زبان خامه سخندان
خواهد گذشت

ذکر لشکر کشیدن سلطان محمود خان و الچه خان جهة معاونت پادشاه بلند مکان بصوب اندجان و بیان وقوع محاربه میان آن خوانین عالیشان و فرمانفرمای بلاد ماوراءالنهر ابوالفتح محمد شیبانی خان

در زمان
اوان که پادشاه مؤید کامران ظهیرالدین محمد بابر بن میرزا عمرشیخ گورکان متوجه دارالسلطنه سمرقند بود کرت دیگر سلطان احمد تنبل باشعال
نیران طغیان اقدام نموده ابواب مخالفت و عصیان برگشود و با آنکه جهانگیر میرزا از بستان دولت و اقبال از وی جدا شده بود او بدستور
پیشتر تمرد نمود و بنابر علی هذا چون پادشاه اسلام پناه سمرقند را بشیبانی خان باز گذاشت و استیلا بر مملکت موروث متعسر شد بتاشکند شتافت

وچندگاهی مشمول عاطفت سلطان محمود خان بوده از محنت محاصره و محاربه برآسود و سلطان محمود خان باتفاق برادر خود سلطان احمد خان که بالچه خان مشهور است همت بران گماشت که لشکر باندجان کشد و آن مملکت را از سلطان احمد تنبل انتزاع نموده بپادشاه جهان مطاع سپارد و این عزیمت را از حیز قوت بفعل آورده بتاریخ سنه ست وتسعمائه با سپاه فراوان بدان صوب روان شد اما قبل از آنکه بمقصد رسد و دست در گردن عروس مقصود حمایل سازد شیبانی خان با لشکری بعدد قطرات باران در رسید و در همان منزل تلاقی عسکرین دست داده قتالی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و بحسب تقدیر خانیکه و الچه خان بر دست اوزبکان اسیر شدند و پادشاه جهانیان عنان نگران بصوب بعضی از ولایات مغولستان انعطاف داد و دیده امید شیبانی خان از دیدن پیکر فتح و ظفر روشنی یافته قاصدی همعنان برق و باد بتاشکند فرستاد و بمغولان آنجائی پیغام داد که خانیکه و الچه خان در دست ما گرفتار گشته و ظهیر الدین محمد بابر پادشاه روی براه فرار آورده اگر ستار امتثال آنست که نایره غضب قیامت لهب خرمن حیات گرفتاران را محترق نگرداند باید که اورا از گریز مانع آیید و خواجه ابو المکارم را هر نوع باشد بدست آورده محبوس گردانید و مردم تاشکند خواجه ابو المکارم را گرفته محبوس نمودند و شیبانی خان آن دو خان عالی مکان را دو سه روزی نگاه داشته بعد از ان رخصت داد که بهر طرف خواهند توجه نمایند اما خواجه ابو المکارم بعد از دو سه روزی که در محبس بسر برد فرصت یافته بگریخت و پیاده از تاشکند بیرون آمده محاسن شریف را تراشید لیکن بواسطه کبر سن و فقدان قوت رفتار نتوانست که خود را بجائی رساند که از شر عدا ایمن ماند هم در نواحی آن شهر پناه بخانه یکی از مردم آنجائی برد و آن بی مروت یکدو روز خواجه را نگاه داشته بعد از آن بعضی از هواداران شیبانی خان را بر صورت حال مطلع گردانید و آن مردم خواجه ابو المکارم را گرفته نزد پادشاه خود بردند چون چشم خان کامیاب بر خواجه عالیجناب افتاد پرسید که ریش را چه کردی خواجه در جواب این بیت خواند که بیت چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد و این لطیفه هیچ فایده نداد و همان لحظه قهرمان سیاست آن خواجه عالی نژاد را بعالم آخرت فرستاد و بعد ازین وقایع رایت شوکت شیبانی خان بیشتر از پیشتر مرتفع گشته سمرقند را دار الملک ساخت و برادر خود سلطان محمود سلطان را بدستور سابق لوای حکومت در بخارا برافراخت ایالت تاشکند و ولایات سلطان محمود خان و الچه خان با عمام کوچکونجی خان و سونجک سلطان که والده ایشان دختر میرزا الغ بیک گورکان است تعلق گرفت و منصب داروغگی شاهرخیه بامیر یعقوب که در سلک اعاظم امرا انتظام داشت سمت اختصاص پذیرفت

ذکر رسیدن امیر محمد باقر بملازمت حضرت پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر و بیان سبب وصول امیر خسروشاه بدرگاه سلطان بدیع الزمان بهادر

چون پادشاه اسلام پناه از معرکه سلطان محمود خان و الچه خان عنان نگران بصوب مغولستان گردانید و یکدو روز در طی مسافت اوقات گذرانید بوضوح انجامید که فوجی از معاندان دربند گذر آن راه واقع است مضبوط ساخته اند و بحبال دست بر پای جلادت محکم کرده تیغ غزا آخته اند بنابر آن حضرت پادشاهی از سلوک آن طریق احتراز واجب دانسته براه غیر معهود بجانب حصار شادمان شتافت و از آنجا عنان توجه بطرف مدینة الرجال ترمذ تافت حاکم آن ولایت امیر محمد باقر که از صولت سپاه اوزبک شبی بفراغت بر بستر استراحت نمی غنود وصول موکب همایون بابری را فوزی عظیم دانسته با ساوری و پیشکش بخدمت شتافت و آنحضرت در باب توجه بطرفی که متضمن مصلحت دولت باشد با وی مشورت نمود امیر صایب تدبیر بعرض آن زیبنده تاج و سریر رسانید که چون محمد خان شیبانی بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته و شهد تفرقه و پریشانی بر صفحات حالات رعیت و سپاهی حضرت پادشاهی یافته مناسب آنست که چندروزی با روزگار ستیزه کار در سازیم و بجانب کابل رفته خود را از حدود مملکت اوزبک دور اندازیم نظم مدارا اگر با عدو زور جنگ طریق مدارا گزین بهتر که ننگ ز ملکی بجائی نما انتقال که یک چند ایمن شوی از قتال پادشاه عالیجاه این رای را مستحسن شمرده و در شهور سنه عشر و تسعمائه روی توجه بکابل آورده و بحسب اتفاق عبور موکب عالی بر منزلی واقع شد که امیر خسروشاه در حدود آن بود لاجرم جناب امارت مآب با تحف لایقه بملازمت حضرت پادشاه شتافت و اظهار اخلاص و خدمتکاری نموده بسعادت تقبیل قوایم سریر سلطنت دریافت و تا روزی چند که در اردوی عالی ساکن بود اکثر ملازمان او مانند دولت و اقبال بملازمت آستان خلافت آشیان حضرت پادشاه باستقلال پیوستند و حلقه عبودیت در گوش کشیده غاشیه خدمت بر دوش گرفتند و جناب امارت مآب چون حال بر آن منوال دید بنابر آن متوهم گردید و شبی گاهی

تمامی یراق وجهات خود را برجای گذاشت و با دو سه نوکر فرار بر قرار اختیار کرده علم عزیمت بصوب اردوی سلطان بدیع الزمان میرزا برافراشت زیرا که او را دیگر در هیچ طرف پناهی و در هیچ جانب آرامگاهی نمانده بود بیت آنی بزم آمدم که شوی از همه فارغ آن لحظه اگر نیز بیائی چه کند کس و در قصبهٔ میمنه خبر وصول امیر خسروشاه بعرض آنحضرت عالیجاه رسیده بنابر کمال مکارم اخلاق جرایم سابقهٔ او را نابوده تصور نموده قرة العین سلطنت و کامکاری محمد زمان میرزا و امیر ذوالنون و سایر امرا و ارکان دولت را باستقبالش امر فرمود و خود نیز از اردوی عالی بیرون رفته بر سر پشته فرود آمد و شاهزاده و امیر ذوالنون امیر خسروشاه را در آنموضع بسعادت دست بوس رسانیدند و حالاتی که او را در خدمت حضرت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه پیش آمده بود معروض گردانید و همان روز سلطان بدیع الزمان میرزا همت بر سر انجام اسباب سلطنت امیر خسروشاه مصروف داشته خیمه و خرگاه و اسپان راهوار و اشتران باربردار و استران رکابی و عقار و فرش و اوانی و نقود نامعدود انعام فرمود و امیر ذوالنون نیز تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه نزد امیر خسروشاه ارسال نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر خسروشاه طریق مشورت مسلوک داشته عزم ملاقات خاقان خجسته صفات مصمم گردانید و از میمنه کوچ کرده در النک چیچکتو قبهٔ خیمه و خرگاه بذروهٔ فلک مهر و ماه رسانید

ذکر وصول موکب حضرت بابر پادشاه بظاهر بلدهٔ کابل و مفتوح شدن آن خطه بمحض عنایت حضرت خداوند جزو کل

چون مشیت پادشاه بابر و نوال و ارادت شهنشاه منفرد در استقلال متعلق بآن بود که از فیض عام عدل و احسان خسروانه فرمانفرمای ظهیر الدین محمد بابر ریاض امید لب تشنگان بوادی ظلم و عدوان صفت خضرت و نضارت یابد و آفتاب دولت و اقبال آن دردرج جاه و جلال از افق عنایت لایزال طلوع نموده بروجنات احوال سرگشتگان شکسته بال آن حضرت را در معرکهٔ جان ستان خواقین مغولستان و شیبانی خان در پناه جنهٔ لطف و مکرمت خویش از شر دشمنان بداندیش محافظت نموده قرین صحت و عافیت بکوهستان بدخشان رسانید و کرت دیگر بازوی استظهار آن پادشاه نیک بخت یار را باعطای اسباب سلطنت و جهانبانی و موجبات خلافت و کشورستانی از تمامی یراق و جهات امیر خسروشاه قوی گردانید آنگاه پادشاه عالیجاه باستصواب امرا و نوئینان درگاه عزم تسخیر کابل جزم کرده راه آن ولایت پیش گرفت و بسرعت طی مسافت نموده بظاهر آن بلده از یمن مقدم همایونش نضارت گلستان ارم پذیرفت امیر محمد مقیم ارغون چون قوت مقاومت نداشت در شهر متحصن گشت و بعد از چند روز که چریک معسکر کابل را محاصره نمودند متوطنان آنجا بملازمت حضرت کشورگشائی مایل شده کار محمد از صبر و شکیبائی درگذشت و قاصدان بدرگاه سپهر اشتباه پادشاه ارسال داشته طلب عفو و امان و مسالت عهد و پیمان نمود تا [illegible] و کلید شهر و قلعه سپرده عنان بصوب گرمسیر و قندهار تابد و حضرت پادشاهی ملتمس محمد مقیم را بحسن قبول تلقی فرموده سوگندان بر زبان آورد که چون محمد مقیم ابواب عناد مسدود گرداینده دروازهای شهر بگشاید چنانچه باید و شاید او را رعایت فرمائیم و محمد مقیم بعنایت پادشاهی امیدوار گشته از کابل بیرون خرامید و شرف بساط بوسی دریافته پیشکش کشید و محمد بابر میرزا بر حسب وعده او را بعوارف خسروانه و عواطف پادشاهانه سرافراز ساخت و با تمامی نوکران و ملازمان و یراق و استعداد فراوان رخصت رفتن بوطن مالوف ارزانی داشت و حضرت پادشاهی بموافقت تائیدات الهی و معاضدت توفیقات نامتناهی خطهٔ کابل و توابع و مضافات و ضمائم و ملحقات را تحت تصرف در آورده معمور و آبادان گردانید و طوایف رعایا و مزارعان را که از پای اهل جور و عدوان و دستخوش ظلم و عصیان گشته بودند بمهاد امن و امان رسانید نظم علم عدل بود او ساخت بلند پرتو لطف بر جهان افکند بس که در ملک تخم احسان کشت کشت خرم چو مرغزار بهشت باغ امید اهل فضل و هنر شد ز فیض عطای او باروَر

در بیان فرستادن خاقان منصور جمعی از اکابر انام را باستقبال آن اختر اوج سلطنت و جهانبانی و ذکر ملاقات پدر و پسر با یکدیگر در حین نشاط و کامرانی

چون امیر خسروشاه بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا رسید و شاهزاده داعیهٔ ملاقات حضرت خاقانی را باو ظاهر گردانید امیر خسروشاه امضاء آن عزیمت را متضمن صلاح دین و دولت شمرده و بزبان حال و قال مضمون این مقال بیان کرد که بیت چو عاشقان بوفا جان دهند در پایش امید هست که ما نیز در قدم باشیم لاجرم بدیع الزمان میرزا از میمنه پای مبارک بهمت افتتاح آورده از راه سرپل باباجان بجانب لشکر مقدسه قبلیشه در حرکت آمد و خبر نهضت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون و امیر خسروشاه بصوب بلدهٔ هراة شیوع یافته خاقان منصور بغایت مبتهج و مسرور گردید بیت ز شادی برافروخت رویش بدان چو گل در بهاران بخندید از آن خجسته

مزید اطمینان میرزا بدیع الزمان و امراء عالیشان جناب شیخ الاسلامی سیف الملة والدین احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی و سید نظام الدین سلطان
علی مشهدی که مشهور بود بجواب پهن و سید غیاث الدین محمد بن امیر یوسف الرازی و قاضی صدر الدین محمد الامامی ماکه خلاصهٔ مشایخ و سادات و قضاة ممالک
خراسان بودند به مجلس فیض بخش طلب فرمود و در حضور ایشان دست بر کلام معجز نظام سبحانی نهاد و قواعد عهد و پیمان را بلفظ ایمان مؤکد گردانید که نسبت
بمیرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون و امیر خسرو شاه قصدی بخاطر عاطر همایون نگذرانم و در بارهٔ ایشان غایت شفقت و عنایت بتقدیم رسانم آنگاه شیخ
پیوندکی را رخصت فرمود که باستقبال شاهزاده و امرا شتابند و کمال عطوفت و مهربانی حضرت خاقانی را خاطرنشان آن جماعت نمایند تا بیدغدغه عزیمت ملازمت را [illegible]
سازند و اکابر عظام و ذوی الاحترام متوجه ملاقات شاهزاده گردون غلام گشته در لشکر مقدمهٔ عنایتیه بآن سعادت فایز شدند و هر یک پیشکشی لایق کشیدند
کیفیت سوگند و میثاق خاقان آفاق را مشروح معروض گردانیدند و بدیع الزمان میرزا نسبت بآن زمرهٔ واجب التعظیم کمال اعزاز و احترام بتقدیم رسانیده
بوثاق ایشان تشریف برد و همه را بخلع فاخره و انعامات وافره نوازش کرده روی بمقصد آورد و چون در منزل بادام تو نزول اجلال دست داد ابوالمنصور
مظفر حسین میرزا با والده خود مهد علیا خدیجه بیگی آغا که برسم استقبال از هراة توجه کرده بودند با حضرت عالی ملاقات نمودند و غبار نقاری که میان جانبین
حایل بود بآب الفت و موانست فرو نشانیده در تاکید مبانی محبت و اتحاد سعی فرمودند و روز دیگر که داخل ایام جمادی الاول سنه عشر و تسعمایه بود خاقان منصور
از باغ جهان آرا متوجه ملاقات فرزند سعادتمند گشته بدیع الزمان میرزا نیز از بادام تو در حرکت آمده و بوقت نماز پیشین نواحی خارشتک که نیم فرسخ
از قریهٔ کرخ پایان تر است از مقارنهٔ آن دو نیر برج سلطنت عزت افزای فضای سپهر خضرا گشت و میرزا بدیع الزمان تا چشم بر تخت والد عالیشان
افتاد خواست که بشیوهٔ ارباب جرایم رومال در گردن اندازد و سه نوبت زانو زده شرف پابوس دریابد خاقان منصور از مشاهدهٔ این صورت رقت
فرموده فرزند ارجمند را از آن امر معاف داشت و میرزا بدیع الزمان یکبار زانو زده حضرت خاقانی او را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده قطرات عبرات
از فوارهٔ دیده انتظار کشیده روان گردانید مدتی پدر و پسر در آغوش یکدیگر بسر برده زار زار بگریستند و حضرت خاقانی غایت مهربانی و بدیع الزمان
میرزا نهایت نیازمندی بظهور رسانیده در روی یکدیگر نگریستند نظم گاهی پدر از کمال اشفاق در روی پسر نظر نمودی گاهی پسر از سر تواضع جبین
بخاک راه سودی و بعد از آن مجلس که بوجود سادات عظام و مشایخ کرام و قضاة اسلام و علما و فضلا مشحون بود امرای کبار امیر شجاع الدین ذوالنون
و امیر خسرو شاه را بشرف دستبوس خاقان عالیجاه رسانیدند و آن دو امیر در غایت انفعال و خجالت زمین اخلاص بخدمت تقبیل موسوم ساخته لوازم بندگی
و عبودیت ظاهر گردانیدند خاقان منصور ایشان را بخوبی پرسش و نوازش مخصوص و سرافراز ساخت و بمضمون کلمهٔ همایون لاتثریب علیکم الیوم [illegible]
رانده متسلی خواطر ایشان پرداخت و آن شب حضرت خاقانی و جناب سلطانی در [illegible] بزم عیش و خرمی نشسته ابواب فرح و سرور مفتوح داشتند
و بجرعهٔ راح ریحانی و آشامیدن بادهٔ ارغوانی حظی تمام اندوختند گاهی برگرفته رایت [illegible] روز دیگر که [illegible]
بجانب شهرستان سپهر اخضر کشیدند و ظلمت شب مفارقت متوطنان ربع مسکون را بصفا و نور مواصلت رسانیدند خاقان منصور بر تخت روان
نشسته با فرزندان روی بشهر هرات نهاد و شاهزادگان عظام سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین گورکان پیش پیش آنحضرت سوار
و امیر ذوالنون بجانب دست راست و امیر خسرو شاه بطرف دست چپ در حرکت آمدند و در آن روز از اصناف فرق انام غلبهٔ تمام بتماشا
سرور الکلام از شهر بیرون شتافته دشت و کوه را فرو گرفته بودند و اجتماع خلایق از مرد و زن در مضایق طرق بمرتبه بود که هیچ عهد و زمان
آن کسی مشاهده ننموده نظم در آن روز از کثرت خاص و عام ز بسیاری ازدحام عوام در آن راه [illegible] ز حمل خلایق زمین خسته بود
خاقان منصور در عین فرح و سرور با این ترتیب و آیین [illegible] مدارس [illegible]
و مونیان و ذوی الاحترام پیاده گشتند و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان [illegible] پیش تخت [illegible] آنحضرت را بر دوش گرفتند امیر ذوالنون
و امیر خسرو شاه در پایهٔ پیش آن تخت فیروز بخت را برداشتند و بمدرسهٔ شریفه در آمدند و [illegible] پادشاهان [illegible]
خلایقی که در آن مقام حاضر بودند در حال مشاهدهٔ آن حالت [illegible] فریاد برآوردند و لوازم دعا و ثنا بادا رسانیدند [illegible]
اصابت عین الکمال آیت و ان یکاد بر زبان گذرانیدند آنگاه خاقان عالیجاه بباغ جهان آرا شتافت و منزل امیر علیشیر بقدم سلطان بدیع الزمان

افراشته ۲

سپهر بضاعت سپهر حضرت یافت و هر یک از امرا در منزلی بهجت افزا که جهت ایشان تعیین یافته بود نزول نمودند و روزی چند در غایت فراغت بسر برده از رنج راه برآسودند

ذکر بعضی از وقایع که روی نمود در اوقاتیکه بدیع الزمان میرزا در هراة بود

در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در مستقر سریر پادشاهی تشریف داشت خاقان منصور چند کرت ولد ارشد را طوی داده در هر مجلس انواع انعام و احسان درباره شاهزاده عالیشان بجای آورد و امرا و صدور و وزرا و خواص آنحضرت را خلع فاخره پوشانیده نوازشها کرد و ایضا ابوالمنصور مظفر حسین گورکان جهت برادر بزرگتر و امرا مجلسهای جشن خسروانه ترتیب نمود و لوازم کشیدن پیشکش مرعی داشته در تاکید مبانی اتحاد افزود و امیر مبارز الدین محمد روز افزون نیز بزمی در غایت تکلف مرتب ساخته میرزا بدیع الزمان را بمنزل خویش برد و اسپان تازی راه وار و تحف و تبرکات بسیار پیشکش کرده لوازم خدمتکاری بجای آورد و برین قیاس سایر امرا و ارکان دولت مراسم اخلاص بتقدیم رسانیدند و جواهر دولتخواهی و هواداری بر طبق عرض نهاده شرایط نیازمندی ظاهر گردانیدند و چون امیر نجم الدین ذوالنون دغدغه داشت که مبادا حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا با پسرش محمد مقیم عذری اندیشیده او را رخصت ندهد و بعد از ضبط کابلستان بطرف قندهار و زمین داور نهضت فرماید از ده پانزده روز که در هراة بود اجازت طلبیده مشمول انعام و احسان بجانب ولایت خویش نهضت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا در آن ایام که در هراة تشریف داشت صبیه میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید را که در حجر تربیت عمه خویش پاینده سلطان بیگم بسر میبرد در حباله نکاح در آورد و در روز عقد سادات و قضاة حاضر گشته قاضی اختیار الدین حسن بتلقین کلمات ایجاب و قبول اقدام فرمود و باین بهانه چند روز مجلس سور و سرور تمهید یافت و فروغ جام باده گلفام بر وجنات حال شاهزادگان عظام و امرای عالیمقام تافت و هم در آن اوقات خجسته صفات خواجه فضل الدین محمد کرمانی که کمال اعتبار و اختیار او در پایه سریر حضرت خاقانی سابقا مرقوم کلک بیان گشت روزی چند مریض بوده در گذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا با امرا و وزرا و سادات و مشایخ و علما جنازه آنخواجه عالی رای را در مشایعه کردند و بگازرگاه برده در بقعه که جهت همین مصلحت ساخته بود بخاک سپردند و چون ایام تعزیت بنهایت انجامید خاقان منصور بنابر اغوای امیر مبارز الدین محمد ولی بیک بتحقیق جهات خواجه مرحوم فرمان فرمود و تمامی اولاد و اقربا و ملازمان و منتسبان آنجناب مؤاخذ گشته از آن ممر اموال موفور و نفایس حیز محصور بحصول موصول شد و خواجه شهاب الدین اسحق که با خواجه فضل نسبت قرابت نسبی داشت و بیمن اهتمام او منصب صدارت یافته بود و خواجه جلال الدین محمد سمنانی که ایضا بسبب تربیت آنجناب بر زیلوچه وزارت نشسته سرکار امیر نظام الدین علیشیر را ضبط مینمود هر دو به بلا افتادند و چون آنچه داشتند عرضه آوردند حسب الحکم ایشان را از قید نجات دادند

ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خان جمجاه و بیان مآل حال امیر شجاع الدین خسروشاه

چون سلطان بدیع الزمان میرزا اکثر ایام زمستان در ملازمت خاقان عالیشان بسر برد و خسرو ثوابت و سیاره از منزل برجیس سعادت جلیس رحلت کرده روی بسوی خانه بهرام شدید الانتقام آورد رای عالم آرای خاقان منصور چنان اقتضا فرمود که آن شاهزاده عالیجناب باتفاق مظفر حسین میرزا و بعضی از نوئینان و امرا کنار آب مرغاب را معسکر ظفر مآب گردانند و اگر محمد خان شیبانی بر نیت کشورستانی از آب آمویه عبور نماید بمقابله و مقاتله او اقدام فرمایند بنابران سلطان بدیع الزمان میرزا در ماه مبارک رمضان سنه عشر و تسعمائه از منزل مقرب حضرت سلطانی سفر کرده در حظیره جمشید کوکلتاش که در دامان کوه مختار است اختیار نزول فرمود و مقارن آن حال از نزد ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر میرزا ایلچیان بپایه سریر اعلی رسیده مکاتیب آنحضرت را که مشتمل بود بر اظهار موافقت بعرض رسانیدند و مشمول انعام و احسان باجازت مراجعت یافته باز گردیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از چند روز از حظیره جمشید کوچ کرده بچهل دختران شتافت و از آنجا بصوب کنار آب مرغاب روان شده چون فصل نوروزی از قدوم همایون نضارت ریاض رضوان یافت میرزا مظفر حسین گورکان و امیر محمد برندق از عقب رسیده بموکب عالی پیوستند آنگاه برادران کامران بیکدیگر از راه پنجده بجانب مرغاب رفتند و از آن مرحله بنابر فرمانی که از پایه سریر اعلی بوصول انجامید میرزا مظفر حسین بدار السلطنة هراة باز گردید و امیر خسروشاه عنان بصوب قندز و بقلان منعطف گردانید و جناب امارت مآبی بعد از طی منازل و مراحل بحدود آن مملکت رسیده جمعی کثیر از مردم هر جانبی بر وی جمع گشتند و اوزبکی که داروغه قندز بود با فوجی از جنود امیر خسروشاه را استقبال نمود و بین الجانبین آتش قتال اشتعال یافته بسیاری از اتباع خسروشاه بزخم تیغ و تیر اوزبکان کشته گشتند و بقیه السیف روی بانهزام آوردند آنجناب اسیر سرپنجه تقدیر شده سردار سپاه اوزبک او را بر دار

نشانده بقندز برد و فرمود که بگرد شهر گردانیدند آنگاه در همان بلده که علم کامرانی می افراخت بقتل رسانیدند نظم مبین دور سپهر و مهر گردش که هیچ
کمین گذاری نیست شورش مهرش دل کسی چون صبح کم بست که در خون چو شفق هر شام ننشست و امیر خسرو شاه امیری عالی عصبیت پرور بود و مدت ده
پانزده سال در ایام سلطنت سلطان محمود میرزا بنیابت در قندز حکومت مینمود و پس از فوت آنحضرت چند سال ولایت حصار شادمان و ختلان
و ترمذ و بدخشان و قندز و بغلان در تحت تصرف داشت و در کمال جاه و جلال و غایت دولت و اقبال رایت فرماندهی باستقلال می افراشت و آن
جناب از ارتکاب شراب و سایر مناهی و ملاهی محترز و مجتنب میبود و همواره باداء وظایف طاعات و رواتب عبادات و قرائت کلام مجید
ربانی و تلاوت آیات بینات سبحانی قیام و اقدام مینمود اما با وجود این صفات حمیده بقساوت قلب و قلت رحم اتصاف داشت بمجرد توهم
انتقال ملک و دولت نقش کفران نعمت بر لوح خاطر مینگاشت و چنانچه مذکور شد حدیقه حدقه یکی از مخدوم زادگان خود را بنشتر عصیان نابود ساخت
و اساس حیات دیگری را بدست جور و طغیان از بنیاد بر انداخت لاجرم باندک زمانی شامت این افعال شامل حال او گشت و سرپنجه انتقام
ذو الجلال و الاکرام بساط جاه و جلالش در نوشت نظم چو از لوح دل شست نقش وفا بصد محنت و درد شد مبتلا وفا کن بهر کس که بی نعمت است
که در بیوفائی بسی زحمت است و در همین سال یعنی سنه عشر و تسعمایه شاهزاده مظفر لوا ابراهیم حسین میرزا بسبب شرب مدام و صبوحی بر دوام بمرضی
صعب گرفتار گردید معالجه و مداوای اطبا فایده نداد و در آخر شوال ایام حیاتش بنهایت رسید و خاقان منصور از وقوع این حادثه بغایت محزون گشته
قطرات عبرات از فواره دیده بگشود و بالاخره دست در حبل متین شکیبائی زده بکلمه کریمه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب تمسک نمود و ولایت
قاین را که سیورغال شاهزاده مرحوم بود ببرادر اعیانی او ابن حسین میرزا عنایت کرد و آنحضرت بدان صوب شتافته روی بتمهید بساط معدلت آورد

ذکر توجه بدیع الزمان میرزا از کنار آب مرغاب بجانب بلجاب

بلجاب کوهستانیست که آب دره بجز و مرغاب و هراة رود از آنجا
منشعب میشود و بنا بر عقبات صعب و بیشهای پر درخت مردم آنجائی پیوسته در مقام سرکشی اوقات گذرانیده کما ینبغی اطاعت حکام بجای نمی آورند در
شهور سنه ثمان و تسعمایه که بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ بساط سلطنت و جهانبانی مبسوط داشت امیر محمد باقر ترخان را با فوجی از سپاه و جلادت
انتما بتادیب متوطنان بلجاب و استخلاص اموال بدانجانب فرستاد و میان امیر محمد باقر و بلجابیان نیران مقاتله اشتعال یافته جناب امارت مآبی منهزم باز آمد
و چون در آن وقت بدیع الزمان میرزا متوجه کنار آب آمویه بود نتوانست که از آن طایفه انتقام کشد لاجرم در هنگامی که لب آب مرغاب معسکر ظفر مآب
بود اندیشه تاخت بلجابیان در خاطر عاطر خطور نمود و رایت ظفر آیت افراخته بدانجانب مبادرت فرمود و بیکبار ناگاه اطراف و جوانب آن کوهستان
فرو گرفته ارباب طغیان جماعتی را که بقدم اطاعت و اذعان در ظلال عدل و احسان جای داده و زمره را که در مقام عناد و عصیان ثبات قدم
ورزیدند غارت و تاراج فرمود و هنوز حدود بلجاب معسکر ظفر مآب بود که از نزد امیر ذو النون متعاقب و متواتر ایلچیان رسیدند و از زبان آنجناب
معروض داشتند که حضرت پادشاهی ظهیر الدوله و الاقبال بابر میرزا با سپاهی بلا انتها لوای جهانگشا بصوب قندهار و زمین داور برافراشته
و نقش تسخیر این ولایات را بقلم شجاعت و تدبیر بر لوح ضمیر نگاشته مامول چشم داشت چنانست که آنحضرت عنان عطوفت بدین صوب انعطاف داده
دفع اعدای دولت را پیش نهاد همت گردانند تا در سایه چتر همایون فال ساحت این مملکت از آفت حوادث و نوائب محروس و محفوظ ماند بدیع الزمان میرزا
بمصلحت دولت مدار ایلچیان آن ملتمس را مستحسن دانسته و فرستادگان میرزا ذو النون را بمقتضی المرام بازگردانیده و مواکب کواکب مراتب متعاقب بجانب قندهار
در حرکت آمد

گفتار در بیان وصول سلطان بدیع الزمان میرزا بمملکت قندهار و ذکر بعضی از وقایع روزگار و حوادث لیل و نهار

چون ماهچه رایت حضرت شاهزاده کامکار بدیع الزمان میرزا بولایت قندهار نزدیک رسید امیر شجاع الدین ذو النون و اولاد
شجاع بیک و محمد مقیم پیشکشهای پادشاهانه و تبرکات خسروانه مصحوب داشته باستقبال شتافتند و بشرف تقبیل انامل شریف مشرف گشته نوازش بسیار یافتند و چون
در آن ایام خبر توجه حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا علی التعاقب و التوالی باردوی عالی میرسید بدیع الزمان میرزا فرمان داد که تمامی لشکر خراسان و قندهار و ساخته
و تولک و اوبه و قلعه کاه و فراه و خشک رود و زمین داور بمعسکر ظفر اثر مجتمع گردند و امرای عظام جهت رسانیدن جارچیان باطراف و ولایات مذکوره روان ساختند
و مهد سلطان علی مغول با سپاه سیستان و سایر سرداران آن ولایات با جنود نامعدود متوجه قندهار گشتند و چون محمد بابر میرزا از وصول بدیع الزمان میرزا بقندهار اطلاع یافت

حضرت شعار وقوف یافت صلاح در صلح دیده رسولان با ردوی نصرت نشان فرستاد و اظهار محبت و اتحاد نمود و بدیع الزمان میرزا در برابر سخنان مودت آمیز پیغام فرمود و مواد مصالحه سمت تمهید پذیرفت و موکب عالی از قندهار براه زمین داور پیش گرفت در خلال این احوال صبیه صلبیه امیر ذوالنون که در سلک ازدواج سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت باتفاق والده خویش که عورتی خیره عادله بود از عالم رحلت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون از وقوع این دو مصیبت که در عرض بیست روز اتفاق افتاد ملول و محزون گشته جهت ترویح روح ایشان اطعمه فراوان بفقرا و مستحقان دادند و ختمات کلام الهی بجای آوردند آنگاه در باب تعیین یورت قشلاق بشرط مشورت مرعی داشته خاطر بر آن قرار یافت که زمستان در قصبهٔ فراه گذرانند و بعد از انتقال آفتاب از برج شتوی بنقطهٔ اعتدال ربیعی بهر طرف صلاح دانند رخش همت رانند و باین عزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون بفراه شتافته چون از رنج راه برآسودند رای عالی چنان اقتضا کرد که برادر امیر ذوالنون امیر سلطان علی ارغون را باتابکی قرة العین سلطنت و خلافت محمد زمان میرزا تعیین نماید تا شاهزاده را بسیستان برده بکلی همت بر تعهد حال خجسته مالش مصروف دارد و امیر سلطانعلی باین التفات مفتخر و مبتهج شده طوی پادشاهانه ترتیب کرد و در روز یکشاهزاده را بوی سپردند ساجهها کشیده لوازم نیاز و نثار بجای آورد **ذکر طغیان لشکر قیامت اثر خانی و توجه بدیع الزمان میرزا بهراة جهت طلب حضرت خاقانی** در اوایل سنه احدی عشر و تسعمائه که سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت قندهار تشریف داشت در ممالک بلخ و توابع حاکمی صاحب وجود که مدار امر سپاهی و رعیت قیام تواند نمود نبود و محمد خان شیبانی که همواره همت عالی نهمتش بر انگیختن امور کشورستانی مقصور بود متعاقب و متواتر جنود جلادت مآثر بدانجانب جیحون می فرستاد تا لوازم قتل و غارت و تخریب شهر و ولایت ظاهر میگردانیدند و در میدان خالی بچوگان اقتدار گوی مراد بهوا اکناف مقصود میرسانیدند و در پاییز سنه مذکوره جمعی کثیر از لشکر برق اثر آن ولایت میمنه و فاریاب تاخته بنهب و تاراج فرق عباد پرداختند و اموال بسیار غنیمت گرفته رایت استیلا و تسلط برافراختند و لد امیر ابو القاسم ارلات محمد ... میرزا که پیش از جانب ... میرزا بانیسقومی پوسیت و بشرف مصاهرت خاقان منصور مشرف بود باتفاق امیر شیرم جلایر و امیر بابا جان و لد خواجه جلال الدین میرکی که در اندخود اقامت داشتند متوجه دفع آن جماعت گشتند و بین الجانبین غبار جنگ و شین ارتفاع یافته اوزبکان از صورت ظفر و نصرت روی نمودند و آنسه سردار بفوز شهادت فایز شده لشکر ایشان روی بصوب فرار آوردند بنا علی هذا امور متوطنان آن ولایات بیکبارگی مختل گشت و تمامی صحرانشینان جلاء وطن اختیار کرده دود آه ستم رسیدگان از ایوان کیوان در گذشت چون این اخبار بدار السلطنه هراة رسید خاقان منصور صلاح قشلاق در باغ جهان آرا ندیده و بباغ شهر درآمده رحل اقامت انداخت بعد از اندیشه و تأمل از آن اهمال و تغافل که در باب امداد سلطان بدیع الزمان میرزا کرده بود پشیمان شده با امراء و ارکان دولت مراسم مشورت مرعی داشته خاطر عاطر بر آن قرار داد که کرت دیگر میرزا بدیع الزمان را بدار السلطنه هراة طلبیده مراسم دلجوئی بجای آورد و آنحضرت را برسم متعاقب بکنار آب مرغاب ارسال نماید و بنفس نفیس متعاقب در حرکت آمده با محمد خان شیبانی در مقام مقابله و مقاتله آید بعد از آن جناب معالی مآب خواجه شمس الدین محمد منشی را که از سایر نواب درگاه عالمپناه بمزید عقل و فراست و وفور فضل و کیاست امتیاز تمام داشت برسم رسالت نزد شاهزاده فرستاد و فرامین عنایت آمیز ارسال فرموده سخنان عطوفت انگیز پیغام داد و خواجه شمس الدین محمد در قطع مسافت شتابنده سده ره انتما رسیده کیفیت اشتیاق خاقان منصور را بعرض رسانید و بعبارات دلفریب ادای رسالت نموده ضمیر آن زیبندهٔ تاج و سریر را بملاقات پدر مایل گردانید بدیع الزمان میرزا آن کلمات را بسمع قبول جای داده عازم سریر اعلی شد و خواجه شمس الدین محمد را جهت رسانیدن آن خبر پیشتر بهراة فرستاد و امیر ذوالنون بشرف رخصت ارزانی داشت که بزمین داور شتافته و تمامی سپاه ممالک گرمسیر و غور و ساغر و تولک را مجتمع ساخته در اوایل بهار عنان بکنار آب مرغاب تابد و موکب عالی سلطانی در ماه شعبان سنه مذکوره متوجه مستقر سریر خلافت و جهانبانی گشته چون بربا ط اوزبکان رسید امراء عظام و اکابر انام که برسم استقبال از هراة بیرون آمده بودند متعاقب و متواتر بشرف ملازمت دریافته لوازم نیاز و نثار بجای می آوردند و سلطان بدیع الزمان میرزا بعنان دولت و اقبال طی مسافت کرده در سر پل قرابملاقات حضرت اعلی فایز گشت و خاقان منصور کرت دیگر دیده بدیدار شاهزاده کامکار روشن ساخته غایت شفقت و عطوفت اظهار نمود و بدیع الزمان میرزا پیشکش کشیده بسعوبت اول در منزل امیر علیشیر نزول فرمود **گفتار در بیان تصمیم عزیمت خاقان کامیاب و رفتن بدیع الزمان میرزا پیشتر از نهضت آنحضرت بکنار آب مرغاب** همت عالی نهمت خاقان کامل حشمت همواره بر ترفیه عباد و تعمیر بلاد مصروف بود و عنان عزیمت آن

پادشاه شامل رافت پیوسته بر دفع فساد و رفع عناد اهل ظلم و بیداد معطوف نظم خدیو جهانگیر والا نژاد شه کامران عدالت نهاد چو اعلام کیخسروی برفراشت
بجز دفع بیداد کامی نداشت بنا بر علی بدا و ساتولا که بخراسان و قتل و نهب و تاراج که در عهد دوغلوانه خود و شه خان و میمنه و خاربدبب از عساکر جلادت آثار
اوزبک وقوع می یافت بدار السلطنه هرات رسیده غایت تفرقه و پریشانی و نهایت تحیر و سرگردانی متوطنان آن ولایات گشت بعد از خبر وضوح این قضیه
خاقان منصور مظفر لوا با وجود ضعف مزاج اشرف اعلی و فقدان قوت متحرکه در دست و پا از کمال خسروانه و وفور حمیت پادشاهانه عزم رزم سالک
طریق کشورستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی جزم فرموده امرای عظام و وزرای عظام و اعلام احتشام بیراق سپاه و استعداد مردان شجاعت پناه امر نموده میرزا
بدیع الزمان را زیاده از بیست روز در دار السلطنه هرات نگاه داشت و برفتن کنار آب مرغاب مامور گردانید و شاهزاده حسب الحکم رایت نهضت
برافراشت و در اواسط ماه رمضان و اواخر حوت روی براه آورد و جهه شدت برودت هوا روزی چند در منزل چهل دختران منزل گزید و تتمه
آن ماه مبترک را در آن مقام گذرانیده چون هلال شوال از روی نمود آداب روز عید بتقدیم رسانید آنگاه از آنجا نهضت فرموده در قصبه مروجاق
علم آفتاب اشراق برافراخت و در آن منزل امیر علیخان را بنا بر آنکه پدرش عمر بیک از ملازمت تخلف جسته در هرات توقف کرده بود از ایالت شبرغان
معزول گردانیده آن منصب را بخواجه نظام الدین احمد مفوض ساخت و موکب عالی سلطانی از مروجاق بسرپل بابان خرامیده در انتظار وصول چتر همایون
حضرت خاقانی روزی چند در آن مرحله دل بسینه ساکن گردید اما خاقان منصور در وقت ظهور لاله و گل و اجتماع جنود ریاحین و سنبل توکل بر عنایت
صانع جزو کل کرده دوازده هزار سوار خنجر گذار را از کلکا و مواجب داده با صناف حشمت و تجمل روی براه آورد نظم چون خسرو مهر از سر نو برج
حمل فکند پرتو افراخت رایت نیکخواهی در اوج شرف لوای شاهی رایات نصرت آیات خاقانی محفوف بعنایات جناب جلال سبحانی از باغ
شهر بعزم یورش ماوراء النهر نهضت فرموده سپاه ظفر دستگاه مانند عساکر سبزه و لاله اطراف دشت و کوه را فرو گرفته تزلزل در زمین و زمان
ظهور نمود نظم سپاه خدیو مظفر لوا بجنبید چون بحر اخضر ز جا ز سر تا بپا غرق آهن همه دل و جان پر از کین دشمن همه و در اثنای طی منازل و قطع
مراحل بسبب کثرت حرکت سرعت و نهضت مزاج همایون از نهج اعتدال منحرف گشت و بعد از وصول بمنزل بابا الهی ضعف بمرتبه رسید که کار از امضای
آن عزیمت و ارتکاب ایوار و شبگیر در گذشت و غایة کل حرکة سکون و نهایة کل کائن ان لا یکون کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون ذکر انتقال
خاقان منصور از دار غرور بسرای سرور قاطبه علمای عالم را معلوم و طایفه فضلای بنی آدم را مفهوم که حکمت شامله حی قدیم و قدرت کامله
پادشاه واجب التعظیم جل شانه و عظم سلطانه پیوسته مقتضی آن بوده که سریر سروری که در تختگاه انا مکنا لهم فی الارض مافیه بزیور تؤتی الملک من تشاء آراسته گردد
عاقبت دست از مشیت امور مملکت دنیوی باز داشته بمقام عاقبت انجام حور مقصورات فی الخیام انتقال نماید و سنت سنیه حق عز و علا و لن تجد لسنة الله
تبدیلا هموار بر این منوال جریان پذیرفته که اقدام همت انجام هر ذو احتشامی که در دار الملک ربع مسکون و بساط بسیط بوقلمون بخت جنبیه تحت و جعلناکم خلائف
فی الارض مشرف شود آخر الامر از تنگنای هیاکل جسمانی ملول و متنفر گشته بساحت وسعت آثار جنات تجری من تحتها الانهار توجه فرماید نظم دلا عمر ابدا مرحله است
بقا در دیوی نه و انتقال است نباشد خسروی در دهر جاوید وفا از ملک دنیا نیست امید چه شد جمشید دارا کجا رفت سکندر سوی آن عالم چرا
رفت کجا شد شاه کیکاوس و شاپور کجا شد دارا و شیر و ایرج و تور کجا رفتند بهرام و منوچهر فریدون چون نقاب افکند بر چهر چرا کسری در ایوان نیست
بر تخت مانند عالم چرا بر دار جهان رخت همیشه هیچکس را زندگی نیست بدنیا خلعت پایندگی نیست هر چند بر ضمیر عارف هوشمند ظاهر است که از تمهید این مقدمه
مسلمه مقصود چیست و غرض از عرض این تشبیب واقعه ناگزیر کیست خامه دبیر کیفیت حال را بر این منوال در سلک تحریر میکشد که چون منزل بابا الهی محل نزول
مهر سپهر پادشاهی شد عرض مرض با آن جوهر پاک صفت آمیزش گرفت و الم سقم با آن ذات همت صفات سمت تداخل پذیرفت هر چند اطبا در معالجه سعی
مینمودند عکس مطلوب نتیجه میداد و ساعت بساعت ضعف مزاج همایون روی در تضاعف و ازدیاد مینهاد شاهزادگان عظام و امرای دولت احترام
از تنبیه اطبای حاذق و حکمای مدقق دانستند که عارضه شفا پذیر نیست و آن واقعه هایله ممکن التأخیر نی بنابر آن اندیشیدند که اگر آن حالت در وقتی وقوع یابد که
سلطان بدیع الزمان میرزا در اردوی همایون نباشد ممکن که مواد فتنه و فساد در هیجان آید و هر فرقه از لشکریان بطرفی رفته صورت مخالفت میان برادران
روی نماید از خاقان استجازه نموده نشانی نزد سلطان بدیع الزمان میرزا فرستادند که جریده متوجه درگاه عالم پناه گردد و آن فرمان واجب الاذعان

هزیمت

ایلچی

منصور

و ماه اول ذوالحجه در سر پل بابان بنظر میرزا بدیع الزمان رسید و بعد از اطلاع بر مضمون آن آغرق را بهمدران منزل گذاشته با پانصد کس از امرا و خواص عنان عزیمت
بصوب بابا الهی منعطف گردانید و صباح روز سیم ماه مذکور بنظر شریف آن حضرت شیم آن مظهر لطف و کرم پرتو حصول بر یک فرسخی اردوی همایون انداخته شاهزادگان عظام
مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبدالله میرزا و عبدالباقی میرزا و امرای عالی مقام شجاع الدین محمد برندق برلاس و مبارز الدین محمد ولی بیک و ناصر الدین
عمر بیک و خداوند نظام الدین عبداللطیف جان نثار و غیرهم مراسم استقبال استعجال نمودند و بلوازم دعا و ثنا و نیاز و نماز اقدام فرمودند و بدیع الزمان
میرزا آن روز همدران موضع توقف کرده از صعوبت مرض خاقانی وقوف یافته روز دیگر بعیادت رفت و آنحضرت را سخت سست و قوی ضعیف دیده بغایت
حزین و غمگین گردید و جهت رعایت حزم دران روز توقف نکرده بطرف منزل شریف بازگشت و کس بسرپل بابان فرستاد تا آغرق بموکب عالی ملحق گردانند بعد از آن
امرا و ارکان دولت و خواتین ملک حشمت طریق مشورت مسلوک داشته مصلحت مملکت و آسایش سپاهی و رعیت منحصر در آن دانستند که قبل از حدوث واقعه
ناگزیر صاحب تاج و سریر میان سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین گورکان قواعد عهد و پیمان بتغلظ ایمان ارتباط و استحکام یابد تا برادران
دیگر رقبه از ربقه اطاعت و انقیاد نپیچند و بشارع مستقیم وفاق آمده باستیصال شجره خلاف اقدام نمایند و در روز جمعه ششم ماه مذکور امیر شجاع الدین
محمد برندق برلاس و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر ناصر الدین عمر بیک و امیر نظام الدین عبداللطیف از اردوی همایون در ملازمت مظفر حسین میرزا
و محمد قاسم میرزا و سید عبدالله میرزا و عبدالباقی میرزا بمعسکر سلطان بدیع الزمان میرزا رفتند و بمجلس عالی در آمده از امرای آن پادشاه عالیجاه امیر سلطان
بایزید و لله امیر جهانگیر برلاس و امیر شیخ علی طغائی و از ارکان دولت مظفر حسین میرزا امیر علی بیک و امیر محمد جعفر اتباع امیر محمد برندق با آن محفل جلیله
آمده آنگاه شاهزادگان دست بر کلام حمید مجید سبحانی نهاده مراسم عهد و پیمان در میان آوردند که مدة العمر بر جاده اتفاق و اتحاد راسخ دم و ثابت
قدم بوده پیرامن مخالفت نگردند و امرا عن صمیم القلب قسم بر زبان آوردند که در دولتخواهی و خدمتکاری ایشان بقدر قدرت و امکان مراسم سعی و اهتمام
مرعی دارند و بسبب وقوع این بیعت خواطر صغار و کبار اطمینان یافت و انوار امنیت و عافیت بر وجنات روزگار امرا و لشکریان تافت بیت
ارکان قصر ملک خراسان مدار یافت ‌ زان حسن اتفاق خواطر قرار یافت و دران روز که این معاهده بوقوع پیوست مرض خاقان منصور بغایت انجامیده
بود و ساعت بساعت شدت آنحالت می افزود و صباح روز شنبه عید اضحی بدیع الزمان میرزا باردوی همایون تشریف آورده سایر شاهزادگان و امرا
و وزرا در خرگاه دیوانخانه جهت ادای نماز عید مجتمع گشتند و در وقت خواندن خطبه چون نام خجسته فرجام آنحضرت بر زبان خطیب گذشت آواز گریه و افغان
حاضران بمرتبه بلند شد که غلغله در زمین و زمان افتاده و بموافقت ایشان سیلاب اشک از دیده معتکفان عالم بالا و مقیمان ملاء اعلی بگشاد و در روز دیگر که
دوشنبه یازدهم ذی حجه سنه احدی عشر و تسعمایه بود نزدیک بوقت غروب خورشید اوج سپهر سلطنت و کامکاری بمغرب فنا انتقال نمود و شهباز روح
مقدس آن پادشاه عالم پناه ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة شنیده بحظایر قدس پرواز فرمود و انوار طلعت خورشید حشمتی که عالمی
از فروغ عطفتش بفراغت بودند در مغرب اینما تکونوا یدرککم الموت معدوم شد و منشور حیات جمشید عظمتی که جهانی از دور معدلتش مرفه الحال زندگانی
مینمودند بتوقیع کل من علیها فان مختوم گشت آوازه کوس شاهی که هر شام و سحر بشارت فتح و ظفر در هر شهر و کشور منتشر میگردانید فرونشست و آواز فغان
رعیت و سپاهی که درین مدت کسی نشنوده بود از صعوبت این مصیبت بلند گشته بایوان کیوان پیوست رباعی آنشاه که لطف حضرت سبحانی کرد شمع رخش بود
فلک نورانی افسوس که نور دولتش یافت زوال فریاد که رفت از جهان فانی و دران شب برعیت خواص شبستان سلطنت بر نهج سنت سید المرسلین
بلوازم غسل و تجهیز و تکفین جسد مطهرش قیام نمودند و در کمال حزن و غم و غایت غصه و الم بجای اشک سیلاب خون از دیده پرنم گشودند بیت علم ز آتش
از دلهای محزون زمژگان شد روان جوی پر از خون ذکر نقل نعش مغفرت مآل مستقر سریر جاه و جلال صباح روز دیگر که کارپردازان قضا و قدر
محفه جمشید خورشید را در شعار نیلگون مستور گردانیدند و بر بارگیر تند گردون بارگرده از افق مشرق بسوی نهانخانه مغرب روان گردانیدند امرا و ارکان دولت
نعش مغفرت قرین را در محفه محفوف برحمت رب العالمین نهادند و آن محفه را در لباس مشکین گرفته عنان عزیمت بصوب بلده هراة انعطاف دادند و بدیع
الزمان میرزا نیز متعاقب اردوی همایون کوچ کرده روز دیگر دامن کوه قلعه تیره توجه نصب سراوقات عزت گشت و کوتوال آنحصار استوار سالک طریق
یکدلی امیر زین الدین علی باپایان آمده مقالید قلعه با مفصل و خاریه بعرض رسانید و منظور نظر عنایت و ملحوظ عین ملاطفت گردیده آنشب دران منزل توقف اتفاق

میرزا ۴

بیکبار ۲

افتاد و علی الصباح که خسرو ثوابت و سیار حصار متانت آثار گردون را جولانگاه خویش ساخت و نقود نجوم را تحت تصرف در آورده رایت حشمت برافراخت
نیر برج سلطنت و جهانبانی بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان با فوجی از نواب و خواص بقلعه تیره صعود نمودند و آنحضرت آن خصوصاً الخمس بنظر احتیاط ملاحظه کرده
خزاین و ذخایر را التصرف فرمودند و امیر زین الدین علی ساچق و پیشکش کشیده لوازم نیکو خدمتی بجای آورد و بعنایات خسروانه استظهار گشته بدستور معهود منصب کوتوالی
آن قلعه بدان جناب تعلق گرفت و همان زمان شاه زادگان باردوی همایون مراجعت نموده روز دیگر بر جناح استعجال متوجه مستقر سریر سلطنت و استقلال شدند
و بعد از وصول بالنگ کهدستان خواجه شهاب الدین عبد الله که در آن اوان بفرمان خاقان فردوس مکان حاکم شهر بود با اجله سادات و نقبا و مشایخ و علما
و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران لباس مصیبت پوشیده و افغان و زاری باوج فلک زنگاری رسانیده شرف ملازمت شاه زادگان جمشید حشمت
دریافتند و لوازم پرسش بجای آورده بامداد روز دیگر که آب چشمه آفتاب غبار ظلمت از ساحت سپهر حشمت شسته شد بدن بی بدیل خاقان بی عدیل را که از تعفن
و تعفن مصون و محفوظ بود دیگرت دیگر غسل داده بصحرای عیدگاه دار السلطنه هراة بردند و در آن فرخنده مقام بر جنازه رحمت اندازه نماز گذارده تابوت محفوف
برحمت حی لا یموت را بگنبد مدرسه شریفه که جهت همین مصلحت بنا کرده بود نظر بطریقه شریعت مطهره دفن نمودند و اولاد امجاد و امرا و ارکان دولت پادشاه عالی
یکهفته متصل باطعام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام قیام و اقدام نموده روز هفتم چنانچه آیین سلاطین حشمت قرین تواند بود بکشیدن آش بزرگ پرداختند
و خلایق را از لباس تعزیت بیرون آورده سرانجام معظمات مهمات سلطنت را پیش نهاد همت بلند نهمت ساختند **ذکر تعداد اولاد امجاد خاقان
منصور عالی نژاد** بخشنده بی منت و واهب المواهب بی ضنت خاقان منصور مغفرت انتما معز السلطنه و الخلافه ابو الغازی سلطان حسین میرزا را
چهارده پسر و یازده دختر کرامت فرموده بود بر این موجب سلطان بدیع الزمان میرزا از مهد علیا بیکه سلطان بیگم بنت میرزا معز الدین سنجر سلطان بیگم
که در اوایل حال منکوحه سلطان ویس میرزا بود و آخر در حباله عبد الباقی میرزا زندگانی مینمود از چولی بیگم که قبل از جلوس همایون بعقد نکاح آنحضرت در آمده بود
حیدر محمد میرزا آق بیگم که در سلک ازدواج محمد قاسم میرزا ولد ابو القاسم ارلات انتظام داشت بیکه بیگم که در عقد سید مولانا خواجه بر خوردار میگذرانید
آغا بیگم که پیش از وصول بحد بلوغ فوت شد کیچیک بیگم که زوجه میرزا بابر ولد محمد قاسم میرزا بود از ستر عظمی پاینده سلطان بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید شاه غریب میرزا
مظفر حسین میرزا از مهد علیا خدیجه بیگی آغا ابو المحسن میرزا محمد محسن میرزا که مشهور بود بکپک میرزا از لطیفه سلطان آغا که نسبش بامرا چهار شنبهی می پیوست فرخ حسین میرزا
محمد معصوم میرزا ابراهیم حسین میرزا ابن حسین میرزا محمد قاسم میرزا سعادت بخت بیگم که مشهور بود به بیگم سلطان و در سلک زوجیت سلطان مسعود میرزا انتظام
داشت سلطان نژاد بیگم که حرم سلطان اسکندر میرزا بود منور سلطان بیگم که شبستان یکی از ابنا میرزا الغ بیک را که بشرف سیادت مشرف بود از شمع جمال منور
داشت از ستر عالیه پاپا آغاچه ابو تراب میرزا محمد حسین میرزا فریدون حسین میرزا مریم سلطان بیگم که صاحبه سید عبد الله میرزا بود فاطمه سلطان بیگم که زوجه میرزا یادگار
فرخ میرانشاه بود از مهد علیا منکلی بی بی آغاچه که ترکیه بود محموله که شهربانو بیگم بنت سلطان ابوسعید میرزا و شهربانو بیگم بنت سلطان ابوسعید میرزا بود و شهربانو
بیگم در وقتی که بشرف ازدواج خاقان منصور مشرف بود او را بآنحضرت بخشیده بود عایشه سلطان بیگم که در حرم سرای قاسم سلطان بر خوردار میگذرانید از زبیده
آغا جلایر و از اولاد ذکور خاقان منصور هفت نفر در ایام زندگانی آنحضرت جهان فانی را وداع کردند اسامی ایشان اینست فرخ حسین میرزا شاه غریب میرزا
محمد معصوم میرزا حیدر محمد میرزا ابراهیم حسین میرزا محمد حسین میرزا ابو تراب میرزا و از اولاد اناث پنج مستوره نیز در زمان حیات آن پادشاه جمجاه صفحات نقاب
تراب بر روی کشیدند و نامهای ایشان اینست آق بیگم بیکه بیگم آغا بیگم کیچیک بیگم فاطمه سلطان بیگم از ازواج طاهرات آنحضرت بیکه سلطان بیگم و چولی بیگم و زبیده
آغا جلایر و لطیفه سلطان آغاچه در زمان زندگانی آن بانی مبانی جهانبانی عالم فانی را وداع کردند و دیگران بعد از واقعه آنحضرت باندک زمانی هریک
بکشوری افتاده اکثر در غربت روی بملک آخرت آوردند مگر آق بیگم که تا غایت در قید حیاتست **ذکر صدور خاقان منصور** چون در زمان خجسته
نشان خاقان عالی مکان موقوفات بلاد خراسان بمرتبه رسیده بود که یک کس از عهده ضبط آن بیرون نمی توانست آمد بنابر آن پادشاه عالیجاه دو
سه کس از اعاظم سادات و فضلا را بتعیین منصب صدارت سرافرازی ساخت بنابر آن در اوان سلطنت آنحضرت جمعی کثیر از ارباب عمایم بسرانجام مهام
آن منصب مشغولی نمودند و این چهارده کس که اسامی ایشان مذکور میشود از آن جمله بودند سید جلال الدین حمزه اندخودی که در سلک اشراف سادات
حسینی منتظم بود و بانبده آل عبا سید برکه نسبت خویشی داشت و آنجناب در مبادی اوقات سلطنت حضرت خاقانی بمنصب صدارت رسید و مقدم

و مقدم بر تمامی صدور عظام توقیع کشید اما بسبب عدم وقوف و کثرت شغف بارتکاب شراب آن مهم را از پیش نتوانست برد و در کمال بی اختیاری سلوک میکرد
تا زمانیکه معزول شده روی بگوشهٔ انزوا آورد **مولانا قطب الدین محمد الخوافی** بصفت فقاهت و فضیلت موصوف بود و بوفور فراست و کیاست
معروف در انشاء مکاتیب و قوانین و پروانجات مهارت تمام داشت و در فیصل معاملات موقوفات بر امثال و اقران رایت تفوق می افراشت و آنجناب
در زمان سلطان ابوسعید نایب شرف جهان مولانا عبدالرحیم صدر بود و بعد از واقعهٔ فراباغ بدار السلطنه هراة شتافته خاقان منصور منصب صدارت بوی تفویض
نمود و چون جناب مولوی چندگاه بلوازم آن مهم پرداخت در بیست و سیم محرم الحرام سنه اربع و سبعین و ثمانمایه بسبب افساد اهل فساد ماخوذ و مقید گشت و
در عوض بیست روز مبلغ یکصد و پنجاه هزار دینار کپکی فرود آورد و در عاشر صفر نوبت دیگر تربیت یافته خلعت صدارت پوشید و چند سال در کمال استقلال مهمات
موقوفات و حاجات ارباب عمایم الکفایت معروض میگردانید و فاتش در زمان اختیار معتمد السلطنه خواجه مجد الدین محمد فی شهور سنه خمس و تسعین و ثمانمایه روی نمود
و چون مولانا قطب الدین خویش صلبی معتمد السلطنه بود آنجناب بلوازم امر مصیبت اقدام فرمود و سه چهار روز صبح و شام اعاظم امرا و وزرا و سادات و نقبا
و قضاة و علما و سایر اشراف و اعیان دار السلطنه هراة در ان تعزیت سرا جمع میشدند و حفاظ ختمات قرآن بجای آورده خوانسالاران خواجه مجد الدین محمد
چلاو و اطعمهٔ فراوان میکشیدند و چون ایام سوگواری بنهایت انجامید خاقان منصور و شاهزادگان و خواتین بلقیس مکان خلع فاخره و اثواب وافره بمعتمد السلطنه
و سایر اصحاب مصیبت فرستادند و خواطر ایشان را باصناف پرسش و نوازش تسلی دادند **حافظ معین الدین خلیفه** مدتی بمنصب صدارت خاقان
منصور معزز بود و بسبب ارتکاب امور نامناسب مواخذ گشته در شهور سنه سبع و سبعین و ثمانمایه در سر خیابان کشته شد **خواجه کمال الدین حسین بن خواجه
جلال الدین قنبر کیرنکی** عمدهٔ اکابر دودهٔ اعاظم ولایت ابیورد بود و بمزید حشمت و افزونی جاه و علو همت از سایر اعیان خراسان ممتاز
و مستثنی مینمود چندگاه در نهایت اختیار و اقتدار بلوازم منصب صدارت خاقان منصور اشتغال داشت و در ان اوقات یکدینار و یکمن بار از رسم صدارت
طمع نکرده رایت نیکنامی برافراشت مع ذلک بعضی از اهل بغض و حسد آنخواجهٔ امجد را بتغلب و تصرف متهم داشته نزد نواب حضرت خاقانی زبان غمز و سعایت
گشادند و آن سخنان در مزاج همایون تاثیر کرده خواجه حسین از آن منصب معزول گشت و مبلغی کلی بدیوان فرود آورده بقیهٔ اوقات حیات را بفراغت گذرانید و در
رمضان سنه تسع و تسعین و ثمانمایه داعی حق را لبیک اجابت گفته در گنبد مدرسهٔ که در جانب قبلهٔ مسجد جامع هراة که ساخته و پرداختهٔ اوست مدفون گردید
سید شمس الدین محمد اندجانی ملقب بمیر سر برهنه بود و سبب اطلاق این لقب بر آنجناب آنکه در اوقات جوانی چنانکه افتد و دانی سلطان مهر و محبت
کنکر پسری را در شهرستان دل جای داد و بطور قلندرانی که تابع آن پسر بودند بر آمده سر در پی ایشان نهاد و گاهی سر برهنه با آن طایفه کوچه و بازار را دور
میکرد و پیش صلوه شده رباعیات بنظم می آورد و این رباعی از آنجمله است رباعی آنانکه رسیده خورشید و مهند از چشم تو در آرزوی یک نگهند کنکر
اگر اینست که من می بینم خوبان دیگر تنبک تعلیم کنند و میر سر برهنه بحسن کردار و لطف گفتار و سرعت فهم و حدت طبع از فضلای زمان و ظرفای دوران امتیاز
فراوان داشت و همواره نکات شیرین و حکایات رنگین و کلمات هزل آمیز و سخنان مزاح انگیز بر لوح بیان مینگاشت و چون از جانب ترکستان بدار السلطنه هراة
تشریف آورد منظور نظر اشفاق و مرحمت مقرب حضرت سلطانی شد و بمنصب شیخی و تولیت مزار حضرت قتیق الرحمان شیخ لقمان پرنده قدس الله روحه منصوب شده
مدت بیست سال در آن مقام فیض انجام بضیافت صادر و وارد و پرداخت و هر سال قریب صد و پنجاه هزار دینار کپکی که از موقوفات آن مزار حاصل میشد
بمصرف رسانید بعد از آن بعضی از اهل حسد آن سید امجد را باسراف و اتلاف منسوب ساخته نزد خاقان منصور زبان بتفتیش گشادند و همین سبب عزل سیادت مآبی شد
میر سر برهنه تصور نمود که مقرب حضرت سلطانی را در سعایت او دخلی بوده بنابران در جواب این مطلع آنجناب که بیت ایکه خاکستر گلخن شده آرام گهم شانه
دیوانگی عشق بخاک سیهم این مطلع در سلک نظم کشید بیت آنکس همه رو که در سایهٔ خود داد رهم کرد غمازی و بنشاند بخاک سیهم و امیر علیشیر از این کنایت رنجیده
چندگاه غبار نفار بین الجانبین ارتفاع داشت و آخر الامر مقرب حضرت سلطانی نسبت بجناب سیادت منقبت در مقام مکرمت آمده منصب صدارت خاقان
منصور بوی تفویض یافت و میان آنجناب و خواجه کمال الدین حسین کیرنکی در تقدیم و تاخیر صورت نزاع روی نمود و میر سر برهنه بعرض امیر علیشیر رسانید که با وجود
شرف سیادت و کبر سن و انتظام در سلک خدام این آستان عالی مقام که بنده را حاصلست خواجه حسین داعیهٔ تقدیم دارد امید آنکه بیمن التفات شما مرا
بروی تفوق میسر گردد و در مجالس امیر ستوده خصال را از ایام گدائی و سؤال جناب سیادت مآب یاد آمده بر زبان راند که بیت در مقامیکه صدارت بگدایان بخشند

مهمات — سلطان سعید ۳
و اعتبار — نسبتی
بزرگوار ۳ — و نذورات ۳

چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی و کوکب آمال میر سپهر مرتبه بدرجهٔ اقبال رسیده مقدم بر خواجه حسین توقیع کشیده بعد از چندگاه که طول زمان او را مریض ساخت استعفا
نموده کاشانهٔ عزلت را منزل ساخت و بقیهٔ ایام حیات را بی آنکه مقید بمنصبی باشد در مصاحبت امیر نظام الدین علیشیر گذرانید و در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه
مریض گشته در عالم آخرت منزل گزید خواجه غیاث الدین عادلشاه در سلک اشراف و اعیان ولایت جیلان منتظم بود و چند سال بامر صدارت
خاقان منصور قیام نمود و بعد از عزل از آن منصب در ولایت نیشاپور رحل اقامت انداخت و تتمهٔ ایام حیات را بزراعت مصروف ساخت ملاذ
الاعاظم میرک جلال الدین قاسم در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه قایم مقام آبا و اجداد بزرگوار خویش گشته سه چهار سال در کمال اختیار و استقلال
بمراسم منصب صدارت قیام نمود چنانچه در ضمن حکایات سابقه مسطور شد فی منتصف شعبان سنه احدی و تسعمائه در حصار شادمان از عالم رحلت فرمود
قاضی برهان الدین محمد مروی در اوایل حال منصب قضا ولایت مرو و صدارت ابوالمحسن میرزا متعلق بوی بود و بعد از آن بواسطهٔ آنکه
شاه زاده را نسبت بآنجناب پیدا شد از مرو بهراة شتافته منظور نظر التفات حضرت خاقانی گشت و بدرجهٔ بلند صدارت صعود نمود و در اواخر
سنه تسع و تسعمائه میل وطن اصلی کرده مرخص شده بمرو شتافت و ابوالمحسن میرزا بنابر ذخیره که از جناب صدارت مآب در خاطر داشت او را مؤاخذه
و مصادره کرد لاجرم اعراض نفسانی بر مزاج قاضی استیلا یافته مریض گشت و در سنه عشر و تسعمائه در گذشت سید غیاث الدین مشهدی
از فضایل نفسانی و کمالات انسانی بغایت عاری بود و بعد از فوت میرک قاسم بسبب اهتمام خواجه قوام الدین نظام الملک در امر صدارت شروع
نمود و تا وقتی که خواجه نظام الملک بر درگاه خاقان منصور لوای اختیار و اعتبار می افراشت سید در آن منصب دخل تمام داشت و در سنه ثلاث و تسعمائه
که آفتاب اقبال خواجه نظام الملک بسرحد زوال رسید در خدمت مشایخ عظام برسالت بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون نامزد گشت و هنوز از آن
سفر مراجعت نکرده بود که خواجه نظام الملک مؤاخذ شده بقتل آمد و سید غیاث الدین این خبر شنیده و از غضب حضرت خاقانی ترسیده نزد امیر ذو النون
توقف نمود و جناب امارت مآبی او را بالسلطان بدیع الزمان میرزا سپرد و سید چندگاه در ملازمت آنحضرت بسر برد اما بواسطهٔ غثاثت صورت و
ردائت سیرت منظور نظر التفات نگشت و پس از چند وقت مقرر شد که برسالت مرو رود و چون بآن بلده رسید بدیع الزمان میرزا مکتوبی با بوالمحسن میرزا
فرستاد مضمون آنکه جناب سیادت مآبی را رخصت معاودت بجانب بلخ ندهد آنگاه اولاد میرک شاه و سید قاسم را که مشهور است بمیر مخدوم از آن
بلده عذر خواستند و ایشان بسید پیوسته در گوشهٔ انزوا منزل گزیدند و در سنه ثمان عشر و تسعمائه که بواسطهٔ شهادت امیر نجم ثانی سلاطین ماوراء النهر
بجد و مشهد مقدسهٔ رضویه آمدند میر مخدوم از دار السلطنه هراة باردوی همیون سلطان و عبید الله خان شتافت و ایشان را بر توجه بجانب دار الملک
خراسان ترغیب و تحریض نمود بنا علی هذا چون نوبت ثانی ماهچهٔ لوای جهانگشای نواب کامیاب حضرت شاهی لا زال ظل معدلته مصونة عن وصمة الفنا
پرتو وصول بر بلدهٔ فاخرهٔ هراة انداخت سید با اولاد مؤاخذ شده مبلغ کلی فرود آورد و بعد از آنکه از چنگ محصل خلاص گشت فرار بر قرار اختیار
کرده بماوراء النهر شتافت و در آن ولایت فی شهور سنه مذکوره وفات یافت مولانا غیاث الدین جمشید قاینی پدرش مولانا
سلطان بخت کاتب دار القضاة جناب شریعت پناهی قاضی قطب الدین احمد الامامی بود و نسب مادرش به جمشید قارن که در زمان امیر تیمور
گورکان در بعضی از بلدان مازندران حکومت مینمود می پیوست و مولانا غیاث الدین جمشید از مسائل شرعیه و کتابت صکوک و سجلات وقوفی تمام داشت
و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور چندگاه ماکولات خاصهٔ آنحضرت را بحیلهٔ شرعیه از شائبهٔ شبهه و حرمت بسرحد حلیت میرسانید بنا بر آن بحلالی
ملقب شد و آخر الامر ترقی کرده بمنصب صدارت رسید و در زمان استیلای خواجه قوام الدین نظام الملک بسبب آنکه در مجلس امیر علیشیر زبان بغیبت آنجناب
گشاد مؤاخذ و مقید گشت و تا آخر ایام حیات خاقان منصور در گوشهٔ انزوا منزل داشت اما پس از فوت آنحضرت بدیع الزمان میرزا او را منظور نظر
اعتبار گردانیده بار دیگر جناب مولوی بمنصب صدارت رسید و بعد از هفت هشت ماه معزول گردید وفاتش در ولایت قاین در ششم رجب
سنه تسع عشر و تسعمائه اتفاق افتاد و در مقبرهٔ آبا و اجداد خویش مدفون گشت خواجه شهاب الدین اسحق بن خواجه میر احمد برادرزاده و
داماد مولانا قطب الدین خوافی بود و از بعضی اقسام فضایل محظوظ و بهره ور می نمود در زمان وزارت و امارت خواجه فضل الدین محمد که او نیز داماد مولانا
قطب الدین بود چند سال قایم مقام عم بزرگوار شده بصدارت خاقان منصور قیام نمود و در روز فوت خواجه مشار الیه مؤاخذ گشته مبلغ کلی فرود آورد و بعد از آنکه

نظام الدین

آنکه از خنک محصل نجات یافت در زاویهٔ عزلت تتمهٔ ایام حیات را بپایان رسانید **امیر کمال الدین حسین** پدرش مولانا شهاب الدین اسمعیل طبسی الاصل است
و مادرش در سلک بنات سادات عظام منتسب انتظام داشت و آنجناب از فنون علوم متداوله محظوظ و بهره‌مند بوده در علم جفر و تصوف دعوی
مهارت مینمود و بنظم اشعار گاهی مشغولی میکرد و در ابداع مؤلفات لوازم فصاحت بجای می‌آورد و در ایام دولت سلطان یعقوب میرزا از ولایت طبس
باذربایجان شتافته چند گاه در ظل تربیت آن پادشاه گذرانید و چون از آن مملکت بهراة آمد خاقان منصور از شیخی و تولیت موقوفات مرتب حضرت
بابی خواجه عبد الله انصاری را بآنجناب مفوض گردانید و در سنه اربع و تسعمایه منصب صدارت و رسیدن مهم داد خواهان را نیز برای صواب نمایش
تفویض فرمود و مولانا فصیح الدین صاحب دارا در تاریخ صدارت آنصدر عالی قدر این رباعی نظم نمود رباعی ای آنکه زیاده شد ز تو قدر قریش برادج
صدارتی سه بدر قریش الصید ر قریشی لقب عالی قدر تاریخ صدارت تو شد صدر قریش شرح منازل السایرین و مجالس العشاق در سلک مؤلفات
امیر کمال الدین حسین انتظام دارد و از اشعار آنجناب خامهٔ سخن گذار یک بیت بر لوح بیان نگارد بیت ازین باغ جهان آرا چسان آرم قدم بیرون که
باشد روضهٔ خلدش درون باغ ارم بیرون **خواجه شهاب الدین عبد الله البیانی** ولد رشید خواجه شمس الدین محمد مروارید بود و در مکارم
اخلاق و محاسن اعراق و لطف گفتار و حسن کردار سرآمد ابنای روزگار مینمود طبع پاکش از اقسام فضایل و کمالات بهره‌ور و ذهن دراکش نقاد فنون علم و هنر
منثورات مؤلفاتش مثال سحبان سحبان بزیور جواهر آراسته و منظومات فصاحت‌آثارش مانند لالی بحر عمان از شوائب عیب و منقصت پیراسته رشحات خامهٔ بدایع
نگارش بسان خط خوبان گلعذار دلفریب و اثرات کلک لطایف آثارش همچون عقود جواهر مکنون پر زینت و زیب در فن موسیقی و ادوار بقانون ادراک
حوزه بر استادان ماهر گرفته و بدستیاری عنایت پروردگار اتباع و پیروی ملت بی تجازی را بدیر رفته نظم فضل را نوبت تو آیین زد چنگ دولت
بدامن دین زد جز بقانون علم لب نگشاد پای از راه دین برون ننهاد و آن دوحهٔ چوبیار فضل و افضال در چمن دولت و اقبال خاقان منصور نشو
و نما یافته در عنفوان جوانی بمنصب صدارت منصوب گشت و بکرات مقدم گزیده صدور توقیع کشیده چند سال در غایت اعتبار بلوازم آن امر پرداخت
و در آن اوان که رایت اقتدار خواجه قوام الدین نظام الملک ارتفاع یافت خواجه شهاب الدین عبد الله از وی سوء مزاجی نسبت بخود فهم کرده از آن منصب
استعفا فرمود و دو سه سال بی آنکه متقلد بمنصبی باشد ملازمت سدهٔ سنیهٔ سلطنت مینمود و بعد از مؤاخذه و مصادرهٔ خواجه نظام الملک کرت دیگر کوکب
آمال و امانی آن حاوی فضایل انسانی باوج شرف رسید و برجوع منصب رسالت و پروانه که در زمان سلاطین تیموری از جلایل مناصب سرکار سلطنت بود
سرافراز گردید و پس از روزی چند از آن مرتبه نیز قدم برتر نهاده در جرگهٔ امرای عظام مهر زده جای میر علیشیر نشسته خاتم حاتم آیین ترئین داد و تا آخر ایام حیات
خاقان خجسته صفات روز بروز تقرب و نیابت آن خواجهٔ فضیلت منقبت در ترقی بود و بعد از فوت آنحضرت در گوشهٔ انزوا منزل گزیده اکثر اوقات
خجسته ساعات را بکتابت قرآن مجید صرف نمود و فاتش در رجب سنه اثنی و عشرین و تسعمایه اتفاق افتاد و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی مرثیه در تعزیه
آنصدر عالی‌قدر در غایت جودت در سلک نظم انتظام داد که مطلع آن قصیده اینست مطلع گردون که مرکز ستم و نقطهٔ بلاست یکدل که مبتلای غمش نیست
در کجاست و این قطعه که متضمن تاریخ وفات آن خجسته صفاتست در مرثیهٔ مذکوره سمت اندراج دارد قطعه مخدوم اهل علم و پناه جهان فضل دردا که
کوکب شرفش در وبال رفت آمد ز اوج عز قدم همچو روح قدس در عالم مثال ولی بی‌مثال رفت بر لوح دل نوشت امینی بدود آه تاریخ آنکه قدوهٔ اهل کمال
رفت از نتایج طبع نقاد خواجه عبد الله دیوان قصاید و غزلیات و خسرو و شیرین و رباعیاتی که موسوم است بمونس الاحباب و ترسلی که محتوی است بر
مکاتیب و مناشیر در میان فرق انام مشهور و کمال بلاغت و فصاحت آن منثورات و منظومات بر السنه و افواه اصحاب فطنه و انتباه مذکور و هو العفو الغفور
امیر صدر الدین سلطان ابراهیم الامینی والد عالی قدرش میرک جلال الدین قاسم بن میرک محمد امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم است و انتساب
مولانا ابراهیم باکابر واجب التعظیم ماوراء النهر مثل صاحب الهدایه شیخ ظهیر الدین ابو العلا که علو شانش در میان علما کالشمس فی وسط السما هویداست بثبوت
پیوسته و یک شعبه از نسب صاحب هدایه بشیخ ابو العلا محدث القفال میباید تا پدر والدهٔ سلطان ابراهیم مولانا جلال الدین عبد الرحمان بن مولانا عبد الله
لسان بود که سالها بصدارت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله قیام مینمود و نسب مادر آن حسیب نسیب از یکجانب بمقتدای اهل سلوک و سیر سلطان ابو سعید ابو الخیر
قدس الله روحه العزیز میپیوندد و از یکطرف بامیر عبد الحی بزرگ که از نقبای مشهد مقدسهٔ رضویه بوده و سید کمال الدین عربشاه سبزواری نیز در سلک اجداد

عالیجاه

مادری آن ستوده انتظام داشته و جمال حال امیر سلطان ابراهیم همچنانچه بزیور شرف نسب آراسته است بنور فضل و ادب و کمالات موروث و مکتسب پیراسته است و در حسن سیرت و نقاء سریرت دست پرورد عنایات سبحانیست و بجودت طبیعت و حدت قریحت جامع انواع فضایل انسانی ذهن سلیمش در ادراک اقسام علوم بدرجه کمال ترقی نموده و طبع مستقیمش در میدان اکتساب فنون قصب السبق از امثال و اقران ربوده در شیوه نظم و نثر بصفت مهارت موصوف و در تتبع جد و هزل بغایت لطافت معروف جواهر زواهر منثوراتش کامثال اللؤلؤ المکنون زیور گوش هوش سخنوران فصاحت شعار و نوادر عقود منظوماتش کانهن الیاقوت و المرجان مزین حسن ابکار عرایس افکار رباعی ای البدیع تو مشاطه ابکار سخن از رشحه کلک تو جهانی گلشن از نظم تو آثار فضایل ظاهر وز نثر تو انوار بلاغت روشن و آنجناب در اوایل جوانی چند سال بملازمت شاهزاده ستوده خصال ابو المنصور سلطان حسین میرزا قیام مینمود و در سنه عشر و تسعمائه کمال قابلیت و صلاحیتش بر ضمیر منیر خاقان منصور ظاهر گشته منصب صدارت خاصه همایون را بآن تعویض فرمود و امیر سلطان ابراهیم تا آخر ایام حیات آن پادشاه خجسته صفات در غایت اختیار بلوازم آن منصب اشتغال داشت و بعد از فوت آنحضرت پرتو عنایت مظفر حسین میرزا بر وجنات احوال خجسته مآلش تافته بار دیگر علم صدارت برافراشت و چون سلطنت خراسان از آن دودمان عالیشان بابو الفتح محمد شیبانی خان انتقال یافت امیر سلطان ابراهیم مانند سایر صدور روزی چند بمواخذه مولانا عبد الرحیم صدر گرفتار بوده بعد از نجات از آن قید در گوشه انزوا و عزلت منزل گزید و در سنه ست عشر و تسعمائه که رایات لوای کشورگشای شاهی پرتو معدلت بر مملکت خراسان انداخت آنجناب منظور انظار عنایات نواب کامیاب گشته بانعامات و سیورغالات مفتخر و مباهی شد و در سنه ست و عشرین و تسعمائه از دار السلطنه هراة باردوی همایون رفته مجددا باصناف الطاف اختصاص یافت و تالیف تاریخ فتوحات شاهی برای صواب نمایش تعلق گرفت و حالا بجد تمام و جهد مالا کلام بآن امر اشتغال مینماید و در انشای آن کتاب کمال فصاحت و بلاغت ظاهر ساخته از حسن عبارت و لطف استعارت دقیقه نامرعی نمیگذارد و از جمله نتایج طبع نقاد آن فاضل والا نژاد رباعیاتیست که در ترجمه دیوان سحر نشان مظهر العجایب و مظهر الغرایب مقتدای مشارق و مغارب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه سلام الله الواهب در سلک نظم کشیده و معانی هدایت آیین آن اشعار کرامت آثار را که مانند آب حیوان در سواد حروف نهان بود بابلغ وجهی ظاهر گردانیده و از جمله مؤلفات خجسته صفات آنجناب دیگر رساله ایست که در معارضه مهر و مکتوب بعبارات خوب و اسلوب مرغوب مرقوم کلک لطایف نگار ساخته و در آن رساله نیز رایت بلاغت و سخنوری و لوای براعت و فضل گستری برافراخته ع طبع لطیف تو همه فکر نکو کند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم امیدواری بکمال مکرمت کردگاری آنکه ع تا جهان را بقا بود ممکن آن حاوی فضایل انسانی مقرون بحصول انواع آمال و امانی در غایت عافیت و کامرانی روزگار خجسته آثار گذراند و همواره از رشحات سحاب کلک گوهربار و قطرات غمام خامه گوهرنثار ریاض فضل و کمال و گلزار جاه و جلال را ناضر و ریان گرداند بمنه و فضله و عونه و طوله

ذکر شمه از حال بعضی از مشاهیر وزراء ابو الغازی سلطان حسین میرزا

از جمله عادات خاقان صاحب سعادات یکی آن بود که زود بعزل و نصب وزراء دیوانیان میپرداخت و همواره چهار پنج کس را در آن منصب با یکدیگر شریک میساخت بنا بر علی هذا در ایام دولت آن مهر سپهر خلافت جمعی کثیر بمنصب وزارت مشرف گشتند و ذکر بعضی از آن طایفه در اثناء حکایات سابقه سمت اندراج یافته و شمه از حال زمره دیگر اینست که مسطور میگردد

خواجه قطب الدین طاوس سمنانی بسمو حسب و علو نسب و عظم شان و قدم دودمان موصوف و معروف بود و چنانچه از ضمن حکایات سابقه مستفاد میگردد در زمان سلطنت میرزا ابو القاسم بابر و میرزا سلطان ابو سعید مدت مدید بامر وزارت قیام مینمود و پس از واقعه قراباغ بدار السلطنه هراة شتافته بنا بر التفات خاقان منصور در منصب اشراف وزراء عظام دخل نمود و اعتبار و اختیار بسیار یافت و در وقت استیلاء یادگار محمد میرزا در کرت دیوان امراء و اموال مهر زده اقتدارش از پیشتر بیشتر شد و بعد از شهادت یادگار محمد میرزا خواجه قطب الدین طاوس بی از آنکه در منصبی مدخل فرماید چند سال در ظلال معدلت خاقانی در رفاهیت و فراغت زندگانی مینمود و در تکثیر زراعت و عمارت سعی میفرمود و در آن اوان که خواجه مجد الدین محمد خوافی قدم بر مسند جاه و جلال نهاد بنا بر طمع اموال نسبت بخواجه طاوس ابواب نزاع بگشاد و خواجه طاوس از ازاله عرض و ناموس اندیشیده عنان عزیمت بصوب عراق و آذربایجان منعطف کرد و در آن مملکت نیز معزز و محترم بوده تتمه اوقات حیات بپایان آورد و در سنه تسعمائه که سن شریفش بهفتاد و دو سال رسیده گوش هوشش صفیر عقاب اجل شنید و مرغ روح شریفش قفس قالب بشکسته بیت هما بجا پر طاوسی بینداخت جهان از فر کاوسی بپرداخت خواجه

صواب نمایش ۲

منصور ۲

خواجه شمس محمد مروارید در سلک اشراف و اعیان ولایت کرمان انتظام داشت و در زمان سلطنت میرزا جهانشاه ترکمان بهراة آمده در خدمت
میرزا سلطان ابوسعید رایت وزارت برافراشت و در آنسال که سلطان سعید عزیمت فتح عراق و آذربایجان نمود خواجه محمد بموجب فرمان واجب الاذعان
بجانب سمرقند توجه فرمود و در وقتی که خاقان منصور در هراة بر مسند سلطنت نشست از ماوراء النهر بدرگاه عالم پناه آمده کمر خدمت بر میان بست و
باندک زمانی ملحوظ عین عنایت شده در امر وزارت شروع کرد و در استمالت خواطر اکابر و اصاغر سعی موفور و جهد نامحصور بجای آورد و عاقبت
عافیت طلب شده از آنکار استعفا نمود و بسلوک طریق فقر و درویشی اشتغال فرمود و خاقان منصور منصب شیخی و تولیت موقوفات مزار فیض آثار مقرب
حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره را مفوض برای صواب نمای او گردانید و آنجناب چند گاه در ترویج و تعمیر آن بقعهٔ متبرکه کوشیده در ضیافت
آینده و رونده اهتمام تمام بتقدیم رسانید و وفاتش در دهم شهر ربیع الاول سنه ۹۰۴ در سالی که حروف همین کلمات بحساب جمل از تاریخ آن خبر میدهد روی
نمود و در مزار فیض آثار عارف ربانی مولانا شمس الدین محمد تبادکانی مدفون شد و خاقان منصور بتسلی خواطر اولاد امجادش پرداخت و ولد ارشدش خواجه
عالیجاه خواجه شهاب الدین عبد القادر را بپرسش و انعام خلع فاخره بنواخت خواجه علاء الدین علی الصابغی در سلک اشراف ولایت
باخرز سمت انتظام داشت و بواسطهٔ انتساب بآل برمک همواره رایت مفاخرت می افراشت بحدت طبع و جودت ذهن و مهارت در نظم اشعار و انشاء
در رزم و دنیا موصوف و معروف بود و در مبادی اوقات سلطنت خاقان منصور منظور عین التفات خسروانه گشته در امر وزارت شروع نمود و بنابر
آنکه بصفت کفایت ظاهر شده بر عجزه و رعایا حیف و تعدی جایز میداشت و نسبت بسایر وزراء رقم تقریر و تزویر بر اوراق ضمیر مینگاشت مزاج
شریف مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر با وی متغیر گردید و در آن اوقات از جدی یا هزل روزی خواجه صابغی این بیت در سلک نظم کشید بیت فردا
که شود معرکهٔ ضربت شمشیر معلوم شود قوت بازوی علیشیر و آنمعنی سبب ازدیاد کدورت شده دیگر اسباب مدد علت گشت و خواجه صابغی صباحی
که در پایهٔ سریر اعلی جرگهٔ وزرا ایستاده بود یکی از یساولان بموجب فرمان واجب الاذعان دستارش را که بغایت بزرگ بود از سرش برداشته
در گردنش افکندند و امیر علیشیر روی بخاقان منصور آورده این مصراع خواند که ع چو بار سر سبک کردی سبک کن بار گردن هم القصه در آنروز خواجه صابغی
مواخذ و معاقب گشته بعد از آنکه هرچه داشت فرو داد و در بالاخانهٔ زندان محبوس شد و زمان حبس او قریب شش سال امتداد یافته در آن ایام غزلی غرا
منظوم گردانیده و نزد مقرب حضرت سلطانی فرستاد و مطلع آن غزل اینست مطلع آنکه هرگز نشنود گوش تو فریاد منست وانکه هرگز نگذرد در خاطرت
یاد منست اما هیچ فایده بر آن مراسله مترتب نگشت و امیر علیشیر از سر ایذا او درنگذشت و خواجه صابغی در مدت حبس اکثر اوقات را بکسب فضایل
مصروف ساخت و حفظ کلام الله کرده کتب متداوله را تا مختصر تلخیص بنظر مطالعه در آورد و قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان ساوجی را تتبع نمود و اکثر صنایع
شعری را بقلم پیروی در آن قصیده درج فرمود و مآل حالش عنقریب مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره از بزرگ
زادگان مملکت فارس بود و در اوایل جلوس خاقان منصور از قراباغ اران بهراة آمده در منصب وزارت دخل نمود بعد از چندگاه جمعی از مردم شریر
او را بوفور تصرف و تقصیر متهم گردانیدند بنابر آن مقهور خاقان منصور گشته در زندان بلدهٔ هراة محبوس شد و سه چهار روز در حبس بسر برده ناگاه
شحنهٔ قهر بقتل او فرمان فرمود و چنان استماع افتاده والعهدة علی الراوی که در آنوقت که نایرهٔ غضب خاقانی مشتعل بود بکشتن خواجه مظفر حکم فرمود
یکی از نواب بنابر غرضی که داشت عرض کرد که خواجه صابغی تا کی در زندان خواهد بود خاقان منصور گفت که او را نیز امروز سیاست کنند و در آن روز
که داخل اوایل ایام محرم الحرام سنه احدی و تسعین و ثمانمائه بود خواجه صابغی را از طاق چهارسوق هراة و خواجه مظفر را بر دروازهٔ ملک بحلق کشیدند یکی
از فضلا در آن باب گوید رباعی ای دیده بعالم ستمکار نگر در خواجگی جهان خونخواره نگر از حالت صابغی برو تجربه کن در حال مظفر شبانکاره نگر
خواجه امین الدین محمود برادر خواجه فضل الدین محمد بود و بشرب شراب روح افزا و مصاحبت ماهرویان ماه سیما شغف تمام ظاهر مینمود
و بحسن خلق و وفور کرم از امثال و اقران امتیاز داشت و همواره خیال همنشینی و مجالست اهل طبع و اصحاب فضل بر لوح خاطر مینگاشت و در سنهٔ سبع
و ثمانین و ثمانمائه بمنصب وزارت خاقان منصور رسید و قریب پنج سال در تمشیت آن کار روزگار گذرانید و در آن اوقات که برادرش خواجه فضل الله
بجانب عراق شتافت معزول گردید و بعد از چند گاه نوبت دیگر منظور نظر التفات خاقان عالیجاه گشته کرت ثانی در امر وزارت دخل نمود

و خواجه قوام الدین نظام الملک در ایام اعتبار و اقتدار کرت دیگر او را مؤاخذه و معتقد گردانید و خواجه امین الدین محمود پس از یک دو سال فرصت یافته و چند
محوطات از بالاخانهٔ زندان بگریخت و تا زمان وصول خواجه افضل الدین محمد بهراة در گوشهٔ مختفی بود و چون آنجناب بمناصب علیه و مراتب سنیه سرافراز گشت خواجه
امین الدین محمود از کنج انزوا بیرون آمده بملازمت مظفر حسین میرزا اشتغال نمود و بواسطهٔ خدمات سابقه و وسایل لاحقه مرتبهٔ بلند و درجهٔ ارجمند یافت و چون
تقاضی اجل در رسید در اوایل سنه عشر و تسعمایة بجهان جاودانی شتافت خواجه علاء الدین علی بیکال بصفت اصالت موصوف بود و بحسن خط مشهور
و معروف سالها در دیوان خاقان منصور بمنصب توجیه اشتغال داشت آخر الامر از آن مرتبه قدم برتر نهاده رایت وزارت برافراشت و مدتی دیگر
بلوازم آن امر قیام و اقدام نمود و از غایت سلامت نفس و راستی و کوتاه دستی هرگز بمحنت مؤاخذه و مصادره مبتلا نگشت و چون اجل موعود در رسید
داعی حق را لبیک اجابت گفته درگذشت خواجه نعمت الله سرخ در علم استیفا و سیاق بی نظیر آفاق بود و در دیوان خاقان منصور مدتی
بسر انجام اعمال بزرگ و اشغال خطیر اشتغال مینمود و خواجه مجد الدین محمد در کرت ثانی که صاحب اختیار ملک و مال حضرت خاقانی گشت خواجه نعمت الله را
مؤاخذه کرده آنچه داشت از وی بستد آنگاه او را وزیر پادشاه عالیجاه ساخت و خواجه بعد از چند گاه که بلوازم آن مهم پرداخت معزول گشته
در بعضی از مجالس زبان بغیبت خواجه مجد الدین محمد بگشاد و خواجه مجد الدین محمد با خبر شده قید خواجه نعمت فرمان داد و محمود حمال که یکی از اشرار عمال بود در بدو تقریر نمود
و جناب وزارت مآب را بتصرف و تقصیر متهم و منسوب گردانید و در شکنجه و تعذیب کشید گویند که در آن وقت که خواجه نعمت را شکنجه میکردند اقرار نمود
که چند صندوق از نفایس اجناس در فلان موضع نهاده ام محمود حمال او را گفت کسی پیدا کن که صنادیق را بحضور آورد خواجه نعمت الله در حال آغاز سخن
لطیفه کرده فرمود که مردک حمال تویی مرا چه ضرورتست که جهة حمل صندوق کس پیدا کنم القصه چون خواجه مجد الدین محمد بلکه اکثر وزرا و ارکان دولت
از شرارت نفس خواجه نعمت بغایت ترسان بودند او را چندان شکنجه نمودند که رخت سفر آخرت بربست رباعی بر سفلهٔ جهان تا کی مهر گسل بار تن نهی
دل و بنیاسی غافل بس زلف چو مشک از وست در نافهٔ گل بس روی چو گل از وست در پردهٔ گل سید زین العابدین علی پدرش سید زین الدین
محمود مدتی بمسند و منظورات مهمات دیوانی مدخل داشت و مادرش نهال سیادت از دودمان سادات ارجمندی افراشت و آنجناب بمحامد سیر و محاسن
شیم موصوف و مشهور بود و در اوایل حال بوزارت امیر محمد برندق برلاس قیام مینمود و پس از آنکه انوار کفایت و کاردانی از مطالع احوالش بر پیشگاه ضمیر انور
حضرت خاقانی پرتو انداخت منصب وزارت خاصهٔ همایون را بوی مفوض ساخت و در آن اوان که خواجه نظام الملک پای بر مسند اختیار و اقتدار
نهاده سید را از آن شغل معزول گردانید و در سنه ثلث و تسعمایة که خواجه نظام الملک با اولاد و اقربا بشهادت رسید سید نوبت دیگر وزیر خاقان منصور
گردید و بعد از چندگاه خواجه افضل الدین محمد از حرکات و سکنات جناب سیادت مآب استشمام رایحهٔ مخالفت نموده او را معزول ساخت و پس از وفات
خواجه افضل خاقان بلند محل کرة بعد اخری سید زین العابدین را بتقلد منصب وزارت امر کرد و آنجناب استعفا نموده مهم بر آن قرار یافت که وزرای عظام
بی استصواب جناب سیادت مآب بتفصیل مهام دیوانی نپردازند و فرامین مطالعه را مادام که بتوقیع او نرسد بمهر بزرگ همایون نرسانند آنگاه سید زین
العابدین از پیشتر بیشتر اعتبار یافته بر جمیع امرا مقدم می نشست و برقم اطلع علیه بر پشت نشان توقیع میکشید و بعد از فوت خاقان منصور سلطان بدیع
الزمان میرزا نیز آنجناب را منظور نظر التفات ساخت و بقبول منصب تکلیف نمود اما سید در آن زمان که مانند ایام گل اندک بقا بود بهیچ مهمی
دخل نفرمود و چون ماهچهٔ رایت نصرت آیت محمد خان شیبانی از افق دیار خراسان طالع گشت سید زین العابدین فرار بر قرار اختیار کرده در اثنای گریز
با فوجی از اوزبکان بر ستیز دوچار خورده بجنگ و جدال مبادرت نمود و تیری جانگداز بمقتل سید زین العابدین رسید و مانند اجداد بزرگوار خویش
در روز عاشورا متوجه عالم بقا گردید نظم چنین است کردار گردان سپهر گهش زهر قهر است و که نوش مهر بنازد کسی پرورد در کنار بخاک افکند
آخرش خوار و زار خواجه معز الدین حسین برادر مهتر خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره بود و مدتی مدید بلوازم منصب وزارت خاقان منصور و
تولیت موقوفات همایون قیام مینمود و آنجناب بصفت وقوف و کاردانی و سمت راستی و کوتاه دستی اتصاف داشت و در اوقات شروع بیدار امر صاحب
دیوانی رایت کفایت و رعیت پروری برافراشت تا آخر ایام حیات آن پادشاه خجسته صفات بر مسند وزارت متمکن بود و بعد از فوت آنحضرت
کمر ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بر میان بسته در امر اشراف دیوان شروع نمود و محمد خان شیبانی نیز بعد از تسخیر خراسان آنجناب را وزیر ساخت

ساخت و کما ینبغی بترتیب و رعایتش پرداخت و در روزی که محمد خان در نواحی مروشاهجهان بضرب تیغ سپاه نصرت پناه شاهی کشته گشت همدران هفته
دست قضا بساط حیات خواجه معز الدین را درنوشت ع بقای جاودانی نیست ممکن **خواجه جمال الدین عطاء الله** در زهد و تقوی درجهٔ
علیا داشت و همواره همت بر ادای وظایف طاعات و عبادات میگماشت و در اوایل ایام جوانی که اوان نشاء و کامرانیست از ارتکاب مناهی
و ملاهی بیکبارگی درگذشت و روی بمحراب دینداری و پرهیزگاری آورده در ملازمت درویشان و گوشه نشینان از خود بتقصیر راضی نگشت در علم سیاق
و تفصیل معاملات بغایت صاحب وقوف بود و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور در امر وزارت شروع نمود و بواسطهٔ وفور فراست و کمال کیاست
روز بروز مهم او ترقی میکرد تا قدم از مسند وزارت برتر نهاده زمام منصب اشراف دیوان بدست آورد و مدتی در میان امرا و وزرا رقم اطلاع علیه
توقیع میکشید و مهمات سلطانی و امور صاحب دیوانی را از روی کفایت و کاردانی بسر انجام معروف میگردانید و با وجود اشتغال بامثال این اشغال و دخل در
مهام ملک و مال از ادای فرایض و نوافل ساعتی غافل و ذاهل نبود و در سر دیوان تسبیح سر دست گرفته در اثنای قیل و قال با اصحاب جاه و جلال باورادی
که داشت مشغولی مینمود و در اواخر اوقات حیات خاقان مجسته صفات منصب پروانه علاوهٔ سایر مناصب خواجه عطاء الله گشت و علم مطاعت

رسالت و

خاقان و افراقت لقبش را در فرامین مطاعه عمدة الصلحا نوشت و بعد از فوت آنحضرت آنخواجه صاحب سعادت از اولاد و احفاد پادشاه ولی نعمت
و محمد خان شیبانی اصلا منصب قبول نکرد و ایضا در ایام استیلای لوای ظفر انتمای شاهی در بلاد خراسان بتکفل مهمی نپرداخت اما درین ازمنهٔ مختلفه و انقلابات
متنوعه امرا و وزرای دار السلطنهٔ هراة هرگز بی هیچ مهمی برای و وقوف و استصواب آنجناب قیام نمینمودند و در توجیهات و تحصیلات و قرار مهمات مزارع
و محترفات رای صواب نمایش را عمده دانسته ابواب مشاورت میگشادند و در اوایل سنهٔ سبع و عشرین و تسعمائه که حکومت ممالک خراسان بحکم نواب آستان
ملایک آشیان پادشاه عالمیان تعلق بامیرخان موصلو میداشت خواجه عطاء الله بمرض موت مبتلا گشت و چون آن عارضه قوت گرفت خواجه دانست
که کار از مداوا درگذشت خاطر بر حلول واقعهٔ ناگزیر نهاده بنا بر آنکه وفور طمع امیرخان و ارکان دولتش را معلوم داشت تمامی جهات و متملکات خود را
مفصل کرد و مقرر ساخت که از آنجمله چه مبلغ و مقدار پیشکش امیرخان نمایند و بهر یک از امرا و نوابش را چه چیز دهند و فرمود تا بطریقهٔ سنت اسباب
تجهیز و تکفین او را مرتب نموده بنظر آوردند و کفن را بریده دوختند آنگاه نویسنده پیش خود نشانده فرمود تا مفصل کرد که از روز اول وفاتش تا روز
هفتم هر روز چند گوسفند و چند من نان و حلوا و سایر مایحتاج تعزیت را ترتیب کنند و قرار داد که هر یک از غسال و حفاظ و موذن و معرف را چه چیز دهند
بعد از آن آنچه از اسباب و املاک و جهاتش باقی ماند در میان ورثه و اقربا خود تقسیم فرمود و چون از امثال این امور فارغ گشت جمعی از درویشان
پیش خود طلبیده ذکر میگفت تا در روز یکشنبه دوم ربیع الاولی سنهٔ مذکوره وفات یافت و تمامی سادات و قضاة و علما و اشراف و اعیان
بلکه خواص و عوام طوایف انسان جنازهٔ آنجناب را مشایعه کرده در پیشگاه مدرسهٔ شریفهٔ خاقان منصور بر نعش آنخواجهٔ مغفور نماز گذاردند و جسدش
در مزار شیخ صوفی علی در موضعی که خود تعیین نموده بود دفن کردند و این قطعه که نوشته میشود از تاریخ فوت خواجه عطاء الله خبر میدهد قطعه خواجهٔ سالکان
عطاء الله که دلش داشت میل سوی جنان   جانب خلد رفت و شد تاریخ میل خواجه عطا بکوی جنان

ذکر بعضی از سادات و نقبا و مشایخ و علما و فضلا که معاصر بودند با معز السلطنة و الخلافه سلطان حسین میرزا

مقدم این طبقهٔ عالیشان و اشرف اینطایفه
معالی مکان سادات عظام و نقبای کرام روضهٔ مقدسهٔ رضویه اند و در اکثر اوقات سلطنت آن پادشاه مجسته صفات امیر نظام الدین عبدالحی و امیر
غیاث الدین عزیز و امیر علاء الملک در آن مقام بمنصب جلیلة المراتب نقابت منصوب بودند و چنانچه سزاوار علو منزلت و سمو مرتبت
ایشان بود بمراسم آن امر قیام و اقدام مینمودند و این سه نقیب واجب الترحیب از سایر نقبا و سادات موسوی و رضوی باجتماع اسباب سعادت

و نقیب

صوری و معنوی امتیاز تمام داشتند و همواره همم عالیه بر ترویج آن مزار قدس آثار و ضیافت صادر و وارد میگماشتند تفوق و تقدم ایشان بر صنادید
اقطار جهان مقرر و قدم دودمان و رفعت خاندان ایشان از آفتاب در وسط السماء ظاهرتر و حالا نیز امر نقابت آن سدهٔ سنیه و عتبهٔ علیه تعلق
باولاد و احفاد آن سه بزرگوار میدارد و هیچ آفریده از سادات روزگار با ایشان نقش مساهمت در آن لوح خاطر نمی نگارد **سید غیاث الدین**
افضل بن سید حسن بمزید علم و فقاهت از اکثر سادات مشهد مقدسه ممتاز و مستثنی بود و سالهای فراوان در آن ولایت بلوازم منصب شیخ الاسلامی

و فیصل قضایای شرعیه اقدام می‌نمود سید کاظمی بلطف طبع و جودت ذهن اتصاف داشت و در شیوه سپاهی‌گری سلوک نموده رایت جلادت
می‌افراشت و در اوایل سلطنت خاقان منصور در ملازمت درگاه عالم‌پناه بسر می‌برد و بموجب فرمان واجب الاذعان جهت رسالت خواجه عمادالدین
محمود گاوان که مشهور است بخواجه جهان روی توجه بجانب کلبرکه آورد و در وقت مراجعت از راه دریا بفارس رفته در شیراز رحل اقامت
انداخت و بهمدران ولایت عازم سفر آخرت گشته خانه تن از مهمانخانه روح بازپرداخت قصیده شهرآشوب که در مذمت اعیان و اشراف دار السلطنه
هراة منظوم شده از نتایج طبع اوست و مطلع آن قصیده اینست مطلع شکر خدا که قاضی شهر هری ئیم در سلک آدمی صفتان خری ئیم امیر سید
اصیل الدین عبد الله الحسینی بصفت اصالت و وفور جلالت و نباهت شان و قدم دودمان موصوف و معروف بود و بوفور تقوی و
دین داری و غایت دیانت و پرهیزکاری از اکثر علما عالم و سادات بنی آدم ممتاز و مستثنی می‌نمود زبان گهرافشانش مفسر حقایق صحف آسمانی و بیان
بلاغت مبین دقایق کتب سبحانی باطن خجسته میامنش مظهر آثار ولایت و رشاد و خاطر فرخنده مآثرش مهبط انوار هدایت و ارشاد و در شایه مدح

نسخه: نمایش

گستری آن مهر سپهر شریعت پروری در علم تفسیر و حدیث و انشاء تألیف شبیه و نظیر نداشت و در زمان سلطنت سلطان سعید از دار الملک شیراز
که وطن اصلی آنجناب است بهراة تشریف آورده رایت اقامت برافراشت بعزت تمکین در مدرسه عالیه مهد علیا گوهرشاد آغا بموعظه و نصیحت خلایق
می‌پرداخت و در هر ماه ربیع الاول بر بیان میلاد با سعادت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مواظبت نموده طوایف انام را محظوظ و بهره‌ور میساخت
از مؤلفات آن سید ستوده صفات کتاب افادت اثر درج الدرر که محتوی است بر پیشینه خیر البشر و رساله مزارات هراة در میان افاضل اقطار جهان
مشهور است و صحت روایت و بلاغت عبارت آن نسخه بر السنه و افواه خلایق مذکور انتقال امیر سید اصیل الدین از جهان محنت آئین بریاض بهشت
برین در نهم ربیع الآخر سنه ثلث و ثمانین و ثمانمائه روی نمود و خاقان منصور بتسلی خواطر اولاد و امجاد آنجناب توجه کرده سیورغالات سید مرحوم را
بایشان عنایت فرمود مولانا شمس الدین محمد بتادکانی در سلک خلفاء شیخ زین الدین خوافی انتظام داشت و همواره همت بلندنهمت بر
ادای وظایف طاعات و عبادات میگماشت سالکان طریق زهد و تقوی و طالبان طریقه رشاد و هدی بسبب آنجناب در غایت ارادت و اعتقاد
سلوک می‌نمودند و از فروغ باطن فرخنده میامنش اقتباس انوار سعادت کرده باوامر و نواهی خدام عالی مقامش مفتخر و مباهی بودند از آثار انامل فیض
جناب مولوی مخمس قصیده برده و شرح منازل السایرین مشهور است و از ابیات هدایت آیاتش این مطلع در مجالس النفایس مسطور گشته آنها که
بحرکات سروت نگرانند گر راست بگوئی همه کوته نظرانند و مولانا شمس الدین محمد در سنه احدی و تسعین و ثمانمائه وفات یافته در خیابان هراة
مدفون گشت و امیر نظام الدین علیشیر در جانب جنوب مزار فیض آثارش خانقاهی ساخته در استرضاء خاطر عاطر ولد رشیدش مولانا حمید الدین
کوشید و مولانا حمید الدین مدتی مدید در آن خانقاه قایم مقام والد معارف پناه بوده در غایت تقوی و طهارت سلوک می‌نمود و در سنه سبع عشر
و تسعمائه از عالم انتقال فرمود مولانا کمال الدین عبد الرزاق ولد مولانا جلال الدین اسحق سمرقندی بود و ولادتش در دوازدهم شعبان سنه
ست عشر و ثمانمائه در هراة روی نمود و مولانا اسحق سالها در اردوی همایون خاقان سعید بمنصب قضا و امر پیش نمازی اوقات شریف مصروف میساخت
و گاهی در مجلس اشرف اعلی بتوضیح مسایل و قراءت رسایل می‌پرداخت و مولانا کمال الدین عبد الرزاق بعد از فوت پدر فی سنه احدی و اربعین و
ثمانمائه رساله را که قاضی عضد الدین ایجی در معنی حرف و اسم اشارت تالیف کرده شرحی نوشت و دیباچه آن انشاء منقح را باسم همایون خاقان سعید
موشح گردانیده بآن وسیله شرف دستبوس حضرت خاقانی دریافت و در اواخر ایام حیات آنحضرت برسالت پادشاه بیجانگر مامور گشته بجانب هند
شتافت و در آن سفر جناب مولوی را وقایع غریبه و حالات عجیبه روی نموده آخر الامر بصحت و سلامت بخراسان باز آمد و بعد از فوت خاقان سعید

نسخه: قیدین

بر سبیل نوبت بشرف ملازمت میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله و میرزا ابو القاسم بابر معزز شده و در زمان سلطان سعید فی جمادی الاولی سنه سبع و ستین و
ثمانمائه بمنصب شیخی خانقاه میرزا شاهرخ منصوب گشت و تا اواخر ایام حیات بدان امر اشتغال داشت وفاتش در ماه جمادی الآخری سنه سبع و ثمانین و
ثمانمائه روی نمود و از آثار اقلام بدایع ارقامش کتاب افادت ایاب مطلع السعدین در میان مردم متداول و مشهور است و در آن تاریخ شریف معظم
وقایع معموره ربع مسکون از زمان سلطان ابو سعید بهادر خان تا وقت شهادت میرزا سلطان ابو سعید گورکان مسطور و الله اعلم بحقایق الاحوال

سادات

الاحوال والامور امیر محمد بن امیر هاشم بشرف ذات و محاسن صفات و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در زمان سلطنت
خاقان منصور مدتی مدید بمنصب نقابت منصوب بود و بلوازم آن امر قیام مینمود نسب شریفش بسید اشرف بن مبارکشاه که در سلک اشراف و نقبا خراسان انتظام
داشت می پیوندد و سلسلهٔ آباء سید اشرف بامام عالی مقام ابی عبدالله الحسین بن امیرالمؤمنین علی علیهما السلام منتهی میگردد **قاضی نورالدین محمد الامامی**
ولد ارشد قاضی صدرالدین محمد بن قاضی قطب الدین عبدالله بود و بعد از فوت قاضی قطب الدین احمد منظور نظر عاطفت خاقان منصور گشته بلوازم منصب موروثی
قیام مینمود و در فیصل قضایای شرعیه غایت امانت و دینداری و نهایت دیانت و پرهیزکاری ظاهر ساخت و در کمال جاه و جلال و وفور اعتبار و استقلال بقطع
و فصل مهمات دینیه پرداخت و مضمون همایون فاحکم بین الناس بالحق همواره مطمح نظر عالی اثرش بود و در هیچ قضیه از قضایا بفرق انام از مقتضای فتوی علمای اسلام
تجاوز نمی نمود و بعد از مدت هیجده سال آن بشغل اشتغال داشت پهلو بر بستر ناتوانی نهاده در سیم جمادی الاخری سنه احدی وتسعین وثمانمایه دست قضا سجل حیاتش در نوشت
و در کازرگاه بحظیره که جهة مصلحت ساخته بودند مدفون گشت و از قاضی نورالدین دو پسر ماند عالیجناب معالی ایاب شیخ الاسلامی ملاذ الانامی صدر الشریعة
نورالدین محمد و جناب فضایل پناه سیادت دستگاه جلال الدین محمود مدظلهما الی یوم الموعود و این دو پسر عالی گهر بعد از فوت والد بزرگوار خویش منظور نظر
اشفاق خاقان منصور گشته بسیورغالات و معافیات حضرت اقضوی بدیشان تعلق گرفت و پسر کلانتر که بین الانام بخواجگی قاضی اشتهار یافته بمنصب قضا منصوب
شده بفیصل قضایا اقتدا بسنت سنیه آباء عظام و اجداد کرام خویش کرد و چون سلطنت خراسان از دودمان امیر تیمور گورکان به محمد شیبانی خان انتقال یافت
بدستور معهود آن امر جلیل القدر متعلق بخواجگی بود و بعد از آنکه عرصه ممالک خراسان از فروغ ماهچه لوای جهانگشای شاهی صفت اضائت پذیرفت و قدم منزلت
و عظم دودمان و کمال اسلام و دینداری و وفور دیانت و پرهیزکاری خدام خواجگی نزد نواب کامیاب درگاه سلاطین پناه ظاهر گشت منصب شیخ الاسلامی
دارالسلطنه هراة و مضافات مفوض برای صواب نمایش شد و چون آن عالیجناب دو سه سال بلوازم آن مهم قیام نمود بواسطه سلامت نفس و عدم میلان
خاطر بسر انجام اشغال دنیوی از امر شیخ الاسلامی استعفا فرموده دست از آن کار باز داشت و مضمون این بیت را که بیت ز منصب روی در منصبی نه کز آن
هر منصبی بمنصبی به مطمح نظر خجسته اثر گردانیده همت عالی نهمت بر ادخار مثوبات اخروی گماشته و حالا آن عالیجناب و برادر خجسته سیرش در غایت اعزاز
و احترام و نهایت اجلال و اکرام در وطن مالوف و مسکن معهود یعنی دارالسلطنه هراة حمیت عن الآفات تشریف دارند و از خواص و عوام بوجود فایض

طوایف علما

الجود ایشان مستظهر و مطمئن خاطر بوده لوازم حسن اعتقاد و ارادت بجای می آرند **مولانا محمد بن حسام الدین** در میان فرق انام بابن حسام اشتهار دارد
و او را در نظم اشعار قوت بسیار بود و پیوسته در منقبت شاه ولایت علیه السلام والتحیه و سایر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین قصاید غرا نظم مینمود و آن
ابیات بلاغت آیات بغایت مشهور است و بر السنه و افواه محبان آل عبا مذکور و از جمله مثنویات ابن حسام کتاب خاورنامه است که بوزن شاهنامه
در سلک نظم کشیده و در آن نسخه کمال شجاعت و کرامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مندرج گردانیده و وفات ابن حسام فی شهر ربیع الآخر سنه ثلث
وسبعین وثمانمایه در قصبه خوسف که از مضافات قهستانست بوقوع پیوست **قاضی مسعود قمی** از جمله اعیان عراق بود و در زمان خاقان منصور از وطن
مالوف بهراة آمده ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اختیار نمود و چون در نظم اشعار مهارت داشت حضرت خاقانی بنظم احوال خجسته مآل خود را بوی رجوع
کرد و خواجه در آن باب نزدیک بده و هزار بیت در سلک بیان آورد و قصه یوسف و زلیخا و مناظره شمس و قمر و تیغ و قلم نیز از جمله منظومات اوست و
این مطلع در دیوان غزلیاتش انتظام دارد که بیت بی تو چون در گریه خوابم میبرد خواب می بینم که آبم میبرد وفات خواجه مسعود در بلده فاخره هراة
روی نمود و در مزار پیر سیصد ساله مدفون شد **قاضی شمس الدین عبدالله** خلف صدق مولانا جلال الدین ابوسعید بن مولانا شمس الدین
عبدالله بن قاضی جلال الدین محمود الامامی بود و در زمان خاقان منصور چندگاه در بلده هراة بلوازم منصب قضا قیام مینمود و مدتی دیگر در مدرسه شریفه
سلطانیه بامر تدریس اشتغال داشت و چون اجل موعود در رسید فی شهور سنه [illegible] علم عزیمت بعالم آخرت بر افراشت **مولانا یوسف بدیعی**
از ولایت اندجان بود و در صغر سن از آنجا بسمرقند شتافته آغاز کسب فضایل نمود و در زمان فرخنده نشان خاقان منصور از ماوراءالنهر بهراة تشریف
آورده در ظل عاطفت مقرب حضرت سلطانی آرام یافت از علم عروض و صنایع و بدایع شعری و فن معما صاحب وقوف بود و در تبیین قواعد معمائی
مفیده تالیف فرمود این مطلع از جمله منظومات اوست که بیت گر بدین آب و هوا گوینده بود منزلگهم فی زلال خضر یابد [illegible] اللهم وفاتش

[illegible]
محمد تقی شوشتری

در شهور سنهٔ سبع و تسعین و ثمانمایه در سرخس اتفاق افتاد و در مزار فیض آثار شیخ لقمان پرنده مدفون شد **حافظ غیاث** عمدهٔ ارباب قلم و عرفان و عمدهٔ محدثان زمان بود و در ایام سلطنت خاقان منصور سالهای موفور در بلدهٔ هراة بافاده قیام مینمود و فاتش در سنهٔ سبع و تسعین و ثمانمایه اتفاق افتاد و در مزار شیخ بهاء الدین عمر مدفون گشت **مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی** لمعات فضایل و کمالات آنجناب مانند فروغ آفتاب جهانتاب منور عرصهٔ ربع مسکون و رشحات اقلام فیض انجام این زبدهٔ شیخ و شاب بسان قطرات سحاب حضرت بخش فضای جهان بوقلمون از جواهر نظمش صدف افلاک پر در شب افروز و از لآلی نثرش عرصهٔ عالم خاک جواهر آمود و از تصانیف آنحضرت در اقسام علوم سمت دو در بعضی تصنیف خزاین معانی سعید لاجرم حاجت بآن نیست که خامهٔ دو زبان در تعریف آن مرجع ارباب دانش و عرفان شروع نماید و بانامل سعی و اجتهاد ابواب مناقب و مفاخر آن ملاذ اصحاب بینش و ایقان بر گشاید

نظم

چه حاجت که کلک بلاغت مآب نویسد که عامست فیض سحاب چه حاجت که گوید از نور مهر منور بود عرصهٔ نه سپهر

ولادت با سعادت آنجناب در شب بیست و سیم شعبان سنهٔ سبع و عشرین و ثمانمایه بقصبهٔ خرجرد جام اتفاق افتاد و پس از وصول بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل علوم نموده قدم بر مدارج زهد و تقوی نهاد و بواسطهٔ مناسبت اصلی و ملایمت جبلی در مبادی متنسم صبا صبح از نفحات انفاس فضایل اقتباس ریاحین نظم را خضرت و نضارت بخشید و مهارتش در آن فن بمرتبهٔ رسید که دواوین متقدمین و متاخرین را از درجهٔ اعتبار ساقط گردانید و در زمان میرزا ابوالقاسم بابر بنام نامی آن پادشاه والا تبار حلیهٔ حلل را در فن معما مرقوم قلم بدایع آثار ساخت و سایر مولفات و منظومات لطافت آیاتش در زمان خاقان منصور تحریر یافت و لوایح آن کتب افادت آیات و رسایل اعجاز کردار بر صحایف روزگار و اوراق لیل و نهار تافت میان جناب مولوی و امیر نظام الدین علیشیر قاعدهٔ مودت و ارادت ارتباط و استحکام مالاکلام داشت لاجرم آنجناب در اکثر تصانیف منظوم و منثور خویش مدح و ثنای آن امیر نیکوکیش را بر لوح بیان نگاشت و مصنفات مقرب حضرت سلطانی نیز بتعریف و توصیف آنحضرت بکمالات انسانی اشتمال دارد و هر کس بمطالعهٔ کتب آن دو بزرگ فایض شده راقم حروف را درین دعوی راستگوی میشمارد و وفات مولانا نورالدین عبدالرحمن در روز جمعه هژدهم محرم الحرام سنهٔ ثمان و تسعین و ثمانمایه روی نمود و مدت حیات آنجناب هشتاد و یکسال بود و صباح روز شنبه خاقان منصور و امیر نظام الدین علیشیر و سایر امرا و ارکان دولت و تمامی اعیان ملک و ملت بمنزل شریف آنجناب تشریف آورده و در اقامت لوازم تجهیز و تکفین بر نهج سنن سید المرسلین سعی نمودند و نعش آن افضل آفاق را بعیدگاه برده و نماز گذارده بتحت مولانا سعدالدین کاشغری بازآورده و در پیش روی دفن کردند حضرت خاقانی و جناب مقرب سلطانی متعاقب یکدیگر اکابر و اشراف و سادات و علما اطراف را در عیدگاه براه جمع ساخته جهة ترویج روح مدفن مولوی باطعام طعام و ختمات کلام قیام و اقدام نمودند و امیر علیشیر در مرثیهٔ مولانا نورالدین عبدالرحمن ترکیب عزا در سلک انشا کشید مطلعش بر خاطر بود ثبت گردید مطلع هر دم از انجمن چرخ جفای دگراست هر یک از انجم او داغ بلای دگراست و تاریخ وفات مولانا عبدالرحمن را افاضل زمان بعبارات مختلفه در سلک نظم انتظام دادند از آنجمله مولانا انوری که شاعری بدال وش بود و نظم دلکش داشت این قطعه بر لوح بیان نگاشت

قطعه

جامی که بود مایل جنت مقیم گشت فی روضة مخلدة ارضها السما
کلک قضا نوشت روان بر در بهشت تاریخه ومن دخله کان آمنا

خواجه رضی الدین احمد جامی مقتدای اولاد و امجاد حضرت شیخ الاسلامی احمد الجامی النامقی قدس الله سره السامی بود و از سایر اشراف مشایخ خراسان بمزید علو قدر و نباهت شان ممتاز و مستثنی مینمود و سالها تولیت اوقاف مزار شیخ الاسلام مشار الیه تعلق بوی میداشت و همواره خوان احسان گسترده همت عالی نهمت بر ضیافت صادر و وارد میگماشت و چون آنجناب از جهان گذران در سنهٔ ثمان و ثمانمایه بفضای جنان انتقال نمود ولد ارشدش خواجه جلال الدین ابوالقاسم قایم مقام گشت و اعتبار و اختیار آنجناب از اماثل و اقران درگذشت اما بواسطهٔ مشرب گاهی با شاهزادگان عالی مکان مصاحبت میفرمود و بخلاف طریقهٔ آبا و اجداد بشرب شراب ناب قیام مینمود و در صفت جود و سخاوت و سلوک طریق بذل و مروت عدیل و نظیر نداشت و مادام الحیوة آنچه از هر جهة حاصل میکرد صرف آینده و رونده نموده تخم محبت و اخلاص در زمین دل یکجهان میکاشت و در شهور سنهٔ عشرین و تسعمایه علم عزیمت بصوب آخرت برافراشت **خواجه ناصرالدین عبدالعزیز جامی** بصفت علم و عمل موصوف بود و اکثر اوقات خجسته ساعات را باداء وظایف طاعات و عبادات صرف مینمود و در سلوک طریق ریاضت و تقوی و ارشاد سالکان سبیل هدی تتبع شیخ الاسلام زنده پیل احمد جام میکرد و همواره بر سجادهٔ پرهیزکاری و بیداری نشسته شرایط افادهٔ علوم ظاهری و

اشعار

در آن ولایت

و باطنی بجای می آورد و در شهور سنه عشرین و تسعمائه روی بریاض رضوان آورد **مولانا کمال الدین عبد الواسع النظامی** ولد مولانا جمال الدین معتمر باخرزی بود و اکثر اوقات ایام شباب را باکتساب فضایل نفسانی صرف نمود در فن انشا و تحریر مکاتیب و مناشیر مهارت کامل حاصل داشت و در اوایل جلوس خاقان منصور چندگاه همت بر تالیف وقایع و حالات آنحضرت گماشت اما چون در اثنا گذارش حکایات در ایراد تشبیهات و استعارات مبالغه بسیار نمود خاقان منصور تصنیف او را نه پسندید و آن امر را برای صواب نمای دیگری از افاضل مفوض گردانید خواجه مجد الدین محمد را صحبت مولانا کمال الدین عبد الواسع میل بسیار بود و چون جناب مولوی از شنیدن سخنان مزاح آمیز زود متغیر میشد پیوسته با وی هزل میفرمود و آنجناب با خواجه نظام الملک و اولاد او نیز طریق مصاحبت مسلوک میداشت و بنام ایشان ترسلات تالیف کرده یادگار گذاشت و در دیباچه یکی از آن نسخ این چند بیت که نوشته خواهد شد در مدح پسران خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عبد الملک در سلک نظم کشیده و الحق درین ابیات کمال فصاحت و بلاغت ظاهر گردانیده قطعه دو برادر با هم ارزانی که از قدر آمدند آن وزارت را آب و این امارت را مال آن کمال دین و دولت در همه بابی رشید وین رشید ملک و ملت در نهایات کمال هم بود از رای آن صبح سعادت را فروغ هم بود از روی این خورشید دولت را جمال بر سر زند از مهر و مه آن در علا وین در علو برتر زند از نجم کان آن در سخا این در نوال از جناب آن نخواهد کرد دولت اجتناب وز رکاب این نخواهد یافت اقبال انتقال آن بود خورشید منظر این بود برجیس قدر آن بود محمود طالع این بود مسعود فال ماه جاه و حشمت آن باد فارغ از خسوف آفتاب دولت این باد ایمن از زوال **قاضی نظام الدین محمد** ولد ارشد مولانا شرف الدین حاجی محمد فراهی بود و مولانا حاجی محمد در سلک اعاظم فقهای زمان میرزا ابو القاسم بابر انتظام داشت اما قاضی نظام الدین بمزید زهد و تقوی و مهارت در امر درس و فتوی بر اکثر علمای ایام دولت خاقان منصور فایق بود و مدت مدید در مدرسه غیاثیه و مدرسه اخلاصیه بمراسم منصب تدریس قیام مینمود و چون از آن منصب استعفا فرمود خاقان منصور آنجناب را بتکلیف [illegible] قاضی دار السلطنه هراة گردانید و قاضی نظام الدین بر وجهی در قطع و فصل قضایای شرعیه طریق اجتهاد مسلوک داشت که قصه امانت و دیانت شریح قاضی منسوخ شد وفات قاضی نظام الدین در ماه محرم سنه تسعمائه دست داد و در قسم حروف راقم این رباعی در تاریخ آن واقعه اتفاق افتاد رباعی آنکس که شریعت بنظام از وی شد از حکم قضا بحل عرش علی شد از صفحه دل چو محو شد نام نظام توضیح پذیرفت که فانی کی شد **مولانا معین الدین الفراهی** برادر ارشد قاضی نظام الدین محمد بود و در بسیاری از فضایل و کمالات اظهار وقوف مینمود در زهد و تقوی درجه علیا داشت و اکثر خطوط را در غایت جودت بر صحیفه تحریر مینگاشت و در ایام جمعه بعد از ادای نماز در مقصوره مسجد جامع هراة وعظی در کمال تاثیر میگفت و درر غرر معانی آیات و احادیث را بالماس طبع لطیف میسفت با عاظم امرا و نوئینان که در مجلس وعظ می نشستند ملتفت نمیگشت و در وقت نصیحت آنطایفه سخنان درشت بر زبانش میگذشت و آنجناب بعد از فوت برادر بموجب تکلیف خاقان والا گهر مدت یکسال صاحب منصب قضا بود و آنگاه ترک آن امر داده هرچند دیگر مبالغه نمودند قبول نفرمود و از آثار قلم لطایف نگار مولانا معین الدین معارج النبوة در میان مردم مشهور است و اکثر وقایع و حالات سید کاینات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات بروایات مختلفه در آن نسخه مسطور و مولانا معین الدین در شهور سنه سبع و تسعمائه مریض شده درگذشت و در مزار متبرک حضرت باری خواجه عبد الله انصاری پهلوی برادر خود قاضی نظام الدین مدفون گشت **مولانا شمس الدین محمد اسفراینی** در ایام جوانی بتحصیل علوم بل بتکمیل فنون محسوس و مفهوم قیام نمود و در میدان درس و افاده از اماثل و اقران قصب السبق در ربود و آنجناب بحسن محاوره و مکارم اخلاق اتصاف داشت و مدتی مدید در مدرسه شریفه سلطانی و بعضی دیگر از بقاع دار السلطنه هراة همت بر نشر فواید علمی میگماشت در ماه جمادی الاخری سنه تسعمائه پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و بمرض حصبه اوراق حیاتش بباد فنا داد **مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شرف الدین عثمان** در جمیع اقسام علوم معقول و تمامی فنون مفهوم و منقول سرآمد علمای ماوراء النهر بلکه مقتدای فضلای هر شهر بود و در اواسط زمان خاقان منصور از سمرقند متوجه گذاردن حج اسلام شده بدار السلطنه هراة رسید و منظور نظر عنایت خاقانی و ملحوظ عین عنایت جناب مقرب حضرت سلطانی گشته عزیمت آن سفر مبارک را بمصار رسانیده بعد از مراجعت در دار السلطنه هراة توطن نمود و سالها در مدرسه شریفه سلطانیه و مدرسه اخلاصیه بنشر فواید علمیه و درس مسایل دینیه مشغولی میفرمود و آنجناب که بمولانا زاده مولانا عثمان اشتهار دارد با وجود کمال دانشمندی و کبر سن و وفور زهد و تقوی بصفت تواضع و کسر نفس اتصاف داشت و در ماه

حسنیه اسفرایی

ربیع الاولی سنهٔ احدی و تسعمائه رایت رحلت بعالم آخرت برافراشت **مولانا برهان الدین عطاء الله الرازی** بوفور علم و سرعت فهم و جودت طبع از اکثر فضلاء دانشور ممتاز و مستثنی بود و بسعت مشرب و میل بصحبت اهل طرب و عدم تعین بر تمامی ظرفا و هنروران فایق می‌نمود و مدتی مدید بتدریس مدرسهٔ خاقان سعید مغفور و خانقاه خاصهٔ مقرب الحضرة السلطانیه تعلق بآنجناب میداشت و بتعلیم فضل و کمال نقش افاده بر صحایف ضمایر بسیاری از طلبهٔ علوم میکاشت ارتحال مولانا برهان الدین از جهان محنت آیین بخلد برین در ماه رمضان سنهٔ اثنی و تسعمائه بوقوع انجامید و از نتایج طبع او رساله ایست که در فن معما در زمان ابو القاسم بابر میرزا مرقوم کلک بلاغت انتما گردانید **حضرت مخدوم امیر خواندمحمد** از سایر اولاد اعاظم امیر خاوندشاه بلکه از اکثر علما و فضایل پناه بجودت طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم امتیاز تمام داشتند و در ایام جوانی بتحصیل کمالات نفسانی نموده در علوم معقول و منقول نقش مهارت بر لوح خاطر نگاشتند و وفور وقوف آنحضرت در فن تاریخ و صنعت انشا بمرتبه بود که قلم سخن آرا از تبیین آن بعجز و قصور اعتراف دارد و کمال بلاغت آن مهر سپهر سیادت در تحریر حکایات و تقریر روایات درجه داشت که بیان فصحا توضیح آن را کما ینبغی از جملهٔ محالات میشمارد تالیف کتاب افادت آیات روضة الصفا بر ثبوت این دعوی برهانیست معین و تلطیف عبارات آن نسخهٔ فصاحت انتما بر وقوع این معنی دلیلیست مبرهن و راقم حروف بسبب نسبت بآنحضرت علاقهٔ فرزندی ثابت دارد و بزبان گستاخی خود را در سلک شاگردانش میشمارد و سبحان الله غلط گفتم انتساب قطره بدریا عین بی ادبیست و اقتباس ذره از خورشید و الا غایت بوالعجبی

نظم

چه نسبت ذره را با مهر انور نشاید خزف در عقد گوهر
اگر خواهم که باشد آبرویم همی گویم که من شاگرد اویم
نه شاگردم غلام کمترینم بگرد خرمن او خوشه چینم

غرض از اظهار این شرف آنکه اگر کلک سخن گذار درین مقام بیش ازین در ذکر مکارم اخلاق و محاسن آداب آنحضرت مبالغه کند شاید که مردم عیب جوی نسبت مذکور بخودستائی حمل نمایند و گفتار این بی مقدار را داخل لاف و گزاف داشته زبان اعتراض بگشایند لاجرم از اطناب اجتناب نموده مرقوم قلم خجسته رقم میگرداند که حضرت ایشان مخدومی را در اواخر ایام حیات میل بانقطاع و انزوا شده از اختلاط خلایق دامن همت برچیده مدت یکسال در گازرگاه روزگار گذرانیدند و اکثر اوقات رایات بکسب سعادات اخروی و کمالات معنوی مصروف گردانیدند و در ماه رمضان سنهٔ اثنی و تسعمائه بواسطهٔ عروض مرض سوء القنیه از آن مقام بشهر مراجعت نموده بر بستر ناتوانی افتادند و مدت دو ماه صاحب فراش بوده در دوم ذی قعدهٔ سنهٔ ثلث و تسعمائه از محنت آباد جهان بریاض راحت فزای جنان انتقال فرمودند وفات آنحضرت در شصت و شش سالگی دست داد و دفنش در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد **مولانا قطب الدین محمد آدم** اعلم اطبای زمان و افضل حکمای دوران بود و در معالجهٔ مرضی و ازالهٔ علل بر آیمنیت انفاس مسیحا ظاهر مینمود اما بصفت حسن خلق اتصاف نداشت و در اوایل سنهٔ اربع و تسعمائه علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت **مولانا نظام الدین عبد الحی الطبیب** در مبادی احوال بعلاج مرضی دار الشفاء امیر هدایت انتما مشغول بود و چون حضرت ولایت پناه خواجه عبید الله طاب ثراه بواسطهٔ عروض مرض کس بهراة فرستاده اند عالیجناب مقرب السلطانی طبیب علیه جناب حکمت مآبی حسب الحکم بطرف سمرقند توجه نمود و بعد از آنکه از آن سفر دوستکام باز آمد بمزید عنایت و فور اختصاص یافته روز بروز پایهٔ قدر و منزلتش بالا گرفته و ساعت بساعت کوکب بخت و طالعش بسمت استعلا پذیرفته تا کار بجائی رسید که منظور نظر التفات خاقان منصور گشته بدیه صفات شده و در حرم نیز درآمده محرم اسرار صغار و کبار گشت و تا آخر ایام حیات در اوج جاه و جلال بود **مولانا شمس الدین محمد روجی** مقتدای مشایخ زمان و پیشوای اصحاب زهد و عرفان بود و قرب هفتاد سال در سلوک طریق هدایت و تتبع سنن سنیهٔ حضرت خیر البریه علیه السلام و التحیه سعی نمود و جمعی کثیر از درویشان و طالبان طریقهٔ ایشان هر روز بآستان کرامت آشیانش میرسیدند و از باطن فرخنده مبانیش اقتباس انوار سعادات کرده بمرادات فایز میگردیدند و آنجناب در اوایل ماه رمضان سنهٔ اربع و تسعمائه مریض گشت و در ایام ناتوانی بنابر حسن اعتقادی که نسبت بمقرب حضرت سلطانی داشت وصیت نمود که ایشان در تجهیز و تکفین من شرایط اهتمام بجای آورند و در هر موضع که صلاح دانند جسد مرا مدفون گردانند و در روز شنبه شانزدهم ماه مذکور داعی حق را لبیک اجابت گفت امیر نظام الدین علیشیر پس از تقدیم غسل و تکفین باتفاق اشراف و اعیان همراه نعش مغفرت صفاتش بعیدگاه برده نماز گزارده در پهلوی قبر مولانا سعد الدین کاشغری که پیر ایشان بود دفن کردند تا پس از روزی چند بعضی از مریدانش نیم شبی بآن مقبره رفته و آن پیر عزیز را از قبر بیرون کشیده بکازرگاه نقل نمودند و نزدیک بمزار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری تختی ساخته دفن فرمودند این قطعه را که نوشته میشود امیر سلطان ابراهیم امینی در تاریخ آن واقعه منظوم گردانیده و روز و ماه و سال آن حادثه را در یک مصراع بسر حد ظهور رسانیده

رسانیده قطعه آن سپهر که شرف عشق اورا // از عین شهود بود مشهود // منسوب بروج و در حقیقت // زو نسبت هر دو کون مقصود // شد سوی جنان و گشت تاریخ // شنبه که ز صوم شانزده بود **مولانا میر حسین معمائی** در تزکیهٔ نفس نفیس و تصفیهٔ باطن شریف و سیر رضیه و شیم مرضیه عدیل و نظیر نداشت و بسبب کمال تواضع و حسن خلق همواره تخم مهر و محبت در فضای ضمیر صغیر و کبیر میکاشت چندین سال در مدرسهٔ شریفهٔ اخلاصیه ساکن بود و بطلب علم مشغولی مینمود و اکثر متداولات فنون معقول و منقول را مطالعه فرمود و مهارتش در فن معما بجائی رسید که رقم نسخ بر گفتار جمهور این صنعت کشید و در سنهٔ اربع و تسعمائه بمرض اسهال در گذشت و در گنبد مدرسهٔ مذکوره مدفون گشت از نتایج طبع نقاد آن سید پاک اعتقاد رساله ایست که در فن معما در سلک انشا کشیده و در کلام منظوم و منثور آن نسخه کمال دقت و بلاغت ظاهر گردانیده مسود اوراق را در تاریخ وفات آن مظهر مکارم اخلاق قطعهٔ بخاطر رسیده بود ثبت آن درین مقام مناسب نمود قطعه منظور خلق حسن میر حسین // سید فاضل فرخنده صفات // کرد رحلت بسوی خلد برین // یافت از حادثهٔ دهر نجات // نور رحمت چو برو نازل شد // نور رحمت شد و شد سال وفات **مولانا کمال الدین مسعود شروانی** در علم کلام و منطق و حکمیات اعلم علماء زمان خود بود و در درس سایر علوم معقول و منقول کمال دقت و لطف طبع ظاهر مینمود سالها در مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا و مدرسهٔ اخلاصیهٔ مقرب حضرت السلطانیه بتدریس و افاده اشتغال داشت و بعد از فوت قاضی نظام الدین ترک تدریس مدرسهٔ گوهرشاد بیگم داده در مدرسهٔ غیاثیه علم افادت برافراشت و در روزی که آنجناب را در آن مدرسه اجلاس میکردند امیر نظام الدین علیشیر و تمامی سادات و علماء دار السلطنه هراة مجتمع گشتند و چون یکی از شروط وقفیهٔ آن مدرسه آنست که اعلم علماء خراسان در آنجا مدرس باشند در آن روز مولانا کمال الدین مسعود بقصد تعریض دانشمندان خراسان کرده آیت انی اعلم ما لا تعلمون را درس گفت و آن مقدار نکات بدیعه و معانی شریفه ادا فرمود که موجب تحسین و آفرین همگنان گشت آثار قلم افادت رقمش حاشیهٔ شرح حکمت العین و بعضی دیگر از رسایل در میان طلبه مشهور است و از اشعار بلاغت شعارش این مطلع در مجالس النفایس مسطور مطلع بسوز سینهٔ مستان بر قتی میناب // که نیست سوز مرا ساز کار غیر شراب انتقال مولانا مسعود شروانی از جهان فانی بعالم جاودانی در شهور سنه خمس و تسعمائه روی نمود و در مزار پیر سعید ساله مدفون شد **مولانا خلیل الله** ولد مولانا فاضل سمرقندی بود و در اوایل حال بملازمت حضرت میرزا ابابکر بن میرزا سلطان ابوسعید قیام مینمود و بعد از واقعهٔ شاهزاده بدار السلطنه هراة شتافت و آغاز درس کرده پرتو التفات مقرب حضرت سلطانی بر وجنات احوالش تافت مدتی در مدرسهٔ شریفهٔ گوهرشاد آغا و خانقاه اخلاصیه بتدریس و افاده اشتغال داشت و الحق در آن اوقات طلبهٔ علوم را از نتایج طبع نقاد خویش مستفید ساخته بر بعضی از اماثل و اقران رایت تفوق می افراشت اما چون بشرب مدام مشغول مینمود خاطر امیر علیشیر از وی متنفر شد بعزلش حکم فرمود و آنجناب از هراة ببلخ رفته روزی چند در پناه دولت سلطان بدیع الزمان میرزا بسر برد و در آن ولایت نیز از وی حرکات نالایق صدور یافته روی بقندهار آورد و در ظل عاطفت امیر خسرو شاه میبود تا زمانیکه از عالم انتقال نمود **مولانا مسیح الدین حبیب الله** برادرزادهٔ مولانا عز الدین حسین طبیب بود که در زمان میرزا ابو القاسم بابر و میرزا سلطان ابوسعید از سایر اطباء زمان در میدان حذاقت گوی مسابقت میربود و مولانا حبیب الله نیز در معالجهٔ مرضی و ازالهٔ علل برایا آثار نفس مسیحا ظاهر میگردانید و از مبادی ایام سلطنت خاقان منصور تا وقت وفات در ملازمت آنحضرت روزگار میگذرانید با وجود حصول التقرب بدرگاه خلافت پناه و وفور اسباب مکنت و جاه بطبیب نفس و بشرهٔ شگفته بر بالین فقرا و مساکین تشریف میبرد و از روی طوع و رغبت بتکلف در معالجهٔ درویشان و محتاجان شرایط اهتمام بجای می آورد و در شهور سنه خمس و تسعمائه نبضش بر قانون اعتدال انحراف جست و بمرض اسهال کبدی مبتلا شده بجوار مغفرت الهی پیوست **مولانا حسن شاه** شاعری بود بلیغ و شیرین کلام و در حیثیت قوت بدیهه سرخیل افاضل شعراء انام همواره ابیات ظرافت آمیز و اشعار مزاح انگیز بر لوح بیان مینگاشت و در هیچ مجلسی از مجالس دقیقه از دقایق ندیمی و نکته پردازی نامرعی نمیگذاشت و پیشانیهٔ تکلف در آن شیوه تمثیل زمان خود بود چنانچه در آن باب این بیت نظم نموده بیت در شعر و در ندیمی و در فضل و در ادب // نی در عجم یکی چو منست و نه در عرب و مولانا حسن شاه در اوایل ایام جوانی در ملازمت میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بسر میبرد و بصیقل طبع و حسن تقریر زنگ ملال از مرآت ضمیر آن شهریار کشور گیری میسترد و در آن اثنا روزی سخن بذکر معایب ملوک رسید و مولانا حسن شاه هر یک از سلاطین ماضیه را بعیبی منسوب گردانید میرزا محمد در آخر مجلس از وی پرسید که من چه عیب دارم جناب مولوی جواب داد که غیر کاهلی هیچ نقصی در ذات شاهی نمیبینم پادشاه گفت که کاهلی را از کجا دانستی گفت از آنجا که میتوانید گفت که ده هزار دینار بمولانا حسن شاه دهید و نمی گوئید میرزا محمد از شنیدن این سخن در خنده افتاد

پنجهزار دینار بمولانا حسن شاه عنایت کرد مولانا گفت اینک از غایت کاهلی در میان راه ماند و مولانا حسن شاه بعد از شهادت میرزا محمد در دار السلطنه هراة متوطن گشت و همواره با سلاطین و حکام طریق اختلاط مسلوک داشته بفراغت اوقات میگذرانید و چون سلطنت ممالک خراسان بخاقان منصور انتقال یافت پرتو التفات عاطفت امیر نظام الدین علیشیر بر وجنات احوالش تافت و جناب مولوی پیوسته مقرب حضرت سلطانی را ملازمت میکرد و بتقریبات جهة تشحید خاطر ابیات بسلک نظم درمی آورد از جمله آنکه نوبتی داروغه هراة بموجب فرمان خاقان خجسته صفات وسمه کبود را که ضعیفه بدکردار بود از شهر اخراج کرد و خواجه معظم عودی بخدمت امیر علیشیر شتافته منزل او را که دیوانی شده بود طلب نمود و ملتمس مبذول افتاد و همان زمان مولانا حسن شاه بمجلس درآمد و بمان التماس کرد تا عرض حضرت سلطانی جوابداد که آنخانه تعلق بخواجه معظم گرفت و مولانا حسن شاه فی الحال این رباعی بر زبان آورد رباعی در شهر اگر معظم عودی هست بر خود درش کس ننماید در بربست هر قحبه که از شهر برونش کردند این قحبه زن آمد و بجایش بنشست و دیگر آنکه بعد از فوت امیر سلطان حسن ارهنگی مقرب حضرت سلطانی جهة ترویح روح او بترتیب آشی عظیم اشارت فرمود و فرمان بر آن نفاذ یافت سرانجام اسباب مصالح طعام کرده هر روز مولانا حسن شاه بدر دولتخانه انتخاب می آمد و خبر میگرفت که آش بکجا رسید قضارا در روزیکه آش میکشیدند او را مهمی روی نمود و در وقتی بملازمت امیر علیشیر آمد که طعام بالتمام پیوسته بود لاجرم متاسف گشته این رباعی بر زبانش گذشت رباعی دیر آمدم و غصه نخوردن دانم یقین که جان نخواهم بردن تا کی آش دگر برای من فکر کنید کز غصه آن آش نخواهم مردن وفات مولانا حسن شاه در شهور سنه خمس و تسعمائه روی نمود و مدت عمرش زیاده بر صد سال بود میر حاج بشرف سیادت و صفت زهد و عبادت اتصاف داشت و همواره در منقبت شاه ولایت علیه السلام و التحیة قصاید غرا بر لوح بیان می نگاشت تخلصش در دیوان قصاید میر حاج و در غزلیاتش اسنی بود و قصه لیلی و مجنون را بنظم آورده باین بیت افتتاح نموده بیت العشق نور احبابنا طفیلی مجنون تو صد هزار لیلی مولانا کمال الدین حسین الواعظ در علم نجوم و انشا بی عدیل زمان خود بود و در سایر علوم نیز با امثال و اقران دعوی برابری مینمود و بآواز خوش و صوت دلکش بر وعظ و نصیحت میپرداخت و بعبارات لایقه شامله سابقه معانی آیات بینات کلام الهی و غوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی را مبین میساخت صباح روز جمعه در دار السیادة سلطانی که در سر چهار سوق بلده هراة واقعست بوعظ مشغولی میکرد و بعد از ادای نماز جمعه در مسجد جامع امیر علیشیر لوازم آنکار را بشرایط اهتمام بجای می آورد و روز سه شنبه در مدرسه سلطانی وعظ میگفت و روز چهارشنبه در سر مزار پیر مجرد خواجه ابو الولید احمد و ایضا در اواخر اوقات حیات چندگاه در حظیره سلطان احمد میرزا روز پنجشنبه آن امر پرداخت و چون بمقتضای اجل موعود دررسید فی سنه عشر و تسعمائه مهر سکوت بر لب زده عالم آخرت را منزل ساخت مصنفات مولانا کمال الدین حسین بسیار است و آثار خامه بلاغت و نثارش بیشمار از آنجمله جواهر التفسیر و مواهب علیه و روضة الشهدا و انوار سهیلی و مخزن الانشا و اخلاق محسنین و اختیارات در میان مردم مشهور است و از اشعار فصاحت شعارش این مطلع در مجالس النفایس مسطور مطلع سبز خطا مشک تر غالیه بر سمن مزن سنبل تاب داده را بر گل نسترن مزن و درین تاریخ یعنی شهور سنه تسع و عشرین و تسعمائه که این اجزا صورت ترتیب می یابد فرزند ارجمند مولانا کمال الدین حسین مولانا فخر الدین علی قایم مقام والد بزرگوار خویش بوده صباح روز جمعه در مسجد جامع هراة که جامع اصناف فیوضاتست بنصیحت و ارشاد فرق عباد میپردازند و الحق در ان امر باحسن وجهی و ابلغ صورتی رایت تفوق بر اماثل و افاضل می افرازند و از سایر اقسام فضایل نیز بهرهٔ تمام دارند و همواره نقش تتبع سنن سنیه مصطفویه بر لوح خاطر عاطر مینگارند از منظومات مولانا فخر الدین علی محمود و ایازیست که بر وزن لیلی و مجنون در سلک تحریر کشیده اند در میان مردم مشهور است و بسیاری از معانی دقیقه در آن رساله مندرج و مذکور مولانا عبد الجمیل در سلک دانشمندان متقی انتظام داشت و چندگاه در دار السیادة سلطانی بتعلیم دانش نقش افاده بر صحیفه خواطر طلبه مینگاشت وفاتش در سنه احدی عشر و تسعمائه اتفاق افتاد و جهة ضبط تاریخ مذکور کلک سخن گذار امیر سلطان ابراهیم امینی بتحریر این قطعه زبان گشاد قطعه افسوس آن سپهر دانش کش بود جوار رشید عالی اتفاق زان عبد جمیل گشت نامش کز داشته بند بحسن اخلاق تاریخ وفات او خرد گفت علامه بی مثال آفاق مولانا نظام الدین عبد الحق از اکثر مفتیان دار السلطنه هراة بمزید فقاهت ممتاز بود و چندگاهی بمنصب قضا سرافراز شده بفیصل قضایای شرعیه قیام مینمود مولانا شیخی ننه در زمان خاقان منصور از بخارا که وطن مالوف و مسکن معهود او بود بهراة آمده از آغاز تحصیل علوم نمود و در ظل تربیت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر آرام یافته احیانا بملازمت آستان سلطنت آشیان نیز اقدام مینمود و بعد از چند سال بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان روی بماوراء النهر آورد و بشرف ملازمت شاهزاده سعید بایسنقر میرزا مشرف گشته و سه سال در خدمت آنحضرت بسر برد و چون میرزا بایسنقر از جام انتقام امیر خسرو شاه شربت شهادت چشید

چند مولانا سیفی در بخارا ساکن گشت تا آن زمان که دست قضا سجل حیاتش در نوشت و آنجناب را اشعار دلفریب و معانی خاص بسیار است از آنجمله این دو بیت
بخاطر بود و ثبت افتاد **بیتین** ای ترا چون دل عشاق پریشان کاکل قامت فتنه و سر فتنهٔ دوران کاکل همچو دودیست که بر گرد سر شمع بود حلقه حلقه بسر آن
مه تابان کاکل و ایضا مولانا سیفی در باب صناعات دیوانی اختراع نموده و در آن منظومات امثال و معانی بدیعه درج فرموده از جملهٔ آن ابیات این مطلع نهایت
مشهور است **مطلع** تا بنقد جان بت خباز من نان میدهد عاشق بیچاره نان میگوید و جان میدهد **مولانا ریاضی** از مشاهیر شعرا خراسان بود و بنظم فتوحات
و حالات خاقان منصور اشتغال مینمود و چند گاه قضاء ولایت زاوه و محولات که منشاء و مولد اوست تعلق بوی میداشت و بواسطهٔ شکایت کلانتران
ولایت از آن امر معاف شده همگی همت بر نظم اشعار گماشت این مطلع از منظومات اوست که **مطلع** ملک شسته تا بآب خضر اگر دامان من بودی هنوز مست و
دوراز دامن جانان من بودی **شیخ صوفی علی** در سلک اعاظم مریدان شیخ زین الدین الخوافی انتظام داشت و از اوایل ایام صبی تا نهایت اوقات
شیب همواره همت عالی نهمت بر ادا وظایف طاعات و عبادات میگماشت جمعی کثیر از درویشان در خانقاه آنجناب ساکن بودند و اوقات شریف را
مستغرق ذکر الهی گردانیده از مجلسش اقتباس انوار سعادت مینمودند و شیخ صوفی علی در اواخر زمان خاقان منصور داعی حق را لبیک اجابت گفته در گنبد
و در حظیره که خواجه جمال الدین عطاء الله در سر خیابان ساخته است مدفون گشت **خواجه منصور بلخی** مدتی مدید در ملازمت آستان سلطنت آشیان
خاقان مغفور بسر میبرد و حسب الحکم بپرسیدن مهم دادخواهان مشغولی میکرد و از نظم اشعار وقوفی تمام داشت و همواره غزلهای دلفریب بر لوح بیان مینگاشت این
مطلع از جملهٔ ابیات اوست که **مطلع** پردهٔ لاله تهی دیدم و آغشته بخون یادم آمد که مرا رفته دل از پرده برون **مولانا نظام الدین استرابادی**
سرآمد قصیده گویان زمان خود بود و گاهی بطلب علم نیز مشغولی مینمود این مطلع از منظومات اوست که **مطلع** بباغ دل درین بستان سرای عالم فانی نهال آرزو
نشان که بار آرد پشیمانی **مولانا محمد بدخشی** بحلاوت گفتار و بلاغت اشعار اتصاف داشت و همواره همت بر نظم معما و تالیف قواعد آن فن میگماشت
مدت سی سال در ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اوقات گذرانید و چند رساله در علم معما مرقوم کلک فصاحت انتما گردانید از جملهٔ معمیات آنجناب این
معما باسم حبیب بخاطر بود ثبت گشت **معما** ز انجا که بر لبهای خندان حبابی شد بطرف آب حیوان **مولانا نور الدین محمد زیارتگاهی** از جانب
پدر نبیره مولانا جلال الدین محمد قاینی بود و از طرف مادر دختر زادهٔ مولانا شریف الدین عبد القهار و او در ایام جوانی در مدرسهٔ اخلاصیه بتحصیل نموده بتکمیل
علوم موفق گشت و در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه بمنصب تدریس رسید اما بسبب عدم التفات امیر نظام الدین علیشیر بعد از چند ماه از آن امر معزول گردید بنا
بر آن فی سنه خمس و تسعمائه از بلدهٔ فاخرهٔ هراة بقبة الاسلام بلخ رفت و منظور نظر عواطف سلطان بدیع الزمان میرزا گشته در مسجد جمعه آن بلده آغاز درس و
افاده فرمود و میرزا بدیع الزمان هفته دو نوبت تا آن درس تشریف میبرد و نسبت بجناب مولوی غایت تعظیم و تکریم بجای می آورد و در آن اثنا مولانا نور الدین
محمد بواسطهٔ حب دخل در امور دیوانی و اشغال سلطانی از بدیع الزمان میرزا التماس نمود که منصب رسالت دیوان صدارت بدو مفوض گردد و میرزا
بدیع الزمان این ملتمس را بقرا اجابت اقتران داده بسبب دخل در آن مهم جناب مولوی را تنزلی تمام دست داد و کار بجائی رسید که از بلخ سفر کرده بقندهار
رفت و تتمهٔ اوقات حیات را در ملازمت اولاد امیر ذو النون بپایان رسانید و فاتش در شهور سنه ثلث عشر و تسعمائه در قندهار وقوع یافت و همانجا
مدفون گردید **مولانا معین الدین محمد اسفزاری** عمدهٔ مترسلان زمان خود بود و بنظم اشعار نیز مشغولی مینمود از حسن خط تعلیق بهره تمام داشت و اکثر
اوقات همت بر تعلیم قواعد آن فن میگماشت از جملهٔ مولفاتش تاریخ بلدهٔ هراة و ترسلی مشتمل بر منشآت مناشیر و مکتوبات در میان مردمان مشهور است
و از اشعارش این مطلع بر السنه و افواه مذکور **مطلع** زمره است آنکه می بینی بچشم هر پری پیکر که از غوغای حسنش میکند خاک سیه بر سر **مولانا حاجی محمد نقاش**
در فنون زمان خود بود و پیوسته بقلم اندیشه امور غریبه و صور عجیبه بر صحایف روزگار تحریر مینمود در فن تصویر و تذهیب مهارت تمام داشت و چندگاه همت
در چینی چینی فغفوری گماشت بعد از تجربهٔ بسیار و ارتکاب مشقت بیشمار جسم ظروف و اوانی که میساخت با چینی بغایت شبیه گشت اما رنگ و صفایش چنانچه
می باید نبود و از جملهٔ مخترعات مولانا حاجی محمد صندوق ساعتی است که در کتابخانهٔ امیر نظام الدین علیشیر ترتیب نموده و در آن صندوق صورتی تعبیه کرده بود
که چوبی در دست داشت و چون یک ساعت از روز میگذشت آن پیکر چوب را بکوبت بر نقاره که در پیش او بود میزد و بعد از گذشتن ساعت دوم دو
نوبت آن حرکت میکرد و علی هذا القیاس و خدمت مولوی مدتی کتابدار امیر علیشیر بود و آخرالامر از آنجناب رنجیده در شهور سنه اربع و تسعمائه که تغیر از کار

بمباشرت بلدهٔ هراة اشتغال داشت بکر بحث و شاهزاده پیوست و بهمان منصب منصوب گشت و در اوایل زمان استیلاء ابو الفتح محمد خان شیبانی در گذشت خواجه
میرک نقاش در علم تصویر و تذهیب نظیر نداشت و در فن کتابه نویسی رایت همتش برافراشت اکثر کتابهای عمارات هراة بخط اوست و فاتش در زمان
تسلط محمد خان شیبانی بر ولایت خراسان بوقوع پیوست مولانا بنائی ولد استاد محمد سبز معمار بود و در نظم اشعار مهارت کامل ظاهر مینمود و از علم تصوف
و موسیقی وقوفی تمام داشت و در اواسط زمان خاقان منصور از امیر نظام الدین علیشیر رنجیده بعراق رفت و مدتی بملازمت سلطان یعقوب میرزا [illegible]
آخر الامر بمقتضای حدیث حب الوطن بخراسان باز آمده چند گاه دیگر در بلدهٔ هراة متوطن بود و کرّة بعد اخری از آن امیر صافی ضمیر غبار نقار بر خاطر
نشسته بسمرقند شتافت و در آن ولایت پرتو انوار التفات سلطان علی میرزا بر وجنات احوالش تافت و چون آن ملک بتسخیر محمد خان شیبانی در آمد ملازم
گشته در سلک خواص بارگاه سلطنت ملازمت میکرد و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه با والاوش پیوسته در سالی که امیر نجم ثانی بغزای واجب

مرتب امور جهانبانی

الاذعان حضرت پادشاه دین پناه لشکر بماوراء النهر کشید و قرشی را گرفته در آن بلده قتل عام بوقوع انجامید بنای حیات مولانا بنائی بزخم غازیان
عظام صفت انهدام یافت دیوان اشعارش در بلاد ماوراء النهر و خراسان مشهور است و اشعار آبدارش بر السنه و افواه طبقات انام مذکور و مولانا بنائی
در اواخر اوقات حیات دیوان خواجه حافظ شیرازی را تتبع نمود و در آن غزلیات بلاغت آیات حالی تخلص فرمود شیخ الاسلام امجد مولانا
سیف الدین احمد علامهٔ عرصهٔ عالم و ملاذ علمای بنی آدم بود و بغایت امانت و دینداری موصوف و بنهایت دیانت و پرهیزکاری معروف و در علم
تفسیر و حدیث و فقه بی شبه و بدل بود و در سایر فنون عقلی و نقلی از اکثر علمای زمان فاضل آن جناب بعد از فوت والد ماجد خود مولانا قطب الدین یحیی بن مولانا
محمد بن مولانا سعد الملة و الدین مسعود التفتازانی مدتی مدید شیخ الاسلامی دخل کرد و قرب سی سال در خطهٔ خراسان لوازم تقویت شریعت مطهر بجای آورد و در ماه
رمضان سنه ست عشر و تسعمائه بواسطه سعایت اصحاب غرض فرمان همایون نواب کامیاب شاهی بمواخذه و مصادرهٔ آن جناب صدور یافت و همدران
ایام بنا بر تقدیر پادشاه قدیر کشته بعالم آخرت شتافت مدرسه که نزدیک مسجد جامع هراة بر نواحی درب خفیفان واقعست آنجناب شیخ الاسلام
و بعضی از رسایل و حواشی آن جناب که در اصناف علوم تالیف یافته در میان طلبه مشهور است و مضمون آن رسایل بر الواح خواطر مسطور امیر مرتاض در
علم حکمت و ریاضی بی شبه و نظیر بود و در سایر علوم بر بسیاری از دانشمندان زمان دعوی تفوق می نمود و بصیام دهر روزگار میگذرانید و همواره وظایف
طاعات و عبادات موقوف میگردانید و در زمان خاقان منصور در مدرسهٔ اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال داشت و در ایام دولت محمد خان شیبانی در
مدرسهٔ سلطانی نیز رایت افادت برافراشت و کرت ثانی که ماهچهٔ علم ظفر نگار نواب کامیاب شاهی پرتو وصول بر ولایات خراسان انداخت میر مرتاض بسبب
تعصب در مذهب تسنن از هراة بطرف قندهار شتافت و همدران ولایت وفات یافت خواجه عماد الدین عبد العزیز المشتهر بمولانا زاده
ابهری عالمی متبحر بود و در علم حدیث و فقه حنفی و شافعی اظهار مهارت مینمود و در زمان خاقان منصور بنام امیر نظام الدین علیشیر مشکوة را شرح نوشت
و امیش آنکه آن کتاب شهرت یابد دست زمانه ورق آن دولت را در نوشت و سالها در مدرسهٔ خاقان سعید شاهرخ میرزا و مدرسهٔ سلطانی و خانقاه
اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشت و درهمان سال که امیر مرتاض از هراة بجانب قندهار رفت مولانا زاده نیز راه بلاد هند پیش گرفت و دیگر
از وی خبر نیامد و در ولایات سند فوت شد مولانا فصیح الدین صاحب دارا بجودت طبع و جودت ذهن و مکارم اخلاق و محاسن آداب سرآمد
فضلاء استراباد بود و در فن شطرنج خواه کبیر و خواه صغیر چه حاضرانه و چه غایبانه مهارت تمام ظاهر مینمود و در نظم قصاید و معمیات بنهایت بلاغت بجای
می آورد و اکثر اوقات شریف را بخدمت امیر نظام الدین علیشیر صرف میکرد و بعد از فوت آن جناب بملازمت آستان معدلت آشیان خاقان منصور
پرداخت و [illegible] خزانه کتابخانهٔ همایون شده در سلک انکیبان رایت تقرب برافراخت از جملهٔ نوادر اشعار مولانا صاحب قصیده ایست که در مرثیه
مقرب الحضرت السلطانیه بسلک نظم کشیده و حروف مصاریع اول تمامی ابیات آن مرثیه بحساب جمل از سال ولادت امیر علیشیر خبر میدهد و حروف
مصاریع آخر از تاریخ وفات آن جناب چنانچه در معانی آن اشعار اصلا خللی واقع نیست فوت مولانا صاحب در سنه سبع عشر و تسعمایه در ولایت استراباد
دست داد و از معمیاتش این رباعی باسم رجب بر خاطر بود ثبت افتاد رباعی آن ترک پری پیکر خورشید لقا باشد پی تاراج دلم عشوه نما بنگر
دل ویران مرا کان غمزه درد از نهفت و بارش آورد بجا مولانا محمد طالب طالب علم خوش طبع بود و در فن معما از امثال و اقران ممتاز

معمار و مستثنی مینمود و سالها در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بمنصب صدارت اشتغال داشت و چون از سعادت خدمت آنحضرت محروم ماند بدرگاه عالمپناه
حضرت پادشاه ظهیر الدین محمد بابر میرزا رفته رایت تقرب برافراشت در شهور سنه ثمان عشر و تسعمائه که میان عبید الله خان و آن پادشاه عالیشان در
ماوراء النهر محاربه بوقوع انجامید مولانا محمد در آن معرکه شربت شهادت چشید از نتایج طبع آنجناب رساله ایست در فن معما در غایت دقت و لطافت
و از منظومات مولانا محمد این معما باسم یحیی در آن رساله مندرج است که معما چو روی خوب تو دیدم برفت از دل من محبت همه اشیا بغیر وجه حسن
امیر کمال الدین حسین ابیوردی در سلک فضلای سادات خراسان منتظم بود و در عنفوان اوان جوانی از ابیورد بهراة آمده بتحصیل علوم مشغول
نمود و در آن اثنا به مجلس شریف کیچیک میرزا افتاد و شاهزاده او را مصاحب خود ساخته ابواب احسان بر روی روزگارش گشاد و تا در هنگامیکه میرزا
کیچیک عزیمت حج فرمود امیر حسین با وی مرافقت نمود و بعد از رفتن شاهزاده از توقف پشیمان شده از عقبش شتافت لیکن بحسب تقدیر ملک قدیر در آن سفر
بلکه دیگر بخدمتش نتوانست رسید و چون حج اسلام گذارده مراجعت کرد در تبریز بسعادت ملازمت سلطان یعقوب میرزا اختصاص یافت و چند
سال در آن مملکت اوقات گذرانیده بوطن مألوف باز آمده بخدمت امیر علیشیر پیوسته محفوظ عین التفات شد از غرایب واقعات که امیر حسین را اتفاق افتاد
یکی آنکه در آن اوان که ملازمت امیر علیشیر مینمود آنجناب را برسالت سلطان یعقوب میرزا نامزد فرمود و مقرر گردید که کلیات مولانا عبد الرحمن جامی با دیگر
کتب نفیسه از کتابخانه خاصه ستانده جهت قاضی عیسی و نواب آن درگاه ببرد و در وقتی که جناب سیادت مآبی آن کتب را از مولانا عبد الکریم کتابدار میستاند
خدمت مولوی سهو کرده فتوحات مکی را که در حجم و جلد بکلیات مولانا عبد الرحمن جامی مشابهت داشت بوی داد و امیر حسین آن کتاب را احتیاط نموده با دیگر
تحف و تبرکات مضبوط ساخت و چون بملازمت سلطان یعقوب میرزا رسید و پیشکش گذرانید پادشاه عالیجاه از کمال مکارم اخلاق او را پرسیده بر زبان
مبارک گذرانید که درین سفر بواسطه بعد مسافت ملول شده باشی امیر حسین جواب داد که بنده را در راه مصاحبی بود که ملالت در پیرامن خاطر نمیگذاشت
سلطان یعقوب میرزا از حقیقت این سخن استفسار نمود جناب سیادت مآبی فرمود که کلیات حضرت مولوی که بموجب حضرت سلطانی جهت ملازمان قاضی
فرستاده اند همراه داشتم و هرگاه اندک ملالتی دست میداد نظر بر آن کتاب افادت مآب می انداختم پادشاه فرمود که کلیات را بیاورید تا مشاهده
نماییم و امیر حسین کس فرستاد تا آن مجلد را بمجلس آوردند و چون باز کردند معلوم شد که فتوحات مکی است نه کلیات مولانا جامی لاجرم جناب سیادت مآبی از چند حیثیت
منفعل گشت و ازین جهة دیگر منظور نظر التفات امیر علیشیر نشد و در اواخر اوقات حیات خاقان منصور ببلخ شتافته سلطان بدیع الزمان میرزا او را
بشیخی آستانه علیه شاهیه نصب کرد و در سنه ثمان و تسعمائه آن منصب را بامر صدارت مبدل ساخت و در سنه عشر و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا در هراة
بود امیر حسین از صدارت استعفا نموده بابیورد رفت و یکدو سال بفراغت گذرانیده در سنه اربع عشر و تسعمائه محمد خان شیبانی او را برسم رسالت متوجه
درگاه عالمپناه نواب کامیاب شاهی گردانید و امیر حسین بسعادت ملازمت آستان ملایک آشیان مشرف گشته مشمول انعام و احسان مراجعت نمود
و در وطن مألوف و مسکن معهود یعنی ولایت ابیورد رحل اقامت انداخت و در سنه عشرین و تسعمائه عالم آخرت را منزل ساخت و از جمله معمیات آنجناب
این معما باسم شاه زمان بر خاطر بود ثبت افتاد معما شاهبازی که طرح عدل افکند نام خود در نگین دولت کند **خواجه ناصر الدین ابو نصر**
تهنه باصناف سیر ملکیه و شیم مرضیه و لطف طبع و صفای ذهن و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در تحصیل فضایل و کمالات و تکمیل اسباب
بزرگی و سعادات از سایر اکابر خراسان ممتاز و مستثنی مینمود و آنجناب در سلک اولاد عظام خواجه مؤید تهنه که قلم شکسته رقم در ذیل وقایع ایام دولت
سلطان ابوسعید بذکر مناقب او رطب اللسان گشته انتظام داشت و نسبت بسایر مشایخ خاندان عالیشان سلطان ابوسعید ابی الخیر قدس سره بواسطه
وفور علم و فضیلت رایت تفوق می افراشت و چون آنجناب را زمان حلول اجل مقدر نزدیک رسید داروغه تهنه که از اشرار قزلباشیه بود بطمع جهات
و متملکات خواجه مؤاخذ و معذب گردانید و در آن اثنا اعراض نفسانی بر آن حاوی کمالات انسانی غلبه کرده متوجه عالم باقی گردید از اشعار بلاغت
آثارش این مطلع بر خاطر بود نوشته شد مطلع نماند صبر و طاقت آتش غم چون شود تیزم ازان چون شعله بنشینم دمی صد باره برخیزم **مولانا سلطان**
علی مشهدی بوجاهت صورت و محاسن سیرت موصوف بود و در خط نسخ و تعلیق آنمقدار مهارت حاصل نمود که خطوط استادان متقدمین و متأخرین
منسوخ ساخت و در زمان خاقان منصور همواره باشارت آنحضرت و التماس امیر نظام الدین علیشیر بکتابت نسخ شعریه میپرداخت و گاهی بتعلیم اشتغال مینمود

میگشاد و از آنجمله این مطلع ثبت افتاد مطلع گل در بهار زان رخ گلگون نمونه ایست چون اشک من که از دل پرخون نمونه ایست و آنجناب فی سنه تسع عشر
و تسعمائه در مشهد مقدسه در گذشت و بمدرسهٔ آن بقعهٔ متبرکه مدفون گشت امیر صدر الدین یونس الحسینی ولد امیر رضی الدین عبد الاول بن امیر معین
الدین مرتضی بن امیر صدر الدین یونس بود که شمهٔ از علو شان او در اواخر مکسور اللسان در اثنای ذکر اکابر زمان خاقان سعید ثبت نموده امیر صدر الدین یونس
با وجود شرف نسب بوفور فضل و کمال نیز اتصاف داشت و سالها در مدرسهٔ شریفهٔ سفیرایان و مدرسهٔ بدیعیه و مدرسهٔ غیاثیه بتعلیم دانش نقش افادت بر
صحایف خواطر طلبه مینگاشت و در زمان استیلای محمد خان شیبانی بر دیار خراسان بمنصب احتساب که متعلق بآن سیادت مآب گشت و یکدو سال در غایت امانت
و دیانت بلوازم آن امر پرداخته بالآخره بطلب بعضی از سر آن منصب در گذشت و بعد از آن بموجب استدعای قنبر میرزا که حاکم بلخ بود بآنجا توجه نمود
و قنبر میرزا منصب شیخ الاسلامی بلخ را بوی رجوع فرمود و امیر صدر الدین یونس از آن زمان تا وقتی که حکومت قبة الاسلام بلخ بحضرت ایالت منقبت
دیو سلطان انتقال کرد در کمال اعتبار و اختیار در آن دیار روزگار میگذرانید آنگاه بعضی از اهل شرارت نزد آنحضرت زبان بتفتیش گشادند و خرمن حیات آن
سید عزیز را با یک پسرش سید ابو الوفا نام بباد فنا بر دادند و اکنون دو پسر دیگر آنجناب امیر ابو الصفا و سید ابو البقا در بلدهٔ فاخرهٔ هراة تشریف
دارند و در کمال صلاح و تقوی همت بر تحصیل علوم و اکتساب فنون منقول و معقول میگمارند امیر صدر الدین ابراهیم مشهدی عمدهٔ علماء زمان و
قدوهٔ سادات فضیلت نشان بود و در زمان خاقان منصور سالهای موفور در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانی و مدرسهٔ بدیعیه و خانقاه اخلاصیه بامر درس و افادت
قیام مینمود و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و دو پسر خجسته سیر بیادگار گذاشت امیر محمد امین و امیر محمد حسین و این
دو جوان فضیلت نشان بصفت صلاح و تقوی اتصاف دارند و همواره همت بر افاده و استفاده میگمارند و امیر محمد امین در مدرسهٔ اخلاصیه بلوازم
منصب تدریس اشتغال میفرماید و امیر محمد حسین در مدرسهٔ جمالیه بافاده قیام مینماید و برادر امیر ابراهیم امیر عبد الجلیل نیز در سلک علماء منتظم بود و در زمان
خاقان منصور و محمد خان شیبانی چند سال بامر احتساب اشتغال مینمود مولانا فصیح الدین محمد النظامی جمال حالش بعلو نسب و تبحر در علوم معقول
و منقول آراسته بود و در فن ریاضی و حکمیات سرآمد افاضل دوران مینمود طبع سلیمش مدرک خفیات مؤلفات علمای متقدمین و ذهن مستقیمش مظهر
مخزونات مصنفات فضلای متأخرین و مقرب حضرت سلطانی اکثر متداولات را در شاگردی مولانا فصیح الدین مطالعه کرده و آنجناب را باخوند
تعبیر نموده شرایط تعظیم و تکریمش بجای می آورد و تدریس مدرسهٔ اخلاصیه و مدرسهٔ غیاثیه و مدرسهٔ بدیعیه گاهی معا و احیانا فرادی تعلق باخوند میداشت
و آنجناب در شهور سنه سبع عشر و تسعمائه بواسطهٔ بعضی از اسباب که تحریر آن لایق بسیاق این کتاب نیست سلوک طریق مسافرت اختیار کرده از هراة
رایت عزیمت بجانب بلخ برافراشت و چند سال در آن ولایت در مصاحبت امیر صدر الدین یونس که داماد ش بود بسر برد و در اواخر سنه تسع عشر و تسعمائه
روی بعالم آخرت آورد و از نتایج طبع بلاغت آیین مولانا فصیح الدین حاشیهٔ هدایهٔ حکمت و حاشیهٔ تذکره و شرح اربعین امام نووی و شرح مائة عوامل
و حواشی مختصر و مطول و غیرها بر سبیل انتقاد در میان فضلا مشهور بود و طلبه را از مطالعهٔ آن رسایل فایدهٔ تمام بهره می نمود امیر برهان الدین عطاء الله
در عنفوان اوان جوانی از بلدهٔ نیشابور که منشاء و مولدش بود بدار السلطنه هراة آمده بتحصیل علوم مشغول شد و باندک زمانی بتکمیل اکثر فنون کرده قصب السبق از
امثال و اقران در ربود و در علم عروض و صنایع و بدایع شعری مهارت کامل حاصل داشت و سالها در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه و مدرسهٔ رفیعهٔ اخلاصیه
همت بر تدریس میگماشت از تصانیف شریفش رسالهٔ قافیه و صنایع و بدایع شعری در میان فضلا مشهور است و از منظومات فصاحت آیاتش این قطعهٔ
صنایع و بدایع در صنعت تسمیط مذکور قطعه بحمد الله که شد حاصل جهان را رونق کامل ز فر رأفت شامل ز عدل خسرو عادل شه غازی که در هیجا چو شد پیدا
ببر برآسا شود پیدا ز بیم او اعدا چو روبه خائف و بیدل سپهر سلطنت سلطان حسین آن صفدر میدان که نام رستم دستان ز دستانش شده باطل
و امیر عطاء الله در اواخر اوقات حیات دیدهٔ ظاهری از رؤیت اشیا عاطل گشت و از بلدهٔ فاخرهٔ هراة بمشهد مقدسهٔ رضویه علی راقدها التحیة و السلام
و التحیة رفته در اواسط شوال سنه تسع عشر و تسعمائه در گذشت شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی نبیرهٔ مولانا جلال الدین ابو یزید بود و بصفت صفای خاطر
عاطر و تزکیهٔ نفس نفیس از سایر مشایخ زمان ممتاز و مستثنی مینمود و جود و سخاوت آنجناب نهایت نداشت و همواره در غایت خوشخوئی همت بر ضیافت
صادر و وارد میگماشت و خاقان منصور نسبت بآنجناب در طریق ارادت و اعتقاد سلوک میکرد و هر سال یکدو نوبت بپوران رفته در بارهٔ وی تشریف

بشرایف انعام و احسان بجای می آورد اما محمد خان شیبانی خدمت شیخ را مصادره و مواخذه نمود چنانچه دیگر در دار السلطنه هرات نتوانست بود و بولایت قندهار شتافته آنجا ساکن گشت و در شهور سنه احدی و عشرین و تسعمایه مستی از بام افتاده درگذشت **سید نظام الدین سلطانعلی الموسوی** باظهار زهد و تقوی و ارشاد فرق برایا بغایت مشعوف بود و پیوسته جهت سوانح مهمات مردم استخاره کرده واقعات تقریر مینمود و بنابرین بخواب بین مشهور گشت و در زمان خاقان منصور بواسطه وفور التفات آنحضرت پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت و پسرش سید فضل بصفت فضل و وقوف در نظم اشعار ترکی و فارسی اتصاف داشت و در ملازمت خاقان منصور اوقات گذرانیده چندگاه همت بر پرسش رعو میگماشت وفات سید سلطانعلی در شهور سنه احدی و عشرین و تسعمایه دست داد و انتقال سید فضل بعد از پدر بچند ماه اتفاق افتاد و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی در تاریخ فوت سید سلطانعلی فرماید قطعه سید عالی نسب سلطانعلی آنکه مکنونش خرد را اهل یقین میرا چون خواب بینی شیوه بود سال فوت اوست میر خواب بین **خواجه آصفی** ولد خواجه نعمت الله قهستانی بود که چندگاه بوزارت سلطان ابو سعید قیام مینمود و آنجناب بصفاء ذهن سلیم و ذکاء طبع مستقیم از سایر شعراء روزگار و فضلاء فصیح مقدار امتیاز تمام داشت گاهی در سایه تربیت امیر نظام الدین علیشیر بسر برده احیاناً همت بر ملازمت بدیع الزمان میرزا میگماشت و دیوان غزلیات آنجناب مشهور است و این مطلع در آن دیوان مسطور که مطلع بسی جو دردا در آب دیده چون ماهی وطن دیدم که تا قلاب نقش ابکام خویشتن دیدم وفات خواجه آصفی در شانزدهم شعبان سنه احدی و عشرین و تسعمایه اتفاق افتاد و جهت ضبط ماه و سال مذکور بلبل طبع امیر سلطان ابراهیم امینی این ترنم آغاز نهاد قطعه چون آصفی آن چشم خرد را مردم در دابر اجل گشت نهان چون انجم پرسید دل از من که چه آمد تاریخ گفتم ز برات آمده روز دوم **شیخ فصیح الدین محمد** ارشد اولاد شیخ زین الدین خوافی بود و مدتی مدید در سر مزار جد خویش بر سجاده تقوی نشسته بضیافت صادر و وارد قیام مینمود و در سنه ثلث و عشرین و تسعمایه که سن شریفش قریب بنود بود درگذشت و بعد از اقامت مراسم تجهیز و تکفین بهمدران مزار مدفون گشت **امیر نظام الدین عبد القادر** در سلک اجله سادات و عظماء اعاظم افاضل و نقباء انتظام داشت و در زمان خاقان منصور سالها در مدرسه شریفه سلطانیه نقش افاده بر حاشیه ضمیر طلبه میگماشت منصب جلیل القدر نقابت و امر قضاء مملکت خراسان مدتی مدید متعلق بآنجناب بود و در تکفل این مهام بطریق امانت و دیانت سلوک مینمود وفاتش در شهور سنه خمس و عشرین و تسعمایه اتفاق افتاد و قلم خجسته رقم در بیان تاریخ آن واقعه باین رباعی زبان برگشاد رباعی عالی نسبی که بود در دین فاخر دائم یگانه در فضیلت نادر شد سوی ریاض خلد و آمد تاریخ افسوس جناب میر عبد القادر **مولانا هاتفی** از اقربا قریبه حضرت اشرف الانامی مولانا عبد الرحمن الجامی بود و در نظم مثنوی از سایر شعراء زمان گوی تفوق میربود اکثر کتب خمسه شیخ نظامی را مانند لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و هفت پیکر تتبع کرده و در برابر اسکندرنامه ظفرنامه تیموری بنظم آورد و افتتاح نظم فتوحات نواب کامیاب شاهی نیز نمود اما توفیق اتمام نیافت و در محرم سنه سبع و عشرین و تسعمایه بعالم آخرت شتافت مولانا حبیب الله معروف که بفصاحت بیان و طلاقت لسان متصف است در تاریخ وفات آنجناب گوید قطعه از باغ دهر هاتفی خوش کلام رفت سوی ریاض خلد بصد عیش و صد طرب جان داد و رو بروضه پاک رسول و گفت روحی فداک ایها الصنم الابطحی لقب رفت از جهان کسی که بود ملطف شعراو آشوب ترک و شور عجم فتنه عرب تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت از شاعر شهان شه شاعران طلب **امیر رضی الدین عبد الاول** پدر بزرگوارش امیر نور الدین محمد امین بن امیر رضی الدین عبد الاول بن امیر معین الدین مرتضی بن امیر صدر الدین یونس الحسینی بود و والده ماجده اش در سلک بنات مکرمات مولانا کمال الدین عبد الرزاق مورخ انتظام داشت و امیر رضی الدین جوانی بود در کمال فضل و انسانیت و غایت تقوی و صلاحیت طبع لطیفش مدرک اسرار علوم و ذهن شریفش حاوی فنون محسوس و مفهوم در عنفوان اوان شباب از تحصیل فارغ گشت و در مدرسه شریفه غیاثیه و مدرسه بدیعیه مدرس شده پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت و چون چهل و سه مرحله از مراحل زندگانی طی نمود در شب سه شنبه یازدهم ذی حجه سنه سبع و عشرین و تسعمایه از عالم فنا بدار بقا رحلت فرمود پدر عالی گهرش امیر نور الدین محمد امین که سن شریفش از هفتاد متجاوز بود از مشاهده این واقعه جانسوز و حادثه محنت اندوز افغان گریه و زاری و ناله و اشک باری باوج فلک زنگاری رسانید و یعقوب مثال در فراق آن عزیز مصر فضل و کمال در گوشه بیت الاحزان حرمان و ملال نشسته زبان حال و قال بمضمون مقال و اسفا علی یوسف گویا گردانید و بعد از چند ماه که آن سیادت پناه در مفارقت فرزند ارجمند مدعا غایت غم و اندوه اوقات شریف مصروف داشت مریض گشته در اوایل ربیع الاخر سنه ثمان و عشرین و تسعمایه رایت عزیمت بعوالم آ

خواهرزاده

مغفرت حضرت عزت برافراشت این قطعه که نوشته میشود بحساب جمل مشعر است بتاریخ وفات امیر رضی الدین عبدالاول قطعه سید فاضل رضی الدین که بود زبدهٔ اولاد و امجاد بتول رفت از دار فنا سوی بهشت شد مقیم کوی ارباب وصول بهر سال انتقالش عقل گفت انتقال زبدهٔ آل رسول و این رباعی مخبر است از ماه و سال ارتحال امیر نورالدین محمد امین رباعی از حکم قضاء حضرت سبحانی چون میر محمد امین شد فانی از سال و مه واقعه پرسید کسی گفتم که اوایل ربیع الثانی **قاضی اختیار الدین حسن** ولد قاضی غیاث الدین تربتی بود و بوفور فضایل و کمالات از سایر قضاة ممتاز و مستثنی می‌نمود و در اوان جوانی از ولایت زاوه و محولات بدار السلطنه هراة آمده بتحصیل علوم دین پرداخت و در اندک زمانی ترقی بسیار کرده بنوشتن فتوی و تحریر صکوک و سجلات بامیش نهاد همت ساخت و در فن انشا بشعر و معمای صاحب وقوف گشت و در اواخر زمان خاقان منصور بمنصب قضا سرافراز شده پایهٔ قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت بواسطهٔ کمال فراست و کیاست و رعایت لوازم امانت و دیانت از تمامی قضاة دار السلطنه هراة اختیار و اعتبار بیشتر یافت و پرتو التفات و عنایت حضرت خاقانی که بحسب و نسب بر وجنات احوالش تافت و قاضی اختیار الدین در وقت استیلاء ابو الفتح محمد خان شیبانی نیز بآن امر منصوب بود و بعد از کشته شدن آن پادشاه عالیجاه بوطن اصلی شتافته بزراعت اشتغال می‌نمود و در اوایل سنه ثمان و عشرین و تسعمائه بمرض سوء القنیه درگذشت و در قصبهٔ تربت بمقبرهٔ آبا و اجداد خود مدفون گشت از نتایج اقلام فصاحت ارقام قاضی اختیار الدین اقتباسات و مختار الاختیار در میان فضلاء روزگار مشهور است و در تاریخ منبری که از سنگ مرمر امیر علیشیر در مسجد جامع هراة ساخته این قطعه بر لوح اعتبار مسطور قطعه از همت بزرگی شد منبری مکمل کز غایت ترفع بر عرش سر کشیده هرگز کسی ندیده منبر بسنگ مرمر تاریخ شد همان کو هرگز کسی ندیده **شیخ نورالدین محمد** در سلک احفاد قطب سپهر هدایت شیخ زین الدین خوافی منتظم بود و مشار الیه بمزید تقوی و فضل و کمال از علماء ستوده خصال ممتاز و مستثنی می‌نمود از غایت حدت طبع و جودت ذهن در اوایل ایام شباب از تحصیل علوم فراغت یافت و آغاز درس و افاده کرده پرتو انوار کرامتش پذیرش بر صفحات احوال طلبه علوم تافت گوش هوش تلامذه از نتایج بحر خاطر فضایل مآثرش بلآلی نکات دقیقه و جواهر حقایق انیقه گرانبار گشت و پایهٔ قدر و منزلتش در سلوک طریق زهد و تقوی و تبحر در فنون درس و فتوی از امثال و اقران درگذشت و آنجناب مدتی مدید در زمان خجسته نشان خاقان منصور و شیبانی خان در بقاع نفاع بلدهٔ فاخرهٔ هراة بمنصب تدریس منصوب بود و در اوان دولت شاهی بنابر تعصب مذهب سنت و جماعت حقایق بیان از قیل و قال سنیه ابواب سفر بر روی روزگار هدایت آثار گشود و در اوایل سنه ست و عشرین و تسعمائه از وطن مألوف و مسکن معهود یعنی دار السلطنه هراة سلوک طریق مسافرت اختیار نمود و بصوب ولایت گرمسیر و قندهار شتافت و شرف ملازمت حضرت خلافت پناه ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر پادشاه دریافت و چندگاه در ظل عاطفت آن پادشاه عالیجاه بموجب دلخواه اوقات گذرانید و فی جمادی الآخری سنه ثمان و عشرین و تسعمائه در بلدهٔ کابل بعالم آخرت خرامید و حالا برادر رشیدش شیخ زین که از اقسام فنون بهره‌مند است و از حیثیت لطف طبع و حسن خلق و لطافت گفتار و محاسن کردار بی شبه و مانند در آن آستان معدلت آشیان بسر می‌برد و منظور نظر الطاف پادشاهانه بوده در سرانجام مهام فرق انام سعی و اهتمام مبذول میدارد و در انجاح ملتمسات خواص و عوام لوازم اجتهاد ظاهر ساخته تخم محبت در فضاء خواطر میکارد عطیه کف بازویش چون پرتو آفتاب شامل حال شیخ و شاب و گنجینهٔ دل بحر آثارش مخزن دقایق مؤلفات اولو الالباب **پلت شیخ ابو الوجد فارغی** خال جمال حال این دو برادر صاحب کمال است و بوفور فضل و عرفان سرآمد ارباب وجد و حال و آنجناب ولد شیخ وجیه الدین است که مضمون آیت عنایت آیت وجیها فی الدنیا و الآخرة و من المقربین بر ذات خجسته صفاتش صادق می‌آید و مدتها در دار السلطنه هراة در سجادهٔ زهد و تقوی متمکن بوده هرگز قدم از جادهٔ سنن سنیهٔ نبویه علیه افضل الصلوة و اکمل التحیه بیرون نمی‌نهاد و شیخ ابو الوجد بغایت درویش وش و فانی مشرب است و گاهی بنظم اشعار لطافت آثار اشتغال مینماید این مطلع از نتایج طبع شریف اوست مطلع چو تیر خود کشی از سینه ام بکذار پیکان را مراد دل ده که تا مردانه در بازم بهم جان را و آنجناب حالا در سنده و انتما حضرت پادشاهی متوطن بوده لوازم دولتخواهی بجای می‌آورد و از موایدکثیر الفواید نواب درگاه خلایق پناه بهرهٔ تمام میبرد **مولانا صدر الدین محمد** در سلک علماء عالم زمان و اکابر فضلاء دوران انتظام داره و بصفت تقوی و پرهیزکاری موصوف بوده همواره همت بر افادهٔ علوم میگمارد و در علوم شرعیه سیما فقه حنفی بغایت ماهر است و در سایر فنون عقلی و نقلی سرآمد دانشمندان ستوده آثار و تحصیل آنجناب در درس مولانا معز الدین شیخ حسین و مولانا زاده و مولانا عثمان و مولانا کمال الدین مسعود شروانی و حضرت مخدومی شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد تفتازانی اتفاق افتاده و در این

و درین اوقات در مدرسهٔ غیاثیه و مدرسهٔ اسلامیه ابواب درس و افاده بر گشاد مولانا صدر الدین محمد برادریست مولانا زین الدین محمود و مولانا زین الدین
محمود در ایام دولت شاهی بواسطهٔ بعضی از ضروریات جلاء وطن اختیار کرده از دار السلطنهٔ هراة قدم در طریق مهاجرت نهاده روی بصوب ولایت سیستان
و قندهار آورد و حالا در قندهار بمشمول عنایت حکام بود و بفراغت اوقات میگذراند و طلبه را از نتایج طبع نقاد خویش مستفید ساخته مراسم افاده بظهور میرساند
عارف صاحب کمال شیخ جلال بواسطهٔ هدایت ازلی در صغر سن از روش والد ماجد خواجه محمد بن عبد الملک که در سلک اعاظم اهل قلم انتظام داشت
اجتناب نمود و همت بر سلوک طریق اهل تحقیق گماشت و دست ارادت بجناب هدایت منقبت مولانا شمس الدین محمد روجی روح الله روحه داده بقدم اخلاص
تتبع طریقهٔ مرضیهٔ نقشبندیه پیش گرفت و باندک زمانی ترقی بسیار کرده فضاء باطن فرخنده و میامنش از انوار فتوحات الهی صفت اضاءت پذیرفت آنگاه
حضرت کرامت پناه شیخ عماد الدین فضل الله ابیوردی که در آن زمان در سایهٔ سپهر آنجوروی مثل او سالکی نبود بدار السلطنهٔ هراة تشریف آورده شیخ جلال را بکمند
شوق بجانب خود کشید و با ابیورد برد و شیخ جلال هفت سال در صحبت آنحضرت گذرانید و بعد از آن بوطن مألوف مراجعت فرمود و حالا در بلدهٔ فاخرهٔ هراة
در مسجد جامع هفته یکنوبت بوعظ و نصیحت خلایق مشغولی مینماید و سخنان مؤثر درویشانه بسیاری از تشنه لبان بادیهٔ معصیت را آب حیات هدایت میرساند مولانا
قاسم حلی از جملهٔ اجلهٔ علماء کرام است و بکرم ذاتی و سخاوت جبلی امتیاز تمام دارد و از مبادی ایام صبی و اوایل نشو و نما همواره همت بر اکتساب علوم محسوس
و معقول میگمارد و از صفت تندخوئی و درشتی بغایت صاحب وقوفست و بصفت زهد و رشاد و صلاح و سداد موصوف و معروف بگذاردن حج اسلام و
طواف روضهٔ مقدسهٔ حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام فایز گشته و از کمال سلامت نفس تعلیم اندیشهٔ غیر نقش خیرخواهی حرفی بر لوح خاطر ننوشته و انجناب در زمانیکه
امیرخان موصلو در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بحکومت مشغول بود بنا بر آنکه از تشدد ملک سلطان محمود از وطن سفر کرده بجانب سیستان توجه نمود و تا غایت در آن ولایت
ساکن است و در کمال اعزاز و احترام بر مسند افاده و تدریس متمکن مولانا شمس الدین بردعی در زمان خاقان منصور از وطن اصلی بهراة آمده آغاز تحصیل علوم
نمود و در اندک زمانی بدرجهٔ کمال ترقی فرمود و در مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری بمنصب تدریس منصوب شد و در شهور سنه
ست عشر و تسعمایه از خراسان متوجه آذربیجان گشت و چنان مسموع میشود که حالا در شروان بافاده قیام مینماید مولانا اسمعیل تبریزی در علم و کمال از اقران
مولانا شمس الدین بردعیست و او نیز در سنهٔ مذکوره از هراة بجانب آذربایجان رفت مولانا حاجی محمد تبریزی در سلک علماء محقق و فضلاء
مدقق انتظام دارد و در سنهٔ مذکوره از دار السلطنهٔ هراة بجانب ماوراء النهر رفته منظور نظر تربیت عبید الله خان شد بمنصب صدارت سرافراز گشت
و بعد از چندگاه دست از تکفل آن شغل باز داشت و حالا هم در آن بلده ساکن است و بدرس و افاده اشتغال مینماید مولانا عصام الدین ابراهیم اسفراینی
ولد مولانا عربشاه اسفراینی است و نبیرهٔ دختری مولانا عصام الدین داود خوافی که صدر و استاد سلطان محمود میرزا بود و مولانا عصام الدین ابراهیم بلطف طبع
و حدت ذهن و تکمیل علوم محسوس و معقول و مهارت در فنون علوم منقول سرآمد علماء عالیشان است و در زمان خاقان منصور بکسب کمالات اشتغال نموده بپایهٔ بلند
ترقی فرمود و در مدرسهٔ شریفهٔ شاهرخ میرزا مدرس گشته ابواب افاده بر روی روزگار طلبه میگشود و در ماه رجب سنه ست و عشرین و تسعمایه بواسطهٔ حدوث بعضی
از امور که تحریر آن مناسب سیاق تاریخ نیست از دار السلطنهٔ هراة بجانب بخارا شتافت و حالا در آن ولایت متوطن است و از وفور انعام و احسان عبید الله خان
محظوظ و بهره ور میگردد امیر جمال الدین عطاء الله سلمه الله و ابقاه سیادت منقبتش ملاذ طوایف اکابر و اشراف ایام است و عتبهٔ علیه‌اش مجمع اعاظم
اولاد و امجاد خیر الانام لوح ضمیر مهر تنویرش مطرح اشعهٔ انوار اسرار کتب الهی و صحیفهٔ خاطر عالی مآثرش مهبط لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی گنجینهٔ سینهٔ بی‌کینه‌اش
بجواهر زواهر علوم مشحون و صندوق درر کلمات و مخزن باطن خجسته میامنش مخزون تباشیر صبح سعادت از مشارق جمال خجسته مآلش طالع و شعشعهٔ آثار فضایل مرتضوی از مطالع
خصایص علم و کمالش لامع رای عالم آرایش کشاف اسرار معالم تنزیل طبع مشکل گشایش حلال معضلات مواقف تأویل نظم زبانش مظهر اسرار تحقیق ضمیر منیرش
مظهر انوار توفیق جمال دین متین از اهتمامش علوم شرع واضح از کلامش از توضیح بیانش گشته روشن بر اهل علم هر مشکل ز هر فن و آنحضرت مانند عم بزرگوار
خویش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بی‌نظیر آفاق گشته و در سایر اقسام علوم دینیه و انواع فنون یقینیه از محدثان باستحقاق و در گذشته چند سال در مدرسهٔ
شریفهٔ سلطانیه که حالا معبرهٔ حضرت خاقان منصور است و در خانقاه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشتند و در هفته یکنوبت در مسجد جامع
دار السلطنهٔ هراة بتعلیم هدایت ازلی نقش ارشاد [illegible] بر لوح خواطر اعاظم اشراف و اکابر مینگاشتند اما حالا بنا بر حب عزلت و گوشه‌نشینی با متثال این

امور التفات نمی نمایند و تمامی اوقات خجسته ساعات را مستغرق طاعات و عبادات ساخته بدعا متوجهند و بمشغولی میفرمایند سلاطین ایام و حکام اسلام باقدام
ارادت و اعتقاد ملازمت آنحضرت را بر ذمهٔ همت واجب میدانند و در ترفیه حال و فراغبال خدام عالی مقامش طریق اشفاق مبذول میدارند بدانچه میتوانند از
مؤلفات فصاحت صفات حضرت نقابت منقبت روضة الاحباب فی سیر النبی و الآل و الاصحاب در اقطار آفاق اشتهار تمام دارد و در بلاغت شبیه بعقل و بی نظیر
آن کتاب افادت مآب را در آئینهٔ خیال ارباب کمال مشاهده توان کرد ولدارشد امجد آنحضرت امیر نسیم الدین محمد که به میرک شاه مشهور شده اند بفضائل و کمالات و
فنون مقاصد حدیث یگانهٔ زمانه اند و بموجب تعیین حضرت واقف اسرار الله برهانه در مدرسهٔ مذکوره قائم مقام پدر بزرگوار خویش بوده بلوازم درس و
قیام مینمایند و بسیاری از طلبه ملازمت آن درس نموده از نتایج طبع نقاد آنجناب مستفید و بهره ور میگردند خواجه عبد الرحمن والد ماجدش قاضی جاجرمی
سالها فراوان در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بنا بر فرمان خاقان منصور بفیصل قضایای شرعیه میپرداخت و قاضی نافذ الحکم بوده مهام فرق انام را بر حسب شرع شریف اسلام
بسر انجام مقرون میساخت و جناب خواجه عبد الرحمن نیز در ایام دولت محمد خان شیبانی دو سه سال بمنصب قضا منصوب گشته قائم مقام پدر بزرگوار خود بود
و در مدرسهٔ گوهرشاد آغا بدرس و افاده نیز قیام مینمود و فی الواقع خواجه عبد الرحمن از اقسام علوم و انواع فضایل بهرهٔ تمام دارد اما بواسطهٔ کمال حلم و تواضع
و عدم مساعدت بخت و طالع درین ایام در کمال پریشانی و بی سامانی اوقات میگذراند مولانا شمس الدین محمد الحنفی بمتانت طبع و لطافت ذهن و تحقیق
مسائل علوم و تدقیق در مباحث محسوس و مفهوم امتیاز تمام دارد و در کمال زهد و تقوی روزگار میگذراند و از شرایط امانت و دین داری دقیقهٔ نامرعی
نمیگذارد و بتدریس یک صفه از مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه متعلق بآنجناب است و اکثر طلبهٔ دار السلطنهٔ هراة بآن درس تردد نموده از نتایج افکار افادت آثارش
محظوظ و بهره ور میگردند خواجه ضیاء الدین میرم پدر عالی گهرش خواجه علاء الدین برادر بزرگتر خواجه فضل الدین محمد کرمانی بود و سالها بوزارت
بعضی از حکام و سلاطین قیام مینمود و آنجناب از جانب مادر برادرزادهٔ امیر سلطان ابراهیم امینی است و بلطف طبع و حدت ذهن ناظم مناظم فضیلت و خردمندی
و در علم سیاق مهارت تمام دارد و همواره همت بر سر انجام عظایم مهام دیوانی میگمارد و بهزل و مزاح بغایت مشعوفست و بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف
اشعار آبدار خواجه میرم بسلاست الفاظ و دقت معانی مشهور است و این بیتش که در نعت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم گفته شده بر السنه و افواه
مذکور بیت بالله بحق العقش ماه را مطلع خود کرده سحرگاه را مولانا کمال الدین شاه حسین کامی در ایام شباب و اوان جوانی به تحصیل فضایل علمی
موفق گشت و پایهٔ قدر و منزلتش در نظم شعر و معما از فضلای سخن آرا در گذشت امیر نظام الدین علیشیر را نسبت بآنجناب التفات بسیار بود و همواره ابواب انعام
و احسان بر روی روزگارش میگشود و حالا مولانا کمال الدین شاه حسین در قصبهٔ او به توطن دارد و از ممر زراعت همت بر کسب وجه معاش میگمارد این مطلع
از جملهٔ منظومات اوست که مطلع چه سان بود شب غم روز من چنان باشد مرا که روز چنین است شب چنان باشد و ایضا این معما باسم شاهی از نتایج طبع بلاغت
سمات آنجناب است معما ره بر نور بدر انشا مدی الصنم عاقبت از شبو بار بجای هم مولانا جلال الدین محمد الهی از جانب پدر نبیرهٔ مولانا جلال الدین محمد
قاینی است و از طرف مادر در سلک احفاد شیخ زین الدین خوافی انتظام دارد و آنجناب در اوایل حال ملازمت شاه غریب میرزا میکرد و از موائد انعام
و احسانش بهره ور میگشت و بسببی از اسباب که تحریر آن لایق بسیاق کتاب نیست شاه زاده او را از خدمت معاف داشته جناب مولوی چندگاه در
اطراف بلاد خراسان سرگردان و بی سامان اوقات میگذرانید و چون آن مملکت در حوزهٔ تسخیر نواب کامیاب عتبهٔ علیهٔ شاهی در آمد مولانا الهی بهراة شتافته
ساکن شد اما کسی بحالش نپرداخت بنا بر آن در شهور سنه ست و عشرین و تسعمائه قصیدهٔ شهر آشوب در مذمت تمامی حکام و امرا و سادات و علما و اشراف و
اعیان هراة در سلک نظم کشید و آن ابیات بعرض امیر خان که در آن زمان والی خراسان بود رسید بسعی بعضی از نواب بقطع دست و زبان مولانا الهی حکم فرمود
از غرایب آنکه با وجود وقوع آن حال جناب مولوی حالا بزبان فصیح تکلم مینماید و بدستور سابق زبان بنظم اشعار عذب و جزل میگشاید از ابیات قصیدهٔ مذکوره بیت
او لشکر جواهر بود ثبت افتاد بیت عرصهٔ شهر هری فوق سپهر اخضر است و ز گلش ازهر شده خورشید گلریز راست حافظ علی ولد مولانا نور الدین محمد جوهری است
که بلطف طبع و حسن خلق اتصاف داشت و چند سال بمنصب صدارت و استادی ابو تراب میرزا منصوب بوده حافظ علی نیز بجودت ذهن و جودت شعر
موصوفست و اکثر خطوط را خوب مینویسد و در علم عروض و صنایع اشعار مهارت بسیار دارد چنانچه قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان ساوجی را سه چهار نوبت تتبع نموده
و چند صنعت بر صنایع آن قصیده افزوده مطلع یکی از آن قصاید اینست که مطلع حریم حرمت کوی تو جنت ابرار شمیم نکهت موی تو راحت احرار و در صنعت

منظومات مولوی که مشکلترین صنایع است این مطلع در سلک نظم کشیده که مطلع داد ما را درد و درد آرام داد وارم آرامی و دوی ما را مراد و در صنعت مقطوع و موصول بیه و حرف و سه حرف و چهار حرف این رباعی بر صفحه بیان نگاشته که رباعی ای در دل زار م زده در دت آذر خالت برخت برگل تو نافه تر خطت بلب شکر شکن مشک ختن حشمت عبهر شمیم گیسو عنبر و این رباعی دیگر نیز از جمله منظومات حافظ علی است رباعی در وقت سحر که نرگس و لاله شگفت مرغ سحری گفت این میکفت می نوش که بی نشه بسی خواهی بود برخیز که در خاک بسی خواهی خفت مولانا حسن علی در سلک فضلاء فصیح زبان و بلغاء ملیح بیان انتظام دارد و بعضی از مقدمات علوم را مطالعه نموده و ما شعار سلیس همواره نظم فرموده و از انجمله این رباعیست که جهة انتعاش پر آتش برگ و ان گفته رباعی تا آتش عشقت بدل افروخته ام چون شمع همه سوختن آموخته ام ای انکه دلی چو سنگ و آهن داری میکن حذر از دود دل سوخته ام مولانا شهاب الدین احمد الحقیری بلطف طبع و صفاء ذهن موصوفست و بمهارت در فن شعر و معما معروف اکثر متداولات را باستحقاق مطالعه نموده و در تبیین و توضیح قواعد معما رساله در غایت بلاغت نظم فرموده و در نظم قصیده و غزل نیز مهارت کامل حاصل دارد و درین اوقات همواره در مدح و ثنا حضرت مملکت پناهی حبیب اللهی اشعار غرا بر لوح بیان میگارد و این غزل از انجمله است که غزل ما را غم تو همدم جان حزین بس است در د تو مونس دل اندوهگین بس است گر ما تو ام نماند کمان و فاچه باک شد قتل من بتیغ جفایت همین بس است گر بر فلک نسود سر از جاه و حشمتم روی نیاز پیش تو ام بر زمین بس است گو در حرم مباش ز آزادگی نشان داغ غلامی تو مرا بر جبین بس است در سلک بندگان کمین سگان خویش ره داده مرا شرف من همین بس است ما را چه حد انکه نشینیم با حبیب سنیم با سگان درش همنشین بس است زاشوب روزگار حقیری پناه تو ظل ظلیل خواجه دنیا و دین بس است و ایضا این معما باسم ملک از جمله معمیات انجنابست رباعی در هجر تو بست ای برخ مطلع نور صد داغ بجان عاشقان رنجور بما رخ ماه خویش تا کی باشند زان زلف و کلاله داغداران مهجور

مولانا نور الدین هلالی زبده شعراء زمان و عمده بلغاء دوران است قصاید و غزلیات و ی اکثر اوقات در کمال سلاست و بلاغت بر صفحه ظهور می آید پرتو اهتمام انجناب بر مطالعه بعضی از متداولات نیز تافته و بجودت طبع و حدت ذهن در میان فرق انام اشتهار تمام یافته از نتایج افکار او شاه و درویش و صفات العاشقین و لیلی و مجنون و دیوان قصاید و غزلیات مشهور است و این مطلع که نوشته میشود در السنه و افواه مذکور مطلع ایکه پرسی زمن کان ماه را منزل کجاست منزل او در دلست اما نمیدانم دل کجاست و این رباعی نیز از جمله منظومات انجنابست که رباعی آنی که تمامت نمکت ریخته اند ذرات وجودت ز نمک بیخته اند با شیره جان نهان نمکت آمیخته اند تا همچو تو صورتی بر انگیخته اند مولانا زلالی بفصاحت بیان و طلاقت لسان و حدت فهم و لطافت طبع موصوف و در میان شعراء زمانه بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف پیوسته از سرچشمه ضمیر صافی زلال اشعار لطافت آثار ترشح میسازد و بنظم قصیده و غزل بیشتر از سایر اقسام شعر می پردازد و بخلاف سایر شعرا مضمون الذی مع الطلع را منظور داشته از شیوه طمع پیوسته اجتناب مینماید و طبعش از نظم شعری که مشعر بتمنی باشد متنفر بوده هرگز بطلب نمیگشاید قصیده بال مرصع را تتبع نموده و الحق در آن قصیده معانی دقیقه درج فرموده و تشبیه بیت اول قصیده مذکور اینست که ابیات خورد بسی پیچ و تاب دلو طبع زمن تا بدر آمد ز چاه یوسف گلپیرهن گرد ز لنجای صبح پیرهن صبر چاک راز دلش فاش گشت بر سر هر انجمن داد بزال سپهر طرفه ترنجی ز مهر طرفه که شد هم ترنج بر کف او تیغ زن و این مطلع نیز از جمله منظومات اوست مطلع نخواهی کرد با تو رخار خار سینه چاکم مگر روزیکه گیرد دامنت خار سر خاکم

مولانا مجنون ولد مولانا کمال الدین محمود رفیقی است که بحسن خط و لطف طبع اتصاف داشت و مولانا مجنون بغایت درویش وش و فانی مشربست و گاه اشعار سلیس و همواره اتفاق می افتد و این مطلع غزل از انجمله است که مطلع بهوفا بودی من اول ز نشناختم حیف او قاتی که دنبال تو ضایع ساختم و این مطلع قصیده نیز از جمله منظومات اوست که مطلع فیروزه سپهر انگشتری بست روی زمین تمام بزیر نگین بست استاد کمال الدین بهزاد مظهر بدایع صورتست و مظهر نوادر هنر قلم مانی رقمش ناسخ آثار مصوران عالم و بنان معجز بیانش ماحی تصاویر ات هنروران بنی آدم موی قلمش از اوستادی جان داده بصورت جمادی و جناب استادی بهمین تربیت و حسن رعایت امیر نظام الدین علیشیر باین مرتبه ترقی نمود و حضرت خاقان منصور را نیز با انجناب التفات و عنایت بسیار بود و حالا نیز آن نادر العصر بصافی اعتقاد منظور نظر مرحمت سلاطین انام است و مشمول عاطفت بی نهایت حکام اسلام ع بی شبهه همیشه اینچنین خواهد بود مولانا سلطان محمد بن مولانا نور الله عمد نسخ تعلیق نویسان زمانست و بحسن کردار و لطف گفتار زبده اعیان دوران مولانا سلطان محمد خندان با وجود حسن خط بلطف طبع موصوفست و بصحبت اهل عیش و طرب مشعوف و حالا در بلده فاخره هراة توطن دارد و گاهی همت بر کتابت نسخ شریفه میگمارد ع توفیق رفیق

حال و باد پوشیده نماند که در زمان خاقان منصور از طبقهٔ فضلا و اهل هنر و طایفهٔ شعرا و مردم دانشور در دار السلطنهٔ هراة و سایر ولایات جمعی کثیر متوطن بودند و در سایهٔ تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت مشغول بودند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویل و اطناب و اجتناب ازین معنی شیوهٔ ستودهٔ اولو الالباب لاجرم خامهٔ سخن گذار عنان بیان را معطوف ذکر شمهٔ از حالات اولاد امجاد آن پادشاه عدالت نهاد [illegible] میدهد و کیفیت استقرار لوای دولت محمد خان شیبانی را در ولایات خراسان بر طبق عرض مهند مثنوی کار بسیار است در پیش قلم گشته لیکن قوت تحریر کم باد و الطاف الهی بهمرهم خامهٔ توفیق یاد آید تا دهم این داستان را اختتام رو هم سوی دیگر حسب المرام

گفتار در بیان مشارکت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا گورکان در منصب سلطنت و جهانبانی باتفاق ارکان دولت حضرت اعلی خاقانی فردوس مکانی

بر مرآت ضمیر انور عقلا و دانشوران حقیقت این سخن مصور خواهد بود که بسبب اطلاق لفظ ظل الله بر پادشاه آنست که هر چه در کارخانهٔ الوهیت صفت وقوع می پذیرد نمونهٔ از آن در سرکار سلطنت صورت وجود میگیرد و سبن همچنانکه ذات بی مانند حضرت خداوند جل جناب جلاله از وصمت مشارکت منزه و مبراست میباید که ذیل حشمت پادشاه نیز از عیب مساهمت پاکیزه و معرا باشد تا سایهٔ وجود فایض الجود سبحانی تواند بود و کما یجب و ینبغی به مصالح امور جهانبانی قیام تواند نمود ع سلطان یکی بس چو خدای جهان یکی است و اگر بخلاف این معنی دو کس یا بیشتر در یک شهر و کشور در دارائی رعیت و لشکر خواهند که شریک باشند هر آینه بر طبق آیهٔ کریمهٔ لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا علی اسرع الحال مهام ملک و مال اختلال یابد و شرار فتنه و فساد بر وجنات احوال فرق عباد و اطراف بلاد تابد ع غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی کلمهٔ حکمت لا یصطلح سیفان فی غمد واحد مؤید این معنی است و کیفیت شرکت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بعد از فوت خاقان منصور مغفرت انتما شاهد این دعوی شرح واقعه آنکه چون شاه زادگان عالی منزلت و امرا و ارکان دولت از تعزیت حضرت خاقان منصور باز پرداختند مشورت آنکه میرزا بدیع الزمان را استقلالاً متصدی منصب سلطنت سازند یا آنکه میرزا مظفر حسین را درین امر با آنحضرت شریک گردانند انجمنها ساختند بعضی از عقلا که بمزید فراست و کیاست از امثال و اقران امتیاز داشتند بقلم لطف تقریر بر لوح خواطر همگنان نگاشتند که انسب آنست که سلطان بدیع الزمان میرزا که اسن و ارشد اولاد امجاد خاقان منصور است و جبلت بی حیلتش بر تمهید اساس مکرمت و احسان مفطور باستقلال پادشاه باشد و نسبت بمظفر حسین میرزا طریق شفقت و اخوت مسلوک داشته یکی از ممالک خراسان را باو مسلم دارد تا سایر شاه زادگان که در اطراف ولایات بایالت اشتغال دارند بقدم اطاعت پیش آیند خیال استقلال بر آئینهٔ خاطر نگذرانند و زمرهٔ از مردم کوته نظر این رای را نپسندیده و جانب نقیض گرفته گفتند مناسب چنان مینماید که هر دو برادر بموافقت یکدیگر متعهد امر سلطنت گردند و در خطبه و سکه اسم مظفر حسین میرزا نیز داخل باشد تا بین الجانبین بسعایت اهل خباثت صورت مخالفت روی ننماید و بیگانگان را در مملکت مجال مداخلت نماند مصراع آری باتفاق جهان میتوان گرفت و درین باب قال و قیل بسر حد تطویل انجامیده مهد علیا خدیجه بیگی آغا که والدهٔ مظفر حسین میرزا بود و اعتبار و اختیار تمام داشت و اولاد امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس خصوصاً میرزا علی بیگ اصلاً بآن معنی راضی نشدند که بدیع الزمان میرزا استقلالاً متصدی امر پادشاهی باشد و چون در آن وقت اکثر لشکر تابع مهد علیا و متابعان امرا و برلاس بودند جانب شرکت ترجیح یافته در روز جمعه از جمعات اواخر ذی الحجه سنه احدی عشر و تسعمائه در مسجد جامع دار السلطنهٔ هراة خطبه بنام هر دو شاهزاده خوانده شد و ایضاً در یک سکه اسامی سامی ایشان را نقش کرده وجوه تمغات بآن مزین گشت و ملوکات و محرفات آن بلدهٔ فاخره را حسب الحکم تقسیم نمود بعضی تعلق بسرکار سلطان بدیع الزمان میرزا گرفت و بعضی بدیوان مظفر حسین میرزا صفت خصوصیت پذیرفت و سایر ولایات که در تحت تصرف داشتند بر این منوال قسمت یافت و ضبط بعضی از موقوفات ممالک محروسه در عهدهٔ صدور بدیع الزمان میرزا شد و بعضی دیگر در حیطهٔ تصرف صدور مظفر حسین میرزا در آمد منصب حکومت و داروغگی دار السلطنهٔ هراة از قبل سلطان بدیع الزمان میرزا بامیر نظام الدین شیخعلی طغائی تعلق گرفت و امیر یوسف علی کوکلتاش بحکم مظفر حسین میرزا در آن منصب با وی مشارکت جست و محمد لکور بنیابت امیر شیخعلی و محمود [illegible] بنیابت امیر یوسف علی بامر محکمی منصوب گشتند و امیر نظام الدین درویش بیک ترکمان که در سلک امراء بدیع الزمان میرزا انتظام داشت کوتوال قلعهٔ اختیار الدین شد و زمام اختیار حصار [illegible] مظفر حسین گورکان در قبضهٔ درایت امیر زین الدین علی قرار یافت و برین قیاس جمعی از امراء و وزراء خاقان مغفرت انتما ملازم سلطان بدیع الزمان میرزا گشتند و بعضی بخدمت ابو المنصور مظفر حسین گورکان شتافتند و طایفهٔ هر دو پادشاه مدارا مخالطت نمودند خواجه حاجی محمد قهستانی و خواجه ملک ناصر الدین تونی در دیوان میرزا بدیع الزمان عهده دار منصب اشراف ایشان بخواجه معز الدین حسین و خواجه

و خواجه کمال الدین محمد مفوض شد و صدارت بدیع الزمان میرزا بقاعده مستمره بمسعود اوراق و مولانا غیاث الدین جمشید جلالی تعلق گرفت و در امر وزارت مظفر حسین میرزا
خواجه قطب الدین یحیی بود و پیش ازو بمهمات فیض دخل کرده و جهة اشراف ایشان خواجه قوام الدین جعفر مقرر گشت و منصب صدارت آن سرکار بامیر صدر الدین سلطان
ابراهیم امینی و مولانا نظام الدین شاه محمد مخصوص شد و چند ماه بدین ترتیب و آیین آن دو پادشاه سعادت قرین در دار السلطنه هراة بمهام ملکی و سپاهی قیام
نموده و بموافقت یکدیگر ابواب عدل و انصاف بر روی خلایق گشودند اما چون این خبر بمسامع شاه زادگان دیگر رسید بخاطر آوردند که چون سلطان بدیع الزمان میرزا که از
جمیع حیثیات بر ما رتبه تقدم دارد و باستقلال متصدی منصب پادشاهی نگشت ما را غیر از سلوک طریق اطاعت و دولتخواهی چاره نبود اما چون مظفر حسین میرزا با او در
امر با آنحضرت شریک و سهیم شده متابعتش ما را ضرورت نیست و هر یک دم از استقلال زده در مملکتی که بودند خطبه بنام خود خواندند لاجرم باندک زمانی قواعد
حکومت اولاد خاقان منصور متزلزل گشت و مفاتیح سلطنت بلاد خراسان بقبضه اقتدار بیگانگان در آمد چنانچه عنقریب مسطور خواهد شد ان شاء الله تعالی

ذکر گرفتاری ولی اختیاری امیر مبارز الدین محمد ولی بیک در قلعه اختیار الدین و فرار نمودن آنجناب بعنایت حضرت دلیل المتحیرین

خاقان فردوس مکان امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را بوفور لطف و عنایت نواخته بود و بکمال مرحمت و تربیت سرافراز ساخته
هم در دیوان مال و هم در دیوان تواچی مهر داده بود و مهم حکومت و داروغگی هراة را علاوه آن دو منصب ارجمند گردانیده و منشیان آستان خلافت آشیان
بموجب فرمان واجب الاذعان در احکام همایون او را بر وزرا فزون می نوشتند و در اواخر اوقات حیات خجسته صفات چند سال زمام اختیار ملک و مال من
حیث الاستقلال در قبضه اقتدار آنجناب بود بیت بدرگاه خاقان عالی تبار بجز وی کسی را نبود اختیار بنا بر علی هذا آتش رشک و حسد که لازمه ذات
اکثر ارباب جاه و جلالست در کانون درون سایر ارکان دولت خصوصا امیر محمد برندق برلاس اشتعال داشت و بکلی همت متوجه آن بودند که بصرصر غدر و سعایت
نهال کامرانی بلکه شجره زندگانی او را پژمرده و بی طراوت گردانند و چون پایه اعتبار و اختیار او را بسماک مذلت و ادبار انداخته زمام سرانجام مهام ملک
و مال بقبضه اقتدار آورند اما در زمان خلافت خاقان فردوس مکان اصلا تیر تدبیر ایشان بهدف مراد نرسید و در اوایل ایام جهانبانی سلطان بدیع
الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا از غایت عصبیت زبان بغیبتش گشادند و درین نوبت سخن ایشان اثر افتاد و سبب قرب در تاثیر آن تدبیر آنکه در آن اوان که ارکان
دولت خاقان منصور را مرا و شاهزادگان در باب قرار امر پادشاهی مشورت مینمودند امیر مبارز الدین محمد یکدو نوبت گفته بود که مناسب آنست که سلطان بدیع
الزمان باستقلال قایم مقام پدر بزرگوار خود گردد و مظفر حسین میرزا تابع باشد تا دیگر شاهزادگان تقلید آنحضرت کرده بقدم متابعت پیش آیند و خیال خلاف ننمایند و
بواسطه این سخن مزاج مظفر حسین میرزا نسبت بدو متغیر گشته بود و سعایت امراء برلاس مد علت شده شاهزاده باتفاق امراء مشار الیهم و سایر مردم که کینه امیر محمد
در سینه داشتند بعرض بدیع الزمان میرزا رسانیدند که محمد ولی بیک از روی اخلاص خدمت نمی نماید و خاطر بر آن قرار داده که گریخته نزد کپک میرزا رود و بدیع الزمان
میرزا هر چند حقیقت حال میدانست نمیخواست که کسی متعرض امیر محمد شود اما بملاحظه رضا برادر در برلاسیه با آن امر همداستان شد و همدران هفته که بر تخت پادشاهی
نشسته بود بگرفتن او فرمان فرمود و در باغ جهان آرا در مجلس کنگاش امیر مشار الیه مواخذ گشته از روز دیگر در یکی از خانهای کوشک محبوس شد و چون جهت سازان تقدیر مهر
میر بانه قصر سپهر مستدیر بنهانخانه مغرب رساندند فوجی از معتمدان میرزا بدیع الزمان امیر محمد ولی بیک را از کوشک باغ جهان آرا بقلعه اختیار الدین بردند و بمیر
درویش بیگ سپردند و همدران روز امرا و دیوانیان هر دو سرکار نواب جناب امارت مآب را مواخذه و مصادره کرده بتحقیق یراق و جهات او مشغول شدند
و آنچه بحصول پیوست بین الجانبین تقسیم یافت و گرفتن امیر محمد ولی بیک اول خطایی بود که بعد از فوت خاقان منصور شاه زادگان را روی نمود زیرا که آنجناب
از حیثیت یراق و استعداد و توافر نوکران شجاعت نهاد از اکثر امرا و ارکان دولت امتیاز تمام داشت و چون گرفتار شد جمیع جهات او صفت هباء منثورا
گرفته ملازمانش که عدد ایشان بهزار میرسید متفرق و پریشان گشتند القصه امیر محمد روزی چند در حصار اختیار الدین بنشست بکلی همت بر تخلص خود بست و در آن
باب فکری بصواب اندیشیده بیکی از دوستان پیغام کرد که طبقی حلوای قند پخته مخدرات در آن تعبیه کنند و بقلعه فرستند و آن شخص بموجب فرموده عمل نموده امیر محمد آن
حلوا را نزد جمعی که موکل او بودند فرستاد و ایشان تمامی حلوا را از روی رغبت بکار برده بعد از ساعتی چنان بخواب رفتند که تا روز دیگر بعالم تیقظ و انتباه نیامدند
و امیر محمد فرصت غنیمت شمرده در نیمشب با یک نوکر که بدار یوسف نام خود را بر زبر آن دروازه قلعه که بجانب بیرون شهر متصل است رسانیده و بطناب
پایان رفته بر اسپی در رهگذار که بعضی از ملازمان او تیار نموده بودند سوار شده و از برق سرعت سیر استعجال نموده روی توجه بمشهد مقدسه رضویه آورد و صباح

روز دیگر که محافظان قلعه اختیار الدین چشم از خواب باز کرده از امیر محمد ولی بیک اثری نیافتند و خبری نشنیدند در بحر حیرت افتادند و امیر درویش بیک بملازمت
سلطان بدیع الزمان میرزا شتافته در غایت خجالت و انفعال کیفیت حال معروض داشت و همان روز از کوتوالی معزول گشته امیر نظام الدین عاشق محمد کوکلتاش قایم
مقام شد اما امیر محمد ولی بیک در عرض سه روز آن مسافت بعیده را از راه غیر معهود پیموده بعد از وصول بمقصد کپک میرزا مقدم امیر محمد را از مقدمات
ازدیاد دولت و اقبال تصور کرده او را بانعام خلع فاخره و نقود وافره و اسپان گردون توان و اشتران کوه کوهان و خیمه و خرگاه و شامیانه و بارگاه و
دیگر اشیا که فراخور همت آن شاهزاده مظفر لوا تواند بود مفتخر و سرافراز ساخت و بدستور والد مغفور خویش مهر دیوان بدو عنایت کرده حکم فرمود که
امرا و دیوان [illegible] و مالی بی وقوف و استصواب جناب امارت مآب هیچ مهمی را فیصل ندهند و امیر محمد بعز اقبال نوبت دیگر بر مسند امارت متمکن گردیده
وزبان حال و قال بشکر قادر ذو الجلال گویا گردانید

ذکر عبور نمودن ایل امان بفرمان محمد خان شیبانی از جیحون و شکست یافتن بضرب تیغ امیر شجاع الدین ذو النون ارغون

در آن اوان که خبر انتقال خاقان منصور بجوار رحمت پادشاه غفور بگوش هوش نزدیک و دور رسید محمد خان شیبانی که
سالهای فراوان انتظار چنان روزی میکشید ایل امان را با فوجی از سپاه شجاعت نشان بتاخت ولایات ایران مامور گردانید و او از آب آمویه گذشته تا کنار
آب مرغاب بجاروب نهب و تاراج پاک ساخت و جمعی از جنود در از مرورود گذرانیده در حدود بادغیس نیز صدای قتل و غارت در انداخت و در اوایل
محرم الحرام سنه اثنی عشر و تسعمایه کیفیت اینحال بمسامع بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا رسیده گمان بردند که شیبانی خان بنفس خویش از آب آمویه و مرغاب عبور نموده
متوجه تسخیر دار السلطنه هراة است بنابران خوفی عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافت و چون حقیقت واقعه ظاهر گشت همت بر ان گماشتند که بعضی از امرا عظام با فوجی از
لشکریان بدفع شر ایل امان نامزد فرمایند و قبل از انکه از ارکان دولت کسی متکفل آنخدمت گردد شیر بیشه هیجا امیر شجاع الدین ذو النون ارغون با ده دوازده هزار نفر
از سپاه غور و ساغر و قندهار و زمین داور در اواسط ماه مذکور از طریق هراة رود بظاهر هراة رسید زیراکه بدیع الزمان میرزا بعد از فوت خاقان مغفرت
انتما قاصدی بمعظمان شمال و صبا نزد امیر ذو النون فرستاده بود و او را بر توجه بجانب مستقر سریر سلطنت و جهانبانی امر فرموده و چون امیر ذو النون شرف
ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا دریافت و کیفیت آمدن ایل امان و اوزبکان را بکنار آب مرغاب معلوم نمود پیش از انکه [illegible]
از رنج راه بر آساید امیر سلطان [illegible] را بجنود ملحق گردانیده بجانب مروجاق ایلغار فرمود و سپاه ماوراء النهر از قرب وصول آن امیر بهرام قهر وقوف
یافته براه چول از دک علم عزیمت برافراشتند و امیر ذو النون متعاقب بدان بیابان در آمده خود را باوزبکان رسانید و تیغ کین از نیام انتقام کشیده
قرب صد نفر را از انجماعت بر خاک هلاک انداخت و شصت هشتاد کس دیگر را اسیر گردانیده رایت مراجعت برافراخت و مظفر و منصور بپایه سریر
سلاطین عظام رسیده باصناف عواطف و عوارف اختصاص یافت و در منزل امیر محمد ولی بیک نزول اجلال فرموده مقارن آنحال اولاد امجاد آنجناب
شجاع بیک و امیر محمد مقیم میرزا از قندهار و زمین داور بملازمت بدیع الزمان میرزا رسیدند و شرف بساطبوسی دریافته بانواع نوازش و اصطناع مفتخر و مباهی
گردیدند

ذکر نهضت سلاطین خراسان بمقابله و مقاتله شیبانی خان

چون محمد خان شیبانی از انتقال سلطان حسین میرزا بعالم جاودانی
وقوف یافت خیال تسخیر خراسان کرده جهة اطلاع بر کیفیت حالات آن ولایات شخصی را که مولانا ختایی نام داشت برسم رسالت بدار السلطنه هراة
فرستاد و مولانا ختایی در النگ باغ جهان آرا بتقبیل بساط جلالت مناط میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین گورکان فایز گشته پیغامی که داشت معروض گردانید
خلاصه سفارت آنکه شیبانی خان میگوید که پیوسته آبا و اجداد شما در حدوث وقایع و وقوع حوادث رجوع بخواقین دودمان عالیشان ما کرده شرایط مطاوعت
بجای می آورده اند مناسب آنکه شما نیز بسنت سنیه پدران خود اقتدا نموده ابواب مخالفت مسدود سازید و از شارع مستقیم موافقت عدول و انحراف
ننمایید تا عرصه مملکت معمور و آبادان ماند و رعایا که ودایع خالق البرایا اند پایمال عساکر نصرت ماثر نشوند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان
چون میدانستند که غرض شیبانی خان ازین مراسله چیست جواب آن سخنان و رخصت ایلچی را موقوف داشته قاصدان باطراف و جوانب خراسان فرستادند
و باجتماع شاهزادگان و جنود ظفر ورود فرمان دادند و در خلال این احوال ایلچیان از نزد امیر سلطان قپچاق که حاکم قبة الاسلام بلخ بود رسیده بعرض رسانیدند
که محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات سحاب نیسانی ظاهر بلده مذکوره را مرکز اعلام نصرت انجام گردانیده بمحاصره اشتغال دارد و حال آنکه رعایای شهر را
ذخیره نمانده و فقدان قوت قوت سپاهیان را بسر حد عدم رسانیده امید آنکه حضرات باتفاق متوجه این حدود گردند تا شر لشکر اوزبک اندفاع یابد

یابد و پرتو انوار فراغت بر وجنات احوال متوطنان این ولایت تابد سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا بعد از استماع این خبر با امرا و ارکان
دولت طریق مشورت مسلوک داشته خواطر بر مقابله و مقاتله شیبانی خان قرار داده و مجدداً قاصدان جهت اجتماع شاه زادگان با طراف دیار خراسان فرستادند
و ساوایل پاییز سنه مذکوره از دار السلطنه هراة رایات نصرت آیات بصوب قبة الاسلام بلخ برافراختند و از گرد مراکب مواکب چهرهٔ مهر و ماه را تیره
و دیدهٔ روشنان سپهر را خیره ساختند نظم روان گشتند شاهان نکوکیش　سپاهی بی نهایت از پس و پیش　تا بید آلهی گشته توأم　ظفر در خدمت و اقبال همدم و چون
نواحی چهل دختران از غبار مواکب کواکب مراتب ایشان مشکبیز گشت ابو المحسن میرزا با لشکر نصرت اثر مصراع سپاهی بکثرت چو اعداد اختر از بلدهٔ فاخرهٔ مرو شریف
آورده دیده به دیدار برادران کامکار روشن کرده سلطان بدیع الزمان میرزا که از همه حیثیتی از وی بزرگتر بود دستور زانو زد و مظفر حسین میرزا هر چند در سلطنت
دار الملک با سلطان بدیع الزمان میرزا شریک بود اما چون بحسب سن از ابو المحسن میرزا خوردتر بود او را تعظیم نموده بر خود تقدیم فرمود و از جانبین لوازم نیاز
و نثار وقوع یافت و از آن مرحله نیز کوچ واقع شده بعد از نزول در کنار آب مرغاب ابن حسین میرزا از قاین و امیر سلطان علی ارغون از سیستان و سایر امرا
و لشکریان ممالک خراسان متعاقب و متواتر بمعسکر همایون پیوستند نظم رسیدند از هر طرف سروری　به هر یک ملازم شده لشکری　بخون عدو تنگ بسته میان
کشاده بمدح سلاطین زبان　و همدران ایام که کنار مرور و دو مضرب جنود ظفر ورود بود روز بروز شایبهٔ میمنت جمعیت سلاطین خراسان بر طبق دلخواه دوستان
می افزود تا گاه مبشر خجسته مقال به درگاه اقبال مآل سلطان بدیع الزمان میرزا رسید و بشارت طلوع اختر جاه و جلال از افق عنایت ایزد متعال رسانید یعنی خبر
تشریف قدوم میمنت لزوم حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه شیوع یافت و پرتو انوار بهجت و شادمانی بر وجنات احوال سالکان مسالک جهانبانی
و امرا و ارکان دولت تافت نظم مژده اندیل که مسیحا نفسی می آید　که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید　از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش　زده ام فالی و فریاد
رسی می آید　**گفتار در بیان پیوستن پادشاه عالیجناب بسلاطین خراسان در کنار آب مرغاب** در آن اوقات که طنطنهٔ کوس شوکت و
سرافرازی و شعشعهٔ بیرق دولت و بزم سازی و سایر محاسن شمایل و محامد خصایل پادشاه مؤید غازی ظهیر الدین محمد بابر در اقطار آفاق مشهور گردیده و کیفیت محاربات
و معارضات آن پادشاه فرخنده صفات با شیبانی خان بعرض خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسید بنور فراست و وفور کیاست دانست که عنقریب کوکب جاه و جلال
آن سرور ریاض سلطنت و اقبال از اعلی درجهٔ کشورگشائی و استقلال طلوع خواهد نمود و سر نخچهٔ عنایت ایزد متعال ابواب حصول انواع امانی و آمال بر روی روزگار فرخنده
مآلش خواهد کشود بنا علی هذا سید افضل ولد سید سلطان علی خواب بین را که در سلک صدور فضیلت آیین انتظام داشت برسم رسالت بکابل فرستاد و بزبان مودت
و حسن اعتقاد پیغام داد که تسخیر ممالک مآرب و امانی بقوت بازوی معاضدت و مرافقت میسر است و تیسیر مطالب و مقاصد دو جهانی باستظهار مظاهرت
و موافقت مقرر و حضرت پادشاهی مرا بمثابهٔ فرزند دلپسند و برادر برابر با جان ارجمند است باید که در رفع بیداد مخالفان طاغی و دفع مواد فساد دشمنان باغی
طریق اتفاق مسلوک دارد و طریقهٔ یکانگی و وفاق نامرعی نگذارد تا بیگانگان مجال مداخلت در ممالک محروسه نیابند و پیش از این در بلاد و امصار ما وراء النهر بر تخت
ابهت و جهانبانی دخل نیابند و چون سید افضل بپایهٔ سریر پادشاه بلند محل رسید و این سخنان سنجیده را بموقف عرض رسانید آنحضرت مضمون کلام اعجاز انتظام
والد حسیبم بتحیهٔ فحیوا باحسن منها عمل نموده سید افضل را از اعطاف و افضال بانعامات پادشاهانه محظوظ و بهره ور ساخته عزیمت ملاقات سلطان حسین میرزا فرمود
و در آن اثنا جهانگیر میرزا بخلاف رضای پادشاه مظفر لوا از کابل بیرون رفته بجانب ایماقاتی که در آن حدود بودند توجه فرمود و بخاطر خطیر پادشاه جهانگیر خطور نمود که
امکان دارد که کلانتران ایماقات سر بخط مطاوعت جهانگیر میرزا در آورند و او بمظاهرت ایشان بار دیگر خیال استقلال نماید و ابواب خلاف و نزاع بر گشاید
لاجرم رای اشرف اعلی چنان اقتضا نمود که لوای ملک فرسا برابر جهانگیر میرزا در حرکت آید و چون شاه زاده بموکب عالی پیوندد عزیمت سفر خراسان مصمم گردد
آنگاه پادشاه عالیجاه حفظ دار الملک کابل را بجمعی از امرا ارباب شجاعت نهاد که از اهل اعتماد بودند سپرده ایشان را بعدالت و رعیت پروری وصیت نموده
بتاریخ سنه احدی عشر و تسعمائه پای مبارک در رکاب جهانگرد گردون شتاب آورده نهضت فرمود نظم باقبال شاه فریدون صفات　ز کابل روانه بسوی هرات
ظفر بر یمین نصرت آمد یسار　رفیق سفر لطف پروردگار　و چون کلانتران قبایل و احشام از توجه موکب سپهر احتشام آگاهی یافتند بر جدای میرزا جهانگیر کرده همگنان
با نثار و پیشکش بملازمت پادشاه اسکندر وش شتافتند و میرزا جهانگیر نیز بجدید غاشیهٔ دولتخواهی بر دوش گرفته بموکب پادشاهی پیوست و بدستور پیشتر باصناف
اعطاف و انواع الطاف مفتخر و سرافراز گشت و چون هوای حدود مملکت خراسان از غبار سم سمند پادشاه دادفر احسان مشکبار افشان شد خبر فوت

خاقان منصور سلطان حسین میرزا متواتر انجاح سعید چون ضمیر الهام پذیر گذشت که یکی که میان اولاد آنحضرت مغفرت نشان صورت خلاف روی نماید و بدان واسطه بعضی از ممالک ایشان تحت تصرف ملازمان آستان سلطنت آشیان درآید بنابران رایت ظفر پیکر به تسویه [?] بیشتر بصوب جیحون منازل و مراحل می‌نمود و بعد از وصول بولایت خانیهان [?] کیفیت جمعیت شاهزادگان و امراء عالیشان در کنار آب مرغاب تحقیق پیوست و خاطر عاطر آن پادشاه خیر اندیش بر آن قرار گرفت که معاونت و مظاهرت میرزا بدیع الزمان و اخوان ایشان نماید و همت عالی سازد و بموافقت و مرافقت ایشان بدفع شیبانی خان و سایر معاندان پردازد لاجرم عنان انگیزان [?] بطرف مرو و دامن [?] انعطاف داد و جهت رسانیدن این خبر بهجت اثر ایلچی قرشاتاب [?] بر جانب مرغاب فرستاد و چون میرزا بدیع الزمان و برادران این بشارت شنودند بطلوع کوکب ظفر و اقبال از افق آمال امیدوار شده بترتیب لوازم نیاز و نثار استعجال نمودند نظم بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فضل و کرامت بمهر و ماه رسید جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت کمال عدل بفریاد دادخواه رسید و بموجب فرمان واجب الاذعان میرزا بدیع الزمان امیر محمد برندق برلاس و امیر ذوالنون باستقبال موکب ظفر مآل پادشاه حمیده خصال شتافتند و در منزل درمام [?] بملازمت آستان سپهر احتشام رسیده بانواع مراحم و اشفاق امتیاز و اختصاص یافتند و بعد از تاکید قواعد عهد و پیمان آن پادشاه عالی مکان در طی مسافت مسارعت فرمود و بسلطان بدیع الزمان میرزا از قرب وصول آنحضرت آگاهی یافته بمهمانان اخوان برسم استقبال از مرو جاق [?] نهضت نمود و در منزل کل باغبان مشام جان سلاطین خراسان از شمیم ملاقات آن دوحه ریاض خلافت سمت عطر گرفت و آن جانشین مراسم تعظیم و تبجیل ما بعد من [?] بالقبل صفت رعایت پذیرفت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمحسن میرزا و سایر اولاد امجاد خاقان فردوس مکان تشریف قدوم میمنت لزوم پادشاهی را تعویذی عظیم دانستند و در لوازم مهمانداری و خدمتگذاری سعی و اهتمام تمام نمودند و انعقاد [?] خواستند قواعد اتفاق و یکانکی را باستیاری وفاق و فرزانگی مشید گردانیدند و در باب تدبیر امور دین و دولت و دفع شر اعداء ملک و ملت مشورتها کرده غایت اجتهاد تقدیم رسانیدند و بیمن مقدم آن پادشاه خجسته شیم ندار [?] دوی سلاطین خراسان چنین صورت داد که تحریر آن بجز دو تحریک بنان تیسیر پذیر نیست و تفصیل آن حقیقت خامه دو زبان ممکن التحریر نی و غالبا اگر آن سلاطین صاحب تمکین با آن سپاه شجاعت آیین آن عزیمت را بامضا میرسانیدند ولایات خراسان از تعرض اوزبکان مصون می‌ماند اما چون تقدیر مالک الملک قدیر نوعی دیگر بود از اجتماع آن همه سرداران عالیجاه و اتفاق آن مقدار امرا و سپاه فایده روی ننمود نظم چو دولت عطا شد از کردگار نیاید زبسیاری خیل کار نبد بهر دولت نیاید بدست ز تقدیر دان در جهان هرچه هست قضا در ازل هرچه تقدیر کرد نبدیل پذیرد تغییر نکرد یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید آیة کریمه حمید مجید

ذکر در آمدن بلخ بتسخیر محمد شیبانی خان و بیان مراجعت سلاطین و حکام خراسان

چنانچه از فحوای داستان گذشته و حکایات مسطور گشته معلوم میشود که محمد محسن بنابر عدم مساعدت توفیق در دفع طغیان شیبانی خان با برادران سلوک موافقت مسلوک نداشت و در مشهد [?] منوره مقدسه رضویه علیه السلام و التحیه ساکن بود و هیچکس از ارکان دولت را مجال نفرستاد و ازین جهت عقود [?] تمام بعزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر حسین گورکان را بیافت و بار دیگر آغاز مشورت نمود امیر شجاع الدین ذوالنون که شیر بیشه هیجا و نهنگ دریای وغا بود بعرض رسانید که مثل این اجتماعی که حالا الوس امیر تیمور گورکان را اتفاق افتاد مشکل که دیگر میسر گردد فرصت غنیمت دانسته بدل قوی و امانی فسیح بمیدان حرب و معرکه طعن و ضرب میباید شتافت و از عنایت ملک ملک بخش فتح و نصرت مسالت میباید کرد تا پیکر مطلوب از پس پرده غیب جلوه گر شود و امیر محمد برندق برلاس فرمود که هرگاه بنواحی بلخ مقیم گشت میرزا که بداعیه تسخیر مملکت خراسان با برادران طریقه اتفاق مرعی نداشته لشکر بغا [?] بر بلده فاخره هراة خواهد کشید و بنابر آنکه مردم شهر بالطبع خواهان حکومت امیر محمد ولی بیک اند امیر شیخ علی طغائی و امیر یوسف علی کوکلتاش از محافظت آن بلده عاجز گشته محمد محسن میرزا دار الملک خراسان را تحت تصرف در خواهد آورد و بعد از وقوع این صورت اکثر امرا و لشکریان که کوچ و متعلقان در آن بلده دارند از ما روی گردان شده بهراة خواهند رفت مناسب و اولی آنکه درین زمستان دفع دشمن خانگی کرده در اول فصل بهار که در صحرا و بیابان علیق چهارپایان بسیار خواهد بود از روی جمعیت خاطر مقابل سپاه اوزبک اقبال نمائیم در اثنای این گفتگوی خبر رسید که امیر سلطان قلنجاق و لشکریان بلخ بسبب فقدان قوت محافظت شهر فوت شده محمد شیبانی خان بکار آن طلبیده اند و خان ایشان را بمواعید دلپسند مرغب داده امیر سلطان ابواب قبة الاسلام بلخ را گشاده است و بموکب کردون مرتبت خان پیوسته و سپاه اوزبک بکاروب [?] غارت و تاراج بلده فاخره بلخ را پاک ساخته اند و پس از آنکه بمسامع محمد خان رسید که اکثر حکام و سپاهیان خراسان در کنار آب مرغاب مجتمع گشته خیال قتال دارند بر جناح استعجال رایت معاودت برافراخته چون اینخبر در اردوی سلاطین خراسان انتشار

انتشار یافت و فی الواقع در آن زمستان عبور از آب آمویه و مقاتله با محمد خان شیبانی ما فوق طاقت انسانی بود و رای امیر محمد برندق ترجیح یافت و در ماه رجب سال مذکور سنگ تفرقه در شیشه خانه جمعیت خراسانیان افتاد ظهیر السلطنة و الخلافه محمد بابر پادشاه علم عزیمت بجانب کابل افراشت و ابن حسین میرزا بطرف قاین رفته ابو المحسن میرزا راه مرو پیش گرفت و اولاد امیر ذو النون و امیر سلطان علی ارغون روی ببلاد گرمسیر آوردند و سلطان بدیع الزمان میرزا با مظفر حسین میرزا بمستقر سلطنت خرامیدند و همدران چند روز بنابر مصلحت تفصیل مهم محمد محسن میرزا ابو المنصور مظفر حسین گورکان بقصبهٔ کوسویه تشریف برده در آن مکان طرح قشلاق انداخت و امیر محمد برندق برلاس و بعضی دیگر از امرا ظفر اقتباس کمر ملازمتش بر میان بستند و سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر ذو النون و سایر نوئینان آن زمستان در دار السلطنه هراة ساکن بوده در ماه مبارک رمضان باقامت صیام و ادا فرایض و نوافل قیام و اقدام نمود و قرتیب بقعهٔ جهت ترویح روح مطهر حضرت خاقان منصور بترتیب آش عظیم فرمان فرموده و چون هلال فرخ فال شوال برقع از جمال برداشت آن کوکب اوج عزت و جلال بعیدگاه تشریف برده از روی نیاز باداء نماز پرداخت و در وقت مراجعت مدرسهٔ شریف سلطانی را از فر نزول همایون عزت افزای فضای گردون ساخت اکابر و اشراف دار السلطنه هراة از سادات و علما و قضاة بمجلس اشرف اعلی حاضر گشته خوان سالاران اطعمهٔ لذیذه زیاده از چند و چون و حلاوا از هر چه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون حاضر آوردند و اصناف خلایق را از آن مایدهٔ پر فایده بحظی وافر و نصیبی وافی محظوظ و بهره ور کردند و سلطان گردون احتشام بعد از اطعام طعام و ختم کلام ذو الجلال و الاکرام بر ابرش تیز خرام سوار شده بباغ جهان آرا تشریف برد و بعد بساط عیش و نشاط و ترتیب اسباب فرح و انبساط مشغولی کرد

بیت

هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار کس را وقوف نیست که پایان کار چیست

گفتار در بیان رفتن سلطان بدیع الزمان میرزا بییلاق مرل و ارتفاع رایت دولت محمد خان شیبانی بتقدیر حق عز و جل

چون دوران استیلا فصل شتا بنهایت و اختتام رسید و سلطان بدیع آثار بهار سپاه ریاحین و ازهار بفضای بساتین صحرا کشید چنو زبر دست و سرما بهجوم لشکر فروردین منهزم گشت و خاقان شرقی انتساب آفتاب خانهٔ بهرام اسد را ساخته رایت نحوستش از چرخ بغتم در گذشت

نظم

سلطان جهان نورد ایام زد خیمه بتختگاه بهرام
افراخت علم ز لاله در دشت عالم زسپاه سبزه پر گشت

سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین ذو النون و امیر نظام الدین شیخعلی طغائی را در هراة گذاشته رایات عالیات بجانب ییلاق بادغیس بر افراخت و روزی چند در منزل مرل که مرغزاریست بهشت آثار رحل اقامت انداخت در آن ولا مظفر حسین میرزا میل ملاقات برادر بزرگوار نموده از یورت قشلاق در حرکت آمده در اواخر ذی حجه سنه اثنی عشر و تسعمائه در منزل مذکور اجتماع سعدین و مقارنهٔ نیرین دست داده برادران دیده بدیدار یکدیگر روشن کردند و در باب دفع اعدا طریق مشورت مسلوک داشته از گذشته و آینده سخنان در میان آوردند و بنابر آنکه مقصور چنان بود که در آن ایام محمد خان شیبانی بقصد ملک ستانی از آب آمویه عبور نماید ایلچیان سخندان نزد شاهزادگان و امرا عالیشان فرستاده بجمع آمدن ایشان فرمان دادند از جمله جهة طلب شجاع بیک این ذرهٔ بیمقدار را از مرد سمرقند بار نمودند و راقم حروف در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور اجازت یافته از مرل بهراة شتافت تا یراق کرده متوجه مقصد گردد و در این اثنا کوبر درج عفت و حشمت جوجوک بیگم که صبیهٔ صلبیهٔ سلطان بدیع الزمان میرزا بود در دار السلطنه هراة از جهان پر آفات رخت سفر آخرت بر بست و امیر ذو النون و امیر شیخعلی بآئین سلاطین عظام بتجهیز و تکفین مهد عالیه نموده جسد مطهرش را در مدرسهٔ شریفهٔ بدیعیه مدفون ساختند و جهة ترویح روح پر فتوحش باطعام مساکین و فقرا و ختمات کلام ایزد سبحانه و تعالی اشتغال نمودند و چون هلال محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمائه از مشرق دولت و احتشام طالع شده بر بحر خضر سپهر عبور فرمود خبر گذشتن محمد خان شیبانی از معبر کرکی و توجه بطرف خراسان متواتر گشت و سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین ذو النون و امیر نظام الدین شیخعلی طغائی را بار دوی همایون طلبید و ایشان در روز دوشنبه چهارم ماه مذکور از بلدهٔ هراة بدرگاه خلایق پناه شتافتند و روز دیگر بشرف ملازمت مشرف گشته باتفاق سایر امرا عظام بساط مشورت مبسوط گردانیدند و پند اشتند که تیر تقدیر را بسپر تدبیر منع توانند ساخت و سیلاب مشیت مسبب الاسباب را بمشت خس و خاشاک باز میتوانند داشت هیهات هیهات ع دافع تیر قضا نبود سپر چون اراده مالک الملک علی الاطلاق مقتضی آن بود که ولایت خراسان بحوزهٔ تصرف محمد خان شیبانی در آید و مدت دولت اولاد خاقان منصور بسر آید بر اجتماع جنود بلا انتها و تدبیر امرا صایب رای هیچ فایده مترتب نگشت و همدران اوان سپاه بهرام قهر ماوراء النهر بسان سیلی که از فراز رو بنشیب نهد از آب آمویه عبور نموده غبار نیاز طوفان بلا از سر در گذشت

نظم

چو تقدیر الهی بود زینسان که گردد منتقل ملک خراسان
نیامد کار از مردان صفدر نه از تدبیر دانایان کشور شنیدم

این سخن از کودک و پیر که تقدیر الهی را چه مدبر کیفیت این واقعه چنان بود که محمد خان شیبانی در اواسط ذی حجه سنه اثنی عشر و تسعمایه از دار الملک سمرقند بر زین ملک
ستانی نشست و از معبر کرکی عبور نموده بجد و جهد تمام خود شتافت امیر شاه منصور که در آن اوان از قبل میرزا بدیع الزمان حاکم آن ولایت بود چون از وفور شوکت و قوت
دولت خانی واقف شد اقبال شمال جانب کامیاب سلطنت و استقلال خرامید و غاشیه متابعت بر دوش گرفته منظور نظر التفات گشت آنگاه خان گیتی ستان
بر جناح استعجال از آنجا خود بطرف کنار آب مرغاب ایلغار نمود و بعد از وصول بر و جاق کوتوال قلعه آن قصبه در اطاعت و فرمانبرداری اقتدا بشاه منصور کرد
و تا آن غایت نزد بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین گورکان خبر ورود موکب منصور از آب آمویه بصحت نپیوسته بود و پس از وصول محمد خان بنواحی بادغیس
سیلاب اضطراب بنیاد ثبات سلاطین و امرای خراسان را منهدم ساخته غریق بحر حیرت و اندیشه گشتند و کرت دیگر طریق مشورت مسلوک داشته امیر ذو النون
بنابر شجاعت جبلی صلاح در جنگ صحرا دید و امیر محمد برندق را تحصن در بلده فاخره هراة مصلحت نمود و قبل از آنکه خواطر بر یکی ازین دو صورت قرار دهد صباح
روز پنجشنبه هفتم محرم الحرام سنه ثلاث عشر و تسعمایه آثار قرب وصول محمد خان شیبانی با سپاهی افزون از حوادث آسمانی ظاهر گشت و منغلای آن سپاه مظفر
لوا که سرکرده ایشان ولد محمد خان تیمور سلطان و عبید الله خان بن محمود سلطان بودند برانغار و جوانغار آراسته بمیدان قتال رسیدند سلطان بدیع الزمان میرزا
و مظفر حسین میرزا نیز بتعبیه سپاه پرداخته مانند کسی که دریای محیط را خواهد که بقبضه خاک نمناک انباشته گرداند و سیلاب بلا را بمشت خار و خاشاک از
از رفتار باز دارد در مقام مدافعه و مقاتله آمدند بیت ز لشکر دو رو بر و صف بر کشیدند بقصد یکدگر خنجر کشیدند خروشیدن بهادران بهمتن آن آواز نقاره
و نفیر و سورن زلزله در زمین و زمان انداخت و درخشیدن خود و مغفر یلان بر گستوان و جوشن بمضمون آیه یکاد سنا برقه یذهب بالابصار ظاهر و مبین ساخت بیت
در گرد سپاه شعلهٔ تیغ نمود چنان برق بدمیغ عقاب تیر جهت طعمهٔ حیات بر باد و پیر و جوان باز کرد و اژدهای سنان بطعن مرد صغیر و کبیر زبان دراز گردانید نظم
دران میدان سنان آتش انگیز ز زهر طعن گردان شد زبان تیز عقاب تیر آمد سرخ منقار ز خون پردلان روز پیکار از جمله امرا و لشکریان خراسان امیر شجاع
الدین ذو النون ارغون و امیر نظام الدین شیخعلی طغایی با فوجی از شیران بیشه رزم آزمایی در آمدند و در معرکه ستیز آثار رستخیز ظاهر ساختند و بضرب شمشیر نهنگ آسا و از
زخم تیر مرگ تاثیر برق زنند کار جمعی از سالکان مسالک پهلوانی را در عرصه فنا انداختند اما چون عساکر نصرت اثر ترک اوزبک با ضعاف مضاعف
خراسانیان بودند و نیز سپاه دریای پر موج فوج فوج از عقب بکومک میرسیدند سپاه شاهزادگان از مقاومت عاجز گشته عنان عزیمت بوادی هزیمت تافتند
و پریشان و بی سامان هر طایفه بطرفی از اطراف و ولایات خراسان شتافتند اما امیر ذو النون که زبان حال قالش همواره بمضمون این بیت مترنم بود که بیت
ز من دشمن بد گمان بجز روی شمشیر و پشت کمان مانند شیر ژیان گاه بر میمنه و گاه بر میسره حمله میکرد و از زخم تیغ و خنجر خاک معرکه بخون پردلان رنگین ساخته نهایت
جلادت بجای می آورد آخر الامر اوزبکان از اطراف و جوانب در آمده آن شهسوار میدان پیکار را از اسب پیاده گردانیدند و خواستند که دست و گردن
بسته نزد خان برند امیر ذو النون تن بحقارت در نداده بدستور جنگ میکرد تا شهید شد اما امیر شیخعلی طغایی با جمعی دیگر از سپاهیان خراسان اسیر سرپنجه تقدیر گشت
و سپاه قدر قدرت اوزبک تا [illegible] و تقوز رباط گریختگان را تعاقب نموده مقدار غنیمت گرفتند که بنان بیان از احاطه کمیت آن عاجز است و قلم دو زبان
شمه از آن یکی از آن قصه عاجز است از شرح آن اشیا والله تعالی بحقایق الامور اعلم گفتار در بیان کیفیت تفرقه و پریشانی
حکام و عساکر خراسان و وصول رایات نصرت نشان محمد خان بالنگ کهدستان چون از مهب عنایت حق عز و جل در میان
رباط امیر علیشیر و منزل مرال نسیم فتح و ظفر بر شقه علم محمد خان شیبانی وزید سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان با اکثر امرا و لشکریان بمقتضای کلمه
الفرار مما لا یطاق عمل نموده هر کس بطرفی منهزم گردید و سید عبد الله میرزا با جمعی از امرا بمشهد مقدسه رفته بکپک میرزا پیوستند و عبد الباقی میرزا و امیر محمد برندق برلاس
در همراهی و مسیر با ابن حسین میرزا ملحق گشتند سلطان بدیع الزمان میرزا ایلغار بر دار السلطنه هراة شتافته آن شب در باغ نو منزل گزیده و لحظه غنوده ع
سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد متوجه جانب بار و زمین داور شد و مظفر حسین میرزا در جوف لیل بهراة در آمده بباغ شهر خرامید و شیخ الاسلام مولانا
سیف الدین احمد التفتازانی و امیر غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین یوسف الرازی و قاضی اختیار الدین حسن را طلبیده در باب محافظت هراة از ایشان
استعانت جست جواب دادند که نگاه داشتن شهر بلشکر میسر میشود و بمجرد استحکام دروازه ها این مهم بترتیب نمیرسد و مظفر حسین میرزا فرمود که همراه من زیاده از سه نوکر
با این بلده در نیامده اکابر عرض کردند که بدین تقدیر چگونه با سپاه اوزبک مقاومت توان نمود بنابر آن آن شاهزاده عالیشان بصد هزار درد و داغ

وداع ملک و مال و مادر و عیال کرده بعد از دمیدن صبح با جمعی از خواص و ملازمان از دروازهٔ فیروزآباد بیرون رفت و از راه ترشیز روی توجه باسترآباد آورد
و صباح روز جمعه بیستم محرم الحرام سادات و قضات و اکابر و اعیان هراة در مدرسهٔ شیخ الاسلام جمع آمده در باب واقعه که روی نموده بود قرعهٔ مشورت در میان
انداختند و خواطر اکابر و اصاغر بر سلوک طریق اطاعت و انقیاد محمد خان شیبانی قرار یافته راقم حروف را فرمودند تا عرضه داشتی مشعر بر این معنی در قلم آورد و آن
نوشته را مصحوب برادرزادهٔ مولانازاده مولانا عثمان که محتسب شهر بود روان ساختند و مولانازاده متوجه گشته در سر خیابان غارت یافت و پیاده و عریان
نزدیک تیمور زیاده خود را به محمد تیمور سلطان رسانید و کیفیت حال عرض کرد محمد تیمور او را نزد پدر فرستاد و محمد خان شیبانی بعد از اطلاع بر مضمون عریضهٔ هرویان
در آخر همان روز النگ کهدستان را مضرب خیام دولت و اقبال و خاطر بر سلطنت مملکت خراسان قرار داده رایت ابهت و کامرانی برافراخت سبحان
من لا یجری فی ملکه الا ما یشاء و هو مؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء

ذکر وصول اکابر و اشراف هرات بملازمت محمد خان شیبانی بعد از سلوک در وادی حیرت و پریشانی

در روز جمعهٔ مذکور که جمهور متوطنان هراة از بیم سیاست محمد خان دروازهای شهر را مانند
ابواب فرح و سرور بر روی خود بسته در کمال حزن و اندوه بودند و لشکر قیامت اثر اوزبک در محلات بیرون آن بلدهٔ فاخره علم اقتدار افراخته غارت
و تاراج مینمودند امری در غایت غرابت دست داد و قتل طائفه از سپاه ماوراء النهر اتفاق افتاد کیفیت حادثه آنکه خواجه معز الدین حسین شبانکاره و خواجه شمس
الدین محمد منشی و بعضی دیگر از ملازمان دودمان خاقان فردوس مکان که از معرکهٔ مرال گریخته شب در باغات بیرون هراة غنوده بودند در چاشتگاه آن روز خیال فاسد
نموده جهت مخلص خود حیله اندیشیده مسلح و مکمل بر اسپان باد رفتار سوار گشته آواز برآوردند که دولت دولت کپک میرزاست و هر کس که دو چار خود ببیند
گفتند که اینک محمد محسن میرزا با سپاه بسیار در رسید و بعزم رزم و پیکار متوجه پادشاه اوزبکان گردید و نوکران بادشاه هراة که این خبر شنیدند مانند تیر از خانهٔ کمان
از دروازهای شهر بیرون جستند و از لشکریانی که در محلات ظاهر آن بلده بطلب مال مشغول بودند قرب سی چهل کس بقتل رسانیدند و بعد از ساعتی کذب آن خبر بیقین
پیوسته جهت کشته شدن آن جماعت دغدغهٔ خواطر اکابر و اصاغر روی در ازدیاد نهاد و خلایق در بحر حیرت افتاده قوافل حزن و اندوه در فضای ضمیر برنا و پیر بار بگشاد
سادات و قضاة و علماء و عامهٔ رعایا و کافهٔ برایا آن شب در کمال الم و ملال بسر بردند و در لجهٔ تحیر و تفکر سرگردان بوده برای مخلص خویش هر دم اندیشه میکردند
صباح روز شنبه برادر مولانا بنائی از اردوی آسمان کوکب طریق جهانگشائی بهراة رسید و نشانی که منشیان آستان سلطنت آشیان بنام شیخ الاسلام و قاضی اختیار
الدین حسن قلمی کرده بودند رسانید مضمون آنکه چون رایات نصرت آیات بحدود بادغیس رسید بدیع الزمان میرزا از صولت سپاه کشورگشا منهزم گردید
و امیر ذوالنون ارغون کشته گشت شیخ علی طغائی اسیر سرپنجهٔ تقدیر شد و ما النگ کهدستان را مضرب سرادقات عزت ساخته همت بلند بر ترفیه حال عامهٔ سکنهٔ بلاد
خراسان گماشته‌ایم بیاید که چون نشان برسد مستظهر و مطمئن خواطر بوده بدرگاه عالمپناه بشتابند و هر کس را از اشراف و اعیان مصلحت دانند همراه آورند اکابر هراة
بعد از وقوف بر مضمون آن فرمان قاصد را بانعام و احسان خوشدل و شادمان گردانیده همان زمان شیخ الاسلام و عمدهٔ اولاد امجاد خیر الانام
امیر کمال الدین عطاء الله الحسینی و امیر عبد القادر و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد
الامامی و سید رضی الدین عبد الاول و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه نظام الدین عبد الحی صاحب عیار متوجه النگ کهدستان گشتند و چون نزدیک بمعسکر
نصرت اثر رسیدند مولانا نظام الدین عبد الرحیم ترکستانی که در بارگاه محمد خان شیبانی منصب صدارت بلکه اختیار بنهایت داشت و خواجه کمال الدین
محمود بساغرچی که امر اشراف دیوان مشرف بود آن فرقهٔ واجب التعظیم را استقبال نمودند و در یکی از خیام فرود آورده پادشاه را آگاهی دادند محمد خان
حکم فرمود که نخست کیفیت مال امان و پیشکش و ساوری هرویان را قرار دهند آنگاه اکابر و اشراف را به مجلس اشرف اعلی رسانند و مولانا عبد الرحیم و خواجه
کمال الدین محمود در آن باب گفت و شنود نموده مقرر شد که عامهٔ رعایا و محترفات مبلغ صد هزار تنکچهٔ کپکی عالی که هر تنکچه از آن در آن اوان شش دینار کپکی جاری بود
سرانجام نمایند و اکابر عظام و سیورغال داران تمام مبلغ بیست هزار تنکچه جهت پیشکش خاصهٔ خان فرود آورند و پانزده هزار تنکچه مولانا عبد الرحیم را خدمت
کنند بعد از آن محمد خان شیبانی بارگاه سلطنت و جهانبانی را بحضور سلاطین عظام و امراء کرام مثل محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان و حمزه سلطان و
مهدی سلطان و جان وفا میرزا آراسته اکابر و اشراف را بار داد و اکثر جماعهٔ مذکوره میان خوف و رجا بدان خرگاه سپهر اشتباه درآمده سلاطین و امرا
بتعظیم ایشان قیام نمودند و خان حضرت جلوس ارزانی داشته همان ساعت بمعاودت اشارت فرمود و جان وفا میرزا را بمنصب حکومت و داروغگی هرات

ساخت

منهزم و سرافراز گشته همراه اکابر توجه شده وجهه سرانجام سایر مهام مولانا عبد الرحیم توجه کرد و جان وفا میرزا در منزل اولاد امیر غیاث فرود آمده و مولانا عبد الرحیم
در خانهای بالای دروازهٔ خوش نزول نمود **گفتار در بیان درآمدن وزرای عظام به بلدهٔ فاخرهٔ هراة و ذکر شمهٔ از شدهٔ مطالبات
و صعوبت و وقایع و حالات** چون بنابر مشیت مسبب الاسباب آفتاب دولت و اقبال از مطلع آمانی و آمال محمد خان شیبانی طلوع نمود دار الملک
بلاد خراسان را که همواره محل جلوس سلاطین عالیشان بود بدست تسخیر فرمود و بکلام حکمت انجام لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال را مطمح نظر داشته همگی همت
بر تحصیل اموال و جهات غایبی و آنچه اکابر قبول نموده بودند گماشت و خواجه کمال الدین محمود و خواجه ابو الوفا که بخواجه خرد مشهور است با طایفهٔ از تحصیل داران
و لشکریان بتاریخ یازدهم محرم الحرام بدار السلطنهٔ هراة درآمدند و تحصیلات نوشته تبشد تمام وجوه مذکوره را از اکابر و رعایا طلب نمودند و در عرض
یکهفته بحصول موصول گردانیدند و جهات و تملکات ظاهری از ازواج طاهرات و بنات مکرمات خاقان مغفرت صفات و متعلقان بدیع الزمان میرزا و مظفر
حسین گورکان را تمام گرفته آنجماعت را بارودی همایون فرستادند و ایشان بغیر ملاقات خانی فایز شده مهد علیا خانزاده خانم بنت احمد خان که خواهر
زادهٔ خاقان فردوس مکان و منکوحهٔ مظفر حسین گورکان بود در نظر محمد خان مستحسن نمود و جویان از مواصلت گشته خانم دعوی کرد که مظفر حسین میرزا قبل از این
بتاریخ ده و سال مرا طلاق داده بود و جمعی از اهل دیانت بر طبق مدعای او ادای شهادت نمودند تا بآیین شریعت غرا در سلک ازدواج خان انتظام یافت
و مهر انگیز بیگم که صبیهٔ صلبیهٔ مظفر حسین میرزا بود و از شیر عظمی مشار الیها در وجود آمده بود عبید الله سلطان بحبالهٔ نکاح درآورد و محمد خان بقیهٔ مخدرات شبستان
تتق عصمت را بازشهر فرستاد و جهة مطالبهٔ ذخایر و نفایس اجناس ایشان محصلان تعیین کرده و آنمقدار لآلی آبدار و درر شاهوار و یاقوت رمانی و لعل
بدخشانی و سایر جواهر زواهر و طلاآلات بحصول پیوست که عشر عشیر آن در خزانهٔ خیال هیچ پادشاه با استقلال نمی گنجید و از جهات امرا و ارکان دولت
آن دودمان عالیشان نیز نقود و اقمشهٔ فراوان بدست آمد و لشکر قیامت اثر اوزبک هر یک از متمولان خراسان را بهانه گرفته در تعذیب و
شکنجه کشیدند و آنچه توانستند از ایشان بحصول موصول گردانیدند مضمون آیهٔ ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة بابلغ وجهی
ظاهر گشت و بسیاری از اهل جاه و جلال پایمال حقارت و اذلال شده ناله و نفیر صغیر و کبیر از فلک اثیر درگذشت نازنینان حرم حرمت بدست اوزبکان
بیرحم اسیر گشته در تعذیب بودند و زهره جبینان حجلهٔ عفت از عقب مغولان بهرام صولت در کوچه و بازار سرگردان شده ساعتی نمی آسودند لطف هم
بلکه علم زد آتش ظلم اندر آن بوم جهان تاریک شد از آه مظلوم برآمد ناله و شیون ز مردم نبود القوم را اصلا ترحم بالاخره بسعی خواجه کمال الدین محمود آن فتنه
تسکین یافت و انوار امن و امان بر وجنات روزگار طوایف انسان تافت و در روز جمعه پانزدهم محرم در مسجد جامع دار السلطنهٔ هراة خطبه بنام
ابو الخیر خان و محمد خان شیبانی خواندند و بموجبی که محمد خان حکم فرمود لقبش را امام زمان و خلیفة الرحمن بر زبان راندند و آن خان گیتی ستان بمقتضای علو همت
فرمان داد که سیم ذالک بر تنکچات سابقه اضافه نمایند و چون سکهٔ همایون زیب و زینت یافت بهر یک از شش دینار کپکی جاری داشتند و تنکچات یکمثقالی
سابقه را به پنج دینار ستانند در خلال این احوال بعضی از وزرا و مردم تاجیک که ملازم سلاطین و حکام خراسان بودند از بیم حیف و تعدی اوزبکان
در جبال حدود هراة تحصن جسته از غایت خشیت لحظه بفراغت نمی غنودند عرضه داشتها بدرگاه والا ارسال داشته بجان امان طلبیدند و فرامین
مطاوعه در باب استمالت آنجماعت صادر شده همگنان بشرف بساط بوسی رسیدند و اکثر منظور نظر تربیت و رعایت گشته مناصب مناسب یافتند از
آنجمله خواجه معز الدین حسین شبانکاره و مولانا حاجی محمد قهستانی بر مسند وزارت نشستند و خواجه شمس الدین محمد منشی و مولانا جلال الدین قاسم خواندامیر
دیوان املاک و اسباب غایبی شدند و از اولاد عظام سید غیاث الدین محمد با خبان امیر جلال الدین محمود ملازمت سده سلطنت اختیار کرد و امیر
سلطان محمود در روی بتحصیل مهمات جان وفا میرزا آورد **ذکر تسخیر قلعهٔ اختیار الدین و حصار شیرتو** چنانچه در ضمن حکایات سابقه بوضوح می پیوندد
که سلطان بدیع الزمان میرزا کوتوالی حصار اختیار الدین با امیر عاشق محمد کوکلتاش و لد امیر ساربان جنیبه تفویض کردانیده بود و در وقت توجه برل حرم
محترم خود کابلی بیگم دختر میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان ابو سعید را با رقیه آغا که بعند لیب اشتهار داشت در آن قلعه گذاشت و از معرکه برل امیر عاشق
محمد ارغون و شیخ عبد الله بکاول و بعضی از افراد اجناد که مجال قرار یافته بودند بحمایت آن قلعه التجا نمودند و ایضا صاحب السیف و القلم خواجه جلال
الدین میرکی با تحصار رفته بود و مهد علیا خدیجه بیگی آغا نیز از ترس محصلان گریخته در آن منزل تحصن نمود و چون آنجماعت از سطوت اوزبکان بهرام

بهرام صولت بغایت هراسان بودند با وجود آنکه مهم شهر بآن مرتبه که شرح کرده شد رسیده بود در محافظت آن قلعه از خود بتقصیر راضی نمیشدند و محمد خان
بیکی همت متوجه فتح آن حصار گشته ایلچیان سخندان پیش امیر عاشق محمد کوکلتاش فرستاده او را از وخامت عاقبت مخالفت ترسانیده و از عقوبت
خدام بارگاه سلطنت ایمن گردانیده بپایان آوردند و چون نتیجه بر آمد شد سفرا ترتب نیافت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پذیرفت و نقبچیان
آهنین چنگ آغاز کندن نقب کردند و چون سه چهار روز بآن کار پرداختند قورچی که بجانب باغ شهر است مجوف گشته میل بانهدام نمود و از مشاهدهٔ
آن انکسار ارکان ثبات و قرار ساکنان آن حصار متزلزل شده قاصدی ببارگاه خلافت پناه فرستادند و بجان امان طلبیدند و حسب الحکم مولانا
عبد الرحیم بدر قلعه رفته هر دو عاشق محمد و شیخ عبد الله و خواجه میرکی پایان آمده و مولانا عبد الرحیم قواعد عهد و پیمان را بایمان موکد گردانید
و از قبل خان سوگندان بر زبان آورد که چون قلعه را تسلیم نمایند هیچکس بجان و مال ایشان نقصان نرساند لاجرم متوطنان قلعهٔ اختیار الدین بعضی
باختیار و زمرهٔ باضطرار از مضیق حصار بیرون خرامیده هر دو عاشق محمد و شیخ عبد الله مواخذ گشتند و اموال و جهات خود را فرود آورده بجان
امان یافتند و عاشق محمد کوکلتاش در خراسان توقف کرد و عاشق محمد ارغون و شیخ عبد الله بکابل روی بملازمت بدیع الزمان میرزا آوردند و خواجه جلال
الدین میرکی بوسیلهٔ خواجه کمال الدین محمود که از قرابتانش بود بی شائبهٔ تفتیش نجات یافت و از روی پوشان سراپردهٔ عصمت کابلی بیگم را قنبر میرزا کوکلتاش بحبالهٔ
نکاح در آورد و عندلیب را تیمور سلطان بحرم سرای خویش فرستاد و کوتوال قلعهٔ اختیار الدین پهلوان درویش محمد تغلق گرفته جان وفا میرزا نیز از سر
درب خوش بانجا نقل کرد و متوطن شد و چون خاطر خطیر محمد خان شیبانی از جانب حصار اختیار الدین فارغ گشت فتح قلعهٔ تیره تو را که در تصرف
امیر زین الدین علی بود پیش نهاد همت ساخته با اعاظم امرا و ارکان دولت قرعهٔ مشورت در میان انداخت و بنا بر آنکه آنحصار از بدایع صنایع قادر حکیم
و گرفتن آن بجنگ بیرون از حیز مکنت ملوک ذوی الاقتدار رای همگنان بر آن قرار یافت که بارسال رسل و رسایل امیر زین الدین علی را بملازمت در آورند
و خواجه شمس الدین محمد منشی که با آنجناب رابطهٔ محبت و اتحاد مستحکم داشت متکفل آن خدمت شده عنان عزیمت بجانب حصار تیره تو منعطف گردانید
و بعد از وصول خاطر امیر زین الدین علی را بالفاظ ایمان و تاکید قواعد پیمان اطمینان داده بدرگاه عالم پناه رسانید و جناب امارت مآبی مقالید قلعه و ذخایر
تسلیم خدام پایهٔ سریر سلطنت مصیر کرده اموال خاصهٔ خود را نیز برسم پیشکش فرود آورد و از سایر تعرضات ایمن گشت ذکر بعضی از احوال مولانا

عبد الرحیم و کیفیت سلوک او با اکابر و اشراف و بیان آنچه در آن اوان بصدور پیوست نسبت بصدور و مباشران اوقاف

مولد و منشا مولانا عبد الرحیم صیرانست که داخل قصبات ولایت ترکستانست و او در اوقات شباب و اوان جوانی چند گاهی در سمرقند بتحصیل علوم
مشغولی کرد و از آنجا بهراة آمده در درس بعضی از اکابر علما روی بکسب کمال آورد اما چون قابلیت اصلی و استعداد جبلی از فطرتش مسلوب بود دست
عنایت علیم علی الاطلاق ابواب علم و دانش بر روی روزگارش نگشود مثنوی که حاصل کند نیکبختی بزور / ببرد که بینا کند چشم کور / توان پاک کردن
ز زنگ آینه / ولیکن نشاید ز سنگ آینه طرفه تر آنکه بمجرد اندک مسئله که از هر جا مولانا عبد الرحیم را معلوم شد خود را فاضل کامل تصور کرده چون از خراسان
بترکستان بازگشت چنان ظاهر ساخت که در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بمدرس هرکس از علما شناختم خود را از وی داناتر یافتم بعضی از ترکستانیان این سخن را
مقرون بصدق پنداشتند و جمعی که عقل داشتند منشا آن دعوی را خلل در ضبط دماغ کردند و در وقتیکه محمد خان شیبانی بر زین ملک ستانی نشسته بحدود
ترکستان رسید مولانا عبد الرحیم بخدمت آستان سلطنت آشیان شتافته منظور نظر عنایت گردید و صاحب منصب صدارت گشته پایهٔ قدر و منزلتش
ارتفاع پذیرفت و روز بروز عنایت خانی نسبت باو بیشتر از بیشتر شده در جمیع امور ملکی و مالی دخل کردن گرفت و او شخصی بود بغایت متقلب الاحوال
و مختلف الاقوال علامات یبوست دماغ و سوداویت مزاج در گفتار و کردارش پیدا و امارات قلت فهم و سخافت رای در حرکات و سکناتش هویدا
نظم دماغی داشت از افیون مشوش / از آن رو قول و فعلش بود ناخوش / ز طور عقل فعلش دور بودی / ز قولش راستی مهجور بودی / راقم حروف بکرات
از وی استماع نموده که میگفت اگر عقل مرا با عقول تمام عقلا بسنجند بر همه فایق می‌آیم و دانش من بمرتبه ایست که اگر شیخ ابو علی سینا زنده شود در حین مباحثه
او را الزام میتوانم داد گاهی بر مسند حکومت و عظمت نشسته اصلا اصحاب علم و فضیلت را تعظیم ننمودی و احیانا جهت تمشیت جزئی مهمی بی پیراهن سوار شده
در بازارها سیر فرمودی و در مجلس شریف اکابر و اشراف بی دهشت پیراهن و تنبان پوشیده می‌نشست و اندک سخنی که مخالف مزاج او بودی الفاظ ناخوش بر زبان

گوزانیده بی‌آنکه پیش خان هیچکس را غیبت نکردی و در منع آزار ارتکاب ظلم لوازم سعی بجای آوردی القصه چون بتسخیر دار الملک خراسان محمود خان را میسر گشت سادات
و مشایخ و قضاة و علما و سایر ارباب عمایم را طوعاً او کرهاً در سرانجام مهام خود رجوع بمولانا عبدالرحیم می‌بایست نمود و جناب مولوی در مرتبهٔ اول چنانچه
مذکور شد پانزده هزار تنکچه بکپکی از آن جماعت طمع کرده آن وجه را بحصول موصول گردانید بعد از آن هر کس از وی التماس مهمّی مینمود مبلغی دیگر طلب میفرمود
و مشکلترین اموری که در آن اوان جمهور طوایف انام را پیش آمد آن بود که نسیان بر طبیعت مولانا عبدالرحیم بمثابهٔ غلبه داشت که اگر فی المثل عزیزی ده روز متعاقب
او را ملازمت کردی و هر روز تحفهٔ لایق و تبرکی مناسب بنظرش آوردی در روز یازدهم چون او را دیدی باز پرسیدی که وی چه کس است و مولانا عبدالرحیم
در اوایل حال شیخ الاسلام را فی الجمله تعظیم کرده جهت سایر اکابر قیام نمینمود اما چون آن زمره در مجلس خانی آغاز آمد شد فرموده راه سخن یافتند نسبت بهمهٔ ایشان
فراخور قدر و منزلتی که داشتند شرایط تعظیم بجای آورده مناصب مناسب جهت هر یک تعیین کرد و بمقتضای اشارت خانی از جناب شیخ الاسلامی التماس نمود
که بدستور ایام سابقه منصب موروثی خود را قبول فرماید و امر جلیل القدر نقابت را با میر نظام الدین عبدالقادر تفویض فرمود و اقضی القضاتی ممالک خراسان
علاوه آن منصب گردانید و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد الامامی را نیز بقاعدهٔ استمرار متصدی فیصل قضایای شرعیه ساخت و امر احتساب را
بلا مشارکت غیری به سید صدر الدین یونس مفوض داشت و تدریس مدارس خاقان منصور را با میر برهان الدین عطاء الله و سید صدر الدین ابراهیم و سید
زین العابدین مرتاض و خواجه عماد الدین عبدالعزیز ابهری متعلق گردانید و رقم عزل بر صحیفهٔ احوال دیگر مدرسان آن بقاع که در زمان واقفه منصوب گشته
بودند کشید و نسبت بارباب مناصب سایر بقاع خیر همین عمل بجای آورد و صدور بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان را در ملازمت خویش باز داشته فرمان
داد که بدستور سوابق ایام مهام اوقاف را بکفایت اقران دهند اما آن جماعت را تکلیفات نالایق کرده هر لحظه بخلاف معامله از ایشان چیزی مطالبه مینمود
و با وجود آنکه بواسطهٔ گفت و شنود بعضی از مخادیم دانسته بود که امیر سلطان ابراهیم الامینی و مسوّد اوراق از سایر اماثل و اقران امتیاز تمام دارند در آن
اوقات چندان محنت و مشقت متوجه ما گشت که شرح آن بنوشتن و گفتن راست نیاید از جمله آنکه در مبادی احوال که مولانا عبدالرحیم از پشت دروازهٔ خوش
پایان آمده در منازل جان مرید میر آخور که نزدیک بدروازهٔ مذکور است منزل گزید روزی امیر سلطان ابراهیم و محرر حروف و مولانا غیاث الدین جمشید
جلال را فرمود که از گوسفندانی که نوکران ما الجه گرفته اند شصت سر ستانده در وجه بهای هر گوسفندی مبلغ بیست تنکچه خانی که ششصد دینار تبریزی باشد
جواب گوئید و ما انگشت قبول بر دیده نهاده چون روز بیگاه بود و از جنس نوکر و خدمتکار کسی همراه نداشتیم التماس نمودیم که امشب گوسفندان در همین
دو تیمانه باشند تا صباح کس فرستاده بمنازل خود بریم و قسمت کرده بها جواب گوئیم این ملتمس درجهٔ قبول نیافت و ما ناکام عوض عصاها که بتکلف در ایام
صدارت بدست میگرفتیم چوبهای چوپانی برداشته گوسفندان را در پیش انداختیم و متوجه منازل خود گشتیم چون مردم بازار خوش که قبل از آن بچند روز ما را
در کسوت تجمل و اعتبار بر مراکب راهوار سوار دیده بودند با آنحال مشاهده نمودند تعجب کنان در خنده افتادند و امیر سلطان ابراهیم و این ضعیف را نیز خنده
گرفته مولانا غیاث الدین جمشید گریان شد و چون از وی پرسیدیم که سبب گریه چیست جواب داد که ما خاطر بران قرار داده بودیم که در زمان اوزبک سپاهی
کنیم اما نمیدانستیم که در میان بازار خوش باین امر مامور خواهیم گشت نظم زر و زر کار همین حالتم پسند آمد که خوب و زشت و بد و نیک درگذر دیدم
بر این صحیفهٔ مینا بجای خورشید نگاشته سخنی خوشتر از آب زر دیدم که ای بدولت ده روزه گشته مستظهر مباش غرّه که از تیز رنگ تر دیدم و بعد از آنکه
هر یک از صدور و مباشران اوقاف مولانا عبدالرحیم را بدانچه توانستند از نقد و جنس خدمتکاری نمودند امیر صدر الدین سلطان ابراهیم و این ضعیف را
مواخذه نموده مبلغ بیست هزار تنکچه شش دیناری طلب فرمود و پس از گفت و شنود بسیار و تضرع و زاری بیشمار مهم بران قرار یافت که سیزده هزار تنکچه
از خاصهٔ ما دو کس وجهات سایر صدور و مباشران امور اوقاف گرفته بزیاده متعرض نرساند و حال آنکه در آن زمان بواسطهٔ غارت و تاراج هیچیک از ما الکه هیچ
تنکه نقد نبود و مع ذلک بعنایت الهی در عرض پنج شش ماه آن مهم بتفصیل رسید و جناب مولوی در آن اوقات موقوفات ممالک خراسان را در میان اولاد خود
منصور و قاسم و یوسف تقسیم نمود و فرمود که از حاصل آن ده دو جهت رسم الصداره گیرند و ده یک برسم التحصیل و با وجود این ظلم در هر چند روز بهانه
پیدا کرده بر اوقاف حوالات مینمود و از واقفان مطالبات میفرمود لاجرم رسم راتبه و صادر و وارد از خوانق و رباطات و مزارات متبرکه بر افتاد و چون
بخلاف قاعدهٔ زمان تیموریان در آن اوان اکثر وجهات و اخراجات بر موقوفات حواله کردند بنقصان تمام بحاصل وقف راه یافته بقاع خیر روی بویرانی نهاد

نهاده بنا بر اقتضاء حکمت الهی تا غایت که تاریخ هجری بسنهٔ تسع وعشرین وتسعمایه رسیده هیچ صاحب دولتی را توفیق رفیق نگشته که در باب تعمیر و ترویج تقاع و تمکن
و آبادانی اوقاف سعی نماید انشاء الله تعالی من بعد بیمن کمال معدلت و نصفت سعادتمندی که باعث تربیت این اجزا توجه خاطر ستوده آثار او ست لوای
این مراد بر روی امید اهل فضل و دانش برگشاید والتوفیق من الله تعالی و هو القادر علی ما یشاء. **ذکر پیوستن ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا بیکدیگر**
و شهید شدن آن دو برادر بنا بر اقتضاء قضاء مالک الملک اکبر فریدون فر اسکندر دستور معین الدین ابو المحسن بهادر
پادشاهی بود بصفت نصفت و انصاف موصوف و مشهور و از لوازم جور و اعتساف بغایت مجتنب و مهجور انوار عنایات ازلی از لقای مشتری سیمایش
ظاهر و پیدا و آثار سعادت لم یزلی از ناصیهٔ عالم آرایش روشن و هویدا رای مشکل گشایش در سرانجام امور مملکت مقرون بصواب و تدبیر صواب نمایش
در تشیید قواعد سلطنت دستور العمل سلاطین کامیاب **بیت** ز رای روشنش گیتی پر از نور ز تدبیرش تمام ملک معمور و چون آن پادشاه عالیجاه
در زمان والد بزرگوار خویش بایالت ولایت مرو شاهجهان پرداخت بواسطهٔ وفور معدلت و احسان باندک زمانی آن مملکت را معمور و آبادان
ساخت و در آن اوان که ابو الفتح محمد خان شیبانی ولایت ماوراء النهر را مسخر گردانید ابو المحسن میرزا از کمال عاقبت اندیشی قلعهٔ مرو را بعجل عمارت
باز آورده بعضی از ذخایر و نفایس اموال را بدانجا رسانید و در اوایل سنهٔ ثلث عشر و تسعمایه که سپاه اوزبک بدیار خراسان در آمد آنحضرت اوروق
خود را در آن حصار استوار مضبوط ساخته لوای توجه بصوب مشهد مقدسه رضویه برافراخت محمد محسن میرزا مقدم شریف برادر بزرگ خود را باقدام تعظیم
و اجلال استقبال فرمود و بلوازم طوی و پیشکش پرداخته بسط بساط عیش و انبساط اشارت نمود اقداح ارغوانی از دست ساقیان گلعذار دایر گشت
و نوای مغنیان طرب ساز و الحان مطربان خوش آواز عشرتخانهٔ ناهید در گذشت **نظم** شکر لب مطربان نغمه پرداز گهی از حسن ساز و گه ز آواز
بهر مجلس نوائی می سرودند نشاط می پرستان میفزودند در آن اثنا کرخیگان معرکه مرل متعاقب و متواتر بملازمت رسیدند و کیفیت واقعه را
مشروح معروض گردانیدند و میرزا ابو المحسن و کپک میرزا بعد از شنیدن این خبر محنت اثر بجمع آوردن لشکر و استمالت بهادران صفدر مشغولی کردند
و ایلچیان تومسیر جهت آن مهم روی باطراف بلاد خراسان آوردند باندک زمانی جمعیت تمام در سایهٔ علم آن دو برادر عدالت شیم بوقوع انجامید و
سپاهی جنگجوی دهشت خوی با یراق بسیار و سلاح بیشمار آمادهٔ جنگ و پیکار گردید چون محمد خان شیبانی از این معنی خبر یافت عنان یکران بصوب
دفع ایشان تافت و محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان با این خدمت مامور گشته با جنود نامعدود و عساکر نصرت آثار **بیت** سپاهی همه پردل و کینه جوی
بمیدان مردانگی رزمجوی اعلام نصرت اعلام بصوب مشهد مقدسه حضرت امام علیه الصلوة والسلام برافراختند و بر سبیل ایلغار و جناح استعجال
طی مسافت کرده دو منزل را یکی ساختند ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون خبر توجه اعدا شنودند امراء عظام را طلبیده در باب مدافعهٔ آن حادثه مشورت
نمودند امیر سارز الدین محمد ولی بیک باتفاق جمعی از اهل رای و تدبیر معروض داشت که چنان معلوم میشود که محمد خان شیبانی اکثر سالکان مسالک
پهلوانی را در ظلال رایات محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان بدینجانب فرستاده و بنفس خود با اندک مردمی در الکه کهدستان ایستاده بناء
علی هذا مناسب چنان مینماید که ما با جمعی از اهل جلادت و مردانگی از راه غیر جاده دو اسبه ایلغار نمائیم و ناگهان بر سر دشمنان تاخته بباد حملهٔ آتش جنگ
برافروزیم و تلاش آب روی خویش کرده خرمن جمعیت اوزبکان را بسوزیم زمرهٔ دیگر بر زبان آوردند که رعایت طریقهٔ حزم مقتضی آنست که ابو
المحسن میرزا با اوروق و طایفه از سپاه بحصار کلات رفته آن قلعه را مضبوط سازند و محمد محسن میرزا با بقیهٔ لشکر دامن بعضی از جبال رفیع و عقبات
متین را معسکر ظفر اثر ساخته بطریق خدعه بمدافعهٔ اعدا پردازند تا ببینیم که از غیب چه سانح گردد و جمعی دیگر از مردم کوته نظر گفتند که صلاح در آنست
که توکل بر کرم خداوند ملک بخش کرده از غلبهٔ سپاه خصم اندیشه نمائیم و باستقبال اوزبکان شتافته ابواب جنگ و جدال برگشائیم ابو المحسن میرزا
و محمد محسن میرزا رای ثالث را اختیار نموده متوجه محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان گشتند و چون آفتاب اقبال آن دودمان بسر حد زوال
رسیده بود از موضع سنگ بست بجهت مراجعت فرمودند و خاطر بر آن قرار دادند که در نفس مشهد مقدسه توقف کرده در نواحی آن منزل معرکه
بدفع سپاه اوزبک پردازند از آنجانب تیمور سلطان و عبید الله سلطان چون بقصبهٔ جام رسیدند و خبر توجه شاهزادگان عظام را شنیدند آن
سرعتی که در حرکت مینمودند باز ایستاده بتانی آغاز طی مسافت کردند ناگاه حدیث مراجعت ایشان را استماع فرموده بار دیگر جناح استعجال روان شده در

صباحی که ابوالمحسن میرزا و کپک میرزا با اکثر امرا و ارکان دولت از باده شبانه سرگران بر بستر استراحت تکیه داشتند و از غایت غلبه خمار خیال مجلسی دیگر برلوح
ضمیر می‌نگاشتند که مخبری بمشهد رسید و این خبر شایع گردانید که سلاطین ماوراءالنهر با لشکری بهرام قهر در طرق نزول اجلال فرمودند ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا
مدهوش وار سوار شده بنواختن نفیر و نقاره اشارت نمودند و بعد از اجتماع سپاه و متحمل شدن بهادران رزمخواه دل بر محاربه نهاده عنان بکران بطرف
طرق انعطاف دادند و در آن زمان محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان از آب طرق گذشته برانغار و جوانغار و قول لشکر نصرت شعار را بمردان
روز کار و شیران بیشه پیکار آراسته بودند و متشمر حرب و جنگ و آماده طعن و ضرب گشته انتظار می‌کشیدند چون تقارب فریقین تلاقی انجامید از هر دو طرف
شورن انداخته نفیر و نقاره نواختند و یلان دیوخوی و پردلان رزمجوی اسپ جلادت را انگیخته در میدان کین تاختند از وفور صعود گرد و غبار خورشید
فایض الانوار نقاب ظلمت آثار در پیش رخسار حایل گردانید و از شعاع قبه سپرهای زرنگار و لمعان سرنیزهای شمع کردار ساحت میدان منور شده
دیده مردان خیره گردید **نظم** پیوست بچرخ گرد لشکر بربست نقاب مهر انور از بهر سپری لیک آروز شد قبه چو مهر عالم افروز تیغ یمانی آغاز سرافشانی کرده
مرغ روح انسانیرا از تنگنای قفص بدن فانی برپرانید و عقاب تیر تیز پر از آشیان کمان پرواز نموده مغز سر گردان و سروران را طعمه گردانید نیزه خطی خط کل
سر جلیقان بر ناصیه احوال پیر و جوان ثبت نمود و تیغ زمردرنگ از خون پردلان برنگ یاقوت احمر برآمده ریگ بیابان را گونه لعل و مرجان کرامت فرمود
نظم از شعله شمع هر سنانی شد سوخته جان پهلوانی از عکس زمین که غرق خون بود فیروزه چرخ لعل گون بود محمد محسن میرزا که از وفور شجاعت و دلاوری
داستان اسفندیار را معتبر ندانستی و بوقت پیکار و تیغ گذاری با رستم دستان و سام نریمان متفاوت توانستی بود از و با طایفه از خواص خود که هر یک شیر
بیشه هیجا و نهنگ دریای وغا بودند بر صف اعدا تاخت و بهر حمله مبارز را بر خاک هلاک انداخت هر پهلوانی که با آن خسرو پیلتن درآویخت اگر خود کوه آهن بود از هم
فروریخت و بر هر صف که آن پادشاه دشمن شکن متوجه گشت اگر همه سد سکندر بود از جا لیش از کید یکدیگر بگسیخت **نظم** چو آن شیردل سوی میدان رسید بهر حمله
پیلی زهم بردرید بهر صف که آن پیلتن رو نهاد زخون یلان خاک را رنگ داد اما چون مدت دولتش بسر آمده بود و حیات مستعد بنهایت انجامیده
فایده بران کشش و کوشش مترتب نگشت و شکست بر سپاه خراسان افتاده مهم از حیز تدبیر برآمد و پیر درگذشت امیر بابا محمود ولد امیر بابا حسن که سالها
در سلک محرمان خاقان منصور منتظم بود و بمنصب مهرداری قیام مینمود با جمعی کثیر از روسا لشکر شاهزادگان از زخم تیغ و تیر اوزبکان بر خاک هلاک
افتاد و بقیة السیف روی بوادی فرار آوردند محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان از صورت فتح و نصرت دست داد و سپاه ظفرپناه ماوراءالنهر
روی بتیز و قهر شاهزادگان را در میان گرفته تبرد و را اسیر پنجه تقدیر ساختند و دست بسته پیش سلاطین خود برده بضرب شمشیر خونریز آن دو خسرو مشتری
ماهیت را از پای درانداختند **نظم** فلک را سر انداختن شد سرشت نشاید کشیدن سر از سرنوشت نه پرورد کس را که آخر نکشت که در مهر زیست و در کین درشت

ذکر شمه از ستیز و آویز میرزا ابن حسین و التجا کردن او بدرگاه فرمان فرمای شرقین شاهزاده سعادت نشان ابن حسین میرزا اگر چه بحسب سن

اکثر اولاد خاقان منصور خوردتر بود اما در میدان جلادت و بهادری گوی مسابقت از اخوان و اقران میربود و آنحضرت بعد از استماع واقعه خبر مرل بخیال تخت
آزمائی و نیت کشورگشائی بر زین ملک ستانی نشسته از ولایت قاین که سیورغال او بود بجانب نیشاپور و سبزوار توجه فرمود و امیر محمد برندق برلاس و عبدالباقی میرزا
بموکب عالی شاهزاده پیوسته جمعیت تمام در ظل رایت نصرت آیتش بوقوع انجامید و پس از شهادت ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا سید عبدالله میرزا و جمعی کثیر از لشکریان
جهانبانی آن شاهزاده مظفر لوا وقوف یافتند کیفیت حال را بپایه سریر اعلی عرضه داشت کرده حسب الحکم بطرف سبزوار شتافتند و ابن حسین میرزا از توجه
اعدا مطلع شده بموضع یکدره معسکر گردانیده دل بر محاربه و مقاتله نهاده مستعد جنگ و پیکار گردید بعد از تقارب فریقین و تساوی صفین صدای کوس رحیل
نمونه صور اسرافیل در قالب جهان دمید و صوت کره نای بلند گشته بمسامع ساکنان حصار افلاک رسید افواج آن دو لشکر مانند امواج بحر اخضر در جوش آمده دست
بتیر و کمان و سیف و سنان برده خروش برآوردند سهام چهار پر از آشیانه کمان گردان صفدر چنان و چندان در پرواز آمد که نقاب بکلی بر رخسار آفتاب بست و تیغهای
آبدار از شست دلاوران خنجرگذار دوری جبهه لمعه پذیر در دل جوانان برق لامع خرمن حیات میسوخت و فروغ خنجر چون صاعقه ساطع نایره بیداد می‌افروخت
ابن حسین میرزا با دلیران سپاه خراسان بر مخالفان حمله کرده همچون شیر ژیان می‌غرید و برخم شمشیر خون افشان سینه و پهلوی پهلوانان میدرید و لشکر قیامت
اثر اوزبک مثال پلنگ تند و آهنگ بعرصه جلادت آتش جنگ برافروختند و بخدنگ خارا گذار عقد ثریا بر کرسند جوزا میدوختند و دان و زنبادهی اوکا

هفت خوان ۲

احوال ابن حسین میرزا غالب آمده میمنه و میسره سپاه مخالف را از پیش برداشت و عبید الله سلطان را زخم زده رایت اقتدار برافراشت اما چون
قلب منقلب نشده بود نوبت دیگر لشکر اوزبک در ظل رایت محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان جمع آمدند و یکبار بر سپاه خراسان که اکثر
ایشان بتاراج و یغما مشغول گشته بودند حمله آوردند ابن حسین میرزا بعد از آنکه بدیدن پیکر فتح و ظفر امیدوار شده بود شکست یافت و دل از ملک و مال
برگرفته عنان بوادی فرار تافت عبد الباقی میرزا و سید عبد الله میرزا با بسیاری از اعیان امرا خراسان در آن معرکه بقتل رسیدند و امیر محمد
برندق برلاس با فوجی دیگر از رؤسا سپاهیان اسیر سرپنجه تقدیر گردیدند ابن حسین میرزا بعد از فرار از آن معرکه خود گوید که تلقین ملهم غیب الهام
علی لاریب بخاطر گذرانید که بمضمون حدیث صحیح مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح عمل نموده بکشتی عاطفت بحر نبوت التجا میباید کرد تا از طوفان نوائب
روزگار نجات یافته بجودی فراغت واصل شویم و بمقتضای فحوای انی تارک فیکم الثقلین بسایه عنایت مهر سپهر فتوت پناه میباید جست
تا از تاب آفتاب حوادث خلاص شده بغایت عافیت فایز گردیم و این معنی را با بعضی از خواص که همعنان شاه‌زاده فریدون فر از معرکه
بکدر بیرون آمده بودند ظاهر ساخت همگنان جواب دادند که چاره کار منحصر در امضاء این عزیمت است و استظلال بظلال رایات همایون فال
پادشاه مرتضوی خصال مستلزم حصول سعادات دنیا و آخرت لاجرم ابن حسین میرزا بصوب اردوی کیهان پوی در حرکت آمد و بعد از
وصول بدرگاه سلاطین پناه بشرف پابوس که نهایت تمنای پادشاهان کشورگشا همان تواند بود دریافته بغایت عنایت نواب کامیاب
شاهی مفتخر و مباهی شد و بانعام تاج زردوزی و خلعت خاص و اسپان تازی نژاد و نقود نامعدود مخصوص گشته بقیه ایام زندگانی در دولت
و کامرانی بسر میبرد و لاعجب نظم

برین آستان هر که ساید جبین ... باقبال و دولت شود همنشین
که آمد برین در زروی نیاز که ... در هر دو عالم نشد سرفراز

ذکر بعضی از حوادث خراسان که تعرض بدان واجب است نزد مورخان

چون دست قدرت مالک الملک علی الاطلاق عز شانه خلعت بهجت و الله یؤتی ملکه من یشاء بر قامت قابلیت محمد خان شیبانی مرتب
ساخت و بصرصر بی‌نیازی خرمن جمعیت اولاد والا نژاد خاقان منصور را پریشان گردانید هر یک از ایشان را بکشوری انداخت محمد خان بلوازم شکر
و سپاس ملک ملک‌بخش پرداخته هر یک از امرا و سران سپاه را بمنصبی لایق نوازش نمود و درباره محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان که در
معرکه شاه‌زادگان عالی مکان غایت شجاعت و جلادت بتقدیم رسانیده بودند انواع انعام و احسان فرمود چنانچه سابقاً مسطور گشت منصب
حکومت و داروغگی هرات بجان وفا میرزا تعلق گرفت و امر وزارت آن خطه بخواجه ابو الوفا که او را خواجه خرد نیز گویند سمت تفویض پذیرفت
تنیم چهره روی بداروغگی ولایت فوشنج آورد و سید هادی خواجه که پسر عمه خان بود در مشهد مقدسه علم ایالت مرتفع کرد و ولایت سبزوار متعلق
بزمش بهادر گشت و علم ریاست قنبر بی در مرو شاهجهان از ایوان کیوان درگذشت میر محمد صالح در جام و رای بی در باخرز بفرمانفرمائی قیام
نمود و ایل امان در ترشیز ابواب دارائی بر روی خود گشود زمام حکومت بلخ بقبضه اقتدار حزم شاه سلطان که خواهرزاده ظهیر الدین محمد بابر
میرزا بود درآمد و مقرر شد که قنبر میرزا کوکلتاش در آن ولایت در خدمت شاه‌زاده بوده بسرانجام مهام ملک و مال قیام نماید و سلطنت سمرقند
نامزد محمد تیمور سلطان شد و عبید الله سلطان بدستور والد ماجد خود در بخارا حاکم گشت و چون خاطر خطیر خانی از امثال این امور فراغت یافت
خیال تسخیر قندهار نموده عنان یکران بدان طرف تافت بعد از وصول بحدود آن ولایت اولاد امیر ذو النون شجاع بیگ و محمد مقیم ایلچیان
سخندان با پیشکش فراوان بآستان سلطنت آشیان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و خطبه و سکه را بنام و القاب خسرو کامیاب
مزین ساخته بادراک شرف ملازمت وعده فرمودند و محمد خان از ایشان راضی گشته بصوب خراسان مراجعت کرد و در خلال این
احوال امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ روی بدرگاه خان عالیجاه آورد و شرح این سخن آنکه قلعه طبس در زمان خاقان منصور در تحت تصرف امیر
محمد ولی بیگ میبود و در آن حصار استوار از قبل جناب امارت مآب امیر تردی بابا که در سلک نوابش انتظام داشت حکومت مینمود
و چون در نواحی مشهد مقدسه ابو المحسن میرزا و کپک میرزا جام شهادت درکشیدند و از دست برد سپاه ماوراء النهر جنود خراسان منهزم
گردیدند امیر محمد ولی بیگ عنان فرار بصوب حصار طبس انعطاف داد تا بعد از وصول بخلاف منصور امیر تردی بابا اظهار عبودیت نواب

کامیاب شاهی کرده ابواب خدمتکاری بر رویش نگشاد لاجرم امیر محمد نومید و حیران روی بصوب خراسان آورد و بخدمت محمد خان رسیده
حسب الحکم بطرف ماوراء النهر کوچ کرد و همدران ایام امیر ناصر الدین عمر بیک و امیر زین الدین علی و بعضی دیگر از بقایاء امراء خراسان بسفر ماوراء النهر
مأمور گردیدند و تمامی ایشان در ضمان صحت و سلامت بآن ولایت رسیده روزی چند بفراغت گذرانیدند و همدران اوقات امیر محمد برندق
برلاس که در معرکهٔ تکید اسیر گشته بود باجل طبیعی از عالم انتقال نمود و امیر سلطان علی ارغون از سیستان پیشکشهای لایقه بدرگاه خلایق پناه ارسال
داشته اظهار اطاعت و انقیاد فرمود و چون آفتاب عالمتاب از طول مکث در منازل صیفی ملول گشته رایت عزیمت بصوب میزان برافراخت
و حریف خریف ساحت باغ و بستان را از برگ و بر عریان کرده مقدمهٔ سپاه دی و سردی ظاهر ساخت محمد خان شیبانی روی توجه بماوراء النهر
آورده از اشراف و اعیان خراسان امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و قاضی صدر الدین محمد الامامی و سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار
الدین حسن را همراه خویش برد اما در آن سفر نسبت بآن جماعت طریق انعام و احسان مسلوک داشته در استرضاء خواطر ایشان سعی و اهتمام کرد
و در آن زمستان محمد قاسم میرزا که خوردترین اولاد خاقان منصور و برادر اعیانی ابن حسین میرزا بود و از معرکهٔ تکید بطرف ولایت درون و نسا
گریخته بود لشکری درهم کشیده بجانب مشهد مقدسه خرامید و سید هادی خواجه بنا بر عدم قوت مقاومت مرکز دولت خالی گذاشته علم عزیمت
بطرف مرو برافراشت و کیفیت حال عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی کرد محمد خان چون بر جرأت شاهزاده واقف شد عبید الله سلطان را
بدفع آن حادثه مأمور گردانید و آنحضرت با سپاه بخارا از گذر چارجوی عبور نموده بمرو شتافت و قنبر بی و سید هادی خواجه را با خود ملحق ساخته بر جناح
استعجال روی بمشهد مقدسه آورد و بعد از وصول بدان منزل متبرک محمد قاسم میرزا در دیوار شهر آغاز جنگ و حرب کرده مغلوب شد
و بعضی از اوزبکان بشاهزاده رسیده و او را گرفته بعالم دیگر فرستادند و در مشهد مقدسهٔ رضویه دست تعدی برآورده خزینهٔ جمعیت مجاوران
روضهٔ امام عالی مقام را بباد غارت و تاراج بر دادند و همدرین سال ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر میرزا از کابل و غزنین با سپاه ظفر قرین رایات
نصرت آیین بعزم تسخیر قندهار و زمین داور برافراخت و شجاع بیک با محمد مقیم حضرت پادشاهی را استقبال نموده بحملهٔ شجعان نایرهٔ معرکه
جنگ مشتعل ساخت پس از کشش و کوشش بسیار نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم بابر بهی وزیده و شجاع بیک شکست یافته باتفاق محمد مقیم منهزم گردیده و
تمامی مملکت قندهار و زمین داور بحیطهٔ تصرف حضرت پادشاهی درآمده خزاین امیر ذو النون ارغون را که مدتی مدید اندوخته بود بر امرا
و سپاهی قسمت نمود و زمام حکومت قندهار را در قبضهٔ اقتدار برادر عالی گوهر خویش سلطان ناصر میرزا نهاده عنان مراجعت انعطاف داد
اما بعد از چند ماه شجاع بیک و محمد مقیم با لشکر جلادت اثر بقندهار بازگشته آن مملکت را از سلطان ناصر میرزا انتزاع کردند و شاهزاده بکابل شتافته
هر یک از اولاد امیر ذو النون روی بسرانجام مهام ولایت خود آوردند مقارن آن حال محمد مقیم را تقاضی اجل طبیعی در رسیده و مریض شده از
عالم فانی بجهان جاودانی منتقل گردید مصراع آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود

ذکر وصول بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان بولایت جرجان و انتقال جناب مظفری از مسند سروری بجوار مغفرت مهیمن منان

در سحر روز پنجشنبه هشتم محرم الحرام سنهٔ ثلث عشر و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان از صولت محمد خان دار السلطنهٔ هراة را وداع کردند آن
یک از باغ نو و این یک از شهر با اسپان بادرفتار نشسته روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا با شجاع بیک که در ولایت گرمسیر و
قندهار فرمانفرما بود بدان جانب توجه نمود بعد از وصول بحدود قندهار از شجاع بیک طریقهٔ نامرضیهٔ بیوفائی مشاهده فرموده رایت عزیمت
بصوب مملکت نیمروز برافراخت و کس نزد امیر سلطان علی ارغون فرستاده اختر برج کامکاری میرزا محمد زمان را طلب نمود و امیر سلطان علی امتثال
فرمان واجب الاذعان بجای آورده شاهزاده را با یراق مناسب باردوی عالی روان گردانید آنگاه بدیع الزمان میرزا کوچ بر کوچ متوجه جرجان شد
و مظفر حسین میرزا نیز از راه ترشیز بهمان جانب عزیمت نموده بود لاجرم در دار الفتح استراباد نوبت دیگر مقارنهٔ سعدین دست داد و آن
دو برادر نیک اختر یکدیگر را در آغوش کشیده فریدون حسین میرزا که پس از فوت برادر اعیانی خود محمد حسین میرزا در استراباد علم حکومت برافراشته
بود با [illegible] امعان فرستاده و چون خبر استقامت احوال [illegible] چند روز سوده [illegible] از دار السلطنه هراة [illegible] سید [illegible] نشینان [illegible] سلطنت

سلطنت پاینده سلطان بیگم و خدیجه بیگی آغا و بعضی دیگر از مخدرات حرم سرای خاقان منصور از جان وفا میرزا رخصت حاصل کرده روی بجرجان آوردند و
از سپاهیان لوس تموری بهر کس و بهر بلده از بلاد خراسان مانده بود بدان جانب توجه نمود بنا بر آن کرت دیگر لشکری جلادت اثر در ظل رایت بدیع
الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان جمع آمدند اما بعد از انقضاء چند ماه مظفر حسین میرزا بعارضهٔ صعب مبتلا گشت چنانچه اطباء حاذق و حکماء
مدقق هرچند در ابراء آن مرض و ازالهٔ آن عرض سعی نمودند چون بر ذات ستوده صفات شاهزاده را صورت صحت دست نداد و ضعف صفت
قوت پذیرفت عندلیب روح پرفتوحش از قفص قالب بجانب گلشن ریاض قدس در پرواز آمد نهال امر بخش گلزار اقبال از آسیب صرصر بیداد عالم
پر ملال از پای در افتاد و کوکب آفتاب درخش فلک اقبال از اوج شرف و کمال روی بحضیض خانهٔ وبال نهاد نظم ز بیداد سپهر و جور ایام برد آن خسرو
نیکو سرانجام هنوز از غصهٔ آن جور و بیداد سیه پوشند اهل استراباد سلطان بدیع الزمان میرزا در مفارقت آن برادر والا گهر آغاز بیطاقتی کرده کسوت
سوگواری پوشید و مهد علیا خدیجه بیگی آغا از صعوبت مهاجرت آن پسر خجسته سیر جیب شکیبائی چاک زده نوحه و زاری بسپهر زنگاری رسانید نظم بناخن
روی خست و موی برکند ز افغان غلغله در چرخ افکند ز سیلاب سحاب چشم خونبار زمین را ساخت چون دریای زخار عاقبت همگنان دست به
حبل متین تحمل و اصطبار زده بتجهیز و تکفین شاهزاده اقدام نمودند و بختمات آیات بینات و اطعام طعام و صدقات روح شریفش را شاد فرمودند
و سلطان بدیع الزمان میرزا از لباس تعزیت مانند خورشید از عقدهٔ کسوف بیرون آمده باستقلال متکفل سلطنت جرجان گشت و از غایت غفلت
بدستور معهود آغاز عیش و عشرت کرده نوای نی و صدای ارغنون از فلک بوقلمون درگذشت و هنوز کمال تمام از وصول او باستراباد منقضی نشده
بود که خبر توجه محمد خان شیبانی را علی التعاقب و التوالی استماع نمود **گفتار در بیان نهضت محمد خان شیبانی از ولایت توران**
به ممالک ایران کرت ثانی سلطان ربیع چون دگر باره زد خیمه بطرف دشت و کهسار از سبزه و گل سپه عیان کرد آهنگ حریم
بوستان کرد از سرو سهی علم برافراخت از غرش رعد سورن انداخت از خنجر آبدار سوسن بگرفت تمام صحن گلشن سالک طریق کشورستانی
ابو الفتح محمد خان شیبانی با سپاهی بحر جوش رعد خروش سنان آفتاب تیغ و مانند ماهی جوشن پوش از آب آمویه عبور نمود و در غایت حشمت و کامرانی
به بلاد خراسان گذشته عزیمت تسخیر ولایت جرجان فرمود سلطان بدیع الزمان میرزا چون از [illegible] وصول اعدا خبر یافت و دانست که باستطاعت
سپاه جرجان با آن خان کشورستان بمیدان مقابله و مقاتله در نمی توان آمد احرام عتبهٔ کعبه مرتبه نواب کامیاب شاهی بسته عنان یکران بصوب
آذربایجان انعطاف داد و میرزا محمد زمان را در قلعهٔ دامغان نزد عمش فریدون حسین میرزا گذاشته در طی مسافت مسارعت نمود و این خبر بعرض ملازمان
پایهٔ سریر سلطنت مصیر رسید بموجب فرمان واجب الاذعان بیرام بیگ قرامانی میرزا بدیع الزمان را استقبال نمود و در روزیکه حضرت شاه عالیجاه
بر تخت سلطنت و استقلال نشسته اطراف بارگاه جهان پناه را بوجود امراء عظام و نوئینان ذوی الاحترام آراسته بود بیرام بیگ آنجناب را
به مجلس اشرف اعلی در آورده بدیع الزمان میرزا بشرف دستبوس همایون مشرف شده در موضع مناسب قرار گرفت و باصناف نوازش و التفات
اختصاص یافته مشمول انعام و اکرام از بارگاه عالم پناه بیرون رفت و در منزلی که جهت اقامتش تعیین یافته بود نزول فرمود اما محمد خان شیبانی
چون از توجه میرزا بدیع الزمان بصوب آذربایجان و خلو عرصهٔ جرجان خبر یافت ایالت آن ولایت را با میر خواجه احمد قنغرات که سالها در ملازمت
خاقان منصور و مظفر حسین گورکان بسر برده بود و در روز واقعهٔ مرال بوی بویتیه تفویض نمود و کمند همت بر کنگرهٔ تسخیر بلدهٔ دامغان افکند پس از وصول
بظاهر آن شهر جانی بیک بهرام قهرمان را بآن شهر آغاز محاصره و محاربه کردند و ملازمان فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا نیز روی بمدافعه و مقاتله دشمنان
آوردند و بعد از چند روز شاهزادگان آثار عجز و انکسار بر صفحات احوال خود مشاهده فرموده ایلچیان بخدمت آن آستان اقبال آشیان محمد خان شیبانی
فرستادند و اظهار نیازمندی کرده امان طلبیدند خان گیتی ستان قاصدان ایشان را بانواع انعام و احسان نوازش نمود و عهد و پیمان در میان آورد که
چون از قلعهٔ دامغان بیرون آمده ترک حرب و عناد نمایند اصلا بجان و عرض ایشان نقصان نرساند بلکه آن دو شاهزادهٔ صاحب سعادت را مشمول
الطاف بی پایان گرداند آنگاه فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا دروازهٔ بار شهر برگشاده به بارگاه محمد خان شتافتند و ملحوظ نظر شفقت شده
عنایت و رعایت یافتند و پس از چند روز محمد زمان میرزا رخصت رفتن آذربایجان حاصل نمود و فریدون حسین میرزا هم اجازه از اردو جدا شده

بکنار آب اترک و منازل ترکمانان یقیه توجه فرموده چون فتح مملکت جرجان و توابع و مضافات آن محمد خان شیبانی را تیسیر پذیرفت لوای کشور
گشایش ارتفاع یافته از ولایت بسطام و دامغان تا نهایت بلاد ترکستان در تحت تصرفش قرار گرفت تابستان در الکای رادکان قبه خیمه و خرگاه
باوج مهر و ماه رسانیده ییلاق میکرد و زمستان بماوراء النهر شتافته گاهی بدفع لشکر قزاق و احیانا بتاخت احشام دشت قبچاق روی می آورد و در اواخر
سنه خمس عشر و تسعمائه قاسم سلطان که در آن اوان از جمیع حکام دشت بمزید شجاعت و مردانگی و کثرت خیل و حشم امتیاز و استغنا داشت شکست یافت و
در حین انهزام قنبر میرزا با بسیاری از اعیان سپاه خان بقتل رسیدند و محمد خان در فصل بهار پریشان حال بخراسان معاودت نموده بسر اقوام هزاره نکودری
که در کوهستان گرمسیر و زمین داور میبودند لشکر کشید و چون آفتاب اقبالش بسر حد زوال رسیده بود در آن یورش نیز کاری از پیش نتوانست برد و در اواسط
شعبان سنه ست عشر و تسعمائه در حالی که بسیاری از سپاهیان اوزبک اسپ و یراق بباد فنا داده پیاده سیر مینمودند بدار السلطنه هراة آمده و چون
روزی چند در باغ جهان آرا از رنج راه برآسود خبر توجه رایات همایون پادشاه ربع مسکون را از عراق و آذربایجان استماع نمود لاجرم متحیر و پریشان خاطر
بر جناح استعجال بمرو شاهجهان گریخت و در حدود آن ولایت بسرپنجه دولت شاهی لازال مصونة عن وصمة التناهی عهد حیاتش از هم گسیخت چنانچه در ضمن وقایع
آینده کیفیت این حکایت مشروح صفت تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام کلک عنبرین فام بر تفصیل این اجمال خواهد تافت رباعی توفیق الهی اکرم یار شود الطاف
شهنشهی مددکار شود شرح سخنی که گشت مجمل مذکور از رشحه کلک من پدیدار شود اکنون وقت آنست که قلم سوده رقم مآل حال اولاد خاقان منصور سلطان
حسین را در حیز بیان آرد و بعد از آن همگی همت و کلی نهمت بر تحریر جزو چهارم ازین مجلد مصروف دارد و منه الاعانة والتأیید انه حمید کریم مجید

ذکر مآل حال اولاد امجاد خاقان منصور مغفرت انتما معز السلطنة والخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا

از سحابات سحاب قلم و حرکات بنان سوده رقم سابقا بوضوح پیوست که چون خاقان منصور علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت هفت پسر نیک اختر یادگار
گذاشت از آنجمله ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا و محمد قاسم میرزا در مشهد مقدسه شربت شهادت چشیدند و از ابو المحسن میرزا یک پسر ماند سلطان محمد باقر
نام در سن سه سالگی و آن شاهزاده را در روز واقعه پدرش بعضی از ملازمان بطرف باورد نا گریزانیدند و ظاهرا بعد از چند سال که در آن حدود بود باجل
طبیعی از جهان انتقال نمود و ابو المنصور مظفر حسین گورکان چنانچه گذشت در استراباد فوت گشت و او یک دختر داشت مسماة بمهر انگیز بیگم و مهر انگیز بیگم در آن
ایام که محمد خان هراة را فتح کرد بحباله نکاح عبید الله سلطان درآمد و چون یکدو سال با وی بسر برد بین الجانبین مفارقت اتفاق افتاده روی بصوب
خراسان آورد و حالا که تاریخ هجری بسنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده آن مستوره بی آنکه در تحت امر و نهی شوهری باشد در بعضی از بلاد عراق روزگار
میگذراند اما فریدون حسین میرزا بعد از آنکه از حصار دامغان بیرون آمد بمیان ترکمان رفت و در شهور سنه ١٥ که محمد خان شیبانی لشکر بسر احشام
دشت قبچاق کشیده بود فریدون حسین میرزا اندک سپاهی فراهم آورده ببلاد خراسان درآمد و بر قلعه کلات استیلا یافت حاکم مرو شاهجهان
قنبر بی چون آن خبر شنید با جمعی کثیر از جنود اوزبک متوجه کلات گشت و شاهزاده بسبب قلت اعوان و انصار از محافظت آن حصار عاجز شده قنبر بی
فتح میسر شد و فریدون حسین میرزا بدست اوزبکان افتاده درخت بقایش بباد فنا داد اما ابن حسین میرزا چند سال در ظلال آیات دولت نواب کامیاب شاهی
در نهایت فراغت بسر برد و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه در کاشان بعلت فجاء روی بعالم آخرت آورد اما سلطان بدیع الزمان میرزا چون
سه چهار ماه در اردوی همایون پادشاه ربع مسکون اوقات گذرانید حسب الحکم بمملکت ری رفته ساکن گردید و بنا بر آنکه از تحکمات سلطان بایزید
برلاس و شیخ عبد الله بکاول بتنگ آمده بود دار و غه آن ولایت پیر احمد و رساق را بقتل آورد و عزیز اشاره نمود آنگاه باقی الجمله سپاهی که در ظل تفتیش
جمع گشته بودند متوجه استراباد شده حاکم جرجان خواجه احمد قنقرات در برابر آمده بین الجانبین جنگی در غایت صعوبت دست داد و محمد تقی که نزد بدیع الزمان میرزا محبوب
الابین بود و بحسن صورت و سیرت و لطف طبع و حدت قریحت از امثال و اقران امتیاز تمام داشت در آن جنگ شهد شهادت چشید و شکست بر لشکر بدیع الزمان میرزا افتاد و آن
پادشاه عالیجاه با فوجی از خواص از معرکه بیرون رفته راه ولایات هندوستان پیش گرفت و با چیچه و تتته شتافته حاکم آن مملکت آنحضرت را استقبال نمود و مراسم تعظیم و اجلال مرعی
داشت و نجابت خویش پیشکش و سا اوری فرستاد و سلطان بدیع الزمان میرزا زیاده بر یکسال در میان سندیان بسر برده نوبت دیگر احرام خدمت خدام بارگاه
عالم پناه شاهی بست و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه در خراسان بآستان ملایک آشیان رسیده بمخصوص التفات گردید و بصوب اردوی کیهان پوی بآذربایجان رفت و در آن

بطرف خراسان

و در آن مملکت از قرار ملازمت استعفا نموده نواب کامیاب شاهی همت آنحضرت را بقراجات اقران داده مقرر شد که بدیع الزمان میرزا در شنب غازان متوطن باشد و دیوانیان تبریز هر دو زمبلغ هزار دینار در وجه مدد معاش او سرانجام نمایند و در رجب سنه عشرین و تسعمائه که پادشاه روم سلطان سلیم بنا بر اقتضای قضای مالک الملک واجب التعظیم به تبریز رسید میرزا بدیع الزمان را تبجیل و تکریم نموده همراه خود باستنبول برد و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از سه چهار ماه که در آن مملکت اوقات گذرانید بمرض طاعون گرفتار گردید و بمضمون آیه کریمه و ما تدری نفس بای ارض تموت وصف الحال آن مهر سپهر اقبال گشت و چون زمان حیات مقدر بسر آمد داعی یا ایتها النفس المطمئنة را لبیک اجابت گفته بهزار حسرت درگذشت رباعی ایدل نبود دولت دنیا جاوید نه نهار وفا مدار از و نه امید انوار کمالت رسد آخر بزوال هر چند برا اوج فلک باشی خورشید انصاف خورشید حیات کی بود پاینده دایم نبود نور بقا تابنده چه شه چه گدا چه خواجه و چه بنده باشد همه را بیک اجل آینده کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون و چون سلطان بدیع الزمان میرزا دامن همت بر عالم فنا افشاند ازوی یک پسر یادگار ماند و هو السلطان العظیم الشان میرزا محمد زمان و میرزا محمد زمان از آن زمان که از قلعه دامغان بیرون خرامیده بدرگاه عالم پناه شاهی شتافت تا شهور سنه عشرین و تسعمائه در ملازمت سده سدره مرتبت بسر میبرد و روز بروز التفات و عنایت بیشتر مییافت و در سنه مذکوره بوقتی که رایات همایون فال پادشاه باستقلال از تبریز باستقبال سلطان سلیم نهضت نمود محمد زمان میرزا باغوای جمعی از مردم فتان از آن یورش تخلف کرده روی باسترآباد آورد و بعد از وصول بجبه دیزار جریب قاصدی نزد حاکم آن ولایت امیر کمال الدین حسین فرستاده او را با طاعت و انقیاد دعوت کرد امیر حسین بملاحظه رعایت حقوق سلاطین دودمان تیموری که درباره آبا و اجداد وش ثابت داشتند مثال مخدوم زاده را امتثال نموده با هزار سوار بخدمت شتافت و پیشکش گذرانید در ملازمت موکب عالی عنان بطرف جرجان تاخت چون اینخبر بسمع پیر غیب بیک تاش که از قبل برادر خود خلفا بیک حاکم استرآباد بود رسید متوهم شده منهزم گردید لاجرم اشراف و اعیان جرجان شاهزاده را استقبال کرده لوازم نیاز و نثار بجای آوردند و میرزا محمد زمان کامیاب و کامران باسترآباد درآمده کلانتران آن ولایت را باصناف لطف و احسان نوازش نمود و از آنجمله خواجه غیاث الدین علی بتکچی را که برادر بزرگتر جناب سلطانی سیف الاسلامی خواجه مظفر بود بمنصب امارت دیوان عنایت فرمود و پسر بزرگتر آنجناب را بن یمین بیک را پروانچی ساخت و زمام مهام داروغگی آن ولایت را با قاسم بیک کفشگر داد و جهت طلب اطاعت و انقیاد رسولان نزد کلانتران الوس صاین خان و کرایلی فرستاد و آن مردم نیز طریق متابعت و فرمانبرداری مسلوک داشته جمعی کثیر از امرای ایشان بملازمت شتافتند و پیشکشهای لایق کشیده عنایت و التفات یافتند و برین قیاس تمامی اعیان و سپاه پوشان جرجان غاشیه خدمتکاری آن درّی برج شهریاری بر دوش گرفتند مگر برادر دیگر جناب سلطانی سیف الاسلامی خواجه نظام الدین محمود و فرزند ارجمندش امیر محمد مظفر که در مواضع حصین تحصن نموده طریقه مطاوعت بجای نیاوردند و محمد زمان میرزا بمجرد این فتح خود را پادشاه باستقلال تصور کرده روی بتمهید بساط عیش و نشاط آورد و مدت دو شش هر صباح در بارگاه عشرت دستگاهش جام شراب ناب مانند ساغر آفتاب در بزم فلک دایر بود و هر شام آن شاهزاده مجنته فرجام از دست ساقیان گل اندام اقداح مدام طلبیده تجرع مینمود در خلال این احوال جناب سلطانی سیف الاسلامی از خراسان متوجه آذربایجان شد و در منزل کلیدر خبر استیلای میرزا محمد زمان بر استرآباد استماع نموده از آنجا بسفراین شتافت و بروان سلطان را که حاکم آن ولایت بود بنجو دلجی گردانیده با یوگدین بیک نیز از عقب رسیده بنا بر آنکه بسبب وصول سلطان سلیم به تبریز ارجوفه بسیار در میان خلایق پدید آمده بود جناب سلطانی سیف الاسلامی و سایر امرا بتانّی طیّ مسافت مینمودند و چون بقریه خوراشار رسیدند قراویس قورچی از درگاه عالم پناه آمده خبر صحت ذات اشرف اعلی و مراجعت سلطان سلیم رسانید و فرمان همایون که بنام نامی جناب سیف الاسلامی در باب انتزاع ملک جرجان از تصرف میرزا محمد زمان صدور یافته بود ظاهر نمود بنا بر آن امرای عالیشان مبتهج و مسرور گشته بادای صدقات و نذور پرداختند و عزیمت استرآباد کرده بآن ولایت توجه نمودند بصوب بسطام بر افراختند در اثنای راه قاصد داروغه بسطام رسیده سر خواجه میر کفشگر را رسانید کیفیت واقعه آنکه خواجه میر بفرمان میرزا محمد زمان با فوجی از سپاه جرجان بتاخت بسطام رفته بود و محمد آقا که داروغه بعضی از قرای آن ولایت بود باتفاق جمعی از مردم جلد سر راه بروی گرفته بباد حمله آتش جدال اشتعال داد و بمین قوت دولت شاهی خواجه میر در آن معرکه کشته گشته محمد آقا سرش را پیش جناب

سلطانی فوامرا ارسال داشت و ایشان این معنی تغافل نموده به جانب استراباد درآمدند و چون خبر قتل خواجه میر بسمع برادرش آقا میر رسید مضطرب
و متالم نزد محمد زمان میرزا رفته کیفیت حال بعرض رسانید و شاهزاده را بر اخذ و قید خواجه غیاث الدین علی و ابن یمین بیک ترغیب و تحریص
نموده و امیر حسین هزارجریبی نیز مدد و علت شده آن دو خواجه عالیشان را مواخذه و مقید گردانیدند و در روز محاربت بشربت شهادت
رسانیدند القصه محمد زمان میرزا بعد از قرب وصول امرای خراسان باتفاق امیر حسین هزارجریبی و سرداران الوس صاین خان و کرایلی از استراباد
بیرون خرامید مقارن آن حال خواجه نظام الدین محمود و امیر محمد مظفر با توابع و لواحق و میرزا علی قندهاری با دویست کس و سید فخر الدین کبوسری و سلطان
قبول اوغلی با جمعی از مردم صاین خانی بجناب سلطانی پیوستند و در نماز دیگر جمعه پانزدهم ماه رمضان سنه عشرین و تسعمائه در حدود آق مشهد که از آنجا
تا استراباد بحسب تخمین هشت فرسخ مسافت است تلاقی فریقین روی نمود و مشعلهای هر دو لشکر بر یکدیگر تاخته از هر دو طرف ده سه کس کشته شد و چون بواسطه
غروب آفتاب جهانتاب نقاب ظلمانی در پیش چهره باصره انسانی حایل گشت هر یک از فریقین در معسکر خویش فرود آمده آن شب پاس داشتند و صباح
روز شنبه با صف قتال آراسته همت بر افنا و اعدام یکدیگر گماشتند تیغ یمانی در کف سالکان مسالک پهلوانی آغاز سرافشانی کرد و نیزه خطی خط فنا بر صحیفه
احوال پیر و برنا کشیده لوازم تیززبانی بجای آورد و صفیر تیر کج تاثیر پیام اجل بگوش هوش صغیر و کبیر رسانید و شمشیر خونبار فضای معرکه را غیرت افزای لاله
زار گردانید آخر الامر بواسطه قوت دولت شاهی بلکه بمحض لطف و عنایت الهی عروس فتح و ظفر در نظر جناب سیف الاماحی جلوه گر گشت و کار محمد
زمان میرزا باضطرار انجامیده دست تقدیر ملک قدیر ورق نامه جمعیتش در نوشت و امیر حسین هزارجریبی بوطن مالوف خویش گریخته محمد زمان میرزا
بمیان مردم صاین خان رفت و جناب سیف الاماحی بر طبق نام خود مظفر و منصور باستراباد شتافته روزی چند از رنج راه برآسود و چون عوض سلطان
که حکومت استراباد بموجب فرمان شاه دین پناه والا نژاد نامزد او شده بود از نیشاپور بجرجان رسید باتفاق جناب سیف الاماحی قاصد استیصال محمد
زمان میرزا گشت و صبحی شاهزاده از قرب وصول امرا خبر یافته از آنجا بمنازل کرایلی شتافت و یک دو ماه در میان آن مردم اوقات گذرانیده در آن
اثنا استماع نمود که امیر اردوشاه بن امیر سلطان محمد بن اردوشاه که در سلک امرای سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت در خراسان خروج نموده
کوهستان غرجستان را تسخیر فرموده و ایضا این خبر متواتر شد که امرای خراسان و جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان متوجه آن جناب شده اند بنابر آن
میرزا محمد زمان از راه بیابان ابیورد متوجه غرجستان گشت و آن مسافت بی نهایت را باندک زمانی طی نموده چون بکاب لوم که داخل ولایت غور است
رسید امیر اردوشاه که در آن وقت در کوه زاغ ساکن بود بموکب مخدوم زاده را باقدام اخلاص و نیاز استقبال فرمود و از اسباب سلطنت آنچه دست
تمکنش بدان میرسید پیشکش کرد و در آن اوان اسبابی که تحریر آن موجب اطناب میشود روی نمود و مسود اوراق در قریه پشت که داخل قرای ولایت غرجستان
است و بکوه زاغ اتصال دارد توطن داشت و چون از وصول میرزا محمد زمان خبر یافت رعایت حقوق تربیت و عنایت خاقان منصور و سلطان بدیع
الزمان میرزا مقتضی آن گشت که خود را از ذره وار منظور نظر آفتاب آثار گردانیده بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف شده دعای دوام عمر و دولت بادا
رسانید و آنحضرت از غایت لطف و مرحمت بنده موروثی را نوازش فرموده فرمود که بدستوری که در ملازمت آبای ما می بوده من بعد خدمت ما میباید کرد
و بهیچ وجه مفارقت و مباعدت جایز نمی باید شمرد و راقم حروف هر چند بمعاذیر دل پذیر تشبث جسته از ارتکاب مشقت ملازمت استعفا جست بجائی نرسید و مخدوم
زاده اسپ و زر انعام کرده امیر اردوشاه سایر اسباب سفر بهم رسانید و چون امیر اردوشاه را بواسطه وصول محمد زمان میرزا استظهار تمام پیدا شد شعار
خلاف جناب حکومت پناهی زینل خان که در آن زمان والی خراسان بود اظهار نمود بعضی از قصبات هراة رود و شافلان را تاخت فرمود آنگاه لشکر بسر
اقوام هزاره و قبایل نکودر کشیده اسپ و گوسفند بسیار بلجه کرد و از آنجا بغور شتافته بعنف و لطف از حکام آن کوهستان امیر درویش و امیر فخر الدین اسپان
راهوار و اشتران باربردار و اجناس نفیسه گرفت و بقوت و شوکت هر چه تمامتر در رکاب مخدوم زاده فریدون فر از آن سفر مراجعت کرده روزی چند بچخچران
رحل اقامت انداخت و در آن اثنا این خبر شایع شد که حضرت مملکت پناهی دیو سلطان که در بلخ حکومت مینمود آن بلده را بمحمد بهادر اوسپرده بنفس نفیس عزم درگاه
عالم پناه کرده بنابر آن محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه را خیال تسخیر بلخ در سر افتاده در ماه رمضان سنه احدی و عشرین و تسعمائه از چخچران باسپاه فراوان
عازم سان و چهاریک شدند و در اواخر ماه مذکور بقریه باده رسیده در آن موضع بآداب و سنن عید فطر پرداختند و از آنجا بولایت مذکور درآمده

ولایات

بلخ قشلاق انداختند و در آن زمستان ملوک دره صوف و برادران حکام ملجا جناب امیر نجم الدین بدرگاه سلطنت مآب آمده پیشکشهای لایق گذرانیدند و ایماقات
اسکار بلخ بتمام غاشیه متابعت بر دوش گرفته باردوی عالی ملحق گردیدند و چون فصل شتا بنهایت رسید و وقت نامیه سپاه سبزه و ریاحین بفضای صحرا و بساتین
کشید و نسایم سحری جهت گشادن عقدهٔ غنچه طیری جنبش نمود و سلطان گل بر فراز تخت زمردین منزل گزیده باعتدال هوا حکم فرمود محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه تصمیم
عزیمت تسخیر بلخ کرده دره جز را مرکز رایت فتح آیت ساختند و بعضی از کلانتران آن ولایت از محمد بهارلو روگردان شده باردوی عالی آمده دعاگوی و ثناخوان
بامر ملازمت پرداختند و درین اثنا خواجه جلال الدین میرکی که وزیر سرکار بلخ بود و ضبط برج شاه حسین تعلق بوی میداشت از محمد بهارلو متوهم شده قاصدی
نزد مخدوم زاده فرستاد و پیغام داد که اگر در فلان شب موکب عالی بکنار خندق شهر آید بنده برج شاه حسین را بخدام عالی مقام میسپارم تا شهر مسخر گردد بنابرین
محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه در لیله موعوده که شب چهارشنبه ششم ربیع الاولی سنه اثنی وعشرین وتسعمایه بود بظاهر بلخ رفتند و حال آنکه امیر محمد بهارلو
در نماز دیگر روز گذشته از آن واضعه خبر یافته بود و قصد خواجه میرکی و اتباع نموده و خواجه میرکی باتفاق اولاد و ملازمان خود را از برج مذکور انداخته متوجه
اردو گشت القصه آن جماعت در بیرون بلخ بموکب عالی پیوسته صورت حال بازگفتند و محمد زمان میرزا آغاز محاصره و محاربه کرده چون محصول بدرو
رسید ارباب و کلانتران گمان بردند که لشکریان غلات ایشان را خواهند چرانید در خلاف امیر محمد بهارلو با خواجه ناصرالدین حیدر علی قرجی که او نیز
منصب وزارت داشت اتفاق نمودند و در روز دوشنبه سیوم ربیع الآخر که محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه بعمارت ملکت آغا که نزدیک بدروازهٔ
عکاشه است شتافته را بجنگ پیش فرستاده بودند دروازهٔ مذکوره را باز کردند و مخدوم زاده همعنان اردوشاه ببلخ درآمده امیر محمد بهارلو در ارک تحصن
گشت و در روز چهارشنبه پنجم ماه مذکور بعهد و پیمان بیرون خرامیده پیشکش گذرانیده ملازم گردید و مقارن این فتح امیر جان محمد طغاچی که حاکم شیرغان
بود با ارباب و کلانتران آن ولایت بآستان اقبال آشیان مخدوم زاده شتافته مقالید بلدهٔ مذکوره را بخدام عالی مقام سپردند و پیشکشهای لایق
کشیده در سلک سایر بندگان درگاه عالی منتظم گردیدند محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه مدت دو ماه و نیم در بلخ توقف نموده مساعی جمیله مبذول
داشتند تا تمامی محصولات و غلات رعایا بشهر درآمد آنگاه امیر اردوشاه زمام حکومت قبة الاسلام بلخ را در کف کفایت برادر خود قوام بیگ نهاد و
ولایت شیرغان را در بسته بپسر عم خویش امین بیگ عنایت کرده داروملکی سان و چهاریک را نیز باو داد و این معنی بر ضمیر منیر مخدوم زاده بغایت گران
آمد زیرا که مدعای آنحضرت چنان بود که بلخ تعلق بدیوان عالی گیرد و شیرغان بیکی از امرا خاصه سمت اختصاص پذیرد القصه چون خاطر امیر اردوشاه از استحکام
بلخ و شیرغان فارغ شد میرزا محمد زمان را بکراهت تمام از آن بلده بیرون آورد و بمیان مردم تولکچی که در حدود مکرومی بودند شتافت و از آن جماعت اسپ
و گوسفند بسیار گرفته و کلانتران ایشان را همراه کرده بر سر مردم بکیه النک تاخت و بعضی از متوطنان آن مکان را غارتیده عنان بکران بطرف سان و
چهاریک معطوف ساخت و مال آن ولایت را قرار داده رو بجانب غرجستان نهاد و در اثنای این حالات از آنجناب بعضی از امور دیگر بوقوع انجامید
که ضمیمهٔ آزار خاطر مخدوم زاده گردید لاجرم با خود قرار داد که هنگام مجال با طایفهٔ از ابطال رجال که با آنحضرت اتفاق داشتند از وی جدا شود و در
قریه چهاریک امیر اردوشاه استماع نمود که پدر مولانا معقول که کلانتر موضع اسپراب بود و تمول تمام داشت فوت شده و قوت طامعه اش در حرکت آمد
با سی چهل کس از مخصوصان بپرسش او رفت و محمد زمان میرزا فرصت غنیمت شمرده در چاشتگاه چهاردهم ذیقعده سنه مذکوره که موافق اول روز جدی بود با
سی کس از خواص خود ببهانهٔ شکار از اردو سوار گشته متوجه حزم و سار باغ شد و نماز خفتن امیر اردوشاه از اسپراب بازآمده چون بر هجران میرزا محمد زمان اطلاع
یافت بغایت محزون و متالم گردید و رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد مخدوم زاده ارسال داشته استدعا نمود که نوبت دیگر در طریق عنایت سلوک
فرموده بوی ملحق گردد تا او بتدارک تقصیر خدمت پردازد اما این التماس مقبول نیفتاد بلکه هر کسی برسالت رفت دیگر باز نیامد و سرداران و لشکریان
هر شب جوق جوق از اردوی امیر اردوشاه فرار نموده التجا بدرگاه محمد زمان میرزا میکردند تا آنکه جمعیت تمام در ظل اعلام نصرت اعلامش بوقوع پیوست و
قاصد استیصال امیر اردوشاه گشته از حزم و سار باغ عنان عزیمت بطرف سان و چهاریک انعطاف داد و چون این خبر بامیر اردوشاه که در قرایغاج
بود بر توجه آنحضرت مطلع گردید مضطرب شده در روز عید اضحی آغروق خود را بجانب غرجستان فرستاد و عزم جزم کرد که صباح روز دیگر روی بمیر مخدوم
آن ولایت کرده و در آن شب امرا مغول قاچی بتمام و مردم حلی دانشمندی فرار نموده باستقبال محمد زمان میرزا روان گشتند و امیر اردوشاه سحر دوم عید

که آفتاب درد او فرحی بود و چشم سحاب مانند عزه کان اشک فراوان میبارید از قرایغاج کوچ کرده روی براه آورد و امیر حسین علی جلایر و دوستان گلدی
از وی جدا گشته روی بسایهٔ دولت مخدوم زاده نهادند و چون امیر اردوشاه از آق مسجد گذشته بعقبه که درمیان آن منزل و جزدوان واسطه است رفت
بیگینا کاه امرای ایلغار محمد زمان میرزا امیر محمد جعفر برلاس و امیر جعفر علی قراکوزه و میرانعلی و شاه حسین بارکی میرآخور و شاه فرید کوکلتاش و محمود ایشک آقاسی
از عقب در رسیدند و از ارکان دولت امیر اردوشاه شاه محمد پیر که با ایشان متفق شده شمشیر را کشیده روی باردوشاه آوردند و او با هفت کس از قرابتان
خود که حیدر ترخان و یوسف ترخان از آن جمله بودند بطرف شبرغان گریخته سائر ایماقاتی که همراه داشت با اموال و جهات بحیطهٔ تصرف امرای محمد زمان میرزا
درآمد و آنحضرت در نماز دیگر همان روز بعقبهٔ مذکوره رسیده شب توقف کرد و روز دیگر تا آق مسجد بازگشته افراد حشم و احشاد خدم را بلطف و عنایات
خویش امیدوار ساخت و آنچه از اموال امیر اردوشاه و اتباع او بدست افتاده بود بر امرا و لشکریان تقسیم نموده علم نصرت شیم بصوب سان و چهاریک
برافراخت و در منزل قرایغاج بوضوح پیوست که امیر اردوشاه از شبرغان بجانب بلخ رفته و مخدوم زاده باتفاق امرا خاطر بر مصالحه قرار داده
مسوّد اوراق را فرمود که بقبة الاسلام بلخ شتابد و نوعی سازد که امیر اردوشاه آن مملکت را که ابا عن جد تعلق بدان حضرت میداشته بتصرف خدام عالی مقام
بازگذارد و خود بغرجستان که یورت اصلی او بود رود تا غبار نقار که بین الجانبین ارتفاع یافته بآب صلح و صفا تسکین یابد و درین باب نشانها بنام امیر اردوشاه
و برادرش قوام بیک و اکابر و اشراف بلخ در قلم آمده این شکسته حسب فرموده تا آن بلده شتافت و هرچند سخنان نصیحت آمیز و کلمات مودت انگیز بامیر
اردوشاه رسانیده سعی تمام نمود که از مقام مناقشه درگذرد و بلخ را بازگذاشته بغرجستان رود بجائی نرسید و در وقتی که بنده را رخصت انصراف میداد
گفت اگر مخدوم زاده با عدد اندک بظاهر بلخ تشریف آورد و عهد و پیمان نماید که قصد خون و عرض من و برادران و قرابتان نکند بین الجانبین
قواعد مصالحه تاکید می یابد و الا فلا و بنده از آنجا مایوس بازگشته در قریهٔ سان تا بستان اقبال آشیان رسیده و آنچه شنیده بود معروض گردانید و محمد زمان
میرزا بخیال آنکه چون ظاهر بلخ را مضرب خیام عساکر نصرت انجام سازد مردم آن بلده حقوق عدالت و احسان دودمان خاقان منصور را رعایت
کرده ابواب شهر باز خواهند کشود متوجه آنطرف گردید و قریب یکماه بمحاصره قیام نمود و فتح الباب میسر نگشت و هرچند رسل و رسایل نزد امیر اردو
شاه فرستاده از وعده و وعید سخن راند فایده بران ترتب نیافت در آن اثنا بتحقیق پیوست که امیر اردوشاه امیر محمد خلیل را که در سلک مخصوصانش
انتظام داشت بکابل نزد حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر میرزا فرستاده و استدعا حضور آنحضرت نموده تا مقالید قلعه و شهر تسلیم نماید و چون مقصود
بود که عنقریب ماهچهٔ رایت نصرت آیت آنحضرت پرتو وصول بران حدود اندازد محمد زمان میرزا از ظاهر بلخ کوچ کرده بدره جز رفت و در آن
منزل میرزا علی بیک و امیر محمد باقر و گدای میر محمد برندق برلاس از طرف بدخشان بملازمت میرزا محمد زمان رسیده غاشیهٔ دولتخواهی بر دوش گرفتند
و میرزا علی بیک متعهد تمهید اساس مصالحه گشته و از محمد زمان میرزا رخصت حاصل کرده جریده ببلخ رفت و با امیر اردوشاه ملاقات نموده
بدلایل معقوله خاطر نشانش کرد که صلاح جانبین در تشیید قواعد موافقت و رفع اسباب مخالفت است و بهم برآنجمله قرار یافت که محمد زمان میرزا
و امیر اردوشاه با کس اندک در قریهٔ توخته که در دو فرسخی بلخ است با یکدیگر ملاقات نمایند و لوازم عهد و پیمان درمیان آورده همعنان یکدیگر ببلخ درآیند
آنگاه اگر خاطر مخدوم زاده خواهد امیر اردوشاه را در بلخ نگاهدارد و الا رخصت داده بطرف غرجستان فرستد و چون میرزا علی بیک بازآمده خبر
مصالحه رسانید شاه زاده از دره جز بانه ار بر شتافت و از جانب امیر اردوشاه سید عبدالله و حیدر ترخان بخدمت مخدوم زاده آمده
آنحضرت و امرا و ارکان دولتش را سوگند دادند که در حق امیر اردوشاه بد نیندیشند و از طرف محمد علی دیوانه که در سلک خواص پادشاه محمد
زمان میرزا منتظم بود ببلخ رفت و خاطر امیر اردوشاه را مطمئن گردانیدند و در صباح روز چهارشنبه از ایام ربیع الاول سنه ثلث و عشرین و تسعمائه
با چهل کس از خواص خویش که همهٔ ایشان جهت رعایت حزم جیبه در زیر جامه پوشیده بودند بتوخته آمده رستم بکاول را از نزد شاه زاده فرستاد و گفت آن
حضرت نیز چنانچه قرار یافته بود با چهل کس بدانجا شتابد و محمد زمان میرزا با تمامی امرا و سپاه خود که قریب بسیصد نفر بودند از دهانهٔ دره بر بصحرائی که واسطه است
درمیان آن منزل و قریهٔ توخته شتافته آنجا لشکر را بتوقف امر کرد و با شصت هفتاد کس از مردم جلد بعزم ملاقات اردوشاه روان شده و با امرا
مواضعه نمود که اگر بمقدار مد البصر از آن موضع توقف نمایند که اردوشاه بخدمت رسد آنگاه بر جناح استعجال بجانب او در حرکت آیند و چون مخدوم زاده بتوخته

لشکریان

بتوجه رسید امیر اردوشاه از مرکب سرکشی فرود آمده سه نوبت زانو زده و شرف تقبیل انامل فیاض حاصل کرده بر زبان آورد که من از جمله نوکران فرمان بردارم و فتحی
که مرا از درگاه رانده بگوشه رفتم و چون طلب فرموده به پایه بلازمت آمدم و مخدوم زاده جوابی مناسب گفته همعنان یکدیگر سوار شدند و روی بشهر آوردند و
همان لحظه تمامی سپاه محمد زمان میرزا بموکب عالی ملحق شده امیر اردوشاه از آن کثرت بغایت هراسان گشت و خیال نمود که فرار کرده خود را پیش از مخدوم زاده
بشهر رساند و نوبت دیگر طریق خلاف سلوک دارد و این معنی از اطوار آنحضرت بوضوح پیوسته در وقتی که بگذرگاهی تنگ رسیدند امیر اردوشاه را دستگیر
کرده بقتل رسانیدند و تمامی آن چهل سوار که همراه او بودند بعضی گرفتار شده و زمرهٔ بلخ گریختند و کیفیت حال را بقوام بیک باز گفتند و او برج و باره
شهر را مضبوط ساخته رسولان بحضرت متعاقب و متواتر بکابل فرستاد و استدعا نمود که بسرعت هرچه تمامتر اعلام ظفر پیکر پادشاه والا گهر بصوب
بلخ نهضت نماید تا محمد زمان میرزا مجال چرانیدن علفات نیابد و بعد از آنکه قرب یکماه مخدوم زاده در حدود بلخ نشسته بامر محاصره پرداخت خبر توجه حضرت
پادشاهی بدان جانب شایع گشت لاجرم محمد زمان میرزا بدره جز رفته با غروق خود پیوست و مقارن آن حال خبر رسید که فقیر علی بیک از درگاه پادشاه
عالیجاه بابر میرزا نشان حکومت بلخ آورد و قوام بیک مفاتیح شهر و قلعه به او سپرده باردوی عالی رفت و عنقریب خبر ظفر پیکر حضرت پادشاه عالی گهر سایه
وصول بر آن ولایت خواهد انداخت بنابر آن محمد زمان میرزا امیر محمد باقر برلاس را جهة اظهار اطاعت و انقیاد و طلب ملک موروث بآستان سلطنت
آشیان حضرت ظهیر السلطنة والدین بابر میرزا ارسال داشت و خود براه سان و چهاریک متوجه قرابیغاج گشت بعد از وصول آن منزل شاه میرحسین که معلوم
شان و قدم دودمان از سایر اعیان ماوراء النهر امتیاز تمام داشت از نزد حضرت پادشاهی بصحوب امیر محمد باقر برلاس بدان سپهر اساس رسید و
باصناف الطاف اختصاص یافته نوازش نامهٔ آنحضرت معروض گردانید مضمون آنکه ما این یورش را بمصلحت دولت آن عزیز برادر اختیار نمودیم
زیرا که اگر لوای کشورکشا بدین جانب توجه نمیکرد قوام بیک غاشیهٔ طاعت حکام ماوراء النهر بر دوش گرفته قبة الاسلام بلخ را بدیشان می سپرد و اکنون
انسب آنست که آن برادر بالتفات خاطر عالی مستظهر بوده ببارگاه جهان پناه شتابد تا زمام ایالت آن مملکت را در قبضهٔ اقتدارش نهاده بطرف
کابل بازگردیم محمد زمان میرزا بعد از مطالعهٔ این مکتوب و شنیدن سخنان مرغوب از شاه میرحسین خیال اتفاق ملازمت حضرت پادشاهی بخاطر گذرانید
اما قبل از تصمیم عزیمت جناب سیادت مآب سلطنت انتساب سید مهدی خواجه که از جانب پدر نبیرهٔ سید مرتضی خواجه است و از جانب مادر نسبش بابوالخیر
خان می پیوندد و همشیرهٔ حضرت پادشاهی بابر میرزا در حبالهٔ نکاح او میبود از منزل دره جز از آنحضرت روگردان شده نزد محمد زمان میرزا آمده
و مخدوم زاده را از توجه باردوی عالی مانع گشت بنابر علیه محمد زمان میرزا شاه اسکندر بن شاه رستم بن سید محمد صدر را همراه شاه میرحسین بآستان
سلطنت آشیان ارسال داشته پیغام فرمود که بنابر فقدان یراق مناسب و عدم استطاعت ترتیب پیشکش عجالة الوقت میسر نشد که بملازمت شتابد
انشاء الله تعالی بعد از آنکه بلخ را به بنده عنایت فرمایند و موکب عالی بصوب کابل نهضت نماید یراق کرده شرف ملاقات خدام بارگاه
عالم پناه حاصل خواهد کرد و پس از فرستادن شاه میرحسین و شاه اسکندر محمد زمان میرزا عازم تسخیر شبرغان گشت و ایلچی نزد حاکم آن ولایت
امین بیک فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد و امین بیک بمصلحت آنکه آنحضرت را از قرابیغاج که عقبه ایست در غایت استحکام
بیرون آرد تا اگر حضرت پادشاهی بابر میرزا بدان جانب ایلغار نماید بیشائبهٔ کلفت بدیدن عروس فتح و ظفر فایز گردد سخنان نیازمندانه پیغام
داده عرضه داشت کرد که اگر ماهچهٔ رایت عالی پرتو وصول بر حوالی شبرغان اندازد بنده قدم از سر ساخته بخدمت خواهد شتافت و از موائد
انعام و احسان خدام آن آستان حظی تمام خواهد یافت و محمد زمان میرزا این سخن را موافق واقع تصور کرده اغروق را در قرابیغاج گذاشت
و علم عزیمت بصوب شبرغان برافراشت بعد از وصول بسرپل میر نعمت الله منشی خبر رسید که آتش غضب حضرت پادشاه فریدون حشم
پیش از ملاقات شاه اسکندر اشتعال یافته بجناح استعجال عنان نگران بصوب قرابیغاج تاخته بنابر آن میرزا محمد زمان براه کوه که نزدیکتر
بود عازم قرابیغاج شد بامید آنکه پیش از حضرت ظهیر السلطنة باغروق عالی رسد و آن عقبه را مستحکم گرداند اما در اثنای راه جمعی که دیوانه از قرابیغاج
رسیده معروض گردانیدند که حضرت پادشاهی بقرابیغاج درآمده اغروق را متصرف گشت و اکنون با سه چهار هزار سوار جرار مستعد جنگ و پیکار ایستاده
است میرزا محمد زمان چون این خبر استماع نمود عنان عزیمت بجانب غرجستان انعطاف داده در اثنای راه امیرحسین علی چهار یار و امیر یونس علی

و ملا میر بابا علی و خواجه حیدر علی قرچی و جمعی دیگر از سرداران و سپاهیان از آنحضرت گریخته بقرا یغاج رفتند و مخدوم زاده بر جناح استعجال بجانب غرجستان
حرکت فرموده در پیل چراغ سید مهدی خواجه نیز از آنحضرت رخصت طلبیده و راه ماوراءالنهر پیش گرفت و چون محمد زمان میرزا بغرجستان رسید
امیر شاه محمد سیف الملوک و خواجه غیاث الدین علی خالدار و خواجه کمال الدین حسین و سایر ارباب کلانتران
آن ولایت مراسم استقبال بجای آوردند و آنچه در دست مکنت ایشان بود آن میرزا را پیشکش کردند مخدوم زاده در قریه اسفتو رحل اقامت انداخته
بهمراهان دو سه روز در رایات نصرت آیات باری بر موضع آق گنبد که میان آن ولایت و چیچکتو (?) واسطه است سایه افکند اما چون تمامی
غرجستانیان در دولتخواهی محمد زمان میرزا راسخ دم و ثابت قدم بودند حضرت پادشاهی بآن کوهستان درنتوانست آمد و بطرف فیروز
کوه عبور رفته از آنجا براه یکه النکت متوجه کابل گشت و محمد زمان میرزا نوبت دیگر فی الجمله یراق و استعداد بهم رسانیده از غرجستان بچیچکتو نقل کرد
و در منزل چراغدان چراغ اقامت برافروخته متردد بود که از آنجا بجانب قندهار نهضت نماید یا بار دیگر بجهه و بلخ شتابد که ناگاه طلیعه لشکر امرای
خراسان که سرداران ایشان ابراهیم سلطان موصلو و احمد سلطان افشار بودند و بموجب فرمان والی هرات امیرخان لله بدانجانب شتافته بودند پیدا
شد و مخدوم زاده امیر شاه محمد سیف الملوک و پسر عم میرزا دو شاه میرزا بیک و امیر میرانعلی و اسلام علی و لدیار علی بخشی و امیر شاه حسین یارکی ترخان
را با اکثر مردم مغول قالچی و لشکریان دربرابر امرای خراسان گذاشته بنفس نفیس علم عزیمت از دره سوج بصوب بندگی از ضیاعات غرجستان نشست
برافراشت و ابراهیم سلطان و احمد سلطان سپاه میرزا محمد زمان را بضرب تیغ و سنان منهزم گردانیدند میرزا بیک را با ده دوازده کس از کلانتران
مغول قالچی و بسیاری از احاد و اجناد برخاک هلاک انداختند و بقیة السیف بمحمد زمان میرزا پیوسته آنحضرت از بندر عزم قندهار کرد و در اثنای
حرکت بسبب اتلاف یراق اجازت یافته در غرجستان توقف نمود و چون مخدوم زاده به بدر رسید شاه محمد بکه از معرکه چراغدان بدان طرف
گریخته بود با شصت هفتاد کس از توابع و لواحق بموکب عالی پیوست و بمبالغه بسیار آنحضرت را بر آن داشت که فسخ عزیمت قندهار کرده عنان
بطرف ولایت ساسان و چهار یک انعطاف داد و لشکریان در نواحی جزرو آن اغروق میرزا بیک را که عازم شبرغان بود غارت کرده فی الجمله یراق
بدست آوردند و بچهار یک رفته رحل اقامت انداختند منتظر آنکه اسلام علی و یار علی بخشی و مردم مغول قالچی که جهة تجهیز و تکفین کشتگان خود در
بندر مانده بودند بملازمت رسند آنگاه متوجه شبرغان گردند و چون امین بیک این خبر شنید کس نزد امیر ابراهیم جابوق که در آن وقت بحکم حضرت
پادشاهی بابر میرزا حاکم بلخ بود فرستاده پیغام فرمود که مناسب آنست که قبل از آنکه لشکر محمد زمان میرزا تجمع کنند بتفصیل مهم آنحضرت
پردازیم و امیر ابراهیم از بلخ بیرون آمده امین بیک بوی پیوست و آن دو امیر باتفاق یکدیگر بر سر شاهزاده رفته میان الجانبین حربی صعب دست
داد و در اثنای گیر و دار اسب میرزا محمد زمان بسر درآمده در آن حین امیر ابراهیم جابوق بسر وقتش رسیده و آن حضرت را دستگیر گردانید اما مراسم
تعظیم و احترام بجای آورده مخدوم زاده را مصحوب خویش به بلخ برد و از آنجا روی توجه بکابل آورد و حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا از غایت مکارم
اخلاق و محاسن اعراق و کرم جبلی و عاطفت ذاتی در غایت شفقت و مرحمت با محمد زمان میرزا ملاقات فرموده جریمه او را نابوده تصور نموده ابواب
انعام و احسان بر روی روزگارش گشوده اسباب سلطنت عنایت فرمود نظم پادشاه کریم بنده نواز خسرو جرم بخش عفو طراز از سر جرم خویش و
بیگانه بگذرد زانکه هست فرزانه صد خطا بیند از خیل و حشم بگذرد از کمال کرم پادشاه عالیشان بعد از تاکید قواعد عهد و پیمان زمام
ایالت بلخ و توابع را در قبضه اقتدارش نهاد و چون سه چهار ماه آنحضرت را در کابل نگاه داشت کریمه از مخدرات سراپرده پادشاهی نامزد ش
کرده راضی و شاکر و مباهی و مفتخر به بلخ فرستاد و بی شایبه تحوزی و غایله مدح گستری آنچه غایت کرم و رافت و نهایت اشفاق و مکرمت تواند
بود از آن پادشاه اسلام پناه نسبت بآن شاهزاده عالیجاه ظهور نمود و صیت این لطف و احسان و آوازه این عفو و امتنان در اطراف و اقطار
جهان اشتهار یافته هرکس زبان بتحسین و آفرین پادشاه عاطفت آیین گشود رباعی ای لطف تو سرمایه انواع فرح مجموعه ز عنایت آیت
ربنا شرح کوئی که بود ذات تو در عالم کون مقصود خطاب فاعف عنهم واصفح و الی یومنا هذا که تاریخ هجری بماه ذی قعده سنه تسع و عشرین
و تسعمائه سیده محمد زمان میرزا در آن مملکت بامر حکومت اشتغال دارد و گاهی ایلچیان نزد حکام خراسان فرستاده نسبت بایشان دکان پایه سریر خلافت مصیر

خلافت مصیر حضرت پادشاه دین پناه لوازم اخلاص و نیاز بجای می‌آورد باعتماد واثق و وثوق صادق که آن مخدوم زاده صاحب سعادت در سایهٔ دولت و معدلت آفتاب اوج پادشاهی خلد الله تعالی سلطانه ملکه و سلطانه بامی مدارج اقبال شتابد و فروغ انوار جاه و جلال از مطلع عنایت نواب کامیاب شاهنشاهی بر وجنات احوالش تابد تا مگر آن اختر نو گستر اوج امید شایستهٔ افسر و سریر جمشید خواهم که بظل دولت شاه جهان بر مسند اقبال بماند جاوید و چون بمرافقت رفیق توفیق علم صاحب تحقیق جواهر اخبار غرایب آثار اولاد صاحبقران کامکار امیر تیمور گورکان را تا این غایت در سلک عبارت کشید و از رشحات چشمهٔ حیات بخش دوات رطب اللسان گشته عنان بیان بصوب تحریر بدایع وقایع ایام دولت ابد پیوند شاهی معطوف گردانید امید آنکه بمساعدت بخت بیدار و معاضدت عنایت آصف جم اقتدار از خطا و زلل مصون ماند و کیفیت فتوحات این پادشاه سکندر صفات را در احسن عبارات و امتن استعارات بمسامع دور و نزدیک و ترک و تاجیک رساند

مثنوی

چون بعنایات خداوند کار / بخت موافق شد و توفیق یار
بار دگر ابر گهربار شد / سحر فن و معجزه آثار شد
گرچه مرا قوت این کار نیست / خامه باین کار سزاوار نیست
فیض سماوی دهدش یاوری / کوکب طالع کندش چاکری
صیرفی طبع جواهرشناس / خاطر نقاد هنر اقتباس
گر شود گوش خرد این نوید / بشکفد این غنچه بباغ امید
کی شود این عقد گهر با نظام / گر نکند معدن جود اهتمام
اختر برج شرف سروری / دوحهٔ گلزار نکو اختری
شعلهٔ تیغش بظفر همدم است / ملک ز رشح قلمش خرم است
زانکه بود بخشش دستش مدام / کی همه گه قطره فشاند غمام
بهره ور از فضل دل آگهش / مرجع اصحاب شرف درگهش

کلک سخن پرور معجز بیان / کرد عیان ذکر تمور خانیان
تا کند از ذکر شه کامکار / جیب فلک پر ز در شاهوار
هست امیدم که بفضل خدای / کلک چو بر عاج شود مشکسای
تا ز حدیث شه کشورگشا / قبهٔ افلاک شود پر صدا
از در این خبر خیر اثر / نه صدف چرخ کند پر گهر
گر نوزد بر چمن این رقم / تازه نسیمی ز مهب کرم
چیست مهب کرم و کان جود / دست و دل آصف ملک وجود
ملک مداری که بتیغ و قلم / کرد خراسان چو بهشت ارم
هست درربار کفش ابروار / نیست ولی چون کفش ابر بهار
ذات وی از عدل بود محترم / دست و دلش مظهر لطف و کرم
ترتیب اهل هنر کام اوست / زیور عنوان سخن نام اوست

جوهر ناسش ز شرف با نصیب / نزد خداوند چو ذاتش حبیب
ملک ز عدلش شده پر زیب و زین / هست دعایش همه را فرض عین
هر که بود از کرمش بهره ور / غیر دعایش چه نویسد دگر
تا که ز رشح قلم مشکفام / جوهر الفاظ پذیرد نظام
باد همیشه قلمش درفشان / بهر سرانجام امور جهان
بحر عطایش همه گه موج زن / بهر فراغ دل اهل سخن
سیر فلک باد بکامش مدام / نامهٔ امید بنامش تمام

قد تم جزو الثالث من هذا التاریخ بعون الملک الوهاب بید العبد الاحقر الآثم میرزا محمد علی الشیرازی فی اثنی عشر شهر شوال سنة ۱۲۷۲

بسم الله الرحمن الرحیم

جزو چهارم از مجلد سوم در ذکر طلوع آفتاب دولت و اقبال شاهی و بیان اختصاص یافتن آن حضرت باصناف الطاف و عنایات الهی

رباعی ای بخت از منزل مه تا ماهی ذرات جهان از کرمت آگاهی از شاه و گدا هر که تو او را خواهی بر فرق نهد افسر شاهنشاهی افتتاح
اخبار فتح آثار پادشاهی بحمد و ثنای جناب اقدس الهی انسب و اولی فلله الحمد فی الآخرة و الاولی له ملک السموات و الارض و ما بینهما رباعی
ای کشور دل ز نور حمدت روشن معموره جان ز فیض شکرت گلشن از حمد تو شد مزین آغاز کلام یابد شرف از شکر تو انجام سخن و انفتاح ابواب
بدایع وقایع شاهنشاهی با پیرایه نعت و درود حضرت رسالت پناهی الیق است و احری یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما رباعی ای بر سر جمله سرفرازان چون
تاج یک پایه ز آسمان قدرت معراج شد از کرم عام تو عالم محتاج شاهان جهان بلطف خاصت محتاج اللهم صل علی سیدنا محمد المصطفی و آله و
صل علی آله البررة الاتقیاء و عترته نجوم فلک العز و العلی مثنوی شهریاران ملک فضل و کمال تاجداران شهر جاه و جلال خسروان ممالک دنیا
پادشاهان کشور عقبی یعنی آن دوازده معصوم انجم نوربخش اوج علوم مقتدایان ملت عربی پیشوایان آل پاک نبی اولین آفتاب برج نجف
شاه دلدل سوار دریا کف پس حسن آن امام پاک سرشت که بد او نهال احسان کشت بعد او نور نظیر عزیز حسین قرة العین سید الثقلین
بعد ایشان امام سجاد است که پناه تمام عباد است پس محمد که باقرش لقب است میوه باغ سید عرب است باز صادق که بود در همه کار
جعفری تمام عیار مظهر لطف ایزدی کاظم در علم شرع را ناظم فخر آل عبا امام رضا هادی سالکان راه هدا پس تقی آن امام
تقی قدوه خاندان علی نقی حسن عسکری ملاذ کبار حسن الخلق حسن الآثار پس امام زمان که هست مدام ماحی کفر و حامی اسلام
یا الهی بحق آل رسول بعلو مکان زوج بتول بکمال سیادت زهرا که تحمل کرد خلقتش ما را بمحبان اهل بیت نبی بهداة شریعت عربی
کن مرا ساز نجم توفیق تا نویسم بکار تحقیق حال مهر سپهر عز و شرف سرور دودمان شاه نجف حامی ملت مسلمانی وارث حشمت سلیمانی
پادشاه ممالک عالم در تمام جهان بعدل علم تاج بخش شهان تخت نشین مشرق و مغرب بزیر نگین در عجم سربلند گشته بتاج از بلاد
روم ستانده باج ترک و دیلم همه غلامانش قیصر از چاکران دربانش همه اعدا ز او شکسته شیم مالک تخت و تاج تا آدم پادشاهی که تا بچرخ
لوای خورشید سیاستش از افق معدلت و احسان طالع گشته عرصه ممالک عالم را منور گردانید ظلام ظلم و عدوان از اطراف اکناف بلاد

و بعد و روی بعد هم آبادانی آورده سرگشتگان بوادی نامرادی بچشمه‌سار امن و امان رسیده و نسایم سلطنت و جهانبانی و شمایم خلافت و گیتی‌ستانی از مهب مناهج اِل
و کمال اقوالش وزیده و دمیده و اقطار آفاق را معطر ساخت ملوک وافر فراست و سلاطین کامل کیاست سعادت دو جهانی در متابعتش دانسته حلقه بندگی
در گوش جان کشیده‌اند نظم سکهٔ دولت چو بنام تو شد پادشه مصر غلام تو شد یافت ز اقبال تو قیصر خبر کرد برون نخوت افسر ز سر خسرو چین بندهٔ در بان تست
خان ختا ساینده خورخوان تست شاه تو ای جمله طفیل تو اند از دل و جان تابع خیل تو اند دین پناهی که بمرافقت توفیق ایزدی و موافقت تائید سرمدی رسوم
مذموم بغی و جهالت را که بتمادی ایام در میان فرق انام رسوخ تمام گرفته بود و هیچیک از اساطین سلاطین را رفع آن میسر نشده بود بر افکنده در عرصهٔ هفت اقلیم منسوخ ساخت
و بمعاونت بخت بیدار و مساعدت همت پایدار در باب تشیید مبانی دین و دولت و تمهید قواعد ملک و ملت قوانینی که ناسخ آیات ملوک کامکار و ماحی آثار خواقین
رفیع مقدار تواند بود طرح انداخت نظم در ایوان سعادت هیچ کاهی نبوده همچو او گیتی پناهی رسوم بدعت از عالم بر انداخت لوای کامرانی مرتفع ساخت
تعالی الله زهی شاه مکرم مباهی از وجودش آل خاتم ظلال دولتش از بخت بیدار پناه تاجداران جهان دار قبهٔ زرنگار چتر نصرت شعارش منور علم
سپهر و ضیاء مواکب کواکب آثارش کحل الجواهر دیدهٔ ماه و مهر از شعشعهٔ اسنهٔ غازیان سپاه فراوانش آئینهٔ فتح و ظفر چون قرص خورشید از برج دو پیکر درخشنده و
از صفحهٔ سیوف مجاهدان لشکر فیروزی نشانش شعشعهٔ امانی و آمال چون ماه چارده از اوج کمال تابنده پرچم علم کشورگشایش ع غیرت افزای زلف پرچم حور و
خدم مجلس بهشت آسایش حمیر عقول غلمان دار السرور در ایام قدم صدای کوس دولتش نفخهٔ صور عدم بگوش اعدای مملکت رسانیده و بهنگام بزم نوای
غمزدای مرحمتش جان اولیاء دولت را بهیج و مسرور گردانیده سموم قهر جانسوزش جان گداز ارباب بغی و طغیان و نسیم لطف دلفروزش نضارت بخش ریاض
امید سمتمدیدگان نظم سموم قهر تو هر جا که بگذرد گردد بسان آتش سوزان طبیعت کافور نسیم لطف تو بر هر گل زمین که وزد چو سبزه سر بدر آرند خستگان قبور سهم
خدنگ تیر آهنگش خون از دیدهٔ مریخ روان ساخته و تاب سنان آتش فشانش شیر فلک را در بیشهٔ اضطراب انداخته خنجر سرتیزش چون مژگان خوبان عشوه انگیز
خون ریز و تیغ بید رنگیش بسان بهر صراحل قاطع نهال عمر و اقبال اصحاب ستیز وسعت مملکت اسکندر در نظر همت عالی اثرش شکنتر از حوصلهٔ مردم بخیل و رفعت تخت
قدر کسری و قیصر در جوار عظم شان عالی نشانش بی وقع تر از وقوع بخیل رباعی ای تختگه ملک تو را عالم تنگ یکپایه ز تخت قدرتو هفت اورنگ لطف تو نمود
سوی هر کس آهنگ رخ سوده بخاک کف پایش اورنگ تاج بخش خسروان روی زمین باج ستان سلطان روم و خاقان چین ع سکندر سپاه ستاره حشم
سلیمان اقتدار کواکب خدم خورشید طلعت مریخ رزم جمشید حشمت ناهید بزم مشتری رای عطارد ضمیر فریدون فر کیخسرو سریر قمر سیر گردون خرام بهرام
تمکنت سپهر احتشام مثنوی خسرو جم قدر منوچهر چهر چهره بخاک ره او سوده مهر ترک فلک بندهٔ فرمان او هندوی کیوان ز غلامان او
معتکف چرخ ششم روز و شب جریده عایش بگشاده است لب کلک عطارد ز سر اهتمام غیر ثنایش ننویسد مدام سیر قمر تابع فرمان اوست زهره کنیزی
ز شبستان اوست ثابت و سیار بر آستان بسته بخدمت چو دو پیکر میان جملهٔ حکام روی زمین سوده ز اخلاص بپایش جبین هست وجودش در درج شرف
دری تابنده برج نجف اسم شریفش ز گهر پاکتر گشت مقاصد آن که مظهر خاک رهش بوسه زد از روی مهر چون طلب مهر نمود از سپهر لطف
ناکه بر در از کرم مشتی حضم بهر ظاهر از وشد همه جا ضد قهر کردگار دشمن اعدا الجهان کرد خوار دید خداوند چو آن کردگار خلیل میل دلش
هیئت بنمود سوی لطف هست جلی منضوی از روی لطف شاه گشت چو در روی زمین پادشاه روی براهش بنهاد مهر و ماه عالم نور دلش زد
چو بعالم علم جنبش عدو گشت قرین الم پناه عزت تاج و شرف گاه از و یافت بنا قاعده جاه از و اسمعیل نام وی از غرّ بلا انتها گشت
در سلک دری بی بها یافت چو این نظم بنامش نظام کرد قلم سوی دعایش خرام تا بود از شعشعهٔ آفتاب سطح معلای فلک نور یاب باد ز عدل شه روشن
جبین روی زمین حضرت خلد برین اهل هنر از کرمش بهره مند مسند اقبال بذاتش بلند و چون بی‌شائبهٔ تکلف و تحنّوی و غائلهٔ تصلف و مدح گستری از نشان
صادرات افعال ملاحظه و اردات احوال این پادشاه دین پناه بوده چنان واضح و لایح میگردد که در هیچ عصر از اعصار همای همایون بال جاه و جلال بر سپهر
ناخبار ی مانند ذات بزرگوارش سایهٔ سعادت و اقبال نیفکنده و باز بلند پرواز تائید ایزد متعال بر دست اقتدار هیچ دولت مندی کامکار سبحان
وجود فایض الجودش ننشسته بر ذمهٔ همت هر یک از ناسخان و ساعیان زیبای براعت و ناسخان اوراق حسنای بلاغت واجب و لازم مینماید که در نظم فرائد
وقایع و نشر بدایع مآثر خدام موکب سپهر احتشام شرایط اجتهاد و لوازم اهتمام بتقدیم رسانند تا غایت لطف و قهر و کمال بدایع احسان و آئین جهانداری

ساحت

و کشورگشائی و قانون دین پروری و ملک آرائی و رسوم رزم سازی و مخالفت گدازی و عادات دشمن سوزی و دوست نوازی آن مهر سپهر سرافرازی تا شام روزگار و انقراض ادوار در میان عالمیان باقی و پایدار ماند بنا بر علی هذا این ذرهٔ احقر که خود را خوشه‌چین خرمن اصحاب فضل و هنر می‌پندارد جزو از اجزای کتاب افاوت از حبیب السیر را از ذکر بدایع حالات و بیان غرایب فتوحات پادشاه دین پناه زیب و زینت بخشیده و تحریر غایت عنایت الهی و نهایت همت شاهنشاهی را که شامل دولت ابد مقابست پیش نهاد همت گردانیده امید بکمال کرم جاوید آنکه از نفحات خامه و مداد بار ریاض اخبار شاه فلک اقتدار بر وجهی نضارت یابد که طاوس ساحت حظایر قدس را هوای تماشای آن از فضای دماغ سمت انتقال گیرد و از لمعات طبع سحر کردار گلزار آثار پادشاه رفیع مقدار صبوری طراوت پذیرد که بلبلان بوستان انس را آتش تمنای آن از ساحت خاطر صفت انطفا نپذیرد مثنوی نگنجد این سخن در طی نامه نباشد این تماشا قدر خامه ولی چون باز همت کرد پرواز ز غیب آمد بگوش هوش آواز که کلک گرچه باشد بی بضاعت ز فیض شاه یابد استطاعت بطایر گر قلم افتد درین راه سخن گوید بمعنی دولت شاه از آن طایر طبع سخن ساز سوی این بوستان آمد به پرواز چو در ذکر شهنشاه این گهر سفت نخست از حال آبایش سخن گفت

گفتار در بیان شمهٔ از علو نسب همایون پادشاه ربع مسکون آفتابی که انوار وجود فایض الجودش عرصهٔ مشرق و مغرب را منور گردانیده محتاج نیست بشرح علو اصل و نسب و کامیابی که فیضان عام عدل و جودش ریاض امید اباعد و اقارب را نضارت بخشیده مستغنیست از ذکر مناقب آبا و عالی حسب اما چون بر طبق کلام معجز نظام و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا همواره اشراف و اعیان عجم و عرب سلسلهٔ نسب خود را در متون کتب و بطون صحایف مثبت میساخته اند و بسبب عظم شان و قدم دودمان آبا و اجداد بلند مکان رایت افتخار و مباهات می افراخته اند خامهٔ مشکین شمامه درتبیین سلسلهٔ نسب بزرگوار شاه سپهر اقتدار شروع نمود و صفحات کتاب حبیب السیر را بشرح شمهٔ از مناقب و مفاخر این فرقهٔ ستوده مآثر زیب و زینت در افزود بر ضمایر واقفان انساب اولاد عظام نبوی و عارفان اخبار احفاد کرام مرتضوی مستور و مخفی نخواهد بود که نسب اشرف شاه دین پناه به پنج واسطه بحضرت ولایت منقبت امامت مرتبت واقف اسرار ازلی شیخ صفی الحق والحقیقة والدین ابی الفتح اسحق الاردبیلی قدس الله سره العزیز میرسد و نسب آنحضرت بامام معصوم هادی اعالی و اعاظم موسی الکاظم ملحق میشود بدین موجب که ابو المظفر شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم بن خواجه علی بن شیخ صدر الدین موسی بن قدوة اولیاء آفاق شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ لکلام الله ابن عوض الخواص بن فیروز شاه زرین کلاه بن محمد بن شرفشاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد الاعرابی بن ابو محمد القاسم بن ابی القاسم حمزة ابن الامام الهمام موسی الکاظم علیه السلام و چون شمایم امامت و سروری و نسایم کرامت و دین پروری امام موسی کاظم علیه السلام در اوایل مجلد ثانی مشام ناظران این اوراق را معطر گردانیده و ساحت ضمیر واقفان این اخبار را صفت نضارت بخشیده درین مقام زبان بیان بتکرار آن مبادرت نمی‌نماید و رخسار این صحایف را بنور آثار بعضی دیگر از آبا و اجداد حضرت شاه والا نژاد می آراید و منه الاعانة والتوفیق

آرایش یافتن صحایف این اوراق بذکر مجملی از احوال آبای شیخ صفی الدین اسحق عامهٔ علماء عالم و کافهٔ فضلاء بنی آدم بر علو شان و سمو مکان سادات صاحب سعادات موسوی اتفاق دارند و آن زمرهٔ کریمه را فایز بکمالات صوری و معنوی و جامع فضایل دینوی و اخروی میشمارند لوایح باطن هدایت میامن ایشان مانند صبح صادق ظلام لیالی ضلالت را مفقود گردانیده و لوامع خاطر صفوت مآثر ایشان بسان انوار آفتاب از افق فضل و کرامت طالع گردیده **نظم** از ایشان بوده هر یک دین پناهی سریر مکرمت را پادشاهی چراغ روشن از نور امامت مه تابنده بر برج کرامت **شعر** فهم من بین اصناف الانام کرام من کرام من کرام لاجرم حاجت آن نیست که عندلیب قلم در گلزار مفاخر هر یک ازین فرقهٔ واجب التعظیم که سلسلهٔ نسب همایون با سامی سامی ایشان منوط است نغمه سرائی نماید اما بنا بر تیمن و تبرک بذکر مجملی از حال فرخنده مآل حضرت ولایت پناه کرامت دستگاه فیروز شاه و اولاد عالی نژاد آن قدوهٔ آل رسول الله لسان مقال میگشاید **فیروز شاه** بزرگی بود بمکارم اخلاق و محاسن آداب موصوف و بلطایف گفتار و کرایم اطوار معروف انوار سیادت و سروری از ناصیهٔ مبارکش طالع و آثار جلالت و مهتری از بشرهٔ همایونش ساطع بوفور تمول و ثروت مشهور و بصفت شجاعت و سخاوت بر السنه و افواه مذکور مواشی و اغنامش بعدد ثوابت و سیاره و غلمان و خدامش زیاده از مرتبهٔ حساب و شمار **نظم** فلک احتشام معالی پناه جهان کرم میر فیروز شاه دری بود از درج عز و شرف گلی از گلستان شاه نجف قمر بود زینت گر ده از خرد نواد جهانی مرفه باحسان او و چنانچه در کتاب صفوة الصفا مرقوم قلم مشکین طراز این نیازمند شده فیروز شاه در کنار بیشهٔ جیلان [illegible]

در موضعی که موسوم است بزنگین منزل گزیده بود و پیوسته خوان کرم گسترده بضیافت آینده و رونده قیام مینمود و چون آنجناب از هاتف غیب ندای والله یدعوا
الی دار السلام شنود از وحشت آباد عالم فانی بنزهت سرای جاودانی انتقال نمود فرزند سعادتمندش عوض از زنگین منزل کوچ فرموده در قریهٔ سفراکان فارغ بال
و شادکام اوقات میگذرانید تا وقتی که او نیز درگذشته عوض را پسری بود خورشید منظر محمد نام و آن دری برج ولایت در سن هفت سالگی از نظر خلایق
غایب شد و هرچند خدام امیر عوض در طلبش بهر طرف شتافتند از شعشعهٔ جمال آفتاب سیمایش اثر نیافتند لاجرم در آن دودمان عظیم الشان مصیبتی در غایت صعوبت
اتفاق افتاد و محنت آن مهاجرت خون دل از دیدهٔ منتسبان خاندان سیادت بگشاد اما هاتف اقبال در مقام تسلی خاطر ماتم زدگان بود و احیانا بسر زبان حال
در گوش هوش هر یک مضمون این مقال ترنم مینمود بیت یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور و بعد از انقضای هفت
سال از بدایع احوال ناگاه آن فرزند ارجمند بر در خانهٔ پدر بزرگوار پیدا شد جامهٔ عنابی در بر و دستار سفید بر سر مصحفی حمایل فرموده و زبان خجسته بیان بزمزمهٔ تلاوت
قرآن گشوده لاجرم ملازمان آستان کرامت آشیان مبتهج و شادمان از آنجناب کیفیت حال پرسیدند جواب داد که مرا طایفهٔ از جنیان که در سلک ارباب ایمان انتظام
دارند بمیان خود برده بودند و درین مدت بحفظ کلام اعجاز انتظام ملک علام و تعلیم سنن و فرایض اسلام ترغیب و تحریض مینمودند و آن جماعت متعجب و متحیر گشته غاشیهٔ
خدمت و ملازمت مخدوم زادهٔ حقیقی بر دوش گرفتند و از روی ارادت و اعتقاد کمر عبودیت بر میان بسته طریقهٔ فرمان برداری و اطاعتش را پذیرفتند و سید محمد
الحافظ در مصاحبت اقربا و خویشان بگلشن حلیهٔ آبا و اجداد شریف خود میپرداخت تا آن وقتی که مدت حیات طبیعی بسر آمده علم عزیمت بصوب ریاض جنت
برافراخت مبیت روانش بانوار پرانوار باد و در آن نزهت آباد مسرور باد **صلاح الدین رشید** ولد ارشد امیر محمد الحافظ بود و بعد از پدر در قریهٔ
کلخوران اقامت فرمود و آنجناب از جمال صوری نیز بهرهٔ تمام داشت و همواره بزراعت مشغولی کرده تخم انعام و احسان در زمین دل طوایف انسان
میکاشت و چون زمان زندگانی صلاح الدین رشید نیز بسر رسید پسر رشیدش قطب الدین قایم مقام پدر عالی گهر گردید **قطب الدین** قطب فلک
جلالت و دینداری و خورشید سپهر سعادت و بزرگواری بود و هم در قریهٔ کلخوران اقامت داشت تا وقتی که بسبب هجوم لشکر گرجیان باردبیل نقل نمود
تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه در زمان هدایت و ارشاد امیر قطب الدین یکی از رؤسای کفار گرجستان با لشکری از دشمنان بی ایمان بخیال نهب
و غارت دیار اسلام و قتل و تاراج سالکان ملت خیر الانام بجانب اردبیل در حرکت آمد و چون این خبر بکلخوران رسید امیر قطب الدین بر طبق کلمهٔ علیکم بسواد
الاعظم عمل نموده با عیال و اطفال بشهر اردبیل خرامید و خانه در زیر زمین ترتیب کرده اولاد و متعلقان را در آن نهانخانه از چشم مخالفان مستور گردانید و بنفس نفیس
خود در گوشهٔ نشسته بتضرع و زاری از بارگاه کردگاری از آن بلیه نجات طلبید و در محلی که جوانی از اقربای آنجناب نزدیک بمدخل آن سرداب نشسته گرجیان
در اردبیل دست بقتل و غارت برآورده یکی از ایشان متوجه آنخانه شد و آن جوان در روی او جسته بر طبق مرویهٔ الحق یعلو و لا یعلی غالب آمد و شمشیر آنکافر مقهور را
بقبضهٔ اقتدار در آورده بر حلق شومش کشید و در آن محل گرجی فریادی زد که بعضی از همراهانش بکیفیت حادثه پی بردند و روی بدانخانه آوردند و آن جوان
از آنکه کافران بر حال مخدره نشینان سراپردهٔ عفت که در زیر زمین بودند اطلاع یابند اندیشیده و بکندوی که در آن موضع بود در آن نهانخانه را مسدود
گردانید و کلمهٔ توحید بر زبان رانده مستعد تجرع شربت شهادت بایستاد و همان لحظه گرجیان بدو رسیدند و صاحب خود را کشته دیده شمشیر انتقام از نیام برکشیدند
و رشتهٔ حیات آن جوان پسندیده صفات را بانقطاع رسانیدند بعد از آن امیر قطب الدین از زاویهٔ اختفا متفکر بیرون آمد تا مهربانی از آن بهتر پیدا کند قضارا
جمعی از گرجیان بآن جناب رسیدند و شمشیری بر گردنش زدند چنانچه از پای در افتاد و کافران او را کشته تصور کرده بطرف دیگر رفتند و امیر قطب الدین
از روز تا شب در میان کشتگان افتاده بود و هیچکس بر حالش اطلاع نداشت و چون تیغ آفتاب در نیام غروب مختفی گشت جمعی از اوباش اردبیل که جهة تفحص
حال شهیدان در شهر گردیدند بر وقت امیر قطب الدین رسیدند و آواز نالهٔ آنجناب را شنیدند لاجرم نزدیکتر رفته کیفیت واقعه پرسیدند آن امیر روشن ضمیر
جواب داد که ظاهرا اوداج بریده نشده و زخم علاج پذیر است آنگاه اشارت فرمود تا آن جماعت زخم را بسته او را بدانخانهٔ زیر زمین رسانیدند و امیر
قطب الدین عیال و اطفال را بسلامت یافته از جانبین لوازم محامد الهی بتقدیم رسید و امیر قطب الدین در همان زاویه مقیم بود تا وقتی که لشکر گرجستان
از اردبیل مراجعت نمود و آنگاه قرین صحت و عافیت مانند خورشید از عقدهٔ کسوف بیرون خرامید و همگی همت عالی نهمت بر تربیت فرزند سعادتمند خود
شیخ صالح مقصور گردانید و در وقت حلول اجل مقدر آن ولد صالح را ولی عهد ساخته رخت بریاض رضوان کشید و شیخ صالح مدد اوقات زندگانی سنن شیخ

آباء کرام را احیا نموده چون آنحضرت نیز عازم بهشت عنبر سرشت گشت پسر فرخنده اخترش امین الدین جبرئیل قایم مقام شد و آن سینه‌ای بی بدیل دره و
ترقی بسن شباب نموده مخدره‌ای را که صبیه صلبیه عم بارقی بود و از بارقه عام عنایات ازلی فروغ عفت و طهارت از جمال حالش هویدا به عقد نکاح خویش درآورد
و واهب المواهب والعطیات امین الدین جبرئیل را از آن مخدره مستوره که رابعه سجاده زهادت و مریم سراپرده سعادت بود و دولتی نام داشت پسری عالی
گهر کرامت فرموده بعد برآمد آفتاب از اوج امید وجودش مظهر اقبال جاوید آثار صفیه باطن از ناصیه مجبته میامنش ظاهر و انوار تزکیه نفس نفیس از مطلع
جبین مبین بشرش باهر امارات هدایت و ارشاد در بشره همایونش پیدا و علامات ولایت و اجتهاد از ناصیه همایونش هویدا نظم گلی بشکفت در باغ هدایت
دری افروز در برج ولایت جهانی گشت از بویش معطر ز رویش چشم اختر شد منور و امین الدین جبرئیل دیده امید از فروغ روی آن مولود فرشته خوی روشن
ساخته علم بهجت و شادمانی برافراخت و با ایفای نذور و صدقات قیام نموده حمد و ثنای بخشنده بی منت را ورد زبان ساخت و بالهام هاتف غیب
آن فرزند سعادتمند را ابوالفتح کنیت نهاد و نام نامی و لقب گرامیش را صفی الدین اسحق قرار داد و الحمد لله الواهب المواهب و العطایا و الصلوة
علی محمد خیر البرایا و آله النجباء و عترته الاتقیاء **ترئین این صحیفه بلاغت آئین از بیتین مناقب و مفاخر شیخ صفی الدین اسحق** باتفاق
اکابر آفاق ذات میمنت صفات شیخ صفی الدین اسحق آفتابی بود از مشرق ولایت و دین پروری درخشیده و شعشعه ضمیر فیض تأثیرش بسان انوار عنایت
الهی عرصه کون و مکان را اضائت بخشیده گنجینه سینه‌اش از جواهر علوم لدنی پر و علو پایه قدر و منزلتش بیرون از احاطه دایره تصور لآلی کلام هدایت نظامش
زیور گوش هوش عالم سلاطین و ملوک و غبار اقدام خدامش کحل الجواهر بصر بصیرت ارباب ریاضت و سلوک قبه عرش فرسای صومعه‌اش مهبط انوار
رحمت ایزد تعالی و عتبه کعبه آسای زاویه‌اش مطاف طواف معتکفان عالم بالا مرغان اولی اجنحه در هوای دانه‌های سبحه‌اش همواره در طیران و مشاعل
کواکب در هتای کشتیه قنادیل معابدش پیوسته فروزان نخل قامت با استقامتش در محراب عبادت چون کمان ابروی خوبان خمیده و دیده دل ریاضت
کشیده‌اش در مرآت رخساره رویان جز پرتو جمال حقیقی صورتی ندیده از صبح تا شام در بیان اسرار حقایق و معارف زبان گشوده و از شام تا بام برکوع
و سجود و قیام و قعود اقدام فرموده مثنوی همه ذکر او در رکوع و سجود همه فکر او در قیام و قعود شده چشم و ابروی محراب را چشمی که نشناخته خواب را
شبش چشم پرآب در بندگی بظلمت نهان چشمه زندگی لب و دیده آن سالک کامیاب ببسته ز خوردن گشاده ز خواب شب زنده داری بودی
همه شب ز قدرش شب قدر بود قدمگاه او عرش را بوسه گاه درش بود مر قدسیان را پناه گذشته ز هفت آسمان منبرش نمودار معراج پیغمبرش
گشادی چو گاه فصاحت لسان فشاندی در و لعل بر مفلسان ملک گفته آمین چو کرده دعا شده از دعا حاصلش مدعا و آن منور محراب امامت
و کرامت هنوز در سن صبی بود که بر طبق کلمه کریمه و آتیناه الحکم صبیاً دست عنایت ازلی ابواب ولایت لم یزلی بر روی روزگارش برگشود و اوقات
خجسته ساعات را مصروف اصناف طاعات و عبادات ساخته در آن اثنا خوابهای غریب میدید و بازو یاد الطاف الهی و تضاعف اعطاف
شاهنشاهی امیدوار میگردید از جمله آنکه شبی در عالم رؤیا مشاهده فرمود که بر قبه مسجد جامع اردبیل نشسته است که ناگاه آفتابی طالع شد که تمامی اقطار عالم
از نور او روشن گشت و چون امعان نظر بجای آورد دید که آن آفتاب روی مبارک اوست که از مطلع سعادت طلوع کرده و بعد از آنکه بحالت تیقظ
و انتباه باز آمد کیفیت واقعه را با والده ماجده خویش تقریر نمود و طلب تعبیر فرمود آن مخدره پس از تأمل در خواب جواب داد که ای قرة العین این رؤیا
دلالت بر آن دارد که نور ولایت از جمال حال تو بمرتبه در لمعان آید که شرق و غرب را روشن سازد لاجرم آنجناب خرم و فرحناک شد و در وقت تحریر
این خواب و تعبیر آن مسود اوراق را چنان بخاطر فاتر رسید که ظاهرا در آن زمان در عالم خواب آن شیخ ولایت مآب نموده بودند که از مطلع صلب تو
آفتابی طالع خواهد گشت که ماهچه رایت سلطنت او بسان خورشید تابان پرتو بر عرصه کون و مکان اندازد و فی الواقع حالا حقیقت این سخن مشاهده و محسوس
میگردد و حقیقت این دعوی نزد ارباب صورت و معنی بثبوت می پیوندد و همچنین منقولست که در اوان صبی شبی شیخ قدس سره بخواب دید که بر کوهی بلند نشسته
و شمشیری طویل عریض بر میان بسته و تاجی از پوست سمور بر سر نهاده و هم در عالم خواب با خود گفت که پسر شیخ امین الدین جبرئیل را با شمشیر و تاج چه مناسبت
و قصد کرد که شمشیر را از میان بگشاید نتوانست پس تاج را از سر برداشت آفتابی از فرق مبارکش طلوع نمود که همه عالم را منور ساخت و باز بسر نهاد
آن نور پوشیده شد و نوبت دیگر برگرفته کرت بعد اخری آن آفتاب در لمعان آمد و چون همچنین سه نوبت بوقوع پیوست از خواب درآمد راقم حروف

ایام معروف گوید که اگر صاحب دلی روشن ضمیر در تعبیر این خواب تأمل نماید یقین داند که آن شمشیر کنایت از تیغ جهانگشای پادشاه مظفر لوا بوده و آن افسر و نقاب
تاج وهاج فرق همایون آنحضرت اشارت نموده و ما احسن قیل بیت زهی خوابی که تعبیرش تو باشی خوش آن آیت که تفسیرش تو باشی القصه چون آتش محبت
الهی در خاطر فیض مآثر حضرت ولایت پناهی زبانه کشید طالب مرشدی کامل گشت و پای در طریق جست و جوی نهاده بهانه ملاقات برادر خجسته صفات خویش
صلاح الدین رشید که در بلده شیراز در کمال اعتبار و جلالت بسر میبرد از والده رخصت سفر فارس حاصل کرد و پیاده بشیراز رفته در خانقاه شیخ ابو عبدالله خفیف
نزول فرموده هر چند برادر فرخنده سیرش صلاح الدین رشید خواست که آنحضرت را بخانه خود برده ابواب انعام و اکرام بر روی روزگارش بگشاید التماس
بدرجه اجابت اقتران نداد و شیخ بهمدران بقعه باداء وظایف طاعات و عبادات مشغول شد و در آن بلده بصحبت شیخ مصلح الدین سعدی و بسیاری از
مقربان بارگاه احدی رسید اما دست ارادت بهیچیک از آن جماعت نداد زیرا که مرتبه خود را از ایشان برتر میدید آخر الامر نزد امیر عبدالله فارسی
که فارس میدان هدایت بود شتافت و شمه از حال خویش عرض کرد امیر عبدالله رحمه الله آنجناب را گفت [illegible] حالا در شرق و غرب عالم غیر شیخ زاهد گیلانی
دیگر کسی نیست که ترا بمطلوب تواند رسانید بنا بر علی هذا شیخ صفی الدین با اولیاء شیراز وداع فرموده بجانب اردبیل بازگشت و نوبت دیگر بشرف خدمت
والده رسید و در یافتن تفحص حال شیخ زاهد اشتغال نمود و شیخ زاهد ولد شیخ روشن امیر بن بابل بن شیخ بندار الکردی السنجانی بود و تاج الدین ابراهیم نام داشت و ارشاد
از سید جمال الدین گیلانی رحمه الله یافته بود و نسبت خرقه سید جمال الدین چنانچه در کتاب صفوة الصفا مسطور است بسید الطایفه ابو القاسم جنید بغدادی
میرسید و سلسله مشایخ جنیدیه قدس سره بامیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب علیه السلام میرسد القصه بعد از آنکه شیخ صفی الدین مدت چهار
سال دیگر در راه طلب بانواع ریاضت و تعب روزگار گذرانیده از شخصی که او را محمد بن ریحان میگفتند و از اردبیل جهت آوردن برنج بگیلان رفته بود
شنید که شیخ زاهد قدس سره در قریه هلیه کران از توابع گیلان بر سجاده ارشاد تمکن دارد و شیخ صفی علیه الرحمة من الله الوفی از شوق ملاقات شیخ زاهد
بی تحمل شده در فصل شتا که شدت سرما درجه کمال داشت پیاده و تنها متوجه هلیه کران گشت و در ماه مبارک رمضان الذی انزل فیه القرآن بمقصد رسیده
بدرزاویه شیخ زاهد فرود آمد و باداء نماز و عرض نیاز مشغول گردید و حال آنکه در آن اوان شیخ زاهد در خلوت نشسته چنان مقرر ساخته بود که تا عید هیچکس بر
طالبان و مریدان بملاقات نفرماید و پیوسته در ماه مبارک رمضان حال آنحضرت برین منوال جاری بود اما چون در آن روز بنور کرامت از وصول آن قدوه
خاندان امامت خبر یافت خادمی را که موسوم بمحمد خلیلان بود طلب داشته گفت آن جوان کبنک پوش را که در گوشه زاویه نماز میگذارد بخلوتخانه خاصه من درآر
تا آنجا بسر برد و محمد خلیلان بموجب فرموده عمل نموده بعد از آن ایام شیخ زاهد بخلاف عادت خویش شیخ صفی الدین را در خلوتی که نشسته بود طلبیده بارشاد و تلقین
پرداخته بدیده بصیرت انوار ولایت در بشره مبارکش مشاهده نمود و بهمگی همت در تربیتش سعی و اهتمام فرمود و شیخ صفی الدین قدس سره قدم در میدان
مجاهده و ریاضت نهاده کار بجائی رسانید که در هفت روز یکنوبت افطار میکرد و بتدریج مهم بدانجا انجامید که در ماهی زیاده از یک کرت از جنس ماکول
و مشروب چیزی نمیچشید و در شب اصلا پهلوی همایون بر زمین نمی نهاد و در روز بکوه و صحرا رفته جهت مطبخ شیخ زاهد بر پشت هیمه میکشید چند سال بدین منوال
از اکل دسوم و لحوم مجتنب و محترز میبود و در وقت افطار اندک برنجی یا گیاهی تناول میفرمود لاجرم باندک زمانی بمرتبه کمال ترقی کرد و شیخ زاهد آنجناب را
نیز بتدریج از آن مجاهدات و ریاضات باز آورده بخوردن گوشت اشارت فرمود و برین قیاس حضرت ولایت پناه در سایه تربیت شیخ زاهد قدس سره
از درجه بدرجه تصاعد مینمود تا صاحب مقامات علیه و جامع کمالات سنیه گشت و شیخ زاهد با وجود آنکه فرزندان صاحب کمال داشت منصب سجاده نشینی
و ارشاد خلایق را مرجوع بدان حضرت نمود و یکی از بنات مکرمات خود را که هم نام فاطمه زهرا علیها السلام بود در حباله نکاح درآورد و صیت این حکایت از
روایت مؤلف صفوة الصفا بگوش هوش رسیده که چون شیخ زاهد پایه قدر و منزلت شیخ صفی الدین را بلند گردانید و بهمگی همت در علو شان و رفعت مکان
آنحضرت کوشید نایره رشک در باطن بعضی از خلفا و مریدان اشتعال یافته نزد شیخ زاهد قدس سره رفته گفتند که چون حضرت شیخ مهم ارشاد و سجاده نشینی را رجوع
بشیخ صفی نمود او در اردبیل نشسته اسباب طلب در گردش مجتمع کرده هر آینه رواج و رونق در خانهای شما نماند پس انسب آنست که ولد رشید خود شیخ
جمال الدین علی را که بصنوف کمالات صوری و معنوی متصف است قایم مقام سازند تا همه دست ارادت در دامن متابعت مخدوم زاده خود زنیم
و این سلسله از هم گسیخته نگردد و شیخ زاهد رحمه الله فرمود که مرا نیز مقصود همین بود اما دست عنایت ایزد سبحانه و تعالی تاج ولایت بر سر شیخ صفی نهاد

ورتمام مهام ارباب ارادت را بقبضه درایت او مردود ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء ع این کار دولت است کنون تا کرا رسد پس فرمود که من این معنی را چنان
سازم که بر شما حقیقت این حالت ظاهر شود آنگاه فرمود که خلوت شیخ جمال الدین علی کجاست گفتند متصل بخلوت حضرت شیخ است باز پرسید که خلوت صفی در کدام
مقام است جواب دادند که برکنار دریاست در موضعی که از اینجا تا آنجا نیم فرسخ مسافت است شیخ گفت هر دو را آواز میدهم مشاهده نمایید که کدام یک جواب میدهد
و پس دو سه کرت شیخ جمال الدین علی را ندا کرد هیچ جواب نشنید بعد از آن شیخ صفی را ندا فرمود همگنان آواز انجناب را شنیدند که گفت لبیک و همان لحظه
شیخ صفی الدین قدس سره بدانخانه درآمد شیخ ازو پرسید که صفی کجا بودی جواب داد که در خلوتخانه گفت سبب آمدنت چه بود گفت ندای شما را شنودم و بخدمت
توجه نمودم رباعی هر کس می عشق خورد و در بزم شهود یکدم ز خیال یار غافل نغنود پیوسته بگوش هوش از هر طرفی آواز فرح فزای دلدار شنود آنگاه شیخ
زاهد روی بمریدان آورده بر زبان الهام بیان راند که شما را معلوم شد که جمال الدین علی بمقدار غافلست که با وجود قرب جوار ندای مرا استماع ننمود و صفی
بمقدار حاضر که از نیم فرسخ مسافت آواز [illegible] نموده بحضور آمد و صورت این سعادت بواسطه مناسبت معنوی که بین الجانبین در ازل واقع بوده او را روی
نموده ع با خود آورده از انجا نه بخود بر بسته لاجرم آن جماعت خجل گشته بوفور فضل و کمال شیخ صفی الدین قدس سره معترف گشتند و غاشیه ارادتش بر دوش
گرفته از سر عناد درگذشتند و شیخ صفی الدین بعد از زمان حیات شیخ زاهد روح الله روحهما رخصت یافته باردبیل شتافت و بتلقین سالکان طریق هدایت و ارشاد
گمگشتگان سبیل غوایت اشتغال نمود اما هرگاه که ذوق ملاقات و شوق دیدار شیخ زاهد بر وی غلبه میکرد بگیلان خرامیده و شرایط کمال ارادت و اخلاص تقدیم
میرسانید و این معنی موجب مزید عظم شان و علو مکان آنجناب میگردید و احیانا شیخ زاهد نیز باردبیل تشریف میبرد و نسبت بآنجناب لوازم محبت و اتحاد
بجای می آورد در صفوة الصفا از شیخ صدر الملة والدین مرویست که گفت نوبتی شیخ زاهد عرصه اردبیل را بنور حضور منور ساخته در زاویه که مسکن من بود
نزول فرمود در وقتی که پدرم شیخ صفی الدین با جمعی کثیر از مردم اردبیل در ملازمتش نشسته بودند سر از جیب مراقبه برآورده گفت که مرغ دل من هر چند
ببال همت در هوای فضای عالم طیران نمود جهت توطن صفی موضعی بهتر از اردبیل نیافت اکنون ای صفی میباید که درین سرزمین رحل اقامت انداخته زاویه
عمارت نمای که آستانه سنیه اش آشیانه طایران عالم بالا باشد و ساحت بارگاه عتبه اش مطاف طواف سالکان و بساط بسیط غبرا گردد و بر تو لازم است که فرق انام
بشارع دین قویم و صراط ملت مستقیم دلالت کنی و ندای اجیبوا داعی الله بچهار طرف هفت اقلیم رسانی زیرا که جناب جلال سبحانی نور الخلق و خلق را بتو حواله کرده است
روی اهل دل بسوی روی تست مهبط فیض الهی کوی تست و باید که احتمال مشاق اسفار نموده مردم اقطار آفاق را بحلقه معرفت در آری و خلفا باطراف
امصار فرستاده خود را درین کار معاف و معذور نشماری و اکنون من امانتی را که از استاد ارشاد داشتم در قبضه درایت تو نهادم و سررشته هدایت
امت حضرت رسالت را بدست ارادت تو دادم نظم چو الطاف الهی شامل تست ظهور نور عرفان از دل تست گشادم پیش تو اسرار دین را
سپردم همه گنج یقین را و شیخ زاهد در سنه سبعمائة بموضع سورمرده که از توابع شروانست مریض شده عازم ریاض رضوان گشت و یکی از اهل ارادت را
که موسوم بخضر بود و الیوانی لقب داشت پیش خود طلبیده گفت میخواهم که یک روز از اینجا باردبیل بروی و روز دیگر صفی را باینجا رسانی و الیوانی همچنان
قبول نمود و شیخ دست مبارک بپشت و بر دو رانش فرود آورد و او صبحی از سورمرده متوجه اردبیل شده و ببرکت دست حق پرست شیخ که با عصا پیش رسیده
بود هشت روزه راه را بیک روز طی فرمود و نماز دیگر در قریه کلخوران بشرف ملاقات شیخ صفی فایز گشته سبب آمدن خود را باز گفت و آنجناب بتهیه
اسباب ملازمت شیخ زاهد کرده علی الصباح بر اسپ چرده که داشت سوار شد و خضر در رکاب هدایت انتسابش روان گشته نماز خفتن بسورمرده رسیدند
و شیخ صفی الدین شرف دستبوس دریافته شیخ زاهد فرمود که صفی طایر روح ما متوجه آشیانه عالم قدس است و هر یک از اصحاب و اسباب مدفن من موضعی تعیین
مینمایند رای تو درین باب چیست شیخ صفی الدین قدس سره فرمود که چون کیلان مسکن مالوف حضرت شیخ است جهة مقبره موده از تمامی مواضع مناسب تر
مینماید و این سخن موافق مزاج شیخ زاهد قدس سره افتاد و شیخ صفی الدین آنحضرت را بسالورد کیلان برد و بعد از وصول بچهارده روز آنسرحلقه ارباب یقین
ودیعت حیات بمتقاضی اجل موعود سپرد و شیخ صفی الدین بلوازم تجهیز و تکفین پرداخته مراسم تعزیت تقدیم رسانید و حظیره متبرکه اش را تعمیر نموده عنان
انصراف بجانب اردبیل معطوف گردانید و چنانچه شیخ زاهد قدس سره ارشاد نموده بود بر سجاده هدایت نشسته بتلقین سالکان طریق معرفت پرداخت
و جمعی وجوه طوایف هم خلفا باطراف و اکناف عالم فرستاده بیکی همت بر تشیید قواعد شریعت نبوی مقصور ساخت بانکه زمانی صیت کرامات

ظهور خوارق عادات آن سلطان نقباء سادات در مشرق و مغرب جهان سمت اشتهار گرفته و از اقطار امصار و بلاد مرتقیان مدارج سعادت روی
بدرگاه کعبه شباهتش آورده و مراد و حاجات خاص و عام فضای اردبیل صفت تضایق پذیرفت در صفوة الصفا از خواجه محیی الدین که در سلک اولاد عظام
آن مقتدای طوایف اسلام انتظام داشت منقولست که گفت نوبتی از ولایات عراقین و آذربایجان و روم و دیار بکر و شروان از ارباب ارادت
اعتقاد که بعتبهٔ امامت و کرامت آمده بودند که تمامی مساجد و معابد اردبیل و توابع از ایشان پر گشت و آن جماعت بارشاد حضرت شیخ قدس سره در خلوت
نشسته چنان مقرر شد که من در هر شام جهت افطار هر یک از خلوت نشینان یک نان سر انجام نمایم و در آن ایام مرا هر روز پنجهزار گرده مهیا میبایست
کرد تا بدیشان وفا کند ع وین هنوز از آفتاب قدر او یک ذره بود و هم در کتاب مذکور مذکور است که نوبتی در قریهٔ واسدر زاویه پیر محمد داروری در یکروز
قریب سیصد هزار کس بر دست شیخ قدس سره توبه کردند و در سلک سایر مریدان انتظام یافتند و از مولانا عبد اللطیف که پیش نماز آن مقتدای اهل یقین
بوده روایتست که گفت شبی از آن حضرت شنودم که فرمود مرا اکنون دو هزار مرید صاحب کمال است که قطع مقام خوف و خطر کرده اند و بمنزل خبر الا ان
اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون رسیده اند و از مولانا عبد الملک ولد مولانا شمس الدین برنیقی مرویست که گفت من نوبتی مردمی را که از
راه برنیق بپای ارادت متوجه ملازمت شیخ بودند تعداد میکردم در عرض سه ماه سیزده هزار نفر بشمار در آمد و عدد مردمیکه از سایر طرق بدان آستان شهود
سجده‌گاه شتافتند غیر علام الغیوب کسی نمیداند و برین قیاس زیاده بر سی سال عتبهٔ علیهٔ آن قدوهٔ اولاد خیر البریه مطاف طوایف اصحاب مجد و جلال و
مرجع و ملاذ ارباب فضل و کمال بود و هر سال چندین هزار از طالبان ببرکت انفاس متبرکه‌اش بمطلوب رسیده ابواب هدایت بر روی روزگار ایشان
میگشود و چنانچه ثبوت پیوسته انوار ولایت ازلی و آثار هدایت لم یزلی از ناصیهٔ همایون آن مهر سپهر دین پروری بمرتبهٔ لامع و لایح بود که هر که را چشم
بر آن جمال خورشید مثال می افتاد در دم چراغ معرفت در کاشانهٔ دل او روشن شده بی اختیار سر ارادت بر پایش مینهاد و لوامع معرفت الهی و لوایح حقایق
موهبت نامتناهی از مطالع باطن کرامت میامنش پیوسته بمثابه طلوع و ظهور مینمود که از فروغ آن زوایای ظلمت آباد جهان صفت اضائت پذیرفته طالبان را
راه وصول بکوی مطلوب نشان میداد و سلاطین عالم هرگاه بصحبت جنت زینتش رسیدندی از شکوه ذات امامت صفاتش مجال تکلم نداشتندی و خواقین
باجلال و عظم چون در بارگاه سدره پیرایه‌اش راه یافتندی در پیش خدام ذوی الاحترامش بغایت تواضع و فروتنی نشستندی نظم در شب تقدیر فراشان انوار
مهر شمع شاهی در سرای فقر او افروختند حقه‌بافان قضا در کارگاه کاف و نون رقعهٔ فرماندهی بر خرقهٔ او دوختند و چون در اکثر بلاد و اقالیم سبعه
صیت ولایت آن سپهر دودمان امامت شایع گشت و خلقی بی‌نهایت بواسطه ارشاد آنحضرت و خلفای عظامش بسلوک طریق هدایت موفق شدند
بنابر اقتضای فحوای اذا تم امر دنا نقصه زمان انقضای ایام زندگانی آن حاوی کمالات انسانی بتقارب انجامید و امراض متضاده که از علاج یکی
دیگری ضعف افزودی پذیرفتی عارض ذات ملایک صفاتش گردید و از آنحضرت مرویست که در ایام ضعف روزی بر زبان الهام بیان گذرانید که
هاتف غیب در گوش هوش من گفت که هر مرضی که در تمامی کتب اطبا مذکور است حکیم علی الاطلاق بر بدنت نهاد و هر ثوابی که جمیع اصحاب امراض را
دهند بتو داد و آن شیخ والا نژاد با وجود تزاحم امراض و تراکم اعراض در اوقات ناتوانی از برای هر نمازی تجدید وضو میفرمود و در وقت ضعف
اشارت میکرد تا بعضی از نزدیکان او را در قیام و قعود امداد مینمودند و در اواخر اوان ارتحال منصب ولایت عهد و ارشاد طوایف عباد را بولد ارشد
خود شیخ صدر الملة والدین موسی که بغیر از شیخ زاهد بود تفویض فرمود و فرمود که سید جمال الدین اصفهانی بوظایف آداب و سنن غسل قیام نماید آنگاه دو روز
علی الدوام بتلاوت کلام ملک علام مشغول بود و در روز دوشنبه دوازدهم محرم سنه خمس وثلثین وسبعمائه قریب بنصف النهار در غایت هیبت کلمهٔ اشهد
گفته طایر روح مقدسش بجانب حظایر قدس پرواز نمود شعر ولو کان فی الدنیا شیء مخلدا لکان رسول الله فیها مخلدا وما احد یبقی عن الموت سالما
فان المنایا قد اصابت محمدا بیت اگر عمر کس پاینده بودی صفی حضرت حق زنده بودی از وقوع این حادثهٔ هایله نایرهٔ حزن و الم بر کانون درون شرف
اشراف یافت و از حدوث این واقعهٔ کامله فزع اکبر در عالم اصغر باکمل وجهی سمت ظهور یافت اقربا و اولاد آنحضرت بجای اشک خون دل از دیده
میریختند و خلفا و اصحاب امداد دست از غایت اندوه و حیرت از روز تا شب در خاک و خون غلطان بودند صعوبت آن مصیبت بمثابه بود که زبان
قلم بکیفیت تحریر آن نتواند پرداخت و شدت اندوه آن تعزیت بآن مرتبه داشت که قلم دو زبان بشرح آن در این اوراق مبین تواند ساخت بیت

خمس سبعی

یک نوبت

یارب غم دل چگونه آرم بزبان چند در فراق چون نمایم افغان افسوس که سایه برگرفت از سر خلق خورشید سپهر سروری و احسان و چون صفای فضای
سپهر بسبب غیبت نور وجود مهر بکدورت تبدیل یافت و پردهٔ ظلمانی شب بخوت سوکواری کواکب نورانی گشت سید جمال الدین اصفهانی جسد مطهر آن حضرت
بارگاه سبحانی را غسل داده و در وقت ادای واجبات و سنن اکثار جسد آنحضرت باندک اشارتی از پهلو بپهلو میگردید و در وقتی که میخواستند که غسل دیدهٔ پای
آنکه کسی ذات مبارکش را نگاه دارد می نشست و در آن اثنا زبان الهام بیانش گردان شده چون اصحاب گوش فرا داشتند گفت الله یادیگر فرموده که
و تیم بالبقیع تکلم نمود که مفهوم نگشت و ارباب ارادت از وقوع این حالت در بحر حیرت افتاده بعد از اقامت لوازم تجهیز و تکفین بر نهج سنت سنیهٔ حضرت
ختم المرسلین بر آن جنازهٔ مغفرت اندازه نماز گذاردند و در چاشتگاه روز سه شنبه در روضهٔ مقدسه که حالا مطاف طواف اکابر و افاضل است بخاکش سپردند
از غرایب وقایع آنکه در روز فوت آن زبدهٔ اولاد سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم حرم محترمش فاطمه بنت شیخ زاهد که والده ماجدهٔ شیخ صدر الدین است از
غایت اندوه و اضطراب دست بدعا برآورده گفت الهی بتربیت شیخ زاهد و علو قدر شیخ صفی الدین قدس الله روحهما که مرا پیش از آنکه بکیاه از این واقعه
هایله بگذرد بجوار مغفرت خود واصل گردان و این مسالت بعز اجابت رسیده بعد از هژده روز از آن مصیبت شامله آن مستورهٔ مستجاب الدعوه وفات
یافت شیخ دوست بر دوست رفت و یار بر یار و بعد از آن اوقات شیخ صدر الدین موسی حظیرهٔ منوره والدهٔ بزرگوار تعمیر فرموده و در ترتیب و زینت آن
روضهٔ قدس منزلت مساعی جمیله مبذول داشت و در نضارت و نظافت ساحت آن جهت انوار رحمت و رافت اعلام سعی و اهتمام برافراشت
مثنوی برافراخت گرد مرادید به باندک زمان آسمانی دگر پی مرقد آن امام زمان زمین جمع گردید و شد آسمان رسانید آن روضه سر تا به
دو شد کعبه و آسمان گشت ده والی یومنا هذا روز بروز جمعیت و معموری آن حظیرهٔ بهشت آیین از پیشتر بیشتر بوقوع می پیوندد و همواره انوار مراحم
و عواطف سبحانی بر آن مرقد عطر ساحت محیط بوده آثار عنایات یزدانی ساعت بساعت ظاهرتر میگردد مثنوی زهی روضهٔ دلگشای نموده
دو صد جام گیتی نمای در آن کرده ارواح پاکان مقام که مرغ حرم را کنند احترام بآن بام مرغی که از زنده است یکی روح لقمان پرنده است
سقای آن مزار عزیز خضر مفتخر بوده الیاس نیز ملک کرده این از و بر سپهر که روید درش را بجاروب مهر والحمد لله المستحق للحمد والثناء والصلوة
علی صفیه محمد المصطفی و آله العظام الاتقیاء و عترته البررة الازکیاء و سلم علیه و علیهم تسلیما کثیرا کثیرا **عطر افشانی خامهٔ مشکین سواد در گلزار
اخبار شیخ صدر الدین موسی و اولاد شیخ صدر الملة و الدین** پس از انتقال شیخ صفی الدین بهشت برین در آن زاویهٔ عرش پیرایه بتمهید بساط
هدایت و ارشاد پرداخت و بر سجادهٔ تقوی و طهارت متمکن گشته لب تشنگان بادیهٔ طلب را از سرچشمهٔ باطن فیاض سیراب ساخت مثنوی
بگسترد شیخ معارف پناه بساط بزرگانه در خانقاه نشستند در مجلسش سالکان همه ملک توحید را مالکان بره هدایت فرس رانده بتکمیل
ناقص نفس پرانده در صفوة الصفا مسطور است که در آن روز که شیخ زاهد روح الله روحه صبیهٔ خود بی بی فاطمه را بحبالهٔ نکاح شیخ صفی الدین قدس سره
در می آورد در اثنای مجلس عقد برخواست و باز بنشست بعضی از مریدان سبب قیام را پرسیدند جواب داد که فرزند اینکه صفی را از بی بی فاطمه تولد خواهد
نمود بر من عرض کردند بتعظیم آن فرزند کامل که قایم مقام من و صفی خواهد بود برخواستم و چون شیخ صدر الدین موسی عرصهٔ عالم را بنور وجود همایون بیاراست
و لوامع رشد و رشاد از ناصیهٔ حالش لایح گشت شیخ صفی الدین فرمود که آن فرزند که شیخ زاهد در مجلس عقد بی بی فاطمه جهت اکرامش قیام نمود صدر الدین است
و هم از کتاب مذکور مذکور است که در ولایت اردبیل دو قریه است که یکی را توال و دیگری را الارق گویند و در قدیم الایام میان متوطنان آن دو قریه
پیوسته مواد نزاع و هیجان داشت اما در وقت ظهور شیخ صفی الدین قدس الله سره العزیز بزلال موعظت و نصیحت آنحضرت نایرهٔ خصومت ایشان تسکین یافت
و بعد از انتقال آن قدوه اهل کمال کرت دوم مردم توال در مقام جنگ و جدال آمده یعقوب نامی را سردار خود گردانیدند و لشکر با الارق کشیده الارقیان
بنا بر عدم قوت مقاومت در همان قریه متحصن گردیدند و در آن اوقات سپره زکریا که در سلک خلفای شیخ انتظام داشت پیش آنحضرت را در عالم رؤیا
مشاهده نمود که میفرماید که صدر الدین را بگوی که دو مرد سفید ریش با نزد توالیان فرستد که ایشان را پند داده از محاربهٔ الارقیان منع نمایند اگر آن جماعت
قبول کنند فبها و الا من دانم که با ایشان چه باید کرد و سپره زکریا صباح بملازمت شیخ صدر الدین رفته پیش از آنکه از واقعه خود چیزی ظاهر سازد آن
افتخار سالکان مسالک زهد و کرامت روی بدو آورده گفت که سپره احمد باقلانی و حاجی نجیب بزاز که هر دو سفید ریش اند بنصیحت نزد توالیان

نزد تولیان روند اگر ترک مقاتله دهند فهو المطلوب و الا حضرت شیخ داند با ایشان. آن دو پیر عزیز نزد تولیان رفتند اما سخن ایشان در حیز قبول نیفتاد و الاقیان
از مصالحه مایوس گشته بجد هر چه تمامتر آغاز جنگ کردند و بامداد روحانیت شیخ صفی الدین و میامن همت عالی نهمت شیخ صدر الدین قدس سرهما غالب آمده بسیاری
از تولیان را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و بقیة السیف منهزم شده چون از ایشان سبب انهزام را پرسیدند گفت در حین اشتعال آتش قتال سواری سبزپوش که بر اسبی
نور سوار بود و نیزه در دست داشت از طرف الاقیان متوجه ما گشت و از مهابت او دست همگنان از کار رفته ترک ستیز کردیم و روی بوادی گریز
آوردیم بیت با اهل دل از مکس برستیزد اگر کوهی بود از هم بریزد مثبوت پیوسته که ملک اشرف چوپانی در اوایل ایام جهانبانی نسبت بشیخ صدر الدین
لوازم حسن ارادت و اعتقاد بتقدیم میرسانید چنانچه هرگاه بشرف ملاقات آنحضرت مشرف میگشت پای مبارکش را بلب ادب میبوسید اما در
اواخر حال بواسطه شرارت نفس عیاره وفاق را بغل و غش نفاق مغشوش ساخته آن مرشد اکابر آفاق را به تبریز طلبیده ظاهرا مراسم تعظیم و تکریم بجای آورد
و باطنا در مقام اطفاء شمع شبستان ولایت شد و زهری جانستان بیکی از محرمان داد تا در طعام آنحضرت تعبیه کند و این معنی بر رای حقایق نمای خدام عتبه
علیه بوضوح انجامیده آنجناب از آن طعام اجتناب فرموده بعد از آن غبار نقار بین الجانبین در هیجان آمد و ملک اشرف اولاد شاه نجف
را در تبریز توقیف نموده رخصت معاودت بصوب اردبیل نداد و در آن اثنا یکی از نزدیکان او شبی شیخ صفی الدین قدس سره را در واقعه دید که عصای
در دست مبارک گرفته در غایت غضب با اشرف میگوید که فرزند مرا چرا درین شهر باز داشته من مملکت آذربایجان را بتو میتوانم دید تو یک پسر
مرا نمیتوانی دید و اشرف جواب میداد که سبب نگاه داشتن مخدوم زاده آنست که میخواهم بصحبت شریفش تیمن و تبرک جویم و شیخ باز دیگر میگفت
که او را بگذار تا بمنزل خود رود و سه نوبت این سخن را اعاده فرموده پس آن عصا را بر دیوار زد چنانچه از ضعف تا فاقده شکافته گشت و ملک
اشرف در لرزه افتاده سر بر قدم شیخ نهاد و بزبان اعتذار برگشاد و شیخ میگفت راست میگویی و او میگفت بلی آنگاه شیخ بهمان عصا اشارت بوی
کرد تا بدو نمود اول در پشت شد و آغاز رفتن کرده متغیر نمود اگر فرزند مرا باز کردی فهو المرام و الا من دانم که چه میباید کرد و صباح آن محرم کیفیت
واقعه را بر سبیل راستی با ملک اشرف گفته هراسی عظیم در دلش پیدا شد و در خلوتی شیخ صدر الدین را طلبیده عذرخواهی نمود و رخصت فرمود و آن
حضرت قرین صحت و عافیت باردبیل تشریف حضور شریف استسعاد فی داشته بدستور سابق همت عالی نهمت بر هدایت و ارشاد خلایق گماشت و چون
چند ماه برین قضیه بگذشت کرت دیگر خیال فتنه و فساد در خاطر شوم اشرف گذشت و ارغونشاه نامی را جهت طلب شیخ صدر الدین موسی بجانب
اردبیل فرستاد و آن قبله اصحاب رشد و ارشاد بعد از اطلاع بما فی الضمیر اشرف پیش از رسیدن ارغونشاه روضه مقدسه را وداع نموده بطرف گیلان
نهضت فرمود و ملک اشرف از شنیدن توجه آنحضرت بجانب گیلان مضطرب گشته رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد خدام عالی مقامش
فرستاده زبان نیاز و اعتذار پیغام داد که مناسب آنست که آن برگزیده پروردگار جلیل بخطه اردبیل آمده در مستقر کرامت و امامت نشسته بقاعده معهود
ابواب هدایت و ارشاد بر روی روزگار فرق عباد بگشاید که این مخلص صادق العقیده غیر از نیازمندی و ارادت امری که موجب توزع خاطر
فیض مآثر باشد بتقدیم نخواهد رسید اما چون خبث باطن و کذب اقوال آن سرحلقه اهل ضلال بر رای حقایق نما ظاهر بود بر آن سخنان اعتماد ننمود و بعد از
دیار را باوقات میمنت آثار باصناف طاعات و عبادات میگذرانید تا زمانی که ایزد سبحانه و تعالی آن شدت را بفرج تبدیل داده دوستکام بمقر
مسکن مالوف مراجعت فرموده در آن اوان که بواسطه غیبت شیخ صدر الدین از اردبیل سلک جمعیت خلفا و درویشان پریشان گشته بود بعضی
از انطائفه رؤیای صالحه میدیدند و بدفع اعدای خاندان ولایت امیدوار میگردیدند از جمله آنکه شبی مولانا یوسف برنیقی شیخ صفی الدین را بخواب
دید که با لشکری عظیم که عموما بر دست دارند ظاهر گشته و جمعی کثیر از آن سپاه میگریزند و از آنحضرت پرسید که این مردم که میگریزند کدام طایفه اند
جواب داد که جماعتی اند که با من و اولاد مخالفت نمودند همه را بتایید ایزد تعالی آواره کردم و فرقها هم کل ممزق و بعد از آن اوقات بر وجهی
که در جزو اول ازین مجلد مذکور گشت جانی بیک خان لشکر بآذربایجان کشید و چون باردبیل رسید مکاتبات مخالصت آیات نزد شیخ صدر الدین
فرستاده التماس ملاقات نمود و شیخ از گیلان متوجه اردبیل گشته بحضرت نشان گشته در وقتی که اشرف اسیر پنجه تقدیر شده بود بمقصد رسید و جانی بیک
خان آنرا بدیده خاندان شاه مردان را تعظیم و احترام تمام کرد لوازم حسن ارادت و صفای عقیدت بتقدیم رسانید توکلی بن اسمعیل بزاز که کتاب صفوة الصفا

تألیف اوست گوید که در آن ایام که شیخ صدر الدین موسی در اردوی جانی بیک خان تشریف داشت قرار بر خیمه که محبس ملک اشرف بود گذر افتاد
و او مرا بحبس خویش آواز داده ابواب اعتذار و استغفار گشاد و بزبان تضرع و زاری از شیخ التماس شفاعت نمود و روی ندامت بر زمین انابت سود
الآن وقد عصیت من قبل وکنت من المفسدین ومن ارتش نعمته علیه بازگشته آنچه دیده بودم و شنیده معروض داشتم شیخ صدر الدین از غایت صفای نیت
و نهایت مروت و انسانیت قصد کرد که ملتمس اشرف را بقبول فرماید و نزد جانی بیک خان رفته زبان بشفاعتش گشاید ما جمعی از مشایخ اسلام
و اکابر واجب الاحترام که در ملازمت آنحضرت بودند تجویز این معنی ننمودند و مضمون این بیت را که بیت ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری
بود بر گوسفندان عرض فرمودند بنابران شیخ عالیشان بر طبق کلمه الخیر فیما صنع الله زمام اختیار انکار را بقبضه ارادت فاعل مختار باز گذاشت و من
یهن الله فما له من مکرم ان الله یفعل ما یشاء و هم در آن ایام که داخل ماه رجب سنه ثمان و خمسین و سبعمائه بود تیغ سیاست جانی بیک خان درخت هستی
اشرف از پای درآمد و شیخ صدر الدین در غایت حشمت و عزت مستقر بر هدایت و کرامت خرامیده لوامع انوار باطن خجسته بنیادش بار دیگر خطه اردبیل را
نضارت داد و آنحضرت بدستور پدر بزرگوار خویش بلوازم امر دین پروری قیام مینمود تا وقتی که از دار ملال بسرای ارتحال فرمود و در ایام مرض نهال گلزار
امامت و شکوفه بوستان کرامت شیخ خواجه علی را که ولد ارشدش بود قایم مقام خویش ساخت و جواهر اسرار معرفت و هدایت نثار روزگارش
گردانیده قلاده ارشاد و فرق عباد در گردنش انداخت بیت نمود آنکه عزم دار السلام بپسر شد بجایش بپایه کرام شیخ خواجه علی قدس سره
چون بحکم وصیت قایم مقام والد بزرگوار گشت نهال قامت با استقامتش بر اوج ارشاد و هدایت سر کشیده بر تلت از سدرة المنتهی در گذشت
نظم چو منزل بپرداخت سرو کهن سرافراخت سرو نوازسر و بن اگر صبح فرخنده فرشد نهان منور شد از آفتابش جهان و شیخ خواجه علی در اوان
اوقات زندگانی بر طبق آیه هدایت نمای و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا عازم گذاردن حج اسلام و راغب طواف عتبات
اجداد عظام شده پسر پاکیزه گوهر خویش شیخ ابراهیم را بر مسند شریعت پروری مقیم گردانید و با طایفه از اعاظم صوفیه قدم در راه نهاده متوجه حرم
محترم و من دخله کان آمنا گردید نظم گرانمایه شیخ توکل نهاد قدم در طریق توکل نهاد دل روشنش پر ز نور حضور بیابان از آن دیده دریای نور
و بعد از چندروز شیخ ابراهیم از مفارقت آن مسافر سوده ما تر بطاقت شده از عقب روان گشت بیت فراق پدر در دلش کار کرد تمنای
آن راه دشوار کرد و در غایت استعجال طی مسافت فرموده هر دو کعبه را یکبار دریافت و شیخ خواجه علی دیده بدیدار فرزند سعادتمند روشن
کرده پدر و پسر در موافقت یکدیگر بادای مناسک حج پرداختند و بشرف طواف روضه مقدسه نبویه علیه و آله تحف الصلوة والتحیة مشرف
گشته عنان مراجعت معطوف ساختند و در اثنا راه شیخ خواجه علی مریض شد بسفر آخرت اختیار فرمود و منصب ولایت عهد را بشیخ ابراهیم تفویض
کرده از این مرحله ناپایدار بمنزل جنات تجری من تحتها الانهار انتقال نمود **شیخ ابراهیم** بعد از رحلت شیخ خواجه علی بجنات النعیم در کمال حزن و ملال
طی منازل و قطع مراحل کرده بخطه اردبیل شتافت و بآئین آبا بهدایت قرین بر سجاده تقویت شریعت خاتم النبیین نشسته فروغ انوار باطنش صفحات
احوال اهل سلوک یافت معتقدان آن خاندان عالیشان غاشیه ملازمت آنحضرت بر دوش کشیدند و گوش هوش را بحلقه ارادتش زینت داده زبان
حال بمضمون این مقال گویا گردانیدند رباعی ای بوذ فرقت دل از غصه دو نیم از آمدنت فرح بجان گشته مقیم صد شکر که شد مشرف این طرفه مقام
چون کعبه بیمن مقدم ابراهیم و چون آن دو چمن امامت نیز علم عزیمت بصوب ریاض جنت برافراشت منصب خلافت و مسند ولایت عهد را
به پسر سوده سیر خویش سلطان جنید مسلم داشت مثنوی چو شد بر ضمیر منیرش عیان که باید شدن جانب قدسیان بدستور آبا خود یاد کرد پسر را
بالطاف و ارشاد کرد نشان امامت بنامش نگاشت بدو داد نقدی که در دست داشت **سلطان جنید** همای بود همایون فر در هوای
فضای هدایت بال اقبال گشوده و طایران قدسی آشیان در سایه جناح کرامتش از تاب آفتاب حوادث ایمن غنوده زبان الهام بیانش کاشف اسرار
معرفت الهی و ضمیر خورشید تنویرش مطرح انوار حقایق نامتناهی نظم قوی باطن از دانش معنوی برون نیز از علم ظاهر قوی پر از نور عرفان دل آگهش
سر عارفان گشته خاک رهش مشعل انوار ارشادش جسم طالبان مطالب عشق و محبت را در بوته ریاضت و مجاهدت بگداخت و اکسیر صحبت با
برکته و ارشادش مس وجود اصحاب وجد و حال را یکدم مثال طلای جعفری تمام عیار میساخت لاجرم جمعی کثیر از طوایف امم تابستان آن مظهر لطف و کرم

لطف و کرم شتافته روی نیاز بر خاک ارادت سودند و دست اخلاص در دامن متابعتش زده به التفات خاطر فیض مآثرش افتخار و مباهات نمودند نظم
بفیض ازل گرد سلطان جنید بسی کس ز اصحاب اقبال دید چو آهن که با مهر گاه میرسید دل خلق را سوی خود میکشید حسینی نسب بود حیدر مهین شیخ دوم
مردم بیشتر و ازدحام خاص و عام در ساحت صومعهٔ سعادت مقام آن ملاذ اهل اسلام بجائی رسید که میرزا جهانشاه که در آن زمان فرمانفرمای عراقین و آذربایجان
بود از زوال ملک خود متوهم گردیده بنابر آن فرمان داد که آنحضرت در خطهٔ اردبیل توطن ننماید و از مسکن مألوف عزم سفر کرده بهر طرف که خواهد توجه نماید نظم
جهانشاه را در دل آن ترس که بسیار شاهانه و درویش لباس ندرس از دیار خودش عذر خواست که با هم مه و مهر ناید راست و سلطان جنید از اردبیل
با بسیاری از اهل ارادت طریق مسافرت اختیار نموده بجانب دیار بکر نهضت فرمود و چون حصن کیفی که بحصن کیفا اشتهار یافته بمقدم همایونش عزت
افزائی کسب کرد و پادشاه ابوالنصر حسن بیک که در آن زمان فرمانفرمای دیار بکر بود و نسبت با میرزا جهانشاه در طریق خلاف و نزاع سلوک مینمود
از وصول سرخیل ارباب قبول بغایت مبتهج و مسرور گردید و بحصول مقاصد صوری و معنوی امیدوار شده طریقهٔ حسن عقیدت و ارادت بتقدیم رسانید و خواهر
پاکیزه گوهر خود را که عمدة النتاج صدف شهریاری و زبدهٔ اوج شرف و نامداری بود و خدیجه نام داشت در سلک ازدواج آنحضرت انتظام داد
و از سرچشمهٔ باطن خجسته میامنش استفاضهٔ زلال دولت و اقبال نموده ابواب فرح و شادمانی برگشاد نظم حسن بیک از کمال حسن اخلاص فرستادش
بخلوتخانهٔ خاص سمن بر دختری صاحب جمالی زلیخا صورتی مریم خصالی باسم و رسم مانند خدیجه نعمت همچو فرزند خدیجه و سلطان جنید با آن
صاحبهٔ عفیفه مرتبه چند گاه در حصن کیفا قرین اعزاز و احترام اوقات میمنت انجام گذرانید بعد از آن بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان متوجه
اردبیل گشته کرت دیگر ظلال افضال بر مفارق جمهور ساکنان آن بلده مبسوط گردانید و چون میرزا جهانشاه از مراجعت خدام عالی مقام در غایت نهایت
و احتشام خبر یافت بواسطهٔ وصلت آنحضرت با امیر حسن بیک توهمش زیادتر شده شرار کانون حسدش فروزان گشت و همگی همت قاصدش
بزوال جاه و جلال آن مرکز دایرهٔ هدایت و اقبال گشته گاهی در صدد اخراجش بود و احیاناً خیال اخذ و قتل در خاطر شامت مآثرش خطور مینمود و این معنی
نزد سلطان جنید ظاهر گشته انوار غیرت از ضمیر مهر تنویرش زبانه کشید و از غایت حمیت ملت جهانبانی و کشورستانی بخاطر خطیر گذرانید و خواص اصحاب
و کرام احباب را طلب فرموده درین باب قرعهٔ مشورت در میان انداخت و آن طایفه تا جیبهٔ او در دفع فتنهٔ باغیه با خود متفق گردانیده و جهت اجتماع
ارباب ارادت قاصدان باطراف بلدان روان ساخت باندک زمانی ده هزار مرد جرار همه جوشن پوش نیزه گذار بموکب هدایت آثار پیوستند
و زبان باظهار یاری و اخلاص گشاده دل بر مقابله و مقاتلهٔ اعدا دوده و دامان ولایت بستند و سلطان جنید شاهباز همت در هوای صید مملکت پرواز داده
باستظهار آن سپاه عنان عزیمت بجانب شروان انعطاف داد و امیر خلیل الله که در آن وقت شروانشاه بود در مقام مدافعت و ممانعت آمده با لشکری
چو بحر جوشان رعد خروش روی بطرف آنحضرت نهاد نظم چو والی شروان شه کینه کوش که دریای فتنه درآمد بجوش روان گشت با لشکری پرشکوه
که گیرد بسر راه دریا چو کوه در منزل آن دو سپاه جنگجو بهم رسیدند و در برابر یکدگر دست بنیزه و خنجر برده صف برکشیدند مثنوی زهر سو کشیدند صوفیه صف
دلیران شروان ز دیگر طرف برآمد فغان نفیر و خروش هم آمد دو دریای آهن بجوش ز جولان سواران غبار سپاه ز میدان جان آمده تا اوج آسمان
درگذشت و از غریو جنگ آوران زلزله در زمین و زمان افتاده گوش گردون کر گشت نیزهٔ خطی خط فنا بر صحیفهٔ احوال بهر ور کشیده و شمشیر مصری
بدن مردان صف شکن را غرقه بخون گردانید شعلهٔ پیکان آبدار خرمن پندار نام جویان بسوخت و زبان سنان ثعبان کردار در سر زنش تیزتر شده اساس تا
میانداخت نظم دو لشکر بهم در خروش آمدند دو دریای خونین بجوش آمدند یکی را در افتاد از سر کلاه دگر را سر افتاد بر خاک راه چنان مشعل
فتنه بالا گرفت که آتش درین چرخ والا گرفت و چون در میدان صبح سلطنت خاندان صفوی شگفتن غنچهٔ مراد مصطفوی را هنوز هنگامی مقدر بود در آن
معرکه صورت فتح و ظفر در نظر سلطان جنید جلوه ننمود و صوفیان شکست یافته آنحضرت بدست اعدا گرفتار گردید و بحکم شروانشاه شربت شهادت چشید
نظم ز نیرنگ گردون ناسازگار گرفتار شد آن حسینی تبار ز شمشیر خونریز اهل شین شهادت نصیب آمدش چون حسین روان گشت سوی بهشت برین
شدش حیدر پسر بر جانشین سلطان حیدر نیر سپهر سیادت و سروری و شجرهٔ گلشن امامت و دین پروری بود و شعشعهٔ خاطر خورشید نشانش
بشارت بخش ریاض امید اهل عالم و ظل ظلیل عاطفت و احسانش آرامگاه اعاظم و اشراف بنی آدم و جبلت بی‌حیلتش بر احیاء سنت سنیه و متابعت

از بین

بر شروان

شیمهٔ مرضیهٔ آبا و اجداد بزرگوار مظهر انوار ولایت و سروری و آثار هدایت و شریعت پروری از ناصیهٔ همایونش در کمال بروز و ظهور مشهود
مظهر ملک و ملت شاه حیدر ولایت انتساب شیخ پرور سپهر معرفت را بود جابی بمحراب امامت دین پناهی دلش روشن از انوار حقیقت زنده دلی
ظاهر آثار طریقت و آنحضرت ارشد اولاد سلطان جنید و خواهرزادهٔ امیر حسن بیک بود لاجرم سجادهٔ امامت و دین داری و سریر سلطنت و شهریاری
را لایق و سزاوار مینمود نظم برافروخته از هدایت چراغ در اندیشهٔ پادشاهی فراغ بهم جمع درویشی و شاهیش ز شاهی و درویشی آگاهیش و سلطان حیدر تاجی
از سقرلات قرمزی که مشتمل بود بر دوازده ترک بر تارک مبارک مینهاد و هر کس بدست ارادت در دامن دولتش می آویخت از همان جنس افسری بوی
میداد و آنحضرت پیوسته وفور مثوبت ارباب غزو و جهاد در مطمح نظر همت داشته با طایفهٔ از مجاهدان دین و زمرهٔ از اصحاب معرفت و یقین که بواسطهٔ
تاج قرمز بقزلباش اشتهار داشتند و تا غایت این نام بجز از آن خاندان باقی مانده رایت مقاتلهٔ کفار برافراخت و بقوت بازوی حیدری و حدت
شمشیر دین پروری قلع و استیصال نهال ظلم و ضلال را با خود مجزم گردانیده روی زمین را از خون مشرکان گلگون میساخت و چون امیر حسن بیک بر میرزا
جهانشاه ترکمان و میرزا سلطان ابوسعید گورکان ظفر یافته تمامی ممالک عراقین و آذربایجان در تحت تصرفش قرار گرفت بوسیلهٔ حسن عقیدت و اخلاص
که نسبت بآن دودمان عظیم الشان داشت صبیهٔ صلبیهٔ خود مهد علیا حلیمه بیگی آغا که رابعهٔ سجادهٔ عصمت و بلقیس سراپردهٔ خلافت بود در سلک ازدواج
سلطان حیدر انتظام داد و بسبب آن وصلت مواد جاه و جلال و اسباب عزت و اقبال آنحضرت روی در ازدیاد نهاد و سلطان حیدر را از آن
مشتری طبیعت ناهید سیما سه پسر عالی گهر که هر یک درج ولایت را دری نور بخش و برج خلافت را دری آفتاب درخش بود تولد نمود و عمدهٔ آن اولاد
کرامت نژاد پادشاهیست که دست عنایت واهب العطیات ابواب سلطنت شرق و غرب عالم بر روی روزگار همایون آثارش بر گشود

ذکر طلوع نیر سعادت پرتو از افق امید منتسبان دودمان مصطفوی و روشن شدن شبستان مراد سلطان حیدر

از شمع رخسار نقاوهٔ خاندان صفوی بر مرآت ضمیر مهر تنویر صورت آئینی عکس پذیر خواهد بود که مشیت واهب المواهب العطایا الذی
لم یتخذ صاحبة و لا ولدا هر گاه بابقاء ذکر جمیل جلیل خلقی تعلق گیرد افق امید او را مطلع خورشید طلعت اسمعیل رتبتی گرداند که ساکنان سپهر خضرا از پرتو رای عالم
آرایش اقتباس انوار سعادت جاوید نمایند و قاطنان بساط بسیط غبرا از ملال ضلالت بهدایت مآلش از تاب آفتاب ظلم و ضلال بپای سایه سار عدلش
صدرنشینان بارگاه اصطفا بزبان مناجات از درگاه ایزد متعال مسئلت فرزندی دولتمند نموده اند و دعای ایشان بشرف اجابت اقتران یافته
بشارت حصول مقصود می شنوده اند کما قال عز من قائل حکایة عن ابراهیم رب هب لی من الصالحین فبشرناه بغلام حلیم و با آنکه جامع اسباب سعادت صوری و
معنوی سلطان حیدر الصفوی چند ولد رشید صاحب تایید داشت اما چون بدیدهٔ بصیرت انوار ارتقا بدرجهٔ علیهٔ اقتدا در ناصیهٔ حال هیچیک از آن فرزندان
اوج نامداری مشاهده نمی نمود همواره خاطر فیض مآثرش متوجه آن میبود که بخشندهٔ بی منت روضهٔ امید او را بدوحهٔ برومند که از اغصان طوبی نشانش سایهٔ
لطف و احسان بر مفارق عالمیان تواند گسترد بیارآید تا آنکه بتاریخ روز سه شنبه بیست و پنجم رجب سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه از مهد علیا و ستر عظمی حلیمه بیگی
آغا بمقتضای شریعت غرا در عقد ازدواج آن قدوهٔ اولاد خیر الانام انتظام داشت پسری تولد کرد که مضمون همایون قسمش لها بشری ما هو یا وصف الحال
بود و فحوای بهجت افزای ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم جمال یوسف مثالش را تعریفی لایق مینمود مثنوی درخشید اختری از برج شاهی منور گشت از او باغ
الهی گلی بشکفت در باغ امامت که عارج شد از او عطر کرامت برآمد آفتابی فائض النور که شد از پرتوش خورشید مستور بلکه از غایت موهبت الهی
که در همه حال شامل ذریت حضرت رسالت پناهیست بر سپهر دولت لایزال نیری در لمعان آمد که فضای عالم خاک را رشک افزای طارم افلاک
گردانید و بشارت نضارت گلزار خلافت بگوش هوش جهانیان دودمان پادشاه تخت لولاک رسانید مثنوی تعالی الله چو خورشیدی انور ز نور دوش آفتاب از ذره کمتر
چو از اوج سعادت گشت طالع جهان بود از رویش بود لامع که شرق و غرب عالم گشت روشن چو در فصل بهاران صحن گلشن مشام جان سلطان حیدر
از شمایم اقبال آن شکوفهٔ بوستان کامرانی معطر گشته اسم همایونش را اسمعیل قرار داد و طومار مراسم ستایش و باب بی ضخامت حیا عامر نموده بزبان حال و قال بکلام حمید
قال الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل گشاد و بهمه زبان او که صبح زندگانی آن سرو ریاض جهانبانی از مشرق آمال و امانی بهمه اغاز نهاد و لمعان شعاع
احوالش مشتری بود آنکه عنقریب آفتاب جاه و جلالش باوج کمال رسیده عرصهٔ هفت اقلیم را در حیز تسخیر خواهد کشید و هنوز آن تازه نهال گلشن خلافت از

و استقلال در مبادی ایام نشو و نما بود که حضرت اوراق خلافش دلالت بران میکرد که عن قریب الحال سایه سعادت و اقبال بر مفارق طوایف خلایق مبسوط خواهد گردانید نظم بهاندم که خورشید گردد عیان بگیرد جهان را کران تا کران بهاندم که گل بر فروزد بباغ شود نکهتش عطر بخش دماغ و چون سلطان حیدر بنور ولایت دانست که آن مولود عاقبت محمود حامی شریعت مصطفوی و وارث خلافت مرتضوی خواهد بود همگی همت عالی نهمت بر تربیتش مقصور ساخت و منصب ولایت عهد انام خجسته فرجامش رقم زده ارزوی جمعیت خاطر باحیاء سنن سنیه آبا و اجداد پرداخت اما قبل از آنکه ثمره شجره امنیتش از عهد طفولیت قدم بر ساحت سن صبی نهد نهضت جهاد لشکر بشروان کشید و بحسب تقدیر در معرکه قتال از کف ساقی اجل جام خیر انجام شهادت نوشید چنانچه عن قریب مذکور خواهد گشت انشاء الله تعالی اکنون بدو جهت مناسب چنان مینماید که قلم مشکین رقم بذکر مجملی از احوال سلاطین آق قوینلو زبان بگشاید و بعد از ان صحایف روزگار را بشرح کیفیت ظهور و جهانگیری شاه عالم پناه بیاراید جهت اول آنکه چون شهادت سلطان حیدر و مقید شدن و نجات یافتن پادشاه هفت کشور در ایام جهانبانی آن سلاطین طریق کامرانی بوقوع پیوسته است سیاق تاریخ چنان اقتضا میکند که نخست کیفیت وقایع حالات ایشان در حیز بیان آید تا سلسله سخن از یکدیگر تباعد نیابد و اخبار یکه موقوف علیه بیان ظهور دولت شاهیست قضیه مبهم نماند دیگر آنکه نزد یک سخنوران اخبار عالم ما یاد از صورت هیچ بر منصه اظهار جلوه گر شود که تا زمانی که آن پادشاهان گیتی ستان نسبت باین دودمان امامت مکان در مقام ارادت و اخلاص بودند روز بروز اعلام دولت و اقبال ایشان صفت ارتفاع میگرفت و چون غبار حسن محبت و اعتقاد را بغل و غش عداوت و نفاق تبدیل دادند باندک زمانی بنای سلطنت ایشان با متانت بصرصر بی نیازی انهدام یافته سمت هباء منثورا پذیرفت قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء ذکر سلطنت مظهر آثار امن و امان ابو النصر حسن بیک بن علی بیک بن قرا عثمان عذار تمام عنبرین فام جزو ثالث ازین مجلد مشام اولی الفهم و خرد بشمایم الحکایت معطر میگردد که امیر قرا عثمان در ایام جهانبانی حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکان و ولد ارشد آنحضرت شاهرخ سلطان بایالت بعضی از ولایات دیار بکر سرافراز بود و اوقات خجسته ساعات بکام دل میگذرانید و چون آن امیر دوست نواز دشمن گداز عازم ریاض عقبی گردید سپهر فرخنده اخترش علی بیک قایم مقام پدر بزرگوار گشته چند گاه جناح عدل و احسان بر مفارق فرق انسان مبسوط گردانید و بعد از فوت علی بیک ثمره شجره زندگانیش معز السلطنة و الخلافة ابو النصر حسن بیک بر مسند دولت و کامرانی تکیه زده نسبت با میر جهانشاه بن قرا یوسف که در آن اوان بر بلاد عراقین و آذربایجان و فارس و کرمان فرمانفرما بود در طریق خلاف سلوک مینمود و مدتها بین الجانبین مواد نزاع و هیجان داشت تا بموجبی که سابقا مسطور گشت سرپنجه اقتدار امیر حسن بیک بساط حیات جهانشاه را در نوشت و همدر آن سال پادشاه ماوراء النهر و خراسان میرزا سلطان ابو سعید گورکان بطمع تسخیر ممالک جهانشاهی متوجه عراق و آذربایجان شده بر وجهی که پرتو ارتسام بتبیین آن تافت مهم او نیز بقوت دولت امیر حسن بیک تحصیل یافت آنگاه تمامی ولایات آذربایجان و کردستان و لرستان و فارس و کرمان و عراق عرب و عجم تا سرحد خراسان در حیز تسخیر آن زیبنده تاج و سریر قرار گرفت و از حسن معدلت روز افزونش اطراف آن بلاد و امصار روی بآبادانی آورده جمهور طبقات انام در سلک نظام انتظام پذیرفت نظم حسن بیک چون عدل بنیاد کرد بخلق حسن خلق را شاد کرد بفضل ازل بود آن مفتخر موافق نواز و مخالف گداز کرم بود در سیم دل و دستش بیرون ز عدالت بودی قرینش ممالک بدورانش آباد بود رعیت ز بند غم آزاد بود مزارع ندیدی محصل بخواب بودی ز توجیه ابر[illegible] باقبال او مردم از ارزنی ندیدند مثقال بار ازری و حسن بیک را نسبت بدودمان عالیشان شیخ صفی الدین علیه الرحمة و الرضوان ارادت و اخلاص فراوان بود بنابران چنانچه مذکور شد خواهر پاکیزه گوهر خویش خدیجه بیگم را با سلطان جنید و دختر مریم سیر خود حلیمه بیگی آغا را با سلطان حیدر عقد فرموده و بواسطه این مواصلت میمنت نشان و یمن همت آن دو مقتدای بلند مکان روز بروز مواد جاه و جلال و اسباب حشمت و استقلال آن مرکز دایره دولت و اقبال صفت تزاید و تضاعف میگرفت تا وقتی که زمان حلول اجل طبیعی در رسید و ایام حیاتش بمعد سمت اختتام پذیرفت و این حادثه هایله در شهور سنه اثنی و ثمانین و ثمانمائه واقع بود و نعشش بعد از تقدیم لوازم تجهیز و تکفین در دار السلطنه تبریز روی نمود و خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سید احمد و خواجه برهان الدین عبد الحمید کرمانی و خواجه جمال الدین اسمعیل شیرازی در سلک وزرای امیر حسن بیک انتظام داشتند و بنابر اشارت آنحضرت پیوسته تخم عدل و احسان در زمین دل طوایف انسان میکاشتند و امیر حسن بیک را هفت پسر بود بدین موجب اغورلو محمد مقصود بیک زینل بیک خلیل سلطان یعقوب میرزا یوسف میرزا مسیح میرزا ازین جمله اغورلو محمد و زینل و مقصود بیک در زمان حیات پدر بعالم دیگر انتقال نمودند و مآل حال چهار پسر دیگر از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و از ان

سمت

تصنیف و تألیف مولانا ابوبکر طهرانی معاصر امیر حسن بیک بود و در ایام دولتش تاریخ وقایع و احوال او را انشاء نمود و چون آن کتاب بنظر مؤلف این مختصر
نرسید تفصیل اخبار آن پادشاه عدالت پناه را در سلک تحریر نتوانست کشید **ذکر حکومت سلطان خلیل که اسن اولاد امیر حسن بیک بود و**
بیان محاربه که میان او و برادرش میرزا یعقوب روی نمود سلطان خلیل در زمان حیات پدر بزرگوار در مملکت فارس بفرمانفرمائی اشتغال داشت
و در اواخر اوقات زندگانی آن مهر سپهر کامرانی بنابر طلب امرا و ارکان دولت رایت عزیمت بصوب تبریز برافراشت بعد از تقدیم لوازم تعزیت و سوگواری قدم بر مسند
سلطنت و شهریاری نهاد و بسط بساط نشاط پرداخته ایالت ولایت دیاربکر را ببرادر رشید خویش سلطان یعقوب داد و سلطان خلیل بواسطه بخل و خست
و سوء تدبیر و عدم رویت کما ینبغی از عهده دارائی رعیت و سپاهی بیرون نتوانست آمد لاجرم باندک زمانی امرا و لشکریان آذربایجان از سلطنتش متنفر گشته علم
یعقوب میرزا شعار مخالفت برادر اظهار کرده با سپاه بسیار سر اجبر کوش و خنجر گذار از دیاربکر متوجه آذربایجان گردید و سلطان خلیل نیز با جنود تبریز قاصد معرکه تیغ و
خونریز شده رایت نهضت مرتفع گردانید در حدود مرند و خوی آن دو پادشاه جنگجوی بهم رسیدند و دلیران جانبین دست باستعمال آلت قتال برده گرد نبرد باوج
فلک نیز گرد رسانیدند پس از کشش و کوشش فراوان نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم سلطان یعقوب وزید و سلطان خلیل بزخم تیغ یکی از لشکریان بر خاک هلاک افتاد
نهال اقبال شجاعتش از بیخ و بن مستأصل گردید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید **ذکر ارتفاع اعلام سلطنت سلطان یعقوب بنابر مشیت حضرت**
علام الغیوب چون سلطان خلیل بتقدیر پروردگار جلیل در معرکه مرند قتیل گشت تمامی امرا و نوئینان آذربایجان بر سلطنت یعقوب سلطان اتفاق کرده رایت
عظمتش از فرق فرقدین درگذشت یوسف میرزا و مسیح میرزا متابعت برادر بزرگوار اختیار کردند و دست مبایعت بدو داده شرط ملازمت بجای آوردند
و یعقوب میرزا بر خنگ دولت و حشمت نشسته از معرکه جنگ عنان عزیمت بجانب تبریز معطوف ساخت و در آن بلده فاخره بر اورنگ فرمانفرمائی تکیه زده چنانچه
باید و شاید باستمالت خلایق پرداخت بدستور پدر مغفور خویش در تشیید قواعد رعیت پروری سعی موفور نمود و در تقویت شریعت غرا کوشیده جمیع سادات و
قضاة و علما بسیورغالات مقرر فرمود قاضی مسیح الدین عیسی ساوجی ولد خواجه شکرالله وزیر که استادش بود بعالی منصب صدارت و حکومت امور شرعیه
منصوب گردانید بلکه آنجناب را در مشیت امور ملک و مال دخل داده رایت جاه و جلالش را باوج کمال اعتبار رسانید امر نیابت و سرانجام تمامی
مهمات سرکار سلطنت را شیخ نجم الدین مسعود که خواهرزاده قاضی عیسی بود تفویض نمود و جمیع امرا و وزرا و ارکان دولت را بمتابعتش مأمور ساخته ابواب
انواع اصطناع بر روی روزگارش برگشود از غایت عنایت او را اجازت داد که بر روی فرامین مطاعه در برابر مهر بزرگ همایون برقم ختم توقیع فرماید
و فرمود که مادام که نشان با آن توقیع موقع نشود هیچکس مضمونش را اعتبار ننماید و منصب امارت و کارسازی سپاه بصوفی خلیل موصلو و سلیمان بیک قرار
یافت و انوار رحمت و مکرمتش از مطلع کشورنوازی طالع شده بر وجنات احوال سایر مقربان و اهالی تافت اما قاضی عیسی فضایل و کمالات بسیار داشت
و جمال حالش بحلیه دیانت متحلی بوده پیوسته نقش خیرخواهی بر الواح ضمایر مینگاشت پادشاه و امرا و سپاه را امر بمعروف کرده از منکر نهی بلیغ مینمود و در گفتن
کلمه الحق از ملامت هیچکس نمی اندیشید همواره زبان بنصیحت همگنان میگشود از جناب شریعت پناه قاضی ضیاء الدین نورالله استماع افتاده که نوبتی از طرف
سلاطین مصر و روم ایلچیان به تبریز آمدند و سلطان یعقوب میرزا در روز ملاقات ایشان مجلسی در غایت زینت و حشمت آراسته دگله زردوزی پوشیده بر
سریر سلطنت نشسته آن طایفه را بار داد چون هر کس در محل خویش قرار گرفت قاضی عیسی به مجلس درآمد و پادشاه را در آن لباس دیده پیش رفت و گفت پوشیدن کسوت
زردوزی بر مردان حرام است آنگاه ملازم خود امیر سراج الدین را فرمود که آن دگله را از کتف یعقوب میرزا برگرفته فرجی آن حضرت خود در تن وی پوشانید
و پادشاه طریقه اطاعت مرعی داشته اصلاً از احتساب بی محل قاضی متغیر نگشت و برین قیاس آن صدر عالیقدر پیوسته شهریار ذوالاقتدار را از ارتکاب اموری
که مخالف شرع شریف بود منع مینمود و با فاضه خیرات و اشاعه مبرات ترغیب و تحریص میفرمود و شیخ نجم الدین مسعود بمکارم اخلاق و محاسن آداب و لطف
طبع و حدت ذهن اتصاف داشت و در سرانجام امور ملکی و مالی غایت معدلت بجای آورده در زمین دل رعایا تخم عاطفت و احسان میکاشت و همچنین پیشتر امرا و ارکان
دولت آن پادشاه عالیجاه در مهماتی که متعلق بدیشان بود شرایط وقوف و کاردانی بتقدیم میرسانیدند و مهما امکن در استمالت خواطر اکابر و اصاغر کوشیده
اعلام انصاف مرتفع گردانیدند و چون زیاده بر ده سال حال بر این منوال بگذشت و تمامی بلاد و امصار آن زمان و آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان معمور و
آبادان گشت یعقوب میرزا اعمال حسنه خود را با فعال سیئه تبدیل داده نسبت بحضرت سلطان حیدر تغییر عقیده نمود و بدان واسطه اساس دولت

مائل شدند بیعقوب میرزا

قتل سلطان خلیل بتاریخ چهاردهم شهر ربیع الاخر سنه ثلث و ثمانین و ثمانمائه تقدیر ملک خلیل اتفاق لفظا من لب التواریخ حرره محمد تقی التستری

دولت ملوک آق قوینلو روی بانهدام آورد و دست مشیت مسبب الاسباب ابواب تفرقه برگشود چنانچه از حکایات آینده حقیقت این سخن بوضوح خواهد
پیوست انشاء الله تعالی وتقدس **ذکر لشکر کشیدن سلطان حیدر صفوی بجانب شروان و توجه آنحضرت در اثنای قتال به
متنزهات ریاض رضوان** سلطان حیدر در اواخر اوقات حیات بنا بر وفور میلان خاطر عاطر باحراز فضیلت غزا و جهاد با لشکری از اهل ارادت
و اعتقاد رایت نهضت بجانب دربند شروان برافراخت تا با کافرانی که در آن طرف دربند توطن دارند در مقام مقاتله آید و بمقتضای کریمهٔ اقتلوا المشرکین
کار فرماید و چون شروانشاه فرخ یسار بن امیر خلیل الله که در آن زمان شروانشاه بود بر عزیمت آنحضرت اطلاع یافت ترسید که غازیان عظام در وقت
عبور بر آن مملکت متعرض عیش گردند بمقتضای حدیث الحب یتوارث والبغض یتوارث سالک طریق عناد و خلاف گشته ایلچی همعنان برق و باد نزد
یعقوب میرزا فرستاد و پیغام داد که سلطان حیدر با سپاهی عظیم از قزلباش بعزم رزم و پرخاش متوجه شروان شده و هیچ شکی نیست که هرگاه او را تسخیر
این ولایت تیسیر پذیرد هوس فتح دیگر ممالک فرماید و باین واسطه اختلال بارکان مبانی جاه و جلال آن مرکز دایرهٔ استقلال راه یابد پس هرچه آید از آن خلل در کار
هست اول علاج آن را چاره پیش ازین است که خدام بارگاه سلطنت لشکری ظفر نرگیب بکومک فرستند تا بنده مستظهر شده طایفهٔ قزلباش را نگذارم که
باین دیار درآیند و بقدم مقاتله پیش رفته اشتعال آتش شوکت ایشان را بضرب شمشیر آبدار تسکین دهم یعقوب میرزا بنا بر استماع امثال این سخنان از جادهٔ
صواب منحرف گشته سلیمان بیک را با چهار هزار سوار جرار بامداد شروانشاه ارسال نمود و استمالت نامه در قلم آورده او را اجازت محاربهٔ سلطان
حیدر فرمود و قبل از آنکه سلیمان بیک بشروانشاه پیوندد سلطان حیدر از راه شکی که در جانب شمال شروانست بآن مملکت درآمده بطرف دیار کفار لوازم
بیگیر و دار بجای آورده از مردم آن بلاد و امصار طایفه را که بقدم اخلاص و اطاعت پیش می آمدند از موائد انعام و احسان خویش محظوظ و بهره ور
میگردانید و چون نواحی تیمور قاپی معسکر حضرت سیادت مآبی ولایت قبابی گشت اهالی آن بلده بمتانت حصار و بسیاری آلات رزم و پیکار مغرور
شده شیوهٔ ناستودهٔ تمرد و عناد اظهار نمودند و دروازهای آن حصن حصین را بر روی خود بسته دست بانداختن تیر و سنگ گشودند سلطان حیدر را آتش
از مخالفت آن زمرهٔ مدبر مشتعل گشته غازیان منصور را بفتح آن قلعهٔ خیبر صفت مامور گردانید و ایشان آغاز محاصره و محاربه کرده نقبچیان پولاد چنگ بل
پلنگ و درنگ بکار خود پرداختند و باندک فرصتی بنیان یک برج از بروج تیمور قاپی را بسمت انهدام داده با خاک راه یکسان ساختند مقارن
آنحال قراپیری قاجار از عقب رسیده بموقف عرض رسانید که سلیمان ترکمان بنا بر فرمودهٔ یعقوب سلطان با جمعی کثیر از لشکر آذربایجان بشروانشاه پیوست و اکنون
آن دو سردار بخیال اشتعال آتش جنگ و جدال متوجه معسکر نصرت مآل اند سلطان حیدر بعد از استماع این خبر مضمون آیهٔ کریمهٔ و ما لنا الا نقاتل فی سبیل الله
را بر خاطر فیاض گذرانید و از کثرت اعدا نیندیشید و رایت مراجعت باستقبال اصحاب مخالفت مرتفع گردانیده در نواحی تبرسران شروانشاه و
سلیمان ترکمان با سپاه فراوان *بیت* همه را تیغ کین برون ز نیام همه خنجر گذار و خون آشام نزدیک بآنحضرت رسیدند و از جانبین بتسویهٔ صفوف
پرداخته مستعد اشتعال آتش نیزه و سیوف گردیدند سلطان حیدر بقوت باطن شکن عنان بمیدان مصاف انعطاف داده زبان مناجات بکلام اعجاز صفات
ربنا افرغ علینا صبراً و ثبت اقدامنا گویا گردانیده و صوفیان صافی ضمیر را باشتعال آتش قتال تحریص فرموده صدای گیر و دار در عالم انداخت مخالفان
نیز مرکب شقاوت در میدان ضلالت رانده تیغ کین از نیام وقاحت برکشیدند و در مقام مکاوحت ثبات قدم ورزیده غایت شجاعت و بسالت بتقدیم
رسانیدند *نظم* دلیران سنانها برافراختند ز هر سو بمیدان کین تاختند کشیدند بر یکدگر تیغ تیز گشادند درهای جنگ و ستیز فلک گشت دریای قیر از
غبار زمین شد ز خون یلان لاله زار و در آن روز سلطان حیدر بنفس نفیس مباشر امر قتال گشته بارها از ابطال رجال بر صف اعدا تاخت و بصدمت
شمشیر نیلوفری و قوت سرپنجهٔ حیدری بسیاری از سپاه شروان و ترکمان را از بالای زین بر خاک هلاک انداخت *نظم* بشمشیر کین شاه حیدر مصاف درافکند چون
جسم اعدا شکاف به پیکان خونریز و رمح ستیز برآورد از جان ایشان رستخیز در فتوحات شاهی که مهبط فیوضات نامتناهی است بسمت تحریر یافته که در آن
معرکهٔ هولناک بهنگام جولان سخنان بیباک سلیمان ترکمان با شاه حیدر نوان در مقام مبارزت آمده بضرب سنان جان ستان از پشت زین بر روی
زمین افتاد و آنحضرت از کمال لطف و مرحمت دست از قتل آن سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت کشیده و داشته او را بکابین امان داد و بعضی از غازیان که ملازم
رکاب هدایت انتساب بودند فغان باوج آسمان رسانیده از موجب آن عفو و اغماض پرسیدند آنحضرت جواب داد که هنوز روزنامهٔ اجل او باختتام نرسیده

تا منشور حیات من به رقم ختم مرقوم گردیده مرا درین معرکه شهد شهادت بیاید چشید و او را چند گاه دیگر مقاسات دنیای بی‌وفا می‌باید کشید الحکایة بعد اجرای آن سلطان کرامت انتما بر صف اعدا حمله نموده نهایت کشش و کوشش ظاهر ساخته به سر پنجه قهر اقداح زهر مذاق مرگ بر شروانیان پیمود چون نزدیک بآن رسید که شروانشاه و سلیمان ترکمان از معرکه ستیز عنان بگیران به وادی گریز منعطف گردانند از شست تقدیر تیر عمر فرسا گشاده یافته سبب انقطاع رشته حیات آن سلطان مرتضوی صفات گردید و مانند پدر عالی گهر و اجداد و امامت نژاد به درجه بلند شهادت فایز شده طایر روح مطهرش بجانب ریاض جنان پرید نظم

فغان از جور گردون ستمکار که جز آزار مردم نیستش کار
بجز رسم جفا او را هنر نیست ز آیین وفا او را خبر نیست
پی خونریزی دایم در کمین است ز خون سروران گلگون جبین است
کمان کینه را هر گه کند زه نشانه گردش قلب که و مه
نشوی گر همچو حیدر زاهل باطن نجات از تیر صد شستش ممکن نیست

القصه بعد از وقوع آن حادثه عظمی و داهیه کبری صوفیان عظام و غازیان کرام از روی اضطرار دست از پیکار باز داشته قدم در وادی فرار نهادند و شروانشاه و سلیمان بیگ بدیدن پیکر نصرت ظفر مبتهج و مسرور گشته مسرعی جهت ایصال بشارت به تبریز فرستادند و حسب المقرر سلطان حیدر را بعد از تقدیم لوازم تجهیز و تکفین در موضع تبرسران بخاک سپردند و جبابات و یراقی را که از سپاه قزلباش گرفته بودند قسمت نموده هر یک روی توجه به مقر خویش آوردند

ذکر محبوس شدن در دریای ولایت و سروری در قلعه اصطخر شیراز و بیان انهدام عمر و دولت یعقوب بیگ به تقدیر پادشاه بی‌نیاز

از مطلع کلام معجز نظام واهب المواهب و العطیات حیث قال سبحانه و تعالی و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات نیر این معانی بر فضای خواطر اشراق طوایف انسانی می‌تابد که چون ابواب عنایت ربانی بر روی روزگار سعادتمندی مفتوح شود و نعمت ابتلا را در کسوت بلا بدو نمایند و چند گاه چشم تماشایش را از دیدن چهره عرایس آمال محجور داشته به ظهور صور مکاره و اهوال او را بیازمایند پس اگر در مبادی طلب دست امید به کاره ناکامی رسد نباید رنجید چه عاقبت غنچه مطلوب از آنجا شکفتن گیرد و اگر در اوایل احوال پای سعی بر سنگ حادثه آید آزرده نباید شد زیرا که آخر الامر قطع طریق مهم و سمت سهولت پذیرد ابراهیم خلیل علیه السلام تا انقاد آتش نمرود را با قدام رضا و تسلیم پیش نیامد خطاب مستطاب یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم از مصدر عنایت سبحانی صدور نیافت و حضرت اسمعیل تا فرمان قربان را بر طبق کریمه یا ابت افعل ما تؤمر گردن انقیاد ننهاد در پرتو انوار عاطفت یزدانی از افق و فدیناه بذبح عظیم پرتو حیات زندگانی نیافت و یوسف صدیق تا کید اخوان از حجر عطوفت یعقوب دور نیفتاد در ذروه عزت مملکت مصر نرسید و نبی عربی صلوات الله علیه و علیهم تا کربت غربت نکشید نسیم فیروزی شمیم انا فتحنا لک فتحا مبینا بر پرچم رایت فتح آیت رسالتش نوزید نظم

براه عاشقی هر کس نهد گام نه بیند بی‌تعب روی دلارام
چو اسمعیل از فرمان نپیچد سر به سر گردد مکرم
زبعد ابتلای چاه یوسف برآمد بر سریر جاه یوسف
بگلزار امید جمله اخیار نروید هیچ گل بی خار آزار
پس از انجام شام ظلمت اندوز شود صبح سعادت عالم افروز

نظیر این تشبیب حال فرخنده مآل نقطه دایره دولت و اقبال نیر سپهر سلطنت و استقلال ابو المظفر سلطان شاه اسمعیل بهادر الصفوی است زیرا که هنوز آن آفتاب گیتی افروز از افق زندگانی باوج کمال و کامرانی نرسیده بود که واقعه هایله پدر بزرگوارش سلطان حیدر روی نمود و مقارن ابتلا بدان مصیبت چندگاه در محنت قید و حبس افتاد و بعد از نجات از آن بلیه برادر عالی گهرش شهید شده عنان اضطرار بصوب غربت انعطاف داد چنانچه هر یک از این وقایع احوال و وصول اختر جاه و جلال آن پادشاه مرتضوی خصال باوج امانی و آمال عنقریب بمحل خود مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی اما سبب حبس آنحضرت آن بود که پس از شهادت سلطان حیدر طبقه صوفیه در خطه اردبیل مجتمع گشته بنا بر صغر سن شاه عالی گهر برادر کلانترش سلطان علی پادشاه را قایم مقام پدر گردانیدند و دست بیعت در دامن متابعتش زده خطبه بشارت بگوش ارباب ارادت و اعتقاد رسانیدند و باندک زمانی جمعی کثیر از صوفیان صافی ضمیر زمره جهت اداء تهنیت منصب ولایت عهد حیدری و طایفه برای تحریض بر طلب خون آن مهر سپهر سروری در اردبیل جمع آمدند چون این خبر بسمع یعقوب میرزا رسید از ازدحام ارباب هدایت بترسید و یکی از امرا عظام را با فوجی از سپاه آذربیجان به اردبیل فرستاد تا سلطان علی پادشاه و برادر کهترش میرزا ابراهیم و حضرت شاه واجب التعظیم و والده ماجده ایشان حلیمه بیگی آغا که دختر حسن بیگ بود بشیراز برده بحاکم آنمملکت منصور بیک پرناک سپارد و آن امیر حسب فرموده به اردبیل شتافته سلطان علی پادشاه غیر رضا و تسلیم چاره نداشت و با والده و برادران مصحوب آن گماشتگان بشیراز رفته منصور بیک پرناک ایشان را در حصار اصطخر مقید ساخت و حضرت شاه دین پناه در خورد سالی تا آن غایت بشاطمه گرفتار شده فغان از جان عنکفان ملا اعلی برآمد که آیا آفتابی که عرصه سپهر بوقلمون جولانگاه پیکران همتش خواهد بود در مجلس تنگ زندان چگونه تحمل

تحمل نماید و کامیابی که ماهچهٔ رایتش سایهٔ مرحمت بر مفارق متوطنان ربع مسکون خواهد گسترد مانند خورشید در عقدهٔ کسوف بچه طریق پایهٔ تعلّم نشاید در صدف درّ شب افروز نرسید نور خور مستور بود روزی کی کم کرد اشهنشاهی نصیبست بکام دشمنان حسودش غریبست هر چند بعضی از سالکان مسالک هدایت میرزا یعقوب را از آن امر شنیع امامت منع نمودند بجائی نرسید و ایشان را بجهان محبوس میداشت تا وقتیکه جبار منتقم اساس دولتش از بیخ و بن برکند و در زمستان سنه ست و تسعین و ثمانمائه که یعقوب میرزا در قراباغ اران در منزل سلطان بود طرح قشلاق انداخته بود نزول بلایا و حلول رزایا در آن دیار متواتر گشت بخت یوسف میرزا که عزیز مصر مکارم اخلاق بود مریض شده درگذشت و مادرش هنوز از سوگواری پسر باز نپرداخته بود که مدت عمر عزیزش بسر آمده عزیمت عالم آخرت نمود و هم در آن هفته یعقوب میرزا نیز پهلو بر بستر ناتوانی نهاده و مدبر طبیعتش از حفظ مملکت بدن دست باز داشته رخت بقا بباد فنا داد و یکی از شعرا درین باب گفته بیت نه از یوسف نشان دیدم نه از یعقوب آثاری عزیزان یوسف ار گمشد چه شد یعقوب را باری **ذکر سلطنت میرزا بایسنغر و کشته شدن مسیح میرزا واکثر امراء بایندر** چون سلطان یعقوب میرزا ملک بر ملکت اختیار نمود صوفی خلیل امرا موصلو و پرناک پسرش میرزا بایسنغر را بپادشاهی برداشتند و نوئینان بایندری بر سلطنت مسیح میرزا ولد میر حسن بیگ اتفاق کرده رایت خلاف برافراشتند و در منزل سلطان بود قراباغ میان ایشان مقابله و مقاتله بوقوع پیوسته نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم بایسنغر وزیده گلنار نعمان عشاق ادبار بوادی فرار نهاد مسیح میرزا با اکثر بایندریه بقتل رسید آنگاه بایسنغر میرزا در نهایت ابهت به تبریز شتافته بر تخت سلطنت متمکن گشت و صوفی خلیل زمام سر انجام جمیع مهام ملک و مال را بقبضهٔ اختیار درآورده پایهٔ اقتدارش از اوج سپهر دوار در گذشت و بنابر ذخیره که از نواب سلطان یعقوب در خاطر داشت قصد اعدا و قتل ایشان نمود و هر یک را بهانه گرفته ابواب جور و تعدی بر روی روزگار آن طایفه برگشود و از آنجمله قاضی عیسی شربت شهادت چشید و شیخ نجم الدین مسعود اگرچه از حیثیت اجل جان برد اما بی اختیار گردید و در خلال این احوال محمود بیگ ولد اغورلو محمد بن میر حسن بیگ که در روز قتل عم خویش مسیح میرزا از معرکه گریخته بود بشاه علی پرناک که بعضی از ولایات عراق حکومت مینمود ملحق شد و داعیهٔ استقلال پیدا کرده شاه علی با بسیاری از امرا و لشکریان دست بیعت بدو دادند و اکثر بلاد عراقین را بحیطهٔ تصرف درآورده با سپاهی جلادت آئین روی توجه بصوب درگزین نهادند چون این خبر به تبریز رسید بایسنغر میرزا باستصواب صوفی خلیل متوجه مخالفان گردید و در صحرای درگزین آن دو پادشاه جمشید و کین با یکدیگر محاربه نموده پیکر نصرت و ظفر در نظر بایسنغر میرزا جلوه گر گشت و محمود بیگ از غایت سرگردانی پناه با آستانهٔ سید نعمت الله همدانی که در آن نواحی [illegible] بود از صورت حال وقوف یافت و متوجه آوردن و رانه حیاتش شده بیک ما کاهوالی طاحونه را فرو گرفت و محمود بیگ را بدست آورده در حوالی ازلال نزد بایسنغر میرزا روانه ساخت و بایسنغر میرزا بنا بر صوابدید امرا پسر عم را جرعهٔ شربت هلاک چشانید و بعد ازین فتح عظمت و جبروت و نخوت و باد بروت صوفی خلیل از حد عدد درگذشت و دست اختیار سایر امرا از دخل در امور ملک و مال کوتاه شده و همین سبب مخالفت سلیمان بیگ گشت بیان این سخن آنکه سلیمان بیگ که در آن زمان والی دیار بکر بود چون کمال اقتدار صوفی خلیل و آزار خاطر امرای آذربایجان را استماع نمود خاطر بر مخالفت قرار داد و باتفاق سایر حکام دیار بکر لشکری فراهم آورده روی توجه بجانب تبریز نهاد و پس از آنکه این خبر بسمع صوفی خلیل رسید در رکاب میرزا بایسنغر عنان توجه باستقبال اعدا منعطف گردانید از غرایب وقایع آنکه در وقت تقارب فریقین امرای آذربایجان که نسبت بصوفی خلیل در طریق نفاق سلوک مینمودند ناگاه شعار خلاف اظهار کرده زمام اختیار میرزا بدست آوردند و او را طوعاً او کرهاً نزد سلیمان بیگ بردند لاجرم صوفی خلیل منهزم گشته در جنگ سلیمان بیگ گرفتار شده مهمش از هم بگذشت و سلیمان بیگ بدستور معهود اسم سلطنت بر میرزا بایسنغر اطلاق نموده در ملازمتش به تبریز خرامید و سر انجام مهام ملک و مال را از پیش خود گرفته رایت استقلال مرتفع گردانید رباعی هر روز یکی بدر درآید که منم خود را بجهانیان نماید که منم تا کار جهان بدو قراری گیرد ناگاه اجل ز در درآید که منم **ذکر ارتفاع لواء دولت رستم بیگ بامداد ابیهٔ سلطان و انخفاض رایت شوکت میرزا بایسنغر و سلیمان ترکمان** رستم بیگ ولد مقصود بیگ بن حسن بیگ که آثار اقبال از ناصیهٔ حالش ظاهر بود بعد از فوت عم خویش یعقوب میرزا متابعت مسیح میرزا اختیار نمود و چون مسیح میرزا در معرکهٔ سلطان بود مغلوب شده تخت سلطنت را وداع فرمود رستم بیگ در قید اسر بدست صوفی خلیل افتاده در قلعهٔ النجق که کوتوالش قرق سیدی علی بود محبوس گشت و ابیهٔ سلطان که در سلک اعاظم نوئینان انتظام داشت همواره بتعلیم اندیشه نقش وصول بمنصب امیر الامرائی بر لوح خاطر مینگاشت پس از قتل صوفی خلیل و تسلط سلیمان بیگ از قراباغ اران عازم النجق شده و معتمدی نزد قرق سیدی علی فرستاده پیغام کرد که مناسب آنست که رستم بیگ را بپادشاهی برداریم

وجنود این حدود را فراهم آورده همت بر استخلاص ممالک عراق و آذربایجان بگماریم و قرق سیدی علی با منتشی همداستان شده و میان او و رستم بیک قواعد عهد و پیمان
بغلاظ ایمان تاکید یافت آنگاه رستم بیک از قلعه النجق بیرون آمده با ابیه سلطان پیوست و آن پادشاه رستم وش و سردار لشکرکش همعنان یکدیگر متوجه تبریز گشتند سپاهی که
در تبریز در ظل رایت ایشان جمع آمده بود این خبر بعرض میرزا بایسنقر و سلیمان بیک رسید مخالفان را استقبال نمودند اما هر فوجی را که بقراولی فرستادند طریق بیوفایی سلوک داشته
بنزد رستم بیک رفتند لاجرم بایسنقر میرزا و سلیمان بیک ویران شدند و میرزا بایسنقر بنابر آنکه داماد شروانشاه بود باتفاق حسین علی بیک و شیخ نجم الدین مسعود
عازم شروان گشته سلیمان بیک روی بطرف دیاربکر آورد و رستم بیک عنان ریز به تبریز خرامیده عرصه مملکت آذربایجان را بی مزاحمت اغیار در کنار گرفت
و همت بر تدارک اختلالی که در فترات مذکوره باحوال آن مملکت راه یافته بود گماشته سلک امور جمهور نزدیک و دور بیمن معدلتش سمت انتظام پذیرفت
حکام ولایات عراقین و فارس و کرمان و کردستان و لرستان قاصدان نکته دان با تحف فراوان بآستان سلطنت آشیانش فرستادند و اظهار اطاعت و انقیاد
کرده سخنان اخلاص آمیز پیغام دادند اما بایسنقر میرزا چون بشروان رسید شروانشاه امداد داماد در اعانتش نهاد همت گردانید و ابواب انعام و اکرام
مفتوح داشته اسباب سلطنتش بهم رسانید و در آن ایام که بایسنقر میرزا در شروان بود شیخ نجم الدین مسعود بنابر قصد بعضی از امرا حلوای مسموم خورده عزم
سفر آخرت نمود اما سلیمان بیک چون بدیاربکر رسید و روزی چند بتعلل و عیش اوقات گذرانید ناگاه تیر بلا از شست قضا گشاد یافته رشته حیاتش را منقطع
گردانید کیفیت واقعه چنان بود که قبل ازین سلیمان بیک برادرزاده خلیل بیک را بسببی از اسباب گرفته کشته بود و درین وقت که پریشان حال بدیاربکر مراجعت
نمود نور علی بیک بن وانه خلیل که در آن ولایت در سلک اهل اعتبار انتظام داشت بانتقام خون عم قاصد قتل او گشت و منتهز فرصت بوده سحری در حمام
حصن کیف بسر وقتش رسید و بزخم تیغ تیز صبح حیاتش را بشام ممات مبدل گردانید رستم بیک بعد از استماع این خبر بهجت اثر خال خود قاسم بیک را والی دیاربکر ساخت
و او بدانجانب شتافته رایت عدالت برافراخت

ذکر نجات یافتن ذراری سپهر امامت و نامداری و کشته شدن میرزا بایسنقر

بتقدیر حضرت باری چون بمقتضای حکمت بالغه ربوبیت درّ درج امامت و ولایت چندگاه در محنت قید و حبس اوقات گذرانیدند زمان ابتلا انتها
یافته نسیم راحت شمیم ولاتیاسوا من روح الله از مهب الا ان الله فی ایام دهرکم نفحات در وزیدن آمد بر طبق مرویه صحیحه اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه چنین
صورت روی نمود که هر یک سبب نجات آنحضرت بود اول آنکه چنانچه مذکور شد کوتوال قلعه بعد از یعقوب میرزا دست از حراست کوتاه کرده داعی
مرض بدانجا در آمده او را بعالم آخرت رسانید دیگر آنکه رستم بیک برادرزاده مهد علیا حلیمه بیگی آغا بود و خروج کرده بایسنقر میرزا و سلیمان بیک را بگریزانید
دیگر آنکه شروانشاه که قاتل سلطان حیدر بود جهة امداد داماد با رستم بیک ابواب خلاف بازگشود و لشکر بمیرزا بایسنقر داده او را باستخلاص مملکت موروث
ترغیب نمود و چون این خبر برستم بیک رسید بخاطرش خطور کرد که حضرت شاه دین پناه و سلطان علی پادشاه و سید ابراهیم را از قید قلعه اصطخر مطلق العنان
گردانیده مصحوب ابیه سلطان بجانب شروان فرستد تا طبقه صوفیه و غازیان عظام حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده دمار از روزگار میرزا بایسنقر
و شروانیان برآورند و بمقصود او که حصول پیوسته مملکت عراقین و آذربایجان در تحت تصرفش قرار یابد بنا علی هذا در وقتی که خبر توجه میرزا بایسنقر استماع نمود
آن سه کوکب برج امامت را از اصطخر به تبریز طلبیده خلع فاخره و نقود وافره نزد ایشان فرستاد و التماس یراق سفر شروان کرده باظهار اخلاص و اعتقاد
زبان گشاد و چون این خبر باطراف بلاد و امصار رسید باندک زمانی جمعی کثیر از مریدان خانواده صفوی و طالبان سعادت دنیوی و اخروی در ظل رایت
سلطان علی پادشاه جمع آمدند و آنحضرت همعنان ابیه سلطان متوجه مقابله و مقاتله میرزا بایسنقر گشته چون بمعبر آب کر رسیدند در آنطرف رود سپاهی سپاه
مخالفان دیدند و از هر دو جانب کنار آب ستوره و جسر مضبوط ساخته چندگاه صفیر تیر از طرفین آمد و شد مینمود و هر روز آتش مدافعت و ممانعت اشتعال
یافته بیکدیگر فتح و ظفر در نظر هیچیک از آن دو زمره چهره نمیگشود و آخر الامر بی آنکه غالب از مغلوب متمیز شود میرزا بایسنقر بشروان معاودت کرد و ابیه
سلطان بهمراه سلطان علی پادشاه روی توجه به تبریز آورد و بهمدران اوقات کوسه حاجی بایندر که حاکم اصفهان بود با رستم بیک اظهار خلاف نموده
خطبه بنام میرزا بایسنقر خواند و میرزا بایسنقر از شروان در حرکت آمده اسب تهور تا منزل باره و سکین راند رستم بیک چون از دو طرف خود را هدف
سهام طغیان مخالفان دید بار دیگر ابیه سلطان را در مصاحبت سلطان علی پادشاه متوجه دفع میرزا بایسنقر گردانید و قرا پیری توارچی را با جمعی کثیر از جوانان
پرتهور بحرب کوسه حاجی بایندر فرستاد و ابیه سلطان درین نوبت بر میرزا بایسنقر و لشکر شروان ظفر یافته بایسنقر را بقتل رسانید و قرا پیری توارچی

در نواحی قزوین با کوسه حاجی مقابله نموده بقوت دولت رستمی بر وی غالب شد و کوسه حاجی نیز مقتول گردید و این خبر بهجت اثر در کتیب بتبریز رسید
و رستم بیگ فرحناک و مسرور گشت و تمامی گلزار ممالک عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان و اران از خار تعرض معاندان مصون ماند و دوحه اقبالش از ذروه
آسمان درگذشت

ذکر شهید شدن سلطان علی پادشاه و شرف گشتن لاهیجان از یمن مقدم حضرت پادشاه دین پناه

چون رستم بیگ بمساعدت طالع نیک از جانب باغیان بدکردار و مخالفان مردم آزار خاطر فارغ گردانید سلطان علی پادشاه و شاه دین پناه و سید
ابراهیم را مانند وی بتجلیل و تعظیم شرف رخصت ارزانی داشت تا باردبیل شتافته بدستور آبای کرام و اجداد عظام بر سجاده امامت و دین پروری تمکن ورزند و در
بقعه زاویه حضرت شیخ صفی الدین کوشیده بارشاد طایفه صوفیه پردازند و ایشان بار دیگر بوطن مالوف و مسکن معهود شتافته معتکفان زوایا و هجران
منتظران خبایا و حرمان از عنایت کواکب هدایت مراتب روشنی دیده امید حاصل گردانیدند و زبان حال و قال بسپاس و ستایش کریم ذوالجلال گشادند آن
ساخته مشعله نشاط و انبساط بایوان کیوان رسانیدند مسند اقتدا و تلقین که چند سال از وجود فیض آلود اولاد امجاد شیخ صفی الدین عاری و عاطل بود
بار دیگر بجلوس همایون پادشاه زینت سپهر برین یافت و صیت این مژده باطراف بلاد و اکناف آفاق رسیده لوامع نیر حصول آمال بر وجنات احوال اهل
فضل و کمال تافت غنچه مراد اصحاب رشد و رشاد از نسیم شمیم عنبر شمیم این بشارت بر گلبن تمنا شکفتن آغاز نهاد و دوحه آمال ارباب صلاح و سداد از پرتو
انوار این سعادت در گلبن مطلوب میوه مقصود بار داد لاجرم در مدت اندک بسیاری از سالکان طریق ارادت در خطه اردبیل جمع آمدند و دست اخلاص
در دامن متابعت مخدوم زادگان زده ملازم عتبات هدایت آیات شدند و چون خبر ازدحام خواص و عوام انام بر درگاه کرامت پناه سلطانعلی پادشاه
بگوش هوش رستم بیگ رسید از مخالفت آنحضرت اندیشمند شده بغایت بترسید و کس باردبیل فرستاده بار دیگر آنسه برادر عالی گهر را باز آورد و جمعی از معتمدان
خود را تعیین کرد که ایشان را بچشم نگاه دارند و هیچکس از طایفه صوفیه و قزلباش بملازمت سلطان علی پادشاه نگذارند و در آن اوان که آنسه عالی مکان در
دار دولت رستم بیگ تشریف داشتند هر روز جمعی کثیر از مریدان صافی عقیدت و معتقدان خاندان ولایت بخدمت رسیده از نقود ابیض و احمر و اجناس
نفیسه دیگر نذورات میگذرانیدند و چون نمیتوانستند که بخلاف حکم در آن دولتخانه باشند عنان مراجعت بمنازل خود معطوف میگردانیدند تا آخر الامر رستم بیگ از
هجوم آن زمره ناجیه هراس بقیاس بخاطر راه داده و در سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه که از قشلاق خوی روی توجه به ییلاق نهاد قصد نمود که قطع صله رحم کرده سلطانعلی
پادشاه را شربت شهادت چشاند و سرچشمه هدایت و عرفان را بخاک بیمروتی انباشته ضمیر مکدر را از آن دغدغه فارغ گرداند و چون کیفیت این اندیشه او معروض
داشته آنسرور آفاق بمقتضای کلمه الفرار مما لا یطاق عمل نموده شبی حضرت شاه دین پناه و سید ابراهیم را مصحوب خود ساخته تا خطه اردبیل عنان یکران باز نکشید
از صوفیان صافی ضمیر و غازیان با تیغ و تیر هر کس در آنحدود بود بموکب آنحضرت پیوستند و مستعد جنگ و جدال شده دل بر مقابله و مقاتله اعدا بستند و رستم بیگ
بعد از وقوف بر فرار سلطان علی پادشاه ایبه سلطان را با فوجی از سپاه بتعاقب آنحضرت مامور گردانید و ایبه سلطان حسب فرموده متوجه اردبیل گشته در روزی که
نزدیک آن بلده رسید سلطان علی پادشاه بنور باطن هدایت مظاهر دانست که تقدیر ملک قدیر مقتضی آنست که در آن روز اتباع رستم بیگ آنحضرت را
از سرچشمه تیغ آبدار شربت شهادت چشانند و بعد از آن باندک زمانی کارپردازان قضا و قدر لوای سلطنت و جهانبانی شاه عالم پناه را بذروه ثریا رسانند
بنابر آن امرای صوفیه را بعتبه علیه طلبیده از ارتحال خود خبر داد و بانتقال رایت دولت شاهی امیدوار ساخته تاج و دستار خویش را بر فرق مبارک آنحضرت
نهاد و همان لحظه طلیعه لشکر ایبه سلطان نمودار شده آن مقتدای عالی نام عالی مقام جامه جنگ در پوشیده و بدستور جد بزرگوار خود یعنی حضرت امام حسین علیه السلام
با اهل ظلام قتال نمود تا وقتی که از دست ساقی اجل جام راحت انجام شهادت نوشید نظم
دریغا که سرو ریاض کرم ... در افتاد از پا بتیغ ستم
دریغا که خورشید اوج کمال ... پذیرفت از جور گردون زوال
دریغا که سیر کواکب مدام ... بود بر خلاف رضای کرام
دریغا که یکلحظه چرخ کبود ... ز خون ریختن می نخواهد سکون
بود دامنش سرخ از خون ما ... ندارد غم جان محزون ما
درین باب هرچند گویم سخن ... نگردد ز دل رنگ حزن و محن
بر که سازم سخن مختصر ... کنم عرض حال شه دادگر
شاه والا گهر بعد از وقوع آن مصیبت و مراجعت اعدا از دولت در مملکت رستم بیگ مصلحت آنحضرت
در آن دانست و با حسین بیگ لله و خادم بیگ و دده بیگ و غیرهم از امرای صوفیه طریق مشورت مسلوک داشته متکفلان امور گیلان مصلحت شمردند و آنحضرت
با قرب دویست کس از مریدان مخلص و مخلصان متخصص را در کنار خود و سید ابراهیم را همراه گردانیده بطرف آن ولایت عزیمت فرمود و چون بلاهیجان رسید

سلطانعلی

[illegible]

فرمان فرمای آنجا یار میرزا علی که از سایر سلاطین گیلان بمعظم شان و قدم دودمان ممتاز و مستثنی بود موکب فرخنده فال آن نتیجهٔ دوحهٔ دولت و اقبال را باقدام تعظیم
بتعجیل استقبال نمود و جهت مسکن آنحضرت و متعلقان و منتسبان منازل بهشت نشان تعیین کرده باحسن وجهی شرایط اخلاص و خدمتکاری بجای آورد و پس از چندگاه
سید ابراهیم خیال مراجعت فرموده تاج دوازده ترک حیدری را که شعار دودمان امامت و سرورست از سر برداشت و بدستور آق قوینلو طاقیهٔ ترکمانی
مبارک نهاده علم توجه بصوب اردبیل برافراشت تا حضرت شاه زمانی که ضمیر منیرش باین معنی الهام پذیر شد که صبح خلافت و کامرانی او وقت دمیدن است
و نسیم سلطنت و جهانبانی را هنگام وزیدن در خطهٔ لاهیجان مقیم بود تا آنگاه که دفع اعدای دولت را پیش نهاد همت ساخته رایت نهضت بجانب آذربیجان افراخته
ابواب کشورستانی برگشود چنانچه بعد از تحریر شمهٔ از ذکر ملوک آق قوینلو حکایت مذکور خواهد گشت و کیفیت آن داستان غرابت نشان بر زبان خامهٔ بلاغت
بیان خواهد گذشت انشاء الله تعالی و هو القادر علی ما یشاء . **ذکر لشکر کشیدن احمد پادشاه از روم بجانب تبریز و کشته شدن رستم**
بیک از ستم زمانهٔ فتنه انگیز احمد پادشاه ولد اغورلو محمد بن امیر حسن بیک بعد از فوت عم خویش یعقوب میرزا از قراباغ گریخته بروم رفت و پادشاه
آن مملکت ایلدرم بایزید آثار شجاعت و شهریاری در ناصیهٔ حالش مشاهده نموده یکی از بنات خود را باوی در سلک ازدواج کشید و چون احمد پادشاه
چند سال بفراغبال در ظلال عنایت قیصر بدولت و اقبال اوقات گذرانید هوس تسخیر ممالک موروثی کرده با جنود نامحدود از مردم روم و تراکمه بصوب
آذربایجان در حرکت آمد رستم بیک بعد از استماع این خبر علم مقابله و مقاتله برافراخته موکب عم زاده را استقبال نمود و آن دو پادشاه بی آنکه حقیقت حال
یکدیگر معلوم داشته باشند بکنار آب ارس رسیده هر یک از معبری عبور کردند و مقداری مسافت طی فرموده کیفیت واقعه را دانستند لاجرم عنان عزیمت
بطرف کنار آب انعطاف دادند و پیش از وقوع تقارب فریقین و پیش از اشتعال نایرهٔ جنگ و شین امراء عراق و آذربایجان طریق بیوفائی مسلوک داشته
ناگاه بر گرد سراپردهٔ رستم بیک محیط شدند و او را دستگیر کرده نزد احمد پادشاه بردند و احمد پادشاه بنابر آنکه انهدام قصر زندگانی رستم بیک را مستلزم
استقامت مبانی دولت خود می‌پنداشت هم در کنار آب ارس او را بزه کمان از میان برداشت و این صورت در ذیقعدهٔ سنه اثنی و تسعمائه روی نمود و مدت
سلطنت رستم بیک شش سال بود **ذکر جلوس احمد پادشاه بر سریر سلطنت آذربایجان و بیان شهید شدن او بنابر مخالفت**
ایبه سلطان چون مشاطهٔ لطف و عاطفهٔ مشفقی عروس مملکت آذربایجان در نظر احمد پادشاه نقاب از چهره گشاد در کمال حشمت و استقلال رایت جاه و جلال
ارتفاع داده روی توجه بجانب تبریز نهاد و بعد از وصول بدان بلدهٔ فاخره اورنگ خلافت و جهانبانی را بوجود خود مزین ساخت و رعایا و مزارعان
را تمهید قواعد عدالت نوید داده رایت شریعت پروری برافراخت و فرمان فرمود که زیاده از آنچه بحسب شرع شریف متوجه ارباب دهقنت
باشد وزر او دیوانیان نگیرند و تمغا را به هیچ آفریده حواله ندارند و تمامی طوایف انسانی را از تکالیف دیوانی معاف دانسته باخراجات و شلتاقات
کسی را ایذا نرسانند آثار قلم ابطال بر مقرریات ارباب سیورغال کشید و نشان معافی بحکم از اصحاب عمایم را باعصار رسانید و آیینی بر روی مبارک نیاید زیرا
که هم در اوایل اوقات سلطنتش ایبه سلطان و قاسم پرناک باهم متفق گردیدند و لوای مخالفت و محاربت برافراخته او را هلاک گردانیدند مفصل این مجمل
آنکه چون احمد پادشاه افسر شهریاری بر سر نهاد حسین بن علیخان که بمزید تقرب و شوکت از سایر امراء و ارکان ممتاز و مستثنی بود بنابر کینهٔ دیرینه که از مظفر بیک
پرناک در سینه داشت او را در مؤاخذه کشید بلکه عرق حیاتش را بتیغ تیز منقطع گردانید و این خبر بقاسم پرناک که برادر مظفر بود و در شیراز حکومت میکرد
رسید خاطر بران قرار داد که بهنگام فرصت رایت مخالفت مرتفع گرداند درین اثنا احمد پادشاه نشان ایالت کرمان بنام ایبه سلطان رقم زد و ایبه سلطان از
آذربایجان بصوب کرمان روانه شد و بعد از قطع چند منزل رسل و رسایل نزد قاسم پرناک فرستاد و او را بطلب خون برادر تحریض نموده میان الجانبین قواعد عهد و
پیمان بایمان تأکید یافت آنگاه قاسم پرناک با سپاهی بیباک بایبه سلطان پیوست و احمد پادشاه کیفیت این حادثه را شنیده با لشکر آذربایجان عنان عزیمت
بدفع ایشان منعطف گردانید و در کنار النگ اصفهان تلاقی فریقین اتفاق افتاد و غبار معرکهٔ جنگ در هیجان آمده از زمانهٔ فتنه انگیز ابواب ستیز و خونریزی برگشاد
سبزه زار کنار النگ اصفهان از خون کشتگان رنگ لالهٔ نعمانی گرفت و فضای میدان نام و ننگ از کثرت جثهٔ از پای افتادگان با کوه دماوند صفت
مساوات پذیرفت بنابر اقتضای قضا نسیم نصرت و برتری بر پرچم علم ایبه سلطان و قاسم پرناک وزید و احمد پادشاه که شش ماه سلطنت نموده بود گرفتار
گردید و بقتل رسید و ایبه سلطان چون چنین مهمی از پیش برد روی توجه بقشلاق بلدهٔ قم آورد و خطبه و سکه بنام سلطان مراد ولد یعقوب میرزا که بعد از

تراکمه (نسخه)

بار دیگر (نسخه)

که بعد از قتل برادر خود بایسنقر در پناه شروانشاه اوقات میگذرانید مزین ساخته قاصدی جهت طلب او بشروان فرستاد و در قم بارگاهی بتکلف در موضعی مناسب نصب کرده مسندی
در پیشگاه بارگاه نهاده و دستارچی بر زبر مسند وضع نموده هر صباح بدستوری که امرا سلاطین را ملازمت نمایند بدانجا میرفت و بسرانجام مهام پرداخته شیلان میکشید و حال بر همین منوال
جاری بود تا وقتی که سلطان مراد بنوعی محق گردید

ذکر خروج میرزا محمدی و الوند و کشته شدن ایبه سلطان بتقدیر مالک الملک بی همال

اولاد یوسف بیگ بن امیر حسن بیگ محمدی و الوند در روز جنگ کنیز النگ در خدمت احمد پادشاه بودند و بعد از کشته شدن احمد پادشاه و تفرق سپاه ترک پستی
کرده هر یک بطرفی توجه نمودند محمدی بدار العباد یزد رفت و حاکم آن دیار مراد بیگ بایندر باتفاق اشرف بیگ او را اسباب پادشاهی بر داشت و الوند میرزا بدیار بکر
شتافته بمعاونت خال رستم بیگ که پس از واقعه سلیمان بیگ بحکم خواهرزاده خود رستم بیگ بر آن مملکت استیلا یافته بود خیال استقلال بر لوح ضمیر نگاشت و چون
ایبه سلطان فصل زمستان در بلده قم بپایان رسانید و نسیم نوبهاری در اهتزاز آمده خلایق را از ظهور سلطان گل آگاه گردانید ایبه سلطان عنان عزیمت بصوب تبریز معطوف
ساخت و محمدی میرزا تمامی ولایات عراق را بحیطه تصرف آورده در ملک ری رحل اقامت انداخت و ایبه سلطان لشکر آذربایجان را فراهم کشیده بجانب او نهضت نمود
و محمدی قبل از استعمال آلت قتال آیه فرار خوانده نزد حسین کیا چلاوی بقلعه استا رفت و ایبه سلطان برادر خود کزل احمد را با اکثر لشکر در ری گذاشته بقم مراجعت فرمود
و بدستور سال گذشته در آن بلده طرح قشلاق انداخت اما محمدی میرزا چون روزی چند در قلعه استا بسر برد باتفاق امیر حسین کیا و اشرف بیگ روی توجه بری آورد
و شبیخونی بر کزل احمد زده تمامی رخت او را بگرفت و کزل احمد مفلوک و پریشان حال ببرادر پیوسته ایبه سلطان در قم مصلحت اقامت ندیده در میان زمستان اسپ فرار
سوار شده عنان تا رباط دانگ باز نکشید درین اثنا سلطان مراد از شروان آمده بوی پیوست لاجرم مستظهر گشته دل بر مقابله و مقاتله مخالفان بست و محمدی میرزا
در ولایت ری ترقی تمام دست داده اکثر امرا عراق بقدم اخلاص پیش وی رفتند و غاشیه خدمت بر دوش گرفته سلطنتش را پذیرفتند و محمدی میرزا همگنان را
بمزید تربیت و رعایت امیدوار گردانید و با عددی بسیار و عُددی بیشمار متوجه ایبه سلطان گردید و ایبه سلطان نیز مصحوب سلطان مراد روی بدو آورد و در عرصه گیتی
آن دو لشکر کینه ور بیکدیگر رسیدند و هم از گرد راه در میدان تاخته بضرب حمله قیامت اثر آتش کینه و ستیز تیز گردانیدند و محمدی بتایید سرمدی اختصاص یافته ایبه سلطان
بر خاک هلاک افتاد و سلطان مراد در مرافقت کزل احمد پشت بر معرکه قتال کرده روی توجه بجانب شیراز نهاد آنگاه محمدی میرزا مظفر و منصور بتبریز آمد
و بر تخت سلطنت نشسته لوای مکنت بایوان کیوان رسانید

ذکر ابتداء سلطنت الوند میرزا و رسیدن ایام دولت محمدی میرزا بانتها

چنانچه سابقاً در حیز بیان آمد چون امیرزاده الوند از معرکه کنیز النگ بدیار بکر رسید قاسم بیگ اسم سلطنت بر وی اطلاق کرده لوای استظهار مرتفع گردانید و من حیث
الاستقلال متصدی سرانجام امور ملک و مال شده سایر امرا و ارکان دولت را در هیچ کار دخل نداد و پادشاه را نیز بی اختیار نگاه داشته ابواب نخوت و تکبر بر گشاد
بنابر علی هذا الوند میرزا از صحبتش متنفر گشته اکثر امرا و لشکریان با وی اتفاق کردند و شبی از اردوی قاسم بیگ جدا شده روی توجه بصوب آذربایجان آوردند محمدی میرزا
چون از توجه برادر با آن لشکر ملازمت اثر خبر یافت تاب مقاومت در خیر مکنت خویش ندیده از تبریز بسلطانیه شتافت و الوند میرزا بی دردسر بتبریز آمد و بیکان
بدار الملک آذربایجان در آمده لوای سلطنت بلند گردانید و منصب وزارت را بخواجه سابق الدین عنایت کرده لطف بیگ را بمرتبه وکالت رسانید اما محمدی
میرزا باتفاق بعضی از امرا عراق که بوی پیوسته بودند از سلطانیه بطرف اصفهان نهضت نمود و سلطان مراد در شیراز ازین معنی وقوف یافته ابواب خلاف و نزاع بر گشود
بلکه بمدد ران ایام با سپاهی بنصرت انجام از شیراز عازم اصفهان گردید و محمد میرزا باستقبال پسر عم از شهر بیرون رفته در منزل خواجه حسن ماضی تقارب فریقین بتلاقی انجامید
بعد از تسویه صفوف و تحریک امواج سیوف محمدی میرزا بکمند گرند مقید گشت و سپاه او منهزم شده اقتضا انبساط جمعیت ایشان را درنوشت از جمله امرا
پیر علی و پیر محمد و قناق با اولاد و اتباع بطرف ساوه و قم و کاشان رفته پیر علی بیگ ساوه را مضبوط گردانید و پیر محمد در قم اقامت نمود و قناق بیگ در کاشان
رایت نخوت و مخالفت باوج آسمان رسانید اما سلطان مراد بعد از دیدن پیکر نصرت و ظفر محمدی را مقید ساخته همراه خود بسلطانیه برد و پیرام بیگ را با یل
ساختن امرا مشار الیهم نامزد کرد و پیرام بیگ بساوه رفته با پیر علی بیگ ملاقات نمود و بتاکید قواعد عهد و پیمان او را اطمینان داده قاصدی جهت طلب پیر محمد
و قناق بقم و کاشان فرستاد و ایشان نیز بساوه رفته پس از تقدیم مراسم اشتیاق آنسه نیز مصحوب پیرام بیگ بجانب سلطانیه در حرکت آمدند اما چون پیر و برادران
در گزین منزل گزیدند هراس بیقیاس بخاطر راه داده شبی پیرام بیگ را که در خواب غفلت تنها بود گذاشته هر یک علم عزیمت بصوب منزل خود برافراشتند سلطان مراد
بعد از اطلاع برین مکیدت با پنجاه هزار پیاده و سوار متوجه ساوه شد پیر علی بیگ اسباب قلعه داری مرتب ساخته کما ینبغی بحراست برج و باره پرداخت

و سلطان مراد مدت پنجاه روز بجد تمام بر محاصره و محاربه اقدام نموده مطلقا بدیدن چهره مراد فایز نگشت و قاصدان سخندان در میان انداخته مهم بر مصالحه
قرار یافت بر موجب که ازاده لا ابدال بیک از ساوه بیرون آمده غاشیه ملازمت سلطان مراد را بر دوش گیرد و او ترک محاصره داده پیری بیک بدستور سابق حاکم
ساوه باشد و همان روز که ابدال بیک بخدمت سلطان مراد رسید او از ظاهر ساوه کوچ کرده عنان بکران بجانب آذربایجان منعطف گردانید **گفتار در بیان**
مصالحه سلطان مراد و الوند بیک با یکدیگر و ذکر مجملی از احوال ایشان تا زمان ارتفاع اعلام دولت پادشاه هفت کشور
چون سلطان مراد از ظاهر ساوه کوچ فرمود و هوس تسخیر سایر ممالک نوروئی کرده بجانب تبریز نهضت نمود و الوند نیز بجانب او متوجه گشته نواحی صاین قلعه را معسکر ساخت
و سلطان مراد بچهار فرسخی اردوی سپهر علم رسیده بخیال قتال علم اقامت برافراخت درین اثنا درویشی نیکخواه که موسوم بود به بابا خیرالله بآن دو پادشاه ملاقات
کرده نصایح سودمند و مواعظ دلپسند بگوش هوش ایشان رسانیده و از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نموده هر دو را بصلح و صفا مایل گردانید مقرر آنکه آب قزل
اوزن میان مملکت آن دو سردار واسطه بوده تمامی ولایات دیاربکر اران و آذربایجان از الوند باشد و جمیع ممالک عراق و فارس و کرمان متعلق بدیوان سلطان مراد گردد
و بر موجب عهد و پیمان در میان آمده الوند روی بدار السلطنه تبریز آورد و سلطان مراد نیز بقزوین رفته آنجا قشلاق کرد و بعد از ین مصالحه پیرعلی بیک و پیر محمد
و قناق بملازمت سلطان مراد شتافته پیرعلی بابتغان معروض تیغ سیاست گردید و پیر محمد منظور نظر اشفاق شده تربیت یافت درین اثنا بعرض سلطان مراد رسید

قناق

که حاکم شیروان قاسم پرناک خیال خلاف دارد لاجرم از قزوین با لشکری پر حشم و کین عازم فارس گشت و قاسم پرناک از توجه پادشاه خبر یافته طاقت مقاومت
از خیر تمکنت خویش ندید و بقدم اعتذار و ندامت لوازم استقبال مرعی داشته در قصر زرد باردو رسید سلطان مراد امرا طاعت او را حکم امان پاس داد و جمیع
امرای پرناک را گرفته ابواب بلا بر روی ایشان گشادند و سلطان مراد از قصر زرد بکازرون شتافته زنشان آنجا بپایان رسانید و درهمین سال شاه مرتضوی خصال
ظهور نموده شیروان را مفتوح گردانید و سال دیگر که سلطان مراد در ولیجان قشلاق کرد پادشاه آفاق لشکر بآذربایجان کشیده روی باستیصال نهال اقبال الوند آورد
چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس **گفتار در بیان ابتداء ظهور دولت ابد پیوند شاهی طلوع**
تباشیر صبح امید از افق عنایت بعنایت الهی همت بلند شاه عالیجاه و نهمت ارجمند مظهر السلطان ظل اللهی از مبادی نشئت صبا و صبی و اوایل سن تمیز
کل از شکوفه همواره متوجه آن بود که بضرب حسام نصرت انجام ریاض دین و دولت را از خار طغیان ارباب عناد پاک و بآبیاری شمشیر بهرام فام چمن ملک و ملت را
صفت نضارت بخشیده اساس کشورگشائی برافرازد مثنوی برافرازد لوای پادشاهی کند تسخیر از مه تا بماهی براندازد بنیروی هدایت اساس دولت اهل
غوایت زند بر فرق اعدای بد اختر لسان حیدری کردار خنجر بامداد امامان گرامی بگیرد عرصه عالم تمامی کند و شیوه دشمن گدازی ببخشد دوستان را سرفرازی
نهد بر طارم افلاک مسند بنای شرع را سازد مشید ز نور خاطر اقبال پرتو دهد دین را نضارت از سر نو بلطف اهل یقین را چاره سازد ز قهر اعدای دین را
سازد دهد از عدل معموری جهان را اجمل سازد ز بخشش بحر و کان را بنا علی هذا بعد از آنکه چندگاه در مملکت جیلان رایت اقامت برافراشت و با حاکم لاهیجان
میرزا علی طریق محبت و اتحاد مسلوک داشت بالهام هاتف غیب و تعیین ملهم لاریب خاطر عالی مآثر بران قرار داد که از ولایت غربت متوجه خطه جنت مرتبت
اردبیل گردد و از ارواح مقدسه آبای کرام و اجداد عظام خویش استمداد نموده همگی همت بر انتزاع ملک از تصرف اصحاب بدعت مصروف گرداند و جمعی را
که بعد از اعیان خانه بیان که اقبال مثال ملازم آستان جاه و جلال بودند ظاهر ساخته آن جماعت بنور فراست دانستند که تباشیر صبح دولتش را وقت دمیدن است
و ریاض شوکتش را هنگام وزیدن لاجرم کمر اطاعت فرمان بر میان جان بستند و زبان نیاز باد از مضمون این مقال گشودند مثنوی که ای خسرو رباع خیر الانام کواکب

وقنسایم

سپاه و فلک احتشام وجود همایون تو زیب تخت طارم به کامت اقبال و بخت بهر سو که خواهی توجه نمای که گردی چو خورشید کشورگشای و بعد از تقدیم مراسم عزیمت
نقدوه خاندان امامت و کرامت یکی از اهل اختصاص را جهة طلب رخصت نزد عالیجاه ایالت پناهی میرزا علی فرستاد و قاصد نیت نهضت همایون را باولیاء
لاهیجان در میان نهاده آنجناب از صغر سن و قلت سپاه آنحضرت و عظم شأن اهل طغیان و کثرت جنود ایشان اندیشیده فرمود که چندگاهی دیگر باروند گذار ساحت
انسب است و این عزیمت را در حیز توقف و تاخیر انداختن بصواب اقرب نظم تحمل بود شیوه دلپذیر خصوصاً بکاری که باشد خطیر درین امر نیکو نباشد شتاب
زمام تانی عنان بر متاب و این جواب بعرض نواب کامیاب رسیده شاه عالیجاه جهة ملاحظه خاطر میرزا علی در آن دو بار فی الجمله توقفی نمود و پس از روزی چند
بنفس نفیس همایون با سلطان جیلان ملاقات فرموده زبان الهام بیان باستجازه گشود آنجناب کرت دیگر آن مهر سپهر کشورگشائی را بصبر و شکیبائی امر کرده در باب فسخ

فتح عزیمت نهضت شرایط الحاح و مبالغه بجای آورد و التماس او درجهٔ قبول نیافت و پرتو اجابت بر مدعایش نتافت لاجرم شرف رخصت ارزانی داشته فتوح
پس از عرض خدمت در روی نیاز زبان کرد در عذر خواهی دراز که شاها بتقصیر بنده ام ز خدام درگاه شرمنده ام چه همت توان بست در کار تو بود همت
تو سزاوار تو بروای پسند کیهان و مهان مرادت دهد کردگار جهان بعد از آن پادشاه سلیمان نشان بمنزل همایون مراجعت فرموده در ساعتی که نظم ظفر همره و اختر
یار بود و سعادت چو دولت مددکار بود باهنگ رفتن میان بست چست برای صواب و بعزم درست گران کرد از پای دولت رکاب برآمد بگردون
بلند آفتاب به تدبیر پیر و بخت جوان ز گیلان بشه کامران شد روان و میرزا علی با جمعی از سالکان طریق یکدلی موکب عالی را مشایعه نمود و پس از مقداری مسافت
اجازت یافته مراجعت فرمود و چون بموضع ارجوان که از بلوک همان ولایت است محل نزول پادشاه ستاره سپاه گشت لشکر شتا دست بغیار برآورده تا شیر سر
بجائی رسید که کار از ارتکاب ایوار و شبگیر در گذشت بنابران خسرو باستعقاق همدران منزل برای قشلاق کرده رحل اقامت انداخت و پس از آنکه سلطان ثوابت
و سیاره منازل شتوی را طی نموده در اوایل برج ربیع منزل ساخت اعلام نصرت اعلام بصوب اردبیل در حرکت آمده با طراز زمان تکمیل اعلی مراحل فرموده قرین الطاف
کریم عطوف بوطن معهود و مسکن مالوف رسید و چنانچه لازمهٔ اطوار گزیدگان پاک اعتقاد است لوازم طوف مشهد جنت منزلت حضرت شیخ صفی الدین و سایر
بزرگوار خود بتقدیم رسانید و در آن مقام واجب الاحترام دست مناجات برآورده زبان بسؤال حاجات بگشود و روی نیاز بر زمین سوده از بخشندهٔ بی منت
و واهب بی صنت مرادی که داشت طلب نمود مثنوی خدیو جهانگیر عالی حسب امامت نژاد و حسینی نسب در آن مشهد واجب الاحترام مطاف اکابر
کرام در افشاند از لب ز روی نیاز ببرورد گار جهان گفت راز که ای برتر از عقل و فهم و قیاس سزاوار حمد و ثنا و سپاس توئی تاج بخش ملوک عظام
بر آرندهٔ حاجت خاص و عام کرم دستگیری شود مهر فراز ز امداد خیل و حشم بی نیاز و گر تاج شاهی بخشی بمن بکار آیدم مرد شمشیر زن الهی باعزاز خیر البشر بحق
امامان اثنی عشر بسر دل شیخ صافی ضمیر برخ غیرت آفتاب منیر صفی نام صوفی صفت کز شرف مهی بود تابان ز برج نجف خدایا بعرفان اهل یقین بحق
تمام بزرگان کامل دین که بخشی مرا منصب سروری برافراز دولت دهی برتری بملک جهان سرفرازم کنی مهم ساز اهل نیازم کنی که سازم اساس شریعت قوی
دهم ملت احمدی را نوی بشمشیر عز و حسام جهاد کنم دفع اصحاب شر و فساد و چون انوار اجابت دعا بر ضمیر منیر فیض آثار پرتو انداخت روی نیاز از زمین
برداشته بصوب منزل همایون رایت نهضت برافراخت و در آن زمان علی بیک چاکرلو بر اردبیل مستولی بود و میرزا محمد تالش باوی در طریق هواخواهی سلوک
مینمود و بنابر لشکر بسیار آمده سردار اقامت خدام بارگاه فلک احتشام در آن دیار مناسب نمود لاجرم آنحضرت عزم سفر جزم کرده در خلوتی خاص بزمرهٔ
از اهل اختصاص مانند مبارز الدوله و الاقبال عبدی بیک توپچی و حسین بیک لله و خلیفة الخلفا و غیر ایشان از اعیان امرا قرعهٔ مشورت در میان انداخت
و فرمود که چون بسبب وفور سپاه و استعداد اهل خلاف و عناد توقف درین ولایت از رعایت طریقهٔ حزم دور است آیا روی توجه بکدام جانب
آوریم که منهج حصول مقصود باشد امرا جواب دادند که بر هر طرف رای عالم آرای شاهی که مهبط انوار تائیدات الهی است قرار یابد بدلایق دولت ابد پیوند خواهد بود
و بکلید عنایت مسبب الاسباب ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار همایون آنحضرت خواهد گشود آنحضرت بعد از تأمل و اندیشه بر زبان الهام بیان گذرانید
که اینست آنکه کلمهٔ کریمهٔ فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجه را مطمح نظر همت داشته بجانب گرجستان شتابیم و تیغ جهاد از نیام انتقام برآورده عنان اقبال بمیدان
قتال اهل کفر و ضلال تابیم تا بمقتضای مصدوقهٔ کریمهٔ من کان لله کان الله له بحصول مقصود و مشاهدهٔ چهرهٔ بهبود فایز گردیم امرا عظام بنابر آنکه در آن هنگام
از غازیان جلادت اثر زیاده از سیصد نفر در موکب همایون حاضر نبودند علی الفور امضاء آن عزیمت مصلحت ندیدند و بعرض رسانیدند که مناسب چنین می‌نماید که
بسنت سنیهٔ حضرت سلطان حیدر قدس سره عمل نموده نخست سرعان باطراف و ولایات عراق و آذربایجان فرستیم تا جار بار ارباب ارادت رسانند که یراق جهاد
مهیا و مقرر در اردوی ظفر اثر مجتمع گردند آنگاه باستظهار تمام روی بغزو اصحاب ظلم و ظلام آوریم و این سخنان مقبول افتاده امرا بموجب فرمان اشرف اعلی
جارچیان جهت احضار غازیان باطراف و اکناف ممالک فرستادند و پادشاه جهان مطاع ما بچه رایت آفتاب شعاع بصوب قراباغ و کوچه نکیز برافراخته در
اثنای راه معلوم شد که یکی از نبایر میرزا جهانشاه موسوم بسلطان حسین بارانی با جمعی کثیر از مردم فتنه انگیز در حدود کوچه نکیز اقامت دارد و بجای نشیند از کاخ و دماغ
راه داده و دیگری برابش حشمت در می آرد و شاه دین پناه با امرای عالیجاه در باب تدارک مهم او آغاز مشورت فرموده در آن حین یکی از حجاب سراپردهٔ سپهر آئین خبر رسانید
که از نزد سلطان حسین بارانی ایلچی رسیده و حکم همایون باحضار قاصد شرف نفاذ یافته چون آن شخص بسعادت بساط بوسی سرافراز گردید نامه که آورده بود معروض

ستاره سپاه و جلال

باب رعایت

نواب کامیاب گردانید مضمون آنکه اگر رایات همایون فال ظلال دولت و اقبال بر فرق مخلصان یکجائی اندازد بنده غاشیه خدمتکاری بر دوش گرفته و حلقه جان سپاری
در گوش کشیده کمال اخلاص بظهور خواهم رسانید و در لوازم عبودیت و چاکری از خود تقصیر راضی نخواهم گشت نظم بدین بوستان تا بدار شهریار بخدمت میان بندم کمر تنگ
وار زملکت فراغت شوم گوشه گیر در آیم بچشم مخالف چو تیر کنم دل ز اخلاص غیرش بری نهیم سر از طوق فرمان بری واین مسؤل بشرف قبول مقرون مانده چنان
مقرر شد که بهمان منزل چند روزی محل توقف پادشاه عادل باشد و سلطان حسین از این معنی خبر یافته با فوجی از مردم یکدل بدرگاه عالم پناه شتافت و بعد از تقبیل بساط
جلالت مناط سلطنت و ادای دعای دوام دولت و مکنت بزبان نیاز عرضه داشت کرد که اگر مسکن این ممتحن دولتخواه بمیمن مقدم پادشاه دین پناه مشرف گردد
هیچ شک نیست که کرت دیگر قوم قراقوینلو را اختر اقبال کامرانی از مطلع آمال و امانی طالع خواهد گشت و بخت بخشم رفته صلح کنان باز آمده سپهر مدعا از اضرار ایشان
در خواهد گذشت آنحضرت بحسب اقتضاء وقت مصلحت در اجابت ملتمس او دانست و در ضمان امان سبحانی بجانب معسکر سلطان حسین بارانی توجه فرموده در خلال
این احوال غازیان عظام و لشکریان بهرام انتقام که جارچیان جهت احضار ایشان باطراف امصار و بلدان رفته بودند فوج فوج باردوی همایون میرسیدند و رسوم
عبودیت و دولتخواهی بر خاک عتبه علیه شاهی سوده باصناف عنایات سرافراز میگردیدند چنانچه در وقت نهضت رایت نصرت آیت بصوب منزل
سلطان حسین یکهزار و پانصد پیاده و سوار در موکب ظفر آثار جمع آمده بودند و چون نواحی اردوی سلطان حسین بارانی از انوار طلعت آن مهر سپهر کشورستانی
صفت نضارت پذیرفت بنابر اقتضاء رای عالم آرای عساکر گیتی کشای از امتزاج آن زمره حذر احتیاب نمودند و خیام حضرت انجام در طرف دیگر برافراخته
نزول اجلال فرمودند و پادشاه سعادتمند روزی چند در آن موضع اوقات گذرانیده سلطان حسین بارانی شرایط میزبانی بتقدیم رسانید اما در آن اثنا بوضوح
انجامید که از سحاب موافقتش غیر باران غدر تقاطر نمیکرد و از اقامت مجاورتش نضارت ریاض دولت بظهور نمی پیوندد لاجرم خسرو فرخنده شیم عزم رحلت از آن
منزل جزم کرد و این داعیه مسموع سلطان حسین گشته امرای پایه سریر اعلی را طلب داشت و بزبان مکر و فریب اظهار اخلاص نموده گفت مناسب آنکه خدام بارگاه
فلک احتشام پیوسته در مرافقت بنده بسر برده سلوک طریق مفارقت جایز نشمرند تا من طریقه اتفاق بجای آورده در قلع و استیصال نهال اقبال اهل بغی و نفاق مساعی جمیله
مبذول دارم و راه وفاق نموده بیمن دولت روزافزون هیچیک از اصحاب عناد و شقاق را آسوده و برقرار نگذارم نظم بمیدان کین برکشم تیغ تیز سر دشمنان
افکنم در ستیز اگر شیر پیش آید و گر هژبر برو سیل رزم چو غرنده ابر امرا چون میدانستند که سخن سلطان حسین بارانی اعتماد را نمی شاید بروجهی جواب گفتند که او را
معلوم شد که بعد از این پادشاه ظفرقرین در آن دیار توقف نخواهد فرمود و سلطان حسین ایشان را تسلی کرده خاطر غدر مآثر بر آن قرار داد که آفتاب جهانتاب اوج
سلطنت را بی اختیار ساخته در سحاب حبس توقیف نماید و گوهر شب افروز درج خلافت را بدست آورده در صدف اعتقال از ظهور مانع آید و ندانست که طلوع
تباشیر صبح صادق را ظلام در حیز تاخیر نتواند انداخت و شمول شمایم مشک اذفر را شعبده ایام در نافه خفا مستور نتواند ساخت نظم اگر چه ابر ظلمت دیرپا
طلوع صبح را مانع نیاید وگر صد حیله سازند اهل دستان نمیگردد شمیم مشک پنهان القصه سلطان حسین بآن خیال محال مجبتی طرح انداخته از حضرت شاه دین پناه
و مقربان بارگاه فلک اشتباه استدعا نمود که منزل ظلمانی او را بیمن قدوم شریف غیرت افزای سپهر نورانی گردانند و باین التفات فرق افتخار و مباهاتش
بفرق فرقدین رسانند امرای عظام چون مکنون ضمیر مکر تاثیرش را معلوم داشتند خسرو ریاض پادشاهی را بهانه عارضه که فی الواقع عارض ذات میمنت صفاتش
نبود در دولتخانه همایون بر مسند عزت گذاشتند و حسین بیک لله را در خدمتش باز داشته عبدی بیک و خلفا بیک نزد سلطان حسین رفته و عذرخواهی نموده گفتند
که مزاج همایون شاهی از نهج اعتدال الصواب انحراف یافته بنابر آن میسر نشد که امروز بصحبت شریف تشریف آورند و سلطان حسین آن سخن را مقرون
بصدق پنداشته و بامر الوان عشرت افراشته در آخر مجلس ایشان را اجازت انصراف داد و چون عبدی بیک و خلفا بیک بپایه سریر سلطنت مصیر رسیدند
مصلحت در آن دیدند که بخلاف رای سلطان حسین از آنجا نهضت نموده چهره سعد را از انوار طلعت کوکب سعد سلطنت پر زیب و زینت گردانند و در
وقتی که نور حضور آفتاب از فضای جهان بوقلمون بنهان خانه مغرب نقل نموده در حجاب تواری مستور گردیده و در خیمه نیلگون ستون گردون مشاعل ثوابت و
سیاره برافروخته سلطان بنام خواص آن مقام را غافل گردانیده پادشاه گردون غلام برحسب استصواب امرای عظام اشارت فرمود تا خدام درگاه فلک احتشام
معسکر نصرت انجام را از کثرت شموع و مشاعل نمودار سپهر فیروزه فام ساختند و شتران کوه پیکر و استران برق اثر را در منیچه بار کشیده رایت نهضت برافراختند
نظم هم آنگاه خاقان والا جناب برآمد بشبدیز گردون شتاب روان شد از آن منزل پر خطر روان در رکابش سپاه ظفر و چون سلطان حسین بارانی اتباع

و اتباع او شمع و مشعلهٔ بسیار در اردوی نصرت آثار مشاهده نمودند در آن شب از کیفیت نهضت همایون غافل و ذاهل بودند و روز دیگر از توجه پادشاه عالی گهر خبر یافته
دانستند که در تعاقب مواکب سپهر مراتب صرفه ندارند بنابر آن پای شکیبائی در دامن صبر پیچیدند و آن افتخار دودمان امامت و کرامت قرین بهجت و مسرت بمحروسهٔ سعد
رسیده روزی چند بفراغت بگذرانید آنگاه از آن منزل فرموده موضع وقوزالام را معسکر فیروزی انجام گردانید عنایت قادر بیچون در هر حرکت و سکون شامل حال آن
مرجع ملوک ربع مسکون و رعایت صانع کن فیکون در نزول و ارتحال میسر آمال خدام عالی مقام موکب همایون حضرت بخت و دولت همنشین بر دوام فتح و نصرت در نظر
هر صبح و شام والحمد لله الملک العلام والصلوة علی خیر الانام وآله الکرام

ذکر وصول قراچه الیاس بدرگاه سپهر اقتباس و تادیب یافتن ساکنان ظاهر قلعهٔ منتش از ضرب تیغ و سنان غازیان رستم وش

از عبارات دلگشای ثقات و مسودات نورافزای رواة بصحت رسیده
و بتحقیق انجامیده که چون صیت ظهور دولت شاهی و آوازهٔ طلوع نیر عنایت الهی در اطراف آفاق اشتهار یافت هر کس نسبت بخاندان امامت دم از اخلاص و
ارادت میزد قدم از سر ساخته بجانب معسکر محبت اثر شتافت تبت رسیدند از هر طرف سروران بدرگاه شاه بلند اختران از آنجمله قراچه الیاس که لباس اعزاز
او بطراز عبودیت خدام آستان سپهر اساس مطرز بود با فرقه از مردم روم احرام عتبهٔ علیه کعبه احترام بسته از مقام مالوف و مسکن معهود قدم در راه نهاد و بعد از طی بوادی
در منزل شوره گل فرود آمده بار گشاد منتش که بهادری بود سرکش و در آن نواحی حصاری گلواشت سپهروش چون بر مرور قراچه و فرقهٔ رومیه مطلع گشت بقدم استعجال از
استقبال نموده مراسم حسن اعتقاد و اخلاص ظاهر کرد و طرح ضیافت افکنده بر چند نفر از غازیان را در منزلی فرود آورد آنگاه ملازمان خود را بغارت و تاراج ایشان
مامور گردانیده و نایرهٔ بیداد بباد همواری مشتعل گردید غازیان بقدر مقدور در دفع آن جماعت کوشیدند و بعضی بسیار جان از آن ورطهٔ خونخوار بیرون برده عنان بطرف
اردوی نصرت نشان گردانیدند و قراچه الیاس در موضع وقوزالام ببارگاه فلک احتشام رسیده بعد از تقبیل زمین عبودیت و تقدیم اقامت لوازم خدمت
واقعهٔ مذکوره را مشروح معروض گردانید آتش غضب قیامت لهب از استماع آن ترکتازی ملتهب شده شاه کامکار با عساکر نصرت شعار بجانب قلعهٔ منتش
ایلغار فرمود منتش از کیفیت حادثه خبر یافته دانست که ایستادن پشهٔ ضعیف نهاد در برابر تندباد نتیجه ندامت است و میدان داری نخجیر مرغزاری با شیر بیشهٔ کارزار
مباین سلوک طریق سلامت رباعی چو گنجشک با باز بازی کند بخون ریز خود ترکتازی کند کبوتر که پهلو زند با عقاب بقصد سر خویش دارد شتاب لاجرم
قلعه را بیکی از معتمدان خود سپرده سر خویش گرفت و راه گریز در پیش تبت ز بیم سپاه شه دین پناه شد آواره از جای خود کینه خواه و سحرگاهی که بتاشیر صبح
فیروزی از مطلع امید مبارزان موکب نصرت نشان در دمیدن بود و نسایم فتح و فیروزی از مهب اقبال ملازمان رکاب سعادت انتساب در وزیدن شاه سپهر تمکین
سکندر با لشکری تهمتن تن بظاهر آن قلعه رسیده عساکر بهرام مآثر دست نهب و تاراج برآوردند و جمعی از متوطنان آن مکان بپای مخالفت پیش آمده از غایت خسارت
رایت جسارت برافراشتند و حضرت شاه قهرمان پادشاه مظفر بقتل آن گمراهان فرمان داده تیغ بجای غازیان آغاز سرافشانی کرده سنان از دهان بمجاهدان شرایط جان
ستانی بجای آورد لاجرم جمعی کثیر از اعدای دولت در آن معرکه بر خاک هلاک افتادند و فوجی که زخم خورده گریختند هر یک در بیابانی دیگر قرین حسرت و ندامت
جان دادند و جنود ظفر ورود پادشاهی با کرایم غنایم با قبائی عنان عزیمت از راه فاغرمان بصوب ترجان گردانیدند و از آنجا جهت مصلحت ییلاق بسارو قایه
رفته قبهٔ بارگاه سپهر اشتباه باوج مهر و ماه رسانیدند مثنوی در آن مرغزار چو باغ بهشت شه کامران کرامت سرشت باقبال طرح اقامت فکند بر فلک
از سر پرش سپهر بلند رخ سرفرازان بخاک رهش سر سروران بوده بر درگهش دلش گشته فارغ ز بیم خطر خدا حافظ پادشاه ظفر و در آن منزل بعرض همایون رسید
که درین نواحی خرسی بمغاره وطن گزیده و بچه بتعرض آینده و رونده یا رسیده شاه شیرشکار عازم دفع آن جانور زیانکار گشته سپاه انجم عدد در حوالی مسکن آن دد را
بتهلیل و تکبیر باوج فلک اثیر رسانیدند و خرس بقصد ایشان از مغاره بیرون شتافته پادشاه شجاعت پناه با وجود آنکه سن شریفش هنوز از دوازده سالگی تجاوز ننموده
بود بنفس نفیس بجانب آن جانور مهیب توجه فرموده دو چوبه تیر از شست دستش گشاد یافته هر دو مانند تیر تقدیر بهدف مراد رسید و خرس از پای در افتاده مقتول
گردید لاجرم غلغلهٔ آفرین و تحسین از اطراف و جوانب بلند گشت و جهت دفع اصابت عین الکمال از فلک آیهٔ وان یکاد در زبان ملک گذشت مثنوی تعالی الله
زهی شاه فلک قدر چو حیدر در شجاعت منشرح صدر گریزان شیر گردون از خدنگش پلنگ چرخ رانی زو درنگش نهاده چون بمیدان دعا کام زنهمش
خون افشاند چشم بهرام که افتاد بعطارد در ستایش ملک از صدق دل گفته دعایش گشاده

در بیان عزیمت شاه نوشیروان حشمت بصوب شیروان و ذکر فتح قلعهٔ منتش و غزو دیار گرجستان

چون مدت دو ماه موضع سارو قایه دعایهٔ علم ظفر پیرایه سپهر قدر و بلندپایه بود شاه

و این بناه پای مبارک در رکاب همیت انتساب آورده از آن منزل بطرف ارزنجان نهضت فرمود و پس از وصول بدان مکان و اجتماع سپاه فراوان فرمان
واجب الاذعان نفاذ یافت که امراء عالیشان کلانتران جنود ظفرنشان را مجتمع گردانیده مطارحه نمایند که توجه رایات نصرت آیت بصوب کدام ولایت
مناسب دولت است او نوئینان حسب الحکم تقدیم رسانیده در آن انجمن هر یک از غازیان دشمن شکن رائی روی نمود بعضی مصلحت چنان دیدند که در آن زمستان در
ارزنجان قشلاق کنند و بهنگام نزول حشمت خورشید در منزل بهرام اعلام فیروزی اعلام بصوب دیار اهل باب ظلم و ظلام برافرازند و زمره بر زبان آوردند که
انسب آنست که رخش همت بجانب اولکاء مواضع قرقره تازیم و بر سر کفار اندیار شتافته صدای گیرودار در خم طاق سپهر دوار اندازیم فرقه دیگر را حرکت
جنود سعد مناسب نمود و طایفه را سفر دیار بکر ملایم مزاج بود و از جمله امرا خلیفة الخلفا حسین بیک لله این سخنان را بعرض اشرف اعلی رسانیدند شاه مظفر لوا بر زبان
الهام بیان گذرانیدند که هیچیک از این آرا صواب نمینماید و در ضمیر قبول اصحاب عقول در نمی آید ما امشب در این استخاره بسر خواهیم برد و بموجب اشارتی که از روحانیت
ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین وقوع یابد عمل خواهیم کرد صباح روز دیگر که از باطن سپهر اخضر شعشعه انوار هدایت آثار درخشیدن گرفت و لوامع ضمیر الهام
مآثر آفتاب منیر عرصه آفاق صفت اضارت پذیرفت آن مؤید بتایید الهی سالکان طریق دولتخواهی را بپایه سریر اعلی پادشاهی طلبیده فرمود که دوش از امداد
ارواح طیبه دوازده امام علیهم التحیه والسلام نزد ما تحقیق پیوسته که صلاح دولت ابد پیوند منحصر در آنست که نخست رایت عزیمت بصوب شروان افرازیم و
حسام خون آشام از نیام انتقام برآورده تهم شروانشاه را حسب دلخواه بسازیم نظم بامداد توفیق پروردگار برآریم از شاه شروان دمار حسام یمانی برافشان
کنیم بیک حمله خیلش پریشان کنیم و امرا این وارد غیبی را بمسامع رؤسای سپاه رسانیده مجموع ایشان متفق اللفظ والمعنی بر زبان آوردند بیت نشه رایت جنگ
افراختن ز مار صف دشمنان تاختن و عزم یورش شروان جزم شده نظم دم صبح کین مهر گیتی نورد بگردون برآمد بعزم نبرد برافروخت از نور اقبال چهر
برافراخت رایت بصوب سپهر شه کامران فلک احتشام برآمد بشبدیز گردون خرام سوی ملک اعدا عنان تاب شد زمین از تزلزل چو سیماب شد در
اطراف مهر سپهر اقتدار روانشد سپاه ستاره شمار و بعد از وصول اعلام نصرت قرین بمنزل ایاسین رای اصابت آئین چنان اقتضا فرمود که خلفا بیک با
فوجی از عساکر کوه تمکین عنان بگردان بصوب کرجستان منعطف گردانند و کفار اندیار را از سرچشمه شمشیر خونبار جرعه هلاک و بوار چشانند و خلفا بیک برحسب فرمان
واجب الاذعان بدان دیار ایلغار کرده مراسم جهاد بجای آورد و جمعی کثیر از اهل ضلال را در میدان قتال به تیغ تیز بگذرانید و غنیمت بنهایت گرفته بطریق لحوق
بپایه سریر پادشاه عالیجاه رسید و آنحضرت او را نوازش نمود و کرایم غنایم که آورده بود بر غازیان قسمت فرمود و در همان ایام الیاس بیک ایغور اوغلی
را بتسخیر قلعه منتش ارسال داشت و امیر الیاس با زمره از سپاه بی هراس متوجه انحصار سپهر اساس گشته منتش کرت دیگر رایت هزیمت برافراشت و بعد از وصول
جنود ظفر قرین بحوالی آن حصن حصین سیلاب خوف و رعب بناء ثبات و قرار قراباتان و متعلقان منتش را منهدم ساخته فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند و
با تیغ و کفن باردوی الیاس بیک شتافته لطف او را شفیع جرایم خویش گردانیدند و الجناب قلعه متصرف گشته ابواب عفو بر روی متوطنان آن مکان بگشاد
و کلانتران ایشان را با آستان اقبال آشیان پادشاه عالمیان فرستاد و آنحضرت بنظر عاطفت در آن جماعت نگریسته قامت قابلیت ایشان را بخلع فاخره بیاراست
و ضبط قلعه منتش را بدستور سابق بدیشان رجوع نموده اجازت انصراف ارزانی داشت و رایات نصرت نشان پادشاه وافر احسان از آن منزل روان گشته چون
پرتو وصول بر منزل حسنآباد انداخت منتش که از کمال الطاف خسرو سلیمان وش خبر یافته بود قدم از سر ساخته و آنرا سرمایه سعادت دارین شناخته بدرگاه
عالمپناه شتافت و بعد از ادراک شرف زمین بوس پیشکش کشیده زبان اعتذار و استغفار بگشاد پادشاه پوزش پذیر جرایم منتش را بآب عفو و اغماض بشست
و او را بانعام تاج زرنگار و خلعت خاص و کمر مرصع و اسبان راهوار مفتخر و مباهی گردانید و منتش بدست اخلاص میان خدمت چست بسته حسب فرموده متوجه قلعه
خود گردید

گفتار در بیان عبور فرمودن آن الفارس مضمار تفاخر از آب ارس و کر و درآمدن بولایت شروان از کمال شجاعت

و تهور فیاض علی الاطلاق هر ذو اقتداری را که مستغرق بحر عاطفت نامتناهی سازد در وقت عبور بر دریای مشکلات امور ملاح عنایت بی تغییر بوسیله زورق
تدبیر او را بساحل نجات رساند و خلاف انفس و آفاق هر صاحب اعتباری را که پایه قدر و منزلت باوج سپهر دوار برافرازد بهنگام طوفان حوادث ایام و شهور
بادی توفیق رفیق گشته او را در سفینه امن و سلامت نشاند بیت هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش نظیر این تقریر کیفیت عبور پادشاه گردون سریر است از آب ارس
و کر در وقتی که بسبب طغیان آب آن بحر بیکران سیاحان دریای تدبیر در مقام تحیر بودند و تفکر صورت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن اوان که خاطر دریا مقاطر

دریا معاطف پادشاه بهجال از جانب کوشمال کرجیان و فتح قلعهٔ منتش فراغت یافت چنانچه درا زر بجان مقرر شده بود عازم شروان گشت و فرمان همایون نفاذ
پیوست که پیرام قرامانی با فوجی از مردم تکلو و زمرهٔ از قوم ذوالقدر لوای پیشتر از موکب ظفر اثر بکنار آب کر شتافته از معبر قوین اولی عبور نماید و گذر قوینی قفایج را
کرده هر یکیت را قابل گذشتن لشکر ضعف شکن باید بعضی از جنود را بمحافظت آن معبر مأمور گرداند تا شروانیان نتوانند که لشکر دریا اثر را از عبور مانع آیند و پیرام بیک برحسب
فرمان واجب الاذعان بدانجانب روان شد و بعد از وصول بکنار آب و مشاهدهٔ آن دو معبر هیچیک را قابل عبور لشکر ندانست و هرچند در بحر تدبیر شناوری نمود
ابواب رکوب بر سفینهٔ مقصود بر روی خویش نگشود آنگاه سپاه را دو بخش کرده فرمود که هر قسمی در یکی از دو جانب آب ارس و کر که دران موضع بیکدیگر اتصال می‌یابد
خیمهٔ اقامت برافرازند و همت بر سرانجام اسباب عبور از آن دریای بیکران مصروف سازند و لشکریان حسب فرموده تقدیم رسانیده بعضی جنایل ترتیب کشتی
و سفینه نمودند و جمعی در اندیشهٔ ترکیب رسل و کلک بودند که ناگاه آنقدوهٔ خاندان امامت و کرامت یعنی پادشاه عالیجاه بحر مکرمت بکنار آب رسید و بر تحیر
و تفکر ساتحان دریای هیجا اطلاع یافته بیشائبهٔ تدبر سمند خوش خرام ماهی اندام را قدمی چند بجانب بالا آب راند آنگاه عنان بکران بطرف دریا انعطاف
داده از آن بحر عمیق که نزد ارباب فهم و خرد بی مدد کشتی عبور بر آن محال می‌نمود بهدایت بخت سرمدی بگذشت چنانکه بگذرد باد بدشت عساکر بحر جوش
رعد خروش نیز متعاقب موکب گردون مراتب اسپ در آب افکندند و مجموع در ضمان صحت و عافیت عبور کردند و مضمون حدیث همایون مثل اهل بیتی کمثل
سفینهٔ نوح بابلغ وجهی ظهور نمود و بواسطهٔ وقوع آن امر غریب ارادت و اعتقاد جنود ظفر ورود نسبت بر بدر اولاد صاحب مقام محمود بیفزود و مثنوی چو دیدند
آن کرامت اهل ادراک ز دریای کرم شاه شرفناک در اخلاص و هواخواهی فزودند زبان بهر دعاگوئی گشودند که شاها حشمتت هردم فزون باد
رخت از نور دولت لاله گون باد چو بگذشتی ازین دریای زخار شدی مانند حیدر معجز آثار نماند بر تو مشکل هیچ کاری شود حکمت روان در هر دیاری
توجه کن بهر جانب که خواهی که همراهت بود لطف الهی و آن مهر سپهر پادشاهی آنشب در همان منزل توقف نموده روز دیگر خسرو ستاره سپاه از کنار دریا
سپهر خضرا رایت نهضت برافراخت و از انوار تیغ زر اندود جنود ظلم را از فضای عالم انهزام داده صدای جهانگیری بلند ساخت شاه دین پناه بعزم رزم
دشمن کینه خواه از آن مرحله کوچ فرموده از دو آب دیگر که هر یک در عرض و عمق قرینهٔ بحر اخضر بود بی دغدغهٔ خوف و خطر عبور نمود آنگاه عنان بطرف شماخی
انعطاف داد و پس از وصول بمنزل گل دیکان شخصی از ساکنان آن مکان بعرض خدام آستان ملائک آشیان رسانید که شروانشاه بعد از اطلاع بر نهضت
پادشاه نصرت دستگاه با خیل و سپاه بپای قلعهٔ قبله که قلهٔ آن شرفهٔ همت از اوج سپهر درگذرانیده و کنگرش سر تیغ رفعت بسپهر زرنگار آفتاب رسانیده شتافته
و تشمر استعمال آلات رزم و پیکار نشسته بنابران پادشاه عالمیان عازم قصبهٔ شروان گشت و در وقتی که بدر سریع السیر فلک بشهرستان آسمان در آمد یکی از خدام
سدره مقام را که موسوم بقلی بیک و ملقب بجوش میرزا بود فرمود که بشتابان رفته مژدهٔ امن و امان بمتوطنان آن مکان رساند جوش میرزا همدران شب بمقصد رسیده
طوایف انام را از سطوت پادشاه بهرام انتقام ایمن و مطمئن گردانید و در روز دیگر پادشاه هفت کشور از آن منزل روانشده در اثنای طی مسافت جادهٔ که
منتهی بشماخی میشد بپیش آمد و رای الهام نمای رفتن آن طریق را مناسب دولت دانسته از راه شروان عنان بکران بدان صوب گردانید و چون پنجهٔ علم انجم حشم پرتو وصول
بر شماخی انداخت بوضوح پیوست که ساکنان آن دیار از کبار و صغار فرار بر قرار اختیار کرده در قلل جبال الحصن جسته اند و شماخی یکدو روز محل نصب خیام عساکر
دشمن سوز بوده دران اثنا خبر رسید که شروانشاه سپه را که در میان قلعهٔ گلستان و حصار بیغرد واقع است معسکر گردانیده و گرد اردوی خود را بچپر و شاخهای
شجر استحکام تمام داده شاه عالی مقام بعد از استماع این خبر بیکاره دشمن را با خود مقرر ساخته از شماخی بدانجانب نهضت فرمود و بمجرد توجه آنحضرت اقدام ثبات و قرار شروانشاه
متزلزل شده از منزل مذکور بطرف قلعهٔ گلستان کوچ نمود **ذکر محاربهٔ شاه دین پناه با شروانشاه و اهتزاز نسیم نصرت و ظفر بر
پرچم علم پادشاه عالی گهر** سبحان قادری که هرگاه لوامع انوار هواخواهیش از مطالع افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه طلوع نموده بر جمیع
احوال فرخنده مآل سعادتمندی آید مرآت ضمیر خورشید تأثیرش بروجهی صفت اضاءت پذیرد که جز صورت صدق و صواب در روی چهره نگشاید و بر عکس
این قضیه هر وقت صرصر غضب حضرت الوهیت از مهب انا انذرناکم عذابا قریبا در اهتزاز آمده بناصیهٔ اقبال صاحب شقاوتی وزد بصر بصیرتش را بشائبهٔ تیرگی
و تکدر گرداند که حقیقهٔ آیهٔ ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة از گفتار و کردارش ظهور نماید نظم چو از انوار لطف حق اکبر ضمیر سروری
گردد منور بهر کاری صواب اندیش باشد ز هر فرزانه در پیش باشد بعقل کامل و تدبیر صایب شود فتح و ظفر او را مصاحب چه دوریش گردد از فهم و خرد دور

قوری

بخشش چهره بهبود دستور فتنه در وقت رزم و گاه جولان بر اوج جاه اندر چاه خذلان مصداق این سیاق آنکه چون تقدیر ملک قدیر بر این منوال سمت جریان پذیرفته
بود که آفتاب اقبال شاه سعود خصال از افق بلاد شروان طالع گشته بر عرصه کون و مکان تابد و کوکب جاه و جلال شروانشاه در حضیض وبال افتاده بنای عمر و حیاتش
انهدام پذیرد آن پادشاه عالیجاه چنانچه مذکور شد در ازربایجان از قبول آرای مختلفه امرا و سرداران گردن پیچیده و بالهام هاتف غیبی و تلقین ملهم لاریبی یورش
شروان را اختیار فرموده عنان یکران بدان صوب منعطف گردانید و شروانشاه در دفع آن حادثه هرچند تامل نمود ابواب سلوک طریق صواب بروی روز
گارش نکشود و از استماع خبر توجه لوای کشورگشای شاهی از شماخی بمرتبه سراسیمه گشت که از بیشه که در میان قلعه ... گلستان استحکام تمام داشت بی جهتی کوچ کرده
رایت نهضت بجانب حصار گلستان برافراشت و پیش از آنکه بمقصد رسد در منزل جبانی بعساکر نصرت مآثر رسید و در معرکه رزم مرکب زندگانیش بسر در آمده
مقتول گردید کیفیت حال آنچنان بود که چون رایت ماهچه منصور پرتو وصول بر موضع مذکور انداخت و قاید بخت عنان مرکب شروانشاه را گرفته بی اختیار
بدان جا رسانید شاه صاحب تایید بطلوع نیر فتح و فیروزی امیدوار گشته فی الحال بتعبیه سپاه نصرت عطیه که عدد ایشان بهفت هزار میرسید اقدام فرموده شروان
شاه نیز با بیست هزار سوار دلیر شش هفت هزار پیاده جرار که همراه داشت بر زبر پشته صعود نموده همت بر ترتیب قلب و میمنه و میسره لشکر گماشت و بعد از
تسویه صفوف از هر دو جانب آواز نفیر و سورن و غریو کوس و شیون بلند گشت و اسپان تازی در زیر ران سالکان طریق سرافرازی در جولان آمده صدای
گیرودار از اوج فلک دوار درگذشت غازیان موکب همایون شاهی در پناه جنه تایید الهی تیغ جهاد از نیام انتقام کشیدند و مبارزان لشکر والی شروان از جبهه
توکل عریان دست بتیر و کمان یازیدند نظم دلیران جنگی در آن رستخیز سنان بهر خونریز کردند تیز گرفته بکف تیغ الماس گون سترده ز دل نقش صبر و سکون
فرقه ناجیه را گل رخسار و لب امل بتبسم وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة شگفته و خندان و طایفه باغیه را صفحه چهره و جبهه بهجه در غبار ادبار وجوه یومئذ علیها غبرة
ترهقها قترة محجب و پنهان پیادگان شروان پیش صف آمده از فراز آن پشته عقابان تیر مرگ تاثیر را بقصد صید طایر روح مجاهدان کشورگیر در پرواز آوردند
بهادران سپاه شاه جهانبان با تیغ بران و سنان جان ستان سر بالا روان شده حمله کردند عنان کمان بداندیشان را در باریدن باران سهام تا تیزی و نه اقدام
جلادت نیکوکیشان را از مشقت صعود بر آن بلندی تاثیر نیست فراز و نشیب ره از رهروان گرم سیر پرس که پیش مرغ هوا کوه و دشت یکسانست آری پیکان دلان
شروانیان رو بنشیب آورده ترک بر تارک میدوخت و سنان آتش فشان غازیان بسوی بالا زبانه کشیده خرمن زندگانی میسوخت در این اثنا بواسطه دفع
شبه میمنه و میسره جنود ظفر ورود بهم بر آمده شروانشاه چیره شده با سواران سپاه یکبار حمله کرد و پیادگان شروان بدست و پای ستوران در آمده دیگر مجال تیرباران
نیافتند و غازیان رستم شیم از هم خدنگ تیر ابلک امین گشته عنان جلادت بجانب دشمنان تافتند نظم گران شد رکاب و سبک شد عنان فرس خورد مهمیز و
دشمن سنان برانگیخته اسپ و انگیخت گرد بگردون برآمد غبار نبرد بدشمن کشی تیز شد تیغها برآمد ز دریای خون میغها و شروانیان نیز در مقام مداهنت
ثبات قدم نموده دست باستعمال شمشیر و خنجر و شکافتن فرق سر و جگر بر آوردند و هر دو لشکر در یکدیگر آویخته فضای میدان رزم را از سیلان خون آمویه و
جیحون کردند نظم شد از باد کین آتش فتنه تیز زمین فتنه خیز آسمان فتنه بیز سلامت برون برد رخت از جهان پدیدار شد رستخیز نهان در خلال آن احوال
پادشاه ربع مسکون بقوت باطن همایون شمشیر ذو الفقار آثار از نیام انتقام برکشید و بحمله صف شکاف و صدمه صرامت اتصاف زلزله در عرصه کون
و مکان انداخته غایت قدرت دست ولایت ظاهر گردانید نهال حسام خون آشامش از کاشه سر دشمن آب خورده رنگ شاخ ارغوان گرفت و شعله
سنان ثعبان نشانش در خرمن عمر مخالفان افتاده کسوت وجود شان صفت احتراق پذیرفت قطعه ز بسکه روز دغا ادهم تو جولان کرد سواد گنبد فیروزه گون
غبار گرفت نهال تیغ تو از بسکه لاله بار آورد بنفشه زار فلک عکس لاله زار گرفت و چون شروانیان آن تهور و میدان داری و آن تجلد و خنجر گذاری
مشاهده نمودند دستشان از کار و کارشان از دست رفته پشت بر معرکه ستیز کردند و کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة پای در بادیه فرار نهاده روی
بصوب ادبار آوردند بشیر عنایت مهیمن بیچون صدای دلگشای و ان جندنا لهم الغالبون در خم طاق گردون انداخت و نسیم روح گستر فتح و ظفر بر پرچم علم پادشاه
والا گهر وزیده مشام جان مشتاقان الا ان لله فی ایام دهرکم نفحات را چون اطراف گلزار در فصل بهار عطر پرور ساخت نظم چو گشت از خون زمین مانند گلشن
جدا شد تن ز مرکب سر هم از تن نسیم فتح آمد روح گستر مشام غازیان شد عطر پرور شکست از تیغ شاهی قلب اعدا کلید فتح بود آن تیغ گویا و شروانشاه
با بسیاری از امرا و سران سپاه در معرکه کشته بر خاک مذلت و هوان افتادند و غازیان منصور که بنحیکان آن قوم مقهور را تکامشی کرده شمشیر کین در خورد و بزرگ

ماتند کار ایشان ۴

و برکت ایشان نهادند نظم فرو ریخت از کوه از آن زلزله گشته شد آن آهنین سلسله همه خیل شروان در آن رستخیز فتادند در زیر شمشیر تیز تغیبه السیف که از آن معرکه خسته جسته راه گریز پیمودند چون اکثر زخمهای کاری خورده بودند در فضای صحرا و بیابان پهلو بر خاک و خاشاک نهاده از خدنگ عزرائیل ناپسودند نظم از آن صید کی هیچ صیدی نرست بنوعی که کشتی شانی نخست شدند آن همه کشته یا دستگیر چه بر دل چه بیدل چه برنا چه پیر و چون خاطر خطیر شاه کشورگیر از مهم اعدا فارغ گردید همان منزل نزول اجلال فرموده قبه بارگاه با اوج مهر و ماه رسانید تخت دولت و کامرانی را بقدم همایون مشرف ساخت و امرا و شجعان را بار داده تفقد حال ایشان پرداخت آنجماعت روی نیاز بر زمین نهاده لوازم عبودیت و اخلاص بجای آوردند و زبان بادای تهنیت گردان ساخته جواهر زواهر دعا و ثنا نثار مجلس بهشت آثار کردند پادشاه مخلص نواز هر یک از ایشان را بالتفات خاص اختصاص داده باصناف انعام و اعزاز مفتخر و سرافراز گردانید و پایه قدر و منزلت جمعی را که در آن معرکه غایت جلادت بظهور رسانیده بودند بمزید اکرام و احسان از فرق فرقدین بگذرانید لشکریان بموجب فرمان واجب الاذعان سرهای قتیلان را جمع آورده منارها برافراختند و اجساد ایشان را همچنان گذاشته طعمه کلاب و ذباب ساختند نظم شاه چون تیغ برکشد ز نیام بهر خونریز اهل ظلم و ظلام آنقدر کشته گردد از اعدا که مناره شود ز سر پیدا گردد از کشتگان افتاده روزی وحش و طیر آماده یارب این پادشاه کشورگیر خسرو تاج بخش چرخ سریر تا ابد باد در جهان منصور چشم بد از جمال جاهش دور **ذکر توجه خلفا بیک جهة دفع شیخ شاه بجانب شهر نو و منور شدن آن دیار از شعشعه ماهچه اعلام سعادت پرتو** شاه عالم پناه بعد از فراغ بال از جانب شروانشاه سه روز در همان منزل بجمعیت خاطر و فراغ اوقات خجسته ساعات گذرانید آنگاه رایت ظفر پناه افراخته بلده شماخی را از فر طلعت همایون غیرت افزای گنبد گردون گردانید و در آن خطه بمسامع جاه و جلال رسید که ولد رشید شروانشاه که موسوم بشیخ ابراهیم و ملقب بشیخ شاه است در روز محاربه جان تنگ پا بیرون برده بود و حالا در شهر نو که بر کنار دریاست لنگر اقامت انداخته و بخیال مخالفت حشری از پیاده و سوار مجتمع ساخته بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و خلفا بیک با بعضی از سپاه نصرت نشان جهة دفع شیخ شاه عنان بطریق شهر نو تافت و موکب همایون نیز متعاقب بدان صوب نهضت فرمود و چون این خبر مسموع شیخ شاه گشت چاره کار منحصر در فرار دانسته و باتفاق اتباع و اشیاع در کشتی نشسته و بدریا درآمده بادبان بطرف گیلان برافراشت و خلفا بیک از آنحال خبر یافته بطالع مسعود و بخت نیک نواحی شهر نو را مضرب رایت نصرت پرتو گردانید و همان روز اهالی شهر اظهار طاعت و انقیاد نموده اکابر و اعیان با تحف و پیشکش فراوان بآستان امارت آشیان آمدند و خلفا بیک ایشان را منظور نظر مرحمت گردانیده باصناف الطاف خوشدل و مطمئن خاطر ساخت و آنشب در کمال عیش و طرب بسر برده صباح روز دیگر علم انجم حشم پادشاه دین پناه سایه وصول بدان دیار انداخت و منزل شیخ شاه مضرب سرادقات دولت و اقبال گشته خلفا بیک بپایه سریر سلطنت مصیر شتافت و بتقبیل بساط جلالت مناط قیام نموده بعد از ادای مراسم دعا و ثنا کیفیت اطاعت متوطنان شهر نو را معروض گردانید و آن معنی موافق مزاج اشرف اعلی افتاده کلانتران آن بلده بانعام تاج و خلع فاخره سرافراز و مباهی گشتند و حکومت شهر نو بر خلفا بیک قرار گرفته پس از چند روز پادشاه دوست نواز جهة قشلاق عنان عزیمت بصوب محمود آباد انعطاف داد و چون بدان منزل سعید یراق قشلاق فرمود بعضی از منهیان بعرض خدام آستان ملایک آشیان رسانیدند که متوطنان قلعه باکو بحصانت حصار و توافر اسباب پیکار مغرور شده طریق خلاف سلوک میدارند و شرایط خدمتکاری و لوازم خراج گذاری بجای نمی آرند از استماع این خبر آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته حکم شد که از امراء عظام استاجلو محمد و الیاس اغوزاوغلی با فوجی از سالکان مسالک یکدلی بجانب باکو نهضت نمایند و در فتح آن حصار و دفع مخالفان بدکردار بقدر مقدور سعی و اهتمام فرمایند و ایشان بموجب فرمان واجب الاذعان بدان صوب روان شده بعد از وصول بمقصد مقصد دیدند که بروج آسمانی مشید جدار بلند مقدارش از کنگرهای تکسا ارتفاع پذیرفته و فصیل سپهر عدیلش چون سد سکندر صفت متانت و استحکام گرفته سه طرفش را دریای محیط آسا از حوادث دوران صیانت نموده و یکجانبش را که متصل بصحراست خندقی عریض عمیق متانت و ز افزوده متوطنانش بوفور جلادت و پهلوانی مغرور و مستظهر و بکثرت ذخیره و اسباب قلعه داری فارغ البال و مطمئن خاطر القصه امرا با عساکر مظفر لوا آن قلعه را مرکز وار در میان گرفته آغاز محاصره و محاربه کردند و محصوران در مقام مدافعت و مخالفت پای ثبات فشرده دست بانداختن تیر و سنگ برآوردند و چون تسخیر آن حصار بجنگ از حیز امکان بیرون نست و از قوت طاقت بشری افزون مدت محاصره امتداد یافت و پس از طلوع ماهچه رایت شاهی از افق آن دیار تیر فتح و فیروزی بر صفحات احوال غازیان تافت چنانچه مشروح میگردد کیفیت این اجمال تفصیل می پیوندد **گفتار در بیان فتح قلعه باکو بقوت دولت پادشاه ماهجو** چون شاه مظفر لوا فصل شتا در منزل محمود آباد

باخاطر خرم و دل شاد اوقات فرخنده ساعات بگذرانید و نسیم روح افزای فروردین بر اطراف دشت و بساتین وزیده قلعهٔ غنچه را مفتوح گردانید پیکان خار
بقصد دیدهٔ اعداء دولت پایدار بسر تیز شد و شاخ شکوفه و نسرین جهت نثار خدام بارگاه سپهرآیین درم ریز گشت نظم شد عازم باغ خسرو گل در غایت حشمت و تجمل
افراخت علم بسرو آزاد در عالم ز ظهور دولتش شاد پادشاه والانژاد پرتو اهتمام بر فتح حصن حصین باکو انداخت و با کوکبهٔ سپاه کواکب مرتبه رایت نهضت
بدان جانب برافراخت بعد از وصول بنواحی آن دیار و ملاحظهٔ خندق و فصیل آن حصار مثال لازم الامتثال نفاذ یافت که فوجی از ابطال رجال شعله پیکان دیده دوز
آتش قتال برافروزند و دل مخالفان دولت ابدپیوند را که بر بالای آن قلعه بلند پایه عناد و استوار دارند بسوزند و زمرهٔ دیگر به تیشهٔ اندیشه نقب زدن
نمایند و جهت توجه غازیان بجانب دشمنان راه نهانی بگشایند و آن دو طایفه بجد هرچه تمامتر آغاز کار و بلیا دپیکار کرده خروش تکبیر و سورن زلزله در زمین و زمان
انداخت و صدای نفیر و نای زرین گوش ساکنان قلعهٔ سپهر برین کر ساخت خدنگ بلند آهنگ بهادران فیروز جنگ مانند کار دولت ایشان آغاز ترقی
کرد و جان بی تاب و توان مخالفان بی نام و ننگ از تیغی که پیکان در چشم ایشان میزد روی بجهت الثری آورد نظم ز شست غازیان قادر انداز عقاب جان
برآمد پرواز ز مغز فرق اعدا طعمه جسته ز خون چشمشان منقار شسته چو پیکان رخنه در تن میگشودی بجان راه برون شد مینمودی در آن اثنا رای اشرف اعلی
چنان اقتضا کرد که خندق را از سنگ پر سازند تا سپاه پلنگ صولت بسهولت از آنجا توانند گذشت و بعضی بعضی از پارهٔ کوه پیکر فرود آمده قورچیان عظام
و خدام موکب فلک احتشام را بدان مهم مامور گردانید و آن زمره باندک زمانی آن مقدار سنگ در خندق ریختند که نمودار کوهی بلند گشت و هر کس بر آن صعود
نمود بر ساکنان حصار مشرف شد لاجرم کار محصوران بجائی رسید که بجان آمده دست اضطرار در دامان الطاف شهریاری زدند و بزبان التضرع امان
طلبیده گفتند نظم که شاها ببخشای بر جان ما نظر کن بجمع پریشان ما بلطف تو هستیم امیدوار امان بخش ما را بجان زینهار و عفو پادشاهانه شامل حال موفور
الاختلال ایشان گشته در حال ابواب قلعهٔ باکو را بر روی غازیان عظام گشادند و کلانتران حصار شمشیر بدست و کفن اندر گردن بدرگاه سپهر اشتباه شتافته
کمر فرمانبرداری بر میان جان بستند و خسرو پوزش پذیر اکثر آن جماعت را تاج و خلعت عنایت کرده حکم شد که خلفا بیک جهت حکومت و نقل خزاین و ذخایر
شروانشاه بقلعه شتابد و آنچه از جنس زر و گوهر و نفایس و اجناس دیگر بتصرف درآید باردوی همایون فرستد تا بر جنود ظفر ورود قسمت یابد و خلفا بیک اشرف
و اعیان باکو را همراه داشته رایت نهضت بجانب قلعه برافراشت و بعد از وصول خزاین و دفاین سلاطین شروان را بدست آورده پیشکش و ساوری لایق
از متوطنان آن مکان ستاند و مجموع آن نقود و اجناس را بدرگاه کیوان اساس ارسال فرمود آنگاه قبور بعضی از ملوک آن دیار را که نسبت بحضرت ولایت منقبت
شیخ جنید قدس سره عداوت ورزیده بودند شکافته استخوان پوسیدهٔ ایشان را باتش انتقام بسوخت و عمارات عالیهٔ آن طایفه را انهدام داده با خاک
راه یکسان ساخت پس مقضی المرام ببارگاه سپهر احتشام بازگشت و بمزید لطف و عنایت خسروانه سرافراز شده پایهٔ قدر و منزلتش از سایر امرا درگذشت

گفتار در بیان توجه آن ثمرهٔ شجرهٔ بوستان امامت بجانب قلعهٔ گلستان و ذکر اسباب نهضت آنحضرت از ظاهر آن حصار بصوب مملکت آذربایجان

چون خاطر خطیر پادشاه کشورگیر از جانب باکو فراغت یافت عنان همت جهان نورد بطرف حصار گلستان
تافت زیرا که بسیاری از جنود شروان در آن مکان توطن داشتند و بحصانت قلعه و کثرت ذخیره مغرور بوده نقش اطاعت و فرمانبری بر صحیفهٔ ضمیر نمینگاشتند
و بعد از آنکه حوالی گلستان مضرب خیام عساکر نصرت نشان گشت غازیان عظام از صدای کوس و کرنای زلزله در ارکان عالم و ولوله در جان طوایف بنی
آدم انداختند و امراء کرام اطراف آن حصن حصین را بر یکدیگر تقسیم نموده به ترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند اما در آن اثنا صورتی چند بوقوع پیوست
که شاه دین پناه رقم عفو بر جرایم و جسارت مردم گلستان کشیده کمر محاربت امیرزاده الوند بر میان بست از آنجمله یکی آنکه روزی آنحضرت تنها در پای
درختی که نزدیک بآن قلعه بود نشسته در باب کیفیت تسخیر آن تامل میفرمود که ناگاه شخصی سر از حصار بیرون آورده دست بر گلو نهاد و آثار عجز و نیاز ظاهر
ساخته بزبان حال التماس نمود که رایات همایون فال از آنجا کوچ فرموده بجانب دیگر نهضت فرماید و التهاب نایرهٔ غضب عالم سوز گشت زار اهالی گلستان
را محترق نگرداند و همچنین بر ضمیر مهر تنویر که جام جهان نمای اقبالست ظاهر شده فتوری تمام باهتمامی که در محاصرهٔ آن حصار میفرمود دست داد دیگر آنکه عزیزی
از اهل عبادت که بصدق سخن اتصاف داشت شبی در عالم رویا مشاهده نمود که شخصی از مردم گلستان گریه کنان باوی میگوید که ملتمس آنست که از زبان من
این حدیث بعرض شاه عالم پناه رسانی نظم کای شه کامران عدل پسیر قدوهٔ پاک آل پیغمبر حامی دین حضرت نبوی جانشین جناب مرتضوی بر مرات

بر مرآت خاطر خطیرت صورت این معنی عکس پذیر خواهد بود که در آن زمان که از آذربایجان بجانب شروان در حرکت آمده بر آب کر عبور فرمودی با خود مقرر نمودی که چون بلاد شروان مسخر گردد متوطنان گلستان را مشمول انعام و احسان گردانیده خلعت امن و امان پوشانی و آن عزیز علی الصباح بپایه سریر سلطنت مصیر شتافته کیفیت خواب را بعرض شاه عالیجاه رسانید آنحضرت فرمود که این واقعه داخل رؤیای صالحه است زیرا که من بعد از عبور از آب رعایت حال گلستانیان را با خود نذر کرده بودم و تا غایت آن راز سربسته را پیش هیچکس نگشوده ام اکنون آن نذر را بوفا رسانیده از اینجا کوچ مینمایم و ابواب تفرقه و تشویش بر روی روزگار ساکنان این حصار نمیگشاییم دیگر آنکه در اثناء این وقایع قاصدی از نزد شیخ محمد خلیفه که جهة تحقیق حال ارباب ظلم و ظلام بجانب قراباغ رفته بود رسیده و بشرف عرض رسانید که امیرزاده الوند سپاهی افزون از چون و چند فراهم آورده و نخجوان را معسکر نکبت اثر کرده و محمد قراچه را با فوجی از جنود آذربایجان بطرف گنجه فرستاده تا از قومین ولی گذشته ببلاد شروان درآید و حسن بیک شکراوغلی را بکرمارود ارسال داشته که از آنطرف بسوی آن ولایت توجه فرماید شاه دین پناه چون بر خیال محال مخالفان بد افعال واقف گشت بیکبارگی از سر جرایم مردم گلستان درگذشت و بعد از تقدیم مشاورت با اعاظم امرا و ارکان دولت عزم رزم الوند را جزم کرده بجمع آوردن کشتیها و بستن جسر بر معبر جواد فرمان داد و جوش میرزا بفرمان اشرف اعلی بترتیب پل مامور گشته بدانجانب شتافت و بعد از این ایام پادشاه گردون غلام عنان ابرش جوش خرام بکنار آب تاخت و مواکب کواکب مراتب شاهی در ضمان تایید الهی از جسری که در جواد تکمیل یافته بود عبور نمود آنگاه بتدبیر دفع اعداء دین و دولت مکرده قراول تعیین فرمود **ذکر مخالفت امیرزاده الوند با پادشاه سعادتمند** امیرزاده الوند که در آن زمان بر بعضی از بلاد آذربایجان استیلا داشت از فتوحاتی که پادشاه جهانبانان را در ممالک شروان روی نمود اندیشمند گشته با خود گفت که چون خدام آنحضرت ایشان از فتح شروان فراغت یابند احتمال قریب دارد که قصد تسخیر آذربایجان نموده بدینجانب شتابند پس مصلحت چنانست که پیش از آنکه این معنی از حیز قوه بفعل آید ما سپاه ابجد و در اجمع آورده در دفع غازیان اهتمام نمائیم و عنان عزیمت بجانب شروان انعطاف داده در طریق کشورکشائی سلوک فرمائیم و باین خیال محال لشکری عظیم از ابطال رجال فراهم کشیده در نخجوان اعلام نکبت اعلام برافراشت و حسن بیک شکراوغلی را برسم منغلای بکرمارود روان ساخت و چون شاه عالیجناب از آب عبور نموده بر حقیقت احوال سالکان طریق ضلال اطلاع یافت پیری بیک قجر را که پهلوانی بود شجاع و صفدر با فوجی از جوانان جوشن در بدفع شر حسن بیک شکراوغلی روان فرمود و پیری بیک بجانب کرمارود ایلغار کرده حسن بیک تاب مقابله و مقاتله او نیاورده سلوک طریق فرار بر قرار در میدان پیکار اختیار نموده در نخجوان بالوند پیوست و پیری بیک بعضی از ماندگان او را به تیغ بیدریغ گذرانیده براق ایشان را غنیمت گرفت و بپایه سریر سلطنت مصیر بازگشته شاه خجسته صفات این فتح را مقدمه فتوحات دانست و خوشدل و مسرور عازم قراباغ شد و قرچقای بیک و بعضی دیگر از متابعان الوند که در آنحدود بودند از توجه پادشاه سعادتمند وقوف یافته قدم ادبار در وادی فرار نهادند و رایت نصرت نشان بعد از شیوع فرار ایشان بصوب نخجوان حرکت فرموده بار دیگر پیری بیک قجر برسم منغلای بر سایر غازیان کشورکشای سبقت گرفت و از آنجانب عثمان نامی بفرمان الوند در برابر آمده پس از اشتعال آتش پیکار در جنگ اسیر گرفتار گشت و پیری بیک او را دست و گردن بسته بدرگاه عالم پناه فرستاد و قهرمان قهر نقبلش فرمان داد و این خبر بالوند رسیده از سطوت لشکر قیامت اثر بر خود بلرزید و اقدام ثباتش متزلزل شده متوجه چخور سعد گردیده و در موضع شرور قرار گرفته سی هزار استر فراهم کشیده و دل بر محاربه پادشاه ظفر شعار نهاده اسباب کارزار معد و مهیا گردانید غافل از آنکه کوه الوند در پیش سپهر بلند پست نماید و کرم شب تاب در پرتو آفتاب فروغ ندهد **نظم** کوه را در دیده گرچه رفعتست هست در پیش فلک بسیار پست نور اختر گرچه باشد همچنیاب کی نماید پیش نور آفتاب القصه چون شاه کشورکشا هوای فضای نخجوان را از غبار موکب نصرت نشان عبیر بیز و عنبر افشان ساخت کیفیت فرار و قرار الوند بوضوح پیوست متعاقب بدان صوب نهضت فرموده و آخر روزی نزدیک معسکر دشمن نزول اجلال نمود و قبه بارگاه با اوج مهر و ماه برافراشته غازیان عظام را امر است عساکر فیروزی انجام امر کرده از لشکر الوند نیز فوجی بطلایه بیرون آمده تا وقتی که نظاره کیان آسمان بسبب ارتفاع علم نور افشان آفتاب تابان دیده بر هم نهادند از جانبین لوازم پاس مرعی داشته بیدار بودند و در خیال جنگ و کارزار بسر برده در عاقبت آن کار تامل و اندیشه مینمودند **گفتار در بیان محاربه فرقه اخیار با زمره اشرار در مقام شرور و تبسم نسیم فتح و اقبال از مهب عنایت لایزال بر پرچم علم پادشاه منصور** علی الصباح که خسرو زرین علم یعنی آفتاب انجم حشم چشم از خواب ناز باز کرده نعره جنگ کردون را بغرو وجود همایون زیب و زینت بخشید و تیغ قهر و خشم جهت شب ظلمت اساس

انهزام داده اطراف آفاق را بانوار فتح و فیروزی روشن گردید مثنوی صبح که شد خسرو بیضا علم عازم رزم شب ظلمت حشم توسن تند فلکش گشت رام گرد سوی
خیل مخالف خرام بهر نگونساری اهل خلاف تیغ زر اندود کشید از غلاف پادشاه کشورگشای بلند پایه همایون ملکت فرسای بر پشت ابرش جهان پیمای گردانیده
از سر اعتماد بر قوت دولت روزافزون و وثوق بعنایت بیچون تعالی و رکن شکون عنان سعادت نشان بتقاید و من یتوکل علی الله فهو حسبه سپرده و غازیان نصرت
قرین و مجاهدان میدان دین را برکوب امر کرده روی بمقابله لشکر آورد نظم بتوسن برآمد شه کامران چو خورشید بر بارهٔ آسمان ز هر سو هژبران میدان کین
یلان جهانگیر نصرت قرین فکنده ببر جوشن زرنگار گرفته بکف تیغ مردم شکار نشسته بر اسپان صرصر اثر بخدمت رسیدند همچون ظفر و زبان بادای
دعا و ثنای شاه مظفر لوا گشاده صدای اخلاص و یکدلی در میمنه و میسره روزگار انداختند و از صدمه قوایم مراکب تازی و ولولهٔ صهیل اسپان شامی
و حجازی کرهٔ زمین متحرک و متزلزل ساختند و آنحضرت همگنان را بمزید تربیت و رعایت و وعده مرحمت و عنایت استمالت داده امیدوار گردانیده برنغار
و جوانغار لشکر فیروزی آثار را بشکوه ملک آرا جمشید حشمت استحکام داده و ماهچه رایت نصرت آیت از مطلع ظفر طالع گشته روی بطرف دشمن نهاد نظم صف جنگ
آراست صاحبقران روان گشت با لشکر بیکران ظفر همعنان نصرت اندر رکاب ز بخت خجسته خوشدل و کامیاب و از آنجانب امیرزاده الوند نیز بتعبیه جنود
شقاوت ورود پرداخته اشارت نمود تا شتران اردوی او را تمام جمع کردند و زنجیر بیکدیگر بسته در پس صفوف لشکر باز داشتند بمصلحت آنکه هر کس از میدان
ستیز عنان بوادی گریز تابد راه بیرون شد مسدود یافته باز بمعرکه شتابد و چون صف هر دو لشکر در آن صحرا که نمودار دشت محشر بود مرتب گشت و غریو
کرنای و کوس و فغان نفیر و سورن از اوج فلک هفتم درگذشت نهنگان پولاد پوش و پلنگان رعد خروش از هر دو جانب مراکب بمهمیز ستیز تیز کرده دست
بخونریز گشودند و غبار فتنه انگیز نسیم بادپایان سبک خیز فضای معرکه ارتفاع داده آثار رستخیز نمایان نمودند پیکان جان ستان حروف امن و امان از صحیفهٔ
زندگانی محو ساخت و سنان برق افروز شعلهٔ فساد در خرمن فراغت و سلامت انداخت تیر مرگ تاثیر از شست درست دلیران گشاد یافته مانند پند دلپذیر بی تقلیل
و تاخیر در دل جای کرد و نیزه ثعبان مثال از کف ابطال رجال زبان طعن دراز ساخته لوازم سنان بجای آورد نظم بجای کمان تیر گردید جفت ز پیکان همه چهره پشت
سفت بشد جان ستان نیزه هر کسی چو طوبی قدان فتنه در سرکشی و چون بمجرد آمد شد سهام دلدوز و استعمال سنان جان سوز مهم دشمنان بدرز و فیصل نیافت
غازیان عظام تیغ انتقام از نیام کشیده روی بدیشان آوردند و بضرب حسام خاراشکاف کسوت حیات پهلوانان دشت مصاف را چاک زده نهایت
جلادت ظاهر کردند و اکثر جماعت نیز پای ثبات فشرده بقدر مقدور در مدافعه لشکر منصور میکوشیدند و در کشش و خونریزی غایت سعی و اهتمام بظهور میرسانیدند
نظم ز هر دو طرف مردم تیز جنگ بخونریز هم تیز کردند چنگ ز سرها که افتاد بر خاک راه سر از خاک برکرد یک حشرگاه بخون بس که جان رفت
بیرون ز تن زمین را درآورد جان در بدن ز هر دو طرف ماجرا شد دراز کشیده گرههای آن رشته باز در آن اثنا پادشاه سرافراز دشمن گداز مانند
سحاب قطره بار که غبار بی اعتبار را از ساحت روزگار فرو نشاند یا آفتاب تیغ گذار که بمجرد طلوع سپاه ظلمت سلب شب را نابود گرداند صمصام
ذوالفقار آثار آخته بر صفوف دشمنان تاخت و چندکس را بقوت بازوی شجاعت از پشت زین بر روی زمین انداخته علم فتح و فیروزی برافراخت نظم
بشمشیر کین شاه حیدر مصاف درافکند در جان دشمن شکاف ز جولان شبدیز عالم نورد برآورد گرد از زمین نبرد ولی ابر تیغش چو شد خون فشان فرو
نشاند آن گرد را در زمان چو شه را باقبال پیوند بود اگر خصم او کوه الوند بود بگرز گران سنگش از پا فتاد قدم جانب ملک عقبی نهاد و متعاقب
پادشاه ظفر مواکب غازیان جلادت نشان بهیات اجتماعی بر مخالفان حمله نموده یکبار دست بتیغ رانده سر افشانی برآوردند و از اعاظم امراء الوند
لطف بیگ نام و سیدی غازی و موسی بیگ و قراچقای بابوک حسام خون آشام از صحیفهٔ هستی محو کردند لاجرم سلک جمعیت دشمنان بنکبت قرین مانند
زلف خوبان ختا و چین پریشان گشت و الوند از معرکه جنگ روی گریز بصوب اذربیجان آورده از سرانجام ننگ درگذشت نسیم عنایت آلهی گل مراد
غازیان موکب شاهی را در چمن دولت نامتناهی شکفته گردانید و نکهت روح پرور فتح و ظفر از گلزار و لا تیاسوا من روح الله دمیده بمشام مستشقان وما
النصر الا من عند الله رسید مثنوی وزید از عنایت فضل آلهی نسیم فتح بر اعلام شاهی مشام غازیان [illegible] پرور شد از عطر ظفر چون گل معطر و چون [illegible]
عمر و زندگانی قوم آق قوینلو بسر حد زوال رسیده بود دیگر یکجا آن معرکه پس از وصول بصف شتران راه نجات مسدود دیدند و پادشاه صاحب تایید [illegible]
در آمده آن زمره سراسیمه را بتیغ تیز گذرانیدند و اندکی که از عقاب بلا خود را بساحل خلاص افکندند در اثناء راه تا آب سیاه رسیدند که هر کس اسب پا

وران رود دراند سفینهٔ حیاتش در گرداب فنا افتاده دست از جان شیرین افشاند مثنوی شاه صاحبقران کشورگیر خسرو دین پناه چرخ سریر روز هیجا که قصد
دشمن کرد معنی ایما مبین کرد در برابر کسی که گردستیز ریخت خونش بخنجر سرتیز وانکه بگریخت هر کجا که گریخت شیرهٔ جان او ز هر آن ریخت هیبتش قضا
عدم انگاشت تیغ تقدیرش از میان برداشت و از یراق و جهات الوند و لشکریان او چندان اسپ و اشتر و استر و اجناس نفاست اثر و اوانی نقره
و زر غنیمت غازیان وافر حشمت گشت که تفصیل آن موجب تطویل میگردد و حضرت شاه ستوده مآثر بعد از فراغ خاطر از جانب دشمنان خاسر بعد از آن که
نزول اجلال فرموده لوازم شکر پادشاه ملک بخش بجای آورده دلاورانی را که در دفع اعدا مراسم شجاعت و لوازم شهامت بتقدیم رسانیده بودند
بانعام و احسان فراوان خوشدل و مسرور کرده آن شب در غایت عیش و طرب گذرانیده روز دیگر علم عزیمت بطرف دار السلطنه تبریز فراخت
و بعد از طی منازل مثال روح که بجسد درآید قدم در دار الملک آذربایجان نهاده تخت سلطنت را بفر وجود همایون مزین ساخت والحمد لله رب العالمین
والصلوة علی محمد و آله المعصومین

ذکر جلوس همایون پادشاه ربع مسکون و ارتفاع لواء ملت بیضا بیمن دولت روز افزون

چون تقدیر بی تغییر پروردگار چنین الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر متعلق بدان بود که بر طبق حدیث صحیح ان الله یبعث علی رأس کل مایة سنة
من یجدد لها دینها اساس دین نبوی از مساعی معمار دولت پایدار پادشاه صفوی صفت متانت و استحکام گیرد و ریاض شرع مبین مصطفوی تازگی از رشحات
سحاب همت عالی آثار وارث خلافت مرتضوی سمت خضرت و نضارت پذیرد از اوایل طلوع آفتاب سلطنت و اقبال هرگز پیکر نصرت و ظفر از ظلال رایات
همایون فالش تخلف ننموده و نمی نماید و از مبادی ظهور اسباب شوکت و استقلال پیوسته صورت فتح و فیروزی در آینهٔ ضمیر منیر مهر تنویرش باحسن وجهی چهره گشوده
و میگشاید نظم جهانگیری که هست از بخت سرمد بتایید خداوند مؤید ظفر پیوسته باشد در رکابش شرف در موکب نصرت ایابش بهر کشور خرامد شاد
و خرم شود تخت از قدوم او مکرم عیار زر ز نامش در فزاید بحشمت از هرچه گوئی به نماید عطارد بر فلک گوید ثنایش خطیب منبر گردون دعایش و چون
بمنشور معهود این پادشاه مؤید منصور در موضع شرور لوای فتح و فیروزی برافراخت و غایت عنایت ملک ملک بخش خلعت با بهجت والله تؤتی الملک
من یشاء بر قامت قابلیتش مرتب ساخت از انتقام مبتهج و در استحکام متوجه دار السلطنه تبریز گشته در روزی که داخل ایام سنه ست و تسعمائه بود فسپان حمید
دلگشا و مانند روز نوروز فرح افزا می نمود همای چتر همایون فال ظلال دولت و اقبال بر مفارق متوطنان آن دیار مبسوط گردانید و بنور طلعت عالم آرای و صیقل
معدلت ظلمت زدای ظلام ظلم ظلمهٔ تراکمه زنگ جور از ساحت ملک آذربایجان و آئینهٔ ضمایر اهل ایمان بمرتبهٔ انکشاف و انجلا رسانید در ساعتی سعادت بخش
و زمانی میمنت نشان اورنگ سلطنت و جهانبانی از یمن قدوم آن آفتاب اوج کامرانی در علو قدر از سپهر برین برتر آمد و افسر خلافت و کشورستانی به برکت
وصول بر فرق همایون آن زیبندهٔ سروری کیانی از جمیع اسباب سرافرازی بر سر آمد رباعی افسر ز سر تو گشت نامی شاها تخت از قدم تو شد گرامی شاها انصاف تو
ملک آرای شاها زان ملک تو شد جهان تمامی شاها و چون همگی همت عالی نهمت شاهی بر تقویت مذهب علیهٔ امامیه و تمشیت مهام شریعت مطهرهٔ مصطفویه
مصروف و معطوف است هم در اول جلوس همایون فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پیوست که خطبای ممالک آذربایجان خطبه بنام نامی ائمهٔ اثنا عشر سلام الله
علیهم الی یوم المحشر خوانند و پیش نمازان تمامی بلدان در اقامت صلوة و سایر عبادات رسوم مذموم مبتدعه را منسوخ گردانند مؤذنان مساجد و معابد لفظ
اشهد ان علیا ولی الله داخل کلمات اذان سازند و غازیان عابد و لشکریان مجاهد از هر کس امری مخالف ملت بیضا مشاهده نمایند سرش از تن بنیاد
لاجرم صیت منقبت ائمهٔ معصومین و دعای دوام دولت پادشاه هدایت آئین بر سر منبر بلند گشت و روی زر بنقش اسامی سامی آن هداة راه یقین و القاب
میمنت ایاب خسرو حشمت قرین مزین شده برتبت از همه اشیا درگذشت رباعی افسر ز سر تو بر سر آمد شاها تخت از قدم تو برتر آمد شاها بر زر نامت
چو زیور آمد شاها زر از همه چیز بار سر آمد شاها ناظمان مناظم مذهب حیدری و سالکان مسالک ملت جعفری که مخالفان ائمهٔ هدایت نشان را بجز تعظیم
نام نمی توانستند بر زبان طعن و لعن بر ایشان گشاده بدو سنیان متعصب و خوارجیان متعصب از وهم حسام بهرام انتقام غازیان عظام خاسر و خائب
و حیران و با ترس روی باطراف آفاق نهادند بدانفیض عام انعام شاهی غنچهٔ تمنای مخلصان امیدوار بر گلبن مراد باحسن وجهی شکفته گردید و از پرتو آفتاب
عنایت پادشاهی درخت بخت بندگان دولتخواه در گلشن مقصود بر نهج بهبود سر بفلک کبود کشید نظم شاه کیوان سریر مهر سریر مشتری طبع آفتاب ضمیر
چون بمسند دولت بنشست بر اورنگ جهانبانی عدل و داد کرد آهنگ نصب کرد از رایات احسان بر سر قومی سان لواء حامی دوستان بازو دست گوهربار

ساخت چون بوستان بفصل بهار لیکن چون برکشید تیغ جهاد رخنه در جان دشمنان بگشاد از خوارج نماند هیچ اثر مگر اندر میان نار سقر منصب وکالت
نفس نفیس همایون بحسین بیگ لله قرار گرفت و مهم وزارت و صاحبدیوانی بجانب امیر زکریا تفویض پذیرفت قاضی شمس الدین گیلانی بپایه مسند صدارت
رسید و موقوفات ممالک را بحیطه ضبط در آورده ابواب دین پروری برگشاد و سایر امراء و ارکان دولت بمناصب مناسب مفتخر و سرافراز گردیدند و در سلک
اختیار و اعتبار رکنیه زده بمرتبه سروری رسیدند نظم چو توفیق الهی کرد یاری برآمد شه بتخت شهریاری امیران از لطف خویش بنواخت بانعام فراوان مفتخر
ساخت بهر کشوری یکی را مهتری داد سر بر جاه و تاج سروری داد براهش هر که از اخلاص دم زد بفرق خسرو خاور قدم زد و آن زمستان پادشاه عالمیان
در دار السلطنه تبریز قشلاق فرموده متوطنان آن مکان را در تاب آفتاب عدل و احسان از برودت جور و بیداد اصحاب طغیان محافظت نمود نظم خلایق را
بجمعیت مراد داده ولایت را از فتنه ستمکاری زبس کانصاف کارزاد داد او می‌داد جهان را عدل نوشیروان شد از یاد گفتار در بیان لشکرکشیدن
آن مهر سپهر کشورستانی بعزم انهدام مبانی شوکت امیرزاده الوند کرت ثانی شاه انجم سپاه چرخ سریر مهر گیتی‌نورد کشورگیر
سوی مهبط الشرف چون کرد خرام خیمه زد در منازل بهرام سر و افراخت رایت منصور گل افروخت عارض پر نور بهر قتل عدوی شاه زمین تیز شد بار
خنجر سوسن چنبر معکوس لاله گلگون گشت لشکر سبزه گشت عازم دشت بعرض پادشاه گیتی‌ستان رسید که امیرزاده الوند دیگر باره از زر بجای گریخته دیگر سپاهی
فراهم کشیده و بخیال محال استقلال اسباب حرب و قتال معد و مهیا گردانیده و دفع شر آن بداختر بر ذمه همت شاه والا گهر واجب نموده از دار الملک تبریز
با لشکر ستیزه عازم خونریز معاندان گشت و بطالع مسعود ماهچه رایت نصرت آیت بصوب همدان در حرکت آمده آوای نفیر و صدای طبل کوچ بفلک ایوان
کیوان در گذشت نظم برآمد نکوس رو او غریو غریوی که زو شد سراسیمه دیو ز بانگ دهل گوش بگرفت ماه ز گرد سپه مهر گم کرد راه و موکب همایون پادشاه
آفاق از راه الداق متوجه آن جانب شتافته چون خبر بسمع الوند رسید عنان تمکن و ثبات از دست داده متوجه کیفی گردید و از کیفی بغداد راه گریز پیش گرفته شاه گیتی‌ستان
در ییلاقهای ترجان و ارزنجان خیمه‌گاه با مرشکار پرداخته رایات عیش و نشاط افراخت در آن اثنا تحقیق پیوست که الوند جمعی کثیر از سپاه شکوه مند
بار عزم رزم نموده و از تبریز بادجان نقل نموده از شنیدن این خبر آتش غضب پادشاه صفدر اشتعال یافت و دریای سپاه ظفر دستگاه را در تلاطم
آورده عنان بکران بطرف آذربایجان تافت و چون عده دلقه یا کو مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت خاطر همایون بر آن قرار گرفت که با
فوجی از ابطال رجال بر سبیل استعجال کرده ناگهان خود را بر سر ارباب ظلم و ضلال رساند و صید مقصود را بکمند گرفتار ساخته ضمیر مهر تنویر از آن مهم فارغ گرداند
و با این عزیمت پای مبارک در رکاب اشهب گردون شتاب آورده عنان زریحد و بتبریز شتافت و الوند از قرب وصول پادشاه عالیجاه خبر یافته بار دیگر
گریز بر ستیز اختیار کرد و از اوجان بهمدان رفته از آنجا روی توجه ببغداد آورد و پادشاه گیتی‌ستان چون باوجان رسید و بر کیفیت فرار خصم مطلع گردید در آن مقام
انجا توقف فرمود که عمارات عظام و اموال و اثقال مخالفان را که از غایت استعجال در اوجان گذاشته بودند تصرف نمودند آنگاه کرت دیگر هوای تبریز را غبار
موکب کواکب مراتب عبیر بیز ساخت و در آن زمستان نیز در آن بلده قشلاق کرده اعلام دین پروری و رایات عدل گستری برافراخت اما امیرزاده
الوند چون روزی چند در بغداد اوقات گذرانید بسبب خروج قاسم بیگ که از امرای بایندری بود بجانب دیار بکر توجه نمود و در آن دیار مرض صعب گرفتار
گشته دست قضا نخل حیاتش در نور دید بفضل الله ما یشاء و یحکم ما یرید گفتار در بیان نهضت علم انجم حشم بعزم تسخیر ممالک عراق عجم
در آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که مملکت آذربایجان بتحت تسخیر پادشاه کشورستان در آمد سلطان مراد بن یعقوب میرزا که جام زندگانی او از شراب مراد
و مرام تهی بود و باین سبب زبان الهام بیان شاهی از روی مثال مراد تعبیر می‌نمود و ولایات عراق عجم و فارس و کرمان را با توابع و مضافات در تحت تصرف داشت
و در آن زمستان که شاه عالیجاه در تبریز قشلاق فرمود نامراد در دلیجان اوقات گذرانیده و در اواخر فصل شتا با قرب هفتاد هزار سوار جرار جوشن پوش خنجر گذار
بصوب همدان لوای عزیمت برافراشت بنا علی هذا در وقتی که خسرو اورنگ فیروزه‌رنگ سپهر بر کسب مزید شرف صدای نهضت بجانب برج حمل در عالم
انداخت و نسیم اعتدال آثار بهار جهت نضارت ریاحین وزان بار در اهتزاز آمده فضای باغ و گلزار را از خار آزار جنود شتوی پاک ساخت نظم شد از فیضان
ابر نیسان اطراف چمن چو باغ رضوان افروخت چو شمع عارض گل پروانه صفت بسوخت بلبل پادشاه دین پناه با سپاه نهنگ آهنگ شیر صولت
لشکر پلنگ خشم جنگجوی که نجا بیکانش جنیم تیر صید و خنده و شعله سنانش آتش فشان دل کیوان میسوختند لوای کشورگشا بصوب همدان ارتفاع داده مانند قرص

در طی منازل و قطع مراحل سرعت فرموده تا دو فرسخی معسکر او مراد بهیچ وجه بار اقامت نگشاد و روز یکشنبه از آن مرحله بعزم مقابله و مقاتله بر مرکب با مولکب رد
برآمده و راه شان را بواسطه اشتداد حرارت هوا بخاطر اشرف اعلی چنان رسید که آن روز اشتعال آتش قتال را در توقف اندازد و چند ساعت دیگر خصم بد اختر را
مهلت داده بوقت ظهور لواء بیضاء صبح رایت محاربت برافرازد و بدین عزیمت در موضعی که بحسب ظاهر آب در وی نایاب بود نزول اجلال فرموده خدام
نواب کامیاب مانند ماهی در خشکی آغاز اضطراب کرده بعرض رسانیدند که این صحرا چون تیه موسی از آب بغایت دور است و همچون سراب از شراب
کامرانی مهجور غیر چشمه آفتاب غدیری ندارد و چشم قطره فشان سحاب در وی بجز آب حسرت نمی بارد پس لایق دولت و مصلحت سپاه گردون صولت آنست
که اردوی کیهان پوی از اینجا کوچ کرده مرحله که نزدیک به آب باشد معسکر ظفر مآب گردد شاه صافی ضمیر بزبان الهام بیان جاری گردانید که وهاب علی الاطلاق
قادر است برآنکه درین بیابان از فیضان بحر عطای بی انتهای خویش همگنان را سیراب سازد و تشنه لبان میدان جهاد و ستایان مجاهد اجتهاد را بسبب
فقدان آب در ورطه عقاب نیندازد و آنگاه لشکریان را بحفر آن سرزمین اشارت فرموده و هرکس بمقدار یک گز حفر نمود از زیر تیشه او چشمه مانند آب حیوان سرچ بر
و مبان باطن ارباب عرفان همچنین کبصیر جوشید و حقیقت آیه عیناً یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا در هریک از آن عیون عیان گردید لاجرم برطبق کلمه
کریمه قد علم کل اناس مشربهم هریک از غازیان بمشربی مسرت بخش پی برده لوازم شکر فیاض حقیقی بجای آوردند و زبان بدعای دوام دولت قدوه خاندان
کرامت و امامت گردان ساخته تا آن قدوبت آب تعطش دغدغه از لوح خاطر پاک کردند نظم شاه عالم پناه شیر شکار با نهنگان لجه پیکار غرق بحر عطای
ربانی حرم از فیض فضل سبحانی همدران یورت شب بیاسودند شاکر از لطف ایزدی بودند گفتار در ایراد محاربه پادشاه عالیجاه با
با مراد بن یعقوب و طلوع کوکب فتح و فیروزی از افق مقصود و مطلوب صبح روز دوشنبه که لواء بیضاء کشورکشا از مطلع مراد طالع
گشته انوار ظفر آثار منتشر گردانید و شعاع تیغ عالم آرا انقطاع جنود نجوم انهزام داده مژده فرح افزای کریمه و ینصرک الله نصراً عزیزا بگوش هوش خدام
اعلی رسانید مثنوی چو صبح که خورشید علم برکشید تیغ زر اندود سر شب برید نور ظفر کرد ز هر سو هجوم گشت گریزان ز فروغش نجوم شاه خورشید احتشام
برابرش گردون خرام نشسته رای کشورکشای بر تعبیه سپاه انجم جاه انداخت و اعلام نصرت اعلام برافراخته میمنه و میسره و قلب و مقدمه لشکر را چنانچه
باید و شاید مرتب ساخت زره وران کینه کوش و بهادران جوشن پوش بنوعی صف کشیدند که کره ارض را با وجود طول و عرض منطقه از پولاد پیدا گشت والتماع
گوناگون و سپرهای رنگارنگ چنان و چندان بظهور آمد که فضای معرکه جنگ در تلون و نضارت از ساحت گلزار ارم درگذشت نظم جهاندار دین پرور
نامدار بیاراست صفی ز مردان کار نه صف بلکه سدی سکندر اساس فکنده بدلهای مردم هراس علمها چو سرو از زمین خاسته سپرها چو گل عالم آراسته
بدینسان روان گشت شاه جهان بجنبش درآمد زمین و زمان و از انجانب نیز مراد برانغار و جوانغار سپاه کینه گذار مردان کاری و شیران بیشه
نامداری استحکام داده در دامن کوه پرشکوه صف کشید و چون بموجب کلمه و قذف فی قلوبهم الرعب با وجود وفور عدد و کثرت عدد از مهابت غازیان بتوفیق
بغایت خایف بود در پیش معسکر خود عرابها تعبیه نموده اطراف از انجیر و تختها در ساخت درافزود نظم ورا نسو مخالف ز خوف تلف پی کینه تو
برآراست صف به پیش صف از تخته و انجیر حصاری برافراخت آن بی هنر ز قلعه برای پی جنگ ساخت که بر خود فضای جهان تنگ ساخت
پس از هر دو طرف مردان میدان شهامت و شیران بیشه صرامت از صرصر خشم و کین نایره حرب و آتش طعن و ضرب برافروختند نوک پیکان دلدوز و شعله
سنان جانسوز هنگامه قتال را گرم ساخته خرمن حیات یکدیگر ساختند تیرهای جگرگذار در چشم هریک از دلیران معرکه پیکار چندین چشم خونبار موجود گردانید و سنان
ثعبان کردار بدن بهادران جنگ پیشه کاردار را چشمه چشمه ساخته از فواره هر چشمه جوی بظهور رسانید نظم ز تیر مرگ تاثیر دلیران جهان تاریک شد در چشم
روشن ولیکن در بنای عمر هرکس پدید آمد ز نیزه چند روزن و چون کار دشمنان بجز استعمال سیف و سنان بمقطع رسید غازیان جلادت نشان دست
بشمشیر و خنجر و گرز و شش پر بردند و سپاه نامراد نیز سپر تحمل بر سر کشیده و پای ثبات فشرده روی بدیشان آوردند و هر دو طایفه در هم آمیخته و گرد بلا بر فرق
یکدیگر بیخته صعوبت آن محاربه بمرتبه انجامید که تا بهرام شدید الانتقام در میدان سپهر فولاد فام مقام دارد دیده هیچ آفریده خونریزی چنان ندیده و گوش
هیچ جهاندیده کوششی بدانسان نشنیده نظم یلان از دو جانب در آن رستخیز کشیدند بر یکدگر تیغ تیز ز شمشیر شد سینها چاک چاک ز خون گشت
رخساره از گرد پاک کثرت جثه کشتگان فضای معرکه را بر طالبان نام و ننگ تنگ گردانید و وفور سیلان خون روز بر کشتگان نمونه آموی و جیحون

در صحرا جنگ بجیر ظهور رسانید نظم توران جنگ از دست بردیان شمشیر مردافکن پردلان بهر سو روان گشت جوی ز خون بهنا ز دریای جیحون فزون
آخر الامر نسیم کرامت شمیم ظفر از مهب والله یؤتی ملکه من یشاء بر پرچم علم شاهی وزیدن گرفت و روایح سکینه نوایح نصرت از گلزار فرح آثار انا فتحنا لک
فتحا مبینا بمشام خدام موکب ظل الهی رسید آن اغار نهاد و غازیان عظام بقوت دولت پادشاه جمشید احتشام اصحاب ظلم و ظلام را از پیش برداشتند
و زبان حال او قال بمضمون کریمه فهزموهم باذن الله گویا ساخته یکتن از سپاه دشمن در معرکه زنده و باقی نگذاشتند نامراد با معدودی چند که در اجل ایشان
اندک تاخیری بود بطرف شیراز گریخت و بسیاری از امراء و متابعان او را بعد از آن میدان چون با خاک راه برآمیخت بعضی دیگر که بهر طرف فرار کردند
غازیان از عقب شتافته گرد از وجود محنت فرسود ایشان برآوردند کرایم غنایم و نفایس اجناس که در آن مصاف بتحت تصرف غازیان درآمد بسیار بود
و کثرت اسب و استر و اشتر که ابل سعود از نامراد و اتباعش گرفته بشانه بود که محاسب وهم تعداد آن نمی توانست نمود پادشاه ذوالاقتدار بعد از این فتح
نامدار امردان روزگار را بانعام و احسان فراوان نوازش کرده فتحنامها باطراف امصار و بلدان فرستاد و عنان همت توسن مند بدامن کوه الوند منعطف
ساخته در آن ییلاق دلپسند داد عیش و کامرانی داد و الحمد لله علی تواتر نعمائه و توافر آلائه **گفتار در بیان نهضت رایت ظفر طراز بصوب
دار الملک شیراز و رفتن پادشاه عالیشان بعد از تسخیر فارس بجانب کاشان** چون پادشاه سعادتمند روزی چند در دامان
کوه الوند بفراغبال گذرانید چنان معلوم گشت که نامراد در شیراز رحل اقامت انداخته و همت بر ضبط ممالک فارس و توابع مصروف ساخته رای
صواب نمای چنان اقتضا فرمود که قبل از آنکه خصم ضعیف قوی گردد و از هر طرف لشکری بدو پیوندد عنان عزیمت بدان صوب معطوف سازد و بصرصر غضب
نهال اقبال او را از بنیاد براندازد لاجرم علم ظفر شیم از ولایت همدان بجانب دار الملک سلیمان علیه التحیة والغفران روان شد و در آن اثنا بر موصل
خبر طغیان حسین کیا فرمان اشرف علی شرف نفاذ یافت که الیاس بیک ایغوت اوغلی با جمعی کثیر از سالکان طریق یکدلی توجه دفع شر او شود و در فتح بلاد
رستمدار آثار اقتدار ظاهر گرداند و الیاس بیک حسب فرموده عنان عزیمت بجانب حسین کیا انعطاف داده موکب ظفر انتما کوچ بکوچ باصفهان شتافت
و از اصفهان بر سبیل ایلغار عازم شیراز گشته نامراد بشوشتر گریخت و در شوشتر نیز مجال سکون محال دانسته ببغداد رفت و رایات ظفر طراز پادشاه دشمن
گداز قرین اکرام و اعزاز بدار الملک شیراز درآمده سایه عدل و انصاف بر ساحت آن مملکت انداخت و تختگاه سلیمانی از نور طلعت آن مهر سپهر کشورستانی
صفت نضارت گرفته ظلام ظلم و اعتساف را نابود ساخت حکام سایر بلاد و قلاع فارس چون از وصول موکب همایون خبر یافتند جمله پیشکشهای شایسته
و تبرکات بایسته ترتیب نموده با مقالید حصون و امصار بدرگاه فلک اقتدار شتافتند نواب کامیاب ابواب الطاف بر روی جماعت گشادند
و زمام ایالت هر ولایتی را بقبضه درایت حاکمی عادل نهادند و پادشاه عالیجاه چند گاه در آن بلده بعیش و نشاط گذرانیده بعد از آن متوجه خطه کاشان گردید
و در اثنای راه شهنشاه شکار پرداخته فضای کوه و دشت را از نخچیر و آهو خالی گردانید و چون کاشانیان استماع نمودند که عنقریب آفتاب دولت و اقبال از
مطلع امانی و آمال طلوع کرده فضای آن مملکت را مانند فردوس اعلی بسمت نضارت خواهد داد و رایات ظفر آیات ظلال عنایات بر مفارق ایشان گسترده
ابواب عدل و انصاف برخواهد گشاد گل تمنای ایشان در چمن امید شکفته و خندان گشت و شجره مقصود گلبنان بثمره بهبود بارور شده پوای خرم [illegible]
از طرب خانه ناهید درگذشت اشراف و اعیان مانند فضایل پناه امجد قاضی محمد و عمدة العلماء مولانا جلال الدین مسعود و غیر ایشان بلوازم استقبال استعجال
فرموده در عرابا و بازاریان به بستن آیین و تزیین آن خطه جنت قرین قیام و اقدام نمودند تمامی اسواق و دکاکین را بدیباهای هفت رنگ و اجناس روم و مصر و
فرنگ آرایش داده و در زیب و زینت غیرت افزای نگارخانه چین ساخته جواهر بکمال اخلاص و دولتخواهی بر طبق عرض نهادند و مواکب کواکب
مراتب شاهی محفوف بعواطف نامتناهی الهی بآن بلده درآمده از آن ترتیب و آیین ابتهاج مزاج همایون در افزود و بعزم تمتع و کامرانی نشسته
بسر انجام اسباب طوی بزرگ اشارت فرموده وکلای عظام و امرای جمشید احتشام چنانچه باید و شاید و غایت علو همت پادشاه بحر مکرمت را لایق
باید در تمهید مقدمات جشن حسن اهتمام تقدیم رسانیده فضای بهشت آسا مرغزاری بموج افزا جهت آنکار اختیار کرده قبه خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه
باوج مهر و ماه مرتفع گردانیدند و شاه عالیپناه باستصواب بندگان دولتخواه انتظام فرح انجام داده بنور طلعت خورشید سیما زینت سپهر اخضر بخشیده مجلس
عیش و کامرانی انعقاد یافته جام راح ریحانی و ساغر باده ارغوانی از کف ساقیان زهره جبین دایره گردید آفتاب شراب ناب در ماه عارض جوانان

خوبان لاله‌های شراب عیان بود و از فروغ رخسار ساقیان ساحت بزم طرب گلزار کلیمو و مغنیان خوش آواز بالحان بهجت افزای نقش غم از الواح خواطر سترده و سازندگان
کان نغمه پرداز بنوای چنگ و قانون علت سودا از دماغ اهل جنون بیرون برده مثنوی فروغ باده چون مجلس بیاراست ز مستان بانگ نوشانوش برخاست
مغنی بمقام دلنوازی باهنگ دعای شاه غازی کشید از دل نوای روح پرور برقص آمد صنوبر چرخ اخضر ز لحن دلگشای عود و قانون نشاط می‌پرستان گشت
افزون بنزم پادشاه بهجت اورنگ بخدمت منحنی شد قامت چنگ و در روز که طوی بزرگ بوقوع می‌انجامید پادشاه صاحب تایید بر تخت بخت و سرافرازی
بر آمده امر بطواچی فرمود هر یک از حکام بلدان و امرا و نوئینان و اشراف و اعیان را در موضع مناسب جای دادند خواص و مقربان و نواب و اهلکیان در پایه
سریر سپهر نظیر ایستاده چشم و گوش باشارت فرمان واجب الاذعان نهادند حجاب و یساولان بر در بارگاه جهان پناه کمر خدمتکاری بر میان بستند و سایر خدام
و لشکریان در مقام فرمان بری و طاعت گذاری بیساوری نشستند مجلسی آراسته شد که خورشید گیتی نورد با آنکه سالها گرد جهان گردیده نظیر آن ندیده و گردون
عالم گرد هر چند مرکز خاک ساحت پیموده شبیه آن مشاهده ننموده مثنوی مجلسی چون بهشت جان پرور اهل انجمن صاحب افسر هر یکی پشت لشکر جرار جا گرفته پادشاه
عدل شعار از دل و جان مطیع فرمانش مفتخر از نور احسانش و بعد از انعقاد آن محفل جنت نشان بکاولان و خوانسالاران آغاز کشیدن اطعمه کرده از
خوانهای رنگارنگ که مشتمل بود بر نعمتهای گوناگون و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون آنمقدار بمجلس همایون رسانیدند که شرح کمیت آن قلم دو زبان عاجز است
و از وصف کیفیت آن زبان فصاحت بیان قاصر مثنوی مهیا گشت خوانهای مرصع ز نعمتهای گوناگون ملمع ز ظرف سیم و زر گردید هر خوان سپهری پر ز ماه
و مهر تابان بهر ظرفی طعام از رنگ دیگر ز لیمو ترشی و حلوا و شکر ز اطباق برنج آمد در آن سور کواکب سان هزاران قبه نور ز بریان و کباب و بره قاز
ز مردم گشت پنهان صورت آز ندانم چون کنم وصف مزعفر طبقها بود پر از ریزه زر جبین قلیه زنگی بود پر نور ز روغن چون سواد دیده حور چون عموم
انام از اکل طعام فارغ گشتند خدام بارگاه سپهر احتشام سفره و دستارخوان در نوشتند امرا و تواچی ملبوس فاخره و اثواب وافره از پوستینها کیش و سنجاب
و التماسی و جامه‌های مخمل اطلس داراتی و چکمنهای سقرلاط قرمزی و کلهای زربفت و زردوزی حاضر آورده هر یک از اهل مجلس را بخلعتی لایق سرافراز کردانیدند
و این انعام عموم تمام یافته در آن روز اکثر ملازمان آستان اقبال آشیان و اشراف و اعیان و ارباب دکاکین کاشان بپوشیدن جامه شاهی مفتخر و مباهی گردیدند
و در آن ایام فرح انجام فروغ آفتاب عنایت پادشاه گردون غلام بر وجنات احوال خجسته مآل قاضی محمد کاشانی تافت و آن عالی مقدار بفضایل و کمالات نفسانی
مشمول الطاف بی دریغ گشته منصب صدارت یافت و قاضی محمد بصفت علم و دانش موصوف بود و از غایت وقوف و کاردانی در سرانجام امور
جهانبانی ید بیضا می‌نمود لاجرم چون ملازم درگاه عالم پناه شد در اندک زمانی ترقی بسیار کرده صاحب اختیار ملک و مال گشت و بدرجات تقرب
و نیابت صعود فرموده پایه قدر و منزلتش از اکثر ارکان دولت و اعیان حضرت در گذشت القصه پس از جشن و سور مذکور و نوازش یافتن جمهور مردم ترکمه
و دور رایهای عالم آرای پادشاه مؤید منصور چنان اقتضا فرمود که لوای کشورگشا بصوب بلده قم برافراخت و بهمعنان دولت و اقبال طی منازل و مراحل نموده
در آن خطه شریفه طرح قشلاق انداخت

ذکر شهادت الیاس بیک ایغوزاوغلی بشمشیر غدر والی رستمدار و توجه رایات ظفر شعار بعزم تسخیر آن بلاد و امصار

چنانچه خامه سخن گذار سابقا در سلک تحریر کشید الیاس بیک ایغوزاوغلی در وقتی که موکب نصرت نشان از همدان متوجه
شیراز بود با طایفه از غازیان عازم ولایت رستمدار گشت و چون بحدود آنجا رسید امیر حسین کیا با جمعی کثیر از دیوساران رستمدار و کوهستان مازندران
بر سر امیر الیاس ایلغار کرد و آنجناب بر توجه خصم اطلاع یافته در رعایت طریقه حزم نموده از میدان مقاتله عنان بطرف قلعه دراین منعطف ساخت و اعدا
متعاقب بظاهر آن حصار شتافته چند گاه بامر محاصره و محاربه قیام نمودند و چون دیدند که ایشان را فتح القلعه بجنگ میسر نشود آغاز مکر و تزویر کرده رسولان
چرب زبان نزد امیر الیاس فرستادند و از صلح و صفا سخن راندند و الیاس بیک بر عهد و پیمان دشمنان اعتماد فرموده از قلعه دراین بیرون آمد و بدربار
رستمداریان رفت آمیخته حسین کیا طریق غدر و مکر سلوک داشت و آن امیر ساده دل را بشرف شهادت رسانید و این خبر در قشلاق بلده قم معروض
پادشاه سپهر احتشام گردید لاجرم آتش غضب قیامت لهب اشتعال یافت و در اوایل فصل بهار که از نوای فرح افزای هزاردستان بلبلان گل خندان
شد و خورشید تابان عازم تسخیر قلعه بهرام شد بپای انتقام گشت اعلام ظفر اعلام بصوب قلعه گل خندان که محل توطن جمعی کثیر از رستمداریان بود نهضت
فرمود و آن حصاریست شبه بروج سپهر و آثار از سنگ حوادث مصون و بیان قلعه گردون فیروزکار رازکند نواب امور خندق عمیقش چون میدان

اصل در نهایت وسعت و خاکریز بلندش مثال همت خردمند در کمال رفعت نظم قلعه همچو قلعه الوند کنگرش این انکند گزند ساحت او سپهر مینا فام
کل خندان گلستن بهرام و چون ماهچهٔ رایات فیروزی فرجام پرتو وصول بر نواحی آن حصار انداخت کوتوال بدفعالش ابواب مخالفت و عصیان برگشاد
و درب قلعه را بر روی خود بسته به انداختن تیر و سنگ آغاز نهاد و غازیان عظام و مجاهدان موکب فلک احتشام آن قلعه را چون نگین در انگشتری احاطه
نموده روز اول به ترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند و صباح روز دوم از هر چهار طرف جنگ در انداختند فتح آن حصن حصین پیش نهاد همت ساختند
از بالای قلعه تیر تخش همچون کوکب اقبال محصوران روی به حضیض وبال آورد و از پایان پیکان آتش فشان بسان دعوات مستجاب روی بسوی بالا کرد و از
سهیبت صدای سنگ دیوار ارکان آن کوه همت تزلزل گرفت و از شعلهٔ قاروره نفط نبار زندگانی آن گروه صفت احتراق پذیرفت غازیان عظام
سپرها و چپرها در سر کشیده چون مور و ملخ از خندق گذشتند و خاک ریزها آمده لبان کپک وری مازم فضیل گشتند و در وقتی که سحاب کمان ساکنان
گلخندان همچون دیدهٔ عاشقان گریان گشته باران تیر فرو میبارید و هر تیری سبارزی مجروح جانی روح میکرد دیدن پهلوانان همین دولت پادشاه جهانیان
پای برنردبان نهاده صعود می نمودند تا دست به کنگرهٔ قلعه رسانیده برزبر باره بر آمدند و حصاری بآن استحکام قهراً قسراً مفتوح گشته فیران غضب پادشاه
هجوم و عرب به قتل عام فرمان فرمود و تمامی صغیر و کبیر و برنا و پیر عرضهٔ تیغ تیز گشته و در آن دیار دیار نماند و زبان تقدیر ملک قدیر کل من علیها فان بگوش
ساکنان آن مکان رسانید و الحکم لله الواحد القهار والعزة للنبی الامی المختار و آله الاخیار و عترته الاطهار

ذکر فتح قلعهٔ فیروزکوه و حصار استا و وصول بعضی از حکام و لایات بپایهٔ سریر اعلی

چون پادشاه سکندر نشان از مهم حصار گلخندان باز پرداخت رایت فتح و فیروزی بصوب
قلعه فیروزکوه برافراخت و آن حصن حصین در بساط بسیط زمین بکمال استحکام و متانت بمثابه اشتهار دارد که عقل سلیم و طبع مستقیم تسخیر آن را بسبیل غلبه و قهر
از جملهٔ محالات میشمارد و در آن زمان مردان جلادت آثار و وفور اسباب حصارداری و ذخیرهٔ بسیار مشحون بود و فتح آن بدون امتداد ایام محاصره معقول
نمی نمود القصه بعد از وصول سپاه قیامت شکوه زلزله در ارکان آن کوه و ولوله در دل و جان آن گروه افتاده ستمداریان دست به تیر و کمان گشادند
و غازیان آغاز محاربه نموده بنوک پیکان دیدهٔ دور نقش وجود جمعی کثیر را از لوح هستی ستردند و مدت ده روز حال بر همین منوال گذشته صبح روز یازدهم نسیم
فتح و نصرت از مهب ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها بر پرچم علم شاه کشورگشا وزیده سپاه بهرام انتقام قلعهٔ فیروزکوه را بطریقهٔ حصار گلخندان
مفتوح ساخته برحسب فرمان واجب الاذعان دست بقتل عام برآوردند و تمامی متوطنان آنجائی را معروض تیغ سیاست گردانیده هیچکس را باقی نگذاشتند
و روز دیگر پادشاه والا گهر همت بر دفع شر حسین کیا که در قلعهٔ استا متحصن شده بود گماشته بدان جانب کوچ فرمود و حسین کیا بصفت شجاعت و پهلوانی
اتصاف داشت و در میدان جنگ و هنگام تلاش نام و ننگ رستم دستان و سام نریمان را غاشیه کش خویش میپنداشت و در آن اوان دوازده هزار
سوار و پیاده جرار در ظل رایتش بسر میبردند و یراق و استعداد بسیار و اسباب و آلات پیکار جمع آورده هیچکس را مرد میدان خویش تصور نمیکردند بنا بران چون
حسین کیا از توجه موکب همایون خبر یافت با فوجی از مردم اعتمادی قدم در طریق مکر و تزویر نهاده از حصار بیرون خرامید و بقصد دست برد در کمینگاه
منزل گزید و از نهادن لشکر نصرت نشان زمره که حالت روز مصاف را بر لذت شب زفاف راجح میدانستند بسرعت حسین کیا رسیده غبار
میدان هیجا ارتفاع یافت و از هر طرف طایفهٔ بزخم تیغ و سنان مجروح و بی روح شده التهاب آتش قتال کانون درون همگنان را فرو تافت بالآخره
شکست گردانبار بر مفارق سپاه ستمدار بیخت و حسین کیا با اتباع بجانب حصار استا گریخت و فی الواقع آن قلعه ایست در غایت رفعت و استحکام
و بسان سپهر فیروزه فام مستور و محروس از نوایب ایام بهرام خون آشام چون مشعله بر گرد برجش دایر و کمند اوهام از وصول شرفات بلندش قاصر نظم
قلعه استوار چون خیبر گشته با ذروهٔ فلک همبر نسر واقع نشسته بر بامش جرم بهرام مشعل شامش و رودی عظیم در دامن آن حصار جاری بود و آن معنی
در کمال متانت و حصانتش می افزود و چون شاه عالیجاه بلطایف الحیل در پای استا منزل گزید و سپاه ظفر لوا چند روز بامر محاصره و محاربه پرداختند بر ضمیر منیر همایون
واضح گردید که بمجرد اهتمام لشکر جرار و استعمال آلت رزم و پیکار فتح آن حصار تیسیر پذیر نیست چه زمنک حادثه برج سپهر را چه خلل لاجرم رای عقده گشای
بر حل آن واقعهٔ معضله گماشت خاطر دریا مقاطر بران قرار گرفت که آب آن رود را که مادهٔ معاش محصوران بود بجانب دیگر اندازد تا ایشان لب تشنگان
بر ساحل مضطر شده نتوانند که بجنگ و حرب پردازند و حسین کیا با جمعی کثیر از مردان میدان جهاد لتمشیت آن مهم مامور گشته تا اندک زمانی نهری

عریض عمیق تا لای آب حفر نمودند و راه جریان رود درآن جانب گشودند و اکثر آن آب در آن جوی افتاد بعضی از آن جماعت بسوی قلعه روان بود بنابرآن پادشاه گیتی ستان
سپاهیان را فرمود که سنگ و خاک و چوب و خاشاک در پیش آن رود سدی بستند و بدان جهة آتش محنت در جان محصوران زده جماعت از خشک
لب و سوخته دل بستوه آمده لشکریان قیامت اثر حسب الحکم بتقدیم رسانیده حسین کیا و اتباع او بعد از مشاهده آن حال کشتی امید خود در غرقاب لجه فنا دیدند و آتش عطش خرمن
شکیبائی ایشان را محترق ساخته متحیر و مضطرب گردیدند و غازیان عظام کمر جهد و اهتمام در میان بسته شمشیر از تیر بر دست باز داشته تفنگ گشودند و در روز سیوم از
بستن آب که محصوران بی‌تاب شده بودند آن حصار را فتح نمودند و تمامی ساکنان آنجا را بقید اسر مقید گردانیده روی بسوی ارک که محل تحصن حسین کیا بود
آوردند و سه روز دیگر بین الجانبین غبار جنگ ارتفاع یافته در روز چهارم آن موضع نیز بحیز تسخیر پادشاه کشورگیر درآمد و تمامی اهالی آنجا و ارک
آن موضع بمعرض تیغ پایمال شدند مگر بعضی از اعاظم اهل قلم که بکفایت زمرهٔ از ارکان دولت نجات یافتند و حسین کیا بوم آسا در قفس آهنین محبوس گشت
و بعد از چند ماه بواسطهٔ اعراض نفسانی و دیگر اسباب ناتوانی مرغ روحش قفس قالب را شکسته بعالم آخرت پیوست و در روزی که نایرهٔ غضب شاهی اشتعال
یافته بود در میدان اصفهان جسدش با محمد کره و جمعی دیگر از سالکان طریق عصیان محترق شد القصه بعد از فتوحات مذکوره پادشاه منصور بتمهید بساط جشن
و سور اشارت فرمود و روزی چند در آن حدود بلوازم عیش و نشاط اشتغال نمود و در آن اثنا شاهزادهٔ سعادت انتما محمد حسین میرزا ولد خاقان مظفر لوا
سلطان حسین بایقرا از جرجان و کارکیا سلطان حسن ولد میرزا علی از گیلان با تحف و تبرکات فراوان بآستان سلطنت آشیان آمده سعادت پایبوس
همایون دریافتند و باصناف انعام و اکرام مفتخر و مباهی شده بمقتضی المرام بطرف ولایات خویش شتافتند آنگاه پادشاه مظفر لوا از استصواب عزم
مراجعت فرموده ملک ری را از یمن مقدم اشرف اعلی غیرت فردوس برین ساخت و از آنجا بخرقان رفته از خرقان رایت نصرت نشان بجانب ییلاق
سورلوق برافراخت و در آن منزل خبر طغیان محمد کره و کشتن او سلطان احمد ساروئی را بمسامع جاه و جلال رسید و موکب همایون در ضمان عنایت
ملک بیچون متوجه اصفهان گردید **گفتار در بیان کشته شدن سلطان احمد ساروئی بتیغ طغیان حاکم ابرقوه و سوختن حیات محمد کره بنابر غضب پادشاه سکندر شکوه** پیش از آنکه عراق عجم در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر درآید بسبب فتور امور دولت سلاطین آق قوینلو
شخصی که مشهور بود بسلطان احمد ساروئی جمعی از مردم هر جائی بخود متفق ساخته دار العباد یزد در تحت تصرف درآورد و چون پرچم علم آفتاب اشراق
بر ساحت بلاد عراق تافت ایالت یزد بحسین بیگ لله متعلق شد و آنجناب از قبل خویش شعیب آقا را که در سلک نوکرانش انتظام داشت
بداروغگی تعیین نمود و حکم همایون نفاذ یافت که شاه تقی الدین اصفهانی مصحوب شعیب بیزد رود و سلطان احمد ساروئی را از مقام خلاف
و عناد درگذراند و بمساعی جمیلهٔ شاه تقی الدین بین الجانبین قواعد مصالحه تمهید یافته سلطان احمد عهد و پیمان در میان آورد که تا العمر از جادهٔ عبودیت
خدام سده سدره منزلت درنگذرد و نسبت بشعیب در مقام اتفاق و اتحاد باشد آنگاه شعیب بیزد درآمده روزی چند حکومت کرد و سلطان
احمد را غایت شرارت بر آن داشت که نقض عهد نموده ناگاه او را در حمام بسعادت شهادت رسانید و از روی استقلال بفرمانفرمائی مشغول
گردید اما هم در آن ایام بر دست محمد کره که در کرهٔ خاک مثل او بیباکی نبود بقتل رسید بیان این سخن آنست که محمد کره در زمان بعضی از سلاطین آق قوینلو
داروغگی مینمود و در آن اوان که رایت نصرت نشان شاه جهانیان از عراق بصوب شیراز در اهتزاز آمد کره ایلچی با تحف لائقه بعتبهٔ کعبه مرتبه
فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و نواب کامیاب قاصد آن خذلان مآب را ملحوظ عین اشفاق ساخته فرمان واجب الاذعان در
باب تفویض ایالت ابرقوه باسم کره بسمت نفاذ پذیرفت و ایلچی مشمول انعام و احسان فراوان مراجعت نموده محمد کره روزی چند طریق چاکری
و فرمانبری مسلوک میداشت و آخر الامر بمقتضای کلام معجز نظام ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی بکثرت اموال و فزونی رجال مغرور گشته رایت
شقاوت بجانب یزد برافراشت و از ابرقوه ایلغار کرده شبی بدروازهٔ یزد رسید و بهر حیله که توانست خود را در شهر انداخته سلطان احمد ساروئی
را بقتل رسانید و آن بلده را مضبوط ساخته در مقام خلاف نواب درگاه سپهر اوصاف ثبات قدم نمود و چون این حالات را پادشاه فلک اساس
شنود از سورلوق باصفهان شتافته عنان تکاور بصوب یزد تافت و بعد از وصول اعلام ظفر نظام و عساکر بهرام انتقام آن بلده را مرکزوار احاطه کرده
و اسباب قلعه‌گیری ترتیب داده دست بانداختن تیر و تفنگ برآوردند مدت یکماه هر روز از وقتیکه خورشید روشن چهر بعزم تسخیر شهرستان سپهر لاجورد

بیضا مرتفع میگردانید تا زمانی که مشاعل نجوم بر زبر بروج قلعهٔ نیلگون گردون دایر میگردید مجاهدان موکب همایون پادشاه ربع مسکون لعاب سهام خون
آشام بقصد صید مرغ روح مخالفان دون پرواز میدادند و اتباع کره نیز آتش ستیز افروخته شست تا بنداختن خدنگ مرگ آهنگ میگشادند آخر الامر
بزخم سنگ و توپ و تفنگ بهادران تیز جنگ رخنها در برج و بارهٔ یزد پیدا شد و سپاه نصرت شعار یکبار در شهر ریخته رایت فتح و نصرت برافراختند
و بضرب تیغ و سنان بسیاری از نوکران کره را بر خاک هلاک انداختند و کره با گروهی که در اجل ایشان اندک تاخیری بود بقلعه گریخته بار دیگر
آغاز جنگ و جدل نمود و جنود ظفر ورود روی بتسخیر آن حصار سپهر آثار آورده بعد از آنکه مدت یکماه دیگر بامر محاصره و محاربه پرداختند بیمن دولت روزافزون
آن قلعه را نیز قهراً و قسراً مفتوح ساختند و کره بر برجی بلند که تا آنوقت بسبب کمال رفعت و متانت از کمند گزند ایمن بود و مردم یزد آن را نقاره خانه
میگفتند پناه برده و از مضمون آیهٔ اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة غافل ماند و غازیان قلعه کشا آن برج را احاطه نموده فرمان لازم
الاتباع آفتاب شعاع شرف نفاذ یافت که در پای آن برجی که مقر کره بود هیمهٔ بسیار جمع سازند و آن را بر زبر هم چیده آتش انتقام برافروزند تا چون
صبر و شکیبائی کره سوخته بقدم اضطرار بیرون آید و فرمان بران بموجب فرموده بتقدیم رسانیده شعلهٔ آن نیران سر بکرهٔ اثیر کشید و کره از تاب حرارت
در اضطراب افتاده بروزنهٔ منزل گریخته و غازیان عظام نردبان بر دیوار آن روزنه نهاده او را با دو سه مغلوک دیگر که آنجا بودند پایان آوردند و
دست و گردن بسته بپایهٔ سریر اعلی بردند شاه دین پناه فرمود تا کره را مانند حسین کیا در قفس آهنین محبوس ساختند و اساس جمعیت اتباعش را بشعلهٔ
تیغ بیدریغ سوخته بنیاد حیات تمامی آن قوم ناپاک را بر انداختند و کره در آن قفس به بدترین حالی محبوس بود تا وقتی که شاه عالم پناه از یورش
طبس معاودت فرمود آنگاه نیران غضب قیامت لهب اشتعال یافته در میدان بلدهٔ اصفهان غازیان عالیشان هیمهٔ فراوان مجتمع گردانیدند
و آتش در آن زده کره را با جمعی از نوکرانش که عبدی بیک از ابرقوه آورده بود در دنیا بعقاب الیم و عذاب نار جحیم رسانیدند گفتار در بیان

نهضت رایت گیتی فروز بولایت طبس و معاودت نمودن بعد از قتل سه چهار هزار کس

در آن اوان که پادشاه
عالیشان بمحاصرهٔ یزد اشتغال داشت امیر کمال الدین حسین صدر از نزد خاقان منصور سلطان حسین میرزا ببلدهٔ سدره انتساب رسید و بوسیلهٔ امرای ملک
آرا شرف بساط بوس دریافت مکتوب و پیشکشی که آورده بود معروض گردانید و چون در آن کتابت تعظیم جانب پادشاه مشرق و مغرب بنوعی که
مناسب بود سمت تحریر نیافته بود و ایضاً تحف و تبرکات قابل خدام پایهٔ سریر خلافت مصیر نمود امیر کمال الدین حسین منظور نظر التفات پادشاه
نگشت و خیال یورش خراسان بخاطر انور شاه عالمیان گذشت بنابر آن بعد از آنکه فتح یزد تیسیر پذیرفت و کره در محبس قفس قرار گرفت مبارزالدین
عبدی بیک تواجی با فوجی از جنود قیامت شکوه متوجه تسخیر ابرقوه شد و پادشاه کشورگیر بنفس نفیس همایون در اوایل شعبان سنه عشر و تسعمائه از راه نابند
بجانب طبس ایلغار فرمود و در آن اوان ولایت طبس بحکم خاقان منصور سلطان حسین میرزا بسیورغال امیر محمد ولی بیک بود و از ملازمان آنجناب امیر تردی
بابا محافظت آنسرحد مینمود و تردی بابا ناگهان از وصول موکب ظفرنشان خبر یافته خود را در قلعه انداخت و غازیان عظام از گرد راه در شهر طبس
تاخته هر کس را در آن بلده یافتند تیغ بیدریغ گذرانیدند و غنیمت بینهایت گرفته آثار کمال اقتدار ظاهر گردانیدند آنگاه صورت غضب پادشاه عجم و
عرب سمت تسکین پذیرفته بفتح قلعه التفات ننمود و عنان مراجعت انعطاف داده بصوب یزد توجه فرمود و در یزد اندک توقفی کرده از آنجا
باصفهان شتافت و پرتو انوار معدلتش بر وجنات روزگار متوطنان دارالملک عراق تافت در آن اثنا مبارزالدین عبدی بیک که ابرقوه را
تسخیر نموده جمعی کثیر از اتباع کره اسیر گرفته بود بدرگاه عالمپناه رسید و شرف بساطبوسی دریافته بواسطهٔ آن خدمت مستحق ملحوظ عین الطاف
پادشاهانه گردید و هم در آن ایام از نزد قیصر روم ایلدرم بایزید ایلچی باستان سلطنت آشیان آمده تحف لایقه و تبرکات رائقه آورد و بسعادت
تقبیل قوایم سریر سپهر نظیر مستسعد گشته از زبان قیصر اظهار اخلاص و اتحاد کرد و شاه عالم پناه او را بانعام تاج و خلعت و اسب و زر سرافراز گردانید
و احراق حسین کیا و محمد کره و متابعانش در حضور آن ایلچی بوقوع انجامید لاجرم در کمال خوف و اندیشه راه دیار خویش پیش گرفت و بعد از
وصول بروم شمه از اشتعال آتش خشم پادشاهی بعرض ایلدرم بایزید رسانید و شاه عالیشان آن زمستان در بلدهٔ فاخرهٔ اصفهان قشلاق فرموده
بتمهید بساط عدل و انصاف پرداخت و در غایت اقبال و کامرانی بسر برده بعضی از اوقات خجسته ساعات را بتجرع راح ریحانی و استماع الحان

الحان واغانی مصروف ساخت **ذکر شکار فرمودن پادشاه سکندر رایت در فضای نشاط افزای کنیز النک** نظم
فصل بهاران که زفیض عمام گشت جهان عشرت دار السلام روی زمین خرمی از سر گرفت صحن چمن زینت دیگر گرفت سلطان گل بقصد شکار دل بلبل
پیکان خار را چون مژگان بتان لاله عذار سرتیز گردانید ونسیم فروردین روایح مشکین فوایح ریاحین در اطراف دشت وکوهسار منتشر ساخته زوجی تازه
بقالب نباتات رسانید آهوان سیاه چشم از منازل زمستانی بساحت سبزه زار وفضای روح افزای مرغزار خرامیدند وپلنگان بسیار چشم درانداخته
بوصال و مشاهدهٔ جمال ایشان مضطرب شده همه تن چشم گردیدند نظم پی صید وشکار شهریاران کمان قوس قزح شد تیرباران زپیکان نشاط انگیز
ژاله چو صیدی غرقه در خون گشت لاله نشاط شکار از خاطر عاطر شاه فلک اقتدار سر بر زد و لذت صید باعث تصمیم عزیمت خسروانه شد وحکم
همایون شرف نفاذ یافت که از تمامی بلاد عراق وفارس حکام ولشکریان واشراف واعیان بیرون آمده وجرگه کرده جانوران شکاری را بجانب
کنیز النک که ساحت دلگشایش چون سپهر مینا رنگ وسعت دارد برانند واز جنس آهو ونخچیر ووحوش وطیور در آن صحاری جانداری را برقرار نگذارند وجهة تمشیت
این مهم تواچیان بصوب بلدان رفته موکب نصرت نشان نیز از صفاهان بجرگه روان شد بهر بیابان که عبور فرمود سراب خاصیت آب زلال گرفت وقطرات
ابر نیسان بمقام عقود لآل پذیرفت خار دلازار چون شاخ شکوفه گلفشانی پیشه کرد وخس وخاشاک مانند اوراق گل وریحان بساط کامرانی بر راه گسترد
وامرا وکلانتران ولایات نیز از قم تا شیراز تمامی کوه ودشت را احاطه نموده جانوران شکاری را رانده در النک مذکور جرگه بهم رسید واز آهو ونخچیر
وخرگوش وگرگ وشیر وپلنگ آنمقدار جمع آمد که محاسب وهم از تعداد آن بعجز وقصور معترف گردید آنگاه پادشاه کامکار بر بارهٔ فلک اقتدار نشسته
تنها بمیان جرگه درآمد گاه بزخم تیر خدنگ از خون آهو رنگ دشت کنیز النک را رنگ یاقوت رمانی داد واحیانا از ضرب سنان جانستان چشمهٔ
خون فشان در جسم شیر وپلنگ بگشاد زمانی بگرز گران سنگ سر وگردن گوزن را نرم گردانید وساعتی بشمشیر نهنگ آهنگ شکاف در پشت وپهلوی نخچیر و
خرگوش انداخته همه را بجزای آنگاه عدم رسانید نظم شه پر دل بنوک نیزه وتیر گهی آهو فکندی گاه نخچیر گهی شیری به نیزه در ربودی گهی گور از خدنگش گور بودی
بعد از آن برحسب فرمان واجب الاذعان امرا ونوئینان نیز در جرگه تاختند وهر یک بزخم تیر وضرب شمشیر آنقدر که خواستند صید بر خاک هلاک
انداختند واخر الامر اذن عام از مکمن عنایت پادشاه گردون احتشام صدور یافته تمامی غازیان ولشکریان آغاز تیغ راندن وشکار افکندن کردند
ودر طرفة العینی تمامی آن جانوران غرقه بخون ساخته شرایط جلادت وخونریزی بجای آوردند ودر آن روز شش هزار وهفتصد جانور کشته تواچیان
انها را بامرا واعیان واشراف خدام آستان ملایک آشیان تقسیم نمودند واستادان بنا برحسب فرمان واجب الاذعان از رؤس وحوش مناره
ترتیب فرمودند آنگاه شاه دین پناه بعضی از ییلاقهای بلدهٔ اصفهان را معسکر نصرت نشان ساخته بتمهید بساط عیش وکامرانی پرداخت وکف
ساقیان زهره جبین پیمانهای شراب ارغوانی گرفته رایت عشرت مرتفع ساخت **ذکر نضارت ولایت همدان از پرتو ماهچهٔ**
لوای کشورگشا وارتفاع یافتن منازل روح افزا بمین توجه معمار همت پادشاه سعادت انتما شاه عالیشان چون روزی
چند در ییلاق اصفهان بدولت واقبال بگذرانید برحسب اقتضای رای صواب نمای متوجه ولایت همدان گردید بعد از وصول بدان مملکت در مرغزاری
جنت آثار نزول اجلال فرمود ودر تشیید اساس عدل وانصاف کوشیده در باب انهدام بنای جور واعتساف اهتمام تمام نمود ودر آن اثنا خاطر اشرف
اعلی مایل بطواف مزار فایض الانوار امام سهل علی علیه التحیة والثنا شده بدان مقام واجب الاحترام تشریف برد ومجاوران آن آستان کرامت
آشیان را بصلات وصدقات نوازش کرده مراسم نیاز واخلاص بجای آورد وبنابر آنکه عمارت آن مزار فیض آثار روی بویرانی داشت فرمان همایون
شرف نفاذ یافت که معماران هنرور ومهندسان دانش اثر بر سر آن مرقد معطر عمارتی عالی طرح اندازند واساس آن را بسان گنبد هرمان مشید ومستحکم
سازند واندک زمانی آن بنای روح افزا بر وجهی ساخته وپرداخته آمد که شرفات بلندش سر همت بذروهٔ قصر فیروزه کار سپهر رسانید وغرفات بی
مانندش فرق رفعت از کنگرهٔ منازل مهر درگذرانید نظم بوستانیست که طاوس ملایک هر دم از سر سدره نماید بهوایش پرواز خم طاقش همه با سقف
فلک بازند جفت لب بامش همه در گوش زحل گوید راز وهمدر آن ایام از اثر مقدم پادشاه بی عدیل مانند زمزم از زمین قدم حضرت اسمعیل چشمهٔ آب
عذوبت مآب در آن عتبهٔ کعبه مرتبه ظاهر گشت وبر بالای آن چشمه خانهٔ تعمیر یافت که فقیه آن در بلندی از شرفه خورنق وسدیر درگذشت وزنده‌گی

با این چشمه حوضی کوثرمثال احداث یافته از آن آب زلال مالامال شد آنگاه استادان بنا و باغبانان دانا چهار باغی دلگشا و بوستانی روح افزا در آن فضای بهشت آسا طرح انداختند و در اطرافش جدار بلند مقدار بر افراخته ساحت باغ را از نشاندن نهالهای ثمربخش و گلبنهای عطرآمیز و معطر بیاراستند و حالا آن گلشن فردوس نشان بکمال معموری رسیده و از نزاهت چمنها و لطافت آب و هوا غیرت گلستان ارم گردیده شکوفهٔ بساتین افلاک از انفعال گلهای رنگارنگش گاهی بسرخ و گاهی بزرد بر آمده و عندلیب خوش نوای طبع دراک در وصف گلزار بدایع آثارش بنغمهٔ روضة من ریاض الجنة سرایند شکفته شکوفهای ارغوانی لالهایش چون زلف دلفریب خوبان سر بر زده و سنبل سلسله موی با گلهای حمرایش همچون خط غالیه بوی با لعل لبان خوش بر آمده اثمار حلاوت دثار اشجارش قوت روح و قوت دل و هوای فضای دلگشایش در جمیع اوقات بغایت معتدل نظم چو خط بتان سبزه اش دلگشا ز سر گشته گلشن نسیم صبا درختان سروش همه دلپسند چو سبزان رعنای بالای بلند هوایش همیشه نه گرم و نه سرد نه در وی غم گل نه اندوه گرد العقصه چون خاطر همایون پادشاه ربع مسکون از تعمیر آن مزار فیض آثار فراغت یافت عنان بارهٔ خوش خرام بصوب ییلاق سورلوق تافت و در آن بستان گاهی بصید و شکار گور و آهو میل نمود و احیاناً جام مدام از دست آهو چشمان سیم اندام بتجرع فرمود و بعد از آنکه مؤاکرت هوا بر این منوال در گذشت رایات ظفر آیات متوجه سارو قورغان گشت

گفتار در بیان دفع شر صارم کرد و مطیع شدن حاکم گیلان بعد از مشاهدهٔ دستبرد

در فصل خزان که خسرو خاوری بمنزل میزان تحویل کرده بتعدیل اوزان لیل و نهار فرمان داد و حریف خریف آغاز دم سردی نموده گرمی تابستان روی در نقصان نهاد و بلبل صعوبت هجران لاله و گل لال گشته ترک نغمه سرائی کرد و لشکر دی بنیاد دستبرد نموده دست بغارت نبات بنات بر آورد نظم ریخت ز اطراف بساتین شجر از نفس سرد خزان برگ و بر گل به غم هجر نسیم بهار بر زبر خاک بغلتیاد زار به مسامع اشرف اعلی رسید که صارم کرد با جمعی کثیر از قطاع الطریق کردستان در سارو قورغان رحل اقامت انداخته و قطع طریق و غصب اموال هر فریق را سرمایهٔ وجه معاش ساخته دفع شر آن بداختر بر ذمهٔ همت پادشاه هفت کشور واجب نموده بدانجانب نهضت فرمود و صارم چون از توجه لوای کشورگشا وقوف یافت چاره کار منحصر در فرار دانسته احمال و اثقال بر جای بگذاشت و بمضمون من نجی برأسه فقد ربح عمل کرده علم عزیمت بجانب عقبات سخت و بیشهای پر درخت بر افراشت غازیان عظام تمام جهات صارم و اتباعش را غنیمت گرفته جمعی کثیر از کردان بی ایمان که در آمدیار دیدند بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و مواکب کواکب مراتب از آنجا نقل باوزن رفته در آن مقام بعز شیوع یافت که حاکم فومن و رشت امیر حسام الدین از متابعت خدام پادشاه ظفر قرین سر می پیچد و گردن بچنبر فرمان برداری و خراج گذاری در نمی آورد بنابر آن تسخیر گیلان پیش نهاد همت عالی نهمت گشته رایات نصرت نشان بدانجانب روان شد بعد از وصول بسرحد آن ولایت عساکر بهرام صولت مانند شیر ژیان بجنگل و بیشهٔ گیلان در آمده آغاز نهب و تاراج نمودند و در تضییق مخالفان کوشیده ابواب قتل و غارت بر روی روزگار ایشان گشودند و حاکم رشت در بحر اضطراب افتاده از آن خوی زشت توبه کرده در سفینهٔ اعتذار و استغفار نشسته ایلچی با تحف و اموال و نفایس فراوان بدرگاه پادشاه سلاطین پناه ارسال داشت و قبول نمود که بعد الیوم حسام مخالفت از نیام عصیان بیرون نیارد و سال بسال خراج و مال ادا کرده خود را یکی از بندگان خدمتکار شمارد عفو کامل و لطف شامل پادشاه پوزش پذیر بر طبق کلمهٔ مجسته اذا ملکت فاسجح از جریمهٔ امیر حسام الدین تجاوز فرموده قاصد او را مشمول انعام و احسان گردانیده نشان حکومت مملکت گیلان عنایت نمود و ایلچی بتاج التفات شاهی مباهی گشته و منشور موفور السرور را بدست گرفته رخصت معاودت یافت و موکب همایون پادشاه ربع مسکون از حدود ولایت گیلان مراجعت فرموده بطارم شتافت و در ان زمستان خطهٔ طارم از یمن مقدم مکرم غیرت افزای گلستان ارم بوده بساط عیش و نشاط انبساط یافته ساعت بساعت مواد کامرانی و عشرت می افزود و چون فصل شتا بر طبق مدعای خدام سدره احتشام بپایان رسید پادشاه ستاره سپاه از یورت قشلاق متوجه بیت الشرف خویش گردید فراش عز و جل بسیط زمین را ببسط بساط زمردین آرایش داد و سلطان گل بکمال شوکت و تجمل پرده زرنگاری از چهره گلنار میگشود و در باغ و چمن چمن نهاد نظم کرد دست سحاب نیسانی در چمن باز گوهرافشانی ژاله بارید همچو در خوشاب لاله شد ساغری پر از می ناب نرخ برافروخت غنچه مستور چشم بگشاد نرگس مخمور پادشاه مؤید منصور از قشلاق طارم بجانب ییلاق سلطانیه در حرکت آمد و بعد از وصول بمقصد چمنی را که از غایت نزاهت مشکن سر البستان ارم است بیمن قدوم همایون مشرف ساخت و روزی چند در آن منزل دلپسند بانبساط تاختن و تیر انداختن قیام نمود آنگاه

آنگاه رایت عزیمت بصوب سورلوق برافراخت و در سورلوق بمسامع نواب کامیاب شاهی رسید که صادم بکر و نوبت دیگر جمعی از اکراد فراهم کشیده
و بموضع اورمی آمده و با فروختن نایرهٔ فتنه و فساد اشتغال دارد بیرام بیک قرامانی و جناب خلیفة الخلفا با فوجی از مردان میدان رزم آزمائی بدفع
مداخیر مامور گشته روی بطرف اورمی آوردند و صادم کرد از آنجا بکردستان گریخته پناه بقلعه کوهی برد و در آن موضع حصین شمشیر جنگ و پیکار کشته با
صبر و شکیبائی بنفیشرد و امراء عظام با سپاه بهرام انتقام او را تعاقب نموده بعد از وصول بدامن آن کوه غازیان رستم شکوه حسام کین از نیام کشیده مانند
پلنگ خشمناک بر فراز آن کوه دویدند و صادم با فوجی از اشقیا که با او همدم بودند بقدم مقابله و مقاتله پیش آمده محاربه در غایت صعوبت دست داده ناوک
بلا از شست قضا گشاد یافته از هر طرف جمعی کثیر بر خاک هلاک افتاد کوه از خون کشتگان بسان کان بدخشان قطرات اسکلعل گون برجبین آورد و چرخ اثیر از گرد
معرکه دامن گیر تیره گشته نور آفتاب را در حجاب تواری پنهان کرد و برق سنان عالم سوز شعلهٔ فنا در خرمن استقامت انداخت و نوک پیکان آتش افروز
حروف امن و سلامت از اوراق روزگار محو ساخت نظم دو دریای خونین برآمد بجوش بدرید مغز سران زان خروش سر نیزه در سینه کاوش گرفت
ز چشم زره خون تراوش گرفت ز نوک سنان لخت لخت جگر فروزان چو از خار گلهای تر آخر الامر نسایم فتح و ظفر مشام امرای غضنفر اثر را معطر کردانیده صادم
کرد روی ادبار بوادی فرار آورد و غازیان عظام سپر و برادر و بعضی از سرداران لشکرش را کمند اسر مقید ساخته فوجی کثیر از متابعانش را بقتل رسانیدند و تمامی
ایل و الوسش را غارتیده سالماً غانماً عنان مراجعت بصوب اردوی اعلی معطوف کردانیدند و در خوی بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیده بیرام بیک و خلیفة
الخلفا بعد از تقبیل زمین عبودیت کیفیت آن محاربت و شکست اعدای دولت را مشروح معروض داشتند و باصناف الطاف و اعطاف شاهی اختصاص
یافته رایت افتخار و مباهات برافراشتند و بموجب فرمان واجب الاذعان که از مصدر قهر و غضب قیامت لهب صادر گشت غازیان عظام جماعتی
را که مامور بودند بار دو بازار برده به برکت الیعقوبی که از آن بدتر نتوانند بود و قتل نمودند و پادشاه دوست نواز دشمن گداز آن زمستان در خوی قشلاق کرده
مقرون بحصول آمال و امانی از ساغر اقبال و کامرانی شراب عیش و عشرت می نوشید و همواره مجلس همایون را بفروغ شراب گلگون طراوت ایام بهار داده
در تمهید بساط انصاف و معدلت میکوشید نسیم عنایت ربانی از مهب سعادت جاودانی نشیم و غنچهٔ عاطفت یزدانی در چمن سلطنت و جهانبانی
بتبسم و الحمد لله المنعم المکرم گفتار در بیان جشن فرمودن شاه گیتی فروز در روز نوروز و توجه نمودن جهة دفع شر علاء الدوله
ذو القدر بمساعدت بخت فیروز نظم چو ابر بهار شد گهربار برگشت زد در کنار گلزار بشگفت ز باد صبح لاله آورد بزم گل پیاله
افروخت ز تاب می رخ گل برخاست فغان ز جان بلبل شد شاخ شکوفه پرستاره صد چشم گشاده در نظاره پادشاه آفاق از یورت قشلاق
بیرون خرامید و در مرغزاری که عذوبت آبش خاصیت چشمهٔ تسنیم ظاهر میگردانید و لطافت هوایش چون نسیم خلد روحی تازه بقالب پژمرده میرسانید
منزل گزیده و بترتیب جشن نوروزی اشارت فرموده در آن روز جهان افروز از سر نو بنوازش امرا و حکام پرداخت و در بزم کامرانی ساغر باده دوستکامی
در کشیده طبقات انام را بانواع احسان و انعام مبتهج و مسرور ساخت نظم در آن روز شاه سلیمان سریر خدیو جهانگیر روشن ضمیر سرا پاست
بزمی گران پیشتر نظیرش نیاورده کس در نظر در آن جشن حکام روی زمین ولاتی که بودند دولت قرین بزرگان ملک و سران سپاه سپهبد
امیران حشمت پناه کشیدند هر یک بسی پیشکش به پیش شهنشاه خورشید وش شهنشه زبان بلطف کشود مر آن سروران را نوازش نمود بانعام ایشان
بازین و زر کمرها مرصع بدر و گهر قبای خز و افسر زرنگار ز نقد بیش از حساب و شمار جهان و کهان را سرافراز کرد بعالم در خرمی باز کرد نشستند
اشراف عالی مقام بپای سریر سپهر احتشام بگردش در آمد خوشگوار ز دست جوانان نسرین عذار رخ ساقیان از فروغ شراب برافروختی چون
عارض آفتاب مغنی بصوت دف و چنگ و نی دعا گفت بر شاه فرخنده پی که شاها بلوای تو فیروز باد بعهد تو هر روز نوروز باد بنوروزت از
بخت فرخ اثر بنو روز تهنیت با دفتح و ظفر و بعد از انقضای ایام جشن و سور بمسامع پادشاه مؤید منصور رسید که نامرادی از بعدا دگریخته و بعلاء الدوله
ذو القدر پیوسته و علاء الدوله دختر خود را باوی در سلک ازدواج کشیده و بموافقت وی در مخالفت خدام بارگاه شاهی لوای طغیان مرتفع کرده
و اکنون با سپاهی انبوه حافظه دایرهٔ خیال افروز بدیار بکر شتافته و بسبب آتش از صرصر بیداد ش در آن دیار آتش فساد اشتعال یافته سران لشکرش پردهٔ
ناموس مردم میدرند و لشکر بی پیرش هر جا چیزی می بینند میبرند نظم لشکر عالم ضلالت کیش مردم بد نهاد و شر اندیش جمله از شیوه مروت دور یافته

از فریب نفس غدر کرده پیوسته عزم جور و فساد مال و ناموس خلق داده باد از استماع این خبر نایرهٔ غیرت پادشاه هفت کشور زبانه بفلک اخضر کشید و دفع
شر آن بداختر بر ذمهٔ همت خسروانه واجب نموده حکم همایون باجتماع لشکر قیامت اثر نافذ گردید و تواچیان قرمسیر جهة رسانیدن جابجا روی باطراف و امصار آورده
باندک زمانی لشکر بسیار از ولایت فارس و کرمان و عراق و آذربایجان و اران و کردستان و لرستان در اردوی کیهان پوی جمع آمدند همه جوشن پوش و خنجر
گذار و سراسر کینه کوش و ظفر آثار نظم سپاهی بلطف الهی همه سرافراز از تاج شاهی همه کمربسته بر یک بفرمان بری گشاده زبان ثناگستری پس آنکه پادشاه
ربع مسکون بر ورفرخ و بخت همایون اعلام زرنگار افراخته دفع اشرار ذوالقدر را پیش نهاد همت ساخته عنان سمند گیتی نورد بجانب [illegible] ربیجان انعطاف
داد افغان کورکه و نفیر اوج فلک اثیر رسیده هر کس در اردوی همایون بود در وبراه نهاد نظم روان شد باقبال شاه جهان سعادت مساعد ظفر همعنان
نهان از غبار مواکب سپهر مه رایتش ثالث ماه و مهر جنیبت کشانش ملوک عظام بفرمان بری منتظر هر کدام و پس از آنکه ماهچهٔ برق خورشید اثر ساحت
آذربیجان را از نور وصول غیرت افزای فضای آسمان گردانید و علاءالدوله برین معنی مطلع گردیده بعضی از قلاع دیار بکر را که تسخیر کرده بود بجمعی از معتمدان
قدیم خود سپرد و روی هزیمت بصوب البستان آورد و کیفیت فرار او بعرض شاه فلک اقتدار رسیده زمرهٔ از متعلقان را بجانب روم گسیل کرده و فرقه را بصوب
شام فرستاد و خود با معدودی چند بکوه درنا که از غایت رفعت قلهٔ آن سر باوج آسمان میساید و کرهٔ زمین از فراز آن کمتر از ذرهٔ مینماید پناه برده متحصن شد
و پادشاه مجاهد غازی در عین دولت و سرافرازی قطع منازل نموده بعضی از ولایات که داخل مملکت روم بود عبور فرمود و در هر شهر و قصبه که رسید
ابواب عدل و احسان بر روی روزگار متوطنان آن بر گشود و چون کنار رود البستان بمضرب خیام سپاه بحر جوش رعد خروش گشت جمعی کثیر از لشکر ذوالقدر
بل حشری از دهقانان عقرب منظر جامهٔ جنگ پوشیده و دست بشمشیر و خنجر یازیده در برابر موکب ظفر اثر صف قتال بیاراستند نظم صف آراست ناگه
سپاه گران گرفته جهان را کران تا کران همه آهنین درع و خارا شکاف همه نیزه ور و تن اندر مصاف و غازیان عظام نیز مشتویه صفوف پرداخته
غریو کرنای و سورن زلزله در زمین و زمان انداخت و صدای نفیر و کوس گوش ساکنان گنبد گردون را کر ساخت نظم برآمد ز هر دو سپه بانگ کوس
هوا نیلگون شد سپهر آبنوس چو برق درخشنده از تیره میغ همی آتش افروخت از گرز و تیغ آنگاه دلیران جنگجوی و بهادران تندخوی دست باستعمال تیر
و کمان و سیف و سنان برده روی بانهدام بنیان حیات یکدیگر آوردند و کمال جلادت و مردانگی بظهور رسانیده زخم نیزهٔ خطی قامت تیر مثال جوانان
نوخاسته را مانند کمان خم گردانید گاه از تحریک شمشیر خونبار سر سروران مردافکن وداع بدن نمود و احیانا از حدت پیکان خارا گذار راه بیابان
عدم در پیش دلاوران صف شکن میگشود لاجرم در هر دمی خون محترمی بر خاک ریخت و در هر قدمی خاک وجود همدمی با خون برآمیخت بیت ز بس کشته
کامد ز هر دو گروه ز خون خواست دریا و از پشته کوه و با آنکه در آن روز سپاه پادشاه گیتی فروز بضرب تیغ مسلول بسیاری از آن جیل مخذول را
به بیابان عدم ملک بقعر جهنم فرستادند بقیة السیف پای قرار استوار داشته تا شب در موقف کارزار بایستادند و چون جمشید خورشید از توقف در میدان
سپهر ملول شده راه دیار مغرب پیش گرفت و شعشعهٔ تیغ آفتاب به نیام غروب درآمد از عکس خون کشتگان ساحت افق گونهٔ لعل بدخشان پذیرفت پادشاه
عالیجناب در معسکر همایون نزول نمود و سپاه ظفر اقتباس را باقامه لوازم پاس امر فرمود و لشکر ذوالقدر نیز بمراسم طلایه پرداختند آنشب تا صباح از جانبین
طریقهٔ تیقظ و احتیاط مرعی بود روز دیگر سپهداران قضا و قدر دیبای زرنگار بر فراز جوشن سیماگون گردون پوشیدند و لمعات تیغ برق کردار فضای
دشت و هامون را نور و صفا بخشیده در انعدام سپاه ظلام کوشیدند پادشاه بهرام انتقام بدل بی بدیل را بدیع زرانده و آراسته بر بارهٔ تیز رفتار دلدل
آثار پولادسم قطاس دم برآمده میمنه و میسرهٔ صفوف لشکر فیروزی اثر پرداخته میدان قتال را از نظر طلعت همایون غیرت افزای فضای سپهر بوقلمون گردانید و از آن
اشرار دیو سار ذوالقدر در برابر آمده درین روز جنگی در غایت صعوبت بوقوع انجامید و مخالفان خیره سر بدستور پیشتر قدم ثبات استوار داشته
بهنگام هجوم سپاه ظلام هر یک از فرق ناجیه و زمرهٔ باغیه بمعسکر خویش متوجه گردید صباح روز سیم که خسرو انجم علم پرزیور فتح و ظفر برافراخت و از اشتعال
اشعهٔ سنه و تیغ سپید ربیع جیل ظلام شب محنت انجام را مغلوب ساخت بار دیگر غازیان رستم اثر شمشیر و خنجر کشیده روی بهجوم پر شر ذوالقدر آوردند و درین
روز نسایم نصرت و برتری بر شقهٔ رایت سالکان مسالک شریعت پروری و دین وزیده اعدای واژون اختر آغاز انهدام کردند اما مضمون کلمهٔ قل لن ینفعکم
الفرار ان فررتم شامل حال آن مردم گشت و سرپنجهٔ قدرت سپاه بهرام صولت بساط حیات اکثر آن قوم بیدولت را درنوشت جهات و یراق

همان روز هزیمت همایون از عقب مخالفان دوان

وبراق ومملکات ایشان تمام در تحت تصرف لشکر فیروزی انجام قرار گرفت و از صرصر غضب پادشاهی نایرهٔ فساد در بیوتات و انبار غله مجمع خاکسار همت
اشتعال پذیرفت بیت بباد غضب آتشی برفروخت که شهر و ده خاکسان بسوخت و پادشاه ستوده مآثر بعد از فراغ خاطر از مهمّ القوم مدبر عازم دیار
بکر گشته بر حدود شام عبور نمود و از حکام و سرداران ولایات جمعی را که بقدم اطاعت بدرگاه عالم پناه آمده لوازم نیاز و نثار بجای آوردند نوازش
فرمود و چون هوای دیار بکر از غبار موکب ظفر آثار عنبر بیز و مشکبار گشت بمسامع جاه و جلال پیوست که طایفه از توابع علاء الدوله در قلعهٔ جزیرت
توطن دارند و حصانت آن حصار موجب اغترار ایشان گشته شرایط فرمان برداری بجای نمی آرند و موکب همایون بدان جانب شتافته سپاه ستاره
عدد بجد و جهد سپهر محیط آسا بگرد آن قلعه متانت انتما در آمدند و با فروختن شعلهٔ حرب و جنگ و انداختن تفنگ و سنگ پرداخته در روز دوم
چند رخنه در دیوار آن قلعه که چون قبهٔ جوزا از وصمت اختلال مصون بود افکندند و صورت فتح و ظفر در نظر پادشاه فریدون فر جلوه گر شد حکم همایون شرف
نفاذ یافت که غازیان بعظام رعایا و مزارعان را اصلا تعرض نرسانند و از اتباع علاء الدوله ذو القدر هر کس یابند اسیر سرپنجه اقتدار کردانند و فرمان
بر آن موجب عمل نموده چون کیفیت فتح قلعهٔ جزیرت بمسامع کوتوالان سایر قلاع دیار بکر رسید مجموع از مقام سرکشی و عناد درگذشته مقالید حصون
و بلاد را با تحف شایسته و تبرکات بایسته بدرگاه عالم پناه فرستادند و اظهار عبودیت و اخلاص نموده ابواب طاعت و خدمتکاری برگشادند و
پادشاه مخلص نواز در بارهٔ آن جماعت انعام و احسان فرموده زمام ایالت ولایت دیار بکر را در قبضهٔ درایت محمد بیک استاجلو نهاد و طبل مراجعت
کوفته عنان بطرف خلاط انعطاف داد و در اثناء راه شرف الدین بیک که حاکم تبلیس بود با پیشکش فراوان بآستان سلطنت آشیان شتافته شرف بساط
بوسی حاصل نمود و جلیس سایر خدام عالی مقام گشته دست عنایت پادشاه بر جبینش قدر ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگارش برگشود و پس از آنکه
ولایت خلاط محل بسط بساط خلافت مناط گشت شاد و شبیهای حمرا از اغصان درختان و ملون اوراق باغ و بستان باعث آرایش بزم نشاط شده
نوای نای و نوش از ایوان کیوان درگذشت و پادشاه گیتی فروز چند روز در آن مقام فرح انجام بشرب مدام پرداخته از آنجا بخوی شتافت و فصل
دی در خوی بوده پرتو انوار معدلتش بر وجنات احوال متوطنان آذربایجان تافت **ذکر طغیان علاء الدوله ذو القدر کرّت دیگر
و کشته شدن اولاد او بضرب تیغ نصرت پیکر** در زمستان که موضع خوی مضرب خیام پادشاه جنگجوی بود علاء الدوله ذو القدر لشکر
جنگجوی فراهم کشیده بمصحوب پسر خویش که قاسم نام داشت و او را جهت اتصاف بصفت شجاعت سارو قپلان میگفتند بجانب دیار بکر ارسال نمود و محمد بیک
استاجلو با وجود قلت سپاه بمضمون کلام کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله واثق بوده در برابر اعدا صف آرا گشت و هر دو فریق نهایت
کشش و کوشش بتقدیم رسانیده محمد بیک را صورت نصرت دست داد و سارو قپلان و جمعی از خویشان او را غازیان شیر شکار اسیر کرده در قتل قوم
ذو القدر نوبت دیگر غایت قدرت ظاهر ساختند و محمد بیک از وقوع این فتح مبین مبتهج و مسرور گشته بلوازم محامد الهی قیام نموده سارو قپلان را با
سایر اسیران گردن زده رؤس نامبارک ایشان را باردوی اعلی روان فرمود و قاصدان در قشلاق خوی بدرگاه سلاطین پناه رسیده کیفیت حال بمسامع
نواب کامیاب رسانیده و غریق انعام و احسان بجانب دیار بکر مراجعت کرده غایت عنایت شاهی را که مشاهده نموده بود معروض محمد بیک گردانید
اما علاء الدوله بعد از شنیدن این خبر مانند پلنگ تیر خورده در خشم شده در ماتم پسر سیلاب خون جگر از چشم تر روان ساخت و بار دیگر باجتماع سپاه جنگ
و خشم پرداخت و پانزده هزار سوار عفریت منظر مریخ آثار فراهم کشیده دو پسر دیگر خود را که کلانتر را کور شهرخ و خردتر را احمد بیک میگفتند سرداران سپاه
گردانیده و ایشان را جهت طلب خون سارو قپلان بحرب محمد بیک استاجلو روان ساخت و محمد بیک از هجوم اعداء شوم خبر یافته باز مستعد قتال گشت
و در ظاهر قلعهٔ حمید آمده تلاقی فریقین دست داده جنگی در پیوست که از نهیب آن عنان صبر و شکیب از قبضهٔ اقتدار کوتوال حصار پنجم بیرون رفت سیلاب
خون چون رود جیحون در فضای معرکه روان شده قافلهٔ امن و سلامت رخت از مرحلهٔ جهان بربست آخر الامر محمد بیک بیک حملهٔ صرصر اثر خیل بدخواه
ذو القدر را چون غبار بی اعتبار از عرصهٔ روزگار برداشت و کور شهرخ و احمد بیک با بسیاری از اتباع در معرکه کشته زمانه بر بهانه وجود و عدم
ایشان را یکسان انگاشت و محمد بیک کرّة بعد اخری دست تمنا در گردن عروس فتح و فیروزی حمایل نموده سرهای مقتولان را بر پشت ستوران بار کرد
و بمصحوب قاصدی بپایهٔ سریر سلطنت مصیر فرستاد و چون در آن زمان پادشاه خجسته شیم از قشلاق خوی متوجه عراق عجم گشته بود ایلچی استاجلو محمد بیک

در ییلاق همدان سرهای دشمنان را بآستان ملایک آشیان رسانیده کیفیت فتح را که ثانیا بامین دولت ابدپیوند روی نموده بود معروض گردانیدند و باصناف انعام و اکرام اختصاص یافته مفخر و مباهی بجانب دیار بکر بازگردیدند و چون شکست علاء الدوله مرة بعد اخری بروم رسید پادشاه آنه یار که از روی کینه دیرینه در سفینه شکست لشکر سپری کشیده و علاء الدوله در میدان قتال بزخم تیغ رومیان کشته گشته رشته حیات بسیاری از قوم ذو القدر در آن معرکه منقطع گردید بقیة السیف در اطراف آفاق پریشان شده نامراد در خدمت قیصر راه دیار روم پیش گرفت و بشیائبه کلفتی و غایله مشقتی گلشن ممالک شاهی از خار آزار آن سالک طریق تباهی بسمت امنیت پذیرفت و شاه صاحب تایید آن بهار و تابستان در متنزهات ولایت همدان در کمال دولت و اقبال اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط مصروف داشت و در خلال آن احوال امیر نجم الدین زرگر منظور نظر کیمیا اثر پادشاه عالی گهر شده رایت اعتبار و اختیار برافراشت

ذکر شمه از حال امیر نجم الدین مسعود جیلانی و رسیدن کوکب طالع او بدرجه شرف و کامرانی

بر ضمیر کیمیا تاثیر منصفان معیار اعتبار و عیار شناسان کارخانه روزگار در حجاب استتار مخفی نخواهد بود که امیر نجم الدین مسعود در اوایل حال در سلک اشراف و اعیان رشت که داخل مملکت جیلانست منتظم بود و بواسطه کمال مهارت در صنعت صیاغت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی مینمود و در آن ایام که آن کوهر کان لطاف آلهی یعنی حضرت شاهی دین پناهی در ولایت لاهجان بسر میبرد امیر نجم الدین مسعود بنابر آرادتی که نسبت بدودمان عنبری شمامه منقبان نژاد خاندان حیدری ثابت داشت نادیده نقش محبت آن قرة العین ولایت را بقلم اخلاص بر خاتم دل نگاشت و انگشتری که قابل انگشت همایون تواند بود ساخته مصحوب معتمدی ارسال نمود و بزبان نیاز مضمون این مقال پیغام فرمود که شعر سلام علی من شاقنی بوصاله و ان لم افز الا بطیف خیاله عشقت و ما البصر غیر انی سمعت من الحاکین وصف جماله ز بس وصف حسن تو بشنیده ام بجان مهر روی تو ورزیده ام چنان در دل و دیده جا کرده که گوئی تورا سالها دیده ام و چون آن تحفه و پیغام بعرض خدام آستان سپهر احتشام رسید و نقد اخلاص آن سالک طریق رشد و رشاد در معیار ضمیر پادشاه کامکار مانند طلا ده دهی تمام عیار نمود بسکه قبول مقرون شده قاصد بشمول انعام و اکرام رخصت انصراف یافت و بعد از آنکه موکب همایون پادشاه ربع مسکون از آن مملکت بحظهار دبیل مراجعت کرد و صیت ظهور دولت و اقبال ابدی الاتصال در اطراف عالم سمت شیوع پذیرفت کوسه عباس که سپهسالار حاکم رشت امیر اسحق بود و در مذهب تشیع غلو مینمود دانست که امیر نجم الدین مسعود ملت علیه امامیه عمل مینماید و نسبت بآن قدوه اولاد خیر البریه در طریق اخلاص و نیازمندی سلوک میفرماید بنابر آن امیر اسحق را بر قتل آنجناب اغوا کرد و امیر نجم الدین از معنی خبر یافته بپای فرار روی بدرگاه پادشاه جم اقتدار آورد و در آن ایام که اردوی ظفر انجام متوجه شروان بود بموکب همایون پیوسته در سلک سایر خدام پایه سریر اعلی انتظام یافت و پرتو آفتاب عنایت شاهی از مطلع مرحمت نامتناهی طالع شده بر وجنات احوالش تافت و چون آنجناب بصفت فراست و کاردانی و سمت کیاست و فضایل نفسانی اتصاف داشت و بحلاوت گفتار و محاسن کردار از امثال و اقران ممتاز بود و همواره تخم جود و احسان در زمین دل طوایف انسان میکاشت باندک زمانی اعتبار و اختیار بسیار پیدا کرد و در خلال احوال مذکوره بمنصب وکالت نفس نفیس همایون سرافراز گشته من حیث الاستقلال روی بتمشیت مهمات ملک و مال آورد و پایه قدر و منزلتش از تمامی امراء عظام و مقربان بارگاه فلک احتشام درگذشت و درگاه خلایق ملاذش بمیمن تربیت پادشاه و وفور عنایت آرامگاه اشراف و اعیان عراق و فارس و آذربایجان گشت مثنوی بلطف پادشاه بنده پرور خدیو دین پناه عدل گستر پناه سروران درگاه او گشت فلک حیران عزو جاه او گشت و آن امیر صافی ضمیر در تدارک اختلالی که در اوایل ایام جهانگیری در بعضی از ولایات وقوع یافته بود بقدر امکان سعی نمود و در ترفیه حال اصحاب فضل و کمال کوشیده بانامل معدلت ابواب مکرمت برگشود مثنوی در جود و سخا بر خلق بگشاد نمود ش کام عالم از فیع سیداد بیمن التفات شهریاری بنایه عدل را داد استواری ز ابر لطف او اطراف عالم چو گلزار ارم گردید خرم

ذکر بغداد و بعضی از وقایع بغداد و در آمدن آن مملکت بحت تصرف پادشاه والا نژاد

چمن آرایان ریاض این سخن و نضارت بخش فضای این گلشن از نفحات سحاب قلم این حکایت را بدین سان رقم میزنند که بعد از رفتن نامراد نزد علاء الدوله ذو القدر یکی از امراء شجاعت اثر باریک نام بر دار السلام بغداد استیلا یافت و بخیال محال طرح سلطنت و استقلال انداخته بآستان ملک آشیان شاه جهانیان نشتافت بنابر آن در پاییز از شهور عشر و تسعمائه که ولایت همدان از فروغ ماهچه رایت نصرت نشان طراوت بوستان جنان داشت سایه بار باریک پرنک حسنه و

خسرو حشمت آیین متوجه انقیاد باربیک شده همگی همت بر فتح بغداد گماشت و خلیل بیک سیاول را که از جمله بندگان خاص بمزید عقل و کیاست و وقوف بر
دقایق مهم سفارت امتیاز داشت فرمود که بغداد رفته باربیک را باطاعت خدام سده سدره منزلت ترغیب نماید و از وخامت عاقبت عصیان
بترساند و مصحوب او تاج و خلعت جهة باربیک فرستاد و خلیل بیک متوجه دار السلام شده چون باربیک بر قرب وصول او اطلاع یافت جمعی از مردم
نیک خود را سه روزه راه باستقبال روانه گردانید و ایشان خلیل بیک را باعزاز و احترام تمام بدار السلام در آوردند و باربیک در باغ میرزا ابجداغ باوی
ملاقات نموده بلوازم تعظیم و تبجیل و ما بعد من ذلک القبیل اقدام فرموده نسبت بنواب درگاه سپهر احتشام اظهار اطاعت و انقیاد کرده بپوشیدن تاج و خلعت
شاهی سرافراز و مباهی گشته جمعی کثیر از مردم خود را تاج پوشانید و در باره خلیل بیک طریقه انعام و احسان بجای آورده جهة ایستادگان پایه سریر
اعلی پیشکشهای پادشاهانه مرتب گردانید و آن اجناس نفیسه و امتعه شریفه را با بو اسحق شیره جی که از جمله اعاظم امرایش بود تسلیم نموده او را مصحوب خلیل
سیاول بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشت تا کیفیت عجز و نیازمندی او را بعرض نواب کامیاب رساند و نشان حکومت بغداد بنامش حاصل
کرداند خلیل سیاول و ابو اسحق شیره جی روی بار دوی کیهان پوی آورده در همدان سعادت زمین بوس شاه همدان دریافتند و کیفیت انقیاد و اطاعت
باربیک بوسیله امراء ملک آرا عرض کردند و تحف و تبرکاتی را که همراه داشتند بنظر انور در آوردند و بنابر آنکه خاطر اشرف اعلی مایل آن بود که باربیک
بار خدمتکاری بر دوش گرفته و حلقه فرمان برداری در گوش کشیده خود بدرگاه عالم پناه شتابد شاه عالیجاه بجهت التفات در پیشکشهای او ننگریست اما نسبت
با بو اسحق شیره جی اصناف الطاف مبذول داشته او را فرمود که باربیک را بگوی که اگر صحیفه ضمیر خود را بنقوش دولتخواهی ملازمان بارگاه پادشاهی آراسته
با آستان اقبال آشیان شتابی هر آینه بعواطف بیدریغ ما اختصاص یابی و اگر نقد اعتقاد را بغل و غش نفاق مغشوش سازی بیشایبه شبه در دار الضرب سیاست
بوته عقوبت بگدازی و چون ابو اسحق شیره جی رخصت انصراف یافته بمجلس باربیک رسید آنچه دیده بود و شنیده یک بیک معروض گردانید باربیک
تاریک دل بحسب ظاهر روزی چند شعار متابعت پادشاه سلیمان حشمت اوقات گذرانیده بالآخره خیال قلعه داری کرد و روی بجمع ساختن ذخیره
آورده بر توابع و مضافات دار السلام غله بسیار حواله داشت و آنمقدار جو و گندم از مردم بستاند که اگر تا سه سال در آن بلده متحصن میبود آن ذخیره
بار و قا و لشکر یانش و فا می نمود در آن اثنا زبده اولاد خیر البرایا سید محمد کمونه که آبا عن جد در سلک اعاظم نقباء نجف منتظم بود و نسبت بنواب کامیاب
شاهی در طریق اخلاص و دولتخواهی سلوک میفرمود متوهم شده آنجناب را مواخذ و مقید ساخت و در چاهی که لسان حوصله بحلا تنگ و مانند فکر عقلا
عمیق بود حبس نمود آنگاه تاج از سر نهاده باعلان کلمه عصیان پرداخت و از یخبایب فرمانفرمای مشارق و مغارب بعد از اجازت ابو اسحق شیره جی
عزم تسخیر عراق عرب جزم فرموده حسین بیک لله را با فوجی از شیران بیشه رزم منغلای سپاه گردانید و مواکب کواکب مراتب نیز متعاقب للّه
باهستگی در حرکت آمد و باربیک این خبر شنیده اضطرابش از بیشتر بیشتر گردید و پس از وصول حسین بیک لله بدو منزلی بغداد باربیک مصلحت جنگ و صلح
ندیده در شبی که ابر چون دل و دیده عاشقان شعله برق می افروخت و باران اشک میریخت و مانند حال زار مهجوران ناله رعد با نوای گریه می آمیخت
تنگ بر اسپ فرار کشیده از دجله بگذشت و معروف بانواع تعب بطرف حلب گریخت روز دیگر که یوسف زرین لقاء خورشید از چاه دیجور شب
بیرون خرامیده باوج جاه رسید و انوار طلعت باهجتش از مشرق مراد طلوع نموده بار دیگر عالم تاریک را صفت اضاءت بخشید بغداد یان بسر چاهی
که محبس سید محمد کمونه بود شتافتند و دو کس بپایان رفته آن یوسف مصر سیادت را بغایت ضعیف و نحیف یافتند و بر دوش گرفته از چاه بیرون آوردند
و زمام اختیار آنددیار را در قبضه اقتدار آن زبده اولاد سید ابرار داده شعار دولتخواهی خدام موکب شاهی ظاهر کردند و لله بیک در روز جمعه بچهار باغ ظاهر
بغداد در سیده سید محمد در آن روز نخست بمسجد جامع تشریف برد و خطبه را بنام و القاب پادشاه عالیجناب مزین ساخته شرایط کمال اخلاص و اطاعت
بجا آورد و بعد از ادای نماز خرم و سرافراز به بیرون شهر شتافته با لله بیک ملاقات فرمود و لله بیک نسبت بآنجناب غایت تعظیم و احترام مرعی
داشته ابواب الطاف بر روی روزگارش برگشود و چون خبر فتح بغداد از عرضداشت سید محمد کمونه و حسین بیک لله بعرض نواب کامیاب
شاهی رسید آنحضرت بلوازم محامد آلهی قیام نموده ایالت آن ولایت را بخلفا بیک مفوض گردانید و آن امیر عدالت نهاد پیشتر از موکب ظفر اثر متوجه
بغداد گشته در ساعتی سعادت اقتباس بجای خلفای بنی عباس بر مسند حکومت نشست و بتمهید اساس مرحمت و انصاف پرداخته ابواب ظلم و اعتساف بیست

گفتار در بیان وصول پادشاه فلک احتشام بدار السلام و مشرف گشتن بطواف مراقد ائمه کرام سلام الله علیهم

یوم القیام درآن ایام که دست عنایت مفتح الابواب عز شانه و عظم سلطانه مقالید فتح دار السلام بغداد در کف کفایت خدام پادشاه ملایک سپاه
نهاد آنحضرت در بعضی از توابع آن مملکت بنشاط شکار اشتغال می‌نمود و بهر روز بمساعدت بخت فیروز شاه باز همت بلند در هوای صید ممالک
پرواز داده بتانی طی مسافت می‌فرمود و مقارن آن فتح عده دار السلام از پرتو ماهچه الویه ظفر علیه مانند فضای سپهر از فروغ چهره ماه و مهر صفت
اضائت پذیرفت و خبر قرب وصول موکب گردون اساس بدار الملک خلفای بنی عباس سمت شیوع گرفت لاجرم امرا و اشراف و مصاحبت سید
محمد کمونه بلوازم استقبال استعجال نمودند و سوقیه و عوام الناس در غایت انبساط و سرور بنظاره موکب پادشاه منصور از شهر بیرون شتافته ابواب مسرت و حبور
بر روی خود گشودند چنانچه در آن دیار معهود است گاوهای قربانی جهت تصدق فرق همایون آن آفتاب آسمان جهانبانی همراه بردند و چون چشم ایشان بر
طلعت پادشاه عالیشان افتاد سر آن گاوان را از تن جدا کرده در پای بارگیر فلک مسیر صاحب تاج و سریر افکندند مراسم ثنا و دعا بجای آوردند
که ایشاه فلک قدر جوانبخت نهایت سربلندی یافته تخت جهان بگیر چو دار الملک بغداد زان اضافت همیشه باد آباد بر راه بند کاتب خصم مخذول
لسان گاو و قربان با مقتول و وفور اخلاص و حسن اعتقاد اهالی بغداد در نظر عالی اثر پادشاه والا نژاد مستحسن بوده بانامل عواطف بیدریغ ابواب شفقت
بر روی امید ایشان بگشاد و بتاریخ بیست و پنجم جمادی الآخری سنه اربع عشر و تسعمائه در چهار باغ میرزا پیر بداغ نزول اجلال فرموده تمامی بغدادیان را در
ظلال عدل و احسان ماوی داد و پایه قدر و منزلت سید محمد را بمزید لطف و مکرمت بلند ساخت و او را باعلی مراتب جاه و جلال رسانیده بزبان عنایت
و مرحمت بنواخت آنشب پادشاه عجم و عرب مقرون باصناف عیش و طرب در آن مقام راحت انجام بسر برد و روز دیگر عزم طواف عتبه علیه جازم کرده
روی بدشت کربلا آورد و بعد از وصول بدان مشهد عطر سا و مرقد جنت آسا شرایط زیارت چنانچه باید و شاید مرعی داشته روی نیاز بر آن خاک
پاک سود و بزبان مناجات عرض حاجات کرده از روحانیت سید شهدا علیه الصلوة و الثنا استمداد فرمود و مجاوران آن روضه جنت نشان را
بانعام موفور و صلات موفور خوشدل و مسرور گردانید و از اجناس نفایس زربفت قربوشی ترتیب داده بر صندوق مرتبت جنت رتبت پوشانید
ارکان و اطراف آن مطاف معتکفان حظایر قدس را پردهای زرنگار که منقش بود بنقوش بدایع آثار زیب و زینت داد و افزود و دوازده قندیل
طلا هر یک چون مشعله آفتاب نورافزا بر قبه عرش فرسا وقف نمود و صحن آن گنبد فیض آیین را از گلیمهای بریشمین چون سپهر برین مساحت
و ساحت آن منزل فردوس قرین را بمژگان اخلاص رفته فرشهای بدیع انداخت در وقت شیلان خوانسالاران آن آستان سلطنت آشیان از انواع
علاوه اطعمه فراوان آنمقدار حاضر آوردند که تمامی زوار و مجاوران روضه بهشت آثار از آن محظوظ و بهره‌ور شده زلهاسجا بها بردند و بحسب پادشاه
حسینی نسب در سر مرقد جد بزرگوار سلام الله علیه بالعشی و الابکار معتکف بوده روز دیگر عنان مراجعت منعطف ساخت و بعجله شتافته از آنجا
لواء عزیمت بصوب خطه نجف برافراخت و التجا بآستانه قدس منزلت و عتبه کعبه مرتبت شاه اولیا دین پناه اصفیا امام المشارق و المغارب مظهر
العجایب و مظهر الغرایب امیر المومنین علی بن ابی طالب سلام الله علیه من الله الواهب فرموده باقدام نیاز و ادب طواف آن روضه عرش
مطاف بجای آورد و در آن حریم واجب الاعزاز که کعبه اهل راز و سجده گاه ارباب نیاز است روی اخلاص بر زمین سوده مرادی که داشت
از واهب العطیات مسالت کرد مناجات بگفت ای تاج بخش پادشاهان بسر افسر نه گیتی پناهان برافرازنده رایات شاهی بامر و نهی
تو شاهان هماهی ز لطف تست ما را سرفرازی رعیت پروری مسکین نوازی بامیدت دل غمناک خرسند فرحناک از غمت جان خردمند
ز فضل تست چون اقبال جاوید ز ذلت نیست کوته دست امید خداوندا باین شاه شرفناک وصی پادشاه تخت لولاک همایون روضه
باغ امامت نضارت بخش گلزار کرامت علی مرتضی سلطان کونین بچشم مردمی چون مردم عین که از عدلم جهان را خرمی ده آسایش ز بیم کمکی ده
بیاد باب حیدر فیروزیم بخش ممالک سروری بهروزیم بخش جنانم سرفرازی ده بعالم که ننشیند بدل گرد ملالم و از ابواب روحانیت حضرت
شاه ولایت انوار اجابت این دعوت بر باطن خجسته میامن آن قدوه دودمان امامت پرتو انداخته سر از سجده بر داشت و سده نشینان سده
سدره مرتبت را باصناف تحف و هدایا نوازش فرموده بکلی همت فیض انتما بر ترفیه حال ایشان گماشت آنگاه بهمراهی بخت آگاه

از آن مرحله عنان عزم جهاد بصوب منازل اعراب غزیه که در تیه جهالت سرگردان بودند تافت و بعد از وصول بسرعت جماعت بسیاری از ایشان را کشته و اموال
و جهات ایشان را غنیمت گرفته شکارکنان بدار السلام بغداد بازگشت و صیت فتح عراق عرب در اطراف آفاق اشتهار یافته طنطنه حصول آمال و امانی آن مهر سپهر کشور
ستانی از شرفات غرفات آسمانی درگذشت و شاه دین پناه بعد از وصول بشرف طواف روضه عطربار و مرقد خلد آثار امام همام هادی اعالی و اعاظم

بدار السلام

ابو ابراهیم موسی الکاظم و امام کرامت نژاد مرجع اصحاب رشد و رشاد محمد التقی الجواد سلام الله علیهما مشرف گشته چنانچه سزاوار کمال اخلاص آن پادشاه
هدایت دثار بود لوازم نیاز بجای آورده مجاوران آن خجسته مکان را باصناف انعام و احسان خوشحال و شادمان گردانید آنگاه بسامره خرامیده و سعادت
زیارت عتبه کعبه مرتبه قدوه اولاد رسول امی هاشمی امام علی النقی و امام حسن العسکری الزکی علیهما السلام استسعاد یافت و بدستور مراسم حسن اعتقاد مرعی داشته
پرتو انعام و اکرامش بر وجنات حال سدنه آن مقام لازم الاحترام تافت و موکب پادشاه عدالت نهاد از سامره ببغداد بازگشته در اثنای راه بنشاط
شکار پرداخت و بعد از وصول بدار السلام عمارتی را که در آن ایام بموجب فرموده آنحضرت در فضائی که نزدیک بدروازه قراقایوست بنا کرده
بودند بهمین مقدم شریف مشرف ساخت و از آنجا بعزم تماشای طاق کسری که صفت آن چند کرت درین اوراق مرقوم کلک بیان گشته توجه فرمود و پس از فراغ
از آن مقصد شکار کرده بجانب جنگلی که مسکن شیران پیلتن و هژبران مردافکن بود روان گشت و در نواحی آن بیشه شیری که ثور گردون از مهابت آن
در صیدگاه فلک رو بمختفی میبود اندر رمه وار شد و پادشاه شیر شکار که خم کمان ابرویش هلال مثال سویته بکشادگی چهره اقبال اشارت میکند و صدای
خدنگ دلستانش همواره نوای وصول نشانه مقصود در خم طاق گردون می افکند تنها نزدیک آن رفت و از بخت سرمد مدد یافته بیک چوبه تیر مرگ
تاثیر آن شیر دلیر را بر خاک هلاک انداخت رامی برج قوس از مشاهده آن جلادت انگشت تعجب بدندان گرفت و شیر چرخ از سهم آن رمی خائف گشته
در بیشه اختفا خفت و شاه ظفر پیشه از آن بیشه ببغداد مراجعت فرموده کرت دیگر رواج و رونق عتبات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین پرداخت
و جهت هریک از آن چهار عتبه کعبه مرتبه نقاره و رواتبه مقرر ساخت و فرمود که نجاران هنرمند و مهندسان خاتم بند از اطراف ممالک محروسه در بغداد
جمع آمده شش صندوق منقش بنقوش اسلامی و ختائی در غایت تکلف و زیبائی ترتیب دهند و صنادیق قدیم را از آن مراقد معطر بایش برداشته صندوقهای مجدد را
بجایش نهند آنگاه خلیفة الخلفا را که تا آن غایت خادم بیک لقب داشت بکنیت ابو المنصور و ملقب بخلیفة الخلفا گردانید و بتجدید حکومت عراق عرب و نسبت
مهام مزارات ائمه کرام را علیهم السلام بوی تفویض نمود و آنجناب را بانعام تاج زردوزی و خلعت خاص و اسب تازی با زین زرین و کمر شمشیر بند و بار طلا
و صراحی و طبقچه و پیاله که آنها نیز مجسم از طلا بود مفتخر و سرافراز ساخت و ماهچه اعلام ظفر اعلام باوج سپهر فیروزه فام رسانیده صدای یورش خوزستان در خم
طاق آسمان انداخت **ذکر اضافات ولایت حویزه و شوشتر از مشعشعه ماهچه رایت پادشاه دین پرور و بیان وصول حاکم**

از اعراب

لرستان ملک رستم با آستان خلافت آشیان خسرو عدالت شیم بر طباع افاضت صحاب فضل و هنر فروغ المعی نورگستر خواهد بود که جماعتی
جزیره که ایشان را مشعشع گویند بالوهیت حضرت شاه ولایت علیه السلام والتحیة قایلند و چنان استماع افتاده که بعد از مبادرت بعبادتی که معهود القوم
است ایشان را کیفیتی طاری میشود که در آن حالت مطلقا تیغ و تیر بر بدن ایشان تاثیر نمیکند چنانچه قبضه شمشیر در زمین فرو برده شکم بر نوکش نهاده قوت
میکنند و لفظ علی الله بر زبان میرانند تا آن شمشیر مانند کمان خم میشود یا میشکند و در اکثر اوقات حاکم آن طایفه یکی از سادات میبود و در اوایل طلوع
آفتاب دولت شاهی از مطلع تاییدات الهی سلطان محسن بر ایشان حاکم بود و درین ایام که فتح بغداد روی نمود بمسامع جاه و جلال پیوست که سلطان
محسن مانند بدرود و مسکن بعالم فنا شتافته و شعشعه انوار ایالت بر وجنات احوال پسرش سلطان فیاض تافته و قوم مشعشع حالا بالوهیت فیاض که از فیض
عنایت حضرت عزت بی بهره است اعتراف مینمایند و رقم نسخ بر احکام شریعت غرا کشیده بادیه ضلالت و غوایت می پیمایند بنابرآن رفع شر آن جماعت
بیدین بر ذمه همت پادشاه ظفرقرین واجب نمود و از دار السلام بغداد اعلام هدایت اعلام افراخته بجانب حویزه که در آن زمان دار الملک حکام
مشعشع بود توجه فرمود مثنوی روان گشت شاه فلک مرتبه / چو خورشید عالمگیر جم کوکبه / روان در رکابش کهان و مهان / جنیبت کشانش ملوک جهان در
اثنای راه بمسامع نواب والاجناب رسید که حاکم لرستان ملک رستم بسلوک طریق ظلم و ستم اقدام مینماید و از توجه سایه علم ظفر شیم استنکاف نموده
ابواب فرمان بری بر روی روزگار خود نمیگشاید و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته امیر نجم الدین مسعود و پیرام بیگ قرامانی و حسین بیگ لله با قرب

ده هزار نفر از سپاه رستم از جهت دفع شر ملک رستم عازم لرستان گشتند و موکب منصور بدستور متوجه دار الملک مشعشع بوده چون انجیر بحویزه رسید سلطان فیاض با لشکری که بحو
میدان کذار مغفر مهر از فرق سپهر ربوده بودند و به پیکان خدنگ خارا شکاف خون از شریان شیران بیشه مصاف گشوده بودند از شهر بیرون آمده مستعد قتال و جدال ایستاده
پادشاه والا نژاد بعد از وصول بنواحی عسکر دشمنان بداختر میمنه و میسره را بفر وجود امرای صف آرا کشورگشا و مبین جلادت غازیان رستم توان رزم
آرای آراسته و مستحکم گردانیدند و انوار توق خورشید مخوق از مطلع علم طالع گشته در اطراف و جوانب مواکب ظفر مناقب از صفوف شجاعان فیروزی مواجب
حقیقت آیه کانهم بنیان مرصوص بظهور انجامید آنگاه از هر طرف اصحاب جرأت مرکب مردانگی بمهمیز ستیز از جای برانگیخته در یکدیگر آویختند و بابیاری
تیغ آتش‌بار نقش ترحم از لوح خاطر شسته خاک معرکه را با خون برآمیختند لب شمشیر بند عشاق مشتاق بتقبیل سر و روی جوانان مشکین موی کام دل حاصل میکرد
و پیکان آتش‌فشان در سینه پهلوی دلیران نشسته شرط دلسوزی بجای می‌آورد نظم حدنگ بلا فتنه انگیز شد سنان تیز نده خونریز شد ز خون یلان کشت
میدان جنگ چو بحری که آبش بود لاله رنگ درآن ژرف دریای پرخون ناب سر سرکشان گشت همچون حباب و دران روز تا وقتی که فضای معرکه سپهر نوال
تیغ زرنگار خسرو ثوابت و سیاره سمت اضائت گرفت تا زمانی که اطراف افق از عکس خون کشتگان گونه لعل و مرجان پذیرفت دران میدان هولناک
از جانبین لوازم خونریزی و شرایط کشش و کوشش بجای آوردند و در آخر روز که هنگام غروب شعشعه اقبال قوم مشعشع بود غازیان عظام و حامیان حوزه
اسلام بهیات اجتماعی حسام خون‌آشام از نیام انتقام کشیده بر ارباب ظلم و ظلام تاختند و بیمن دولت پادشاه اسلام بکمال سعی و اجتهاد بتقدیم رسانیدند قیامی را
با بسیاری از ایشان بر خاک هلاک انداختند رباعی دشمن که کند بلشکر شاهی جنگ چشبه زمین ز خون او یابد رنگ روبه بود و حریف سرپنجه شیر نخچیر چه سان
زید بمیدان پلنگ و در نماز دیگر آن روز پیکر فتح و ظفر در نظر انور پادشاه دین‌پرور جلوه‌گر گشته نوای فرح‌افزای فایدنا الذین آمنوا علی عدوهم فاصبحوا
ظاهرین بمسامع جاه و جلال رسیده بقیة السیف لشکر مشعشع کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة پشت ادبار بر معرکه فرار کرده اموال و یراق ایشان غنیمت غازیان
گردید و شاه عالم‌پناه بر تیسیر این فتح مبین لوازم محامد حضرت رب العالمین بجای آورده ایالت حویزه را بیکی از امرای معدلت آیین مفوض ساخت و عزم
دزفول فرموده در ضمان عنایت کریم عطابخش علم آفتاب درخش بدانجانب برافراخت بعد از وصول بنواحی آن حصار حاکم آنجا باقدام اطاعت و انقیاد
پیش آمده بمشایعه اموال و اهمال مقالید شهر و قلعه تسلیم نواب بارگاه فلک اشتباه نمود و پادشاه دین‌پناه آن بلده را نیز بیکی از اهل اعتماد سپرده بطرف ششتر
نهضت فرمود حاکم شوشتر که در آن زمان در قلعه سلاسل توطن داشت چون از توجه موکب همایون فرمانفرمای ربع مسکون خبر یافت دانست که روباه حیله
ساز را مقاومت با شیر ژیان از جمله محالات است و پشه حقارت پیشه را توقف در برابر باد صرصر از قبیل ممتنعات از جنس زر و گوهر و اجناس نفیسه دیگر و اسپان
و استر آنچه میتوانست جهت پیشکش سرانجام کرده و بارشاد ملهم عقل از مضیق حصار بساحت سپهر مساحت درگاه سلاطین‌پناه شتافته شرایط انقیاد و بندگی
بجای آورد و شوشتر نیز مانند حویزه بحوزه تسخیر پادشاه کشورگیر درآمده یکی از امرا بضبط آن مملکت تعیین یافت و انوار معدلت و رعیت‌پروری بر وجنات
روزگار رعایا و برایا تافت اما قضیه امرای ظفر عطیه که متوجه لرستان بودند بر سبیل اجمال تفصیل یافت که چون ملک رستم از قرب وصول ایشان آگاه گشت
چاره کار منحصر در فرار دانسته از سر ملک و مال درگذشته با معدودی از ملازمان پناه ببعضی از جبال حصین برد و امرای نصرت قرین بجهت ولکوه رفته
و در آن اثنا امیر نجم الدین مسعود بموجب حکمی که از پایه سریر اعلی بدو رسید مراجعت نمود و در ظاهر قلعه سلاسل بشرف ملازمت پادشاه عادل کامل حاصل کرده لب بادا
دعا و ثنا گشوده و پیرام بیک و لله بیک بعد از معاودت امیر نجم بیشتر از پیشتر در باب ختم ماده فساد رستم سعی فرمودند و همدران ایام مهم او بنهایت تنگی
و اضطرار انجامیده و اعتماد بر کمال کرم پادشاه فلک اقتدار کرده قاصدی نزد امرای عالیشان فرستاده امان طلبید و ایشان ایلچی او را نوازش نموده مراسم
عهد و پیمان در میان آورده رخصت انصراف ارزانی داشتند آنگاه ملک رستم میان خوف و رجا بخدمت امرا شتافت و ایشان بمقتضی المرام طبل مراجعت
کوفته بمعسکر اردوی همایون در حدود شوشتر بود که بدرگاه سلاطین‌پناه رسیدند و رستم را بپایه سریر سپهر اشتباه رسانیدند پادشاه فرشته‌شیم چون نهال
عجز و نیاز رستم را مشاهده فرمود از وفور مرحمت جبلی بر حال او فوراً لاختلاس بخشوده او را بانعام تاج عالم‌خراج و خلعت خاص اختصاص داده محاسنش را بلالی آبدار
و درر شاهوار ترصیع نموده و ملک رستم مدتی بان هیأت ملازمت سده سدره مرتبت میکرد آنگاه بتفویض ایالت و الاییت لرستان سرافراز گشته روی
بوطن مألوف آورد

ذکر نهضت رایات نصرت طراز کرت ثانی به مملکت شیراز و وقوع بعضی از امور مقتضای مشیت پادشاه

پادشاه بی انباز شاه عالی که بعد از آنکه از مهم لرستان و شوشتر فراغت یافت بنابر بعضی از مصالح ملکی عنان بسمند خوشخرام بصوب ممالک فارس تافت و چون
حدود قصبهٔ دار الجرد مضرب خیام عساکر بهرام انتقام گشت و زمین آن منزل غیرت فرخار و گردون فام بوضوح پیوست که در جبال آن ولایت بزکوهی که فادزهر حیوانی از و حاصل
بسیار است عزم صید و شکار ضمیر فیض آثار سر بر زد و جنود ظفر شعار بر اطراف آن جبال و تلال محیط گشته چند شبانه روز جانوران شکاری راندند و در قمرغا آن تعداد
وحوش و سباع جمع آمد که نطاق نطق از احاطهٔ کمیت آن عاجز شد آنگاه پادشاه عالیجاه در میان جرگه تاخته بزخم تیغ و تیر چندان بزکوهی و نخجیر بخاک هلاک افکند که
شرح آن بتقریر و تحریر تیسیرپذیر نیست و چون طبع اشرف اعلی را از تیر انداختن و تیغ راندن ملالت روی نمود امرا و نوئینان و خواص و مقربان بآن امر پرداختند
و در آخر کار تمامی افراد اجناد و لشکریان در قمرغا تاخته سایر آن جانوران را غرقهٔ بخون ساختند و مانچهٔ اعلام هدایت اعلام از دار الجرد بصوب مقصد حرکت
فرمود و مقارن آن حال اخی بیک که در خلال احوال مذکوره برسم رسالت نزد والی هرموز و امیر علاء الملک حاکم لار رفته بود باز آمد و خبر اطاعت ایشان را
بمسامع العلیا و کان پایهٔ سریر اعلی رسانید و نفائس و تبرکات بیقیاس را که پیشکش فرستاده بودند بر طبق عرض نهاد و بشرف قبول اقتران یافت و پادشاه
دوست نوبهٔ خرم و سرافراز بشیراز خرامیده آن زمستان در آن مکان جنت نشان بعشرت و کامرانی اوقات خجسته ساعات گذرانید و در فصل بهار نیز
در منتزهات آن ولایت بتجرع اقداح راح ریحانی پرداخت آنگاه عنان عالم نورد بجانب قصر زرد منعطف گردانید و از جملهٔ وقایع لیل و نهار که در آن زمستان
و بهار وقوع یافت یکی آنکه امیر یار احمد اصفهانی که در سلک اشراف طبقات انسانی انتظام داشت و در شیراز بیمن اهتمام امیر نجم الدین مسعود منظور نظر
تربیت پادشاهی گشته بتفویض منصب وزارت سرافراز شده و از روی وقوف و کاردانی در سرانجام امور صاحب دیوانی شروع نمود دیگر آنکه قاضی
محمد کاشانی که بعالی منصب صدارت معزز بود از غایت تقرب و نیابت در اکثر مهمات سرکار سلطنت دخل میفرمود کوکب طالعش از اوج اقبال روی بحضیض
وبال نهاد و بخار غرور و پندار بکاخ دماغ راه داده نسبت با میر نجم الدین ابواب مخالفت گشاد و در غیبت آنجناب در روزی که پادشاه گیتی فروز در
بزم نشاط و کامرانی نشسته بود و از دست ساقیان سیمین ساق جامهای شراب ارغوانی بتجرع مینمود معروض داشت که امیر نجم الدین مبلغ بیست هزار
تومان از اموال شاهی بتصرف دارد اگر او را به بنده سپارند باندک زمانی آن مال بسیار را بخزانهٔ عامره میرسانم و غایت کفایت و کاردانی در سرانجام
مهام سلطانی ظاهر میگردانم پادشاه معدلت پناه از نهایت علو همت بآن سخن التفات نکرد و همدران ایام کیفیت حال را با میر نجم الدین در میان نهاده
قاضی محمد را بدو سپرد و امیر نجم الدین او را مصادره و مواخذه نمود در اثنای آن مقدار قبایح افعال و فضایح اعمال از وی ظاهر گشت که حکم همایون بسیاستش صادر شد
و کار از شفاعت امرا و ارکان دولت درگذشت و بعد از قتل قاضی محمد منصب صدارت با میر شریف الدین علی که از جملهٔ احفاد امجاد اعلم افراد انسانی
سید شریف الدین علی الجرجانی بود و در اکتساب فضایل نفسانی بتتبع جد امجد خود مینمود تفویض یافت و آن سید فاضل خوب صورت جمیل سیرت از روی استحقاق در آن منصب منیع
مرتبت دخل کرده پرتو انوار عاطفت پادشاه کامکار بر صفحات روزگارش تافت **ذکر نهضت رایات نصرت آیات از ولایت فارس
بجانب عراق و آذربایجان و انتقال امیر نجم الدین مسعود بجوار مغفرت نشان** چون پادشاه ملک اقتدار چند روز در
نواحی قصر زرد بامر صید و شکار پرداخت و آن فضای حضرت افزا را از خون آهو و نخجیر سرخ ساخت عزیمت خطهٔ اصفهان فرمود و بعد از وصول بمقصد میدان
آن بلدهٔ جنت نشان در نظر همت آنحضرت تنگ نموده بگشاده ساختن آن فرمان داد و فرمان بران حسب الحکم بتقدیم رسانیده آن میدان را مانند
عرصهٔ امید وسیع گردانیدند و پادشاه عالیجاه یکدو هفته در آنجا باسب تاختن و قپق انداختن پرداخت و از اصفهان بهمدان شتافته موسم تابستان در صید
و شکار و گشت دشت و مرغزار بپایان رسانید و در فصل پاییز دامن کوه الوند معسکر نصرت اثر گردید و رایت ظفر نشان از آنجا متوجه دار الملک
آذربایجان گشته ساکنان آن بلده از غایت فرح و سرور بآئین بستن شهر پرداختند و در کمال نشاط و انبساط لوازم نیاز و نثار بجای آورده مراسم اخلاص
و دولتخواهی ظاهر ساختند و حضرت شاهی محفوف باصناف الطاف الهی روزی چند در آن بلده بعیش و طرب اوقات گذرانید آنگاه بجانب خوی توجه
فرمود و در اثنای راه مزاج باابتهاج امیر نجم الدین زرگر از نهج اعتدال بمنهج اعتلال انتقال نمود و التهاب آتش تب سحاب حیات جناب وکالت مآب را در
بوتهٔ مرض بگداخت و اشتداد حرارت المزاج قوی محرکه را ضعیف ساخته آنجناب را از پای درانداخت تلطیف غذا و استعمال دوا اصلا فایده نداد و آن
امیر فاضل نصفت نهاد پس از وصول بباغ خوب نه که بکثرت اشتها یافته و در هشت فرسخی تبریز است روی بجنت المأوی نهاد و پادشاه والا نژاد از مفارقت

آن خدمتکار اخلاص آثار حزن و ملال بسیار روی نمود و روح شریفش از لجات کلام و اطعام فقرا و ایتام شاد ساخته جسدش را بجانب نجف روان فرمود و بعد از انقضاء ایام تعزیت آنحضرت وصافی طویت امیر یار احمد اصفهانی را بتفویض منصب وکالت سرافراز گردانید و نجم الدین ثانی لقب داده رایت اعتبار و اختیارش را بفرق فرقدین رسانید تمامی امرا و وزرا و ارکان دولت را بمتابعتش مامور ساخت و سرانجام امور ملکی و مالی را برای صواب نمایش باز گذاشته او را بزبان لطف و عنایت بنهایت بنواخت و نجم بیگ ثانی نیز امیری صایب تدبیر بلند همت بود و در ایام اقتدار باصاغر و کبار روزگار بر نهج عدالت سلوک نمود بعد از آن پادشاه سلیمان مکان از خمسه الویه ظفر عطیه بجانب خوی بر افراشت و تا وقت یورش شروان در موضع نزه آن ولایت اقامت داشت و در آن اوقات میرزا بیگ علائی که از سایر وزراء نواب آستان کشورگشا بعلو قدر و وفور اعتبار ممتاز و مستثنی بود به بعضی از جرایم متهم گشته و سعایت امیر نجم الدین ثانی مدد ملت شده عالم فانی را بدرود نمود

گفتار در بیان توجه موکب ظفر نشان بولایت شروان کرت ثانی و مراجعت کردن بعد از حصول آمال و امانی

در مبادی فصل دی و اوایل زمستان که نکهای دی که عارض خوبان گلروی و رخسار بنفشه مویان فرشته خوی نیلوفری گردید جمشید خورشید بزمستان خانه جدی شتافته نقاب سحاب بر روی کشید نظم گلگونه عارض تابان شد از باد خنک بنفشه اند خورشید ز بیم لشکر دی جوشن ز سحاب در بر افکند پادشاه صاحب تایید شنید که شیخشاه کرت دیگر در شروان رایت طغیان بر افراشته و باستظهار قلاع متین و اعتماد سپاه جلادت آیین نقش سلطنت و استقلال بر لوح خاطر نگاشته در ادای باج و خراج تغافل و اهمال مینماید و ابواب تعظیم و احترام بر روی ایلچیان آستان سپهر احتشام میگشاید نظم بر افراخته رایت سروری نموده خیال جهان داوری بخدام خاقان با تخت و تاج نکرده ز نخوت ادای خراج بنا بر علی هذا پادشاه مظفر لوا عزم جزم فرمود که نوبت دیگر رایت هدایت آیت بجانب شروان بر افرازد و آن ولایت را در حیز تسخیر کشیده چنانچه باید و شاید بتادیب شیخشاه پردازد با وجود شدت برودت هوا و هجوم جنود برف و سرما در اواسط سنه خمس عشر و تسعمائه لوای کشورگشا بدان طرف در حرکت آمد و فوجی از امرا بموجب فرمان اشرف اعلی پیشتر بمعبر جواد شتافته جهة عبور موکب منصور از کشتی جسر بستند و چون پادشاه عالیجاه قطع منازل و مراحل کرده بکنار آب رسید و از آن پل گذشته آوازه وصول سپاه بحر جوش رعد خروش در بلاد شروان منتشر گردید شیخشاه از مقاتله خسرو دین پناه اجتناب واجب دانسته در قلعه بیغرد تحصن نمود و نواب کامیاب شاهی از این معنی وقوف یافته بعضی از ارکان دولت را بجانب شماخی فرستادند تا آن ولایت را ضبط نمایند و آنحضرت بنفس همایون متوجه باکو گشته کوتوال آنحصار تقدیم اطاعت و انقیاد نموده موکب ظفر شعار را استقبال کرد و باصناف الطاف اختصاص یافته مفاتیح شهر و قلعه بخدام آستان سدره مقام سپرد و پادشاه کامران از باکو بشابران رفته حاکم آن ولایت در سلوک طریق خدمتکاری اقتدا بشیوه ستوده کوتوال باکو نمود و بعنایت شاهی سرافراز شده پایه قدر و منزلتش در افزود و برین قیاس اکثر حکام قلاع و بلاد شروان بدرگاه سپهر اساس رسیده در سلک سایر خدام عالی مقام منتظم گردیدند و منظور انظار مراحم و الطاف گشته فرق افتخار و مباهات باوج سموات رسانیدند اما کوتوالان قلعه دربند یار احمد آقا و محمد بیگ پشت پندار بحصانت آنحصار استوار نهاده با آنکه خود بملا نیامدند پیشکش نیز نفرستادند و پادشاه کامران دربند فتح آن قلعه بلند شده عنان یکران بدان صوب انعطاف داد و پس از وصول بمقصد اطراف و جوانب آن حصن حصین را که بروایتی از آثار اسکندر است بر امرای حشمت آیین و غازیان ظفر قرین قسمت نمود و هرکس بمورچل خود فرود آمده صدای کورکه و نفیر باوج کره اثیر رسید و خروش سورن و نای زمین بنیان حصار سپهر نظیر را در اهتزاز و تزلزل گردانید مع ذلک مخالفان خیره سر در مقام مدافعت پای ثبات فشرده دست بانداختن تیر و سنگ بردند و غازیان عظام نیز عقاب سهام خون آشام بقصد صید مرغ روح مخالفان از آشیانه کمان پرواز داده آنچه کمال جلادت بود بجای آوردند اما چون آن قلعه در متانت بمثابه ایست که دایره سور کوه مثالش با منطقة البروج دست تعصب در کمر داده و کنگره فصیل سعد طبش رفعت قلعه سپهر سته را ابیض چشم در می آرد ساکنانش در وقت جمع ذخیره دانه از سنبله فلک توانند چید و قاطنانش بهنگام احتیاج گوشت حمل را در تابه آفتاب کباب توانند کرد نظم کنگر او هست زبان حمل آمده با ماه سما در سخن خندقش از عمق بجایی رسید کز ته آن گاو زمین شد پدید فتح آنحصار متوقف بر استعمال آلات جنگ و پیکار تیسیر نپذیرفت و پادشاه صایب تدبیر در حل آن عقده تامل نموده نقبچیان آهنین چنگ را فرمود که بحفر نقب اشتغال نمایند و آن جماعت آغاز کار کرده در عرض هفت روز دوازده نقب ببروج قلعه دربند رسانیدند یار احمد و محمد بیگ و سایر اهالی حصار چون حال بر آن منوال دیدند و دانستند که هر چند در حراست آن موضع سعی نمایند بموجب کلمه کریمه ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها بالاخره شاه ظفر قرین بر آن حصن حصین استیلا خواهد یافت لاجرم بدست عجز و نیاز

و نیاز در ذیل عاطفت خسروانه آویخته زبان بطلب امان گشودند و روی تضرع و تخشع بدرگاه عالم‌پناه آوردند از لطف شامل پادشاه عادل التماس عفو نمودند
باقی مرحمت آنحضرت در تموّج آمده صحایف جرایم آن زمره را از نقوش زلات پاک ساخت و همه را مشمول عاطفت بی‌غایت گردانید و علاء دولت در بند را
در گردن منصور بیک انداخت و سایر مواضع شروان به الله بیک تفویض نمود و حکم همایون شرف نفاذ یافت که نعش معطر سلطان الاولیا و برهان الاتقیا
شاه حیدر را که تا آن غایت در دیار شروان مدفون بود بجهت دار الارشاد اردبیل نقل کنند و زمره از خواص بارگاه سلاطین پناه و از مذکوره متوجه مشهد آنحضرت شده
جسد مطهر آنحضرت را بعد از انقضاء بیست و دو سال از قبر بیرون آوردند و در محفه محفوف برحمت حی لایموت نهاده بحظیره منوره آبا عظامش در حال آنکه با وجود
امتداد زمان اعضای روح افزایش از هم ریخته بود و رنگ بشره مبارکش در غایت لطافت و نضارت می‌نمود و چون خاطر همایون پادشاه ربع مسکون
از تبع شروان و نقل نعش مقرون برحمت و غفران فراغت یافت همدران زمستان عزم مراجعت جزم فرموده از معبر جواد گذشته عنان جواد تازی برتافت
قراباغ اران یافت و بقیه ایام شتا در آن موضع فرح افزا گذرانیده در اوایل فصل بهار مبادی تیرماه از ریاحین و ازهار خورشید مثال متوجه بیت الشرف
خویش گشت متوطنان تبریز بسبب وصول موکب ظفر شعار شاه فلک اقتدار مسرت بسیار اظهار کرده تمامی دکان و بازار را آذین بستند و چنگ عیش
و طرب ساز نموده بیمن مقدم مکرم فرمانفرمای عالم در بزم نشاط و خرمی نشستند و آنحضرت ببسط بساط عشرت پرداخته روزی چند در آن بلده بدولت
و اقبال بگذرانید آنگاه بییلاق بیرون آمده در مرغزاری بهشت آثار منزل گزید و در آن بهار پادشاه فلک اقتدار بقاعده استمرار در آن امکنه و منازل
گاهی در بزم خرمی نشسته بکام دل از دست ساقیان پریسیما باده صهبا درمی‌کشید و احیانا بر تخت عدالت و رعیت‌پروری برآمده مهمات رعایا و
عجزه را بکفایت مقرون می‌گردانید و در موسم تابستان که اثمار باغ و بستان بمرتبه کمال ترقی نمود و حرارت هوا چون دولت شاه مظفر لوا زمان بزمان در
افزود آنحضرت عازم سلطانیه شده جهت مصلحت یورش خراسان باجتماع لشکر فرمان داد و بعد از طی منازل در النگ خرقان نزول اجلال فرموده
روزی چند توقف اتفاق افتاد

آغاز داستان فتح خراسان

فرزندگان اعلام نکته‌دانی و برازندگان اورنگ سخن‌دانی برین دقیقه
عارف و از این مظنّه واقف خواهند بود که دولت ابدی الاتصال شاه ستوده خصال را خاصیتی است که هر صاحب توفیقی که از سر صدق نیت و صفای
طویت روی اخلاص و نیاز بساحت آستان اقبال طرازش آورد از پرتو آفتاب عنایت ملک بی انباز نهال آمالش سایه گستر گشته غنچه تمنایش در چمن مراد بنسیم سرافرازی
شکفتن گیرد و بهره وافر شوکتی که بکثرت اسباب حشمت مغرور شد رقبه عبودیت در حلقه مطاوعت خدام درگاه سپهر منزلت در نیارد باندک زمانی درخت
عظمتش از صرصر ادبار انقلاع یافته ریاض نکبتش صفت وادی غیر ذی زرع پذیرد نظیر فقره اخیر این تحریر صورت حال محمد خان شیبانی است که بعد از فتح بلاد
خراسان بسبب سعت مملکت و بسطت ولایت و وفور خیل و حشم و افزونی سپاه و خدم و کثرت آلات جنگ و جدال و بسیاری موجبات سلطنت و
استقلال مغرور گشته نسبت بنواب سدره سده منزلت در طریق فرمانبرداری و اطاعت سلوک ننمود و تیغ ظلمت زدای شاه کشورگشای زنگ تکبر
نخوت او را از آینه زمانه بصیقل تایید ایزدی بزدود مفصل این مجمل آنکه چون محمد خان از اقصی ترکستان تا حدود سمنان بحیطه تصرف و تسخیر درآورد و اولاد
امجاد خاقان منصور میرزا سلطان حسین را از بلاد خراسان متفرق گردانید رایت استقلال مرتفع کرد صورت غرور و پندار و نقش استبداد و استکبار بر لوح
ضمیر و صحیفه خاطر مرتسم و منتقش ساخته با نواب کامیاب شاهی طریق اخلاص و دولتخواهی سلوک نداشت بلکه اظهار خلاف و عناد کرده مقابله و معامله
پادشاه غضنفر نهاد را سهل و آسان پنداشت از آن معنی غافل که باز هرچند بلند پرواز باشد با همای همایون فر سدرة المنتهی بال مساوات نتواند گشود و شغال
اگرچه سریع شکار بود با سیمرغ قاف ولایت عرصه معارضه نتواند پیمود و شاه سکندرجاه بعد از اطلاع بر اطوار عداوت آثار محمد خان دو سه نوبت
قاصدان سخندان مثل فضایل مآب ارشد شیخ محی الدین احمد که در میان طوایف انسانی مشهور است بشیخزاده لاهیجانی و جناب شریعت مآب فضیلت پناه
قاضی ضیاء الدین نورالله نزد آن خان عالیجاه فرستاد و او را بسلوک طریق رشد و رشاد و لزوم طریقه اطاعت و انقیاد دعوت نمود و از ارتکاب امری
نالایق که موجب انهدام مبانی آسایش خلایق است منع فرمود اما آن نصایح اصلا مؤثر نیفتاد و محمد خان بوفور جنود و رنگ مغرور بوده قدم در وادی
فرمانبرداری ننهاد بلکه در آن اوقات که شیخ محی الدین احمد لاهیجانی از نزد ایستادگان پایه سریر عظمت و جهانبانی برسم رسالت آمده بود امیر کمال
الدین حسین ابیوردی را متوجه درگاه عالم‌پناه گردانیده در مکتوبی که مصحوب او ارسال داشت در قلم آورده که چون عزم گذاردن حج اسلام

در خاطر رسوخ تمام یافته عنقریب بجانب عراق و آذربایجان نهضت خواهیم فرمود اعلام نمایند که منزل ملاقات کجا خواهد بود و منشیان آستان ملایک
آشیان در جواب این سخنان بوی نوشتند که ما نیز عزم جزم کرده ایم که جهة طواف روضه رضویه علی راقدها التحف السلام والتحیة بصوب توجه فرمائیم
لایق آنکه در استقبال مواکب دولت و اقبال طریق استعجال مسلوک دارند تا مراسم دوست نوازی و لوازم دشمن گدازی بدیشان نمائیم و محمد خان ازین جواب
در بحر اضطراب افتاده در آن زمستان که پادشاه گردون توان در مملکت شروان بود لشکری از راه بیابان بجد و کرمان روان گردانید تا بعضی از آن
الولایت را غارت کردند و نسبت برعایا و بیچارگان لوازم حیف و تعدی بجای آوردند بنابرین مقدمه در اواسط رجب سنه ست عشر و تسعمایه که لوای کشور
گشای سایه وصول الملک بر خرقان افکنده بموجب فرمان واجب الاذعان امرا و حکام عراقین و فارس و کرمان و کردستان و لرستان و اران و آذربایجان با سپاه
فراوان در اردوی نصرت نشان جمع آمده عزم یورش خراسان و دفع ظلم و جور محمد خان جزم نمود و جهة استمالت امرا و نوئینان در منزل سلطان بلاغی
ترتیب طوی عظیم فرمان فرمود و استادکاران پایه سریر اعلی حسب الحکم بتقدیم رسانیده از اسباب جشن و سور و موجبات عیش و حضور آنمقدار که سزاوار
صحبت آن پادشاه سلیمان منقبت تواند بود سرانجام کردند و در تکلف و تزیین مجلس بهشت آئین چنانچه باید و شاید لوازم سعی و اهتمام بجای آوردند
و در صباحی که خسرو ثوابت و سیار بزم نضارت آثار فلک دوار را بانوار طلعت همایون زیب و زینت بخشید و نقود نامعدود نجوم را نثار نمود
اهالی روزگار از وفور عطایای بی انتها محظوظ و بهره ور گردانید شاه صاحب تایید تخت ابهت و کامرانی را از یمن مقدم مکرم غیرت افزای اوج
آسمانی ساخت و امرا و حکام و سران سپاه نصرت انجام را بار داده در باب یورش خراسان و محاربه محمد خان شیبانی قرعه مشورت درمیان
انداخت الجماعت متفق اللفظ والمعنی انسب مقرون بفتح و ظفر را مصوب شمردند و شرایط دعا و ثنا بتقدیم رسانیده مضمون این مقال بر زبان آوردند مثنوی
کای شاه دین پرور سرفراز خدیو جهانگیر کهتر نواز قضا باد بر طبق رایت دوام ظلال عنایات تو مستدام فضای فلک تختگاه تو باد کرام ملک سپاه در
تو باد بعون خدای ای شاه فیروز بخت کسی نیست شایسته تاج و تخت چه جای خراسان تمام جهان طفیل قدومت بود بیگمان ترا ایجهان دار حکم اقتدار
همه بندگانیم طاعت گذار برانیم یکسر که هنگام جنگ شود دشمنت گر لسان پلنگ بسر پنجه چون شیر زور آوریم چو روباه اورا زهم بر دریم
خزاین نیست مارا مراد دگر که بازیم در خدمتت جان و سر و هر یک از امرا و ارکان دولت بقدر مکنت و استطاعت لوازم نثار و پیشکش بجای آورده
جواهر نثار بر طبق عرض نهادند و کلار پایه سریر اعلی بموجب اشارت علیه تمامی حکام و نوئینان و سران سپاه را در موضع مناسب نشانده صلای
عشرت و عیش در دادند اقداح رحیق عقیق وش چون جام زرین آفتاب در بزم فلک آغاز گردش کرده جامهای شراب رحیق بعیش لبان ساغر سیمین هلال در
محفل ثوابت و سیار رسم دوران بجای آورد نظم بزم خسرو عالی مآثر شراب روح پرور گشت دایر ز جام کام بخش خسروانی جهان کهنه را نو شد جوانی
نوای نی صلای عیش در داد لب ساقی ز کام دل خبر داد سرود دلگشای بزم شاهی برقص آورد از مه تا بماهی و بعد از کشیدن اطعمه فراوان و
فراهم آوردن سفره و دستارخوان دست دریا بار و دل دریا آثار پادشاه صاحب اقتدار آغاز بخشش کرده اشارت فرمود تا خدام درگاه فلک احتشام
از اسپان زرین زین مرصع لجام و شمشیرهای مذهب مصری نیام و کمرهای مزین بدر و گهر و تاجهای زر دوزی دولت اثر و دگلهای مخمل فرنگ و قباهای
دیباهای زرنگار رنگارنگ و نقود نامعدود و جواهر زواهر آنچه بتحویل تحویلداران بیوتات همایون بود حاضر ساختند و مجموع آن نفایس اجناس و اموال بیحد و قیاس
را بر حاضران قسمت نموده سر افتخار و مباهات آن زمره حق شناس را باوج سموات برافراختند و فور انعام و احسان آن پادشاه عالیشان در آن بزم
بهشت نشان بجایی رسید که یکی از اعاظم مستوفیان بعد از تحقیق و تفتیش آنچه بخشیده شده بود مبلغ بیست و سه هزار تومان تبریزی جمع کرده اند حقا که اگر
منشیان را شعور بودی از بسیاری بذل و جود این مهر سپهر وجود دعوی خجلت بر جبین آورده ترک درر فشانی نمودی و اگر کان بدخشان این بخشش خسرو سکندر منش را
معلوم نمودی از غایت رشک بجای لعل خون در دلش گره بسته دیگر خود را جواهر شمردی هیبت کردی و دست بحر و کان باشد دل و دست خدایگان باشد
و چون جمشید خورشید از استشمام روایح راح گلفام آن بزم فرح انجام سرگران گشته در نهانخانه مغرب میل استراحت نمود هر یک از مجلسیان از جام
شاهی سرمست و ساغر عنایات پادشاهی در دست افسر نشاط و خرمی بر سر و خلعت افتخار در بر و دست کامی در بر بنقد مرادات در دامن و مرکب سعادت
و سندیر زین بجانب منزل خود توجه نمود و شاه عالیجاه نیز بخرگاه خاص تشریف برده رخت خواب و استراحت فرمود والحمد لله الملک المعبود والصلوة والسلام

علی صاحب لواء الحمد و صاحب مقام المحمود **ذکر نهضت عساکر نصرت برکت بتثبیت محاربهٔ فرمانفرمای اوزبک** علی الصباح که خسرو
جیوش انجم بعزم تسخیر ممالک چرخ چهارم اعلام زرنگار اضاءت آثار برافراخت و بر نعرهٔ خنگ تیزرفتار برآمده دفع حشم ظلام شب را پیش نهاد همت عالی
نهمت ساخت از درگاه سپهر اشتباه پادشاه دین پناه آواز طبل کوچ بلند شد و صدای نای رویین زلزله در زمین افکند سپاه ظفر قرین هیونان کوه کوبان
صحرانورد را در زیر بار کشیدند و اسپان تازی نژاد گردون گرد را به زینهای زرین و سیمین مزین گردانیده سوار گردیدند و شاه صاحب تأیید پای مبارک در رکاب
ظفر انتساب آورده بر اسپی مانند دولت ابدپیوند قوی و بسان بخت ارجمند جوان سوار گشت و مواکب کواکب مراتب از اطراف و جوانب در حرکت
آمده غبار سم ستوران و نعرهٔ سواران از ایوان کیوان در گذشت **نظم** ز تایید حق نقد شاه نجف گرامی در درج عز و شرف برآمد بشبدیز دلدل سیر
چو خور بر فراز سپهر اثیر روان گشت با خیل نصرت پناه شتابان بگردش سران سپاه سعادت مساعد ظفر همرهش فضای زمین تنگ بر لشکرش شد
همه پیش از ملایک جنود چو روح الامین در رکاب رسول و پادشاه ظفر عقیده از راه سلطانیه طی مسافت نموده بخطهٔ ری شتافت و آنجا نیز توقف نکرده
عنان بکران بصوب ولایت دامغان تافت داروغهٔ آن بلده احمد سلطان که داماد محمد خان شیبانی بود چون از قرب وصول جنود نصرت ورود
واقف گشت روی بوادی فرار آورده از سر ملک و مال درگذشت و برین قیاس خواجه احمد قنقرات که در استراباد حاکم بود سلوک طریق
گریز اختیار کرده از دوبانه زرده خاک بطرف یازر و درون رفت و از آنجا بجانب خوارزم توجه نمود و ارباب و کلانتران جرجان مثل سید
رفیع و بابا نوذر و غیرهما با پیشکش فراوان باستقبال رایت ظفر آیات شتافته در بسطام بشرف بساط بوس خسرو گردون احتشام سرافراز گشتند و مشمول عنایت و احسان
شده بمنازل خویش بازگشتند و در آن وقت جناب سلطانی خواجه سیف الدین مظفر بتکچی در کبود جامه بود و چون خبر وصول چتر زر اندود شنود مانند فتح و ظفر
متوجه اردوی کیهان پوی گشته در خطهٔ جاجرم بشرف ملازمت خدام سدهٔ سدره حشمت دریافت و آن قدوهٔ خاندان امامت و کرامت بنام نامی
آنحضرت تفأل فرموده انوار الطاف بر وجنات روزگار خواجه ستوده اوصاف تافت در حدود اسفراین قامت قابلیتش بخلع فاخره زیب و زینت
پذیرفت و منصب عالی مراتب وزارت خاصهٔ همایون بوی تعلق گرفت و با آنکه تا آن غایت هیچیک از وزرا رخصت مهر زدن نیافته بودند حکم شاهی
بکمین عنایت نامتناهی شرف صدور یافت که تمامی فرامین مطاعه ابتدا مهر شریف آن سالک طریق دولتخواهی رسانند و آنجناب را من حیث الاستقلال
والانفراد مقتدای امر صاحب دیوانی دانسته دیگری را با وی شریک و سهیم ندانند و جناب سلطانی بفیض فضل یزدانی بر مسند اختیار و اعتبار نشسته
از سر وقوف و کاردانی در آن منصب دخل کرده در کفایت اموال دیوانی و رعایت حال سالکان مسالک مسلمانی شرایط سعی و اهتمام بجای
آورد و از آنجانب محمد خان شیبانی که در آن اوان از یورش هزاره بادلی صد پاره بازگشته در باغ جهان آرا مقیم بود چون از انهاء احمد سلطان خبر
توجه موکب نصرت نشان را شنود با آنکه پیوسته زبان بلاف و گزاف گشوده میگفت که عنقریب لشکر بحدود عراق و آذربایجان خواهم کشید و بعد از تسخیر
آن ممالک عنان عزیمت بصوب حجاز معطوف خواهم گردانید آنمقدار خوف و رعب بر ضمیرش استیلا یافت که پیش از آنکه مقدمهٔ سپاه دشمن سوز بمملکت
خراسان درآید در اواخر رجب سنه ست عشر و تسعمایه در روزی که قمر در طریقهٔ محترقه بود خاک بیناموسی بر فرق دولت خود بیخته از راه مرو در گریخت
و در آن بلده تحصن نموده ایلچی در باب طلب جنود اوزبک نزد سلاطین ماوراءالنهر فرستاد و بعد از فرار محمد خان جان وفا میرزا که از قبل او حاکم دار السلطنه
مملکت خراسان بود اقتدا بپادشاه خود کرده راه مرو شاهجهان پیش گرفت و از طایفهٔ اوزبک و مردم ماوراءالنهر غیر خواجه خرد دیوان سعیدی در
هراة نماند و خواجه مشار الیه برافقت امیر سلطان محمود ولد سید غیاث الدین محمد باغبان که نزد جان وفا میرزا بغایت معتبر بود در قلعهٔ اختیار الدین
تحصن نمود و این اخبار در نواحی طوس بعرض نواب کامیاب شاهی رسیده آنحضرت را وثوق بر کمال عنایت ملک الملک بخش عظم سلطانه ازین بیشتر
شد و دار و مکان جمیع ضبط ولایات خراسان بیقین فرموده بنفس نفیس همایون متوجه مشهد مقدسه گشت و بعد از وصول بدان مقام از سر اخلاص نیاز
تمام احرام طواف روضهٔ عرش مطاف امام الانس والجن خلاصهٔ هر موجود و ممکن ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه الصلوة والثنا بسته باحسن وجهی شرایط
زیارت بجای آورد و بتقبیل آن عتبهٔ کعبه مرتبه قیام نموده از روحانیت آن افتخار دودمان رسالت و ولایت استمداد کرد **مثنوی** شه روشن ضمیر پاک باطن
پس از طوف امام الانس والجن زبان بگشاد از بهر مناجات بگفت ای کام بخش اهل حاجات سپهر افسر نه شایان عالم تو دشاهنشهی بر تو مسلم

توفیق بخشی سرفرازان گمرهان را بلطف خویش هواداری سرانجا خداوندا بحق آل حیدر حضور صفا این امام شرع پرور هدایت بخش ارباب جرایم گرامی دوده
گلزار کاظم که بر اعدا دین فیروزیم ده بملک سروری بهروزیم ده بتیغم زنگ ظلم از دهر بزدای بعدلم جمله عالم را بیارای و پادشاه کشورگشا بعد از
فراغت از مراسم مناجات و زیارت سادات و نقبا و سدنه آن سده سدره اشتهار صنوف صلات و انعامات مخزون مباهی ساخت و نذور و صدقات
بمستحقان رسانیده رایت نصرت آیت بصوب سرخس برافراخت و چون هوای آن ولایت از غبار موکب سالکان طریق هدایت عبیر آمیز گشت مبادا
برانکه داروغه کاکر بحیه بود رعایا طریقه خدمتکاری و فرمانبرداری بجای آوردند و از تعرض سپاه ظفرپناه امان یافته شعار مذهب علیه امامیه اظهار
کردند و پادشاه مظفر لوا از سرخس دانه محمد بیک را با فوجی از لشکر کشورگشا برسم منقلا بجانب مرو فرستاد و در وقتی که او را اجازت میداد در طبق
کلمه همایون ارباب الدول بمضمون بر ضمیر فیض تاثیر فرمان فرمای ربع مسکون فروغ این معنی پرتو انداخت که دانه محمد در آن یورش شهید خواهد شد بر زبان
الهام بیان گذرانید که دانه محمد دیگر ما را نخواهد دید و چون محمد شیبانی خان از قرب وصول مقدمه جنود ظفرنشان وقوف یافت جان وفا میرزا قنبر
بی را با جمعی کثیر از لشکر قیامت اثر اوزبک باستقبال ارسال داشت و در نواحی قریه طاهرآباد تلاقی فریقین دست داده محاربه در غایت صعوبت
اتفاق افتاد و چنانچه ملفوظ گوهرافشان پادشاه عالمیان گذشته بود از زخم تیر یکی از اوزبکان دانه محمد شربت شهادت چشید مع ذلک غازیان
عظام بقوت دولت پادشاه اسلام رایت تفوق بلند گردانیده فرق اوزبک را که خیره شده بودند بدرون مرو دوانیدند و مقارن آن حال بیمن
اعلام همایون شاه مرتضوی خصال بجهت وصول بر ظاهر مرو انداخته عساکر فیروزی مآثر در اطراف آن بلده قبه خرگاه و خیمه مرتفع ساختند و آغاز محاصره
و محاربه نموده بترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند و محمد خان ابواب شهر مسدود گردانیده هر برجی را بیکی از امرا اوزبک سپرده خاطر بتحصین قرار
داده در باب محافظت آن حصن حصین شرایط مبالغه بجای آورد و اگرچه تسخیر آن خطه سپاه کشورگیر الجنگ سلطانی سمت تیسیر میگرفت اما بنا بر ملاحظه
تلف شدن سپاهیان صف شکن حکم همایون برحسب آن امر تعلق نمی پذیرفت و در اکثر آن ایام فوجی از غازیان عظام مستعد قتال گشته نزدیک بدروازه
مرو میشتافتند و از شهر نیز طایفه بیرون آمده عنان بمیدان کارزار میتافتند بیشتر اوقات بدستور معهود جنود ظفر ورود را نصرت و فیروزی میسر گشت
و در هر معرکه فرقه از اوزبکیه کشته دست قضا بساط حیات ایشان را درمی نوشت چنانچه عادت زمانه است گاهی بعضی از غازیان نیز از کف
ساقی اجل جام شهادت درمیکشیدند و احیانا جمعی اسیر سرپنجه تقدیر شده بحکم محمد خان بقتل میرسیدند چون چندروز حال برین منوال گذشت بیمن تدبیر صائب
مقدمه آن اعظم العجایب صورت فتح جلوه گر گشت

گفتار در بیان وقوع جنگ سلطانی و طلوع نیر ظفر از مطلع آمال و امانی

بر مرآت طباع فلک ارتفاع و مشکوه ضمایر خورشید شعاع صورت این معنی منعکس پذیر خواهد بود که نهال اقبال هر صاحب شوکتی که باشعه لمعات [illegible]
نشو و نما یافته مقتضی فحوای کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة نقش اقبال خجسته مآل او شود مرآت آینه تخت بلندش بانوار فیروزی انا [illegible] یهدی الله
لنوره من یشاء ساحت عالم را منور سازد و پایه گرانمایه تخت ارجمندش از امداد عنایت استناد و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم بسپهر رفعت
برافرازد که از شعشعه شمشیر آبدارش بر طبق گفتار نخبه [illegible] تحت ظلال السیوف ریاض تمنای اولیای دین و دولت سمت نضارت گیرد و کلمه از [illegible]
رای اصابت نمایش موافق نص و ارسلنا علیهم ریحا صرصرا عاتیه خرمن عمر و زندگانی اعدای ملک و ملت کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف
صفت هباء منثورا پذیرد مثنوی بود ظاهر فروغ این معانی که باشد مایه کشورستانی گهی شمشیر ارباب جلادت گهی تدبیر اصحاب سعادت
توان ملک جهان را کرد تسخیر گهی از تیغ گه از حسن تدبیر فروغ تیغ اگرچه چشم سوز است شعاع رای هم عالم فروز است جوانی بخت را [illegible]
ثبات ملک اندای [illegible] است چه خوش گفت استاد سخندان هنرور که بودش کلک مشکین روح پرور بشمشیری یکی تا صد توان کشت برای لشکری [illegible]
بکلکی پشت و لله الحمد و المنه که حقیقت این معنی از لمعات رای صایب شاه دین پناه همواره بر منهج لوائح تحقیق می پیوندد و حقیقت این دعوی [illegible]
[illegible] آن پادشاه سکندر جاه پیوسته نزد اصحاب بصیرت و ارباب انتباه [illegible] وجهی ظاهر میگردد و نقش هر مدعای که انتهای سرانجام امور ملک و ملت [illegible]
لوح ضمیر مینگارد بموافق نسخه تقدیر می آید و صورت هر اندیشه که در باب انتظام حال [illegible] کافی اعدای دین و دولت [illegible]
مطابق قضا مقتضا جلوه [illegible] نظم هر چه پیش نقش بند در ضمیر از قضا بود بهمان صورت پذیر [illegible]

شمایم صدق اعتقاد آن به نسایم الحکایت اقبال آل ایشام جان جهانیان معطر میکردانند که چون روزی چند ظاهر مرو محل اقامت عساکر نصرت مآثر بود بحر دعا مقرون
و مصاف پادشاه فتح و ظفر از مطلع مقصود طلوع نمود و در مرات ضمیر آفتاب تاثیر شاهی که مطلع انوار عنایات الهی است صورت این اندیشه عکس پذیر گشت که یکدو کوچ بالتمام
نشیند تا محمد خان شیبانی بمقتضای کلمه الانصراف قبل التمکن هزیمت معاودت موکب نصرت آیت را محمول بر فرار نماید و عزم بکامشی کرده بقدم جرات از مرو
بیرون آید آنگاه عنان فتح و ظفر بجانب خصم حاسد و دشمن معاند انعطاف دهد و بضرب تیغ و سنان سزای کردارش در کنارش نهد و باین رای صواب که
از جمله الهامات غیبی و تلقینات لاریبی بود عمل نموده بی آنکه مکنون ضمیر همایون را بر نواب و امرا ظاهر سازد در آخر روز چهارشنبه بیست و هشتم شعبان سنه
ست عشر و تسعمائه رایات نصرت نشان از ظاهر مرو شاهجهان در حرکت آمده و از نهر قریه محمودی که از آنجا تا شهر سه فرسخ مسافتست گذشته نزول اجلال
و یکروز و دو شب دران منزل توقف نمود و بعضی از نوئینان و ارکان دولت که بر حقیقت آن مراجعت اطلاع نداشتند بنهایت متحیر بودند و در بحر اندیشه افتاده از
غایت حیرت اضطراب مینمودند اما زمره از خواص و مقربان که متانت رای بدین پادشاه هدایت آیین نزد ایشان ظاهر بود میدانستند که این قضیه بیشائبه
اشتباه منتج مقدمه فتح و ظفر است و بر طبق آیه کریمه عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم متضمن ظهور عنایات خالق جبروت شده و لا عجب مثنوی آنکه دلش مهبط نور
خداست کی رود آن ره که نه آنش خطاست هرچه در آموزدش الهام غیب رشحه فیضی بود از جام غیب از نواب حضرت سلطانی سیف الله الماضی لازال
کاسمه مظفرا علی الاعدا استماع افتاده که در منزل مذکور پادشاه مؤید منصور یکی از ملازمان آستان خلافت آشیان را فرمود که مکتوبی بمحمد خان در قلم آورد مضمون آنکه
سابقا تو بما نوشته بودی که عزم گذاردن حج اسلام در خاطر رسوخ تمام یافته و عنقریب جهة امضاء آن عزیمت متوجه عراق و آذربایجان خواهیم گشت و ما
در جواب مرقوم اقلام اهتمام گردانیده بودیم که ما نیز خیال طواف مرقد معطر امام فرق تبشیر علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا داریم و علی اسرع الحال
همت بر توجه آن صوب صواب میگماریم و چون وعده تو بوفا نرسید ما بمقتضای حدیث روح افزای العدة دین عمل نموده لوا جهانگشا بجانب مشهد
مقدسه برافراختیم و لله الحمد و المنه که بشرف طواف آن قبله اقبال و کعبه امانی و آمال مشرف گشته از غبار آستان امامت آشیان روشنائی دیده امید
حاصل ساختیم بیت غبار کوی او را می شنیدم کحل بینائی بحمد الله بمردم تا بچشم خویشتن دیدم غرض از تحریر این مقدمه الکریمه مقصود آن بود بلکه لایق و مناسب چنان
مینمود که آنجناب چون از توجه موکب همایون وقوف یابند بقدوم استقبال پیش آیند و شرایط مهمانداری و ضیافت بتقدیم رسانند و چون آمدن ایشان
در توقف و تعطیل ماند ما جهت دریافت ملاقات تا بظاهر بلده مرو که مسکن ایشانست تشریف حضور ارزانی داشتیم و درین مقام نیز از آنجناب لوازم مهمانی
ظاهر نشد لاجرم عنان مراجعت انعطاف داده در بعضی از ولایات خراسان قشلاق خواهیم فرمود و در اوایل فصل بهار و مبادی جولان جنود لاله
و ازهار بمیدان کارزار توجه خواهیم نمود تا صورتی که در پس پرده غیب مستور است بحیز ظهور آید والسلام و این مکتوب همیت اسلوب بموجب فرمان اشرف اعلی
یکی از قورچیان عظام گرفت و نماز دیگر روز پنجشنبه بجانب مرو رفت و صباح روز جمعه که خسرو ضیا علم بعزم تسخیر عرصه عالم تیغ زراندود از نیام افق
بیرون کشید و بمقتضای قضا افلاک را که بخیال اکثر دو پای در فضای معرکه سپهر نهاده بودند مغلوب گردانید شاه صاحب تایید امیربیک موصلو مهردار
با سیصد سوار جرار بر سر پل نهر محمودی بازداشت و بنفس نفیس همایون با جنود عنایت ملک بیچون رایت نهضت بصوب قریه تلخاب برافراشت
مقرر آنکه چون امیربیک سپاهی سپاه محمد خان را مشاهده نماید بی توقف سالک طریق فرار گشته بموکب گردون مراتب ملحق گردد تا ازبکان دلیر شده
بیدغدغه از سیلابی که در ان راه است بگذرند و در تعاقب اردوی کیهان پوی استعجال نموده از شهر دور افتند و از آنجانب چون محمد خان معلوم فرمود
که پادشاه عاقبت محمود کوچ کرده بطرف مغرب متوجه گشت پنداشت که غازیان نصرت نشان عنان بکرای تا حدود
عراق و آذربایجان نخواهند کشید مع ذلک روز اول جهة رعایت حزم از شهر بیرون نیامد تا سحر روز جمعه فوجی کثیر از بهادران جوشن پوش خنجر گذار که هر یک [illegible]
نهنگ مرگ آهنگ در شب تار دیده مور و مار بر هم دوختندی و شعله شمشیر آبدار در روز کارزار خرمن حیات رستم و اسفندیار سوختندی قدم از دروازه
بیرون نهاده و خود در عقب لشکر بایستاد و جان قاسم حسین را بصرود جان و قاسم میرزا قنبر بی استحکام داد و بغرور موفور از عقب پادشاه مؤید منصور نهضت نمود
در اثنا راه مکتوب همایون پادشاه ربع مسکون بوی رسید و مضمون معلوم کرده بصحو فرمود که سبب آن مراسله کمال عجز است اما اقدام بمیدان مقاتله بنابر
بد تعاقب مواکب کواکب مراتب از پیشتر اغماض اهتمام بتشیر نموده خواجه کمال الدین محمود را فرمود تا مقاصد ایراد برده مفتوح لشکر کشی

در شهر مانده با سپردن فرستد و در طی مسافت طریق سرعت مسلوک داشته چون نزدیک بقریه محمودی رسید امیر بیک مهردار حسب المقرر عنان بصوب یسار
انعطاف داد و محمد خان بمجرد مشاهده این معنی مسرور شده بمیدان پیکار ظفر امیدوار گشته در رفتار از پیشتر پیشتر تعجیل فرموده مسابقه برق و باد از آب
بگذشت و از مضمون کریمه همایون عسی ان تحبوا شیئاً و هو شرٌ لکم غافل و از استماع ندای اندوه فزای ان هذا لیوم عسیر بغایت ذاهل بعد از آن بحیز
تکاندران وادی کبر بسر پنجه قهر گرفتار آمد یعنی پادشاه مظفر لوا پس از رسیدن امیر بیک بموکب اشرف اعلی از قرب وصول دشمن مخذول وقوف یافته
با سه چهار هزار سوار از امرای عظام و قورچیان بهرام انتقام که در آن زمان ملازم رکاب ظفر آثار بودند عنان سمند گیتی نورد انعطاف داد و دو
شیر ژیان کر روی بصید نخچیر و آهو از دیار شاه باز بلند پرواز که شکار کنجشک و تیهو را آسان شمارد روی بطرف دشمنان نهاد مثنوی چو شاه جهانگیر عالی
مکان چنین یافت از جرأت اوزبکان بغیرت دریای ظفر در رکاب روان گشت سوی عدو کامیاب لوای همایون فلک سای شد فروغ
مهش عالم آرای شد یمین و یسار شه رزم خواه شد آراسته از سران سپاه ز بسیاری شوکت غازیان قوی شد دو بازوی شیر ژیان یلان زره
پوش جوشن قبا بدل جمله را حب آل عبا ز پیش و پس موکب شهریار نهادند رو جانب کارزار نشان بلا فتنه انگیز شد بطعن مخالف زبان تیز شد
برآمد همه تیغها از نیام چو خورشید از طارم نیلفام و در نواحی محمودی تقارب فریقین بتلاقی انجامیده از هر دو طرف آواز نفیر و نای زرین بلند
گشت و صدای کورکه و سورن از ذروه سپهر برین درگذشت نظم دم نای بر شد بر این نه کاخ و زان باد بشکست بر سدره شاخ شد آن صور
غارتگر زندگی سرافیل را داد شرمندگی گرد معرکه بمرد با وج فلک تیزگرد رسید و غبار سم ستوران گیتی نورد نقاب رخسار آفتاب گردید نظم
غبار سپه بر فلک برد راه شد انباشته چهره مهر و ماه چنان تیره شد چهر عالم فروز که شد آب خنجر چو شب عاج روز غازیان عظام تیرهای
اندام بر دست گرفته روی بدشمنان آوردند و اوزبکان بهرام انتقام سهام خون آشام بر زه کمان نهاده عزم رزم کردند از نهیب شهاب سنان
غازیان موکب همایون نایره خون از شریان دلیران میگشاد و از آن طرف پیکان دل نشان سپاه محمد خان بر هدف سینه شجاعان آمده نقد جان بباد
فنا میداد نظم ز رمح غازیان موکب شاه روان شد خون دل از چشم بدخواه ز پیکان خدنگ جنبش جانی سر آمد بر جوانان زندگانی و در آن
اثنا که باد حمله شیران بیشه پیکار بشدت صدمه نهنگان دریای کارزار آتش قتال اشتعال یافته خرمن حیات ابطال رجال را بسوخت و قطرات خون
از تیر و تیغ همچون باران از جوف میغ فرو باریده در فضای معرکه عقود لعل و یاقوت می اندوخت شاه کیانی مصاف حیدر انتصاف شمشیر ذو الفقار
اوصاف از نیام انتقام آخته بسپهر شجاعت کامل و نیازبانه شهامت شامل چون تیر رفتار دلدل آثار از جای برانگیخت و بر قلب لشکر خصم بدگهر تاخته بهر
خون جمعی از فتنه باعثیان اوزبکیه را با خاک راه برآمیخت نهنگ سنان کران عکس آهنگ هر کس بود کشتی حیاتش را در گرداب فنا انداخت و سحاب
شمشیر صاعقه بارش بفرق هر کس سایه گستر د کالبرق الخاطف لباس وجودش را سوخته خاکستر ساخت نظم چو شاه جهانگیر حیدر مصاف برآورد شمشیر
کین از غلاف بهر کس خلیل عمود نهاد زمین را ز خون سرش رنگ داد ز تیغ یمانی عیان کرد جام تو گفتی که شد آب تیغش مدام بهر سو که ساقی
گری ساز کرد سران را چو مستان بسر انداز کرد و محمد خان شیبانی از روی اعتیاد یا اضطرار ساعتی پای ثبات و قرار استوار داشته جنگی در پیوست
که از شدت ضربت حسام مغفر شکاف بهرام شدید الانتقام خائف شده سپر زرین آفتاب بر سر کشید و از کثرت آمد شد سهام خون آشام
سیمرغ توهم موده در پس کوه قاف پنهان گردید نظم ز آمد شد ناوک جان شکار فلک خواست از پردلان زینهار ز الماس نوک سنانهای
تیز هوا گشت پرویزن فتنه بیز ز بس داد شمشیر الماس گون بچشم زمانه ببارید خون آخر الامر بحکم لوای جهان آرای شاه کشورکشای رایات
سعادت فتح و فیروزی مقارنه دست داده و نوای فرح افزای و نصرک الله نصراً عزیزاً بگوش هوش پادشاه دین پناه رسیده عنان عمده
تدمیر اهل عالم افتاد و جنود شقاوت ورود اوزبک پشت بر معرکه ستیز کرده عنان بوادی گریز منعطف ساختند و دلیران لشکر نصرت شعار
ایشان را تعاقب فرموده اکثر گریختگان را بر خاک هلاکت انداختند و از جمله مردم خراسان امیر جلال الدین محمود کلانتر سید غیاث الدین محمد
باغبان و خواجه معز الدین حسین دیوان و خواجه عبدالله مروی با جمعی کثیر از امرا و اعیان داخل مردم بودند که در آن روز هولناک بزخم تیغ و سنان
بعالمیان از عالم انتقال نمودند و جان و خانمان قنبر بیگ درجه تقدیر اسیر گردیدند و بحکم قهرمان چهره شاهی بقتل رسیدند و محمد خان در میدان فرار از نهیب

بیشه پیکار

از غایت سراسیمگی و اضطرار در نواحی سیه آب با پانصد کس که ملازم رکاب او بودند اسپ در چهار دیواری راند که راه بیرون شد نداشت و بوصول
سلطان با فوجی از غازیان آن محوطه را احاطه نموده دست بانداختن تیر برآوردند و ازبکان بر زبر یکدیگر افتاده بسیاری از ایشان در زیر دست
و پای ستوران هلاک شدند چنانچه بعضی که نفسی چند از حیات باقی داشتند پا بر زبر مردگان نهاده بسر دیوار آن محوطه بر می آمدند و ایشان نیز
بضرب تیغ تیز غازیان از پای در افتادند و چون تمامی القوم شربت عرصهٔ نیزه و تیر گشتند بعضی از ملازمان موکب همایون در میان کشتگان محمد
خان را طلبیده او را در همان محوطه در شیب چندین جیفهٔ خبیثه یافتند که بجهت افتادگان کریهگان بر بالای او نفسش منقطع شده جان بقابض ارواح
تسلیم کرده بود و غازیان عظام سر برا که از غایت نخوت غیر خود هیچ سروری را قابل افسر نمیدانست از بدن جدا ساخته نزد پادشاه ظفر
پناه بردند و در پای سمند جهان پیمایش انداخته لوازم دعا و ثنا بجای آوردند و آنحضرت بسجدات شکر الهی و لوازم محامد جناب جلال شاهنشاهی
قیام نموده نذور و صدقات بارباب استحقاق رسانیدند و امیر بیگ موصلو و بعضی دیگر از شیران بیشهٔ یکدلی را که در آن معرکه آثار جلادت بجای
آورده بودند بانواع الطاف مفتخر و مباهی گردانید حیات و براق محمد خان شیبانی و امرا و ارکان دولت او را که افزون از چند و چون و زیاده
از استیفاء محاسبان ذو فنون بود بغازیان عظام مسلم داشت و بر رعایا و متوطنان مرو شاهجهان ترحم نموده از سرهای کشتگان منار با برافراشت
خواجه کمال الدین محمود ساغرچی که بدرگاه محمد خان بمنصب اشراف دیوان مشرف بود بلکه در سرانجام مهمات ملکی و مالی از روی اقتدار و اعتبار
دخل مینمود بواسطهٔ مساعدت بخت و طالع در آن روز در مرو توقف داشت چون خبر قتل خان خود در استماع نمود بخدام مرتب امور کشورستانی امیر نجم الدین
مسعود ثانی توسل جسته نقش اخلاص نواب کامیاب بر لوح خاطر نگاشت و امیر نجم الدین شمه از وفور محاسن اخلاق و مکارم اطوار او عرض
نموده زبان بشفاعت گشوده خواجه محمود بجان امان یافت بلکه بعد از ایام آفتاب عاطفت پادشاهی از مطلع مرحمت نامتناهی طلوع نموده بر
وجنات احوالش تافت و در مستوفیات و صاحب دیوانی دخل کرده پایهٔ قدر و منزلتش بلند گشت و در مجالس خاص و محافل اختصاص راه
یافته مرتبه اش از مراتب سایر وزرا در گذشت و الحمد لله الملک المحمود فی کل فعاله و الصلوة علی صاحب لواء الحمد و آله

ذکر رسیدن بشارت فتح و ظفر بدار السلطنه هراة و منور شدن آن بلده از فروغ ماهچهٔ رایات نصرت آیات

چون ماهچهٔ لواء فیروزی مناقب پادشاه سلیمان مراتب در عرصهٔ مرو باوج سپهر فتح و نصرت رسید و صرصر نکبت و ادبار بر علم دولت و اقبال محمد خان
شیبانی وزیده و سنگ جمعیت فرق اوزبک متفرق گردید منشیان آستان سلطنت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان فتحنامها باقلام بلاغت
انتما بر صحائف املا و انشا نگاشتند و مصحوب ایلچیان فرسیر باطراف و ولایات عراق عرب و عجم و فارس و کرمان و اران و آذربایجان و شروان
و مازندران و خراسان ارسال داشتند از آنجمله قلیجان بیگ که از جملهٔ ملازمان ملاذ طوایف انسانی امیر نجم الدین ثانی بود بجانب دار السلطنه
هراة توجه نمود و در شب هفتم ماه مبارک رمضان الذی انزل فیه القرآن نسایم آن مژدگانی بر چمن آمال و امانی هرویان وزیده غنچهٔ مراد هوا
خواهان پادشاه صفوی بر گلبن امید شگفتن آغاز نهاده دوحهٔ اقبال محبان خاندان مصطفوی بر جویبار مقصود میوهٔ شادمانی بار داد بیت ازین شتاب
خرم که ناگهان آمد هزار جان مهین کشته شادمان آمد و صباح روز دیگر سادات و موالی و اعیان و اهالی مانند جناب شیخ الاسلامی سیف
الملة و الدین احمد التفتازانی و امیر نظام الدین عبد القادر مشهدی و سید غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین یوسف الرازی و قاضی صدر الدین
محمد الامامی و قاضی اختیار الدین حسن التربتی و غیرهم در دار السیادهٔ سلطانیه جهت براق و پیشکش و سواری مجتمع گشته جمعی از ایشان متوجه استقبال ایلچیان
بیگ شدند و در آن اثنا زمرهٔ از مردم اوباش و طالبان فتنه و برخاش هجوم کرده با تیغهای کشیده تا بن جمعه در آمدند و محمد لکوده را که شحنه
شهر بود و محمد علی عسس را که با مردم بوجه احسن معاش می نمود در حضور اکابر بقتل رسانیدند و هوا و آشوب و غوغا در همان آمده قریب صد
کس از جماعتی که اندک نسبتی بقوم اوزبک داشتند کشته شدند و در نماز دیگر همان روز ایلچیان بیگ بشهر رسیده خلایق را بوفور عنایات
شاهی مستمال و امیدوار گردانید و اهل فتنه و فساد را تسکین داده فتحنامهٔ همایون را که باسم هرویان صدور یافته بود باشراف و اعیان رسانید
و روز دیگر خواص و عوام در مسجد جامع شتافته حافظ زین الدین زیارتگاهی جهت خواندن فتحنامهٔ شاهی بر منبر بر آمده و آن منشور مهر فر السرور را از حق

ولحن دلکش قرائت کرد اما با وجود تلقین غازیانی که در پای منبر بودند لب بطعن مخالفان شاه مردان علیه التحیة و الغفران نگشود و بنا بران مؤاخذ شده هم در مسجد بزخم تیغ قیچاجیان نقد جان بقابض ارواح تسلیم نمود و ازین سبب رعبی تمام بر خواطر فرق انام استیلا یافته از مسجد متفرق گشتند و بعد از آن ایام ایالت مرو شاهجهان بدده بیک تعلق گرفته اعلام هدایت اعلام از ظاهر آن بلده بجانب دار الملک خراسان در حرکت آمد و نخست جناب سلطانی سیف الاماجی خواجه مظفر بتکچی بآن بلده فاخره رسیده در باب استمالت اکابر و اشراف و تقویت ملت شرف دودمان عبد مناف نشانی که از مصدر عنایت و الطاف صدور یافته بود رسانید و روز جمعه بمسجد جامع تشریف برده پیش از ادای نماز امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی بر منبر آمده آن فرمان واجب الاذعان را خوانده مضمون بصدق مقرون آن موجب اطمینان خاطر اکابر و اصاغر گردید آنگاه برحسب اشارت جناب سلطانی و اتفاق سالکان مسالک مسلمانی عالیجناب نقابت پناه حقایق دستگاه امیر جمال الدین عطاء الله سلمه الله و ابقاه بر منبر صعود نموده خطبه نماز جمعه را بذکر مناقب و مفاخر ائمه اثنی عشر و اسامی و القاب قدوه اولاد خیر البشر صلی الله علیه و علیهم ما طلعت الشمس و القمر بیاراست و غلغله تهنیت و مبارکباد از چپ و راست جهان میان و جان جهانیان بر خواست و در منتصف ماه مذکور مظهر مراحم رحمانی امیر نجم الدین ثانی و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی بسواد هراة رسیده سادات و قضاة و علما و فضلا مراسم استقبال بجای آوردند و لوازم دعا و ثنا تقدیم رسانیده آنچه توانستند و مناسب دانستند پیشکش کردند و امیر نجم الدین در باغ سفید فرود آمده خواجه کمال الدین محمود نصیحت نامه نزد خواجه خرد که تا آن غایت در قلعه اختیار الدین متحصن بود ارسال نمود و او را بترک عناد و لجاج امر فرمود و خواجه خرد آن سخنان را بسمع قبول جای داده از قلعه بیرون خرامیده و بدست عجز و نیاز در دامن دولت امیر نجم الدین آویخته در سلک سایر ملازمان آستان منتظم گردید و کوتوال حصار اختیار الدین در عهده ویس بیک تکلو شده مقارن آن حال خبر قرب وصول پادشاه ربع مسکون شیوع یافت صناع و محترفات بآذین بستن شهر اشتغال نموده فروغ بهجت و شادمانی از جبهات احوال همگنان تافت و در صباح روز سیم اکابر و اعالی و اصحاب مجد و معالی بلکه اکثر خواص و عوام باستقبال تمام موکب گردون احتشام را استقبال نمودند و در حدود چشمه خیر دوک از غبار سم سمند گیتی نورد دیده بخت هواداران روشنی یافته جبهه غلامی و اطاعت بر خاک راه سودند و پادشاه عالیجاه بتجمل و حشمتی که هرگز نظیر آن بنظر هیچ دیده ور در نیامده بود از راه کوچه خیابان بباغ جهان آرا خرامیده نزول اجلال فرمود و تختگاه خاقان منصور را بیمن مقدم همایون غیرت افزای سپهر بوقلمون گردانیده بتمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم ظلم و اعتساف حکم نمود و قوایم سریر خلافت مصیر شاهی در مستقر دار السلطنه هراة شرف قرار پذیرفت و از شعشعه انوار معدلت نامتناهی روضه امید سالکان طریق دولتخواهی سمت نضارت گرفت تشنه لبان بوادی نامرادی از رشحات سحاب مکرمت انتساب خسرو مالک رقاب سیراب گردیدند و مستسقیان بیابانی جور و بیدادی از فیضان عام عدالت و احسان فرمان فرمای کامیاب شراب کامرانی و اقبال نوشیدند سادات عظام و علمای کرام و فضلای لازم الاحترام بقدر مدارج و مراتب از سیورغالات حظی تام و بهره لاکلام یافتند و اکابر قبایل بامدار و اعاظم اقوام ذوی الاقتدار که از اطراف بلاد و دیار بدرگاه فلک اقتدار آمدند بادرارات و انعامات سرافراز گشته راضی و شاکر بمآبی و مقر و اوطان خود شتافتند و عامه رعایا از التهاب آتش جور و طغیان نجات یافته در ظلال امن و امان غنودند و کافه برایا از اشتعال نایره ظلم و ضلال خلاص شده در سایه اقبال لایزال آسایش نمودند شعار مذهب هدایت آثار ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین در تمامی بلاد خراسان صفت شیوع گرفت و رسوم ملت ضلالت اطوار مبتدعان بکلی منسوخ شد و ارکان شریعت غرا استحکام و رسوخ پذیرفت

مثنوی

شه مالک رقاب خیر اندیش — خسرو دین پناه حیدر کیش
چون برافراخت رایت اقبال — زد قدم بر سریر جاه و جلال
از سحاب عطا و ابر کرم — شست از لوح دهر گرد ستم
کرد بنیان عدل را بلند — دوحه ظلم از جهان برکند
ز آب شمشیر غزو و تیغ جهاد — گلشن شرع را نضارت داد
کرد از ابر دست گهر اثر — جیب امید را پر از گوهر

منصب داروغگی و حکومت هراة بحسین بیک لله متعلق گشت و امر قضا و فیصل قضایای فرق برایا بامیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف تفویض یافت و چون هلال فرخ فال شوال منظور نظر لب تشنگان ماه رمضان شد پادشاه عالیجاه بعیدگاه تشریف برده بآداب و سنن آن روز سعید قیام نمود و صلوات و صدقات بارباب استحقاق رسانیده بعد ببساط عیش و نشاط اشتغال

بشارت فرموده آنکه لشکر پادشاه عالیشان در آن قبه فرود آمد از طرح خلقان افتاده مذهب معروف و مشکور شایسته بود که تذکره بعضی از آنجا
فاده رود اکثر مرکب شرب شراب شدند سرکوب و آمیخته معروض تیغ سیاست سلطنت و چون مهم فتح خراسان با قطار امصار و بلدان ممالک جهان
ولایات و حکام طوایف انام جهت اقامت مراسم تهنیت اقدام ملازمت خدام ... بخواجه باستقبال ... هرات عزیمت نمودند شرف تقبیل قوائم
خلافت مصیر حاصل کردانیده بصنوف الطاف سرافراز و مباهی گردیدند از آنجمله میرزا اویس بن میرزا سلطان ابوسعید که مشهور بود بخان میرزا از خطه
باستان ملایک آشیان شاهی شتافته در باغ جهان آرا به تقبیل سعادت فایز گشت و از انعام خاص حریف مجلس اختصاص شده از وفور عنایت شاهی سرافراز و
مباهی گشته از فرق فرقدین در گذشت و بعد از چند روز رخصت انصراف طلبیده پادشاه فلک بخش سلطنت ممالک حصار شادمان و ختلان و بدخشان
را بوی تفویض نموده با انعام تاج مندوری و کمر مرصع و خلع قیمتی و اسپان با جوازها و نقود تمام عیار پایه قدر و منزلتش را در افزوده بهمدران اوقات اکابر و
اشراف عراق و آذربایجان بدرگاه سلاطین پناه آمده بمراسم تهنیت فتح خراسان قیام نمودند و جناب سیادت پناه نقابت انتساب امیر نظام الدین عبد الباقی
که در سلک اخفاد حضرت ولایت مرتبت هدایت انتساب سید نعمت الله انتظام داشت و علیجاه معالی دستگاه قدوه اولاد امجاد بنی هاشم امیر
جمال الدین محمد الحسینی که حالا بر مسند صدارت شاهی متمکن اند و جناب شریعت مآب فضیلت آیات قاضی عبد الرحمن ساوه از آنجمله بودند و مجموع آن زمره
واجب التعظیم باصناف الطاف خسروانه و انواع اعطاف پادشاهانه نوازش یافته لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و زمره در ملازمت موکب
همایون توقف کرده فرقه عنان مراجعت باوطان خود منعطف گردانیدند **ذکر طوی پادشاه گیتی فروز در روز نوروز و نهضت**
رایات نصرت آیات بصوب میمنه و فاریاب در اوایل فصل بهار که نسیم اعتدال آثار شکفتن ریاحین ازهار ساحت عالم کون را
رشک مرغزار افلاک ساخت و خسرو ثوابت و سیاره در بیت الشرف خویش بر سریر سرافرازی نشسته رایت عشرت و کامرانی برافراخت سحاب
دریا دل بهیای افاضه فضل ربانی درر آبدار و گهر شاهوار در دامن انجمن چمن و جیب و گریبان گلشن ریخت و مشاطه غمام نوبهاری بساتین فیض انعام
حضرت باری عقود لآلی خوشاب از گوش و گردن بوستان گلزار و عروسان ریاحین و ازهار در آویخت سلطان گل بر تخت حشمت و تمکن نشسته نقاب
از چهره گشایی کشود و بلبل بر گل آغاز نغمه سرایی کرده بهزار زبان دعای دوام دولت حضرت کشورگشایی ادا نمود مثنوی چو گشت بهار عالم افروز
بشکفت چمن بباد نوروز سلطان گل از کمال اعزاز مسند فرازنده ناز ... بار دگر ز شاخ شکوفه شد گهر ریز نرگس بنوای بلبل زار از
خواب خمار گشت بیدار از کوه برآمد ز ناله پر شد قدح عقیق لاله پادشاه عالیجاه بترتیب جشن نوروز و تزیین بزم عالم افروز اشارت علیه صدور
داشت و مجلس آرایان سرکار پادشاهی در فضای جان فزای حوض ماهیان که در بالای خیابان هرات واقعست بسرانجام اسباب طوی قیام نموده
قبه بارگاه فلک احتشام با اوج گنبد فیروزه فام برافراختند و از کثرت خیام گوناگون و شامیانهای اطلس اکسون آن مقام فرح انجام را غیرت نگار
خانه گردون بوقلمون ساختند نظم شد افراخته خرگه و سایبان نه چندانکه شرحش پذیرد بیان درخشنده شد قبه بارگاه چو بر چرخ فیروزه خورشید
و ماه بحوالی آن مکان درگاه عالی بنیاد از انواع اجناس اطعمه لذیذه آنمقدار ترتیب نموده بر خوان اظهار نهادند که بر گرد دیگ وهم و خیال عشر
عشیر آن طبخ نیافته بود و شیره جان بارگاه فلک اشتباه از صراحیهای زرین و سیمین که از رحیق رحیق مالامال بود چندان حاضر آوردند که تماشائیان
آن منظر از نظر بتیه گلزار نضارت آثار نمودند و در صباح نوروز سلطانی آن مهر سپهر کشورستانی بر پایه اقبال و کامرانی بر آمده از باغ جهان آرا بطوی
خانه تشریف فرموده بر تختی که در منزل مذکور با بشارت همایون ساخته شده بود نشسته و کبار ملتزمان علیه و حکام ولایات و ممالک محروسه و امرا و نوئینان
و خواص مقربان بدو بند و صدور و جمهور بندگان نزدیک و دور هر یک در مقام خویش ایستادند علی اختلاف مراتبهم و تباین درجاتهم چنانچه
معهود و آداب کشیدن پیشکش بکرده جواهر نیاز و جبهه ونیت بر صفحه عرض نهادند و نخست میر کلیم محمد اخلاص بر زمین اختصاص افشانده پیشانی خدمت بر پایه
سریر سپهر منزلت سوده لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیده لب باد از مضمون این مقال بگشود رباعی ای قدوه دودمان سلطان نجف استاد ...
سلاطین صف صف بادو همه ساله کوکب اقبالت دمنده زافتاب دمیدن شرف آنگاه از شهرهای مدح و سعید دعاهای لعل و فیروزه و مروارید
و کاهی نفیس سیمین و طروف چینی و نفایس اقمشه مصر و شام و فرنگ و چین و اسپان مرصع لجام و شمشیرهای مذهب بنام آنقدر پیشکش نمود که جهت

محل آن پیشیابه نزاکت ضرورت بوده پادشاه دین پناه تمامی آن نقود و اجناس نفیسه را بهان منزل بعشورچیان عظام و بعضی دیگر از نواب و امرا و ملازمان
احتشام بخشید و همچنین بیاری ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت باهره و اکابر و زیر کارت لایقه و تنسوقات رایقه پیشکش کردند و مناصب مستعد
خویش مراسم خاصه ضرت و نیاز مندی بجا می آوردند آنگاه دست بحر عطای پادشاه کشورگشا تمامی حاضران را از نفایس دولت مقتضای همه جا حکام و نوئینان و
سایر ملازمان بعد در صدر انتما پوشانیدند و جبای زر دوزی و کپنهای مقرلات قرمزی و جبهای کیش و سنجاب و التماس و قبای اطلس و دیباهای منقش و زربفت
ساخت بعد از آن بکشیدن طعام و آشامیدن شراب گلفام اشارت فرموده مجلس عیش و نشاط طرح انداخت ساقیان زهره جبین در لباسهای گوناگون
و حورعین کامثال اللؤلؤ المکنون اقداح راح ریحانی بدور گردش آوردند و مغنیان بطرب سازو سازندگان نغمه پرداز آغاز نواختن چنگ و عود و دف و
ارغنون کردند مثنوی ز دست ساقیان ماه رخسار شرابی چون لب نوشین دلدار بزم پادشاهی گشت دایر فروغش روشنی بخش ضمایر رسانده
مطربان زهره آهنگ برآمد صوت عود و نغمهٔ چنگ مغنی در مقام نغمه سازی همی گفتی دعای شاه غازی که شاه با طالعت فیروز بادا همیشه روز
نوروز بادا بهر فرخت از فضل الهی بنور و زینت بادا پادشاهی بنزمتم جام عشرت باد جاوید چو در بزم کواکب جام خورشید و چون آخر
کمیساغر آفتاب از دیدهٔ جهانیان غیبت نمود و هر یک از اهل مجلس شاهی از شراب عنایات نامتناهی سرگران گشته میل استراحت فرمود بیت چو خاتم
شد از دیده گشتیم و شاب بزم فلک ساغر آفتاب پادشاه عالیجناب کامران و کامیاب بباغ جهان آرا خرامید و پهلوی آرامش بر مسند
آسایش نهاده بفراغت مشغول گردید و بعد از روزی چند از این بزم بار دیگر خیال رزم الله خاطر همایون گردیده عازم فتح ممالک ماوراءالنهر گشته
موکب ظفر آیات از بلدهٔ فاخرهٔ هرات متوجه میمنه و فاریاب شد سلاطین اوزبک چون از توجه سپاه نصرت نشان خبر یافتند محمد تیمور سلطان که پس از
قتل پدر در سمرقند لوای حکومت افراشته بود و عبیدالله خان که در بخارا حکومت مینمود و جانی بیک سلطان که ایالت قصبات کرمینه و نواحی او
تعلق میداد دیگر پیوسته در تدارک آن مهم قرعهٔ مشورت در میان انداختند و چون میدانستند که اگر موکب همایون پادشاه ربع مسکون آب
آمویه عبور فرماید یک اوزبک در دیار ماوراءالنهر و ترکستان مجال اقامت نیابد بخواطر ایشان گذشت که دست در دامان متابعت
و فرمانبرداری زده از در عجز و نیاز مندی درآیند و بوسیلهٔ فرستادن پیشکش و پیغام دادن سخنان دلکش ابواب مراحم الطاف پادشاهی بر روی روزگار
خویش بگشایند و بر موجب معلوم و قاصدان ایشان بجهة امرا بعلییشان شرف بساطبوسی حاصل گردانیدند و پیشکش گشتهٔ متضمن عجز و اضطرار
سلاطین خود بعرض رسانیدند و بیرحمت خسروانه از مطلع اوحسن کما احسن الله الیک طلوع نموده بر وجنات احوال اهالی ماوراءالنهر تافت و جهت
تاکید قواعد عهد و پیمان خواجه کمال الدین محمود دیوان را اجازت یافته همراه ایلچیان بدانطرف آب شتافت و محمد تیمور سلطان و عبیدالله خان
بمقدم شریف خواجه کمال الدین محمود را معزز و مکرم داشته مبانی میثاق را بقسم مستحکم ساختند که چون پادشاه ربع مسکون آنطرف آب را بما مسلم دارد
هرگز قدم از جادهٔ خدمتکاری و فرمانبرداری بیرون ننهیم و مطیع و منقاد اوامر و نواهی درگاه شاهی باشیم و خواجه محمود ایشان را باصناف الطاف
پادشاه مرتضوی اوصاف امیدوار گردانیده بعضی المرام بجده و میمنه و فاریاب که معسکر ظفر مآب بود مراجعت نمود و کیفیت مهمی را که ساخته
و پرداخته بود عرض فرمود و حضرت پادشاه تاج بخش تاج ستان برحسب التماس محمد تیمور سلطان و عبیدالله خان ممالک ماوراءالنهر را
بدیشان مسلم داشته ایالت ولایت بلخ و اندخود و شبرغان و چیچکتو و میمنه و فاریاب و مرغاب و غرجستان را به بیرام بیک قرامانی عنایت کرد
و خاطر همایون میل معاودت نموده روی توجه بمملکت قم آورد و علم ظفر پیکر پیش غیرت افزای نه فلک بسپهر دور و صدای کوس و صدای آوای چون
نوای نی و دهل موجب ازدیاد فرح و سرور و الحمد لله الصمد الغفور و الصلوة علی سیدنا محمد و آله الی یوم البعث و النشور ذکر قوت آقا رستم
روزافزون و رسیدن امیر عبدالکریم و آقا محمد باردوی همایون بنابر شیت حضرت واهب النعم تبارک و تعالی و تقدس
جمل لذار قبوع عمر سلطنت پادشاه سکندر حشم آقا رستم بر ولایت ساری و بعضی دیگر از بلاد مازندران مستولی شده بود و بواسطه عدم مساعدت بخت
و طالع کما ینبغی اطاعت فرمان واجب الاذعان نمی نمود و پیش از وقوع فتح خراسان نوبتی چند بانفس گذشت که در دست قدرت او مدتی چند
ماند و همایون بسمع او رسید کامیاب شاهی گشت بنا بر علی بن احمد و آقا محمد مازندرانی در نواحی مازندران را بی چند حکم بجهت شرف تقدمات

نفاذ یافت که خویش محمد خلیل که در مملکت الامان جناب سلطانی سیف الانامی انتظام داشت یکدست او را بحصار ساری برده محبوس گرداند تا قوت رستم
الحکمند و پیش کمان آن مسافت بعیده پیموده بعهد وصول بپایه کاه آقا رستم حسب الحکم معلوم و حاکم ساری از مشاهده آن حالت غبایت تیره بستغاه
پادشاه گردید و زمام اندیشه بصوب اشتغال نیران عضب قبایح لهب بجان شب محموم گردیده و اعراض نفسانی و سایر اسباب ما توانی دست
گشتم عقد و بعد از سه چهار روز بعالم جاودانی بنهاد و این خبر در مملکت خراسان بعرض نواب آستان ملایک آشیان رسیده اشارت علیه صادر
گشت که جناب سلطانی سیف الانامی بمازندران در آمده اموال چندین ساله آنولایت را تحقیق کرده اند و آنجناب بموجب فرمان جهان مطاع اعلام توجه
مرتفع ساخته پس از وصول بدانجا و امیر نظام الدین عبد الکریم که ایالت آمل و بار فروشده داشت و استحقاقی تعلق بری میداشت و سپاه قرا
رستم آقا محمد بجهت مبادرت نموده و بلکه دیگر در مقام نزاع آمده طریق مخاصمت پیمودند مدعا امیر عبد الکریم آنکه حکومت تمامت مملکت
مازندران چنانچه مفوض با آبا و اجداد او بوده بدو متعلق شود و مطلوب آقا محمد آنکه در ایالت ساری و توابع قایم مقام پدر خود گردد و جناب سلطانی سیف الانامی
همراه ساخته بجانب اردوی کیهان پوی در حرکت آمدند بعد از تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر کیفیت حال معروض استاد کان پایه اورنگ جاه
و جلال گردانید و آن مهم را بمقتضای رای اشرف اعلی تعطیل داده در نواحی سمنان بعسکر حضرت نشان رسیده امیر عبد الکریم و آقا محمد را با شاره پیشکش
بپارگاه سلاطین پناه در آوردند و بهنگام فرصت قضیه مناقشه ایشان را عرض کرد شاه پوزش پذیر بمقتضای عطوفت و احسان هر دو را مشمول انعامات عنایت
و فرق مباهات و افتخار بر ده بر دو افراشتند بانعام افسر زرنگار و خلعت شاهوار باوج سپهر دوار رسانیده حکم جهان مطاع بعدالت روز افزون نفاذ یافت
که مواضعی که در تحت تصرف آقا رستم میبوده متعلق باقا محمد باشند و امیر عبد الکریم بر سایر بلاد مازندران رقم اختصاص کشند مشروط آنکه اموال و جهات چندین
ساله آنولایت را که ادا نکرده بودند بخزانه عامره رسانند و درین باب کفت و شنید بسیار واقع شده آخر الامر امیر عبد الکریم و آقا محمد مبلغ سی هزار
تومان قبول نمودند و جناب سلطانی سیف الانامی نوبت دیگر جهة تحصیل آن وجه بمازندران تشریف برده در باب حصول و وصول آن لوازم سعی و اهتمام
بجای آورده و بعد از فراغ از مهم مازندران لوا کردون فرسا بصوب عراق در حرکت آمده چون هوای بلده قم از غبار موکب کشورگشا عطر سا گشت
پادشاه عالم پناه و بندگان نستان بجانب طرح اقامت انداخت و اکابر و اشراف ممالک محروسه را که جهة اقامت مراسم تهنیت رسیده بودند بشرف
آمده بودند مشمول عواطف بیدریغ ساخت و هم در آن اوان ایلچیان سلطان [illegible] و ایلدرم بایزید با تحف پادشاهانه جهة مبارکباد
فتح خراسان بآستان ملایک آشیان رسیدند و منظور نظر انعام و اکرام شده دعاگو و ثناخوان بازگردیدند **ذکر شکار فرمودن پادشاه**
آفاق و بیان شمه از وقایع منزل قشلاق چون حکمت کامله ایزد تبارک و تعالی در طبیعت فرق برایا اخلاق متنوعه ایجاد فرموده
و قدرت شامله فاعل مختار جل و علا پیکر معشر بشر را از اشیاء مختلفه ترکیب نموده مداومت بر یک صفت خاطر محزون میگرداند و مواظبت بر یک نهج
کرد ملال بر حواشی ضمایر می نشاند اگر مدتی اوقات جهة مهمی محض یکذرد صورت ملال روی نماید و اگر روزی چند لعب ملاهی مصروف گردد ابواب انفعال
بر روی روزگار بگشاید لاجرم بر طبق آیه دالی عنایت و اذا حللتم فاصطادوا فرمان الهی نازل گشته که چون سالکان طریق اسلام از احرام گردند منع
هر سینه شهوات نفسانی نهید پیرو آن آیه مطلق العنان شده بامر صید و شکار که از جمله مستلذات طبیعت انسانیست قیام نمایند بنا علی هذا در
زمستان که پادشاه مظفر لوا در بلده قم مستغرق بحر نعم صانع افلاک و انجم بود و شاهباز همت عالی همت از صید ممالک خراسان فارغ شده
توسن سرکش ایام بر طبق مرام منقاد آفتاب احتشام سیر میمون ضمیر مهر تنویر بشکار آهو و نخجیر مایل گشته صباحی که سیمرغ زرین بال خورشید بهوای صید
مرغان فلک از افق مشرقی به پرواز آمد فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که ملازمان آستان آسمان مقدار بر صفاهی وکیا بانه بر
جهار سوی قضا بنواحی قم تجمیع شده جانوران شکاری را بجانب خندق آن بلده رانند حسب الحکم پیاده و سوار بسیار از شهر بیرون شتافته
و ... [illegible] جانوران عزیمت معطوف ساخت و ... [illegible] که بهم رسید ... [illegible]
... [illegible] گشت آنجناب ... [illegible] و شاه فلک اقتدار ... [illegible] کامکار چنانچه معهود ... [illegible]
... [illegible] شهزادها ... [illegible] میان زمستان

دنغا بر قمر لاله زار می نضارت آثار عیان گردید و تواچیان آستان ملائک آشیان آن جانوران شکار را بر قطار بیان عظام ...
اندک زمانی باد دیگر پادشاه فریدون فر عازم صحرای فراهان گشت و بدستور سپاه را مرادو عساکر نصرت شعار در بیابان ... جلادت ...
انگیز پرداخته مدت دوازده شبانه روز در بیابان و قمغا انداختن جانوران شکاری بپا بودند و چون بجز که هم سید بیمن دولت پادشاهی
منضود انتقاد و جوش بجمع آمد که طیور هرچند بلند می پریدند غیر شاخ نخچیر و گوزن آشیانه نمیدیدند و تراحم جانوران شکاری و سباع بمرتبه رسید که
کرگ و گور و آهو و شیر چون پلنگ و شیر هم آمیخته از هم نمیرمیدند و شاه صاحب تایید بخت تنها در شکارگاه تاخته آغاز تیغ راندن و صید افگندن
کرده و بضرب نیزه و تیر چند گور و نخچیر غرقه بخون ساخته نهایت جلادت بجای آورد و هر از صولت خدنگ خسرو پلنگ آهنگ در طرف آهو
نمیتوان نگریست و آهو با آنکه در پناه پلنگ می گریزد از صدمه نیزه شاه عالیجاه بلحظه ایمن نمیتوانست زیست نظم ز تیر و نیزه شه شیر و نخچیر هم آمیخت
بچون پلنگ و شیر دلی شمشیر او طوفانی انگیخت که از آمیزش تن موج بگرگ بحیث و در آن روز چهل و نخچیر و آهو دوازده هزار گور از ضرب حسام خون آشام
و سهام اجل انجام شاه جمجاه انتقام و عساکر گردون احتشام بقتل رسید و بمیمن اهتمام و تواچیان عظام منهزم گردید پس از آن دو نوبت دیگر پادشاه سکندر شوکت
در حدود ساوه بآن امر مشغول گردید کرت اولی شانزده هزار نخچیر و آهو و کرت ثانی پانزده هزار بقتل رسید مثنوی چو رای خسرو بهرام تدبیر نماید عزم صید
گور و نخچیر ملائک گو بیا نخچیر رانند بسوی صیدگاه او رسانند وگرنه این چنین امریست معذور که از ملائک صید اندوه دور و در اثنای امور
مذکوره جناب سلطانی سیف الامامی از ولایات مازندران بازآمده امیر عبدالکریم و آقا محمد را با مبلغ ده هزار تومان که از وجوه تقبل ایشان نقد شده بود
بدرگاه سپهر اشتباه رسانیده و مناقشه را که در باب ادای توجه میان مشار الیهما واقع بود معروض نواب جنت جناب گردانیده و شاه مخلص نواز
جناب سلطانی را باصناف الطاف و اعزاز سرافراز ساخته فرمان اشرف اعلی نافذ شد که حکام مازندران جمعه کاهی در اردوی همایون توقف
نمایند و ایشان آن زمستان در ملازمت آستان آسمان مکان بپایان رسانیدند و از جمله وقایعی که در یورت قشلاق بوقوع انجامید دیگر آنکه محمد جان
ایشک آقاسی نجم بیک که در خلال احوال گذشته برسم رسالت نزد ظهیر السلطنه والخلافه محمد بابر پادشاه رفته بود باز آمده عرض کرد که آنجناب تا سی
بلاد ماوراءالنهر را با مداد امرای عظام احمد سلطان صوفی اوغلی و شاهرخ بیک افشار فتح نموده دیگر باره غرور پندار بکاخ دماغ راه داده سر خلاف دارد و بنابر آن
حکم همایون شرف نفاذ یافت که نجم بیک با فوجی از عساکر ظفر قرین فوجی از سپاه قیامت آثار عازم ماوراءالنهر گشته دیو سلطان را که در کالپوش
جرجان قشلاق کرده بود بخود ملحق گردانید و از آب آمویه عبور نموده محمد بابر پادشاه را از ... بادیه مخالفت بشارع مستقیم موافقت رساند معارن
این حال خبر فوت پادشاه روم ایلدرم بایزید شایع گردید یکی از پسران او سلطان مراد نام که از عم خود سلطان سلیم جانشین پدر بود دگر بکعبه التجا به درگاه
عالم پناه آورد بنابر آن فرمان اشرف اعلی صادر گشت که دیو سلطان با دو همایون بپیوندد و نجم بیک با بعضی از امرا که اسامی ایشان مذکور خواهد
شد متوجه ماوراءالنهر گردد و بهمدران ایام نوبت دیگر پادشاه گردون غلام حکام مازندران را مشمول عنایت بیدریغ ساخته رخصت انصراف ارزانی
داشت مقرر آنکه تتمه وجه تقبل که مبلغ بیست هزار تومان بود وصول نمایند و ایشان در خدمت جناب سلطانی سیف الامامی که صاحب تقبل آن مبلغ
بود به حاکم نشان خوان روی بولکاه خود داده و بتدبیر مناجوی آنجناب و سرانجام آن توجه مشغول گردیدند ذکر وقایع و محاربه باقی که میان ظهیرالدین
محمد بابر پادشاه و سلاطین اوزبک دست داد و بیان توجه امیر نجم ثانی بجانب ماوراءالنهر باقتضای قضای
صانع بلاد و عباد در آن ایام که دارالسلطنه هرات مضرب سرادقات ظفر آیات شاهی بود ظهیرالدین محمد بابر پادشاه همچنان مخدان با
پیشکش فراوان باستان اقبال آشیان فرستاده اظهار اخلاص و دولتخواهی فرمود و بنابر آنکه بمقتضای اعتقاد آنحضرت و عالی بنیاد پیرامک ضمیر منیر پادشاه
کشور گیر تمام عیار نمود قاصدان آنحضرت را مشمول انعام و احسان بیکران گردانیده حکم همایون نفاذ پیوست که آنحضرت از ممالک ماوراءالنهر
آنچه بحیز تسخیر درآورد بر وی مسلم باشد لاجرم محمد بابر پادشاه در شهور سنه سبع عشر و تسعمائه با لشکر ظفر انتما متوجه ولایات ماوراءالنهر و بعد از وصول
به حصار شادمان بسیار سلطان و بسیاری بخود ملحق گردانیده مملکت ختلان و تمام معظم حصار شادمان را فراخت حکام آن ممالک حمزه سلطان و مهدی
سلطان چون متوجه واپس مملکت خود گرفتند لشکر خود را فراهم آورده با دیگران سپاهیان که با ایشان اتفاق نمودند در نواحی وخش بمقابله آنجناب ...

درخش بابری بجانب ایشان رسید و میان الجانبین محاربه در غایت صعوبت دست داد و بمظاهرت عنایت الهی و معاونت دولت پادشاهی ظهیر السلطنة ظفر یافته
شکست بر سپاه اوزبک افتاد و حمزه سلطان و مهدی سلطان در معرکه کشته گشته ولایت حصار شادمان و ختلان و قندز و بغلان بحیز تسخیر آن خلاصهٔ
دودمان امیر تیمور گورکان درآمد و بمقتضای شیوهٔ مستودهٔ خویش اعلام عدل و رعیت پروری مرتفع ساخته کیفیت آن فتح مبین را بدرگاه پادشاه جمشید آیین
عرضه داشت نموده مرقوم قلم بیان گردانید که اگر یکی از امرا عظام با فوجی از غازیان عالی مقام باین جانب تعیین گردد امیدوارست که علی اسرع الحال سایر ممالک
ماوراء النهر مفتوح گردد و در آن ولایات خطبه و سکه باسم و القاب نواب کامیاب مزین گشته انهدام مبانی جهانبانی سلاطین اوزبک بوقوع پیوندد
و چون ایلچیان آنحضرت بسده سدره مرتبت رسیدند و بوسیلهٔ امراء جمشید حشمت مضمون آن عرضه را معروض گردانیدند حکم همایون شرف نفاذ یافت که احمد
بیگ صوفی اوغلی و شاهرخ بیگ افشار با زمرهٔ از شیران بیشهٔ پیکار بحصار شادمان رفته امداد محمد بابر پادشاه را پیش نهاد همت سازند و در موکب آن عمدهٔ
سلاطین آفاق بمقابله و مقاتلهٔ فرق اوزبک پردازند و آن دو امیر پاک ضمیر بحصار شتافته محمد بابر پادشاه باستظهار ایشان متوجه سمرقند گشت حاکم
آنجا یا محمد تیمور سلطان و والی بخارا عبید الله خان چون ازین حال خبر یافتند مرکز دولت خالی گذاشته بجانب ترکستان شتافتند و ماهچهٔ رایت نصرت آیات
بابری از افق دار السلطنهٔ سمرقند طالع شده اطراف آن مملکت بانوار عدالت و نصفت صفت اضائت گرفت و رسوم اهل ظلم و بدعت
معدوم گشته خطبه و سکه بذکر مآثر و مفاخر ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و اسم و لقب پادشاه سیادت پناه سکندر آیین سمت زیب و زینت
پذیرفت و محمد بابر پادشاه کرت دیگر در تختگاه آبا و اجداد خود قدم بر مسند سروری نهاده بر طبق نشان همایون ولایت حصار شادمان و ختلان
و بدخشان را بخان میرزا ارزانی داشت و بر بلدهٔ فاخرهٔ بخارا و سایر اطراف آنجا که بحیز تسخیر درآمده بود حکام معدلت اشعار گماشت احمد بیگ صوفی
اوغلی و شاهرخ بیگ را بانعام تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه و اسپان گردون توان و صراهای زر و عقود جواهر خوشدل و مسرور گردانید
و اجازت معاودت داده جهت نواب کامیاب آستان خلافت ایاب اصناف پیشکشهای خسروانه و انواع تحف پادشاهانه فرستاد و آداب
رعایت محمد جان ایشیک آقاسی نجم بیگ که از درگاه عالم پناه برسم رسالت نزد او رفته بود طریقهٔ اهمال و تغافل سلوک داشت بنا بر علی بدان چون
محمد جان در قشلاق قم بپایهٔ سریر اعلی رسید عرضه داشت نمود که حضرت بابری خیال خلاف و سرکشی دارد چنانچه مذکور گشت نجم بیگ با جمعی کثیر از امرا
و ارکان دولت مثل زین العابدین بیگ و بادنجان بیگ و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی متوجه ماوراء النهر شد اما قبل از آنکه بآنحدود رسد این خبر
شیوع یافت که سلاطین اوزبک بار دیگر لشکر بماوراء النهر کشیده اند و محمد بابر پادشاه را منهزم گردانیده اند شرح این سخن آنکه محمد تیمور سلطان و
عبید الله خان بعد از استماع خبر مراجعت احمد بیگ و شاهرخ بیگ نوبت دیگر خیال تسخیر بلاد ماوراء النهر نمودند و با جانی بیگ سلطان و سایر قرابتان
اتفاق کرده ابواب انعام و احسان بر روی سرداران الوس اوزبک گشودند و سپاهی جرار و لشکری جلادت آثار فراهم کشیده در اوایل سنهٔ
ثمان عشر و تسعمائه علم نهضت بصوب بخارا برافراختند و منغلای جنود ایشان بر جناح استعجال طی مسافت کرده بکیناکاه نواحی آن بلده را احاطه نمودند
چون این خبر بسمع محمد بابر پادشاه رسید از غایت جرأت با اندک لشکری که در ملازمتش بودند از سمرقند متوجه دفع مخالفان گشت و هرچند محمد مزید خان
و جمعی از اهل رای و تدبیر عرض کردند که بچنین بی یراق بر سر دشمن رفتن مناسب دولت نیست و طریقهٔ حزم مقتضی آنست که بعد از اجتماع سپاه و فراهم
آمدن دلیران رزم خواه این عزیمت امضا یابد بسمع رضا نشنوده در حوالی بخارا استماع نمود که سلاطین چند کوچ باز پس نشسته اند لاجرم دلیرتر شده
عنان هنگامستی ایشان انعطاف داد و چون دو سه مرحله مطوی گشت بکیناکاه محمد تیمور سلطان و عبید الله خان و جانی بیگ سلطان با سپاهی
بیکران صف قتال آراسته و خواطر از جبن و بددلی پیراسته در آن صحرا پیدا شدند ظهیر السلطنة محمد بابر پس از مشاهدهٔ این جلادت و تهور بتعبیهٔ
لشکر پرداخت و تیغ کین از نیام انتقام آخته جمعی کثیر از فرقهٔ اوزبک را قتیل و جریح ساخت ادرس بی و خواجه احمد قنقرات و کوپک بی را در حملهٔ
اول بعضی از دلاوران سپاه چغتای بکمند اسر مقید گردانیدند و بنظر انور حضرت پادشاهی برده آن سه سردار را بزخم پیکان شهره بار شیر شکار متوجه عالم
آخرت گردانیدند اما سایر امرا و بهادران موکب سلاطین اوزبک از روی اهتمام بعزم انتقام پای در میدان مردانگی نهاده دست باستعمال
آلت قتال بر زدند و گرد نبرد باوج سپهر تیزگرد رسانیده بچکاچک آبدار و نوک شمشیر آتش بار بسیاری از ملازمان موکب بابری را

از لوح بقا سترده و آنحضرت بقدر امکان در معرکه ثبات قدم ورزیده بعد از تفرق سپاه و چیره گشتن اوزبکان کینه خواه عنان بصوب بخارا گردانید
و در آن بلده نیز اقامت مصلحت دولت نموده از آنجا بسمرقند رفت و در سمرقند اردوی ... را بجوگی ملحق ساخته راه حصار شادمان پیش گرفت و محمد تیمور
سلطان و جانی بیگ سلطان و عبید الله خان را کرة بعد اخری تسخیر مملکت سمرقند و بخارا و توابع و مضافات و ضمایم و ملحقات میسر گشته هر یک بمقر
عز خود خرامیدند و رعایت رعیت کرده هیچکس از متوطنان آن الکا اذیت تعرض نرسانیدند و در جمادی الاول سنه مذکوره باز بهم پیوسته رایات عزیمت
بصوب حصار شادمان برافراشتند محمد بابر پادشاه چون از توجه اعدا خبر یافت باتفاق خان میرزا ارک حصار را مضبوط کرده فرمود تا
بر گرد شهر خندق کنند و محلات را کوچه بند نموده کسان جهت استمداد نزد والی بلخ بیرام بیگ قرامانی فرستادند و بیرام بیگ میر سلطان محمد شیرازی را
با سیصد کس از دلیران مجاهد غازی بامداد ایشان ارسال داشت و سلاطین اوزبک تا چغانیان آمده پس از آنکه بر استحکام حصار و وصول غازیان
شجاعت آثار مطلع گردیدند مصلحت اشتغال بامری بیکار ندانسته عنان مراجعت منعطف گردانیدند و چون اخبار حکام خراسان و استیلاء محمد تیمور
سلطان و عبید الله خان بر دیار ماوراء النهر بسمع نجم بیگ رسید دفع اوزبکان را پیش نهاد همت ساخته با ده دوازده هزار نفر از غازیان که همراه
داشت بجد و جهد از خراسان در آمد و حسین بیگ لله از هراة و حکام و داروغگان سایر ولایات بوی پیوسته نثار و پیشکش گذرانیدند و غاشیه اطاعت
بر دوش گرفته بجانب ماوراء النهر روانه شدند و همچنین سادات و قضات و اشراف و اعیان اطراف و امصار خراسان بملازمت امیر نجم
رفته شرایط دعاگوئی و رضاجوئی بجای آوردند و آنجناب همه آنجماعت را باصناف انعام و اکرام نوازش کرده مهماتی که داشتند بکفایت
اقتران داد و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف را نگاه داشته سایر اکابر را رخصت معاودت فرمود آنگاه از راه جام بکنار آب عبا
رفته از آنجا ببلخ شتافت و بیرام بیگ قرامانی موکب او را استقبال نموده شرایط ضیافت و مهمانداری چنانچه باید و شاید بتقدیم رسانید و امیر
نجم قریب بیست روز در ظاهر بلخ نشسته فوجی از سرداران سپاه را بکنار آب فرستاد که کشتیها را در گذر ترمذ جمع آوردند و امیر غیاث الدین
محمد را مقرر کرد که بحصار رفته محمد بابر پادشاه را بلطف و عنایات نامتناهی شاهی امیدوار گردانید تا با جنود و احشام خود بوی ملحق گردد و بعد از آن
بمعبر ترمذ شتافته در ماه رجب سال مذکور از آب عبور نمود و هنوز در نواحی ترمذ بود که امیر غیاث الدین محمد جانب حصار باز آمده خبر قرب وصول موکب
بابری رسانید و امیر نجم با بعضی از امراء و اندکی از ملازمان خاصه آنحضرت را چند فرسخ استقبال نموده در تنگ چکچک که آنرا در بند آهنین نیز گویند
بین الجانبین ملاقات دست داد و از هر دو طرف شرایط نثار و پیشکش بتقدیم رسید و از آنجانب چون سلاطین اوزبک از عبور نجم بیگ خبر یافتند
غلات و حبوبات را بدرون قلاع کشیدند و ضبط هر بلده از بلاد ماوراء النهر را یکی از سلاطین یا امراء متعهد شده خود را مضبوط گردانیدند ذکر

شمه از عظمت و کامرانی امیر نجم ثانی و شهید شدن او بنابر تقدیر جناب جلال سبحانی

بانی مبانی سخن سرائی و ناظم مناظم
قصه پردازی این حکایت را بموجب مرقوم میگردانند که چون امیر یار احمد صفهانی که ملقب بود بنجم ثانی بوفور فراست و کاردانی وصفت وقوف در
سرانجام امور جهانبانی اتصاف داشت در ضبط و ربط و حل و عقد و قبض و بسط مهمات سرکار کشورستانی رایت همتی می افراشت چنانچه سابقا
مسطور شد حضرت شاه دین پناه بعد از فوت امیر نجم زرگر زمام امور وکالت نفس همایون را در قبضه اقتدار آنجناب نهاد و او را صاحب اختیار
مطلق گردانیده بر جمیع امراء و وزراء و ارکان و مقربان تسلط و تفوق داد و امیر نجم سه چهار سال در کمال اقتدار و استقلال بوکالت شاه سکندر
جاه سلیمان حشمت پرداخته امور ملکی و مالی و جزئی و کلی معظم معموره ربع مسکون را بر نهج عدالت بسرانجام مقرون ساخت و بنابر آنکه در آن سنوات
ملاذ حکام بنی آدم و مرجع اشراف و اعیان عرصه عالم درگاه خلایق پناهش بود از اسباب جاه و حشمت و موجبات مکنت و عظمت آنمقدار در
سرکار او جمع گشت که پایه قدر و منزلتش از جمیع امرای عظیم الشان بلکه اکثر سلاطین نافذ فرمان درگذشت عدد ملازمان خاصه او نزدیک به پنج هزار
یراق دار رسیده و وفور خزاین و اموالش از سر حد حساب و استیفاء محاسبان دانا متجاوز گردیده هر روز قریب صد سر گوسفند بشیلان او بود و مرغ
و قاز و حوایج آش را برین قیاس باید نمود و در سفر مذکور با آنکه تمامی اسباب تجمل را از آب نگذرانیده بود و سر رشته ... نسیده و یک نقره خام جهت پختن
طعام در مطبخ او بکار میبردند و آن اطعمه گوناگون را در اطباق زرین و سیمین و چینی فغفوری در نظر خلایق جلوه میدادند از غزنی صادق القول آشنا

استماع افتاد که در هنگامی که نظرف آب بخشی که در وقت کشیدن شیلان در در خانه آن امیر پادشاه نشان حاضر بود بزبان تعجب از خویشاوند پرسید که هر روز این قدر مصالح را در ولایت باغی چگونه بهم میرسانی جواب داد که بعنایت الهی گوسفند و مرغ و قند و نبات و آرد و برنج و سایر حوایج آش در سرکار بسیار است اما هر روز مرا ده من دارچینی و زعفران و زنجبیل و زیره و بادیان و سیه دانه و بعضی دیگر از حبوبات و ادویه ضرورت میشود و جهة پیدا کردن آن تفحص می‌نمایم غرض از عرض این مقدمه آنکه چون کوکب جاه و جلال آن امیر بلند شده و نظیرش از این درجه ترقی نمود بکثرت حشمت و شوکت مغرور گشته بی آنکه از پادشاه مؤید منصور رخصت یابد بتکفل فتح ماوراء النهر کرد و بمقاتله سپاه اوزبک را متعهد شده آن امر خطیر و خطب کبیر را سهل و آسان شمرد و پس از عبور بر آب آمویه و ملاقات با حضرت ظهیر السلطنة رایت عزیمت بجانب خزار برافراخت آق فولاد سلطان که حاکم آن موضع بود چون دانست که با غازیان عظام قوت مقاتله و مجادله ندارد باتفاق ارباب و کلانتران از در مصالحه و مهادنه درآمد و بعد از طلب عهد و پیمان ابواب شهر و حصار خزار را بگشاده امیر نجم او را مقید ساخت و بلقو تو توریکی را با جماعتی از اوزبکان که در آن مکان بودند کشته متعرض عایشه و اذا انجا بجانب قرشی نهضت نمود حاکم آن بلده شیخم میرزا در مقام مدافعت و ممانعت ثبات قدم ورزیده نجم بیک اطراف شهر را بر امرا تقسیم فرموده و هرکس بمورچل خود فرود آمده جهة ظفر ورود آغاز انداختن تیر و تفنگ کردند و زخم سنگ رعد برج و باره قرشی رخنه افکنده در عرض دو سه روز قهراً و قسراً آن بلده استیلا یافتند و شیخم میرزا با متابعان اسیر سر پنجه تقدیر شده حکم عالی بقتل عام صادر گشت و هرچند امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و جمعی دیگر از اعیان خون بعضی بیگناهان را که در آن بلده بودند از امیر نجم درخواست نمودند بسمع رضا نشنود و قریب پانزده هزار کس را از سپاهی و رعایا بتیغ بیدریغ گذرانیده عازم ظاهر بخارا شد زیرا که جانی بیک سلطان و عبید الله خان با معظم سپاه اوزبک در آن بلده مقام داشتند و نقش مقابله و مقاتله و صورت معارضه و مجادله بر لوح خاطر و صحیفه ضمیر نگاشتند و چون امیر نجم بدو فرسخی بخارا رسید شنید که محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان و مهد گوهر جان با فوجی از سپاه سمرقند بخیال دست برد متوجه شده‌اند و خود در همان منزل توقف کرده بیرام بیک قرامانی را با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بدفع ایشان مامور گردانید و آن دو سلطان از توجه بیرام بیک و غازیان خبر یافته در قلعه غجدوان متحصن شدند و بیرام بیک کیفیت حال را اعلام نمود و نجم بیک با تمامی عساکر بظاهر غجدوان شتافت و محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان اطراف آن حصار را مضبوط ساخته هر روز فوجی از اوزبکان خونخوار بجنگ بیرون میفرستادند و از جانب نیز غازیان در برابر رفته گاهی غالب و احیاناً مغلوب میشدند و چون چند روز حال بدین منوال بگذشت و آذوقه در میان سپاهیان مفقود گشت خواجه کمال الدین محمود که از اطوار سلاطین اوزبک صاحب وقوف بود و میدانست که تسخیر آن قلعه بهار به تیسیر پذیر نیست بعرض رسانید که درین زمستان فایده بر محاصره غجدوان مترتب نمیشود زیرا که این قلعه ذخیره بسیار و کثرت آلات رزم و پیکار مشحونست و دو سلطان با بسیاری از شجعان در آنجا توطن دارند و اگر چند روز دیگر این منزل معسکر نصرت اثر باشد غازیان جهة فقدان حبوبات تفحص خواهند یافت مناسب دولت آنکه ازینجا طبل رحیل کوفته در نواحی قرشی و خزار طرح قشلاق اندازیم تا از ولایات سرکار بلخ ارزو بازآیان و سرکاران سوداگران غله و اجناس بار دو ظفر اقتباس آورند و چون زمستان بپایان رسد و ذخیره اوزبکان روی در نقصان نهاده علیق چهارپایان در صحرا پیدا شود متوجه فتح بلاد و قلاع شویم امیر نجم جواب داد که اگر ما از ظاهر قلعه غجدوان کوچ کرده بطرف کنار آب روان گردیم اوزبکان تصور خواهند نمود که این حرکت بنابر خوف و هراس از ما وقوع مییابد و همین معنی موجب مزید جسارت ایشان خواهد شد و هنوز این سخن باتمام نرسیده بود که ظهیر السلطنة والخلافه محمد بابر پادشاه بدانجا آمده همان سخنان را در میان آورد و در باب ترک محاصره و توجه بجانب خزار و قرشی مبالغه کرد امیر نجم سخن آنحضرت را حسب الظاهر قبول نموده فرمود که فردا کوچ کرده بدانطرف برویم و روز دیگر که سه شنبه سیوم ماه مبارک رمضان سنه ثمان عشر و تسعمایه بود در علی الصباح طلیعه سپاه سلاطین ماوراء النهر از میان درختان ظاهر غجدوان طالع گشت و مهم از خبر به تیر امیر و تدبیر در گذشت صورت حال آنکه چون در بلده بخارا استماع جانی بیک سلطان و عبید الله خان رسید که کار امیر نجم ثانی در ظاهر غجدوان از پیش نمیرود و بهره شکوهش جهة بدست آوردن آذوقه و علیق چهارپایان متفرق و پریشان میشوند عزم رزم جزم کرده با حشر بسیار از پیاده و سوار همه جوشن پوش و خنجر گذار بر سبیل ایلغار متوجه غجدوان گشتند و بعد از وصول بحوالی آنجا با محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان با اوزبکانیکه در آن حصار بودند ملاقات

پیوسته همعنان یکدیگر روی بمیدان کارزار آوردند امیر نجم ثانی بعد از مشاهدهٔ این حال اول بر قتال اهتمام نهاده میمنه و میسرهٔ لشکر را بوجود امرای عظام استحکام داد
و خود در قلب بایستاد و مقرر کرد که ظهیر الدین محمد بابر پادشاه با جنود خاص طرح باشند و در هر طرف که کومک احتیاج شود توجه فرمایند بعد از آن سوی صفوف
قرب دویست سوار جلادت آثار از برانغار سپاه اوزبک در میدان تاخته بر جوانغار لشکر نجم بیک حمله کردند و بیرام بیک که در آن جانب
متوجه دفع شر آنجماعت گشته بزخم تیری از پای در افتاد و همین موجب ازدیاد جسارت اوزبکان شده یکبار بر سپاه آذربایجان و عراق تاختند
و امرا بنابر عداوتی که با نجم بیک داشتند بی آنکه دست باستعمال آلت پیکار برند پای در وادی فرار نهادند لاجرم جنود نجم بیک شکست یافته
ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر پادشاه با سپاه خاصه روی توجه بحصار آورد و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و خواجه کمال الدین محمود متعاقب
مواکب آنحضرت در حرکت آمده حسین بیک لله و احمد بیک صوفی اوغلی متوجه کند کرکی گشتند و تا بچه رایت سلاطین اوزبک از افق فتح و ظفر طالع
شده سپاه ماوراء النهر آغاز قتل و غارت کردند و فوجی از لشکریان عبید الله خان در معرکه بامیر نجم رسیده آنجناب را اسیر سرپنجهٔ تقدیر ساختند
و نزد پادشاه خود بردند حسب الحکم اساس حیاتش را بر انداختند و زین العابدین بیک نیز با بسیاری از غازیان و جمعی از خراسانیان همدران روز
شربت شهادت چشیدند و طایفهٔ دیگر که بکوهها و مغارها گریخته بودند مانند خواجه محیی الدین ولد خواجه شمس الدین مروارید و خواجه میرجان بن خواجه
قوام الدین محمد بن استاد عبد الله معمار نیز بدست سمرقندیان افتاده جام هلاکت در کشیدند و در بیستم ماه رمضان این خبر بدار السلطنه هراة رسیده امیر
عماد الدین محمود اصفهانی که حسب حکم جهان مطاع وزیر و صاحب اختیار امور ملکی و مالی خراسان بود بضبط برج و باره و استحکام فصیل و دروازه پرداخت و پس از
چهار روز حسین بیک لله و احمد بیک صوفی اوغلی در ضمان صحت و سلامت تشریف آوردند و چون بموجب فرمان عالم مطاع منصب حکومت
آن بلدهٔ فاخره باحمد بیک انتقال یافته بود در قلعهٔ اختیار الدین نزول نمود و بمدارای رعیت و سپاهی پرداخته خلایق را بتمهید بساط معدلت و نصفت
وعدهٔ بهبود داد اما امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و خواجه کمال الدین محمود که متعاقب ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بصوب حصار شادمان رفته
بودند از آنحضرت عنایت و رعایت یافته راه بلخ پیش گرفتند و در پانزدهم ماه رمضان بآن بلده رسیده خواجه محمود همانجا توقف کرد و امیر
محمد بهراة شتافته باتفاق امیر عماد الدین محمود و سایر امرا و حکام در باب استحکام و حفظ جنت مقام سعی بلیغ مبذول داشت و این اخبار در قشلاق
اصفهان بعرض نواب آستان آسمان نشان رسیده بار دیگر یورش خراسان و دفع بیداد اوزبکان پیش نهاد همت عالی نهمت گردید

ذکر نهضت پادشاه باستحقاق از قم بصوب استقان و پیش یارباق و توجه رایات آفتاب اشراق از آنجا بجانب دار الملک عراق

چون فرمانفرمای طوایف مردم زمستان سنه سبع عشر و تسعمائه در بلدهٔ فاخرهٔ قم بپایان رسانید و خسرو خیل انجم از بروج شتوی عنان بکران
بجانب ربیعی معطوف گردانید فضای صحرا از ظهور سبزه و لاله بر مرغزار سپهر دوار تفاخر نمود و مشاطهٔ عارض رنگین گل و ملاحظهٔ طرهٔ مشکین سنبل ابواب
فرح و سرور بر گشود مثنوی سرو از علم بلند پایه بر فرق سمن فکنده سایه بید از سر خنجر کهرواه شد بر سر یاسمین در زرباره دیگر هوای صید
شکار و گشت دشت و مرغزار در خاطر دریا مآثر پیدا شده پادشاه فلک اقتدار عازم استقان گشت و چنانچه چند بار درین اوراق بر زبان
کلک لطایف نگار گذشته در آن نواحی نیز لوازم شکار بتقدیم رسید و بیست و چهار هزار جانور بزخم تیغ و خنجر مانند گل و لاله غرقه بخون گردید آنگاه
اعلام ظفر پناه از شکارگاه مراجعت فرموده متوجه ییلاق پیش یارباق و سورلوق شد و در آن بهار و تابستان در مرغزارهای نزاهت آثار گاهی
بتجرع اقداح خوشگوار و احیاناً بصید گوزن و قوچقار که در آن حدود بسیار بود اقدام فرمود و در فصل پاییز که منزل ماهیه از فروغ طلعت خورشید صفت
اصفرار پذیرفت و از تاثیر هوای خریفی لباس خضرت آثار اشجار سرخ و زرد گشته ساحت باغ و بستان صورت کارگاه صباغان گرفت پادشاه
جهانبان عازم خطهٔ اصفهان گشت و بعد از وصول در آن بلده طرح قشلاق انداخته بساط عیش و نشاط انبساط داد و کما ینبغی بتفقد حال سکان آن
دار الملک عراق پرداخته مجدداً ابواب لطف و احسان بر روی روزگار ایشان بر گشاد گاهی بر مسند طرب نشسته از فروغ عارض چون آفتاب
و شعاع جام شراب ماهتاب مجلس بزم را ناضر و سیراب میگردانید و احیاناً بر تخت سلطنت و استقلال بر آمده سرگشتگان بوادی جور و اعتساف را
بچشمه‌سار عدل و انصاف میرسانید مثنوی کشیده پادشاه بهشت اورنگ گهی در بزم عشرت جام گلرنگ نشستی گاه بر تخت عدالت

[illegible] کردی [illegible] مشکلات [illegible]

[illegible] ولایت فارس [illegible] سلطان مراد [illegible] بجانب [illegible]

[illegible] متوجه [illegible] بعضی [illegible] بیابان [illegible]

با سعادت شاهزاده عالمیان ابو الفتح طهماسب بهادر و بیان اخبار ماوراء النهر و حالات خراسان چنانچه [illegible]

[illegible] که بلده [illegible] اصفهان از یمن مقدم [illegible] شاه مشرق [illegible] جهان [illegible]

[illegible] روز [illegible] همایون [illegible] سپهر سلطنت [illegible] آورده [illegible] خلافت شاه [illegible]

[illegible] نسیم عنایت ازلی [illegible] شاهی [illegible] که شمیم آن مشام عالمیان را معطر گردانید و از فروغ انوار عاطفت لم یزلی [illegible]

گلشن [illegible] حضرت [illegible] سر کشید که ظلال [illegible] جهانیان [illegible] گلی بشکفت [illegible] شاهی [illegible]

الهی [illegible] از برج امامت [illegible] کرامت [illegible] اختری از برج اقبال فروغش نوربخش چشم آمال [illegible] حضرت شاه دین پناه [illegible]

[illegible] بسماع [illegible] سعادت [illegible] موجب ابتهاج خواص و عوام شد [illegible] بشارت [illegible]

تهنیت [illegible] کیوان درگذشت [illegible] جشن [illegible] مجلس عیش [illegible] جامهای راح ریحانی در گردش آمده [illegible] عاطفت [illegible]

کشورستانی بر صفحات [illegible] ارکان دولت [illegible] همایون آن شاهزاده صاحب سعادت کرده [illegible]

و [illegible] منزلت صلات و صدقات و نذور [illegible] ارباب استحقاق رسانیده [illegible] مراسم حامد واهب المواهب بجای آوردند

آن مولود عاقبت محمود [illegible] طهماسب [illegible] ابو الفتح گشته [illegible] آن حضرت [illegible] پذیرفت و بواسطه تولد آن شاهزاده

دولتمند [illegible] وقوع یافته [illegible] اعتقاد [illegible] ایام برای دفع اصابت عین الکمال [illegible]

سپهر [illegible] احوال [illegible] خبر شهادت امیر نجم و پیرام بیک قرامانی و زین العابدین بیک [illegible] سلاطین

اوزبک [illegible] خراسان [illegible] ظفر پیکر از اصفهان بجانب ساوه نهضت [illegible]

[illegible] مواکب ظفر [illegible] از اوج فلک [illegible] درگذشت **ذکر تسلط محمد تیمور سلطان و عبید الله خان بر بعضی از بلاد خراسان** چون

امیر نجم ثانی [illegible] قضای سبحانی [illegible] شربت شهادت چشید [illegible] تسخیر بلاد خراسان [illegible] ضمیر حکام ماوراء النهر پیدا شد و [illegible] جانی بیک سلطان [illegible]

آب آمویه گذشته متوجه دار السلطنه هرات گشت امرا و اشراف آن بلده چون برین حادثه وقوف یافتند بیشتر از پیشتر در استحکام برج و باره کوشیدند

[illegible] الدین [illegible] محمود ساخته [illegible] بیک [illegible] برج [illegible] سلطان احمد که در میان شرق و شمال [illegible] رایت [illegible]

[illegible] امیر عماد الدین محمود [illegible] دروازه فیروزآباد [illegible] امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف [illegible] دروازه ملک [illegible]

[illegible] سلطان محمود [illegible] محمد [illegible] محافظت دروازه عراق [illegible] اعیان خراسان [illegible] پذیرفت و جانی بیک

سلطان [illegible] هرات رسیده [illegible] لشکریان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و عبید الله خان بمخالفت روی نموده در صباح سیوم محرم سنه تسع عشر و تسعمائه که موافق اوایل تنگوز ییل بود بهر یک از آن دو سردار از طایفه مرات بجانب
ولایت خود توجه فرمود و در آن روز فیروز مرویان از نسیم عنایت ایزد تعالی گل امانی در چمن مراد شکفته از محنت حصارداری نجات یافتند و از محافظت برج و
باره فارغ گشته بسیر بساتین و باغات و منازل و مزروعات خود شتافتند و جانی بیک سلطان بی توقف در دیار خراسان از آب آمویه گذشته بکرمینه رفت
اما بعد از ایام محمد تیمور سلطان بدین جانب آب آمویه آمده در حدود آب مرغاب بعبید الله خان پیوست و آن دو سردار باتفاق یکدیگر عنان تکاپوی بطرف
طوس و مشهد مقدسه انعطاف دادند و از مرو تا نواحی اسفراین بحیطه تصرف درآورده دل بسلطنت خراسان نهادند چون این خبر بدار السلطنه هراة
رسید امرای عظام مصلحت توقف ندیده در ماه مذکور از راه بیابان طبس و سیستان روی بصوب عراق و آذربایجان آوردند و خواجه ابو الوفا و بعضی دیگر
از هواخواهان اوزبکان آن بلده را ضبط نموده جهة ایصال بشارت بسرعان بمشهد فرستادند لاجرم تیمور سلطان متوجه شهر شده اکابر و اعیان
طوعا و کرها لوازم استقبال بجای آوردند و کلید قلعه شهر پیش برده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و تیمور سلطان در باغ جهان آرا فرود آمده خطبه بنام خود خواندند و چون
میدانست که در ایام دربندان تفرقه بسیار بهرویان رسیده با مردم بروجه احسن معاش کرد اما طایفه از متعصبان اهل سنت و جماعت آغاز شر و شغب
نموده جمعی از موالی و مردم تبرائی را در دام بلا و ورطه رنج و عنا انداختند و مولانا شمس الدین محمد یحیی و مولانا حبیب الله واعظ و مؤذن مسجد جامع را بزخم
کارد و شمشیر شهید ساختند و ساعت بساعت آتش این فتنه اشتعال بیشتر می یافت تا آنکه مولانا خواجه علی صدر که خوارزمی الاصل بود بنا بر التماس
امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بعرض محمد تیمور سلطان رسانید که تقویت جماعتی که بنا بر اغراض فاسده خویش در مقام انهدام بنای زندگانی مردم
شیعه مذهب شده اند موجب تخریب مملکت میشود و در باب منع و زجر آن طبقه حکم حاصل کرده پسر مولانا خلیل صحاف را که یکی از شیعی بزخم کارد او شهید
شده بود سیاست نمود لاجرم آن فتنه تسکین یافت و چون قریب دو شش ماه محمد تیمور سلطان در دار السلطنه هراة و عبید الله خان در مشهد مقدسه
و بعضی دیگر از ولایات حکومت کردند ناگاه خبر قرب وصول منقلای سپاه کشورگشای شاهی بحدود خراسان شایع شده هر کس از اوزبکان در هر جا
که بود عنان هزیمت بصوب ماوراء النهر تافت **ذکر مشرف شدن امیر نظام الدین عبد الباقی و سید شریف الدین علی بمناصب
مناسب و معطر گشتن هوای حدود خراسان از غبار مواکب کواکب مراتب** امیر سید شریف الدین علی که جامع انواع فضل
و ادب و حاوی علوم موروث و مکتسب بود و بشرف نسب و علو حسب از اکثر سادات عجم و عرب ممتاز و مستثنی مینمود بعد از واقعه قاضی محمد
کاشانی منظور نظر حضرت کشورستانی گشته بتفویض منصب صدارت سرافراز شد و چون چندگاه بلوازم آن امر پرداخت از امیر نجم الدین مسعود ثانی
نسبت بخود سوء مزاجی فهم کرده از آن امر استعفا جست و در وقتی که رایات ظفر پیکر از خراسان مراجعت فرموده پرتو وصول بر ولایات عراق انداخت
رخصت طواف عتبات عالیات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین یافته روی بجانب بغداد آورد و امیر نظام الدین عبد الباقی
بمنصب صدارت شاهی مفتخر و مباهی شده بواسطه وفور التفات امیر نجم کوکب جاه و جلالش باوج سعادت و اقبال رسید و در آن اوان که امیر نجم
عازم ماوراء النهر گردید آنجناب را بنیابت خویش تعیین نموده مقرر فرمود که من حیث الاستقلال بسرانجام مهام سرکار سلطنت قیام نماید و درین ایام
که خبر شهادت امیر نجم بتحقیق انجامید و ماهچه الویه ظفر عطیه از اصفهان متوجه ساوه گردید در رودخانه ولایت مذکوره پادشاه صاحب تایید تجدید
امیر نظام الدین عبد الباقی را منظور نظر کیمیا اثر گردانیده وکالت نفس نفیس همایون را در عهده آنجناب کرده پایه قدر و منزلتش را با ایوان کیوان همتا
و ایضا سید شریف را که از بغداد باز آمده در اردوی همایون بود بار دیگر مشمول عواطف خسروانه ساخت و بتکفل امور سرکار صدارت نصب فرمود و
چون اعلام نصرت نگار پادشاه صاحب اقتدار سایه وصول بر حدود ساوه انداخت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که غازیان عالیشان
جهة مصلحت یورش خراسان آذوقه سه ماهه بردارند و با آنکه در آن سال در ساوه حبوبات در غایت قلت بود و بلیه قحط و غلا شیوع تمام داشت
بیمن توجه خاطر عالی آنقدر غله که لشکر سپاه انجم جاه بود بتحت تصرف ایشان درآمد و موکب پادشاه فرخنده پی مدت ده روز در ساوه
توقف نموده از آنجا بر می شتافت و اندکی براه کبود گنبد متوجه فیروز کوه گشته اجتماع جنود در کوه سکوه ییلاق آن ولایت ده روز دیگر محل اقامت اردوی
فیروزی اثر بود و از کثرت خیمه و خرگاه و شعشعه قبه سراپرده و بارگاه غیرت مرغزار فیروزه کار سپهر دوار مینمود و پادشاه جهانیان بعد از اجتماع

اجتماع عساکر نصرت نشان از آن منزل سلطان حیدر ان خرامید ذیل بیک را با بعضی از امرا و فوجی از سپاه کشورگشا منغلا گردانیده به بسطام فرستاد و خود
نیز بمتعاقب ایشان در حرکت آمده و در اثناء راه بنواحی دامغان جناب سلطانی سیف الله نامی که جهة تحصیل وجوه بقتل امیر عبدالکریم و آقا محمد بمازندران
رفته بود بعضی المرام باز آمده بشرف بساط بوسی و رعایت و بنا برانکه در باب سرانجام وجه مذکور شرایط نیکو خدمتی بظهور رسانیده بود مجدداً پرتو عنایت
پادشاه مظفر لوا بر صفحات احوالش تافت و چون الکای بسطام از فر نزول مواکب کواکب احتشام غیرت افزای گلستان ارم گشت حکم همایون بعرض
لشکر و مشاهده یراق بهادران تاشم (?) نفاذ یافت و صباحی که سپه داران قدر و قضا دیبای صبای آفتاب بر زبر جوشن مصقول حیول ثوابت و سیارا پوشانیده
و از لوامع تیغ برق کردار و اشعه سنه شعله آسا فضای بسیط زمین را مانند نگارخانه چین روشن و مزین گردانیدند امرای عظام و حکام ایام و قورچیان
بهرام صولت و غازیان وافر شوکت و سپاه بهبران کینه کوش و دمنکان (?) پرجوش و خروش جوشنهای زرنگار پوشیده و بر اسپان صبا رفتار سوار گردیده بدان
صحرای دلگشا صف صف بایستادند و سیوف جان گداز آخته و رماح اجل جوی برافراخته زبان سخن سرایی بدعوی جلادت و سربازی برگشادند یکی از
ایشان از جام حب نیکنامی قدح لبخواهی سرمست شده بمضمون این مقال مترنم بود که مثنوی برانم که چون دشمن بدگهر کند عزم رزم شه دادگر بگرز گران سنگ و شمشیر
تیز سر و دست او را کنم ریز ریز بزرم عدم رهنمونش کنم قدح از سر می زخونش کنم و دیگری بر جاده اخلاص حضرت پادشاهی استقامت ورزیده
بمحوای این کلام تکلم مینمود که مثنوی در آید اگر دشمن تیز جنگ بدریای هیجا بسان نهنگ ز اقبال شاه امامت نژاد خدیو جهانگیر پاک اعتقاد
نقلاب وی زبونش کنم ز ضرب سنان غرق خونش کنم و در آن صباح پادشاه صاحب تایید مانند جمشید خورشید بر اشهب گردون گرد گیتی نورد بر آمده
بر سبیل اختلال (?) ابطال رجال آغاز عبور فرموده میمنه و میسره و قلب و مقدمه جنود ظفر عطیه را بنظر فرخنده اثر در آورد و هر طایفه از عساکر بهرام مآثر سید
سردار ایشان پیاده شده سر بر خاک راه شاه عالم پناه میسود و اسپی قبل شکوه پیشکش کرده زبان نیاز بدعا و ثنا میکشود مثنوی که شاها فلک نیکخواه
تو باد جنود ملک در سپاه تو باد ظفر در رکاب تو باد ادام سعادت رفیق تو هر صبح و شام لوای تو پیوسته فیروز باد همیشه عدوی تو بد روز
باد کران تا کران جهان زان تست سر چرخ در طوق فرمان تست همه تاجداران ترا چاکرند بجز راه اخلاص تو نسپرند نخواهند غیر از تو شاهی دگر
ندانند جز تو پناهی دگر بهر جا که رزم آزمایی کنی چو خورشید کشورگشایی کنی ندارند جان و سر از تو دریغ چو از چشم و جان عدو تیر و تیغ و نقد
اخلاص آن سالکان طریق اختصاص در معیار ضمیر کیمیا تاثیر زیبنده تاج و سریر تمام عیار نموده بسکه قبول افتران یافت و همه را بتضاعیف اسباب بهجت
و کامرانی بهجت و شادمانی افزوده بعد از فراغ از آن امر صوب دولتخانه همایون شتافت

ذکر رسیدن منغلای ظفر لوا بنواحی مشهد و گریختن سلاطین اوزبک از استماع قرب وصول پادشاه منصور مؤید

پس از عرض سپاه انجم عدد و تحقیق یراق شجاعان رزم خواه شاه
سعادت پژوه از الکای بسطام به ییلاق کالپوش خرامیده حاکم شیراز جلیل سلطان را با فوجی از دلاوران آهن فرسا بسم منغلا متوجه مشهد مقدسه گردانیده و جلیل
سلطان بمقتضای دولت شاهی مستظهر بوده در طی مسافت مسارعت نموده بسان برق و باد روی توجه بمشهد مقدسه نهاد و عبیدالله خان که در آن
ولایت اقامت داشت چون از این معنی خبر یافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل شده چاره کار منحصر در فرار دانست و در وقتی که جلیل سلطان
بیک فرسخی آن خطه رسید بعضی از ارباب و کلانتران مشهد را کوچانیده عنان عزیمت بصوب شاهجهان انعطاف داد و در آنجا نیز مجال توقف محال دانسته
اندراه شیرستر (?) معبر چارجوی رفت و از آب آمویه عبور نموده راه بخارا پیش گرفت و برین قیاس از استماع قرب وصول سپاه ظفر اقتباس رعب و هراس بخاطر
تیمور سلطان که در هراة بود در راه یافته عازم سمرقند گشت و از اکابر خراسان امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و امیر سلطان محمود بن امیر غیاث الدین
و خواجه جلال الدین قاسم فرنخودی (?) و مولانا قاسم خواندامیر و خواجه شاه حسین خیابانی را کوچانیده همراه برد و بر طبق حدیث نصرت بالرعب تسخیره شهر
هنوز موکب همایون پادشاه نصرت بهر در ییلاق کالپوش بود که نیر فتح و فیروزی از افق سعادت و بهروزی طالع گشته از فرق اوزبک دیار در دیار
خراسان نماند و دست شکیبت تا در ملک بخشش لباس امن و امان در قامت اهالی آن بلدان پوشانیده بساط جمعیت اصحاب بغی و طغیان را برافشاند
و تیمور سلطان چون بدار الملک سمرقند رسید قاصد استیصال پنهان ندکانی (?) امیر محمد گردیده و از فضلاء نقابت پناه بر ما فی الضمیر اطلاع یافته بمعتصم
... لا یطاق طلبنمود و بامداد مولانا نظام که سمت عبادت (?) داشت از سمرقند گریخته بپایه سریر خلافت مصیر (?) شتافت و خلیل السلطنه ...

پادشاه کرت دیگران زبدهٔ اولاد خیر البشر را منظور نظر الطاف ساخته اسباب سفر عنایت فرمود و آنحضرت در زمان ایالت سلطان ... بدار السلطنهٔ هرات آمده
بدستور پیشتر ابواب دولتخواهی نواب درگاه شاهی بر گشود **ذکر فتنهٔ که ابو القاسم بخشی انگیخت و بدان واسطه خون جمعی کثیر بر خاک هلاک ریخت**

ابو القاسم در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا در سلک اعاظم امرا بخشی منتظم بود و محمد خان شیبانی نیز در وقتی که خراسان را تحت تصرف در آورد با وی در مقام التفات و عنایت سلوک نمود و ایضاً تیمور سلطان در آن ایام که بخراسان در آمد او را منظور نظر تربیت گردانید و در بعضی از مهمات ملکی و مالی دخل داده بمرتبهٔ نیابت رسانید لاجرم ابو القاسم نوکری چند فراهم کشید کار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافت و بعد از فرار تیمور سلطان از خراسان در هراة توقف نموده دل بر محافظت آن بلده نهاد و هم در آن ایام خواجه عطاء الله و خواجه محمدی و میرزا قاسم ولد زبدة الوزراء العظام خواجه جلال الدین میرکی و مولانا امیر سمرقندی و بعضی دیگر از اشراف و اعیان هراة در دولتخواهی نواب کامیاب شاهی لا زال ظلال اقبالهم مصونة عن وصمة التناهی ظاهر گشته میان ایشان و ابو القاسم صورت خلاف روی نمود و او از شهر بکنج و حدود بادغیس شتافت و از مردم مغول غانچی و احشام آن ولایات قریب دو هزار پیاده و سوار فراهم آورده عنان بصوب دار الملک خراسان تافت و ارباب و کلانتران هراة از آن حادثه وقوف یافته دروازها و برج و باره را مضبوط ساختند و خواطر بر مدافعت و ممانعت قرار داده علم محاربت و مقاتلت برافراختند و ابو القاسم در باغ سرافراز که از آنجا تا شهر نیم فرسخ مسافتست نزول کرده جمعی کثیر از مردم بلوکات را با خود متفق گردانید و خواجه شهاب الدین غوری که سالها وزارت امیر محمد ولی بیک کرده بود و در زمان تیمور سلطان بتحقیق جهات سالکان مذهب ائمهٔ اثنا عشر علیهم السلام قیام نموده از شهر گریخته بوی ملحق گردید و امیر نظام الدین عبد القادر که شمهٔ از احوال او در ذیل وقایع ایام دولت خاقان منصور سبق ذکر پذیرفت و در آن وقت در شهر بود جمعی کثیر از مردم فتنه جوی مجتمع ساخت و خانهٔ خود را در احاطهٔ ضبط در آورده صدای هواداری ابو القاسم در انداخت لاجرم فتوری تمام باحوال مبرویان راه یافته اکثر دست از محافظت برج و باره بازداشتند و ابو القاسم دلیر شده روزی از جانب دروازهٔ خوش جنگ پیش آورد و نزدیک بکنار خندق رسیده فوجی از پیادگان او بقدم جرأت از خندق گذشتند و دروازه را آتش زدند تا بواسطهٔ اشتعال نیران بشهر در نتوانستند آمد و خواجه محمدی و میرزا قاسم که حراست دروازهٔ ملک تعلق بدیشان داشت از این صورت خبر یافته خواجه محمدی نخست اندیشهٔ فرار نمود و بالاخره باستصواب میرزا قاسم خواجه مولانا امیر سمرقندی را نیز ملحق ساخته با معدودی از مردم جلد تیرانداز بر بارهٔ دروازهٔ خوش رفتند و بضرب خدنگ مرگ آهنگ ابو القاسم و اتباع او را خایب و خاسر باز گردانیدند و صباح روز دیگر امیر عبد القادر متوهم گشته از دروازهٔ فیروزآباد بیرون رفت و با ابو القاسم پیوست و او هشت روز دیگر در ظاهر هراة نشسته در تضییق مسلمانان کوشید آنگاه خبر قرب وصول امرای عظام پادشاه مظفر لوا متواتر گردید و پیری سلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان داروغگی ولایت فوشنج تعلق بوی میداشت و بر سایر قزلباشان از ارکان مملکت سبقت گرفته بود با سیصد نفر از غازیان دلاور صباحی بنواحی دار السلطنهٔ هراة رسید و مبرویان از آن نیز تنبیه نموده بی توقف و اهمال متوجه مخالفان گردیدند و از مردم شهر خواجه عطاء الله و خواجه کمال الدین محمدی و خواجه مولانا امیر و میرزا قاسم و غیرهم از دروازهٔ ملک بیرون رفته متعاقب پیری سلطان در حرکت آمدند و خواجه محمدی و میرزا قاسم بر جماعت پیشی گرفته در وقتی که در کوچه باغ سرافراز میان پیری سلطان و مخالفان نیران قتال اشتعال داشت بمعرکه رسیدند و دست بتیغ و تیر برده غایت جلادت بتقدیم رسانیدند و در آن اثنا مولانا امیر سمرقندی با زمرهٔ که در عقب مانده بودند از پس پشت ابو القاسم بباغ سرافراز در آمده دست بتاراج بر آوردند و سلک جمعیت آن کم سعادت از هم گسیخته امیر عبد القادر بطرف آب گز گریخت و ابو القاسم تا حدود غرجستان عنان یکران باز نکشید و غازیان عظام تیغ انتقام آخته و مشایخ خون آشام را است چنانچه شهاب الدین غوری و قاسم کرخی با سیصد کس از مردمی که متابعت ابو القاسم کرده بودند بقتل رسانیدند و سرهای آن بدبختان را از همین توجه خاطر احباب داد ایشان طعمهٔ کلاب و ذیاب گردانیدند و روز دیگر از این فتح مبین جناب سلطانی سیف الامامی خواجه مظفر بتکچی آن بلده توقف نموده اند بمخابرت جراحات ایام را بمراهم مراحم مندمل ساخت و خواص و عوام را بمزید التفات پادشاه مرتضوی اوصاف مستمال و فیروزی شمود و از کثرت رعیت پروری برافراخت اما ابو القاسم چون از ظاهر هراة گریخت در حدود غرجستان با حشام قپچاق پیوست و

بوصیت و استظهار جماعت نابکار لشکر مقدسه غیاثیه را تاخت کرد و بهدر الحمد و عمود تا وقتی که امیر ارد و شاه خروج کرده تیغ تیز بخون ریز او بیالود
والحمد لله الملک الکریم المنان و علیه الاعتماد و التکلان

ذکر وصول پادشاه عالی مکان بالنگ رادکان و متعلق شدن ایالت دار الملک خراسان بجناب مملکت پناهی زینل خان

لوای کشورگشای شاهی و موکب گردون مراتب ظل الهی بعد از قضیه قتل سلطان بسته چهار روز از کالپوش نهضت فرمود و کوچ بر کوچ بجنوشان شتافته در اثنای راه خبر انهزام سلاطین ماوراء النهر شیوع یافت و حضرت شاهی لوازم شکر و سپاس الهی بتقدیم رسانیده از جنوشان بالنگ رادکان خرامیده و در آن مرغزار نزاهت آثار چند روز اقامت فرموده بساط نشاط و سماط عیش و انبساط ممهد و مبسوط گردانیدند در آن اثنا حاکم ولایت مرو ده ده بیک که از توهم سپاه اوزبک آن بلده را بازگذاشته بود بپایه سریر اعلی رسید و بواسطه آن حرکت ناهنجار پادشاه حمیت شعار حکم فرمود که او را کسوت نسوان پوشانیده و بر دراز گوشی سوار ساخته گرد اردوی همایون گردانیدند اما بعد از آن روز بار دیگر عنایت جرم سوز شامل حال ده ده بیک گشت و بانعام خلعت خاص اختصاص یافته بدستور معهود در سلک امرا منتظم شد و هم در الغک رادکان خاطر همایون مآثر شاهی بر تربیت زمره امرا و ارکان دولت قرار گرفته بعضی را ملقب بخانی و جمعی را باسم سلطانی ملقب و موسوم ساخت و زینل بیک را خان لقب داده بسبب تفویض ایالت دار السلطنه هراة و توابع و مضافات پایه قدر و منزلتش را برافراخت آنگاه پادشاه دین پناه احرام طواف عتبه کعبه مرتبه امام عالیمقام ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام از رادکان بدان مکان بهشت نشان شتافت و چهار جمعه شتوه شده آنحضرت از روی اخلاص و نیاز لوازم زیارت بجای آورده پرتو انوار مرحمت و جنات حال مجاوران آن روضه عرش منزلت تافت و از آنجا بصوب ولایت بادغیس نهضت فرموده پس از وصول آنحدود و حوالی معلوم شد که ایماقیان و صحرانشینان نغار یا بینکه از معرکه غجدوان مراجعت نموده بودند تعرض سپاه کرده اند و طایفه را شهید ساخته یراق زمره را بغارت برده اند و انصار در وقت عبور اوزبکان از آب مرغاب غاشیه طاعت ایشان بر دوش گرفته ولی شاهیه اکراه متابعت و موافقت ایشان را پذیرفته اند بنا علی ذلک آتش قهر پادشاه نصرت بقتل عام فرمان داده دیو بختی که بنابر اقتضای رای کشور کشای جوجی سلطان ملقب یافته و او را قزلباشان چوسه سلطان و چوقه سلطان نیز گویند با جمعی از غزاة ساکن بهرام صولت بآن کار اشتغال نموده ساحت آن ولایت از خون آن قوم دون گلگون ساختند و اموال ایشان را بباد نهب و تاراج بر داده صدای من یعمل سوء یجز به در خم طاق گردون انداختند و موکب همایون پادشاه ربع مسکون در النگ بابا خاکی که مرغزاریست در غایت لطافت و نضارت و طربناکی روزی چند میل اقامت نموده از پا افتادگان زاویه بیدادی و از دست رفتگان بادیه نامرادی که در دار السلطنه هراة و توابع و مضافات دیده امید بر شاه راه انتظار داشتند چون از وصول خبر همایون نزول بالنگ بابا خاکی وقوف یافتند قدم از سر ساخته و آنرا سرمایه رفع درجات شناخته باردوی کیهان پوی شتافتند و بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر سر افراخته زبان حال قال بدعای دوام دولت و اقبال ملازمان آستان جاه و جلال گشادند و بانواع التفات و اصطناع مفتخر و مباهی شده قدم بر مسند حصول مراد و مرام نهادند و در خلال آن امیر نظام الدین عبد الباقی بتقدیم سرانجام معظم مهام سرکار سلطنت و کامرانی باتفاق جناب ایالت پناهی زینل خان بآن بلده فاخره شتافت و قضایای فرق برایا را بتیغ عدالت فیصل داده بیمن اهتمام خدامش امور ملک و ملت در سلک نظام انتظام یافت

ذکر مآل حال خواجه کمال الدین محمود که در بلخ توقف کرده بود و بیان بعضی دیگر از وقایع که در آن ولا روی نمود

خامه مشکین شمامه در ضمن حکایات سابقه بر صحیفه بیان رقم زده که خواجه کمال الدین محمود بعد از واقعه غجدوان از آب آمویه عبور کرده در بلخ توقف نمود و اطراف آن بلده را مضبوط ساخته چند گاه رایت مقاومت با سلاطین اوزبک برافراخت و در وقتی که محصول بلخ بدو رسید و در شهر ذخیره نماند و بوپای سلطان بفرمان برادر خود جانی بیک سلطان عازم تسخیر آن بلده شده با سپاه فراوان از گذر ترمذ عبور فرمود و بلخیان باطاعت اوزبکان مایل گشته خواجه محمود با متابعان از آنجا بیرون آمد و بحشم بدخشان که مضرب سرادقات پادشاه خجسته صفات ظهیر الدین محمد بابر میرزا بود رفته دو سه ماه در خدمت آنحضرت بسر برد و در ماه جمادی الاخری سنه تسع عشر و تسعمائه استماع نمود که بوپای سلطان باتفاق سایر سلاطین بلخ را باز گذاشته بماوراء النهر رفت بنابر آن خواجه محمود بار دیگر ببلخ شتافت اما اشراف و اعیان آن بلده بتصور آنکه شاید خواجه محمود ایشانرا بجرم اطاعت بوپای سلطان مواخذه نماید آنجناب را در شهر نگذاشتند و خواجه محمود در اواخر ماه مذکور متوجه خراسان شده پس از وصول بمنزل پل چراغ ادهم نامی که سردار بعضی از احشام ولایت جزروان بود در شیوه قطع طریق سلوک نموده خود را

از جملهٔ هواخواهان سلاطین اوزبک میشد بآنجناب دو چار خورده و آنچه پسندیدهٔ اخلاق شود و اوصاف او دستگیر گرده و دراوایل جب بهشته گرده شربت
شهادت چشانیده و چون این خبر بعرض پادشاه والاگهر رسید خاطر انور همایون متوجه انتظام مهام طخارستان گشته در ییلاق بابا خاکی فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت
که دیو سلطان و امیر سلطان بجانب بلخ و اندخود و شبرغان روند مقرر آنکه بعد از تسخیر آن ولایات دیو سلطان بحکومت توقف نماید و توابع و مضافات
آن بلده را از تعرض مخالفان صیانت فرماید و امیر سلطان جهت کومک زینل خان بخراسان بیاید و ولایت قاین سیورغال او باشد و امرا با فوجی از سپاه
مظفر لوا روی بمقصد آورده پس از وصول بشبرغان ارباب و کلانتران آن بلده بلوازم استقبال استعجال نمودند و مراسم اطاعت و انقیاد مرعی داشته ابواب
شهر بر روی امرا گشودند و از بلخ نیز سادات و قضاة و اشراف و اعیان مقالید شهر و قلعه از نزد نواب الاجناب دیو سلطان آوردند و شرایط نیاز و
نثار بتقدیم رسانیده اظهار اخلاص و [?] کردند اما مردم اندخود یکی از اهل صنعت را که موسوم بود بقرا بقال پیشوای خود ساخته طریق عدوان
و طغیان مرعی و مسلوک داشتند و اظهار شعار خلاف نموده رایت وفاق اوزبکان برافراشتند بنابران دیو سلطان و امیر سلطان از شبرغان
بظاهر اندخود شتافته غازیان عظام آغاز ترتیب اسباب قلعه گیری نمودند و قرا بقال و اتباع او در مقام مدافعت و ممانعت ثبات قدم ورزیده ابواب
جنگ و جدال گشودند و زمان محاصره و محاربه به پنج شش روز امتداد یافته بیمن دولت ابد پیوند قهراً و قسراً آن بلده مفتوح گشت و دیو سلطان بقتل عام
فرمان داده کار ساکنان اندخود از حیز تدبیر در گذشت صغیر و کبیر و برنا و پیر آن بلده بضرب تیغ تیز بقتل رسیدند مگر قرا بقال که امرا او را بند کرده
بدرگاه عالم پناه روان گردانیدند و چون خاطر دیو سلطان از مهم اندخود فراغت یافت مظفر و منصور بقبة الاسلام بلخ شتافت و بتدارک اختلالی
که در آن مملکت روی نموده بود مشغول گردیده پرتو انوار معدلتش بر وجنات حالات اهالی طخارستان تافت اما امیر سلطان چنانچه مقرر شده بود عنان
بجانب خراسان معطوف گردانید و بعد از مراجعت لوای کشورگشای شاهی بمقصد رسیده همانجا ساکن گردید **ذکر توجه شاه رخ بیک افشار**
بصوب ولایت گرمسیر و قندهار در آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که پادشاه خورشید احتشام از مهم محمد خان شیبانی خاطر عالی باز فراغ
پرداخته در بلدهٔ فاخرهٔ هراة لوای نشاط و کامرانی برافراخت پسر کلانتر امیر ذوالنون ارغون شجاع بیک مانند سایر حکام بلاد و امصار از ولایت گرمسیر
و قندهار بدرگاه سپهر اقتدار آمده و اظهار عبودیت و اخلاص نموده روزی چند در ملازمت سدهٔ امامت و کرامت بسر برده نواب پادشاه سکندر
حشمت در وقت مراجعت از خراسان علامت نفاق و عصیان در ناصیهٔ حال او مشاهده فرموده بمقتضای حکم همایون شجاع بیک را بحسین بیک
لله سپردند تا در قلعهٔ اختیار الدین محبوس گردانید و حسین بیک لله حسب فرموده عمل نموده شجاع بیک بعد از چندگاه که در آن محبس اوقات گذرانید یکی
از موکلان را بمواعید و ترغیب با خود متفق گردانیده و عزم فرار جزم کرده بعضی از نوکران خود که از قندهار آمده در نواحی هراة مختفی بودند پیغام فرستاد
که در شب معین اسبان مأمون بوده و آلات نیز در آن در قلعه که بجانب بازار آهنست آورده نگاه دارند و شجاع بیک در لیلهٔ موعوده موکلان را
باطعام اطعمه که مخدرات در آن تعبیه کرده بود ضیافت نمود و چون آن جماعت در خواب شدند بکمند حیله و تدبیر از بالای فصیل خود را بخندق زیر
رسانید و بپای جلادت از خندق گذشته بنوکران خویش که مسلح و مکمل منتظر ایستاده بودند ملحق گشت و بر اسپی صبا رفتار سوار شده بصوب قندهار فرار نمود
و روز دیگر که این معنی بعرض حسین بیک لله رسید از غایت غضب حکم فرمود که غازیان از سپاهیان خراسان هر کس در هر جا یابند معروض تیغ سیاست گردانند
لاجرم در آن روز در بلدهٔ فاخرهٔ هراة فتنهٔ عظیم حادث شد جمعی کثیر بقتل رسیدند و بسیاری از جهات سپاهیان غارت و تاراج یافت و درین اوقات
که فروغ ماهچهٔ علم ظفر پیکر بمساحت مملکت خراسان تافت خاطر انور متوجه تسخیر قندهار و تادیب شجاع بیک شده فرمان همایون نفاذ گشت که شاهرخ
بیک افشار با جوقی از سپاه جرار بدانجانب شتابد و بعد از فتح آن ولایت اگر مهم بلخ و اندخود فیصل یافته باشد بدیو سلطان ملحق گردد شاه رخ بیک راه
قندهار پیش گرفته چون بحدود آن ولایت رسید شنید که شجاع بیک بجانب سوی رفته و عمش امیر سلطان علی در قندهار متحصن شده بنابران آن بلده را
و چندگاهی بامر محاصره و محاربه پرداخت اما چنانچه بباید مهمی از پیش نرفت و در آن اثنا شنود که اوزبک شجاع بیک در [?] مشغول [?]
ابتغا کرده و مردم آن خطه را غارتیده طبل مراجعت فرو کوفت و لازم ماند خود گشته در اثنای راه خبر واقعهٔ آن ولایت شنود و عنان [?]
اسعد بحضرت نشان انعطاف داده در وقتی که موکب همایون از خراسان متوجه اصفهان بود به پایهٔ سریر اعلی رسید و کیفیت حالات آن [?] عرض

بیمن نواب کامیاب رسانید **گفتار در بیان معاودت اعلام آفتاب اشراق از خراسان بجانب مملکت عراق** چون امور مهمات ممالک خراسان بر طبق دلخواه آن آستان ملایک آشیان ساخته و پرداخته شد و از هیچ طرف از حدود آن مملکت امری که موجب انقسام ضمیر منیر تواند بود نمانده بود عالم آرای پادشاه کشورگشای بر مراجعت قرار گرفت و در اوایل میزان که نسایم خزان بجانب باغ و بستان در اهتزاز آمده اوراق بلبل و نهار صفت اعتدال پذیرفت مهر سپهر شرف ناگزیر از آنکه با خاکی نهضت نموده مرغزار کهستان را از یمن مقدم همایون رشک فضای گلستان ساخت و در متنزهات هراة بجهة عموم لاغات اندک توقفی کرده رایت نهضت بصوب خطه اصفهان برافراخت متوطنان دار السلطنه هراة که از استظلال بسایهٔ چتر فرقدسای شاه کشورگشای در مهاد امنیت بوده‌اند از استشمام نسایم معدلت فرمانفرمای گیتی آرای بر بستر آسایش و فراغت غنوده بیکبارگی از تاب آفتاب فرقت افتادند بسموم هجوم مهاجرت گرفتار شده جوامر بجرعه ساغر فراق زهر مذاق قرار دادند و در اوده‌ی کهیان پوی کوچ بر کوچ بولایت نیشاپور شتافته در آن حدود بمسامع جاه و جلال رسید که جمعی از مردم فتنه انگیز و جوقی از اوباش به تقریب سلطان محمد بایقرا ولد میرزا ابو المحسن را بپادشاهی برداشته و در نسا و باورد نایره ظلم و فساد اشتعال و التهاب داده‌اند و بعضی از قلاع را مضبوط ساخته ابواب مخالفت و بیداد بر روی اصحاب رشد و رشاد گشاده‌اند بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر نظام الدین عبد الباقی و محمد بیگ استاجلو که بچایان سلطان ملقب شده است با فوجی از سپاه ظفر سلب جهت دفع شر آن جماعت متوجه گشتند و بسرپنجه شجاعت و مردانگی سلک جمعیت آن طایفه باغیه را از هم گسیخته خون جمعی از ایشان را بر خاک هلاک ریختند و سلطان محمد بایقرا گریخته بیچارگان انجالی از تاب آفتاب حوادث نجات یافتند و امیر عبد الباقی و چایان سلطان بعد از فراغ از مهم معاندان عنان بکریه بصوب آستان ملایک آشیان تافتند و در اصفهان مظفر و منصور بپایه سریر علی رسیدند و مهماتی که بکفایت معروف ساخته بودند معروض گردانیدند و پادشاه عالیجاه آن زمستان در ضمان امان ملک منان در صفاهان قشلاق فرموده جناح عدالت و احسان بر مفارق متوطنان آن بلده مبسوط ساخت و بساط عشرت و نشاط گسترده در غایت دولت و کامرانی بتجرع اقداح راح ریحانی پرداخت و در هر موسم که دی از شعله ساغر می بزم طرب را برافروخت و از شعاع رخسار ساقیان گلعذار مجلس عیش را طراوت ایام بهار داد و چون در کمال بهجت و سرور و نهایت مسرت و حضور فصل شتا بپایان رسید و سلطان ربیع باعتدال هوا فرمان داده سبزه و گل و لاله و سنبل در فضای دشت و صحرا بر دمید جمشید خورشید از زمستان خانه حوت علم حشمت و تجمل برافراخته متوجه منزل حمل گشت و از اهتزاز نسایم فروردین ساحت گلزار و بستان در نضارت از بهشت برین در گذشت مثنوی چو بشکفت بار دگر گل بباغ برافروخت لاله بستان چراغ ببرج حمل رایت زرنشان برافراخت جمشید گردون مکان ز ره بار شد ابر مانند بهشت فضای چمن گشت همچون بهشت پادشاه نیکوسرشت مایل گشت صحرا و دشت شده اعلام فیروزی اعلام از اصفهان بصوب همدان نهضت نمود و بعد از قطع منازل و طی مراحل فضای جانفزای آن ولایت را مضرب سرادقات عزت گردانید و بمیمنت بساط عیش و عشرت اشارت فرمود آن بهار در ییلاق قا آنه بار که از غایت نزاهت رشک طرب سرای ارم و بهترین متنزهات عالم است و در کل نشاط داده و به شکاری اوقات گذرانیده و در صباح و رواح با صباح و ملاح در بزم انبساط نشسته جامهای راح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی در کشید و در آن اثنا خبر توجه سلطان سلیم از روم بطرف آذربایجان شایع گشت و پادشاه ربع مسکون عازم میدان رزم شد مجلس بزم در نوشت گفتار در

بیان شمه از احوال ملوک روم تا زمان ایالت سلطان سلیم و ذکر افتادن او در بادیه مخالفت فرمانفرمای هفت اقلیم

از ریاض روایات گذشته و گلزار حکایات مذکور گشته شمیم این خبر بمشام جان مشتاقان نسیم نیز رسیده که حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بعد از فوت ایلدرم بایزید ایالت برسا و توابع و لواحق را به پسرش موسی چلبی مفوض گردانید و میان موسی چلبی و اخوان و برادرزادگان مواد خلاف در میان بود آخر الامر کوکب مراد سلطان مراد بن کرشچی بن ایلدرم بایزید بدرجه اقبال تصاعد نمود و سلطنت مملکت بروی قرار گرفته از حدود روم تا گفته قدم بتسخیر مملکت زده و باکثر گفتار آن امصار جزیه مقرر گردانید و لشکر بجانب مصر کشیده و سلطان فرج بن برقوق شرفاء حرمین شریفین را شفیع ساخته ابواب آشتی و صلح فاتح کرده بشروط آنکه من بعد هر ساله سلطان مراد خانه کعبه را جامه پوشاند و سلطان فرج آن خدمت را مخصوص سلطان مراد داند سلطان مراد ملتمس او را مبذول داشته بروم مراجعت کرده چون چندگاهی سال در غایت عظمت و استقلال اوقات گذرانید بملک بی زوال منتقل گردید و ولد ارشدش

سلطان محمد صاحب تاج و افسر گشت و سالک مسالک غزو جهاد شده مرتبه او از مراتب آبا و اجداد در گذشت نظم که ای جهان پناه و خورشید منزلت
به نیکی نام او ران بر دو دست جهان که خوبی جهاندار شد بخت حکومت سزاوار شد و سلطان محمد پادشاهی بود بصفت عدل و نصفت موصوف و بزیور
علم و فضیلت معروف همواره همت بر استیصال اهل ضلال مصروف داشتی و پیوسته نقش محاربه و جنگ با لشکر کفار نصاری و کفار فرنگ بر لوح ضمیر نگاشتی
تا آنکه قسطنطنیه را که باستنبول مشهور است مفتوح ساخت و آن بلده را دار الملک گردانیده لوای جهاد در سایر امصار و جزایر بر افراخت و با اندک
زمانی دوازده جزیره از جزایر فرنگیان فتح کرد و در قلع و قمع نهال اقبال اهل ضلال بقدر مقدور لوازم اهتمام بجای آورد و چون سلطان محمد سی و هشت سال
پادشاهی نمود مانند پدر و جد متوجه عالم مخلد گشت و پسرش ایلدرم بایزید بقیصر شده رایت دولتش از فرق فرقدین در گذشت و او نیز خسروی عادل و با حیا
بود و سنت سنیه اجداد عظام پادشاه دین پناه در مقام محبت و اخلاص سلوک می نمود و بعد از آنکه چهل و چهار سال باقبال بگذرانید در سنه سبع عشر و تسعمائه بعالم
باقی منتقل گردید آنگاه ولد ارشدش سلطان سلیم پای بر سریر جهانبانی نهاد و او بخلاف روش آبا و اجداد از جاده مستقیمه سلامت نقض تجاوز نمود و
با ایستادگان بارگاه عالم پناه در مقام عصیان آمده ابواب مقابله و مقاتله باز گشود و در شهور سنه عشرین و تسعمائه از اطراف و ولایات روم لشکر
فراهم آورد که هر یک در صحرای هیجا بنوک سنان ثعبان باشند کوه الوند را از پیش بر داشتندی و در معرکه نام و ننگ به پیکان تیر خدنگ تخم اجل در
زمین دل کاشتندی عدد آن سپاه از حد حزر و تخمین متوفیان کامل افزون و عدد آن خیل گمراه از احاطه دایره خیال محاسبان مهارت پناه بیرون مثنوی سپاهی
چو دریا بجوش و خروش سراسر نهنگان پولاد پوش همه کینه کوش و همه رزمجوی تمامی سبع سیرت و دیوخوی آنگاه متوجه آذربایجان گشته ایلچی
بدرگاه عالم پناه فرستاد و کیفیت توجه خود را بعزم رزم اعلام داد و قاصد او در همدان بآستان آسمان نشان رسید و بوسیله نواب سکندر شانه
و حجاب عتبه علیه سعادت زمین بوس دریافت و خبر نهضت سلطان سلیم را بنیت قتال و جدال عرضه داشت نمود آنحضرت در جواب فرمود که ما نیز
باوجود تاییدات الهی و جنود توفیقات نامتناهی رایت توجه افراخته ایم و مقابله و مقاتله خیل شقاوت هجوم روم را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخته
در هر منزل که ملاقات واقع شود آنچه مقدور باشد بظهور خواهد آمد ارجع الیهم فلنأتینهم بجنود لا قبل لهم بها ولنخرجنهم منها اذلة نظم به پیش عدو باز گرد
و بگوی که ای کشته با سروران رزمجوی من اینک رسیدم بمیدان جنگ بنیروی شیر و بخشم پلنگ کشم بر سر رومیان تیغ تیز بدیشان نمایم
طریق ستیز ز خون دلیران مردم شکار همه دشت با مون کنم لاله زار بنوک سنان سعادت هجوم جهان را کنم پاک از خیل روم آنگاه ایلچی را
بپوشانیدن خلعت شاهی مفتخر و مباهی گردانیده رخصت انصراف داد و او بپایه سریر سلطان سلیم شتافته بعرض جوابی که شنیده بود زبان گشاد

ذکر توجه رایات نصرت هجوم باستقبال خصوم و بیان قتال شاه مرتضوی خصال با حاکم روم

بر ضمیر فیض پذیر بلیغان
جاه و جلال و خاطر مهر آثار خورشیدشان بادیه دولت و اقبال ظاهر خواهد بود که ساغر سلطنت و جهانبانی و شراب خلافت و کامرانی کیفیتی
دارد که چون بمذاق سلیم و مزاج مستقیم سعادتمندی رسد چنان نشئه انگیزد که ابواب فرح و سرور بر روی روزگار خار زدگان بزم سپهر جفاکار بگشاید
و اگر مشام غفلت سرانجام اهل غرور و پندار از رایحه آن جام عجب انجام اندک بهره یابد چنان عربده سازد و طرح بدمستی اندازد که بعیش عالمی را منغص
گرداند نقش مسرت و حضور از لوح زندگانی جهانی بزداید بیت بوی ز نسیم باده بس مستان را نظیر این عبارات مشکین رقم که شمایم نکهات قلم
جان فضلای سخنور نسیم رسانیده صورت حال سلطان سلیم تواند بود که بعد از استشمام نسیم شراب ایالت و کامکاری بوفور خیل و سپاه مغرور گشته
عزم تسخیر آذربایجان نمود و جمعی کثیر از اتباع خود را عرضه تیغ آفتاب شعاع پادشاه جهان مطاع ساخته بپای ادبار مراجعت فرمود کیفیت واقعه آنکه
چون شاه نیکو نیت صافی طویت ایلچی سلطان سلیم را در همدان اجازت داده و عازم میدان قتال شده پای فلک فرسا بر پشت اشهب جهان پیما
گردانید و عنان ظفرنشان بدست قاید و من یتوکل علی الله فهو حسبه سپرده کریمه فضل الله المجاهدین علی القاعدین بر زبان الهام بیان گذرانید شعر
برآمد جهانجو بپشت سمند چو خورشید بر اوج چرخ بلند لوایش برافراخت سر تا سپهر سرایش گشت ... مهر جنیبت کشانش همه سروران
تفاخرکنان در رکابش سران سر سرکشان خاک راهش شده ظفر منظر سپاهش شده و چون هوای تبریز از طنطنه کوکبه جهانگیر مهر برگشت
پیوست که سلطان سلیم بمشایعه خوف و بیم کوچ بر کوچ متوجه است لاجرم پادشاه ظفر پناه بی آنکه باجتماع سپاه پردازد ... شیرازه

تیغ گذار گردان زمان ملازم اردوی فیروزی آثار بودند عنان یکران بطرف دشمنان منعطف ساخت و در اوایل رجب سنه عشرین و تسعمائه در منزل چالدران
که در جمعیت و فسحت برتر یا اصحت تقارب فریقین اتفاق افتاد و پادشاه والا نژاد میمنه لشکر شجاعت نهاد را بغیرت جود خان محمد و بعضی دیگر از امرا مخصوص
و مؤید گردانیده و میسره و پیش جان را جمعی کثیر از بهادران پولاد پوش دلیران کینه کوش منزل گزیده و ما نچه علم انجم حشم از افق ظفر طالع گشته مقرر
شد که امیر نظام الدین عبد الباقی و سید محمد کمونه و امیر شریف الدین علی با اتفاق قورچی از شیران بیشه کین دلی در سایه رایت ظفر آیت توقف نمایند و آن حضرت
بنفس اشرف اعلی با بسیاری از نهنگان لجه وغا و پلنگان عرصه هیجا در یک جانب قول صف کشیده تا در هر طرف که بکومک احتیاج شود ابواب اعانت
و امداد بر گشایند مثنوی برآراست شاه ظفر اقتباس صفی از سپاه قیامت هراس نه صف بلکه سدی سکندر پناه موجهینش طریق فنا و چون جبال
بی اختلال شکوه ابطال رجال صف متانت پذیرفت سنان غازیان فتنه نشان از جای برخواست و لوای فیروزی نمای باوج نصرت و اقبال سر
کشید و فروغ صمصام آتش فشان فضای معرکه قتال را بیاراست مثنوی علمها برآمد باوج سپهر شد هر علم پیکر ماه و مهر سنان گشت چون شمع افروخته شعله
دل دشمنان سوخته و از آنجانب سلطان سلیم چنانچه معهود ملک روم است بر فراز پشته فرود آمده گرد معسکر خود از عرابه و چپر دیواری بلند کرد
و عرابها را بزنجیر بر یکدیگر بسته و در آن حصار استوار منزل گزید و دوازده هزار تفنگ انداز را که پیوسته در خدمتش بودند مقرر کرد که در پیش صف ایستاده
بکار خود پردازند و پیاده برد و بیست هزار سوار کینه گذار بمیدان هیجا فرستاد که رایت قتال و جدال برافرازند آنگاه از دو طرف پلنگان جنگ جلادت
و مردانگی و نهنگان لجه صلابت و فرزانگی آغاز ستیز کرده در میدان تاختند و در یکدیگر آویخته دست باستعمال آلات قتال بردند مثنوی ز هر سو
مانند غرنده شیر بمیدان رسیدند مردان دلیر بکف جمله را تیغ خارا گذار فکنده ببر جوشن زرنگار بمردانگی هر یکی رستمی هم برزده لشکری در روی
نشسته بر اسپان پولاد سم بجولان ز آواز رویینه خم غریو کوس رعد آواز بلند شده و لوله جانگداز در جان جهانیان انداخت و صدای نفیر صور
تاثیر بمیمنه و میسره عالم رسیده حقیقت آیه اذا زلزلت الارض زلزالها ظاهر ساخت مثنوی برآمد بگردون خروش نفیر بلرزید بر خویش چرخ اثیر
چنان آمد آواز شور بگوش که شد بیدلان را ز سر عقل و هوش شعله سنان عالم سوز چون برق لامع در خرمن جمعیت دلیران افتاد و اخگر پیکان
شعله افروز همچون صاعقه ساطع اسباب زندگانی سالکان طریق پهلوانی را بباد فنا بر داد رماح جانستان کردار غازیان مواکب سپهر مراتب مانند شهاب ثاقب
بسوی عفاریت روم زبانه کشیده و تفنگ سریع آهنگ رومیان از زره و خفتان غازیان عبور نموده دستگیر از لباس حریر بیرون پرید سر سروران
در دست و پای اسپان گوی مثل در خم چوگان غلطان گشت و خون نام آوران کردار از جوف تیغ عزم باریده از هفت طبقه زمین
در گذشت مثنوی فرو ریخت خون از دم تیغها چو قطرات امطار از میغها سنان یلان شعله افروز شد چو برق بهاری جهان سوز شد و در آن روز
هولناک جمعی کثیر از رومیان بیباک بضرب تیغ و سنان دلیران سفاک پادشاه شرفناک بر خاک هلاک افتادند اما چون لشکر سلطان
سلیم همچون حرکات دوایر افلاک بینهایت بودند و در لوازم میدان داری و خنجر گذاری بقدر مقدور سعی مینمودند و توپچیان ایشان در آتش
دادن تفنگ و افروختن نایره جنگ بر شبه طریقه جد و اهتمام بجای می آوردند که بر لحظه پنج شش هزار تفنگ بیکدفعه صدای مرگ در عالم
انداخت و از شرار شرش کانون درون پردلان سوخته بود و دود فضای سپهر کبود را تاریک میساخت فوجی از امرا و اعیان سپاه ظفر پناه نیز
مانند حسین بیگ لله و خلفا بیگ و ساروپیره قورچی باشی و امیر عبد الباقی و سید شریف الدین علی و سید محمد کمونه و سلطان علی میرزا بزخم خدنگ
و تفنگ دشمنان تیز چنگ شربت شهادت چشیدند و از لسان کریم البیان هاتف غیب ندای و من یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب
فسوف نؤتیه اجرا عظیما شنیدند و در آن اثنا آتش غضب پادشاه عجم و عرب در خاطر عزت ماثر زبانه زدن گرفت و شعله قهر قیامت لهب با خون حمیت
بیامیخت صفت التهاب پذیرفت و شمشیر ذو الفقار آثار از نیام انتقام آخته بی اعانت انصار و معاونت اعیان بر صف دشمنان جانکسا حمله کرد
و بقوت دست و بازوی ولایت و قدرت سرپنجه کرامت و هدایت گرد از وجود جمعی فرسود خلقی از سالکان مسالک شجاعت برادر ...
... مشتعل ... و تیغ گستری در آن معرکه آن مهر سپهر سروری کار زاری نمود که اژدهای فلک خنجر از سهم خدنگ ...
گشاده ... آفتاب جهانتاب ... مثنوی شه شیردل بر صف کارزار ...

که در چشم اعدا جهان شد سیاه نهان گشت در گرد خورشید ماه چنین گشته کانداخت تیر دگر نهان شد زمین هم از نظر القصه آن آشوب سپاه
قیامت هجوم روم مفتوح اوضاعی که نشکی بود در بحر بیدلی در برابر آنحضرت در آمد اما بیش از آنکه دست تیغ و سنان برد پادشاه صفدر و شمشیری بر فرق
سرش فرود آورد که تا سینه اش منشق گشت از ثقات استماع افتاده که یکی از سلاطین مفتوح اوضاع جسد او را نزد سلطان سلیم برد و پادشاه روم از فرط
ملاحظه نمود بر زبان راند که غیر از کسی که صنعت تیغ بندی عطر العجایب باشد هیچ آفریده را قدرت آن نیست که این نوع تیغ تواند زد القصه چون پادشاه
سلیم آن شهامت و تیغ گذاری و آن صرامت و میدان داری مشاهده کرد عنان اختیار و زمام اصطبار از قبضه اقتدار ایشان بیرون رفته
عنان بصوب حصاری که از عرابه و چپر ترتیب کرده بودند گردانیده دلاوران موکب نصرت نشان یکبار بر ایشان تاختند جمعی دیگر را بر خاک هلاک
انداختند اما بقیة السیف که با ضعاف مضاعف لشکر منصور بودند اطراف آن محوطه را محفوظ و مضبوط گردانیدند و تفنگ اندازان با کمال
باز داشته بار دیگر آتش جنگ و پیکار گرم گردیدند اما بر ضمیر انور پادشاه ربع مسکون فروغ این معنی واضح و لایح بود که در آن مقام اصرار به پیکار موجب
هلاک خدام موکب نصرت شعار میشود و خاطر عالی ما تر بدان قرار داد که بموجب کلمه الحرب خدعه چند کوچ باز پس نشینند که رومیان مانند محمد خان
شیبانی دلیر گشته جهت تکامشی از میان عرابه و چپر بیرون آیند آنگاه عطف عنان کرده بار دیگر بر سر ایشان تازد و بنیاد حیات آن قوم برستیز را بر اندازد
بنابران با خیل و حشم و طبل و علم به تبریز رفته از آنجا بدرگزین شتافت و در آن ایام از اطراف و جوانب ممالک محروسه سپاه احتشام سپاه ظفر پناه فوج فوج
وارد و سلطان سلیم بعد از مراجعت آنحضرت از چالدران بدار الملک آذربایجان در آمده شنید که پادشاه صاحب تایید عساکر فیروزی اثر
جمع کرده متوجه آنجانب است بنابران خوفی عظیم بر ضمیرش مستولی گشت و سلامت نفس منحصر در معاودت دانسته از ضبط آذربایجان در گذشت
و زیاده از هشت روز در آن بلده توقف نتوانست نمود و در اواخر همان ماه طبل کوچ کوفته بصوب روم توجه فرمود رباعی هر چند بود
کوزن پر زور و دلیر هرگز نشود مقیم در بیشه شیر گنجشک وطن کند بهر جایی ولی در مسکن شاه باز کی ماند دیر و این خبر بهجت اثر در موضع در
گزین بمسامع پادشاه والا گهر رسید و هاتف غیب در مخاطبه آن مرکز دایره عز و جلال مضمون این مقال بعرض رسانید رباعی کای سرور عالی گهر
قدس جناب دارای فریدون فر اقبال مآب با حزم تو کینه خصم چون نقش بر آب با ملک تو قصد او چو در یا و حباب لاجرم موکب ظفر قرین
از درگزین متوجه تبریز گردیده و در طی مسافت مسارعت نموده در شعبان سال مذکور در نواحی آن بلده منزل گزید سادات و قضاة و اکابر
و اعیان بلوازم استقبال استعجال کردند و از غبار موکب همایون دیده امید را جلا داده مراسم نیاز و نثار بجای آوردند و پادشاه مؤید مانند
روح که بجسد در آید و مثال نور که حدیقه حدقه را بیاراید بدار الملک آذربایجان در آمده آن زمستان همانجا قشلاق فرمود و بتدارک احوالی
که در غیبت خدام بارگاه سدره منقبت دست داده بود مشغولی کرده ابواب انصاف و معدلت بر کشور جهان باز نمود تا بر زندگی ارباب
عدالت مژده پایندگی یافت فلک بنیاد ظلم از بیخ بر کند عوض طرح بنای عشرت افکند **ذکر وصول کوکب طالع سعد میرزا شاه حسین اصفهانی بخدام**
درگاه فلک اقتدار بدرجه اعتبار و اختیار و بیان بعضی دیگر از وقایع روزگار و حوادث لیل و نهار
در آن زمستان که دار الملک آذربایجان از یمن مقدم پادشاه جهانیان بر فضای جان فزای روضه رضوان تفاخر مینمود خاطر خورشید آثار دریا
پرور و ضمیر مهر تنویر ضیا گستر متوجه آن گشت که زمام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد و داد و ستد امور و مهمات سرکار سلطنت و پادشاهی
را در قبضه هدایت و کف کفایت صاحب کیاستی نهد که بمتانت رای رزین اساس بنیان دین و دولت سمت ثبات و دوام گیرد و جهات
کمر دو بینش قاعده ارکان ملک و ملت صفت رسوخ و استحکام پذیرد و از شمیم مکارم اخلاقش مشام جان ساکنان اقطار آفاق معطر گردد
و از نسیم محاسن آدابش نضارت خاطر ساکنان اطراف امصار بوقوع پیوندد و نصفت شاملش مظلومان باد به پیما مرادی را از تاب آفتاب حوادث بحمایت
و ظلال فراغت و آسایش رساند و مرحمت کاملش محرومان زاویه بیدادی مانند خانه آباد سپهر خفا کار خلاص ساخته بریاض نزاهت فضای
معدلت فایز گرداند ابر نیسانی بهار از نثار دوست در نثارش عرق خجالت بر جبین آید و کان بدخشانی از [illegible] گوهر بخششش خون در دل افتد
بکشاید نظم خجسته مای او بر خلق راه فتنه بربندد مبارک مهر و ماه دولت ده خجسته پایه سعادت چشم بکشاید که تا بر دمبدم [illegible] که مانند کوکب

کمر از تیغ شاهی

نوازش و اداره دکرکیت ابیش جون بسید بعصدا تنهشاره وده عستاره حقیقت این منصب جلیل القدر آنست که در وقت حاجت شرافت اقرار والسنای میرزا شاه حسین صفهانی که بنا بتقادیر سیاسک نواب بلند جناب حضرت در میش عالی منتظم بود جهت آمده و حکم همایون از مکمن عنایت روزافزون نفاذ یافت که آنجناب من حیث الاستقلال والانفراد متصدی سرانجام امور سلطنت و جهانبانی بوده جمیع امرا و ارکان دولت و تمامی وزرا و اعیان حضرت طریق متابعتش مانیند و خاطر نیه مطاوعت بجدمتش که عنقریب موقوف و مشروطش بسیج مهم از مهمات جزئی و کلی مدخل ننمایند لاجرم عتبه علیه میرزا شاه حسین ملاذ امرا و خواقین و پناه ولاة و مشرفین گشته پایه حشمت و اقتدارش از پرتو عنایت پادشاه جهان مطاع شبنم صفت ارتفاع یافته از فرق فرقدین درگذشت و بیت پناه سروران شد درگه او سر بام اعدمن خاک ره او و بعد از ایام پادشاه افتاب احتشام بجدید متوجه تقویت شریعت سید کائنات و تمشیت مهام سادات و قضات و علما گشته منصب صدارت را بجناب سیادت مآب امیر شهاب الدین عبدالله ولد سید نظام الدین احمد لاله که از اکابر سادات آذربایجان بود تفویض فرمود و چون آنجناب بکما ینبغی از عهده سرانجام امور آن منصب بیرون نتوانست آمد مسند صدارت بوجود فایض الجود بقابت قبابی مشرف شد که انوار جمال فرخنده فال نبوی از مطالع حال خجسته مآلش طالع است و آثار کمال لایزال مرتضوی از صادرات افعال ستوده خصالش لامع توضیح کلام الهی اعبارات فصاحت آیاتش وافی و تصحیح احادیث حضرت رسالت پناهی به اشارت حقیقت صفاتش کافی کشف مشکلات رسایل سلف را منطق لطیفش مبین و رفع شبهات مسایل خلف را بیان بدیعش متضمن خلاصه افکار متقدمین در مرآت طبع نقاد وش مصور و نقاوه آثار متاخرین بر صحیفه ضمیر فیض پذیرش محرر نظم هست نوک کلک او مفتاح باب مشکلات هست نور رای او مصباح راه اهتدا میبرد لطف کلامش تاب از آب حیات میزند بحر کمالش موج بر اوج سما یعنی افتخار اعاظم صدور و استظهار اکابر نزدیک و دور خلاصه دودمان آل عبا زبده برگزیدگان قل لا اسألکم علیه اجرا الا الموده فی القربی مقتدای ملت علیه امامیه قدوه اولاد خیر البریه ملاذ و سالکان مسالک اخلاص و یکرنگی امیر جمال الحق والمله والحقیقه والدین محمد الحسینی الشیرازی که لا زال مسند صدارة مشرفا بوجوده و ریاض الشریعه ناضرة تا فاضة سحاب فضله و جوده و قطع نظر از تکلفات منشیانه و تصلفات مترسلانه ساحت گلزار ملک و ملت برشحات سحاب اهتمام و اجتهاد آن وکیل مشرع الصمد و این صدر عالی قدر بجدید ناضر و سیراب گشت و فضای ریاض دین و دولت از قطرات غمام اعتنا و اعتقاد این دو بزرگ فرخنده صفات در حضرت و نضارت از سرابستان جنان درگذشت مهام شریعت بیضا بر طبق اجتهاد ائمه هدی علیهم سلام الله تعالی بسر انجام اقتران یافت و فروغ رواج ملت غرا از افق مشیت حق عز و علا بر وجنات احوال فرق برایا تافت نظم چو از لطف شهنشاه فلک قدر دو عالی قدر گردیدند ممتاز یکی در مملکت فرمان روا شد یکی محراب دین را مقتدا شد یکی مروج احکام اسلام بلندی یافت زین یک نام اسلام ز عدل آن فضای ملک آراست ز فضل این بنای شرع شد راست و پادشاه عالیجاه دین پناه آن زمستان را در تبریز بپایان رسانیده در اوایل فصل بهار در مبادی و میدان ریاحین و ازهار بصحرای اوجان شتافت و از انجا احرام طواف عتبات قدسی مطاف آبا و عظام و اجداد کرام بسته عنان عزیمت بصوب خطه اردبیل تافت و چون بآن قبله اقبال و کعبه آمانی و آمال رسید چنانچه عادت آن مؤید پاک اعتقاد است شرایط زیارت بجای آورده و مجاوران آن سده سنیه را باصناف عواطف و الطاف نوازش فرموده و عزم ییلاق سهند کرده موسم تابستان و فصل پاییز در سهند اوقات خجسته ساعات بعشرت و نشاط مصروف ساخت و در زمان شتا کرت دیگر به تبریز خرامیده طرح قشلاق انداخت و در آن زمستان از فیض فضل ربانی و لطف عام سبحانی در ی نور بخش درج عقد لآلی مجد و معالی فروزندهٔ درج اختر آفتاب درخشان از افق خلافت کشورستانی طلوع نمود مثنوی برآمد ماهی از اوج سعادت هزاروش لایح انوار سیادت تکلیم مه که روشن آفتابی ببرج سرفرازی کامیابی فروغ شبستان امامت درج گوهرکان کرامت یعنی شاهزاده سعود و خصال بهروکلزار جاه و جلال القاب میرزا ابوالفتح سام تا بنا سامعی محمود و بطالعی مسعود متولد گشت و چند روز با شاهزادها عیش و سرور مدحلس شاه در حضور تهنیه و ترتیب یافته نوای نای و نوش از ایوان کیوان درگذشت بیت زمانه نوبهار آمد بسر ای دل... پادشاه دین پناه... الحمد لله قد المعی الحمید و منه الاعانه و الشفا... گسترده از جلال شلطان جلیل سلطان و فال القضا که بهمین ترتیب و شاه... نیز از مکمن... و از حسن عاقبت

خسرو فریدون فر ساعت بساعت جاه و حشمتش می افزود و خود از ترکمان صحرائی چالدران کاهی از غلبه تیغ عالم سوز شاه گیتی فروز بر خرمن حیات سپاه
سلطان سلیم محترق می گردید و احیانا تفنگ سریع آهنگ رومیان مانند تیر تقدیر بهدف رسیده و دل غازیان میرسید تا آنکه نظر مبارک پادشاه منصور
خصال بر روی افتاد که با قشونی آراسته از لشکر فارس بیکجانب معرکه ایستاده نه جرأت اقدام بر امر جنگ و دست به تیر و کمان و سیف و سنان میبرد و نه
اندیشه تلاش نام و ننگ بر خاطر فاترش میگذرد و مشاهده آنصورت موجب تعجب آنحضرت گشته یکی از قورچیان را فرمود که بخلیل سلطان بگوی
که عنان جرات بدین جانب انعطاف ده و باتفاق سایر ملازمان رکاب نصرت انتساب روی بمجادله مخالفان نه و آن قورچی فرمان واجب
الاذعان بخلیل سلطان رسانیده موافق مدعا جوابی نشنود و آمد شد قاصد تکرار یافته از آنصورت شنیده روی ننمود و بیکبارگی [illegible]
و او خود حاکم شیراز حقوق تربیت نواب کامیاب را نابوده انگاشته روی بصوب فرار نهاد و در خلال احوال گذشته کیفیت جبن و نافرمانی
خلیل سلطان بخاطر اشرف اعلی جلوه نمود و شعله غضب قیامت لهب سر بچرخ اثیر کشیده و کور سلیمان قورچی را بموقف سیاست جبون خرمن حیاتش
مامور گردید و او از برق و باد سرعت سیر مستعار کرده روی بدار الملک شیراز آورد و در وقتی بدان بلده رسید که خلیل سلطان مجلسی در کمال آرایش
و زینت آراسته بود و با اکثر امرا و مقربان خود بتجرع شراب ناب و استماع نغمات چنگ و رباب اشتغال مینمود و در غایت مسرت و کامرانی
ابواب فسحت و شادمانی مفتوح گردانیده از غایت غفلت و نادانی اندیشه انقطاع رشته زندگانی بر ضمیر کسیر نگذرانید و کور سلیمان مانند بلای ناگهان
بدان محفل درآمده چون دید که جمعی کثیر حاضرند اندیشید که اگر بی محابا بتقدیم امر پردازد شاید که خلیل سلطان قدم در وادی طغیان نهاده ورا
ناچیز سازد لاجرم آهسته در گوش وی گفت که حکم قضا امضا بر آنجمله شرف نفاذ یافته که ترا بضرب ده دوازده چوب تادیب نموده جرائمت را عفو کنم
ساعت باز گردم و اگر درین بزم مرتکب آن امر شوم ناموس ترا زیان میدارد لایق آنکه بخلوتخانه درآیی تا حسب الحکم عمل نموده باز گردم و خلیل سلطان
بنهانخانه درآمده کور سلیمان از عقبش شتافت و نشانی که در باب قتلش بمهر همایون رسیده بود ظاهر کرد خلیل سلطان گفت تیغ چکند بنده که گردن
نهد فرمان را و کور سلیمان علی الفور سرش از تن جدا ساخته از آن خانه بیرون آورد و آنگاه بموجبی که در وقت رخصت از ایستادگان پایه سریر
سدره منزلت حکم یافته بود ضبط شیراز را در عهده یکی از ملازمان خلیل سلطان کرده بهمان روز علم مراجعت برافراشت و سر خلیل سلطان را بپایه سریر فلک
نشان رسانید و از دار اعتبار بیاویخت و پادشاه جمشید اقتدار علی بیک ذو القدر را منظور نظر عاطفت بیدریغ ساخته قایم مقام خلیل سلطان
گردانید و او بحزم و سرافراز بلده فاخره شیراز خرامیده بحکومت مشغول گردید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و تا غایت ایالت آن مملکت تعلق بوی
میدارد و در دارائی سپاهی و رعیت لوازم سعی و اهتمام بجای می آرد مثنوی فلک ازبیست زین معنی طالع که گردد هردم از حالی بحالی ثبات
از شیوه او دور باشد دوام از طور او مهجور باشد یکی را بر سریر سرفرازی بریزد خون بتیغ بی نیازی ذکر ابر زمان همایونی و عهد مملکت
فرمان روائی **ذکر وقوع بلیه قحط و غلا در مملکت خراسان و رسیدن امیر سلطان و دیو سلطان باستان پادشاه**
و افراحسان بسبب ورود عساکر و حدوث نوایب متواتر و قلت زراعت و تفرق رعیت و عدم فیضان غمام عنایت الهی و فقدان
لمعان نیر عاطفت پادشاهی در ماه آخر سنه تسع عشر و تسعمائه در بلاد خراسان سیما در دار السلطنه هراة صانها الله عن البلیات قحطی در غایت شدت
و عسرتی در نهایت صعوبت روی نمود و آتش جوع در کانون درون وضیع و شریف و امیر و وزیر اشتعال یافته روز بروز شیوع آن بلیه می افزود
و از صبح تا شام فقیر از گرد آلود گرسنگان و بیچارگان روی در برزن میگشت و از شام تا بام فغان ناله و نفیر صغیر و کبیر و برنا و پیر از ذروه
چرخ اثیر میگذشت طایر وهم در طلب طعمه هر چند بلند پرواز بود غیر سنبله از نمیدید و بر بید خیال چنانکه آهو مثال در گرد دشت [illegible]
بجز سبزه خود جوانان از سبزی چیزی نمی شنیدند از نان جو و گندم بجمیع طبقات مردم نشان نمیدادند و بجز خوردن گوشت سگ و گربه [illegible]
مینشدند و بان میکشادند بعضی از اهل نعم انبان پوسیده و سختیان جوشیده می نوشیدند و زمره فقیر بینوا [illegible]
اکثر مردم [illegible] از غذای لطیفه [illegible]
از [illegible]

اولیا افتد موتی که نشنود چنان غلهای نبات که نایاب شد از چون آب حیات و معتدلی انتد یکدانه شش دور و فراموش شد ام نان تنور نعمتش یکیا تنها بود مجملی که آتش نان جان سوزد و سالی دیگر نیز حال بر همان منوال جاری بوده خلقی کثیر از گرسنگی هلاک گردیدند و معدودی که از آن مصیبت جان دادند اخواری گفتند ما از ولایتی هراة آمده بودیم از غلبه گرسنگی بهار و ضیاع تبریزی بگریزیدیم و در آن اوقات در محلات درون و بیرون هراة جمعی اندر فوده اولادش که گوشت بنی نوع تغذی نموده در کوچهای خلوت کمین میکردند و چون بیچاره تنها بدانجا میرسید بیکبار در روی او جسته در خانه با ویرانه میکشیدند و بقتل میرسانیدند و چون میدیدند که روغن او بر میره میساختند و گوشتش را خورده رایت عشرت می افراختند و تبر چند روز قومی بدین طایفه بواسطه فروختن پاره و حمل آدمی و دیگر اسباب رسوا گشته ملازمان رنیلجان ایشان را بسیاست میرسانیدند و جمعی دیگر فرصت نگاه داشته بسر وقت آن گشتگان آمده گوشتهای ایشان را مانند لحوم گاو و قربان در میبردند بیت عشق عالم سوز او چندانکه عاشق میکشد زمره دیگر بعشق از غیب سر بر میزند بالجمله امتداد بلای قحط و غلا و ویرانی هراة و توابع و مضافات آن بمرتبه انجامید که در اکثر اسواق و محلات اجساد اموات متعفن شده افتاده بود و فقرا و مساکین را توفیق تجهیز و تکفین اولاد و اقربا مساعدت نمی نمود مع ذلک گاهی تاخت فرق باغیه طاغیه اوزبکیه بعضی حدود خراسان میرسید و رنیلجان و ابو سلطان را دفع آن طایفه کما ینبغی میسر نگردید بنابر آن در اواخر سنه احدی و عشرین و تسعمائه امیر سلطان که ولایت قاین او را آبا و جد بدرگاه والا رسیده علیا شتافت و در قشلاق تبریز بسعادت بساط بوسی استسعاد یافت و شمه از کیفیت خرابی خراسان و جرات اعادی بعرض داشت و متعاقب آن احوال ابو سلطان نیز از جانب بلخ بآستان جاه و جلال و عتبه دولت و اقبال رسیده و قضیه طغیان محمد زمان میرزا و امیرزاده بدیع الزمان میرزا را معروض نواب کامیاب رسانید لاجرم پادشاه مغفرت شیم سرانجام مهام اولیای آن مملکت را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخت و در باب انهدام مبانی شوکت اعدا دولت رایت اجتهاد و اهتمام برافراخت

ذکر تفویض ایالت ولایت خراسان بشاهزاده مظفر لوا ابو الفتح طهماسب میرزا و پدید آمدن رفاهیت وسعت معیشت در میان فرق برایا

چون پرتو شعور پادشاه مؤید منصور بر کمال اختلال احوال بلاد خراسان تافت و از اشتعال نایره فتنه و فساد اوزبکان و میرزا محمد زمان خبر یافت بخاطر همایون چنان خطور نمود که منصب سلطنت آن مملکت را از سرحد سمنان تا کنار آب آمویه بشاهزاده جوانبخت زیبنده تاج و تخت طهماسب میرزا مفوض دارد و امیر سلطان را لله آنحضرت ساخته زمام رتق و فتق و قطع و فصل مهمات آن ولایات را در قبضه اختیار او نهد و فرمان واجب الاذعان بر موجب نفاذ یافته ایضاً حکم شد که امر صدارت آن شاهزاده زاده الله دولته و سعادته و پیشوائی ارباب عمایم و اشراف و ضبط و ربط موقوفات و سداد آن متعلق بامیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف باشد و امیر سلطان فرامین مطاعه را بمهر بزرگ همایون رسانیده و بر بارگیر دولت و اقبال سوار گردیده در رکاب شاهزاده کامیاب روی بدار السلطنه هراة آورد و جهة استمالت رعایا برادر خود ... میرزا ابراهیم را پیشتر بآن بلده فرستاد و ابراهیم میرزا در اواخر سنه اثنین و عشرین و تسعمائه بدار الملک خراسان رسیده جناح مرحمت و احسان بر مفارق طبقات انسان مبسوط گردانید و از کمال فهم و فراست و عقل و کیاست تعقد حال ستمدیدگان آن ولایت پرداخته همگنان را از بادیه ویرانی و پریشانی بسر چشمه آبادانی رسانید و زنیل خان متوجه درگاه عالم پناه گشته در ماه ربیع الاول سال مذکور خبر قرب وصول موکب عالی شاهزاده طهماسب و امیر سلطان شایع شد و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بصحابت سادات و قضاة و اکابر و اهالی و افاضل و موالی لوازم استقبال بتقدیم رسانیده مراسم نیاز و نثار بجای آوردند و بسعادت تقبیل انامل شریفه مشرف گشته زبان حال و قال بدعای دوام دولت گویا گردانیدند و در وقتی که از اعتدال هوای بهاری اطراف بساتین و اصناف ریاحین آرایش یافته بود و سلطان نوروز رسیده گل در غایت تجمل بر تخت بخت برآمده از تبسم نسیم لب غنچه بهشتی زمان زمان رخسارش می افروخت طهماسب میرزا تاج بهشت افتخار بر سر نهاده و خورشید طلعت آن شهریار در طراوت بهشت برین داده بر مسند حشمت و اقبال برآمده ابواب عدالت و رعیت پروری برگشاد و مردم خراسان با وجود آن بهار خرمی کامرانی در چمن آمال و امانی سیراب گشته صفت حضرت پذیرفت و از یمن مقدم کرم حضرت شاهزاده صاحب سعادت بهر انتقال محصولات و کال خرابی مرتفع شده از کثرت حصول حبوبات عسرت بعشرت تبدیل یافت و نیز فراغ بال و رفاه حال از فرق عنایت ... جلال جلوه گر گشته جریده مهمات دیوانی تعلق گرفته امیر سلطان برحسب فرمان واجب الاذعان بمنصب صدارت الملکشاهی بنا

و قضاة و علما و فضلا را با میر غیاث الدین محمد باز گذاشت و آنحضرت باستقلال هرچه تمامتر متکفل امور مذکور شده سید از ملالت ذوات لطایف و خود رات
آن زمره کریمه را بموجب احکام همایون و مشروعه و اتقان مجری داشت منصب وزارت امیر سلطان و ضبط اموال دیوانی ممالک خراسان بشیخ محمد الله
محمد کرمانی که جامع فضایل نفسانی بود تعلق گرفت و بیمن نصفت و حسن مکرمت آنجناب مهام رعایا و مزارعان حسن و جهی صورت سرانجام پذیرفت اما
حضرت اعلی ربیعا رو تابستان آنسال به کمال دولت و استقلال در ییلاق تبریز اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط صرف نموده هنگام ورود
دی و ایام زمستان و حکیمهای دی باره دیگر بدار الملک آذربایجان شتافته قشلاق فرمود و در اوایل سنه ثلث و عشرین و تسعمائه هنگام بهار و
موسم ظهور ریاحین و ازهار موکب ظفر شعار از تبریز به ییلاق سولوق شتافت و فضای آن مرغزار نزاهت آثار از فروغ ماهچه اعلام فا یعنی الالوان
مزید نضارت پذیرفته تزئیت فردوس اعلی یافت و شاه دین پناه چند ماه در غایت عز و جاه در آن ییلاق بسط بساط نشاط و کامرانی بپرداخت
از آنجا متوجه صحرای گشت و در اثنای آن راه بواسطه طلوع کوکب سپهر کشور کشا دیده امید خلایق بنور سعادت جاوید روشن شد و طنطنه بهجت
و شادمانی از زمزمه بروج آسمانی درگذشت ذکر ولادت شاه زادگان عظام علیهم الله تعالی الی مراتب آبائهم الکرام
نوای روح افزای عندلیب گلزار تنزیل حیث قال علیه افضل الصلوات باکمل التفصیل تناکحوا توالدوا تکثروا دلیلیست بر آنکه وفور اولاد از جمله جزایل
نعمای الهی است و کثرت اخلاق از قبیل کرایم آلای نامتناهی زیرا که بقاء نوع منحصر است در وقوع توالد و تناسل و نظام احوال عالم بازبسته است بوجود
این تسلسل و لهذا بعضی از اعاظم انبیا علی نبینا و علیهم من التحیات انماها و من التسلیمات ازکاها در مقام مناجات زبان وحی بیان بسؤال بهاموین قال رب
هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء گشوده اند و از بارگاه کریم وهاب درخواست بشارت ان الله یبشرک بیحیی مصدقا بکلمة من الله
و سیدا و حصورا شنوده اند پس هرگاه که عنایت بی غایت سبحانی نسبت بدولتمندی از اشراف طبقات انسانی در تزاید آید هر آینه علی التعاقب و التوالی
عقد امید او را از وجود لآلی متلالی بیارایه چنانچه در آن ایام همایون فرجام که پادشاه آفتاب احتشام از ییلاق سولوق متوجه قشلاق نخجوان
بود در عرض کیفیه از مطلع مرام آنحضرت سه کوکب سعادت اثر ملکه سه خورشید انور طلوع نمود اول آنکه در منزل فراآورد در تاریخ روز
بیست و یکم شعبان سنه ثلث و عشرین و تسعمائه مثنوی گل گلشن شاه ملک عرب ابوالنصر سام حسینی نسب برآمد چو خور بر سپهر وجود نظام جهان را وجود
سبب رز دمش عیان فرفرماندهی ز خویش نمایان علو حسب فلک ساخت پستان مه پر ز شیر بامید ارضاع آن نوش لب فدایش شدی شیر
جان چو ر نمودی اگر شیر از وی طلب برآمد پی خدمتش مهر و ماه برین قصر فیروزه گون روز و شب فروغ ضمیر منیرش زدود زآئینه مهر زنگ کدورت
زمین قدومش بعیرا ن شاه مهیا شد اسباب عیش و طرب و پادشاه عالم پناه در بزم نشاط و شادمانی بر تخت بخت و کامرانی نشسته امرای
عظام و مقربان سده سدره مقام لوازم تهنیت و ثناخوانی بجای آوردند و در پایه سریر سلطنت و جهانبانی بتجرع جامهای باده ارغوانی
سرافراز شده زر و گوهر بسیار نثار کردند و امر ملکی حضرت شاه زاده بانیس الحضرة البهیة و جلیس العتبة العلیة درمش خان بن عبدی بیگ توا تقرب
عبدی بیگ تواچی که از جمیع امرا دولت الاخلاص مزید تقرب و اختصاص امتیاز داشت و استثنا دار دمفوض گردید آن خان بلندمکان بسبب
تفویض آن منصب خسرو سلیمان مناقب را طوی داده پیشکشهای پادشاهانه کشید مشتمل بر جنس زر و گوهر شاهوار فزون از حساب بیرون از شمار
ز دیبای چین و پرند فرنگ ز کتان روم و ختن تنگ تنگ ستوران رهوار گردون خرام همه نقره نعل و مرصع لجام دران بزم نزد شکارکار
در آورد و گفت از سر اعتذار که شاها من از بهر ایثار تو ندارم متاعی سزاوار تو ز لطف عمیم تو شرمنده ام بجان بندگان تو را بنده ام
و پادشاه بنده نواز خان واجب الاعزاز را بانعام تاج زردوزی و کمر مرصع و اسب تازی و خلعت ملمع سرافراز ساخت و آن کوکب برج
شهنشاهی را بمنزل جناب امارت پناهی فرستاده پایه قدر منزلتش را باوج سپهر برین برافراخت و در آن ایام که زبان بلاغت انجام
ولادت شاه زاده سام قلم ستوده رقم برداشت کلک دلپسند مولانا شهاب الدین احمد تحیری در تاریخ آن مولد همایون این قطعه
بر لوح روزگار نگاشت قطعه شد کوکبی ز برج شهنشاهی آشکار کامد جهان و دل ملکش جاگه ربی سام است نام نامی این کوکب و مدام
بادا کمند سعادت و اقبال همرهی او کوکب است در برج شهنشاهیش مقام تاریخ اوست کوکب برج شهنشهی و شهزاده بنام بساط جشن و طوی شاه و باده

شاهزاده بسام میرزا شده بود که در روز جمعه بیست و ششم جمادی پادشاه زاده بوستم قدم از کتم عدم بعالم وجود نهاد و این معنی موجب تضاعف سرور
و بهجت و مسرت گشته دست عنایت سبحانی بجهت بندگان نواب بزم و شادمانی برگشاد و مغنیان خسرو نشان ساقیان بر خاستند باز بزم نقل و می آراستند از قرح
ساغر چون آفتاب گشت گلزار طرب پر آب و تاب و ارغنون و دلکشای اهل ساز باز ابواب فرح کردید باز و بعد از چهار روز از تولد آن شاهزاده
گیتی فروز عقد سلطنت و جهانداری بگوهری دیگر آرایش یافت و از افق آمال و اوامی شعشعه جمال اختری نور گستر بر وجنات احوال فرق بشر تافت
یعنی تولد پادشاه زاده سکندر مقام معز الدوله والدین بهرام روی نمود و توسن ایام بنابر کامرانی مرام خدام بارگاه فلک احتشام کشته سرور خواص
جمهور نزدیک و دور بفزود باز دیگر ساقیان ناهید رخسار باده های خوشگوار از کواکب و اباریق و کاس من معین در گردش آوردند و غلمان
آفتاب طلعت مدار اطراف آن بزم بهشت آئین از سیب ذقن و پسته شکرین دهن و فاکهه مما یتخیرون مزین گرداند مثنوی بکف جام می ساقی مهوش
بساط سوی ماه نو دست مردم درازند بهر جانبی گلرخی نیم مست چو شاخ گلی جام گلگون بدست خوانسالاران اصناف اطعمه گوناگون و لحم طیر
مما یشتهون کشیدند و رامشگران نغمه پرداز از حسن ساز و آواز الحان دلاویز و نغمات نشاط انگیز طنین کردانیدند مثنوی ببزم خسرو جمشید ادرنک
برآمد صوت عود و نغمه چنگ شکرلب مطربان کردند غلغل دعای دولت شاه سرافراز که تا دارا بع رای تو ایام یکی از جا گرانت باد بهرام
مدام از لطف تو با داکرم بعالم صد هزاران همچو رستم زخون خصم در هیکل نه چنگ حسام فانه یانت باد گلرنگ ز اولاد تو عالم باد آباد
دولت بردم بفرزندی دگر شاد و چون ایام جشن و طرب بنهایت انجامید و کیهان پوی همچون شاهزادگان شکفته آنسال در آن خجسته مکان قشلاق نمود و
پادشاه پسندیده خوی بتمهید بساط معدلت پرداخته میرزا کمال الدین شاه حسین و امیر جمال الدین محمد را بجانب شروان روان فرمود گفتار

در بیان اطاعت و انقیاد شیخشاه شروانی و رفتن میرزا شاه حسین و امیر جمال الدین محمد نزد آن ناظم مناظم کامرانی

رباعی جانا اگرت لطف ازل یار بود توفیق شهنشهی مدد کار بود با آنکه بدو اول نرد ی نا صواب آخر طلبت منزل اخیار بود نظیر این گفتار
آنکه فرمان فرمای سریر آرای ممالک شیخشاه سلمه الله تعالی و ابقاه بعد از چند گاه که در وادی مخالفت پادشاه دین پناه سلوک نمود بارشاد ملهم توفیق سالک
طریق ندامت گشته بتمهید بساط اعتذار و استغفار پرداخت و قاصدان بلاغت آثار با تنسوقات معتدبه افزون از شرکات ما در بدرگاه عالم پناه
فرستاده باظهار اطاعت و فرمان برداری زبان گشاده بنواب کامیاب پیغام داد که اگر نقوش خطایا و زلات این دولتخواه باب عفو و اغماض
پادشاه عالیجاه از لوح ضمیر مهر تنویر شسته شود من بعد بر جاده مستقیمه خدمتکاری و طاعت گذاری ثابت قدم ورزیده سر از حلقه عبودیت بیرون
نیارم و بپای اخلاص و نیازمندی ساحت بارگاه سلاطین پناه پیموده خود را یکی از بندگان آستان ملایک آشیان شمارم ربنا لا تواخذنا ان نسینا
او اخطانا و چون این معانی بعرض مقربان پایه سریر سلطنت و کامرانی رسید انوار مکارم اخلاق پادشاه باستحقاق مانند لوامع خورشید از مطالع مرحمت
طالع گشته ظلمت لیالی عصیان والی شروان را نابود گردانید و نسایم الطاف خسروی و مرتضوی اوصاف از مهب اعطاف بیکران در اهتزاز آمده
دعا تو جزائیم گلم او را صبغت بهار مغفور بخشید و حکم همایون شرف صدور یافت که وکیل السلطنه میرزا شاه حسین و افتخار دودمان سید ثقلین امیر جمال
الدین محمد بشروان شتافته خاطر شیخشاه را بتاکید مراسم عهد و پیمان مطمئن گردانند تا بعد غدغه بر شارع هدایت بخش فرمان برداری ثابت قدم
دیگر خیال خلاف ننماید و هرگاه که خواهد بدرگاه سلاطین پناه آید و آنحضرت بموجب حکم جهان مطاع از قشلاق تبریز متوجه شده داشتن چون نواب
بآن حدود رسید شیخشاه لوازم استقبال بجای آورده و بعد بسط بساط ضیافت و مهمانداری بکمال اخلاص و خدمتکاری بظهور رسانید و از جانبین
رسوم کند ا ییدن تحفه دبزرگ بوقوع انجامید و جناب میرزائی چنانچه بکمال کیاست خدامش مقصود بود دستور بیدا امر رسالت پرداخته شیخشاه
را بعنایت عنایت پادشاهی امیدوار ساخت و ناظم مناظم شریعت آرائی بموفور جودت طبع سلیم شهابی که حاکم شروان در بعضی از مسایل
علمیه نامیه دولت رجوع کرده اعلام ارشاد و نیکوخواهی برافراخت لاجرم شیخشاه عن صمیم القلب طریق انقیاد پیش گرفته آن دو بزرگ عالیشان
حسب المدعا صحبت داشته در اهم جهت ایشان از اسبان بدوی و استران بردعی و اجناس روم و فرنگ و نقود نامعدود و جواهر خوش رنگ
امیر توانست لایق منالغت آیت و غیرت آیت ایشان فرستاده و وعده کرد که مستاقب بکی از اولاد و امجاد را بملازمت فرستد و اگر حکم جهانمطاع

نفاذ یافته بود به نیر رسیده شیشه ادامت و کرامت شاه پرده و میرزا شاه حسین و بالا ذی سیادت ... هم در قشلاق نخجوان ... سلیمان ...
بانامه و تحف و تبرکات شیخ شاه را معروض گردانیدند و آنچه از کمال اخلاص و نیازمندی آنجناب شاه پرده نموده بودند بمسامع شریف اعلی رسانیدند و ...
از دیاد فرح و سرور پادشاه شد و بمضمون کشتن زمستان در غایت کامرانی اوقات خجسته ساعات مصروف داشته و همت بر استیفاء لذات ...
و استحصال مرضات سبحانی گماشت

ذکر توجه موکب نصرت آثار از نخجوان بییلاق اوجان و اشتغال بامر فرح افزای صید و شکار

چون خورشید بلند محل از منزل حوت بعزم صید حمل علم توجه برافراخت و از برج شرف طالع شده بفروغ طلعت عالم آرا از ماه تا ماهی پرورش ساخت ...
بموجب پادشاه کیوان مکان از نخجوان در حرکت آمده بروزی چند ییلاق نضارت آثار اوجان را از پرتو نزول همایون طراوت سپهر بوقلمون کرامت ...
آنگاه بفضای روح افزای سورلوق شتافت و از آنجا عنان عزیمت برود خانه تلوار تافته مدت یکماه در آن منزل بصید ماهی پرداخت بعد از آن
بموجب فرمان واجب الاذعان اردوی همایون بمصحوبت وکیل السلطنه و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین بجانب قم نهضت نمود و شاه سپهر چتر حشمت
ظلال عازم کوه بیستون و ورود خانه چچال گشته خسرو گیتی فروز چهل روز در آن مواضع بشکار نخچیر و ابو اوقات شریف صرف کرد و از آنجا روی توجه
بقشلاق قم آورد و در ماه رمضان سنه اربع و عشرین و تسعمائه خطه قم از مقدم همایون غیرت افزای جولانگاه انجم گردید و پادشاه اسلام پناه
ایام صیام قیام و اقدام فرموده پس از آنکه ع هلال عید بدور قدح اشارت کرد باقامت مراسم آن روز سعید پرداخت و در بزم نشاط و
کامرانی اقداح دوستکامی درکشیده قامت قابلیت امرا و ارکان دولت را بخلع فاخره مزین ساخت و در آن اثنا بمسامع خدام پایه سریر اعلی
که حکام مازندران و رستمدار سر از اطاعت و انقیاد پیچیده در ادای مال خراج اهمال مینمایند و باقدام خلاف طریق عناد پیموده به بستن
ابواب ظلم و بیداد بر روی فرق عباد میگشایند بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر الحضرت البهیه درمش خان و زینل خان و بعضی
دیگر از امرا و ارکان دولت را مصحوب خویش گردانیده عنان بطرف مازندران تافت و بعد از انقضاء فصل دی حضرت اعلی از قم بری خرامیده
مملکت مزاج همایون از سر حد اعتدال بمقام اعتلال انتقال کرد و اندک سقمی عارض ذات ملکی ملکات شده قوی طبیعی روی بضعف آورد و ...
دعای زندگانی محفوف است متغیر گشت و چون دیگر همگی همت پادشاه بر عواطف و مکارم مصروف است متاثر شده حکمای مسیحا دم در تحیر افتادند که عرض مرض با چنین
جوهری پاک از چه روی آمیزش گرفت و اطبای حضر مقدم را انگشت تعجب بدندان گرفتند که لم نعلم تا آن مظهر لطف و کرم چگونه صفت تداخل پذیرفت ...
سبحان الله چه گفتم حاشا که دست اذیت بدامان جاه و جلال آن مهر سپهر اقبال تواند رسید و پای مضرت ساحت بارگاه آن آفتاب اوج استقلال ...
پیموده ارتفاع درجات منزلین را چند روزی عاسفه دست داده و بر طبق کلمه حمی یوم کفارة ستین سنة فی الجمله مرض اتفاق افتاد و مولانا علاء الدین محمد
که قانون کلیات شفا از طبیب نفاس روح افزایش هویدا بود و در رای صواب نمایش در ازاله امراض و حصول اغراض حاوی اصناف کمالات میبود در
معالجه آن عارضه اغذیه نافعه و اشربه مناسبه ترتیب کرد و بعنایت حکیم علی الاطلاق از دوا شفا و اذا مرضت فهو یشفین شربت شفا عاجل نصیب پادشاه
عادل گشته مرض روی بانحطاط آورد و امرا و ارکان دولت و وزرا و اعیان حضرت صلات و صدقات بارباب استحقاق دادند و درویشان
و گوشه نشینان در مقام مناجات و محل اجابت دعوات دست و زبان گشادند و در روز دهم از حدوث آن حالت مسالت فقرا و مساکین
قرین اجابت یافت و انوار صحت کلی از مطلع و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین بر صفحات احوال پادشاه معدلت قرین تافت والحمد لله علی الصحة
والسلامة والصلوة علی حبیبه کاشف الغمة و شفیع الامة و آله و عترته ما ناحت حمامة

ذکر فتح رستمدار و مازندران بمساعی جمیله امیر الحضرة البهیه درمش خان

حکام مازندران یعنی امیر عبدالکریم که خامه عنبر شمیم یکدو نوبت بذکر مجملی از احوال ایشان پرداخته آقا محمد و آقا رستم
روز افزون در خلال احوال گذشته از جاده مستقیمه اطاعت موکب خدام همایون منحرف گشته سلوک طریق عصیان پیش گرفتند و اعتماد بر حصانت
قلاع و صعوبت مسالک آن دیار کرده و راه ... تغافل و اهمال ... رسیده و ... بمسامع جاه و جلال رسیده ... لازم الاتباع
امیر الحضرة البهیه درمش خان و زینل خان با جمعی کثیر از ابطال رجال ... سپاهی ... جنگ ... برگرد ...
... گشتند ... آقا محمد ...

که در متانت حکم حصار سبع شداد بود و در حصانت حصن قلعه کلیس که از نهایت رفعت منوچهران آن حصن حصین مدتی آن را باهل اعتماد سپرده و در محافظتش جد بلیغ
الحاح و مبالغه بجای آورده با سپاه و رایات فتح آیت در پنجم شهر ذی الحجه سنه اربع و عشرین و مستعد پرتو وصول بر ظاهر قلعه کلیس انداخته قلعه مشارالیها
عاریان مؤید گشت که پاسبان بامش انگشت حصار سپهر مینا فام همراز بوده و ماهی آب خندقش با گاو زمین دمسازی نموده رفعت ارکانش بمرتبه که طایر اندیشه
را بال وهم و خیال پرواز بر فراز آن دست نمیداد و در متانت بنیانش بمثابه که جاسوس خیال را کمند تدبیر صعود بر شرفات آن اتفاق نمی افتاد
مثنوی قلعه چون حصار چرخ بلند کنگرش فارغ از کمند خاکریزش چو کوه خارا سنگ پای اندیشه از صعودش لنگ خندق آن عمیق پهناور همچو
دریای بیکران بلا خیز و خان عالیشان همان روز که بنواحی آن حصار استوار رسید سپاه انجم جاه را با فروختن آتش جنگ و انداختن تیر و تفنگ و
سنگ مامور گردانیده و دلیران مانند رازی در مقام دفع و منع ثبات قدم ورزیده و غرش کمان رعد صدای هر کس بگوش هوش بهادران رسانیده
تیر نجش تا پیره خون از چشم سحاب کشاده جان را از مصاحبت بدن بیزار ساخته و از پرواز تفنگ آواز صور اسرافیل در قلعه افکنده نمونه روز رستخیز ظاهر
ساخت و ناوک دلدوز مانند نیسان باران از غمام مینا فرو باریده جمعی را بر خاک هلاک انداخت و مدت سه روز حال بدین منوال
جاری بوده در صباح یازدهم ماه مذکور غازیان منصور از جمیع اطراف قلعه جنگ پیش برده و از خندق گذشته مانند کبک دری بر خاکریز آمده
و بزخم تیر خدنگ و تفنگ تیزآهنگ محافظان را از فراز فصیل منهزم ساخته فتح آن حصار استوار تیسیر پذیرفت و مفاتیح خزاین و ذخایر بقبضه اقتدار
نواب ورمش جان قرار گرفت آنگاه خان شجاعت پناه با سپاه ظفر دستگاه متوجه قلعه لاد شده آقا محمد چون بر این معنی وقوف یافت کثرت رعب
و هراس اساس پندار او را از هم پاشیده و قاصدان چرب زبان نزد خان عالی مکان ارسال داشته بجان امان طلبید و بزبان حال و قال مضمون کلمه
العفو عند الاقتدار من علو الاقدار گویا ساخته بفحوای این مقال مترنم گردید که ارتم فاستبنی فی کل امر فافضل الکریم علی اللئیم امین الحضرت البهیه بر
عجز و بیچارگی آقا محمد ترحم نموده مضمون کلام اعجاز نظام والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس از سر جرایم و آثام او درگذشت و اشارت فرمود که
عالیجاه آصف پناه نظام الدوله والدین احمد بیگ و عالیجناب قدوة الاشراف والاعیان قاضی جهان بقلعه درآمده خاطر آقا محمد را بعهد و پیمان
اطمینان دهند تا بیرون شتافته شرف ملاقات شریف دریابد و همعنان آنحضرت بپایه سریر اعلی شتابد و ایشان بموجب فرموده عمل نموده آقا محمد
بخت سرمد سالک طریق اطاعت و انقیاد گشت و بعد از ملاقات ورمش جان مفرز شده بتلافیه خرابی را که سالها اندوخته بود بخدام عالی مقام
سپرد و بعد از آن ورمش جان بتوفیق باری متوجه ساری شد و والی آنجا میر عبدالکریم غیر سلوک سبیل خدمتکاری چاره ندانست لاجرم پسر خود سید
سلطان محمود را با دو هزار تومان نقد و دیگر تحف لایقه و تنسوقات رایقه باستقبال خان فرستاده ملتزم ادای باج و خراج گشت و پیغام داد
که چون موکب عالی خانی بدرگاه عالمپناه مراجعت فرماید من نیز متعاقب بپایه سریر اعلی خواهم شتافت و خود را بشرف پابوس همایون
سعادت پیوند شاه فلک اقتدار خواهم یافت و خان سیدزاده را مشمول انعام و احسان گردانیده و خلع نفیسه پوشانیده جهت امیر عبدالکریم
تاج و خلعت ارسال داشت و مقارن این احوال حکام هزار جریب و رستمدار و ولاة سایر آن بلاد و دیار چون سید حسین هزار جریبی و ملک
کاوس ملک بهمن با ستانه علیه امین الحضرة البهیه شتافته پیشکشهای موفور و تبرکات غیر محصور کشیدند و اظهار چاکری و فرمانبری کرده در ملازمت
موکب عالی متوجه اردوی همایون که در حدود اصفهان نزول فرموده بودند گردیدند **گفتار در بیان توجه موکب نصرت نشان از ری بجانب اصفهان**
جهت اقدام بر امر صید و شکار و انتقال مولانا علاءالدین محمد طبیب بجوار رحمت حضرت مهیمن غفار در آن ایام
که مزاج وهاج صاحب تخت و تاج در مملکت ری از عارضه که دست داده بود صحت یافت بمقتضای میلان طبیعت همایون عازم صید و
شکار گشته حکم جهان مطاع شرف نفاذ پذیرفت که عساکر منصوره با ثقله کارخانجات و اصناف عجزه که کرده بجانب اصفهان در حرکت آیند و پادشاه گیتی آرا
در ساعتی فرح افزا پای ظفر فرسا در رکاب ظفر انتساب آورده و حرکت کرده نهضت فرموده و چون بنواحی کاشان از غبار موکب فیروزی نشان
معطر گشت مولانا علاءالدین محمد طبیب که از اکثر نواب بارگاه عالم پناه بمزید تقرب ممتاز بود و در تشخیص امراض و معالجه اعراض
انفاس مسیحا ظاهر نموده بمرض ذات الصدر مبتلا گشته پهلو به بستر ناتوانی نهاد چون زمان حلول اجل مقدر رسیده بود استعمال اشربه و ادویه نفع

وضع نقیاد و ساعت بساعت صعوبت آن عارضه از بیشتر بیشتر گشت و بعد از سه روز در منزل طهاره که داخل ولایت اصفهانست الحکیم حکمت شعار
از عالم ناپایدار در گذشت قطعه درین دقیقه بماند حیرت حکما که آدمی چگونه باقضای کن فیکون اصول نبض چو شد منحرف ز جنبش اصل علاج عجز
فرو رفت پای افلاطون صلاح طبع چو سوی فساد روی نهاد بماند بهیده دو دست بوعلی قانون القصه پادشاه سعادت قرین از فوت مولانا
علاء الدین بغایت متاثر گردیده و بازماندگان او را تسلی فرموده خلع فاخره پوشانیده و پسر ارشدش حکیم جلال الدین را بمزید الطاف و اعطاف
نواخته قایم مقام پدر ساخت و بدستور لوای کشورکشا منصور بصوب نگارگاه اصفهان برافراخت و به منزل چاله سیاه موتور قا بهم رسیده گور و بسیار آهو
و نخجیر مشیار و سایر جانوران شکاری پابسته دام تقدیر گردیدند و بضرب تیغ و تیر پادشاه عالمگیر امرا و ارکان دولت پانزده هزار از آن
حیوانات که اکثر گور بود بقتل رسیدند و هنوز چاله سیاه مضرب خیام شاه انجم سپاه بود که درمش ملک پایه سریر ظفر نشان رسید حکام مازندران و
رستمدار با پیشکش فراوان و اموال بسیار بشرف پابوس نواب کامیاب فلک اقتدار رسانیدند و بواسطه آن نیکوخدمتی بیشتر از پیشتر منظور
نظر عواطف و اشفاق شده عنایت بیدریغ پادشاه آفاق مرتبه او را از مراتب سایر امرا درگذرانید **ذکر طلوع ماهچه رایت**
فیروزی آیت از افق بلده قم و ظهور اسباب سور و سرور در میان مردم موکب ظفر پناه پادشاه عالیجاه بعد از فراغبال
از شکار چاله سیاه براه ولیجان عازم خطه قم شد و در آن بلده فاخره جهه سرتراشی شاهزاده سعادت انتما ابو النصر سام میرزا فرمان اشرف
اعلی بترتیب طوی بزرگ نفاذ یافت و خدام آستان سپهر احتشام بسرانجام اسباب آن امر پرداخته در ساعتی همایون انجام سر آن اختر برج
شرف و کامکاری را تراشیدند و موی مشک بویش را بطریقه سنت بانقره برابر کرده تصدق نمودند و چند روز پادشاه گیتی فروز بزم نشاط
و انبساط نشسته بلوازم لهو و سرور و عیش و حضور پرداخت و امرا عظام و نواب بارگاه فلک احتشام را بخلع فاخره و انعام و اکرام خوشدل
و مسرور ساخت و مقارن آن حال نسایم اعتدال آثار در اهتزاز آمده دوشیزگان چمن از تشریف هوای نوبهاری جامهای زرنگاری پوشیدند
و نورسیدگان نسرین و سمن از جامهای لاله ارغوانی شراب گلناری نوشیدند نرگس قدح زرین برکف سیمین گرفته در بزم بستان آیین دایر ساخت و
بلبل سرمست از دیدار گل بی تحمل شده نوای نغمه سرائی در عالم انداخت **مثنوی** نرگس سرمست بکف جام می کرد بساط غم اندوده طی
شاهد گلچهره گلگون نمود بار دگر هوش ز بلبل ربود شاخ شکوفه درم بیشمار کرد ببزم سمن و گل نثار و در روز نوروز پادشاه گیتی فروز مانند
خسرو خاوری بر تخت بخت و فیروزی بر آمده و بلوازم طوی نوروزی پرداخته از سر نو ضمیر آفتاب پرتو متوجه ترتیب صحبت بهجت و کامرانی ساخت
باز در بزم طرب آهنگ عشرت ساز شد برج اهل شرف در های دولت باز شد باز آواز بریشم رفت تا چرخ برین ارغنون ساز فلک
نغمها دمساز شد باز بی اندیشه ساقی جام می بر کف نهاد شیوه شوخی و سرمستی ز سر آغاز شد و در آن جشن بقاعده معهود و دستور آمرا امرا
و ارکان دولت پایدار خصوصاً ملاذ اکابر خاقین میرزا کمال الدین شاه حسین پیشکشها کشیدند و از دست ساقی عنایت پادشاهی جامهای باده
خوشگوار نوشیده از جامه خانه عاطفت شاهنشاهی خلع زرنگار پوشیدند و در آن موسم بدیع آیین پادشاه ظفر قرین مایل صید و شکار و عزم
سیر دشت و صحرا گشته نواحی ساوه را شکارگاه نمود و آن صحاری و بیابانها را از خون آهو و نخجیر حیرت افزای لاله زار ساخته از آنجا بصوب
الکای خرقان نهضت فرمود و بعد از وصول آن منزل حاکم ساری امیر عبد الکریم بر طبق وعده که با مبشر الحضرة البهیه رستمان کرده بود با پیشکش
فراوان با آستان ملایک آشیان رسیده بشرف تقبیل بساط سلطنت مناط سرافراز شده محفوظ عین تربیت و رعایت گردید **مثنوی** سرکار
دیده بخت سوی درگاه شاه آر درخت چون بخاک درش جبین ساید با سعادت همنشین آید **گفتار در بیان اطاعت امیره**
دباج بعد از اظهار خلاف و ذکر بعضی از نهضات موکب همایون پادشاه مرتضوی اوصاف و در آن زمان که پادشاه
کامران در فضای جنت نشان خرقان بحکم عدل و احسان در زمین دل طوایف انسان تخم محبت می کاشت بمسامع جاه و جلال رسید که امیره دباج که بعد از
فوت والد خویش امیر حسام الدین در قوهین و رشت فرمانفرما شده است در طریق عصیان سلوک می نماید با وجود نیکوئی سرشت اوباب
ارتکاب افعال زشت بر روی روزگار خود می گشاید بنابر علی هذا مقرر شد که ابن الحضرة البهیه رستمان و بیکلیجان و حکام رسیده اند و ماننده آن کامکار

کارکیا سلطان احمد عنان تکاور بطرف رشت تافت و موکب همایون پادشاه ربع مسکون از راه سلطانیه بطارم رود و از آنجا بطریق فومن متوجه
امیره دباج شود و رستم خان برحسب فرمان واجب الاذعان بصوب لاهیجان در حرکت آمده ماهچه رایت فیروزی نشان پرتو وصول بحدود
سلطانیه انداخت و چون این خبر بسمع امیره دباج رسید غریق بحر ندامت و پشیمانی گشت و تدبیر کار خود منحصر در آن دانست که التجا بکشتی عاطفت
پادشاهانه نموده خود را بساحل نجات رساند لاجرم اصناف تحف ارجمند و انواع هدایای دلپسند ترتیب کرده مقرر ساخت که عبدالله دیوانه
و خلیفه سید علی که از اعیان مملکت گیلان بمزید تقرب ممتاز بودند با جمعی دیگر از اشراف و اهالی و مشایخ و موالی بدرگاه عالم پناه شتابند و لوازم
نیاز و تضرع و مراسم تخضع و تخشع بجای آورده بزلال اظهار اطاعت و دولتخواهی اشتعال نایره غضب حضرت پادشاهی را تسکین دهند و جهت
التماس شفاعت رقعه نیازی نزد کارکیا سلطان احمد که در اردوی همایون بود ارسال نمود و عبدالله دیوانه و خلیفه سید علی متوجه درگاه
سپهر اشتباه گشته در دار الملک سلطانیه باردوی ظفر عطیه رسیدند و نزد نواب والاجناب زبان اعتذار و استغفار گشاده خاک بارگاه سلاطین
پناه را بلب نیاز بوسیدند و قبول نمودند که از مال جهات سنوات گذشته مبلغ پنجهزار تومان عجالة الوقت ادا نمایند و من بعد سال بسال خراج
مقرر بخزانه عامره رسانند بعد از وفور مبالغه و الحاح آن طایفه و شفاعت کارکیا سلطان احمد عفو جرم سنور پادشاه گیتی فروز شامل حال امیره
دباج گشت و مضمون کلمه همایون والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس مطمح نظر انور شده از سر جریمه عظیمه او درگذشت نظم زهی بخشنده شاه
مکرمت کیش که هست از جرم مجرم عفو او بیش ز فضلش هر که عفو از جرم خود جست ز آب لطف گرد زلتش شست آنگاه بحکم همایون نفاذ
یافت که سلطنت مملکت فومن و رشت بدستور سوابق ایام با امیره دباج مسلم باشد و رستم خان با متابعان بآستان خلافت آشیان مراجعت
نماید و چون آن نشان فتنه نشان بدیشان رسید عنان معاودت انعطاف داده بدار الملک سلطانیه شرف تقبیل پایه سریر گردون مسیر
یافتند و ایلچیان جیلان بانعام افسرهای زردوزی و خلع فاخره مفتخر و مباهی گشته مقضی المرام نزد امیره دباج شتافتند و پادشاه اسلام ماه
مبارک صیام در سلطانیه قرین اصناف خیرات و مبرات بپایان رسانید و چون هلال فرخ فال شوال امثال قدح سیمین برکف خوبان زهره
جبین هویدا گردید آداب آن روز سعید بجای آورده بساط نشاط و انبساط بگسترد و در آن اثنا خبر رسید که جمعی کثیر از سپاه روم خیال کرده اند
که بجانب بغداد توجه نمایند و بدست جلادت و تهور ابواب جور و بیداد بر روی فرق عباد برگشایند و چون بر ضمیر انور همایون واضح و لایح
گردید که اگر رومیان آن عزیمت را از حیز قوه بفعل رسانند حاکم دار السلام شاه علی بیگ که عوض نام خویش موسوم و ملقب بعوض سلطان شده است
بی امداد غازیان موکب همایون بمقابله و مقاتله اعدای دولت روز افزون قیام نمیتواند نمود فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و امیر الخصوص
بادنجان و حاکم کردستان جوجی سلطان عنان تکاور بکومک عوض سلطان تافت آنگاه شاه خلایق پناه اورنگ همایون را بصوب میرزا شاه حسین بجانب
قم تحویل کرده بنفس نفیس عازم صید کوه بیستون گشت و در آن دشت و مرغزار بلوازم صید و شکار پرداخته عنان بارگیر عالم نورد بصوب
قم معطوف ساخت و روزی چند در متنزهات آن ولایت دلپسند اوقات خجسته ساعات بگذرانید و از آنجا متوجه کاشان گردید توسن سرکش
ایام رام مرام خدام عالی مقام و اسباب دوام اقبال و احتشام بر وفق مدعای رای صوابت انجام در سلک انتظام و الحمد لله الملک
العلام و الصلوة و السلام علی نبینا محمد خیر الانام و آله الکرام و عترته العظام **ذکر طوی تدبیر امور مشرعتین میرزا کمال الدین**
شاه حسین و بیان بعضی دیگر از واردات احوال فرمانفرمای خافقین چون ولایت کاشان سیورغال سرو بستان جاه
و جلال و دوحه چمن عزت و اقبال وکیل السلطنه و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین بود درین ایام که موکب همایون فال از غبار سم مرکب شبدیز مثال
هوای آنحدود را عطر افشان ساخت یراق طوی عظیم و ترتیب پیشکش بسیار قیام فرمود و در مرغزاری که عذوبت زلال خوشگوارش از معین سلسبیل
حکایت میکرد و لطافت هوای فرح افزایش از نسیم جنات النعیم روایت مینمود فراشان چابکدست خرگاه های منقش مطلا و خیام زرکش
سپهر اکسا برافراختند و سراپرده ها از اجناس روم و فرنگ و شامیانها از تافته و مخمل هفت رنگ مرتفع ساختند بیت شد افراخته
خیمه و سایبان ز دیبای زربفت و پرنیان و از گوسفند فربه و گاو پروار و غاز سمین و مرغ بریان جهت تهیه آن طوی بمقدار بهیچ فرستاد

که تو اسالاران و طغیان حیدر رومی الدوام کشتن و کشتن آن اشتغال داشتند و از اشربه و مربیات و اقراص لیمو و خوشابها چندان ترتیب نمود که
قبل از آن مردم سیر دیده وجود آن قدر قندیات را در خارج محال میدانستند بشره حیان عشرت قرین از صراحیهای زرین و سیمین گلاب افشانی
ترنج و بهی چندان حاضر آوردند که آن ساحت وسیع صفت تضایق پذیرفت و از میوه های نایاب و فواکه حلاوت آثار لطافت مآب در طوی خانه
انقدر مجتمع گشت که باغبان ریاض جنان انگشت حیرت بدندان گرفت و بعد از ترتیب سایر اسباب جشن و سور و تمهید موجبات طرب و حضور
موید منصور متوجه آن منزل دلگشا گشته میرزا شاه حسین بگستردن پای انداز پرداخت و تمامی آن فضای بهشت آسا را از اطلس و صعوی و قطائف و دیبای شوشتری
رشک نگارخانه چین ساخت و شاه بنده نواز بر مسند سرافرازی قرار گرفته امرا و تواچی و هر یک از ارکان دولت و مقربان حضرت
تهنیت جلوس دادند و ساقیان لاله عذار جامهای شراب ناب و ساغرهای لعل مذاب بگردش آوردند ابواب عیش و شادمانی برگشادند از شعاع
اقداح چون آفتاب و فروغ جامهای شراب ناب گلزار طرب را زمان زمان نضارت می‌فزود و از نوای مغنیان خوش آواز و الحان چالپیان
آهنگ ساز زهره خنیاگر در اهتزاز آمده نغمه یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیما می‌سرود عارض خوبان ماه سیما از تاب باده حمرا گل گل شکفته
و زبان مطربان روح افزا در دعای دولت شاه خورشید لقا این نظم دلگشا میگفت رباعی شاها بافرح تو بر دم افزون بادا از غم دل اعدای
تو پر خون بادا تا بزم فلک فروزد از ساغر مهر از جام طرب روی تو گلگون بادا خاصه لالهای چابکدست و بکاولان پاکیزه نهاد بر سماط
مایده های زرنگار مشحون با طعمه گوناگون میکشیدند و بعدد ثوابت و سیارات اوانی زرنگار و ظروف نقره کار مملو از اغذیه لذت آثار در آن صحبت جنت
رتبت حاضر میگردانیدند و بعد از فراغ از کشیدن طعام و تاثیر بخار مدام در دماغ خواص و عوام میرزا شاه حسین نقود نامعدود و اسپان تازی
و شامی و اجناس روسی و رومی و اطلسهای ختائی و مخملهای فرنگ و الجهای مصری و تاچهای هفت رنگ بقدر قدرت و مکنت خویش پیشکش
شاه سکندر روش نمود و بانعام خلع فاخره و تاج و کمر و اسپ با زین زر معزز و موقر شده اقتدار و اعتبارش در افزود و چون بساط جشن و طوی
مطوی گشت وارث خلافت مرتضوی از کاشان باصفهان خرامیده طرح قشلاق انداخت و میرزا شاه حسین را بمصلحت استخلاص اموالی که حاکم
گیلان قبول کرده بود و پیش ده روز بعد رشتم روان ساخت و در آن ایام که آن وکیل آصف احتشام از درگاه پادشاه سلیمان جاه دور بود جمعی از اهل جهل
فی جیدها حبل من مسد انتهاز فرصت نموده در وقتی که شاه بنده نواز در مجلس بزم نشسته بود عرض کردند که میرزا شاه حسین از اموال دیوان مبلغ پنجاه
هزار تومان تصرف دارد و ما متعهد میشویم که اگر او را در موقف پرغو حاضر سازند این مبلغ را خاطرنشان کرده بحصول رسانیم آنحضرت
از شنیدن این سخن متاثر گشته بزبان همایون گذرانیدند که فلله الحمد والمنه که مرا چنین کسی است که از غایت علو همت میتواند که پنجاه هزار تومان از مال من
تصرف نماید و ابواب خیر و احسان بر روی طوایف انسان برگشاید و بعد از آن مجلس تاج و دستار وضعی را که در بر داشت بمیرزا شاه حسین فرستاد
و مقرر را منزجر گردانیده بدینهایات ایشان را بسمع قبول جای نداد و چون فصل شتا نزدیک باتمام رسید و بسبب امتزاج ضلعین آثار اعتدال هوا
ظاهر گردید پادشاه صاحب تایید از اصفهان متوجه قم گشت و جشن نوروزی بدستور معهود در آن بلده واقع شده چند روز دیگر بسور و سرور گذشت

ذکر شکار کردن پادشاه همه‌دان در حدود ساوه و همدان و رسیدن زمره از حکام و ولایات آن نشان بملازمت

ایشان چون پادشاه گیتی فروز بعد از طوی نوروزی چند روز بسعادت و اقبال در بلده قم اوقات فرخنده مآل گذرانیدند باز دیگر هوای
اشتغال بصید و شکار در خاطر دریا آثار پیدا شده متوجه ولایت ساوه شدند و عساکر گردون مآثر گرد آن ناحیه از دشت و بیابان را فرو گرفته
جرگه انداختند و برآمدن آهو و نخچیر قیام نموده افکندن گور و گوزن را پیش نهاد همت ساختند فضای شکارگاه از فر طلعت پادشاه سکندر جاه
نضارت نگارخانه چین یافت و نسر طایر بهوای آنکه طعمه شاهین شاهی گردد از سپهر برین بجانب مرکز زمین شتافت چرخ و تمثال بلند پرواز گشاده منقار و
چنگ از خون آهو رنگ دادند و سگ و یوز از قید جسته و بند گسسته چون برق و باد رو بسوی نخچیر و گور نهادند مثنوی برون جستند
بازان سبکخیز بقصد صید کرده چنگ را تیز درآمد چنگل شاهین بتاراج نه طوطی ماند بر بالا نه دراج کمین بگشادن یوزان ز هر سو چو در بستند راه حیوان
بر آهو ز سیر تازیان تیز آهنگ فضای دشت بر نخچیر شد تنگ و قمره تا در صحرای اصفهان هم رسیده بدستور استمرار پادشاه شیرشکار بلوازم

بلوازم آن کار قیام نموده بنفس نفیس ترتیب و تجهیز فرا وان گشته از احشام و امعاء آنها مافی معیده تراخ و در خفی با مانده و آماده و مهیا بوده شاه مملکت
اقتدار بعد از فراغ از آن کار بصوب ساوه مراجعت فرموده بلکه غیر سعی آن بلده امین الحضرة در رشتخان و تیلجان و لاهیجان کر جهت امداد و عوض سلطان
مدار الاسلام بغداد و رفته بوده نهنیشان رفیق توفیق بودند از خاک بارگاه سلاطین پناه روشنی دیده امید حاصل نمودند و موکب همایون از ساوه بعزم
دار الخلافه همدان رفته از آنجا بهمدان کوهی که در ده فرسخی آن شهر واقعست بغلبه شتافت و زیاده بر بیست روز آن مرغزار دلفروز مضرب
سرادقات جاه و جلال بود و در آن ایام بعرض پادشاه اسلام رسید که طایفه از لشکر ماوراء النهر خیال عبور از آب آمویه و مرور بر ولایات خراسان
در خاطر مخمر ساخته اند بنابراین فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که در رشتخان بتقاق تیلجان و سایر امراء عراق و مازندران بجدو جد فیروزکوه
رفته ییلاق نمایند و اگر خبر تعرض فرق اوزبک بممالک محروسه محقق گردد امداد امیر سلطان ایمیش نهاد همت عالی گردانند و امین الحضرة حسب فرموده
بدان ممالک رفته مدتی دو ماه بفیروزی و اقبال در ییلاق فیروزکوه و لار اوقات بهجت آثار مصروف داشت و پادشاه بنوید منصوره از منزل مذکور
بدار المؤمنین قم تشریف برده طواف روضه مطهره فیض بخش امام سهل علی شتافته بهجت را از طواف آن مرقد جنت آسا کاشت و بعد از تقدیم لوازم زیارت مجاوران آن فرخنده مقام را
با صناف صلات و صدقات مبتهج و مسرور گردانید آنگاه از راه ییلاق خرقان الکای همدان خرامیده و از آق الکای آبشکت الکای همدان
گرده پس از وصول بدان فضای جان افزا امیره دباج که سابقا در مقام اطاعت قدم بر پایه سریر اعلی آمده باج و خراج بر گردن گرفته بود بدرگاه سلاطین
پناه رسید و در صباحی که شاه صاحب تائید مانند جمشید خورشید بر تخت بخت و کامرانی قرار داشت بسعادت پابوس همایون که نهایت آرزوی
ملوک ربع مسکون همان تواند بود فایز شده پیشکش بسیار کشیده و روی نیاز بر ساحت بارگاه جهان پناه از زبان با دای دعا و ثنا گویا گردانید مثنوی
که شاها بقای تو جاوید باد لوای نور همچو خورشید باد سر دولتت گاه بعث فضای سپهر منور با نوار رخسار مهر همان به که سیر سر و خور مدام
موافق تحکمت بود صبح و شام سر و گرز ملکت بین تا بچین سلاطین ایران و توران زمین بخدمت ببندند پشت کمر نپیچند از طوق فرمانت سر
بود خاک سا همت سر سروران چه حکام گیلان چه مازندران و از جمله پیشکشهای امیره دباج هزار تومان نقد بود و صفی زر احمر که بر اشرفی از آن
بسان دو دست هلالی افتاب درخشان بودی و بمجرد رویت آن سرور خواطر جمهور زر ذیک و دو بمعز و دی ج تسرا الناظرین بود شان ایشان و صفی
سیم ابیض که مشاهده هر تنکچه آن آتش غیرت در خرمن ماه شب چهارده زدی و صیرفی فلک هر چند مدد کرد نقود ثوابت و سیار کشتی نظیر آن کوکبی بر منقبه ظهور
ندیدی ج و ل ابل جان خواهان ایشان و چون نقد اخلاص امیره دباج از غلاص اختصاص تمام عیار بیرون آمده بود مانند طلاء جعفری برواج یافت
و با نواع الطاف و اصناف اعطاف پادشاه مرتضوی اوصاف مخصوص شده انوار رحمت بید ریغ بر وجنات احوالش تافت و در دانه که در
صدف عز و شرف پرورش یافته تا مرداد و ده اجش گشت و تاج امیدا و بآن گوهر قیمتی ترصیع پذیرفته فرق مباهاتش از منزل چهره ماه درگذشت و موکب
نصرت نشان از الکای همدان برود خانه طوار شتافته جهة شکار ماهی چند روزی آنجا توقف افتاد و در آن منزل کارکیا سلطان احمد که سابقا پایه سریر
اعلی آمده بود مشمول انواع انعام و اکرام اجازت یافته روی بلاهیجان نهاد و فرمان فرمای بلاد و عباد از رودخانه طوار متوجه مراغه گشته در اثنای
راه بدستور مستمر بلوازم صید و شکار تقدیم میرسید و بعد از وصول بنواحی آب قزل اوزن امیره دباج مجدد با پوشیدن افسر زر نگار و خلع شاهوار سرافراز
شده بر صوب گیلان مرخص گردید و اعلام ظفر اعلام در ماه مبارک صیام که داخل شهور سنه ست و عشرین و تسعمائه بود سایه شرف بر منزل اباب مراغه
انداخت و در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور در رشتخان از ییلاق لار و فیروزکوه باز آمده بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر پرداخت زیرا که در اثنا و وقایع
مسطور و حالات مذکوره ای ممالک آرای نواب کامیاب متوجه تشخیص مهمات حکام و امرا و ولاة المرز گشته بود و حکم جهایون باسم سامی در رشتخان
صادر شده بود که اگر از جانب خراسان و فدغه بنا باشد بپایه سریر اعلی مراجعت نموده جماعت مذکوره را بدرگاه عالم پناه آورد القصه صباح روز
جمعه غره شوال که در پیشگاه فضای فیض افزای سپهر مصلای مذکار جهر گستره گشت و طوایف انجم سعادت هجوم مستغرق انوار حوالطف لم یزلی شده منتظر
تهنیت و مبارکباد انه و و و همواره همنوات مد گذشت پادشاه پاک اعتقاد در حواه تازی نژاد نشسته جهت اقامت نماز عید بمرغزاری که اباب آنا که
فروشان چابکدست طوایف و جواسب آزینجا تا حکام تزئین یافته به سایه انهای سپهر خضاب آراسته بوده تشریف حضور ارزانی داشت و بعد از ادای

بزرگوار

و عوض بنیاد در مجلس بزم نشسته رایت عیش و عشرت برافراشت امرا و ارکان دولت بجمیع فاخره و انعامات وافره خوشدل و مسرور گردانید و هم
در آن هفته امیر بحضرت رخصت یافته بجانب قم که اولکاء ملازمانش بود متوجه گردید و در همان ایام خبر فوت والی روم سلطان بایزید در ... پادشاه
هفت اقلیم شایع گشت و درین مقام شمه‌ای از حالات او بر زبان خامه سخنور ان شاء الله تعالی خواهد گذشت و در نظر اذکیا مناسب نماید و در اثنای
بیان قاصر بیان بعفو و اغماض فضلا و بلاغت انتما مقابل آید و من الله الاعانة و التوفیق انه هو الفاعل و ما یشاء بالتحقیق ذکر استیلاء سلطان
سلیم بر ممالک مصر و شام و انتقال او از عالم سریع الزوال محنت انجام غره ... سلطان ... علیه السلام و
میفرماید که لو کان لابن آدم وادیان من مال لابتغی لهما ثالثا و لایملأ جوف ابن آدم الا التراب رباعی دارد اگر آدمی دو وادی از مال خواهد که
شود ثالث آن مال امال مالی نکند درون انسان را پر جز خاک که غیر آن نداریم مال تقریب ایراد این حدیث صحیح الاسناد آنکه در این ایام
که سلطان سلیم از خوف حسام خون آشام پادشاه اسلام مجال توقف در آذربایجان محال دانسته از دار الملک تبریز جلو ریز بجانب روم بازگشت
ملک الامراء حلب خیر بک از سلطان مصر قانصو توهمی تمام داشت رسل و رسایل نزد او فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و عرضه داشت نمود
که اگر موکب عالی بدین جانب شتابد بنده غاشیه خدمتکاری بر دوش گرفته در سایه علم سعادت پرتو جهت دفع سلطان قانصو بجانب مصر توجه مینمایم و در
فتح آن ممالک مساعی جمیله مبذول داشته ابواب تسخیر این بلاد را بر روی روزگار خدام عالی مقام میگشایم و سلطان سلیم با وجود مملکت عظیم از غایت
حرص و فزونی مال و ازدیاد اسباب جاه و جلال ... افزونی بزرگ دانسته با لشکر ظفر سلب متوجه حلب گشت و خیر بک بوعده وفا نموده
لوازم استقبال مرعی داشت و مقالید قلاع و خزاین را تسلیم نواب سلطان سلیم کرده بمراسم نیازمندی اقدام فرمود و سلطان سلیم اموال آن مملکت را که
بینهایت بود در میان امرا و لشکریان منقسم گردانید و دوازده هزار شتر را آب بار کرد و از راه بیابان همعنان خیر بک روی توجه بمصر آورد و چون بحدود
آن مملکت رسید شنید که سلطان قانصو رایت سعادت پرتو بقصد جولان در میدان حرب و استعمال آلات طعن و ضرب برافراخته لشکری از هر جنس
توان کرد بیشتر همه بمعظم پهلوانی بر سر جوشن بهمتی در بر مستعد مقابله و مقاتله ساخته از استماع این خبر ترس و بیم بر ضمیر سلطان سلیم راه یافت و مصلحت در
بقایای سپاه که در عقب بودند در یکی از جبال حصین که در آن حوالی بود توقف نمود و بحسب تقدیر مالک الملک قدیر همدر آن ایام مرغ روح
سلطان قانصو از مصر بدن بعالم آخرت انتقال کرد و سلک جمعیت جنود او از هم گسیخته هر کس روی بطرفی آورد و سلطان سلیم بعد از اطلاع برین حادثه
آسمانی بر مرکب کامرانی سوار شده بمصر خرامید و عروس آن مملکت را بی مزاحمت اغیار در کنار گرفته بعضی از امرا چراکسه را که خیال سرکشی در سر داشتند
بقتل رسانید لاجرم تمامی ممالک مصر و شام و حجاز و یمن در حیز تسخیرش قرار گرفت و در حرمین شریفین و سایر بلاد مذکوره خطبه و سکه باسم و لقب همایونش
زیب و زینت پذیرفت آنگاه سلطان سلیم زمام ایالت مملکت مصر را در قبضه اقتدار خیر بک نهاد و از آن مرز و بوم با غنایم موفوره و اموال محصوره
عنان عزیمت بطرف روم انعطاف داد و بعد از وصول باستنبول آفتاب دولتش که بذروه کمال تصاعد نموده بود بدرجه زوال رسید و مرضی
جان گزا بر عنصر بدنش مستولی شده زمان حیات مستعار بنهایت انجامید در روز شنبه نهم شوال سنه ست و عشرین و تسعمائه هادم اللذات بصورت
آن سلطان بمکان شتافت و از آن جهه عدت راهبت منقضی گردیده عنان عزیمت بملک آخرت تافت نظم چنین است رسم سرای سپنج که گه گنج
و گه رنج و گاهیست رنج پر از مهر و کین است چرخ کهن کهن سرکش که بر آرد ز بن امرا و ارکان دولت جسدش را بر نهج سنت سید المرسلین تجهیز و
تکفین کردند و در مقبره آبا و اجدادش بخاک سپرده شرایط تعزیت داری بجای آوردند آنگاه پسرش سلطان سلیمان را که در صغر سن بود پادشاه
ساختند و بدستور معهود متعهد سرانجام امور جمهور شده لوای مملکت داری و فرمانفرمایی برافراختند و در آن تیره ماه که پایه شاه دین پناه در بنا
مراغه بود خبر فوت قیصر روم بمسامع نواب کامیاب رسید و انهدام مبانی عمر و زندگانی آن دشمن قوی موجب ازدیاد ارتفاع چتر جاه
و جلال خدام بارگاه سلطنت و استقلال شده بزبان مضمون این مقال گویا گردید که بیت بس تجربه کردیم درین دیر مکافات با آل علی هر که
در افتاد ور افتاد و همدرین منزل نایب مناب دولت دیگر از ... اقبال شاهی برو ... سلطان ... سر ...
... باتش ... سموات رسید چنانچه در ... ذکر ... سلطان

چون ... ظفر

جلیل به درگاه پادشاه بعد از جلال احوال گذشته شهنشاه شروانی بموجب وعده که با نواب درگاه سلطنت و جهانبانی کرده بود
بحکم القضیه و هدایا و پیشکش را ترتیب نموده و سپارش خویش سلطان خلیل متوجه آستان ملایک آشیان گردانیده بنواب بلندجناب عرضه داشت
کرد که سلطان خلیل منظور نظر تربیت پادشاه والا گهر گشته پایه قدر و منزلتش به اوج کیوان از جمله نشینان تتق امامت و کرامت ارتفاع یابد بنابر آنکه
این کمینه بلوثوق و اعتماد بر کمال التفات حضرت پادشاهی صحت از دیاد پذیرفته علی اسرع الحال به درگاه جاه و جلال شتابد مثنوی چو از الطاف
شاهنشاه نامی میسر گردد و هم این سرفرازی ظفر گردد آیم سوی درگاه ز فرق سر قدم سازم در آن راه کنم نقد دل و جان را فدایش تمام کرد
طوق و فاتیش و در آن ایام که منزل اردوی نصرت خیام رزین طناب عساکر ظفر مآب بود سلطان خلیل با اردوی همایون رسید حجاب درگاه
بارگاه سپهر اشتمال او را بشرف بساطبوسی رسانیدند و پیشکشهائی را که آورده بود گذرانیده در خلوتی مدعای شهنشاه را معروض گردانیدند شاه فلک
پناه آن التماس را بعز اجابت اقتران داد و بنظر شفقت در سلطان خلیل نگریست و یکی از بنات مکرمات را نامزد او کرده ابواب انعام و احسان
بر روی روزگارش برگشاد و سلطان خلیل چند روزی در آنجا بود و هر ساعت لطفی مجدد و هر لحظه تفقدی مجدد نسبت
به او و روح میافت و زمان بزمان نیز الطاف پادشاهانه از افق اشفاق بیکرانه بوجهی غیر مکرر طلوع نموده بر وجنات احوالش تافت و در وقت
طلب رخصت با انعام خلع زرنگار و تاج مرصع بالای شاه و اره و کمر شمشیر بند و بار طلا و اسب تازی نژاد و جهان جهان سرافراز و معتبر و مباهی و مستظهر
روی بشروان آورد و بعد از فوز بملاقات پدر بشمه از لطف و عنایتی که از پادشاه دوست نواز دشمن گداز مشاهده نموده بود عرض کرده شروان شاه
نیز عازم ملازمت بارگاه سپهر اشتباه شد و خدام درگاه خود را با براق آنسفر و ترتیب پیشکش پادشاه والاگهر مأمور گردانید نظم چنین که شاه
مراطبع پاک و خوی نکوست عجب مدار که گردند دشمنان همه دوست بوقت ملک ستانی چه حاجتش بسپاه که کشور دل و اقلیم جان مسخر
اوست ذکر توجه موکب همایون بقشلاق نخجوان و لشکر کشیدن دیو سلطان بگرجستان و بیان قرار مهمات ولایت
مازندران و رستمدار و رسیدن اخبار خراسان بعرض نواب کامیاب عالم مدار پادشاه بلندجناب از منزل ابهر
ظفر همعنان نصرت اندر رکاب بدار السلطنه تبریز شتافت و بنیاد و بربگاه در آن بلده فاخره بعیش و نشاط گذرانیده از آنجا عنان نگیران
بقشلاق نخجوان تافت بعد از وصول بدان فرخنده مکان دیو سلطان برحسب فرمان واجب الاذعان بعزم تاخت ولایت گرجیان بی ایمان
رایت نصرت برافراخت و در آن دیار بیمن دولت پادشاه کامکار آثار اقتدار بحیز ظهور رسانیده چند قلعه و شهر مسخر و مفتوح ساخت و از
حکام آن مملکت قرقره و داود بیک و لوند بیک و منوچهر طوعا و کرها بملازمت دیو سلطان شتافته اظهار اطاعت و انقیاد و خدمتکاری نموده
و آنجناب ایشان را بکابین امان داده و همراه خود گردانیده بصوب آستان ملایک آشیان توجه فرمودند و بمدد قشلاق نخجوان دیو سلطان بتقبیل قوایم
سپهر نشان سرافراز گشته بواسطه نیکو خدمتی عنایت و التفات بینهایت یافت و پادشاه پوزش پذیر امراء گرجی را نیز مشمول الطاف پادشاهانه
ساخته به پرتو انوار عاطفت خسروانه بر وجنات احوال ایشان تافت و گرجیان باج و خراج قبول نموده با نواع تاج و خلعت مفتخر و سرافراز شدند
و فرامین مطاعه در باب حکومت مواضعی که متصرف بودند حاصل کرده روی بمواطن خویش آوردند و بمدد ران اوان در باب قرار مهمات ولایت
مازندران و هزار جریب و رستمدار نواب درگاه ملک اقتدار گفت و شنید بسیار کردند و آخر الامر بوساطت جناب سلطانی سیف الاعاظم خواجه
مظفر بتکچی برینموجب مقرر شد که از بلاد مازندران چهار دانگ تعلق بامیر عبدالکریم داشته باشد و دو دانگ معوض آقا محمد گردد مشروط بآنکه پیشکش
مبلغ هفت هزار تومان تبریزی بدیوان اعلی جواب گویند و مهم امیر حسین و سادات هزار جریب بر هزار تومان مقطع پذیرفت و برین جنس قضیه
رستمدار و فیروزکوه بمبلغ معین قرار گرفت و امیر عبدالکریم مرخص شده متوجه ساری گشت و حکم همایون نفاذ یافت که از جمله هفت هزار تومان
مبلغ چهار هزار تومان که حصه امیر عبدالکریم بود جناب سلطانی سیف الاعاظمی تحصیل نماید لاجرم آنجناب نیز اجازت یافته بمازندران شتافت
برحسب الحکم جهانمطاع عمل نمود و امیر عبدالکریم بیک جهت تبلیغ سه هزار تومان که حصه او بود متوجه تحصیل آن شد و وصی
[illegible]

عزم گرجستان

عنان عزیمت بجانب باغ و بستان انعطاف داده و بلبل بی تحمل با دلی پر آتش هجران سوخته نغمه سرائی آغاز نهاد و پادشاه عالیشان بقشلاق نخجوان توجه
الکنک سهند و بعضی دیگر از ییلاقات آذربایجان گردیده در مرغزاری بهشت آثار قبه خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراخته بساط عشرت
و نشاط مبسوط گردانیدند در آن اثنا از جانب خراسان ایلچی رسیده بعرض نواب کامیاب رسانید که عبید الله خان با سپاه فراوان بعزم تسخیر
خراسان از آب آمویه عبور نموده و در آن بلاد طوفان بلا بالا گرفته دست تقدیر از عزو علا ابواب تفرقه بر روی روزگار برگشوده بنابر
آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که انیس الحضرت البهیه دورمش خان باتفاق زینل خان متوجه مدد حکام خراسان گردد و آنحضرت عالیشان
حضرت مملکت پناهی حبیب الهی را در قم گذاشته علم عزیمت بجانب خراسان برافراخت و کوچ بر کوچ بخرقان سلطانیه شتافته جهة آسایش مراکب
روزی چند رحل اقامت انداخت و در اوائل شعبان سنه سبع و عشرین و تسعمائه از نزد والی هراة امیر سلطان قورچی شاملو نام باستان سپهر احتشام
رسید و اخبار غریب بعرض نواب کامیاب رسانید اول آنکه عبید الله خان با جنود بیکران بظاهر هراة آمده چند روز بامر محاصره پرداخت و چون
دید که کاری از پیش نمیتواند برد عنان مراجعت بصوب ماوراء النهر معطوف ساخت دیگر آنکه امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بهوا خواهی خلیفه
السلطنه الخلافه محمد پادشاه متهم گشت و بحکم امیر سلطان در روز سه شنبه ششم ماه رجب در قلعه اختیار الدین محبوس شده روز دیگر جسم او از هم گذرانیدند
و پادشاه عدالت بنیاد در تفتیش و تفحص این مهام شرایط مبالغه و اهتمام بجای آورده بتحقیق انجامید که در وقتی که عبید الله خان در ظاهر هراة نشسته
بود و بامر محاصره قیام مینمود از امیر سلطان اصلا جلادتی بوقوع نیافته بنابر آن اوزبکان در بلوکات هراة خرابی بسیار کرده بودند امیر غیاث الدین
محمد بن امیر یوسف از جریمه که باو نسبت نموده اند مانند گرگ یوسف بیگناه بوده و امیر سلطان بنابر غرضی که داشته بتیغ ظلم آن سید فاضل نکو خصال را
شربت شهادت چشانیده لاجرم نایره غضب پادشاهی اشتعال یافت و حکم شد که شاهزاده مظفر لوا ابو الفتح طهماسب میرزا و امیر سلطان متوجه پایه
سریر اعلی گردند و ایالت خراسان بمفوض نواب نامدار شاهزاده عالی مکان سام میرزا باشد چنانچه عنقریب تفصیل این حکایت مرقوم قلم اهتمام
خواهد گشت ان شاء الله تعالی و تقدس ذکر تتمهٔ احوال مازندران و رسیدن والی شروان باستان پادشاه کامران چون جناب
سلطانی سیف الاسلامی از وجه تقبل امیر عبد الکریم مبلغ هزار و پانصد تومان بحصول رسانید حکم همایون صدور یافت که آنجناب بدار السلطنه هراة
رفته در ملازمت شاهزاده عالیمقام ابو النصر سام میرزا بسر برد و تحصیل تتمهٔ آن وجه بدده جوکی بیک باشد آقا و رکماس بیک که متعهد
شده هزار تومان تقبل آقا محمد بود و پیش از آنکه از آن وجه چیزی معتد به بوصول رسد آقا محمد از پایه سریر اعلی فرار نموده بمازندران شتافت و میان او و امیر
عبد الکریم نایره نزاع التهاب یافته بقوه دولت قاهره غالب گشت و آقا محمد قلعه کلیس را از اولاد در استحکام داده در بعضی از جنگلهای آنحدود متحصن
شد چون این اخبار بمسامع نواب درگاه فلک اقتدار رسید حکم همایون نفاذ انجامید که جوجی سلطان با بعضی از سپاه عراق و کردستان
بمازندران رود و آقا محمد را گرفته بپایه سریر اعلی رساند و جوجی سلطان حسب فرموده لشکر بآن ولایت کشیده بجهت بظاهر قلعه اولاد شتافت
و در عرض یکهفته آن حصار استوار را بجنگ گرفته توابع آقا محمد را که در آنجا توطن داشتند مقید و مغلول ساخت الکا بجنگلی که مقر آقا محمد بود در رفته او را نیز
در دام اسر انداخت و رایت مراجعت بصوب سده سنیه سلطنت برافراخت بعد از وصول المقصد نکو خدمتی او عز قبول یافته در پرتو انوار
عنایت پادشاه عالیجاه بر ناصیه حال آن امیر شجاعت دستگاه تافت و ایضا عفو خسروی عطابخش جرم پوش شامل حال روزگار آقا محمد شده حکم همایون
باطلاق او صادر گشت اما رخصت انصراف بجانب مازندران نیافت و ایالت آن مملکت من حیث الاستقلال تعلق بامیر عبد الکریم گرفته آنجناب
قبول نمود که مبلغ هفت هزار تومان را تمام جواب گوید و تا غایت که تاریخ هجری بماه ربیع الاول سنه ثلثین و تسعمائه رسیده آقا محمد در ملازمت عتبه
خلافت آشیان روزگار گذرانیده و امیر عبد الکریم در مازندران بحکومت منصوب بوده لوازم دولتخواهی بتقدیم میرساند و در خلال این احوال کسانی
شیخ شاه بموجب وعده که با نواب درگاه سپهر اشتباه کرده بود باحرام خدمت عتبه از شروان متوجه آذربایجان شد و شاه عالیمکان جمعی کثیر از امرا
و نوئینان را باستقبال آنجناب مامور گردانید و در سلخ ماه رمضان سنه سبع و عشرین و تسعمائه در [illegible] پادشاه شروان باردوی همایون حضرت شاهی
رسید و صباح عید بوسیله امرای عظام [illegible] بشرف پایبوس همایون فرق افتخار [illegible]

امیر عبد الکریم

رسانیده و از اسپان تازی نژاد و مرصع لجام و شمشیرهای مصری ساز مذهب نیام و نقود ابیض و احمر و نفایس اجناس عقود جواهر آنچه دست گنجش بآن رسیده و
لایق و مناسب دید پیشکش کرده از جرایم سابقه لوازم اعتذار و استغفار بتقدیم رسانیده مراسم دعا و ثنا بجای آورد مثنوی روی بر پای پادشاه نهاد
وز پی اعتذار لب بگشاد گفت کای آفتاب اوج شرف سرور خاندان شاه نجف جمله عالم ترا مسخر باد همچو من صد هزار چاکر باد چرخ را با درت
برابر هست سجده گاه ملوک درگاهست من که در ملک خویشتن شاهم بنده بندگان درگاهم گرچه زین پیش از کمال غرور بودم از خیل خادمان
دور داشت بخت بدم ستیزنده وز غلامی تو گریزنده شکر کاکنون نهادم از اقبال سر برین بارگاه جاه و جلال چاکران تو ار شدم
چاکر سودم از فخر بر فلک افسر جرم این بنده گرچه بسیار است لیک عفو ترا سزاوار است هست از لطف عام تو مامول که شود اعتذار من
مقبول و چون نقد اخلاص شیخشاه در معیار نظر کیمیا اثر پادشاه عالیجاه از غش ریا مبرا نمود بمهر قبول اقتران یافت و نسایم عواطف شاهی
از مهب مراحم نامتناهی در اهتزاز آمده ریاض امل و گلزار عقیده آن خلاصه را نضارت و طراوت بخشید و خازن عنایت تمامی بدست اصطناع و
اختصاص قامت قابلیتش بخلع طلا دوز و افسر زرنگار و کمر مرصع تلالی شاهوار مزین و آراسته گردانیده باهمی برکس ره اختصاص غلامی پوید در حد
شاهنشاهی جوید در گلشن امیدش از فیض ازل بی شبه گیاه کامی روید و بساط جشن و سور و مجلس عیش و حضور تمهید و ترتیب یافته پادشاه عالیجاه
شیخشاه را در صحبت بهشت رتبت طلب نمود و از ساغر لطف و احسان او را بکام دل رسانیده ابواب انعام و اکرام بر روی روزگارش بگشود
و چون شیروانشاه چندروز در ملازمت پادشاه گیتی فروز در غایت مسرت و کامرانی اوقات گذرانید و بکرات و مرات از جام التفات شاهی
سرگرم گشته باصناف الطاف نامتناهی مفتخر و مباهی گردید افسر اعزاز بر سر و خلعت افتخار در بر نقد سعادات در آستین و مرکب مرادات در زیر زین
رخصت انصراف یافت و شاه والا نژاد آن زمستان در تبریز قشلاق فرموده بدستور معهود انوار معدلتش بر صفحات احوال رعایای آذربایجان تافت
مثنوی خدیو کامران بنده پرور شه عالیمکان عدل گستر در آن موسم که بود از سردی دی فسرده خون مردم در رگ و پی ز دست ساقیان
عشوه انگیز کشیدی می بدار الملک تبریز دماغش دایم از می گرم بودی از آن فارغ ز سرما میغنودی ولی گاهی بتوفیق الهی نشستی بر سریر پادشاهی
ز احوال رعایا یاد کردی دل غمدیدگان را شاد کردی غلط گفتم نباشد در زمانش ز عدل شامل فتنه نشانش دل بیچاره ز ظلم غمناک گریبانی
ز دست ظالمی چاک عوانی گر نموده ظلم نیت طپانچه خورده از دست رعیت نباشد اندرین دوران پریشان بجز زلف بتان پریرو
الهی دولت و اقبال شاهی مصون بادا همیشه از تباهی جهان معمور باد از عدل و جودش سر نام آوران اندر سجودش اکنون وقت آنست
که طوطی قلم از شکرستان عراق و آذربایجان بجانب بوستان خراسان در پرواز آید و حالات آن ولایات را که تا غایت بنابر ملاحظه ارتباط سخن موقوف
مانده تقریر نماید و منه الاعانة والتایید **گفتار در بیان شمه از احوال امیر سلطان که مدبر امور ممالک خراسان بود و ذکر**
بعضی از وقایع که در ایام ایالت او روی نمود والد امیر سلطان کلابی بیک در سلک اعاظم امرای یعقوب سلطان انتظام داشت
و پدر کلابی بیک امیر بیک در زمان سلطنت ابوالنصر حسن بیک بغایت معتبر بوده همواره همت بر تمشیت مهمات جهانبانی میگماشت و امیر سلطان
چون بعنایت بیغایت شاهی مفتخر و مباهی گشته بمنصب للگی طهماسب میرزا و حکومت خراسان سرافراز شد چنانچه سابقا سمت تحریر یافت زمام
شاهزاده
منصب وزارت بلکه عنان اختیار ملک و مال را در کف کفایت شیخ مجدالدین محمد کرمانی نهاد و خلایق را بتمهید بساط عدل و رعیت پروری
و تشیید اساس لطف و مرحمت گستری نوید داد و لاجرم ممالک خراسان که بغایت ویران شده بود بار دیگر بمعموری آورد و رعایای متفرق
گشته با وطان خود باز آمده بفلاحت و زراعت کردند و چون قریب دو سال حال بدین منوال بگذشت و اکثر قری و قصبات مزروع و آبادان
گشت امیر سلطان باغوای بعضی از قرابتان که اعتبار و اعتداد شیخ مجدالدین محمد موافق مزاج ایشان نبود آن وزیر صافی ضمیر فضیلت شعار صنعت آثار
را معزول ساخته مواخذه و مصادره نمود و آنگاه برادر خوردتر خود ظهیرالدوله ابراهیم میرزا را وکیل ساخت و خواجه مولانا امیر سمرقندی را
وزیر گردانید و دیگر بحال شیخ مجدالدین محمد نپرداخت و مولانا امیر بعضی از اغنیا و متمولان هرات تحصیلات کرده در مقام کفایت شده و بدان
جهت اندک پریشانی باحوال مردم خراسان راه یافت و در اواخر سنه ثلث و عشرین و تسعمائه در اردوی همایون چنان بوضوح رومی بدست خدام درگاه

پادشاه اسلام گرفتار گشت و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوست که در روم این خبر شیوع یافته که امیر سلطان یاغی شده است و او را فرستاده
که تحقیق آن حال نماید بنابر آن فرمان جهان مطاع شرف نفاذ یافت که جاسوس را نگاه دارند و کسی بهراة فرستند تا امیر سلطان را متوجه آستان خلافت
آشیان گردانند و جاسوس را معلوم شود که والی خراسان از جادهٔ عبودیت تجاوز ننموده آنگاه او را اجازت معاودت دهند و تا یعقوب میرزا جهت
آوردن امیر سلطان بجانب خراسان در حرکت آمده در ذی حجه مذکوره بهراة رسید و نشانی که در باب طلب امیر سلطان مرقوم قلم منشیان
درگاه سلاطین پناه شده بود رسانید اما چون مقصود بود که در بهار آینده سلاطین اوزبک متعرض ولایات خراسان گردند امیر سلطان را توجه
بپایهٔ سریر اعلی مناسب دولت ننمود و از جناب سلطانی سیف الامامی خواجه مظفر بتکچی که بموجب قضا مضا جمیع مهمات خراسان را باستصواب او
فیصل میبایست داد و عالیجاه نقابت پناه افادت دستگاه امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف که صدارت حضرت طهماسب میرزا تعلق بوی
میداشت التماس کرد که بپایهٔ سریر سپهر اساس رفته سبب توقف او را بسمع اشرف اعلی رسانند و نواب کامیاب را بر سایر حالات خراسان
مطلع گردانند بنا علی هذا جناب سیف الامامی و حضرت صدر الاسلامی فی ربیع الاول سنه اربع و عشرین و تسعمایه متوجه درگاه پادشاه سکندر
جاه گشتند و در بعضی از ییلاقات تبریز بعز بساطبوسی فایز شده موجب تعلل امیر سلطان و بعضی دیگر از حالات خراسان معروض داشتند
و چون امیر غیاث الدین محمد بواسطهٔ کمال دولتخواهی نواب کامیاب شاهی چند نوبت از فرق اوزبک متضرر گشته بود و بمثابهٔ لاف
و گزاف در حسن صورت و لطف سیرت و محاسن آداب و مکارم اخلاق از اکثر اکابر آفاق ممتاز و مستثنی مینمود حضرت اعلی او را بمزید
عنایت و رعایت سرافراز ساخت و بانعام طبل و علم رایت قدر و منزلتش تا اوج فرقدین برافراخت و مجددا فرمان همایون نفاذ انجامید که
منصب صدارت شاهزاده طهماسب و ضبط و ربط موقوفات ولایات خراسان از سرحد عراق و آذربایجان تا نهایت طخارستان مفوض
برای صواب نمایش او باشد و امیر سلطان سایر مهمات ملکی و مالی را باستصواب آن عالیجناب فیصل داده مال و جهات ولایت هراة رود را در وجه مواجب
ملازمانش باز گذارد و امیر غیاث الدین محمد در منصب شایان صدارت و امارت جمع کرده بکام دوستان عنان مراجعت بصوب خراسان انعطاف داد
اما جناب سیف الامامی در ملازمت آستان ملایک آشیان توقف نموده بلقب سلطانی سرافراز شد و قبل از آنکه امیر غیاث الدین محمد بهراة
رسد امیر سلطان خبر تضاعف تربیت و رعایت آنحضرت را استماع نموده این معنی موافق مزاجش نیفتاد و ظهیر الدوله میرزا ابراهیم را در شعبان سال
مذکور جهت عرض بعضی از مهمات بصوب درگاه عالم پناه فرستاد و در غرهٔ ماه مبارک رمضان بی جهتی ظاهر خواجه مولانا امیر سمرقندی را گرفته بعد از
دو روز بقتلش حکم فرمود و منصب وزارت را من حیث الانفراد و الاستقلال بخواجه علیجان کره رودی تفویض نمود و امیر غیاث الدین محمد در اواخر
همان ماه بهراة رسید سادات و علما و موالی و اشراف و فضلا و اهالی بلوازم استقبال استعجال کردند و در سر پل نو شیخ بعز دستبوس آنحضرت فایز شده
مراسم تهنیت منصب امارت بجای آوردند اما امیر سلطان چنانچه مقتضای فرمان واجب الاذعان بود بحال آن سید فاضل ستوده خصال نپرداخت
و مبلغ کلی از موقوفات طمع کرده سایر مهمات را بخلاف رای صواب نمای آنحضرت فیصل میداد و ظهیر الدوله ابراهیم میرزا چون بپایهٔ سریر اعلی رسید
و بکمال صلاحیت و قابلیتش نزد نواب کامیاب بوضوح انجامید بلقب سلطانی سرافراز گشت و مهمات برادر خود را عرضه داشت کرده و
بر طبق مدعا فرامین مطاعه حاصل نموده مقضی المرام مراجعت فرمود طرفه آنکه بخلاف مقصود امیر سلطان باغوای پیر احمد بیک و هدایت بیک و خواجه
علیجان در این نوبت با آنجناب کم التفاتی آغاز نهاد و رقم بطلان بر خدمات پسندیدهٔ ملازمانش کشیده مدتش را در هیچ مهم از مهمات خراسان
دخل نداد و امیر سلطان اگرچه بالطبع مایل ظلم و تعدی نبود و باقامت صلوة مکتوبه قیام نموده هر روز جزو قرآن تلاوت مینمود اما صفت
تکبر و نخوت بروی استیلاء تمام داشت و هرگز بپرسش دادخواه و غور رسی عجزه و ضعفا نمیپرداخت و نواب او پیر احمد بیک و هدایت بیک و قاسم مهردار
و خواجه علیجان دست بجور و طغیان برآورده رعایای بیچاره در تفرقه و تشویش افتادند و هر گاه امیر غیاث الدین محمد و ابراهیم سلطان از این
باب بعضی بعرض امیر سلطان میرسانید نه حمل بر غرض نموده بسمع رضا نمی شنود و همین معنی موجب مزید جسارت آن جماعت میشد بنا علی هذا ابراهیم سلطان [illegible]
طلبیده و در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاخری سنه ست و عشرین و تسعمایه بار دیگر روی بدرگاه عالم پناه آورد و در روز جمعه هفدهم ماه مبارک رمضان

رمضان بعد نایب باعث سعادت زمین بوس استسعاد یافته منصب صدر همایون تعلق بوی گرفت و ابراهیم سلطان با آنکه از برادران از تمام در خاطر داشت در ان
ایام که در پایه سریر سپهر احتشام مرا سخن یافت از غایت سلامت نفس اصلا زبان بغیبتش نگشاد بلکه لوازم سعی و اهتمام بجای آورد تا لقب سلطانی
او بخانی مبدل شد و درین باب نشان واجب الاذعان بتکمل ساخته ارسال فرمود اما در ان اثنا زنده پایه سریر علی تحقیق انجامید که معلم شاه زاده جهان
بانی طهماسپ میرزا مولانا نظام الدین احمد طبسی که در خدمت امیرخان تقرب تمام داشت بطمع آنکه پیشوائی ارباب عمایم من حیث الاستقلال تعلق
بدو گیرد پیوسته محاسن افعال امیر غیاث الدین محمد را در صورت قبایح اعمال فرا مینماید و عمال آنحضرت را بتصرف در اموال اوقاف متهم داشته
در خلوات زبان بغیبتش میگشاید بنابران امیرخان نسبت بآن صدر عالیشان طریق کم التفاتی مسلوک میداد و اکثر مهمات را بخلاف رای صواب
نمایش فیصل داده سخنش را معتبر نمیشمارد لاجرم حکم همایون بتجدید صدور یافت که امیرخان جمیع امور و مهام ملکی و مالی و دیوانی و وقفی ممالک خراسان
را باستصواب آن سید عالیجناب مقطع و بعد و منصب معلمی شاه زاده را نیز مفوض بجناب افادت پناه داشته مولانا احمد طبسی را از ان امر معاف دانند و مقرر شد
که مولانا شیخ ابوسعید اصفهانی بدار السلطنه هراة شتافته پروانچه را که در آن باب بمهر همایون موقع گشته بود بر امیرخان خواند و او را بر رعایت امیر
غیاث الدین محمد مأمور گرداند و مولانا شیخ ابوسعید روز یکشنبه بیست و یکم ذی قعده سنه ست و عشرین و تسعمائه بدار السلطنه هراة رسیده قامت امیر
خان و امیر غیاث الدین محمد را بخلع فاخره شاهی که همراه آورده بود بیاراست و مضمون پروانچه عالیه مذکوره را بسمع امیرخان رسانید هرچند
صدور این حکم بر خاطر امیرخان گران آمد اما بحسب ظاهر اظهار انقیاد کرده تا وقتی که مولانا شیخ ابوسعید در شهر بود بیش از پیشتر بتعظیم امیر محمد قیام نمود
و مولانا نظام الدین احمد را از تعلیم شاه زاده معاف داشت و چون مشار الیه رخصت یافته بجانب درگاه عالم پناه توجه فرمود بار دیگر بدستور
سابق سالک طریق نافرمانی گشته در فیصل قضایا بمقتضای رای خطا اندیش نواب خویش عمل نمود در اثنای حالات گذشته وقایع مذکور گشت
حضرت خلافت پناهی ظهیر السلطنة و الدین محمد بابر پادشاه خیال استیصال نهال اقبال شجاع بیگ فرموده از کابل لشکر بقندهار کشیده ابواب
حرب و قتال بازگشود و چون شجاع بیگ با آنحضرت طاقت مقاومت نداشت در شهر متحصن شده همت بر ضبط برج و باره گماشت و محمد بابر پادشاه
ظاهر قندهار را مرکز اعلام اقتدار گردانیده بقدر مقدور در تضییق محصوران میکوشید و در اکثر ایام برابرش گردون خرام سوار شده و نزدیک
بخندق شتافته سپاه جلادت پناه را باشتعال آتش قتال مأمور میگردانید از آنجانب نیز دلاوران قندهار بعزم محاربت و ممانعت پیش
آمده باستعمال تیغ و تیر سپر انداختند و بزخم پیکان برق نشان و سنگ مرگ آهنگ رخنه در قصر حیات کابلیان می انداختند اما اکثر اوقات
بهادران موکب بابری بفتح و ظفر اختصاص مییافتند و مخالفان را مغلوب و منهزم گردانیده تا دروازه از عقب میشتافتند و در خلال این احوال
خان میرزا در بدخشان از عالم کون انتقال نمود و مانند لعل در صمیم کان مدفون شده از مصیبت او قطرات خون از خوار دیده باز گشود و چون
این خبر بمحمد بابر پادشاه رسید بر فوت پسر عم غم بسیار خورد و بالاخره دست در دامان شکیبائی زده ایالت آن مملکت را به پسر بزرگتر خویش شاه
زاده مظفر لوا محمد همایون میرزا تفویض کرد و بجمعیت خاطر و فراغبال در ظاهر قندهار مقیم گشت و تمامی ولایات گرمسیر را تحت تصرف در آورد
صیت شوکت و عظمتش از ایوان کیوان درگذشت و امیرخان در بلده هراة از وقوع این حالات بغایت متاثر گردید زیرا که اندیشید که چون
محمد بابر پادشاه از فتح قندهار فراغت یابد لواء خلاف مرتفع گردانیده بصوب خراسان شتابد و در وقت محاصره چند کرت شجاع بیگ قاصدان
بهراة فرستاده و از امیرخان و امیر غیاث الدین محمد التماس نمود که نوعی سازند که محمد بابر پادشاه از قندهار بکابل مراجعت فرماید تا او بخدمت
شاه زاده طهماسپ شتافته مدت العمر قدم از جاده خدمتکاری بیرون ندارد بنابران امیرخان و امیر غیاث الدین محمد رسولان متعاقب یکدیگر بپایه
سریر آن زبده اولاد امیر تیمور گورکان فرستادند و پیغام دادند که هرچند شجاع بیگ در ازمنه سابقه مرتکب جرایم شده بود و سزاوار قهر و غضب
مینمود اما چون حالا بقدم ندم پیش آمده قبول مینماید که من بعد سالک طریق دولتخواهی بندگان درگاه سلاطین پناه شاهی باشد و هر ساله باج
و خراج بخزانه عامره رساند مناسب آنکه آنحضرت ترک محاصره قندهار گفته عنان مراجعت بصوب کابل معطوف دارند و پیش ازین مردم
قندهار محمد قلی خان را بدیار ایلغار ازینه محمد بابر پادشاه جواب داد که اظهار اطاعت و انقیاد شجاع بیگ مکر و حیلتی بیش نبوده و اعتماد را نشاید

انشاء الله تعالی بعد از آنکه فتح قندهار میسر گردد او را مصحوب ملازمان ملایک آشیان روانه خواهیم نمود و کلید مملکت گرمسیر و قندهار را بهر کس حکم همایون
نفاذ یابد تسلیم خواهیم فرمود القصه از این جواب امیرخان را تسلی اطمینان حاصل گشت لیکن در آن اوان امری دست داد که روزی چند از سر کفایت و شفقت
اهتمام درگذشت

ذکر لشکر کشیدن عبید الله خان بدار السلطنه هراة و محفوظ ماندن آن بلده از انواع آفات و مخافات

در بهار سنه سبع و عشرین و تسعمایه که سپهبد نامیه لوس ریاحین بفضای بساتین کشید و لاله گون تاج از هجوم جنود سبزه اندیشیده در قلاع جبال متحصن
گردید عبید الله خان با سی هزار پیاده و سوار از جنود ماوراء النهر و ترکستان عازم خراسان گشت و از کچکونجی خان که بعد از فوت سلطان ابو سعید سلطنت
سمرقند تعلق بوی گرفته بود اجازت طلبیده از آب آمویه بگذشت و در روز پنجشنبه شانزدهم جمادی الاخری سنه مذکوره قاصد والی سرخس سوندک
بیک افشار بهراة رسید و آن خبر را بعرض امیرخان رسانید و ضمایر اکابر و اصاغر را پریشان گردانید زیرا که محصول سال گذشته در شهر نمانده بود و
هنوز غله نیامده و حکام خراسان هر یک در مقر خود اقامت داشتند و اجتماع ایشان جهت مقابله و مقاتله محال مینمود لاجرم خواطر هرویان بر تحصن
قرار یافته امیر غیاث الدین محمد ضبط دروازه ملک را با برج شمالی دروازه عراق تعهد فرمود و پیری سلطان باتفاق صوفیان خلیفه محافظت دروازه
عراق را تکفل نمود و پیر احمد بیک و هدایت بیک و قاسم مهردار از برج سلطان احمد میرزا تا قلعه اختیار الدین بحیطه ضبط درآوردند و اسحق بیک و
برادرش مقصود بیک اختصار را مضبوط محفوظ کردند مرجان کت سلطان در دروازه خوش رایت جلادت برافراشت و محمد بیک همت بر حراست
دروازه فیروزآباد گماشت و امیرخان بدستور مستمر در باغ شهر اقامت ورزید و پانصد پیاده و سوار پیش خود نگاه داشت که در هر طرف بکومک
احتیاج شود آن جماعت را بدان جانب فرستد و سحر روز شنبه سیزدهم ماه مذکور شاطر عبد الله که بحکم امیرخان در عقبه چهل دختران ساکن بوده بمحافظت
آن طریق اشتغال داشت بشهر رسیده خبر قرب وصول عبید الله خان را تبلیغ گردانید و از کمال جلادت و پهلوانی با نوکران خاصه خود از شهر
بیرون رفته بیدا بهنمای در باغ زاغان را محل توطن ساخت و صباح یکشنبه عبید الله خان مسلح و مکمل از راه دره دو برادران بسر خیابان رسیده
بطرف سالقلمان شتافت و اوزبکان آغاز سوختن خرمنهای مسلمانان کرده شرر شور و شر کانون درون هرویان را تا فرق فروزان ساختند بواسطه قلت حبوبات ابواب
دکاکین خبازی و علافی مسدود گشت و آتش جوع در بواطن اشتعال یافته ناله و نفیر عجزه و فقرا از مزرعه سپهر خضرا درگذشت و امیرخان در ورطه
تحیر افتاده بمشورت امیر غیاث الدین محمد فرمان داد که از غلات بلوکات که اندکی خرمن شده بود و بسیاری هنوز بار ورد رسیده هر کس هر مقدار درود
از آن او باشد بنابر آن بعضی از غازیان و مردم جلد خراسان دزدیده از شهر بیرون شتافتند و بهر وجه که میتوانستند خوشهای گندم و جو را بشهر
می آوردند و همین معنی موجب آن شد که در اسواق نان وافر به دکاکین ظهور آمده خلایق از بلای غلا نجات یافتند و چون عبید الله خان دو سه روز
در نواحی سالقلمان ساکن بوده از رنج راه برآسود صباحی سوار شده متوجه شهر گشته فوجی کثیر از شجاعان سپاه اوزبک را باشتعال آتش قتال مامور
گردانید و زمره از آن اوزبکان از راه مزار پیر مجرد خواجه ابو الولید احمد بطرف باغ زاغان شتافتند و فرقه از سر خیابان درآمده نزدیک
بمدارس سلطانی رسیدند و از این جانب امیر حسین علی که از سایر ملازمان امیر غیاث الدین محمد بمزید شجاعت امتیاز داشت با جمعی از سواران رزمساز
و پیادگان تفنگ انداز بیرون رفته در میان هر دو مدرسه غبار پیکار سمت ارتفاع پذیرفت و شاطر عبد الله در باغ زاغان به معموره ساخته
بزخم ناوک دلدوز و تفنگ جانسوز بدفع و منع مخالفان پرداخت و چون سپاه اوزبک باضعاف مضاعف لشکریان این جانب بودند امیر
غیاث الدین محمد مضطرب گشته کس نزد امیرخان فرستاده کومک طلبید اما بخلاف مقصود جواب درشت شنید و همین معنی موجب مزید ملال خاطر آن سید
پسندیده خصال شده با خود جزم کرد که چون از محنت تحصن نجات یابد قدم از سر ساخته بدرگاه عالم پناه شتابد القصه در آن روز میان لشکر
امیر غیاث الدین محمد و اوزبکان جنگی صعب دست داده و از هر طرف چند نفر زخمی گشتند و بالاخره بساط محاربه را بتقاضای ریخته لشکر ماوراء النهر
روی باردوی خود آوردند و هرویان بشهر باز آمدند و شاطر عبد الله نیز در آن روز غایت جلادت بظهور رسانیده نگذاشت که اوزبکان
از آن در باغ زاغان که بطرف مزار پیر مجرد واقع است پیش آیند و برین قیاس اوزبکان از طرف دروازه عراق بجنگ پیش آمدند اما بی آنکه
کاری سازند مراجعت نمودند و عبید الله خان بعد از آنکه دوازده روز در تضییق و تشویش مسلمانان کوشید و بعضی از مزرعهای جو را سوخته

بود و چون بسیاری از لشکر هرات اسپ بجز انبیه و دولت او بود بنیاد شاهی منهدم گردید و بر طبق کلام معجز نظام وقذف فی قلوبهم الرعب جمعی تمام رعب و هراس
یافت و در روز جمعه دوم ماه رجب از هرسو سپاهی بر اثر کوچ کرده در نواحی پل سالار و پریان منزل گزید و روز شنبه آنجا توقف نموده صباح روز
یکشنبه چهارم ماه مذکور براه و بابه شتافته علم عزیمت برافراخت و کوچ بر کوچ متوجه ماورالنهر گشت و هروایان از شدت محاصره و علت
برج و باره و قحط و غلا تقشیر و عادت نموده شتافتند بطرح هرچه تمامتر آغاز دزدیدن غلات و کوفتن خرمنها کردند تا بهمدان ایام صورت تحقیق روی
که سیکیس باقی عقل و کیاست بر خاطر نگذشته بود چنانچه این سخن عنقریب مذکور خواهد گشت انشاءالله وحده العزیز گفتار در بیان مجملی از

احوال امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و شهید شدن آنحضرت مقرون باصناف تحسر و تأسف

چون خامه مشکین
عمامه بیان مختصری شمامه بنابر اشاره علیه آن قدوه آل خیرالبریه در تألیف این نسخه شریفه شروع نموده بود و در اثنای اشتغال بانتظام جواهر عقد اول از
درج لآلی انواع انعام و اکرام از آن سید عالی مقام مشاهده فرموده درین هنگام که سیاق کلام بذکر شهادت آن صاحب سعادت رسید خاطر ترجیح
آن کرد که در تحت صحایف این اوراق از حوال خجسته مآلش شمه‌ای بیارایند تا آگاه کیفیت آن واقعه هایله را بر لوح بیان نقش نماید و منه الاعانة والتوفیق

نسب شریف آن سید والا مناقب بر حاشیه کتاب عمدة الطالب بخط ید مبارکش بر موجب نظر این ذره احقر درآمده که محمد بن یوسف بن شمس الدین
بن پادشاه علی بن خسرو بن حبیب بن عزالدین بن نجیب الشکر الی و نسب الی السید حسیب نجیب منتهی میشود بابی جعفر احمد بن عبدالله جعفر بن محمد بن اسحق
بن عبدالله بن محمد بن حسن بن حسین الاصغر بن آدم آل عبا علی ابن الحسین بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام و امیر غیاث الدین محمد در شهور ذی حجه سنه کوا
خود امیر فخرالدین بن سید شمس الدین که بوفور علم و تصنیف سرآمد علماء اعلام بود و انوار زهد و عبادت و آثار تقوی و سعادت از ناصیه همایونش
ظاهر و هویدا مینمود و بعضی از مسندات و ملات را مطالعه کرده و در تحصیل علوم محسوس و معقول شرایط اجتهاد مرعی داشته لوازم اهتمام بجای آورده و چون
سید فخرالدین بجوار مغفرت ارحم الراحمین پیوست امیر غیاث الدین محمد بدرس مولانا کمال الدین مسعود شروانی و عالیجناب شیخ الاسلامی مولانا
محمد و مناسیف الدین احمد التفتازانی آغاز آمد شد فرموده باندک زمانی سرآمد علماء عالم گشته شمایم نتایج طبعش نشر روایح گلها طری از وزیدن
نسیم سحری بمشام ناظمان مناظم فضیلت ورسی رسید و نسایم خصایص ذهن تقیش همچون فوایح هوای بهاری حواشی ریاض مؤلفات عالم معالم سخن
سازی را ناضر گردانید لفظ درربارش بجواهر حقایق معانی گوش هوش اعاظم و افاضل را تزیین داد و خامه گوهر نثارش عقود دقایق نکته دانی
در دست آمانی شرایف اماثل بهاد نظم زلف در فشانش گشت بقیل مبین معنی آیات تنزیل زابر کلک او بحر معانی شدی پر از لآلی زندگانی
لاجرم آن فاضل ستوده شیم منظور نظر ترتیب خاقان منصور سلطان حسین میرزا شده تدریس یکصفه از مدرسه که محتوی بر مقبره آن پادشاه مغفرت پناه است
بدان حضرت مفوض گشت و امیر غیاث الدین محمد چند سال در آن بقعه شریفه بلوازم درس و افاده پرداخته نشر علوم دینیه قیام نمود و غایت فضل
و کمالش بر ضمیر انور خاقان عالی گهر ظاهر گشته در تعظیم و احترامش افزود و چون آن پادشاه فاضل نواز بجوار رحمت ایزدی پیوست بدیع الزمان
میرزا و مظفر حسین میرزا بدستور پدر بزرگوار خود در رعایت جانب امیر غیاث الدین محمد کوشیدند و جمیع مطالب و مقاصدش را بانجاح و اسعاف
مقرون گردانیدند و بعد ازین قیاس محمدخان شیبانی نیز در تربیت آن حاوی فضایل نفسانی از حد تقصیر راضی نشد و همواره آنحضرت را معزز داشته
بر امثال و اقران فایق شمرد میدانست و بعد از آنکه محمدخان در مرو شاهجهان بقتل رسید و آفتاب اقبال شاه مرتضوی خصال از افق بلده هراة
طالع گشته ساحت آمانی و آمال مرتقیان درجات فضل و کمال را نضارت بخشید نواب کامیاب آثار شمایل نبوی و انوار فضایل صوری و معنوی
در ناصیه حال آن نقاوه سادات نبوی و اخروی مشاهده فرموده زمام منصب صدارت تمامی ممالک خراسان را در قبضه اقتدار آنحضرت نهاد و عنان
قبض و بسط و رتق و فتق جمیع امور و مهمات شرعیه را من حیث الاستقلال و الانفراد بکف درایتش داد لاجرم علیه علیه اش ملاذ اکابر اطراف گشت
شد و سده سنیه اش پناه اعاظم و افاضل باستحقاق گشته و همچنین آن زبده اولاد سید المرسلین در سایه رعایت و تربیت پادشاه جمشید آیین اندر مرتبه
ترقی نموده تا میان منصب صدارت و امارت جمع کرده صاحب طبل و علم و خیل و حشم شد و در دارالسلطنه هراة در روی تمشیت مهمات ملکی و مالی
اقدام نمود و از ین جهت بعضی از ارکان دولت و امرا غبار نفاق برافروخته بنیاد عداوت آغاز نهادند تا چند سالی بمعرض ساعت ساعت التهاب آن آتش

همت از دیاد می گرفت و مطلقا تاب نصیحت و اصلاح مصلحان خیراندیش نداشت و سلطان نیکوکیش صفت انعطافی پذیرفت ملکاه بجائی رسید و همم بدانجا انجامید
که امیر محمد در ایام محاصرهٔ عبید الله خان عزم جزم کرد که چون مخالفان از ظاهر هراة کوچ نمایند بپایهٔ سریر اعلی شتافته لب بشکایت امیرخان بگشاید و شمهٔ
از خرابی ولایات خراسان عرض فرماید و امیرخان ازین معنی اندیشمند شده گرفتن و کشتن آنحضرت را با خود مجزم گردانید از نوادر وقایع آنکه در شب شنبه
ششم ماه رجب آن سید حسینی نسب در عالم رؤیا مشاهده نمود که در کوچه سرگردان شده بهر طرف که توجه مینماید راه نمی یابد در اثنا حضرت خیر البشر
علیه و آله من الصلوة اتمها و من التحیات اکملها بنظرش در آمد که میفرماید اگر میخواهی ازین سرگردانی نجات یابی نزد ما آی و امیر محمد بدانجانب
روان گشته بیدار شد و صباح این واقعه را بعضی از نزدیکان در میان نهاده بمدرسه رفت و در مجلس یکی از محرمان آن قضیه نموده گفت که من دوش در خواب
دیدم که پدرم شاه اسپی بوز آورده و شما را سوار ساخته همراه خویش برده بدین جهت دغدغهٔ تمام بر ضمیر منیر زبدهٔ اولاد خیر الانام راه یافته آن روز نشد و لیکن
امیرخان با ملازمان خود قرار داده بود که هرگاه امیر سید محمد بباغ شهر در آید آنحضرت را بی اختیار ساخته بقلعهٔ اختیار الدین برند و چون دو ساعت
از روز بگذشت و امیر غیاث الدین محمد در باغ پیدا گشت امیرخان پیر احمد بیک و قاسم مهردار و اسحق بیک را با جمعی کثیر از خواص خود بدان تقی
آن یگانهٔ زمانه فرستاد تا او را گرفته بقلعهٔ اختیار الدین بردند و همان ساعت منازل آنحضرت و متعلقان و ملازمان و مصاحبانش غارت یافته
بنا بیت الحالت بعضی از همسایگان ایشان نیز سرایت نمود و امیر زین الدین علی و زمرهٔ دیگر از اصحاب آن قدوهٔ اولو الالباب مؤاخذ و معاتب گشتند
و طوفان بلا در آن روز بمرتبهٔ بالا گرفت که هر کس نوکران امیرخان در هر جا گمان برد که چیزی از امتعهٔ دنیویه بحصول می پیوندد بهانه آنکه احباب امیر محمد
درین منزل است بدانجا در آمده دست نهب و تاراج بر آوردند و این صورت بعرض امیرخان رسیده خواجه علیجان با جمعی از ملازمان سوار ساخت
تا گرد شهر بر آیند و بتسکین آن فتنه قیام نمایند القصه امیر غیاث الدین محمد آن روز و آنشب در قلعهٔ اختیار الدین محبوس بوده این بیت را در سلک
نظم کشیده و بر رقعه نوشته نزد امیرخان روان گردانید بیت بتیغ ظلم مرا میکشی و خواهی دید که عاقبت چکند با تو خون ناحق من اما هیچ فایده
بر آن مترتب نگشت و امیرخان از غایت قساوت قلب از سر خون آنحضرت در نگذشت صباح روز دیگر قدوهٔ اولاد خیر البشر یعنی عالیجاه
نقابت منقبت هدایت مرتبت امیر جمال الحق و الحقیقة و الدین عطاء الله سلمه الله تعالی و ابقاه نزد امیرخان رفته التماس مخلص امیر محمد نمود و امیر
خان سخن آن قدوهٔ سادات زمن را بسمع قبول نشنود و با خواص خویش مشورت کرده جازم شد که بصرصر بیداد شمع شبستان ولایت منطفی
سازد و بدست تعدی یوسف مصر هدایت را از اوج جاه بچاه هلاک اندازد هرچند که حسد روزگار از ظهور این فتنه میلرزید و رخسار خورشید
از نهیب این آشوب زرد میگردید اما امیرخان بتخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی همان روز که چهارشنبه هفتم رجب بود بوقت نصف النهار قاسم
مهردار را بقلعه فرستاد تا نخبهٔ آل خیر العباد را هلاک ساخت و از عقوبت جبار منتقم نیندیشیده خود را در ورطهٔ خصومت حضرت رسالت
علیه السلام و التحیة انداخت مثنوی دریغ آن نقابت قبابی که بود دلش کان علم و کفش بحر جود دریغ آن صدارت پناهی که مهر بخاک ره او
همی سود چهر دریغ آنکه بود از علو نسب سر دودمان رسول عرب دریغ آنکه از فیض انعام عام دل خلق را شاکری مدام دریغ آنکه بود از
وفور کمال عطا بخش اصحاب جاه و جلال دریغ آنکه بودی ز خلق حسن نوازندهٔ اقربان سخن دریغ آنکه از بهر فکر صواب عیان ساختی سلک
در خوشاب دریغ آنکه در زیر چرخ کبود بفضل و هنر مثل او کس نبود دریغ آنکه چشم فلک بعد ازین نه بیند نظیرش بروی زمین چگویم که متوطنان
بلدهٔ هراة را از حدوث آن واقعهٔ هایله چه مقدار اضطراب دست داد و چه نویسم که افاضل و سادات را از وقوع آن حادثهٔ شامله چگونه حیرتی اتفاق افتاد
رباعی گفتم که ز قصهٔ مشکلی بنویسم وز درد فراق حاصلی بنویسم کو دل که ز احوال غمی شرح دهم کو دست که از درد دلی بنویسم حقا که اگر کوه از آن اندوه
متزلزل گشتی جای آن بود و اگر سپهر از آن حیرت از حرکت باز ایستادی غریب نمی نمود بیت تا دیده دیده واقعهٔ زین صعب تر ندید دل کین خبر شنید
کسش با خبر ندید القصه شب پنجشنبه خواجه شاه حسین خیابانی و بعضی دیگر از سالکان طریق مسلمانی از امیرخان استجازه نموده جسد مطهر آن قدوهٔ
اولاد خیر البشر را از قلعه بخیابان برده بر نهج سنت سنیهٔ خیر البریه غسل دادند و تجهیز و تکفین کرده نماز گذارده بگوهرشاد که مقبرهٔ آبای بزرگوارش است
بخاک سپردند نظم سرو بالای تو در خاک دریغست دریغ زیر خاک آن بدن پاک دریغست دریغ دامن پیرهن عمر تو ای یوسف عهد

نشده چون دامن کل چاک کردیم و دریغ اوقات حیات امیر غیاث الدین محمد پنجاه و شش سال بود و کلک لطایف نگار خواجه ضیاء الدین میرم در تاریخ شهادت آنحضرت این رباعی نظم نمود رباعی چون میر محمد خلف آل عبا زین دیر فنا رفت سوی دار بقا تاریخ شهادتش رقم کرد ضیا واالله شهید بو یحیی المولی و این رباعی دیگر نتیجه طبع مولانا شهاب الدین احمد الحقیری است که در آن باب گفته رباعی چون کرد تیغ جانستان چرخ فلک از لوح زمانه نام میرک را حک گفتم که حساب سال این واقعه چیست دل گفت که قتل بندگان میرک و امیر خان بعد از این واقعه شنیعه بدو سه روز اصحاب و اقربا و آن زبدهٔ آل عبا را طلبیده تسلی نمود و بدست اعتذار ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار ایشان بگشود و منصب قضاء دار السلطنه هراة را برای صواب نمای عالیجناب سیادت مآب امیر نظام الدین عبد الحق و زبدهٔ سادات زمن امیر کمال الدین حسن تفویض نمود و بعضی از کتب سید سعید شهید بخدام سلیل النقبا امیر خسرو که از قرابتان و داماد آنحضرت است باز داد ع نوش دارو که پس از مرگ بسهراب دهند عرض بعضی دیگر از وقایع روزگار علی سبیل الایجاز و الاختصار بعد از شهادت امیر غیاث الدین محمد ادخله الله تعالی فی الجنة المخلد امیر خان شاه علی قورچی را بدرگاه عالمپناه فرستاده عرضه داشت کرد که امیر محمد بن امیر یوسف در عقوق تربیت خدام سدره مرتبت پا بر طاق نسیان نهاده داعیه نموده که محمد باقر میرزا را بهراة طلب دارد و باین جریمه عظیمه مؤاخذ و معاقب گردید و تیغ سیاست اوقات حیاتش بانقطاع انجامید رباعی در دوران زمان بما نشد راست هنوز با ما سر کینه و غوغاست هنوز بیجرم بریخت خون ما خسته دلان وین طرفه که جرم از طرف ماست هنوز و امیر خان بعد از فرستادن شاه علی بملاحظه آنکه مردم را مخالفت حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و موافقت امیر محمد با آنحضرت باور آید آوازهٔ یورش قندهار شایع گردانیده روز یکشنبه هشتم ماه مبارک رمضان سنهٔ سبع و عشرین و تسعمائه از شهر بیرون رفته و در النگ کهدستان منزل گزید و در روز دوشنبه شانزدهم ماه مذکور شاه علی از پایهٔ سریر اعلی باز آمده بسمع او رسانید که خبر شهادت امیر محمد موجب اشتعال نایرهٔ غضب خدام بارگاه پادشاهی گردیده و ممکن که عنقریب اثر آن بحیز ظهور آید لاجرم اضطراب امیر خان از پیشتر بیشتر گشت و امرا و دیوانیان او دل از حکومت خراسان برگرفته آغاز ظلم و تعدی کردند و بی اختیار نموده رعایا و بیچارگان را بتحمیلات گران و توجیهات بیکران بیازردند و امیر خان از کهدستان بسیل مالان شتافته از آنجا عنان بکران بالنگ نشین تافت و قریب یکهفته آنجا بسر برده از غایت سراسیمگی روز چهارشنبه دوم شوال بجانب هراة بازگشت و در باغ جهان آرا فرود آمده و در روز شنبه دوازدهم همان ماه حکام عظام زین الدین سلطان و بورون سلطان که بعد از استماع مراجعت خبر او بیک از استراباد و اسفراین بملازمت حضرت شاهزاده طهماسب میرزا آمده بودند رخصت انصراف داده و در روز جمعه بیستم از ملازمان انیس الحضرة البهیة و جلیس العتبة العلیة درمشخان حسین بیک و کبر اسحق و از نواب زنگیان امیر شیخ بلیلو بدار السلطنه هراة رسیدند و خبر توجه آنحضرت را بصوب خراسان شایع گردانیدند و حیرت امیر خان روی در ازدیاد نهاده در روز دوشنبه بیست و یکم والی طوس و مشهد مقدسه احمد سلطان افشار که مصحوب زین الدین سلطان و بورون سلطان نزد امیر خان آمده بود اجازت طلبیده روی باولکاء خود آورد و امیر خان از غایت خوف و اضطرار نوبت دیگر خیال یورش قندهار کرده روز شنبه نوزدهم ذیقعده از باغ جهان آرا در ملازمت شاهزاده عالی مقدار طهماسب میرزا بصوب قصبهٔ سبزوار در حرکت آمد و هنوز در نواحی اندیار بود که ساحت ولایات خراسان از طلوع ماهچه رایات آفتاب اشراق درخشانی نورانی گشت و شب محنت ایران بروز مسرت تبدیل یافته غلغله بهجت و شادمانی اضطراب سرای ناامید درگذشت نظم مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده ام فالی و فریادرسی می آید

گفتار در بیان ارتفاع پایهٔ قدر و منزلت شاهزادهٔ عالمیان ابو النصر سام میرزا بتفویض ایالت ممالک خراسان و معمور شدن آن بلدان بیمن معدلت انیس الحضرة البهیة و جلیس العتبة العلیة درمشخان

چون ارادت قادر بیچون و مشیت صانع کن فیکون بر طبق و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون اقتضای آن گشت که دست حیف و تعدی نواب امیر خان از دامان جان و مال اهالی خراسان کوتاه گردد و مضمون بصدق مقرون اذا اراد الله بقوم خیرا سلط علیهم ملکا عالما عادلا ظاهر شده در اطراف آن بلدان فراغت و امنیت وقوع پیوندد رای گیتی آرای پادشاه کشورگشای بعد از اطلاع بر صور مذکوره و حوادث مسطوره بر آن قرار گرفت که شاهزاده طهماسب میرزا را بپایهٔ سریر اعلی طلبیده امیر خان را از حکومت آن مملکت معزول سازد و شاهزاده سام میرزا را مرز و سلطنت آن ممالک

حسن

بمیرزا شاهرخ کرده لوای معدلت امین الحضرت در مشهد را در اطراف اعصار خراسان برافراخته و فرمان جهانمطاع به تحلیه مشهد و بازگشت ایالت
تؤتی الملک من تشاء مشتوره ما بین السطور مالیت آن ولایت را از سرحد سمنان تا کنار آب آمویه باسم سامی و لقب گرامی ابو النصر حسام میرزا ابو القاسم کرد
و طغرا نویسان درگاه ان الارض لله یورثها پرداخته نفاذ امر و جریان فرمان در مشهد را در ممالک بتوقیع رفیع انا جعلناک خلیفة فی الارض
رسانیدند و یکی از نواب بلند جناب اند پایه سپهر پایه اعلی اعلاه الله تعالی نزد در مشهد که در الکنگ خرقان اقامت داشت رفته معروض داشت
که حکم همایون بر موجب صادر گشته که موکب جلالی خانی بر سبیل استعجال بجانب خراسان شتابد و جناح مرحمت و احسان بر مفارق متوطنان آن
بلدان مبسوط سازد تا پیش از این اختلال باحوال ملک و مال راه نیابد و امین الحضرت بانگشت قبول بر دیده نهاده عنان بکران بجانب مقصد انعطاف داد
و چون مقصد بود که هرگاه امیرخان از توجه موکب امین الحضرة بصوب خراسان وقوف یابد بنا بر توهمی که بسبب شهادت امیر غیاث الدین
محمد علیه الرحمه بر ضمیرش استیلا یافته بود گردن از طوق اطاعت فرمان بپیچد و پای در وادی عصیان نهد در اثنای راه در مشهد وزیل خان بمکتوبات محبت
آمیز بامیرخان نوشتند مضمون آنکه ایالت خراسان بدستور معهود متعلق بآنجناب است و ما بجهة کومک متوجه آنجانب شده ایم و این مکاتیب را مصحوب حسین
بیک برادر قاسم مهردار و کبر اسحق و شیخ بنیاد بیک بدار السلطنه هراة ارسال داشتند و چنانچه سابقا مذکور شد ایشان در روز جمعه هجدهم شوال
بخدمت میرخان رسیدند و آن نوشتها را معروض گردانیدند مع ذلک خاطر امیرخان اطمینان نیافت و بهانه یورش قندهار در روز دوشنبه
نوزدهم ذیقعده در رکاب شاه زاده عالیجناب طهماسب میرزا بصوب سبزوار شتافت و در اواخر روز چهارشنبه پنجم ذی الحجه منزل پل مالان از
قدوم در مشهد وزیل خان بنضارت ریاض رضوان گرفت و نسیم عدالت و رعیت پروری از گلزار مکارم اخلاق در مشهد در اهتزاز آمده هوای
دار الملک خراسان بصفت اعتدال پذیرفت روز دیگر سادات و قضاة و موالی و اشراف و اعیان و اهالی تحف اخلاص و نیاز بر کف نهاده
و زبان بهجت و شادمانی بدعای دولت خانی گشاده باستان اقبال آشیان خرامیدند و بسعادت دستبوس استسعاد یافته بحصول مقاصد از
امیدوار گردیدند و روز جمعه باغ جهان آرا از طلعت آن مهر سپهر کامرانی بعیش و حضور در مشهد غیرت افزای بروج آسمانی گشت در آن اثنا بوضوح
پیوست که امیرخان داعیه مراجعت بدار السلطنه هراة ندارد و بقلم اندیشه و عصیان نقش مخالفت و طغیان بر لوح ضمیر مینگارد بنا بر آن بر خاطر مبارک
خانی که مطلع انوار الهامات ربانیست چنان خطور نمود که بنفس نفیس بجانب سبزوار ایلغار فرماید و شرف ملازمت شاه زاده عالیمقدار طهماسب میرزا
دریافته بتقریر کلمات فتنه نشان ابواب اطمینان بر روی روزگار امیرخان بگشاید و سحر روز شنبه ششم ذی حجه با فوجی از خواص ملازمان بدانجانب
روان گشت و در روز دیگر بنواحی سبزوار رسید و امیرخان در ملازمت شاهزاده عالمیان طهماسب میرزا سوار شده مراسم استقبال بجای آورده
از جانبین لوازم گذرانیدن تحفه و تبرک بتقدیم رسانیدند و مجلس بزم تهیه یافته جامهای باده خوشگوار از دست ساقیان خورشید دیدار دایر
گردید و در آن مجلس امین الحضرة البهیة چندان سخنان محبت آمیز و کلمات مودت انگیز بسمع امیرخان رسانید که او را یقین شد که ایالت خراسان
بدستور سابق تعلق بوی میدارد لاجرم از مقام فتنه و فساد درگذشته عازم هراة گشت و در مشهد هم از آن منزل زبده امراء دین و دولت
سیف الدین مظفر بیک را نزد ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر پادشاه فرستاد و پیغام داد که درین ایام که ما بموجب فرمان اشرف اعلی بدیار خراسان
رسیدیم شاه زاده عالمیان طهماسب میرزا باتفاق امیرخان و سپاه فراوان متوجه قندهار بودند و بنا بر آنکه سلطان مهر و محبت آنحضرت بر شهرستان
دل این جانب استیلا دارد با التماس تمام شاه زاده را بطرف هراة بازگردانیدیم امید آنکه مخدوم عالی مقام نیز طریق اتحاد مسلوک داشته از ظاهر قندهار
بصوب کابل کوچ فرمایند تا شجاع بیک مجال یافته بدرگاه عالی شتابد و طریقه وفاق بین الجانبین بشیوه خلاف و نفاق مبدل نگردد و بعد از رفتن
مظفر بیک در مشهد باتفاق امیرخان در ملازمت شاه زاده عالمیان روی بدار السلطنه هراة آورده در روز چهارشنبه نوزدهم ذی حجه بعتبه
علیه حضرت شاه زاده و امیرخان بمقام معهود [illegible] باغ شهر نشیمن ساختند و امین الحضرة البهیه در منزل امیر محمد ولی بیک نزول اجلال فرمود و روز
شنبه بیست و نهم همان ماه خضر بیک ایلچی از نزد حضرت ممالک پناهی حسب الحکم از قم باردوی همایون [illegible] بود رسید و سواد حکم همایون را
که در باب سلطنت خراسان باسم سامی ابو النصر سام میرزا و تفویض بعضی مناصب [illegible] ملک [illegible] در مشهد [illegible] بوده باینموجب

رسانیده وخواطر فرق انام وضمایر خواص وعوام آن بشارت خرم ومسرور گردانید نظم دوش از جناب آصف پیک بشارت آمد که حضرت سلیمان عشرت
بشارت آمد خاک وجود ما را از آب دیده گل کن ویران سرای دل را گاه عمارت آمد لاجرم امیرخان عازم عراق وآذربایجان گشته ودر روز پنجشنبه
سیوم صفر سنه ثمان وعشرین وتسعمائه از باغ شهر سفر کرده ودر ملازمت شاهزاده والا قدر مکرمت طهماسب میرزا بنواحی قریه فسقلان منزل گزید واز
روز یکشنبه ششم خبر قرب وصول آصف سلیمان جاه سلمه الله وابقاه بمسامع هرویان رسید نظم رسید مژده که آمد کریم دولت ودین نظام ملک جلالت حسیب
اهل یقین بلند مرتبه آن آصفی که میسزدش تمام ملک سلیمانیش بزیر نگین وصباح روز دوشنبه سادات وقضاة واکابر واشراف بلوازم استقبال
استعجال نموده در نواحی سر پل بشرف دستبوس مشرف گشتند ومراسم دعا وثنا بتقدیم رسانیده نوازش والتفات یافتند ودرهمین صباح امیرخان
از صحرای فسقلان کوچ کرده روی بآذربایجان آورد وحضرت ملک مداری در سر خیابان بنفر دستبوس امین الحضرة معزز گشت وخلع فاخره شاهی را
که همراه داشت در قامت قابلیت آنحضرت پوشانید وکیفیت مهمات خراسان را بر وجهی که نواب کامیاب قرار داده بود عرض فرمود
و پروانچه که پادشاه سلیمان احتشام بحسن اهتمام آن آصف عالی مقام بامل همایون مرقوم ارقام التفات گردانیده ظاهر ساخت مضمون پروانچه عالیه
آنکه امرا واعیان ولایت خراسان بدانند که در شان نسبت بآن فرزندی دارد بنابران زمام اختیار آنممالک وعزل ونصب حکام را در قبضه
اقتدارش نهادیم واو را رخصت دادیم که هر کس گردن بحلقه اطاعتش در نیاورد بتیغ سیاست سرش از تن بیندازد ولله الحمد ایشان آصف بلند مکان
را باصناف لطف واحسان بیکران بنواخت ولوازم آفرین وتحسین بتقدیم رسانیده بدستور معهود مهر عالی را بدان حضرت سپرد وسر رشته اقتدارش
را در قبض وبسط وحل وعقد وداد وستد وتمشیت امور جزئی وکلی وملکی ومالی بتمام ولایات خراسان قوی ومطلق گردانید والحق آن صفت نهاد من
حیث الاستقلال والانفراد بر مسند حکومت ودارائی تکیه زده همگی همت والانهمت بر تمهید بساط عدالت ورعیت پروری مصروف داشت ودر تعمیم
لطف واحسان نقش فراغت ورفاهیت بر صحایف ضمایر طوایف انسان نگاشت ودر تفتیش احوال مظلومان شکسته بال بقدر امکان سعی نموده وتتابع
اقوال مظلومان پریشان حال گوش هوش گشود ودست تغلب متغلبه را از دامان عرض فقرا وعجزه کوتاه کرده عمال امین بر سر اعمال گماشت وصورت مطلوب
وچهره مقصود محتاجان جگر خسته را در نقاب تعلل وحجاب توقف نگذاشت وازغایت فراست ونهایت کیاست فحوای راحت افزای انزلنا
منازلهم را مطمح نظر خجسته اثر گردانید ونسبت بطوایف خلایق علی اختلاف طبقاتهم وتباین درجاتهم مراسم رعایت وتربیت بتقدیم رسانید سادات
صاحب سعادات را که درّ دراری سماء رسالت ودرر دریای ولایت اند بنوعی تعظیم وتبجیل کرد که لوح ضمیر بصورت کمال ابتهاج نقش پذیر ساختند
وعلماء عالی درجات را که از مشارق رای هدایت نمای ایشان مشکوة ایمان ومصابیح عرفان واضح وروشن است بمشاهده ملحوظ عین عاطفت ومرحمت
گردانید که از روی فراغت در بحر علوم تبحر نموده بافاده واستفاده بپرداختند قضاة اسلام ومفتیان عظام را که ترویج مهام شریعت غرا وتنظیم امور
ملت بیضا باجتهاد ورای صواب نمای ایشان بازبسته است در محکمه حمایت ورعایت خویش متوطن ساخت وتمحل ملتمسات آن طایفه فرخنده صفات را به
اجابت رسانیده اعلام شریعت پروری برافراخت وشعرا وارباب انشاء را که در نوادر منظومات ایشان کانهن الیاقوت والمرجان جهت ترصیع
اکلیل حور مقصورات فی الخیام مناسب نماید وجواهر زواهر منثورات ایشان کامثال اللؤلؤ المکنون گوش وگردن ولدان مخلدون را بیاراید باصناف
لطف وکرم امیدوار واستغنا داده خواطر آن زمره را واجب الاعزاز بانثار دینار ودرم مسرور وخرم کرده عقود مرادات در آستین تمنای ایشان
نهاد وباقی مزارعان را که نظام حال عالم وعالمیان بانتظام مهام ایشان متعلق است در ظلال مراحم واحسان آسوده ومطمئن گردانید واز شیمه
سحاب مکارم واغتنا مزرع امید آن طایفه را بصفت خضرت ونضارت رسانید تجار بحار وامصار را که در بحر طلب بادیه تعب در بلاد عجم
وعرب طریق سیاحت وسیاحت می پیمایند عزیز وگرامی داشته همگنان را بنوعی نواخت کرد واز تمغا وباج وخراج [illegible] تخفیف نموده شرایع مهم تجارت
وعرب نوازی بجای آورد ومحترفات واهل اسواق که محلات انواع مشاق [illegible] امور مالایطاق بودند از تحمیلات واخراجات معاف [illegible]
[illegible] ایشان را حسب المقدور قرار داده وجمیع امور اعلام رعیت پروری برافراشت مثنوی کریم الدین حبیب [illegible]
[illegible]

و جوشش خاطر غمناک مسرور نمود و ابر کفش گوهر فشانی نضارت یافت گلزار امانی سحاب بخشش آمد در بخشش و رخت بخت و دهقان شد همه بخشش
گستوان انصاف او در بیشه آهو رود با شیر نر پهلو بپهلو شاهین مرغ بی آزار گوید کبوتر حال خود با باز گوید نمرود برکت بید از تندی باد نسا یکی کس
یاد بید او و قطع نظر از بسط بساط تکلف و رفع اساس تصلف بواسطه طلوع انوار طلعت آفتاب کردار خان عالی مقدار و اهتزاز نسایم خلق کریم و ...
نصفت و نثار دیار خراسان در آن زمستان نضارت ایام بهار گرفت و گلهای آمال و امانی در چمن طبقات انسانی شکفته جریان امور جمهور نزدیک
و دور در سلک نظام همت و انتظام پذیرفت نسبت بود آن مهر اوج سرفرازی را با افتادگان را چاره سازی و همدران با موجب اشارت
علیه خانی عالیجاه معالی پناه نظام الدوله و الوزاره احمد بیگ جهت عرض مهام خراسان و التماس توجه شاه زاده عالمیان ابو النصر سام میرزا متوجه
پایه سریر اعلی گشت و در روز پنجشنبه بیست و نهم ربیع الاول حضرت سلطانی سیف الامامی خواجه مظفر که حسب الحکم از مازندران متوجه خراسان بود به
خیابان رسید و امین الحضرة البهیه باتفاق امراء و ارکان دولت بل سایر اصحاب ملک و ملت باستقبال التفات فرموده در باغ خیابان خدمت سیف
الامامی مشرف و مستوفی آنحضرت استسعاد یافت و مجلس بزم سمت تمهید پذیرفته فروغ جامهای ارغوانی بر وجنات احوال همگنان تافت و همچنین
در آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام حکام ولایات خراسان بتمام و سادات و قضاة و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران از
سرحد مازندران تا غور و غرجستان و سیستان با تحف شایسته و پیشکشهای بایسته بملازمت خان عالیشان رسیده در هراة جمعیت تمام دست
داد و در روز نوروز امین الحضرة البهیه در صحرای حوض ماهیان جشن نوروزی فرموده امراء جولاة و نقباء و سادات و فضلا و قضاة و اکابر و اهالی
اقلیم و مزارعان محتشم را علی تفاوت مراتبهم و تباین درجاتهم خلع فاخره پوشانیده و چندین مرقع شعار مربع و ثار و برهنه دوش را اطلس پوش ساخت
با انعام تاجهای زرنگار فرق افتخار همگنان را بلند گردانید و در خلال آن احوال مظفر بیک از قندهار باز آمده بوضوح پیوست که ظهیر السلطنه
محمد بابر میرزا حسب اشارت خان مظفر لوا از ظاهر آن بلده کوچ فرموده بصوب کابل توجه نمود و مقرر شد که عالیجناب صدارت مآب تقوی ملت
عربی تاج الملة و الدین حسن چلبی جهت تاکید قواعد محبت و اتحاد و تشیید مبانی مودت و اعتقاد بکابل شتابد و آنجناب روز دوشنبه دوم جمادی الاول
سنه ثمان و عشرین و تسعمائه از هراة روی بمقصد آورد و قبل از مراجعتش بتاریخ روز یکشنبه بیست و هفتم ذی الاخری ایلچیان ظهیر السلطنه محمد بابر پادشاه
بدرگاه عالی رسیده خبر استیلاء آنحضرت را بر ولایت قندهار رسانیدند و پیشکش گذرانیده بنیان موافقت و یگانگی را مؤکد گردانیدند و کیفیت فتح
قندهار چنان بود که چون بابر پادشاه بموجب التماس خان عدالت پناه از ظاهر آن بلده بجانب کابل توجه فرمود شجاع بیک که از محنت محاصره و بلا
تنگ آمده بود یکی از نوکران خود را که مولانا عبد الباقی نام داشت در قندهار حاکم ساخت و بوعده که با حکام خراسان کرده بود
وفا نموده عزیمت توجه کنار آب سند بر افراخت و مولانا عبد الباقی رقم بطلان بر حقوق تربیت شجاع بیک کشیده قاصدی همعنان برق و باد
بطلب ظهیر السلطنه بابر میرزا فرستاد و آنحضرت بعد از رسیدن حسن چلبی بدو روز از کابل بقندهار بازگشته آن خطه را بحیز تسخیر و تصرف در آورد
و آنجناب را باصناف انعام و اکرام نوازش فرموده از مخصوصان خود میرزا قلی را همراهش گردانیده و جهت معاودت ارزانی داشت و
زمام ایالت قندهار را در قبضه اقتدار ولد نامدار خود محمد کامران میرزا نهاده بازگشت و حسن چلبی و میرزا قلی در روز پنجشنبه بیست و سوم
بدار السلطنه هراة رسیده کیفیت حالات آن بستان را بعرض رسانیدند و پیشکش گذرانیده ملحوظ عین لطف و احسان گردیدند و میرزا قلی بعد از یک
چند روز در ملازمت سده سنیه خانی بود با نعام خلع فاخره و نقود وافره سرافراز شده مراجعت نمود و در آن اثنا امین الحضرة البهیه همت عالی
بر سر انجام مهام و لایات گماشته زینل خان را بتفویض حکومت مملکت جرجان مفتخر ساخت و رایت ایالت زین الدین سلطان را در ولایت اسفراین و
نیشاپور بر افراخت منصب عز و نغرهای سبزوار مدار بستور استمرار بحکم پیر که سلطان داد و زمام قبض و بسط طوس و مشهد مقدسه را در کف کفایت
دورمش سلطان نهاد و چون در زمان امیر خان دراماینی آنسرکار بتعلق با محمد سلطان افشار میداشت غبار نقار بر خاطرش نشسته با جازت توجه
بدرگاه عالم پناه طلبیده مرخص گشته عنان تکاپوی آن ولایت دری بازکشیده از عرض نواب پایه سریر اعلی رسید حکم همایون شرف نفاذ یافت
که هم اسنا بجا بازگشته در ولایات خراسان توطن نماید و محکوم فرمان امین الحضرة البهیه در رستمداری در طریق و فارسلوک فرماید احمد سلطان ...

مراجعت فرموده و بعد از وصول بدار السلطنه هراة خان محمدیه صفات احمد سلطان را منظور نظر لطف و مرحمت ساخته حکومت ولایت
هراة رود و سرکار لنگر مقدسهٔ غیاثیه و ساغره و تولک و غزاه و سبزوار و اوک و حقه کاه را بدان صوب حمایتش مفوض گردانید و بر هر قلیلی
مهام جمهور حکام و اشراف انام بسر انجام مقرران یافته ... مقالات ارباب مکارم اصاغر و اعاظم بامضا رسید والحمد لله العلی العظیم
والصلوة والسلام علی حبیبه الکریم **گفتار در بیان طلوع نوق مهر مجوق شاه زاده مظفر لوا ابو النصر سام میرزا از
افق دار الملک خراسان لازالت ساحتها منورة بانوار العدل والاحسان** چون نظام الدولة والوزارة احمد بیگ
بپایهٔ سریر اعلی رسید کیفیت انتظام مهام دار السلطنه هراة و ولایات را معروض گردانید هرچند که مفارقت شاه زاده سام بر خاطر اشرف همایون
صعب می نمود اما بنا بر آرامش مملکت و آسایش خلق فرمان جهان مطاع شرف اصدار یافت که آن دری برج سلطنت و سرافرازی متوجه درگاه
عز و شرف خویش گردد و از امراء عظام خلیفه محمد سلطان و سراج الدین بیگ و هل بهادر با فوجی از اهل جلادت و تهور در ملازمت آنحضرت
عزیمت نمایند و شاه زاده سام در ساعتی سعادت انجام بر ابرش گردون خرام نشسته روی توجه بصوب خراسان آورد مثنوی روان گشت
شهزاده ماه چهر چو خورشید از اوج چارم سپهر ملک گفته در موکبش دورباش زگرد سپاهش فلک عطرپاش بهر بیابان که آن خورشید تابان
عبور نمود زمین مقدم ظفر قرینش سبزه نشاط از مسام زمین بر دمید و بر صحرا که ماهچه لواء جهان آرایش پرتو انداخت بجای خس و خاشاک لاله و ریحان رست
مشام زمان معطر گردید نظم بهر جا چو باد بهاری گذشت بیابان فضای فلک سبز گشت بهر سرزمین کرد یکدم مقام شد از مقدمش رشک
دار السلام و در اواخر شعبان سنه ثمان و عشرین و تسعمائه موکب عالی شاه زاده کامران بحدود خراسان رسید و در روز یکشنبه سیوم ماه مبارک رمضان
بشر اقبال انجز بهجت اثر بدار السلطنه هراة رسانیدند غزل بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید جمال بخت
ز روی ظفر نقاب انداخت کمال عدل بفریاد دادخواه رسید سپهر دور خوش اکنون کند که ماه آمد کدا بکام دل اکنون رسد که شاه رسید
و هم در روز عالیجاهی ممالک پناهی حبیب الهی اکابر و اشراف هراة را مجموع گردانیده باستقبال موکب ظفر مآل شتافت و در حدود ولایت
و محولات بشرف پابوس مشرف گشته فروغ انوار عنایت بر جبهات احوالش تافت و در منتصف ماه مذکور خبر قرب وصول شاه زاده موید
منصور شایع شده مردمان از روی نشاط و سرور در باب تزئین و آذین شهر اهتمام نمودند و تمامی دکاکین و جداران را در اطلس و پرنیان
گرفته ابواب بهجت و انبساط گشودند بیت گذر بار اعبیر آلود کردند گلاب افشان و مشک اندود کردند و صباح یکشنبه هفدهم موکب
عالی سامی از راه کوچه خیابان متوجه باغ شهر گشته امین الحضرة در شکان بلوازم نثار و نیاز پرداخت و از دروازه ملک تا باغ شهر پای انداز
آن مسافت را رشک نگارخانه چین ساخت و حضرت شاه زاده با دولت و سعادت در مستقر حشمت و اقبال نزول اجلال فرموده هر یک
از امراء عظام که در ملازمت رکاب میمنت انجام بودند در منزلی مناسب رحل اقامت انداختند و بتمهید بساط عیش و عشرت پرداختند
بحکم خاقان سعید از فر وجود فایض الجود شاه زاده جوانبخت غیرت افزای بلاد ربع مسکون ساخته صیت میمنت مقدم همایونش از فلک
بوقلمون در گذشت و فروغ مکرمت روز افزونش بر صفحات روزگار صغار و کبار تافته آوازهٔ احسان فراوانش شایع گشت از میامن ساعی
آن زبدهٔ خاندان سیادت در اقطار بلدان و امصار غایت فراغت و امنیت وقوع یافت و نیر مرحمت انعقود دوران خلافت از
افق معدلت طالع شده ظلام ظلم و عدوان از ساحت اقلیم خراسان روی برتافت شکوه ذات کرامت سماتش نگاهبان رخنهٔ خوف و خطر
و شعاع وجود مهر التماعش منور دیده اهل فضل و هنر گشت گویا همای چتر دولتش ابر رحمتیست که بر مفارق خلایق سایه گسترده و ماهچهٔ لوای
مه التمثال آفتاب سعادتیست که فضای ایوان ولایت را روشن کرده مثنوی تعالی الله محب عالی مکانیست که از نور رخش روشن جهانیست ز رخ
لامع انوار امامت ز خویش تایج آثار کرامت بلطف عالی گشته طفیلش نباشد جز بعدل و داد میلش بعهدش کشور اقبال معمور بدورش
فتنه و آشوب مستور بجود او نه حاتم اندرپیش باشد بهر کاری صواب اندیش باشد چرا نیکو نباشد جمله کارش چو در مه شکان بود آموزکارش
بعد از مصاحبت مکان ... بر اوج سرفرازی چون مه بدر ... نشینم پادشاه تاجداران مراد خاطر امیدواران فرزند ...

کواکب موکب خورشید حشمت غضنفر صولت رستم مهابت زند عدلش روح کسری را مدد بخش کفش کان سخا چون ابر نیسان حسامش حامی ملک خراسان
سریر جاه از ذاتش مشرف وکیلش را ملازم صد چو آصف زهی آصف پناه داد گستر امین ملک شاه هفت کشور کریم دین و دولت آن حبیبی
که هر کس یابد از جودش نصیبی کفش چون ابر نیسان در فشانست ریاض ملک و دین خرم از آنست الهی ظل عدلش باد ممدود ز احسانش عدو را
خلق خوشنود جنابش مرجع اهل کرم باد ملاذ اهل شمشیر و قلم باد **ذکر وصول شاهزاده مظفر لوا ابو الفتح طهماسب میرزا و امیرخان
بپایه سریر اعلی و بظهور آمدن کمال نصفت و عدالت پادشاه دین پناه سیادت انتما** چنانچه سابقا کلک سخن آرا بر لوح بیان
ثبت کرد امیرخان در رکاب شاهزاده عالیشان طهماسب میرزا بتاریخ سه شنبه هشتم ماه صفر سنه ثمان و عشرین و تسعمائه از صحرای اسقلمان رو
توجه بآذربایجان آورد و برطبق کلام اعجاز نظام من یعمل سوء یجز به در اثنای راه جبار شدید الانتقام مرضی هلاکت انجام بر وی گماشت و
مضمون لحوم العلماء مسمومة بظهور آمده عارضه مفاصل عام و الم بر دوام او را از پای در انداخت چنانچه قوت سواری مفقود گشت و از اسب
پیاده شده در محفه نشست و ساعت بساعت صعوبت آن مرض می افزود لاجرم در روزی زیاده از یکدو فرسنگ مسافت قطع نمیتوانست نمود
و چون نزدیک بار دوی ظفر مآل منزل گزید اعاظم امرا و ارکان دولت شاهزاده عالیشان طهماسب میرزا را استقبال نمودند و لوازم پیشکش
و نثار بجای آورده زبان باداء دعا و ثنا گشودند و طهماسب میرزا در بعضی ییلاقات نواحی تبریز بتقبیل انامل همایون سعر گشته پادشاه ربع
مسکون او را بوسیده و تنکش در بر گرفت و بدیدار فرخ آثار آن قرة العین سلطنت مبتهج و مسرور شده چند روز بساط جشن و حضور صفت تمهید پذیرفت
در آن اثنا جناب زبدة النقباء امیر خسرو و امیر زین الدین علی که بتجدد مصاحبت امیر غیاث الدین محمد امیرخان مبلغهای کلی از وی گرفته بود از دار
السلطنه هرات ببارگاه عالمپناه رسیدند و آغاز داد خواهی نموده خون آن سید شهید را طلبیدند لاجرم پادشاه دین پناه در روز جمعه بیست و ششم
رجب در مقام او جان تو بر تخت عدالت نشسته همت عالی بپرسش آن قضیه گماشت و چون امیرخان بواسطه شدت مرض مجال حرکت نداشت
حجاب بارگاه سپهر اشتباه پیر احمد بیگ و هدایت بیگ و خواجه جلیحان و مولانا نظام الدین احمد طبسی و قاسم مهردار و خواجه عنایت الله
که رتق و فتق و قطع و فصل مهمات خراسان تعلق بدیشان میداشت بدیوان یرغو حاضر گردانیدند و امیر خسرو و امیر زین الدین علی کیفیت ظلمی که
بان سید شهید سعید وقوع یافته بود مشروح معروض داشته پادشاه نصفت پناه کما ینبغی بغور آن قضیه رسیده و مضمون یجعل الولدان شیبا شامل حال
مخصوصان امیرخان گشته نزد نواب کامیاب بتحقیق پیوست که آن جماعت بنابر اغراض دنیوی امیرخان را بر شهادت آن سید صاحب سعادت اغوا کرده
بودند و اکثر جهات آنحضرت و مصاحبان و ملازمانش را جهة خاصه خود متصرف نموده اند لاجرم حکم همایون از مکمن عدالت روز افزون بمواخذه
آن جماعت و استرداد اموالی که از هر کس گرفته بودند صدور یافت و بمقتضای کلام معجز نشان قد خاب من حمل ظلما همه ایشان بسلاسل و اغلال مقید گشتند
و تحصیل آن گروه بکلانتران ابراهیم سلطان رجوع شده مبلغ کلی بحصول پیوسته از آنجمله موازی سیصد تومان بامیر خسرو و امیر زین الدین علی و بعضی دیگر از مردم
هرات که امیرخان جهات ایشان را بتعدی گرفته بود متعلق گشت و همدران ایام مرض امیرخان اشتداد و تمام یافته در شب یکشنبه دوازدهم شعبان نقد
جان بقابض ارواح سپرد و مظلمه خون آن سید عالم فاضل را بعالم آخرت برد فقطع دابر القوم الذین ظلموا مثنوی خدایکه عرش برین گاه اوست
سر سرکشان خاک درگاه اوست چنین کرد تقدیر روز الست که هر کس که بد کرد از بد نرست بد اندیش را نیک ناید به پیش دل بدکنش هست
پیوسته ریش مینه پیش بد تا نیفتی ز پای اگر خیر خواهی بنیکی گرای القصه چون امیرخان بدار جزا انتقال نمود و نواب اعلی چه مظلوم از هر کس گرفته بودند بتعیین
اهتمام عزام ابراهیم سلطان فرود آوردند پادشاه مرحمت پناه رقم عفو بر جرائد سایر جرایم ایشان کشیده امیر خسرو را بانعام خلع فاخره و سیورغالات
وافره راضی و شاکر ساخته بطرف هرات باز گردانیدند و شاه صاحب تایید بقیه ایام تابستان در ییلاقات آذربایجان بروزگار دولت آثار
بعیش و خرمی مصروف داشت و چون هوا آغاز دم سردی نمود بتبریز مراجعت نموده همت بر انجاح ملتمسات خلایق گماشت والحمد لله علی افضاله
والصلوة علی النبی و آله **ذکر انتزاع نضرت خزانی از جهت تقدیر سبحانی در ایام بهار چمن زندگانی میرزا شاه حسین
اصفهانی** دوران که سپهر فتنه انگیز بود و ... گرانمایه سنگ خیز بود ... خدنگ اجل خنجر کین تیز بود ... آمد شد هر خونریز بود ... که سپهر ...

والحمد لله رب العالمین

فرامانیان دولت و اقبال را در موقف اقتدار آسوده و برقرار میگذارد و فرقه که زمانه ستمکار آناء اللیل و اطراف النهار تخم آزار در فضای ضمیر مرتفعان مصالح
اختیار میکارد نظم یارب چرا اساس بقا استوار نیست دلکش زمانه امید قرار نیست گردون همیشه جنگ جفا ساز میکند با هیچ همنفس نفسی سازگار نیست
در خانهٔ سپهر ندیدم ستاره کز محنت و بال و زوال افکار نیست با غنچهٔ قد و فضا سرو قامت کدام نهال در چمن زندگانی نسیم بهار کامرانی صفت نضارت
نبخشید که بالاخره حریف اجل اوراق شجرهٔ وجودش را بباد فنا بر نداد و منشی دیوان تقدیر سرنوشت نام کدام کامکار را در پروانچه رفع درجات منشان
ثبت کرد که عاقبت الامر قلم ختم بر حاشیهٔ منشور حیاتش ننهاد رباعی در باغ گلی شگفته نبود بهار بی داغ کجاست لاله در گلزار هرچند که سرو سرکشیده بهوا
از باد فنا ز پا فتد آخر کار غرض از تحریر این تشبیب و مقصود از تحریر این ترتیب آنکه چون خورشید جاه و جلال وکیل السلطنة و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین
باوج کمال رسید و دست اختیار سایر امرا و ارکان دولت از سرانجام مهام سلطنت کوتاه گردید نایرهٔ رشک که لازمهٔ ذات امیر و وزیر و غنی
و کبیر است در کانون ضمیر اکثر ارکان پایهٔ سریر خلافت مصیر اشتعال یافت و آتش غیرت بنسیم عصبیت در باطن جمعی کثیر از اعیان حضرت برافروخته
شراره مکر و خدیعت بر وجنات امور کار ایشان تافت اما از شکوه پادشاه بنده نواز قدرت نداشتند که دست تعرض بدامان عرض آنجناب رسانند
و صورت عداوتی را که در پردهٔ خواطر مستور داشتند بر منصهٔ ظهور جلوه گر گردانند و در زمستان سنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه که از بخور مجلس عیش و سرور
پادشاه مؤید منصور هوای تبریز عطر بیز بود میرزا کمال الدین شاه حسین با فراغ محاسبهٔ داد و ستد مهتر شاه قلی که جهت اخراجات رکابخانهٔ همایون مبلغها
کلی بتحویل داشت اشتغال نمود و مبلغ هفت هزار تومان بر آن خاین باقی کشیده طالب آن وجه بود و مهتر شاه قلی بواسطهٔ صعود بر درجات تقرب پادشاهی
چندان التفاتی بآن سخن نمیکرد و در سرانجام آن وجه اهمال ورزیده بدستور شرایط ملازمت سدهٔ امامت و کرامت بجای میآورد و در اواخر ایام
شتا میرزا شاه حسین شمهٔ از آن معامله بعرض حضرت اعلی رسانید و حکم همایون بتحصیل وجه مذکور صدور یافته صلاح فساد مهتر شاه قلی بنای هواخواهی جناب
میرزائی مفوض گردید و آنجناب بنابر کمال سلامت نفس و صفای ضمیر با شاه قلی مدارا و مواسا می نمود اما او از غایت شرارت استیصال نهال زندگانی
آن ملاذ افراد انسانی را با خود قرار داده منتهز فرصت میبود در این اثنا نسیم اردی بهشتی در اهتزاز آمده شاخ ارغوان بسان مژگان خونریز عاشقان
عقیق و مرجان ظاهر ساخت و ابر نوبهاری آغاز بدمستی کرده از گروه ژاله سنگ تفرقه در میان معاشران انجمن چمن انداخت سپه خیال خلاف
خنجر زمرد پیکر از غلاف برکشید پیکان خار عازم خونریز شده لاله غرقه بخون گردید بلبل از اندیشهٔ هجران گل غزل سرائی آغاز نهاد و قمری بنیاد نوحه
گری کرده زبان بادای مضمون این گفتار برگشاد رباعی دردا که زمان بجنگ تیز آهنگ است با خرد و بزرگ روز و شب در جنگ است گاهی بود آن
لاله زمین غرقه بخون گاهی فلک از خون شفق گلرنگ است در فصلی چنین میرزا شاه حسین پیوسته از فروغ جامهای ارغوانی رنگ زنگ کدورت از
لوح دل میشست و از مکر زمانهٔ غدار غافل بوده همواره از جوانان گلعذار ساغر بادهٔ خوشگوار میگرفت آواز چنگ و عود و صفیر مرغ اجل بگوش هوشش
میرسانید ناهید بچنگ آهنگ قانون و رباب آیت انتقالش میخواند و او بشعور از جام روح پرور در آن ولا بتاریخ چهارشنبه بیست و ششم جمادی الاولی
پادشاه هفت کشور در بهشت هشت تبریز مجلسی در غایت زینت و زیب ترتیب داد و ساغرهای مالامال درکشیده ابواب نشاط و انبساط
برگشاد و میرزا شاه حسین در آن صحبت تا وقتی که ساغر زرین مهر در انجمن سپهر دایر بود از دست ساقیان سیمین ساق شرابی چون لعل مذاب بجرعه مینوشید
و چون آفتاب حیاتش بمغرب زوال رسید و از سرخی شفق اطراف چرخ معلق غرقه بخون گردید شاه خورشید جاه از مجلس برخاسته بجانب خوابگاه
توجه فرمود و میرزا شاه حسین نیز متوجه بالاخانهٔ خود شده از خمار آن بادهٔ خوشگوار غافل بود و در آن حین شاه قلی از عقب حضرت اعلی بازگشت و آن
جناب را تنها دیده بدستیاری خنجر خونریز از میان برکشید و آن تیغ بیدریغ را بر شانهٔ آن یگانهٔ زمانه فرو برده قورچیانی را که در آستانهٔ علیه بودند
گفت که حکم همایون برین موجب صدور یافته که این شخص را پاره پاره کنند لاجرم ایشان نیز شمشیر تیز برکشیده نقش وجود آن جهان فضل و هنر را در
یکنفس از صحیفهٔ زندگانی محو گردانیدند مثنوی دریغ آن سپهر سخا و کرم پناه کرام از عرب تا عجم دریغ آن سرافرازهٔ الاکبر نوازندهٔ اهل فضل و هنر
دریغ آن شه الفت پناهی که بود دلش کان احسان کفش بحر جود دریغ آن که بودی بهر صبح و شام برآرندهٔ حاجت خاص و عام دریغا که ایام ناسازگار
ندارد دنیا بقا و استوار دریغا که این چرخ پر اضطراب همیشه بخونریز دارد شتاب بود دشمن چرخ از خون ما ندارد دمی جان بخون ما

القصه چون شاه علی بصبر صرصر فلی نهال زندگانی آن سرو ریاض کامرانی با تو از بهشت بهشت از پای در انداخت قبل از آنکه آنجناب بعرض شاه عالی کهر رسد بر بارگیر قمر سیر سوار شده علم بهزیمت بصوب آذربیجان و حدود دیار بکر برافراخت صباح روز دیگر که تیغ آفتاب چون شعلهٔ غضب شاه والاجناب سر بفلک اخضر کشید و رؤس کواکب از بدن فلک انفصال یافته پرده نیلگون سپهر بوقلمون برنگ کسوت ماتم زدگان گردید خسرو بهرام غلام خورشید احتشام بر سریر سلطنت پایدار قرار گرفت و نیران قهر قیامت اثر مشتعل شده فرمان قضا مضا بامضا قتل جمعی از قورچیان که امداد شاه علی نموده بودند بسمت صدور پذیرفت و بهار روز که پنجشنبه جمادی الاولی بود کور سلیمان با چند کس دیگر از آن زمره بجزای اعمال خویش گرفتار گشته بقتل رسیدند و فرقهٔ از ملازمان میرزا شاه حسین بتعاقب شاه علی مأمور شده بر جناح استعجال متوجه گردیدند آنگاه خدام بارگاه عالمپناه بتجهیز و تکفین بدن بی بدیل آن سرور شهید را پیش نهاد ضمیر ساختند و سادات و قضات و اشراف و اعیان جمع آمده باداء نماز جنازه پرداختند بعد از آن پادشاه اسلام از غایت اهتمام بحال آن مرجع خواص و عوام فرمان فرمود که تابوت محفوف برحمت حی لایموت را بکربلا برند و جسد مطهر آن مظهر لطف و احسان را در جوار عتبهٔ عالیه حایریه بخاک سپردند از نوادر وقایع آنکه قبل از شهادت میرزا شاه حسین بسه چهار روز عالیجناب شریعت پناهی قاضی نور الدین عبد الرحمن که برادرزادهٔ قاضی عیسی بود و در اواخر همین سال بجوار مغفرت ایزد متعال انتقال نمود در عالم رؤیا مشاهده فرمود که میرزا شاه حسین بجانب آسمان عروج کرده بیکبار بر زمین افتاد و رخت هستی بباد فنا داد و از وقوع آن صورت متحیر گشته در آن اثنا کسی با وی گفت که او وقت زندگانی میرزا شاه حسین اصفهانی بنهایت انجامید و همین نام و نسبت تاریخ وفاتش گردید آنگاه جناب قضوی از خواب درآمده در غایت تعجب لفظ میرزا شاه حسین اصفهانی را حساب نمود و چون اعداد الحروف را با آنچه در خواب با او گفته بودند موافق یافت حیرتش زیاده شده بملازمت حضرت نقابت پناهی صدارت دستگاهی جمال الحق و الحقیقه و الدین شتافت و کیفیت واقعه را در خلوتی عرض کرده انتظار میکشید که تعبیر آن خواب چگونه صورت بندد که ناگاه آن حادثه از حیز قوه بفعل رسید بفضل الله ما یشاء و یحکم ما یرید زبدة الاشراف و الاعاظم خواجه ضیاء الدین مریم در مرثیه و تاریخ شهادت میرزا شاه حسین گوید

قطعه

مهر سپهر لطف که از رای انورش ‌‌ ‌ آئینهٔ فلک شده جام جهان نما
در نفیس بحر کرم لعل کان حلم ‌ ‌ یعنی نظام ملت و دین معدن سخا

دریای جود شاه حسین آنکه از شرف ‌ ‌ مثلش ندیده دیدهٔ ایام عمرها
با قصر همتش که فلک آستان اوست ‌ ‌ گر سدره کوته نکند هست منتهی

زانکه سپهر گرد موکب گردون نورد او ‌ ‌ شد آفتاب بهره ور از فن کیمیا
با کوه گفته اند هما نام حکم او ‌ ‌ گر زیر بر بغل برود ش آب از حیا

چون آفتاب طالع سعدش بزوال یافت ‌ ‌ بخت سیه چو سایه اش افتاد در قفا
از پای جور دون فلک از دست رفته است ‌ ‌ شکر ز دست حادثه افتاد چون بپا

دردا که چشم زخم زمانش شهید کرد ‌ ‌ واحسرتا که دست ستم ساختش فنا
در گلشن زمانه چو گل گشت غرقه خون ‌ ‌ چون لاله ساخت پیرهن عمر را قبا

از بار ماتمش بفلک در نشست ‌ ‌ نخل قد سپهر از این بار شد دوتا
بگرفت شام ماتم او بر سپهر ماه ‌ ‌ زهره سیاه کرد دف خود در این عزا

این دار عاریت چو مقام قرار نیست ‌ ‌ بربست رخت و رفت سوی عالم بقا
در کربلا که جنت عدن است شد مقیم ‌ ‌ فی روضة کربة ارضها السما

تا زان آسمان شده در وصف این مقام ‌ ‌ یا احسن المنازل یا خیر ملتجا
بنوشته بر کتابهٔ این منزل رفیع ‌ ‌ کلک قضا و من دخله کان آمنا

چون کربلاست مدفن او خاک مرقدش ‌ ‌ خوشبوتر از عبیر سارا است مشکسا
با شد سمی شاه شهیدان از این شرف ‌ ‌ نور مزار اوست تتق بسته تا سما

تاریخ فوت او چو ضیائی ز عقل جست ‌ ‌ آمد بگوش جان من از غیب این ندا
بر صفحه ز نور نوشتست کلک صنع ‌ ‌ خطی که خون چکید از او در دم قضا

مضمونش آنکه چون بجوارش مقام یافت ‌ ‌ تاریخ گشت شاه شهیدان کربلا

ذکر دخل خواجه جلال الدین محمد تبریزی در سرانجام امور ملک و مال و کشته شدن شاه علی بصمصام انتقام خدام بارگاه جاه و جلال

چون نواب پایه سریر عزت و جلال نفس مغفرت مآل میرزا شاه حسین بصوب کربلا باز پرداختند بمصلحت آنکه کدام یک از ارکان ملک و ملت را قایم مقام آن ناظم مناظم دین و دولت سازند قرعهٔ مشورت در میان انداختند و بنا بر آنکه از نواب جناب میرزائی کسی که از عهدهٔ سرانجام امور کشورگشائی بیرون تواند آمد و سنن سنیهٔ آن واصل جوار خالق البریه را احیا تواند نمود غیر خواجه جلال الدین محمد حفظه الله تعالی بالنظر البصر به کسی نبود شاه بنده نواز آن خواجهٔ والا اعزاز را به جوع منصب جلیلة المراتب وکالت سرافراز ساخته قایم مقام میرزا شاه حسین گردانیدند و با نظام خلع فاخره و تاج بند زری

سنه پنجم

بذر دوزی قامت قابلیتش را آراسته رایت شوکتش بفرق فرقدین رسانید و خواجه جلال الدین محمد که جمال حالش بحلیهٔ فراست و کاردانی و وفور کیاست
و فضایل نفسانی مزین و محلی است و در مکارم اخلاق و محاسن آداب و علو حسب و سمو نسب و بحدت شان و رفعت مکان از امثال و اقران مستثنی
بدلی قوی و املی فسیح و رای صواب و فکری صحیح بنظام و انتظام مهام فرق انام پرداخت و بدستور میرزا شاه حسین در تشیید دعایم مبانی دولت
و تاکید قوایم سریر سلطنت پایدار کوشیده اساس رعیت پروری مرتفع ساخت بیت بوی پیراهن یوسف زجهان گشته بود عاقبت سر زگریبان
تو بیرون آورد اما شاه علی که بعد از آن جسارت خسارت مآل بجانب آذربایجان و حدود دیار بکر گریخته بود و چون شنود که بعزم آن پادشاه فلک
اقتدار قریب هزار سوار جرار او را تعاقب می نمایند در آن دیار مجال توقف نیافت و تنگ بر اسب فرار کشیده در غایت استعجال بجانب شروان
شتافت پس از وصول بعز بساط بوس شیخشاه از آنحضرت التماس نمود که او را در ظل مرحمت خود پناه دهد و قاصدی بدرگاه فلک اشتباه فرستاده لب
بشفاعتش گشاید شیخشاه جواب داد که جریمهٔ تو از آن عظیم تر است که شفیع آن توان گشت و عصیان تو از آن جسیم تر که از سر انتقام آن توان گذشت مع
ذلک ترا نزد نواب کامیاب فرستاده التماس عفو نمایم شاید که سحاب رافت پادشاهی بقطرات لطف نامتناهی نایرهٔ غضب قیامت لهب را فرو
نشاند و بمقتضای کلام اعجاز انجام والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس عفو نموده بار دیگر ترا منظور نظر اشفاق گرداند هیهات هیهات ع سر ماران
برافراشتن شیوهٔ اولو الالباب و از ایشان امید بهی داشتن شیمهٔ پادشاهان عالیجناب نی بیت سنگ در دست و مار بر سر سنگ نه زدوانش
بود فسوس و درنگ لاجرم چون شاه علی مصحوب قاصدان والی شروان بدرگاه عالم پناه رسید و کیفیت شفاعت شیخشاه معروض گردید
مضمون بصدق مقرون ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب بر زبان الهام بیان نواب کامیاب جریان یافته او را بعضی از غلامان میرزا
شاه حسین سپردند تا مرافعهٔ قضیهٔ قتل آنحضرت کرده بمقتضای شریعت مطهره نقش وجود آن مردود را از صحیفهٔ هستی سترد نظم شمعسان هر کس
که سرکشی افتاد دید بد چون شمع آخر سر باد هرکه پای از حد خود بیرون نهد سر دهد بر باد و تن در خون نهد

گفتار در بیان وصلت پادشاه دین پناه با شیخشاه و انبساط یافتن بساط نشاط بر وجه دلخواه

نیر آفتاب شعاع کلام واجب الاتباع فانکحوا
ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع بفروغ رخصت تعدد ازواج محمله مزاج لامع الابتهاج طوایف امم را می آراید و جمال نورانی
عرایس معانی النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی رغبت خواطر حمیده مآثر طبقات بنی آدم را بآن کار خیر آثار می افزاید بنابر علی هذا در شهور
سنه تسع و عشرین و تسعمائه که بمساعدت توفیق ازلی ساعد اقتدار پادشاه کامکار در گردن نو عروس مقاصد حمایل بود و بموافقت تایید لم یزلی
از وراء استار غیب هر لحظه مطلوب دیگر در نظر انور چهره میگشود و مهمساز عنایت پروردگار نقاب حجاب از رخسار ابکار مرام خدام واجب
الاحترام میگشاد و مشاطهٔ روزگار طاعت گذار عارض عرایس مراد ملازمان سده سدره مقام را آرایش میداد خاطر خطیر پادشاه والا نژاد
متوجه آن شد که از ثمرهٔ شجرهٔ زندگانی شیخشاه شروانی که در ریاض سلطنت و جهانبانی برشحات سحاب عطوفت و مهربانی پرورش یافته کام دل حاصل
نماید و آن مخدرهٔ حجلهٔ خلافت و کامرانی بر نهج شریعت غرا در آغوش آمال و امانی کشیده ابواب جشن و سرور بر روی روزگار همایون آثار گشاید
و جهت مشیت این مهم سه شنبه بیستم شوال سنهٔ مذکوره از منزل شنب غازان که در آن زمان محل اقامت موکب نصرت نشان بود نقابت انتساب
امیر جلال الدین محمد سلمه الله تعالی و دموری بیک تواچی عازم شروان گشته از عقود جواهر دامان دامان و از نقود ابیض و احمر تومان تومان
و از اقمشهٔ نفیسهٔ مصر و روم و فرنگ چندین شتروار و از اسپان تازی و راهوار بیش از حساب و شمار برای سرانجام آن کار همراه بردند شیخشاه
و ملازمان آن درگاه مقدم شریف حضرت نقابت پناه و جناب امارت دستگاه را بلوازم تعظیم و احترام استقبال نموده باحسن وجهی و ابلغ معنی
صورت شرایط ضیافت و مهمانداری بجای آوردند و چون شیخشاه دانست که سبب تشریف قدوم شریف مخادیم چیست انگشت قبول بر دیده
نهاده سر افتخار و مباهات باوج سموات رسانید و در ساعتی که برجیس سعادت جلیس از اوج شرف طالع بود و زهرهٔ زهرا منظر محبت و ولا بجانب
خورشید عالم آرا ناظر بوکالت امیر جلال الدین محمد ناهید سپهر دولت و اقبال را عقد ازدواج با پادشاه باستقلال منتظم گشت و امرا و مقربان
شروانشاه زر و جواهر بسیار نثار کرده غلغلهٔ تهنیت و مبارکباد از ایوان کیوان در گذشت آنگاه شیخشاه براق فرستادن مهد علیا و ستر عظمی

پرداخت و اسباب تجمل و حشمت آن مخدرهٔ سراپردهٔ عظمت را چنانچه باید و شاید مرتب ساخت مثنوی بدو داد از کنیزان پرستاد
هزاران لعبت ناهید رخساره سراسر گلرخان سرو بالا همه سیمین بر و خورشید سیما ز غلمان پری روی و ز روسی ز زنگی نژاد و کان آبنوسی بدو بخشید چندین چون
شب و روز همه پوشیده ملبسهای زردوز ز گوهرهای نادر طبلها پر ز زرکش جامهای بیش از تصور ز اجناس فرنگی صد شتروار ز کتانهای روسی چند
خروار عنایت کرد چندان مشک و عنبر که از بویش جهانی شد معطر ز خرگاه و ز خیمه داد چندان گران شد تنگ صحرا و بیابان ز خرگه خانه چون
جنت معمور ز خیمه مجلسی چون قبه نور مکمل ساخت چندین اسپ و استر لجام و زین هر یک پر ز گوهر شترها داد جمله پر تجمل بیاراسته بی تحمل
تمامی را جهاز و جل مذهب فساره و تنگ زابریشم مرتب و برین قیاس شروانشاه از غرایب و عجایب تحفها آنچه توانست و مناسب دانست
ترتیب نموده عماری زرنگار لعبتین عفت شعار را بجانب تختگاه پادشاه سلیمان جاه روان فرمود و در وقت رخصت مجددا نسبت بحضرت نقابت
منقبت صدارت مرتبت و دموری بیک انواع انعام و احسان تقدیم رسانیده ابواب عذر خواهی بگشود و در چهارشنبه بیست و نهم
ذی حجهٔ مذکوره در منزل اسونج که در دو فرسخی تبریز است خبر قرب وصول مهد علیا بپایهٔ سریر اعلی رسید و پادشاه کامران صاحب تابشه
اعاظم امرا و ارکان دولت را باستقبال روان گردانید خدام بارگاه شاهی بترتیب اسباب جشن مهد علوی پرداختند و پرستاران سراپردهٔ
پادشاهی مجلسهای عروسی را بمفروشات زردوزی مزین ساختند مثنوی مرتب گشت چندین مجلس ناز شد ابواب سرور و خرمی باز ز بایا
اندازه صحرا یافت تزئین بسان سقف معمور نگارخانهٔ چین ز تبخیر گلاب و مشک و عنبر معطر شد فضای شهر و کشور و در ساعتی سعادت اقتران
محفوف بدولت و اقبال ناهید اوج سلطنت و استقلال بدولتخانهٔ همایون رسیده و در روز پنجشنبه بیست و ششم در یک فرسخی تبریز که بهوای جان
فزایش بسان نسیم اردی بهشتی روح پرور و آب عذوبت تابش چون تسنیم بهشتی فرح گستر بود بساط بزم و سرور ممهد گشت و شاه جمشید جاه بر مسند
کامرانی قرار گرفته نغمهٔ چنگ و قانون و نوای عود و ارغنون از ذروهٔ سپهر بوقلمون در گذشت در مجلس فردوس آثار پادشاه کامکار ساقیان
خورشید رخساره و ولدان مخلدون اذا رأیتهم حسبتهم لؤلؤا منثورا صهبای رنگین تر از عقیق و شراب صافی تر از ضمیر اهل تحقیق باکواب و اباریق و کأس من
معین بگردش آوردند و خوانسالاران فرمان بردار انواع اطعمهٔ گوناگون و لحم طیر مما یشتهون و فاکهة مما یتخیرون در سینیهای زرین و سیمین
که مرصع بود بجواهر زواهر تزئین ساخته قافلهٔ جوع را بدرود کردند سازندگان خوش آواز چنگ ده عود و چنگ زده هر دم باهنگی دیگر لوازم
تهنیت تقدیم رسانیدند و مغنیان نغمه پرداز بالحان دلگشای و نواهای فرح افزای زبان بدعای دوام دولت و کامرانی آفتاب آسمان
کشورستانی گویا گردانیدند مثنوی که ای شاه عطابخش جوانبخت مقامت باد دایم ذروهٔ تخت بکف باد ترا جام امانی در آغوشت
عروس کامرانی شبستان جلالت باد انور ز شمع عارض مهر ماه پیکر ز اقبال تو بادا چشم بد دور فضای ملک از عدل تو معمور و چون جمشید
روشن چهر از بزم سپهر عازم حجلهٔ مغرب گشته نقش استیفاء لذات بر لوح ضمیر نگاشت و مشاطهٔ روزگار گیسوی مشکبوی شب را شانه زده نقاب
حجاب از رخ نیلگون عروسان شبستان آسمان برداشت پادشاه خورشید طلعت مشتری ماهیت از بارگاه اختصاص بخلوتخانهٔ خاص خرامیده مقارنهٔ
سعدین اتفاق افتاد و در حین اوج شرف و ناهید برج عزت و بختیاری کام دل حاصل کرده بدست مهربانی بند از کمر آمال و امانی
برگشاد مثنوی پس آنگه پادشاه نیک اندیش کشید آن سیمتن را جانب خویش نهاد انگشت بر کام امیدش از آن شد لعل گون درج
سفیدش دری در حقه از نقره افکنده گرانی در حقه شد یاقوت مانند بالماس بخلد گوهری سفت سخن زین بیش اینجا کی توان گفت علی الصباح که خورشید
فیض گستر بر سریر سرافرازی بر آمد مادر انوار انعام عام سبکبر وجود حاضران بزم شهود را بلباسهای رنگارنگ بیاراست و بار دیگر بزم سپهر انتظام
طلعت مهر منور گشته نوای بهجت و شادمانی از میان جان جهانیان برخواست پادشاه لازم الاعزاز در غایت تنعم و ناز بر مسند مشید سلطنت
و سرافرازی نشست امرا و ارکان دولت ساچقها کشیدند و نقود ابیض و احمر و عقود در و گوهر نثار کرده لوازم تهنیت و مبارکباد تقدیم
رسانیدند نظم که ای از نور رایت چرخ روشن ز فرقت افسر شاهی مزین مبارکباد بر تو این عروسی غلام تو عهد آبنوسی ببزمت باد دوار جام
خورشید یکی از ساقیانت باد ناهید رخت از ساز اقبال گلگون عدو بیت را دل از ادبار پرخون فزد ستور روز پیشتر مجلس عیش و عشرت مرتب

در فضای

مرتب گشته نوای نای و نوش بلند گردید و دست عطابخش خدایم واجب الاحترام تمامی امرا و ارکان دولت را خلع ملمع و قباهای مرصع پوشانیدند زمره
از مقربان پایهٔ کاخ شهنشاه را که مصحوب مهد زرنگار بتیر غفت شعار آمده بودند بمزید لطف و احسان بنواخت وسه روز متعاقب بر موجب در بزم نشاط
نشسته در آن ایام هر روز با نعام هزار تومان از نقد وجنس سروران کشور را بهره ور و سرافراز ساخت نظم بدینسان پادشاه هفت کشور ز دست
ساقیان ماه پیکر کشید پیوسته جام ارغوان رنگ بآهنگ رباب و نغمهٔ چنگ ولیکن هرگز آن خاقان عادل نکرد از ملک وملت هیچ غافل
همه وقت از کمال صدق نیت بود چشم و دلش سوی رعیت ندارد جز رعیت پروری کام نخواهد جز رواج دین اسلام و لله الحمد والمنه که تا غایت
که تاریخ هجری بماه ربیع الاولی سنه ثلثین و تسعمایه رسیده این پادشاه مرتضوی خصال در پناه حمایت ایزد متعال در دار السلطنه تبریز بر سریر سلطنت و
استقلال تمکن دارد و حکام ربع مسکون و سلاطین عالم کن فیکون سر بر خط فرمان واجب الاذعانش نهاده هیچ صاحب شوکتی خیال مخالفت به پیرامن
ضمیر نمیگذارد بیمن دولت ابدی الاتصال و حسن معدلت بی زوال عمدهٔ ممالک روی زمین یعنی از کنار آب آمویه تا نهایت دجله در معموری و آبادی
بدرجهٔ ترقی کرده که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و انهدام مبانی ظلم و ضلال و انعدام مراسم خذلان و نکال بمرتبه رسیده که هیچ آفریده در هیچ قطر
از اقطار ممالک محروسه بدست جرات ابواب فسق و بدعت بر روی روزگار نمیتواند گشود و سوختگان تاب آفتاب حوادث از منهٔ سابقه در ظلال معدلت
لایزال ماوی دارند و سرگشتگان بوادی حیف و تعدی اوقات سابقه در مهاد امن و امان غنوده مشاهده میکنند که در ایام این محال می پندارند
اکاسرهٔ بلند مقدار و قیاصرهٔ گردون اقتدار از صولت آوازهٔ دولتش چون برگ بید از باد هزار لرزه در اندام می بینند و نهنگان دریای
کارزار از خوف توجه سپاه آتش آهنگش زبان همیشه خشک در دهان دارند سیکدازند معمار اجتهاد و اصابت آثارش همواره بتعمیر مبانی دین قویم
رایتش نهاد ضمیر مهر تنویر بمیانزد و قهرمان حسام ذو الفقار کردارش پیوسته در اخمام هوا و طغیان مخالفان ملت مستقیم اعلام اهتمام می افرازد مقصد
همت همایونش از تسخیر اطراف اکناف استیصال اعدا دین مبین است و مطلب عزیمت میمونش از سیر در اقطار آفاق آسایش امت سید المرسلین
لاجرم مثنوی جای آنست که اهل اسلام از سر صدق باخلاص تمام متصل دست دعا بردارند روی در قبلهٔ جاوید آرند دولت و نصرت
او را بنیاز طلبند از ملک بی انباز بیت بود لایق حال کروبیان که گویند او را دعا بر زبان شمهٔ از بدایع وقایع حالات و اندکی از
نوادر خصایل و محاربات این پادشاه عالیجاه مرتضوی صفات از مبادی طلوع صبح سلطنت و کشورکشائی و اوایل ظهور نیر معدلت و عالم
آرائی الی یومنا هذا این بود که خامهٔ مشکین شمامه بر بیاض کافوری این صفحات تحریر نمود و امید بکمال کرمت جاوید چنانست که تمتع آفتاب دولت
و نیر بار پادشاه سرافراز بر نشیب و فراز عرصهٔ سایر امصار و بلاد ربع مسکون تا بدور زمان عمر و کامرانی این مهر سپهر جهانبانی بر طبق کریمه و اما ما ینفع
الناس فیمکث فی الارض تا آخر ایام این جهانی امتداد یابد نظم جنابش را بود دولت ملازم ز جوهر کی عرض را انفصالست بحمد الله که ذیل دولتش را
بحیب روز محشر اتصالست و چون دعا رجاء و جلال این بیزاوج سلطنت و استقلال چنانچه از مقدمهٔ مسلمهٔ سابقه محقق میگردد بر جمیع افراد امم جن
و لازم است و بر ذمهٔ تمامی طوایف بنی آدم مفترض و متحتم کلک سخن گذار بسوال امتداد و ازدیاد دولت ابدی الاتصال ذیل این جزو را زیب و زینت
میدهد انگاه بموجب التزامی که درین تالیف کرده شده قدم در ساحت ذکر شمهٔ از احوال بعضی از فضلاء عظام این دوران میمنت انجام مینهد
مثنوی الهی که این شاه فیروز بخت مراتب فزاینده تاج و تخت بماناد در کامرانی بسی مرفه باقبال او هر کسی دلش روشن از نور علم الیقین
تمام مهامش بزیرنگین **ذکر طایفه از سادات و علما و اشراف که بعضی از ایشان با سلاطین آق قوینلو معاصر بوده**
و زمرهٔ در ایام دولت ابد پیوند شاهی اکتساب فضل و کمال نموده اند از جملهٔ اعاظم او لاد خیر البشر و اکابر فضلاء دانشور
در زمان جهانبانی امیر حسن بیگ و یعقوب میرزا امیر صدر الدین محمد الحسینی بلدهٔ فاخرهٔ شیراز حضرت با لاعزاز نشر علوم محصوص ومنهجهم قیام موفقه
میمون و جودت طبع و وقت ذهن از جمیع علماء متبحرین و فضلاء متاخرین ممتاز و مستثنی بود و آنجناب والد ارشد امیر غیاث الدین منصور است
که در سلک سادات عالی نسب مملکت فارس انتظام داشت و مرجع اشراف و اعیان بوده پیوسته نقش خیر خواهی و احسان بر الواح
خواطر عالمیان مینگاشت و امیر صدر الدین محمد در ایام شباب نزد جناب افادت شعاری مولانا قوام الدین کلباری بتحصیل علوم نموده

بماندک زمانی در تمامی فنون مستعد او له بدرجهٔ کمال ترقی کرده آغاز درس و افاده فرمود در بلدهٔ شیراز مدرسهٔ رفیع وسیع ساخته هر روز بآن
بقعهٔ شریفه تشریف حضور ارزانی میداشت و طلبهٔ علوم را از نتایج طبع وقاد خود مستفید کردانیده همت بر تألیف و تصنیف میکماشت از جمله نتایج
قلم خجسته رقمش رساله تحقیق علم و رسالهٔ اثبات واجب و حاشیهٔ شمسیه و حاشیهٔ مطالع و حاشیهٔ تجرید در میان طلبهٔ علوم مشهور است و دقایق نکات ان مؤلفات
افادت آیات بر الواح ضمایر علما و فضلا یادگار مسطور و وفات امیر صدر الدین محمد بعد از فوت یعقوب میرزا باندک زمانی اتفاق افتاد و چون
تاریخ آنماه و سال را راقم حروف را معلوم نبود خامهٔ تحریر ازان زبان بکشاد و از امیر صدر الدین محمد الحسینی الشیرازی الدشتکی پسری ماند در کمال فضل و علو مقام
غیاث الدین منصور نام و آنجناب حالا بوفور علم و دانش در اطراف و اکناف عالم بغایت مشهور است و مهارتش در فنون حکمی و ریاضی ضرب
المثل جمهور علماء نزدیک و دور در مدرسهٔ پدر بزرگوار خویش پیوسته بافاده قیام مینماید و گوش هوش طلبهٔ علوم را از نتایج دریای طبع نقاد خود می
آکند **مولانا جلال الدین محمد الدوانی** از غایت تبحر در علوم معقول و منقول و از کمال مهارت در مباحث فروع و اصول بر جمیع فضلای
عالم و تمامی علمای بنی آدم فایق بوده و در میدان تحقیق مسایل و انحلال معضلات رسایل و توضیح خفیات متقدمین و تلویح جلیات متاخرین قصب السبق
از امثال و اقران میربود و فنون مکنون که از ابو علی و علامهٔ طوسی در ستر خفا محجوب بود در نظر بصیرتش جلوهٔ ظهور داشت و اسرار مخزون که از معلم
اول و ثانی مکتوم مانده بود قلم عنایت سبحانی بر صحیفهٔ ضمیرش نگاشت بیت سپهر علم را بود آفتابی فنون فضل را جامع کتابی و مولانا جلال الدین محمد
ولد ارشد مولانا سعد الدین اسعد است که بعلو نسب و دانش مشهور بود و در قریهٔ دوان که از اعمال کازرون است بقطع و فصل قضایای شرعیه اقدام مینمود
و جناب مولوی نخست نزد والد ماجد خود بتحصیل اشتغال داشت و بالاخره بشیراز شتافته در درس مولانا محی الدین کوشکناری و خواجه حسن شاه بقال
همت بر کسب کمال گماشت و این دو بزرگ از تلامذهٔ محقق شریف بوفور علم و فضیلت ممتاز بودند و در زمان میرزا احمد بایسنقر در شیراز بلوازم
درس و افاده قیام مینمودند و ایضاً مولانا جلال الدین در درس مولانا همام الدین کلباری که بر طوالع شرحی مفید دارد مطالعهٔ بعضی از متداولات
کرده و در وقت اکتساب علم حدیث در خدمت شیخ صفی الدین ایجی که سیدی دانشمند بود شرایط تلمذ بجای آورده القصه بواسطهٔ قابلیت اصلی بکمک
محض عنایت لم یزلی هنوز جمال مولوی در سن شباب بود که از شمیم فضایل و کمالاتش مشام مستنشقان گلزار علوم معطر گشت و از رشحات قلم گوهر بارش
ریاض دانش در خضرت و نضارت از ساحت بوستان ارم درگذشت لاجرم در ایام دولت امیر حسن بیک و یعقوب میرزا از اقطار و امصار عراقین
و روم و ایران و آذربایجان و هرموز و کرمان و طبرستان و جرجان و خراسان اعاظم افاضل بامید کسب علم و دانش متوجه ملازمتش بودند و بعد از ادراک
سعادت عظمی از سرچشمهٔ ضمیر فیض آثارش اقتباس انوار کمالات مینمودند و آنجناب در ایام شباب چندگاه بصدارت امیرزاده یوسف بن میرزا
جهانشاه مشغولی کرده بود و بعد از استعفا از آن مهم در مدرسهٔ بیگم که آنرا دار الایتام گویند بلوازم درس و افاده قیام نمود و در زمان دولت
سلاطین آق قوینلو منصب قضای ممالک فارس من حیث الاستقلال تعلق بآن مرجع اهل فضل و کمال داشت و هرگاه که از درس فارغ میشد همت عالی
بر فیصل قضایای شرعیه میگماشت و جناب مولوی در اواسط ایام زندگانی بر شرح تجرید مولانا علاء الدین قوشچی حاشیه در کمال دقت تألیف نمود
و آن رساله بنظر شارح رسیده از روی انصاف زبان بتعریف و توصیفش گشود اما امیر صدر الدین محمد بعد از آن بر کتاب مذکور حاشیه
نوشته بر حاشیهٔ جناب مولوی اعتراضات کرد و آنجناب جهت رد آنخان حاشیهٔ دیگر بهتر از پیشتر در قلم آورد و برین قیاس پیوسته میان آن
دو عالم متبحر مباحثات بوقوع می انجامید و هرکس که و الی شیراز میبود جهت تحقیق دقایق طبع ایشان مجالس ساخته مستفید و بهره ور میگردید و از جملهٔ
مصنفات جناب مولوی دیگری رساله زوراست که در علم حکمت نگاشتهٔ خامهٔ بلاغت انتما کردانیده و راقم حروف از شیخ مجد الدین محمد کرمانی الملقب
مؤید اتابئید السبحانی استماع نموده که مولانا جلال الدین در وقتی که بنجف اشرف بود در روضهٔ قدس منزلت حضرت شاه ولایت علیه السلام
و التحیة روزی بپای ایستاده آن رساله را تصنیف نمود و بآن مناسبت مصنف آنرا بزورا موسوم کردانید و چون زورا اکثر استعمال
مختصر و متین جناب مولوی بعد از چندگاه جهت حل عبارات آن شرحی منقح در سلک انشا کشید و دیگر از مؤلفات آن عالم پسندیده صفات شرح
هیاکل است که در علم حکمت اشراق شیخ شهاب الدین مقتول تحریر فرموده و همچنین رسالهٔ اثبات واجب و اخلاق جلالی که در باب اخلاق

واشتغال امیر غیاث الدین منصور از این دار پرشر و شور بسرای سرور فی سنهٔ ثمان واربعین وتسعمائه اتفاق افتاده و در جوار والد بزرگوار خود آسوده
حرره محمد تقی الشیرازی

اخلاق ناصری نوشته شده داخل مصنفات مولوی است و از جمله حواشی که بر کتب متداوله مرقوم قلم افادت رقم نموده حاشیهٔ شمسیهٔ [illegible]
مطالع و حاشیهٔ انوار شافعیه بغایت مشهور است و نکات آن کتب بر الواح ضمایر افاضل طلبه مسطور وفات مولانا جلال الدین محمد بعد از قتل [illegible]
پادشاه باندک زمانی روی نمود مدت حیاتش زیاده بر هشتاد سال بود و آنجناب دو پسر داشت میر سعد الدین که حالا در سلک دانشمندان
شیراز معدود است و مولانا عبد الهادی که در زمان حیات پدر وفات یافت مولانا امام الدین ابو یزید دانشمندی متبحر بود و در عصر مولانا
جلال الدین محمد دوانی در شیراز بنشر فضایل نفسانی قیام مینمود و در زمان یعقوب میرزا بوصول اجل موعود درگذشت و هم در وطن مألوف مد[فون]
گشت مولانا شرف الدین علی شیخکی در سلک اشراف علماء کرام و اعیان فضلاء عظام انتظام داشت و در درس مولانا محی الدین
و مولانا قوام الدین کلباری تحصیل نموده نقوش مسایل محسوس و مفهوم بر صحیفهٔ ضمیر نگاشت همواره بموعظه و نصیحت خلایق میپرداخت و بنوشتن
فتاوی قیام نموده کمال امانت و دیانت ظاهر میساخت تفسیر آیات احکام قرآنی و شرح محرر و شرح ارشاد و حاشیه بیشتر از کتب [illegible]
از جملهٔ مصنفات مولانا شرف الدین علی است و آنجناب در سنه سبع و تسعمائه در شهر مذکور فوت شده دو پسر نیک اختر یادگار گذاشت مولانا
مرشد الدین عبد الله و مولانا صدر الدین محمد مولانا مرشد الدین عبد الله در اواخر اوقات دولت خاقان منصور سلطان حسین میرزا از
شیراز بدار السلطنهٔ هراة آمده در مدرسهٔ اخلاصیه رحل اقامت انداخت و منظور نظر مکرمت امیر نظام الدین علیشیر شده همگی ایام شباب را بتحصیل مصروف
ساخت و باندک زمانی در سلک علما انتظام یافته در حظیرهٔ والدهٔ خاقان مرحوم مشار الیه بمنصب تدریس سرافراز گشت و تا غایت در آن بقعه
بلوازم افاده میپردازد اما مولانا صدر الدین محمد در آن سال که امیر نجم الدین مسعود ثانی متوجه ماوراء النهر بود جهة سرانجام بعضی از مهام همراه
رفت و در معرکهٔ غجدوان از جهان گذران انتقال نمود مولانا اهلی شیرازی از اکثر سالکان مسالک سخن سازی بوفور مهارت در شعر [illegible]
داشت قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان ساوجی را تتبع نموده آن ابیات را بلقب امیر نظام الدین علیشیر موشح ساخته از شیراز بهراة ارسال فرمود و ما
حال و سال انتقالش معلوم نگشت لاجرم کیفیت آن بر زبان خامهٔ بدیع بیان نگذشت امیر حبیب الله از احفاد دوالاثر او اشرف علماء ربانی
امیر شریف الدین علی جرجانی است و سید شریف الدین علی صدر که در جنگ سلطان سلیم شربت شهادت چشید برادرزادهٔ آنجناب بود و
حالا امیر حبیب الله بعلو شان و سمو مکان و قدم دودمان و شرف خاندان از سایر سادات مملکت فارس امتیاز تمام دارد و طاهر او در [illegible]
ولا بمنصب قضای شیراز منصوب بوده بهمت بر فیصل قضایا فرق برایا میکارد سید نعیم الدین نعمت الله ثانی سرور اولاد و امجاد و پیغمبر آخر زمان
و مرجع اشراف طبقات انسانی بود و باطن خجسته میامنش مهبط انوار ولایت و ارشاد و خاطر فرخنده مآثرش مظهر آثار هدایت و اجتهاد و ذات
فایض البرکاتش باصناف فضایل و کمالات موصوف و روزگار فرخنده آثارش باحیاء سنن سنیهٔ آبا و بزرگوار مصروف درگاه کرامت پناهش
آرامگاه سلاطین آفاق و آستان ملایک آشیانش ملاذ خواقین باستحقاق نظم قطب عالم غوث اعظم آنکه هر روز آفتاب بوسد از تعظیم خاک
روضه عالیه پرورش خازن جنت بزلف حور روبد هر صباح گرد از رخسار شاهان چون نشیند بر درش و آنحضرت در سلک اعاظم اولاد
عظام سید نعمة الله ولی که شمهٔ از مفاخر و مناقب او در ذیل وقایع خاقان سعید شاهرخ میرزا مسطور گشت انتظام داشت و در شهور سنه
تسعمائه در دار الامان کرمان محفوف بانوار مغفرت رحیم رحمان درگذشت امیر تاج الدین کرمانی سیدی عظیم الشان و بزرگی متعالی مکان
همواره خوان کرم و احسان گسترده آینده و رونده را از موائد لطف و مکرمت خویش محظوظ و بهره ور کرده قاضی کمال الدین میر حسین یزدی
در سلک افاضل علماء عراق بل اعاظم دانشمندان آفاق انتظام داشت و در مملکت یزد با مر قضا منصوب بوده علم امانت و دیانت
می افراشت از جمله مولفاتش شرح دیوان معجز نشان حضرت مقدس امیر المؤمنین علی علیه التحیة و الغفران تصنیفی است دانش اثر و طبوع طباع سلیمه
دانشوران فضیلت پرور و همچنین آنجناب بر کافیه و هدایهٔ حکمت و طوالع و شمسیه حواشی دقیقه در عقد انشا انتظام داده و در آن مولفات کمال
دانش و جودت طبع خود را بر منصهٔ عرض نهاده قاضی میر حسین را در فن معما نیز رساله ایست معتمد میزان ذهن اصحاب نظم و نثر سخنیده و در اوایل
ایام دولت شاهی محل حیات قاضی میر حسین بخاتم انقضا مختوم گشت و بتقدیر ایزد سبحانه و تعالی روزی چند مواخذ بوده درگذشت امیر غیاث [الدین]

[illegible]

و در تاریخ مولانا حسن
روملو بنظر احقر رسیده
که مولانا جلال الدین
محمد دوانی هفتاد و
هشت سال در این
دار ناپایدار زندگانی
نموده در ماه رجب
سال مذکور بمرض
اسهال بجهان جاودانی
انتقال فرموده
حرره محمد تقی [illegible]
۱۲

محمود لدار شد امیر میران بود که از جمله سادات اصفهان بعلو نسب و وفور حسب ممتاز و مستثنی مینمود و کثرت حشمت و ثروت آنجناب به آن مرتبه داشت که بدستیاری قلم و بنان شرح آن نتوان داد و کمال اعتبار و اختیارش نه در آن مثابه بود که بتبیین آن زبان بلاغت بیان توان گشاد و امیر غیاث الدین محمد در اوایل ایام کشورکشائی نواب کامیاب شاهی مؤاخذ گردیده و ببعضی از امور نالایق متهم شده قضا منشور حیاتش را در نوردید * خواجه مولانا اصفهانی جامع بسیاری از فضائل نفسانی بود و در علم حدیث دعوی مهارت مینمود و نوشتن تاریخ وقایع احوال یعقوب میرزا تعلق بوی میداشت و در آن باب کتابی بلاغت ایاب بر صحایف روزگار نگاشت و چون خواجه مولانا اصفهانی در مذهب تسنن بغایت متعصب بود در زمان ظهور دولت شاهی از آذربایجان بهراة آمده ساکن شد و مشمول انعام خاقان منصور سلطان حسین میرزا و اولاد عظامش گشت و بعد از آنکه محمد خان شیبانی بر ولایات خراسان استیلا یافت کمر ملازمت درگاه خانی بر میان جان بست و محمد خان اگرچه گاهی باوی اظهار التفات مینمود اما در اکثر اوقات او را بعداوت اهل بیت طعن میفرمود و خواجه مولانا پس از واقعه محمد خان در ماوراء النهر ساکن گشت و در روز پنجشنبه پنجم جمادی الاولی سنه سبع و عشرین و تسعمائة به بلده فاخره بخارا در گذشت * سید قوام الدین حسین از عظماء نقباء اصفهان بوفور علم و دانش ممتاز و مستثنی است و جمال حالش بحلیه فصاحت و بلاغت مزین و مجلی لوح خاطر خطیرش محل نقوش مسایل فروع و اصول و صحیفه ضمیر منیرش مهبط انوار فضایل معقول و منقول منشورات طبع سحر آثارش مانند عقود جواهر آبدار مزین چهره عرایس ابکار سخن و منظومات خامه گهر نثارش کامثال اللؤلؤ المکنون زیور گوش هوش بلغا و فضلا از زمره رباعی

ای مشکل اهل فضل از کلکت حل — گشته بفنون علم در دهر مثل
طبع تو در انواع فضایل کامل — ذات تو ز اصحاب فضیلت افضل

و آن سید مرتضوی خصال در آن سال که ماهچه رایات ظفر آیات شاهی پرتو دولت و اقبال بر حدود خراسان انداخت در ملازمت موکب همایون بود و بعد از فتح آن ممالک بموجب فرمان واجب الاذعان بنقابة الاسلام بلخ و فتاوی مهام شرعیه آن خطه را بر نهج ملت علیه امامیه قرار داد و حالا در بلده فاخره اصفهان بلوازم منصب قاضی القضاتی اشتغال دارد و بشایستگی رایت همت بر فیصل قضایای برایا میگمارد * سید معز الدین محمد از جمله نقبای نقباء اصفهان بمزید تقوی و دینداری و وفور عرفان و پرهیزگاری امتیاز تمام یافته و پرتو انوار باطن خجسته میامنش بر تحصیل فضایل صوری و معنوی و اکتساب علوم دینی و دنیوی تافته شمایم آثار شمایل سنی از صادرات افعالش در دمیده است و نسایم گلزار خصایل مرتضوی از واردات احوالش در وزیدن ذات فایض البرکاتش باداء وظایف طاعات و عبادات موصوف و اوقات فرخنده ساعاتش بر تقویت ارکان ملت بیضا و تشیید امور شریعت غرا مصروف بیت

شد از سعیش قوی ارکان اسلام — مدار دهر شریعت پروری کام

پدر القدوة اولاد خیر الانام شاه تقی الدین است که برادر عالی گهر سید قوام الدین حسین بود و بسبب علو نسب و سمو حسب از اشراف سادات عجم و عرب ممتاز و مستثنی مینمود و سید معز الدین محمد درین ایام سعادت انجام بنابر فرمان پادشاه گردون غلام در اصفهان بر مسند شیخ الاسلامی تمکن دارد و در باب سرانجام امور اهل اسلام بر نهج فتوی علماء مذهب اثنی عشر کریم غایت اهتمام بجای می آورد * مولانا نور الدین محمد در ایام سلطنت روز افزون در بلده اصفهان بتفویض منصب قضا اختصاص یافته و پرتو انوار دیانت و امانتش بر وجنات روزگار اهالی آن دیار تافته تا غایت در همان ولایت متوطن است و بر مسند حکومت امور شرعیه متمکن * امیر اسمعیل شنب غازانی حاوی فضایل و کمالات نفسانی بود و در اوایل ایام اقبال نواب کامیاب شاهی باجل طبیعی از عالم انتقال نمود * امیر عبد الوهاب در سلک اجله سادات آذربایجان منتظم بود و در زمان یعقوب میرزا بلوازم امر شیخ الاسلامی قیام مینمود و از اکتساب فضایل و کمالات بهره تمام داشت و قلم دیانت و پرهیزگاری همواره نقش شریعت پروری و دینداری بر لوح خاطر مینگاشت در مبادی ایام کشورستانی شاه دین پناه هراس عقاب بخاطر راه داده از تبریز بهراة شتافت و پرتو انوار رعایت و عنایت خاقان منصور و اولادش بر وجنات احوال آن سید ستوده خصال تافت چنانچه در مجالس بر اکثر سادات خراسان آن سید عالیشان را تقدیم دادند و سیورغال مناسب تعیین کرده ابواب انعام و احسان بر روی روزگار خجسته آثارش گشادند و چون خاقان منصور بجوار مغفرت ملک غفور انتقال نمود امیر عبد الوهاب از بدیع الزمان میرزا رخصت حاصل کرده بآذربایجان مراجعت فرمود و بعد از وصول بمقصد مشمول عواطف بیدریغ نواب کامیاب شاهی شده در ظلال اقبال لایزال از تاب آفتاب حوادث ایمن گشت و در سنه احدی و عشرین و تسعمائة از درگاه عالم پناه برسم رسالت نزد سلطان سلیم رفت و پس از ادای پیغام

صاحب سعادات

بانعام و اعزاز و اکرام مخصوص گشته رخصت معاودت یافت لاجرم بناکام بمدر ان ولایت رحل اقامت انداخت و ظاهرا تا غایت که تاریخ هجری بست
و ثلثین و تسعمائه رسیده آنجناب در قید حیاتست و بزراعت اوقات میگذراند شیخ صنع الله از اوایل زمان یعقوب میرزا الی یومنا هذا در بلده فاخره
تبریز بر سجاده تقوی و پرهیزکاری متمکن است و نزد اکثر مردم آن دیار بتزکیه نفس نفیس و تصفیه خاطر خطیر اشتهار دارد جمعی کثیر از درویشان و گوشه نشینان
طریق ارادتش می پویند و از وی طلب ارشاد و تلقین نموده بصحبت شریفش تیمن و تبرک میجویند قاضی مسافر عالمی است متبحر و بطلاقت لسان و فصاحت بیان مباهی
و مفتخر و آنجناب در ایام دولت ابد آلا اتصال شاه مرتضوی خصال در تبریز بمنصب جلیلة المراتب قضا سرافراز شد و تا غایت بلوازم آن امر اشتغال مینماید و گاه
ابواب افاده علوم بر روی روزگار طلبه میگشاید قاضی شیخم فاضلی است عالم و بحسب نسب از جمله اشراف و اعاظم و جالا منصب تدریس و تولیت
شنب غازان که تعلق بدانجناب میدارد بر وفق شرط واقف بلوازم آن مهم قیام و اقدام مینماید قاضی نصرالله بغدادی در دار السلطنه تبریز بر مسند قضا متمکن است
و از علوم شرعیه وقوفی تمام دارد و مهام فرق انام را بر نهج امانت و دیانت فیصل میدهد مولانا عبد الصمد بجودت ذهن و حدت طبع سرآمد فضلا آذربایجان
است بواسطه سعت مشرب احیانا بشرب ماء العنب اشتغال مینماید بتدریس کمصنعه از مدرسه تبریز که تعلق بدانجناب میدارد و در مدرسه خواجه علیشاه جیلانی
نیز بشرایط افاده بجای می آرد مولانا میرک گیلانی در سلک علماء عظماء تبریز منتظم است و در علم تفسیر و معانی و بیان مهارت کامل حاصل دارد مولانا صباحی
معاصر یعقوب میرزا بود و در زمان عنفوان جوانی جهت تحصیل بدار السلطنه هراة توجه فرمود بعد از چند گاه که در آن دیار در ظل تربیت و رعایت امیر نظام
الدین علیشیر بسر برد میل وطن کرده بار دیگر روی بتبریز آورد و او بحسن خلق و لطف طبع اتصاف داشت و اشعار دلپذیر بر صحیفه ضمیر منیر میگاشت این مطلع از نتایج
طبع خوش السامعت که آید ترک من شمشیر کین با او رقیبان بحمله یکدیگر زدند من ما ندم همین با او شیخ علاء الدین علی بن عبد العال علو مرتبه آن نقطه دایره تقوی و جلالت
در علم فقاهت بمثابه ایست که در مذهب علیه امامیه نزدیک بسر حد اجتهاد رسیده و از غایت تبحر در علوم عقلی و نقلی معتقد حکام اسلام و مرجع علماء
واجب الاحترام گردیده فصاحت بیان و طلاقت لسان آنحضرت از درجه توصیف بلندتر است و نهایت دینداری و پرهیزکاریش نزد اکابر و اصاغر
بشر امری مقرر از جمله مؤلفات بلاغت سماتش حاشیه الفیه و رساله جعفریه در میان طوایف انام مشهور است و در تاریخ مذکور حدود بغداد و نجف از
طلعت خورشید خاصیتش فایض النور شیخ ابراهیم قطیفی بصفت علم و عمل موصوف است و بغایت تقوی و دیانت معروف هرگز از هیچ پادشاهی انعام و سیورغال قبول
ننموده و بحقر چیزی که از زراعت حاصل میکند قناعت فرموده جمعی کثیر از طلبه علوم و درویشان در صحبت شریفش بسر میبرند و از نتایج طبع و میامن انفاس
بهره ور بوده شرایط تلمذ و ارادت بجای می آورند سید محمد کمونه قدوه نقباء نجف و زبده اصحاب فضل و شرفست ذات مجسته صفاتش بمکارم اخلاق و
محاسن اوصاف موصوف و اوقات فرخنده ساعاتش باصناف طاعات و عبادات مصروف شیخ زین الدین علی قدوه اشراف علماء عرب و جامع
اصناف فضل و ادبست بکمال امانت و دیانت موصوف و بغایت تقوی و پرهیزکاری معروف و آنجناب در شهور سنه ثمان و عشرین و تسعمائه بدار السلطنه
هراة تشریف آورده منظور نظر عاطفت نواب نامدار مظهر عدل و احسان امیر الحضرت العلیه در شهور سنه مذکور کشت و بمنصب شیخ الاسلامی و اقضی القضاتی منصوب شده
پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران در گذشت بعد از آنکه قریب دو سال بلوازم آن منصب پرداخت میل وطن مألوف نموده عزیمت صوب دیار عرب بر افراخت
سید نعمة الله حلی در سلک اجله سادات و علماء عظام انتظام دارد و در اواخر سنه تسع و عشرین و تسعمائه بلده فاخره هراة را بمیمن مقدم شریف مشرف
ساخته چند گاهی در مصاحبت شیخ زین الدین علی بسر برد و همراه آنجناب روی توجه بعراق عرب آورد قاضی ضیاء الدین نور الله ولد قاضی درویش
محمد بن خواجه شکر الله وزیر و برادرزاده قاضی عیسی بود و در ایام حکومت امیرخان در بلده فاخره هراة متکفل منصب قضا شده چند سال بر غایت امانت
و دیانت بلوازم آن امر قیام نمود و آنجناب از اقسام فضایل و کمالات بهره تمام داشت و بجودت طبع و لطافت ذهن موصوف بوده اشعار لطیف
بر صحیفه روزگار میگاشت و در انشاء مکاتیب غایت بلاغت بجای می آورد و بدانه بر و احسان مرغ دل طوایف انسان را صید می کرد و فاتش در
اوایل سنه سبع و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد و در کازرگاه مدفون شد مدت عمر عزیزش نزدیک بشصت سال بود و از قاضی نور الله قدس سره سه پسر
غایت رشد و صلاحیت موسوم بامیر محمد و آن مخدوم مآل در سلک خواص حضرت ممالک پناهی حبیب اللهی انتظام دارد و بسبب وفور مکارم اخلاق
و محاسن آداب پیوسته همت بر تمشیت مهام فرق انام میگمارد قاضی عبد الرحمن برادر خورد تر قاضی نور الله بود و در ایام دولت پادشاهی مرحوم

بیست سال در دار السلطنهٔ تبریز بلوازم منصب اقضی القضاتی قیام نموده مجالس محلیه بعلم و دیانت آرایش داشت و در اواخر سنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه
رایت عزیمت بصوب سفر آخرت برافراشت نواب درگاه عالم پناه اولاد امجاد آن قاضی والا تبار را برعایت و نوازش اختصاص داده زمام امور منصب
در قبضهٔ درایت ولد ارشدش نهادند مولانا درویش دهکی از ولایت قزوین بود و در بدایت حال بصنعت خشت مالی مشغولی مینمود در نظمش تربیت
که امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفایس مرقوم قلم لطایف رقم گردانیده که تا مراحل شعر و شعور واقع است از جانب عراق بهتر از اشعار مولانا درویش
نظمی نشنیده ام این مطلع از نتایج کلک بلاغت نظام اوست مطلع خواب دیدم در هوا شاهین او صیدی ربود چون شدم بیدار مرغ دل بجای خود نبود مولانا
شهیدی در سلک شعرای بلدهٔ قم انتظام داشت و در آیین هزل و مزاح بغایت غریب بود و در بدیهه ابیات نیکو نظم مینمود این مطلع از نتایج طبع اوست که مطلع
بیا ای عشق آتش زن دل افسردهٔ ما را بنور خویش روشن کن چراغ مردهٔ ما را مولانا شمس الدین محمد خضری در سلک اعاظم علما و اتقیا بلدهٔ فارس انتظام داشت
و درین اوقات در بلدهٔ کاشان ساکن بوده پیوسته همت عالی نهمت بر افادهٔ علوم میگمارد و در اوایل امسال یعنی سنهٔ ثلثین و تسعمائه دو رساله یکی تفسیر سورهٔ کریمهٔ
فاتحة الکتاب و دیگری مشتمل بر چهل حدیث صحیح بنام نامی حضرت ممالک پناهی حبیب اللهی تالیف نموده بدار السلطنهٔ هراة فرستاد و از وفور انعام آن علاء العلما
انام بصلات گرامند محظوظ و بهره ور گشت سید جعفر ولد بزرگتر افتخار اولاد خیر البشر سید محمد نوربخش بود و بلطف طبع و صفای ضمیر اتصاف داشت در زمان خاقان
منصور سلطان حسین میرزا بدار السلطنهٔ هراة تشریف آورده منظور نظر اعزاز و احترام آن پادشاه عالی مقام گشت و امرای عظام و صدور کرام جهت مدد معاش آنجناب سالی
مبلغ ترک من دست چو بر خنجر بیداد برد تشنه آب زلال خضر از یاد برد شاه قاسم نوربخش ولد ارشد حضرت هدایت پناه امجد سید محمد نوربخش و برادر خردتر سید جعفر
بود لوامع انوار شمایل نبوی از ناصیهٔ حالش ظاهر و لوایح آثار خصایل مرتضوی از جمال کمالش باهر مرآت ضمیر منیرش عکس پذیر صور ولایت و ارشاد و فضای خاطر خورشید مظهرش
مظهر فروغ کرامت و اجتهاد و آنجناب در زمان فرخنده نشان خاقان منصور سلطان حسین میرزا از عراق بخراسان تشریف آورده آن پادشاه عالیشان در تعظیم و تکریم
ذوی الاحترامش مبالغه فرموده و میرزا کیچیک دست ارادت در دامن متابعتش زده همواره از باطن سیادت مآبش اقتباس انوار سعادت مینمود و بعد از آنکه میرزا
کیچیک داعی حق را لبیک اجابت گفته وفات یافت شاه قاسم بر وفق حدیث حب الوطن من الایمان بصوب عراق شتافت و در ولایت ری متمکن گشته پرتو لطف
و احسانش بر جنات ساکنان آن حدود تافت و چون شاه دین پناه لوای کشورگشائی برافراخت آنجناب را کما ینبغی مشمول مراحم بدیع گردانیده از سایر سادات
عالم و منتسبان دودمان حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بمزید انعام و اکرام مستثنی و ممتاز ساخت و شاه قاسم در ظلال دولت ابدی الاتصال بر کمال
فراغبال اوقات خجسته ساعات میگذرانید تا در شهور سنهٔ سبع و عشرین و تسعمائه ندای یا ایتها النفس المطمئنة را بگوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید و حالا امیر
پسری آنجناب شاه قوام الدین بن شاه شمس الدین قایم مقام جد بزرگوار گشته با جیاد سنن سنیهٔ آبا عظام قیام مینماید و بصفت علو همت و سمو رتبت موصوف
ابواب لطف و مکرمت بر روی روزگار کبار و صغار میگشاید بیت بیادگار بهائی که بوی او داری شاه بهاء الدین افضل ترین اولاد شاه قاسم نوربخش بود و در
علم و دانش از سایر سادات صاحب سعادات ممتاز و مستثنی مینمود و همواره اوقات خجسته ساعات را باداء وظایف طاعات مصروف میداشت و در تتبع سنن
سنیهٔ آبا عظام خویش کوشیده نقش افاده و ارشاد بر صحایف خواطر مینگاشت و آنجناب در اواخر ایام زندگانی خاقان منصور سلطان حسین میرزا از جانب عراق
بدار السلطنهٔ هراة تشریف آورده در خانقاه خواجه فضل الدین محمد کرمانی که در بیرون درب عراق بود نزول اجلال فرموده منظور نظر عنایت آن پادشاه عالیجاه
گشته چندگاه در ظل عاطفتش بر آسود و چون حضرت خاقان منصور وفات یافت و شرار تفرقه و پریشانی درون متوطنان بلاد خراسان را فرو تافت شاه بهاء الدین
بصوب عراق و آذربایجان شتافته در سلک ملازمان بارگاه عالم پناه شاهی منتظم گشت و بعد از دو سه سال که در کمال اقبال ملازمت نمود حسب اقتضای قضا متوفی
شده درگذشت مولانا امیدی بجودت طبع سلیم و حدت ذهن مستقیم و اتصاف بفضایل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی سرآمد شعرای زمان و مرجع فضلای دوران
بود و آنجناب در ذی الحجهٔ سنهٔ سبع و عشرین و تسعمائه در ملازمت نواب [illegible] بحضرت [illegible] در شعبان بدار الملک خراسان آمده چندگاه ساحت آن ولایت بیمن مقدم
مشرف و منور گشت و در آن اوقات با اصحاب علم و کمال باحسن وجهی سلوک نموده همواره همت بر سر انجام مهام میگماشت و در شهور سنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه بمبالغه
و الحاح تمام رخصت حاصل نموده بصوب مملکت ری که وطن مالوف و مسکن معهودش بود معاودت نمود و بعد از طی منازل و قطع مراحل بمقصد رسیده روزی چند از رنج راه برآسود و در آن
اثنا جمعی از اهل شر و فساد که از آنجناب کینهٔ دیرینه در سینه داشتند قصد انهدام بنیاد حیاتش کرده شبی با تیغها کشیده بر سر بالینش رفته چند زخم بر روی زدند تا برحمت

تا برحمت الهی پیوسته بود و در دیگری هرچند حکام الولایت تفحص و تفتیش نمودند از قاتل خبری نشنیدند و بر حقیقت جریمه مقتول مطلع نگردیدند مطلع از نتایج طبع مولانا امیدیست که

مطلع تو ترک یم مستی من مرغ نیم بسمل کار تو از من آسان کام من از تو مشکل امیر رکن الدین محمد اختر برج سیادت و دینداریست و گوهر درج سعادت و بزرگواری برادرزاده

سید حضرت نقابت منقبت افادت پناهی جمال الاسلامی است که بر مسند صدارت تمکن دارند و بوفور فضل و کمال و غایت جاه و جلال همواره همت عالی نهمت بر تمهید مبانی

دین و دولت و تشیید ارکان ملک و ملت میگمارند و امیر رکن الدین محمد در ولایت استراباد که مولد و منشا ایشانست اقامت مینمایند و پیوسته ابواب لطف و احسان

بروزگار متوطنان جرجان میگشایند در باب معموری و آبادانی آن مملکت مساعی جمیله بتقدیم میرسانند و در اشاعه خیرات و مبرات اهتمام میفرمایند بدانچه میتوانند امیر قاسم نجفی

اشرف سادات جرجان و قدوه اعیان اطراف جهانست منصب نقابت آن ولایت بحکم پادشاه امامت مرتبت تعلق بدانجناب میدارد و از روی امانت و دیانت

همت بتحقیق انساب سادات آنحدود میگمارد و ذوات واجب الاحترامش بصفت بذل و سخا موصوفست و زمام اهتمامش بصوب ترفیه حال مساکین و فقرا معطوف ان الله لرؤف

مولانا سلطان حسین جیابانی بر مسند قضاء ولایت اسفراین تمکن دارد و خود را در سلک افاضل و علما منتظم میشمارد امیر شمس الدین علی سبزواری در نسبت الی الله تعالی

و رتبت حسب متعالی از فرق نقبا ذوی المعالی امتیاز تمام دارد و بصفت تقوی و طهارت موصوف بود و علی الدوام خان ضیافت در نظر خواص و عوام انام میگسترد

و جهة معاش و مادة انتعاش آنجناب از زراعت مواضع ملکیه موروثی و مکتسبی معزز دور و نزدیک و ترک و تازیک از حاصل مزارعش کامیاب بهره ور میشدند فرخنده

اختران قدوه اولاد خیر البشر امیر جلال الدین قاسم نقیب بعد که نبیره امیر شمس الدین علی النقیب النجفی الکوفیست و والده ماجده اش صبیه امیر محمود خواجه الاق

که پسر عمه سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید است از جناب نقابت قباب امیر نظام الدین عبد القادر که در علم انساب مقتدای اولو الالباب بود استماع افتاد

که امیر سید شمس الدین علی النقیب بواسطه اختلافی که در میان نقبا نجف دست داد از وطن مالوف طریق مسافرت اختیار کرده در ایام سلطنت سلطان سعید بخراسان

رسید و کثرت خیل و حشم و اتباع و خدم آنسید ستوده شیم بمثابه بود که ظاهرا بیش از آن با حشمت و عظمت از عراق عرب بدین بلاد نیامده بود و آنحضرت از جمله سادات محتاج

و علو حسب و سمو نسب بنی مختار در عرب باین بدرجه سمت اشتهار دارد که صغار و کبار آنجا بکلام السماء للملک الجبار و الارض للنبی المختار اقرار دارند و سلسله نسبت سادات مختار

که از زمره کریمه عبیدی اند بامام چهارم زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام اتصال مییابد و اکنون امیر شمس الدین علی اخلاق رضیه و اعراق مرضیه علاوه این نسب

عالی ساخته بر مسند تقدیم در رتبه نقابت متمکن است و توقع ترفع و تقدم مردم بر آنجناب غیر ممکن و صحت آنچه قلم رقم کرد نزد اهل عالم بمرتبه بوضوح الشهاده و

عالم الغیب امیر ابو القاسم در ولایت نیشاپور مقتدء سادات و نقبا و ذو المکارم است و ناظم امور و مهمات اصاغر و اعاظم بدر بزرگوارش امیر سراج

الدین علی نیز در زمان سلطنت خاقان منصور سالهای موفور در آن دیار در کمال اعتبار روزگار میگذرانید و با مر زراعت اشتغال نموده و جهة معیشت از آن ممر بهم میرسانید

تمهید بساط عیش و نشاط نقابت مایل و راغبست و از اختلاط فرق انام و دخل در مهام خواص و عوام بسیار محترز و مجتنب امید آنکه شرف سیادت دستگیری کرده

بالاخره بسلوک طریق آبا و اجداد بزرگوار اشتغال نماید و دست از ارتکاب شراب بازداشته ابواب انابت برروی روزگار خویش بگشاید و التوفیق من الله تعالی

القادر علی ما یشاء امیرزاده محمد ولد بزرگتر امیر غیاث الدین عزیز است که در زمان فرخنده نشان خاقان منصور اکثر نقبا مشهد مقدسه رضویه علی راقدها التحف التسلیمات

و التحیه رتبه تقدم داشت و صحت انتساب امیرزاده محمد و سایر نقبا آن بقعه متبرکه مانند امیر علی اکبر که با امیر حسین اشتهار دارد و برادر مجسته سیرش امیر غیاث الدین محمد

بسان فروغ آفتاب بر تمامی فرق معشر بشر ظاهر و هویداست و علو شان و شرف دودمان آن سادات عالیمکان محتاج بشرح و بیان نیست چه با آفتاب چه حاجت تجلی را

امیر محمود ولد امیر تاج الدین علی است که در سلک اعاظم نقبا روضه رضویه انتظام داشت و امیر محمد بمحاسن آداب و مکارم اخلاق موصوفست و در این اوقات

منصب قضا ولایت طوس و مشهد مقدسه بمنصوب گشته و در تمشیت آن امر شرایط امانت و دیانت بجای می آورد امیر نظام الدین عبد الحی پدر بزرگوارش سید

عبد الوهاب در مملکت جرجان از جمله اعاظم سادات عالیجناب بود و مدتی مدید بمنصب قضا و احتساب منصوب گشته در فیصل قضایا و انتظام امور برایا اهتمام مینمود و امیر

عبد الحی در شهور سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه از بلده استراباد بدار السلطنه هراة خرامیده جملگی اوقات خجسته ساعات را بتحصیل علوم عقلی و نقلی مصروف داشت و بواسطه

جودت ذهن و حدت طبع باندک زمانی قصب السبق از امثال و اقران ربوده رایت مهارت در فنون محسوس و مفهوم برافراشت لاجرم منظور نظر عاطفت

ارکان دولت خاقان منصور شده در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بمنصب تدریس منصوب گشت و کما ینبغی بلوازم افاده مشغولی مینمود تا وقتی که چون لوای

کشورگشای شاهی بلیدان خراسان را تسخیر فرمود آنگاه بیشتر از پیشتر تربیت و رعایت یافت و آفتاب انعام و احسان حکام خراسان پرتو عنایت بر احوال آن قبیل

تمامش یافت و در وقتی که حضرت سیادت منقبت سعید شهید امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف از منصب قضا استعفا جست آنجناب متعهد تفصیل قضایای شرعیه شده چند
سال بکمال استقلال بدان امر اهتمام آن امر خطیر پرداخت و اکنون حضرتش در غایت اعزاز و احترام هم در دار السلطنه هراة مقام و آرام دارد و همواره خاطر عاطرش مایل
بنشر مسایل علوم دینیه و اظهار خفیات معارف یقینیه میگمارد و بی شائبه تکلف و غایله تصلف درین روزگار امیر عبد الحی بمزید علم و دانش بر اکثر فضلا و علماء خراسان فایق است و علم
فصاحت بیان و زبان طلاقت نشانش مظهر انوار حقایق و دقایق نقوش مباحث اصناف علوم بر لوح ضمیر منیرش مرتسم و امور فتاوی و قضایای شرعیه بتوجه خاطر خطیرش منتظم
شعر لیس کلامی یفی بنعت کماله صلی الهی علی النبی و آله امیر علاء الدین علی قاینی ولد ارشد امیر نظام الدین عبد الله است که در سلک اماجد سادات قهستان
انتظام داشته و پیوسته تخم خیرخواهی و نیک اندیشی در زمین دل متوطنان آن ولایت میکاشته و پایه قدر و منزلت امیر سید علی بمزید مکنت و ثروت و کثرت ضیاع و عقار
و وفور اتباع و اموال از مرتبه والد ماجد تجاوز نموده و بواسطه کرم جبلی و سخاوت اصلی همواره خوان ضیافت میگسترد و ابواب انعام و احسان برگشوده همت
کرمش خورشید صفت رفعت یافته و انوار ضمیر وافر مواهبش از مطلع سیادت بر وجنات احوال فقرا تابش یافته بیت همیشه طالع مسعود باد و اظلال ذو النقش
ممدود باد امیر عبد الحی رازی در میان خورد و بزرگ بامیر خورد مشهور است و بوفور جود و احسان بر السنه و افواه طوایف انسان مذکور آنجناب در سلک انتساب
اعمام حضرت نقابت منقبت شهید انتظام دارد و در صغر سن از ری ببلده فاخره هرات آمده در ظل تربیت و رعایت آنحضرت بتحصیل علوم اشتغال نمود و بواسطه وفور
قابلیت باندک زمانی ترقی تمام فرمود و بعد از وقوع شهادت امیر غیاث الدین محمد بدرگاه عالم پناه شتافته باصناف الطاف نواب کامیاب شاهی اختصاص یافت
و چنانچه مذکور شد مشمول انعام و احسان بیدریغ حضرت مراجعت حاصل کرده عنان بصوب دار السلطنه هراة تافت و حالا در آن بلده توطن دارد و در پناه
دولت در مهاد آسایش و فراغت بسر میبرد امیر کمال الدین حسن الحسینی بحسن خلق و لطف طبع و علو همت و وفور سخاوت موصوفست و از جمله اشراف
سادات هرات بمزید فضل و احسان معروف و آنجناب نیز در زمان روز افزون شاهی در منصب قضا بلده هراة با امیر نظام الدین عبد الحی شریک بوده چند گاه
بتفصیل امور شرعیه میپرداخت و مهمات فرق انام بمقتضای مذهب علیه امامیه بکفایت مقرون میساخت و اکنون بمنصب تدریس یکی از صفهای مدرسه سلطانی که بدانجناب
تعلق میدارد و گاهی نقش افاده و استفاده بر لوح خاطر میگمارد مولانا عبد العلی برجندی جامع اصناف علوم محسوس و معقولست و حاوی انواع مسایل فروع و اصول
در علم نحو و حکمیات بیمثل و بدلست و در شیوه زهد و تقوی ضرب المثل علم حدیث را نزد خواجه حافظ غیاث مطالعه نموده و فنون حکمی را در درس مولانا منصور ولد
مولانا معین الدین کاشی تحصیل فرموده سایر علوم متداوله را از مولانا کمال الدین شیخ حسین الغنوی کسب کرده و در خدمت شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد
التفتازانی و مولانا کمال الدین مسعود شروانی نیز شرط تلمذ بجای آورده و آنجناب بصفت تواضع و پرهیزکاری و حلم و دینداری اتصاف دارد و همواره نقش
افاده و تالیف بر صحیفه خاطر شریف میگمارد و بر تذکره و تحریر مجسطی و شمسیه حساب و زیج جدید گورکانی شروح مفیده در سلک تحریر کشیده و بنام نامی حضرت ممالک پناهی حبیب
اللهی رساله شریفه در باب ابعاد و اجرام در عقد انشا منتظم گردانیده امیر نظام الدین سید احمد و سید میرک دو جوان پسندیده خصال حمیده افعال اند بکمال صلاح و تقوی
موصوف و بصفت علم و فطانت معروف پدر بزرگوار ایشان امیر جمال الدین محمد است برادر اعیانی حضرت نقابت پناه هدایت دستگاه امیر جلال الحق و الحقیقة و الدین
عطاء الله سلمه الله و ابقاه امیر جمال الدین در زمان فرخنده نشان خاقان منصور سلطان حسین میرزا بامر درس و افاده میپرداخت و گاهی بموعظه نیز اشتغال نموده
فرق انام را منتفع و مستفید و بهره ور میساخت اما حالا بنابر کبر سن و ضعف مزاج در زاویه عزلت منزل گزیده همگی اوقات شریف را باداء وظایف
طاعات و عبادات مصروف گردانیده و ازین دو پسر فضیلت اثرش امیر نظام الدین سید احمد در یکی از صفهای مدارس سلطانی بدرس و افاده مشغولی مینماید و
سید میرک بر سر مزار متبرک حضرت باری خواجه عبد الله انصاری در ایام پنجشنبه بصحبت فرق انام پرداخته ابواب تقریر معانی حدیث و تفسیر میگشاید الحق در ادراک آن علوم
محسوس و مفهوم مستفید و کامیاب از افاضه ضمیر فیض پذیر این یگانه هدایت و ارشاد نامزد میر ... همیشه ظل ایشان باد ممدود خواجه عبد المومن و خواجه محمد مومن از آن حمیده
اخلاق خجسته اطوار بسیادت نفس موصوف و باستقامت طبع معروف و پدر بزرگوار ایشان خواجه شهاب الدین عبد الله مروارید است که شمه از فضایل و کمالات او در اثنای ذکر صدور
خاقان منصور سبق ذکر یافت و جد مادری ایشان خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره که مدتی مدید پرتو اهتمامش بر سر انجام امور وزارت پادشاه مرحوم مشار الیه تافت و
خواجه محمد مومن در تحریر خطوط اصول بدرجه رسیده که حالا در عراق و خراسان تمامی خوشنویسان آنجناب را مسلم میدارند و رشحات خامه مشکین شمامه اش را سرمشق خویش میشمارند و خواجه محمد
مومن بنابر این خجسته نشان مشمول عنایت و التفات حضرت ممالک پناه حبیب اللهی گشته بمنصب جلیله المراتب معلمی شاهزاده و الا قدر صاحب قران ابو المنصور سام میرزا سرافراز شده

منتظم

و اکنون بلوازم آن امر اشتغال دارد و گاهی خاطر بر کتابت کلام مجید سبحانی میگمارد میرزا قاسم نام آن نامور فضایل نفسانی و سالک مسالک شجاعت و پهلوانی است خجسته سیرت
خواجه جلال الدین برکی در علم نجوم و سیاق بمثل زمان خود بود و مدتی مدید بوزارت پادشاه سعید سلطان بدیع الزمان میرزا قیام مینمود. بعد از آن ترقی فرموده منصب
دیوان سعید امور ملکی و مالی بیمن سعی و اهتمامش منتظم گردید. و میرزا قاسم در ایام جوانی میل بتحصیل علوم کرده بمطالعه مسایل متداوله پرداخته و در خط تعلیق و نستعلیق
خوشنویسی پرداخت و ایضاً آنجناب در فن شطرنج خواه صغیر و خواه کبیر مهارت تمام دارد و بواسطه اتصاف بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب پیوسته نقش خیرخواهی بر صفحات
ضمایر اکابر و اصاغر مینگارد و اشعار نغزش بسلاست الفاظ و جودت معانی مزین است و منشآت دلپذیرش در نظر فضلا بغایت مطبوع و مستحسن و میرزا قاسم حالا بعنایت ایزد
تعالی مدتیست که بملازمت الحضرة البهیه منشیان در سلک ملازمان نظام یافته و پرتو انوار عاطفت نواب مدار ارکان معدلت آثار چنانچه میباید بر وجنات احوال
حالش تافته از منظومات آن کامکار در اواخر میرزا قاسم این بیت بخاطر بود خامه تحریر آن مبادرت نمود نظم شد مرا کاسه سر خاک در میخانه باشد اگر گردش ایام شود پیمانه ز آشنایان
همه بیگانه شدم بر تو من آشنا ما شده گشتی تو ز من بیگانه بیش واعظ منشین بقصه طوبی مشنو قدری افزا که کوته شود این افسانه مولانا نور الدین محمد ولد مولانا نظام الدین
عبد القادر طبسی است و در علم شعر عربیه و نوشتن سکوک و سجلات و تمسکات وقوف تمام دارد و در زمان سلطنت خاقان منصور بمنصب قضا کامکار مشغول بود و در ایام دولت ابد پیوند
بیش از پیشتر تربیت یافته سه چهار سال در دار السلطنه هرات باتفاق سایر قضاة اسلام قضایا رفع فرق انام بتحصیل مبادی و حالا نیز در آن امر دخل دارد و در قطع و فصل امور
شرعیه شرایط اهتمام بجای میآورد و مولانا حسامی از اعاظم جمله اقربا و تلامذه مولانا محمد بن حسام الدین قهستانیست و بنابر مناسبت حسامی تخلص مینماید و بطلاقت لسان و فصاحت بیان
موصوفست و بکثرت قوت حافظه معروف چنانچه حکایات طویل الذیل را بهمان عبارت که در کتب مصنفین مسطور است بر سر منبر بر زبان میآورد و حالا در ایام جمعه در مسجد جامع دار السلطنه
هرات بموعظه میپردازد و در روزهای چهارشنبه بر سر مزار پیر مجرد خواجه ابو الولید احمد قدس سره خلایق را بنصایح و مواعظ محظوظ و بهره ور میسازد امیر نظام الدین عبد الحی منشی از
سادات عظام نیشاپور منتظم است و پدرش میر ابو تراب از جمله اکابر اهل قلم بود و اما امیر نظام الدین بواسطه صلاحیت جبلی و قابلیت اصلی از مبادی ایام صبی اوقات را
بتحصیل علوم صرف نموده در هنگام جوانی اکثر کتب متداولات را مطالعه فرمود و چون آنجناب بحسن خط تعلیق و جودت عبارت موصوفست در زمان سلطنت
خاقان منصور چند گاه صاحب منصب انشا بوده بتحریر احکام و مناشیر میپرداخت و در ایام دولت شاهی بتدریس مدرسه امیر نظام الدین علیشیر شده یکدو سال لوازم این امر
بجای آورد و در سنه ثمان و تسعمایه ترک آن شغل کرده بسبب بعضی از امور التماس تدریس یکی از مدارس استرآباد نمود و حسب الالتماس فرمان عالی حاصل کرده بدانجانب توجه فرمود مولانا
میر علی بسیادت مشهور است و در خط تعلیق سرآمد خوشنویسان نزدیک و دور و بحسن نظم اشعار طلاقت تمام دارد و احیاناً ابیات و معمیات بر صحیفه روزگار مینگارد و این معما
باسم مهدی از جمله منظومات اوست نظم خوش آنکه بعشق مبتلا گردیده بیگانه ز خویش و آشنا گردیده یکباره کی از قید خرد وارسته در میکده با پیر و پا گردیده و این
و رباعی که مبنی است از صنعت اظهار المضمر و مبنی است بر مدح مربی اهل فضل و هنر نتیجه طبع اوست که مطلع دلا کو عمر فرد هم اگر بیابی راه بیش صفت عالی که در حبیب الله صفت
این مطلع آنست که هر حرف از حروفی که در مطلع مندرج است چون در ضمیر نگاه دارند و باصطلاحی که متعارف علما است مصراعی که در آخر نوشته شده رجوع کنند بوضوح پیوندد
که حرف مضمر کدام است رباعی ای ذات تو فیض بخش با اهل طلب وز حسن تو گردیده فزون ذوق و طرب تو معدن مکرمت جودی و دیده بهند صاحب
سیاست ازمین ... شرف ملک و صاحب عهدی مولانا نظام الدین احمد جیلانی از مشاهیر منجمان خطه خراسان است و در علم رمل و طالع مسئله نیز وقوفی تمام دارد
و آنجناب در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا از ولایت جیلان ... که تو لا کند ... تقویم بدار الملک خراسان آمده رقم اقامت بر صحیفه خاطر نگاشت و
اوقات خجسته ساعات را بکسب فضایل مصروف داشت و الی یومنا هذا در آن بلده فاخره مقیم است و مشغول بمطالعه فن حکمت و تنجیم و الحمد لله الخبیر العلیم و الصلوة علی
رسوله الکریم پوشیده نماند که ازین زمره عظیم الشان درین زمان میمنت نشان جمعی کثیر در بلاد عراق عرب و عجم و آذربایجان و فارس و کرمان و خراسان توطن دارند
و در ظلال عاطفت لایزال پادشاه مرتضوی خصال در سایه مرحمت خدام بارگاه جاه و جلال در نهایت فراغت و رفاهیت بسر میبرند و ذکر مجموع
موجب اطناب و تطویل بود لاجرم بتحریر اسامی بعضی از مشاهیر اقتصار نمود و اکنون عنان بیان بصوب اختتام کتاب حبیب السیر فی اخبار افراد بشر میباید بر حسب وعده
که در دیباچه مجلد اول کرده شده بتواتر اهتمام در بیان نبذه از غرایب و عجایب ربع مسکون مینماید

امید که توفیق مساعد گردد

حرره میرزا محمد علی شیرازی ۱۲۷۰

خاتمه کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

اختتام در ذکر بدایع و غرایب ربع مسکون و عجایب وقایع جهان بوقلمون

بعد از حمد و ثنای صانع جهان غرایب آیین و پس از درود و دعای خاتم انبیا و مرسلین نموده میشود که حکمای دقیقه شناس و فضلای خرد اقتباس بر اینمعنی اتفاق دارند که نصفی از کره زمین در بحر اعظم که آنرا اوقیانوس خوانند مستور است و نصفی دیگر در عالم نمایش و ظهور بصورت بیضه که آنرا در آب افکنند و ازین نصف که مکشوف است نصفی که در جانب جنوب افتاده ویرانست پس از چهار بخش زمین یک بخش عمارت دارد که آنرا ربع مسکون خوانند و ربع مسکون در شمال خط استوا است و خط استوا خطی است که حکما در سطح معدل النهار محاذی روی زمین از مشرق تا مغرب اعتبار کرده اند و هر شهر و منزلی که برین خط بود شب و روز در آنجا پیوسته مساوی باشد و در سالی هشت فصل در آن دیار وقوع یابد دو بهار و دو تابستان و دو تیرماه و دو زمستان و در اکثر اوقات و اوان در آن صحاری و بلدان گل و ریحان بشکفد بنا بر آن جمعی کثیر از افاضل حکمت نشان بر آن رفته اند که معتدل ترین مواضع جهان خط استوا است و ابتدا خط استوا از شرقی اراضی چین است و بر جزایر جکوت گذرد و پس بر جنوبی بلاد چین و کنگ تا پس بر جزایر زاوه که آنرا عرض الذهب نیز گویند پس بر شمال سراندیب میان جزیره کله و سریره و وسط جزیره دیوه و شمال جزایر زنج و متصلات بلاد زنجیان گذرد و بر شمالی جبال قمر و جنوبی بلاد سودان و مغرب گذرد تا بحر اعظم منتهی گردد و حکما ربع مسکون را از آنجا که خط استوا است تا نهایت معمور عالم هفت بخش کرده اند و هر بخشی را اقلیمی خوانند و طول هر اقلیمی از مشرق تا مغرب باشد و عرض اقلیم اول را که متصل خط استوا است بیشتر اعتبار کرده اند بواسطه آنکه مشتمل است بر دریاهای عظیم و عرض اقلیم هفتم نیز زیاده است زیرا که محتوی است بر قفار و بیابانهای بسیار

اقلیم اول

بزحل منسوب است و عامه اهل اقلیم اسود اللون باشند و حد اول آن نزدیک خط استوا از جائیست که ساعات روز آن دوازده ساعت و نصفی باشد تقریبا و وسط این اقلیم آنجاست که روز درازتر آن سیزده ساعت بود و حد دوم اقلیم اول آنجاست که ارتفاع قطب شانزده درجه و نصفی است تقریبا و ابتدای این اقلیم از جهت مشرق از شمال جزیره یاقوت باشد پس بر جنوب بلاد چین و شمال دیار سراندیب و وسط بلاد هند و سند گذرد و بحر فارس قطع کند و بر جنوب بلاد عمان و وسط بلاد یمن گذرد و از آنجا نیل مصر را قطع کند و بر بلاد نوبه و وسط بلدان بربر و میان جزایر یونان و جنوبی امصار مرطانیه گذرد تا بحر محیط منتهی شود و نقشی عرض جزیره این اقلیم برین موجب است که مسطور میگردد

بلاد نوبه دیار طویل عریض است بر کنار نهر نیل و طول آن را مدت هشتاد شبانه روز قطع توان کرد و متوطنان اکثر آن مواضع صحاری باشند و دار الملک نوبه را دنقله گویند و ساکنان دنقله مردم سیاه فام صاحب جمال

جبال باشند و طعام ایشان شعیر بود و ذرت و خرما اما ظرف و جوانب بدانجا برند و خوردن گوشت شتر نیز در آن بلده شایع است و زرافه آنجا بسیار پیدا میشود و گ

نوبه مشتملست بر بلاد السودان و هوای آن مواضع در غایت حرارتست چنانچه اهالی آن بروز در سردابهای زیر زمین متوطن باشند و شب بیرون آیند زکریا

بن محمد بن محمود قزوینی در عجایب البلدان آورده است که در بلاد السودان زر از ریگ روید و مردم آنجا بعد از غروب آفتاب از خانها بیرون شتابند

و آن زر را بدست آورند و متاع ایشان همان است و طعام ایشان ارزنست و لوبیا و لباس ایشان پوست حیوانات و اکثر پوست پلنگ پوشند زیرا که

پلنگ در آن سرزمین بسیار است و بازرگانان متاع و نمک فراوان بنزدیک بمواطن ایشان برند و چوب صنوبر و خشب تبخ (?) و مهره آبگینه و دستینه و خاتمها

از آبگینه و مس همراه برند و بعد از وصول بدان نواحی طبل زنند و امتعه خود را در موضع معین جدا جدا بنهند و اهالی آنجا از آواز طبل بر آمدن تجار وقوف یابند

و شب بسر امتعه ایشان رفته در برابر هر متاعی جهت ثمن آن زر یا چیزی دیگر بگذارند و صباح بازرگانان بدانجا رفته بها بضاعت خود را دیده اگر بدان

راضی شوند بر دارند و متاع را بگذارند و الا بضاعت را از ثمن آن دور تر نهند و باز طبل زده باز گردند و شب نوبت دیگر آن مردم بیایند و چیزی

دیگر اضافه بها کنند تا وقتی که تجار راضی شوند و علی الدوام سودا و معامله ساکنان بلاد السودان باین طریقه باشند **بلاد الزنج** شمالی آن یمن

محکت (?) یمن است و جنوبی آن بیابانهای نامسکون و شرقی آن نوبه و غربی آن حبشه و تمامی مردم زنج اسود اللون باشند بسبب وفور حرارت که بر هوای

آن دیار استیلا دارد و آب بلاد زنج اندکی باشد و خانهای ایشان را باستخوان ماهی پوشند در عجایب البلدان مسطور است که هرگاه زنگیان با اعدا محاربه

نمایند هر که در معرکه کشته شود بر دارند و گوشتش را بخورند و در آن دیار زر بسیار بود و زرافه و فیل وحشی آنجا پیدا شود و ایشان بصید آنجانور مشغولی

نمایند و در آن سرزمین درختیست که برگ آنرا در آب اندازند و چون فیل از آن آب بیاشامد مست گردد و زنگیان او را گرفته بکشند و استخوان و

دندانش را بفروشند و گوشتش را بخورند و بزرگی دندانهای آن فیل بمرتبه رسد که وزن آن از پنجاه من تا صد من باشد و احیانا تا بصد من نیز رسد **تغازه** شهریست

در جنوبی مغرب نزدیک بحر محیط از عجایب آنکه تمامی زمینش موضع شوره زار باشد و آب آن شیرین و خوشگوار و معدن نمک در آن نواحی بسیار است

چنانچه کار عامه تغازه جمع کردن و فروختن نمک بود و تجار از آنجا نمک ببلاد السودان برند و پادشاه ایشان زنی باشد و اصلا زرع در آن نواحی

وقوع نیابد **حضرموت** ناحیتی است در یمن در عجایب ا ... ت که شخصی از حضرموت حکایت کرد که در آن دیار خوشه گندمی یافتم که هر

گندم از آن برابر بیضه بود و پیش نزد پیری که بزعم اهالی آنجا پانصد سال از عمرش گذشته بود رفته از حقیقت حال آن گندم سوال کردم جواب داد که در

اوقات سابقه بواسطه عدل سلاطین و امانت عمال بزرگی حبوبات باین مرتبه میبوده از غرایب آنکه گویند در حضرموت آبیست که هر کس از آن آشامد

مخنث گردد **مرباط** شهریست در میان حضرموت و عمان و مردم آنجا بعدم غیرت و حمیت اتصاف دارند چنانچه هر شب زنان ایشان از

شهر بیرون رفته با هر کس که خواهند خوش بر آیند و شوهران مانع نیایند **سبا** شهریست که میان آن و صنعاء سه روزه راهست و بانی آن بلده سبا

بن یشجب بن یعرب بن قحطان بن هود است علیه السلام و سبا مشتمل است بر انهار خوشگوار و اشجار میوه دار چنانچه حق عز اسمه در شان آن نازل کرده

است که لقد کان لسبا فی مسکنهم آیة جنتان عن یمین و شمال کلوا من رزق ربکم واشکروا له بلدة طیبة و رب غفور و بعقیده صاحب عجایب البلدان مگس

و پشه و مار و عقرب و دیگر هوام در آن بلده نباشد **صنعا** دار الملک بلاد یمن است و بعد و نبت (?) باو لطافت هوا اتصاف دارد چنانچه هر بیمار

را که بدانجا نقل کنند باندک زمانی صحت یابد و طعم و بوی گوشت در یکهفته متغیر نشود و بانی صنعا صنعا بن ازال بن عبیر بن عابر است و هو هود النبی علیه

السلام و از غرایب صنعا قصر غمدان است که بعضی از تبابعه یمن آنرا بنا کرده اند و یک رکن آنخانه زرد و دیگری سفید و دیگری سرخ و دیگری سبز

بوده است و در عجایب البلدان مذکور است که غمدان آنمقدار ارتفاع داشت که در وقت طلوع آفتاب طول سایه آن بسه میل میرسید و سقف آنخانه

از یکپاره سنگ رخام ترتیب داده بودند و بر سر هر رکنی از ارکان اربعه آن صورت شیری تصویر کرده و چون باد بر آن خانه وزیدی از آن تمثالها

آواز شیر مسموع شدی گویند که عثمان بن عفان رضی الله عنه در زمان خلافت خود بهدم قصر غمدان فرمان داد و بعضی از اهل کیاست باوی گفتند که بر کتابه

آن قصر این کلمه مکتوبست اسلم غمدان هادمک مقتول و ایضا طایفه از کاهنان میگفته اند که ویران کننده غمدان البته بقتل خواهد رسید پس مناسب نیست

که او بانهدام آن بنا در گذرد عثمان این سخن را بسمع قبول جا نداد و آن قصر را ویران کرده بعد از اندک زمانی کشته شد و بعضی از زنج تعطر (?) در آمده

که در صنعا نوعی از گندم میباشد که در یک غلاف دو دانه منعقد میشود چهره داخل مواضع یمن است و در آن منزل درختی است که در ماههای حرام از
آن چندان آب بیرون آید که همه حوضها را پر سازد و بعد از گذشتن آن شهور آب مذکور انقطاع یابد و سال دیگر باز حال بر همین منوال باشد **چین** مملکتی طویل
عریض است مشتمل بر آبهای خوشگوار و اثمار حلاوت آثار و ابتدا از اقلیم اول و دوم و سوم و چهارم از آن مملکت و اهالی ولایات چین بحسن صورت اتصاف
اما بیشتر ایشان کوتاه قامت و بزرگ سر باشند و اکثر چینیان بعبادت اوثان اشتغال نمایند و مجوسی مذهب و تناسخی نیز در میان ایشان پیدا شود
و در عجایب البلدان مسطور است که در یکی از قرای چین غدیریست و در سالی که نوبت بروزی معین اهل آن قریه جمع آمده اسپی در آن گو اندازند و مردم
بر اطراف آن بایستند و هر چند اسپ میل بیرون آمدن کند او را نگذارند و مادام که اسپ در آب باشد باران بر آن سرزمین ببارد لاجرم اسپ را
چندان از خروج مانع آیند که بقدر کفاف باران بارد آنگاه بگذارند تا اسپ از غدیر بیرون آید و او را کشته بر قله کوهی که نزدیک بآن غدیر است
اندازند تا طیور و سباع از گوشت وی تمتع یابند و در سالی که این فعل از مردم آن قریه صادر نشود باران نبارد و قحط و غلا پدید آید و در آن
سرزمین معادن زر و جواهر بسیار است و دابة المسک نیز در صحرای چین پیدا شود گویند در وقتی که مشک از آن حیوان گیرند بوی نداشته باشد و
چون نافه را از آن موضع بجای دیگر نقل کنند بوی دهد صاحب تحفة الغرائب گوید که در بعضی از بلاد چین طاحونه ایست که سنگ اسفل آن متحرک است و
سنگ اعلی ساکن و از زیر سنگ آرد بی سبوس و سبوس بی آرد جدا جدا بیرون آید **الاقلیم الثانی** این اقلیم بمشتری منسوبست و لون جامه بلاد
آن میان سمره و سواد باشد و ابتدا از این اقلیم از مشرق بود پس بر وسط بلاد چین و شمال سراندیب گذرد پس بر شمال بلاد هند و بلاد قندهار و وسط بلاد
کابل و جنوب بلاد کرمان گذرد پس بحر فارس را قطع کند و بر بلاد عمان و وسط بلاد مغرب گذرد و انتها بحر قلزم را قطع کند پس بر وسط بلاد درقه و افریقیه
و شمال بربستان و جنوب قیروان و وسط بلاد مرطابه گذرد و بساحل بحر اوقیانوس منتهی شود و بعضی از عجایب مواضع اقلیم دوم اینست که مسطور میشود
مکه مکرمه مکه بمیم عبارت از آن بلده شریفه است و بکه بباء موحده تحتانیه موضع خانه کعبه را گویند و جوهری در صحاح آورده است که بطن مکه را
بکه خوانند لازدحام الناس فیه لانه یبک ای ازدحمه و مکه را ام القری نیز گویند بجهة آنکه زمین را از تحت آن گسترانیده اند پس مکه اصل الارض باشد لاجرم
آن بلده را ام الارضین نیز نامند و مکه را پیش از ظهور اسلام طوائف علا بسبب معزز و محترم میداشته اند و از خصایص آن بلده یکی کعبه معظمه است
که بر طبق آیه کریمه و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً طواف آن بر جمیع فرق برایا واجبست و حجر الاسود که استلام آن از جمله مناسک
حج است در یکی از ارکان آن خانه متبرکه موضوع است و مقام ابراهیم که کلام معجز نظام فیه آیات بینات مقام ابراهیم مبنی بر تکریم و تعظیم آنست داخل
آن موضع مبارکست در عجایب البلدان از عبدالله بن عباس رضی الله عنه منقولست که هیچ چیز از بهشت در زمین نیست مگر حجر الاسود و مقام که دو جوهرند از
جواهر بهشت و اگر نه اهل شرک آن را بسودندی هر علیلی و مریضی که آن را مس کردی شفا یافتی دیگر از مخصوصات آن مقام لازم الاحترام چاه زمزم است
که از زمین بقدم اسمعیل علیه السلام پیدا شده و از خواص آب آن چاه متبرکه آنکه همچنانکه تشنه را سیراب میسازد گرسنه را از جوع اطمینان می بخشد و از
جبال مکه یکی جبل ابی قبیس است که بروایت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما آن جبل اول کوهیست که بر روی زمین مخلوق گشته و زعم زمره از انام آنکه هر
کس کله بریان بر سر آن کوه بخورد مادام الحیوة از درد سر ایمن باشد و کوه صفا و مروه که آیه ان الصفا و المروة من شعائر الله مشعر بتعظیم شان آنهاست از جبال
مکه است در بعضی از کتب حدیث از حضرت مصطفی علیه من الصلوة انماها مرویست که فرمود دابة الارض که خروجش از علامات قیامتست از کوه صفا
بیرون خواهد آمد **مدینه معظمه** در قدیم الایام نامش یثرب بود و رسول صلی الله علیه و سلم آن بلده را مدینه طیبه خواند و مسجد آنحضرت و مرقد
منورش در آن بلده است در عجایب البلدان مسطور است که از خواص مدینه آنکه هر غریب که بدانجا رسد بوی خوش شنود و عطر در آن شهر بیشتر بوی دهد
از مواضع دیگر و العلم عند الله تعالی **هندوستان** مملکتیست در غایت طول و عرض بعضی از بلاد آن داخل خط استوا و اکثر معموره
آن با اقلیم اول و دوم و سوم و اندکی از آن داخل اقلیم چهارم و مذاهب متوطنان آن بلاد مختلف باشد و اکثر بت پرستند و از عبادت معبود
حقیقی گردن پیچند و در هند حیوانات غریبة الاشکال و معادن جواهر نفیسه بسیار پیدا شود و انواع نباتات نافعه و ادویه مفیده که در آن
دیار بحصول پیوندد و دیگر اشعار مناسب باشد و اعظم بلاد هند دهلی است که شمه از ذکر وقایعش در ضمن عرض احوال ملوک و سلاطین سمت تبیین پذیرفت

در عجایب البلدان مسطور است که در هندوستان درختیست که هرگاه شیر چهار پا و جز آن مثل گوسفند و ماهی و غیر ذلک بر آن شجره می نشینند و از آن میوه خورده بیهوش میگردند
و مار قصد آن مرغان کرده و چون سنگیست که در سایه آن درخت افتاده باشند از ضرر مار ایمن باشند و بقیه طعمه حیه شوند دیگر از غرایب هند شهریست که چون غریبی
در آید اصلا بجماع کردن قدرت نیابد و هرگاه از آنجا رحلت کند باز بکمال خود آید صاحب عجایب الاخبار آورده است که در بعضی بلاد هند زمینی است
که ریگ آن با زر آمیخته است و نوعی از موران در آن موضع باشند بر هیات سگ بزرگ جسم و تیز تک و هوای آن موضع در غایت حرارت بنا بر آن
جانوران در وقت ارتفاع آفتاب در زیر زمین روند و در وقت اختفاء آفتاب بجهت فرصت نگاه داشته بر بادپایان برق رفتار سوار شده خود را بدان زمین
رسانند و از آن ریگ چندانکه توانند بار کرده بتعجیل باز گردند زیرا که اگر با آن موران دو چار خورند از دست ایشان جان نبرند و از جمله نباتات غریبه آن ملک
برگ تنبول است و آن مشابه است ببرگ نارنج و در اکثر بلاد عرب و مملکت هرموز آن برگ را معتقد باشند و کیفیت تناول آنچنانست که مقدار
نوفل که از اجزای پان نیز گویند بشکنند و در دهان نهند و یک برگ تنبول را که بمقدار نیم انگشت آهک تر کرده بر وی مالیده باشند پیچیده در دهان کنند
و با سیاری بخایند و همچنین تا چهار برگ در دهان نهند و بخایند و گاهی کافور با آن ضم کنند و برگ تنبول آب دهان را سرخ سازد و رخساره را افروزد
و کیفیتی مشابه نشه شراب پدید آورد و گرسنگی را تسکین دهد و سیر را مایل طعام گرداند و بوی دهن ببرد و بیخ دندان را محکم کند و در تقویت باه و انگیز
شهوت هیچ چیز بآن مرتبه نباشد و این ابیات شارح بعضی از اوصاف آن برگست مثنوی ما دو برگی چو گل بوستان خوبترین نعمت هندوستان
تیز چو گوش فرس تیز خیز صورت و معنی بصفت هر دو تیز تیزی او آلت قطع طعام قول نبی رفته علیه السلام پر رگست و در رگش نشانی ز خون
لیک نه هم از رگ دو دوش خون برون طرفه نباتی که شد در دهن خونش چو حیوان بدر آید ز تن خوردن او بوی دهن کم کند سستی دندان همه
محکم کند سرخی رویش ز دو چندش آهک و نوفل شده رنگ آورش طرفه که با آن دو شریکش پس مرتبه و نام همه راست بس گرچه که
آتش خوی تست پیش کهنه شود و بیش کند آب خویش برگ عجب بین که گسسته ز بر از پس شش ماه بود تازه تر در دمش گیر و بصحبت حرام تا نگری
فعل مسیحا علیه السلام و یکی از شیخ بنظر در آمده که در بعضی از خطه هند بتخانه ایست در دامن کوهی و زنجیری از سر آن کوه آویخته اند تا سطح بتخانه و در ایام
عید خود بت پرستان آن بت صنم را می آرایند و از اطراف و جوانب خلقی جمع می آیند و شراب میخورند و شخصی در غایت چستی و چالاکی در آن
مجمع حاضر میگردد و با بت پرستان شراب میخورد و چون مست میشود ساعتی رقص کنان بت را سجده میکند آنگاه دست در آن زنجیر زده بقله کوه صعود
مینماید و آنجا نشسته دست بر هم میزند و از سه سنگ که همراه میدارد یکی را بر جانب یمین و دیگری را بطرف یسار و سیم را به پس پشت خود می افکند
و باواز بلند چیزی میگوید که همه مردم میشنوند بعد از آن دست در سلسله زده پایان می آید و مانند مرده می افتد و او را باعزاز و اکرام تمام برداشته
پیش صنم میبرند و از وی احوالی که در آن سال واقع خواهد شد از صلح و جنگ و غیر ذلک میپرسند و او همه را مطابق واقع جواب میگوید بعد از آن
بحال خود می آید و برخاسته بمنزل خویش میرود و تا سال دیگر هیچکس او را نمی بیند بابل ام داخل بلاد هند است و در آن بلده بتی است
بر یک پهلو خفته و در بعضی از اوقات بی تحرکی برپا ایستد و از وی صدائی ظاهر میشود و آن نیز علامت امداد و رفاهیت باشد و در سالی
که آن حرکت از آن بت صادر نگردد در آن شهر قحط و غلا وقوع یابد سمریره بلده ایست در مملکت هند و در آن شهر مناریست که زعم مردم آن
جا آنست که در آن مناره گنجی تعبیه کرده اند و بر سر منار چیزی از سنگ موضوع است و بر سر آن خروسی از طلا منصوب هر کس قصد سر مناره کند آن
خروس در طیران آید و مانند سگ فریاد کند چنانچه همه مردم بشنوند و جمع آیند و آن شخص را منع و زجر نمایند کلبا ایضا از جمله بلاد هند است و بقول
صاحب تحفة الغرایب در آن بلده عمودیست از مس که بر زبر آن صورت بطی ساخته اند و در پیش آن عمود چشمه آبیست هر سال یک روز بطا شور
آن بط بال کشاید و منقار فرو آرد و آن چشمه را بنماید و آب آن چشمه را بیاشامد بعد از آن آن عمود چندان آب ترشح کند که تا یکسال مردم آنجا را
کفایت کند کالیکوت بندریست در هندوستان مشابه بهرموز و بت پرستان آنجا که فرمان روا باشند اما جمعی از اهل اسلام نیز در آن بلده مقام دارند
و دو مسجد جامع بتکلف از چوب ساج ساخته اند و در ایام جمعه در آن بقاع جمع آیند و بادای نماز قیام نمایند و در آن شهر صناعت و صنعت گری
[illegible] بکار [illegible] و در دریا [illegible] بساحل دریا [illegible]

بندر و قریب بآن چیزها اند و عمال دیوان آن اموال را محافظت نمایند و هرگاه کسی طلب شود از کرده جمیل یک عشر بستانند و دیگر هیچ وجه تعرض نرسانند
و رسم سایر بندرها چنین است که هرگاه کشتی بی اختیار تاجر و حاجی باد بستانند بدانجا آید و بشکند آن کشتی را با رود آورده غنیمت کنند گویا در کالیکوت
که اموال کشتی باد آورد و ذیر پیش احیل یک چیزی نگیرند و اکثر مردم کالیکوت برهنه اندام باشند لنگوتها از ناف تا بالای زانو بسته و در یک دست
کشاده هندی چون قطره آب و در دستی دیگر کله سپری چون قطعه سحاب و کالیکوتیان پادشاه خود را ساموری گویند و هرگاه ساموری فوت شود
خواهرزاده اش را قایم مقام کرده اند و پسر و برادر و سایر اقربا حاکم را معتبر نه اند و همچنین نتوانند که خطبه و مهر بنام پسر شهر استیلا یابد و در کالیکوت
همه اشیا پیدا شود و هیچ کار در ماند یا عیب نیست مگر کشتن گاو و خوردن گوشت آن چنانچه اگر معلوم گردد که کسی گاوی کشته یا گوشت آن
خورده در ساعت آن شخص را بکشند و گاو را آن کافران مزار چنان عزیز دارند که خاکستر سرگین او را بر جبین مالند مولانا کمال الدین عبد
الرزاق که خاقان سعید میرزا شاهرخ او را برسم رسالت بجانب هند فرستاده بود آورده است که متوطنان کالیکوت اگرچه در اهل
و بت پرستی با یکدیگر شرکت دارند اما هر قومی را روشی علی حده است قومی اند از قبیل اند که یکزن ایشان را شوهر متعدد باشد و هر یک متوجه
از متوجهات آن زن را متعهد بوده اند از قماش و پوشیدنی و خوردنی و بوی خوش و امثال آن و اوقات شبانه روز را قسمت کرده اند چون یکی از ان شوهر
بخانه زن رود نشانی بر در سرا گذارد تا اگر شوهر دیگر در آن محل بدانجا رسد آن نشانی را دیده باز گردد و بیجانگر شهریست که سیاح چشم
مردمک در هیچ سواد مانند آن ندیده و جاسوس تیزگوش هوش در هیچ اقلیم شبیه آن نشنیده و وضع آن بلده چنانست که هفت حصار و هفت
شهربند در گرد یکدیگر کشیده اند و گرداگرد حصار اول در عرض پنجاه گز سنگهای طولانی نصفی در زیر زمین و نصفی بیرون بقد آدمی متقارب
یکدیگر محکم کرده اند تا سوار و پیاده بسهولت نزدیک بسور نتوانند رفت و اگر کسی خواهد که صورت آن هفت حصار و شهربند را نسبت بلده
فاخره هراة تصور کند چنان بر لوح ضمیر نگارد که حصار اول طولاً از دره و برادران تا پل مالان باشد و عرضاً از پل سالار تا قریه شینان
و حصار دوم بطول از پل جوی نو تا پل دره قرا و در عرض از پل رکینه و چغان تا باغ سفیده و قریه حسان و حصار سیم از مزار خلاصه تا گنبد محمد
سلطان شاه و چهارم از مدارس سلطانی تا پل کارد و پنجم از کوچه در باغ زاغان تا دربند شیخ خرم و ششم از دروازه ملک تا دروازه فیروزآباد
و مجموع این شش قلعه بگرد یکدیگر در آمده و دروازه ها نهاده در کمال متانت و استحکام است و حصار هفتم در میانه واقع است تخمیناً در برابر چهار
سوق هراة و کریاس پادشاه که او را رای گویند در حصار هفتم باشد و در میان حصار اول و دوم تا سیم مزارعات و باغات و عمارات بسیار
و از سیم تا هفتم اسواق و دکاکین بیشماره و متصل بقصر پادشاه چهار بازاریست و بر سر هر بازاری طاقی رفیع و رواقی بدیع ساخته اند و بازارهای
آن بلده را بغایت گشاده پرداخته اند و در بیجانگر پیوسته گل خوشبوی باشد و در دکاکین آنجا گل فروشند زیرا که متوطنان آنجائی چنانچه خوردن
طعام را ضروری دانند بی استشمام گل صبر نتوانند کرد و همچنین در آن بلده صرافان جواهر زواهر شاهوار مانند مروارید و یاقوت و الماس و زمرد
در بازار آشکارا سودا و معامله کنند و از هیچکس باک ندارند و بر جانب راست قصر پادشاه دیوانخانه ساخته اند در غایت وسعت و رفعت
بصورت چهل ستونی و در پیش آن چهل ستون صفه که ارتفاعش مقدار قامت شخصی باشد در سی گز طول و شش گز عرض برافراشته و آن دفترخانه
باشد و نویسندگان پیوسته آنجا نشسته خاطر بنوشتن دفاتر گمارند و خط مردم بیجانگر دو نوعست یکی آنکه بر برگ جوز هندی که دو گز درازی دارد
و دو انگشت پهنائی باستعمال نیکی قلم آهنین نقش کنند و این مکتوب قلیل البقا باشد دوم آنکه جنس سفیدی را سیاه کنند و او را واده مهره زنند
چنانچه قابلیت تحریر پیدا کند و سنگ نرمی را که در آن دیار میباشد شبیه دسته قلم تراش تراشند و بآن آنجا نوشتن کنند و از آن سنگ رنگی سفید
بر آن جنس سیاه پیدا شود و این خط بسیار بماند و بغایت اعتمادی مردم بیجانگر این باشد و در میان چهل ستون مذکور خواجه سرائی که آنرا دانایک خوانند
می نشیند الاستقلال بالانفراد بر مسند حکومت نشیند و سیاولان چوبها بدست در پایان صفه بایستند و هر کرا مهمی باشد میان ایشان در آمده
عرض حاجت کند اشعه بسعی بزمین نهاده باز بر پای ایستد و حاجت خود را بعرض دانایک رساند و او بر وجهی که مقتضای عدالتست حکم کند
دیگری را هرچه خواهد بجا آورد و چون دانایک از دیوان برخیزد چند چتر الوان پیش پیش او برند و نفیر کشند و از دو طرف مداحان ثنا

علیهم لعاین الله و الملائکه اجمعین صح

به جایی کشایند دامان دیوانخانه تا پیش پادشاه هفت حاجب و دربان نشسته باشند چون نایک متوجه ملازمت پادشاه گردند مردم بهای خویش
ملازمانش باز ایستند چنانچه اندرون سه نفر تنها درآید و مهمات ملک و مال را عرض کرده فی الحال بیرون آید و بر دست چپ عدالتگاه پادشاه شهر بهار
است و زر آن مردم سه نوع است از طلا مغشوش یکی را ورهه گویند و آن وزن یک مثقال باشد و مه ده دینار کپکی خرج شود و دوم را که نصف است
پرتاب خوانند و سیم را که ده یک ورهه است فلم نامند از آن [illegible] و نوع رایج تر باشد و شش یک فلم از نقره خالص سازند و تار گویند و آن نیز
رایج است و سه یک تار از مس باشد و آن را جیتل خوانند و قاعده آن مملکت چنانست که از تمامی بلاد و بقاع زر مقرر به ضرابخانه فرود آورند و
هر کرا از دیوان چیزی دهند به ضرابخانه نویسند و سپاهیان در هر چهار ماه یکبار به ضرابخانه رفته مواجب ستانند و یک دینار هیچ آفریده بر ولایات
حواله ندارند لاجرم معموری ولایت بیجانگر به مرتبه ایست که شرح نتوان کرد و خزانهٔ رای خانه‌ها باشد که در زمین حفر کرده‌اند مانند حوضها
طلای گداخته مصمت مالامال و تمام خواص و عوام آن دیار حتی مردم بازار جواهر و مرصعات در گوش و گردن و بازو و سر و دست و انگشتان
کنند و در برابر ضرابخانه شحنه کاه است و دوازده هزار عسس در آن شهر باشند که هر روز مرسوم ایشان دوازده هزار فلم است و آنچه از
حاصل خرابات بدیشان رسانند و کار عسسان آنست که از قضایا و مهمات این هفت حصار خبردار باشند و هرچه گم شود و دزد پیدا کرده
نتوانند مال بسپارند یا تاوان دهند و شرح شمه از احوال خرابات آنست که در فضای ضرابخانه صورت بازاریست قریب صد گز طول و پانزده
گز عرض و در دو طرف آن بازار ستونها برافراخته صفه‌های به تکلف ساخته‌اند و پیش آن صفه‌ها خانه‌های زیبا پرداخته هر روز بعد از نماز پیشین
درهای خانه‌ها را آب زده کرسیها و صندلیها نهند و دختران خورد سال صاحب جمال هریک از جوهر و زیور توانگری بر آن کرسیها و صندلیها نشینند
و در پیش هریک یکی دو کنیزک بر پای ایستند و صلای عیش و عشرت در دهند هر که خواهد آنجا شتابد و با هر که خواهد خوش برآید و آنچه داشته
اهل خرابات محافظت نمایند و اگر گم شود از عهده بیرون آیند مولانا کمال الدین عبدالرزاق در مطلع سعدین مرقوم کلک لطایف نگار گردانیده
که چون حضرت خاقان سعید مرا جهت رسالت بدان دیار فرستاد در محرم سنه سبع و اربعین و ثمانمائه به مقصد رسیدم و بعد از چند روز که از رنج راه
برآسودم روزی قاصدی از پیش رای به طلب من آمد بعد از نماز پیشین بدرگاه رفتم و پنج سر اسب خوب و دو تقوز کمخاب و اطلس پیشکش بردم
پادشاه در چهل ستون به عظمتی هرچه تمامتر نشسته بود و بر یمین و یسار او خلقی کثیر ایستاده بودند همه جامه‌های فاخره پوشیده و جواهر گرانبها در
گوش و گردن کشیده و رای قبای اطلس زیتونی در بر داشت و از دریای شاهوار گردن بندی بگردن انداخته بود و سبز رنگی لاغر اندام قامتش
بلندی مایل و در ریعان جوانی صورتی بغایت مطبوع بر عارضش خطی مشکفام دمیده و بر ذقن هنوز موی نرسته و چون مرا پیش او بردند فرود
آورده مرا التفات نمود و فرمود تا بر دست چپ نشاندند و نشان خاقان سعید را ستانده سپرد و گفت خوش وقت شدیم که پادشاه بزرگ
ایلچی برای ما فرستاد آنگاه طبقی که در آن دستهٔ تنبول بسته با پانصد فلم و چند مثقال کافور پیش من آوردند و رخصت دادند تا بوثاق رفتم هر روز دو
گوسفند و چهار جفت مرغ و پنج من برنج و یک من روغن و یک من شکر و دو [illegible] علوفه مقرر کردند و تا آنجا بودم هفته دو نوبت آخر روز پادشاه
مرا می‌طلبید و از احوال خاقان سعید می‌پرسید و به دستور روز اول طبقی که در آن دسته برگ تنبول و بسته فلم و چند مثقال کافور بود به من می‌بخشید و ترجمان
می‌گفت با و بگو که قاعده چنانست که ایلچی را طعام دهند و مائده پیش او نهند چون ما و شما جهت مخالفت مذهب با هم چیز نخوریم مصراع
این بسته نان دعوت ایلچی باشد و پادشاه بیجانگر در آن وقت به مقصد خاتون و [illegible] بود و در مجموع حرمهای او هیچ پسر ده ساله را نمی‌گذاشتند
و هیچ دو عورت در یک خانه نمی‌نشستند و مهمات ایشان ضبطی تمام داشت و در تمامی مملکت خود هر جا خبر دختر جمیله می‌شد پدر و مادر دختر
طلبیده رعایت بسیار می‌کرد و دختر را بتجمل تمام به حرم سرای خویش می‌برد و دیگر هیچکس نمی‌دید و اقربا او را نمی‌دیده و سلاطین بیجانگر
بت پرست‌اند و در تعظیم آن تقصیر ندارند و [illegible] جشنی پادشاهانه و بزمی خسروانه ترتیب نمایند و آن را مهانوی گویند شرح این سخن آنکه در تمامی
ممالک رای که طول آن سه چهار ماهه راه است سرداران و کلانتران روی بدرگاه آورده و [illegible] فیل [illegible] حاضر آیند و تحفه‌ها در
پشتهای ایشان بسته و بازیگران بر آن نشسته حاضر سازند و سه روز متعاقب در ایام [illegible] ماه رجب جشن سازند و [illegible]

در فضای عمارتی وسیع و مقامی بسیار بدیع سر از آن بلاد رایت اقامت برافراخته فیلانی که بهادر طاقها ساخته‌اند و در فضای دلگشای چهار
طاق بسته باشند یعنی طبقه و چهار طبقه و پنج طبقه از بالا تا پایان مصور بصور مجسم و بر صورتی که در جهان آن میان آدمی و وحوش و طیور تا کسی و نشیند در
آنچنان طاقها ظاهر نماید و بعضی از آن چهار طاقها چنان باشد که پیوسته در گرد بود و به ساعت روی دیگر منظر آورد و در منظرها و غرفهای
آن دختران و پسران صاحب جمال نشسته باشند و چهل ستونی مشتمل بر یک طاق جهت خاصه پادشاه سازند و در میان این چهل ستون و چهار
طاقها میدانی وسیع باشد و مطربان کلغداره و دختران خورشید رخسار در آن میدان نوا آغاز کنند و رقص نمایند و بازیگران لعبهای غریب و عجیب
بنمایند و چنانچه مولانا کمال الدین عبدالرزاق در سلک تحریر کشیده پیل را بر برجاس پایه فرستند و بهر اصولی که مطربان سازند
فیل آن را بجز حلوم نگاه دارد و مناسب آن حرکات نماید **منگلور** بندریست در سر حد بیجانگر و در سه فرسخی آن شهر بتخانه‌ایست مربع متساوی
الاضلاع ده گز در ده گز در پنج گز ارتفاع مجموع جدار آن مجسم از روی بصورت چهار صفه و در پیش آن صفه که دربرابر آن است بتی بصورت آدمی
تمام قد از طلا ساخته‌اند و دو یاقوت احمر در دو چشم او پرداخته در غایت دقت و نهایت صنعت که گوییا بکسی می‌نگرد و امثال این بتخانه در ممالک
هند بسیار است و عجایب و غرایب آن امصار بیرون از حیز تعداد و شمار والعلم عند الله الملک الغفار **الاقلیم الثالث** صاحب این
اقلیم مریخ است و اهالی آنجا اسمر اللون باشند و ابتدای اقلیم سیم از حد مشرق از بلاد چین بود و بر جنوبی بلاد یاجوج و ماجوج و تمامی بلاد هند و
جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل بگذرد پس امصار قندهار و دو بر وسط بلدان مکران و سجستان و وسط کرمان و بلاد فارس و عراق و
جنوب دیار بکر و شمال دیار مغرب و وسط ولایت شام بگذرد پس بلاد مصر و اسکندریه و وسط قادسیه و وسط بلدان قیروان و بلاد
طنجه بگذرد و تا بحر اعظم منتهی شود و بعضی از بلاد غربیه این اقلیم بدین موجبست که مسطور میشود **قیروان** داخل مملکت افریقیه است و در آن
بلده دو ستونیست که جسم آن با احجار و اجرام مشهوره مشابهت ندارد و در ایام جمعه پیش از طلوع آفتاب از آن ستونها آب ترشح کند و در سایر
روزها اصلا آن آب موجود نباشد **اسکندریه** از بناهای اسکندر بن فیلقوس رومیست و سوری از سنگ و چهار دروازه دارد
و یکی از آن ابواب را باب رشید گویند و دیگری را باب السدره و سیم را باب البحر و چهارم دروازه را نمیگشایند مگر در روز جمعه و حرارت بر هوای اسکندریه
غالب باشد و آبش از رود نیل و قنوات بود از غرایب آنکه اگر در اسکندریه آب را ذخیره کنند و دو سه سال نگاه دارند متغیر نگردد و در قرب
اسکندریه حصاریست در غایت بلندی و در آن قلعه بلیناس حکیم بفرمان ذوالقرنین میلی ساخته بود در کمال ارتفاع و آئینه بقطر هفت گز در آن
میل نشانده و آن را طلسم چنان پرداخته که هر کشتی که از قسطنطنیه بیرون در دریای فرنگ که میان اسکندریه و آن بلده واقع است حرکت کردی
در آن آئینه پدید آمدی و این آئینه تا زمانی که عمرو بن العاص حاکم اسکندریه شد باقی بود و مردم فرنگ بواسطه اطلاع اهل اسلام بر احوال ایشان بغایت
متوهم بودند عاقبت الامر تدبیری اندیشیده جمعی را باسکندریه فرستادند تا در لباس اهل تقوی خود را بخلق نمودند و چون مردم را نسبت بدیشان
اعتقادی پیدا شد آوازه در انداختند که اسکندر در پس این آئینه گنجی عظیم نهاده است و عمرو بن العاص با وجود دعوی ذکا و فطانت
فریب یافته بطمع گنج آن آئینه را از آنجا برگرفت و از آنچه شنیده بود اثری ندید و چون بار دیگر آئینه را در موضعش نصب کرد آن خاصیت
باطل یافت در عجایب البلدان مسطور است که اصل مناره اسکندریه آبگینه بود و صورت خرچنگی در غایت بزرگی از مس ریخته در میان آب نهاده
بودند و بر پشت آن مناره بنیاد کرده و ارتفاع آن مناره چهارصد و پنجاه گز بود والعلم عند الله **مصر** از جمله اعاظم بلاد قدیمه است
بوفور عمارت و آبادانی بمزید شهرت در میان طبقات انسانی امتیاز و استثنا دارد و معموری آن سرزمین و کثرت باغات و بساتینش در
ازمنه سابقه بمرتبه بود که سبب غرور فرعون شد گفت که الیس لی ملک مصر و هذه الانهار تجری من تحتی و المعز لدین الله اسمعیل در وقتی که آن مملکت
مسخر ساخت بنا را بر قاهره از مصر بر انداخت و فرسنگ با آن شهری دیگر در غایت تکلف و زیبایی بنیاد نهاد و آن را بقاهره معزیه [illegible]
و آل عبیدیه در ایام سلطنت خویش قاهره معزیه را بکمال معموری و آبادانی رسانیده‌اند و در آن بلده بقاع خیر و عمارات عالیه منبع کرده
[illegible] بیست [illegible] در کتاب [illegible] عمارات آن چهار طبقه و پنج طبقه است اکثر ملون و منقش مشتمل بر طاقهای بدیع و [illegible]

و در افواههای دلکش از غرایب دیار مصر یکی آنکه مردم آنجا تخم مرغ بسیار در زیر سرگین پنهان کنند و بعد از انقضای چند روز بعدد هر بیضه جوجه بیرون آید و آن خانه
بیضه خوردن نکرده بتدریج بزرگ شود دیگر آنکه در بعضی از حدود آن ولایت کوهیست که آب شیرین از آن مترشح شود و در حوضی جمع گردد و از آن حوض بأطراف
و جوانب بجریان نماید و اگر شخصی جنب یا حایض بکنار آن آب رسد از رفتار باز ایستد و تا آنکس دور نشود و آب حوض را بیرون نریزند آب روان نگردد
دیگر آنکه در تاریخ مغرب مسطور است که در حدود مصر بجانب غرب ریگ روانست و در ازمنه سابقه طلسم مردی از سنگ رخام ساخته اند در غایت
مهابت و بافسون راه را چنان مسدود کرده که ریگ روان از آن موضع تجاوز نمیتواند نمود تا بعمارات ضرر رساند و هیبت آن تمثال بمرتبه ایست
که آنرا ابو الهول خوانند دیگر از عجیبه (عجایب) آنمملکت دو گنبد هرمان مصر است و آنعمارات از گنبدهای بزرگ است که حکمای سلف ساخته اند و بروایت
بعضی از مورخان بانی آنعمارات ادریس پیغمبر است علیه السلام و آن گنبدها در دو فرسخ مسافت بتعمیر یافته و کوچکترین آن ابنیه از بزرگترین عمارات
اهل عالم بغایت کلانتر است و بعضی در زمان عزت یوسف علیه السلام در مصر غلات را در آن گنبدها ذخیره مینموده اند و از آنجمله سه گنبد بزرگست و از آن
سه گنبد کوچکتر و آن دو گنبد بزرگتر را هرمان گویند و هر یک از هرمان چهار صد گز در چهار صد گز است و ارتفاع آن نیز همین مقدار است
و آن گنبد کوچکتر سیصد گز است در عجایب البلدان مسطور است که نوبتی یکی از مشایخ پادشاهی از پادشاهان مصر را بتخریب هرمان ترغیب
نمود و سلطان بسیاری از بیلداران را با میتین و کلند بدانجا فرستاد و ایشان مدتی بویرانی آن گنبد کوچک مشغولی کردند اندکی از آن ویران شد
چنانچه از دور بنظر نمی‌آید و از نزدیک چنان نماید که گویا روی آن دیوار را خراشیده اند صعید ناحیتی است در جنوبی فسطاط
و در صحرای صعید مغارهاست که مردگان در آنجا افتاده اند و میان طیور و وحوش و اموات انسانی را از کتانهای سطبر کفن کرده اند
و ادویه بر آن مالیده که پاره و پوسیده نشود گویند نوبتی کفن جاریه را از آن مردگان باز کردند اصلا تغییر بدنش راه نیافته بود و اثر حنا در
دست و پای آن مستتبه باقی بود در عجایب البلدان مسطور است که بعضی گفته اند که مومیائی مصری از آن مردگان حاصل شود و آن بهترین
مومیاییها باشد عین الشمس شهریست در حدود مصر که بقول حکما فرعون بوده است و درختی که روغن بلسان از آن حاصل شود (در آنجا باشد) در عجایب
البلدان مسطور است که در عین الشمس تمثالی چند است که دیوان در زمان سلیمان علیه السلام ساخته اند از آنجمله مناره ایست از سنگ رخام
سرخ که نقطه‌های سیاه دارد و ارتفاع آن از صد گز متجاوز است و بر سر آن صورت انسانیست از مس و بر یمین و یسار آن دو صورت دیگر مشابه دو
خادم ساخته اند و از آن صورت پیوسته آب ترشح کند و آن آب بهر جا که رسد سبزه روید حلب از مشاهیر بلاد شام است و وجه تسمیه‌اش بزعم
بعضی از فضلا آنکه ابراهیم خلیل الله علیه السلام در ایام جمعه گوسفندان خود را آنجا میدوشیده و شیر آنرا بر فقرا قسمت میکرده گویند که در نواحی آن بلده
چاهیست که چون سگ دیوانه کسی را بگزد و اگر پیش از گذشتن چهل روز از آب آنجا بیاشامد شفا یابد حمص در آن بلده هیچ آفریده از مار و کژدم ضرر
نیابد و اگر جامه را در آب حمص بشویند و بپوشند مادام که آنرا بیرون نکنند در هر جا که باشند کژدم متعرض نگردد در بعضی از نسخ بنظر رسیده و العهدة
علی الراوی که بر در یکی از مساجد حمص تمثالیست نصف اعلی مشابه مردم و نصف اسفل بصورت کژدم چون پاره گل پاک بر آن صورت نهند و آنرا
در آب اندازند بر کژدم گزیده که از آن آب خورد شفا یابد دمشق دار الملک بلاد شام و تخت ارم بن سام بن نوح علیه السلام در آنجا در
باغی ساخت و باغ ارم که در میان طوایف امم اشتهار دارد عبارت از آنست و بعد از ارم شداد بن عاد تقلید بهشت همدران سرزمین
بستانی فردوس آیین بنا کرد و بقول بعضی اهل تفسیر آیت ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد کنایت از آنموضع است پس از آن تاریخ که بزعم
اهل سنت و جماعت پدر ابراهیم خلیل است صلوات الله علیه دمشق را احداث نمود و اسکندر رومی تجدید العمارت فرمود و هوای دمشق بغایت
علیست و آبش که از طرف [illegible] میاید اکثر در سایه درختان است بدین سبب گوارنده نیست و غوطه دمشق یکی از چهار بهشت عالمست و آن
سه موضع نزه دیگر که عبارت از شعب بوان و ابله بصره و صغد سمرقند است در لطافت و نزاهت دون غوطه باشد و ملوک بنی امیه مدتی در ایام
دولت خود در دمشق عمارات عالیه ساخته و ولید بن عبد الملک بن مروان در تعمیر و تزیین مسجد جامع آن بلده که مشهور است بجامع بنی امیه قدم
بتعبیه بدان زیب و زینت کم توان یافت غایت سعی و اهتمام بجای آورد چنانچه گویند که بمقابله مال ممالک شام را در آن عمارت صرف کرد

و دوستیان بلهو و لعب مشغول‌اند و اکثر اوقات ایشان بارتکاب ملاهی و مناهی مصروف است ۔ انطاکیه شهریست بزرگ نزدیک
به دریای روم موصوف بنزاهت ساحت و لطافت ابنیه و عمارت و بانیه آن بلده دختر روم بن یقن بن سام بن نوح علیه السلام بوده و در سواد
انطاکیه سیصد و شصت برج است و جهة محافظت هر برجی در قدیم الایام چهار هزار کس از نصاری معین بوده اند و در عجایب البلدان مسطور است که در
ازمنهٔ سابقه در درون انطاکیه اصلا پشه نبوده و در بیرون آن بمقداری پشه بود که اگر کسی دست از پنجره سور شهر بیرون کردی صد هزار پشه بر دست
وی چسبیدی تا گاه عمودی از رخام که در آن بلده بود بشکست و از درون آن حقه از مس ظاهر گشت مالامال از تمثال پشه بعد از آن در داخل شهر نیز
پشه پیدا شد و در انطاکیه موشی است که گربه از صید آن عاجز شود ۔ **بیت المقدس** مهبط وحی و محل توطن انبیاء بنی اسرائیل بوده و آن بلده بنا
کرده داود است صلوات الله علیه و سلیمان علیه السلام مسجد اقصی را که سالهای فراوان قبلهٔ ارباب ایمان بود در آن شهر تعمیر فرموده و حکایت عظم
شان و رفعت مکان و وفور زیب و زینت بیت المقدس و مسجد اقصی در مجلد اول ازین کتاب مکتوب گشته احتیاج بتکرار نیست و شرف مسجد اقصی
همین بس است که بر طبق آیت سبحان الذی اسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی حضرت مصطفی علیه من الصلوة اتمها و انماها از آن بقعه
متبرکه بعالم بالا عروج کرد در عجایب البلدان مسطور است که در زاویه از زوایای مسجد اقصی عصائی منصوب بود از آبنوس و هر کس دعوی
کردی که از اولاد انبیاست او را گفتندی که آن عصا را مس نماید اگر دعوی او بصدق اقتران داشتی اصلا متضرر نشدی و الا صاعقه ظاهر
گشته آن مدعی کذاب را بسوختی ۔ **شیراز** همیشه دار الملک سلاطین سرافراز و محل توطن خواقین لازم الاعزاز بوده و آن بلده شریفه
را در سنه اربع و سبعین پسر عم حجاج بن قاسم بن عقیل الثقفی بنا فرموده و شیراز بوسعت ساحت و تکلف ابنیه و عمارت اتصاف دارد و در بازار
آن اطعمهٔ لذیذه توان یافت مثل مرغ بریان و آش نارنج و در زمان عضد الدوله دیلمی ازدحام خلایق در آن بلده بمرتبه رسید که لشکریان را
جای نشستن نماند بنابر آن عضد الدوله نزدیک بشیراز قصبه ساخت و سپاه را در آن مقام که موسوم بفنا خسرو و مشهور بسوق الامیر بود
ساکن گردانید و اکنون آن موضع خراب و بایر است و هوای شیراز در غایت اعتدال است و آبش از قنوات جریان می‌یابد و بهترین آن کاریزها
قنات رکن آباد است که رکن الدوله حسن بن بویه احداث نموده و خواجه شمس الدین محمد حافظ مشعر بلطافت و عذوبت آن آب در دیوان خود
ابیات دارد و این بیت از آنجمله است بیت شیراز و آب رکنی و آن باد خوش نسیم عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است و در شهر شیراز
از بقاع خیر مثل مساجد و خوانق و مدارس و معابد بسیار است و مسجد عتیق که بانی آن عمرو بن لیث صفار است از آنجمله است و گویند که آن
بقعه هرگز از ولی خالی نبوده و نیست و قصبه شبه اعظم اکبر که قریب ببلدهٔ شیراز واقعست مشهور است و صحت آن خبر بر السنه و افواه اهل سفر
مذکور از غرایب آنکه در عجایب البلدان مسطور است که در طرف جنوبی ولایت فارس صحرائیست متصل بقریه و قبر جاماسب حکیم آنجاست و در زیر
آن قبر آهن پاره‌ها ریخته اند و هر کس که پارهٔ آهن از آنجا بر گیرد راه گم کند و از آن صحرا بیرون نتواند رفت مگر وقتی که آن آهن پاره را بجای خویش
نهد و هر صاحب منصبی که سواره از نواحی آن قبر بگذرد البته بهمان سال معزول شود یا بمیرد و در زمان سلطان محمود غازان شیخ جمال البصری
که حاکم فارس بود روزی سواره از حوالی آن قبر میگذشت بعضی از نواب او را گفتند مناسب نیست که راه بگردانیم یا پیاده شده از قبر جاماسب
بگذریم التفات بآن سخن نکرد و گفت هذا من فسادات العجم و همچنان سواره بگذشت و بهمان سال حسب الحکم دست از حکومت باز داشته
فوت گشت ۔ **اصطخر** از بلاد قدیمه فارس است و مشهور است که دار الملک سلیمان علیه السلام بوده است و بر طبق آیه کریمه غدوها شهر
و رواحها شهر آنحضرت صباح در بعلبک شام بودی و شام در اصطخر نمودی و آتشکده که فرو مردن آن از جمله علامات ولادت حضرت
رسالت است صلی الله علیه و سلم در آن بلده بوده است و در بیرون آن شهر ابنیه عجیبه بسیار است و در شکاف کوهی که نزدیک باصطخر
هیکلی عظیم ساخته اند پیوسته باد بر آن هیکل میوزد بنابر آن گویند که سلیمان علیه السلام باد را در درون آن هیکل حبس کرده است و العلم
عند الله تعالی ۔ **ابرقوه** از مشاهیر بلاد فارس است در عجایب البلدان در سلک بیان انتظام یافته که از عجایب آنکه در درون بلده
ابرقوه باران نبارد و گویند که در بیرون شهر بسور بسیار بتقاطر امطار و فیضان باشد و این معنی بسبب دعای خلیل الرحمن است صلوات الله علیه

یوسف محمد بن

صلوة الله علیه و علی سایر الانبیاء و المرسلین الی یوم الدین الاقلیم الرابع این اقلیم بآفتاب تعلق دارد و در وسط معموره عالم واقع است
اولاد آدم است و متوطنان بلاد این اقلیم بحسب صورت و سیرت افضل اولاد بشرند و بوفور حسن خلق و لطف طبع مشهور اصناف فضل و هنر
و ابتدا اقلیم چهارم از مشرق از شمال بلاد چین بود و پس بر اراضی تبت و خرخیز و ختا و جبال کشمیر و بلغر و بدخشان و جنوب بلاد یاجوج و ماجوج
گذرد و پس بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و وسط بلدان طخارستان و امصار کرمان و فارس و خوزستان گذرد و بر وسط دیار بکر و بلاد عراق
و دیار ربیعه و شمال بلاد شام گذرد و آنجا بحر روم را قطع کند و بر جزیره قبرس و صقلیه و شمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد افریقیه و بلاد افرنجه
و طنجه بگذرد و بساحل بحر محیط منتهی شود و بعضی از بلاد شرقیه این اقلیم برین موجبست خان بالیق دار الملک مملکت ختاست و بصحت فضا و لطافت
آب و هوا غیرت بساتین روح افزا چنانچه در جزو اول از مجلد ثالث مذکور گشت خان بالیق بنا کرده قبلا قاآن بن تولی خان است و نهری
بزرگ و سی گز عرض در میان شهر جریان دارد و نزدیک بکنار آن جوی جاده ایست که بدار الملک ماچین منتهی میشود و تمامی آن شارع را
که چهل روزه راه است بسنگ فرش کرده اند و از دو طرف درختان بید و غیره نشانده چنانچه مسافران در سایه طی مسافت مینمایند
و هیچ آفریده از لشکریان و غیر ایشان را زهره و یارا نیست که شاخی از آن درختان بشکند یا آسیبی ببرگ آن رساند و در دو طرف آن راه
قرای معموره مشتمل بر بتخانها نهاده و دکاکین بسیار است و بعضی از غرائب احوال و اطوار اهالی خان بالیق درین حکایت که نوشته میشود مرقوم کلک
لطایف نگار میگردد حکایت در مطلع سعدین مسطور است که در شهور سنه اثنین و عشرین و ثمانمائه حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا
جمعی از ملازمان که سردار ایشان شادیخواجه بود برسالت ختای نامزد فرمود و میرزا بایسنقر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش
را که از زیور فضل و هنر بی بهره نبود مصحوب آن جماعت ارسال نمود و با خواجه مشار الیه مقرر کرد که از آن زمان که از دار السلطنه هراة سفر کنند
تا هر روز که باز آید آنچه مشاهده نماید بی زیاده و نقصان در قلم آورد چنانچه از روزنامه که خواجه غیاث الدین بموجب فرموده نگاه داشته
بود بوضوح می پیوندد که ایلچیان شانزدهم ذیقعده سنه مذکوره از بلده فاخره هراة عازم ختای گشته بیست و دوم محرم الحرام سنه ثلث
و عشرین و ثمانمائه بسمرقند رسیدند و آنجا چندان توقف کردند که ایلچیان میرزا سیورغتمش و امیرشاه ملک و شاه بدخشان بدیشان پیوستند
و عاشر صفر از سمرقند بیرون رفته بیست و هشتم جمادی الاولی بحلکاه یلدز و ایل شیر بهرام در آمدند و با آنکه آفتاب در سرطان بود در آن بیابان
آب مقدار دو انگشت یخ بسته بود و اکثر اوقات باران و ژاله میبارید لاجرم ایلچیان بمشقت تمام طی مسافت مینمودند تا در اواخر جمادی
الآخر بشهر طوقان رسیدند و اکثر مردم آن بلده بت میپرستیدند و بتخانه بزرگ داشتند و در یکی از صفهای بیت الصنم بتی بزرگ نهاده میگفتند
که این صورت شاکمونی است و دوم ماه رجب از آنجا کوچ کرده روز پنجم در قراخواجه فرود آمدند و نهم رجب جمعی از نویسندگان ختای بدیشان
رسیده اسامی ایلچیان و عدد مردم ایشان را مفصل کردند و بیست و یکم همان ماه شادیخواجه و رفیقان را در شهر قامل اتفاق نزول افتاد و
در آن بلده سیدی فخر الدین نام مسجدی عالی در غایت تکلف و تزئین ساخته بود و قریب بآن بقعه عبده اوثان بتخانه بزرگ داشتند که
اطراف و جوانب آن بتان بزرگ و کوچک مصور بصور بدیع نهاده بودند و بر در بتخانه صورت دو دیو که با یکدیگر در حمله بودند نگاشته و جوانی
مغلی هموبر بری نام در غایت حسن و جمال در قامل بحکومت اشتغال داشت و از قامل روانشده و بیست و پنج مرحله پیموده دوازدهم
شعبان در آن بیابان بگاو قطاس باز خوردند گویند که آن گاو چنان بزرگ و با قوت میباشد که نوبتی سواری را از پشت زین ربوده
مدتی بر سر شاخ نگاه داشت القصه ایلچیان در چهاردهم شعبان بموضعی رسیدند که از آنجا تا سکجو که اول شهر از شهرهای ختاییست ده روزه راه
بیابان بی آب بود و جمعی از ختاییان بموجب فرمان باستقبال شتافته در آن مرحله با شادیخواجه و رفیقان ملاقات نمودند و بیک روز در
مرغزاری نضارت آثار صفه عالی ساخته سایبانها برافراختند و میزها و صندلیها نهاده از مأکولات گوشت غاز و مرغ و گوسفند و
انواع میوهای خشک و تر بر طبقهای چینی مرتب گردانیده و بر سر هر میز شیره نخل بسته بودند و باصناف سبزی خوانها را آرایش داده و چون
از طعام خوردن فارغ پرداختند انواع مسکرات حاضر ساختند و همه کس را آنچه محتاج الیه بود از گوسفند و آرد و جو دادند و تسلم گرفتند

که هریک از ایلچیان چند عدد نوکر دارند و مبالغه کردند که زیاده نگویند و گفتند که هرکس که دروغ گوید او را پیش پادشاه ما اعتبار نماند و بازرگانانی که
همراه ایلچیان بودند در سلک نوکران ایشان انتظام یافته کمر خدمتکاری بر میان بستند و شادخواجه شعبان و امانک واجی که حاکم سرحد بود طوی عظیم
مرتب ساخته ایلچیان را بصورت خود بردند و ختائیان بدستوری که معهود ایشانست مربع فرود آمده بودند طناب اندر طناب چنانچه هیچ آفریده بمیان
ایشان درآمدن نمی یافت مگر از چهار دروازه که بر چهار طرف آن مربع گذاشته بودند و در میان خیام ایشان فضائی بزرگ بوده و در وسط آن فضا
دوکانی بلند که سقفش بکچریب بود ساخته بودند و خیمه بزرگ دو تیره ختائی بر آن موضع کرده و دامنهایش را بر داشته و تالاری از چوب و سایبانها
برافراخته چنانچه در آن بکچریب مطلقا آفتاب نمی تافت و در زیر آن خیمه دو تیره صندلی واجی نهاده بودند و از چپ و راست دیگر صندلیها
بود و ایلچیان بجانب چپ نشستند و امراء ختائی بر طرف راست قرار گرفتند و پیش ایشان بتعظیم در جانب چپ زیاده است و پیش هریک از
ایلچیان و امرا دو شیره نهادند و یکی قاز و مرغ و گوشت پخته و میوه های خشک و تر ختائی و در دیگر کلیچها و نانهای خوب و گلی از کاغذ و ابریشم نقاشیت
مرغوب و در پیش سایر مردم بعدد هریک یک شیره بود و در مقابل کورکه پادشاهی که بر موضعی مرتفع نهاده بودند چینیهای صراحیهای خرد و بزرگ
بعضی نقره و بعضی چینی موضوع بود و در چپ و راست کورکه مطربان و اهل ساز ایستاده بودند و با توغن و کمانچه و نی و تمبک و موسیقار و سنج
و چهار پاره و دهل نوازش درآورده و پسران صاحب جمال مانند دختران سرخی و سفیده بر روی مالیده و مرواریدها در گوش کشیده بازی
گریها کردند و ازین فضای گشاده تا چهار دروازه سپاهیان جبه پوش چنان بتمکین و وقار ایستاده بودند که از محل خویش یک قدم پیش و پس نمی نهادند
و نیزه ها در دست داشتند و بعد از خوردن طعام آغاز شراب کردند و امیر [illegible] که حاکم دیوان بود کاسه داشت و صندوق تکلیفی
با وی میکرد و [illegible] هرکس را که کاسه داد شادخواجه ازان بر سر شراب در مجلس با عشرت افزائی ختائی [illegible] ساخت و بازیگران از کاغذ مقوی صورت جانوران
ترتیب کرده بودند و بر روی خود بسته چنانچه هیچ وجه روی و گوش و گردن ایشان نمی نمود و بر اصول ختائیان برقص اشتغال داشتند
و بعضی از پسران گلعذار طبقهای پر فندق و عناب و جوز و شابلوط [illegible] و لیمو و سیر و پیاز در سرکه پرورده و خربزه و هندوانه بریده بر کف
نهاده بودند و چون ایلچی کسی را کاسه داشتی یکی از ایشان طبق خود را پیش آوردی تا آنکس هر نقل که مایل بودی تنقل نمودی و یکی از بازیگران صورتی
مشابه کلنگ در غایت بزرگی ساخته بود چنانچه پسری در اندرون آن رفتی و آن کلنگ با اصول بازی کردی القصه آن روز از صباح تا رواح بعیش
و نشاط و فرح و انبساط گذرانیدند و بعد هم شعبان بچول و بیابان درآمدند و قطع منازل میکردند تا بقراول رسیدند و قراول قلعه ایست در غایت
متانت در میان جبال واقع شده و یک راه پیش ندارد و ایلچیان بدان حصار درآمده متوطنان آنجا ایشان همه را شمردند و نام نوشتند بعد از آن
از قراول بسکجو رفتند و در یامخانه بزرگ که بر در شهر بود فرود آمدند و ختائیان آنجا الاغان [illegible] آنجماعت را باهتمام تمام ستانده بدفتر بردند و سپردند
و مایحتاج ایشان را از ماکول و مشروب و مرکوب و مفروش همه خوب و مرغوب مرتب ساختند و برای هرکسی کتی و یکدست جامه خوب ابریشمین
و یک خدمتکار فرمانبردار مقرر فرمودند و از آنجا تا دارالملک ختائی در جمیع یامخانها ایلچیان را برین نهج خدمت میکردند سکجو شهریست
در غایت عظمت و سوری مستحکم بر گرد آن کشیده و میانش مربعی است متساوی الاضلاع مشتمل بر بازارهای عریض چنانچه عرض هر بازاری پنجاه گز شرع
باشد همه آب زده و جاروب کشیده و در اکثر خانهای آن بلده خوک اهلی بوده و در دکاکین قصابی گوشت گوسفند و خوک پهلوی هم آویخته میفروختند
و در آن شهر بازار و چارسوی بسیار است و بر سر هر چارسوئی طاقی از چوب بسته اند در کمال زیب و زینت و کنگرها بر آن تعبیه کرده هم از چوب
و منبت ختائی در آن بکار برده و بر فصیل سکجو در هر بیست گز برجی سرپوشیده ساخته اند و چهار دروازه بر چهار رکن شهر در برابر هم گشاده
و با آنکه از میان شهر تا هر دروازه مسافت بسیار است اما از غایت راستی بازار با وجود کثرت مردم راه اندک می نماید و بر پشت هر دروازه کوشک
دو طبقه بنا کرده اند و درین شهر بیت الاصنام متعدد است و هر بتخانه در وسعت ده جریب و ده جریب و تمامی صحن آنرا از خشت پخته تراشیده فرش
انداخته اند و در آن بتخانها پسران صاحب جمال ایستاده اند و صلای عشرت و دخول در داده و از سکجو تا خان بالیق که تختگاه پادشاه ختاست
نود و نه یام بود و همه معمور و آبادان و هر یامی [illegible] شهری و در میان هر دو یام چند قرغوی بوده و قرغو عبارت از خانه که آنرا

از انواع آن شصت گز باشد و پیوسته درین خانه ده کس نشسته‌اند و آن منزل را چنان ساخته‌اند که قرغوی دیگر نماید و چون حادثه دست دهد مثلاً اگر لشکر
بیگانه اثری ببینند فی الحال بر سر قرغو آتش کنند و اهل قرغوی دیگر این حال را مشاهده کرده همین عمل قیام نمایند و علی هذا القیاس تا اشتعال آتش مرئی اینها دکا
پایه سریر اعلی کرده از ابتدا دکیشانه روز از افروختن نیران حالی که از دار الملک تا آنجا سه ماهه راه باشد بر سبیل اجمال معلوم کنند و متعاقب به صورت
کیدوقو مکتوبی مبنی از شرح واقعه به دست یکدیگر داده به درگاه رسانند و کیدوقو کنایتست از خانه داری چند که در محل معین ساکن گردانیده‌اند و تا
با آنکه اگر مکتوبی یا خبری بدیشان رسد فی الحال یکی دوقوی دیگر رساند تا آن قضیه باندک زمانی متصلاً بعرض پادشاه رسد و از کیدوقو تا کیدوقوی
دیگر ده مره است و میان شانزده مره یک فرسخ شرعیست و هر روز بنوبت ده کس ملازم قرغو باشند اما جمعی که منسوب به کیدوقوها باشند آنجا اقامت ورزند
و خانه‌ها ساخته زراعت کنند و از سکچو تا قمچو که بلده دیگر است و بزرگتر نه یام بود و دانگ آباکه کلانتر داجیان سرحد است درین شهر حکومت نماید
و در هر یامی صد و پنجاه اسپ و درازگوش و قریب شصت عرابه جهت ایلچیان می‌آورند و پسرانی که اسپان را محافظت مینمایند موسوم‌اند بیاقو
و متعهدان درازگوش را لوقو گویند و عرابه کشان را چیقو و این طبقه بسیار باشند و ریسمانهای عرابه بر دوش گرفته بصوب مقصد کشند و هر عرابه در عهده
دوازده کس است و هر چند در راه باران و برف باشد ایشان از عرابه کشیدن باز نمانند همه پسران خوش محاوره سیمین بدن مرواریدهای در گوش
ختائی در گوش کشیده و موها بر سر گره زده و اسپانی که برای ایلچیان آماده میدارند با زین و لجام و تازیانه باشند و با قویان [illegible] بتعقیب یکدیگر پیش
اسپان بدوند تا از یامی بیامی دیگر رسند و در هر یامی جهت ایلچیان گوسفند و قاز و مرغ و برنج و عسل و آرد و عرق و سیر و پیاز در سرکه پرورده
و بقول دیگر آماده و مهیا باشد و در هر شهر ایلچیان را طوی دهند و در طوی دیوانخانه که آن را دوسون گویند مرتب بود و در هر دوسون اول
پیش گور که رو بجانب تختگاه پادشاه تختی نهند و پرده آویزند و شخصی پهلوی تخت ایستاده باشد و نمدی بزرگ زیر پای انداخته بغایت پاک
و پاکیزه و ایلچیان بر بالای آن نمد قرار گیرند و سایر مردم در قفای ایشان صف زده بسان مسلمانان در صف نماز ایستاده و آن شخص که بر پهلوی تخت
ایستاده باشد بزبان ختائی ندائی کند سه نوبت بعد از آن سر بر زمین نهند و ایلچیان را تکلیف کنند که سه بار بدین عمل قیام نمایند آنگاه هر کس بسر
شیره خود روند و در قمجو بتخانه بنظر ایلچیان درآمد پانصد گز در پانصد گز و در میان آن بتی خفته بطول قامت پنجاه گز و درازی قدمش نه گز و دور
کلهٔ آن بیست و یک گز و دیگر بتان بر بالای سر و پس پشت او نهاده بودند هر یک بطول گزی و کمتر و بیشتر و صورت بخشیان در نظر آمده که کشیده بودند
چنان متحرک که بیننده را گمان میشد که مگر زنده‌اند و بر دیوارها صورتگریهای خوب و پرکار بظهور آورده و پیرامون آن بتخانه عمارات بود
مانند بیوتات کاروانسرا همه پرده‌های زربفت و کرسیهای مطلا و صندلیها و شمعدانها و صراحیهای چینی آراسته و درین شهر خانهٔ دیگر ساخته بعضی
که اهل اسلام آن را چرخ فلک میخوانند مانند کوشکی مثمن از زیر تا بالا پانزده طبقه و در هر طبقه منظرها مشتمل بر [illegible] ختائی و غرفه‌ها و ایوانها پرداخته شده بود
و بر گرد منظرها انواع صور عجیبه بظهور آورده از آن جمله تختی ساخته بودند که پادشاهی بر آن نشسته و از چپ و راست آن خادمان و غلامان و خواجه
ایستاده و در زیر آن کوشک صور دیوان پدیدار بود که آن را بر دوش گرفته بودند و دور آن کوشک بیست گز بود و ارتفاعش دوازده گز
همه از چوب تراشیده اما آن را چنان تذهیب کرده بودند که پنداشتی مجسم از طلاست و در تحت آن قصر سردابه بود و میلی از آن سردابه تا بالای
کوشک نصب کرده بودند و یک سر میل را بر زبر کرسی آهنین نهاده و سر دیگر بر سقف خانه که آن کوشک در آنجاست محکم ساخته چنانچه باندک تحریکی
که آن میل را دادندی آن کوشک عظیم در گردش آمدی و آنچه ایلچیان برای پادشاه ختای می‌بردند درین شهر از ایشان ستاندند مگر شیر را که پهلوان
صلاح الدین شیرازی آن را خود بدرگاه رساند القصه ایلچیان هر چند بخان بالیق نزدیکتر میرفتند داروغگان و حکام و کلانتران یام زیاده در
تعظیم ایشان مبالغه و اهتمام مینمودند و ایشان هر روز بیامی و هر هفته بشهری میرسیدند تا چهارم شوال بکنار آب قراموران اتفاق نزول افتاد و آن آبی
بزرگ و جیحون است و بیست و سه کشتی پهلوی هم بر آن بسته‌اند و آن کشتیها را بزنجیری که در سطبری برابر ران آدمی باشد محکم ساخته و آن سلسله
از هر طرف ده گز خشکی گذشته بود و بر دو طرف آب دو میل آهن بر یک سطبری میان شخصی در زمین محکم کرده‌اند و زنجیر را بدان بسته و ساخته و کشتیها
بقلابهای بزرگ بدان زنجیرها بسته و [illegible] استحکام داده بودند و تخته بالای آن کشتیها انداخته لاجرم ستوران بی تعب از قراموران بگذشتند و [illegible]

نزول افتاد

طرف آب شهری بود در غایت نزهت مشتمل بر عمارات پر زیب و زینت و در آن بلده ایلچیان را نیز یاد داده از بلده سکجو طوی دادند و در آنجا بتخانهٔ عظیم
چنانچه از سرحد ختای تا آنجا مثل آن موضعی بنظر ایلچیان درنیامده بود و آن شهر سه خرابات داشت که در هر یک دختران صاحب جمال نشسته بودند و
زنهای خمار نسوان در آن بلده بنا بر آنست که بحسن آباد و اشتهار یافته القصه چون ایلچیان از آن شهر نیز روان شدند از چند نهر دیگر عبور نموده در
هفتم ذیقعده سنهٔ ثلاث و عشرین و ثمانمائه به بلدهٔ صدین فور نزول نمودند و آن شهر غایت معظم بود و محتوی بر خلق بسیار و بتخانهٔ بزرگ داشت و بتی
جسیم در آن موضع بود از برنج ریخته و مطلا کرده پنجاه گز در بلندی و بر همه اعضای صورت دستها بود و بر کف هر دستی هیأت چشمی و آن بت را هزار
دست گویند و از مشاهیر اصنام ختائیانست و این بت در عمارتی بدیع رفیع بر کرسی سنگی که در کمال غرابت تراشیده اند موضوع است و در و بهار
و منظرها بر گرد این بت ساخته اند مشتمل بر چند طبقه طبقهٔ نخستین از کعب بت گذشته و دوم بر زانوی او رسیده و دیگری از زانوی او بجا و برکرده و بر این
قیاس تا سر صنم و سر آن عمارت را بمقرنس درآورده اند و چنان پوشیده که دیدهٔ نظارگی در مشاهدهٔ آن حیران بماند و در مجموع طبقات این عمارت
از درون و بیرون توان گردید و چنانچه از سیاق سخن مفهوم میگردد این بت را ایستاده ساخته و قدمش که طول هر یک بده گز نزدیکست بر دو تیغه
ریخته منصوبست و میگفتند که مقدار صد هزار خروار برنج تخمیناً در آن عمل صرف شده است و دیگر بتان کوچک در آن بتخانه بود و از گچ که آن را
رنگ آمیزی کرده بودند و کوهها و کمرها و مغارها در آن کشیده و صورت رهبانان و بخشیان و جوکیان بر آن تصویر نموده که در چله نشسته اند
و قچقار و تکه و ببر و پلنگ و اژدها و اشجار بقلم سحر آثار پدیدار کرده و بر جدار آن بتخانه صورتگریها در کمال حذاقت و مهارت بجای آورده
و در این شهر نیز چرخ فلکی بود بزرگتر و متکلف تر از چرخ شهر قمچو و ایلچیان آنجا نیز طوی خورده و رحلت کرده صبح هشتم ذی الحجه سنهٔ مذکوره بدروازهٔ خان بالیق
رسیدند و شهری در نهایت عظمت و بزرگی دیدند چنانچه طول هر دیواری یک فرسنگ بود و چون در سور آن شهر معمور استادان بنا کار میکردند
خوارهٔ بسیار بسته بودند و در وقتی که ایلچیان بکنار خندق رسیدند هنوز دروازهٔ خان بالیق را نگشوده بودند و ایلچیان را از برجی که بنا مرمت آن
اشتغال داشتند بشهر در بردند و بر در کریاس گردون اساس دایمینک خان که پادشاه بود فرود آوردند و بر در بارگاه مقدار پانصد قدم
بسنگ تراشیده فرش انداخته بودند و خراسانیان پیاده از آن فرش گذشته بر هر طرف او پنج پیل ایستاده دیدند خرطومها بر راه داشته ایلچیان بهشت
تمام از میان آن پیلان گذشتند تا بفضای در سرای پادشاه رسیدند و با آنکه هنوز تاریک بود قریب صد هزار آدمی آنجا مجتمع بودند و در پیش کوشک
دایمینک خان کرسی بنظر درآمد ارتفاع آن موازی سی گز و بر بالای آن کرسی ستونهای بجای گری منصوب ساخته و بر بالای آن طنبی ترتیب داده
شصت گز در چهل گز و در پیش ستونها سه دروازه مرتب گردانیده و دروازهٔ میان از چپ و راست بزرگتر و این میانه ممر پادشاه است و از
طرفین خلایق آمد شد مینمایند و بزیر بر کوشک پشت دروازه کورکه و ناقوس نهاده و آویخته و چند کس منتظر ایستاده تا پادشاه کی قدم بر تخت نهد
و قریب سیصد هزار آدمی بهنگام روشنائی روز بر درگاه جمع گشتند و دو هزار مغنی و مطرب حاضر آمده بر پای ایستادند و دو هزار نفر از لشکریان
تایچ و دورباش و زوبین و حربه و خشت پولاد و تبرزین و نیزه و شمشیر و گرز بدست گرفته مستعد خدمت شدند و بر اطراف و جوانب فضای کریاس
خانها و صفها و ستونها در غایت عظمت ساخته اند و فرش مجموع از سنگ تراشیده بود القصه چون آفتاب طلوع نمود جماعتی که بر بالای کوشک انتظار
پادشاه میکشیدند کورکه و دهل و نقاره و سنج و نای و ناقوس فرو کوفتند و آن سه دروازه را گشاده مردم بسرعتی تمام باندرون رفتند زیرا که وقت
دیدن پادشاه رسم ختائیان دویدن باشد و چون ایلچیان از آن دروازه‌ها درآمدند فضائی وسیع دیدند دلگشاتر از فضای اول و کوشکی در غایت
عظمت مشاهده کردند و همان ساعت تختی آورده نهادند و آن تخت مثلث بود و در اطلس زرد ختائی گرفته و در آن سیمرغ و اژدر و دیگر صور نقش نموده
و بر بالای آن تخت کرسی از زر منصوب بود و از چپ و راست ختائیان صف کشیده ایستادند اول امرای تومان و بعد از آن هزاره و صده بترتیب
و هر یک از آن جماعت تخته‌ای در دست داشتند بطول یک گز شرعی و بعرض موازی چهار یک و چشم بر آن تخته دوخته بطرف دیگر هیچ نگریستند و در عقب
امرا فزون از مرتبهٔ تخمین و قیاس جبه پوشان و نیزه داران که بعضی شمشیرهای برهنه در دست داشتند صف زده و در غایت سکوت ایستاده
و مجموع چنان خاموش بودند که گوییا نفس نمیزدند بعد از ساعتی پادشاه از حرم بیرون آمد نردبانی از نقره مشتمل بر پنج پایه بر تخت نهادند پادشاه بالا

بالا رفته بر آن جهت صندلی نشست میانه بالا محاسن نه بزرگ و نه خرد مقدار دویست سیصد موی از میان محاسنش چنان دراز که بر کنار او سه چهار حلقه زده بود
و از چپ و راست تخت دو دختر قمر پیکر ایستاده موی مشکبوی بر میان سر گره زده و عارض و گردن مکشوف و کشاده و مرواریدهای آبدار بزرگ در گوش
کاغذ و قلم در دست منتظر آنکه پادشاه هر چه گوید قلمی کنند و چون در حرم رود بعرض رسانند و اگر حکمی تغییر باید کرد آن خط را بیرون فرستند تا دیوانیان بدان
موجب عمل نمایند القصه بعد از نشستن پادشاه بر تخت امرا ایلچیان را بپایه بان یکبار پیش بردند و پادشاه تخت یرغو بنهاد و مجرمان پرسید و ایشان
هفتصد کس بودند بعضی دو شاخه بر گردن و برخی بر تخته طولانی مقید سرهای ایشان از سوراخهای تخته بیرون آمده و هر کس را نفری موکل بود و مویش بر دست گرفته
منتظر آنکه پادشاه چه حکم کند دایمنگ خان طایفه از ایشان را بزندان فرستاده زمره را حکم قتل فرمود و در جمیع ممالک ختای هیچ حاکم و داروغه مرخص
کشتن کسی نیست و هر آفریده که گناهی کند آن را بر تخته پاره نوشته از گردنش آویزند و حد گناهش را نیز قلمی کنند که در کیش کافری چه نوع و بر زنجیر دو شاخه
بسته بخان بالیق فرستند و اگر فی المثل از مکان مجرم تا پای تخت یکساله راه باشد در هیچ جا توقف نتوانند کرد و چون در آن روز مهم ارباب جرایم فیصل یافت
ایلچیان را نزدیک تخت بردند و مسافت پانزده گز دور بداشتند و یکی از امرا زانو زده صحیفه که مشتمل بر احوال ایلچیان بود برخواند مضمون نوشته
آنکه این جماعت راه بسیار قطع کرده از پیش میرزا شاهرخ و اولاد او آمده اند و برای پادشاه تبرکات و تنسوقات آورده تا سر را در تعظیم بر زمین
عبودیت نهند و منظور نظر التفات گردند و مولانا حاجی یوسف قاضی که از جمله امرا و مقربان دایمنگ خان بود و از دوازده دیوان پادشاهی یکی تعلق
بدو میداشت با چند نفر از مسلمانان زبان دان پیش ایلچیان آمدند و ایشان را گفتند که نخست قامتهای خود در خم کنید و بعد از آن سه نوبت سر بر زمین
نهید ایلچیان دو تا گشته سر فرود آوردند اما پیشانی بر زمین نرسانیدند آنگاه مکتوب حضرت شاهرخی و میرزا بایسنغر و سایر شاهزادگان و امرا
را که در قطعه اطلس زرد پیچیده بودند باشارت خواص دایمنگ خان ایلچیان بهر دو دست بلند گرفتند و قاعده اهل ختا آنست که هر چه متعلق بپادشاه
گردد آن را در چیزی زرد بپیچند و مولانا یوسف مشار الیه آن مکاتیب را از ایشان ستانده بخواجه سرائی تسلیم نمود که در پیش تخت پادشاه ایستاده بود
و خواجه سرا آن را بدست پادشاه داد و پادشاه مکتوبات را کشاده و ملاحظه کرده بخواجه سرای سپرد آنگاه دایمنگ خان از تخت فرود آمد
بر صندلی نشست و سه هزار جامه آوردند هزار دگله و دو هزار قبا و پادشاه همه را بر فرزندان و قرابتان تقسیم نموده آن طایفه را خلعت پوشانید
و از جمله ایلچیان هفت کس را نزدیک صندلی بردند بموجب شادی خواجه و کوکچه نوکران میرزا شاهرخ و سلطان احمد و غیاث الدین ملازمان
میرزا بایسنغر و ارغداق ایلچی میرزا سیورغتمش و اردوان قاصد امیر شاه ملک و تاج الدین فرستاده شاه بدخشان و این جماعت برانو درآمده دایمنگ
خان احوال میرزا شاهرخ از ایشان پرسید و بعد از آن استفسار نمود که قرا یوسف ایلچی میفرستد و مال ارسال مینماید گفتند آری و ما ایلچیان شما دیدند
که فرستاده او آمده بود و پیشکش و اموال آورده دیگر پرسید که در آن ولایت نرخ غله گرانست یا ارزان و نعمت اندک است یا فراوان جواب دادند
که نعمت و غله از آنچه تصور کنند بیشتر است گفت بلی چون دل پادشاه با ایزد سبحانه و تعالی راستست منعم حقیقی اسباب تنعم بسیار ارزانی داشته است
دیگر گفت که در خاطر چنانست که ایلچی پیش قرا یوسف فرستیم تا از ولایت او اسپ آورند زیرا که آنجا اسپان خوب میباشند دیگر سؤال کرد که راه
امن است ایلچیان گفتند که بفرمان شاهرخ سلطان آینده و رونده بفراغبال آمد شد مینمایند پادشاه گفت آن را دانسته ام اکنون شما از راه دور
آمده اید برخیزید و آش خورید و امرا ایلچیان را برخیزانیده بفضای اول بردند و پیش هر کس کتیبره نهادند و یک صندلی با آن منضم بود و چون
از طعام خوردن فارغ گشتند بموجب فرمان بیامخانه رفتند و در آنجا هر خانه کتی متکلف و بستر و بالش اطلس و کمخاب و کوشکه و صندلی و منقل و آتشدان
و دیگر چیزها و حصیرهای نازک مرتب بود و از این بیش و بسیار آن کت کتهای خرد تر نیز بود و هر یک از فرستادگان را برین نهج خانه مقرر ساختند
و دیگر گماردند و قاتق و شیره ترتیب کرده هر روزه ده کس را یک سر گوسفند و یک قاز و دو مرغ و دو من آرد بوزن شرع و یک کاسه بزرگ
برنج و دو کلیچه بزرگ پر حلوا و یک شیشه عسل و سیر و پیاز و نمک و بقول متنوعه و یک طبق نقل و چند خدمتکار صاحب جمال تعیین نمودند و در صباح
نهم ذی حجه مذکوره تنقاول آمده ایلچیان را گفت برخیزید و سوار شوید که امروز پادشاه شما را طوی میدهد ایشان بر حسب اشارت تقدیم
رسانیده چون بدرگاه رسیدند امرا و عامه خلایق را بدستور روز اول دیدند امرا ایشان را از فضای اول و دوم که تختگاه پادشاه است

گذرانیده بکریاس سیم در آوردند صحنی بغایت وسیع و خوش بود آنرا بفرشهای بدیع از سنگ تراشیده و در پیش آن طبلی بر شصت گز طول و در درون
آنخانه تختی بعظمت نهاده بودند بقامت مردی بلند تر و در سه طرف آن نردبانهای نقره موضوع بود یکی از پیش و دو از یمین و یسار و دو خواجه سرا
نزدیک تا آن تخت ایستاده کاغذی مقوی بر دهان بسته بودند تا بن گوش و تختی کوچک بر زبر آن تخت بزرگ منصوب بود مانند صندلی تا گوشهای ایشان
و پایه های غرایب آثار داشت و از یمین و یسار آن تخت مانند عود سوزها اشیاء مرتب مجموع از چوب طلا مولانا قاضی ایلچیان را گفت مدت شش
سالست که این تخت را ساخته اند و از آن چیزی نبوده و از چپ و راست تخت دو ایلچیان صاحب وجود ایستاده بودند سلاح در کلاه و یک پنجره طبلی
کورکه بزرگ نهاده بودند و قریب تا آن تختی بر بالای صندلی بلند آرام داشت و پهلوی او اهل سازها صف کشیده و پیش تخت هفت چتر هفت رنگ
منصوب بود و در بیرون طبلی قرب دویست هزار سلاح دار ایستاده بودند و دری بود در پیش حرم سرای پادشاه پرده بزرگ طناب ابریشمین
و از آن دعا و تحیه بودند و سرهای طناب با دو خواجه سرا بر دست داشتند و میان آن طناب را بر پرده چنان تعبیه کرده بودند که چون سر طناب را
کشیدندی آن پرده در هم پیچیده شدی و در باز گشتی القصه بعد از آنکه مجلس ترتیب یافت پادشاه از آن در بیرون آمد و سازندگان بیکبار
آغاز نواختن سازها کردند و چون بر تخت قرار گرفت همه خاموش شدند و بر بالای سر پادشاه در ده گز ارتفاع پرده بسته بودند تا شامیانه
از اطلس زرد و چهار اژدر که با هم در حمله بودند بر آن نسیمه زده و پس از نشستن دایمنک خان بر تخت امرا ایلچیان را پیش بردند پنج نوبت سر بر زمین
نهادند آنگاه ایشان را بعضهای اول برده در پیش سفره های طعام که آماده بود نشاندند و ختائیان هر کس را تعظیم کنند در پیش او سه سفره نهند و از آن
فروتر را دو سفره و از آن نازلتر را یک سفره و در آن روز هزار سفره بلکه بیشتر پیش مردم نهاده بودند و آش پادشاه را نزدیک تا آن هفت
چتر طلون در محوطه که از اطلس زرد بود ترتیب کرده بودند و چون آش خاصه را پیش بردند مطربان و مغنیان بیکبار آغاز نواختن ساز و گفتن سرود
کردند و آن هفت چتر چرخ زنان همراه آش که در حقه بزرگ بود میرفتند تا نزدیک تخت و با آنکه در آن روز در هر سفره از اصناف اطعمه و
اشربه بسیار موجود بود هر لحظه خوانسالاران آشها و گوشتهای بره و غاز و مرغ می آوردند و در پیش مردم مینهادند و در آن روز پسران و دختران
صاحب جمال در آن مجلس بسیار بودند بعضی بتغنی و زمره بلعب و بازی اشتغال داشتند و در صحن آن فضا چند هزار جانور پرنده مثل فاخته و قمری و زاغ
و زغن و غیره ذلک بودند که ریزهای طعام و میوه از یکدیگر میربودند و از هیچکس نمیرسیدند و کسی نیز متعرض ایشان نمیشد و آن صحبت از صباح تا
نماز پیشین امتداد یافته بعد از آن خلایق باجازت متفرق گشتند و ایلچیان مدت پنجاه روز در خان بالیق ماندند و هر روز علوفه که در روز اول مقرر
کرده بودند بی تنقیص بایشان میرسید و چند نوبت در آن اوقات طویهای بزرگ بوقوع انجامید و در بیست و ششم محرم سنه اربع و عشرین
و ثمانمائه مولانا یوسف قاضی صاحبی نزد ایلچیان فرستاده پیغام داد که فردا سال نو است و پادشاه بار دوی نو در می آید و قولیست که هیچکس جامه
سفید نپوشد زیرا که درین دیار در ماتم سفید پوشند و شب بیست و هشتم نیم شب تتغاول آمده ایلچیان را بار دوی نو برد و آن عمارتی عالی بود
بعد از آنکه نوزده سال در آن کار کرده بودند با تمام رسیده بود و در آن شب خلایق در دکاکین و بیوت و اسواق چندان فانوس و شمع و
مشعل افروخته بودند که عالم بسان روز روشن مینمود و از ولایات ختای و چین و ماچین و قلماق و تبت و غیر ذلک صد هزار کس در آن اردو جمع
آمده بودند و از در بارگاه تا انتهای آن عمارت هزار و نهصد و بیست و پنج قدم بود و مجموع آن ابنیه از سنگ و خشت تراشیده ترتیب یافته بود
و آن خشتها از خاک چینی پخته شده و در آن روز دایمنک خان امرا اطراف را طوی داده تا نصف النهار آن صحبت امتداد داشت و در آن
سال منجمان ختای حکم کرده بودند که پادشاه را از آتش ضرری رسد بنابر آن دایمنک خان مقرر نمود که شب چراغ نفروزند و رسم چراغ
در آن دیار بر نوعی است که در درون کریاس پادشاه کوهی سازند از چوب و روی آن کوه را بشاخ سرو بپوشند و صد هزار چراغ بر آن
تعبیه کنند و موشکها با اطراف آن ببندند بوجهی که چون یک چراغ را افروزند موشک بر آن ریسمانها دویده هر چراغ که رسد روشن سازد و
بیک لحظه از بالای کوه تا پایان بر افروزد و این شب چراغ هفت شبانه روز باشد و در آن لیالی مردم شهر نیز در دکاکین و بیوتات چراغ
بسیار روشن کرده باشند و پادشاه در آن هفت روز بکسی کار ندارد و بخشش بسیار کند و باقی داران دیوان و بندیان را آزاد کنند و قرضها عفو کنند

و در روز سیزدهم صفر صباح تنقاول آمده ایلچیان را برده بجهت آنکه این اول نشانه و خلایق هر دیار زیاده از صد هزار در آن فضا جمع آمده و در کوشک
اول تختی مرصع نهاده بودند و در بار گشاده و بعد از اجتماع مردم پادشاه بیرون خرامیده بر تخت نشست و خلایق زانو زده سر بر زمین نهادند و تختی
دیگر آورده در برابر تخت پادشاه نصب کردند و سه کس در بالای آن تخت بر آمده حکمی که از دایمینگ خان صدور یافته بود و بر جای منقش
گشته دو کس بر داشتند و یکی بآواز بلند آن نشان را خواند چنانکه مجموع مردم شنیدند اما چون بزبان ختائی بود ایلچیان فهم نکردند و مضمونش را از مردم
قدمان دران جهان معلوم نمودند که دهم این ماه از شب چراغ پادشاه سه سال گذشته و سوم شب چراغ دیگر رسیده بندیان و گناهکاران و باقی داران
دیوان را مطلق العنان گردانند که جرایم ایشان را بخشیدیم مگر کسانی را که خون کرده باشند و تا سه سال باید که ایلچی بهیچ جا نرود و بعد از خواندن
این نشان چیزی بر سر نیزه داشتند بر چوبی زرد گرفته و حلقه بران تعبیه کرده و طناب ابریشمین زرد بران حلقه بسته و آن حکم را از بالا فرو گذاشتند
و چتر بر بالای آن فرود آمد و خلایق و مجموع خوانندگان و سازندگان با سازها همراه آن از فضای در کوشک بیرون آمدند و حکم را آوردند تا بایامی
که ایلچیان آنجا بودند و از آنجا بمحکمه سواد نشان را بولایات فرستادند و در غره ربیع الاول دایمینگ خان نه شنقار حاضر ساخته ایلچیان را طلبید
گفت شنقار کمی میدهم که برای من اسب خوب آورده است پس سه شنقار بایلچی میرزا الغ بیگ که سلطان شاه نام داشت عنایت کرد و سه بسلطان احمد
ایلچی میرزا بایسنغر و سه بشادی خواجه ایلچی میرزا شاهرخ و فرمود که باید تا وقت رفتن شما این جانوران را قوشچیان نگاه دارند و در سیزدهم ربیع الاول
دایمینگ خان بشکار رفت و در غره ربیع الاخر باز گشته ایلچیان بموجب حکم عازم استقبال گشتند و بر در بار محکمه از مولانا یوسف قاضی شنیدند که آن
حضرت خاقان سعید پادشاه را انداخته و از این جهت غضب بر وی استیلا یافته حکم کرده است که ایلچیان را معتمد بشهرهای شرقی ختای برند لاجرم
خراسانیان بغایت محزون شدند و روی بار دوی پادشاه آورده چاشتگاه بمنزلی که پادشاه شب آنجا فرود آمده بود رسیدند دیواری
دیدند گرد معسکر کشیده پانصد قدم در پانصد قدم که چهار قدم عرض و ده گز ارتفاع داشت که در یکشب ختائیان آن را ساخته بودند و بر آن
محوطه دو دروازه نشانده و چون خاک دیوار را از همانجا بر گرفته بودند خندقی عمیق در گرد آن جدار پدید آمده بود و در میان محوطه دو خیمه
مربع هر یک بیست و پنج گز در بیست و پنج گز بچهار ستون بر افراشته بودند و بر گرد آن خیمه سایبانها از اطلس زرد زرافشان نصب کرده و چون میان
ایلچیان و اردو موازی پانصد قدم مسافت باقی ماند مولانا یوسف بایشان گفت پیاده شوید و در همین محل توقف نمائید تا پادشاه برسد
و خود پیش رفت و چون مولانا یوسف نزد پادشاه رسید ولیداجی و جانداجی را در پایه سریر ایستاده دید که سخن گرفتن ایلچیان در میان داشتند
و مولانا یوسف باتفاق آن دو مقرب سر بر زمین نهاده زبان بشفاعت ایشان گشودند و سخنان معقول خاطرنشان نمودند که تعرض بجماعت
موجب بدنامی پادشاه میشود و سلاطین ایشان را از آن جرم نقصانی نمیرسد و دایمینگ خان نصیحت دولتخواهان بسمع قبول شنوده آتش خشم را بآب
حلم تسکین داده و مولانا یوسف مبتهج و مسرور نزد ایلچیان آمده گفت ایزد عز و جل بر شما غریبان رحم کرد و پادشاه گناه ناکرده شما بخشید انگاه
دایمینگ خان سوار شده بر اسپ سیاه بلند چهار دست و پا سفید که میرزا الغ بیگ فرستاده بود و عبائی زرد زربفت بران انداخته و دو
اختاچی از چپ و راست وی میرفتند و پادشاه در آن روز قبای زرد زربفت پوشیده بود و محاسن خود را در غلاف اطلس سیاه مندرج ساخته
و هفت محفه خرد سر پوشیده که دختران در آنجا بودند بر شانه گرفته از عقب می آوردند و یک محفه بزرگ را شصت کس بر دوش گرفته همی
کشیدند و یک تیر پرتاب دور از یمین و یسار سوار بسیار بسیار می آمدند و هیچ آفریده یکقدم پیش و پس نمی نهاد و از هر صف سواران تا صف دیگر
موازی بیست قدم بود و چون پادشاه نزدیک بایلچیان رسید سر بر زمین نهادند دایمینگ خان ایشان را گفت سوار شوید و ایشان پا
در رکاب آورده در موکب پادشاهی روان شدند و پادشاه شادی خواجه را نزدیک طلبیده بر سبیل شکایت گفت که تحفه و پیلاک و اسپ
و جانور که سلاطین بیکدیگر فرستند باید که خوب باشد تا سبب مزید محبت گردد و حال آنکه اسپی که تو آورده ای از غایت پیری مرا در صیدگاه
انداخته و دست من زده و بسیار کرده شادی خواجه معروض داشت که این اسپ یادگار حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان است و جناب شاهرخی
از غایت تعظیم بندگان این آستان کرده آن را ارسال نموده و این عذر در حد قبول یافته پادشاه شادی خواجه را تحسین فرمود و بعد از آن شنقارها طلب

کرد و یک کلنک بپرانید و شنقار بر وانداخت شنقار سه کلند زده کلنک را بگرفت و صندلی را در زیر پای پادشاه نهادند تا فرود آمد و بر
صندلی دیگر نشسته هر یک از سلطان احمد و سلطانشاه را یک شنقار داد و بشادیخواجه عنایت نکرد و باز سوار شده روی بدار الملک نهاد
و نزدیک شکار بالیق مردم بسیار بیرون آمده بودند و بزبان ختائی اوراد و دعا میکردند و امینک خان تعجیل اسپ بپراند تا بقصر سلطنت رسید ربیع
ربیع الآخر بار شنقاول آمده ایلچیان را پیش برد و گفت امروز پادشاه شنکس میدهد یعنی با طعام خاص مخصوص میگرداند و چون آنجا رفت بپای تخت رسیدند
و دیدند که پادشاه نشسته است و شیرها در پیش او نهاده اند و چون امینک خان ایلچیان را دید اشارت کرد تا شیرها را یک طرف بردند و
بسر شیرها فرستاد و ایشان شیرها را پیش ایلچیان نهادند از آنجمله در شیره شادیخواجه ده بالش نقره بود و سی اطلس هفتاد و پارچه قلمی و طوقور دو ساغ
کیکی و پنجهزار چاو و جهة خاتون او ثلث القسمه مذکوره نامزد کردند و سلطان احمد و کوکچه و ارغداق را هر یک هشت بالش نقره و شانزده اطلس
و طوقوولو و ساد کیکی و هر یک را ازین سه کس با خواتین بود و چهار وصله بود و بهر کدام را ده هزار چاو و جهة غیاث الدین و اردوان و
تاج الدین بدخشی را هر یک را هفت بالش نقره و شانزده اطلس و طوقوولو ساد کیکی و قلمی و دو هزار چاو و جهة هر یک از ایلچیان میرزا الغ بیک
که سلطان شاه و بخشی ملک نام داشتند هشت بالش نقره و سی جامه پادشاهی با آستر و بیست و چهار قطعه قلعی و طوقوولو و ساد کیکی و دو اسپ
که یکی از آنجمله زین داشت و صد چوبه تیر نی و بیست و پنج کیسه سه پهلوی ختائی و پنجهزار چاو دادند و جهة خاتونان ایشان نیز قماشها نامزد کردند و
ایلچیان اشیاء مذکوره را تصرف نموده بیامخانه بازگشتند مقارن آنحال یکی از خواتین محبوبه پادشاه فوت شد و جهة سرانجام مهمات او جماعتی ساختند و
در روز دهم که آنخبر شهرت یافت و داعیه نمودند که روز دیگر میته را مدفون گردانند عن بغتة آن راجت شده از برق آتشی در قصر پادشاه که نو ساخته بود
افتاد و بارگاهی که در طول هشتاد گز بود و در عرض سی گز و ستونها که ستونهای رنگین تمام بسوخت و آتش از آنجا بکوشکی که شصت گز دورتر بود رسید
و حرم سرای پادشاه نیز احتراق یافت و قرب دویست و پنجاه خانه که متصل آن بود خاکستر گردید و آنشب تا نماز روز دیگر هر چند جهد نمودند
آتش فرو ننشست و پادشاه و امرا التفات بآن نمیکنند چه آن روز از روزهای نیک دین ایشان بود و بکار دنیا نمیپرداختند بعد از آن پادشاه
به بتخانه رفته تضرع بسیار نمود و گفت خدای آسمان بر من غضب فرمود و بتخانه مرا بسوخت و با آنکه من کاری بد نکرده ام و پدر و مادر را نیازرده و ظلمی
از من در وجود نیامده است و ازین غصه بیمار گشت و بدین سبب معلوم نشد که خاتون پادشاه را که مرده بود چگونه دفن کردند آورده اند که در ختای جهة مدفن
خواتین معظمه کوهی متعین است و چون یکی از ایشان بمیرد بآن کوه برده در سردابه نهند و اسپان خاصه اش را در آن کوه رها کنند تا بسر خود بچرا نمایند
و دیگر هیچکس متعرض آن اسپان نشود و در آن سردابه که بغایت وسیع مهیا شده بسیاری از دختران و خواجه سرایان را علوفه بیکساله بلکه زیاده داده متمکن
گردانند و بعد از تمام شدن قوت ایشان همانجا فوت شوند القصه هنوز پادشاه بیمار بود که ایلچیان اجازت یافته در منتصف جمادی
الاولی از خان بالیق بیرون آمدند و جمعی از داچیان با ایشان همراهی نموده بدستور وقت رفتن بهر شهر و قصبه که رسیدند ایشان را طوی دادند
و در یامخانها الاغ و علوفه تسلیم نمودند تا در هفدهم ذیقعده بشهر سکجو رسیدند و حکام و دیوانیان سکجو هر چه در وقت رفتن از ایلچیان گرفته بقید برده
بودند بی زیاده و نقصان بدیشان رسانیدند و در آن شهر ایلچیان میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم که از شیراز و اصفهان متوجه خانبالیق بودند
شادیخواجه و قیقان دو چار خوردند و راه را بغایت ناامن نشان دادند بنابرآن ایشان مدتی در سکجو ماندند و منتصف محرم سنه خمس و عشرین و
ثمانمائه از سکجو روان شده و صحرا و بیابانها پیموده بیست و یکم جمادی الاولی بقصبه اندکان رسیدند و از آن مرحله ایلچیان میرزا الغ بیک راه
سمرقند پیش گرفته سایر ایلچیان بطرف خراسان روان شدند و از آب گذشته غره رمضان به بلخ رسیدند و از آنجا بصوب هراة خرامیده در
یازدهم همان ماه بتقبیل قوایم سریر میرزا شاهرخ استسعاد یافتند و احوال ربع مسکون بعرض رسانیدند طمغاج از جمله بلاد ترکست گویند که خاصیت
آن سرزمین آنست که هر چند با نسوان صحبت دارند بکارت ایشان معاودت نماید و در بعضی از نسخ بنظر درآمده که در آن بلده دو چشمه آب است
یکی شیرین و دیگری شور و آب این دو چشمه در یک غدیر جمع میشوند تا با یکدیگر نمی آمیزد چنانچه در جوی آن غدیر جریان مینماید که آب یکی شور است
و از دیگری شیرین کشمیر چنانچه اشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی الیزدی در ظفرنامه مرقوم خامه مشکین شمامه گردانیده و اند کشمیر ولایتی

[illegible]

ولایتی است در وسط اقلیم چهارم و عرصهٔ آن مملکت طولانی افتاده و از جمیع جوانب محفوفست بجبال بلند کوه جنوبیش بجانب دهلی و بعضی دیگر از بلاد
هند اتصال دارد و کوه شمالی بطرف بدخشان و مواضع خراسان و جبل غربیش پیوسته بمنازلیست که محل توطن اقوام اوغان میباشد و شرقیش منتهی
میشود باراضی ولایت تبت و مساحت طول آن عرصه آنچه هموارست از حد شرقی تا جانب غربی نزدیک بچهل فرسخست و عرض آن از جانب
جنوبی تا حد شمالی بیست فرسخ و در بعض آن دشت هموار که در میان کوهسار وقوع یافته ده هزار قریه معمورست مشحون بچشمهای آب عذوبت تاب
و مرغزارهای نضارت ایاب و زبان زدهٔ عامهٔ خلایق آنست که در تمامی آن ولایت از کوهستان و هامون صد هزار قریه مزروع است و از فرط
جودت آب و هوای کشمیر آنکه حسن عذار و لطافت شمایل خوبان آنجا در السنه و افواه ناظمان مناظم و ناثران مناثر مثل گشته و در آن معنی بر زبان بلاغت
بیان بعضی از شعرا سخن آرا این رباعی گذشته رباعی شاه همه دلبران کشمیر توئی خرم دل آن سپاه کشمیر توئی آن حور که زوج را سر دلکش گویند کان
کف پای نازکش میر توئی و در کوه و دشت کشمیر انواع اشجار میوه دار هست و اثمارش بغایت خوب و سازگار و اگرچه بسبب سردی هوا در آن
ولایت میوهای گرمسیری مثل نارنج و لیمو و خرما حاصل نمیشود ولیکن از گرمسیرات نزدیک نقل میکنند و در وسط آن ولایت شهریست نغز نام
که تختگاه حکام آن دیار میباشد و مانند دجلهٔ بغداد نهری عظیم در میان آن بلده جریان دارد و عجب آنکه چنان آبی فراوان از یک چشمه ترشح مینماید
و منبعش هم در آن ولایتست و اهالی کشمیر بر آن نهر نزدیک به پنجاه جسر بسته اند و راه آمد شد گشاده هفت جسر از آنجمله در نفس نغز است و این آب
بعد از آنکه از کشمیر میگذرد آن را بحسب مواضع آب زندانه و جنبه میخوانند و آن آب در بالای مولتان بآب چناب می پیوندد و از مولتان و اچه
گذشته در حدود تهته بدریای عمان میریزد از دقایق حکمت الهی آنکه معمار صنع و القینا فیها رواسی سوری از راسیات جبال پیرامن آن فضای جنت
المحال کشیده که اهالی آن سرزمین بسبب آن سور از مراسم تعرض اعدا فراغت دارند بی کلفت محنت و اندیشه آنکه بمرور زمان و آسیب دوران
اختلال باین راه یابد زیرا که معظم شوارع تمام آن ولایت سه طریق است یکی بطرف خراسان و آن راهیست بسیار ضیق و دشوار چنانچه نقل احمال
و اثقال انسان راه بر پشت دواب میسر نمیشود و مردمی که خواهند از آن راه چیزی برند آن را بر دوش گرفته طی عقبات ناهموار نمایند تا بجائی
رسند که آنچه داشته باشند بر چهارپای بار توان کرد دو راهی که بصوب هندوستانست بهمین طریقه باشد و طریقی که بطرف تبت افتاده اگرچه
از آن دو راه آسانترست اما در چند منزل علفی است زهردار و بسلامت بیرون بردن چهارپای از آن ممر بغایت دشوار والله اعلم بحقایق
الامور و الاسرار **هراة** واقفان عجایب اخبار و غرایب امصار در کیفیت بنای این بلدهٔ بهشت آثار و اسامی بانیان آن خطهٔ فردوس معدل
اختلاف بسیار کرده اند و ایراد آن اقوال مختلفه لایق بدین مقام نیست لاجرم کلک سخن گذار بر تحریر بعضی از روایات غریبه که در آن باب وارد
شده اختصار مینماید و منه الاعانة و التوفیق ابو الحسن صغوانی باسناد خود روایت نموده که قایل کلمهٔ انا مدینة العلم و علی بابها علیه من الصلوة
اتمها و انماها فرمود که ایزد سبحانه و تعالی در خراسان شهری دارد که آن را هراة خوانند و خضر و الیاس و ذو القرنین آن بلده را بنا کرده اند
و از جناب اقدس الهی بر آن شهر برکت خواسته اند و از شیخ ابو المظفر محمد الیسی منقولست که گفت روزی بر بارهٔ هراة نشسته بودم و در
احوال گذشتگان نظر اعتبار تاملی میکردم ناگاه خضر علیه السلام بر من ظاهر گشت و پرسید که در چه کاری گفتم در اندیشهٔ روزگار ناپایدار
گفت ای محمد من این بلده را یاد دارم که بحری عظیم بود و باز دیدم که خشک شده و خارستان از آن رسته بعد از آن مشاهده میکردم که کشتزاری
شده و حالا می بینم که شهریست باین معموری و هم از خضر علی نبینا و علیه الصلوة و السلام مرویست که زمین هراة دریای ذخار
بوده جائی که اکنون چهارسوق هراتست گردابی خطرناک چنانچه هر سفینه که بدانجا رسیدی غرق شدی طرفه آنکه حالا نیز بموجب فرمان
حکام هر سال کشتی عمر بسیاری از ارباب جرایم در آن موضع بغرقاب فنا فرو میرود هر زمینی را بود خاصیتی در تاریخ هراة مذکور است
که چون اسکندر فیلقوس بر دارا استیلا یافته او را بدار جزا فرستاد در حین طواف ربع مسکون بنواحی هراة رسید و در آن زمان هراة قهندز
و در آن حوالی عمارت و آبادانی نبود لاجرم خاطر خطیر اسکندر مایل آن شد که در آن منزل شهری حصین و حصاری متین طرح اندازد و مردم قهندز
نیز هم آنکه استیلا از حکیمی یکتا نمایند اظهار خلاف نموده عرضه داشتند که حصار را باین بنا که بنا جای پادشاه کشورگشا گذشته مقرون

بنا بر آن اسکندر در تعمیر هراة مشتغل گشته در آن اثنا از نزد مادرش مکتوبی باو رسید مضمون آنکه چنان استماع افتاده که داعیه نموده که در خراسان
تعمیر شهری فرمان دهی و مردم آنجا را طریق اتفاق مسلوک نمیدارند باید که قدری از خاک آن ناحیه پیش من فرستی تا بر احوال متوطنان آن مطلع شده
استدلال نمایم و اسکندر توبرهٔ خاک نزد مادر فرستاد و آن ضعیفه حکیمه فرمود تا آنخاک را در خانهٔ تنگ ساختند و بساطی بر زبرش گستردند اعیان
روم را طلب داشت و بر آن فرش نشانده رغبت اسکندر را بعمارت آن شهر با ایشان در میان نهاد فرقهٔ گفتند که تعمیر آن بلده بغایت
بغایت بجاست و زمرهٔ جانب نقیض گرفته بزبان آوردند که مناسب مینماید که آنچه مکنون ضمیر همایونست بظهور آید و آن شهر ساخته شود مادر
اسکندر ایشانرا اجازت انصراف داده گفت فردا باز آیید تا کرت دیگر درین باب مطارحه نمایم و چون روز دوم حکما و علمای روم بدرگاه
حاضر گشتند ملکه آنخاک را از آنخانه برداشته فرمود تا همان بساط را فرش ساختند آنگاه آنجماعت را طلبیده سخن روز گذشته را در میان آورد
مجموع متفق اللفظ و المعنی عرض کردند که رای پادشاه عالیجناب مقرون بصوابست و بنای شهری چنین مستلزم نام نیک و متوجب اجر
ثواب آنگاه مادر اسکندر نامه به پسر نوشت مضمون آنکه از آن خاک استدلال کردم که اهالی آن سرزمین منقلب الرای و متلون المزاج اند باید که
درین امر با ایشان مشورت نماید و بعمارت اشتغال فرماید و اسکندر بعد از مطالعه نامه مادر آغاز تعمیر آن بلدهٔ فاخره نموده بر وجه دلخواه آنرا
باتمام رسانید و دار السلطنه هراة از سوابق ایام و سوالف شهور و اعوام پیوسته مجمع اکابر اسلام و مسکن علمای اعلام و مامن طبقات امم
و نزهتگاه طوایف بنی آدم بوده و هست غبار توتیا نثارش سرمه دیدهٔ روشنان افلاک و زلال حیاض کوثر مثالش آبروی ساکنان خطه
خاک ساحت پاکش منبت الوان ریاحین و از بار و اطراف بساتین طرب ناکش بمفاد جنات تجری من تحتها الانهار لطافت آب جویبارش
بمرتبه که هوای ارم بهشتی از خجالت آن قطرات شبنم بجای عرق فرو باریده و اعتدال هوای روح افزایش بمثابه که نسیم بهشتی از غیرت آن
مضطرب بهر سو دویده سواد روضش از روضهٔ ارم دلگشای تر و شمال گلشنش از فوایح مشک ختا عطرسا تر نظم چو باغ ارم ساختش دلگشا
چو صحن فلک عرصه اش جانفزا مروح صبا از نسیم گلش معطر هوا از دم سنبلش درختانش طوبی صفت سربسر برآورده بر اوج افلاک سر
میوه های لطافت آیینش شیرین تر از بوسهٔ جانان و سبزه های صحن بساتینش دلفریب تر از خط عذار جانان معنبر چو خط بتان سبزه اش دلفریبا عذار
بساتین از و دیده را زیب بود عطر گلهاش آرام دل شود حاصل از میوه اش کام دل و این بلده جنت صفات در زمان فرخنده نشان خاقان
سعید شاهرخ میرزا بکمال معموری و آبادانی رسید و در ایام سلطنت خاقان منصور سلطان حسین میرزا بیشتر از پیشتر بقاع خیر احداث یافته
زراعت و عمارتش در افزود و بهمین جهت آن پادشاه وافر مکرمت و ارکان دولتش باغات و بساتین بهشت آیین محتوی بر قصور دلپذیر
صفت نضارت و تعمیر پذیرفت و در آن دیار کثرت خلایق و وفور بدایع مواضع بدرجه انجامید که ساحت کوه و دشت سمت نضارت
گرفت و فی الواقع در آن اوان از قریه باشتان تا سافلمان که چهار فرسخ مسافتست در طول و از درهٔ دو برادران تا پل مالان که قرب
دو فرسخ است در عرض تمامی فضای صحرا و بیابان باغ و بستان و حظیره و گلستان شده بود و از کثرت بقاع دلکش و نزاهت عمارات
فردوس وش آن عرصه و سبعه غیرت افزای جار ارم فیروزه گون گردون مینمود بلکه از قصبه کوسویه تا اوبه که سی فرسخست باغات و عمارات و قصور
و بلوکات این بلده بسواد معموره بیکدیگر اتصال داشت و هر جهان دیده که در فصل بهار بر آن موضع نضارت آثار عبور مینمود بهشت عدن را
در دنیا مشاهده کرده حکایت گلستان ارم را افسانهٔ موهوم می پنداشت و باغی همه در خرمی لسان بهار گشته در دیده بینندگان
از سپهرش برفعت آمده تنگ و ز بهشتش بنزهت آمده عار و چون ایام رعیت پروری سلاطین تیموری در خراسان باختتام انجامید
و آن مملکت بمحمد خان شیبانی منتقل گردید چنانچه از ضمن حکایات سابقه مستفاد میشود و ویرانی بتمام بعمارت بقاع خیر و باغات و بساتین را
یافت و بواسطه وقوع ظلم و تعدی خلایق متفرق گشتند اما حالا بیمن معدلت در شهجانی و فیر حامکرمت مرتب اسباب کشورستانی یعنی
حضرت ممالک پناهی حسین بیگ [illegible] دیگر [illegible] تیموری و آبادانی [illegible] حاجات [illegible]
[illegible] سحاب [illegible] و احسان ناصر [illegible] گردیده مضمون همایون [illegible] صادق می آید

می آید و محوای راحت افزای ع روضه ماه نهر بالسلسال وصف بساتینش را ادا نماید و از جمله نوادر عمارات ظاهر دار السلطنه هرات جسریست
که بر آب هرات رود بسته اند و آن جسر را پل مالان گویند و پل مالان مبنی است بر بیست و شش طاق که از خشت پخته و گچ و آهک ساخته شده و در
هیچ یک از تواریخ هرات مذکور نیست که بانی آن جسر کیست و آنچه از السنه و افواه استماع می افتد آنست که ضعیفه بیوه آن پل را بنا کرده و درین
بین که خامه بلاغت آئین بتحریر نعت مالان قیام نمود حکایتی غریب بخاطر رسید مثبت گردید نقلست که در ایام حکومت عبد الله بن طاهر جماعتی
از مجوس در هرات متصل مسجدی آتشکده داشتند و چون جزیه میدادند کسی متعرض ایشان نمیشد روزی یکی از واعظان که در قریه مالان صحبت علما
انسان می پرداخت در اثنای مجلس وعظ گفت که درین شهر اسلام ضعیف است زیرا که مسجد و آتشکده پهلوی یکدیگر واقع شده و اهل اسلام در دفع
اینصورت اهمال و تغافل مینمایند از شنیدن این سخن نائره عصبیت مسلمانان التهاب یافته خلقی کثیر شبی آن مسجد و آتشکده را خراب ساختند
و همان شب مسجدی جدید بجای آن مسجد و آتشکده طرح انداختند مجوسیان چون صباح از خواب غفلت سر برآوردند و از مسجد قدیم و آتشکده خویش
نشان ندیدند دود حیرت بر روزنه دماغ ایشان تصاعد نمود و حقیقت حال را معلوم کرده از هرات به نیشاپور رفتند و نزد عبد الله دادخواهی
نمودند و عبد الله بن طاهر جمعی از مردم امین را جهت تحقیق آن قضیه بهرات فرستاد چهار هزار پیر معمر از نفس هرات و توابع مجتمع گشتند و گواهی دادند
که مدة الحیوة این مسجد را بهمین کیفیت که حالا واقع است دیده ایم و قبل ازین درین موضع نه آتشکده بود و نه مسجدی دیگر و امنا عبد الله
دست از پیروی باز داشته آن گواهان را و آن شهادت ثواب طمع کردند و از نوادر مواضع توابع هرات یکی آنکه قریب بالنگ واقع
که بر پنج فرسخی آن بلده است کوهی است که در آن سنگی عظیم ظاهر گشته بصورت صفه که گنجایش پانصد کس دارد و پیوسته از سقف آن صفه آب میچکد
بر آن حوضی کوچک در برابر موضعی که آب از آنجا مترشح است ساخته اند و سابقا احیانا ماهی بزرگ در آن حوض مرئی میشد و میان مردم
شهرتی داشت که هر کس حاجتی داشته باشد چون در آن حوض نگرد اگر آن ماهی را ببیند حاجتش روا گردد و الآن آن موضع بغار خواجه عباس مشهور است
و پیوسته برسم سیر مردم بدانجا روند پوشیده نماند که چون وفور میمنت و کثرت زیب و زینت مسجد جامع هرات و سایر عمارات این بلده در اسماع
در رساله مآثر الملوک و خاتمه خلاصة الاخبار صفت تبیین پذیرفته درین مقام قلم بلاغت انجام بتعداد و توصیف آن بقاع نپرداخت و عنان
بیان را بصوب ذکر بعضی دیگر از بلاد اقلیم رابع معطوف ساخت **جیلان** ولایتیست مشتمل بر جبال سپهر آثار و عقبات بسیار و در شوارع
اطراف و بیشهای آن تراکم اشجار بمرتبه ایست که مسافر شمال و صبا از فرود و فراز آن افتان و خیزان میگذرد و آب تیز رفتار با وجود طبیعت
سیال از هیچ طرف عقبات آن راه بیرون نمیبرد بیت به پیرامنش بیشهای خدنگ بهم بر شده شاخ بر شاخ تنگ و چون آن ولایت متصل
بدریاست و در دشت و جبال آن فوران چشمهای آب بلا انتهاست پیوسته در هوای فضای آن ابر چون کف ارباب کرم گوهر بارست و تواتر قطرات
امطار در آن دیار در لیل و نهار زیاده از سایر بلاد و امصار و مملکت گیلان منقسم بدو قسم است قسمی لاهیجان و توابع آن و قسمی رشت و فومن و توابع
آن و در هر یک ازین دو ولایت حاکمی علیحده است و اطعمه گیلانیان در اغلب اوقات و اوان از برنج و ماهی و کباب و گوشت مرغ ترتیب مییابد
و خوردن گوشت گوسفند و بهیمات در آن ولایت ضرر بسیار میرساند گویند که در جیلان چند شبانه روز پیوسته باران بارد و کار بر مردم [illegible]
انجامد اگر در شب آواز شغال شنوند و متعاقب آن سگ بانگ کند البته باد و باران تسکین یابد و هوا منکشف شود زکریا بن محمد بن محمود قزوینی
در عجایب البلدان آورده که من این حکایت را شنوده بودم و قبول نمینمودم تا آنکه بآن ولایت افتادم و مکرر آنمعنی را مشاهده کردم دانستم
که مطابق واقع است **آذربایجان** مملکتی است وسیع مشتمل بر بلاد معموره و قصبات [illegible] و دار الملک آن ولایات تبریز است و تبریز
بعقیده صاحب نزهة القلوب و مؤلف عجایب البلدان از اقلیم چهارم است و بزعم راقم تقویم البلدان از اقلیم پنجم و بیکی از کتب معتبره بنظر در آمده
که تبریز را زبیده خاتون که منکوحه هارون الرشید بود بنا نمود و بعد از چندگاه بزلزله انهدام بمبانی آن بلده راه یافت و متوکل عباسی بتجدید
عمارت آن پرداخت و در ایام دولت القائم بامر الله فی رابع عشر صفر سنه اربع و ثلثین و اربعمائه ابو طاهر منجم شیرازی تبریزیان را گفت که امشب
بجهت زلزله آفتی عظیم بساکنان این شهر میرسد بنابران دار وعده بخروج مردم از دیوار بست تبریز فرمان داد و زمره انقیاد حکم کرده [illegible]

کلمهٔ کذب المنجمون و رب الکعبه عمل نمودند و بحسب اتفاق در آن شب زلزله واقع شده بیش از چهل هزار کس در زیر خاک ماوی گزیدند و روز دیگر حاکم
آذربایجان متصدی عمارت آن بلده گشته ابو طاهر منجم ساعتی اختیار کرد که طالع وقت برج عقرب بوده گفت که چون درین ساعت آغاز تعمیر نمایند دیگر
تبریز بزلزله خراب نشود و استادان بنا در آن ساعت بنیاد کرده بعد از آن بواسطهٔ زلزله انهدام بمبانی آنخطه راه نیافت و در زمان هلاکوخان
و اولاد او تبریز دار السلطنه گشته چندان عمارات عالیه در آنجا ساخته شد که شرح آن تیسیر پذیر نیست و درین تاریخ یعنی سنه ثلثین و تسعمائه هجری بیمن
معدلت نواب کامیاب شاهی تبریز معمورترین بلاد ربع مسکون است و بواسطهٔ وفور عمارات و زراعت غیرت افزای فضای چرخ بوقلمون است گوئیا
کلمهٔ ادخلوها بسلام آمنین آیتی است در شأن آن و کریمهٔ جنة عرضها السموات کنایتی است از فسحت ساحت جنت نشان آن نظم آب حیوانست آن
زلال سلسبیل عرصه چو جنت صحنش با بهشت جاودان آب باد اوست چون باد مسیح و آب خضر باد جانبخش چو جان و آب دلجویش روان
و در تبریز باغستان فراوانست و اکثر اثمار اشجارش در لطافت رشک میوهٔ بوستان جنان اما هوایش در زمستان بغایت سرد میشود چنانچه در بعضی
از سنوات برودت هوا و کثرت بارندگی بمرتبه میرسد که دو سه ماه مردم بسهولت تردد نمی توانند کرد بنابران تبریزیان آذوق و سایر ضروریات اتصال
در خانهائی که در زیر زمین ساخته اند ترتیب مینمایند و در وقت دم سردی دی در آن منازل نشسته بفراغت اوقات میگذرانند و چون اکثر مردم
تبریز افیون میخورند در صباح هرکس با ایشان سخنی گوید جواب درشت شنود و بعد از پیشین که کیفیت ایشان رسیده باشد اگر از کسی صد دشنام شنوند
بزبان تواضع و ملایمت جواب گویند مشهور است که تبریزیان صاحب نخوت متکبر باشند و بسرعت خلل بمبانی محبت و مودت ایشان راه یابد
بنا علی هذا یکی از شعرا این رباعی بنظم آورده رباعی هرگز نشود بطبع تبریزی دوست نمغز نه همه جهان و تبریزی پوست آن را که بدوستی نیابی
صادق گوئی مغز نیست که تبریزی جونست و مولانا همام الدین تبریزی در جواب این رباعی فرماید رباعی تبریز مگو هر چه زانجاست نکوست
نغزند چندانکه توایشان را پوست با طبع مخالفان موافق نشوند هرگز نشود فرشته با دیوان دوست اردبیل از آن حیثیت که مسکن زبدة الاصفیا
و قدوة الاولیا شیخ صفی الحق و الحقیقة و الدین قدس سره و اولاد کرامت نژاد آنحضرت بوده است بهترین بلاد عالم و قبلهٔ اقبال طوایف بنی
آدم است و اردبیل بعذوبت ما و لطافت هوا موصوفست و بکثرت اشجار میوه دار و وفور اثمار حلاوت آثار معروف در عجایب البلدان مذکور است
که در بیرون اردبیل سنگیست بوزن دویست من تخمیناً و در متانت بمثابه که آهن بر آن تأثیر نمیکند و هرگاه که اهل اردبیل بباران محتاج میشوند آن
سنگ را بر گاوی بار کرده بشهر میبرند و مادام که آن حجر در آن بلده باشد قطرات مطر در فیضان بوده و چون آنرا باز به بیرون نقل کنند باران تسکین
یابد و حالا اردبیل بکمال معموری و آبادانیست و ملجاء و مأمن اشراف طوایف انسانی و در مشاهد عطرسا و مراقد جنت آسای زبدة الاصفیا
مشار الیه و ذریت امامت منزلتش پیوسته خوان جهان گسترده اند و همواره سدهٔ آن عتبهٔ کعبه مرتبه صلای ضیافت خاص و عام در داده و بیت
در ضیافتخانهٔ خوان نوالش منع نیست در گشاد است و صلا در داده خوان انداخته ساوه از مشاهیر بلاد عراق عجم است و محل نشو
و نمای بسیاری از اشراف بنی آدم انهار کوثر مثالش از آب عذوبت مآب مالامال و هوای فضای روح افزایش در کمال لطافت و اعتدال و گل
خاکش در نظافت پاکتر از آستین مریم و سنگریزهٔ آبش از غایت جودت غیرت عقود لآلی یم و آن بلدهٔ فاخره را این شرف بسند است که منشا
و مولد صاحب دولتی است که رشحات سحاب معدلتش اطراف ممالک خراسان را بعد از آنکه صفت وادی غیر ذی زرع گرفته بود در خضرت
و نضارت رشک نگارخانهٔ چین و غیرت ساحت سپهر برین ساخته و معمار رای عالم آرایش تقویم دعایم دین مبین و تأسیس قوایم ملت خاتم
النبیین پرداخته از مآثر طبع نقادش مهام ممالک بخوبی در سلک نظام منتظم و از میامن تدبیر اصابت پذیرش امور رعایا و عساکر مساعد
پروری بر وجه مراد ملتئم نظم مشتری عقل و در همین ترا در بد و نیک پیشوا خوانده ماه عالم نور و در شب تار برای توشه ها بر جا دانه یعنی
آصف نصفت پناه عالیجاه سرور جم اقتدار معالی دستگاه کریماً للدنیا و الدین ملاذ الفقراء و المساکین میرزا حبیب الله آن عالی مقامی
که عدلش داد عالم را نظامی همت مآثر نصفت و شجاعت میامن رأفت و چون فاتحه و خاتمهٔ مجلدات ثلثهٔ حبیب السیر بذکر مآثر حمیده و اطوار
پسندیدهٔ آن صاحب حیثیت فضیلت پرور مزین و محلی است درین مقام زیاده ازین بر کثرت مدح و ثنایش اقدام نمینماید و اما غرایب کوهی

کوهی را که در حدود ساوه است میکشاید در عجایب البلدان مسطور است که در نواحی آن بلده جبلی است که چون یک تیر پرتاب بالا روند ایوانی بزرگ که گنجایش
هزار کس داشته باشد بنظر در آید و متصل بآن ایوان دیگر است که از سقف آن چهار سنگ بیرون آمده است بسان پستان بنوان و از سه پستان پیوسته آب ترشح مینماید
و از چهارم اصلا نم مرئی نمیشود و متوطنان آن دیار گویند که در ازمنه سابقه از آن پستان نیز آب بیرون می آمده اما چون کافری آنرا مکیده است آب آن خشک
گشته و بر دو این ایوان سوراخی است که بعضی از ممرآن گشاده است و بعضی تنگ و زعم اهل ساوه آنست که هر فرزندی که رشید باشد در آن منفذ درتواند
رفت و اگر او را رشدی نباشد در آنجا مجال دخول نیابد والعلم عند الله تعالی **قزوین** در سلک اعاظم بلاد عراق عجم منتظم است و مؤلف عجایب
البلدان و صاحب تاریخ گزیده در شان آن بلده احادیث روایت کرده اند اما اکثر ان اخبار نزد محدثان در فضیلت آثار بصحت نه پیوسته و در آن
بلده باغات و بساتین و مردم آنجائی بصفت مروت و انسانیت مشهور گویند که بهود در ظاهر قزوین مقبره حلی حیده دارد و چون دواب ایشان را
وجع البطن عارض شود آنجا برند و در جانب راست و چپ آن موضع بگردانند تا آن دابه از آن الم نجات یابد **قم** شهریست بزرگ در میان
ساوه و اصفهان و در ایام سابقه در آن بلده طلسمی ساخته بودند که مردم آنجائی از مار و کژدم اصلا ضرر نمیرسیده و در آن ناحیه کوهیست که از
بسیاری حیات و عقارب صعود بر آن امکان ندارد در عجایب البلدان مسطور است که عود در قم اصلا بوی ندهد و نزدیک بآن شهر وادیست
که آنجا یوز بسیار باشد **نهاوند** شهریست قدیم و زعم صاحب عجایب البلدان آنکه آن بلده از بناهای نوح است علیه السلام و نامش در اصل
نوح آوند بوده که بکثرت استعمال نهاوند شده گویند که در کوه نهاوند سنگی است عظیم و هرکس را غایبی باشد و یا مریضی و خواهد که از خاتمت حالش
وقوف یابد نزدیک بآن سنگ رود و توجه باستکشاف احوال آنکس شب آنجا بسر برد البته سرانجام مهمش را بخواب ببیند و این معنی تخلف نکند
همدان شهری عظیم الشان و بلده رفیع البنیان است هوائی خوب و آبی مرغوب دارد در عجایب البلدان مسطور است که در ازمنه سابقه
هوای همدان در غایت سردی بوده و یک نیزه وار در آن دیار برف می افتاد سلیمان علیه السلام صخره جنی را گفت که حیلتی سازد که شدت برودت
و کثرت باران [illegible] این سرزمین کمتر شود و صخره شیری سنگین ساخته بطلسم و بسیاری سرما و برف را از همدان مندفع گردانید و بعضی از فضلا را عقیده
آنکه طلسم مذکور از جمله اعمال بلیناس حکیم است والله اعلم بصحته **شهرزور** نزدیک بهمدانست و در آن بلده تاکی است که سالی انگور بار آورد
و سالی دیگر میوه سرخ رنگ که در بزرگی موازی جوزیست و مشهور چنانست که در شهرزور زلزله و آبله قلیل الوقوع باشد **نینوی** بر شرقی دجله
بغداد نزدیک بموصل و بعثت صاحب تحفة الغرایب گوید که در نینوی طاحونه ایست تمامی آلات و ادوات آن تجیم از سنگ و چون آسیابان
خواهد که آن آسیا از گردش باز ایستد بر زبان راند که اسکن بحق یونس فی الحال ساکن گردد و هرگاه آسیابان زیشغلی که داشته باشد فراغت
یابد گوید از مهم خود فارغ گشتم باز آسیا در حرکت آید **بغداد** بعقیده صاحب عجایب البلدان داخل اقلیم رابعست و بعضی دیگر از واقفان
مسالک ممالک الخطه را از جمله بلاد اقلیم ثالث شمرده اند و چنانچه در مجلد دوم مرقوم قلم خجسته رقم گشت بغداد را ابوجعفر منصور دوانیقی بنا نمود
و مبلغ هژده هزار دینار در عمارت آن بقعه صرف فرمود مشهور است که نوبخت منجم جهت بنای بغداد ساعتی اختیار کرده برج طالع را قوس نهاد و بعرض
منصور رسانید که این طالع دلیل است بر وقوع و فور عمارات و طول بقاع و اجتماع خلایق درین شهر و ایمن بودن متوطنان اینجائی از تعرض اعدا
و بهترین مدلولات این ساعت آنست که هرگز فوت خلفا درین شهر اتفاق نیفتد و منصور مسرور گشته گفت الحمد لله علی ذلک و فی الواقع
اکثر این احکام موافق تقدیر افتاده زیاده بر پانصد سال دارالسلام بغداد مرجع خلایق آفاق بود و اکثر خلفا در غیر آن شهر از عالم رحلت نمودند زیرا
که منصور در بئر میمون فات یافت و مهدی در ماسبندان و هادی در عیسی آباد و رشید در طوس و امین در ساریه که موضعی است در شرقی بغداد
و معتصم و واثق و متوکل و مستنصر در سامره و قس علی هذا القلت که در بغداد در کنار دجله زمینی است موازی صد گز در صد گز هر جامه که آنجا شویند
بغایت پاکیزه و با طراوت شود و در سایر مواضع کنار دجله اگر قصاری کنند جامه بدان مثابه لطافت و طراوت نیابد و چون وجه تسمیه
و سایر حالات بغداد در ضمن حکایات گذشته بوضوح می پیوندد درین مقام سلوک طریق اختصار مناسب نمود و هو الغفور الودود **الاقلیم
الخامس** صاحب این اقلیم زهره است و عامه متوطنان آنجائی سعید پوست باشند و اقلیم پنجم از جانب مشرق امتداد یافته بر وسط بلاد ترکستان

[illegible]

و ماوراء النهر گذرد و تا آنجا جیحون را قطع کند و بر شمال بلاد خراسان و سجستان و کرمان و فارس و وسط بلاد دری و شمال عراق و جنوب آذربایجان و شرق
ارمینیه و بلاد روم و جزایر یونان گذرد پس بر جنوبی هیکل الزهره و میان بلدان اندلس گذشته بحر اوقیانوس منتهی شود و بعضی از شهرهای غریبه اقلیم سادس برین
موجبست که مسطور میشود **سمرقند** دار الملک بلاد ماوراء النهر است و در بعضی شهر آب روان و اشجار میوه دار فراوان باشد و آن بلده
در زمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بنهایت معموری رسیده بود چنانچه از اکثر بلاد ربع مسکون بمزید عمارت و جمعیت ممتاز و مستثنی
میبود و در بعضی از کتب مسطور است که در قدیم الایام در عرصه سمرقند قلعه بود و مسافت دورش پنجاه هزار قدم و چون آن قلعه منهدم گشت گرشاسف
بدانجا رسید و مقارن وصولش زلزله واقع شده دیواری که از ابنیه قلعه باقی مانده بود بیفتاد و گنجی عظیم پیدا آمد و گرشاسف از آن گنج تجدید عمارت
آن قلعه کرد و گشتاسپ بن لهراسپ نیز در ایام سلطنت خود در تعمیر آن مساعی جمیله بجای آورد و چون نوبت جهانگیری باسکندر رسید در آن عرصه
شهری بزرگ معمور گردانید و در وقت تسلط ملوک طوایف شمر نامی که از اقربای تبابعه یمن بود بر ماوراء النهر استیلا یافته آن شهر را ویران
ساخت و مردم آن ویرانه را شمر کند گفتند و اعراب این لفظ را معرب ساخته نام آن خطه بر سمرقند قرار یافت والله اعلم بحقیقة الحال
روم مملکتی است در غایت وسعت مشتمل بر صنوف نعمت و در اطراف آن بلاد معادن زر و نقره بسیار باشد در یکی از کتب بنظر رسیده که در
روم حصنی است و در آن حصار خانه که صورت فرسی بر یک دیوار آن نقش کرده اند که ساعت بساعت دم خود را حرکت میدهد و در مسالک
الممالک مسطور است که ملوک روم را خانه بودی مقفل و هیچ از قیاصره آن را نگشودی بلکه قفلی دیگر اضافه نمودی تا بیست و چهار قفل بر در آن خانه
جمع آمد و چون نوبت حکومت باخرین ملوک روم رسید او را دغدغه شد که آن قفلها را بگشاید حقیقت حال آن خانه را معلوم نماید و هرچند اساقفه و علما
نصاری او را ازین حرکت منع آمدند بجایی نرسید و چون در آن خانه را باز کرد تمثالی چند دید بر هیات اعراب بعضی شتر سوار و زمره بر اسپ نشسته و بحسب
اتفاق همدران اوان مسلمانان لشکر بروم کشیدند و آن بلاد را مفتوح گردانیدند **تکاخ** حصاریست در بلاد هند و در روم بر روی سنگپاره بلند
تعمیر پذیرفته و غایت استحکام و استواری آن در اطراف آفاق صفت اشتهار گرفته از غرائب آنکه در آن سرزمین [illegible] فصل بدیع آثار بهار
سه روز متعاقب طیور صغار بجثه گنجشکی از هوا بر زمین فرود آیند و مردم آنها را بگیرند و نمک سود کرده در اوانی و ظروف ذخیره سازند و از آن طیور هر چه
در آن سه روز گرفتار نشود چنانچه بزرگ شده پرواز نماید **قیصریه** شهری بزرگست از بلاد روم بر دامن کوهی افتاده و سلطان علاء الدین
کیقباد سلجوقی سور قلعه آن از سنگ تراشیده ترتیب داده در عجایب البلدان مسطور است که بلیناس حکیم در قیصریه حمامی ساخته بود که بتجرد افروختن چراغی
گرم میشد **یونان** ولایتی است متصل بروم و مولد و منشاء اکثر حکماء آن سرزمین بوده است در عجایب البلدان مذکور است که هر کس در یونان
چیزی حفظ کند هرگز از خاطرش فراموش نشود و هر کس چیزی فراموش کرده باشد چون بدانجا رسد بیادش آید **ارمینیه** ناحیتی است در میان
افتاده باذربایجان و روم بر بسیاری از غرایب و عجایب اشتمال دارد و در عجایب البلدان از تحفة الغرایب منقولست که در ارمینیه آتشکده ایست سطح آن از
صاروج و میزابش از مس و در زیر ناودان حوضی است بزرگ از سنگ رخام و در آن آتشکده خادمان باشند و هرگاه خشک سال شود جماعت
در آن خانه آتش افروزند و سطحش را بآب نجس مغسول سازند چنانچه آب از میزاب در آن حوض ریزد پس آن آب را از حوض برگرفته بر اطراف آتشکده
پاشیده میبود و درین شغل باشند که ابر در هوا پدید آید و چندان باران بارد که سطح آتشکده و حوض از آب نجس شسته شود و از آب پاک مالامال گردد
اندلس مملکتی است عظیم در جانب مغرب مشتمل بر عجایب و غرایب در عجایب المخلوقات مذکور است که در آن ولایت بر سر بنایی که آن را بابة
النحل خوانند طلسم اسپی و مردی ساخته اند و بر روی آن … آبادانی کرده هر که خواهد که از آن مرد بگذرد بدست اشارت کند که مگذر اگر روندگان
بدان منفعت نشوند بگذرند در صحرا … هر یک را … و آن مردم را هلاک سازند و همبران دریا کنیسه ایست در پیش آن درختی زیتونی
و چشمه و در سالی یکبار آب از آن چشمه بیرون آید و درخت [?] گیرد و … در آن روز آن درخت بر دهد و آن مقدار زیتون حاصل شود که تا سال
وجه معاش کنیسه را وافی باشد و مردم آن نواحی آب آن چشمه را جهت تداوی در ظروف کنند و نگاه دارند **شنتره** شهریست در اندلس
بر ساحل بحر و در آن بلده سیبها حاصل میشود که دور آن سه شبر باشد و شنتره را در سنه اربعین و خمسمائه کفار فرنگ متصرف گشتند …

مدینه ایست در نهایت حصانت و در سرحد دیار کفار و بانی آن نوشیروان است و در آن بلده اهل اسلام و نصاری ساکن باشند چنانچه از یک جانب آواز اذان بمسامع رسد و از طرف دیگر صوت ناقوس در عجایب البلدان مسطور است که در تفلیس حمامی بود که بی افروختن آتش هوایش در غایت حرارت می‌نمود زیرا که آن گرمابه را بر بالای چشمهای گرم ساخته بودند و آن حمام با اهل اسلام اختصاص داشت و کفار بدانجا در نمی‌توانستند رفت **الاقلیم السادس** صاحب این اقلیم عطارد است و مردم اینجا اشقر اللون باشند و مبدأ اقلیم ششم از مشرق بود و از شمال دیار یاجوج و ماجوج و بلاد خاقان و کیماک و اسبیجاب گذرد پس بر بعضی از نواحی خوارزم و حوالی جیلان و شمال قسطنطنیه و وسط بلاد قلیقا بگذرد و بر جنوب بحر معالیه و شمال هیکل الزهره و اندلس گذرد تا بحر اعظم منتهی شود و یکی از بلاد عظیمه غریبه این اقلیم **قسطنطنیه** است و آن شهریست در غایت وسعت و متانت سه طرفش را دریا احاطه نموده و در کتاب عزیزی مسطور است که ارتفاع سور قسطنطنیه بیست و یک ذراع است و آن شهر بر بساتین و مزارع اشتمال دارد و در اوقات سابقه در آن بلده کنیسه بوده که عمودی عالی در صعید که طول او ده گز عرض بر آن نصب کرده بودند و بر سر عمود فارسی از مس بر فرسی هم از آن جنس منصوب ساخته و در یک دست آن سوار کره بوده و دست دیگرش بنوعی موضوع بود که گویا اشارت بآن دست دیگر میکرد و قیل ذلک صورة قسطنطین بانی هذه البلدة در عجایب البلدان مسطور است که در قسطنطنیه مناره ایست که مستحکم است قواعد آن با آهن و ارزیز و هرگاه باد در وزیدن آید میل در آن ظاهر شود و مردم در وقت میلان مناره جوز و سفال و غیر ذلک در پایان آن نهند و چون باد ساکن شود مناره بحال خود آید آن اشیا را از آنجا بیرون نتوان آورد و صاحب تحفة الغرایب آورده است که در حدود قسطنطنیه قریه ایست و در آن قریه خانه ایست از سنگ و در آن خانه تمثال رجال و نسوان و خیول و بغال و حمیر افتاده و هر کس را که عضوی بدرد آید یا مجروح شود بآن خانه در آمده عضو مئوف را که بر صورتی که مشابه آن باشد مالد فی الحال آن وجع یا قرحه بصحت تبدیل یابد و این معنی در آن دیار مشهور و مجرب است و قسطنطنیه پیوسته در تصرف نصرانیان میبود تا آنکه سلطان محمد رومی فتح نموده کنایس را ویران ساخته بجای آن مساجد و معابد بنا فرمود **الاقلیم السابع** این اقلیم بقمر منسوب است و لون عامه ساکنانش میان سفید و سرخ باشد و ابتدای این اقلیم نیز از مشرق است و از آنجا به بلاد یاجوج و ماجوج گذرد پس بر بلاد کیماک و آلان و شمال بلاد خلیج و جنوب بلدان ترخان و از جمله امصار غرایب آثار این اقلیم **بلغار** است که در نهایت عمارات شمالی واقع شده و بلغار شهری طویل عریض است نزدیک بدو دائل و برودت هوا در بلغار بمرتبه باشد که در حوالی آن اصلا درخت نیست در عجایب البلدان صفت سطور یافته که سور بلغار از چوب بلوط است و از آنجا بقسطنطنیه دو ماهه راه است و نهار اطول بلغار بیست ساعت است و شب اقصر آن دیار چهار ساعت و چون قلم سریع السیر از تعداد شمه از عجایب بعضی از بلاد پرداخت نوبتی دیگر در بحر تحقیق شناور گشته نوشتن غرایب بحار را پیش نهاد همت ساخت **ذکر بعضی از بحار و انهار که قطره ایست از لجه قدرت حضرت پروردگار** بر ضمایر سیاحان بحار احتیاج مخفی نخواهد بود که دریا بارا احوال مختلف بسیار است و هیجان آب و مد و جزر و زیادات و نقصانات از آنجمله است اما سبب هیجان آب تشکلات فلکی و اشعه کواکب است که بر سطح آن می‌افتد و اتصالات کواکب با قمر و وصول او بمنازل معینه درین باب اثری عظیم دارد و هیجان آب در بحار بسان هیجان اخلاط است در بدن آدمی اما علت مد و جزر آنست که در بیشتر قعور دریا سنگهای بزرگ باشد و چون ماه برابر آن در پایه رسد و اشراق خود بر آن افکند شعاع آن بر آن احجار تابد و از آنجا رجعت نموده آب را گرم سازد و چون آب بواسطه حرارت لطافت پیدا کند متخلخل شده مکان وسیع تر طلبد بنابر آن در تموج آمده متلاطم شود و حالش بر همین موجب باشد تا وقتی که قمر از وسط السماء زایل گردد آنگاه این غلیان و مد تسکین یابد و اجزاء آب بقوام آید و جزر عبارت از این حال باشد باز چون قمر بافق غربی رسد در جانب افق شرقی مد بنیاد شود و بر آن طریقه که گفته اند تا وقتی که قمر در تحت الارض بوسط السماء رسد باز آغاز جزر باشد و در شبان روزی دو نوبت مد و جزر وقوع یابد و باتفاق اکثر واقفان مسالک ممالک بحار عظیمه ربع مسکون پنج است بحر الهند و بحر الشام و بحر المغرب و بحر نیطس و بحر طبرستان **اما بحر الهند** که آنرا بحر سند و بحر فارس و بحر عمان و بحر چین نیز گویند طول آن از زمین چین تا ارض حبشه دو هزار و ششصد و شش فرسخ است و عرضش نهصد فرسخ و از این جمله سیصد و سی فرسخ شمالی است از خط استوا و باقی در جنوب خط استوا است که داخل اقالیم سبعه نیست و پنج شعبه از این دریا بمیان عالم در آید آن را خلیج بربر و خلیج احمر و خلیج فارس و خلیج هند و خلیج اخضر خوانند و درین دریا

قسطنطنیه

۲ و بیاض

کشور ... شهریست قالیه ... سخت سرد ... از بلغار گویند حرره محمد تقی

هشت هزار جزیره است بعضی از آن جزایر تجار میروند و اخذ منافع میکنند و بعضی دیگر از جهت اشتداد طرق نمیتوانند رسید اما بحر الشام که آنرا بحر الروم
و بحر افریقیه و بحر الکبیر نیز خوانند طولش از مغرب تا مشرق هزار و ششصد فرسخ و عرضش تا آنجا که بمحیط می‌پیوندد سه فرسخ است و دو شعبه ازین دریا بمیان
اقالیم سبعه در آید یکی را خلیج آذربیش و دیگری را خلیج یونان گویند و درین بحر دویست و شصت و دو جزیره معمور است که تجار بآنجا در آیند و در انجا رسیده بعضی جزایر
دیگر نیز دارد که کسی بدانجا نمی تواند رفت اما بحر المغرب که آنرا دریای اندلس و بحر طنجه و بحر الاسود و بحر الاکبر نیز خوانند ابتدایش از اقصای جنوب
در برابر ارض السودان است و بر حدود سوس و بلاد اندلس و فرس کند و بجانب مشرق جاری بود و بر اراضی غیر مسلوک عبور کند تا بحر اعظم منتهی شود و در
نهایت الادراک مذکور است که بحر اوقیانوس این دریاست و سفاین و مراکب تجار بسبب شدت تلاطم امواج و کثرت ظلمت درین بحر نتوانند رسید مگر آنکه
قریب بسواحل این بحر رسند و اندک نفعی گیرند و صاحب عجایب البحار گوید که درین بحر موضعی است که آن را مجمع البحرین گویند و آن محلی باشد که بحر
هند باین دریا پیوندد و در انجا منار ساخته اند از حجر خالص که ارتفاعش صد گز است و در حوالی آن جزیره ایست بغایت معمور و آب این دو بحر
بشکل غریب بهم متصل میشود چنانچه از هنگام طلوع آفتاب تا وقت زوال بحر مغرب بالا گیرد و در بحر هند ریزد و از زوال تا غروب حال برعکس باشد
و دو شعبه از بحر مغرب بمعموره ارض در آید یکی را خلیج اندلس و دیگری را خلیج طنجه خوانند و بنابر عدم جریان سفاین حال جزایر آن دریا معلوم نیست و
جزایر خالدات درین بحر معمور است اما بحر نیطش که آنرا بحر ترابزون و بحر الروس نیز گویند از عقب قسطنطنیه جاری بود و بزمین روس و صقلاب ممتد
شود و بنای قسطنطنیه برین بحر واقع است و طول این دریا بقول صاحب نهایت الادراک چهار صد و سی و سه فرسخ باشد و درین بحر جزایر بسیار است
که در اکثر آن مواضع حیوانات غریبة الاشکال عجیبة الصور باشند و از آن جزایر تجار منافع بسیار یابند و ازین بحر دو شعبه باقلیم سبعه در آید یکی قریب بجزیره
سودان و دوم شعبه که آنرا خلیج فرنگ گویند اما بحر طبرستان که آنرا دریای گیلان و بحر گرگان و دریای باب الابواب و بحر خزر نیز خوانند طول
این دریا از مشرق تا مغرب دویست و شصت فرسخ است و عرضش دویست فرسخ و این دریا از آب سکون ابتدا یافته بطرف دیلم و طبرستان
و باب الابواب و شروان و دیار خزر بگذرد و باز بسکون منتهی شود و از مسالک گویند که رکوب این دریا خطر عظیم دارد چه امواجش پیوسته
در تلاطم باشد و درین دریا مد و جزر وقوع نیابد و این بحر هفت جزیره دارد که از آن جزایر نفط سفید و سیاه حاصل گردد اما **بحار صغار و
خلیجات و بحیرات و بطایح** در ربع مسکون بسیار است و از آنجمله بذکر بعضی که بمزید غرابت امتیاز دارد اختصار میرود **بحر بربر** از جمله
خلیجات دریای هند است و آنرا بحر الزنج نیز گویند طول آن صد و شصت فرسخ است و عرضش سی و پنج فرسخ و عمقش صد و شصت ذراع و کیفیت این
دریا بخلاف بحار دیگر انعقاد یابد و از انجا باطراف برند و جهت تصفیه و طراوت رخسار استعمال کنند و از جزایر این دریا صندل و آبنوس بدست آید
و عنبر نیز از سواحل آن بحصول پیوندد **بحر فارس** این دریا را بحر بصره و بحر عمان و بحر هند نیز گویند و دریائی کثیر المنافع است و اکثر مراکب و سفاین
از آنجا بسلامت بیرون آید زیرا که اضطرابش از سایر بحار کمتر باشد و معادن درر و لآلی دارد طولش چهار صد و شصت فرسخ و عرضش صد و هشتاد
فرسخ است و بعضی از جزایر غریبه این بحر در محل خود مسطور و مذکور خواهد گشت انشاء الله تعالی **بحر الشمال** دریائیست در زیر قطب شمالی و ساکن
و قعر آن غیر معلوم و چون کشتی در وی افکنند اضطراب آغاز کند و امواجش متلاطم گردد و بدین جهت تجار از رکوبش تقاعد ورزند و گویند که مردم آبی
درین دریا بسیار است **بحر السحاب** دریائیست بولایت زنگبار و سوده و پیوسته دخان و بخار بر بالای آن ایستاده باشد و ازین جهت
آن بحر را بسحاب نسبت کرده اند و اعتقاد زنگیان آنست که آدم علیه السلام درین دریا غوطه داده **بحیره ارشیر** در حدود آذربایجان است و در میان
آن بحیره در قدیم الایام دیری عظیم بوده است و چنین گویند که ازین بحیره ماهی طریخ بآفاق برند و آن بغایت لذیذ بود و استخوان ندارد **بحیره تنیس**
در زمین مصر است متصل بدریای روم و یک شعبه از رود نیل درین دریا ریزد و درین بحیره ماهی است که تناول آن موجب زیادتی فهم و ادراک باشد
و ماهی دیگر نیز هست که چون آنرا بجوشانند خوابها می اهل هند و فرخ ماکت از خواب در آید **بحیره قاهیه** در حدود شام است و نهایت بعد العمق
آورده اند که یکی از حکام خواست که عمق آن بحیره را معلوم نماید در کشتی نشسته بمیان دریا رفت و لنگری بر سر طنابی بسته در آب گذاشت
و چون بقعر نرسید ریسمانی دیگر اضافه کرده درازی طناب بهزار گز رسید پس گمان برد که طناب گران شده بر بالای هم نشسته است پس آنرا کشید

برکشیده و فرمود که سنگ دست آسی بر سر طناب ببستند و بحیله تمام در زیر آن سنگ آسیا تعبیه نمودند و طناب را فرو گذاشتند
طنابی بکرباس که کشیدند بر آن بضیاع و درست بود و دانستند که بعمق بحیره نرسیده است دست از آن کار بازداشتند **بحیرة الصخر** دریاچه ایست که در بلاد
شمال و در حوالی آن سدی از سنگ کشیده اند و بغایت عمیق باشد و در یک طرف آب جوانب این دریا چنان سیاه بود که از آب جوانب دیگر بحس
ظاهر فرق نتوان کرد و چون خاک را باین آب سیاه گل سازند و بآفتاب گذارند سنگ گردد چنین گویند که یکی از ملوک خواست که عمق آن دریاچه را
معلوم کند چهارده هزار گز ریسمان فرو گذاشت بجائی نرسید و آب این بحیره چنان روشن است که با وجود آن همه عمق قعرش چنان نماید که گوییا چهار
گز عمق دارد **بحیرة خلاط** دریاچه ایست نزدیک بآن بلده گویند که درین بحیره ماهی باشد و ده ماه نباشد و سبب آن معلوم نیست **بحر حیره**
دریاچه ایست در حدود مغرب بغایت بعید العمق در یکی از کتب بنظر در آمده و العهدة علی الراوی که کعب احبار از خضر علیه السلام روایت کند
که شخصی در زمان نوح علیه السلام درین دریا فرو رفت و تا اکنون بقعر آن نرسیده چنین گویند که موج این دریا در قعرش حدوث یابد بخلاف
امواج دیگر بحار شخصی که راکب این بحر بود پرسیدند که از امور غریبه درین بحیره چه مشاهده نمودی گفت سلامت یعنی عجب مغازات اما سبب
تولد انهار آنست که در جبال کهوف و مغارات بسیار است که در حین نزول امطار و حدوث برف و ژاله آب در آن مغارها مجتمع
گردد و بنا بر ضیق منافذ بتدریج از آن مواضع بیرون آید و از انضمام و اختلاط بعضی ببعضی جداول انهار حادث گردد و چون چند جوی کوچک
بهم اتصال یابد نهری بزرگ حادث شود و بعضی از انهار غریبه اینست که بسمت تسطیر میاید **نهر اتل** ابتدایش از جبال روس و بلغار و حدود
شمالست و هشتاد و شش شعبه از آن نهر جدا گردد که مدار معیشت چندین شهر بر آن شعبات باشد مع ذلک نقصانی محسوس در آب او پدید نیاید و منصب
این جوی دریای آبسکون است و میان آب اتل و آب آن بحر فرق توان کرد چه اصلا با آب این دریا نمی‌آمیزد **نهر آذربایجان** آبی خوشگوار دارد
و منبع آن جبال آن ولایتست و نهایتش بحیره طبریه و در بعضی از مواضع جدولی از این نهر جدا شود و در زمین نفوذ کند و چون تفحص کنند سنگی سفید
و لطیف بغایت ملایمت در نظر آید که از آن آب انعقاد یافته باشد و آن سنگ را مرمر خوانند **نهر جیحون** که آن را آمویه نیز گویند ابتدایش از
جبال صغانیانست و انتهایش بحیره خوارزم و در بعضی از سنوات فصل شتا آب آن چنان منجمد گردد که چند گاه کاروانها بر بالای آن گذرند
و هیچ اندیشه ننمایند **دجله** نهری معظم است و مبداء آن از جبال ارزن الروم یا کوههای حصن و ذو القرنین باشد و از فرضه عبادان
گذرد و بحر فارس منتهی شود و آب دجله نافع ترین و سبکترین آبهاست **نهر الذهب** در زمین شام است و در صفت آن گفته اند که
اوله بالمیزان و آخره بالکیل یعنی از جداول آن زراعت بسیار کنند و محصولاتش نیکو آید و نهر الذهب چون بآخر رسد آبش در زمین نفوذ کند و
هیچ از آن آب ضایع نشود **نهر ارس** از مغرب بمشرق جاری باشد و ابتدای آن از جبال ارمینیه است و آبش بغایت سریع الجریان و سلوک کشتی
در آن متعسر است بلکه متعذر زیرا که بر کنارش سنگ لاخ بسیار است بعضی مکشوف و برخی مخفی و جوی ارس هیبت تمام دارد و هر چه از حیوانات
در وی افتد اکثر بسلامت بیرون آید **نهر زنده رود** در بلده فاخره اصفهانست بعذوبت و لطافت ماء اتصاف دارد و بساتین
و رساتیق و بساتین اصفهان از آن رود منتفع باشند **نهر سیحه** رودی بزرگست نزدیک بمصر و بر آن قنطره عظیم ساخته اند و آن یک طاق است
و عرضش قریب دویست قدم و مجموع آن طاق از سنگ رخام ارتفاع یافته و هر سنگ از آن ده گز در پنج گز باشد **نهر اندلس** آبیست که کشتی
بر آن نتواند رفت و بر کنار آن آب موضعی بلند است که بتی نهاده اند از مس خالص و بر پیشانی وی نوشته اند که یا ایها الرجل لاتجاوز فی فانک لم
ترجع **نهر جنجامی** ابتدای آن از جبال چین باشد و آن جوئی در غایت شناعت و اکثر کشتی را آفت رساند و مردم آبی در وی باشند چون
تجار از هوا غافل شوند چیزی در ربایند و در آب غوص نمایند **نهر طبریه** آبی بزرگست نصفش سرد و نصفی گرم و مصب آن بحیره طبریه است
نهر نیل از معظمات انهار ربع مسکون است و جریان آن از جانب جنوب بشمال باشد و ابتدایش از پس خط استوا از جبال القمر بود و در صفت او گو
یند که هیچ نهری در تمامی ربع مسکون نیست زیرا که بکناره [illegible] میان بلاد اسلام رود و در [illegible] میان [illegible] نوبه و چهار ماه
[illegible] و هیچ نهری در [illegible] تابستان زیاده نمی شود الا این نهر و سبب آنست که چون در این بلاد تابستان بود در پس خط استوا زمستان

در آید چه آفتاب از سمت الراس ایشان دور تر افتد و باین بلاد نزدیک شود و چون اینجا زمستان روی نماید آنجا تابستان بود و شیخ عبد الصمد بن ابراهیم
الرفاعی در کتاب اسباب العجایب آورده که سبب ارتفاع و هیجان آب نیل آنست که آب بحر روم در فصل خزان بجهت آنکه مطارح اشعهٔ کواکب واقع می شود
هیجان کند و موج زند و از موضع خود مرتفع گشته در پیش رود و نیل چون سدی شود و نگذارد که آب نیل بدو ریزد پس بدین جهة نیل رجعت کند و اراضی
مصر مملو گردد و چون مقدار کفاف بحصول پیوندد باری سبحانه و تعالی باد جنوب را فرمان دهد تا آب بحر روم را بکشد و جاری گرداند پس دیگر باره
رود نیل روان گردد و این نیز از عجایب قدرت الهی است و اهل مصر را مقیاسی بود که تا آن مقادیر زیادة و نقصان آب معلوم کنند و آن در میان
برکه نیل موضوع است و بر آنجا خطی چند است که از آن دستور کفاف اهل مصر معلوم شود و آن تا چهارده خط باشد و چون بشانزده رسد خیر
بسیار حاصل آید و غایت زیادة هژده خط بود و هرگاه ازین بیشتر گردد بمصر خرابی راه یابد و گویند که این مقیاس از موضوعات یوسف صدیق
علیه السلام است حکایت مشهور است که در زمان جاهلیت در سالی یکنوبت آب نیل بمرتبهٔ طغیان میکرد که نزدیک بآن میرسید که مصر را منهدم
گرداند و چون دختر بکر صاحب جمال را بحلی و حلل آراسته در آب می انداختند تسکین می یافت و آن صورت در زمان ارتفاع اعلام اسلام منسوخ
گشت و در رود نیل نهنگ و اسپ آبی بسیار بود و ماهی سقنقور و رقادی نیز خاصهٔ این نهر است والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

ذکر بعضی از غرایب عیون و آبار علی سبیل الایجاز والاختصار

بر طبایع صافیه و ضمایر زاکیه مخفی نخواهد بود که در جوف زمین منافذ
بسیار است و البته در آن آب بود یا هوا زیرا که خلا محالست و هرگاه که بر هوا برودت غلبه کند هوا نیز آب گردد پس اگر این آب زیادتی از محل
دیگر رسد و زمین صلب بود چون در آن موضع نگنجد طلب خروج کند و طریقی بشکافد و بروی زمین ظاهر شود و اگر زمین صلابت داشته باشد بمعالجه
احتیاج پیدا کند چنانچه در قنوات و آبار بجای آورند و اختلاف بقاع و تغیرات هوا را در عذوبت و لطافت آب و ملوحت و حرارت و برودت
آن اثری تمام است و بعضی از چشمهای غریب این است که مذکور میشود **عین اروشنک** از ضیاع قزوین است و آبش مسهل باشد و چون
از آن موضع بموضع دیگر نقل کنند این خاصیت ندهد **عین اللطف** در میان اسفراین و جرجان است و آب بسیار از وی حاصل گردد و در بعضی
اوقات این آب انقطاع یابد و جمعی کثیر با اسباب شاهی و ملاهی بدانجا روند و رقاصی کنند تا باز جاری شود **عین باد خان** در حدود افغانستان
و هرگاه نجاستی در آن افکنند باد و طوفانی قوی پدید آید و صحت این خبر متواتر پیوسته و چنین گویند که در نواحی غزنین نیز مثل این چشمه ایست **عین ملطیه**
چشمه ایست که آب سفید از آنجا بیرون می آید و چون آنجا بیاشامند مضرتی نرساند لیکن اگر بمقداری دورتر برند و بخورند در بدن سنگ گردد
و سبب هلاکت شود **عین داراب** درین چشمه گیاهیست که هرگاه کسی جهة غسل در آنجا درآید آن گیاه در وی پیچد و هرچند اضطراب بیشتر نماید محکمتر
گردد و چون لحظهٔ صبر کند بخاصیت همان آب از وی دور شود **عین دوراق** آبش در غایت حرارتست چنانچه اگر کسی دفعهٔ واحده بآن
چشمه درآید اندام او بسوزد اما اگر بتدریج در آن رود ضرر نرساند بلکه نافع امراض بلغمی باشد و گاهی دخانی از آن چشمه متصاعد گردد و شعلهای سرخ
و زرد و سبز از آن بدرخشد **عین الجراد** در میان شیراز و اصفهانست و آب آن دافع مضرت ملخ است و هرگاه در بلدی از بلاد ملخ بسیار شود
آب آنرا در ظرفی کرده تا آن شهر برند و اصلا بر زمین ننهند تا بمقصد رسانند آنگاه از جانبی آنرا بیاویزند لشکر سار از عقب بیایند و تخم ملخ را بر
اندازند و مشهور چنانست که هرگاه آن ظرف را بر زمین نهند خاصیتش زایل شود **عین مسکوره** چشمه ایست برابر سیری در اراضی اندلس و با وجود
صغر اگر لشکری بر کنار آن نزول کنند همه را سیراب گرداند و نقصان در آبش ظاهر نشود **عین النار** در نواحی انطاکیه است و هر وقت قصب را
در آن افکنند در ساعت بسوزد **عین الغار** بحدود مصر در مرغزاریست و در آن ناحیه خاکیست که چون از آب آن چشمه گل شود از آن موش متکون
گردد **عین سلیمان** در قلعه ایست بحدود کرمان گویند که در اوقات سابقه چون پادشاهزاده که درین قلعه بودی و از آب آن چشمه تجرع نمودی
البته بپادشاهی رسیدی **عین سراب** چشمه ایست در بالای حمص قریب برباط کرکوت و در تک آن سنگهای ملون است که خواص عظیم
از آن ظاهر میشود و این احجار بدان چشمه اختصاص دارد **عین الفضه** چشمه ایست در مغرب و پاره های نقره بوزن یکمثقال و نیم مثقال در آن پیدا
شود **عین الکرم** در نواحی سیلقانست چون قدری از آب آن در بیخ تاک خشک ریزند باز سبز شود **عین نهاوند** چشمه ایست که از

در شکاف کوه نهاده‌اند هر کس را که آب محتاج شود نزدیک آن شکاف رفته گوید که مرا آب میباید فی الحال از آنجا آب در ترشح آید و چون بقدر کفایت
گرد و پای بر زمین زده گوید بس است در ساعت جریان آب تسکین یابد عین الشجر گویند که این چشمه در پایان جبلی از جبال طبرستانست و آب آن در موضعی
مجتمع گردد که دور آن بغایت تیره و تاب است و در میان این غدیر درختی بزرگست و در سالی چهار ماه این درخت از نظر غایب میشود و سبب آن ظاهر نیست
نوبتی یکی از ملوک فرمود تا آن درخت را بمسمارهای آهنین استوار گردانیدند و چون اوان غیبتش در رسید مسمارها گسیخت و آن شجر ناپدید شد غواصی جهت
تحقیق احوال در آب فرو فرستادند بعد از مدتی باز آمد و گفت قریب هزار گز فرو رفتم و بر حقیقت حال اطلاع نیافتم عین المغرب چشمه‌ایست
در هند که صندوقی مقفل بر سر آن چشمه موضوع است و هر گاه که سر صندوق را گشاده آبی که در آن مجتمع باشد بپاشانند شور بود و اگر قطره‌ای که
از آن ترشح کند شیرین باشد و بر این آب قصبات و رساتیق مزروع و معمور است و چون آب صندوق کم شود هندوان بدانجا آیند و آنقدر طعام بپزند که
هزار کس را کفایت باشد و از جرایم و آثام توبه کنند باز آب آن صندوق بسیار شود و تمامی آن ناحیت را سیراب سازد عین العلاج در میان قم
و قزوین است و آبی گرم دارد هر انسانی و حیوانی که بر عضوی از اعضای وی جراحتی باشد چون در آن آب نشیند صحت یابد و بخاصیت آن استخوان
شکسته از بدن بیرون آید و قولنج و استسقا و اسهال و رمد و خنازیر را نفع رساند و پیکان از جراحت بیرون کشد و نمک اندرانی و توتیا و صفادع از آنجا
بحصول پیوندد عین البهر این چشمه بر سر تربه فخار است از قرای دامغان گویند که اگر زنبوری را در آن افکنند سنگی منقش شود عین السم در مملکت
چین است نزدیک بقصر فغفور و آب آن بغایت شیرین و لطیف باشد اما چون از آنجا یکفرسنگ دور برند زهری هلاهل و سمی قاتل گردد عین الذهب
آن آب از کوه بیستون انفجار یابد و بغایت صافی بود و گویند که چون هزار درم نقره در وی افکنند روز دیگر بیرون آرند شش هزار درم شود و سبب
آن معلوم نیست عین الشمس از عبد الملک بن عبد الله المهلبی مرویست که گفت چون بزمین قبچاق رسیدم چشمه‌ای دیدم که هر گاه آفتاب طلوع کردی
آب آن بطرف مغرب روان شدی و بعد از غروب بازگشتی و بجانب مشرق جریان نمودی از اهالی آنجا سبب این صورت پرسیدم جواب دادند که
تا غایت حقیقت این امر نزد ما بوضوح نپیوسته عین المسک چشمه‌ایست در دیار چین منفجر از پایان کوهی که هر چه بآن بشویند بغایت پاکیزه
شود و بوی مشک و عنبر از آن بمشام رسد عین الهرماس چشمه‌ایست نزدیک بنصیبین و سر آن را بسنگ و ارزیز مسدود ساخته‌اند
زیرا که پیش مردم آن دیار مقرر است که اگر آن را بگشایند چندان آب ترشح نماید که آن شهر غرق شود عین الفرات در ارزن الروم است چنان
شهرت دارد که هر کس در بهار با آب آن غسل کند تا یکسال دیگر از امراض ایمن بود دیگر در تاش چشمه‌ایست که در تابستان آبش چون مقداری
برود سنگ شود و در زمستان آن آسیب نرساند دیگر جزیره سلامه که در دیار هند است چشمه‌ایست که آب آن در ثقبه که نزدیک بآن چشمه است
فرو میرود و از عقرابی که بر کنار آن ثقبه میماند در روز سنگ سفید و در شب سنگ سیاه منکون میگردد دیگر در طبریه که داخل اعمال دمشق است
هفت چشمه است که در هفت سال متوالی آب در آن چشمه‌ها روان باشد و هفت سال دیگر اصلا در آن عیون نم نماند و لایزال حال بر این منوال است
دیگر در حدود چین چشمه‌ایست که چون مریضی آب آن را بیاشامد اگر مردنی باشد فی الحال جان بقابض ارواح سپارد و الا در ساعت صحت یابد
دیگر در دیار قزوین چشمه‌ایست که مردم بوقت خربزه آنجا روند و از آب آن بیاشامند اسهال قوی آید و اگر آن آب بجای دیگر برند آن خاصیت
نبود در سغید کوه که در نواحی بلده فاخره هراة است مثل این چشمه موجود است و سابقا در وقت خربزه اکثر مردم بدانجا میرفتند و دفع
فضلات کرده باز می آمدند دیگر در سه فرسخی قزوین چشمه‌ایست که در روزهای گرم تابستان آبش یخ می بندد و در روزی که هوا خنک باشد
یخش کمتر میگردد دیگر در عجایب المخلوقات مسطور است که در شبانکاره چشمه‌ایست که از آنجا بقدر دو سه آسیا آب بیرون می آید و مدت سی
سال آن آب در جریانست و سی سال دیگر انقطاع می یابد چنانچه قطره آب در آن چشمه نتوان یافت و لایزال حال بر این منوال جاریست دیگر در ولایت
ارمن چشمه‌ایست که بچنان بقوت جهد که از مسافت بعید آواز آن توان شنید و هر جانور که در آن چشمه افتد فی الحال بمیرد و خوردن آن آب
اسهال قوی آرد دیگر در جامع الحکایات مسطور است که در مراغه دو چشمه است متصل یکدیگر از یکی آبی در غایت برودت ترشح نماید و از دیگری
در کمال حرارت و از جمله چاههای شهر که یکی بئر قضاعه است آنچه در مدینه طیبه واقع است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم آب دهان مبارک

ودر آن افکنده اند جابران هر چاری که از آب آنجاه بیاشامد شفا یابد بئر التوفیق در زمین مغرب است و بخاری عظیم از آن مرتفع میشود چنانکه اگر سنگی بزرگ
در آنجا افکنند بیرون اندازد والبته بقعر چاه نرسد بئر ازرق چاهیست بزمین طرابلس چنان بشهرت دارد که هر کس از آن آب بیاشامد ثقیل شود و بئر
سامش آبی خوش دارد و چون خشت خام در آنجا افکنند آوازهای عجیب بر آید و بعد از گذشتن سه ساعت تسکین یابد بئر الصواعق آبش
مسهل باشد و چون آن آب را اندک مسافتی برند خون شود و اگر دور تر برند سنگ گردد و اگر خرقهٔ حیض در آن افکنند صاعقهٔ عظیم پدید آید و بادهای تند وزیدن
گیرد بحیثیتی که عمارات را منهدم سازد بئر نامیان گویند که چون نخجیر بقصد آشامیدن آب بکنار آنجاه رود آب از قعر چاه ببالا آید و چون نخجیر
دهان بر آن نهد غرق شود و بعد از ساعتی استخوانهای نخجیر بکنار آنجا افتد و حقیقت آن معلوم نیست بئر الاصوات بجد و بثبت واقعست
نزدیک آنجاه رود آوازهای غریب بشنود و سخنان عجیب استماع کند بلغت فارسی و تازی و ترکی و هندی و در وقت باریدن باران آن آوازها
انقطاع یابد و هرگاه که باران باز ایستد بار دیگر اصوات مسموع گردد بئر سکل دیب هر کس که در قعر آن نگرد سنگی مانند تیر بر وی پیش جوزد و جمعی
آن را انگبین اند بئر الصمغ در رویبار هندوستانست چون آبش را در ظرفی کنند و از اول حمل تا میزان نگذارند تریاقی منعقد شود و بغایت نافع
و اگر تا آخر حوت بماند زهری قاتل گردد و حکمت آن را غیر علام الغیوب کسی نداند بئر عبد الرحمن در ناحیهٔ از نواحی فارس است قریب
بقریه که باین اسم مخصوصست و آن چاهیست بغایت بعید العمق و در اکثر اوقات آب نداشته باشد اما در سالی یکنوبت بوقت معین آبی عظیم
از قعر آن بر جوشد و بر سر چاه رسیده برروی زمین در جریان آید چنانچه چند روز یکجا خونه بآن دایر شود و مزروعات بآن معمور گردد و
باز آن آب در زمین فرو رفته قطرهٔ در چاه نماند بئر خور در میان صنیست در شهر خور و بر سر آنجاه دیگی بزرگ از مس نهاده اند و در آن
دیگ سوراخی کرده اند و از آن سوراخ که بغایت مضیق است آنمقدار آب بیرون آید که جوی بزرگ میشود و بعضی از اصحاب اخبار گفته اند
که این صورت از جملهٔ طلسمات است و الا شهر خور از کثرت آب ویران میشد بئر سیامک در نواحی فارس است و پیوسته از آنجا بخار
گرم بیرون می آید و حرارت آن بخار بمثابه ایست که اگر مرغ بر بالای آنجاه پرواز نماید بسوزد والعلم عند الله تعالی ذکر بعضی از جزایر
غرایب حضرت واهب المواهب بر ضمایر اولو الابصار مستتر نخواهد بود که در میان بحار و بطایح جزایر بسیار است که باری
سبحانه و تعالی بعضی از آنها را مقر معیشت فرق عباد ساخته و برخی را جهت اخذ فواید و منافع پرداخته و از جزایر بسیاری بتصرف آدمیان آ
و بسیاری مساکن جنیان و در بعضی از جزایر حیوانی چند توطن دارند بصورت انسان نه بصفت ایشان برخی از جزایر مقر وحوش و طیور است
و بعضی معادن طلا و نقره و جواهر و بسیار از جزیرها از آن قبیل است که مذکور میشود جزیرهٔ واق در بحر محیط است و در آن جزیره درختی
است که میوهٔ مانند سر آدمی بار می آورد و چون آن ثمر پخته میشود آواز واق واق مسموع میشود جزیرهٔ جمکوت در میان خط استوا واقعست
و مساحت آنجزیره صد و پنجاه فرسنگست و از عجایب آنکه درین جزیره شجره ایست که ثمر آن صورتی باشد مشابه انسان و چون آنصورت بزرگ
شده اعضایش درست گردد چیزی مانند کدو با دو پستان که شیر از آن در جریان باشد بر آن درخت پدید آید و آنصورت از آن پستان
کدو شیر مکد و کلان شود و تا بمقدار یک گز بلند گردد و بعد از یکسال خشک شود و بجدار آن جزیره کرمیست که یک گز طول دارد و هر چند او را
پاره کنند بهم پیوندد و حیات یابد و اگر بیقرع و انبیق آبی از آن کرم بگیرند هر کس را که استخوان اندام بشکند چیزی بر آن شکسته بندد و از آن آب
بیاشامد آن شکسته درست شود و قوت گیرد جزیرة الیاقوت جزیره ایست معظم در میان بحر اعظم و در وی اصناف یاقوت زرد و سفید و کبود
توان یافت و نوعی دیگر از جوهر که اهالی مشرق آن را از یاقوت بهتر اعتقاد دارند درین جزیره پیدا شود جزیرة العضه نزدیک بخط
استواست در اقصی مشرق و در محل جریان آبش قطعات نقره افتاده باشد از یک مثقال تا نیم مثقال جزیرة المهراج در دریای چین است
و بعضی از کتب بنظر در آمده و العهدة علی الراوی که طول آنجزیره هزار فرسخست و مردم آنجا پادشاه خود را مهراج گویند و هر سال [illegible]
من طلا از مال و اخراجات و اصل [illegible] گرد آمده مهراج آن طلاها را در حوضی عظیم که در میان آن جزیره ساخته انداخته و آن [illegible]
[illegible] باشد که [illegible] و نیز درین جزیره درختیست که آن را جواری گویند [illegible] لیکن [illegible]

که سمکی باز بر [illegible] نیست و بعضی از جزایر غریب اینست

[illegible]

حیواناتش زیاده از حیوانات جای دیگر باشد و نیز گویند که درین جزیره فارة المسک و طاوس باشد و صنفی از روباه در آن پیدا شود که فیل و گاو میش را فرو تواند
برد جزیرة الحراق متصل است بجزیرة الزنج و از اینجا طلا بسیار حاصل شود چنانچه قلاده و سلسله کلاب و بوزینه ها از طلا سازند و پادشاه
این جزیره زنی باشد جمیله و ملازمان و ارکان دولتش مجموع نسوان باشند و با رجال اختلاط ننمایند و آبنوس را درین جزیره بجای هیزم سوزند
جزیرة سلا درین جزیره از نتایج قوم عاد جماعتی باشند که طول قدم ایشان یک گز باشد و موی اعضای ایشان بغایت دراز شود و آن
مردم گوشت آدمی خورند جزیرة العقصر در دریای هند است و در اینجا عقصریست که هر کس بآنجا رود بیهوش گردد و ساکنان آن جزیره قومی
اند ابدان ایشان مشابه ابدان بنی آدم است و روی ایشان مشابه روی سگ جزیرة جاوه در همان بحر است و در آن جزیره کوهیست
که در شب آتش عظیم بر آنجا مرئی میشود و در روز غیر دود چیزی نمینماید و هیچ آفریده قدرت ندارد که بآن کوه نزدیک رود و عود و نارجیل و نی
و قصب الشکر در آن جزیره بسیار است جزیرة الشجاع جزیره معموریست مشتمل بر قری و قصبات بسیار و اشجار میوه دار و در زمان اسکندر
از دریا حیوانی بیرون آمده مواشی متوطنان آن جزیره را تلف میکرد و آن حیوان را شجاع میگفتند و چون ضرر شجاع بحیوانات آن جزیره از حد
اعتدال تجاوز نمود متوطنان آن جا هر صباح دو گاو در کنار دریا برده می بستند تا شجاع بیرون آمده آن گاوان را بخورد و زیاده بر آن تعرض
نمیکرد و بعد از آنکه اسکندر بر کیفیت آن حال اطلاع یافت فرمود تا آن گاوان را ذبح کردند و پوست آنها را از زرنیخ و کبریت و آهک و سوزن
پر کردند و بدستور معهود بر کنار دریا گذاشتند و شجاع بعادت مألوف از دریا بیرون آمده آن هر دو گاو را فرو برد پس از آن
کسی او را ندید جزیرة البرق درین جزیره سه موضع که در تمامی لیالی فصول اربعه در یکی برق جهد و در یکی باران بارد و در یکی باد وزد
و سبب آن معلوم نیست جزیرة الاشقر ساکنان این جزیره اصفر اللون اند و موی زرد بر سینه داشته باشند و نارجیل و عود و مشک
در آنجا بسیار بود جزیرة کالوس در اینجا جمعی از سیاهان توطن دارند که هرگز لباس نپوشند و مال ایشان آهن و نارجیل باشد جزیرة
المحترقه از جزایر دریای زنگبار است و مردم کمتر بدانجا رسند و ساکنان آن جزیره را سالی یکنوبت از کوکبی که بسمت الراس ایشان رسد آفتی
عظیم پیش آید چنانچه امتعه و اقمشه و اجناس ایشان از شدت حرارت بسوزد لاجرم آن جماعت پیوسته مترصد و مترقب آن وقت میباشند و چون
نزدیک بدان رسد از آنجا رحلت کنند و هرگاه که کوکب از آن محل تجاوز کند بجای خود باز آیند جزیرة النسناس از جمله جزایر چین است
و ساکنان آنجا یک گز قامت دارند و یک چشم ایشان کور است و یک نیمه بدن مفلوج نقلست که درین جزیره صنفی از طیور باشند که هر سال جمع
گشته با آن جماعت محاربه کنند و بمنقار چشمهای ایشان را کور سازند جزیرة المنارة در بحر مغرب است و در آنجا مناره ایست بارتفاع صد
گز از حجر خالص و صعود بر آن میسر نمیشود زیرا که راه و درجات آن پیدا نیست و بر بالای آن صورت شخصی بطلسم ساخته اند که دست بجانب مغرب
دراز کرده است و گوئیا بچیزی اشارت میکند جزیرة الکنیسه در همان دریاست و در آن جزیره کنیسه ایست از سنگ تراشیده و در
برابر آن کنیسه مسجدیست و هر دعائی که در آن مسجد کنند بیشتر آن باشد که مستجاب شود و بر سر قبه کنیسه صورت اعرابی بطلسم ساخته اند که هر کس از
زایران بتفرج و زیارت آن مسجد رود آن صورت سر از کنیسه در آورد و آواز دهد که فلانی بمهمانی آمده است پس در آن کنیسه گشاده شود و طعامی
کافی جهة آن شخص بیرون آید و باز در بسته گردد و پیوسته حال بر این منوال باشد جزیرة خالط در دریای روم است و درین جزیره غیر گوسفند
چیزی نباشد و آن گوسفندان بغایت بزرگ اند و تجار را چون سفاین بدانجا رسد توقف کنند بی مانعی هر چند گوسفند خواهند تصرف نمایند
جزیره عادیان در دریای شقر است باقلیم هفتم و آن جزیره ایست بغایت معمور و خلق بسیار در آن توطن دارند و طول و عرض آن جزیره
صد و شصت فرسخ است در عجایب البلدان مذکور است که در آن جزیره درختی است بغایت بزرگ که هرگاه آفتاب ببرج حمل تحویل نماید هر کس
هر سوال که از آن درخت کند مطابق واقع جواب شنود و در غربی جزیره عادیان چهار جزیره است هر یک را پنجاه فرسنگ طول و پنجاه فرسنگ
عرض و در دو جزیره از آن جزایر مردان ساکن اند و در دو جزیره دیگر زنان و میان ایشان سی و پنج فرسنگ مسافت دریاست و آن
مردان وقت معین در کشتی نشسته بجزیره زنان روند و چند روز با ایشان صحبت داشته بعد از آنکه زنان آبستن شوند باز گردند و چون آن

از مادر متولد شوند و مادر آن وضع حمل نماید اگر پسر باشد بجزیره مردان فرستند و اگر دختر باشد پیش خود نگاه دارند **جزیرهٔ قامرون** در بحر چین است و دران جزیره جانوریست که آن را کرگ خوانند و در پیشانی کرگ شاخیست نزدیک بیک گز و چون آن شاخ را ببرند بر وضع قطع صورتهای عجیب از حیوانات پدید آید **جزیرهٔ کله** و سریره خط استوا در حدود شرقی از میان این جزیره گذرد و معدن قلعی آنجا بسیار بود و در آن جزیره مارهای باشند که گاو و میش را فرو برند **جزیره لنگابالوس** متوطنان آنجا پیوسته برهنه باشند و اگر مسافری بدست ایشان افتد صید کرده و صنعتی شگرف شناسند **جزیرهٔ الرامی** در بحر اخضر است و دران جزیره نوعی از درخت بقم است که بیخ آن تریاق زهر افعی و سایر سموم بود و درین جزیره کابیش باشد که او را دم بود و در انجا جنسی از آدمی هست که قامت هر یک از ایشان چهار شبر باشد و مویهای ایشان سرخ بود و بیشتر اوقات بر بالای درختان بسر برند و طایفه از ملاحان نیز درین جزیره مقیم اند که چون در آب سیاحت کنند زورق را دریابند **جزیرهٔ العقارب** هم از جزایر بحر اخضر است و درین جزیره کژدمان بزرگ باشند صاحب جهان نامه گوید که از معتمدی شنیدم که گفت جسم آن کژدمان برابر جسم شتر بود **جزیره سراندیب** جزیره معظم است و مساحت آن هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگ و درو کوهیست که هبوط آدم علیه السلام بر آن اتفاق افتاده و مردمی که در کشتی باشند آن کوه را از چندروزه راه بینند و درین کوه اثر قدم آنحضرت هست و هر روزی آنمقدار باران بارد که از قدم آدم شسته شود و درین کوه یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و در بعضی از انهار آن جزیره الماس باشد و در جویها بلور پیدا شود و حیوان المسک نیز دران جزیره باشد و در جزیره سراندیب در اوقات سابقه پادشاهی قوی حال بود و جهت وی از عراق کشتی شراب میبرده اند **جزیره مسلا** و در انجا درخت فلفل بسیار بود و چنین گویند که بر خوشه فلفل برگی بزرگ باشد که چون باران ببارد آن برگ آن خوشه را بپوشاند تا بروی نبارد و چون باران باز ایستد برگ از روی خوشه برخیزد **جزیرهٔ زنگبار** در دریای زنگ است و دران جزیره زنگیان سفید پوست باشند که ذوایب و حواجب و اشعار ایشان نیز سفید بود و اصلا بر بدن ایشان خالی سیاه نتوان یافت **جزیرهٔ موال** در دریای فارس است و گاه گاه در وقتی که این بحر مد کند ماهی عظیم بخشکی اندازد و آنسال مردم آن نواحی بسعت معیشت اوقات گذرانند زیرا که آن ماهی را گرفته بجوشانند و روغن آن را ذخیره سازند گویند که آنقدر روغن از ان ماهی بحصول پیوندد که معارف و اکابر را تا یکسال جهت سوختن چراغ و احاد الناس را برای خوردن کفایت کند و این روغن را در ظروف چوبین محافظت نمایند و الا در هر ظرفی که کنند ترشح کرده **جزیره قبرس** در دریای افریقیه است و دور آن شصت و سه فرسنگ و در انجا حیوانیست که اعضای آن مشابه بنی آدم است مگر سر و گوش وی دیگر در شمال جزیره یاقوت جزیره ایست چهل فرسنگ در چهل فرسنگ و در انجا بتخانه ایست و بتی بزرگ و در آن خانه نهاده اند و هر کس در روز معین باین بتخانه رسد گویند که حج اکبر او را میسر شد و عقیده عبدهٔ اصنام چنانست که این بت هر سال یکبار خون کند هر گاه آنوقت در رسد غریبی را گرفته دست بسته دران خانه گذارند و صباح که در بتخانه را باز کنند او را مرده یابند صاحب عجایب البلدان گوید که درین اوقات که تاریخ سنوات هجری بهفتصد رسیده مسافری بعزم نظاره بدان جزیره رفته بود و بت پرستان بدستور معهود او را گرفته شبی در بتخانه انداختند و آن مسلمان حافظ کلام الله بود و در تمامی آنشب بتلاوت قرآن اشتغال نمود و روز دیگر که کفار در بتخانه را باز کردند او را زنده یافتند و بغایت متعجب شده گفتند که خدای ما این شخص را نکشته است و زر و جوهر بسیار باو دادند و آن مسلمان در میان ایشان چنان عزیز و صاحب اختیار شد که هر حکمی میکرد اطاعت مینمودند **ذکر بعضی از جبال غرایب احوال** در آفریدن جبال ایزد متعال حکمتها بسیار است و از انجمله یکی معادن زر و نقره و جواهر است که در جوف آنها پیدا میشود و سبب تکون معدن آنست که چون آب برف و باران از مسامات جبال نفوذ کند بواسطه حرارت جوف مغارات سیاه بدکوه مستحیل بخاری لطیف گردد و طلب خروج نماید و چون راه بیرون شدن نیابد اجزای آن بخار یکاثف پیدا کرده زمانی بعید العهد بر آن حال بماند و چون توقف آن امتداد یابد صفا و غلظ افزاید و در آن زمین منعقد گردد و بسبب اختلاف امتزاج او با اجزای ترابیه منعقد و منطبع شود و انواع اجناس جواهر مختلفة الطبایع و الالوان حادث شود و آنچه از معدنیات گویند و شرح حقیقت تکون آن درین اوراق گنجد مرقوم قلم مشکین رقم نمی گردد بعضی جبال غریبه مخصوصا بیان

کیفیت ایشان که اسماء ایشان

[illegible]

جبل دماوند در حدود طبرستانست و چهار فرسنگ ارتفاع دارد و بر قلهٔ آن جبل قطعهٔ زمینی است که ده گز مساحت دارد و در وی سوراخهاست که شب
از ان ثقب شعلهای چون انوار آفتاب ظاهر شود چنانچه بر روشنائی آن از مسافتی بعید توان دید و در روز دودی از آن موضع متصاعد گردد و در میان عوام مشهور است
که سلیمان علیه السلام صخرهٔ جنی را درین کوه حبس نموده است در عجایب البلدان از علی بن زین منقولست که گفت من و جماعتی از اهل ساحت عازم کوه دماوند
گشتیم و در قلهٔ آن کوه هفتاد موضع یافتیم که دخان کبریتی از آنجا متصاعد بود و چون احتیاط کردیم سایر جبال در جنب آن بغایت حقیر مینمود و از آنجا
جوئی کوچک مرئی میگشت و بر سر آن کوه غمامیست متراکم که در تابستان و زمستان اصلا منکشف نمیشود جبل نهاوند نزدیک بان بلده است و در آن
کوه دو طلسم ساخته اند یکی بصورت گاو و دیگری بهیأت ماهی و ازین کوه آبی بیرون می آید و منقسم میگردد بدو قسم قسمی بنهاوند میرود و قسمی بدینور جبل ثور
نزدیک بمکه مبارکه است و در آنجا غاریست که سید ابرار صلی الله علیه و علی آله الاطهار و اصحابه الاخیار در وقت هجرت برافقت ابو بکر صدیق رضی الله
تعالی عنه در سه روز در آنجا ساکن بود جبل اشیره در ولایت ترکستانست و در اراضی شاش و معادن نفط و فیروزه و طلا و روی و آهن در آن کوه
بسیار یافت و در آنجا سنگی پیدا شود که چون در آتش افکنند سفید گردد و اثوابی را که بان بشویند بغایت پاک و لطیف شود جبل سیلان کوهیست
در غایت بلندی نزدیک بار دبیل مشتمل بر اشجار بسیار و چشمهای آب گرم و سرد و مشهور است که هر حیوانی که قصد خوردن ثمار آن اشجار کند بمیرد جبل
الصورت در مجاری کرمانست و وجه تسمیهٔ او آنکه چون قدری از سنگ آن بسایند و در ظرف آب افکنند البته بر صورت انسان قرار گیرد جبل
قرخانه درین کوه گیاهی روید بصورت آدمی که از ا یبروح الصنم گویند و آن گیاه در قوت باه اثری تمام دارد جبل مورجان در زمین عدن
است و در آن کوه غاریست که آب از سقف آن در آن غار قاطر است و طلسمی ساخته اند که اگر یک کس در آن غار باشد بقدر احتیاج او آب فرود آید
و اگر هزار کس باشند بمقدار آب چکد که همه را کفایت شود جبل واسط تا بلاد اندلس ممتد باشد و در آن جبل شکافی پدید آید که میان آن تیری آویخته
بود و هر گاه قصد کنند که آن تیر را بگیرند غایب گردد و چون دست از آن تعرض باز دارند باز پیدا شود و هیچکس را بر حقیقت آن حال اطلاع نیست
جبل سرطانیل در میان دریای هنداست و از آنجا آواز دف و نی و سنج شنوند و بی تعامل آن نبرند جبل نوبه کوهیست در دریای هند و در
آنجا چشمه آب باشد و بزعم هندوان شارب آن عمری دراز یابد و در حوالی آن چشمه حیوانات اند بصورت سگ و چون کسی قصد آن کند مانع شوند و
در هلاکت خلق کوشند جبل بیستون در میان همدان و بغداد است گویند که صورت شیرین بعمل فرهاد در آن کوه موجود است جبل تبت کوهیست
که چون آتش بر آن افروزند آب از زیر آن بیرون آید و آتش را بمیراند و در وقتی از اوقات پادشاهی بجهت امتحان از دیار تبت بدان کوه آمده و هیمه
با نفط و گوگرد و هیزم بسیار بر قلهٔ آن جبل جمع آوردند و آتش در آن زدند همان ساعت آب ظاهر شده آتش را فرو نشاند جبل السم ایضا در
اراضی تبت واقعست و هر که بدانجا عبور کند نفسش منقطع شده بمیرد یا از بانشاء نطق باز ماند جبل اللبنان گویند در آن کوه اشجار میوه دار
بسیار است و بی آنکه کسی متعهد تربیت آن شود میوه دهد اما طعم و بوی آن اثمار چندان لطافتی نداشته باشد و چون آن میوه ها را ببلخ رسانند خوش
بوی گردد جبل الحدید در دیار هنداست و از ان کوه آهنی سرخ بحصول پیوندد که چون زخمی از آن بر کسی زنند از موضع جراحت خون ترشح نماید اما گستاخ
گمان شود که آن را داغ کرده اند جبل لا نهار در اقصای بلاد مغربست و ازین کوه سه چهار جوی عظیم بیرون آید و قرب هزار قنطره بر آن
جویها ساخته اند و یاقوت سرخ و زرد و کبود از انکوه بحصول پیوندد جبل الروضه کوهیست مبارک نزدیک بصره و در اخبار آمده است
که در آن جبل روضه ایست از ریاض بهشت و در زمان خلافت عمر رضی الله عنه اهل کتاب مبلغ هفتاد هزار دینار خریداری کوه دادند فاروق راضی نشد و گفت
روضهٔ بهشت در تصرف اهل اسلام اولیست و اول کسی از مسلمانان که در ان کوه مدفون شد عامر بن غافری بود گویند که در جبل الروضه گوسفندان
وحشی بسیار اند و کسی متعرض آنها نمیشود جبل الکوکبان نزدیک بصنعاء واقعست و بر آنکوه دو قصر است که هیچکس راه از آنها نمیدانند و عقیدهٔ
بعضی از مردم آنست که آن دو قصر را از جواهر ساخته اند زیرا که در شب بغایت درخشنده است جبل النار کوهیست در میان بحر عدن
پیوسته از آن جبل دود مشتعل باشد و بعضی از مردمان گویند که قومی از نسل هارون پیغمبر علیه السلام در آن کوه ساکن اند و العلم عند الله تعالی جبل
المعظم کوهیست در اراضی حبشه و در انجا مساجد و صوامع واقعست و گویند که در آنکوه مغارها باشد که میت در آنجا اصلا پوسیده نگردد

طعم و بوش

و چنان استماع افتاده که در ولایت قاین نیز مغاره‌ایست که اموات در آنجا خفتیده‌اند و نشسته و اصلا تغییر در ابدان ایشان محسوس نمیشود
و در چیچکتو نیز غاریست که شش مرده در آن موجود است و اجساد آن مردگان از هم نریخته و مردم آنجائی آن موضع را تل خواجه گویند و زیارت کنند
دیگر در عجایب البلدان مسطور است که کوهیست در سه چهار فرسخی قزوین و در آنجا صورتهاست چه اماکن است که بتقدیر الهی مسخ شده‌اند و متحول بسنگ
گشته از آنجمله شبانیست تکیه بر عصا زده و گوسفندان در حوالی او از سنگ مجتمع و همچنین زنی بنظر می‌آید که گاو میدوشد و نیز مسموع شده که چون از قهستان
بکرمان روند بر دست راست بمسافت پانزده فرسخ زمینی پدید آید مربع هشت فرسخ در هشت فرسخ مجموع قری و قصبات آن متحول بسنگ شده
هرچه از آدمی و حیوان و نباتی که در آنجا بوده همه گشته تا بحدی که گهواره در آنجا یافتند سنگین و در آن کودکی از سنگ و رسنی از سنگ بسته و ث
دیده‌اند از سنگ که در آن کبکی سنگین بوده و در کنار این بیابان که بخصوصیه اشتهار یافته حیوانی باشد از کژدم بغایت سیاه و شب در هوا طیران
نماید و زخم نیش آن مهلک بود و دیگر در ترکستان کوهیست و در آن کوه غاریست که هر که در آن غار رود در ساعت بمیرد و از همه غریب‌تر آنکه
در آن نواحی غاریست که هرکس از پیش آن گذرد روح از بدنش مفارقت نماید و دیگر در مملکت چین کوهیست و در آن کوه دره و در آن جاده‌ایست
که در آن جاده مردم از چین به تبت روند و هرکس از جاده انحراف نماید فی الحال نفسش قطع شده بمیرد و دیگر در صنعا کوهیست و بر سر آن جبل
چشمه آبی و آب چشمه از جمیع جوانب آن کوه سیلان مینماید اما قبل از آنکه بدامن کوه رسد منعقد شده شب یمانی از آن حاصل شود و دیگر در یکی از بلاد
خطا استوا کوهیست و در آن کوه مناره‌ایست از سنگ و بر سر آن مناره تغاری موضوع است و بر سر آن تغار مرغی از سنگ منصوب که در منقار
خود انجیری دارد و در آن جبل درختان انجیر فراوانست و مرغان بصورت آن مرغ سنگین پایان و چون انجیر پخته شود هر روز آن طیور هر یکی
انجیری در منقار گرفته بیایند و در آن تغار اندازند و شخصی که مترصد آنجا باشد از آن انجیرها تناول کند و هرچه از وی فاضل آید بفروشد و چنان
مشهور است که این طلسم بلیناس حکیم ساخته است والعلم عند الله تعالی

ذکر بعضی از آدمیان غریبة الاشکال و الافعال

ثبوت پیوسته که تمیم داری که مردی بود نصرانی در زمان هدایت نشان پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام با سی کس از بنی لخم و جذام جهة تجارت
در کشتی نشسته سفر دریا اختیار کرد و بحسب اقتضا قضا باد مخالف در وزیدن آمد و مدت یکماه آن سفینه از موضعی بموضعی میبرد و چون بانتها
دریای مغرب رسیدند نزدیک بجزیره تلاطم امواج تسکین گرفت و تمیم با رفیقان بآن جزیره در آمدند ناگاه دابه که کثرت و غلظت اشعار او
بمثابه بود که پیش و پس او از یکدیگر متمیز نمی‌گشت با ایشان ملاقات نمود جماعت از غرابت هیات آن دابه متعجب شده پرسیدند که تو کیستی
جواب داد که من جساسه ام اکنون ای قوم بروید نزد مردیکه درین دیراست زیرا که او بشنیدن اخبار شما بغایت مشتاقست تمیم داری گوید
که چون ما این سخن شنیدیم بدان دیر شتافته آدمی دیدیم که دستها و پاهای او را به بندهای آهنین مقید ساخته بودند و هرگز بعظمت خلقت
او شخصی بنظر ما در نیامده بود لاجرم از وی پرسیدیم که تو کیستی گفت خواهید دانست که من چه کسم شما بگوئید تا چه کسانید جواب دادیم که ما از عرب
که در کشتی نشسته باین دریا آمده بودیم و بواسطه حدوث تلاطم امواج یکماه سرگردانی کشیده باین جزیره افتادیم و با جساسه ملاقات نمودیم
باشارت او بدینجا آمدیم پس آن شخص بجانب ما اقبال کرده گفت خبر دهید مرا از نخل عمان گفتیم از کدام صفت او خبر میپرسی گفت سوال
میکنم از شما که آن نخل میوه میدهد یا نی جواب دادیم که بلی گفت زود باشد که میوه ندهد باز گفت خبر دهید مرا از بحیره طبریه گفتیم از کدام حالت
او خبر میپرسی گفت آیا در آن بحیره آب هست گفتیم در آن دریاچه آب بسیار است گفت زود باشد که آبش برود باز گفت خبر دهید مرا از چشمه زغر
گفتیم از کدام حالش خبر میپرسی گفت آیا در آن چشمه آب هست و مردم آنجائی بآن آب زراعت میکنند گفتیم بلی در آن چشمه آب بسیار است
و اهالی آن سرزمین بزراعت اشتغال دارند باز گفت خبر دهید مرا از پیغمبر امیین که چکار کرد گفتیم بدرستیکه آنحضرت از مکه بمدینه تشریف آورد
با وی عرب معاندت کردند گفتیم بلی گفت چه کرد نسبت با ایشان پس او را خبر دادیم که رسول صلی الله علیه و آله وسلم بر معاندان غالب آمد
قبایلی را که نزدیک با او بودند مطیع گردانید پس گفت خیریت عرب در متابعت او است و اکنون من شما را از حال خود خبر دهم که بدرستیکه
منم المسیح که زود باشد که ماذون شوم بخروج پس بیرون آیم و سیر نمایم در زمین و نخواهم گذاشت قریه که بدانجا در نیایم در چهل شبانروز

و کربلا و مدینه که آن دو بلده بر من حرام‌اند و هرگاه خواهم که یکی از آن دو شهر درآیم فرشته که شمشیر برهنه در دست داشته باشد مرا استقبال نموده مانع آید و همچنین بر هر ثقبه از ثقبات آن دو بلده ملایک باشند که آن را حراست نمایند القصه تمیم بعد از شنیدن این سخنان بحجاز بازگشته بشرف ملازمت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم دریافت و مسلمان شد کیفیت واقعه را بازگفت و حال آنکه آنحضرت قبل ازین اخبار دجال را بهمین حال
با اصحاب گفته بود پس از استماع این حکایت از تمیم مهاجر و انصار را در مسجد مجتمع ساخته حدیث مذکور را بمسامع ایشان رسانید فرمود که حدیث
حدیث تمیم وافق الذی کنت احدثکم عنه و عن المدینة و مکة و در صحیحین بروایت انس بن مالک مثبت است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که نبوده است هیچ پیغمبری که بیم کرده باشد امت خود را از اعور کذاب الا و انه اعور و ان ربکم لیس باعور و نوشته شده است در میان دو چشم
دجال که کفر و در صحیح مسلم از حذیفة بن الیمان مرویست که حضرت مقدس نبوی صلوات الله و سلامه علیه فرمود که چشم چپ دجال اعور است و
او را اموی بسیار است و با اوست بهشت و دوزخ پس آتش او بهشت است و بهشت او آتش است یعنی هر کس دلیر در رود با آتش او بدخول جنت
سعادت یابد و هر کس ببهشت او مغرور گردد بدر آمدن بدوزخ مبتلا شود و در باب غرابت خلقت و افعال دجال امثال این احادیث احادیث
بسیار روایت کرده شده است و ایراد جمیع آنها لایق این مقام نیست لاجرم عنان خامه خوشخرام بصوب ذکر عوج بن عنق و یاجوج و ماجوج
انعطاف یافت **تعریف عوج بن عنق** اکثر مورخان بر آن رفته‌اند که عنق مادر عوج دختر آدم است علیه السلام و او را نیز بعظم جثه
توصیف نموده‌اند چنانچه گویند هر انگشتش سه گز طول داشت و در تفسیر شیخ سعید کازرونی مذکور است که بلندی قامت عوج بیست و سه
هزار و سیصد ذرع و ثلث گز بوده و در زمان طوفان نوح علیه السلام که آب از سر مرتفع‌ترین جبال چهل گز گذشته بود از سر زانوی او
تجاوز ننموده و نیز در کتاب مذکور مسطور است که در آن اوان که موسی علیه السلام داعیه جنگ جباران شام داشت عوج موازی طول
و عرض معسکر بنی اسرائیل قطعه سنگی ببرید از کوهی و بسر برگرفت بعزیمت آنکه بر بالای موسی و یاران اندازد تا همه بیکدفعه زیر آن کوه پاره نیست و نابود
گردد ایزد سبحانه و تعالی مرغی را امر کرد که بالماس آن سنگ را سوراخ کرد تا در گردن عوج افتاد و جناب موسی بحسب وحی سماوی بر کیفیت
اطلاع یافته خود را بعوج رسانید و عصا بر کعبش زده او را از پای درآورد و چون عوج بقعر جهنم افتاد استخوان ساق پایش را چند سال
بر روی رود نیل انداخته بودند و آینده و رونده بر آن جسر آمد شد مینمودند **صفت یاجوج و ماجوج** در روضة الصفا مسطور است
که یاجوج و ماجوج پسران متوشلخ بن یافث بن نوح بودند و چون هر یک از اولاد یافث بقطری از اقطار زمین رفته آغاز زراعت نمودند یاجوج
و ماجوج باقصای اراضی مشرق خرامیده قریب بجائی که سد ذو القرنین ساخته شده است مقیم گشتند و از نسل ایشان خلقی کثیر در وجود آمدند
چنانکه عبد الله بن عمر گوید که بنی آدم ده جزو‌اند از آنجمله نه جزو یاجوج و ماجوج اند و یک جزو سایر اهل عالم و در بعضی از اخبار آمده است که یاجوج و
ماجوج دو طایفه‌اند که بچهارصد قسم منقسم میشوند و یک نفر از ایشان نمیرد تا هزار نفر از نسل خود نه بیند و تمامی طبقات یاجوج و ماجوج بحسب
هیات منحصر در سه صنف باشند اول جماعتی‌اند که هر یک را از ایشان صد و بیست گز طول قامت بود و عرض بدن بدان متشابه نباشد و
صنف دوم زمره‌اند که هم طول و هم عرض بدن ایشان صد و بیست گز است و صنف سیوم گروهی‌اند که طول و قصر قامت ایشان
از یک شبر تا بچهل ذراع کشد و این صنف را گلیم گوش نیز گویند و فیل و کرگدن با یاجوج و ماجوج مقاومت نتوانند کرد و از اجناس وحوش
و سباع ضاره هر چه بدیشان بازخورد نجات نیابد و یکی از عادات مذمومه آن قوم اینست که هر کس از ایشان بمیرد گوشتش را بخورند و
یاجوج و ماجوج را ملتی نباشد نه خدا را شناسند و نه خلق را و مانند حیوانات معاش کنند و دیگر از غرایب صور بشر آنکه در حدود چین قومی باشند
بشکل آدمی اما موی ایشان شبیه بموی بوزینه است و آن قوم را قوت طیران است چنانچه از درختی بدرختی دیگر پرواز کنند قال فی عجایب المخلوقات
البغوی فی جانب الصین قوم شکل الآدمی الا ان شعرهم کشعر القردة یطیرون من شجرة الی شجرة دیگر آنکه در نواحی ترکستان کوه صعب مشتمل بر اشجار
هست و در آنجا جماعتی توطن دارند اگر یکی از آن قوم بیمار شود خود را بر سر کوهی که در آن نواحی واقعست رساند و بعد از وصول اگر باران
ببرد او بارد آن مریض از آن مرض فی الحال شفا یابد و اگر در آن رنج بمیرد و چون وفات یابد قطرات امطار مشابه بریزان گردد که مرده ببرد

وحقیقت الحال بر کسی ظاهر نیست دیگر در بلاد چین جانوریست و در آنجا مردی که قامتش مشابه درخت خرماست و دو دست ندارد و بجای
که دست تخم دو می زنند آواز می شنل آوازطبل ظاهر کردد دیگر در قریه از قری ولایت قبره در زمان او لجایتو سلطان دختری بود در وقت بلوغ
او در او کرفت و بعد از چند روز آلت رجولیت از موضع مخصوص او بیرون آمد و همچنین در جامع الحکایات مسطور است که شخصی در بغداد دختری داشت
و چون او را بشوهر داده اند در وقت زفاف آلت مردان از میان بر دو پای او سر بر زد و آن دختر پسر شده زنی بحبالهٔ نکاح در آورد
و از وی فرزندان پدید آمدند دیگر در یکی از کتب بنظر در آمده که نوبتی در حضر موت دندان انسانی یافتند که هشت من وزن داشت و دیگر در زمان
سلطان محمد خدابنده در سلطانیه مردی بود که بر تمامی اندامش موی غلبه داشت بسان موی خرس اما لحیهٔ او مانند سایر مردم بود و سخنش مفهوم نمی‌شد
و بکدائی اوقات میگذرانید دیگر از سنان بن ثابت حرانی منقولست که گفت زنی دیدم که اصلا دست نداشت و بپای خیاطت میکرد دیگر در
جامع الحکایات مذکور است که صاحب تاریخ دیالمه گوید که دو شخص از ارمن بخدمت ناصر الدوله آوردند که پشت هر دو بهم چسبیده بود و قریب
به بیست و پنج سال عمر داشتند و اکل و شرب و خواب و بیداری ایشان مخالف هم دیگر بود دیگر در ولایت ارمینیه قریه ایست و در آنجا طایفه‌اند
که هر کس از ایشان ریش بر می آرد نصف ریش او سیاه است و نصفی سپید دیگر نوبتی در بعضی از بلاد زنی ظاهر گردید که روی و دستهایش پر موی بود مانند
خرس که دندانهای زیرین نداشت و سخنش مفهوم نمیشد مردم میگفتند که مادرش با خرس جمع آمده و این تحفهٔ غریب آورده دیگر در عجایب البلدان
مسطور است که در ساحل بحر محیط کوهیست و در آنکوه جمعی ساکنند که دو چشم بر پیشانی دارند و بدستور آدمیان نیز بر روی آنها چشمها ظاهر است
دیگر از ابو حامد اندلسی مرویست که گفت در بعضی از بلاد بلغار شخصی دیدم از نسل عادیان طویل القامه و در قوت مشابه که ساق اسپ را
بدست گرفتی و شکستی و آن شخص در خدمت پادشاه بلغار بود و تقرب تمام داشت و در هر لشکری که آن مرد بودی خصم را هزیمت بودی
دیگر از ابو اسحق طالقانی منقولست که گفت در مرو با جمعی از مردم بموضعی نشسته بودم که ناگاه دیوار کهنه که نزدیک بما بود بیفتاد و چند سر
آدمی از میان آن بیرون آمد و یکی از آن سرها شکسته دندانهایش بسختی بزرگی آن دندانها مشابه بود که یکی از آنها دو من وزن داشت
دیگر در اراضی مغرب ریگستانیست و در میان آن ریگستان شهریست که متوطنان آن تمام نسوان باشند و اگر مردی بدانجا رسد بحسب اقتضای
آب و هوا شهوتش ساقط گردد بلکه در اندک زمانی بمیرد و در آن بلده چشمه ایست که چون زنان در آن چشمه نشینند حامله شوند و دختر
آرند و اگر بر سبیل ندرت پسری در وجود آید زود بمیرد و هر زنی که از حیض پاک شود اگر روز دیگر در آن چشمه نشیند حیض او معاودت
کند و چندان خون از وی برود که بهلاکت نزدیک رسد و آن زنان بغایت جمیله باشند و هرگز هوس مجامعت بخواطر ایشان خطور نکند
و اگر فی المثل یکی از ایشان بولایت دیگر افتد از مباشرت بغایت آزرده گردد اما بعد از چندگاه عادت دیگر نسوان پیدا کند
و عورات آن شهر مسلمان باشند و هر کاری که جهت انتظام امور دنیوی مردان را باید کردن آن زنان بدان قیام نمایند و هر چیز از هر محل حاصل
کنند بسویت در میان یکدیگر تقسیم نمایند و بزرگی و کوچکی و نزاع جهت سود او معامله در میان ایشان نباشد و افزونی مال و طلب تنعم و ذخیره
نهادن را از جملهٔ مکروهات شمارند حکایت در عجایب البلدان مسطور است که در حدود باب الابواب بر تلی دو قریه است و متوطنان
آن قری مردم بلند قامت احمر اللون ازرق چشم باشند و غیر زراعت صنعتی ندانند و بهیچ یک از سلاطین مال و خراج ندهند و تابع دین و ملتی
نباشند و در هر یک از آن دو قریه دو خانه بزرگ باشد در زیر زمین مثال سردابه یکی مخصوص برجال و دیگری منسوب بنسوان و جمعی از مردم
جهت ساختن کار اموات متعین اند و کار سازی ایشان چنانست که چون یکی از ایشان بمیرد مرده را بسردابه که برجال مخصوص باشد برند و بکارد
اعضایش از یکدیگر جدا کرده و مغز های استخوانهایش بیرون آورده عظام را در خریطه اندازند و اگر میت توانگر بوده باشد در خریطهٔ دیبا و اگر فقیر
بوده در خریطهٔ چرم و آن خریطه را در آن سردابه آویخته نام میت و اسم پدر و تاریخ ولادت و سال وفاتش را بر آن نقش کنند آنگاه گوشتهای
مرده را از سردابه بیرون آورده بتلی برند که در خارج آن قریه است و آنجا بنهند و کلاغی چند که بر آن تل آشیانه دارند بیایند و آن گوشتها را تمام
بربایند و هیچ مرغی دیگر نگذارند که بر آن تل نشیند و برین قیاس عورات آن جماعت نسوان مرده را کارسازی نمایند و همچنانکه سردابهٔ زنان علیحده است

علیه السلام پیشتر که مطرح گوشتهای ایشان نشت عنبر سرشته است که گوشت مردان ما بران انداختند حکایت در تاریخ احمد بن اعثم کوفی مسطور است که سعد بن ابی وقاص بعد از فتح حلوان نضلة بن معاویه را با سیصد سوار بجانب سابق حلوان فرستاد تا اغنام و مواشی کافران را تاخت کنند و نضله در وقت مراجعت از تاخت حلوان نماز دیگر در میان دو کوه فرود آمده بود و ادای بانگ نماز قیام نمود و چون گفت الله اکبر الله اکبر از کوه آوازی آمد که کبرت تکبیرا یا نضله و چون گفت که اشهد ان لا اله الا الله باز آواز آمد که اخلصت اخلاصا یا نضله چون گفت اشهد ان محمدا رسول الله هاتف بزبان راند که این پیغمبریست که بعد از وی هیچ پیغمبر مبعوث نشود و چون گفت حی علی الصلوة بار دیگر گفت که این نمازیست که فریضه کرده اند خنک آنکس که بران مواظبت نماید و آن را بوقت گزارد و چون نضله گفت حی علی الفلاح هاتف آواز داد که الفلاح لاهل الصلاح الصلاح لاهل الفلاح و بعد از آنکه نضله از بانگ نماز فارغ گشت و تکبیر گفت در وقت اداء قد قامت الصلوة باز از کوه آواز آمد که امت محمد رسول الله را تا قیام قیامت بقا باشد و نضله از شنیدن این سخنان تعجب نموده پس از فراغ اداء نماز برپای خواست و باواز بلند گفت که ای هاتف آواز تو شنیدیم و آنچه فرمودی فهم کردیم اگر تو از جنس فرشتگانی فضل الله علیک و اگر از پریانی مرحبا بک و اهلا و سهلا و اگر آدمی زاده میانی بیرون آی تا بصحبت تو مشرف شویم در همان لحظه پیری سر برهنه که موی روی و سرش سفید بود و دو جامه صوف سفید پوشیده بود و عصایی بر دست گرفته از عقبة الجبل بیرون آمد و بران عصا تکیه زده گفت السلام علیکم و رحمة الله و نضله لب بجواب گشاده از وی پرسید که تو کیستی و درین منزل چگونه بسر میبری گفت من زریب بن برثملا ام وصی عیسی بن مریم علیهما السلام و مسیحا در باره من دعا کرده است که تا وقت نزول او از آسمان زنده مانم و فرموده است که درین کوه روزگار گذرانم باید که سلام مرا بعمر بن الخطاب برسانید و او را بگویید که متابعت سنن سنیه نبویه را از دست مده و بران مواظبت نمای و بدانکه قیامت نزدیک رسیده است نضله گفت چه باشد که مرا از علامات روز جزا خبر دهی زریب گفت ای نضله هر وقت که مردان با مردان و زنان با زنان مجامعت کنند و امرا با غلمان در سازند و اگر چه غلات بسیار باشد نرخ ارزان نشود و خون بیگناهان بر خاک ریزد و حشمت خلایق بمرتبه رسد که اگر درویشی سائلی گدائی کند درمی صدقه نیابد و حفاظ قرآن را بالحان و مزامیر تلاوت کنند و مساجد را نقاشی نمایند و منارهای بلند افرازند و گواه دروغ بسیار شود و باران اندک بارد و خوردن ربا شایع گردد بباید دانست که قیامت نزدیک باشد و خشم الهی ظهور نماید و زریب بعد از گفتن این سخنان غایب شد و چون نضله بخدمت سعد ابی وقاص رسید کیفیت حال باز گفت و سعد بنفس خویش بآن کوه رفته هر چند جستجو و تک و پوی نمود و بانگ نماز گفت دیگر از زریب اثری ندید و خبری نشنید والعلم عند الله الحمید المجید و حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده آورده است که در زمان اولجایتو سلطان مولانا جمال الدین ترکستانی که عالمی صادق القول بود روایت کند که جمعی از تجار گفتند که درین سنوات که فوجی از کفار لشکر ترکستان کشیده در نواحی بیلقان جماعتی از اهل اسلام را شهید گردانیدند از آنجمله شخصی که او را قراتهادر گفتندی بزخم تیغ کافر کشته شد بعد از مدتی عیال و اطفال قراتهادر از گوشه خانه از خانهای او آوازی شنیدند که منم قراتهادر که در فلان روز کفار مرا شهید کردند و اکنون من بغایت خوشحالم و با بعضی از ارواح باستقبال روح پیره زنی آمده ام که سه روز دیگر فوت خواهد شد و چون خاطرم متعلق بشما بود بدینجا آمدم تا معلوم نمایم که چه حال دارید میباید که اهل این شهر را بگویید که آفتی عظیم متوجه این بلده است صدقه دهید تا دفع شود و چون مردم قراتهادر این آواز شنیدند بسرعت هر چه تمامتر گوشه خانه را خراب کردند هیچکس در میان ندیدند و از گوشه دیگر همان آواز شنیدند و این آواز مانند آواز مردم ذی حیوة نبود بلکه آوازی بود که از خمی بیرون آید و درین نوبت از کثرت اقوال مبالغه بیشتر بود که مردم شهر را بگویید که صدقه دهند و الا ببلیه عظیمه مبتلا خواهند شد اهل خانه جواب دادند که مردم این شهر سخن کردن ترا از ما باور نخواهند کرد گفت اهل شهر را بگویید تا در میدانی حاضر شوند و چوبی در زمین فرو برند من از آن چوب با ایشان حکایت کنم و شهریان بران موجب عمل نموده همان سخنان را استماع کردند و ایضا گفت که این دعا بخوانید که اللهم کفی علمک عن المقال و کفی کرمک عن السؤال و تا سه روز این آواز را مردم یکی از مواضع مختلفه میشنیدند بعد از آن آن پیره زن در گذشت و آن آواز منقطع گشت ذلک من عجایب الحالات و غرایب الواقعات و در تفسیر گازرونی از امام شافعی مرویست که هرم بن حیان مدت چهار سال در شکم مادر مانده و چون متولد گشت

هاتف

بانغمه

و دندانهایش بیرون آمده بود و دیگر آنکه در اوایل جمادی الاولی سنه ست عشر و تسعمائه در بعضی از محلات دار السلطنه هراة از ضعیفه پسری متولد
گشت که چهار چشم و دو بینی و دو دهان داشت و در هر دو دهانش دو دندان رسته بود و بر پشت او پاره گوشت زیادتی بود مانند کوهان شتر و در وقتی
که راقم حروف در مجلس جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی بود این طفل را بعد از آنکه مرده بود بدانجا آوردند و آنجناب متحیر گشته
که وقوع امثال این صورت از جمله علامات انتقال ملکست و در اواخر رجب سنه مذکوره در همان بلده در محله خواجه معز الدین ملک زنکی عورتی بیک شکم چهار
فرزند آورد و یک پسر و سه دختر پسر همان لحظه فوت شد و دختران با مادر ایشان نیز پس از سه چهار روز وفات یافتند و چنانچه جناب شیخ الاسلامی
گفته بود در شعبان همان سال ناگاه رایت دولت نواب کامیاب شاهی از افق بلاد خراسان طالع گشت و آن مملکت بتسخیر فرمانفرمای جهانیان
در آمد والحمد لله رب العالمین والصلوة علی نبیه و آله المعصومین **ذکر بعضی از غرایب حکایات که از جنیان منقولست** در کتب علماء
و اهل مناقب بروایت خزیمة بن ثابت از ابو عامر راهب منقولست که گفت نوبتی شنیدم که در ولایت یمن کاهنی ظاهر گشته که در آن فن شبیه و نظیر
ندارد و آرزوی ملاقاتش بر ضمیر من مستولی شده در ماه رجب که شمشیرهای اشرار عرب در نیام بود متوجه یمن گشتم و در شبی از شبهای مهتاب که [illegible]
را شتر بصوب مقصد میراندم خواب بر من غلبه کرده پس از آنکه بحالت یقظه و انتباه آمدم خود را در بیابانی غریب منکر دیدم نظر بر اطراف و جوانب
آن صحرا انداخته آتشی چند مشاهده من شد از دور که مانند ستاره میدرخشید و نزدیک بآن شعلات شتافته جمعی مهیب صورت غریب خلقت دیدم
که در گرد آن آتشها نشسته بودند لاجرم بترسیدم و شتر نیز هراسیده بزانو در آمد و من خود را از مرکب انداخته جمعی از ایشان بقصد من برخاستند
و من تضرع نموده زنهار خواستم زمره از آن قوم جماعتی را که متوجه اضرار من بودند منع کرده چهار شخص نزد من نشستند یکی از ایشان مرا مخاطب کرده
و گفت ای آدمی از کدام قومی گفتم از قبیله غسان از بطن قیله آنگاه از مقصد و مقصود من پرسیدند و من صورت حال را معروض داشته بزبان آوردم
که ما در اخبار غیبیه اعتماد بر قول کاهنان زمان میکنیم که ایشان حقایق اسرار را از شما میشنوند و من اکنون حق جوار را وسیله ساخته بعضی از قضایای آینده
بواسطه از شما استعلام مینمایم سه کس از ایشان اشارت بچهارمی کردند که داناترین ما اوست و من متوجه او گشتم آن جنی گفت که یا ابا عامر فراگیر علمی را
که نه از کتاب باشد بیدار کننده درویش بی سامان و فرود آرنده باران ریزان که هر آینه زود باشد که بیاید صاحب شتران با تک سایان که
بگرامی ترین تحریض کننده مردم را بر جنگ و فصیح ترین فرماینده همگنان را بطلب فرهنگ و هر آینه فرود آید از آسمان سخنی برین معنی که مهار در
بینی هر بد خواهی کند که جنگها دیده باشد و سختیها کشیده و تند خوی و افسانه گوی را رام و خاموش گرداند بدرستیکه کسان بی باک حق را خشمناک
گردانیده اند و شخصی را که شکننده پادشاهان فارس و روم باشد خواهند ابو عامر گوید که پرسیدم که این شخص پادشاه باشد جواب داد
که نی پیغمبری باشد از بنی هاشم با شرف و وفا و کرم بعد از آن همه از اوصاف حضرت خاتم صلی الله علیه و سلم بر زبان آورده گفت گوش
من این سخنان را از فرشتگانی استماع نموده که مینویسند کاران اعمال بندگانند ابو عامر گوید چون سخن بدینجا رسید آن جنی با رفیقان خود از نظر من غایب
شده من آنشب را در همان مکان گذرانیده صباح بطرف مدینه مراجعت کردم از غرایب آنکه با وجود مشاهده این حال و شنیدن این مقال
ابو عامر راهب با وجود آنکه زمان بعثت نبی غالب را دریافت از غایت حسد ایمان نیاورد و بر کفر و ضلالت بمرد حکایت در
بسیاری از نسخ سیر بنظر در آمده که سواد بن قارب که در میان یمنیان از اجانب و اقارب امتیاز و استغنا داشت در ایام خلافت عمر
ابن الخطاب روزی بدار الخلافه آمد عمر رضی الله عنه بوی گفت که یا سواد من شنیده ام که ترا از ظهور حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم مشرف [illegible]
که همزاد تو بوده آگاه گردانیده و کیفیت آن حکایت را میخواهم که بیواسطه از تو استماع نمایم سواد گفت یا امیر المؤمنین من شبی در خوابگاه خویش
باستراحت اشتغال داشتم که آن جنی آمد و پای بر من زد و گفت برخیز و بیدار شو اگر فهمی داری دریاب که رسول بنی لوی بن غالب رسید و شیم
او و دین وی خلق را بسجده خوانده و طریق عبودیت حضرت الوهیت روشن گردانیده و بیتی چند بزبان راند بهمان مضمون من این سخن را وقعی ننهادم
و گفتم بگذار که خواب کنم که دوش بیدار بوده ام و آن جنی آنشب غایب شده شب دیگر باز آمده همان سخنان را اعاده کرد و من بدستور اول از آن
حدیث متاثر نگشتم و شب سیم نوبت دیگر ظاهر گشته همان ابیات را بر زبان آورده پوشیده نماند که ابیات مذکوره را بعضی از علماء فن سیر

برین موجب ترجمه کرده اند ابیات شگفتی در دلم از جنیانست که راه مکه شان مقصود جان است بر آن جنی که چون یکسان نباشند پری و آدمی
یکسان نباشند همه را بهدایت گشته طالب که تا برکه هان کردند غالب تو نیز از سوی پیمبر شتابی بهر آن کامی که هیچ جنی بیابی القصه سواد که بود
که در شب سیوم سخنان منثوره و منظومه آن جنی با ثر افتاده بود روز دیگر روی بصوب مکه آوردم در اثنا در راه شنیدم که حضرت خاتم صلی الله علیه وسلم
بمدینه هجرت فرموده بسرعت شتافتم و شرف ملازمت آنحضرت دریافتم و بسعادت اسلام رسیدم اما دیگر هرگز آن جنی را ندیدم حکایت
از جناب مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر استماع افتاده که روزی میفرمود که قاضی اختیار الدین حسن گفت که از مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی
شنیدم که نوبتی تقریبی گفت که در وقتی که متوجه گذاردن حج اسلام بودیم درویشی نسبت با طریق ارادت و سلوک داشت و بهره و در منزل
ما میرسید و چون ببادیه درآمدیم دو سه روز او را ندیدیم بعد از آن پیدا شد در غایت ضعف و ناتوانی لاجرم از و پرسیدیم که همین چند
روز کجا بودی و چه حال داری جواب داد که مرا واقعه در غایت غرابت اتفاق افتاد اما به همت شما از آن بلیه نجات دست داد و چون
تفصیل این اجمال سؤال کردیم گفت در فلان منزل بر کنار برکه ماری عظیم دیدم و بزخم سنگ او را بقتل رسانیدم همان لحظه گرد و غبار
عظیم حادث شد و چنان احساس کردم که جمعی از هوا درآمده مرا برداشتند و بجائی بردند که پادشاهی بر تخت نشسته بود و جمعی کثیر در پیش
او ایستاده و جماعتی که مرا برده بودند بعرض رسانیدند که این آدمی یکی از کسان ما را کشته است و پادشاه جواب این سخن را از من استفسار
نمود و یکی از آن طایفه آهسته مرا گفت که بگوی هرچه شرع فرماید و من این لفظ را بر زبان راندم پادشاه گفت او را نزد قاضی برید تا این قضیه
بمقتضای شریعت مطهره فیصل یابد آنگاه مدعیان مرا نزد شخصی که بر مسند قضا متمکن بود بردند و دعوی خون کردند قاضی از من جواب پرسید
گفتم که من ماری را کشته ام و از قتل کسی دیگر خبر ندارم قاضی از آن جماعت پرسید که مقتول شما بچه صورت بدانجا شتافته بود گفتند بهیأت مار
گفت پس شما را دعوی نمیرسد زیرا که من در لیلة الجن از رسول الثقلین صلی الله علیه وسلم شنودم که فرمود من تزیا بغیر زیه فان قتل فدمه هدر
اکنون این شخص را برداشته بقافله او ملحق گردانید و ایشان بموجب فرموده عمل نموده مرا بهمان سر برکه رسانیدند و من از عقب قافله می
آمدم تا اکنون بخدمت رسیدم راقم حروف گوید امیر نظام الدین علیشیر بعد از نقل این حکایت اظهار تأسف کرده گفت کاشکی من در زمان
حیات مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی این واقعه را میشنودم تا بواسطه کیفیت حال را از ایشان معلوم مینمودم و هم از مقرب حضرت
سلطانی استماع افتاده که فرمود که یکی از قرابتان من گفت شبی مرا میل حمام شده پیش از صبح برخواستم و بحمام میرزا شاهرخ رفتم اتفاقا
همان زمان حمامی چراغ روشن کرده بود و هنوز کسی بحمام درنیامده بود و من فوطه بستم و بحمام درآمدم و در یکی از خلوت خانها غسل کردم
چون بمیان حمام آمدم دیدم که شخصی بر روی تخت نشسته است از و پرسیدم که صبح دمیده است یا نی گفت صبر کن تا احتیاط کنم آنگاه
خود را بلند ساخته دست بشیشه روزنه سقف حمام رسانیده تا آن را برداشته ملاحظه دمیدن صبح کند لاجرم وهم بر من غالب گشته
در ساعت بیرون دویدم و جامه پوشیده متوجه خانه خود گردیدم چون بدر باغ شهر رسیدم بهیأت مردم آشنا پیدا شده گفت درین سحر
از کجا می آئی گفتم از حمام می آیم و مرا واقعه غریب دست داد گفت بگوی و چون کیفیت بلند شدن آن شخص را تقریر کردم این عزیز نیز هم دو
کتف خود را برکشیده تا سر پشت طاق در باغ شهر بلند شد و بر زبان راند که آن شخص که در حمام دیدی بلند تر بود یا این و من از مشاهده
این صورت غش کرده تا روز آنجا افتاده بودم آنگاه بعضی از کسانی که مرا می شناختند بسر وقتم رسیده مرا بخانه بردند و بتعهد حال من کردند
تا بهتر شدم و هم از جناب مشار الیه استماع افتاد که فرمود که یکی از نوکران امیر حسن ملکی گفت که در زمستانی که متوجه یکی از مواضع بادغیس بودم
در روزی که تمام دشت و بیابان را برف گرفته بود بزغاله سیاه بنظرم درآمد که در میان برف خفته بود و از هیچ طرف اثر قدم او نمی
نمود و من متحیر شده اسپ بدان طرف راندم و آن بزغاله را گرفته بقاش زین رسانیدم و در آن اثنا دست من بمیان هر دو پایش درآمد
دیدم که خصیتان او در غایت بزرگیست بزبان تعجب با خود گفتم که فی الغه مایه لاری یار بزغاله بروی بازپس کرده گفت که پیش پا تان
بود لغای لاجرم هراسی بقیاس بمن راه یافته بزغاله را دور انداختم و در غایت سرعت بطرف دیگر تاختم ذکر بعضی از غرایب

از اوصاف و امور که منقولست از حیوانات آبی و وحوش و طیور در عجایب البلدان مسطور است که در نیل مصر سه جانور است
که در حوالی انهار و بحار نیست قرش و نهنگ و فرس البحر اما قرش جانوریست بهیأت وزغ که طول و عرض یک گز باشد و بقطعهای گرد لون
بدن دارد و راکبان کشتی و مسافران دریا از وی بغایت هراسان باشند و با آنکه طعمه در آب اندازند تا بخوردن مشغول شده از قصد کشتی
تقاعد ورزد اما نهنگ جانوریست که در اندامش هیچ سوراخ و یا منفذی نیست و خوردن و بچه آوردن و فضله افکندن او از همان منفذ است
و در رسالة التصید که تصنیف جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی است در سلک تحریر انتظام یافته که نهنگ بصورت
سوسمار است و دهان گشاده دارد و زبان دراز و شصت دندان نیش در فک اعلی دارد و چهل دندان نیش در فک اسفل و در میان هر
دندان نیش آن دندان خورد چهارگوشه است و بعضی گفته اند که نهنگ را هشتاد دندان نیش است چهل در بالا و چهل در پایان و چون نهنگ
جانوری را در دهن بگیرد دندانهایش از یکدیگر گذشته مشبک شود و اصلا آن جانور را خلاصی ممکن نباشد و پشت نهنگ شبیه به پشت
سنگ پشت است و آهن بروی کار نکند و نهنگ را چهار پایست و دم دراز گاه باشد که طول آن بده گز رسد و بهیأتش بدو گز نهنگ
را نتوان کشت مگر از زیر بغلش و او هرگاه خواهد که جفت شود از دریا بیرون آید و ماده را بر پشت خویش اندازد و تخم در خشکی کند از بچگانش
آنچه بآب رود نهنگ شود و آنچه در خشکی ماند سقنقور گردد و ایضا در رسالهٔ مذکوره مذکور است که چون شکم نهنگ از فضلات پر شود از
آب بیرون آمده دهان باز کند و مرغکی کوچک بدهان وی درآید و آنچه از اندرونش بیرون آید بخورد و آن مرغک را چیزی است بسر
مانند خار هرگاه نهنگ دهان خود برهم نهد آن خار در کامش خلیده باز دهان بگشاید اما فرس البحر جانوریست که سر و گردنش بشبه کاو
بینیش و پشتش ناب مانند دندانهای خوک از دهانش بیرون آمده و چهار رسته دندان دارد و هر دندانی برابر تخم مرغی و دست و پای
او بغایت کوتاه است و سطبر مشابه بدست و پای شتر و دمی کوتاه دارد و او دایم قصد کشتی کند و هر جانوری که بیابد هلاک کرداند
و قوت و صلابت جسدش بمرتبه ایست که نوبتی در مصر هزار مرد مسلح خواستند که او را هلاک سازند ایشان را این معنی میسر نشد و همدر
عجایب البلدان مسطور است که نوبتی در ساحل دریای هرموز مشاهده افتاد که مردمی ماهی صید کرد که مانند سپری گرد و پهن بود و دنباله
دراز باریک داشت و در میان پشتش دو چشم گشاده بود و دهان در میان شکم داشت دیگر در رسالة التصید مذکور است که نوعی از جنس که
آنرا حوت الحیض گویند و آن بسیار بزرگ باشد چنانکه کشتی را از رفتن باز دارد اما چون کشتیبانان بغنیه خرقه را بخون حیض آلوده بدریا
اندازند آن ماهی بگریزد و اگر زنی حایضه در کشتی باشد همین خاصیت ظاهر گردد دیگر در بعضی از بحار ماهی میباشد که طول آن صد و بیست
گز است و عرض او بیست ارش و عرض دهانش دوازده ارش و همدران بحر ماهی است که میپرد و در وقت طیرانش ماهی از و بزرگتر از
عقبش در پرواز می آید و او را گرفته میخورد دیگر در یکی از دریاها ماهی میباشد که در روی آب در طیران می آید تا خود را بحیوان بحری
که بر سطح آب دهان باز داشته باشد میرساند و بدهانش درمی آید و این حیوان آن ماهی را فی الحال فرو میبرد دیگر در تحفة الغرایب مسطور است
که در هندوستان دریاییست که ده فرسخ طول آنست و در آن دریا حیوانات اند بهیأت انسان که چون شب شود از آن جنس بسیاری از
آب بیرون آیند و بر ساحل بحر با هم ملاعبه نمایند و رقص کنند و در میان ایشان زنان خوب صورت باشند و دیگر حیوانات نیز باشند
بر غیر صورت آدمی که از آن بحر بیرون می آیند و مردم آن دیار در شبهای مهتاب نزدیک بآن دریا روند و در گوشه نشسته نظارهٔ ایشان
کنند راقم حروف گوید که در سنه ثمان و تسعمائه که سلطان بدیع الزمان میرزا انجبال قتال محمد خان شیبانی در کنار آب آمویه نشسته بود بعضی از
مردم او از آن نهر ماهی گرفتند که طولش یک گز و نیم بود و سطبری بنصف بالایش برابر عصایی و بنصف پایانش بمقدار قلمی و فک اسفل بدنش
و غیر دهان منفذی بدو اعضاییش ظاهر نبود و از جملهٔ حیوانات آبی دیگر سرطانست که او را خرچنگ نیز گویند از غرایب حالاتش آنکه چشم
بر کتف دارد و دهان در سینه و سالی سه نوبت پوست اندازد و خانهٔ خود را مبنی از دو در سازد یکی بطرف آب و دیگری بطرف خشکی
و چون پوست افکند در جانب آب را محکم گرداند و در طرف خشکی را باز گذارد تا بدنش صلب شود دیگر آنکه خرچنگ بطریقه آدمیان بدست

بدست خود دنی بر داشته در دهان گذارد و مانند سایر حیوانات دهان بر ماکولات نهند گویند که اگر سرطان را بر پشت مرده یابند علامت سنگینی باشد
اما حیوانات بری که غریبة الاشکال و الافعال اند بسیار است از جمله آنکه در ولایت مغرب حیوانیست که چون آفتاب طالع گردد ولدی از وی
تولد نماید و تا وقت غروب خورشید مادر زنده باشد و بعد از آن بمیرد و روز دیگر آن همان وقت رسیده ولدی متولد شود و مادر بهنگام غروب بمیرد و لا
یزال توالد و تناسل و فوت این حیوان بر همین موجب باشد و غرایب حالات بعضی از حیوانات درنده و چرنده و جهنده بر همین منوال است که اند[ر] مساله القضیه
دیگر رسایل افاضل نقل کرده میشود شیر در میان وحوش بمنزله پادشاهست و غایت شجاعتش در میان طوایف انسان مثل گشته مع ذلک
از آواز خروس و گربه و چوب زدن بر طرف طسین و روئین دهم نماید و بچه شیر در وقت تولد قطعه گوشتی باشد بی حس و حرکت و بعد از آنکه سه شبانه
روز مادر او را محافظت کند پدرش بیاید و بادی در وی دمد تا صورت شیر پیدا کرده در جنبش آید و شیر بچه تا هفت شبانه روز چشم باز نکند و
چون شش ماهه گردد شکار نماید و شیر پس مانده هیچ جانوری را نخورد و بر سر بار مانده خود نرود از ارسطاطالیس مرویست که گفت نوعی از شیر دیدم
که روی او مانند آدمی و بدنش سرخ رنگ و دمش مثال دم کژدم بود و نوعی دیگر دیدم بشکل دراز گوش که شاخهای سیاه داشت بعد از یک جنب
پلنگ متکبرترین سباع است و چون سیر شود سه شبانه روز خواب کند و از دهانش بوی خوش آید بخلاف شیر که دهانش بدبوی بود و هرگاه
پلنگ مریض گردد موش خورد تا نیک شود و پلنگ را با شراب انقدر محبت است که اگر بخمخانه رسد چندان بیاشامد که او را شعور نماند و
گرفتار گردد یوز بشکل مانند پلنگست و بحسب مزاج مشابه سگ و یوز چون پیر شود ترک شکار کرده با یوزی جوان مصاحب گردد و از صید وی
خورد و یوز نیز مانند پلنگ خواب بسیار کند و اول کسیکه آن جانور را بر ساغری اسپ سوار ساخت یزید بن معاویه بود گرگ چون در خواب
شود یک چشم وی باز باشد و یکی پوشیده و در صحرا فریاد بسیار کند و هرگاه او را بگیرند هر چند بزنند بچوب یا شمشیر آواز بر نیارد تا بمیرد و گرگ
از یک فرسخ مسافت بوی مردار شنود و هر وقت خوردنی نیابد با استنشاق هوا قناعت نماید گویند که چون سر گرگ را در کبوترخانه آویزند
گربه بدانجا نیاید و پوستش را چون بر پوست گوسفند اندازند مویش بریزد کفتار از گفتار بعضی از علما آثار چنان معلوم میشود که کفتار حایض میشود
و سالی نر میباشند و سالی ماده و او بحماقت اشتهار دارد چنانچه از کیفیت گرفتنش بوضوح می پیوندد خرس از جنس ماکولات آنچه آدمیان خورند طعمه
سازد و همچنین علیق اسپ و شتر و دراز گوش و طعمه سباع را نیز بکار برد و در وقت وضع حمل رنج بسیار کشد و بعضی گفته اند که خرس از دهان زاید و او در
زمستان کم تردد نماید و هرگاه گرسنه گردد دست و پای خود را بمکد تا گرسنگی مندفع شود خوک قوت مجامعتش از جمیع حیوانات زیاده است
در هشت ماهگی بجفت میل نماید و ماده اش در شش ماهگی آبستن شود و احیانا در چهار ماهگی حامله گردد و هشت بچه زاید و چون بپانزده سالگی رسد دیگر نزاید
و هرگاه خوک بیمار شود خوردن خرچنگ علاجش باشد از غرایب آنکه چون خوک را بریسمانی بر دراز گوش بندند و دراز گوش بول کند خوک
بمیرد والله اعلم اگر یک چشم او را از حدقه بیرون کنند ساقط گردد و دیگر آنکه اگر خوک را سه روز چیزی ندهند که بخورد و بعد از آن روز خوردنی
دهند فربه شود و نصاری بر همین موجب او را پروار کنند روباه بحیله و مکر نظیر ندارد و گویند هرگاه کیک بر وی غلبه کند آهسته آهسته در آب رود
تا همه کیکها بر گرد دهانش جمع آید آنگاه غوطه زند و بگریزد و دیگر آنکه شکم خود را پر باد کرده بر پشت خسبد و پاها بلند سازد تا جنبد با کلان بزنند
که مرده است و بر وی نشستن روند و او بر جسته آنها را صید کند و در مصر و دیلم نوعی از روباه میباشد که از درختی به درختی میپرد و هر مریضی که از گوشتش
میخورد شفا مییابد نقلست که در زمان ظهور حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم شخصی بتی داشت و پیوسته نان و شکر می آورد و بر سر آن بت مینهاد
ناگاه روباهی بانجا رسید و نان و شکر را خورد و بر سر صنم شاشید و بت پرست این حال را دیده بت را بشکست و مسلمان شد شغال
جانوری مشهور است گویند که اگر زبانش را در سرای گذارند میان ساکنان آن موضع نزاع شود خرگوش بعضی از مردم گمان برده اند که آن
جانور سالی ماده میباشد و سالی نر و این سخن اصلی ندارد و آنچه از غرایب حالات او بصحت پیوسته آنکه حایض میشود و خنثی میباشد و اعراب
گویند که جنیان از خرگوش میگریزند و چون چشم خرگوش بر دریا افتد بمیرد و بدین جهت هرگز به دریا بار نرود سوسمار هرگز آب نیاشامد بلکه تنفس
بهوا گذراند لاجرم در چهل روز یکقطره بول کند و او هفتاد بیضه نهد نرش را دو ذکر و ماده اش را دو فرج باشد و عمرش بهفتاد سال رسد

بوزینه از تمامی جانوران با آدمیان مشابهت بیشتر دارد و بخنده و خوردنی طلب نماید بغایت غیور باشد بر ماده خود و صنعتها آموزد چنان استماع افتاده که بوزینه شطرنج آموخته بود روزی صاحب خود را مات کرد و آن شخص متغیر گشته شاه شطرنج را بر سرش زد چون دست دیگر باختند باز بوزینه غالب شد و در وقتی که حریف را بمات خانه رسانید طبقچه که در آن مجلس بود بر سر نهاد انگاه کشت گفته او را مات ساخت گویند که اگر از پوست بوزینه غربال سازند و بآن گندم و جو بیزند و بدان زراعت کنند محصول از آفت ملخ ایمن باشد بوتیمار مرغ است او را مالک الحزین گویند جهة آنکه پیوسته بر کنار دریا باشد و هرگاه قطره از آب دریا کم شود محزون گردد و آب نخورد تا از تشنگی بمیرد سگ بوفاداری و نگاهبانی صاحب خود و محافظت اموالش مشهور است چنانچه در یکی از کتب بنظر در آمده که روزی در قزوین شخصی سگی داشت وفات یافت و آن سگ همراه تابوتش تا بسر قبر رفت آنگاه بازگشته در موضعی که آن شخص فوت شده بود خود را چندان بر زمین زد که هلاک شد گربه چند نوع میباشد اهلی و صحرائی و از انجمله گربه زباد است و آن جانوریست دم دراز دارد و موی وی مایل بسواد بود و گربه زباد در هند و دیار مغرب بسیار باشد و چون خواهند که زباد او را از آن گربه بحصول پیوندد او را بر چوبی بندند و نه روز هر روز چند نوبت شیر دهند و دران ایام آن گربه بر گرد چوب گردد و خود را بر آن مالد و زباد مانند عرق از اعضایش ترشح کرده بر چوب نشیند و از غرایب احوال کرگدن آنکه گاهی سیاهی چشمش کرد و بزرگست و گاهی در غایت خردی و باریکی و این اختلاف در یکروز بسیار دیده شده و سبب معلوم نیست موش جانوری کثیر الضرر است گویند که اگر دمش را ببرند و در خانه دفن کنند دیگر موش بآن خانه در نیاید از امیر نظام الدین علیشیر استماع افتاده که فرمود که در وقتی که بجهة رباط سنجده اشتغال داشتم در زمینی که آنرا صالح عمارت میساختند خانه موشی ظاهر شد و از اجناس حبوبات مثل گندم و جو و ارزن و برنج و ماش و عدس از هر یک یک کف جدا جدا در صحن آن سوراخ ریخته بود بترتیبی که در دکان علافان ریزند و موشی سه چهار موش بچه را پیش گرفته نشسته بود و مطلقا از مردم نمی گریخت و اگر یکی از فرزندان او را دور می انداختند میرفت و او را برداشته بجایش می آورد و چون این حال مشاهده کردم فرمودم تا چند خشت در اطراف منزل وچیدند و بالایش را پوشیدند تا جهت آمد شد مردمی که بعمارت مشغول بودند متضرر نگردد و چون روز دیگر از وی خبر گرفتم معلوم شد که در آن شب نقبی زده و بچگان خود را با تمامی حبوبات مذکوره از انجا بجای دیگر برده چنانچه یکدانه باقی نمانده خارپشت شب راه رود و بخوردن افعی میل کند و اگر افعی وی را بگزد جو خورد تا نیک شود سلحفات او را سنگ پشت و کاسه پشت و کشف نیز گویند چون تخم کند منتظر کردن در روی بچه بیرون آورد زیرا که شکمش در سختی بمثابه ایست که اگر تخم رسد آن را بشکند گویند که چون کشف را بر پشت اندازند میوه آن موضع را سر ما ضرر نرساند مار چندین صنف است از انجمله یکی مکلل است که مجرد رویت او سبب هلاکت میشود دیگر افعی است که خالهای سیاه و سفید دارد و گویند که چون عمرش بهزار سال رسد کور گردد و درخت بادیان را پیدا ساخته چشم بران مالد تا بار دیگر بینا شود دیگر از غرایب احوال افعی آنکه چون چشمش بکنند باز بروید و همچنین اگر دمش را ببرند و دندانش را برکنند باز دیگر پیدا شود و علاج مرض افعی درخت زیتون باشد و مطلق مار را بشراب میل بسیار بود و هرگاه بر شراب قادر شود چندان بخورد که بخود گرفتار گردد و گاه باشد که در مستی بمیرد و ملبت بسر حرم که نیایم بدر از میخانه تا بدانم که مرا پرشود پیمانه از غرایب خلقت مار آنکه دیده اش در حدقه نگردد و محکم باشد و مار از آدمی برهنه نگریزد و اگر او را بتازیانه که بعرق اسپ آلوده باشد بزنند بمیرد کژدم بقول صحیح از دهان وضع حمل نماید و اولاد او بچه بسیار آید از عجایب آنکه کژدم آدمی مرده را نگزد و نایم را نیز مادام که بدست حرکت نکند متعرض نگردد و چون کژدم افعی را گزد فی الحال بمیرد گویند که در شهر حمص کژدم نباشد و اگر از جائی دیگر بدانجا آورند زنده نماند کرگدن صورتش بگاومیش نزدیکست و او یکشاخ بزرگ سر تیز دارد بر پشت بینی و آن شاخ با فیل ضرب کند و چون شاخش بشکافند اندرون وی منقش باشد بنقوش عزیبه و نزد سلاطین چین شاخ کرگدن عزیز باشد و از آن کمر با سازند و قوایم کرگدن از دست و پای جمیع حیوانات بری و اهلی بزرگتر است چنان اشتهار یافته که کرگدن آنقدر قوت دارد که فیل را بشاخ خود بردارد و چندان نگاه دارد که هلاک شده در گذارش آید چشم کرگدن اندرون فیل پر شده بهمین سبب هلاکتش گردد و رخ طایریست که هرگاه کرگدن و فیل را بر انضوت بیند بر دو را از زمین در ربوده بمنزل خویش رساند و چندگاه

وچند گاه بگوشتشان بگذرانند گویند که کرگدن هرگاه حامله شود بچه در شکم او بقولی چهار سال و بروایتی هفت سال بماند و بعد از آن سر از فرج او بیرون
آورد و چند گاه بهمان دستور بوده چرا کند وچون خود را از آن موضع بیرون انداز واز مادر بگریزد زیرا که مادر نسبت باو در غایت عطوفت
باشد و اگر نگریزد بزبان درشتی که دارد بچه خود را چندان بلیسد که پوست و گوشتش از هم فرو ریزد **فیل** جانوریست بغایت زکی الحس نرش
بهیچ سالکی بجفت میل نماید و ماده اش بعد از دو سالگی حامله گردد و بچه سه سال در شکمش بماند وچون وضع حمل کند سه سال دیگر نزد او نگردد
و فیل بر ماده خود بغایت غیور باشد و عمرش بچهار صد سال رسد و کیفیت گرفتن فیل در مطلع سعدین برین وجه مذکور است که در راهی که فیل
در وقت رفتن بطرف آب بر آنجا عبور نماید چاهی عریض عمیق حفر کنند و بالای آن را بخس و خاشاک بپوشند وچون فیل در آنجا افتد دو سه
روز کسی گرد او نگردد و بعد از آن شخصی بسر آن مغاک رفته چند چوب محکم بروزند و در آن اثنا کسی دیگر آمده آن شخص را از آن فیل منع نماید تا
فیل با وی انس گیرد و بآهستگی آن شخص نزدیک فیل رفته خوردنیهائیکه مرغوب او باشد پیش برد و او را گرفته بفیلخانه رساند **نقلست**
که نوبتی فیلی از فیلخانهٔ یکی از ملوک هند بگریخت و فیلبانان از عقب رفته بقاعدهٔ مذکوره در راه او چاه کندند وچون فیل گرفتی در آن چاه
بلا افتاده بود ملاحظه نموده هرگاه که بآب میرفت چوبی مانند عصا در خرطوم میگرفت و پیش پیش خود بر زمین مینهاد تا داند که چاه در
کجاست لاجرم فیلبانان از گرفتن او عاجز شدند و پادشاه بآن فیل بغایت مشعوف بود بالاخره فیلبانی بر بالای درختی که فیل از پایان آن
میگذشت پنهان شده و در وقتی که فیل بدانجا رسید خود را از درخت انداخته بر پشت او نشست و ریسمانی را که بر پشت و سینهٔ آن فیل بسته
بودند و هنوز از هم نگسسته بود محکم بگرفت و فیل هر چند اضطراب کرده بر پشت آن شخص از وی جدا نشد بعد از آن بر پهلوی غلطان گشت و بهر
پهلو که میغلطید فیلبان بپهلوی دیگر میجست و در آن اثنا قلابهای محکم بر سرش میزد تا فیل عاجز گشته گردن به بند در داد و فیلبان او را
بفیلخانه آورده پادشاه در بارهٔ او انعامات فرمود گویند که احیانا ملوک هند بشکار فیل روند و قرب چهل روز در جنگل بوده اگر فیلی
صید نمایند آن را مباهات کنند و تجار گاهی فیل از ولایتی بولایتی برند و گرگری در کرا اعتبار کرده فروشند **زرافه** جانوریست دستهایش
از پایها درازتر سرش مشابه سر شتر و شاخهایش مانند شاخ گاو و پوستش همچون پوست یوز و دمش شبیه دم آهو و در وقت رفتار نخست
پای چپ را بر دارد بخلاف حیوانات دیگر در مؤلفات بعضی از فضلا مسطور است که کفتار با ناقه جمع شود و از وی حیوانی که بعضی از اعضایش
مشابه پدر باشد و بعضی شبیه مادر بوجود می آید و هرگاه آن حیوان با گاو وحشی جفت میگردد زرافه بحصول می پیوندد **شتر** گویند که شتر را
زهره نباشد وچون چشمش بر ستارهٔ سهیل افتد بمیرد **اسب** بهترین مراکب است بحسب صورت و سیرت چنانچه در کتب علما سمت تحریر
یافته و در بارهٔ او احادیث صحیحه مرویست در یکی از نسخ بنظر در آمده که پادشاه اسفیجاب برسم تحفه جهة نوح بن منصور سامانی اسپی فرستاد که
دو سر داشت و دو پای و بهر پایش دو پر بود که بدان طیران میکرد **حمار** دو نوع باشد اهلی و وحشی گویند که اگر حمار اهلی بر بامی باشد
و آواز شیر شنود خود را از ترس بپایان اندازد و عمرش زیاده از چهل سال نبود اما حمار وحشی دویست ساله شود و بعضی مدت حیاتش را
هشتصد سال گفته اند در یکی از تواریخ مذکور است که نوبتی از اردشیر بابکان درازگوشی بصحرا گریخت و با بعضی از وحوش در آمیخته حمار وحشی
از او حاصل گشت و اجناس گور تمام از آن درازگوش پیدا شد والعلم عند الله تعالی **استر** نتیجهٔ اسپ و ماده درازگوش است از غرایب آنکه
اگر کسی زکام داشته باشد آلت ماستر را ببوی کند و آب دهن بر آن اندازد صحت یابد و هر کس دیگر که بر آنجا بگذرد او را زکام شود **گاو**
چند نوع باشد و از آنجمله گاومیش است که از غایت اشتهار احتیاج بتعریف ندارد و در صحیحین از ابو هریره رضی الله عنه مرویست که گفت روزی
مردی بقرهٔ را بار کرده میراند که ناگاه آن بقره بجانب او نگریسته گفت که من خلق کرده نشده ام بجهة بار کردن بلکه آفریده شده ام
برای زراعت و مردم متعجب شدند گفتند سبحان الله بقره بتکلم میاید **نقلست** که در زمان سلطان محمد خدابنده گوساله متولد شد که چهار چشم داشت
و دو پای و در زمان خاقان مغفور سلطان حسین میرزا نیز گوساله از شکم گاوی که آنرا ذبح کردند بیرون آمد که چشمهایش در زیر حلقوم او بود و آن
پادشاه عالیجاه آن گوساله را براقم حروف نمود و فرمود که چون تو تاریخ می نویسی باید که این قضیهٔ غریبه را در جائی ثبت نمائی گوسفند

گوشتش ملایم‌ترین لحوم است بنسبت بمزاج آدمی و مسعود داوراق در بلخ گوسفندی دید که هشت دست و پای داشت لیکن چهار دست و پایش
کوتاه بود و در زمین هند بسیار ایل او دا گوزن و گاوگوزن نیز گویند و گوزن مشابه است بگاو کوهی و تا دو ساله نشود شاخ بر نیارد و آنگاه دو شاخ
راست برآید و در سه سالگی شاخها از اطراف شاخش ظاهر شود و زیاده گردد تا شش سالگی بعد از آن در سالی یکنوبت شاخهایش بیفتد و باز
بروید از غرایب آنکه گوزن بشنیدن سرود مایلست و بعضی از صیادان او را بصوت و نقش و غیر آن مشغول سازند و از عقب در آمده بگیرند دیگر
آنکه ایل و ماهی را بدیدن یکدیگر شعف بسیار باشد بنا بر آن زمرهٔ از صیادان پوست گوزن پوشیده بکنار آب روند و ماهی جهة دیدن او
نزدیک بساحل آید و گرفتار گردد دیگر آنکه ایل در تابستان افعی خورد و چون حرارت بروی غلبه کند بطلب آب رفته بر لب رود بایستد
و بهیچ که از روی آب بروی ورد فایح شود و چندان آب بیاشامد که زهر افعی از درونش بیرون رود و اگر چنین نکند بمیرد گویند که بعد از
خوردن افعی چند قطرهٔ آب در گوشهٔ چشم گوزن ظاهر شود و مانند موم منعقد گردد و آن را فادزهر حیوانی خوانند و اعتقاد مؤلف آنست
آنکه فادزهر حیوانی از درون ایل بیرون آید و فادزهر تریاق اکثر سموم باشد آهو بر چند نوع میباشد و از آنجمله صنفی است که مشک از ناف
او بحصول پیوندد و رنگ آهوی مشکین بسواد مایل باشد و بحسب جثه از سایر انواع آهو بزرگتر بود و او را دو دندان سفید است در حرکت اسفل
و ظبی المسک پیوسته در سنبل چرا کند و مردم آنجا متعرض او نگردند تا وقتی که خون در نافش مجتمع شود آنگاه خارشی در آن موضع پدید آید و
کسانی که منتظر آن وقت باشند میخها و چوبها در صحرا فرو برند و آهو ناف خود را بدانجا مالد تا نافه از وی جدا شود و در باب حصول مشک از
آهو اقوال دیگر نیز ورود یافته که تحریر آن لایق بدین مقام نیست در عجایب البلدان مسطور است که در ولایت تبت دابه ایست گربه مانند که
آن را فارة المسک خوانند و هرگاه او را صید کنند نافه از نافش بدارند و آن را در میان جو گذارند تا خونش فسرده گردد و مشکی
نیکو شود و چون شمهٔ از حال سباع و جانوران چرنده مذکور شد طایر خامه بصوب ذکر حیوانات پرنده در پرواز آمد شترمرغ هر چند
که طبیعتش موافق دواب است و قوت طیران ندارد اما چون پر دارد و بیضه مینهد او را از طیور شمرده اند و شترمرغ را گردنی بلند و پایهای
کوتاه است و صورت مجموع سایر اندامش بهیات قاز و بط میماند لیکن بعظم جثه برابر گوسفندی باشد و او را حاسهٔ سامعه نیست و اصلا
آواز نشنود اما شامه اش بغایت قویست و او آب نخورد مگر اندکی و اگر یکی پایش بشکنند از حرکت باز ماند تا بمیرد و شترمرغ سلابت
خو است چنانچه در وقت فرار از صیاد سر خود را در زیر ریگ پنهان سازد و سایر اعضا را ظاهر و پیدا گذارد گویند که شترمرغ بیضهای
خود را سه بخش کند قسمی بچه بیرون آرد و بخشی دیگر را بخورد و یک بخش را بگذارد تا گنده شود و کرمها از آن بیرون آید طعمهٔ بچگانش گردد
و آن جانور در مصر بسیار باشد چنانچه گوشتش را بر قناره فروشند و در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا شخصی شترمرغی بهراة آورده
بود و راقم حروف چند کرت مشاهده نمود که مقدار چیلانی آهن را با آتش سرخ میساختند و پیش او می انداختند و او در حال آن را میخورد
و اثر حرارت در هیچ عضوش ظاهر نمیشد از امیر نظام الدین علیشیر استماع افتاده که گفت در وقتی که میرزا کیچیک از سفر حجاز باز آمد بیضهٔ شترمرغی
جهة خاقان منصور آورد و بیش از آنکه قریب دو سال آن بیضه در خزانه بود پادشاه را بخاطر رسید که آن را دو نیم ساخته از هر قسمی قندیلی ترتیب
نماید چون بیضه را دو پاره کردند از آنجا شترمرغ بچهٔ زنده بیرون آمد راقم حروف گوید که هر چند این واقعه از آن غریبتر است که عقل
وقوع آن را تصدیق کند اما چون کذب در اقوال امیر علیشیر نبود قبول باید نمود **عنقا** عبد الله یافعی در مرآت الجنان از شرح مقامات
حریری که مصنف ابو البقا عبد الله بن الحسین العکبری است نقل نموده که در اراضی اصحاب رس کوهی بود که موازی یک میل ارتفاع داشت
و در آن جبل بسیاری از اصناف طیور منزل گزیده بودند و در سالی یکنوبت مرغی بزرگ خلقت طویل العنق که رویش مشابه روی آدمیان
بود و در سایر اعضایش از هر حیوانی نمونه مینمود در آن کوه پیدا شده بآن طیور تعرض میرسانید و بعضی را هلاک میگردانید و گاهی متعرض
اطفال آنجا نیز میگشت و اهالی رس آن مرغ را عنقاء مغرب میگفتند و المغرب الذی یجیئ بالغرایب و چون آن مردم از عنقا بسیار متضرر شدند
نزد پیغمبر خود حنظلة بن صفوان علیه الرحمة و الرضوان شکایت کردند و بدعای حنظله شر عنقا از ایشان اندفاع پذیرفت و فرغانی

خاتمه

مورخ که معاصر العزیز بالله اسمعیلی بود در تاریخ خود آورده است که از صعید مصر طایری در غایت عظم خلقت که بسان آدمیان لحیه و غبغب داشت و چهره‌اش ملوّن بود و بچند رنگ مشبّه اکثر طیور در اعضایش مینمود نزد عزیز آوردند و آن مرغ را عنقا می‌گفتند و زمخشری در ربیع الابرار از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما روایت نموده است که ان الله تعالی خلق فی زمن موسی علیه السلام طایرة اسمها عنقا لها اجنحة اربعة من کل جانب و وجه کوجه الانسان و صانع بی علت هر چیزی آن مرغ را نصیبی کرامت فرموده بود و بعد از چند گاه جفت او زوجی مشابه او آفریده بموسی علیه السلام وحی کرد که من دو مرغ عجیب خلق کردم و رزق آنها را از وحوشی که در حوالی بیت المقدس اند مقدر ساختم و باندک زمانی از آن دو طایر فرزندان تولد نموده نسل ایشان بسیار شده و پس از آنکه موسی بجوار مغفرت ایزد سبحانه و تعالی انتقال فرمود آن مرغان از اراضی شام بصحاری نجد و حجاز آمدند و همواره وحوش و صبیان اخذ و در اطعمهٔ خود میساختند لاجرم در وقت ظهور شاهباز قاف قاب قوسین او ادنی صلی الله علیه و سلم از آن طیور شکایت کردند و بدعای آنحضرت نسل ایشان انقطاع یافت یافعی گوید که آنچه در عدم بعضی از اشیا مثل شده است که مانند عنقا مرّ او انست که بعد از دعا مذکور کسی آن را ندیده است و چیزی از وی نشنیده والله اعلم بالصواب **عقاب** نزد اعراب بسید مرغان مشهور است و او بغایت دوربین و تیز پرواز است چنانچه چاشت در عراق و شام (چوزه) در یمن و عقاب سه بیضه نهاده در سی روز بچه بیرون آرد و از بچگان خود یکی را بیرون اندازد زیرا که بوی مشقت میرسد که جهت هر سه بچه طعمه بهم رساند و بچه را که عقاب بیرون افکند مرغی که بشکننده استخوان موسوم است بالهام ایزد تعالی بروی مهربان گردد و او را طعمه دهد تا کلان شود و از عجایب آنکه بعضی از اهل دانش گفته اند که تمامی عقابان ماده میباشند و با غیر خود جفت میگردند دیگر آنکه چون عقاب پیر گردد بچگانش او را برداشته بهندوستان برند و در چشمه که بعین العقاب مشهور است غوطه دهند آنگاه در آفتاب نگاه دارند تا پرهای کهنه وی ریخته پر نو بیرون آرد دیگر آنکه چون در جگر عقاب قصوری پیدا شود جگر خرگوش یا روباه خورد صحت یابد **باز** بعضی از اهل راز گفته اند که باز نمی باشد مگر ماده و نر وی از جنس طیور دیگر میباشد **چرغ** چنان مشهور است که بهیچ یک از طیور شکاری آهو صید نتوان کرد مگر بچرغ و مزاج چرغ بمرتبهٔ سرد است که هرگز میل خوردن آب نکند و از آن جهت از دهنش بوی ناخوش آید بعضی از اهل تاریخ بر آنند که اول کسی که بچرغ شکار کرد بهرام گور بود و زمرهٔ گفته اند که حارث بن معاویه بن ثور نخستین شخصی است که بچرغ صید نمود **بوم** در شب اصلا خواب نکند و در روز از آشیانه بیرون نیاید نقلست که نوبتی کسی فرمود که بدترین مرغی از مرغان را شکار کنند و بهیزمی که بدترین هیزمها باشد کباب سازند و به بدترین مردمان دهند آن کس بومی گرفت و هیزم تلخه کباب کرد و بعامل ظالم داد گویند که چون بوم را بکشند یک چشم او گشاده ماند و یکی پوشیده و هر کس آن چشم گشاده را با خود دارد در خواب نشود **موش گیر** او را غلیواج و خات و حدأة نیز گویند در رسالة الصید باین عبارت مذکور است که موش گیر فروترین مرغانست دو تخم نهد و گاهی سه تخم و هر حال سه بچه بیرون آرد و از این عبارت چنان مستفاد میگردد که موش گیر گاهی از یک بیضه دو بچه بیرون می آورد و این صورت در غایت غرابتست گویند که موش گیر بهترین جانورانست در حق همسایه زیرا که اگر از گرسنگی بسر حد هلاکت رسد قصد بچه و بیضهٔ مرغان همسایگان نکند نوبتی شخصی از عزیزی پرسید که این سخن راستست که غلیواج شش ماه ماده و شش ماه نر (?) جواب داد که این معنی را کسی داند که یک سال همسایه غلیواج باشد **کرکس** عرب کرکس را عرنیف (?) خوانند یعنی خبردار از کارها و او را ابو زاری (?) عمر و حدت بصر تعریف کرده اند چنانچه گفته اند که از چهار صد فرسنگ مسافت چیزی ببیند و در یک روز از شرق بغرب رود و همچنین آورده اند که بوی مردار از دور شنود و اگر بوی خوش بوی رسد بیمار گردد و بخیرم (?) خوردن حرص بسیار داشته باشد و گاهی بمقداری خورد که حرکت نتواند و گرفتار شود و کرکس را با خفاش بمقداری محبت باشد که هرگاه از وی جدا گردد از اندوه بمیرد **لکلک** گویند که او جانوریست بزرگ و بعضی از حکما گفته اند که نگاه داشتن استخوان لکلک با خود غم و اندوه از دل ببرد و اگر کسی چشمش را همراه داشته باشد در آب غرق نشود هر چند که شناوری نداند **کبوتر** جانوریست بغایت معقول و انواع او بسیار است چون جنّتی (?) و پرپا و بغدادی و شوشتری و شیرازی و پردم و صحرائی و از خواص طبیعت کبوتر آنکه اگر هزار فرسنگ از آشیانه معهود خود دور افتد و ده سال بر آن بگذرد طلب همان موضع کند و کبوتران نیز مثل آدمیان با یکدیگر تعشق مینمایند و در وقت جفت شدن سر و روی همدیگر را

می نویسند از ارسطو منقولست که عمر کبوتر بهزار سال میرسد طوطی باصناف اوصاف متصف میباشد از انجمله در زمان معز الدوله دیلمی طوطی سفید
نزد او آوردند که منقار و پایهای وی سیاه بود و بر سر خود اکلیلی فستقی داشت و در ایام دولت سلطان ابوسعید میرزا طوطی سرخ زبنید آورده بودند
و در زمان فرمان فرمائی سلطان حسین میرزا طوطی سفید که منقارش سیاه و پایهایش سرخ بوده دیده شده گویند که هر کس زبان طوطی خورد فصیح گردد
هر کس زهره اش را تناول نماید لکنت در زبانش پدید آید طاووس بحسب صورت بهترین طیور است و در سه سالگی لون و زیب و زینتش تمام
و بکمال رسد و ماده وی در سالی یکبار دوازده تخم نهد یا کمتر و چون با جفت خود بسیار بازی کند تخم بشکند بنابرین بیضه او را در زیر ماکیان نهند
تا بچه بیرون آرد و ماکیان از آن بیضها زیاده از دو عدد را محافظت نتواند کرد و در رساله الصید مسطور است که از عجایب آنکه طاووس نر و ماده
با یکدیگر مجامعت نمی نمایند بلکه چون طاووس نر مست شود در گرد چشم وی اشکی پدید آید و طاووس ماده آنرا بخورد و این معنی سبب بیضه نهادن گردد
اما راقم حروف از امیر نظام الدین علیشیر که طاووس بسیار داشت بکرات استماع نموده که میفرمود که ما چند نوبت جفت شدن طاووس را
بسان زوجیت خروس و ماکیان مشاهده کرده ایم از غرایب آنکه چون چشم طاووس بر طعامی افتد که زهر داشته باشد آغاز رقص کرده فریاد زند
خروس بوقت نماز عالم باشد چنانچه بعضی از علما و مجتهدین بران رفته اند که اعتماد بر بانگ خروس کرده نماز توان گذارد و در صحاح اخبار
آمده است که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که چون خروس بانگ کند از فضل خدای تعالی خیری طلبید زیرا که خروس ملکی می بیند و بانگ میکند
و خروس بر ماده خود بغایت غیور است و بصفت شجاعت و سخاوت مشهور تذرو خروس دشتی است و او در هوای خوش و موسم وزیدن
باد شمال فربه شود و در هوای مکدر و هنگام باد جنوب لاغر گردد دراج بر عفونت مشهور بود در وقت وزیدن نسیم شمال و هوای خوش
طیران نماید و در زمان هبوب باد جنوب بال بپرواز نگشاید کبک از غایت شهرت احتیاج بتعریف ندارد از غرایب آنکه کبک ماده
بمجرد شنیدن آواز کبک نر تخم نهد و گاه باشد که در خاک غلطد و خاک بر پرهای خود پاشد و بیضه آرد و کبک دو آشیانه سازد
و بیضه را که بچه نر شود کبک نر محافظت نماید و کبک ماده بیضه که بچه ماده گردد نگاه دارد و کبک نر بر ماده خود بغایت غیرت باشد
و ده سال عمر یابد هدهد رسول حضرت سلیمان است بجانب بلقیس و او آب را در زیر زمین همچنان بیند که مردم در شیشه مشاهده نمایند گویند که
هر کس پر هدهد را با خود نگاه دارد بر دشمن ظفر یابد و اگر هدهدی را در خانه بیاویزند ساکنان آن منزل از ضرر سحر ایمن باشند فاخته
با آدمی انسی تمام دارد لاجرم پیوسته در مواضعی که دست بآن رسد آشیانه سازد و در خانه که آشیانه فاخته باشد مار ساکن نگردد زیرا که مار
آوازش را بشنود بگریزد گویند که فاخته چهل ساله شود و جناب شیخ الاسلامی در رساله الصید نوشته اند که این معنی مشاهده شده قمری بعضی از
ناظمان مناظم سخنوری آورده اند که چون قمری نر بمیرد ماده با نر دیگر جفت نگردد و در فراقش ناله کند تا وقتی که بمیرد در بعضی از تواریخ مثبت است
که نوبتی یکی از سلاطین هند مرغی بصورت قمری جهت سلطان محمود غزنوی فرستاد که هر گاه طعامی مسموم در مجلس حاضر میگشت اشک از چشم آن مرغ
میرفت و مانند سنگ منعقد میشد و آن سنگ را چون تراشیده بر جراحتها میمالیدند التیام می یافت چغوک مانند طیور دانه چیند و با آنکه
ناخن درنده داشته باشد مثال سباع گوشت نیز خورد و بعضی از علما گفته اند که عمر چغوک بهزار سال رسد و زمره جانب عکس گرفته برآن رفته اند
که چغوک بکثرت مجامعت مشغوفست بنابران زیاده از یکسال عمر نمی یابد فراشترک طایریست بغایت معروف و از وی غرایب بسیار
منقولست از جمله آنکه چون چشمش را بر کنند باز بروید و جهة دفع خفاش که دشمن بچگان وی است همواره کرفس در آشیانه خود اندازد زیرا که خفاش
از بوی کرفس بگریزد و دیگر آنکه اگر بیضه وی را بزعفران رنگ نمایند تصور کند که وی را علت یرقان حادث شده و فی الحال رفته سنگ یرقان آورد
و خواجه نصیر الدین محمد طوسی در یکی از مؤلفات خویش نوشته است که صدق این سخن معلوم نیست دیگر آنکه یکی از ثقات نقل کرد که نوبتی در سقف
یکی از خانهای من فراشترکی آشیانه ساخته بود و من آنرا ویران کردم چون فراشترک آمد و خانه خود را خراب دید آغاز اضطراب نمود و بر بام
پرید و افغان میکرد تا وقتی که فراشترک بسیار جمع آمدند و هر یک مقداری گل در منقار یا چنگال داشته آنگاه همه از بام پایین پریده در مکان
موضع که آشیانه خراب شده بود بیک لحظه خانه دیگر ساختند و آن فراشترک بآنجا در آمده فی الحال بیضه نهاد دیگر آنکه جمعی از مخادیم صادق

صادق القول فرمودند که در زمان خاقان مغفور سلطان حسین میرزا در روز پنجشنبه بحظیرهٔ سلطان احمد میرزا که در کازرگاه است رفته بودیم و در صفه نشسته که آشیانهٔ فراشتروکی در نظر بود ناگاه دیدیم که ماری قصد کرد که تا آن آشیانه رفته بچگان فراشتروک را بخورد و مادر بچگان چون احتمال مشاهده نمود بیرون پرید و پیش از آنکه مار خود را باشیانه رساند مار آمده نزدیک مار پرید و چیزی در دهانش انداخت چنانچه مار بطاقت شده از سقف خانه پایین افتاد جمعی برخاسته او را کشتند و دهانش را ملاحظه نموده دیدند که فراشتروک خار خسک در دهان مار افکنده بود و بدین تجربه شر او اندفاع کرده هر چند وقوع این امر بغایت مستبعد است اما چون از ثقات استماع افتاده بود خامه تحریر آن زبان گشود **عکه** مدبر دمی و حیات موصوفست و او بیضه خود را ببرگ درخت پوشیده از نظر غایب سازد زیرا که اگر شب پرک نزدیک تخم وی رود گنده شود و همچنین عکه قوت خود را نیز پنهان کند گویند که غیر از آدمی و عکه و موش و مور هیچ جانوری خوردنی را پنهان نگاه ندارد **غراب** چندین نوع می باشد. طبیعت جمیع اصنافش بر آن مجبولست که از خلق کناره کرده در جایی جفت شود که کس نه بیند و نداند و بعضی از علما بر آن رفته اند که کلاغ مجامعت نمی نماید بلکه بمجرد آنکه بمنقار خود طعمه بماده دهد قناعت کند و آنچه متفق است آنکه هیچ غرابی با یک ماده مکرر بمواصلت جایز نمی دارد و از این جهت او را بعدم وفا منسوب سازند از غرایب آنکه چون بچه کلاغ از بیضه بیرون آید در نظر پدر و مادر آن قدر کریه منظر نماید که چند روز گردش نگردند و در آن ایام رزاق علی الاطلاق پشه را باشیانه کلاغ فرستد تا قوت بچگانش گردد و هرگاه غراب بچه پر برآرد پدر و مادرش باشیانه آمده بتعهد حالش نمایند دیگر آنکه امیر کمال الدین حسین ابیوردی گفت که در بازار مصر معرکه گیری دیدم که کلاغی بر دست خود نشانده گفت یا غراب وحد الله و کلاغ بزبانی که مفهوم شد گفت لا اله الا الله **کلنک** جانوریست ابله و زنگ زیرا که در وقتی که در هوا پرواز مینماید چون کسی دست جنبانده اشارت کند متوهم شده بطرف دیگر رود و اما یک صفت نیک دارد که چون مادرش پیر گردد او را ضایع نگذارد و بهر جا رود همراه برد و در طعمه مدد نماید **حباری** بفارسی او را تغدری گویند و تغدری مرغیست بغایت تیز پرواز چنانچه نوبتی در بصره تغدری صید کردند از چینه دانش سیاه دانه که در بلاد شام میباشد بیرون آمد و او در طلب دانه حیله بسیار مینماید و آخر الامر از گرسنگی میمیرد و ضرب المثل شده که انت حرب تغدری افکندهٔ وی است چه هرگاه جانوری پروا نماید از بحیال بروی افکند و اگر پری از جناح تغدری کنده شود و دیر بیرون آید از غصه بمیرد و گوشت تغدری باتفاق صیادان لذیذترین لحوم طیور است **بط** در وقتی که بط ماده بر سر تخم نشیند یک لحظه از وی دور نگردد و در آخر ماه بچه از بیضه بیرون آرد و بط نوحه را دوست دارد **سمندر** مرغیست که در میان آتش پیدا شود و پر و بالش نسوزد و گاه باشد که آتش از وی شعله زند و در هیزم افتد و سمندر هم در میان آتش بچه کند و گویند که او را هزار سال عمر بود و بعضی از اهل خبر گفته اند که چون اجلش نزدیک رسد هیزم بسیار جمع کند و آتش در آن زند و خود را بسوزد و بعد از مدتی که باران بر آن خاکستر بارد سمندر دیگر از میانش ظاهر شود و العلم عند الله تعالی **خفاش** که او را شپرک گویند طایریست بسیار غریب موصوف باوصاف عجیب از جمله آنکه گوش و دندان و پستان و منقار و خصیه دارد و ماده وی حایض شود و بخلاف طیور دیگر بچه زاییده شیر دهد و بول کند و بخندد و مانند آدمیان عرق ریزان باشد دیگر آنکه محل پروازش در شبانه روزی دو ساعت است از زمان دمیدن صبح صادق تا هنگام طلوع آفتاب و از حین غروب خورشید تا وقت غیبت شفق و در سایر اوقات چشمش از رؤیت اشیا عاطل است دیگر آنکه پشه در وقت طیران خفاش بیرون آمده خون جانوران خورد و خفاش در اثنای پرواز او را صید کرده طعمه سازد و بعضی از علما و نقلیه گفته اند که خفاش بدعای عیسی علیه السلام مخلوق گشته بنا بر آن صنعت مرغان دیگر ندارد و اما تتمهٔ از غرایب امور طیور غیر مشهور بر این موجب است که مذکور میشود نقل است که در ساحل دریای نیل مرغیست که سرش سفید است و باقی اعضایش سیاه و آن طایر از آن موضع بجای دیگر نرود و پیوسته از ماهی آن بحر خورد و هرگاه در طیران آید بلفظ فصیح گوید الله فوق الفوق چنانکه همه کس این کلمه را شنود **دیگر** در حدود مغرب مرغیست که آن را [illegible] گویند و قاردن همواره همراه کشتی طیران مینماید

و هرگاه سفینه بمحلی خوفناک میرسد یا بجائی منتهی میشود که از جانوری ضرری متصور است سه نوبت بانگ میکند و ملاحان
کیفیت حال را دانسته بتدارک آن اشتغال مینمایند دیگر از غرایب طیور آنکه در حدود طبرستان مرغانی کوزانکجلیس بر درختان
پیدا شوند و مرغان دیگر بجثه گنجشکی همه از یک صنف می آیند و مگس و پشه می گیرند و بآن مرغان میدهند و چون روز آخر میرسد آن طیور
کوبر این مرغان ضعیف را میگیرند و میخورند دیگر در ولایت زنگبار مرغیست که بر درخت کوز بیضه مینهد و هرگاه ماری قصد میکند
که بیضه او را بخورد آن مرغ بیضه را چنان بر چشم مار میزند که دیده اش از حدقه بیرون می افتد و بیضه نمی شکند و هرگاه
بچه سر از بیضه بیرون می کند مادر پوست آنرا نزد ولد خود می نهد و مار بواسطه دیدن پوست بیضه گرد بچه آن مرغ نمی گردد
و آن مرغ در هیچ درختی آشیانه نمی سازد مگر بر درخت کافور دیگر در جزیره صقلاب طیریست که هرگاه راه بر اهل کشتی
مشتبه می شود آن مرغ می آید و در پیش کشتی می پرد و ملاحان کشتی در عقبش میرانند تا بطریق مستقیم میرسند دیگر در هندوستان
مرغیست که دهن بزرگ دارد و این مرغ دهان خود را پر آب میسازد و بر سر کوهی می آید و دیگر مرغان خود را بوی میرسانند و آب
از دهانش میخورند و چون آب تمام می شود باز بر سر شغل خود میرود دیگر در ولایت زنگبار مرغیست که مار میخورد باین طریقه
که دم مار را می گیرد و می پرد و اگر مار قصد او میکند می گذارد و باز در میان زمین و آسمان او را می گیرد تا در برابر قله جبلی میرساند
آن گاه رها می کند و مار بر زمین خورده چند قطعه میشود بعد از آن نشسته او را میخورد اما دم و سر او را نمی خورد زیرا که اگر آن دو عضو
را بکار برد کور شود دیگر در حدود خرم و بیابان مرغیست که اگر روز نوروز در میان عمارات پیدا آید مردم آنجا را یقین شود که
در آن سال در میان ایشان قحط و عسرت اتفاق افتد و هیچ تخلف نکند دیگر در عجایب المخلوقات بغوی مسطور است که مرغی
هر سال در روز عاشورا علی الصباح بمشهد امام حسین علیه السلام آید تا هنگام غروب نوحه کند بعد از آن طیران نماید و تا عاشورای
دیگر هیچکس او را نه بیند دیگر در دیار بلغار مرغیست که منقاری دراز دارد منقار بر نیش ششماه بجانب راست مایل باشد و
ششماه بطرف چپ و گوشت آن مرغ نافع است حصاة کلیه و مثانه را و هرگاه بیضه آن مرغ را بر یخ یا برف نهند آن یخ و برف
از حرارتش بگدازد و در یکی از کتب معتبره بنظر رسیده که در دریای روم جزیره ایست بجزیرة الطیور موسوم و در آن جزیره از اصناف
مرغان صد و سی صنف یافته اند اکثر غریبة الاشکال و الافعال و برین قیاس عجایب ربع مسکون بسیار است و غرایب عالم کن فکان
بیشمار و تحریر جمیع آن امور متعذر و بیان بیان نیست و میسور خامه مکسور اللسان نی ع بل کان فی الایام غیر عجایب   و از همه عجیب
آنکه این ذره احقر را با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت و دلی ناخوش و دماغی مشوش رفیق توفیق مساعدت نمود و مساعدت تایید
معاونت فرمود تا در اندک زمانی معظم وقایع انبیا و ائمه هدی و ملوک و سلاطین و مشایخ و حکما و علما و فضلا از ابتدای آفرینش
تا غایت در سلک تحریر کشیده و در تصحیح روایات و تنقیح حکایات بقدر امکان لوازم اهتمام بجای آورده این مجموعه را باتمام رسانید

بیت شکر که این نامه بعنوان رسید پیشتر از عمر بپایان رسید

و چون این نامه نامی بر آثار انبیا و ملوک محتوی است اتمامش در سالی
اتفاق افتاد که آثار الملوک و الانبیاء از تاریخش خبر داد و ایضاً لفظ خبر از جهانیان از این سال مخبر است و باین تاریخ مشعر

بیت چون خامه کرد قصه اهل جهان بیان شد سال اختتام خبر از جهانیان

و ایضاً اخباره صحیحه مخبر عن هذا السنه کما قال مولانا
شهاب الدین احمد الحقیری شعر هذا الکتاب یحکی عن جملة الوقایع اخباره صحاح افواه صریحه اذ تم قد سألت تاریخه و شانه
ان جمع فقالوا اخباره صحیحه

اکنون بیتی چند که مضمونش از اغراق شاعرانه و اغلاق منشیانه مبراست بر دعای ممالک آرای
صاحب دولتی که نضارت گلزار این گلشن از فروغ آفتاب عنایت بی غایت اوست عرض مینماید و بر دعائیکه متضمن بر
دوام تواند بود اختتام کلام نامی آرا می یابد نظم

ممالک مدارا هنر پرورا کرم گستر آصف سرورا درین مرز کاره همایون اثر نداند کسی چون تو قدر هنر

خاتمه ۱

شناسد کمال سخن هوش تو / نماید که هر لایق گوش تو
ازین پیش از جور چرخ کبود / ریاض سخن را نضارت نبود
ی در آن خشک سال ستم / بباغ تمنا گیاه کرم
ز جور سموم غم روزگار / درخت سخن بود بی برگ و بار
که نسیم عنایت وزید / بگوش خرد این بشارت رسید
که از ابر احسانت ای سرفراز / ریاض هنر گشت سرسبز باز
ز اثار آن ابر گوهر نثار / نهال سخن میوه آورد بار
از آن روی اهل هنر شادکام / کشیدند کلک بلاغت نظام
نمودند مدح و ثنایت رقم / سترد ندا از لوح دل نقش غم
مرا نیز خاطر سخن ساز شد / برویم در خرمی باز شد
ز فیض سماوی مدد خواستم / عجب بوستانی بیاراستم
گنجینهٔ طبع و بحر ضمیر / بسی داشتم گوهر دلپذیر
کشیدم بگوش دل آگهت / باخلاص کردم نثار رهت
بنام تو کردم کتابی تمام / که نامه بود تا بروز قیام
ز نام تو این نامه شد نامور / از آن گشت نامش حبیب السیر
سه قسمست این نامه و هر کدام / چو در حسن بیت مشحون بدر کلام
بیاضش منور چو رخسار یار / سوادش معطر چو مشک تتار
حکایات آن بهجت افزا همه / ز ضعف روایت مبرا همه
صحاح روایات آن بیسخن / خبر گفته از راز نو و کهن
عباراتش از عیب اغلاق دور / مسلسل چو زلف سمن سای حور
سطورش چو خط بتان دلفریب / عذار سخن را فزوده زیب
حروفش ز نور شرف یک بیک / بچشم خرد گشته چون مردمک
معانیش در کسوت مشکفام / درخشنده چون نور اختر بشام
چو آید ضمیرت جواهر شناس / ز رایت کند مهر نور اقتباس
بود ظاهر از بخت فرخ اثر / بمعیار طبعت عیار هنر
چه حاجت که من خودستائی کنم / باوصاف او مشکسائی کنم
کنون ای عطابخش حاتم شیم / چنان می سزد کز کمال کرم
مرا از اهل دنیا کنی بی نیاز / ز همکسوتانم دهی امتیاز
بسی وقت از بخت نا اعتماد / بنوده بدستم عنان مرا
چو یابم بتحسین تو اختصاص / سرافراز گردم باحسان خاص
شوم بر سمند سعادت سوار / کشیم بختی چرخ در زیر بار
بهر چیز باشد مرا دسترس / دگر احتیاجم نماند بکس
درین باب زین بیشتر قیل و قال / نباشد ز آداب اهل کمال
از آن رو که بی گفتگوی هزار / بود در روح پرور نسیم بهار
چو فیض سحابست بیش از حساب / شود دایم از وی چمن کامیاب
برآید چو خورشید تابان بلند / ز نورش جهانی شود بهره مند
پسندیده باشد بنزد کرام / که یابد سخن بر دعا اختتام
الهی بحق رسولی که بود / دلش کان احسان کفش بحر جود
باعزاز شاه ولایت نژاد / بزهرا و سبطین و زین العباد
باولاد و اصحاب و آل عبا / نجوم درخشان اوج هدا
که پیوسته این آصف سرفراز / باقبال باد ارعیت نواز
سرش باد از تاج عزت بلند / ز نور شرف خاطرش بهره مند
زمان تا زمان دولتش بیش باد / ز آصف بالطاف و بخشش بیاد
باقبال و فتح و ظفر شادکام / بماناد در دار دنیا مدام
خدایا که این نامهٔ دلفریب / که از نام این نامور یافت زیب
بانظار تحسین اهل سخن / که هستند واقف ز راز کهن
همیشه بفضل تو منظور باد / عیوبش ز چشم کسان دور باد
مرا هم که خون جگر خورده ام / که این روضه را در برآورده ام
مکن از عطاهای خود نا امید / بعفو از خطا یا کریم کن نوید
برآور گل معرفت از کلم / منور کن از نور عرفان دلم
بار ده م اسلام ده اختتام / کتاب بقای مراهو السلام

تمام شد خاتمهٔ حبیب السیر

مجملی از حالات مؤلف که از کتب تاریخ باستنباط رسید بجهة اطلاع ناظران سخندان مرقوم گردید

احوال مؤلف کتاب مستطاب حبیب السیر فی اخبار افراد البشر میرزا غیاث الدین بن میرزا همام الدین طاب ثراه و جعل الجنة مثواه آنچه از کتب تاریخ که از انجمله است صبح صادق تالیف شیخ محمد صادق بن شیخ محمد صالح اصفهانی و تحفه سامی تالیف سام میرزا ابن شاه اسمعیل الحسینی الصفوی

و تاریخ فرشته تألیف محمد قاسم هندوشاه استرآبادی و منتخب التواریخ عبد القادر بداونی مستنبط شده بر تعیین پیوسته است که مؤلف میر ... امیر خواند مورخ است که مؤلف روضة الصفا است و شیرازی الاصل بوده و در هرات نشو و نما یافته و در زمره اوباد ندما بروزگار می گذرانیده و در علم انشا و فصاحت گوی مسابقت از امثال و اقران میربوده بخصوص در تاریخ نویسی سرآمد ابنای زمان و منظور نظر ... بوده و در این فن شبیه و نظیر نداشته و از جمله منشآت بلاغت سمات آن فاضل ... خلاصة الاخبار و اخبار الاخیار و منتخب ... اوصاف و مکارم الاخلاق و مآثر الملوک و دستور الوزرا است و دیگر نسخ فوائد انتما ... در سلک نظام انتظام داده اما شروع در تحریر این تألیف منیف فی شهور سنه سبع و عشرین و تسعمائه نمود و در شهور سنه ثلثین و تسعمائه جلد سوم از ابا تمام رسانید و در اواسط شوال سنه ثلث و ثلثین و تسعمائه از دار السلطنه هرات حمیت عن الآفات بجانب قندهار نهضت فرمود و در ایام توطن در آن بلده محروسه با تمام جلد اول همت گماشت اما هنوز عدد اجزا از مرتبه آحاد تجاوز ننموده بود که بتاریخ عاشر جمادی الثانی سنه اربع و ثلثین و تسعمائه مستعد سفر هند و ستان جنت نشان گردید و در روز شنبه چهارم شهر محرم الحرام سنه خمس و ثلثین و تسعمائه بدار الخلافه آگره که مستقر سریر سلطنت ظهیر الدین محمد بابر ... بود رسید چنانچه در رساله واقعات بابری که سلطان مغفور بلسان ترکی نوشته و مولانا شیخ زین الدین خوافی بعبارتی بلیغ ترجمه کرده مسطور است که در هشتم ربیع الاول سال مذکور در باغ هشت بهشت که بزمی شاهانه ترتیب یافته بود و ایلچیان اطراف و امرای اکناف حضور داشتند که خواند امیر مورخ کتاب حبیب السیر و مولانا شهاب الدین معمائی و میر ابراهیم قانونی که از هرات آمده بودند و هر یکی در فن خود نظیر و همتا نداشتند در آن روز بملازمت رسیدند و نوازشات یافته از جمله مقربان گردیدند انتهی کلامه و مؤلف مرحوم جلد نخستین را در اثنای سفر بنگاله باتمام رسانید و اوقات فرخنده ساعات را در سواد مینو نشان هندوستان بخوبترین وجهی میگذرانید تا آنکه در ایام سلطنت نصیر الدین محمد همایون پادشاه جنت آشیان که عدو و برهان پور را تاخته بمندو نزول اجلال فرمود فی شهور سنه اثنی و اربعین و تسعمائه مؤلف میرور که ملازم رکاب سعادت انتساب بود بمرض اسهال از جهان گذران رخت بسرای جاودان کشید و برحمت ایزدی مقرون گردید حسب الوصیه نعش آن مرحوم را بدار الخلافه دهلی نقل نمودند و در جوار مزار فایض الانوار شیخ نظام الدین اولیا قدس سره و امیر خسرو دفن کردند رحمة الله علیهم

رحمة واسعة کامله

تمهید

بر ضمیر مهر نظیر سخنوران بدایع احوال و خاطر خطیر سخن‌سنجان نوادر اقوال پوشیده و پنهان مباد که چون در این اوان سعادت نشان بواسطه تقلب دوران و تصریف زمان کتب اخبار اندراس و زبر آثار انطماس یافته و احوال انبیاء عظام و مشایخ کرام و حکماء لازم الاحترام و چگونگی حالات سلاطین عدالت فرجام و وزراء و حکام عالی مقام که موجب عبرت ناظرین است از خواص و عوام در پرده اندراس مختفی و مستور بنابران از مدتی ممتد مرکوز خاطر فاتر اقل عبد کان حضرت سبحانی محمد حسین خلف مرحوم مغفور حاجی محمد مهدی کاشانی بود که کتاب مستطاب حبیب السیر فی اخبار افراد البشر که تألیف مرحوم میرور میرزا غیاث الدین المدعو بخواند امیر بن میرزا همام الدین است و مجملی از حالات آن سبق ذکر یافت بقالب طبع در آورد و از جلباب خفا بجلوه گاه شهود رساند و الحق بر دقیق طبعان ساحت مساحت سخن دانی ظاهر و بر ضمایر روشن ضمیران واقف مواقف نکته دانی باهر است که پای بیان از عروج اوج بروج توصیفش قاصر و کلک بکران از صعود بر ذروه سپهر نعوتش منحصر و بی شائبه تجوزی هر سطر و شطرش سپهر بلاغت را انجمیست تابان و وقایع عالم و عالمیان را اختریست درخشان و این مجموعه محتویست بر سه جلد و هر جلدی مشتمل است بر چهار جزو که در حقیقت دوازده مجلد است که بروج اثنی عشر حوادث دوران را از بدایت آسمان و زمین تا سنه تسعمائه و ثلثین هجریه مقدسه نبویه علیه آلاف التحیه که آثار الملوک و الانبیا ماده تاریخ اتمام تألیف آنست بتفصیل و تبیین مقال بی تطویل لاطایل کافل و عبارات دلنشینش بند طره محبوبان دلاویز و سخنان نمکینش لبان رخسار تابان شور انگیز ... بکلماته قلائد النحور و نعاته خال جمال الحور فتحکی سطر منه روض الی المنه و فیکل شطر منه عقد من الدر و لسان ارباب کمال در توصیف فاصر

کتاب عدیم المثال بی بدل المقال که باسمعی که کتاب مثل روح فی جثمان کتاب مثل روح من الجنان کتاب الذی اشتهر شبه کتاب الله
بی نظیر فی کتب یورث العقب بمنزلة الربیع من الزمان کتاب کله فی الحسن نزهة کعقد الدر فی جید الحسان کتاب
فی العوالی مصحح لصیبها العوالی کتاب بل عباب بل سحاب یبدی فیضه روض الامانی ولکن این اراده بسبب عدم
نسخه صحیحه و نسخ معتبره و بسیار مختفا مستور و محجوب بود تا اینکه در اوایل شهر ربیع الاول سنه احدی و سبعین و مائتین بعد الالف
باسعی نحوکان چنانکه باید و شاید فراهم آمد از نسخ بسر حتی جلد سیوم آن که بخط خود مصنف است و در سنه هفتصد و سی و دو مرقوم
شده بهم رسید چنانچه این ابیات در آخر آن مرقوم است بعد ده کهنه آن سرافرازی که باشد نامش مایهٔ احسان موشح نظام مملکت آصف
که رای اوست از خورشید اوضح سمی احمد مرسل که آمد جهان از فیض الفاظش مروح شد از سعی مؤلف این صحایف بسال ثلث و ل و ب
مصحح لهذا بطبع آن همت گماشت و بخط خوب و کاغذ مرغوب و قطع مطلوب بر سه جلد آنرا که عبارت از دوازده جزو است و هر
جزوی بمنزلهٔ جلدیست در دو جلد مجلد گردانید و حتی الامکان در تنظیم و تصحیح آن کوشید و مرة بعد اولی و کرة بعد اخری در مقابله و تنقیح
آن سعی بلیغ بتقدیم رسانید و از دوستان جانی و خلان روحانی در تسطیر این امر خطیر که فایدهٔ کثیر خواص و عوام در آن مقصور است
استعانت جسته کسوت طبع پوشانیده باحسن وجهی بانصرام و اختتام انجامید چنانچه بر ضمیر مهر تنویر مطالعه کنندگان این صحیفه
فصاحت بنیان فروغ این معنی خواهد تافت که در توضیح و تلویح حالات سلاطین و وزرا و حکما و حکام و فضلا و شعرا که مؤلف
مغفور در متن ذکر نموده از تاریخها و تذکرها و دیوانها که در اوان طبع مد نظر احباب بلا ارتیاب بوده کمال دقت بوقوع رسیده و
در تبیین احوال هر یک آنچه بوضوح پیوسته در حاشیه ثبت شده اما چون تصحیح کتاب مطبوع چنانچه باید و شاید از قوه بفعل نمی آید
دانندگان فن طبع صدق این سخن را نیکو دانند که در حین طبع ممکن است که پاره از کلمات و نقاط صفحات مطبوع تغییر و تبدیل یابد
لهذا امیدوار است که بزرگان خورده بر خورده ان نگیرند و بنظر انصاف نگرند و اگر احیانا خطائی ببینند مضمون السهو والنسیان کالطبیعة
الثانیة للانسان را بخاطر گذرانند و بذیل عفو پوشند و بقلم اصلاح در تصحیح آن کوشند و بانی و مصحح و محرر و مطبع را بدعای خیر یاد و شاد فرمایند
انکتاب این کتاب مستطاب فی اوایل شهر ربیع الاولی سنه احدی و سبعین و مائتین بعد الالف شروع شد و در غرهٔ شهر رجب المرجب
سنه ثلث و سبعین و مائتین بعد الالف من الهجرة النبویه مطابق بیست و ششم فبروری سنه سبع و خمسین و ثمانمائه بعد الالف العیسویه باتمام رسید
در عهد حکومت نواب مستطاب معلی القاب لارد الفنستن بهادر در دار الحکومه بمبئی بید الحقیر الفقیر میرزا محمد علی الشیرازی
شهیر بکشکول در مطبع حجری باهتمام استاد الشریمین آقا محمد کاظم خلف مرحوم مغفور مشهدی محمد رضا شیرازی حلیهٔ طبع پوشید
والحمد لله الذی وفقنا لاتمامه و رزقنا من احسانه و انعامه و الصلوة و السلام علی سید الانام
و آله الکرام و اصحاب العظام و تابعیه الفخام ما سجی طیر
و غرد حمام

اشتهار

این کتاب مستطاب حبیب السیر فی اخبار افراد البشر بموجب قانون نمبر [illegible] سنه ۱۸۴۲ عیسوی در دفتر خبری
گورنمنت سرکار هندوستان ثبت گردیده کسی بدون اجازت اقل بندگان حضرت
سبحانی محمد حسین کاشانی عفی عنه بطبع نفرماید